

جلد اول

۲۹۹۹۶

مواهب علیہ

۲۹۹۹۹

یا
تفسیر حسینی (بفاری)

مصنف بزرگترین دانشمند سده نهم هجری کمال الدین حسین کاشفی

باصح و مقدمه و حاشیه نگاری

سید محمد رضا جلالی نایینی

حق چاپ و تقلید محفوظ و مخصوص است به

کتابفروشی چاپخانه اقبال

عده به با جلد عالی ۲۵ ریال

مرداد ماه ۱۳۱۷

۱۱۵	حاتم طائی و یادشاه روم	اشعار فارسی و تازی و سغنیان
۱۱۷-۱۱۹	شارل شرفر اتسوی	عرفائی در این تفسیر ۸۰-۹۵
	فصل پنجم در ذکر اسامی	پیروان مؤلف این کتاب ۹۵
۱۱۹-۱۲۲	اکابر و کتب ایشان	علی بن حسن زواری ۹۵-۱۰۴
۱۲۴	تحفة المصاوة	ترجمة الخواص ۹۷-۱۰۲
۱۲۴	تحفة العالیه	مؤلفات دیگر زواری ۱۰۲-۱۰۳
۱۲۵-۱۲۶	خاتمه	مولی قبیح الله کاشانی ۱۰۴-۱۰۶
	ضمیمه	وصف اجمالی نسخ خطی ۱۰۶-۱۱۰
۱۲۶	تعریف سخن	خاتمه ۱۱۰-۱۱۱
۱۲۹-۱۳۱	صحیفه شاهى	استدراك ۱۱۳-۱۲۸
		رسالة حاتمیه و ارزش آن ۱۱۳-۱۱۷

فهرست تفسیر حاضر

برك		برك	
۲۹۶-۲۱۵	سورة نساء	الف - ب	مقدمه مؤلف
۳۶۴-۲۹۷	سورة مائده	۱-۳	سورة فاتحة الكتاب
۴۲۷-۳۶۰	سورة انعام	۳-۱۲۸	سورة بقره
۵۱۸-۴۲۷	سورة اعراف	۱۲۹-۲۱۱	سورة آل عمران
		۱۵۳-۱۵۵	آیه مباهله

شاه ما زنده و جاویدان باد

پهلوی شاه بزرگ ایران آنکه این کشور از اوستان است
از خدا زیستش را خواهیم تا که خورشید جهان تابان است
شاد باش و بخوشی روز گذار

که نگهدار تنت یزدان است

در عهد سلطنت شاهنشاه اسلام پناه اعلیحضرت همایون رضا
شاه پهلوی شاهنشاه بزرگ ایران خلد الله ملکه و سلطانه
تفسیر مواهب علیه تصنیف بزرگترین دانشمند سده نهم هجری، کمال الدین
حسین بن علی کاشفی سبزواری برای نخستین بار در ایران چاپ و
پخش گردید.

ما یادش زحمات خود را که در چاپ این کتاب متحمل شدیم
از خداوند متعال همواره صحت و سلامت اعلیحضرت همایون شاهنشاه
و والا حضرت همایون ولایت عهد و خاندان سلطنتی را خواستار و
آرزومندیم.
(سید محمد رضا جلالی)

اهداء کتاب

این تفسیر که ترجمه و شرح کتاب آسمانی ماست به پیشگاه
والاحضرت همایون ولایت عهد عظمی تقدیم میشود که همچون پدر
تاجدار خویش پشتیبان کشور و آئین و فرهنگ ایرانند.

تهران - مرداد ماه ۱۳۱۷ خورشیدی

(سید محمد رضا جلالی)

پوزش از مقام کفالت وزارت معارف

اکنون که مستند وزارت معارف بوجود دانشمند دانش پرور
حامی ادب علم و هنر جناب آقای مرآت آراسته وزیر یافت این بنده
کمنام که اعتراف بنادانی و کم مایگی خویش دارم تضرع عواهب علیه
را بترتیبی که مشاهده میشود کرد آورده، باشد که جناب آقای کفیل
وزارت معارف بر صافی آئینه جمال خود نگریسته برزلات من خامه
عفو و اغماض کشیده پوزش را در پذیرند.

بزرگان خرد بر خردان نگیرند

عکس خط کاشفی و فخرالدین علی فرزند ارجمندش که در برك
شماره ۵ نگریسته میشود از پشت کتاب شرح چغمینی برداشته شده است
این کتاب نفیس متعلق است بکتابخانه ملی ملک و در پشت برك
آن غیر از کاشفی و فخرالدین علی چند نفر دیگر از بزرگان ایران بیادگار
خط نوشته اند که نوبت بنوبت این کتاب بآنها رسیده.

نام اصلی این کتاب **الملخص فی الهیته** است که مائن آت
محمود بن محمد بن عمر چغمینی **الخوارزمی** است که سال ۷۴۵
بدرود زندگانی گفته و شارح آن **صلاح الدین موسی بن محمد بن محمود**
معروف به **قاضی زاده رومی** است که وفاتش در اواسط قرن نهم
اتفاق افتاده.

قاضی زاده رومی این شرح را برای **میرزا الغ بیک** سال ۸۱۵
باتمام رسانید و هم وی آنگاه که **میرزا الغ بیک** رصد میساخت با
غیاث الدین جمشید **و معین الدین کاشانی** در تریب رصدخانه و زیج
الغ بیکی شرکت داشته است.

غیر از شرح قاضی زاده رومی چند شرح دیگر بر کتاب **الملخص فی
الهیته** نوشته شده که توضیح آن شرح ها از عهد ما خارج است (رجوع
شود به کشف الظنون جلد ۲ ص ۱۶-۵۱۷)

ما در اینجا که گفته ایم عکس خط کاشفی را از پشت شرح
چغمینی برداشته ایم مقصودمان شرحی است که قاضی زاده رومی بر آن
نوشته و این شرح از شروح دیگر معروفتر و مشهورتر است.

در آمد تفسیر مواهب علیه

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

سیاسی بشمار خداوند بخشاییده بخشایشگری را سزااست که بدانش
قدیم خویش یدید آور گیتی است و آفریننده هر چه در آنست

و درود بی پایان بر روان حضرت سرور کائنات **محمد بن عبد الله**
صلی الله علیه وعلی آله الاطهار و صحبه الابرار.

کتاب تفسیر حسینی با مواهب علیه که جلد اول آن از چاپ
بیرون آمده و بنظر خوانندگان محترم میرسد یکی از بهترین تفاسیر ممتازی
است که بزبان فارسی بر قرآن مجید نوشته شده. مصنف آن حسین بن
علی کاشفی یکی از دانشمندان بزرگ سده نهم هجری است که تألیفات او
عموما بزبان فارسی ادبی نگاشته شده و برای اینکه از مؤلف نامبرده
و کتب او معرفی بیشتری بشود و خوانندگان ارجمند وی را بخوبی
شناختند شرح حال و آثار کاشفی را بترتیب ذیل ایراد میکنیم:

الف) احوال کاشفی

ب) آثار کاشفی

ج) تفسیر حسینی با مواهب علیه

الف - شرح حال کاشفی

لقبش کمال الدین نامش حسین و نام پدرش علی بود و کاشفی
تخلص مینمود و چون بکار وعظ و خطابه میپرداخت به حسین واعظ
مشهور و معروف شد

وی جامع علوم دینی و عارف معارف یقینی بود. در بسیاری از علوم مانند علم تفسیر و حدیث و علوم ریاضیه و اعداد و نجوم بصیرت و مهارتی بسزا داشت.

برای ارشاد مردمان باصدائی خوش و آوازی بس دلکش و رسا بامر وعظ میپرداخت و در فن خطابه و وعظ و برا نظیر و مانند بود. در نیمه اول سده نهم هجری قمری در شهر سبزوار بکیتی آمد و بسال ۹۱۰ در مدینه هرات بدرود زندگانی گفت.

خانواده کاشفی همگی پدر بر پدر از مردم سبزوار بودند و کاشفی از بزرگان علماء و اعیان این شهر بشمار است، چندی در سبزوار بسربرد و زمانی نیز بکار وعظ در آنجا پرداخته مردم را هدایت و راهنمایی میفرمود و با بیانات دلیلی عبارات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی را روشن و مبین میساخت.

پس از زمانی چند که بسبزوار بود ساز سفر آماده کرد و بطرف نیشابور و مشهد حضرت امام همام علی بن موسی الرضا رهسپار گردید و بگفته صاحب ریاض العارفین در نیشابور چندی بامر وعظ پرداخت و هم مدتی در مشهد زندگانی نمود.

در ماه ذیحجه سال ۸۶۰ که در جوار حضرت امام رضا علیه الصلوٰه والسلام بسر میبرد **سعد الدین کاشغری** را بخواب دید که وی را گفت زود باش و خود را بمنزل ما برسان

(سعد الدین هنگام نماز پیشین روز چهارشنبه هفتم ماه جمادی - الاخر همان سال (سال ۸۶۰) بدرود زندگانی گفته بود) چون کاشفی

آن خواب را دید در جستجوی سعدالدین کاشغری برآمد و از مردم مشهد جو یا شد که در این شهر سعدالدین نامی که پیشوای مردم باشد یافته میشود یا نه؟ مردم آندبار سعدالدین **مشهدی** را بوی نشان دادند.

چون کاشفی بخدمت سعدالدین **مشهدی** (۱) رسید دانست که این مرده است که او بخواب دیده.

پس از زیارت سعدالدین **مشهدی** در طلب سعد الدین کاشغری برآمد، در همان اوان قافله از هری مشهد در رسید و در آن میان چند نفر از آشنایان حسین کاشفی بودند که از هرات وارد مشهد طوس شدند با آنها سخن از سعدالدین کاشغری بمیان آورد گفتند در هری سعدالدین کاشغری مقتدای خلق بود و چندی پیش بدرود زندگانی گفت.

دیری نگذشت که کاشفی ساز سفر هرات مهیا کرد و در هرات در سر آرامگاه **مولانا سعدالدین کاشغری** نامبرده بخدمت نورالدین عبدالرحمن جامی رسید و بخلوت واقعه خود را بر او گفت، مولانا جامی فرمود ترا چه تعبیری بخاطر رسیده است؟ گفت من چنین تعبیر نمودم که در جنب مزار سعدالدین به هری بخاک سپرده خواهم شد.

مولانا جامی فرمود که تعبیر آن بر این وجه بصواب نزدیک تر است که ترا با سعدالدین خوشاوندی و نسبتی پیش آید و بواسطه آن نسبت سببی نزدیک بوی خواهی شد.

(۱) سعدالدین **مشهدی** یکی از علماء مشهد بود، وی در آن شهر بزهد و تقوی معروف و مشهور بود و اهالی مشهد بوی معتقد بودند و مریدان بسیار داشت.

در سال ۹۰۵ فخرالدین علی دختر خواجه اکبر (۱) معروف به خواجه کلان را که نبیره پسر سعدالدین کاشغری بود نرزی گرفت آنگاه کاشفی فرزند خود را گفت آن واقعه که پیش از این بچهل سال دیده بودم این زمان تعبیر یافت.

کاشفی چون بهرات آمد ملازمت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی را بسیار مینمود و باشارت وی داخل در سلسله نقشبندیه شد و باین طایفه پیوست (۲)

در هرات بامر وعظ و خطابت و تألیف و تصنیف پرداخت و با شاهزادگان و بزرگان دربار هرات آمیزش همیکرد.

چون نوبت فرمانفرمائی و سلطنت به سلطان حسین میرزا بایقرا (جلوس ۸۷۳-۹۱۱ بدرود) رسید بر مقام و شهرت کاشفی بیش از پیش افزوده شد و در بایقرا منزلت و تقریبی بفرما حاصل کرد و هم وزیر دانشمند دانش پرور وی یعنی نظام الدین امیرعلی شیرنوائی کاشفی را در امر تألیف و تصنیف

(۱) سعدالدین کاشغری را دو پسر بود یکی بنام خواجه اکبر معروف به خواجه کلان و دیگری بنام خواجه محمد ناصر معروف به خواجه خرد و این دو تن از علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشتند و هر دو حافظ کلام الله مجید بوده اند.

(۲) صاحب الانوار القدسیه فی مناقب سادة النقشبندیه در کتاب خویش نام کاشفی را نیآورده و ویراجزه بیروان این طایفه نشمرده است و میشاید که وی را داخل در این سلسله نمیدانسته چه اگر ویرا داخل در این سلسله میدانست از کاشفی نام برده بود ولی بطوری که در بالا گفته شد فخرالدین علی میگوید پدرم باشارت جامی سلسله نقشبندیه پیوست.

تشویق مینمود و یکمک و تشویق این مرد بزرگ کاشفی تألیفات گرانبهای بنام سلطان حسین میرزا و امیرعلی شیر و بعضی دیگر از بزرگان دربار هرات کرد آورد که در جای خود از آنها یاد خواهیم کرد.

منصب وعظ و خطابه که در آن زمان مخصوص محدثین و علمای بزرگ بود در هرات بکاشفی داده شد.

بامداد روز آدینه در دارالسیاده سلطانی بکار وعظ اشتغال داشت و پس از گذاردن نماز جمعه در مسجد جامع امیرعلی شیر خلابی را ارشاد و هدایت میفرمود.

روز سه شنبه در مدرسه سلطانی وعظ میگفت و چهارشنبه را در سر آرامگاه خواجه ابوالولید احمد بو عظ میپرداخت و همچنین در اواخر سنین عمر چند گاهی در حظیره سلطان احمد میرزا بامر موعظت اهتمام بجای میآورد تا سال ۹۱۰ در بلده هرات مهر خاموشی بر لب زده برای دیگر شتافت (۱)

تاریخ تولد کاشفی برای ما معلوم نیست لیکن زندگانی وی دراز بوده چنانکه در مقدمه کتاب روضة الشهداء مینویسد: «بواسطه کبر

(۱) یکی از محدثین معاصر کاشفی مولانا مهین الدین بود که در مقصوده جامع هرات بامر وعظ میپرداخت معین الدین از علمای بزرگ هرات بود، وی در هنگام نصیحت مردم سخنان درشت بر زبان میگذشت و غیر از منصب وعظ مدت یکسال صاحب مقام امضا بود و بعد از مدت نام برده از این کار استعفا داد و از آن پس بکار امضا نپرداخت. از آثار علمی این مرد کتاب معارج النبوه است. معین الدین سال ۹۰۷ درگذشت.

من و موانعی (۱) دیگر رایت فصاحت در میدان بلاغت بر نمیتوانست
افراشت و بطوری که خود در اول باب دهم این کتاب (روضة الشهداء)
میتکارد از روز شهادت امام حسین تا تاریخ تألیف این کتاب قریب
هشتصد و چهل و هفت سال میگذشته است (این کتاب را باید در سال
۹۰۸ یا قریب باین سال کرد آورده باشد چه از روز شهادت حضرت
امام حسین علیه السلام تا هنگام تألیف این کتاب ۸۴۷ سال بوده است و
میدانیم که شهادت آن حضرت در سال ۶۱ هجری بوده است بنابر این
 $908 = 847 + 61$ و در این سال یعنی ۹۰۸ کاشفی سالخورده و
معمّر بوده و بعد از این تاریخ دو سال دیگر میزیسته تا بسال ۹۱۰
در گذشته است).

بنابر مندرجات بالا کاشفی باید در نیمه اول سده نهم بدینیا آمده
باشد زیرا در سال ۸۶۰ در مشهد مقدس (۲) چنانکه گفته شد بر میبرده
و در آن هنگام بود که سعدالدین کاشغری را بخواب دید و پس از چند
گاه بهرات رفت و کاشفی در سال ۸۶۰ معروف بوده میباشد سنین عمرش
مابین ۸۲۰ و ۱۳۰ یا کمی زیاده از این بوده است.

بدلیل آنکه چون کاشفی بهرات آمد از علمای آن دیار بشمار

(۱) در نسخه خطی روضة الشهداء متعلق بدانستند محترم آقای
سید حسین فاطمی قمی چنین ضبط شده: «و بواسطه کبر سن
دیگر رایت فصاحت در میدان بلاغت بر نمیتوانست افراشت» لیکن در
نسخه خطی کتابخانه ملی ملک که بسال ۹۳۹ نوشته شده «و بواسطه
کبر سن و موانعی دیگر» ضبط گردیده است.

(۲) مراجعه شود به رشحات عین الحیات ص ۱۴۳-۱۴۵ چاپ هند

میرفت و تحصیلات خود را تمام کرده بود.

آئین و عقیده کاشفی

تذکره نویسان را درباره عقیده کاشفی خلاف است، جمعی گفته اند
که مذهب حنفی داشت و هم آورده اند که پیرو شافعی بود و این نسبت
بسبب آنستکه چون بهرات آمد ملازمت جامی و صحبت امیر علی شیرنوائی
را اختیار فرمود.

صاحب ریاض العلماء مینویسد که وی در هرات و سایر بلاد
ماوراءالنهر بالتشیع و رفض مشهور بود و در سبزوار و سایر بلاد شیعه
نشین بتسنن و تحنیف معروف.

عبارت صاحب ریاض اینست: «و يقال انه كان متهم في هرات وسائر بلاد
ماوراءالنهر بالتشیع والرفض و في سبزوار و سایر بلاد الشيعة بالتسنن
والتحنيف و خاصة من جهة صحبة الامير شیر علی السنی و مصاهرته من المولی
جامی حتی انه كان ذات يوم في كاشان او سبزوار و هو يعظ و يذكر و يفسر
(۱) لهم القرآن الى ان وصل القول الى نزول جبرئیل علی الرسول فقال ذلك
المولی ان جبرئیل نزل علی النبی صلی الله علیه و آله الف مرة فقام واحد من
اهل المجلس الوعظ فسل عنه و هو علی المنبر فقال كم مرة نزل علی علی
عليه السلام فتحير المولی المذكور في الجواب لانه ان قال لم ينزل كان عوام الناس
يقولون انه لما كان من اهل السنة انكر لذلك نزول جبرئیل علی علی

(۱) صاحب ریاض العلماء قصه را که ذکر میکند تردید دارد که در
کاشان اتفاق افتاده یا سبزوار واقع شده ولی مؤلف مجالس المؤمنین این واقعه را
نسبت باهل سبزوار میدهد و اگر این واقعه بکاشان اتفاق افتاده باشد وی
بمراق هم سفر کرده است.

عليه السلام وان قال نزل عليه فلم يرد بذلك نص لان نزوله من خواص الانبياء فخطر بباله ان قال نزل عليه الف مرة الخ

قاضی نورالله شوشتری حکایت کاشفی را بسبزوار نسبت داده و تصریح میکند که این اتفاق بسزوار رخ داد.

اکنون ماسطری چند از مجالس که مربوط باین حکایت است در اینجا نقل میکنیم: مؤلف این کتاب در وقتی که در مشهد مقدس بتحصيل علوم وتکمیل نفس شوم اشتغال داشت از بعضی اعیان آن دیار شنیده که چون کمال الواعظین مولانا حسین کاشفی سزواری جهت نظم بعضی از مصالح دنیا داری بدار السلطنة هرات رفت و مدتی بعذاب صحبت میر علی شیر مشهور گرفتار گردیده و بدام هم دامادی ملا جامی پسی بند شد مردم سزوار بدگمان شدند و چون بعد از مدتی بوطن مالوف مراجعت نمود اهالی آنجا در مقام امتحان او بودند تا آنکه روزی مولانای مذکور درجامع سزوار بمراسم وعظ وتذکیر اشتغال داشت پیر مردی از محبان سزوار عصا بردست گرفته برپای منبر مولانا بایستاد و میخواست که از او سؤال نماید که کاشف حال اعتقاد مظنون او باشد اتفاقا در آن اثنا برزبان مولانا جاری شد که دوازده هزار مرتبه حضرت جبرئیل بر حضرت پیغمبر علیه السلام نزول نمود؛ پیر سزواری چون آن سخن شنید فرصت یافته بمولانا گفت بگو که جبرئیل چند مرتبه بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزول نمود؛ مولانا چون بدگمانی اهل سزوار را در حق خود فهمیده بود و میدانست که آن پیر با او در مقام نکته گیری و امتحانست متعجب ماند که اگر گوید جبرئیل بر حضرت امیر نازل شد بظاهر دروغ

گفته باشد و اگر گوید نازل نشد سزواربان که محبان فدائی خاندانند نسبت تنهن براو خواهند بست و آن پیر صافی ضمیر عصای تمیز بر سر او خواهد شکست؛ آخر صفای اعتقاد امداد مولانا نموده در جواب گفت که بیست و چهار هزار بار بر حضرت امیر نزول نمود؛ دیگر بار آن پیر گفت که جهت خوش آمد سخنی بر زبان میآری بادللی برای مدعی داری مولانا گفت دلیل آنست که حضرت پیغمبر علیه السلام فرمود انا مدینه العلم و علی بابها پس هرگاه جبرئیل دوازده هزار بمدینه در آمده باشد باید که بیست و چهار هزار بار در رفتن و بیرون آمدن بآن حضرت که باب مدینه است وارد شده باشد.

از حکایتی که قاضی نورالله ذکر فرمود مستفاد میشود که حضرت کاشفی پس از رفتن بهرات باز بسزوار مراجعت نموده است لیکن بار دیگر بهرات برگشت و هم در هری بدرود زنگالی گفت و در آنجا بخاک سپرده شد.

شهرت کاشفی در هرات و بلاد ماوراء النهر بتشیع بیشتر بسبب آنکه وی از مردم سزوار بود چه اهالی این شهر از روزگاران دراز بطرفداری و پیروی علی علیه السلام و خاندان وی شهره مردیاری بوده و اهل سنت را دشمن میداشتند.

حضرت جلال الدین مولوی در مثنوی معنوی اشارت فرموده سزوار است این جهان و مرد حق اندر اینجا ضایع است و مستحق علاوه بر این کاشفی مردی بود منصف و همواره از حقیقت طرفداری میکرد نه همچون نادانان اهل سنت منکر فضائل و مناقب علی علیه السلام

و خاندان او بود و نه همچون دسته از شیعیان غالی مینمود از این رو گروهی
سنتش خواندند و جمعی ویرا شیعی دانسته اند

مؤلف مجالس المؤمنین و صاحب ریاض العلماء و دیگر تذکره
نویسان در کتب خویش آورده اند که وی را قصیده ایست در مدح حضرت
علی بن ابیطالب علیه السلام و در روضات الجنات و ریاض العلماء و
مجالس المؤمنین دو بیت از آن قصیده بنظر رسید و آن دو بیت
عبارتند از:

ذریتی سؤال خلیل خدا بخوان وز لایزال عهد جواش بکن ادا
کرد ترا عیان که امامت نه لایق است آنرا که بوده بیشتر عمر در خطا
عبارت صاحب ریاض بقرار ذیل است:

«و کان قد یتکلم بالشعر ایضا من جملة قصائد اللی قالها فی
مدح علی علیه السلام هذان البیتان منها:

ذریتی سؤال خلیل خدا بخوان
.....
(۱)

(۱) توضیح این مطلب بر سبیل اجمال آنکه حضرت ابراهیم
علیه السلام از پروردگار درخواست مینماید که از ذریت من آمانان که
پیشوای مردمان و راهنمای بندگان باشند بیاور حق سبحانه در جواب
وی میفرماید که نرسد عهد من یعنی خلافت و جانشینی من بگروه ستمکاران
و چون شرك اعظم ستم ها و ظلم ها بشمار است چنانکه در کلام الهی
است که ان الشرك لظلم عظیم بنابراین آنکه او زمانی چند بت پرست
بوده است لایق امامت و جانشینی و ولایت خدا در زمین نیست و امامت

صاحب ریاض و مؤلف روضات الجنات میفرمایند که تشیع کاشفی نزد
ما آشکار و روشن و هویداست.

فخرالدین علی در کتاب روضات عین الحیات مینویسد که
پندرم باشاره جامی داخل در سلسله نقشبندیه گردید و چون سلسله نقشبندیه
از متصوفانی هستند که پیرو اهل سنت میباشند اگر کاشفی باین
طایفه پیوسته باشد تشیع او معنی نخواهد داشت چه این سلسله سنی
مذهب بوده اند (مراجعه شود به ص ۱۰)

مجملا چه در زمان حیات و چه بعد از مرگ کاشفی گفتگوها
در باره عقیده وی بوده است.

طرز نگارش کاشفی همان روش نگارش اهل سنت است لیکن
باید دانست که چون وی ملازمت جامی و صحبت امیر علی شیر
نوائی را اختیار کرده بود نمیتوانسته است در تألیفات خویش خود
را شیعه قلم داد کند و در نوشتن روش دیگری گزیند چه امیر علی
شیر نوائی در مذهب سنت بی نهایت متعصب بود و زیاده بر کتاب

و ولایت عهدی خدا کسی را نزاع است که بخداوند شرك بیاورده باشد
اگرچه خلفاء ثلاثه رضی الله تعالی عنهم سر از ایمان آوردن بخدا
ایستاد و وی ظالم بالعدل نبوده اند لیکن باعتبار ما مضی نسبت شرك
را بانها میتوان داد و آیه را که در شعر بالا کاشفی اشارت بان کرده
این است: «و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات قال انی جاعاک
للناس اماما قال ومن ذریتی قال لایزال عهدی الظالمین»

(سوره بقره آیه ۱۲۴)

روضة الشهداء در آن عصر ممکن نبوده است چیزی در باره علی و خاندان او نوشت خاصه که کاشفی نزد اهل سنت در هرات و بلاد ماوراءالنهر بر فض و تشیع معروف بود زیرا وی از مردم شهری است که همه طرفدار آل علی و خاندان او بودند و در باره طرفداری و محبت مردم سبزوار با اهل بیت قصه ها و حکایت ها در کتب نوار بخ و سیر و جز آن مسطور است از آنجمله :

در تذکره هفت اقلیم ، امین احمد رازی دو حکایت از مردم سبزوار نقل میکند که یکی از آنها قصه ابوبکر سبزوار است که حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس سره الشریف نیز در کتاب مثنوی آنرا یاد کرده و بعد از این ایاتی چند از مثنوی در اینجا نقل خواهیم کرد
نخست سطری چند از تذکره امین احمد رازی که مربوط بقصه ابوبکر سبزوار است نقل میکنیم

« مردم آن دیار بمذهب شیعی اشتها داشتند و از سلطان ملک شاه با سلطان محمد خوارزم شاه (۱) میآورد (۲) که وقتی متوطنان آن مکان را در رفض مخاطب و معاتب داشت و ایشان انکار کردند فرمود که اگر راست میگوئید و عقیده شما درست است بصدق قول خود ابوبکر نامی از ولایت خود پیدا سازید تا شما را باور دارم ایشان بسیار تردد

(۱) حضرت مولوی قصه ابوبکر سبزوار را نسبت به سلطان محمد خوارزم شاه میدهد

(۲) حکایت را صاحب تذکره هفت اقلیم از تاریخ معین الدین احمد رازی ذکر نموده

کردند کم یافتند آخر الامر ابوبکر نامی را در غایت ضعیفی و نحیفی یافتند و بر زر تخته نهاده پیش سلطان آوردند سلطان در خشم رفته گفت این چیست نه مرده و نه زنده
عرض کردند سلطان معذور دارند که در ولایت ما ابوبکر هرگز از این نمیشود

حضرت مولانا جلال الدین در دفتر پنجم مثنوی قصه ابوبکر سبزوار را آورده و اکنون بیانی چند از آن حکایت یاد کرده میشود :

قصه ابوبکر سبزوار

شد محمد الب الخ خوارزم شاه	در قتل سبزوار بر تپه
تنگشان آورد لشکر های او	اسپهش افتاد در قتل عدو
سجده آوردند پیش کالامان	حلقه مان در گوش کن و ابخش جان
هر خراج و هر سله که بایدت	آن ز ما هر موسمی افزایدت
جان ما آن تو است ای شیر خو	پیش ما چندین امانت باش کو
گفت ترهائید از من جان خویش	تا نیاریدم ابوبکری به پیش
تا مرا بوبکر نام از شهرتان	هدیه نارید ای رمیده امان
بدروم من همچو گشت ای قوم دون	بی خراج استام رنی هم فسون
سر جوال زر کشیدندش برام	کز چنین شهری ابوبکری مخواه
کی ابوبکری بود در سبزوار	با کلونخ خشک اندر جوبار
روتابید از زر و گفت ای مغان	تا نیاریدم ابوبکر ارمغان
هیچ سودی نیست کودک نیستم	تا بزور و سیم حیران ایستم
تا نیاری سجده نرهی ای زیون	گر به پیمانی تو مسجد را بکون

منهیان انگیزتند از چپ و است
بعد سه روز و سه شب کاشتافتند
ره گذر بود و بمانده از مرض
کوهری اندر خرابی بی عرض (۲)
خفته بود او در یکی کنجی خراب
خیز کین سلطان ترا طالب شده است
گفت اگر یابم بدی یا مقدمی
سوی شهر دوستان میراندمی
تخته مرده کشت افراشتند
جانب خوارزمشه جمله دوان
سبزوار است این جهان و مرد حق
هست آن خوارزمشه شاه جلیل
کس لا بد از این
من صاحب این
تو دل خود
دی که که هشتم چه اس

کاندین ویرانه بوبکری کجاست
بك ابوبکر نزاری یافتند
در یکی گوشه خرابی بر حرمش (۱)
خون دل پر رخ فشانده از مرض
چون بدیدندش بگفتندش شتاب
کز تو خواهد شهر ما از قتل دست
خود راه خود بمقصد رفتی
اندر این دشمن گده کی ماندمی
و کشف بوبکر را برداشتند
میکشیدندش که تا بیند نشان
اندر اینجا ضایعست و ممتحق (۳)
دل همیخواهد از این قوم رذیل
فبشغوا ذی القلب فی تدبیر کم (۴)
نی به نقش سجده و ایشار زر
جستجوی اهل دل بکذاشتی
در او آید شود حالی نهان

(۱) از بیماری وادوه کداحته شده (۲) احبب و متاع

(۳) بیست و اطل و صانع شده

(۴) اشاره بحديث لا یظهر الی صور که ولکن یفکر الی ابوبکر

..... میبکرم بر مانی چهره و رجب و ناکه ناکه من بدل

هی ... دل يك وصف را دوستر دارم تا زبیدی صورت

این چنین دل ویزها را دل مگو
صاحب دل آینه شش روز بود
هر که اندر شش جهت دارد مقر
گر کند رد از برای او کند
هیچ بی او حق بکس ندهد نوال
و هبت را بر کف دستش دهد
با کفش دریای کل را اتصال
صلی صکه نکند در کلام
صد جوال زر بیاری ای غنی
.....
(نقل از دفتر پنجم مثنوی معنوی)

سبزوار اندر ابوبکری مجور
حق در او ارزش جهت ناظر شود
کی کند در غیر حق یکدم نظر
در قبول آرد همو باشد مستد
شع کفتم من از صاحب وصال
وز کفش آنرا بمرحومان دهد
هست بیچون و چگونه بر کمال
کفتمش تکلیف باشد والسلام
حق بگوید دل بیار ای منحنی
.....

و هم در کتاب تذکره هفت اقلیم وارد است که

« سبزواری جهت هیمة خریدن سر راه هیمة کشان رفت اول
کسی که رسید پرسید چه نام داری ؟ گفت ابوبکر ! پرسید و او را
بایزای بگذرانید : هیمة کی دیگر آمد : از او پرسید گفت عمر : او
را بازار تمام روان کرد : دیگری رسید : از او پرسید : گفت عثمان :
او را نیز غنر خواست : همچنین از دیگری نام پرسید : گفت علی :
سبزواری گفت ای پیشوای اهل اسلام ، در هیزم کنشی نیز پس مانده ؟
از دو قصه بالا معلوم شد که تاجه اندازه اهالی سبزار در مذهب شده

متعصب و غالی بوده اند .

گفتار در بیان خویشاوندی کاشفی بامولانا

عبدالرحمن جامی

تذکره نویسان را در اینکه کاشفی داماد جامی بوده و یا همداماد وی و یا اینکه خواهر جامی را زنی گرفته است خلاف است.

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین مینویسد که :
« حسین کاشفی سبزواری جهت نظم بعضی از مصالح دیاداری بدارالسلطنة هرات رفت و مدتی بمذاب صحبت امیر علی شیر مشهور گرفتار گردید و بدام همدامادی ملا جامی پای بند شد (۱) »

میرزا عبدالله اصفهانی معروف بافندی در ریاض العلماء مینکارد که : حسین کاشفی مصاهرت (دامادی) جامی را در هرات پذیرفت . ترجمه عبارت صاحب ریاض العلماء اینست :

« کاشفی در هرات و سایر بلاد ماوراءالنهر منهم تشیع ورفض میبود و در سبزوار و دیگر شهر های شیعہ نشین معروف بتسنن و تحنیف و تشیع (۲) شده بود این نسبت بویژه از جهت هم نشینی با امیر علی شیر و دامادی وی بامولی جامی بود »

مرحوم رضاقلی خان هدایت در ریاض العارفین آورده که کاشفی « در هرات با مولانا جامی ملاقات کرد و مصاهرت جامی را پذیرفت و مولانا فخرالدین علی از او متولد شد » .

(۱) مراجعه شود به ص ۱۴ از همین مقدمه

(۲) برای مراجعه عبارت قول ریاض مراجعه شود به ص

صاحب روضات الجنات مینویسد که خواهر جامی را کاشفی بحیاله خویش درآورد .

عبارت صاحب روضات الجنات این است :

« وتزوج فی تلك الايام بها علی اخت المولی عبد -

الرحمن الجامی »

بطوری که در بالا گفته شد قاضی نورالله مینویسد کاشفی همداماد جامی بود لیکن فخرالدین علی پسر کاشفی در کتاب رشحات عین الحیات (صفحه ۱۴۵ چاپ هند) در ضمن ذکر شرح حال جامی میفرماید :
« چون راقم این اوراق را در ماه شعبان سنه اربع و تسعمائه خدمت خواجه کلان ولد بزرگوار حضرت مولانا سعدالدین قدس سره نسبت مصاهرت واقع شد و به بندگی قبول کردند خدمت (۱) والد علیه الرحمه گفتند آن واقعه که من پیش از این بیچهل سال دیده بودم این زمان تعبیر یافت »

از عبارت فوق چنین فهمیده میشود که تا سال ۹۰۴ کاشفی را با خانواده سعدالدین کاشغری خویشاوندی حاصل نشده بود

بعلاوه در آخر شرح حال جامی فخرالدین علی تصریح میکند که خواجه کلان را پیش از دو دختر نبود که یکی بحیاله جامی درآمد و دیگری بهم سری من اختصاص یافت و باین عبارت مینویسد که :

« متخی نماند که خدمت خواجه کلان ولد بزرگوار حضرت مولانا سعدالدین کاشغری قدس سره در صبیبه داشتند که یکی بحیاله

(۱) خدمت را بمعنای جذاب استعمال میکرده اند »

بحضرت مخدوم (بغنی جامی) درآمد و دیگری حواله راقم این حروف شد و در این معنی گفته شده بود:

قطعه

دو کوكب شرف از برج سعد ملت و دین

طلوع سكر در آمد بسان در ز صدف

از آن یکی بضیا گشت بیت عارف جام

وز این حقیض و بال صفی شد اوج فلک

(رشحات عین الحیات ص ۱۶۲)

بنابر نوشته بالا همداماد جامی فخرالدین علی پسر کاشفی است نه خود کاشفی و بطور قطع صاحب مجالس المؤمنین در این مورد براه خطا رفته و اشتباه کرده است و پدر را بجای پسر همداماد جامی دانسته است.

چنانکه باز نمودیم مؤلف ریاض العارفین مینویسد که کاشفی

دختر جامی را بزنی گرفت و از وی فخرالدین علی بوجود آمد.

باید دانست که اگر جامی را تنها يك زن بوده این قول هم باطل

است زیرا فخرالدین علی نمیتواند خواهر مادر خود را بگیرد و اگر نخواهیم این قول را قبول کنیم باید معترف شویم که جامی را غیر از دختر خواجه کلان زنی دیگر بوده تا از وی فخرالدین علی بوجود آمده باشد.

ما را عقیده اینست که این قول هم ارزش صحیحی ندارد زیرا در

رشحات مذکور است که از دختر خواجه کلان جامی را چهار پسر بود

و غیر از این چهار پسر فرزندان دیگری به جامی نسبت نداده است، بنظر ما بطوری که صاحب روایات مرقوم داشته کاشفی خواهر جامی را بهمتری گرفت و از آن فخرالدین علی بوجود آمد، چه در همه جا فخرالدین علی جامی را میستابد و آنرا بنام مخدوم مینخواند و جامی نیز نسبت بفخرالدین علی کمال عطوفت و مهربانی را داشته مثلاً تاریخ ولادت خواجه صفی الدین محمد را کلمه «فخر» که لقب فخرالدین علی است اختیار کرد و پس از فوت صفی الدین محمد تخلص صفی را بفخرالدین علی داد تا یادگار پسر ناکام خود باشد

فخرالدین علی مشهور به صفی

تنها فرزندی را که از کاشفی مورخان و تذکره نویسان نامبرده اند مولانا فخرالدین است که همچون پدر خویش از علماء و دانشمندان بزرگ دربار هرات بشمار است و با کثر علوم زمان خود آشنائی و شناسائی داشته لیکن هرگز پایه معلوماتش به کاشفی نمیرسید.

فخرالدین علی در سال ۹۰۴ با خاندان سعدالدین که مشهور است

کرد و دختر خواجه کلان را که نبیره پسر سعدالدین بود بزنی گرفت و واسطه این وصلت بر شهرت و احترام و مقامش افزوده گشت. در مجلس عقد وی بزرگان نشستند و خواجه کلان خود نیز در آن مجلس بود. و چون آوازه این وصلت بگوش مریدان سعد الدین کاشغری که

در افشار بلاد خراسان و ماوراء النهر پراکنده بودند رسید، فخرالدین

علی در سر قاسم آن بلاد معروف و مشهور شد

پس از فوت پدر امر وعظ و خطابه بار متوضی گردید . صاحب
حبیب السیر می نویسد :

« در این تاریخ یعنی شهر سنه ثلث و عشرين و تسعمائه (سال
۹۲۹) که این اجزاسمت ترتیب می یابد فرزند ارجمند مولانا
کمال الدین حسین ؛ مولانا فخرالدین علی قائم مقام والد بزرگوار
خویش بوده صباح جمعه در مسجد جامع هرات که جامع اصناف فیوضات
است ، بنصیحت و ارشاد فرق عباد می پردازند و الحق در آن امر باحسن
وجهی و ابلغ صورتی رأیت تفوق برامثال و افاضل میافرازند و از اقسام
فضایل نیز بهره تمام دارند . . . »

فخرالدین علی شعر نیز می گفته و صفی نخلص مینموده است
و مثنوی محمود و ایاز را بر وزن لیلی و مجنون منظوم ساخته چنانکه
در حبیب السیر می نویسد :

« از منظومات مولانا فخرالدین علی محمود و ایاز که بر وزن
لیلی و مجنون است در سلك تحریر کشیده اند »
این رباعی از لوست :

ای مانده ز بحر علم بر ساحل عین در بحر فراغت است و بر ساحل شبن
بردار صفی نظر ز موج کونین آنکاء ز بحر باتس بین النفسین
مؤلف ریاض العلماء و صاحب روایات الجنات و دیگر تذکره نویسان
آورده اند که فخرالدین علی نیز مانند پدرش مذهب تشیع داشته لیکن
تشیع او نزد ما معرّض نیست زیرا وی پیرو مشایخ سلسله نقشبندیه بوده
است و این سلسله همچنانکه یاد کرده ایم از اهل سنت و جماعت

میباشند با اینهمه محبت زیاد باهل بیت داشته است
فخرالدین علی ناسال ۹۳۹ میزیسته و در این سال در بیرون
هرات وفات یافت و نعش او را بهرات آوردند (۱) و در آنجا مدفون شد
آثار قلمی فخرالدین علی

فخرالدین علی مانند پدر با کثر علوم و زمان خویش آشنائی داشت
لیکن هرگز بیایه کاشفی نمیرسید معینا در بعض علوم آن عصر مهارت
و تبحری بسزا داشت ، علم حدیث را خوب میدانست ، در انشاء خامه اش
نوازا بود ، در وعظ و خطابه کلامی مؤثر داشت ، و از علوم دیگر که در
زمان او متداول بود بی بهره نبود .

کتب ذیل از او است :

۱ - **رشحات عین الحیات** - این کتاب مشهورترین و مهمترین
آثار اوست و در شرح حال مشایخ و پیروان معروف سلسله نقشبندیه
و شته شده است . تاریخ اتمام این کتاب را لفظ رشحات یافته که بحساب
جمل سال ۹۰۹ میشود (یکسال پیش از بدرود زندگانی کاشفی رشحات
را تمام کرده است .)

کتاب رشحات بزبان نازی و ترکی ترجمه شده و چندین بار بزرگوار
چاپ آراسته گردیده است .

۲ - **لطائف الطوائف** - این کتاب در قصص و حکایات طریقه

(۱) در کتب الانوار القدسیه فی مذاب ساداته نقشبندیه را
شماره ۱۷۳ چاپ مصر سال ۱۳۴۴ وارد است که :
« و توفي فی ظاهرها و نقل نعشه اليها و ذلك سنه تسع
و ثلاثين و تسعمائه »

تدوین شده کتابی است بسیار مشهور و متداول و بیچاپ نیز رسیده است
 ۳ - دیگر از مؤلفاتش کتاب انیس العارفین را نام باید برد
 که در صنایع و مواعظ و تفسیر آیات و اخبار و قصص و حکایات نوشته
 شده این کتاب را در زمان سلطان شاه اسمعیل صفوی و شاه
 طهماسب بنام یکی از بزرگان حکام خراسان تألیف نموده است.

۴ - حرز الامان من فتن الزمان که در علم اسرار حروف و
 خواص و منافع آن و خواص آیات قرآن و آثار آن نوشته شده است
 ۵ - اسرار قاسمی را مختصر نموده و در رساله آنرا تدوین
 ساخته است.

اسرار قاسمی چنانکه بیاید در علم سحر نوشته شده و پس از
 این جزء آثار کاشفی از آن یاد خواهیم کرد.

ب - آثار کاشفی

کاشفی با کثر علوم زمان خویش آشنائی کامل داشت و حتی
 در بیشتر آنها متبحر و متخصص و بکانه زمانه خویش بود.
 هرگاه کسی بخواهد نام علمای هر علمی را جداگانه در تذکره
 مخصوصی درج و ثبت نماید ناگزیر است نام کاشفی را در هریک از
 آنها شویسد زیرا وی بعلب علمی که تا سده نهم معمول بود اطلاع
 کامل و شناسائی تام داشت.

در علم تفسیر و حدیث و علوم ریاضیه و اعداد و نجوم بصیرت و
 و مهارتی بسزا داشت و کسی را با وی یارای برابری نبود.

مولانا غیاث الدین خواند ویر در کتب خلاصه الاخبار در ترجمت
 حل کاشفی این عبارات آورده میگوید:

« مولانا کمال الدین حسین واعظ از اصناف علوم معقول و انواع
 فنون منقول فائده و بهره تمام دارد و حالیا در دیار خراسان مفسری
 مانند آنجناب نمیتوان یافت الخ »

صاحب ریاض العلماء در کتاب خویش مینویسد:

« المولی کمال الدین حسین الواعظ الکاشفی السبزواری ثم الهروی
 البیهقی و تارة یمرف بالبیهقی الکاشفی الصوفی الشاعر الادیب العنسی
 الفاضل العالم الفقیه المحدث المنیر الجامع لا کثر العلوم حتی لعلوم السحر
 والاعداد والنجوم و علم اسرار الحروف والجفر و غیر ذلك ، وله فی کل
 فن تالیفات ... »

مؤلف روضات الجنات در حق وی چنین آورده:

« حسین بن علی الواعظ الکاشفی البیهقی السبزواری کان جامعاً
 للعلوم الدینیة ، عارفاً بالمعارف الیقینیة ، کاشفاً عن الاسرار المرقانیة ،
 وافقاً علی السرائر الاقنانیة ، معلماً فی مضامین الغرائب من العلوم ، مسلماً
 فی التفسیر والحديث والریاضی والنجوم ، عادم المدیل ، فی ارشاد الخلائق
 بحسن التقرير ... الخ »

قاضی نورالله شوشتری قدس سره الشریف در مجالس المؤمنین
 مینرماید: « مجموعه علوم دینی و سفینه معارف یقینی بود » از علوم غریبه
 مانند جفر و تکسیر و سیمیا آگاه و در فن نجوم صاحب دستگاه بود.

نفسی با تاثیر و عبارتی دلپذیر داشت ، در بلاغت فصیح عهد و مسیح
مهد و سحیان زمان و حسان دوران بود و در سایر علوم نیز با مثال و اقران
دعوی برابری مینمود ... الخ

عموم صاحبان تذکره که نام کاشفی را زیور برکهای کتاب خویش
ساخته ، نوشته اند که وی با کثر علوم زمان خویش بهره وافر و
شناسائی کامل داشت و این دعوی از مؤلفات کاشفی کاملاً روشن و
هویدا میگردد چه ویرا در انواع علوم و اصناف فنون تالیفات بسیار است
که هر يك را در نهایت خوبی و درستی مطالب و الفاظ گرد آورده است
آچه از مصنفات وی را ضبط نموده اند در پائین یاد کرده
خواهد شد :

۱ - تفسیر

کاشفی را چهار تفسیر است بشرح ذیل :

الف - جواهر التفسیر لتحفة الامیر این تفسیر را که باید تفسیر نزرك
نامید بر حسب اشاره و دستور و پشتیبانی نظام الدین امیر علی شیر نوالی
وزیر دانشمند دانش پرور سلطان حسین میرزا بایقرا (۸۷۳-۹۱۱)
تدوین و تصنیف نموده است .

در سال ۸۹۰ جلد نخستین آنرا بانام رساید و در آخر سورة
آل عمران که مجلد اول بآن ختم میشود تاریخ انعام آنرا نگاشته و بمدح
و نام امیر علی شیر نوالی بسخن خانمه میدهد و چنین مینویسد :

« بدستیاری توفیق الهی و مددکاری تأیید نامتناهی مجلد اول از
کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر سمت انعام و صفت اختتام پذیرفت

و انعام باقی مجلدات از اعانت حضرت واجب العطیات مرجو است و
مأمول و هوالمستول و منه موهب کل شئول .

فصکم طرح دفتري ديگر	کر نباید حساب عمر بر
بس همین نامه نقش خامه من	دربه یاران رسید نامه من
روشنی بخش آن جهانم بساد	نامه من خط امانم بساد
فیض آن باد تا قیامت عام	چون بتاریخ «فیض» گشت تمام
در تنابش همیشه دم زده ام	وانکه برنامش این رقم زده ام
متوجه بطور درویشان	کارکاری است بس عظیم الشأن
با بزرگی طریق درویشی	دارد از روی بیش و پیشی
صفت جمع اصفیا دارد	کام بر کام اولیا دارد
در ره عشق همدم فقر است	کر بظاهر مقدم امر است
.....

بوی آراسته همان و همین	ارست حلی نظام دولت و دین
بهره ورز دارش از عنایت خویش	یارب از لطف بینهایت خویش
بدهش دولت ابد پیوند	نامش از عدل و شرع دار بلند

دلش از فیض خود گرامی دار

نام او تا بحشر نامی دار

(اشعار بالا از آن خود حضرت کاشفی است)

و پس از اشعار فوق باین جمله مجلد نخست ختم میشود
« والله الحمد فی الاخرة و الاولى والسلام علی من اتبع الهدی . »

بطوری که کاشفی نگاشته است بر آن بوده که باقی مجلدات را پس از اختتام جلد اول تدوین سازد و بسال ۸۹۲ شروع بتألیف جلد دوم این کتاب نمود لیکن انجام آن در بونه توقف ماند و موفق بانجامش نشد و بجای آن تفسیر مواهب علیه را بنام امیر علی شیر تألیف و تدوین ساخت. بالجمله بعد از اینکه جلد اول را بانجام رسانید و سال ۸۹۲ شروع بنوشتن جلد دوم نمود، تألیف آنرا بتأخیر انداخت و اکنون نسخه که متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی است بآ ۸۲ از سورة النساء ختم میشود و در حاشیه آن نوشته شده که چون حضرت مصنف این تفسیر را بایشجا رسانید ختم حیات نمود و داعی حق را اجابت فرمود.

مؤلف فهرست رضوی نوشته که کاشفی بیش از قسمتی از سورة نساء را موفق بتفسیر نشده است

صاحب کشف الظنون (جلد ۱ ص ۴۰۸) مینویسد: «جواهر التفسیر مشتمل بر تفسیر زهرا و بن (۱) است لمولی حسین کاشفی»

مؤلف کشف الظنون از جلد دوم آن اطلاعی نداشته و نمیدانسته است که کاشفی قسمتی از جلد دوم را نیز تألیف کرده است.

جواهر التفسیر بهترین و مفصلترین تفاسیر کاشفی است، جای بسی تأسف

(۱) زهرا و ان - ام سورة البقرة و سورة آل عمران است (المرب الموارد ج ۱ ص ۴۷۸)

است که این تألیف نفیس را نتوانسته است بیایان برساند و عمر وی یاری نکرد که فیض باقی مجلداتش خاص و عام را مستفیض نماید.

روشن نگارش کاشفی در این تفسیر همان روش اهل سنت است لیکن در آن کلمات علماء و عرفاء و شعراء را بسیار یاد کرده این تألیف گرا بهها را با چاشنی عرفان و کلمات اخلاقی بزرگان و اشعار سخنگویان بهم آمیخته ارزش آنرا بیش از پیش نموده است.

در صدر جواهر التفسیر مقدمانی ترتیب داده است مشتمل بر فوائد کثیره که در غیر آن کتاب کمتر یافته میشود و اصل کتاب نیز متضمن مقاصد عالیه و احادیث نادره و دارای لطایفی است که قلوب خداوندان بصیرت را بآن کتاب راغب و مایل میکرداند.

در اول این کتاب علوم متعلق بعلم تفسیر را ایراد نموده و آن بیست و دو علم است که آنها را در چهار فصل مذکور داشته است بقرار یائین:

اصل نخستین - در چهار عنوان و در این اصل از فضائل کلام الله و نامهای آن و مباحث حدوث و جز آن سخن گفته است.

اصل دوم - در بیان جامعیت قرآن و چگونگی اشعارات علوم از آن در پنج عنوان.

اصل سوم - در ذکر الفاظیکه میان مفسران معمول است در هشت عنوان.

اصل چهارم - در مطالب متفرقه که شناختن آنها در علم تفسیر لازم است

در بن اصل شامل شش عنوان است.

اکنون برای اینکه روش نگارش و طرز بیان کاشفی و طریقه تفسیر آن در این کتاب برای خوانندگان ارجمند معلوم شود تنها يك آیه را از جلد اول جواهر در این مقدمه نقل و درج میکنیم :

برای نمونه آیه شریفه : « الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ » نقل میشود « الَّذِينَ » پرهیزکاران ، آناند که پیشاپیه تعلق باغراض و اعراض « يَنْفِقُونَ » نفقه میکنند « فِي السَّرَاءِ » در آسائی « وَالضَّرَاءِ » و در سختی مراد همه احوالست ، چه انسان بهیچ وجه خالی از مضرتی یا مسرتی نیست ، و گفته اند سراء طیب نفس است و ضراء کراهت طبع یعنی طواع و رغبت نفقه در راه خدای فرو نگذارند و اگر نیز بر نفس ایشان شاق گردد خیر خود از مردم باز ندارند ، یا مراد توانگریست و درویشی ، توانگران بآنچه صلاح دانند و درویشان بآن مقدار که توانند ؛ (بعضی از صحابه و تابعین به نیم خرما و مدانه انگور تصدق کرده اند ، وَالْقَلِيلُ عِنْدَ اللَّهِ کثیر

مصرع

حق اندك پذیر است و بسیار بخش

ای عزیز صدقه از توانگران چندان نیکو نباشد که از درویشان زیرا که باوجود احتیاج بادیگری مواسات کردن کار مجاهدان میدان فتوت و صدر نشینان ایوان مروت است و حکیم خاقانی اشارت بدین معانی میفرماید :

بیت

چو درویشی بدرویشان نظر به کن که قرص خود

بهوری کرد عوران را فلك (۱) یوش زمستانی
و بیاید داستکه مردمان در اتفاق چهار نوعند ، یکی آنکه در سمت عیش نفقه کنند و در تنگی معیشت در سخا فرو بتدند و چنین که نزد اهل روزگار معذور است . دوم آنکه در وقت فقر بامید خلف صدقه دهند و در زمان غنا از بیم احتیاج مهر بر در کرم نهند و این کسی از طریقه توکل دور است . سوم آنکه نه در فراخ دستی خیر کنند و نه در تنگدستی و این لثیم ترین امام است . چهارم آنکه در هر دو حال دست سخاوت برکشاید و این کریم ترین خاص و عام است ؛ و بعضی سراء و ضراء را بر کرانی و ارزانی حمل کرده اند یعنی در زمانست کرانی همان نوع اتفاق نمایند که در وقت ارزانی ، و شادی و غم نیز گفته اند ، نه عرور و سرور ایشان را از خیر باز دارد ، و نه بار اندوه ایشان را از آن کار ستوه سازد ، یا در هر آسانی عمل چنان سلوک نمایند صكه در تن آسانی عمل ، یا اتفاق کنند در عرسها و ماتمها ، یا در سخت و مرض .

فقیه ابواللیث فرموده که در حال حیات دست نفقه بکشایند و

(۱) فلك ، بفتح اول و دوم و سکون کاف ، نام چاهانور است که در بعضی بومتن سازند و گفته اند نوعی از پوست باشد که در وقت سنجاب گرمتر و از سرد سردتر است و معنی دیگری هم دارد (مرحوم طبع)

در زمان وفات بخیری وصیت فرمایند ، یا مراد نفقه است که منفق را شاد گرداند چون نفقه اهل و اولاد ، و آنکه موجب ملال بود چون نفقه بر اضداد و حساد ، یا نفقه بر توانگران کنند چون ضیافات و هدیات و آنچه به تنگستان و محتاجان دهند از صدقات و زکوات و حقیقت آنستکه سراء در مقابله غم مستعمل باشد و ضراء در برابر نفع اینجا ایراد لفظین مختلفین افاده آن میکند که هر يك دلیل مقابل خود بود و استدلال کنند بر آنکه در عموم اوقات متوجه اند بتأمین مبانی خیرات و این کار خواص است که نفقه کنند مال را بر موااسات و بدن را بر عبادات و دل را بر کمال مراعات و روح را بر صفای حالات و سر را بر انوار مشاهدات یعنی همه را دریازند و بی خود با او در سازند.

بیت

مرجه داری برای او در باز تا بسوی خودت کند در باز
در خایق نجمیه آورده که ایشان نفقه کنندگانند مکونات را
در طلب مکون « و الکافلین الغیظ » و فرو خوردندگانند خشم را ،
و انتقام ناکشندگانند باوجود قدرت .

ای درویش خشم فرو خوردن آدمی را بدرجه صدیقیه رساند .
در احادیث آمده که هر که شربت ناخوشگوار خشم را نوش کند
و در وقت زیاده زدن آتش غضب خود را از کفتن ناصواب خاموش
سازد درج دل او را از جواهر امان و ایمان پیر سازد .

در تفسیر ینابیع بروایت قتاده آورده ، که وقتی ملازمان جناب
پوت و خادمان رسالت مآب فتوت ، بحضور آنحضرت صلی الله علیه و

آله و سلم تعریف قوت شخصی میکردند که در هیجاء رجولیت و سرکه
فحولیت ، عیاری است دلاور ، و بوقت مقاتله رجال و محاربه ابطال ،
جگر داری با کر و فر ؛ بر لفظ مبارک نبوی صلوات الله علیه در جواب
قائل این چنین گذشت ، که شما را خبر دهم عیاری که از این مرد
قویتر است ؟ گفتند بلی یا رسول الله ؛ گفت آن مردی باشد که او را
دشنام دهند و از شدت آن جفا فواره خشم او در غلیان آید و هواجی
نفس اماره و وساوس شیطانت ستمکاره آغاز هیجان کند و او بقوت
خردمندی آب رضا بر آتش خشم ریخته ، کردن غیظ نفس را بشکند ،
و ابلیس شحات جوی می آبروی را از اوج مراد بحضیف حرمان در افکند ،
این مرد مردی باشد از مقاتلان صف کارزار و مبارزان میدان کفار قویتر

بیت

مردی گمان مبر که بزور است و پردلی
با خشم اگر برائی داند که کاملی
آورده اند که ناکی امام اعظم (۱) را طیانچه زد ؛ امام فرمود
که من هم توانم که طیانچه زنم لیکن نرم و قادرم بر آنکه با خلیفه
شکایت توکنم اما نکنم ، و میتوانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت
الله بنالیم ولی تنالم ، و میسر می شود که در قیامت کمر خصومت تو بر
میان بندم و داد خود بستانم ، و این نیز نمیکنم . و شرط کردم که اگر
فردا مرا رستگاری باشد بی تو قدم در بهشت نهم .

(۱) امام اعظم لقب معان بن ثابت معروف به ابوحنیفه است (مراجعه
شود به ذیل ص ۵۵ تفسیر)

و مناسب همین حکایت است آنکه شیخ مصلح الدین سعدی
روح الله روحه آورده.

بیت

یکی مربوطی در بقل داشت مست
چو روز آمد آن نیک مرد سلیم
که درنده معدور بودی و مست
مرا به شد آن زخم و برخواستیم
بشب بر سر شیخ شبلی (۱) شکست
مرسکندل برد يك مشت سیم
ترا و مرا بریط و سر شکست
ترا به نخواهد شد الا سیم
از آن دوستان خدا بر سرند
که از خلق بسیار بر سر خوردند

در اخبار آمده است که از حضرت عیسی علیه السلام سؤال کردند
که سختترین همه چیزها چیست؟ جواب داد که خشم خدای؛ گفتند
چه چیز از غضب الهی ایمن توان شد؟ فرمود که ترك غضب خویش؛
والیه اشار المولوی فی المثنوی:

گفت عیسی را یکی هشیار سر
کفتش ای جان صعبتر خشم خدا
گفت از این خشم خدا چه بود امان
ترك خشم و شهوت و حرص آوری
چیست در هستی ز جمله صعبتر
که از آن دوزخ همی لرزد چو ما
گفت ترك خشم خود اندر زمان
هست مردی ورك پیغمبری (۲)

(۱) در اغلب نسخ خطی و چاپی دوستان بیت بالا چنین
ضبط است:

یکی مربوطی در بقل داشت مست
(۲) بیت آخرین را از حکایت دیگری در اینجا وارد ساختند
دنباله حکایت بالا شمار ذیل است:

صفت دیگر مر متقیانرا عفو است کما قل:

«و العافین» و عفو کنندگانند «عن الناس» از بندگان و درم

خریدگان یا از ستمکارانی که به بیش جفا دلهای ایشانرا ریش
یا از دل آزارانی که در غیبت جز به بدگویی و عیب جوئی ایشان نفس
زنند یا از سفیهان بدگیش که بمشافهه طریق سفاقت و وقاحت فرو
سکذارند؛ یا از غریبان درویش که قدرت بر ادای وام ندارند و اصل
آستکه عام گیرند بنسبت مجموع آنها که مستحق عقوبت اسد و عفو
بترین صفتی است آدمیارا چه خاصیت او آنستکه دل را از مرتبه ایمان
بدرجه احسان رساند

عزیزی فرموده که دشوارترین نیکوئیها آسان گرفتن بدکاریست
ان الله عفو يحب العفو؛ مرد تمام آنستکه از هر که زلتی به نسبت خود
مشاهده نماید و قدرت انتقام بر آن داشته باشد، زلات او را عفو تلافی
و تدارك فرماید و قواعد معاذیر مجرم را اگر چه از روش صدق دور
بود بحکم فاجعل العفو عنه شكر القدرة علیه (۱) مهمل و راسخ دارد

کلمه غبط است ای بر خطا امان
س عوان که در این حشم گشت
چه ایست استش رحمت جزو مگر
گر چه محلم را از ایشان چه
حشم حق بدآور و درکش
حشم زشتش از منع هم در گذشت
باز گردد زان صفت آن بد گهر
این سخن اندر ضلال انگهد.

جایزه بود جهان را از چمن
ایک بود آن چمن
(۱) سپس از قدرت و توانایی خود را بر زبان رسانیدن باشد
هو از آنها قرار ده (یعنی شکر هر چیزی منحوی است و شکر قدرت
نکندست از تجاوز مردمان است نسبت بخود)

سخن یکی از خلفاء عباسیه است که اگر مردمان بدانند که ما را از شریعت غفلت چه لذتی بکام جان میرسد ، لتقربوا الینا بالجنایات (۱) بیشه جز تحفه جرم و جنایت را وسیله تقرب مانمازند چه اگر کناه کردن خردان کاری بزرگ است ، اما تجاوز بزرگان خرده دان ، و از جرایم ایشان مرتبه ایست بزرگتر از حد کمان

بیت

چو بدبینی ز خاق و در گذاری	کشایند آن زمان هر در که داری
کسی در عالم تحقیق شد مرد	که با خود جنک و با خلق آشتی کرد
بزرگان را نباشد خرده گیری	فرشته خوی شو تا سگ نمیری
مشو چون ابر با هر کس ترش روی	چو باران هر چه می بینی فروشوی
اگر چه دامنش را میدرد خار	تو گل باش و دهان پر خنده میدار
ای درویش ، غفو را منشأ ایست نزد محققان ، و آن رؤیت مصدر	
افعال است هر که سر والله خلقکم وما تعملون بردل صاحب بصیرتی	
روشن گردد ، داند احوال را در صدور افعال از ایشان مدخلی نیست و	
اینجا نکته یا وتدلیم تشقنی ؟ و جواب سل من یدقنی (۲) بر ارباب	

(۱) هر آینه نزدیکی میجویند بما بوسیله جنایات (یعنی جنایت را وسیله تقرب خود بما قرار میدهند)

(۲) یا وتدلیم تشقنی لالسل من یدقنی این تمثیل در اثبات جبر گفته میشود و معنی فارسی آن ایست که : ای میبخ چرا مرا بیشکاری ؟ گفت پیرس از کیست که مرا میکوبد (یعنی اختیار در دست من نیست و من جز آلنی بیش نیستم)

سعدی فرماید :

گرچه تیر از کمان همی گذرد . از کماندار بیند اهل خرد

اشارت مخفی نخواهد بود ، والله ، و خدای صکه نیکوکار است ، ' یحب المحسنین ' ، درست میدارد نیکوکاران را .

بمهرین اقسام احسان آنستکه با بدکاران خود نیکوئی کنند ، و اگر نه نیکی با نیکوکاران بزرگانی است .

ای عزیز ، این آیه جامع جمیع جهات احسان است بجهت آنکه احسان با غیر یا با یصالح نفع است بدو ، یا بدفع ضرر از او ، و اول که رسانیدن منافع است یا بمال باشد ، یا بعلم ، و اتفاق شامل همه است ، و ثانی که باز داشتن مضار است ، یا در دنیا باشد یا آنکه اسانت او را مثل آن مقابله نکند ، و آن کظم غیظ است ، یا در آخرت که ذمه او را از مطالبه بری سازد ، و آن عفو است ، و با احسان اعظم درجات ثواب حاصل توان کرد که محبت است پس هر که جامع این صفات باشد از دولت محبوبیت بهره مند خواهد بود .

و در تفسیر آورده که روزی نوباره بوستان ولایت و با کوره (۱) باغستان هدایت ، سبط نبی و نجل ولی حسین بن علی علیهما السلام . با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بودند ؛ خادمش با کاسه آتش گرم به مجلس درآمد و از غایت دهشت پایش بحاشیه بساط پر آمد کاسه بر سر شاهزاده افتاد و بشکست و آنها بر رخسار مبارکش فرو ریخت ؛ حسین علیه السلام ، از روی نادیده ، نه از راه تعظم و تعذیب در او نگرست ، روزبان خادم جاری شد ، الکافلین الغیظ ، حسین فرمود که خشم

(۱) با کوره مؤنث با کور است ، جمعش با کبر و با کورات ، و با کوره بمعنای میوه ، و بر و نورس و نوباره است .

فرو خوردم؛ خادم گفت «والعافین عن الناس»؛ حسین جواب داد که از تو عفو کردم؛ خادم تنه آیت برخواند که «والله یحب المحسنین» سبط رسول در مقابله گفت از مال خود آزادت کردم و مؤنت همیشه تو بر ذمه کرم خود لازم گردانیدم.

بیت

بدی را مکافات کردن بدی بر اهل صورت بود بخردی
بمعنی کسانی که پی برده اند بدی دیده و نیکوئی کرده اند
ای عزیز بهشتی که صفت عظمت او مذکور شد مدامت از برای متقیان «(نقل از تفسیر جواهر التفسیر (خطی) (۱))»

ب - جامع الستین یا تفسیر سورة یوسف - این کتاب دارای يك مقدمه و شصت فصل میباشد و چون آیات این سوره را در ۶۰ فصل فراهم آورده آنرا جامع الستین خوانده است.

جامع الستین تفسیری است تاریخی و اخلاقی و عرفانی و در آن آیاتی چند از سور دیگر بمناسبت وارد ساخته و با شعاع شمراء نیز تمسك جسته با روش بسیار خوبی این کتاب را تدوین و تصنیف نموده است.
آغاز آن:

«الحمد لله الخالق الاكبر والصلوة على سيد البشر وشميع المعشر»

(۱) این نسخه که تعلق دارد بکتابخانه استاد دانشمند ما جناب آقای دکتر سنجابی [استاد علم حقوق در دانشگاه طهران] دارای يك سرلوحه بسیار خوبی است و هم نسبت کم غلط و با مخطی خوب نوشته شده.

والسلام علی حاکم المراط و ساقی الکون و آله الطاهرین الاطهر»

این تفسیر مانند تألیفات دیگر کاشفی بفارسی نوشته شده است.

ج - مختصر الجواهر تفسیر دیگری که کاشفی بفارسی بر قرآن مجید نوشته مختصر الجواهر است و گفته اند این تفسیر دارای بیست هزار بیت است (این تفسیر دیده نشد) و هم این تفسیر تا آخر قرآن میباشد.

د - مواهب علیه شرح این تفسیر را در مبحث جداگانه ذکر خواهیم کرد و پس از این بیاید.

۲ - روضة الشهداء

این کتاب را بدستور و اشاره و امر سید مرشد الدین عبدالله معروف به سید میرزا که بگفته صاحب ریاض العلماء یکی از شاهزادگان بود در سال ۹۰۸ یا نزدیک باین سال تألیف نمود.

میرزا عبدالله اصفهانی مشهور بافندی (صاحب ریاض العلماء) مینویسد که کاشفی این کتاب را در سال ۸۴۷ هجری قمری تألیف کرد (۱).

لیکن چنانکه نگاشته شد این کتاب را در سال ۹۰۸ تألیف کرده و تاریخ تألیف آنرا در اول باب دهم این کتاب بتصریح مینویسد مبنای اشتباه صاحب ریاض از اینست که کاشفی نوشته است از

(۱) شگفت آور است که باینکه صاحب ریاض مینویسد که این کتاب را در اواخر عمر تألیف نموده باینحال تاریخ تألیف آنرا سال ۸۴۷ نوشته است.

روز شهادت امام حسین تا تاریخ تألیف این کتاب که قریب ۸۴۷ سال است هرگاه که محرم نو شود رقم تجدید این مائمه بر صفحات قلوب هوا داران اهل بیت سید امام علیه السلام کشیده میگردد ، مؤلف ریاض العلماء مبنای این تاریخ را از سال هجرت گرفته است در صورتیکه کاشفی بنصریح مینویسد که « قریب ۸۴۷ سال از روز شهادت حضرت امام حسین میگذرد » و علاوه بر این در مقدمه این کتاب کاشفی مینکارد که واسطه کبر سن و موائمی دیگر رایت فصاحت در میدان بلاغت بر ... است افراشت و اگر سال ۸۴۷ این کتاب را تمام کرده باشد در این سال وی باید سالخورده و پیر باشد و باین فرض کاشفی باید در نیمه دوم قرن هشتم دنیا آمده و تا سال ۹۱۰ در این کیتی درنگ کرده باشد و چنانکه از نوشته خود او بر میآید و در روضه الشهداء باخامه خویش رقم زده این کتاب را بسال ۹۰۸ یا قریب باین سال (مقصود از کلمه قریب اینکه کاشفی مینکارد قریب به ۸۴۷ سال از روز شهادت امام حسین میگذرد و چون وی بسال ۶۱۱ شهید شد چون با ۸۴۷ جمع گردد ۹۰۸ سال تمام نمیشود بلکه نزدیک به سال ۹۰۸ بوده است) گردآورده است (۱)

روضه الشهداء را در ده باب و خاتمه فراهم آورده است این کتاب در شرح رحلت حضرت رسول و فاطمه و امیر المؤمنین و امام حسن و بوئزه در احوال شهادت حسین علیه السلام است .

کتاب روضه الشهداء کتابی است بس معروف لیکن بیشتر روایات

(۱) مؤلف ریاض العلماء مینکارد که تشیع کاشفی از روش نکارش

این کتاب با مراعات جانب تقیه آشکار و موبد است .

این کتاب از کتب غیر مشهوره گرفته شده است .

کتاب روضه الشهداء را فضولی (محمد بن سلیمان بغدادی امامی شاعر) که بسال ۹۷۰ وفات یافته ترجمه بترکی نمود و آن ترجمه را حلیقه السعداء نام نهاد .

فضولی در آن ترجمه گوید در اصل تألیف این کتاب روضه الشهداء را پیروی کردم و فوائدی چند از دیگر کتب بدان ملحق ساختم پس آن کتابی مستقل گردید .

و نیز جامی قیصری روضه الشهداء را ترجمه نموده و آنرا به سعادت نامه موسوم ساخت و در آن ترجمت گوید من در این تألیف روضه الشهداء را پیروی کردم جز آنکه من آیات و احادیث را در خلال حکایات ابراد کردم و هم از اشعار خود در این کتاب یاد کردم و آنرا همچنان روضه الشهداء بر ده باب مرتب و مدون ساختم .

بنا بکفیه محقق خوانساری (محمد باقر) مؤلف روضات الجنات روضه الشهداء نخستین کتابی است که در مقابل بفارسی تصنیف شده . ذکر این مصائب اهل بیت آن کتاب را تلقی قبول نموده ، در رؤس منابر آنرا قرائت میکردند بدین سبب گروه ذاکرین روضه خوانان موسوم شدند زیرا در منابر مصائب اهل بیت را از کتاب روضه الشهداء میخواندند ، پس از چندی هر آنکس که مصائب اهل بیت را مذاکره میکرد روضه خوان نامیده شد خواه از کتاب روضه الشهداء قرائت کند و خواه از دیگر مقاتل .

امروز این کتاب در نزد عام و خاص بسیار مشهور و معروف است و بزیر چاپ نیز آراسته شده است.

۳ - شرح مشوی

گوینده مشوی مولانا جلال الدین محمد پسر سلطان العلماء بهاء الدین محمد ولد پسر حسین پسر احمد خطیبی بکری بلخی است که خانواده اش پدر بر پدر از بزرگان صوفیه و مشایخ بزرگ آندیار بوده اند.

بهاء الدین ولد که به سلطان العلماء ملقب شده بود از اقطاب بزرگ صوفیه خراسان است و شجره طریقت و خرقه ولایتش به امام احمد غزالی (برادر حجة الاسلام امام محمد غزالی) می پیوست.

بهاء الدین ولد همزمان با سلطان محمد خوارزمشاه بود؛ آوازه کرامات وی در اقطار بلاد خراسان و ماوراء النهر پیچید، ساعیان و حدودان نزد سلطان محمد خوارزمشاه زبان به بیهوده گشادند و پادشاه را از بهاء الدین در نجش حاصل شد؛ بالاخره سلطان محمد خوارزمشاه گفتند که بهاء الدین خلق را فریفته و شما را اعتباری نمیدهد؛ سلطان خوارزمشاه نزد بهاء الدین کس فرستاد که شما بلخ را بپذیرید و دستوری دهید تا ما با قلیم دیگر رویم زیرا دو پادشاه در یک اقلیم نکنجد؛ بهاء الدین جواب داد که مملکت بشما ارزانی باد ما راه سفریش گیریم. پس از آنکه زمانی ساز سفر حجاز آماده ساخت و بداندو رهسپار شد؛ چون به نیشابور رسید شیخ فرید الدین عطار بدیدت بهاء الدین آمد و جلال الدین محمد را که در آنوقت خردسال و کودک بود دیدار کرد.

شیخ فرید الدین عطار در مجلسی که با بهاء الدین ولد هم دیگر را ملاقات کردند و جلال الدین محمد را دید، گفت «زود باشد که این پسر آتش در سوختن عالم زند» بهاء الدین ولد در نیشابور چندان درنگ نشمود و راه خود پیش گرفت تا ببغداد شد در این سفر وی بهر شهر و دیار که میرسید مقدمش را کرامی و محترم میداشتند در بغداد با شیخ شهاب الدین سهروردی عارف بزرگ دیدار نمود و از طریق سکوفه بسوی بیت الله روان گردید و پس از گذاردن مناسک حج به دمشق رفت و از دمشق بروم آمد و چندی در شهر لارنده اقامت گزید و بعد بقونیه جای گرفت و مریدان بسیار کرد او فراهم آمدند و سلطان علاء الدین کتیباده خود مرید او شد و کرامتها از وی دید و آوازه و شهرتش بسیار شد تا سال ۶۲۸ از اینجهان در گذشت. چون بهاء الدین ولد از این عالم رخت خویش بدربرد مولانا جلال الدین محمد که پیشوای محققان عالم و قیله ارباب طریقت است بجانشینی و خلافت پدر رسید و یکسال بر این مداول گذشت تا اینکه سید برهان الدین محقق نرمدی بقونیه آمد و جلال الدین محمد با وی پیوست و این سید برهان الدین نخستین بار جلال الدین را ارشاد نمود و به مولانا گفت در علوم ظاهری و فتوی نوجانشین پدر شدی لیکن در باطن هم علومی هست که بهاء الدین بمن داده است آنرا نیز بیاموز تا خلف الصدق باشی؛ مولوی بدو بگروید و بوادی طریقت کام نهاد تا بمقام قطبیت رسید و عالم سیر و سلوک را به پیمود.

مولانا جلال الدین محمد در علوم ظاهری و باطنی یکانه زمان خود بود

و پس از وی هیچکس مقام باطنی او را حائز نگشته است.

رخسارش زیبا و دیدارش دلربا و بیانش کبرا و سخنانش شیوا بود
ولادت جلال الدین محمد در شهر بلخ روز ششم ماه ربیع الاول
سال ۶۰۴ واقع شد و پس از ۶۸ سال و سه ماه یعنی در پنجم
جمادی الاخر سال ۶۷۲ هجری قمری در شهر قویه بدرود و لدگانی گفت
مولانا در این سال در دل خاک پنهان و مدفون گردید لیکن
تاج جهان است وی در دل جهانیان جای دارد.

سعدیا مرد نکونام نمرد هرگز مرده آنستکه نامش بشکونی نبرد
مولانا در سال ۶۵۲ به شمس الدین محمد تبریزی پیوست و
یکی دو سال با هم نیک بجوشیدند، مریدان را را گذاشت و جز شمس
بروای هیچکس نبود؛ مریدان با شمس مولانا ستیزگی کردند و از اینرو
شمس بایدید شد و دمشق رفت؛ مولانا را از نایدید شدن شمس الدین
محمد آشتکی و بیتابی از جد بگذشت و بهاء الدین پسر خود را بجستجوی
شمس الدین به دمشق روانه داشت و او در آن شهر بخدمت شمس رسید و
ببقراری و شور و جوش و هیجانی و آشتکی و حیرانی پدر را باو گفت
و دعوت مولانا را بشمس رسانید؛ شمس دعوت مولانا را پذیرفت و با
بهاء الدین رو بر آه نهادند تا بقویه بار دیگر آمد و عاشق و معشوق یعنی
مولانا و شمس بیکدیگر باز به پیوستند؛ چندی با هم خوش و سرگرم بودند
و مریدان از کرده ناصواب خویش پشیمان شده توبه کردند و سماعها
دادند و مهمانیها کردند؛ دیری نگذشت که بازمی ادبی آغاز کردند و
دهان بدشنام شمس کشودند و بیش از پیش ستیزگی نمودند؛ بار دیگر

مریدان از در عذر خواهی بیرون آمدند ولی دیر زمانی نگذشت که
دوباره بمی ادبی کردند و شمس الدین چون غلبانی آن بیخردان را دید از قویه
بیرون رفت و دیگر او را نیافتند.

مولوی چندین سال بفراق شمس الدین بسربرد و در این زمان
همواره آشفته و پریشان حال بود؛ دو بار بجستجوی شمس راه دمشق
پیش گرفت؛ پس از باز گشت سفر دوم از دمشق به صلاح الدین فریدون
زر کوپ پیوست و با او سرگرم شد و گفت آن کس که میجستم
بمورت صلاح الدین باز آمد؛ آنگاه مریدان را گفت من سر
و راهنمایی شما ندارم بصلاح الدین ارادت پیدا کنید صلاح الدین
مردی عامی و از خط و سواد بی بهره و نصیب بود. صلاح الدین را مرده
قویه آزار و ستم بسیار میکردند و میگفتند این مرد که سواد و خط ندارد
چگونه باو ارادت پیدا کنیم. صلاح الدین در حدود سال ۶۶۲ بدرود
حیات گفت. پس از فوت صلاح الدین مولانا به حسام الدین ولد اخوی
فرک پیوست و صحبت او را میان بست و با وی دمساز و هم ساز شد و
مدت ده سال با هم روز بگذاردند و بخواهی حسام الدین مولوی مشغول
را آغاز کرد چنانکه در اول دفتر چهارم فرموده است:

مثنوی را چون تو میداد بوده ای	کر فزون کرد تو اش افزوده ای
کان الله بوده ای در ماضی	تا که کان الله له آمد جزا
مثنوی از تو هزاران شکر داشت	در دعا و شکر کفها بر فراشت
بالجملة کتاب مثنوی که آنرا همدوش کتب آسمانی باشد	
محسوب داشت مولوی بخواهی حسام الدین چلبی برشته نظم کشید.	

٥- لى لى

5. $\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$ $\frac{1}{2} \times \frac{1}{3} = \frac{1}{6}$

[illegible]

تاریخ و جغرافیہ

$\frac{d}{dt} \left(\frac{1}{r^2} \right) = -\frac{2}{r^3} \frac{dr}{dt}$

کاشی در دستار سال ۸۶۵ در حیدرآباد منسوب به
روان در سال ۸۶۵ در دستار سال ۸۶۵ در حیدرآباد
منسوب به

وہ کہ جان بڑے ہر کسی
وی کہ قلب تیرہ را اور کنی

[illegible]

جلد نموده و

مقتوی از زمان حیات مولانا

زردك بود و خندا اهد بود

و هم بر حسب تقاضای وی بهیچاه و

• بسیار از طرف عرفا و علمای نیز

ز آسمان مولا ناحیه کا

مهرات است این کتاب و اش

و گمبایب است و خالوده برش

براین کتاب شرح نوشته‌اند که از آن میان شرح مشهور خانه حکماء.

وفيلسوف بزرگ مرحوم حاج ملا هادی

چاپ میز آورده شده است

٤ - لباب معنوی فی انتخاب معنوی

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

— 222 —

(۱) $\frac{1}{x^2} = x^{-2}$ و $\frac{d}{dx} x^{-2} = -2x^{-3} = -\frac{2}{x^3}$

... ..

انجام این کتاب باین درایت شده است :

آب جان را ریز اندر بحر جان تا شوی دریای بیحد و کران
چون رسید اینجا بیانم سر نهاد معبود شد و الله اعلم بالصواب
پس از آن کاشفی بینی چند بر وزن مثنوی (رمل مسدس مقصور
یا محذوف) در بیان تاریخ ترتیب این کتاب و مدح مولانا جلال الدین
محمد بلخی و ستایش مسیب نامی که از رجال و حکام دیار هرات بوده
است و می کند که ما آن ابیات را بینا نقل مسما می

جامع این ابیات و مرتب این هفت درسه بشی هم ر در
مثنوی در بیان تاریخ این ترتیب و صفت حال خود میگوید

مست در در کس بهشت مسود می یک روحی سرشت
و در در کس بهشت نازک و زیبا و نغز و دلپذیر
هر درویشان نهادم بر طبق چون از ایشان داشتم درس و سبق
این سخنها لب لب مثنوی است روح بخش عاشقان معنوی است
مثنوی گنجیست بیرون از بیان و ندر او نقد حقایق بی کران
وصف آن کوخازن آن گنج بود زین زبان و عقل ناید در وجود
شرح او را هم زبان او کند هر چه آن نیکو کند نیکو کند
سوی او سانس مکن بیهوده میل کی توان پیمود دریا را تکمل
من بعد معرفت آتش از کج نیره خاکی از کجا ماه از کجا
در و در سیر چشم او ندید وصف او هم گوش او داند شنید
نیرکان عالم و هم و گمان کی تواند از یقین دادن نشان
چونکه او درمی نشانی محو شد معبود شد در وی نشانیها که بد

مثنوی از کان او یک گوهر است مثنوی از خم او یک ساغر است
چون یک گوهر چنین مفتون شویم چون زبوی باده کس مجنون شود
مثنوی از خم او یک ساغر است مثنوی بحری است قعرش ناپدید
انتخاب ما از آن بحر شریف تا کسی کوره نداند سوی بحر
ورنداند خورد از آن می دره روز شنبه آخر ماه صیام
سال هجرت هشتصد و هفتاد و پنج جلوه گر شد مثنوی بار دیگر
حامی ملت جلال ملک و دین آفتاب آسمان مکرمت
گوهر درهای علم و معرفت قدرت پاکی ناقد نقد کمال
حرز جان نظم جهان آرای او عاصف دوران مسیب کز شرف
عاصف دوران مسیب کز شرف در نزدیکی راه درویشی گرفت
همت عالی او شد رهنمون همت عالی او شد رهنمون

(۱) در نسخه خطی آمده است که در این کتاب
اصف دوران که از راه شرف آمدش راستان را شد کعب
و در این شعر به سبب برده است و مدح گشای معلوم است

مثنوی گنجینه را بگشاد در
هان کف اخلاص پیش آرد نیاز
دعوتی کردیم و خوان اداختیم
در کشاد است و صلا اندز صلا
هر که محروم از سر خوان بگذرد
این زخوان نعمت بیعلت است
ما چو افکنندیم خوانی بس نکو
دوری از روی عین چهل و غفلت است (۱)
کر شود کسی بود نقصان او

کاشفی تا چند از این لاف دروغ

کی دروغ محض را باشد فروغ

دیگران گفتند بهر فائده
کر سته زین خوان نمیاید گذشت
حال درویشان بخود بر بسته
غیر صوت و حرف ایشان ای دنی
هم زبانی میکنی با اهل درد
هم زبانی را بیاید هم دلی
یاد داری صد سخن معنیش کو
ورنداری فعل در گفتن میبج
رسانا از لعل علیها مائده
مائده چون بهر نو آماده گشت
از طیبی دم زنی و خسته
بیست در دست چه دعوی میکنی
هم دلی کن تاشوی آزاد و فرد
بیست علم بیعمل جز جاهلی
معنی قول نکو فعل نکو
حاصل گفتار پس هیچ است هیچ

(۱) در نسخه خطی داشته اند فرزانه آهای سعید «قبیله جبین

ضبط است :

ابر چه خوانی نعمت بیعلت است دوری از روی عین چهل و غفلت است

از سخن چیزی نیاید کار کن
این سخن نغم است و روئیدن عمل
نغم کشتی تربیت کن سبز ساز
تربیت جز ز آب لطف دوست نیست
یارب از باوان احسان و عطا
ناشود سرسبز و خرم زان کرم
این نهالی چند سبز از مثنوی
تا قیامت تازه و پر نور دار
یوست چیتان را از این لب لباب
عشق بازان را از این ماه معین
فیض ده آمین رب العالمین
از ایات بالا پایه کاشفی در شاعری نیز بدست میاید و چنین مستفاد
میشود که وی در فن شعر هم ردیف شعرای متوسط بوده است .

۶ - اخلاق محسنی

اخلاق محسنی کتابی است در حکمت عملی که بشام سلطان
حسین میرزا بایقرا نوشته و شامل ۴۰ باب است - وجه تسمیه این
کتاب با اخلاق محسنی آنکه چون نام بایقرا (سلطان حسین) حسین
بوده از اینرو نام کتاب را مضاف باسم سامی و نام نامی او کرد و آنرا اخلاق
محسنی خوانده است .

این کتاب را بسال ۹۰۰ با تمام رسانید و ماده تاریخش «اخلاق
محسنی» است چنانکه مینویسد :

با خامه گفتم ای که ز سر ساختی قدم در مقدم تو چشم سخن یافت روشنی
اخلاق محسنی بنامی نوشته شد تاریخ هم نویسی ز «اخلاق محسنی»
(یا نسبت را بتشدید باید بشمار آورد)

۷ - مخزن الانشاء

این کتاب نمونه کاملی است از منشآت سده نهم هجری که کاشفی
برای طبقات مردم آنرا نگاشته و همیشه بیشتر از آنجهت است که
مخزن الانشاء سرمشق نامه نگاری گردید و زمانی چند نامه نگاران و
دیوان دوش نگارش این کتاب را پیروی کردند.

یکی از منشیان نامه هائی از آن انتخاب نموده و در مجلدی جداگانه
فراهم آورده است.

برای نمونه از این کتاب در اینجا سطرى چند که در فهرست
نوروز نوشته درج میشود

در آهنت نوروز

« موافقت ایام بهار و اعتدال ساعات لیل و نهار که بتأثیر هوای
ربیعی و تدبیر قوای طبیعی سطح زمرد قم زمین از کواکب انوار باهره
و نجوم ازهار ظاهره صفت افلاك یافته و یسرنو شروق آفتاب عالیشان
از اوج شرف مضمون فانظروا الی آثار رحمة الله بر محالوی و مهابط
خاك تافته بر ملازمان خجسته و میمون و فرخنده و همایون باد »

شود این کتاب نیز تاحدی تابع سبك متکلف زمان شده است

۸ - انوار سهیلی یا کلیله و دمنه

انوار سهیلی مهمترین و بهترین کتب ادبی دوره تیموریان است

که در زمان پادشاهی سلطان حسین میرزا بایقرا برنام نظام الدوله امیر
شیخ احمد مشتهر به سهیلی که از امرای بزرگ بود نگاشته شده است.

اصل و منشاء این کتاب

در باب اصل و منشاء کتاب کلیله و دمنه صکه انوار سهیلی
تهدیب و ترجمه غیر مستقیم آنست خلاف است برخی وضع آنرا بایرانیان
و گروهی بهندیان نسبت داده اند لیکن آنچه را که محققین بر آنند
تالیف این کتاب از طرف حکمای هند بعمل آمده و ایرانیان این
کتاب را از زبان هندی (سانسکریت) بزبان پهلوی (فارسی قدیم) نقل
کرده اند.

این کتاب مشهور اصول اخلاق و حکمت و سیاست را بزبان
طبیور و وحوش و سباع بیان میکند و بطوری که مشهور است بید پای
برهن که مقدم حکمای هند بود برنام دبشلم پادشاه آن کشور نوشت
و پادشاهان هند این کتاب را در خزینه سلطنتی گذارده بودند و کسی
آن دسترسی نبود و از سلاطین دیگر این گنجینه نفیس را پنهان
کردند.

نام اصلی این کتاب کراکتا دمنکا است که پس از نقل بزبان
پهلوی و آنگاه بزبان تازی به کلیله و دمنه تبدیل گردید

چنانکه باز نمودیم پادشاهان هند این کتاب را از سلاطین دیگر
پنهان میداشتند و کسی را بر آن دسترسی نبود.

ترجمه پهلوی

شاهنشاه ساسانی انوشیروان عادل از کتاب کلیله و دمنه که

در خرائط سلاطین هند بود آگاهی یافت و برزویه طبیب را که از حکمای دیگر در رای و دانش برتری داشت و هم در ذکاوت و هوش و درنگی و برا مانندی نبود بهند روان نمود و مثل داد تا کتاب کلیله و دمنه را باضماء کتبی دیگر بایران آورد.

برزویه طبیب چون بکشور هند شد باوواع حیل و تدابیر و رای و دانش خدا داد خود کتاب کلیله و دمنه را بدست آورد و آنرا بزبان پهلوی نقل کرد و برای شاهنشاه خود بره آورد بایران آورد.

تسری این کتب را مورد مطالعه و سیاست و جهانداری و جهاسگیری خود قرار داد و برزویه طبیب را بواسطه این خدمت بزرگ بسیار محترم و کرامی داشت و او را بجوائز گرامیها و عواطف شاهانه سراقراز فرمود.

در سال ۵۷۰ میلادی بدستیاری بکنفر روحانی (عیسوی مذهب) ایرانی که یردیوت بود نام داشت این کتب از پهلوی بزبان سریانی نقل شد و از این ترجمه تا سال ۱۲۸۷ اطلاعاتی نیست نبود.

در سال ۱۸۷۶ میلادی نسخه سریانی بزبان آلمانی در شهر لیبزیک ترجمه و نقل شد و این نسخه فقط دارای ده باب میباشد.

ترجمه ابن مقفع

تا سال ۱۲۸۷ هجری گمان میرفت که ترجمه ابن مقفع قدیمترین منشاء کتاب است لیکن بطوری که گفته شد در سال ۵۷۰ میلادی (نه سال پیش از وفات ابوشیروان) یردیوت بود این کتاب را از همان نسخه پهلوی بسریانی ترجمه کرد

پس از تسخیر ایران از طرف اعراب و انتقال خلافت مدو دمان عباسی ذکر کتاب کلیله و دمنه بسرکوش خلفای عباسی میگذاشت و ایشانرا بیافتن آن میل و رغبتی زیاد میبود تا در نوبت ابو جعفر منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ابن مقفع این کتاب را باشارت و دستور او از زبان پهلوی بنزاری ترجمه کرد و منصور بر آن اقبال تمام نمود و دیگر اکابر دربار خلافت بدان افتدا کردند.

ترجمه های منقوله از نسخه عربی

چون اصل کتاب کلیله و دمنه (باستثنای قسمتی) و ترجمه پهلوی آن بکلی از بین رفت و هم ترجمه سریانی اولی مخفی شد لذا بدست جز ترجمه ابن مقفع نسخه دیگری موجود نبود از اینرو ترجمه ابن مقفع اصل و اساس این کتاب شد و کتاب کلیله و دمنه ابن مقفع بزبانهای مختلفه چه راساً و چه غیر مستقیم نقل و ترجمه گردید.

ترجمه هائی که از نسخه عربی راساً بعمل آمده عبارتند از:

۱ - ترجمه سریانی ثانی (ترجمه سریانی اولی سال ۵۷۰ میلادی بعمل آمد)

۲ - ترجمه یونانی (سال ۱۰۸۰ م)

۳ - فارسی (نصرت الله منشی)

۴ - عبرانی اولی

۵ - عبرانی ثانی (مائه ۱۳ م)

۶ - لاتینی

۷ - اسپانیایی سال (۱۲۵۱ م)

۸ - مالتی (نسبت بیکى از بلاد اندلس)

۹ - انگلیسی (سال ۱۸۱۹ م)

۱۰ - روسی (سال ۱۸۸۹ م)

اینها ترجمانی بودند که اساساً از نسخه عربی شده است ولى باید دانست که بعدها بعضی این ترجمات بزبانهای فرانسه و ایتالیائی و ترکی و آلمانی و انگلیسی و دانمارکی و هلندی و جز آن نقل و منتشر گردید.

ترجمه رودکی

اولین ترجمه که از نسخه ابن مقفع بفارسی شد در زمان ابوالحسن امیر نصر بن احمد سامانی بود

امیر نصر یکی از دانشمندان را فرمود تا نسخه عربی ابن مقفع را به نثر فارسی نقل نمود و آنگاه رودکی آنرا مرثیه نظم کشید.

ترجمه کلیله و دمنه که در زمان امیر نصر بفارسی شد و رودکی آنرا منظوم ساخت اکنون بدست نیست و تنها چند بیت از کلیله مظلوم رودکی که در فرهنگها ضبط شده است برای ماباقی مانده است

این ابیات از کلیله و دمنه رودکی است:

دمنه را گفتا که تا این بانك چیست با هیب و سهم این آوای کیست
دمنه گفت اورا جز این آو ذکر کار تو نه هست و سهمی بیشتر
آب هر چه بیشتر نیرو میکند نند روغ مست بوده بکنند (۱)
دل گسته داری از بانك بلند رنجگی باشد آزار و گزند

(۱) نند روغ دل جو بین باشد

ترجمه نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی

در برك ۶۰ گفته شد که ابوالحسن نصر بن احمد سامانی بیکى از دانشمندان مشاء داد که نسخه ابن مقفع را بزبان فارسی نقل کند و رودکی شاعر مزرك ایران آنرا برشته نظم کشید. دیگر باره در اوامض قرن ششم ابوالفضل بهرام شاه غزنوی (۵۱۲-۵۴۷) اشارت فرمود تا اقصی البلاء و ابلغ المعاصی ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی از نسخه ابن مقفع این کتاب را بفارسی ترجمه کند

ابوالمعالی باشارت و دستور بهرام شاه غزنوی نسخه ابن مقفع را از عربی بفارسی نقل فرمود و در این ترجمه چنان استادی و مهارت بکار برد که سخن را بحد اعجاز رسانید و تا اکنون هیچکس نتوانسته است مانند وی از عهده این کار برآید.

کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی را باید بهترین آثار ادبی ایران شمرد و آنرا با وسوس زبان فارسی دانست.

ابوالمعالی کتاب کلیله و دمنه خود را از روی نسخه عربی ابن مقفع بفارسی ترجمه نمود لیکن براین ترجمه اشعار و امثالی چند بتازی و فارسی مرآن افروده و بعلاوه در کلیله و دمنه عربی و فارسی در بعضی اسامی و کلمات تصرفات و تحریفاتی شده است که در اینجا از ذکر آنها صرف نظر میشود.

انوار سهیلی

کاشفی این کتاب را بتقلید ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید

منشی نگاشته و اصلش همان کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی است.
کاشفی بر آن بود که کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی را بطور
ساده تری فراهم آورد لیکن این مقصود حاصل نگشته و انشاء آن
تابع سبک متکلف زمان شده است و علاوه بر این در فصاحت و بلاغت
این کتاب هرگز بیایه کلیله و دمنه بهرامشاهی نخواهد رسید.
کاشفی انوار سهیلی را در ۱۴ باب گرد آورده و هم مقدمه بر این
کتاب نوشته است.

اکنون برای نمونه از کتاب کلیله بهرامشاهی و انوار سهیلی
سطری چند نوشته میشود تا برای خوانندگان روش نگارش این دو استاد
تا حدی معلوم شود.

اول المعالی در اول باب تفحص عن امر دمنه می نگارد:

« رای گفت بر همین را شنودم داستان ساعی تمام که چگونه
جمال یقین را بخیال شبیه پیوشاید تا مروت شیر محبوب و مخفی
شد و صمت نقض عهد بر آن پیوست و دشمنی در موضع دوستی و وحشت
بجای الفت قرار گرفت و دستور ملک و گنجور سر او در سر آن
شد اکنون اگر رای بینی عاقبت کار دمنه و کیفیت معذرت های او پیش
و حوش و شیر بیان کن که شیر چون در آن حادثه بمقل خود رجوع
کرد و بر دمنه بدگمان شد تدارك آن از چه وجه فرمود و بر غدر آن
چگونه وقوف یافت و دمنه بچه حجت نمسك نمود و مخلص آن چه جنس
طلبید و از کدام طریق کرد آن برآمد؛ بر همین گفت خون هرگز نخسبد
و بیدار کردن فتنه هرگز مهنا باشد و در نوارینخ و اخبار چنین خواندم

که چون شیر ار کار کاویرداخت بر تعجیلی که در آن نمود پشیمانی آورد و
انگشت ندامت بسی خوانید»

در انوار سهیلی در اول باب دوم (در سزا یافتن بدکاران و شامت
عاقبت ایشان) که همان باب تفحص عن امر دمنه باشد کاشفی چنین
نگاشته است:

« رای فرمود که شنیدم داستان ساعی و تمام که بعیله تمام جمال
یقین را بخیال شبیه پیوشاید و ولی نعمت خود را از طریق مروت
منحرف ساخته به بیوفائی و بد عهدی موسوم ساخت و مستخفاف فریب
آمیزش مؤثر افتاده شیر را بر آن داشت که در خرابی رکن دولت و
شکست پایه شوکت خود سعی نمود این زمان اگر حکیم مستندان صلاح
در آن بیند عاقبت کار دمنه باز نماید و بیان فرماید که شیر بعد از وقوع
آن حادثه چون بمقل خود رجوع نموده در حق دمنه بدگمان شد تدارك
آن بچه نوع نموده و بر کیفیت غدر او چگونه وقوف یافت و دمنه بچه
حجت نمسك نمود و مخلص خود بکدام حيله خیال بست و سر انجام
مهم او بکجا رسید حکیم فرمود:

شما ملک و دین در پناه تو باد چراغ هنر شمع راه تو باد
حقیقت حزم و عاقبت ادبیشی اقتضای آن میکند که سلاطین
بمجرد شنیدن سخنی از جا نروند تا بدلیلی روشن و مرهانی ساطع بر حقیقت
مهمی اطلاع نیابند درباره آن حکمی بامضا نرسانند.

بیت

ز صاحب غرض تا سخن نشنوی که کر کار بندی پشیمان شوی

و بعد از آنکه سخن اهل غرض در معرض قبول افتد و عملی
ایستدیده یا قولی ناستوده در وجود آمد ندارد و تلافی آن بدان تواند
بود که سخن چین صاحب غرض را بروجهی گوشمال دهد که سبب
عبرت دیگران گردد و از اندیشه آن عقوبت من بعد کسی بر آن عمل
اقدام نتواند نمود و همه را از مثل آن سلوک اخذ از باید.

نظم

بر انداز بیخی که خار آورد پرور درختی که بار آورد
جهان سوز را کشته بهتر چراغ یکی به در آتش که خلقی بداغ
و مصداق این قول حکایت شیر و دمنه است که چون بر غدر او
وقوف یافت و بر مکر و افساد او مطلع گشت او را بنوعی سیاحت فرمود
که دیده اعتبار دیگران بدان روشن شده آیت **فاعتبروا یا اولی الابصار**
ورد زبان ساختند و صورت این قضیه بر آن وجه بوده که چون شیر از
کار کاو پیرداخت و تعجیلی که در آن کار نموده بود پشیمان شده انگشت
بداخت بدندان ملامت و سر حسرت بزاوی حیرت مینهاد الخ
از مقایسه نوشته این دو استاد طبع سلیم اعتراف میکند که
انوار سهیلی هرگز بفصاحت و بلاغت و شیوایی و لطافت کلیله و دمنه
ابوالمعالی منشی نیست. (قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است)

عیار دانش

انوار سهیلی در هندوستان و مملکت عثمانی نزدی بسیار معروف
و مشهور شده و مورد نظر ادباء و نویسندگان آن در کشور واقع گردید.
در زمان اکبر (پادشاه مغولی هند) شیخ ابوالفضل مبارک

پسر شیخ خضر که از معاریف و مشاهیر علمای هند بود و در علوم
عقلیه و نقلیه مهارت و استادی داشت بر آن شد که انوار سهیلی را بطرز
ساده تری بپردازد لیکن این مقصود هم حاصل نشد و هم آن کتاب اثر
نگردید و نتوانست جانشین انوار سهیلی شود. شیخ ابوالفضل اصلش از
یمن بود پدرش شیخ خضر بهند آمد و در آنجا متوطن شد و شیخ ابوالفضل
بعدها بر تمام علماء و ادباء و حتی شاهزادگان نزد اکبر شاه بر تری یافت و
منزلت و تقرب بسیار حاصل کرد و تاریخ اکبر شاهی که در تمام عالم بخوبی
و درستی اشتهار دارد از تصنیفات آن جناب است.

همایون نامه

گفته شد که انوار سهیلی در دربار عثمانی خواهان بسیار پیدا
کرد و هر کسی که نوشته از ادب داشت بخواندن این کتاب اشتیاق تمام
حاصل نمود.

در زمان سلطان سلیمان قانونی (۱۵۲۰-۱۵۶۶ م) پادشاه
عثمانی یکی از دانشمندان آن مملکت بشام علی بن صالح رومی
معروف به علی چلبی و ملقب به عبدالواسع عیسی (استاد فقه در
مدرسه ادره) انوار سهیلی را ترکی ترجمه نمود و آنرا همایون نامه
نام نهاد و این ترجمه ترکی نیز خواهان زیاد پیدا کرد و آوازه و شهرتش
در دیا رسید تا آنجا که ترجمه ترکی انوار سهیلی بزبان فرانسه و اسپانیایی
قل شد.

ترجمه انوار سهیلی که از ترکی بفرانسه نقل شد در پاریس در

سال ۱۷۲۴ طبع گردید و ترجمه اسپانیائی نیز در سالهای ۱۶۵۲ -
۱۶۵۸ انتشار یافت.

ارزش انوار سهیلی در کشور ایران .

و زبان فارسی

اگرچه شیوه نگارش انوار سهیلی تا حدی تابع سبک متکلف زمان
شده باینهمه یکی از آثار کرائیهای ادبی زبان فارسی است و مهمترین
و بهترین کتاب ادبی است که در زمان تیموریان نوشته شده و از حیث
زمان و ارزش ادبی نیز پس از کلیله و دمنه نصرالله منشی انوار سهیلی
را باید نام برد.

این کتاب در هندوستان مطلوبتر از کلیله و دمنه بهرامشاهی واقع
گشت و سالها روش نگارش آن سرمشق شد نویسان آنسامان قرار گرفت
و همچنین دربار عثمانی سبک نگارش آن کتاب پیروی شد لیکن در کشور
ایران آن ارزشی را که در دو کشور نامبرده پیدا کرد حاصل نشود
و نتوانست جانشین کلیله و دمنه بهرامشاهی گردد و آنرا تحت الشعاع
خوبش قرار دهد اگرچه مدتی این کتاب خوانان بسیار پیدا کرد ولی در
دوره صفویه انوار سهیلی بعدم مبینت معروف شد و بگفته صاحب
ریاض العلماء که در زمان صفویه میزیسته (معاصر مجلسی ثانی بوده
است) در ایران کمتر کسی مالک آن میشد و آنرا که شوقی باین
کتاب بوده پس از بدست آوردن آن بسببی از اسباب آنرا از ملکیت
خوبش خارج میکردند (مثلاً وقف مینمودند) تا صاحب آن نباشند و
این آمد و شد و بد و بد مبینت و نقل باعث شد که از ارزش آن کاسته

شود و اقبال مردم بر آن از بین برود .

سرور انوار سهیلی از کتب نفیس ادبی ما بشمار است و ما آنرا
بهترین آثار ادبی قرن نهم میدانیم

۸ - اسرار قاسمی

این کتاب در علم سحر و طلسمات و امثال آن نگاشته شده و
خالی از غرائب نیست و میتوان آنرا بهترین کتابی دانست که بفارسی
در این علم نوشته شده است .

چون کاشفی در علم سحر و طلسمات و دیگر علوم غریبه مهارت
و استادی داشته اسرار قاسمی را باروش مطبوع و دلیذیری فراهم آورده است
تا گفته نمائند که در دوره مغول و تیموریان علوم غریبه بسیار
طرف توجه بوده است و دانشمندان بزرگ آن زمان در علوم غریبه کار
کرده اند که هر يك از آنها اعجوبه زمان خویش بوده و در رمل و سایر
علوم غریبه مهارت و استادی سزا داشته اند .

فخرالدین علی چنانکه در صفحه ۲۸ گفته شد اسرار قاسمی را
مختصر نموده و آنرا در رساله فراهم آورد .

لوايح القمر یا اختیارات نجوم

یکی از علومی که پادشاهان چنگیزی و تیموری بآن میل و رغبت
زیاد داشت علم نجوم یا ستاره شناسی است که در زمان آنها ترقی
بسیار کرد و دانشمندان بزرگی در مدت حکمفرمائی و ترکتازی آنها
پیدا شدند که بوجودشان دوسلسله نامبرده مفتخر گردیده اند هلاکو خان
چون بایران میآمد مشکوفا آن سفارش بسیار بوی نمود که خواجه

نصیرالدین طوسی را (اصل خواجه از ساوه است لیکن چون در طوس نشو و نما یافت بطوسی مشهور گشت) از قلاع اسماعیلیان مستخلص گردان و بخدمت ما دروان گردانست تارسد بندهد. پس از تسخیر میسون دژ خواجه بصحبت هلاکو خان شتافت و هلاکو وی را بملازمت خویش برگزید و بدستور او خواجه طوسی در مراغه رصدخانه بنا نهاد و آنکه از زیج ایلخانی را بنام هلاکو مدون ساخت.

از جمله شاگردان خواجه نصیرالدین که در ساختن آلات و ادوات رصدخانه مراغه شرکت داشته است علاءالدین دیرازی را باید نام برد.

دیگر از منجمین بزرگ معاصر خواجه نصیرالدین طوسی حسام الدین منجم است که بامر هلاکو گشته شده است

تیمور لنگ با آن همه درشتی و خونخواری و شقاوت از درك لذاذات معنوی ادبیات اسلام و ایران بی بهره نبود و مجالس ادباء و ظرفاء و علماء را خوش داشت. اولاد و احفاد او نیز کم و بیش اهل فضل و دانش بودند از آنجمله الغ بیك بود که دانشمندان را تشویق می نمود و رغبتی تمام بعلوم نجوم نشان داد و در هنگامیکه از طرف پدر حکمرانی ترکستان را داشت در سمرقند رصدخانه مشهور خود یا زیج جدید سلطانی را بنا نهاد و جدول آن زیج را چهار نفر از دانشمندان بزرگ آن زمان یعنی غیاث الدین جمشید و معین الدین کاشانی و صلاح الدین موسی بن محمد بن محمود معروف به قاضی زاده رومی و علاءالدین علی قوشچی تدوین نمودند.

سلطان حسین بایقرا که پادشاهی هنر دوست و دانش پرور بود و خود ذوق ادبی داشت علماء را در دربار خود گرد آورد و آنها را تشویق بسیار مینمود باجمله دربار او مجمع ادباء و علماء گردید از آن میان کاشفی که معاصر وی بوده است در دربار سلطان مذکور تقرب و منزلتی پیدا کرد و تشویق و پشتیبانی این پادشاه و وزیر داش پرورش یعنی امیرعلی شیرنوائی تألیفات و تصنیفات بسیار نمود از آنمیان در نجوم سیمه کاشفیه را تصنیف فرمود که ذیلاً از آنها نام خواهیم برد کاشفی بزرگترین ستاره شناسان سده نهم هجری است و در زمان وی کسی را با وی در نجوم دعوی برابری نبود.

چنانکه گفته شد در علم نجوم هفت رساله نگاشت که یکی از آن رسائل هفتگانه اوابیح القمر میباشد.

اوابیح القمر را برنام شمس الدین محمد نوشته است چنانکه در مقدمه آن مینگارد:

آصف جمجاه شمس الدین محمد کاتاب (۱)

در مقام احترام از زمره خدام او است

کاشفی در مقدمه این کتاب مینویسد: «چنین گوید فقیر حقیر حسین بن علی البیهقی المشتهر بالكاشفی ایدہ اللہ باللطف الخفی که چون بمدد و دستیاری رفیق توفیق و یابمردی تحقیق شش رساله که

(۱) در زمان سلطان حسین بایقرا چند نفر شمس الدین محمد نام مزبوره اند ما گمان میکنیم که اس کتاب را بنام شمس الدین محمد مزارید نوشته باشد. در یکی از یادداشتها دیده ام که کاتب مزبور را شمس الدین محمد نوشته است (مجدالدین محمد یکی از امرای بایقرا بود)

آثار انوار آن احاطه جهات سته نموده در علم نجوم ساخته و پرداخته شد بدین ترتیب که از رساله مواهب محل افتتاح ابواب مداخل این باب شریف در وجوه مستفحات بابها و مآبها اعمال و احکام باسمل و جوه مسر کشت و از کتاب میامن مشتری اثر حسن حسان ارقام تقریبی عمل و جدول تسهیل و تحقیقاً بر مناظر ظهور و عرفات پرداخته و روزجلوه جلا نمودار شد و ببرکت نسخه قواطع المريخ جواهر اصداف اعمال موالید در رشته انتظام بدست نظام فکرت نظامی هرچه تمامتر پذیرفت و صحیفه منیفة لوامع الشمس باشعاع استار لطایف آثار انوار احکام سنین عالم را بر عالمیان چون روز روشن گردانیده و بیمن دفتر مباحث الزهره مناسم احکام موالید حالا و مآلاً بنهجی هرچه تمامتر و کاملتر متسم کشت و دیباچه مناهج عطار در خفایای زوایای ضمائر را از تحقیق مسائل طالع مسئله تدقیق غوامض او انکشاف تمام و وضوح مالا کلام بخشید .

پس از آنکه نام رسائل شش گانه خود را یاد نموده است میفرماید اکنون وقت آن رسیده که رساله لوايح القمر چهره بر عالمیان بگشاید و از اینجا معلوم میشود که لوايح القمر را پس از رسائل نامبرده شش گانه مرقوم داشته است .

اساس لوايح القمر بربك مقدمه و دو مقاله ربك خانمه است .

مقدمه در تعریف اختیار و موضوع و مبادی آن و فوایدی که بر استعمال آن مترتب میشود و این مقدمه دارای سه فصل است بقراو ذیل :

فصل اول در تعریف اختیار .

فصل دوم در تعریف موضوع و مبادی این علم .

فصل سوم در فایده اختیار .

گفتیم که لوايح القمر دارای دو مقاله است . اکنون باید در آن دو مقاله اولی در بیان چیست و مقاله دوم در چه گفتگو مینماید .

مقاله اولی

مقاله اولی در بیان شرایط کلیه اختیارات و آنچه احتراز از آن لازم باشد و آنچه اسباب کمال اختیار بود و این مقاله نیز بر سه فصل اشتمال دارد :

فصل اول (در شرایط کلیه که اختیار بی آن نشاید .

فصل دوم (در آنچه احتراز از آن در هر اختیار لازم باشد .

فصل سوم (در شرایطی که سبب کمال اختیار بود .

مقاله ثانیه

مقاله ثانیه در اختیارات جزئی و آن شامل ۱۵۳ اختیار است و در آن جدولهای چندی رسم نموده تا هر اختیار که لازم باشد بزودی بنظر اطلاع در آید .

خانمه

خانمه کتاب لوايح القمر در بیان اختیارات متفرقه و مشتمل بر بیست فصل است که فصل اول آن در اختیارات نزول القمر در برج خالی السیر و اختیارات بر حالات او است .

لوايح القمر را سال ۸۷۸ کاشفی تألیف نموده و این رساله

معروفترین رسائل اوست که در نجوم نگاشته است

این رساله دارای جدولهای بسیار دقیق و منظمی است که استادی و مهارت مؤلف آنرا روشن و ثابت میکرداند.

رسائل شش گانه نامبرده کاشفی نیز معروف و مشهورند و ما در ذکر شرح اوابیح فخر دربالا نامی از آنها آوردیم و بیش از این در مقدمه باطناب نمیداریم.

فقط درباره یاد آور میشویم که میان مشتری در ارقام تقویمی و شامل جدولهای نجومی است که برای تسهیل این علم نگاشته گردیده و قواطع مریخ در اعداد موالید است و قوامع شمس در احکام طوابع سنین علم و مباحث زهره در احکام موالید حالا و مآلا و اما مباحث عطارد در بیان تحقیق مسائل طالع و مواهب زحل در افتتاح مداخل ستاره شناسی است

(چون رسائل سبعة کاشفیه در علم نجوم بود لذا آنها را با هم ذکر نمودیم)

مؤلفات دیگر کاشفی عبارتند از:

۱۱ - کتاب مرصد الانسی فی استخراج النجوم

۱۲ - رساله العلویه که مشتمل فوائد بسیاری است.

۱۳ - رساله تحفة العلیه.

۱۴ - رساله در علم اعداد.

۱۵ - بدایع الافکار فی صنایع الاشمار که در بیان اقسام صناعات

شمعی و دخی و امثال آنست.

۱۶ - رسائل در اوراد و ادبیه

۱۶ - مواهب علیه یا تفسیر حسینی (تفسیر حاضر)

بیش از آنکه اشاره بمختصات مواهب علیه بشود یاد آور میشویم که در چه زمانی شروع بنکاشتن آن قرآن فارسی شده و هم خاطر نشان مینمائیم که مؤلفین تفسیر مشهور فارسی کیانند و آنکه خصائص مواهب علیه و سبب تألیف آن و برخی دیگر مطالب که در این مقدمه بکار آید بطریق خبر الکلام نوشته میشود.

اولین تفسیر فارسی

در زمان منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی تفسیر طبری بفارسی ترجمه و نقل گردید.

سال ترجمه آن بطور تحقیق در دست نیست فقط میدانیم که ترجمه آن باید در بین سالهای ۳۵۰ و ۳۶۵ اتفاق افتاده باشد.

از ترجمه تفسیر طبری کویا بیش از يك نسخه بدست نباشد که آن نسخه نفیس هم در کتابخانه ملی پاریس ضبط است.

آقای قزوینی در مقدمه که بر مرزبان نامه نگارش فرموده آمد (چاپ کتابخانه طهرانی صفحه ۱۰ - یو) مینویسند که: «از فائس و نوادر نسخ عظیم الثظیر کتابخانه ملی پاریس نسخه ایست منحصر بفرد از ترجمه تفسیر کبیر محمد بن جریر طبری» و از دیباچه آن نیز میگوید: «چند در مقدمه مرزبان نامه آورده اند که اکنون ما آنرا در اینجا درج میکنیم:

«و این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه ترجمه کرده از زبان فارسی و دری راه راست و این کتاب

را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بود. این کتاب نبشته بزبان نازی و باسناد های دراز بود و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمه الله علیهم اجمعین بس دشتخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عمارت کردن آن بزبان نازی و چنان خواست کی مرین را ترجمه کند بزبان باری بس علماء ماوراءالنهر را کرد کرد و این از ایشان فتوی کرد که روا باشد که این کتاب را بزبان باری گردانیم گفتند روا باشد خواندن و نوشتن تفسیر قرآن باری مر آن کسی را که او نازی نداند از قول خدای عز و جل کی گفت و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه گفت من هیچ بیغامبری را نفرستادم مگر بزبان قوم او و آن زبانی کایشان دانستند و دیگر آن بود کاین زبان باری از قدیم باز دانستند از روزگار آدم تا روزگار اسمعیل علی همه بیغامبران و ملوکان زمین باری سخن گفتندی و اول کسی کی سخن گفت بزبان نازی اسمعیل بیغامبر بود علی و بیغامبر ما صلی الله علیه از عرب بیرون آمد و این قرآن بزبان عرب بر او فرستادند و اینجا بدین ناحیت زبان باری است و ملوکان این جانب ملوک عجم اند بس بفرمود ملک مظفر ابو صالح تا علمای ماوراءالنهر را کرد آوردند از شهر بخارا چون . . . و هم از این گونه شهر سمرقند و از شهر اسبجانب و فرغانه و از هر شهری که بود ماوراءالنهر اندر همه را بیاوردند و همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب کاین راه را سنت بس بیرون آمد فرمان امیر سید ملک مظفر بردست کسهای او و نزدیکان او و وزیران او بر زبان خاصه او و خادم او ابوالحسن فایق الخاصه سوی این

جماعت مردمان و این علما تا ایشان از میان خویش هر کدام دانا تر اختیار کردند تا این کتاب را ترجمه کردند و از جمله این مصحف اسناد های دراز بیفکندند و اقتصار کردند بر متون اخبار .

بطوری که آقای قزوینی نگاشته اند این نسخه از سوء اتفاق ناقص است. از مطالب بالا معلوم شد که تفسیر عربی طبری بفتوای علمای ماوراءالنهر و شهر های دیگر بزبان فارسی ترجمه گردید. قبل از ترجمه تفسیر طبری تفسیر دیگری بفارسی نوشته نشده است. دومین تفسیر مهمی که پیش از کاشفی بفارسی تالیف شده است تفسیر مشهور و معروف شیخ ابوالفتوح رازی است (۱)

این تفسیر علاوه بر اینکه بفارسی بر قرآن کریم نگاشته شده است مؤلف آن از علمای بزرگ فرقه امامیه بوده و از اینجهت برای شیعیان فارسی زبان حائز دو اهمیت است یکی آنکه بفارسی نوشته شده و دیگر آنکه مصنف آن شیعی مذهب بوده است.

تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی همواره مورد اطمینان علمای علم تفسیر بوده و حتی امام فخر رازی هنگامی که تفسیر کبیر خود را تصنیف میفرمود نظری بتفسیر شیخ داشته و این کتاب مورد استفاده وی قرار گرفته است

(۱) شرح حل شیخ ابوالفتوح رازی را استاد محترم آقای محمد فروغی در پایان چند بنجم تفسیر وی تا آنجا که ممکن بوده است بتحقیق نگاشته اند (مراجعه بان تفسیر شود)

مواعب علیه

پس از تفسیر شیخ ابوالفتح رازی تفسیر فارسی مشهوری که بین خاص و عام اشتها تمام دارد مواعب علیه میباشد که اکنون شرح آنرا بر تیب ذیل ایراد میکنیم.

الف) سبب تألیف این کتاب.

ب) تاریخ آغاز و اتمام آن.

ج) ذکر بعضی اشعار فارسی و تازی و سخنان عرفانی که مؤلف در این تفسیر بآنها تمثل جسته است.

د) بیروان مؤلف این کتاب

ه) وصف اجمالی نسخه‌های خطی که اساس چاپ این کتاب است

الف - سبب تألیف این کتاب

در برك شماره ۱۰ باز نمودیم که چون کاشفی بهرات آمد صحبت مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی را اختیار نمود و چون دوران پادشاهی سلطان حسین بایقرا در رسید در دربار آن پادشاه منزلت و تقریبی تمام یافت و بویژه نزد نظام الدین امیر علی شیر نوائی بسیار محترم میزیست و امیر علی شیر کاشفی را بس کرامی میداشت و با او معاشرت و ملازمت مینمود.

کاشفی نیز وبرا مدح میگفت و برنامش تألیف و تصنیف میکرد چنانکه تصنیف این کتاب برنام امیر علی شیر نوائی شده و دستور و بشنیدنی وی کاشفی آنرا با اتمام رسانید.

سلطان حسین بایقرا

و نظام الدین امیر علی شیر نوائی

چون سلطان حسین میرزا بایقرا پادشاهی رسید نظام الدین امیر

علی شیر نوائی را بدستوری و وزارت خویش اختیار فرمود؛ سلطان برور خود اهل علم و دانش و ادب بود و مجالس ادباء و ظرفاء و عرفا را بسیار خوش داشت از اینرو علماء و سخنگویان همزمان خود را در دربار خویش گرد آورد.

این پادشاه نزدیک بچهل سال سلطنت و حکمرانی داشت و در این مدت علماء و ادباء را تشویق مینمود و بآنها محبت و مساعدت می کرد.

مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی بزرگترین شاعر دربار بایقرا است که بنام وی کتاب نوشت و او را مدح ها کرد و ستایش ها نمود. مورخین و تذکره نویسانی در دربار هرات تربیت یافته اند که کتب آنها گذشته این سامان است. سلطان حسین میرزا بایقرا منصب وزارت خود را بامیر کبیر نظام الدین امیر علی شیر نوائی اعطا فرمود و بدانش و برای دستور زیر کار پرداز خویش مبنای کار و ملک محکم و منظم گردید این وزیر دانش دوست دانش برور خود از علمای زمان بود و فارسی و ترکی شعر نیز میسرود. امیر علی شیر دارای دو دیوان است یکی بفارسی و دیگری بترکی و زبان ترکی بیشتر رغبت داشته تا بفارسی و همیشه شعرا را تشویق مینمود که بترکی شعر بگویند زیرا خود بترکی شعر خوب میگفت با اینهمه طرفدار زبان فارسی به ده است و تشویق وی کتابها نگاشته گردید.

از اشعار فارسی امیر علی شیر ایات ذیل را که در جواب قصیده امیر خسرو دهلوی گفته در اینجا نقل میشود:

نشین لعلی که تاج خسروان را زیور است
 اخگری بهر خیال خام بختن بر سر است
 قید زینت معطر فرو شکوه خسروی است
 شیر زنجیری ز شیر بیشه کم صولت تر است
 تخم رسوائی دمد از دانه تسبیح زرق
 آری آری دانه جنس خویش را بار آور است
 رهروان یار ککش را سهل دان اطعام فقر
 در دهان ناله خار خشک خرمای تر است
 مرد را يك منزل از ملك فنا دان تا بقا
 مهر را یکروزه ره از باختر تا خاور است
 ای بسا نقصان که در ضمنش بود یکدفع سود
 چون دف لولی درید از بهر میمون چنبر است
 امیر علی شیر برفاء ارادت داشت و خود را از زمره بیروان
 تربیت میشمرد.

شرح حال این امیر در تذکره ها و تواریخ مفصل نوشته شده و
 ما را بیش از این در اینجا اجازه اطناب سخن نیست.

وی در ایام زندگانی خویش مساجد و مدارس و خانقاه ها و
 روابط بنا نهاد که هر يك مهمترین اشیاء آن زمان بوده است.

ب - تاریخ آغاز و انجام تفسیر حاضر

مواهب علیه که پس از فوت کاشفی بتفسیر حسینی (چون نام

کاشفی حسین بود) شهرت یافته است چنانکه یاد کردیم نظام الدین
 امیر علی شیر نوائی تألیف نمود.

وجه تسمیه این کتاب بمواهب علیه آنستکه چون نام نظام الدین
 دستور دانش پرور بایقرا علی بود از اینرو این تفسیر را مواهب علیه
 خوانده است.

تاریخ شروع این تألیف غره محرم المکرم سال ۸۹۷ هجری
 قمری است که در هرات شروع بنوشتن این تفسیر نمود.
 این تفسیر مختصری است از تفسیر جواهر التفسیر و بهمان روش اهل
 سنت و جماعت نوشته شده است و در خلل آیات و قصص از کلمات عرفانی
 و اشعار شیرین و دلپذیر فارسی تمثیل گشته است.

این کتاب را در روز دوم شهر شوال سال ۸۹۹ بیابان رسانید
 و در آخر مواهب علیه درجائیکه سخن خود را بمدح و ستایش
 امیر علی شیر نوائی خاتمه میدهد تاریخ اتمام آنرا یاد کرده و چنین
 مینویسد:

و فرزند ارجمند لازال قدره علیاً و قلبه صفیاً (۱) در تاریخ
 اتمام این رباعی انشاء فرموده و ابراد آن در آخر این اوراق مناسب
 نموده و هویدا:

باخامه که این نامه اقبال نوشت و انجام سخن بایمن القال نوشت
 گفتیم مه و روز و سال تاریخ نویسی فی الحال و در شهر شوال نوشت

(۱) علی نام پدرش بوده و صفی تخلص از واز اینرو گرفته است لارال
 دره علیاً و قلبه صفیاً

چون جمله « دوم ز شهر شوال » را بحساب جمل بیاوریم

سال ۸۹۹ میشود

کاشفی سالها در تألیف و تصنیف روز گذارد و بعلاوه مردم زمان خود را بند و موعظت مینمود و از ایشان هادی خلایق بود.

بعد از سال ۸۹۹ که تفسیر مواهب علیه را تمام کرد ۱۱ سال دیگر در کیتی درنگ نمود تا سال ۹۱۰ چنانکه گذشت بدرود حیات گفت و در ماده تاریخ وفات او ضیاء میرزا این بیت را در کتاب تاریخ خویش آورده است:

در هدایت حرث شد ایام عمرش زان سبب.

گفت تاریخ وفات او « هدایت دستگاه »

(سال ۹۱۰)

ج - اشعار فارسی و تازی که مؤلف در تضاءیف تفسیر

حاضر بدالها تمثل جسته است

کاشفی مانند اکثر مفسرین برای بیان سخن و روشن نمودن کلام در خلال آیات بینات غالباً باشعار ملیح و فصیح فارسی و کلمات و سخنان عرفانی متوسل شده و بندرت اشعار عربی در تفسیر خویش وارد ساخته است

در تفاسیر بزرگ مانند تفسیر طبری و کشاف و مجمع البیان و

(۱) نسخه خطی تاریخ ضیاء میرزا من در کتابخانه ملی ملک نظر رسید. این کتاب از کتب تاریخ بسیار خوب است و نسخه هم که در کتابخانه مایه شده است از نسخ «پس» میباشد.

مفاتیح الغیب و جز آن در خلال آیات باشعار تازی مؤلفین استشهاد نموده اند و غرض از آوردن این اشعار غالباً برای اثبات اعجاز قرآن و بیان فصاحت و بلاغت کتاب آسمانی است.

اشعاری را که مؤلفین تفاسیر بزرگ عربی در کتابهای خویش یاد کرده اند غالباً همان اشعاری است که در فرهنگهای تازی شاهد آورده شده و بیشتر مفسرین در ذکر و ایراد این اشعار مبتکر نیستند.

کاشفی در تفسیر خویش کرد صرف و نحو و معانی و بیان آیات قرآنی نگشته و فقط ترجمه و تفسیر آیات بینات پرداخته است و در خلال و درز آیات باشعار فارسی و سخنان عرفانی تمسک جسته بمناسبت آنها را خاطر نشان ساخته است.

اشعاری را که کاشفی در تفاسیر خویش آورده استنباطی است که بمناسبت از حافظه در خلال آیات وارد ساخته و کسی دیگر این اشعار را در درز آن آیات نیاورده زیرا قبل از وی کسی باین روش تفسیر فارسی ننوشته است (جز ابوالفتح رازی که باشعار فارسی نیز بندرت تمثل جسته) سخنان عرفانی را که کاشفی در تفسیر آورده مبتکر نیست و از تفاسیر و کتب دیگر عربی و فارسی آنها را بکتاب خود ترجمه و نقل کرده است.

اکنون اشاره باین اشعار فارسی و تازی که کاشفی در این کتاب آورده است مینمائیم:

در ضمن ذکر ترجمه و تفسیر آیه شریفه « ومن الناس من يتخذ من دون الله انداداً يحبونه كحب الله والذين آمنوا اشد

بیت

آنکو بقناعت آشنا شد از فیض نغمه من نشاء شد
وانگوده حرم و آرزیمود مقهور تذل من نشاء شد
(وتزد محققان عزت بشهود لقا و کشف غطا است و ذلت بحجاب
حرمان و باز داشت عطا) بدست نست یعنی بید قدرت تو تحصیل همه
نیکوئیها از اعطای ملک و اعزاز مؤمنان و اگر چه شر نیز چون نزع
ملک و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است
چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر اشارت بر اهل ایمان
است و وعده ایشان بفتح اقلیم و کثرت غنائم یا اکتفا کرده باحد الضدین
چه از اوضدی دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل «تقیکم الحر» یا مراعات ادب
کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم فرمود واذا مرضت فهو یشفین و
حقیقت آنستکه شر خالص در عالم نیست بلکه آن امری نسبی است چنانچه در
مثنوی معنوی مولوی میفرماید:

بس بد مطلق نباشد در جهان بد بنسبت باشد این را هم بدان
زهر مار آن مار را باشد حیات نسبتش با دیگران آمد ممات
با آنکه خیر وجودی است و شر عدمی و وجود را با عدم
آمیزش نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه السلام در بعضی از
ادعیه فرمود صکه الخیر کله یدک و الشر لیس الیک و صاحب
«نقد النصوص» خلعت ظلال نواله علی مفارق اهل النصوص بر این
سخن ایمانی مینماید آنجا که در نمش حضرت خاتم النبیین علیه افضل
الصلوة والمصلین میفرماید:

بلبل شاخسار باغ بلاغ داشت چشم سرش چو دیده سر
روشنائی کجعل بی ابصر چون بشظاره جهان پرداخت
هرید و نیک را که دید شناخت کایچه نیک از خصائص قدم است
و آنچه بد از نقایص عدم است لکن الشر لا یعود الیک
و ایضاً در تفسیر آیه مبارکه: «والذین ینفقون اموالکم رثاء
الناس ولا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ومن ینکن الشیطان له
قرینا» (۲) فساء قریناً از عارف بزرگ پیشوای شیخ عطار و مولوی
یعنی سنائی غزلوی رحمة الله علیه ابیات ذیل را آورده است:

هر که اینجایکه قرین تو است آن سرا نیز همنشین تو است
دوستی جو که چون بیفزاید در دو عالم ترا بکار آید
دبو را همنشین خویش مکن نفس بد را قرین خویش مکن
و همچنین در تفسیر آیه کریمه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (۳) باین دو بیت تمثیل
جسته است:

هر که سر بر خط فرمان دلیلی نهی
کی میسر شودش روی براه آوردن

(۱) این بیت اشاره است به آیه «ما زاغ البصر و اطاعنی» (سورة البقره)

(۲) سورة النساء آیه ۳۷ صفحه ۲۳۷

(۳) سورة النساء آیه ۵۸ ص ۲۵۱

هر که خواهد که بر منزل مقصود رسد

بایدش پیروی راه نمایان کرد

و نیز در ذیل آیه من يطاع الرسول فقد اطاع الله ومن تولى

لما ارسلناك عليهم حفيظاً (۱) بسختی عرقانی کلام خویش را

حائمه میدهد:

در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

وصف فناء فی الله وبقاء بالله موصوف بود و کسی که قائم بالله باشد

هر آینه خلیفه الله باشد پس خلافت حق مر آن حضرت را ثبت بوده

در هر معامله که با حق مینموده کما قال: و ما رمیت اذ رمیت و

بیشك خلیفه بوده در هر معامله که خلق با او میکرد اند کما قال

ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله و طاعت چنین خلیفه می شایسته

شبهت طاعت مستخلف است.

مشوی

چون نهی گشت از خود و بر شدزدوست

ما رمیت فشي كويد بر ملا

تو در افکندن نه جز آلتی

عقل اینجا ره ندارد و هم نیز

و نیز در ذیل آیه مبارکه: فاذا قضيت الصلوة فاذا ذكر الله

قیاما و قعوداً و علی جنوبکم ... از کتاب زاد المصیر آورده

که ذکر بمعنی خوف است یعنی بر رسید از خدای قیاما در وقت تصرف

(۱) سورة النساء آیه ۶۹ ص ۲۰

در امور و قعوداً و در حال اشتغال با کل و شرب و مصاحبت با خلق

و علی جنوبکم و در زمان توجه بمقام و مزد الا تخافوا شیخه چنین

خوف تواند بود.

و آنگاه در بیت ذیل را مینویسد:

هر که نی در خوف کم شده و شراو نشود الا تخافوا کوش او

خائفن را الا تخافوا گشت درس هر که خوفش نیست چون کونی مترس (۱)

و همچنین در ضمن تفسیر و ترجمه آیه یا ایها الذين آمنوا

كونوا قوامين شهداء بالحق ... (۱) باین دو بیت فارسی اشاره

فرموده است:

عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری رفتی عدل

عدل مشاطه ایست ملک آرای دین و دولت رعایت اند بجای (۲)

ایضاً در تفسیر آیه یا ایها الذين آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه

الوسيلة ... (۳) از لطایف قشریه و کشف الاسرار وارد ساخته که:

« وسیله تجرید اعمال است از رباً و تفرید احوال است از عجب و تغلب

انفاس است از طلب حظوظ »

در کشف الاسرار آورده که: وسیلت عابدان بفضایل است و

از آن عالمان بدلائل و از آن عارفان شرک و سائل؛ عابد بمعامله توسل

جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه راه نظر کند؛ عابد

(۱) سورة النساء آیه ۱۰۳ ص ۲۷۱

(۲) سورة المائدة آیه ۸ ص ۳۰۵

(۳) سورة المائدة آیه ۳۵ ص ۳۱۷

فکر در این آیت کند که الذین یذکرون الله قیاما و قعوداً (۱)
 علم نظر در این آیه دارد اولم ینظروا فی ملکوت السموات
 والارض (۲) عارف از این کلمه در نکند که قل الله ثم ذرهم (۳)
 پیر صفت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره
 العزیز فرموده : الهمی و هیلة بتوهم توئی اگر کسی ترا بطلب یافت من
 خود طلب از تو یافتم.

نظم

این طلب ما بی طلب تو داده ای کنج احسان بر همه گشوده
 این طلب در ماهم از ایجاد تست رستن از بیداد یارب داد تست
 این قدر ارشاد تو بخشیده ای تابدین بس عیب ما پوشیده ای
 قطره داش که بخشیدی زبیش متصل گردان بدریا های خویش
 ایضاً در ذیل آیه : یا ایها الذین آمنوا من یرئد منکم عن دینه
 فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه ... (۴) مینویسد :

«علماء را در باب یحبهم و یحبونه سخن بسیار است» اهل شریعت
 میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت او است در دنیا و
 اعطای حسن ثواب و کرامت بی حساب در آخرت و محبت بنده با
 خدای ارادت طاعت او است و اجتناب از معصیت او و نزد او

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۹۱

(۲) سوره اعراف آیه ۱۸۵

(۳) سوره انعام آیه ۹۱

(۴) سورة المائدة آیه ۵۴ ص ۳۲۰ الی ۳۲۱

طریقت محبت حق با بنده آنستکه او را بحضورت قرب نزدیک کرداد
 و محبت بنده با حق آنکه دل را برای او از غیر او خالص کرداند و
 ادبای حقیقت بر آنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث
 است

چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس سوزد وصف محدث را کلیم
 هرگاه مدمات صفوات محبت ذوالجلال از سرادق احتشام
 یحبهم وجود فانی محبت را در بونه اضمحلال اندازد دیگر باره هبوب
 نفحات از چمن عنایت یحبونه رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف
 سازد فان محبت العبد لله اثناء الناسوتیه فی بقاء الاهوتیه و
 محبت الله للعبد ابقاء الاهوتیه فی فناء الناسوتیه

در منازل السائرین آورده که محبت در هدایت نلذذ است بعبادت
 و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت دوستی ذات از برای ذات
 در حضرت احدیت بقاء حدوث رسم در عین ازلیه. از سمنون
 پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می پرسید یا از
 محبت بنده با حق ؟ گفتند از محبت حق با بنده ؟ فرمود در این ساعت
 با حضرت خضر علیه الصلوة والیلام بودم و نکته از محبت حق با بنده
 میگویم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون منقول
 است که در محبت سخن میگفت و مرغ روحش که بطایر آشیانه
 بد او الیه یقود بود در هوای هویت طیران می نمود و مرغی از هوا
 فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا از منقارش خون روان شد و آن مرغ
 در خاک و خونت غلطان میبود تا از نهایت آتش محبت که افرورخته
 نارائیه الموقدة بود بر و دالت بسوخت و جان بداد.

نظم

سایه رخسار در کجاست که در آن سر زلف
خبر از آن نیست که در آن سر زلف
مای آرزو که حق سبزه را در آن سر زلف
خبر از آن نیست که در آن سر زلف
در آن سر زلف مدعیان آن صورت ظهور آمد.

صاحب لواحق
مقام جمع بود به جمع
بی واسطه کائنات

رباعی

معتوب که این سر چه است که در آن سر زلف
هم خود وجود او در محبت میباخت
و یا از جمع به تفصیل چه در آن ذات یکانه در مظاهر بی
حد و انتهای است که در آن سر زلف

رباعی

چون که در آن سر زلف
با صورت خود عشق همبازد و اس
چنانکه اکثر افراد اساسی عکس جمال
متناقض می باشد و مشاهده می کنند و ایشان جمال

متنید زائل را مقصود کلی داشت و لذت وصال خرسند و به بحث فراوان
در این باب

رباعی

ای حسن تو کرده جلوه ها در پرده صد عاشق و معشوق بدید و دیده
بر بوی تو لیلی دل مجنون پرده روز شوق تو واقع غم غذا خورده
و یا از تفصیل به جمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت
کارخانه افعال و آثار بیرون پرده اند و خرق حجب و استار شئون و
صفات که مبادی افعال و آثارند کرده متعاقب هم و قبله که توجهات
ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست.

رباعی

بیرون ز حدود کائنات است دلم برتر ز احاطه جهات است دلم
فارغ ز تفصیل صفات است دلم مرآت تجلیات ذات است دلم
و از این کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که یحییهم از
مرتبه میل است از جمیع به تفصیل و یحییونه از مقام میل از تفصیل
به جمع و حضرت قطب العارفین ناصر الحق و الدین عبید الله در رساله
که در نام والد بزرگوار خود نوشته فرموده اند که چون نیک درنگری
حضرت حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست
نداشته است.

بیت

یحییهم و یحییونه چه اقرار است بریر پرده نگر خویش را خریدار است
زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آئینه را لذت نیست بلکه

از جهت مشاهده جمال خود است در وی پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب فعلت کامله از رتبه محبت و محبوبیت که در این آیت انسان است است بحقیقت قرب فرایضی و نوافلی می تواند برد بتامل وافی والله الموفق والكافی.

همچنین در تفسیر آیه **و هو الله في السموات وفي الارض يعلم سركم و جهركم و يعلم ما تكسبون** (۱) بهنمان عرفای پائین استتهاد جسته است:

و در فتوحات آورده که سرکم اشارتست بنسبت باطنی اسان و جهرکم عبارت از نسبت ظاهری او است

صاحب بحر الحقایق آورده که مراد از سرکم سر خلافت است که در انسان ودیعت نهاده و جهرکم صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنستکه آدمی را صورنی است جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خالق است و نه روح از عالم امر، سرش از مرتبه امر شود و جهرش از مرتبه خالق و در نقد النصوص (۲) فرموده که این مرآت نفسانی است و جهرش در پیش خصائص ربوبیت است و در دیگر رویش نقائص عبودیت هویدا، چون نقائص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوارتر است و چون نقائص عبودیت شمری از همه کائنات خوارتر و بمقدار تر است

رباعی

چون در خود از اوصاف تو یابم اثری
حاشا که بود نیک تر از من دگری
و ایدم که فتد بحال خویشم نظری

در مرد و جهان نباشد از من بتری
و ایضاً در تفسیر آیه یا بنی آدم لا یفتنکم الشیطان کما اخرج من الجنة بنزع عنهما لباسهما لیربهما سوآنهما... (۱) از عرف چنین آورده:

و نرد محققان لباس التقوی طاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت شخص بدانت مستور میگردد و گفته اند که لباس التقوی عفت است یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقه خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس بر دو گونه است لباس تقوی و آلت مغرض نامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است از لباس تقوی همین بدن بهره مند است که ستر سواة او میشود و از لباس تقوی هر يك از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و بهره یکی چیزی پوشیده میگردد و بهره دل از لباس تقوی صدق است در طلب مولی و بدان پوشیده می شود و سواة طمع دنیا و مافیها و حفظ روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه و بدان مستور گردد سواة تعلق غیر مولی و نصیب سر از این لباس نیست الا شهود انوار لقا و بدان

پوشیده شود سواة رؤیت ما سوی الله و بهره خفی از لباس تقوی بقای اوست بهویت حق و بدان پوشیده میگردد سواة هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده آید و سر لمن الملك اليوم (۱) بر غرقه وحدت و قهاری جلوه نماید.

نظام

ملك ملك اوست او خود ملك است . . . ملك ملك اوست
كل شي ما خلا الله باطل ان فضل الله غيم هاطل (۲)
هالك آمد پیش و جهش هست و نیست هستی اندر نیستی خود طرّفه ایست
ایضاً در آیه : ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا و هم لا يسمعون : یعنی از حضرت سعدی ایراد کرده است (۳)

مکو که میشنوم هر چه گفته سعدی چه شد که میشنوی چون سخن نمیشنوی
و همچنین در ذیل آیه مبارکه : الان خفف الله عنكم
والله مع الصابرين (۴) دو بیت زیرین را از سخندان بزرگ حافظ
شیرازی در تفسیر خود وارد ساخته :

(۱) اشاره بآیه ۸۲ سوره القصص

(۲) مصرع اول بیت بالا از شعر معروف ابید شاعر نزاری گرفته شده است

الا كل شي ما خلا الله باطل و كل عليم لا محالة لائل

(۳) سورة الاحقاف آیه ۲۱

(۴) سورة الاحقاف آیه ۶۶

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر تویت ظفر
بابل عاشق تو عمر خواه که آخر (۱) باغ شود سبز و سرخ گل بدر آید
و نیز در سورة یونس ذیل آیه : و يحق اليه الحق بكلماته
ولی کره المجرمون : آیات ذیل را از مثنوی معنوی مناسبت وارد
ساخته است :

حق تعالی از غم و خشم خصام کی گذارد اولیاء را در غم
مه فشانند نور و سک و عروج کند سک ز نور ماه کی مرتع کند
خس خسانه میرود بر روی آب آب صافی میرود بی اضطراب
مدافعی مه میشکافد لیم شب راز میخاید ز کینه بولهب
آب مسیحا مرده زنده میکند وان جهود از خشم سبک میکند
د - پیروان مؤلف این کتاب

در برکهای پیش باز نمودیم که کاشفی مزر کترین دانشمند و
نویسنده و مفسر سده هم هجری است و گفته شد که پس از وی روش
نکاشش از پیروی گردید و نوشته هایش سر مشق شر نویسان شد
در علم تفسیر پیشرو مفسران بزرگی گشت که ذیلاً نام دو تن از آنها
را در اینجا ذکر خواهیم نمود :

۱ - علی بن حسن زواری

علی بن حسن زواری صاحب تفسیر ترجمه الخواص چون

حرف در پیش رتب مجد فی معروف در تفسیر و در مختصری از احوال

(۱) کاشفی مصرع بالا را چنین ضبط کرده :

از چمن صبر روح متب که روری

او قبلا برای آگاهی خوانندگان محترم نگاشته میشود:

علی بن حسن از مردم مدینة السادات زوارة اردستان رو از
داشمندان معروف قرن ۱۰ هجری است.

زواری شاگرد سید غیاث الدین جمشید مفسر زوارة است
و سید مامورد از شیعیان معروف و مورد تعدی وستم مخالفین بوده و
چنانکه زواری خود در *لواعم الانوار* (۱) گفته سید غیاث الدین
جمشید مفسر قبلا از ظهور شاه اسمعیل صفوی متاخر خود علی
بن حسن خبر داده است

از قرار معلوم سید غیاث الدین نیز صاحب تفسیری بزرگ بفارسی
است که در آن باب شده و سید مفسر زواری با کاشفی معاصر

مفسر و صاحب تفسیری به هرات رفته و پیش از
سفر شاه اسمعیل بهرات در آن شهر میزیسته و مورد ملامت مخالفین
تشیع بوده و محتمل است قسمت اخیر عمر کاشفی را در هرات در یافته
و از محضر وی استفاده کرده باشد.

بعد ها زواری بخدمت شاه طهماسب شتافت و مامور تالیف و
تدوین و ترجمه کتب دینی بزیان فارسی شده و آثار گرانبایی از خود
بیادگار گذارده است که فهرست آنها از قرار ذیل است:

(۱) *لواعم الانوار* در سخنان احسن الکبار نسخة خطی مادر-
الوجود کتبخانة حضرت امیر نظام آقای سید محمد محیط
طباطبائی.

۱ - ترجمه الخواص

تفسیر زواری که آنرا ترجمه الخواص نام نهاده مهمترین
است که بفارسی پس از کاشفی تالیف یافته است.

عبارات این تفسیر بیشتر از تفسیر کاشفی گرفته شده است لیکن روش
کاشفی در تفسیر با طرز نگارش کاشفی تفاوت بسیار دارد زیرا کاشفی
بروش اهل جماعت و سنت تفسیر خود را نگاشته و زواری بروش
مفسرین شیعی ترجمه الخواص را کرد آورده و در آن حدیث و حدیث
اهل بیت را درج و ثبت نموده است

سورة فاتحه را بتفصیل تفسیر نموده و تفسیر این سوره را در دو
مطلب شرح داده است مطلب اول در اسم الله و مطلب نسی در بیان
و در بیان

چون در تفسیر زواری آمده آیه ذیل را از آن کتاب در اینجا
نام نهاده است که در این تفسیر برای خوانندگان روشن
و هوید شود

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل
فما بلغت رسالتک و الله یعصمک من الناس ان الله لایهدی الکفرین

عباسی در تفسیر خود از ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری
رضوان الله علیهم نقل میکند که ایشان گفتند که حق سبحانه و تعالی
مر فرمود پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله که امیر المؤمنین را
خلافت و امامت نصیب کند و اخبار کند مردم را بولایت و امامت او :

آنحضرت را دغدغه بظواهر مبارك خطور میکرد که مردم زمان طاعت
خواهد کنند که ملاحظه این عم خود میکنند و میخواهند که مناسب
همه پیش ایشان باشد حق سبحانه و تعالی این آیت را فرستاد و این
مینه سید ابو محمد باستان خود از این امر در خواهد شد و در
را و اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی در تفسیر خود نقل
میکند از ابن عباس که این آیت در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل
شد و از ابی جعفر محمد بن علی الباقری و ابی عبدالله جعفر بن محمد
الصادق علیهم السلام و اجلای اصحاب روایت کرده اند که ایشان فرمودند
که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که امیر المؤمنین را علیه السلام نصب فرماید بخلاف بعد از وی آن
حضرت خوف کرد که این امر شاق خواهد بود بر جماعتی از اصحاب
او و غیر ایشان پس حق تعالی این آیه فرستاد که نا حضرت دلیر شود
بر قیام بامور به و خوف از کسی نکند حضرت حق فرمود که ای
فرستاده بحق برسان بکافه خلایق تمام آنچه فرو میآید بتو از پروردگار
تو از آن جمله ولایت و امامت علیست علیه السلام و اگر چنین نکردی
و اگر آنرا نرسانیدی پس تبلیغ نکرده رسالت او را زیرا که کتمان بعضی
مسئله میکند آنرا که رسانیده چنانچه ترك بعضی ارکان نماز مبطل نماز است
و این مسأله است درین امر چه معلوم است که آنحضرت کتمان وحی
نخواهد کرد و خدای تعالی نگاه میدارد ترا از شر مردمان و از آن
که کسی را شرف و دوستی خود را بکسی ندهد و کسی که خدای

نعمی راه شده بکافران شست بر تن و بر سر و بر دست و بر پا
است که آنحضرت را شبها حراست و پاسهایی میکردند و چون آن
شد سر مبارك از قبۀ که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود که ای
مردمان باز گردید که خدای تعالی مرا نگاهبانست.

در کشف الغمّه آورده اند که بعد از نزول آیت زید بن ارقم روایت
کند که رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی که باز گشته بود از حجة
الوداع نزول اجلال فرمود بقدیر جعفه و غدیر خمش هم گویند که
واقع است میان مکه معظمه و مدینه طیبه فرمود تا آن محل را از شوك
و خار پاک ساختند و بلندی قایم کردند و ندای صلوٰة جامعه در دادند
و در آن روز رسول الله صلی الله علیه و آله و روزی بنفایت
کرم بود چنانکه هر که ردائی داشت بواسطه شدت گرما در زیر پای
انداخته می نشست چون همه مردم جمع شدند آنحضرت بایشان نماز
گذارد و بعد از انصراف از نماز فرمود که:

الحمد لله بحمد و نستعینه و نعوذ بالله من شرور افسنا و
من سيئات اعمالنا الذي لا هادي له لمن اضل ولا مضل لمن هدى
و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله

اما بعد ای معشر مردمان نخواهد بود نبی را از عمر مگر نصف
عمر آنکه پس از آن بوده و حال آنکه عیسی پیغمبر در میان قوم خود
چهل سال لبث کرد و من در بیستم سال از نبوت شرع و دین را قایم ساختم
و کامل گردانیدم و بلا شك از شما جدا خواهم شد و من و شما هر دو
رسیده خواهیم شد یعنی فردا در قیامت از من خواهند پرسید که تبلیغ

رسالت را چگونه کردی و از شما خواهند پرسید که محمد در میان شما بچه کیفیت زندگانی کرد شما در جواب چه خواهید گفت؟ همه برای خاستند و گفتند یا رسول الله در جواب خواهیم گفت و گواهی خواهیم داد که تو رسول و عبادتی و آنچه حق ادبی رسالت و امانت بود بتقدیم رسانیدی و هر چه شرط ارشاد و نصیحت بود بجای آوردی و امر او را بسر جای نشاندی و قیام بعبادت او نمودی تا وقتی که مقرر بودی حق سبحانه و تعالی ترا جزای خیر دهد بعد از آن فرمود که آبا نیستید شما که گواهی میدهمید بآنکه معبودی نیست غیر معبود بزرگ که بی شک و بی همتاست و محمد رسول و بنده اوست و آنکه بهشت و دوزخ و بهشت بعد از موت همه حق است و ایمان به همه کتب او دادید؟ همه گفتند بلی یا رسول الله؛ آنحضرت فرمود که من هم گواهی میدهم که درین قول صادق و باز مصدق گشتید بدانید و آگاه باشید که چون من شرف رسالت را داشتم بر حوض از برای احاده ساختن آن از جهت شما و شما آن خواهید که وارد گردانم شما را بر حوض پس در حالت ملاقات از شما خواهم پرسید که با ثقلین چه کردید در جواب چه خواهید گفت آن جماعت پرسیدند که یا رسول الله ثقلین چه چیز است فرمود که دو چیز است که بزرگترین آن کتاب الله است که او سببی است که بکطرف آن بید قدرت خدای عز و جل است و بکطرف دیگر بدست شماست پس متمسک شوید آن و چنگ درو زنید تا بلغزید و گمراه گردانید و اگر آن عترت من اند زنهار مکشید ایشان را و با کین و

قهر با ایشان سلوک مکشید که من درخواستم از دامای نهان و آشکارا بآنکه وارد گرداند شما را بر من بکنار حوض و آنرا بمن اعطا فرموده پس قهر کنندۀ ایشان قهر کنندۀ منست و فرو گذارندۀ ایشان فرو گذارندۀ من و دوست ایشان دوست منست و دشمن ایشان دشمن من و سه نوبت این دعا را اعاده فرمود گفت بدانید که هیچ امتی هلاک نشد تا دینی بپوای نفس خود اختیار نکرد و غلبه نکرد بر پیغمبر خود و میل نیارزد کسی را که در میان ایشان بعدل و راستی سلوک میکرد پس این امور سبب هلاکت امنست پس پیرامون آن نباید گشت و در چهارم نوبت دست امیر المؤمنین علیه السلام گرفته بالا برد بر منبری که آنجا فرموده بود که ساخته بودند و فرمود که هر که من مولای او است این علی مولای اوست.

بار خدا یا درست دار هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را فرو گذارد و بعد از آن از منبر فرود آمده نماز ظهر بجماعت گذارد و اصح این قواست که این خطب و مواظظ پیش از نماز پیشین داده به نیم ساعت آنکه امر فرمود که خیمه در برابر خیمه آنحضرت در. تا امیر المؤمنین علیه السلام آنجا بنشیند و مسلمانان فوج فوج و گروه گروه بروند و آنحضرت را تهنیت و مبارک باد بگویند.

گویند دوازده هزار کسی در آنجا حاضر بود در آنروز و بروی سلام کنند و او را امیر المؤمنین بخوانند پس چنین کردند بعد از آن ماضی از ازواج خود و دیگر زنان را باین امر فرمود ایشان من لا امر

الرسول چنین کردند عمر برخاست اظهار سرور کامل نمود و گشت گوارا و مبارك باد ترا ای علی بامداد کردی و مولای من و مولای مرمؤمن و مؤمنه و حسان بن ثابت اذن یافته بیتی چند در این باب گفت :
از آن جمله یکی اینست :

فقال له قم يا علي فاقني رضيتك من بعدى اما ما وهادياً
از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله میگوید که آنحضرت فرمود
که برخیز ای علی و باین امر قیام نمای که من راضیم ترا بعد از من
آنکه امام و هادی خلائق باشی این کلام نص جلی است از آنحضرت
بر امامت و خلافت امیر المؤمنین بعد از وی بلا فصل و افسامت حجج
باهره است بر کسی که در این امر نزاع دارد و منکران جزای اسکار خواهند
یافت در روزی که عذر فوذه میکنند .

از نقل آیه بالا روشنگارش زواری هویدا گردید . دیگر از مؤلفات
وی عبارتند :

۲ (شرح فارسی نهج البلاغه حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام .

۳ (ترجمه مکارم الاخلاق فارسی که آنرا مکارم الکرائم
خوانده است اصل این کتاب از طبری است و زواری آنرا بفارسی
ترجمه نموده است .

۴ (ترجمه عدة الداعی که آنرا مفتاح النجات خوانده

۵ (ترجمه احتجاج طبرسی

۶ (ترجمه اعتقادات شیخ صدوق مسمی بوسيلة النجات .

۷ (کتاب مجمع الهدی بفارسی در چهل باب که مشتمل بر
قصص انبیاء است .

۸ (تحفه الدعوات در اعمال سال بفارسی .

۹ (لوامع الانوار الی معرفة الائمة الاطهار که بفارسی
بر حسب دستور و اشاره شاه طهماسب صفوی تألیف یافته است .
غالب کتب نامبرده در کتابخانه های ایران و هند و اسلامبول
و ممالک دیگر موجود است و هیچیک بچاپ نرسیده است .

شاه طهماسب چون علاقه مفراطی بنشر و تقویت مذهب شیعه
داشت از وجود زواری و فضل و ادب او استفاده کرده و در مقابل
کتابهای معروف نویسندگان اهل سنت و جماعت او را تألیف و ترجمه
و تلخیص آثار مهم میخواست مثلاً احسن الکبار این عربشاه را که در
احوال ائمه اطهار است و بر طبق روایات اهل سنت نوشته شده بود بر مذاق
اهل تشیع تلخیص کرد و شاید در برابر تفسیر معروف مواهب علیه او
را شنگارش ترجمه الخواص تشویق کرده باشد تا آنکه در نظر فارسی
زبانان بجای تفسیر کاشفی را بگیرد و بهمین نظر است که در بین این دو
تفسیر يك قرابت معنی و مضمون و عبارت مخصوصی وجود دارد .

زواری از علمای بزرگ زمان صفویه و از مفسرین و فقهای معروف
و مشهور زمان شاه طهماسب است

سال تولد و وفات او درست معلوم نیست و نمیدانیم پس از سال
۹۶۸ که زواری لوامع الانوار را تمام کرده است چند سال دیگر حیات
داشته است .

ملکی ذات و فلک مرتبه فتح الاسلام

که بد از قوت او رایت اسلام بیا

قدوه اهل فقاہت که بمصباح دروس

نزد پرواز شهباز سیک جنبش عزم

دل رست طلبش ما که از این تنگ فضا

فقها را چو ملاذی بجز آن قدوه نبود

هر تاریخ نوشتند ملاذ

(سال ۹۸۸)

مواعظ علیه به تشا مورد نظر مفسرین فارسی زمین واقع شد

بلکه مفسرین تازی زبان هم از آن استفاده نموده اند و در کتب خویش

از این کتاب نقل می نمایند چنانچه صاحب تفسیر روح البیان در خلال

کلام عین عبارات کاشفی را در تفسیر خود که بتازی ترجمه است آورده و از

کاشفی مطالب بسیاری درج و نقل می نماید.

وصف اجمالی نسخه های خطی که اساس

چاپ این کتاب است

بیش از وصف و شرح نسخ خطی که اساس طبع این کتاب

است خوانندگان محترم را یاد آور می شویم که قبل از اینکه تصحیح

این کتاب بعهده نگارنده محول شود صفحه چند از تفسیر از روی

نسخه خطی مواعظ علیه به تشا و اسطه ملاحظاتی آیات کلام الله

را قرار داده بودند بعد از چندی

آقای حسین اقبال مؤسس و مدیر کتابفروشی و چاپخانه اقبال از من

خواستار شدند که تصحیح این کتاب را بعهده بگیرم و این کتاب را

باروشی که پیروی شده بود با انجام رسانم.

نگارنده از قبول این کار امتناع داشتم زیرا می نوشه و مایه دست

نکار بزرگ شوان زد و مرادانش و فضل آن نبود که اینکار بزرگ را بعهده دار

شوم تا باصرار زیاد دست باین کار زدم و بهمان روشی که نخست اتخاذ

شده بود دنباله کار را گرفتم و کم کم در اثر بویشدگی و جویندگی

نسخ خطی بسیار خوبی پیدا کردم که ذیلا آنها را نام خواهیم برد.

حذف آیات از این کتاب و قرار دادن شماره آنها زائیده فکر

من نبوده زیرا مرا عقیده این بود که آیات را هم ذکر و درج نمائیم

لیکن چون ملاحظاتی در کار بوده از قبیل نبودن حروف اعراب در و

غیره از درج آیات صرف نظر شده بود و من هم دنباله کار را بهمان

روش گرفتم زیرا حذف آیات نقصان زیادی وارد نیاورده بدلیل آنکه

هرسوره دارای آیاتی معین است و شماره آن ها چندان اختلافی ندارد

نسخ خطی تفسیر مواعظ علیه که طبع حاضر از روی آنها عمل

آمده یکمرتبه و در یک زمان بدست نیامد بلکه در جریان کار چندین

نسخه بدست آوردم این نسخ چندان مهم اختلافی ندارند و خیلی هم

زردیك میباشد.

نسخه خطی که اساس چاپ این کتاب است

الف - نسخه خطی مواعظ علیه از اول قمر ۱۲۸۰

بیم ورقی ۳۲ ساهی متر طول در ۲۱ ساهی عرض است و در ۱۲۸۰

آیات قرآن با خط نسخ درشتتری نوشته شده و غالباً روی آیات خط

سرخ با قلمی درشتتر نوشته شده است.

این نسخه نسبتاً کم غلطی و بهتر از نسخه های دیگر است.

نسخه مذکور از نسخ کتابخانه حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای

سید محمد کاظم عصار مدظله العالی است که بدسترس نگارنده نگذاشته اند.

نام کاتب آن و سال کتابتش معلوم نیست ولی از خط و

آن چنین معلوم میشود که ظاهراً در اوایل زمان سلسله صفوی نوشته شده است.

این نسخه دارای ۱۱۱۰ صفحه میباشد.

ب - نسخه خطی دیگر متعلق است به دوست عزیزم آقای سید

جمال الدین میر دامادی این نسخه نیز مانند نسخه بالا بخط نستعلیق

نوشته شده و درشتتر از خط نستعلیق نگاشته

گردیده سال کتابت و نام کاتب این کتاب هم معلوم نیست. این نسخه

دارای ۳۰ سانش متر طول و ۲۰ سانش متر عرض میباشد.

ج - نسخه خطی دیگر متعلق است به دوست محترم سرکار ستوان سید

ابراهیم شادمان این نسخه از واسطه سورة حج در آخر

قرآن است

کاتب هم خود و پدر خود را و سال کتابت نسخه را در آخر

سورة الصافات یاد کرده است و چنین منگارد:

تم بعون الله الملك الوهاب بخط عبد الضعيف النحيف الراجي

الى رحمة الله الغنى بايزيد ولد سيد عباس الحسيني غفر الله ذنوبهما وستر

عيوبهما بتاريخ روز دو شنبه هفتم ماه جمادى الاخر سنة ۱۰۳۹

این نسخه بخط نستعلیق ولی آیات قرآن با خط نسخ با مرکب

سرخ با قلمی درشتتر نوشته شده است.

نسخه نامردم دارای ۲۸ سانش متر طول و ۱۶ سانش متر عرض میباشد.

د - نسخه چهارمی که بدست آمد از کتابخانه دوست محترم

آقای سید کریم امیر فیروز کوهی عضو اداره ثبت اسناد طهران است.

این نسخه بخط نستعلیق ولیکن آیات قرآنی با خط نسخ نوشته

شده است. دارای ۲۹ طول ۱۷ سانش متر عرض میباشد و سال نگارش و

نام کاتبش معلوم نیست.

ه - نسخه از اول قرآن تا آخر میباشد.

و - نسخه دیگری از کتابخانه دوست محترم داشمندی معتمد آقای سید

حسین فاطمی داشجوی دانشکده حقوق با مات گرفته شده است این نسخه از

اول قرآن تا آخر سورة كهف میباشد و با خط نسخ نوشته شده ولی

آیات قرآن با مرکب سرخ نوشته گردیده است سال کتابت و نام کاتب

آن معلوم نیست طول این نسخه ۲۹ و عرض ۱۹ است.

و - نسخه دیگری از مواهب علیه که در جلد دوم و سوم این تفسیر

نگار آید تعلق دارد به کتابخانه استاد محترم آقای سید محمد محیط

طباطبائی.

این نسخه از اول سورة مریم است تا آخر قرآن و از نسخ دیگر

کهن تر است. سال کتابت آن درست معلوم نیست ولی از خط و کاغذ

آن معلوم میشود که باید این نسخه در اوایل قرن دهم نوشته شده

باشد. این نسخه دارای ۲۵ سانش طول و ۱۷ سانش متر عرض است

علاوه بر نسخ نامبرده نسخه خطی کتابخانه دبیرستان معقول و منقول
چندی مورد نظر بوده و هم نسخه های چاپی هند در طبع این کتاب دخالت
داشته اند.

خانمه

مصنف این تفسیر و چندین کتب دیگر که نام آنها را در این
مقدمه آورده ایم ۴۲۷ سال است که روی از جهان و جهانیان نرفته
و در آرامگاه خود در مدینه هری آرام گرفته. در این مدت که چراغ فکرش
خاموش شده، هنوز گفته هایش که امتداد هستی و دوره حیات دیگر
اورا تشکیل میدهند هر روز نام بلند اورا زنده و جاویدان مینمایند.
کاشفی در سال ۹۱۰ دستخوش مرگ شد و در ماده تاریخ وفات
او گفته اند:

در هدایت صرف شد ایام عمرش زانسیب

گشت تاریخ وفات او « هدایت دستگاه »

لیکن آثار کرامت های خود را در جایی گذاشت که گردش دوران
و حوادث روزگار را بدان دسترسی نیست.

آوازه و شهرت این مرد بزرگ نه تنها در ایران که مهد او بوده
است پیچیده بلکه در هر کشور و شهری تا هروقت که نامی از ادب و
فرهنگ و دانش و حکمت و ریاضی و نجوم و عرفان و دیگر علوم میانت
ام کاشفی نیز هست.

ایرانیان او را از دو جهت بیش از دیگران کرامی و ارجمند

می دارند.

حجت الاسلامی بوده و دیگر آنکه آثار خود را بزبان فارسی
نگاشته و از اینرو خدمتی بزرگ بزبان و ادبیات شیوای فارسی کرده
است. خدایش رحمت کند و در بهشت اورا جای دهد.

سیاسکذار

آقایان نامبرده ذیل در تصحیح این کتاب باسکارنده کمک و
مساعدت فرموده اند که از ایشان برای همیشه سپاسگذارم:

۱ - یگانه استاد فرزانه بارع زکوارم حضرت حجة الاسلام والحمد لله
فیلسوف بزرگ و شهیر، جامع علوم معقول و منقول، آقای سید محمد
کاظم عصار (استاد دانشگاه تهران) که آوازه مراتب علم و دانش و
حکمتشان بگوش خاص و عام رسیده و فضایل علمی و اخلاقی آنحضرت
بیرون از حد بیان است چندانکه بیان من و زبان خامه از نگارش آن
عاجز است.

حضرت استاد معظم در کرد آوردن این کتاب کمک و همراهی
بسیار باین بنده فرموده اند و جای آنرا داشته که گفته ام:

چه جای غصه و غم باشم که در کینی

نزیر سایه الطاف آت خداونده

۲ - همچنین استاد داشمند فرزانه آقای سید محمد محیط
طباطبائی در کرد آوردن این کتاب کمک های بسیار بمن نموده اند و از
ایشان بسیار سپاسگذارم

۳ - دوست داشمند مشترک دبیرین آقای سید علی اصغر آبروی طباطبائی

که همواره در میان همگنان در ادب آموزی و دانش اندوزی ممتاز و بنیاد خوئی و حسن سیرت سرافراز بوده اند در تصحیح این کتاب همراهی بسیار معن فرموده اند:

یارب که بسی بر خورد از بخل جوانیش

۴ - از استاد محترم دانشمند آقای دکتر کریم سنجابی (استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی) سپاسگذارم که کتبی چند دسترس اینجانب گذارد.

۵ - از دانشمند شهیر بزرگوار آقای حاج حسین آقای ملک بسیار تشکر دارم که مدتها است در کتابخانه ایشان رفتم و آمد میکنم و کتب بسیار نفیسی خود را بدسترس اینجانب قرار داده اند.

آقای حاج حسین آقای ملک کتابخانه شخصی خود را که همردیف کتابخانه های بزرگ دنیا است ملت ایران را گذار نموده اند و اکنون بملت ایران تعلق دارد و آنرا کتابخانه ملی ملک نام نهاده اند.

از آقای محترم دانشمند سهیلی شوانساری کتابدار کتابخانه ملی ملک بسیار ممنون و متشکرم امید است کتابدارهای کتابخانه های دیگر هم با اخلاق حمیده و کتاب دوستی ایشان تاسی جویند و از واردین مانند آقای سهیلی بههربانی و خوش اخلاقی رفتار نمایند.

تهران ششم شهریور ماه سال ۱۳۱۷ خورشیدی
سید محمد رضا - جلالی نائینی

استدراک

برخی از یادداشتها که در هنگام تدوین در آمد این تفسیر فراهم آمد، و الحاق آنها بمقدمه لازم دید، اکنون در اینجا یاد میکند:

۱ - رساله حاتمیه

در برکھائی که بحث و پژوهش در آثار کاشفی بود، نامی از این رساله بمیان نیامد. رساله حاتمیه یکی از رسائل معروف و مشهور ادبی و اخلاقی و تاریخی کاشفی است که آنرا بفرمان و دستور پادشاه هنردوست دانش پرور، سلطان حسین بایقرا تألیف نموده و بطوری که در آغاز این رساله مینویسد: پادشاه مزبور مثال داد که کاشفی آنچه از اخبار و آثار و داستان و سرگذشت حاتم طائی را که در کتابی دیده یا از عزیزی شنیده بفارسی در قید کتابت آورد تا بر احوال حاتم و قوفی نام و اطلاعی تمام حاصل آید.

لذا کاشفی این رساله را که حاوی اخبار و آثار و سرگذشتها و داستانهای حاتم طائی است در سال ۸۹۱ کرد آورده تقدیم پادشاه نمود.

ارزش ادبی رساله حاتمیه

روش ساده نویسی و بیساختگی نثر فارسی که تا پایان دودمان سلاجقه پیروی میشد رفته رفته منسوخ گردید و نویسندگان فارسی زبان زبان شیوای فارسی را با واژه های دور از ذهن تازی بهم آمیخته آت ملاحظت و حلاوت ذاتی زبان از میان رفت و سبک متکلفی پدید آمد.

که تا آغاز مائه ۱۲ هجری زمان یافت .

رساله حاتمیه که یکی از آثار قلمی بزرگترین نویسندۀ سده نهم هجری است تا حدی تابع سبک متکلف زمان شده با اینحال یکی از آثار گرانبهای کاشفی است . این رساله نه تنها کتابی است ادبی و اخلاقی و تاریخی بلکه نخستین کتاب جامعی است که در شرح حال و آثار احسان و ایشان حاتم طائی بفارسی نگارش یافته است . روش نگارش آن خالی از تکلف ، تقبید نیست ، اکنون بدون اینکه قصد انتخاب داشته باشیم سطرهای چند از چند جای این کتاب پیش چشم خوانندگان ارجند . . . تا روش کاشفی در طرز نگارش این رساله برای آنها روشن و هویدا گردد :

آغاز رساله حاتمیه

بنام خدائی که بخشنده اوست بر آرندۀ کار هر بنده اوست
کریمی که دل داد و جان آفرید ز جودش وجود جهان آفرید
بر افراخت در ساحت احترام لوای محمد علیه السلام
پس از آن می نگارد : « اما بعد » از مضمون کلام سعادت انجام
ملك علام ، حیث قال : **لن تنالوا البر حتی تشقوا مما تحبون** ؛ و
فحوای حدیث صحیح سید عالم ، **صلی الله علیه و سلم** ، **السخی قریب**
من الله ، قریب من الجنة ، قریب من الناس ، بعید من النار
چنان معلوم میشود که سر دفتر مکارم اخلاق و شیم صفت سخا و کرم
است

حکایت حاتم طائی و پادشاه روم

« سلطان روم وزیر خود را گفت که خبر سخاوت حاتم در عرب و عجم فاش شده وصیت جوانمردیش از شرق تا غرب فرو گرفته و من شنیده ام که بدین صفت اسبی دارد و بدین لطافت مرکبی ، میخواهم که نقد او را بر محك اعتبار بیازمایم و صورت دعوی او را در محکمه معنی امتحان نمایم و کسی بطلب آن مرکب بقبیلت فرستم .
مشوی

من از حاتم آن اسب تازی نژاد بخوام گر او حکمت کرد و داد
ندانم که در وی شکوه بهیست و گر رد کند یانک طبل نهیست
پس ایلچی با تحف و هدایا که لایق حاتم بود فرستاد و باندك زمانی ایلچی ملك روم بقبیلت رسید در حوالی منازل حاتم نزول کرد و قضا را مقارن رسیدن ایلچی باران و برف رسیدن گرفت و دغد و برق و صاعقه و امثال آن پدید آمد ، حاتم مهمانرا دلداری داده بمنزل شایسته آورد و فی الحال بفرمود تا اسبی بکشند و طعامی مهیا کرده نزد مهمان ببرد ، بعد از فراغت طعام اسباب اسراحت آماده ساخته از خیمه بیرون رفت و آن شب از هیچ نوع سخن نگذشت (۱) . . . الخ ،
در این حکایت کاشفی می نویسد : « این حکایت از بوستان شبنم مصلح الدین سعدی رحمه الله علیه نقل افتاد (۲) »

(۱) مراجعه شود به ص ۹۳ بوستان سعدی چاپ جلالی سال ۱۳۱۷ خورشیدی
(۲) بحر این حکایت حکایاتی دیگر از بوستان در این رساله نقل شده است ؛
حکایت حاتم طائی و فرماید . . . مراجعه شود به بوستان سعدی
چاپ جلالی سال ۱۳۱۷ ص ۹۴ و دیگر حکایت رنگاه حاتم کی بر مرد
طلب ده درم سنگ فایده کرد ص ۹۷

و هم از رساله حانمیه است :

« و حاتم با وجود صفت سخاوت از دقایق حکمت نیز بهره مند بود و قواید حکمیات او در دواوین عرب و تواریخ ایشان مثبت است از جمله آنکه اولاد خود را وصیت میفرمود که نیکوکاری و احسان را وسیله انجام مرادات و ذریعه حصول مقاصد و مرادات سازید که مطلب جوانمردان بی سعی و جهد ایشان بر مقتضی ارادت محصل گردد.

در کرم بگشائی رسد ز غیب مرادت مراد خالق بر آری بر آورند مرادت و دیگر فرموده که دست از دنی بر دارید، پیش از آنکه دلی دست از شما بدارد. برای دفن گنج رنج مکشید بلکه بپند گنج رنج را علاج کنید چرا باید کشیدن از جهان رنج ؟ در این برای دیگران گنج یکی از حاتم پرسید که آسایش دنیا که دارد؟ گفت آنکس که در دنیا ازو آسایش دارند؛ باز سوال کردند که در جهان راحت بپرند که دارد؟ جواب داد، آنکس که رنج درویش بر راحت مبدل سازد (۱) »

کاشفی در میان هر سرگذشت و داستانی، اشعاری دلپذیر و شیوا آورده که این اشعار بشیرینی و ملاحت لطف سخن وی چاشنی زده قلوب [۱] در تألیف این رساله، کتابهای ذیل بیشتر مورد مطالعه کاشفی قرار گرفته است :

- ۱ - کتاب الاغانی (ابوالفرج اصفهانی) ۲ - بوستان سعدی
- ۳ - تحفة ملکی ۴ - جامع الحکایات و لامع الروایات ۵ - مجمع الامثال ۶ - جمهرت الاساب ۷ - جواهر الاماره و عناصر الوزارة ۸ - مہانت الذهب فی معرفت قبائل العرب ۹ - زلال الصفا فی سیرت المصطفی ۱۰ - گلستان

خداوندان ادب را بخواندن این کتاب راغب و مایل میکرداند.

رساله حانمیه نه تنها در میان فارسی زبانها شهرت و اهمیتی بسزا دارد بلکه در دیار مغرب نیز این کتاب مورد مطالعه و استفاده مستشرقین واقع شده است.

شارل شفر (۱)، مستشرق معروف فرانسوی، این رساله را در کتاب مشهور و نفیس منتخبات فارسی خود (۲) درج و بچاپ رسانیده و بمناسبت درج و نقل این رساله در آن کتاب، بشرح حال و آثار کاشفی پرداخته، کتب قبل را از آن کاشفی دانسته است.

- ۱ - رساله حانمیه ۲ - تحفة الصلوة ۳ - مواهب علیه ۴ - رساله علیه ۵ - مالا بدقی المذهب ۶ - مرآة الصفا فی صفات المصطفی ۷ - حرز الامان فی فتن آخر الزمان ۸ - روضة الشهداء ۹ - رشحات عین الحیات ۱۰ - اخلاق محسنی ۱۱ - مخزن الانوار فی الانشاء ۱۲ - بدایع الافکار ۱۳ - فیض النوال فی بیان الزوال ۱۴ - کتاب الاختیارات ۱۵ - میامن الاکتساب فی قواعد الاحساب ۱۶ - جواهر التفسیر لتحفة الامیر ۱۷ - انوار سهیلی یا کليلة و دمنه
- شرح حالی را که شارل شفر از مولانا حسین کاشفی نگاشته، در نهایت اهمیت و بسی قابل توجه و مورد استفاده است، لیکن در آن برخی نکته ها یافته میشود که اکنون آنها را یاد آور میشویم :

۱ شفر لقب کاشفی را معین الدین نوشته در صورتیکه لقب وی بدون

هیچ تردید و اشکالی کمال الدین میباشد و غالب تذکره نویسان نیز لقب او را کمال الدین ضبط کرده اند.

میرخواند مورخ مشهور، که معاصر کاشفی است در حبیب الدیر مینویسد: «مولانا کمال الدین حسین الواعظ» در علم نجوم و اشیاء بمثل زمان خود بود.... الی آخر، و یقین است آنچه میرخواند نگاشته صحیحترین و قدیمترین سندی است که از کاشفی برای ما باقی مانده و دیگر جای تردیدی نیست و بطور قطع و یقین لقب کاشفی همچنانکه در برك شماره ۷ نیز یاد آور شده ایم کمال الدین میباشد.

۲ - شارل شفر، دو کتاب فخر الدین علی را جزء آثار کاشفی شمرده است:

الف - حرز الامان فی فتن آخر الزمان (۱): مؤلف این کتاب همچنانکه در برك شماره ۲۸ یاد آور شده ایم فخر الدین علی فرزند کاشفی است لیکن شفر این کتاب را بنام کاشفی نگاشته است (۲) فخر الدین علی در آغاز این کتاب (حرز الامان من فتن الزمان) پس از ستایش و ستایش پروردگار و درود بر پیغامبر، نام خود و پدر خود را چنین یاد آورده است: «اما بعد، چنین گوید فقیر داعی و حقیر جانی از دواعی»

[۱] صاحب روضات الجنات نام این کتاب را حرز الامان من فتن الزمان نوشته و همچنین در نسخه های خطی که بقدر رسید نام این کتاب حرز الامان من فتن الزمان ثبت شده است لیکن صاحب کشف الظنون و همچنین شفر نام آنرا حرز الامان فی فتن آخر الزمان ضبط نموده اند.

[۲] منتخبات فارسی شفر جلد اول

علی من الحسین الواعظ الكاشفی، المشتهر بأصفی، أیده الله بلفظه الخفی که این رساله ایست کثیر الفواید مشتمل بر آثار خواص حروف مقطعه قرآنی و اسماء حسنی ربانی و آیات قرآنی.... تا آخر، و علاوه بر اینکه در اول کتاب فخر الدین علی نام خود و پدر خود را نوشته است در چندین جای دیگر از کاشفی نام برده از آملیه در پایان فصل پنجم از باب اول از مقاله اول این کتاب (حرز الامان من فتن الزمان) نام پنج کتاب پدر خود را بمیان آورده و اکنون فصل مذکور را در اینجا درج و نقل مینمایم.

فصل پنجم

در ذکر اسماء اکابر و کتب ایشان که ماخذ این رساله است

بدانکه از اعظم علمای این فن که جامع هر دو طبقه است یکی شیخ ابوالعباس احمد بن علی القرشی البونی که صاحب کتاب شمس المعارف اکبر و اصغر و تعلیقه کبری است و تعلیقه صغری و لمعة نورانیة و لمحة روحانیة و ختمات سور قرآنی و الواح الذهب و غیر آنست و همه تصانیف وی در این فن و غیر این فن معتبر و معتمد علیها و موقوف بهاست؛ بتخصیص شمس المعارف و ختمات که در این رساله نقل بسیار از آنهاست ایراد خواهد یافت. و دیگری از اکابر این طبقه شیخ ابوعبدالله محمد بن محمد بن محبوب البونی است که صاحب کتاب تیسیر المطالب است و آن کتاب شریف نفیس و معتبر است در این علم و از آنجا نیز نقل بسیاری در این نسخه مذکور خواهد شد.

و دیگری شیخ محیی الدین محمد بن علی العربی است که صاحب کتاب المدخل فی علم الحروف است و وی از اکل هر دو طبقه است اهل حقیقت و اهل خاصیت است و دیگری شیخ تقی الدین عبدالله بن علی بن حسن بن یحیی است که صاحب کتاب اللمحه است در حقایق حروف و آن از جمله کتب نفیسه است در حقایق و معانی حروف، دیگر شیخ ابو حامد محمد الغزالی است که صاحب کتاب سر المصون والجواهر المکنون است در خواص حروف مرتبه آحاد که در اوج مثلث مدرج است و وی نیز از کبار هر دو طبقه، اهل حقیقت و خاصیت است، و دیگر شیخ عقیف الدین عبدالله بن اسعد الیمنی الباقی است که صاحب کتاب در التنظيم فی منافع القرآن العظیم در خواص اسماء حسنی ربانی است و آیات و سور قرآنی و آن کتاب نیز کتابیست بنایت شریف و عزیز و معتبر که اکثر مقاله چهارم و پنجم از آنجا مأخوذ است و وی نیز از اعظم هر دو طبقه است، و دیگری شیخ محمد بن ابراهیم التمیمی الکازرونی است که صاحب کتاب خواص القرآن است و آن کتابی معتبر است و صاحب در التنظيم نقل بسیار از آنجا در کتاب خود ایراد نموده و در مقاله چهارم و پنجم این رساله از آنجا خواص کثیره مذکور خواهد شد، و دیگری شیخ بهرالدین است که صاحب کتاب او مع است در شرح حسینی و صفت

علیا، و دیگری مولانا یعقوب چرخ‌چی است که صاحب رساله خواص اسماء الله است، و رساله دیگر که از آنجا نقل بسیار در این نسخه مذکور خواهد شد: کتاب سر آیات است که بعضی از تلامذه ابن عباس از شاخ اناس نفیس وی جمع کرده است، و غیر از این کتب معتبره که مذکور شد رسائل و نسخ بسیار است، چه از حکمای متقدمین و چه از علمای متأخرین که در این رساله از آنها فواید و خواص نقل افتاده مثل کتاب ینمایوس حکیم (۱) و آن کتاب عجیب و غریب است مشتمل بر تولدات حروف و حقایق و طبایع و خواص و منافع ایشان و وی از کبار تلامذه معلم اول، ارسطو بوده است و از جمله حکمای اسکندر ذی القرنین بوده است، و دیگری کتاب هیا کل و تمایل حکیم ابوبکر بن علی بن وحشیه مشهور است و نزد علمای این فن اعتبار تمام دارد، و دیگر رساله شیخ نجیب الدین حسین سکاکی است در خواص حروف، و دیگری رسائل و نسخ مختصره معتبره سید حسین اخلاطی است و مقبسات پیشگاه حقایق ایشان، بتخصیص شیخ کامل خواجه ضیاء الدین ترک که وی نیز از کبار هر دو طبقه است، از اهل حقیقت و خاصیت، و دیگر دره مکنونه است که یکی از کبرای این علم تألیف کرده است و مشتمل است بر غرایب خواص حروف و نزد این طایفه اعتبار تمام دارد، و دیگر کتاب حل القواعد الجفر الکبیر است که بعضی از تلامذه حضرت سید حسین صاحب روضات الجنات بهمدیوس ضبط کرده است.

اخلاطی تألیف کرده اند

و دیگر پنج کتاب جواهر النفس و تفسیر مواهب و تحفة علیه
و مرصد الاسنی فی استخراج الاسماء الحسنی و لوايح القمر که مجموع
آن ها تألیف والد راقم این حروف است روح الله روحه و در این مجموعه
کتابی که نامبرده شد سی قواعد و فوائد و خواص آثار ابرار یافته و
بر آن اعتماد تمام حاصل شده ، و الحمد لله علی ذلك ، (نقل از کتاب
حرز الامان من فتن الزمان (۱) مقاله اول - باب اول - فصل پنجم)
ب - دومین کتبی که مؤلف آن فخرالدین علی است و شارل شفر ،

آنها بنام کاشفی نگاشته ، کتاب مشهور و معروف ، رشحات عین الحیات
است ، این کتاب یکی از آثار گرانبهای سده دهم هجری است و فخرالدین
علی بیشتر شهرتش برای نگاشتن و فراهم آوردن این کتابست .
رشحات در شرح حال مشایخ و پیروان نامی سلسله نقشبندیه نگاشته گردیده
و چون مؤلف آن خود پیرو مشایخ این سلسله بوده و اطلاع کامل از آنها
داشته بهترین و صحیحترین کتابی است که راجع بسلسله نامبرده نوشته
است . شفر نابروی از صاحب کشف القسوس کتاب رشحات را جزء

مل گردیده تعاق دارد با استاد داشتند فرزانه جناب آقای محمد علی قریت
(نماینده مجلس شورای ملی)

مکاتبه نگارنده گرداده اند .

اکنون سطرهای چند از کتاب شفر ترجمه نموده و در اینجا
نقل میکنیم

« حسین واعظ دو کتاب تاریخی فراهم آورده است : روضة الشهداء
که شامل شرح حوادث زمان اولیه اسلام تا شهادت حضرت امام حسین
فرزند علی علیه السلام است . این کتاب به ۱۰ فصل منقسم شده و دارای
شهرت بسیاری گردیده در سال ۹۷۰ محمد فضولی افندی بغدادی آنرا
ترجمه بترکی نمود . دومین کتاب تاریخی کاشفی ، مجموعه شرح حالی
است از شیوخ سلسله نقشبندیه : حسین واعظ این مجموعه را رشحات
عین الحیات نام نهاد و آنرا یکسال پیش از بدو در زندگانی خود تدوین
ساخت ، چنانکه از این ماده تاریخ مستفاد میشود :

آمد رشحات با کثیر البرکات چون آب خضر منفجر از عین حیات
مانند محاسبان منجیده صفات تاریخ تمامش از حروف « رشحات »
گفته شد که فخر الدین علی کتاب رشحات را در سال ۹۰۹
بنیایان رسانید لیکن شارل شفر این کتاب را از مؤلفات مولانا کمال الدین
حسین پدر فخر الدین علی دانسته و چون کاشفی در سال ۹۱۰ بدو در
حیات گفته است شفر تصور کرده که رشحات را یکسال پیش از وفات خود
تمام کرده است .

شارل شفر وفات کاشفی را مانند سایر مورخان و تذکره نویسان در
سال ۹۱۰ نوشته و ما این ماده تاریخ را از کتاب وی در اینجا نقل میکنیم .
« مسح و فیاض مولانا حسین کاشفی

آنکه گنج معرفت در مخزن دلهای نهاد

دیدمش در واقعه بر منبر عرش از شرف

گفتمش تاریخ فوت چیست ای صاحب رشاد؟

گفت چون شد بعد از این بر منبر عرشم مقام

از بی تاریخ نیکو * منبر ما عرش باد *

تحفة الصاوة

رسالة مختصری است که هم چون سایر آثار خود آنرا بقاری نبشته

دارای يك مقدمه و هشت فصل و خانمه ای میباشد. این رساله را در

ماه رمضان سال ۸۹۹ بیابان رسانیده است (در ماه بعد آن یعنی دوم

شهر شوال تفسیر مواهب علیه را نیز تمام کرده است)

تحفة العلیه

این کتاب را کاشفی بر نام شیخ عبد الله نقشبندی نگاشته شامل

چهل حدیث میباشد. در این کتاب آیات و اخبار و امثال و سرگذشتیهای

سیاری دیده میشود و هم پاره از آن در علوم غریبه نگارش یافته است.

خانمه

علاوه بر مدارکی که در این مقدمه بآنها اشاره شد مدارك و مآخذ

دیگری یافته میشود که در ترجمت احوال کاشفی نگاشته گردیده است

معد استخرجات و یادداشتیهای سیلستر دوساسی (۱) مرد سیاسی و

مشرق دانشمند فرانسوی که در سال ۱۸۱۸ میلادی از کتابخانه

ملی پاریس (۱) بدست آورده و دیگر مقدمه ای که در سال ۱۸۱۶

بر کتاب کلیله و دمنه نگاشت و در آن درباره کاشفی و ابوارسپیلی بحث و

پژوهش مبسوطی نمود. درج و نقل ترجمه گفتار سیلستر دوساسی

اگر چه قواید بسیاری دارد لیکن چون بنای این مقدمه بر اختصار است لذا از

ذکر آن صرف نظر میشود؛ بعلاوه تحقیق و پژوهش در احوال کاشفی و

آثار وی مقامی و دانشی دیگر و مجالی بیشتر از این میخواهد و با وجود

آنکه مورخان و تذکره نویسان و دانشمندان شرق و غرب در ترجمت

احوال کاشفی بحث و پژوهش کرده اند لیکن هنوز برای پژوهندگان و راه

پژوهش و تحقیق در احوال او باز و نقاط بسیار تاریکی در تاریخ زندگانی

وی بجاست که روشن ساختن احتیاج دارد، امید داریم در روزگار

نزدیکی بیشتر آن نقاط تاریک زندگانی کاشفی را پیدا کرده بدسترس عاشقان

دانش و ادب بگذاریم.

ضمیمه

شارل شفر در منتخبات فارسی خود شرح حال مبسوطی از فخرالدین

علی نیز نگاشته از آثار وی تنها لطایف الطوائف را نام میبرد و هم پاره

از درج و نقل می نماید. باین روش دیگر وی اصلاحی نداشته است (۲)

1- Les notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque Royale

۱ - این کتابخانه در آن زمان نام کتابخانه سلطنتی خوانده میشده

است [مراجعه شود یادداشتها و استخرجات دوساسی برک شماره ۳۹ -

۲۱۱ چاک دوم چاپ پاریس سال ۱۸۱۸ و مقدمه کلیله و دمنه برک شماره

۳۲ . ۴۷ چاپ پاریس سال ۱۸۱۶]

۲ - دو کتاب رشحات عین الحیات و حرر الامان فخرالدین علی را

چنانکه در برک شماره ۱۱۸ گفته شد نام کاشفی ضبط کرده است

فخر الدین علی چنانکه در برك شماره ۲۶ باز نمودیم شعر هم
میگفته و مثنوی محمود و ایاز را بر وزن لیلی و مجنون برشته نظم
نموده است

مثنوی را در سال ۹۰۲ گفته و شماره ابی ۲۵۶۰
باشد. هنگامی که مثنوی محمود و ایاز را میسروده سی سال داشته
(تولد فخر الدین علی در سال ۸۷۳ بوده است) و آنرا بنام امیر علی
تبر بیاپان رسانیده است. آغاز مثنوی محمود و ایاز باین بیت میشود :

ای نام تو گنج نامه و از بر نام تو خامه گنج پرداز

و هم از مثنوی محمود و ایاز است

چون آنکه مثنوی را در سر بر زند از دل غم اندوز
آنکه مثنوی را در بی جان که همه جهان بسوزد
و در همه بحث و موعظه بی نام گذارد و نه ناموس

در تعریف سخن فرعاید

گنج است سخن	پیدا شده در خرابه کد
گنجی است درو خرد گهر گنج	شمس زبان کلید آن گنج
وصف سخن از زبان فروست	در شرح سخن زبان زبونت
در مثنوی	در وی سخنان چو عقد کومر
صد صد از کبر و جود	در صدق این کبر تراید
حوس آن صدق که در	چون ابر بهار در چکاند
که صدق است	جا دارد اگر کند تفاخر

پایان کتاب

در پایان این کتاب بحکم من لم یشر الناس لم یشر الله

و بر حسب وظیفه وجدانی و تکلیف اخلاقی از استاد دانشمند فرزانه جناب
آقای دکتر سید علی شایگان (معاون و استاد دانشکده حقوق و علوم
سیاسی و اقتصادی) سپاسگزارم که کتابهای کمیاب و گرانبهای بدسترس ما
گذاشته اند .

دانشکده حقوق که در راس دانشکده های کشور قرار گرفته ، در
نحوت سر پرستی زند اداره میکرد .

در در نامبرده چندان وضایت بخش
در در قانون در آنجا مشاهده میشود .

تهران - سید محمد رضا جلالی

بیش از خواندن این مقدمه اغلاط ذیل را تصحیح فرمائید :

برك	طر	نادوست	دوست
۱۲	۱۰
۱۳	۱۸	تقولون	يقولون
۱۱	۱۹	فائده بین	فائده بین
۲۱	۱۹	سبزار	سبزوادر
۲۴	۱	حضرت	حضرت
۳۳	۱۲
۴۰	۱۶	میجویند	بجویند
۵۵	۱۷	نام بایقرا (سلطان)	نام پسر بایقرا (سلطان)
		...	حسین (محمّد)
۵۶	۵	اهمیش	اهمیتش
۶۶	۱۲	دربار	در دربار
۷۱	۱۰ و ۷	ندیده	ندیده
۷۲	۱۵	مرصد الانسی	مرصد الانسی
۸۰	۹	حرث	حرف
۱۰۲	۱۷	طبری	طبرسی
۱۰۴	۲۰	در درج	درج

ضمیمه

پس از قراعه آوردن مقدمه این کتاب و استدراسی که آن امر شده شد حوشه ها در زیر بوندگی و جویندگی کتبی دیگر از کتبی دست آمد که ذیلا آنرا نام خواهیم برد :

صحیفه شاهی

صحیفه شاهی کتابی است در منشآت فارسی و تازی (۱) که کاشفی آن را پس از گذشتن محزون (۲) در ۱۰ سال پس از فراوانی است. آغاز آن باین دو بیت میشود :

ای بشارت صحیفه شاهی شده مشهور مهر تا ماهی
نقش نام تو زیب خاتمه من نامور از نو گشت نامه من
این کتاب را برای شاهزاده ابوالحسن (۳) فرزند پادشاه نامبرده نگاشته است چنانکه مینویسد : « اشاره ملهم غیب از بشارخانه لاریب
نمبر حقیر حسین بن علی الوائظ الکاشفی اسعد الله تعالی
رسید که جوهری چند پاکیزه دلیسند از مخزن اوچمند برشته تألیف
در سلك ترتیب و ترصیف کشیده بمعرض عرض خدام لازم الاحترام
حضرت شاهزاده عالمیان . . . »

- ۱ - شماره مکاتیب تازی این کتاب نسبت به فارسی بسیار کمتر است
- ۲ - وجوع شود برک ۵۶ مقدمه ۳ - سلطان حسین دارای چهارده پسر و بازده دختر بوده است

معین دولت و دارای دین ابوالحسن که هست تابع احکام او زمان و زمان
این کتاب دارای يك عنوان و سه صحیفه و خانمه ای میباشد
روش نگارش این کتاب متکلف و تابع سبك ساختگی زمان گردیده است
باینکه محل کتابی است نفیس و گران بها و یکی از آثار مهم کاشفی، شمار است. اکنون
برای اینکه خوانندگان تا اندازه بروش نگارش آن آشنائی و شناسائی
پیدا کنند از دو جای آن چند سطر در اینجا نقل میمائیم :

زان پیش که از دیده و دل نام و نشان بود

عکس رخ دلدار در آئینه جان بود
فاتحه این مخلص که بطریق مسابقت در مصادقت و مقابحت و
مکانیت قبل از ادراك شرف صحبت «ف» اصدار می افتد محل استغراب
و مقام استعجاب نیست زیرا که پیش از تشاهد اشباح بتعارف ارواح
مواصلت جانی و ملاقات روحانی ثابت بوده
هنوز روی تو نادیده آشنا شده ایم

نو خود حواله ما بوده ز روز ازل
متمنی از مواهب مفیض المطایبا عز شانه و عظم برهانه آنکه بمن
القفا و مشاهده لقا در عالم ظاهر سمت نیر پذیرد.

و هم از صحیفه شاهی است :

یا قوم اذنی لبعض الحی عاشقة والاذن تمشی قبل العین احیانا
اگرچه بحسب ظاهر دیده منتظر در اکتحال بکحل الجواهر
مجاورت و مجاورت «ف» مقصرت ' فاما صومعه سامعه باستماع اجتماع
مواد فضایل آن نقاده افاضل خزانه جواهر محامد مآثر است

از دیدن دیده گر شود جان عاشق

جان عاشق تست دیده نا دیده ترا

مستول از فضل ربانی آنکه باجرا و ملاقات جسمانی «ع» خورشید
مراد از افاق غیب براید.

در پایان هر صحیفه و سطر و کلمه ای (سطر و کلمه اصطلاح
تقسیمات این کتاب است) ابیاتی چند از فارسی و تازی بمناسبت ایراد نمود
و با روش بسیار دلپذیری این کتاب را ترتیب و ترصیف داده است
تاریخ تالیف و نگارش صحیفه شاهی در دست نیست تنها میدانیم
که پس از مخزن الانشاء بسته شده (مخزن الانشاء سال ۹۰۷
نگارش یافته)

مخزن الانشاء از صحیفه شاهی مشهور تر و حتی در زمان
حیات کاشفی بسیار معروف بوده است چنانکه غالب تذکره نویسان در
کتب خود این کتاب را ذکر کرده اند لیکن از صحیفه شاهی بیشتر
صاحبان تذکره اطلاعی نداشته و نامی هم از آن نبرده اند

در دائرة المعارف اسلامی (۱) در ضمن شرح حال کاشفی از این
کتاب نام برده شده و ما نیز چند نسخه از صحیفه شاهی بدست آوردیم که
از آن دو نسخه استاد دانشمند آقای مشکوة و آقای دکتر قاسم امیر
سلیمانی بدسترس ما گذاشته شد و از آنها استفاده نموده ایم .

چنانکه در ترك شماره ۵۵ - یادآور شده ایم کاشفی اخلاق محسنی
را نیز برای شاهزاده ابوالحسن میرزا نگاشته و در سال ۹۰۰ هجری قمری

آنرا بیابان رسانید. اخلاق محسنی نخستین بار در کلکته سال ۱۸۰۹ میلادی در چاپ آراسته شد و در سال ۱۸۶۷ بزرگان انگلیسی ترجمه و نقل کردند (۱)

پایان

بجای است - شماره آت و تمسیر از روی قرآن کرآور کتابفروشی

فان تمسیر شده است

۱ - انوار سهیلی نیز با انگلیسی ترجمه و نقل شده است. کتاب مزبور در سال ۱۸۰۴ میلادی در کلکته بطبع رسید و پس از این سال چند اردیگر در هند و اروپا چاپ و پخش شده است.

مواهب علمیه

تفسیر حسنی (بهارسی)

تصنیف برادر و شاعر مدنی هم محبت علی بن حسین دانشمند

با تصحیح و مقدمه و حاشیه نگاری

سید محمد رضا جلالی نائینی

در چاپ و نقل شده است و مخصوص است

کتابفروشی چاپخانه اقبال

مرداد ماه ۱۳۱۷

و با چرا دهنده سرامتی در روز پاداش (۲) ترا میبرستیم و من که غیر تو مستحق عبادت نیستم، و خاص از تو باری میخواستیم در برستش تو و در اینجا سائر حوائج و مهمات (۵) ما را راه نمایی مرا راست که راه انبیاء و اولاد است در احوال، اهل و اخلاف که آن راه متوسط بود بین افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را راه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت سیدانام است علیه الصلوة والسلام، و حضرت قطب المعارفین، غوث الواصلین ناصر الحق و الدین خواجہ عیسیٰ بن الله درین معنی نکته ای بلند و کلامه ای ارجمند فرموده اند و آن اینست که نهایی ما را راه راست یعنی معجبت ذاتی خود مشرف دار در سلامت بحود و سیر از تو آزاد گشته تمامی گرفتار تو گردیم، جز تو ندانیم و جز تو نبینیم و با آنکه نهایی ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت راست است هر موجودی حکما آن موجود می آن یستی ندارد و بغیر کامل خود می آن نمیرسد تا در همه احوال جز تو نبینیم و از توجه بهیر تو آزاد گردیم (۶) نهایی ما راه آنانکه بفضل خود امام کردی برایشان نعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت و ابراه آنها که اهل قرب اند و مکمل نعمت طاهر که قبول شریعت است و بحال نعمت باطن که اطلاع بدقائق اسرار حقیقت است ایشان را موزون است که در آن راه که حجت کرامی برایشان در آن وجود موحس نزول یافت و همچنین امام تعلیمی در تفسیر خود فرموده که این سوره سکه نازل شد و گفته اند نزول این سوره در آغاز رسالت بوده است.

دل الله تعالی فی سورة الحجر و لقد آنسنا من قبله القرآن العظیم و اگر تمام سورة حجر مکی و قبل از هجرت نزول شده باشد آیه مذکوره دلالت خواهد داشت بر اینکه در مکه سوره نازل شد قبل از هجرت حضرت رسول الله نازل شده، در برابر اشخاصی که گفته اند این سوره مکی است برخی نیز آورده اند که این سوره در مدینه در کعبه نازل شد (در تفسیر خود) و بعضی را سوره مدینه می گویند و نوشته شده است تفسیر حضرت حجة الاسلام و المسلمین علم الاعلام آقای سید محمد کاظم عصار مد ظله العالی است بمقدمه ما تاکنون تفسیری بر این روش و خوبی فارسی نگاشته نشده است.

غضب تو در آمده اند و بدانبیب بر کفر اقدام نموده و یک راه جهودان که سبب تمرد در معاینه و مکاره و قتل انبیاء علیه الصلوة والسلام و تحریف کتب بر اینست حشم گرفته و راه گمراهان یعنی کتبیکه در از وجود در طرق مختلفه و سبیل منحرفه افتاده اند یا راه ترسانان که واسطه افراط در شأن مسیح و تفریط در باب حبیب ما صلوات الله علیهما گمراه گشته اند (۷)

سورة بقره مشتمل بر دو بیست و هشتاد و سه آیه و در مدینه نازل شده (بشام خداوند بخشایند مهربان)

الم حرف مقطعه اسرار آن است و هر کس بر آن اطلاعی ندارد و گفته اند که معنی الم ان الله اعلم است یعنی منه خدای دانایتر (۱) آن کتابی که خداوند تعالی در کتب مقدمه بآزال آن وعده داده بود یا در لوح محفوظ نوشته این کتاب کامل است (یعنی قرآن) هیچ شک و شبهه نیست در این کتاب یعنی از ظهور و رحمت و وضوح دلالت تمثاله است که هر که در او آدنی قائل کند از ریب باز ایستد و داند که شبه را در آن محال نیست دلالت گفته است و راه نکرده در راه که ایشان می گویند (۲) آن که رحمت نیست مگر در مدینه که تحقق نه است و ملائکه و قیامت را متعلقات آن یا پوشیده که وحی است و گفته اند که غیب قضا و قدر است که مؤمنان بدان ایمان می آرند و بیای می دارند و ادا می کنند نماز پنجگانه را شرایط و آداب آن و از آنجا که عطا کرده ایم نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق (۳) و آنانکه ایمان می آرند بدانچه که فرستاده شده است بسوی تو بر قرآن و آنچه در آن گفته پیش از و رسیده در آن چون صحف و تورات و انجیل و جز آن و سرای دیگر که دارالجزا است ایشان که یاد کرده شده است پیگمان می شوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند (۴) آن گروه که موسوم بدین صفات و موصوف بدین سمات اند که رقم ذکر یافت مر راه راست و نشان درست اند از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند و همان گروه ایشانند دستکاران از عقوبات عقاب و پیوستگان بدریجات نواب ابراد کامة (هم) دلیل اختصاص للاح است بدین نوم بیت

بیت
بشام را طریق راست کار نیست سزای راستکاری رستگار نیست

این آیه که گذشت در شأن مؤمنان است از اهل اسلام و اهل کتاب چون
عبدالله بن مسعود و حضرت و رضی الله عنهم و بعد از مدح مؤمنان در ذمه
کفار آمده است (۵) در سوره که آیه که از ایشان در پیشگاه خداوند
در عذاب است و کسب است و در شأن کفار آمده است و در سوره که
از عذاب است و کسب است و در شأن کفار آمده است و در سوره که
ایمان نمی آرند (۶) مهر نهاده است حدیثی بر دلایل ایشان تا بیان
حق فهم نمیکند و برگوشه های ایشان تا سخن حق نمی شنوند و مردیده ای
ایشان پوششی است در راه حق نمی بینند و مرایشانرا است از روی استحقاق
عذاب بزرگ در دنیا مثل و اسر و در عقی از جر و فر و این دو آیت
در شأن کفار و مشرکان است که حق سبحانه دانسته بود که هر کفر میرند
چون اوجهل و کشتگان روز بدر و بعد از مدت کفار سپرده آیت در
شأن اهل نفاق فرستاده که قیامت ایشان بواسطه تلخیص و خداع از کفار
اصلی زیادت است (۷) و از آدمیان کسانی که میگویند مگر وید ما به
خدا و روز باز پسین یعنی قیامت و حل آنکه بیستند ایشان گرویدگان
و راستگویان (۸) قریب مدهند نزع خود حدایرا و آزار این که ایمان
آورده اند یعنی صحابه چه منافقان باشند اظهار ایمان میکردند از روی
خداع و نمی فریبند ایشان مگر قریبهای خود را چه و ال آن قریب هم بدیشان
از میگرد و نمی داشت که چنین است (۹) در دلایل ایشان بی حدیست
و آن نفاق باشد و شك در دین و حقد مؤمنان و حسد بر ایشان پس زیاده
کرد خدای مرایشانرا بیماری هر چند قرآن مرو می آید شك و شبهه
ایشان می افرازد و حقد و حسد ایشان روی باز دیاد می نهد و مرایشانرا
است عذاب دردناك كه آنرا قطع نباشد به سبب آنچه بودند که با مؤمنان
دروغ میگفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند (۱۰) و چون
گفته شود یعنی گویند مؤمنان مرایشانرا لسان مکیب و تباهی نورزید
در زمین بکفر و معصیت و قریب با مؤمنان گویند جز این نیست که ما
بصلاح آرند کاین کار خود را مطاعت و حیر (۱۱) بدانید ای شنوندگان
دستور که منافقان ایشانند تباه کاران و فتنه انگیزان ولیکن نمیدانند که
بمفسدان اند (۱۲) و چون میگویند مران منافقانرا که بگروید بدین
همچونکه گرویده اند آدمیان از مهاجر و انصار گویند با خود یا در میان

آتش بیجه آنکه راه بیند با جی مقرر کند تا از دزدان و دزدان و
قوم خود آبا ایمان آریم (یعنی نیاریم) همچنین چه ایمان آورده اند جاهلان
و بیخردان و اهل نفاق یا آنکه میدانستند که مؤمنان عفوای زمانند
ایشانرا صغیه گفتند بجه آنکه خود را اعلم و احق اعتقاد کرده بودند
پس حق سبحانه و تعالی صفت ایشانرا بایشان رد کرد و گفت بدانند
ای مؤمنان بدوستی که منافقان ایشانند جاهلان و بیخردان و نادانان که
نظر بر عاقبت ندارند و فکر آخرت مرمیگذارند ولیکن نمیدانند که هیچ
نمیدانند (۱۳) و چون بیفشد اهل نفاق و روی مروی ملاقات کنند
آن کسانی که ایمان آورده اند از صحابه (رض) میگویند منافقان ما نیز ایمان
داریم همچون ایمان شما در راستباز و زول آمده که عبدالله بن ابی و منافقان
او روزی صدیق و فاروق و مرتضی (رض) را دیدند و از روی حوس آمد
هر یکرا مدحها گفتند مرتضی (رض) گفت یا بن ابی از خدا بترس و سبق
مکن این ابی گفت یا ابا الحسن حق را بما نسبت می فرمائی حل آنکه
ما همچون شما مؤمن و مصدق ایم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون
مؤمنان را بینند گویند که ما ایمان داریم چنانچه شما دارید چون
باز گردند بسوی دیوان خود بسوی پیشوایان و یارای که دارند و قریب
ایشان که شیطانی الانس اند مفرور می شوند گویند منافقان از روی صدق که
بدوستی که ما با شما ایم و بر دین و آئین شما ایم جز این نیست که
ما انوس داریم کاینها کینه داریم با مؤمنان (۱۴) خداوند جزا دهد
جرای سخریه و اسفندی ایشان بدیشان رساند (تسمیه خبر نامه
عمل مرسیل مزاحمت است و اگر نه حق را مستهزی نتوان گفت) پس
معنی آن آنست که خداوند لی مکافات کند و مهلت دهد زمان دراز و
بروگدارد مرایشانرا در کراف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر تا
ایشان در آن حلها محیر می باشند آنها که اهل این صفت اند آنکسایکه بد
که از روی نادانی بخربند و بدل کردند و اختیار نمودند گمراهی را
براه یافتگی کفر را ایمان و شك را یقین و جهل را علم و نفاق را باخلاص
و علات را به نجات و دوزخ را به بهشت و بدعت را به سنت پس
سود کرد و نفع رسانید بازگانی ایشان ایشانرا و اینگونه نیستند راه
یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن در آن مانند ایشان یا صفت
ایشان مانند و صفت آن کسی است که بشب تاریك ابرك در میان برافروزد

دشمنان ایمن شود پس آن هنگام که روشن گرداند آن آتش گردد اگر
آتش فرو برسد در سرد خدای و در آتش بشمار و فرو گردد اشرا
در در سبزه یعنی سرکی شب و طلعت ابر نه بیند گردا گرد خود را
(۱۷) ایشان گرانند از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق نمی کنند کنگان اند
از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار با ایمان با دل موافقت ندارد
پس گویا که سخن حق نمیگویند کوراند بدیده بصیرت اردیدن حق
پس ایشان بزرگ کردند از این صفتها (۱) و بر همین صفت محسوس شوند (۱۸)
(و نجرهم يوم القيمة على وجوههم عميا وبكما وصما)
مثل منافقان است که در شب تیره طلعت کفرو ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان
آتش کلمه شهادت را فروختند و بدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده
عمر می گذرانیدند اما بعد از مرك نور اقرار ایشان منطقی گشته
در طلعات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت در مانند (۱۸)
مثل ایشان مانند سحاب باران مرك قطره است که به نیب تمام نریزد
از آسمان یا از اردر آن باران یعنی در آثای باریدن آن باران بادر آن
ابر تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب و آواز صعب که از آن
ابر شنوده شود و روشنی که از اولامع گردد درمی آید اهل این باران
از بیم آن انگسان خود را در گوشهای خود از بیم صدای ساعقه ها که بدیشان
نرسد و ساعقه آوازیست هائل که با او آتشی باشد بی ژبه و دود که
هر جا رسد بسوزد پس آنکروه انگشتان در گوش کسد برای بهره
و نگاهداشت خود را از هلاک و بیم مرك و خدای تعالی بلام احاطه کننده است
شاگرد گن و احوال و افعال ایشان بر او پوشیده نیست و جزایات و مکافات ایشان
بر وجهیکه باید و شاید برایشان خواهد رسانید (۱۹) نزدیک باشد که روشنی برق
بر باید ینانیهای ایشان را هر گاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او
روشن کند راه را برای ایشان بروند ایشان در آن روشنی و چون باز
تاریک گردد راه برایشان بواسطه خفای نور برق همانجا بایستند و متحیر
گردند و اگر خواستی خدای تعالی ذهاب جمع و بصرا ایشان را هر آینه
به بردی شنوای ایشان را باوازد و بردی دیده های ایشان را بدرخشیدن
برق بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزها توانست حق تعالی (در این صفت)
تشبیه میکند منافق را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلت شد

و باران سخت و ابر متراکم ایشانرا فرو گیرد و غریبن رعد و درخشیدن
برق ایشانرا سراسیمه ساخته از هول آواز ساعقه انگشت بر گوش نهند
و در آن طلعتها راه جاده برایشان پوشیده شود هر گاه که برق بدرخشد
و راه هویدا گردد قدمی چند بروند و باز که نور برق در گذشته باشد
تاریکی روی نماید متوقف و سرگردان بمانند این جا اسلام را باران
تشبیه فرمود که سبب حیات قلوب است و طلعات آن چیزهائی است که
بر ارباب اتفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه و ترك ریاست و جهاد
با ابریا و ترك ادیان قدیمه (و اینها را نزع ایشان طلعات گفت) و رعد مخاوف
و شداید که پیش آید و برق غنیمتها و ظفرها که روی نماید و صواعق
تهدید و وعید اهل کفر و اتفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده
بودند چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل می شد خوف
برایشان استیلا می یافت که با ادا حکم الهی بقتل و جلای ایشان سدور
باید می خواستند که گوش از استماع قرآن بپندند و هر گاه که برق
کثرت مال و حصول غنایم برایشان درخشان شدی دین اسلام را پسندیدندی
و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات به خیال ایشان رسیدی در سلاوک جاده
دین متوالت شدند حاصل آنکه یامید نعمت دوست و مدح گوی بودندی
و از بیم محنت دشمن و عیب جوی و احوال منافقان در هر زمانی بهمین
حوال است بیت بهنگام راحت متابع شوند اوقات مشقت منازع شوند
چو دولت در آید همه جا گردند نه نکبت ز هر دشمنی برترند (۲۰)
ای مردمان! بپرستید و بندگی کنید پروردگار خود را که مستحق پرستش
اوست آفرید کاری که بقدرت کامله بیافرید شما را و از نیست هست گردانید
و بیافرید نیز آنکسان را که بودند پیش از شما و نتیجه این امر آن است
که شما را بمبادت فرمود تا باشد که شما بیرهیزید از حشم و عذاب خدای
(۲۱) آن خداوندی که بحکمت مائه ساخت برای نفع و فائده شما زمین را
بسی رکسترده جهت آرام دوا و حرکت بر او و گردانید آسمانرا به
برافراشته و فرو فرستاد از آسمان با ازار آب پرفایده یعنی باران پس
بیرون آورد بسبب آن آب وقتی که باخك آمیخته شد از انواع میوه ها
و نباتها روزی ساخته و پرداخته برای شما پس نگیرید مر خدا را همتایان
و انبازان در ملك او و حال آنکه شما می دانید که او را مثالی نیست و نشاید

که شد چه هیچ کس غیر او برآفریدن مخلوقات و ظهور آوردن موجودات قادر نیست (۲۲) و اگر هستید شما در شك و گمان از آن چیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدبیر یعنی قرآن مرشد ما که محمد است (ع) و میگوئید که آن ساخته و پخته اوست پس بیارید شما که اهل مراعات و ملاحظه به مقدار سخنی یعنی بیارید کلامی که در فصاحت و جرأت و احبار از او غیبیه باشد مانند قرآن بخوانید اگر بخود توانائی معارضه ندارید حاضران محال خود را از شما و خطبا یا بخوانید بشن خود را بمددکاری یا هر کرا معاوضت میخوانید بخوانید چر حدایتعلی اگر هستید شما راستگوین در آنکه این کلام بشر است (۲۳) پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل آن صورت نیافریدید و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن پس بپرهیزید از آتش دوزخ آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشیها بلکه آتشی است که از آن مردمان یعنی کافران آتش و سنگ کبریت که حرارت آن صعب تر است و بوی آن باخوشتر آماده کرده شده است این چنین آتشی برای ما گردید (۲۴) و بشارت ده ای محمد آنکس را که بتوفیق حق گردیده اند حدای و رسول و قرآن و بجای آورده اند کارهای نیکو از ادای ارائی و سنن و مضمون بشارت چیست آنکه مرا بشارت است در آخرت بستانها که در او همه نوع میوهها باشد میوه از زیر درختان یا تحت غرها و منظرهای آن جویهای آب و شیر و خمر و غسل هر که که روزی داده شوند بهشتیان از آن درختان از هر نوع میوه روزی ساخته و طعمی برداشته گویند بهشتیان این آن میوه است که داده و حورایده بودند ما را پیش ازین در دنیا و گفته اند هم در بهشت و قول اول اشهر است و بیارند پیش مؤمنان از میوه بهشت مانند میوه های دنیا بزرگ و صورت اما بطعم مختلف باشند چه مژه همه میوه در یک میوه بهشت است و مراحل بهشت را است در وستانهای بهشت زبان از حوری و انسی با کیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر یا يك اربعه ها و آفتها که زن دنیا را باشد و بهشتیان در آن بوستانها جاوید باشند گانند (۲۵) بدرستی که حدایتعلی عزم نکند و ناک ندارد آنکه بیان کند مثلی هر چه باشد و برای هر که باشد آورده اند که بهود در قرآن ذکر سکس و عنکبوت شنیده است هراء میگردند که این

سختها به سخن حدایتعلی چه ماند حق سبحانه این آیت مرشد که حدای از ضرب مثل شرم ندارد و اگر چه باشد مثل بهشت حور پس آنچه در آن باشد چون ذباب و عنکبوت پس آنکس که گردیده اند و دانسته اند که قرآن کلام حق است پس باین میدانند که بدرستی که آن مثل یا ضرب مثل درست و راست است از نزد پروردگار ایشان و اما آنها که پوشیده اند حق را پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طعن و افسوس چه چیز خواسته است حدای بدین که گفت از روی مثل آب کافران نمیدانند که حق تهلی مدلل خوبی گمراه گرداند بدان مثل بسیار از کفار و منافقین که در آن تأمل نکنند و حکمت آنرا دریابند و بفضل خود راه نمیدانند همان مثل بسیار را از مؤمنان که در آن تفکر فرمایند و گمراه نکند حدای بدان مثل که رده مگر بیرون و کافرا از راه برهان برداری (۲۶) این مسلمان آیند که میشکند بدر و خیانت پیمان حدای که از ایشان گرفته است از پس استواری آن پیمان مراد عهدی است که در توریت بانی اسرائیل بسته است بر مشیت پیغمبر آخر الزمان پس این مسلمانان باشند یا مراد عهد دور میثاق است و بدین قول قسم کفار و منافقان باشند و این بی وفایان و عهد شکنان آنچه حدای فرموده است بدان چیز آنکه او را بیرونند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را بدست می بریدند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت فراموشی داشت و بیود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و ایشان نیز از جهت احوت اسمعیل و اسحق حبشی بود و همین گروه فساد میکنند در زمین بمخالفات حق و مشمت نفس آن قوم ایشان زبان زدگان در دنیا و عقبی (۲۷) چگونه کار می شود بخدای و حل آنکه شما بودید مردکان یعنی اجسامیکه آنرا حیات نبود چون نطفه و علقه پس زنده گردانید شما را بنفع روح در اندان شما مد از نسو پس بمیراند شما را در وقت انقضای آجال پس دیگر باره زنده گردانید در قبور یا مفرقه صور اجساد شما را زنده سازد برای نشود پس سوی او برگردانید شوید برای مجزات (۲۸) او آن حدای است که بقدرت بی غلت بیافرید برای انتفاع شما آن چیزها را که در زمین است همه آن از چهل و معدن و عیون و انهار و نباتات و حیوانات پس از آفریدن

زمین قصد کرد سوی آفرینش آسمان پس راست کرد بی‌میل و او را و جاج و خلل آنها را همت آسمان و اوست به همه چیزها نیک دان یعنی داد که هر چیز چرا ساخت و برای چه آفرید (۲۹) و یاد کن ای محمد چون گفتم بروردگار تو مر تمام فرشتگان را با جمعی که ساکنان زمین بودند مد از قتل و اجلائی بنی الجان بدرستی که من آفریننده‌ام در زمین مکه واضح آنست که مطلق زمین باشد بدلی از قوم بنی الجان بدرستی که در عمارت زمین و عبادت رب العالمین حلیفه شما باشد و در اعانت حق و امانت باطل حلیفه من در بحر الحقایق حلیفه را باین معنی گفته اند که حاف است از جمیع موجودات و همه مکونات با جمعه هم حلف او نمی‌توانند بود زیرا که او مجمع غرایب و منیع رغایب غیب و شهادت است خلاصه عوالم جسمانی و روحانی با اوست و جامع حقایق علوی و سفلی همه او بیت آدمی چیست بر روح جمیع صورتش حلق و حق در اولامع متصل با دقایق جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند آیا می‌آفرینی در زمین کسی را که فساد کند و با فرمانی از او صادر گردد در زمین و بریزد خون مثل خود بهیچ حق و وفوف ایشان بر این حال یا باخبر الهی بوده یا در لوح محفوظ خوانده بودند یا در عقول ایشان مذکور بود که عصمت خاصه ایشان است و بجهة آن این معنی گفتند که چنین کسی را حلیفه می‌سازی و حال آنکه ما بپاکی یاد می‌کنیم ترا ما را تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است و ذکر می‌کنیم ترا بپاکیزگی از هر ناشایستگی گفتم خدای ما آن ملائکه بدرستی که من میدانم در آفرینش این حلیفه از حکمت ها آنچه شما نمیدانید (۳۰) و بیا و بخت حق سبحانه و تعالی مرا آدم را که حلیفه عبادت از او بود نام ای مخلوقات همه آن از علویات و سفلیات پس عرض کرد اشخاص آن مسمیمات را بر فرشتگان که قابل اتجاعل فیها بودند پس گفتم و امر کردند از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که خبر دهید مرا بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما اگر هستید شما راست گویان در طاعت بر استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را علم باید و شمارا نیست (۳۱) گفتند فرشتگان بعد از جهل خود را بایدان اسامی بطریق اعتذار که تنزیه می‌کنیم ترا الهمه نقصها تنزیه کردنی هیچ دانشی نیست ما را مگر آنچه تو در آموختی

ما را بدرستی که بود ای تو را که محکم کر صاحب کردی (۳۲) گفت خدائی بی واسطه ای آدم خبر ده این ملائکه را بنامهای اینها که حاضرند پس آنند که آدم خبر داد ملائکه را سهی مسحوب (نح) ملائکه در سبیل عتاب آیات منم و مر شمارا که بتحقق من میدانم آنچه پوشیده است از احوال آسمانها و آنچه مخفی است از امور زمین و میدانم آنچه شما ظاهر می‌کنید از کائنات اتجاعل فیها آنچه بدو شده که رفته حیره می‌پوشیدید اگر هست معزول شدن خود را از حکومت زمین (۳۳) و یاد کن ای رسول آنرا نیز که گفتیم بر جمیع فرشتگان را که یکبار سجده کنید مرا آدم را سجده نحیت و تسلیم پس سجده کردند تمام ملائکه مگر عزرائیل و وی بقول اصبح از قوم بنی الجان بوده و حق سبحانه بجهت فرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید از رحمت خدائی سرما زرد از سجده آدم و تکبر و گردن کشی کرد و بود ابلیس در هم خدایتی بر جمعه و کرویدگان (۳۴) و گفتیم ما از محض کرم که ای آدم ساکن شو و جنت تو یعنی حوا در بهشت و بخورید از بهشت یعنی میوه‌های آن خوردنی بسیار هر جا که خواهید شما و نزدیک مگردید این درخت را یعنی شجرة الانگور و با آنجیر و اشهر گندم است پس باشید شما اگر بدین شجرة نزدیک شوید از متمکدان بر نفسهای خود بارتکاب فرمانی (۳۵) پس بلغزاید و از جای سرد آدم و حواری آن دیو سرکش فرمان بردار از بهشت بعد از آنکه بدستگیری مار و طاوس بهشت درآمد بود و آدم و حواری و سوسه کرد پس بیرون کرد ایشانرا اسناد اخراج شیطان مجاز است چه حق سبحانه بیرون کرد آدم و حواری از آنچه بودند در آن چیز از نعمت و کرامت و گفتیم ما طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس را که همه فرو روید از بهشت بدینا برخی از شما برخی را دشمن باشید چون ابلیس و مار که دشمن آدم و حوا و اولاد آدمند و مر شمارا است و ذریت شمارا در زمین موضع قرآن و بر خورداری و منفعت تا حکام رسید و آجال و بسر آمدن اعمار (۳۶) پس فراگرفت آدم از بروردگار خویش سخنی چند که آن بقول الله عز وجل انزلنا انفسنا وان لم نعثر لیا و نرحمها لکن کونن من الجاسرین (۱) و ان منی و منی بود که آدم عده لازم بود از مروط

بر گروه مرادید دو بیت سال بکریست حق تعالی این کلمات و مرا تقین
 نمود و چون آدم این مناجات کرد پس خدا تعالی قبول فرمود و بفرست
 ثوبه او را بدرستی که حق تعالی اوست توبه دهنده بندگان مهربان و رحیم
 (۳۷) گنیم ما دیگراره فرو روید از بهشت یا از سموات همه شما
 پس اگر بیاید شما از نزدیک من دلائی و بیانی بارسال رسل و انزال
 کتب پس هر که پیروی کند و از پی رود دلائی و بیان مرا پس هیچ ترسی
 از تخیل حلول مکاره نیست برایش که متابعت کردید رسول مرا چه
 ایشان از آفت ایمن باشند و نیستند ایشان که از تحقیق قوت مقاصد
 از ایشان اندوه ناک شوند زیرا که به نیل مرادات فایز گردند (۳۸) و
 آنکه پوشیده اند حق را یعنی ایمان نیورودند و بدروغ داشتند دلائل
 وحدانیت ما را یا باور نکردند قرآن را یا هر چه آنرا دلیل ساختیم
 آن گروه اهل آتش اند ایشان در آتش جویند مانند کاسه (۳۹) ای فرزندان
 یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد است و معنی او جمع آن
 نعمتهایی که از فضل خود انعام کردم بر پدران و گذشتگان شما و نیکوئی
 بجائی آیا همان نیکوئی است بجای اولاد که فخر و مباهات پدران
 ایشان را نیز حاصل است و وفا کنید به پیمان من که در شان پیمندرامی
 با شما بسته ام در تورات حق سبحانه و تعالی در تورات آنحضرت
 را به پیمبر امی تعریف کرده کما قال الله تعالی (النبی الای الذی
 یجئونه مکتوباً عندهم فی التوریه) (۱) تا وفا کنیم عهد شما یعنی
 جزای وفاداری به شما رسانم و حواصی از من بترسید در نفس عهد و
 شکستن پیمان (۴۰) و بگروید بآنچه فرو فرستادیم از قرآن در حالتی
 که آن فرو فرستاده موافق و مطابق در اصول است از توحید و وعد
 و وعید مر آن چیز را که با شما است یعنی تورات و می باشید اول گروهی
 ناگرویدگان از اهل کتب بقرآن و بدل مکنید و مخیرید بیتی که کتب
 من که تورات است مهای اندک را مخاطب علمای یهودند که بیهادایا
 و صلات کمین اشرف و امثال او آیات تورات را تحریف می کردند و
 امر محمد علیه الصلوٰه والسلام را می پوشیدند و حواصی از من بترسید فروختن
 کتب رمائی بحطام دنیوی (۴۱) و میبایزد سخن راست و درست را

که در دست از صفات محمد علیه الصلوٰه و السلام بنام حق که شما
 بدست خود می نویسید و می پوشید حق را که صفت مصطفی علیه الصلوٰه
 و السلام است شما مدام که این تورات را در دست دارید و می پوشید
 (۴۲) و بیای دارید نماز را با مسلمانان بر آن وجه که ایشان می گذارند
 و بدهید زکوة مال را بطریق اهل اسلام و نماز گزارید با رکوع کنندگان
 بهمنی محامات مسلمانان (۴۳) آیا چه فرمائید مردمان را به نیکوئی و
 فراموش می کنید نفسهای خود را و حال آنکه شما می خوانید تورات را
 آیا چرا عقل خود را کار نمی فرمائید این آت در شان بعضی از بهمنان
 مدینه است که باران خود را که در رفته اسلام در آمده بودند بر اقبال
 احکام شرع محمدی علیه الصلوٰه و السلام ترغیب می کردند و خود از سبک
 سبیل مسلمانان تحاشی می نمودند (۴۴) و یاری خواهید از خدا تعالی
 به شکستنی کردن در ادای طاعت یا بروزه داشتن و نگزاردن نماز
 در انقض و بدرستی که نماز بطریق مسلمانان هر آینه بزرگ و دشوار و
 گران است و سبک است و آسان و آرد که در دست که بفرمود
 و عادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان بدست حق مرتضی
 شده و در مقابل ریاضات نفس عطاها از افاضات حق برایشان رسیده
 بیت

چند کن تا نور نور حشان شود تا ساوک و خدمت آسان شود
 پس در صفت جانشان می فرماید (۴۵) یقین بدانند آنکه ایشان
 رسند گنند بحرای پروردگار خوش و بدستی که این نوزمندان که
 سوی پروردگار خمد جهت پاداش گرفتن باز گروند گنند (۴۶) ای فرزندان
 عباد یاد کنید که بایست که در قرآن که در دست دارید بر سبک
 و آنرا نیز یاد کنید بدرستی که من تفضل کرده ام اجداد شما را و فضل
 نهادم بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند (۴۷) و ترسید از عذاب
 روزی که در آن روز حق گذاری نه کند و بپای هیچ کس از عذاب
 نفس کافره چیزی را از مکافات یا کفایت نکند هیچ کس از عذاب کافره
 از عذاب و پذیرفته نشود از نفس کافره یعنی برای او در حوائج نفس
 تقدیر که کسی شفاعت کند و گرفته نشود از آن نفس کافره قدیه که عوض
 خود بدهد برای کشیدن خود از عذاب و نباشند کافران که در آن روز
 یاری داده شوند یعنی هیچ کس ایشان را یاری نکند و تواند کردن

در دفع عذاب (۴۸) و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون مرهانیدیم شما را مراد اجداد ایشان است منت بر فرزندان نهاد زیرا که حصول اولاد بسبب آما و اجداد باشد و رهانیدن ایشان از که بود از اتباع و متعلقان فرعون عذاب می کردند یا می چشاندند شما را سخت ترین و بدترین عذابی می گشتند پسران شما را در طفولیت به سبب خوابی که فرعون دیده بود و منجمان گفته بودند در تمیر آن که میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فبطیان و خرابی ملک بر دست او بود و باقی می گذاشتند دختران شما را برای خدمت و درین ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران شما محنتی و آزمایشی بود شما را از پروردگار شما بزرگ و بی نهایت (۴۹) یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که بشکافیم ما شما یعنی بسبب نجات شما دریای قرم را وقتی که از فرعون می گریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما پس برهانیدیم شما را از خضر و آن لشکر و به آب فرو بردیم کسان فرعون را و حال آنکه شما می نگریستید دریا که چگونه شکافته میشد یا فرعونیان نگاه میکردید که چنان غرق می گشتند (۵۰) و یاد کنید آنرا که وعده داده موسی را از بهر دادن کتاب و وعده داده موسی علیه السلام ما را نامدن بجانب طور چهل شبانه روز یعنی آمد از انقضای آن پس فرا گرفتید شما گوساله را بخدای پس از رفتن موسی بطور و شما ستمکارانید موضع عبادات حق در غیر موضع آن (۵۱) پس عفو کردیم و در گذرانیم از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را از پس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شده و این عفو برای آن بود که شاید که شما لشکر گوئید خدای را بر نعمت (۵۲) و یاد کنید نیز آنرا که دادیم موسی را توریت و حجتی جداکننده میان حق و باطل تا مگر شما را راست یابید بدان کتاب و حجت (۵۳) و یاد آورید آنرا که گفت موسی بر قوم خود یعنی آنرا که عبادت عجل کرده بودند ای گروه من بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خویش بفرما گرفتیم شما گوساله را به خدای پس باز کردید شتربان و زاری سوی پروردگار خویش پس بکشید نفسهای خود را یعنی آن کمابیکه گوساله پرستیده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان این کشته شدن شما بهتر است مر شما را از زندگای

دنیا نزد آفریننده شما و بعد ازین حکم عید عجل بصحرا رفتند و زنان در آمده سر سرها در پیش افکندند و هارون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیر زن شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوا هزار مرد از ایشان بکشتند پس رب العزة می فرماید که چون فرمان حق قبول کردند پس توبه شما پذیرفت بدرستی که اوست
 ۱. او پذیرنده توبه از عاصیان مهربان مر توبه کاران در «لطایف» امام قشیری فرموده که توبه قتل نفس در این امت منسوخ است اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند آشکار و توبه خواص این امت قتل نفس است در نهانخانه و باخت صاحب «بحر الحقائق» آورده که قتل نفس خود در ظاهر هم مؤمن تواند کرد و هم کافر قتل نفس در باطن جزء مؤمن خلص را میسر نشود و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد

مثنوی

نفس خود را کش جهانی زنده کن حواجه را کشتت او را بنده کن
 تو طمع داری که او را بی جفا بسته داری در وقار و در وف
 هر خسی را این تمنا کی رسد موسی باید که از درها کشد
 (۵۱) و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی میثاق بستید هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلام نگویند طور رفته بودند تا کلام حق سبحانه و تعالی بشنوند و آمد از شنیدن آن گفتند ای موسی ما تصدیق میکنیم
 مر ۱ در این که سخن در ورای حجاب شنیدیم سخن حق است تا وقتی که بدیده سر بهنیم خدا را آشکارا و روی روی پس خدا گرفت
 احذر شما را پس گسختی که کردی آتشی که از آسمان فرود آمد و شما
 یعنی آن مردم شما می نگریستید بدان آتش و گویند صاعقه آوار مبریدی
 بود که از آسمان بیامد و چون آن قوم شنیدند بیکبار مردند و موسی (ع)
 متعجب در ایشان بینگرفت و می گفت خداوندان بنی اسرائیل چگونه
 که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه ایشانرا زنده گردانید
 چنانچه فرمود (۵۰) پس مرا نگریستیم و زنده گردانیدیم شما را از
 پس مرگ احبباز شما یعنی بعد از آنکه میرانیده بودند شما را

بصافه تا باشد که شما سیاس داری کنید مرحق را در زنده کردن شما
 بلکه حیات از اصول نعمت است (۵۶) و یاد کنید که چون سایبان
 ساخته بر سر شما انداخته تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی
 بود که بنی اسرائیل در بنیه مانده بودند و ما ایشان خیمه و سایبان نمود
 و فرو فرستادیم بر شما در آن ترنجبین و مرغی بر شکل سحانی و آن
 طابری است در طرف من از آن یک بزرگتر و از کوچکتر هر دو تر
 و در تفسیر منبر گوید که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع
 نعمات خوش و اصوات دل کش از ایشان ظهور رسیدی پس نادی
 بر ایشان وزیده بر روی ایشان بر سختی مرغی بوده یا کبزه و مریان برگ
 و بی خون و استخوان پس بنی اسرائیل بر مبداعتندی و ما ترنجبین
 می آمیختندی که گفتیم که بخورید از پاکیزه های انجیزی که روزی
 کردیم شما را یعنی هر چه هر روز می رسد بخورید و از برای بردا
 ذخیره نهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه شمع
 و متغیر میشد و ستم میکردند بر ما بدین مافرمائی ولیکن بودند که از
 روی نافرمانی بر تنهای خود ستم می کردند و بر روزائی حق اعتماد
 نموده باو حاری می کشیدند (۵۷) و یاد آورید چون گفتیم شما را که
 آمد در این دیه ایلیا ما اریحا که قریه چهاران است پس بخورید ازین دیه
 سر از میوه ها و طعامهای وی هر جا که خواهید و هر چه خواهید
 خوردنی گوارنده و درانید مدری از دره ای دیه سجده کنندگان
 شکرانه خلاص یافتن را ازین و بگویند در خواست ما حطه است این
 لفظ کلمه استغفار ایشان بود یعنی آنکه بیفکن از ما گناهان را
 میامرزیم ما بر شما را گناهان شما را بسجود و دعا و زود باشد که زید
 که بگوید را [۵۸] پس بگردانید از روی
 این که شما را ستم کردند بر خود آن سخن را که مأمور بودند
 بکنند آن حطه شده بود مرایشان را حق سبحانه فرموده
 بود که بگویند حطه ایشان که ستم کردند بر ما را بگویند
 و بگویند حطه خود از خوردنی پس ما ستم کردیم بر شما که ستم کردی
 کردیم بر ما اول غذایی و عروشی از آسمان بدان چیزی که بودند

چیز سرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتش بود که از
 آسمان فرود آمد و همه را بسخت ماطافون بر ایشان گماشته شد که
 يك ساعت بست و چهار هزار کس بودند و قهاری هفتاد هزار (۵۹)
 و یاد کنید آنرا که چون موسی علیه السلام آب خواست از ما برای
 قوم خود که روزی خوردن من و ساهای تشنه شدند پس گفته ما
 او را که ای موسی من و ساهای خود که از شعبت موسی علیه السلام
 شو رسیده منك بمن را و آن سنگی بود در مع به بزرگ سر آدمی
 که حق تعالی از پشت فرستاده بود موسی (و گویند منك بمن نه بود)
 پس موسی علیه السلام فرمان مولى عصا بر منك زد پس شکافته شد
 از آن منك دوازده چشمه بعد اسباط بنی اسرائیل بدستش که
 دانست هر یک از آدمیان بمن از اسباط آنچه خود را و بخورد
 از من و ساهای و بیاضند از آب چشمه از روزی که خدای تعالی
 سرنج و من به شما داده و از حد در گذرد در زمین در حال که
 شما تمام کارانید (۶۰) و یاد آورید آنرا که گفتند ای موسی ما هرگز
 سر نمیده ایم کرد بر طعام و گناهه بمن من و ساهای (هر چند ما مامور بود
 اما هر دو را در همه ستمه نکردیم) (۶۱) پس بخواه از برای ما
 پروردگار خود را و از او در خواست تا قدرت خود بر من آورد برای
 ما از آن چیزی که آنرا من و ساهای (نسبت است از زمین
 محض است بیه حق سبحانه بحقیقت من و ساهای) از سزه ها و تر های
 زمین و از خیار و مادر منك آن و از گندم و سر آن و دانچه آن و نیاز
 آن و گفت خدای یا آنکه موسی علیه السلام فرمود که آیا بدل میکنید
 آن چیزی را که بحسب واقع آن فروتر و خوارتر است چون سیر و نیاز
 با چیزی که من نفس الامر آن نیکوتر و پتر است چون ترنجبین و گوشت
 مرغ و اکون که چنین میگویند فرو روید در شهری از شهرهای ارض
 مقدسه یعنی بلاد شام پس بدروستی که در آن شهر مر شما راست آنچه
 خواستید از بقول و زده شده یعنی لازم گشت برایشان بجای کهران
 نعمت و عدم رضا قسمت خواری و فرومایگی بجزیه دادن و دیگر مرایشان
 وضع کرده شد درویشی و بیچارگی هر چند توانگر باشند خود را در

و باز گشتند بخشمی خداى بى سزاوار خشم خداى شدند آن
 خواری و بیچارگی و خشم خداى مرایشانرا به آن بود که ایشان بودند
 که کار میشدند ایتهای تورات و می گشتند پیغمبران را چون زکریا
 و یحیی و عیسی علیهم السلام ناحق و ناوایب یعنی بزعم ایشان نیز
 چیزی که موجب قتل باشد از ابیای صادر نشده بود آن کفر و قتل
 ایشان بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدا بیهی و بودند که از حد
 در میگذشتند و تجاوز از حد فرمان او میکردند مکتوت عسایان یعنی
 هر چند مصیبت میکردند ذنک مرآتیه دل بیشتر

شوی

دل خود را بزمیهای خوار و خجل
 زبانت گشت دلرا نیرنگی
 نفس دوز را پیش گرد دخیل
 (۶۱) بدرستی که آنکه از روی تلقی گردانند یعنی همین
 زبان اقرار کردند و آنکه به هودیت در آمدند و ترساید و آنها
 که از دینی بدینی گرایند گنند یعنی از هر دینی چیزی که خوش
 می آمد اخذ می کردند و ملائکه می پرستیدند و زور میخواندند و
 روی مکعب آورده نماز میگذارند (و گفته اند حایان زنده اند یا
 ستاره برسدن) هر که امان آورد باخلاص تمام از این طوایف بخدای
 و صفات سلبی و ثبوتی و ... است و منقالت آن و میکند عملی
 شایسته پس مر ایشان راست است که آن نزد پروردگار ایشان
 و فرسی باشد برایش در روز حشر و نباعد که این دو معنی شوند
 در وقت مجازات (۶۲) و یاد کنید آنها که فرا گرفتیم از شما
 همان شما را امتاعت موسی علیه السلام و عمل باحکام تورات و
 برداشتیم مرزیر سر شما کوه را قایمان بستند و بنی اسرائیل بعد از
 نزول تورات نمره آغاز نهادند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوار
 است ما گردن نمی نهیم حق تملی کوهی را از کوههای فلسطین که
 آن را طور گفتندی و در تفسیر فرطبی آمده که آنکوه منسوب
 به اسمعیل و خدا فرمان داد ترزیر سرایش ستاد و در پیش روی
 ایشان آتشی افروخت و در عقب درای ...

گرفتند و روی در افتاده متحیر شدند و حق تملی گفت
 فرا گیرند از آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بجدی تمام
 و جبهی قوی و یاد گیرند و با پیوسته یاد کنند آنچه در او است
 از ثواب و عذاب باشد که شما را ...
 روی مگر دانستند شما از فرمان من از پس عهدهی که کردید پس اگر تملی
 مثل و بخشاش خداى در شما و بخشش او است شما هر آینه
 ... کاران (۶۴) و هر آینه شکو داشته اند
 شما آنها که در زمان داود علیه السلام از حد فرمان در گذشتند
 از قوم شما در شهر ایضا در حکم روز شنبه که شمع کرده ...
 ایشان را از حد مامور و ایشان را ... در آن روز ...
 ... خلاف امر کرده باشند
 ... عراف مذکور خواهد
 شد استعلاء تملی (۶۵) پس ما گردانیدیم آن عقوبت را عذاب و
 ... و شد دهند باشد ... آنکسار را که ...
 ... و ... و ...
 ... از برای ... کادان از قوم
 ایشان را از امت محمد صلی الله علیه و سلم (۶۶) یاد کنند
 آنها که گفت موسی علیه السلام در گروه خود را بفرست که در میان
 خود کشته بکشند و دهند عیسی نام و میخوانند که ائله او ...
 بدرستی که خداى مفرماند شما را آنکه عمل کنید ... را تا
 ... از آن مر مرده زنده و زنده شده بگردند که قاتل او کشته
 گفتند قوم موسی علیه السلام اما فرا میگمى ما را اهل ایمان ؟ یعنی
 ا ما سخریه میکنم ؟ ما چه برسیم که عاقلی را که کشته است ؟ و
 تو می گوئی گاوی بکشند موسی گفت بقاء می گیرم بخدای از آنکه
 باشم از نادانان و فوس کنندگان (۶۷) گفتند بخوان برای ما
 پروردگار خود را تا بدان کنند برای ما که آن گو را صفت
 چیست و سال او چند است (سوال بامهت جهت آن بود که
 هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از انواع بقر این
 صورت صادر تواند شد پس او را چهر مجری چیزی داشتند که

گواها حقیقت آن ایشان را معاول نیست و هم نفس الامر سوال از ما است
 نبود بلکه از سن و سال و صفات او می پرسیدند لاجرم در جواب ایشان
 گفت **و علیہ السلام** بدرستی که خدای تعالی میگوید که آن گاو است
 نه سگ که از کار افتاده و نه جوان و نه پخته و نه ماده است همان آنچه مذکور
 شد از سری و جوانی می کنند آنچه فرموده شدید [۶۸] گفتند
 آوردی؟ بخوان از برای ما و خورد و در خانه را تا خدا و هویدا سازد از
 برای ما که حست رنگ آن قرمز گفت موسی که خدای میگوید آن
 گاو است زرد و در غایت زردی رنگ او و آن گاو شاد میگرداند و
 مژده و مسرور از رنگ خود نقل کنند گاو را می [۶۹] دیگر بار گفتند
 بخوان از برای ما خداوند خود را تا آشکار کند برای ما که آن چه
 گاهی است و کار کننده است ما در صبح و آخر نهد و بدرستی که گاو آن
 نشاء شده اند بر ما چه ماده سال و زود رنگ بسیار اندرستی که ما اگر
 خدا خواهد از حمله راه رفتگان باشد بدین گاو و از حضرت
 رسالت و صفا و صاوة الله و سلامه منقول است که اگر بنی اسرائیل
 از آن گاو میگویند **و انما** گاو را تلافی [۷۰] گفت موسی که
 میگوید خدای گوی است به این که در میان شما است و در میان
 شما و زمین را و نه گاو است که آب دهد کشت را و آب
 بر کشد برای زراعت دست باز داشته شده است از همه کارها و سر
 خود چرا میکند یا نه عیب است و تمام خلقت نیست هیچ رنگی که
 مخالف رنگ زردی باشد در آن چون بنی اسرائیل این نشانها
 شنیدند گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی آوردی راستی را و صفت
 تمام روشن نازگمی و آن گاو مذهبه نام داشت و بدست جوانی بود
 پرهیزکار که خدمت مادر کردی القبه بنی اسرائیل بخریدند آن
 گاو را تا آنکه پوست او را پراز زر کنند پس بکشند او را و نکته در
 کشتن آن سرزنش گوشت بیستان بود بدیشان نمود که آنچه شما
 پرستیده اید قابل ذبح است تلافی عبادت و مدح و القبه او را ذبح کردند
 و میخواستند که بکشند این گاو را و سبک گوی **و انما** (۷۱) اول قصه
 است میفرماید که یاد کنید آنرا که بکشید یکی را که نام آن عامیل بود
 پس اختلاف گردید در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او اختلاف گردید و
 خدای تعالی بیرون آورده است و طاهر کننده آن چیز را که هستید شما

که آنرا بکشید از نعل شاق (۷۲) پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده
 را پیاده ای از آن گاو که بیخ دم بود یا زبان یا گوش و بر هر تقدیری
 چون بروی زدند زنده شد و خون را گردن او می ریخت و نام افغان
 خود میگفت و آن دو برادر زاده او بودند که واسطه مال او را بصحرا
 برده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان در محل افتاد و بمرد
 همچنانکه این مرد را زنده گردانیده زنده میگرداند خدای تعالی همه
 مرد کبرا و می نماید بشما (خطاب بان جماعت است که در مجلس احبای
 عامیل حاضر بودند و می شاید که منکران زمان حضرت رسالت را
 می بیند و می بیند که این کار را که این کار را که این کار را که
 شما می بیند) دلایل قدرت خود را در احیا مگر باشد که شما فکر کنید
 و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هر آینه بر احیای
 همه باموس قدرت خواهد بود (۷۳) پس سخت گشت دلهای شما ای
 یهود از پس زنده شدن عامیل پس آنرا که شما را می بیند
 سنگ است در سختی و در سختی بلکه سخت تر است در طاوت و غفلت از
 سنگ و بدرستی که بعضی از سنگها است آنچه هر آینه روان می گردد
 در آن چه های بزرگ و بعضی دیگر هست از آن آنچه در آید
 پس بیرون آید از آب خورد چون چشمها و تحقیق که هست
 از حجارة آنچه فرو رود آید و از بلندی به پستی گریاید از ترس
 خدای و نیست خدای شال از آنچه شما ای یهود می کنید (۷۴)
 آیا طمع درسته اید ای مؤمنان آنکه تصدیق کنند و استوار دارند چهودان
 مر شما را در آنچه میگویند از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام و
 پس آنکه و در بروی راسلاف اش که توسط می شنید و سخن
 حدیث را در کوه طور پس بگردانیدند آن سخن را پس از آنکه دانسته
 و دریافته بودند و چون میان قوم درآمدند گفتند ما سخن حق و امر
 را می شنیدیم ولیکن در آخر گفت که اینها که فرمودیم اگر تو آید
 مید و اگر قادر نباشید بر ادای آن میکنید و مک ندارید و این
 می دانند که اقترا می نمایند در بنایع آورده که روزی حضرت
 رسالت بنام علیه الصاوة والسلام فرمود که چهودان بعد از این در مدینه
 نیابند که از درآمدن ایشان در مدینه فتنه ظاهر میشود بعضی از منافقان
 یهود اول روز مدینه در می آمدند که ما مسلمانیم همچون شما و آخر روز

باز گفته ببران خود می پویندند که دل لیه تملی (۷۵) در حق
 گنید بهود آبراکه ایمان آورده اند ابراهیم رسول الله صلی الله علیه و سلم
 گویند ما بزرگرویدیم و چون بغاوت کنند برخی از اصغر ایشان
 برخی از اکبر ایشان چون کعب بن وحی بن احطاب گویند و آن
 اکابر ایشان را که آیا شما حدیث می کنید و خبر می دهید اصحاب محمد
 را بدانچه گفته است حدای او بدانش آرا بر شما در کذب شما اولی
 است که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت علیه السلام اصحاب
 را از رحمت و صفت وی که در تورات مذکور بود خبر دادند و رؤسای
 ایشان از آن آگاهی یافتند و خبر را از آن سرزنش نمودند که
 شما ایشان را از صفت محمد (ص) خبر می دهید تا خصومت کنند
 و حجت بگیرند آنچه داشته باشید زد بروردگر شما در روز اقامت
 و گویند حق را دانستید و مشقت نکردید آیا چرا در حق باید
 این مقدار که اصرار خود را با خصم درین عهد (۷۶) آپا نمیدانند
 جهودان که متحقق حدای میدادند آنچه پنهان میدادند از عداوت رسول
 و اصحاب او آنچه آشکارا می کنند از دوستی پیغمبر و صحابه بر حق
 پس هر که داند که حق صحابه دای آشکارا و نهان است باید که
 طمعه خود را در میان برداری آراسته سرد و سلطان خود را از لوث
 ناپاکی و می پاکه ببردارد

بیت
 یکی سر و علایرا کسی راست که دای نهان و آشکار است
 (۷۷) و از جهودان جماعتی اند ندویدند و بخواهند که نمی داند
 تورات را و نمی شناسند که در او چه چیز است مگر آرزوی خود
 بشود آنچه موافق هوای ایشان باشد بوعده های دروغ که از علمای
 خود می شنوید که هشت حصه ایشان خواهد بود و آباء و اجداد ایشان
 را شفاعت خواهد کرد و بیستند ایشان مگر آنکه کعب بن ربیع
 را می دانند (۷۸) پس عذاب با اندوه مر آنرا است که ایشان
 را بوسه محرف را دست های خود یعنی مباشر گشتند و دیگری
 را بوسه می دادند این گفته از تورات حدای است و چرا
 در آنجا محرم بواضحه احد رشوت یعنی استبدال کنندگان کلام
 تحریر شده نهای اندک را یعنی عداوت یهود بواسطه احد رشوت صفات

مصطفی را علیه الصلوة والسلام که در تورات بدین وجه بود که مردی
 نیکو روی چندی گندم گون سیاه چشم بیاورد و تفسیر کردند و نوشتند
 که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد و ازوق چشم سفید پوست و روسته
 روی بک چشم باشد و این صفت دجال است و با عوام خود گفتند
 که این آن پیغمبر موعود نیست پس وای بر ایشان را از آنچه رفته
 و توبیر کرده دست های ایشان و دیگر باره وای بر ایشان از آن چیزی
 که کعب میکنند از رشوت و ماکل حرام (۷۹) و گفته شد یهود از عه
 خود مارا می کنند آتش دوزخ و بمانرسند مگر بمقدار روزی
 چند شمرده شده که آن هفت روز است هر روزی در مدخل هزار
 سال که از آن هفت هزار سال که عمر دیانت یا چهل روز که بدان عدد
 نوم ماگوسا بر خورده اند نگوای محمد مرایشانرا آیا اگر گفته اند از
 ربك حدای عهد و پیمانی که شما را زیاده از آنچه میگویند عذاب
 نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست پس خلاف میکند حدای وعده
 خود را بلکه میگویند و انرا می کنید بر خدای آنچه نمی دانید
 (۸۰) نه چنین است که ایشان میگویند بلکه هر که بدی کند
 و شرك آورد و فراگیرد گرداگرد او را گناه او یعنی بر او مستولی شود و
 بکفر بمبرد پس آن گروه مشرکان اهل دوزخ و ساکنان آنند و ایشان در
 آتش جاوید ماند کنند (۸۱) و آنرا که گرویدند بخدی و آنچه از نزد
 او آمده و عمل کردند نیکو و پاکیزه و آن گروه اهل بهشت و مستحق آنند
 ایشان نه غیر ایشان دوهشت جاوید ماند کنند (۸۲) و باد کنید چون
 فرا گرفتیم یعنی در تورات عهد و پیمانی بر زندان یعقوب را و گفتیم بر ستود
 شما مگر خدا بر آنکه سزای پرستش او است و بیکوئی کنید به پدر و مادر
 بیکوئی کردنی و دیگر به نسبت خویشان و یتیمان و بیچارگان و بگویند
 مرعاه مردمان را سخنی که مشتمل بر نیکوئی باشد یا با مردمان چنان سخن
 گویند که دوست دارید یا شما سخن گویند و شمار را بر پایدارید
 باشرایط آن و بدهید زکوة را بروجهی که حکم کرده ایم پس روی
 بپوش و برگشتید از عهد و پیمانی مکرر اندکی از

شما مراد بعضی اصناف ایشانند که در هر بهت تورات استقامت داشتند و
 حال آنکه شما اعراض کنید از احکام تورات که در متابعت محمد
 صلی الله علیه و سلم صادر شده (۸۳) و یا بر آن قسم که

گرفتیم پیمان از اسلاف شما و ارایشان عهد بستیم که نریزند خونهای
 افریبا و مدینه خود را و بیرون نکنند کسان خود را به ستم از خاندان
 خویش و عهدهی دیگر آن بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید پس
 اقرار کردند پس قبول نمودیم و شما ای ~~بنی اسرائیل~~ ~~بنی اسرائیل~~ ~~بنی اسرائیل~~
 این عهد نموده اند (۸۴) پس شما آنگروهید که پیمان را شکسته اید، میکشید
 کسان خود را و بیرون میکنید گروهی را از قوم خود از سران
 و منزهای ایشان، همیشه شدید بر آن قوم مغلوب شده از شما به
 زه کاری و از روی طغی و بیاداری، در مدینه دو قبیله بودید از یهود
 یکی قریظه و دیگری نضیر که با هم مقاتله کردیدی و قیل از هجرت
 دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه
 با اوس یکی شدید و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرق از یهود
 به معاونت حلیم خود با آن دیگری قتال کردیدی بعد از غلبه در حرابی
 مدبران ایشان کوشیدیدی تا مهم قوم مغلوب بجایانجامیدی و چون کسی
 اسیر شدی باندن و یا دادیدی چنانچه میفرمایند: و اگر بشما آید
 اسیران بنی اسرائیل ایشانرا فدیة میدیدید یعنی باسیری دیگر بدل می
 گید این آیه تعلق بمقابل دارد یعنی قوم خود را اردیاریشان بیرون
 کردید و حال آنکه حرام کرده شده است بر شما بحکم میثاق بیرون کردن ایشان
 آیا میکروید شما بیاره از احکام تورات که فدیة اسیر است و کار می
 نموید بیهمنی دیگر که قتل و اخرج است پس نیست مکاتبات آنکس
 که بکند همچنین عهد شکنی و نافرمانی از شما که یهودید مگر خواری
 و رسوائی در زندگی این سران که آن قتل بنی قریظه است و اجلا
 بنی نضیر و زور و ستم و بی کرمی و بی عدالتی از حشر که بسوی سخت
 ترین عذابی که عذاب دولخ است و یکی از علامات شدت دوام اوست
 و حدای تعالی عاقبت نیست از آنچه عهد شکنان میکنند و حفص
 بخطاب میخواهد و مخاطب هم یهودند یا خطب عام است (۸۵) این
 گروه آمدند که از بیخردی حریفه اند و بدل کرده اند زندگانی
 محقر دنیا را بنعمت جاودانی آن سرای دیگر پس سبک کرده نشود
 از ایشان عذاب به در دنیا به قصاص جریبت و نه در آخرت بخروج از
 آتش و پادشاه ایشان که یری داده شود نه در دنیا بدفع آت از
 پس و نه در عقبی به تخفیف عقوبت (۸۶) بدرستی که ما عطا

کردیم موسی را تورات و ازبی در آوردیم از پس موسی بفرستادگان
 چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام
 و عطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود نشانه های روشن و معجزات
 هویدا چون اخبار غیب و احیای مونی و نیرومند گردانیدیم و قوت
 دادیم او را بجان پاکیزه و با جبریل که در همه وقت قرین عیسی علیه السلام
 بودی یا اسم اعظم که ببرکت او مرده زنده گشتی یا انجیل که تذکری
 دل و زندگی جان از آن یافتندی

رباعی

دل ترمگی از حسن کلامت دارد / جن زندگی از سماع نامت دارد
 هر جا که دلی و قلب اسرار بود / او نور صفائی زییامت دارد (۱)
 آیا هر گاه که از نزد ما آمد بشما فرستاده بآنچه دوست ندارند
 نه های شما آنرا و سخن او برواق هوی و مدعای شما نباشد تعظیم کردید
 و گردن نهاده بدین گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و
 عیسی علیهما السلام و گروهی را بکشتید چون زکریا و یحیی (۸۷) و
 گفتند یهود دلای ما در غلاف است یعنی پوشیده از فهم و باز داشت
 قبول قول محمد علیه الصلوة والسلام بدین سخن با امید میکردانیدند
 حضرت پیغمبر را علیه السلام از ایمان خود بر آن و متابعت آن حضرت حق
 سبحانه رد سخن ایشان میکرد یعنی نه چنان است که ایشان میگویند بلکه
 حدای تعالی ایشان را رانده است و مدد لغلب از ایشان باز گرفته بسبب
 نگریندن ایشان پس اندکی ارایشان ایمان می آورند چون عبداللّه بن
 سلام و اصحاب او (۸۸) و آن هنگام که برایشان آمد کتب نوشته از
 نزدیک حدای که آن قرآن است، گواه و موافق مر آن کتبی را که
 با ایشان است و در توحید و نبوت و حشر و آنچه از اصول دین باشد
 قبول نکردند و بدان نگریدند و حال آنکه بودند پیش از نزول
 این کتاب که در وقت فروماندگی طلب فتح و نصرت می کردند بدین
 کتاب و به کسی که این کتاب پاو فرود آمد، هر گاه که کفار عرب
 قصد یهود کردند و کار برایشان ناکش شدی دستها برداشته آمدی
 بار خدایا نصرت میخواهیم از تو محمد علیه الصلوة والسلام که

[۱] این بیت در نسخه خطی آوی میردامادی نوشته نشده است

و من یمنی بقره و ارحمهم بعددین و انما یؤتی السکة و الاقرار
مردل تو فرمان خدای در حالیکه قرآن تصدیق کننده است قرآن
چیز را که پیش از وی نازل شده و حالا بایشان است از کتب منزل چون
توریت و زبور و قرآن راه نمایند است به حق و مؤثره دهند مرگرویدگان
را بنجات و درجات [۹۷] هر که باشد دشمن مرخدای تعالی را و فرشتگان
اورا و فرستادگان او را و این دو فرشته (۱) مقرب را پس بتحقیق که
خدای تعالی دشمن است مرکافران را که دشمن لایکه و رسول اند [۹۸] و هر
آینه ما فرستادیم بسوی تو نشانه‌ی روشن بآیت‌های درست و راست یعنی
قرآن و کار نشوند بدین آیت‌ها مگر بیرون رفتن از دایره فرمان خدای
[۹۹] آیا هر گاه که یهود عهد کردند که گردنی شکستند آن را گروهی از ایشان
بلکه بسیاری از ایشان نمی‌گروند بتوریت [۱۰۰] و آن هنگام که آمد بدیشان
فرستاده از نزدیک خدای تعالی محمد علیه الصلوة والسلام باوردارنده مرتوریت
را که بایشان است بیفکندند گروهی از آنکه عطا داده شدند توریت
یعنی علمای ایشان بینداختند توریت را و فرآیند بسشت خود گویا که آن
علماء نمیدانند که آن کلام الله است و محمد علیه الصلوة والسلام رسول الله [۱۰۱]
و بیروی کردند این یهود آن چیز را که میخوانند دیوان در زمان
پادشاهی سلیمان علیه السلام و آن بود که دیوان در عهد سلیمان علیه
السلام شعبده‌ی صدریک را با تیرنگهای کهات آمیخته نوشته بودند و میان
اراذل و جاهل شایع شده بود سلیمان علیه السلام بر آن حال اطلاع یافته
فرمود تا آن نوشته‌ها را آورده و در صندوق نهاده و قفل ساخته در زیر
تخت خود دفن کرد و بعد از وقت سلیمان علیه السلام دیوان آنرا از زیر
تخت وی بیرون آورده چنان‌را نمودند که سلیمان بان سحرها و شعبده‌ها
پادشاهی میکرد و بعد از آن یهود سلیمان را بسحر نسبت میدادند حق سبحانه
را تاذمه و برا فرمود که و هر گر کافران سلیمان یعنی جادوئی نکرد و لیکن
دیوان در زمان او کافر شدند در میان و ختنند مردمان جادوئی و دیگر
مقایمت کردند آن چیزی را که فرود فرستاده شد از سحر بر دو و سه
شهر بابل نام آن دو فرشته است [۲] و ایشان بر آدمیان گفتم کارخانه میزدند
حق تعالی فرمود که ایشان بسته‌غس و هوئی اند و اگر شمارانیز همان حالت
که ایشان را هست بودی صدور عماها بدتر از فعل ایشان از شما امکان
[۱] یعنی جبرئیل و میکائیل [۲] هاروت و ماروت نام آن دو فرشته است

داشتی ایشان استیما نمودند و حق سبحانه نفس بشری را بدیشان داد و برای حکومت
خاق بر زمین فرستاد ایشان بر زمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند و
سبب شرب خمر برقتل شایق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان
را از سمود بر آسمان منع کرد و عذاب برایشان درین جهان برتر شد و
حالا در جاه بابل بسوی سر آویخته می‌شدند و انزال سحر برایشان محبت آن
بود که در آن زمان سحر دعوی نبوت میکردند و حق سبحانه در زمان
حکومت ایشان و قبل از معصیت ابن علم بدیشان فرستاد و گویند وجه الهام
ایشان را کیفیت ابن علم در آموخت تا جمعی از برکان را تعالیه دهند و ایشان
مرکبیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت کردند و پیام‌ورزند
این دو فرشته درین وقت که در جاهند هیچ‌کس را نا وقتیکه گویند پیش
از آموزد این آن کس را که جزین نیست که ما آزمایش خلیفه از خدای
پس تو کافرشو مرا عطا کردن که مر عمل سحر گاهی مرتب نیست پس
می‌آوزند از آن دو ملک آن چیزی را که جدائی نکند مان میان مرد و زن
و نیستند جادوان ضرر رساننده سحر مگر رضا و قدر خدای تعالی و می
آموزند آنچه ایشانرا زبان رسند و سود نکند ایشان را و هر آینه نیک
دانستند یهود هر که سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کاربند نیست مر او را
در آن سرای بهره از نیکوئی و بد چیز است آنکه فروختند بدان ناسهای
خود را یعنی سحر را اختیار کردند اگر هستند ایشان که دانند زبان این
سود [۱۰۲] و اگر این جهودان گرویدندی به محمد علیه السلام و از هر
کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی و پوشیده نیست که هر آینه
پاداش از نزدیک خدای تعالی بهتر است از رشوت که مر کتمان نمت
پیغمبر علیه السلام می‌ستائند اگر بودندی که بدانستندی ای کسایکه گرویده
اند مگر باید انظر اعدا و اذوات مکالمه با محمد علیه الصلوة والسلام که یهود گفته‌اند
را دستاویز ساخته بانحضرت این کلامه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش
است و مؤمنان بدان معنی میگویند که مراعات کن مدخنان ما را یعنی بشو
حق سبحانه فرمود که این کلامه گویند و نگویید انظرنا یعنی مگر بسوی
و بشنوبد حکم خدای تعالی را بسمع قبول و مر کافران راست یعنی آنها
را که بر سبیل مذمت این کلامه میگویند عذای درد نیک که هرگز انقطاع نیابد
دوست ندارند آنانکه حق را پوشیده‌اند از اهل کتاب یعنی یهود و نه مشرکان

آنکه فرو فرستاده شود بر شما هیچ نیکوئی از نزد پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه چیزها است بخوبی و بدی خواستند که بگویند «آل اسمعیل ائمة یهدونکم فی الدین» و ادعیه آن بود که پیغمبری بولد مقرر و بانی به تقوی رسد و خدای اختصاص میدهد به نبوت و وحی خود هر گزای خواهد و خدای خداوند فضل بزرگ است بر هر که او را به دست داند و در صفت فضل به ظلمت اشعاری است که آنکه

فضل او فضیلت از وزن از عدد لعاف او املیست بر وزن از شمار (۱۰۵) هر چه منسوخ میگردد از آیت قرآن بر وفق مصلح خلاق و مقتضای ذمه با ارامش و بگردانیده آنرا و از دایره بریده شده به پیش از آن آیت منسوخ و جایگزین مصارت بک غازی را داده و از کاران منسوخ کرد و بناد و تن مقرر ساخت بایمانم مانند آنکه نسخ که در نامه در عفت و مشورت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قیام از بیت المقدس بکعبه (۱۰۶) آید بدانکه خطاب بآنکه آن نسخ است و چه دان در نسخ محال میگردد و میگویند که آن بسم الله

است و بر خدای روانست و الاحکمت الهی و مصلحت بادشاه در نسخ احکام غافل و ذاهل بودند حق تعالی بفرماید که ای منکر محادل آیاهم بانداری من نمیدانم آنرا که حق سبحانه بر همه چیزها از محو و انبات و نسخ و انسا توانست بر کمال آید دانسته بآنکه خدای است بر شک و بر او است بادشاهی آسمانها و زمین پس هر چه خواهد کند و نیست بر شما را حق خدای دوستی که از شما نفی رسد و نه باری که از شما دفع ضرر کند (۱۰۷) آیاهم بخواهد آنکه سوال کنید پیغمبر خود را چنانکه سوال کرده شده بود موسی پیش از این جهودان می گفتند که محمد علیه الصلوة والسلام باید که کفایتی بیکبار ندارد چنانچه موسی علیه السلام آورده بود و حق تعالی فرمود که شما از محمد همان می طلبید از سه الهی و تمصیبه که بدران شما از موسی علیه السلام می طلبیدند و هر که بدل کند کفر را ایمان یعنی کفر را ایمان بگزیند پس هر آنچه که گمراه گشته است از میان راه راست (۱۰۸) دوست میدارند بسیاری از اهل توریت چون فخاص بن عازور که دانشمند ایشان بود و ائمه او از احبار آنکه از گردانید شمار امراء حذیقه ایمان و عمار با سر است که فخاص و یاران او را ایشان دعوت به یهودیت می کردند حق سبحانه فرمود که یهود می خواهند که بگردانند شمار از پس ایمان شما

ناگرویدکن از روی حسد از نزدیک نفسهای ایشان را حسد بر مقتضای طبع ایشان است نه بفرموده کسی از پس آنکه روشن گشت مر ایشانرا آنچه راحت و درست است یعنی رسالت محمد علیه السلام و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام پس در گذراید ای مسلمانان و بگذرید ارباب ایشان و روی بگردانید از ایشان تا وقتی که بدارد خدای تعالی فرمان خود را که حکم است بقتال با امری جز به بدستوری که خدای تعالی مرهمه چیزها از تمذیب و انتقام تواناست و بیای دارید نماز را و بدهید زکوة مال را و آنچه از پیش بفرستید از برای خود از مال دنیا بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات بپایید آنرا نوشته نزدیک خدای یا ثواب آن بپایید نزدیک وی بدستیکه خدای بدانچه شما می کنید از خیر و صده

ت (۱۱۰) و گفتند چه بودان با ترسایان هر گرد در نیاید در بهشت که یهود یا نصرانی یعنی یهود گفتند که بهشت نروند مگر چه بودان و نصرانی که بهشت نروند الا ترسایان این دعوی از هر طایفه آرزو های باطن ایشان است و گو ای محمد بپایید حجت خود را بدین دعوی اگر هستید شما راست گوید در قول خود (۱۱۱) نه چنین است که ایشان میکنند بلکه هر که تسلیم کرد همه خود را برای اطاعت خدای تعالی و او نیکو کار است در کردار و گفتار پس بر آنکس راست مزد کار او نزد آفریدگار و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از خوف مزد ایشان و نه اندوهش باشند از تصور زوال آن مزد جمعی از نصاری شیخ نجران بمدینه آمدند و با رؤسای یهود مناظره نموده و هر طرفه در اطلال دین دیگری ثابت سعی تقدیم رسانیدند و حق سبحانه این آیت فرستاد: (۱۱۲) و گفتند چه بودان نیستند گروه ترسایان بر چیزی از دین حق و گفتند ترسایان نیستند چه بودان بر چیزی از دین که مقتدیه باشد و حال آنکه همه ایشان میخواهند کتاب خدای را بهی یهود از توریت میدادند که نصارا بجهة اثبات زن و فرزند مرحق را بر باطلند و ترسایان در انجیل میخواهند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافرو بی حاصلند همچنین که اینها میگویند گفتند آنکه هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب باشد گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم درباره ایشان همین گفتند که چه بود و ترسا بر حق نیستند پس خدای تعالی داوری کند میان ایشان در روز دستخیز در آن چیزی که هستند

اختلاف را که در حق و علی (۱۱۳) ، که است از آنجا
آنکس که بازداشت مسجد های خدا را از آنکه یاد کرده شود در
آنجا نام خداوندی یعنی نگذاشت که در مساجد خداوندی را یاد کنند
و پرستش نمایند و سعی نمود در ویرانی آن مساجد و آن سخت نصیر
بانی بود باطراطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرد و چهار را قتل
رسانید (يك مسجد را لفظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم با آنکه هر وضعی
از مسجد بیت یعنی محل سجده) آن گروه که در منع ذکر و خرابی مسجد
کوشیدند نیست مرایشان را و نشود آنکه در آیند در آن مسجد مگر ترس
کاران (و این صورت در زمان دولت اسلام است که ترسانان را اوت رفتن در مسجد
اقصی نیست از ترس مسلمانان) مر ترسانانرا است درین جهان رسوائی و
خواری و جزیه دادن و مرایشانراست در آن سرای عذاب بزرگ (۱۱۴)
و مر خدا را است جای بر آمدن آفتاب و جای فرورفتن آن آورده اند که
جمعی از لشکریان حضرت رسالت علیه السلام شبی سبب ابرو تاریکی
داشت قبله اختلاف کردند و هر کس تحریر کرده برای خود و همراهی
و حمله چون روشن شد خطوط معاوی و ایشان از سمت قبله منحرف بود و چون
مردم را رسانید با عاده قضای آن نماز از حضرت رسالت علیه الصلوة و
السلام اجازت خواستند و این آیت نازل شد که تحریر کرده اید اعادت نماز
حاجت نیست چه که همه جهات از آن اوست پس هر کجا که روی آرید پس
آنجا وجه خداست یعنی جهت طاعت اوست و محققان را در تحقیق این
نکته است که از آنجمله زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت و ولایت
منقبت ، خلالت طلال هدایت درین آیات امارتی بدان میفرماید :

از نمی اینها تو او را خوان
یعنی آن سو که روی قصد آری
وجه حق کان بود حقیقت او
هیچ جبار را نکرد استیفا
عباری حق شناس را باید
بشد آنجا جمال حق پیدا
بدرستی که خدای بزرگ مغرورست و بسیار عطا ، دانا بمصلح احوال مسلمانان
(۱۱۵) و گفتند بیباکان از یهود و نصاری ، فرا گرفت خدای ،
فرزند (یعنی عزیز و مسیح) ، باکی و بی عیبی او راست ،

چنان است که ایشان میگویند بلکه مرا و راست آنچه در آسمانهاست و آنچه
در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک مالک و مربوب وی
باشند پس عیسی و عزیز علیه السلام و لذاو نتواند بود چه ولد نمی باشد الا از
جنس و ولد و این المملوک عن المملک همه آنچه در زمین و آسمان باشد که مرا و را
فرمان بردارند یعنی معاوی بنده در تحت تصرف و قدرت او (۱۱۶) از نوید آرنده آسمانها
و زمین است و چون خواهد یا تقدیر کند کاری را پس جز این نیست
که گوید مر هر چیز را که پیش پس باشد (۱۱۷) و گفتند آنکه
نمیدانند خدای تعالی را و عالم نحوایند اند چون مشرکان مکه
چرا سخن نمیکوید خدای یما یا ربیکی از مایه های نمی آید هم چنانکه
این مشرکان میگویند گفتند آنکه بودند پیش از ایشان از یهود و نصاری
مانند گفتن ایشان و اقتراح کردن بر انبیا بعد از ظهور معجزات
بیکدیگر مشابه است دلی کفار و منکرات اهل کذب در کفر و قسوت و
سوالات از روی عناد و کدورت هر آینه بیان کردیم نشانه های بر توحید
و نبوت برای گروهی که طالب یقین اند به تتبع تردد و تخمین (۱۱۸) بدرستی
که ما فرستادیم ترا ای محمد راستی و درستی و گفته اند (مع الحق) یعنی با آن
دین اسلام مژده دهند و ممان و بیم کننده کاران و پرسیده نخواهی شد
روز قیامت از آنها که اهل جهنم اند و جهنم آتش سوزنده بسیار زیاده باشد
روزی زبان حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام جاری شد که اگر خدای
تعالی بر یهود دری از درهای عذاب بکشد و اثر غضب خود بر آن
نماید غلب آنست که از بیم عذاب الیم محتاج مستقیم بساز آیند حق سبحانه
این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم
برسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو ادای وحی و رسالت و بره
حساب اهل ضلالت (۱۱۹) و هرگز خشنود نشوند از تو جهود
و نه ترسانان تا آنکه که پیروی کنی کیش ایشانرا مگو ای محمد
و قتی که هر يك از ایشان ملت خود را ستایش کنند بدرستی که راه
نمودن خدای (تعالی) آنست راه نمودن بحق شما را به یهودیت و
نصرایت میخوانید و او مرا باسلام راه می نماید و اگر متابعت من
ای محمد آرزدو های ایشانرا در باب دین پس از آن چیزی که
راستی آمده است از داش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان

ملت ایشان نیست مرترا از عذاب خدای دوستی رها شده و نه کسی یاری دهند (صورت خطاب بحضرت علیه السلام است و معنی راجع بامت) (۱۲۰) آنانکه عطا کردیم ایشانرا کتاب یعنی تورات بقولی که در شأن عهد الله بن سلام و اسحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شأن اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب (رض) از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیت در شأن مسلمانان فرود آمده باشد و بر هر تقدیر که باشد میخوانند آن کفار را یا متابعت میکنند چنانچه حق خواندن یا متابعت کردن است آن گروه ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کرده اند و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد پس آن گروه ایشانند زیان زدگان (۱۲۱) ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمت های مرا آن نعمتها که انعام کردم بر شما و اصلاف شما و بدرستی که پدران شما را تفضل کردم بر عالمیان زمان ایشان تکریر این آیت بجهت تقریر و تذکیر نعمت های الهی است (۱۲۲) و برسید از عذاب روزی که از هیت آن کفایت نکنند کسی از کسی چیزی را از عذاب و قبول کرده نشود از هیچ نفسی فدای او را یعنی بدای که بهوش او معذب گردد و سودی نکنند هیچ نفسی را خواهش خواهند کان بر تقدیر وجود شایع در میان کافران که ممنوع گردند از عذاب یعنی ایشانرا کسی یاری نکند تا از عذاب باز رهاند

بیت

سودی ندهد یاری هر یار که هست تا در نرسد وعده هر کار که هست (۱)
 (۱۲۳) و یاد کن ای محمد وقتی را که پیاموزد یعنی امر کرد ابراهیم را پرورد کار او به سخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرند و آن فرق است یعنی شکستن موی سر و دو نیم ساختن آنرا که کسی موی دارد و مضمه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و بر کندن موی زیر بغل و حلق عان (۲)

(۱) نسخه خطی کتابخانه دبیرستان معقول و منقول طهران در صفحه ۳۳ تنها مصرع اول را ضبط کرده است .

(۲) ازاله موی طهار

و حقیقه واستنجا به آب

پس ابراهیم علیه السلام باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان گفت خدای (تعالی) که چون منامت فرغان کردی بدرستی که من گردانیده بوام بر من مردود بشوی دردی که همه بیکان و در آن توبتو اندا کنند و آنکه حق سبحانه و تعالی بفرمان ما را فرمود که (۱) انبع علیه ابراهیم) و من در جواب آنرا که در کتب آمده است و بملت ابراهیم گفت است و چون خدای تعالی ابراهیم را بشرف امامت بخوانش فرمود گفت ابراهیم با حق تعالی و از فرزندان و پیروکان من نیز امامان پیدا کن گفت خدای در جواب او نرسد عهد من یعنی رحمت و بقول اصح رسالت است یا امامت مسلمانان و ستمکاران را یعنی کافران از ذریت [۱۲۴] و یاد کن آنرا که گردانیدیم خانه کعبه را جای بازگشت یا وضع ثواب بر آدمیانرا یعنی حاجیانرا که هر سال بوی باز گردند و از آنجا ثواب بی حساب رسند و گردانیدیم آنرا موضع ایمنی که در او کسی را نکشند و فرا گیریدای مؤمنان بعد از آنکه شرف حرم دانستید از مقامیکه منسوب است بابر ابراهیم نماز گاه و آن موضعی است که در آن حجری وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارك آنحضرت را و است یعنی فرمان فرستادیم سوی ابراهیم و اسماعیل علیه السلام آنکه يك سازید خانه مرا از اذن (۱) و انحاس و حاش و معاصی و طواف جنب و حایض برای طواف کنندگان و برای مقیمان و معتکفان و برای رکوع کنندگان و سجود آیدگان یعنی نماز گذارندگان اهل اشارت بر آنند که يك دارند خانه دل را که حرم دوست است از ادناس تعلقات کونین و گفته اند ظاهر بیت از ادناس اوزار است و تظہیر دل از ملاحظه اغیار

بیت

اگر حرم دل از غیر دوست ساری يك صفی وحدت صرف اندر او کنی ادراك (۱۲۵) و یاد کن آنرا که صمت ابراهیم یعنی دعا کرد که ای پرورد کار من بگردان این مکانرا که برای تو در آن خانه ساختیم شهری ایمن از این فحط و خف و مسخ یا اهل آنرا از جور متعلمان در امان خود دار و روزی ده اهل این خانه را از میوه ها حق تعالی این دعا را مستجاب گردانیده بحکم فرموده تا جبرئیل علیه السلام یکی

(۱) بیت

از دیه‌های فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از آن زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار مگرد خانه طواف داده بر زمین نهاده بر سه مرحله از مکه وضع کرد و آن دیه را بجهت طواف خانه کعبه طایف می‌گویند و میوه اهل مکه از آنجا است پس ابراهیم (ع) تخصیص کرد رزق را بمؤمنان و گفت روزی ده هرکرا که ایمان دارد از آنانکه ساکنان این شهر باشند بخدای و روز بساز بسپن گفت خدای (تعالی) و هر که کار خود پس او را بر خورداری ده بر خورداری اندک یعنی در دنیا پس او را به بیچارگی برانم بسوی عذاب دوزخ و بد مرجعی است دوزخ (۱۲۶) و یادکن آنرا که برداشت ابراهیم اصلاها و اسماها را از خانه کعبه (و عظم است بر ابراهیم) چه پسر با پدر در رفیع قواعد شریک بوده و هر یک در طرفی آن خانه کار میکردند یا نبوت دیوار بر می آورده واضح آن است که اسماعیل علیه السلام سنک جمع میکرد و بدست ابراهیم (ع) میداده تا کار می برد.

الفصل بعد از اتمام آن خانه پدر و پسر دست تضرع برداشته گفتند ای پروردگار ما قبول کن از ما این کار خیر را بدرستی که تویی شوا بر دعای ما را تویی دانا به نیتهای ما (۱۲۷) ای خداوند و گردان ما هر دو را ثبات بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص بر ترا و گردان از فرزندان ما گروهی گردن نهاده و منقاد شده بر ترا و شمای ما را مواضعی که دران اهل حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان و از ما در گذران اگر در عمل تصویری و تقصیری واقع شده و به تحقیق تویی پذیرنده توبه ما صبران و بخشنده بر گناه کاران (۱۲۸) ای پروردگار ما و برانکه در میان ذریت ما با امت مسامه و مهربوت گردان فرستاده از ایشان و زمان ایشان تا ذریت مرا عزائی و شرفی باشد بدان رسول بخواند بر ایشان کتاب ترا تا بیان کند نشانهای وحدانیت تو بایشان و پیاموزاند ایشانرا قرآن و معانی آن تا بیان کند آنچه در او هست از امر و نهی و حلال و حرام و باک گرداند ایشان را از گناه بدست رس و شراب و احکام بدرستی که

تویی توانا و غالب و قادر بر اجابت دعای ما تویی دایم محکم کار حق سبحانه این دعا را نیز بر اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه علیه الصاوة و السلام را از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید و مکتبه انا دعوت ای ابراهیم اشارت بر این است (۱۲۹) و کبیت که باز کرد (استفهام بر می استبعاد و استحکام است) یعنی هیچکس بر نگردد از کیش ابراهیم مگر کسی که خود را گرداند نفس خود را با هلاک سازد یا سقیه و بخورد باشد در نفس خود و هر آینه ما بر گردیدیم ابراهیم را در این سرای بکرم و فتوت یا بشرف نبوت یا بعبادت و حلت یا بصورت خانه کعبه و بدرستی که او دران سرای از جمله پیروزی یافتگان است صلاح و صلاح (۱۳۰) یادکن آنوقت که گفت مرا ابراهیم را پروردگار او کردن نه فرمان مرا یا تمام شو در هر چه از مجاری خدا بر تو جاری گردد گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را پرورنده علمیان تا هر چه خواهد کرد

مصرع

ان شاء اخیانی وان شاء اثنائی (۱)

بیت

نگذاشته ام مصاحت خویش بدوست گردوست بمن هر چه رسد بر نیگوست (۱۳۱) و وصیت کرد بملت خود یا کلمه اسلمت ابراهیم بر سران خود را و وصیت کرد بقبوب نیز اولاد خود را بوائفت جد خود و مضمون وصیت آن هر دو این بود که ای سران من بدرستی که خدای برگزیده برای شما دین مرضی مشروع مأموره که اسلام است پس میبایست مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید چون مرگ برسد شما را بر اسلام در یابد پس نهی از ترك اسلام است «از مرگ» (۱۳۲) آیا شما حاضر بودید آن هنگام که آمد بدیعقبوب مرگ او یعنی اسباب و علامات آن و یاد کنید آن وقت که گفت بقبوب بر سران خود را چه چیز خواهید پرستید از پس وفات من؟

(۱) نسخه خطی کتابخانه معقول و منقول مصرع فوق را چنین ضبط کرده است: ان شاء اخیانی وان شاء اثنائی «ظاهراً بجای اثنائی بدایع اثنائی نوشته است» جلالی

همین حوریم برستید حدی و حدی بدین را که جدا بود پدر گفتند جهت آنکه بعد حکم را که علیه السلام که عم او بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند و حرمت او برابر پدر محاسب آید و این نظر بر اتحاد اصل است. عبادت میکنم خدا را که یگانه و یکتا است و حال آنکه ما بر آن خدا را معذومیم بطاعت (۱۳۳) این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان گروهی بودند که در گذشتند مرایشانرا است آنچه کسب کردند و مرشما را باشد آنچه کسب کردند و شما را بر اعمال پاداش خواهد داد و شما پرسیده نشوید از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند. اعتقاد یهود آن بود که آنها را بطاعت آبا تواب دهند و بر کفر ایشانرا معاقب سازند در این آیت فرمود که نه شما را با اعمال ایشان متب خواهد ساخت و نه ایشانرا با اعمال شما مواخذ خواهد کرد (۱۳۴) و گفتند یهودان مرا اهل اسلام را که باشید از جمع یهود و گفتند ترسایان که ترسای شوید تا راه را بدید ای محمد نه یهودی کنم و نه ترسائی بلکه متابعت می کنم و دارم بیکراهی ابراهیم را در حالتیکه آن ملت مایل است از همه که جدا باشد راست است اما همه مایل بود از همه بدین اسلام و یهود ابراهیم را شریک آورند گمان (۱۳۵) ای محمد من است ابراهیم یعنی اشرس کنید بر یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را به یهودی و ترسائی دعوت می کنند بگویند نگرویدیم به خدای و آنچه فرود آمده است بما یعنی قرآن و به آنچه فرو فرستاده شده است بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است و فرزندان او اسمعیل و اسحق و به نبره او یعقوب و به فرزندان یعقوب اگر چه به اولاد ابراهیم و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد با احکام صحیف بودند که آن نیز بدیشان منزل است چنانچه قرآن نیز منزل است بر ما و ایمان داریم بآنچه داده شده اند موسی و عیسی یعنی تورات و انجیل و سایر دلایل نبوت و به آنچه عطا داده شده اند پیغمبران الکتب از نزد خدای خود و هیچ جدائی نمی افکنیم میان یکی از ایشان بلکه همه ایمان داریم و ما را خدا را گردن نهادگانیم پس اگر ایمان آورند یهود و نصارا

بمانند آنچه شما ایمان آوردید بدان یعنی به همه کتب و رسول (۱۳۶) پس هر آینه راه راست یافتند و اگر برگردند و اعراض کنند پس جز این نیست که ایشان در مقام خلاف و عداوت اند و ای محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن پس زود باشد که خدای (تعالی) کفایت کنند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری و اوست شنوا مقاتل موحدان و کافرانرا برقرار و انکار دانا با اعتقاد هر دو گروه. بعد از نزول این آیه یهودان مکی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صیغه هست و شما را نمی و صیغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب سمودیه غوطه دادندی با اعتقاد آنکه آن آب پاک کننده مولود است و از غیر دین مسیحا و آنرا قایم مقام ختنان دانستندی و گفتندی صیغناه بالنصرانیة حق (تعالی) امر فرمود که (۱۳۷) بگویند ای مسلمانان که ما متابعم صیغه الله را که آئین خدا است و گویند مراد ختنان است و آن تطهیر مسلمانان باشد و کیست نیکوتر از خدای از جهت دین و تقنین و تطهیر مؤمنان از ادناس و تاوین و ما حق را با متابع صیغه الله پرستش گزاییم گفته اند صیغه الله رتبه ولایت و درجه محبت است هر کرا برنگ دوستی بر آوردند از همه عالمش بر سر آورند و نبرد محققان صیغه الله را رنگ بی رنگی است و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صیغه الله نگیرد خلاصه رسایل درویشان و تفاوت عبارات ایشان بیان معنی این صیغه است و به حقیقت آن ازین رباعی که صاحب لوائح [۱] خلقت طلال حقایق بقلم کرم بر الواح افهام مستفیدان ثبت فرموده پس می توان برد

(رباعی)

پس بیرنگی است یار دلخواه ابدل فایع نشوی رنگ نا گاه ای دل اصل همه رنگها از آن بیرنگی است من احسن [۲] صیغه من الله ای در یهود و نصارا از تعریضات قرآنی دیگر باره در ورطه تعصب

(۱) مراد مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۸۶) است
 (۲) اشاره به آیه ۱۲۲ سورة ۲ قرآن کریم

اقتاده گفتند ما را که شرف دوستی و عزت فرزندی حق ثابت شد
 بوی سزاوار تریم از مسلمانان، خدای (تعالی) پیغمبر خود را فرود
 (۱۳۸) مگو ای محمد علیه الصلوة و السلام در جواب ایشان
 آیا مخلصیت می کنید یا ما در دین خدای و دعوی اولویت در اتساع
 بحق و حال آنکه او پروردگار ماست و آفریدگار شما و چون ربوبیت
 او همه را لازم است پس عبودیت او بر همه واجب باشد و ما را است
 جزای کردار های ما و شمار است مکافات عمل های شما و ما را او را
 مخلصانیم در اعتقاد و عمل [۱۳۹] آیا میگویند یهود و نصارا (و
 حنص (۱) بخطاب می خواند) یعنی شما میگویند ای جهودان و ترسانان
 بدرستی که این پیغمبران و پیغمبر زادگان بودند بر دین یهودی و این قول
 جهودان است یا بر کیش نصرانی و این سخن ترسانان است مگو ای
 محمد علیه الصلوة و السلام آیا شما دانا ترید نادانانیا یا خدای
 (تعالی) که ایشانرا بدان دین مبعوث گردانید و کسبت متمکانات
 برخود از آنکس که بپوشد گواهی که نردت او ثبت شده باشد از
 خدای (تعالی) یعنی بواسطه کتاب الهی دانسته بود تعریف اهل
 کتاب است مکتان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت علیه الصلوة
 و السلام و نیست خدای (تعالی) بی خبر از آنچه شما می کنید از
 کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد علیه الصلوة و السلام (۱۴۰)
 آن قوم مذکور گروهی بودند که رفتند و در گذشته مر ایشان را همین
 رسید که خود کسب کردند و مر شمارا نیز همان خواهد رسید
 که کسب کرده اند و مسئول نمی شوید از آنچه دیگری که دیگران
 کرده اند تکرار آیت برای تأکید است و تفریر یا به جهت تنبیه و
 تحذیر است نقل است که حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام در مکه
 بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت مدینه فرمان رسید
 که روی به بیت المقدس نماز گزارد یهود از این مبتح شده

[۱] حفص بن سالم بن ابوعمر البزار یکی از قراء است - حفص شاگرد
 عاصم بوده و عاصم عالم قرائت را از ابوعبدالرحمن السلمي ترا گرفته
 و عبدالرحمن در خدمت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام عالم قرائت
 آموخت و وفات حفص پیش از سال ۱۳۱ اتفاق افتاده است

میگفتند که اگر محمد علیه الصلوة و السلام دین ما ندارد باری بقبله
 ما نماز میگذارد یا می گفتند این مرد و اصحاب او راه قبله نمیبردند
 و ما را ندیدند جهت قبله راه نیافتند خاطر آن حضرت علیه
 الصلوة و السلام ماول گشت و فرمان الهی صادر شد که از بیت المقدس
 روی بکعبه آورد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن
 نگشادند حق (تعالی) از آنحال بر این منوال خبر میدهد

[۱۴۱] زود باشد که گویند که حردان و مسکساران از مردمان
 یعنی یهود و منافقان مدینه چه چیز باز گردانید مسلمانانرا از قبله ایشان
 آن قبله که بودند بران یعنی بیت المقدس و خدای (تعالی) اوست
 همه جهات هم مشرق که حانه کعبه دران جانب اقتاده و هم مغرب که
 بیت المقدس دران صوب واقع شده راه نماید هر کرا خواهد بسوی
 راه راست که دین اسلام و قبله ابراهیم علیه الصلوة و السلام است
 (۱۴۲) و همچنانکه قبله شما را ای مسلمانان الفضل قبلها ساختیم شما
 را هم گردانیدیم گروهی عدل و برگزیده تا باشید گواهان برای انبیا
 بر مشکران نبوت روز قیامت و باشد فرستاده من یعنی محمد علیه الصلوة
 و السلام راستی شما گواه عدل و مزکی و ساختیم قبله عبادت تو
 آن قبله که تو هستی بران یعنی کعبه مگر برای آنکه معجز سازیم
 و جدا کنیم آن کسی را که پیروی رسول کند در امر قبله از آن
 کسی که باز گردد بر پاشنه های خود مثل است در باب کسی که باز گردد
 از راهی و عدول کند بفر آن و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل
 آن را پیش از آنکه و گران بر آنکه خدای راه نمود ایشانرا تا تحویل این قبله
 را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبهه انگیزتند در امر قبله
 و یکی آن بود که گفتند اگر قبله حق جهت کعبه است پس از آن [۱]
 که بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند از صحابه و پیش از تحویل
 قبله وفات یافته چون اسعد بن [۱] از راه [۲] ابراء بن معرور رضی الله عنهما رخسالت

[۱] اسعد بن زراره ابو امامة الحزرجی و هو من قبيلة ثعلبة لعلقه است

[۲] ابراء بن معرور الانصاری الحزرجی در زمان حضرت رسول وفات
 یافت و از قبایع سه گانه قبله لعلقه میباشد

مردم باشند حق (تعالی) فرمود که و نیست حدای به افضل و کرم آنکه ضایع گرداند نماز های شما را هر طرف گذارده آید یا تلباء کند ایمان شما را که روی به بیت المقدس داشته آید بدرستی که حدای (تعالی) به مردمان هر آینه مهربان است صلاح ایشان فرو نگذارد بخشایند است مزد ایشان ضایع نگرداند (۱۴۳) بدرستی که ما می بینیم گردانیدن روی ترا و در جهت آسمان برای انتظار و حق این آیت در امر تحویل قبله است سید عالم علیه الصلوة و السلام از قول یهود که می گفتند محمد علیه الصلوة و السلام روی قبلة ما نماز میگذارد و مانول شد و آرزو کرد که قبلة او کعبه باشد که قبلة ابراهیم علیه الصلوة و السلام والدام اقبلتین است و در این باب جبرئیل علیه السلام سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شده و سید کائنات علیه افضل الصلوة هر ساعت از پس وی با آسمان می نگرست و منتظر وحی می بود تا جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت آورد که ما توجه ترا به آسمان میدیدیم پس هر آینه متوجه ساختیم ترا بان قبله که تو می خواهی و می پسندی پس بگردان روی خود را مراد همه بدن است بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت خیر البشر علیه الصلوة و السلام در مسجد نبی سلمه دورگت از ظهر گذارده بود که این حکم عمل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمحراب کعبه توجه فرمود و آن مسجد مذی القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بمعوم حکم امتش را میگوید و هر جا که باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید پس بگردانید رویهای خود را بسوی مسجد مذکور و به تحفای آنکه داده شده اند ایشانرا تورات هر آینه میداند که این تحویل ما توجه درست و راست است و حکم آن از پیش پروردگار ایشان است چه در تورات خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بدان بماند کعبه است و خدای (تعالی) غافل نیست از آنچه یهود میکنند از انکار قبله (۱۴۴) و بخدای که اگر

بیائی تو ای محمد علیه الصلوة و السلام برای آنکه داده شده اند کتفاب را یعنی جهود و ترسا هر چه جزئی و نشانی یعنی اگر باری هر حاجتی و برهائیکه از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه پیروی نکنند ایشان قبله ترا و تو نیز لیستی متابع مرقبله ایشانرا و نیست بعضی از ایشان پیرونده و متابعت کنند قبله بعضی را چه جهت قبله نصاری شرقی است و از آن یهود غربی است و جمع میان این هر دو منصر است و اگر پیروی کنی ای محمد (ص) بر سبیل فرض آرزوهای ایشان را دریاب قبله از پس آنکه آمد بتو از دانستن آنکه قبله ابراهیم حق است بدرستی که تو باشی آن هنگام که متابعت ایشان نمائی هر آینه از جمله ستمکاران طاهران خطب راجع است با پیغمبر علیه الصلوة و السلام اما معنی آن راجع است بامتان (۱۴۵) آنکه داده ایم ایشانرا توریت می شباهند قرآن را واضح آن است که پیغمبر را همچنانکه می شناسند پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختنی روشن دارند در باب پیغمبر علیه الصلوة و السلام بدرستی که گروهی از ایشان هر آینه می پوشند حق را از عوام و سفله و ایشان میدانند که می پوشند (۱۴۶) آنچه درست و راست باشد از پروردگار تو است پس بجای خطاب بان حضرت علیه الصلوة و السلام است و مراد است اند یعنی باشید از شک کنندگان در امر قبله در آنکه من عند الله است (۱۴۷) و هر گروهی را از خدای (تعالی) پرستان یا از انبیاء که از باب شرایع اند یا هر متوجهی را چنانی و قبله ایست که او روی بدان دارد یا خدای تعالی روی او را بدان سوی گردانیده پس شد ای مسلمانان پیش گیرید مردیگران در نیکوئی ها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان بر آنند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و از هر سو بدائی ظهور کرده که قبله اوست و هر یک روی قبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز میماند مگر معرمان حرام تجرید و معرمان حرم تفرید که قبله فایضها تولوا فثم وجه الله روی نمی گرداند

مثنوی (۱)

قبله شاهان بود تاج و کمر
قبله صورت پرستان آب و گل
قبله زهاد محراب قبول
قبله تن پروران خواب و حورش
قبله عاشق وصال می زوال
قبله صاحب منصب مال و چاه
قبله حرص و امل باشد هوی
[۲] صاحب الحقایق فرمود که هر چیزی را از اسن قبله است که
روی توجه بدان دارد قبله بدن آنچه حواس خمس بدان لذت یابند
از مأكولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات و امثال آن و قبله
نس دنیای غدار است و زینت متاع ناپایدار و قبله دل آخرت است
و قبله روح قرب و شوق و ذوق محبت و قبله سر توحید و معرفت
ربانی و کشف حقایق و اطلاع بر مہمانی و در کشف الاسرار آورده
که هر کسی روی بجایی آوردیدی ای موجدان شما مارا باشید و
روی از ما متابید [درباب ایشان شاهد است] و می فرمایند هر چه که
باشید و هر قبله که رو آرید شما و اهل کتاب یار د خدای (تعالی)
همه شمارا و جمع کند روز قیامت برای امتیاز بحق از باطل بدرستی
که خدای (تعالی) بر همه چیزها از احضار و تمیز تواناست (۱۴۸)
و از هر جا که بیرون روی ای محمد علیه الصلوٰۃ و السلام برای
سفر پس بگردان روی خود را هنگام نماز بسوی مسجد الحرام و به
تحقیق تحویل قبله بکعبه هر آینه راست و پسندیده است و فرود آمده
از پروردگار تو و خدای (تعالی) پیغمبر نیست از آنچه شما میکنید
(۱۴۹) و از هر مکان و در هر زمان که بیرون می آئی پس روی
خود را بگردان در وقت ادای نماز ما بطرف مسجد حرام و هر جا

(۱) این ابیات از کتاب مثنوی، مولانا جلال الدین محمد بن محمد معروف بمولوی
است (۶۰۴-۶۷۲) [۲] الحقایق فی التفسیر، لاشیخ ابی عبدالرحمن
محمد بن الحسین السامی نیشابوری متوفی در سال ۴۱۲. الحقایق تفسیری است
که بزبان عرفانی نوشته شده است.

که شما باشید ای امت پس بگردانید رویهای خود یعنی همه بدن
خود را بسوی آن مسجد تا نباشد مرید با مشرکان را بر شما در باب
توجه به مسجد الصی خصوصتی وجدالی. بهود میکنند که محمد علیه الصلوٰۃ
و السلام دین مارا منکر است و قبله مارا معتقد و مشرکان طعنه میزدند
که این مرد را چه شد که روی از قبله بدران خود بگردانید پس
تحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نمائند مگر آنها را که ستم
کردند بر نفس خود نماد و مکابره از بهود مدینه و بت پرستان مکه
بهود می گفتند برای بیل ما قرانی خود روی بکعبه آورد و مشرکان
طعنه میکردند که محمد علیه الصلوٰۃ و السلام دانست که ما بر حقیق
دیگر باره روی قبله ما کرد پس بترسید از ایشان در توجه به خانه
کعبه و بترسید از من مخالفت فرمان من معطوف است بر لایکون
یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تائیم
کنم بفضل و کرم خود نعمت خود را که اختصاص دارد بامت خفیه
بر شما و مگر شما راه بدیاید شرایع و احکام دین و گفته
اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت (۱۵۰) چنانچه در دنیا ما
ارسال رسل و انزال کتب کرده و در ستاده اسم در میان شما
از شما که می خوانند بر شما آیت های ما که قرآن است و پاک
می گردانند شمارا از شرک یا برای شما استفاد می کنند تا از کلام پاک
شوید و می آورند شمارا قرآن و حلال و حرام آن و تعلیم میدهند
شمارا آنچه نیستید که شما بخود بدانید آنرا (۱۵۱) پس یاد کنید
ما بطاعت تا شمارا یاد کنم به معرفت این عیینہ [۱] [روح] میگوید که در اخبار
یما رسیده است که حق سبحانه و (تعالی) امر فرمود که من شدگان
خود را چیزی داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه
نعمت بزرگ برایشان تمام کردم و آن اینست که گفته ام و در

(۱) این عیینہ المہلبی، رجوع شود به ص ۲۳۳ فهرست این نمبه
چاپ مصر سال ۱۳۴۸ هجری شرح آل عیینہ المہلبی در این کتاب تفصیل
ذکر شده است

جواهرالتفسیر [۱] قریب صدوجه در این آیت مذکور شده و چون در این ترجمه ساطط اطباب معلوم است بیک دو نکته از سخن محققان اختصار میکنند و در کشف الاسرار آورده که رب العالمین گفت لا یزال العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی نتیجه دوام ذکر کمال محبت است که آنرا عشق خوانند و مراد از آن ذکر نه ذکر زمانست بلکه ذکر دل و جان است و در نهایت حل از ساطط العارفین ارجح برسدند که چرا از شما ذکر ذن کمتر میشود فرمود که زبان سگنه است در میان گنجید و شبیخ او مکر واسطی [ارج] فرموده است که حقیقت ذکر نسبتان ذکر است و قیام مذکور و در این باب فرزند امر صفی الدین علی را رباعی است

(رباعی)

جز یاد تو ام از دل ناشاد مرمت و ز سینه هوای گل و شمشاد مرمت
مستغرق ذکر تو چنانکه که دیگر . دو ذکر توام ذکر تو از یاد مرمت
و بیاس داری کنید نعمتهای مرا و با سپاسه میکنید (۱۵۳)
ای گروه گرویدگان باری خواهید بقیام و حقوق الهی شکبائی که
کابد در نجات است و نماز که مجتمع المبادات است بدرستی که خدای
(تعالی) با صابران است محفوظ و حمایت و نصرت و رعایت (۱۵۳)
و مگوئید مرا آنکس را که کشته شود در راه خدای تعالی یعنی در
جهاد که ایشان مرده گفتند صحابه [رض] بعد از حرب بدر ذکر
شهدا میکردند و بعضی ترسیل تجریر میگفتند که بهجاره الان که
در روز بدر جان شرمین بداد و از نعمت حیات و لذت نیم دنیا

[۱] جواهر التفسیر (فارسی) مؤلف این تفسیر همان حضرت ملا حسن کاشفی است . تألیف آن مرحب اشاره و دستور نظام الدین امیر علی شیرنوائی حاکم هرات بوده در سال ۸۹۰ جلد اول را با تمام رسانیده و در سال ۸۹۲ شروع بتألیف جلد ثانی نمود ولی موفق بتمام آن نشده و نسخه که دو کتابخانه داشت کده مقبول و مقبول است . آیه ۸۱ از سوره النساء است . وفات کاشفی را در سال ۹۰۶ و ۹۱۰ نوشته اند

محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشانرا مرده بخوانید بلکه ایشان زندگینند در حضرت ما ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بمثل منصور نیست (۱۵۴) و هرآینه می آزمایم شما را یعنی یا شما معامله آزمایشکان می کنیم و اگر نه بر هر علم مسا هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش مچه چیز است بر چیزی اندک از بیم دشمن در غزا [۱] و کرسنگی و تنگی و حفظ و نقصان بعضی سالها که بتاراج حادثات رود و نقصان در نفسها برده اری و ضعف و شیب و نقصان میوه ها به آفت سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند و مشارف ده صبر کنند گنرا هر کرامت که ممکن است (۱۵۵) آمانکه چون برسد ایشانرا دشواری و زحمتی و گفته اند هر حادثه مکروه که برشده رسد مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت گویند ما از آن جداوندیم الرار است باقیاد حاکم نضا و انصاف به تسلیم و رضا و ما بسوی حق بازگردندگانیم اعتراف است به سخت و دشوار (۱۵۶) آن گروه که در مصایب رجوع نکاه سترجاع نمایند برایشان است رحمتهایی از پروردگار ایشان و نعمت و گفته اند مراد از رحمت بهشت چه بهشت را رحمت گفته است آنجا که «و اما الذین ایضاً وجوههم ففی رحمة الله» [۲] و آن کسان ایشانند غیر ایشان راه یافتگان برضا و تسلیم با کمال استرجاع که موجب ثواب عظیم [۲] است سعیدن جبر ارج فرمود که کاه استرجاع را از جمیع اقسام بدین است مرحومه عطا فرموده اند و پس و اگر نه بایستی که به مقبول علیه السلام وقت فسدان یوسف علیه السلام اینجا یا اسف یا الله گفتی و امیر المؤمنین عمر الفاروق رضی الله عنه چون این آیت خواندی نعم المدلان یعنی صلوات و رحمت بیک دو هم سنگند [۳] و نعم الملاوة

(۱) جنك (۲) سوره ۳ آیه ۱۰۷ یعنی آیه شریفه این است و اما آنانکه سفید کردد روه ایشان پس در رحمت خدا (هم بهر حال دون) آنها در آن جاویداند . این آیه را در اینجا بمناسبت ذکر نموده است (۳) سعیدن جبر الاسدی الکوفی یکی از خواص تابعین حضرت علی بن الحسین بوده است . (۴) نسخه کتابخانه مقبول و مقبول دو هم تنك لحاظ ضبط نموده است .

یعنی ابتدا خوش سرباری است (۱۵۷) بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان میکنند از نشانهای حج خانه خدا است پس هر که قصد خانه خدا کند با اعمال مخصوصه حج در حالت احرام یا منوجه زیارت کعبه شود به اعمالی مخصوصه مروه پس بر او هیچ گناهی نیست در آنکه طواف کند بدیشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف آن دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن شمار عاری می آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه که در حج و عمره بجا باید آوردن بدو شده که آن از شمار است و هر که بطوع و رغبت خویش عمل نیکوی بجا آورد از زیارتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع پس خدای (تعالی) جزا دهنده شکر گویندگان است با اعمال بندگن (۱۵۸) بدرستی که آنان از عامای یهود که محقق و حقه می پوشند آنچه فرو فرستادیم از سخنان روشن در تورات چون حکم رحم و راه نمودنی و صفت نعمت مصطفی (ص) پس آنکه بیان کرده ایم آن هدی را برای بنی اسرائیل در تورات یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند آن گروه که پوشندگان حق اند می راند ایشانرا خدای و از رحمت خود دور میگرداند و لعنت میکنند برایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه یا همه آفریدگان از جن و انس با تمام مسلمانان و لمن لاعنان سوال لعنت است از حق بر این وجه که اللهم العنهم و همه این طایفه سزاوار لعنت اند [۱۵۹] آنکه باز گردیدند از شرك بايمان يا توبه از گنجهان نعمت نبوی و به صلاح آوردن کارهای تباه شده را و بیان کردند از صفات حضرت (ص) آنچه پنهان میداشتند پس ایشانند که بسبب توبه و اصلاح باز کردم برایشان برحمت و منم قبول کننده توبه بندگان مهربان که تمجیل نکتم در عقوبت ایشان (۱۶۰) بدرستی که آنکه کافر شدند از یهود بانکار نبوت محمد (ص) و ببردند و حال آنکه ایشان کافران حق آن گروه آنانند که برایشانست لعنت خدای بعد از مرك ایشان و لعنت فرشتگان و لعنت همه مردمان مراد از این ناس مؤمنانند که اتفاق ایشان بانسانیت ثابت است (۱۶۱) و این ملاعن جاودانند در لعنت یا در آتش دوزخ سبک کرده نشود از ایشان

عذاب و نباشند ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت آلهی گردند (۱۶۲) و خدای شمامع بودیست یکتا ، نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او که احد است در ذات و واحد است در کمال صفات ، بخشنده است در تربیت اشباح ، مهربان است بر تقویت ارواح (۱۶۳) بدرستی که در آفریدن آسمانها که حیمه است بیستون بر افراشته و ملائکه در هوا ملایق داشته و در آفرینش زمین که ساطع است مبطون و مهادی مبطون و از پس در آمدن شب و روز مریکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف اشن در طول و قصر و سواد و بیاض و دیگر در کشتیهای گرانبار که می رود در دریا مانچه دفع رساند مردمان از تجارتات و مکاسب و در آنچه فرو فرستاده خدای از آسمان یا از ابر از آب باران پس زنده ساخت و تزه گردانید زمین را با آب از پس مردگی و ژمردگی او و پراکنده کرد در زمین از هر جنبه چون نهال و سباج و وحوش و غیر آن و در گردانیدن اداها از هر جهتی و در ابر فرو داشته و رام شده مر امر خدا را میان آسمان و زمین تا هر طرف که حکم شود برود و همه نقش این گنبد بر نگرد گواهند بر صنع آن کردگار و گر کوه را آید و کرچه حبیب برون و درویش حکمت سبست هر آنچه علامتها است یعنی در این همه که گفتیم نشانه است از صنایع حکمت و بدایع فکرت مر گروهی را که خرد دارند و نظر تأمل بر موجودات بمارند ، کفار لرزش میکنند که پاسیصد و شصت متداوله و مپرسیم و اینهمه مبودان که شهر ما راست کاری نمیتواند کرد و محمد میگوید من يك خدا دارم و کار همه عالم میسازد اگر بدین سخن حجتی بیاورد و آیتی و علامتی بما شما بد ما راستی او اقرار کنیم این آیت مذکور نازل شده مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت آلهی . و در خبر آمده که وای بر کسی که این آیت بخواند و در او تفکر نکند (۱۶۴) و از مردمان کسی هست که فرا میگیرد بحر خدای محتایان و شریکان یعنی نشان دوست میدارند ایشانرا چنانچه خدا را دوست میدادند داشت و آنکه ایمان آورده اند ایشان اوی تر و تمت تراند در محبت مر خدای را بجهت آنکه مشرك می بیند و دوست میدارد و مؤمن نادیده دوست گرفته و باید دیدن عمر میگذارد و دیگر محبت کفار محبتی است دبی نفسانی و دوستی

مؤمنان معیبتی است بای و بانی و حقیقت در معنی اشد حیا است که
اول خدای ایشان را دوست داشت که یحییهم تا ایشان او را دوست
گرفتند که یحییونه پس دوستی ایشان مرخدای را بدوستی خداست
مر ایشانرا بپیر طریقت قدس سره فرموده که اگر تخم یحییهم نکشتی
نهال یحییونه نرستی (۱)

و در

اگر از جانب معشوق نباشد کشتی کشتی عاشق بیچاره بجای نرسد (۱)
و چون به بینند و بدانند که ظلم کرده اند باتخاذ انداد (۲)
بوتیکه معاینه عذاب دوزخ را به بینند بدانند آنکه همه اعدا و غلبه
مر خدا بر است و آن نیز بداند که خدای سخت عذاب است بر ایشان
هر آینه بدانند مشرت اتخاذ انداد و زیان انحراف از عبادت رب المعبود
(۱۶۵) آن هنگام که بیزاری کنند آنانکه جمعی پیروی ایشان
کرده اند از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان
عرصة شرک از ضمهفاء و سقاء که امروز تابع ایشانند بزار شوند و
به مانند عذاب را هم تا امان و هم متبوعان و بریده شود از ایشان
سبب ها و رابطه که در دنیا داشتند از عهود و موافق و خویشی
و دوستی و صحبت (۱۶۶) و گویند آنها که متبعت کرده بودند
مرگمراه کنندگان خود را یعنی متابعان چون بیزاری متبوعان از خود
مشاهده کنند گویند کاشکی ما را و ایشانرا بودی باز گشتی بدینا
تاما بیزاری کنیم از ایشان آنجا همچنانکه ایشان بزار گشتند از ما اینجا

(۱) در بعضی از نسخ بجای بیت بالا پس از کلمه «نرستی»
چنین ضبط شده است:
امیر قاسم میفرماید: یحییهم و یحییونه فرمود که ابتدا محبت از جانب
ما بود:

مصرع

بیل از طرف پر بدید آمد از آفر
[چون بیت فوق مذوق ما دلچسپتر و بهتر بود لذا آن را در متن
قرار دادیم]
(۲) - انداد جمع ند - ند بکسر نون و سکون دال بمعنای همنا و
نظیر است.

همچنانچه در آن روز نمود عذاب را بدیشان و شما بد خدای کافران
را کردار های ایشان و حسرتها و بشیمایها بر ایشان یعنی اعمالی که
نزع ایشان حسنه بوده چون حج و عمره و ضیافت و حنان همه را
حبطه سازند و سبب حسرت ایشان گردد و یا اعمال سیئه که مباد
آن میشدند از قتل و غارت و دهن سات موجب مزید حسرت گردد
و نیستند تا امان و متبوعان بیرون آیند گمان از آتش یعنی جاوید در
دوزخ باشند (۱۶۷) ای مردمان بخورید آنچه در زمین است پالاک
و پاکیزه یعنی روا و بشبهه را و پیروی نکنید گناههای ابله را یعنی
مر بی او مروید و مشرکان عرب چیز ها را بوسوسه شیطان حلال و
حرام می کردند چون محیره و سایه (۱) و اقسام حرث حق
سببیده فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام گام مرگم شیطان
منهید و روی از راه او بگردانید بدرستی که او شما را دشمنی
است آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورده و می
خواهد که شما را بفروشد و غرور بدوزخ برد [۱۶۸] جز این نیست
که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بدی و کار زشت
[و گفته اند سوء گماهان نها نیست و فحشاء جرائم آشکارا سوء
مل است بدایا و فحشاء متبعت نفس و هوی و حقیقت آنستکه سوء
و فحشاء متناولند جمیع مدعی را از صدق و کبائر که شیطان آدمی را
بدان امر میکند] و دیگر میفرماید آنکه گویند بدروغ و افتراء کبیر
خدای در تحلیل حیث و تحریم طبیبات آنچه نمیدانید حقیقت آنرا
[۱۶۹] و چون گویند مر این طبیفه را که در باب حلال و حرام
پیروی کنید آنچه خدای فرستاده یعنی قرآن و محلال و حرام آن
بگروید و گویند بقرآن نمیگرویم بلکه پیروی می کنیم آنچه یالنه ایم
مر آن چیز بدران خود را [این سخن منی اسد و عبدالدار گفتند]
آن مدعیان می گویند و اگر چه و داند بدران ایشان که ایم
نمی کردند چیزی را از امور دین و راه راست یافته بودند [۱۷۰]
و صفت دهند دهنندگان کافران چون صفت کسی است که بایک می
زند بجانوری که نمی شنود مگر خواندنی و آوازی و هیچ از آن
محیره شتری است که پنج بچه آورده شد و سه بچه را
را گویند که در زمان جاهلیت او را وها میگردد بری دور و
مقاصد دیگر و در این هنگام کشتن آن حرام بوده است

هم نمیکند یعنی کافران نیز از بیم کشتند و بقتل گوینده خود جز آوازی نمیشنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند ، گراشد از شنودن کلام حق ، گمگنازد از گفتن سخن درست ، کوراندازد بدن راه راست پس ایشان در نیابد آنچه پیغمبران ایشان گویند [۱۷۱] ای گروه گرویدگان مغورید از پاکیزها یعنی حلالات آنچه شما را روزی داده ایم و سپس گویند مر خدا را بر روزی حلالا گرهستید شما که از روی صدق خاص او را می پرستید بعد از امر تناول حلال بیان آنها میکند که حرام است و میگوید [۱۷۲] جز این نیست که حرام کرد خدای بر شما مردار را و آن چیز است که ذبح نیافته باشد بشرط آنکه ماکول اللحم بود و خون روان را و گوشت خوک را [و همه اجزای او را نیز حکم حرمت شاملست] و حرام کرد آنچه آواز مردارند ، در وقت ذبح برای غیر خدا نام نشان یا نام پیغمبران نمکشند پس هر که در ماند با کراه با گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد در حالتی که ستمکار نبود بقطع طرق یا خروج بر امام یا طلب مهملت نباشد و نه تجاوز کننده از حد شرع با شمشیر کشنده بر امت پس بر او هیچ گناهی نیست در تناول آن بدرستی که خدا آمرزگار است هر کسی را که عند الضرورة ازین محرمات بخورد ، مهربانست بر شدگان بر رحمت دادن ایشان در خوردن محرمات [۱۷۳] بدرستی که آنان از علمای یهود که می پوشند بجهت احد رشوت آنچه فرو فرستاد خدای از تورات و احکام آن و می خرنند یعنی بدل میکنند بدان کتمان های اندک را و آن گروه نمی خورند روز قیامت در شکمهای خود مگر آتش [ذکر شکم تأکید است در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول نیز مستعمل می باشد چنانچه گویند لان مال الاراء خورده است وانی که تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت می خورند یا کمایت است از آنکه در درون ایشان آتش شد چنانچه بر بیرون ایشان نیز هست] و سخن نگوید خدای با ایشان روز رستخیز سخن که در ضمن آن نغمی و راحتی یابند و پاک گردانند ایشان را از خباثت اعمال

یعنی گناهان ایشان به آتش سوخته نشود مرایشانرا باشد عذاب دردناک (۱۷۴) آنگروه آمانند که از روی جهالت بخریدند یهودیت را که گمراهی محض است بایمان و معرفت و این معامله دنیا است و بخریدند عذاب جاودام را به آمرزش ربانی و این سودای آخرت است پس چه چیز ایشان را شکیبای گردانید باچه شکیبایند ایشان بر آتش و چنان آتش که اندالابدین در آن باید بود [۱۷۵] این عذاب بر ایشان بسبب آنست که خدای فرورفتاد تورات را راستی و ایشان حکم آنرا پوشیدند و در کتمان نعت محمد کوشیدند و با قرآن را فرستاد و ایشان متابعت نمودند و در مخالفت افزودند بدرستی که آنکه اختلاف کردند در تورات یا قرآن [و اگر لام جنسی گیرند در همه کتانی منزله] و اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف در خلاف و عباد دور از وفقی اند یا در ضلالت دور از هدی اهل کتب بعد از نزول این آیت گفتند که ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز میگذاریم و این نیکوئی تمام است حق سبحانه و تعالی فرمود [۱۷۶] نیست نیکوئی عظیم که از سایر ابواب خیر بر آن انحصار نماند کرد آنکه مگردانید رویهای خود را در نماز سوی مشرق چون نصاری و بطرف مغرب چون یهود ولیکن نیکوئی یعنی صاحب نیکوئی آنکس است که بگردد بخدای و یگانهگی و یکتائی اونه چون یهود و نصارا که عزیز و غیبی را در الوهیت شرکت دادند و بگردد بروی قیامت و متعلقات او آنهم تعریض است بجهودان و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند و بگردد به فرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی می ورزند و ایمان آورد به همه کتانیهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند و دیگر بگردد به همه پیغمبران نه چون اهل کتانی که بعضی ایمان می آرند و میدهند مال خود را بر دوستی حق تدلی یا بر دوستی مال یعنی با وجود آنکه دوست میدارد و از سر آن میکذرد و در راه خدا میدهد خویشان درویش را و می یدران را که خرد سلب و محتاجانرا که سؤال نکنند و راه گذربان را که هیچ در دست ندارند یا همانرا و درویشان خواسته را

و در بهای بندگان مکتوب که مرتجع کتابت معونت طلبند باشند گانرا بخرد و آزاد کند و بگذارد نماز مفروضه را و بدهد زکوة مقرر را آنچه قبل از این در ایشای مال مذکور باشد در بیان نوازل صدقات بود و صاحب بر آنها اند که وفای کنندگان باشند بهود خود چون عهد کنند و این عهد هم ناحق می باشد و هم باخلاق و نصب او مردوح است جهت اظهار فضیلت صبر بر سائر صفات یعنی این و اکنندگان بهود شکایا اند در فقر و فاقه و در رنج و سختی و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد آنگروه که موصوف بدین صفتها اند آ نند که تحقیق راست گفتند در دین یا عهد حق و آن طایفه ایشانند پرهیز کاران از همه ناشایستها ، محققان کلامی که در کتب معتبره و معتبره در این مختصر درسه جزایست صحت اعتقاد و حسن معرفت و حسن معرفت مواضع کردن بمل مارباب استحقاق و تہذیب پس این آیت صلوة و دادن زکوة و وفای کردن عهد و صبر و مجموع در این آیت مذکور است پس این آیت جمیع کمالات انسانی باشد و در او (۱) او سرور رضی الله عنه نقل میکند که من عمل باین الایة فقد استکمل ایمانه (۱۷۷) ای مؤمنان و گروهندگان

(۱) مؤلف تفسیر موجز التاویل عن معجز التنزیل احمد بن کمال است که از بزرگان علمای علم تفسیر و هم از سران فقههای اسلام است تولدش در سرزمین رای ، شد احمد بن کمال علاوه بر تفسیر موجز التاویل عن معجز التنزیل صاحب کتاب های دیگر است بنام :

غرب القرآن - القراءات - التفریب فی کشف القرب - کتاب الوقوف - کتاب التاریخ - المختصر فی الفقه - الشروط الکبیر و الصغیر

در نسخه جایی بجای ابویسر او هریریه ضبط شده است (او هریریه یکی از روایاتی است که احادیث بسیار از او در کتب اهل سنت و جماعت نقل شده است - شرح حال او هریریه در کتب رجال و تواریخ نگاشته گردیده است)

فرض کرده شد بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم در کشتن یعنی سبب ایشان وقتی که قتل عمد باشد و قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب انتادی آن قبیله که علی نسب بودند از قبیله نازل بموش بنده آزادی و در بدل زنی مردی میکشند ، بعد از هجرت چون این صورت تعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل فحاص باید یعنی مساوات آزادی به آزادی و بنده به بنده . امام شافعی (۱) و امام مالک (۲) رحمهما الله آزادی را برای بنده نگشتند نظر بمفهوم آیت و در نزد امام اعظم (۳) رحمه الله حکم این آیت بایة النفس بالنفس منسوخ است پس تفاضل را در نفس اعتبار نکند . وزنی زنی و امام شافعی و امام مالک رحمهما الله سائر

(۱) - امام شافعی ، ابی عهد الله الشافعی یکی از بشتوایان چهارگانه اهل سنت میباشد . وفاتش در سال ۲۸۳ هجری واقع گشته است شافعی کتبی چند تألیف نموده است از آنجمله کتاب المبسوط فی الفقه ، کتاب الطهارة ، کتاب الصلوة ، کتاب الزکوة ، کتاب الصیام ، کتاب الاعتکاف ، کتاب (رجوع شود به فهرست این ندیم ص ۲۹۵ - ۲۹۶)

(۲) امام مالک ، مالک بن انس بن ابی عامر از پیشوایان چهارگانه اهل سنت و جماعت است ، امام مالک چند کتاب نوشته است از آنجمله کتاب الموطا - کتاب رسالته الی الرشید ، (فهرست این ندیم ص ۲۸۱)

(۳) مقصود از امام اعظم نعمان بن ثابت ابوحنیفه است . ابوحنیفه مؤسس مذهب حنفی و هم ارجع حول علمای فقه بود - پدرش نسبت را جزء اسرای ایرانی مکتوبه بردند و نعمان در سال ۸۰ هجری در کوفه تولد یافت و هم در آن شهر در حدود سال ۱۵۰ هجری وفات نمود از کتبی که باو منسوب است کتاب رسالته الی البستی - العالم و الامم - الرد علی القدریه ، والعلم برأ و محراً - شرقاً و غرباً - بعداً و قرناً - رانام میبیرم ابوحنیفه مفاصل حضرت امام جعفر صادق ع بوده است و طرقات وی با آنحضرت در کتب تواریخ و سیر و اخبار وارد است

مکونت کسب چرا که شما در طلب مشاهده اید و متوجهان این
مطلوب را صوم واجبست از مالوفات طبیعت همچنانکه واجب بود نوشته
شد بر شما و این یعنی از شما تا مار رستند از رجس بشریت و
واصل شدند بمقام امن و قریب و عین القضاة قدس سره در تمهیدات
آورده که صوم در شریعت عبارتست از ماحوردن طعام و شراب و
در حقیقت اشائست به خوردن طعام و شراب اما طعام ایست عند ربی
یطعمنی (۱) و شراب و سقیههم ربهم شرابا طهورا و مقرر است
که این صوم جز عذرانرا نیابد

مشوی

مرد عارف چو یافت لذت قرب نه با کلتش گشتی بود به بشری
اکل و شربش چو باشد اسحق دلم او در حق است مستغرق
لحمه از حوان یطعمش یعنی شربت از چشمه حار یسقی
(۱۸۳) روزه دارید روزهائی چند تهرده مراد روزه رمضان
است که یک است و نه روز باشد یا سی روز گویند این روزه ایام
ایست که در ماه رمضان و غایتش را که قبل از روزه رمضان فرض
در پس هر که باشد از شما که مکعبید بروزه بیماریکه فوت روزه
در روزه رمضان زیادت شود یا راکب سفری بود که در آن
مسافر باید کرد چون افطار کند پس بر او است روزه داشتن بشمار
آن روزهائیکه افطار کرد از روزهائی دیگر و بر آنکه ایشان تواند
که روزه دارند و خواهند که روزه ندارند فدا دادن است و آن
خوردنی درویش هر درویش را بازای هر روزی نصف صاعی
از گندم بقول امام اعظم رضی الله عنه که قریب بدومن باشد این
حکم در اندای اسلام بود و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند این
حکم منسوخ است و تقدیرش لایطیقونه یعنی کسیکه نتواند روزه
داشتن چون بران از کار افتاده بدیه دهد و بر این وجه حکم آیت
منسوخ شده پس هر که زیاده کند بر تطوع خود نیکوتری را و
رسد از مقدار داده دهد و بیشتر از آن مکین را اطعام کند یا جمع

(۱) شب را روز میاورم در نزد پروردگارم که میخوراند

من و می آشاماند مرا (۲) سوره ۷۶ آیه ۲۱ قرآن کریم

کند میان صیام پس آن تطوع بهتر است بر او را سبب زیادتی
امر آنکه روزه دارید مطایفه را میگوید در خصت دادگرا در افطار
بهتر است از مر شما را از فسیه اگر هستید که شما بدانید فضیلت
صوم را (۱۸۴) این روزها که که نهم ماه رمضان است آن روزها که
فرستاده شده در آن قرآن یعنی ابتدای نزول در آن بود یا تمام
قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده و از
آبج آیت یا سورت سورت برواقی مصالح شدگان مزل شده
و از حکمتها در تخصیص روزه مدین ماه یکی گفته اند که
چون در این اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما
درستادیم پس از غذای اشباح امساک لازم دارید و ما قرآن را
منزل ساختیم در حالتی که راه نمیدهند است مردمان را و
دلالتهای روشن است از حلال و حرام و از حدود و احکام و سایر
شرایع دین که جدا کننده است میان حق و باطل هر که حاضر
باشد از شما ای مکلفان یعنی مقیم باشد بود در ماه رمضان یا هر که
در پسند هلال شهر را پس باید که روزه دارد آن شهر را و هر
که بیمار باشد یا در سفر بود افطار کند پس بر او است قضای آن
روزه بعد از آن روزها از ایام دیگر (تخییر مقیم که در آیت اول
مذکور است بحکم این آیت منسوخ شد) میخواهد که حدای باشد
آسانی و نمیخواهد بشمار دشواری لاجرم مسافر و عریض را رحمت
افطار داد و میخواهد که تمام تمام کنید روزهی رمضان را یا
ایمی را که در آن بهنر مرض و سفر افطار کرده اید و نه بزرگی
باد کنید خدا را یا تکبیر گوئید در شب عید افطار از وقت رایت
حلال نه روز و از اول روز تا اوقات ادای نماز عید بر آن راه نمود
شما را صوم و نه مکر که شما شکر گوئید مر نعمت قیسیر یا ایچیب
ثواب روزه و تخصیص مزد او که الصوم لی و انا اجزی به و
از فضائل روزه یکی آنستکه او را از شدگان با وجود تعدد بدان
سلب میکند و بخود شرف اختصاص می بخشد که الصوم لی و
مجازات آنرا بحضرت خود اختصاص میدهد که انا اجزی به

نیت

هر چه بدان شرع بشارت ده است از همه حرمی ایا اجزی به است
 هست دو فرحت یقین دوره دار در حقه افطار لقا هوشدار (۱)
 (۱۸۵) و چون پرسند ترا ای محمد بندگان من از صفت
 من یا امامه من یا ایشان در وقت دعا پس من نزدیکم مسلم واجبت .
 صحابه رضی الله عنهم گفتند که خدایا چکونه بخوانیم و گویند اعرابی
 سوال کرد که یا رسول الله خدای بمن نزدیکست تا باوراز گویم یا
 دور است تا آواز بلند بردارم ؟ این آیت نازل شد که من به بندگان
 نزدیکم و هر نوع که مرا بخوانید بمن نزدیکم نیست . اجابت میکنم
 خواندن خواننده را چون مرا بخواند حاجت او را روا میسازم اگر
 حواهم باسؤال آن موافق لغا بود یاخبر نمده در اجابت آن بوده پس
 باید که بندگان مرا اجابت کنند و باید که ایمان بمن است باشند یا
 وثوق ایشان باجابت متحقق باشد شاید که بر راه راست مصطفی بعضی
 برآند که مراد از این عباد و داعین روزه دارانند که دعای ایشان فرین
 باجابت است و آنکه قبل از این آیت حکم روزه های روزه و مداز این
 حکم شبهای روزه بیان فرمود مؤكد این قول است و در بدایت حل
 مسلمانان در شبهای رمضان نادای نماز حفته یا حواب کردن زیادت
 اجازت مفطرات نبود و جمعی از صحابه بواسطه علیقه شهوت صبر نتوانستند
 کرد و مباشرت را دروغی که حرام بوده مرتکب گشتند روز دیگر
 این صورت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسید و این آیت نازل شد
 که : (۱۸۶) حلال کرده شد مرشما را در شب روزه (رفت ا کت
 از مباشرت است بزبان خود ایشان بوشش اید مرشما را و شما نیز لباسید
 مرایشما را کنایت از احتلاط و التصاق چنانچه لباس را بپوشیدن میباشد دانست
 خدای درازل آنکه شما بشید که حیانت کنید باغشهای خود وستم
 روا دارید مرخود مباشرت در غیر وقت آن پس رجوع کرد مرشما
 مرحمت و رحمت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه و عفو کرد از
 شما آن خیانت را پس اکنون مباشرت کنید با ایشان در لیلی صیام و بجوئید
 آنچه نوشته است خدای مرشما در لوح محفوظ یعنی فرزندان مراد
 آنستکه عرض اصلی از مباشرت بقای انس ماید که طلب نفس باشد نه
 مجرد التذاذ شهوت و بخورید و بیاشامید در شبهای روزه تا وقتیکه

(۱) نسخه چاپی طبع هند بیت اول را ضبط کرده است

روشن شود مرشما را رشته سفید که کتبت از روشنائی روز است
 از رشته سیاه که اشارت تاریکی شب است در صحیحین (۱) آمده
 که بعضی از صحابه رشته سفید و سیاه برپای بسته بمفطرات اشهر
 می نمودند تا وقتیکه بمن بپاش و سواد فرق بدید آمدی تا آنکه که
 بیان خط ایمنی است درل دانستند که مراد ظهور نور صبح است پس

(۱) مراد از صحیحین در اینجا دو کتاب صحیح بخاری و
 صحیح مسلم است . امهات کتب فقهی و احادیث عامه شی کتاب
 است شام ۵ صحیح سنه ۵ . مؤلفین این شی کتاب از بزرگان
 علم فقه و حدیث میباشد دیلا هر یک را نام میبریم :

(۱) بخاری - محمد بن اسماعیل البخاری متولد در سال ۱۹۴
 و متوفی در ۲۵۶ هجری قمری .

(۲) مسلم - مسلم که در سال ۲۰۴ تولد یافت و سال ۲۶۱ در
 نیشاور درگذشت

(۳) ابوداود سجستانی - ابوداود سلیمان بن اشمع بن شداد بن
 عامر متولد سال ۲۰۲ و متوفی در ۲۷۵ هجری قمری .

(۴) الترمذی - احمد بن شعب ترمذی متولد در سال ۲۱۰ و
 متوفی در سال ۳۰۲

(۵) النسائی - محمد بن عیسی نسائی که در سال ۲۷۶ در ترمذ
 و فتن یافته است .

(۶) ابن ماجه القزوی - محمد بن یزید ابن عبداللّه بن ماجه قزوینی که
 سال ۲۰۷ تولد یافته و در سال ۲۷۵ در گذشته است . ماجه
 لقب یزید پدر ابن عبداللّه بوده است .

در سال صحیح سنه برای بوده اند .

حاصله را نیز چهار کتاب است که امهات احادیث و مدارك فقهی
 آنها را تشکیل میدهد و کتب چهارگانه عبارتند از

(۱) کافی - مؤلف ابن کتاب محمد بن یعقوب کلینی از
 شیخین و از بزرگان علم فقه و حدیث است .

(۲) من لا یحضره الفقه - صاحب این کتاب محمد بن علی معروف

در سال ۳۰۰ هجری قمری متوفی شد . من با نوبه از سران فقهی شیعه و یکی از بزرگان

رضاع و فصال و آجال دین ها و تحقیق شرطها و علامات اوقاتند برای حج که موسم راندان بدانند و نیست نیکوئی به آنکه در آنجا بمحافل از پشتای آن درها جاهلیت کسبکه صحیح یا عمره احرام گرفتن بروی حرام بودی از در حابه در آمدن اگر از اهل (۱) مدروودی ارام در آمدی یا ردیوار برای فرجه ساختی و اهل و مر (۲) از پس حیمها در آمدندی و با اعتقاد خود این عمل را بر تمام دانستندی و تارك آنرا ناجر حواسندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمصی (۳) را و ایشان چند قبیل بودند قریش و خزاعه و ثقیف و غیر آن و ایشانرا سبب صلوات در دین و آئین خود خمس میگفتند و روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از در بیرون آمد و متعاقب او رعد انصاری هم از آن دردم بیرون نهاد و مهاجر و انصار به کبار او را ناجر گفتند و چون حضرت صلی الله علیه و سلم از او پرسید که این جرأت چرا کردی گفت من افتدا تو کردم حواجه عالم صلی الله علیه و سلم گفت مرا روا بود از در بیرون آمدن که من از حمص یعنی از قریش و تو بیتی گفت ای سید عالمیان اگر تو احمصی من هم احمصم دین من دین تو است و آئین من آئین تو ای الحد آیت آمد که شما این قعده را بر نام نهاده اید این نه مراست ولیکن بر بر کسی است یا خداوند بر کسی است که از حشم خدا برهیزد و با آن اعمال زمان جاهلیت برهیز کند و در آید بخانه در حال احرام و غیره از درهای آن و ترسید از خدای و یاس اوامر و نواهی او بدادند تا مگر شما رستگار شوید . (۱۸۹) و بکشید و کارزار کنید در راه خدای آنرا که شما را از حد درمگذرید یعنی اشد امان کنید

- (۱) مدینه مدینه که حاکم و کمال و برادر اهل مدینه یعنی شهرستانی
(۲) و مدینه مدینه که مدینه مدینه و غرض از اهل و بر مردن
شهر مدینه است
(۳) حمص جمع حمصی است که در مدینه و یمن و نوا
در مدینه و یمن و نوا در مدینه و یمن و نوا در مدینه و یمن و نوا

بدرستی که خدای دوست نمیدارد ستمکاران را . در آن سال که حضرت صلی الله علیه و سلم با جمعی صحابه رضوان الله عنهم به نیت عمره بمکه میرفتند صفهای عرب و مشرکان بی ادب ایشانرا از دخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مؤمنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را حالی کنند تا ایشان فراغت مراسم طاعت قیام توانند نمود . سال دیگر که به نیت عمره اضا بیرون میرفتند صحابه را قملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد در گذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر حرام و مکه حرام چگونه بود ؟ آیت سابق فرود آمده که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود : (۱۹۰) و بکشید مقاتلان خود را هر جا که یابید ایشان را در حل و حرم و بیرون کنید ایشانرا از حرم از آن جا که شما را بیرون کرده اند یعنی از مکه و شرک آوردن ایشان سخت تر است در ایستند بگم از کشتن شما ایشان را در حرم و مقاتله بکشید تا کالران بزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است و وقتیکه ایشان کارزار کنند با شما در حرم و خود هتک حرمت کنند پس اگر ایشان ابتدا قتل شما کنند پس بکشید ایشانرا و تا که مداومد که ایشان حرمت حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده اند همچنین است باداش کفار ستمکار . (۱۹۱) پس اگر از شرک باز ایستند پس بدرستی که خدای آمرزنده است گنناهی را که در زمان کفر مرتکب شده اند و هر آنست که برکت اسلام ایشان را بدار السلام میرساند . (۱۹۲) و با مشرکان قتال کنید تا آن غایت که دین رسد پس از شرک اثر نماند و باعث پرستش و طاعت مر خدا بپرسا اگر مشرکان باز ایستند از کفر پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن مگر بر ستمکاران . (۱۹۳) ماه حرام یعنی ذی القعدة این سال که بعمره فضا بیروید بماء حرام یعنی ذی القعدة ماضی که شما را منع کردند یعنی آنستکه اگر جنگ کنید مقررید که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما نیز در این ماه حرام اگر قتال کنید مروض آن دمار از ایشان بر آرید و حرمتها را مساوات است یعنی

در این آیت حق تعالی میفرماید که هر که متمتع باشد پس بر او است آنچه
میسر شود از قربانی ارکاو و یا کوسفند یا شتر شکرانه آن که توفیق
دهد در جمع میان دو عبادت پس هر که نباید قربانی یعنی بر آن قادر
نمود پس حکم روزه داشتن سه روز است پیوسته و یا گسته یعنی در ایام
حج و روزه داشتن هفت روز دیگر چون باز گردید بوطن خود این
ایام یعنی سه وقت ده عدد تمام است (این قید برای تاکید است و زیادت
حکم تمام آن) این حکم هدی یا صیام یا تمتع و قرآن هر کسی راست
که نباشد اهل اوبعی نباشد ساکن مکه و مجاور مسجد حرام یعنی
آبادی باشد نه مکی چه آدیان در شهر حج بهر دو عبادت متمتع می
توانند شد و اهل حرم در غیر از منته حج بعمره احرام میتوانند گرفت
پس ایشانرا قرآن و تمتع باشد و این قول ابا حنیفه است و شریعت
از خدای و بر آنچه در باب حج صادر شده محافظت نمایند و ندانند
آنکه خدای سخت عقوبت است بر کسیکه حفظ امر و نهی میکند .
(۱۹۶) زمان حج ماههای مشهور و معروفند یعنی ذوال و ذی القعدة و
روز از ذی الحجه و شب نحر تا صبح به مذهب امام شافعی رحمه الله
و امام اعظم رحمه الله روز نحر را در شمار آورده پس هر که
رض کرد اند در حدود در این ماهها حج را به تلبیه و ساقی هدی بذهب
حنفی و نیت احرام بقول شافعی (فلان) نفی است بمعنی نهی یعنی
باید که از جماع و ملاعبت بانسوان پرهیز کند یا کلام میبوده نکوید
و از حد شرع درنگدزد و ارتکاب محظورات نکند و باید که جدال
و جنگ نکند با حادمان و رفیقان خصوصت نورزد در ایام حج (قریش
نایکدیگر مجادله مینمودند در منا و هریک میگفتند حج من تمامتر است
این حکم فرود آمد که جدال نکنید) و آنچه میکنید از نیکوئی
مبداد آرا خدای و توشه مرغیرید . قومی از قبیله بنی زاد و
را حله قصد حج کردند و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قبیله
چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بردل مردم گران
نباشد پس بهترین توشها پرهیز کردن است از طمع و ترك تشویش دادن
مردم و سؤال کردن از ایشان و نرد عرفا در این آیت اشارتی بنزود

سفر آخرت هست و بهترین زادی در آنرا پرهیز کاری است امام
قشیری (۱) رحمه الله فرمود که تقوای عوام دور شدن است از لوث
گناه و تقوای حواس اجتناب بستر از مشاهده ماسوی الله و حقیقت آنست
که می توشه در راه عشق بر توان برد و می زاد شوق مرحله محبت
طی توان کرد

بیت

زاد راه عاشقان در داست و روی زرد و آم

راه از اینگونه است بسم الله که دارد عزم راه
و شریعت ازین ایخداوندان عقل . (۱۹۷) نیست بر شما گماهی
در آنکه طلب کنید در موسم حج روزی از پروردگار خود

(۱) عبد الکرم بن هوا زن بن عبد الملک بن طلحة بن محمد بن
ابوالقاسم قشیری مضم ف و فتح شین و سکون یاء بعده راء نسبت سوی قبایله
بزرگی است . ولادت استاد ابوالقاسم قشیری در ماه ربیع الاول سال
۳۷۶ و وفاتش صبح روز یکشنبه ۱۶ ربیع الآخر ۴۶۵ هجری . خطیب
صاحب تاریخ بغداد کدارش و شخصیت قشیری را مشروحاً بیان نموده
همچنین باحرزی در درمیه الفصیح قشیری را نام برده است و شرح زندگی
اورا نگاشته است . ابن حلیکان قشیری را فقیه و محدث و مفسر و اصولی و
ادیب و شاعر و مؤلف و عارف معرفی مینماید و او را جامع ابن شریعت
و حقیقت مبداد مؤلفات قشیری عبارتست از :

تفسیر کبیر که بیش از ۱۰۰۰ تصنیف نموده است و او را
تیسر فی علم التفسیر نام نهاده است دیگر رساله قشیری در تصوف و عرفان
که در مصر چاپ شده است (چاپخانه التقدم لطامیه) . شرح حال قشیری را
ابن حلیکان در کتاب خود (ص ۲۲۴) چاپ ایران) مبسوطاً ذکر کرده و نیز در
روضات الجنات ص ۴۴۴ شرح حال استاد ابوالقاسم قشیری نوشته شده است
معاصرین قشیری عبارتند از شیخ ابوسعید ابی الخیر و شیخ
ابوالحسن خرفانی و شیخ ابوالقاسم گرکانی و شیخ ابوعلی ذرمدی .
استاد ابوالقاسم پسری داشته نام عبد الرحیم قشیری و او واعظ نظامیه
بغداد بوده است .

واسطه تجارات . جمعی از عرب تاجران را که حج آمدندی میگفتند داج لاحاج یعنی این آمده است بمحاصل حق سبحانه فرمود که سودا و معامله ایشانرا از پیش حج می بهره نمیسازد بشرط آنکه مقصد اصلی وکلی حج باشد پس چون برگردید از موضعی که آرا عرفات گویند بجهت آنکه حوا و آدم آنجا بحل همبکر متمسک شدند یاد کنید حدایرا تهلیل و تلبیه نزدیک مشعر حرام و آن موضعی است معین میان عرفات و منا که آرا مزدلفه گویند و یاد کنید او را در این مکان یاد کردنی بیکوهم چنانکه شمارا راه نمود بمناسک حج و بدرستی که بودید شما پیش از هدایت حق یلیل از امت هادی مطابق که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از جبهه راه نیامتنکان . (۱۹۸) پس باز گردید خطب به قریش و حامای ایشان است که همه عرب را وقوف عرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدند و بر اینصورت ترفیع کردند مرحاق (۱) و امت داشتندی از بسوات موقت و در افاضت نیز راه دیگر در کشتندی حق سبحانه فرمود که باز میگردند همه مردمان یعنی از عرفات نه از مزدلفه و طب آمرزش که یک حدی متحقق که حدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را مهربانست بر آنکه حج بگذارد . (۱۹۹) و چون حج بگذارید و بجا آورید کارهای حج و لوازم آنرا پس یاد کنید و تلبیه گویند حدایرا همچون یاد کردن شما بدران خود را . رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک در پیش حرم پیامین مسجد منا وجیل الرحمن بایستادندی و بر سمت نسب و شهرت حسب آنها واجداد و فاخته کردند حکم شد که چنانچه بدران را یاد میکنید حدایرا کنید بلکه فراوان تر و بزرگتر از آن زیرا که او بدران شمارا بدان منافع و مراتب اختصاص داده بود پس از مردمان کسی هست که بگوید ای پروردگار ما بده مارا دردنیای فلان چیر و فلان چیر یعنی متاع مختصر دنیا میطلبند و نیست خواهند دیار را در آنسرای مسیری و بهره اگر داعی کافراست از نعمت آن سرای می نصیب افتاده و اگر مؤمن است چون دیگر مؤمنان بهره ندارد . (۲۰۰) و از مردمان

(۱) سجد خطی مروی حدای کامه حق سبحان و تعالی است

کسی باشد مسککه گوید ای پروردگار ما عطا کن مارا در این سرای که در حق طاعت و در آنسرای نیکوئی یعنی تحقیق است و گفته اند حسنة این جهان طاعت است و از آنسرای شفاعت است و بکاهندار مارا از عذاب آتش دوزخ امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده حسنة این جهان زنی صالحه است و حسنة آن عالم حوری پسندیده و عذاب النار زن ناشایسته زشت حوری سحت کوی مشوی

زن بد در سرای مرد نکو هم در این عالم است دوزخ او
زینهار از فرین بد زینهار و فیما بینما عذاب النار
(۲۰۱) آن گروه که بچیر دنیا و آخرت طلبند مرایشان را بهره است از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند و حدای زود شماراست بمقدار لحظه شمار همه حلالی کند (۲۰۲) و یاد کنید حدایرا یعنی تکبیر بگویند در روزهای شمرده که ایام تشریق است و آن سه روز شد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله بعد از نماز صبح عروه عصر روز عید و بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق در عقب بیست و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رحمت الله در این مسئله موافق صاحبین است پس هر که شتاب کند و از نماز برود در این روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه پس بر او عتق است و بیست و سه روز در جاهلیت متمسک را آثم می گفتند و حج می نمودند و حج می نمود که در تمجیل رخصت است و هیچ که می بود و هر که حج کند و سه شب در منا باشد پس بر او هیچ خرجی نیست و بویل نیستند هر کسی را که بهره یزد و بعد از ادای حج تا آخر عمر نقوی را شمار خود سازد و ترسید از خدای در رفیع عمر و بداند اینکه شما سوی خدای تعالی محشور خواهید شد و بمجارات و مکانات خود خواهید رسید . (۲۰۳) و از مردمان هست آنکس که خوش آید ترا و در شکست اندازد و سخن گفتن او و آن اخمیس نفی بود که بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد و مرد شبرین سخن و نیکو صورت بود حضرت را طراوت روی و خلوت گهت و گوی او خوش آمده مضمون کلماتش این بود که آمده ام تاحلفه بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیه خدمت سید انام صلوات الله علیه مردوش مطاوعت

انکنم و این سخنان را بسوگند مؤکد ساخته خدا را بگوای آورد و چون بازگشت و از عمارات مدینه درگذشته زراعت قومی را به آتش سوخت و چهارپایان مسلمانان را بشمشیر بی کرد حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که کسی از مردمان اگر هست که ترا در عجب می انگذد سخنی که او میگوید در مصالح زندگای دنیا و مگوای می آورد خدا را در آن چیزیکه در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکی است و حل آنکه اوستیزنده ترین دشمن است . (۲۰۴) و چون برگردد از حضرت تو برود و بشناید در زمین مدینه فساد و تباهی کند در آن و نابود گرداند کشته زار را سوختن و هلاک کند چهارپایان را و خدای نمی پسندد معصیت و نپای کار را (۲۰۵) و چون گویند مر این منافق را (اخنس بن شریق ثقیفی) ترس از خدای تعالی بگیرد او را حمیت جاهلیت بازتاب گناه پس پسندیده است مرا و را دوزخ و آن نام آتشی است که دوزخیان را بدان عذاب کند یا جهنم بعد الفمر است در دوزخ و بد فرائی است آتش . (۲۰۶) و از مردمان هست کسی که میفروشد نفس خود را یعنی جان بدل میکند بطلب خوشنودی خدای و آن زیرین عوام بود و عقدا دین اسود رضی الله عنهما که از مکه مدینه رفتند و حبیب رضی الله عنه را که در حاکم رجیع گرفتار شده بوده بدست مکیان افتاده بردار کشیده بودند از حضرت مولانا محیی الدین عربی در ذیل آیه شریفه «و اذا تولى سعى في الارض ليفسد فيها ويهلك الحرث والنسل والله لا يحب الفساد» دو بیت نازی شاهد آورده که بهقیده بسیار خوب شعر توانسته است حقیقتی را بزبان شعری بیان کند و لذا آن دوبیت را از تفسیر محیی الدین القناس نموده در پائین این صفحه نقل مینمائیم :

نعمی الاله وانت تظلم حده	هذا قبيح يلفعل بدیع
لو كان حبك صادقاً لأممته	ان المحب لمن يحب مطيع
تو نافرمانی بزدان کفی آنک	گمان داری که او را دوستداری
نمیدانی که عشق بهره مشوق	چشم و دل نماید چو شاری
	«جلالی»

از دار فروگرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قومی از عجب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان حبیب را از اسب فروگرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و ببلع الارض ملقب شد و آن دومرد مردانه با هفتاد تن داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب ایشان صرفه ندیده بازگشتند و گویند که این آیت در شان حبیب و قومی رضی الله عنه است که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا تجارت هجرت به مدینه یافت و رضای خدای و خوشنودی پیغمبر صلی الله علیه و سلم را سال دنیا بخیرید فرد

بزر و صلش از میتوانی بخر که وصلش عزیز است و زهر هیچ نیست و گفته اند که (این آیت) در حق امیرالمومنین علی رضی الله عنه است که در شب شار بر فراش سپید مخمار تکیه گرفت و جان را فدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرد و خدای مهر داشت به شدکان خود که در طلب رضای او جان فدا میکنند . (۲۰۷) ای کسانی که این آورده اید ظاهر در آئید در اسلام همه بیکبار با مؤمنان را میگوید مر اسلام ثبت بشید و گفته اند که این سلام و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرایع تورات را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت (۱) و شیر شتر قبول نمیکردند حق سبحانه و تعالی فرمود که بیکبارگی با اسلام در آئید و پیروی مکیند کامهای شیطان را یعنی از وسواس خود خاطر شمارا متزلزل مپسازد . (۲۰۸) پس اگر بفرید شما از جاده شرع و احکام دین و قرآن از پس آنکه آمد بشما احکام حلال و حرام پس بدایید که خدای غالب است و قدر بر علویت مخالفان دین محکم کار است انقذم نکشد الا بحق . (۲۰۹) آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند اینان که بکای در دائر اسلام داخل میشوند مگر آنکه بیاید بدیشان خدای یعنی عذاب خدای در سایهها از امر شنید رفیق

(۱) نسخه خطی معقول و منقول بلفظ بجای کلمه «گوشت»

چنانچه اوم شعيب عليه السلام در يوم الظاهر بود و بايد مرشكان كه موكل اند بر عذاب و كذا رده شود كار يعني جزاي هر كس براو رسد و سوي حدياي يعني بجزاي او سر كردايدم شود كارها با آنكه او امر و واحكام سلاطين و احكام كه امروز بر رعاياء ميكنند روز قيامت باطل شود امروز فرمان جز حق را نبود **والا امر يومئذ لا** (۱). (۲۱۰) پيرس خطاب با حضرت است با هر كرا صلاحيت خطاب باشد ميگويد پيرس يهود مدینه را يا مؤمنان بني اسرائيل را كه ما چند داده ايم بدران ايشانرا از نساهاي روشن و پيغامهاي نيكو در شن محمد صلي الله عليه وسلم يا معجزات هويدا چون عصا ويد بضا ومن وساوي (۲) و امثل آن و هر كه تبديل دهد از يهود و نكر داند نعمت خدا برا كه صفت پيغمبر است

۱- قرآن كريم سوره ۸۲ آيه ۱۹۹

۲ - من وساوي و مانند غدائي بوده است از قبيل مرغ بريان شده كه براي قوم موسي و آنكه براي قوم عيسي از آسمان بارل مي شد و چون گستاخي و كفران نعمت نمودند آن غدای آسماني ديگر در برسيد . حضرت مولانا جلال الدين رومي در دفتر اول مشوي بيان نكته اشاره نموده است در جائي كه مي فرمايد :

از خدا خواهيم توفيق ادب	مي ادب محروم ماند اراطاف رب
مي ادب تنها به خود را داشت بد	با آنكه آتش در همه آتق زد
مانده از آسمان در ميرسد	مي شراء و بيع بي و گشت و شنيد
(الف) در ميان قوم موسي چند كس	مي ادب كه نند كو سبزو عدس
مقطوع شد مانده از آسمان	ماند رنج زرين و زيل و داسمان
باز عيسي چون شفاعت كرد حق	خوان فرستاد و غنيمت بر طيق
(ب) مانده از آسمان شد عثمه	چونكه گشت انزل عابثا مانده
باز گستاخ ادب بنگداشتند	چون گدايان زله ها مرداشتند

من و ساوي را سمان شد مقطوع
الف - اشاره به آيه شريفه ۶۱ از سوره ...
ب - اشاره به آيه شريفه ۱۱۴ از سوره ...

فيس آنكه آمده است بدو در تورات پس بدرستي كه حدياي سخت عفو است براو در دنيا بقتل و جلای وطن و در آخرت بعذاب مي رسد . (۲۱۱) آراسته گردانيدم شد براي ناسپاسان و پوشندگان حق زندگاني دنيا را تانسان فرشته ميشوند و فرور ميگردند و سحریت ميكنند و افسوس ميگيرند از آنكه ايمان آورده اند . اغنياي قریش بر فقرای صحابه چون بلال و عمار و امثل ايشان رضی الله عنهم ميخنديدند و مي گفتند محمد صلي الله عليه وسلم را نگرید كه ميگويد با اين گدايان كارجاهان راست ميكنيم و اساس عظمت اشراف عرب و قبی رستم و عدوات ايشانرا درهم ميشكنم و اگر كاروي حق و دي دوستي كه اعراب و امثال قبایل تبع وي بودند حق نمي فرمود كه : و آنكه پرهيز كاري كردند يعني اين درويشان و گدايان رستم ايشانند يعني بالای افسوس كشدگان در روز قيامت يعني مؤمنان در درجت اعلى عليين باشند از فردوس برين و كفاران در درك اسفل سالفين و سجين و حدياي روزي ميدهد هر كرا خواهد بي اندازه . (۲۱۲) بودند آدميان بني آدم عليه السلام و اولاد او گروه يكانه بركت مات . و از آن مختلف شدند پس ارايكيت حدياي پيغمبران را يعني شيت و ادريس عليهما السلام و ابراهيم و ايشان مژده دهندگان اهل شعت را بتواب و عيم كشدگان ارباب معصيت را عتاب و كويند در زماني كه روح عليه السلام مبعوث شد همه عالم بر ملت كمر بودند و در وقت رسالت ارايك عليه السلام نيز همين واقع بود حق سبحانه و تعالی پيغمبران را فرستاد و منزل گردايد ايشان كتابها (۱) كه احكام شرع ايشان در آن بين بود راستي و درستي تا حكم كند هر پيغمبري ميان مردمان در آن چيري كه اختلاف كردند در آن و اختلاف نكردند در حق ياد و كتاب ياد و امر دين مگر آنكه كتاب بديشان داده بودند از يهود و نصاري كه

(۱) و انزل معهم الكتاب ، در اینجا اراده شده است چنين كتاب نه آنكه نازل شده باشد براي تمام پيغمبران كتب خاصي زيرا شتر آنها تابع احكام و شرايع پيغمبر قبلي خود بوده اند و با خوبش كتاب تازه و احكام جديدی نبوده بودند .
« جلالی »

ایشان تبدیل و تحریف میکردند از پس آنکه آمد بدیشان معجزه‌های روشن و حجت‌های هویدا و اختلاف ایشان نه از روی تدبیر بود بلکه از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری پس راه نمود خدای آنانرا که ایمان آورده اند بر آنچه‌تریکه اختلاف کردند در آن از حق (من الحق) بیک مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مؤمنان را بحق مختلف فیه راه نمود بعام و ارادت و امر خود (این اختلاف در امر فیه بود که معنی روی بشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمونی کرد مؤمنان را یکباره که وسطه است بامخالف در افضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که داخلترین روزهاست راه نمود و خدای راه بنماید هر کرا میخواهد بسوی راه راست که آن راه انبیاء و اولیا است. (۲۱۳) آیا می‌بندارید ای مهاجران که ترك خسان گرفته اید و در محنت و فتنه و کثرت و غربت گرفتارید آنکه بهشت در آید و نیامد بشما مانند محنت آنانکه گذشته اند پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقین و متابعان ایشان (محصل آیت آنستکه می‌بندارید که رایگان بهشت روید و شما نرسیده آنچه دوستان خدا پیش از این کشیده اند)

بدیشان رسید سختی و آگامی و درویشی و بیماری و شکستگی و گرسنگی. نقل است که میان مکه و طائف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیاء است و نکته ماووذی نبی مثل ماووذیت (۱) مؤید این قول است

مشوی

(۲) زان بلاها کایا برداشتند سر بچرخ هفتمی افراشتند
هر که در راه محبت بیشتر بر دل او بار محنت بیشتر

۱ - مفهوم خبر نبوی این است که هیچ پیغامبری باندازه من رنج و آزار واذیت ندیده است

۲ - کلام هفتمی صحیحش هفتمین است ولی در دو نسخه خطی و چاپی هفتمی ضبط شده است

پس انبیا علیهم السلام و مؤمنان بمحنت گذرا بیده و از پس مرا نگینته شدند از بسیاری از بلاها که بدیشان میرسید تا آنکه گفت ممبر ایشان و گفتند آنکه ایمان آورده بودند با آن پیغمبران یعنی گفتند باتفاق او کی باشد باری دادن خدای مارا و ظفر یافتن ما بر خصمان [التماس صبرت تعجیل میکردند نه آنکه در سبیل شك فرمودند] حق سبحانه بر سؤال ایشان پیغام داد بدانید که باری دادن خدای مؤمنان را نزدیک است. (۲۱۴) میپرسند چه چیز بده کنند. سؤال کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مردی بزرگ و توانگر بود از حضرت صلی الله علیه و سلم پرسید که مالی چند دارم چه بده کنم حق تعالی فرمود که بگوی ای محمد آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمائید از مال پس برای مادر و پدر و اولاد (سؤال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که محل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است) و خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن سله رحم است و بی پدران خرد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات و درویشان که چاره معیشت خود ندارند و راه گذریان و همسایان و آنچه بکسید از نیکوئی هر کس که باشد [۱] پس بدرستی که خدای بان چیز داناست و بر آن جزا خواهد داد. (۲۱۵) نوشته شد بر شما کارزار کردن بادشمنان دین (و نرد محققان قتل بر نفس و شیطان است که عظیمترین دشمنان ایشانند و این قاتل را شما سخت مکروه میدانید چرا که نفس را خوردنی و خوش حوایه و ولوس احلی پوشیدنی خوش و میماید و نخواهد که

۱ - وما تفلوا من خبر: حضرت مولانا چنین تفسیر کرده است که نیکوئی کردن و بخشش و دستگیری نمودن هر کس که باشد خوب است اعم از اینکه موحد باشد یا مشرک، مسلمان باشد یا غیر مسلمان و از این جا هویدا و روشن میگردد که دین مبین اسلام بنوع بشر نظر رافت و رحمت داشته است و برخلاف سایر ادیان بغیر از پیروان خودی دستگیری و نیکوئی کردنرا بسیار خوب میداند و خداوند جزای نیکوئی را خود تمهد و قبول مفرماید.

در گذشته روی به بندگی آورد و خود را یکی از بندگان حق شمارد پس خلاف نفس مرشما مکروه است و حال آنکه خلاف نفس مرشما بهتر است از عبادت صد سال (۱) و آن قتل مکروه است مرطیع شما را و شایق است بر نفس شما و این گمراهیت نه فرمان خدا بر او بلکه مقتضای طبع بشری آن است که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشد و شاید که شما مکروه دارید چیز را بفرت طبیعت خود و حال آنکه آن چیز نیکوئی باشد شمارا چون غزو که مکروه شمردید و بیکوئی شما در آن است هم بحسب دنیا از طفر و غیبت و لهر اعدا و اعزاز دین و هم بجهت آخرت از رتبه شهادت و نعیم مخد و درجات پس باید شاد آنکه دوست دارید چیز را از روی کثرت طبع که آن مخلف است از جهاد و آن بدی باشد مرشما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرای بحرمان از ثواب غزو و بعد از درجه شهادت و خدای میداند مصلحت شما و شما آنرا نمیدانید (۲۱۶) می پرسند ترا از ماه حرام یعنی از قتل در او ، حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در سال دوم از هجرت عبدالرحمن بن حجاج را با جمعی از صحابه بطن نجا فرستد و میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند قتل افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان درآمد نمیدانستند که آنروز سلخ جمادی الآخر بوده یا غره رجب بعد از آنکه این حجر کاروان آشیل طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتل در ماه حرام سؤال کردند جواب آمد بگو ای

(۱) نسخه خطی دبیرستان مروی عبد رانی را که در قوسین قرار

داده ام ندارد .

محبوب الدین عربی در تفسیر آیه شریفه « کتب علیکم القتال

» یعنی دارد و میفرماید کشتن نفس برای هر کس کار آسانی

نیست و هر کس آنرا بکشد ...

است از ...

...

محمد که جنگ در ماه حرام کار بزرگ است هنوز در آن وقت قتل در ماه حرام حرام و ده و حرمت آن به آیت السیف منوح گشت و اگر چه این قتل بزرگ بوده اما آنچه کاران میکنند از بیراهی و بازداشتن مردمان را از راه خدای که ایمان است و ما گرویدن بخدای و کفر بمسجد حرام بمانع مردم از طواف آن و نماز در آن و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم از مسجد بلکه از مکه که بمسجد مشتمل است بزرگتر است نزدیک خدای از قتل و عقوبت آن بیشتر و شرک بخدای بزرگتر است از قتل حضرمی و همیشه ما عند مشرکان که بتعصب و عناد با شما ای مؤمنان جنگ کشد تا شمارا بکشد گردانند از دین شما که اسلام است اگر توانند و در شوند و هر که برگردد از شما از دین خود و مرتد شود پس میبرد و حال آنکه کافر باشد یعنی برودت نماید تا مردن پس آن گروه مرتدان باطل باشد عمامی ایشان در این سرای که ایشانرا امان نماید و استحقاق مال و زوجه و سرات از ایشان ملبوب گردد و در آن سرا که مستحق ثواب نمایند و آن گروه ملازمان دوزخند ایشان در آن آتش جاوید اند (۲۱۷) بدستی که آنکه گرویده اند بخدا و رسول و آنها که بدوود کرده اند اوطان خود را و جهاد کرده اند در راه خدا یعنی عبداللّه بن حجاج و یاران او آن گروه امید میدارند رحمت خدا بر او و خدای آمرزنده مؤمنان و مجاهدان است ، برایشان مهری است (۲۱۸) می پرسند ترا ای محمد از تناول خمر و مباحث قمار جمعی از اکابر صحابه رضی الله عنهم چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهم به آن حضرت گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زائل کننده عقل است و در قمار که سبب سلب مال است و در آن زمان حمر حلال بود حق سبحانه فرمود بگو در این هر دو (قمار و خمر) گناه بزرگ است و منافعه آنها است بر مردمان را و ممانع حمر پابندی باشد چون اشتغال حرارت غریزی و هضم طعام

ناخفی چون تواضع متکبران و سخاوت مسکین (۱) و جرئت بدلان و بیامالی چون سود فراوان در بیع و شرای آن و فواید مبسر توسعه داده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند و در حقایق سلمی (۲) آورده که اثم کبیر است در شل بدانها و منافع للناس در ترك آنها و گناه حمر و قمار نزد گتر است از تنع آنها و میرسد ترای محمد که چه چیز مکه کنند عمرو بن جموح رضی الله عنه ثبوت اول سؤال کرد و جواب در تمیز مصارف نازل شد دیگر ماره گفت یا رسول الله داستم که صدقه مکه میداد اما نمیدادم چه دهم جواب آمد که اگر آنچه داخل تر آمد از نفقه خود و عیال و نرد بعضی از علماء حکم این آیت به آیت زکوة منسوخ است همچنان که احکام افق بیان کرد بیان میکند و روشن میگردد اند خدای بر شما نشانهای مهربانی خویش باشد که شما تفکر کنید (۲۱۹) در کار این سرای و آن سرای یعنی دل بردنیا منهدم و آخرت را بهیج روی از دست مدهید سلمی و حمة الله علیه فرموده که تفکر در آخرت آن است که بداند که این فاطمان راهند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدنیا حرام علی اهل الاخرة و الاخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله (۳)

ست

دینی و عقبی حجاب عاشق است میل ایشان کی ز عاشق لائی است

(۱) چون حمامه بایشجار رسید که سخن خداوند در نهی از بازی قمار و شرب شراب (وهر مسکر دیگر) است بخاطر آمد آیات دبل که حکیم عرفانی حقیقی و پیشوی اهل طریقت یعنی سنائی غزنوی و حمة الله علیه در مذمت شرابخواری سروده است و آن آیات این است : نکند دانا مستی نخورد عقل می برد مرد حردمند سوی پستی بی چه حوری چیری گز خوردن آن چیز ترا نی چنان سرو نماید بطرس و چونی کر کی بخشش گویند که می کرده نه او و رکشی عریده گویند که او کرده نمی (۲) در نسخه خطی بجای سلمی بلفظ سلمی نوشته شده است .

(در ذیل ص ۷۷ از حقایق مذمورده شده است)

(۳) نسخه خطی مد از فاطمان راهند و هما حرامان علی اهل الله نوشته است

و میرسد ترای محمد از کیفیت معیشت با یتیمان - در احباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بابت ولا تقربوا مال الیتیم (۱) نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند و در آن معاملات تصرف مینمودند جهت برائت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات ایشان بکسر شوند صورت حال مرض سید کاینات صلی الله علیه و سلم رسانیدند و حق سبحانه فرمود مگر اصلاح آوردن حل و محافظت کردن مال ایشان بهتر است از تحنب از ایشان . آورده اند که جمعی طعام ایشان جدا یختندی و از جلوس مر فراض ایشان احتراز نمودندی و هیچ نوع راه مخالطت با ایشان نگشودندی حق تعالی فرمود و اگر با ایشان در آمیزید و طعام خود را با طعام ایشان مخلوط کنید پس ایشان برادران شما اند در دین و خدای میداند تمام کنند مال ایشانرا از اصلاح دهند کار ایشان و اگر خواستی خدای هر آینه شما را در رنج افکند و کار بر شما تنگ گزینی بآنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی بدرستی که خدای غالب و قادر است براغبات دانست در آنچه کرد از ترك اعتنا - (۲۲۰) و زنی میخواهد زبان مشرك را تا وقتی که ایمان آرند رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان در مانده را که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آورد مرثد چون بمکه رسید زنی مشركه عقی نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم رازی داشته بودند نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک داد مرثد اما نمود و گفت اسلام میان ما و تو حائل شده و مواصلت بر وجه (۲) زنا محال است عقی گفت پس مرا زنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف است باجزت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض آنحضرت رسانید و حکم الهی شد که مشرکانرا تا ایمان نیارند در دایره ازدواج داخل نسازید و هم در این اوقات عبدالله بن رواحه رضی الله عنه کنیزك خود را بجهت نشوز طایفه بر روی زده بود و او داد حواصان محضرت نبوت پناه صلی الله علیه و سلم رفته

(۱) قرآن کریم سوره ۱۷۹ آیه ۱۵۲ و ۲۴

(۲) در نسخه دبیرستان مروی بجای زنا « زنان » نوشته است

آنحضرت طریق تاطب از عبدالله ترف حال کنیزك فرمود عبدالله
 گفت نماز میگذارد و هم روزه میدارد و خدا و رسول را تصدیق
 میکنند اما ستیزیده و فرمان نه برانده است حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 فرمود پس او مؤمنه باشد سوی نكولنی كن عبدالله او را آزاد کرد
 و زنی بخواست جمعی زبان سخن گشادند که این رواجه كنیزك پیام
 خود را نكاح کرد و حال آنکه فلاح زن مشرکه را که با مال
 و جمل بود بدو میدادند آیت آمد که وهر آینه كنیزك مؤمنه بهتراست از
 زن آزاد مشرکه و اگر چه شمارا در شكاف اندازد آن مشرك
 بواسطه دل و جمال و ندهید زبان مؤمنه را مردان مشرك تا وقتیکه
 اسن آورند و هر آینه که شده مؤمن بهتراست از مرد آزاد مشرك
 اگر چه شمارا در شكاف اندازد آن مشرك بواسطه صورت و ثروت
 آن مشركین و مشركان میخوانند سوی آتش حتی مکه را که از تركاب
 آن مسب رسیدن است بدورج و حدای تعالی میخواند بر لبه رسول
 یا اولیای حدای تعالی میخوانند سوی بهشت و برزش تعالی عماهانی
 که بدان آمرزیده شوند و در بهشت رسند بقض و اراده او و هویدا
 میکنند احکام خود را از حلال و حرام برای مردمان شایسته ایشان
 میفرستند (۲۲۱) و می پرسند ترا ای محمد علیه الصلوة والسلام
 از حیض رفتن و بهود در حال حیض سوان خود را از پیش و اجرت
 کردندی و چشمه بر روی ایشان نینداحنی و خوردن طعمام او گرس
 کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بر عکس این در آن حال

د ولا تنكحوا المشركات حتی یؤمنن بعضی از
 مفسرین گفته اند که این آیه نسخ شده است بآیه شریفه «الیوم احل
 لكم لطیبات والمحصنات من الدین اوتوا الكتاب
 (سورة المائدة - آیه ۵) و برخی معتقدند که نسخ شده باصناف
 آن نسخ گردیده است و آیه ولا تمسكوا به الصلوات (سورة منجده
 ۱۰) مؤید گفتار کسانی است که آیه ولا تنكحوا نسخ نگردیده است
 باید دانست که آخرین آیه که در

آن آیه است که نصرت است چنانچه که
 هر چه است که در این آیه است

با ایشان مکالمه و مواکه می نمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت میافزودند
 ثابت بن الدحداح (۱) رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما یزین خود
 چه سلوك كنیم آیت آمد که یگو ای محمد صلی الله علیه و سلم که
 حیض مگروهی است که نفس آدمی را از آن نفرت باشد پس دور
 باشید و بیك سو روید از زبان در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال
 کنید از محالمت و پس نه آنکه ترك محالمت و مکالمت نماید
 پس بجهت تا کید میگوید : و بر دیک مشوبه بدیشان یعنی مباشرت
 نمکند تا وقتیکه غسل میکنند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام
 شافعی است رحمه الله و حشش (۲) یطهرن سکون طم و ضمها خوانده
 یعنی تا وقتیکه پاک شوند یعنی دم منقطع گردد و این قول ابی حنیفه
 است که چون انقطاع دم بعد از گذشتن ایام حیض باشد قبل از
 غسل وطی حلال است پس چون غسل کنند یا پاک شوند پس بیابند
 بدیشان از آنجا که خدا امر کرده است یعنی مانی مقرر که آن فرج
 است لا غیر بدرستی که خدا دوست دارد توبه کنندگان را از مناهی
 و دیگر دوست دارد یا گنیزه کارا (۲۲۲) زبان شما وسیع گشت
 شما اند . یهود میگویند هر که در وقت مباشرت طهر زوجه جانب
 او باشد از زید او احول آید مسلمانی که بدان نوع اقدام نموده بودند
 حکایت حال بچای نبوت عرضه کردند و جواب از حق سبحانه رسید
 که زبان شما محل ذرع و منبت اولادند . پس بیابند بکشت زار خود
 هر گونه که خواهید طریق اقبال و ادبار و استقفا و غیر آن چون مانی
 واحد باشد یعنی مانی موضع حرث بوده محل فرت و فرا پیش دارید
 برای خود یعنی طلب ولد کنید یا از پیش بفرستید نبی حایس را و
 قصد حیثیت نفس کنید از حرام و بفرستید از حدای در محالمت امر
 و مباشرت نهی او بدانید که شمارسند گنایید بدانچه از پیش میفرستید
 یا ملاقات کنید گنایید آن را که میفرستید یعنی در عقبی او را ندیده
 سرخواهید دید یا مراد از ملاقات عرض بندگان است برخدای کما قل :

(۱) ثابت بن اوالدحداح یکی از صحابه حضرت حتمی مرتبت
 ده است

(۲) همین نام یکی از فراء است

و عرضوا علی ربك صفا (۱) و مزدگانی ده مرد مؤمنان را بهشت و رؤیت (۲۲۳) و مگردانید نام حدایرا بهانه و دست آور بر مرسوگندان خود را عبد الله ابن رواحه رضی الله عنه ارشود و خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و بسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که باوی سخن نگوید و در حق وی نیکویی نکند و او را با حصان وی صلح ندهد حق سبحانه آیت فرستد که مگردانید ذکر حدایرا مانع از آنکه نیکویی کنند با آنها و احبا وار آنکه بیرحمیزید از مروت و با یاران مکالت نکنند و از آنکه اصلاح کنید میان مردمان و حدای تعالی شنواست سوگند ، دانا بما فی الغمیر سوگند حورنده عبد الله رواحه رضی الله عنه بعد از استماع این آیت از سر آنچه گفته بود در گذشت و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت آمد ، (۲۲۴) نگردد شمارا خدای یعنی عتب نکند به بیهوده که واقع شود در سوگندهی شما ، لقول بقول امام اعظم رضی الله عنه آنستکه کسی بر چیزی قسم یاد کند مظنه آنکه راست میگوید و حلاف آن طاهر شود و امام شافعی رحمه الله لقول آرا داند که بی اختیار خود زبان کسی گذرد تمجیل یا بطریق عادت که لا والله و لا والله و ویرا در آن آمد و سوگند نباشد و بر هر تقدیر در یمن لقول کفارت نیست و خدای بر آن مؤاخذه میکند ولیکن مؤاخذه میکند شما را با آنچه عزم کند دلای شما و بسد سوگند حورید و حاث شوید و آنرا کفارت باید داد (و میان کفارت در سوره مائده بیاید) و خدای آمرزنده است بنده را که به یمن لقول گیرد ، بردبار است در سوگند عمد نیز مقبوت تمجیل نماید ، (۲۲۵) مر آنرا که سوگند خوردند از زبان خود دور شدن و باز استادن را (در جاهلیت چون بر زنی میل نبود و غیرت داشتی که چون او نگذازد دیگری حواحد سوگند خوردی که چند وقت باوی نزدیکی نکند و او را در آمدن مدت بیسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه یوه بودی و به از کد خدای یا سودی خدای تعالی آنرا بیستید و حکم فرمود برای ملاحظه احوال آنان که چنین سوگند خوردند) انتظار بردن چهار ماه است

پس اگر باز آیند یعنی سوگند حورندگان رجوع نمایند سوی زن و مباشرت کنند پس خدای آمرزنده است مرشک کننده سوگند در این صورت ، مهری است که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقدر فرمود ، حکم شرع آنستکه اگر مولی در اتای چهار ماه زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابت است و بر او جز کفارت سوگند نیست و اگر مدت سر آید و بی عذری مقاربت نکند نزد امام اعظم طلاق بین واقع شود و قول شافعی آنستکه زن را رسد مطالبه کردن که باز آی یا طلاق ده و مر حکم شرع باشد که مولی را رجوع یا طلاق فرماید اگر امتناع کند حاکم زن را از او طلاق دهد [۲۲۶] و اگر قصد کنند طلاق را پس خدای شنواست قول مولی را ، دانا است بحرم مولی ، (۲۲۷) و زنان رها کرده بالغه مدحول بها که حائمه باشند انتظار برند نفسهای خود (تاکید است در انتظار) سه قروء و آن بمذهب شافعی و مالک رضی الله طهر است و نزد ابی حنیفه حیض و عید حلاف در معتده طاهر میشود که چون حیض ثلثه شروع کرد عادت منقضی شد بقول آنکه قروء طاهر را کوبند و بقول آنکه حیض را گیرد اقباض عده بعد از انقباض حیض ثلثه است ، و حلال نمائند زنان را آنکه بپوشند آنچه آفریده است خدای در رحمی ایشان از فرزندان و چون کتمان ولد سبب ابطال حق الرجعه است پس از زمان روا بود اگر هستند که ایمان درآید و بخدای و بروز آخر یعنی قیامت ، و شوهران ایشان سراوار ترند رجوع کردن بدیشان در زمان قریص اگر حواحد شوهران بدان رجعت مصالح آوردن کار زنان به ضرر و آزار رسانیدن بدیشان [در ابتداء اسلام زنان طلاق رجعی میدادند و چون بر دیک میشد که عادت سر آید رجعت میکردند و زن را با خود گرفته باز طلاق میدادند و عرض ایشان افساد بود به اصلاح] و زنان راست بر مردان از حقوق مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان هست ، بحومی معیشت و حسن معاشرت حق مرد بر زن آنستکه فرمان او برد و ندوس شوهر نگاه داشته قدم از دایره عفت و صیانت بیرون نهد و حق زن بر مرد آنستکه با او زندگانی

گفتندی مد کردار و دل آزار باد چه کسی که آزار پیشه کند
زود مورطه هلاکت در افتد

بیت

نکو حواء مردم نباشد مدش نورزد کسی مد که نیک اندیش
شر انگیز هم بر سر شرشرد چو کردم که تا خانه کمتر رود
و مرا بگیرد حکمهای حدایرا نفوس یعنی اعراض مکنید از آن
و تهاون مکنید در عمل بدان ، این آیت در شان جماعتی است که
که امر نکاح و طلاق را مست میگردانند و میگردانند داری میگردانند
و یاد کنید نعمتهای حدای را که فایض میگرداند بر شما خصوصا
در باب مناکحات چه در شرایع امم سالفه هیچیک را زیاده از یک زن
در چهاره نکاح روا نبود مگر پیغمبران را و اینجا تا چهار حره
در عقد واحد جایز است و آنرا بعد از طلاق مراجعت جایز نبود
و اینجا روا است و مدام که زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال
نبودی ترویج زن دیگر جزوی و در این شریعت حلال است و دیگر
ذکر کنید آنچیزی را که مر شما فرستاد از قرآن و احکام و
حدود آن ه بند میدهد حدای شما را قرآن و منع میکند از
اضرار و اتخاف جزو و غیر آن ، و پترسید از خدای در مخالفت
احکام و مبادید که حدای بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح روزگار
شما دانا است . (۲۳۱) و چون طلاق دهید زنان را و مرشد بانهای
مدت پس منع مکنید ایشان را و مر مبادید آنکه بفکاح در آیند
شوهران پیشینه خود را (مخاطب دین نهی عموم حقند) یعنی باید که این
عضل مطلق در شما وجود نگیرد . آورده اند که معقل بن یسار خواهر
خود را ه عبد الله بن عاصم داده بود و عبد الله ویرا طلاق داد و
هنوز عدت تمام نشده پشیمان شد و خواست رجوع کند معقل نگذاشت
و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده رجوع
کنی بخدای که او هرگز بتو نیاید و تو بدو نرسی حق سبحانه این
آیت فرستاد که مانع مشوید زنانرا از رجوع بازواج خود چون رضا
دهند میان یکدیگر بفکاح حلال و مهر جایز و قبول حسن معاش ، این نهی
عضل که کردیم بند داده شوید بدو هر که باشد از شما که بوجه

اخلاص بگروید بخدای و بروز رستخیز که واپسین همه روز هاست ،
این بند گرفتن شما با ترك منع و احتراز با سبزه تر هست
مر شما از روی معش چه زوجین مر یکدیگر رادیده و شناخته پس
رجوع ایشان با هم اسب است از نکاح کسی که ندیده و ناداست
باشد و پاکیزه تر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمائند و
خدای میداند که زن و مرد حواهان یکدیگرند و شما نمیدانید ،
(۲۳۲) و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان
و شوهران و طفل شیر حواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد
شده باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که شیر دهند فرزندان
خود را دو سال تمام مر آنکس را که خواهد آنکه تمام کند شیر
دادن فرزندان خود را ، و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند
روزی این شیر دهندگان یعنی حورش ایشان و پوشش ایشان بطریق
انصاف و اعتدال ، تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی مگر
آنها که گنجایش و توانایی آن دارد یا باید که رنج نرساند هیچ
مادری بفرزند شیر حواره خود که او را از خود جدا کند و نه پدر
دهد و یا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را
برضاع اگر اه مکند و اگر قبول کند از کسوت و نفقه باز نگبرد ،
و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر فرزند خود که او را در
وقت شیرجوارگی از مادر بستاند و یا باید که سرور رسانیده نشود بواسطه
فرزند یعنی از او زیاده از حورش و پوشش بطلبند ، و بر وارث
مولود له بود که چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر
رضاً صبی میبرد و وی وارث شود و لازم است باشد آنکه مولود له
بود از نفقه و کسوت و عدم اضرار پس اگر حواهند پدر و مادر
جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از اتمام حولین
از روی خشنودی هر دو یعنی والدین و مشاورت کردن باید دیگر در باب
رضاع و طعام پس هیچ و بالی نیست برایشان از اینجهت و اگر خواهید
ای پدران و کسانی که باسترضاع محتاجند آنکه دایه گیرید بجهت
شیر دادن برای اولاد خود خواه مادر را مانی باشد از شیر دادن و

خواه می پس بر شما هیچ گاه بیست در دایه گرفتن ، چون تسلیم کنید باینکه آنچه اراده کرده اید دادن آرا بدینسان به نیکوئی و خوش خوئی می مضایقه و مبالغه ، و ترسید از جدای در بر گرفتن مرد مزدوران و باینکه آنچه بدیدید از رصاع و فصل و استرماع میثا است (۱۳۳) و آنکه بپیرایه شما و نگذارید زن را بید که زن ایشان انتظار ببرد بقی خود چهار ماه و ده روز مگر آنکه حامله باشند که عدت ایشان بوضع حمل منقضی شود با کثیر که عدت او دوماه و پنجروز بود ، پس چون برسند زن شوهر مرده بپای عدت خویش پس هیچ وزر و واهی بیست بر شما ای امت مسلمان پای ورثه و اولادی ازواج در آنچه زن کنند در نفه ای خویش از شوهر کردن به نیکوئی یعنی بموافقت شرع ، (مراد صیغه ایجاب و قبول است و حضور شهود عدول) جدای به آنچه شما میکید ای مردان و زنان دانست ، ای مطیع چون داستی که کردنرا میدادیم مخور که جزای آن متو رسند وای عصبی چون میداننی که کاه تو میدید ترك معصیت کن تا از عذات مرهید .

رباعی

هر که داست آنکه در همه وقت حق تالی بحل اوداناست (۱)
همه کردار هاش باشد حیر همه گفتار هاش گردد راست
(۲۳۴) و گاهی بیست بر شما ای راغبان نکاح در آنچه تعریفی کنید باینها یعنی نکایت خبر دهید از برای خواستگاری زن مبنده یعنی کلامی گویند با ایشان که موهم باشد بر عبت شما در نکاح ایشان مثلا بر این وجه که توار شوهر در خواهی میداد یا مرا مثل تو زنی میداد ، چون عدت بر آید مرا خبر کن و بد تصریح نکاح احتراز لازم است اما در آن گاهی بیست که سخن بفرمان گویند و باینکه بپوشند در دلای خود ، داست جدای بعلیم بدیم خود آنچه زود شد که شما داد کنید آن زنان را به نیکوئی پس بموافقت شرع بعد از ترویج ولیکن وعده دهید ایشانرا بعملی که آنرا پنهان میکید پس مباشرت مراد آن است که بکثرت مجامعت وعده دهید مگر نه بگوید سخن بگو رمز و اشارت به تصریح در عبارت ، و

نقد میکنید عقد نکاح ایشان را تا برسد کتب یعنی آنچه جدای نوشته و فرس کرده از عدت بدایت خود و مدت او منقضی گردد و بدانید آنکه جدایتی میداد آنچه در دلای شما است از عزم هر کاری که جابر نیست پس ترسید و حذر کنید از عذاب و عقاب او و بدانید آنکه جدای آمرزنده است آرا که ترسید از عقوبت او ، مرد بار است و عذاب تعجیل نکند ، (۲۳۵) گاه و بیل نیست بر شما اگر طلاق دهید زمان خود را مادامی که مس نکرده باشید ایشانرا یعنی لمس واقع نشده باشد ، امام اعظم خلوت صحیحه موجب مس میداند بشرط عدم مانع و امام شافعی مس را کفایت از جماع دانسته لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند ، و باک نیست طلاق دادن زنان مادامی که فرض نکرده باشید و هم نبرده برای ایشان مهر مقرر پس طلاق دهید و بر حور دار سازید یعنی ایشانرا چیزی ندهید ، مردی از اصار زنی خواست و در صلب عقد نام مهر نبود و قبل از دخول طلاق داد این آیت نازل شد و حضرت رسالت فرمود که متعها ولی بقلنسوتك غرض آنستکه متعه باید داد و آن قدر حل طلاق دهنده باید ، بر مرد توانگر بامداری توانایی وی و بر مرد درویش و تنگدست بمقدار دسترس وی این عباس فرمود که اکثر متعه چادر است و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم گفته است و چادری و هم چوری مگر نصف مهر المثل او از این کمتر باشد و اصح آنست که تقدیر متعه مقوس بر ای حاکمه شرع است پس متعه دهید ایشانرا بمثل توانائی متعه دادنی بروجهی که شرعاً و عرفاً شاید (کامه حقا صفت متاع است) یعنی متعه واجب یا مقدر فعل محذوف است بوسی جدای واجب گردانیده متعه را واجب گردانیدنی بر بیکوران (۲۳۶) و اگر طلاق دهید ایشانرا پیش از آنکه مس کنید ایشانرا شهوت و درستی که مقرر کرده باشید برای ایشان مهری پس بر شما است ادای نیمه از آنچه فرض کرده آید (قبل از دخول این آیه کسی که زن را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی براو چیزی لازم نبود بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب آمده که فمتعهوهن و سرهوهن پس بدین آیه حکم این آیه (آیه ۲۳۶) منسوخ شد و نصف مهر لازم نیست) مگر آنکه عذر

کنند آن زمان آنکسی که بدست او است عقد نکاح یعنی ولی، بقول امام شافعی و این وقتی است که زن مکر و نارسیده باشد و او را ولی بود و این حیثه فرمود که مراد از این کس شوهر است که در گذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و بید همین قول است که میگوید: و آنکه در گذارید شما که شوهرانید و تمام مهر بدهید بزرگ است بپرهیزکاری از بیداد و فراموش نکنید بترك مگیرید تفضل را در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بقصد من مجبوس بوده و از وصل من محروم و مأیوس شده و او را بشمار مهر مسمی دلشاد گرداند ورنه بپوشش کند که این مرد بمن نرسید و از مواسلت من بهره مند نکند اولی آنکه او هیچ نگیرم، بدرستی که بدانچه میسکند از جور و فضل بنا هست (۲۳۷) محافظت کنید و ایستادگی نمائید بر نمازی فریضه موافقت و حدود آن و شرایط محافظت مخصوصست به نسبت صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ بن جبل و جابر و ابوامامه نماز نامداد است که میان سواد قبل و بیاض بهار گذارند یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهار است یا از هر طرف او نماز است که در آن قصر میسکند و بقول ابن عمر و زید بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه رضوان الله علیهم نماز پیشین است و وجه وسطیت آنکه او را در وسط بهار میگذارند یا اوسط نماز نهار است و روایت فاروق (۱) و علی و عائشه و ام السلمه و حفصه و ابن عباس و ابن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان صحابه نماز دیگر است و در این باب حدیثی وارد شده شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و او را وسطی واسطه آن گفت که دوسم روز از يك جانب دارد که در یکی قصر هست و در یکی نبی و دو نماز شب از طرفی دیگر همین وجه است و بروایتی دیگر از ابن عباس و قیس بن ذریب رضی الله عنهم نماز شام است و او میانه نمازها است در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهار است و اقل دو و او میان اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوة احفاتیه و دو صلوة جهریه است و طایفه دیگر نماز حتمی را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشان است یا میان دو نماز است که قصر را بدیشان راه نیست

(۱) فاروق لقب عمر است که حضرت پیغمبر باو داده است

و تخصیص هر يك از این نمازها و نکاتی که بر آن متفرع شده باشد در جواهر التفسیر (۲) مستوفی مذکور است، و دیگر امر میسکند که بیای استبد برای خدای در حالتی که فرمان بردارانید یعنی نماز گذارندگان و گفته اند قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم فرمود که هر يك از ما در عهد رسول با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قوم و الله قانتین نازل شد ساکت شدند (۲۳۸) پس اگر ترسید از دشمن مجاهر یا از سبع ضاری یا حشرات مودیه پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول ابی حنیفه و نزد شافعی در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گذارد خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد یا سواره نماز گذارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی قبله یا پشت بر آن پس چون این دوید، پس نماز گذارید (بافتی اکثر علماء اینجا مراد از ذکر نماز است و گویند شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گوئید خدا را) همچنینکه در آموزاید شما را از آداب نماز یا شرایط شکر آنچه نبودید شما که آنرا دادید (۲۳۹) و آنکه وقت کنند از شما و بگذارند زنان را (رسم عرب چنان بود که زن شوهر مرده یکسال عدم میداشتند و جامه های کهنه میپوشیدند بعد از تربین و تجمل فرو می گذاشتند اگر از اهل مدر بودندی در در همان خانه یا اولیای شوهر بر بردیدی یا اولیای زن در همان منزل جهت او خانه بنا کردند و اگر از اهل ویر بودندی از پلاس خانه جدا گانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از خانه بیرون میامدندی و بقیه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بدر آمدندی بقیه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بمدینه آمد مردی طایفی در گذشت و از وی زنی و پیری و مادری نماید آنحضرت ترکه او را بولد و والدین قسمت کرده و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرده که یکسال از ترکه شوهر بقیه بدورسانند در آن محل این آیت نازل شد و حکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند و زنان از ایشان باز مانند مرض کرده شد وصیتی و حصصی بنصب خواند معنی آنستکه وصیت کرده خدای وصیت

(۱) در ص ۴۶ پیش اسمی از جواهر برده شد

مطمئن که کند که مگر خدای چیزی ندارد که از مقررش بطلد و چون مسلمانان بوعده حق واتی بودند در معامله این فرض مبادرت نمودند اول ابوالدحداح انصاری پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی این فرض چرا بطلد آنحضرت علیه السلام فرمود که میخواهد که تا شمارا بواسطه آن بهشت برد ابوالدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرستان است و بهترین آن خرستانها جنبه نام دارد اگر آنرا فرض خدا دهم شما ضامن بهشت من میشوید؟ سید عالم فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه ده چندان در ریاض جنان به و ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان نامن باشند خواجه عالم فرمود آری چنین باشد پس دست مبارک رسول گرفت و جنبه را در راه حق سبحانه عده داد فی الحال بدر خرما ستانها آمد مادر فرزندان را گفت یا ابوالدحداح این حدیقه را عده دادیم بشرط آنکه در بهشت ده چندان ستانیم و تو و کودکان ما من باشید ابوالدحداح گفت خوش سودائی است بآلله فیما اشتریت و حضرت رسالت درباره او فرمود که کم من عذقی رواج و دار قاج فی الجنة لابی دحداح (۱) و خدای فرامیگیرد و تنگ میکند روزی را بر منی بمل و حکمت خود و صلاح حال ایشان در آن است و گشاده میگرداند رزق را در جمعی بتدبیر و قسمت خود که مصلحت و منفعت ایشان در آن است و بسوی حق یعنی پاداش او باز گردیده خواهد شد و در معنی قاضی و واسطه محققان را سخنان است در بحر الحقایق گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست منت مر فقرا نهند و بسط میکند بر فقرا تا آرا از حق بینند و منت اغنیا کشند فایض اوست تادیده شهود اغنیا جزوی به بند یا بسط اوست تا بصیر بصیرت فقرا جزوی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که یکپرا قبض در زندان خودی گسرفتنار گرداند و یکپرا بسط از خودی رها بیده بخود متوجه سازد بر طریقت قدس سره گفته الهی هرگاه بخود نگرم گویم از من زارتر کیست و چون شو نگرم گویم از من زار گوارتر کیست

(۱) چه بسا درخت خرمای بزرگ و کهنی و خانه گشاد و با وسعت است در بهشت مرا بی دحداح را

رباعی

گاهی که بخود در سکر مست شوم گاهی که بدو مکه کته مست شوم
در حیرتم از حالت خود نادانم حیران شده ام فتاده و زدست شوم (۱)
(۲۱۵) آبا ندیدی بسی نداستی و علم تو منتهی نشد بسوی جمعی از اشراف و ارباب رای از فرزندان یعقوب بعد از وفات موسی چون گهتند این بزرگان مر پیغمبری را که بود ایشان را و آن بقول اصح اشعول بود که حق سبحانه او را بعد از الیسع به منی اسرائیل فرستاد و گویند آن منی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه و بر هر تقدیر گهتند پیغمبر خود را که حکم خدای برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما پادشاهی تا باعانت او کارزار کنیم در راه خدای ماحلوت و قوم او و ایشان عساکره بودند از عقبه قوم عاد که همواره بت می پرستیدند و شرك موزیدند و منی اسرائیل حیرت داشتندی و بی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و میان ایشان ملکی و کارفرمائی نمانده بود و سبب آن از پیغمبر خود استدعای ملکی و حاکمی کردند که بعد او جهاد تواند کرد، گفت این پیغمبر هیچ شاید از شما چون فرض گردانند مر شما کارزار کردن پادشمنان دین آنکه شما مائله نکند گهتند چیست ما را و چه بر آن دارد که ماقبال نکنیم در راه خدای و بدرستی که بیرون کرده اند ما را از مواضع و مسکن و از پسران ما یعنی مارا مهور ساخته اند از ایشان در حیر است که جالوت از انشی مالوک ایشان چهار صد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندین گروه را از منزل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در ماحلوت غزا مبالغه داشتند پس آن هنگام که روضه شد برایشان کارزار باعادی دین مر گشتند و از فرمان برداری مگذشتند مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند و خدای دانا است بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند و چون اشعول برایشان حجت کرد و انی بر سیل تا کید جواب دادند از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی از برای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه عسائی روشن بوی فرستاد و فرمود که هر که منزل تو در آید

(۱) حجة حسن دیپرستان مروی نهایت اول را ضبط نموده است

و این روغن در طرف غلیان نماید و این عصا نافه وی برابر آید
 بادشاه، این قوم را سزاوار است اشموئل این خبر ب قوم رسانید و
 هر يك از اعظم بنی اسرائیل بخانه وی تردد و آمد و شد آغاز نهادند
 و برای هیچکدام روغن مجوش ننهد و عصا را ملاقات ایشان مساواتی
 بود تا روزی مردی که سقا یا داغ که شاول نام داشت بواسطه طول
 قامت او را طاوت گفتندی سخانه شموئل آمد فی الحال دهن القدس
 آغاز غلیان کرد و عصا نافه او برابر آمد. (۲۴۶) و گفت مر
 می اسرائیل را پیغمبر ایشان بدرستی که خدای تحقیق که مرا گنج
 برای شما طاوت را بادشاهی فرمان فرمای، گفتند از روی استبعاد
 چگونه باشد و از کجا است مر طاوت را بادشاهی بر ما سزاوارتر
 بر بادشاهی که از سبط یهودا ایم از او که از سبط شیمین است و
 در آن سبط نبوت است و نه مملکت و باوجود آنکه از سبط مملکت
 نیست مردی سقا است و او را اعطا نموده اند بسیاری و اراحی از مال
 دنیا یعنی اگر از نسبت نسب عاری است باری نیستی که صاحب خرائن
 و دهن بودی تا تجهیز و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد گفت پیغمبر
 در جواب ایشان بدرستی که خدای برگزید او را بر شما و افزونی داد
 او را گشادگی و بسیاری در دهنش یعنی در علم حرب و گویند دانا
 بود بامور سیاست و تدبیر ممالك و دیگر بیفروود او را در جسم آورده
 اند که طاوت مرد نمایند و باجمل بود و يك سر و گردن از اهل
 زمان خود بلندتر مینمود و خدای که مالك الملك عی الاطلاق است
 ملك خود را میدهد هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت مملکت
 داری هست.

بیت

ملك ده و ملك ستان اوست مس راه بحکمتش نبرد هیچکس
 و خدای تعالی بسیار فضل است در دادن زمام اختیار بقبض
 اقتدار هر که خواهد، داناست باستحقاق کسیکه او را بر میگزیند
 ماری دیگر چنانچه بنی اسرائیل داب ایشان بوده از طریق ابرام و الحاح
 در آمده گفتند ما را بر اصطفاي طاوت حاجتی و علامتی باید تادلای
 ما را فرمان برداری و هواداری او رعیتی بدید آید اشموئل از خدای

درخواست و خدای از علامت بادشاهی او اعلام داد (۲۴۷) و گفت
 ایشانرا پیغمبر ایشان بدرستی که نشانه بادشاهی طاوت آنست که باید شما
 طاوت سکینه و آن صندوق بود صور همه انبیاء در آن منقوش
 بود. در آنجا سکینه است از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که
 تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه در پیشانی
 هر که دو چشم داشت چون ده شده و دیده که کسی را
 در آن بود و از سر موسی علی کرم الله وجهه منقول است که
 روی او مشابیه روی اسان بوده و دو بال داشت بوقت کار زار از
 طاوت سرون آمدی و مانند نادی که سخت وزد بر روی دشمنان
 جستی و ایشانرا متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این نبوت را
 در پیش صف لشکر داشتندی و دیگر در این نبوت بانی چیزی
 است از آنچه نگذاشته آل موسی و آل هارون یعنی موسی و هارون
 علیهم السلام آل شخص در لذت نفس او میتواند بود چنانچه آن الله
 اصطفاي آدم و نوح و آل ابراهیم ای نفس) و در حدیث آمده که
 من مزایم آل داود و مراد نفس داود است و آنچه از موسی و
 هارون در آن نبوت مانده بود نماین موسی بود و عماله هارون و یاره
 زنجبین که در تبه ایشان میبارید و ریزه الواح و این نبوت را
 عماله از بنی اسرائیل گرفته ولایت خود برده بودند و در هر موضعی
 که داشتندی آفتی نااهل آن موضع رسیدی آخر در حوالی مزبله
 دفن کردند و حق تعالی فرشتگان را امر کرده تا آنرا برداشته نزد
 اشموئل آوردند چنانچه حق تعالی فرمود بردارند ملایکه آن نبوت را
 و شما آرند بدرستی که در رسیدن نبوت شما هر آینه حاجتی است شما را
 بر صدق قول پیغمبر در بادشاهی طاوت اگر هستید شما باوردارندگان بنی
 بنی اسرائیل بعد از رسیدن نبوت حکم او را منقاد شدند و تهیه مقابله
 چالوت نموده هفتاد هزار مرد در موكب طاوت روان شدند و هوا
 سابت گرم بود (۲۴۸) پس آن هنگام که بیرون آمد طاوت بفرمان
 شموئل از شهر ایلیا با آن لشکر های ساخته گفت طاوت باعلام
 اشموئل یا بالهام ربانی که ای قوم بدرستی که خدای آرمانده شماست
 در این هوای گرم بجوئی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر

شود تا مطیع و عصى را شما بنمایند پس هر که بپاشاند از این جوی پس نیست از من یعنی بر مذهب من و هر که نباشد و بپاشد آنرا یعنی آن آب را (طعم در لبت معنی شراب آمده که ای قوله جناح فیما طعموا ای هربوا) پس او از من است یعنی بر بروی من باشد هر کس آب نخورد مگر آن کسی که بر دارد که آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه قدرت کامله خود جوی آب در راه ایشان بید آورده و چون لشکر در آن هوا با طعمش غالب بدان جوی رسیدند پس بپاشیدند از آن جوی زیاده از غره مگر اندک از ایشان که سبید و سبیده تن بودند هر يك به يك آب احتصار کردند هم از آن غره سیراب شدند و هم مظهر های ایشان از بقیه غره بر شدند و آنانی که زیاده از غره می آشامیدند ابهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بمرتبه غایب کرد که هر چند بیشتر خوردند شنه تر شدند و بر کنار جوی مانده بالشکر دشمن ملاقات نکردند سلمی فرمود که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای اهل دنیا هم کرده اند بر این وجه که قوم طالوت سالکند متوجه مقابله لشکر جالوت پس و هوی شده و آن جوی آب مال و منافع دنیا است هر که با آن بپاشد و زیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید طاعت استسقای حرس گرفتار شده هر چند بدست آورد رغبتش بجمع ابرون گشته اطمینان نیابد.

بیت

کامه چشم حریصان پر شد تا صدق قانع شد بر در نشد (۱)
گر بریری بحر را در کوزه چند گنجند قسمت بیت روزه
و چنین کسی مرل نهر دنیا دهد از دولت غزا بالشکر هوی
محرور و می نهر است و هر که از جوی دنیا غرقه قانع شود یعنی
مقداری از حورش و پوشش که از آن چره نباشد حرسند گردد حق
سبحانه او را بقرب خویش مؤید گردانیده از روی معنی مستغنی
سازد.

(۱) نسخه خطی کتابخانه مروی تنها بیت اول را نوشته است

بیت

قتاعت توانگر کند مرد را حیر کن حریص جهان گرد را (۱)
پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و نگذشت طالوت و
آن کسانی که ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده نگذاشتند
با او گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور ننموده بودند نیست ما
را توانائی امروز جالوت و لشکر های او و قوی آنست که از لشکر
او شصت و شش هزار کس از جوی نگذاشتند و از آن چهار هزار
مرد که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار
و شصت و هشتاد و هفت تن ترسان و بددل شده گفتند ما طاعت
حرب جالوت نداریم ، گفتند آنانی که یقین می داشتند آنکه ایشان ملاقات
کنند اند یعنی بیننده جزا دادن حدایرا و ایشان بقی لشکر بودند
سبید و سبیده تن که گشتند بسیار گروه اندک از مؤمنان غالب شده اند
هر گروه بسیار از اهل کفر و عدد آن معون و نصرت و مدد کاری
حدای و حدای ناصر کنندگان است بنایت و قوت و چون حایقان او
بودند و مخالفین بر طرف نهر مانده بودند طالوت و نگروه اندک در
مقابله لشکر جالوت صف بر کشید و آن لشکر قول صاحب تفسیر (۲)
هشت هزار سوار جرار و پنج هزار پیاده زن نیزه دار بودند.

بیت

جو شیران آهن دل الماس چو چو کرکان بدگوهر آشفته رخت
و جالوت بخود نیز مرد عظیم الجثه و شدید التوکت بود و در
تفسیر امام حدادی (۳) مذکور است که الماس جالوت هزار رطل
(۱) در نسخه چاپی طبع هند بعد از بیت بالا دو بیت دیگر
از حضرت شیخ بررگوار سمدی شیرازی علیه الرحمة ضبط شده است
آن دو بیت این است:

ای قناعت توانگر گردان که و برای و هیچ مملعت
کنج صراحتیار لقمان است که بر سر است حکمت است

(۲) رجوع شود باین ص ۶۹

(۳) تفسیر الحدادی - مؤلف این تفسیر ابوبکر بن علی المصری
لحنی منوفی در حدود سال ۸۰۰ هجری - امام حدادی این تفسیر را
و کشف التزویل فی تحقیق التاویل نام نهاده و در دو مجلد قرار داده
است (کشف بطور ح ۱ ص ۳۸)

من بود و از جمله خودی که بر سر مینهاد سبب رطل بود (۲۴۹) و آن هنگام که مؤمنان ظاهر شدند و صف قتل راست کردند از برای جلوت و لشکرهای او گفتند مؤمنان ای پروردگار ما فرودیز بر تشکیلاتی (افرخ علیا) استوار است از اکثر و اکمال یعنی صربیار ما اضافه کن و نگاهدار بتائید خود قدمهای ما را در میدان حرب و باری ده ما را بر گروه ناکر ویدکان (۲۵۰) پس شکستند و بهزیمت کردند مؤمنان کافرانرا سعادت و توفیق هدای و مکنت دادند این علی نبینا و علیه السلام جلوت را سنک فلاخن که مرحود وی زد و خود در سرش شکست و مغزش پریشان شد و لشکر او بهزیمت رفتند و طلوت شرط کرده بود که دختر خود بکشند جلوت دهد و او را در پادشاهی شریک کند پس دختر خود را بداد داد و بصفی از مملکت روی گذاشت و بالاخره تمام مملکت بداد رسید و عطا کرد هدای داد و را مدد از قتل جلوت پادشاهی و او را حکمت داد یعنی نبوت با زمره و بیاموزانید او را از آنچه خواست و آن علمی است که پیغمبران را بکار آید و گویند صنعت زره کوی بوده بآداستن زبان مرغان و اگر به بازداشتی هدای مردم آنرا برخی از ایشان برخی یعنی اگر دفع نکردی هدای مشرک را سبب مؤمنان جهاد کنند هر آنکه تپاه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او ناطل گشتی ولیکن هدای خداوند فضل و رحمت است بر عالمیان (۲۵۱) این قصه ها که در او معجزات و اضحات بود نشانه ها و قدرت خداوند است و میخوانیم آنرا رتو یعنی جبرئیل رتو میخواند فرمان مابراستی بروجهی که مطابق واقع است و اهل کتاب آنرا مسلم میدارند و بدرستی که تو هر آینه از فرستادگانی مهمه حلائق (۲۵۲) این پیغمبران و فرستادگان که در این سوره مذکور شدند ، انزونی دادیم برخی از ایشان را بخصائص و فضائل بر بعضی دیگر ، از این پیغمبران کسی بوده که هدای روی سخن گفت بیواسطه چون آدم که گفت : استسکن انت و زوجک الجنة و چون موسی علیه السلام که فرمود انی الاربک (۱)

(۱) سوره ۲۰-آیه ۱۲

و چون پیغمبر ما علیه السلام که گفت : فاولحی الی عبده ما اولحی (۱) و برداشت برخی را از ایشان پیابه های بلند و تفاوت انبیا از این جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان بوده اند و بعضی به اکثر ایشان یا تمام رسته ایشان یا مجموع جن و انس چون پیغمبر ما علیه السلام و دیگر آنکه گروهی را در جواب پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفران مراد از رفع بعضی ادریس است علیه السلام حق تعالی او را رتبه علیه کرامت فرمود که ما اول و رفعناه مکان علیا (۲) صاحب کشف (۳) آورده که طاهر است که آن بعضی پیغمبر ما است صلوات الله و سلامه علیه که فضل است بر انبیا فضائل بیکران و خصائص بی پایان همچنانکه از مطاوی آیات و احادیث و معلوم میگردد.

متوی

همه انبیا در ینام تواند مقیم در بارگاه اند (۴)
 نوهر منبری همه احترام تو سلطان مکی همه لشکرند
 (و وجوه الفضلیت آنحضرت قلاوعلایه بیان میبوی در جواهر

(۱) نسخه جایی بجای این آیه چنین نوشته است :

روحی الی عمده ما اولحی (سوره ۵۳ آیه ۱۰)

(۲) سوره ۱۹ آیه (۵۷)

(۳) ابو القاسم محمود بن عمر خوارزمی زمخشری (۴۶۷-۵۳۸)

از بزرگین علما و محدثین و ادیبای اسلامی است در زمان خود نیز شهرتی سزا داشته است . بطوریکه خود در مقدمه کشف میگوید این تفسیر را در مدتی که مساوی با زمان خلافت ابوبکر بوده است مآتمام رسانیده است (مدت خلافت ابوبکر دو سال و سه ماه و ده روز است) و غیر از این تفسیر مؤلفاتی دیگر دارد که از آن جمله :

الفائق - اساس البلاغه - دیوان رسائل - دیوان شعر - شرح دیوان منشی - اعجب العجب زمخشری کتب دیگری دارد که در اینجا ذکرشان باعث تطویل است . از کتب زمخشری ۱۲ کتاب بطبع رسیده است (رجوع شود بمعجم المطبوعات ص ۹۷۵)

(۴) در نسخه جایی بجای لشکر (چاکر) نوشته شده است

السمیر ربه حریر (۱) و دادیم مایوسی من مریم را معجزات روشن
و هویدا چون ارای اکمه و ابرص و احیای موتی و قوت دادیم او را
و جن پاك که جبرئیل در گردبان مادر وی دمید یا بیرومند گردانیدیم
او را موافقت جبرئیل علیه السلام و اگر خواستی خدای اختلاف نکردندی
آنانکه از پس انبیا بودند از پس آنکه آمدند ایشان نشانه‌های روشن
بر نبوت پیغمبر ایشان ولیکن اختلاف کردند پس از این امتنان کسی
بود که مکررید یعنی مرایبان خود نیات ورزید و ملازم دین پیغمبر
خود شد و از ایشان کسی بود که کفر شد و از دین اعراض نموده
طریق حق را فرو گذاشت (تبریزی بریهود و نصاری است که بعد از
موسی و عیسی از راه منحرف شدند) و اگر خواستی خدای اختلاف
نکردندی (مخالفت را که با حفظ القتال ابراد کرد ذکر مسبب است و
اراده سبب بجه وقوع فعل مسبب اختلاف است و تکرار از برای تأکید)
ولیکن خدای میکند آنچه میخواهد یعنی ابعاد میکند از حدلان و
سلالت و عصمت و هدایت (۲۵۳) ای آن کسانی که گرویده اید
نقده دهید از آن چیزی که شما عطا کرده اید یعنی زکوة مال بیرون
کنید بیشتر از آنکه بیاید روزی که حول و هیبت آن خرید و فروخت
نشود در آن تا کسی خود را از عذاب باز دارد و به دوستی بود
که تا کسی کسی را حمایت کند و به درخواستی بوقت حول عذاب
و تا گرویدگان ایشان ستمکارانند که منع کنند حق خدا را از مستحق
با طاعتند موضع عبادت در غیر موضعش (۲۵۴) خدای سزاوار برستش
او است هیچ معبودی نیست در وجود مرحاق را مگر او که
استحقاق عبادت او را ثابت است و زنده بیش از همه زندگان و زنده
بعد از فانی ایشان و پاینده در ذات و صفات یا قائم تدبیر و حفظ
مخلوقات و مرا نگردد او را مقدمه جواب از فتور و غیر آن که آنرا
نعماس گویند و نه جواب که مبطل ادراک حواس ظاهر است و نه راست
آنچه در آسمان است از مبدعات علویه و آنچه در زمین است از
کائنات سبیه و کائنات کس که او درخواست کند از انبیا و رسل
و غرض این بردش روز نیات کسی را مکرر بدستور او که
خداوند دهد و بدهد خدای آنچه در پیش اهل آسمانهاست

و زمین ها است از امور این جهان و آنچه خواهد بود از پس ایشان
از گردهای آن جهان و مرا نرسند آفریدگان چیزی از معبودت
او مکرر بدایچه او خواهد که بدان محیط شود و مرا رسیده است
و گنجایش یافته کرسی او که زیر عرش و زیر آسمانها است و
مرا گرفته است علم او همه آسمانها را و آنچه در آن است و تمام
زمین را و آنچه در آن است و او را در رنج نیفتند و مراو گران
بد نگه داشتن آسمان و زمین و او است برتر از حد اوام و نزد کتر
است از اندیشه افهام (این آیت شریفترین آیتی است از قرآن و در
حدیث آمده که این آیت را زمانی است که تقدیس میکنند خدای
را نزدیک ساقی عرش و حواس فضا را آنرا او در اخبار بسیار است)
(۲۵۵) هیچ اکرامی نیست در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام
عرب یعنی اکرام نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس
و صابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جریه (گفته اند حکم این آیت
به آیه قبل منسوخ است) از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود
اما بدینکران قتل باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابوالحصین
انصاری دو سیر قبل داشت ناگه ترسانی از شام بمدینه آمد و ایشان
با او مصاحبت نمودند بوجه بدون واسطه وی معروف گشته دین ترسانی
اخبار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابوالحصین از حضرت
رحالت بقاء دستوری خواست تا برود و ایشانرا با کرام برام شرع باز
آرد این آیت مزل شد که اکرام میکنند کسی را که بدینی متدین
شده است و بدینستی که روشن شده است راه راست از گمراهی
مرا که از امان و حق از ماطل متمیز گشت پس هر که کافر
که در بعضی مگرود به آنچه میسرستند جز خدای حواء شیطان و حواء
نشان و حواء که به وساحران و بگروید بخدای پس بدینستی که
جنگ و دزد بدست آویزی محکم که آن قرآن است با انواع سنت
و با وفوف نزدیک امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر است و سلمی
قدس سره گوید عروة و توفیق است در هدایت و سعادت در نهایت
و در حقایق نهجیه وارد است که آن مرعوم را توفیق طاعت است
و مرعوم را مزید عنایت بمحبت و مراخص حواس را جذبات

ربوبیت که ایشانرا از ظلمات وجود غائی کردند و مانوار احلاق و اجلاء وجود باقی سازد و در مقامات حضرت قطب الافطاب خواجه بهاء الحق والدین مشهور بنقشبند قدسنا الله بحقایق کلامه مذکور است که در این طریق طاغوت ماسوای حق است کفر روی و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالک است و بهر مسر ما فرمود که الهوی عندالله ابعض من جمیع الاله (بدترین حدایان که در زمین میپرستند هوای ایشان است) افرایت من انخذ هواه (آیا نمی بینی تو ای محمد آنرا که هوای خود را بخدای گرفته است آن بیچاره میبندارد که او بنده ماست

بیت

خواجه بندگان که دارد حاصلی حاصل خواجه بجز بندگان نیست و در حدیث آمده که تعس عبدالدرهم و تعس عبدالزوج (در هلاک است بنده زر و سیم و بنده زن و فرزند) هر آینه هر که بنده چیزی باشد آنرا پرستند

بیت

هر چیز که اندر دوجان بنده آنی آنست ترادر دوجان مونس و مبود پس بالضروره از هر چیزی میباید برید و بحق سبحانه میباید بیوست اینست سر فقد استمسك بالعروة الوثقی و این عروه آنست که هیچ انقطاع و انفصل نیست مر آنرا و خدای شنوا است قول کسی را که متوسل عروه و وثقی بود ، داناست به لیت حالص متمك بدان عروه (۲۵۶) خدای دوست آنکسانی است که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشان است در راه نمودن بصراط مستقیم ، بیرون می آورد از تاریکی های کفر و ضلالت بسوی روشنائی ایمان و هدایت یا از فکرت بمعرفت و یا از شك بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باحلاق ربوبیت ، و آنانکه حق را بپوشیدند بدینتی بهودیان یا مرتدان (واضح آنست که عام گیرند جمیع کفار را) ، دوستان ایشان طاغوتند یهود را کعب بن الاشرف و حبیب بن اخطب و امثال

ایشان و مت پرستانرا اسنام والاله باطله و اهل ارتداد را شیاطین ، اس معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشان است بیرون می آرند یعنی میجویند کافرانرا از ایمان میشلی بسوی کفر یا یهود را از ایمانی که شورات داشتند متکذیب آن یاهرتدان را از اقرار بانکار ، این کافران باطاغوت خود ملالرمان آتش دوزخند ، ایشان در آن آتش جاویدمانند گزند (۲۵۷) آیا ندیدی و بصر بصیرت نظر نکردی بسوی آنکسی که از روی عذد حجت جست و خاصه کرد با ابراهیم در دین خدای او یادر اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار و این مجادله که کرد وقت آنکه داده بود خدای او را پادشاهی یا این جرأت و مجادله چرا نمود برای آنکه خدای ما و ملك ارذانی داشت و او دست ملی از آستین طغیان بیرون آورد و مرتکب ارکریبان عمیان بر کرد و این مجادله کننده نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت در آن وقت که ابراهیم تیان را شکست و رأی ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار گرفت نمرود گفت که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت که تو حدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و نباید مضطرب کرد ، آن وقت که گفت ابراهیم در جواب سخن او که پروردگار من آنکس است که از روی قدرت زنده میگرداند و ارعدم بوجود می آورد و می میراند و از منزل بقا ماده فنا میبرد ، گفت نمرود منم زنده کنم و بمیرانم پس زندانی واجب القتل را که رشته امید زندگی قطع کرده طلبید و آزاد کرده گفت ایاك مرده را زنده کردم و دیگربرا بیکناه طلبیده و قتل رسانید و گفت زنده را بمیراندم ، اعتقاد آن طایفی این بود که مکر احیاء بمعواست و امانت قتل و نمیدانست که احیاء و امانت حق حیات و موت است در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست و بر حضار مجلس خود قلبیس کرد لاجرم ابراهیم بجهنمی روشن انتقال نمود ، گفت ابراهیم بدرستی که خدای می آورد آفتاب را هر روز از اقی که محل طلوع او است ، پس تو بیمار آنرا از جانی که محل غروب او است ، پس بجهوت گردانیده شد آنکس که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت ، و خدای راه نماید بطریق

احتجاج کرده متمسکان را (۲۵۸) این سخن (او کالذی) مرتب به آیت اولی است ، آیا ندیدی قصه حاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آنکس که او بگذشت مردی و آن دبه افتاده بود بر سقفهای خود یعنی اول سقفهای ساطع شده بود پس دیوارها بر آن افتاده و این نهایت حرابست و اشهر آنستکه گذرنده بر این دبه حراب عزیز بود که تورات حفظ داشت و از اکابر احبار بود بخت مصر آمد از حرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته بابل آورده و جداوند قتل او را از فید کفار خلاصی ارزانی فرمود و عربی توجه به بیت المقدس نموده قریه سایر آباد یا بدیه عس که مرد و فرسحی از ایلیا بوده رسید موضعی مسویران دید امامدرختان او میوه دار بود قدری اسیر بچید و مقداری انگور بدو ~~س~~ کرد و در ساقه دیواری قرار گرفته بحیری چند بخورد و سقی در ساقه نهاد و انگور را بفشردم پاره چاشمید و قبه در حبکی ریخت و دراز کوشی که داشت در پیش خود سه دست و تکیه بر دیوار کرده در آن دبه ویران مینگریست چون آن دبه را نهایت خراب دید گفت چگونه برچه وجه زنده گرداند این دبه را خدای یعنی چگونه آنان را زنده کند از حرابی او و یا اهل او را چگونه زنده گرداند بعد از مردن ایشان و این گفتن نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا مینمود ، بمیرانید خدای او را در وقت این قاتل و تفکر صد سال و خر او نیز مرده ، پس زنده گردانید او را همان شکل و صورت که بود آورده اند که حق سبحانه او را و طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق ببخشید چون هفتاد سال از مرگ او برآمد و بخت نصر هلاک شد حق سبحانه نوشتن درسی را بر انکیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال محال عمارت باز آورد و این دبه غیب از آنچه پیشتر بود آنان تر شد پس عربی را زنده گردانید و گفته اند که او را هنگام چاشنگاه بمیرانید در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس مرشته بحکم خدای عزوجل در وقتی که عزیز زنده شد و چشم میباید گفت مرا و او را که اینجا چند وقت است که درنگ کردی گفت عزیز که درنگ کرده ام اینجا روزی و چون بنگریست آفتاب

هنوز بود گفت یا پاره از روز گفت آن مرشته نه بچاست که تو گمان بردی بلکه درنگ کردی اینجا صد سال و در این صد سال مرده بودی عزیز با خود آمد و در بنگریست اوضاع آن موضع را مرتجع دیگر یافت مرتجع او میفرود دیگر پاره ها او گفتند پس نیک نظر کن سوی طعام خود یعنی آنچه که در ساقه نهاد بودی ، و بنگر شراب خویش یعنی شیره انگور که در خبک ریخته بودی ، هیچ تدبیر نکرد آن عصیر و درنگر سوی دراز گوش آنکه حطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده گردیم تا اثر قدرت ما در پس تو ظاهر گردد و دیگر تا گردانیدیم ترا نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر ایجاد شک دارند و ندانند کن سوی استخوانهای حمار خود تائینی که قدرت بی علت چگونه آنرا حرکت میدهیم و بعضی را بر بعضی مرکب میدانیم ، پس میبوشیم مر آن استخوانها را گواشتی ، عربی در استخوانها مینگریست ندانی شنید که ای گوشت و پوست و اجزاء متفرقه جمع شوید بقدرت کماله ربانی همه اجزاء مجتمع شده صورت بدن او سمع تسمیه یافت و جان بچید در آمد فی الحال رجعت و نمره بدن بگرفت پس آهنگام که روشن شد بر عزیز آثار قدرت الهی در احیاء موتی بطریق معاینه گشت من میدانم حالا میان چند تنه داشته بودم قبل از این استدلال و بیان ، آنکه خدای بر همه چیز از احیاء وامانه توانا است پس عزیز میان قوم شد و پیران قبيله او را شناختند و گویند کسی او را شناخت و امتحان کردند تا تورات از طهر القلب املاء کرد و نوشتند چپا که بخت نصر کتب ایشان را سوخته بود (۲۵۹) و یادکن آنرا که گشت ای ابراهیم پروردگبار من شمای من که قدرت کماله چگونه زنده میکردایدی مردگانرا (سؤال برای شهود کیفیت احیا فرمودند نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بود) گفت خدای آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم (استفهام بمعنی ایجاب است یعنی تو ایمان داری بقدرت من براحیا وامانه تو با مرود گفتمی که ربی الذی یحیی و یمیت) گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو گردیده ام ولیکن این سؤال کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه چگونگی آن حق سبحانه و حی فرستاده بخلیل که کنار فلان دریا شو که دشمن من

دام مكرى گسترده است و سر رشته زردى بدست آورده ميخواهد كه جمعى را بقيد برىثاني در آورد حليل يافته و ابليس متحير و ار شبيه خود القا كرد ، ابراهيم فرمود كه چه محل تحير است همان كس كه اين اجزاء را از كتم عدم فضاي صحراى وجود آورده بود و در است كه ديگر باره از زاوية نقره ، ساحت جمعيت رساند

بيت

كوزه گر كوزه را شكند چون ميخواهد باز قائم ميكد آنكه دانه كوزه كردن از نخست چه عجب گر سارد اشكسته درست پس ابراهيم عليه السلام زبان سؤال نگاهداشت كه الهى بتماي كه چگونه زنده ميكني تا اين طماي بكاي مازم گردد و دل من بالزام او اطمينان تمام بايد ، گفت خداي كه اگر مشاهده بر اين حال آرزوي داري پس فراگير چهار عدد از مرغان كبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غيره آن نيز گفته اند پس جمع كن ايشان را بسوي خود معني بر دست گير و در اشكال و هيات ايشان قائل نماي و دقيق به هر يك را بنظر تدقيق باز بين تا مد از زنده شدن در تو متبته نكردند و مجتمع ساز اجزاء بدن ايشانرا بايكديگر مداز آنكه باره باره كرده باشي و سرهاي ايشان بدست خود نگاهدار در فتوحات مكى (۱) مذكور است كه احبا متنوع ميباشد چنانچه وجود حلق كه بعضي مكه كن موجود شدند و برخی را بيد و برخی را بيد اينجاد كرد و جمعى را ابتدا بوجود آورده و طائفة را بسبب مخلوقات ديگر موجود ساخته و چون ابراهيم تنوع وجود حلق ديده و دانسته بود درخواست نمود كه من تماي كه احبا بكنام نوع تا چون بدان علم مرا حاصل آيد دل من از آن دانش آرامش پذيرد . آورده اند كه ابليس بر لب دريا ميگذاشت نظري بر مرداري افتاد كه مرغان هوا و چابوران در و دران صحرا هر يك اراو ياره مي نمودند ابليس با خود گفت خوش دار چنانچه بافتم جمعى كونه نظران سبكبار گران طمع را قريب ميتوان داد كه

(۱) فتوحات مكيه - كتابي است كه در عربى نوشته شده و مؤلف آن حضرت حاتم اولياء معبى الدين ابى عبدالله محمد بن عباس المعروف بابن عربى الحاتمى الطائى قدس سره ...

اين اجزاء متفرقه را از حواصل طيور واجواف سباع و امعاء نهنگان و ماهيان چگونه جمع توان كرد پس وضع كن مرمر كوهي كه ممكن باشد كه جزوي از آنها يراو تواني نهاد چه سمت اين اجزاء بر جميع جبال متعذر است و اين از قبيل ايراد عام و اراده خاص ملخص سخن آنستكه بر هر كوه كه نزديك تو باشد و تواني بنه ، از اين مرغان متمزق شده با يكدديگر آميخته باره پس بخوان اين مرغان را شاههء ايشان تا اجابت نموده بيايد بسوي تو و ميشتابند شتافتني و بدان آرزوي يقين آنكه خداي تعالى غلبت و عاجز نيست از آنچه تو طلبيدي ، محكم كار است در هر چه مي سازد القصه ابراهيم عليه السلام مرغان را ذبح كرد و اجزاء او اباض و لحوم و دما و عروق و اعصاب و قوايم و اجنه ايشان را باره باره كرد بايكديگر يامبخت و گوشت در هاون بكوفت تا احتلاطي تمام يافتند و منقسم ساخته بر چهار يا هفت باره كوه نهاد و سر ايشان بردست گرفته آوار داد كه اي كبوتر ، اي طاوس ، اي زاغ ، اي خروس بيايد بجانب سر هاي خود پس فرمان خداي اجزاي هر يك از دستگري متفصل شده با يكدديگر ملتمس گشته ابدان ايشان درست شد بسوي سر هاي خود بر زمين دويدن گرفتند و حكمت دويدن آن بود كه اين صورت ابلغ است در حجت و دورتر از شبهت چه توهم آن ميشد كه مرغان پرنده نه آن مرغانند يا بخیل ميرسد كه شايد پاهاي ايشان درست نشده باشد و ديگر آنكه ادراك پامره بر كيفيت فرعي رادر وقت دويدن بيشتر است از ادراك آن در حال پريدن پس آن بدشها تاييش ابراهيم ميديدند و از آنجا پرواز نموده بر رهاي خود كه از دست وي متصل ميشدند و در انوار (۱) آورده هر كه خواهد كه نفس خود را بحيات ابدى زنده گرداند بايد كه قواء بدني بشيخ رياضت بسمل ساخته معني را يا بعضي ياميزد تا صولت ايشان شكسته متفاد فرمان شوند و ايشانرا بداعية شرع و عقل بخواند تا بطريق مطاوعت شتاب كنان باز آيند - محققان گفته اند

(۱) انوار التنزيل و اسرار التاويل - اين تفسير را ابو سعيد عبدالله بن عمر بضاوي شافعي گرد آورده است بضاوي در سال ۶۸۵ و يا ۶۸۲ در تبريز فوت کرده است (كشف الظنون ج ۱ ص ۱۶۲)

که در ذبح طیور ارسه اشارت چنین بوده که کبوتر را که پیوسته
 مردم مستان است نکش و رشته آلت از حلق ببر و خروس را که
 همواره مایل شهوت است ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رها کن
 و زاغ را که متبع حرص است بقتل آر و صفت حرص و آزار
 نکذار و طاوس را که مجمع زینت است سر بردار و دیده همت از
 آرایش دنیا فرو بند که هر که قیغ مجامده این چهار صفت را مذبح
 آرد حیات اندی و زندگی سرمد یابد و گویند چهار صفت از تبايع
 ارکان ارسه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها به تیغ مخالفت لازم
 است اول صولت کبر که نتیجه آتش است دوم داعیه شهوت که نمره
 هوی است سوم تکاپوی حرص که عادت آب است چهارم تیرگی
 امساک که صفت حاک است و حکیم سنائی روح الله ووه اشارتی کرده
 چار مرغ است چار طمع بدن جمله را بهر دین وزن کردن
 پس ایمان و عشق و عقل و دلائل زنده کن هر چهار را چو جلال
 (۲۶۰) نمونه تقه کردن آنکه آنکه پیشاپه غرض و داعیه عوض
 بیرون میکنند و صرف مینمایند خواسته های خود را در راه خدای
 مر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی همه ابواب البر راه خداست و
 و بر هر تقدیر مثل تقه کردن این منافقان همچو مثل حبه است که
 در زمین نکارند و آن دانه برویند همت حوشه بر آن نوع که
 همت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر هر سرشعبه حوشه بود در
 هر حوشه صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد و خدای
 زیاده گرداند این هفتصد را هفت هزار و ششصد برای هر که خواهد
 از منافقان بحسب نیت او و خدای سیر بخشایش است که مکی را هفتصد
 و زیاده میدهد و اما است سفته کنندگان و عرابیم و بیات ایشان غرض از
 این تمثیل تصویرات اضماف است و ترغیب منصفان که چون نظرباچر
 کنند که یکی را هفتصد است پیوسته منصدق اشتغال نمایند

نظم

آنکه بشارت بخودت میدهد دانه یکی همت صحت میدهد
 دانه نانبازی ا شیطان مکار تا یکی همت صحت آید بیار
 (۲۶۱) آنکه آنکه تقه میکنند مالهای خود را در راه خدای

هر طریق که باشد در جهاد بدر سایر حیرات پس زنی در نمی آورند
 آن چیزی را که تقه کرده اند یعنی منت مرکب نهند در صدقه
 دادن و دیگر از بی در پیورند صدقه خود را آزاری یعنی فقیر و درویش
 را بر بختند قولا و املا مرایشان راست مرد صدقه پروردگار ایشان
 و نرسی بیست مرایشان را از کم شدن مرد و نیستند که ایشان اندوهگین
 شوند از فوت ثواب (۲۶۲) سخنی بگو و وعده چیل مر درویش
 را و در گذشتن از درشتی سخن سبیل بسی عفو کردن از الحاح و
 ابرام او بهتر است مر مسئول را در دفع از آن صدقه که سبب بدائل
 از پی در آید آزار بجای و آزاری از سر زش و غیره و خدای تعالی بپایان
 است از صدقه آنها که مشرب عفت خود را بحس و خاشاک منت و
 آزار مکدر میدهند بردار است تعجیل میکند در عفو و عذر و مدح و
 مؤدی است ای گروه گرویدگان باطل مکید و نپا مکید مرد صدقه
 های خود را منت نهادن مرد درویش چه مال از آن حق است و توانگر
 جمال آن مش سست و منت صاحب مال راست « حذل را و حضرت
 حذیق بامای اشارت بدین معنی در صحبت لارار میفرماید :

بیت

در فقر از کسی از یک تن در منت منتهش مر کردن
 چو عطا بخش جدا آمد و بس به که دانا دهد منت کس
 در کرم حیه گری بیش به جود را رهگذری بیش به
 پس متصدق را باید که بشکرائه آنکه مظهر اثر واقع شده
 منت دارنده باشد به منت میدهد و دیگر بیست مکید صدقهای خود را
 باید یعنی هیچ رسانیدن بدرویشان به زبان که او را بکدائی به سر
 کبید و به فعل که روی ترش کرده چنین در چنین امکبید چه اگر
 درویش باشد توانگر مظهر خود و کرم تواند شد .

بیت

ای توانگر حضرت مگر سوی گدا که کدائی وی آئینا در دلوی توانست
 حق سجد در این ایه جهت تکمیل صدقه مؤمنان میفرماید که
 تقه خود را بمنت و آزار باطل میرسد همچو اطلال آنکسی که از
 طریق احلاس منحرف شده سمت حق منقسم گشته تقه میکند مال خود را

رای نمودن مردمان و محبت نمیکرد بخدای و مروز بایات که
اگر بخدای گرویده بودی صدقه را بوی دانی نه برای دیگران و
اگر بایات اعتقاد داشته باشی برای مجازات کردی نه برای مرایات پس
نمودار صدقه این مافق مرانی همچو نمودار سنگی است خار هوار
که بر آن سنگ حاک خشک است پس بدان سنگ رسیده باران بزرگ
قطره که بیل از او زود و بسیار میخیزد ، پس پشت آن خاک را
از سنگ و شکافت آنرا سنگی تهی و پاک از گرد و خاک و صفوان مثل
مافی است و بر آن سنگ نمودار بقای او که بر پا کرده چون اطرات
بر آن عدل از محبت حساب ربی ویران کردد آثار آن اوقات محو
شده سنگی بی حاصل مانند و تمام اعمال اهل ربا همین حال دارد .

بیت

ترا زانش فشان برای چه آید کر او فروختن غمی شاید (۱)
قدر نباشند این نفع کشندگان مرانی بر ثواب چیزی از آنچه تصدق
کرده باشند ربا و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفتد
گروه ماکرویدگان را (۲۶۳) و مثل نفع آنکه با اعتقاد و اخلاص بیرون
میکنند مالهای خود را و درویشان میدهند برای طلب خشنودی خدای
وار برای ثبات و بقا صادر شده از نفعهای ایشان یافتن ثواب صدقه
باشد موقوفه بوسیله است که واقع باشد بموضع بلند که تاش آفتاب
زودتر بوی رسد و رباح لواط بر او بیشتر وزد و نزدیکتر و از
آفت مغمور شدن در آب دورتر و این باغ در چنین زمینی رسید بوی
باران بزرگ قطره پس بر آورده موقوفه خود را در برابر یعنی (۲) به
یکسال چندان دهد که زمینهای دیگر بدو سال دهد ، پس اگر
نرسید بدان باغ باران عظیم الاطرات پس بدو رسد باران ضعیف و
آن نیز او را کافی است یعنی اتر باران آنرا ضایع نمیکند و کم و بیش
محمول میدهد و مقصود از این مثل حصول جزای مخلصانست که
آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکو حلی نیست خواه
صدقه اندک باشد خواه بسیار ، و خدای بدانچه شما میکنید از روی اخلاص

- (۱) نسخه دبیرستان مروی بجای نشان « نشان » ضبط کرده است
- (۲) نسخه حطی بجای یعنی بلفظ بعضی نوشته است .

و با دست و دست هر یک حرا خواهد داد (۲۶۵) (ایود احدکم)
تمتیل دیگر است برای صدقه اهل ربا میفرماید که آیا دوست میدارد
یکی از شما (معزّه انکار است یعنی دوست ندارد) آنکه باشد مرا و را
بوستانی اردرختان خرما و انگورها (یعنی باغی مشتمل بر این اشجار)
می رود از زیر درختان او جویهای آب بر صاحب باغ را است در
آن بوستانها از همه میوه ها نه همین خرما و انگور و تخمبوس آنها
بجهت تفصیل و کثرت ایشان است و حل آنکه فرا رسیده خداوند این
باغ را بیری و بزرگ سالی و مرا و راست در این بیری فرزندان خردان
و ناتوان و معیشت پدر و فرزندان همه از این بوستانهاست ، پس بدین
بوستان رسیده باد گرم و گویند گرمادی در آن باد آتشی و اینچنین باد
آتشین را سموم گویند پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم و صاحب
باغ متحیر و مغموم فروماند این مثل عمل مشاق و مرانی است که سموم
عدل الهی باغ اعمال ایشانرا که بدان امیدواری دارند بسوزاند و ایشان
محروم و محروماند .

نه کاری که یابند مزدی بر آن به مالی که بپند بومی در آن (۱)
و اگر ربا برقی افروخته همه گشت اعمالشان سوخته
همچنین بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شد بیان میکند
خدای بر شما نشانهای الطاف و احسان خود را شاید که شما در آن تفکر
نمائید و در عبارت دیگری را باوی شریک مسامحه (۲۶۶) ای گروه
گرویدگان نفع کنید در راه خدای از پاکیزه ها و مرغزیده ها آنچه
کسب میکنید بتجارت و صنعت و از آنچه بیرون آورده برای شما از
زمین چون حبوبات و اشجار مثمره ، اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما
آنچه رسیده و کرمه و بوی بوی آن که مکر در مسجد و مساجد
و صلوات الله علیه آوردندی و در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول
نمودندی روزی یکی از مالداران دنیا دوست دوست صاعی خرما از
آن متاع که هیچ نیرزیدی باشکارا بیاورد و در میان حرما های نیکو
ریخت و کالای حیث خود را به آن متاعهای پاکیزه تر بر آمیخت حق

- (۱) نسخه مروی بجای کلمه « مالی » بلفظ حالی نوشته است

تعالی از این معامله نهی کرده و فرمود که از اطیب اموال صدقه دهید و قصد مکنید بچیزهای تنه و یا خوشی که از دناات همت از آن چیز بفرقه کنید و حال آنکه نیستید شما فراگیرنده چنان چیزی را اگر شما دهند در حقوق شما مگر آنکه چشم فرو خوابانید در اخذ آن و مسامحه و مسامحه کنید و ندانید که حدای بینای است از کسی که تصدق بمال خبیث کند ، ستانیده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد (۲۶۷) دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر (۱) گوید یکی از شیاطین انس مانع اماره و عده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت اتفاق از درویش و محتاجی و بفرماید شما را ببخل و امساك و منع صدقات و حدای و عده میدهد شما را بر صدقه دادن آمرزشی از خود مرگناهان شما را در عقبی و ازرونی روزی و مکانات بخیر در دنیا و خدای بسیار فضل است بر منفقان ، دانا راستحقوق ایشان مرستت وصل و مغفرت را [۲۶۸] میدهد خدای حکمت اتفاق هر کرا میخواهد تا داند که چه میباشد داد و بکه میباشد داد یا دانستی که میان القای رحمانی و سوسه شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطان نترسد و بوعده رحمان مستظهر باشد و هر کرا حکمت دادند پس بدورستی که

(۱) مؤلف تفسیر کبیر امام فخر رازی (فخرالدین ابو عبد الله محمد بن ضیاء الدین عمر بن حسین بن علی قمی) است امام فخر در سال ۵۴۲ ۵۴۴ تولد یافت و سال ۶۰۶ درگذشت وی از بزرگان علمای علم فقه و تفسیر و ادب و هم از بزرگترین علمای اسلامی است اصلش از طبرستان (مازندران) بوده ولی درری تولد یافت فخر الدین غیر از تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب) تالیفات دیگری نیز دارد از آن جمله است شرح اشارات شیخ ابوعلی سینا که خواجه طوسی نیز آنرا شرح کرده است دیگر ابواب الاشارات (خلاصه اشارات) محاکمه در اصول فقه - معالم در کلام - مباحث مشرقیه - محصول - حدائق الاوار - محصول افکار المتقدمین و المتأخرین من العلماء و الحكماء و المتکلمین - اساس التقدیس - مذاهب امام شافعی - نهایت الاعجاز - شرح بدون ابن سینا - امام فخر در تفسیر کلمه الشیطان گوید : و قبل ان فی الامارة بالسوء (ج ۲ ص ۲۴۶ چاپ مصر سال ۱۳۰۸)

دادند او را نیکوئی بسیار ، امام ابو لیسث فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندك خوانده که فل متاع الدنيا قليل و در کلامه مرتضی علی رضی الله عنه وارد است .

رضینا قسمت الجبار دنیا لنا علم و للجهل مال (۱)
 ان المال یعنی عنقریب و ان العلم حق لا یزال علم دادند ادریس و یقرون زروسیم عذیکی فوق سماء و گری تحت سمک و دانش را کثرت خبر و صوف صاحب که فقه اوقی خیرا کثیرا

پس علم را باید که اهل دنیا را ملازمت مکنند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشند که اورا حیرت کثیر داده اند و ایشانرا متاع قلیل و در نیایند یا بند نگیرند بدین موعظه ها مگر خداوندان عقول صافیه (۲۶۹) و آنچه بیرون کردید ای مؤمنان از نفقه اندك یا بسیار سر یا ملایمه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه حدای بغیر آن یا بر خود واجب گردانیدید از نذر معین یا بغیر معین در طاعت یا بمعصیت ، پس بدورستی که خدای میداند آنرا و فراموش نمیکند و یست مر ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا نذری را که در طاعت کرده اند بوه نرسانند از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد (۲۷۰) اگر آشکارا کنید صدقه ای خود را بوقت ادا کردن پس بیکو چیربست آن چه دیگرانرا بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قنوب بنگارگان به آشنائی با اهل حق میل کند و اگر پنهان دارید صدقات خود را و بدهید آنرا بدرویشان در خفیة پس آن احفا بهتر است مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور میباشد و درویش نیز از مذلت اخذ و پیشه و سی محفوف میباشد ، بعضی علماء حکم احفا را عام دادند در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در احفا مبالغه عظیم داشته اند هم در فقه فرض و هم صدقه تطوع و جمعی بر آنند که احفا متعلق بنوافل است و در فرایض طهارت اولیست تا مظهر ترك

(۱) خوشنود هشتم از بهره پروردگار خود برای ما داش است و برای نادانان خواسته همانا خواسته نیست میشود برودی و داش همیشه بایدار است .

زکوة بکسی میرند و دیگر دلیل مسارعیت است نامر حق صاحبانه و سبب
 رحمت توانگران دیگر میشود ماداء زکوة اما در تطوع هر حال اخفا
 اولی باشد و از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که صدقه سر در
 تطوع افضل است از علایه بفتاد مرتبه و در حدیث آمده صدقة
 السر تغفر غصبة الرب (۱) و از کمال کرم الهی است که در صدقه
 فرموده که اگر احب کنید شما را بهتر باشد ، و ما در مکتوباتیم از شما
 (خمس بکرم میخواهد یعنی هدای درگذراند) بعضی از گناهان را شما یعنی
 آنکه مظلوم نبود و هدای بدانچه شما میکنید از هدای صدقه و احفای
 آن داد است . آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهره
 و رضای که میان ایشان و یهود ثبت بود بر ایشان نفقه میکردند پس
 از آن که حالت این یوغیرند و از جام کلام سید انام علیه السلام
 شربت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جهودان کاره شدند و چون
 صورت حل حضرت رسالت پناه عرض کردند آیه آمد (۲۷۱) نیست
 بر توای محمد راه نمودن هدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت است
 و پس ولیکی هدای بهایت خود راه نماید بایمان هر کرا خواهد پس
 حضرت رسالت فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و با توفیق اهل الاحراج
 صدقه در تطوعات یغیر مسلم چیز است . و آنچه نفقه میکنید از مال
 پس از برای بفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع شما است خواه
 منفق علیه کافر باشد خواه مسلم

بیت

گر او میرد پیش آتش سجود	تروایس چرا میبری دست جود
خورشدم بگنجشک و کبک و حمام	که بکروزت افتد همائی بدام
چو هر گوشه تیر بیار افکمی	بناکاه بینی که صیدی کی
..... نمی کنید شما که مؤمنانید مکر برای طلب ثواب و خشنودی	
هدای (وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال الله تعالی : و ما آتیتم	
من زکوة تربدون وجه الله (۱۲) و آنچه نفقه میکنید از مال خود توفیه	
مرد آن میکند برای شما یعنی جزای آن تمامی شما مبرسانند و شما	
(۱) نیکوئی کردن و صدقه دادن در پنهان فرو میبرد	
برورد کار را	

(۲) سوره روم آیه ۴۰

ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمیکند
 (۲۷۲) این صدقه و نفقه شما برای درویشان است ، آنکه باز داشته
 شده اند در طاعت هدای یا در جهاد نمیتوانند واسطه اشتغال فرا
 دوام طاعت سیر کردنی در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان
 درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد نفر چون عمار و بلال و ابن
 مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم که در مدینه کمینه منزلی نداشتند
 که شب آنجا بسر برند مسکن ایشان شب صفا مسجد پیغمبر بود و
 بروز ملامر آن حضرت و ددی نه سببه الفت بر کتب می انداختند
 و نه سؤال و طلب روزی میبرد احتند و بدن سبب فرمود میبندارند
 ایشانرا مرد نادان و بی خبر از حل ایشان که ایشان توانگراند به
 سبب باز بستادن از سؤال و استغنا از حاق ، تو میباشی ایشان را
 ای محمد نشانه و علامت ایشان که صفره لونت و نراری بدن و
 خمیدگی پشت و بسیاری اشک ، سؤال میکنند از مردمان و چیزی نخواهند
 از ایشان از روی الخاج و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصولند
 به نفقه که ترك سؤال بجهت شفقت و رحمت میکردند که نگاه مردم
 رد سؤال نکنند و از دستکاری بازماند ما افلح من رد السائل (۱)
 و آنچه نفقه کنید از مال خود بر اصحاب صدقه و غیر آن از
 مستحقان پس بدرستی که هدای بدان دادا است و میداند که نگاه میدهد
 و از برای چه میدهد (۲۷۳) آنکه نفقه میکنید در راه هدای برای
 مستحق مالهای خود را شب و روز دونهان و به آشکارا و غرض
 استفراق اولت است ماعطه صدوت . در اسباب لزول آورده که
 علمی مرتضی رضی الله عنه چهار دم داشت یکی مظاهر تصدی کرد
 و یکی در سر و یکی پشت طلعاتی و یکی بروز نورانی حق سبحانه
 این آیت مرستاد و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از مرتضی علی
 پرسید که ترا چه مرین داشت که بدین نوع تصدی نمودی جواب
 داد که بطرق صدقه را بیرون از این چهار صورت ندیدم جمیع آن
 را التزام نمودم بتمامی آنکه یکی از اینها شرف قبول یافته به موضع

(۱) نسخه خطی بجای سائل رد سؤال ضبط کرده است

رضا رسد صاحب کشف آورده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه
چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر و مثل آن در غلابه
و همان مقدار در شب و همان منوال در روز حق سبحانه در این
آیت صدقات صدق را بستود پس مر ایشانراست که بدین چهارنوع
صدقه دهند ، مزد صدقات ایشان که آن هشت مایه و نیم جزوای
است و گفته اند مرد آنستکه ایشانرا در مقام عنایت فرود آورد فی
مقعد صدق عند ملک مقتدر و خوف نباشد ایشانرا و نه ایشان
اندوهگین شوند (۲۷۴) آنستکه میخورند مال را یعنی معامله میکنند
و زیاده میستانند بر نخیزند از هر هادی خود برای ست و نشور
مگر آنچنانچه بر میخیزد آنکس که بزند و بفکند او را دیو یا
برساند بدو از سودن مراد صرع و جنون است (زعم عرب آن بود
که چون جنی مس آدمی نماید عقل او را مختلط و دماغ را مختط
میسازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا
میکند و ماحص کلام آنستکه خوردن دکان را روز قیامت مشکل مجاین
باشند و اهل عرصات ایشانرا به آن مشبه شناسند) آن عذاب ایشان را

سیاری از مفسرین گویند که آیه «الذین یصدقون اموالهم»
لایل وانهار سرأ و غلابه فهم اجرهم عند ربهم ... در شأن حضرت
امیر المؤمنین عالی علیه السلام نازل شده است از آنجمله تعلیمی و طوسی
و واحدی و طرسی و ماوردی و قشیری و تمیمی و نقاش و قیل
و علی بن الحریب الطائی و رمحشری و غیرهم در تفسیر خویش آورده
اند که این آیت در شأن مرتضی علی علیه السلام نازل گردیده است
این ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مبرماید که اسکافی حجت می جست
در رد جاحظ باینکه این آیه در شأن عی علیه السلام است به عبارت
دیگر اسکافی با سند خود عقیده دارد که این آیه در شأن علی نازل شده است
غیر از علمائی که نام بردیم مفسرین و علمائی عالمه اغلب و علمای حقه
نام باسناد خویش میگویند که این آیه در شأن علی علیه السلام است
و برخی از علمای عامه گفته اند که در شأن عبدالرحمن بن عوف و علی
است و یا در شأن عثمان و یا ابابکر نازل شده است

سبب آنستکه ایشان گفتند جز این نیست که بیع مانند ربا است
کفاریک درم بدو درم بیع میکردند و میگفتند این ربا نیست بیع است
میان ربا و بیع فرق میکردند و حال آنکه حق سبحانه حلال کرده
است بیع را و حرام ساخته است ربا را پس هر که بیاید بدو یعنی
بوی رسد بندی از فرد پروردگار او که نهی است از ربا پس
ماز ایستد از آن پس مر او را است آنچه گفته است قبل از تحریم و
آنها را او نتوان گرفت یا مر او را است آنچه گذشت یعنی گناهان
گذشته او مفعول شد و کار او مفعول است بخدای یعنی مهم او در
زمان آینده و ایستد حفظ و عظمت حق است که توفیق رفیق او سازد
تا مرتکب آن کبیره نکردد و هر که ماز گردد با استعمال ربا پس از
آنکه خدای آنها حرام گردانیده پس از آن گروه مستحلان و ...
شنوندگان امر و نهی ملازمان دوزخند و ایشان در آن جزوید خواهند
بود زیرا که حلال داشتن ربا کفر است و کفر موجب خلود باشد در
دوزخ (۲۷۵) کم و کاست بنگرداند خدای مال ربا را یعنی هر
چند فراوان باشد عاقبت آن نقصان و خسران میکشد . این عباس
رضی الله عنه فرموده که هر چه از آن مال صدقه دهد یا در راه حج
و غزوه نفعه کند پذیرفته نشود و این کمال نقصان است و افزون گرداند
خدای صدقه ها را یعنی هر چند کم باشد مزد او بسیار خواهد
بود و خدای دوست نمیدارد هر نسیاسی را که مستحل ربا بود
بزه کاری که بر ارتکاب ربا مصر باشد (۲۷۶) بتحقیق آنستکه بگریزد
بامر و نهی و در عمل آوردند اوامر را بموجب فرمان و نهی داشتند
نماز را و بدادند زکوة را مر ایشانرا است مزد ایشان نزدیک پروردگار
ایشان روز قیامت و ایشانرا ترسی نیست بر آنچه پیش فرستاده اند و
ایشان اندوهگین میشوند برای اینکه از عقب گذاشته اند (۲۷۷) ای
گروه مؤمنان بترسید از عذاب خدای و دست ندارید آنچه مانده است
از ربا اگر هستید شما باور دارندگان حرمت ربا را نهی عمر و
نفعه و بنی مضره مخدومی ربا با یکدیگر معامله داشتند و حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم روز فتح مکه بحرمت ربا فتوی داد و
بنی عمرو بشرط آنکه ربای ایشان بر پای دیگران ثابت باشد و ربا

دیگران از ایشان موضوع صالح کردند و بوقت طلب ربا از بنی مدینه کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد بر آورده می گفتند ما چه بدبخت گشتیم که ربا از همه مردمان وضع کردند و ما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قضیه خود را برض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند و او صورت ماجرای ایشان به جناب بوث نوشت این آیه نازل شد که دست از ربا بردارید (۲۷۸) پس اگر نکنید و بقیه ربا ترك ننمایید پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید جهنم گردنی از خدای و رسول او [و حفظ و ذوقا حواله از ادن که بمعنی علم است یعنی اگر ترك ربا نکنید آگاه باشید و بدانید که لایق این محراب خدا که آتش است و محراب رسول که شمشیر است] و اگر توبه نکنید از گمرفتن ربا پس مر شما راست سرمایه های شما نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس المال طلبید و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیری نگاهند بعد از نزول این آیه بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود در گذشته سرمایه راضی شدید و بنو مدینه از غایت تنگدستی تا ادراك ثمار مهلت خواستند و بنو عمرو در تحمیل آن تعجیل نموده از اهل و تاجیل انا می کردند آیت آمد که [۲۷۹] و اگر واقع شود غریب خداوند دشواری و مالی یعنی غریب تنگدست و مفلس باشد پس حکم آن مهلت دادن است تا وقت توانگری و آسانی و اگر صدقه دهید بقرض دار مفلس بهتر است شمارا اگر دایند شما که آنچه خدای میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکمل نجات خود است [۲۸۰] و فرسید از عذاب روزی که همه شما از گردیده شوید در آن روز بحساب خدای یا جزای که مقرر کرد از ثواب و عقاب بر تمام داده شود هر کسی را جرای آنچه عمل کرده باشد از یک و بدو ایشان یعنی از گرویدگان بوی ستم کرده نشوند [۲۸۱] ای جماعت گرویدگان چون معامله کنید با یکدیگر بوامی یعنی عفتی بدید از عقود شرعیه که بدل دو آن دین باشد تا وقتی سپرده و معلوم توفیق سنین و شهر پس نویسد آنرا در صحفه مشتمل و صحت معامله و اسم معاملین و مبلغ و حق و مقدار اجل و وقت حاجت رجوع بدان کنید و باید که بنویسد آن و قمار

شما نویسنده بداد و راستی یعنی کم و زیاده نکنند در اجل و مال و باید که ربا از نژاد هیچ نویسنده تکبیر کاتب بعد از بی اوده عموم میکند و این کاتب بقولی فرض که ایست و مروایتی فرض عن شرط فراغی کاتب و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب و گفته اند مستحب است یعنی اولی آن باشد که از بیاوراید چون التماس کنند آنکه بنویسد و تیفه معامله را همچنانچه بیاوراید او را خدای تعالی یعنی بدان نوع که امر شرع و مانع شده باشد پس باید که بنویسد و باید که املا کند بر کاتب آنکس که مروایت دین و بزبان خود اقرار کند و باید که بنویسد املا کننده از خدای که پروردگار او است و کم نکند در وقت اقرار از آن حق که بر او است چیری را پس اگر شده آنکس که بر اوست حق یعنی در ذمه اوست جاهلی می و قوف یعنی بالغ غیر رشید چون مجانبین و مرد مهوت یا عاجزی نا توان چون کبودك خرد . نیک رسیده یا آنکه مطلقا توانی ندارد و نمیتواند آنکه املا کند . که مدیون است بجهت آنکه احرص باشد یا بواسطه مرض نکنت که در زمانش بدید آید یا آنکه بر آن است که متعارف آن قوم است دانا نمود پس باید که املائی آن حق کند ولی یکی از این ها که گذشت یعنی متولی امر او و آن بهم است بر طفل و مجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی اقرار کند راستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکنند و گواه گیرید بر معامله خود دو گواه از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد پس اگر بی گواه نباشند دو مرد یعنی اتفاق بیفتد که دو مرد گواه شوند پس بیست مرد و دو زن گواه شوند و شهادت زمان بی مرد در نکارت و ولادت و عیوب نسا در مواضع مستوره مسموع است و با مردان در حدود و قصص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امتثال آن مقبول است و گواه باید گرفت آن کسانی که پسندیده و راضی باشید از گواهان پس بیان میکند هات اعشار عدد را در این . یعنی دو زن برای آن باید که تا چون فراموش کند یکی از آن دو زن معامله را که بدان گواه بود باز یاد دهد یکی از ایشان آن

را چون بجهت غلبه و طووت صفت نسیان مر ازجه نسوان غلب است
 پس دوزن باید که تا شدگیر یکی نسیان دیگری ذایل گردد و باید که
 سرباز نزنند گواهی از تحمل شهادت چون خوانده شوند برای ادای
 آن و ملول نشوید از آنکه نویسد حق را درحالتی که فرد باشد آن
 حق یا بروك یعنی اندك و بسیار آنرا نویسد تا مدت او که مقرر
 شده و قرار مدیون این کتاب راست تر است نزدك خدای و صوابتر
 مر گواهی دادن را چه حککات مذکر شهود است و نزدیکتر است
 کتابت آنرا که شك نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود
 چون رجوع نمائید بکتاب مکر آنکه باشد مامله بازو گانی محضور که
 میگردانید آنرا میان یکدیگر بمنی معامله دست بدست و نقد نقد پس
 بیست مر شما گناهی آنکه نویسد آنرا و گواه گیرید چون خرید و
 فروخت کنید نقد (و حکم این آیه منسوخ است به آیت فان آمن
 بعضکم بعض الایة) و باید که رنج رسانیده بشود نویسنده یعنی او
 را یا کراه و اجبار کثات نفرماند و نه گواه را ضرر رساند بر قبول
 شهادت چون مامی داشته باشد (این معنی که گفته شد بر تقدیر است
 که بشار اهل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کند منطوقش آنست
 که باید که کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست نویسد و از حیانت
 در کثات احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت کند و از راحتی در
 نگذرد و گواهی نبوشد بوقت طلب و باز نگیرد و اگر مکتب ای
 ماملان اینها که نمی کردم از اضرار کاتب و شهید پس آن فعل منهی
 فرمانی باشد لاحق بشما و همه شما ترسید و فرمان خدا را خلاف
 مکید و می آموزاند خدای تعالی شما را مصالح دین و دنیای شما و
 خدای همه چیز ها دانا است (۲۸۲) و اگر باشید شما در سفری
 (عالی اینجا بمعنی فی است) و بیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده
 باشند و ادوات کثات یافته نشود پس وثیقه باشد گروهی قبض کرده
 شده بمنی فراسنده پس اگر امین دارد برحق از شما مرحق را و دل
 از حیانت جمع دارد پس باید که ادا کند آنکس که امین داشته
 شده است یعنی مدیون وام او را و انکار حق مکند و باید که ترسد

از خدای اعنی پرورکار او و در امانت حیانت نکند و میوشید گواهی
 را که پوشیدن آن از گناهان کبایر است و هر که بپوشد گواهی را پس
 بدرستی که نرمنند و کینه کار است دل او و در اضافت اثم بقلب
 تمام است بر او عید ربانی مرکب شهادت را چه جرایم فایده مخفتر
 و غلیظتر است از اثم متعنه باعطاء طاهر و خدای بدایچه شما می
 کنید از اظهار شهادت و کتمان آن دانا است (۲۸۳) مر خدای را
 است آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا اوراست عوالم روحانیه
 که استار غیب و موطن صفاتند ، آنچه در زمین است از ارکان و
 موالید یا اوراست عوالم جسمانی که طواهر اسماء و مظاهر انعامه و
 اگر آشکارا کنید آنچه در نفس هی شما است از عرایم و نیت یا
 پس در آن شمار میکند خدای شما را بدان چیز یا خبر میدهد
 شما را از آن تا داید که دانی ضمیر و مطلع بر سرایر است
 آورده اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال شده را تمام بروی احصا
 کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه دل پس بیامرزد بعد از
 احصا مر آنکس را که خواهد فضل و عذاب کند هر کرا خواهد مدد
 و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب توانا است ، بعضی برآیند
 که این آیه به آیه لا یكلف الله نفساً (۱) منسوخ است و جمعی گویند
 محکم است زیرا که قول اصح مرد اصولین آنست که نسخ مر احکام
 منقض شود ، بر اخبار و این خبر است پس منسوخ نشود و نزول
 آیه لا یكلف الله نفساً برای آنست که دانند که مواخذه در خطر است
 بود زیرا که در نسخ نیست ، آورنده که چون این آیه نازل شد صحابه
 کرام از تأمل در مضمون آن متألم گشته بطاعت گشتند از صدیق
 و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار رضوان الله عنهم
 اجمعین التماس نمودند که بملازم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 رفته صورت حال مرض باید رسانید ایشان بجناب نبوت آمده گفتند
 یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا تطیق به مارا تکلیف کاری کردند که
 قوت آن نداریم بلکه چیزی مما فرستاده اند که طاقت استماع آن
 نیست ، آوریم ، حضرت استفسار فرمودند که چه خبر و کدام عمل است

گفتار یا رسول الله غنان دلها در قبضة التدار و تمام اندیشهها در پنجه اختیار ما نیست احیاناً خیال معاصی در دل می آید و فکر منافی در خاطر ما خطور مینماید و ما آنها را مکروه میدانیم و از قوت فعل نمی آیم حق سبحانه میفرماید **يَحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ** اگر ما را بدان بگردد کار دشوار شود و هیچکس از عهده آن بیرون نیاید سید عالم **صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ** فرمود که مگر شما همان میگوئید که شی اسرائیل گفتند **سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا** لاجرم چندین بلیه بر گمنان ایشان متفرع شد بگوئید **سَمِعْنَا وَ اطعنا** دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینان تمام یافته گفتند **سَمِعْنَا وَقَوْلُهُ اطعنا** اهره برکت این گفتار دشوار ایشان روی به آسانی نهاد و حضرت حق در شای این امت و سبکباری ایشان آن آیت فرستاد که : (۲۸۴) **گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلی الله علیه و سلم** بدان چیزی که فرستاده شده ما از نزد پروردگار او که آن آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع و مومنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول تحمل و تبایع بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس جهت نیک و مؤمن جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود (کل) یعنی همه ایشان از نبی و مومنان او ، گرویده اند بخدا یعنی بوجود لم یزل ازل و ابدی اسماء حسنی و صفات جلال و جمال و افعال منزه و احکام کامله او و بفرستادن او که مومنان حضرت کبریا اند نه بات وی و رساندن از حق سبحانه بابها و سبب وصول وحی اند برسل و لکنهای همراه وی که همه حق است و سخن او است غیر مخلوق و فرستادگان او که همه پاک و معصومند و برگزیده و وصی گزارنده و خواننده راه حق ، میگویند نبی و مومنان که ما جدا نمی کنیم در ایمان میان هیچکس از رسولان او بلکه همه ایمان می آوریم بخلاف نبود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکرند ، و گفتند مؤمنان شنیدیم قول خدای را و ارمین بر دین امر او را پس بطریق التفات از حقیقت غیبت بذروه خطاب بر آمده گفتند **مِطْلَبِیم** آموزش ترا ای پروردگار ما و بسوی تو است بازگشت همه و اگر این قول را که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند

آیه را « مدنی » باید گفت و اصل حدیث متفقند بر آنکه این آیه و قالی او مکی است و بواسطه در شب معراج بر حضرت نازل شده چنانچه در صحیح « مسلم » روایت « ابن مسعود » وارد است که آن حضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرمودند نمازهای پنجگانه و خوانیم سوره بقره و آمیخته گداهن هلاک کننده یعنی کبابر پیامرزیبدید هر کسی را از امت که شرك نیارد بخدای در « بنایع » آورده که چون رسول صلی الله علیه و سلم بمعراج رفت و بساط کونین را بقدم همت طی کرده منزل قرب رسید .

مشوی

سوی عالمی شد که عالم نمید و ز او در میان سایه هم نمید
برون آمد از پرده بود خویش تنگ کرد می پرده مقصود خویش
وقتی که بمقام او ادنی سلام و کلام الهی در مقابله تحیات
حضرت رسالت بناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرموده که **آمن الرسول بما نزل الیه من ربه** حواجه عالم صاواة الله علیه و سلاوة مناجاتی کرد معنوی بر آنکه « مرا شربت این کرامت بی مومنان این امت گوارنده نیست » حق تعالی فرمود **وَالْمُؤْمِنُونَ كَلَّ** **آمن بالله الی لایة** حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میگویند **خواجه** فرمود **وَقَالُوا سَمِعْنَا وَ اطعنا** الایه خطاب آمده که منم برایشان سبک کردم (۲۸۵) در پنج نیت که خدای هیچ نفسی را با مابد بکاری مگر بمقدار طاعت او ، مر آن نفس را باشد آنچه کند از میگوئیه و مروی باشد آنچه بجا آورد از مدبها آن حضرت در این محل « اللهم الهی آعز دعا کرد که ای پروردگار ما مگیر ما را به قوت اگر فراموش کردیم و عمل نیکو از ما فوت شد یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب منافی شدیم ای پروردگار ما و نار مکن بر ما باری گران ، نیکه باز کردی آنچه بر گران را بر آنکسان که بیش از ما بودند یعنی **بیت و نصاری** که تکالیف شده برایشان واقع شده بود ، ای خداوند ما و جمیع مکن بر ما آنچه چیزی که طاعت نیست ما را آنکه حد نفس و

و سوره او (اول مسران که آیه ر مدنی داند و مسج آیه محاسبه
شناختند و قولی دیگر که مکی است مراد استیلاء شیطان است بواسطه
غلبه شهوات بر نفس با شحاتت اعدایا هر چه بنده را از حق مشغول
گرداند و از فرمان برداری باز دارد و گفته اند ما لا طاقه لنا به امریدن
قدم است از صراط مستقیم) و عفو کن و در گذار از ما خطا ها و
براهوشه های ما و بیامرز گناهان ما را و ببخشی بر ما قبول طاعت های
ما ، تو کار سازی و یاری دهنده مائی پس یاری ده ما را و مظهر
گردان ما را برگروه کافران ، آورده اند که چون « معاذین چهل » این
سوره را حتم کردی آمین گفتی و در حبر است که حضرت ابن دعا را
در شب معراج میگفت و ملائکه امین میکردند و حق سبحانه اجابت
میفرمود (۲۸۶) .



(سوره آل عمران و در مدینه نازل شده)

[دارای دویست آیت میباشد]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحم مفتاح سوره یا اسم او است یا الف اشارتی بالای عمیم
حق است و لام بالای کریم او و یم بمعنی قدیم او یعنی مرکت آلائی
او در دنیا همه را علی العموم شامل است و نعمت ثنائی او در سرای
عفی بر ربب خصوص واصل و فیض محبت بی منتهای او در هر دو
جهان احصا حواس را حاصل (۱) خدای سزاوار برستش او است ،
نیست معبودی مستحق عبادت مگر او ، زنده که حیات هر زنده از او
است پاشیده که قیام هر پاشیده بدو است .

جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در باب عیسی علیه السلام مناظره کنند و
حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرموده و ایشان گفتند ما
عشیه اسلام بردوش و حلقه قبول دین الهی در گوش داریم و حضرت
جواب داد که شما را نسبت زن و فرزندان بچاسب الوهیت از اسلام
بار داشته است ترسایان گفتند که ما در نسبت فرزندی عیسی بحق
سبحانه محققیم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول
خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که در مذهب شما فتنه خدای رواست
و خود میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف
میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و هم
سفیده شما جز پرورگار عالم متصور نیست و دیگر خود میگوئید که
عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری بدون نسبت
میکنید و حق سبحانه از این همه مقدس و منزّه است ایشان ساکت شده
و مجلس برخاستند و هشتماد و نه آیت از اول این سوره در این باب
درل شده و چون نزاع ترسانان تدرتاً در الوهیت عیسی بوده و تدرتاً
در نبوت محمد لاجرم اول سورت ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت
او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود که : (۲) فرو فرستاد
خدای بر تو قرآن را بدرسندی در اخبار و راستی در دلالت در حالتی

که موافق است این کتاب مرآن کتابها را که پیش از او بوده و آن
مذاهب در مورد نبوت و معاد و اصول دین است (۳) و فرستاد
نوریت و انجیل را پیش از فرستادن قرآن راه نمابنده بر بنی اسرائیل
را بطریق حق و در این دو کتاب همی معبودیت ماسوی الله مذکور است
و بدین می اطلاع قول یهود و نصاری در آنچه نسبت به زبر و عیسی
میگویند ثبت میشود و فرستاد کتابهای دیگر را که جداکننده اند بین
حق و باطل (در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتیست که مقارن ابران
کتاب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز میشود) بدرستی آن
کسانی که نگرویده اند نشانه های قدرت الهی با آیات قرآنی یا اسبابی که
هر یک علامتی اند در طریق اعتقاد، مرایش این است عدایی سحت یعنی
پیوسته و خدای غالب است و قدر بر عذاب که از خداوند عذاب
و عتاب، ایشان (۴) بدرستی که خدای پوشیده نمی ماند بر او چیزی
از کائنات نه در زمین و نه در آسمان بلکه در آسمان الهی محیط است
و جمیع مخلوقات و موجودات و علم عیسی به معنی از معنیات حاصل بود
و این به معنی حق پس چنان علم بالقوی متدلل نتوان شد بر ربوبیت
او (۵) آن خدائی که علم او محیط است، آنکس است که تصویر می
کند شما را در رحمت های مادران شما بهر نوع که میخواهد، دراز و
کوتاه، سیاه و سفید، ناقص و کامل، زشت و زیبا،
سعید و شقی و قدرت عیسی بر این وجه نبوده بلکه در رحم هر چه تصور
یافته و مصور مصور خود نخواهد بود زیرا که مصور محال است و
مخلوق محتاج بخالق و خالق همه الله است (لا اله الا هو) تکریر
جهت تقریر وحدانیت است علی رغم این نصاری که ثلاث میگویند،
بی همتا و بی مانند، دانا و محکم کار (۵) او است آنکه فرستاد بر تو
قرآن را، به معنی از این کتاب نشانه های روشن است و آیت های مفصل
و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد، آن آیات محکمه اصل
و معظم قرآن است و آیت های دیگر مانند این که بیکدیگر در مظاهر و
ادراک معانی آن می تأمل دست نمی دهد، به معنی بر آید که محکم
است که متحمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجود دارد
« شیع ابرو منصور ما تریدی رحمة الله » فرموده که عقل بیان محکم میداند

و در متشابه بیداد نقل دخل کردن نمیتواند و گفته اند متشابه بحروف
مقطعه اند که هر دو با صدی از روی حساب جعل بدان رسد دولت
اسلام استدلال میکردند و چون دلتعه هر سوره از مقطعات غیر مکرره
در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه اتم هفتاد و یک است و اتم
صد و شصت و یک و الامر دو بست و هفتاد و یک و آنچه طلب میکردند بر
ایشان مشتبه میشد و گفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود که
اما آنکسایکه از جهت تقلید و تعصب در دلهای ایشان کجی و تمایز است
با شك در سخن الهی، پس بروی مینمایند آن چیزی را که تلفظ
او متشابه و معنی او مشکل است از کتاب برای طلب کردن فتنه که شرك
است یا تكذيب قرآن یا تالیس بر حال چنانچه یهود گفتند این حساب
های مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بوده که جهلان قوم خود را
در شك اندازند و دیگر اتباع متشابهات میکنند جهت طلب تأویل آن
بر وفق مدعی و متمنی خود، و نمیدانند تأویل آنچه متشابه است مگر
خدای که آنرا فرستاده (امام سجاوندی فرمود که بمذهب اهل سنت
و جماعت اینجا رفق لازم است یعنی بر الله و رب باید کرد و پاسخ
علم که بعد از این مذکور میشود در دانش تأویل داخل نکردند
چه بحقیقت جز حق سبحانه تأویل آن علم نیست) و ثبات قیام در
دانش که مؤمنان اهل کتابند یا هر که او را در علم رسوخی بود
میگویند ما گرویده ایم به متشابه همه محکمت و متشابهات از نزد پروردگار
ما است و یاد نکنند یا باید پذیر نشوند مگر خداوندان عقول صایه (۷)
هم قول را سخنان علم است و ایشان قومی اند که مشاع دانش خود
را بر یور عمل بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما بیچان و
منحرف ساز دلهای ما را از دین حق بعد از آنکه ما را راه راست
مودی و به بخش ما را از نزدیک خود توفیقی بر استقامت که آن رحمت
محض و محض رحمت است یا بما ارزانی دار معصیتی حقی از شك
و شبهه بدرستی که توفی بخشیده هر عطیه (۸) ای پروردگار ما بدرستی
که تو اراهم آورنده همه مردمانی بعد از مرگ ایشان رای حساب روزی
که هیچ شك نیست در وقوع آن بدرستی که خدای خلاف نکند و
عدو که در است و نشود فرمود (۹) بتحقیق آنکه که فرشته اند یعنی

بهود لریظه یا نصیر یا مسکین قریش که حضرت را سرزنش میکردند که درویش است و پسران ندارد و خود با اموال و اولاد مفاخرت میکردند و مکاره مینمودند ، دفع نکند و باز ندارد از ایشان مسالهای ایشان که بدان مینارند و فرزندان ایشان که وجود ایشان عظمیاء است و فراز از عذاب خدای هیچ چیز به در دنیا اگر به محنت درماید و نه در آخرت که ایشان سوی مضیق جهنم رانند و آن گروه ایشانند آتش نگار دوزخ و عادت این مشرکان با بهود و نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلی الله و آله وسلم (۱۰) مسند عدت متاعان فرعون است در تکذیب حضرت موسی و عادت آنکسای نیز که شی از فرعونیان بودند چون عد و نمود بدروغ داشتن آیهی مبارکه به هجرات اسماء خود را پس بگرفت ایشان را خدای مگردان ایشان را تکذیب و انکار و غیر آن و خدای صحت عقوبات است بر کافران (۱) و گویای محمد بر آنکسایرا که کافر شدند از بهود و شهادت کردند در واثقه احد زود شد که خوب شوید در دنیا مصرت مؤمنان بر شما و جمع کرده شوید در عقبی سوی دوزخ و بد آرام گاهی است دوزخ پس حطاب «کفار قریش میفرماید (۱۲) بدره ...» و گویای ... محمد در لفظه دو گروه که همروی وهم دیدار شدند در ... گروهی که در راه میکنند در راه خدای که لشکر ... اند (سید و سپرده آن ... و همت مهاجران ... و ... سی و شش اعشاری) و گروهی دیگر ... اوجیهل بودند (سید و سپرده آن ... و ... لشکر کفار را دوبرابر خود دیدنی آشکارا اگر چه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی از مؤمنان را بردو تن از کافران عذاب گردانم که عاقبة صابرة یغلبوا ماتت در این محل کفر را دوبرابر ایشان نمودند ... شده روی محراب آوردند ... این بود که اندک ... در مبداء اقبال مؤمنان را اندکی ...

بیت

چند گردی گروه و صحرا در هوس پیش او آی ایه حسن المأب (۱)

(۱) نسخه چاپی قبل از بیت بالا این بیت پائین را هم ضابطه نموده است :

ای دل از درگاه چنان رخ مخاب زندگی خواهی بجانان القراب

و آيا حيردهم شماراي دروشتن صحابه به ايترا ايشا كه گفته
 خدراي آنها كه پرهيز كردند از شرك كه عمة مؤمنان باشند ما از
 ارتكاب فواحش بگذشتند يا متاع دنيا از دست داشتند چون اهل صفه
 رايشان را نزديك پروردگار ايشان بستانها است كه اندكي از آن
 بهتر است از دنيا و آنچه در اوست در حديث آمده كه لموضع سوط
 من الجنة خير من الدنيا و ما فيها (۱) پس صفت آن بستانها ميگردد
 كه ميروند از زير تصور يا اشجار آن بستانها جويهاي آب ، جاويد
 باشند متقين در آن بستانها (ذكر حاود جهت آنستكه سمت دخول
 در آن بخوف انقطع مفسر نگردد) و مرايشرا چفتهها اند از خوري
 و اسي . با كوزه از قذوران كه سوء دئيرا باشد يا با كوزه در حلق
 و حق و ديكر ايشرا حشودى است از خدای و اين از ميثت و نبي
 او بهتر است و خدای ميخواست به نديگن و اخوان ايشان (۱۵) متقين
 كه نزل منزل چنان خواهند بود آيند كه از روى نيز ميگويند
 اى پروردگار ما بدرستي كه ما كرو بدهايم به آنچه تو فرمودى پس بيا مرز
 براى ما گناهان ما را امروز خط كرم بر دتر عصيان ما كش و فردا ما را
 از عذاب دوزخ بگهدار (۱۶) ديكر صفت ايشان ميگفت كه صبر
 كنند گرسنه مرادى فراش و سفن يا برترك مخطورات و شمات با در وقت
 هجوم آفت و بايات و راستن ابد در اول و قبل و نيت و فرمان بردار ابد
 مر خدا برا در نهان و آشكارا و نفع كنندگان از مال حلال بر اعدا
 استحقاق و آموزش خواهند گانند مسخر ها كه اوقات اجابت دعوات
 است بيا مرز گزارندگان در ثلث آخر شب يا ادا كنندگان نماز بامداد
 جماعت ، محققان گويند كه اهل تقوى صابرانند در ك
 و صادقان در استعاج نجاج ارادت و قناعت در سلوك الهى
 فى الله بيه تصور و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...
 از ذنوب قلوب كه توجه است ...

و

... ..

(۲) يكجاي تازيانه از هشت

وا از اين صفات كه مذکور شد صبر مبداء سلوك است و صدق
 ابتداء تخلق باخلاق الهى و قنوت اشتغال بقبض نفس والفضول و اذيق
 سبب تكميل او در مرتبة قبول و مراد استغفار فنا در توحيد است و
 تفساره همتى مالك در مهرب فنا متواري نشود خورشيد بقاء ازلى
 طالع نگردد و ذكر سحر كه نزديك زوال ظلمت شب و ظهور صفای
 روز است اين فايده ميدهد كه چون شواهد جبروت بر هيكل فاك و
 ملكوت مستعالي شد شب وجود باعدا كه نمودنى دوست زابل گشته
 صبح شهود وحدت از افق حقيقت روى نمايد و سر كلام تمام «اطماء
 السراج فقد طلع الصبح اينجا چهره كشايد
 لمة نور قدم چوتافت زاكوان
 جمله مرادات محدثات برآمد (۱)
 صبح وصالش دميد در همه آفاق

هر طرفى بانك الصلوة برآمد

در « اسباب نزول » (۲) آورده كه دو نفر از احبار شام مدینه
 آمده از حضرت خواجه صلى الله عليه وسلم سؤال كردند كه زر گتر
 كلمه و شريفتر شهادتى در كلام خدای کدام است اين آيه نازل شد
 كه (۱۷) گواهى داد خدای يا حكم كرد با اعلام نمود يا بيان فرمود

(۱) نسخه خطى حروى بيت بالا را چنين ضبط کرده است :

لمة نور قدیم تافت زاكوان
 جمله مرادات محدثان برآمد
 گویى بجای محدثات باط «محدثان» نوشته است

(۲) اسباب النزول مؤلف اين كتاب ابوالحسن على بن احمد بن
 محمد بن على الواحدى النيشاورى است كه در سال ۴۶۸
 درگذشته است - واحدى از علماء و ادباء و مفسرين بزرگ سده
 پنجم هجرى بوده و مؤلفات بسيار نفيسى از او يادگار مانده است -
 واحدى سه كتاب در تفسير نوشته است بنام بسيط و وسيل و وجيز
 و ديگر كتابى در مفسر تحريف از قرآن كريم و هم كتابى در غزوات و
 شرحى بر ديوان مثنوى نيز نوشته است .

آنکه او است خدای بحق که از روی تحقیق هیچ مبعودی برای برستنی نیست مگر او و فرشتگان همین وجه گواهی دادند و خداوندان عالم که مؤمنان اهل کهند با جمیع مهاجر و انصار یا اعلامی این امت همین گواهی میدهند در حدیث هر يك از علماء ائمه اند بدل در ادای شهادت یا خدای گواهی داد بوحیدایت خود و او قائم بود بدل منی حاکم براستی و گفته اند شهادت بحق نصب دلائل است بر توحید و شهادت ملائکه اقرار بوحیدایت و گواهی عامای این بدان و احتجاج بر آن و قضیت عام و شرف ایشان از انتران شهادت ایشان بحدیث حق معلوم میتوان کرد تکرار (۱) بحسب تأکید است و مزید اهتمام معرفت اهل توحید و روی است و غلب یعنی منبغ از آنکه لاحق شود بدو بوحید بوحیدی و وصف و صفت مگر بوجه امر او چه همه مهورند و کلام توحید و در است در شهادت بوحید خود (۱۸) بدرستی که دین پسندیده نزدیک خدای دین اسلام است نه یهودیت و نصرانی و اختلاف کردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر بحق است آنکه دادند بدیشان تورات و انجیل مگر پس از آن آمد بدیشان دینی محقیقت امر یعنی قرآن بدیشان فرود آمد موافق و مصدق کتب ایشان آنکه آغاز خلاف کردند از روی حسد یا جور که در میان ایشان است یا میل بر پامت و بر رگی قوم و هر که مگرود قرآن یا معجزاتی که خدای حضرت محمد را صلوات الله و سلامه علیه ارزانی داشته پس بدرستی که خدای زود حساب است یعنی زود باشد که از این عالم برود و خدای بعد از حساب ایشان را جزا دهد بر کفر و انکار ایشان (۱۹) پس اگر این جهودان یا توحصوت کرد در دین بعد از امت حجت یا نصیری بچران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی پس بگو در جواب که تسلیم کردم روی خود را ببنی خودی خود و گذر ویت و دل خود را سیردم بر خدای را و آنها که بر روی کردند مرا همین کردند که من کردم و بگو مر آنکسانی را که کتاب بدیشان داده اند عیسی یهود و نصاری (استفهام مسمی کتب بداشتند آیا اسلام آوردند چنانکه من آورده ام) استفهام مسمی

(۱) تکرار لا اله الا الله لا هو بجهت تأکید است

امر یعنی اسلام آرید) پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند پس راه یافته اند بمقصود کالی و از پادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرری نیست پس بجز از این نیست که بر تو پیام رسانیدن است و پس و خدای بنا است پیندگان و تصدیق و تکذیب ایشان (۲۰) بدرستی آن گروه که کافرنند بقرآن و محمد صلی الله علیه و سلم یا بحجت های روشن که بر و خدایت حق سبحانه و الع است در کتابهای وی و میکشند بر میبران را بی آنکه کشتن براستی باشد (در این سخن تأکید است بجهت قتل حق بحق نمیباشد یعنی ایشان بدانند که بحق میکشند و اینصورت البیح است از آنکه تصور میکنند که بحق میکشند) از حضرت رسالت پیام علیه السلام مروی است که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یکساعت از اول روز میکشند پس صد و دوازده کسی از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روز میکشند چنانکه خدای میفرماید و میکشند آن کسانی را نیز که از روی حقانیت میفرمایند بدل و راستی از مردمان یعنی ما سوای انبیاء پس خبرده ایشان را بمذاب دردند با وعید ده ایشان را بجای بشارت (۲۱) آن گروه قتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آیند که به شایبه شهت تباه گشت و نیست گشت عمل های ایشان که میکشند پذیرنده احکام تورات ایم و بر شریعت موسی عمل میکنیم بی شک اعمال ایشان حبطه است در این سرای که کسی آنرا نمیشاید و در آن سرای که ثواب بر آن مترتب نمیشود و نیست مرایشان را در قیامت از باری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کنند (۲۲) آیا نمپنگری بسوی آنانکه داده شدند بهره را از تورات یعنی اندک چیزی دانسته اند از آن خوانده میشوند بسوی تورات و تورات حکم کند در میان ایشان (در اسم یهود خبری است که حکم و جرم را منکر شدند و در سورة مائده مذکور خواهد شد) و گویند روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جمعی از یهود را باسلام دعوت کردنمان بن این اوفی گفت ای محمد من باتو در حضور علمای دین خود مناظره میکنم حضرت فرمود که آن آن صحیفه را از تورات که مشتمل نعمت و صفت است بیاورد و در این محکمه آنرا حکم سازید ایشان از این قول آیا نموده آیات تورات را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتورات میخوانید پس روی میگردانند گروهی از ایشان که رؤساء یهودند و ایشان

اعراض کنند گامد از حق (۲۳) این اعراض از حکم تورات مرایشان را
 است که ایشان میگویند نخواهد رسید ما آتش دوزخ مگر روزی
 چند شمرد که مفت است یا چهل و فریب داد مرایشان را در کیش
 ایشان آنجیزی که هستند که برمیافزند از تسهیل عذرت و شفاعت آباء
 ایشان مرایشان را (۲۴) پس چگونه باشد حل ایشان آن هنگام که
 جمع کنیم ایشان را از برای حساب روزی که هیچ شك نیست در وقوع
 آن و داده شود هر کسی را شصت جرای آنچه کسب کرده است و ایشان
 ستم دیده شوند نقصان حسنها و زیادت سیئات «عمر بن عوف»
 روایت کرد که در غزو احزاب که حفر خندق میکردند سنگی سخت
 پدید آمد و صحنه از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم نمودند و آن حضرت صلی الله علیه و سلم بدان
 موضع آمده کلمه متین بدست مبارک گرفت و بقوت روحانی دل بتیید
 زمانی چنان ضربتی فرود آورد که از آن شك سخت قدری شکست
 و برقی از میان آهن و سنگ بجست که از بارقه آن آتش کوههای
 مدینه روشن شده بعد بدان رسید و کنگره های ایوان کسری بنظر
 حاضران درآمد نوبت دیگر حضرت آن حضرت مقداری از آن
 ربحت و نوری در حشا شد که روشنائی آن عمارات صناعه یمن
 ظاهر گشت نوبت سیم لایحه ظهور نمود که تصور فیاضه روم بنظر
 درآمده صحابه تکبیر گفتند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود
 که زود باشد که امت من برمد این طغر یافته کوشکهای حیره بنسرف
 درآوند و آذر صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و
 شقه رایت شریعت من سایه یمن و دولت برافراز اهل یمن افکند
 مؤمنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و مذاق
 طرح استهزاء و سخریه انکده زبان من بکشودند که محب کاری
 که این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق میکند و بهجرد آوار
 لشکر دشمن پای از در بر برون نمیهد ویران خود را بگرفتن
 روم و یمن و عهد «هد حق صحابه این - برساند که: (۲۵)
 بخوای بار خدا یا خداوند بدانید که من متصرف در آن عطا میکنم
 پادشاهی هر کرا میخواهی و میستانی ملك را از هر کس میخواهی
 (مفسرین میگویند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق
 سبحانه تمام جهاداری قبضه اقتدار هر که خواهد میباید و عیان

شهریاری از کف اختیار هر که خواهد برون میاورد

بیت

مفتاح اختیار بدست قضی او است

از هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد
 و گفته اند ملك بیوت و رسالت است که از بنی اسرائیل بستد
 و به بنی اسمعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از
 آن محروم ساخته بملازمان عتبه علیه بویه حواله فرمود یا ملك روم
 و فارس و یمن که از ارباب آن انزعاع نموده بدین امت ارزانی داشت
 و نزد محققان ملك توفیق است که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهانی
 شد و از هر که باز گرفت مخدول هر دو سرای گشت «امام احمد
 عرب» رحمه الله فرمود که (این ملك قبول دلهایست و دلهای در قبضه قدرت
 خداوند یکتا است هر کرا مقبول قلوب سازد بنظرات عنایت صاحب
 دلائلی شواهد و هر کرا از دلهای درویشان بیندازد شملات ایران بکشت
 و مدائنش بگذارد) و از چمنند میسازی هر کرا خواهی یا یمن و معرفت
 چون پیغمبر و مشایخ وی و حواری و بینه دار میگردانی هر کرا خواهی
 مکر و نکرت چون ابوجهل و پیروان وی یا مراد عزت این امت
 است باستیلا بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر
 ایشان از کفار امم یا عزت این مؤمنان را بظفر بر بهود و نصاری و
 ذلت ایشان قبول جزیه یا قتل و جلا و گفته اند عزت بشارت قناعت است
 و ذلت بخت و حرص چه استبدادی قناعت پذیرا سرا مصدق عقیدت
 بر صدر تمکین رساند و تکابوی حرص توانگران را در صف تعال
 انکند در تفسیر بصائر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت
 عزیمت سوغات زبیرت امام مفری غزنوی قدس سره که در زمان
 خود قنصل اولیاء بود آمده استدعی فائده نمود و همچنان در صف
 نعل ایستاده از تفسیر تعزیم تشاء و قنصل من تشاء نکتة در خواست
 فرمود حواجه امام قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی در
 معنی آیت این است که ترا با هزار و هفتصد پیل جنگی و پنج هزار
 در ستم ولایت آهزان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب زیادتی

ملت بخنة همچو من کدائی آرد و از صف نعل بز دارد و مرا با این کلیم گزیده و پناهی برهنه ملک قدمت بخشد و در صدر آزادی جی دهد

است

آنکه و نعمت آشنا شد از پیش تر من شد
و آنکه در محرس و آذر بمود مهور تذل من تشاء شد
و برد محققان عزت مشهود لقا و کشف غطا است و ذلت
محبوب حرمان (زداشت عطا) بدست تست یعنی بدست قدرت تو تحصیل
همه نیکوئیها از اعطای ملک و اعزاز و ثنای و اگر چه شریف چون نزع ملک
و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص حیر مقتضای مقام است چه
از سبب برول معلوم شد که کلام مبتنی بر اشارت بر اهل ایمان است
و وعده ایشان فتح دلیم و کثرت غنائم یا کتفا کرده با حد الفتن چه
از او شدی دیگر مهور میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحریه یا مراعات ادب کرده
است در حداب و اذا مرضت فهو یشفین و حرم

مشوی

من به مطابق نباشد درجه ن
زهره را آن را باشد حیات
یا آنکه حیر
از ادعیه فرمود که الخیر کله بیدک والشر الیس الیک و صاحب
« بعد المصوح » حادث طلال خواند علی مفارق اهل الخصوص سرابین
باشد ایستاد آنکه در نعمت حضرت حاتم السبیل علیه افضل الصلوة

شاهان
روشنائی کحل ی
هر اند و نیک را که در
و آنچه مد از بقا

بیت اشراست به آیه « راع البصر و ما طعی » (سورة النجم)

نکته بحیر که بیدیت لکن الشر لا یعود الیک
درستی که تو بر همه چیز از اعطا و انزاع و اعزاز و اذلال
توانی (۲۶) در میاری شب را در روز یعنی از وقت نزول آفتاب
بمنطقه انقلاب شتوی نزمان نزول آفتاب با انقلاب صیفی از اجزای شب
میگانی و در اجزاء روز میفرانی تا روزی که در اول جدی اقصا
ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام سال میشود و در میاری
روز را در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنند و
اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصا
لیلی بود در آخر قوس اطول لیلی میشود و بیرون میاری زنده
را چون حیوانات مثلا از مرده که آن نطفه است یا احراج میکنند مرغ
را از بیضه و درخت را از دانه و بیرون میدری مرده را چون نطفه و
بیضه و دانه از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت است و گفته اند
حیث را از طیب بیرون میاری یا طیب را از خبیث یا کافر را از
مؤمن چون کمان از لوح علیه السلام و مؤمن را از کافر چون ابراهیم
علیه السلام از آذر و روزی میدعی از خزانه رحمت واسعه هر کرا
خواهی بشمار یعنی بر مرتبه که حقی عدد و مقدار آن نداند (۲۷)
ایند که مرا نگیرند مؤمنان که دوستانند تا اگر و بدگان را که دشمنانند
دوستان و متولیان امور خود بیرون از مؤمنان یعنی دوست مؤمن جز
مؤمن نباید پس مؤمنان را باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی
از انصار بنا رؤسای یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عدد
مواحات در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فرموده از روی
تهدید گفت و هر که بکند این دوستی با دشمنان پس نیست آن کس
از دین خدای در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد (۱) مگر
آنکه شریعت و حذر کنید از ضررهای کافران ترسیدنی و حذر کردنی

(۱) این معنی را ابوالعرج رونی تقریباً در این رباعی بسیار خوب
بیان کرده است

اگر کسی که خصم تو هست متن بر گرد کسی که خصم تو هست متن
عضوی ز تو گر یار شود با دشمن دشمن دو شهر تیغ دو کش زخم دوزن

ست آزاد کرده شده از قيد تعلقات دنیا تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد قدس را بزرگ میداشتند و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذر ها فریضه بود بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت ويحك اين چیست که ردی شاید در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید پرستد چاره جری شد که پس قبول کن خدا را من آنچه نذر کردم بدرستی که تو شنوائی سخنی را که در باب نذر گفتم ، دانائی بقصد من در این نذر که جز رضای تو نخواستم (۳۵) پس آن هنگام که نهاد بار خود را (ضمیر عاید است به سینه یا نذیره) گفت در سبیل اعتذار و تحیر ای پروردگار من بدرستی که بنهادم آن بار فرزند ماده و خدای دانایتر است به آنچه بار بنهادم (حفص وضعت خواند یعنی خدای دانایتر بوده به آنچه حنه وضع کرد و بقرائن بکر این جمله مقوله قول) حنه است و قرائن حفص مستأنف من قول الله (گفت حنه که نیست فرزند که من طلب کردم برای خدمت کنیسه همچون فرزند ماده که بمن داده و بدرستی که من بام نهاده ام او را مریم و معنی این لفظ زبان ایشان امت الله است یعنی کبیرك خدای و بدرستی که من در یناه می آورم او را بحضرت تو و فرزندان او را از وسوسه دیو سرکش رانده شده یا از من او ببرکت دعای حنه پروردگار مریم و عیسی رسیده از من شیطان محفوظ و محروس ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد نکند از من شیطان الامریم و پس او که از این صورت محروس بودند (۲۶) پس مرا پذیرفت مریم را پروردگار او پذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه و رویا شد او را یعنی نشو و نما داد نشو و نمائی نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون به نعلنگی رسید انواع عبادت بر همه احیاء غالب شد و گویند بر پرورش حسن تخلق او بود باخلاق ربانی القصة مادر او را بعد از ولادت به بیت المقدس آورده سده را حیار را گشت «خذوا دونکم هذه النذرة» فرا گیرید این نذر کرده شده را که از خدای است بزرگان قبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بر آن وجه نامهای خود را که بدان کتابت

تورات میکردند مگر نهر اردن مرده در جوی آب افکندند بشرط آنکه نام هر کس که بر سر آب آید پرورش مریم بدو متعلق باشد الله قلم زکریا بر روی آب آمد و کلمات مریم مرزکریا مقرر شد و فرا سپرد حق تعالی مریم را زکریا و زکریا علیه السلام او را بخانه برده جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت در گذشت او را بمسجد آورده غریبه که بنزد من صعود بر آن میسر نشدی برای او ترتیب داد و هرگاه که زکریا از تعهد حال او فارغ شدی و در غریبه طفل محکم است کاید با خود داشتنی و در حفاظت و حراست او با منی لایق کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت ، هرگاه که در آمدی بر مریم زکریا فرمود که مریم آنچه می بود میبایست نزدیک او روزی که آن میوه تابستانی بود در میان زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت این صورت معاینه دید ، گفت ای مریم ارکجا است ترا این میوه تابستانی در غیر وقت او گفت مریم این رزق که می بینی از نزدیک خدا است بدرستی که روزی میدهد هر کرا میخواهد بيشمار از جهت کثرت یا غیر استحقاق مرزوق (۲۷) در آنوقت که زکریا ثمره تازه دید در غیر هنگام طمعش ابتدا با وجود کبر سن بوجود فرزندى پس در همان محراب بخواند زکریا پروردگار خود را گفت ای پروردگار من ببخش مرا از مردیک خود فرزندی يك از آلايش گناه بدرستی که تو از کرم شنونده دعائی یعنی اجابت کننده آنی (۲۸) پس ندا کردند او را مرشتگان و گویند همین جبرئیل بوده بجهة تعظیم او را جمع باد کرده و حال آنکه زکریا علیه السلام ایستاده بود بعد از میگزارد در محراب مریم یا در محرابی که داشت بدرستی که خدا زده میدهد ترا فرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آنست که نام پدر بدو زنده باشد یا دین پدر بدو زندگی یافت در حالتی که این فرزند باور کننده باشد و ایمان آورنده بهیسی که او کلمه است از نزدیک خداوند تعالی ، آورنده اند که اول کسی که بهیسی علیه السلام ایمان آورد

یحیی بود علی سید و علیه السلام و دیگر صفت یحیی این است که و متری
 محکم و علم و تدوی که شرایط سبب است آراسته و در ایستاده از رهن
 با خود را باز دارنده از لای و لب و بیغمیری بزل شده از غایسته
 حلال یسی زکریا و آباء او و صالح آن باشد که حقوق حلق و حلالی
 مر و جعی ادا کند که باید و شاید و چون زکریا را چنین فرزندی
 مشاورت دادند (۳۹) گفت ای پروردگار من از کجا باشد مرا پیری و
 مدرستی که مرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی و زن من یعنی
 اشاع (و او خواهر مادر مریم وده) بازننده است آیا ما را جوان
 مساری ما در همین پیری فرزندی میدهد؟ گفت خدای یا جبرئیل گفت
 بفرمان خدای و پیغمبر مر همین حل که هستید از پیری خدای میکند
 آنچه میخواهد برواق عدت و خلاف آن (۴۰) گفت زکریا ای پروردگار
 من طاهر گردان برای من نشاء که مرا از حمل اشاع تولد خبردار
 کند گفت جبرئیل که خدای میگوید نشاء تو است که سخن مگوئی
 منی قدر پادشاهی مر سخن گفته با مردمان سه شبانه روز مگر آنکه
 اذارت کنی چشم یا سر یا دست یا ر ز زمین نویسی و بد کن پروردگار
 خود را بسیار و تسبیح گوی او را در شبانه و بامداد (و پادشاهی نصه
 زکریا در سورة مریم خواهد آمد انشاء الله تعالی) (۴۱) و پادکن
 آن زمانی را که گفت جبرئیل با جمعی از ملائکه به مشافهه که ی پرستار
 خدای مدرستی که خدای ترا برگزید برای طاعت و عبادت با قبول کرد
 ترا محبت و دوستی و در

یا از دورانی که ساء را باشد چون حیض و نفس یا از حاصل ذمیمه
 و عبادت قبیحه (۱) تکرار از برای تاکید است یعنی و بیهوده ترا
 برگزید بر رهن آردین یا اینکه ترا می شوهر فرزندان دهد و بشفخه
 جبرئیل مخصوص گرداند (۴۲) ای مریم فرمان برداری کن مرا فرستاده
 و پرورنده خود را و سجده کن خدای را و در کوع آرا مار کوع آرنندگان
 (مریم را حکم بود که در جماعت نگذارد با احبار بیت المقدس) (۴۳)
 ایها که ذمه

بها که ذمه

از احبار پوشیده است که ما محبت اظهار اعجاز توای محمد علیه السلام
 و حمی ممکنه و زبان جبرائی ترا میفرستیم و نبودی توای محمد نزدیک
 احبار بیت المقدس آنست که انداختند از برای قرعه قلعه های کثات خود
 را در چوی اردن و بدانند که کدام است از ایشان که باشد آن شود
 مقصد مریم و نبودی تو نزدیک ایشان آنوقت که محاصمت میکردند
 برای که ات مریم (۴۴) دیگر پادکن آرا که گفتند مرشدگان و اسب
 آنست که جبرئیل علیه السلام گفت ای مریم بدرستی که خدای مرده میدهد
 ترا کلامه از او (مراد حضرت عیسی علیه السلام است و او را کلامه از
 آن گفت که کلامه کن حاصل شد سی پدر و اگر چه هر مخلوقی از منی آدم
 واسطه آن کلامه آفریده شده است اما آن سبب متعارف که ولد باشد
 مفعول است در حق عیسی لاجرم اضاقت حدوث او تکلمه اکمل و انه
 تواند بود) (۴۵) آن کلامه تسبیح (الب است و عیسی اسم تقدیه
 لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوئیم نام پیغمبر ما مصطفی
 محمد است علیه السلام و علی جمیع الاسماء والمرسلین تسبیح مری
 امشعا باشد یعنی مبارک) روشناس و تمام قدر در دنیا طاعت با توبت
 با محققات یا مخلوق شدن می پدر یا برفع اسمان نصرت دین محمدی
 در آخر الزمان ما قتل دجل و در آخرت شفاعت با ساء درجه و از
 نزدیک گردانیده شد گن است تکریم خدای (۴۶) و سخن میگوید
 این فرزند نامردمان در کدر تو که بجای دهد او را و در زمان صدر
 بوفتی که شایسته کهواره بود و سخن گوید از فرزند ما مردمان
 در وقتیکه کمال باشد یعنی دومی و کلام او در دهد معجز بود و در
 کهوت دعوت و از انبیا شایسته است (۴۷) گفت مریم از روی استقامت
 یا بطریق استمطال که ای پروردگار من از کجا و بر چه وجه باشد مرا
 فرزندی و حل آنکه مرا من نکر است هیچ مشری و ابن خارج
 است از عدت که می شوهر از زنی فرزندان آید گفت جبرئیل مر همین حل
 که تو هستی می ماس مشری خدای می آفریند آنچه میخواهد پیور
 خدای حکم کند کاری را پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را
 که معلوم او است باشد پس باشد ماند کن احبار است از سرعت
 نکور انباء شکون او یعنی همت کردن حلق بر او دشوار نیست چنانچه

قادر است بر خلق اشياء و اسباب و مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن اشياء بی سببی و ماده

بیت

آنکه از وی بیدید گشت سبب بی سبب آفریندش چه عجب
لدوتی را که عجز نیست در آن هست از این نوع کارها آسان

(۴۷) و بیاموزد حدای او را کتاهای سرور فرستاده پس از آن چون صحف شیت و ابراهیم علیه السلام و جز آن ، و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است و تعلیم دهند او را تورات و انجیل (تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است) (۴۸) و گردانند او را فرستاده بحق بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی به ایشان با آنکه من بتحقیق آمدم شما بعلامتی از نزد پروردگار شما و آن علامت گواہ رسالت من است و مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج آیت ذکر میکند اول : بدرستی که من میازم و تصویر میکنم برای شما از گل مانند شکل مرغی پس میازم نفس خود را در آن مرغ از گل ساخته پس میگردد آن گل مصور مرغی زنده و پرواز کننده بامر خدای یا به مشیت او گویند شکل خفشاش مرغی از گل میساخت و بر دست گرفته نفس در او میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان پرواز میآمد و گفته اند که در نظر مردم میرید و چون از نظر خالق شائب میشد مرده بر زمین میافتاد . دوم : و بری میگردام نابینای مادر زاد را از عیانت او علامت سوم : و پاک میازم شخصی را که نعلت برص مبتلا باشد از مرض او علامت چهارم : و زنده میکنم مردگارا (۱) بفرمان خدای تکرار این کلام برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیاء از مخلوق صورت نه بنده و مفسران برآنند که عیسی علیه السلام چهار مرده زنده کرد یکی از ایشان سام بن نوح علیه السلام بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود . علامت پنجم : و خبر میدهم شما را به آنچه شما میخورید و آنچه ذخیره میکنید در خانهای شما

(۱) « یا ذن الله » تکرار این کلام از جهت دفع توهم الوهیت است

مشهور آنست که در مکتب با کودکان گفتی که آبها و اموات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند و ایشان میخایند آن من و کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی ، بدرستی که در این پنج معجزه هر آینه علامتی است ، شما را دلالتی بر صدق مدعای من اگر هستید شما پروردگاران که این معجزه است با ایمن آوردن کلام من . مبره (۴۹) و آمده ام بشما (اور دارنده آن چیز را که من از من روده و آن کتاب موسی علیه السلام است و من تقریر کننده عهدت آن و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما مرغی از آنها که در شریعت موسی علیه السلام حرام کرده شده بود بر شما چون شعوم غنم و بقر و بعضی مرغیان و ماهیان و تعظیم روز شنبه بردارم و آمده ام بشما انشائی از پروردگار شما مراد معجزات و دلائل است و ابراد آیت ملاحظه واحداً تنبیه است بر آنکه همه در دلالت حکم يك آیت دارند پس رسید از حدای در مخالفت امر من و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق (۵۰) بتحقیق که خدای پروردگار من و پروردگار شما است پس برستید او را انست راه راست و رسیده به منزل مقصود (۵۱) پس آن حکم که در وقت عیسی از یهود کلامه که دلائل کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی علیه السلام آغاز دعوت کرد یهودان مقصد وی برخواستند عیسی علیه السلام فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگیرند عیسی علیه السلام فرمود که بیاید تا دام توجه در لجه توحید افکند اگر اسب شکار ماهی میکنید آنچه شکار ارباب الاشیاء کماهی میکنند در ماهی (۱)

(۱) معالم التنزیل - مؤلف ابن کثیر او محمد حسین بن سعید محمد معروف به فراء بقوی است - فراء بقوی در سال ۵۱۰ یا ۵۱۶ در گذشت . این خلکان بتفصیل شرح حال او را نگاشته است . فراء برار معالم کتب دیگری کرده آورده که از آن جمله است

تهذیب در فقه - شرح السنه در حدیث - مصابیح - جمع بین اخبار صحیح مسلم و بخاری - این خلکان گویند وی سال ۵۱۰ در روز در گذشته و جنب استاد خویش رضی حسین بن محمد در مقبره

آورده که عیسی علیه السلام گفته اند بر من رسیده که من و کسمی گفت
منم عیسی بن مریم عند الله و رسول الله ایشان بوی ایمان آوردند بعد از
آن گفت عیسی کیانند از شما از آن من در کار خدای تا وقتیکه نصرت
ای من در رسد گفتند حواریون یعنی این جماعت صیادان و گویند
حواریان گذران و ربك بران بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده
باشد این خواصکن در جواب عیسی علیه السلام فرمودند که ما یاران
خدائیم یعنی نصرت کنندگان دین وی بگرویده ایم بخدای و تو ای
عیسی گواه باش که ما گردن نهادیم دین خدای را پس آفریده
کردند (۵۲) ای پروردگار ما ایمان آورده ایم به آنچه فرو فرستاده
یعنی انجیل و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی علیه السلام پس
سویس ما را بقلم کرم عظم درجیده احسان قدیم ما آنها که گواهانند
ترا بوحدانیت و ایمانی ترا تصدیق و گفته اند کذبت معنی جمع
است و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار علیه السلام و معنی
دعای حواریان این بود که خدایا جمع کن میان ما و امت محمد علیه
الصلوة والسلام که به برکت آن حضرت از همه امتان اکمل اند و
فضل و حکم من الاخرون السابقون حلای آخرین و منک اول

نظم

ای حتم پیروان مرسل حلای حسین و ملح آخر
(۵۳) و مکر کردند آنسانیکه عیسی علیه السلام از ایشان احساس کفر کرده
بود بر آن وجه که چندی را برانگیختند که هر جا که عیسی علیه
السلام را به سینه مفتی میکنند واضح آنستکه بانواع حیل عیسوی علیه
السلام را بدست آوردند و در خانه محبوبس ساخته شب همه شب پاس
داشتند و علی الصباح مجتمع گشته بهتر خود را که یهودا نام داشت
بدرون خانه فرستادند تا عیسی علیه السلام را بیرون آورد حق سبحانه
تعالی در آنشب عیسی علیه السلام را به آسمان برده بود و همیشه
یهودا در آن خانه در آمد عیسی را ندید و حق سبحانه شبیه عیسی

عنه السلام بر او افتند چون بیرون آمد خواست که بگوید عیسی در
ایشان بیست دروی آورده و هر چند استغاثه کرد که من فلان کسم
بجائی نرسیدم و بردارش بر آویخته تیر باران کردند اینست که خدایتعالی
فرمود که ایشان مکر کردند و خدای برای مکر مدیشان رسانید تا
پار خود را بخواری تمام بکشند و خدای بهترین مکات دهندگان
است اهل مکر را (۵۴) یاد کن آنرا که گفت خدای ای عیسی
بدرستی که من ترا گیرنده توام از دنیا و بردارنده توام سوی خود
یعنی بمکر ملائکه خود و يك كنده و نجات دهنده توام از قصد و
مکر آن کسانیکه کافر شدند بتو و گرداننده آن کسانیکه متعصمت
تو کردند یعنی مؤمنان ارامت تو بالای آنها که کافر شدند بتو یعنی یهود
و این فوقیت بدان بود که نصارا غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان
در اثبات رسالت عیسی علیه السلام یا غلب شدند بر ایشان بشعشیر و اسطه
موت قیصره و پیوسته ترسایان بر جهودان غلب خواهند بود تا روز
رستخیز پس سوی من است بازگشت همه شما یعنی عیسی و متابعان
و منکران او پس حکم کنم راستی میان شما در آن چیز که شماستید
در وی اختلاف میکنید یهود موسی علیه السلام را تصدیق میکنند و
عیسی و محمد را منکرند و نصاری عیسی و موسی را تصدیق
میکنند و به محمد علیه الصلوة والسلام نمیگروند
و شاک ثلاثه قائل میشوند و مؤمنان میکنند الله تعالی یکی است و
موسی و عیسی و محمد فرستادگان اویند بحق پس خدایتعالی فرمود که
شعبت این طوایف حکم کنم (۵۵) پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود
و نصاری پس عذاب کنم ایشانرا عذاب سخت در این برای بقتل و پس
و لزوم جریه و خواری و در آن برای بانواع عذوبات و حاوود در
دورج و است مرابن کافران را از یاران و نصرت دهندگان در منع
عذاب از ایشان (۵۶) و اما آن کسانیکه ایمان آوردند یعنی امت
محمد علیه الصلوة والسلام و عدل صالح کردند پس ما بتمام مدیم ایشان
را (و حفص مدیم خواند یعنی خدای مدید) مزد های ایشان در دنیا
به یکسانی و در عقبی بدست گامی و خدای دوست نمیدارد ستمکاران را

(۵۷) این کلام که مذکور شد در قصص انبیا میخوانیم آنرا در تو و آن از علامات نبوت و دلالات رسالت است و از یاد کردیست محکم از تطرق حلال و تعرض زلل یعنی قرآن - آورده اند که بعد از این قصه عیسی علیه السلام نصاری نجران زمین اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام شدگی براو مینهی حواجه عالم علیه السلام فرمود عیاذاً بالله که نام عبد الله مرعسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدای و کلامه ایست الا کرده به قبول عذراء ایشانرا آتش غضب بر افروخت و گفتند هیچ آفریده دیده باشد از انسان که بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد : (۵۸) تحقیق صفت عیسی و شان غریب او نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که اسانی بی پدر میافریند چون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و حل آنکه او را این الله میگویند پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت مشارکت است در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم است در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجودی است خارج از عادت مستمره و امام قیشری قدس سره (۱) میفرماید که تخصیص کرد و هر دو را شطهیر روح ایشان از مرور مرمر اصلاط و بحقیقت وجه مماثلت ظهور مردو پیغمبر است محض قدرت بر وجه حرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند میفرید خدای قلب او را از خاک پس گفت مر آن قلب مصور مستوی را که بحکم من باش زنده روح پس نه بود تنبیه میفرماید که خاک را گفتیم آدم دش و باد را گفتیم عیسی دش (۵۹) این خبر که از عیسی گفته شد درست و راست است و بیفایمی است رسیده از پروردگار تو به تو پس مباش از شك آرند گن و مراد تاکید است بر زیادتی تدبیر و ثبوت بر آن واضح است که طاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر علیه السلام است اما مقصود مخاطب امت آنحضرت اند یعنی ای مؤمنان شما مباشید از آن جماعت که شك دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت طین و تخمین مانده اند و لعمرة نور

(۱) رجوع شود به ص ۶۹

تمثیل را مشاهده نکردند

بیت

ر امرار یقین حرای میخوانند زندان گمان محبوس میدهند
بدینسان گشت طاهر آفتابی به پیش دیده ایشان حجابی
چه بیند چشم زینب ز حور شهید چه دادند و سرکش جام چه مشید

(۶۰) پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید در باب عیسی پس از آنکه نتواند از دانش عیسی که بنده و رسول است پس بگوی ایث را که میآید تا زمرای میاهله بخوابیم پسران مؤمنان شما را و زمین خود و زمین ایشان را و نزدیکان ما و نزدیکان پس چه کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر پس بکنیم لعنت خدای را بر دروغگوین یعنی هر کس که لعنت کند بر او لعنت آید زل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و در نجران را طلبیده گفت هر چند در حاجت ما میآرائیم در عباد و معزعت میآرائید اکنون میآید تا بمیاهله مشغول شویم تا صدق از کاذب و حق از باطل ممتاز گردد و نصاری بدان صورت راضی شده زمین و مکان مقرر ساختند و روزی دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم حسین را رضی الله عنه برداشته و دست حسن (رض) گرفته و دوشمه زهرا از عقب و علی کرم الله وجهه بعد از او روان شدند و حواجه با ایشان فرمود که چون من دعا گویم شما آمین گوئید از آنجانب کرسایان بعد از تااللات مراوان از میاهله بشمعان شده صلاح کار خود در صالح دیدند و با اینهمه در امرار پیغمبر صف برکشیدند چون مهر ایشان حضرت سید عالم را باهل بیت مدید فرید بر کشید که ای یاران از میاهله این را و ... میفرید بخدای که من روینهای ایشان را می بینم که اگر بی در خواست کوه را از موضع آن زایل گردانند و یقین

بیت ترسان روی زمین رنده نماید

و هر از حله بدو نوبت دهد

ص ۶۰

سرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر

ی این
که این قصه ها که مذکور شد هر آینه است
بر حقیقت مکر الله
بقی که حدای ته لی اوست

ارماده ارتقاء پس
جی مضمون تدبیه است در آنکه حقیقت فرد اعراض است از
« اقل نه لوا بدع اسء و اسء کم ونء و اسء کم و
اسء و اسء کم ثم یتهل فیجعل لمة لیه علی لکاذین »

در مشترک بین روایات عامه و خاصه در خصوص
ماده (اینستکه حضرت حتمی مرتبت صلی له و آله و سلم دولای
عالی و مطهره و حسن و حسین را بی مهابه « صدرا ی جهان
و بطوریکه کاشفی فرموده است ترسانان بحران ارماده

در روکن عامی آمده است میگوید در این آیه کلمه اسءا مقال قرأت
و لغویت استعمال شده است و وی خواسته است شاید غایت با ارماده
و اند آنرا مسدود کند و عقیبت
از اسءا علی علیه السلام است و
چنین که بد که چو
چکدام داد

دست داده و
عالی فقط اطلاق میشود مصدر این روایت شمعان و دوستداران آل علی
را بلیغ این روایات کوشا شدند

بیت

هر که مر این ده نرفت راه بجائی نبرد

هر که از این رخ شاد دوی دهائی نبرد
(۶۳) مگو ای اهل کتاب خطاب با ترسانان است و فغانه میفرماید
که بهود مدینه نیز در این خطاب داخلند و مضمون خطاب اینست که
باید مسوی سخن راست که برابر است میان ما و شما یعنی کلامه که
مردم باید در آن یکسان باشند و اینجا کلامه سه چیز است یکی

که با اهل سنت این روایات رسید و آنها این روایات را نیز در کتاب حدیث و
در صحاح خویشین ضبط نمودند ولیکن نتوانستند درست مقصد خود را
با آیه متعلق نمایند زیرا لفظ « نساءنا » را هیچ عربی بر دختر
تها اطلاق نمیکند مخصوصاً اگر دارای زوجانی باشد و از این دورتر
اینکه کلامه « انفسنا » را حمل بر علی فقط نمایند

در جواب این اشکالات بی مورد مرحوم عبده صاحب تفسیر
« آلاء الرحمن » جواب دندان شکنی داده است که « بان میشود :
در قرآن کریم آیهی چند یافه میشود که لفظ نساء بغیر زن
(مراد زوجه است) اطلاق شده است در جائیکه میفرماید « و نساءکم
نوق انهن » و « و نساء نصیب » و « و نساء یومئذکم » و « و
اخواتهن او نساءهن » و موارد دیگری که اینجا ذکرشان باعث تطویل
کلام میشود در قرآن کریم لفظ نساء بر غیر زوجات هم اطلاق آمده است
و بعلاوه باتفاق فریقین غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین همراه
بیمبر نه زنی بوده است و نه مرد دیگری که بر او اطلاق نساء و نفس
شود و اگر این روایات از ناحیه شیعیان بدست آمده باشد باید اهل سنت
بگویند که کتب ما اعتباری ندارد چه علمای عامه این مطلب را در کتب
خویش ذکر نموده اند و منکرین این روایات ما گزیر باید بیخ و بنیان
کتب خویش را بزنند و دیگر اساسی برای آنها باقی نماند و این شخص
ار آن و اتفاق شیعه و اهل سنت کاشمش را داضحی است. (اشخاصیکه میخواهد
متفصیل تمام شرح این آیه را ببیند مراجعه کند تفسیر آلاء الرحمن
جزء اول چاپ صیدا سال ۱۳۵۲ هـ ص ۲۸۹-۲۹۱)

برستیم مگر حسای را (تقریب بهود و نصاری است در عبادت
 و عیسی) و دوم آنکه شایسته بود که حسای چیزی را و شرک
 را طاهر است و سه آنکه در اینجای از بعضی
 دیگر را خدای جز خدای (انها از ارباب از نصاری آن بود
 که احبار خود را سجده میکردند و ... اند از کمال ریاضت اثر حاصل
 ن طاهر است و انخاذ ارباب از بهود اطاعت احبار
 ن بود در تحویل و تحریم) پس اگر برگردند اهل کتب از
 این کار عمل پس بگویند شما ای پیغمبر و اصحاب من ایشان را که
 گواه میشد که ما مسلمانانیم (۶۸) ای بهود و نصاری چرا شما مردود
 گروه مخصوصه میکنید در دین ابراهیم مدعی بهود آن رد که ابراهیم
 بود حق تعالی فرموده که
 و نرسد بخواهند و حل
 شد تورات که بهود بر شریعت او عمل میکنند و به
 نحل که نصاری حکم او را کردن دارند مگر در از زمان ابراهیم
 و قدرت که ابراهیم پیش از
 دو چگونه توان کرد آن در می یابد و نقل سخن خود میکند (۶۹) ۱۱
 نموده میکند که کوش داوود که شنید آن گم که خدمت کردند و
 آورد در آنجایی که
 محمد را صلی الله
 آنرا میر دادند
 را باز

زمان او ، و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست و آنکه ایمان آورده اند
 بدین پیغمبر . جمعی از موارف اهل کتب با مسلمانان در مقام محاذ
 بر آمده گفتند که ما نظم ملت ابراهیم سزاوار تریم که او بودی
 و نصیرانی بود و محمد را صلی الله علیه و سلم حسد بر آن داشت که
 خود را ملت ابراهیم منسوب سازد این آیه در رد ایشان نازل شد
 و اصح آنستکه گفته اند قبل نحاشی بود آمده در وقتیکه جعفر بن
 ابی طالب با جمعی از مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کرده
 بودند و قریش عمرو بن عاص و عبدالله بن ربیع را با هدایا پیش
 از ستادند تا مسلمانانرا بدست ایشان باز دهند
 نقصه مجلسی ساختند و جعفر با عمرو و عبدالله مضطره کرده و
 ایشانرا ملزم ساخت و نحاشی را تلاوت قرآن امر کرد و نحاشی
 و تاهان او و اساقفه (۱) ایشان در آن قرآن وقت ورزیدند و نحاشی
 جعفر و تاهان او گفت مترسد که ... بخواند رسید بحزب ابراهیم
 عمرو عاص گفت حرب ...
 وی آمده اند ، عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد
 که ابراهیم از ما بود و ما نوی سزاوار تریم ، حق تعالی موافق سخن
 نحاشی که در حجت میگفت این آیه در مدینه مرو فرستاد که سزاوارتر
 ابراهیم حضرت پیغمبر است و اصحاب او ، و خدای دوست مؤمنان و
 سازند کار ایشانست (۶۸) آرزو میراند گروهمی از بهود آنچه شما
 را گمراه گرداند و خطب ما حذیفه و تمار است که بهود ایشانرا بدین خود
 دعوت میکنند چنانچه در سوره قمر گذشت و میخواستند ایشانرا از راه
 راست دفع کنند و گمراه نمسازند مکارفهای خود را چه و بال اشلال
 میدست ، و نمیدانند که آن زمان بخود میرسند (۶۹) ای گروه
 مشرک آن مانت محمد و حل آنکه شما
 گواهید که تورات و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتب
 (۷۰) ای گروه بهود چرا بر ما میرید راستی را بگویی و راستی
 (۱) نسخه مروی بجای «اساقفه» بلیط اسامه خط کرده است
 و هم بجای اساقفه را اساقفه نوشته است .

یا حبل میگوید : را بمن خرفت خود یا میبوشید اقراری را که قبل از هشتاد و هشت سال آخر الزمان داشتید با نکاری که بعد از آن دارید ، و چرا میبوشید سخن راست را که وصف حضرت عیسی است صلی الله علیه و سلم ، و حل آنست که شما میدانید که آن حق است یا میدانید که آنرا از حد و به شید و بناد در اخفای آن میگوئید ، و گفته اند : میبوشید و میدانید که پوشیده نخواهد ماند چه چرائی که ابروخته است الهی است آدم هر سرد نفسی منظمی نمیگردد .
والله ختم نوره

بیت

لشکر باد اگر جهان گیرد شمع خورشید از آن نسیمبرد
(۷۱) و گفتند گروهی از یهود و ایشان دوازده تن بودند از « حبر » و « عربه » اتفاق کردند که در اول روز بدین محمد صلی الله علیه و سلم در آید از روی مکر و حیاه و آخر روز چنان فرامایند که ... ش تأمل کردیم و با علماء و اعیان مجادله بسیار نمودیم طلاق دین و فساد آئین شما بر ما روشن شد و نشانه های نبی موعود در پیمبر شما موجود نیست بکن که بدین حیل بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها اهل کفایتند چنان سخن از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود عالم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از شرق تصدیق محمد علیه الصلوة و السلام منحرف شده بدین مادر آیند حق پیغمبر مؤمن را از مکر آگاهی داد و آیت فرستاد که میان بکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی دوازده تن که گفته شد ، ایمان آرید یعنی ایمان اقرار کنید بدان چیزی که فرو فرستاده شده است بر مؤمنان یعنی قرآن در اول روز و کافر شوید و انکار کرد در آخر روز بدان ... که در اول روز اقرار کرده اید ، شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد اقرار در شك افتاده باز گردند از دین خود و چون پیغمبر بدیدند که زرق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند که : (۷۲) و تصدیق نکنید مگر آنکس را که پیروی کند دین شما را که یهودیت است ، مگر ایشانرا بدرستی که دین حق دین خدای

است یعنی دین اسلام . این جمله مترضه بود در میان سخن یهود و اول ایشانرا پس باز تنم کلام ایشانرا بیان میکند که تصدیق میکنید جز همینان خود را و یهود را دارید آنکه داده باشند هیچکس را مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت ، و این را نیز او میگوید که مسلمانان با شما خصمه کنند زود برورد کار شما زیرا که دین شما درست تر است و حجت شما قوی تر و محکمتر ، بگو بدرستی که برتری و برتری با فرونی در عالم و حکمت بدست قبی تصدیق خداوند است ، میدهد آنرا که میخواهد و هدای بسیار رحمت است ، دانا مایل است تحقیق در اعطای فضل (۷۳) خاص میگردد با سلام یا قرآن یا نبوت هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد ، و هدای خداوند فضل بزرگ است مره زمان (۷۴) و از اهل کتاب کسی باشد که آنرا این سازی هزار و دویست او قیه از دل ، ادا کند آن دل را تا و او عید الله بن سلام بود که یکی از قریش هزار و دویست او قیه زر بامانت بوی داده بود و این سلام او را ادا کرد ، و از ایشان کسی باشد او را این گردانی بیک دینار زر ، ادا نکند و باز ندهد بگو مگر آنکه مادام باشی بر سر روی ایستاده بجهت تقضا و آن شخص من عذر از اخبار یهود که يك دینار بدو امانت داده بودند و اوحیات کرد در این خیانت مرید را ... نیست بر ما در باب خیانت با عرب که خواننده و ... می و عقوبتی در آخرت (معنقد یهود آن بود که هر که تورات نداند امی است و مل امی ترا بر خود حلال میدانستند و دیگر میکنند تورات روا داشته است که با مخلص دین خود خیانت کنیم) ، و میگویند در این سخن بر هدای دروغ چه در همه مال و شرایع بادی امانت حکم رفته است و حل آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است (۷۵) نه چنانست که اعتراف کرده اند بلکه بر شما گرفت هست در خیانت عرب و حکم ... هر که و ... مهدی که هدای با او بسته در تورات بادی امانت و ترك خیانت و بر حیز در باب حلال و حرام ، پس بدرستی که هدای دوست میدارد . رکارا (۷۶) بدرستی که آنکه میفروشند و بدل میکنند عهده

ما حمدی بسته اند و آن ایمان است به محمد علیه الصلوة والسلام ،
و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت معصی تغییر آن می
خورند به های اندک و آن صاعی چند چو و گری چند کربس بود
که از کف بن اشرف ستاده اند و بت پیغمبر را تحریف کرد و بدین
افترا پیش عوام سوگند خورده ، آن عهد شکمان و سوگند بدروغ
خوردن هیچ نصیبی نیست مرایشانرا در آن سرای از ثواب حمدی
و سخن نگویند حمدای ایشان سخنی که بدان خوشدل کردند ، و
نظر رحمت بدین سخن نکرد روز رسن خبر ، و يك نثار ایشانرا از
لوث کد و مرایشانرا بشد عذابی که اتم آن مقطع نکرد (۷۷)
و بدینیکه از جهودان هر آینه گروهی هستند چون اهل و ابویاسر
که ر روی راستی می پیچند زینبوسای خود را بخواستن کنایی
که بوشنه و برپایه اختیار ایشان است و آن مقریات بت عبری می
خواستند ، شما پندارید که آنچه ایشان میخواهند از تورات است و حل
آنکه نیست از تورات ، و میکنند آن معارف و مقری از نزد حمدای
است ، و بت آن از بردیت حمدای و میکنند بر حمدی دروغ که
غیر سخن او را سخن او میدانند ، وایشان میدانند که دروغ میکنند
(بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصیری میکند که در حق
... مد که او دعوی الوهیت کرد و انت را بعبادت
...) : [۷۸] هرگز نبود
و باشد و نیست مر آفریننده را بعضی عیسی بنکته بدهد حمدای او را
انجیل و ایم آن یا فضل امور واضیه نبوت و پیغمبری ، پس آنکس
گوید مرا بت خود را که باشید شما بدکن یا پرستندگان من جز از
حمدای ولیکن گویند که باشید راستن در دین و استواران در دین
آنکه باشید شما که از روی اخلاص بیاورید من دیگرانرا کسی که
از حق درود آمده است و بنکته باشید شما که پیوسته بخوابید و
درست کنید کذب را ، از معنی آیت چنان مفهوم میشود که رسی
... دهن با داده و استاده و آنکه محمد بر ...
رضی الله عنه در روز دفن عبد الله بن عباس رضی الله عنه فرموده که

ماک الیوم ربانی شده الامت مؤید این قول است و برین اهل معرفت
و این معجزه اند که قدم بر سر کوفین نهاده اند و از کمال توکل
کرده روی توجه

از خود

مقتضی حرف غیر از صفحه برداشتن
و در ۵ نظایب قدسیه آورده که در بیان دین شده
حمدی و مرد ران در راه حمدای قائم بالله و قانی از ما سوی الله
شودن ایشان از حق است و گفتن ایشان بحق را گویند آنچه از
و میشوند .

و در آنرا که حمدای پیغمبر مباحثه که امر کند شما را
... (ان تخصص ملک و
... و هدای
... آن پیغمبر شما را
بوشیدن حق و شرك آوردن بعد از آنکه هستید شما گردن نهادن
در دین اسلام را (۸۰) و یادکن که چون فرا گرفت حمدای پیمان و عهد
... را و امه در احد میثقی قانع آید و این میثقی اعظم است
که حق سبحانه و تعالی بجهان فرستاده که شما و امم شما ایمان آرید
محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مضمونه میثقی چنین است که هر چه بدهم
شما را از کتب منزله و ایم آن ، پس باید شما فرستاده از مرد من
آن محمد است صلی الله علیه و آله و سلم ، و آوردارنده مرا آن چیز را که ب شماست
از کتب و حکمت ، هر آینه ایمان آرید بوی و باری کنید او را بشن
اگر در زمان شما در آید و لا طهار صفات و موت او و امم خود
انتها را مد از عرض این
که بکنم عهد مرا از وجهی که بر آن
که است حمدای

... در این آیه دو کلمه ملائکه و نبی

و در شأن آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست ارادین دین مبین
 بی دارند و مرتد شوند بفرماید :
 (۸۵) چگونه راه نماید حدای (استفهام است بمعنی نمی یعنی راه
 نماید حدای) گروهی را که کافر شدند بعد از ایمان که آورده بودند
 و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی برتافته مذکور پیوستند
 چون حضرت بن سوید و طلحة بن ابی رق و مقیس بن ضبابة و امثال
 ایشان که اول گرویدند بخدا و گواهی دادند آنکه فرستاده حدای
 یعنی محمد الصلوة والسلام حق است و قول او صدق و آمده
 بود بدیشان آیههای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر ؛ و حدای
 راه نماید گروه متمکانات را که وضع کفر کردند در موضع ایمان (۸۶)
 آن گروه مردان پادش ردت ایشان آنستکه برایشان باشد لعنت حدای
 و آن دوریست از رحمت او و لعنت فرشتگان و آن بیزاری است
 از ایشان و لعنت همه مؤمنان و آن مذمت گردنست برایشانرا (۸۷)
 جاویدان باشد در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت است ؛ سبک گردانیده
 شود از این عذاب دوزخ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند
 از برای رجوع دنیا یا در تأخیر عذاب از وقتی موقتی (۸۸) مگر
 آنکه باز گردند بحضرت ربوبیت از پس آنکه برگشتهاند از حق و
 بمصالح آورند آن چیز را که در اقتصاد کرده اند ، پس تحقیق
 که خداوند تعالی امر زننده توبه کار است و مهربانست برایشان .
 برادر حضرت بن سوید این آیه را بدست امینی داده نزد برادر
 ارستاد حضرت بعد از تلاوت آیه فرستاده را گفت که من هرگز از
 تو دروغی نشنوده‌ام و برادر نیز بر رسول خدا انرا نمیکند و رسول
 نیز دروغ بر حدای نمی بندد و حدای از همه راست گوی تر است
 پس من چرا ناامید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد بوقت رجوع
 همین آیت را بر آن بازده نن دیگر خواند و ایشان از توبه ایا نموده
 جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مفادیت
 محمد صلی الله علیه و سلم و اموان و اصهار او میبریم اگر مطلوب ما
 حاصل شد فوالمراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه

والارض طوعاً و کرهاً و الله بر حرمه

و در شأن آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست ارادین دین مبین
 بی دارند و مرتد شوند بفرماید :
 (۸۵) چگونه راه نماید حدای (استفهام است بمعنی نمی یعنی راه
 نماید حدای) گروهی را که کافر شدند بعد از ایمان که آورده بودند
 و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی برتافته مذکور پیوستند
 چون حضرت بن سوید و طلحة بن ابی رق و مقیس بن ضبابة و امثال
 ایشان که اول گرویدند بخدا و گواهی دادند آنکه فرستاده حدای
 یعنی محمد الصلوة والسلام حق است و قول او صدق و آمده
 بود بدیشان آیههای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر ؛ و حدای
 راه نماید گروه متمکانات را که وضع کفر کردند در موضع ایمان (۸۶)
 آن گروه مردان پادش ردت ایشان آنستکه برایشان باشد لعنت حدای
 و آن دوریست از رحمت او و لعنت فرشتگان و آن بیزاری است
 از ایشان و لعنت همه مؤمنان و آن مذمت گردنست برایشانرا (۸۷)
 جاویدان باشد در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت است ؛ سبک گردانیده
 شود از این عذاب دوزخ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند
 از برای رجوع دنیا یا در تأخیر عذاب از وقتی موقتی (۸۸) مگر
 آنکه باز گردند بحضرت ربوبیت از پس آنکه برگشتهاند از حق و
 بمصالح آورند آن چیز را که در اقتصاد کرده اند ، پس تحقیق
 که خداوند تعالی امر زننده توبه کار است و مهربانست برایشان .
 برادر حضرت بن سوید این آیه را بدست امینی داده نزد برادر
 ارستاد حضرت بعد از تلاوت آیه فرستاده را گفت که من هرگز از
 تو دروغی نشنوده‌ام و برادر نیز بر رسول خدا انرا نمیکند و رسول
 نیز دروغ بر حدای نمی بندد و حدای از همه راست گوی تر است
 پس من چرا ناامید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد بوقت رجوع
 همین آیت را بر آن بازده نن دیگر خواند و ایشان از توبه ایا نموده
 جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مفادیت
 محمد صلی الله علیه و سلم و اموان و اصهار او میبریم اگر مطلوب ما
 حاصل شد فوالمراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه

ما بر پذیرفته شود حق سبحانه در شان ایشان آیت در
(۸۹) بدرستی که آنکه کافر شدند بخدا و رسول و ریس گروه بدین
ایشان پس زیاده کردند کفر را در کفر یعنی ثبات ورزیدند بر آن
یا بایست توبه نیز کار شدند هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان و آن
گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشان را همراهمان از طریق هدایت
یا هلاک شدگان در نادیده عذاب است (۹۰) بدرستی آنکه کافر شدند و
مردند و ایشان کافر بودند یعنی مکر کردند پس قبول کرده بشود
از هیچ چسبی از ایشان بهیرون زمین زرد و اگر چه فدای دهد
همه را یعنی ناگر کاری آنقدر از زر که سطح زمین را از مشرق
تا مغرب مملو سازد فدای دهد تا از عذاب دولج باز دهد از او
مقبول نخواهد بود و آنها که کافر میزند برایشان است عذای مشتمل
بر آلم بی حساب و نداشتن را هیچکس از یاری دهندگان در بار
داستن از عذاب از ایشان .

(۹۱) هرگز نیاید بکونی را و بدایچه میطلبید از جبر میسید
با ایاید بهشت را تا آنکه همه کنید و صدقه دهید
دارید اهل که مرفقراء تصدق نمایند یا چه که بدان
کنید یا بدین که قوت آنها بطاعت بپذول سازید یا دل که آنها وایست
محبت الهی گردانید یا چون که آنها در راه رسانی حق دروازند یا
سرکه از او نرس تعقیب ماموی لله بردارید و گفته اند که هر که محبوب
خود را بدهد کند در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که از سر
دنیا بگذرد بقر حضرت مولی برسد .

بیت

می صرف وحدت کسی نوش کرد که دنیا و عقبی فراموش کرد
بعد از رسول این آیت ابوطیحه اندازی حدیث رسالت را
صلی لله علیه و سلم آمده . . . و احب آن
.
آیت مرغومی و بهیت فردکی و حرمی که حضرت رسول علیه الصلوة
والسلام که بگناه بدان در آمدی و ز . . . و دیوة وی تناول فرمودی پس

[۱] سورة النساء آیه ۱۶۰

[۲] تفصیل حرام کردن گوشت بعضی از حیوانات یهود در سورة

انعام بیاید ان شاء الله تعالی

در جواب ابوطیحه کهت پنج پنج این مالی است یا سود بر سر و سر
علیه الصلوة والسلام آن باغ را در میان اقربای او قسمت فرمود و
آنچه همه میبکشد از چیری حواء اندک حواء بسیار و خواه از حیوانات
اهوال و حواء از غیر آن پس بدرستی که خدای بدان چیز داناست
بر حسب بیت شما شما را چرا دهد (۹۲) همه انواع خوردنیها بوده
است حلال مگر رسول یعقوب را آورده اند که چون آیت فرود آمد
که **و قتلهم من الذین هادوا و حرصنا علیهم طایبات احلت لهم** [۱] یعنی
ترمی طام و مصیبت جهودان بعضی از طعمهای پاک حلال چون انواع
ماهی و شحوم غنم و بقر و اشتهای این حرام کردیم [۲] یهود از این
سخن اشته شده گفتند اینها ابداء محرم و ده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرد
و فرمود که خوردن همه طعمها بر یعقوب و اولاد او حلال بود مگر آنچه
حرام کرد یعقوب بر آن خویشی و آن چنان بود که یعقوب را مرضی
عمری شد پدر فرمود که اگر او را خدای تعالی شت دهد هر طعم و
شراب که دوست تر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شتاب بخشید
و گوشت و شیر شتر را که از همه مطهومات و مشروبات دوست تر داشتی
فرا ای لله و واء بدمه بر خود حرام ساخت جهودان به مدت اواز
رسول اما اجتناب نموده گفتند تورات بحرمت اینها حکم کرده است
حق سبحانه فرمود که به چاست که ایشان میکنند بلکه یعقوب علیه السلام
اینها را بسبب پدر بر خود حرام کرده پیش از آنکه فرو فرستاده
شود تورات و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند بگو پس
بیرید تورات صحیح را پس بخواید آنها یعنی آیت تحریم اینها
را از آن تلاوت کنید اگر هستید راستگوین و چون یهود از
وردن تورات انکار کردند انفرای ایشان بر حص و عم روشن شد (۹۳)
پس هر که انرا کند و بریندد برخدای دروغ در تحلیل و تحریم از پس
آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بود نه از ملک جلیل پس آن

می صرف وحدت کسی نوش کرد که دنیا و عقبی فراموش کرد
بعد از رسول این آیت ابوطیحه اندازی حدیث رسالت را
صلی لله علیه و سلم آمده . . . و احب آن
.
آیت مرغومی و بهیت فردکی و حرمی که حضرت رسول علیه الصلوة
والسلام که بگناه بدان در آمدی و ز . . . و دیوة وی تناول فرمودی پس

مهرشان متمکارانند و هیچ ستمی از ترك اوصاف بدتر نیست (۹۴) بگو راست گفتم خدای در خیر تحریم و سخن پیود دروغ بود ، پس مناعت کعبه کیش ابراهیم و دین او را [۱] (بیان حال ابراهیم است که ستمی بود بر دین اسلام و امثال از غیر آن) و پیود ابراهیم از شرك آرند گن (۹۵) بدرستی که اول خانه که در روی زمین عمارت کرده و ساخته شد برای مردمان تا آنرا زیارت کنند آن خانه ایست که در مکه واقع شده است و مکه [۲] اسم بلد است همچنانکه مکه با اسم همان مکه که خانه در او است . از هر تفسیری علیه السلام سزاوار کردند که آیا کعبه اول خانه است که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نه پیش از این بیوت عبادت بود اما او اول خانه است که حق سبحانه تعالی مبارک گردانید بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخته که اقل « مبارکات » برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تاحدی است که نظر کردن در آن می طواف و نماز برابر است با عبادت یکسال که در غیر مکه واقع شود . و این خانه خداوند هدایت است . مرعاه یانرا که بمعرفت قبله ایشانرا مهندی میسازد یا راه نماید . است مسلمانان را بهشت (۹۶) در این حبه یاد حرم ، شامای روشن است یکی از آنها مقام ابراهیم و آن سنگی است که اثر قدم حلیل الرحمن بر آن بوده و آن نه يك آیت بلکه چهار آیت است . اول تاثر آن سنك از قدم ابراهیم علیه السلام . دوم خوض کردن قدم آنحضرت در او تا کعبه بن . سوم بقای آن رقم مدت متمادی .

[۱] مراد از بیان حال ابراهیم کلامه « حنیفا » است

[۲] مکه گفته شده به معنی مکه است و هم گفته شده موضع مسجد الحرام است . برخی گفته اند اولین خانه است که برای پرستش خداوند ساخته اند و هم گفته اند این اولین خانه ایست که از حیث شرف ساخته گردیده است . از احادیث و اخباری که از طریق فرقه امامیه نقل و وارد شده است بر می آید که نخستین خانه ایست که از حیث شرف و عظمت کاخ آن را بر کشیده و برای عبادت پروردگار مخصوص گردانیده اند .

چهارم محفوظ ماندن آن سنك با وجود کثرت اعادی آیه دیگر [۱] . و هر که در آید در این خانه باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گهکاری که پناه بخانه آورد دست تعرض از وی کوتاه است مادامی که در خانه باشد و گفته اند داخل حرام جهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات جرائمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح معقول است .

ابوالنجم صوفی گوید شبی طواف خانه کعبه میکردم و بهایت وقت صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که **ومن دخله کان آمنا** داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتمی آواز داد که « آمنا من النار » . جمعی که مقام ابراهیم را يك آیت دانند و امن داخل حرم را آیتی دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بیانات دوازده ذکر کرده و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار است و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفران بعضی از آنها را ذکر میکنند چوت میل قلوب بان و اختصاص آن بقبله مؤمنان و آنکه قصد تخریب خانه مخدول گردد و هیچ برنده بر نام خانه نشیند و هرگز بطواف کنند نه باشد و هر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار شود و اولیاء هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند و روحانیان و جنیان بطواف آن مایل باشند و امثال این آیات واضحه بسیار است .

هر چه گفتیم در اوصاف وی از حد کمال

همچون هیچ گفتیم که حد چندان بود
حقان گوشت که نخستین خانه که در مکه صدر اسان بجهت منظوری که **ولکن یثقلو الی قلوبکم** موضوع شد خانه دل است و

۱۱ صاحب تفسیر المیزان در تفسیر خلاف آنست که از ابراهیم چنین شری می آید مکه ای عده داعیه جاهدت و ده اسب ای طاب در قصیده لامیه مشهور خودش اشارتی باین موضوع کرده است در جائیکه میفرماید :

و موطن ابراهیم فی الصخر و طائفة علی قدمیه حدیبا غیر باعل

جميع اجزای وجود برکت دل بحق راه یابند چه هر گاه که اشیاء
لوامع نظرات تحلیلات و بانی بر دل افتد آثار افتتاح و انوار استراح از
صفحه وحد اولایح گردد و صفت سمت و لکن یسعی قلب عبدی [۱۱]
مظهر اسرار می بسمع و بی بصر شود و در این حانه علامات
روشن است که طالب ادایا را مطاوب خود استدلال میکند و مقام ابراهیم
که بتدبیر یکی از آنهاست [۱۲]

شماره ۱۱ و ۱۲ سره فرمود که مقام ابراهیم مقام حلت است
و مقام در آید از همه فتنه ها ایمن گردد و در آمدن محرم صورت
سبب آمان است از تنگ دشمن و دخول در محرم معنی واسطه ایمنی
باشد از شمشیر قطعات دوست و عاشقانرا هیچ المی ارالم فراق دوست
زیاده

شیعه گزینی ماکسی ندارم
محرانم کشی طاقت ندارم

و هر جدای راست بر مردمان قصد خا که به هر که توانایی دارد
سوی بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی زاد و راحله است
و سخن «امام مالک» صحت بدن و قدرت بر مشی و کسی که زاد از آن
حاصل شود و امام اعظم مجتهد زاد و راحله و صحت بدن را استطاعت
گوید و این طریق نیز شرط است و هر که بگردد برضه حج پس
بدرستی که خدای تعالی بی نیاز است از همه عالمیان و از آن نقصی بذات
اقدس آن حضرت راجع نمیشود (۹۷) مگر ای اهل کتاب چرا میبودید
با نمیگروید کسی که خدا در وجوب حج فرستاده و جدای مطیع است
و گواه بدانچه شما میکشید از کتمان حق و کفران بایات ربانی

[۱] اشاره بحديث قدسی است که فرمود «ولکن منی قلب

(۹۸) و ای اهل تورات چرا باز میدانید راه خدای که دین اسلام است
و هیچ میکشید کسی را که بگرویده خدای و دین حق را قبول کرده
[مراد عمار با سر است و رفتاری او که یهود ایشانرا میکشید خویش
میخواستند] ، مطالبید برای آن راه راست کجی و انحراف
یهود مسلمانانرا میگفتند که در دین شما کجی هست یعنی این شخصی
که مناعت او میکشد آن بفرموده نیست و نهت و صفت او را بر
وجهی که تحریم داده بودند با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه فرمود
که کجی مطالبید در دین اسلام و حال آنکه شما گویاید بر آنکه راه
راست و دین پسندیده اسلام است و از وصیت ابراهیم و یحیی و عیسی السلام
داشته آمد ، و خدای بخیر است از آنچه شما میکشید (۹۹) ای
کسی که آمان آوردند خطاب اجماعت انصار است
مردن مرید گروهی را از یهود شاس بن لیس و اصحاب اویند ، از
گرداند شما را پس ارا همان شما «گرویدگان» پس اگر من
و مشران او کشید شما را مرید سرزند و این شاس جهود و حدود
ود پیوسته عیب جوئی و بدگوئی مسلمانان کردی و خواستی که سنك تفرقه
در مجمع بک جهنم انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند «اوس» و
«خزرج» و در جهالت میان ایشان حرب و قتل دایم بودی چون
مسلمان شدند آن خصوصیت بوداد و اتحاد مبدل شد شاس از روی
حدس و سیری انگیزخت که همان عداوت میان آن دو فریق نزع گردد
شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و ارواحه
«نهت» که حرمی عظیمه بود بین این دو سحنی در میان افکند و قصیده
که در آن ابیم مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند الفقه چون
آن آمد و آیات قصیده بمسامح خزرجیان رسید
بحدی اوس بن کثودند و اوسیان تحمل نکردند

غز مسب خزرجیان کردند و کار از محدله به فتنه کشید و دایران
مضمار مفتاح و میدان محاربه بپاراستند و آمار شیر انداختن و
تبع زدن کرده عمار از ممر که هیچا را نگنجند

مثنوی

ذیك جانب گروه رزم برداز
در آنکند همچون شیر شران
فی لحدل جبرئیل بدن آیتها نازل شد و خواجه عالم صلی الله علیه و سلم امر که ایشان در آمدن در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان شمایم داعیه رسوم جاهلیت دارم پس از آنکه خدای تعالی شما را با اسلام گرامی ساخته طریق دین داری فرو میگذارد بشود که خدای چه میفرماید پس این آیتها را بر ایشان خواند
و حق تعالی با ایشان بر این وجه خطاب میکند [۱۰۰] و بیگانه کار میشود و حال آنستکه شما میدانید که خوانده میشود بر شما آیتهایی که فرستاده خدای تعالی قرآن و در میان شماست رسول او و هر که چنگ و رزد بدن خدای یا کتاب او ، پس بدورستی که راه نموده شود مسوی راه راست [۱۰۱] ای گروه گروندگان ترسید از خدای چنانچه سزای ترسیدن است (نزد اکثر علماء این آیت منسوخ است چه تقوی بر آن وجه هیچکس را نمیتواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت از این امت رافع فرموده نسخ این آیت فرستاد که بر عینکاری کنید بدان مقدار که مقدور شما است ، و میبایست مگر آنکه شما مسلمان باشید و لفظی بر موت واقع شده و اما فی الحقیقت امر است بقامت اسلام تا مردم مسلمانی بپسند [۱۰۲] و چنگ در زیند ای انصار بدن خدای که حبیب الحنین است همه شما و قول مضی علماء حبیب الله اینجا قرآن است یا موافقت حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بنیل مقامت سید امام علیه السلام چه بر آنکه ظاهر و باطن چنگ در اتباع آن حضرت زنید نه راه بمقصد اصلی توان برد و نه مطلوب حقیقی توان رسید

رباعی

حق که بی مقامت سید رسل
هرگز کسی منزل مقصود در بهشت
الهیج رویج دری راه نمیدهند
آنها کز آستانه وی روی دل بهشت

و را کنده مشوید از خدمت وی و بدو که در تنه ی خدای را که برشته افشاند کرده و آن اسلام است و قرآن و هجرت پیغمبر علیه السلام به مله ایشان ، آرا یاد دارید که بودید شما با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید ، پس خدای بودند داد میان دلهای شما حرکت اسلام و میمنت خواجه امام علیه الصلوة و السلام ، پس شنبه مرحمت خدای برادران یکدیگر ، و دیدید شما بواسطه ضلالت وجهات مرکب از ممالکی از آفتی دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن و اگر مرکب شما را بدان حد درونی هر آینه بدوزخ نرسید ، پس شما را باز رهسپار خدای از آن حفره با از آن ، بیجا که بیان کرده حل شما را از نفرت قدیمی و الهی محدودین میکند خدای و روشن میگرداند برای شما دلایل وحدانیت خود را تا باشد شما ثابت ماند در حق هدایت [۱۰۳] و هر آینه باید که باشد از شما گروهی که ایشان بخوانند مردمان را بیکوئی یعنی بدن اسلام با ائتلاف مؤمنان با یکدیگر و جمعی بر آنست که این داعیه مؤمنانند که حق را معادست خدای ببخوانند و بفرمایند بیکوئی و باز دارند از منکر و معروف آنستکه موافق کذاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن ، حدیث بود و نزد محققان معروف حدیث حق است و منکر صحبت رسول و آن گروه که داعی خیر و امر معروف و نهی منکرند ، ایشان را [۱۰۴] و بپسند ای مسلمانان مانند آنکه متفرق شدند مداوت چون پیروز و بخاری معروف دشمن فرقه دیگر ، و اختلاف کردند در دین خود ، پیروز بعد از با صد سال از موت موسی علیه السلام و بخاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام با همان و این اختلاف کردن ایشان بود ، از پس آنکه آمده بود بدیشان صحبت های روشن در کتب ایشان ، و آن پراکندگان و محذوران را بایشان راست عذای ترك [۱۰۵] و در آن روز که سید و روشن گردد روها ، و سپاه گردد روها ، پس آنرا که سپاه شود روهای ایشان حق ، و بفرماید که از روی توبیخ با ایشان گویند ، آیا کار شما پس از این خود مراد اهل کتابند پس از ایمان پیغمبر ما علیه السلام کار گشتید با ما بدین که ، ن افراز و بدل انکار

کافران که روز میثاق مروا حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استماع رسالت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند یا خوارچ که بعد از تمسک سنت در ورطه بدعت افتادند، پس بچشم عذاب دوزخ را، بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید [۱۰۶] و اما آنکه سفید شد رویهای ایشان یعنی مؤمنان و اهل سنت، پس باشند در رحمت خدای تعالی در بهشت (از قبل تسمیه محل است باسم حال) و عرفا گویند «رحمت روح وصال است و شهود حلال» این سفید رویان در رحمت با حفت حلال مانند گانند [۱۰۷] آنچه گذشت در این سوره از اخبار و احکام، آیههای خداوند است در زواجر و شایر و وعد و وعید، منخوانیم آنها واسطه وحی بر تو بدرستی و است، و نیست خدای که خواهد بیدادی از نردخود مرجن و انس را یعنی برایشان ستم نکند و سحر و جادو نبرد [۱۰۸] و مرخدا بر است آنچه در آسمانها است از نجوم و ملائکه و آنچه در زمینها است از ارکان و موالید و نسوی خدای باز گردانیده شود همه کارها [۱۰۹] هستند شما بهترین امتی یعنی گروهی که از خلوت خانه غیب سرون آورده شده است از برای ... بهترین امتی در سابق عالم بود لوح محفوظ یاد رکنت ... فی که در جواب الست بر یکم مسارت بودند و خبرت این امت بحمت آنستکه در ملک خدمت حضرت

اما دعا الله داعینا لاطاعته با کرم الرسل کنا اکرم الاله ۱۱۱
چون خدا بیغمیر ما را رحمت خوانده است ... او گشته ما خیر الاله
و گفته اند جبریت این امت در این سه صفت است که
یاد می کند :

بفرمائید بمبروف و ...
دارد و ونهی می کنید از مسکه ...
شمارد و منگروید از روی تم ...
مصطفی حور بود در پیغمبران
هر چمن دارد هر ازان رنث گل

که ایمان داشته باشید هر چه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای
وقتیه محقق شود که هر چه فرموده که ایمان آرند ایمان آورده باشد،
و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند عبادی بنی اسرائیل آن را که
به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن، هر آنکه باشد آن ایمان
و تصدیق بهتر مرایشان از کفر و انکار، یعنی از ایشان گروید گنند
یعنی این اسلام و اصحاب او؛ و بیشتر ایشان سرون رفتگانش از دایره
دین (۱۱۰) شما ضرر نتوانند رسانید مگر اندک رنجی که شمارا بکافران
دعوت کنند یا بتانی بر مسلمانی تبدیلند یا اهل ایمانرا بقتل خود درسانند
و اگر کار زار کنند ما شما بشتها بر شما گردانید و هزمت روند،
و پس از هزمت یادی کرده نشوند یعنی نه از حاق باری بپند و نه از
حق مددکاری (۱۱۱) وضع کرده شد بر چهودان علامت خواری در
پس ایشان صحبتی که هرگز مفک نگردد و اصم آنستکه ذلت حربه
است، هر کجا مانده شوند آن ذل ما ایشان باشد (۱) این استثنای منقطع
است یعنی خواری لازم ذات ایشان است لیکن ایشانرا ...
بهدی از خدای که قبول جزیه است، و عهدهی از مؤمن در خدای
تعالی بعد از قبض جزیه، و باز گشتند بهود بخشم از خدای یعنی
سزاوار غضب الهی شدند، و زده شد یعنی موضوع گشت برایشان علامت فقر و
احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه بدیشان چون احاطه بیت
مضروب بر اهل آن، این خواری و مسکنت و رجوع مضرب حق
به آنستکه ایشان هستند که از روی عناد نمی گروند به او آن با احکام
تورات یا مبعجزات محمد علیه الصلوة والسلام؛ و میکشند بیهو برانرا شادرا
ونا واجب و فی نفس الامر قتل انبیاء باحق است.

اما بحسب اعتقاد ایشان نیز غیر حق بوده و این اربع است از
آنکه اعتقاد حقیقت داشته باشند در قتل ایشان، و گفته اند اگر چه قتل
از آباء بهود مدینه واقع نشده بود اما چون رضا ایشان بدان بود
ایشانرا در اعداد قاتلان می آرد، این کفر و قتل بسبب آن بود که
بافرمانی کردند و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدای تعالی.

(۱) الا - حرف استثناء است یعنی ضربت علیهم الذلة فی کل حال
مگر متهمین بحبل را که قبول جزیت است.

آورده اند که چون عبد الله بن سلام و یاران او چون ثعلبه واسد و اسد دولت اسلام در قندهار و بلخ و طس کت ده میگردید که شری را شری و قوم مانند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۱۱۲) نیستند مؤمنان اهل کتاب برادر کافران ایشان ؛ از اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر دین اسلام یا قائم بحدود الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و این گروه این سلام و اصحاب او بودند با چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که عیسی علیه السلام ایمان داشتند و محمد علیه الصلوة والسلام نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند ؛ می خوانند قرآنرا در ساعت شب و گفته اند میان مغرب و عشاء (۱) و ایشان سجده تلاوت میکنند با نماز میگذارند در آن ساعت (۱) (اشهر نماز عشاء است که مخصوص آن امت شده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تأخیر عشاء فرموده بود و مردمان منتظر نماز بودند سرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه در این وقت خدا را یاد نکند غیر از شما . (۱۱۳) صفت امت قائمه میکند و میگوید ایمان حقیقی می آرند بخدای تعالی و روز قیامت و میفرمایند خالق را تصدیق محمد علیه الصلوة والسلام یا همه ما و رات شرع و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر علیه الصلوة والسلام یا از تمام مهمات ؛ و میشناسند در ارتکاب خیرات و اشتغال بعبادات و آن گروه یعنی امت قائمه موصوف بدین صفات که مذکور شد از جمله شایستگان و برگزیدگانند (۱۱۴) و آنچه میکنند از نیکی و عمل شایسته هر آینه سپاس ندادند نخواهند شد یعنی نقصانی بشوای اعمال شما نخواهد رسید نقص توای را کفران گفته چنانچه توفیه توای و اشکر میگوید فی قوله تعالی : و کان سمیکم مشکورا (۲) و حفص در هر دو کلامه (۳) پیام بخواند یعنی آنچه میکنند امت قائمه از خیراتی که در آن مسارع اند عمل ایشان ضایع نخواهد بود ، و خدای داناست باحوال برهیز کاران (۱۱۵) به درستی آنکه کافر شدند بقرآن و به محمد علیه الصلوة والسلام و آن

(۱) و این هنگام را ساعت الفیله میگوید (۲) سورة الدهر آیه ۲۲

(۳) حفص چنین خوانده است : و ما یفعلون من خیراتن یکفروه مراد دو کلامه بفعلوا و یکفروه میباشد

کعب بن اشرف و اصحاب او بودند ؛ باز ندارد از ایشان و نهی ایشان که رشوت بدهند مرعایای خود را یا آنچه رشوت میگیرند از اراذل قوم خود و نه فرزندان ایشان که ماعانت و امداد ایشان مستظهرند از عذاب خدای تعالی چیزها ؛ و آن گروه کافران ملازمان آتش دوزخند ایشان در آن آتش جاوید ماندگند .

(۱۱۶) مثل آنچه نفقه میکنند جهودان مرعایای خود یا اوسنیان و اصحاب او در حرب احد که خرج لشکر کفار بنمایند با اخراجات مشرکان در عیدها برشان خود یا نفقه ملازمان بر یا و سده ، در این زندگانی دنیا مانند بادی است که باشد در آن باد سرمای سخت ، مرسد کشت زار قومی که بشرك و ماصی ستم کرده اند بر نفسهای خود با حق خدای نداده اند پس هلاک و نابود گردانند آن مادر دشت ایشانرا و ستم نکرد خدای تعالی بر مزارعین نباید بودن مزد و عات ایشان ؛ ولیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود ستم میکنند با ترکاب عملی که بدان مستحق عقوبت می شوند .

صاحب کشفاف آورده که حق تعالی تشبه کرد آنها را که نفقه میکردند نه بموقع در عدم انتفاع بدان کشت زار سرمایه که منفعی از آن نکس نرسد و گفته اند مثل اتفاق تا بستند به ایشان چون ربیع مهلکه است در املاک حرت (۱۱۷) ای گروه گرویدگن ارا میگیرید دوستی نهانی از دون مؤمنان که اندی چنس شما اند جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند با بایهود عقد و موالات بسته بسبب نسبت ؛ امت با حق و ضاع با قوت حصار رسم صداقت فرو نمی گذاشتند حق می کرد مانند را از همیشه ایشان که بیک و دیگر شما شود . شرب تقصیر کند در راه شما از روی تاهی و فساد ؛ دوست دارند آنکه شما دایم باشید در رنج و مشقت و بمحقق آشکارا شده است دشمنی ایشان یعنی علامت عداوت از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بدهن ایشان می گذرد .

بهود پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل تقی نیز نیست با حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام سخن گفته انکار می گفتند

و آنچه پنهان میدارد دل‌های ایشان ترگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان
آید و هر آنکه ما را کردیم برای شما آیتها در لزوم موالات آنفایان و
معدات بیگانهان (۱) اگر هستید شما که از روی انصاف تعقل کنید و
در باید مواقع نعم را که دوستان بیانی اند و مکارن ضرر را که
دشمنان نهان اند .

(۱۱۸) ها تیره است ، خطای یاران که با اعتبار دم دوستی
دادند ، آیه تیره است ، اولاء تحبیر یعنی آگاه باشید شما نیز آن
خطا کاران که با جفاکاران طرح دوستی افکندید پس بیان خطا میکند
بر این وجه که :

شما دوست میدارید ایشانرا و میخواهید که مهربان چیز برسند
که اسلام است و ایشان دوست ندارند شما را و میخواهند که بدترین
حزبی برسند که کفر است ، و شما ایمان دارید همه کتابهای آلهی و
ایشان معصی را منکرند ، و هرگاه که شما برسند گوشت ما نیز ایمان
آورده ایم مثل شما و چون با یکدیگر خلوت کنند معجزند و میخواهند بر دشمنی
شما با انگشتان را از غایت خشم و کینه ، بگو ای محمد صلی الله
علیه وسلم مرا بشانرا که بمردم خشم خود (امر تو بیخ است و حاصل معنی
آنکه خشم و دردی که از مؤمنان در دل دارید روزگار میگذارد
تا وقت مرگ) بدوستی که خدای تعالی دانا است بدان علت
ها که در دل های شما است و مطلع بر آن کینهها که در سینههای
شما است .

معنی بر آنست که این کلام دعاء علیه است حق سبحانه و تعالی بر خود
را فرمود که بلاك ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدای بمیراند شما را
در همان خشم و کینه و حسد و رشکی که دارید

بیت

بمیرای از حسد پیوسته همگین
که جز مرگت نخواهد داد تسکین
(۱۱۹) اگر برسد بر شما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب

(۱) بآیدان بدش و مانیکان نکو
(۲) ها اشم اولاء
چو گل گل باش و جای خار خار

بدر بود دلتنگ گرداند ایشانرا و بد حال شوند ، و اگر برسد بر شما
غمی و المی چنانچه در عرب احد وایع شد ، خوشدل و فرحناک
دوست من و من که ل غنمت عداوت است که نه کسی شادمان و شادی کسی
غمناک گردند و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای یهود یا کینه
منافقان یا آزار کفار و پرهیزید از مخالفت اعدا ، شما را زمان نکند
مگر و حله شان هیچ چیز بدوستی که خدای تعالی بآنچه شما میبکنید
از سر و روی رسیده است و احاطه کرده بهم (۱۲۰) و ذکر ای
محمد چون بمداد بیرون شدی از منزل آیتش که من دوست تو
بعضی آنروز احزاب یابدر بود و اصبح و اشهر روز احد است و آن
هفتم شوال سنة ثلاث من الهجرة بود

آورده اند که ابوسفیان لشکری از لیبیل عرب فراهم آورده
بتوجه مدینه پاسبان هزار سوار و پیاده که هفتصد زره پوش و دو بیست اسب
بایشان بود بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر بایشان مقبله نماید جمعی
دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج میانه
کردند و حضرت علیه الصلوة والسلام با هزار کس از مهاجر و انصار
در آن توجع فرمود در این طریق عداوتی بی رسول سعد کس
مدتی بعد که پشت لشکر احرام آورده مرجعت نمود و سید عالم
علیه الصلوة والسلام با هفتصد کس در برابر دشمن صف بر کشیدند و او
احدرا در قفا و عینین را بر سار گذاشت و روی بجانب دشمن آورده و
مبدل الله بن جبیر را با اسب جاه مرد تیر انداز در رخنه که بطریق کوه احد
بود مقرر فرمود و بنوبت در آن مرکز و محققیت آن میانه پس
نمود و بنفس نفیس خود بشو به صف عسکر همایون اقدام کرد و این
بمداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی ،
مباحثی و مهیا میکردی بجهت مؤمنان جایهای ایستادن برای کارزار و
آن چندان بود که میمنه لشکر « بزیرین عوام » نامزد کرد و میمنه
را « بمقداد بن اسود » داد و طلب را به « حمزه » سپرد و « مرتضی »
را بملازمت خود تعیین نمود ، و خدای شنواست قولهای شما را که در

باب خروج از مدینه و وفوف در آن میگفتند . داناست نیت های شما و علم قدیم داشته بود

(۱۲۱) چون قصد کردند دو گروه المشما که مسلمانانند بنوحارث از اوس و بنو سلمه از خزرج آنکه بدلی کنند و باز کردند بوقتی که این ای باز میگشت و چگونه گریزند و حال آنکه خدای تعالی بار و نگهدار این دو گروه بود و هر خدای نه بر غیر او باید که توکل کنند و مؤمنان تابش را نصرت دهد (۱).

(۱۲۲) و بدرستی که خدای نصرت داد شما را بموضعی که آنرا بدر گویند و آن جایی است منسوب به بدر بن کله و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک مینمودند و ایشان از حرب شما حسابی نداشتند ، پس بترسید از خدای و کثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل مشوید ، شاید که توفیق یابید و شکر گوئید تا نصرت نصرت بر شما زیاده گردد پس از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر میدهد و میفرماید که یادکن آنوقت را (۱۲۳) چون میگفتی مر آن گرویدگان را وقتی که درمانده بودند آبا کفایت نمیکند و پسندیده نیست آنکه مددکاری کرد پروردگار شما را سه هزار سوار از فرشتگان فرو فرستگان از عالم بالا و بعضی بر آنند که وعده نزول این سه هزار فرشته در روز احد بود بشرط صبر و تقوی چنانچه میفرماید (۱۲۴) ایجاب است (۲) بعد از نفی یعنی مددکاری نماید اگر صبر کنید در جنگ دشمن و پرهیزید از مخالفت قول پندیر صلی الله علیه و سلم که در باب حرب گوید و اشهر بلکه اصح آنست که « صدر رسول » روز بدر از حق سبحانه مدد طلاید خدای تعالی فرشتگان فرستاد ، اول هزار فرشته پس از آن سه هزار رسید و آخر پنج هزار چنانچه فرمود و بیایند بشما دشمنان شما از خشمناکی که مر ایشانراست یا برفور بیایند و هیچ درنگ نکنند ، اینست که مددکاری میکند شما را آفریدگار شما پنج هزار سوار از فرشتگان نشان کند کن مر اسبان خود را و این عادت مستمره است میان مبارزان که روز حرب علامتی بر خود یا با مرکب

(۱) من استعان به الله فی طلب فان ناصره عجز و حذلان (اوالفتح سستی)
(۲) یا ای ان تصبروا - یا ای از برای ایجاب است

حود شدند و نشان ملالکه در آنروز آن بود که صوف سرخ مریشانی و الذناب اسبان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند بهمانه های سفید و طره های آن از میان دو کتف فرو گذاشته (۱۲۵) و نگردانید خدای تعالی آن امداد یا نزال با آن عدد را مگر مزدگانی مر شمارا نزودی فتح و برای آنکه تا بیارند دلهای شما بوعده نصرت و نیست یاری دادن مگر از نزدیک خدای غلبی که مطلوب نشود ، حاکمی که نصرت و حذلان او بر مقتضای حکمت باشد (۱۲۶) تفاق بنصر کم دارد (۱) یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست گرداند گروه از رگبار (۲) آنکه کار بودند یا درهم بشکند و کنی از ایشان و در آن والد فی الواقع شکستی عظیم بعنا دید فریش رسید که همتادتن کشته و هفتادتن اسیر شدند یا آنکه حواری و نکوناس گردانند ایشانرا پس باز گردند و بهزیمت شوند در حالتی که میهرگان و نامیدان باشند . ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا صحابه جمع کنند بین صبر و شکر چه یکی از این دو قصه مشتمل است بر اهل و حریمت و در آن صبر شاید واقعه حرب احد اجمالا بر آن وجه رده که بعد از تسویه صفین بمحاربه قیام نمودند و علمداران فریش یکی از بی دیگری کشته شدند و لشکر مکه روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ربهخته آغاز نهب و غارت کردند و جماعت تراندازان که محافظت رحمة کوه تفاق مدیشان داشت با وجود آنکه پیغمبر علیه الصاوة والسلام مبله فرموده بودند که اگر اشغال با مطلوب شوم شما از این موضع بجای دیگر مروید بر امید تاراج و غنایم روی لشکر گاه آوردند چندانکه عبد الرحمن بن جسر مبله نمود و از آنکه حضرت رسالت ص علیه السلام شما را آگاهی ده بجائی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمیرسید با وی توقف کردند باقی سخن امیر خود انفسات نا نموده متوجه اخذ غنیمت

(۱) لیقطع تفاق بنصر کم دارد - آیه شریفه اینست که « لیقطع طرف من الذین کهروا ... »

(۲) مقصود بزرگان عرب و رؤسای قبایل میباشد که هنوز ایمان نیاورده بودند .

شدند شهادت محالفت فرمان نبوی علیه الصلوة والسلام در لشکر اسلام در رسید و خالد ولید و عکرمه بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخت کوه را از حارسان و محافظان حالی دیدند باجماعت کفار بر سر عبدالله بن جحیر تاختند و او را با یارانش قتل آورده از غلب لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح منمکس شد و جبر طهر کفار مگریختن ایشان رسید باز گشتند و اهل ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند دایره مان در بین گرفتند و سید الشهداء حمزه رضی الله عنه با بعضی از اصحاب شهادت چشیدند و برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی دیگر در ملازمت حضرت رسالت بقاء علیه الصلوة والسلام جان کمروار در میان مستند.

القصة مهم بدان انجامید که بسنك بدگوهران در شاهوار درج لعل آبدار سید مختار علیه الصلوة والسلام آورده شد مشوی

بود لعلی سهیل رحشده سنك را رنگ لعل بخشده
چون سهیلش رفیق سنك آمد سنك در دم عقیق رنگ آمد
و حضرت در میان کشتگان افتاد و مدد جمعی از اصحاب جواب
(۲) شعب احد رفت و کافران باز گشته روی بمکه نهادند و حضرت
علیه الصلوة والسلام چون از شهادت عم خود حمزه رضی الله عنه
و مثله کردن او با بعضی دیگر از کشتگان و فوف یافت بر خاطر مبارکش حطور
کرد که تیر مرین بر هدف اهل ضلال افکند از بارگاه کبریا و جلال
این آیه نزول اجلال یافت که :

(۱۲۷) نیست ترا از این کار که نفرین کفار است چیزی یعنی
زمام استصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست و گفته اند (۲)
« او » اینجا بمعنی « الا ان » یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه
خدای توبه دهد ایشانرا و اولی آنستکه « او » برای مطلب باشد و
« یتوب » معطوف است بر « لقطع » و معنی چنین است که خدای

(۱) دره و شکاف (۲) « لیس ان من الامر من شیئی او یتوب علیهم او
یعذبهم فانهم ظالمون »

خدای تعالی نصرت داد شما را یکی از چهار چیز مساعدت شود
رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش با بهزیمت روند از پیش لشکر
اسلام یا آنکه توبه دهد خدای چون مسلمان شوند یا عذاب کند ایشانرا
چون مرکب خود مصر باشند ، بدرستی که ایشان ستمکارانند که وضع
عبادت کنند در غیر موضع آن (۱۲۸) و مر خدا بر است آنچه در آسمانهاست
و آنچه در زمینها است ، بیا مرزد هر کرا خواهد ، عذاب کند
هر کرا خواهد ، و خدای آمرزنده است دوستان خود را و مهربانست
برندگان خود .

(۱۲۹) ای گروه گرویدگان ، مخورید مال را را افروده تو
بر تو (۱) گفته اند اضعاف در دراهم است و مضاعفة در اجل چه در جاهلیت
یکی مال خود را مرا میداد تا وقت معین آنکه در اجل و و یا بیا فرود
تا باندك مدتی همه مال مدیون مستغرق میشد ، و ترسید از خدای در
آنچه نهی کرده است ، مگر شما دستگیر گردید (۱۳۰) و ترسید از
آتش یعنی بر هر کسید از عملی که برساند شما را با آتش ، آن آتشی
که آماده کرده است مرکب را و غیر ایشانرا بالذات از برای کفار است
و بیا مرض برای عاصیان تباه کار یعنی کافرانرا نار تعذیب است و مؤمنان
را نار تأذیب ، و فرمان برید خدا بر در آنچه حکم کند ، و اطاعت
کنید رسول را در آنچه فرماید ، باشد که شما رحمت کرده شوید و
در عذاب نیفتید (۱۳۱) و شتایند بان چیزی که سبب آمرزش باشد
شما را از پروردگار شما اذمت لازم در مقام ملوم جهت تشویق بندگان
است بموجبات مغفرت و آن کلمه شهادت است یا ادای فرایض یا تکبیر
اول که بجماعت در باید یا بصف اول از جماعت یا باخلاص یا هجرت
قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد یا امتضای آیت مقام خود
اینست چه این آیه در خلال قصه احد نازل شد ، و محققان گویند این
مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دل است .

نیت

این راه برای من بیابان نرسد تا جان ندهم قدم بجانان نرسد

(۲) لانكلاوا الربوا اضعافاً مضاعفة

در « بحرالحقیق » آورده که بشتاید در این راه بقدم تقوی که ترکیه نفس است از اخلاقی حیوانی که جز بدین قدم مقام قرب و جنت وصال رسیدن محال است

بیت

بگذار ده هوی برستی روی آو سوی خدا برستی
در راه محبتش روان شو گذر زره جفا برستی
و بشتاید عملی که برساند شما را بهشت که از روی عظمت بهائی آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها و زمینها (صفت عرش بهشت کرد جهت آنکه وصف طول آن در فهم بشر ننگیند در تفسیر کبیر گوید که اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یک از این طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزای لاستیکی و وصل کنند طبقات را با یکدیگر همه در یک مسطحی و در شرف عرش بهشت این مقدار تواند بود ، آماده شده است چنانچه بهشتی برای رهبر کاران از شرك (۱۲۳) آمایه تقفه میکنند در آسمانی و در سحری مرد همه احوال است چه اسیر هیچ وجهی جای از مسرتی « مسرتی نیست یعنی همه من غرق میکنند و گفته اند معنی در نو مکاری و درویشی با در سحت و مریض در مکاری و درای و درو حور مریض حش را با وجود دردت

آورده اند که کسی امام اعظم رحمه الله علیه را طیانچه زد ، امام فرمود منم میتوانم که ترا طیانچه زنم لیکن نزنم و فادرم بر آنکه با حایفه از تو شکایت کنم اما نکنم و میتوانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت آله بنالم ولی تنالم و میسر میشود که بقیامت کمر خصومت ببندم و داد خود از تو بستانم و آن نیز نکنم و اگر مرا فردا رستگاری باشد و شفاعت من در یزید برسد بگو قدم در بهشت نهم (۱)

بیت

مردی گمان مبر که زور است و بر دلی
با خشم اگر مرانی دانم که کاملی

که گفته اند انگوئی کن و در آب انداز
(حافظ)

و عضو کنند گانند از دوم خریدگان و از بندگان و یا رستی که بر ایشان ستم کرده باشد ، خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آنستکه نیکوئی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند

و در تیسیر آورده که روزی حسین بن علی رضی الله عنه با جمعی مهمانان بر سر حوائی نشسته بود خادمش با کاسه آتش گرم بمجلس درآمد و از غایت دهشت پایش به حاشیه ساط درآمد کاسه بر سر امام حسین افتاد و شکست و آتش بر سر مبارکش فروریخت . امام حسین از روی تأدیب نه از راه تمذیب در او نگرست ، بر زبان خادم جاری شد : **وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ** ! امام فرمود که خشم فروخوردم ؛ خادم گفت **وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** ! فرمود که عفو کردم خادم تنه آیه برخواند که **وَاللّٰهُ يُجِبُ الْحَسَنِينَ اِمَامًا حَسَنًا رَّضِيَ الْاَلَهُ عَنْهُ سَابِقًا دَادَ لَهُ** از دل خود آزادت کردم

بیت

بدی را مکافات کردن بدی
مراهل صورت بود بخردی
بهمی کسانی که بی برده اند
بدیده بدو نیکوئی کرده اند

(۱۲۴) معطوف [۱] است بر **الَّذِينَ يَشْفَعُونَ** و مضمون کلام آنکه متقین دو طایفه اند یکی آنها که بصفه اتفاق و حلم و عفو و احسان توصیف اند دوم تأییب غیر مصر و ایشان آنند که از روی متابعت هوای نفس در بیکدیگر دشمنیست یا ستم کنند بر نفس های خود تا اذیت مردمی و نزد بعضی « فاحشه » کردار ناپسندیده است و ظلم و گرفتار ناستوده اول گناهان و ثانی صفات و بقول جمعی فاحشه ظلم و خطا و عمد است یا زنا و آنچه مادون او است از مقدمات آن چون طر و لمس و معافه و تقبیل و بر هر تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم یاد کنند عفویت خدای را یا عتاب او را باینده که چرا چنین کردی یا متذکر شوند و عده مغفرت را که باستغفار باز بسته است ، پس آمرزش خواهند

[۱] **وَالَّذِينَ مَعْطُوفٌ** است بر « **الَّذِينَ يَشْفَعُونَ لِي السَّارِ وَالْعُرَاءُ** » .

برای گم شدن خود و گیت که بیاورد گناهانرا (استفهام است بمعنی نفی
یعنی هیچکس نیامزد جرأت بدکارانرا) مگر خدای و اصرار نکردند
بعد از استغفار بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر بار بر
سر آن فعل نرفتند ، ایشان که اصرار نکند میداند که عقوبت اصرار
از عذاب گناه عظیمتر است

نزول آیت در شان بنیان تمار بود که زنی صاحب جمال بخرم
خریدن نزد وی آمد بنهان را دل بدو کشتش کرده و پنهان خرمای خوب
در گوشه کاشانه مرده در کنارش کشید و بعد از وقوع قبله زن زین
سبعت نگذرد که انق الله را خدا ترس و دامن مرا بلوث حرام آورد
مگر دل با من را خوف الهی در وقت و بخت شد فی الحال محسوس
رسالت شرافت و صورت حل عرص سید عالم صلی الله علیه و سلم رسید
مرود که من در میان شما و شما چنین کارها میکنید ؟

حق سبحانه برای تاکید امیدواری قائمان این آیه را فرستاد و
بقول بعضی در شان ابوالیسر فرود آمد با بهاول پناه یا ثعلبه انصاری
که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده بودند و واسعه آورده (۱۲۵)
آنگروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند ، پادشاه ایشان آمرزش است
از پروردگار ایشان ، بوستانها که میروند از زیر اینیه یا اشجار آن
چوبها ، چلوید مانند گانند در آن و نیکو مزدبست مزد عمل کنندگان
یعنی مغفرت و جنت ، بدستیکه گذشته بود پیش از شما واقعه ها میان
جهنم از غم و شادی و راحت و محنت و دولت و نکبت که حق تعالی
منت نهاده بحدوث این واقع یا اهل سنت مراد است و سنن شرایع
باشد یعنی امتنان بوده اند بانواع دین ها و بجهت تکذیب پیغمبران هلاک
شده اند ، پس بروید و سیر کنید در زمین و به پیوند بلاد « عاد » و دیار
« ثمود » را و ببابان « لوط » ، پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب
نافرمانی چگونه بوده است آخر کار تکذیب کنندگان (۱۲۶) این کلام
که در قصه احد و بدر گذشته یا این شرح که از ام گذشته و وقیع
روزگار دادیم ، سبب هویدائی سخن حق است برای عامه مؤمنان ،
و زیدنی بصیرت ، و بندی مشتمل در همت و رغبت خاصه مربره یزکاران را

(۱۲۸) و ست مشوید و ضعف مورزید . چون در حرب احد
خواجه عالم صلی الله علیه و سلم مشغوب در آمد ابوسفیان علم تجلد بر تیغ
کوه مرده خواست بر اهل شعب مطلع گردد ، اصحاب را دغدغه بخاطر
رسید و حضرت عزت جهت تسلیه ایشان این آیت فرستاد که سستی نکنید
و اندوختن مشوید از جراحات و مصیبات یا فوت غنائم و حل آنکه شما
برتر آنید از ایشان بحسب مکان یا از روی محاربه بر ایشان
بیشی دارید یعنی در جنگ بدو یا برتری شما مانست که کشتگان
شما در صدر نیم اند و از ایشان در امر حجیم یا مقام شما در جنات عالیه
خواهد بود و از ایشان در درك الاسفل و حقیقت آنستکه این مشارف
مرده مر مؤمنان را اموال و غایبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد
اگر هستید گروندگان بوعده حق که فرمود « و ان جندنا لهم -
الفلبون » (۱۲۹)

(۱۲۹) اگر شما رسید جراحی و زخمی ، پس بدرستی که
رسیده است گمراهی و کفار را در روز حرب بدر زخمی و اهل قرح
و حرح شما و این روزها که مدار زندگانی مر آنست بنگردانیم آنرا میان
مردمان ، روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی بنکبت و عسرت « و بوماً
علینا و بوماً لنا » [۲] و این مداوله برای آنست تا بند گیرند و برای آنکه
ببند باندانند اولیای اوه صابران را که بدو گرویده اند و برای آنکه
فراگیرد از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که دژ مر که جهاد کدام
چون فدا کرده و که روی بگریز آورده ، و خدای دوست نمیدارد
ظالمانرا یعنی ستمکارانرا که مشرکانند (۱۳۰) و فایده دیگر در مداوله
آنستکه پاک گرداند خدای مر مؤمنان را از گناه چه بگناه که با اهل ایمان
رسد بکفر ذنوب ایشان است و دیگر آنکه در نقصان افکند و هلاک
سازد کافرانرا (۱۳۱) آیا میدانید آنکه در آید بهشت و نداند خدای
آنها را که جهاد کردند از شما و نداند شکیبایانرا بر فرمان رسول یا صابرانرا
بر هجوم مصائب و وقوع نوائب

(۱) قرآن کریم سورة الصافات . آیه ۱۷۳

(۲) پس بگروید بر مامت زبان و بگروید برای مامت خود

ملخص سخن آنست که ای محنت مجاهده برحمت مشاهده نتوان رسید

بیت

بلای کوستم خار تحمل نکند بهتر است که دیگر سخن گل نکند
(۱۳۲) و بدوستیکه شما بودید که از روی اشتیاق لقای الهی
آرزو مردید مسرك را یعنی شهادت را پیش از آنکه مشاهده کنید
اسباب آنرا که مسرك است ، پس تحقیق بدیدید آنچه میطلبید از مقاتله
کفار و حال آنکه شما میگریستید بباران و برادران شما که مقتول
میشدند یا نظر میکردند در پیغامبر صلی الله علیه و سلم و او را تنها گذاشته
در خلاص خود کوشیدند

آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زخم
خورده در میان کشتگان نهان شد انیس لعین آواز الا ان محمداً قد قتل
در میان حاس و عم افکند قومی از ضلحاء اسلام خواستند رجوع به
عبدالله ابن ابی نموده التماس کنند که از ابی سفیان برای ایشن خط
امان بستاند و قومی دیگر میگریختند و بعد از آنکه رسول علیه السلام
بهنرمانرا سلامت می کرد که چرا فرار برقرار اختیار کردید و پشت بمیدان
کارزار آوردید ؟ زبان عذر گشوده گفتند که ما آوازه قتل تو شنیدیم ،
روژگار مرا شوریده و از غایت ترس بگریختیم ؛ حضرت عزت تعالی شانه
رفع عذر ایشانرا آیه فرستاد (۱۴۳)

در جنگ احد گروهی از مشرکان روی بجنب رسالت پناهی
آوردند ، علی بن ابیطالب حواء الله و سلامه علیه بدم ایشان کمر حمت
بست و شیر بیشه شجاعت که در هیچ ممرکه از شمشیر روی نشسته بود
و شمشیر شمشیر رخشان گرد آورد و سپاه میان مردانرا شکافته و ایشان
حمله آورد و به تبع نیز دمار از ایشان برآورد - دسته دیگری چون
در بای جوشان بقصد حضرت ختمی مرتبت توجه نمودند و علی علیه السلام
در این بار نیز باشارت علی پیغامبر ایشانرا که تریاوار در عقد اجتماع
منتظم بودند از اثر شمشیر شهاب سیر مانند بنات العرش متفرق گردانید
و چنان در این روز حق مردانگی و مواسات و شرط خدمت و مواحات
بحای آورد که حضرت رسالت پناهی فرمود که « انه منی و انا منه »
(او از من است و من از اویم) و هم در این جنگ بود که از هتاف
غیب ابن صدا بگوش حاضران و جان فشانان آن ممرکه رسید که :
لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی

دعوی عشق و محبت زبان آسانست مرد باید که بشق از سرجان بر حیزد

و نیست محمد (۱) یعنی بنده ستوده من مگر فرستاده از پیش
من ، بدوستیکه بگذشته اند پیش از وی فرستادگان ، پس اگر بمیرد
این پیغمبر یا کشته گردد ، باز میگردید شما هم پیاشته های خود یعنی
ترك جهاد می کنید یا مرتد می شوید ، و هر که مرگردد و پس باز رود
بارشداد یا ترك جهاد گیرد ، پس زیان نرساند بدان برگشتن خود
خدا بر این چیزی زیرا که ورود مضار و منافع بر او روا نیست و زود باشد
که جزا دهد خدای مرسپاس دارندگانرا (۱۴۴) و نباشد و نسزد
هیچ نفسی را آنکه بمیرد مگر نصیب خدای و فرمان او و نوشته
است خدای این حکم را در لوح محفوظ نوشته زمان او پیدا کرده
شده ، کسی پیش از آن نمیرد و از آن نیز نگذرد .

در این آیت تحریر مسلمانیان است مرجهاد و دلیر ساختن ایشان
در ممرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر مقرر و اجل او
مقدر است هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت مبارک و شروع در
مهالك ، مرتضی علی را رضی الله عنه در این معنی دو بیت است .
ای یومی من الموت افر یوم ما قدر او یوم قدر
یوم ما قدر ام اخشی الردی و اذا قدر لم یغن الحذر

رباعی

دو روز حذر کردن از مسرك روا نیست
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست (۲)
روزی که قضا باشد کوشش نکند سود

روزی که قضا نیست در او مسرك روا نیست
و هر که خواهد بجهدی که میکند پاداش این جهان ، بدیم او را
از دنیا آنچه قدر کرده ایم ، و هر که خواهد باعمال خود جزای آن جهان

(۱) امام عبد الرحمن واسطی دو « انوار جلیله من الاسماء -
مستطویه » فرموده که پیغمبر ما را هزار نام است و طایفه از علماء
آنها را گرد آورده اند .

(۲) بعضی نسخ این مصرع را چنین ضبط کرده اند
از مسرك حذر کردن دو روز روا نیست

بدیمم اورا آنچه خواهد و آرزو برد در پشت ، زود باشد که ما پاداش
دهیم شکر گویدگان را بر نعمت جهان .

(۱۴۵) و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق کارزار
کرد که ما او بودند سپاه فراوان (رومی نام سپاهی است که کم از
هزار نباشد) .

« و در عین المعانی » گوید [۱] رومی معنی ده هزار یا رومی
یعنی ربانی است یعنی فقها و علما و حکما و اقبیا یا پیغمبران خود بودند
پس سستی نورزیدند این پیغمبران و اصحاب ایشان بآنچه بدیشان رسید
از محبت ها در راه خدا یعنی در جهاد با کفار ، و ضعیف نگشتند از
سیاری حرب و فروتنی نکردند با دشمنان (تعریض منه زمان است و آنها
که النجا باین آیه نموده از این سفیان خط امان میطلبیدند) و خدای
دوست میدارد صبر کنندگان را در جهاد (۱۴۶) و نود قول رسانان
بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شده مگر آنکه گفتندی ای پروردگار
ما بیامرز گناهان ما را که سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت ما بود ،
و در گذار از حد در گذشتن ما را در کار ما ، و استوار دار قدم های
ما را در وقت مقاتله با اعداء دین ، و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان
(۱۴۷) پس مداد خدای ایشانرا برکت دعا و استغفار با سبب صبر
مقاتله کفار ، پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن شانم ، و
دیگر خواهد داد ایشانرا نیکوئی با پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت با
رضا و آقا ، و خدای دوست دارد نیکوکارانرا یعنی صابران را و نزد

[۱] و کاین من نمی همه ربیون کثیر - سلمی نیشابوری گوید
ربانیان « منتظران بودند از خالق و متوجه رب ، از صفات و ارادت
خود ثانی شده و بر مراد الله در مهمات ایشان مطلع گشته »
امام قشیری فرموده « که » و قلم بودند در مقام و در آن
بگذشتند .

در حقایق القرآن وارد است که « ربیون جماعتی بودند که در
محاربة نفس و هوای و مقاتله بالشکر شیطان بتبع مجاهده شهید شدند »

محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه به
آفریدگار هر دو (۱)

مصرع

من فارغم از هر دو مرا وصل نویس
(۱۴۸) ای گروه گرویدگان اگر فرمان برید کافرانرا (درین
جمعی است که از این سفیان طلب امان میکردند)

و در « کشاف » آورده که منافقان مؤمنان را میگفتند که : این
زمان پیغمبر گذشته شد و رایت دولت کفار استیلا یافت شما را دیگر باره
رجوع بدین خود باید کرد ، حق تعالی میفرماید که اگر فرمان منافقان
کار کنید ، باز گردانند شما را بر باطنهای شما یعنی مکر باز برند ،
پس آنگاه گردید شما زیان زدگان در هر دو سرای پس فرمان دشمنان
مبرید (۱۴۹) بلکه بدانید که خدای یار و دوستدار و مددکار شماست ،
پس ما کفار دوستی میکنید و نصرت از غیر حق میخواهید ، و خدای
بهترین یاری دهندگان است (۱۵۰) زود باشد که در افکنیم در دلهای
کافران ترس و هم از خدای تعالی ، هم در روز احد ترس در دل
کفار افکنند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترك قتال گرفته باز گشتند
و القاء رعب در دلهای ایشان بجهت سبب نبود ، بآنچه شرك آوردند
به خدای و انبیا گرفتند آنچه جزای را که نفرستاده است خدای بآن شرك
حجتی و برهانی روشن تا ایشانرا عذری بودی (غرض نفی حجت است

(۱) در لطایف لشریه آمده که « ثواب این عالم قناعت است
بآنچه خدای دهد و حسن ثواب آن عالم آنست که بنده را بهشت
در آورد در حالی که از قید نعمت او آزاد گشته جز لقای منعم
مرادی ندارد » .

در حقایق لجمیه آمده که در ثواب گرامنهائیست که برخی از
خواص عباد بدان اختصاص یافته اند از علوم لدینه و شهود نوری و
الطف ربوبیه و اصرار الوهیت و چون دیده اهل کشف بنور حضور
« من طلبنی وجدنی » منور است نقداً در دنیا از ثواب آخرت
بهره مندند .

من شیعی « یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست ! گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن مرا قبول نکردند ، بگوای محمد صلی الله علیه و سلم بدرستی که همه کار ما از غنیمت و هزیمت مر خدا بر است و فرمان اوست ، نهان میسارند منافقان در نفس های خویش از شكوك و شبهات آنچه آشکارا نمیتوانند کرد برای توجیه خوف از شمشیر مسلمانان بایم کشف غلط و رفع حجب از اهل قبیحه و نجات فاسده ایشان ، میگویند در خلوت بایکدیگر ، اگر بودی ما را از کار خود چیزی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی ، اینجا کشته نمیشدیم یعنی اصحاب مامقول نمیکشتند و هزیمت بما راه نمیافت ، بگو اگر ببودید ای منافقان در ختنهای خود و میخواستید که ما بیرون آییم ، هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنگاه در ازل نوشته شده است بر ایشان کشته شدن بسوی کشتن گاه خود یا اگر شما تخلف میکردید هر آینه مؤمنان که خدای قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون میآمدند بمبارك حرب و معارج اهل شرك پس خطاب با مؤمنان میفرماید که بعد از چند غمی و آلمی که داشتید امن و آرامی بر شما فرستاد تا بوعده او واقع باشید ، و برای آنکه ظاهر گرداید خدای آنچه در سینه های شماست از اندیشه ها و دیگر ناپاك و حایل سازد آنچه در دلها دارید از نیتها و عزیمتها ، و خدای داناست به آنچه در سینه ها باشد از سرائر و حقیقات (۱۵۴) بدرستی آن کسانی که روی بگرداوند از شما و هزیمت رفتند آن روز که روی بروی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران ، چو این نیست که بفرایند ایشان شیطان یار ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند بشامت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول الله صلی الله علیه و سلم و بدرستی که خدای در گذرایید از ایشان این گناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان ، بدرستی که خدای داناست ، در بار است و تمجیل ناکند در عقوبت گناهکاران

(۱۵۵) ای گروه گرویدگان می باشید مانند آن کانی که

کار شدند یعنی منافقان و گفتند برای مرادران کشته و مرده خود

را از منافقان (۱) نسبی با سببی ، چون رفتندی در زمین برای تجارت ، مردندی یا بودندی غایبان و جهاد کنندگان و کشته شدندی اگر بودندی نزدك ما سفر غز و رفتندی نمودندی در آن سفر و کشته نگشتندی در آن حرب مر شما ای مؤمنان ، مخالفت ایشان کنید در آن قول و گرداد خدای تعالی آن مخالفت شمارا با گمان ایشانرا که اگر با ما بودندی تلف نشدندی ، در غمی و اندوهی بدشان در دلهای ایشان و خدای تعالی زنده میدارد نه خدر و نه تدبیر ، و او معیراند نه سفر و حرب (۲) و خدای بدانچه شما میکنید ای گروندگان از صبر و ثبات بیناست (۱۵۶) و خدای که اگر کشته گردید شما در راه خدای یا مسیرید در راه خدای بر فراش هر آینه آزموشی از خدای و بخششی از او به شراست از آنچه جمع میکنید از مال دنیا (و حصص غنیمت میخواند به آن مؤمنان) شمارا خوشتر است از آنچه کافران فراهم میآورند از متاع غرور (۱۵۷) و اگر میپزید ای مؤمنان ما شستودی حق یا کشته شوید در کارزار کفار هر آینه بسوی خدای که معبود شماست حشر کرده شوید .

عرفا گفته اند اگر مرگ دریابد شمارا ای مخالفت کنندگان با حق و هوای پاشید گردید به تبع رباضت در طلب افزایش شمارا حشر با آن کس خواهد بود که دل و جان را در راه او بذل کرده اید نه سفر او و از ایشان گفته اند : اذ كان المسير الى الله طاب المصير الى الله (۳)

گرومك رسد چرا فراهم
گران مره تو یا بصل است
كان راه تو است بهشتانم
شایسته اسیر وصل است

(۱) « وقلوا لاخوانهم اذا ضربوا في الارض » در این آیه « داداء » را معنی « گناه » میگوید یعنی هرگاه مسیر کردندی در راه تجارت مشرکان میگویند پس از مردن و کشته شدن مرادران خود که اگر مرادران ما نزدك ما بودندی و سفر غرا و جنگ و جدال نرفته بودندی در آن سفر نمیبردندی یا اگر ما بودندی تلف نمیشدندی (۲) نسخه خطی (ج) بجای حرب « حشر » ضبط کرده است ولی در نسخه های دیگر همین حرب ضبط شده است
(۳) چو روشهر و دارم خوش است رنج سفر
چو مقصدم نوی آخر چه غم ز راه دراز

(۵۸) ای منبر زمان احد نزول آیه در آن وقت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مد از مراجع اهل هزیمت ایشان تفاظظ و تشدید فرمود بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوشخوئی نسبت به آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه میفرماید که نرم سخنی و نیکو خوئی تو رحمت من بود و اگر فردی تو درشت خوی یا سخن گوی یا جفا کننده سخت دل و نا مهربان هر آینه اصحاب تو پراکنده میشدندی از نزدیک تو و ... پس در گمار آرایشان تقصیری که در خدمت تو کرده اند ... از من برای ایشان اعمالی را که در ادای حقوق من ورزیدند و مشورت نمایی با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن حکم جرم صادر نشد.

(کلمی گوید که مشاورت مخصوص بوده با مورد محاربه و منافقه با کفار) پس چون قصد کاری کردی مد از مشاورت پس توکل بر خدای کن نه بر مشاورت بدرستی که خدای دوست میدارد توکل کنندگان را ... متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق ترسد و جز شو امیدوار نباشد (۱۰۹) اگر خدای شمارا نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شد ، پس مد غلبه کنند بر شما و اگر فروگذار شمارا چنانچه در حرب احد وقوع یافت ، پس کیست آنکه یاری دهد شما را مد از فرو گذاشتن او ، و سرگرم خدای باید که توکل کنند باور دارندگان (۱۶۰) و نباشد و سزاوار نبود مریضه بیری را آنکه خیانت کند در شتمت .

افوای صحابه ا پیغمبر صلی الله علیه و سلم درخواست نمودند که ما را از غنیمت که میافتد زیاده از حصه ضفاء بده این آیه آمد که ... پس ا داشت رو ... و گویند از غنایم بدر گایمی یا قطعه سرج دلت گم شد و جمعه سه گلمان از روی اتفاق نسبت به آن سید علی الاطلاق کردند و ... حیب خود را خصوصاً و ... را عموماً از این خیانت مری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکرده و نکند و هر که خیانت کند در غنایم ... آنچه در آن خیانت کرده یا یارد آن چیز بر آنکه در آن خیانت کرده

روز رستخیز و عالی رؤس الاشهاد بدان قضیحتی باید اگر هم سوزنی با رشتة باشد در اخبار آمده که شخصی مد از قسمت غنایم رسن کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام آورد آن حضرت قبول نکرد و فرمود که نگاهدار تا در قیامت بیاری ، پس تمام داده شود در آن روز هر نفسی را جزاء آنچه کرده باشد از خیر و شر و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا (۱۶۱) آیا هر که پیروی کند خشنودی خدا را در ترك غلول باشد (یعنی نباشد) همچون کسی که از گردد بخشمی از خدای سبب خیانت و آرامگاه او باشد دوزخ و بدجائی بازگشتن است دوزخ (۱۶۲) انبیاء و اهل امانت که تابع رضوان حقند خداوندان بابهای بلندند با مرایشان راست درجه (۱) نزدیک خدای و خدای بیناست با آنچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری (۱۶۳) هر آینه تحقیق منت نهاد خدای بر گروندگان چون فرستاد در میان ایشان پیغمبری از ایشان یعنی از آدمیان نمیخواند برایشان آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید و یاک میگرداند ایشانرا از ادنیس مقتضیات طبیعت در سعادت بنایع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میگیرد یا کار بصلاح می آرد یا بر یاکی گواهی میدهد و میاموزاند ایشانرا قرآن با معارف شرعه و حدیث یا معارف عقلیه و بدوستیکه بودند همه مردمان پیش از بعثت رسول در گمراهی هویدا و ظاهر ، باحق را ندانستند و نه از ماطل دوری متواستند

بیت

تربك مد ز ظلمت عالم همه جهان علم ز رأی روشن او نور حق کرات (۱۶۴) آیا هرگاه که شما رسد ناباستی از هزیمت و قتل و جراحت از آعادی ، و حل آنکه رسیده بودید از ایشان دو چندانرا یعنی یافته بودید از کافران دو برابر چه ایشان در احد هفتاد تن از شما را (۱) در فتوحات محی الدین عربی میفرماید که در چه کمال یا ذاتی باشد یا عرضی ذاتی حق راست و عرضی بهشت را ، آنها که اهل کمال درجات عرضی اند بهره ایشان حور و قصور نیم و سرور و آذینرا که درجات کمال ذاتی داده اند نصیب ایشان نور است

گشتند و شما در بدر هفتاد تن از ایشان کشتید و هفتاد تن را اسیر گرفتند گفتند از روی جزع که این از کجا ما رسید و ما مسلمانانیم و بسمه بر خدا در میان ماست ، بگویند که شما را بشمار آمدیم از نزدیک شماست که بفرمانه کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترك مركز نموده روی طلب غنیمت آوردید ، بدرستی که خدای بر همه چیز از قلم و غنیمت و قتل و هزیمت تواناست (۱۶۵) و آنچه شما رسید از مکر و هات طایع شما در آن روزی که لشکر اوسهیمان با سیاه مؤمنان روی روی آوردند نامر خدای و قدرت او بود و تا به بیند خدای ثبات مؤمنان را و ظاهر سازد (۱۵۶) و تا اظهار کند خصومت آنانرا که اتفاق ورزیدند و گفتند هر این امر و اصحاب او را در وقت بازگشتن ایشان از راه به مدینه ، مانند و از حرب باز نگردید و به جت تمام کارزار کنید با مشرکان در راه خدای با دفع کنید بگنجانرا که داعیه قتل و عداوت اهل مدینه دارند ؛ گفتند اگر ما مراسم حرب میدانستیم ، آینه مقامت میکردیم شما را با اگر دانستیم که ا حنك خواهد بود ، آمدم اما جنگ واقع نخواهد شد و محمد صلی الله علیه و سلم با ارباء خود صلح خواهد کرد ، ام ، منافقان بوسی کفر آن روز که این سخن گفتند نزدیک ترند که بوسی ایمان با اهل کفر اقرب اند در یاری دادن که اهل ایمان (۱) میگویند ایشان بدعتی خود آنچه نیست در دلها ایشان با آنکه بران میگویند که حرب نخواهد بود و در دلها ایشان آن بود که جنگ واقع شود ، و خدای داناست ، آنچه میپوشند از حق و عداوت و مکیدت (۱۶۷) این رسول آنند که از روی حمل یا سحر قرب جهال گفتند از برای امتل خود با ارباء و همنشان خود که در احد شهید شده بودند و حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانههای خود و باز استفاده از قتل ، اگر بر مرداری کردند آن برادران ما مارا در

(۱) در « موجز » آورده که ایشان بمسلمان نزدیکتر بودند در طاهر حال اما چون آثار اتفاق از ایشان بظهور رسید بکفران نزدیکتر گشتند .

گفت چو ماهی و گاهت چو ماه میبینم ، یعنی چه کنی ماه باش یا ماهی

آنطرف از راه و بسکون در مساکن خود ، گشته نمیشدند چنانچه ما نشدیم ، بگو ای محمد اگر اختیارهرك بدست شماست ، پس دفع کنید از نهضهای خود مرك را اگر هستید شما را متنگویان ، که حذر دفع در میکند .

در کشاف آورده « که در آن روز که منافقان این سخن میگفتند هفتاد تن از ایشانرا مرك رسید » .

(۱۶۸) و پندار آنانرا که بصدق نیت گشته شده اند در راه خدای

که ایشان مرد کاند

ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اصحاب را گفت که چون برادران شما روز احد شهید شدند حق سبحانه چنانچه ایشانرا در اجواف مرغان سبزیل جای داد که در هشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویهای فردوس آب حورند و وقت استراحت خوابگاه ایشان فادیل زرین باشد در سایه یایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوند که خبر دهد یاران و برادران مارا از این دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت کردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان شریف این آیه ارزانی فرمود یا پدر جابر انصاری رضی الله عنه که از شهداء بود از حق سبحانه و تعالی در خواست نمود که مرا باز بدینا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم ، فرمان رسید که حکم ارلی بر این وجه رفته که آید کان از رجوع ممنوع باشند ؛ گفت پس خدایا از سعادت حل و نعمت بیزوال که مرا داده یارانرا خبر ده ، این آیه نازل شد که شهداء را مرده میدارید بلکه ایشان زندگاند نزدیک پروردگار خود بدان معنی که هر سال او اب غزوه بدیشان میرسد یا حنك مرایشانرا نمیمخورد یا نمیشویند ایشانرا چون سایر مردگان یا رد سلام زائران میکنند یا بدستور زندگان (۱) روزی داده میشوند از میوه های بهشت (۱۶۹) در حالتی که شادمانند و لاجبری که عطا کرده است خدای بدیشان از فضل خویش که آن دولت

(۱) از فرشته گذشته اند با لطف حاش لله که چون بشر میروند از لپش آب زندگی خوردند لاجرم شیوة دیگر میروند

حسنودی حق است و عطائی که ورای آن متصور نیست .

در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی را باو ادا الوهیت

شوائی بدید آید ذوات ایشانرا لمعات معارف ربانی مستبصر گردانند
یرزقون اشاره بانست پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند
فرحین عبارت از آنست که بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول به مقام
وصول و مسرتی افزونتر از نظر بجمال وجه کریم نمیتواند بود

بیت

ما به خوشدلی آنجا است که دلدار آنجا است

میکنم جهد ~~که~~ خود را مگر آنجا کند

و سرور میخواند بشارت باشادی میکنند با آنکه هنوز در نرسیده اند

نایشان از پس ایشان و اسرارند که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان
شریک شوند باشادی ایشان بانست که بر احوال اخرویت بلا خلاف صاحب
رفوف شده ~~نشان~~ می میداند آنکه هیچ ترس نیست برایشان از آنچه
در پیش ایشان خواهد آمد و نیاید که اندوهناک گردند بر مفارقت
دنیا و آنچه در او بگذارند (۱۷۰) خادمائی میشوند برحمتی که فایض
شده است از حدای برایشان یعنی ثواب اعمال و افزونی بر آن نعمت
قدر استحقاق باشد و زاید بر آن به بنده ارادائی دارد و دیگر فرح
دارند شهیدان به آنکه خدای ضایع نکند مزدکار مؤمنان موحده و چاهد (۱)
(۱۷۱) آنانکه از روی صدق اجابت کردند بر فرمان خدای و رسول را
و فتنی که بخروج از مدینه امر کرد و آنچنان بود که چون ابوسفیان
از احد بازگشته سید عالم صلاوة الله و سلامه علیه آخر همان روز که
شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان

(۱) امام شری فرموده که استجاب حق آنست که بتحقق وجود او قائل
باشند واجابت رسول آنکه محدود شریعت او متحقق گردند یا اجابت
حق بادی حقوق ربوبیه است واجابت رسول بوفاء در امانت و اوفای عهدیه
سلامی میگوید دولت استجابة خدای است برکت استجابة رسول حاصل
شد زیرا بی این برید بر سر زل مراد توان رسید -

بی رفیق گرمش راه بجائی نبرند .

احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در امر که احد حاضر نبوده بدین
غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با ضعف و جراحات بر راه مکه
متوجه شدند و در حمراء اسد مسکری (۱) همایون مقرر شده شب
دوشبه آتش بسیار بر افروختند تا صبحت است لشکر اسلام با حبیاء و قبیله
عرب رسید دانند که ایشانرا عجزی و انکاری نیست حق سبحانه و تعالی
مدین آیه میستاید آنها را که اجابت خدا و رسول کردند از پس آنکه
رسیده بود اینرا جراحات و آنکسائی را که نیکوئی کردند از ایشان
بوفای عهد و بترسیدند از غضب خدا در مخالفت امر پیغمبر و زدی بزرگ
است یعنی هشت .

آورده اند که ابوسفیان را بعد از رجوع ندانستی روی نمود
و بمرم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ناکه خبر
رسید آنحضرت به حمراء الاسد با او گفتند هر اسی در دل ایشان افتاد
از روح حریمت مکه آوردند و در راه دانه تجار یا طایفه از اعراب
مادیه را که متوجه مدینه بودند مدینه بسیار نمودند که محمدیان را
هر چه که ببینید از ما ترسانید و چنان نمایند که ایشان با لشکر آراسته
بزرگشته اند و جدال و قتل بلکه استیصال شمارا بین برسته .

آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نمودند بفرموده
ابوسفیان طرح تخویف افکندند و عنایت ارفی مسلمانانرا دریافته بهمج حال
تر ترارل همین ایتن راه نیافت بلکه در مراد تصدیق افروده جواب
ایشان بکلمات حسبن الله و نعم الوکیل باز دادند و حق سبحانه در صفت
ایشان میفرماید :

(۱۷۲) اجابت کنندگان آنند که از جهة تخویف گفتند مرا استنرا
مردمان (یعنی تجار یا اعراب) بدرستی که ابوسفیان و اصحاب او جمع شده اند
و متناق لکامه گشته برای قتل شما پس بترسید از آمدن ایشان که
شمارا با جماعت طاقت حرب نیست پس زیاده کردانید این سخن
مؤمنان را تصدیق و یقینی در کار خود تا بترسیدند و گفتند پسندیده است
مرا خدای یاری دهنده و کمالات گفته * و نیکو کار گذاری است حضرت

(۱) لشکر

بروردگار و نزد بعضی این آیت که گذشت و آنچه بعد از اوست در غزو بدر صغری فرود آمده بود .

آورده اند که روز احد اوسقیان در پایان شب مقرر کردند که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود در جواب او گویند که چنین باشد ، دیگر سال که نزدیک بود رسید اوسقیان پشیمان شده نیم تن مسعود را مقرر کردند همیشه رود و لشکر اسلام را ترساند از تریش و چون سازد که عنان عربت از سفر بدر باز کشند .

نیم به یثرب آمده هر چند مقدمات تخویم آید از کثرت لشکر کفر و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب حسبن الله و نعم الوکیل نشود و حضرت با محاربان احد و جمعی دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند در بدر رفت و هشت روز آنجا توقف نمودند و بازارها قیم گشت و در معاملات سود بسیار بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدان موضع نیامدند و حق تعالی این آیتها فرستاد و بر آن تقدیر که آن پس که در آیه سابقه عبارت از قتل بود اینجا نیم باشد و مهر تقدیر پس ثانی اوسقیان و اتباع اویند و تتمه حال مؤمنان اینست :

(۱۷۳) پس باز گشتند (بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر) منافقانی تمام یا ثوابی لاکلام از خدای و زیادتى حرمت یا افرونی مال تجارت ، ترسیدند مرایشانرا مکرهه از قتل و جرح و هزیمتی بلکه بهلاوت رفتند و سكرامت باز آمدند و پیروی کردند خشنودی خدا را بفرمان برداری رسول ، و خدای خداوند فضل بزرگ است دفع و برکنان از مؤمنان (۱۷۴) حران نیست که آن تخویم کنند شیطان را ، پس بعد از آنکه دوسال خدای را یعنی آنچه اعراب با اهل قافله میگویند شیطان القا کرده و در تا ترساند بدان منافقانرا و در شکست روی گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد ، پس شما ای مؤمنان مترسید از اولیای شیطان و ترسید از من در مخالفت امر من اگر چه بود شما باور دارندگان موعود و وعید مرا

(۱۷۵) و باید که اندوه کمین نگردانند ترا آنکه میشتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و منافقان او که از جنگ احد ترسیده تخلف ورزیده ترا فرو گذاشتند ، بدرستی که ایشان هرگز زیان نرسانند خدا را یعنی دوستان خدا را هیچ چیز بسبب مسامحت در کفر ، میخواند خدای با آنکه نگرداند مرایشانرا یعنی ندهد بهره از ثواب آنچهان و مر این مسامحترا غذایی بزرگست یعنی بسیار و همیشه (۱۷۶) بدرستی آنکه که بخوبی کفر را یعنی بدل کردند ایمان ، هرگز زیان نرسانند خدا را چیزی بسبب اشتغالی که ضرر ایشان بایشان عائد گردد و مرایشانراست غذایی در دلت که الم آن بدلهای ایشان برسد (۱۷۷) و نه بشمار آنکسایکه کارند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان که آنچه ما مهلت میدهم ایشانرا تا رده کنند گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند ، و مرایشانراست غذایی خوار کنند و رسوا سازند .

(۱۷۸) خدای بر آن نیست که بگذارد مؤمنان را بر آنچه جز که شما ای منافقان بر آنید از طعن مرایشان در خفا و استهزاء بایشان در آشکارا ، بلکه صراف حکمت الهی نقد حل شما بر محك امنحان زند و وقتی که جدا کند بلید را که آلوده نفاق است از پاک یعنی مؤمن مخلص و این تمیز یا بجهاد باشد تا منافقان تخلف نموده باعدای دین محاربه نکنند چنانکه در روز احد یا بنظهار مخزونات سرایر ایشان که بطریق وحی مر سید عالم صلی الله علیه و سلم معلوم گردید و صحابه بدان اطلاع یافتند و از جهاد مکنونات ضمائر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که است مرابصورت و حلیه من نمودند همان مشبه که ذرات ذریات را به آدم صلی الله علیه و سلم نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان احلام قبول کند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند .

منافقان با یگدیگر میگفتند که محمد صلی الله علیه و سلم چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل متنازل ما غافل است ، اگر راست میگوید گوئی علی النعمین با ما میگوید که کدام مخلص است و کدام منافق که آیه آمده که : و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان

بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آورد و کدام کافر ماند ولیکن خدای برگزیند برای اطلاع بر آن افرستادگان خود هر کرا خواهد ، پس شما ای مؤمنان بنگرید خدای بر آن وجهه که او متفرداست «لم یغیب» و «نور» دارید رسولان او را که پندگان برگزیده اند ، و میشاید که خطیب با کفار یا منافقان باشد ، و اگر ایمان آرید بر این وجه و بپرهیزد از «فرمانی ما یا از شرك و نفاق» ، پس شما را باشد اجر عظیم یعنی مزد بزرگ (۱۷۹) و نیت دارند آنرا که از دعوت همت بخیلی میکنند ، بناچار خدای از مال دنیا بایشان داده است از فضل و کرم خود ، آن بخل بهتر است مرایشانرا ؟ (۱)

نه چنانست ، آن بخل بدتر است مرایشانرا هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شدائد و احوال ، زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود آنچه بخل کردند من از مالها و ندادند زکوة آنها و این فضیحت ایشانرا واقع باشد روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است هر کرا حق سبحانه تعالی فرمود و انکس از روی بخل آلوده زکوة آن ادا ننمود تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری وندی زهر موئی بر سر او نموده باشد و دو قطعه سیاه بر زیر چشمهای وی آشکاراود و چنین مار حیث ترین ماران است ، پس آن مار بیاید و طوق گردن او شده هر دو کنار روی و دهن او را بگیرد و زبان تویخ گشاده میگوید ایا مالک انا کنزک من آن مال توام که بدان در دنیا لاف مباحات میزدی و کنج توام که بسبب او طرح مفاخرت بر افرازی می افکندی .

(۱) «باشیدم که از ره شفقت بدوی بر گمت با ببری بپنج بخل از زمین دل بر کن کس نخورد از درخت بخل بری هم بخور هم بدوستان برسان از نهال سمادست ثبری حیفم آید که حاصل همه عمر بگذاری تو تا برد دیگری آورده اند که خدای مالرا فضل جواند و فضل نصیب اهل سعادست و بخل آن سمادت را تفاوت مبدل میسازد

بیت

(۱) گنج را از دل برون کن مال را کمن ذخشم

مال تو مار است در معنی و گنجت ازدها و مر خدا بر است میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرد و ملک آسمان و زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منزعش او را مسلم ماند **لَمَّا مَلَكَ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**

«حقان گفته اند که میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملک کس در آید و پیش از آن در ملک او نهوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را در میراث مروجه عاریت است در دست ایشان و فی الحقیقه از آن خداوندست **وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت او بمساحب او باز رسد و در این سخن اشارتی است باینکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس مال دیگری بخل و وزیدن غایت عدوت و نهایت عدوت باشد

رباعی

ای آنکه بخیل کیسه را شد کنی خود را بوجود مال خرشد کنی
از مال خداست صرف کن در راه او - امسک بمال دیگری چند کنی
و خدای بناچار شما میکند از افق وامسک دانا است (۱۸۰)
درستی که بنشیند خدای سخن آنها را که گفتند بدستی که خدای درویش است و ما توانگرانیم

چون آیه اقرضوا لله قرضا حسنا بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج است که از ما قرض میطلبد حق تعالی آیه فرستاد و از روی تهدید گفت : زود باشد که بنویسم یعنی
(۱) طوق مهر زر سه بر گردن چون دهم

تا نه بیچند حلقه سان بر گردنت روز جزا

حظه را بفرمایم تا بنویسند (۱) آنچه ایشان گفتند ، فقر را ما و غنا را بخود اسناد کردند و دیگرخواهیم نوشت کشتن اسلاف ایشان بیهوده بران را بناحق و ما میگوئیم ایشانرا نزدیک مرك باواعت قیام از قبول بجشید عذاب آتش سوزنده را (۱۸۱) اینچنین عذابی شما را بسبب چیزی است که از پیش فرستاده دستهای شما ذکرید برای تحقیق فعل است و گرنه فاعل ایشانند نه ید و افعال ایشان فعل ایما بوده و عبادت عجل و امثال آن دیگر این عقوبت مسبب آنست که خدای تعالی نیست متمکار بر بندگان خویش شما مستحق عذابید از روی عدل شمارا مذهب مالود (۱۷۲) دیگر شنید قول آنکه گفتند ، بدوستی که خدای عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده باشد که ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم بر فرستاده را تا وقتی که یارای ما قربانی ، بخورد آنرا آتش .

بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نموده آنرا در وسط بی مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان آن خانه ایستاده مناجات کردی و مقامای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تاوقتیکه قربانی مقبول شدی و علامت قبول آن بود که آتش بی دود ناوازی مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی پیچیدی و - و حتی پس جهودان گفتند که در تووات مذکور است که جر بدان پیغمبر مگروید که قربانی بدین وجه یارای حق سببخانه ایشان را الرام میکند بدین آیت : یگو بتحقیق آمدند بشما فرستادگان خدای پیش از ظهور من بمعجزه های روشن چون عیسی علیه السلام و دیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی بروجهی که مدعای شما

(۱) مراد از کتابت اثبات این گمنان است بر یهود زیرا بکتابت سخنان ثبت میماند و از فراموشی و زوال مصون و محروس و محفوظ میگردد لهذا در اینجا کتابت مجاز باشد از ثبوت آن یعنی این کلامه که خداوند فقیر است کهر است بخدای و استهزاء فرستاده او و این کفر بخدای و رسول در علم ما ثبت است و در عقوبت آن افعال نکنیم

است چون زکریا و یحیی علیه السلام ، پس چرا کشتید ایشان را یعنی زکریا را که صاحب مذبح بود و پس او یحیی را اگر هتید شما را سنگسار کرد که مذمت پیغمبر صاحب را میباید کرد (۱۸۳) پس اگر تکذیب کردند ترا ملول مباش ، پس بدوستیکه تکذیب کرده شدند فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگانی که ایشان آورده بودند حجت های روشن و معجزه های ظاهر و واعظ زاجره یا احکام شرعیه و کتانی چون انجیل و زبور یا احکام حلال و حرام (۱۸۴) هر نفسی چشندة مرکبات و زود باشد ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بجشید و جز این نیست که تمام داده شوید زدهای افعال خود را روز برخاستن از قبور ، پس هر کرا دور کرداند از آتش دوزخ و در آورده شود بهشت پس هر آینه رستگار شد و مراد رسید ، و نیست زندگانی این جهان مگر بر خورداری نیاید از حیات دنیا را بمنافع تشبیه کرد که خریده در آن غرور یابد و مراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب دهد و اگر بحقیقت آن دانا گردند معلوم شود که هیچ نیارزد

بیت

در دیده اعتبار خواهیست . مرد گذر اجل سراپست
ایمن مشین ز گرم و سردش مشغول مشو ز سرخ و زردش
(۱۸۵) بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد در مال های خویش

اهل شرك بمد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بمال و ضیاع هر يك که امكه داشتند دراز کرده می فروختند و هر کرا از ایشان در راه بدست میامده در آتش تمذیب و تهدید میسوزانند ، حق سببخانه و تعالی آیه فرستاد که هر آینه شما مبتلا میشوید در مالهای خود بنقصان و غلب و در تقمهای خود بجهاد یا امراض و علل و هر آینه خواهید شنید از آنکه کتاب بدیشان داده اند پیش از شما یعنی یهود و نصاری و دیگر میشوند از آن کسانی که شرك آورده اند رنج بسیار یعنی سختانی که موجب رنج خاطر باشد هم بنسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم

نسبت شما و اگر سر کنید در آزار این گروه و پیر هیزید از مکافات ایشان و امنتهم حقیقی گذارید ، پس بدرستی که این صبر و تقوی از استواری کارهای دین است و درستی تقاضای آن یا حقائق ایمان است (۱۸۶) و یادکن آنرا که فرا گرفت خدای عهد و پیمان آنرا که عهد کرده اند ایشانرا تورات و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنستکه هر آینه ایشان بیان کنند برای مردمان کتاب را که در شأن محمد است صلی الله علیه و سلم و پیوسته امر پیغمبر را (حفظ در هر دو کلمه مخطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنند نیت پیغمبر را و پیوسته) ، پس بنیاد ختنه کتاب را با ایمان را از دست خود این کلمه را مثل است در عدم التفات و خبر بدند یعنی که درند با آنچه اخذ میثاق بر آن بود های اندک را و آن ماکل و رشوتهای اخبار و اسلاف بود که هر سال از عوام و سفاه می گرفتند ، پس بد چیزی است که میخورند یعنی بدل میکنند نیم جاودانی را بحطام دانی (۱۸۷) مینداز ای محمد آنرا که شاد میباشند مانچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن نیت و اینها دوست میدارند آنکه ستوده شوند بهیچ نکرند

(حضرت پیغمبر از بهود چیزی برسد و ایشان جواب آن مخفی داشته نوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که راستی خبر دادند و با وجود آن دروغ ایشانرا داعیه استعجاب از بود این آیه نازل شد یا در شأن منافقان است که از غرور تخلف کردند و چون پیغمبر باز آمد زمان ماعتذار کشوده توقع تحسین داشتند) ، پس میندازید ای نبی و ای مؤمنان ایشانرا که اهل رستن اند از عذاب دنیا با عذاب دنیا چون قل و جدال و ذلت و قبول جزیت ، و مر ایشانراست مذابی دردناک در روز رستخیز (۱۸۸) و مر خدا بر است پادشاهی آسمانها و زمینها و خدای بر همه چیزها از مئوت ابرار و عقوبت اشرار توانا است .

آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی علیه السلام چه بود ایشان حدیث عصا و بد بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند

تو از نصاری اعجاز عیسی علیه السلام سؤال کردند احبای موتی را و ابرای مرضی باز گفتند ، پس « معجزات نبوت بنام » آمده گفتند ای محمد « از معجزات موسی و عیسی خبر یافتمیم و بطلب معجزات تو بدین جانب ششانه ایم اگر گروه صفا را زرسازی آنرا علامت یگمگی مسود تو میدادیم حق سبحانه این آیت فرستاد که اگر شما طالب آیات وحدانشید (۱۸۹) بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است و در آفریدن زمین و آنچه بر وی است و آمد و شد شب و روز و اختلاف ایشان در نور و ظلمت بود یقینان و زیادت هر آینه نشان است بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او مر خداوندان حرد را که عقول ایشان از شوائب حس و وهم صافی و بادرک دلیقی اشرار و حقائق آثار وافی باشد (۱) .

(۱۹۰) و این الوالایب آنست که از روی خلوص یاد میکنند خدای را در حالت استادن و در وقت نشستن و در زمان تکیه کردن بر هی خود (مراد دوام ذکر است) یعنی دائم با ذکر حقند و پیوسته

بیت
و روزم بحر از یاد تو در خاطر نیست
بلکه در خلوت جان غیر تو کسی حاضر نیست
امراد از ذکر تمنا است که بر این هیات به گانه میگذارند
قدرت قیام که قوام همیشه بر آنست و بر نعمت قعود که پایداری
معیت در آن است و بر راحت اضطرار و مشام که آسایش تمام بسبب

(۱) ماه و خورشید و ملک از بهود همه در حرکت
هیچ دانی بی معشوق بوند ای هوشیار
(جلالی)

(۲) دل دوست تر آید مرا
بیشتر آرم ز بهمان تمام او
(جلالی)

محققان گفته اند که مراد ذکر دل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست . اما ذکر دل را فتوری و تصویری نمیباشد پس مراد از این ذاکرات آن صاحب دلانند که مشغول بذكر دل و جائد « قیاماً » در حالتی که دائمند یعنی متوجه بامر الهی و « اوداً » و « قاعداً » باز ایستاده اند از ملاحی « و علی جنوهم » بر جانب اند از ارباب مناهی و دائمند بر آستانه خدمت واعدند بر ساطع ارباب « و علی جنوهم » آسودگند در بارگاه و جد و جد بر کناره اند از بندار و هم و غرور و خیال

حجاب کثرت از هم بر دریده مخلوقات گاه وحدت آرمیده
ره و هم و خرد بر خویش بسته بحق پوسته و از خویش رسیده

و اندیشه میکنند از روی استدلال در آفرینش آسمانها و زمین و تاندیشه ایشانرا راه نماید بصنایع قدیم و مبدع حکیم و حجب آمد و هجران از نظر دل ایشان بر خاسته از غیب بحضور آیند و از روی شهود زبان نیاز گویند ای پروردگار ما نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است آفریدن باطل ناحق با خلق نکردی آنها را بهشت و عذاب و پاکیزگی تراست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی (۱) ، پس نگاهدار ما را بحمايت لطیف خود از عذاب دوزخ (۱۹۱) ای آفریدگار ، بدرستی که از روی عدل هر کرا در آری بدوزخ و در آنجا جاوید باش پس بدرستی که او را خوار گردانندی بمقوت و نیست مرستمکارانرا از مشرت و یهود و نصاری و امثال ایشان از هیچ یکی از باران که عذاب از ایشان منافع سازد (۱۹۲) ای پروردگار ما بتحقیق که ما شنیدیم نداء آن نداکننده را که ما شکارا میخواهد خلق را سوی ایشان و این منادی محمد صلی الله علیه و سلم یا قرآن و این عام تراست چه بسیار کس دعوت رسول صلی الله علیه و سلم در نیافته و همه کس از قرآن میشوند که زبان بیان نداء را در این وجه که مگر وید پروردگار خود پس اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم ای آفریده ما پس بپارز گناهان ما را (مراد کبائر است یا مطلق گناهان گذشته) و در گذران و

(۱) اندر این ملک چو طاوس بکار است مگس (حکیم سنائی)

بیوشان از مابدهای ما را (مراد صدق است یا گناهان آیند) و سیران ما را بایکان و نیکوکاران (۱۹۳) ای تدبیر کننده و صلاح آورنده کار ما بده ما را آنچه وعده کرده بر تصدیق فرستادگن خود که نیم جودانی است یا آنچه بر زبان رسول وعده فرموده از نصرت مؤمنان با آمرزش میطلبیم که ایما را گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح علیه السلام فرمود و لمن دخل بیتی مؤمناً و للمؤمنین و المؤمنات و چه ابراهیم علیه السلام فرمود رب اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین و چنانچه پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم امر کردی که و استغفر الذنوب و للمؤمنین و رسوا مکن ما را روز قیامت بدرستی که تو خلاف میکنی وعده خود را . در تفسیر نقل میکند که دعوات خمس که در این آیههاست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و چهار حبیبه زرگوارش برترقیب واقع شده حضرت رسالت از مرتبه شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا ، صدیق در مقام خوف فرمود ربنا انک من تدخل النار فقد اخرجتہ و فاروقی از تحقیق تصدیق خود خبر داد که ربنا انما سمعنا منادياً ینادی و ذوالنورین در مرتبه رجاء طلب غفران کرد که ربنا فاشفر لنا ذنوبنا و مرتضی رضی الله تعالی عنه از سر همت روی طلب موعودات آورده ربنا آتانا ما عدتنا علی رسلک لاجرم سهام این دعوات بهداف اجابت رسیده بروایه رحمت اردیوان عیبت بر این وجه صادر شد که (۱۸۴) پس اجابت کرد بر دعای ایشان پروردگار ایشان باینکه گفت من ضایع نمیگردانم عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه (۱) رضی الله عنها نقل میکند که من از سید علم صلی الله علیه و سلم سؤال کردم که هر عاملی را اجری است این چگونه باشد که مردان مهاجر را منافع بسیار یاد کرد و مهاجرات را از آن نصیبی ارزانی نفرمود این آیه آمد که من عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نمیکم از مرد وزن ، برخی از شما برخی دیگرید یعنی شما همه از هم دیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ماخص سخن شما را در ثواب یک حکم است هر که عمل کند مزد برد و ذکورت و انوئت را در آن مدخلی نیست ، پس آنکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود بیرون

(۱) نام یکی از زنان حضرت پیغمبر میباشد

کرده شدند از سراها و منزلهای خود یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنانی که مشرکان ایشانرا از مکه بیرون کردند و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اهل اسلامند چون بلال که او را بضرب و ستم صهیبر روی که او را بنهب اموال میرنجانیدند و کارزار کردند با کفار و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجرانند و هر آینه در گذارم از ایشان بدیهای ایشانرا و در آرم ایشانرا بوستانها که میروند از زیر درختان یا تحت منازل آن جوینها و پاداش دهیم ایشانرا پاداش دادنی از نزدیک خدای (وضع مظهر در موضع مضمحل دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافت ثواب بعدیت و تقیید باسم الله که دال است بر ذات یا مجموع صفات نشانه تعمیم ثواب است) و خدای است که نیکوئی پاداش و پاداش نیکو نزدیک او است

در تفاسیر آمده است که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقراء مؤمنان بصورت میگذرانیدند و در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خدا شناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیم ایشان بپیغمبر خود خطاب فرمود و مراد در ایشان است این (۱۹۵) باید که فریب ندهد ترا رفتن و آمدن کافران در شهرها برای تجارت چه آن طلب ایشان (۱۹۶) برخورداری اندک است که زود زایل شود پس آنکه باختر روند بازگشت ایشان جهنم باشد یعنی دوزخ و بدآرامگاهی است دوزخ (۱۹۷) لیکن آنها که میرسیدند از عقاب پرورگار خود و مشایخ دنیا مفرور نگشتند مرایشانرا بوستانهاست بر آن وجه که میروند از زیر تصور آن یاد در پای درختان او جوینهای از آب و شیر و می و انگبین و چنانچه باشند در آن بوستانها در حالتی که این هشتها پیشکش باشند از نزدیک خدای (نزل آنرا گویند که در منزل برای مهمان حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکو داشت او باشد و هرگاه که هشت نزل مهمان دار السلام خواهد بود پس نعمت کای جز آفتابهای بر تو انوار قرب لقا نباشد

بیت

تو ای زاهد سوی باغ بهشت میبکنی دعوت

نمیخواهم بهشت و دعوت دیدار میخواهم

و آنچه نزدیک خداست از الطاف خفیه بهتر است مرئیکو کارانرا از متاع غانی (۱۹۸) و هر آینه از اهل کتاب کسی هست که میگوید بخدای و به آنچه بشما منزل شده که قرآن است و بدان نیز که بدیشان فرستاده اند که تورات است یا انجیل (مراد این سلام است و اصحاب او یا نجاشی و انبیا او) در حالتیکه ترسکارانند یا متواضعان مرحدانرا بدل نمیکند باحکام تورات یا تحت پیغمبر بهای اندک را چنانچه احیاء بود رشوه خواران را آن گروه مؤمن خاشع متدین مرایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده نزدیک پروردگار ایشان بدرستی که خدای زود حساب است باسانی و زودی حساب مؤمنان خواهد کرد (۱۹۹) ای گروه مؤمنان صبر کنید مرادای فرایض یا مرجهاد با مرایدای اعداء و حقیقت آنست که در احکام شرعیه تا همه طاعات مرا شامل باشد و شک نیست که دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه و سلاح و آماده باشد مقاتله اعداء الله را (مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در تقویر اسلام اسبان و اسلحه آماده دارند تا ایذای کفار از مؤمنان ناز توانند داشت و نزد بعضی مراحل انتظار نماز است بعد از نمازی و شریعت از خدای و برهیزکاری کنید شاید که شما مستمکار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهدت نفوس بنهی از عوی و امر طاعات مولی و معاصیه فرمائید بر مراقبت قلوب مع الله بتسلیم در بلا و رضا بجریان احکام خدا و قدر الدام نمائید بر رابطه ارواح بوصول بحق و انقطاع ازنا سوی الله و تقوی و رزق بمحافظه اسرار از التفات باغیار تا باز رسته شوید از حبس وجود بقنای فی الله و فایز گردید بعد لقا بدولت قنای بالله (۲۰۰)

بیت

گر بقا خواهی فنا شو کز فنا

کمترین چیزی که میرابد بقا نیست



سورة النساء مدینه و هی مائة وست و سبعون آیه ،

بسم الله الرحمن الرحيم

ای مردمان بنرسید و بهره‌یزید از خشم و عذاب پروردگار خویش ،
آن آفریدگاری که بمحض قدرت بیافرید شما را با وجود اختلاف
الوان و اشکال و السنه از يك تن که آن آدم است علیه السلام و
مافرید از آن تن تنها جنّت و یراکه خواست واضح آنکه حواء را
را از استخوان پهلوئی چپ آدم آفرید و پراکنده کرد و ظاهر گرداید
از آدم و حوا بواسطه تولد و تناسل مردان بسیار و زنان فراوان ،
و ترسید از مخالفت امر خدای ، آن خداوندیکه شما در وقت استعطف
و استعانت از یکدیگر حاجت میطلبید و گویند در یکدیگر میدهید بان
خدای ، و بهره‌یزید از قطع رحم و بایکدیگر بهره‌رانی پیوند کنید ، بدرستی
که خدای هست و بود و همیشه باشد

مشوئی

هر که موقف (۱) بود یا که خدای حاضر و ناظر است در همه جای
در و دیوار حاجب و بواب نیست در دین خدای حاجب
در پس پرده های تو بر تو کسی تواند مخالفت یا او
در بن بچاه در شب تاریک بیند او مو و رشته یار یک (۱)
(۲) و بدهید مریتیمانرا ای اولیا و اوصیای ایشان مالهای ایشانرا
که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرداید .

آورده اند که اولیاء در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند
مثل آنکه گوسفند لاغر خرد در رمة ایشان سر داده میروش
گوسفند فربه بزرگ می گرفتند و می گفتند شاة بشاة حق سبحانه و
تعالی فرمود :

و بدل میکنید مال باینکه تمام را خود من را نگه

(۱) نسخه چایی کامة موقف را « موقن » نوشته است

(۲) نسخه خطی (ج) این بیت را ندارد

چند را ارسال یتیم که در حق شما حیث است و بجای آن مال ردی نمید
که بر نسبت شما طیب است و مخورید مالهای ایشانرا آمیخته با
مالهای خود بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدیل آن با خیانت در آن
هست نزدیک خدای گناهی بزرگ

این آیت در شأن یکی از قبیلہ عطفان نازل شده که برادرش
و مت کرده بود و از وی پسری مانده بود و او بواسطه اموال
اورا متصرف شده چون پسردرجه باوغ رسد و مال خود را از عم خود
طلبید در ادای آن تعلی میکرد ، مراغه ایشان بمحکمه علیه نبوی
بود و آن آیه فرود آمد و عطیه کامة اعوذ بالله من الحوب الکبیر (۱)
مر زبان رانده تمامی مال تسلیم برادر زاده نمود

(۲) و اگر میترسید و یا میدانید آنکه عدل نکنید و راستی نورزید
در اموال یتیمان

در صحیح بخاری از عایشه صدیقه نقل میکنند که این آیت
در شأن کسی فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت
تصرف در مال صدیقه اوداشت و میخواست که اورا در قید نکاح آرد
و حق طهت و تعیین کابین یتیمان چنانچه باید فروگذارند بانواع مشقت
اورا مزاحم میشد و هر چه مکروه طبعیت او بود پیش می آورد آیت آمد
که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان و ادای مال ایشان از روش
عدالت دورید ، پس نکاح کنید آنچه خوش آید شمارا از زنان
دوگانه و سه گانه و چهارگانه .

ناکح مخنار است که از اعداد مذکوره هر کدام که بخواهد
پس اگر ترسید یا دانید آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان
پس اختیار کنید يك زن یا سربه گیرید آن چیز را که مالك است
دستهای شما یعنی شمارا بملکیت در آن تصرف هست ، این اختیار واحد
یا تسری نزدیکتر است بآنکه میل شما کنید و انحراف نورزید یا جور نکنید
(۳) و بدهید مرزنانی را که در قید نکاح آورده اید کابینهای ایشان را
در حلقی که هست آنها هدیه و عطیه از خدایتعالی بخشیده شده ایشان
پس اگر این زنان خور و خوری باشند ببخشند مر شمارا و بگذرند از

[۱] الحوب بالفتح بمعنای گناه و غم و وحشت و نیازمندی و مسکنت آمده است

ولی در اینجا همان بمعنی گناه است

سر هر چیزی از کاین جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی ، پس بخورید آنچه را و کار برید ساز کار و خوش گوار

در مدارك آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر این وجه تفسیر فرمود که هنی آن بود که در او گناهی نبود و مری آنکه در وی رنجی و دردی نباشد (۴) و مدید سفیهان و کم خردان مالهای آن خود را خطاب با اولیای سفهاء و ایتام است و اضافت مال بدیشان به جهت تصرف ایشان است در آن بحق ولایت ، آن مالها ~~صک~~ گردانیده است خدای برای شما جهت ثواب معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیاعات و تمهید قواعد خیرات و بهره دهید سالها را یعنی وظیفه مقرر کنید و بگوئید بعد از منع مال مرایشانرا سخنی نیکو و پسندیده مثلا اگر یتیم باشد گوئید ~~یا ایها الذلیل~~ آن توانست و من خزینه دار توام و وقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زبان را نیز وعده دهید که دل ایشانرا خوش سازد (۵) و بیاضاتاد یتیمان را اگر مردانند بمقل و تمیز و صیانت اموال و دقائق بیع و شری و اگر زنانند بمقل و نسج و امور تربیت خانه تا آنکه که برسند بعد نکاح و این کنایت از بلوغ است ، پس اگر دبید و در یافتید بعد از بلوغ از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال پس بدهید بدیشان مالهای ایشانرا که در دست شما بوده ، و بخورید ای اوصیاء و اولیاء مالهای یتیمانرا و تلف نکنید از روی گزاف و تجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد و دیگر اتلاف نکنید در اموال ایشان ارزاء هتافتن و پیشی گرفتن از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتبه در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه بزرگ شوند و مال از شما باز ستاند و هر که باشد از اوصیاء و اولیای یتیم که مال در دست او است توانگر پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت و خوشتن داری بجای آورد و هر که باشد از آن جماعت که مال در دست ایشان است در پیش و محتاج پس باید که بخورد از مال یتیم به نیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس یا بهمداری که اجرت سعی او است ، پس چون بدهید و باز گذارید

۱. شمرن مالهای اش سر گواه گیرند و قرار ایشان بقدری مال تدویرمان شما جدال و خصومت بدید نیاید ، و پسندیده است خدای گواه بشدگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کنندۀ همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بود که زناترا مطلقا و مردان خردسال را میراث نمیدادند و میگفتند که مال کسی را بود که با دشمن قتل تواند کرد و بطن نیره و ضرب شمشیر غنیمت ها در حوزۀ تصرف تواند آورد ، چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث در همین قانون مستمر بود تا روزی که ام کعبه بجانب نبوت آمد و گفت که اوس بن صامت دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من از او سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابناء عم و بیحیطة تصرف در آورده اند و مرا و صدیرانرا محروم و بی نوا گذاشته اند ؛ حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ایشانرا طلبید و صورت ماجرا بحضور ایشان بازراندند ؛ ایشان همان قانون جاهلیت را پیش آورده خواستند که طریق بیداد آبا و اجداد را روتق دهند آیت آمد که :

(۶) مر مردانرا اگر خرد باشند و اگر بزرگ بهره است از مالی که بگذارند پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک ، و مر زنانرا نیز حصه هست از آنچه والدین و اقارب بگذارند از آنچه کم باشد از مال گذاشته بسیار بود ، حق سدخانه مقرر ساخته برای ایشان بهره باندازۀ بیدار کرده ، (۷) و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواردت خویشانی که میراث تمییرند و یتیمانی که بیگانه باشند و درویشان و محتاجان ، پس بدهید ایشانرا چیزی از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود و مراد آنستکه حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی بدهند و گفته اند این امر بر سهیل و جوب بوده و باید مواردت و وسایا منسوخ شد ، و بگوئید مر این جماعت را سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر شود (۸) و باید که بترسند آنانکه اگر بگذارند از پس مرگ خویش فرزندان عاجز و ضعیف ، بترسند برایشان ازینوائی و ضایع شدن (۱۱)

[۱۱] در این آیه شریفه نهی است از وصیتی که موجب احجاف و

تبعیض باشد

یعنی ورثه باید که باصفای الدرب و تیمان و مسکینان که در مجلس قسمت قر که حاضر آمده اند مراسم مرحمت و شفقت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشانرا فرزندان خرد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی در آیند حرمان ایشان جایز است بانه و هر آینه عقل ایشان بدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند نسبت بدیگران جایز نشمارند

بیت

دانی که چه چیز است کمال مردی پسند یکس آنچه بخود نپسندی (۱)
پس باید که از عذاب خدای بترسند و باید که بگویند یا بنامی و ضمه یا حاضران مجلس قسمت قول و سختی درست و راست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو (۹) بدرستی آنانکه از روی جرأت میخوانند و تلف میکنند ماله های پنهان را از جهت بیداد و ستم ، جز این نیست که میخورند در شکمهای خویش آتش [۳]

در انوار از ابوهریره رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه و تعالی برانگیزد روز قیامت قومی را از گورها و بیرون میاید آتش از دهانهای ایشان؛ گفتند یا رسول الله این کدام طایفه اند فرمود نمی بینید که خدای میگوید :
الما یا کلون فی بطونهم ناراً

و در تفسیر کبیر است که روز قیامت خورنده مال یتیم مرصات در آید و آتش که درون او از آن مملو است ذبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین علامت همه کس شناسند که این اکل اموال یتیمان است (پس بدین سخنان حمل اکل در بر ظاهرانست است) و زود باشد که انداخته شوند خورندگان مال یتیم

[۱] نسخه خطی (ج) مصرع دوم را تنها ضبط کرده است

[۲] امام محمد باقرین از پیغمبر روایت فرموده که روز قیامت خدای برانگیزد قومی را از گورها در حالتی که آتش از دهان آنها بیرون بیاید و آن مردمان آنند که خدای فرموده : «الما یا کلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیراً» .

حفص بصیفة معلوم میخواند معنی آنستکه بزودی در آیند خورندگان مال یتیم در آتشی فروخته .

(۱۰) امر میکند خدای شمارا در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان یا فریضه میگرداند بحکم خویش در باره فرزندان شما سهام میراث را براین وجه که هر مردی را باشد مثل هره دوزن پس اگر باشند اولاد میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود بالای دو (۱) پس مرایشانرا باشد دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است و اگر باشد وارث يك دختر و پس ، پس مر او را است نصی از متروکه متوفی و مر پدر و مادر میت هر یکرا از ایشان حصه شش يك است از آنچه گذاشته باشد فرزند اگر باشد مر آن فرزند مرده را فرزندی خواه مرد و خواه زن ، پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی میراث برند از او همین مادر و پدر او ، پس مادر او او را سه يك باشد از مال و چون حصص وراثت کرد بر او پس و نصیب ام تعیین فرمود مرده شد که باقی نصیب اب است ، پس اگر باشد مر این متوفی را برادران مادری و پدری یا بعضی پدری و بعضی مادری پس مادر میت را باشد شش يك از متروکه و این نصیب ها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد از پس وصیتی که وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم میخواند یعنی بعد از آنکه وصیت کرده باشد میت بان یا بعد از ادای دینی که در ذمه مورث باشد پدران شما و پسران شما نمیدانید شما که کدام از ایشان نزدیکتر است و بکار آشفته تر مر شمارا بجهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده شما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی

(۱) خداوند در این آیه سهم زیاده بر دو دختر را تعیین فرموده است و هم هره يك دختر را و از آن دو دختر را ذکر فرموده است و از اینجا است که در تعیین سهم ارثیه دو دختر خلاف کرده اند .
این عباس میفرماید که هره او نصف است بنابر ظاهر آیه زیرا که رده اردو تعیین او دو بخش از سه بخش است و دیگران گفته اند که حکم او هم حکم زیده اردو است چنانکه اجماع است بر این است و هو الحق

بأحوال ورثه و مورث داناست پس قطع کرد سهام مورث را و
 فرص گردانید فرسخ گردانیدنی ثابت از نزدیک خدای ، بدرستی که خدای
 هست دانا بمراتب هر يك از ورثه ، حکم کننده در تقدیر سهام ایشان
 (۱۱) و مرشماراست ای شوهران تبم آنکه ترکه گذارند زنان شما
 اگر نباشد مرآن زنانرا فرزند خواه یکی و خواه بیشتر ، خواه از شما
 و خواه از غیر شما ، خواه مذکر و خواه مؤنث ، خواه صلبی و خواه
 ولد این یا ولد این الان هر چند پایان رود ، پس اگر آن زنانرا
 باشد فرزند بهر وجه که بود ، پس شما را حصه چهاريك باشد از آنچه
 بگذارند زوجات شما و این نصیب یا ربع که حصه شما است بتواند
 گرفت از پس وصیتی که زوجات شما وصیت کرده باشند بدان یا پس
 از فضای وامی که دوزمه ایشان باشد ، و مر زنانراست چهاريكی از
 آنچه شما میگذارید خواه یکی باشد و خواه زیادت همه در ربع
 شریکند اگر نباشد مر شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده ، خواه
 مذکر و خواه مؤنث از ایشان و خواه از غیر ایشان ، پس اگر باشد
 مر شما را فرزند بهر وجه که بود پس آن زنانراست هشت یکی از آنچه
 شما گذاشتید از اموال از پس انفاذ وصیتی که وصیت میکنید بدان یا
 بعد از ادای دین که در ذمه شما باشد ، و اگر باشد مردی که از او
 میراث گیرند کسی که والدین و اولاد ندارد یا زنی بود کلاله و مر این
 مرد را وزن نیز در این حکم داخل است برادر مادری باشد یا خواهر
 مادری پس هر یکی از این برادر و خواهر ششیت حصه میراث
 میراث کلاله و مذکر در این صورت با مؤنث یکسان است پس اگر
 باشند اولاد ام بیشتر از برادری یا خواهری پس ایشان بتمامی خواه
 ذکور و خواه اناث یا مختلط از یقین آنها باشند در سه يك مال بی مزیت
 ذکور بر اناث و این میراث بدیشان میرسد از پس انفاذ وصیتی که
 بوقت مرگ وصیت کرده شده است بدان یا پس از ادای دین
 در حالته که میت غیر زیان آورنده باشد بورثه در وصیت و دین و ضرر
 در وصیت آنستکه از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین اینستکه
 افراد کنند بدین مر کسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد ، نگاهدارید

وصیتی را که هست از نزدیک خدای ، خدای داناست به نیات شما
 در نفع و ضرر ، بردباراست و مقوت عاصیان تمجیل نکند و ثبوت
 گناه از ایشان عفو فرماید (۱۲) آن احکامی که تقدیم یافت در امور
 یتیمی و مهمات نکاح و قسمت موارث اندازه های حکم خداست که
 از آن در نشاید گذشت ، و هر که فرمان برد خدای و رسول او را
 در این حکمها ، در آرد خدای او را پیوسته ها که پیوسته میرود از
 زیر اشجار آن چوبها در حالته که داخلان در این جنات جاودان باشند
 در آن ، و این ادخل مطیعان در بهشت بصفت خلود رستگاری بزرگ
 است (۱۳) و هر که نا فرمانی کند خدای و رسول او را و در گذرد از
 اندازه ها که در حلال و حرام و سایر احکام مقرّر شد ، خدای در آرد
 او را در آتشی و چه آتشی در حالته که جاودان باشد در آن و اصبح
 آنستکه خلود بجهت استحلال و محرمات بود و مر آن عاصی مستحل
 را باشد غذایی خوار کننده (۱۴) و آن زنی که از جهت متابعت هوای
 نفس بپایند بفعل فبیح یعنی مرتکب آن شوند از زنان شما مراد
 محسناتند یعنی شوهر داران پس شما ای حکام شریعت طالب گواه کنید
 بر فعل فاحشه این زنان ، چهار مرد عاقل و بالغ از شما که مؤمنانند
 تا بر ایشان گواهی دهند ، پس اگر این چهارتن بزنا برایشان گواهی
 دهند پس نگاهدارید این زنانرا و بند کنید در خانه و اصبح اقوال
 آنستکه در اول اسلام حکم عفو زنا کار مر این وجه بود که
 ایشان را در خانه محبوس میازند تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا
 ملك الموت یا استیفای ارواح ایشان کند مرگ یا گرداند خدای یعنی
 پیدا سازد برای ایشان راهی یعنی حدی تمییز کند که از حبس خلاص
 یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلی الله علیه و سلم
 فرمود که فراگیرید از من قد جعل الله لهن سبیلا صحابه متوجه شدند
 که آن راه کدام است خواجه عالم فرمود که :

الثیب بالثیب ا لرجم و الیکر بالیکر مائه جلدۃ پس
 بحکم این حدیث امّا که بیوت منسوخ شد و اشهاد و استشهاد بالی

مانند (۱) (۱۵) و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند بیایند بفاحشه از شما که مسلمانان آزادید ، پس برنجائید ایشانرا بزبان و سر زنی و ملامت کنید و « این عباس رضی الله عنه » فرمود که ایشانرا بدست نیز ایذاء باید کرد ، پس اگر توبه کنند از آن فاحشه و کار خود باصلاح آرند ، پس روی مگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان (این حکم [۲] نیز بحکم جلد وخی منسوخ شده) ، بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان ، مهربان بر توبه بندگان (۱۶) جز این نیست که قبول توبه بر خدای است نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلاف در آن تصور نیست و وعده قبول توبه برای کسانی است که بدی میکنند بنادانی [۳]

میاطی فرموده که گناه مؤمن بجهل باشد اگرچه بر سبیل عمد باشد زیرا که جهل او را برگناه میدارد نه از روی شك و عناد و جحود و استکبار است و میباید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند

پس بازگشت می نمایند بحق سبحانه بزمان نزدیک (۱) یعنی پیش از حضور موت یا نظر به ملك الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل او متمکن گردد و اصح احوال آنست که زمان قریب پیش از مرگ است اگرچه بمقدار فواقی ناله باشد .

و در تفسیر « عین الممانی » آورده که تابی را که بیک نفس

(۱) حکم رجم نبوتش خالی از اشکال نیست و شارع مقدس مخصوصاً نبوت این حکم را منوط بشراطی قرار داده است که تقریباً غیر قابل انبات است و در عمل بحمد الله این حکم اجرا نمیشود چه باید کامل فی المسکله باشد و عهود دارای شروطی باشند و این تقریباً غیر ممکن میشود .

(۲) حکم جلد در سورة النور باینکه انشاء الله تعالی

(۳) جرم و گناه بانه چو گهرند اعتبار معنی عفو و رحمت پروردگار چیست ؟

(حفظ)

(۴) ثم يتوبون من قريب - از آسانی است که بطور مجمل خبر میدهد

پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که چه زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و ژید این قول است آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود ان الله يقبل التوبة عبده عالم یغفره (۱) بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود

بیست

غافل مشوای عاصی پادرد ندم باش هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش پس آن گروه که مدد توبیق یافته مداز گناه توبه کنند ، توبه دهد خدای و باز گردد بمغفرت برایشان و هست خدای دانا توبه توبان ، حکم کننده بانچه ثابت را عقوبت نباشد (۱۷) و نیست قبول توبه مر آن کسانی که بطریق اسرار بدیها میکنند تا چون حاضر شود یعنی در رسد یکی از ایشانرا مرگ ، گوید بدرستی که من توبه میکنم اکنون ، این سخن در شأن توبه منافقان است و توبه ایشان قبول اسلام باشد حسب باطن و این صورت در وقت معاينة مرگ از ایشان مقبول نیست و نیز توبه مقبول نیست مر آنها را که بمیرند و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کار و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که آن ایمان یأس است و آن سود ندارد که :

قل لم يك ينفعهم ایمانهم لما راوا یا سنا (۲) آن گروه که مذاق باشند و آنها که بر کفر بمیرند و حال آنکه آماده ساخته ایم برای ایشان عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد

آوردند آنکه رسام جاهلایت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه او بال ماندی بر سر متوفی که از زن دیگر بودی و استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف آوردی پس اگر خواستی همان کاین که متوفی مقرر

(۱) همانا خدای میپذیرد توبه بنده خود را مادام که جان در گدایوی او گردیده نشده است

[۲] سورة المومن - آیه - ۸۴

کرده بود او را بنکاح در آوردی والا شوهر دادی و مهر معجل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی میراث او این کس مردی و اگر آن زن قبل از الفاء ثوب بر او باهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را بر او دست نبود و در اول اسلام همین قانون رعایت کردند تا وقتی که ابوقیس انصاری وفات کرد و زنی کبیته نام از او باز ماند بر ابوقیس که از زنی دیگر داشت کبیته را تحت تصرف خود آورده با او معیشتی بطریق شماره آغاز نهاد و غرضش آنکه هر چه دارد بدو دهد کبیته صورت حال بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله بموقف عرض رسانید خواجه عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که بخانه بازگرد و پای اضطراب در دامن استیلا رکش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیته باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان بلا مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آوردند و گفتند یا رسول الله کتنا کهیته کبیته ما همه بدستور کبیته جام زهر آلود این بیت نوشیده ایم و لباس محنت طراز این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رفت این آیت فرستاد :

(۱۸) ای گروه مؤمنان روا نیست آنکه میراث گیرید زنان را از روی ناپاست و کراهت ایشان (تقیید میراث گرفتن بکراهت دلالت بر آن نمیکند که بطوع و رغبت ایشان را میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شیئی بذکر دلالت بر نفی ماعداء نمیکند کقولہ تعالیٰ

ولا تقاتلوا اولادکم خشیته اطلاق چه قبل در وقت عدم خشیته هم جایز نیست و منع مکنید این را را از تزویج و گفته اند خطاب بامردانی است که زنان خود را بتفک آورده برای آنکه از سر مهر خود در گذرند ایشان را در خانه یا از میداشتند حق سبحانه میفرماید که زنان را محبوس مسالید و باز مدارید برای آنکه برید بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر مگر آنکه بیایند عمل زشت روشن کرده شده بشود عدول و حلف نکسر یا (۱) یعنی فاحشه روشن کنند حال ایشان را

(۱) بفاحشه خبیثه - مبینه هم بفتح و هم بکسر یا خوانده شده است - حلف و این کثیر «...» را بکسر باء بصیغه معلوم خوانده اند

و فاحشه در این آیت نشوز است یعنی چون زن سر باز زند از صحبت مرد مرد را روا بود که از وی حلق طلبد و گفته اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت و در بدایت اسلام استرداد صدق زانیه بوده و حالا حکم منسوخ است و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فاحشه شده اند بنیکوئی در قول و فعل و نفع و سکنی یا پیام و زید ایشانرا احکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی به از آن نیست پس اگر ایشانرا خواهید صبر کنید بر آن پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را و گرداند خدای و بدید آرد برای شما در آن چیز مکروه نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره (۱۹) و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان طلب بدل کردن زنی بجای زن دیگر و داده باشید یکی از ایشانرا که داعیه طلاق او دارید مال بسیار بجهت کاین پس مرا بگیرید از آنچه بدو داده اید چیزی نه اندک نه بسیار آیا (۲) بگیرید چیزی از آن زن باطل و ستم و جرمی ظاهر و گناهی هویدا (نهان را در قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی نهان در این آیت آنستکه شوهر مهری از برای زن مرض کرده و بر آن گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند گویا مدعای او آنستکه آن مهر مرض نکرده و این نهان صریح است) (۲۰) و چگونه و بکدام وجه و بجهت جهت مرا میستانید مال را از زنان خود و حال آنکه رسیده است برخی از شما برخی دیگر (یعنی کنایت از مباشرت است) و مرا گرفته اند آن زنان از شما در وقت عقد پیمان محکم و عهد استوار که آنکه نکاح است یعنی ایجاب و قبول و در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمات الله (۲).

(۱) «انا خلونہ» در اینجا استفهام بر سبیل انکار و توبیخ است که میفرماید آیا میگیرید از آن زنان باطل و ستم چیزی را
(۲) از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلام روایت شده که مقصود از «بفاق غایض قول ختمی» مرتبت است در جاییکه فرمود : احذروهن بامانة الله و استحللتم فروجهن بکلمات الله و نیز این روایت از عکرمه و ربیع و غیرهما رسیده است و معنی آن اینست که مرا

آورده اند جمعی از جاهلان در زمان جاهلیت زنان آبای خود را نکاح میکردند حق سبحانه از این عمل نهی فرمود و گفت (۲۱) و زنی نخواهید و نکاح در میابید آنرا که خواسته اند پدران شما از زنان بنکاح در آورده مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معشوقه است ، بدرستی که نکاح زن پدر بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم عمل زشت و ناپسندیده و مینقض حدای و مؤمنان (این عمل نزد اعراف عرب مکروه و مینقض میبود و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی می گفتند مقیت یعنی دشمن داشته شده) و بد را می که این راه است .

گفته اند مراتب قبیح سه است يك قبیح عقلی و فاحشه اشارت بداست ، دوم قبیح شرعی و هفت عبارت از آنست ، سیم قبیح عرفی و ساء سیبلا مشتمل بر آنست (۲۲) حرام کرده شد بر شما نکاح مادران شما و این اموست عمومی دارد هر زنی که نسب مرد بدو راجع شود ، ولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و مادر پدر پدر هر چند بالا رود و خواه از طرف انثا چون مادر مادر او هر چند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم و دختران شما و این نیز عام است هر زنی که نسب او بمرد بازگردد از جهت اولاد ذکور و یا انثا یکدرجه یا زیادت در بنات داخل است و خواهران شما هر زنی که بامردی در صلبی بوده باشد یا بر رحمی گذشته او خواهر او است پس خواهر عام باشد پدری و مادری و یا پدری و یا مادری و خواهران پدران شما هر زنی را که بپدر کسی یا پدر پدر او هر چند بالا رود و در صلبی بود یا بر رحمی مرور نموده همه آنکس است اینجا نیز طرق ثلاثه متصور است یعنی پدری و مادری و یا پدری و یا مادری ، و

میگیرید زنان را بامانت خدای و استحلال فروج ایشان میمائید بکلمه الله و در این حدیث زنانرا پیغمبر امانت خدای نامیده است و اگر خوب دقت شود مقام زن که قبل از اسلام بسیار پایین بود وزن در ردیف سایر اموال شمرده میشد اسلام زنان را آزاد کرد و آزادی زنان در حقیقت مرهون زحماتی است که اسلام در باره آنها کشیده است

خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که مرسد در صلبی استقرار داشته یا بر رحمی گذشته خلت آنکس است و وقوع آن وجود مذکوره امکان دارد و دختران برادر بر هر وجه که اخوت ثابت شود از وجود ثلاثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانی که دور شوند همان حکم دارند و دختران خواهران از هر وجه که اخیت تحقق یابد و این نیز متناول نکاح اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان است هر چند پایان رود همه داخل بناتند و حرام کرده شده اند بر شما مادران شما ، آنها که شیر داده باشند شما را (مرضعه را مادر میگویند از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر دهد کسی را و زنیکه شیر داده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زنی را که بشیر او از زوجه او یا ام ولد او رضاع واقع شود همه ام رضاعی اند) (۱) و خواهران شما از جهت شیر دادن

امام اعظم و امام مالک بر آنند که حکم رضاع باندك و بسیار از شیر خوردن ثابت است و مذهب امام شافعی و امام محمد حنبلی بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمیشود و مادران و زنان شما و جدات منکوحه از قبیل مادر و پدر بنسب و

(۱) یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب — الرضاع لمعة کالمعة النسب باید دانست که همچون نسبه در نسب چند طایفه اند که بواسطه قرابت نکاحشان ممنوع است در رضاع نیز همین قاعده جاریست چه روایت است از پیغمبر که حرام است از رضاع هر آنچه حرام است از نسب پس حرام است ذکر نیات از محرمات در رضاع حکم نسب جاری است و وقتی احکام رضاع جاری است که اولاد شیر زن از حد مشروع حاصل شده باشد ثانیاً مستقیماً شیر از پستان مکیده باشد ثالثاً طهیل لائیل يك شبانه روز و یا ۱۵ دامه متوالیا شیر کامل خورده باشد بدون اینکه در بین غذای دیگر یا شیر زن دیگر را بخورد و اینها در هر دو حال تمام شدن دو سال از تولد او باشد خامساً مقدار شیری که طهیل خورده است از يك زن و يك شوهر باشد

رضاع همین حکم دارند ، و دختران زنان شما آن دختران که در کفار تربیت شما پرورش مییابند و شرط در حرمت ایشان آنستکه متولد شده باشند از آن زنانی که شما با ایشان دخول کرده باشید پس اگر نباشید شما که بغلوت درآمده باشید با ایشان (این دخول کتابت از مباشرت است) پس هیچ گناهی نیست مر شما را در نکاح زنان و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند آن پسران که از پشتهای شما باشند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله زینب را بعد از آنکه زید بن حارث که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد آنحضرت زینب را بعد نکاح خود در آورد ، مشرکان آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این آیه آمد که حلیه پسر صلی حرام است نه زن کسی که او را پسر خوانده باشد . و دیگر حرام است مر شما آنکه جمع کنید میان دو خواهر در يك نکاح مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن « موهوم » است و برخی از مفسران بر آنند که مراد از ما قبل سلف آنستکه یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهران لیاما مادر یهودا و راحیل مادر یوسف و در دین او حلال بوده بدینستیکه خدا هست آمرزگار آنکسان را که ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند ، مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجای آورده اند و مداف آن توبه کرده اند . تأمل در معنی این دو آیه مفسران بی بضاعت را سرمایه تمام است

بیت

سرمایه غاصیان بی بازار امید
عتران تو و رحمت بی فایده است
و حرام کرده شد بر شما شوهر داران از زنان مگر آنچه مالک او شده دستهای شما ابوسعید خدری رحمه الله علیه نقل کرده که در حرب حنین که از غنم اوطاس مال بقیاس باهل جهاد رسید و از جمله زنان که شوهران ایشانرا بحسب و نسب می شناختیم بقید اسیری درآمدند و چون حرمت زنان شوهر داران ما را معلوم شده بود در محل و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان اگر چه مالک بمین ما بودند الا بمیل محضات میسرمدیم بعد از عرض حال بسید رسالت پناه این آیت نازل شد که زنان کفار اگر چه شوهر دارند اما چون بسبب سببی مالک بمین شما

شدند تصرف در ایشان حلال است بشرط اخراج ایشان از دارالحرب بی ازواج ایشان و این قول امام اعظم است رحمه الله علیه و مالی ائمه بمجرد سببی ایشانرا حلال میدانند ، ملازم باشد فرض خدا برادر باب مناکحات یا مصدر ، و کد است یعنی آنکه نوحه خدای نوشتنی بر شما در محرمات و حلال گردانید مر شما را و حتم مجهول خوانند و معنی آنستکه حلال کرده شد بر شما آنچه غیر از محرمات مذکوره است و بعدیت نیز محرمات ثابت شده چون نکاح مرأة برعه او و برخاله او و خواهرزاده او و برادرزاده او و نکاح مطلقه آنکه بی تحلیل و نکاح مقننه و نکاح امه بر آزاد و تزویج بغامه و نکاح ملامه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکور است و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد آنکه بطبیعت زنانی را که غیر محرم باشند یعنی دین خود را بان نکاح در پناه آورید و نباشید زنا کنندگان پس هر که برخورداری بانهاید (۱) بدو از زنان بسبب نکاح پس بدهید ایشان را مهرهای ایشان مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابل استمتاع است و

(۱) « لما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فريضة » در ابتدای اسلام مسلمین متعه می گرفتند و تا آخرین لحظه حیات حضرت ختمی مرتبت و بره زمانی از خلافت عمر رضی الله عنه این کار حلال بود تا روزی عمر مرتبر شد و متعه نساء و متعه حج را حرام کرد و از آن پس متعه گرفتن نزد عامه حرام و پیش فرقة امامیه حلال میباشد .

بر مشروعیت این امر در صدر اسلام اخباری چند رسیده است اینک اشاره بدو خبر که از طرق عامه رسیده است می نمایم :

در صحیح مسلم وارد است که عطا میگوید قدم جابر بن عبد الله معتمراً فجئنا فی منزله فسلطه القوم عن اشیاء ثم ذکرنا المنعة فقال نعم استمتعنا علی عهد رسول الله وای بکر و عمر و دیگر روایتی است از ابن زبیر که میگوید سمعت جابر بن عبد الله يقول کما نتمتع بالقبضة من الثمر والدقیق علی عهد رسول الله و ای بکر و عمر حتی نهی عمر فی شأن عمرو بن حریث و نیز روایات دیگری است که در پائین این تفسیر بیش از این جا ندارد بمر حال دلیلی بر حرمت عهد

هیچ و دلی و گناهی نیست بر شما که ازواج و زوجاتید در آنچه از یکدیگر راضی شوید با چیزی از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن ابراء کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت ، بدرستی که خدای هست دانا مصالح بندگان محکم کار در مهمات نکاح ایشان (۲۴) و هر کرا استطاعت نیست از شما از روی توانائی و توانگری آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد گرویده را پس باید که بخواهند بزنی آنچه مالک آنست دستهای شما یعنی از کنیزکان شما که گرویده باشند و خدای دانایتر است بگرویدن شما و بتفاضل که میان شما باشد در ایمان برخی از شما که عبید و اما باید از برخی دیگر یعنی همه مشترک بود در ایمان یا شما از یکدیگر در نسب و پدر همه شما آدم است علیه السلام پس بخواهید کنیزکان را بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند و بدهید بکنیزکان نکاح کرده مهرهای ایشان به نیکوئی یعنی بی مکاس و بی مضایقه و دادن

مهره از شرع نرسیده است و با اتفاق فریقین عمر روزی بر منبر رفته و مهره را حرام کرد

در صحیح مسلم وارد است که ابن عباس بعد مهره امر میکرد این زبیر اهی میشود

بعضی از علمای عامه گفته اند چون غیر در احکام شرعی مجتهد بوده است مجتهد دیگر میتواند مخالفت ابرار نموده حکمی را که حلال بوده حرام نماید و یا بعکس .

این قول بکافی مخالف اصولی است که رسیده است و در چند محل در قرآن گفته شده که « قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الیه و دیگر آیه شریفه ما ینتقل عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و دیگر آیه کریمه قل ما کنت بدعاً من الرسل و ما ادری ما یفعل لی ان اتبع الا ما یوحی الیه است که بروجوب متابعت پیغمبر دلالت صریح دارد و عمر رضی الله عنه چنین حقی را نداشته است که حکمی را که حلال بوده است حرام نماید

مهریه ایشان باذن مالکان ایشان باید در حالتی که کنیزکان نگاه دارند و روح خود باشند نه زنا کنندگان ناشکارا و نه اراگیرندگان دوستان به پنهانی پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فروح خود اند از حرام بسبب ترویج و حفص بصیغه مجهول میخواند و معنی آنست که آن هنگام که جواری شوهر کرده نگاه داشته شدند پس اگر بیایند زنا برایشان لازم بود نیمه آنچه لازم است مرزبان آزاد می شوهر از حدی که خدای مقرر کرده و حد زن آزاد می شوهر صد تازیانه است و از آن کنیزک پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تمذیب عام است امام شافعی رحمه الله میگوید که تمذیب کنیزک نصف عام باشد امام اعظم رحمه الله فرموده که میان نفی و جلد جمع نکند مگر برای سیاست و در همه مذاهب (۱) در زنا عبید و اما رجم نیست ، آن نکاح کنیزکان برای آن کسی است که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت آنکه در زنا اند از شما که عزایند و آنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان بهتر است مر شمارا و با احتیاط نزدیکتر است در صیانت ولد خود از بندگی ، و خدای آمرزنده است هر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما مهر بانست بر خست دادن بندگان در آن .

(۲۵) میخواهد خدای آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام و راه نماید شمارا راههای آن کسانیکه بودند پیش از شما مراد دین ابراهیم و اسمعیل است یا روش پیشینیان از اهل حق و باز گردد بر شما بتسهیل افعال و رفع احوال و تخفیف احکام و غفران آثام (۲) و خدای دانایتر است بمصلحت شما در آنچه فرماید ، درست کار و راست گفتار است در هر چه حکم کند (۲۶) و خدای میخواهد آنکه شمارا توبه دهد یا دلالت کند چیزی که سبب توبه شما گردد و میخواهند آنکه از سر غفلت یا از روی عناد پیروی میکنند آرزوهای نفس را آنکه میل کنید شما از راه راست میل کردن عظیم یعنی بزرگ چون آیه تحریم

(۱) مقصود از همه مذاهب مذهب حنفی و شافعی و حنفی و مالکی است

(۲) اثم بمعنی گناه و آثام گناهان باشد

خواهرزاده و برادرزاده نازل شد بود اعتراض کردند بآنکه نکاح دختر عمه و دخترخاله حلال است با آنکه خاله و عمه حرامند ، پس اگر خواهر حرام است خواهر زاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدای میخواست شمارا توبه دهد و جبرودان میباشد که شمارا منحرف سازند (۲۷) میخواهد خدای آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح و زوجهی که سبکبار شوید

(شیخ ابو منصور مائریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیف است در افعال عبادات و توبه از خیانات و ترك استیصال به توبات بخلاف امم ماضیه که ایشانرا اغلال و اسار بسیار بوده) و آفریده شده است آدمی ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بر وی سبک کردم و گفته اند ضعف آدمی آنستکه از ماء مهین آفریده شده و قال الله تعالى: **خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ** یا ضعیف است در مهم زنان و اوت آنکه خود را از میل بدیشان باز دارد یا در سراء و ضراء و نعمت و محنت شکمیا نیست محققان گویند حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید بسبب متابعت از روی نفس نقصی در حال او پدید آید سمت ضعیفی که بر صفحه حال او کشیده شده زبان اعتذار بگشاید و تسمیه او بظاوم و جهول هم از این مقوله است

بیت

من آن ظلوم و جهولم که اولم گفتمی چه آید از ضمای ای کریم و از جهول (۲۸) ای گروه گرویدگان ، مخورید مالهای یکدیگر را میان یکدیگر بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربا و قمار و خیانت و سرقت یا به قود فاسده یا بسو کنند دروغ یا مدعوی باطل و گواه زور الفسه بنالحق در اموال یکدیگر تصرف نکنید مگر آنکه باشد جهت تصرف بازرگانی و بیعی صادر از خوشنودی و خوشدلی هر يك از شما که متعاندند ، و مکشید بنالحق و ناروا تفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مؤمنان از روی حقیقت بکی اند **المؤمنون** کنفس واحدة یا

من خود را مکشید و علاء مسرید چنانچه چهل ارباب یرستن هند خود را برای بت اربان میکنند یا خود را در راه مهالك و مخاطرات میافکنند یا ارتکاب کاری میکنند که مؤدی بقتل شما بشود

اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا خوردن مال حرام یا مقامات هوای نفس و یا بمشرب اعدای که موجب سقوط ربانی است ، بدرستی که خدای هست شما ای است محمد صلی الله علیه وسلم مهربان و امر و نهی که میفرماید آن از غایت رحمت است (۲۹) و هر که بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را از روی تمندی و تجاوز از حدود و از وجه ستم و پیدادی ، پس زود باشد که در آریم او را در آتش (مراد دوزخ است) و هست این در آوردن دهن بر خدای سهل و آسان (۳۰) اگر بیکطرف شود و بهو نهی کنید یعنی پرهیزید از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اند از آن در گذرانیم و عفو کنیم از هما گناهان حرد شمارا از نمازی تا نمازی و از جمعه تا

جمعه و از رخصانی تا رخصانی ، و در آوریم شمارا در موضع بزرگ و شریف که آن بهشت است ملخص آیت آنستکه هر که در کبائر پرهیز کند صدای او موهو شود نه ارسال و جواب بلکه طریق چوار بچه میباشد که حق سبحانه تعالی از کبائر عفو کند و بعدایر مؤاخذة یا برعکس علمارا در کبائر اختلاف است . امضی بر آنند که هر گناهی که خدایتعالی نهی کرده کبیره است و گفته اند که هر چه حتم آن باتش باشد چنانچه یدخله ناراً و یا بغضب و لعنت مانند غضب الله علیه و لعنهم یا مذاب و نکال چنانچه **ولهم عذاب الیم** آن کبیره است و غیر آرا از گناهان سفیه گویند و در انوار فرموده که الرب الاول بصحت آنستکه کبیره گناهی است که شارع بر آن حدی مرتب ساخته یا در باب

او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده در تاویلات کاشی مذکور است که اگر پرهیزید از کبایری که در وجود و اقرار بوجود غیر سیئت شمارا عفو کنیم یعنی تلویحات ظهور نفس و قلب را محور گردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشانرا ثباتی نباشد و در آریم ایشانرا بمدخل کریم که حضرت جمع است

بیت

تابکی در تفرقه سوزی جو شمع غرقه شو در لجه دریای جمع
در لوائیح فرو رده که تفرقه عبارت از آنستکه دل را بواسطه
تفاق با مور متعدده پراکنده سازی و جمعیت آنکه بمشاهده واحد بردازی

بیت

چون تفرقه دل است حاصل ز همه دل را یکی سیار و بگذر ز همه
در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها به مرض حضرت
رسالت صلوٰه الله و سلاوه علیه رسانید که مردان شرف جهاد دارند و
زنان از آن مشورت محرومه اند و رجال با وجود احراز شایسته و قوت
تحصیل مکاسب دو برابر نساء میراث میبرند و زنان با ضعف حال و
کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت میبرند کاشکی که
مارا در دائره رجولیت داخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث
بهره مند میشدیم آیت آمد (۳۱) و آرزو میرید آن چیزی را که خدای
افزونی داد بدانچیز از امور جاهلی و ملی برخی را از شما که مردانند
بر برخی دیگر که زنانند و هر مردانرا نصیب است و بهره است مقدار
از ثواب آنچه کسب کرده اند و چون جهاد و سایر اعمال خیر و مردانرا
نیز بهره است مقدار از ثواب آنچه تمایق بعمل ایشان دارد چون عفت و
اطاعت ازواج پس چون هر یکی نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید
آرزو بهره دیگر میرید و میخواهید از خدای و طلب کنید از کرم و
بخشی او تا مراد شما را بر آرد بدرستی که خدا هست همه چیزها
را ما و چون معلوم شد که او داناست پس هر چه دهد و هر که دهد
چنان باید و جز آن شاید

بیت

گرمفاس و گرا توانگرت گرداند او مصاحبت تو از تو بهتر داند
در زمان جاهلیت فرزندان اجنبی را بر خود میخواندند و در
میراث داخل سایر ورته میشد حق سبحانه از آن نهی کرد و فرمود (۳۲)
و برای هر يك از شما آفریدیم عصبه و میراث خورین تا احراز نصیب
بود کنند از آنچه باز گذارند پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک ایشان

درسم عرب آن بود که با یکدیگر معاهده میکردند و رسم مخالفت
و معادت در میان می آوردند و هر يك از متعادلین می گفت و هر يك
حر و و سلمك سلمو دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن
من است ، تو از من میراث بری و من از تو و تو عاقبت من ماضی و
من عاقبت تو و این سخنان را بسوگند مؤکد میساختند و حلیف را
سدسی از میراث حلیف مقرر بود چون آیت موارث نازل شد یکی از
صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما حلفا دارند که ماخذ میراث از
کسانی است که در میان ما هستند و حکم الهی در باب میراث فرود آمد و
هیچ جا سخن معاهده مذکور نشد این آیت نازل گشت که :

و آنکه آنکه عقد محالست مستهید دستهای شما (اسناد معاهده
نا بدی بطریق مجاز است و سبب این اسناد آنستکه محالمان موقت
بیت دستهای یکدیگر گرفتند) پس مذهب مرایشانرا بهره ایشان که
سدس میراث است و حکم این آیت بایه اولوالارحام منسوخ گشت (۱)
بدرستی که خدای هست بر همه چیزها از عهود و موافق و محالست گواه
آورده اند که حبیبیه زوجة سعد بن ربیع که از قبا بود یا جمیه
زوجة ثبت بن قیس طریقه نشوز پیش گرفته « شوهر بیراهی بسیار
کرد و شوهر از غایت اضطراب طبایع بر روی وی زده و او شکایت
پیش پدر خود برد و اتفاق پدر بملازمت « حضرت رسالت پیام
صالی الله علیه و سلم رفته قصه گذشته را بموافقت عرض رسانید و
آنحضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متهمچه
طلب قصاص شده روی پدر مسجد نهادند و جبرئیل آیت آورد که :

(۱) نزد امامیه این آیه « لکل منسوخ نیست و این میراث معاهده و
معاهده که مسمی بمزمان جریره است ثبت است اما بطور مطلق بلکه
بشرط عدم وارث نسبی و سببی - امام شافعی « ملّاذا این نحوه
توارث را صحیح نمیداند اما او حنیفه معتقد است که اگر شخصی اسلام
آورد بر دست مسلمانی و عقد تعاقب و توارث بین آنها واقع گشت
حاکم است اینکه از یکدیگر ارث ببرند - آیه اولوالارحام این
« و اولوالارحام مضموم اولی بهیض »

(۳۳) مردان کار گذرانند تسلط یافته بر زنان و قائم با و در معیشت

ایشان ، حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پدر و دختر را آواز داد که باز گردید که ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست والذی اراد الله خیرا و مفهوم آیه تفضل مردان است بر زنان چه مردان ادب کننده و کار فرماینده را باید سبب آنچه که تفضل کرد خدای و از وی داد بعضی از ایشانرا که مردانند بر برخی دیگر که زنانند و تفضل مردان مکیال عقل و علم و وفور حدس و فهم است و جهاد و کمال صوم و صاوة جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز حنازه و عبادت در حدود و قصاص و زبانه مرآت و امثل آن و آنکه اسم و ائمه از مردانند از امثال اکمل و اشرف است . و دیگر تفضل داد مردانرا بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه ، پس زنان شایسته حال فرمان برند کاند مردانرا یا قیام کنندگان بحقوق ازواج ، نگاهدارند کان مرغیبت ازواج را یعنی حفظ الایب حقوق ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت (۱) بآنکه خدای نگاهداشت مرایشانرا و آن زنانی که میترسید یا میدانید نالرمائی ایشانرا ، پس بشد گوئید ایشانرا بکاماتی که دلهای ایشان را نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشانرا و آگاه کنید تعظیم حقوق ازواج ، و برید از ایشان در خوابگاهها یعنی با ایشان در یک جهان خواب میباشد با پشت مرایشان کنید و مزیند ایشانرا زدن که تخرشد و نشکند و هیچ عضوی را زشت نگرداند

گفته اند وعظ نزدیک خوف نشود است و هجر بهنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز پس اگر فرمان برند شمارا و از آنچه مکروه طبع شما است ، نآیند پس معلومید مرایشان راه میدادی

(۱) از حضرت ختمی مرتبت است که فرمود : بهترین زنان زنی است که چون در تو نگرود مسرور سازد ترا و اگر باوکاری فرمائی فرمان تو برد و چون تو از وی غایب شوی حفظ الایب ترا رعایت کند در مال و نفس خود — گویند مراد از حفظ الایب حفظ اسرار است یعنی زنان نیکو اسرار شوهران خود را نشکنند

بدرستی که خدای برتر است از آنکه بظلم راضی شود ، بزرگتر از آنکه مظلومرا فرو گذارد (۳۴) و اگر داید شما ای حکام شرع یا اولیای زوجین تا سازگاری و خلاف میان مرد و زن ، پس برانگیرانید از برای تحقیق نشوز داوری که حکم کند ارکان شوهر صلی الله علیه و سلم مرد را از رغبت بزن و نفرت از او معلوم کند ، و میبایستی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد از قبیل و اقربای زن ، او نیز مکنون خطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بداند ، اگر خواهد حکمین صلاح آوردن کار زوجین ، سازگاری افکند خدای میان زن و شوهر درستی که هست خدای دانا بمصلح زوجین ، آگاه از مقاصد حکمین (۳۵) و بترسید خدا را و انباز مگیرید بوی چیزی را ارضی و غیره ، و نیکوئی بکنید با پدر و مادر نیکوئی کردنی ، قول و فعل و با خوبشان بصله رحم و با یتیمان بدینواری و کار سازی و با درویشان صدقات و زکوة و با همسایه و خوبشاوندان بشرف و مرحمت و با همسایه همکار یعنی آنکه دوستی ندارد با همسایه کافر ، وحد جوار تا چهل سرا مقرر کرده اند و مطلقا حق همسایگان اراده خیر باشد برایشان و دفع ضرر از ایشان و در « صحیح مسلم » روایت اس رضی الله عنه وارد شده که لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوائقه (۱)

امام شعبری : رحمه الله فرموده که هرگاه جار دار تو محتق است که با او احسان کنی پس حق همسایه نفس را که دل است بطریق اولی که فرق نگذاری و خاطر متفرقه و خیالات رقیبه را از وی باز داری و با همسایه دل که روح است نیکوئی نمائی و او را از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمائی و همسایه روح را که سر است از غیب موطن شهودات و مجمل مکاشفات مانع شوی و از همه سزاوارتر آنکه از وهو معکم غافل نگردی و یقین دانی که :

(۱) سهشت ورود بشد که همسایه ای از شر او ایمن نباشد — البائقه بمعنای داعیه و بلیه و شر و غائله آمده است جمعش بائق است

همایه و همنشین و همراه همه او است
با دای گدا و اطلس شه همه او است
در انجمن فرق نهان خانه جمع
بالله همه او است ثم بالله همه او است

و دیگر نیکوئی کنید با همنشین و هم صحبت

صاحب «کشاف» فرموده که مراد مصاحبت است و این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفه یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکوئی با او رعایت حق صحبت است و بنای آن بر مهربانی باشد و با رهگذریان و مهمانان و یا بندگان و پرستاران که در تصرف شما اند بدرستی که خدای دوست نمیدارد هر که باشد خرامنده بتکبر که نك دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و با ایشان نیکوئی نکند ، مذنبه خود ستاینده که نه حقوق الهی ادا کند و نه با احسان یا خانی پردازد (۳۶) دوست ندارد خدای آنرا که بخل میورزند - آورده اند که جمعی از یهود انصار را از روی مصیحت میکشیدند مل خود بر این مرد یعنی « حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم » و یاران و مهاجران او تفرقه میکشید که اندک زمانی فرو مانده و محتاج گردید و مال کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیه نازل شد که خدای آنرا دوست نمیدارد که خود بخیل اند و امر میکنند مردمانرا بهخیالی و میپوشند از حق آنچه خدای بدیشان داده است از نعمت خویش یا مراد بیان نعمت و صفت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توبه و آنرا پوشیدند ، و آماده کردیم برای یهود که عطاء الهی یا نعمت حضرت رسالت پناهی را پوشیدید عذابی خوار کنند که عذاب دوزخ است (۳۷) و برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تفرقه میکنند مالهای خود را برای دیدار مردمان و ملاحظه ماوس و ایشان مشرکان مکه بوده که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع میکردند و مالهای خود را خرج ایشان مینمودند یا منافقان که اتفاق ایشان مبتنی بر ریا و سمه بود یا در صفت یهود میکشیدند که

مراقب خود از جهت اغراض و اعواض شده میکنند و نمیکروند از روی حقیقت بخدای و نه بروز باز پسین که قیامت است و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس مراورا یار و دمساز باشد ، پس بد مقارنی با او است در دنیا و هر آینه در آخرت نیز با او خواهد بود
قل الله تعالى : فیتس الثورین

حکیم الهی میدرmaid (۱)

هر که اینجا بنگه فرین تواند آن سرا نیز همنشین تو است دوستی جو که چون بفرزاید در دو عالم ترا بکار آید دیو را همنشین خویش مکن نفس بد را فرین خویش مکن (۳۸) و چه سبزی بودی مرکاران و چه زیان داشتی مرایشانرا اگر ایمان آوردندی بخدای و بروز قیامت و جراه اعمال را تصدیق کردندی و برون کردندی حق خدای را بی غرض و ریا از آنچه داده است خدای بدیشان ، و عست خدای بدیشان و اقوال و افعال و احوال ایشان دانا و جزای فراخور آنها خواهد داد (۳۹) بدرستی که خدای ستم نکند هم سنگ ذره در وزن و ذره مورچه سرخ را گویند که از غایت صغر می تعمق نظر برنگرند طاهر نشود و اشهر آنست که ذره چیزی است که بشمع آفتاب از روزنه در اند و در هوا ظاهر گردد و آنرا چندان وزنی نبود ، حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب همین هم سنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مقرر بوزن ذره خواهد افزود و اسح آنست که در عمل کار و مشق بمقدار ذره ظلم واقع نشود ، و اگر باشد مثل ذره نیکی در دیوان بنده مؤمن ثواب آن افزوده گرداند تو بر تو و بدهد او را زاید بر ثواب عمل از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق آنکس عطای بزرگ و بی اندازه (اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع آنست و زید بر آن) (۴۰) پس چگونه خواهد بود حال اهل کفر و ظلم وقتی که بیاریم از هر گروهی از امم گذشته گواه که آن پیغمبر ایشان است و بر اقوال و افعال امت خود گواهی خواهد داد ، و بیاریم ترا ای محمد بر این گروه از امت تو گواه توافقت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان

(۱) مراد از حکیم الهی شنائی غزنوی علیه الرحمه است

در «لطایف قشیری» مذکور است که چون پیغمبر صلی الله علیه و
علیه آله شایع است ساحنه اند شهید است نیز میسارند و مقرر است
شهادت نوعی ادا خواهد کرد که مجمل شفاعت پالی ماند

(۴۱) آنروز که واقع شود در او گواهی انبیاء و آروز قیامت
است و دوست دارند آمانه کار شدند بخدا و نارمانی کردند رسول
را آنکه راست کرده شود بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا چون
مردگن و بموت بگردند پاکت است از آنکه ایشان آرزو مند است
که خذ شوند چه زمین بخذ راست شود کفوله تعالی :

و یقول الکافر یا لیتنی کنت اربا [۱]

و بوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از حدای بوشند سخنی را
(۴۲) ای آن کسانیکه گرویداید بخدای و رسول و گرد نماز مگردید
و حل آنکه شما مستان باشید از حمر و سایر مسکرات (این نهی از
عین نماز نیست چه آن عبادتی است ماه و ربه بلکه نهی است از اکتساب
مسکر که مانع است اراداء عبادت)

روزی جمعی از اصحاب در خانه « عبدالرحمن بن عوف رضی الله
عنه » شرب خمر که در آنوقت میباح بود اشتغال داشتند و در وقت
سراندازی و بهوشی صدای اذان شام باستماع صحابه کرام رسید بنماز
برخواستند و امام ایشان از غایت سکر در سورة کاهران حرف « لاء »
را که در چهار موضع مثبت است حذف نمود و این آیه نازل شد
که در وقت غایب سکر نماز مشغول مشوید تا وقتی که بداید آنچه را
که در نماز میخوانید [۲]

مجلس که شد خطاب میکند بسوی قومی روحانی که رفم ایمان
شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد

[۱] سورة الباء آیه ۴۰

(۲) چون سری از عقل سالم شد نهی
می نرسد عقل ترا زایل کند
حمر و مسر کار شیطان آمده است
رجس خواند میسر و از لام و حمر
می کشاند مرد را در گرهی
چشم حق بین ترا مایل کند
کار شیطان خصم انسان آمده است
می کند بر دوری این هر سه امر

دل و قلب که مستان باشد از سکر غفلت و شهوت قزمانی که از مستی هوی هشیار
شده دانید که چه می گوئید و بشناسید که سخن با که می گوئید
المصای بناجی ربه

نظم

ای که در مستی مستی مانده ای دائما در خود پرستی مانده ای
بر سر ایوان وحدت کی دسی چون تو در زندان پستی مانده ای
یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج به
غسل مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و شما آب
نبرد در آن محل به تیمم نماز توانید گذارد دیگر بهیچوجه روا نباشد
در جنابت نماز گذاردن تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة
موضع آنست یعنی جنب در مسجد نباشید مگر آنکه راه بر آن باشد
و اگر باشید در وقت جنابت بیماران (مراد بیماران است که در آن
بترسند که ضرر بود) یا باشید در سفر یا باید یکی از شما از حلا
جای محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین یا سوده [۱]
باشد زانرا .

« اما شافعی رحمه الله » بر آنست که چون بعضی از بدن مرد ملامتی
بدن زنی شود از غیر محارم واجنبیه و صدیره وضوء لابس و ملاموس
هر دو منتقض گردد و امام مالک و احمد حنبلی رحمه الله بر آنند
که لمس شهوت وضوء را می شکند و غیر شهوت نفث نیست و امام
اعظم رحمه الله مباشرت « حشه » را که تماس فرجین است بیحائلی و
انتشار آلت مافقی وضوء میداند و بر هر تقدیر چون جنب باشید یا

هر چه آن مستی و مستی آورد دای سالم را پستی آورد
کی نزد عقل می خوردن رواست چونکه هر شری زنی هواره خاست
نس خود را از پیدی دور دار آدمی را با پیدی گوچه کار
(جلالی)

[۱] « اولاً مستم النساء » از امیر المؤمنین علی علیه السلام و
ابن عباس و قتاده و مجاهد مروی است که مس در اینجا کنایت از جماع
است و این نیز متفق علیه امامیه میباشد

بومر یا ماسر یا محدث یا مس و غیره ، پس **یا ماسر** یا ماسر
 کنید **یا ماسر** را . حکم تیمم در یکی از قزوات درل شده و اتم
 غزوه **بنی المصطلق** است که شباهه سپاه اسلام در منزلی بی آب ورود
 آمده بودند و پیش از صبح عربت رحلت داشتند و وقت نماز خود را
 با آب رساند قضا را عقد عایشه رضی الله عنها گم شد و عزیمت سبب
 فقدان در توفیق التادیه روز شد . مردم مضی محدث و مضی جنب
 بودند شکایت آن حکایت **زیدک صدیق رضی الله عنه** بودند و او
 بخیمه عایشه درآمد دید که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سر
 در کنار وی نهاده در حواست : **صدیق زبان طعن صدمه بگشاد و**
 سر انگشتان بر طعنه برقه بگشاد آورده ناگاه سید عالم بیدار گشت بر
 مضمون حل و ملال صحنه اطلاع بده متوجه عالم غیب گشته و مقرر
 توجه آنحضرت **جبرائیل امین** در رسید و حکم آورد که چون آب
 نمایید **فقیموا صعباً طیباً** صد کنید چیزی را از اجرای ارض که **یا ماسر**
یا ماسر و دست در آن زنید ، پس مسح کنید دست خود را شمام
 رومای خویش و مسائید دستهای خود را بدان که مراقبت ، بدرستی که
 خدا هست در گذارنده از شما و تخطی بکنند ، آموزنده کسی را که
 ... **یا ماسر** و نمینگری پسوی آنکه دادماند ایشانرا ره
 از علم نورات ، میخرید گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را ضلالت
 و هدایت ایشان آن بود که بهمت و صفت حضرت **مصطفی صلی الله**
صلیه و سلم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از ممت آنحضرت انکار
 وی نمودند ، و میخواستند بر گمراهان از روی حسد و عداوت آنکه
 شما نیز راه گم کنید (۴۴) و خدای دانای است دشمنان که بهودند ،
 و پسند است خدای دوست شما و متولی امور شما ، و پسند است
 خدای باری دهنده شما دشمنان (۴۵) بعضی از آنکهانیکه بدین بدت
 متدین شده اند میگرداند کامها را و تفسیر میدهند از اماکن آنها
 مراد تحریف است « **یا ماسر** صلی الله علیه و سلم » یا تأویل کلمات
 نورات بر وفق رأی و طبع خود ؛ کتمان آیه رجم یا تفسیر کلام
 پیغمبر است

آورده ، سوره از یهود بملازم آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 میآمدند و جواب آنحضرت را از امیری که سؤال کرده بودند بقول تلقی
 مینمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه ایشان را
 منحرف میساختند ، لاجرم پرده از کار ایشان برداشتند و فرمود که دشمنان
 یهودی سخنان ترا که حبیب من هستی از موضع آن تحریف میکنند
 و میگویند شنیدیم قول ترا و فرمائی کردیم امر ترا [**یا ماسر** را
 آشکارا میگویند از روی عداوت] و در تفسیر میگویند که اظهار اظهار
 و اضرار عصیما میکردند و حقیقت آنستکه زبان بدل سخنان میگویند
 و لسان حل ایشان عصیما ساطع بوده ، دیگر میگویند بشنود و حلقه
 غیر شنوده شده باشی (این کلامه ذووجهین است ، روی در مدح دارد
 و روی در ذم ، وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن باشد پس
 کلامه را معنی این باشد که دشنام داده و شنوده مکروهی نباشی و بر
 این تقدیر دعاء لله بود و وجه ذم چنان است که اسماع شنوایدن
 بود میگویند بشنود غیر شنوایدن شده یعنی اصم و این دعاء علیه باشد
 یهود وجه مدح را پرده تلقی میساختند و مطمع نظر ایشان وجه مذمت
 بوده) و دیگر میگویند [۱] و این کلامه محتمل الوجوهین است ، وجه مدحش
 آنکه از مراعات باشد یعنی نگاهدار مارا و در ما نگر و وجه ذمش
 آنکه از رعوت و حقی بوده و مراد یهود نسبت رعوت بوده بدان
 حضرت و گمانند یهود اسماع میکردند و راعیه میگویند یعنی ای شما
 ما (تعریض میکردند آنحضرت را مراعی غنم و بر هر تقدیری این
 میگویند در حالت گردانیدن و پیچانیدن سخن زبانهای خود یعنی
 فعلی که از مراعات است یا از عرب آنرا رعوت رد میکنند زبان
 خود یا لسان عرب را از فصاحت او می پیچانند و بطریق لحن راعیه
 میگویند و بان ذم آنحضرت میخواستند ، و قدح وطن در دین اسلام
 میکنند یعنی دینی که پیغمبر او بشدن منسوب بود آن بجه خواهد بود
 و حال آنکه ایشان مشابیه موسی علیه السلام معترف بودند) و اگر ایشان

[۱] « **یا ماسر** غیر مسموع و راعناً » همچنانکه اسماع نیز ذووجهین
 است کلامه راعناً نیز ذووجهین است

گفتندی شلیدم سخن ترا و فرمان بردیم امر ترا و شنو سخن ما را و در ما نگه کن ، هر آینه این گفتار بودی بهتر مر ایشانرا از استغناء « سید امام » و طمن در دین اسلام و راست تر بودی سخن ایشان ولیکن برانده است خدای ایشانرا و از رحمت خود دور کرده بسبب کفر ایشان و محازات بر آن ، پس نمبگروند ایشان مگر کرویذنی اندک یعنی ضعیف که معتدیه و معتبر نباشد و آن ایمان است بیهضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنه

در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اخبار یهود چون ابن صوری یا و کعب بن اسد را طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدا شرمید و قدم در دایره اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خلق امام شما آورده ام حق است و شما را در تورات از حال من خبر داده اند و بر ایمان بمن میثق فرا گرفته از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعمت تو و صفت تو و قرآن خبر داریم ، آیه آمد که : (۳۶) ای کسانی که شمارا کذاب داده اند یعنی تورات ، تصدیق کنید و مگروید آنچه فرو فرستاده ایم بر بنده خود و آن قرآن است ، در حالتی که باور دارند و تصدیق کننده است مر آن چیزی را که با شماست یعنی آنکه مطابق کتاب تورات است در اصول دین پس باو بگروید پیش از آنکه محو کنیم رویها را یعنی صور آنها نیست گردانیم تا اثر ابرو و بینی و چشم و لب و دهن بر او نماند ، پس باز گردانیم آن رویها را بر هیات قفاهای آن یعنی شکل روی را بر صورت پس سر مبتدل سازیم یا اشیاء مصوره را بر وجه چون انب و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان مر قفا باشد

« و در تفسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش زمت باشد و رویهای ایشان مر پس سر بود و این هیانی است در غایت زشتی و رسوائی » ، یا برانیم ایشانرا که اصحاب و جوهند از رحمت خود یا مسخ گردانیم یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از

خدای سر بیچیدند و روز شنبه بعید مامی اشتغال کردند ، و هست فرمان خدای یا وعید او بودنی و هر آینه بخواهد بود (۴۷) بدوستی که خدای نمی آمرزد آنرا که شرك آورد بدو و شرك گیرند در عبادت او ، و بیا مرزد آن گماهی را که غیر از شرك بود مر آنکس را که خواهد از روی فضل و احسان نه بوسیله عبادت و عرفان « امام زاهد فرموده که بیا مرزد قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید » ، و هر که شرك آورد بخدای و آواز گیرد با او ، بدوستیکه اقترا کرده باشد و بر دانه دروغی بزرگ را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد

و چون بمضمون این آیه که شرك مافور نیست یهود را که عیده عجل و پرستنده « عزیر » بودندی تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرك نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و قربان درگاه محبت میدانیم ؛ بدران ما مالکان نبوت و مالکان مسالک نبوت بوده اند و ما بر منوال ایشان مهر و مکریم ، حق سبحانه ستایشهای ایشانرا نپسندیده فرمود :

(۴۸) آیا نمیدانی و یا نمیگیری بدیده بصیرت سوی آنانکه از روی مفاخرت میستانند و ثما میگویند نصهای خود را بایکجه نحن ابناء الله و احباؤه ما پسران خدائیم و دوستن او و یا بیا کیزگی و بیکنهای نسبت میدهند چنانچه منقول است که « بحری بن عمر و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید » اطفال خود را بحضرت رسالت بنام صلی الله علیه وسلم آوردند و گفتند این کودک را هیچ گماهی هست ؛ حضرت فرمود که اینها بیکنهای مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب خدای موسی که ما نیز در بیکنهای مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما را بروز در بیکذراند و حطیثت روز ما را شب محو میکنند ؛ حق تعالی فرمود که ترکیه شما شمارا مر اعتباری ندارد بلکه خدای بیاکی یاد کند یا بستاند هر کرا خواهد و مستحق آن بداند ، و این گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد و عقاب و عذاب بمقداری رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بقدر

و به روضه که در میان دو انگشت پدید آید و مراد آنستکه
عزت و کرامت خود را در کمال و نقصان پاداش و مکافات ایشان
نخواهد رسید)

(۴۹) بنکر در این یهودان که از روی عناد چگونه انرا
میکنند و می بینند بر خدای دروغ را یعنی گناه روز و شب مارا
می آموزد و پیسنده است آن انرا و دروغ ایشانرا گاهی ظاهر که
بر هیچ کسی پوشیده نماند

آورده اند که چون حکم الهی باجلای بنی نضیر صادر شد
چون از ایشان چون دحی بن احطب و سلام بن مسلم و کلبه بن اسحاق
در حیر متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم
بمکه رفتند و ابوسفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و اصحاب او تحریض کردند با بیجا کس از بطون
قریش به بیت الحرام درآمده و در پس استار حرم سینا بدیوار خه
باز چسبیده ایمان غلاظ بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند
یاد کردند و خاطر ازین مهم فارغ ساخته به معاشرت بنشستند ، در این
مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کذب پرسیدند که طریق ما
آنستکه زائران حرم را میزانی کنیم و کعبه را معمور می داریم و صلوة
رحم بجای آریم و عبادت اصنام بطریق آباء کرام خود مشغول باشیم
به دایت اقراب است یا دین محمد که در این وقت احداث کرده و بدعت
را سنت نام نهاده پدران مارا بد میداند و مارا کافر و جاهل میخوانده
یهود بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما حق تر است و
آئین شما با نسق تر

ابوسفیان گفت ما بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که
بنان مارا سجده کنید ، چهودان جبت و طاعت را که در قریش
بودند سجده کردند ؛ حق سبحانه از ممانده و مکاره و کفر و زندقه
ایشان خبر میدهد و میفرماید :

(۵۰) آیا نمیترسید بسوی آنانکه داده اند ایشان را بهره
از تورات که بواسطه عداوت مسلمانان میگردند بدین دو بیت [۱] که

[۱] یعنی جبت و طاعت

قریش را هست و گفته اند « جبت » سحر است و یهود آنرا
بودند و طاعت و شیطان و ایشان متابعت او مینمودند و نزد محققان
جبت نفس اماره است و طاعت آرزوهای او ، و میگویند این چهودان
در حق کفران و برای ایشان از روی اجتهاد ، این گروه که از قریش
هادی ترند لرا آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب وی از جهت
راه یعنی راه پاوه تراند (۵۱) آن گروه متعنت و متعصب آنکسانی اند
که بخواری دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود و هر کرا
خدای براند و دور کند خدای تعالی پس نیایی تو را او را یاری که
دفع عذاب وی کند (۵۲) آیا مرایشانراست یعنی چهودانرا بهره از
پادشاهی دنیا (استفهام است مرسل انکار)

زعم یهود آن بود که ایشان بملک و نبوت سزاوارترند بدین
از متابعت عرب نیک میداشتند و میگفتند آخر منصب ملک داری و
حکم گذاری بما خواهد رسانید چون خدای تعالی فرمود که ایشانرا
از ملک بهره نیست و اگر بالعرض از ملک و مال بهره مند شوند پس
آن هنگام ایشان ندهند مردمانرا یا پیغمبر و اصحاب او را آن مقدار
کرکی [۱] که بر پشت دانه خرماست و این غایت مبالغه است در مغل ایشان
که در وقت پادشاهی یا فقیری بنقیری مضایقه دارند هنگام ملک دینی
و درویشی پیدا است که چه چیز مکی دهند (۵۳) بلکه حسد میبرند
بر مردمان یعنی لیلان عرب بر آنچه خدای بدیشان داده است از فضل
خود که آن بهمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و گفته اند مراد
از ناس حضرت رسالت است و عرب جمع را بر واحدی اطلاق
میکنند که جامع باشد آنمقدار از خیر را که جمع نشود الا بر بسیاری
از مردمان گفته اند تعالی :

ان ابراهیم کان امة و مراد از فضل نبوت است و کتب

(۱) نسخه مروی گوی نوشته است بنظر استاد محترم آوی همش
ممکن است کرکی گوی باشد زیرا گو بمعنی خرد و کوچک و بمعنی تکه
گریبان و زمین است و در نسخه چاپی کوکی نوشته است شاید
کاف تصحیف باشد یعنی گوی کوچک (بدان معانی که برای گوذ کرشد)

اعزاز دین و بعضی گفته اند فضل آنستکه حق سبحانه و تعالی مباح گردانیده جمع میان بیشتر از چهار زن و یهود بر این حال حسد میبردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتاب است پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب نیز حسد بردندی چه این صورت مخصوص بان حضرت نیست [۱] پس بدوستیکه عطا کردیم اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلام [۲] یعنی تورات و انجیل و علم حلال و حرام و دادیم ایشانرا باوجود نبوت پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود علیهما السلام داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانکه بصحت رسیده که داود صد زن داشت و سلیمان هزار و در این سخن تعرض یهود است که اگر حسد بر محمد صلی الله علیه و سلم بواسطه کثرت ازواج است پس داود و سلیمان علیهما السلام بحسد سزاورترند و در تفسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمد است صلی الله علیه و سلم و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت تأیید میآید ملائکه (۵۴) پس از یهود کسی بود که ایمان آورد بحديث آل ابراهیم یا محمد صلی الله علیه و سلم و از ایشان کسی هست که اعراض کرد از خبر انبیاء در باب نساء و تصدیق نکرد آنها را روی از مقامت پیغمبر بگردانید و یستند است دوزخ آتشی افروخته بر عذاب کاران (۵۵)

[۱] در نسخه چاهی چنین ضبط است :

چه این صورت مختص بدان حضرت علیه الصلوة والسلام نیست و اگر بواسطه زن است این مخصوص آنحضرت است و کسی دیگر را برسد که چنین کند و این فضل خداوند است

بیت

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ

ابول خاطر و لطف سخن خداداد است

[۲] « فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب » یعنی ایشان عطا فرمود

خدای تعالی کتاب را که انجیل و تورات باشد

بدوستی آنکسانکه حق را بپوشیدند و نگرویدند بدلائل وحدت یا آیات قرآن با معجزات پیغمبر و زود باشد که در آریم ایشانرا در آتشی و چه آتشی ؟ هرگاه بخته شود یا بسوزد پوستهای ایشان باقی بدل کنیم برای ایشان پوستهای غیر آنکه بخته و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد از حسن بصری رحمه الله عنه منقول است که در شبانه روزی هفتاد هزار بار و تبدیل جاود بر سبیل تحقیق آنستکه احتراق از آن ببرند و بدلت اول باز آرند ، پس پس بدلت است نه تبدیل عن ذات و تجدید این حال بجهت احساس عذاب است یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه میسازند تا بچشند عذاب را و آن شبیدن دایم باشد ، بدوستیکه خدای هست غلب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد ، دانا بقوت دوزخیان برواق حکمت (۵۶) و آنانکه گرویده اند بخدای تعالی و رسول و بجای آوردند طاعتها بر وفق فرمان و زود باشد که در آریم ایشانرا بوستانها که میروند از زیر درختان با در تحت مساکن ایشان جويا در حالنی که جاوید باشند این مؤمنان در آن همش یعنی زمانیکه آنها آخر نباشد ، بر این بهشتیان را باشد در آن بوستانها زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اذکار و ادناس و در آریم ایشانرا در سایه پاینده که آفتاب آنها زایل نکند .

چون در بلاد عرب حرارت بسیار میباشد و سایه را اعظم راحت میدانند پس ظل طلیل کنایت است از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن که کسی میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که حرارت او متاثری شوند ظل چرا باشد و فایده او چیست و نزد محقق ظل طلیل اشوات بحمايت الهی و عنایت پادشاهی است که همیشه بر رفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مقدس و دمر است

بیت

این سایه ها زوال پذیرند عاقبت

در سایه گزیر که آنها زوال نیست

(۵۷) بدرستی که خدای تعالی بفرماید شما را آنکه ادا کنید امانت را داخل آن

حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در روز فتح مکه فرمود تا کعبه حبه کعبه را از عثمان بن طلحه طلب دارند و کعبه پیش مادر او سلاه بود ، عثمان بن طلحه نزد مادر رفت و مادر کعبه نوری نداد و میگفت که اگر از ما بگیرند باز بما نخواهند داد و کعبه کعبه از عهد عبدالدار بطریق ارتب ما رسید و عثمان بن طلحه سلاه میکرد و سلاه مشابهه مینمود و حضرت رسالت بناء علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر فاروق و صدیق رضی الله عنهما در دوسرای سلاه آمدند و فاروق باوازا بلندگفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد گذشت سلاه کند و گفت تو سقانی میترک که نیم و عدی بگیرند پس عثمان بن طلحه در سجده شد ، بنزد حضرت رسالت بناء محمدی آورد و آن سرور دست دراز کرد تا از وی عهد عباسی رضی الله عنه برخواست که یا رسول الله چنانچه سقاة زمزم بمن مفوض فرموده مفتاح حبه نیز بمن ارزانی دار عثمان بن طلحه بعد از استماع این کلام دست باز کشید ؛ حضرت با رفعت فرمود که ای عثمان کعبه بمن ده عثمان دستش آورد و عباس همان سخن آغاز کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود که اگر بخدای و رسول امان داری مفتاح خانه بمن ده ، عثمان گفت اینک بستان

بامانات الله

الفصل حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح دست وی بود مرتضی علی رضی الله عنه پیش رفت و گفت یا رسول الله منصب حضرت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقاة زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل علیه السلام بدین آیت نازل شد و حضرت فرمود که یا علی من شمارا کاری فرمایم که از آن نفع بمردم رسابد نه آنکه گمان برند که هیچ زمردم شما خواهد رسید

پس عثمان را طلبید و فرمود خدو ها یا بنی طلحه خالدة

لا یزعمها منکم الا ظالم [۱] پس عثمان ملافت حضرت اختیار فرمود و کعبه را برادر خود شبیه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اگرچه حکم امانت در این قصه مخصوص نازل شده اما تمام امانات در این حکم داخل است

در « بحر الحقائق » آورده که ذکر امانت بعد از ابرادطل ظلیل که وجود حقیقی است دلالت بر آن دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اطلاق نسبت به آداب جلوه گمان تجلی نموده و ما ائمة علم امروز از ائمة طایع عدم و زمان حل میگردد ادوا الامانات الی اهلها [۲] چگونه ظلال متلاشی میگردند و اثر ایشان بکلی محو میشود امر همین منوال چون شمع خورشید وجود حقیقی از عن النمشیل از ائمة غناء ذاتی واللہ غنی عن العالمین [۳] طلوع نماید امانات وجودات طایفه باطل آن باز میگردد و سر لمن الملك الیوم لله الواحد القهار ظهور میابد

جمعه سرها را پیش او نهید ملک ملک اوست ملک او را دهید
خضم هر شیر آمد و هر روه او کل شیئی ملک الا وجهه [۱]
و دیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید میان مردمان آنکه حکم کنید بعدل یعنی راستی ، بدرستی که خدای نیکو چیزی است که شمارا بدان بند میدهد یعنی ادا امانات و عدل در حکومت بدرستی که خدای هست شنوا بقول عثمان که گفت بگیر « یا الله »
بیشتره مفتاح بوی

[۱] بگیرید این کعبه را ای فرزندان طلحه برای همیشه آنرا جدا نکند از شما مگر بیدادگر [۲] رد کنید امانات را سونی خداوند آن [۳] و خداوند بی نیاز است از عالمیان [۴] هر چیزی فانی و نیست میشود مگر ذات خداوند (سورة الفصص - آیه ۸۸)

مدرسی فرماید :

غیر از تو نیست امانتی همی نماید چون پیش چشم تشنه در بادیه سرابی

عبدالرحمن جامی گوید :

شهود یار در اغیار مشرب جامی است

کدام غیر که لاشببی ای الوجود سواه

(۵۸) ای گروه گرویدگان فرمان برید خدای را در فرائض و
فرمانبرداری رسول کنید در سنتها و اطاعت کنید خداوندان امر را از
شما مراد امرای مسلمانند که حضرت پیغمبر در عهد خود تعیین نموده
چنانچه در اسباب ثرول هست که حضرت خیر البریه جالد بن ولید
را مرمریه امیر کرد و «عمار یاسر» را باوی فرستاد چندی که جلد
فاصل ایشان بود خبر یافته مگر بختند و یکی از ایشان که مسلمان بود
جلو عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نمودند و من باستظهار ایمان
در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا نامه
والا پای گویم در راه نهاده سر خود گیرم ؛ عمار او را امان داد و
او بنا برموده وی در حبه ساکن شد « جلد » نامداد لشکر را به ثروت
و تاراج آورد ، امر کرده آن مرد را نزد خلد آوردند « عمار » فرمود که او
مسلمان است و فرموده من در آمان در آمده است خلد گفت از ادب
دور مینماید که کسی با وجود امیر لشکر بی ثروت و اجرت او
کسی را امان دهد و گفت و گوی در میان جلد و عمار مسافران شد و به
جناب نبوت ماب آمده صورت حال مرض رسانیدند سید عالم صلی الله
علیه وسلم امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه غرامیر
کسی امان دهد و این آیت نازل شد که فرمان براند « اولو الامر
را یعنی امرا و سرایا »

ثعلبی آورده که از اول الامر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بودند که
وزیرین صدق بودند و اشارت اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر و در
شان ایشان نازل شد

ابوبکر و راقی رحمه الله گفته که « خلفاء ارعاه اند » و مجموع
صحابه نیز گفته اند یا فها یا علما یا ارباب عقول

و نزد عارف اولو الامر شایخ اند و پیران طریقت که بترتیب
اهل سالك مقامات می نمایند و مالك را فرمان برداری ایشان
لازم است [۱]

[۱] نزد علماء امامیه خداوندان امر عالی طلب صاواة الله
و سلامه علیه و بازده فرزند او میباشد که اطاعت آنها اطاعت خدای و رسول و

نظم

هر که سر بر خط فرمان دلیلی نهد کی پیوسته و دش روی راه آوردن
هر که خواهد که سر منزل مقصود رسد بایدش پیروی راه نمایان کردن
بس اگر خلاف کنید در چیزی از امور دین بس باز گردانید
آمرای بکتاب خدای و رجوع کنید با رسول در زمان حیات او و بسنت
آنحضرت بعد از وفات او اگر هستید شما که از روی اخلاص
میگروید بخدای و رسول دستخیز چه ایمان بخدای و قیامت مقتضی
آست که در امر متنازع فیه رجوع بخدای و رسول اونمائید این رجوع
بتر است شمارا و نیکوتر از جهت عاقبت
آورده اند که یهودی را با منافقین حکومت افتاد ، بحاکمی که پیش او
مراومه مهم خود کنند محتاج گشتند ، یهود منافق را بمحکمه نبوت
میکشید و منافق بحکومت کمب بن اشرف میل مینمود عاقبت پیش حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و حکم برواق مدعی یهود صادر
شد ، چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن یهود
زد که من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا بنزد عمر رضی الله عنه رویم
و دیگر باره مراومه کنیم
القصة بدر خانه « فاروق » رفتند و یهودی ماجرای دعوی
و حکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم به عمر باز گفت ، عمر رضی الله عنه
از منافق استفسار نمود که قضیه براین وجه است که یهودی میگوید
منافق تصدیق کرد که آری حال بر این منوال است اما بدان حکم
راضی نیستم و از تو حکم میطلبم ، عمر رضی الله عنه فرمود که شما
اینجا فرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و مراجعتی میان شما حکم

امثال فرمان ایشان امتثال فرمان خدای و رسول است
و بر حسب تحقیق هر که او زمامدار امور مسلمین باشد و حدود
و نفوس مسلمین بواسطه قدرت و قوه او ثابت بماند اولو الامر است و
بعبارت دیگر پیشوایان و قائمین و سلاطین اسلامی نیز اولو الامر میباشد
و اطاعت آنها نیز در حکم اطاعت خدای و رسول خواهد بود چه بسیار
خوب فرموده فردوسی که :

چه فرمان بزدان چه فرمان شاه

کنیم ایشان توقف کردند و عمر از خانه بیرون آمد ، شمشیر کشیده سر منافق را بصحرای افکند و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او بر این وجه باید داد و آن روز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عمر را « فاروق » لقب داد و حق سبحانه این آیت فرستاد که :

(۵۹) آیا ندیدی و نگاه نکردی بسوی آنانکه گمان میبرند که ایشان گرویده اند مانچه فرو فرستاده شده بدو یعنی قرآن و با آنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیاء ، میخواهند با وجود دعوی ایمان آنکه مرا نه کنند بسوی کعب بن الاشرف که بدایت طغی و باغی است و حل آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامورند بآنکه نکرند بحکم طغوت و میخواهد از دیو دور شده از رحمت یا سرکشیده از خدمت یعنی ابلیس آنکه گمراه گرداند ایشانرا که مایل بطغوتند گمراهی دور که هرگز از آن باز برای راست رجوع نتوانند نمود (۶۰) و چون گویند در این منافقان را که در وقت تحکم بیایند بحکمی که حقایق رسیده است در کتاب خود و بحکمی که پیغمبر او میگوید « رسول او » مدعی منافقانرا که از روی عناد اعراض میکنند اعراض کردنی از روی عداوت (۶۱) پس چگونه باشد و چه خواهند کرد چون برسد بایشان عقوبت حدود و اعراض بانچه ایشان کرده اند تحاکم بطغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند نادیت قتل خود طلبند ، سوگویند محذور بخدای و مضمون سوگویند ایشان آنکه نخواستیم ما بعدول از محسوس که شد : بتراجع بدرخانه عمر رضی الله عنه مگر نیکوئی که مالا حق خود و تالیف و موافقت که بین الخصمین پدید آید (۶۲) آن گروه منافقان و سوگویند خوردنگان دروغ آن کسانند که خدای میداند آنچه در دلهای ایشان است از تقی و دروغ ، پس اعراض کن از قبول اعتذار ایشان و بپند ده مر ایشانرا بر ملا یعنی منع از تقی و دروغ و بگو مر ایشانرا در خلا در باب ناسه های ناپاک ایشان سخنی بلبخ که اثرکننده باشد در دلهای ایشان بمشبهه که از آن غمناک گردند

و آن تهدید فتل و یا بدول مکرر بدیشان کر توبه نکنند (۶۳) و فرستادیم هیچ فرستاده را برندگان خود مگر برای آنکه فرمان وی برند بامر خدا و اگر این منافقان آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بانکار حکم تو یا بتحاکم لی الطغوت ، بامدندی بحضرت تو ، پس طلب آمرزش کردیدی از خدای و طلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا ، هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را قبول کننده توبه گناهکاران ، مهربان بامرزش قایلین

در « مماله » آورده که بیان « ذر » و حطاب منابی است ، بخصوصی واقع شد در راه آنی که هر دو از آن ممر مزروعات خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان ، محکمه سید عالم صلی الله علیه و سلم رسید فرمود که ای زیر آب بده زمین خود را پس بهمسایه گذار : « حطاب » در غضب شده از روی بی ادبی سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آن حضرت بجانب زیر : حق تعالی آیه فرستاد که : (۶۴) یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان برند بحق پروردگار

تو که ایشان میخواهند آورد ایمان حقیقی تا وانی که ترا حکم دهد در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ، پس باز نیانند در تفه های خود شکنی یا در دلهای خود تنگی و کمرانی از آنچه تو کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد ، و گردن نهند و سب و گدازند فرمان ترا فرمان برداری با ظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت ، آورده اند که چون زیر و حطاب از محکمه سوخت بیرون آمدند « ممداد » رضی الله عنه بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد : « حطاب » جواب داد که برای پسر عمه او (۱) و در این سخن گردن زب میداد و روی درهم می کشید : بهودی آنجا حاضر بود گفت فائل له هؤلاء این چه گروهی است که گواهی میدهند بر ما

مرد و حکم او را متهم میدارند ، بخدای سوگند که « بنی اسرائیل » در زمان موسی علیه السلام گواهی کرده بودند و موسی علیه السلام

(۱) مادر زیر دختر عبدالطلب بوده است

حکم فرمود که توبه شما آنستکه یکدیگر را بکشید فی الحال اقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و بیستمین خود را متهم تداعفند ، « تا ت من لیس » چون این سخن شنید گفت بخدای که اگر محمد صلی الله علیه و سلم مرا فرماید که خود را بکش بکشم ، و « عمار یاسر » و « ابن مسعود » نیز همین گفتند حق سبحانه فرمود که : (۶۵) و اگر چنانچه ما فرض میکردیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند ، آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند ، یا بیرون روید از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند ، نمیکردند آنچه فرض کرده ایم مگر اندکی از ایشان چون « ثبث » و « عمار » و « ابن مسعود » رضی الله عنهم و اگر ایشان که مسافقت میکردندی آنچه ایشانرا بپند میدهند و تکالیف مینمایند به آن ، هرآینه بهتر بودی مرایشانرا در عاجل (۱) واجل (۲) و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان (۶۶) و آنوقت که به تثبیت حاصل شدی مرایشانرا در دین ایشان هرآینه ما میدادیم ایشانرا از نزدیک خویش مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نهیم جنت است و هرآینه راه مینمودیم ایشانرا راهی راست که از آن بمقصد رسند یا بهشت رسند

آورده اند که « ثوبان » رضی الله عنه که مولای (۳) رسول خدای بود روزی بجناب مستطاب نبوة ماب حاضر شد ، زار و ضعیف شده و تزار و احیف گشته حضرت رسالت فرمود که ای « ثوبان » ما غیر لونک یعنی چه چیز رنگ ترا تغییر کرده و روی سرخ تو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جماعت نیکوگرم آنزمان را از حساب زندگانی نمیشمرم

بیت

می تو ای آرام جانم زندگانی مشکل است
بی تماغای جمالت شادمانی مشکل است

(۱) اکنون (۲) آینده (۳) مولی از اضداد است که هم بمعنای خداوند و هم بمعنای بنده آمده است

حالا در اندیشه آنکه چون بیک اجل در رسد مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیل بردازم
بیت

نمرک غمی نیست ار آن میترسم کمر بر تو دیدار تو میمانم دور
وسخت تر محنتی آنکه اگر در آن جهان از اهل نیران باشم
ترا کمی بینم و اگر بهشت روم بدانجا که درجه رابع تست چگونه
رسم و بعضی بجای « ثوبان » « عبدالله انصاری » واکه صاحب
اذان و مستجاب الدعوه بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد کریان و
بعد از استفسار موجب گریه گفت « یا رسول الله » تو نزدیک من از
فَس و مَل و ولد بمن دوست تری و من امروز از مشاهده جمال تو
شکبانی ندارم میترسم از آنکه تو در بهشت بدرجه بلند باشی و من
در صف نعل ما امثال خود نشسته از دیدار بزرگواری محروم مانم
حق سبحانه شکسته دلان فراق را بزرده و صل شادمان ساخته
آیت فرستاد که :

(۶۸) و هر که فرمان خدای مرد در اوامر و نواهی و فرمان
برداری رسول کند در احکام و حدود پس آن گروه فرمان برداران
باشند روز قیامت با آنکسانکه امام کرده است خدا مرایشان ، از
پیغمبران و رسل و اولو الامر نیز داخلند ، و راستگویان که پیش
از همه تصدیق اسبا کرده اند ، و کشتگان راه خدای (مراد شهداء احدند
و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدانرا) و متودکان در
اعمال و احوال و اینها نیز عالمند ، و چه نیکو اند این جماعت هم نشینان
(لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها
نیکو رفیقی اند)

در عقالم فرموده که مراد از رفیقین حضرت پیغمبر ماست علیه السلام
و (صدیقین) اشارت به ابی بکر صدیق و شهداء عمر و عثمان و علی اند
رضی الله عنهم و صالحین سایر اصحاب

و مخلص این آیت آنستکه هر کس امروز کسی را دوست دارد

فردا با او خواهد بود المشرق من احب (۱)

بیت

همچو بابل دوستی کل گزین
تا شوی با خرمین کل همنشین
زاغ چون مردار باشد همنفس
یار او مردار خواهد بود و پس
(۶۹) آن و دین با جماعت مذکوره از و ن کرامتی است از خدای
و بسنده است خدای دانا بمقصد و مقاصد و نیات (۷۰) ای کسانی که
ایمان آورده اید، فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای
حرب پس بیرون روید بقتل دشمنان گروه گروه در جهات مختلفه
یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده یا بکدیگر در جهت واحد (۷۱)
و بدرستی که از شما کسی هست که در نیک می نماید در بیرون رفتن
بزو و تاخیر میکند در جهاد و مراد این این است و اصحاب او که
در روز احد تخلف ورزیدند ، پس اگر برسد شما را ای مؤمنان
و ائمه چون قتل و هزیمت گوید آن بطلی منافق بدرستی که خدای انعام
کرد بر من چه من نبوده ام با مسلمانان حاضر در معركة قتال (۷۲)
و اگر برسد شما نیکوئی زیاده از خدای چون فتح و غنیمت ،
البته گوید آن متخلف از عربیت چنانچه گوئی نبود میان شما و میان
وی دوستی یعنی خود را دور اندازد و سخن بر وجهی گوید که
گویا هرگز شما را ندیده و صحبت شما نرسیده و سخن او اینکه :
کاشکی من بودم در این غزو با مسلمانان تا فیروزی یافتنی
فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب وافر گرفته می (۷۳) پس باید که
قتل کند در راه خدای با دشمنان دین ، آنرا که در بازار ممانه
فروختند زندگانی دنیا را که روی در نما آورد برای جاودانی و
نعم غیر فانی ، و هر که کارزار کند در راه دین ، پس کشته گردد
و درجه شهادت یابد یا غالب آید و بر دشمن مظفر گردد ، پس

(۱) گل اگر شیفته گل نشود
هم نشینش حشک و خار آید
گل نباید که بگل پیوندد
تا گل تازه تری بار آید
صحبت نیک گزین تا برود
کز بدان محنت بسیار آید
[جلالی]

زود باشد که بدیم او را یعنی در آخرت مژدی بزرگ که در صفت نیاید
(۷۴) و چینیست شمارا ای اهل اسلام که بجهدی کامل و جهدی تمام
جهاد نمیکنید و نگار دار اشتغال نمی نمائید در راه فرمانبرداری خدای
یعنی برای خدا و برای بیچارگان گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی
بوده اند در مکه که مسلمان شدند و کمان ایشان ایشان را از هجرت
به مدینه منع میکردند ، از مردان چون سلمة بن هشام و ولید بن
ولید و عباس ابی ریه و ابو جندب بن سهیل و امثال ایشان و از
زنان چون ام شریک و غیرها و از کودکان چون ابن عباس
رضی الله عنه و او میفرماید که من و مادر من از مستضعفان بودیم
از نساء و ولدان ، و این مستضعفان آنکسانند که زمان تضرع میگویند
یعنی دعا میکنند ای پروردگار ما بیرون آر ما را از این دبه یعنی مکه
دیهی که ستمکارند اهل آن و سبب شرك و ظلمی که نهایت بزرگ است
ان الشرك لظلم عظیم ، و ساز برای ما از نزدیک خویش کسی
دوستی که متولی کارها باشد و دیگر ساز از برای ما از خود باری و
مددکاری که شر اعدای را از ما دفع کند .

حق سبحانه دعای ایشانرا مستجاب گردانید و بعضی را خروج
ارمکه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی جهت ایشان
چون حضرت پیغمبر صلی علیه و سلم بدیشان فرستاد تا در روز
فتح مکه همه را دلو آوی نمود و مهمات ایشانرا سر انجم فرمود و
نصیری و حمی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید را که
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم حکومت مکه بوی داد و از یار
شعبا و مددکار بیچارگان بود (۷۵) آنکسانیکه کز ویده اند بخدا و
رسول مفاظه مینمایند در راه خدای و آنکسانیکه کار شده اند (۱) از
وثنی و یهود و نصاری کارزار میکنند در راه شیطان که طاعی و باغی
است یعنی فرمان او ، پس بکشید ای دوستان حق دوستان و فرمان

(۱) در نسخه خطی ج چنین ضبط است :

و آنرا که ناگروند کاند کارزار میکنند در راه شیطان که طاعی
و باغی است ،

برداران شیطان را و از مکاید و مصاید او مترسید ، بدوستیکه حیل
و وسوسه شیطان هست سست و بی قوه زیرا که فریبی است مجرد
از حجت و برهان (۷۶) آیا نظر نکردی بسوی آنانکه در مکه
میله میکردند چون « عبدالرحمن بن عوف » و « سعد بن ابی وقاص »
و « مقداد بن اسود » رضی الله عنهم و اشل ایشان که ما را دستوری
ده که ما اهل شرك حرب کنیم که آزار و اذیای ایشان از حد گذشت
و محکم الهی گفته شد مرا بشمار که ارکار زار کفار باز دارید دستهارا
تا وقتی که فرمان الهی در رسد و پای دارید نماز را و بدهید زکوة را
پس آن هنگام که بمدیبه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت
بر ایشان کارزار کردن با کافران آن وقت گروهی از ایشان میترسند
از جنگ مشرکان چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید بلکه ترس
از آن سخت تر و این ترسیدن حمل بضعف بشریت باید کرد نه بر
کرامت امر خدای یعنی بالطبع از قوت و قوت ترسیدند و گفتند ای
آفریدگار ما برای چه چیز واجب گردانیدی بر ما مقاتله کفار را چرا
ما را باز گذاشتی این و فارغ تا اجل که نزدیک است بهم ، کس و اگر
این سؤال از منافقان صادر شده چندای عجب نیست و اگر از مؤمنان
و قوه یافته از روی خوف و بد دلی سخنی گفته باشند و باز توبه
کرده قوی آنستکه قومی از مؤمنان بعد از نزول آیه قتل منافق
شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بود و اصح
آنستکه سؤال را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بروجه انکار
نکو ای محمد مر این ترسندگانرا که دل در دنیا بسته اند
که آنچه بدان تمتع میگیرند از دنیا اندک است در جنب آخرت و
سرای آخرت بهتر است از دنیا و فاصلتر مرکسی را که پرهیزد از
شرك با از همه مکررات و سنم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان
یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند کرد بمقدار رشته که بردانه حرمانست
پس موعده استیفاء ثواب مستظهر باشید و از مرك که بضرورت وقوع
خواهد پذیرفت میندیشید که هیچ کردنی را از این کمند دهائی میر
نیست و در هیچ پناهی از حدوث این و اله خلاص متصور نه (۷۷)

هر کجا باشید در حصار های محکم یا در کوشکهای [۱] آراسته
یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی مهر حال و مهر جای آدمی را
از مرك چاره نیست

بیت

گر کالج تو بر کنی اعظم سازند و رکار تو چون سله در هم سازند
هم عاقبت این حجره فانی تو را ترکان اجل سرای ماتم سازند
حکیم الهی دارد رحمة الله علیه :
چه کنی حائث گل آبادان از نبی اینما تکنونوا خوان (۲)
چون در آبد اجل چه بنده چه شاه وقت چون در رسد چه بام و چه چاه
و اگر برسد منافقرا نعمت بسیار و ارزانی یا طغر بر دشمن
چنانچه در حرب « بدر » بود میگویند این نیکویی از نزدیک خداست
و اگر برسد بدیشان دست تنگ و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه
احد روی نمود میگویند این سختی از نزدیک تو است که محمدی و
بسیب تدبیرات تو که صایب نبوده

و در انوار فرموده که چون حضرت از مکه به مدینه هجرت
فرمود پیروها در آن سال بر منوال سنه سابقه نبود و نرخها روی بگرانی
نهاد منافقان و جهودان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم صلی الله علیه
و سلم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشانرا میگوید : بگوی که
همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت از نزدیک خداوند
است و بارادت او پس چیست و چه حال است مر این گروه منافق و جهود
را که نزدیک نیستند که فهم کنند سخنی را که مشتمل است بر موعظه
ایشان با آنکه نیستند که سخنی در یابند چون مهائم که میشوند و فهم نمیکند

[۱] کوشک بمعنای کالج است [۲] در نسخه خطی دیبستان مروی
مصرع دوم ، فلفظ چنین نگاشته شده است .

دل من اینما تکنونوا خوان

و نیز نسخه خطی « ج » این مصرع را چنین ضبط نموده است

د نبی اینما تولوا خوان

نبی بضم اون بمعنای فرمان است

ساعده « و » بحیراء راهب « و » زید بن عمرو « و » سیف بن ذی یزن « و » امثال ایشان [۸۳] پس تو کارزار کن در راه طاعت و رضای خدا نزول آیه در « بدر موعده » بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عزیمت بدر کرد و « نعیم بن مسعود » مردمان را از لشکر « اوسفیان » میترساید و بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند و حضرت میفرمود که اگر همه تنها باشیم بیرون این آیه فرود آمد که اگر دیگران تخلف و ورزند از کارزار کنار تو مرو و مقاتله کن تکلیف کرده نشده تو در جهاد مگر در غی خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو و ترغیب کن مؤمنان را در قتل مشرکان که بر تو تحریش است نه تکلیف ، شاید که خدا باز دارد از مسلمانان شدت کارزار آنها که کار شدند یعنی قربانی بآنکه ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در بدر صریح واقع شد که اوسفیان ترسید و موضع بدر نیامد [چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد] و خدای سخت تر است در هیبت و صولت از فرارش و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان (۸۴) هر که درخواست کند درخواستی نیکو ، حتی بر آن ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری مندرج گردد که باشد بر آن شفیع را بهره از ثواب آن ، و هر که درخواستی بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و چیزی باز دارد ، باشد مر او را نصیبی از وبال آن ، و هست خدای بر همه چیزها توانا و صاحب قدرت یانکه بهان همه چیز یا گواه بر همه کس (۸۵) و چون تحیت داده شوید سلام ، پس شما نیز تحیت کنید خود را تحیت گوئید به نیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گوئید و علیکم السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او بر کانه زیاده کنید ، یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیکم بگوئید و علیکم السلام (این قدر فرض است و آنچه اول گفته شد سنت و فضل و شرایط سلام و جواب و آداب آن در « جواهر التفسیر » از روی تفصیل مذکور است و بعضی بر آنند که اگر مسلم مسلم باشد جواب با حسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود بر او رد باید کرد بلفظ

و علیکم ، بدرستی که خدای هست بر همه چیزی حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد (۸۶) حداثت که می شبهه (۱) هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او ، بخدای سو گند که جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز قیامت که برانگیزد هیچ شک نیست در آن روز یا در جمع ، و کجاست صادق تر از خدای یعنی نیست از او راستگوی تر از جهت قول آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در انصاری طریق پشیمان شده باز گشتند و به پیامبر از اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد ، جمعی بایمان ایشان قتل بودند بعضی اتفاق ایشان حکم میفرمودند آیه آمد که :

(۸۷) پس چیست مر شما را در شان منافقان که متفرق شده اند بدو فرقه و جمعی بر آنند که بعضی مهاجران ناخوشی هوای مدینه را نهاده ساخته از حضرت رسالت صلوٰة الله و سلامه اجازت اقامت بیادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشركان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیه نازل شد که شما چرا دو گروه شدید و بر کمر ایشان اتفاق نمیکنید و حل آنکه خدای رد کرد ایشانرا بحکم کفر از قتل و سبی [۱] یا آنچه عمل کردند و روی از مؤمنان برافراشته رجوع بکافران نمودند آیا میخواهید که راه نمائید آنها که گمراه ساخته است خدای و هر کرا گمراه گرداند خدای پس نیایی تو مرا و را راهی بحق (۸۸) دوست میدارند این بر کشتگان از دین آنکه کافر شوید شما همچنانکه ایشان شده اند نه باشید برابر یکدیگر در ضلالت ، پس مرا بگیرید از ایمان دوست تا وقتی که ایمان آرند و محقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند در راه و رضای خدای هجرتی حلی از غرض و ریا ، پس اگر اعراض کند از ایمان و هجرت پس بگیرد ایشانرا و اسیر کنید و بکشیدشان هر جا که یابید در محل و حرم و بگیرید از ایشان دوستداری و نه یاری و مدد کاری بلکه ایشانرا بگیرد و بقتل آرید (۸۹) مگر آنها را که پیوند کنند و پناه برند مگر و می که واقع

[۱] نسخه در روی بجای شبهه « شبهه » نوشته است [۲] سبی - اسیر کردن

شده میان شما و ایشان پیمان و آن ایله خزاعه بودند با منی بگو
یا اسلام که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان مقرر فرموده بود که هر که
بجوار ایشان درآید در جوار آنحضرت باشد یا به پیوندند بقومی که
آمدند شما و حل آنکه تلك بود سپنهای ایشان و کراهت داشتندی
آرا که با شما جنگ کند یا کار زار کنند یا قوم خود از کفار و ایشان
بنی مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه پیغمبر مقرر نمیکند و فرارش
بیز مرهمان گونه عهد کردند ، و اگر خواستی حدای هر آینه ماسط
ساحتی ایشانرا بر شما بماند ترس شما اردل ایشان بیرون مردی پس
هر آینه با شما قتل گردندی ، پس اگر از شما کناره کنند این مردان
و حلما و معاهدان شما و کار زار نکنند با شما و الفاکتند بجانب شما افتاد
و استسلام را یعنی از شما امن طلبند ، پس ساخت و نداد حدای
مر شما را برایشان راهی در قتل انفس و نهب اموال ایشان (حکم این
آیه باینه دذا اتلح الاشهر الحرم منسوخ است) زود باشد که بپایند
قومی دیگر را یعنی بنی غطفان یا بنی احد که مدینه آمده اظهار
اسلام کنند ، میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند
کار شوند و اراده شدن آنکه ایمن باشند از قوم خود هرگاه که
بخواهند ایشانرا بسوی کفر بقتال باهل اسلام باز گردند بدان فتنه پس
اگر از قبل شما کناره بگیرند و الفاکتند بسوی شما صلح و
طلب امانرا و نیز بدارد دستهای خود را از قتل شما ، پس بگیرند
ایشانرا و بکشیدند هر چه که برایشان دست یابید ، و آن گروه داده
ما شما را برایشان حاجتی روشن در تعرض قتل و سبی ایشان و آن
حجت وضوح کفر و وقوع عذر و مکر ایشان است (۹۱) و نبرد و
روا نباشد مر مؤمن را آنکه بکشد مؤمنی را بفر حق مکر کشتنی
مخطا ، و هر که مؤمنی را مخطا بکشد پس بر او است آزاد کردن نده
گرویده و مراوست دینی تمام ادا کرده شده بورثه مقتول که قسمت
کنند میان یکدیگر چون سایر موارد مگر آنکه ورثه تصدق کند
مقتول و دیت را از او عفو نمایند

نزول این آیه در بیان عیاش بن ابی ریمه است که قبل از
هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میداشت ، شبی بگریخت و
روی پندیده نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابو جهل
و برادر لاری حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر
مشاهده نموده از غلب عیاش رفتند و از نزد يك مدینه او را بلسون و اسباب
باز گردانیدند و در محله دست و پایش بر بسته در آفتاب میبنداختند تا
از مسلمانی باز گردد حارث بن زید روزی مراو بگذشت و گفت ای
عیاش از بسیاری آزار و ایذاء که بتو رسید محنت چرا کشی مفارقت
دین اسلام را اختیار کن و آسوده شو اللهم عیاش کلامه که از وی
میطلبیدند گفت و دیگر یار حارث او را سرزنش کرد که از آن دین
که بر گشتی اگر حق بود پس ترك دین حق کردی و اگر باطل
بودی پس تو بر باطل بودی عیاش از او در غضب شد و سوگند خورد
که اگر روزی بر تو دست یابم بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش
هجرت نموده تجدید اسلام کرد و حارث نیز مدینه آمد مسلمان شد
عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را
در محله قبا تنها باز یافت و بدین آن سوگند و پرا بقتل رسانید صحابه
عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را با حق کشتی در قیامت چه جواب
خواهی داد عیاش بر آن صورت پشیمان شده بخدمت پیغمبر آمد
و تمام قصه تعرض رسانید و گفت که من از اسلام او خبر نداشتم و
مخطا امری واقع شد منتظر جزا ام این آیه فرود آمد و حکم قتل
خطا مبین شد پس اگر باشد مقتول از گروهی که دشمن شما اند یعنی
کافران و او مؤمن باشد پس بر قتل اوست آزاد کردن بنده مؤمن و
اداء دیت باهل او نباید زیرا که میان کافر و مؤمن وراثت نیست
و اگر آنکه کشته شده از قومی باشد که میان شما و ایشان عهد و پیمان
است یا اهل ذمه بود حکم در دیت و کفرت حکم مسلمانان است ،
پس بر قتل است دینی ادا کرده شده باهل او و آزاد کردن بنده مؤمن
پس هر که بیاید بنده و قدرت نداده باشد بخریدن آن پس بر او
است روزه دومه از پی یکدیگر و این حکم کرد خدای تعالی و دهد شما
را توبه دادنی و این توبه دادن از خداست و بتوفیق او ، و هست خدای

دانا بحال قاتل و مقتول ، حکم کننده در باب دیت و کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت ، بحضور رسالت آمده صورت حال بموقع عرض رسانید و آن حضرت ظهیر قهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدادید که کشته شده هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیت او بر موجب شریعت ادا کنید ؛ بنی النجار چون از پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و مقیس با ظهیر قهری (۱) روی بمدینه نهادند چون بنزدیک شهر رسیدند و سوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که ظهیر قهری را بیکدمه مکشت و با خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشم و مرا دیت سود آمد پس مرتد شد و روی بیکه نهاد (گویند در روز فتح مکه کشته شد) و این آیه نازل شد که :

(۹۲) و هر که بکشد مؤمنی را بعد و قصد و حلال داند کشتن او را ، پس پدش او دوزخ است در حالتی که جاوید باشد ، و حشم گرفت خدای مرا و ببرد او را و دور ساخت از رحمت خویش و آماده ساخت برای او عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سربۀ بر سر نومی فرستاد و فقط مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد همین که سربۀ تکبیر گویان رسیدند و فقط « مرداس » آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و ببرد مؤمنان سلام کرد و زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از گوی زیر آمد ؛ اسامه بن زید فی الحال بر او تاخت و بضرب شمشیر سرش را بپنداخت و هر چه داشت غارت کرده گوسفندان او را برد.

این خبر که بحضور رسید بخیات منالم شده گفت ای اسامه کسی را کشتی که از بیگانگی و شرک تبرا نموده و بیگانگی حق معترف بوده ؛ اسامه بدان عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب ؛ حضرت فرمود [۲] « فکف فکلت لاله الا لله » و روایتی

[۱] در نسخه چاپی ظهیر به « ز » نوشته شده است [۲] در نسخه چاپی بخط چنین ضبط است : حضرت سه بوبت فرمود فکف بلاله الا لله

آنستکه « اسامه » گفت یا رسول الله کلامه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود ؛ حضرت فرمود که هل شقت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی نادانی راست میگوید یا دروغ و این آیت نازل شد که :

(۹۳) ای گروه گرویدگان چون بفر کنید در راه خدای یعنی بجهاد روید ، پس نیک برسید و باهستگی تفحص کنید هر کسی را که الفاکند شما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید تو مؤمن نیستی مگر بجهت ایمنی از ما این کلامه گفتی [۱] ، میطلبند این مجاهدان مال فانی دنیا را (مراد غنیمت و غنم مرداس است) و اگر شما طالب غنیمتید ، پس نزدیک خدای غنیمتهای بسیار است که بدست شما خواهد داد تا می نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال ، همچنین بودید شما پیش از این که باسلام در آمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلامه شهادت مینمودید ، پس منت نهاد خدای بر شما با آنکه امتقانت داد شمارا در دین ، پس نیک روشن و بین سازید مبهم را و در قتل مردم تمجیل نکنید از روی گمان چه وبال زنده گذاشتن هزار کافر نزد خدا کمتر است از کشتن یک مسلمان ، بدرستی که خدا هست بدانچه شما میکنید دانا (۹۴) برابر نیستند نشتکان در خانهای خود از مؤمنان که نباشند خداوندان بیماری و عجز و جهاد کنندگان در راه خدای سالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند و در نفسهای خود که در معرض قتل می آرند و چگونه برابر توانند بود کسی که در مدینه براحه تن بر روی کند با آنکه در مکه مجاهدان جان بازی نمایند

زید بن ثابت رضی الله عنه میفرماید که این آیه فرود آمد که و در او غیر اولی الضرر نبود ، ام مکتوم گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نا بینا ام ، محروم از دولت مقاتله با اعداء ؛ همان زمان آثار وحی بدان حضرت ظاهر شد و بعد از کشف حال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر ، و تفصیل داد خدای جهاد کنندگان را

[۱] یعنی نا برسیده و نا ناز رسی کرده کسی را که سلام بشما کرده است مکشید و مگوئید که تو مؤمن نیستی

مالها و نفهای خود بشیفتهگان مقرر و پایه آن خدمت است و طهرونام نیکو و همه را از وعدان مقرر که میل جهاد دارند و نمیتواند و مجاهدان خود مباشرت و وعده کرده است خدای پاداش نکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و ثبوت مراتب برزیادت عمل خواهد بود و تفضل کرد خدای مجاهدان را بر نشستن بی عذر مزدی ترک که آن :

(۹۵) پایه های بلند است از حد و گفته اند هفتاد درجه است هر درجه مقدار دویست اسب نیز دو و در هشتاد سال و آموزش و بخشایش و هست خدای آمرزنده گناهان ایشان مهربانی بر ایشان دارد پادای اجرایشان

در اخبار آمده که جماعتی از مسلمان چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و اهل ایشان با وجود قدرت از مکه مدینه هجرت نکردند ، چون رؤسای قریش بجانب مدینه آمدند ایشان همراه کافران بحرب مؤمنان حاضر گشتند و مشعشیر مسلمانان کشته شدند بحق سبحانه در شان ایشان فرستاد که :

(۹۶) بدوستی آنکه جان میفکند از ایشان ملائکه که اعوان است الموت اند در حالتی که ایشان ستمگران بودند بر نفس خود ترک هجرت و در آن وقت فرض بوده و باسوافقت با کفر و آن متنوع بوده ، گفتند ملائکه از روی سرزنی ایشانرا ، درجه چیز بودید از کار دین و با کدام طبقه بودید از مشرکان و موحدان ، گفتند بودیم ما ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار غالب بودند ، گفتند فرستگان نکذیب ایشانرا که آیا نمود زمین خدای کرده و بسیار که شما هجرت کنید در طرفی دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه کردند پس آن گروه از کان هجرت جدی ایشان دوزخ است و بدان گشتی است ایشانرا دوزخ و این عقوبت همه ترکان هجرت را مقرر است . کسی که محبت واقع ضعیف و عاجزید [۱] از مردان و زنان

[۱] الا لضعفهم — ساری منقطع است میگوید که در حدیث

عاجز و ناتوان بوده اند

و کودکان که توانایی بیچاره سازی ندارند و نمیتوانستند راه مدینه ، طریق بیرون آمدن را (۱۸) پس آن گروه بیچارگان شاید خدای آنکه عفو کند از ایشان [لفظه او ایما میکند] بلکه ترک هجرت امری خطیر بوده حتی مضطر ایمن نتواند بود [و هست خدای عفو کننده از مدبوران ، آمرزنده گناهان ایشان [۹۹] و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای ، باید در زمین واضح بسیار یعنی آرام گاهها و فراخی در روزی یا کنادگی در اظهار دین و اعلای کلمه توحید عسروین دینار از عکرمه روایت میکنند که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیه نازل گشت و نوشته آن مستضعفان مکه رسید جمیع بن ضمره پسرانرا گفت که هر چند من پیر و بیمارم اما از جملة مستضعفان نیستم بیچاره رفتن میتوانم و راه مدینه را میدانم میترسم که تا کاه بدست اجل درمانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خالی باشد ، مرا در همین سریر بکمر حفته ام بیرون برید ، پسران اشارت پدر را منقاد شده استعداد راه مهیا کردند و منزل تنیم [۱] نزول نموده اثر موت بر جمیع طاهر شد دست راست خود بردست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم ترا بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بیعت و درگذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد او شایسته بودی حق تعالی آیه فرستاد :

هر که بیرون آید از حبه خود در حالتیکه هجرت کند باشد بخدا و رسول او یعنی برای ایشان ، پس دریابد او را مری در اثنای طریق و هجرتگاه نرسد ، پس بدوستیکه ثابت باشد مزد او نزدیک خدای ، و هست خدای آمرزنده گناه ناخیری که در هجرت کرده ، مهربان در وعده ثبوت او بحسن نیست او (۱۰۰) و چون سفر کنید در زمین ، پس نیست بر شما گناهی در آنکه کوتاه سازید از نیاز یعنی رباعی را دو رکعت بخوانید ، اگر ترسید آنکه شما را بکشند

[۱] تنیم نام محلی نزدیک مکه

کافران (این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت که در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالا بی ترس تصور باید کرد) بدوستیکه کافران هستند مرشما را دشمنی آشکارا (۱۰۱) و چون باشی تو در میان موقت خوف از اعدای ، پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز ، پس باید که بایستند گروهی از ایشان باتو نماز گذارند و گروهی دیگر بر روی دشمن بایستند و باید که فراگیرند آنرا که نماز میکزارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط ، پس چون سجده کنند نماز گزارند کان پس باید که باشند آنها که نماز نمیکزارند از پس شما در برابر دشمن ، و چون اینکروه يك رکعت بگزارند بصف لشکر باز روند و بیایند آن طایفه دیگر که نماز نگزارده باشند و پاس میداشتمند ، پس بگذارند باتو یک رکعت دیگر و باید که بردارند ایشان نیز با خود آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره و سلاحها که بدان چك میکنند چون شمشیر و حره و تیر و کمان ، دوست میدارند آنرا که کافر شده اند آنرا که شغل شوید از سازهای حرب خود و از متاعهای خویش چون البسه و سایر اسباب رحوت ، پس حمله آورند بر شما يك حمله و هر چه یابند بمرند

نقل است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بهر وقت رفته بود همین که به شرفان رسید مشرکان عرب را دید صف راست کرده و جدال و قتال را مهیا شده حضرت نیز فرمود تا لشکر اسلام در مقابل صف برکشیدند وقت نماز پیشین درآمد و سوار لشکر که از میان قبله و سپاه مؤمنان حایل بودند حضرت رسالت با صحابه مقامات نماز اشتغال نمودند و کفار مایه سجود و رکوع ایشان مشاهده نمودند بعد از فراغت اهل اسلام از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا برایشان هجوم نکرديم و بترك نماز شوكت دمار از ایشان بر نياوردیم یکی از زمره کفره آواز داد که این قوم را بعد از این نماز دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت میباشد بنقدیم بمرستند فرصت نگاهداشته در آن وقت نگاه مر سرایشان را نیم و بکام دل از این

دشمنان داد انعام بتسليم هنوز وقت صلوة عصر دو نیمده جبرئیل فرود آمد و کیفیت نمرخوف مدین آیه بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تعلیم داد و فقه را در چگونگی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهی مقرر است

و هیچ گاه ای بیست مرشما اگر باشد شمارا رنجی از باران که گران کرداند اسلحه را با باشید بهماران و ناتوانان در حمل سلاح آنکه شهید سلاحهای خود را و هر حال فراگیرید آلات نگاهداشت خود را تا حتم بر شما هجوم نکند و گفته اند مرابط و مرحذر باشید ، بدوستیکه خدای آماده کرده است برای کافران عذاب خوار کننده

(۱۰۲) پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن ، پس یاد کنید خدای را در حال ایام که شمشیر بپزید و در حال شستن که تیر میسازید و بر پهلوهایی خود آن زمان که زخم خورده اید افتاده و گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه احوال و در زاد الممیر آورده که ذکر معنی خوف است یعنی ترسید از خدای قیامآ در وقت تصرف در امور و قعودآ و در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبکم و در زمان توجه بمنم و مرده الا تخافوا نتیجه چنین خوف تواند بود

است

هر کرا در خوف کم شد هوش او نشود الا تخافوا گوش او حاشان را لا تخافوا گشته درس هر که خوفش بیست جو گوئی مترس پس چون ببار بیدید و از خوف ایمن شدید ، پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط آن ، بدوستیکه نماز هست بر مؤمنان فرض موقت یعنی محدود باوقات که احراج آن از اوقات آن روا نیست (۱۰۳) و سستی مکنند و ضعف مورزید در طلب کافران و کارزار با ایشان

این آیه در غروة « حمراء الاسد » نازل شد که حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از چك احد میخواست که از عقب انوس رود و صحابه از جراحات مقام بودند حق سبحانه میفرماید که :

اگر هستند شما ای مؤمنان که درد مند شدید از جراحتنا پس بدورستی که کافران نیز دردمند و زخم خورده همچنانچه شما هستید و شما با وجود اتم امید بدارید از خدای آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا و هست خدای دانا بضمایر شما محکم کار در هر دو می

آورده اند که « طعمه من ایریق » از « بنی ظفر » شدی نقب در خانه « قدقین امان » زد و زرمی که در ابدان آرد پنهان کرده بودند بدزدید ، قضا را انبان شکافی داشت همه راه آرد میربخت تا بخانه طعمه و طعمه آنرا بخانه یهودی که « زید بن لمین » میگفتند برد و بطریق و دیمت بدو سپرد بامداد « قدده » بر اثر دلیق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب دروغ [۱] طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکردم و خبر ندارم ، « فناده » بر همان سمت که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد و جهود را بخیانت گرفت « زید » گفت دوش طعمه زرمی در انبان بودیم بمن داده و جمعی بر آن گواهی دادند ، فناده صورت حال بمحکمه علیه نبوی رایج کرد و « بنو ظفر » که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او نخواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود بك دادن بیرون آید آغاز جدال کردند با جهود و رای حضرت نیز بر آن بود که خیانت در جهود ثابت گردد و مسلمانان از آن خیانت مبرا باشند همینکه حضرت قصد عتاب یهودی کرد و خواست که بقطع بد او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید که :

(۱۰۴) بدورستیکه ما فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را راستی و حکم درست تا حکم کنی میان مردمان بآنچه خدای ترا شناسا گردانیده و وحی فرستاده و میش برای خیانت کنندگان دشمن آنکس که بیگناه است و در مقام دفع خیانت مباش از حائن ، (۱۰۵) و آموزش خواه از خدای آن امری که مذهب یهودی کردی ، بدورستیکه خدای هست آموزنده کسی را که آموزش طلبد و مهربان بر او (۱۰۶) و خصومت مکن از قبل آنانکه خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه ،

که با عیبت او در ساخته اند ، بدورستیکه خدای دوست ندارد هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بر آن ، گناه کاری مستغرق در گناه خود (۱۰۷) شرم بدارند از مردمان و پنهان میکنند خیانت را و شرم نمیدارند از خدای و حل آنکه خدای با ایشان است و اسرار ضمایر ایشان از او پنهان نیست پس او سزاوارتر است که از او شرم دارند و نمیدارند آن هنگام که شب ترویر و تدبیر میکنند آنچه را که نمی پسندد خدای از گنه دروغ بنی ظفر با یکدیگر در دلب مشاورت میکردند بر آنکه طعمه سوگند بدروغ بخورد چه بیدمیر سوگند او را که مسلمان است باور خواهد کرد و قول یهودی که کفر است الذن نخواهد فرمود ، و هست خدای بدانیچه ایشان میکنند از تدبیر ، احاطه کرده بهام و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست .

(۱۰۸) شما باید ای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت دفع می کنید از خائنان خیانت را بجدال و خصومت در وقت زندگانی دنیا ، پس کیست آنکه خصومت کند با خدای و دفع خیانت کند از ایشان روز قیامت ، آیا کیست آنکه باشد در ایشان نگاهیان که نگذارد که این ابراءذاب کنند با حمایت کننده که عذاب از ایشان بردارد (۱۰۹) و هر که میکند بدی که از آن ضرر دیگری رسد یا ستم کند بر نفس خود ، پس طلب آموزش کند از خدای بتوبه و استغفار .

(۱۱۰) و هر که میکند گناهی و خواهد که بیکدگی را بدان تهمت کند ، پس جز این نیست که میکند آن عمل را بر نفس خود چه ضرر آن از او بدیگری نمیدی نمیکند (۱) و هست خدای دانای سارق دروغ ، حکم کننده در مجزات او بقطع بد ، (۱۱۱) و هر که مکدر گناه صغیره یا آنچه بخلف و الع شود یا گناه کبیره با آنچه عمداً از وی صادر گردد پس تهمت نهد بان گناه بیگناهی را بچنانچه طعمه نسبت زید یهودی کرد ، پس بدورستیکه برداشت دروغی را که از آن متعجب و سهوت میشوند ای گناهان ، و دیگر حامل شد گناه بظاهر را (۲)

(۱) آنکه بدی میرسد از وی بخلاف قوم ندارد که زبان میکند (سندی)

(۲) بلك در باب و بد مکن زنهان که بد و بلك باز خواهی دید

(۱۱۲) واگر نه فضل خدای بودی بر تو که وحی فرستاده ترا از حقیقت مهم آن اعلام داد و ببخشایش او که ترا از قصه عذاب زهد و تصدیق طعمه منصرف ساخت هر آینه قصه کرده بودند گروهی از بنی قنظر مانکه ترا نگردانند از حکم راست و در خط و ضلالت نمی اندازند مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بدیشان است و ترا زیان نمیتوانند رسانند هیچ چیز، چه تو در بنام حضرت خدائی، و فرستاده است خدای بر تو قرآن را و بیان احکام آنرا و در آموزانیده است ترا آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکتوبات ضمائر جمهور؛ گفته اند آن علم است بر نبوت حق و جلال او و شناختن عبودیت نفس و قدر حال او.

در بحر الحقایق میفرماید که آن علم ماکان و یکون است که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در دهن من ریختند **فعلمت ما کان و ما یسکون (۱)**، و هست فضل خدای بر تو به نبوت بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا هست نیست (۱۱۳) نیست نیکوئی در سیاری از رازگفتن ایشان یعنی قوم طعمه که شب مشاورت ها کردند در خلاص طعمه و گفته اند فجوی اسم متاجیانست یعنی هیچ نیکوئی در آن رازگویان نیست مگر آنکس که همراه صدقه دادن یا امر کنند به معروف و آن چیز است که شرع مستحسن باشد و گفته اند معروف اینجا قرض دادنست یا دستگیری به بچارگان، اصلاح میان مردمان و دفع کدورت از دلهای ایشان، و هر که نکند اینها که مذکور شد برای طلب خشنودی خدای، پس زود باشد که بدهیم او را مزدی بزرگ (۱۱۴) و هر که مخالفت کند با رسول از پس آنکه ظاهر شد مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلائل واضحات و پیروی کند غیر آراء که مؤمنان بر آنند از اعتقاد و عمل.

این آیه هم در شان طعمه است که از خوف طمع بد بگریخت

(۱) پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود

بجانب مکه و مرتد شد و آنجا نیز نقب در خانه کسی میزد و دیوار فرو برد آمد (۱) و در زیر آن مانند روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که از مدینه گریخته و بنام مدینه آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه سوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساختند یاره از متاع ایشان بدزدید و بگریخت و آخر الامر بگرفتند و سگسارش کردند و قوی آنست که از حلقه در دریا نشسته بود کبینه دیناری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عذاب آخرت را بنگارید؛ و اگر او را در آن سرای آنچه دوست میدارد در آن سرای که آن کفر و رقت است یعنی او را در دایره کفر و مرتدان داخل کنیم، و در آریم او را بدوزخ، و بد جای بازگشتن است دوزخ.

(۱۱۵) بدو شبکه نیامرزد خدای آنرا که شرك آورد بخدای، و نیامرزد آنچه جز از شرك است هر کرا خواهد.

نزول این آیت در شان پیری بوده است از اعراب که بجانب نبوة ماب آمده بود و به مرض رسانیده که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدای را شناخته ام بدو شرك نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرأت و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرقة لعینی خدا بر او بگشاید خود عاجز آرد و حالا آمده ام بشماران از گناه و توبه کننده بر درگاه حل من چگونه می بینی، خدای مژده داد که همه گناهان را غیر از شرك امید آموزش هست (۲) و هر که شرك آورد بخدای پس هر آینه گمراه شد از حق همراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حل

(۱) بعضی نوشته اند که طعمه نقب در خانه کسی میزد و دیوار را فرو برد آمد و کشته شد.

(۲) هانمی از گوشه میخانه دوش گفت ببخشید گناه می نوش عفو الهی بکند کار خویش رحمت برساند سرش (حافظ)

مشرکان خبر میدهد که (۱۱۶) نمیبهرسند بدون خدای تملی مگر مادگنرا (تبان را ماده گویند بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات و منات و عزی و همچنین هر قبیله را بتی بود که آنرا انثی بنی فلان میگویند)

و در تفسیر ضمیر آورده که بتان را بر صورت زن میباحند و گفته اند مراد از این اثاث ملانکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدا اند و نمیبهرسند مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمانبرداری خدای یعنی ابلیس را چه او امر میکند مشرکان را بعبادت آنها (۱۱۷) برانده است خدای او را و دور کرده است از رحمت خود و گشت شیطان هر آنکه میگیریم از بندگان تو بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه پست النار خواهند بود و در حدیث آمده (۱۱۸) و ایشانرا همراه میکنم از طریق حق و در آرزو میافکنم ایشانرا و می آوریم در چشم ایشان امنی باطل را چون حلول حیات یا تأخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب و هر آینه میفرمایم ایشانرا پس میشکافند گوشهای چهار پایان و آنچه خدای حلال ساخته حرام میگردانند (اشارت است بآنچه اعراب حرام داشته اند از بحیره و سائیه و غیر آن چنانچه در سوره مائده می آید) و هر آینه میفرمایم ایشانرا پس تغییر میدهند آفریده خدای را بصورت صورت چون خصی کردن انسان و تیز ساختن دندان و لواطت و سحق و زخم و کبود زدن بر روی و لب و دست و پای یا مراد تغییر فطره الله است یعنی استعمال جوارح و اوی در امور باطله و هر که فرا گیرد شیطان را دوستی بدون خدای یعنی هر چه میفرماید آن میکند پس بدرستی که زبان کرد زبانانی روشن چه سرمایه عمر و فوت از دست بدهد و از سود بی بهره بود بازبان کند بفوات بهشت و حصول دوزخ (۱۱۹) و عده میدهد ایشانرا شیطان بآنچه و نکند و در آرزو میافکند ایشانرا بچیزی که نیابند و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است (۱۲۰) آنگاه که برستمده بتان و تابع شیطان اند و جای ایشان دوزخ است و نیابند از آن

دوزخ گریزگاهی که بدانجا نقل کنند (۱۲۱) و آنانکه گرویده اند و عملهای پسندیده کرده اند زود باشد که در آریم ایشانرا ببوستنهای که میروند از زیر درختان آن جویها در حالتی که این داخلان جاوید باشند در آن - (تأکید است (۱) یعنی همیشه می انقطاع) و وعده کرد خدای وعده کردنی و راست کرد سخن خود را راست کردنی؛ و کبست راستگوی تر از خدای در سخن خود

ابو صالح روایت میکند که گروهی از مسلمانان اهل کتب در مجلسی بایکدیگر مجتمع شدند بهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که بقمصر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته و در بهشت نرود مگر بهود و نصاری؛ مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیا است و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما به بهشت سراوار تریم؛ آیه آمد که:

(۱۲۲) آنچه خدا وعده کرده از ثواب بآنکه نشود بارز و می شما ای مسلمانان و نه بارز و های اهل کتاب که میگویند «ان یدخل الجنة الا من کان هوذا او نصاری» (۲) یعنی هیچ کاری بارز و بر نیاید بلکه ریاست باید کشید آنرا که ریاضی بهشت باید بیت

بارز و و هوس بر نیاید این معنی باب دیده و خون جگر تواند بود هر که بعمل آرد کاربرد را، جزا داده شود بان عاجلا و آجلا و این حکم عام است همه عاملانرا آورده اند که چون این آیه فرود آمد صحابه متألم گشتند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت «یا رسول الله صلی الله علیه و سلم کیف الفلاح بعد هذه الایه» بعد از نزول این آیه چگونه رستگاری باشد چه هیچ کس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد؟

(۱) «دخلین فیها انداء» - لفظ انداء تأکید است در ایت داخل شوندگان در بهشت جاوید مانند کائنات در آن (۲) هرگز داخل نمیشود در بهشت مگر کسی که باشد یهودی یا نصرانی.

حضرت رسالت بنام صلی الله علیه وسلم فرمود که نه بیمار شوی و نه اندوهناک میگردی و بلاها بتو میرسد؟ گفت ای یا رسول الله هو ذاك یعنی اینها جزای آن بد است

و در تفسیر فرموده که حضرت رسالت بعد از این سخن فرمود که یا ابا بکر تو و اصحاب تو و مؤمنان را جزای گناه در دنیا خواهد داد تا بخدای رسید و شما را هیچ گاهی نبود و دیگران را جزای ایشان جمع کنند و روز قیامت بدیشان رسانند و حسن بصری رحمه الله می گوید که عمل سوء شرك است بدلیل آنکه من يعمل سوء یجز به و نمی باید عمل سوء را برای نفس خود جز از خدای و دوستداری که مدد بدو رساند و نه یاری که از غذاش برهاند (۱۲۳) و هر که بجا آورد یعنی اعمال صالحه (چه هیچکس را قوت از کتاب آن نیست) از مرد وزن در حدیثیکه او مؤمن باشد چه عمل را می ایمان اعتبار نیست، پس آن گروه عمل کنندگان در آورده شوند در بهشت (حقیق) بمصطفی معاوم میخواند یعنی در آیند بهشت (۱) و ستم رسیده شوند در ثواب عمل خود بمقدار تقیری که مر پشت داده حرما میباشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود (۱۲۴) و کیست نیکوتر از جهت دین از آنکه خلص گرداند نفس خود را برای خدا یا بذل کرد روی خود را در سجود حق تعالی و وحل آنکه او در آینده است به نیکوئیها و ترک بدیها و پیروی کرد دین ابراهیم را در حدیثیکه ابراهیم با این عمل کننده مائل است از آورنده همه دین ها بدین اسلام و فراگرد حسن ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست بادوست

آورده اند که در عهد ابراهیم صاوات الله علیه و سلمی فیما فحل بدید آمد و چون همواره از موائد (۱) حلیلی نواید و در این سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم داشت برایشان ایشر کرد و انبار تهی شد چند قطار بمصر فرستاد نزدیک دو سالی که ممتد علیه بود تا قدری طعام از مصر شام فرستد چون بیغام حلیل

(۱) موائد جمع مائده غذاهای آسمانی باشد.

بدوست مصری رسید گفت که در ولایت مالیز اثر لحظ و کرامی و علا طاهر شده و اگر کسی الوانع ابراهیم علیه السلام این طعام برای خود طلبیدی هر نوع که بودی چاره میتوانستیم نمود اما شصده ایم سی و ده زندگن بدو التجا نموده اند و او بکرم غریزی (۱) و سماعت جهانی می خواهد که این طعام برایشان صرف کند الفصه گندم بملازمان ابراهیم علیه الصلوة والسلام نداد و بهاء نیز نیافتند ضرورت باز گشتند و ایشانرا شرم آمد که شتر خالی بشهر در آرند چه سی گداین و بی نوابان چشم بر راه داشتند که شتران حایل از مصر بطعام فراوان خواهند رسید و شتر بانان در حوالی شهر چوالها را بر از و یک نرم کرده بخانه آوردند و ذکر می که گذشت بشام عرض کردند ابراهیم از این حال تسکدل شده روی بمسجد نهاد و در آن حال ساره زوجه ابراهیم در جواب بود چون بیدار شد چوالها پر دید حرم و حوش دل شده سر یکی بگشاد آردی بیده بفایت سفید و پاکیزگی بیرون آمد پاره از آن خمیر کرده و بن بخته بعال و اطاف و درویشان داد چون ابراهیم از مسجد باز آمد و بوی من بشام او رسید پرسید که این ارکجاست گفت از نزدیک یار مصری توه ابراهیم علیه السلام گفت که این از مرد يك دوست مصری نیست از نزد دوست حقیقی من الله تعالی است خدا بدین جهت ویرا دوست گرفت بزرگن گفته اند شرط حات استسلام بنده است در عموم احوال حضرت ذی الجلال و این مقام ابراهیم بود لاجرم بخایل موسوم شد و شرط محبت فای حبیب است در بدی محبوب و بقای او بدو و این مقام محمدی است لاجرم بحیب مسمی شد و از اینجهاست که ذکر حالت بظاهر فرمود که و اتخذ الله ابراهیم خایلا و ذکر محبت اکامیت ادا نمود که فاتبعونی یحببکم الله و در این معنی گفته اند :

بیت

عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف

عجب آنست که محبوبان تو محبوب باشند

حایل سالک بود و حبیب مجذوب، سالک نشاء هستی و تفرقه است

(۱) طبعی.

و حرمه علامت نیستی و جمعیت انساوک حلیل بدین عبارت خبر دادند که انی ذاهب الی ربی سیئه الدین (۱) از جذبه حبیب بدین اشاره نموده کرد که اسری بعبده لایلا لاجرم آنجا که نظر گاه حلیل بود که نویدی ابراهیم ملکوت السموات والارض قدم گاه حبیب گردانید که دلی فتدلی

بیت

حلیل ازخل نشان سپاهش مسیح از چاوشان بارگاهش
(۱۲۵) و مر خدا بر است آنچه در آسمانها بود و آنچه در زمینها باشد پس هر کرا خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند و هست خدای همه چیزها احاطه کننده از روی علم و قدرت
(۱۲۶) و طلب تنوی میکنند از تو در باب میراث زنان یعنی دختران . اعتراف ام کچه چنانچه گذشت و اعتراض «عییسه بن حصین» که دختر و خواهر را نصف مال میدهی و ما نمیدهیم مگر کسی را کار زار کند و شصت بدست آورد ؛ بگو خدای تملی تنوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را در باب ایشان ، و دیگر تنوی میدهد یعنی بیان میکند آنچه خوانده میشود بر شما در قرآن در شان یتیمان که زنانه ، آنزنانیکه نمیدهند ایشانرا آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث و رغبت میکنید آنکه بخواهید ایشانرا اگر چمپاه باشند و مالهای ایشان میخورید و دیگر تنوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان از فرزندان حرد که ایشانرا میراث نمیدهند ، و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام نمایند برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بعد از وراثتی و آنچه میکنند از نیکوئی در باب یتیمان و کودکان و غیر ایشان ، بدوستیکه خدای هست بان دانا و بر آن چرا خواهد داد

(۱) عاقله ترا دن و کیشی حق بفر از عشق نوست

هر که عشق نیست او در مذهب ما مرتد است
دوستی مگر من که این کیتی مشق یار خویش
رو زو شب در گردش و حیران محبوب خود است
(جلالی)

و در اسباب نزول آورده که مردی زن خود نهانه چوی بود تا طلاق دهد وزن سبب تنق دل با فرزندان فراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هر کجا میخواهی رو که من ترا بجل کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج بود که میخواست او را طلاق دهد همین میگفت که مرا رها کن و من نوت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تملی آیه فرستاد که (۱۲۷) :

و اگر زنی بداند و دریابد از شوهر خود سر باز زدلی از صحبت یا روی گردانیدنی از محبت و مکالت او ، پس هیچ گداهی نیست مر ایشان در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر بمعنی آشتی کنند و آنکه زن مقداری از مهر ببخشد یا نوت خود زن دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاهدارد و او را از خود جدا نکند ، و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت

از باب سیر بر آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سوخته بنث ریه را رضی الله عنها طلاق داد و او بر سر راه آنحضرت بنشست و آنیکه سید عالم صلی الله علیه و سلم برسد سوخته بنان نضرع گفت رجعت نمای بمن ، بخدای سو گند که دوستی مرد در دل من هیچ نموده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمرة زنان تو محشور شوم و نوت خود را به عایشه رضی الله عنها می بخشم ؛ حضرت بوی رجعت فرمود و در روز نوت او در خانه عایشه رضی الله عنها میبود و این آیه در قضیه وی نازل شد و فرود آورده شده اند تقها از بخل بنسی مجبولند نفسا بر بخیالی و آن نیست که هر يك از زوجین در مسامحت و مهر و بخل میورزند ، و اگر نیکوئی ورزید در زندگانی و بهره زید از نشوز و اعتراض بدوستیکه خدای هست بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا (۱۲۸) و اگر نمیتوانید ای کسانیکه زیاده از يك زن داوید آنکه عدل ورزید و راستی نگاهدارید میان زنان برای آنکه عدل آنستکه البته میل واقع نشود و آن متعذر است و لهذا حضرت رسالت با آنکه در رسم میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرمود میگفت خدایا این قسمت در آن چیزی است که من مالك آنم از صحبت و نده ،

مرا مؤاخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من بیستم یعنی در دوستی
بعضی چنانچه عایشه را از همه ازواج دوست میداشت و اگر حریص
باشید بر ارتکاب عدل و زور نباشید بر آن پس میل مکسب تمام میل
بافکته مرشوبه است در قسم و نه یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع
مکسب که اگر چنین باشد پس میگذاړید آن دیگر را مانند کسیکه
محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطافه باشد و نه شوهر دار و اگر مصالح
آورد آنچه تباہ ساخته اید از امور زبان در زمان گذشته و پرمیزید از
مثل این اعمال در آینده پس بتحقیق هست خدای آمرزنده گناهان
ماضی و مهربان بر توبه طاعت در زمان مستقبل (۱۲۹) و اگر جدا
شوید هر يك از ایشان از صاحب او مطلق می نیاز گرداند خدای هر
یکرا از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هر یکرا
با بدلی بدید آورد و هست خدای مراح بخشایش بر بندگان خود محکم
کار در افعال و احکام (۱۳۰) و مر خدا بر است آنچه در آسمانهاست از
جواهر علوی و آنچه در زمینهاست از کواکب سلعی و هر آینه وصیت
کرده ایم و فرموده ایم آنرا که داده اند کتاب پیش از شما یعنی یهود و
نصاری و آنرا که پس از شما بوده اند و شما را نیز وصیت میکنم
یعنی میفرمایم باینکه پرهیزید از شرك سخدای و اگر کافر شوید پس
بدوستی که مر خدا بر است آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست
همه مخلوق و مملوک اویند پس بکفر و عصیت شما متضرر نمیکرد
چنانچه بعد از ایمان شما منتفع نمیشود و هست خدای بینای از همه
حق خود او را اگر فرمان برند و اگر نبرند مقنونه در ذات خود
اگر حمد گویند و اگر نکوبند (۱۳۱) و مر خدا بر است آنچه در آسمانها
باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن و آنچه در زمینها بود از ارکان و موالید
و جز آن و پسندیده است خدای کافی مهمات بندگان (۱۳۲) و اگر خواهد
ببرد خدای شما را و دنی کرداند ای مردمان و بیارد یعنی ایجاد کند
دیگر امر را که فرمان بردارتر باشند

چون این آیت نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
دست مبارک بر پشت سلمات زد و گفت آنها قوم این اند یعنی

پارسیان اند (۱) و هست خدای بر ایجاد و اعدام توانا (۱۳۳) هر که
باشد که بخواند عمل خود پاداش این برای همچو سعادته باشد که
او تکاب جهاد برای غنیمت کند پس نزدیک خداست پاداش دنیا و این
حمیس است و پاداش آخرت و آن شریف است پس چرا کسی طالب
خیمس ترین چیزی شود و از شریفترین چیزی بازماند و اگر با شرف
مانی گردد احسن تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی السبیل برای خدای
جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا در جنب
آن چیزی بهرست محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی رسد پس توجیه باصل
بید کرد که فرع خود در پی آن است و هست خدای شونده همه
قولها و بیننده همه فعلها (۱۳۴) ای گروه مؤمنان باشید ایستادگان
عمل یعنی جهاد کنندگان در اقامت مراسم عدالت باشید کواهدن برای
خدای یعنی ادای شهادت کنید راستی و اگر چه بنفس شما باشد و
کواهی بنفس خود آنگاه اقرار کند بحقی که ذمه او است و در قیاس
از ابوالعالیه نقل میکند که مردی از انصار گفت یا رسول الله کسی
را برید من حقی است و من بر آن کواهم و مرا باز نمیدارد از ادای شهادت الادر و بی
و افلاسی پدر من این آیه نازل شد که کواهی باز مکبرید و اگر چه
همه بر نفسهای شما باشد یا پدر و مادر و خویشان نزدیک اگر باشید
مشهود علیه یا هر يك از مشهود علیه و مشهود علیه توانگر یا درویش
یعنی غنی را برای شما احترام نکنید و بر قبر بجهت افلاس او ترحم
نمائید پس خدای سزاوارتر است توانگر و درویش و اگر دانستی که
شهادت برایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم فرمودی
پس شما متابعت هوای نفس نکنید برای آنکه میل کنید از او اگر چه
پسچایند ذبایهای خود را از کواهی راست با اعراض کنید از ادای آن
و پوشید پس بدوستی که خدا هست بدوستی که شما میکنید از عدل و میل
دانا و شمارا بر آن مکافات خواهد داد (۱۳۵)

(۱) از حضرت امیرالمؤمنین روایت شده است که اگر دانی در

نریا میشود بان می رسیدند ایرانیان
هنر نزد ایرانیان است و پس ندارند شیر زبان را نفس

ای کسانی که ایمان آورده اید ، خطاب با مسلمانان است با
 منافقان با مؤمنان اهل کتاب که میگویند یا رسول الله ایمان داریم تو
 و « بقرآن » و « بموسی » و « بنزیر » و « نورات » و
 دیگر هیچ کتاب ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز میباشد ،
 مسلمانان را میگوید ای مسلمانان که ایمان آورده اید بدل و زبان ثابت
 باشید بر ایمان خود و منافقانرا میفرماید که ایمان آورده اید زبان ، ایمان
 آرید بدل با مؤمنان اهل کتاب میگوید که ایمان آورده اید بعضی از
 کتب و رسول ایمان آرید بتمامی آنها و کافرانرا میگوید ایمان آورده اید
 به لات و عزی ، ایمان آرید بخدای تعالی و فرستاده او **که**
محمد است صلی الله علیه و سلم و بان کتابی که خدای فرستاده بریده بر
خود یعنی قرآن و بان کتابها نیز که فرستاده پیش از قرآن
محققان میگویند ای آنکسانیکه ایمان آورده اید از حیثیت برسد
ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق
ایمان آرید بطریق تحقیق و از « حضرت قطب الاقطاب حواجه بهاء الدین
دش بند قدس سره » منقولست که فرموده اند یا ایها الذین آمنوا اشارتست
بانکه در هر طرفه اربع نفی این وجود بشری اید کرد و اثبات
« واجب الوجود جل ذکره » میباشد نمود

مصراع

وجودك ذنب لا یقدس به ذنب

از حضرت « سید الطایفه جنید قدس الله روحه » منقول است که
 فرمود در معنی یا ایها الذین آمنوا پنجاه سال است که در ایمان آوردن
 و در ایمان تازه کردن و هنوز در آنم
مشوی

دمی بی حق زدن محض گناه است بخود مشغول گشتن کمر راه است
 را هر دم که بدار هستی سوی طلعت سرای خود پرستی
 خودی که راست نفی خویش کن زود که جز حق در حقیقت نیست وجود
 و هر که کافر شود بخدای و فرشتگان او و بکتابهای او
 و رسولهای او و روز ستیزه پس بدرستی که گمراه شد گمراه شدنی در غایت

دوری از مقام و نهایت بعد از مقصود (۱۳۶) بدرستی که آنکه ایمان
 آورده اند بموسی علیه السلام یعنی یهودی پس کافر شدند بموسی علیه الصلوة
 والسلام و قصد قتل او کردند ، پس پیفزودند و زبیده کردند کفر را
 بانکار « محمد صلی الله علیه و سلم » و حمد بر او ، نیست آنکه
 خدای که بیامرزد ایشانرا چه اعتبار هر کار بخاتمه آن است و خدای
 دانسته که حوائج امور ایشان بکفر و طغیان است و نیست که راه نماید
 ایشانرا راهی که بحق باشد (۱۳۷) بشارت ده منافقانرا (بر سبیل تحکم
 است یا خبر کن بجای بشارت) بانکه ایشان را است عذابی دردناک (۱۳۸)
 منافقان آمانند که میگیرند کافران را دوستان بدون مؤمنان ، آیاه بطلبند
 از دین کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوت ، پس بدرستی که
 عزت مر خدا بر است همه و هر کرا عرتی رسد از او رسد و او دوستان
 را منشور عزت داده که **ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین**
(۱۳۹) و بدرستی که خدای فرستاد بر شما ای مؤمنان در قرآن حق سبحانه
و تعالی در مکه آیت فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان
قرآن نشست و برخاست نکنند و این آیت آنست که :

و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا ایها در مدینه
نکار آن مینماید و میگوید که خدای در قرآن فرستاده بود که
بدرستی که چون مشنوبد آیتهای قرآن از خدای ، کفر آورده شود
دین و استهزاء کرده شود بان ، پس نشینید با کافران و مستهزیان
و لنیکه خوض کنند و شروع نمایند در حدیثی غیر استهزاء ،
بدرستی که باشد آهنگام که نشست و برخاست کنید با ایشان مانند ایشان
در گناه زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود
این راضی آید بصحبت ایشان (۱) بدرستی که خدای جمع کننده
منافقان است و ناکر ویدگان در روزخ ، همه ایشانرا (۱۴۰) آمانند
انتظار میبرند بشما و نوع نکبتی را پس اگر واقع شود مر شمارا انتح

بسیار با بدان که صحبت بد
 کتاب رچه روح است
 مگر چه باکی ترا بپند کند
 که از ما بدید کند
 (کمالی)

و نصرتی از خدایتعالی ، گفتند منافقان مر شما را آیا نبودیم با شما و مددکاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید و اگر بودم کافرانرا سره از حرب یعنی علیه کردن بر مؤمنان ، گفتند مر کافرانرا آیا نه غلب و مسئولی بودیم مر شما و میتوانستیم که شمارا بکشیم اما دست باز کشیدیم و باز داشتیم شمارا یعنی ممنوع ساختیم از مؤمنان ، گفتند سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدید تا شما غلب شدید پس مارا با غنیمت خود شریک سازید ، پس خدای تعالی حکم کند ای مؤمنان میان شما و منافقان در روز قیامت که غیر از او کس را دعوی حکومت نباشد و هرگز نکرده اند خدای تعالی و ندهد مر کافرانرا بر مؤمنان در روز قیامت حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازید یا در دنیا بدهد ایشانرا بر مؤمنان دستی (۱۴۱) بدرستی که منافقان مکر میکنند با دوستان خدا در اطوار اسلام و احدی کفر و خدا چرا دهنده است ایشانرا بر مکر و فریب ایشان و آن چنان است که روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مؤمنان را داده اند و چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند و بنور خود از بل صراط بگذرند و نور منافقان منطقی گردد تا در طاعت مانده بلفزند و در دوزخ افتند ، و چون بر خیزند منافقان بسوی نماز برخیزند کاهلان و گران چنان چون کسی که از کاری کراحت دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشانرا دید نماز بیکداوند و اگر نه نماز نمیکند ، می نمایند خود را بمردهان و ربای میکنند ، بنابراین که ایشان مؤمنانند و یاد نمیکند خدا را مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت با ذکر بران دارند و پس و آن نسبت با ذکر دل اندک است

و در قوة القلوب آورده که ذکر ایشانرا اندک باعتبار آن گفت که غیر خلص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا و دنیا و هر چه در دیانت بغایت اندک است و مختصر و ذکر خدا از همه برتر است و لذت کر الله اکبر و منافقان زبان میکنند (۱۴۲) در حالتیکه متحیر و متردد اند میان کفر و ایمان ، نه با گروه مؤمنان اند تا ایشانرا باشد

چه مر ایشانرا باشد و هر کرا خدا گمراه سازد ، پس تو نیایی مر او را راهی بحق و صواب (۱۴۳)

ای گروه مؤمنان مگیرید کافرانرا دوستان بدون مؤمن که آن عمل منافقان است که با دشمنان خدای دوستی کنند ، آیا میخواهید آنکه بدهید خدا را بر عذاب خود حجتی روشن و آن موالات کافران است که موجب عقوبت و عدلان است [۱۴۴] بدرستی که منافقان در طبعه و ریز ترین اند از دوزخ ، پس عذاب ایشان از کفار بیشتر خواهد شد بجهت آنکه ایشان بدل کافرانند و کفر را با خدای مکر و استهزاء ماسلمانان جمع کرده اند ،

در کشف الاسرار آورده که چون منافقانرا بدوزخ ببرند و بدرکه اول در آتند مالک گوید یا مار حذیبم ، آتش گوید حکم ما بر زبان است و زبان ایشان بر کلاه جاری شده است هر چند مجاز گفته اند ما در سوختن ایشان دخل نکنیم و بر همین فتوال در هر در که آتند آتش از احتراق ایشان ایا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن در که گوید حکم من مردل است نه بر زبان بیارید تا از دل بیرون دارید چون در دل ایشان جز نشانه شرک نباشد آتش در دل ایشان بیچد و اندالاماد در عذاب نباشد « و تو نیایی مر ایشانرا یاری که حمایت نموده از آن در که ایشانرا بیرون آرد و همه منافقان در این عذاب بخواهند بود [۱۴۵] مگر آناسکه توبه کنند از نفاق و باصلاح آتند آنچه رسد شده است از احوال ایشان و چنانکه در زنتند بدین حدای و سنت پیغمبر و خلص و پاکیزه گردانند دین خود را برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای خدای ، پس آن گروه که توبه و اصلاح و اعتصام و احلاس موصوفند با مؤمنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای و زود باشد که بدهد خدای مؤمنان را مزدی بزرگ و اینان با ایشان شریک باشند [۱۴۶] چه میکنند خدای عذاب شما یعنی چرا عذاب کند شمارا اگر شکر گوئید مر او را بفرمان برداری و تصدیق کنید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید باینکه نجات شما بفضل او است نه بشکر شما ، و هست خدای ثواب دهنده شاکران ، دانا بحقوق شکر و ایمان [۱۴۷]

دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن را بسخن بد مگر آشکارا کردن کسی که مراوستم کرده اند چه او را رواست که نکوهش ظلم کند با از او تظلم نماید و گفته اند مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام دادند آنکس زبان شکایت کشود هر جا که میرسید از می مروتی آن اوم شکایت میکرد : صحابه او را بر آن شکایت عتب کردند این آیه در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظلم جایز است و هست خدای شنوا مرسخن مظلوم را و دانا بستمکاری ظلم [۱۴۸] اگر آشکارا کنید نیکوئی و طاعت را یا بیگانهای بجا آرید او را یا عفو کنید از بدی که شما را بدان مؤاخذه رسد ، پس بدرستی که خدای هست عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام ایشان ، توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان [در این آیت تحریر مظلومان است مر عفو تا متحقق شوند با حلاق ربانی یا آنکه رخصت نظام دارند و از سر آن در گذرند] [۱۴۹] بتحقیق و یقین آنها که کافر میشوند بخدای و به پیغمبران او و میخواهند آنکه جدائی افکنند میان خدا و رسولان او بآنکه ایمان آرند بخدا و کافر شوند به پیغمبران و گویند که ایمان میاوریم به بعضی از پیغمبران و کافر میشویم به بعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند که ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم به عیسی و محمد صلی الله علیه و سلم و میخواهند آنکه فراگیرند میان ایمان و کفر راهی و حال آنست که ایمان بخدای تمام نمیشود مگر بتصدیق رسل وی [۱۵۰] آنگروه که میان ایمان و کفر راهی میطلبند ایشان کافرانند بکفری محقق شده یعنی کاملاند در کفر خود و ایشانرا مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشانرا هست معتبر و ممتد نیست ، و آماده کردیم برای کافران عذابی خوار کننده [۱۵۱] و آنکسانیکه ایمان آورده اند بخدای و پیغمبرستاندگان او وجدا نکردند میان یکی از ایشان در ایمان بلکه همه گرویدند ، آن گروه مؤمنان حقیقی اند ، زود باشد که بدیم ما و خفتن صبیحة مقاب حوائد یعنی خدای بدهد ، و های ایشانرا که وعده داده است و هست خدای آمرزنده سیات ایشان ، و هر بان به تصدیق حدیث ایشان

در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف و قنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجنب رسالت ماب آمده گفتند اگر راست بگوئی که پیغمبری کنای یبار چنانچه موسی علیه السلام آورده آیه آمد که [۱۵۲] :
 سؤال میکنند از تو اهل کتاب یعنی در میخواهند آنکه فرود آری برایشان کنای از آسمان بیکبار چون تورات یا کنای نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه الصلوة والسلام یا کنای که ما معاینه بینیم که فرود آید یا بنام هر يك از ما کنای یبار که نوشته باشد که تو رسول خدائی و چون این درخواست از روی تعنت بود سمت اجابت نبافت و حق سبحانه و تعالی تسلیم فرمود آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که از سؤال ایشان ملول مشو ، پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشان در خواستند از موسی علیه الصلوة والسلام بزرگتر از این درخواستی در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند پس گفتند ما بما خدا بر اینان ، پس فرا گرفت ایشانرا صاعقه یعنی آتشی از آسمان فرود آمد و سوخت ایشانرا بسبب ظلم ایشان یعنی سؤال محال که طلب رؤیت است ، پس فرا گرفتند گوساله را بخدائی از پس آنکه آمده بود بر ایشان معجزه های موسی علیه الصلوة والسلام ، پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند ، و دادیم موسی علیه الصلوة والسلام را تسلی طاهر برایشان که فرمود بکشید گوساله پرستان را و ایشان فرما برداری کردند [۱۵۳] و بر داشتیم بر زیر ایشان طور را بسبب آنکه پیمان قبول کردند و ایشان آن پیمانرا بعد از قبول شکستند ، و گفتیم ایشانرا بزبان یوشع علیه السلام که در آیند بدروازه شهری در حالیکه سجود کنندگان باشید و ایشان از این حکم ابا کردند ، و گفتیم ایشانرا بزبان داود علیه الصلوة والسلام که ستم نکنید و از حد در مگذرید در روز شنبه یعنی کسب مکید و ماهی مگیرید و ایشان از این امور تجاوز نمودند ، و فرا گرفتیم ایشانرا در هر يك از این حکم ها پیمانی استوار [۱۵۴] پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود را لعنت کردیم بایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها و دیگر بجهت کفر

ایشان به تورات و قرآن، و دیگر سبب کشتن ایشان پیغمبران را ناحق
و بیکر مگفتار ایشان که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش و سر
شده محتاج علم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششی است و فهم آنچه
محمد صلی الله علیه و سلم میگوید ندارد و به چنان است که میگوید بلکه
خدای تعالی مهر نهاده است بر دلهای ایشان سبب کفر و وجود ایشان
و از دانش محجوب گردیده و بعد از آنکه در آیه ۱۵۵ در
مواضع از ایشان منع است پس ای محمد صلی الله علیه و سلم بگو که ای
عبدالله بن سلام رضی الله عنه و یاران او با ایمان اندکی غیر منبر [۱۵۵]
و دیگر به قوت ایشان سبب کفر ایشان است یعنی بگفتن ایشان که
مریم بهتان عظیم را که انتساب مژنا بوده [۱۵۶] و دیگر بگفتن ایشان
که ما کشتیم مسیح را، عیسی پسر مریم را فرستاده خدای [این وصف
خدای است] مر عیسی را علیه السلام نه قول یهود و نکشتند او را و بردار
نکردند او را ولیکن مشبه شد برایشان وقتی که شبهه و مانند عیسی
علیه الصلوة والسلام بر مہتر ایشان افتاد [و این قصه در سوره آل عمران
گذشت] و بدینست آنکه اختلاف کردند در شان عیسی علیه الصلوة
والسلام، هر آیه در گمان و تردد بودند از قتل او چه در وقتیکه مہتر
خود را مر دار آویختند که این عیسی است بطلب وی مشغول شدند
و چون از مہتر این خبر یافتند آغاز اضطراب و تردد نمودند که
اگر این عیسی است پس یار ما کجاست و بعضی گفته اند شبهه عیسی
همین بر روی یهودا یعنی نبود و روزی دیگر پایی دار آمدند و مقول
را در نظر آورده گفتند الوجه وجه عیسی و البدن بدن صاحبنا [۱]
نیست مر جهودان را عیسی و قتل او از دانشی مگر آنکه پیروی
گمان کردند و کشته اند عیسی را بیقین [۱۵۷] بلکه خدای مر داشته
است او را و سبب کرامت برده، و هست خدای غالب در آنچه خواهد
از رفیع عیسی و انتقام یهود، حکم کننده لمن یهود یا تدبیر کننده حکمت
در مہم عیسی علیه السلام [۱۵۸] و نیست از اهل کذب یکی مگر آنکه
ایمان آورد عیسی پیش از مرگ خود و آن در وقت مہینه مرگ بود که

(۱) این رخ روی عیسی است و این کالبد بیکر خداوند است

آنها ایمان ناس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان
آوردند عیسی علیه الصلوة والسلام پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که
آر آسمان فرود آید و دجال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان
آوردند یعنی دانید که او پیغمبر بوده و او مرا بشناس با سلام دعوت کند و مال
مختلفه از میان مردم برانند و غیر از ملت اسلام ملتی نماید و عیسی علیه
السلام بمقتضای کتب و سنت پیغامبر ماعمل کند و چهل سال در زمین ماند
آنکه متوفی شود و مؤمنان مرا و نماز گذارند (۱) و در روز قیامت باشد
عیسی علیه الصلوة والسلام مر اهل کتاب گواه یعنی گواهی بدهد بر یهود
شکذب و بر نصاری مانکه او را این الله گفته اند (۱۵۱) پس بستی که
واقع شده از آنها که متدین بدین یهودیت اند، حرام کردیم بر ایشان
طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بدیشان از طیور و سایر حیوانات
و تفصیل آن در سوره انعام بیاید

و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای بسیاری را
از مردمان یعنی تحریف دادند حکم تورات و سنت پیغمبر ما را صلی الله
علیه و سلم و ما مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست
و دیگر بگرفتن ایشان را و حال آنکه نمی کرده شده اند از احد
رہا در تورات (۱۶۰) و دیگر بخوردن ایشان مله های مردمان را بر دعوت
و غضب و سایر وجوه معرجه و آماده کرده ایم برای کاران از بنی اسرائیل
عذابی مشتعل بر آیم بسیار (۱۶۱) لیکن راستخان علم یعنی آنها که
عام شریعت میاوزند و اخلاص در عمل آرند از بنی اسرائیل چون
عبدالله بن سلام و اصحاب او و مؤمنان از مهاجران و انصار، ایمان می
آرند بآنچه فرو فرستاده شده است تو یعنی قرآن و بآنچه منزل گشته
است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی، و بها دارندگان نماز یعنی پیغامبران
که در رابع همه ایشان نماز مقرر بوده، و دهندگان زکوة و ایمان
(۱) مفسران شیعی مذهب نوشته اند که پس از ظهور مهدی آل
محمد علیه السلام حضرت عیسی از آسمان بر زمین خواهد آمد و
و مصدق وی باشد و قبل از حضرت صاحب زمین و آسمان و
مؤمنان بر او نماز گذارند.

آرندگان بخدای تعالی و روز آخرت که قیامت است؛ آن گروه که متصدق و مصدق اند، زود باشد که بدهیم ایشانرا مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت ثواب است (۱۶۲) بدرستی که ما وحی کردیم بسوی توه چنانکه وحی کردیم به نوح که آدم ثانی بود و شیخ المرسلین و اول کسی که مشرکانرا بیم کرد و بدعای او امت او هلاک شدند او بود و بعضی گفته اند این سخن جواب اهل کتاب است که میگویند که کسی بیکبار بیا حق سبحانه و تعالی میفرماید که کار تو در وحی همچو نوح است و پیغمبران بعد از او چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام و وحی کردیم بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب (تخصیص این پیغمبران مذکور بآنکه در او انبیین من بعده داخلند بجهت تعظیم و تفضیل است چه ابراهیم اولی العزم است و عیسی صاحب شرع ماسخ و باقی اشراف انبیاء و مشاهیر ایشان) و عطا کردیم داود علیه الصلوة والسلام را زبور (کتابی که نام او زیور است) مشتمل بر حمد و ثنای الهی و وحی را ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود علیه الصلوة والسلام همان شریعت تورات بود (۱۶۳) و دیگر فرستادیم رسولان که در قرآن نام برده ایم و الله ایشان خوانده ایم بر تو پیش از این چون یوسف و زکریا و یحیی و الیاس و عزیز و غیر ایشان و رسولان که خبر ایشان بتو فرستادیم و نام ایشان ظاهر نکردیم، و سخن گفت خدای تعالی باموسی سخن گفتن بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است و اگر این تکلیف باموسی بذروة طور بود بان حضرت پیغمبر ما در غرّه نور بود فاق وحی الی عبده ما اوحی از آن کلام تمام نبی اسرائیل خبر یافتند و بر این وحی هیچ عائق کامل جز پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و سلم اطلاع نیافت (۱۶۴).

بیت

موسی بطور اگرچه سخن گفت با خدا

تعالی عرش پایه طور محمد است
و فرستادیم پیغمبران را مژده دهندگان بر اهل ایمان را و بیم
کنندگان مرکان و منافقان را تا نباعد مردمانرا مر خدا حجتی پس از

فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و از عرش باز دارد و هست خدا غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل، محکم کار در آنچه تدبیر کرد در امر نبوت و رعایت حکمت ابرود در اختصاص هر پیغمبری شوعی از وحی و اعجاز آورده اند که رؤسای کفار جمعی بنزد سید مختار علیه الصلوة والسلام آمدند و گفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین تو سؤال کردیم و از نبوت و کتاب تو استفسار نموده ایم ایشان میگویند ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست * مقارن این محل جمعی از یهود بمجلس آنحضرت در آمدند، سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود بخدای که شما میدانید که من پیغمبر خدایم، ایشان گفتند نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم آیه آمد اگر ایشان از عداوت گواهی نمیدهند (۱۶۵) لیکن خدای گواهی میدهد و تبیین نبوت توه میکند بآنچه فرو فرستاده است بتو که آن قرآن است و معجزه ایست روشن و دلالت کننده بر نبوت توه فرو فرستد قرآن را مائیس بلام خاص و مفوض بدو و آن علمی است بانزال قرآن بنظمی که عاجز آیند از انیان به مثل آن ارباب بلاغت و فرشتگان از گواهی میدهند به نبوت تو و پسندیده است خدای گواه بر آن (۱۶۶) بتحقیق آنکه پوشیده اند نبوت قرا یعنی یهود و باز داشتند مردمانرا از راه خدای بکتمان نعمت محمد صلی الله علیه و آله و تغییر آن، هر آینه گمراه شدند گمراهی نهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند (۱۶۷) بتحقیق آنکه پوشیدند حق را که نبوت تو است و ستم کردند بر محمد صلی الله علیه و سلم بانکار نبوت او یا بمنع ایشان مؤمنان را از راه حق، نیست خدای که پیامرزد ایشانرا و به راه نماید ایشانرا راهی (۱۶۸) مکرر راه دوزخ و چون بدوزخ بروند جاوید باشند و همیشه ساکن آن هست این حکم جنود و دخول ایشان در دوزخ برخدا آسان (۱۶۹) ای مردمان بدرستی که آمد بشما فرستاده بسختی درست و راست که آن کلمه شهادت است یا قرآن از نزدیک پروردگار شما پس بگروید بدو و گرویدنی که آن حیر باشد بر شما را و اگر کارشوید پس بدرستی که برخدا راست آنچه در آسمانها و زمینهاست

پس مگر شما ذی ان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد داشت
و هست خدای دانا باحوال شما حکم کننده در باب شما (۱۷۰) خطاب (۱)
با یهود و نصاری است میفرماید غلو مکنید در دین خود
چهودان را میفرماید که در جانب مدح عزیر غلو مکنید بر آن
وجه که او را عزیر بن الله میگویند و در طرف نکوهش عیسی غلو
مینمایند توحیدی که او را ابن الفاعله میگویند و ترسایان را میفرماید که در
جانب ستایش عیسی غلی متویند بدان مثابه که او را ابن الله خوانید و
هیچکدام از خود مگویند برخدا مگر آنچه راست باشد و راست آنستکه
عزیر و عیسی پسران او نیستند ، جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم
است فرستاده خدایت و کلامه او گفته اند مراد از کلامه مشار نیست بوقوع
ولدی نه اساس احدی که رسانید این کلامه را خدا بسوی مریم یعنی
مشارت داد او را و دیگر عیسی خداوند روحی است صادر شده از حق سبحانه
و تعالی بیواسطه اسباب ، پس ایمان آرید بخدای تعالی و فرستادگان او
[خطاب با ترسایان است خاصه] و مگویند که خدایان ما سه اند اعنقاد
بعضی از نصاری آن بود که الهه سه اند الله و عیسی و مریم و برخی
بر آن بودند که الله عبارت از سه چیز است اقنوم الالب یعنی ذات پدر و
اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیات یعنی روح القدس و این را اقلنیم
نلانیه میگویند حق سبحانه میفرماید باز ایستید از تثلیث باز ایستادنی که
آن خیر باشد شمارا ، جز این نیست که خدای خدائیت یگانه بذات
خود که تعدد را هیچ وجه از وجوه در او راه نیست ، بیایکی یاد میکنیم
۱. بیایکی ادکردنی از آنکه او را فرزند باشد ، مراوراست آنچه
در آسمانها و زمینهاست و همه مخلوق اویند و مخلوق مانند خلق
نیاشد و مماثل پدر باید ، پس اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود
، سنده است خدا کافی مهمات بندگان (تنبیه است بر استغنائی حق
سبحانه و تعالی از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و
خدای تعالی خود قائم است بحفظ اشیاء و کافی امور و مستغنی
بار و مددکار)

در خبر است که نصاری نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را
عیب میکنی ؟ حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او که شما
آنرا بهیب بر میدارید ، گفتند که تو میگوئی که او بنده خدای است
و بندگی عیب باشد ، حضرت فرمود که بندگی خدای عیب نباشد و
هیچکس آنرا عار نمیشمرد و موافق قول آنحضرت آیت آمد که (۱۷۱) : تلك
ندارد عیسی و تعظیم نورزد از آنکه بنده باشد مر خدا را (و چون
بنده ملائکه را نیز ایشان بنده خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان
نیز میگفتند) و نه از شدگی او عار دارند فرشتگان که مقرران
بارگاه ربوبیت اند (۱)

و در معالم آورده که اینها حمله عرشد و در انوار گفته
که سر و بیان اند در حوالی مرش ، و هر که تلك دارد از پرستش
خدای و سرکشی کند از آن ، پس زود باشد که حشر کند ایشانرا یعنی
مستکفانرا بسوی خود ، همه ایشانرا تا جزا و مکافات بدیشان رساند
(۱۷۲) پس آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند پس تمام
بدهد خدای مردهای موعود ایشانرا و بيفزاید بر جزای ایشان از جزونی
کرم خوش ، و اما آنانکه از پرستش خدای استنکاف و استکبار
کرده اند ، پس عذاب کند ایشانرا بمذاب درد تلك و نیابند مرایشان را
بجز خدای تعالی دوستداری و نه یاری و مددکاری (۱۷۳) ای آدمیان
درستیکه آمد بشما حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن
محمد علیه الصلوة والسلام است با معجزات او باین اسلام و فرود فرستادیم
بسوی تو نوری ظاهر که قرآن است (۱۷۴) پس آنها که ایمان آورده اند

(۱) بندگی عیب است لیکن بنده حق سرور است
بنده حق بودن از هر سروری بالا تر است
از خدا غافل مشوبك لحظه ابدل چونکه او
هم پناه پادشاه و هم رعیت پرور است
ره بسوی ایزد دانا بیار ای هوشیار
کز خدا شاخ امید بندگاش بر مر است
(جلالی)

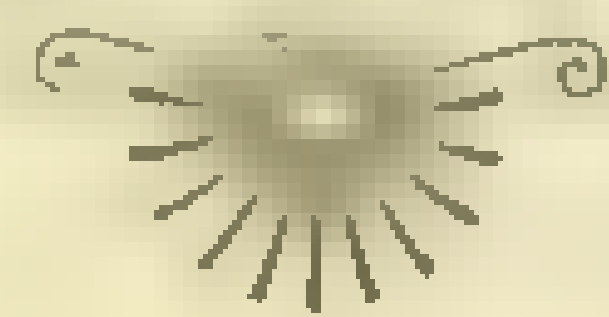
بخدای و جنگ در زدند بکتاب او یا پناه بر او بردند از وسوسه شیطان پس زود باشد که در آرد ایشانرا در توانی که از او به ازای ایمان ایشان مقروض شده است و زیادتى بر آن از محض اسلام و احسان و بنماید ایشانرا بخود یا مانجه وعده کرده راهی راست که آن اسلام و طاعت است در دنیا و طریق بهشت در عقبی

از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه منقول است که من بیمار شدم و سید عالم علیه الصلوة والسلام بیامدت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی است و من کلاله ام یعنی والدین و ولد ندارم و مرا خواهری چند هست و بس مال خود را چگونه برایشان قسمت کنم آیه نازل شد که (۱۷۵) ؛ طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله ، بگو که خدای حکم میکند در میراث کلاله اگر مردی بمیرد چنان مردی که نباشد در او فرزندى یعنی پسری (چه اگر دختری باشد اخت را از درجه وراثت ساقط نمیکند) و در او خواهری باشد ، پس مر آن خواهر را است نیمه آنچه میگذارند از مال و آن مرد میراث میگیرد از خواهران اگر نباشد خواهر او را فرزندى (اگر مراد بمیراث همه مال است از فرزند خواه مذکر و خواه مؤنث والا مراد مذکر است چه مؤنث حجب برادر نمیکند . پس اگر باشد خواهران آن مرد دو تا پس برایشان را دو ثلث است از آنچه گذاشته است مرد و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران (مردان و زنان) پس مذکر را باشد از میراث مانند بهره دو مؤنث ، بیان میکند خدای تعالی احکام میراث را برای شما تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راست

است برای کرامت آنکه گمراه گردید و خدای

همه چیزها از مصالح عباد در حیات و

مهمات داناست (۱۷۶) .



سورة المائدة مائة وعشرون آیه

مدینه (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

ای کسانی که ایمان آورده اید وفا کنید بعهدها که بیکدیگر میکنید با عقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن حلال کرده شد برایشما چهار پایان بسته زبان که ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز و یا جانوران وحشی چون آهو و نخجیر (۲) و کاه کوهی و گورخر یا اجنه (۳) که از بطون اسلام بیرون آید مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما همدین سوره (و هو اوله حرمت علیکم المیتة (۴)) نه حلال دارند باید صید را و حال آنکه شما محرم باشید بحدیث با عمره یعنی همه اسلام (۵) بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشد و آن را صید کنید که در حال احرام بر شما حرام است ، بدرستی که خدای حکم کند در حلال و حرام آنچه خواهد (۱) ای گروه مؤمنان حلال مدارید و حرمت مشکنید مناسک حج را یا نشانهای دین را

آورده اند که « حطمت کندی » که نام او شریح بن ضیمه بود و او مسافت و بیابانی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت

(۱) عیاشی باسناد خود از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود که آیات و سوره قرآن کریم بعضی ناسخ و بعضی دیگر است و آخرین سوره که بر رسول اکرم نازل گردیده است این سوره میباشد و آیات آن نسخ نشده است ولی ناسخ ماقبل خود میباشد و همچنین در خبر است که حضرت رسول در خطبة الوداع فرمود که این سوره آخرین سوره است که بر من نازل شد حلالش را حلال دارید و حرامش را حرام دانید (۲) ، شکار و شکاری (۳) بچه انسان یا حیوانی که در شکم مادر باشد (۴) آیه سوم از همین سوره شریفه (۵) چهار پایان

بخدعت بيفامبر صلى الله عليه وسلم آمد و گفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی؟ حضرت رسالت فرمود بآنکه خدا را یکی دانند و مرا تصدیق بر رسالت کنند و بر اقامت صاوة و اداء زکوة مواظبت نمایند و عظیم گفت آنچه فرمودی نیکو است اما مرا امنا و امرا باشند که کارها بمشاورت ایشان بقطع میرسانم بروم و این سخنان با ایشان در میان نهادم و اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت رسالت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که زبان شیطان سخن گوید کار آید و دغا بیرون رود پس عظیم بیرون آمد از پیش حضرت و شتران سده و آنچه بافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام الفقیه که رسول صلی الله علیه و سلم با صحابه بعمره فضا توجه فرموده بودند چون به «تنهیم» رسیدند و از تلبیه حجاج تمامه شنیدند و عظم گفتی را دیدند که شتران غارت برده را بقلاوه ها آراسته برسم هدیه بکعبه میبرد صحابه خواستند تا شتران باز ستانند حضرت فرمود که او هدیه را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیه آمد که حرمت شعائر الله را بشکنید و حلال میکنید ماه حرام را بقتال در آن و نه هدیه را که نامزد کعبه باشد و نه حد او را قلاوه ها از هدیه (و قلاوه چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند از پوست درختهای خرما یا غیر آن تا معلوم شود که هدیه (۱) است و کسی تعرض نکند) و نه قاصدان حنة محترم را که عازم زیارت او باشند و میطلبند قاصدان حرم اگر مؤمنانند زیادتی ثواب از خدا یا روزی سبب تجارت و اگر کافرانند نمیطلبند مگر روزی و میطلبند مؤمنان خشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا

در «تبیان» آورده که رضوان حج است و چون از احرام بیرون آئید و حلال شوید پس شکار کنید اگر خواهید و بر آن ندارد شمارا دشمنی گروهی از کفار و اشرار برای آنکه باز داشتند شمارا در سال حدیبیه از طواف مسجد حرام آنکه از حد در گذرید و انتقام آن خواهید که احد اموال قاصدان حرم کنید (حکم آیه تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آئید و کافران را

(۱) هدیه جمع هدیه بمعنی ارمغان و ده آورد و پیش کش باشد

به هدیه و قلاوه امان نیست) و یاری کنید یکدیگر را به نیکوئی که متابعت امر است و یا پیروی سنت و برهیزکاری و مخالفت هوی و یاری میکنید بریدی که ترك فرمان است یا حب دنیا است یا کفر و بر سر نیکوکاری یا اتباع بدعت و بر سر سبب از نا فرمانی خدای بدو ستمیکه خدای سخت عقوبت است بر نافرمانان

حرام کرده شده بر شما مردار (و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد) و خون روان و گوشت خوک با همه اجزا و اعضای او از شحم (۱) و عظم (۲) و غیر آن، و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند مگر غیر خدا را نزدیک ذبح او (مراد ذبیحه کفار است که بنام لات و عری و غیر آن میکشند) و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد (کافران کوفه فند را خنثی میکردند تا میمرد پس میخوردند) و آنچه بیجوب و سبک زده باشند تا مرده باشد، و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و میمرد و آنچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده بود، و بهای آنچه او را خورده باشد در زده و مرده بود مگر آنچه در پاید شما از اینها ذبح او را و در او زندگانی باشد بر آن مقداری که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند، و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوب است در حوالی بیت الحرام و آن سیمند و شصت سنت بوده پیراهن بیت الحرام که اهل جاهلیت تعظیم آن بجا آوردند و بر آن قربان میکردند و گفته اند مراد از نصب اسماءند و بر این عذر است که نام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند و آن در حرام است که طلب قسمت کنید به تیره های افداح (باید دانست که عرب را سه تیره بوده بی بر و بیکان که آنها را لام و افداح میگفتند چون ایشانرا مهمی افتادی رجوع بدانها کردند و این سه تیره در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل میباشد می سپردندی بر یکسی نوشته که اهرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و بر سوم که آنها را منیع گفتندی از کتابت حالی بودی هر کسی چون عزم کاری کردی نزد هبل آمدی و هدیه آوردی

(۱) پیه (۲) استخوان

واو دست در آن خریطه کردی سبمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرای من فی الحال بدان مهم اختفای نمودی و اگر نهائی دمی بودی یکسال ترك آن عمل کردی و اگر خبیث بیرون آمدی باز رجوع بدان خریطه نمودی و گفته اند مراد از استقسام جزو راست بر انصاء معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردند و ایشانرا ازلام بسیار بوده برای هرکاری از نکاح و خنان و اختلاف در نسب و غیر آن این استقسام بیرون رفتن است از دایره اسلام زیرا که انتراست بر حدای اگر بر رب اورا میخوانند یا شرك اگر غیر اورا چنگ میزنند روز جمعه است یا عرفة (۱) ، تا امید شدند کافران از بطلان دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان ، پس مترسید از فتنه ایشان و

شرس و این آیت در وقت نماز دیگر عرفة حجة الوداع فرود آمد و آن حضرت بر ناقة غریبا سوار بود و بعد از نزول این آیت هشناد و يك روز بزیست ، امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را (۲) که

(۱) الیوم یعنی روزی که این آیت نازل شده است

(۲) مفسرین فرقة امامیه باسناد خویش آورده اند که نزول این

آیت بعد از آن است که حضرت رسول بر سر عم خود علی بن ابی طالب را بخلافت و ولایت منصوب ساخت و بعد علم صلی الله علیه و سلم در حین نزول این آیه فرمود که الله اکبر علی اکمال الدین و انعام النعمه و رضاء الرب برسلتی و ولایت علی بن ابی طالب من بعدی و پس فرمود من کنت مولاه فلی مولاه ، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله (بیان این مطلب در سبب نزول آیه شریفه ۶۲ یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ، در همین سوره بیاید انشاء الله تعالی)

شیر حق را دان منزله از دغل
تا امیرانرا نماید راه حکم
تا دهد نخل خلافت را ثمر
و کرب بهانیت گردد عیان
(مثنوی معنوی)

از علی آموز اخلاص عمل
زان بظاهر گوشت اندر چاه حکم
تا امیرانرا دهد جان دگر
میری او بینی اندر آن جهان

دیگر احکام اورا رقم نسخ نخواهد بود و تمام کردم بر شما نعمت خود را که حج گذارید ایمن و مطمئن باشید و هیچ مشرکی با شما حج نگذارد و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی که پاکیزه تر از همه دین هاست پس هر که بیچاره ماند در گرسنگی و نایافت طعام و از این محرمات که مذکور شد بخورد در حالتیکه مایل نباشد بسوی گساهی یسبی تلفذ نخورد و یا زیاده از سد رمق تناول نکند ، پس بدو سببیکه خدای آمرزگار است مر اورا در این گناه ، مهربان مراد که با کل این مقدار رخصت داد

آورده اند که عدی بن حاتم و زید الخبیل طائی که پیغمبر علیه الصاوة والسلام اورا زید الحیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جائی باشیم که باسقطه ها و سنگان و مرغان شکاری همان داری میکنم و سگن آل ذریحه و آل جویره جانوران دشتی میگیرند بعضی از آنجمله است که ما در میابیم پیش از آن که سگ هلاک کند ذبح میکنیم و برخی آنست که تا رسیدن ما سگ تاف کرده است و حق سبحانه تعالی فرمود که مردار حرام است حکم این چگونگی باشد آیت آمده که از تو میپرسند که از مطاعم چه چیز حلال کرده شد بر ایشان ، بگو که حلال کرده شد بر شما گشته های پاکیزه که بنام خدا ذبح کرده باشند و دیگر حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید از شکار کنندگان حواء از سباع چون سگ (۱) و یوز و حواء از طیور چون مرغ و باز و جز آن در حالتی که شما مؤدب و مطمئن ایشان را ، و یا موژاید جانوران شکاری را از آنچه خدای شما را آموخته است از طریق تادیب و آن چنان است که از بی شکار روئیم و قتیکه خداوند سر دهد ایشانرا و بخواندن او باز آیند و شکاری را نخورند و نگاهدارند ، پس بخورید از او يك و حلال از آن چیزی که جانوران شکاری نگاهداشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقط در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب طیور و بدین حد متعذر است (۱) ، و یاد کنید نام حدایرا بر آن چیز که تعلیم داده اند در وقت

(۱) علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است که ابومکر خضر می فرمود که من از حضرت امام حسین سؤال کردم از سید

ارسال او بجانب صید و گفته اند **بسم الله الله هم اهد صدورنا** باید گفت و بسم الله نیز کفایت است و ترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است بدورستیکه خدای زود حساب است و از حلال و حرام سؤال خواهد کرد (۱).

امروز یعنی در روز نزول این آیت حلال کرده شد شما را ذبح بر نام خدای و طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبایح و غیر آن حلال است مر شما را و طعام شما نیز حلال است ایشانرا در دین ایشان چه ذبح بنام خدای میکنند و دیگر حلال است بر شما زنان آزاد و یا پارسا از آنها که گرویده اند (و این بر سبیل اولویت است و اگر نه امت مؤمنه نیز حلال است) و دیگر حلال است زنان پارسا از آنها که ایشانرا کتاب داده اند پیش از شما

و محصنات نزد امام شافعی رحمه الله آزادانند پس امت کتابیه حرام باشد مذهب او و نزد امام اعظم رحمه الله عتاق اند پس قول او حرائر و اما از کتابیان مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد (۱) چون بدهید ایشانرا مهرهای ایشان در حالتیکه شما بر آن نکاح عفت و صلاح جوئید نه مجاهران باشید زنانه و نه فراگیرنده دوستان به بهنهای و هر که کار شود بآنچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام پس بدورستیکه باطل شد کردارهای او و او است در آن سرای از زبان کاران (۲)

ای گروه گرویدگان چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید پس بشوئید رویهای خود را از منبت شمر راس تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو شحمة گوش در عرض و بشوئید دستهای خود را تا مرفقین (۲) [و مرفق مفصل ذراع و عضد است] و مسح کنید

چرخ و یوز و باز و سگ شکاری که چه حال دارند هرود که مخور غیر آنرا که سگ معلم شکار کرده باشد بنابراین شکار یوز و باز و چرخ و سایر حیوانات شکاری حرام است و تنها صید سگ شکاری حلال خواهد بود و شرایط صید آن در کتب فقهیه آمده است (بمذهب خاصه)
(۱) مراجعه شود به ص ۸۲ (۲) اهل تسنن را بافرقة امامیه

در آداب وضوء ساختن اختلاف است

سرهای خود را

امام مالك رحمه الله نظر بر ظاهر آیت میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم رحمه الله مسح ربع سر فرض است و امام شافعی رحمه الله میگوید آن مقدار که اسم مسح بر روی اطلاق توان کرد کافی است و بشوئید پایهای خود را تا آن دو استخوان بیسرون آمده از هر دو قدم بر متصل که میان ساق قدم است (و کسر لام و ارجلکم بطریق جرحواژ است و همچنینکه درد و عذاب من و جز الیم و حفص بنصب میخواند عطش بر وجهکم) و اگر باشید جنابت رسیده پس غسل کنید و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضر باشد یا در سفر باشید یا بیاید یکی از شما از خلایجای یعنی محدث بود یا مسوده باشید زنانه مباشرت فاحشه پس نیاید آب را بعد از طلب یا میان آب و شما حائل باشد از دشمن و سبع که از آن هلاک نفس که متیقن باشد و یا آب در چاهی بود و آلت استسقا یافته نشود و یا میفروشند و شما قیمت آن ندارید پس قصد کنید بخاک پاک و یا هر چیزی که باشد از جنس زمین (الا خاکستر) پس مسح کنید رویها و دستهای خود را از آن خاک بدو ضروت یکی برای وجوه و یکی برای ایدی و نمیخواهد خدای تعالی در آنچه فرض کرده از غسل و وضوء و تیمم تا بر شما تنگ فراگیرد ولیکن میخواهد خدای تا شما را پاک گرداند از احداث یا از گناه چه وضوء کفارت ذنوبست و تا تمام گرداند نعمت خود را بر شما بآنکه رخصت میکند شمارا در تیمم و شاید که شما شکر گوئید بر نعمهای او

صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی این آیه بزبان اهل اشارت

اینست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازیکه مراجع شما است در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک سلائیق دارین و تعلق بمافی الکونین و مسح کنید سرهای خود را یعنی بذل کنید قسمای خود را در راه حق و پایها را از طین طینت و نیام پایبست غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده است از انتفات بهیر

ما پس پاك سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رویه طاعات و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح را از آواش بفر ما و خود را از لوث وجود که هیچ آلودگی از آن کثیف تر نیست وجودك ذنب لا یغادر له ذنب (۶)

بیت

ای به بندار وجود آلوده خود را پاك ساز

کین طهارت سالك ره را نمازی می کند
و یاد کنید نعمتهای خدا را که ایام کرده بر شما باسلام و احکام و شرایع آن و یاد آرید پیمان او را آنکه باشما پیمان بست مان عهدی که خدای تعالی است شما در روز است . . . فی که در لایه . . .
حضرت رسالت پناه بستید که بر سمع و طاعت بیعت گردید چون گفتید شنیدیم قول ترا و فرمان بردیم ما امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوان است که در تحت شجره واقع شده در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت بمجلس مذکور خواهد شد و شریعت از خدای در فراموشی نعمت و شکستن پیمان او بدرستی که خدای دانا است باچه در سینه ها مخفی باشد (۷)

ای زمره مؤمنان باشید قیام کنندگان برای خدای گواهان بر راستی و بر آن ندارد شما را یعنی نیارد شما را دشمنی گروهی از مشرکان بر آن که عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهدهایشان کنید و عدل کنید که عدل نزد بکتر است بر رهبر کاری و چون عدل ماکمل بر مرتبه تقوی اقرب است قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان در چه مقام خواهد بود

مثنوی

عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری زنده عادل
عدل مشاطه ایست ملك آرای دین و دولت ز عدل ماند بجای (۱)
و شریعت از خدای در ظلم و ستمکاری ، بدرستی که خدای دانا است
بانچه میکند از ظلم و عدل (۸) وعده کرده است خدای آنکه انرا که ایمان آورده اند و عملهای ستوده کرده اند (و وعده ایست) ایشانراست

در نسخه ج چنین است :

دین و دولت ز عدل ماند بجای

مفرت و آمرزش گناه و مزدی بزرگ از فضل اله (۹) و آنانکه کار شدند و تکذیب کردند پایشهای ما یعنی قرآن را ، آن گروه اصحاب دوزخند یعنی مجاور آن

آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در غزوة فطحان محارب جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان حیر یافته ما بهتر خود که عثور یا غورت نام داشت بکوه ها متحصن شدند و لشکر اسلام را میدیدند درونیکه باران باریده بود و حضرت علیه السلام از لشکریان دورتر پای درختی تکیه فرموده و جامه های تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده بهتر خود را گفتند دریاب که محمد تنها در پای آن درخت تکیه فرموده و بارانی از او دورند و در این محل می مشقت بر او دست میتوان بات ؛ غورت با شمشیر کشیده پیامد و گفت من يمنعك اليوم مني کبست که ترا حمایت کند و شر مرا امروز از تو کفایت کند ؛ فرمود که يمنعك ربی الله ترا منع کند که مانع و کالی اوست فی الحال جبرئیل علیه السلام را فرمان رسید که دریاب حبیب . . .
. ا . . . قبل علیه السلام دست بر سینه غورت زد چنانچه شمشیر از دست می رسید و سید عالم علیه الصلوة والسلام آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من يمنعك مني . . . گفت لا اجد يمنعك مني هیچ
ترا از من منع نتواند کرد پس کلامه شهادت گفت و بهمان قوم خود باز رفت و ایشان را باسلام دعوت کرد آیت آمد (۱۰) : ای گروه گرویدگان یاد کنید نعمتهای خدا را که به شما ارزانی فرموده چون قصد کردند قومی یعنی غورت و تابعان او آنکه بکشایند بسوی شما دستهای خود را پس خدای باز داشت دستهای ایشانرا از شما و حضرت ایشان از شما بگردانید و بعضی بر آنند که نزول آیه در قضیه بنی نضیر است که قصد آن حضرت کردند و تنبیه بحصار ایشان رفته بود بجهت دیت عامریان (و شرح این قصه در سورة حشر خواهد آمد انشاء الله تعالی) و بر رسید از خدای از کمر این نعمتها و در خدای باید که توکل کنند مؤمنان که رساننده حیر و رهاننده شر از ایشان است (۱۱)

و بر این فرا گرفت خدای پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی

عليه السلام و محاربه با جباران و برانگیختن از ایشان دوازده مہتر هر يك از سبطی كه تا تفتیش احوال قوم خود كنند یا باشند آن وفای قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این قصه بوجه اختصار چنان است كه حق سبحانه و عده داده بود موسی علیه السلام كه ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت مساكین جباران بود و ایشان را عماله میگفتند مردمان بلد بالا و توانا بودند از بقیت قوم عاد چون لشكر فرعون غرق شدند و مصر بر بنی اسرائیل را متخلص شد فرمان الهی در رسید كه بارض مقدسه روید كه هزار دبه دارد و در هر دبهی هزار باغ است و جهاد كنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشكر اختیار كرد كه هر یکی كافل مهمات سبطی باشند و با قوم خود تا نزد يك اریحا رفتند و قبا را بتجسس اخبار عماله فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات كردند كه او را عوج با عاج بن عناق میگفتند و درازی قد او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز لدهای بلند داشتند و در تیبر آورده كه از هشتصد گز تا هشتاد گز بود (۱) پس بساتین ایشانرا دیدند يك خوشه انگور آن مقداری بود كه پنج كس نتوانستی برداشت و پنج نفر در يك نیمه پوست آنار ایشان میگنجیدند قبا اینحال دهنه باز گشته بیکدیگر گفتند كه بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممكن است كه خوف بر ایشان مستولی شده و نافرانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند كه اخبار ایشانرا پنهان دارند و ایشانرا بر جنگ این قوم ترغیب نمایند پس بلشكر كه آمده موسی و هارون را از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بددلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی كه

(۱) این گفتار دروغ محض است و میباشد كه در مقام اعراف و تصورات خالی از حقیقت گفته شده است زیرا از جمله پند هم مستفاد میشود كه این بیان حقیقت ندارد و اناری كه در نیمه پوست آن چند نفر منزل بگيرند در دنیای دیگری باید پرورش یابد و مانند قصه سیمرغ است كه کسی او را ندیده است

دیده بودند در میان آوردند و دو نقیب كه یوشع بن نون بود از سبط يوسف و كالب بن یوننا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند و دغدغه در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد كه ما باین جباران چگونه جنگ كنیم ، و گفت خدای تعالی من با شما بمصرت دادن شما را دشمنان و دیگر گفت بخدای كه اگر بباد آرید نماز را بشرايط آن و بدهید زكوة را باز باب استحقاق و تصدیق كنید بپافامبران مرا و تقویت كنید ایشانرا و تعظیم امر ایشانرا بجا آرید چه امر ایشان امر خداست و التعلیم الامر الله واجب ، و قرص دهید خدای را یعنی نفع كنید در راه او نفعه دادنی نيك ، هر آینه در گذاریم از ایشان گناهان شمارا و در آریم شما را بيوستنانا كه جاری است در زیر درختان چو بها پس هر كه كافر شود بعد از این شرط مؤكد از شما پس هر آینه گم کرده است راه راست را ، بنی اسرائیل بدین عهد و فائز گردند و حق سبحانه فرمود (۱۲) :

پس شكستن ایشان پیمان خود را ، برانیدیم ایشانرا از رحمت خود با مسخ گردانیدیم با خواری جزیه بر ایشان وضع كردیم و گردانیدیم دلهای ایشانرا سخت بمثانه كه متاثر نشود از مشاهده آیات و استماع تخویفات ، میگردانند سخنان تورات را یا نعت حضرت رسالت پناه را از جایگاه آن یعنی صفت دیگری را بجای صفت پیدمیر وضع كنند با كلمات تورات ماول میسازند بتاویلات فاسد و ترك كردند بهره تمام را آنچه پند داده شده بودند بدان در تورات از متابعت پیدمیر آخر الزمان و همیشه هستی تو كه مطلع میشوی بر خفایاتی از جهودان مگر اندکی از ایشان كه خیانت نمیکند چون ابن سلام و اصحاب او ، پس در گذار از ایشان اگر توبه كنند و ایمان آرند و زوی بگردان از ایندء ایشان اگر الترام جزیت نمایند (و گفته اند مطلق عفو و صفح بابت السیف و تسوخ است) بدرستیكه خدای دوست میدارد نيكو كاران را (۱۳) و از آنان كه گفتند بدرستیكه ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی گفتند یا نسبت دادند بدیه نصران یا ناصره كه حضرت عیسی علیه الصلوة والسلام در آن بوده یا آنكه گفتند نحن انصار الله و

در هر نفس از ایشان چنانچه از جهودان گرفته
 شد پس ترك كردند دهره تمام را از آنچه پند داده شده
 بود در انجیل از پیروی ناز فلیطا که احمد مرسل است علیه السلام
 پس برانگیختن دشمنی میان شکستن میان ترسایان دشمنی طاهر و
 بعضی نهان در دل تا روز رستخیز و آن چنان است که نصاری سه
 فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی مفسران برآیند که دشمنی
 انگیزتیم میان یهود و ایشان و زود باشد که بیاکامد و خبر دهد
 خدای ایشانرا بآنچه میکنند و آن خبر دادن جزا و مجازات خواهد
 بود (۱۴).

ای جهودان و ترسایان بدرستی که آمد شما فرستاده ما، روشن
 میگرداند برای شما بسیاری از آنچه هستید که آنرا پنهان میدارید
 از تورات چون نعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آیه و آیه رجم و از انجیل
 چون بشارت عیسی ماحمد علیه السلام و در میگذارد از بسیاری مخفیات
 شما و خبر نمیدهد به آنچه هیچ همت دنیا و استه بان نیست، نقل است
 که یهودی بان حضرت علیه السلام گفت که کدام است آن کثیر که
 از او عفو کردی حضرت از او اعراض کرد دوم و سوم نوبت بهانه
 کرد و حضرت علیه السلام روی از او میگردانید و قصد یهودی
 آن بود که منافقه از وی طاهر گردد ترك عفو چون در جواب
 خود سه کثرت جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق آن حضرت
 متین شد فی الحال ایمان آورد، بدرستی که آمد شما از نزدیک خدای
 روشنی که دفع کننده ظلمت و ضلالت است و کتابی روشن کننده
 و گفته اند نور حضرت رسالت است و در بحر الحقایق آورده
 که وجه تسمیه آن حضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه و
 تعالی بنور قدم از ظلمت کده عدم بوجود آورده نور بود که اول
 ماحق الله نوری بعد از آن علم را برای ظهور نور او بوجود گردانید
 و در تقدیرالخصوص فی شرح نقش العروس مذکور است که اصل
 و منشأ و معاد جملة خلائق حضرت حقیقة الحقایق است و آن حقیقة
 محمدی و نور احمدی است صلی الله علیه و سلم که صورت حضرت

واحدی احدیست جامع جملة کمالات الهی و واضح میزان همه مراتب
 اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت است علم و عملیان
 سور و اجزای تفضیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او
 و الیه الاشارة بقوله علیه الصلوة والسلام انا سید ولد آدم و بقوله
 آدم ومن دونه تحت لوائی (۱۵)

نظام

آنجکه اول شد پدید از چپ غیب	بود نور جان او بی هیچ ریب
بعد از آن نور مطلق زد علم	گشت عرش و کرسی و لوح و قلم
یک علم از نور پاکش عالم است	یک علم ذریت است و آدم است
نور او چون اصل موجودات بود	ذات او چون معطی هر ذات بود
واجب آمد دعوت هر دو جهانش	دعوت ذرات پیدا و نهانش

راه مینماید خدای بدین اور پاکتاب آنرا که پیروی خشنودی
 او میکنند، راههای سلامت از عذاب که آن راه حق است با سهل
 دارالسلام که طریق هشت است و بیرون میاورد ایشانرا از تاریکی
 کفر با ملک یا چهل بروشنائی ایمان یا یقین یا علم ارادت و توفیق
 خود و راه مینماید ایشانرا بسوی راه راست که نزدیک ترین راههاست
 بحق (۱۶)

بدرستی که کافر شدند آنانکه گفتند بدرستی که الله او مسیح است
 پسر مریم (قابل بدین قول از فرق نصاری پیروییه اند و بطلان قول
 ایشان بهین که میگویند پسر مریم است طاهر است چه صادر اندم
 است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را شاید و دیگر
 آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر و چه دور است که اصغر اله
 اکبر باشد

مگو ای محمد که کیست که مالك باشد و منع کند از ارادت
 خدای جیزبرا یعنی کسی مانع نتواند شد اگر خدای خواهد آنکه
 هلاک کند عیسی پسر مریم را و مادر او را و نیز هلاک کند آنها را
 که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر مهور اند و قابل فنا
 چون سایر ممکنات و چنین کسی خدائی را شاید و مرحد ابراست

پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه در میان ایشان است، میافریند آنچه میخواهد قادر علی الاطلاق است بی اصل و ماده میافریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه مابینما و انشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از حاك و از اصلی که جنس است چون تولد از والدین یا از مرد بی زن چون حوا از آدم یا از زنی بی مرد چون عیسی علیه السلام از مریم و خدای بر همه چیزها تواناست (۱۷)

و گفتند جمودان و ترسایان ما پسران خدائیم و او ما را چون پدر است در مهربانی و رافت و ما او را چون پسر در قرب و منزلت ابراهیم نخعی رحمه الله علیه فرمود که در تورات بایشان خطاب کرد که یا انبیاء الله اخباری ایشان خواندند که یا انباء ابکاری و در کلمات انجیل هست که مبروم الی ربی و ربکم ایشان چنین خواندند که الی ای و ایکم و دیگر گفتند که ما دوستان خدائیم پس بگو چرا عذاب می کنند شما را بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسر است و در آخرت بسختن ایشان بدوزخ ایاماً محدود است پس اگر پسران خدای تعالی می بودید شما را عذاب نمی کرد زیرا آنکه پدر رنج پسر نخواهد و دوست نیز عذاب دوست روا نمیدارد پس شما نه پسرید و نه دوست بلکه شما آفریدگانید از آنها که خدا آفریده است و همچون سایر بنی آدم بر نیکی و بدی پاداش خواهید یافت، میامزد خدا هر کرا خواهد و آنها اهل ایماند و عذاب میکند هر کرا خواهد و آنها مشرکانند، و مر خدا پیراست پادشاهی آسمانها و زمین و حکم فرمودن در آن و آنچه در میان آنها باشد و سوی او است بازگشت همه (۱۸)

ای پیود و نصاری بدوستانیکه آمد بشما فرستاده ما، روشن می گردانند برای شما راه حق را بر انقطاع از وحی و فتور ارسال رسل تا نگوئید شما که نیامد بها از مزده دهند و نه بیم کنند، پس آمد بشما بشارت دهند مؤمنان را بکرامت و ترسانند کافران را بعذاب لیامت و خدای بهمه چیز قادر است اگر خواهد رسولانرا بی دربی فرستد

چنانچه در مدت هزار و هشتصد سال که میان موسی و عیسی بود هزار پیمبر فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع برسل رسل راه دهند چنانچه در مدت ششصد سال که میان عیسی و محمد صلی الله علیه و سلم بود چهار پیمبر فرستاد سه از بنی اسرائیل و یکی خلدین سنان از عرب و در این آیت منت میدهد برندگان که در وقت آثار و وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیمبری بشیر و نذیر فرستادم (۱۹)

یت

تاریک بد ظلمت باطل همه جهان عالم زرای روشن او نور حق گرفت و پادکن ای محمد چون گفت موسی علیه الصلوة والسلام مرقوم خود را که بنی اسرائیل بودند ای گروه من یاد کنید نعمت خدا بر اکه ایضاً است بر شما چون گردانید در میان شما انبیای منی گردانید بعضی را پیمبر تا شما را راه نمایند و در هیچ امت آن مقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل بود و گردانید شما را پادشاهان یعنی مملوک فرعونیان بودید حالا مالک نفس خودید و با منازل شما وسیع است و در آن آب جاری است چون منازل مملوک و بداد شما را از من و ساوی و سایر و شکستن بحر آنچه نداد کسی را از عالمیان زمان شما (۲۰)

ای گروه من در آمید زمین پاک کرده شده که ولایت شام است یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی اردن و اصبح آستکه اریحا و ایلیا که حالا زمین بیت المقدس است، آن زمین که خدا نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد با جباریه و چون ایشان از مخالفه ترسیده بودند بسختن قهای خود و میگفتند اگر ما را امر کرده باشد بمصر باز میگردیم موسی علیه الصلوة والسلام گفت و باز میگردید بهمان راه که آمده اید پس اگر چنین کنید و باز میگردید زیانزدگان باشید در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقای رب العباد (۲۱) ایشان گفتند ای موسی در ارض مقدسه گروهی اند متقلب و با قوت و شوکت که مقاومت ما بایشان میسر نیست و ما در نمیایم بدان زمین جهت جنگ تا وقتی که بیرون آیند ایشان از آنجا پس اگر بیرون آیند ایشان از آنجا بی جنگ و ولایت را تسلیم ما کنند پس ما در آیند کاتیم

در آن (۲۲) گفتند دو مرد از آنانکه ترسیدند از خدا انعام کرد
خدای بر ایشان ایمان وثبات بر عهد و پیمان و ایشان بوشع و کالب بودند
که بنی اسرائیل را گفتند در آئید بر جباران ارباب ایشان تا گهان و
ایشان را در راه گذر تکه گیرید و بصحرا رها مکنید پس چون در آئید از
آن در بدین وجه که گفته شد پس بدرستی که شما غالب آئید زیرا که ایشان
جمعی چند را بر دل و تن آوارند بی حاصل این سخن باهام الهی دانسته
بودند یا ناخوار موسی علیه الصلوة والسلام و بر خدای توکل کنند در
این حرب اگر هستید باور دارندگان بر وعده حق را (۲۳) گفتند
ای موسی بدرستی که ما هرگز در نمائیم بدین ولایت مادام که ایشان
در این مواضع اند و تو دوکس را تصدیق میکنی و سخن ده کس را
باور نمیداری پس برو تو و بروردگار تو پس چنگ کبید بدرستی که ما
اینجا ششله ایم (در این سخن حواری داشت گروندگان بخدا و رسول او و
گفته اند مراد از رب هارون بوده و رب بمعنی سید است پس هارون
را که از او بزرگتر بود سید گفتند و کلامه قائل مؤید این قول است) (۲۴)
گفت موسی ای پروردگار من من مالک نیستم مگر نفس خود را
و برادر خود را پس خدای افکن میان ما و میان این گسروه بیرون
و رفتگان از دایره فرمان (۲۵) گفت خدای پس بدرستی که ارض مقدسه
حرام کرده شد بر ایشان یعنی نه در آئید در آن و نه ملک شوند بر آن
پس افرای چهل سال و سرگردان و متعیر میروند در زمین تبه
که شش و سبع است و در راه دور پس قوم موسی علیه السلام چهل
سال در این مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردند
و تا شام راه رفتندی و شب همانجا بودند که بآمداد از آنجا رحلت
کرده بودند و قولی آنست که بعد از چهل سال موسی علیه السلام با
بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برت و اربحا را بگشاد و مدتی
آنجا بود و اصبح آنست که موسی و هارون در تبه وفات کردند و اغلب
اهل تبه مردند و اولاد ایشان جوانان و بتوانایی رسیدند و خدا بوشع
را پیغامبری داد و ایشان بدو بیعت کردند و بوشع علیه السلام برت و
ولایت ابلیا و اربحا را بگرفت و بنیاد جباران برانداخت و در احبار

آمده که چون موسی علیه السلام بر قوم خود دعا گفت و حکم شد که چهل
سال سرگردان باشند موسی علیه السلام از آن پشیمان شد حق سبحانه و تعالی
او را خطیب کرد که چون حکم کردید و در راه دور و در گدازگی ایشان
اند و هناك میانی بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب با پیغمبر است صلی الله
علیه و سلم میفرماید که قوم موسی مدتی سرگشته بودند تو بر ایشان اندوه
مخور که سبب فسق و نافرمانی سزاوارترین موسی علیه السلام شدند (۲۶)
و بخوان بر اهل کتاب خبر دو پسر آدم را که از حلب او
بودند قایل و هابیل خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر
اجمال آنست که حوا در حلی پستی و دختری میآورد چون از راه رسیدند
آدم جزیره يك طن را دلام دیگر میداد آنکه با قایل زاده بود
اقلیما نام داشت در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا میگفتند
و او چندان جمالی نداشت چون رسیدند آدم علیه السلام لیوذا را
بقایل نامزد کرد و اقلیما را هابیل؛ قایل از این حکم اما نموده
گفت حوا هر من اجمل است و با من در رحم بوده او بمن اولی است
آدم علیه الصلوة والسلام فرمود که حکم خدا بر این حاکم است پس
مرا در این چه اختیار است قایل مام نداشت و گفت تو را
دوستی از من داری لاچرم آنچه حویر است بدو میدهم آدم فرمود
که اگر سخن من باور نمیکنی هر يك از شما قربانی کنی به آنچه
میتوانی قربانی هر که قبول افتد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه
از این خبر داده چون قربانی کردند یعنی قرب جستنند هر يك از ایشان قرب
جستنی قربانی خود هابیل گوسفند دار بود مره قریه که بذیت دوست
میداشت بیاورد بر سر کوهی نهاد و پیت کرد که اگر قربانی من قبول
نگردد ترك اقلیما کنم و قایل صاحب زرع بود بشته کدیم ضعیف
و کم دانه بپورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت اگر این
قربانی مقبول شود و اگر نه من دست از خواهر خود بزد ندارم
پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع
که آتشی حقیق و بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد
و مقبول شد از دیگری که قایل بود و آتش از قربانی او در گذشت
و بخوردن آن ملتفت نشد قایل را آتش حشم اشتغال در آمده دود
حسد دیده بصیرت او را قیره کرد گفت مرا قایل را بخدای که ترا
بکشم برای آنکه قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود؛ که

هاییل چرا این نیست که قبول میکند حوای از رهبر کاران که در قرسی
بیت خود را حلقه سازد. (۲۷)

اگر گشتی و دراز کنی سوی من دست خود را تا مرا
بکشی من باری نیستم دراز کننده دست خود را سوی تو تا ترا
بکشم، بدستیکه من میترسم از خدا که برودگر عالمین است ما
آنکه هاییل از ذیل قوهر و با شوکت تر بود اما تسلیم شد و قتل
را از ترس خدا پس گشت (۲۸) من میخواهم آنکه باز گردی تو
مقبولت گناه در قتل من و بیاداش گناه تو که آن سبب رد فرمانی
بوده و این اراده هاییل موافق حکم خدا بود، پس باشی تو سبب
این گناه از ملازمان دوزخ و اینست پاداش ستمکاران که قتل
ساحق کنند (۲۹)

پس آسان کرد بر هاییل و باری داد مر او را در کشتن مرادر
او و ندانست او را چون بکشد پس ایلیس بشکل بشری بر او متمثل
شده مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگ نهاد و
سنگ را بر وی انداخت و وی کشته شد و بمرد هاییل نیز صبر کرد
تا هاییل را در خواب بساعت سر بر سنگی نهاده پس بکشت او را
چونکه سنگی بر سر وی زد و مژزش پربشان شد و بمرد هاییل بکشت
از زبان زدگان در دنیا مانکه بقیه عمر مردود و مطرود بود و در
آخرت خود طاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ تنها او را خواهد
بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قایل ندانست که
با وی چه باید کرد او را در حاکم پیچیده چهل روز در پشت گرفت
و مهر طرف بکشت و این عیاس فرموده که یکسال کشید تا گوشت
روی گرفت و سباع و طيور بر هاییل غلبه کردند که هر وقت بکشد
بخورد و بسیار تنگ آمد (۳۰)

پس برانگیخت حوای زاغ را، میکاوید زمین را بمقتار و هر دو
بای خود تا حفره پیدا کرد و این عمل بسبب آن بود تا شمایید
ذیل را که چکویه بپوشد چنه برادر خود را

و اندک که زاغ حفره کرد در خاک وزاغی مرده را بیاورد
و در آن حفره انداخت و گوشت را خورد و گوشت را گشت

ذیل که وای بر من، آیا عاجز شدم از آنکه باشم مانند این زاغ
در این عمل؟ پس بپوشد تن برادر خود را، آنکه ذیل همین
طریق هاییل را در خاک کرد پس گشت از جمله یثیمان شدگان
مر آنکه یکسال او را میکشید و گویند ندامت او بر آن بود که
مادر و پدر از او بپرا کردند و تمام جسد او سیاه شد و ندانی شنید
که کن خائفا ابداً (۱)

بعد از آن ذیل هر کرا میدید میترسید که ناگاه او را بکشد
و آخر بدست پیری نابینا از آن خود کشته شد (۳۱)

بسبب این قتل نوشتم و حکم کردیم بر منی اسرائیل آنکه
هر کس بکشد کسی را بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر او
امصاص لازم شده باشد و بی آنکه او فساد کرده باشد در زمین
یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان، پس همچنان باشد که
همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دماء کرده
و مردم را دلیر ساخته بلکه قتل واحد و جمع یکی هست در استیجاب
غضب الهی، و هر که سبب بقای حیات کسی شود، فهو از امصاص یا
منع از قتل یا رهاندن از مهلت پس همچنان باشد که سبب زندگی
همه مردمان شده، مقصود از این کلام تدریس است از تعرض
قتل و ترغیب در حمایت نفوس و هر آینه که آمدند سوی بنی -
اسرائیل ارشاد گن ما بمعجزه های روشن و آیه های واضح، پس بدستی
سیاری از ایشان بعد از ارسال رسول و ابرال آیت در زمین هر آینه
اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوزان از حد اعتدال یا مردمان در
قتل یا در کشتن گان از حدود اوامر و نواهی (۳۲)

آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از قبيله عرب
بخدمت حضرت رسالت بنام علیه الصلوة والسلام آمدند و شرف اسلام
معرّف گشته ملازمات جناب نبوت ماب صلی الله علیه وسلم اختیار کردند
حوای مدینه مزاج ایشان چندان موافقت نداشت بیمار شدند و صورت
حال ایشان بر رخ حضرت علیه الصلوة والسلام رسانیدند، حضرت
ایشانرا میان شتران شیردار که نزدیک جبل العیر بوده فرستاد روزی

چند در آن موضع سر برده شیر و بول شیر را میبردند و در آن
ایشان بصحبت مبدل شد صحابی اتفاق کرده و سر برده را در آن
حضرت را رانده روی قبیله خود نهادند، یار که مولای رسول خدا
علیه الصلوة والسلام بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بر ایشان
رسیده مقاتله کردند و ناخر یسار را گرفته دست و پای وی بریده
حار در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت علیه الصلوة
والسلام از این حال وقوف یافته کوزین جابر را با بیست هزار سوار
از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته دست بر گردن بسته نزد
آنحضرت آورد حق سبحانه آیت فرستاد:

جز این نیست که هست جزاء آمان که حرب کنند ما دوستان
خدا و رسول او و مشتاقند در زمین از برای فساد که قطع طریق
و قتل و غارت است آنکه بکشند ایشانرا اگر کسی را کشته باشند
و مال برده یا بکشند و بردار کشند اگر کشته باشند و مال برده
یا ببرند دستها و پاهای ایشانرا برخلاف یعنی دست راست و پای چپ
اگر مال گرفته باشند و کسی را نکشند یا بکشند ایشانرا از زمین
یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار نتواند
گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام
اعظم رحمه الله علیه نفی را بر حبس فرود آورده تا ضرر او در شهری
دیگر مسلمانان نرسد پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
فرمود تا دست و پای ایشانرا قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند
آنگاه ایشانرا مصلوب ساختند، این حدود که مذکور شد بر ایشانرا
خواری و رسوایی است در دنیا و مرایشانراست در آخرت عذابی
بزرگ بحسب بزرگی گناه ایشان (۳۲)

مگر آنکه توبه کنند از آنچه حق الله است بیش از آنکه شما قدر
شوید بر ایشان پس اگر محارب مشرک است و توبه کرد یعنی اسلام
آورد حواء بیش از قدرت بر او و خواه بعد از آن همه حدود که
مذکور شد از او ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان
کرد و اگر او مسلمانان است که قبل از قدرت بر او توبه کرد

عالمک بن انس رضی الله عنه میگوید که حدود از وی میافتد

و در آن روز کسی که بول بر سر او برده و بر او سوار شده
و در کشتن و وارث مقتول نیز مطالبه دم نتواند کرد و قول امام شافعی
رحمة الله علیه آنستکه قبل از قدرت بتوبه او حدود الله از او ساقط
شود نه حقوق ناس، پس بدانید آنکه خدای آمرزنده گناهان است
توبه و مهربان است بر تائبان (۳۳)

ای گروه مؤمنان ترسید از خدای و بطلبید بر او وسیله را
را یعنی آنچه توسل بدو توان کرد در طلب قرب بحضرت او و
کامه جامع در این باب آنستکه وسیله کلی در تقرب بحضرت الهی
ملاحظه اوامر و نواهی است

و در لطایف قشریه میگوید: «وسیله تجرید اعمال است
از ریا و نفیرد احوال است از عجب و تخلص افلاس است از
طلب حظوظ»

در کشف الاسرار آورده که: «وسیله عابدان به ضابط است و
از آن علما بدلائل و از آن عارفان بترك وسائل، عابد بمعامله توسل
جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه راه نظر کند؛ عابد
مکر در این آیت کند که الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً (۱)
عالم نظر در این آیه دارد اولم ینظروا فی ملکوت السموات
والارض (۲)، عارف از این کلمه درنگدرد که قل الله ثم ذرهم (۳)
بیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله الصاری قدس الله سره
نویز فرموده: الهی وسیله توهم توئی اگر کسی ترا بطلب یافتم من خود
طلب از تو یافتم

نظام

این طلب مای طلب تو داده ای	گنج احسان بر همه بگشاده ای
این طلب در ماه از ایجاد تست	رسنن از بیداد یارب داد تست
این قدر ارشاد تو بخشیده ای	تا بدین من عیب ما پوشیده ای
قطره دانش که بخشیدی زبیتش	متصل گردان بدربارهای خویش

(۱) سوره آل عمران آیه ۱۹۱ (۲) سوره اعراف آیه ۱۸۵

(۳) سوره اسام آیه ۹۱

و جهاد کنید در راه او تا اعداء طهر و باطن ، شاید که شما
رستگار شوید بسبب این اعمال (۳۵)

و در بحر الحقایق آورده که در این آیه ولاح را چهار
چیز باز بسته که بی آنها رستگاری حقیقی دست ندهد اول ایمان
که اصابت نور است در بدو خنثی و بنده را از حجب طلعات شرک
خلاصی میدهد ؛ دوم تقوی که منبع اعمال شریعت و منشاء اخلاق
مرضیت است و سبب مدان از طلعت مومیت نجات میابد ؛ سوم انقیاد
و سببیت و آن فناء ناموس است در بقاء لاهوت و عارف بسبب آن
از تاریکی اوصاف عینی بیرون می آید ؛ چهارم جهاد و آن اضمحلال
انفیت و اثبات هویت و توحید در این مرتبه از تیرگی وجود باز
رسته نور شهود میرسد

چون جلوه کند نور شهود از تنق عیب از طلعت هستی تو آثار نماید
از چهره وحدت ممکن پرده کثرت تا در فطرت اندک و بسیار نماید
درستی که آنانکه کافر شدند برستش احشام و ملائکه و عجل
و غیر آن ، اگر باشد مر ایشانرا همه آنچه در زمین است از صنوف
اول و اتمه و مانند آنها با آن همه یعنی اگر دوباره آنچه در
زمین است از نقد و جنس از آن کافر باشد تا بدی نفس خود
کند از عذاب روز رستخیز قبول کرده نشود از ایشان و همان
عقوبت لازم ایشان باشد ، و مرایشانراست در آن روز عذابی دردناک (۳۶)
میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند آنکه بیرون آیند
از آتش دوزخ و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش وایشانراست
عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد (۳۷)

و مرد دزد و زن دزد را پس ببرید دستهای راست ایشانرا (۱)
چون اخذ نصاب کنند که ربع دینار است نزدیک امام شافعی و ده

(۱) « السارق والسارقة فاقطعوا ايديهما » این آیه مجمل است
چه اولاً احتمال عموم دارد وثانیاً چه دستی را باید قطع کرد راست
چپ و ثلثاً مراد ازید از کجا تا کجاست ؟

گفته شد احتمال عموم هر سارق و سارقه را دارد اما بیان

آمد از حرز یعنی جایی که در آن نگه داشته باشد چون حنّه و
صندوق یا از کسی که نگه میدارد مثلاً در راه یا در مسجد و نهان
مردارند ، حدای پاداش میدهد ایشانرا پاداش دادنی باشد که
و آن ترك حرمت است در مال مومن و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی
صادر از حق تا بند او نشود و باز دارد او را از رجوع بمنزل آن
عمل ، و حدای غالب است در حکم خود ، دانا بحکمت آنچه بدان
حکم میکند (۳۸)

پس هر که توبه کند بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی و
صلاح آورد کار خود را به آنکه نراضی حسم کند و عزم و جازم
باشد بر آنکه باز دزدی عود ننماید

پس بدرستی که خدا توبه او قبول کند اما قطع بد ساقط نشود
بر آن توب (۱) بدرستی که حدای آمرزگراست گناهان او را ، مهربان
است بر او که در محشر او را رسوا نکند (۳۹)

آیا ندانستی (خطاب بحضرت است و مراد است اند یعنی دانستند)
آنکه حدای مر او را است پادشاهی آسمانها و زمینها ، عذاب میکند
هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع بد و می آرد هر کرا میخواهد
ببوی و امامی که از این حکم خارج میکنند ، در حد
ارزند خود یا ولی مال بنده خود یا شاتم که مال غنیمت را مردارد
یا شریک که مال مشرک را بردارد و گمان کند که مال حق اوست
و همچنین است هر دزدی شبهه محتمله که در آن نیز قطع بد جایز
نست و در قطع اختلاف است خوارج از دوش قطع مینمایند و نزد امامیه
چهار انگشت است مگر مبین در مار نخستین و در صورت تکرار
شرایط دیگری دارد که در کتاب آمده ، مندرج است

(۱) اگر دزد توبه کرد آیا حد ساقط میشود ؟
امام اعظم رحمه الله علیه حد را ساقط نمیداند اگر چه توبه
هر یکد ولی امام شافعی رضی الله عنه و افهای فرقه امامیه رضوان الله
علیهم اجماعاً قبل از ثبوت دانند سقوط حد توبه و بعد از ثبوت آن
دلیل تفصیل شده اند

یعنی سارق را بعد از توبه و خدای بر همه چیز است و تعذیب تواناست (۴۰)

ای فرستاده (خطاب بانحضرت علیه الصلوة والسلام است که آن حضرت را با لقب یاد کرده و انبیای دیگر را بنام مخاطب ساخته چنانچه یا آدم الیهیم (۱)، یا نوح الیهیم (۲)، یا ابراهیم اعرض (۳) یا موسی انی اصطفیتک (۴)، یا عیسی بن مریم انت قلت (۵)، چون نوبت خطاب بحضرت رسالت پیام محمد صلی الله علیه و سلم و اكمال التحیات رسید اورا بصفتی کمال خطاب کرده چنانچه یا ایها النبی، یا ایها الرسول (ترا استدوهمک نگرداند از آنکسانی که از روی عناد میشتابند و خود را می افکنند در کفر از آنکه گفتند ایمان آوردیم ما و آن گفتن هست زبان های ایشان و ایمان نیورده است دلهای ایشان (مراد منافقاند و کردار های ایشان آن بود که با کافران دوستی کردند) و بعضی از آن کسانی که دین یهودیه دارند شنوندگان قول تو برای دروغ گویند بر تو، چه در آن بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد چنین شنیدیم و نشنوده بودند و اینها یهود مدینه بودند، شنوندگان برای گروهی دیگر که پیامده اند بمجلس تو (مراد یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار خیبر فرستادند)

نزول آیت را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر را بزنا بگیرفتند و هر دو محض بودند و حد ایشان بحکم تورات رجم بود، یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که به شرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همایه و حلیف اویند کسی ایشان فرستید تا حد زانی محض از او پرسند اگر گوید توبه زنت قول او را قبول کنید و اگر بر رجم امر فرماید سخن او را شنوید پس جمعی از ایشان با زاین مدینه آمدند و صورت حق یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کمانه

(۱) سوره بقره آیه ۲۲ (۲) سوره هود آیه ۴۸ (۳) سوره هود آیه ۷۶ (۴) سوره اعراف آیه ۱۴۴ (۵) سوره مائده آیه ۱۱۶

و مائت بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آمده از حد زاین محضین پرسیدند حضرت فرمودند که حکم من رضا میدید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود رجم میباید کرد ایشان اما کردند و گفتند خدای در تورات فرموده که ایشان را چهل تازیانه طلا کرده بقیع زنند و پشت ایشان سیاه گردد و روی سیاه گردد و باز گوی بر دراز گوش نشاند گرد منازل بگردانند، جبرئیل علیه السلام آنحضرت را خبر داد که دروغ می گویند و این صوریا که اعلم ایشان است میداند که حکم تورات رجم است نه جلده حضرت فرمود که در میان مردم شما در حدک جوانی هست ساده روی و سفید پوست بک چشم که اورا این صوریا گویند گفتند آری دانا تر همه اهل زمین است تورات، حضرت فرمود که میان ما و شما در حکم تورات او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی میشویم حضرت بحضور او حکم فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود انت این صوریا گفت نعم، حضرت صلی الله علیه و سلم گفت دانا من و اینها تو حکم باش که دانا تر یهودی این صوریا قبول کرد و حضرت سوگند داد اورا بدان خدای که تورات را بر موسی علیه السلام نازل کرداید و دریا برای شما شکات و شما را از آل فرعون نجات داد و من و ساوی برای شما فرستاد که در کتاب شما حدزانی محض رجم است یا نه؟ این صوریا گفت اگر نه ترس آن دارم که تورات مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تیسردهم و الاعتراف سکرده می تو بگوی که خدای توبه گفته حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت خدای من چنان حکم کرده که چون چهار گواه بر زانی محض و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود؛ این صوریا گفت بخدای موسی که در تورات نیز حکم همین فرمود اما علمای ما ملاحظه بجنب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلده و تحمیم (۱) قرار داده اند پس حضرت فرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد و حق سبحانه از حد ایشان خبر داد؛ تدبیر می دهند کلمه ها را یعنی آیه رجم را بعد از آنکه خدای وضع کرده

(۱) تحمیم عبارت از آن بوده که زانی را بر دراز گوش سواره میکردند و او را دور منزل میکردانیدند تا رسوا شود

آنها در موضع آن و موض آن جه و تحمیه می نویسند و میگویند
یهود حبیبر اگر دهد شما را این حکم محرف یعنی محمد صلی الله
علیه و ساول بچند حکم کند پس را گیرید آنها قبول کنید و اگر این
حکم شما ندهند و هر چه فرمایند پس حذر کنید از قبول آن و
اگر خواهد خدا ضلالت یا مضیحت یا هلاک او را پس بدست
شوائی آورد و ملك نتوانی شد برای او از خدای چیزی را در دفع
آن و نه آن گروه آیند که در ازل نخواست خدای آنکه
يك سازد از لوث کفر و انکار حق داهی ایشانرا . . . این راست در
دنیا رسوائی بآنکه چربه دهند و از مؤمنان ترسند و مرا با شر است در آن
سرای عذای نزدیک که خلود است در دوزخ (۴۱) ایشان شنودگان
سخنانتد برای دروغ متن ، حورند کن حرامند یعنی رشوت در حکم
و تحریف کلام ، پس اگر . . . بد بجه که نزد تو پس حکم کن میان
ایشان با روی بگردان از . . . (حق سبطه مخیر ساخت آنحضرت
را در این آیت میان حکم و اعراض) و اگر روی بگردانی از ایشان
راستی و عدل ، بدرستی که خدای دوست میدارد عدل کنندگان را
در حکم (۴۲)

و چگونه حکم میسازند ترا و حل آنکه تورات نزد ایشان
است ، در آن حکم خدای هست هر چه ، پس . . .
اعراض میکنند از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان نیستند
این گروه دور دارند گن کتب خود را یا حکم ترا (۴۳) بدرستی
مرو فرستادیم تورات را در او راه سودنی بحق و روشن که طلعت شده
را دفع کند حکم کرده اند تورات پیغمبران بنی اسرائیل آنکه انقیاد
کردند حکم خدا را برای آنها که متدین اند بدین یهودیت و حکم کرده
اند علمای ربانی و زاهدان ایشان برای ایشان بسبب آنچه مامور شده
بودند بدان از محافظت تورات یعنی نگهداشت آن از تحریف و تضییع
و بودند بر آن کتاب گواهان که بیان آن کنند راستی چون این صوریه
پس مترسیداد مردمان در اجرای احکام حق واد من بترسید و در حکم داده اند
مکنید و مخربید شما یعنی بدل مکنید احکام من بهی اندک را که رشوت مال می اعتبار
و جاه نا یابدار است و آنها که حکم نکنند بآنچه خدای فرو فرستد

یعنی یهود پس آن گروه ایشان کارا شد [۴۴] و نوشتم بر بنی اسرائیل
در تورات آنکه بکشند يك تن را قصاص يك تن و بنی نضیر بخلاف
حکم خدای عوض يك تن دوتن را بکشند از بنی قریظه و دیگر
حکم کردیم چشمی چشمی در بردن روغناتی به در کیدن ، و بنی
به بنی ، و گوش بگوش ، و دندان بدندان و جراحتها را مانند ذات قصاص
یعنی قصاص کنید در اوان چیر را که حفظ مساوات ممکن باشد
چون حراشیش پوست و شکستن استخوان حکم مارش باید کرد پس
هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید ، پس آن تصدق کفار باشد
در گناه متصدق را یا کفار ، مفعول باشد سقوط قصاص از او و اجر
عفو کننده بر خدای باشد و آنها که حکم نکردند بآنچه خدای منزل
گردانیده و آن چه دادند که در عوض یکتی دو تن میکشند ، پس
آن گروه ایشان ظالمانند که وضع حق میکنند در غیر موضع آن [۴۵]
و در آوردیم ما بر پی پیغمبران عیسی بن مریم را در حالتیکه باور
دارند بود مر آن چیز را که پیش از او فرستاده بودیم از کتاب
تورات و دادیم او را انجیل ، در او راه نمودی است بتوحید و روشنی
مطابق حق و گردانیدیم او را راه های پند دهند مر برهیز کاران را
[۴۶] و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای وی بآنچه خدای
فرو فرستاده است در او (مراد حکم است در وقتی که منسوخ نشده
ود) و آنکه حکم نکرد بآنچه خدای نزل گردانید چون قرسیان
که از احکام انجیل عدول نمودند ، پس آن گروه بیرون رفتگان اند از
حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند [۴۷] و فرو فرستادیم
سوی تو قرآن را بدستی و در حالتیکه او مطاق است مر آنها
که پیش از او بوده ال جنس کتب منزله و نگهبان است بر کتب که
محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر میدهد از
ازوی راست میشود با گواه است مر آن کتب را بصحت ، پس حکم
کن میان اهل کتاب بآنچه خدای فرو فرستاد بر تو از رجم و تسویه
در قصاص (و این آیت ناسخ حکم تخییر است که قبل [۱] از این
[۱] از این عباس مروی است که این آیه دلالت دارد بر آنکه اگر
اهل کتاب قرائع کنند بحکم اسلام واجب است که حکام اسلام حکم
نمایند بر طبق قرآن و نزد عدلیه (امامیه) حکم تخییر بر حل خود

گذشت [و از پی مرو آرزوهای ایشان را در حالتیکه مایل باشی
از آن چیزی که بنو آمده است از حکم راست ، مر هر گروهی را
ساختیم از شما شریعتی و راهی روشن] شریعت آنستکه مخصوص
علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحديث پيغمبر [و اگر
خواستی خدای هر آینه بساخت شما را يك امت متفق بر يك ملت
وليكن ميانمايد شما را در آنچه شما را داده است از شرايع مختلفه
مناسب هر عصری و زمانی تا مطيع از عاصی متميز شود پس بشتايد
و پيشی گيريد سوى خيرات که اتباع شريعت است ، سوى خدای است
نازگشت همه شما ، پس خبر خواهد کرد شما را در وقت خبر دادن
بآنچه هستيد که در او اختلاف ميکند از آوردن و شريعت [۱۴۸]
و ديگر فرستديم بنو آنکه حکم کن ميان اهل کتاب بآنچه
خدای فرو فرستاده بنو ، سبب نزول آيت آن بود که بعضی از اخبار
بود با يكديگر از روی مکر و ترور تدبير کردند که بيايد ن مرو
ديک محمد صلى الله عليه و سلم شايد که او را از راه ببريم و شمشير
و تبريك فریب دهيم ، پس بيايد و که شد که ای محمد دانسته که ما
را اشراق قوم و دانايان ايشانيم و چون ما متابعت تو کنيم اراذل و افساد
يهود در تعديت ما متو افتدا کنند اکنون ميان ما و قوم ما در دماء و اموال
خصومتهاست و ترا حکم ميمازيم اگر فضا چدن کمی که رضای ماست
دين ترا مسلم داريم حق سبحانه و تعالی رسول خود را خبر داد و
از قبول ملتبي ايشان تحذير فرموده و گفت حکم کن بفرستاده
خدای و پيروي آرزو های ايشان مکن و حذر کن از ايشان از
آنکه ترا بگردانند از بعضی آنچه خدای بسوی تو فرستاده است ، پس
اگر بر گردند و اعراض کنند از حکم منزل ، پس بدانکه اعراض
ايشان از آن جهت است که ميخواهد خدای آنکه برساند اديشان
عقوبتها سرحدی از گناهان ايشان در در دنيا و باقی در عقبی ، بدوستيکه
است اگر حکمی در هر دو شريعت باشد حاکم اسلام مخير است
که حکم کند يا نکند ولی اگر شرع اسلام عملی را جرم
داست و آن عمل نزد اهل کتاب جرم نبود حاکم اسلام بايد
مطابق شرع اسلام حکم کند - آيه قبل آيه ۴۲ میباشد .

سباری از يهود و مسلمانند بعد از نزول اين آيت جهودان گفتند لا فرضی
بحکمک آيه آمد که [۴۹] :

آيا حکم جاهليت را ميطلبند در حد زنا و فحاش چو حکم
تورات و قرآن راضی ميشوند ، و کيست نيکو تر از خدای از جهت
حکم برای قومی که تدبير ميکند از روی يقين و ميدانند که احسن
احکام حکم او است

آورده اند که عبادۃ بن صامت رضی الله عنه با ابن ابی در
مجلس حضرت رسالت صلى الله عليه و سلم مخصوصه کردند ، عبادہ گفت
ما را از طوايف يهود دوستند که در نوائب مدد و مدد ايشان منتظر
توانم بود امروز بدوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و مرا
دوستی خدا و رسول رس است ؛ عبدالله بن ابی گفت که من از دو ابر
روزگار و حوادث ليل و نهار ميترسم و از مظاهر و معاوت يهود
که خدای من اند گريز ندارم آيه آمد که [۵۰] :

ای زمره گرويدگان ، فرا نگيريد يهودان و ترسايان را بدوستی ؛
برخی از ايشان دوستانند مر مرحی را بجهت موافقت ايشان ميل کنند ،
پس بدوستيکه او نیز از جماع ايشان باشد (اين سخن ثابت تديد است
در موالات يهود و نصاری) ، بدوستيکه خدای راه نمی نمايد گروه
ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم ميکند [۵۱] پس
تو می بينی آثار که در دلهاي ايشان بيماری نفاق است يعنی اين ابي
و اتباع او ، ميشانند در دوستی و ياری جهودان ؛ ميگویند ميترسيم
از آنکه برسد ما را از گردش روزگار چیزی يعنی روزگار منقلب
شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند ، حق سبحانه اين اندیشه
ايشانرا باطل کرد و فرمود : پس شايد که خدای بيارد فتح را از برای
رسول و ياران او (مراد فتح مکه است يا تسخير منازل و مواضع يهود
چون حبيب و ثيما و فدک) يا فرستد فرماني از نزد يك خود بقتل
يهود و اجلاي ايشان ، پس کردند متفقان بر آنچه پنهان داشتند در
نفسهای خود از موالات يهود يا شک در کار پيغمبر صلى الله عليه و
سلم بشيمان شد کن [۵۲]

و گویند مؤمنان يكديگر را ، آيا اين گروهند آنکه سوگند می

ای گروه مؤمنان ، هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود از دین خود

این آیه احبار میکند از صورتی که درغیب بوده اهل از وقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم امام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبدالمطلبی از یمن و بعضی از دادن زکوة باز ایستادند و جمعی بر مسیحة کعب و طلیحة احدی و سجاج کاهنه جمع شدند و بر ثبوت ایشان اعتراف نمودند و خایه ای حبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق بی بار و مدد کار نخواهد ماند ، پس زود باشد که بیارود خدای قومی را آنکه او دوست مبادارد ایشان را و ایشان دوست مبدارند او را ، متواضع و متدلل و مهربان اند بر مؤمنان سخت دل و متقلب و بیرحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا یاسین یا اشعریان که حضرت بعد از نزول این آیه موسی اشعری کرد و گشت هم قوم هذا با اشارت بمجدهان روز قاضیه است که دو هزار مرد از نخعی و پنج هزار از نخبیه و کنده و سه هزار از سایر قبایل و در قیسیر آورده که ابن عباس و حسن عسری بر آمد که این قوم ای مکر صدیقی رضی الله عنه است و اصحاب او از مهاجر و انصار که اهل ردت جنت گردیدند صفت آن قوم میکنند و میگویند جهد کنند در راه خدای و ترسند از ملامت هیچ ملامت کننده این صفتها که مذکور شد افروزی کرم او است ، عطا میدهد هر که میخواهد ، و جدا بسیار فضل است بر حق خود ، دانا کسی که استحقاق آن دارد .

علماء را در باب یحییهم و یحییونه سخن بسیار است ، اهل شریعت
میگویند محبت خدای نابنده ارادت توفیق و هدایت است در دنیا و
عظمی حیات و ثواب و کرامت در آئین و محبت نده
با خدای ارادت طاعت او ، اجتناب از معصیت او و نزد اهل

طریقت محبت حق با بنده آسکه اورا حضرت قرب زدیک گرداند
و محبت سده باحق آسکه دل را برای او از غیر او حلیص گرداند و
و از باب حقیقت برآید که محبت حق قسیم است و محبت بنده خاوت
دیت

چون تحلی کرد اوصاف آدم
 پس سوزد وصف محدث و اکابر
 هرگاه که صفات سلوات محبت ذو الجلال از سر ادق احتشام
 بهیم وجود دنی محب را دروخته از محلال اندازد دیگر باره خوب
 سخنان از بیمن عیانت بچگونه رسیده آن دنی شده را بوصف و
 نصف سرد فان محبت العبد لله افناء الناسوتیه فی بقاء الالهوتیه
 و محبت الله العبد ابقاء الالهوتیه فی فناء الناسوتیه

در منازل العزیزین آورده که محبت در بدایت تلافی است بعدت
و فرائد از فوات اسباب تفرقه در نهایت دوستی ذات از برای ذات
و حضرت احدیت بقاء حدوث رسم در عین الزامه از سمون محبت
برسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می پرسید یا از
محبت بنده با حق ؟ گفتند از محبت حق با بنده فرمود در این ساعت
با حضرت خضر علیه الصلوات والسلام بودم و نکته از محبت حق با بنده
میگفتم ملائکه مکات طاعت شنیدن آن نداشتند و هم از سمون
مقول است که در محبت سخن میگفت و مرغ روحش که طیر آشیانه
منه بد او الیه يعود بود در هوای هویت طیران می نمود و مرغی
از هوا فرود آمد و منقار بر زمین می زد تا از منقارش خون روان
شد و آن مرغ در سائک و خون سلطان میبود تا از التهاب آتش
محبت که از روحته نار الله الموقد بود بر وی باقی سوخت و جان داد
نظم

بسمه مرغ سحری در غم گنار اربوحت چگر لاله مرآن دلشده ز اربوحت
حضرت شیخ طریقت اطلب المحققین قدس الله سره در فتوحات
مکمل آورده که حق سبحانه آن مرغ را اهم سخنان شیخ سمعون داد
که جزیه محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و بجهت موعظه
حاضران و تنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد
صاحب لواحق امار الله لایوبه بامانته و ارادته فرموده که محبت

حقیقی است جمال خودش جمعا و تفصیلا و آن یا از
مقام جمع بود بجمع و آن شهود جمال ذات است در مراتب ذات
بی واسطه کائنات

رباعی

مشتوقی که کسی سر جمالش شناخت در ملک ازل اوای خوبی ابراخت
ی طوس شهر بدوی مهره مهر هم با خود خود نزد محبت مباحث
و یا از جمع به تفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظهر بی
حدود و کرانه مشاهده لغات جمال خود میکند و مطالعه صفات کمال
خود مینماید

رباعی

جانان که دم از عشق زنند ماهمه کسی کس را نرسد بدامنش دست هوس
مرآت شود اوست در ذات وجود بصورت خود عشق هم باز دوسر [۱]
با از تفصیل به تفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال
مطلق را در مرایی تفصیل آئری مشاهده می کنند و ایشان جمال
مقدس را با وسوسه کای دانه دولت وصال خرسند و به محنت فراق دردمند گردند

تتمیم

ای حسن تو کرده جلوه هادر پرده صد عشق و معشوق بدید آورده
روی تولیای دل مخزون برده و شوق تو واقع غم عذرا حورده
کارخانه اعمال و آثار بیرون برده اند و حرق حجب و استار شهود و صفات
که مبادی اعمال و آثار بد کرده متعلق هم و قبله گاه توجهات ایشان جر

تتمیم

برتر ز احاطه جهان است دلم برتر ز احاطه جهان است دلم
عشق نهاد بر سر گل آشیان
مورچه با عشق کشد دانه را
عشق دهد زینت دبر و کشت
[جلالی]

درغ ز تفصیل صفات است دلم مرآت تجلیات ذات است دلم [۱]
و از این کلام حقایق اعلام چنین مفهوم میشود که بجهتیم از
مرتبه میل است از جمع تفصیل و بجهتونه از مقام میل از تفصیل جمع و
حضرت قطب الماروقین ناصر الحق والدین عیبه الله در رساله که برده اند
برر کو احوال نوشته فرموده اند که چون بیک دورنگری حضرت حق جل
وعلا در هر مرتبه از مراتب جر خود را دوست نداشته است

بیت

بخدمت و بجهتونه چه اقرار است زمر برده مکر خویش را خردار است
زمر که دوست داشتن صاحب جهان آئینه را نداشته نیست بلکه
از جهت مشاهده جمال خود است در وی پس در حقیقت خود را دوست
داشته است و صاحب فطرت کامله از رتبه محبت و محبوبیت که در این
آیت اسرار ذات است محقیقت قرب فرایضی و توفیقی می تواند بردشامل
والی والیه الموافق الکافی [۲]

[۱] عاشقی را شیوه خود ساجد من سالها است

من همه بیکباره عشق و عشق خود بیکباره من
[جلالی]

[۲] مفسرین فراه امامیه با سند خویش آورده اند که این آیت
[آیه عا] در شان علی علیه السلام تارل شده است
تعلیمی که از بزرگان اهل سنت است در تفسیر خود آورده
که این آیه در شان علی بن ابیطالب رسول یات

امام مخر در تفسیر خود معتقد است که این آیه در شان ابوبکر
رضی الله عنه رسول بوده مابعد که اولی جهاد ابوبکر مقدم است نسبت
زمان در جهاد علی و در شای جهاد علی در هنگام فوت و قدرت اسلام بوده و جهاد ابوبکر
در وقت اضلال و ضعف دولت اسلامی و ده است و بنا بر این جهاد ابوبکر افضل است
و نیز امام مخر خبری را که از پیغمبر در روز فتح خیبر رسیده که : (فردا
رایت را بکنی دهم که او خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول
بزاو را دوست دارند) این خبر را میگوید از باب آحاد رسیده است
(در حجیت خبر واحد اختلاف است که بحث از آن در اینجا وارد ندارد)

آورده اند که عبدالله بن سلام با اتباع خود بحضرت نبوت علیه الصلوة والسلام آمد و گفت یا رسول الله قریظه که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت ما با مسلمان سوگند خورده اند که ما در یکجا جمع نشوند و ما در دین اسلام باشیم پیوند خود را با گسسته دارند و ما بواسطه بعد منازل از صحبت و مجالست اصحاب محروم میمانیم حال ما چگونه باشد ؟ آیت آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند [۵۱] جز این نیست که دوست شما بحقیقت خدایت و فرستاده او و آنکسی که ایمان آورده یعنی اصحاب پیغمبر علیه الصلوة والسلام این سلام چون آید بید گفت رضینا بالله و برسوله رب المومنین اولیاء ؛ پس صلات مؤمنان میکنند : آنانکه بر پای میدارند نماز را و میدهند زکوة را و حل آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حل مخصوص به یقوتون یعنی زکوة میدهند در حل رکوع خود در نماز از غایت حرصی که ماحسان دارند و مارعنی که در ادای آن متماثلند

در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیت در شان مرتضی علی رضی الله عنه نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پیام علیه الصلوة والسلام از حجرة طاهرة بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند ؛ دیده مبارک آنحضرت رسانشی افتاد برسید که همچکس ترا چیزی داد وی حاتم از زر یا نقره بوی نمود و گفت این حاتم بمن داده اند حضرت فرمود که این عطل که کرده است ؟ درویش اشارت بعلی رضی الله عنه کرد حضرت فرمود که

امام احمد حنبل که مؤسس مذهب حنبلی است در کتاب مسنده باعناد خود آورده که در روزی زنی از انصار مرغی بریان برسم هدیت بجناب رسالت پیغمبر فرمود خدایا آنکسی که دوست ترین حاقی تو است نزد تو و نزدیک رسول تو او را بمن رسان تا با من در این طعام شرکت نماید پس علی برادر حاتم آواز داد پیغمبر فرمود در بگشایید و علی با پیغمبر در طعام شرکت نمود ؛ این فضیلت علی را می رساند که پیغمبر و یحیونه مصداق آنجناب است

در چه حل تو داده ؟ سأل گفت که اعطانی و هو را کم [۱] حضرت رسالت پیام علیه الصلوة والسلام تکبیر گفت و این آیت بر خواند که گذشت [۵۵]

و هر که دوست دارد خدای را و رسول او را و آمانرا که ایمان

[۱] «انما ولیکم الله رسولہ والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کمون » بطوریکه حضرت کاشفی بیان فرموده است باتفاق اهل سنت و شیعه این آیت در شان علی علیه السلام نازل گردیده است یعنی هم از طرق عامه و هم از طریق خاصه وارد است که نزول این آیت در شان علی بن ابی طالب است صاحب کشاف میفرماید که ملاحظه جمع ایراد نموده است گر چه سبب در ایراد شخص واحد است تا ترغیب مردمان باشد در مثل چنین احسان و ایشری

نراعی که در این آیه است اینکه خاصه بحکم این آیت اثبات ولایت بلا فصل علی را میکنند چه ولایت در امت هم بمعنی ناصر و همین و هم بمعنی متصرف در امور مردمان آمده است و نیز گفته اند ما را از برای حصر میگیرند چنانکه در «انما لله واحد» اما از برای حصر ایراد شده است و بدین وجه ولایت بلا فصل مخصوص علی خوانده بود امام فخر در تفسیر کبیر میفرماید آیه «ایها الذین آمنوا من برئتمکم عن دینه . . . » در شان ابوبکر نازل شده و اگر این آیه دال بر امامت علی علیه السلام است پس در آیه «انما لله واحد» دال بر امامت است که آیه ایها الذین آمنوا من برئتمکم در شان ابی بکر نازل گردیده است ؛ بنا براین این آیه ولایت بلا فصل علی را اثبات نمیکند

در جواب امام فخر گوئیم آیه را که گفته در شان ابی بکر است اصولا محل اختلاف است چنانکه باجماع مفسرین خاصه و هم از طرق عامه رسیده است که در شان علی نزول یافته چنانکه ثعلبی که از بزرگان اهل سنت است آورده در شان علی علیه السلام است و بگفته اهل سنت و شیعه آیه شریفه «انما ولیکم الله و رسولہ . . . » در شان مرتضی علی نازل شده است و همچنانکه در س ۱۵۳ - ۱۵۵ در آیه . . . گفته شد علی بنی رسول الله خوانده شده است و این خود دلیل قطعی

ایشان را فرستاده اند و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل الی آخر الیه چون نام عیسی علیه الصلوة والسلام ایشان بشنیدند انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیه آمد (۵۸) : بگو ای محمد ای اهل کتاب (مراد یهودانند) آیا عیب میگیرید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید مگر آنرا که ایمان آورده ایم بخدای و بآنچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن و بآنچه فرستاده اند پیش از ما چون تورات و انجیل و سایر کتب و دیگر برای آنکه پیشتر از شما فاسقانید (۵۹)

بگو ای محمد آیا خبر میدهم شما را به بدتر از آنچه گفتند که دین شما بدترین ادین است و اهل این دین کم بهره ترند یعنی شما را آنگاه گردانم و خبر دهم از دین قومی که بدترند (۱) از جهت جزای که ثابت است ایشان را نزدیک خدای پس بیان میکند که آن بدتر کیست آنکه لعنت کرد خدای او را و خشم گرفت خدای بروی و آن بودند که حدایتی ایشان را از رحمت خود دور ساخت و بمرس غضب خود در آورده و ساخت از ایشان بوزشکان یعنی مسخ کرد ایشان را بدان صورت چنانچه منکران مائده عیسی را و آنکس که برستید سعادت را مراد گوساله است یا کمین الاشرف یا آبارا که در مصیبت فرمان برداری او کرده اند ، آن گروه ملعون بدترند از جهت متصرف خود در روز قیامت یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باعد و همراه ترند از میان راه راست (۶۰)

و چون بیاید شما منافقان یهود یا عامة اهل تفاق گویند ایمان آوردیم همچو شما و حال آنکه در میانند بسکهر و ایشان بیرون بیروند بکفر یعنی کفر ایشان است در وقت دخول و خروج و خدای دانا تر است بآنچه هستند که مپوشند از کفر و تفاق و کینه ما مسلمانان (۶۱)

(۱) از ما و تو يك کدام ناچار بی مهر و وفا است یا تو (سعدی)

ایشان را فرستاده اند و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل الی آخر الیه چون نام عیسی علیه الصلوة والسلام ایشان بشنیدند انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیه آمد (۵۸) : بگو ای محمد ای اهل کتاب (مراد یهودانند) آیا عیب میگیرید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید مگر آنرا که ایمان آورده ایم بخدای و بآنچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن و بآنچه فرستاده اند پیش از ما چون تورات و انجیل و سایر کتب و دیگر برای آنکه پیشتر از شما فاسقانید (۵۹)

بگو ای محمد آیا خبر میدهم شما را به بدتر از آنچه گفتند که دین شما بدترین ادین است و اهل این دین کم بهره ترند یعنی شما را آنگاه گردانم و خبر دهم از دین قومی که بدترند (۱) از جهت جزای که ثابت است ایشان را نزدیک خدای پس بیان میکند که آن بدتر کیست آنکه لعنت کرد خدای او را و خشم گرفت خدای بروی و آن بودند که حدایتی ایشان را از رحمت خود دور ساخت و بمرس غضب خود در آورده و ساخت از ایشان بوزشکان یعنی مسخ کرد ایشان را بدان صورت چنانچه منکران مائده عیسی را و آنکس که برستید سعادت را مراد گوساله است یا کمین الاشرف یا آبارا که در مصیبت فرمان برداری او کرده اند ، آن گروه ملعون بدترند از جهت متصرف خود در روز قیامت یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باعد و همراه ترند از میان راه راست (۶۰)

و چون بیاید شما منافقان یهود یا عامة اهل تفاق گویند ایمان آوردیم همچو شما و حال آنکه در میانند بسکهر و ایشان بیرون بیروند بکفر یعنی کفر ایشان است در وقت دخول و خروج و خدای دانا تر است بآنچه هستند که مپوشند از کفر و تفاق و کینه ما مسلمانان (۶۱)

(۱) از ما و تو يك کدام ناچار بی مهر و وفا است یا تو (سعدی)

آورده اند که یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع

آورده اند که یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع

آورده اند که یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع

آورده اند که یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع

آورده اند که یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع

آورده اند که یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع

آورده اند که یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع

آورده اند که یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع

و می بینی بسیاری را از یهود یا منافقان که شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ و در ظلم یا تجاوز از حد و در خوردن ایشان رشوت یا ربا را، هر آینه بد چیزی است که ایشان میکنند (۶۲) چرا باز نمیدارند ایشان را علماء ربانی و زاهدان از گفتن ایشان دروغ را و خوردن ایشان رشوت یا ربا را، هر آینه بد چیزی است آنکه ایشان میسازند و نهی و منع ایشان نمیدارند

آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بمدینه یهود را مل بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت روزگار می گذرانیدند چون آنحضرت به شوب هجرت فرمود ایشان مانعکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مل ایشان برداشت و اسباب محبت ایشان نقصان پذیرفت زمان سخنان یهوده بگشادند چنانچه حق تعالی حذر میدهد (۶۳)

و گفتند یهودان دست خدای پرست است (این عبارت داخل باشد یعنی چیزی بها نمیدهد و روزی بر ما نیست) بسته بساد دستهای ایشان از خیر و رانده شده اند از رحمت الهی بسکفتن این سخن واهی بلکه بدالله گشاده است یعنی جود او وافر و کرم او وافی است و بد صفتی است مر خدای را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه ما را در آن جز ایمان و تسبیح چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد

(و در نیاییم آورده که این از مشابهات است و مشابه را بظاهر تفسیر شاید کرد بلکه معنی وی را موافق حکم او ادا باید نمود چنانچه در این محل این سخن همه دلالت بر غایت جود میکند چه مناوله در اعطا بر ید واحد واقع میشود و اینجا که عبد را به بدین نسبت میدهد دلیل است بر آنکه اعطای او اکثر من آن بحصی است)

دری میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضی حکمت و هر آینه زیاده میگرداند بسیاری را از یهود و نرسان آنچه فرود می آید بنو از پروردگار تو یعنی قرآن، مفرمانی و کفر را یعنی این

طاعی و کافرند با آنکه قرآن سبب دفع کفر و طغیان است باجماع آن ایشانرا (این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذائی که صالح است مراصدا را امراض، ریش روی یا فروبی مینهد) و افکنندیم مادره یان طوایف یهود چون قریظه و نصیر دشمنی و خصومت تا روز قیامت که قیوب ایشان موافق و احوال ایشان مطابق نباشد هرگاه بر افروختند آتش برای حرب کردن یا رسول الله علیه الصلوة والسلام فرمود نشانید آن آتش را خدای بآنکه منزعتی در میان ایشان افکند که مدیگری نتوانستند پرداخت و میشتابند در زمین برای قیام کاری که فتنه انگیزند و خدای دوست نمیدارد قیام کار را (۶۴)

و اگر چنانچه اهل کتاب ایمان آوردندیم بمحمد علیه الصلوة والسلام و برهبر کردندیم از مامسی یا از یهودیت و نصرانیت هر آینه ما در میگذرایم از ایشان گناهان ایشانرا و هر آینه در میاوریم ما ایشانرا یعنی حکم میگردیم بدخول ایشان در هشته بان و نعمت (۶۵)

و اگر ایشان بیا داشتندیم احکام تورات و انجیل را یعنی بدان عمل کردندیم و اقامت کردندیم آنرا که فرو می آید بدین از نزد پروردگار ایشان که آن قرآن است، هر آینه بخوردندیم روزی از زیر سر خویش و از زیر پای خویش (این کسایه از وسعت رزق است یعنی روزی مرایشان فراخ مدی میاریدن یاران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان میشدی که از زیر سر میچیدندیم و از زیر پای مییداشتندیم از بسیاری آنکه بر زمین ریخته بودی) از جهودان گروهی اند راست رو و راست کار یعنی آنها که بحضرت پیغمبر ایمان آورده اند و بسیاری از ایشان مد است آنچه ایشان میکنند (۶۶)

ای فرستاده بحق، برسان بکافه خلایق آنچه فرود می آید بنو از پروردگار تو (چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جهاد و غیر آن) و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسایدی، پس تبلیغ نکرده باشی رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که رسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطول نماز است و خدای نگاه میدارد ترا از شر مردمان کسی را بقتل بر تو دست

خواهد بود بدستیکه خدای راه نماید کافرانرا بتسلط بر تو (۱)
 اراشی بن مالك رضی الله عنه مقلول است که آنحضرت را شیما
 حراست و پاسبانی میکردندی و چون این آیت نازل شد حضرت رسالت
 بناء علیه الصلوة والسلام سر مبارک را ازقبه که از ادیم دوخته بودند
 بیرون کرد و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا
 بکاه داشت (۶۷)

(۱) «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل
 فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ۰۰۰۰»

مفسران را در تفسیر این آیت و سبب نزول آن خلاف است
 برخی گفته اند که در امه رجم و قصاص نازل شده است و جمعی
 برآند که در کار زنان یتیم هر فرود آمده و گروهی آورده اند که
 در امر زهد و زینب بنت جحش است و دسته گفته اند که راجع
 بجهاد است و هم بعضی میگویند که در حقوق مسلمین نزول یافته
 است و گروهی آورده اند که در حق حضرت علی بن ابی طالب
 نازل شده است (امام فخر رازی در تفسیر خود ۱۰ وجه ذکر
 فرموده است)

عموم علمای فرقه خلاصه و گروهی از مفسرین عامه در
 تفاسیر حدود آورده اند که این آیت در شان عباس علیه السلام
 نزول یافت

برخی از آنچه را که از طرق عامه و اهل سنت رسیده است
 است (آنچه بنظر ما رسیده است) نخستین بطور اجمال مینگاریم و
 سپس عقاید و اخبار امامیه را راجع باین آیت ذکر خواهیم کرد

نیشابوری که یکی از بزرگان اهل سنت است در تفسیر خود
 (جلد دوم صفحه ۳۳) میگوید که این آیت در روز غدیر خم در فضیلت
 علی بن ابی طالب نزول یافت و یتیم هر علیه الصلوة والسلام دست علی
 را گرفت و فرمود که «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال
 من والاه و عاد من عاداه» آنگاه عمر رضی الله تعالی عنه علی علیه
 السلام را ملاقات نمود و گفت: «هینذا یرک یابن ابی طالب اصیحت مولای

تو ای محمد که ای اهل کتاب نیستید شما بر چیزی از دین
 و دیانت تا وقتی که اقامت کنید حکم تورات و انجیل را یعنی آنچه
 اصول دین است از آن یا فایم دارید آن امر را که در هر دو کتاب
 فرموده و آن ایمان آوردن است محمد صلی الله علیه و سلم و تا
 زمانی که پای دارید اوامر و نواهی آنرا که فرستاده میشود شما را
 و مولی کل مؤمن و مؤمنه»

امام فخر رازی در تفسیر کبیر در وجه دهم سبب نزول این
 آیت در صفحه ۶۳۶ (جلد سوم چاپ مصر) از ابن عباس و براء
 ابن عازب و محمد بن علی روایت میکند که این آیت در فضیلت
 علی علیه السلام نزول یافته است

امام فخر میفرماید: (این آیه در فضل علی بن ابی طالب نزول
 یافت و هنگامی که این آیت فرود آمد یتیم هر صلی الله علیه و سلم دست
 علی را بگرفت و فرمود «هر که من مولای اویم علی مولی و سرور
 اوست ما رخدا با دوست دار هر که علی (او) را دوست دارد و دشمن دار
 هر که او را دشمن دارد» آنگاه عمر رضی الله عنه مرتضی علی را
 ملاقات نموده و گفت: «هینذا لک یابن ابی طالب اصیحت مولای و
 مولی کل مؤمن و مؤمنه»

صاحب منہج آورده که امام ثعلبی که از بزرگان مفسران و علمای
 اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیه در شان علی علیه السلام
 فرود آمده است

و نیز شیخ الامام ابی الحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری
 که یکی از بزرگان اهل سنت است در تفسیر خود که موسوم است به
 «اسباب النزول» چنین مینگارد که:

«خبر داد مرا ابو سعید محمد بن علی صفار گفت خبر داد
 مرا حسن بن احمد المخاضی گفت خبر داد مرا محمد بن حمدون بن
 خالد گفت حکایت کرد مرا محمد بن ابراهیم خلوتی گفت روایت
 کرد مرا حسن بن حماد سجادة گفت حکایت کرد مرا علی بن عباس
 از اعمش و ابی حجاب از عطیة از ابی سعید خدری و او گفت فرود

آفریدگار شما یعنی قرآن و زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسا آنچه منزل میشود بتو از پروردگار توبعتی باستماع قرآن می افزاید ایشان را سیدادی و تا گرویدگی پس اندوهناک مباش بر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران (۶۸)

بدرستی که آنها که ایمان آورده اند بزبان و آمان که دین یهود

آمد این آیه « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک » روز غدیر حم در حق علی بن ابی طالب رضی الله عنه «

(اسباب النزول - ص ۱۵۰ چاپ مصر - سال ۱۳۱۵ هـ)

اینک از طریق امامیه تنها سطره چند از تفسیر شیخ ابوالفتح

راری اندس سر المیز نقل می نمائیم :

« اما آنچه در تفسیر اهل البیت علیهم السلام وائمة ما و جماعت صحابه روایت کردند چون براء بن عذب و جابر بن عبدالله انصاری و سلمان و ابوذر غفاری و عمار و حذیفه و جز ایشان که آیه در حق امیر المؤمنین علی آمد در حجة الوداع چون رسول علیه السلام با ترسایان نجران مصالحه کرد و دو هزار خطه من حلی الاوائی و جبرئیل (۴) آمد و گفت تو را حج و دایع میباید کردن و علی را بمن فرستاد تا آن جاها تحصیل کنند و او ساز حج رفت گرفت چون برون شد از مدینه نامه نوشت « امیر المؤمنین علی که من بجانب مکه رفتم حج چون کار خود تمام کرده باشی از ره بمن بمکه آیی بحج که آنجا ملتی باشد انشاء الله او نامه بر خواند و ساز رفتن کرد و آنچه حاصل کرده بود از حلها در اعدال بست و ما قوم خود بر نشست و روی بمکه کرد چون بمیقات اهل یمن رسید احرام گرفت و چهل و چهار شتر با خود داشت هدی و حج آنکه قارن بود و مفرد و فرض تمتع نیامده بود چون رسول علیه السلام بمکه رسید به نزدیکی خدایتعالی آیه فرستاد و **اتموا الحج والعمرة لله** رسول علیه السلام قوم خود را خطبه کرد و رسول علیه السلام احرام گرفته بود بحج و شتر رانده بود شصت و شش شتر و نیت قرآن کرده بود حج قارن خواست کردن چون آیه آمد رسول علیه السلام خطبه کرد و قوم

گرفتند و صایان و ترسایان و همچنین هر که ایمان آورد از اینها بدل صافی و نیت حلیس بخدای و بروز باز پسین و بکند عملی پسندیده پس هیچ قرسی نیست برایشان از هجوم عذاب و نیستند ایشان که اندوه گین باشند از قوت ثواب (۶۹)

هر آینه ما فرا گرفتیم زبان انبیاء یمنان بنی اسرائیل را در

خود را گفت هر که هدی نراند حلال شود و این احرام احرام عمره کنید که خدایتعالی عمره در حج برد و انگشتهای هر دو دست در یکدیگر افکند آنگاه گمت اگر من آنکه اکنون میدانم پیش از این دانستمی هدی نراند می تا اکنون حلال شدی ولیکن من حلال نمیتوانم شدن تا هدی بمحل خود نرسد و نبشکند الا هر کس که او هدی نراند است باید تا حلال شود و حج عمره کند و آنکه احرام بحج فرا گیرد پس از این قوم بعضی حلال شدند و بعضی بر احرام بایستادند و حلال نشدند رسول علیه السلام با ایشان عتاب کرد و گفت چرا محل نمیشوید گفتند ما حلال نشویم و تو محرم گمت مرا عذری هست فرض من اینست برای این عذر و فرض شما آنست نشیندند و برخلاف اصرار کردند و با یکدیگر گفتند ما حلال شویم و با زنان حاوت کبیم و آب از سرما میچکد و رسول علیه السلام اشد و اظهر و رسول (۵) کالیده موی و گرد نساك چون امیر المؤمنین علی علیه السلام از آن راه نزدیک مکه رسید خلیفه بر قوم خود بداشت و او بیامد تا رسول را بیند چون بیامد رسول علیه السلام بدر مکه رسیده بود رسول را بدید و رسول او را بر رسید و از احوال سفرش گفت یا رسول الله آنچه فرموده بودی تمام کردم و حلها بستدم و در تنگها کردم و مستم و سپردم و چون نزدیک رسیدم سخت آرزو مند بودم بدیدار تو خواستم تا تو را ببینم گفت یا علی چه نیت کرده در احرام گفت با رسول الله تو بمن توفیقی که چه نوع حج کن من نیت بر نیت تو بستم و گفتم **اللهم اهلالا کاهلال نبيک** گفت هدی براندی گمت ای چهل و چهار شتر رسول علیه السلام گفت الله اکبر شارکتی فی حجی و هدیی با من مشارکت کردی با حج و هدی من نیز شصت

توحيد و ايمان بمحمد عليه الصلوة والسلام و فرستاديم ما بسوی ایشان
بفرستادن اول موسی و آخر عیسی علیهما السلام هرگاه که آمد بدیشان
رسولی به آنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف
شرعی، گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله
علیهم و گروهی را بودند که میکشیدند چون زکریا و یحیی علیهما.

و شش رانده ام و بر احرام باش و باز گرد و قوم را برگیر و ما
قوم بنزدیک من آی امیرالمؤمنین علیه السلام با نزدیک قوم آمد آن
قوم را یافت تنگها برگشاده و حلقها در پوشیده خشم گرفت بر آنکه
اورا تیب کرده بود گفت حلقها چرا ایشان را دادی گفت مرا شفاعت
کردند و خواستند تا خویشتن را بیارایند در آن احرام گیرند گفت
باسبحان الله حلقها هنوز رسول نادیده چرا رها کردی که کسی در پوشد
و متبدل کند و همه را بخواند و حلقها از ایشان بستند و فرمودند تا
بفشابند و در تنگها بستند قوم را آن خوش نیامد زبان دراز کردند
او بیامد و حلقها بر رسول سپرد ایشان شکایت علی با رسول کردند
از آنکه دردیشان بود رسول گفت علی علیه السلام صواب کرد چون
ایشان آمدند نکردند رسول علیه السلام بمنبر برآمد و خطبه کرد و
گفت . ارفعوا السننکم عن علی فانه خشن فی ذات الله غیر مداهن
فی دینه . زبان از علی کوتاه کنید که او مرد درست است در ذات
خدای و مداهنه نکنند در دین خدای مردمان چون خشم رسول و
مبالغه او بدیدند زمان کوتاه کردند چون رسول علیه السلام حج
بگذارد و آن حج وداع بود و برگشت و در راه بجائی رسید که
آن را غدیر خم گویند و آن مفرق الطرق بود که از آنجا مردم
پراکنده شدند و آن نه منزل بود و صلاحیت نزول نداشت جبرئیل
آمد و زمام ناله رسول میگرفت و گفت خدایتعالی تو را ميفرمايد که
اینجا فرود آی اگرچه منزلگاه نیست و آب و گیاه نیست تا پیام
مهم باین قوم بگذاری پیش از آنکه متفرق شوند و هرگروهی راهی
بروند و این آب آورد و بر رسول خواند رسول علیه السلام فرود
آمد و منادی آواز داد قوم را که فرود آئید و کس فرستاد تا

السلام (۷۰) و مینداوند منی اسرائیل آنکه نباشد بلا و محنم ایشان
را بقتل و تکذیب انبیاء، پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق
و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام . پس
عرشه کرد خدای توبه را بر ایشان بیعت عیسی علیه الصلوة والسلام
پس دیگر باره کور و کر شدند بسیاری از ایشان بانکار محمد مصطفی

ر که رفته بودند باز آمده و آنان که نرسیده بودند رسیدند
در خشکی چند دوح بود فرمود تا زیر درختان بروند و رسول
علیه السلام آنجا فرود آمد و فرمود تا پلانیهای شتران جمع کردند
و برهم نهادند و چیزی بر او انگذند و رسول علیه السلام بر آنجا رفت
و صحابه از مهاجر و انصار حاضر شدند و خطبه بلیغ بکرد که
آنخطبه مشهور و معروف است و ما برای تطویل نیاوردیم اینجا و قوم
را وعظ داد و زجر کرد آنگه گفت یا قوم نیت الی نفس و قدحان
منی خفوف من بین اطهرکم . خبر مرگ من بمن دادند و وقت رفتن
من از میان شما نزدیک آمد . وقد دعیت و اوعتک ان اجیب و مرا
مخواندند و نزدیک است تا اجابت کنم و ای مختلف بینکم الثقلین ما
ان تمسکنم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف
الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ، و من در میان
شما دو چیز رها میکنم که اگر شما بان تمسک کنید گمراه نشوید کتاب
خدای و عترت من که اهل بیت شدند و خدای لطیف خبیر مرا خبر
داد که ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض پیش من آیند
آنگه گفت . اللهم هل بلغت . باز خدایا رسانیدم و فصلی دیگر گفت
در عقب آن گفت . علی منی منزلة هرون من موسی الا انه لانی
بعدی . علی از من آن منزلت دارد که هرون از موسی جز آنکه
از پس من بفرست نیست آنگه گفت . اللهم هل بلغت . باز خدایا رسانیدم
و فصلهای بسیار که بذکر آن کتاب مطول شود و آن در سیر و
تواریخ مشروح است و در آخر هر فصلی در حق امیرالمؤمنین حدیثی
میکند . میگفت . اللهم هل بلغت . باز خدایا رسانیدم آنگه اشارت
کرد . امیرالمؤمنین علی و اورا بخواند و با خود بر آن منبر برد و

عليه الصلوة والسلام و خدای مینا است به آنچه عمل میکنند و مناسب آن یادش بدیشان خواهد رسانید (۷۱)

بدرستیکه کافر شدند آنکه از روی جهالت و بی بصیرتی گفتند بدرستیکه خدای او پسر مریم است و گفت مسیح ای بنی اسرائیل پرستید خدای را که پروردگار و آفریدگار من و شماست یعنی من

دوازوی او گرفت و او را برداشت و نگردانید و بر مردمان عرض کرد چنانکه عروس را جلوه کند حتی رای الناس بیاض انطبهما . تا مردمان سفیدی زیر ظل هر دو ندیدند و ساعتی خواش می بود چنین گویند که شبلی در روز غدیر نزدیک یکی از مروجان شد از علویان و او را تهنیت کرد آنکه گفت با سیدی تو دانی تا اشارت در آن چه بود که جدت دست بدرت گرفت و برداشت و سخن نگفت؟ گفت ندانم گفت اشارت بود آنکه زنی که از جمال و دست بیخبر بودند زبان ملامت در زلیخا دراز کردند و گفتند .

تراودفتیما عن نفسه قد شغفها حباً اما لمربها فی ضلال مبین . و چه است تا طرفی از جمال بوسه بایشان نماید همایی ساخت و آن زبان را بخواست و در خانه دودر بردو بستند و بوسه را جامه سفید در پوشید و گفت برای دل من از این خانه در رو و من در بیرون شو و ایشان را گفت من میخواهم تا این دوست خود را بیکبار بر شما عرض کنم برای دل من هر کدام باو مهری کنید گفتند چه کنیم گفت هر يك را کاردی و ترنجی بدست میدهم چون آید هر يك پاره ترنج ببرد و باو دهد گفتند چنین کنیم چون او از در خانه درآمد و چشم ایشان بر جمال او افتاد خواستند که ترنج ببرند دستها میریدند از دهش و حیرت چون او رفت گفتند . حاش لله ما هذا مشراً ان هذا الاملك کریم . گفت دیدید این است که شما زمان ملامت بر من دراز کردید سبب این . ان لکن الذی لمتننی فیہ رسول علیه السلام هم این اشارت کرد گفت این آن مرد است که اگر وقتی در حق او سخنی گفتم شما را حوش نیامد زبان ملامت دراز کردید امروز بتکرید تا خدای تعالی در حق او چه گفت او را چه پایه نهاد و چه منزلت داد آنکه

شده ام و مخلوق و مرئوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید به مخلوق را و عبادت رب را شاید نامرئوب را ، بدرستیکه هر که شرک آورد خدای پس بدرستیکه حرام کرده است بروی هشت را و جای او در دوزخ است و نیست مرستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند هیچ یاری از مددکاران در دفع عذاب از ایشان (۷۲)

بدرستیکه کافر شدند آنان از ترسایان که از شرط ندادنی میخواستند که الله یکی از سه اله است . منتهی مرفومی از نصاری آن بود که الوهیت مشترک است میان خدای و مریم و عیسی و هر یکی از ایشان اله اند و خدای یکی از این سه است و حل آنکه نیست در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت و متعالی از توهم شرکست . و اگر بازایستند این اوم از آنچه میگویند و شوحید قائل نشوند هر آینه برسد آنانرا که کار شدند از ترسایان عذابی که اله آن دائم بود (۷۳)

آبار جوع نمیکند بخدای اداول به تالیث و آمرزش نمیکشند

گفت . ائت اولی بکم منکم بانفسکم ؟ نه من شما از شما اولیترم ؟ فلو ای . تقریر کرد تا اقرار دادند چون همه اقرار دادند بی فحش و تراخی گفت . من كنت مولاه بهذا علی مولاه اللهم ول من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اعد من اعداه . هر که من مولای اویم علی مولای اوست باز خدای هر که او را دوست دارد دوستش دار و هر که او را دشمن دارد تو او را دشمن دار و هر که ناصر او باشد ناصر او باش و هر که حذل او باشد مخذولش دار آنکه گفت اللهم هل بلغت دار خدایا برسانیدم آنکه اصحاب را گفت شنیدید که آنچه خدا گفت برسانیدم گفتند بی گفت . اللهم اشهد علیهم . باز خدایا گواه باش بر ایشان آنکه فرود آمد وقت نماز پیشین بود نماز بگنجد و در حیمه رفت و علی را فرمود تا در حیمه دگر رفت برابر حیمه او آنکه صحابه را فرمود و مسلمانانیکه حاضر بودند .

میشدند و او را تهنیت میکردند و مراو سلام میکردند . تا جمله صحابه و حاضران تهنیت میکردند آنکه زبان خود را فرمود

از او باعتقاد توحید (استفهام است بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند) و هدای آمرزنده تأمین است. مهربان است بر مستغفران (۷۴)

نست مبیح من مریم که ایشان او را خدای میگویند مگر فرستاده از خدای، بدستیکه گذشته اند پیش از او فرستادگان خدای و او را محضات داده است چنانچه ایشان را عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه الصلوة والسلام زنده شد عطا نیز بدست موسی علیه الصلوة والسلام ازدها شد و آن عجیب تر است، و اگر او بی پدر و مخاوق شده آدم بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تر است. پس آیات انبیاء ایشان را از عبودیت بیرون نمیرد و در الوهیت داخل نمیسازد. و مادر او یعنی مریم بسیار صدق گو بود یعنی تصدیق آیات ربانی بسیار میشود کما قال الله تدلی: و صدقت بکلمات ربها و کتبه و کانت من الثاقنین، بودند پسر و مادر که طعام میخورند و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج

تا برفتند و تهیت کردند و از جمله از آن که در این باب اطلاق کرد عمر خطاب بود که گفت: من یخ لك يا علي أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة. حنك تو را ای علی در روز آمدی و مولای منی و مولای هر مؤمنی و مؤمنه و حسان بن ثابت در حدیث رسول آمد و گفت یا رسول الله دستور باشد تا من در این حال که رفتم بیتی چند بگویم که خدا و پیغمبر بیستند رسول علیه السلام گفت لل یا حسان علی اسم الله، بگوی مرنام خدای جان بر بالای بلندی شد باواز بلند این بیتها انشا کرد و مسلمانان گردن دراز کردند برای سماع کلام او گفت

بنادیم یوم الفدیر نبیم	بخم و اسمع بالرسول منادیا
يقول لمن مولیکم و ولیکم	فقلوا ولم یبدو هناك الامادیا
اللهک مولانا و انت ولینا	ولن تجدن منا لك اليوم عاصیا
قل له لم یا علی فانی	نصبتک من بعدی اماماً و هادیا

(نقل از تفسیر شریع ابوالفتوح رازی جلد دوم چاپ طهران صفحه ۱۹۰-۱۹۲)

صفت ربوبیت بر ایشان نتوان کرد، بنگر که چگونه بیان میکنم برای ایشان دلائل توحید را پس بنظر بنگر در حال ایشان که چگونه برمیگردانند ایشان را از دریاقین و پذیرفتن حق (۷۵)

بگو ای محمد ترسانان را، آیا میپرستید بدون خدای آنها که بذات خود مالك نیست برای شما نه زبان و نه سود را یعنی عیسی علیه السلام تصرف آن نداشت که مثل خدا برساند زبانی از بلا و عنا یا عطا کند سودی از صحت و شفاء و خدای که معبود بحق است، اوست شنوای اقوال باطنه شما و دانا بهقایده فاسده شما (۷۶)

بگو ای محمد که ای اهل کتاب از یهود و نصاری، غلو میکنید در دین خود غلوی که ناحق باشد (مراد مبراهه یهود است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او) و پیروی میکنید هواهای قوم را از اسلاف خود که بهجهل گمراه شدند پیش از این قبل از بعثت پیغمبر و بضاد گمراه کردند بسیاری را و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود از طریق راست بعد از بعثت آن حضرت علیه الصلوة والسلام (۷۷)

لعنت کرده شدند کافران از فرزندان یعقوب علیه السلام یعنی جهودان بر زبان داود علیه الصلوة والسلام که اهل ایلیه را نفرین میکرد و گفت اللهم المنهم، و بر زبان عیسی علیه الصلوة والسلام که اصحاب مائده را نیز همین گفت، این لعن مرا ایشان را بسبب آن بود که تارمانی کرده بودند که از حد درمیگذشتند (۷۸) بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را از عملی داشت که میکردند، بخدای که بد چیز است آنچه ایشان میکنند (در این آیت تهدید عظیم است آنها را که نهی مکرر فرماید آنچه توانند) (۷۹)

من یعنی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حق و حسد مسلمانان دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از و بدر کبری بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریض کرد هر آینه بد چیزی است که از پیش فرستاده اند برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیز است؟

آنکه حشمِ مکرمتِ خدای بر ایشان و ایشان جدویدان باشند
در عذاب (۸۰)

و اگر باشند یهود که ایمان آرند بخدای و پیغمبر خود و آنچه فرستاده شده است بر آن پیغمبر یعنی تورات، هر آینه فراموش نکنند دوستی بچه فرمان موسی علیه السلام و حکم تورات را که با کفار دوستی نکنند و شاید که مراد منافقان باشند پس اگر ایشان قرآن و محمد ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ولیکن بسیاری از یهود و منافقان خارجاند از دایره ایمان (۸۱)

هر آینه می یابی تو سخت ترین مردمان از روی دشمنی «آنکسای
که گرویده اند جهودان را، و آنان که ترك آورده اند پی بدترین
دشمنی را». و در این حدیث که در این باب در حدیث
در باب اول آمده است که هر کس که با کسی دوستی
کند که با او دشمنی است در حق او گناه است و هر کس که
با کسی دشمنی کند که با او دوستی است در حق او گناه است
و هر کس که با کسی دوستی کند که با او دشمنی است در حق او گناه است
و هر کس که با کسی دشمنی کند که با او دوستی است در حق او گناه است
و هر کس که با کسی دوستی کند که با او دشمنی است در حق او گناه است
(۸۴)

علماء گفته اند مراد از آنها که قرب هودت با مؤمنان داده اند
نجاشی و اصحاب او بند چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان و تخریب
یلاک و هدم مساجد ایشان کم از هود نیستند اما نصاری حبشه که
بر آن از جعفر بن امی طلب رضی الله عنه استماع کردند دل ایشان
بمسلمانی مایل شد و نجاشی را اغلب ایشان ایمان آورد ؛ و بعضی
بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی همّتاد تن
را از علماء کشور خود خدمت حضرت محمد علیه الصلوة والسلام
فرستاد و چون ایشان به آستانه حضرت رسالت یشاهی رسیدند آنحضرت
با ایشان بسیار انگریزید و احکام اسلام و ایمان قبول
کرده با یکدیگر گفتند که قرآن مشابهت تمام دارد به آنچه بر عیسی
نازل شده و مقصود از ثلاثان اما نصاری ایشانند

و چون می‌شنوید این علماء و عباد از جعفر طیار یا از سید

مختار علیه الصلوة والسلام آنچه فرستاده شده است بر رسول صلی الله
عنه و سلم یعنی قرآن کریم ، می بینی چشمهای ایشان را که از نور
دلای ایشان می ریزد اشک را از آنچه شناختند از سخن راست ، میگویند
ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام و بدین پیغمبر علیه الصلوة
والسلام ، پس بتو پس ما را از گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیقت
یا بحقیقت قرآن وثبوت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام و یا ما را داخل در امت
محمد گردان که گواهان انبیاء اند روزیامت ؛ در حر است که پیرو مدینه و یحییان
جعفر جعفر را سرزنش کردند که خود ایمان آوردید و مدنهاست
که ما را دعوت میکنند و قبول نمیکنیم یا اهل حبشه و یا نجاشی را
گفتند که ایمان آورده بکسی که او را ندیده ؛ حق سبحانه و تعالی
حرف میدهد که ایشان در جواب گفتند (۸۳)

و چیت ما را که ایمان نیاریم بخدای و آنچه ما آمد از
حق یعنی کتاب و پیغمبر و حل آنستکه ما طمع میداریم آنکه در آرد
بروردگار ما ما را در بهشت با گروه صالحان که امت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم اند (۸۴)

پس خبر داد خدای تعالی ایشان را به آنچه گفتمند از روی
احلام و اعتقاد، روستنها که می رود از زیر درختن یا منازل آن
جروهها، درختانی که جایید باشند، و این است پاداش نیکوکاران (۸۵)
و آنکه کار شدند و بدروغ داشتند آتشی مارا، آن گروه
اصحاب دوزخ اند

در اکثر تفاسیر ذکر کرده اند که روزی حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم برای صحابه وصف قیامت میکرد و از احوال آن
روز شمه باز می نمود تنی چند از اصحاب که صدیق و مرتضی و امین
مسمود و مقداد و ابوذر غفاری و سلمان رضی الله عنهم از ایشان بودند
در خانه عثمان غفلمون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که مقبیه العمر
روزی نصیام و شب بقیام گذرانند و بر هوش خویش نگینند و گوشت
و چربی نخورند و گرد زمان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده
گرد عالم بر آیند و بر این اتفاق سوگند یاد کردند : این خبر

حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسیده با ایشان است .
 مأمور بستم بدانچه شما فکر کرده اید ، بدرستی که نفس شما را بر شما
 حقی است پس روزه بدارید و افطار کنید و در شب قیام نمایید و
 بخسید که من نیز بر میخورم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار
 مینمایم و گوشت و چربی میخورم و زنان در میایم فمن رغب عن
 سنتی فلیس منی و این آیت نازل شد (۸۶)

ای گروه مؤمنان حرام مکسید بر خود چیزهای پاکیزه و لذت
 که خدای بر شما حلال گردانیده و تجاوز نکنید از حدود الهی که
 آنچه حلال ساخته است شما بر خود حرام مکنید ، بدرستی که خدای
 دوست نمیدارد آنان را که از حد در گذرند (۸۷) و بخورید از
 آنچه خدای روزی داده است شما را در حالتیکه حلال و پاک
 باشد . و ترسید از تحریم ما احل الله از آن خدای که شما
 بدو گروید کابید .

آمد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله چه مائیم بسوگندی
 که حورده ایم آیت آمد (۸۸) :

مواخذة نمیکند شما را خدای با تو در سوگندان شما (و لغو
 بمذهب امام شافعی آنستکه می قصد بر زبان گذرد چون لا والله و
 لی والله و نزد امام اعظم رحمه الله علیه آنکه سوگند حورد بر چیزی
 بگمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذة نیست)
 ولیکن مواخذة میکند شما را به آنکه به بندید سوگند ها را و بمن
 معقود آنستکه زبان و دل قصد کند پس اگر چنین سوگند بشکند
 پس کفارت شکستن آن طعام دادن ده مسکین هر یکی را مدی
 بقول امام شافعی رحمه الله علیه و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو
 و خرما بمذهب امام اعظم رحمه الله علیه و صاع وزن عراقی چهار
 من است که هشت رطلی باشد و وزن حجازی پنج رطل و شش
 و مدی بقول اهل حجاز رطل و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو
 رطل و رطل نیم من است و بر هر تقدیر طعام باید داد از میانه آنچه
 میدهد اهل خود را یعنی نه علی و نه دون ، با کفارت پوششی ده

درویشی است بقول حنفی نوی جامع که ما او نماز توان گذارد چون
 قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اگر زنی دهد معجر نیز اضاف
 باید کرد و نزد جمعی دیگر جاه باید که ستر عورت کند ، یا
 کفارت آزاد کردن بنده است . و شافعی رحمه الله علیه در او امان
 شرط میکنند و حنفی میگوید که سالم و بی عیب میباشد حواء مؤمن
 و حواء کافر ، پس هر که بیاید یکی از این کفارات ثلاثه پس کفارت
 او روزه سه روز است بی در بی و مرد امام شافعی رحمه الله علیه
 قانع شرط نیست .

اینکه مذکور شد کفارت سوگندان شماست چون سوگند خوید
 و بشکنید . و نگاهدارید سوگندان خود را از شکستن یا نگاهدارید
 زبان خود را و سوگند نخورید . همچنین که کفارت یمین را بیان
 کرد بیان میکند و روشن میگرداند خدای برای شما شاهی شروع
 را شاید که شکر گوئید نعمت این تبیین و تعلیم را
 مفسران بر آنند که حق سبحانه و تعالی در باب خمر چهار آیه
 نازل گردانیده :

اول درمکه ومن ثمرات النخيل والاعناب تتخذونه منه سكرًا
 و در آن روز حلال بوده : دوم و ثلثه عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل در باب خمر
 بر رسیدند از حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام جواب آمد که
 قل فیهم اثم كبير و منافع للناس قومی نظر بر اثم كبير ترك کردند
 و جمعی بملاحظه منافع الناس بدان اشتغال مینمودند :

سوم - در مهمانی عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه که
 امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون حذاف لا آت خواند
 آیه آمد لا تقربوا الصلوة و اثم سکاری اکثر صحابه گفتند
 که شرب چیزی که میان ما و نماز حایل باشد لائق نیست بکبارگی
 ترك فرمودند :

چهارم - در زمانی عتبای بن مالك طرح ضیافتی افکند و بعضی
 از مسلمانان را که سعد بن وقاص رضی الله عنه از ایشان بود بمهمانی
 آورد و بعد از طعام بشرب حمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد بن

وقص اثناء شعری که مشتمل بر هجو انصار بود فرمود و یکی از مجلسین سر سعد را شکسته مجلس را منقص گردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معالی حضرت رسالت پناهی عرض کرد : «روقی اعظم رضی الله عنه زبان نیاز بگشاد و دست دعا برداشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیت تحریم فرود آمد که (۸۹) : ای زمره مؤمنان ، جز این نیست که خمر « و همه مسکرات در این داخل است » و قمار « و این نیز عام است » ترد و کعب و بیضه و غیر آن « و بتانی که نصب کردند برای عبادت و سنگها که بر آن ذبح میکنند ، و تبرهای الداح پلید است ، از وسوسه و ترغیب شیطان ، پس اجتناب کنید از این پلیدها ، تا شاید که رستگار شوید (۹۰) .

جز این نیست که میخواهد شیطان آنکه انکند در میان شما دشمنی و خصومت در خوردن خمر و در باختن اموال و بار دارد شما را از یاد کردن خدای و از گذاردن نماز پس هستید شما از باز ایستادگان « استفهام بمعنی امر است معنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید » در اخبار آمده که چون این آیه نازل شد عمر رضی الله عنه گفت استهینا بآرب و در تیسیر آورده که در این آیه ده دلیل است بر حرمت خمر :

اول - آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد .
دوم - او را با بت پرستی در یک صلاک کشید و شرک سرهمه حرامهاست پس این نیز حرام باشد .

سوم - او را رجس گفت بمعنی پلید و هرچه پلید است حرام بود .
چهارم - فرمود که عمل شیطان است و هر چه کار شیطان باشد حرام بود .

پنجم - امر کرد که از او برکناره شوید و هر چه دور بودن از او فرض است حرام بود .

ششم - آنکه رستگاری باجتناب از او سوط و متعلق ساخت و هرچه رستگاری در اجتناب از او بود حرام است .
هفتم - فرمود که سبب دشمنی و خصومت است و هرچه در میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود .

هشتم - باز دارنده است از یاد خدای و هر چه بنده را از ذکر حق باز دارد آن حرام است .

نهم - سبب منع است از نماز پس ای شک حرام بود .
دهم - فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترك كسب و هرچه ترك آن فرض است حرام باشد و از تهدیداتی که در حدیث آمده عاالان را همین کفایت است که هلمهن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر مانند پرستنده بت است (۹۱)

می نمکی دان چگر آمیخته بر چگر می نمکان ریخته
میخبر آنمرد که چیزی چشید کش قلم بیخبری در کشید
و فرمان برید خدای را در اجتناب خمر ، و فرمان برداری
کشد رسول را در آنچه امر و نهی میکند ، و حذر کنید از مخالفت
فرمان خدا و رسول ، پس اگر اعراض کنید از امر و نهی ، پس ندانید آنکه نیست بر رسول مگر رسانیدن روشن پس چون حکم ما شما رسانیدتولی و اعراض شما او را ضرر میکند بلکه ضرر بشما میدهد
آورده اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بوده اند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیت آمد (۹۲) :

پس بر آنکه ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند گناهی از آنچه حورده اند و بر ایشان حرام نبوده و بر زندگان نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اند اعمی نیست چون پرهیز کنند از شرک و ثبات ورزند بر ایمان و نکنند کارهای پسندیده ، پس بر هر چه نباشد از حرمت و ایمان آوردند بتحریم آن ، پس ثابت و مستقیم باشند نهی خود و کارهای نیکو کنند و با احسان ورزند ، و خدای دوست میدارد نیکوکاران را [۹۳]

مامون و مصون اند، آنچه گفته شد برای آنستکه تا بدانید آنستکه تحقیق خدای تعالی میداند آنچه در آسمانها و زمینهاست، بدرستی خدای همه چیزها داناست، پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است (۹۷)

بدانید بدرستیکه خدای تعالی سخت عفویت کننده است مگر کسی را که ارتکاب محارم او کند، و بدرستیکه خدای تعالی آمرزگار و مهربان است بر کسی که از محرمات بپرهیزد (۹۸)

نست بر رسول مگر رسانیدن احکام به مکلفان تا ایشان را عذری نباشد و خدای میداند آنچه آشکارا میکنید و آنچه پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت (۹۹)

نگو ای محمد مساوی نیست یلید و بلك (این حکم عام است در تقی و مساوات میان نیک و بد در اشخاص و افعال و اموال و غیر آن) و اگرچه بشگفت آرد ترا بسیاری خبیث چه اعتبار جودت و ردالت دارد نه قلت و کثرت، پس بترسید از خدای در استعمال محرمات ای خداوندان عقلاهای خدائی، شاید که شما رستگار شوید

و در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که نومی بر سیل استهزاء از حضرت رسالت بنماه علیه الصلوة والسلام سؤالها میکردند: یکی میگفت که پدر من کیست و دیگری میگفت که شتر من گم شد کجاست؟ حق تعالی آیت فرستاد که (۱۰۰):

ای کسانی که گرویده اید میرسید از چیزها که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن اندوهگین گرداند شما را و میرسید از چیزهایی که اگر میرسید از آن در وقتیکه فرود آمد قرآن آشکارا کرده شود برای شما و از عهدۀ آن بیرون نتوانید آمد، عفو کرد خدای از آن یعنی میرسید از چیزهایی که خدای درگذراند آنها و بدان تکلیف نکرد بندگان را

آورده اند که چون آیت فرستاد حج نازل شد سراقه بن مالك گفت آیا در هر سال فرض شده؟

حضرت رسالت پناه از او اعراض فرمود و او سه نوبت این

سخن را اعاده کرد؛ حضرت فرمود که لا اگر گشتمی سه هر سال واجب شدی و شمارا توانائی آن نیست پس حضرت فرمود فاتر کونی مافرکنکم و این آیت نازل شد که خدای تعالی درگذرانید و بدین سؤال شما را مؤاخذه نیست، و خدای آمرزگار است که عفو میکند بر دبار است که بقوت تمجیل نمی نماید (۱۰۱)

بدرستیکه برسدند از چیزها گروهی بیش از شما (چون نمود که طلب ناله نمودند و حواریان که درخواست مانده کردند) پس گشتند بدان سؤالها از کافران یعنی بعد از ظهور معجزه بدان مگرویدند و سبب نزول عفویت شد برایشان، پس نیکبخت آنستکه از حل دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال نکند و در این باب گفته اند:

قطعه

بگوی آنچه گفتن ضرورت شود دگر گفته ها را فرو بند در بجای آر نسلی که لازم بود ز افعال می حاصل اندر گذر (۱)
آورده اند که عمرو بن لحي هفت قبيلة بزرگ را از قبایل عرب که

یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسماعیل علیه الصلوة والسلام منصرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود و نصب او بن و تعیین بحایر و سوائب از پیش او بود و اصح روایات در این باب آنستکه چون ناقة پنج بطن بزادی و آخرین بطن مذکر بودی گوش او را شکافتندی از سواری و دوشیدن و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی و از او هیچ آب و گیاه دور نداشتندی و آنرا بحیره میگفتند و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای آن بیمار و قدم آن مسافره را گفتی ناقتی هذه سائبه پس آن ناقة را

(۱) چشم تو تواند که بد و خوب ببیند

دست تو تواند که گسل و خار بچیند

شهادت تواند که بهر جای نشیند

لیکن بجز از جای باند او نگریند

این همت شاهانه پیامور ز شاهین [جلالی]

سردادی و در همه چیز حکم بحیره داشتی و آنها را سایه گفتندی و گوسفندی چون هفت بطن مزادی بطن ساح را ملاحظه کردند و اگر انبی بودی میگفتندی از آن ماست در میان ربه سر میدادند و اگر مذکر بودی گفتندی از آن خداوندان ماست آنها ذبح کردند و اگر نر و ماده بودند نر را نمیگفتندی و میگفتندی وصلت اخدا یعنی انبی برادر خود به پیوست و برادر حکم او گرفت آنها وصیله خواندندی و فحلی که ده ساله ناله را آبتن ساختی میگفتندی حمی طهره یعنی پشت خود را حمایت کرد دیگر بساره سواری نمیگرفتندی و از او هیچ آب و گیاه منع نمیگرفتندی و او را حرام میگفتندی و از زمان عمرو بن لعی تا زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم اهل این قبایل سببه بر این آئین بودند و داعیه ایشان آن بود که خدای تعالی بدین وجه امر فرموده حق سبحانه رد سخن ایشان کرد و آیه آمد که (۱۰۲)

تعیین نکرده است خدای تعالی و امر فرموده و مقرر نساخته هیچ چیز از نفاق گوش شکافته و رنه رنه پیچ را بگذاشته و نه شانی که برادر پیوسته بوده و نه حمایت کننده ظهر خود؛ ولیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لعی و اتباع او آنها میکنند و می بینند که خدای دروغ را که تحریم بدو نسبت میکنند و بیشتر کافران نمی دانند حلال و حرام را؛ در تحلیل آن عقل را کار نبرمایند بلکه بتفاهت گذشتگان راه می روند (۱۰۳)

و چون گویند که ایشان را که ای سرگشتگان بیایید به آنچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام و بیایید رسول که بیان کننده آن حکم است؛ گویند بپس است ما را آنچه یافته ایم بدران خود را بر آن آیا تقلید میکنند و اگر چه باشند بدران ایشان نمی دانند چیزی را و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند سید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راهنما میباید کرد و کار تحقیق انجامد (۱۰۴)

نظم

از مقلد تو محقق فرقه است این یکی کوه است و آن دیگر صداست

منبع گمناز این سوزی بود و آن مقلد گفته آموزی بود دست درینا زنی آئی برآه دست در کوری زنی اتی بچاه ای گروه گرویدگان، بر شما باد محافظت نفساء شما و التزام اصلاح آن، زبان نرساند شمارا بیراهی آنکس که گمراه شد چون شما راه بساخته باشید و از جمله اهتدا آنستکه نهی منکر کند بر حسب طاعت خود و نگوید که خلال دیگری مرا زبان ندارد

بیت

اگر بینی که تائینا و چاه است اگر خاموش بنشینی گناه است (این آیت وقتی فرود آمد که مؤمنان حریت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان میکردند حق سبحانه و تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که از گمراهی کافران مؤمنان مبتدی را ضرر نیست)؛ بسوی خدای تعالی است بازگشتن همه شما، پس خبر خواهد کرد شما را بآنچه که بودید که عمل میکردید.

آورده اند تمیم داری و عدی بن ادا که از نصاری بودند بتجارت عزیمت شام کردند و مسامانی بدیل نام که مولای عمرو بن عاص بود بدیشان همراه شد چون ولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه باخود داشت از نفوذ و اتمه بر صحیفه ثبت کرده در میان رخت مخفی ساخت و مرض وی اشتداد یافته تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل او رسانند؛ آنان بعد از وفات او رخت او را بحوزة تصرف در آوردند و ابائی از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد منقل نقره در آنجا بود از میان اتمه وی برداشته و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند و رنه در میان رحوت آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخت وی بود یافتند و چون آنرا مذکور در میان آن یافته شد رجوع به تمیم و عدی کردند؛ ایشان انکار نمودند و بمراغه بمجلس محلی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمدند این آیه آمد که (۱۰۵)؛

ای کسانی که گرویده اید از آنچه شما را فرموده اند و گواهی وصیت است در میان شما چون ظاهر شود یکی از شما را علامت مرك

پس باید که گواه شوید هنگام وصیت کردن دو تن خداوندان عدل و انصاف از ائمه یا از مسلمانان یا دو تن دیگر از غیر شما یعنی اهل ذمه [و حالا این حکم منسوخ و گواهی دمی بر مسلمانان نمیشوند باجماع] چون شما سفر کنید در زمین پس برسد شمارا مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شوید بمرگ ، محصل سخن آنستکه چون در سفر بر موت مشرف شوید دو کس را بر وصیت خود گواه بگیرید از مسلمانان یا غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت باشد باز دارید آن دو کس را که از شما اند از پس نماز دیگر که هنگام شریفی است و وقت اجتماع مردم پس سوگند خورند بخدای اگر شك دارید شما و مضمون سوگند این باشد « ما بدل نمیکنیم باین سوگند های اندک را که آن مال دنیاست » یعنی برای طمع مال بیت سوگند بدروغ نمیخوریم ، و اگر مشهوده نیز خویش ما باشد که سوگند بدروغ یاد نمیکنیم و نمیپوشیم گواهی خدای تعالی را باقامت آن فرموده ، بدرستی که ما آنوقت که پوشیم گواهی را از بزهکاران باشیم ، پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تمیم وعدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند را راستی میخوریم و فرمود که تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن انای گمشده را در دست ایشان باز یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله از حد اطلاق بگذشت و ایشان میگفتند که ما این طرف را از بدیل خریده ایم اما بسبب اینکه ما را بینه بود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باره بمجلس اشرف حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مراجعه کردند آیت آمد که (۱۰۶)

پس اگر اطلاع یافته شود بر آنکه این دو گواه کذب کرده اند گناه را بسبب خیانت پس دو گواه دیگر برخیزند بجای آن دو خیانت کنند از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه آنانکه اول بودند در ذکر (مراد همه اولیای بیت اند) و حفص استحقاق سیف معلوم بخواند و اولیان نیز قرائت اوست یعنی دو گواه که احق و اولانند بشهادت آن دو بیگانه زیرا که خوشاقتند و شناسا

بحققت امر ایشان بگواهی قیام نمایند پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه « هر آینه گواهی ما سزاوار تر است و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل از این گواهی داده اند و ما ستم نمی کنیم و از حد در نمیگذریم در این گواهی بدرستی که آن هنگامی که چنین کنیم از ستمکاران باشیم که باطل را در وضع حق وضع کرده ایم » پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که تا عمرو بن عاص و مطلب بن ابی وداعه بر حاکمتند و سوگند خورند بخدای بعد از صلوة عصر که این اداء حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا اثناء را بورنه بدیل دادند (۱۰۷)

این حکم که کردیم از رد یمن بشاهد نزدیکتر است به آنکه بیایند گواهان بر وجهی که حق آنست یا نزدیک است یا آنچه بترسند از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بعد از سوگند اینکه ایشان حورده اند و مدعی سوگند حورده و ایشان بظهور حیات و سوگند دروغ رسوا شوند ، و بترسید از خدای بخوردن سوگند دروغ ، و شنوید امر خدا را بسمع اجابت ، و خدای راه ننماید فاسقان را که حشمان و گواهان دروغ اند (۱۰۸)

یاد کنید روزی را که خدای تعالی جمع گرداند پیغمبران را پس گوید مرا ایشانرا بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کرده اند و تنبیه ایشانرا بتوحید دعوت کردید (سؤال برای توبیخ منکران است یا بجهت ادای شهادت انبیاء علیهم السلام بر مؤمنان) ، گفتند پیغمبران هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو یا دانشی نیست ما را به چیزی الا آنکه تو آرا به از ما دانی بدرستی که تو داننده نهانی پس تو میدانی که ما چه ظاهر کردند و چه در دل نهان داشتند و چه چیز اجابت نمودند و چه چیز را انکار کردند (۱۰۹)

یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم چون گفت خدای عیسی بر مریم را ، یاد کن نعمت مرا که اناضت کردم بر تو و بر مادر تو ، یاد آر که چون تقویت کردیم ترا بجهنمیل یا بکلامی که بدان احباء

دین کردی یا احیای موقی (و گفته اند روح القدس انجیل است) ، سخن میگوئی یا مردم در کهنواره و آن معجزه تو بود و سخن گوئی در حالت کهولت یعنی کلام تو در حالت طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسان است (باین آیت استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه الصلوة والسلام چه باتفاق علماء قبل از سن کهولت باسمان رفته در همان سن نازل خواهد شد و در زمین سن کهولت خواهد رسید) و دیگر یادکن ای عیسی چون بیاموختیم ترا کتاب و خط و فهم چیزها و معانی و حقایق تورات و انجیل و یاد کن آنرا که میسازی از گل مانند هیئت مرغ بدستوری من پس میدی در آن صورت که از آن گل ساخته ، پس شود آن صورت گل مرغ زنده بفرمان من و از علت بیرون می آوری کور مادر زاد را و چشم او را روشن میکنی و پاک و بی علت میسازی ارمس را بامر من و چون بیرون می آری مردگارا از قبور ایشان زنده بفرمان من ، و یاد کن چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل را یعنی جهودانرا از تو که قصد قتل تو داشتند و تنبیه آمدی بدیشان بجمع جرمه های روشن از آنچه مذکور شد ، پس گفتند آنانکه کافر شدند از بنی اسرائیل نیست این ابرا و احیاء و سایر معجزات که عیسی علیه السلام می نماید مگر جادوی روشن یعنی برهیچکس مخفی نمانده که این سحر است (۱۱۰)

و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریانرا مذهب پیغمبر خود آنکه ایمان آرید بمن و بر فرستاده من یعنی عیسی علیه السلام ، گفتند ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما گردن نهاده گانیم فرمان ترا [۱۱۱]

و یاد کن ای محمد آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلام بودند ،

ای عیسی پسر مریم آیا هیچ فرمان تو میبرد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا دعا کنی آنکه فرو فرستد بر ما خوانی آراسته از آسمان [مائده خوانی را میگویند که بر آن طعام باشد]

ایشان از عیسی علیه السلام خوانی طلبیدند ، گفت عیسی بفرسید از خدای تعالی و مثل این سئوالها نکنید اگر هستید شما باور دارندگان بر کمال قدرت او را وصحت نبوت من [۱۱۲]

گفتند از روی تمهید و قدرت که ما در قدرت کامله او شک داریم ولیکن میخواهیم که بخوریم طعامی از آن مائده و آرام گیرد دلهای ما باضماع علم عیانی یا دانش بیانی یعنی مشاهده ما با استدلال جمع نمود و بدانیم که تورا است گفتی با ما در آنکه هر چه از خدای تعالی درخواهید شما ارزانی دارد و باشیم بر آن مائده از گواهان و تنبیه از ما گواهی طلبند

از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه دارید آنکه از خدای تعالی بطلبید آنچه میخواهید ، حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم مارا طعام میداد پس از خدای تعالی درخواه تا مارا طعام دهد .
سلمان رضی الله عنه نقل میکند که چون حواریان سؤال مائده کردند عیسی علیه السلام بتمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود [۱۱۳]

گفت عیسی پسر مریم ای خداوند ما [اللهم كلمة بزرگوار است ابو رجا عطار دی گفته که هفتاد نام از نامهای الهی درمیم اللهم تمیه است و از فخر بن شعیل نقل میکند که هر که گوید اللهم خدا را همه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلام در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند گفت ای پروردگار ما ، پروردگارت مرا مائده [۱] خوانی از آسمان که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد مر اهل زمان ما را و آنرا که پس از زمان ما آیند یا اول ما و آخر ما از آن خوان بهره یابد و باشد آن خوان آیتی یعنی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو وصحت

[۱] مائده از آسمان شد عائده چونکه گفت « انزل علينا مائده » رجوع شود به ص ۷۳ (مولوی)

مرا بآنکه بایشان گویم از توحید و تعبد و من بگنتم ایشانرا مگر آنکه
بپرستید خدا را، پروردگار من و شما، پس من خود را مریوب و مخلوق
گفتم نه رب و خالق، و بودم بر اقوال و افعال ایشان گواه یا نگاهبان
ما دامیکه بودم در میان ایشان، پس آنگاه که فرا گرفتای مرا اینی
رفع کردی یا همان یا بمیرانیدی بودی تو نگاهبان ایشان و مراب
احوال و اعمال ایشان، و تو بر همه چیزها گواهی و مطلع بر آن
و مراب آن (۱۱۷)

اگر عذاب کنی ایشانرا بر کفر، پس بدرستی که ایشان بندگان
تواند و بنده را برهه لك مطلق اعتراض نرسد در هر چه کند، و اگر
ببامرزی ایشانرا بدی که بکفر توبه کرده باشند و ایمان آورده
پس بدرستی که تو غالبی و قدر بر ثواب و عقاب (۱) داد، در هر چه کنی
اذهب و عذاب (۱۱۸)

گفت خدای تعالی (مراد آنست که گوید و ایراد لفظ ماضی برای
تحقیق واقع است که قیامت قائم شد و خدای گفت) این روزی
است که در این روز سود میرساند راستگویانرا راستی که واقع شده
است از ایشان در دنیا، بر این صادقان را بهشتها است که مبرود
از زیر درختان آن جویها در حلیتی که جاوید باشند در آن همیشه
(تاکید است در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد)، خشنود
گشت خدای از ایشان بطاعت و خشنود گشتند ایشان از او به نیل
کرامت، این دخول جنان و حصول رضوان رستگاری بزرگ است (۱۱۹)
مر خدا بر است پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه در سموات و
ارضین است، و او بر همه چیزها تواناست بقدرتی که اذعجز و ضعف
منزه و مقدس تبارك و تعالی و تقدس (۱۲۰)

(۱) مگر بدهی جان و ور تو جان بستانی

هر چه تو خواهی بکن که رای تو داد است (ح ۱)

سورة الانعام مكية وهي مائة وخمسة وستون آية (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

همه ستایشها مر خدا بر است و مرجع همه نماها حضرت کبریاست
آن خداوندیکه قدرت کامله بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی و
زمین را بی اصلی و ماده، و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را (۱) رد
قول مجوس است که گفته اند الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت؛ حق
سبحانه فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق من اند
بعضی بر آنند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است و
گفته اند چهل و علم و با معصیت و طاعت یا مار و جنت و در انوار
فرمود که: «هدی و ضلالت از اینجهت ظلمت را با حفظ جمع یاد
آورده که ضلالت متعدد است و نور را با حفظ واحد ایراد کرد که هدی
یکبست» و در بحر الحقایق آورده که «بیافرید آسمان دل و
زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و
اخلاق سببی شیطانی و طاهر ساخت نور قاب را از اوصاف ملکی
روحانی و اخلاق ملکی ربانی»؛ پس با اینهمه دلائل و آیات آنرا که
کافر شدند با پروردگار خود برابری میدهند بتان را یا عدول میکنند
از آفریدگار خود بعبادت غیر او (۱)

اوست آن کسیکه بیافرید شما را از گل یا اشدا کرد خلقت
شما را از طین یعنی ابوالبشر را از آن مخلوق ساخت، پس حکم
کرد مدتی را که چون سرآید مرگ نرسد و مدتی مامورده و ممین شده
نزدیک اوست که کسی نداند و بعد از گذشتن آن قیامت قیام شود
پس شما ای مشرکان ما وجود این آیات شك میارید در امت یعنی بعد
از آنکه گشت شد که بدو حجت از او است پس شك نباید آورد
که معاد خلق بدو است (۲)

(۱) این سوره مکی است مگر شش آیه (آیت ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳)

(۲) یا سه آیت (۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳)

و اوست خداوند و معبود مطلق در آسمانها و زمینها و همه را جز او خدائی نیست و در آیه ۱۰۰ همین سوره بعضی در دل معنی دارد و آنچه آشکار شهادت یعنی بزبان میارید و میداند آنچه میکنید و در و شره شمارا بر آن جزا خواهد داد

و در فتوحات آورده که سرکم اشارتست بنسبت باطنی انسان و چهار کم عبارت از نسبت ظاهری او است

صاحب بحر الحقایق آورده که مراد از سرکم سر حلاوت است که در انسان و دیمت بهاده و چهار کم صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنستکه آدمی را صورتی است جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خلق است و روح از عالم امر، سرش از مرتبه امر شود و چهارش از مرتبه خلق، و در تقدیر انصوح (۱) فرموده کم انسان مرآت است ذات و جبین در يك رویش خصائص ربوبیت پیدا و در دیگر رویش نقائص عبودیت هویدا؛ چون بخصائص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوار تر است و چون نقائص عبودیت شمری از همه کائنات خوارتر و بیه مقدار تر است

راعی

چون در خود از اوصاف تو بایم اثری حاشا که بود نیک تر از من دیگری و اندم که شد محال خویشم نظری در هر دو جهان نباشد از من بتری پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که اسرار و خصائص شمارا در مرتبه غیب میدهم و آنرا نقائص شمارا در عالم شهادت میشناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سب ترای باشد در درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرجات حیوانیت و دانستن این دانائی سالک را بر آن دارد که باصلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حظی استغیای حظوظ حیوانی به ذروه استیناس نیم روحانی متصاعد گردد (۳)

(۱) تقدیر انصوح فی شرح الفصوص کتابی است عربی در شرح و بیان عقاید معینی الدین که مولانا عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸) در سال ۸۶۳ تألیف کرده است

تأمله

حیف باشد که عمر انسانی چون بهائم بخواب و خور گذرد (۱) آدمی میتواند از کوشش کز فرشته بفضل در گذرد و نماید به کافران آیتی از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق لمر و افلاک شجر و غیر آن، مگر که هستند از آن آیت و معجزه اعراض کنندگان (۲) پس بدرستیکه بدروغ داشتند قرآن را آن هنگام که آمد بدیشان پس زود باشد که بیاید بدیشان بعضی ظاهر شود بر ایشان خبرهای آنچه بودند که بدان استهزاء میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بر ایشان یا هنگام ارتقاع رایت اسلام و التدار و شوکت ملازمان سده سنیه خیر الانام علیه الصاوة والسلام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشن است (۳)

آیا ندیدند و ندانستند که ما بقوت قیامت چند هلاک کردیم بیش از ایشان از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانیکه در آن پیغامبری بود (و قرن هفتاد سال است یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر از این نیز گفته اند)؛ پس صفت اهل قرن میکند چنان گروهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان و آرامگاه دادیم یا در آن زمین اهل آن را متصرف ساختیم یا ایشانرا عطا کرده بودیم از مکنت آنچه شمارا نداده ایم چون عمر دراز و قوت تمام و وسعت مال و استظهار بخدمت و حشم، و فرو فرستاده بودیم ما باران را بر ایشان بی ذری بهنگامی که محتاج بودند بدان و گردانیده بودیم جوهای آنها که پیوسته میرفت در زیر درختان ایشان در زیر تصور و منازل ایشان که بر آن مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بهزارع و بساین خود میبردند؛ محصل کلام آنستکه ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و حصص و وسعت

امروز مده فرصت از دست به فردا

عمر من و تو خاصیتش روز شمار است

[جلال]

عیش میگذرانیدند ، پس هلاك كردیم ایشانرا بگماهان ایشان و سود نکرد ایشانرا آن فوت و نعمت و بیرون آوردیم پس از هلاك ایشان گروهی دیگر : (در این آیت کفار قریش را تهدید کرد هلاك) در اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن ابیه مخزومی خدمت حضرت رسالت بناء علیه الصلوة و السلام آمدند و گفتند ای محمد ما بشو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای شما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی مندرج که تو رسول اولی آیت آمد که (۶) :

و اگر بفرستیم بر تو نوشته در ورقی پس به بینند و بایند آنرا بدستهای خود و شبهه ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع نشود ، هر آینه خواهند گفت آنها که کارند این نیست آنچه که آورده اما مگر جادوی روشن بر همه کس (۷)

و گفتند کافران چرا فرو فرستند بر محمد فرشته که باما بگوید که این پیغمبر است و اگر ما فرو فرستیم فرشته هر آینه حکم شود هلاك ایشان چه سنت الهی بر این جاری شده که اگر ممانه بینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند هلاك ایشان لازم بود چون نکردند پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملك بیک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که چرا فرشته رسالت بما نمی آید حق تعالی فرموده که (۸) و اگر ما گردانیدیم رسول فرشته را هر آینه متمثل گردانیدیم او را بصورت آدمی چنانچه جبرئیل را بصورت دحیه الکلبی متمثل میسازیم و این صورت بجهت آنست که قوه بشری بدیدن ملائکه بصورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیاء علیهم السلام بقوه لدسی مشاهده ایشان توانند نمود پس چون فرشته را بصورت بشر بفرستیم و هر آینه در آن حال پوشیده گردانیم بر ایشان آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر مسلم نمیدارند در آنوقت نیز طمعه زنان خواهند گرفت مآهذا بشر الامثلکم پس تسلی میدهد پیغمبر ما را تا از قول کافران غبار ملال بر خاطر آن حضرت علیه الصلوة

والسلام تشیند و میگویند (۹)

و هر آینه تکذیب نموده و السوس کرده اند به پیغمبرانی که بوده اند پیش از تو ، پس فرود آمده است بآنکه سخریت کرد اند از رسل یعنی با ایشان استهزاء نموده اند ، چه برای آنچه کرده بودند که بدان استهزاء میکردند و آن جرای عذاب و نکال الهی بود که بگرد ایشان در آمد (۱۰)

بگو اگر عذاب گذشتگان مسلم نمیدارید ، سیر کنید در زمین (گاهی یمن ، گاهی بشار و بر دیار عاد و ثمود بگذرید) پس شگرید بنظر عبرت که چگونه بوده است آخر کار تکذیب کنندگان (۱۱) بگوای محمد و پیرس از ایشان مرگراست آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خلقت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند و کر به تو بگو که مرحدایراست ، نوشت خدای بر نفس خود یعنی الرام نمود از روی فضل و جود و رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصیت و در احادیث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش مضمونش آنکه رحمتی غلبت علی غضبی و میباشد که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و ابدیه میگویند و آن رحمتی است که همه چیز را فرا رسیده و نتیجه آن عطا دادن است بی ساطع سوال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق که در مشنوی معنوی وارد است

در عدم ما مستحقان کی بدیم
کوی بر این جان و بدین داش زدم
ما نبودیم و تقاضا ما نبود
لطف تو تا گفته ما میشود
خدای که جمع خواهد کرد شمارا تا روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در روز قیامت ، روزی که در وقوع آن شك نیست ، آنکه زمان کردند در تفهیمای خود یعنی فطرت اسایه و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند ، پس ایشان ایمان نخواهند آورد (۱۲)

و مرخدا را است آنچه آرام دارد در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه زمان و مکان را فرا گرفته ، و اوست شتوا

پانجه کافران گوینده دانا به چه قصد کنند

سبب نزول این آیت آن بود که جمعی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار بیدارد که پیش گرفته ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که توانگر تر از جمله خویشان خود شوی شرط آنکه از این دین رجوع نمایی؛ حق سبحانه و تعالی فرمود که هر چه شب و روز بر آن اشتمال دارد از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگر ترین حقی شود (۱۳)

مگو ای محمد آیا غیر خدا را را گیرم دوست بی غیر خدای را دوست نگیرم، خدای که بدید آورنده آسمان و زمین است و او میخواند خلق را بنی روزی میدهد و روزی داده نمیشود بی نیازی است از خلق و خلق بوی محتاجند دل الله تعالى ما اريد منهم من رزق وما اريد ان يطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين (۱) مگو ای محمد بدرستی که من مأمور شده ام به آنکه باشم اول کسی که گردن نهاد حکم خدا را برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین و مرا میگویند که میش از مشرکان یعنی از شرک آورندگان (۱۴)

مگو بدرستی که من میترسم اگر عاصی شوم در امر پروردگار خود یعنی غیر او را برستم از عذاب روز بزرگ که قیامت است (۱۵) هر که بگرداند خدای عذاب را از او و حفص بصیفة مجهول میخواند یعنی هر که بگردانیده شود عذاب از او (۱۶) در آن روز، پس بدرستی که حق بر او بخشایش فرموده است و این بخشایش خدای رستگاری هویدا است (۱۶)

و اگر رساند بتو خدای سختی چون ارض و نقره پس هیچ مذ دارند و برنده نیست آنها مگر او و اگر رساند بتو نیکوئی چون شما وصحت پس او مرهمه چیزها تواناست (۱۷)

و اوست قهر کننده غالب بر بندگان خود (فوقیت مکان است)

(۱) سوره الذاریات آیه ۵۷ و ۵۸

(۲) بصرف را حفص بصیفة مجهول خوانده است

بلکه تصور استعلا و غلبت حق است بقدرت و اهر بر همه مخلوقات و اوست محکم کار در تدبیر خود، دانا بخفای احوال بندگان (۱۸) نقل است که صفای قریش گفتند ای محمد ما کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری بر سیده ایم که صفت این مرد در کتب خویش دیده آمد همه انکار کردند اکنون کسی نما نمای که گواهی دهد بر رسالت تو و بر حقیقت کتاب تو، آیت آمد: مگو ای محمد در جواب ایشان چه چیز است بزرگتر از جهت شهادت یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهیها؛ مگو خدای بزرگتر است از جهت گواهی او گواه است میان من و شما یعنی گواه حقیقت من و مطلق شما اوست و بمن وحی کرده اند قرآن را تا بیم کنم شما را قرآن (و اگر چه در او بشارت نیز هست اما اکتفا کرده باحد الضدین)، و دیگر انداز میکنم هر کرا قرآن بدو رسد از عرب و عجم و جز و اس

امام قتال رحمه الله علیه فرموده هر کرا قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر علیه السلام نذیر اوست و از آنجا است که محمد بن کعب قرطبی فرموده **من بلغ القرآن فكانما رای محمداً عليه السلام** آیا شما بدید که گواهی میدهد آنکه با خدای هستند خدایان دیگر یعنی بنان بگویند باری گواهی نمیدهم دین بگویند از نیست که او خدائی است بگانه و من مرن وجه گواهی میدهم و بدرستی که من بیزادم از آنچه بوی شریک میدارید از اصنام و غیر آن (۱۹)

آنکه ایشانرا داده ایم کتاب می شناسند رسول خدا را علیه السلام بحلیه و صفی که مذکور است در تورات همچنانکه میشناسند پسران خود را بحلیه و صفت ایشان را معرفتی روشن است، آورده اند که حضرت فاروق رضی الله عنه از عبد الله بن سلام پرسید که معرفت شما مر حضرت را علیه السلام که خدای از آن خبر میدهند که همچو معرفت فرزندان است بر چه وجه تواند بود این سلام رضی الله عنه گفت من بر رسالت پیغمبر علیه السلام متیقن ترم از آنکه بصحت نسب پسر خویش چه این را از تورات دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر رضی الله عنه

ارءود که خدای توفیق رفیق تو گرداند ای عبدالله فقد اصب و صدقت
آنانکه زبان کار شدند در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب پس
ایمان ایمان نمی آرند (۲۰)

و کبیت ستمکار تر از کسیکه افترا کند و بر بند بر خدای
دروغ را بانه ملائکه دحتران او شد و شان ما نزدیک وی شفیع خواهند
بود یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآن است و او را سحر
و شمر و کلمات نام نهد بدرستی که رستگاران نباشند و ستمکاران یعنی کاران (۲۱)
بادکن روزی را که حشر کنیم همه ایشان را از عبادان و مسودان
پس گوئیم از روی توبیح مر آنرا که شرك آورده اند ~~حکما~~ چنانکه
خدایان شما که شرك خدای میساختید آنها را که گمان میبردید که
ما را شفاعت خواهند کرد (۲۲)

پس نباشد مذرت ایشان مگر آنکه گویند بخدای که پروردگار
ماست که ما نبودیم شرك آورندگان و دروغ گویند و بدان سوگند
باد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات و عو مقامات اهل
توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیاید تا انکار شرك کنیم شاید
که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای که ما شرك نبوده ایم
حق سبحانه و تعالی بردههای ایشان مهرند تا جوارح ایشان بر کفر
ایشان گواهی دهند که **اليوم نختم علی افواههم** شکر که چگونه دروغ
میگویند بر نفسهای خود نفی شرك از آن و کم گشت از ایشان آنچه
بودند که افترا میکردند از شرك مر خدا را نقل است که انوسفیان
و ولید و عتبه و شهبه و ابی بن خلف و مرادش ما جمعی دیگر
در موضعی از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت
رسالت بناء علیه الصلوة والسلام کردند پس نضرن حارث را که تواربغ
ملوك عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یادداشت پرسیدند که این
چیست که محمد میخواند آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگفت
الا آنکه لب میچرباند و افسانه ایشان میخواند چنانچه احياناً منهم
بر شما میخوانم این آیت نازل شد که (۲۴) و از کفار که
گمان هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وئی که قرآن میخوانی

و انکده این را دلهی اشن پوشش ها نه هم نکند آرا و
همه این در گوشه ای اشن گرابی تا حق نشوند و اگر نه بینند
هر محرم که از تو میپرسد ایمان میاورند بدان از شرط عباد و
استحکام تقلید در ایشان و تکذیب اشن بغایت رسیده نه چون بسند
شو جدال و خصومت کنند نه تو گویند آنها که کافرنه نیست این
کتاب تو مگر اسانه پیشبین [۲۵]

و اشن بعضی کافران باز میدارند مردمان را از ایمان رسول و
دور میشوند نفس خود از اوستی نه خود ایمان میاورند و نه دیگر را
میگذارند | و گفته اند این آیه در عین ای طالب است (۱) و معنی
آنکه هر کسی که دشمن را از امرش رسول علیه السلام حمایت
و خود را در دوری میجوید | و هلاك میکنند بدین عمل مگر
نفسی خود را و میداند که ضرر اشن بغير اشن تعدی نمیکند (۲۰)
و اگر نه پس اشن را چون بار داشته شده باشند در آتش
مر آتش نه می آری در عات شامت و ابتامرا مشاهده کمی که
ارحمتی عذاب فرود میگذرد پس میگویند کاشکی که ما باز گردانیده
شویم بدت و تکذیب میکنیم آیات پروردگار خود را و باشیم از جملة باور
دارندگان (۲۷)

نه چون است که اشن میگویند چون دنیا روند مؤمن باشند
بلکه مر همی کفر خواهند بود و این اقرار توحید حالی برای آنستکه
ظاهر شده است مر ایشانرا آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و
معنی پیش از این در دنیا چون امروز شهادت جوارح مر ایشان طاهر و ثابت

(۱) او طالب عم حضرت رسول و بدر علی علیه السلام میباشد
که بعد از فوت عبدالمطلب کفالت محمد را بعهده گرفت و چون
او طالب تاجر بود محمد را تجارت بشام همراهی خویش می برد و
پس از اینکه دعوت اسلامی را حضرت محمد آغاز نمود ایش
ابن طالب را گفتند که یا محمد را از حیل خود باز دار و یا حمایت
او را ترك کن | ابیطالب حمایت آنحضرت را ترك نگفت و در سال
۶۱۹ میلادی ابیطالب و دت یافت .

می ترسند از بسیاری دال و تقصیر د عمل از آنکه حشر کنند ایشان را بجرای خداوند ایشان (اگرچه بند قرآن همه را عام است اما اینجا بخصیص کرد ترسند گذرا زیرا که دل بند پذیر و گوش نصیحت شنو بشان راست) بیست مر ایشانرا بحر جدای دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا و نه شقیعی که ایشان را از عذاب مرسان در عقی پس ایشان را سم کن تا بشد که بمرهیزند از کلاه (۵۱)

آورده اند که صادق فرشی با حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و علامه چون ابن مسعود و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگان و مفتیان را از مجلس خود دور کنی ما را تو نشست و درخواست کنیم و سخن در باب دین و قرآن بگوئیم و مشاویم حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام فرمود که من را بدین مؤمنان را از صحبت خود نتوانم : گرفته پس مجلس ما بایشان عیب و عار است اگر وقت حضور ما ایشان را عذرخواهی تو مروید شاید حکه ما اقیاد امر تو کنیم . قل است که فاروق رضی الله عنه گفت یا رسول الله میتوان کرد تا بینه حکه مهم رؤسای عرب بچه بکشد حضرت درخواست اشراق را قبول کرد و ایشان را این وعده و بقیه الناس بودند پس حضرت فرمود تا اسباب کفایت حاضر گردید و هر نفسی علی رضی الله عنه را امر کرد تا این صورت را در حیز کلمات آورد آیت آمد که :

« ان از مجلس خود آئین ر که میخواهد بروردگار خود را که دال او بگویند بداد و شما بگو یا می گزارند بمر بامداد و صلوة عصر و بخواهند بدان دعا و ذکر رضای خدا را (و گفته اند وجه صله است یعنی میخواهند خدا را وس)

شیخ ابو یعقوب نهر جوری را ندس سره بر میدید که صفت مرید بیست این آیه را خواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه و در کشف الاسرار آورده که « ارادت بر سه وجه است

ول ارادت دینی محض کما قال الله تعالى یریدون عرض الدنيا (۱) و نشان آن دو چیز است در زبانی دنیا نقصان دین راضی بودن و لذ درویشان و مسلمانان اعراض نمودن

دوم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالى ومن اراد الاخرة وسعی لها سعیها (۲) و این نیز دو علامت دارد در سلامتی دین و نقصان دنیا رضا دادن و در مؤاست و الهت مر روی درویشان گشتادن .

سوم ارادت محض کما قال الله تعالى یریدون وجهه و نشان آن بی مر سر کوس نهادن است و از خود و حلق آزاد گشتن .

نیت

« را خواهی خطی بسلام در کش در بحر نما مراد شو و ده در کش بیست مر تو از حساب اعمال ایشان چیزی و نیت از حساب عمل تو مر ایشان چیزی تا تو براس ایشان پس بهیچوجه بران پس « بش از طالعان اگر برای (۵۲)

و چنانکه پیش از تو آورده ایم اقراء را بعضی از ضعف در امور دین و مقدم ساختن این ضعیفان را بر الهوی عرب در سبقت رسان تا گویند بزرگان آنها این گروهند که نعمت ایمان و احسان توفیق و هدایت منت بهد جدای مر ایشان از میان ما آیا نیت جدای دانا تر (یعنی هست) مشکر گویند کس مر نعمت اسلام (۵۳) و چون بایند بتر آنانکه ایمان دارند بایتهای ما پس بگو سلام مر شما « [مراد همان درویشان است که حق سبحانه از دور کردن ایشان سی فرمود و بعد از آن هر کدام که حضرت مصطفی محمد علیه الصلوة والسلام آمدی آنحضرت سلام روی پیش دینی کردی و در بعضی تفسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کایت علیه افضل الصلوة آمده گفتند یا رسول الله گمان بزرگ کردیم و جرائم بشمار رنگاب نموده تدبیر اعتذار و چاره استغفر بر چه وجه کسم آنحضرت جواب ایشان ملهت بکشت و ایشان ما امید از عتبه موت بزرگشتند فی الحال این آیت نازل شد که چون مؤمنان گناهکاران که بوحدا بیت

من و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده اند سوی تو آیند مرا ایشان سلام گوی که بشارت است سلامتی در دنیا و رحمت در عقبی و بگو بعد از اسلام نوشت پروردگار شما بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده داد بر رحمت یعنی وعده که از شبیهه حنظل میرا بود بدرستی که هر که بکند کار بد نادانی یعنی بدی کند در حالتیکه جاهل باشد بقیمه آن و نداند عقوبتی را که بدان متفرغ است پس توبه کند بعد از آن عمل و با صلاح آورد کار خود را باینکه عزم کند بر عدم عود آن گناه پس بدرستی که حدای آمرزیده

امام فخری ...
پس قرا دو کتب است یکی ازلی
و یکی کتب ارضی را مطلقا
ساحت ، مضمون این آیت شریعت شغای است مریدان کده را و شده
شرط برهیز است یعنی توبه و استغفار
نشام

بمتر و استغفار نهست
آرزومندان وصل بر را
و همچنین تفصیل کردیم در این سوره دلائل توحید و نبوت
را و همچنین تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطهران و عصیان
ناحق طاهر گردد و تا روشن شود راه گناهکاران یعنی حق ار
مطل امتیاز باید [۵۵]
فل است که چون قریش آنحضرت علیه الصلوة والسلام را
بدین آقا دعوت کردند آیت برل شد که : بگو بدرستی که مرا نبی
کرده اند از آنکه ببرستم آنها که میپرستید بدون خدای [یعنی
شان را که آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم] بگو من
پیروی نمیکنم آرزو های شما را
هوای شما کنم و نیاشم از جمعه راه یافتگان [۵۶]

آورده اند که بضر این حادث و رؤسای قریش

چند ما را مذهب الهی تخویف و تهدید ...
توانی ما رسان و بیش از این ما را مترسان این آیت آمد : بگو
بدرستی که من بر حجتی و دلیلی روشنم از پروردگار من که آن
لرآن است یا حیح عقلیه یا آنچه فاضل باشد میان حق و باطل و
شما تکذیب میکنید آن دلیل را نیست نزدیک من آنچه شتاب من
نماید مرآن یعنی عذابی نیست حکم در تاخیر و تعجیل عذاب مگر
مر حدایرا ، میگوید حدای خبر های درست را و او بهترین کار
گزاران است یا همان کنندگان [۵۷]

بگو اگر نزدیک من بودی آنچه شما بر آن شتاب میکنید
یعنی عذاب ، هر آینه گسارده شده بودی کار میان من و شما یعنی
شما را هلاک کرده بودمی تعجیل و بین ما و شما انقطاع شده
بودی ، و حدای داناتر است مستمکاران و وقت عذاب کرد ایشان
[۵۸] و نزدیک اوست خزینة های غیب یعنی آنچه پوشیده است از
خلق چون ثواب و عذاب و انقضاء اجل و خوانهم اعمل ، نمی داند
آنها مگر او ، پس تعجیل و تاخیر عذاب وابسته محکمت اوست ،
متعلق بحسبیت او ، و از سید عالم علیه الصلوة والسلام مروی است که
مفاتیح بیع جبر است که کسی آنها نداند مگر خدای تعالی ، بعد
از آن این آیت برخواند که ان الله عنده علم الساعة تا آخر [یعنی
این آیت در سورة لقمان] مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ،
و میداند خدای آنچه در بیابان است از نباتات و حیوانات و آنچه
در دریاست از جواهر و جانوران آبی و آنچه در عالم شهادت و
بهر عالم غیب است و نیفتد هیچ برک از درخت مگر بداند خدای
آنها که چند برک از درخت افتاد و چند برک مر او مانده و
آن برک افتاده از درخت تا زمین چند فوت مر پشت و رو منقلب
گشت [این مبالغه است در احاطه علم بجزئیات] و نیفتد دانه در تربکی
زمین [مراد تخم است که در زمین افتد] ، و نه قری است و
حشکی است مگر در کتابی روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ

گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزها است و جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا بیبوست حلی نیست و معنی مر آمد که رطب اشارت به عالم روحانیات و یابس عبارت از جسمانیات و همه در لوح محفوظ رقم ثبت یافته [۵۹]

و اوست آن خداوندی که میخواهد شما را و متوفی بیکرداند شب [توفی] را گرفتن چیزی است تمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکت است در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن و سرالتوم اخوالموت اشارت بدین است) و میدانند حدای آنچه کسب کنید در روز، پس برانگیزاند شما را از خواب در روز [الطلاق] بحث بر یقظه برای ترشیح است در توفی [تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ] برسد پس سوی او است بازگشت شما بعد از مرگ و پس خبر کند شما را در قیامت به آنچه بودید که عمل میکردید و حشر کردن باشد جزا دهد بر کردار های شما [۶۰]

و اوست غالب بر بندگان خود و فرو فرستد بر شما فرشتگان که بنگاهبازند بر اعمال شما را یعنی مینویسند عمل را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند، پس حکمت در ارسال حفظه آست که شده از قضیحت روز رستخیز ابدیته نموده بر ارتکاب معاصی دلبری نکند و از هیبت خطاب اقرا کتابك [۱] عمل حیر بجای آورد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمندة نکرده

نظم

نیندیشی ار آن روزی که دروی جگرها خون و دلها ریش بینی
دهندت نامه اعمال و گویند بخوان تا کرده های خویش بینی
مکن بدور کنی باری در آن کوش که اندر نامه نیکی بیش بینی
و این کرام الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود تا وقتی که
بپید بیکدیگر از سه مرگ و جی اور بردارند فرشتگان ما یعنی ملک
الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکه

(۱) سوره بنی اسرائیل آیه ۶۳

رحمت است و هفت دیگر از ایشان ملائکه رحمت بسیار و چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند فرشتگان رحمت بسیار و چون جتان کافر بردارد ملائکه عذاب دهد و این فرشتگان تفصیر نمیکند و در قبض ارواح تاخیر نمی نمایند چون وقت رسد (۶۱) پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت بحکم و جزای خدای و آنکه خداوند ایشان است و حق است یعنی راستکار و راستگوی و بدانید که مر اوراست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد و اوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان (گفته اند که حق سبحانه به قدر دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد یا وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرت است) (۶۲) و نکو کیست که میرساند شما را از تربیکهای بیابان یعنی طلعت لیل و بخار و غبار و از طلعت دریا که تیرگی شب و سحاب و بخار است (مراد در ماندگی و سحنی دشتهای و کشتههاست) و میخوانند نجات دهنده خود را از روی راری ناشکرا و به پشمانی و میگویند اگر نجات دهد خدای ما را از این شدت و محنت هر آینه باشیم و از شکر گویندگان بر نعمت نجات (۶۳)

مکوا ای محمد که خدای نجات میدهد شما را از طلعات برو سحر و از هر اندوهی و غمی که باشد پس آنکه شما باز رجوع به شرك میکنید و بیهیدی که حشرده آید و با نمی نمائید (۶۴) و مگو اوست توانا بر آنکه فرستد بر شما عذابی باز زبر شما چون طوفان که قوم نوح علیه السلام آمد و حجاره که بر سر اوم لوط مارید یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا درون که زمین فرو رفت (و گفته اند عذاب من فوق حکام طالبند و من تحت ارجلکم بندگان و خدمتکاران بد معاش یا من فوق کبار قوم اند و من تحت صفار ایشان) و در آمیزد شما را با هم دیگر گروه گروه و هر گروهی را سودائی و تمنائی و مدعائی بخلاف یکدیگر تا آن مخالفت بمقتله انجامد و بچشاند خدای بعضی را از شما رنج و سختی بعضی (مراد سیوف مختلفه است)

بگر که چگونه میگردانیم آنها را بوعده و وعید ندهد که ایشان بداند [۵۶] و دروغ میندازد عذاب یا قرآن را قوم تو که کفار قریش اند و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است و مگو بر مسلمانان نگاهبان که مهم شما را بمن بازگذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتکذیب جزا دهم [۶۶] هر چیزی را از وعده و وعید و نفی است که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزائی است و زود شد که بدید آنرا [۶۷] و چون بینی توان کسار که شکذب و استهزاء حوض میکنند و گوی میمانند در آیههای ما که قرآن است و در آن ظمن میکنند پس اعراض کن و منشین با ایشان تا وقتی که در آید در سخنی دیگر غیر قرآن و اگر فراموش کرد اند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان [خطاب با حضرت علیه السلام است و مراد است اند] پس منشین بعد آنکه یاد کنی اذکر خدا را ما گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزاء کنند در موضع صدق و تعظیم (۶۸)

سبب نزول آیت این بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان مشتند ایشان فی الحال حوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزاء کردندی با بعضی از کلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود چون به بینید که کفار شروع بتکذیب کنند بر چیزی و از ایشان دوری جوئید اهل اسلام گفتند رسول الله ما را از شوالی حبه و نمود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران بپر در مسجد و همواره سخریه میکنند و قرآن و اهل ایمان و ما نمیتوانیم که ترك محسب ایشان کنیم و ایشان نیز از حوض منع نمیتوانیم کرد آیا آثم (۱) ما شیم بانی این آیت آمد که : و نیست بر آنکه برهیزند از حوض کردن از شمار اهل حوض بمی از جرائم و آثم ایشان از چیزی ولیکن بر ایشان هست که بشند دهند ایشان را بدادنی و مانع شوند از حوض و سایر قبیاح بما طهارت کراهیت کنند از افعال و اقوال ایشان تا باشد که برهیز کنند از این عمل و شرم دارند [۶۹]

و بگذار بعضی اعراض کن از آنکه فرا گرفتند دین خود را

(۱) برهیز

وری و مشغولی شرب و فسوس یعنی شای دین خود را بر لهو و لعب و بازی بدهد چون عبادت اصنام و تحریم محارم و سوا یا دینی که برهمبر ایشان را دعوت میکند و بان سخریه میکنند و استهزاء بعبود خود را که بیعت عبادت است و لعب میکنند و سرب داد است ایشانرا بندگان دنیا تا بدان سبب انکار حشر و عمت میکنند و بپند ده ایشانرا قرآن تا تسلیم کرده نشود هلاک یا رسوا نگردد و در گرفته نشود هر کفری مانجه کرده است از بدیها (۱) نیست قرآن نفس گرفتار شده را جز حدای دوستی که مدد تواند کرد و نه خواهند که او را از عذاب خلاصی تواند داد و اگر فدا دهد آن نفس هر بدای که باشد تا خود را از عذاب باز دارد آن فدا بکیرد از او و آن گروه آنکسانند که سیرده شده اند ملائک عذاب بسبب آنچه کرده اند از قبیح افعال و بر ایشان راست در دوزخ آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشان را سوزاند و غذای دردناک که درون ایشان محرق میسازد جهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند [۷۰] مگو ای محمد آیا میپرستیم بدون حدای یعنی میپرستیم آنچه ما را سود میکند اگر طاعت آدمیش و زبان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر رفع و ضرر و آیا بفرمودیم بر پاشنههای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرك کنیم پس از آنکه ما را راه نمود حدای باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق بر گردیم مانند مثل ما باشد کسیکه بپرد نمایند او را در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست بپسندند متحیر مانده به راه میدانند و نه چاره کار خود میتوانند و مر او را یاران و صاحبانند که از روی شفت میخواهند او را روی راه راست و میگویند ما بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و برگشتن و اگر اجات شیطین میکند در ورطه هلاکت میاند و اگر سخن اسحق میشود زل اجات میرسد [وجه تمثیل آنست که در راه دور رود و در

(۱) چون واجب است جمله مکافات لیک وند

بدان بیک میرسد و کافر چند

[حدای]

ست بکسیکه او را غولان و دیوان ... کاروان که مؤمنانند برود
در سامان خطرناک برده اند رفیقان کاروان که مؤمنانند او را با راه
شارع که متهاج شرع است میخواهند و دیو فریبنده او را به بیابان
ضلالت میکشد اگر برگردد و خود را مکاروان رساند در ذممه ایشان
داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر و زندان معیبد است و بگو
مدرستیکه دین حدای یعنی اسلام است اوست دین درست و راه راست
و ما را فرموده اند تا گردن نهم در پروردگار عالمان را [۷۱]
و دیگر فرموده اند آنکه بپای دارید نماز را و بفرساید از
حدای در احوال آن و او است آن حدای که بسوی او جمع
کرده خواهید شد بر روز قیامت [۷۲] و او است آنکس که بیافرید
آسمانها و زمین را برای اظهار حق چه مصنوعات او دلائل قدرت
و وحدانیت اویند و یادکن روزی را که خدای گوید منی هر
چیزی را که تکوین او خواهد امر فرماید بیش پس نباشد [و آن
چیز مراد روز قیامت است و تکوین حشر اموات و احوای ایشان است سخن
او راست است و مرا و راست پادشاهی در آن روزی که در دمند در
صور (۱) و آن شاهی است که در آن خواهند دمید به دمیدن
و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی او است یعنی خدای داننده غیب
که عالم ملکوت است و دانی شهادت که عالم ملک است و او است
خداوند حکمت درست و حشر حلائق دانا بآنکه کی بر انگیزد و
بر چه وجه حشر کند [۷۳] و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم
را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو اقتدا
کنند در توحید و پرستش واجب الوجود و قصه او آنستکه گفت
مر بدر خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تارخ است و آزر
لقب اوست و معنی آزر پرستنده است و بر هر تقدیر گفت مرا و را که
ای بدر آیا مرا میگیری بشرا که خود تراشیده بخدائی بدرستیکه
من می بینم ترا و گروهی را که متابع تواند در گمراهی هویدا [۷۴]

(۱) برخی گفته اند صور معنی بوق است و هم گفته شده است

که صور جمع صوره است (صفوة المرفان ص ۱۷۴)

و کسیکه بدو نموده بودم گمراهی قوم او را همچون نمودیم ابراهیم
را عجیب و بدایع آسمانها و زمینها را گفته اند ملکوت آسمان شمس
و قمر است و ملکوت زمین شجر و حجر و حق سبحانه و تعالی ابراهیم
را بر صخره [۱] بر آورد و آسمانها و زمینها از ذروه عرش تا
تحت الثری [۲] بر او منکشف ساخت تا استدلال کند بر آن بر قدرت
کامله حق تعالی و تا باشد از بیگمانان یا موقن بود در علم استدلالی
در معالم آورده که سرود بن کمان که پادشاه روی زمین
بود در بابل ششمنی شبی در خواب دید که کوکبی از ابق آن بلده
طاوع نمود که در ششمنه جمال او نور آفتاب و ماهتاب تابود گشت
از غایت فرح بیدار شد و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این وانه
بر آن وجه کردند حقه در این سال بولایت بابل مولودی خجسته
طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود خواهد آمد که هلاکت
تو و اهل مملکت تو مر دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر
صلب بمستودع رحم نه پیوسته است سرود بفرمود تاملین زبان و شوهران
تفریق کردند و بر هر دبه از ایشان یکی را موکل ساخت و آزر را
که یکی از مهربان و مهربان سرود بود شبی در او ادنی بنت
نمر (۳) بنیان از موکلان خلوتی دست داد و او حامله شد و ماهداش
کاهنان با سرود گفتند که امشب آن کودک در رحم ما در پیوست
سرود چشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر
پسر زاید فی الحال میکشند و زمینیکه در تفحص احوال حوامل بودند
چون بر مادر ابراهیم علیه السلام اثر حمل ظاهر نبود از او درکشند
و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتیکه وضع حمل نزدیک رسید ادنی
بفرسید که اگر پسر بزاید و ناگاه حرم وی مکیان سرود رسد
فی الحال او را میکشند بیانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه
نشان داشت در آن غار ابراهیم علیه السلام را زاده و در حلقه بچشم
همان جا گذاشته در در سنک استوار کرده آزر را که از قصه حمل
حیرداشت گفت ای آزر از ترس گماشد کن سرود صحرا رفتیم و

[۱] سنک [۲] ثری معنی خاک است (۳) چ نمر - نمر

بسیری نژادم فی الحال بمرد و در حاکشی دفن کردم و ...
 باور کرد و ادنی روز دیگر بفار آمد دید که ابراهیم انگشتان خود
 در می کند از یکی شیر و از یکی عسل بیرون میاید خوشدل شده
 شهر مراجعت نمود اقصه ابراهیم علیه الصلوة و السلام چون شیر ...
 از بستان عنایت الهی مینوشید بروزی چندان میباید که کودکی دیگر
 در ماهی و نه ماهی چندان بزرگ می شد که دیگری در سال

است

چه ماه تو که ماهی دل افروز بود زانده نورش روز بروز
 چون پسرده ماهه شد با جوانان پسرده ساله مقابل گشت و از غار
 بیرون آمد (و گفته اند همت با پسرده یا هفده سال در غار بود)
 و بر هر تقدیر چون ابراهیم علیه السلام بزرگ شد ادنی گفت به آذر پسر
 تو که آن روز حیرت مرگ او بدیدم دادم بجوانی رسیده است در
 غایت حور و نیکو خوئی پس آذر را بدر آورد و ابراهیم
 علیه السلام را بوی نمود آذر بحمال پس حوش بر آمد و
 مادرش را گفت ... غر بخیه آور که ملازمت نمردم ...
 آذر بر رفت و ادنی ابراهیم علیه السلام را از غار بدر آورد و در شهر
 بود و در میانان غاری کلهای است و شتر و ربه های کوسه جمع بودند
 ابراهیم علیه السلام از مادر که اشها چه چیز است و چه نام
 دارد مادر و مرا خبر داد که هر جنسی چیست و چه نام دارد
 ابراهیم گفت هر آینه اینها را پروردگاری شد که آفریده است و
 حالا روزی میدهد پس مادر را گفت هیچ مخوفی را از خلقی که
 که آفریده گداز او باشد و بمدد تربیت او پرورش باشد چاره نیست پس
 گفت پروردگداز من کیست و در گمتم من ... رد گداز تو ام گفت پروردگار
 تو کست گفت پدر تو گفت خدای او کست گفت نمرد و ابراهیم
 علیه السلام پرسید که خدای نمرد کست مادرش ... که او زد که
 مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرد بعضی
 مشوره و آفتاب و ماه را میپرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی
 پرستش نمرد میگردند و ابراهیم علیه السلام با مادر بجانب شهر

روان شد [۷۵]

چون شب مر او درآمد و تربیت شده دید ستاره درخشان
 (یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند) نزدیک مالتی مغرب طلوع
 کرده پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی آورده سجده
 کردند گفت ابراهیم آیا این است پروردگار من برسبیل استقامت یا
 بزعم آن قوم پس آهنگم که فرو رفت گفت دوست نمیدارم فرو
 روندگان را زیرا که زوال و انتقال پروردگار عالم روا نباشد پس
 ندی دیگر راه رفتند و شب چهاردهم بود طبق سیمین ماه بر کثافت
 حوالی سبز ملک نمودار گشت (۷۶)

پس چون دید ماه را برآینده و تابنده و جمعی از ماه پرستان
 پیش وی بسجده در افتاده گفت آیا این است پروردگار من پس آن
 وقت که روی بدروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب
 میل کرد گفت ابراهیم علیه السلام اگر مرا راه ننماید مرا پروردگار من
 بمعرفت و شناخت خود هر آینه باشم از گروه گمراهان پس از آنجا
 در گذشتند و بنزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدا طلوع کرد و
 جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند (۷۷)

پس چون دید ابراهیم علیه السلام آفتاب را برآینده و جهان
 را بنور خود آرینده گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان ...
 پروردگار من است این کوکب بزرگتر است دوجرم و بیشتر است
 در روشنائی پس چون نشان زوال و انتقال بر او ظاهر شد گفت
 ای قوم من بدرستی که من بیزاد از آنچه شما انبار میگیرید بخدای (۷۸)
 درستی که من حاصل کردم دین خود را با روی دل خود را
 متوجه ساختن مرا آنکسی را که از بعضی قدرت بیافرید آسمانها و
 زمینها را در حالتی که من مایه ارجمه ادیان باطله بدین توحید و بیستم
 من ارشاد آورندگان (۷۹)

در تفسیر هنیر مذکور است که چون ابراهیم علیه السلام
 شهر آمد او را بدین نمرد بردند و او مردی کربه منظر بود
 ابراهیم علیه السلام او را بدید بر تخت نشسته و علامان ماه

منظر و کمیزان پری دیگر گرد تخت او صف زده از مادر برسید
که این چه کس است که مرا بدین او آورده؟ گفت خدای همه
رسیده است ملائکه ای بحضرت رسید و گفت ای مادر چگونه است
اویند؟ ابراهیم علیه السلام تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است
که این خدای شما دیگران را از خود خوتر آفریده است بایستی
که او از ایشان خوتر بودی، الفصه ابراهیم پیوسته مذمت نشان می
کردی و پرستندگن ایشانرا دشنام دادی و قوم او با او مجادله می-
کردند چنانچه حق سبحانه خیر داد:

و حجت جشند بر وی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید
گفت آیا با من حجت باطل میگوئید در وحدانیت خدای و میخواهید
که بر من غلبه کنید و حل آنکه مرا راه نموده است توحید خود
ایشان او را تخویف کردند که بامبودان ما استهزاء میکنند ایشان
بلاها را، تو خواهند رسانید، ابراهیم فرمود از آنچه شما شرک آورده
اید بدان یعنی از بتان شما شك ندارم که بکسی ضرر نمیتوانند رسانید
مگر آنکه خواهد پروردگار من چیز را از مکاره که بجهت آن بمن
رسد، و رسیده است پروردگار من و احاطه کرده همه چیزها را
از جهت علم، آیا پاد نمیکنید و بند نمگیرید و میان عاجز و قادر
و عالم و جاهل تمیز نمیمائید [۸۰]

و چگونه ترسم از آنکه شما نانبیزی گرفتید و میترسید شما
از آنکه شرک می آرید بخدای و شریک او میدارید آن چیز را که
فرو نقرستاده است خدای شریک کردن او من شما کندی و حجتی
پس کدام از این دو گروه [موحدان و مشرکان] سزاوارترند تا این
بودن از عذاب خدای تعالی پس مرا جواب دهید اگر هستید که
بدانید آرا که از او باید ترسید که قدر است بر اصل قمع و ضرر
آنکه حق سبحانه و تعالی از سؤال ابراهیم علیه السلام جواب میدهد
که سزاوارتر بایمنی [۸۱]

آنکه باشد که ایمان آوردند و نایمیختند ایمان خود را شرک
جلای ایمان خود را حللن کرده و شرک را حل کرده و شرک را

مر ایشانراست ایمنی از حلول در دوزخ، و شهادت بر او کمال [۸۲]
و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم علیه السلام بر اقوال کواکب و
ایشان حجت و برهان ما بود که از روی درستی دادیم آنرا تا ابراهیم
تا حجت گرفت بدان مرقوم خود، و برمداریم پایه های بلند هر کس را
میخواهم در علم و حکمت، و درستیکه پروردگار تو خداوند حکمت
است در برداشتن و فرو گذاشتن شدگن، دلائل مستحق هر کس در
رفع و خفض او [۸۳]

و بخشیدیم مر ابراهیم را پسر او اسحق که پدر پیغمبران
بنی اسرائیل است و نسل او که اسرائیل است، هر یکی را از ان
هر دو راه نمودیم و راه نموده بودیم نوح علیه السلام را پیش از ابراهیم
و هدایت دادیم از ذریت نوح و بعضی گفته اند از ذریت ابراهیم
علیه السلام و اول اصبح است زیرا که یونس و لوط که در این آیه
مذکورند از ذریت ابراهیم نموده اند و مالی که از ذریت ابراهیم اند
هم از ذریت نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریت نوح است، ماتفق
پس حق سبحانه میگوید که از ذریت نوح راه نمودیم داود را که
پسر ایشان است از اولاد یعقوب و پسر او را سلیمان و ایوب را که
پسر اموس است از اسباط عیص بن اسحق و یوسف بن یعقوب را و
موسی و هارون را که پسران عمران است از اولاد لاوی بن
یمقوب و همچنانکه ابراهیم را حرا دادیم برامت درجات چرا میدهد
نیکوکارانرا فراخور استحقاق ایشان [۸۴]

و دیگر راه نمودیم زکریا را و او پسر آرز من مسلم است
از اولاد رحیم بن سلیمان و پسر او یحیی را و عیسی را که پسر
مریم است و مریم دختر عمران از بنی مثم که ملوک بنی اسرائیل
و دند و گفته اند عمران پسر اشهم بن امون است از اولاد سلیمان
و از اینجا معلوم میشود که نسبت از طرف مادر صحیح است چه عیسی
را در ذریت نوح با ابراهیم پاد کرده و حل آنکه نسبت او از مادر
است نه از پدر پس حسن و حسین را رضی الله عنهما از اولاد رسول
باید دانست و بنو امیه در این باب مضایقه میکردند و دیگر الیاس

را که بقول اصح پسر یاسین من بشیر بن ابراهیم بن عزیمت هارون است (و آنکه گفته اند مراد ادریس است دور مینماید چه ادریس علیه السلام از آتای نوح است نه اولاد او) ، و همه این پیغمبران از پسندیدگانند (۸۵) و دیگر راه نموده اسمعیل را که پسر ابراهیم است و بسج را که پسر اخطو است و ابن العجول مشهور و یونس بن مثنی را و لوط را که پسر هارون بوده و هارون مراد حضرت ابراهیم علیه السلام ، و همه را فضیلت دادیم بنبوت بر ملائکه و جن و انس (۸۶)

و هدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران و برخی را از فرزندان ایشان و بعضی را از برادران ایشان و برگزیدیم این پیغمبران را و راه نمودیم ایشان را منی ذمت داعیتیم مرا راست (۸۷) آن دین که انبیاء بدان متدین بودند دین خدای تعالی است و راه منماید بدان دین بفضل خود هر کرا میخواهد از بندگان خود و اگر آن پیغمبران شرك آرند بخدای تعالی با وجود اینکه فضل و کمال هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان آنچه ایشان عمل کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمال است (در این آیه تهدید غلبه است بر مشرکانرا) (۸۸)

آن گروه انبیاء ، آمانند که داده ایم ایشانرا کتاب و دادیم حکمت در فیصل دادن امور و پیغمبری ، پس اگر کافر شوند بکتاب و حکمت و نبوت ، این گروه معاندان از فریض پس بدرستی که ما برگماشته ایم و مهیا کرده ایم برای ایشان بدینها گروهی را از روی صدق ، نیستند بدین چیز ها کافران (مراد پیغمبران و متاعان ایشانند و گفته اند این قوم اشارت با نصار است و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت اشارت است بایمان ایشان) (۸۹)

آن گروه انبیاء آمانند که راه نمود خدای ایشانرا بدین خود که اسلام است ، پس بطریقه ایشان اقتدا کن (مراد آنجاست که در این مدنی و دیند از توحید و اصول دین نه فروع مختلفه و در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه و تعالی حضرت

محمد علیه الصلوة والسلام را فرموده فیهادیرهم اقتاده بهی سیرایا اقتدا کن و احوال ایشانرا پیروی نما اشارت است به آنکه مروض و حیرت هر یکی مطلع شده اجود و احسن آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدای پیغمبر بدیشان در اصول دین شاید چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز روا نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشان است پس مراد محاسن اخلاق و مکام اوصاف سنی و حصول مرضیه است هر چه با همه ایشان متفرق بوده نزد آن حضرت علیه السلام تنها مجتمع است پس از همه افضل و اکمل باشد

نظم

هر چه بحیوان جهان داده اند قسم تو نیکوتر از آن داده اند
هر چه بنزد بسندان دلبران جماعترا هست و زیادت بر آن
بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم با کافران که نمپخواهم
از شما بر پیغام رسانیدن از خدای تعالی زدی چنانچه پیش از من
هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبیده ، نیست این تبلیغ من مگر
بندی مرعله یان را (۹۰)

و تعظیم نکردند جهودان خدای تعالی را چنانچه سزای تعظیم او باشد و در کشف الاحرار گوید : حدایرا نشا حقتد چنانچه حق شناختن او باشد ، آری قدم را با حدوث چه نسبت ، حاك و آب را بآب الارباب چه مذمت ، (۱) بزرگی را از شاعت الهی سؤال کردند
فرمود کل ما خفایر بیا لك فهو علی خلاف ذلك

بیت

هر چه آن مردم داده دست عقل و حس و وهم
کبر بایش سنگ طلان اندر آن انداخته
و حضرت حقایق پناهی حلال الله طلال کماله بالفیض الهی حضرت مولانا جامی
در شرح رباعیات فرموده اند که : معرفت و ادراك حق سبحانه و تعالی

(۱) وصف خور پشه نیارد که کند
خود بر این گفته دو صد برهان است
(حلاله)

باعبار که ذات و تجرد او از تعینات اسماء و صفات متمنع است
مر غیر حق را زیرا که از این حیثیت بحجاب عزت محتجب است
و بردای کبریا مخفی و هیچ نسبت نیست میان او و ما سواى
پس شروع در طریق معرفت از اینوجه اخلاص مضاعت وقت است

مصرع

خیال در گنج تو چو دل خود مرانچون (۱)
و امام علامه قدس الله روحه در اسرار التبریل فرموده که ای
آنکه اشارت تو محل و عبارت از تو و بال

رباعی

کنه حردم در حضور اثبات تو نیست
مفهوم دلم از تو چیز آیات تو نیست
من ذات ترا باجوبی که دلم
داشته ذات تو بجز ذات تو نیست

و گفته اند معنی آیت این است که **وما وصفوا الله حق وصفه**
(آورده اند که مالک بن النضیم که سر حلقه اخبار بهود بود
بخدمت رسوله علیه الصلوة والسلام آمد آنحضرت با وی گفت سوگند
میدهم ترا بدان حدای که تورات را موسی علیه السلام نازل کرداید
که در تورات دیده که حدای الهی داشتمند فریه را دشمن میدارد
گفت آری این خبر در تورات هست ؛ حضرت فرمود که آن خبر
برور خود برست توئی ؛ او در غضب شد و گفت حدای هیچ
کتاب بر هیچکس نازل نساخته است آیت آمد که اینها حدایرا
چنانچه میباشد وصف نکردند) ؛ چون گفتند فرستاده است حدای
بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع همچنین صفتی را
که انزال کتب و ارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند ؛
گو که به فرستاد آن کتاب را آمد موسی یعنی تورات در حالیکه

(۱) مقل ناری حکیم تاکی بحکمت این ره نمیشود بی
بسکه ذاتش حرد برد بی اگر رسد حس بهر دره
(سید علی مشفق اصفهانی)

ود روشنی دهند و راه نمایند بر مردمان را شما گردانیده آید
آنرا صحیفه ها و طومار ها و ورقهای پراکنده آشکارا میکند آنچه
میخواهید و پنهان میسازد بسیار را از آن چون نعت مصطفی علیه
الصلوة والسلام و آیت رجم و غیر آن و آموخته شده اید ای اهل
اسلام بزبان محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام آنچه ندانستید نه شما
ونه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام ؛ بگو ای محمد که
خدای فرستاد و این جواب آنستکه فرستاد تورات را پس دست بردارید
از بهود و نگذار اشان را که پیوسته در باطل و حرافات خود بازی
می کنند

حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر قدس الله روحه (۱)
در کلامه قل الله ثم ذرهم فرموده که الله سی و ماسواه دوس
والمقطع النفس ؛ حضرت شیخ الاسلام قدس الله روحه فرموده که قل الله
دل بسوی او دار ثم ذرهم غیراورا فروگذار ؛ شیخ صدیقی قدس سره
با بعضی از اصحاب خود میگفت عليك بالله ودع ماسواه (۲)
بیت

چون معرفت دل است حاصل ز همه دل را یکی یار و نگذر ز همه (۳)
و این قرآن کتابی است که فرستادیم او را سیر فایده و ما
برکت و ماور دارند آنچه پیش از وی بوده از کتب و تا بیم کنند

(۱) شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر بسل ۳۵۷ در مهنة
(ناحیه از خاوران خراسان) تولد یافت و دست ابو عبدالرحمن سامی
(متوفی ۴۱۲) کوه طریقت پوشید - شیخ الرئیس ابوعلی سینا حضرت
شیخ ابوسعید را زیارت کرده است و نیز بانا طاهر عربان ممدانی که او
از عرفای بزرگ ایران است معاصر وی بوده است

(۲) دل یکی دادم رستم ز خویش داده ام از شوق باو دین و کیش
دیده نه پسد بجز از روی او با تنهم پیش مگر کوی او
مرکز عشق است و مدارش خود است گشتن عیش است و بهارش خود است
(جلالی)

این کتاب (و حفص شمی خواند یعنی تا بیم کسی) اهل مکه و هر که گرداگرد مکه است یعنی مجموع مشرق و مغرب را (قری جمع قریه است او را از قری گرفته اند که بعضی جمع است پس هر جا مجتمع باشد از شهر و دیه آنرا قریه توان گفت مکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمام زمین را تحت او تسلط کرده اند با آنکه قباء اهل قری است و مجتمع ایشان در وقت حج) و آن گمانیکه ایمان آورده اند با خرت ایمان مبارند بکتاب یا پیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدبیر و تفکر در آنکه نجات متابعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و قرآن دست دهد و ایشان که به نبی و کتاب مگروند بر نمازهای خود محافظت میکنند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نماز است

آورده اند که **مسیلمه کذاب** و **اسود بن عیسى** دعوی نبوت کردند و حضرت رسول را از سبب دعوی دروغ ایشان غیار ملال بر صحیفه خاطر عاظم نشسته حضرت عزت متمکاری ایشان را شرح داد که (۹۲)

و کیست متمکارتر از آن کسی که اقرا کرد و بیست بر حدای دروغی و گمت که من پیغمبر اویم وحی میکند بمن و حال آنکه وحی نکرده اند بدو چیزی و مسیلمه باطیل و مفتریات بر من می بست و میگفت این وحی است که بمن فرود آمده و اسود بن عیسى نیز میگفت که شخصی بمن ظاهر میشود برحماری نشسته و سخنان بمن القا میکند و کیست طالمتر از آنکس که گمت فرود شد که نازل گردانم مانند آنچه حدای نازل گردانیده (گوینده این سخن عبدالله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیه **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱)** مینوشت و قلب اطوار از علقه و مضه (۲) و عظم و لحم ملاحظه کرد بعد از آنکه کلمات ثم **انْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ** شنید از روی تعجب مزیاش جاری

[۱] سورة المؤمنون آیه ۱۲ [۲] علقه بمعنی : چینه

و مضه معنی : چینه کوشمین

که **فتبارک الله احسن الخالقین [۱]** حضرت رسالت ...
... والسلام گمت نویس که همچنین نازل شده ، عبدالله در شك اند
ندگشت و گمت اگر محمد صادق است پس بر من هم وحی فرود میاید
... را و میاید و اگر کاذب است مهم گفتم چنانچه او میگوید ، و اگر
... تو چون باشد طالمان یعنی کفران در سكرات و شدتهای
... و فرشتگان عذاب گسترانند دستهای خود را برای لمس
روح ایشان و در **ینابیع** گفته که دستها گشاده باشند مذاب ایشان و
... برایشان میزنند و میگویند بیرون آرید روحهای خود را
... میزنند و میگویند فرشتگان بدر آرید روحهای خود را از عذاب
میتوانند امروز که وقت مردن شما است تا اندالاین جزا داده
خواهد شد مذاب خوار کننده سبب آنکه بودید که میگفتید برخدای
بدی که راست بود و بودید که از آیات او گردنکشی می کردید
... نمی نمودید و در آن قبل و تدبیر نداشتید [۹۳]

و بدستیکه آمدید برای حساب و جزا سوی ما تنها نه مال
شما است و نه فرزندان و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددگار
و آمدید چنانچه شمارا آوریده بودیم نخستین بار در رحم مادر سر
زایی مرهنه و نگذاشتید آنچه عطا کرده بودیم شما را در دنیا
... آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران سبب آن مفحرت می
شد نگذاشتید از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود
داغید و نمی بینم با شما شعبان شما آنیکه گمان مردید از روی
... بیکه ایشان در ترهیب شما شرکان خدا اند ، بدستیکه
... شد پسوند شما (و حفص نصب نون خواند یعنی منقطع گشت
...)

[۱] و بعد که گمان میبردید که میان شما شعبان شما اند [۹۴]

بدستیکه حدای شکافته تخم است که ز وی نبات روید و

... دانه است تا بهال از آن بر آید ؛ بیرون مسود زنده می

[۱] سورة المؤمنون آیه ۱۴

[illegible]

مر قراست از آنچه صفت میکنند (۱۰۰) که او را شریک و فرزند است و حاشا و کلا تعالی عن ذلك علواً کبیراً اوست بدید آورد آسمانها و زمینها ، از کجا باشد و چگونه بود مر او را فرزند و حنل آنکه نیست مر او را زنی و فرزند از زن و شوهر بدید آ و چگونه او را زن باشد که در زن و شوهر کهنت و جنسیت شر است او را کهو نیست و مین او و ما سوی محاسن نه و بیفریدد چیز را و حلقی را مانند نیست ، و او همه چیز ها داناست و او را این دانی نیست پس او را مثل نیست و نبود و چون کسی و مانند او نباشد پس اسناد صاحب و ولد بر وی محال بود (۱۰۱) آنکه بدین صفتها موصوف است خداوند متعالی عبادت اوست پروردگار شما ، هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او آفرید همه چیز ها ، پس او را پرستید با وجود این همه صفت ، بر چیز ها نگاهین و متولی امور بتدکمان است (۱۰۲) دریابد او را دیده ها (۱) ، و او دریابد خداوندان دیده ها را (این آیه دلالت بر ادراک دارد که وفوف است بر که شئی و احاطه بدو به بر نفی رؤیت چه رؤیت بی ادراک ممکن است و اگر ادراک را همه بی رؤیت داره تقدیر باید کرد که به بینند بصرها او را در دنیا چه رؤیت در آخر بعض قرآن و حدیث ثبت شده) ، و اما بامرار (دریابید گفته که اوست با رؤیت و نه و نهان دان کسی به بیند آنچه وی بیند و کسی نداند آنچه وی داند) (۱۰۳) بدوستی که آمد شما تشابهی روشن از پروردگار شما پس هر که به بیند صفت او مر او راست و هر که دینا شود یعنی نه بیند آن حیثهای طاهر ا پس ضرر آن را اوست ، و نیستیم من بر شما نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و بر آن شمارا جرادهم بر من همین تبلیغ است و پس (۱۰۴) و مثل این تصریف که در آیههای گذشته کردیم ، دیگر میگردانیم آیه قرآن را از خوف رجا و از وعد وعید تا سامان مقابله شوند و نا بگویند اهل مکه که تو خوانده و تعلیم گرفته از دیگری

[۱] به بینند گن آفریننده را نه بینی مرتجعان دو بیننده را (حکیم فردوسی)

عم کفر قریش آن بود که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از جبر و یار که دو بنده بودند از سبتی دوم تعلیم میگردد و میگوید حمدای من وحی میکند ، حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا نگویند که تو از شری تعلیم گرفته ای زیرا که این نوع کلام مالدور هیچ بشر نیست و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم بر آنرا برای گروهی که میدانند این کلام خداست . (۱۰۵) نقل است که در محلی که کفر عرب آنحضرت را علیه الصلوة والسلام بدین آباء دعوت میکردند این آیت نازل شد ، بر بی آن رو که وحی کرده شد بر تو از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او و روی بگردان از شرك آرند گن و مالوال ایشان التات منما (۱۰۶) و اگر خواستی حمدای که ایشان موجد بودندی هرگز شرك نمی آوردندی و نگردانیم تو را بر این کاران نگاهبان و نیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست (۱۰۷) آورده اند که چون آیه الکفر وما تعبدون من دون الله حصب جهنم (۱) نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام شان ما به بند و گرنه ما نیز خدای تو را که صفات کمال یاد میکنی هجا گوئیم آیت آمد : و دشنام مدهید آنرا که میپرستند بجز حمدای و فبایح ایشان یاد میکنید پس ایشان در مقابل آن سزا گویند خدا را از روی ظلم و تجاوز از حق و به پیداشی یعنی این عمل بگفتند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرده از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر آن سب واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست و همچنانکه بیاراستیم اعمال کفر را در نظر ایشان بیاراستیم برای هر گروهی کردار ایشان از نیک و بد در نظر ایشان . کل حرب مالدیم لرحون (۲) پس بسوی آفریدگار ایشان است باز گشت ایشان پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات آنچه بودند که عمل میکردند (۱۰۸)

(۱) سورة الانبياء آیه ۹۵ (۲) سورة المؤمنون آیه ۵۵

آورده اند که اکابر قریش ، حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را گفتند که ای محمد ما را خبر میدهی که موسی علیه السلام عصا بر سنک زد دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی علیه السلام مرده را بدم زنده کرد از این نوع آیت بها نمای تا ما بتو ایمان آدیم ، حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند که کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت علیه السلام فرمود که اگر این معجزه تحقیق بیوندد مرا تصدیق خواهید نمود ؟ چنانچه بر قول دعوت عهد کردند و سوگندان غلاط و شداد تأکید نمودند که اگر این معجزه بنمائی موافق اهل توحید متابعت تو کنیم ، در معالم فرموده که حضرت علیه السلام بدعای اشتغال نمود و قارن آن جبرئیل نازل شد و بیهام آورد که من بدعای تو این کوه را زرسازم اما منت من بر آن جاری شده که چون اهل ار انبیاء بر نبوت ایشان نشانی خواهند و آن آیت مظهر رسد اگر از عهد عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند ، حضرت علیه السلام قسم ثانی اختیار فرمود آیت آمد : و سوگند خوردند بخدای ، سخت ترین سوگندان ایشان ، اگر بیاید بدیشان نشانه ای از آنچه طلب می کنند هر آینه ایمان آرند بدان ، بگو جز این نیست که آیتها (یعنی نشانه های نبوت که معجزات است) نزدیک خدای است و او بر اظهار کردن آنچه خواهد قادر است ، و چه چیز دانا گردانیده شما را ای مؤمنان بآنچه از کافران صادر گردد بدرستی که چون معجزه ها بیاید بدیشان و مشاهده کنند نخواهند گریزد (۱۰۹)

و میگردانیم دلهای ایشان را از تصدیق و دیده های ایشانرا از دیدن راه حق پس ایشان ایمان می آرند در آخرت همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد نخستین بار چون شق قمر و غیر آن ، و میگردانیم ایشانرا قادر بر اهای خود سرگشته میگردانیم (۱۱۰) و اگر چنانچه ما فرو فرستادیم بسوی این کافران فرشتگانرا چنانچه

میگویند **اولا انزل علینا الملائكة** . و اگر سخن میگویند بایشان مردگن چنانچه القراح میکنند که فاتوا بابائنا ، و اگر جمع میکردیم برای ایشان همه چیز را که در دنیا است گروه گروه ناگواهی دهند بروحدانیت الهی و نبوت حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام بودند و نیستند ایشان که ایمان آرند مگر آنکه خواهد خدای ولیکن بیشتر کفار تمیذاتند که اگر همه معجزات برایشان نمایند ایمان خواهند آورد (۱۱۱)

و چنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند ما گردانیدیم برای هر پیغمبری دشمنی گردانگان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دورند از رحمت رحمان ، و سوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن برای برخی از شیاطین انس یا سوسه میکنند و خبر میدهند بعضی از جن جن را و برخی از انس را ، سخنان دروغ آراسته را از برای فریب ، و اگر خواستی آفرید گردانیمان ایشانرا نمیکردند دشمنی با پیغمبران ، پس بگذار ایشانرا و آن دروغها که می یافتند (و از اینجا معلوم شده که سوسه شیطان در سخنان رنگین می اصل برای فریب خلق است) (۱۱۲) برای آنکه میل کنند بان دلهای آن کسانی که نمیگردند با حرت برای آنکه پسندند آنرا و برای آنکه کسب کنند آنچه ایشان کسب کنند آنند ارگناهان (۱۱۳) بگو ای محمد که آیا بغیر خدای میطلبیم کسی را که حکم کند میان من و شما . و اوست آنکه فرو فرستاد بشما قرآن را ، بیان کرده شده در او حق و باطل ، و آنانکه داده ایم ایشانرا کتاب چون علمای یهود و مساری میداد آنکه قرآن فرو فرستاده شده است از پروردگار تو راستی و درستی ، پس بپاش تو (مخاطب پیغمبر است و مراد استند یا هر احدی یعنی چون ادله بر حقیقت قرآن ظاهر شد میباشد از شك کنندگان) (۱۱۴)

و تمام شد حجت آفریدگار تو در بیان توحید و نبوت از روی راستی در اخبار و مواعید و از روی عدالت در قضیه احکام ، هیچ

آیات نورانی را زیرا که حق سبحانه و تعالی وعده محفوظات قرآن کرده از تبدیل که **انا له لحافظون (۱)** ، و اوست شوای گفتار همه ، دانا باسرار همه (۱۱۵)

و اگر فرمان بری بیشتر کسی را که در روی زمین اند یعنی کفار و جهالا (و گویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را همراه گردانند ترا از راهی که بخدا میرسد) ، پیروی نمیکنند این گروه مگر گمان خود را (و گمان ایشان آن بود که پدران ایشان برحق اند) و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند برخدای در تحلیل مردار و تحریم معاذر و انتساب مرزاند موی و اتخاذ شریک در عبادت وی ، (۱۱۶) بدرستی که آفریدگار تو دانا تر است بان کسی که گم میشود از راه وی ، و اوست دانا تر راه یافتگان (۱۱۷) پس بخورید از آن چیزی که یاد کرده شده است نام حدای بر او در زمان ذبح او اگر هستید شما پایتهای حدای و سخنان او در حلال و حرام گرویدگان (۱۱۸)

و چیت شمارا آنکه بخورید از آنچه یاد کرده اند نام حدای بر او در زمان ذبح کردن ، و بدرستی که تفصیل کرد در آن حدای تعالی و بیان فرمود برای شما آنچه حرام کرده اند بر شما (و تفصیل در آن آیت اینست که **حرمت علیکم المیتة الا به (۱)** و حفص حرم فعل معلوم میخواند یعنی بیان کرده حدای آنچه حرام کرده حدای آنچه حرام ساخته بر شما مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته سوی آن از محرمات که آن نیز حلال است عند الضرورة ، و بدرستی که بسیاری از مردمان هر آینه همراه میکنند حلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال باردوهای خویش به پیدایش یعنی بدلیلی و حجتی بر آن ، بدرستی که پروردگار تو ، اوست دانا تر بدانها که از حد در گذشته (۱۱۹) و دست بدارید آشکارای گناه و پنهان آنرا یعنی ترك کنید همه گناهان را

(۱) سورة يوسف آیه ۱۲ (۲) مراجعه فرمائید به ص ۲۹۹ و ۳۰۰ حکم این آیت در آنجا ذکر گردید

زیرا که گناه یا آشکارا باشد یا پنهان (و گفته اند که نکاح مجرم مکتب و نما (۱) مائل میشود ، معنی بر آنست که گناه طاهر آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند . در حقایق سلمی آورده که طاهر اثم طلب نعمتهای دنیا است و باطن اثم میل نعمتهای عقبی ، چه هر دو سبب مشغولی میشود از حضرت مولی یا طاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه طاهر میل است به مشتهیات نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا طاهر آنست که حق را بدان اطلاع افند و باطن آنکه میان نده و خدا بود و حقیقت آنست که گناه طاهر احوال و احوالیه است که بجوارح و اعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن مفاد فاسده و عزائم مطله است

و در بحر الحقائق فرموده که همچنانکه اسان را ظاهری است یعنی بدن جسمانی و باطنی است یعنی دل روحانی که را نیز ظاهریست و آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که عدت حیوانی است و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترك کنید افعال طبع را باستعمال شرع و دست بدارید از اخلاق ذمیه نفسانی تنقیح اخلاق ملکی و ربانی ، و امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت طاهر و باطن بنو ارزانی داشته که **واسع علیکم نعمه ظاهرة و باطنية (۱)** اینجا میگوید و ذروا **ظاهرا لاثم و باطنه** یعنی شکر نعمت طاهر و باطن ترك گناه طاهر و باطن است و ترك کنه طاهر نجات نفوس است از عذاب نهران و ترك گناه باطن خلاصی قلوب است از عقوبت حرمان

بیت

طاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه
تا از آن صورت و معنی تو پاکیزه شود

(۱) ابر برناید بی منع زکات و زنا افند و با اندر جهات
(مولانا جلال الدین محمد)

(۱) سورة لقمان آیه ۳۰

بدرستی که آنرا که کس میکند گناه را ظاهراً و باطناً، زود
باشد که جزا داده شوند بآنچه هستند که کس میکنند [۱۲۰]

آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی
گفتند ای محمد گوسفندی که می میرد کشته او کیست؟ فرمود
که آفریننده او، گفتند و اعجاب چیزی که یاران تو میکنند و سگ
و چرخ هلاک میکنند حلال و پاک است و هر چه خدا میکند حرام
و پاک است، از این سخن و سوسه در حواله ضعفای اهل اسلام
افتاد آیت آمد:

و مخورید از آنچه یاد نکرده اند نام خدا را بدیع آن [۱]
امام احمد حنبل رحمه الله علیه حرام داند لحم مشرک التسمیه را خواه
عمد و خواه سهو، و امام مالک و امام شافعی رخمهما الله بخلاف
این میگویند که ذبیحه مسلمان حلال است اگرچه تسمیه نگفته باشد،
و امام ابوحنیفه رحمه الله علیه میان عمد و نسیان فرق میکند، اگر
ترك تسمیه عمد کرد حرام است و الاحلال [۱] و بدرستی که خوردن
آن فسق است، و بدرستی که دیوان هر آینه و سوسه میکنند بدوستان
خود از کافران تا با شما حصومت کنند که هر چه خود میکنند می
خورید و آنچه خدا کشته میگذارد، و اگر شما ای مؤمنان فرمان
برید ایشان را در استیصال آنچه حرام است، بدرستی که شما مشرکان
مانید زیرا که ترك فرمان خدای بفرمانبرداری غیر او شرك است [۱۲۱]
آیا آنکس که بود مرده مکفر یا جاهل یا ضال، پس زنده
گردانیم او را با اسلام یا علم یا هدایت، و دادیم بر او را نوری از حج
و راهین تا نمیزد میان حق و باطل، می رود مان نور در میان
مردمان براه راست، پس اینچنین کس باشد [یعنی نباشد] مانند کسی

[۱] نزد فقهای امامیه شرط است که ذابح مسلمان باشد یا در حکم
او ولی اگر ذابح ذمی بود مذبح حلال نخواهد بود و نیز شرط است
استقبال قبله و نام بردن خدا هنگام ذبح لیکن اگر فراموش کرد آن
هنگام ذکر خدا را یا استقبال قبله را یا جهت قبله را ندانست مذبح
حلال خواهد بود

که صحت او آنستکه در تاریکی، ده، صد، هزار آمده در آن
همچنانکه آراسته اند ایمان را در دل مؤمنان زینت داده اند برای
کاران آنچه میکنند از عبادت اصنام [این آیت در شان حمزه
رضی الله عنه و ابوجهل لعنة الله علیه نازل شده در وقتیکه ابوجهل از
روی جهل و جرات می ادبی نسبت با حضرت رسالت پیام صلی الله
علیه و سلم کرده بود که ذکر آن لائق حال نبوت و موافق استماع
مخاض است نیست. و حمزه رضی الله عنه در آن روز به شکار بود
چون باز آمد و شکایت بیحرمتی ابوجهل باو حکایت کردند حمزه
حشمتك بر سر آن ناپاک بیپاك رفت و کمان بر سر آن زد و کلمه
شهادت بر زبان راند، پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار
ظلمات کفر و آثم ابوجهل و گفته اند در باره عمر بن الخطاب
و ابوجهل فرود آمده که هر دو در مقام آزار سید مختار بودند و
آنحضرت علیه الصلوة والسلام دعا کرد که یارب اسلام را یکی از
این دو تن عزیز گردان و دعای آنحضرت در باره فروق رضی الله عنه
سمت استجابت یافت پس صاحب نور عمر رضی الله عنه است و مقید
طلعت ابوجهل و محققان گفته اند موت بهوای نفس است و حیات
بمعیت حق یا موت بفکرت است و حیات بمعرفت.

در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر است و حیات
بشریت دیگر، عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت
روزی باشد که حیات بشریت بر آید کل نفس ذائقة الموت [۱]
و هرگز حیات معرفت بر نیاید فلننجیناه حیوة طایة [۲] و از
اینجا است که المؤمن حی فی الدارین

بیت

نمیرد هر کس را جانیش توباشی بخوشا چای که جانانش توباشی
شاه کرمانی این آیت خواند که او من کان میتاً فاحییناه
گفت « نشان این حیات سه چیز است از حلق عزلت و با حق محبت
و دوام ذکر بزبان و دل » و بزرگی این معنی را منظم فرموده:

[۱] سورة آل عمران آیه ۱۸۵ [۲] سورة المجلد ۹۷

رباعی

بر روی حلاق در صحبت مگشای

به پادشاهی متوجه بخدای [۱]

غافل مشو از شوق دل و ذکر زبان

زنده جاوید شوی در دو سرای [۱۲۲]

و همچنانکه در مکه بزرگان گنهار هستند ، آفریدیم در هر دینی بزرگان که گنهار آن موضع اند یا گردانیده ایم بزرگان هر دینی و شهری را مجرمان آن مقام تا مگر کنند در آن موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان بار داشته اند که در موسم حج هر که بیاید و از حال پیغمبر سؤال کند گویند ساحر است و شاعر و کاهن و امثال آن ، و مگر نمیکند این کاران مگر بافتهای خود ، چه و مال مگر ایشان راجع است بدیشان و نمیدانند ایشان که تهمت مکر صاحب او میرسد و لا یحیی المکر السنی الا باهله [۲] [۱۲۳]

آورده اند که ابوجهل و منافقان او میگفتند که ما با نبی عند مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبری است که بر او وحی فرود می آید راضی نمی شویم تا ما وحی نیز فرود آید چنانچه بر او نازل میشود ، حق سبحانه آیت فرستاده و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن با معجزه

[۱] خواهی که بحق راهبری در دو سرای

ای دوست بروی مردمان در محکشی

حسنودی حق بذکر و تسبیح تو نیست

از خدمت حلق ره پیر سوی خدای [جلالی]

[۲] سوره فاطر آیه ۴۲

بپوشان چو شوی با سبزه ها مگذار

که دیگران سرت پای خویش بگذارند

راستی و درستی گرای در همه حال

که بدروند هر آن کشته که بکارند [جلالی]

در اثبات نبوت سید آخر الزمان ، گویند ایمان نمی آوریم بر این آیت با معجزه تا وقتی که بدهند ما را مانند آنچه داده شده اند ، اما حدای یعنی وحی و کتاب ما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید امام تعلیمی گویند که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر است چنانچه در آیت یا ایها الرسل مخاطب اوست و این بر سبیل تعلیم باشد

در شرح معارف آورده که تا حق سبحانه و تعالی شمایل همه انبیاء با وی جمع کرد او را به آیت یا ایها الرسل خطاب فرمود

مصرع

هر چه حوسن همه دارند تو تنها داری

[در تئبان آورده که ولید بن مغیره با حضرت رسالت پیام علیه الصلوة والسلام گفت که اگر نبوت حق است من از تو بان سزاوارترم بجهت آنکه سن از تو اکبرم و مال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوت بهر و مال نیست بفضل و کمال است] ، حدای داناتر است آنجا که می نهد بیفاهای خویش را ، زود باشد که برسد آن کسانرا که محرم شدند بکفر خواری و رسوائی به نزدیک حدای و عذاب سخت سبب آنکه بودند که مکر میکردند با مؤمنان و بد بیکاریدند در حق ایشان [۱۲۴]

بس هر کرا حواحد خدای آنکه او را راه نماید و بطریق حق شناسا گرداند ، بکشاید دل او را برای قبول کردن اسلام و هر کرا حواحد آنکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان بگرداند ، گرداند دل او را سخت کو بماند که سر بد زند و از سخن حق بماند ، گوئی بالا میرود در آسمان یعنی بگریزد از قول حق و میخواهد که با ایمان رود و این ثابت نباعد است در گریختن همچنانکه تنگ می گرداند دل کارانرا ، مگمارد خدای عذاب یا لعنت بر دلهای آنرا که می گروند و توحید را تصدیق نمیکند [۱۲۵]

و این اسلام راهی است پسندیده بروردگار در حالتیکه راست است و در او کجی نیست ، بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را

برای گروهی که پند می پذیرند (۱۲۶)

بر این پند پذیران است بهشت ، ذخیره نزد خدای و او ناصر ایشان است در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی سبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر [۱۲۷]

و یادکن روزی را که حشر کنیم ایشانرا [وحش یحشرهم خواند یعنی خدای جمع کند جن و انس را] همه ایشانرا پس گوید ای گروه دیوان بدستیکه سیار یافتید از آدمیان که باغواهی نایع خود ساختید ، و گویند دوستان شیطانی از آدمیان یعنی آنها فرم ایشان بردید ای پروردگار ما بر خورداری یافت بعضی از ما بعضی دیگر [بر خورداری انس از جن آنستکه ایشانرا بارز و های نفس راهها نمودند و تمتع جن باتی آنکه مطیع ایشان شدند ، امام ابو منصور ما ترییدی رحمة الله برمود که استمتاع ایشان آنستکه در مصیبت متعاون یکدیگرند ، دیوان آدمیان را بگناه بخوانند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند] ، و دیگر میگویند الهی باستمناع رسیدیم بدان وقتیکه برای ما مقرر کرده بودی .

[مراد برانگیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چگونه خواهد بود] ، گوید خدای آتش است آرامگاه شما در حالتیکه جاوید باشید در آتش مگر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش به زهریر نقل کند ، بدستیکه پروردگار تو خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس ، داننا است ماعمال و احوال ایشان ، و همچنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را ، مضط می گردانیم بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا با وامیگذاریم برخی را بر برخی [مالک این دینار رحمة الله فرموده که در یکی از کتب الهی خواندم که حق سبحانه فرمود که بیست میگردانیم دشمنان خود را بدشمنان خود و بساز ایشانرا بدوستان خود اشر آنستکه تولیت در آخرت خواهد بود یعنی کلامه جن و انس را با هم میگذاریم تا دانند که هیچیک نفع دیگری نمیتوانند رسانند و این صورت واقع میشود باینکه ایشان کسب میکنند از مامی و مامی [۱۲۹]

بار دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی توبیح که :

ای گروه دیوان و آدمیان ، آیا شما نیامد (یعنی آمد) پیغمبران از شما (اگرچه پیغمبر جر از آدمیان نبوده اما چون انس را با جن جمع کرد خطاب صحیح است ، و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمه و برآیند که رسل جن را نذر (۱) گویند و ایشان رسل رسولانند بجن همچنانکه هفت نفر از جن پیام محمد علیه الصلوة والسلام بقوم خود رسانیدند قال الله تعالی ولوا الی قومهم مثلترین و بر هر تقدیری حق سبحانه میگوید آیا نیامدند شما رسولان که برای دعوت بخوانند مر شما آیتهای کتاب مرا و بیم کنند شما را بدین این روز که قیامت است ، گویند در جواب که گواهی میدهم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم مکفر و استعصای عذاب و حال آنستکه فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بهشت و شر فراموش کردند و چون بمرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند و گواهی دادند بر نفسهای خود آنکه ایشان بودند کافران (۱۳۰) این فرستادن رسولان برای آنستکه نیست آمریدگار تو هلاک کننده ساکنان دبه ها و شهرها سبب ظلمی که کنند و حال آنکه اهل دبه ها و شهرها غفلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از خدای و قیامت خبر نداده .

بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد تقدم وعبد و اگر نه ایشانرا برحق حجت رسد که لولا ارسلنا رسولا فنتبع آیاتك چرا رسولی فرستادی سوی ما تا پیروی میکردیم [۱۳۱] و هر عمل کننده را مراتب است در ثواب و عیب از برای عملهای که کرده اند و نیست پروردگار تو بخبر از آنچه مردمان میکنند از خبر و شر [۱۳۲]

و پروردگار تویی نیاز است از عبادت شدگان ، خداوند رحمت است بر ایشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشان است و گفته اند برای نیاز است از طاعت مطیعان و ذوالرحه است بر مجرمان و عاصیان

اگر خواهد برد شما را (وعید اهل مکه است) و خلیفه و جانشین شما سازد از پس شما هر کرا خواهد از آفریدگان خود همچنانکه شما را پیدا کرد از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند [۱۳۳] بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را از قیمت و متعلقات او هر آینه بودند و آمدنی است بیشک، و نیستید شما عاجز کنندگان مرخدا را درست و حشر شما [۱۳۴]

بگو ای محمد، ای قوم من (مراد کفار قریش اند) عمل کنید هر يك مراحل خود آنچه نهایت تمکین و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید (امر تهدید است میگوید شما بر حالت خود باشید) بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بردباری، پس زود باشد که بداید آنکس را که باشد من او را عاقبت پسندیده در سرای آخرت، بدرستی که فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران (یعنی کفار).

صاحب کشف الاسرار آورده که همدراین زودی بدانید که دنیا کجا رسد و دولت و فلاح کرا رسد، به بینید که درویشان شکسته مال را سرای کرامت چون بر خوانند و خواجگن صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند [۱۳۵]

قوله

باش تا گل بانی آنها را که امروزند خار
باش تا گل بانی آنها را که امروزند زهار

ناکی از دار الفروزی ساختن دار السوء
ناکی از دار الفروزی ساختن دار القرار

آورده اند که مشرکان عرب در میان گشت زار خود خطی کشیدندی و يك نیمه برای خدا و يك نیمه برای بتان نشان کردند و همچنین چهار پایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای الله و برخی برای بت آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردند پس اگر حصه خدای بهتر بودی بدل کردند او را بحصه اله، خود و اگر حصه اله نیکوتر بودی بر

حل خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی بر نداشتندی و گفتندی خدای توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان بر نصیب خدای مختلط شدی برداشتندی و ما نصیب بتان ضم کردیدی و کسی اینان فقیر و محتاج اند حق هیچکس از این جبر میدهد و میفرماید که:

و مقرر گردانیدند برای خدای از آنچه خدای آفریده است از کشت زار ها و از چهار پایان بهره و برای بتان بهره، پس گفتند این نصیب بر خدای است بادهی مطلق و گفتار دروغ ایتان و این دیگر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکای که برای خدا پیدا کرده ایم، پس آن نصیب حقه باشد برای بتان ایشان بزعم ایشان، پس نمیرسد بخدای و در آن تصرف نمیکند، و آن نصیبی که بر خدای است، پس آن میرسد ببتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدای بر میدارند و نامزد بتان میکنند، بدحکمی است که ایشان میکنند (۱۳۶) و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربان، می آرایند برای بسیاری از مشرکان کشتن فرزندان ایشان شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان ایشان در چشم مشرکان تا هلاک کنند ایشانرا یعنی گمراه سازند و تا پوشیده گردانند بر ایشان دین ایشانرا یعنی آنچه بر آن بودند از کیش اسمعیل علیه السلام و اگر حواصتی خدای نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند، پس بگذار ایشانرا باقراء و دروغی که میگویند (۱۳۷)

و گفتند این نصیب الهه ما چهار پایان و کشت حرام است، نه خورد و نه نشد آنرا مگر آنکه ما خواهیم پس خادمان بتخانه و مردان (و مطلق زنانرا داخل نمیدارند) بگمان خود بیحجتی و برهانی و میگویند این چهار پایان است که حرام کرده شده است پشت ایشان برای پر و سواری (یعنی بحایر و سوایب و حوامی) و دیگر چهار پایاند که برای قربانی بتان یاد میکنند نام خدایرا بر ذبح آن بلکه بهام بتان ذبح میکردند و در اینها انرا میکردند انرا کردند بر خدای

که می گفتند اینها خدای فرموده ، زود باشد که خدا جزا دهد ایشان .
سب آنچه افترا میکنند (۱۳۸)

و گفتند آنچه در شکمهای این چهار پایان است (یعنی در شکم بحیره و سائبه از بچگان) بلك است و حلال بر مردان ما را و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود و اگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود ، پس ایشان همه (یعنی مرد و زن) در خوردن آن شريك باشند خود باشد که پاداش دهد خدای وصف ایشانرا که دروغ مرخدای میبندند در تحلیل و تحریم ، بدرستی که خدای حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند ، دانا است مصالح بندگین در حلال و حرمت (۱۳۹)

درستیکه بیان کرده اند آنکه بگفتند مردمان خود را از روی بیخردی بیداشی (در معالم آورده که و بیمه و مضر و مضی دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند که نباید که در صفر سن پسیری افتد چه قبل و غایت در قبال عرب عدم بود یا اگر بررك شود چهل فرأوان و مایحتاج عروسی باید ؛ حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل) و حرام ساختند آنچه روزی داده است ایشانرا خدای یسی بختر و سوائب و غیر آن ، و برافتناند افترا بر خدای ، بدرستیکه گم شده اند در راه ضلالت و نیستند ایشان راه یافتگان بطریق حق (۱۴۰)

و اوست آنکس که برای شما پیدا کرد بوستانها از انگور برداشته و چفته بسنه و بر زمین افتاده می چفته (و گفته اند مهر و شات آنستکه مردمان بدست خود بشاوده باشد و غیر مهر و شات آنکه در کوه و بیشه رسنه باشد) و بیافرید درخت حرما را و کشته ها را از آنچه ساق ندارد و ثمره آن حیوب است در حالتیکه مخنفاست ثمره هريك از آنها در هیئت و کبکیت و دیسگر پیدا کرد درخت زیتون را و انار را در حالتیکه باشد یکدیگر است حرکهای او و مانند هست زره میوه او (یعنی بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی

میان آن و این) بخورید از میوه های هريك چون میوه بند کمر و اگر چه نارسیده و خام باشد و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدق کنید در روز درو کردن زرع و مریدن نخل و چیدن میوه ها (مباله است در اهتمام صدقه و عدم تأخیر در ادای آن ؛ اشهر اقوال آنستکه مراد از این صدقه است (۱) نه زکوة مفروضه بجه زکوة در مدینه فرض شده و این آیت مکی است و بعضی گفته اند مراد زکوة است و این آیه مدنی است)

آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه را لرب پانصد نخل بود که خرمای آنها برید و تصدق کرد تا وقتیکه هیچ نماند آیت آمد که و از حد درنگذربد در صدقه دادن یعنی هر چه هست بکبار تصدق میکنید .

و در معالم آورده که « منع صدقه میکنید یعنی از حد تجاوز نمائید در بخل و امساك »

امام قشیری قدس سره فرموده که ، « هر چه در حظ نفس خود نفقه کنی اسراف است و اگر چه بك كنجد دانه بود و هر چه برای خدای دهی اسراف نیست و اگر چه هزار خزانه باشد » ، بدرستی که خدای دوست نمیدارد اسراف را یعنی نمی پسندد عمل ایشانرا (۱۴۱) و اوست که بیافرید از چهار پایان آنها که بار کشند چون شتر و گاو و غیر آن ، و آنها که بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند (و گفته اند جموله کبار اسام است و فرش صفا آن که از حریدی بر زمین نزدیک است مانند فرش) ، بخورید از آنچه شمارا روزی داد خدای و حلال کرد بر شما و پیروی میکنید گام های شیطانرا یعنی بر راه او بروید و حلال را حرام سازید بقول او بدرستیکه او مر شمارا است دشمنی آشکارا (۱۴۲)

و از چهار پایان بیافرید هشت زوج را (زوج آنها گویند که با جنس خود مزاجت کند پس ذکر زوج اتی بود و اتی

(۱) از طرق امامیه نیز وارد است که مراد صدقه است

زوج ذکر و هردو را نیز زوج می گویند اما مراد آنستکه آنکه
و این هشت زوج هشت کردند هر یکی زوج دیگری (از آنچه پیش
دارند (و ایشان را میش خوانند) دو زوج (یکی زوج و دیگری
جفت او) و از آنها که موی دارند (و ایشان را بز گویند) دو
زوج (یکی نر و دیگری ماده) بگو ای محمد آیا دو نر را حرام
کرد خدای یا دو ماده را یا آنرا حرام کرد که مشتمل است بر او
و حمای دو ماده (خواه آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر)
خبر دهید مرا بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای کدام
را حرام کرده اگر هستید شما راستگویان که تحریم از نزدیک
او است (۱۴۳)

و از شتر دو زوج نر و ماده و از گاو نیز همان منوال دو
زوج ، بگو ای محمد آیا هردو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد
یا دو ماده را از ایشان یا آنرا حرام ساخته که گرفته است آنرا
و حمای هردو ماده یا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان آن
هنگام که وصیت کرد خدای شما را بدان تحریم

سبب نزول این آیت آن بود که عوف بن مالک بحضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمد و گفت ای محمد حلال کردی
آنچه پدران ما حرام کرده بودند ، حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود
که آنچه پدران شما حرام کرده است حرام نمیشود ، عوف گفت که
خدای حرام کرده است ، این آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه
علیه الصلوة والسلام فرمود که خدای ازواج ثمابه را برای اکل و
انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره و سایه و وصیه
و حام حرام میگوئید این تحریم از قبل ذکر است یا از قبل انبی ؟
عوف سساکت شد پس فرمود اگر میگوئید تحریم بسبب ذکورت
است پس جمیع ذکور باید که حرام بود و اگر باعتبار انوشت
است پس تمام انثا باید که در حرمت داخل باشد و اگر بواسطه
اشتمال رحم است بر جنین پس همه باید که حرام باشد چه در رحم
یا ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود که ای عوف چرا سخن
نمی گویی ؟ گفت تو سخن گوی تا من بشنوم ، حضرت این آیت بر

او خواند : پس گفست ستمکار تر از آنکس که اقترأ کند بر خدای
دروغ را و سبب دهمد بر او تحلیل و تحریم اشیاء را تا گمراه
گرداند مردمان را ، پیداشی (مراد اکابر ایشانند که قرار این مهم
منعلق بر ایشان است با عمرو بن لحنی که مؤسس این فاعده بود ،
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میفرماید که من او را دیدم
در آتش دوزخ و اهل دوزخ از تن اسمای او برنج بودند ، بدرستی
که خدای راه نمی نماید گروه ظالمان را که متدین مدین جاهلیت اند
مشرکان چون این آیت شنیدند گفتند همه اعیان حلال شد پس حرام
کدام است آیت آمد که (۱۴۴) :

بگو ای محمد نمی یابم در آنچه من وحی کرده اند چیزی
حرام کرده شده بر خورنده که بخورد آنرا مگر آنکه باشد آنچه
مردار یا خون ریخته شده (مراد خونی است که در وقت ذبح از اوداج
مذوح رود یا در زندگی از او بیرون آید و جگر و سیرز در
این داخل نیست) یا گوشت خوک و آنچه از او توان خورد ، پس
بدرستی که او نجس است یا کشته شده فسق و آن چهار پای است
که آواز برداشته شده است برای غیر خدای بوقت کشتن او (یعنی
آنچه بر نام غیر خدای کشته باشند و آنرا فسق گفت زیرا که بدان
عمل فسق میشوند) پس هر که بیچارگی درمانده شود نه ستمکار بود
بر بیچاره مثل خود و نه از حد در گذشته در خوردن زیادت از
ضرورت ، پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگار است مؤاحظه نکند
آنرا که ضرورت از محرمات تناول کند ، مهربان است که بیچاره گرا
در آن رخصت دهد (۱۴۵)

و بر آنکسانیکه بودند حرام کردیم هر جانوریکه ناخن دارد
در شتر و سباع و طیور (و گفته اند هر چه منقار و سم دارد در
داخل است)

و در معالم آورده که مراد شتر و شتر مرغ و بط است که بر
ن حرام است (و از گاو و گوسفند حرام کردیم بر ایشان پیهی که
درون ایشان بود چون گرده پیه و غیر آن مگر آنچه مرداشته بودی

بشتهای ایشان یعنی چسبیده بود مریش و بهلوی ایشان از درون و بیرون با آن چربی که متعلق بودی بروده های ایشان با آنچه آمیخته بودی با استخوان چون ذنب و پیه و ناگوشت و مغز استخوان تحریم این چیزها یاداش داده بودیم چه بدانرا بسبب ظلم ایشان و بدورستی که ما راستگو باینیم در حبر دادن از همه چیز (۱۴۶)

پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزی که من بتو وحی کرده ام، پس بگوای محمد پروردگار شما خداوند بخشنده بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند و باز داشته نخواهد شد عذاب او از گروه مجرمان که مکذبانند (حاصل سخن آنست که اگر امهال است اما امهال نخواهد بود) (۱۴۷)

زود باشد که بگویند آنانکه شرك آورده اند (در این آیت اعجاز قرآن ظاهر است که از نا آمده خبر داد و بعد از نزول آیه مشرکان گفتند) اگر خواستی خدای شرك نمی آوریم ما و نه بدران ما (این سخن درست است اما نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این فایح بمشیت او است یا آنکه استهزاء میکردند و اعتقاد ایشان بود که حق مشروع و مرضی عندالله اینست که ما می کنیم یعنی فرموده او است و اگر نه ما شرك نمی آوریم) و حرام نمی کردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرموده بتحریم اینها همچون این تکذیب که قوم تو میکنند تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بودند تا آنوقت که چسبیدند یعنی دریافتند عذاب ما را بگو آیا هست نزدیک شما که امر معاومی که بدان حجت آرید بر سخنان خود، پس بیرون آید و طاهر کنید آنها برای ما، شما پیروی نمی کنید در مقالات حدود مکر گمان و پندار خود را و بیستید شما مکر اومی که دروغ می گویند (۱۴۸)

بگو ای محمد اگر شما را هیچ حاجتی نیست برآول خود، پس مرخدا بپراست حاجتی رسیده نهایت صحت، پس اگر خواستی خدای هر آینه راه نمودی همه شما را (۱۴۹) بگو بیارید گواهان

خود را آنانکه گواهی دهند، بدورستی که خدای حرام کرده است این محرمانت شمارا از اسام و حرث و غیر آن، پس اگر گواهی دهند خود برای خود پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا در آن و پیروی مکن آرزوهای آنکسانرا که از روی عناد تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام و دیگر پیروی مکن آنها را که، نمی گروند بدان سرای دیگر یعنی مت پرستان و ایشان پروردگار خود برابر میکنند بتان را (۱۵۰)

بگویانید ای مردمان و بشنوید تا من بخوانم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما (این آیت ما دو آیت که تالی او است از محکمت کتاب است که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم است از اوامر و نواهی و از جمله آن آنست که: شریک مسازید بخدای چیز را و نیکوئی کنید با پدر و مادر، نیکوئی کردنی (در تأویلات (۱) فرموده که احسن والدین را در یک سلك انتظم داده جهت آنکه ایشان سبب اند در وجود و تربیت و دو واسطه اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار اوار و صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخت) و مکشید فرزندان خود را از جهت ترس درویشی و احتیاج، ما روزی می دهیم شما را و ایشانرا چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما پس شما چرا مرتکب قتل ناحق میشوید و نزدیکی میکنید یعنی مرتکب میشوید زشتیها و ناپسندیده ها را (و گفته اند لواحق زناست و مقدمات آن، اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردند و اوباشان و بیباکان به آشکارا بدان اقدام نمودندی حق تعالی فرمود که کرد زنا مگردید) آنچه آشکارا باشد از آن و آنچه پنهان بود (گفته اند مظهر منها خمر است و ما بطن زنا

(و محققان گویند مظهر فعل است و ما بطن نیت) و مکشید آن نفس را که حرام کرد خدای کشتن او را مکر بحق (که آن قصاص است یا قتل مرتد یا دجیم زانی محض) این چهار نهی است و یک امر، امر کرد خدای شما را سکا داشت آن، تا مکر بیید و بدانید که راه راست آنست (۱۵۱)

(۱) مراجعه شود به ص ۴۷۸ این تفسیر

بدرستی که آمد شما حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن که بافت شد
فرود آمده و راه نمای که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد و
بخشایش مرموزان را (و این هر سه صفت قرآن است و بعضی بینه را بعضی
گواه بگویند و گویند مراد از آن حضرت رسالت پیام علیه الصلوة
والسلام که گواه امت است و هدی و رحمة اوست مر اهل ایمان را
پس کسبت متمکات تر از آنکس که دروغ شمرد آیت هدی خدا را
و اعراض کرد از آن و زود باشد که جزا دهیم آنانرا که بر میگرددند
از آیات ما شدت عذابی که بدترین عذابها باشد بسبب آنکه بودند
که اعراض میکردند از قرآن و احکام آن (۱۵۷)

آیا انتظار ببرند اهل مکه یعنی منتظر بیستند بعد از تکذیب
پیغمبر و قرآن مگر آنکه بیایند فرشتگان بعضی ارواح ایشان یا فرود
آیند ملائکه عذاب بر ایشان یا بپاید امر پروردگار تو عذاب ایشان
یا تمامی آیات) و مراد از این آیات علامت قیامت باشد و آن سیار
است و از جملة و قبیح عظام خروج دجال و دابة الارض و زول عیسی
و ظهور مهدی و بدید آمدن یاجوج و ماجوج و طاعون آفتاب از
مغرب) یا آنکه بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که برای
قیام قیامت نصب کرده و روزی که بیاید بعضی از آیتهای پروردگار
تو که بقول اکثر مفسران طاعون شمس است از جانب مغرب و شبی
که آفتاب در صبح بر مغرب در آید دراز باشد

و درازی آنرا مهجدهان و اهل اوراد در باشد چون از اوراد
نارغ شوند انتظار صبح برید و صبح بر نیاید در گمان افتند و دیگر
نارغ ورد از سر گیرند و چون تمام شود و اثر صلح بدید نباشد دانند
که کاری عظیم از حلاوتخانه غیب بحر شگاه شهادت می آید متضرع و
زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند
و آفتاب از افق غربی بر آید اورا نوری نبود و همه خلق آنرا مشاهده
کنند و چون این آیتی عظیم ظاهر گردد غیب عین شود و ایمان اضطراری
باشد پس بسبب آن سود نکند هیچ نفسی را ایمان نفسی که نبوده
است که ایمان آورده باشد پیش از این و ایمان امروز آرد یا نبوده که
کسب کرده باشد در ایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده (این دلیل

کسی است که ایمان را مجرد از عمل اعتبار نمیکند و آنکه ایمان را
بی عمل معتبر میدانند تخصیص میکنند این حکم را بدین روز)
بعضی میگویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان
کافر در این روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز
سود مند نباشد.

امام حسن بصری رحمه الله علیه فرموده که هر که پیش از
طاعون آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما امرها را فرو گذاشته باشد
و خیر ناکرده چون این آیت معاینه یابد و آن گاه خیر کند آن خیر
پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل فرموده که در آن روز ایمان کافر
و توبه منافق مقبول نیست و مؤید این قول است آنچه در حدیث آمده
که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از مغرب طاعون کند) و بگو
ای محمد انتظار برید این آیتها را بدرستی که ما نیز منتظر این علاماتیم
و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حلی بر ما (۱۵۸)

بدرستی که آنرا که پراکنده کردند دین خود را که بعضی از انبیاء
و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و گشتند گروه گروه (چون
یهود که هفتاد و یک نفر بودند و نصاری که هفتاد و دو نفره شدند)
نیستی تو در قتل ایشان در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست
(این حکم بابت سبب منسوخ است و گفته اند مراد از این قوم اهل
بدعت اند و معنی است منهم فی شئ آنستکه تو از ایشان بیزاری)
جز این نیست که کار ایشان با خدای است اگر خواهد ایشانرا عقوبت
کند و اگر خواهد در این سرای مهلت دهد و در آخرت عتاب کند
و اگر خواهد توفیق توبه دهد پس خیر دهد ایشانرا بر روز قیامت
چنانچه میکشد در دنیا (۱۵۹)

هر که بیاید به نیکوئی پس مرا و راست ده باره مانند آن یعنی ده نیکوئی
(امام ما تریندی رحمه الله علیه گفته اند مراد تعیین عدد نیست بلکه
اطهار تفضل است به تضعیف و در بحر الحقایق آورده که هر که بیاید
بحسنه پس مرا و راست ده حسنه قبل از آن تا بان حسنه میتواند رسید
حسنة ایجاد از عدم و آفرینش در احسن تلاویم و تربیت و رزق و بعث

رسل و ازال کتب و تبیین حنات و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول
حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد بده تواند که حسنه بجا آورد
و هر که بیاید سینه یعنی فعل بد پس جزا داده نشود مگر بماتند آن یعنی
یکی یکی و ایشان که اهل حسنه و سینه اند ستم دیده نخواهند شد
بنقصان ثواب و زیادتى عقاب (۱۶۰) مگو ای محمد صلی الله علیه و
سلم مرا این قوم را که نمره در دین خود افکنده اند که بدوستیکه
راه نموده است مرا پروردگار من براهی راست یعنی دینی یابنده و
درست که آن ملت ابراهیم است در حالتیکه ابراهیم از همه دین ها
بدین دین مائل بوده که آن توحید خدای است و نبود ابراهیم علیه السلام
از مشرکان یعنی از عبده اسنام و از یهود و نصاری [۱۶۱]

مگو بدوستیکه نماز من و قربانی من یا حج من و زندگانی من
یعنی آنچه من بر آنم در زندگانی و آنچه بر آن مبروم الا ایمان و
طاعت همه مر خدا بر است آفریدگار علمیان (۱۶۲) هیچ انبازی نیست
مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمیازم چون
ت برستی و قربانی بنام او میکنم به بنام غیر او و در حج بوقت تلبیه
دیگری را با او یاد نمیکنم بخلاف اهل جاهلیت که میگفتند لیک لا
شریک لك الا شریک هو لك (و گفته اند مراد از این کلمات تقویض
خود و امور خود است بحق سبحانه و تعالی یعنی هر چه کنیم و گویم
و دارم همه برای خداست و بدین مأمور شده ام و من اول مسلمانم
برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت (۱۶۳)

آورده اند که در وقت مباظه کفار مر آنحضرت را در رجوع
با دین ایشان این آیت نازل شد که :

مگو ای محمد آیا بدون خدای طلبم پروردگاری و در عبادت
او را شریک سازم و حال آنکه خدای است آفریدگار همه چیز ها
پس ما-وای او مروب و مخلوق او باشند و مروب برای ربوبیت
سزاوار نبود ، و کسب نکند هیچ نفسی زندها مگر ویل او بر او
باشد ، و لید بن غیره میگفت ای صنادید عرب متابعت من کنید
و گناهان شما در گردن من ، حق سبحانه فرمود : و بر ندارد هیچ

مردارنده بارگناه دیگر را یعنی هر کسی عذاب گناه خود کشد ، پس
سوی پروردگار شما هست بازگشت شما ، پس جبر خواهد داد شما
را در آخرت به آنچه بودید که در آن اختلاف میکردید در دنیا از امور
دنییه و حق و باطل مر شما طاهر خواهد ساخت (۱۶۴)
و اوست آنکس که گردانید شما را ای آدمیان حلیفه های زمین
بعد از قوم بنی النجان یا شما را ای امت محمد صلی الله علیه و سلم
حلیفه ام گذشته ساخت و برداشت بعضی را از شما زیر برخی دیگر
پایه های بلند در نزدیکی و توانگری و امثال آن تا نیازماید شما را
در آنچه شما داده اند از مال و جود ظاهر شود شکر اغنیا و صبر
مقراء به بدوستیکه پروردگار تو زود عقوبت کننده است تا سیاسان و
شاکبهارا و بدوستیکه او هر آنچه آمرزنده مهربان است بر شاکران
و صابران [۱۶۵]



سورة الاعراف مکيه و هی مائتات و ست آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

المص - نام قرآن است با اسم این سوره یا هر حرفی اشارت
باسمی از اسماء الهی چون الله و لطیف و ملك و مבורه یا هر حرفی کنایه
است از صفاتی چون اکرام و لطیف و مجد و صدق ، یا ابتدائی است
باسم المصور ، یا بعضی حروف دلالت بر اسماء دارد و بعضی بر افعال
تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افضل من خدای که میدانم
و بیان میکنم یا از همه داترم و حق از باطل جدا میگردانم ، و در

تأویلات کاشی (۱) مذکور است که «الف» اشارت به ذات احدیت و «لام» عبارتست از ذات باصلت علم و «میم» کنایت از جامعیتی است که آنرا معنی محمدی گویند صلی الله علیه و سلم و «صاد» صورت محمدی است و قول ابن عباس رضی الله عنه آنستکه «صاد» جبل کان مکه علیه هرش الرحمن ایمای مدین معنی میکند - و در حقایق سلمی گوید «الف» ازل است و «لام» ابد و «میم» مابین ازل و ابد و «صاد» اشارتست بانصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی و فی الحقیقه نه اتصال را مجال گنجایش و انفصال را محل نمایش

نظم

این چه راحت این برون از فصل و وصل
کاندر اونی فرع میگنجد نه اصل

نی معانی نی عبارت نی میان
نی اشارت نی حقایق نی بیان

(۱) تأویلات کاشی - مؤلف این کتاب شیخ کمال الدین ابی القاسم عبد الرزاق بن جمال الدین کاشانی (متوفی سال ۷۳۱) است که یکی از بزرگان علمای تأویل و تفسیر است - وی غالب آیات قرآن را بزبان عرفانی تأویل و تفسیر نموده و تفسیر او در مصر بنام محیی الدین عربی چاپ رسیده است (دو چاپ آن بنظر ما رسیده است) و مانیز در اثر سهوی که مصریان نموده اند در ص ۷۸ و ۷۲ تفسیر کاشانی را بنام محیی الدین خوانده ایم در صورتیکه این تفسیر را عبد الرزاق کاشانی گرد آورده است ما باشتباه خود باقی بودیم تا روزی در محضر حضرت سید العلماء و استاد افلاسه جناب آقای سید محمد کاظم عصار (استاد دانشگاه تهران) مدظله العالی سخن از تفسیری که بنام محیی الدین چاپ شده است بمیان آمد آنحضرت فرمودند که این تفسیر را کاشی گرد آورده است و در مصر بنام محیی الدین طبع شده است - پس از مراجعه بمداونک دیگر دانسته شد بر ما که مؤلف آن کاشانی است

در هر حال تردیدی نیست که این تفسیر از آن کاشانی است و حضرت کاشی هم میفرماید که در تأویلات کاشی وارد است و در زمان او نیز این تفسیر بنام خود مؤلف خوانده میشده است (مطلبی را که را که کاشی از عبد الرزاق نقل مینماید مراجعه فرمائید به ص ۲۳۲ چاپ

مصر سال ۱۲۸۳)

بر تر است از مدرکات عقل و وهم
لاجرم گم گشت در وی فکر و فهم

چون نکلی روی گفت و گوی نیست

هیچ کس را جز خموشی روی نیست
(۲) این سکنای است فرو فرستاده شده بسوی تو پس باید که نباشد در سینه تو تنگی از تبلیغ امر او (یعنی باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بر تو فرود آمده است) تا بیم کنی بدان کافران را و تا بند دهی بند داندنی مرؤمان را .

(۳) پیروی کنید ای مکلفان آن چیزی را که فرستاده اند شما از پروردگار شما (یعنی متابعت قرآن کنید بشکوه داشت اوامر و نواهی او) و پیروی مکنید بجز کتاب خدای دوستنرا (مراد اصنام اند که کفار ایشان را دوست میگیرفتند یا شیاطین الانس و الجن که خلق را در گمراهی می افکنند) اندکی بند میگیرید وقتی که متابعت غیر حق کسد

(۴) و بسیار اهل دیها و شهرها از کفار و فجار که حکم کردیم ما هلاک ایشان ، پس آمد یا اهل آن شهر و دیه عذاب مادر هنگام شب مانند قوم لوط علیه السلام یا فرود آمد عقوبت بدیشان و بودند ایشان خفتگان در نیم روز چون قوم شعب علیه السلام (تخصیص این دو وقت بجهت آنستکه زمان آسایش و استراحتند و تصور و توقع عذاب در آن نیست پس ایة غیر منتظره صعب تر و سخت تر است چنانچه نعمت غیر مترقب خویش را لذت نراست) .

(۵) پس نبود درخواست ایشان و نتیجه آمد بدیشان بلا و عذاب ما مگر آنکه گفتند بدرستی که بودیم ما ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمائند بگناه خود و مظنة ایشان آنکه اعتراف بجرائم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگرند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس علیه السلام از این حکم مستثنی اند چنانچه

رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی

(۶) پس هر آینه خواهیم برسید روز قیامت آن کسانی را که ارستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سؤال ایشان از قبول و اجابت رسل خواهد بود و این سؤال تعذیب و تمذیب است ، و هر آینه خواهیم برسید فرستاده شدگان را (یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سؤال تشریف و تکریم است و گفته اند ام را از فرمانبرداری اسباء پرسند و انبیاء را از مهربانی مرام)

(۷) پس هر آینه بخوانیم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشان را بدانش خویش که دانسته بودیم که هر يك چه کردند و گفت و شنود ایشان چه بود و نبودیم ما پنهان و دور و بیخبر از احوال و افعال ایشان .

(۸) و سنجیدن اعمال هر کسی آنروز (یعنی قیامت) درست است و بودنی (و گفته اند صحائف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و همه حلائق در او نگرند و این صورت برای اظهار عدالت است . و در تیبان از اس عباس رضی الله عنه نقل میکند که درازی عمود میزان پنجاه هزار سال راه است و کفین او یکی از نور است و یکی از ظلمت حسانت را در کفه او نهند و سیات را در کفه ظلمت) ، پس هر کرا گران بود اعمال سنجیده او (و بر این تقدیر موازن جمع موزون است و اگر جمع میزان دارند نظیر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرامی میزان بطاعت است) و آنرا که میزان گران بود ، پس آن گروه ایشانند رستگاران و رسیدگان به نجات .

(۹) و هر کرا سبك باشد عملهای وزن کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود ، پس آن گروه آمانند که زبان کردند بهره های نفسهای خود را یعنی طرث سایم را ضایع ساختند سبب آنکه بودند که بر ذکر کردن آیات ماستم میکردند یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق

(۱۰) و بدوستیکه ما ممکن گردایدیم شما را ای آدمیان در

زمن جهت سستی و زروع (و گفته اند خطاب با قریش است) شما را دستگیر دادیم در زمین تا سیر کنید بشام و یمن در قاصتان و زمستان [و آفریدیم برای شما در زمین اسباب زندگانی از مکاسب و تجارتات] و آنچه سبب وسعت معیشت باشد ، اندکی شکر مگوئید ما وجود تخصیص بچنین نعمتی یا از شما اندکی است که بهرام شکر گذاری و سپاس داری پیام می نماید

بیت

نعمت بسی و شکر گذارنده اندکی است

گوشده سپاس الهی از صد یکی است

[۱۱] و هر آینه به تحقیق آفریدیم شما را در اصلاط پدران شما پس صورت کردیم شما را در ادحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما را پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظاهر او پس گفتیم ما مر فرشتگان را سجده کنید سجده تعظیم و تحیت مر آدم را پس سجده کردند ملائکه آدم را علیه السلام از روی فرمان برداری مگر ابلیس که او از راه عجب و حد نبود از سجده کنندگان مر آدم را

[۱۲] گفت خدای مر ابلیس را چه چیز بازداشت ترا آنکه سجده نکردی آدم را چون فرمودم ترا سجده او گفت ابلیس من

[۱] چراغ زندگی با کوشش افروز
خدا را نامن و تو دشمنی نیست
دست خویشتن هر يك و بدین
تو کی بهمه روزی رسانند
خداوند خرد در زندگانی
همی داند که در این عمر کوتاه
من هرگز از خدا زشتی ندیده
بگین ای برادر رنج مر ماش

[جلالی]

بهرم از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد می نماید از آنکه مثل منی را بسجود چون او کسی فرماید پس مانع آنست که من ازو بهترم این آفریده مرا از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانی است و آفریده آدم علیه السلام را از گل که جسمی کثیف سفلی طلسمانی است ایلیس در این صورت مطلقه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل لما خلقت یلیدی عبارت است از آن و به نسبت حقیقت که ولما خلقت فیه من روحی اشارت است بدان در نگریستی داستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را

نظم

ز آدمی ایلیس صورت دید و بس غافل از معنی شد آن مردود خس
که چرا من خدمت این طین کنم صورتی را من لقب چون دین کنم
نیست صورت چشم را نیکو ببال تا به بینی شمشع نور جلال
و قیاسش نیز در الفضیلت مار از خاک نا مستقیم بود زیرا که
آتش خائن است هر چه بدو دهند نیست گرداند و خاک امین است هر
چه بدو سپارند نگاهدارد و امین از خائن بهتر باشد و آتش متکبر است
و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود خاک نقش پذیرد چنانچه
آدم علیه السلام نقش معرفت پذیرد کتب فی قلوبهم الایمان و آتش
نقش را سوزاند چنانچه نقش معرفت ایلیس بسوخت ففُسق عن امریه
و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکور است

نظم

صورت خاک ارچه دارد تیرگی در ذات خود
نیک بنگر کز ره معنی صفا اندر صفا است
این همان خاکست کاندر وصف او صاحب دلی
نکنه گفتست کز وی دیده جان را جلاست
جستن گوگرد احمر عمر ضایع گردنست

روی بر خاک سپاه آور که یکسر کیمیاست
[۱۳] گفت خدای مرا ایلیس را پس فرود روان آسمان یا از
بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت او (گفته اند تزل کن از مرتبه

بیه که داشتی سب طاعتی که کرده بودی بمنزل دلبه به اسطه به صفتی
که مرتکب آن شدی (۱) پس ایلیس را بهشت بر آنکه کرد کشی
کنی در آسمان و تعظیم نمائی بر فرشتگان که همه خاشعان و مطیع باشند یا نشاید
که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگان است و بیرون روان
بهشت یا از آسمان بدرستی که توان حواری شدگانی (۱) و درینایم
آورده که بیرون روان صورت فرشتگی و عباس در میان فرشتگان پس
حق تعالی تبدیل کرد صورت او را بهشت ترین صورتها (۱)

(۱۳) گفت ایلیس (و قتی که مسوخ شد و از رحمت نسوید
گفت) مهلت ده مرا تا روزی که بر انگیزخته شوند آدمیان از سرها
یعنی تا روز قیامت .

(۱۵) گفت خدای بدرستی که توان مهلت دادگانی (ایلیس داعیه
مهلت داشت تا روز قیامت یعنی نمیخواست که بمبرد حق تعالی درخواست
او را قبول کرد تا نفخه صفا او را زمان داد چنانچه جای دیگر فرمود
فانك من المنظرین الی يوم الوقت المعلوم (۲) یعنی تواله مهلت
دادگانی تا روز معلوم که زمان دیدن نفخه صفا است یعنی توداعیه
اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم
(۱۶) گفت ایلیس پس به سب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از
رحمت خود ، هر آینه بنشینم برای باز داشتن فرزندان آدم مرا تو
که آن راه راست است یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشانرا
راه زیم و بر صراط مستقیم نگذارم .

(۱۷) پس هر آینه بیام بدیشان از پیش ایشان (یعنی در امر
آخرت و گویم بهشت و حشر و بهشت و دوزخ نیست) و از پس ایشان
(یعنی از قبل دنیا و آنرا در چشم ایشان بیارم) و از راست ایشان
(یعنی جهت حسنات و ایشان را در عجب و ریا اندازم) و از چپ

(۱) این خودی را خرج کن اندر خدا تا نمائی همچو آن ایلیس جدا
کن حذر از سطوت چهارپیش رو بسوی حضرت غفر ربی
عبرت پیشینان گیر ای حاکم تا خلاصی بایی از مهر و ظلم
(۲) سوره ص آیه ۸۰ و ۸۱

ایشان (یعنی ارجعت سیات و آمارا در دل ایشان شیرین گردانم) و
 ای تو که خداوندی بیشتر فرزندان آدم را شکر گویندگان یعنی
 کافران باشند که منعم را نشناختند .

(۱۸) گفت خدای ابلیس را ، بیرون رواز بهشت یا از آسمان
 در حالتیکه نگویند باشی و عیب بك ، رانده و دور کرده از رحمت
 خدای که هر که بر بی تو بیاید از اولاد آدم ، هر آینه بر کم دوزخ
 را از همه شما یعنی از تو و متاعمان تو

(۱۹) و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن
 شد تو وجفت تو که خواست در بهشت ، پس بخورید از میوه ها و
 نعمتهای بهشت از هر کجا که خواهید به هر چه خواهید ، و نزدیک مشوید
 این جنس را از درخت که گندم است پائین و بخورید از آن که
 اگر بخورید ، پس باشید از ستکاران بر نفس خویش .

(۲۰) پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان تا عافیت
 آشکارا گرداند برای ایشان آنچه پوشیده کرده بودند از ایشان از
 عورات ایشان (و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشانرا نمیدیدند
 و هیچیک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمیکردند
 و گفته اند که حق سبحانه ایشانرا چاهه ها برای ستر عورت پوشانیده
 بود و ابلیس دانست که نافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود
 پس خواست که ایشانرا در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد
 و جهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند ، آغاز وسوسه کرد
 بعد از آنکه پنهان بدست باری مار و طاس بهشت در آمده بود و با
 صورت دیگر مر آمده چنانچه در قصص و کتب معلوم است) ،
 و گفت شیطان مر آدم را و حوا را علیه السلام ، باز نداشت و منع نکرد
 شمارا آفریدگار شما از خوردن این درخت مگر آنکه نگردید شما دو
 فرشته در غل و منزلت یا حس صورت با استغنائی از غذا یا باشید شمار
 جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود

و چون ، این وسوسه در خوردن آن ثمر سمود ابلیس را یاری کرد
 (۲۱) و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا و کت برستی که
 من مر شما را از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که از
 این درخت نخورید ، آدم علیه الصلوة و السلام که در
 که کسی بخدای تعالی سوگند بدروغ نخورد و بدان سوگند فرشته شد .
 (۲۲) پس ابلیس نازل داد ایشانرا بدین سوگند از درجه علیه
 مرتبه اسفل افکندشان ، قرب و وسوسه ، پس آن هنگام که میشدند
 از میوه آن درخت منعی عنه فی الحال معقوت آن ظاهر شد مرا ایشانرا
 عورت بشنید پس از پس در رحمت عورت کدنگر دند

(در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشانرا ندید
 و ایشان از اینصورت متفعل شدند) و در ایستادند و قصد کردند
 بر کهای اشجار می چسبیدند برگی بر بالای برگی و مینهادند بر عورات
 خویش از ترك درختان بهشت و اشهر آستکه ترك انجیر مرهم میشدند
 تا چون میشت ازاری شد و عورت خود را بدان پوشیدند و از این
 طرف بدان طرف میگریختند ، و ندا کرد ایشانرا آفریدگار ایشان
 نه شما را نهی کرده بودم از خوردن این درخت؟ و نه گفته بودم
 شما را و تخذیر نکرده بودم بدرستی که شیطان هست شما را دشمنی
 آشکارا (۱) (و عداوت او در وقت اناء از سجود آدم بر همه ملائکه
 روشن شده بود) ؟

آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت
 افررت منی یا آدم ؟ گفت لایار بل حیاء منك این گریختن
 جهت حیا است از حضرت تو پس نگاه اعتراف نمودند و با حق
 سبحانه از روی نیاز گفتند :

(۲۳) ای پروردگار ما ، ستم کردیم ما بر نفسهای خود بدین
 با فرمانی و اگر تو لیامری گناهان ما را و نبخشائی بر ما هر آینه
 اشم از زبان کاران

(۱) مولانا حواجه حافظ شیرازی بحضرت آدم حورده کرده
 در جائیکه فرمود :
 بدرم روضه رضوان بدو کندم بفروخت
 یا خلف باشم اگر من به جوی نفروشم

(۲۴) گفت خدای مر آدم و حواری و طایوس و مار و ابلیس را درود و بدیدر زمین برخی از شما مر برخی را دشمنند آدمی و مار و طایوس همه دشمن یکدیگرند و مر شما را است در زمین قرار گاهی و آرام جانی و بر خورداری تا هنگام رسیدن مرک - آدم علیه الصلوة و السلام غمناک شد و پنداشت که دیگر مار بهشت نخواهد رسید .

(۲۵) گفت خدای در زمین میزاید و در زمین میمرید و از زمین بیرون آورده شوید برای حساب و جزا ، آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز بهشت خواهد آمد .

(۲۶) خطاب عام (۱) است مر همه فرزندان آدم را گوید بدوستانیکه ما فرستادیم بر شما پوششی (یعنی بپوشیدیدیم بر سرای شما لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازل از آسمان و از این قبیل است

و انزل لکم من الانعام پس بیان فایده لباس میکند و میفرماید : میپوشد آن لباس عورات را و دیگر فرستادیم لباسیکه بدان آرایش کنید خود را (گفته اند لباس آنستکه عورت را بپوشد و آنچه ماورای آنست از جامها آنرا ریش گویند و در تفسیر امام زاهد رحمه الله علیه فرموده که لباس آنستکه از پنده باشد و ریش از ابریشم و بشم و کتان بود و گفته اند ریش اتمه حانه است) و پوشش تقوی (یعنی لباس که برای تواضع پوشند چون پشمینه ها و جامهای درشت) آن بهتر است از لباسهای نرم و متکلف که میپوشند و گفته اند لباس برهیز جامهای حرب است چون زره و حفتان که وقایع محارب باشد از اثر تیغ و نیزه و تبر و نیزه محققان **لباس التقوی** طاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت شخص بدان مستور میگردد و گفته اند که لباس التقوی عفت است یا حیای نفوس الهی یا التزام طریقه خیر و در **بحر الحقایق** آمده که لباس بردو گونه است لباس تقوی و آن مفروض بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت است ، از لباس تقوی همین بدن بهره

(۱) مراد جمله « یا بنی آدم » است که خطاب عام است همه

فرزندان آدم را

مند است که ستر سواة او میشود و از لباس تقوی هر يك از دل و روح و سرو خفی بهره دارند و هر یکی چیزی پوشیده میگردد و بهره دل از لباس تقوی صدق است در طلب مولى و بدان پوشیده می شود و سواة طمع دنیا و ما فیها و حفظ روح از لباس تقوی محبت حق است سبحانه و بدان مستور گردد سواة تعلق بدین مولى و نصیب سر از این لباس نیست الا عهد انوار لقا و بدان پوشیده شود سوة رؤیت ما سوی الله و بهره خفی از لباس تقوی نهی اوست بهویت حق و بدان پوشیده میگردد سوة هویت حاق یعنی همه تمیضات مضمحل و متلاشی گردد و حجاب بندار از سر وجودات متکثره در کشیده آید و سر **لنمن الملك اليوم (۱)** در غرض وحدت و الهاری جلوه نماید

نظم

ملك ملك اوست او خود مالك است غیر ذاتش كل شیئی هالك است (۱)
كلشی ما خلا الله باطل ان فضل الله غیم باطل (۲)
هالك آمد پیش وجهش هست نیست هنی اندر نیستی خود طره ایست
آن فرو فرستادن لباس از نشاخانه های فضل و رحمت است که بدان سوت آید بان میوشند و ایشانرا از خصف برك درخت مستغنی

(۱) اشاره بآیه ۸۸ سورة قصص

(۲) مصرع اول بیت مالا مقتبس است از شعر معروف ولید بن ریمه غامری در جائیکه فرموده است :

الا كلشی ما خلا الله باطل وكل نمیم لا محالة زائل

ولید یکی از شعرای شیرین سخن زبان تقوی است وی ۹۰ سال ۶۷۵ میلادی در گذشت و مدت زندگیشرا ۱۴۵ سال نوشته اند که ۹۰ سال آن را در جاهلیت گذرانده و ۵۵ سال دیگر را در سایه اسلام زیسته است و از مهاجرین اسلامی نیز بشمار است و در زمان خلافت معاویه بدرود زندگانی گفته است

آورده اند که پس از آنکه اسلام آورد دیگر زبان شعر نگشود

مگر يك بيت كه آن اینست :

گردانید تا باشد که ایشان بشنید و بپند و در این وقت
(۲۷) ای فرزندان آدم برخیزید و بدانید که شما را در این
شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد چنانکه
بیرون آورد پدر و مادر شما را از بهشت ،
بر میکشند از ایشان جامه ایشانرا تا بنمایند بهریت از ایشان عورات
ایشانرا یعنی سبب آن شد که اوین شما مکشوف العورت گشتند و از
بهشت بوقتادند پس شما نیز از او حذر کنید ، بدرستی که ابلیس می
بیند شما را ، او و لشکر او از جاییکه شما ایشانرا نمی بینید بعضی
اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر نمی آید و ایشان اجسام
شما را بواسطه غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمنی
لازم است ، بدرستی که ما گردانیده ایم دیوانرا دوستان مر آثارا که
ایمان نمی آرند یعنی بواسطه جنسیت و مناسبت دیوان را دوست کافران
ساخته ایم .

(۲۸) و چون میکنند کفار و مرتکب شوند عملی زشت را (چون
ت برستی و تحریم بحیره و سایه و امدل آن) و چون کسی ایشان
را نهی کند گویند از روی تقلید یافته ایم مر آن عمل زشت بدوران
خود را و حدای فرموده است ما را ماین فاحشه پس تقلید را افترا
جمع کنند : بگو ای محمد تحقیق که حدای نمیفرماید برزشتی و
بایدی در لزل و پس چه ؟ الهی مر آن جاری شده که امر
میکنند بمکارم خصال و محاسن اخلاق ، آیا میگوئید شما مر خدای از
راه افترا آنچه نمیدانید که او فرموده است .

(۲۹) بگو فرمود آفریدگار من مدد و راستی با توحید که مر
همه راستی هست ، و راست کسند روهای خود را بقبله نزدیک هر
زمان سجودی یا مکان و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید شما
عبادت خدای چون وقت نماز در رسید نزدیک هر مسجدی که باشد

بسم الحمد لله لما منتهی اجلی حتی کسی من الاسلام سره لا
(تاریخ آداب اللغه العربیه تألیف جرجی زیدان جزء اول چاپ
دوم مطبعه الهلال سال ۱۹۲۳ م ۱۰۸-۱۱۰)

و تأخیر میکنند آن جهت که در مساجد خویش
خدا را در حالتیکه يك كشدگان باشد برای حدای سر
بفرید شما را در ابتدا ، بار خواهد گشت بوی ثاباً : جزا دهد
شما را مر عماها چنانکه شما را از حك بفرید مر بخك عود
خواهید کرد .

(۳۰) گروهی را راه راست نمود باینکه توفیق داد مر ایمان و
گمراه کرد گروهی را بخذلان و چنان کرد سزاوار گشت مر ایشان
گمراهی بمقتضای قضای سابق بفعل الله بایشاء ، بدرستی که این
گمراهان را گرفتند دیوان را دوستن خود و برمان ایشان ببردند
بدون خدای و گمان بردند و پنداشتند که ایشان راه پندکشد و
ای الامر بچنانند .

(۳۱) (بعضی بر آنند که اس خطاب (۱) غم است و اکثر
مفسران گویند که حاس است بمسلمن چه بنو ثقیف (۲) و جماعتی
دیگران مشرکان بودند که مرد و زن ایشان برعه طواف گردیدی
و بدان تجربید تری از ذنوب ثقال بودندی و بنی عامر در ایام
احرام از خوردن حیوانی محتنب بود و مدکی از طعام قسعت کرده
آسرا طاعت داشتندی و تعظیم کعبه حیل بستندی اهل اسلام گفتند ما
احباء این تعظیم و تکریم سزاوار تریم حق تعالی ایشانرا تحذیر
فرمود و گفت فرما بگیرید جامه های خود را که بدان آراسته آید
بريك هر مسجدی که آسرا طواف میکنید ، در آن نماز میگذارید
و مراد از این جامه بیکوترین و پاکیزه ترین لباسها است که در وقت
نماز پوشند و گفته آید زینت شاه کردن محسن است و امام قدوسی
امدس سره میگوید مراد از این سرار است نه آرایش طواهر یعنی
خشوع و احلاس مخصوص بیک محل نیست بلکه در همه اماکن و
مساجد باید (۱) و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان عام ستر
عورت است برای نماز و مسلمان کشف حضور دل است برای عرض
راز و نیاز

(۱) مراد یا منی (۲) (۱۲)

بیت

ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچکس
طالب حق رادل حاضر درگاه و بس (۲)
و بخورد (یعنی در ایام احرام گوشت و چرمی و غیر آن از
ماکولات) و بنوشد (شیر و سایر مشروبات طیبات) و از حد
در نگذرد ، تحریم حلال یا بفراط طعام و شراب در خوردن آن ،
بدروستی که حدای دوست میدارد اسراف کنندگانرا (یعنی آنها که
در ایام احرام بخورند) و کذاب قوه القلوب فرموده که دو با
خوردن و آشامیدن اسراف است و اسراف آنست که در
آستکه هر چه آنرا آدمی آرد و بخورد و ذلیل و ذمیم ترین
بردمان آستکه همت او تمام مصروف باشد بفکر طعام و شراب و در
آیات حقیق سماء الذهب مذکور است

نظام

خواجه را بین که از سحر نشام دارد اندیشه شراب و طعام
شکم از خوشدلی و خوشحالی گاه پر می کند گاهی خالی
فارغ از حلد و ایمن از دوزخ جای او مزاج است با مطبخ
شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره فرموده که اگر همه
دینا را لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد و اسراف
آن بود که بی رضای حق سبحانه صرف کنی

قطعه

لك جوانی که خیر دایم داشت بند میدادش راهی در دیر
کای پسر حیر نیست در اسراف گفت اسراف نیست اندر حیر
(۳۲) بگو که حرام کرده است آرایش را که حدای مقرر فرموده (یعنی جامه های
... ع) ، آن زینتی که بعضی قدرت بیرون آورد برای بندگان خود
و پادشاهان چون بنیه و کتن و الحیوانات چون شمش و حریر و از معادن
چون زره و خود ، و دیگر که حرام کرده است از پاکیزه ها از

ری عینی مستلذات ما کل و مشارب از لحوم و دسوم و البین آل
حالات چون مجبره و سائیه و جر آن ، بگو این زینت و طیبات
برای کسانی است که ایمان آورده اند یعنی باصلت برای مؤمنان
است در زندگی دنیا اما کفر و فجارت به تبعیت شریک ایشانند در
آن لیکن نعیم جودانی اهل ایمان را خواهد بود پاکیزه و بی شربک
روز دستخیز همچنانکه تفصیل کردیم این حکم ها را ، تفصیل می
کنیم نشانه های احکام دیگر را با دلائل توحید را بمن میسریم برای
لوسی که ایم دارند و میدانند

بگو ای محمد جر این نیست که حرام کرد آفرید گرد من
گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است آنچه بیداست از
آن چون کفر و آنچه نهانست چون نفاق و حرام کرد گناهی را که بر
آن حد مقرر نیست چون صدایر و حرام ساخت ستمکاری یا کبر را
ساحق (و این تاکید است چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود) و دیگر
حرام کرد آنرا که شرک آید ، خدای و شریک گیرید ، عبادت آنچه
که خدای فرستاده است پرستش او حجتی و برهانی و آنرا نیز
حرام کرده است که بگوئید بدو بخ و افترا کنید بر خدای آنچه
نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام
و مرده گروهی راست مدتی که حدایتهالی تقدیر کرده است
مرحیات ایشانرا و گفته اند هر امتی را غیر از مؤمنان و لنی است که
در آن عذاب استیصال بر ایشان فرود آید ، پس چون باید وقت
عذاب و هلاک ایشان یا چون آن مدت مقرر بر آید و پس نیابند از
آن اجل ساعتی [ساعت در عرف اقصی اوقات را گویند و مراد نه
ساعت منجمان است] و پیشی نمیگیرند در آن اجل

بیت

اجل چون فرود آید اریش و پس پس و پیش بگماردت يك نفس [۱]
[۳۱] گفته اند خطب « مشرکان عرب است چون ببینند شما

(۱) جو مړك آیدت نیست راه گریز ، صد سختی از جسم تو جان برد
کسی کو بگویی بدی کرد و رفت ، همراه خود بار خدایان برد

در بیان شما واضح است که خطای عام دارند یعنی ای
 در بیان نبی آدم چون ببینند مرستادگان شما آن نوع شما را بخوانند
 شما آنهایی که کتاب مرا یا خبر دهند شما را ما حکام شریعت پس
 هر که بپرهیزد از شرک و تکذیب و باصلاح آورد خود را ، را پس
 هیچ ترس نیست بر ایشان یعنی از هر چه میترسند ایمن شوند و به
 ایشان اند و هدایت کردند بلکه هر چه امید میدارند برآمد
 [۳۵] و آنکه دروغ شمردند آیتهای ما را یعنی تکذیب رسول
 کردند بر آیات ما و کبر آوردند و تعظیم ننمودند یعنی سرکشی
 کردند از ایمان بدلائل وحدت ما این گروه ملازم آن شدند ، ایشان
 آن آتش را باور میدادند

(۱) عشق روی تو مرا در دو جهان رسوا کرد

بیتش در می سرو پا سر مرا ایشا کرد

من افراد به کمی خوش و حرم بودم

روح زیبای تو یکبار مرا شیدا کرد

بہر شد ہر کہ بہجر نو دمی گشت دچار

وصل تو بهر دو عدد ساله دیگر برنا کرد

(جہانگیری)

(۲) حفص لا تعلمون را مصیفة خطاب خوانده یعنی لا تعلمون

میخواهد و معنی همان است که کاشفی بیان فرموده است

{ ۱۰ } • یا منی آدم اما یاتینکم رسول، . . . • باشی آدم
خطاب با مشرکان عرب است

(۱۳۰) بدرستی و راستی آنها که بدو بخ داشتند آیتهای ما را از قرآن و دلائل قدرت و سرکشی کردند از گرویدن مان و فرمانبرداری آن ، گشوده نشود برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بدیشان درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نکشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هضم است و برای روح و عمل مومن نگشایند و آن را بعلیهن برند که بالای آسمان هضم است و در نیابند این مکذبان و متکبران در بهشت تا وقتی که در آید شتر در سوراخ سوزن [۱] (و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز بهشت نرود) او مانند این باداش متکر جزا دهیم مجرمان را یعنی کافران را .

[۳۱] مرایشانرا باشد از آتش دوزخ فرای که بر آن نشاند و از زیر ایشان پوشش ها باشد هم از آن یعنی زیر و زیر ایشان آتش باشد ، و مثل جزای این گروه پاداش دهیم جمیع کافرانرا . (۴۲) و آنکه گرویدند بخدای و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمانبرداری کتاب (و چون اعمال صالحه بسیار است و اوتکاب تمام فوق طاعت بشر است میفرماید :) تکلیف نمیکنیم و نمی فرمائیم هیچ تنی را مگر آنچه قادر باشد بر آن و توانا بجا آوردن آن و این جمله مترضه بود میان مبتدا و خبر (۲) ، مبتدا آنستکه آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و جزا ایفکه ، آنگروه ملازمان بهشت اند ، ایشان در بهشت باقی و دایمند .

(۴۳) و بیرون بریم آنچه در سینه های بهشتیان بود از کینه و حسد

(۱) گلخن را تک گلخن بنشانید که هیچ

در خورش نیست تماشای گستان کردن

(جلالی)

۱۲۱ • والذین آمنوا و عملوا الصالحات لا نکلف نفأ الا وسعها اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون • والذین آمنوا مبتدا و خبری اولئک اصحاب الجنة میباعد و جمله مترضه در اینجا لانکاف نفأ الا وسعها خواهد بود [وجه دیگری هم گفته شده است]

و آنچه اسباب عداوت باشد ! میروند از زیر مساکن اش خود را بر روی لذت و سرور ایشان و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند ، حمد و ثنای مر آن خدا را که بذلل خود راه نمود ما را بدین مقام یا بعملی که در این منزل جزای آن است و نبودیم ما که بقوت خود راه میتوانستیم یافت اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکری است که بهشتیان نعمت هدایت او کنند زیرا که بی توفیق و رفیق آبی سلوک این طریق میسر نشود و بی بدرقه عنایت ما متدعی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد

رباعی

بی بدرقه لطف تو نماید راه از راه تو هیچکس نگردد آگاه (۱)

و آنستکه مره رسند باید رفتن توفیق رفیق از نشود و او بیلا

دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند فرستادگان پروردکار ما

مراحتی و ما بمدد ایشان راه بتوحید یافتیم ، و ندا کرده شوند اهل

بهشت ، این آن بهشت است که وعده داده شده بودیده میراث داده

شدید با آنچه بودید که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق سنت

[بهشت را میراث گفت زیرا که عطای میراث است و دیگر آنکه میراث

گرفتگانت از کافران چنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد الا

که مر او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران

منازل مؤمنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث به

مؤمنان رسد در بهشت]

(۴۳) و ندا کنند اهل بهشت اهل دوزخ را و از روی شجاعت گویند

بدرستی که ما یافتیم آنچه وعده کرده بود ما را پروردکار ما از مؤمنان

راست و درست ، پس آیا شما یافتید آنچه وعده کرده بود شما را

آفریدکار شما لا عقوبتها راست و درست و بی شبهه ؟ گویند دوزخیان

آری یافتیم آنها چنانچه خدای گفته بود ، پس آواز دهد آواز دهند

[۱] دوست گرامی ما آبی ابوالحسن احتشامی (هنگامه) این معنی :

را در بینی بیان فرموده اند :

راهبر باید که تا رهرو بسر منزل رسد

ورنیاشد دبو شفت سوی خود میخواندش

[گویند اسرافیل شد که گوید و ندا کند] عین بهشتین و دوزحین و درستی
است هدای سر کافران است که وضع عذات کرده اند در غیر
موصفتی .

[۴۵] آنکه باز می داشتند مردمان را از راه هدای و می طلبیدند
از برای راه حق کجی و با درستی یعنی عیب می جستند در دین هدای
و ایشان برای آخرت نگرییدگان بودند

[۴۶] و میان بهشت و دوزخ برده است بهمان اهل بهشت و
دوزخ حاجری است چون ناره شهر که اهل دوزخ بهشت نخواهند
رفت کما قال : اضرب بنهم بسوراب [و آن حجب را اعراف گویند

امام زاهد فرموده که مشرف تلی باشد از مشك سفید] و بر اعراف
[۱] مردمان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ ، شناسند این رجل اهل
بهشت و دوزخ را بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی و دوزحیان

سیاه روی باشند و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان
آن عارفند ماحوال فریقین و اینها اشیاء علیهم السلام باشند با شهداء یا
افضل مؤمنان یا ملائکه بر صورت رجل و بودن ایشان بر اعراف

دلیل فضل و کرامت ایشان است چه از آنها منزل خود را در
بهشت می بینند و از آن مبتهج و مسرور میباشند و در تفسیر ثعلبی

رحمة الله علیه مقلول است از این عباس رضی الله عنه که اعراف موضعی بلند است از
صراط که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار رضی الله عنهم در آنجا باشند

و دوستان خود را شناسند شزگی و سعید روئی و دشمنان خدا را
داند به تیرگی و سیاه روئی (و گویند بر اعراف کسانی باشند که

حمضت و سیات عین مسوی باشد) و این اعراف
باشند و یکی به و یا دو حال باشد قسم عین و عین و عین
ایشان در اعراف بجهت این است که در آنجا عین و عین و عین
و ندا میکنند اهل بهشت را یعنی چون در آنجا

(۱) اعراف جمع عرف است مستعار از عرف الفرس و اعراف در
لغت به معنای جا های بلند آمده است .

اهل بهشت و اسرافیل نوحه که
حال شما که سلامت به دارالسلام رسیدید ، هنوز اهل اعراف به بهشت
در نیامده باشند و ایشان طمع دارند که در آید [قولی آنستکه

آخرین کسان که بهشت در آید ایشان باشند ، و در سفر رابع
از توحات مکی مذکور است که میزان حسنت و سیات اهل اعراف

ساوی باشد و ایشان هم در بهشت مینگرند و هم در دوزخ و دخول
هیچکدام را مرجعی نبود پس چون حاق را بسجود حواسد و آن
آخرین تکبیهی است روز قیمت اهل اعراف سجده کنند و میزان

حسنات ایشان راجع گردد و بهشت در آید .
[۴۷] و هرگاه که چشمهای ایشان را نگردانند [و در تفسیر زاهدی

ارموده که حق سبحانه و تعالی فرشته را بفرماید تا روی ایشان را
بگرداند] بسوی دوزحیان ایشان پندام گیرند بخدای و گویند ای

پروردگار ما مدار ما را با گروه طالعان یعنی میان ما و ایشان دردوزخ
جمع .

[۴۸] و آواز دهند اصحاب اعداف مردانی را که شناسند
بعلامت ایشان از سواد وجه و از رفت عین و آن شناختکان رؤسای کمره

باشند چون ولید بن مغیره و ابو جهل و عاص بن وائل و امثال
ایشان از مشرکان که در دنیا می گفتند که هدای امثال بلال و عمر

وصهیب را بهشت بر دو مار اندوزخ ؟ هرگز چنین نباشد و سو گند میخوردند
که هدای شبانان و بندگان ما را بر ما تفهیل میکند ، گویند ایشانرا

اهل اعراف که شما در عذابید و دفع نکرد از شما عذاب را ملی
که جمع میکردید یا کثرت اعمار شما و آنچه بودید که گردگشتی
میکردید از سخن حق بصر استکبار شما مانع عذاب شما نشد پس
اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلیمان و امثال
ایشان رضی الله عنهم و کافران گویند :

[۴۹] نه این گروه آبانند که در دنیا سو گند میخوردید که البته
هدای هرگز برساند بدین بخشایش خود را و حالا مرحمت حق
در جنت اند و چون اصحاب اعراف از این سخن دروغ گردیدند حضرت حق

بكرم خود ایشانرا گوید : در آئید بهشت . هیچ تدرسی نیست بر شما از مختلف و شدائد و نه شما اندوهناك شوید از قوت مطالب و مقاصد (این عباس رضی الله عنه فرمود که چون اهل اعراف بهشت در آیند دوزخیانرا طمع فرح بمند الیاس پدید آید گویند خدایا ما را حویشانند در بهشت دستوری ده تا ایشان سخن گوئیم . حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخیان نگرند و خویشان خویش را نشناسند چون حالت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشانرا بشناسند و بنام و کیت ایشانرا بخوانند و ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه مقرر ماید :

(۵۰) و آواز دهند دوزخیان بهشتیانرا و تولع کنند آنکه بریزد بر ما از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را میرد یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشره یا انواع طعام تا بخوریم . گویند بهشتیان در جواب ایشان به درستی که خدای حرام کرده است طعام و شراب بهشت را برناگرویدگان (۵۱) آنانکه فرا گرفتند دین خود را مشغولی و بازیچه ایشان در عید خود بهحوالی کعبه میامدند و دست میزدند و بازیچه میکردند و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداری است کشنده و مکاری است بازی دهنده

متنوی

در دیده اعتبار خوانی است در ره گذر اجل سرابی است مشغول مشو سرخ وزردش اندیشه مکن ز گرم و سردش سرمایه آفت است ز نهار خود را ز فریب او نکهتدار پس امروز فرا گذاریم ایشان را در آتش چنانچه ایشان فرو گذاشته اند و بر خاطر نگذرا بیدند دیدن این روز را و چنان بودند که از روی عناد انکار میکردند علامات ربوبیت یا آیات کتب ما را .

(۵۲) و هر آینه آوردیم برای این گروه کفار بکنای که بیان کردیم معانی او را و مفصل ساحتیم هر چه بکند آید بدو و

این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تمهیل و آوردیم این کتاب را راه نماینده و خداوند بخشش برای گروهی که میگردند (۵۳) آیا انتظار ببرند کاران [یعنی نمیبهرند] و منتظر هستند مگر عاقبت کتاب و حقیقت او را از وعد و وعید [یعنی منتظرند آنچه خدای تعالی وعده کرده است در این کتاب از ثواب و عقاب تا به بینند که راست میشود یا نه] روزیکه میباید عاقبت کار یعنی ظاهر میشود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد . گویند آنانکه ترك کردند کتاب مفصل را پیش از آن در دنیا یعنی بر کافران که قرآن نگرویده اند در آن روز ظاهر گردد صدق سخن خدای گویند بدرستی که آمده بودند فرستادگان آفریدگار ما راستی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطائی عظیم بود ، پس آیا هستند ما را درخواست کنندگان تا شفاعت کنند برای ما امروز یا باز گردانیده شویم ما دنیا . پس تا نکنیم جز آنکه بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قائل شویم نه شرك پس نه کسی ایشانرا شفاعت کند و نه بدینا ایشان را باز آرند ، بدرستی که زبان کردند در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بنان کردند و گم شد از ایشان آنچه بودند که انقرا میکردند و دروغ میگفتند که بنان شفیع مانند نزدیک خدای

بیت

دیروز دلم بدو امید میداشت امروز رفت و نه امیدم بگذاشت (۵۴) بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق خداوندی است جامع صفات کمال ، اوست آنکه بیافرید آسمانها و زمین را در مقدار شش شبانه روز دنیا چه قبل از حاق آسمان و زمین روزی که عبارت از مدتی است همین از زمان طلوع شمس تا زمان غروب او نبوده و در تبیان گوید که در شش روز از ابام آخرت که هر روزی هزار سال دنیا است و آن یوما عند ربك كالف سنة مما تعدون [۱] و قول اول اصح و اظهر است و در آفریش اشیاء بتدریج باوجود قدرت

[۱] سورة الحج آیه ۴۷ - نسخه دبیرستان روی این آیه را ندارد

ظاهر و هم بطن او را شناسد و او را برستید (تشریح نشانه احتیاج انسان است و نهوان داشتن دلیل احلام و محتاج مخلص را روی ناامیدی است

مصرع

و میباید سه که ناامیدی کفر است (۱)
در سینه که خدای دوست بمیدارد از حمد در گذرد کارها یعنی
آنها که دعای بد کنند در حق اوستحق یا در دعا فریاد کنند تا
مربا آید چنان شود با چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشند چون
رشته انیس و صعود بر مدارج سما

(۵۶) و افساد مکتبید در زمین مکرر با ظلم بعد از اصلاح آرد
دایمان یا عدل و بخوانند حدیث را از سه عقب او و امید ثواب او ،
مدرستیکه رحمت خدای نزدیک است به نیکوکاران و ایشان پادشاهان العمل
اند چون عابدان یا محسن الامل چون غاصبان و امید همه رحمت بی
غایت و فضل بی نهایت او است .

در مناجات شیخ الاسلام (۲) است که : «حدا بنا اگر وفاداران
تو امید دارند چنان کاران نیز بشمر تو بناهی ندارند»

١٤

من اگرچه جفاست کارم بتو امیدوارم

بخش از تو کس ندارم که تو منبع و دانی
(۵۷) و اوست آنکه میفرستد بادهای چهار گانه را * مزد
دهندگان پیش از آمدن ماران تا چون بردارند بادهای گران
بهر را (گفته اند که باد صبا سر را از زمین برانگیزاند و باد شمال
همه را متعرق سازد) و همه تقدیر چون ابر را بردارند برابیم ما

(۱) مجبور از لطف بزدان «المیدی» که از امهد آید رو سفیدی
اگر دور مداری رو به در آن ز بزدان آیه تمیذوا خوان
(جلالی)

(۲) حواجه عبدالله انصاری را حضرت کاشانی در اغلب موارد شیخ الاسلام خوانده است چه او را شیخ الاسلام لقب داده اند

بر ايجاد آن به كلمة كثر دليل است بر اختيار قدر مختار و اشارت
است بر رعایت تدبیر در آموختن و ترك عملت و اضطراب و مكتة المعجلة
من الشيطان والتأني من الرحمن مؤيد این سخن است و فی المشوی المعنوی :

تعلیم

ما شش خط از این محفل و درست لطیف حسن سر صبر و حجاب
با تائیدی گشت موجود از خدا تا شش روز این زمین و جرحها
ورنه قادر بود کز کن فیکون صد زمین و جرخ آوردی مرون
این قائم از بی تعلیم تو است صبر کن در کار دیر آی و درست (۱)
بس قصد کرد مر آفریدن عرش تا مسئولی شد امر او بدان
با مسئولی گشت مر آن و تخصیص عرش با استیلا ی حق مروجت
آن باشد که عرش اعظم مغالوت است و حقیقت آستگاه استواء مر
عرش صفتی است مر حدایرا بلا کیف و لا وصف [و این از جمله
(۲) مشاهات قرآن است ما بدان ایمان داریم و تاویل آن بحق مر
گذاریم] در میکشد حدای شب قاریک را در روز روشن یعنی پوشیده
شس روز را تاریکی شب [و عکس این را مگت اکتفاء کرد
ن [مجبوبید شب و روز را یعنی ذبی او در میباشد
و روز نیز سرعت طلب شب است و بیافرید آفتاب و
شدگان فرمان او ، بداید که خدا بر است
فرمان نکند با مر او راست هر چه آفریده
است در رویت ، آفریدگار همه عالمیان است .

(۱) صبر و طهارت و دوستی و خدمت برادر صبر و طهارت
[حافظ]

صبر و مجور جمعی است ولیکن تلخ است کز چو شیرینی و تاحی به جهان ملال
غیر بستی و بلندی بهان چیزی نیست ایندو البته تأثیر زمان میگذرد
[جلالی]

[۲] مراد جمله ثم استنوی علی العرش است که میفرماید از مشاهیر است

آن امر را برای احوالی زمین پس بیرون آریم بدان آب از هر نوع میوه ها
همچنانکه زمین مردم را به نبات زنده کردیم زنده کنیم و بیرون آریم مردگان را از
قبرهای ایشان و احوالی ارض که نمودار احوالی اموات است بیان کردیم
تا شاهد که شما دریابید و قیامت گروید و بدین صورت بدان معنی
استلال کنید .

(۵۸) و زمین بلك از سنك و ربك که شایسته و صالح ذراعت
باشد بیرون میاید رستنی او فرمان جدای و مثبت او که بیرون میارد
ناسانی و خوبی و آن زمین که نا پاك بود و شوره ناك بیرون نیاید
گیاه او مگر اندکی که در آن هیچ بومی نباشد این مثالی است که
حق سبحانه ابرار فرمود در شان مؤمن و کافر تشبیه کرده است دل
مؤمن را زمین پاکیزه و دل کافر را زمین شوره زار پس هرگاه
که باران موعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن بارد انوار
طاعت و عبادت بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن
حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از او هیچ صفتی
که بکار آید بظهور نیاید

بیت

زمین شوره سنبل بر نیارد در او تخم عمل ضایع مگردان (۱)
همچنانکه این مثل را بیان کردیم میگردانیم آتیه را و ضرب
امثال در فنون احوال می کنیم برای گروهی که شکر نعمت اهم کنند و
ادراك بجاء آرند و در این مثل ها تفکر فرموده بهره اعتبار بردارند
(۵۹) بدرستی که ما فرو فرستادیم نوح بن مالك بن موشلح بن
ادريس عليه السلام را در وقتی که پنجاه ساله بود سوی قوم او که
اکثر اولاد قایل بودند و بت میپرستیدند پس گفت نوح عليه السلام
ای گروه من پرستید حدایرا بیگانگی نیست شما را هیچ معبودی

(۱) گوهر بلك باید که شود قابل بیضی

ورنه هر سنك و گلای لؤلؤ و مرجان نشود

ذره را تا نبود همت علی حافظ

طالب چشمه خورشید درخشان نشود

بجز او پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را شريك سازید
بدرستی که من مترسم بر شما اگر امان نیارید عذاب روزی بزرگ را
که يوم الطوفان است باروز قیامت .

(۶۰) گفتند نرنگان از قوم او بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح در
گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدایان بعبادت بك جدای
دلائل میکند .

(۶۱) گفت نوح عليه السلام در جواب ایشان ای گروه من
نیست بمن هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و سواب ولیکن
من رسولم از پروردگار عالمیان

(۶۲) پرسند شما پیغامهای پروردگار خویش و بصحت
میکنم شما را جهت صلاح شما و مدانم از وحی خدای که به من آمده
آنچه شما نمیدانید ، قوم نوح عليه السلام عذاب قومی که تکذیب
پیغامبری کنند نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی
شنیدند متعجب گشتند نوح عليه السلام گفت

(۶۳) آیا عقلت میدارید و عجب مینمایید از آنکه بیاورد
شما پیغمبی و وحی از پروردگار شما بر زبان مردی از جنس شما
یعنی آدمی همزمان شما تا بیم کند و ترساند شما را از عقوبت کفر
و معصیت و تا بپرهیزد شما از خشم خدای و تاساید که بر شما بپاشد
سبب برهیز کردن از شرك .

(۶۴) پس دروغ داشتند قوم نوح او را و نوح دعا کرد
بهلاك قوم و خدای حکم فرمود تا کشتی ساخت و مأموران مکشوف در
آمد حق تعالی طوفان را فرستاد و همه کافران را هلاك کرد ، نوح
عليه السلام باهل سفینه سالم ماندند چنانچه میفرماید پس نجات داد
نوح را از غرق شدن و آنانرا که نیز با وی بودند در کشتی (و
مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن) و غمره
ساحتم بطوفان آنانرا که دروغ شمرده بودند دلائل وحدت بت
معجزات نوح را عليه السلام ربوبت ، بدرستی که قوم نوح بودند گروهی
کوران که از شاههای وحدت ناپا شدند (و بعضی قسه نوح عليه السلام

در بعضی آیات و سورت خواهد آمد انشاء الله تعالی

(۶۵) و فرستادیم موسی عا د مرادر ایشان در نسب (یعنی خویشتانند ایشان هود را علیه الصلوة والسلام عا د که قبيله را بدو باز خوانند چهارم بدر هود است و عا د بر عوص بن ارم بن سام بن نوح است و نزد اهل سیر نام هود عا د است و او بر شالخ بن ارفخشذ بن سام بن نوح است و بدین قول از انشاء عم عا د باشد و قبيله عا د مردم بلند بالا و تناور بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبيله عظیم تر نبوده و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش مت میگذرانیدند حق تعالی هود علیه الصلوة والسلام را بدیشان فرستاد پس هود علیه الصلوة والسلام میان قبيله آمد و ایشانرا بحق دعوت می کرد) گفت ای قوم من پرستید خدایرا و بیگانگی او قائل شوید ، نیست شما را مبودی جز او و بتان مستحق عبادت نیستند آیا تمییزه بزد از عذاب خدای

(۶۶) گفتند گروهی از زورگان و پیشوایان آنکه کافر بودند از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او سلمان بودند چون مرئوسین سعد و مناهان او ، اما کافران گفتند ای هود بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن در پیخردی که دین قدیم را میگذاری و دین محدث میاری و تحقیق ما گمان میبریم ترا از دروغ گویان در آنچه میگوئی .

(۶۷) گفت هود علیه السلام که ای گروه من نیست مرا خفت عقل و حماقت ولکن من فرستاده ام از پروردگار عالمیان .
(۶۸) می رسانم شما پیغامهای آفریدگار خود را و من نصیحت کننده ام راستگوی و بی خیانت .

(۶۹) آیا عجب میاید شما را آنکه بیاید شما پندی یا بیانی از پروردگار شما بر زبان مردی از جنس شما یعنی همسب شما که او را دانید و او شما را داند و سبب فرود آمدن ذکر بر او آنکه نایم کند شما را از عقوبت الهی ، و یاد کنید نعمت های خدا را چون گردانید شما را پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از

حضرت موت تا عمان از پس هلاک قوم نوح علیه السلام ، و بفزود شما را در آفرینش شما قوتی یا زیادت داد شما را بر آفرید کن شایه (و گفته اند مراد از مسعله طول مدت است که مقدار کوتاهترین قدهای ایشان شصت کر بود و درازترین صد کر (۱) ، پس یاد کنید نعمتهای خدا تا شاید که شما رستگار شوید .

(۷۰) گفتند آن گروه مر هود را علیه السلام ، آیا آمده نماز بر ما ای که پرستیم ما خدایرا ، یکنه و یکتا و دست نداریم و پرستش فروگذاریم آن چیز را که بودند که می پرستیدند پدران ما از بتان و ما به چوچه ترك عبادت ایشان می کنیم و تو ما را از عذاب میترسانی پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی اگر هستی تو از راستگویان در نزول عذاب .

(۷۱) گفت هود (۴) بدرستی که واجب شد بر شما با فرود آمد شما از پروردگار شما عذابی و حشمی ، آیا محذره میکنید بامن در کار این نامه یعنی این نشان که هر يك را نامی نهادم اید (یعنی را ساقیه می گفتند و گمان ایشان آن بود که ماران از ایشان را) بعضی را حافظه میخواندند بمقطعه آنکه در سفر نگاهبان ایشانند (۲) و همچنین رازقه و سالمه و گمان ایشان آن بود که ارزاق و سلامتی احوال از ایشان است (۳) و این الفاظ اسماء بودند بی مسمی چه اسندم را که جمادات بودند قدرت برایشان نبود ، پس هود (۱) فرمود که شما جدال میکنید در این چیزها که از روی جهالت شما نام نهاده اید ایشانرا و پدران شما فرستاده است خدای بر عبادت ایشان هیچ سلطانی یعنی حاجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما در عناد و مکاره اصرار میمائید ، پس چشم دارید و برون آئید و منتظر باشید نزول عذاب را بدرستی که من نیز با شما از منتظرانیم مرا و را

(۱) شاید مفسر طول در آن زمان اندازد .
و الا این گفتار مظهر سبب میاید که حضرت کاشمی نقل قول میفرماید .
(۲) «م» نگاهبان در سفر ایشانند
(۳) نسخه «م» عبارانی را که بین هلالین واقع شده است ندارد

آورده اند که خدای تعالی سه سال از ایشان را در توفیق و تقوی مثلاً شد و در آن زمانه هرگاه که طایفه بارل شدی توبه موضعی بودی که حالا حنة کمه است و آنچه بشنة از ربك سرخ رنگ بوده که مسلم و مشرك رجوع بدانجا کردند و بعد از عرض حاجت و طلب دفع آفات مطالب دوز شدیدی و المخاوف خلاصی یافتندی پس قوم عاد تجهیز آن سفر نموده قبل بن غنر (۱) و مرثد بن سعلد با همند تن از اعیان قبیله خود بمکه رفتند و بر معاویه بن بکر از اولاد عمليق بن لاوذ (۲) که در آنوقت حاکم بود نزول کردند و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت طلبیدند و خواستند که بجهت دعا و طلب باران بموضع معین روند ، مرثد که یکی از رؤسای بود و با هود علیه السلام ایمان داشت فرمود که بدعی شما باران نخواهد آمد مگر اطاعت هود نمائید و از در توبه واستغفار در آئید تا حق سبحانه و تعالی از صاحب عنایت باران رحمت بر شما رواند پس از مدویه درخواستند که مرثد را بند کرده بکذاشتند که بموضع دعا رود و قبل بن غنر با قوم خود بدانجا رفته گفت خدایا بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهند ، فی الحال سه باره ابر برآمد بکسی رسید و دیگری سرخ و بکسی سیاه و منادی ندا کرد ای قبل آنچه میخواهی از این سه ابر برای قوم خود اختیار کن قبل ابر سیاه را اختیار کرد که باران او بیشتر میباشد و از مکه بیرون آمد و با قوم روی بیلاذ خود نهاد و چون بوادی رسید که از مساکن ایشان بود رسید بشارت ابر بمردم قبیله رسانید ، عادیان شادمان و خوشدل گشته بنفرج ابر از منازل خود بیرون آمدند ، عذاب الهی برایشان نازل شد چه در آن ابر ریح آصف بود که آن را باد صرصر گویند و در هفت شب و هشت روز تمام عادیانرا هلاک کرد و هود با قوم خود که ایمان آورده بودند بسلامت ماندند و تفصیل این قصه در آباء مذکور خواهد شد و حق سبحانه از نجات مؤمنان و هلاک کافران خبر میدهد :

(۷۲) پس نجات دادیم ما هود علیه السلام را ، و آتاکه با

(۱) «م» غنر (۲) «م» د «م» لاوذ

او بودند یعنی در دین مقامات او مینمودند ، و آن رهانیدن بخشش و بخشایشی بود از ما برایشان ، و ببریدیم ایشانرا که تکذیب کردند و نگروریدند نشانی های قدرت ما یعنی ایشانرا مستاصل ساختیم و از بسخ و بنیادشان برانداختیم ، و نبودند قوم عاد گرویدگان بوحدانیت معبود و رسالت هود علیه السلام .

(۷۳) و فرستادیم قبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسبت ایشان از ثمود بن عابر بن ادم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشد و مساکن ایشان در زمینی بود که آنرا حجر می گفتند مابین ولایت حجاز و شام و این مردم بت می پرستیدند ، حق سبحانه ایشانرا فرستاد برادر ایشان را در نسب که صالح علیه السلام بود (و صالح به پنج پشت به ثمود می رسید) ، گفت صالح چون رسالت برایشان آمد ، ای گروه من پرستید حدائرا می شريك ، نست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد بجز وی (قوم ثمود سبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی جنة تکذیب صالح (۴) کردند و گفتند یا ما صحرا بیرون آی که فردا عیدماست و شان را آرايش داده بجلوه خواهیم آورد ، تو از خدای خود چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود درخواهیم ، دعاء هرکس که بمحل اجابت رسد دیگران را متابعت او کردن باید ، براین صورت قرارداد روزی دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که از بتان طلبیدند اثر نجاج ظهور نیامد پس خجالت زده رسوا شده سرها هلال وار در پیش افکندند چند عین عمرو که یکی از اشراف قبیله بود اشارت سنگی کرد که منقرض صحرا افتاده بود آنرا کائبه (۱) می گفتند گفت ای صالح از این سنگ بیرون آر از برای ما ناله ، مشابه شتر بختی سال موی آسمن باشد ، صالح فرمود که اگر خدای من قدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنان شتری را از سنگ بیرون آرد شما چه میکنید ؟ گفتند میگرییم و پرستش خدای تو می کنیم

(۱) گفته اند صالح پسر عبید ر اسف بن اسف بن عبید بن حذون

ثمود بوده است

و بدین شرط سوگند یاد کردند ، صالح علیه السلام دو رکعت نماز کرد و مدعا از حضرت جل و علا اطهار آن ، محرمه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون ماده شتری که در وقت زادن ماده کند ، نلید و شکافت و ماده بر آن وجه که مدعی قوم بر آن بود بیرون آمد در غایت بر رگی و فی الحال زادچه ماند خود و مردمان در آن آمد ، چندان راهمد توفیق زبوق شده فی الحال ایمان آورده و در اشراف در بادیه حذلان سرگردان مانده دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند

قطعه

یکی بنور عنایت رة هدایت یادت یکی نوادی حذلان مانند سرگردان
یکی بوجوه دیو رفت سوی مهر یکی ز بیروی حق گرفت ملک جهان
انصه آن شتر در میدان آن قوم مانند و در مرغی ایشان میجوید و
آب چاهای ایشان بطریق نوبت بدو میرسد و صالح علیه السلام بعد از
طهور آن معجزه نعمت ای قوم : بدرستی که آمد شما معجزه روشن
از پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوة من
این شتر از خدای است (اضافت از جهت تخصیص حوامد بود) یعنی
خدای بیرون آورد این ناله را بقدوت از صخره کالبه تا باشد مر شما
را برهان به بزمی من ، پس بگذارید ناله را تا بخورد گیاه در زمین
خدای تعالی و شما را در خوردن او هیچ مؤثری نباشد ، پس
مرساید بوی هیچ ندی که مرا گیرد شما را عذابی دردناک که
استحقاق عذاب بواسطه ضرر است بلکه ناله ایشان بر کمر بعد
از شهود معجزه و فقر ناله دلیل عتو ایشان است بر کفر

(۷۳) و یاد کنید نعمتهای خدا را چون گردانید شما را جای
نشین در زمین از پس هلاکت قوم عاد ، و جاداد شمارا در زمین
حجر ، فرا میگیرید از زمین های نرم که و شکها برای تاستن ، و
میکنید سوراخها در کوهها میسازید از سنگ حصارا برای زمستان ، و
پس بد کنید نعمت های خدا را از تسکن در زمین و اوت کنندن
کوهها و در پس معولید در زمین حجر ، در حالیکه صدان
نهاد باشند .

شن از جواب صالح علیه السلام اعراض نمودند و متعرض
مؤمنان شدند .

چنانچه میفرماید :

(۷۵) گفتند گروه بزرگان ، آه که نکبر و سرکشی میکردند
از قوم صالح علیه السلام را آنکسان را که از ضعیفان شمرده بودند یعنی
بیچارگان ، و آنکسان را که گروهیده بودند از ضعیفان و فقیران ، آیا
شما میدانید آنرا که صالح فرستاده شده است از نزد پروردگار او
(این سخن بر سبیل استهزاء میگفتند) گفتند آن ضعیفان بدرستی که ما
بان چیزی که صالح علیه السلام را بان فرستاده اند یعنی توحید و
عبادت گروهی گنیم

(۷۶) گفتند آه که سرکشی میکردند از ایمان بخدای و
به پیامبر او بتحقیق که ما بان چیزی که شما گروهیده اید بدان تا گروهید گمن
و ملکر ایم .

آورده اند که قوم ثمود از ماده به تیک آمدند چه در روزی
که نوبت او بود تمام آب چاههای ایشان میاشامید و در روز دیگر
که نوبت قوم بود آب چاهها بچهاربان ایشان و تا نمیکرد و دیگر
تبستان نظیر وادی مدینه و اندم اوم از او حراسان شده بطن وادی
مرفند و زمستان بطن وادی توجه میشود و چه در روز و چه در شب
جهت ضرر بدیشان میرسید دوزن که ایشان را غنیمت و سرفه میگفتند
و مواشی بسیار داشتند ، این صورت برایشان شق بود و نادانان
و مصرعن دهر را بدان آوردند که ماده را بی کردند چنانچه
تفصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن ناله سبب برول عذاب شد
بدیشان چنانچه حق سبحانه میفرماید :

پس بی کردند و بکشتند ماده را و سرکشی کردند از امر
فرمان پروردگار خود و گفتند از روی استیلائی صالح بیار
را که وعید میکنی ما را از عذاب اگر هستی تو از فرستادگان
پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناله ناله بعد از آنکه
عظیبه ، پس بامداد کردند یعنی کشتند در سرزمین بخود

افتادگان و برجای مردگان ، پس روی بگردانید صالح از ایشان و آنیکه ناله را می کردند و می گفتند و گفت صالح از روی تحسیر ای گروه من بخدای که رسانیده شما بفهم پروردگار من که باداء آن مأمور بودم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولیکن دوست نمیدارید و بیروی نمیکفید نصیحت کنندگان را که از راه دهرانی شما را بمن حواشد و از اتباع نفس و شیطان منع کنند .

و یاد کن ای محمد لوط بن هاران بن آذر بن تاخورا که برادر زاده ابراهیم بود .

آورده اند که چون ابراهیم علیه السلام از بابل متوجه مشام شد برادر زاده او یعنی لوط بن اوی بود بخدای تعالی ویرا پیغامبری داد و بابل و تفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوما و آن اعظم مدائن بود دیگر عامورا و داوما و صاورا و صمودا و گویند که در هر شهری چهار بار حرار آمده بودند و لوط علیه السلام به سدوما آمد و خلق را بخدای دعوت کرد و بیست سال در میان ایشان بود و مخیرات امر میفرمود و از فواحش میگریزید و یکی از فاحشه های ایشان لواطت بود حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان حذر داد و فرمود که ای محمد باد کن قصه لوط را چون گفت من به سدوما را که لوط علیه السلام در میان ایشان بود ، آنجا رسیدم و عمل زشت یعنی لواطت ، کسی پیشی نگرفت بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند هیچ یکی از عالمیان ، آیا شما ای قوم میباید مردان از روی شهوت و از روی مباشرت بدون زن که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بطریق حق نیستید بلکه هستید شما گروهی اسراف کنندگان و از حد در گذشتگان و نبود جواب قوم لوط علیه السلام بازاء این کلام مگر آنکه گفتند بعضی از مردم حدود ما را بعضی را ، بیرون کنید لوط را و دختران او را و آنها که بوی ایمان آورده اند از دین شما یعنی از سدوما ، بدرستیکه لوط و متابعان او مرد مانند که طالب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی در

این عمل با ما منطبق نیستند ، حق سبحانه این جواب از ایشان نپسندید و عذاب برایشان فرود آمد چنانچه تفصیل آن باید و چون عذاب نازل شد ، پس نصیحت دادیم لوط را از آن و کسان او را اراهل بیت مؤمنان مگر زن او را که راهله نم داشت و کفر حدود پنهان میداشت و کفار را بر انکار لوط علیه السلام اغوا مینمود ، بود آن زن از ایمانندگان در دهر خود یعنی در رفتن لوط اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد ، (۸۴) و ما را نیدیم بر کفار قوم لوط بزنانی و چه مردان یعنی ازانی عجیب و آن سبک بود که بر سر قوم بفرید ، پس بنگر ای بیننده که چگونه بود آخر کار گناه کاران ، (۵۸) و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود ، برادر ایشان شعیب بن ملیک بن نصرت بن مدین را ، پس آنگاه گفت شعیب ای گروه من پرستید خدا را ، نیست بر شما را هیچ معبودی بحق جروی ، بدرستیکه که آمد شما مجزا روشن از پروردگار شما (در قرآن مجزیه شعیب مذکور نیست و در احادیث نیز سطر فقیر نرسیده اما در آیات باعرات که ذکر مجزرات انبیاء کرده میگوید که مجزیه شعیب آن بود که چون خواستی که گاو بلند برآمدی گاو سرخود را فرود آوردی شعیب باسانی بروی صعود کردی و هر یک از قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از یکی بزرگتر بدان بزرگ خریدندی و بدان بخرید و اروحتمدی و باوجود که در درکیل و وزن حیات کردند شعیب ایشانرا گفت که من شما را بخدای میخوانم و آیتی روشن شما مینمایم ، پس تمام و راست سارید آلت کبیل را و آلت و زن را یا درکیل و وزن راستی کنید ، و کم مکیند مردمان را در چیزهای ایشان یعنی حیات مکیند در خرید و فروخت و فساد مکیند مکار و حیات در زمین بعد از اصلاح آن بهمت انبیاء و انزال کتب ، آن عمل چنانچه بفره ایم بهتر است شما را اگر هستید شما کرویدگان و چون قوم شعیب در شهرها بوقت کتل و وزن حیات کردند و در صحراها راه زدندی پس ایشانرا چنانچه از نفس منع کرد از قطع طریق

(۸۶) و می‌شدند به راهی که بجهت اخذ مال شریک‌اند مردمان را (و گفته اند ایشان بر سر راه‌ها نشستند و هر که خواستی که از راه شریک رود او را اجورف کرد و پس شعیب فرمود که هر که از راه شریک می‌رود که وعید کنید طالبان حق را) و باز دارند از راه خدای آنکس را که ایمان آورده است بخدای و بخواستن برای خدا کجی یعنی طالب طلال آن کنید، و یاد کنید منت خدا را بر خود چون بودند اندک، از جهت عدد، پس بسیار گردانید خدای شما را به آنکه هر کس کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم (ع) دختر لوط را بخواست و خدای ایشان را بر زمین بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب این نعمتها را بپایان ایشان داد و گفت: منکرید که چگونه بود آخر کار تمام کاران از اعم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند، پس شعیب روی به مؤمنان کرد و گفت:

(۸۷) اگر چنانچه گروهی از شما مگرویدیدی به آن چیزی که راستی فرستاده شده ام به آن و گروهی دیگر را مانندان مگرویدید اومی از مدین شعیب ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند ثروت و ثروت ما راست نه مؤمنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی «یستی» که توانگری و وسعت معاش ایشان بودی شعیب فرمود که اگر چه شما دو گروه شده اید، پس شکیبائی کنید تا وقتی که حکم کند خدا میان ما دو گروه، و خداست بهترین حکم کندگان که در حکم او میل و مداخلت نیست

(۸۸) گفتند بزرگان، آنکه کردنکشی کردند در پرستش خدای از قوم شعیب به از انکار دعوت او، هر آینه بیرون می‌کنیم ترا ای شعیب و آنان را نیز که مگرویده اند بیرون می‌کنیم با تو از دین خویش، یا عذر خواهید کرد شما در کیش ما که کفر است (صاحب کشف فرموده که چون کاران گفتند که ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون می‌کنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب هرگز کار نپسوده و آنان مؤمنان بوده اند و پس بر سبیل تغلب گفتند یا عود کنید

در ملت ما و لهذا شعیب جواب بر همین وتیره داد: (گفت شعیب اجبار می‌کنید ما را به خود و اگر چه باشیم نا خواهان یعنی چگونه در آئیم بدین شما و ما آنرا کارهای پس اگر عود کنیم ما ملت شما و گوئیم مرحدای را شریک هست و فی الواقع نیست

(۸۹) و درستی که اقترا کرده باشیم و برسته مرحدای دروغی (در وسیط آورده که ادعای قوم شعیب آن که حق سبحانه ایشان را امر کرده است که بدان طریق باشید و بدین سبب آنرا ملت می‌گفتند پس شعیب فرمود که عود ما ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مأمور به است اقترا باشد مرحدای) اگر باز گردیم یعنی قوم من از مؤمنان باز گردید و بایند در کیش شما بعد از آنکه مرهانید خدای ما را از ملت شما پس مقتربان ما عیب و نشاید و روا نباشد ما را آنکه باز گردیم ملت کفر مگر آنکه خواهی خدا، آفرید کار ما ارتداد و عود ما را به آن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد، رسیده است برورد کار ما همه چیز ها از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است همه چیزها و داناست معافیت کار هر کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن و شما در نهیدیدی که می‌مانید در اخراج مؤمنان ما اضطراب نمی‌کنیم بلکه بر خدای توکل کردیم و کار خود روی باز گذاشتیم، پس شعیب رو از مصدقان برگشته و به مناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت:

خدایا حکم کن میان ما و قوم ما راستی، و او بهترین حکم کندگانی

(۹۰) و گفتند گروهی از اعراف قبیله، آنکه کافر بودند خدای از قوم شعیب علیه السلام یا گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند اگر شما متابعت کنید شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید، و درستی که باشید شما اینها کدام از زبان زدگان که این قدیم را گذاشته بدین محدث مگروید و از روش پدران بگذرید یا بزرگان کفر هم با کفار خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زبان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کفر و روشی

است و او شما را از آن منع می‌کند، پس بد شعب که کشتند کفر و حیالت بازگشتند

(۹۱) پس فراگرفت ایشانرا زلزله (در صورت هود مذکور است که اهل مدین بصبحه هلاک شدند، علماء گفته اند صبحه منکرة آمد که زمین را بلرزاید یا آنکه صبحه مقدمه زلزله است چه مقرر شد که زلزله می صیاح و ریاح نمیباشد و در خبر آمده که جبرئیل فریادی کرد که زلزله در شهر ایشان در اندام همه بلرزد در آمدند پس گشتند در شهر و منزل خود بر روی افتادگان یعنی در زمین افتادند جسد های می ارواح

(۹۲) آنکه تکذیب کردند شعب را هلاک شدند، گوئیا هرگز نبوده اند در آن شهر آنکه بدروغ داشتند شعب را، بودند ایشان زمین زدگان در دنیا و عقبی بهوت مروت و لروم عقوبت آورده اند که چون شعب بیادی عذاب مشاهده کرد از آن بلده عزم خروج کرد

(۹۳) پس روی بگردانید از کافران و گفت از روی تحیر که ای قوم من، بدرستی که برسانم شما بیده های پروردگار خود و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی، و گفته اند این خطب ما ایشان آمد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام با کفار قریش خطب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعب بعد از اظهار تأسف و تحسر بر قوم خود خود را تسلیم داد و گفت: پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم مرا هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق نکردند، پس از قصص بعضی از ائم حلیه (۱) و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران تهدید می نماید کفار قریش را و میفرماید:

(۹۴) و نفرستادیم ما در شهری و دهی هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند مگر آنکه بگرفتیم اهل آن شهر و دیه را بسختی و تنگی ورنج و بیماری، شاید که ایشان زاری کنند و پند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بالا منقطع گردد و چون بیلا و زحمت

(۱) «ج» ماضیه

... شند ایشان را بفا و راحت مبتلا کردیم

(۹۵) پس بدل کردیم ما بجای بلا و مرض و شدت، سلامت و صحت و راحت تا وقتی که بسیار شدند هم مال و هم برجل، اینجا نیز آغاز کفران کردند و گفتند این ایمنی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر و روزگار است، بدرستی که رسید پدران ما را نیز شادی و سختی یعنی در زمان گذشته گاهی فحط بوده و گاهی فراخی، وقتی صحت بوده و وقتی بیماری، زمانی کم بود و زمانی شادی، این نه سبب کفر و ایمانست، پس ما همان طریقه میباشیم که بودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند، پس ما بگرفتیم ایشانرا ساگاه یعنی در حالتیکه ایمن بودند و ایشان نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب دیده باشند و نزول آرا دانسته

(۹۶) و اگر چنانچه اهل آن دیها که بدین عذاب مبتلا شدند و یا اهل مکه و ماحول او (۱)، بگرویدندی بخدا و برهیز کردندی از شرك و مخالفت پیغمبر، هر آینه میکشادیم برایشان و میدادیم ایشان را برکتها و زیادتها از آسمان بقبول دعوات ایشان یا باریدن باران و از زمین برآوردن حاجات (۲) بازستن نباتات ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را، پس بگرفتیم ما ایشان را به آنچه بودند که کس نمیکردند از کفر و ملامتی

در حقایق مسلمی فرموده که اگر زندگان گرویدندی بمواعید من حذر کردندی از مخالفت یا ترسیدندی از تهدید من، دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشن دادی که برکت سما اشارت بداست و جوارح و اعضاء ایشانرا بخود پیاراستمی که برکت ارض عبارت از آنست

فقطعه

در زمین و آسمان درهای جود بهکشاید از یسی اهل سجود
از زمین بر اطاعت باز کن بر سمای معرفت پرواز کن

(۱) «ج» ماحول آن (۲) ج بر آوردن حاجات

(۹۷) آیا ایمن شدند اهل مکه و حوالی آن بعد از این بیان که در عذاب کافران کردیم از آنکه نباید بدیشان عذاب ما در شب و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبیخون عذاب بیاید در وقت غفلت ایشان .

(۹۸) آیا ایمن شدند اهل آن شهرها از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما در وقت چاشت و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی تصرف در مهارت دنیا که بازیچه گاه غافلان است مشغول باشند (ملخص سخن آنستکه بعد از تکذیب رسول از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه روز و نه شب) .

(۹۹) آیا ایمن شدند اهل تکذیب از لاگاه گرفتن خدای (مکر) (۱) استعاره است از استدراج (۱) بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند) پس ایمن نشوند از مکر خدای مگر گروهی زبان کاران که بکفر وفاق زبان زده هر دو جهان باشند .

(۱۰۰) آیاتین مکرر خدای برای آنکسایکه میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن از پس هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالتند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای برایشان مهلت کرد آن را که اگر حوایم بگیریم ایشان را بجای گمراهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را کردیم و ما مهر می نهیم بر دلهای ایشان پس ایشان نمیشنوند از روی ایم و عبرت بجهت حتم دل چه اگر دل منشرح است آنچه میشنود در می یابد پس گوش دل از استماع سخن حق فائده دارد نه گوش آب و گل .

متنوی

این سخن از گوش دل باید شنود

گوش کمال اینجا ندارد هیچ سود

(۱) آیه شریفه این است : « افامنوا مكراته ملايكن مكراته الاالقوم الفاسقين » .

(۲) استدراج بزبان اخبار آنستکه خداوند گناهکار را زمانی چند در گناهکاری امان دهد و ارذات دیوی خوب کامروا سازد و سپس وی را نیست و نابود میکند و یکیم اعمال خویش میرساندش

گوش سر با جمله حیوان همدم است

گوش سر مخصوص نمل آدم است

گوش سر چون چاب گوینده است

گوش سهیل است اگر آکنده است

- پس جهت تدبیر آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه میگوید :

(۱۰۱) آن شهرها که نسبت بهم مذکور داشت چون

احقاف و حجر و مؤتمکات و غیر آن ، حوایم بر تو بعضی از خبرهای آن ، و بدرستیکه آمدند باهلی آن پیغمبران چون هود و صالح و لوط علیهم السلام بدمعزه های روشن یا دلائل واضحه ، پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن رسول بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان بداشتند مسبب وسوخ در کفر و بودن مهر مردلهای ایشان ، ماسد آن مهر سحت که مردلهای کفار گذاشته بود ، مهر مینهد خدای مردلهای ناگرویدگان (مراد آنهاست از کفار فریشت که خدای تعالی دانست که ایمان نیارند) .

(۱۰۲) و یافتیم ما بر پیشتر امم مذکور را وفای عهده که در روز میثاق بسته بودند یا عهده که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمن آویزم ، و بدرستیکه یافتیم مایشتی از ایشان را میکنندگان عهد و پیمان .

(۱۰۳) پس برانگیختیم و فرستادیم بعد از این پیغمبران موسی بن عمران را علیه السلام بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم بسوی فرعون که نام او فرعون بوده یا ولید بن مصعب بن ریان (۱) [فرعون لقب ملوک مصر بود چون کسری و قیصر و خدن و تیج که القاب سلاطین فرس (۲) و روم و چین و یمن است] ، بسوی اکابر قوم او ، پس قسم کردند باین کار شدند بان آیات ، وضع کردند

(۱) مصعب بن تشدید صاد و ریان بن تشدید راء ضبط

شده است .

(۲) م فارس .

کفران در مکان ایمان ، چه حق آن آیتها ارعیت و ضوح آن بود که بدان نگروند ، پس منکر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق چگونه بود آخر کار تباہکاران که غرق شدند و موسی علی نبینا و علیه الصلوٰۃ والسلام چون از مصر فرار نمود و در مدین صحبت شعب رسید ، دختر او صفورا را عقد در آورده باز عزم مراجعت مصر فرمود و در اثناى طریق نوادی ایمن رسیده حلت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا وید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاسیل این قصص در اثناء سوره آینده مذکور است ، حق سبحانه حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طلبیان و سرکشی دعوی ربوبیت منع فرماید ؛ موسی بیامد ، بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغز دعوت کرد .

[۱۰۴] و گفت موسی ، ای فرعون من فرستادم از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو

(۱۰۵) سزاوارم رسالت با آنکه تصدیق من حکمی و مستقر و راستم ، بدانکه نگویم برخدای مگر سخن راست ، بدرستیکه آمدهام شما بحجتی روشن از پروردگار شما ، آوردهام معجزه و ما را هویدا که بر صحت رسالت من گواهی دهد ، پس دست بردار یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن ، برص منم که موطن آبای ایشان بود باز کردند .

آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگردان و سبب آن بود که چون یعقوب با اولاد و احبار خود بمصر آمد ، همانجا قرار گرفتند و نسل ایشان زیاد شد و یعقوب و یوسف علیهما السلام با برادران در گذشتند و ملک ربان که فرعون فرزند یوسف بود بمرد و برضی مصعب بنی اسرائیل را حرمت می داشت و متعرض ایشان نمیشد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلیٰ بگشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند ، او گفت پدر شما بده درم خریده کسان ما بود و شما شده زادگان مائید ، پس ایشان را به بندگی گرفتند

و قتیکه موسی بموت شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بردار ، ما وطن آماى خویش بروند (۱۰۶) گفت فرعون اگر هستی تو که در دعوی خود آورده معجزه و حجتی پس بیا آرا اگر هستی از راستگویان ، بنمای معجزه خود را پس بیفکنند موسی عصا را از دست خود ، پس آنجا عصا بعد از افا ازدها شد طعرا الامر که هیچکس را شک نماند در آنکه آن ازدهاست

در روایت آمده که آن عصا ازدها شد دهن گشاده مابین لحدین او هشتاد ذراع بود ملک اسفل بر زمین نهاد و ملک اعلیٰ بر کمره قصر فرعون کرد و روی بجانب تخت وی آورد و ملازمان بارگاه بهریمت رفتند و فرعون نیز مکریمت و در ازدهام خلاقی هنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون نمره زد که یا موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستاده اوئی که عصای خود را بگیر و من بنو ایمان می آرم و بنی اسرائیل را بشو می گذارم ، موسی افای ثبانی (۱) را بگرفت همان عصا شد و فرعون باز آمد و بر سر بر خود نشست و گفت هیچ معجزه دیگری داری موسی علیه السلام گفت آری ، پس دست راست بگریین یا زیر بغل حیت در آورد

(۱۰۸) و بیرون کشید دست خود را پس در آنجا بود سفیدی که پیش او در غایت کمال بود مرمکند گن و نظاره کنندگان را آورده اند که موسی مردی گندمگون بود چون دست در گریبان کشیدی و بیرون آوردی نورانیت او مشایه بودی که بر نور آفتاب غلبه کردی و در مدارك آورده که موسی دست خود را به فرعون نموده و بر آن در گریبان کرد و بیرون آورد بیضاء نورانی که میان زمین و آسمان را روشن ساخت و باز مگریبان برد و بیرون آورد و همان حالت اول القصر فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشرف نوم را طلبید و در باب موسی مشاورت کرد

(۱۰۹) گفتند بزرگان از گروه فرعون ، بدرستیکه این موسی

جادو بست (۱) دانا بفن سحر و ماهر در آنکه چوب را ازدها ميسازد
و دست گندم گون را بد بيضا بيرون مي آورد

(۱۱۰) ميخواهد اين ساحر آنکه بيرون کند شما را اي بطلان
از زمين شما که ولايت مصر است و حکومت به بني اسرائيل دهد
فرعون که اين سخن شنيد گفت : پس شما چه چيز مي فرمائيد مرا و
تدبير چيست ؟

(۱۱۱) گفتند: چيست کن او را و مرادر او هرون را و يا
تاحير کن مهم ايشانرا و شتاب زدگي نمای ، و فرصت در شهرها
که تعلق بصعيد مصر دارد گروهی فراهم آرندگان و جمع کنندگان
را که ايشان (۱۱۲) بيارند تو هر ساحري هسته باشد دانا و حاذق در
فن خود (آورده اند که به پنج قرن چندان ساحر نبوده که در قرن
موسی و رؤسای سحره بالعیای مداین صعيد بودند) در تفسير دمیاطی
آورده که در مدائن صعيد دو برادر بودند که ايشان را در فن سحر مهارتی تمام
بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسيد مادر خود را گفتند ما را سر قهر پدر
ما بر ، چنان کرد و ايشان پدر خود را آواز دادند جواب ايشان بداد
داد ، گفتند يا ايشا ملك مصر ما را طلبیده جهت آنکه دو کس آمده اند
بيلشکر و سلاح و کار مراو تذك آورده و ايشانرا عصائی است که
چون بيفکنند ازدها ميشود و هر چه پيش او ميآيد ميخورد فرعون
داعيه کرده که ما را با او معارضه فرمايد ، صاحب قبر جواب داد
که چون بمصر رسيد پيرسيد که وقتشکه در خواب ميتواند آن عصا
همان ازدها ميگردد بانی ، اگر ميگردد بدانيد که آن جادوی نيست
چه سحر ساحر و قهر که در خواب باشد اثری ندارد و چون حل
بر اين باشد نه شما و هيچکس از عالميان را قوت معارضه با ايشان
نخواهد بود ، القصه برادران ايشا گردان و مصاحبان که دوازده هزار
فديودند (و رزاد المسير گويد هفتاد هزار) بمصر آمدند و بدرگاه
فرعون جمع شدند چنانچه حقي صيده مي فرمايد : و آمدند جادوان بسوی

(۱) يعني موسی جادوکری است سخت دانا و ماهر در کار خويش

فرعون آمد و فرمود : اي مردی گمراخته ما شعله کبريت را بر موسی
و هرون بفرست

(۱۱۴) گفت فرعون آری مزد باشد و شما باشيد از نزدیک
خدمت کن من که هرگاه خواهيد نزد من در آييد .

آورده اند که بهتر اين جماعت چهار تن بودند آن دو برادر
که سامور و عادور ميگفتند و ديگر حطط و مصر و در لهاب
آورده که اين چهارتن را بزمه نری داده سامون نام چون بمصر آمدند
و سامور و عادور واقعه ستوال و جواب پدر خود به قوم گفتند ايشان
ازامه خواب و بيداری موسی و ازدها شدن عصا استفسار بليغ نمودند
معلوم شد که هرگاه موسی در خواب است عصا باسيانی او ميشکند ،
ايشانرا ترديد پديد آمد و دغدغه در خاطر حطط کرد ، همان ميداشتند
تا وقتیکه فرعون موسی را طلبيد و مقرر شد که با جادوان مناظره
کند و مجلس معارضه انظام یافت ، ساحران عصا و رستی چند در
در ميدان آوردند و فرعون بر بالای قصر خود متفرج و مردم مظاره
حاضر شدند و هفتاد هزار ساحر بر يك طرف صف بر کشيدند و
موسی و هارون عليه السلام بر يك جانب ايستادند جادوان بطريق ادب
پيش آمده :

گفتند اي موسی يا آنستکه تو ميالکتی عصای خود را و يا آنکه
الاعيم ما افکندي گون حمل و عصای خود را .

(۱۱۶) گفت موسی عليه السلام از روی کرم و تسامح و
تخلی که ابياء را ميباشد ، شما بيفکنيد ، پس آن هنگام که بيفکنند
جادوان آنچه ساخته بودند ، جادوی کردند بر چشمهای مردمان یعنی
نمودند بدیشان چيزی مخيل که حقیقتی نداشت و ترسيدند مردم
را و آوردند جادوی بزرگ .

آورده اند که رسته های بزرگ مجوف تافته و بالته بودند و
قبر مقلای کرده و چوبهای دراز را میان تهی ساخته و اجواف همه را
برسيماب کرده چون حرارت آفتاب بدانها رسيد زييق در حرکت آمد
و آن رسته ها و چوبها مشکل مار بربکديگر پيچيدن گرفت . و در

تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش بر آتش چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد ، آن اشکال در حرکت آمده چنان نمود که همه میدان بران مارانند .

(۱۱۷) و ما وحی کردیم موسی علیه السلام آنکه بفکن

عصای خود را پس موسی عصا را شکست ازدها شد دهان گشاده ، پس آنجا که ازدها شده بود فرو می برد آنچه تزویر میکردند و بدروغ می نمودند و آن چهل خرواروسن و بیوب بود راوی گوید که چون چوبها و رسته های ایشان را فرو برد روی منظاره کسان آورد و مردم بگریختند و حقی عظمه در آن انبوهی هلاک گشتند پس موسی او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حدل و عصا را معدوم گردانید .

[۱۱۸] پس ثبات شد و پیدا آمد راستی موسی علیه السلام و زائل شد آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان و یکتدیگر گفتند اگر این سحر بودی بایستی که جادوهای ما را ماطل نکردی .

(۱۱۹) پس مملوب شدند جادوان آنجا که موسی طلب شد بفرعون و قوم او مملوب و منکوب گشتند و باز گشتند از آن موضع خوار شدگان پادامیدان و بی مرادان

[۱۲۰] و افکنده شدند جادوان بر روی های خود سجده کنندگان مرخدا را .

[۱۲۱] گفتند ایمان آوردیم به پروردگار عالمیان . فرعون گفت بدن پروردگار مرا میخواهد . من گفتند تو که باشی .

[۱۲۲] پروردگار موسی و هارون و همه عالمیان است ، [۱۲۳] گفت فرعون با جادوان ، آیا ایمان آوردید به موسی

و تصدیق نمودید او را پیش از آنکه دستوری دهم شما را در آن ، بدستیکه این عمل تزویر خفی است که شما ساخته اید آنرا در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی

واضحه کردید و این حيله ساخته اید تا بیرون کنید از این شهر اهل آنرا که قبطیانند و این ملث شما و بنی اسرائیل را خالص شود ، پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که ترقیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنکه تفصیل کرد و گفت :

(۱۲۴) هر آینه بهرم دسته های راست شما و پاهای چپ شما را بخلاف

یگدیگر یعنی از هر ضعی عضوی ، پس بردار کشم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران (۱۲۵) گفتند جادوان که ما را از مرك چه ترسانی و وعید کشتن چه میدهی که ما مرك مشتق تریه از تشه باب زلال زیرا که سبب موت بدستیکه ما سوی پروردگار خود مال گردند گانیم ، پس چرا خواهان اونباشیم

بیت

در گاست که دوست دارساند بدوست آن کست که او مرك شادان نبود

وفي المشوى المعنوى

جانهای منته اندر آب و گل چون رهند از آب و گلها شاد دل
در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدری نقصان شوند

چون قلب تن رفت از روی روح از لفای دوست دارد صد فتوح
بیزند جان در جهان آنگون نمره یالیت قومی بعلومون

(۱۲۶) و تو که فرعونى منکر نمیشوی از ما و عیب نمیکنى ما را مگر آنکه مگرویدیم نشانهای قدرت آفریدگار ما آن هنگام که آمد ما و مشاهده کردیم مردست موسی علیه السلام ، پس روی از فرعون مگردانیده متوجه حق شده گفتند ای پروردگار ما مرز بر ما و اناضه کن شکیبائی درین بلا تا جزع نکند و میران ما را مسلمان و ثبات قدم برانند .

(۱۲۷) و گفتند مهران اگر چه ملازمان فرعون ، آیا میگذاری دوست باز میداری موسی و قوم او را تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متفیر گردانند و پرستش ترا بگذارند و از عبادت معبودان و خدايان نو دست بازدارند .

گفته اند فرعون خاق را بپرستش خود بهر دو خود پرستنده کواکب بود

واضح آنستکه او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر يك از قوم را
 شتی داده بود که این را برستید تا او شمارا بمن نزدیک گرداند و از این سبب
 میگفت ان ربکم الاعلیٰ اینها خدایان خرد ترند و من خدای بزرگتر
 "لقد صدقوا ما نطقنا انهم ظالمن" فرعون او را تحریص و ترغیب کردند مرقطل
 موسی و فرعون دانست که او مرقطل موسی را در نیست گفت فرعون
 زود بآمد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش از این میکردیم تا اسل
 ایشان را قطع گردد و زنند بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند
 و ما برایشان غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند و چون این تهدید سمع
 بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه روی موسی آوردند
 و بعد از اضطراب ایشان (۱۲۸) گفت موسی مرا گروه خود را ، یاری
 خواهید از خدای و صبر کنید بر آنچه ما شما کرد ، بدرستی که زمین
 را خدا بر است ، میراث میدهد آنرا هر کرا میخواهد از بندگن خود
 (در این سخن وعده اهل اشیطیان است و در آمدن ولایت ایشان بمصرف
 بنی اسرائیل) . و عاقبت نبکم با طفر و نصرت پانزدهشت مرهین کاردار است
 بنی اسرائیل این کفایت را که مشتمل بر مشارف ایشان بود در یافتند
 و باز آغاز شکایت فرموده :

(۱۲۹) گفتند ما را مریدانید بنی لوطیان ما را ابداء میکردند
 و ابداء میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی و تمام روز ما را کار
 میدادند و ما را زان ابداء ما را میکشند و حالا نیز میخواهند که همان
 طریق اعتق را نمایند گفت موسی از روی تصریح : شاید که پروردگار
 شما (عسی) برای طمع است یعنی طمع میدارم از خدای (۱) آنکه
 هلاک کند دشمن شما را که فرعون است یا قوم او و حلیفه گرداند شمارا
 بعد از هلاک ایشان در زمین مصر یا در ارض مقدسه ، پس به پیشد خدای
 که بوقت نعمت و راحت و دولت چگونه عمل میکرد و چه چیز بجای
 مبارک از کفر و طاعت و شکر و محبت تا شمارا بدان جزا دهد . آنکه
 حق سبحانه بعد از وعده هلاک دشمنان مقدمات آنرا بیان میکند :

(۱) آیه شریفه این است . « قل عسی ربکم ان یهلك عدوکم ... »

(۱۳۰) و هر آنچه که ما گرفتیم تبع و قوم فرعون را بقطع و تنگی
 و خشنگاری و نقصان معنی از موه های ایشان ، تا باشد که ایشان پند گیرند
 و از کفر باز ایستند ، ایشان متنبه نشدند :

(۱۳۱) پس چون آمدی بایشان نیکوئی از فراخی و ارزانی ، میگفتند
 برای ما است این نیکوئی و ما مستحق آنیم ، و اگر رسیدی بدیشان بدی
 چون قطع و بلا ، دل بد میگرفتند بموسی و آنانکه با وی بودند از مؤمنان
 و میگفتند این رنج و محنت شامت (۱) ایشان بما میرسد ، بدایید (۲)
 جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان نزد خداست و از اعمال بد
 ایشان است که کرام الکاتبین نوشته حضرت برده اند و شامت آن اعمال
 بدیشان رسیده ، و ایکن بیشتر ایشان نمیدانند که آنچه بر ایشان
 میرسد از مکاره و احوال بواسطه شومی اعمال است .

(۱۳۲) و گفتند فرعونیان موسی علیه السلام را هر گاه بیاری یاهر
 چیزی که بیاری ما از اشیاء که زعم تو آنست که معجزه تو است مثل قطع
 و مرض و امثال آن تا سحر کنی ما را بدان ، پس نیستیم ماقرا از کرویدگان
 و ماوردارندگان ، چون قبطیان نهایت انکار پیش آمدند :

(۱۳۳) پس فرو فرستادیم ما بر ایشان طوفان (و آنچه بیاری باشد
 که طواف کند بر اماکن و فراگیرد همه آنرا چون باران وسیل)
 و فرستادیم ملخ پرند و ملخ پیاده (یا کنه یا سوسه) و زرع (۳) و خون ،
 در حالیکه این اشیاء آیت های قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده (یعنی مدت
 (۱) شامت خدمت و برکت است (۲) الا از برای تنبیه ایراد کرده میشود
 و دلالت میکند بر تحقق ما بعد جود چنانکه در این شعر لیبید شاعر فرموده :
 الا کل شیئی ما خلا الله ماطل و کل نعیم لا محاله زایل
 آیه شریفه این است :

« الا انما طارهم عند الله » و لکن اکثرهم لا یعلمون «
 (۳) زرع : بفتح اول و دوم و سکون سوم یعنی وزغ است که برای
 ضفدع گویند و ضفادع جمع آنست (ضفدع به ضفادی گاهی
 جمیع شده میشود) .

میان هر دو آیت یکماه بود و امتداد هر آیه یک هفته (پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان فرما برداری، و بودند گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تنایع آن، ایمان نیاوردند).

(۱۳۴) و هر گاه که واقع شد و فرود آمد، بر فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد، گفتند از روی تضرع، ای موسی بخوان برای ما، ای فریدگار خود را، به آنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک است. ای خدای تو وعده کرده که چون او را بخوای اجابت کند، اگر باز مری و زائل گردانی از مابین عذابها، هر آینه ما ایمان آوریم و تصدیق کنیم مرترا و هر آیه بفرستیم تو بنی اسرائیل را تا تو هر جا که خواهی ببری،

(۱۳۵) پس آنوقتیکه ما بپریم بدعی موسی و دفع کردیم از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم تمدتی از زمان که پیشبها ایشان رسند که بدان تمعظب کردند در آن، پس ایشان عهد را می شکند.

در تفسیر آمده که در مصر هفت شب از روز باران بارید و بظلمت ابرهای متراکم درآمدند و آب سخا، های بطنین در آمد و مردان و زنان برای استقامت و کود کاری بر بلندیا بردند و هر قطبی که در خانه بنشستی عرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود، قطره آب بدنها در نیامد، لقصه تمک آمده رجوع بفرعون کردند و ازو ما امید شده روی بموسی آوردند که از خدای خود درخواست تاین عذاب رفع کند و ما ایمان آوریم، چون آن طوفان بدعی موسی متداع شد و آب از روی زمین برت، مزروعات ایشان طاهر گشت بمنزله نیکو که هرگز ندیده بودند، بار که مران نعمت و رزیده ایمان نیاوردند و حق سبحانه و تعالی سواره بدیشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشانرا

بخوردند. دیگر باره بنام موسی آوردند و سوگند حور کردند که اگر آن لا شکست گردد بعدا بگروند، حضرت موسی صحرا بیرون آمد و مصای خود اشارت بمشرق و مغرب کرد، جمیع ماخها بدان دو طرف متفرق شدند، ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده، گفتند این مایه محصول ما را پس است و تصدیق نکردند، حق تعالی ملخ پیاپی را

فرستاد تا آنچه از زرع باقیمانده بود بخوردند، دیگر باره التحا به کلمه الله کرده آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد، گفتند ای موسی ما را محقق گشت که در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق تعالی لشکر بزغ را فرستاد تا بحامه خواب ایشان در می آمدند و در دیگهای ایشان در می افتادند و چون کسی سخن گشتی بدهنوی در آمدندی، باز تضرع کرده و شرط کرده این ملا متداع شد، دیگر باره ماسر تهر و عناد رفتند و حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی (۱)، بخورد آب صافی بود و همین که ابطی میل میکرد، خوناب میشد و اگر از یک طرف خورند و نسبت هریک همان حال واقع بودی، اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشتن ملا شرط

(۱۳۶) پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم از ایشان، پس غرق ساختیم ایشانرا، در دریای المزم (به نزدیکی مصر)، سبب آنکه ایشان بدروع داشتند آبات قدرت ما را، و بودند از قایل آن بخبران، (۱۳۷) و میراث دادیم اوم را، آنکه بودند ضعیف و زبون،

گرفته شده بدست فرعونیان یعنی اوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان در مانده بودند، مداز هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم جهات شرقی از زمین شام و جهات غربی از آن زمین، آن زمینی که برکت پیدا کردند در آن بارزانی و بسیاری محصولات و با اقدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم السلام، و تمام شد و وفارسید وعده پروردگار تو، وعده نیکو برای بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان، و وفای این وعده سبب آن بود که سر کردند بر شدا بد مکاره، و خراب کردند آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون و گروه او، از کوشکها

(۱) سبط: بمعنای فرزند فرزندان باشد و سبط را بهود بجای لبطه در اعراب استعمال کرده اند چنانکه در قرآن آمده: و واطناهم اثنتی عشرة اسباطا که در اینجا اسباط بمعنای امت و جماعت استعمال شده است [اسباط جمع سبط است]

و حمارها و سزلهای نیکو و آنچه و دند که برافراشته بودند از
نفاها چون صرح هامان [۱].

[۱۳۸] و نگذارانیدم بنی اسرائیل را از دریا سلامت و پس
سازیدند و نگذاشتند در گروهی از قبیله لخم [۲] که بر ولایت راه است
میگردند بر برستنی نشان که مرایشان را بود و چون بنی اسرائیل قومی
مجاور بتکده دیدند گفتند ای موسی ساز برای ما حدائی بمی
خدای تمثالی ساز که آنرا برستیم چنانچه ایشانرا خدا یان هست که
ببرستند گفت موسی بدرستی که شما هستید گروهی که نادانی میکنید
و جهل میورزید در دین که توهم جواز عبادت غیر خدا دارید

(۱۳۹) بدرستی که این گروه بت پرستان هلاک شده اند به آنچه
ایشان در آتند یعنی خدای دین و آئین ایشانرا در هم خواهد شکست
و نشان ایشان بر دست ما پاره پاره خواهند گفت و زایل و مضطرب است
آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اسنام
[۱۴۰] گفت موسی آيا جز خدای طلب کنم برای شما مبودی ؟
و حال آنکه اولفضل داد شمارا بر علمیان زمان شما و با انواع نعم
تخصیص فرمود

(۱۴۱) و باد کنید چون مرهاندیم شما را از قبیله فرعون که به چشاندند
شمارا سختی عذاب و میکشند پسران شما را به جهت انقطاع نسل
شما و زننده میگذارند زنان شما را به جهت خدمتکاری و بندگی خود و
در این راه پند نمی بود با در آن عذاب محنتی بود شما را از
پروردگار شما نعمتی با محنتی بزرگ آورده اند که موسی علیه السلام
و عده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کفای یارم بشمار

[۱] صرح مفتوح اول بمعنای کوشک و دیوار هر بنای عالی المندی
را گویند و صرح هامان نام کوشکی بوده که یکی از وزرای
مراعنه که هامان نام داشته است در مصر ساخته است (۲) لخم قبیله
ایست که در یمن بوده اند و از همین قبیله در جاهلیت عاوکی بوده اند
که بنام ملوک لخم خوانده میشوند .

نزدیک خدای تعالی که هر چه شما را باید در آن مبین و مفصل باشد
پس چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد و طلب آن کتاب
نمودند و موسی از خدا درخواست که آن کتاب بدو فرستد حکم شد
که سی روز بروزه باش پس از آن بطور آبی تا اوقه سخن گویم
موسی سی روز روزه داشت و در روز سی و یکم بطور توجه فرمود و
کرامت داشت از آنکه با حق سبحانه سخن گوید و از دهن او بوی روزه
آمد پس از برای دفع آن رائحه مسواک کرد و ملائکه گفتند ما از بوی
بوی مشک میشنیدیم آنرا مسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا
جرمانه آنرا ده روز دیگر روزه دارد چنانکه مقرماید :

(۱۴۲) و وعده داده بودیم موسی را برای دادن کتاب مبین شما
روزی از ذی القعدة (چون مدار حجاب شهر عرب بر وقت هلال است
و آن شب مرئی میشود تاریخ را شب مقید کرد) و تمام کردم آن سی
را بده دیگر از ذی الحجة و پس تمام شد وقتیکه پروردگار تو او را
مقرر فرموده بود و چهل شبانروز و گفت موسی برادر خود هارون
را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا می روم و توحافه من باش
و ان قوم من و بصلاح آر هر کاری را که شت تا اصلاح باشد از او
ایشان و پیروی مکن راه پناه کاران را .

(۱۴۳) و آنگه گام که آمد موسی بوانبیک ما مبین و مقرر کرده
بودیم و سخن گفت ماوی پروردگار وی یعنی بشنواید او را کلام خود
بیواسطه در تبیان آورده که چون حق سبحانه خواست که با
موسی سخن گوید فرمود تعفت فرسخ از گرداگرد طور طلعت فرود
آفت و چون موسی علیه السلام قدم در طاعت نهاد شيطان و اروا برانند
و ملکی کانیین را از او دور کردند و آسمان را منظر وی در آوردند
لانکه را دید در هوا استاده و عرش عظیم بر روی طاهر گشت و پس حق
سبحانه و تعالی ماوی سخن گفت و در اینجای آورده که او را است و
چهار هزار کلام بشنواید و روایتی هفتصد هزار واضح آمده که نود و
چهار هزار و در کشاف گفته که حق سبحانه و تعالی چهل شبانروز موسی

سخن گفت ، چون موسی سخن حق شنید و از حیرت و شگفتی و خیل و است
جرعه ذوق صحبت جشید ، فراموش کرد که او در دنیا است ، خیل و است
که در فردوس اعلی است ، و چون جنت جای مشاهده اقامت ، گفت
موسی ای پروردگار من بشارت مرا بفرم که مرا ممکن ساز
از رؤیت خود تا ندیده سر نظر کنم موسی تو ، گفت خدای توانی دید
مرا در دنیا ، چه حکم ازلی بر آن واقع شد که هر بشری که در دنیا منظر کند
بمیرد ، و در مدارك نروده که بین آتی مرا نبینی ، بلکه جمال باقی
ندیده باقی مشاهده باید کرد و آن مشاهده دیده در بهشت خواهد بود ،
بدانکه طالب موسی رؤیت را دلیل جواز رؤیت است ، چه
رؤیت محل بودی موسی این سؤال نکردی ، چه طلب مستحیل از
انبیاء رواست ، صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی در آن
ساعت که خطاب لن قرانی شنید عالی تر بود از آنکه جهت ارفی زیرا
که این ساعت در عین مراد حق بود و آنوقت در قید مراد خود و دائم
مراد حق بودن که انراست از پیام مراد خود نمودن :

بیت

این میرسد از طور موسی را جواب هر چه آن از دوست آید سر بر نه گردن متاب
اگر چه زحم لن قرانی رسید فی الحال مراهم [۱] راحت فرستاد که
تو با شرف مشرب طاعت دیدار نداری از آنکه تم که لن قرانی ، ولیکن
نگاه کن بکوه زبیر که بلند ترین جهال ولایت مدین است و قوت
تحمیل اواز نویشتار است ، پس اگر این کوه قرار گیرد و ثابت ماند
در جای خود بهنگام تجلی من بر او ، پس زود باشد که تو نیز
مرا و طاعت دینار منت باشد و اگر کوه را قوت دیدار نباشد تو هم
در دنیا از آن ، آن در گذار ، پس آنهنگام که تجلی کرد پروردگار
موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش مقدار

[۱] مراهم جمع مرهم است و مرهم درد روئی را گویند که بر فرحم دهند
[۲] یعنی اول و کردوم و سکون سوم و چهارم نام کوهی است
که حضرت موسی با خداوند سخن گفت

سوره [۱] سوزنی برای آنکوه ، بعد از آنکه حیات و علم و رؤیت در وی
آفریده بود نور حق سبحانه را دید ، در عین المعانی از سهل ساعدی
قل میکند که حق سبحانه و تعالی نور خود را از ورای مقدار هزار
حجاب مقدار در همی ظاهر کرد ، در آنساعت هر دیوانه که سر روی
زمین بود باهوش آمد و هر بیماری که بر سر بلین مرض داشت ،
شفایات و عرصه زمین رقم سر سبزی پذیرفت و آتشی شور معذوبت [۲]
و خلوت متصف گشت ، بنان بر روی در افتادند و نیران بجوس فرو
برد و سبب آن تجلی گردانید خدای مرا آنکوه را ریزه ریزه ، و در
نبیان قل میکند که کوه بدان عظمت یار و گشت و شش کوه دیگر
از او جدا شد سه کوه که احداست و روان و رضوی مدینه افتاد و سه کوه
دیگر که ، نور و تیر و حراست بکنه ، و بیفتاد موسی بهوش از هول آنچه
مشاهده کرد از یار و یار شدن کوه و از عشیبه یوم حمیس یوم عرفة
تعشیه یوم جمعه بیوش ماند ، پس آنهنگام که بوش آمد ، گفت سر
مکنم ترا از هر چه ، لایق تو است ، يك میدام ترا از آنکه مرئی شوی
در دنیا ، باز گشتیم موسی تو از اقام بر و آلی که بر اذن تو باشد
و من اول گردیدگانم عظمت و جلال تو به آنکه هیچ بشری را در
دیا طاعت دیدن تو نیست

بیت

ای يك لعل تو نور بصد یار و شود چه عجب مشتی عا جرو بیچاره شود
عجب سری است که کوه باین عظمت تحمل دیدار نداعت
و دل اسان را حکم ولکن ينظر الی قلوبکم [۳] طاعت
آن نظر هست ، نکته در این آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بود

[۲] سوره طرف و انانی ، مد که از گل بخته باشند ماسد کوزه و سیو و طهار
و خم و ساند آن و هر سوراخ را گویند عموماً و سوراخ سوزن را خصوصاً و
دهان تیر را نیز گفته اند و آن جای باشد از تیر که چله کمان در آن
بند کنند [۲] گوارائی

[۳] مراجعه شود بترك شماره ۲۰ مقدمه این تفسیر

تجلی بود نظر رحمت است ، آن نظر کوه را ویران ساخت و این
ملود را مهور [۱] میسازد

دل پذیرفت آنچه گرون تر شد دل بدانت آنچه عرش اندر شد
(۱۴۴) حق سبحانه بجهت تسلی دل موسی و تدارك الهی که
از حرمان مقصد دریافته بود گفت ای موسی اگر ترا منع کردم از
این صلاح حل وادی ذات تو اندوهش پیش ، بدرستی که
برای بنی اسرائیل یا بر آدیان که در زمان تو وجودند
من که بخق رسائی و دیگر ترا احتیاج دادم سخن
گفتن من به تو بیواسطه ، پس فراگیر آنچه ترا عطا کردم از امر
وادی و بدان عمل کن و باش از شکر گویندگان بدان عطا .

(۱۴۵) و نوشتیم مایه ای لام اعلی را فرمودیم که کفایت کرد ، با
جبرائیل را گفتیم که بلام ذکر و مداد نهرالنور نوشت برای موسی
عیه السلام در لوحی که هفت پایه باده بوده و در زادالمسیر دوازده و این
موافق قول اهل کتابست و طول هر لوح دوازده یاده ذرع بوده
و لوح از یاقوت احمر بوده باار چوب سدر هشت یار سنگی
سخت که ارقام دروی کیده بودند چون نقش درنگین [واضح آنست که
از زمره سبز بوده] و بروی نوشته بودند از هر چیزی که در باب دین
محتاج الیه باشد و بنوی و بیان کردنی مر هر چیز را از او امر و نواهی
پس گفتیم موسی که فراگیر الواح را بجدی تمام و عزم درست و فرمی
گروه خود را تصدق عزیمت فراگیرند به بیکو ترین آنچه در لوح
است [گفته اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبیت الواح همه حسن
ود و اولی آنست که احسن عرائم بوده و حسن رحمتها یعنی هر مای تا عزیمت
عمل کنند به رحمت) و در زادالمسیر فرمود که حسن جمع است
و اولی و اولی [۱] و در زادالمسیر فرمود که حسن جمع است
و اولی و اولی [۱] و در زادالمسیر فرمود که حسن جمع است

[۱] آبادان (۲) الله عبادتی را گویند واجب نباشد و غیبت و دهش را
بزرگفته اند و هم معنای تپیره آمده چنانکه در قرآن فرموده است :
ووعده اسحق و یعقوب بافته ، ج : نوائل .

شام در آرد و منازل فرون ماضیه که از دایره فرمان من بیرون رفته بودند
شما بنمایم و باینمایم شمارا منزل فرعون و بطیان در صحرای حراب شده
و از جداوندان همه خلی شده تا عبرت گیرند بدان .

بیت

چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان تنگ گرد

تا چه بین از حادثات دور گردون شد حراب
برده داری میکند بر طوق کسری عنکبوت

چوب نوت میزند بر قلعه انرا ساب
(۱۴۶) ذود باشد که بگردانم ، از قبول آیه های من که قرآن
است بالذ فم دلائل قدرت که در آتی وافی و دیت نهاده ام ، آنست که
نکیر میکنند در زمین بی استحقاق یعنی مهر بردهای متکبران بنجم تو
هم سخن میکنند از ذوالنون مصری (۱) قدس سره منقول است
که خدای تعالی نمیخواهد که گرامی سازد دلای مدعیان باطل را مکتون
حکمتی ، قرآنی لاجرم از دلای ایتان دلالت قبول آن سلب کرده

بیت

حبست چنین گنج در آن ویرانه حکمت نکند فهم یقین دیوانه

(۱) اواله بیض ثریان بن ابراهیم مصری ، لقبش ذوالنون و اصلش از قصبه
احمیم بود لیکن روز کار خود را در مصر گذراند ، ذوالنون مصری
از معروف عرفت و چون دارای لهجه خاصی بود و سخنان خود را در
لغات الفاظ نمی پیچیدند گروهی ویراد دیوانه می گفتند و دست از زندیقش خواندند و
بالاخره در اثر شایعه بداندیشان که ذوالنون زندیق است متوکل عباسی او را بپنداد
احضار نمود ، چون ذوالنون ببنداد رسید و حلیفه را بیدار کرد ، زبان
به بند و اندرز و نصیحت حلیفه گشود و چنان سخنان وی در متوکل تاثیر
کرد که او کردار خویش پشیمان گردید ، حلیفه از ذوالنون عذر خواست
و با احترام تمام بمصر باز گشتش داد تا سال ۲۴۵ در مصر روز
میگذراند تا در اینسال بدرود حیات گفت .

و اگر به بیند سرکشان هر نشانی که ما بنمائیم بر صدق نبوت محمد (ص)
آنحضرت ، یا بدانند که پیغمبی که فرستیم ، نمیگویند بدان از جهت ستیزه
و عناد ، و اگر به بیند راست و طریق هدایت ، آنرا راه نگیرند یعنی متابعت
نکنند و اگر به بیند ، راه پیراهی و گمراهی را ، آنرا راه نگیرد و اگر به
کنند ، این گردانیدن دلهای ایشان از فهم آیات بسبب آنستکه ایشان
دروغ عمردند سخنان ما را و بودند از نظر در آن واعتدال بر آن ،
تا آگاهان و پیغمبران و گفته اند مراد خلفاء اعراض و عناد است نه غفلت
سوء و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمیکردند .

(۱۴۷) و آنانکه تکذیب کردند ، آیتهای ما را که فرستادیم
دلایل قدرت و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرت را ، باطل و تباه
گشت عملهای که در این جهان کردند ، آیا جزا داده شوند (یعنی نشوند)
مگر جزای آنچه بودند که در دنیا عمل میکردند ؟

(۱۴۸) و فرا گرفت قوم موسی یعنی ساخت سامری و معبدان او
از پس رفتن موسی ، از پیرایه های ایشان که قبطیان عاریت گرفته بودند ،
گوساله یعنی بهیئت گوساله بدنی بی روح ، و مراور آوازی بود چون آواز گاو ،
آورده اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت

آنکه قوم فرعون از ایشان خبر نیابند ، هانه ای گنجینه که ما عروسیها داریم
و بدان اشتغال مینمائیم و هر يك از دوستان خود که در میان فرعونیان
داشتند پیرایه عاریت بستند و بعد از عبور مردریای و غرق قبطیان ،
آن حلیه در دست ایشان مانده بود ، چون موسی عزیمت طور فرمود
سامری بخدمت هارون آمد و گفت این پیرایه های عاریت که در دست
بنی اسرائیل مانده میخرند و میفروشند و تصرف در آن حرام است ، هارون
بفرمود تمام آنرا جمع کردند و سامری را گفت که تو اینها را با مانت نگه دار
سامری پیرایه های زرو نقره را در تصرف آورده و در زرگری ماهر بود ،
همه را بگذاخت و در قالب ریخت و شخصی بهیئت گوساله ساخت اما بدنی
بی روح بود ، پس عملی کرد که از او آوازی بدر آمد چون آواز گاو ،
آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون ، جبرئیل را

دید و که بر اسب سوار و از زیر سم اسبش قطعه خاك بر گرفته تا خود
میداشت همینکه شكل گوساله از قالب بیرون آمد ، قدری ازین خاك
در دهانش ریخت ، خدای تعالی آن گوساله را زنده گردانید و فریاد آمد
ابن عباس میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل
رسید بسجده در افتدند ، آیدیدند و ندانستند آنکه گوساله را ایشان
سخن نگوید و نه نماید ایشانرا راهی که بجائی رسند ؟ فرا گرفتند او را
بخدائی ، و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند دروغ و وضع
در لطائف امام لشیری ، مذکور است که چه دور است میان
امتی که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند

آنها که تو ساختی سازد کارت سازنده تست در دو عالم یارت
(۱۴۹) و آنهنگام که افکنده شدند امت و پشیمانی در دستهای ایشان
یعنی پشیمان شدند عیده عجل ، از عبادت او و دیدند آنکه ایشان
بنحقیق گمراه شدند ، گفتند از روی ندانست ، و اگر نیامرزد ما را ، بخدای
که باشیم از زیان کاران و هلاک شدگان .

(۱۵۰) و آنهنگام که بزگشت موسی ارطور بسوی اوم خود ،
خشمگین بگفت آندوه نك یا چزع كننده .

آورده اند که موسی در محل رجعت ازین قضیه خبر یافت و اصح
آنستکه حق سبحانه ویرا اخبار کرده بود در طور و از خشمگینی
آندوه تمام بحیان قوم آمد و از غایت غضب گفت : بدنیات کردید از من ،
از پس مدركت من ، آیا تعجبیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل ،
فرمان پروردگار خود و صبر نکردید قانع بپیام و حکم خدا بشما برسانم ؟
و میفکنند موسی لوحها را که احکام الهی بر آن نوشته بود و آن غضب
بیز برای خدا کرد ، در ینابیع [۱] آورده که الواح را میفکنند اما از

[۱] ینابیع ، این تفسیر را امام یوسف بن عبدالله لؤلؤی اندد خودی
تألیف نمود امام یوسف این تفسیر را بالحنی عرفانی نوشته و در آن سخنان
عرفا و تعبیرات صوفیه بسیار دیده میشود و آنرا با روشی دلپذیر فراهم
آورده است . امام یوسف از علمای بزرگ علم تفسیر میباشد و مالم دیگر
معمول زمان خود نیز آشنائی تام و اطلاع تمام داشته است

دست بنهاد چنانکه کسی چیزی بيفکند و چه بود برآند که الواح را بيفکند و شکسته شد و عش سبع و هر چه بر آن مکتوب بود به آسمان برآمد و آن تفاصيل اشياء بود و بشعب مانده بود که هدی و رحمت بود. پس موسی بعد از مدتی با قوم لوح را الق کرد و بگرفت موسی سر برادر خود را [یعنی هارون] بطرف خود میکشید او را بطریق متنبه از روی اهانت و گمان موسی آن بود که مگر هارون در منع ایشان تقصیری فرموده. گفت هارون که ای برادر من [اگر چه ایشان برادر پدری و مادری بودند اما بجهت تفریق قلب موسی مادر را یاد کرد]
 من تقصیر نکردم، اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و آنها پخته و ذبون گرفتند و نزدیک بودند که مرا کشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان پس خدا من را گردان من دشمنان را و چنان مکن که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من و مدار مرا اگر چه ظالمان یعنی برادر عداد گوساله پرستان مبار.

[۱۵۱] گفت موسی بدان اجتماع این سخن ای پروردگار من بیاور مرا درین عمل که برادر برادر کردم یاد آید که الواح را بيفکند و بیاور مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع طاعت و در آرمای درخشش خود و گفته اند در بناء عصمت خود در دنیا و ریاض جنت خود در آخرت و تو بهترین بخشاینده گانی چه بخش همه از اثر بخشایش تست و بخشایش مجموع :

﴿ ۱۵۱ ﴾

تو بر اهل سخا انعام کردی که بر بیچارگان انعام کردند
 و هر چاچونی از رحمت رواست ز دریاهای جودت وام کردند
 [۱۵۲] بدرستی که آنکه از روی جهالت و فراگردند گوساله را بخدای خود باشد که برسد ایشانرا خشمی از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق سبحانه امر کرد که بکشند یکدیگر را و دیگر برسد ایشانرا خواری در زندگانی دنیا که آن جزیت است یا

اجلا [۱] از دیر این ، و همچنین که پاداش دادیم گوساله پرست را جزا میدهیم دروغگویان و متبدعان را

[۱۵۳] و آنکه کردند بدیها ، از کباب و صدیر یا شرک آوردند پس باز گشتند بخدای از پس وقوع آن عمل ها و نگرویدند یعنی تصدیق کردند خدای را بیکانگی و رسول را به پیغمبری [و اگر مراد از سیات غیر شرک باشد یعنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی نوبه گاهکار را قبول میکند] بدرستی که پروردگار تو از پس نوبه و هر آینه آمرزنده است مرگه ان ایشانرا ، مهریست بر ایشان قبول نوبه از ایشان .

[۱۵۴] و چون خاموش شد یعنی ساکت گشت از موسی حشم او [شیه کرد عضبی را که حامل موسی بود بر آن فعل بکسی که آمر باشد چیزی و بر آن امر] [۲] کند و از سکون آن سکوت تعبیر فرمود با آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس حشم گیرنده است برای مضروب علیه ، پس گویند که آن بمنزله مطلق است و سکون آن بمنزله سکوت [. القصد چون حشم موسی فرو نشست ، فراگرفت بقیة الواح را که بيفکند بود و در آنچه مکتوب بود در آن ، راه نمودن بود از گمراهی و بخشیش یعنی بکشیدن از گناه ، برای کسانی که ایشان را عقاب پروردگار خود را ترسکاری میکنند یعنی از عذاب خدای میترسند .
 آورده اند که از حضرت عرت خطاب رسید بموسى علیه السلام که جمعی از احبار بنی اسرائیل را بطور برد تار عبادت عجل اعذاره کنند ؛ موسی با قوم خود گفت و قبول کردند :

[۱۵۵] و برگزید موسی از قوم خود هفتاد مرد از برای مهاد ما یعنی ولتی که وعده داده بودیم [و ولتی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه بر الواح است کلام موسی

[۱] کسی را از شهر و وطن خود بیرون کردن

[۲] شوراندن و ولع انداختن .

خود ببار تا کلام من بشنوند و بر آن گواه باشند ، موسی هفتاد تن را با خود برد و چون بطور رسیدند امری بدید آمد و میان موسی و ایشان حایل شد ، موسی پرده غمام در آمد و احبار قوم بسجده در افتادند و حق سبحانه باموسی سخن گفت و امر و نهی و وعید فرمود ، پس چون امر منکشف گشت و موسی بیرون آمد و فرمود که شنیدید کلام پروردگار من ؟ کامتند کلامی شنیدیم ، اما متکلم معلوم نبود ، ماوقعی ایمان آریم که خدای را آشکارا بنیم ، مقارن این سخن ساعده بدید آمد و همه را سوخت موسی مضطرب شده آثار نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد : پس آن هنگام که بگرفت آن هفتاد تن را و بسوختند (و قولی آست که آوازی مهیب آمد و همه از هول آن مردند و گشتند لرزه بر اندام ایشان افتاد بمشابه که فاسل و اوسل ایشان باقطاع نزدیک شد ، موسی ترسید که بمیرند و او نرد بنی اسرائیل بقاتل ایشان منعم کرد) گفت ای پروردگار من ، اگر میخواستی هلاک میکردی ایشانرا پیش از این ، و او امده از میان او و فرمود : در عین المعانی (۱)

[۱] عین المعانی فی تفسیر السبع المثانی : مصنف این تفسیر محمد بن طیفور سبعاوندی غرنوی است که در سده ششم هجری بدرود زندگانی گفته است .

در سورة فاتحه الكتاب باز نموده ایم که آن سوره را نامهای چندی است از آسمان فاتحه الكتاب بنام سبع المثانی خوانده شده است ، اکنون یاد آور میشویم که کتاب عین المعانی فی تفسیر السبع المثانی تنها تفسیر سورة فاتحه الكتاب نیست بلکه تفسیر سوره بکر نیز هست و در اینجا سبع المثانی بجای قرآن استعمال شده است .

بعضی گفته اند که سبع المثانی یکی از نامهای سورة فاتحه الكتاب است و وجه تسمیه این سوره به سبع المثانی آنکه فاتحه را هفت آیت است و گروهی آورده اند که سبع المثانی نام هفت سوره قرآن است ، از فاتحه تا سوره انفال ، و هم گفته اند که سبع المثانی نام از برای قرآن است چنانکه محمد بن طیفور سبع المثانی را نام از برای قرآن دانسته است

فرموده که ایشان را هلاک میکردی بمبادت عجل و مرا بقتل قبطی آیا هلاک میکنی ما را بسبب آنچه کردند بیخردان از قوم ما یعنی بمبادت عجل باجرات این قوم در طلب رؤیت ، نیست این کردار ایشان مگر آزمایش و امتحانی تو مرشدگان را یعنی ایشان را کلام خود شنوایی تطمع رؤیت کردند و از گوساله آواری بدید ساختنی تاروی روی آوردند ، و در کتاب فصل الخطاب حواجه محمد پارسا (۱) مذکور است که حق سبحانه موسی را در مقام سبط پداشت تا تکامل حل انس رسیده از روی دلال (۲) بدین جرات اقدام فرمود و دلال در مرتبه

(۱) فصل الخطاب فی المحاضرات : مؤلف این کتاب قطب الاولیاء حواجه محمد پارسای نقشبندی است .

حواجه محمد پارسا دومین خلیفه حواجه بهاء الدین محمد نقشبندی بوده است . حواجه پارسا علوم ظاهر و باطن را با هم داشت و هم در زهد و تقوی معروف و مشهور زمان خود میباشد .

حواجه محمد پارسا در ماه محرم سال ۸۲۲ به نیت طواف بیت الله الحرام و زیارت حضرت ختمی مرتبت از بخارا بیرون آمد و پس از طواف خانه کعبه متوجه مدینه گردید ، روز چهارشنبه ۲۳ ذی حجه به مدینه رسید و در روز پنجشنبه همین ماه در آنجا پس از ۷۴ سال بدرود زندگانی گفت و در جوار عباس عم بیها میر بخاک سپرده شد .

شرح حال وی را جایی در کتاب مجالس الانس و مفر الدین علی در کتاب روضات عین الحیات بتفصیل نوشته اند (مراجعه به آن دو کتاب شود)

(۲) دلال : ناز و کرشمه نمودن

محمودیت است چنانکه در قوت القلوب (۱) فرموده : و می ادلال المعجبین
من العتق من المناجات برخ [۲] العبد الاسود الى قوله يضحكني كل يوم
ثلاث دعات حضرت مولوی ندس سره فرمود که گستاخی عاشق ترك
ادب نیست و عین ادب است .

بیت

گفتگوی عاشقان در کار رب جوشش عشق است نه ترك ادب
هر که کرد از جام حق بك چرخه نوش فی ادب ماند برونی عقل و هوش
و هم از مقام سبط است این سخن که : گمراه میگردانی بدان
لقمه و ابتلا ، هر گرا میخواهی که گمراه شود و راه میتهائی هم بدان ،
هر گرا میخواهی راه یابد ، توئی بار ما و متولی کار ما ، پس یار ما
مارا و دستهای بر ما و تو بهترین آمرزندگان

(۱۵۶) و نویس برای ما یعنی ثبات کن یا عطای حلال ده مارا
در این سرای ، نیکوای که قبول توبه است ، ای قیامت باروئی حلال
و در آن سرای هم نیکوئی ده مارا که مغفرت است باجنت یا سعادت رقت
بدرستی که ما از گشتیم سوی تو ، گشت خدای ، عذاب من از صفت
او آنست که میرسانم آنرا هر که میخواهم (یعنی کمار) و رحمت من از
سب او آنست که رسیده است هر چیزی یعنی شامل است در دنیا ،

(۱) قوت القلوب فی معاملة المحبوب و وصف طریق المريد الى ...
مؤلف این کتاب ابوطالب محمد بن علی بن عطیه عجمی معروف بمکی
است . ابوطالب محمد سال ۳۸۶ در بغداد بدرود زندگی گفت
(كشف القلوب) کتاب قوت القلوب را در تصوف و عرفان نگاشته و مقیده
... و جامعترین کتابی است که در تصوف نوشته شده است .
شیخ الامام محمد بن حاجب ابوی اندلسی کتاب قوت القلوب را مختصر
فرمود و آنرا « الوصول فی الفرض المطالب من جواهر قوت القلوب »
نام نهاده است . (۲) در بعضی از نسخ بدخ ضبط شده است .

مؤمن و کافر را بدادن جن و فرستادن روزی و گفته اند رحمت تمطب [۱]
است که حق سبحانه بخلاق ارزانی داشته تددان بر یکدیگر هر روز
با رحمت توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه گذشته و همه اصف
را بدین رحمت دعوت فرموده که : « و توبوا الى الله جميعا » و
رد محققان رحمت دواست : یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتناعیه
گویند و آن رحمتیست همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرمود : « و رحمتی
وسعت کل شیء » و نتیجه او عطا دانست . بساطه سوال سائل
و وسیله حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی له وجهی از وجوه
که ما اشارتیه فی المثنوی :

بیت

ای مداده رایگان مد چشم و گوش نی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش (۲)
در عدم ما مستحقان کی ندیم ؟ که برین جن و بدین دانش زدیم
ما نبودیم و تقاضایان نبود (۳) لطیف تو انگفته حق میشود
دوم رحمت وجوبیه که مقید نیز خوانند و آن هم از رحمت
ذاتیه بعضی شده و استحقاق شده بر آن رحمت را هم نتیجه رحمت امتناعیه
است چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی
فرمود ، همان قبض وجود استفاده و دلیلت استعاضه داد و رحمت
وجوبیه را مقیده جهت آن گویند که مقید است مشروطی چند از احوال و
افعال چنانچه فرمود :

(۱) تمطب یعنی با هم دیگر همراهی کردن (۲) سه بیت بالا از يك
حکایت نقل شده بلکه هر يك مربوط به حکایتی است . مت اخصصین از
دفتر سوم است (بنیدن و قوی در نماز اهل کشتی را که غرق
نشدند) ، بیت دومین از دفتر ششم میباشد (امانت کردن آنطلب گنج
خدا) ، بیت سومین را از دفتر اول آورده است (مکر کردن مریدان
وزیر را که خلوت را بشکن) (۳) در بعضی از نسخ چنین نوشته شده :
ما نبودیم و تقاضا ما نبود

پس زود باشد که ثابت سالم این رحمت را ، برای آنکه برهن
کنند از شرك و بدهند زكوة مفرجه را و برای آنکه ایشان بابت
مراه ما میگردند .

اناده گویند که بود و ضاری تمنای این رحمت نموده گفتند ما
بمان داریم و زكوة مال ادا میکنیم ، پس برای ما ثابت خواهد
بود ، حق سبحانه رشتۀ امید ایشان را منقطع ساخته آن رحمت را بدین
صفت توصیف کرده و فرموده : میان و مؤمنان که رحمت برای ایشان
می نویسد

[۱۵۷] آنکه از روی صدق ، وی میکنند فرستاده را که
صفت اوست ، پیغمبری بپوشانده و ناخوانده و صفت آنحضرت علیه السلام
برین صفت تهیه است بر آنکه کمال علم او با وجود ایت یکی از معجزات
او میتواند بود :

بیت

مگر من که ممکن ثروت و خط نوشت

نمزه مثله آموز صد مدرس شد [۱]

و در بحر الحقایق فرو رفته که عرب اصل و منشاء را ام گویند
چندیکه مکه را ام الفری گویند که مبدأ و منشاء همه دبهات و لوح را
ام الکتاب خوانند که اصل همه کتاب است ، پس حضرت رسالت را علیه
الصلاة والسلام باصل منسوب ساخته اند که اصل موجودات و اول مکونات
اوست و مکنه اولاك لما خلقت الافلاك [۲] مؤید این قول است

تواصل وجود آمدی از نخست دگر هر چه باشد همه فرع تحت
آن پیغمبری که میباشد اسم و صفت او را ، نوشته نزد بک ایشان در توارث
آنکه مکه احمد الضحوى القتال بر کب الدعیر و یلس الشملة

[۱] بیت بالا را طاهر آحضرت خواجه حافظ شیرازی در مدح حضرت
حتمی مرتبت گفته است ، مطلع غزل باین بیت آغاز میشود :

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ما را آنیس و مونس شد
[۲] اگر نبودی تو ، هر آینه نمی آفریدم افلاك را

تا آخر ، و در الجبل آنجا که از قول عیسی میفرماید : « اذهب
إلی ربی و ربکم (۱) » و الفار قلیطاً (۲) جاء ، تا آخر ،
میفرماید این پیغمبر امی ایشانرا که پیرو اویند به نیکوئی ، که آن
توحید است ، و باز میدارد ایشانرا از منکر که شرك است (و گفته اند
معروف مکارم اخلاص است یاصله رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاص است
یا قطع رحم یا عدم انصاف) ، و حلال میگرداند برای ایشان ، مظهریات
باکیزه را که اهل جاهلیت حرام کرده بودند ، چون بهیبه و سایر (۳)
و جز آن ، یا مستلذات محرمانه بریهود چون شحوم ، و حرام میسازد
برایشان خورشهای پلید را ، چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای
وحش را چون را و رشوت و فرو میبندد یعنی تخفیف میکنند از
ایشان ، بارگران ایشان را ، یعنی سبک میگرداند مراحت خود اوضاع
شرع را (و گویند مراد آجیر است که در شرع موسی برسی اسرائیل
ازام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از او صادر شود و
قطع آن مقدار از جهنة که نجات برو رسد) و دیگر سبک میکنند
و بر میدارد از ایشان غنا و بند ها را ، آنکه وقت موسی بود برشان
و آن قتل نفس بوده است در توبه و فصاص می عفو و دیت و احراق
غنیمت و غیر آن ، پس آنکه بگویند بدین نوی اس از بنی اسرائیل
و تعظیم کردند او را و باری دادند او را بر دشمنان و پیروی کردند
نوریرا که فرو فرستاده است بانبوت او (مراد قرآن است و گفته اند
لفظ معه (۴) دلالت بر رفای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است

(۱) همانا من رهیارم موسی خداوندم و پروردگار شما (یعنی موسی
پروردگار میروم که خداوند من و شماست) . (۲) فار قلیطاً بمعنای
ستوده و محمد و احمد است (۳) مراجعه شود به ص ۱۰۱ تفسیر

(۴) « آیه شریفه این است : « الذين يتبعون الرسول النبي الامي الذي »
« يجدونه مكتوباً عندهم في التوراة والانجيل باسمهم بالمعروف وينههم »
« عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يوضح عنهم »
« اسرهم و الاغلال التي كانت عليهم فالذين آمنوا به و عزره و نصره »
« و اتبعوا النور الذي انزل معه اولئك هم المفلحون »

و با او بالی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد و کبر آنها بال بر آسمان بردند و شکسته در آنکه قرآن را نور گفت. دیت روشن است ، چه او در دین و دنیا از وصال است و حویدا (۱) (۱۸۵) بگو ای محمد. بر سبیل عموم ، ای مردمان ، بدو سببیکه من فرستاده خدایم ، بهمة شما ، نه بعضی دون بعضی ، چنانچه رسول دیگر بودند ، آن خدای که بحقیقت ، مرا وراست ، پادشاهی آسمانها وزمینها ، و تدبیر و تصرف در آن ، هیچ مبعودی مستحق عبادت نیست مگر او ، زنده ، گرداننده و بمیراننده ، پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنودید و فرستاده او ، پیغمبر امی آن پیغمبری که میگردود بوحدانیت خدای و بسختان فرستاده او برائیهاء و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمانبرداری نمائید ، باشد که راه راست یابید .

(۱۸۹) و از قوم موسی گروهی هستند که راه مینمایند بحق را ، بجهت حق که با ایشان است و بحق و راستی عدل میکنند در میان حلق ، گفته اند ، مراد از این است عبدالله بن سلام و اصحاب او بعد رضی الله عنهم و اشهر آنستکه بعد از وفات موسی و خلیفه وی بوشع

که ملاحظه فرمائید در این آیت سخنان بسیار است از آنکه تاویلات فرموده بیروان محمد صلی الله علیه و آله آنکسانند که در تقوی باو گزاینند ، آن تقوی و پرهیزکاری که خدایش وصف کرده است که **و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمى** و قوله تعالى **وما ينطق عن الهوى** و دیگر آیه **ما زاغ البصر وما طغى** و در آیهی زکوة درباره محمد آیه فرود آمد که **واما السائل فلا تنهر** و اما **بنعمة ربك فحدث** و نیز بیروان محمد آنانند که همچون وی به آیات پروردگار حویش ایمان کامل داشته باشند و از اینرو فرمود **اوتيت جوامع الكلم** و هم خبر داد که **بعثت لائمه مكارم الاخلاق** ، تاویلات کاشانی - چاپ مصر سال ۱۲۸۳ ص ۲۴۷ - ۲۴۸ جلد اول [رجوع شود به تفسیر حاضر ص ۴۲۸]

(۱) عارف بزرگ سخندان ، سنائی غزنوی رحمة الله علیه میفرماید :

اول و آخر قرآن زجه با آمد و سین

یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بی

مرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمده و بکفر و قتل انبیاء و انواع معاصی اشتغال نمودند ، گروهی از ایشان به نیاز تمام از حضرت ملك علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند ، حق سبحانه و تعالی در زیر زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه در آمده ماورای دیار چین بیرون آمدند و آنجا منزل ساخته ساکن شدند و حضرت پیغمبر در شب مراج ایشانرا دیده وده سوره قرآن بدیشان خوانده ایمان بوی آورده اند و حالا مسلمانند و بقیله ما نماز میگذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند و این آیت در صفت ایشانست پس حق سبحانه از اخبار قوم موسی اخبار میفرماید و میگوید (۱۶۰) و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم دوازده بدلت از اسباط (۱) یعنی ساختیم قوم را سبط سبط (وسبط ولد ولد را گویند ، اینجا مراد فرزندان یعقوب اند) ، گروه گروه (۲) ، بدلت از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت ، هر سبطی امتی روحی کردیم موسی چون آب خواستند گروه ابر از و در نه (۳) ، بنی اسرائیل چون در تیه جباران سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متأذی شده تشنگی بریشان غلبه کرد از موسی طلب آب نمودند و وحی کرد خدای آنکه زن ، معصای خود ، آن سنگ را که چون به تیه در آمدی ، با تو سخن در آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در توبه داری ، پس موسی عصا بر آن سنگ زد ، پس شکافته شد و گشاده گشت از آن سنگ دوازده چشمه بهدود اسباط ، بدو سببیکه دانستند همه آدمیان از هر سبطی آبشخور خود را و به آبشخور غیر خود میل نکردند و سایبان ساختیم برایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متأذی نشوند و فرود گردانیدیم بریشان مانند ترنجبین

(۱) اسباط بدلت از انبی عشره (۲) ، اما بدلت از اسباط (۳) تیه : بهمنی جبران عدد و تکبر امت و تیه بنی اسرائیل نام صحرائی است که هنگام خروج از مصر بنی اسرائیل در آنجا حیران و سرگردان شدند

نجیزی شیرین و مرغی مشابه سمائی [۱] و گفتمیم بخورید از پاکیزه ها آنچه را که بمحض عنایت روزی داده ایم شما را و ذخیره نمید ، ایشان خلاف کرده از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت [۲] و ستم نکردند مرا در آن ذخیره کردن ولیکن بودند که از نافرمانی مرتفعهای خود ستم میکردند .

(۱۶۱) و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را . بعد از محاربه چهاران و ظفر بریشان ، ساکن شوید درین دیه (یعنی اریحا یا ایلیا) و بخورید از میوه ها و حبوب آن ، از هر کجا که خواهید و بگوئید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن گناهان ما را از ما و در آئید بدری از درهای این دیه ، در حالتیکه سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان از تواضع قایم ازیم شمارا ، گناهان شمارا زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیاده دهیم ایشانرا ثواب و درجات

(۱۶۲) پس تغییر و تبدیل دادند آنانکه مر خود ستم کردند از بنی اسرائیل ، سخن ماموریه را بدین آنگه گفته شده بود مرا ایشان را

۱ - سمائی : ضم سین نام مرغی است که آنرا قتیل الرعد نیز خوانند بسبب آنکه هرگاه صدای رعد بشنود بمبرد و دیگر سمائی را بمعنی سلوی نوشته اند و سلوی را بفارسی کرک (پتخ اول و دوم و سکون سوم) گویند .

کرک مرغی است از تیهو کوچکتر و او را بزبان ترکی بلرچین گویند

۲ - بدگمانی کردن و حرص آوری کفر باشد پیش خوان مهتری زان گدا روپان نادیده ز آرز آن در رحمت برایشان شد غرا و هر که بیپاکی کند در راه دوست رهزن مردان شود نامرد اوست مولوی

یعنی بدل حطه (۳) گفتند حنظلة فیها شعیر و این از جهت استهزاء بود) ، پس فرستادیم ما بر تنبیر دهندگان غذای از آسمان که صاعقه بود یا طاعون ، بسبب آنکه بودند که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع او وضع نمودند .

(۱۶۳) و پیرس ای محمد یهود را از خبر دیه و واقعه اهل آن ، آن دیه که بود نزدیک دریا (و آن دیه ایله بوده است میان مدین و ناور سینا بر ساحل بحر طبری و گفته اند نام آن قریه مقنا بوده است در میان مدین و عینونا و بر هر تقدیر اهل آن دیه متشرع شریعت تورات بودند و از جمله فرائض بریشان تعظیم سبت [۲] بوده که در آن روز سید ماهی نکنند و با عمل دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده بر زمان حضرت داود مامون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهت اظهار اهل ذنبیه یهود با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم خطاب مفرماید که اهل کتاب را پیرس از خبر اهل آن دیه چون در گذشتند از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند بدان در روز شنبه که آن ترک صید سمک [۲] بود ایشان خلاف کردند ، چون نمی آمدند بدیشان ، ماهیان ایشان روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن منهی بود شکار ماهی و ماهیان می آمدند ، ظاهر شده بر روی آب و سرها برداشته و روزی که به سبت عمل نمیکردند یعنی به تعظیم آن روز مامور نبودند چون یک شنبه و باقی ایام ، نمی آمدند بدیشان ماهیان و این ابتلا (۴) بود از حضرت

(۱) حطه : پتخ اول و تشدید دوم در لغت بمعنی فرود آوردن و فرو انداختن چیزی از بالا پائین است و حطه بمعنی حط است و بدین معنی اسم بدل امر است یعنی فرو اندازیم ما گناهانرا و گفته اند حط کلمه است که بنی اسرائیل مامور شده بودند بگفتن آن که هرگاه آن کلمه گفتندی گناهان ایشان فروانداخته شدی و هم گفته اند حطه بمعنی لا اله الا الله است و دیگر حط بمعنی پائین آمدن ارزش شئی نیز میباشد [۲] سبت : روز شنبه [۳] سمک : بمعنی ماهی است ۴ - ابتلا : در بلا و محنت افتادن

عزت ایشان را که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی کردند و چون شنبه بگذشتی بر رفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدند ، همچنانکه بیزمائم ما ایشان را ، یعنی معامله آزمایشگران میکنیم باچه هستند که از سرچهل بیرون میروند از دایرة فرمان . چون اهل ایلیه روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار ، متردد گشتند و انواع حیل و تدابیر تمسک چسته در طلب چاره آن کار بودند آخر الامر زای ایشان بر آن قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بدان میریزند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ، ایشان را بدان حوضها را میدندی و دامها در پیش راه نصب کرد ، ی تا ماهیان آنجا ماندندی و روز یکشنبه بگرفتندی و چند نوبت این عمل کردند و آثار عذاب ظاهر شد ، دلیر شده اسر تعظیم شنبه بگذشتند و اهل آن دبه سه گروه شدند ، فومی مباشر این عمل شدند و جمعی ایشان را نسی می نمودند و جمعی نهی گرفتندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقناهی را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد :

(۱۶۴) و پیرس از اهل کتاب خبر آنرا که چون گفتند گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی هر گروه ناهمی را ، چرا بند میدهند گروهی را که می شیه خدای عذاب کننده ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترك تعظیم سبت ، یا عذاب کننده ایشان عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخ است ، گفتند فرقه ناهیه ، این وعظ ماعذر خواستنی است از ما و حفص مدرة بنصب خواند یعنی بند دادن مایرای مدد است از ما بسوی پروردگار شما یعنی امر مبرور و نهی منکر بر ما واجبست و ما ایشان را بند میدهم تا عند الله معذور باشیم و تا باشد نیز که ایشان شرسند از خدای و ترك معصیت کنند .

(۱۶۵) پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه صید کنندگان ، آنچه بند داده میشدند بدان یعنی قبول نکردند وعظها ، برهانیدیم آنرا

۱- آیه شریفه این است : « قالوا مدرة الى ربكم و لعلهم يتقون »

که نهی میکردند از بدی و نافرمانی و مگر قسیم آنان را که ستم کردند بصید منهی عنه عذابی سخت باچه بودند که از روی عباد خارج می شدند از راه فرمانبرداری (و در فرقه متوالفه اختلافست که نجات یافته یا عذاب شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب) پس از آن قوم عید میدهد :

(۱۶۶) پس آن هنگام که گردنکشی کردند از آنچه نهی کرده شده بودند بدان (یعنی صید ماهی) ، گفتیم مامر ایشان را که گردید و زنکان دور شدند و نا امیدان از رحمت آورده اند که ناهیان حداز آنکه از بند پذیرفتن ایشان نا امید شدند ترك مساكنت نموده میان خنهای خود و ایشان دیواری کشیدند و دری در محله خود نشاند و راه آمد و شد مساكن ایشان در بستند . روزی از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود ، در تهمین (۱) افتادند و همه را یافتند و زنه شده و زن گرد گمان خود گریه گمان میگشت و روی در جهام ایشان بمیلید ، سه روز زنده بودند و روز چهارم مردند .

(۱۶۷) و باد کنای محمد صلی الله علیه و سلم ، چون آگاهی داد آفریدگار تو با سوگند خورد که برانگیزد بر یهود تا روز رستخیز کسی را که بپشاند ایشان را عذابی سخت چون قتل اولاد و اجلا و ضرب جزیه (گفته اند بخت نصر بابلی قتل و اسیر (۲) ایشان الدام کرد و بعد از آن با لوك فرس ایشان را میرنجاییدند و باج میگرفتند تا زمانی که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام بموت شد حکم فرمود بمقتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تأییدت یافت (بدرستی که پروردگار تو خود عقوبت است مرکافران را و بدرستی که او آمرزگار است هر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید ، مهربانست که بعد از توبه بنگاه بگیرد .

(۱۶۸) و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را در زمین ، جماعتها (هیچ ولایت نیست که در آن یهودی نباشد) ، بعضی از ایشان شایستگانند

۱- تهمین : نیک جستجو کردن و اکتا ویدن ۲- اسیر گرفتن و اسیر کردن و آفریدن و چیزی را پادوال و ریسمان بستن

که بدین موسی متدین شده تنبیه بحال ایشان راه نیافت (بامراد آنها اند که بحضرت پیغمبر ما ایمان آوردند یا آنها که در شب مراجع با آن حضرت گرویدند) و از ایشان هست فرود از صالحان یعنی کفره و فتنه و نیازم و دیم ایشان را به نیکوئیها چون عیش و شفا و صحت و بیدی ها چون شدت و فقر و مصائب نفس و مال ، شاید که بازگردند بخدای و از معصیت بطاعت گرایند ، ایشان را در نعمت شکر میبایست گفت بطر (۱) و استغنا ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت صبر بایست کرد و آغز ناسزا کرده گفتند یدالله مغلوله ، پس بر محک اختیار تمام عبار بیرون نیامدند :

آیت

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان

ناسپاروی شود هر که دروغش باعد (۲)

(۱۶۹) پس از پس در آمدند صالحان را پس آمدگان ، حیرات گرفتند تورات یعنی پیام و حقند علم آنرا از بدران ، فرامیگیرند خواسته و متاع این چیز فروتر که دنیا است مراد اخبار زمان حضرت رسانند که حق تعالی میگوید که در حکم رشوت میگیرند و میگویند ، زود باشد که ما را بیاورزند ، آرزو های ایشان آن بود که گناهان روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آورند و میشود و ایشان اخذ رشوت را گناه نمیدانستند و حال آنکه اگر بیاید بدیشان خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت ، فرا میگیرند آنرا یعنی امید وفات دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام ، آیا گرفته نشده است بر ایشان عهد مذکور در تورات آنکه نگویند بر خدای مگر سخن راست ، ایشان دروغ گفتند در آن که غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه و تعالی ندست میدادند و میدادند که دروغ میگویند زیرا که تورات با ایشانست و خوانده اند آنچه در وقت و این حکم در وی ندیده اند ، و رسالتی

۱- بطر : بفتح اول و دوم ، حیران و سرگشته شدن و شادی تمام گذراندن و ناسپاسی کردن در هنگام توانگری ۲- مطلع این غزل بدین بیت است : قد صوفی نه صافی برایش باشد ای ساخره که مستوجب آتش باشد

برای دیگر که عقیبت است ، بهتر است از عرض دنیا مر آنرا که در آن از استحلال محارم و دروغ بر خدای ، آیا تمقل نمیکنند ؟ ۱- و حفص (۱) بخطاب خواند بعضی در نمی یابید که نعمت عقیبت بهتر است از مال دنیا ۱ (۱۷۰) و آنکه نگاه میدارند کتاب را و چنگ میزنند (مراد مؤمن اهل کتابند و کتاب در این آیت قرآن است) و بیای داشتند نماز را (تخصیص صلوة به آنکه تمسك بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دین است و اقامت دین مولف بر اقامت آن :

نظم

حجت دین خویش را چو خدای ستون نماز کرد بیای
یشکی تا ستون بجای شود حجت دین حق بجای شود
درستی که ما ضایع نکیم مزد کار صلاح آرند گن کردار خود را
بلکه تمام بدیشان رسانیم .

(۱۷۱) و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم برای هر دو زمان خود چون نگهستیم و بر داشتیم کوه طور را زیر سر ایشان ، گویی که کوه سابه بانی است بر سر ایشان و دانستند آنکه کوه فرود آبنده است بر ایشان اگر حکم تورات قبول نکنند ، چه خدای از این خبر داده بود ، گفتیم فرا گیرید آنچه دادیم شما را از احکام بجهت تمام و یاد کنید بدوستان آنچه در وقت از اوامر و نواهی ، شاید بر هیزکاری کنید و از عباد متقیان باشید .

(۱۷۲) و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم ، چون فرا گرفت

(۱) حفص : نام یکی از قراء میباشد ، طوری که کاشفی در مقدمه این تفسیر نگاشته است در زمان وی قرائت حفص در ایهار حرامسان بیشتر متداول و معمول بوده از ابیرو هرچا که حفص را با سایر قراء خلاف میباشد متذکر گردیده است و در اینجا حفص آیه شریفه را چنین خوانده است :

و در سوانایه والدار آخرة للذين يتقون افلا يتقون (سایر قراء متقون بخوانده اند)

بروردگار تو از فرزندان آدم ، از پشته‌ای است ، فرزندان ایشان را و گمراه گردانید ایشانرا بر نفسای ایشان بافراری که کردند با بعضی را بر بعضی گمراه ساخت و گفت آیا نیستم پروردگار شما ؟ گفتند آری تو پروردگارمانی . حق سبحانه ذریت آدم را بیرون آورد بعضی را از اصلاب همچون نوالد اساء از آبا و ذکر آدم نکرد چه همه کس را معلومت که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آید **حاکم ابو عبد الله (۱)** در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند که حضرت پیغمبر فرمود که خدا را گرفت میشاق از ذریت آدم سمان و آن واد نیست بزرگ برهات و آرا نعمان سحاب گوید و نقول **بطلن نعمان** خوانند و در لباب آورده که اخذ میثاق در دهبای بوده و آن زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج آدم بوده از بهشت و در هند ارك میفرماید که جمه ور مفسران برانند که بعد از حاق آدم و قبل از دخول جنت بوده در فضائی که در بهشت هست و عرض آن هزار سال راهست . حق تعالی ذریت آدم را از صلب او بیرون آورد در من مورجهای خورد و حیات و عقل و نطق در ایشان میافزید و در بخت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول سوخته گفتند : گمراه شدیم ما بر اقرار خود و گفته‌اند چون ذریت بلی گفتند حق سبحانه ملائکه را گفت گمراه باشید گفتند شهدنا . و سدی فرموده که این خبرست که حق سبحانه و تعالی از خود و فرشتگان میدهد که ما بر اقرار ذریت گمراه شدیم و تا نگویند روز قیامت بدرستی که ما بودیم ازین اقرار به خبران (۱۷۳) یا آنکه نگویند بچرا این نیست که شرك آوردند پدران ما پیش از ما و بودیم ما فرزندان از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم آبا هلاك میبکشی و مذهب می سازی ما را مانچه کردند بان کج روان و پیراهان (یعنی پدران ما) چون شرکان تقلید را دست آویز سازند این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی بر هر احدی از ذریت واقع شده ، پس تقلید دیگری در شرك عذر نشود

ای درویش این آیت عهد الست است تا ببخیران هر کویچه غفلت را متنبه سازد و الا هو شمندان بیدار دل از آن سثوال و جواب غافل نیستند

بیت

الست ازل همچنان شان بگوش بفریاد قالوا بلی در حروش
در فطحات مذکور است که علی سهل اضفهانلی را دس سره
گفتند روز بلی را یاد داری ؟ گفت چون ندارم ، گوئی که دی بود
شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری روح الله روحه فرمود که
درین سخن نقصی است ، صوفی را دی و مردا چه بود ، آروز را
هنوز شب در نیامده و صوفی در همان روز است :

نظم

روز امروز استای صوفی و شان کی بود از دی و از فردان شان
آنکه ارحق نیست غافل يك نفس ماضی و مستقبلش حالت و بس
از حسین منصور دس سره منقولست که فرموده اند غائب از
حقایق سؤال الست چگونه جواب دهد پس سر مخاطب و مجیب بهایت
باز گشت .

مصرع

هم خود الست گوید و هم خود بلی کند (۱)
(۱۷۴) همچنانکه یاد کردیم امر میثاق را ، تفصیل میکنیم و
بدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبیر کنند در آن ، شاید
که ایشان باز گردند از تقلید ، تحقیق .

(۱۷۵) و بخوان ای محمد صلی الله علیه و سلم بر قوم خود یا
«یهود ، خبر آنکس را که دادیم او را علم بالنبیای ما یعنی کتب منزل و
و آن کس امیه بن ابی الصلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه
سوده و معام بود که در آن زمان رسولی بموت خواهد شد و داعیه داشت
که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت بموت شد ، امیه از روی
حسد بروی کافر شد و آن آنها که خوانده بود بر طرف نهاد که
(۱) در بعضی از نسخ چنین ضبط شده است :

نو در میانه هیچ مرچه هست اوست هم خود الست گوید و هم خود بلی کند

ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان و بر نفسهای خود بودند که ستم کردند (تقدیم مفعول دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز بدین نرسد [۱])

[۱۷۸] هرگز راه نماید خدای فیض فضل خود ، پس او را یافته است و هرگز اگر راه سازد بحکم عدل خود ، پس آن گروه ایشانند زبان کاران در هر دوسرای

[۱۷۹] و بدرستی که بیافریدیم ما برای دوزخ بسیاری از دیوان و آدمیان که حکم ازلی شقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم ما اصرار ایشان بکفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست مریدان ایشانرا دلالت که مطلقا هیچ حقیقتی در نیابند بان زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردانند و آینه را از رنگار انکار و غفلت مصطفی تصدیق و اثبات بسا که نمی سازند و مرایشانرا چشمه است که بهیچوجه روی حق نمی بینند بان بدان سبب که منظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند و مر ایشان را گوشتهاست که بهیچ روی سخن حق بان نمیشنوند و مر که بسمع هوش آیات و مواظب قرانی را استماع نمیکند آن گروه آن گروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصور بر لذات فانی شمارند ، مانند چهاربایانند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست و مانند بنمید بان و لذات دائمی نیستند ، بلکه این گروه گمراه ترند از اسام که انعام را تکلیفی نیست اگر وفق شرع ندارند بخلاف امر نیز متصف نیستند ، آن گروه که یاد کرده شد ، ایشانند غفلان و در غفلت خود کاملان ، صاحب غین المعانی آورده که مکلف مأمور با فرو گذاشته مأمور مساوی نیست چه آدمی هم روحانیست و هم جسمانی ، هم غفلانیست و هم شهوانی پس اگر عقل او برهوی غالب آمد از ملائکه انضلت و اگر هوش مغلوب نفس و هوای شد از مهائم احسن وارذل است و درین معنی گفته اند :

[۱] آیه شریفه : **الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَ انْفُسِهِمْ كَانُوا بِظُلْمٍ لَّهٖمْ** در اینجا انفسهم مفعول است و **يُظْلَمُونَ** فعل و فاعل و مفعول بر فعل و فاعل مقدم واقع شده است

بیت

هرة اذ ملكت هست و نصیبی از دیو
ترك دیوی کن و بگذر فضیلت زمك

(۱۸۰) و مر خدا را است نامهای نیکو ، پس بخوانید او را نامها (مراد نمود و نه نامست که خبر من احصیها دخل الجنة در آن باب وارد شده و در زاد المسیر آورده که سبب نزول این آیت آن بود که مردی خدا را در نماز باسم الله یاد کرد و باسم الرحمن نیز بخواند او جهل گفت که محمد و اصحاب او میگویند که ما بك خدا را می پرستیم ، پس این مرد چرا دو خدا را میخواند ، آیت آمد که اسماء الهی بسیار است ، همه نیکو است او را بدان نامها بخوانید ، صاحب کشاف گفته که خدا را صفات نیکو است چون عدل و احسان و جبر و رحمت و بی مثلی و امثال آن ، پس او را بدان اوصاف شناسید و گفته اند منخلق شوید با حلاق ربانی و متصف گردید باو بصفات حقانی) و بگذارید متابعت آنها که از روی جهل میل کنند بکجی در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم و یا ابا الفضل الوجه میکنند و نصاری یا ابا المسیح و حکماء علت اولی میخوانندند (و گفته اند الحاد (۱) اشتقاق اسمای بنان بود از اسمای الهی چون لات از الله و عری از عزیر و منات از منان) زود باشد که جزا داده شوند ملعندان سرای آنچه هستند که عمل میکنند ، و چون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند گذشت ، ذکر اهل بهشت میکنند و میگویند :

(۱۸۱) و از آنها که آفریده ایم برای بهشت و گروهی اند که ایشان راه می نمایند بحق و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و تاملان ایشان درضوان الله علیهم [۱۸۲] و آنانکه تکذیب کردند آیههای ما را یعنی کفار مکه با مستهزیان ، زود باشد که

(۱) الحاد : گردانیدن و از حق برگشتن و در حرم کعبه قتال کردن و هم در آنجا ستم کردن

آنجا که ندانند یعنی ... که گناهی میکند نعمت برایشان زیاده
میگردانیم تا در مادیان و عصبیان ... امام قشیری قدس سره فرموده
که استدراج (۱) اعطای بر است و ای شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد
و سپاسداری آن بر دل ایشان فراموش میگرداند تا وقتی که مستحق

... را مدتی و پس میگردانند ... بدوستانیکه
... (کبد عملی را گویند که در حقیه باشد پس ...
آنکه در ظاهر احسان و در باطن خذلانست کبد گفت ...
آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه مکوه ضفا (۲) مرآمده و بک بک
... فریش را از عذاب خدا میترسانید یکی از صنادید (۳) گفت (۴)
... بار شما دیوانه شده ... شب فریاد کنند ... آیت آمد که :
[۱۸۴] آیا تفکر نکنید معاندان و اندیشه نمودند درین که
یست بار ایشان یعنی محمد را از هیچ نوع دیوانگی این همان عادل است
که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین می گفتند بعد از آنکه دعوت

[۱] حده و مکر کردن و اندک اندک نزدیک گردانیدن کسی را
بهلاکت و عقوبت و استدراج خداوند آن ... نعمت برنده عطا فرماید و
مدتی او را بخود واگذارد و سپاسداری ... از او طلب میکند و چون
مدتی نگذشت ناگهان او را بکار اعمال و کردار خویش رساند
[۲] سنک هموار و نرم چوای است در سحرین و سم جانی است و افع در
درة کوه ای قبیس نزدیک مکه معلومه که زیارتگاه مسلمانان میباشد
[۳] صنادید : جمع صندید مکرراول و سکون دوم است ...
معنای بزرگ و بهتر و دلیر و شجاع و باران ... رک املره و سختی میباشد

[۴] در نسخه بجای چین صفا ...
آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مکوه
صفا آمده یک بیک از گروه فریش را از عذاب خدای جلیل جبار میترسانید
یکی از صنادید فریش صدیق و دروق و مرتضی را رضی الله عنهم گفت آیا
این بار شما دیوانه شده ا

حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید ، نیست او مگر بیم کننده از
عذاب الهی ، پیدا و هویدا بیم کردن او .

(۱۸۵) آیا نظر نکردند بدیده استدلال در ملک عظیم آسمانها
و در ملکوت زمین (و گفته اند ملکوت سما نجوم است و خمس و لمر
و ملکوت ارضی بحور است و جیل و حجر (۱)) و نگرینند در آنچه
آفرید خدای از هر چیزی تابدان نظر کمال لدوت مانع و جمال وحدت
مدع (۲) بریشان ظاهر گردد و دیگر نظر نکردند که شاید آنکه باشد
بتعلیق نزدیک رسیده مدت فانی ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در
آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد . پس پیش از و اوع
دوت و حاول (۳) موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجات (۴) دو جهانی
و واسطه دلاج (۵) جاودانی باشد
نظم

زانی پیش کاجل فرار صد تنک وایام عنان ستاند از چنک
مر مرکب فکر خویش نه لیل مردانه در آئی در ره دین
پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان خواهید آورد :
این مشرکان اگر قرآن نگرینند که او جامع حقایق دین و دنیا
و مجمع مغان صورت و معنی است
(۱۸۶) هر کرا خدای تعالی گمراه گردانید او بر قرآن نگرود ،
پس هیچ راه نماینده نیست که او را راه آورد و میگذاریم
ما گمراهان را در گمراهی ایشان تا پیوسته سرگردان و متردد و
منحیر میگردند .

(۱) آیه شریحه این است : « اولم یظنرأ فی ملکوت السموات
والارض ... » (۲) نو و تازه آورنده (۳) فرود آمدن (۴) بیروزی
باقن و شتابیدن و روا شدن حاجت و آسان شدن کار

بیت

تا بگردد مدد هادی توفیق رافع مطلقا زام نیابند و منزل نرسند
گروهی از قریش واضح آنستکه یهود گفتند ای محمد خبرده
مارا از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما بدانیم که کسی خواهد بود و
این سؤال از خدای خود را که میدانستند که جز خدای تعالی چنانکه میداند
آیت آمد که :
(۱۸۷) میفرستد ترا از ساعت یعنی از قیامت (ساعت از اسمای
عالیه است چون بجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنستکه ساعت
ساعت قیم میشود یا حساب جلاقی در او یکم از ساعتی وقوع باشد یا
روزی بدان همه درازی نزدیک خدای ساعتی باشد و هر قدر بر سؤال
میکنند که کجاست بای کردن و بدید آوردن او ؟ بگو : جز این نیست
که دانستن ظهور ساعت نزدیک پروردگار نیست که هیچ مقرر و نبی
میرسد را بدان اطلاع باشد ، آشکارا نکند امر قیامت را در وقت او
مگر او که دانست بدان بوشیده است علم قیامت با گران و عظمت دانستن
آن در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آسمانها از ملائکه و
نشین بزرگست از جهت هول و هیبت آن و گوئیا حکمت در اخفای او
این است : نمی آید شما قیامت مگر ناگهان ، میفرستد از تو کون آنرا
و وقت آنرا بر آن وجه که گوئیا که تو مهربانی و دوست میداری از آن
و حال آنکه تو کارهی از آن سؤال چه موقتی به آنکه چیز حق سبحانه
کسی نمیداند ، بگوید دیگر باره از روی تاکید و مبالغه ، جز این نیست
که علم قیامت نزدیک خداست ولیکن بیشتر آدمیان نمیدانند که آنرا
جز خدای تعالی نمیداند و در وسعت آورده که اهل مکه گفتند ای
محمد خدای تو چرا خبر نمیکند ترا به نرخ که کی از آن و کی گران
میشود تا در ارزانی چیزی بخری و در گرانای بروی و آن سود کنی
آیت آمد که :

(۱۸۸) بگو نمیتوانم از برای نفس خود چر (۱) منتهی و اندفع

(۱) چر : کھیدن و حفظ کردن کلام را و جنبایت کردن

مضرتی ، مگر آنچه خدای خواهد و مرا در آن تسلیم میدهد و اگر بودی
من که می تسلیم داستمی «ببر» هر آینه طلب کردم از مال و سلامت
و فتح و غنیمت و نرسیدی بمن از بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت :
نخستین من مگر بیم کننده مکران و ماندان و زود دهنده برای گروهی
که بگریوند بمن و آنچه یا من است

(۱۸۹) اوست یعنی خدایتعالی است آنکس که بپارید شمارا الیک
ای که آدم است و بیافرید الاجد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی جفت
او را که خواست و این آفریدن جهت آن بود که تا آرام گیرد آدم
بوی و الفت پذیرد بوی ، پس آهنگام که بیوشید آدم حواری یعنی
حالت کرد بوی ، بارگرفت حواء باری بیک که آن نطفه آدم بود
که برحم او در آمده ، پس میگذشت به آن باری یعنی می آمد و میرفت ،
پس آهنگام که گران شد حواء به آن باری که در شکم او بود یعنی فرزندی
بزرگ شد و حواء گران بار گشت ، بخوانند آدم و حواء خدا را که پروردگار
ایشان است و گفتند خدایا اگر بدهی مارا فرزندی درست خلقت که
مشابه ما باشد در صورت ، هر آینه باشیم ما از سیاحداران مرترا بدان نعمت
محدود ، قوی آنستکه چون حواء حامله شد ابلیس بصورت مجهول سر حواء
ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه چیز است ؟ حواء جواب داد که نمیدانم
ابلیس گفت شاید بیبی یا همیشه باشد آنگاه پرسید که از کجا بیرون
خواهد آمد گفت مرا معلوم نیست ، ابلیس گفت شاید از دهن یا از گوش
یا سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکفتند و بیرون آرند و حواء
نرسید و صورت ما چرا به آدم در میان آورد و آدم نیز اندیشه داشت و ابلیس
دیگر باره خود را بصورتی دیگر بدیشان ظاهر کرده از سبب ملال ایشان
پرسید ، حال باز گفتند ، ابلیس گفت غم مخورید که من اسم اعظم
میدانم و مستجاب الدعواتم از خدای در خواهم که این حمل را مثل شما
بشری راست خلقت گرداند و خروج او به آسانی باشد بشرط آنکه او را
عبدالمحارث نام کنید و نام ابلیس در میان ملائکه حارث بود ، حواء این

مرب را قبول کرد.

(۱۹۰) پس آنگاه که عطا کرد خدای بریشان فرزندی صالح الجسم و تندروست ، گردانیدند آدم و حوا برای خدای ، خداوند شرکته بنی عربك ساختند در اسم نه در عبادت بنی بدل کردند عبد الله را به عبد الحارث (بعضی در اینجا مضاف تقدیر میکنند) یعنی فلما آتانا اولادهما صالحا جعلنا اولادهما شركاء و بعضی بر آنند که آنوقت که داد حق تالی آدم و حوا را فرزند شایسته ایشان غیری را عربك حق ساختند در عبادت و حفظ شرکا میخواند بلفظ جمع بنی اولاد آدم ساختند شرکان مرخدا برا) در آنچه داد اولاد آدم و حوا را . صاحب کشاف و قاضی بیضاوی (۲) بر آن رفته اند که نفس واحده نفسی است از اجداد پیغمبر علیه السلام که خدای او را زوجة از جنس او یعنی لریش و عریس گرامت فرموده وزن و عوهر شرط کردند که اگر خدای ایشان را فرزند شایسته دهد شکر گذاری و سپاس داری تمام نمایند حق سبحانه ایشان را چهار فرزند داد و در تسمیه ایشان عربك پیدا کردند و عبد مناف و عبدالمزی و عبدالمسی و عبدالدار نام نهادند . پس بزرگ است وياك از آنچه برای او انباء میگزینند نفس و اولاد او و مرفول اول ضمیر بشرکون شامل است همه مشرکان را

(۱۹۱) آیا انباز میگیرند در عبادت آن چیزی را که نیافریند چیزی و لدوت ندارد بر حلقه اعیاء و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ، ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود بی شبهه .

(۱۹۲) و نمیدانند بدان برای پرستندگان خودیاری دادنی در جر منفعت ایشان و یافریاد رسیدن در دفع مضرت ایشان و نه نفس های خود را باری دهند در وقتی که کسی ایشان را میسکند و یا بالوات و اورات آلوده میزند .

(۲) رجوع نمایند به ص ۱۰۳ و ۱۱۱ تفسیر حاضر جلد یکم

(۱۹۳) و اگر بخوانید شما ای مسلمانان ، مشرکان را بسوی دین

اسلام ، بیروی نمیکند همرا ، یکسانت بر شما ، آنکه بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق یا آنکه شما خاموش بمانید . این آیت خاص است بقومی از کفره چون ابوجهل و احزاب او که از قبول دعوت محروم شدند .

(۱۹۴) بدرستی که آنگاه شما میپرستید ای مشرکان ، هیچ خدای و ایشانرا الهه نام نهاده اید ، بندگانند بنی مملوک و مسخر فرماتند مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حق اند ، پس بخوانید ایشانرا و چون بخوانید ایشانرا ، پس باید که اجابت کنند مرهما را ، اگر هستید شما ، راستگویان در آنکه ایشان الهه اند ، چه اله بحق آنست که دعای بنده و ندای پرستنده خود را اجابت کند .

(۱۹۵) آیا مرا این بدان وایاها هست که در مهمات خود بروند بدانها چنانچه شما میروید یا ایشانرا دستهاست که چیزها را مرا بگیرند بان چنانچه شما مرا میگیرید ، یا ایشان را دیده هاست که مرئیات را به بینند بدان چنانچه شما می بینید ، یا مرا ایشانرا گوشهاست که مسموعات را بشنوند بدان چنانچه شما میشنوید و چون خود قائلید که ایشانرا پای روا و دست گیرا و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما را هست پس شما بدینها از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهلست که فاضل مضمول را پرستند . این آیت نازل در اثبات جهل کفار است و ایشان بعد از الزام حجت بریشان تخویف کردند حضرت پیغمبر را ثاله خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که میآدا آفتی و رنجی بدو رسانند ، حق تالی فرمود که : بگو ای محمد که بخوانید انبازان خود را که برای خدائی ساخته اید و باهم یار شوید در عداوت من ، پس بکوشید بدان مقدار که بتوانید در ایصال مکاره بمن ، پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه میخواهید که من وانقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشم

بیت

اگر هر دو جهانم حسم گردند / تترسم چون نگذارم تو باعی
(۱۹۶) بدرستی که بار و متولی کار من الله است ، آن الهی که
فرو فرستاد قرآن را که جهانی بندگان حق است و هدای دوست دارد
و کار سازد بندگان شایسته را

(۱۹۷) و آمانرا که شما میخوانید و می پرستید بدون هدای
نمی توانند باری دادن عما را و نه نفسای خود را باری کنند بوقت
نقد کسر و حطم ایشان

(۱۹۸) و اگر بخوانید ای مومنان کرامرا بدین راسته شنوند
بسمع قبول و می بینی توای محمد صلی الله علیه و سلم ایشانرا که بدیده
های ظاهر می نگرند سوی تو و نمی بینند ترا بهر صبر و بحقیقت
تو بینا نیستی پس اگر ترا می بینند بصورت ، بحسب معنی می بینند
سلطان محمود غازی (۱) از شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره
پرسید که سر این سخن چیست که سلطان المارین (۲) قدس سره
فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بر او حرام شد و حضرت
وسالت صلی الله علیه و سلم این سخن گفت و او را کفار و منافقان و

(۱) سلطان محمود غزنوی را غزی می گفتند زیرا در زمان
سلطنت خویش تمام بلاد خراسان و برخی نواحی دیگر را به گشاد و
علاوه بر آن قسمت اعظم کشور هندوستان را فتح کرد و در آن
کشور دین اسلام را رواج داد و زبان فارسی را در آنجا معمول
گردانید . محمود غزنوی شعراء و گویندگان فارسی زبان را در دربار
خود گرد آورد و آثاری از آنها بیادگار ماند که اغلب آنها نمونه
بهترین نظم و نثر فارسی بشمار است مانند شاهنامه حکیم فردوسی و
دیوان فرخی سیستانی و منوچهری و غنصری

سلطان محمود فلاسه را چندان اعتباری نداد و در مذهب
اهل سنت و جماعت تمصب شده داشت .
(۲) مقصود بایزید بسمعی است

یهود دیدند . حضرت شیخ فرمود که این دیدن را حمل بر رؤیت
طاهر مکن مالمست که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان بنید کسی
دیدم باشند و در وقت بایزید نیز چند کس محل او را مشاهده یافته
بیت

رای دیدن روی تو چشم دیگری باید
که این چشمی که من دارم حملت را نمی نماید

(۱۹۹) این آیت جامع مکارم اخلاست ، میفرماید که فراگیر
آسانی را در کار مردمان و مجوی ازیشان که شقی باشد بریشان بایگیر
صفت عفو را و از سرگرمکاران در گذر یا فراگیر فضل اموال اغنیاء را
و آنچه بدیشان سهل باشد صدقه دادن و برین معنی نزول این آیه قبل
از وجوب زکوة بوده باشد ، و فرمای دیگرانرا « نیکوئی در اقوال
و اعمال (و گفته اند عرف حاصلی است که آرا عقل پسند و شرع
قبول کند) و زروی بگردان از ندانان و سبها و ستیزه مکن با
ایشان . ابو حمزه بغدادی قدس سره فرمود که نفس جاهلترین جاهلاست
و او را وارتر است تا که از او اعراض کنی ، در کشف آورده که
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیت از جبرئیل
پرسید که حقیقت این سخن چیست ؟ فرمود ، که پروردگار تو
میگوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا کند آنرا که ترا
محرور سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و ای نفس الامر
اصول مکارم اخلاق همین است ، حکیم سنائی فرماید :

بیت

هر که زهرت دهد بدو ده اند / و آنکه از تو مرد و درو بیوند
(۲۰۰) و هرگاه مرا بیزاید و از جای نبرد ترا (صورت خطاب
ناحشرت علیه الصلوة والسلام است و اما مراد است اند) هر يك از اوست
را میگوید که چون از جای برانگیزاند ترا ، از جهت دیو از جای
برفتی و آن در حالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بشود
رشد پس پناه گهر بخدای از شر او بدرستی که خدای شنونده است آنرا

که در دل داری

(۲۰۱) بدوستیکه آنانکه پرهیز کردند از حرك و معاصی بآبترسیدند الحق ، چون برسد بدیشان وسوسه از دیوسرکش ، یاد کنید خدا را و از وعید او برانیدشید ، پس ایشان بینندگان باشند ، راه صواب را و بدان بینائی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند ،

(۲۰۲) و برادران کفار که عیاطین اند ، میکشند کافرانرا در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می آرایند ، پس باز نمی آینتند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمی کنند .

(۲۰۳) و چون توبیاری مکاران ، آیتی از قرآن ، مقارن طلب ایشان ، گویند چرا برهم نیافتی و بر انگیزی این آیت را از پیش خود ، در تکیان آورده که اهل مکه برسپیل نعت (۱) آیتهای قرآنی میطلبیدند ، چون در نزول آن تاخیری واقع شدی ، از روی استعزاء گفتندی چرا احداث و انشاء نکردی چنانچه دیگر آیتها را ، این آیت نازل شد و امر آمد که : بگوای محمد صلی الله علیه و سلم ، جز این نیست که من پیروی میکنم آنچه را که وحی کرده می شود بمن از آمریدگار من و من بر یافته و سازنده قرآن نیستم ، این قرآن دلیلهای و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته خود ، فرود آمده از پروردگار شما و راه نماینده است و استیلا با عبادت و رحمت برای گروهی که میگردند بخدا و رسول وی . در اسباب نزول (۲) آورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلی الله علیه و سلم نماز میگذازد و هر چه آنحضرت قرائت مینمود او نیز میخواند آیت آمد که :

(۲۰۴) و چون خوانده خود قرآن در نماز ، پس بشنوید قرآن را

(۱) خرده گرفتن بر کسی و عطا و سهو جستن

(۲) مؤلف اسباب النزول شیخ الامام ابوالحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری است (رجوع خود به ص ۱۳۵ جلد یکم این تفسیر)

و خاموش باشید و با امام تلاوت نکنید ، شاید که رحمت کرده شوید (طاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرآنست هر جا خوانند اما عامه علماء بر آنند که در خارج صلوۃ مستحب است و گفته اند مراد انصات است برای خطبه امام روز جمعه و خطبه مشتمل می باشد بر آیتی از قرآن .

(۲۰۵) و باد کن ای محمد پروردگار خود را ، در دل خود ، بزاری و ترس کاری (زاری بامید بفضل او و ترس کاری از بیم عدل او) و بخوان او را خواندنی و روترا از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و چهره در دادها و شبهه گاهها (مراد دوام ذکر است یا اینکه این دو وقت افضل اوقات شبانه روز است) و مباش (خطب به آنحضرت است و مراد است اند یعنی مباشید) از جمله پیغمبران از ذکر خدا آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند از سجده مرخدا را و

نهر نموده می گفتند انسجدلما تا مرننا و زادهم نفورا ، حق سبحانه بفرماید که ای محمد ، اگر کاران از سجود من سرکشی میکنند (۲۰۶) بدوستیکه آمان از ملائکه ملاء اعلى که هستند نزدیک پروردگار تویضی مقرر باد که عزت گردن نمیکشند از پرسش حق و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد و مراورا خاص سجده میکنند (تعرض و شرکان و تنزیه مومنان) و لهذا بعد از تلاوت این آیت سجده باید کرد و سجده تلاوت در چهارده مواضع است از قرآن و احتلال در مواضع است ، یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی (۱) و امام احمد (۲) سجده هست و بمذهب امام اعظم نیست : دوم در سورت من بمذهب امام اعظم سجده هست و بمذهب بوآلین و نزد امام اعظم سجده تلاوت مرخوا شده و شنونده در نماز و غیر نماز واجبست در حال و اگر فوت شود قضا لازمست و بمذهب ائمة (۴) دیگر نیست است و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ (۵) قدس سره

۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

سورة الانفال مكية و هي خمس و سبعون آية (١)

بسم الله الرحمن الرحيم

(١) می پرسند ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم ، از غنیمتهای کفار ، که برین امت حلال هست یا نه ؟

در وسيع (٢) آورده که اهل بدر در غنیمت اختلاف کردند ، چرا آنها را مدعی آنکه ما حرب کرده ایم و غنیمت از آن ماست و بران گفتند ما نیز مددکار و عون شما بودیم ، ما را نیز نصیبی باید یا هر اومی از ما اجرو انصار داعیه احراز غنیمت داشتند ، بالاخره از جناب نبوت ماب استفسار نمودند ، جواب آمد که : مگو که حکم غنیمتها ، مر خدا بر امت و فرستاده او را که یامر او قسمت کند بر هر که خواهد ، پس فرسید از خدای و مخالفت و منازعت منمائید و بمسالاح آرید ، آنچه میان شماست ، بمواسات یا یکدیگر . عبادة بن الصامت رضی الله عنه فرموده که این آیه در باب ما اهل بدر فرود آمد که در غنیمت اختلاف کردیم و اختلاف ما از رتبة اعتدال منحرف شده بود ، حق مباحنه حکم آنرا بر رسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمتی راست فرمود و ما اختلافهای خود را بمسالاح آوردیم . و فرمان برید خدا بر او و فرستاده او را در آنچه فرماید در باب غنائم ، اگر هستید شما مؤمنان ، چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است .

(١) الانفال : انفال جمع نفل : غنیمت و دهش و هبه و زیادت را را گویند و هم بمعنی سو گند آمده چنانکه گویند : نفل فلان (سو گند خورد فلان) و نیز نافلة عبادتی را گویند که واجب نباشد چه آن زیاده بر فریضه است و گاهی نافلة بمعنای تبره میاید : دو و هبتاله اسحق و یعقوب نافلة (٢) مؤلف تفسیر وسيع ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی الواحدي نیشابوری است (مراجعه شود بذیل ص ١٣٥ جلد اول این تفسیر)

(٢) جز این نیست که مؤمنان کامل ، آنانند که چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان ، شرسند ، دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال یا از تقصیر اعمال خود ، در جنب امام و افضل او ، و چون خوانده شود ، بریشان ، آتیهایی اویمنی قرآن ، زیادت گرداند آن آیات ، ایمان ایشان را ، یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بریشان خوانند ، ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد ، یا ایمان ایشان بآیهای منزله تصدیق و یقین ایشان بیفزاید

در حقائق سلمی ، مذکورست که برکت تلاوت ، نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر طواهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریت که بقدر وسعت رؤیة دل در وی مینماید ، پس چون قرآن ، بر ارباب طوب خوانند ، روئے دل ایشان بررکت آن قرائت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد ، پس در نور جمال مستغرق گردند . و به پروردگار خود توکل کنند ، نه بدنی و اهل دنیا ، چه هر کس در تحت سطوات علیانورایة حق مضمحل و مغمور شد او را پروای ماموی نمی ماند بلکه غیر حق بدیده شهود او در نمی آید :

تفلیح

هر که او در بحر مستغرق شود فارغ از کشتی و از زورق شود غرقه دریا ، بجز دریا ندید غیر دریا هست بر وی یا بدید (٣) و این مؤمنان کامل الایمان ، آنانند که از روی اخلاص پای میدارند نماز را بشرايط و آداب آن و نماز آنچه روزی داده ایم ایشانرا ، نفقه میکنند ، آن گروه که اعمال قلب را از توجل و توکل و یقین با عمل جوارح که صلوة و زکوة همت جمع کرده اند ، ایشانند مؤمنان ، ایمانی درست و راست ، این عیالی رضی الله عنه فرمود که هر که منافق نیابد فهو مؤمن ، مر این مؤمنان راست ، مرتبه هانزدیک آوریده گزر ایشان که کرامت و منزلت یا درجات مهت و آمرزش مرتقصیرات ایشانرا روزی بزرگ که صافی باشد از کسد و و اات اکتساب

امام قشیری (۱) فرموده که رزق کریم ، آنستکه مرزوق را از عهود رازق باز ندارد

بیت

تو ز روزی ده ، بروزی و امان از سبب بگذر ، سبب بین عیان
از سبب میرسد هر خیر و شر نیست ز اسباب و وسائط ای پدر
اصل بیند دیده ، چون اکمل بود فرغ بیند دیده ، چون احول بود
آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام برگشته

بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب از قریش سرداری
آن دله می نمودند ، جبریل علیه السلام بیامد و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم را خبر داد ، آنحضرت صورت پادشاهان باز گفته و ایشان
از بسیاری مال و اندکی رجال مائل شدند ، آنکه سر راه مرکاروان
گیرند ، پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و اوسفیان خبر یافته
مضمض عفری را بمکه جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود
با کاروان بی راه روی بمکه نهاد و اوجهل با بسیاری مردم از مکه
بمدد کاروان بیرون آمده متوجه پدر شدند و حضرت رسالت (ص)
در وادی زفران بود که جبرئیل بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد
در مدارك آورده که آنحضرت صحابه را فرمود که خبر اینست که
الغیر (۲) احب الیکم ام النقییر (۳) شما ملاقات کاروانرا دوست
تر میدارید یا مدینه کافرانرا ؟ بعضی گفتند که حرب را آماده نیستیم ،
اگر کاروان بدست افتد مناسبتر است ، حضرت سید امام علیه الصلوة
والسلام ازین سخن متعجب شد کبار مهاجر و انصار ، حرب را اختیار
کردند و آنحضرت فرمود گویا که بکشتن گاه قوم نظر میکنم و نشان

(۱) شرح حال امام قشیری در جلد اول باختصار نگاشته
گردید (۲) الغیر : بکسر عین ، شترانی که خواربار برایشان بار
کنند و شترپانان و کاروانیان (۳) نقیر : گروهی که پیشی گیرند در
کاری و پراکنده شدن و غلبه کردن و همه یکبار پیش آمدن و بسیج
عمومی برای کارزار با دشمن

داد که اوجهل را در فلان موضع کشند و ابیه بن خلف را در فلان
جای و باقی صنادید را برین قبس و از آنچه حضرت فرموده بود يك
قدم تخلف نکرد ، پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا
خدای بموضع پدر که مضارغ گذارست خواهد مرد

(۵) همچنانکه بیرون آورد ترا ، برورد کنار تو از خانه تو
که مدینه است برای جنگ با کفار ، براستی و صواب و بدستیکه گروهی
از گروه بدگن ، هر آینه کاره اند رفتن پدر را (و آن کراحت طبع
بود از جهت زحمت سفر و بی مرگی نه کراحت امر بطریق مخالفت)
(۶) جدال میکنند با تو ، در اختیار حق که جهاد است ، بعد
از آنکه روشن شده بدیشان که جهاد واجبست یادانسته اند باعلام تو که
بر دشمن طفر خواهند یافت و باوجود آن میروند ، گوئیا والدیه می
شوند ، سوی مکه و گوئیا ایشان می نگرند باسباب و علامات مکه و
آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و استعداد ایشان و ده چه تمام
لشکریان سبب و پنج مهر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و
شش زره و هشت شمشیر ،

(۷) و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای ، یکی از
دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران که آن طایفه شماراست و شما دوست
میدارید آنکه غیر خداوند شوکت و سلاح است یعنی کاروان ، باشد شما
راه چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار پیش نیست و این لشکر
نهصد و پنجاه مردند ، پس شما آسانتر را میخواهید و میخواهد خدای
آنکه ثابت گرداند حق را ، به آیتی که در باب محاربه ذات الشرکة
فرستاده بانوعده های فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا کلمات ازلی
که در قتل و اسیر (۱) ایشان در لوح محفوظ نوشته ، و ببرد و بر
کند بنیاد کافرانرا و مستاصل (۲) سازد معاندان را

(۸) تا ظاهر کند دین اسلام را بر اعدای ایشان یا نصرت دهد

(۱) اسیر : اسیر کردن و آفریدن و بدوال بستن چیزی را (۲) از
بیخ و بنیان برآورده شده

پیغمبر خود را و زائل گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را و اگر چه نخواهند و کاره باشند آنها کافران.

(۹) و یاد کنید آنها که فریاد میخواستند از پروردگار خود و می گفتند اِثْمًا یا غِيَاثَ الْمُسْتَفِیْثِینَ رَبِّ انصُرْنَا عَلٰی عَدُوْکَ و گفته اند حضرت پیغمبر دعا کرد که خدایا اگر این گروه مؤمنان را عَلاک کنی، دیگر کسی نباشد که ترا بپرستد، اجابت کرد خدای مر شما را بلکه من مدد کننده ام شما را هزار تن از فرشتگان، از پی پیکی دیگر در آیدگان مراد ازین الف، آنها اند که مقدمه لشکر ملائکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر تعبیری از مجاهد نقل میکنند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتل نکردند و آن نه و خمه که در سورة آل عمران مذکور شده جهت شری (۱) و دیباطی (۲) رحمة الله علیه میگوید که الفی بود بعد از الفی تا بفتح هرار باشند

(۱۰) و نگردانید خدای این امداد را مگر برای مزدگانی موعدها را نصرت و تا آرام گیرد بر آن دلای شما و ترس و لذت از شما دور شود، و نیست نصرت و ظفر یافتن مگر از نزدیک خدای، نه از ملائکه و غیر ایشان، بدرستی که خدای غالبست و دوستان خود را نصرت دهد، راست کار است و دشمنان خود را مقرر سازد.

(۱۱) و یاد کنید آنها نیز که کشید در سرهای شما حوایی سبک را، صحابه را در آن شب که روزش النقای فریقین خواست بود، دغدغه عظیم دست داد، جهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم بر خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند، حق سبحانه خواب بریشان گماشت برای ایملی حاصل از نزدیک او و در آن خواب اکثر صحابه محترم شدند، علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نه می باید گزارده، ماضی محدث اید و برخی جنب و آب نداشتید و پای تا نژاد بخاک فرو می رود و کافران در زمین

شیخ (۱) اند و بر آب قادر و شما میگویند که ما دوستان خداییم و پیغمبر در میان ما است، این چگونه باشد؟ حق سبحانه در آن محل باران فرستاد چنانچه فرمود: و فرستاد بر شما، از آسمان یا از طرف آسمان، آبی، تا یاک گرداند شما را با آن آب از حدت و جنابت و برد از شما وسوسه شیطان را که میگفت نصرت و جنابت با هم جمع نشود و تا بیند در دلای شما امیدواری باطاف حضرت باری و برای آنکه ثابت گرداند به آن باران لدهای شما را یعنی چون باران بزمین ربك آید بارید آنها استحكام داد، پس لدهای مؤمنان مستحکم شد و در زمین شیخ که منزل کفار بود لای عظیم بدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدمست در معرکه حرب.

(۱۲) یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم، چون وحی کرد پروردگار تو بسوی آن فرشتگان که بامداد مؤمنان آمده اند و مضمون وحی آن بود که: بدرستی که من باشمام در امداد و اعانت و یا ناصر و نگاهدار شمایم از شر دشمن، پس استوار سازید یعنی دل دهید مؤمنان را بشکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران واضح آنست که به بشارت، چه در مدارك آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان میرفتند و میگفتند که بشارت باد که شما غلب شدید و حاکم بر شدت و مرد، باشید که دشمنان شما اندك اند و نصرت بر شماست، پس معنی آیت این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من، زود باشد که در انکم در دلهای آنانکه حق را پوشیدند ترس و بیم را، پس بزنید ای ملائکه کافران را بر زیر گردن های ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان. امام واحدی، از این الانباری علیه الرحمه، نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند

(۱) شیخ: بفتح اول و سکون دوم بمعنی کوه باشد و یعنی کوه را هم گفته اند و هر چیز محکم را نیز گویند عموما و زمین محکمی که در دامن کوه باشد خصوصا و سر کوه را هم گفته اند و مخالف شاخ هم هست اعم از شاخ حیوان و درخت

جمع « فيكون الرامى محمداً بالله تعالى لابن عمه (١) »
و در فتوحات مکیه (٢) آورده ، حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه و بصره ویده ، پس
ازالته سبب در ماریت بحسب حکم باشد نه بسبب عین و این کلام در
مرتبه قرب فعلی (٢) است

و در لکحات الانس (٣) مدت روایح انداس چاهمه مذکور
است که بنا بر کمال حال مصطفی استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه
انبیاء و اولیاء بوده و چون حضرت رسالت مستغرق فی فی الله بود حق سبحانه
در کلام خود نسبت فعل از وی دفع کرد هر چند نشانه فعل وی بود حیث فعل
و ماریت اذ رمیت ولكن الله رمی ، آن مشت خلك در روی دشمن تو نبیند اختی .
خدای انداخت ، و هم از آن جنس فعل از داود علیه السلام حاصل
آمد و فرمود که « قاتل داود جالوت » ای داود ، جلوت را تو کشتی
تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی و دیگر پیغمبران ، فرق بسیار است
میان آنکه فعل بنده را وی اضافه کند و بنده محل آفات و حوادث
و میان آنکه فعل بنده را بخود اضافت فرماید و وی حق سبحانه
قدیم و منزله از آفات و حوادث است

مشوی

ما رمیت اذ رمیت گفت حق کار حق بر کارها دارد سبق
گر براند ازیم تیر آن تی زماست ما کمان و تیر اندازش خداست
تا نشد مغلوب کسی این سر نبات گرتو خواهی آن طرف باید شدتات
و از مشوی حضرت مولوی چنان مفهوم میشود که و ما
رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این سخنان در جواهر التفسیر به
سطحی سمت تحریر یافته (٣)

۱- تأویلات کاشانی جلد اول چاپ مصر ۲- فتوحات مکیه تألیف
حضرت محیی الدین عربی شمس سره الشریف ۳- تألیف نور الدین
عبد الرحمن جامی ۴- رجوع شود به ص ۳۰ - ۴۲ مقدمه

و کرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا عطا
دهد مؤمنان را ، از نزدیک خود ، عطائی نیکو که آن نصرت
و غنیمت .

در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه ، نقل
است که بلای حسن آنستکه ایشانرا از نفوس ایشان فانی گرداند و
بعد از فنا بهریت خودشان باقی سازد . امام فخری (١) قدس سره
گوید : بلای حسن آنستکه مبتلا مشاهده کند مابقی را در عین آن بلا
بیت

چو دانستی که این درد تو از کبیت ز رنج خوشتن میباشد حرم
گر او زمرت دهد بهتر ز شکر و راز خمت زنده بهتر ز مرهم (٢)
درستیکه خدای عنواست ، استغاثه و دعای شما شنود ، داناست
، نیات شما ، لایحرم دعا را اجابت فرماید .

(١٨) اینست کار که دیدید ، و آن نیز هست که خدای
ست کند و باطل سازنده است ، مکر و حیله کافرانرا ، آورده اند
که کافران در وقت خروج از مکه باستاد حرم متعلق شده گفتند
خدایا روی بقوم محمد داریم ، نصرت ده از این دو لشکر ، آنرا که
راه یافته تراست و ناخشنود و بتو دوست تر و در روز جنگ نیز
ابوجهل همین دعا کرد که اللهم انصر احب الفتنین الیک (٣)
پس حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تحکم و میفرماید :
(١٩) اگر طلب فتح و نصرت کردید ، پس آمد بشما فتح
یعنی فتح آن دین که بمن دوست تراست و اگر باز ایستید ای
کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات (٤) رسول (ص)

۱- مراجعه شود بهرک ۶۹ جلد اول
۲- جور از طرف پارسزوار نباشد باری که چنان میکند او یار نباشد
جلالی

۳- پروردگارا ، باری ده ازین دو لشکر ، آنرا که دوست تر داری
۴- معادات : ما کسی دشمنی کردن

پس آن بهتر است * مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم و اگر باز گردید به محاربه مسلمانان برز گردیم شصت ایش و دفع مکید از شما جماعت شما چیز را از بالا و اگر چه بسیار باشد آن جماعت * بدرستی که خدای با مؤمنان است * بصرت و لموت *

(۲۰) ای آنکه ای که ایمان آورده اید * فرمان برید خدایرا و فرستاده او را و بر مگردید و اعراض مکید * از امر طاعت * جهاد یا از فرمان خدای یا از وی مگردید از رسول چه مراد از آیه امر است طاعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق سبیه است مرا آنکه طاعت خدا در طاعت رسول است پس از امر رسول سر نهید و حال آنکه شما می شنوید که من میگویم او پیغمبر من است یا می شنوید مواظب فرآن را * *

(۲۱) و مپایید * مانند آنکه گفتند شودیم (مثل اهل کتب یا کفره یا منافقان) و حال آنکه ایشان می شنوند شنیدانی که بدان معنی گیرند * پس گویا که نمی شنوید (۱)

بیت

مگو که می شنوم هر چه گفته ای سعدی

چه شد که می شنوی چون سخن می شنوی (۲۲) و بدو سبب که بدترین چنینند گن بر روی زمین نزدیک خدای در حکم او * گزاسد از شنودن حق * که گزاسد از گفتن حق * آنکه در نمی تابند حق را و بدتر از عالم بجهت آنکه اگر احرار که سبب تمسبل انسان بر سایر حیوانات است روی بر نهفته اند و بجانب مشیت طبع و نفس شتافته در تبیان آورده که مراد از این قوم مغزی اند از شی عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نپورودند * صاحب آن عمر و این حرمانه رضی الله عنهما *

۲۳ - و اگر دایمی خدای در ایشان نیکوئی که انتفاع است بفرستی * و اگر دایمی خدای در ایشان نیکوئی که انتفاع است

۱ - اگر چه را خرد * و اگر چه را خرد * و اگر چه را خرد *

دادی * و اگر بشواید ایشان را و تصدیق کردند * هر آینه بر گشتندی از ایمان * و ایشان اعراض کنند بگشتند از قبول حق * اولی آنست که کفار مکه گفتند ای محمد صلی الله علیه و سلم * برای ما رنده گردان قصی بن کلاب را که مردی موارک بوده * بر صدق تو گواهی دهد و بشویمان آورد * حق میگوید * میفرمایند که اگر خدای ایشان بشواید کلام قصی را هم * ایمان نمی آورد *

(۲۳) ای گروه مؤمنان * اجابت کنید مر خدایرا و مپایید * او را * چون بخواند شمارا رسول صلی الله علیه و سلم * به آن چینی که شمارا زند * گرداند یعنی غنوم دبیبه که حیوة دل اوست * عذیب صحیحه و اعمال فاضله که مورت حیوة ابدیه است در ایمم مبین یا جهاد که سبب بقای شجاعت که اگر ترك کنید دشمن علیه کرده شمارا هلاک کند یا شهادت که سبب است بزرگ حق سبحانه بر آن که محیی نوب مؤمنان است و بدایید آنرا که خدای * جدا کند میان مرد و دل او * صاحب الوار (۱) فرموده که تمیز است مر غایت حرب حق را به سده و سبیه بر آنکه حق سبحانه مطمئن است بر ننگوشت دنها و گفته اند تصویر تملک حق است مر دل سده را در فسخ غرائم و طعن هم باعث است بر تبادرت تصفیة دل و حاکم آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او * مرشت عمل فوت گردد * و گفته اند خدائی افکند میان بنده و مراد او * یا آنکه قلب القلوب است * تصرف کند در دل بنده چنانکه خواهد * در کشت الاسرار فرموده که علماء دل را ببند * ولکن بکان له قلب احدی بدایت و عرفا دل را هم کنند بحول بین المرء و قلبه عبرت از آنست * در بدایت از دل نهاده است و در نهایت * دل بحسب دیدار است *

بیت

ش همی * شش اندر دل خویش

۱ - رجوع عوده ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر

دل نیز حجاب بود بر دامت ز پیش (۱) و آنرا نیز بدانید، که شما سوی او محصور خواهید شد و محازات عمل شما خواهد فرمود.

(۲۵) و بهره‌برید، از گناهی که اگر مرسد عقوبت آن، نرسد بکسانی که ستم کردند از شما خاصه یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد اثر آن دینه بظلم و غیر ظلم مرسد (۲) و آن بوقت انتراق کلامه است و ظهور بدعتها و مداحته (۳) در امر معروف و نهی منکر و تکامل (۴) در جهاد، و بدانید آنکه خدای چون عقوبت کند، سخت عقوبت بر کسی که ضرر ظلم او متعدی به غیر باشد.

(۲۶) و یاد کنید ای مهاجران، آنرا که شما اندک بودید، بیچارگان در زمین مکه پیش از هجرت، می ترسیدید از آنکه بر بایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آئید مشرکان عرب بر شما تاختن آرند، پس جای داد شما را خدای در مدینه و تقویت کرد شما را، بیاری دادن خود یا بشمار مصر یا بامداد ملاء که در بدر و روزی داد شما را از غنائم پاکیزه که امام پیشین حلال نبوده، شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمت، امیر صلی الله علیه و سلم می شنیدند و در افشای آن میگوشتند و منافقان بر آن اطلاع یافته مخبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیت فرستاد که:

(۲۷) ای کسانی که ایمان آورده اید، خیانت مکیند با خدای

۱ - در نسخه خطی «ع» مصرع بالا چنین نوشته شده است:

زین پیش همین دیدمت اندر دل خویش ۲ - یعنی تروختنگ با هم بسوزد ۳ - کاهای بر خود گرفتن ۴ - بر عهدن و خیانت کردن و نفاق کردن و دروغ گفتن و خوار داشتن

و با رسول او در اظهار اسرار و قولی آنست که چون پیغمبر ابوالبابه را بحصار بنی قریظه فرستاد و برود با او در باب ورود آمدن از حصار مشاورت نموده، گفتند محمد صلی الله علیه و سلم با ما چه خواهد کرد اگر فرود آئیم؟ ابوالبابه بانگشت اشارت بحقان کرد یعنی همه شما را خواهد کشت و فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار (۱) بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و خود را بستون بست تا وقتی که توبه او رقم قبول یافت و این آیت نازل گشت. و گفته اند خیانت مکیند با خدای در تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر سنت (۲) و خیانت مکیند در امانتها که میان یکدیگر دارید و شما میدانید که که وکیل خیانت بسیار است یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست.

(۲۸) و بدانید آنکه مالهای شما و فرزندان شما محتق اند از خدای که شما را بدان می آزماید، پس باید دوستی مال و فرزندان شما را در وقوع دراثم (۳) ندارد.

احمد الطحاکی قدس الله سره فرمود که حق سبحانه مال و فرزندان را فتنه گشت تا از فتنه بیکسو رویم و مایوسه آن فتنه را زیادت می خواهیم.

بیت

جوان و پیر که در بند مال و فرزندان

نه حالتند بلکه طفلان با حرد مندند

و بدانید آنکه خدای نزدیک اوست، نزدی ازرك، پس بطلب

آن سعی نمائید و جمع مال و حب فرزندان را بگذارید.

(۲۹) ای گروه باور دارندگان، اگر بترسید از خدای و

تقوی را حمار خود سازید، سازد برای شما یعنی شما را بدهد.

۱ - حصار: قلعه ۲ - سنت: سبوت و روش و صورت و راه و نهاده شده و بگونه حرما را نیز گویند و سنت پیغمبر عبارتست از گفتار و کردار وی ۳ - اثم: گناه

نصرتی که بدان جدا شود مطلق از بحق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدائی میان شما و غیر شما از اهل ایمان یا نجاتی از محذورات (۱) یا مخرجی از شبهات و ظنوری که بدان مشهور گردند و صحت شما همه اطراف برسد و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه بسبب تقوی اذیت نکند بر شما باسرا و جلال خود بفرمانی که احوال جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و مشاهد سر وجود و عدم و از سخنان حضرت عیسی الدن و متاعان او چنان معلوم میشود که متقی آنست که حق سبحانه و تعالی را وانی (۲) خود گرفته باشد در ذات و صفات و اعمال و فعل او در اهل حق دانی شده باشد و صحت او در صفات حق مستهلك گشته :

بیت

کم شده چون سایه اندر آفتاب با چو بوی گل در اجرای گلاب و بیوشاید و در گذراند از شما ، ندیده ای شما را و بیامرزد شما را و خدای ، خداوند مثل بزرگ است آورده اند که چون احاطت محورت شد و صحنه عظام عزم آرد و داند ، جز او بکر و علی رضی الله عنهما ، کسی در خدمت سلام صلی الله علیه و سلم نماید .

فرش ازین حل متردد شده مدارالدوة جمع است ، صورت بدیع ندی بدان مجسم در آمد و در باب است ، یکی گمت او را در خانه محسوس باید ساخت و در خانه را مستحکم آورده و از روزنه آب و روان بوی مساند داد را نیندید و گمت اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و

۱ - در معنی از نسخ « محظورات » ضبط گردید است ، محذور بمعنی دور شده و محظور بمعنی ممنوع و حرام شده است چنانکه در روایات آمده : هر و ما کان علیک محظورا یعنی محرمه و محظور در اینجا بمعنی دور دارد ۲ - و بیت : نگاهداشتن

یاران وی بیشتر آنچه را که و بنی هاشم نیز درین شهر بیدارند ، همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاصی دهند ، دیگری گمت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هرجا خواهد رود ، ابلیس گمت هرجا که بیرون ، مردم فریبته وی می شوند ، جمعی را فریب دهد و بیاورد و با شما مدینه کند ، ابوجهل گمت ، رای من آنست که از هر قبیله از قریش حائشی (۱) ایشان يك کس را بطلبید تا به اتفاق او را بکشند و در قبايل منتشر گردد ، بنی هاشم با تمام قبایل محاربت نتوانند نمود ، با مشوروه بدیت راضی شوند ، ابلیس گمت رای ایست ، ابوجهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آورند ، در آن شب جبرئیل علیه السلام حیر آورد و آن حضرت صاوت الله علیه ، علمی کرم الله وجهه را بر فراش خود بخوانید و با صدیقی در رات و حق سبحانه مریدمیر خود را از آن تعب یاد میدهد و میفرماید :

(۳۰) و یاد کن آرا که مکر کردند بنو ، آناکه مکر و بده اند تا حبس کنند ترا بایکشدند بشمشیر های مختلف ، یا بیرون کنند ترا از مکه و ایشان بدی سنگاند و جزا میدهد خدای ایشان را بر مکر ایشان و خدای بهترین جزا دهند گشت مر مکارانرا و جزای آنستکه انرا بدشان رد میکند و ایشانرا در جای که برای دیگران

بیت

هر که دور از کسی نیاهای کند حویث را آخر در آن چاه افکند آورده اند که حضرت حارث امه الله علیه ، بشجارت بلاد فارس آمده بود ، قصه رستم و اسفندیار بخیرید و معرب ساخته بمکه برد ، انتك افسانه آوردم شیرین تر از افسانه های محمد که بر ما میخوانند ،

شتر از نسخ حاتم ضبط شده است لیکن در اینجا معنی حاتم جمع حایف است و حایف به معنی هم قسم و هم

حق سبحانه در عدد مصر حد میدهد که :

(۳۱) و چون خوانده میشود بر نفس و متاعان او ، آیتهای کتاب ما ، گویند ، بدرستی که شنیدیم این کلام را اگر خواهیم مرآینه نگوییم مانند آن و این لاف گراف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که **قَالُوا بَمَثَلِهِ** و ایشان عاجز شدند ، پس غرض ازین اظهار ، مکابره و عصب بود که میگفت من مثل این میگویم و دیگر گفتم : نیست این مگر قصه که پیشینین نوشته اند و من نیز ازین قصص دارم ، بعد از اجتماع این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که **وای بر تو ، این کلام الله است و منزل من عند الله** ، نفس در مقابله این سخن دعا کرد ، چنانچه حق سبحانه حد میدهد :

(۳۲) و یاد کن آنرا که گفت نفس و متاعان او که با او متفق بودند ، که ، **حدایا** ، اگر هست این قرآن ، راست و درست و منزل ، **ارزديك** تو ، پس **ان** بر ما سنگی ، از آسمان ، همچنانکه بر اصحاب قبل بارانیدی یا ایار بقاء غذای دلم و هالم . (غرض از این دعا اظهار یقین است از ایشان بطلان قرآن) و نیست حدای که عذاب کند ایشانرا و اگر چه مدعا میطلبند و استعجال میکنند و حال آنکه تو در میان انبی و سنت الهی بر آن جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را تا پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد ، خصوصا که تو رحمت عالمی .

(۳۳) و نیست حدای عذاب کننده ایشان و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان مستغفراوند از مؤمنان ، پس برکت ایشان بالای نمیرسد یا فرصتی که اگر کافران استغفار کنند و استغفار ایشان ایمان است .

از هر قضی علی کرم الله وجهه منقول است که در زمان دین امان بود ، یکی برات و دیگری باقی است ، آنکه وقت حضرت پدید

۱ - **قَالُوا بَمَثَلِهِ** : یادید مانند آنرا

سب و آنچه . . . است استغفار است . ای عزیز استغفار مانع ذنبت از تراکم و ثبات بلکه موجب محو و زوال اوست ، پس سبب عیب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد **فاستغفرونی اغفرکم** مشوی

گفت حق کامرزش از من میطلب کن طلب ، مر عفو را باشد سبب از پس زهر گناه از مشنوی هست استغفار در حق الهی . (۳۴) و چیست ایشانرا و چه جای آنت ، آنکه حدای عذاب نکند ایشانرا و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مؤمنرا ، از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند و نیستند ایشان ، متولیان امر مسجد (رد قول که راست که میکنند **نحن ولاية الحرم** ، ما پیشکار و صاحب اختیار حرمیم) ، حق تبارک و تعالی فرمود که ایشان باوجود شرك ، ولایت حرم را نشایند ، نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام ، مگر برهیز کاران از شرك ولیکن بیشتر ایشان ، نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند .

(۳۵) و نیست دعای مشرکان ، **ارزديك** خانه خدا ، مگر صبر زدن و دست بردن دست گرفتن (عبادت بعضی کفار آن بود که مردان و زنان بر حقه طواف میکردند و صغیر میزدند و دست برهم میکوفتند و قوی آنستکه وقتی که حضرت رسول ، صلی الله علیه و سلم نماز میگذاشت ، ایشان برای تقلید (۱) آن حضرت ، این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة نماز مامور به باشد) ، پس بچشید ، ای کافران ، عذاب را که قتل و اسیر (۲) است در روز بدر و زجر است در روز حشر ، آنچه هستید که کفر می ورزید ، هم به اعتقاد و هم عمل .

آورده اند که بعد از خروج از مکه و عزیمت بدر ، دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان در روزی

نسیط : در غلط و نادرستی انداختن و بیادوستی منسوب کردن

۲ - اسیر کردن

لشکر را طعام دهد پس هر قدری از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی میکشند ، حق سبحانه میفرماید :

(۳۶) بدرستی که کاران (یعنی مسلمانان بدر) نفع میکنند ، خواسته های خود را و شتر می خرند و میکشند و مکار میکنند باز دارند مردمان را ، از راه خدا ، که مشقت رسول است و گفته اند اوسفیان بعد از حرب بدر ، دو هزار عرب مزد گرفت برای جنگ احد سواى لشکری که خود می آمدند با صاحب آن کاروان که اوسفیان گریزاید ، خود صنعت خود را که بمقام هزار منزل طلا بود خرج لشکر کردند و حرب احد رفتند و این آیت نازل شد که : ایهای خود را خرج میکشید ، پس زود باشد که تمام نفع کنند ، دل خود را ، پس باشد آن نفع ، مریشان پشیمان و غم ، چه دل رفته باشد و مقصود حاصل نشده ، پس مغلوب گردند در آخر کار یعنی در روز فتح مکه (و این از دلائل اعجاز قرآن است که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن) و آنکه ثابت باشند ، بر کفر ، بسوی دوزخ رانده شوند .

(۳۷) و این مغلوب شدگان کاران برای آنست که تا جدا گرداند خدای ، باینکه راه ، که کافر است ، از پاک ، که ایمانست و جمع کند و با هم افکند ، کاران را بر حق ، بر مخرج ، پس بر هم همه راه ، پس در آرد در دوزخ ، آن گروه حجت یا منافقین بدر ، ایشانند زیانکاران در احوال یا اموال خود .

(۳۸) بگو برای آنها که کاراند ، چون اوسفیان و اصحاب او ، اگر باز استند ، از کفر و عداوت رسول ، بیاموزند ، مریشان را ، آنچه گذشته است ، از کماکان ایشان و اگر باز گردند بمعادات و نفع پیغمبر صلی الله علیه و سلم ، پس بدرستی که گذشته است ، سنت الهی در پیشینین ، پیغمبران لشکر کشیدند و به آخر کاران مستحل گشتند ، گویا اش همین چشم دارند ،

(۳۹) و کار زار کنید ای مؤمنان ، با اهل کفر ، تا وقتی که

نباشد شرك یحیی شرك مانند و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستی مر خدا را پس ، پس اگر باز استند ، از کفر یا از جنگ ایمان یا قبول جزیت ، پس بتحقیق که خدای بآنچه شما میکشید بیست و مناسب آن عمل بادهای خواهد داد .

(۴۰) و اگر اعراض کنند ، از قبول حق و از جزیت باز ایستند ، باینکه مدارید ، پس بداید ، آنکه خدای ، ناصر و مددکار شماست ، بیست بار بیست حدای که دوستان خود را ضایع نگذارد و بیک یاری دهمه احب که مؤمنان را بر مشرکان غالب سازد .

(۴۱) و بداید ، ای مؤمنان ، آنچه شبیه گرفتید از کافران بدر ، از هر چیزی که اسم شبیه بر شما نازل شود ، پس بدرستی که ؛ مر خدا بیست و پنج بیت آن و مر رسول را و مر خویشان رسول را که بنی هاشم اند و بنی عبدالمطلب و یتیمان مسلمان را که غیر باشند و درویشان محتاج را از اهل اسلام و مسافران مسلمان یا قومی که بر مسلمان نزول کنند .

چهار علماء بر آمد که ذکر حدای برای تعظیم و تبیین است و از غنیمت چهار قسم برای متلانی و یک بخش دیگر به پنج قسم منقسم شده برای رسول الله و چهار طایفه مذکوره مقرر است و حالا سهم رسول صلی الله علیه و سلم بمصلح مسلمانان صرف باید کرد و باقی باید داد یا با سهام ارجمه منقسم باید ساخت و مرد امام اعظم به و مدت حضرت پیغمبر سهم ایشان و ذی القربی ساقط است و تمام پشته باید صرف کند و مرد امام مالک ، تسبیح آن ، موقوف برای امام است ، هر جا که اهم باشد صرف نمایند (۱)

۱ - و نزد امامیه خمس واجب میگردد در غنیمت دار الحرب و مغان و ارباب تجارت و زراعت و کالوز و زمین ذبی (اگر از مسلم آرا خریدند باشد) و حرای که معتزج بحلال شود و متمیز باشد و صاحب و اندازه اش معلوم نبود و دیگر خمس واجب میگردد بآنچه از در ، بواسطی یا غیر آن بهر آن آورند ، و خمس منقسم میشود بشش بخش که

و اموالیه و ربيع و متفردند ، بدین قول ، که خمس غنیمت را بخش قسم باید کرده قسمی مرخدا بر و قسمی مرید بر را و چهار قسم ، چهار طائفه مذکوره را و قسمی که نامزد حق تعالی است به عمارت خانه کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود (و محل مباحث تقسیم غنیمت بر محاربین و غیر ایشان در کتب فقهیه است) .
و بدانید ، ای مقاتلان که خمس غنیمت برای خدای و رسول و طوایف مذکوره است ، پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمائید ، اگر هستید شما از روی تحقیق که ایمان آورده اید بخدای و بآنچه فرو فرستاده ایم از آیات یا ملائکه و مدد و فتح و نصرت برمنده ما که محمد است صلی الله علیه و سلم روز بدر که جدا شدن حق از باطل در او بود ، روزی که روبروی (۱) آوردند ، گروه مسلمانان و کافران آن روز جمعه بود هفدهم ماه رمضان در سنه ثانیه از هجرت ، و خدای بر همه چیز تواناست . لاجرم مردم اندک را بر لشکر غالب سازد .

(۴۲) یاد کنید آنرا که بودید شما بکناره وادی نزدیکتر به مدینه و آن ریگستانی بود که پای بزمین فرو میرفت و آب نداشتید و ایشان یعنی دشمنان بودند بکنار وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بوده بر آب قادر بودند و سواران کاروان (۲) یعنی اوسه فیان و اصحاب بودند زیر تر از مکان شما سه فرسخ ، چه ایشان در بدر از راه منصرف شده بطریق متفرق عزیمت ساحل نمودند و اگر وعده

بسیاری را داده بودند و سهمی رسول را و سهمی دیگر حویشاوندان به نامبر را و این سه سهم در حال حیات پیغمبر از وی بوده و پس از آن حضرت از آن امام است و سه سهم دیگر از آن اقرا و ایقام و راهگذریان راست و بعضی گفته اند که خمس را به پنج سهم باید تقسیم نمود ،

۱ - ج : روی مروی ۲ - و سواران کافران کاروان

قتال بودی میان شما و قریشیان که در عدوه نصوی (۱) بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان خبر میافتید ، هر آینه که خلاف میکردید در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بیسلاح و ایشان بسیار و مسلح ولیکن خدای جمع کرد میان شما و ایشان بی مبادی تا حکم کند خدای با تمام سازد کارها که آن کار بود کائن در علم او و سزاوار بود باینکه کرده شود و آن نصرت اولیاء است و ابراء عدا

(۴۳) برای آنکه تا هلاک شود هر که هلاک میشود از حجتی روشن نام و نیز هر که میزید از حجتی روشن و هویدا و مشهود (۲) یعنی والله باینکه از آیات عظمه است هر که مشاهده نموده اگر میرد و اگر میزید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلاک و من حی اهل کفر و اسلام اند یعنی مدور کفر و اسلام (۳) از ایشان بر حجتی واضحه است ، هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر و معین و بدرستی که خدای شنواست بر احوال مؤمن و کافر را ، داناست باحوال ایشان ،
در ترجمه روشف مذکور است که گوهر شب افروز عقل را همانانکه در حلقه سینه دوستان میسپارند در آستین دشمنان تر دامن بر میسپارند لیکن من هلاک من هلاک عن اینه و یحیی من حی عن اینه یعنی بارگاه نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان بدان مهندی گردند و اگر از طرف اهر و خذلان استغنائت پذیرد سبب اختلاف (۴) ابراء بصر دشمنان یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا

بیت

حک آنکس که عقل رهبر اوست هر دو عالم اطوع چاکر اوست

۱ - نصوی : مؤنث ، الفعی است و الفعی بعضی ابد و دور تر باشد
عدوه : بضم اول (بفتح و کسر اول نیز صحیح است) جانب و کساره وادی را گویند ۲ - ج : مشهور ۳ - ج : ایشان
۴ - بودن

عقل کان و همنای حيلة تست آن نه عقل است کان عقبة تست
(۴۳) عقل است که حضرت پيامبر عليه السلام در آن شب که
روزش را چنك بدر واقع بوده در واقعه ديد، لشكر قریش را در
عبت ذلت و لغت، قبول فرمود بآنکه، دوستان غلب و دشمنان مغلوب
خواهند شد، مؤمنان بعد از اجتماع این رؤیا و تعبیر آن نهایت مسرور
و مفرحان شدند حق سبحانه و تعالی تذکار آن نعمت میفرماید و میگوید:
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَذَكَّرُوا اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آری که چون نمود
خدای ایشانرا در خواب اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر
شوید و بوعده آخرت مستظهر گشتند و اگر خدا شو نمودی ایشان
را بسیاری (۱) و توحیر دادی، هر آینه بد دل میشدند این اصحاب
و هر آینه نزاع میکردند در کار قتال که آیا حرب کنیم یا فرار نمائیم
ولیکن خدای سلامت داشت شما را از بددلی و تنازع یا از مضرت
اعدای (۲) بدرستی که او داناست به آنچه در سینه است از حرکت و
هم و جزع و تسلیم.

(۴۴) و آری باد کنید ای اصحاب که سمود خدای تعالی
دشمنان را چون ملاقات کردید در چشمی شما اندکی تا دل شما
لوی شد بر حرب ایشان، حق سبحانه و تعالی لشکر قریش را در دید
خدای مسلمانان اندک گردانید بر نسبت ایشان و تصدیق رؤیای (۳)

آورده اند که از سمود در القی صفین با کسیکه در بهلولی
او بود فرمود که اعدای هفتاد تن باشند، آن عزیز گفت که نزدیک
صد نیز باشند (۴) و حال آنکه ایشان نصد و بیجااه نفر بوده اند و
اندک گردانید شمارا نیز در چشمهء دشمنان دلیر شدند در کارزار
شما و از آن حقایق نداشتند (۵) و توبه اسباب چنك (۶) گماینده.

۱ - دشمنان ۳ - م - خواب پيامبر عليه الصلوة
و السلام ۴ - که قصد تن نزدیک باشند ۵ - م و ف - نداشتند

فصل که اوحی بر منکبت اصلاح، من حيث مکدر لك نگرید و
برسم بر منید و چون بحرب مشغول شد حق سبحانه و تعالی در
بصر مشرکان دوبرار ایشان نمود **يُرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأَى الْعَيْنِ** بدین
سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بدیشان افتاد و این صورت
از عظم آياتست چه نصر اگرچه بسی لیل را کثیر و یا کثیر را
لیل بیند تا این حد تواند بود که قریب هزار تن را صدتن بیند
و نزدیک سیصدتن را هزار و نهصد عدد و هر آینه قدرت کامله ربانی
باز داشت انصار بعضی را از انصار بعضی علی ماهو علیه باوجود تساوی
در شروط رویت، تا بداند خدا، حکمی را که آن هست بودی
در علم او و سوی خدا باز گردانیده شود کارها
ای گروه مؤمنان چون ببینید گروهی را از کفار که قصد حرب
کنند یا شما پس باز ایستید و از مقتله ایشان روی متایید و یاد کنید
نام خدا را یاد کردن بسیار بدل و زبان مگر باشد که شما ظفر یابید
بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعای
مرکفان بدین وجه که **اللهم اخذناهم اللهم اقطع دابرهم** درین
آیه تنبيه است بر آن که باید که بنده را هیچ عقل از ذکر خدا
ناز ندارد

بیت
نو هر حالی که باشی روز و شب یک نفس غافل مباش از ذکر رب
در خوشی ذکر تو شکر نعمتست در بلا ها التماس حضرت
(۴۶) و فرمان برید، خدا را و دوستاده او را در امر جهاد
و ثبات قدم در هر که قتل و حلاف مکبید که اگر از مخالفت بددل
شوید، برود دولت و قوت شما (ربح ستار از دولتست چه دولت
در تمشی امور و نفاد آن مشابه بهاد است در محبوب و نفوذ او (۱)
و گفته اند « اذ اهت رباحك فافتمها » (۲).

۱ - آیه شریعه نیست . و اطیعوا الله ورسوله ولا تقذروا نقشاوا و
نذهب رباحکم . ۲ - هنگامی که یوزد باد موافق، پس آراء فتمت شمار

معنی بر آنست که مراد باد حقیقی است ، چه نصرت نمیشاهد الا
بیادی که حق سبحانه از مهب فتح فرستد و او را ریح النصره می گویند
و در حدیث آمده است که « نصرت بالصبا » ، و شکایاتی کنید
دره قله ، بدرستی که خدای با صابران است ، محفوظ و نصرت .

(۴۷) و معاشید مانند آبادی که بیرون آمدند از سراها و منزلهای
خویش ، از روی سرکشی و فخر و برای نمایش حلق مراد اهل مکه
اند که حمایت کاروان سرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که
کاروان سلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ، ابو جهل
گفت لابد است از آنکه بدر رویم و شرب حمر اشتغال نمایم تا
آوازه اهت ما در احباء عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت ،
حسابی گیرند ، پس خدا مؤمنانرا مفرماید که شما از دیار خود چون کفار
بیرون نیفتید گه ایشان عجب می ورزند و ربا میکنند و باز میدارند
مردمان را از دین خدا ، و خدا باینجه میکنند عالمست و بدانها جزا
خواهد داد .

آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و به منزل
نمی گزیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشه ناک شدند
خواستند که بگریزند الیس علیه السلام بصورت سراقه ، ملک که مهتر کتب
بود مراحمه با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایتی میکنید ،
بروید که من ضامن که از نمی گزاید ضرری شما نرسد و من نیز بطریق
رفت مرعی میدارم پس الیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی
بدر آوردند و حق سبحانه ازین قضیه خبر میدهد :

(۴۸) و بد کنید آنرا که بیاراست برای کافران دو سرکشی که
الیس است عملها ایشان را در دشمنی پیغمبر (ص)

در حقیق - من آورده که قوت ایشانرا بنظر ایشان در آورد
اعتماد بدان کردند ، و گفت الیس هیچ غایبه کننده ای نیست بر شما از
مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان و من فریاد رس
و زنهار دهم شمارا از قوم گناه پس آن هنگام که بدیدند هر دو گروه

لشکر یکدیگر را بازگشت بردو باشند خود و این عبارتست از هزیمت
کردن مکر و جبهه .

آورده اند که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند الیس ایشانرا
دید و روی بگریزنداد و در آن محل دست او در دست حارث بن هشام
ود حارث گفت ای سراقه در چنین حال مارا فرو می گذاری الیس
دست بر سینه او زد و گفت ، و من هزارم از زنهار شما بدرستی که من
می بینم آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مؤمنان می آیند
بدرستی که من میترسم از خدا . این عیسی رضی الله عنه فرمود که دروغ
آن دشمن خدا که اگر او ترسیدی کار بدینجا نرسیدی ، و خدا
سخت عقوبت بر کسی که ترسد .

فالت که مهران بدر مدد از رجوع نمکه سراقه را پیغام
فرستادند که لشکر مارا تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که
تا خبر هزیمت شما نشنختم از عربست شما وقوف نیافتم پس همه را
معلوم شد که آن شیطن بوده که خود را در صورت سراقه نموده

(۴۹) آنرا نیز باد کنید که چون گفتند مذاقن مدینه و آبادی
در دههای ایشان تنگی و ندای یمنی مذاقن مکه یا مشرکان و اصبح
آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده و با وجود قدرت بدولت
هجرت سرراز نشدند و در وقت خروج قریش با ایشان بدر آمدند
و نیت ایشان آنکه هر لشکر که بیشتر باشند ایشان میل بدان نمایند
و چون بترك هجرت نفرمانی کرده بودند در روز بدر شامت بدیشان
رسید و قلت مؤمنانرا مشاهده نموده گفتند بفریفته است این گروه
مؤمنانرا دین ایشان که با وجود قلت وعدم مدت در برابر چنین لشکری
آراسته آمده اند حق سبحانه در جواب ایشان فرمود و هر که توکل
کند بر خدا و کار خود را با او گذارد پس بتحقیق که خدا غلبت
متوکل را فرو نگذارد حکم کننده است که اهل توکل را یاری کند
(۵۰) و اگر میدیدی ای محمد (ص) چون قبض کردند ارواح
آمارا که کافر شدند فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حربه و

جمعی از منافقان مکه چون علی بن ابیه و شیه و بنیه ابی‌الحج السهمی کشته شدند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه بوقت قبض روح ایشان میزدند عمودهای آتشین بر رویهای ایشان و برشتهای ایشان و میگفتند چه عذاب سوزانرا که مقدمه عذاب دوزخ است مرآته می دیدی امری منکر و کاری پر هول و دیگر ملائکه میگفتند :

(۵۱) این ضرب یا عذاب بسبب آن عملها است که از پیش فرستاده دستهای شما از معاصی و ترک هجرت ، و دیگر جهت آنست که خدای نیست ستم کننده بر بندگانش که ایشان را می جرم بگیرد و تعذیب که از عین عدلست پس برای شیهه حضرت رسالت (ص) می گوید عادت مشرکان قریش با تو .

(۵۲) همچون عادت منافقان فرعونست با حضرت موسی علیه السلام و علیه السلام و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود : کار خدایند ، نشانههای خدا ، یعنی بدلائلی که بر توحید خود نصب کرده بود یا به مجزات اجزاء پس گرفت ایشان را خدای و عقوبت کرد بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود ، بدورستیکه خدای با قوت و قدرت ، سخت عقوبت بر منکران و مکذبان .

(۵۳) این گرفت و عقوبت بیشینیان بسبب آنست که خدا نبود گرداننده و تبدیل دهنده آن حال را که در نفسهای ایشان است حال بدتر از آن ، تهدید قریش است که ایشان حال خود را که مت پرستی و مردار خواری بود بمعادات حضرت پیغمبر ص و تکذیب قرآن و استهزاء بدان و ابداء و آزار مؤمنان متر ساحتند و بدورستیکه خدا شواست با فرمان مشرکان را ، دانا ، مقادیر باطن ایشان ، دیگر باره برای تاکید میرسد ، که کار قریش در تکذیب تو :

(۵۴) همچون صنایع قوم فرعونست و آنانکه پیش از ایشان بودند تکذیب کردند مرآیات پروردگار خود را پس هلاک گردید ایشان را

نگاهدان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بدر مبتلا ، قتل ساحتهم و غرق گردانیدیم در دریای لازم اتباع فرعون را و هر گروهی از غریبان قبط و قتیلان قریش بودند ستمکاران بر نفسهای خود ، کافر و عصیان .

(۵۵) بدورستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین نزدیک خدای آمانند که واضح دهند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابو جهل و عتبه و نضر و اشل ایشان یا مکاران بود چون کعب بن لحر و حو بن احطب و جدی و اضراب ایشان پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دوای :

(۵۶) آمانند که عهد بسته با ایشان از کفار و ایشان نمی اریخته بودند که پیغمبر ص با ایشان معاهده فرموده بود پس می شکست عهد خود را در هر باره که عهد می کنند .

در همین آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری نمایند روز بدر مشرکان را بسلاح مددکاری نمودند و بعد از آن عهد فراموش کردیم و دیگر در عهد بستند و روز حرب خندق با اوس و یان اتفاق نموده عهد بستند و ایشان بر عهد نمیکند از قبض عهد یا نمیتوانند از عقوبت عهد

(۵۷) پس اگر دریایی ایشان را در جنگ پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان آنانرا که از پس ایشان فرا رسند از از اعداء یعنی چون بر بشتن طایفای چندان از ایشان بکشی که هیبت آن کاران دیگر را از مقابل تو مرماند ، باشد که آن رمنندگان پسند گیرند و عبرت بگیرند :

(۵۸) و اگر رانی و دریایی از قومى که با او عهد دارند بعضی آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود پس بیاکن سوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش از قتل یا ایشان که من عهد را برانداختم تا تو و ایشان با عهد برابر در اعلام بعضی عهد بدورستیکه خدای دوست بماند خبیات کنندگانرا و نمی پسندد عمل ایشانرا .

(۵۹) و میندار ای محمد من آنرا که کافر شدند که ایشان
بیشی گرفتند بر عذاب ما مراد گریختگان بدر اند یا شکنندگان عهد
میفرماید که میندار که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان بدرستی که ایشان
عاجر نمی کنند ما را از عذاب خود .

حفص و لایحه سین ثبت می خواند یعنی باید که کافران نیندارند
که ما از تعدیب ایشان عاجزیم .

(۶۰) و آماده سازید ای مؤمنان برای نفعان عهد و پیمان زمان
در آنچه تواید از ساز و برگ حرب که لشکر بر آن قوت بیابند
و عتبتن عامر رضی الله عنه میفرماید که شنیدیم از پیغمبر ص که بر منبر
میفرمود **إلا أن النصر الرمي** رضی الله عنه گفته اند تخصیص رمی بذكر
دلیلت بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاح است .

شیخ ابوالاسم نصرآبادی قدس سره فرمود که در این آیه گفته اند
قوت رمی است بلی همچنان باشد اما رمی بر سه گونه بود رمی ظاهر
به تیر و کمان بود و رمی باطن به تیر آه در صیحه که از کمان متخوم
و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از مادی
« اوعلى رعدبارى » قدس سره فرمود که قوت اعتماد است بر
حمایت حق و واثق بودن بمناب او .

بیت

گراعتقاد تو بر لشکر است واسب و سلاح

مراسم بر حرم دوست اعتماد تمام
و گفته اند مراد از قوت حصارها است میفرماید که آماده سازید
قائمها جهت دفع کفار و دیگر آمادگی کنید از اسباب بسته تا برسانید
بدین اعتماد دشمن خدا را و دشمن خود را که کفار مکه اند و دیگر
ترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را جز کافران مکه که شما نمیدانید
ایشانرا خدای میداند ایشانرا و ایشان بقول مفسران یهود اند یا منافقان
یا مجوس « در مدارك » آورده که کفره جن چه سهیل اسب جن
را می ترساند و آنچه نفقه می کنند از چیزیکه دارید در راه خدای

یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسب تمام کرده خواهد شد شما جزای آن
و شما ستم دیده نخواهید شد بقصان ثواب .

(۶۱) و اگر میل کنند مشرکان صلح و استسلام ، پس توهم
میل کن بمصالحه ، و توکل کن بر خدای ، یعنی مشرک از آنکه بمکر
و حیله طرح ظلم انداخته باشند ، بدرستی که خدای شنواست بر قول
ایشانرا ، داناست بدروغ و راست آن اگر در مقام مکر باشند ترا بگه دارد
و وصال مکر را برایشان گماورد چنانچه فرمود

(۶۲) و اگرخواهد آنکه بفریبند ترا و صلح از جهت خود
باز دارند ، پس بدرستی که پسنیده است ترا خدای ، اوست آنکه
قوت داد ترا بیاری کردن خود و فرستادن ملائکه و همه مؤمنان و
اصح آنست که ناصر .

(۶۳) و پیوند افکند دوستی میان دلهای ایشان یعنی اوس و غریح
که صدویست سال میان ایشان عصبیت و ستیزه بوده و همواره بقتل و غارت
هم اشتغال می نموده اند حق تعالی بر کتب تو دلهای ایشانرا با یکدیگر
الفت داد و اگر حرج می کردی بجهت اصلاح احوال ایشان همه آنچه
در زمین است از مال و متاع تالیف نمیدادی و قدر نبودى بر الفت
میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که باهم داشتند
ولیکن خدای بقدرت بلکه بخود ابقاع الفت کرد میان ایشان ، بدرستی که
او قادر و غالبست هر چه خواهد میکند دانا بحکمت آنچه میکند .
(۶۴) ای پیغمبر (ص) پسندد اپت ترا خدای ، و آنکه پیروی
تو کرده اند از گرویدگان .

این آیه در قزوین بدر اقبل از قتال نازل شد برای تقویت حضرت
رسول ص و تسلیه خواطر اصحاب رضی الله عنهم و گفته اند سی و سه
مرد و شش زن به پیغمبر ایمان آوردند چون عمر عرف اسلام دریافت
و عدد اربعین تمام شد این آیه نازل گشت و ابن عباس رضی الله
عنه فرمود سبب نزول آیه اسلام فاروقست و برین تقدیر ۷
مکی باشد .

(۵۰) ای رفیع قدر یا صبر کننده تعریف کن مؤمنان را یعنی بر انگیز و گرم ساز ایشانرا بر کارزار کردن یا کفار اگر باشد از شما بیست تن صبر کنندگان در معرکه قتل غالب شوید بر دویست نفر از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی بپیدا که یکی از شما در مقابل ده تن از دشمنان شکیبائی ورزد و فرار نکند ، و اگر باشد از شما صدتن غالب شوند بتائید الهی بر هزارتن از آنکه کافر شدند و این غلبیت شما بریشان مسبب است که ایشان گروهی اند که نمیدانند و خدا و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از محنت و درجات عدل مانده و در زمان مقاتله قوت ثبات و شکیبائی مؤمنان ندارد بعد از نزول آیه مؤمنان از مقاتله یکی با ده تن اندیشه نك شدند و برایشان گران آمد ، حق سبحانه این حکم را منسوخ گردانیده فرمود :

(۶۰) اکنون که این حکم شمارا گران باز ساخت سبک بار گردانید خدای از شما و دید آنکه در شما سبکی است بمعنی خوف شدن ، پس اگر باشد از شما صدتن شکیبایا غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که در مقابل دویتن صبر کند دیگر نبود ، و اگر بود از شما هزار کس غالب گردند بر دوی هزار با هر خدا و یاری او و خدا با صابر است با عافیت و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر باید الصبر منال الظفر

بیت

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند صبر کن ای دل که مدد از آن ظفر آید از چمن صبر رخ مقاب که روزی شاخ امل میوه مراد بر آرد دوردماند که روز بدر هفتادتن اسیر شدند و حضرت رسالت پناه درباب ایشان با اکار صحابه مشورت نمود از قوم مهاجر او بکر فرمود که اکابر و اصغر این قوم ادرب و عشایر تواند اگر هر يك قدر طاقت و استطاعت فدا دهند شد روری بدولت هدایت برسند و حلا عدد مسلمانان زیادت شود ، فاروقی گفت یا رسول الله من اینان ائمه که بعد همه را بفرما تا کردن بزد و بحمد الله که حق سبحانه ترا از خدا مسمی

گردانیده و از گروه انصار عبدالله بن رواحه (و اصح است که سعد بن معاذ) فرمود که اشارت کن تا این اشرار را بشار آتش سوزیم ، حضرت مصطفی (ص) قول صدیق میل نموده ندیده فرمود : حق سبحانه آیه فرستاد که :

... میفرماید که باشد مراورا اسیران که ایشان فدا گیرد ، و آنکه که سبک نکشد ازیشان ، در زمین ، چه این صورت سبب قات و ذلت کفر و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت اراد است ، میخواهد شما حواصطه دنیا که عرض سربع الروال است و خدای ، میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لایزال است و خدای ، غلبت ، دوست را بر دشمنان عده دهد ، دان در آنچه سبک کن کند ،

(۶۸) اگر بودی حکمی و فرمایی از خدای ، پیشی گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی ای سربح عفویت میکند ... با اهل بدر را عذاب فرماید با عذابم بر شما ... بهر حد بر شما ، در آنچه ترا گرفتید از خدا ،

در روایت آمده که حضرت رسول صلوات الله علیه و سلامه فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد بن معاذ از آن محانت نیفتندی زیرا که این هر دو قتل کفر را رضی بودند به ناکند خدا ، و صحابه مدد از رسول این آیه از عذابم بدر دست باز کشیدند ، آیت آمده که : (۶۹) پس بخورید ، از آنچه غنیمت گرفتید (و ندیده از آنچه عادت است) خوردنی حلال و پاک و نرسید از خدای در مخالفت امر وی ، درستی که خدای آمرانده است ، عفو کرد گناه شمارا ، و هر باست که بر شما حلال کرد و رانده دیگر حرام بود ،

در اسباب نزول (۱) آمده که حضرت پیغمبر (ص)

عباس (۱) را که از جمله اسیران بود فدای نفس خود و بدو برادر راده خود عقبیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف او عقبه بن حذافه تکلیف کرد ، عباس گفت ای محمد روا میداری که هم تو بخواستی درویش وار در پیش خویش و بیگانه دست برون کنی ، من اینهمه مال از کجا آورم ؟ حضرت رسول (ص) فرمود که آن بدو های زر که وقت خروج از مکه نام اشل دادی و چنین و چنان سخنان گفتی :

عباس گفت گواه داش که بوحدایت حق و رسالت تو گواهی میدهم ، پس فدای خود و سه کس بداد و آیه آمد که :

(۷۰) ای پیغمبر (ص) ، بگو برآنانرا که در دست شما اند ، از اسیران ، اگر داد خدا و به بیند در دلهای شما ، نیکوئی را از ایمان و اخلاص ، بدهد شمارا بهتر از آنچه فدا گرفته اند از شما ، بعضی دوی که برای فدا داده اند و بامرزد شمارا و فدای آورنده است گناهی را که در وقت شرك واقع شده است ، مهر دانست که شمارا توفیق اسلام داده است .

آورده اند که عباس رضی الله عنه گفت که فدای تملی مرا دو وعده داده بود ، یکی آنکه بهتر از آنکه از من گرفته است ، من دهم ، بدین وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هر يك برای من به بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقیه زمزم در امن داد که از همه اموال عرب دوست تر میدارم .

وعده دوم مفرقت است ، امیدوارم که بدان نیز وفا فرماید مرا بامرزد ، چه در وعده کریم خلاف نیست

بیت

خلاف وعده محبت کز کریم آید / لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید

۱ - عباس عم پیغمبر است و آنحضرت را ده هم داده است ابو طالب که نامش ، عبد مناف بوده و زبیر و حمزه و قحط و عباس و ضرار و حارث و قثم و ابولهب و عیداق .

(۷۱) و اگر بخواهند اسیرانی که مسلمان شده اند ، خیانت کردن ، اتو به نفس عهد یا برگشتن از دین ، پس بدرستی که خیانت کردند با خدای ، پیش از این مکرر ، پس خدای تملی توانائی داد ترا بریشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند ، بعد از این نیز ممکن است که ترا متمکن گردانند و خدای داناست بعل بندگان ، حکم کننده بر احوال ایشان .

(۷۲) بدرستی که ، آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش و جهاد کردند بملهای خود که در صلاح و تفقه محتاجن صرف نمودند و بنفس های خویش که مباحر لذل شدند ، در راه خدای و ایمان قوم مهاجرت و آنانکه چای دادند مهاجران را و نصرت کردند حضرت رسول را (مراد گروه انصارند) ، آن گروه بعضی ازیشان دوستان برخی دیگرند و تملی یکدیگر در میراث ، در مبداء کار حکم آن بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند .

و آنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند ، نیست مر شمارا از تملی ایشان در میراث ، هیچ چیز ، تا وقتی که هجرت کنند و اگر مؤمن غیر مهاجران طلب نصرت کنند از شما در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله اند و از شما یاری طلبند ، پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان مگر بر گروهی که شرکان باشند میان شما و ایشان ، عهدی و بیمانی یعنی نفس عهد و معاهد میکنید و خدای به آنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن بیناست .

(۷۳) و آنانکه کافر شدند ، برخی ازیشان دوستان دیگرند در ظاهر و معاونت اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی باهمدگر و تعاون و دوستی حاصل نمود قننه و چه قننه در زمین و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و همدیگر را یاری نکنند مهم آنها روی به خمبول (۱) نهاد و اهل کفر ظهور کنند و

۱ - خمبول : بی نام و نشان شدن و بیستی میل کردن

نبرد و فتنه ازین بزرگتر تواند بود و چون از تعاون و توارث هجر و اصرار حیر داد و بر ترك آن تهدید فرمود ، دیگر باره از هجرت و نصرت ایشان حیر میدهد و مفرماید که :

(۷۴) و آنکه نگرویدند بخدا و رسول و هجرت نمودند و جهاد کردند در راه رضای خدا و آنکه مدد ارتضدق و تسلیم جوی دادند اهل هجرت را و نصرت کردند مریدان را در قتل مشرکان ، آن گروه ، ایشان مؤمنان ، راستی را بشماراست آموزش از خدای و روزی بیرنج و منت .

(۷۵) و آنکه ایمان آوردند از پس صلح حدیبیه و هجرت کردند چون ابولفضل و ابو جندل و غیر ایشان و جهاد کردند با شما یعنی مدد شما شدید ، پس آن گروه از جمله شما اند یعنی لاحقین ، سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد و خداوندان خوبتر ، می الرءاء ، برخی از ایشان سزاوارترند به بعضی در میراث گرفتن در حکم خدای با در لوح محفوظ .

این آیت پاسخ توارث آن جماعت است که سبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند :

۱ - سنیکه خدای همه چیزها از موارث با حکمت (در اعتبار سابقان و نصرت اولاد و اعتبار رحم و قرابت ثانیاً) داناست و کسی را بر آن چون و چرا نرسد .

بیت

۲ - در احکام اوست چون و چرا

۳ - در افعال او چگونه و چند

سورة التوبة (۱)

مدینه و هی مائة و تسع و عشرون

این سوره را برائت و فاضحه و مخزیه و مقشقه و سوره امداد نیز خوانند و ترك تسمیه در وی جهت آنست که بسم الله سبب است و آن سوره برای دفع آن نازل شده و گفته اند سجده و صلی الله عنهم اختلاف کردند در آنکه اهل و توبه بیست سوره اند ، هفتم سبع طوال (۲) باشد و دو سوره ، پس ترجمه میان سورتین گذاشتند و سیم که نوشتند و هر دو سوره را فرستادن کشید و در ترجمه اسباب نزول از سنن فقیه ابو اللیث رحمه الله نقل میکند که ایت مشایخ مدینه از ذوالنورین روایت کرده اند که کاتب حدیث یسئلونک عن الانفال و فاتحه براءة من الله من ودم ، حضرت مصطفی (ص) بیان این دو سوره ابلاغ تسمیه فرمود .

آوردند که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت پیام ص .

۱ - این سوره را براءة که بیزاریت از کفار گویند و توبه خوانند زیرا که در آن ذکر توبه ، مؤمنانست و فاضحه که مذمت کننده اهل بافت و مخزیه که رسوا کننده مشرکانست و همچنین این سوره ذامقشقه که معنای پاک کننده از معصیت است گفته اند و دیگر هیفته گفته اند و غیر آنکه برانگیز : راز مشافهت و نیز این سوره را سورة العذاب خوانند .

شماره آیت این سوره را برخی یکصد و سی آیت نوشته اند و گروهی ۱۲۹ آیت و در مدینه فرود آمده مگر دو آیت از این سوره که گفتار بعضی مکی است . ، فاتحه الکتاب و در این صورت شمار نمی آورند زیرا که آن سوره از سوره کوچک بر آن است .

سی با چهل آیت از اوائل سوره به ابوبکر داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که راحل موسم خواند و چند روز بعد از رفتن ابوبکر حضرت مرقضی علی را طلب فرمود و مژاة غضبا سوار ساخته از علف ابوبکر روان ساخت و امر کرد که آیات را گرفته خود فرائض کند و چون ازین محل برسیدند جواب داد که جبرئیل من آمد و گفت اداء این بیدام نکند مگر تو و یا کسی که از تو باشد پس علی به ابوبکر لاحق شد و در روز ترویه صدیق رضی الله عنه خطبه خواند و مردمان را تعظیم مناسک فرمود و در روز لجر ، علی رضی الله عنه نزدیک جمره عقبه آیت ها را راحل موسم خواند .
(۱) این بیزاری است از خدا و فرستاده او ، بسوی آنکه سمان بسته اند با ایشان از شرك آورندگان .

آورده اند که آن حضرت با بعضی از مشرکان عرب عهد بسته بود و هر قومی را تا وقت معین همه ایشان عبر از بنی ضمیره و بنی کنانه عهد شکستند ، حق سبحانه این آیت فرستاد که مضمونش بران است بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول شکستند ، رسول نیز فرمان خدا نهد (۱) عهد کرد بدیشان و حکم شد که ای سید بگو ایشانرا :

پس سیر کنید در زمین یعنی بیسایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر (قولی آنستکه آیت در اوائل شوال فرود آمده است ، پس مدت تا اواخر محرم است) .

امام ثعلبی آورده که اجل بعضی ماعدان که نقض کرده بودند از چهار ماه کمتر بوده و ازان برخی بیشتر ، آنرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنرا

۱ - نهد : از دست انداختن چیزی را از پس یا پیش و یا عام است و نهد عهد ایمنی نقض عهد چنانکه در قرآن کریم وارد است : « فانهد الیهم علی سواء »

که بیشتر خود بر چهار ماه اختصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنرا که عهد شکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکندن عهد را گفت :

و بدانید آنکه شما ندانید که عاجز کنندگان خدا باشید از عذاب خود هر چند شمارا مهلت داد و این را نیز بدانید آنکه خدای رحما کننده کاران است در دنیا بکشتن و دوز عقی مسوختن .

(۲) و اعلام است و آگاه ساختن از خدای و رسول بسوی مردمان ، روز حج نحر یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر (۱) و حلق (۲) و رمی در اوست یا اکبر ، اعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با آن روز یا در آن روز عزت مسلمانان و سواری کاران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام آنکه خدا بزار است از مشرکان و عهود ایشان و پیغمبر او علیه الصلوة والسلام نیز بزار است ، پس اگر بار گردید از کمر و از غدر ، پس آن بازگشت بهتر باشد مرهمارا از اقامت بر آن و اگر برگردید از توبه و ترك کفر نکمید ، پس بدانید آنکه شما به عاجز کنندگانید خدای را یعنی نتوانید که از او گریزید یا با او ستیزید ، و بجای بشارت بیم کن کارانرا ، عذابی دردناک در آخرت .

و چون حکم عهود ناکندن (۳) فرمود در باب بنی ضمیره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد نموده میگویند :

۱ - نحر : بفتح اول ، پیش سینه و جای گردن تند و نحر . النهار اول روز را گویند و بوم النحر روز دهم دی الحجه باشد .
۲ - حلق : بتخفیف و حلق به تشدید ستردن و تراشیدن موی سر و بلند پرواز کردن مرغ و چرخ زدن آن در هنگام پرواز چنانکه شاعر تازی زبان ، نامه ذبیانی فرموده :

اذا ما التقى الجمعان خلق فوقهم عصائب طیر نهتدی بعصائب
۳ - ناکشان عکندگان پیمان و عهد .

(۴) لیکن آنکه عهد کردید با ایشان ، از شرك آورندگان ، پس ایشان کم نکردید چیزی از عهد های شما یعنی شکستید پیمان را شمارا و سری و همیشه نکردید برانندل شما ، یکی از دشمنان شمارا ، پس تمام کنید سوی ایشان ، عهد ایشانرا تا مدتی که بقرار شده ، ایشانرا چون کائن برچهره من و پس هات بدهید ، بدرستی که خدای ، دوست میدارد متقهارا وار جمله قوی و وفاء عهد است و انعام اط آن .

شیخ ابوالقاسم نصرآبادی ، درس سره ، فرموده که :
جهاد است ، حفظ الحدود و بذل الجهد والوفاء بالمعهد
والفائة بالموجود و برن وجه ترجمه ، این است :

نظم

حفظ احکام

مومنان دژل شده و
دی الحجه

ت ایضاً آمده است

دی آمده و دی الحجه و محرم

شماره مشرکانرا که عهد

د و هر جا که ،

از شرك با یمن و پای دارند نماز را و بدهند زکوة اموال خود را و از این دو عمل تصدیق ایشان روشن شود ، پس حلال کنید راه ایشانرا یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید تا هر جا خواهند روند ، بدوستیکه خدای آمرزنده است برگردان گذشته ایشانرا ، مهربانست مردان ثواب بحساب بدیشان .

(۶) و اگر یکم از مشرکان که تعرض ایشان می بپند کرد ، بعد از انقضای شهر حرام ، زنهار خواهید از تو ، پس ایمن ساز او را و زنهار ده ، تا بشود سخن خدای را که فرآست ، پس اگر اسلام ببرد ، برسان او را بخانه او که وضع امن او است و بعد از آن با او بفرست نمای ، امن امان دادن بسبب آنستکه ایشان ، گروهی اند که بمیدانند خدای را و سخن او نشنوده اند ، پس امان باید داد تا بند کلام خدای را و در آن تدبیر و تفکر نمایند .

(۷) چگونه باشد (استنهام بمعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند بود (۱)) مر مشرکانرا ، عهدی ، نزدیک خدای و نزدیک رسول او ، بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل ، مگر آنکه عهد بسته اند با ایشان یعنی بنی ضرره و بنی کنانه که حضرت رسالت (ص) عهد بسته بود با ایشان ، نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که اربست مکه معظمه ، پس مادامی که ایشان استقامت ورزند بر عهد بخود برای شما ، پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود ، برای ایشان ، بدوستیکه خدای دوست میدارد بر هیز کاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند .

(۸) چگونه باشند بر عهد مشرکان و حل آنستکه اگر ایشان طمر یابند بر شما ، نگاه ندارند در باب شما حق قرآنی و وفاء عهدی ، خشنود ، مگردانند شمارا از آلای خویش یعنی وعده میدهند

۱ - آیه شریفه اینست :

« فَبِكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ ... »
« فَبِكُونُ » کیف بکون « میباشد که استنهام بمعنی انکار و استبعاد است

و من و طاعت و سجد و شریک میگوید و سرور و برتری دلش
از آنچه میگوید یعنی دل ایشان با زمان یکی نیست .

بیت

دل در خیال غیر و زمان در ادای شکر

ای من فدای آنکه دلش با زمان یکی است
و بیشتر از ایشان بیرون اردایره فرمان با سرکش ارباب امان است
و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از قرض عهد تحرق می نمایند .

(۹) بدل کردند و برگزیدند قرآن ، چیزی را که بهی ادك
دارد از متاع دنیا .

اوسفیان بعضی از مشرکان را تطمیع خطام دنیا کرده برای
قتل اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن کرده و بطمیع اندوه
در صدد قتل مسلمانان آمدند . پس اعراض کردند از طاعت خدا و
بازداشتند مردم را از حج خانه خدا ، بدستیکه ایشان بدکاری است
که میکنند (قولى آنستکه مراد ازین قوم بودند که عهد به سر را
شکستند و آیات تورات را باندك چیزی فروخته مردم را از دین
دین اسلام منع میکردند) .

(۱۰) نگاه نمیدارند بهودیان افاضان عهد ، درشان هیچ مؤمنی ،
قرات یا سوگند و نه عهد و آن گروه ، ایشان از حد گذرند گن
در شرارت و طغیان .

(۱۱) پس اگر باز گردند از کفر و پای دارند نماز را و میدهند
زکوة را ، پس ایشان برادران شما اند ، در دین اسلام ، ایشانرا است
آنچه شمارا بود و مایشان است آنچه شمارا باشد و میان میکنیم
آینها را برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر فرمایند .

(۱۲) و اگر بشکنند مشرکان ، سوگند و پیمان های خود را
پس از آنکه عهد کنند با شما و طمن کنند در دین شما و عیب جویند
در احکام اسلام ، پس بکشید پیشوایان کفر و سرداران اهل شرك را .

بدستیکه ایشانرا عهد و پیمان نیست ، در حقیقت که اگر پیمان شر
درست بودی ، شکست بدان راه نیافتی ، پس مقاتله کنید با ایشان ،
شاید که ایشان باز استند از شرك در دین .

(۱۳) آیا کارزار نمیکنید با گروهی که بشکستند ، پیمانها که
بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهد ها میان پیغمبر و قریش آن بود
که حلفای یکدیگر را نرنجاند و براندازد ایشان با یکدیگر ملامت
نکنند . قریش شش مکر را که حلفای ایشان بودند بسلاح و مرد
مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفای رسول (ص) بوده جنگ کردند با
مراد از ما کثیرین عهد بنی قریظه اند که در روز احزاب اوسفیان و قوم
اورا مددکاری کردند ، و قصد کردند مشرکان به بیرون کردن رسول
از مکه و مشاورت نمودند در دار المدینه چنانچه گذشت .

و در لیاب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که
رسول (ص) را جهت اداء عمره مکه راه دهند و قبل از اتمام ارکان
آن جهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و قول شایع که مراد
یهودند قصد اخراج آن حضرت نمودند از مدینه ، و حال آنستکه
ایشان ابتدا کردند قرض عهد را ، اول بار ، آیا شما میرسید از
محاربت و کارزار ایشان ؟

پس فدای سزاوارتر است ، آنکه برسید از عقاب وی ، در
قتل کفار ، پس بحرب ایشان اشتغال کنید ، اگر هستید باوردار دین
مقوت آلهی در ترك مأمور به .

(۱۴) کارزار کنید با ایشان ، تا خدا عذاب کند ایشانرا ، بدست
های شما (یعنی شمشیرهای شما مقتول شوند) و رسوا سازد ایشانرا
مهوربت و مغلوبیت و نصرت دهد شمارا برایشان و شما بخشد سپهای
گروهی را از مؤمنان (یعنی بنوخزاعه که با جمعی از یمن بمکه
آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایداع بسیار یافته و چون شکست
مرض حضرت رسالت پناه رسایده بودند فرموده بود که ایشانرا
فان الارج قریب) .

(۱۵) و سرود خدای نصرت شما ، اندوه دل‌های شما را که
و اسطه آزارگار ملول بودند و توبه دهد خدای و باز گردد بفضل
خود ، بر هر که خواهد ، حق سبحانه و تعالی در این آیت حیرت‌آ
زده بعضی از کفار که آن عالم شد چنانچه اوستیانی و عکبر ، و
ای چهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند ، و خدای داناست
توبه بعضی ، حکیم کننده است به قول توبه .

(۱۶) آیا میبندارید ای مؤمنان که دل کفار را کارهید و گفته اند حطاب با منافق است که میفرماید که بنده شده اید از آنکه شما را بگذارند بر سر که هستید و نبیند خدای آنها را که جهد کنند ، از شما دور راه وی و فرا نگیرند ، چیز خدای و غیر فرستاده او و بدون مؤمنان دوست بهائی که اثناء اسرار کنند با وی یعنی شما را - مجرد دعوی ایمان دست یار نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی ، شرکان ندیده و خدای داناست ، آنچه شما می کنید و شریک شده از عمل ها وی را معلوم است .

آوردند اند که چون عیسی و منی الله عنه اسیر شد ، مسلمانان وی را بشرك و قطع رحم سرزانی کردند ، عیسی جواب داد که : ما دی (۱) ما میگویید و از محاسن ما بد میگویید ، حضرت علمی (ع) فرمود که شما را چه چیز است که آنها از چینه محاسن توان شمرد . عیسی فرمود که ما مارت مسجد الحرام قیام می نمائیم و حبه کعبه را حفظ می کنیم و حاجیان را شربت می دهیم و اسیرانرا از بند می رهانیم ، آیات سزل شد که :

(۱۷) نيزد و روا نباشد ، مرمرکاران ، آنکه عمارت کنند ،
مسجد های خداي را و گفته اند مسجد الحرام را بافضل جمع باد کرده
زيرا که قبله مساجد است ، پس کابه عامر او عامر جمیع مساجد است
۱. مسدود ، مسج اول ، مدی ها ، مساوی بر آید ، مسدود
شده است و گفته شده است برای آن مفرد نیست و هـ که ، ر ، هـ
آن و مسأله است .

و مشرک را عمارت روا نیست ، در حالی که گواهان باشند بر نفیهای
حویثی ، که هر که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه الصلوة
والسلام یعنی شاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت
حق است و عبادت غیر او (۱) ، آنگروه مشرکان ، تباه و باطل شده
است واسطه شرک ، عمای ایشان که بدان مفتخرید از عمارت مسعود
و صداقت حاج و در آفتی دوزخ ، ایشان چو بدند سبب کفر .

(۱۸) جز این نیست که عمارت می‌آید ، مسجد های
حدای را ، آنکس که بگرویده باشد ، بخدای و ایمان بخدای تمام
بیست الا بایمان رسول وی و بروز بار یسین و پای داشته باشد
نماز را و داده باشد زکوة را و شریفه باشد در امور دین ، مگر
از حدای ، پس آن گروه شاید آنکه بعد از راه یافته‌گان بطریق
جات (ایراد این کلام صریحاً اولی (۲) جهت اقل طمع مشرک است
می اعتماد آن گروه که چاهند مرکبات عامیه و عملیه را دائر
است میان فعل و عسی ، پس حل آنها که من کل الوجوه ناقص اند
پیدا است که چگونه خواهد بود) :

حای که شهر مردان در معرض عقبتند و نام سیرت را آنجا چه تب باشد
 ۱- که مستکرم دیرم و که ساکن مسجد یعنی که ترا میطلبم خانه و خانه
 حاجی بره کمپه و من طلب دیدار او خانه هم میجوید و من صاحب خانه
 مقصود من از کمپه و بتخته توئی تو مقصود توئی کمپه و بتخته بهانه
 به بیت بالا از غزل معروف خیالی هروی است و این غزل
 بهترین اشعار خیالی است و غالب تذکره نویسان این غزل را در کتاب
 خود از آن وی شمرده اند .

۲ - آیه شریفه اینست : « . . . فَعَسَى أَوْلَتْكَ أَنْ يَكُونَ
مِنَ الْمُهْتَدِينَ » مراد از صیغه تویی « عسی » است که برای ترجی
غلبه استعمال میشود و گاهی نیز معنی کان آید و هر حال عسی از
الاعمال مقارنه است و احکامش در علم نحو مقرر است

دیگر منع مؤمنانست اراعتار (۱) باعمل خویش و برآن اعتماد نمودن که هر که بعمل مشرور است از فیض ازل بهجور است .

بیت

مباش غره بهلم و عمل که خدا ایست بدین سبب ز در بارگاه عزت دور آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمره حجاج را ببید (۲) زیب (۳) یا عمل و سوق (۴) میدادند و در زمان حضرت آن منصب به عباس تعلق داشت و تصدی عمارت مسجد الحرام شد . بن طلحه حجه بود ، روزی این مردو با حضرت مرتضی علی (ع) مقام مفاخرت در آمده ، عباس به سقای و شبیه به عمارت مباحث می نمودند و علی (ع) باسلام و جهاد مفتخر می بود ، حق سبحانه و تعالی را فرستاد که :

(۱۹) آیا میدارید اهل سعادت حاجیان را و ارباب عمارت مسجد الحرام را ، همچون آنکس که ایمان آورده است بخدای و روز آخر جهاد کرده است در راه خدا ، برابر نیستند این دو قوم نزدیک خدای و خدای راه نمی نماید مقصود ، گروه مشرکان را که بشارت بر خود ستم کنند .

(۲۰) آنانکه بگرویدند بخدای و به آنچه فرود آمده است از نزدیک خدای و هجرت کردند از دیار خود و جهاد کردند با مشرکان در راه خدای بپزل کردن مال خود بر محاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان و در باختن نفسهای خود در مبارک حرب ، نزد گذرند از روی درجه یعنی بلند مرتبه ترند نزدیک خدای از آنها که سقای حاج

۱ - فرود شدن و لاگه گرفتن ۲ - نبید : آب فشرده شده که از حبوب و جز آن گیرند و هم بمعنای شراب خرما آمده و در فارسی نبید را می گویند . حافظ فرماید :

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید وظیفه گر رسد مصرفش گل است و نبید ۲ - زیب : دوز ۳ - سوق : افتتاح اول : شراب و پوست آرد گندم و جو که سبوس باشد . جمعی اسوله .

و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند و آن گروه که مستجمع این کمالات اند ، ایشانند ظریفان گان بامانی دو جهان .

(۲۱) مژده میدهد ایشانرا ، پروردگار ایشان برحمتی دانسته زو ایشان و خوشنودی کامل از ایشان و بوستانهای که مرایشانرا باشد در آن بوستان ها امانتی دائم بی اقطاع و در تمکیر مبشر به ایمانی است ، آنکه زین تعریف بادای توصیف آن وافی نیست

(۲۲) در حالیکه این گروه چاوید باشند ، در آن بوستانها است ، (تأکید حاوود است (۱) تا حمل بر مکت طویل فرمایند) ، درستیکه خدای نزدیک اوست ، زودی بزرگ که نیم دنیا در جنب و حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعم چنان باشد . در کشف الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعین و جنت برای کافه مؤمنان ، رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان را هم ناامیدی بر خود نکشند که هر چند کما عظیم بود رحمت از آن عظیمتر است .

قطعه

گم ما فرون بود ز شمار عفو ازو تر از گناه

اطره زار رحمت تو س است شستن نامه سیاه

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلو و السلام را هجرت اجازت شد بعضی از صحابه یشاطی تمام بطرف مدینه سارعت مینمودند و ترك احامان را بر محبت زن و فرزند و صاحب خویش و بیوند ترجیح مینمودند و جمعی دیگر را آباء و الرماء و عیال و اطفال سوگند داده زاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس میکردند و ایشان را وقت جنسیت بیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت میشد ، این آیت نازل گشت .

۱ - آیه شریفه اینست : و حالین فیها ابدأ ان الله عنده اجر عظیم « مراد کما ابدأ است که ابدأ در حاوود دارد ، منی مؤمنان باشد ، بهشت جای دارند .

(۲۳) ای کسانی که ایمان آورده‌اید و فراموش کنید ، پدران خود را و برادران خود را دوستن یعنی این گروه را دوستی مگیرید ، اگر برگزینند ایشان کفر را بر ایمان و شما را از هجرت باز دارند و هر که از شما ایمان را دوست دارد یعنی این عمل را ایشان پسندد ، پس آن گروه دوست دارندگان ، ایشانست ستم کاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده‌اند چه دوستی مؤمنان باید و ما مشرکان نشاید . چون آیت فرود آمد ، متخلفان از هجرت گفتند که ما حالا در میان قبائل و عشائر خودیم و معاملات و تجارت اشتغال نموده اوقت می‌گذرایم ، چون عزیمت هجرت کنیم ضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما بی‌کس و بی‌مال هستیم . آیتی دیگر آمد که :

(۲۴) بگو ای محمد ، مرتارگن هجرت را که اگر هست پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و زنان شما و خویشان شما و ملای که آنها کسب کرده‌اید و زرگانی که می‌ترسید از دروایی آن و مسکن ها که از نراحت می‌پسندید آنها دوست تر سوی شما . اگر اینها که مذکور شد دوستی اختیاری به طبیعتی دوست تر میدارید از خدا و رسول او و از جهاد کردن در راه او ، پس انتظار دارید و چشم دارید تا بیارد خدای عقوبت خود را عجلای و آجلای و خدای توفیق هدایت ندهد گروه بیرون رفته‌گان را از حد فرمان ، در آن آیت تهدیدی عظیم و توبیخی نزرک است و قول بیشترین ائمه تفسیر راجع است به آنکه از این آیه راجعه با ابدی میتوان استعصام بود ، چه اغلب مردم اولاً ماشاء الله در آن مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مسکن دوست تر دارند و حفظ دین را بر آن اختیار میکنند .

ای عزیز ، مرد باید که ابراهیم وار روی از بیچون نگرداند فانهم عدو لی الا رب العالمین . دل را بذل مهمان و فرزند را قصد فرمان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صدق باشد .

بیت

آنکس که ترا شفاعت جانرا چه کند ؟

فرزند و عیال و خان و مان را چه کند ؟

حضرت رسالت پناه فرموده است که لا یؤمن احدکم حتی

اکنون احب الیه من والده و ولده و الناس اجمعین . از حضرت

شیخ الاسلام (۱) قدس سره منقولست که احمد بن یحیی دمشقی

روزی پیش مادر و پدر مشقه قصه فرمان کردن اسمعیل (ع) از

قرآن برایشان میخواند ، گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو

که ما ترا در راه خدا ندا کردیم .

احمد برخاست و گفت آلهی اکنون جز تو کسی ندارم و روی

مکه به نهاد و بعد از آنکه بیست و چهار مواعظ استماع بود قصد زیارت

والدین کرد چون به دمشق آمد و پدر سرای خود رسید حلقه در

بجانباید مادرش جواب داد که من علی الباب ؟ گمت انا احمد

اینک ، مادرش گفت پیش از این ما را فرزند بود او را در کار خدا

ندا کردیم ، احمد و محمود را با ما چه کار ؟

مثنوی

هر چه داشتیم برای تو کرده ایم جانرا اسپرند هوای تو کرده ایم (۲)

کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز و نهها که کرده ایم برای تو کرده ایم

(۲۵) بدرستی که پاری کرد خدای شما را ای مؤمنان ، در

موطهای بسیار یعنی مواعظ حرب و معارک کارزار چون روز بدر و

حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و

حرب حنین و فتح مکه و غیر آن و در موطن روز حنین و آن

وادیست میان مکه و طائف که حضرت رسالت پناه (ص) در آنموضع

با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و آن چنان بود که بعد از

مرد حواجه عذله اصراری است .

۲ - اگر سر از دست رود مهر ترا خواهد بود

ای فدای تو دل و دیده و جسم و جام (جلالی)

فتح مکه این دو قبيله متفق شده قصد مسلمانان نمودند و چهره حضرت رسول (ص) رسیده با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت **لن نغلب اليوم من قلة** (ما امروز از کلت لشکر مغلوب نخواهیم شد) بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن حضرت رسیده اینست و سبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد ، پس حق سبحانه ابراهیم را بایاد مؤمنان میدهد که خدای شمارا یاری داد در روز حنین ، چون شکست آورد شمارا ، بسیاری لشکر شما ، پس دفع نکرد از کثرت چیزی را از صولت دشمن و تنگ شد بر شما زمین آن وادی با اراخی و گشادگی که داشت ، پس پشت مردشمن کردید و برگشتید از حرب در حالیکه هزیمت کنندگان بودید .

آورده اند که تمامی لشکر متهم شدند و با حضرت رسالت پناه چهار تن ماندند علی (ع) و عباس و ابوسفیان بن الحارث و عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہم (۱) و حضرت در آن روز مرا حتر سوار بود و چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان تمامی روی بدان حشر آوردند ایشان استر خود را نیوب میدادند و روی بدشمن حمله میکردند و میگفتند **انا النبی لا کذب** ، انا بن عبد المطلب و عباس و ابوسفیان (۲) لجام و رکاب استر را گرفته نمیگذاشتند که آن حضرت ایمان دشمنان در آید و از این صورت مرکب امل شجاعت سپید عالم استدلال میتوان نمود که در چنان روز راستتر که در

۱ - علی بن حسن زواری (مراجعه شود مقدمه تصویر ص ۹۵ - ۱۰۳ جلد یکم) با چند نفر دیگر از مفسرین نگاشته اند که در روز جنگ حنین پس از هزیمت سپاهیان اسلام نه تن از بنی هاشم در میدان کارزار با حضرت رسول بودند و دیگر سپاهیان فرار را مقرر اختیار کردند .

۲ - ابوسفیان پسر حارث بن عبد المطلب پسر عم حضرت رسول است (مراجعه شود به ص ۳۶ جلد دوم) .

بهر کس حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مددکار متوجه حرب کفار گشته تسب شود را اظهار می فرمود ، القصه چون عباس آن حضرت را نگذاشت که محویره نماید حضرت فرمود که پس اصحاب مرا باز خوان ، عباس مردی بلند آواز بود ، ندا کرد که یا عباد الله هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة السمرة یا اصحاب سورة البقرة ، مردم به آواز عباس باز گشتند و عدد ایشان که بعد نمیرسید املارمت حضرت پیوسته پذیرای حمله کفار شدند و آن حضرت فرمود الان حمی الوطیس (۱) و تلاوت دعای موسی که در روز دق (۲) بحر خوانده بود : **اللهم لك الحمد واليك الممشتكى وانت المستعان** . بام شده از استر فرود آمد یا همچنان سواره مشتی حنک و سبک ریزه از زمین برداشت یا از باران طلبیده و گفت **شاهت الوجوه (۳)** و بر طرف کفار بر سخت و فرمود که **انهزموا و رب محمد (۴)** . و سبب از این هیچکس نماید از اعدای الا که چشم و دهان او از سخت ریزه بر نشد و شکست مردشمنان افتاده و دلهای مؤمنان آرام پذیرفت کما قال الله تعالی :

(۲۶) پس فرورسناد خدای ، رحمت خود را که سبب سکون و آرام تلاوت فرستاده خود تا آنها داعیه حرب نمود و از کثرت اعداء همیشه فرمود و مؤمنان تا خدای عباس باز گشتند و فرورسناد لشکرها که بچشم خود ندیدید ، شما آنها را اما کفار دیدند و آنها ملائکه بودند یا جامه های سفید و عمامه های سرخ علاء بن الکنفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنجهزار یا هشت هزار شده هزار بوده و عذاب کرد خدای آنها را که کافر بودند به

۱ - یعنی در این هنگام سخت شد جنگ و آتش کارزار ، الا . و طیس : بفتح اول تنور آهنین یا غیر آن جهمش اوطیه و وطیس (۲) طلق : شکافتن و فوق بحر یعنی شکافتن دریا ، اشارتست بهشتن موسی از رود نیل ۳ - زعت باد روبه ای شما ۴ - سو کرد خدای محمد که دشمنان شکست خوردند .

آنکه اسب رکس از ایشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان را مرده گرانند و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار اوقیه قره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد و آنچه واقع شد یادش با گرویدگان است.

(۲۷) پس توبه بدهد خدای و افضل میکند از پس این جنگ توفیق اسلام بر هر که خواهد از ایشان یعنی در منزله آن از جنگ چنین و آن چنان بود که بعضی از هوارن و اقیاف مدد از والده چنین بهلازمیت سید ثقلین (ح) آمده مشرف اسلام بهز گشتند و خدای آوریده است گناه توبه کنندگان را و بهر راست که مدد از توبه مؤاخذه میکند.

(۲۸) ای گروه باورد دارندگان و جرآن نیست که شرکان بایندند بسبب خبیث باطن و نیاکی عقیدت یا سبب آنکه از نجات اجتناب نمی نمایند یا از جنات عمل میکنند (و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که نجس العین اند مانند کلاب) پس باید که نزدیقت شوند مسجد حرام که محیط بیت الحرام است و بعد از این بدل که سنه مراعاة است و آن سنه قاسمه بوده مدد از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشر بوده.

امام اعظم گفته که مراد منع کافر است از حج و عمره و از در آمدن به مسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک منع میفرماید از دخول همه مساجد و بیس بر مسجد الحرام و امام شافعی همین از دخول مسجد حرام نمی میکند خاصه و اگر میترسید شما ای اهل مکه از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند و حق سبب میفرماید که ایشانرا از دخول حرم منع کنید و اگر ازین میترسید که بسبب انقطاع تجارت ایشان تنگ عیش شوید پس زود باشد که خدای توانگر سازد شمارا از اضل و رحمت خود اگر خواهد و انجار این وعده فرمود به آنکه اهل توبه (۱) و

۱ - توبه : بفتح اول و نام بلده ای است در یمن

جرش (۱) (۲) که دو بلده بود از یمن مسلمان شدند و هر سال آنچه در بایست بود از طامام مکه میبردند با آنکه اصناف مردم را از اقطاع زمین متوجه حرم ساخت و باوایع تجارت به آنجا میروند و بدورستیکه خدای داناست باحوال بدگن و حکم کننده است بتحقیق آمل ایشان و اگر دری دریندد و دیگری گشاید.

بیت

گمان مدارا اگر ضایع تو نگذاری که ضایع بگذارد بسبب الاسباب (۲) بروی من در احسان اگر تو در بندی دری دیگر بگشاید مفتاح الایواب مدد از ملائکه وشی به محاربه کتابی امر میکند و میفرماید :

(۲۹) بکشید ای مؤمنان و کارزار کنید با آنکه ایمان ندارند خدای یعنی بهود که به تشبیه داشتند و نصاری که تثلیث را معتقدند و نمیگروند بقیامت بهود گوشت که در بهشت اکل و شرب بخواند بود و نصاری بهاد روحانی اثبت میکنند پس ایمان ایشان روز آخر چنانچه باید نباشد و حرام نمیدانند و نمیدارند و آنچه حرام کرده است خدای از حمر و حزیر و به آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثبت شده است و نمیپذیرد دین حق را که اسلام است از آنکه داده شده اند کتب را یعنی تورات و انجیل بدیشان عمل کرده ایم.

بیان الذین لایقمنون (۳) است میفرماید با اهل کتاب مقتله کنید تا وقتی که بدهند جزیه یعنی آنچه از جراج نسبت هر کس که از ایشان دهر شود بدهند اردست خود آمد و ایشان بخوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نشینند تا وقتی که تسلیم کنند یا از ایشان

۱ - م : حوش ۲ - چه غم دارم که در گیتی ترا بالای سر دارم من ارطف حیات خود در این علم خبر دارم (جلالی)
۳ - آیه شریفه اینست : « فاتوا الذین لایؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر و لایحرمون ما حرم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطى الجزیه »

حریت نگیرند و گردن ایشانرا فرو کوشند سیلی مفهوم آیه مقتضی تخصیص جزیه است با اهل کتاب و مجوس را چون شبهه کتابت با حق اند به اهل کتاب و امام شافعی رحمه الله علیه فرموده که از غیر کتابی جزیه نگیرند و امام اعظم رحمه الله علیه فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان با تیغ است یا اسلام و امام مالك رحمه الله گوید که از همه گیرند مگر مرتد که حکم او قتل است (۱).

(۳۰) و گفتند جهودان ، عزیر پسر خداست . تعالی الله عن ذلك غلوا کبیراً ، باید دانست که عزیر بن سرحیا از نسل یعقوب است از سبط لاوی و چهارده پشت هارون بن عمران میرسد و محمل نسا او آنستکه یحی سبطانیه بخت نصر را برقی اسرائیل گماشت تا صاحب تورات را سوخت و بیت المقدس را منهزم ساخت و هر که تورات میدانست بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و تورات میخواهد اما چون خرد سال بود از خواندن وی حاسی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاصی یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در انشای طریق در قریه سایر آباد اورا بمیرانید و بعد از صد سال زنده گرداید چنانچه در سورة بقره گذشت و چون عزیر علیه السلام بمیان قوم آمد تصدیق وی نمودند و اورا بخواندن و نوشتن تورات امتحان کردند ، و در تفسیر امام تعلیمی رحمه الله مذکور است که پنج اِلَم بر اصابع دست راست وی هستند

۲- و نزد خاصه جزیت از اهل کتابین گیرند یعنی یهود و نصاری و مجوس ملحق اند با اهل کتاب زیرا علاوه بر شهادت تاریخ ظهور زرتشت در اخبار اهل البیت سر وارد است که ایشان را پیغمبری بود کشند و کشتی بود و لابد پیغمبر فرموده شهید برایشان آنچه بر اهل کتاب آمده باید از جرئت و غیر آن واحد جزیت از زنان و کودکان روا نیست زیرا که شان اهل بیت است و در پیر مردان دو قول است برخی میگویند که از ایشان جزیه گرفتار روا نباشد و گروهی قائل باخذ جزیت از ایشان میباشد .

و هر پنج انگشت کتابت تورات میکرد از طهر القلب تا با تمام رسید دیگر باره شهادت کردند که چون کسی که تورات داند و خواند در میان ما نیست چه دانیم که این تورات هست یا نه ؟ مردی در میان ایشان گفت که از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت نصر تورات را در طرف مضبوط ساخته در لایان شکاف کوه نهاده ام . چندی با آن مرد رفتند و تورات را از آن محل برداشته بمجمع آوردند و با آنچه عزیر نوشته بود مقایسه نمودند يك حرف بیش و کم نبود . گفتند حق سبحانه و تعالی تورات را بعد از صد سال در دل عزیر نینداخت مگر بسبب آنکه او پسر اوست . پس متقدمان یهود بدین قول قائل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت (ص) این سخن گفتند .

و گفتند قریبانی ، عیسی (ع) پسر خدا است و این نیز سخن چندی است از ایشان که وجود ارزند را بی وجود پدر مستحیل (۱) شمردند

(۱) واقعه شکفت آوری که در این سال رخ داده حمل دختری است که در سال پنجم زندگانی میباشد .

این مادر عجیب در ۱۴ مه (Mai) همین سال (سال ۱۹۳۹) در شهر لیما (یکی از شهر های آمریکای جنوبی که پایتخت آن پرو است) بچه ای زایلیده در حدود شش رطل .

این دختر را که باید مادر عجیب نامید از هندی های سرخ پوست میباشد (آمریکائیه را هندی گویند زیرا هنگامی که آن قطعه کشف گردید تصور مینمودند که هندوستان است) . هنگام حمل دختر را در مریضخانه خوابانیده و بهلوی آنرا شکافته ، ولود را بیرون آورده اند و اکنون مادر و بچه زندگانی مینمایند . با این واقعه دیگر آهائی که به تثلیث دارند باید اذعان نمایند که از مریم بدون پدر ممکن است بچه ای بوجود آید (فیلسوف زرك شرق شیخ الرئیس اوهلی سینا در کتاب عفا این قسمت را منعرض شده میفرماید ممکن است از مادری بدون پدر بچه بوجود بیاید اکنون این امکان بوجود پیوسته است) .

آنگاه از او برای اکسسه و ابرص و احیای موتی مشاهده نمودند و بدین جرأت اتمام کردند آنچه مذکور شد و گفتن ایشان است بزبانهای ایشان نه که برایشان انزوا میکنند یا سخن است مهمل که بر زبان میراند و حقیقتی ندارد و مشابه میزند سخن خود را با سخن آنکه کافر شدند و پس از آنکه ایشان را مدح که گفتند ملائکه دختران خداوند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابوالاث و ابوالعزی (۱) میخواندند و لعنت کذاب خدای ایشان و چگونه برگردانده می شوند از راه حق بسوی باطل (اسمه نام طریقی تمجید است) ؟

(۳۱) فرا گرفتند و یهود و نصاری و علمای خود را و عباد خود را خدایانی بجز از خدای یمنی فرمان ایشان برید در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای میباید بود یا سجده میکنند ایشانرا و عیسی پس مریم را خدای میگیرند و حال آنکه احبار و رهبان فرموده شدند یا فرا گیرندگان ایشان بخدائی مأمور نیستند در همه کفایا مگر آنرا که فرمان برند و بپرستند يك خدای را که در وحدانیت هیچ معبودی نیست مگر او و یا کست از آنچه با وی انوار میگیرند .

(۳۲) میخوانند جهود و ترسایان که فرو نشاند نور خدای را که قرآن است یا نبوت محمد مصطفی علیه الصاوة و السلام یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزندان (۲) ساد دهنهای خویش به شکلی که بر زبان خویش میراند و نمیخواند خدای و نمی بیند مگر آنکه تمام گرداند دین روشن خود را باطلای توحید و اگر چه کاره باشند آنرا کافران و در این معنی گفته اند :

۱ - لات و عزی نام دو بت بود .

۲ - ای همه هستی ز تو پیدا شده خاك ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات ما بتو نام چو تو نام ذات
هستی تو صورت پیوند نه تو بکس و کس بتو مانند
ما همه فانی و بقا پس تراست ملك تعالی و تقدس تراست
(حکیم نظامی)

عبر

یرید الباحدون لیطفوا و یابی الله الا ان یشعه (۱)

بیت

چراغی را که ایزد بر فروزد کسی کش تف کند سببش بسوزد
پس بیان اتمام نور میکند و ...

(۳۳) اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود و فرستاد فرستاده خود را که محمد علیه السلام است و به قرآن که بعضی هدایت است و بدین درست که اسلام است و ارسال برای آن بود تطهر و علب گرداند دین خود را بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنها را و آن بعد از نزول عیسی (ع) خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نخواهد ماند و اگر چه کراهت دارند مشرکان بر این صورت را .

(۳۴) ای کسانی که ایمان آورده اید و بدستیکه بسیاری از علماء و زهاد یهود و نصاری هر آینه که میخورند و مالهای مردمانرا رشوت در حکم و باز می دارند حاق را از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام و آنان از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بغل گنج می برند زر را و نقره را و نفقه نمی کنند آنچه را در راه حده یعنی زکوة نمیدهند چه در خیر آمده است که ما ادی زکوة فلیس بکثر (آنچه زکوة آنرا داده اند گنج بیست) یعنی گنجی که بر آن وعیدی مترتب باشد و وعید آنست که نرود و پس بشارت ده گنج نهادگان زکوة بدهند را بذاتی دردناک .
(۳۵) روزی که گرم شود یعنی برافروزند آتش را بر آن در آتش دوزخ و پس داغ کرده شود بدان دینارها و دره های

۱ - میخوانند انکار کنندگان که فرو نشاند نور خداوند را
میخواند خدای مگر آنکه آن نور را کامل و ابرون گرداند
می خداوند نور خود را کامل خواهد کرد .

سوزان پیشانیهای ایشانرا که در وقت دیدن قراء کرده برار و زده اند و پهلوهای ایشانرا که از اهل اعراسی کرده اند و پشتیهای که بر درویش گردانیده اند و گفته اند اشرف اعضای طاهره این سه عضوند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است دارند این حرمه را در آن روز مذهب گردانند بداغ و گویند اینست آنچه گنج نهاده بودید برای منفعت نفسی خود و امروز سبب مضرت شما شد پس بجستید و بال آنچه بودید که ذخیره می کردید ذخیره که و بال بدان متفرغ باشد اعمال صالحه است.

در احوالی ظاهرالدین و لواجی مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند، تو خزینه اعمال کن و اگر دیگران کور اعراض دید، جویند تو رموز اسرار الهی

بك درم كان دهی در دهی بهتر از گنجهای مذکور است
زانچه داری تمیمی برادر
كان دگر روزی کسی دگر است
چون اعیاد میبدان اهل کتاب دائر بر ماه قمری نیست و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری، پس در هر سی سال سنه ایشان سیزده ماه میباشد و عدد سنه در حکم خدای دوازده است، پس حق سبحانه بقاء اکثر اعمال اهل اسلام بر شهر قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عده و غیر آن بر آن مرتبط ساخت و در بیان عدد آن فرمود:

(۳۶) بدرستی که شمار ماهها که پسندیده است نزدك خدای دوازده ماه است در کتابها در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را در روزی که بپارید آسمان و زمین را، از آن دوازده ماه، چهار حرام است سه درهم پیوسته، ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم و یکی منفرد و آن ماه رجب است، اینست حساب درست در شمار ماهها، پس ستم نکنید درین چهار ماه بر منهای خود بارتکاب محرمات و منك حرمت این اوقات.

جمهور علماء بر آنند که حرمت مقله در این ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است با ترك قتل و قتلان از اهل شرك اگرچه در همه اشهر ترك معاصی لازمست اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهت شرف چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام و کارزار کنید با مشرکان، با همه ایشان در شهر حرم و غیر آن، چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند و بدایند آنکه خدای ما بر هیز کار است نصرت و حفظ.

آورده اند که طباع اهل جاهلیت قتل و غارت و تانیس شده بود و در ماههای حرام قتل نمیکردند و چون سه ماه متصل حرام بود ثبث آمده گفتند ما سه ماه بی بی بی تراج و غارت تحمل نداریم پس قتل کسی صورتی را نگرفت و در موسم بدا کرد که با مشرک العرب خدای شما درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال گردانید و حرمت او را تأخیر کرد به ماه صفر، مردمان قول او را قبول نمودند، بار سال دیگر منادی فرمود که خدای درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بودی که در انسی محاربات ایشان ماه حرام نو شدی، حرمت او را تأخیر کردند به ماهی بعد از او و او را حلال داشتندی و در سال چهار ماه را حرام می داشتند اما انحصاس اشهر حرم را فرو گذاشتند و مجرد عدد را اعتبار کردند و این عمل را نسی (۱) گفتندی:

حق سبحانه فرمود:

(۳۷) جز این نیست که تأخیر حرمت به ماه دیگر، از رویست در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحلیل ما احل الله کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام می یابد، گمراه میگرداند (و حفص یقول بصیفة مجهول میخواند یعنی گمراه گردانیده میشود) بدین عمل آنکه کار شدند، گمراهی زیادت بر زیادت، حلال بدارند نسی را از اشهر حرم در سالی و بجای او ماه دیگر حرام میکنند و حرام

۱ - نسی: به معنی تأخیر باشد از نساء و نساء و منساء.

میدارند نسی را در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودید بر حرمت آن میگذارند و در آن سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکند تا موافقت سازند و تمام کنند شمار آنرا که حلالی حرام کرده است و چه گفته شد که ایشان شهر حرم را چهار ماه میدادند پس حلال میکنند برای موافق عدد آنچه حلالی حرام کرده است تا مراعات وقت و آراسته گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطانی بیاراست در دل ایشان و بدی کردارهای ایشان را و حلالی توفیق رشاد و هدایت ندهد مگر رویدگانرا .

درینایم آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند و خاق را از دست و زبان خود ایمن می ساختند و مؤمنان و دینداران سزاوارند که در همه ماهها مسلمانانرا از ضرر خود سزا دارند و انداء و آزار خلق زبان و دست فرو گذارند (۱) که مکاتب آزار و آزار است و مجازات اصرار اصرار .

رباعی

آزار دل خلق مجوی سببی تا برکشد آه دل نیمه شبی
رمال و جمال خوبستن تکیه مکن کارا بشمی برند وایشرا به شبی
نقلمت که در سال نهم هجرت که حضرت پیغمبر عازم غزوه نبوک شد . هوا در غایت حرارت بوده و اهل مدینه بسبب خشکی و انقلاب اهل میگذرایند . چون فرمان رسید که صحابه کمر جهاد بپوشانند اجتهاد برسته عنان عربیت بدان سوب و مطوف سازند ایشان بسبب مسافت و کثرت اعداء و وقت زاد و گرمی هوا مکررات طبیعی در راه نکامل می ورزیدند آیت آمد که :

(۳۸) ای کسانی که گرویده اید . چیست شمارا که برای اعلاء الله اگر ز دست و زبان تو خاق آموذند
روا بود که کنی دعوی مسلمانی (جلالی)

شمس الدین محمد حافظ فرماید

گرمسلمانی از اینست که حافظ دارد آه اگر ازین امروز بود فردای

کلمه دین چون گویند شمارا که بجای تمام بیرون روید در راه خدا و جهاد کنید ، گران جنبید و درنگ نکنید یعنی مایل شوید بسوی بیرون . پس در کتب بسوی مزروعات ارض و ثمار آن :
آیا راحتی شدید و خرسند گشتید ازندگانی دنیا از ثواب آخرت
چون میکنید و دیوارا بر آخرت مگر بینید ، پس نیست برخورداری
از ندگانی دنیا در جنب برای آخرت و نیم آن مگر اندکی محار
و هیچ عاقل نزدیکتر را از دست ندهد برای خردتر
نظم

متاع این جهان فانی و محبوب همه آن جهان فانی و مرغوب
جراست دولت فانی گذارد ؟ نه فانی فانی سر در آرد
(۳۹) و اگر بیرون نروید محرمی که شمارا فرمان شده است عذاب میکند حلالی شمارا ، عذابی دوزخ به آنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شده شمارا هلاک کند و بدل کند شمارا قومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابناء همدان و زبان نتوانید رسانید شما چیزی را خدا را که می نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست و خدای بر همه چیزی از تبدیل و تغییر تواناست .

(۴۰) اگر نصرت ندهید ، پیغمبر او را ، زود باشد که حلالی او را یاری دهد و در مستقبل او را فرو گذارد چنانچه در ماضی فرو گذاشت ، پس بدورستیکه یاری داد بخدای او را ، آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد در حالتیکه دوم دوقن بودند و نصرت داد و قنیکه بودند هر دو در غارتور و آن غارتی است بر اعلی جبل نور اطحل در جانب یمنی از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمایی و در آنوقت کسی بدانجا نمی رسید و رعایت (۱) و اهل صحاری از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت پیغمبر ص شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از

خانه صدیق مرآت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و شب در آنجا بیتوته فرمود ، روز دیگر کفار طلب آنحضرت علیه الصلوة والسلام بیرون آمده بی بدر غار او بردند و حق سبحانه در همان شب درخت میلان بر در غار رویانید و گفته اند چغنی کهوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفته بیهوده نهادند و عنکبوت را الهام داد که در بدر غار بنشیند کما قبل

شعر

ظنوا الحمام وظنوا العنكبوت علی خیر البرية لم تنسج ولم تحم
لقد کفار بدر غار رسیده است آن حالات که دلالت بر خوار
مقام از سید امام داشت متعرض غار نشدند و صدیق میگفت یا رسول الله
اگر یکی از این مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند ، هر آنچه عارا
بیند ، خواجه کایات فرمود ما ظنک بائین الله نالهما (۱) وحق سبحانه

(۱) پس از آنکه پیغمبر را خداوند دستوری هجرت داد باتفاق
ابوبکر صدیق رضی الله عنه از شهر مکه بیرون شد و امر فرمود که حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام شب را در فراش او بخوابد و استراحت
فرماید ، چون پیغمبر با بار خویش از مکه بیرون رفت و شب فرا رسید
علی علیه السلام بر فراش پیغمبر بخوابید و در همان شب مشرکان آمدند
که پیغمبر را بکشند لیکن دیدند که علی بجای او خسیبیده داستند
که پیغمبر از خانه خویش و شهر خود بدر رفته است چون بامدادان
فرا رسید بجستجوی رسول الله پرداختند و رسول در این هنگام با ابوبکر در غار
نور بسر میبرد .

علمای عامه از این آیت استنباط کمال فضیلت ابوبکر صدیق را
مینمایند لیکن مفسران شیعی مذهب بر آنند که بر فراش پیغمبر خسیبیدن
و تن بمرک دادن و بر خود کشته شدن را هموار کردن الضل است
از مصاحبت آن حضرت در غار چه از خفتن در فراش پیغمبر بیم آن میرات
که او را شهید نمایند و بویژه اهل سنت و جماعت از اینکه خداوند

ازین حل خبر میدهد : چون گفت مریار خود را ، اندوه مخور
بدرستی که خدای با ماست بنصرت بر اعدای و عصمت از عوادی ،
پس فرستاد خدای ، رحمت خود را که سبب آرامش است بر رسول
و اشهر آنست که بر صدیق بجهت آنکه از روی شفقت مرحل آن حضرت
غایت مضطرب بود و شیخ فرید الدین عطار در باب نزول سکینه
بر صدیق فرموده :

بیت

خواجه اول که اول بار اوست ثانی اثین اذ هما فی الغار اوست
چون سکینه شد زحق منزل مراو گشت مشکلهای علم حل براو
وقوت داد خدای پیغمبر را ، لشکرهای مایک که شما ندیدید
ایشانرا یعنی فرشتگانرا فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند
یا مراد ملائک منزله اند در بدر و احزاب و حنین و گردابید کلمه آنها را
که کافر شدند فروتر یعنی دعوت کمر را که از ایشان صادر میباشد
حوار و بیمقدار ساحت و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید
یا کلمه شهادت ، آن بلندتر و رابع قدر و عالی تر است و خدای
غالب است ، عزیز گرداند اهل توحید را ، داناست ، خوار سازد

فرمود ثانی البین اذ هما فی الغار فضیلت ابوبکر را ثابت مینمایند لیکن
علمای خاصه میگویند که ذکر ثانی اثین دلیل بر برتری و برتری ابوبکر
بر سایر صحابه نیست چنانکه در قرآن وارد است که : « ما یكون من
نجوى ثلثة الا هو رابعهم » و ثانی اثین اعظم از آن نیست که
خداوند چهارم ایشان باشد و از این گذشته خداوند ، در قرآن فرموده
که ما ضل صاحبکم وما غوی که صاحب مراد حضرت رسول است
و ضمیر خطاب کفارند و نیز در جای دیگر فرموده : « قل له صاحبه
وهو بخاوره اکفرت بالذی خلقت » که در این آیت کافرا صاحب
مؤمن خوانده است و بنابراین تنها ذکر صاحب در آیه : « ثانی اثین اذ هما
فی الغار اذ یقول لصاحبه . . . » دلیل بر فضیلت ابوبکر صدیق
بر سایر صحابه نیست

اهل شرك را ، مقصود از ايراد قصه غار در اثناء امر بفروغ تبوك
آنستكه اگر شما ای كارمندان جهاد ، یاری نكنید پیغمبر را ، من
اورا یاری كنم چنانچه در آن محل كه با او یكى تن بیش نبود و
تمام صنادید ارایش بقصد او مرجسته بودند من یاری كردم و از میان
دشمنانش سلامت بیرون آوردم پس مقتاح نصرت بقبضه قدرت من
است وما انتصر الا من عندالله

نظم

یاری از من جو ، نه از خیل و سپاه
راز با من گوی ، می با میر و شاه
هر كرا یاری كنم ، برتر شود
وان كرا دور اكنم ، ابرتر شود

(۴۱) بیرون روید بمزوة تبوك سبك باران و گران باران (۱)
و مفسران را در حفاف و ثقال اثنالی است حاصلش آنكه مراد سوارانند
و پیادگان یا تن درستان و بیماران یا جوانان و پیران یا توانگران
و درویشان و یای سلاحان و متسلحان یا غریبان و دومیان یا لاعران
و فرمانان و یا منفردان و خدمتكاران

سلمی میگوید : « سبك روحان بارتكاب طاعات و گرانان ار
بشرط مخاضان » . امام قشیری میفرماید كه « حفاف آسند
كه از بند شهود ماسوی آزادند و ثقال آنانند كه قید تعاقب
میدند » . در بحر الحقایق آورده كه « حفاف مجذوبانند كه ار كشتن
عمایت بر راه سلوك در آمده اند و ثقال سالكانند كه پرورش هدایت متوجه
جذبة حقانی شده ، هر دو طایفه در راهند ، اما یكى در كشتن
و دیگری بیای كوشش راه میبرد ، آنكه بیای در راه
عالی زیر پی كنند و آنكه بیال اقبال می برد بدمی بساط مشاهدت
ماسوی را طی كند

(۲) آیه شریفه اینست : « افراد حفاف و ثقال وجاهدوا باولئك
و انفسكم فی سبیل الله . . . »

نظم

مرد عارف چون بدان بر میبرد در دمی از نه شك می گذرد
سیر زاهد هر دمی يك دوزخ راه سیر عارف هر زمان تا تخت شاه
در اسباب نزول مذکور است كه جمعی بهانه ضایع شدن
ضیاع و پریشانی كار های این جهانیه داعیه تخلف از غزوة تبوك
میداشتند حق سبحانه عذر ایشانرا قبول نكرد و فرمود كه بیرون روید
آنها كه سبك آید از بار مل و آنها كه گرانند باحمال اقبال و جهاد
كنید محالهای خود كه نهیه زاد و سلاح كنید و نفسهای خود كه
مباشر كارزار گردید در راه خدا ، این بیرون رفتن و حرب كردن
بهر است مرخصی از تخلف و ترك جهاد اگر هستید كه بداید ثواب
جهاد را و عقاب تخلف را .

آورده اند كه چون حضرت رسول (ص) مردمانرا بمزوة تبوك
اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند ، جمعی مسارعت نمودند و فرمانرا
سمع اطاعت شنودند و آن اكابر مهاجر و انصار بودند و بعضی ضعیفاء
مؤمنان را گران آمد اما فرمان خدا و امر رسول را بر هوای نفس
اختیار كردند و برخود دستور اقامت و تخلف طلبیده و آنها مذاقان بودند
و در شأن ایشان ازل شد كه :

(۳۲) اگر بودی آنچه تو ایشانرا بدان دعوت میکنی خواسته
دیبوی نزد يك بفرار گرفتن و سفری میانه ایشان هر آینه بیروی تو
كردندی بطمع دل ولیكن دور شد ایشان مسافتی كه بمشت قطع آن
باید كرد و زود باشد كه سو گزند خورند بخدای (این خبر از
مبشرات قرآن است كه قبل از وقوع بیان میکند كه چون از تبوك
باز آئی ، متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد كنند) كه اگر
نواستمی سفر كردن و استطاعت داشتی هر آینه بیرون می آمدم با شما
و در مرافقت موافقت می نمودیم ، هلاك میکنند نفس های خود را
سو گزند دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند و خدای میداند بدرستیكه
ن هر آینه دروغ گویانند .

(۳۳) دعاء له است (۱) حق سبحانه و تعالی را میگوید :
 عفو کما د حدای از تو (و عادت مردم می باشد که کسی را عفو و
 رحمت و مهربانی یاد کنند و عفو خطای از وی چنانچه مثلا یکی تشنه را
 آب بدهد و او میگوید غفر الله لك يا در جواب عطش ، حمد
 میگوید یرحمك الله و برخی بر آنند که حضرت رسالت بنام علیه الصلوة
 والسلام مستأذنا را اجازه تخلف داد حق سبحانه آنرا عفو کرد و
 بدین تقدیر خطب یا پیغمبر علیه الصلوة والسلام باشد یعنی در گذراند
 حدای از تو) چرا دستوری دادی در باز ایستادن مرایشانرا و عذر
 های حیل آمیز ایشانرا شنیدی ؟ بایستی که باجاست مبادرت مینمودی
 تا وقتی که روشن می شد مرترا آنکه راست گفتند در اعتماد و تو تو
 میدانستی دروغگو یارای .

(۳۴) دستوری میطلبید از تو آن کسانی که تحقیق و یقین
 ایمان دارند بخدای و بروز بار پسین آنرا که جهاد کنند با آنها و
 مهای خود و حدای دانا است بر سر کاران در حجب .
 (۳۵) جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف
 آنکه ایمان ندارند بخدای و بروز قیامت و در شك افتاده است دل
 های ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند ، پس ایشان در
 شك خود سرگردان و متعبر میگردند .

(۳۶) و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بفروغ ،
 مرآینه آماده میگردند برای خروج از ساز و برگ که در سفر کار
 آید یعنی استطاعت خروج داشتند ولیکن کراحت داشت و نپسندید حدای
 بر انگیزدن ایشان را در این سفر ، پس باز داشت ایشانرا و ترس
 و کاهای برایشان گماشت و گفته شد که نشینید در خانه ها با اشنگان
 یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان گوینده این سخن حضرت
 پیغمبر (ص) یا بعضی از ایشان با بعضی می گفتند و بصحت رسیده که

۱ - آیه شریفه اینست : « عفى الله عنك اذنت لهم ... »
 مقصود عفى الله است که میفرماید دعاء له است .

چون مسکر (۱) همانون در ثنية الوداع (۲) مفرود شد عبدالله بن ابی
 نیز با جوفی از منافقان بیرون آمده در مقابل ذباب نزل کرد ، چون
 لشکر اسلام از آن منزل تا منزل دیگر که جرف گویند کوچ کردند
 وی با مردم خود تخلف نموده بازگشت ، این خبر حضرت رسالت
 صلوة علیه و سلامه رسید فرمود که اگر در وی خبری بودی با ما
 همراهی نمودی ، منت دارم که از شر اشرار خلاص شیدی و حق
 سبحانه و تعالی موافق قول آن حضرت آیت فرستاد که :

(۳۷) اگر بیرون آمدندی در میان شما ، قیفر و بدی شما را
 مگر کبای و بدی و عذر و هر آینه در می تافتند در میان شما به
 سخن چینی و غماری و اساد ذات البین ، میجویند برای شما فتنه
 یعنی مخالفت در میان شما می انگیزد یا شما را از جنگ دو میان
 می ترسانیدند و در میان شما ، چاسوسانند مرایشانرا که خبر بدیشان
 میرسانند و جدا دانا است بستم کاران یعنی منافقان .

(۳۸) هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و بر شی
 امر ترا پیش از این یعنی در غزوة احد که از تو بازگشتند و در
 حرب حندق که گفتند یا اهل یثرب (۳) لامقام لکم و مکر دادیدند
 برای تو کارها را یعنی مکائد و حیل در اطل امور تو انگیزند تا بیامد
 عسرت آلتی و غالب شد کار های جدا بر کار های ایشان با دین تو
 نامدی بافت و ایشان ناخواهانند نصرت و دولت ترا ، اما چون حدای
 میخواستند کراحت ایشانرا اثری نیست .

۱ - مسکر : لشکرگاه باشد یعنی جاییکه سبایان اردو زنند
 ۲ - ثنية الوداع : نام پشته ای است در مدینه و پییده شده است باین نام
 بواسطه آنکه کسی که سفر کرده است نمک بوده است که بدرود
 کرده است از آنجا و از پس رفته شده است تا آنجا .

۳ - یثرب : شهر مدینه پیش از آنکه حضرت ختمی مرتبت
 مدایجا هجرت فرماید یثرب نامیده میشد است و پس از آنکه از مکه
 به یثرب نزول اجلال فرمود آنرا مدینه الرسول خواندند .

آیت

چون ترا اندر حریم عرب خود ره داد شاه

ار مبر برده دار و طمن در بان غم محو
آورده اند که حضرت رسالت پند علیه افضل الصلوة ، چندین
قبس را گفت : **هَلْ لَكَ فِي جِهَادِ بَنِي الْأَصْغَرِ تَمَخُّذٌ مِنْهُمْ سَرَارِي**
وَصَفَاءٌ ؟ (۱) هیچ شاید که قتل اهل روم میل میکنی و
از ایشان سرتهای و که زبان نیکو رو گیری ؟ چندین قبس گفت افسار
میدانند که من مشغول به ساء ، می ترسم که چون زبان بنی الاصفرا
به بینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم ، آیت آمد که :
(۴۹) و از ایشان کسی باشد که گوید ، دستوری ده مرا در
احم ازین غزوه و مرا در فتنه بینداز . بدینکه ایشان در فتنه افتاده اند
که طهور و شاق ایشانست و بدینکه اسباب وصول در دوزخ فرا گیرند
است و احاطه کرده شاگردان .

(۵۰) اگر برسد بنو ای محمد من در بعضی از غزوه ها نیکوئی
از طفر و غنیمت چنانچه در بدر بود ، اندوختن کند ایشانرا از
فرط حسدی که دارند و اگر برسد بنو در برخی از جنگها جراحاتی
و شدتی چنانچه در احد واقع شد ، گویند از روی خود پرستی
بدینکه گرفتیم ما اختیار کار خود را پیش ازین یعنی دوران پیش کردیم
و بدین حرب بدر رفتیم و برگردند از مجلسهای خود و ایشان شادمان
باشند شجاعت با معجب بفعل خود .

(۵۱) بگو ای بنو من ، نرسد ما را مگر آنچه نوشته است
خدای برای ما در لوح محفوظ و در لوح محفوظ و در لوح محفوظ (۲)
۱- و ساء ، ضم اول و فتح دوم ، جمع و صیف است و معنی خدایتکار
لام و کبرک باشد

۲- اگر بیت و بد من کمر به بندد حلق

۳- آن باشد بر من که از خدای رواست

(مسعود سعد سلمان)

لوست یارما و سازنده کار ما و در خدای نه مرغیر او باید که توکل
کنند مؤمنان که نتیجه توکل بر خدا حصول مراد است و کفایت مهمات
و امانی از آفات و مخافات

(۵۲) بگو ای محمد من مرایشانرا که آیا چشم میدارید ما
می انتظار نمی برید که ما رسد مگر یکی از دو چیز نیکو که
مست اگر بشکیم و عبادت اگر کشته شویم و ما چشم میداریم
شما یکی از دو چیز بد آنکه رساند خدای شما غذایی از
بزرگ خود چون صبحه و رجف و خف تا هلاک شوید یا برساند
غذایی بشما بدستهای ما که شمارا بسبب کفر قتل رسانیم ، پس
انتظار دارید آنرا که ما میخواهید بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا
که ما میخواهیم

آورده اند که چندین قبس با حضرت رسالت پند علیه الصلوة والسلام
گفت من اجارت تخلف میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفرا متعذر
است اما لشکر ترا بمال خود مددکاری مینمایم آیت آمد که :

(۵۳) بگو ای محمد من در جواب او ، نفقه کنید (امر است
معنی خبر) یعنی چون نفقه کنید خواه ملوغ و رغبت خواه مکره
و امرت به پیچوجا قبول کرده نخواهند از شما ، بدرستی که شما هستید
گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کار مقبول نیست

(۵۴) و باز ندانست ایشانرا از آنکه قبول کرده شود از ایشان ،
مفهای ایشان مگر آنکه ایشان کار شدند بخدای و بفرستاده وی و
می آیند بنماز جماعت پیغمبر من مگر ایشان کاهلاند یعنی بنماز می آیند
مکسالت و کراهت به بصدق و ارادت و نفقه نمیکند در راه
خدای مگر ایشان با خواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا
که به ادای آن امید ثواب ندارند و به ترك آن از عقاب و عتاب
می ترسند .

(۵۵) پس باید که ترا بشکفت نیارد (حطاب با آنحضرت است)

و مراد امت است مؤمنانرا میفرماید که متعجب نگردانید شمارا (مالهای

مناقصان و نه فرزندان ایشان ، چه کثرت اموال و اولاد و ولست مرا بشانرا جز این نیست که میخواهد خدای تا عذاب کند ایشانرا بدانها در زندگانی دنیا سبب تمس و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصائب فرزندان و بیرون رود جانهای ایشان از ابدان مصعوت بسیار و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بپایند یعنی نه مال ایشانرا دست گیرد و نه فرزندان بفریاد ایشان رسند :

رباعی

چون مرگ کشد گردن گردان در بند
توان مستبزه چیست از آن غم کمند
وان لحظه که دست اجل از پا فکند (۱)

نی مال به فریاد رسد نی فرزند

(۵۶) و سوگند میخورند بخدای که ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلامند و پیوستند از شما بحسب اطمینان کفر ولیکن ایشان گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان از قتل و اسیر آن کنید که با مشرکان میکشید پس تنقیه اظهار اسلام میکنند .

(۵۷) اگر کسی که بدان التماس تواند کرد از قتل و سرکوهی یا چریره یا غارها یا در کوهها یا در سردابها یا سوراخی که در آنجا بتواند خیزد . هر آینه روی میکنند بدان جا از ترس شما و ایشان می شناسند ، شناسنی که بمنع کسی باز نگردند چون اسب سرکش .

آورده اند که چون حضرت رسالت بنام علیه الصلوة والسلام ، قسمت غنیمت میفرمود اوالجواط (۲) مذاق میکند صاحب خود را می بیند که صدقات شما را راعیان میدهد و گمان میبرد که عدل

۱ - در بعضی از نسخ این مصرع چنین ضبط شده است :

وان لحظه که دست اجل از پای افکند

۲ - جواط : مرد متکبر و سطر را گویند و اوالجواط کنیه

یکی از منافقان بوده است .

میکند آیت آمد که :

(۵۸) و از میان منافقان ، کسی هست که عیب میکند قرا در قسمت صدقه ها و گفته اند این آیت در شأن ابن ذی الخویصره یعنی حرافوس بن زهیر که سر حواری بود فرود آمده بوقت قسمت غنیمت چنین که حضرت رسالت بجهت تألیف لئوب نومسلمانان حظی وافر از غنیمت بدیشان داد یا طلای غیر خالص که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت (ص) تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت رسول (ص) گفت اعدل یا رسول الله و حضرت در جواب او فرمود و بلك ان ثم اعدل فمن يعدل (۱) ؟

و آن حضرت او را مارلقین (۲) لقب نهاد . و در ینابیع مذکور

۱ - وای بر تو . اگر داد و راستی نرد من نباشد پس نرد که خواهد بود ؟

۲ - مارلق : دسته از خوارج را مارلقه میگویند و از این جهت آنها را مارلقه لقب داده اند که از دین اسلام خارج شدند همچنانکه تبر از ریمه بیرون جهد . چون معاویه در جنگ صفین حکمیت قرآن را درخواست نمود یاران علی در دعوت معاویه اختلاف کردند برخی را عقیده این بود که باید حکمیت را اجابت کرد و دسته بر آن بودند که بچنگ باید ادامه داد چه می گفتند که قرآن بر نیزه کردن بر رگی است که معاویه به آن متشبث شده است بلاحره ناگزیر علی علیه السلام تن بقبول حکمیت داد و اتباع آنحضرت او را موسی را بحکمیت نصب و معاویه عمرو بن عاص را حکم نمود لیکن علی بر این کار راضی نبود و باندازه پافشاری کردند که عاقبت باچار علی تن بحکمیت داد برخی از سباهیان امیر المؤمنین که بیشتر از قبيلة تمیم بودند از حکمیت دوری جستند . گفتمند ما از روی عقیده و ایمان بچنگ گزائیده ایم و حق بطرف ما میباشد و محتاج بحکم نمیباشیم و اگر چنانچه این بوده و شکمی در کار باشد پس تکلیف کشتگان ما چه خواهد بود ؟

است که علی (ع) را فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام
تعلیمی در تفسیر خود از ابوسعید خدری رضی الله عنه نقل میکند

طرفداران این عقیده که خوارج نامیده شده اند عقیده خود
را باین جمله مختصر نموده که :

« **لا حکم الا لله** » این کلام همچون برق در سراسر کشور
اسلامی انتشار یافت و جمعی سیار آنرا شعار مذهبی خویش قرار داده
برضد علی قیام و از آن حضرت درخواستند که عهد خود را نسبت
قبول حکمیت بقبض و اعتراف بانشاء یا خطای خویش نماید بلکه اعتراف
بکفر خویش کند و آنگاه توبه نماید تا بتوانند دوباره با او کمک کرده
جنگ نامعناویه را ادامه دهند .

مرتضی علی علیه السلام دچار مشکلات بسیاری شد زیرا نمیتوانست
بیمان خود را بشکند و اگر چنین کاری میکرد بیرون دیگر وی از
او سر می پیچیدند و نمیتوانست اعتراف بکفر خویش کند - زیرا اولین
کس بود که اسلام را پذیرفته بود و هیچوقت با از دایرة اطاعت خدا
و رسول بیرون نگذاشته بود . بالاخره پس از قضیه حکمیت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام جنگ نامعناویه را وقتاً ترک نمود و نخست کمر
همت به برانداختن خوارج گذاشت و در نهروان جنگی بوقوع پیوست
و بالتبجیه طعرون و تنصیب سیاهیان مرتضی علی (ع) گردید و بسیاری
از خوارج کشته شدند مگر چند تن که از میان عمر که چون پدر بودند .

مرکز خوارج دو محل بوده یکی عراق که مرکز عمده آنها
بطالع نزدیک بصره و از همسان محل فرمانفرمایی آنها بفراس و
کرمان رسیده با هلب جنگهای خونین کردند مشهور ترین سران آنها
نافع بن ازرق و اطری بن الفجاءه میباشد محل دیگر آنها جزیره العرب
بوده که بنامه و حضرموت و یمن و طائف را در زیر سلطه و اقتدار
خود در آورده بودند و رؤسای مشهور آنها در این نواحی عبارت
بودند از :

ابوطالوت و نجدة بن عامر و ابوفدک و غیر این

که من در نهروان حاضر بودم که حضرت مرتضی علی (ع) با ایشان
دل کرد و تمهیل این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت .

و گفته اند عیب کننده متعب بن قشیر (ا) که در قسمت غنائم
باز میگردد و غرضش چربخ خود بود چنانچه میفرماید : پس
اگر داده شوند از صدقات چندانچه دلخواه ایشان باشد پسندند
آن قسمت را و اگر داده نشوند از آن موجب اراده ایشان که داعیه
دارند خشم گیرند و ناخشنود باشند .

(۵۹) و اگر ایشان پسندند آنچه دهد ایشانرا خدای و فرستاده
او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردید و گویند پس است .
را فضل خدای ، زود باشد که بدهد ما را خدای از فضل خود
غنیمتی دیگر و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر ازین که حالا عطا
فرموده ، بدوستیکه ما بخدا باز گردند گانیم و امید دارند گمان ،
هر آینه این بهتر باشد ایشانرا زیرا که رضا قسمت سبب بهجت است
و جزع در آن موجب محنت .

سلمی رحمة الله از ابراهیم ادهم قدس سرهما نقل میکند که
هر که بمقادیر خرسند شد از غدر و ملال باز رست

بیت

رضا بداده بدو و ز چنین گرم بگشای

که بر من و تو در اختیار نگشاد است

و در همین معنی فرموده است :

مشو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی

خون خوری گر طالب روزی نهاده کنی

پس بدان مصارف صدقات میکند تا دانش که آنچه آنحضرت ص در

است غنائم کرده عین صواب بوده :

چرا این نیست که صدقات بعلی زکوات ، هر درویش را است
بیچارگان را

در مسو از نسخ مصحح ضبط شده است

(امام اعظم میفرماید که فقیر آنستکه سؤال نکند بجهت آنکه کوفی همیشه در حل دارد و مسکین آنکه سؤال کند بواسطه آنکه کوفی حل نپزاند و نزد امام شافعی برعکس اینست (۱)) و دیگری عمل کرده گمراست بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن و جمعی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند از تهای ایشان هنوز خلص نیست پس بجهت تالیف دل ایشان باسلام ایشانرا محفوظ باید ساخت و مؤلفه انوباعراف عرب بودند که حضرت میرص ظریرافت دلهای ایشان بدین حق و قرب اسلام ابدال ایشانرا بایم جنین قسمتی کامل داد چون اوسفین و غنیه بن حمین و الرع بن حاس و غیر ایشان و چون سهم مؤلفه انوب برای ایناعراس بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غنیه مسلمانان باجماع صحابه ضبط شده است و دیگر رکوة برای صرف کردنست در گشادن گردهای زندگان از رتبه بندگی مراد شده است که خود را از حواجه روز میبرد و در ادای نجوم کتابت او را زکوة مدد باید کرد و امام مالک و امام احمد بر آنست که اصل زکوة بنده باید خرجد و آزاد کرد و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای است آنکه بنده کند مرغزیان درویشی با صلاح بخرد برای مجاهدان (و گفته اند ساختن پل و روابط نیز ازین جمله است) و دیگر برای راه گذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحة برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فرض کردنی نیست از نزدیک خدای و خدای دانا است مستحقین حکم کننده است بجهت بر وجهی که شاید و باید

مثنوی

حق تملی چون در قسمت گشتد هر کسی را آنچه میباشد داد
بنده را خواهی رضا خواهی سخط بنده را اندر آن قسمت غلط

۱- در تفسیر حدیثی وارد است که حضرت صادق علیه الصلوة والسلام فرموده که فقیر آنستکه سؤال نکند و مسکین از و محتاج تراست و دانی از هر دو بیشتر میباشد

آورده اند که چون جلاس و اصحاب او چون راء و سماء و دیگر منافقان که ظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم خالی نبود در خلاف آن حضرت را سبزه های که زبان را حد ادای آن نبود نسبت میکردند بکسی بکس که خابوش ... که اگر بسمع آن حضرت رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند محمد ص گوش بشو دارد ما هر چه میخواهیم میگوئیم و چون پیش او - و گمد میخوریم که نگفته ایم او باور میکند با بقل بن حارث ... سخن چینه کردی و اسرار مسلمانان را با منافقان در میان نهادی و چون او را منع کردند گفتی محمد ص مردی سخن شنواست ما دینی و اثبات هر چه میگوئیم قبول میکند آیت آمد :

(۶۱) و از منافقان آنست که می آزارند و میگویند او مردی سخن شنواست که هر چه با او میگویند از ما میگوید و میگویند او را بشانرا که او شنونده حیراست مر شما را یعنی او اذن است به روجه که شما از روی مذمت میگوئید بلکه شنونده و قبول کننده نکوست تصدیق میکند حدایرا در هر چه گفته و میگوید و تصدیق میکند مر مؤمنانرا و سخن ایشان بر قبول میرساند بسبب خلوص بیات است او رحمت است مر آن کسانی که اظهار ایمان کنند از شما بهای است که بقول شما دانا نیست صدق و کذب شما را میداند او در روی کار شما مر نمی دارد و از روی رحمت ما شما را حق میباید و آنست که می آزارند به قول و فعل فرستاده حدایرا و مر ایشانراست عذابی دردناک در آخرت

(۶۲) شوکتد میخورند خدای برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند با شما را خوشنود گرداند از خود و خدا و رسول او سزاوار ترند آنکه خوشنود سازند منافقان وی را یعنی رسول را چه سخن در ایذاء و ارضاء رسول است و گفته اند حدایرا و توحید ضمیر دلالت بر نیازم رضا دارد یعنی خوشنودی خدا و استی خوشنودی رسول اوست پس خدا و رسول را خوشنود باید ساخت اگر هتید مؤمنان

چنانچه گمان می برند

(۶۳) آیا نمیدانند ؟ آنکه هر کس که حلاف کند با جدای و با رسول او و از حد درگذراند ، پس سزاوار است آنکه باشد در او آتش دوزخ ، در حالتیکه جاوید باشد در آن ، آن بخود در دوزخ ، رسوائی بزرگست

در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که منافقان در میان بکذبگر پیغمبر خدا را سخن آزمی و مقردد رای میکنند و مدوس و استهزاء سخنان ادا میگردند و بعضی از ایشان میگویند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی و از آسمان آبی ریختی که ما را

تفصیحت ما به شدی این آیت نازل شد :
(۶۴) حذر میکنند منافقان که فرود آمده شود بر مؤمنان سوره از در آن که بیاورند آن سوره و خبر دهد مؤمنان را به آنچه در دل منافقان است از کفر و تمق بگو ای محمد ایشانرا که فسوس دارید (امر تهدید و توییح است یعنی استهزاء بکنید که چرا خوار میشوید) و جزا آست که برای تفصیح شما ، بدرستی که خدای طاهر کننده است چیزبرا که حذر می کنید از اظهار آن یعنی مساوی (۱) اخلاق و اوصاف که شماراست .

آورده اند که در غزوة تبوك و دینة من ثبت با جمعی از منافقان یعنی حضرت رسالت من میرفتند و میگفتند به پیغمبر این مرد یعنی محمد صلی الله علیه و سلم را که میخواهد حصارهای شمارا بگیرد و در تصور ماوك آن دبار مقام سازد این سخن بنور نبوت بر ماطن آن حضرت علیه الصلوة والسلام ظاهر شد با عمار یاسر فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میکنند اگر انکار نمودند بگو که چنین وچنان گفتید .

عمار یاسر رضی الله عنه پیغام رسانید و ایشان پیش آن حضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخن بر سهیل عزل و بازی چنانچه داب

رهگذریان باشد میگوئیم ، آیت آمد که :

(۶۵) اگر بررسی ای محمد منافق را که چه می گفتید ، هر آینه گویند ، جز این نیست که بودیم ما همچو مسافران و خوض میکردیم در هر نوع از سخنان و بازی میکردیم در آنچه میگوئیم ، بگو ایشان را بر سهیل توییح ، آیا بخدا و بسختان وی و بفرستاده وی هستید شما که استهزاء میکنید ؟ و استهزاء با اینها شاید .

(۶۶) عذر مگوئید که عذر شما دروغ محض است ، بدرستی که اظهار کفر کردید شما طعن در رسول جدای بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ، اگر عفو کنیم از گروهی از شما که توبه کنند و آن محسن بن حنبل بود از ایشان که توبه کرد و از حق سبحانه درخواست که شرف شهادت در یابد و در حرب یمامة شهید شد ، عذاب کنیم طایفه دیگر را بسبب آنکه ایشان هستند گناهکاران به اصرار بر نفاق .

(۶۷) مردمان منافقان که سبب نفر بودند و زبان منافقه که صد و هفتاد بودند برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی همه ، شاید بکذبگرند در نفاق و شقاق میفرمایند مکار زشت که کفر است یا مصیبت یا تکذیب پیغمبر علیه الصلوة والسلام و باز میدارند از نیکویی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسول (ص) و فرا میگیرند دستهای خود را یعنی فرومی بندند از خیرات و صدقات یا رفع برای دعا و نجات ، سلمی فرموده که از معاونت ضمهءاء و ارباب حاجات ، ترك کردند فرمان برداری خدای را ، پس فرو گذاشت خدای ایشانرا و باز داشت فضل خود از ایشان ، بدرستی که منافقان زن و مرد ، ایشانند بیرون رفتگان از دایرة ایمان .

(۶۸) وعده داده است خدای مردان منافق را و زنان منافقه را و ناگرویدگانرا از زن و مرد ، آتش دوزخ ، جاویدان باشند در آن آتش ، آن آتش بس است ایشانرا و دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود و مرایشانراست در آخرت عذابی پاینده که انقطاع نیابد با درد دنیا عذابی پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج حسد است .

رباعی

ای آنکه ز تیره حالی و بدروزی در باطنت آتش بفاق افروزی
در هر فست شعله آتش بیش است (۱) بسوزد آتشله که خوش میسوزی
(۶۹) ای منافقان همتید شما مانند آنان که بودند پیش از شما
یعنی اہم مانعید ؛ بودند سخت تر از شما ، از روی قوت یعنی به آن
از شما لوی تر بودند و بیشتر بودند از شما از روی مال و فرزندان
ایشان بیش از شما بود ، پس بهره گرفتند به نصیب خود از لذت های
دنیا و از مال و فرزند بهره داشتند ؛ پس شما نیز تمتع گرفتید به
نصیب خویش از آرزوهای دانی همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند
پیش از شما به بهره خویش و خوش کردید و شروع نمودید در باطل
همچون خوش گذشتگان که خوش نمودید و بران رفتند ، آن گروه
ناپوش شد و توبه گشت کردار های ایشان در دنیا که مال و فرزندان
با ایشان وفا نکرد و در آخرت که توانی بر آن عمل ها مترتب نگشت
و آن گروه ، ایشانند زبان زدگان در هر دو جهان .
(۷۰) آیا نیامد بدیشان (یعنی منافقان) که بلذات دنیا فرور
و از تحصیل لذت دایه بهجورند (حیر عذاب و مکال آنانکه بیش
از ایشان بودند ؟

گروه نوح علی نبینا و علیہ السلام که طوفان غرق شدند و
گروه عاد که پیاد صرصر هلاک گشتند و قوم ثمود که بر جفہ و صبیحة
مردند و گروه ابراهیم علی نبینا و علیہ صاوات الرحمن که با انواع عذاب
مبتلا شدند و امروود به پیش پشته شربت هلاک چشید و اهل مدین که
قوم شعب علی نبینا و علیہ السلام بودند که بعد از یوم الظلہ معتب

۱ - در بعضی نسخ چنین ضبط شده است :

در هر فست شعله غم بیشتر است ، و در همین معنی گفته شده است :
منافقی بمل و راستی گزین همه عمر که جان از آتش محرم بفاق میسوزد
چو مار ز هر ریز و بر نلک خوب بهاش که زهر مار بجانش شراره افروزد
(جلالی)

گشتند و آن دیهها زیر و زبر شد یعنی قوم لوط که بیجه نوع هلاک
شدند ، آمدند بهمة ایشان فرستادگان ما با حیچتهای روشن و نشانهای
درست ، پس نبود خدای که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشانرا
عذاب فرستد ولیکن بودند ایشان که بر نفسهای خود ستم کردند بر کفر
و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند .

(۷۱) و مردان مؤمن و زنان مؤمنه ، برخی از ایشان دوستان
برخی دیگرند در تعاون و تناصر ، میفرمایند به نیکوئی که ایمان و
فرمانبرداری است و باز میدارند از بدی که کفر و کینه کاری است و
پای میدارند نماز را با شرائط آن و میدهند زکوة را به آداب متعالمه
بدان و عرمان می برند خدای را و پیغمبر او را در همه امور ، آن
گروه ، زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان ، بدوستیکه خدای
عالم است ، هر چه خواهد کند دایمست موضع هر شیئی در موضع آن .
(۷۲) وعده داد خدای مردان مؤمن و زنان مؤمنه را ، بوستان
دهی مشتمل بر میوه که میروود از زیر درختان آن جوی ها ، چاوبد
مانند در آن و دیگر وعده داد ایشانرا مسکن های پاکیزه و خوش در
شتهای پاینده (جنات عدن شهری است در دشت که چشمه تسنیم در
آن میباشد با اعلی درجات هشت است) .

امام تعلبی ، گوید ، نهری است در نینت که بوستانهای او
بر هر دو کناره اوست و حشودی از نزدیک خدای مرهومان را ، بزرگتر
است از هشت و اعیم او ، زیرا که مبدأ جمیع سعادات و منشأ
کرامات رضای حضرت عزتست که مؤدی به دل و صلب و اور لای
ذی الجلال است و محققان راه و عارفان آگاه را در مقام و سنگ ، حر
رضای حضرت الله تعالی مطوبی نیست (۱) .

۱ - بدل چه وعده دهم از فراق صحبت یار ؟

عدم غریب و نباشد غریب را غمخوار

لقای دوست طلب می کنیم و می جوئیم

نه حور جنت و غلمان و گلزار

منوی

یکی میخواهد از توجنت و حور یکی خواهد که از دوزخ هود دور
ولیکن ما نخواهیم این و آن جست مراد ما همان خشنودی تست
چو تو خشنود گردی در دوعالم همین مقصود پس والله اعلم
در احادیث صحیحیه وارد است که حق سبحانه فرماید که یا اهل الجنة
گویند لبيك ربنا و سعديك والخير في يدك . پس فرماید که
خشنود شدید ، گویند چیست مارا که خشنود نشویم و حال آنکه عطا
کرده اما آنکه به هیچ از مخلوقات خود عطا نکرده حق تعالی گویند
آیا بدهم شمارا فاضلتر ازین عطاها ؟ هشتیان گویند آن چه چیز
تواند بود که ازینها فاضلتر باشد ؟ خطاب رسد که فرود آرد بر شما
رحمت خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم .

ار مضمون این حدیث معلوم میشود که هیچ نعمتی از رضوان
آلهی فاضلتر نیست .

(۷۳) ای پیغمبر علیه الصلوة والسلام ، جهاد کن با کافران
مشرکین و با منافقان با تمام حجت و اقامت حدود بر ایشان و درشت باش
بر ایشان در جهاد و محابا و بازگشت اینها همه ، دوزخ است و بد
نازگشتی است دوزخ .

آورده اند که بوقت تهیه غزوه تبوک جلاس بن سوید بر دراز گویی
سوار از جانب قبا به مدینه می آمد و از برای تغیر مردم از آن
سفر گشت اگر آنچه محمد علیه الصلوة والسلام آورده است حق باشد
ما ازین دراز گویان که بر آن سواریم بدتر باشیم (۱) ، پس زن او
مصعب آن سخن را عرض رسالت (ص) رسانید و آن حضرت جلاس را طلبیده

من این حدیث پیدا آورم که سعدی گفت

« رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار ،

(جلالی)

۱ - هر که رای و حرد و اهم ندارد بجهان

بایهات از حیوان نیز بسی بستر است (جلالی)

حضرت مصعب از آن مقدمه سؤال فرمود ، جلاس سوگند یاد کرد که
من نگفته ام و مصعب مناجات کرد که خدایا رسول خویش آیتی
نازل گردان که صدق من از آن معلوم گردد و حق سبحانه آیتی
فرستاد که :

(۷۴) و سوگند میخورند بخدای تعالی که مطلقا نگفته اند آن
سخن را و هر آینه که گفتند کلمه کفر را ، طعنه زدند در دین و
شک آوردند در کلام سیدالمرحلمین و کفر را طاهر ساختند ، مدافعات
اسلام و قصد کردند به آنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر
و اجلائی مهاجران رضی الله عنهم بود از مدینه با آنکه تاج سلطنت
بر سر این ایمنند و پادشاهی بر دارند او را و کینه نداشتند با رسول و
مؤمنان مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشانرا و فرستاده او از فضل
و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تمک عیش بودند چون قدم
مبارک حضرت پیغمبر ص بدانجا رسید و برکت آنحضرت عنایت بسیار
ست ایشان آمد و توانگر شدند ، پس موجب عداوت نیافتند مگر
آنها که مستهنی شدند و گویند مولای جلاس کشته شده بود حضرت
رسالت صلوات الله و سلامه فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند و
توانگر شد و دوهزار درم زیادت بردت از فضل و کرم رسول ص
ود اینجا بنعریض میگویند که سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن
که کبری ، پس اگر توبه کند از عقی ، شد آن در گشت بار بار
نرا و اگر برگردند از توبه و مصر باعند عذاب کند خدای ایشانرا
ای در دناک در دنیا بکشتن و در آخرت بسوختن و نیست ایشانرا
در زمین دوستی که دست گیرد و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد
منقولست که جلاس بعد از نزول آیه توبه کرد و از جمله مخلصان
محبوب است . آورده اند که ثعلبه انصاری که از زهاد صحابه
بود ملازم حضرت رسالت صلوات الله من الرحمن و سلامه علیه التماس
کرد که آنحضرت از خدای درخواهد تا او را توانگر گردانند ، چند آنکه
حضرت او را پند داد که از این مدعا درگذرد ، سودمند نیفتاد .

حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از خدای تعالی درخواست کرد
 او را بدو بخواه او مال دهد . القصه تبر دعا بهداف اجابت رسید . حق
 سبحانه بر گوسفندان او برکت کرد تا حدی که در حوالی مدینه ایت را
 جای نماید روی بادیه آورد و از آلات نماز جماعت محروم شده
 و جز روز آدینه ، مدینه نمیتوانست آمد و ملاحره از آن نیز محروم
 ماند و چون عامل صدقات از نزد سید کائنات علیه افضل الصلوة والسلام
 و اکمل التبعیات نزد وی رفت و زکوة طلبید صحبت مال او را بداد
 داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرده گفت این که محمد از ما
 می طلبد جزیه است ، پس زکوة نداد و خبر پیغمبر رسید صحابه
 منتهجب گشتند آیه آمد که :

(۷۵) و از اهل باقی کسی هست که با خدای تعالی عهد کرد
 که اگر بدو دارا خدای از فضل خویش مالی هر آینه که صدقه دهد
 و اخراج زکوة کنیم و هر آینه باشیم به تصدق از جهل بیگان
 و شایستگان .

(۷۶) پس آن هنگام که امداد ایشان را مال بسیار از بعد
 و کرم خود ، بخیلی کردند به آن و حق خدا ندادند و روی مگردانیدند
 از عهد و پیمان و ایشان اعراض کنند گشتند از امر و فرمان .

(۷۷) پس از بی در آورد آن بخل و منع زکوة ایشان
 ، ای مسکین در دایه ای اشر که مالی اند و بگردانیدند
 به بیعت عمل خود را یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد
 آنکه خلاف کردید با خدای تعالی آنچه وعده کرده بودید از تصدق
 و صلاح و سبب آنکه بودند که در وعده دروغ گفتند .

(۸۷) آیا نمیدانند مخالفان وعده آنکه میدادند خدای تعالی
 بهان ایشانست از باقی و عزم بر خلاف عهد و آنچه راز میگویند
 یکبار که این زکوة جزیه است و آیا نمیدانند که خدای
 دانده نهانها و پوشیده هاست در این آیت تهدیدی عظیم است .

بیت

مکن اندیشه عصیان چو میدانی که ...

مبین در روی این و آن چو میدانی که می بیند
 قلت که پیغمبر (ص) اصحاب را برافق و اعانت در تجهیز
 لشکر تبوک تحریص فرموده و صدیق رضی الله عنه از دنیا هر چه
 داشت بیاورد ، فاروق رضی الله عنه نصف اموال خود تصدق کرد
 و ذوالنورین سیمصد شتر مکمل چهارمست داد و هر قضی عالی کرم الله
 وجهه هزار مثقال طلا نزد حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام آورد
 و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه چهل اوقیه طلا یا چهار هزار
 درهم نقره صدقه نمود و هر يك از عباس و طلحه و سعد و
 عباد و محمد بن سلمه رضی الله عنهم مائلی مال آوردند و این همه
 برد آنحضرت مجتمع شد در آخر عاصف بن عدی صد و سی حرام
 آورد که دوهزار و چهارصد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد
 ، ابو عقیل انصاری ماعی از خرما آورده گشت امشب تا صبح جهت
 مردم آب اریجه کشیده ام و دو صاع خرما باجرت داده ام بمن یکی برای
 عیال خود بگذاشته ام و یکی آورده ام . حضرت فرمود تا آن صاع
 را بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نشر نمودند منافقان
 آواز طنز و غمز کرده گفتند که عبدالرحمن و عاصم آن مال را
 دادند و خدا و رسول از صاع ابو عقیل می نیازند اما او خواست
 ، خود را بر باد مردم دهد تا از صدقات چیزی بستاند ، آیت
 ل شده که :

(۷۹) آنانکه عیب میکنند ، افرون دهندگان را از گرویدگان
 ادای صدقات یعنی عبدالرحمن و عاصم را که بر با نسبت میدهند
 ، آنرا نیز عیب میکنند که نمی یابند مگر قدر طاعت و ثواب خود
 ، ابو عقیل را که میگویند خدا و رسول از صاع او مستغنی اند ،
 ، انسوس میدارند اربشان یعنی سخریه میکنند با ایشان ، جزای دهد
 ایشانرا بر سخریه ایشان و بر ایشانرا باشد غذایی دردناک بدان

سخریه و استهزاء که میکنند

در انوار آورده که بر عبدالله بن ابی که هم عبدالله نام داشت از جمله مؤمنان مخلص و مطیعان حاضر بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت . . علیه الصلوة والسلام درخواست آن نمود که برای پدر خود آموزش طلبد آنحضرت برای این ابی استغفار کرد و آیه آمد که :

(۸۰) استغفار کن برای ایشان که منافقاند با آموزش میخواهند برای ایشان (مراد آنستکه هر دو امر در عدم مساوی اند) ، اگر آموزش طلبی برای ایشان هفتاد بار ، پس نمی آموزد بخدای ایشان را .

آورده اند که حضرت (ص) فرمود که برخیزید بایست آمد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم سید عالم (ص) بعد از قبول این آیه دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و از اینجا مبین میشود که مراد از عدد سبعین تکثیر است نه تحدید (۱) آن عدم قبول استغفار در حق ایشان ، بسبب آنستکه ایشان کافر شدند بخدای و رسول او و خدای راه ننماید بمقصود گروه منافقانرا یعنی متمردانرا در کفر خویش .

(۸۱) شاد گشتند باز پس ماندگان در غزوه تبوک به نشستن خویش برخلاف رسول خدا و کراهت داشتند بکراهت عبیدت آنرا که جهاد کنند بمالهای و نسلهای خود در راه خدای تعالی بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند و گفتند مر مؤمنان را ، بیرون مروید بدین غزو درین گرما ، خود نرفتند و خواستند که مؤمنانرا نبزه نمیرکنند بگو مرایشانرا که آتش دوزخ ، سخت تر است از جهت حرارت نسبت با این گرما و ایشان بمخلالت مستحق سوختن شدند در آن حرارت اگر باشند که بدانند مثل ایشان بدان آتش است .

۱ - آیه شریفه اینست : « استغفر لهم اولاً تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فان یغفر الله لهم »

(۸۲) پس باید که بخندند اندکی و باید که نگریند بسیاری (خبر است نصیفة امر وارد شده است تا دلالت کند بر آنکه لازم است که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد و میباید که خنده و گریه کثایت از فرح و غم باشد و قات را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشان را غمی باشد بی فرح و اندوهی بودی سرور) پاداش دهد ایشانرا بخدای پاداش دادنی به آنچه بودند که کس میکردند از افاق و مساوی اخلاق .

(۸۳) پس اگر باز آورد ترا خدای بمدینه ، بسوی گروهی از منافقان متخلف ، پس دستوری طلبند از تو برای بیرون آمدن غزوه دیگر بعد از تبوک ، پس بگو بیرون هرگز نمی آئید (خبر است معنی نمی یعنی بیرون میباید با من هرگز) و کار زار میکنید در مصاحبت من دشمنی را ، بدرستی که شما خرسند شوید بنشستن و تخلف کردن اول بار یعنی غزوه تبوک ، پس بنشینید دیگر باره با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است از هر تردمان این کار نیاید و نامرد بی درد مبارزت معركة مجاهدت را نشاید .

بیت

با رو همچون زنان رنگی و بوی پشه گیر
با چو مردان اندر آی و گوی در میدان فتن
آورده اند که حضرت رسالت بناء علیه الصلوة والسلام در مرض این ابی بیادت وی رفت و او را آن حضرت التماس کرد که پیراهن خود عطا فرماید تا کفن من سازند و بدان من حاضر شده و مرا نماز گذار و مرا آموزش طلب حضرت علیه الصلوة والسلام پیراهن خود بوی داد و بجزایزه وی حاضر شده خواست که نماز گذارد بروق در آن باب اضطرار بسیار نمود و مساوی او با یاد آنحضرت میداد و چون عازم شد بنماز وی آیت آمد و گویند بعد از آنکه گذارده بود نازل شد که :

(۸۴) و نماز مگذار بر هیچيك از منافقان كه بمبرده هرگز (۱)
(ابتدا ظرف لاتصل ماعد و گفته اند طرف مات است يعنى چون كسى
بر كفر بمبرد احيای او برای تعذيب است به برای تمتع ، پس كانه
كه همان مرده است و ابتدا محل خواهد بود) و مايت بر سرگور
وی برای دفن یا زیارت یا دعا و استغفار ، بدرستی كه منافقان كفر
شدند بخداى كه شرك آوردند و بفرستاده وی و فرمان برداری نكردند
و بمردند و حل آنكه ایشان بیرون رفتگاند از طریق ایمان .

(۸۵) و باید كه ترا متعجب نكازد مراد امثالت و خطاب به
آنحضرت علیه الصلوة والسلام يعنى باید كه در عجب نبیندازد شمارا
مالهای منافقان و فرزندان ایشان اگر چه اوی و با اقتدارند ، جز
این نیست كه خدای میخواند آنكه عذاب كند ایشانرا بدان در دنیا
كه بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج و تعب باشند برای
روتی احوال اولاد و تهیه اسباب معاش ایشان همواره محنت و تعب
میکشند و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام و ایشان كاران
باشند يعنى بر كفر ازین جهان بروند

درویشی میگفت اغنیاء ، اهل الاغنیاء اند ، مال دنیا جمع کنند
بانواع بریشانی و زحمت و نگاه میدارند باصناف بلیت و مشقت و
آخر میروند و میگذارند بمصد هزار حسرت و ندامت
نملعه

در اول جو خواهی كنی مال جمع
بسی رنج بر خویش باید گماشت
پس از مهر آن تا نماند بجای
شب و روز می بایدت پاس داشت
و زین جمله آن حال مشگلاثر است
كه آخر بحسرت میباید گذاشت

(۸۶) و چون فرستاده شود ، سورتی از قرآن بتمام یا بعضی

۱- آیه شریفه اینست : « ولا تصل علی احد منكم مات ابدأ . . . »

چه سوره را مرهرو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل
گردد به آنكه ایمان آید بخدای و جهاد كنید در خدمت پیغمبر او
دستوری جویند از تو در باز ایستادن ، خداوندان مال و توانایی
از منافقان و گویند بگذار مارا و با خود به لشكر ببر تا باشیم
از نشستگان در خانه ها .

(۸۷) خرسند شدند و راضی گشتند به آنكه باشند با زمان و
بار پس ماندگان و مهر نهاده شده است بر دلای ایشان از بفاق ،
پس ایشان اهم نمیکند آن چیز را كه در جهاد است از اموال سمادت
و آنرا كه در تخلف است از آثار شقاوت .

(۸۸) لیكن فرستاده خدای و آنكه ایمان آورده اند با او
يعنى در خدمت او جهاد كردند بمالهای و نملهای خود و آنگروه ،
مر ایشانراست نیکوئیهای هر دو سرای يعنى عیبت و نصرت در دنیا
و بهشت و کرامت در عقبی و آنگروه ، ایشانرا فیروزی یافتگان
و بمقصد رسیدگان .

(۸۹) آماده ساخته است خدای برای ایشان بوستانها كه میروند
از زیر مساكن اهلای آن جوینها ، جاوید ماندگانند در آن ، آن است
رستگاری بزرگ و فیروزی تمام

(۹۰) و آمدند در وقت توجه به روزه نبوك عذر گویندگان از
مادیه نشینان يعنى بنی اسد و غطفان كه عذر گفتند از وقت مال و كسرت
عیل یا رخصت عامرین طفیل اعذار كردند به آنكه اگر ما بفروه آئیم
شی طی ، اهلای و مواشی مارا غارت میکنند و این عذر ها میگویند
تا دستوری دهد بر ایشانرا در تخلف و بنشینند آهانكه دروغ گفتند
با خدای و با رسول او در ادعای ایمان (مراد منافقان اعراب اند كه
نیامدند و اعتذار نیز نكردند) ، زود باشد كه برسد آنرا كه كفر
شدند از اعراب غذای مولم بقتل در دنیا یا حرق در آخرت ،

(۹۱) نیست بر ناتوانان و عاجزان و نه بر بیماران و معلولان و
نه بر آنكه نمی یابند چیزی را كه نفقه کنند بر خود و اسباب راه سازند

چون قوم جهینه و بنی غدوه و مزینه یعنی ماین سه طایفه نیست گماهی
اگر باز ایستند از غزوه چون نیکخواهی نمایند و فرمان برند بر
خدا را و رسول او را (و نصیح (۱) اصلاح فعل است با اخلاص نیت)
نیست بر نیکوکاران که ناصح اند ، هیچ عتابی و ملامتی و حدای
آمرزنده است آنرا که بعد از غزوه باز ماند ، مهربانست که
مذور را رحمت نمود دهد

و هیچ معاصی نیست بر آنها که از درماندگی چون بیامند
سوی تو و درخواست کردند تا ایشانرا دستوری دهی و با خود
ایشان را بحرب نبری ، گفتمی تو که در اینوقت نمی یام چیزیکه شما را
سوار کنیم بر آن ، برگشتند از پیش تو و چشمهای ایشان روان میشد
از اشک یعنی اشک از دیده های ایشان میریخت از روی اندوه بجهت
آنکه نمی یافتند آنچه بقیه کنند در آن سفر و این قوم را مکاتبین
گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه آمدند و گفتند
یا رسول الله ما را داعیه جهاد است و پیاده مانده ایم مرکبان عداوت فرمای
تا بر آن سوار شده برو آئیم ، حضرت رسالت (ص) فرمود که آنچه
میجوئید نمی یام ایشان گریان از پیش پیغمبر بیرون آمدند و این عمر
و عباس و عثمان ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه کردند ،
پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که برین نوع مردم اگر تخلف کنند
جرمی و عتابی نیست .

(۳) چو من است که به مت و ملامت بر آنانست که ایشانرا تو
دستوری میجوئید در ... آنکه ایشانرا ... و زاد
و مرکب ایشانرا ... رسالت ... آنکه ...
و کودکان و مهر نهاد خدای از حذلان بر دلهای ایشان ، پس ایشان
نمی دانند حاتم و عالت کار خود را و عاقبتی که برین تا فرمانی
مترتب است .

۱ - آیه شریفه اینست : ... اذا نصحو الله و رسوله ما
على المحسن .

(۹۴) القاء اعتذار خواهند کرد متذللان بسوی شما یعنی عذر
خواهند خواست از تخلف چون باز گردید از قبول بسوی ایشان و
مدینه یز آئید ، بگو ای محمد (ص) ، عذر میخواهید ، معاذیر کاذبه
برای آنکه باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت
آنکه بشحقیق خبر داده است ما را خدای از اخبار شما و احوال شما
که چرا نیامدید و قصد شما چه بود و به بیند خدای نیت کار شما را
و فرستاده او نیز خواهد دید که از بقی توبه کنید یا بر آن ثبات
میورزید ، پس باز گردانیده خواهد شد در قیامت بسوی دای بیوشده
و آشکارا که مطلع است بر ضمائر و طواهر ، پس خبر خواهد داد
شما را به آنچه بودید که میکردید از کتمان بقی و اظهار وفق و آن
احبار بتوبیخ و عتاب خواهد بود

(۹۵) یزود باشد که سوگند خورند بخدای برای شما چون
باز گردید از سفر بسوی ایشان (و از آنچه قرآن یکی آن بود که
خبر داد خدا از سوگند بعضی متذللان چون چندین قیس و امثال او
که آمد از رجوع پیغمبر (ص) و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند
که ما بر خروج قادر نبودیم ، حق سبحانه میفرماید که سوگند میخورند
دروغ تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان ، پس اعراض
کنید از ایشان و بگذاریدشان ، بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و
بیخ و ملامت که سبب میل به توبه و انابه است در حق ایشان مفید نیستند
زیرا که خبث اینها بقبرنده تظاهر نیست و بجای ایشان دوزخ است
و عتاب و عتاب ایشان خواهد بود برای پاداش به آنچه بودند که
کس میکردند از کفر و بفاق .

(۹۶) سوگند میخورند متذللان برای شما ، تا بدان حشود
شوید از ایشان و از تعرض شما ایمن شوند ، این ای پیغمبر از رجوع
آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ ستری از رسول خدا
تخلف نکند و عبدالله بن ابی سرح نیز حضور فاروق همین نوع سوگند

خورد حق سبحانه میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدا (پس اگر خشنود شوید ای مؤمنان از منافقان دروغگوی و پس بدستیکه خدای خشنود نمی شود از گروه منافقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدا ایشانرا سود ندارد و مراد از آیت نهی مؤمنانست که از ایشان راضی نشوند و مذر های باطل را نپذیرند)

(۹۷) بادیه نشینان (مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمیع مخصوص) سخت ترند از روی کفر و نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست و سعادت مکرده اند و سزاوارترند به آنکه ندانند اندازه های که خدای تعالی فرستاده بر پیغمبر خود از فرائض و سنن شرع و حدای دانات باحوال ایشان حکم کننده است از روی حکمت بامهال ایشان

(۹۸) و از منافقان اهل بادیه کسی هست که فراگیرد برای شما یعنی شمار کند آنچه نفقه مینماید و صدقه میدهد توانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و هرامتی می شمارد چه بر آن امید ثواب ندارد و بریا و سممت اتفاق میکنند و انتظار میبرد بشما گردهای روزگار را یعنی آنرا که دولت اسلام شکست بخورد و روزگار مسلمانان برگردد تا از افاق خلاص یابند و بر ایشان باد گردش بد و روزگار ایشان منقلب شود و حدای شنواست مر آنرا که بریان می آرند و دانات به آنچه در دل پنهان می دارند

(۹۹) و از اهل بدر کسان هستند که میگردند بخدای و بر او - بن (مراد بنو مکران اند از جهینه و گفته اند عبدالله ذی النجادین و رده اویند که بخدا و بقیامت میگردند و فرا میگیرند آنچه داده می کنید در جهاد یا در تصدق اسباب قربت نزدیک خدای یعنی قربت میجویند بصدقات خود (مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بقربت

ای) و بدعای پیغمبر (ص) که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش میطلبد گفته : اللهم صل علی آل ابی اوفی بدانید که نفقات ایشان با صلوات رسول صیب نزدیکی است مرایشانرا بهارگاه عنایت ربانی و زود یاعد که در آرد خدای ایشانرا در بهشت خود که محل نزول رحمت است و بدرسنیکه خدای آمرزنده است مر متصدقانرا و مهربانست بر متقریان

(۱۰۰) و پیشی گیرند گمان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامة مؤمنان از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده بدینجا آمده اند مراد اهل مدینه اند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز گذارده اند یا اهل بیعت رضوان و از انصار یعنی آنها که ساکنان مدینه بودند که اهل مکه را یاری دادند (مراد اهل بیعت عقبه اند یعنی سباق سببه و اهل عقبه ثبیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بدست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثبیه و آنکه متابعت کردند سابقانرا با ایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند و گفتند هر که متابعت ایشان کند ثوابات از زمره ثابانست) و خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعات ایشان (ساق و لاحق در این رضا داخل اند) و خشنود شدند ایشان از خدای به آنچه یافتند از نعم دینی و دنیوی و آماده کرد خدای مرایشانرا بوستانها که میروید زیر درختان آن جویها و چاوید یافتند در آن همیشه (تأکید حاوود است) آنست پیروزی بزرگ و رسیدن تمام مراد

(۱۰۱) و از آنانکه گرداگرد شهر شما اند از اهل بوادی منافقتند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلامه شهادت میگویند و به نماز و روزه قیام نمی نمایند و از اهل شهر شما نیز قومی اند که خو کرده اند و اقامت نمودند بر وفق یا در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد باوجود کمال عظمت و صدق

راست خود نمیدانند ایشانرا یعنی کفر را در سوبدای دل پنهان دارند و آثار ایمان و احسان ظهور می آرند پس تو ایشانرا باعیان ایشان میشناسی ما میدانیم ایشانرا و بر سر دل ایشان مطالبیم و زود باشد که عذاب را ایشانرا دوتوبت بکنی بغضباحت در دنیا و دیگر عذاب ابر یا باخذ زکوة و تکلیف جهاد و پس باز گشته شوند در قیامت عذاب زك که آتش دوزخست و حقیقت عذاب عظیم بعد از ایناست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لای و رؤیت و هیچ عذابی که بزرگتر نیست

نظم

و این پنج آیه را در سوره بقره در آیه ۱۰۲ تا ۱۰۶
در سوره بقره در آیه ۱۰۲ تا ۱۰۶
چوردوران وهر آن زنجی که هست سهل تر از آمد حق و عملت است
از فراق این خك ها عوره شود و از فراق این آب ها تیره شود
در فراق چنان سوزان شده است بید از فراق چنان لرزان شده است
گویم از فراق يك شرار تا قیامت يك بود آن از هزار
آورده اند که از مخلصان اسلام ده تن بمقدر تخلف ورزیده
بودند چون از تهدیدات الهی که در باره متخلفان نازل شده بود
خبر یافتند حقت تن ازیشان خود را بر ستون های مسجد بسته سوگند
خوردند که نگذارند ایشانرا بکشایند تا وقتی که بحکم خدا گشاده شوند
چون حضرت رسالت (ص) از تبوك رجوع فرموده بمدینه نزول نمود
رعادت موهود بمسجد درآمد و ایشان را دید و فرمود که چه کسانند
صورت حال بموقف عرض رسانیدند و سید عالم (ص) بر زبان کهربار
گذرانی که من هم سوگند میخورم که ایشان را بکشایم تا وقتی که
امر در رسد.

(۱۰۲) و اومی دیگر و منافقین که نزد پیغمبر (ص) اعتراف

از درگاه که دان خود و مقر شدند و بیامیختند کردار نيك را یعنی غزوه ها که بافق پیغمبر (ص) ازیشان در وجود آمده بود و عملی دیگر مد که از تبوك تخلف نمودند و شاید که خدای آنکه توبه ایشان در پذیرد و بدرستی که خدای آمرزنده است بر تقیائرا و مهربانست و افضل مرد

در ناویلات کاشی (۱) مذکور است که اعتراف بذنب از جهت ندی نور استمداد است و عدم رسوخ بلکه خطیات و بدان استدلال میتوان کرد بر آنکه معرف را دیده بصیرت گشاده شده و قیاحت گناه مشهود وی گشته و چه اگر طلعت شمس متراکم گردد و ردائل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت آن را نيك به بیند و در عذاب خذلان باشد و حکیم سنائی قدس سره فرموده

نظم

چون بدی گناه را دانی حشمت جانب پشیمانی
ورندانی گناه را که بد است آن نشان عقاوت ابد است
قصه بعد از نزول آیت حضرت رسالت (ص) فرمود تا ایشانرا بکشادند و آن آزاد شدگان بشکرانه نعمت الهی اموال خود را به حضرت رسالت پناهی آورده گفتند یا رسول الله و ما بسبب این مالها از دولت خدمت تو باز مانديم ایشانرا فرا بگیر و در راه خدای تصدق کن و خواجه عالم (ص) فرمود که من باخذ اموال شما مامور نیستم و این آیه نازل شد که :

(۱۰۳) فراگیر از مالهای ایشان زکوة فریضه و تا پاك گردانی ایشانرا از گناهان یا از حب مال که موقی بطلیان و عصیان است یا از نیجاست بخل و زیاده گردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشانرا بدان صده و دعاگوی بر ایشان و آموزش طلب و بدرستی که دهاهای تو آرامش بود دلهای ایشان را و خدای شنواست دعای ترا و داناست

۱- مراجعه شود بترك شماره ۳۲۸ جلد یکم این تفسیر

استحقاق ایشان مر آنرا

(۱۰۴) آنها نمیدانند این تبیان یا آنها که توبه نمیکند معلوم ندارند آنرا که خدای اوست که قبول میکند توبه را از شدگان خود و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقه‌های ایشان را و نمیدانند آن را نیز که خدای اوست توبه پذیرنده مهربان بر توبه کننده .

(۱۰۵) و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بدان یا میگوید ای گروهی که توبه نمیکند بکنید آنچه میخواهید (امر تهدید است) ، پس زود باشد که ببیند خدای کار عمارا از خیر و شر و فرستاده او و گروهگان نیز ببینند و زود باشد که باز گردیده شوید بمرک ، بسوی دانی نهان و آشکارا ، پس بیاگاهاند شمارا به آنچه نمودید که عمل میکردید و آگاهی به مجازات باشد بر آن . قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصه هفت تن گذشت و سه کس دیگر که کمب بن مالک بود و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع ایشان خود را نهسته بودند اما پیش آنحضرت آمده بگناه خود معترف شدند و حضرت حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالس نکند و درشان ایشان نازل شده که :

(۱۰۶) و دیگران از متخلفان تأخیر شدگند و باز داشته گن برای امر خدا در بره ایشان یا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار کنند بر آن گناه و یا توبه دهد ایشانرا اگر ندامت ورزند از آن (تردید برای عباد است اگر نه عند الله تردید نیست) و خدای داناست بر جای ایشان ، حکم کننده بر جای ایشان .

آورده اند که دوازده مذاق چون ثعلبة بن حاطب و نبل بن حارث و ودیمة بن ثابت و احزاب ایشان بسخن ابوعامر راهب در برابر مسجد کبا مسجدی بنا کردند و ابوعامر راهب از اعراف قبيلة حوزج بود و در عالم تورات و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت حضرت سید (ص) بر اهل مدینه میخواند چون آن حضرت بمدینه

هجرت کرد اهل آن خطه شیفته جمال (۱) و کمال وی دده از صحبت ابوعامر برمیدند و کسی پروای او نکرد .
نظم

با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات

حیفم آید سخن از چهمة حیوان گفتن
ابوعامر را عرق حید در حرکت آمد به نفی آن حضرت مشغول شد و بعد از غزوة بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شد و از آنجا فرار نموده نزد هراقل (۲) که ملک روم بود رفت و میخواست که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله قباء در محله خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آمم آنجا باده عاوم اشتغال نمایم ، ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسول (ص) چون عازم غزوة مک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارگان در وقت سرما و باران مسجدی ساخته ایم ، التماس میروند که در آن مسجد نماز گذاری ، عرض ایشان آن بود که بجبهت نماز آنحضرت مهم خود را استحکام دهند چنانچه در هشوی معنوی هست :

هشوی

مسجد و اصحاب مسجد را نواز تو ای ما شب ، دمی باشد بساز

۱ - دل من هیفته روی دل آرای تو است هم پراز خاطره مهر و وفاهای تو است
مهربانا ز تو صد خاطره اندر دل ما است بخدا این دل من منزل و مأوای تو است
گویم مهربان اید و ستشاید در عشق چکنم این دل من در سر سودای تو است
چون توئی فدا سازد در این راه دراز من در این راه امیدم بتولای تو است
(جلالی)

۲ - هراقل یا هراکلیوس امپراطور روم با خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی معاصر بوده و در زمان این دو پادشاه جنگ های خونینی میان ایران و روم واقع شده است که بفتح رومیها ختمه یافته است (مراجعه شود بتاريخ مرحوم حسن پیرنیا) .

تا شود شب از جماعت همچو روز ای جماعت آفتاب دله روز
ی دریا کان سخن از دل بدی تا مراد آن نفر حاصل بدی
الفصله چون حضرت پیغمبر (ص) در جواب ایشان فرمود حالا
مشوجه غزوه ایم تا باز آییم و چون بوقت بازگشتن بمنزل ذی آوان
که قریب به مدینه است رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند و جبرئیل
ن آیت آورد که :

(۱۰۷) و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند مسجدی برای ضرر
مؤمنان و ستیزه ایشان و برای تقویت کفری که اضممار آن میکنند و
برای تفرقه افکندن میان مؤمنان که در مسجد قباء مجتمع باشند و
برای انتظار مران آنکس را که حرب کرد با جدای و با رسول او
پیش از بنای این مسجد (مراد او راهب است که در احد و حنین
بجنگ حاضر شد) و هر آینه سوگویند بخورند چون کسی گوید که چرا
این مسجد ساختید گویند که ما نخواستیم از بنای این مسجد مکر حوالتی
نیکو که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعیفاء و خدا گواهی میدهد که
ایشان دروغ گویند در سوگند خود .

(۱۰۸) مایست در آن مسجد هرگز ، هر آینه مسجدی که بنا
نهاده شده است بر برهیزکاری از روز نخستین (مراد مسجد پیغمبر
است (ص) و اشهر و اظهر آنکه مسجد قباء است) در مسجد
عمروان عوف .

حضرت پیغمبر اول که بحوالی مدینه رسید بمسجد قباء فرود
آمده چهارده روز در آنجا اقامت فرمود در آن ایام اساس مسجد
قبا افکند و آن اول مسجدی است در مدینه که حضرت رسول در
آنجا نماز گذارده و در اشواق الحرمین مسجدی است که
حضرت رسول (ص) هر روز شده نماز فرموده مسجدی است که
و در آنجا دو رکعت نماز گزاردی و در روایت آمده که دو
رکعت نماز را در مسجد قباء اجر عمره ایست ، حق سبحانه میفرماید
که مسجدی که اساس او بر تقوی است سزاوارتر است آنکه قباء

کئی دروای برای نماز در آن مسجد موسی بر تقوی ، مردانند که
از پاکیزه طینتی دوست میدارند آنکه پاکیزه و روزند از اجناس و احباب
یعنی بدوستان بر طهارت باشند و گفته اند بر جنات خواب ننگند . منقولست
که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه (ص) از اهل مسجد
دعا برد که آن کدام طهارت است که حق سبحانه بدان رحمتا ثنا گمت
جواب دادند که آب از بی درمی آوریم احجار ثلثه را یعنی دراستنحاء
و غرد جمعی مراد تظهر است از معاصی و حصول مذهب و خدای
دوست میدارد پاکیزه و روزند گفرا .

(۱۰۹) آما هر کس که اساس افکند بنای دین خود را بر
ترسکاری از جدای و طلب خشنودی او بهتر است با آنکس که اساس
بند بنای امور دین خود را بر کثارت رودی که زورش برورسل تهن شده
و طاهرش بجای استاده باشد ، شکافته شده و نردبک بافتادن رسیده
و این چنین زمین سست ترین قواعد باشد و چون بر آن بنا کنند ،
بس آتزمین سست گردد و در افتد با مانی آن در آتش دوزخ مبتعد و این
مثبت از برای آنها که بناد دین خود را بر امور باطله نهند و مال
همه ایشان رجوع باشد بدوزخ و خدای راه نمی نماید گروه ستمکاران را
بنابچه مقصود ایشانست .

(۱۱۰) همیشه هست بناهای ایشان ، آن بنایی که بنیاد نهادند
آرا بر اغراض فاسده است شك و تقق در دلهای ایشان زائد بر
شك و بنایی که دارند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع
نبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت مسجد ایشان در آید و نماز
گذارد آیت آمد که : لا تقم فیه ابدا ، حضرت رسالت (ص)
فرمود تا بنای آن مسجد را نکنند و بسوختند و حکم شد که آن
موضع مریغة اهل مدینه باشد .

نظم

چون بنی فرمود کار را ترکید مطرح حاشك و خاکستر کفید
حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد حرابی بنی ایشان بواسطه

و ما را با بیع و نفی و ملّا بذکر اختصاص داد و دل را درین مباحیه داخل نکردند. مذكران و محققانرا عبارات عجیب و اشارات غریب هست و بعضی از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته :

آیت

هر که خواهد کزین برد وونی گو تماشاى آن گاهستان رکن
و بعد از اشتراک بین ملاچانه اشتری میکنند و میگویند : کارزار
میکند این مؤمنان که نفس ایشان خرید شده است در راه خدا و
طلب رضی او ، پس گاهی میکنند دشمنانرا و گاهی گشته میشوند
بر دست ایشان ، وعده داده است خدای ایشانرا بدین بیع و شری وعده
دادنی ثابت بای که خلاف نیست در آن درین کتابها (دلیل است بر آنکه
اهل تورات و انجیل مأمور به بوده اند بقتال) و کیست و نه کننده تر
بعهد خود از خدای که کریم است و کریم خلعت در وعده روا ندارد ،
پس شادمان باشید بخرید و فروخت خود آنکه مباحیه گردید به آن
و آن بیع او رستگاری بزرگست .

در مدارك ارا امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که ای
مؤمنان قیمت شما نیست الا بهشت ، پس بفروشید خویش را الا بدن
یعنی خود را بمحتاج غرور دنیا بفروشید که قیمت شما نعیم بای چودایی
است و در مشوی منوی آورده که :

نظم

خویش را نشناخت مسکین آدمی در فرونی آمد و شد در کمی
خوشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلقی دوخت
(۱۱۲) آن مؤمنان باز گردند گشتند از مصلی یار جوع کسند گشتند
بحق مباحیه بتمانی . برستند کن حق با حلاص یا قائم بشرابط خدمت
ستابند کن حق بر آنچه بریشان رسد از سراء و ضراء یا شناسند گان
نعم الهی در هر لحظه و طره ، روزه داران یا سیر کنند گان بطلب
عام یا بیرون آیند گان از بدیه نفس و روند کن سرم منزل اس ،
و کوع کنند گان در نماز یا خضوع آرند کن بدر گاه می نیازد سجده کنند گان

در حیوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات ، فرمایند گان ایمان و طاعت
و سنت حضرت رسالت (ص) و بزدارند گان از کفر و معصیت و بدعت
و او تمایه است یا برای تضاد میان امر و نهی چون نبیات و اکار
با بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویند شبیهی واحدند
و هر يك با دیگری باید منضم باشد و نگاهدارند گان مرا حکام خدا برا
و سلمی گویند و نگاهدارند گان امر او را بر جوارح و قلوب و اصرار
و ارواح و اشارت ده مؤمنان را که بدین صفت موصوفند (وضع
مظهر مرفوع مضمحل دلیلت بر آنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضائل
و حذف مبشر به اشارتست بمعظم و تکبیر آن) .

آورده اند که حضرت رسول (ص) بعد از زیارت قبر مادر خود
گریه گان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی ، مرا اجازت دادند
و چون در استغفار او اجازت خواستم ، مرا بزداشتند این آیت آمد که :
(۱۱۳) صحیح نباشد و روا نبود ، بر پیغمبر را و آثار را که
گرویده اند ، آنکه طلب آموزش کنند برای شرك آرند گان و گفته اند
که پیغمبر (ص) با ابوطالب (ا) در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان او
بومید شد وعده فرموده بود که طلب آموزش کنم از برای تو مادام که
امر و نهی نکند از آن و بعد از وفات برای وی استغفار میکرد و
صحابه چون دانستند که آن حضرت بجهت ابوطالب آموزش میطلبید
گفتند ما چرا برای آباء و اقرباء خود استغفار نکنیم و حال آنکه
ابراهیم صوات الرحمن علی نبینا و علیه السلام برای پدر خود استغفار
کرد و اینك پیغمبر ما (ص) برای عم خود استغفار میکند آیت آمد
که روا نیست پیغمبر و مؤمنانرا که برای اهل شرك آموزش طلبند
و اگر چه باشند خداوندان قرابت از پس آنکه روشن شد مرایشانرا آنکه
ارباب شرك ملازمان دوزخند .

(۱۱۴) و نبود آموزش ابراهیم از برای پدر خود مکرار برای
و گردن وعده که در وقت مناظره وعده کرده بود مرید را آنجا که
۱- غلب علماء امامیه بر آنند که ابوطالب اسلام آورده و مسلمان از دنیا رفته است

گفت **سأستغفر لك ربی** . در بنامی آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مر او را که ایمان آورم ، پس استغفار ابراهیم علیه الصلوة والسلام آن بود که من طلب آمرزش و مغفرت کنم برای تو و اینکه مسلمان بکردی پس آن هنگام که روغن گشت مر ابراهیم را بدرستی که پدر او دشمن است مر حدایرا یعنی بر کفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا او را بوحی معلوم شد که آذر ایمان نخواهد آورد ، بیزاری کرد ار او و قطع استغفار نمود بدرستی که ابراهیم بسیار آه کننده بود (کثرت است از رات شب و کثرت ترحم او) ، برد بار بود بحدی که پدر میگفت **لأرجمنك** او جواب میداد که **سأستغفر لك** پس در آیه توبه تمهید عذر رسول و مؤمنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بر آن مؤاخذه نخواهد بود .

(۱۱۵) و نیست حدای که قومی را صایع و ثناء کردند یا ایشانرا بکفر چنانچه اهل ضلالت را پس از آنکه راه نمود ایشانرا باسلام تا و اینکه روشن گرداند بر ایشان آنچه واجب است که از آن پرهیز کنند و گفته اند این آیت در شان جمعی است که قبل از تحویل توبه در گذشته یا پیش از تحریم حمر سائر اجل نوشیدند میفرماید که برایشان از آن کارها که کرده اند گرفت نیست بدرستی که خدا همه چیزها از احوال اول و آخر ایشان داناست .

(۱۱۶) بدرستی که خدای مرا و راست بادشاهی آسمانها و زمین پس هر چه خواهد کند بی مانعی و منازعی ، زنده میگرداند مرد کافرا و میمیراند زندگانه و نیست شمارای مؤمنان بجز خدای کارسازی و ... و ... (رو می شد که خطاب بکفر باشد) که خدای را بر منش کنید که شما را بدر وی متولی امری است که حکم بآیات الله دفع کند و جز و زری که عذاب الله در ... (۱۱۶) بدرستی که توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه برگشت بر ... خود بجهت اذن او مر منافقان را در تخلف یا میان توبه ده حضرت پیغمبر (ص) میکند از تفاق مذنوب کما قال : **لستغفر لك الله**

ما تقدم من ذنبك وما تأخر ... تا آخر یا امت است بر توبه یعنی هیچکس نیست که محتاج توبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه هرکس را مقامی است که مادون آن شصت وی توبه خواهد بود پس توجه بمادون کانه گماهی است که از آن توبه لازم باشد و پیش معنی و وانی لاستغفر الله کل يوم سبعین مرة ، اشارت به اینست و نزد محققان این معنی مناسب مرتبه حضرت رسالت نیست چه توجه آن حضرت به حق متصور نبوده (۱) ، پس سلام رحمة الله علیه میگوید : ذکر توبه نبی صلی الله علیه و سلم برای آنست تا مقدمه توبه امت باشد و توبه تابع مقدمه تصحیح پذیرد و بر هر تقدیر در پذیرفت خدای از پیغمبر علیه الصلوة والسلام و از مهاجران و از انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غروة تبوك را نه مضاد ، آنکه پیروی کردند پیغمبر (ص) را در زمان عسرت و تنگی (لشکر تبوك را جمش العسرة میگویند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که ده تن بک شتر داشتند و هم در توبه که دو کس روزی بک حرمه سر میبردند و هم در آب که با وجود قلت مراکب شتر را میکشیدند و بر طوایف اجواف و اعمای آن دهن خوش تر میباختند و هوا ببات میگذشت پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که در این زمان تنگی و عسرت پیغمبر میکردند از پس آنکه نزدك بود که از غایت عسرت میل کنند و از جای مرود دلهای گروهی ارایشان یعنی کارندان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند یا از تمامت رسول دست بار دارند بواسطه شدت و مشقت ، پس خدای در گذشت از آنکه ادب ایشان از ثبات ایمان میل کرده بود ، بدرستی که خدای برایشان بسیار رات است چون توبه کردند ، مهریست بفضلی برایشان .

(۱۱۸) و دیگر توبه داد و بخشید بر آن سه تن که باز پس شدند حتی مخالف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موافق بحکم الهی بود اول ازین ذکریات که مهم کعب و هلال و مراره در تحیر افتاد و دلیل روشن براینکه مراد حضرت پیغمبر است آیه **ما زاغ البصر و ما طغى** است

و حضرت رسالت پناه حکم فرمود که کسی ایشان مخالفت و مکالمت ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال خدمت وی که مردی پیر و ضعیف بود نامزد گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان تنك آمد تا وقتیکه تنك شد برایشان زمین با وجود گشادگی و وسعت (و این از شدت حیرت و نهایت بریشانی است و تنك شد برایشان دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت چینیستی که فرح و انس را در آن راه نمود و دانستند آنکه پناهی نیست از خشم خدای مگر هم بوی و آمرزش خواستن از کرم وی . پس چون درماندند و به سچارگی خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای ایشانرا تا توبه کردند و بحق بازگشتند و مقرر است که تا او به توبه توفیق ندهد و راه قبول نکشد توبه هیچ غائب درست نبود .

توبای

گرامی و باری ننماید ز نخست هم توبه شکسته است و هم پیمان است چون توبه بامید پذیرفتن تست تا تو نپذیری ، نشود توبه درست لقمه بعد از ~~چند~~ روز این آیت فرود آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت ، بدورستیکه اوست قبول گشته توبه از زنان ، متفضل است بر رحمت برایشان .

(۱۱۹) ای گروه مؤمنان ، ترسید از خدای و مثل این فعل که مخالفت امر او باشد مداومت مکنید و باشید با راستگويان در احوال خود چون کمب من مالت و آن دوتن دیگر که راست گفتند و عذر نیاوردند و بسبب راستی که من صدق نجبا ، دولت نجات یابند :

نظام

از کجی انقی حکم و کاستی وزحمه غم رستی اگر راستی راستی خویش بهان کس نکرد بر سخن راست زبان کس نگردد

و گفته اند این خطاب با اهل کفر (و اهل حق)
یعنی ای گروه بدگن موسی و عیسی علیهما السلام
و باشید با صدان که اصحاب اخبار و امت بزرگوار وی اند .

(۱۲۰) روا نیست و نشاید مرا اهل مدینه را و آنسکه گرداگرد ایشانند از بادیه نشینان آنکه تخلف کنند و باز پس روند از حکم رسول خدای تعالی (نهی است در صیغه نفی و تخصیص اهالی مدینه و حرالی آن جهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت بطریق تبوك و نرسد ایشانرا که رعیت کنند منفسهای خود از نفس وی یعنی خویشتر داری کنند و خود را بر طرف دارند از کشیدن آن رنجها که او میکشد . مرویست که ابو خشیمة انصاری رضی الله عنه در مدینه مانده بود بعد از چند روز که از عزیمت حضرت صلی الله علیه و سلم بگذشت روزی سخنة خود در آمد و آن روز نهایت گرم بود و او دو زن داشت زنان وی هر يك در عربی نشسته بودند و آن را رفته و آب زده و گوزه های آب سرد مهیا ساخته و طعمای نیکو ترتیب نموده ابو خشیمة بر در عربی استناده و در زنان نگریست و آن ترتیب ملاحظه نمود و گفت روا باشد که رسول (ص) در بیابان شدت حرارت و باد گرم درمانده ابو خشیمة در سایه خنك آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خویش روی خوشبوی معاشرت کند بخدا سوگند که در هیچ عربی نیایم و ازین آب و طعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت ملحق شوم ، پس اندك زاد برداشت و روی برافشاند در منزل تبوك بمسکرمه ایون ملحق شد ، آن وجوب متابعت و ترك تخلف سبب آنستکه ایشان چون رسول باشند نرسد ایشانرا تشنگی و نه رنجی و نه گرسنگی در راه خدای و سپرند مکانی را از امکنه کفار مسلم اسب پاکست شتر یا بیاهای خود سپردنی که آن بخشم آورد کافرانرا و نیابند دشمن هیچ باغنی از قتل و اسر و هب و کسر و هزیمت و جراحت مگر نوشته شود برایشان به آن کرداری شایسته یعنی هر يك از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند . این عباس رضی الله عنه فرموده که هر نرسی که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان میبویشد ، بدورستیکه خدای ضایع نمی گرداند و تپاه نمیکند مزد

نیکوکارانرا یعنی مجاهدان را .

(۱۲۱) و الله نکنته . نفقه اندک و خرد چون علاقه نزیاده
 ۱. حمل آمد . ۲. حارح ۳. که بدهد چون او قتل رضی الله عنه و
 به نفقه رزق چه ذوالنورین و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما
 و قطع نکنتند در مسیر خود هیچ ممر آب و سبیل را (مراد زمین
 است) بعلی هیچ زمین را قطع نکنتند مگر نوشته شود برای ایشان ثواب
 آن و آن نوشتن برای چیست ؟

تا جزای دهد خدای تعالی ایشانرا نیکوترین آنرا که در راه
 حق عمل میکردند و چون اخس را جزا دهند جزای حسن نیز بدان
 الحاق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن ، در بنایح فرموده که اگر
 مثلا غازی را هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه
 آنرا ثواب عظیم دهد و نه صد و نود و نه دیگر را بطفیل آن قبول
 کند و هر يك را برابر آن ثواب عظیم ارزانی دارد تا کرم او نسبت
 بمجاهدان بر همه کس ظاهر گردد

نظلم

مجاهدان صرفی اینچنین از آن دارند که در غزاکمربند در میان دارند
 آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد
 مؤمنان مجازم شدند بر آنکه چون بغیر جهاد برآید بتمامی عازم حرب
 شوند آیت آمد که :

(۱۲۲) و روانیست و نشاید مؤمنانرا آنکه بیرون روند بفرار
 همه ایشان چه امر همیشه مختل میباشد ، پس چرا بیرون نروند يك
 تن یا دو تن یا بیشتر از هر جمعی کثیر از ایشان (مراد قبیله و اهل
 بلد اند) گروهی اندک بجهاد و مالی توافق نمایند تا طلب دانشی
 کنند در دین و الله آموزند و از عبدالرزاق بن همام مرویست که مراد
 اهل حدیث اند (۱) و تا بیم کنند لقاء گروه خود را چون باز گردند

۱ - سنت و حدیث عبارت از گفتار و یا کردار پیغمبر میباشد . پس از
 آنحضرت عمل و احکام اصحاب هم بسنت افزوده گردید زیرا صحابه

از غرو سوی ایشان تا باعد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده
 میشوند به آن .

(۱۲۳) ای کسانی که گرویده اید ، کارزار کنید با آنانکه نزدك
 شما اند . از ناگرویدگان مثل یهودی که در حوالی مدینه میباشد

✽ با پیغمبر روز گذارده سختان آنحضرت را هتیده بودند پس از
 صحابه هم طبقة « تا همین » احادیث را نقل میکردند .

حدیث در دیانت اسلام دارای اهمیت زیادی است . بسیاری
 از آیات قرآن سر بسته و مجمل یا مطلق و عموم میباشد . پیغمبر
 آنها را شرح و تفصیل داده و هم موارد آنها را تعیین نموده است
 مثلا قرآن نماز را مجعلا دستور داده ولی پیغمبر عملا وقت و کیفیت
 آنرا بیان فرموده و یا در قرآن کریم شمر حرام شده ، مفهوم
 حمر چیست ؟ و یا چه مقدار آن حرام است ؟ تمام اینها را حضرت رسول
 بیان و توضیح داده است بعلوه مسائل دیگری غیر از آنچه در قرآن
 ذکر شده در زمان پیغامبر پیش میامده در تمام آنها حکم می داد .

حدیث در زمان پیغمبر همچون قرآن تدوین و نوشته نشده بود .
 آیات و سور قرآنی که نازل می شد کتاب و حی آنها را مرروی
 استخوان یا پوست و جز آن مینوشتند لیکن حدیث نوشته نمیشد .
 بعضی هم نوشته اند که حدیث را گاهی در زمان پیغمبر مینوشتند در
 هر صورت جمع آوری حدیث در زمان پیغمبر چندان شیوع نداشته و
 اگر هم احادیثی تدوین میشد حیاتی کم و شماره آنها هم که جمع
 آوری میکردند اند انگشت شمار بوده اند و بعلوه این اشخاص برای
 خود احادیث را جمع آوری و تدوین میکردند و بنظریه خویش صحیح
 و سقیم را از یکدیگر جدا مینمودند .

پاران پیغمبر از حدیث کمی و نرونی روایت بسیار مختلف بوده
 کسانی که بیشتر از همه روایت کرده اند او هریره و عاتق و عبداللّه بن
 عباس و جابر بن عبداللّه انصاری و انس بن مالك بودند روایت او هریره
 را بالغ بر ۵۳۷۳ نوشته اند . این مرد در کودکی بچوپانی مشغول

و گفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام بودند و شام قریب مدینه است و هر قدر قتل کنید با دشمنان نزدیک و باید که بایند کافران و اهل کفر در شما درشتی به نسبت خود یعنی عتفی در مقابل قتل از وقوع قتل یا شدنی و صبری بر مقتله یا شجاعتی در حین

بود و در سال هفتم هجری بخمدت پیغمبر رسید و اسلام اختیار نمود در زمان خلافت عمر بن الخطاب و الی بحرین شد و مال بسیاری بدست آورد پس از زمانی چند عمر او را خواست و از وی پرسید این دارائی را از کجا آوردی؟ پاسخ داد از تجارت بدست آوردم. عمر فرمود ما ترا برای حکومت فرستادیم نه برای تجارت پس او را توبیخ زد و دارائی وی را گرفت. ابوهریره بدروغ گوئی و جعل حدیث هم متهم بوده و مایه علم چندانی نیز نداشته است. در شرح بخاری ابن حجر می نویسد نخستین کسی که حدیث را جمع نمود ربیع بن صبیح بود که در سال ۱۶۰ هجری در گذشت همچنین سعید بن ابی عروه که در سنه ۱۵۶ وفات یافته حد از آن بزرگان اوم و علماء طبقه سیم جمع و تدوین حدیث شروع کردند امام مالك موطاء را در مدینه تألیف نمود و عهد الثالث بن جریج در مکه و سفیان الثوری در کوفه و حماد بن سلمه بن دینار در مصره مجمع حدیث مشغول شده بودند و بعد از آنها نیز علماء دیگر باین کار پرداختند.

چنانکه اشاره شد در زمان پیغمبر حدیث همچون قرآن نوشته نمیشد احادیث بسیاری جعل گردید. سبب اصلی جعل حدیث بنظر ما دو چیز بوده است:

الف: علل سیاسی. پس از رحلت پیغمبر کشمکش سیاسی سر خلافت بین یاران علی و خلفاء پیدا شد. اصحاب پیغمبر دو دسته شدند جمعی طرفدار خلافت ابوبکر و برخی نیز بخلافت علی مایل و راغب بودند سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار یاسر و جابر بن عبدالله انصاری و عباس هم پیغمبر و فرزندان عباس و ابی بن کعب و حذیفه و بسیاری دیگر از اصحاب علی را بر سایرین

مخاربه و بداند که خدای ما بر هیز کاران است بحفظ و اعانت و نصرت در فتوحات مذکور است که حق سبحانه و متنازه بقتال کفار ارب میفرماید و هیچ دشمن ارفس اماره کافر نعمت بدتر نیست و نزدیک ترین دشمنان تو اوست که اعداء عدوك نفسك اللمتی وین جنبیک پس قتل

ترجیح میدادند. اینها تبخیم اولیه تشیع را کاشتند.

ابن ابی الحدید علی را افضل از تمام یاران پیغمبر حتی ابوبکر و عمر میدانند و چنین میگوید که اگر علی خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را رد مینمود ما نیز آنها را رد میکردیم زیرا پیغمبر علی فرموده بود که جنت تو جنت من و صلح تو صلح من است. خداوند یاران علی را یاری کن و دشمنان او را نابود فرما. ای علی هر که ترا دوست ندارد دشمن است و هر که با تو دشمنی نماید منافق میباشد لیکن چون علی بیعت و خلافت خلفاء را پذیرفت مانع آن را پذیرفته ایم. ابن ابی الحدید طریقه اعتدال را پیش گرفته است و از گفتار وی چنین استنباط میشود که او قائل بدو خلافت بوده یکی خلافت ظاهری که ابوبکر و عمر و عثمان آنرا داشتند و دیگری خلافت باطنی حقیقی که مخصوص علی پس از پیغمبر بوده است و این دو خلافت نیز با هم منافات نداشتند این بجای خود درست و آن نیز بجای خویش صحیح و حق بوده است خلاصه پس از پیغمبر اصحاب دو دسته شدند جمعی طرفدار علی و خاندان وی و گروهی خلافت ابوبکر را خواهان شدند. هر یک سعی داشتند مرام سیاسی خود را پیش ببرند و با تمام نیروهای خویش در یسرت خود کوشش مینمودند کم کم احادیثی در فضیلت و برتری علی و همچنین در فضیلت خلفاء جعل گردید

البته مؤمنان ایندو طایفه حدیث جعل نمیکردند بلکه شوخا جویان عده داراینکار شدند زیرا این اشخاص همیشه طالب و خواهان کشمکش نزد و مخورد میباشد تا استفاده مادی یا منوی از ایشان نمایند

ب - دشمنان اسلام پس از فوت پیغمبر احادیث بسیاری جعل

او که عبارت از جهاد اکبر است اعتدال اولی و انب می نماید و البته
الاعارة فی المتنوی

متنوی

ای شهان کشتیم ما جسم مرون ماند از و خصم دگر در اندرون
قد رجعتنا من جهاد الأصفریم این زمان اندر جهاد اکبریم

و آنها را نشر میدادند مثلا بسیاری از احادیث که مبنای عقلانی ندارد
روایت عده و از دعوی کلام معلوم است که این گونه احادیث از پیغمبر
نیست میان خود مسلمانها اعتراض پیدا دهند که بیجمل حدیث
اعتدال داشته اند مثلا در فضیلت معاویه حدیث جعل میکردند و یا در
بارۀ علی سخنان و هن آمیز می نمودند تمام این بیهوده ها را
پیغمبر نسبت میدادند مثلا از قول عمرو بن العاص روایت هده که پیغمبر
فرمود فرزندان ابوطالب خویش من نیستند و حال آنکه ابوطالب و علی
پسر او باعث پیشرفت اسلام و نشر آن شدند چه در ابتدا ابوطالب
در مکه از رسول طرهداری میکرد و پس از فوت و هم در زمان
حیات ابوطالب علی از یاران مخصوص پیغمبر بوده و در جنگ
و غزوات شجاعانه و خدمتها بعالم اسلام نموده و بقول ابن ابی الحدید
فرق بین علی و پیغمبر اینست که محمد جنبه نبوت داشت و علی ارباب
موهبت بهره نداشت .

کم کم علماء مخیال افتادند که حدیث سقیم را از صحیح جدا
کنند و احادیث را بچند دسته تقسیم نمودند که شرح آن را در علم
حدیث باید دید .

با اینهمه عیوج حدیث از تفسیر قرآن فروتر بوده و خواهان
آن نیز بیشتر بودند و اصحاب و تابعین بواسطه نشر حدیث شهرتی
کسب نمودند .

مردمان برای بدست آوردن حدیثی مسافرتها ی دور و دراز میکردند
و بکنوع جنبشی علمی در عالم اسلامی پیدا شد . چون هرج حال
راویان حدیث را بخوانند سیر و سفر و سیاحت بسیاری در ضمن

سهل شیرینی دان که صفها بشکند شیر آنرا دان که خود را بشکند
کشتن آن کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخرۀ خرگوش نیست (۱)
(۱۲۳) و چون فرستاده شود ، بارۀ از قرآن ، پس از منافقان
کسی هست که گوید با منافقی دیگر از روی استهزاء یا باضمحای مؤمنان
زندگانی آنها میخوانند و بعلاوه میان محدثین و روایت کاغذ های
نوشته میشده و مشکلات ده و حدیث بدینوسیله حل میگشته است با
وجودیکه علماء روشن فکر طریقه های برای تفکیک حدیث صحیح
ارسطیم اتخاذ کردند . لهذا احادیث مجعول در کتب اسلامی بسیار میتوان
یافت و چون غالب آنها بتواند صحتش ثابت نشده قبول آنها نیز ارام
آورد نیست .

گفته شد که در قرون اولیه اسلام حدیث از تفسیر فروتر بود و
خواهان بسیار داشت حال باید یاد آور شد که مصدر تفسیر چیست ؟

مصدر تفسیر نیز بیشتر دو امر است : منقول و رأی و اجتهاد .
تفسیر منقول عبارتست از آنچه از پیغمبر درباره آیتی از قرآن
یا بیشتر نقل شده مانند اینکه مراد از محکمات و متشابهات در این آیه
چيست : « و الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب
و اخر متشابهات . . . » و یا مقصود از نماز وسطی . در این آیت :
« حافظوا علی الصلوة و الصلوة الوسطی » چیست و همچنین این آیت
مجمل ذکر شده : « السارق و السارقة فطموا ایدیهم » یا معنی و
تفسیر « و القناطیر المقلطرة من الذهب و الفضة » چیست . در این موارد
و مانند آنها بیان نبوی آسانی را که سرشته و مجمل است شرح
و تفصیل می کند .

در زمان صحابه و تابعین تفسیر قرآن ساده و آسان بود ،
هر چه از تاریخ تفسیر میگذشت بر آن افزوده می گشت . حدیثیکه تفسیر
خود علم و فنی مستقل شده و روایات بسیاری از یاران و تابعین و
پیروان آنها نقل و تدوین هده برخلاف زمان اولیه که تفسیر خیلی ساده

گویند ، گیت از شما آنکه میفرود او را این سوره گرویدنی (یعنی آنکس که است که این سورت ایمان او را زیاده کرد ؟) ، پس آنکه گرویده اند راستی ، پس زیاده کرد این سورت ایشان را یقین و ثبات در دین یا چون زیاده مد علم ایشان بواسطه تدوین سورت ایمان ایشان بدین

و مختصر بود :

مصدر دوم تفسیر رای و اجتهاد است ، مفسر خود بر آداب عرب و آلف و از روی اشیاء و امثال که در زمان جاهلیت متداول بوده الفاظ قرآن را تفسیر می کند بر شان نزول آیات هم آگاهی پیدا کرده آنوقت معانی را شرح و توضیح میدهد ، چیزی که در عام تفسیر زیاد مدخلیت دارد دانستن شان نزول آیات است چه غالب آیات و سورت قرآنی سبب نزولی داشته است .

بسیاری از اصحاب پیغمبر قرآن را بطریق مابوده تفسیر مینمودند در میان آنها گاهی در تفسیر يك آیه عقاید و نظریات مختلفی پیدا میشد مثلا این عباس و ابن مسعود کلمه « طور » را يك کوه مخصوصی می دانستند لیکن مجاهد هر کوه را « طور » میخواند و برخی دیگر هم « طور » را کوه خرم و سبز و دلکش می دانستند .

خلاصه میتوان گفت که آیات قرآن را با يك مك حدیث و نقل تفسیر مینمودند یا بواسطه رأی و اجتهاد در هر صورت دانستن زبان و ادب عرب لازم و آگاهی کامل به آن از ضروریات بوده و هست .

در میان صحابه پیغمبر بزرگترین اشخاصی که بیشتر از همه از آله روایت عده علی ابن ابی طالب است علی بر تفسیر قرآن آگاهی کامل داشته است پس از وی عبدالله بن مسعود و ابن کعب و زید بن ثابت

و غیره بودند .

هر چه از زمان پیغمبر دورتر شویم افسانه هایی که نزد یهودان متداول بوده بیشتر داخل در تفسیر عده چنانکه اگر امروز تفسیر را تحت مطالعه قرار دهیم هر يك کم و بیش از این داستانها و افسانه ها نیستند ، کتب الاحبار و وهب بن منبه و عبدالله بن سلام از جمله مردمانی

سوره منضم گشت با ایمان ایشان سورت های دیگر و ایشان عاقدان میشوند نزول آنکه سبب زیادتی کمالات و واسطه ارتفاع حال ایشانست (۱۲۵) و اما آنکه در دلهای ایشان بیماری شك و نفق

و حقد و حسد و بغض اهل اسلام است ، پس زیاده میکند این سوره ایشان را شکمی مضوم شك ایشان یعنی در سورت های دیگر شك داشتند ، پس شك ایشان در این سورت انضمام یافت بدان شك یا میفرود کفر ایشان بر کفر و سرزد یعنی استحکام یافت این صفت در دل ایشان تا وقتیکه سرزد و ایشان کافران بودند

(۱۲۶) آیا نمی بینند این منافقان ، آنکه ایشان مبتلا میشوند صدف ایات از مرض و لحظ و غیر آن (یا نفق و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان) در هر سالی یکبار یا دو بار ؟ پس توبه نمیکند از نفق و نه ایشان پند میگیرند .

(۱۲۷) و چون فرود آید سورت از قرآن که در آن عیب است مذکور بود ، نظر کنند بعضی از ایشان ، سوی برخی دیگر بعضی بخشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریه بدان سوره یا از راه حشم و سخط باستماع عیوب خود یا تعاضل بیون اهل ایمان کنند ، قرار از مجلس و یا هم گویند : آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس سرون روند پس اگر کسی بیند اقامت کنند و اگر نه بیند بر حیزد ، پس « از گردند از مجلس پیغمبر علیه الصلوة والسلام نکردند حدای دلهای ایشان را از هم قرآن یا از قبول ایمان واضح است که از همه نیکوئیهای این کلام (بخراسان و احتمال دعا دارد)

حسند که افسانه و داستانهای یهود را داخل در تفسیر کردند . مفسرین هم از نشر آن خود داری نکردند و آنها را نقل نموده اند بشر این احبار بیشتر باغی از غرض بوده است .

علماء و محدثین از قرآن ها پیش به خیال افتادند که احادیث صحیح و سقیم را از یکدیگر جدا نمایند و برای این منظور طریقه های اتخاذ کرده اند که ذکر آنها در اینجا وارد نخواهد داشت .

یعنی بگرداند خدای دلهای ایشانرا از حیرت ، سبب آنکه ایشان گروهی اند که فهم نمیکنند و در نمی یابند حق را .
(۱۲۸) هر آینه بدرستی و راستی آمد شما ای آدمیان فرستاده محکم خدا از نفعهای شما یعنی از جنس شما در مشرب تا واسطه جنسیت مخلوقات نمایند و داده و استفاده وجود گردد یا آمد شما ای اعراب رسولی از شما متکلم بملت شما یا از قبایله شما (ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هیچ قبایله نبوده در عرب الا که حضرت مصطفی (ص) را رشته قرابتی پیوسته بود مدار و در سرائت شاذه من انکم (۱) فتوح فاء خوانده اند یعنی شرفترین و محضترین شما هم در نسب و هم در حسب) ددوار و سخت بود رو آنچه در ریح انید بدان (و معنی برافزودن و بزرگ کردن و آنرا صفت رسول باشد و معنی علیه ما عنتم برین آورد آمد که برویست آنچه تاکید از گناه یعنی اعتذار آن مروی است روز قیامت که مشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند :

نظم

مماند به میان کسی در گرو که دارد بهین صبدی پیش رو
اگر دفترت از گنه يك نیست جواو عذر خواهد بود يك نیست
صفت دیگرش آنستکه حریص است بر اسلام شما بگرویدگان ،
مهربانست و بخشنده .

حق سبحانه هیچ پیمبری را بکجا ندو اسم از اسماء خود
اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را ، خود فرمود که ان الله بالناس
لرؤف رحیم و دوباره وی گفت بالمؤمنین رؤف رحیم (۲) و يك وجه
تفضیل آنحضرت بر انبیاء دیگر علیه و علیهم الصلوٰة والسلام اینست .
(۱۲۹) پس اگر برگردید منافقان از باری و هوا داری و
تخلف نمایند از فرمانبرداری پس تو بگو ، بسنده است مرا خدای که
(۱ و ۳) آیه شریفه اینست : « لقد جاءكم رسول من انفسكم عزیز
علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم »

شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد هیچ مبودی بحق نیست
مگروی ، بروی توکل کردم و کار خود بروی گذاشتم و اوست ،
خداوند عرش بزرگ مراد ملك عظیم است یا عرش که قبلة دع و مطلق
ملائک باشد ، اشارت تکمیل قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن
خدائی که عرش را بدان همه عظمت که هشت هزار رکن دارد و پروایشی
سبصد هزار قاعده و از هر قاعده تا قاعده سبصد هزار سله راه همه
آن مملو از حیوانات و صفات بقدرت کامله خود نگه دارد قدر است که مرا
بر ارزش منافقان در پناه آورد که حافظ مددگار و ناصر سرافکندگان اوست .

نظم

ارو حواء باری که یاری ده اوست بدوالتج کن کز ایشان به اوست
کسی را که او آورد در پناه چه نعم دارد از غنمه کینه حواء
مطالعه لطائف و اشارات این دو آیت حواله است باوراق جواهر الفهر
والله نعم المولی و نعم النصیر

سورة یونس مکیه و هی مائة و تسع آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

لرا (۱) حروف مقطعه ، بقول ابن زید ، رضی الله عنه اسماء سور اند

۱ - بعضی گفته اند حروف مقطعه اسراری است بین خدا و رسولش
و کسی را دانش آن نیست که معانی آنها را بداند و دریابد و گروهی گویند
که این حروف از تشابهات است و جز راسخون در علم کسی بر آنها
اطلاعتی ندارد .

در محالم از قناده آورده که حروف مقطعه اسماء قرآن است
و لهذا در بیشتر سوره ها پس از این حروف نام قرآن می آید

و علم الهدی (۱) لدیس سره فرموده که حق تعالی نام مهد سوره را هر چه خواهد و گفته اند **الرا** .. **انا لله الرحمن** و در **بحر الحقایق** آورده که مرحوم اشارت از حق حبیب وی (ص) میگوید سوگند میخورم به آلائی من بر تو در اول و اوسط من تا تو در وجود و برآفت من مرقرا تا آید . جواب قسم چیست ؟

هم گفته اند که هر يك حروف مقطعه اشاره بنامی است از اسمهای خداوند و یا هر حرفی اشارت بنامی از اسمی او . گفته شد که حروف مقطعه را بعضی جزء متشابهات قرآن دانسته اند بحث در متشابهات قرآن را به مرگهای دیگر واگذار مینمایم .

(۱) سید مرتضی ابوالقاسم علی بن سید امی احمدالحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن - الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام . لقبش علم الهدی و نامش علی و کتبش ابوالقاسم بود .

پیش از آنکه علم الهدی مقلب گردد لقبش مرتضی بوده لیکن در سال ۳۲۰ محمد بن حسین وزیر القادر بالله ، حلیفه عباسی به در مد و بیماری وی چندی زمان یافت در واه حضرت امیرالمؤمنین را در خواب دید که فرمود با علم الهدی بگو بر تو دعا می بخواند تا بهبودی یابی

وزیر نامبرده از حضرت در خواب سؤال میکند که علم الهدی کیست ؟ میفرماید علی بن حسین موسوی .

پس از آن خواب وزیر نامه ای به سید مرتضی مینگارد مشتمل بر درخواست دعا و هم آن نامه را مینویسد و اظهار میدارد که حضرت امیرالمؤمنین ترا مقلب علم الهدی سرافراز نموده است

سید مرتضی در پاسخ نامه مینویسد : **« الله الله فی امری فان قبولی لهذا اللقب شناعة علی »** .

بار دیگر وزیر نامبرده به مرض سید میرساند و سوگند یاد میکند که این لقب را جدت امیرالمؤمنین به تو عطا فرموده است و آنکه

این سوره آیههای قرآن مشتمل است بر حکمت یا حکم که در وی تفصیل و اختلاف نیست با آنکه رقم نسخ بروی کشیده شود یا کسی بر پیروی قادر نبود . ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون اساس نبوت محمدی علیه الصلوٰة والسلام تاکید یافت و حضرت عزت جل شانه او را بر سالت اختصاص داد صنادید لریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که خدای علمیان ، به آدمیان رسول فرستد و از جمله آنها محمد بن حسین و الله را به مرض حلیفه رساند و القادر بالله امر کرد تا منشیان و دبیران این لقب را در القاب سید داخل کنند و سید نیز نامر خلیفه این لقب را قبول کرد .

سید مرتضی یکی از بزرگان فرقه امامیه بلکه از سران دانشمندان اسلام بشمار است . در دانش و علم یگانه زمان خویش بود در بسیاری در علوم مانند علم تفسیر و فقه و اصول و حدیث و کلام و ادب و فرهنگ تازی مهارت و استادی کامل داشته است و هم در علوم حمت و مقام اخلاقی سرآمد زمان خویش میباشد .

این حلکان و ابن ابی الحدید و قاضی نور الله شوعتری و ابن ندیم و میرزا عبدالله اصفهانی صاحب کتاب ریاض العلماء و مباری دیگر از مؤلفین چه اراهل سنت و جماعت و چه شیعی مذهب سید مرتضی را ستوده مقام علمی و عملی و اخلاقی وی را یاد کرده اند . مؤلفات آنجناب بسیار است و صاحب روایات الجنات در **برک**

شماره ۳۸۵ غلب آنها را نام میدرد

سید مرتضی را برادری کوچکتر از خود بوده بنام محمد و مقلب به رضی (یا رضی الدین) وی نیز از بزرگان علمای اسلامی بشمار است و در فقه و حدیث و کلام و ادب و فرهنگ استاد بوده و در شاعری مقام ارجمندی را دارد (سید مرتضی نیز شعر میگفته) چندیچه او را اشعر لریش گفته اند

سید رضی نیز از خود مؤلفات بسیاری بیادگار گذاشته است صاحب روایات در **برک** ۵۷۵ - ۵۷۹ شرح حال مبسوطی از او نگاشته و غلب مؤلفات و مصنفاتش را نام برده است .

ایشان یتیم اوطالب را اختیار کند ، حق سبحانه فرمود :
(۲) آیا هست مر مردمان را ، شکستی آنکه ، و وحی کردیم
سوی مردی از جنس ایشان ولیله ایشان و مضمون وحی ما چیست ؟
آنکه بیم کنی مردمان را از عقوبات الهی (تمهیم کرد انذار را چه
هیچکس حالی از صفتی نپاقد که او را از آن باید ترسید الا ماشاء الله
و تخصیص کرد ثارت را مامل ایمان چه کفار را صفتی که سبب
ثارت باشد نیست (۱) ، پس فرمود :

و مژده ده آنرا که گرویده اند به آنکه مر ایشانراست پیش روی
یک ، نزد خداوند ایشان بسی ایمان و طاعت و گفته اند مراد از
قدم صدق سابقه ازلی است که حق سبحانه و عده راست داده در
سجرات مؤمنان

دعیاطی گوید که مقام صدق است که درو زوال و ملال نیست
با ایمان صادق با رضوان الله یا دعای ملالکه در باره ایشان یا عملهای
خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که ارکت ایشان بخلاق میرسد
با ولد صالح که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه این امت
را بطاعت بچنانچه وحوای سخن لحن الاخرون السابقون از آن خبر میدهند
یا شفیع صدق که حضرت رسالت (س) است .

و در عین المعانی فرموده که حضرت رسول (س) را از قدم
صدق رسیدند فرمود هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم و مقرر است که
گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت
آنحضرت علیه الصلوة والسلام نیست (۲)

بیت

گفتی کنم شفاعت عاصی عذرخواه دل مرا بید آن کرم افتاد در گناه

۱- آیه شریفه اینست : « اکان للناس عجباً ان اوحینا الی رجل منهم
ان انذر الناس و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم ... »
(۲) گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت

عابد که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم (سمدی)

گفتند تا گرویدگان بعد از آمدن پیغمبر علیه الصلوة والسلام
برایشان و نمودن خوارق عادات ، بدرستی که این مرد ، چادویست آشکارا
(۳) بدرستی که پروردگار شما الله است ، آنخداوندی که
بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور ، بیافرید آسمانها و زمینها را
که بزرگ ترین اجسام این عالم اند ، در مقدار شش روز ایام دنیا
بس مسئولی شد بر عرش که اعظم مخلوقاتست ، می سازد امر کائنات
را بر مقتضای حکمت یا تقدیر میکند بودنیها را بروجیهی که میخواهد
بیت هیچ شفاعت کننده روز قیامت مگر بس از دستوری دادن خدای
مر او را در شفاعت (این کلام رد شفاعت الهه است و اثبات شفاعت
مأذون (۱)) ، آنخداوندیکه موصوفست صفات خلق و تدبیر و استیلاء
پروردگار شماست نه غیر او چه غیر او را در این صفتها شرکت نیست
بس او را به یگانگی برستید .
آیا بقدر نمیگیرید یا تفکر نمی کنید که مستحق عبادت اوست
« عبودان شما ؟

(۴) سوی اوست بازگشت شما همه بموت و نشور نه غیر او ،
بس آماده باشید جواب سؤال او را ، وعده داد همارا خدای ، وعده
دادنی راست و درست ، بدرستی که خدای تعالی در اول بار بیافرید خلق را
بس بعد از مردن زنده گرداند وی را (و مقصود از ابداء و اعاده
نواب و مقابست چنانچه فرموده است) تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند
و عملهای پسندیده کرده اند بادل خود یا مکافات کند ایشانرا بادل ایشان
یعنی برعایت عدل که برآور فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان
عدل قویست و در برابر آن شرك ظلم عظیم و این وجه برای مقابله
او چه است چه ارداد (۲) میکند این کلام را بقوله : و آناسکه کافر

۱- آیه شریفه اینست : « خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی
على العرش يدبر الامر ما من شفیع الا من بعد اذنه ... » ۲- ارداد :
مکسر همزه ، بمعنی از بی در آمدن و از بی در آوردن و کسی را
از بی اسب خود نشاندن

معدید . و ایشانراست آفرینیدن از آب گرم دوزخ که چون بخورند احتیاء و امان ایشان یاره یاره گردد و دیگر ایشانرا بود غذای دردناک که تخلیف نیاید بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول کافر می شدند . (۵) اوست آن خداوندی که قدرت کامله ، گردانید آفتاب را خداوند روشنی و ماه را خداوند نور .

علماء بر آنند که اگر روشنی ، لذات باشد ضیاء است و اگر لمرض باشد نور است و در انوار آمده است که حق سبحانه در این آیت تشبیه فرموده به آنکه آفتاب بذات خود بیست و نهم عرض نبر میشود و آن بمقدار مقابله اوست یا شمس چنانچه در علم هیئات معین شده .

و تقدیر کرده هر يك را از شمس و قمر ، منزلهای بر ملك قدرت مبر ایشان و اعهر آنستکه تقدیر کرد برای قمر منزلای بیست و هشت گانه که معین و مشهور است و قمر قریب شب و روزی قطع منزلی کند تا بداید عما ، شمار سالها (چون سال مشتمل بر ماهها ، شد ذکر ماه نکرد) و تا بداید شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود ، نهانبرد خدای آنچه مذکور شد . مگر راستی به بیازی و گویند با معنی لام است (۱) یعنی برای بیان حق روشن میکند دلایل قدرت را (۲) برای گروهی که میدانند یعنی اندیشه میکنند و از آن هم میگیرند .

(۶) بدستیکه درآمد و همد شب و روز ، پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان نور و ظلمت و در آنچه آفرید خدای در آسمانها و زمینها از انواع بودیهها هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت

(۱) آیه عربیة اینست : « ما خلق الله ذلك الا الحق بفصل الايات لقوم يعلمون » میفرماید « یا » « الحق » مرعی گفته اند بمعنای لام است .

(۲) در معنی از نسخ چنین ضبط شده است : روشن میکند و حلص بفصل میخواند یعنی خدای بیان میکند دلایل قدرت خود را

او و کامل علم و نفاذ قدرت او بر گروهی را که بترسند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی ارحال دل و معاند برانندیشند و از رسوائی حشر ترسان گردند چه آن اندیشه و خوف باعث بود برایشان را بر تفکر و تدبیر .

(۷) بدستیکه آنکه ابد ندارند ، دیدار ما را یعنی میگردند آخرت را که محل لقامت و خشنود شدند زندگانی دنیا و بسندیدند آنها آرام گرفتند بدان معنی همت خود را بر لذت محسوسه و زخارف (۱) دنیاه مقصور گردانیدند و از بیم چنانی و لذتهای چنودانی غافل شدند با آنکه در دنیا ساکن گشتند بر وجهی که گویا هرگز ایشان را از آنجا رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه با لحظه دست اجل طه رحیل فرو خواهد کوفت .

رباعی

آن کیمت که دل نهاد و درغ نشست ؟ پنداشت که مهلتی و تأخیری هست
گو خیمه وزن که میبخ میباید کند گو رخت مده که بار می باید بست
و آمانکه ایشان از آیات کتاب ما یا از دلائل صنع ما ، نا آگاهان و بیخبرانند .

(۸) آن گروه که یاد کرده شد ، چای بودن ایشان آتش دوزخ است ، آنچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرك و تفق .

(۹) بدستیکه آنکه ایمان آوردند و نکردند کارهای ناشایسته ، راه نمایند ایشان را پروردگر ایشان در آخرت بنور ایمان ایشان پراه هشت یا بسبب ایمان ایشان راه نماید بساطك سبیلی که مؤدی بدارك

(۱) زخارف : جمع زخرف و زخرف بمعنای زرو طلالست و بیکوها و آراستگی چیز و زینت اوست و زخرف از گفته بیکوئی در اوست و هم آراستن کلام به دروغ و ترفند و زخرف از زمین رنگهای گیاههای اوست و نیز زخارف کشتیهای آراسته را گویند و زخارف آب موجهای اوست .

حق بق باشد. میرود از زیر ساکن ایشان جویهای آب در موهنهای باصمت .
(۱۰) خواندن هشتیان مرحدایرا در بهشت و قنیکه آنچه آرزوی
ایشان باشد طلبند است که گویند یاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این
ذکر برای تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه
استهای ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد و درود ایشان بر یکدیگر در
بهشت یا درود حق یا تهنیت ملائکه برایشان سلام بود .

(۱۱) و آخر دعای ایشان آن باشد که گویند ، در حمد .
خدایرا که پروردگار عالمیان است و گفته اند چون مؤمنان بهشت در-
آیند انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده کنند ، زبان نعمت
جلال و تسبیح ملك متعال بگشایند و ملائکه با حق سبحانه برایشان
سلام کرده پنواع کرامات و علو مقامات بشر گرداند و وظائف حمد و
نای آلهی بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هر آینه
لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید .

بیت

ذوق نامش عشاق مشتاق را از بهشت جداودانی خوشتر است
گرچه در فروس نعمتها سی است و صف او از هر چه دانی خوشتر است
در عین المعانی آورده که یکی از پردگیان حرم محترم سید .
عالم عالم السلام بند اسیری را سبك گردانید و آن اسیر بگریخت .
حضرت رسالت بناء علیه الصلوة والسلام حیرانته در تخفیف کننده نفرین
فرموده حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۱۱) و اگر تمجیل کند خدای برای مردمان باجابت دعای
ند چنانچه شادان ایشانست سرعت اجابت دعای خیر . هر آینه رانده
شود بسوی ایشان اجل ایشان و هلاك شوند یعنی اگر ما دعای بد
ایشانرا نزودی اجابت کنیم چنانچه دعاهای خیرایشانرا مستجاب میکنیم
ایشان زود هلاك شوند . حضرت رسالت بناء علیه الصلوة والسلام فرمود
که خدایا مرا میگیرم نزدیک تو عهدیکه مرا در آن خلاصی نخواهی
فرمود ، بدرستی که من بشرم پس هر مؤمنی که او را برنده باشد

دهم یا لعنت کنم یا نزنم او را در باره او دعای خیر گردان و سبب
یاکی او ساز ارگاهان و وسیله قری که در روز قیامت بدان تقرب
کند بحضرت تو .

مفسر مفسران بر آنند که کفار به نزول عذاب استعجل مینمودند
این آیه آمد که ما در عذابی که ایشان می طلبند تمجیل نمیکیم ،
پس میگذاریم آنانرا که امید ندارند دیدار ما را یعنی بحضرت نمیگردند
یا نمیرسند از مادر روز بهشت و نشود در میرای ایشان یعنی بطریق
استدراج مهلت میدهم ایشانرا تا در ضلالت سرگردان میروند .

(۱۲) و چون برسد به آدمی سختی و رنجی (مراد مطلق
کار است یا ولیدین مفیره یا عتبه بن ریمه) و در هر تقدیر چون
شروری بوی برسد بخواند ما را باخلاص و قنیکه تکیه کرده باشد بر-
پناوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج یا نشسته یا ایستاده
(و دانه نزدیک تمجیم دعا باشد در جمله احوال یا برای استغاثه آلام
و مضار) ، پس چون برداریم و ببریم ازو رنج و مضرت او را ،
بجهت اخلاص او در دعا ، درود بر همان راهی که بوده از کفر یا
مگذرد از موفد دعا و دیگر بدان رجوع نکند ، گوئیا که او
نخوانده است ما را بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود ، همچنین
آراسته شده است ، در اسراف کسب گن را که از حد تجاوز نموده اند ،
آنچه هستند که از استغراق در ملاحی و امراض از قبول اوامر و
نواهی عمل میکنند .

(۱۳) و بدرستی که ما هلاك کردیم اهل قری ها را ، پیش
از شما ای اهل مکه ، آنهنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران و
حال آنکه آمده بود ایشان ، رسولان ایشان ، صحیفهای روشن یا
معجزه های طاهر و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاك نشدندی
و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و دریافتن خدایان آلهی مرایشانرا ،
همچنین که ایشانرا خبر دادیم با هلاك ایشان . بجهت تکذیب رسول ،
جزا خواهیم داد بگروه مشرکانرا از اهل مکه که تکذیب کردند
ما میکنند .

(۱۴) پس ما گردانیدیم شمارا ای گروهی که محمد (ص) شما میخواست ، حلیه های گشتگان در زمین از پس فرونی که هلاک شدند تا به بینم در صورت شما بعد از آنکه دانسته ایم در علم غیب که شما چگونه عمل خواهید کرد از حیر و شر تا ما شما مقتضای اعمال شما بمملاء کنیم . ان خیراً فخبیر وان شراً فشر

قطعه

چرا آئینه فعل است گوئی که دروی هرچه کردی ، مینماید اگر کردی نکوئی ، نیک بینی و اگر کردی بدی ، رویش آید (۱) در خبر است که بعضی از کفار فریض ما حضرت رسالت پناه (ص) گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و دم بتان در آن بود ، حق سبحانه فرمود که :

(۱۵) و چون خوانده شود ، بر مشرکان مکه ، آیتها ما یعنی قرآن در حالتیکه واضح است ، گویند آما که امید ندارند رسیدن ما یا نمی ترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر بفرم را (ص) . ببار قرآنی بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که درو ذکر است و حشر و ثواب و عقاب و معایب آلهه ما نباشد با تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیت عذاب . آیت رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آن حضرت متابعت هوای ایشان کند و ایشان او را الزام کنند ، حق سبحانه فرمود که : بگو با یشان . می سزد و روا نیست ، را آنکه من تبدیل کنم قرآنرا ، از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآنرا تغییر کنم در آن زیاده و کم تصرف نمایم ، مشابت نمیکنم و ار بی نمیروم ، مگر آنچهیزی را که وحی کرده شود سوی من از حق تعالی می زیاده و نقصان ، بدرستیکه من میترسم اگر عاصی شوم پروردگار خود به تبدیل قرآن ، عذاب روز بزرگ را که روز قیامت است .

۱ - در بعضی از نسخ چنین ضبط شده :

و اگر کردی بدی او بیست آید . و اگر بد کرده بد بیست آید

(۱۶) بگو اگر خواستی خدای تعالی نخواهد می آنچه بر من منزل شده است مر شما و نه نیز شمارا دانا کردی خدای بقرآن پس ثر اضل و مرحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شما را دانا ساخت بفهم آن . پس بدرستیکه من درنگ کردم در میان شما عمری دراز که مدار چهل سال بود پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مشغول بودم به من ، آن ، بگو ، و شما را دانا کرد .

آیا چرا در نمی یابند و تعقل نمیکند که کسی چهل سال در میان شما و مبارست علمی ننموده و با علمی مصاحبت نفرموده ، این زمان کلامی بر شما میخواند که فصیحای عرب از جمال بلاغت آن حیرانند و طغاء دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تعجب در دندان گیرند و هر آینه شامل درین صورت استدلال می توان نمود بر اینکه الفاء کلامی چنین از مردی چنان خارق عادت است پس قرآن معجزة رسالت و وسیله دلالت باشد

متوی

ای دانا حقه بلام فزون راند رقم بر ورق کاف و نون
نم قلم و کاغذ و آب سیاه معجزه آورد ز وحی آله
بی خط و قسط از علم ازل مشکل لوح و قلمش گشت حل
مضمون آیت سابقه آنستکه من افترا نمی کنم بخدای در تبدیل

و تغییر قرآن و شما افترا میکنید که قرآنرا کلام من میدانید .

(۱۷) پس کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند و ربندد بر خدای دروغی یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شود ؟ بدرستیکه نجات نیابند مجرم کاران یعنی کافران .

(۱۸) و می پرسند ، بدون خدای چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترك عبادت او کنند و سود نرساند بدیشان اگر همه اولات پرستشی او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر باشد و حل آنکه معبود باید که لذت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگمان بامید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند و میگویند عبده اسنام ، این بتان شفعان

مانند ، نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند و از خدای درخواست مینمایند تا مهمات ما را کفایت کنند یا اگر مرضاً است و حشر باشد چنانچه معتقد و مؤمنانست شفاعت ما را از خدای درخواست کنند و از عذاب برهانند مگو ای محمد ، آبا خبر میکنند خدای را به آن چیزی که نمیداند در آسمانها و نه در زمین (انتقای علم بجهت انتقای معلوم است یعنی شما میگوئید که خدای را شریک هست وثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالم است بجمع معلومات این را نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند که کلمه یعلم صاه است و معنی اینکه خبر میکنید خدا را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باری (۱)

پاکست خدای و برتر است از آنچه ایشان شریک او میدارند (۱۹) و نبودند آدمیان ، مگر امتی یعنی متفق بر دین اسلام در زمان آدم یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح و اصحاب سفینه کسی نبود ، متفق بودند بر کفر در زمان بعثت ابراهیم (ع) ، پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی معنی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب مردین اسمعیل متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحيی که احکام جاهلیت اختراع کرد و اگر نه کلمه ایست که پیش گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شد بتأخیر عذابی که فاصل و فارق باعد میان مختلفان و اگر نه هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان در آنچه چیزی که ایشان در آن اختلاف میکنند یعنی عذاب یامدی و مبطل هلاك شدی و محقق بماندی (۲)

(۱) آیه شریفه اینست : «... و يقولون هو علاء فلماؤ ناعند الله قل اننيون الله بما لا يعلم في السموات ولا في الارض سبحانه و تعالى عما يشركون »

(۲) آیه کریمه اینست : « ما كان الناس الا امة واحدة فاختلوا و لولا كلمة سبقت من ربك لفضي بينهم فيما نيه يختلفون » و میباشد آیه بالا را چنین تاویل و تفسیر نمود که آدمیان هنگامی که بدینا آینه

(۲۰) و میگویند مقرر جان آیات یعنی مشرکان مکه ، چرا نروا فرستاده نشد بر محمد (ص) مجزیه از پروردگار او از معجزاتی که ما می طلبیم که آن تفجیر (۳) ، آناه راست و اسقاط سماء (و) ، واهی آیات در سورة بنی اسرائیل مذکور است و مذکور خواهد شد) ، پس بگو در جواب ایشان که نزول آیات از غیب است و ییشبهه ، چر این نیست که علم غیب مر خدای راست ، شاید که در ضمن انزال آیات مقرر حه شما مفسده باشد که باز دارد آیتها را از نزول ، پس شما انتظار برید نزول مقرر حاترا ، بدوستیکه من نیز باشما از منتظرانه ، پس که عذاب شد می آید ، آیه می که مطلوب شدست و اعم میشود ،

متفق و متحدند زیرا که نیروی جسمانی و عقلانی آنها چندان متفاوت نیست لیکن پس از اینکه بدنیا آمدند چون تربیت اخلاقی و روحانی و جسمانی آنها با یکدیگر یکسان نیست در اثر همین اختلاف باهم دیگر اختلاف حاصل میکنند چه هر محیطی مقتضای طبیعت خود مردمان ساکن خود را تربیت و پرورش میدهد حتی در يك محیط هم اختلافات بسیاری نگریسته میشود و این اختلافات با در اثر مزاج و خون حاصل میشود یا بواسطه عوامل دیگر در هر صورت تربیت های مختلفه عقاید مختلفه ایجاد مینماید و اگر تربیت ها و آموزش ها و پرورشها یکسان بود در آدمیان اختلافاتی پیدا نمیشد از اینرو حضرت حنمی مرتبت فرمود کل مولود یولد علی الفطرة الاسلام و چون هر مولودی بترتیب مخصوص می بالد و نشو و نما مینماید کم کم فطرت و طبیعت او تابع عوامل محیط خویش میشود .

(۲) الفراح : با اندیشه و تأمل سخن گفتن و بیرون آوردن از خود بدون سابقه و برگزیدن و اختیار کردن چیزی و مقرر جان یعنی آنها که سخن را از پیش خود بیرون آورند .

۳ - فجر : معنی روحانی صحبت و فیجره از باب الفجریل یعنی روان گردانید آب را و مخرج پرورن مخرج جایگاه روان شدن است .

(۲۱) و چون بچشاییم مردمانرا یعنی اهل مکه را صحتی از پس بیماری که رسیده باشد بدیشان (یا فراخی مد از تنگی و قحط) چون در لنگری مریض تراست مگری در آیهایی ما یعنی طعن کنند در آن در باره پیغمبر علیه الصلوة والسلام و کید نمایند .

آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلامتلا بودند چون رحمت ربانی و رأفت سبحانی از آلاء آن بایه نمود ، مدح (۱) کلام الهی جل و علا و قصد حضرت رسالت بنه علیه الصلوة والسلام مشغول شده بمکائد و حیل تمسک می جستند حق سبحانه فرمود :

نگو ای محمد (ص) که خدای زود تراست از شما در رسانیدن به جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب مرهما امر خواهد کرد ، بدرستی که فرستادگان یعنی ملائکه حفظه ، مینویسند آنچه شما می اندیشید از مکر و مد از آنکه تدبیر حق شما را فرشتگان مایوشیده نیست ، بر ما کی پوشیده خواهد بود (مضمون این کلام تحقیق انتقام است) ۲

(۲۲) اوست آنکه میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شمارا در خشکی ، بمرکب چون اسب و شتر و در نری بمرکب خشک چون کشتی و زورق ، تا چون باشد شما در کشتی و کشتی ها میروند با آنکه درویند بیادی خوش که نرم میوزد (فایده مدول از خطاب بقیبت مبالغه است یعنی گویا که این صورت تذکره است مرعیه مخاطبان را تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی و کشتی ایشان بیادی راست که براندازه صلاح کشتی میوزد می رود (۲) و شادمان شده اند ایملن به آن باد ، تا که آید بدان کشتی ،

(۱) قدح : افتح اول و سکون دوم و سوم ، بمعنی طعن کردن و اعتراض کردن است .

(۲) آیه مرفعه اینست : « هوالذی یسرکم فی البهر و البحر حتی اذا کتم فی الفلک و جریتم بهم بربح طیبه و فرحوا بها ... »

بادی سخت که دریا را در شور آورد و بیاید بدیشان موج دریا ، از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی در آید و بقیض کند آنکه فرو گرفته است مالاها مرایشانرا از همه جوانب ، بخوانند خدا را بکشف آن ملا ازیشان در حالتیکه يك گفتند گن باشند برای خدای دین را یعنی از خوف دین خود را حلس سازند و فطرة اصلی ظهور کند و عوارض نفسانی و هیطایی زائل گردد و گویند اگر ما را نجات دهی از این احوال و بلاها ، هر آینه باشیم ما از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را .

(۲۳) پس چون باز رسد ایشانرا از آنچه می ترسند ، چون به یعنی ایشانرا ، ستم میکنند در زمین و می شناسند بهمان کارها که بدان بودند از شرك و فساد (تاکید است یعنی فساد ایشان بمرحق است هم با اعتقاد ایشان چه میدانند که در آن عمل مبطل اند) .

ای مردمان ، جز این نیست که ستم شما ، بر نفسهای شماست یعنی و دل ن راجع است بشما ، هر که او بدی میکند بيشبه با خود میکند و هر که او يك میکند بحقیقت ، خود میکند (و گفته اند که بقیکم علی انفسکم مهتد است و خبر او متاع الحیوة الدنیا یعنی آنکه ستم و بیدادی شما بر خوردنی زندگیانی دنیا است یعنی دو سه روزه منفعت مایه داراست ، لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حصص متاع را بنصب خواند و مصدر را فعل محذوف داند یعنی روزی چند بر میخورند بر خوردنی از زندگیانی ، پس بسوی ما باز گشت شماست در قیامت ، پس خبر کنیم شما را به آنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد .

(۲۴) جر این نیست که مثل زندگیانی دنیا در سرعت انقضاء و ادبار (۱) آن مد از اقبال (۲) باشد آب است یعنی باران که ما

(۱) ادبار : بکسر اول و سکون دوم ، بمعنی روگردانیدن و زپس کردن و رواز چیزی تافتن و تیره سخت شدن باشد .

(۲) اقبال : موزن ادبار و قیض ادبار میباشد یعنی بمعنای سعادت مند

فرو فرستادیم آن را از آسمان یا از ابر ، پس یامیخت به آن آب گیاه رسته از زمین از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب غذیه و ثمار و قون و از آنچه می چرند چهار پایان چون گیاه های تر و خشک و فلیکه فرا گرفت زمین ، پیرایه خود را و آراسته شد محصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ و گمان برندان زمین آنکه ایشان قادرند بر درویدن گیاه و چیدن میوه های آن ، تا گاه آمد به آن زمین عذاب ما یعنی ارمان ما بخرابی آن در رسید در شب یا روز ، پس برگردانیدیم آن کشت و ذرع را شبیه به آنچه دروده باشند با از اصل برگشته ، گوشتی هیچ نبود دیروز ، همچنین که درین تمثیل ، تفصیل کردیم ، جدا میکنیم و روشن می سازیم دلایل قدرت خود را ، برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکب است ، حال دنیا را در افراط نسیم و زوال اموال او و ظهور ادمار بعد از وفور الاول .

تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تلرگی و طراوت خشک و تبره و بی رونق میشود چنانچه اول گیاه را صفت صفت و آخر صفت کدورت ، مبداء دنیا نیز نوازش دولت و منتهای آن گزارش بکث و حشرت .

نظم

منگربه آنکه روی زمین فصل نوهار مانند نقش خدایه مانی مزینست
وقت خزان سرک ریاحین چون بنگری منصلب شوی که لایق بر باد داست
و گفته اند مثل به آب بارانست و مثل مال جهان و در وجه
شبه مال دنیا به آب باران سخنان گفته اند :

در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیوی و حفظ آن
به آب باران از آن روست که باران بجا و تدبیر آدمی از ابر

شدن و روستی چیز کردن و روی کسی را چیزی گردانیدن است .
بالبال و ادمار دیده دیده مدور چراغ سعادت بکوشش فروز

(جلالی)

فرو نیاید بلکه تقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید ، مال دنیا بچهل و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازل و قسمت لم یزل بدست آید (۱)

نظم

رزق مقوم است و از اول مقرر کرده اند
هیچکس را بیش از آن حاصل نمیکردد بجهت
هر چه می آید ز پیش و کم بدان بخرسند باش

کلیچه خواهی ز آسمان نازل نمیکردد بجهت
دیگر آنکه آب باران مادام که جاری بود ، سمت باکی و
یا کبرگی موسوم باشد و اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی
یکجا بماند رنگ و بو و طعم او متغیر گشته مواد انقاع از آن المطاع
یابد ، مال دنیا نیز اگر سبب اندک جوان مردان دست بدست روان گردد
پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک خبیان
بماند نکوهیده و مذموم بود و در مشوی غمروده :

نظم

مال چون آست تا باشد روان فیضها باشد از او اهل جهال
هر کسی روزی بقدر کوشش خود می برد

جهت کن در راه روزی تا فراوان تر بری
کی مقرر کرده روزی را خدا روز ازل ؟

کی خدا بر من دهد بیوده مال دیگری
تا حکه نشانند مبالغ اندر نهالی باغبان

بر لگبورد از نهال خویشتن بارو بری
چون ترا از خوردن و خفتن نیاید چاه و مال

نسبت بد میدهی آنکه بماند و مشتری
از خدا تا راضی و از خلق باغی بر کنار

آخر ای نادان نیندیشی ز روز داوری ؟
چون من از خلق و خلق راضی و خشنود باش
هر چه میکاری ز خوب و بد همان خود میبری (جلالی)

چند روزی چون کند یکجا در نك گنده و بیحاصلت و تیره رنگ
و در عشیرات حمیدی (۱) فرموده که وجه ممثلت آنست که
چون آب باران به اندازه و قدر حاجت نزل گردد ، سبب آسایش آدمیان
و آرامش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال
تجاوز نماید واسطه حرامی و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز تا بمقدار
احتیاج بدست آید مقصد دین و دنیا پنججاش مقرون گردد و هوائ آن
بدو رسد : اما چون روی باز دیاد نهد و حزانه و ایام بسیار شود
موجب ارتکاب معاصی و وسیله فحاح برادانی و ادسی شود ان الانسان
لیغفل عن راه التفتی .

بیت

نوانگری کشتت سوی عجب و نخوت و نر

خوشت نقر که دارد هزار سوز و نیاز
دیگر آنکه باران چون بنهل گل رسد لطافت و طراوت وی
بفزاید و چون به حارین گذرد ، حدت و شوکت او را زیادت کند ،
مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او را بفزاید نعم المال الصالح
للرجل الصالح و اگر بدست مقصد اندامه نداد و عباد او روی باز دیاد نهد ،
نظم

از محك امتحان آید کر آن
چون کریمی را بدست اندازی
عام باشد کار ساربه ای او
سفلت گر راه یابد سوی گنج
قد حال هر کسی گردد عیان
از زرق آسوده گردد کشوری
روح بخشد دلوازی های او
خلق را از روی نباشد غیر رنج
و گفته اند که چون آب باران بر زمین رسد قرار نگبرد بلکه
باطراف و جواسپ روان گردد ، مال دنیا نیز یکجا قرار ندارد و
يك كس آرام نگبرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد ، هر ص
بایکی عقد واصلت ندد ، نه عهد او را وفای و نه وعده او را بقای
نظم

گنج امان نیست در ان حاکدان
کهنه سرائست بعد جا کرو
مهر و دبیت در این استخوان
کهنه و اندر گرو نو بنو

در تفسیر فرموده که حق سبحانه بندگان خود را نمیخواند دنیا
که محل آفتست بلکه برای عقبی دعوت میکند که منزل سلامتی
از مخافات است چنانچه فرموده :
(۲۵) و خدای میخواند بندگان خود را بسوی سرای سلامت که
بهشت است یعنی میخواند کسانی که موجب دخول بهشت بود و بهشت
را دارالسلام بجهت آن گفت که تعیت ملائکه بر اهل آن یا تعیت
بهشتیان بر یگدیگر سلامت یا سلام نام حق سبحانه باشد و اضافه
بهشت بدان جهت تعظیم چنان چون اضافه « ییتی طهرأ » برای تکریم آن .
در فصول فرموده که حق سبحانه بنده را میخواند از سرانی
که اولی بکا است و اوسطش عنا و آخرش فنا . سرانی که مبدأش
عطا و میانه اش رضا و منتهایش بقاست .
والله یدعوا آمده ، آزادی زندانیان

زندانها را همگی غمگین غم گوی بزدان میکشی
شاهان سفیان را همه در بند و زندان میکشد
توازیچه از زندانستان سوی گلستان میکشی ؟
همه را به بهشت میخواند و راه مینماید هر کرا میخواهد ، بسوی
راه راست که منتهی بدارالسلام باشد و آن اسلام است با طریق سنت
سید امام علیه الصلوة و السلام ،
ای عزیز ، دعوت عام است بدلائل حضرت رسالت پناهی و هدایت
حس است و وابسته بتوفیق الهی . شیخ الاسلام (۲) قدس سره فرموده
که : « همه را میخواند ، اما تا کرا بر مسند قبول نشاند ،
مصرع

تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد .

(۱) آیه شریفه اینست : « والله یدعوا الی دارالسلام و بهدی
من یشاء الی صراط مستقیم »
(۲) لب خواجه عبدالله انصاری است (۳) آیه اینست : « الذین
احسنوا الحسنی و زیادة و لا یرحق وجوههم نر و لا ذلة »

(۲۶) مرا آنکس را که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند ،

ثبوت حسنی و پاداش نیکو است یعنی بهشت و افزونی از پاداش که بطریق تفصیل کرامت فرماید (گویند حسنی (۳) جزای حسنه است یکی یکی و زیاده آنکه یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرت است و زیاده حسنودی حضرت حق است .

در مدارك آورده که زیاده محبت است که عطا کند در قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا کند و در آخرت حساب نماید و گفته اند صحاست که بر اهل بهشت مرور کند و هر چه خواهند بدیشان مبارک و جمود محققان بر آنند که زیاده لقای حق تعالی است که بعضی کرم ، بهشتیان را بدان مکرم سازد) و پوشیده نگرداند ، روپای بهشتیان را ، گردی و غباری و نه خواری و رسوائی یعنی اثر مذلت بر بشره ایشان نباشد ، آن گروه محنتان ، اهل بهشت اند ، ایشان در آن بهشت ، جاوید ماندگند ، نه نعمت از ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و اشیاء غرور او که در صد فنا و زوال است .

(۲۷) و پاداش آنکه کس کردند بدی هارا چون شرك

و کفر و نفاق ، پاداش بدی است ، همانند سبئه که کرده اند نه زیادت مرآن و پیوسته ایشانرا خواری و رسوائی یعنی اثر مذلت بر ایشان هویدا گردد نباشد مرا ایشانرا از عذاب خدای ، هیچ نگهدارند یعنی هیچ کس عذاب از ایشان باز ندارد ، کوفیا که پوشیده شده است روی های ایشان پیاده های شب ، در حالتیکه تاریک بود یعنی سیاه گردد روی های ایشان از غم و اندوه چون شب تیره ، آن گروه که کاسب سبئه اند یعنی مشرکان و منافقان ، ملازمان دوزخند ، ایشان در آن آتش جاوید ماندگند یعنی هرگز روی رحمتی از عذاب ندارند .

(۲۸) و بترسید از آن روزیکه حشر کنیم نیکان و بدان را ،

همه ایشانرا ، پس گوئیم مرا آنرا که شرك آوردند : بایستید بر جایهای خود ، شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان و

به بینید که یا شما چه میکنیم . پس جدا کنیم میان کفار و مومنان ایشان و هر صمیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید ؟ گویند که ایشان ما را بمبادت خود فرمودند ، حق سبحانه بتان را بسخن آورد و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام ، نبودید شما که ما را پرستیده بایستید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید افرايت من اتخذ آلهه هویه ؟ در ینایع آورده که کافران آغاز جدال کرده گویند ،

چنین است بلکه شما را پرستش خود امر کردید ، بتان گویند :

(۲۹) پس پسندید است خدای گواه میان ما و شما ، بدرستی که بودیم ما از پرستش شما بیخبران زیرا که ما نمی دیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم .

(۳۰) در آن مقام بیازماید یعنی باید و بچشد هر نفس ، جزای

آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا معاینه کنند و باز گردانیده شوند همه تقصیرات بسوی ثواب و عقاب خدای خداوند ایشان بر حقیقت یا متولی امور ایشان برآستی و گم گردد از ایشان یعنی کافران آنچه هستند که انکار میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری می نمایند .

(۳۱) بگوئید که شما را روزی میدهد از آسمان که باران

می باراند و از زمین که گیاه می رویاند ؟ آها کجاست که خداوندی کند گوش را و دیده هارا یعنی که تواند که سمع و بصر بیاورند و از آنها نگاه دارد ؟ و کجاست که بیرون آورد زنده را که حیوانست یا نبات از مرده که نطفه است یا دانه و بیرون آورد مرده را که نطفه است یا دانه از زنده که حیوانست یا نبات ؟ و کجاست که تدبیر کند کارهای عالمیان را (تعجیب است بعد از تخصیص) ؟ و چون این سؤالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکاره کنند ، پس گویند در جواب که اینهمه که پرسیدی الله است و چون این افراد بزرگترین حجت است در مطلق طریق ایشان که اتخاذ اصنام است ، پس بگو ای محمد (ص) ، مرا ایشانرا که بعد از این اقرار ، آما نمی ترسید از عاقبت چنین خداوندی و بتان را حریک او میسازید ؟

(۳۲) پس آنکه او را این صفتها باشد الله است ، پروردگار شما که ثابت است ربوبیت او ثباتی که شك را در آن مدخل نبود . پس چه چیز است شما را پس از راستی و بیان حق مگر گمراهی پس از کجا گردانیده میشود از حق باطل و از توحید شرك .

(۳۳) همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است ، سزاوار شده ، حکم ، پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی بر آنکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و ترمیم و رزیدند در گمراهی برای آنکه ایشان ایمان نمی آرند .

(۳۴) بگو آیا هست ازین شریکان شما یعنی بتانی که بشرکت خدا می پرستید ، کسی که آغاز کند یعنی بفرستد حق را ، پس اعاده کند یعنی زنده گرداند ، او را مد از موت چون کفار انداء را مقرر واعاده را منکر بودند و از روی لجبازی و جهاد بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه فرمود : بگو ای محمد که خدای به آغاز بیاورند خلق را ، پس زنده سازدش بعد از فنا ، پس کجا باز گردانیده میشود از راه راست ؟

(۳۵) آیا هست از بتان که شما شریک نام نهاده اید کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه باشد ، بسوی حق که دین اسلام است بگو که خدای راه نماید خلق را بجانب حق آیا هر که راه نماید بسوی حق سزاوار تر است که متابعت کرده شود یا آنکس که راه ننماید بخود مگر آنکه راه نماید او را .

در تفسیر زاهدی آورده است که بت پرستان بت را در چهار پایان می بستند و از جای بجای نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود برابر بود آن که ترا راه نماید یا کسی که تو او را راه نمایی ؟ پس چیست و چه بوده است شما را ، چگونه حکم میکنید کسی را که شما بوی محتاجید یا کسی که او شما محتاج است و بیکسان

میشمارید عاجز و قادر را ؟
حکیم فرموده :

تخلیم

عاجز و قدرت که هر دو خداوند عقل که گویدت که یکسانند ؟
عجز بر خلق میدراند پوست قادر بر کمال حضرت اوست (۳۶) و بیروی نمیکند ، بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود مگر گمانی را که مستند است به خیالات واهی و قیاسات ناسده ، چون قیاس غائب بر شاهد و خالق بر مخلوق ، بدرستی که گمان بی نیار نگرداند کسی را از علم و اعتقاد یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود (۱) و گفته اند ظن کفر آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد ، حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود میکند و باز ندارد از عذاب حق چیزی را ، بدرستی که خدای داناست به آنچه ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان .

(۳۷) و نیست و نشاید این قرآن با وجود دلایل اعجاز ، آنکه بر باله خود و کسی نتواند گفت بحر خدای یعنی سزا نیست که این سخن مقتضای بشر بود ولیکن خدای فرستد او را برای تصدیق آنچه بود پیش از وی از کتب متقدمه یعنی باوجود اعجاز گواه کتب منزل نیز هست و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از او امر و نواهی هست مگر درو و نشاید که باشد ، چه آن منزل است از پروردگار عالمیان ، اما کفار مدین نمیگروند .

(۳۸) بلکه میگویند بر باله است این کلام را محمد (ص) از خود ، بگو اگر این سخن را بر می توان یافت ، پس بیاورید
۱ - حدیث فرموده :

حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت زردوز و بوریا است و هم در مثنوی وارد است :

و هم افتد در خطا و در غلط عقل باشد در اصابتها نقطه کشتی می لنگر آمد مرد شر که ز باد کز نیاید او حذر لنگر غفلت غافل را امان لنگری در پوره کن از غفلان

شما و بر بایید ، سوره داشتند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم
لبیع و شعر فصیح مشهور زمان و سرآمد دورایید و اگر بخود معارضه
نمیتوانید کرد استعانت بخواهید و بخوانید برای معاونت خود در این
سوره مثل قرآن ، هر کرا توانید از وی یاری بخواهید ، بجز خدای
تا شمارا مددکاری کند و سازید مانند قرآن ، اگر هستید راست گویان
که محمد از خود میسازد .

(۳۹) کاران يك سوره نیاوردند بلکه تكذيب كردند و نگرویدند
به آن چیزی که فرا نرسیدند بدانش آن . بخی مسارعت نمودند در
تكذيب آن چه در نیتند آن را (مراد آنستکه بعد از استماع قرآن
و قبل از فهم در آیات آن تكذيب و انکار مشغول شدند) و
بیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت بریشان معنی و حقیقت قرآن از
ذکر امت و جزا و وعید عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب وعده
کرده بودند و هر آینه بخواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت
حاصلی نخواهد داشت و آن ندامت بفرع نخواهد کرد :

بیت

پس از دیدن پشیمان گردی ، اما بشبیهایی ترا سودی ندارد
همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند ، تکذیب کردند انبیای
خود را آنکه بودند پیش از اینها ، پس در نگر و نه بین چگونه بود
استهای کار مستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل ایشان معذب و عذاب
خوردند . در این آیه تسلیم حضرت رسالت (ص) و تهدید اهل کفر
و سب و بدعت مذکور است .

(۴۰) و از ایشان که تكذيب میکنند کسی باشد که گروید بقرآن
و تصدیق کند در نفس خود و میداند که حق است و لیکن از روی
عناد اظهار میکند و از ایشان کسی بود که نگرود به آن از شرط
جهل و غایت نادانی و پروردگار تو دانای تراست به قیامکاران یعنی معاندان
که مصر اند بر تکذیب و گفته اند معنی آیت اینست که بعضی از قوم
تو ایمان آوردند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باغند که از این

سعادت محروم مانده در شقاوت کفر میبرند .

(۴۱) و اگر تكذيب کنند ترا بمنی اصرار نمایند و قوازا بجات ایشان ایستد
عوی خاطر خود را ماول مداره پس بگو و مراست جزای کردار من و مرا شمار است
پاداش عمل شما شما بیزارید یعنی ذمه شما بری است از آنچه من عمل
میکم ، شمارا بعمل من مواخذه نخواهد کرد و من بزارم از آنچه
شما میکنید یعنی مأخوذ بعمل شما نخواهم شد . نزد بعضی از علمای
این آیت به آیه البیت منسوخ است .

(۴۲) و از ایشان یعنی کفر (و در زادالمیسر گوید از هر دو)
کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو و لبیکه قرآن میخوانی
و امت را احکام شرع می آموزانی تا استهزاء کنند به آن ، آیا تو
مرا شنوایی کرا را (استفهام بمعنی نهی یعنی مرا استماع ایشان دور
نستی) و اگر چه هستند که با وجود کفری در نمی یابند یعنی با صم
ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنستکه اسم عقل بطریق تفرس (۱)
ارطین صوتی که بصاح (۲) اوردند استدلال بر چیزی نمیتواند کرد چون
سمع و عقل هر دو مفقود باشد بیداست که حال مرچه منوال بود .

(۴۳) و از ایشان کسی باشد که نظر کند بسوی تو و دلائل
بیت و نشانهای صدق ترا مشاهده می نماید از غایت عناد چنان فرا
نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده ، آیا تو راه می نمائی ،
گورائرا (یعنی دور نیستی بر هدایت ایشان) ؟ و اگر چه هستند که
با وجود عدم بصیرتی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم
سر مشاهده دلائل اعتبار است بچشم سر و ایشان باز آن محروم اند ،
ملخص سخن آنستکه می بینند و نمی بینند چه عمی و چه همت دریشان
جمع شده است و معکرات که اعمی صاحب بصیرت درماید چیزی را
که اعمی احق از ادراک آن محروم بود .

(۴۴) بدرستی که خدای ظلم نکند بر مردمان هیچ چیزی بمعنی

۱ - تفرس : بهراست و زیرکی چیزی را دریافتن .

۲ - پرده گوش و سوراخ گوش و خود گوش را پر کردن .

سلب نکند حواس و عقول ایشانرا ولیکن مردمان ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آلت ادراک آیات قدرت است در ملامتی استعمال نمایند و منافع و مدارک آن مدارک از ایشان غایت گردد .

لظلم

چشم از برای دیدن آیات قدرت است گوی از برای شنیدن اخبار حکمت است هرگاه که حق نه بیند و حق شنود کسی کور و کراحت لکه از آن هم نرسی (۴۵) و باد کن روزی را که جمع کنیم و حنص بیست میخواند یعنی حدای جمع میکنند کار را و از هول آن روز مدت بود در دنیا و در قبر مرایب را کوتاه نماید و گویا در یک نکرده اند مگر زمانی اندک از روز .

در تفسیر امام زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند اگر کفار در قبر عذاب بودندی مدتی بدین دراری ایشان را ساعتی ندادی و جواب میگوید که اینصورت بسبب صمیمت احوال قیامت است و شدت آن که مدت عذاب قبر در جنب آن یکساعت نماید ، و چون از قبر برانگیخته شود آشنائی بدهند مان یکدیگر یعنی همدیگر را شناسند و گویا که زمان مفارقت اندک بوده و از اول مدت باشد پس از آن سبب توان احوال قیامت آن آشنائی و تعارف اقطاع یابد و یکدیگر فراموش کنند ، تحقیق زبان کردند در حفظ حیرات ، آنانکه تکذیب کردند مرگدی حدایرا یعنی ست و جزا را مسکرم شدند و بودند از راه بافتگان ایمان .

(۴۶) و اگر شما تمیز ترا بعضی از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی از ایشان بود در روز یا متوفی سازیم ترا قبل از ارائه تو بدان که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو نه بینی ، سویی ماست بازگشت ایشان و ترا در آخرت نمائیم عذاب ایشان پس خدای بعد از ارائه آن با توفی تو ، گواهیست بر آنچه ایشان میکنند و غرور عمل جزا خواهند یافت .

(۴۷) و هر هر گروهی را از اقامت ماضیه فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود ، پس چون آمد بدیشان رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند ، حکم کرده شد میان رسول و مکذبان و راستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم دیده نشدند یعنی از ثواب رسول کم نگفتند و در عذاب مکذبان بزیاده از استحقاق حکم فرمایند .

آورده اند که بعد از نزول آیه و اما لفرینك آلاية کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیت آمد که :

(۴۸) و میگویند کفار از روی استعجال و استهزاء ، کی باشد این موعود ، چرا بما فرود نمیاید اگر هستید شما را استگویان در وعید . مخاطب حضرت یسعی علیه السلام و مؤمنان که اهل شرک را تحویل میگردند :

(۴۹) بگو مالک نمیشوم برای نفس خود زیانی را و نه سودی ، یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و چر نفس برای خود مگر آنچه خواهد خدای ، پس چرا استعجال کم در جنب ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما ، هر هر گروهی را وقتی است برای هلاک ایشان ، چون بیاید وقت عذاب ایشان ، پس وایس نیابند از اجل خود اندک زمانی و بیخی نگیرند بر آن (تهدید مشرکانست به آنکه ساعت ساعت عذاب بر شما فرود آید و ساعت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و پشیمانی ندارد) .

بیت

تدبیر خود امروز کن ای حواجه که فردا

هر چند که فریاد کنی سود ندارد

(۵۰) بگو ای محمد (ص) آبا دیده و دانستید شما یعنی خبر دهید مرا ، اگر بیاید شما عذاب خدای که به نزول آن تعجل میکنید وقت مشغول شما بحواب یعنی شب یا در روز که زمان اعتدال طلب معیشت است ، هر آینه پشیمان شوید از استعجال ، پس چون حال بدین منوال است

چه چیز را شتاب می‌کنید از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب می‌طلبید گناهکاران یعنی مشرکان و حل آنکه همه انواع عذاب نازلیم است . در تبیان آورده که چون این آیه نازل شد کفر گفتند ما باور نداریم عذاب را و تسخیر می‌کنیم پس اگر بما فرود آید به آن ایمان آریم . آیت آمده که :

(۵۱) آیا بعد از استمجال ، چون واقع شد عذاب و مایه بینید ایمان آوردید بوی ؟ پس بگو ما ایشان اکنون ایمان می‌آورید و بدرستی که بودید از روی تکذیب و استهزاء بعذاب یعنی نزول عذاب شتاب می‌نمودید .

(۵۲) پس گفته شود بعد از نزول عذاب ، مرآت را که ستم کردند بر خود شرك و تکذیب که ایمان در وقت مأس مقبول نیست ، بچشید ، عذاب جاوید را که اهل آن بر دوام بود ، آیا جزا داده می‌شود (یعنی جزا نمیدهند شمارا ؟) مگر به آنچه بودید که همه عمر کسب میکردید از کفر و عصیان ؟

آورده اند که حی بن اخطب ، از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارث مکه رفته بود ، چون بحرم رسید و طنطنة سید عالم (ص) شنید ، بمجلس ایشان درآمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمّد (ص) ، ایجاد انت ، ام هازل (این دعوی که میکنی بحداثت یا مهزل و این کلام که میخواهی راستی است یا مازی ؟) حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که :

(۵۳) و خبر می‌برسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت (ص) ، آیا حقت و راستی این (و گفته اند مستهزیان از وعید با بخت یا قرآن می‌پرسیدند که حقت یا نه جواب آمد) ؟ مگوی آری . بحق پروردگار من ، بدرستی که دعوی من با قرآن یا بخت ، عذاب و وعود حقت و درست و راست و نیستید شما ، عاجز گشتگان ، مر - خدای را از عذاب کردن یعنی عجز قدرت او راه نیاید و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت .

(۵۴) و اگر باشد مرهق کسی را که ستم کرده است بر خود مگفر . اگر کاری را ، در آنچه در زمین است از من و مناع هر آیه نداده ، آنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد و بپوشند پشیمانی خود را از باران و هواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و مرتطق قدر نباشند و در تاج التماسیر آورده که دریابند اهل حسرت و ندامت را در درونهای چه ؟ گفته اند اسرار مبینی اظهار است یعنی از لغت منحصراً () است . مضموش آنکه ، مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود ، آهنگام که به بند عذاب را و حکم کرده خود میان مؤمنان و کافران یا رؤساء و اتباع یا ظالمان و مظلومان بداد و راستی و ایشان ستم دیده نشوند نقصان ثواب و الزوم عذاب .

(۵۵) بدانید آنکه بدرستی که مر خدا بر است ، آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است پس بفدای کافران احتیاج ندارد و مر ایصال ثواب و عقاب در دست ، بدانید آنکه وعده خدای در ثبوت و عقوبت راست است و در آن مغالط ممکن نیست ولیکن بیشتر اهل کفر و ظلم نمیدانند جهت آنکه دنیا را در ورطه و در شناختن عقبی دور .

مشوی

در تنگنای این مجلس خبر دنیا ندیده ، دیده حس (۲) چشم دل کو که دیده ها بدرد جنان ملک آخرت نگردد مرغ کو در نفس زبون باعد چه شناسد که باغ چون باشد ؟ (۵۶) دوست که زنده گرداند و بپیراند و بسوی او باز گردانیده خواهد شد بزرگ یا بخت .

(۵۷) ای مردمان (ندای عام است) بدرستی که آمد شما

۱ - لغات اضداد یا لغات متضاده ، لغاتی هستند که دلالت میکنند بر دو معنی متضاد و مخالف .

۲ - در بعضی از نسخ بیت بالا چنین نوشته شده :
مانده در تنگنای این مجلس خبر دنیا ندیده ، دیده حس

بندی از پروردگار شما و شفای و دوائی مر آنچیزی را که در دلهاست
از امراض جهالت و غوات و راه نهدنی بسوی حق و مهرمانی مر-
گروید کبر یعنی برای آن که میل شده برای مردان کبر است جامع چه
مواظقت او که به محاسن اعمال ترغیب میکند و از مباحات افعال تذییر
می نماید، مشتمل است بر حکمت علی و معانی او که از امر مشکوک
و غیبات و اسقام عقاید فاسده باز می راند منظوری بر حکمت طری و
هر آینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود.

لظم

هی کلام تو محض هدایت و حکمت زهی پیام تو عین هدایت و رحمت
کشد کمند کلام تو اهل عرفان را ز غوره زار حساست به گلشن همت
و گفته اند قرآن موعظه موس است و شمع صدور و هدای روح
و رحمت اسرار یا موعظه است بر عوام را و شفقت بر خواص را و
هدی مراخص خواص را و رحمت از برای همه که بر آن رحمت
هر يك مراتب خود رسیده اند.

(۵۸) بگو ای محمد (ص) که شادی کنید بفضل خدای که
بر آنست و بر رحمت او که دین اسلام است و گفته اند فضل بر آن است
و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید با فضل قرآن است و
رحمت حضرت رحلت (ص) با فضل توفیق است و رحمت عصمت
و در حقایق سلمی آمده که فضل معرفت و رحمت توفیق دریا
آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم طاهره است و رحمت
باطنه یا فضل دخول جنات است و رحمت رحمت از برای با فضل کشف
غطایت و رحمت شهود لقا، صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی
اشارت میگوید: ای بنده من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر
طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست بر فضل من و آسایش نیست
چرا بر رحمت من، هر کس را سرمایه است، سرمایه مؤمنان فضل من
و هر کس را خزانة است، خزانة مؤمنان رحمت من

معنی بر آنست که معنی آیت است که بفضل و رحمت من فرود
آمده و عطف و شفا پس بدین که فرود آمد باید که شاد شوید برای آنکه
اوه تر است از آنچه جمع میکنند از عظام دنیا که در مرض زوال و هلاکت
(۵۹) بگو مشرکان عرب را، خیر دهید مرا، از هر چه فرو
رشد حدای برای شما از روزی یعنی چهار پایانی که خوردن آن
ها حلالست، پس شما ساجد و نام نهادید از آن روزی حرامی
و حلالی، معنی را از آن گفتید که حلالست و بعضی را حکم کردید
که حرامست چون بحیره و سائبه و میشد آن و بعضی را
که بر جمعی حرامست و بر جمعی حلال: **ما فی بطون هذا الانعام**
خالصة للذكورنا و محرم علی ازواجنا بگو آن که در
داد شمارا در تحریم و تحلیل ما برخدای افترا میکنند.

(۶۰) و چیست گمان آنها که بر شدند بر حدای دروغ را
در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه گمان دارند که خدای ما
ایشان چه کند روز رستخیز که روز مکافات است (در این انعام تهدیدی
بزرگ و وعیدی عظیمست) بدو ستیکه خدای هر آینه خداوند رحمت
است بر مردمان «زوال کتب را بشن و ارسل رسل بدیشان ولیکن
بیشتر ایشان، سپاسداری نمیکنند این نعمت را

(۶۱) و نیازی تو ای محمد در (ص) کاری از کارهای
خود و نحوای از آنچه فرستاد خدای از قرآن و مکید شما ای
آدمیان هیچ کاری از کاره، مگر آنکه هستیم ما بر شما گواه یا
مکلفان، آن وقت که حوض کنید و در می آئید در کار و پوشیده
می شود از علم پروردگار توهه سنگ، چه حرد یا مقدار هباء (۱)
در زمین و نه در آسمان و بیست حرد تر از آن دره و نه بر و گتر
و نه آنکه مکلفان را کتب را بشن و ارسل رسل بدیشان ولیکن
بیشتر ایشان، سپاسداری نمیکنند این نعمت را
و مکافات افعال و اقوال، پس آن که حرد یا مقدار هباء (۱)
در زمین و نه در آسمان و بیست حرد تر از آن دره و نه بر و گتر
و نه آنکه مکلفان را کتب را بشن و ارسل رسل بدیشان ولیکن
بیشتر ایشان، سپاسداری نمیکنند این نعمت را

این کلام وعده باشد مؤمنانرا بکمال ثبوت و وعید بود مشرکان را بظایت عقوبت ، پس از مجازات اهل ایمان حیر میدهد و میفرماید :

(۶۲) بدانید بدرستی که دوستان خدای تعالی هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکاره و شدائد و بیستند ایشانکه اندوهگین باشند از فوت مطلب و مقاصد و در عین المعانی فرموده که اولیاء جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کردن خدا باشد و در بحر الحقایق آورده که مراد از اولیاء الله ، آنانند که اعداء نفوس خود باشند و در کشف الاسرار ، صفت اولیاء الله برین وجه میگردد که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ، ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته است و باطن ایشان با نوار نورالروحیه (۱)

لشام

رخشن ز میدان ازل ناخته گوی بچو گن ابد ناحیه
ممنکه ان حرم حکمیریا عسکه زدل کینه و کبر و دیا
راه نوردان شکسته قدم راز گشایان فرو بسته دم

و گفته اند اولیاء الله جمعی باشند که با یکدیگر دوستی برای خدا کنند و مؤید این کلام پس که **و حجت محبتی للمتحابین فی الله** و این قوم را خوف نیست در موافق عظام و اندوهگین نشوند از احوال یوم القیام و نزد بعضی اولیاء مؤمنان برهیز کارند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید :

(۶۳) اولیاء آنانند که ، **گرویده اند بما جاء من عند الله** و هستند که برهیزکاری کنند **بما حرم الله** .

۱ - آیه شریفه اینست : **« الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون »**

هر يك از مفسرین در تفسیر و تعبیر و بیان « اولیاء الله » سخنانی آورده اند ، از آنمیان غالب علمای امامیه باسناد خویش گفته اند که اولیاء الله علی و جانشینان او باشند .

مراجعة هود بنفیس علی بن حسن لواری

(۶۴) مرایشانراست مؤدگنی در زندگانی دنیا یعنی شارتی که بر زمان بیغیر (ص) در باب ایشان گذشته و بقول جمعی مراد رؤای صالحه است که مؤمن بیند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملائکه مرایشانرا در وقت نزاع و در تبیان گویند بشری آنست که مؤمن جای خود را در بهشت به بیند پیش از مرگ و در مدارك آورده که بشری محبت مردمانست با ایشان و نام نیکو .

و مرایشانراست مؤده بهشت در آن سرای و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان و سلمی فرموده که بشارت دنیا وعده لغایت و مؤده آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو مشاورت ، در دنیا شناخت و در عقبی نواخت ، درین سرای سرور مجامعه و در آن سرای نور مشاهده ، اینجا صفا و ولا و آنجا رضا و لقا .

بیت

از نعمت این جهان شای تونس است وز دولت آن جهان لقای تونس است
نیست بدل کردن ، مرسخنان خدای را یعنی در وعده های او خلاف نیست ، آن مبشر وعود به ، آنست رستگاری بزرگی که اهم هیچکس در نیابد و عقل هیچ ذیرك بکنه آن نرسد .

(۶۵) باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد (ص) ، گفتار کفار در اشراك دعویبت و تکذیب نبوت و مشاورت مر قتل تو یا - سبحانه که در خوار داشت تو میگویند بدرستی که علیه همه مرخدای - راست ، دین ترا عزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد ، اوست شنوا مرا احوال ایشانرا هر چه بچند و هرل میگویند ، دانا باحوال ایشان در هر عریضت و نیت که دارند ، فراخویش آن ایشانرا جزا خواهد داد .

(۶۶) بدانید که بتحقیق مرخدای راست هر که در آسمانهاست ارملائکه و هر که در زمین است از جن و انس و چون اشیا که اشرف ممکنانند همه ازان اوماهند در رفیت و عودیت ، پس هیچکس را از ایشان

نرسد که دعوی کند بر ربوبیت و چون ذوی القول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالت و چه چیز را مناعت نمیکند آنکه میخوانند و میپرستند جز خدای شریکان را یا مناعت نمیکند آنکه جز خدای را میپرستند و مخلوق حق را شریک حق تعالی میزنند زیرا که شرکت در ربوبیت محل است بلکه نیروی نمیکند در عبادت شرکاء مگر گمانی را یعنی به شان گمان شرکت حق مرده اند و نیستند ایشان مگر که دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردا نیت و وحدا بیت او نموده باشد که استحقاق عبادت او راست و پس چنانچه میگوید :

(۶۷) اوست آنکسی که قدرت کامله ، ساخت برای شما شب و روز تا بیارامید در آن و از تعب تردد روز برآسائید و گردانید روز را روشن تا سر انجام مهمات خود قیام نمائید ، بدرستی که در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان ، هر آینه شهادت بر توحید صانع حکیم ، مرگروهی را که بشوند قرآن را بگوش هوش و در آن تفکر و تدبر نمایند .

(۶۸) گفتند از شی مدلیج ، که فرا گرفت خدای فرزندان یعنی ملائکه را ، فرزندی ، پاکست از گرفتن فرزندان ، او می نیاز است از اتخاذ ولد چه ولد یا ضعیفی کند که بدو فوت گیرد یا فقیری تا با عادت او روزگار گذرانند یا دلیلی تا سبب فرزندان عرت و عرت یابد یا حقیری گم نام تا ولد اسم و رسمی پیدا کند و مجموع اینها علامات احتیاج است پس کسی که علی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد ازو منفی بود یا گوئیم که ولد معنی از والد است ، پس اینصورت مستدعی ترکیب باشد و هر ترکیبی ممکن است و هر ممکن محتاج تدبیر و واجب الوجود غنی مطلق است ، پس احتیاج را بدو راه نباشد

بیت

بود کمال عنا از صفات ذاتی او کسی که هست غنی کی بود مکس محتاج ؟

و اشارت بیان غنی حق اینست : مراوراست از روی مالکیت آنچه در آسمانهاست از نفائس علویات و آنچه در زمین است از دایع سفلیات ، نیست نزدیک شده ای مشرکان از هیچ جعتی و برده ای پس که خدای فرزند فرا گیرد ؟ آ ، میگویند بر خدای بدروغ و فترا آنچه نمیدانید ؟

(۶۹) بگو ای محمد (ص) ، بتحقیق آنکه انرا کنند و بر دهند بر خدای دروغ را ، اتخاذ ولد و اضافت شریک بوی ، رستگاری نباشد یعنی از دوزخ برهند و بهشت نرسند . (۱)

(۷۰) مرا بشارت بر خودداری اندک در دنیا یعنی دوسه - دوزخ مهلت دارند و سهل فرصتی را بگذارند و بگذرند ، پس سوی ما باشد ، بازگشت ایشان ، پس چشائیم ایشانرا ، غذایی سخت یعنی دائم و بی انقطاع ، سبب آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر ما (ص) کافر می شدند .

(۷۱) و بخوان مرایشان یعنی مرقوم خود از اهل مکه ، خبر روح (ع) ، بدکن چون گمت ، مرگروه خود را (یعنی آنها که مشرک بودند) : ای قوم من ، اگر هست که بزرگ شده و گران گشته بر شما القات من با قیام من بدعوت (نص کلام رسمی مبنی است از آنکه حضرت روح علی نبیا و علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم را بخدای دعوت کرد و جفای و آزار ایشانرا تحمل فرمود و چون جفای قوم نهایت رسید گمت ای قوم اگر بر شما طق میگذرد مکت

۱ - در مرگ شماره ۵۵ همین مجلد باز نموده شد که کودک عجیبی در شهر لیما پای تخت کشور پرو (در ص ۵۵ بطلس چاپ شده است بایتخت آن پرو است و صحیحتر اینکه لیما بایتخت پرو میباشد) دنیا آمده که عالمیان را در شگفت انداخته است این مولود که از طغی پنجاله متولد شده آنها در صورتی که ارباب شش کیلو (شش رطل) وزن داشته دلیل روشن است بر قدرت خداوند و از مهمترین عجایب و غرائب طبیعت شمار میرود .

من در میان شما و بند دادن من مرعبارا به لامتهای روشن برو خدا نیت
حق و تصدیق نموده مرا می رنجانید ، پس مرخدای توکل کردم در
دفع کنید شما و نصرت من بر اعداء ، پس گرد آورید و محکم سازید
کار خود را یعنی عزیمت کنید بر آن با جمع کنید خداوندان امرا را
(مراد رؤسای قومند) و بخواهید مرعبریکان خود را یعنی آنانرا که
زعم خود شرکاء حق میدانید ، مشخص آیت آنکه شما همه بقصد من
اتفاق کنید ، پس باید که باشد کار شما بر قصد من بر شما پوشیده بستی
ظاهر متوجه من شوید ، پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی تکبید
از مکاره آنچه اراده شماست و مرا مهلت دهید تا خلاصی یابید از
مشقت مقام و محنت کلام من (این سخنان دلیلست بر آنکه نوح (ع)
در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوقی تمام نصرت ملک علام داشت
و میخواسته که امت او بدین پی برده قدم در طریق متابعت نهند)
ایشانرا حدلان اندی در پافته از قول وی اعراض نمودند و
وی فرمود :

(۷۲) پس اگر روی بگردانیدید و از قبول قول من اعراض
نمودید ، پس من نخواستم از شما بر ادای رسالت خود مریدی که
باعراض شما از من فوت شده باشد ، نیست مزد من بر ادای دعوت
مگر بر خدای و او مرا بر آن ثواب خواهد داد ، خواه شما ایمان آورید
و خواه اعراض کنید و فرموده شده ام به آنکه باشم از گردن نهادگان
مرحکم خدای را ، پس خلاف امرا و نکنم و اجر رسالت خود از هیر
او نجویم .

(۷۳) پس مدروغ داشتند او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب
او بعد از الزام حجت بر ایشان ، پس ما نجات دادیم نوح را از غرق
عدن و آنانرا نیز که با وی بودند در کشتی (و اهل سفینه بقول اصح
مستند مؤمن بودند از ذکور و اناث) و گردانیدیم اهل کشتی را با غنندگان
در زمین از پس عذاب غنندگان و غرق گردانیدیم بطوفان آنانرا که
تکذیب کردند ، آیتهای ما را که با نوح (ع) بود یعنی معجزات او ،

پس در فکر ای نگرانده مدیده عبرت ، چگونه بود عاقبت کار بیم شدگان
یعنی مشرکان از قوم نوح (درین آیت هم تسلیم حضرت رسالت (ص)
است و هم تهدید اهل کفر و ضلالت) .

(۷۴) پس برانگیختیم از پس قوم نوح (ع) فرستادگان بسوی
قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی ، هود را قوم عاد و صالح را
قوم ثمود و ابراهیم را بقول بابل و شعیب را به اصحاب ایکه و
اهل مدین ، پس آمدند رسولان ما بامتان خود بمعجزه های روشن
و دلیلهای واضح ، پس بودند امم رسل که ایمان آوردند بدان پیغمبران
فرستاده شده بدیشان ، بسبب آنکه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده
بودند بدان پیش از مبعث رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند
قبول البتة ، پس بعد از مبعث مرهمان و تیره سلوک نمودند با ایمان
یاوردند به آن چیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش از این یعنی در
روز مبدی مثل این مهری که بردلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده
بودیم ، مهر می نهیم بردلهای از حد در گذرندگان بر تکذیب یعنی
مکذبان فریض و احزاب ایشان از این امت .

(۷۵) پس برانگیختیم از پس این پیغمبران موسی بن عمران
و برادر او هارون را علیه السلام بسوی ولیدین مصعب با لاوس که
ارغون آنزمان بود و اعراف قوم او به آیتهای ما یعنی معجزه های
روشن چون عصا و بدویضا ، پس گردنکشی کردند از قبول آن و
مناسبت نمودند و بودند ایشان گروهی جرم آرندگان یعنی معناد بر تکذیب
انبیاء و تهاون به آیات کبریا .

(۷۶) پس آهنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست از
نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام بدیشان آمد و سخن حق بدیشان
از فرمود و معجزه برایشان نمود ، گشتند از فرط عدد و تیرد ،
بدرستی که آنچه نو آورده و معجزه نام کرده ، هر آینه جادو نیست آشکارا .
(۷۷) گفت موسی (ع) ، مرغلان این قول را ، آنها میگویید
شما مرسخن راست و معجزه روشن را آن هنگام که بشما آمد که

این سحر است ؟

آیا سحر است این که من شما نمودم (استغفار است بطریق انکار یعنی جادوی نیست) ؟ فیروزی نیابد جادوان و برادر نرسند . (۷۸) گفتند اعراف قوم فرعون مرموسی را ، آیا آمدی تو بما تا بگردای ما را از آنچه پادشاه ما بر آن چیز بدران خود را (مراد عبادت فرعونست یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون باز داری) ؟ و باشد مرهمارا هر دو برادر را پادشاهی در زمین مصر و بستم ما مرشما برادر را تصدیق کنندگان .

(۷۹) و گفت فرعون جمعی را از ملایک خود ، بآورد بمن هر ساحری دانا در فن خود تا مهارت کند موسی ، پس سحر را جمع کردند بر وجهی که در سوره اعراف گفتند و مواعید کلیه مستظهر ساخته روز وعود موسی معلوم آوردند :

(۸۰) پس آهنگام که آمدند جادوان در مقابل موسی (ع) گفت در ایشانرا موسی ، بیفکنید آنچه شما افکندگاید بر آنرا از رسته و عصاها .

(۸۱) پس چون بیفکندند جادوان حیل و عصبی خود را و سب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود . گفت موسی ، آنچه آورده اید شما آن جادوبست نه آنچه من آورده ام و فرعونیان آرا سحر میگویند ، بدرستی که خدای زود باشد که بگرداند سحر شما را و آنچه سارده ، بدرستی که خدای مصلح نیرد و تقویت نکند کار تبهکارانرا .

(۸۲) و ثبت گرداند خدای و از پیش برد حق را یعنی آنچه من آورده ام مستغنی خویش یعنی حکم و لغوی خود با وعده نصرت و غلبه که با من فرموده و اگر چه کرامت دارند مرا و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه وعده نصرت دوستان ودا کند واز حشم و کائنات . ان باک دارد و در مثنوی معنوی اشارتی بدین

مثنوی

حقتمای از غم و حشم خصام کی گذارد اولیا را در غرام ؟
به نشاند وروسگ ووع کند ملک ز نور ماه کی مرتع کند ؟
حس ، حسنه میرود بر روی آب آب صافی میرود ، بی اضطراب
مصطفی ، به پیشکافد نیم شب ژان می خایند ز کینه سولهب
آن مسیحا مرده زنده میکند وان چهود از خشم سبب میکند
(۸۳) پس ایمان نیاوردند موسی درمدهام ابر او مگر فرزندان قوم موسی و آن چنان بود که چوز موسی (ع) از مدین بمصر آمده بشی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پسران و بزرگان اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند باوجود ترس از فرعون و ترس از گروه خود یعنی از بدران و رؤسای قوم (مراد آنستکه جمعی از شی اسرائیل ایمان آوردند موسی با آنکه می ترسیدند هم از فرعون و هم از قوم خود آنکه عذاب کند فرعون ایشان را با رجوع کنند آناه ایشان بفرعون تا باز گرداند ایشانرا بکفر و بدوستیکه فرعون متکبر بوده و طاعتی در زمین مصر و غلب بر اهل آن بدوستیکه بود او ازحد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی که فرعون دعوی ربوبیت کرد و شی اسرائیل را به بندگی گرفت .

(۸۴) و گفت موسی بر آن مؤمنان را وقتیکه آثار خوی ازیشان مشاهده نمود : ای گروه من اگر هستید شما که گرویده اید بخدا و دانسته اید ابصار مذهب و دفع مضار قدرت او و دفعه اقتدار اوست ، پس برو توکل کنید و کار خود با او گذارید ، اگر هستید گردن نهادگان مرا حکام مضاع اورا .

در انوار آورده که این از قبیل تعقی حکم مظهر است چه معانی بایمان و چوب توکل است و مشروط باسلام حصول آن . محققان گفته اند حقیقت توکل اسطخوف و رجاست از ما سوی الله ، آنکه استغراق در سحر شهود مسبب الاسباب و انقطاع از ملاحظه است گفته اند تعالی دلست بمحببت قادر مطلق و نیایان غیر او یعنی خویش

و غیر خود را قوت تأثیری اثبات نکند بلکه مدد باشد تحت الحکم الارلی

مشاره میت پیش عامل **تفهم**

هر که در بحر توکل غرقه گشت همتش از ماسوی الله در گذشت
این توکل گر که دارد رنجها و هو حسبه بخشد از پر گنجها
و چون موسی (ع) ایشانرا به توکل فرمود:

(۸۵) پس گفتند بر خدای نه بر غیر او توکل کردیم و ملطف او
و اتق شدیم و چون دعای متوکل با حاجت مقرون است برین نیاز آغار
کرده گفتند ای پروردگار ما مگردان ما را محل عذاب برای گروه
ستمکاران یعنی ایشانرا بر ما مسلط ساز تا بدست ایشان معذب نشویم.
(۸۶) و خلاصی ده ما را بهرمانی و بختش خود از گروه
گرویدگان یعنی از کید و قصد ایشان یا از ملاقات ما ایشان .

آورده اند که بعد از ایمان این قوم موسی و اشتغال ایشان بعبادت
حق سبب و تقوی فرعون فرمود تا مسجد و معابدی که در سر محلات
و در میان اسواق (۱) ساخته بودند حراب کرده ایشانرا از ادای نماز
منع نمودند حق سبحانه موسی را فرمود تا در درون حمامای خویش
بدرگند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید
(۸۷) و وحی کردیم ما موسی و برادر او علیه السلام آنکه

برای جای نارگشت برای قوم خود در شهر مصر خانه ها که رجوع
کنند به آن بجهت برستش خدای (تلفیه ضمیر اشارتست به آنکه
تخصیص معاند و تمییز قبله آن متعلق است به آئمه قوم و در آن محل
امام ایشان موسی بود و هرون علیه السلام) (۲) و دیگر حکم کردیم
که سازید شما هر دو برادر و قوم شما خانه های خود را که گرفته اید
مسجد ها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجای کعبه
گزاردی و برای دارید نماز را در آن موضع (جمع ضمیر بجهت
آنستکه اتخاذ مساجد و اقامت تعلق همه دارد (۳)) و بشارت ده

۱ - اسواق : جمع سوق بازار ها . ۲ - و ۳ - آیات
شریفه اینست : « و اوحینا الی موسی و اخیه آن تبوا لفرعکما مصر
یونا و اجعلوا بیوتکم قبله و الیموا الصلوة و شرالمؤمنین »

ای موسی مؤمنان را سعادت دنیا و درجات عقی (توحید ضمیر مشیر
است به آنکه بشاوت و طیفه صاحب شریعت است و آن موسی (ع) بود)
(۸۸) و گمت موسی (ع) در دعای خود : ای آفریدگار
ما بدوستیکه داده تو فرعون و گروه او را چیزی که به آن آرایش
کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه و داده ایشانرا مالها از نفود و
انعام و صنایع در زندگانی دنیا . این عیاس رضی الله عنه فرموده که
ارسطاط مصر تزمین حبشه و کوههای آن که در آن معادن ذهب و فضه و
زبرجد بوده همه متعلق فرعون بوده و فرمان او در این مواضع روان
بود بدین سبب مال بسیار به حوزة تصرف قبلی در آمده همه مشمول
و متجمل شدند و سبب خلل و اضلال ایشان گشت پس موسی بعد
از آنکه در دعای خود گمت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال
و زینت داده دیگر باره برای الحاج در تضرع تکرار دعا کرد : ای آفریدگار
ما ایشانرا اینها داده تا گمراه گردانند زندگن ترا از راه تو و عبادت
تو و بعبادت فرعون حوالت .

ای پروردگار ما ، اثر محو فرست ، بر مالهای ایشان یعنی صورت
آنها محو کن و منتقل ساز چیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند .
قتاده رحمه الله گفت که دینار و درهم ایشان همه سنك شد بر همان
شکل و نقش که داشت و سدی فرموده که تمام اموال ایشان از نفود
و الطعمه و اشجار و ثمار همه سنك شد و این یکی از آیات تسبیح
بود و دیگر موسی دعا فرمود که : سخت فرا گیر بر دلهای ایشان یعنی
هر نه بر آن تا سخت دل شوند پس ایمان نیاوردند (موسی و حو)
ماوم فرموده بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشانرا
سخت ساز تا ایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند تا به بشند عذاب
درد نك را که آن عرق است در بحر لزم .

(۸۹) گمت خدای بدوستیکه اجابت کرده شد دعای شما هر دو
برادر . آورده اند که موسی دعا میکرد و هارون آمین میبگفت و آمین
گوینده در دعا شریک است از اینجهت گمت که دعای هر دو مستجاب

شده پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تمجیل منماید که مطلب شما در وقت خود مظهر خواهد رسید (گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد) و پیروی مکید در تمجیل راه آنانرا که از شرط جهالت نمی دانند که وعده حق سبحانه تعالی بوی می انجامد در وقت آن :

مصرع

کارها موقوف وقت آمد نگهدارید وقت

و چون وقت عذاب آن قوم در رسید واهی آمد موسی که با قوم خود از مصر بیرون رو که ابطین را هنگام عذاب آمد ، موسی با جماعتی بنی اسرائیل متوجه هام شدند و بکماره دربی قلزم رسیده فرعون بالشکر او در عقب رسید و مدعی موسی دریا شکافته شد و تفصیل این واقعه در سوره شعراء سمت ذکر خواهد پذیرفت الله بنی اسرائیل سلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه تعالی میفرماید که : (۹۰) و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را از دریای قزم سلامت پس از بی در آمد ایشانرا فرعون و لشکریان او برای ستم کردن بر بنی اسرائیل و بجهت از حق بیرون بردن در جفای ایشان ، پس چون بکمار دریا رسیدند و اسب فرعون بسوی مادیانی که جبرئیل سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریا اندکند و فرعون یعنی خواست که بدریا در آید اما مرکب او او را میبرد تا چون دریافت او را غرق شدن و داشت که هلاک خواهد شد ، گفت ایمان آورده و بگرویدم به آنکه نیست معبودی مستحق عبادت مگر آن خدای که بدعوت موسی گرویده اند بدو بنی اسرائیل و من از جمله گردن نهادگانم بر حکم او را ، در مدارك آورده که فرعون معنی واحد راه نوبت به عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت چون ایمان پس بود بجهت اوت وقت مقبول نشد چه در وقت دیگر مره واحد کانی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حتمی (یا جبرئیل) در جواب او فرمود :

(۹۱) آیا ایمان می آوری اکنون که اختیار نموده ؟ و حل آنکه تو نافرمانی کردی پیش از این مفرمان یغیر مرا شنیدی و بودی از جمله گمراهان و گمراه کنندگان . در مدارك و تبیان و غیر آن از تفصیل آورده اند که روزی جبرئیل بدیوان مظالم فرعون آمده این صورت فتوی بدو نمود که حکم امر چیست در شأن بنده که نشو و نما در میان مال و سمت حواجه خود باشد و بتربیت او از سایر ممالک ممتاز گردد و پس کفران سمت پیش آورده و دعوی حواجگی آغاز کرده فرمان مولی خود ببرد ، فرعون دست خود در ذیل فتوی نوشت که میگوید اوالعباس ولید بن مصعب که سزای بنده که از فرمان سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنستکه او را در دریا غرق سازند ، جبرئیل آن خط را فرا گرفت و در آن محل که فرعون بگرداب فنا در افتاده بود و اظهار ایمان می نمود جبرئیل آن خط را بوی نمود و گفت هم فتوی تو را تو عمل کرده اند (۱)

(۹۲) پس امروز میرهائیم ما ، تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحرند ما بدن ترا بر روی آب آریم . آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند ، بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و دم بدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذرانند و از عقب ما در آید ، حق سبحانه تعالی فرعون را بر روی آب

۱ - آنها در نسخه چایی طبع هند پس از عبارات بالا چنین نوشته شده : و گاهت هم فتوای تو را تو عمل کرده اند ، پس جبرئیل مشقی از لوث دریا برداشت و در دهان آن نعین انداخت از آن جهت که ایمان نیاورد چه میدانست که این ایمان بایست و مقبول نیست بلکه برای زیادتى اهانت و خواری وی گاهت که اکنون میگوئی که زمام اقتدار تو از لطف اقتدار تو رفت ، وقت ایمان آوردن تو در گذشت .

نیت

وقت هر کار نگذار که نافع نبود نوشتار و که پس از مرگ به بیمار دهند

آورد با زرهی که در برداشت و بدن او را میخواستند تا بنی اسرائیل
 زن فرعون را بی روح دیده نمی یافتند و از اینست که بعضی از علماء
 تنجيك پيدنگ را بمعنی درع (۱) دانسته اند و آمدن آهن بر بالای
 آب با آنکه طبع او مقلقی رسوب در آست آبی باشد از آیات
 قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر
 بودند غرقه شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر
 بحر بصید مرغ و ماهی مشغولست . حق سبحانه و تعالی کرد بدربار که
 فرعون را نکمار انکند تا مصریان به بینند . پس دریا او را زمین بلند
 افکند چنانچه همه کس او را دیدند و از اینجاست که در معنی تنجيك
 فرموده اند که نلشيك على فجوة من الارض و بر هر تقدیر بدن
 ترا از دریا بر آریم تا باشی تو برای کسیکه از پس تو آید . مثلاً که
 عبرت گیرد بتو و داند که مملوك مقهور دوراست از دعوی مالکیت و
 قدرت . شدة که خود را از غرقه شدن در گرداب ما نرهاند . چرا
 صدای انا ربکم الاعلیٰ سمع جهانیان رساند ؟

تسليم

عاجزی کو اسیر خواب و خوراست لاف قدرت زند چه بیخبراست ؟
 آنکه در پس خود زبون باشد صاحب التمدار چون باشد ؟
 و بدستیکه بسیاری از مردمان از آیات قدرت ما بیخبرانند
 ایشارا نه در آن فکری و نه از آن عبرتی .

(۹۳) و بدستیکه ما جا دادیم ، فرزندان یعقوب را بعد از
 هلاک فرعون و قوم او ، جزی سزا و شایسته چنانچه از وعده صدق ما
 سزد و آن ولایت تمام بود و بعد از آن مصر و روزی دادیم ایشارا
 از پاکیزگی و چیزهای لذیذ و بقول جمعی اینجا مراد از بنی اسرائیل
 بهود عصر بیخبرند که ایشارا در یثرب جای دادند و حرمای ترو حشک
 بدیشان ارزانی داشت . پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در

۱ - درع یکراول و سکون دوم و سوم بمعنی زره و پیراهن
 زن میباشد .

شان حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام تا ولنگه آمد بدیشان
 علم تورات و احکام آن و در آن اختلاف کردند تاویل یا تازیانی که علم شدند
 به نبوت احمدی و صفات محمدی و تفسیر و تخریف آن مشهور گشتند
 و گفته اند آن علم قرآن است که فرود آمد و سبب اختلاف بهود شد
 بدستیکه بروردگار تو حکم کند میان ایشان روز رستخیز در آنچه
 که بودند که از روی عناد یا جهل در آنچه اختلاف میکردند از حکم تورات
 با امر پیغمبر علیه الصلوة والسلام .

(۹۴) پس اگر هستی تو در گمان از آنچه ما فرستاده ایم
 بر تو ارفصص و احکام ، پس بپرس از آنانکه می خوانند کتاب را (مراد
 جنس کتاست پیش ارتو یعنی اهل کتاب چه منزل محقق است نزد
 ایشان و مثبت در کتب ایشان) مخاطب حضرت پیغمبر است و مراد
 است اند (و در زاد المسیر آورده که آن بمعنی ماعنیه (۱) است
 یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتى صبرت سوال کن از اهل
 کتاب ، بدستیکه آمد تو بیان راست و درست از آفریدگار تو .
 (۹۵) پس مباش از شك آردگان اصبح الوال آستیکه در
 امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت است اما مخاطب
 غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شكوك و شبهات در
 آنچه بروی منزل شده و از همین قبل است این خطاب دیگر که : و مباش
 از که بیکه تكذب كیدند مرا آتیهی حدایرا که قرآن است ، پس اگر باشی
 که تكذب کنی از زبان زدگان .

(۹۶) بدستیکه آنانکه واجب شده است ، برایشان سخن
 بروردگار تو یعنی اولی که در اوح الیه محفوظ نوشته که ایشان هر که
 ببرند و ملائکه را بدان حور داده و گفته اند که کلمه (۲) آنستیکه

۱ - آیه شریفه ایست : « ان كنت في شك مما انزلنا عليك فاسأل الذين
 يقرؤن الكتاب من قبلك » میفرماید که در زاد المسیر گوید که آن بمعنای ماعنیه است
 ۲ - آیه ایست : « ان الذين حفت عنهم كلمة ربك لا يؤمنون
 ... » یعنی حکم ما و قضای ما بر آن قرار گرفته که این انگرو بدگن
 بدو روزگاری میگویند در حالیکه بخدا نگر و بداند و پیوسته در آتش
 جایگزین باشند چنانچه میفرماید لا ملان جهنم منك و ممن نبيك منهم اجمعين

لا املان جهنم یا هوءلاء فی النار و لا ابالی و مر هر تقدیر چون کلمه در شأن ایشان ثابت شده است ایمان نمی آورند زیرا کلام حسیبانه دروغ نیست و چون سبب اصلی ایمان ایشان را که تمایق اراده الهی باشد بدان معهود است مطلقا ایمان نیارند

(۹۷) و اگر چه آیند بدیشان هر آیتی که انراج می کند به بینند عذابی دردناک که نامزد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را دفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر اعم ماضیه را سودی نداشت .

(۹۸) **فلولا کانت قریة در تبیان** آورده که اکثر نحوایان بر آنند که **لولا** اینجا بمعنی ماء صیغه است یعنی نبودند اهل دیه از دیه های عاصیه که وقت نزول عذاب ایمان آورند پس سود برسانند اهل آن دیه را . ایمان ایشان در آنوقت ، مگر قوم یونس علیه السلام که ایشان آن هنگام که ایمان آوردند مردمانیم و برادریم از ایشان عذاب رسوائی را در زندگانی دنیا و بر خوردار نگذاشتیم ایشانرا تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و مر هر تقدیر این معنی که گفته شد استثناء در **الا قوم یونس** متصل بود و دفع ایمان باس مخصوصی باشد بان قوم و مستثنی باشند از حکم آن آیت که **فلکم یلقههم ایمانهم** لما را و باسنا و جمعی بر آنند که معنی آیت اینست که چرا اهل قریه ایمان نیاوردند قبل از محایه عذاب و تمجیل نکردند پیش از حلول آن تا دفع کردی ایشانرا ایمان ایشان لیکن قوم یونس چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاجر نکردند ایمان خود را تا وقت حلول و ایمان آوردند و برین تقدیر استثنای منطرح باشد .

و اما یونس بر سبیل ایچار چنان بوده که که حق سبحانه او را مامل بنوی (۱) فرستاد از ارض موصل و ایشانرا مدتی بخدای تعالی دعوت کرد ، اما نموده او را می رنجانیدند ، آخر به تنگ آمد و گفت الهی قوم من مرا نکذیب کردند فانزلنا علیهم نعیمک حق سبحانه

اجابت فرموده گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید ، یونس ایشانرا خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمین موعود نزدیک رسید حق تعالی ملک دوزخ خطاب کرد که بمقدار سه مرتبه از سموم دوزخ این قوم فرست ملک فرمان الهی بجای آورده و آن سموم بصورت ابری سیاه با دود غلیظ و شرارات آمده گرد مدینه نینوی را فرو گرفت اهل شهر داستند که یونس راست گفته روی ملک خود آوردند و او مردی غافل بود ، فرمود که یونس را طلب کنید چندانچه طاقت دارید نیفتند ملک گفت اگر یونس مرگت حتمی که مارا بدو دعوت میکرد باقی است و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک سر و پا برهنه پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صورت روی صحرا نهادند ، مرد و زن ، حرد و بزرگ ، خروش و فریاد در گرفته کودکانرا از مادران جدا کردند و بیکبار نیتها حلقص ساحنه آواز برداشتند که **آمینا بما جاء به یونس** و از اول روز ذی حجه تا عاشر محرم برین وجه میزدیدند و درین چهل روز همان واه نیاسوده درماندگی و بیچارگی بمولف عرض میزدند

مثنوی

چاره ما ساز که بی یاوریم گرتو مرا بی مکه رو آوریم ؟
بی طرییم از همه سازنده جز تو نداریم نوازنده
بیش تو گر بی سرو پا آمدیم هم نماید تو جدا آمدیم

قومی میگفتند که خداوند یونس مارا گفته بود که خدای من گفته که بندگان بخیرید و آزاد کنید ، ما بند کن تویم مارا بکرم خود از عذاب آزاد کن . جماعتی دیگر می میادند که آلهنا ، یونس مارا خبر داد که تو خداوند فرموده که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید ، ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود مارا از عذاب آزاد کن بعضی دیگر بعضی میزدند که ای پروردگار ما ، یونس علیه السلام از قول تو بما میفرمود که هر که بر ما منم کدارودر گذراید .

خدایا ما مکنه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن . برخی دیگر بدینگونه ادا میکردند که خدایا یونس علیه السلام ما را بیگناه که بروردگر من گفته است که سائلان را رد مکنید . ما سائلان روی درگاه کرامت آورده ایم ، ما را رد مکن .

نظم

ما توی دستان بر آوردیم دستی در دعا ، تقد فیضی نه بر من دست گمکار رها ،
دستی حاجات درویشان و محتاجان تویی پس روا کن از کرم حاجات بسیار ،
قصه روز چهارم که آید به وعاشورا بود اثر مناجات دلسوز ایشان
ظاهر ندوده برات نجات اردیوان رحمت نوشته شد و طلعت صاحب
مرتفع گشته بر رحمت سایه رحمت مره فاروق ایشان افکنده یونس علیه السلام
بعد از چهل روز متوجه نیوی گشته میخواست که از حل قوم خبر
گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقع مطلع شد ملال بسیار
بر او غلبه کرده با خود گمت من ایشانرا به عذاب ترسانیدم و عذاب
بر رحمت مبدل شد اگر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند ،
روی صحرا نهاد و قصه رفتن او بدربار و محبوس گشتن در وطن مادی در
سورة انبیاء و سادات مذکور خواهد شد .

(۸۹) و اگرخواستی بروردگار تو ، هر آینه ایمان آوردندی
هر که در زمین است همه ایشان ، آورده اند که حضرت رسالت بنه
علیه الصلوة والسلام بر ایمان اوم بابت حریفی بوده چون ایمان نمی آوردند
عبار ملال بر آید دل بی غل مبارک آنحضرت می نشست ، حرفهای
آیت فرستاد و ایمان خلق را به مشیت خود بازست و فرمود : آیا تو
اکراه میکنی مردمانرا تا گردیده و زمان بی شیت من (این آیه منسوخ است
به آیت قتل)

(۱۰۰) و شاید و نیست هیچ تن را ، آنکه ایمان آورد مگر
توفیق و قضای الهی و میکاریم عذاب را یا خشم میگیریم یا مصلط
میکنیم شیطان را و حیف بیا می خواند یعنی خدا غضب میکند
بر آنکه تعقل نمی نمایند در حجج و آیات .

(۱۰۱) بگو ای محمد مشرکان را که طلب آیات میکنند که
بگردند بچشم سر یا ملاحظه کنند مدیده سر تا خود چه چیز حاصل
در آسمانها از عجایب فطرت و در زمین از بدایع قدرت تا شما را
دلائل کند بر کمال صنع الهی و بلاغ علم و حکمت پادشاهی و دفع
کند دیدن آیتها و استماع کلام بیم کنندگان (یعنی رسل) عذاب الهی را از
گروهی که در علم و حکمت من واقع است که نخواهند گروید .
(۱۰۲) پس آیا چشم نمیدارند این مشرکان مگر ایامی را
منی واقع هارا مثل ولایع آنکه گذشتند پیش از ایشان چون اوم عاد
و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتکه (مراد نزول عذاب است) بگو
پس انتظار برید غذایی را که شما نازل خواهد شد ، بدرستی که
من ما شما از منتظرانم هلاک شما را .

(۱۰۳) پس ما برهانیدیم پیغمبران خود را هرگاه که عذاب بمکذبان
ایشان فرود آمد و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدینان همچنانکه
نجات داده ایم رسل و متابیان ایشانرا و عده درست و راست از ما که
وات هلاک مشرکان نجات میدهیم گرویدگانرا که محمد (ص) است
و اصحاب او .

(۱۰۴) بگو ای محمد (ص) ای مردمان (خطاب اهل
مکه است) اگر هستید شما در گمان از صحت دین ، من بیان کنم
دین خود را برای شما ، پس من میپرستم آنانرا که شما می پرستید
جز خرای تعالی از اصنام و ملائکه ولیکن پرستش میکنم خدای تعالی
را . آنخدای که میراند شمارا (تخصیص توفی بجهت تهدید است چه
ولات اهل شرك میباد عذاب ایشانست (۱)) و مأور شده ام به آنکه
باشم از گرویدگان با احکام الهی و احبار انبیاء .
(۱۰۵) و دیگر امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده اند به آنکه

۱ - آیه ایست : یا ایها الناس ان کنتم فی شک من دینی فلا
اعبدوا الذین تعبدون من دون الله ولکن اعبدوا الله الذین یشئو بکم و امرت
ان اکون من المؤمنین .

بیای دار عمل خود را از برای دین یعنی حلال ساز آرا در حالتیکه سائل باشی از همه ادیان بدین اسلام و پیش از شرك آورندگان (این خطاب متوجه پدیر آنحضرت است) .

(۱۰۶) و بخوان بجز خدای آنچه را که خود نکند آرا خواندن او و زیان نرساند تو فرو گذاشتن آن ، پس اگر مکنی یعنی بخوانی اینچنین چیزی را ، پس بدرستی که تو آنگاه از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی .

(۱۰۷) و اگر رساند خدای تعالی بتو مرضی یا شدتی یا بدی پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آرا . مگر او که الله است و اگر خواهد تو صحت و راحت و غنا ، پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر فضل او را (وضع فضل در موضع ضمیر دلیل است بر آنکه حق سبحانه متفضل است با دادت خیر بر دشمنان خود بی استحقاق ایشان)

بیت

درویش تو در مصالحت خویش چه دانی

خوش باش گرت نیست که بی مصالحتی نیست (۱)
میرساند فضل خود را به آنکه میخواهد ازندگان خود و اوست آمرزنده ، پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید ، مهربانست پس طاعت امید در رحمت او بندید .

(۱۰۸) آنگو ای مردمان ، بدرستی که آمد بشما کلام درست یا بیهوشی راست از پروردگار شما و هیچ عذری نماند شمارا پس هر که راه باث ایمان و طاعت ، پس جز این نیست که راه می باید برای نفس خود یعنی منفعت آن عائد بدواست و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب ، پس همین است که گمراه میشود مرتفع شود یعنی وبال آن ضلالت بدواست و نیستیم من مر شما نگهبان که امر شما موکول بمن باشد (دمیاطی فرموده که آیت السیف اسخ این آیه است)

۱ - این بیت فقط در نسخه چاپی هند نوشته شده

(۱۰۹) و پیروی کن ای محمد ، آنچه را که وحی کرده میشود شو بامثال و تبلیغ آن و صبر کن بر دعوت و در ایذائی که بتو رسد شکیبائی و زور (۱) تا وقتی که حکم کند خدای تعالی بنصرت تو با امر فرماید قتل و ثنی (۲) و جز به کتابی و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر سرائر و احتیاج به بینه و گواه ندارد .

از سفیدی تا سیاهی گیر تا لوح و قلم

بک رقم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین

۱ - و در مثنوی معنوی میفرماید :

صد هزاران کیمیا حق آفرید
کیمیایی همچو صبر آدم ندید
چونکه ابط آید تو در روی است بین
تازه بشی و چین میفکن بر جبین
چشم کودک همچو حر در آخرست
چشم عاقل در حساب آخر است
او در آخر چرب می بیند علف
وین ز لصاب آخرش بیند تلف
آن غلب تلخست کین لصاب داد
بهر لجم ما ترازویی نهاد
صبر می بیند ز پرده اجتهاد
روی چون گنار و زلفین مراد

۲ - و ثنی : بت برست .

سوره هود (۱) مکیه و هی مائه و ثلاث و عشرون آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

آلرا . در احقاف آورده که حروف مقطعه نسبت باصطلاح
وضعی و عربی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و مؤید این
اولست آنکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که :

سواله لا تطلبوه و بعضی برآوردند که معنی آلرا آنستکه
انالله اری ، منم حدائی که می بینم طاعت مطیعانرا و معصیت عاصیانرا
و هرکس را مناسب عمل او جزا و پاداش خواهم داد ، پس این
کلمه مشتملست بر وعد و وعید .

این کتبی است صفت او اینکه استوار کرده شده است آیه های او

۱ - هود : ضم اول گفته اند معنی یهود است و چندی
هند است و براین وجه آنرا واژه ای تزیی میدانند . وهم در بعضی
ارنگها آورده اند که واژه ایست عجمی (عجم یعنی غیر عرب)
باشد لوط و نوح (ارب الموارد جلد دوم صفحه ۱۴۰۸ چاپ بیروت
سال ۱۸۸۹ میلادی) صاحب ارب الموارد مینویسد : دور نیست مخفف
یهود باشد بخفف یاء در اثر بسیاری استعمال . اهود بر وزن احمد
روز دوشنبه و تهوید آوار بسیار ضعیف و هوده از باب التخیل یعنی
گردانید او را سوی دین یهود و هواده بر وزن سحابه بمعنای نرمی و چیز بست
که بسبب آن چیز امید صلاح باشد و هود بفتحین کوهانها باشد .
و هود بضم اول پارسی یازده و کهنه که در بالای آتش زنه
می نهاده اند و چخماق بر آن سنگ میزدند تا آتش در آن در افتد
و چاه را نیز گفته اند که نزدیک بسوختن رسیده و زرد گویه شده باشد
و هود نام بیابانی است که این حور نام او خوانده شده و قوم
او عاد نام داشته اند .

عجیب و دلایل با مستظلم گشته است بنظمی محکم چون بناء مستحکم
که تقص و حلال بدو راه نیابد ، پس جدا کرده شده است سوره
سوره و آیت به آیت با تفصیل یافته است درو آنچه مذکران بدان
محتاجند یعنی همین شده است از نزدیک حکم کننده با حکمت بخشنده ،
دانا همه چیزهاست .

(۲) برای آن تا نپرسید مگر رحمدای را ، بدو سنجیکه من
مر شمارا از وی (یعنی پادشاه وی) بیم گفته ام بخوبت مر مژگ و
طلبان و مؤده دهنده بمثوت برنوحید و ایمان .

(۳) و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنستکه تا آموزش
طلبیده از پروردگار خود برای گاهان گذشته پس توبه کنید بحضرت
او از معاصی در زمان آینده تا مر حور دای دهد شمارا ، برخوردار
نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما
را زندگانی دهد در ایمنی و تندرستی تا وقتی که نام برده شده که
آخر عمر مقدر است محققان گفته اند متاع حسن (۱) ، رضا است
بر آنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت
در **لغایف امام قهری (۲)** مذکور است که برخوردار نیکو
آنستکه حاجت مردمان برد ستوی گذارده هود .

و تا دهد خدای هر خداوند فضلی را در دین ثواب و جزای
او در دنیا و هم در آخرت .

این **مفعول رضی الله عنه** آورده که ذوالفضل کسی است که
حنات او داخل باشد از سیئت او و جوزجالی قدس سره گفته که
ذوالفضل آنستکه در دیوان ازل نام او نشان فضیلت نوشته باشند و هر
آیه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید :

مصرع

آنها که بدادند از او باز نگیرند

۱- آیه هریده اینست : و ان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یمتنکم
مطاعاً حسناً ... ۲- رجوع شود به ص ۶۹ جلد یکم این تفسیر

و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام با اعراض کنید از متابعت من . پس بدرستی که من می ترسم بر شما از عذاب روز بزرگ که روز قیامت است و در تفسیر گوید که روز بدر و گفته اند روز شدت و مشقت و آن ابتدای کفار بود محط و غلا تا حدی که مرده و مردار می خوردند . (۴) سوی مناجازات خداست ، بازگشت شما و او بر همه چیزها از اعاده و انابه و تمذیب تواناست .

آورده اند که جمعی مشرکان می پاك كه عداوت حضرت رسالت پناه عا به الصاوة والسلام می ورزیده اند و بجهت مصلحت زمان در احقایی آن می کوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات کرده گفتند چون پرده ها فرو گزاریم و خود را بجاهه هائی بیوقیم و رسته های خود را فرا گیریم در صورت محمد (ص) کسی چگونه بر آن علاج دهد ؟ حق سبحانه و آیت فرستاد که :

(۵) بدانید که ایشان یعنی کافران ، فراهم میگیرند سینه های خود را بر عداوت حبیب من با دوتا میگردانند آنها (دوتا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی پنهان در درون دل میگیرند) تا پنهان دارند از خدای .

بدانید آن هنگام که ایشان سرکشند جاههای خود را و مرفراش خود جای گیرند ، میداند خدای آنچه پنهان میکنند در سینه و میداند آنچه آشکارا میکنند زبانه ها و سر و علانیة ایشان بهم وی یکسانست بدرستی که او داناست با سراری که در سینه ها است و گویند ذات الصدور دله اند که حق سبحانه مضمرات آنها میداند .

بیت

ای که در دل نهای کنی سری آنکه دل آفریده میداند در اسباب نزول (۱) آورده که این آیت در شأن اخس بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بود بملازمت حضرت رسالت پناه آمده و سخنان خوش آینده ادا میکردی و لاف هواداری

۱ - مراجعه شود به ص ۱۳۵ جلد اول .

و يك چهره زدی اما طاهرش بخلاف باطن بود و درویش نیر و بیرویش روشن میبود ، حق سبحانه حجت عقیدت او را بدین آیت آشکارا کرد « کسی مدعی طاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد . شیخ طریقت (۱) ادس سره فرموده که مخالفی مشاهده راست ، درویش رهرو بیرویش نقش و نگار است ، بیت

صورت طاهر ندارد اعتبار « طینی باید میرا از غبار (۲) و است هیچ حسنه در من (۳) در جمیع حور (۴) . در خداست روزی ایشان از روی تفضل و رحمت (۵) ابرار لفظ علی که قید و چوبست در شرع بجهت تحقق وصول رزق است مرزوق و گفته اند علی « معنی من است یعنی روزی همه از خداست یا بمعنی ۱ - مقصود شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی است . سعدی در اواخر سده ششم هجری بدینا آمده و تا حدود سال ۶۰۲ در شیراز بسر میبرد از این تاریخ تا حدود سال ۶۵۰ در اطراف کشور عراق و قفقاز و هندوستان و خراسان و عربستان و مصر و شام و طرابلس و آسیای صغیر و جزیره سیاحت و تحصیل کمال و عبادت و سیر و سلوک مشغول بود و پس از آن مدتی در جزیره حبش بازگشت نمود در سال ۶۵۵ همدی نامه یا بوستان را بنظم در آورد و سال بعد از آن گلستان را تصنیف فرمود و تا سال ۶۹۱ یا ۶۹۴ در شیراز روز میگذارد و پس از آن در روابط منسوب به شیخ ابو عبدالله حقیف که سعدی در زمان حیات خود آنها را تعمیر کرده بود و چندین سال در آنجا بمبادت و تکمیل نفس اشتغال داشت بخله سپرده شد . آثار سعدی بارها در آسیا و اروپا چاپ رسیدم و برگزن و دانشمندان حاور و باحتر شرح حال های موقوفی از او نگاشته اند از آنمیا به نخست Kholmogorow در سال ۱۸۶۵ ترجمه احوال سعدی را در مجله دانشگاه پاران نشر داد و سال ۱۸۶۷ آن را بصورت رساله ای در ۱۴۸ صفحه جداگانه چاپ کرد پس از آن باخر آلمانی در مقدمه ترجمه غربیت سعدی (۱۸۷۹) و در یکی از مجلات ادبی ترجمه حال او را منتشر ساخت .

الی یعنی روزی نفوس بحق تعالی است اگر خواهد بطل کند و اگر اراده نماید قبض کند (۱) و میداند حدای اراده حیوان در حین حیات و آرامگاه وی سدا زوالت.

الطاف حسین حالی شاعر نامور هندوستان در سال ۱۸۸۶ حیات سعدی را بزبان اردو تالیف فرمود و ترجمه فارسی آن نیز در تهران سال پیش نشر گردید. محمد رضای هزار فارسی کنشی در شرح حال سعدی از مدارك انگلیسی ترجمه و تالیف نمود که در بین سنوات ۱۳۳۷ - ۱۳۴۰ هجری در شیراز باضممام منتخباتی از گفتار سعدی چاپ رسیده است شارل شتر نیز در کتاب مشهور خود منتخبات فارسی از سعدی نام برده است. هائری ماسه، مذکور شناس مشهور فرانسوی سال ۱۹۲۵ کتاب خود را تحت عنوان Essai sur le Poète Sadi در شخصیت سعدی و آثارش انتشار داده است و دانشمند آلمانی عبد العظیم قریب در سال ۱۳۱۰ در مقدمه گشتن شرح حال مبسوط و محققانه از سعدی در ۱۰۹ صفحه نگارش نموده اند در سال ۱۳۱۶ در مجله آموزش و پرورش شرح حالی از سعدی انتشار یافت. استاد محترم آئی سید محمد محیط طباطبائی سال پیش در مقدمه بوستانی که به تصحیح نگارنده چاپ رسیده شرح حال جامع از سعدی نگاشته اند و در آن بیشتر از بوستان بحث و پژوهش فرموده اند. دانشمند دانشمند فرزانه آئی محمد جناب زاده در ماه سال ۱۳۱۷ شمسی هجری کتابی تحت عنوان تعلیم و تربیت در نظر سعدی در ۱۶۴ صفحه تالیف کرده و در آن شرح حال سعدی را باضمیمه نظریات سعدی در تعلیم و تربیت چاپ رسانیده اند که تاکنون کتابی باین جامعیت در این موضوع درباره سعدی نگاشته نشده است. و بسنده محترم تمام آثار سعدی را مطالعه دقیقی نموده عناصره فکر و اندرز های سعدی را در این کتاب جمع و شرح کرده است.

۱ - آیه کریمه اینست : و ما من دالة فی الارض الا علی الله رزاقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین

صاحب کشف آورده که مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار چون سلب و رحیم و بیضه، همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق مستقر و مستودع ایشان مذکور و معلوم است در کتابی روشن یعنی در لوح محفوظ.

(۷) و اوست آنکه بیافرید آسمانها و زمین را در شش روز از ایام دنیا که اول آن یکشنبه بود و آخرش آدینه و بود پیش از آفریدن ارض و سما، عرش او بر آب و در برخی از تفاسیر آورده اند که حق سبحانه در مبداء آفرینش باقوتی سبز بیافرید و منظر هیبت در آن نگریست، آن جوهر آب شد پس حق تعالی ماد را بیافرید و آب را بر بالای او بداعت و عرش را بر زیر آب جای داد و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتباری عظیم است مراحل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و ماد را، تا بیازماید شمارا یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود کدام شما نیکوتر است از روی عمل یعنی شکر که بیشتر است بدین نعمت تصدیق که کاملتر است در قرار عرش بر آب و توفیق آب بر ماد و اگر گوئی نوای محمد مرقوم خود را بدرسبکه شما مرا یکجسته شد گنبد از پس مرگ، هر آینه گویند آنکه نگرویده اند نیست این سخن که در باب بحث میگوید مگر باشد سحر آشکارا در قریب یا در بطلان

(۸) و اگر تاخیر کنیم از ایشان عذابی که وعده کرده ایم تا هنگامی شمرده شده (یعنی وقت معلوم) هر آینه گویند از روی استهزاء، چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع، بدانند آن را روزی که نباید عذاب بر ایشان که روز بدراست، نباشد آن عذاب باز داشته از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد هیچ وجه از ایشان منافع نگردد.

همیاطی فرموده که این عذاب قتل جبرئیل است در مستهزآن
را چنانچه مضمون انا كفيناك المستهزین از آن خبر میدهد و در
سورة حجر مذکور خواهد شد

و احاطه کرده خواهد شد بدیشان (وضع ماضی در موضع
مستقبل بجهت تحقیق وقوع است یعنی گویا که فرا گرفته است بجهت
ایشانرا آنچه بودند که از روی جهل بدان استهزاء می کردند و وقوع
آن استمجدل می نمودند .

(۹) و اگر بچشاییم یعنی بدهیم آدمی را از نزد ما نعمتی
و رحمتی که دریابد لذت آنرا ، پس باز ستاییم آنرا از او ، بدرستی که
او نا امید است بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما ، ناسپاس
است در نعمت گذشته

(۱۰) و اگر بچشاییم او را بیکوئی چون صحت و غنا و
سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر ، هر آینه گوید ،
مرغت بدبها یعنی مصائب و مکاره که مرا بد می آمد دور شد از من ،
بدرستی که انسان شادمانست بنعمت و مدور با آن ، سزیده و مغر
کننده بر مردمان و فرح و فخر او را شغل ساخته اند از شکر نعمت
و قیام بحق .

(۱۱) مگر آنکه شکیبائی نمودند در محنت و بلا و کردند
عملهای نیکو یعنی وظائف شکر تقدیم رسانیدند در نعمت و بلا ،
آن گروه که بصفت صبر و شکر موصوفند بر ایشانراست آموزش گماهان
و مزدی نزرک که اکل آن بهشت است .

شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتی هشت همه نعیم بهشت
در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده احوال لقا

بیت

مارا بهشت هر لذای تو در خور است

می پرازد و جمال تو جنت محقر است

آورده اند که کفار عرب از روی تمسب و عناد افتراح آیت
از حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات والتسلیمات میکردند
و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استهزاء سلوک می نمودند
و از جمله افتراحات ایشان آن بود که میگفتند چرا گنجی تو ندادند بامانگی
را بتصدیق تو فرستادند حضرت رسالت از عدم قبول دعوت و استهزاء
و مغر به ایشان تنگدل میشد حق سبحانه برای تهییج آن حضرت در
ادای رسالت و عدم مبالغت برد و انکار ایشان آیه فرستاد که :

(۱۲) پس شاید که تو ترك كنده باشی (امام مازنی
میگوید که استفهام یعنی نهی است یعنی ترك مكن) برخی از آنچه
وحی کرده شده است سوی تو یعنی آنچه مغلف رای مشرکانست از
سب آلهه ایشان و تنگست باطهار آن سینه تو از ترس آنکه گویند
چرا فرو فرستاده نشده است برو گنجی که نفقه کنند بر مردمان و سبب
آن تابع او شوند یا چرا نیامد فرشته بجهت گواهی بر نبوت تو ،
سبب این مقالات از ادای رسالت باز ممان ، چیز این نیست که تو
بیم کننده ، بر تو ایدار است و س و تو در آن تقصیری نمی نمای
پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شد

بیت

در شب مه تب ، مرا بر سماء از سگان و وع وع ایشان چه باك
و جدای بر همه چیزها گواهیست یا کارگذار آن که کار با او
گذارد و نگاهدارد آنکه خود را بدو سپارد ، پس توكل بدو كن و
از گفت و شنود هر خود و عیود باك مدار

(۱۳) بلکه میگویند کافران ، محمد بر می باید آنچه میگوید
که امن وحی میکنند یعنی قرآنرا خود می سازد ، پس بگو بیارید
ده سوره مانند قرآن در بیان و حسن نظم ، بر بافته از نزدیک خود
یعنی زعم شما آنست که قرآنرا از خود بر می توان یافت و بمن این
گمان می آید که من از خود میسازم ، شما فصیحای عربید پس باید

که شما نیز قدر باشید بر انشاء مثل این کلام بلکه شما از من قدر ترید جهت واقف شما بر قصص و اخبار و قدرت شما بر انشاء اشعار و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید بجز خدای تعالی اگر هستید شما را سنگوبان که این کلام مفتری و مخترع است و چون ایشان از معارضه بشر سوره عاجز آمدند آیتی دیگر آمد **فاتوا بسورة من مثله** و عجز ایشان از ابراد يك سوره بجز بر همه کس ظاهر شد (۱۳) پس اگر اجابت نکردند بر شمارا بر آنچه گفتید از اثبات سوره (مخاطب حضرت پیغمبر علیه السلام است و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مؤمنانند که ایشان نیز تحریر میکردند برای حمایت پیغمبر علیه السلام و میگفتند حضرت رسالت را مفتری می گویند شما با مفترای او معارضه کنید) پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند پس بدانید که آنچه فرستاده شده علم است یعنی مائیس علمی که خاصه اوست و آن علم است بمصالح عباد و آنچه ایشانرا بکار آید در معاش و معاد و دیگر بدانید آنکه بیست معبودی سزا مگر او که عالمست به آنچه غیر او بداند و قادر است بر آنچه غیر او نتواند ، پس آیا هستید شما ثابتان بر اسلام (و استفهام بمعنی امر میتواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد) ؟

(۱۴) هر که باشد از دلائل همت می خواهد زندگانی دنیا و آرایش آن را در مقابل اعمال خیر خود (مراد منافقانند یا اهل دبا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که غایت مرجمیع مردمان را هر که از ایشان باحسان و اعمالی که از او صادر شود در خور داری دنیا خواهد و نظر او در آخرت نباشد) بتمام باز گذاریم بدیشان جزای کردار های ایشان را در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد و ایشان در دنیا کاسته نشوند یعنی از مرد ایشان چیزی که بکشد .

(۱۵) آنگروه آمانند که نباشد ایشانرا در آن سرای دیگر مگر آتش دوزخ چه ایشانرا استیفای مزدی که بر صورت اعمال ایشان مترتب بوده نموده اند و نيات فاسده و عزائم باطنه ایشان که موجب عذاب و عقوبت است مانده و تباها گشت آنچه کرده اند در دنیا چه اواب آخرت متفرع بر احلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند و ناچیز است فی نفس الامر آنچه بودند که میکردند از ربا و سمت و غیر آن .

(۱۶) آیا هر که باشد بر رهان از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلی است گواهی از خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآست براسر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل به بر وجه صواب کند (و گفته اند صاحب مینه مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمن مخلص و شاهد پیغمبر است و گفته اند صاحب مینه پیغمبر است و تابع اوست شاهدهی که آن جبرئیل است یا ملاکی که حافظ بوده با ابوبکر صدیق یا علمی هر نفسی علیه امثل التحیات یا صورت آن حضرت علیه الصلوة و السلام که هر که بدهد اصداف درو نگریستی انوار حق و آذر صدق در شرف مبارك او مشاهده نمودی

بیت

ای صبح سعادت ز چنین تو هویدا

این حسن چه حسنی است ؟ تبارك و تعالی (۱)
معنی بر آشد که مینه قرآن است و **یتلوه** بمعنی **یشرفه** و شاهد جبرئیل است یا انسان حضرت رسالت یا اعجاز و نظم او و اگر **یتلوه** بمعنی **یتبعه** دارند شاهد اجیل است و در **لاد المسیر** آورده که اجیل تابع قرآن است بمعنی بشارت و اگر چه قبل از او

۱ - مصوری که ترا طرح کرد و نقش کشید

زاوستادی خود مست و مت و حیرانست (چلالی)

مازل شده (۱)

و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده کتاب موسی یعنی تورات چه او نیز در تصدیق نبی امی و مشارف او وجود او تابع است یعنی موافق او و قرآن را در حالتیکه تورات پیشوا بوده مر اهل دین را و سبب بحثش بر منزل علیهم ، آن گروه که صاحب بینة اند میگردند قرآن و هر که کافر شود قرآن از گروهی چند که اهل مکه اند و آنکه حزب ایشان است در عداوت پیغمبر علیه الصلاة والسلام ، پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لا محاله بدو رسد ، پس میباش در گمان ازین موعده ، بدرستی که این وعده درست و راست است از پروردگار تو ولیکن بیشتری از مردمان نمی گروند به آن و تصدیق نمیکنند .

(۱۸) و کبست ستمکار تر (یعنی کافر تر) ؟ از آنکس که بر بندد بر حدای دروغی یعنی منی وحی او کند یا اثبات شریک برای او ، آن گروه مقتربان ، عرصه کرده خواهند شد در موافق به پروردگار خود و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی با اعضاء و جوارح ایشان گواهی دهند که این گروه آناند که از روی عناد ، دروغ گفتند به پروردگار خویش با اتخاذ ولد و شریک ، بدایید که لعنت حدای بر ستمکار است یعنی بر کافران و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت طالبان میگوید :

(۱۹) آنانکه باز میدارند مردمان را از راه حدای یعنی از دین او و میجویند یعنی وصف میکنند راه خدا را بکجی و انحراف از راستی و ایشان بدان سرای مانی ، ایشان را گرویدگانند (تکرار

۱ - آیه اینست : « ان من کان علی شیء من ربه و یسوء منه و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمة علیهم اولئک یسوء منه »
من بکفر به من الاحزاب فلیار موعده فلانک فی مربة منه »

ضمیم جهت تاکید کفر ایشانست به آخرت (۱)

(۲۰) آن گروه کافران نباشند عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب خود در زمین یعنی در دنیا و نیست مر ایشانرا بفر از حدای هیچکس از دوستان که عقوبت الهی ایشان باز دارد بلکه ازون کرده شود برای ایشان عذاب یعنی دوباره مذب گردند جهت ضلال و اضلال بودند که در دنیا توانستندی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند و نبودند که ندیدندی یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کرور بودند .

(۲۱) آن گروه آناند که در بازار مامله زبان کردند و مهای خویش را یعنی زبان ایشان بدیشان باز گردد و گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت آنان و درخواست ملائکه .

(۲۲) بیشک و شبهه ایشان در آنسرای ، ایشانند زبان کارتر از همه زبان کاران چه پرستش بشرا به پرستش حدای حریده اند و منافع دنیای مانی را بر نیم عذای باقی اختیار کرده و درین سودا غبنی فاحش است .

نظم

باید دین را بدینا دادن از دون همتی است
زانکه دنیا جملگی رنجست و دین آسایش است

سخت مانی ستانی دولت باقی دهی
اندرین سودا ، بخرد داند که غبنی فاحش است

(۲۳) بدرستی که آنانکه از روی احلاس گرویده اند و کرده اند عملهای شایسته از ادای فرایض و تعبد بنوادل و آرام گرفته اند بلکه

۱ - آیه شریفه اینست : « الذین یبیدون عن حبیل الله و یهونوا عوجاً وهم بالآخرة هم کافرون » در اینجا دو ضمیر آورده چه فرموده و هم بالآخرة هم کافرون و این تکرار برای تاکید است و همزه یک ضمیر کفایت میکرد .

بروردگار خود با تواضع کرده اند مرا و را یا برای او از ماسوی منقطع شده اند ، آنان ملازمان هشت آسمان ، ایشان در پوسته های چنان دائم و هلی اند .

(۲۳) صفت این دو گروه که کافرند و مؤمن مانند کور و کرس و مانند بینا و شنوا (۱) آیا برارند این دو فریق در صفت و شبه (یعنی برابر نیستند) ؟ آیا پس پند نمیگیرند بدین مثلها و تامل نمی نمایند در آن تشبیه که کرده است کافر را به نابینا جهت عدم مشاهده او مرآت قدرت را و به شنوا سبب تصادم (۲) آواز اجتماع کلام الهی و تشبیه مؤمن بسمیع و بصیر جهت آنستکه حال مؤمنان در سمع و بصیر بر ضد احوال کافران است . در بحر الحقایق ارموده که اعمی آنستکه حق را باطل و باطل را حق بیند و اسم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کیست که حق را حق بیند و بیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر فرماید و بحقیقت بصیر کیست که دیده بصیرتش بکمال بصیر جلا یافته باشد و سمیع کسی که گوش همتش بگوشواره حق و می بسمع آراسته بود هر که بخدا بسد جز به خدا نپیوندد و هر که بخدای شنود جز از خدای شنود

رباعی

گوشی که بحق باز بود در همه جای او هیچ سخن نشنود الا از خدای وان دیده که زو نور پذیرد او را هر ذره بود آینه دوست نمای (۲۴) و بدرستی که ما فرستادیم نوح را بسوی قوم او ، پس گفت مرا بشمارا ، بدرستی که من شما را بیم کننده ام و هویدا سازنده

۱ - آیه شریفه اینست : « مثل الفرقین کلاعمی والاعمی والبصیر والسمیع ... »

۲ - خود را بکری و ناهنوالی زدن

یعنی ، وجبات عذاب و وجه خلاص را بیان می کنم .

(۲۶) یا نذیرم به آنکه نپرستید مگر خدا را که اگر پرستش جزوی بنمائید ، بدرستی که من می ترسم مر شما عذاب روزی که مولم است آن عذاب درو (و وصف یوم به الیم از قلیل اسناد مجازی است از برای وقوع الیم درو) ،

(۲۷) پس گفتند اشراف و رؤساء آنکه کافر بودند از قوم نوح ، نمی بینیم ترا مگر بشری مانند ما یعنی فضل و مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بود ، به نبوت تو و بر ما واجب گرداند اطاعت تو از تو در نمی بینیم ، ایشان هیاکل بشریت دیدند و از درک حقایق انسانی غافل ماندند

مثنوی

همسری بما آبیاء بر داشتند
اولیاءا همچو خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر ایشان بشر
ماو ایشان مثنی خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از عمی
در میان فرقی بود بی منتها
هر دو کان ز نور خورد از یک محل
زمن یکی شد زهر و آند بگر عدل
هر دو کان آمو گیا خوردند و آب
زان یکی خوشد زد دیگر مثنی کذاب
آند و نی خوردند از پت آب خورد
آن یکی حلی و دیگر برشکر
صد هزاران همچنین اشیاء بین
فرشان هفتاد سه راه بین
و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا مگر آنانکه ایشان هرودان
و فرو مایگان مانند در ظاهر رای یعنی تو ایمان آوردند بی تفکر
رای و تامل یا متلمان تو از اراذل اند در مادی الهای یعنی هر که
دریشان نگرند صفت و ذالت دریشان مشاهده کند و نمی بینیم شمارا
یعنی ترا و پیروان ترا بر ما افرونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد
آنکه گمان میبریم شمارا دروغگویان یعنی ترا در دعوت نبوت و پیروان
ترا در علم صدق تو

(۲۸) گفت نوح ای گروه من مرا خبر دهید اگر من باشم

برحمتی هود! از نزد پروردگار من که برصحت دعوی من گواهی دهد و بدهد حدای مرا بختایشی از نزدیک خود که نبوتت پس پوشیده ماند بر شما (و حقم بضم عین و تندید میم خواند یعنی پوشیده گردانید آن حجت را بر شما بسبب معرفت آن و منع علم شما از آن (۱)) آیا بر شما شدیم آنرا یا الزام کنیم شمارا بقبول آن (و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شمارا بر اعتدای بر آن) (۲) و حال آنکه شما بر آن حجت را کارهان و باخواهند گنید قناده فرموده که اگر نوح توانستی الزام کردی اما رمام اختیار در بیضه مثبت حضرت پروردگار است تا حاجت عدل او کرا راند و نائب فضل او کرا خواند

تعلیم

بکبرا بخوانی که مقبول ماست یکی را برائی که مخدول ماست بدو نیک امر تو را رسد ام تسلیم حکمت سر افکنده ام (۲۹) ای گروه من نمیخواهم ارشما بر تبلیغ رسالت (ضمیمه علیه کتابة غیر مذکور است) (۳) خواسته را که مزدکار من باشد نه بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرا سخت بود اگر ادا نکنید، نیست مزد من مگر بر حدای، آورده اند که اشراف اوم نوح میگفتند اراذل و ادائی را از مجلس خود دور کن تا ما باتو مجالست کنیم، نوح علیه السلام در جواب ایشان فرمود: و نیستم من رانده آنها که گرویده اند، بدرستی که ایشان ملاقات کنند گمانند جزای پروردکار خود را و بفریب او فخر خواهند بود، پس چگونه برانم ایشانرا ولیکن من می بینم شمارا گروهی که نمیدانید قدر ایشانرا.

(۳۰) وای گروه من کیست که مرا یاری دهد و منع کند از عذاب حدای اگر برانم ایشانرا؟

۱ و ۲ - آیه شریفه اینست: «فعمیت علیکم المزمکموه و اشم لها کارهون» ۳ - آیه اینست: «لا استانکم علیه الا اجرى الا على الله...»

آیا چرا در نمی یابید که التماس طرد ایشان می نمایید گفتند تو اینهمه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بیاطن مخالف تواند نوح فرمود که: (۳۱) و نمی گویم شمارا که البته نزدیک من خزیه های علم خداوند است و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم و نمی گویم بدرستی که من فرشته ام تا شما گویید که ما الت الا بشر مثنا و نمی گویم بر آنرا که بخواری در ایشان مینگرد چشمتی شما و بجهت امر ایشانرا اراذل میگوئید آنکه نخواهد داد حدای ایشانرا نیکوئی چه آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده به از آن است که شمارا در دنیا داده و خدای دانا تراست با آنچه در غمهای ایشان است از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نکم در ظاهر بدرستی که من آن هنگام باشم از ستمکاران چه انبیا را حکم به طاهر است.

(۳۲) گفتند ای نوح با ما بجاده و مخصوصه کردی پس بسیار گردانیدی جدالرا با ما و دور و دراز کشیدی پس بیا از آنچه ما را وعده دادی از عذاب اگر هستی تو از راستگویان در وعبد خود

(۳۳) گفتم نوح چرا این نیست که، بیارد شما حدای عذاب را اگر خواهد عاجلا و آجلا و نیستید شما عاجز کنندگان حدایرا از تعذیب خود بآنکه ستیزید یا بگریزید

(۳۴) و سود نمیدارد شمارا نصیحت کردن من اگر خواهم آنکه نصیحت کنم مر شمارا اگر هست حدای تعالی که میخواهد آنکه شمارا کمرام سازد در کلام تقدیم و تاخیری هست تقدیرش آنکه اگر خدا اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شمارا آن نصیحت نفع نمی رسد، اوست آفریدگار شما و متصرف در همه کار شما بروی ارادت و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال خود خبر خواهید یافت.

(۳۵) بلکه گفته اند قوم او را میباید نوح وحی را از پیش خود و ما نوح را گفتیم بگو اگر من بر بافته ام وحی را پس بر من است و مال گناه کردن من و من بزارم از آنچه شما گناه میکنید و اسناد آنرا بمن می نمائید

(۳۶) وحی کرده شد سوی نوح آنکه ایمان نخواستند آورد از گروه تو مگر آنکس که ایمان آورده پس اندوختنك مشو بآنچه هستند که می کنند ارتکذیب و ابتداء و چون فائده دعوت از ایشان مطلق گشته زمان نزول عذاب در رسیده حکم شد که ای نوح میان اجتهاد در بند

(۳۷) و بساز کشتی را بشگاهداشت ما یا با عین ملائکه که مدد کار و موکل تواند و وحی کردن ما تو در ساختن آن (این عباس رضی الله عنه فرموده که نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی چگونه سازد و صورتش چه باشد وحی آمد بوی که ساز چون سینه مرغ) و خطاب مکن با من در باره آنانکه ستم کردند یعنی از من در مخواه نجات هیچ کاری و دفع عذاب از ایشان بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند هرق . در حشر آمده که نوح چوب کشتی میطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت رسید مطلقا هیچ فرزندی نتولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آباء کرده از قبول دعوت نوح انا کردند پس نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال فرموده

(۳۸) و بود که میساخت کشتی را و هرگاه که میگذاشتندی بر او گروهی از قوم او افسوس کردند چه کشتی را در بیابانی میساخت دور از آب و گفتندی کشتی میسازی آب کو ؟ و دیگر طعن زدندی که باول نبی بودی در آخر نجار شدی نوح علیه السلام گفت اگر سخریه می کنید با ما پس ما افسوس خواهیم کرد بر شما همچنانکه شما افسوس میدارید با ما

(۳۹) پس زود باشد که بدانید آنکس را که میباید بدو غذایی که او را رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است و فرود آید بدو غذایی دایم در آخرت که آن حرق است پس نوح علیه السلام کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سیصد گز و گفته اند هزار و دویست ذرع و عرض آن پنجاه گز و گویند شصت ذرع و ارتفاع او سی ذرع و بقولی سی و سه و غیر از اینها نیز گفته اند و آنرا سه طبقه مرتب ساخته و بقیر مطلق گردانیده و بحکم الهی زوجی از هر نوع حیوانات جمع کرد و طیور را در طبقه علیا و سباع و نهیم را در سفلی و آدمیانرا با ائمه و افضیه در وسطی جای مقرر فرموده و شبهه اسباب و اتمام این مهم مشغول میبود

(۴۰) تا وقتی که آمد عذاب ما یا امر ما بمذاب و جوشید آب از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا در آن نان پختی و مبرات بنوح رسیده بود و نشانه عذاب آن بود که آب از آن تنور بر جوشید پس چون امارت عذاب بدید آمد گفتیم ما نوح را که بر دار در کشتی از هر جنسی دو جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفتی میکنند دوتا نر و ماده (و حصی ثنوبن کل میخواند یعنی از هر حیوانی دو جفت بکشتی بر) و کسان خویش را نیز بکشتی در آر مگر آنرا که پیشی گرفته است بر او قول ما یعنی حکم بهلاک وی و آن کنعان بود و واعله که پسر وزن نوح بوده اند و بر دار در کشتی هر کسی را نیز که ایمان آورده

و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده با نوح علیه السلام مگر اندکی از مردمان که روجه مسلمة او بود و سه پسر حام و سام و یافث و ران الله حمدا ، دو پسر از زن و غیر ایشان که مجموع هشتاد و نه تن بودند و با نوح هشتاد تن پس نوح ایشانرا بر دشت کشتی در آورده و سر او شبکه ترتیب داده بود بر بالای کشتی و عید و از زمین چهل شبانه روز آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب فرود آمدن آغاز کرد

(۴۱) و گفت حضرت نوح با قوم سوار شوید در کشتی در حالتیکه گوئید بسم الله یعنی نام خدا برید در وقت راندن کشتی و هنگام باز داشتن آن و گفته اند نام خداست رفتن و استادن چه در حیر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی ساکن ایستادی پس نوح علیه السلام بدین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت بدرستی که برود هر من آمرزنده مؤمنان است مهربان بر ایشان که از ملای طوفان نجات می دهد .

(۴۲) و کشتی میبرد ایشانرا در میان موجها که از عظمت بود مانند کوهها و آواز داد روح بر سر خود کنانرا و گویند بامام بام آمده و حل آنکه بود بر کراهة آنکشتی و بدر او را مسلمان می داشت پس از فرط شفقت گمت ای پسرک من سوار شو در کشتی ما تا ایمن شوی و مباح با اگر ویدگان که غرق شوی آن پسر منافق بود با بدر اظهار اسلام کردی و با کاران در کیش ایشان متفق بودی (۴۳) گمت در جواب بدر زود باشد که بارگرم بسوی کوهی که از غایت رفعت نگاهدارد مرا از غرق شدن در آب گفت نوح نگاهدارنده بیست که امروز منع کند و باز دارد چیزی از عذاب خدای مگر آن کسی که می بخشد یعنی خدای و گویند عاصم بمعنی مسموم است چون ماء وافق و عیقه راضیه یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسیکه خدای بر او ببخشد در اتنای این مکانه میان بدر و پسر طوفان اشتداد یافت و حائل شد میان بدر و پسر موج طوفان پس کشت از جمله غرق شدگان

الفاء نوح از کوه باز آمد تا از عین ورده که موضعی است به جریره در کشتی نشست در عاشر ماه رجب و کشتی بنام روی زمین نگشت و چون واتمه طوفان بنهایت انجمید و کادر غرق شدند امر الهی در رسید .

(۴۴) و گفته شد یعنی حق سبحانه گمت ای زمین فرو بر آب خود را که سرون آورده و ای آسمان بار گهر آبی را که فرو گذاشته ای و کم کرده شد آب بر روی زمین و گزارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از هلاک اشجار و محبت ابرار و ابرار گرفت کشتی بر کوه جودی از ارض واصل باشد دور خانه را دهد محرم و مدت طوفان ششماه تمام بود و گفتند دوری و هلاکت مباد مرگروه ستمکاران را یعنی کارا را و چون نوح علیه السلام با او از کشتی بیرون آمدند آنروز را بجهت شکرانه دوره داشت وصول عسورا سنت شد

این آیه در غایت فصاحت و بلاغت است . در مفتوح و کشف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجود فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب گفته در ابرار هر کلمه و حسن مبالغ آن در سالك تحریر کشیده و چون درین ترجمه صاحت میدان سخنوری صحت ابرار آن ندارد حواله واقف بر ردقی و دقایق اینجمل مطالعه این محل در جواهر التفسیر میرود و من الله توفیق (۱) مصرع

یفوس البحر من طب الشلی
(کوهی طلبی روی بسوی دریاسی)

۱ - عواص اگر هراس در دربی ژرف داشت
هرگز بدست او درو لعل و گهر نبود

گر آدمی مکنج حرارت می نشست
اورا چو مرغ شاهپر و بال و پر نبود

دمتان بوقت دانه بیفتد و رنج ببرد
دیدنی صلابت عملش بسی ثمر نبود

گنجور را سن که چه رنج و ستم کشید
بیرنج هیچکس بجهان بهره ور نبود

نادان کسی که تن مقضا و قدر دهد
ای کاشکی که نام قضا و قدر بود (حلالی)

(۳۵) و بخواند نوح علیه السلام پروردگار خود را پس گفت ای پروردگار من بدرستی که پس من کمان از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل تو را نجات دهم و او هلاک شد بدرستی که وعده تو راست است و تو حکم کننده ترین حکم کننده گانی ، حکمت در این چیست؟ امام مائری قدس سره در تالیلات آورده که نوح از کفر پس خبر نداشته چه اگر خبر داشتی این سؤال نکردی زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده بود **وَلَا تَخَاطَبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا** و چون این سؤال فرمود جواب او رسید :

آیه ۴۴ اینست : **« وَفِي يَوْمِ نَزَلَ مِنْ رَبِّي السَّمَاءُ الْغَوَّاقُ وَغِيضَ الْمَاءِ وَخُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتُوتِ عَلَى الْجُودَى وَفِي يَوْمِ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ الْمَاءُ وَغِيضَ الْمَاءِ وَخُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتُوتِ عَلَى الْجُودَى وَفِي يَوْمِ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ الْمَاءُ وَغِيضَ الْمَاءِ وَخُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتُوتِ عَلَى الْجُودَى »**

در تفسیر نزول مانند کشف و تفسیر نیشابوری و امام فخر رازی و ... در بیان کمال فصاحت و بلاغت این آیه سخنان بسیاری آورده اند از آسمانه نیشابوری در تفسیر خود مینویسد :

نظر در این آیت از چهار جهت است :

۱ - از جهت علم بیان ۲ - از جهت علم معانی ۳ - از جهت فصاحت معنوی ۴ - از جهت فصاحت لفظی .

اما از جهت علم بیان نظر در او از جهت مجاز و استعاره و کنیت است و از نظر علم بیان آنست که حق سبحانه و تعالی خواست که بیان کند این معنی را که اراده فرمودیم که باز گردانیم آبی که مخرج شده بود از زمین به درون او بازگشت و فرو رفت و طوفان از آسمان می آمد و می بارید خواستیم که منقطع شود منقطع شد و باز ایستاد و دیگر آنرا خواستار شدیم که کم گردانیم آبی را که از آسمان فرود آمده بود ، کم شد و باز ایستاد و دیگر آنرا خواستیم که کار نوح را که نجات وی و یارانش بود و فرق نادر بود گمان بر حسب وعده ، گذارده شد و دیگر آنکه کشتی را قرار دهیم بر کوه جودی ، پس فرار گشت و آن چنان شد . و در دنیا از

(۳۶) گفت خدای ای نوح بدرستی که پس تو ، پسر از اهل دین تو (۱) بدرستی که او خداوند عمل است نه نیک و شایسته پس میرس از من ، آنچه نیست ترا بدان چیز دانستی یعنی چیزی که در آن جواز پرسیدن آنرا ندانی ، میرس یا چیزی که ترا به آن عالم نیست چون کفر پس تو از من سؤال مکن ، بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم از آنکه داعی از نادانان سؤال غیر جابر بخواهد سخنان گفتار خود ادامه میدهد که ذکر آن در پائین این کتاب واجب تطویل کلام میشود :

همچنین حضرت جلاله در کشف آورده که خداوند در این آیه زمین و آسمان امری میکند که از نوع خطابات اهل تمیز و عقل است و این خطاب دلالت دارد بر کمال قدرت و اقتدار حضرت بر دان بر آسمان ها و زمین چه این اجرام بزرگ منقاد و مطیع میباشد زیرا هر چه میخواهد در آنها میتواند انجام دهد
بالاخره تمام گفتار و سخنان مفسرین راجع است به فصاحت ادبی و کمال فصاحت و بلاغت این آیه شریفه .

نظر نگارنده بر آنست که در این حکمهای الهی و حدود نیز در آیه کرات دارای نفس مرید شاعری میباشد زیرا آنها نیز حرکت میکنند ، حرکت جذبری (دوری) و طبیعت حرکت دوری نمی تواند کند ۱ - در حرکت دوری هر نقطه طلب با نقطه هرب یکی است بر خلاف حرکت مستقیم که طلب و هرب دو نقطه دارد ، پس حرکت آسمان و زمین حرکت طبیعی نیست و گردش حرکت و جنبش ارادی است جنبش کرات ارادی و شوقی خواهد بود و بدیهی است که شوق و رغبت نیز محرك للکلیات علوی تواند بود پس این برای نفوس اولیاء الله مشوق و مشوق علی قری باید در نظر گرفت خارج از

۱ - چون گفتار طبیعت می هنر بود پیغمبر زادگی و پدرش بهرود
نه نه ای اگر داری نه کوهر گل از خوار است و ابراهیم از آرد
(سحر)

گر صبر کنی مراد یسای و یسای در اقامت از شتابی
 گر صبر کنی بصبر بیشک دولت تو آید اندک اندک (۱)
 (۵۰) و فرستادیم بقوم عاد برادر ایشان هود را (ذکر اخوت
 جهت نسبت است چنانچه در سورة اعراف گذشت) گفت هود ، ای گروه
 من برستید حدایرا بیگانگی ، نیست شمارا معبودی بجز او و شما او را
 شریک اشیات میکنید ، نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدای مانتخا
 شرکاء و ولد .

(۵۱) ای گروه من ، نمیخواهم شمارا بر تبلیغ رسالت مژدی
 و مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از من طمعی خود خبر
 داده اند جهت ازاله تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه
 دهد و موعظه آن زمان دهنده رسالت که به طامع نرسد آلوده نباشد
 طمع بند و دافتر حکمت بشوی طمع کس و هر چه ، چه می گوی
 لاجرم پیغمبران مزد نبوت از قوم نخواهند چنانچه هود فرمود:
 نیست مزد من مگر بر آنکسی که بمحض قدرت بیاورد مرا ، آیا
 چرا هم نمی کنید و عقل خود را کار نمی فرمایید تا محقق را از
 باطل تمیز کند ؟

آورده اند که عادیان دعوت هود را قبول نکردند و حقیقتاً
 شامت آن سه سال ماران از ایشان باز گشت و زبان ایشان را عاقر و
 بیهوده بینی که شده کور شد و قامت آن

که در امروز چنان سرو روان می گذرد
 گل چو شکفت و روزش بجهان مهلت نیست

گاه بشکفتن و پژمردن آن می گذرد
 عجب اینجاست که این چرخ کهن با همه عمر
 باز در گردش و مانند جوان میگذرد

(جلالی)

۱ - در نسخ خطی این بیت ضبط نشده است .

عقیم (۱) ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز
 داشتند برای زراعت باران و برای دایع اعادی باولاد محتاج شدند
 هود فرمود :

(۵۲) وای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید از
 پروردگار خود بایمان ، پس بار گردید بدو از عبادت غیر او ، تا
 فرستد از آسمان ، بر مرزوعات شما بارانی پیوسته و بفراید وباری
 کند شما را قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شمارا تا بمدد ایشان
 بر دفع اعادی قادر شوید ، پس سخن من بشنوید و برگردید
 از من و اعراض منماید از پیغام الهی ، در حالتی که مصر باشید
 برگناهان .

(۵۳) گفتند ای هود بیاورده ما ، حجتی که دلالت کند
 بر صحت دعوی تو و حل آنکه هود معجزات ایشان نموده بود ،
 ایشان آنرا در حساب نیاورده و انکار نموده گفتند : و نیستیم ما ،
 نیک کنندگان عبادت حدایان خود را از سخن تو که گوئی خدای را برستید
 و نیستیم ما ، آنرا از گرویدگان .

(۵۴) نمیگوئیم ما در شان تو ، مگر آنکه رسانیده اند ، تو
 برخی از خدایان ما برخی و گزندی و علتی و گفته اند مراد جنون است
 عادیان گفتند که چون تو دشنام میدهی حدایان ما را ، ایشان ترا دیوانه
 ساخته اند تا سخنان که به هر طریق عقل است از تو شنیده میشود ، گفت
 هود ، مدرستی که من گواه میسازم خدای را و شما نیز گواه باشید بر
 آنکه من برارم از آنچه شما انبار می گیرید .

(۵۵) بدون خدای یعنی در عبادت او دیگری را شریک
 میسازید ، پس اجتماع کنید بر یکدست نسبت من ، همه شما یعنی شما و
 خدایان شما در اهلک من اتفاق نمائید ، پس مرا مهلت مدهید و هر چه
 خواهید در قصد من میکنید که من نیک ندارم و حمایت نصرت الهی
 ارمضرت و معرت شما نمیدیشم و این از جمله معجزات هود بود که تنها دو

که آسمان میشود و او را فرزند - نماید بازاد

مواجه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش (۱) و سطاوت و ارباب شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند این همه بکله نموده که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت درحلاک من سعی نمائید و ایشان باوجود شدت قهر و اقتدار و اختیار از رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند و نعم ما لیل

تو حدارا شو اگر جمله عالم دریاست خداگر سر موئی قدمت تر گردد و چون هود علی نبینا و علیه السلام بکرم الهی و توفی تمام داشت گفت :

(۵۶) بدستیکه من توکل کردم بر حدای که پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود را بوی باز گذاشتم ، هیچ جنبیده نیست مگر حدای فرا گیرنده است موی پیشانی او را بنی ملک اوست و قدر و غالب برو (اخذ نواسی (۲) تمثیل مالکیت و قدرت و تصرف) بدستیکه آفریدگار من بطریق حق وعدل است ، هر که برو توکل کند او را ضایع نگذارد .

در بحر الحقایق فرموده که صراط المستقیم آنستکه منتهی بحق باشد نه دیر او کما قال الله : و ان الی ربك المنتهی . و در نقد النصوص (۳) جامی قدس سره مذکور است در باب احادیث افعال و بیان تاثیرات و مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و مؤثر در تمام منفعالاتست بحکم تربیت هر مکی

۱ - سخت گرفتن و حمله مردن

۲ - آیه کریمه اینست : ما من دالة الا هو آخذ بناصيتها ان ربی علی صراط مستقیم ،

ناصیه : پایان روئیدن موی سراسر از پیش سر که موی پیشانی شد و احد نواسی کنایت است از استیلاء خداوند بر ممکنات چه بر همه قادر و توانا و غالب میباشد زیرا او حاکم است و ممکنات محکوم و هر نوع تصرف و توانائی و قدرت و قوت را داراست .

۳ - مراجعه شود بمرگ شماره ۳۶۶ جلد یکم این تفسیر

را بحسب آیات مسوی حضرت هود میکشاند اینست سر آخذ بناصيتها ان ربی علی صراط مستقیم

مصرع

کش کشات میکشد کانا الیه راجعون

واز این مقوله است قول لیل :

چون همه راه اوست از چپ و راست تو هر ره که میروی اوست (۱) چون از او بود اقتدای همه هم بدو باشد انتهای همه (۵۷) پس اگر بر گردید از من و اعراض کنیدی یعنی بر اعراض ثبت باشید ، پس بدستیکه رسانیده ام شما آن چیز را که برو فرستاده شده ام ، آن مسوی شما یعنی وحی الهی شما رسانیده و بر شما حجت گرفتیم و چون قبول نکردید حق سبحانه شما را هلاک کند و چنانچه شما گرداند آفریدگار من گروهی را غیر شما و زبان نتوانید رسانید حق را چیزی باعراض از من و ابا از قبول دعوت حق ، بدستیکه پروردگار من بر همه چها نگاهبانست یعنی اهل و اقوال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها از او منت نمیشود و چون کافر بود در سخنان متعطل نشدند حکم ربانی مذهب

شما را قوت

(۵۸) و آیه گام که بیاید فرمان ما مذهب ایشان ، نجات دادیم هود علیه السلام را و آنکسانیکه گرویده اند با او و ایشان چهار هزار بودند که همه را ما هود برهانیدیم از عذاب بخشش و بخشایشی از ما یعنی نجات بفضل ما بود به عمل ایشان و برهانیدیم ایشانرا از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود که منسخر ایشان درآمده و از ابدار بیرون شده اعضای ایشانرا باره باره میساخت .

(۵۹) و آن عادات یعنی اثرها که در دیار احقاف می بینید آثار اساطیر است ، انکار کردند و کافر شدند به آیت پروردگار

۱ - بر تو روی دلبر خود را هر کجا میروم عیان بینم (جلالی)

حود و عاصی شدند در فرستادگان او (و عصیان يك پيغمبر مستنصرم عصیان همه پيغمبرانست) و پیروی کردند فرمان هر سرکشی ستیزکار را یعنی عاصی شدند بر کسی که ایشانرا بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند آنرا که ایشانرا مکفر و ضلالت می خواند .

(۶۰) و از بی در آمده شدند در این سرای لعنت را که بعد از هلاکت است و در روز قیامت نیز لعنت در بی ایشانست - بدانید که قوم عاد نگروریدند پروردگار خود ، بدانید که دوری است مرعاد را یعنی از رحمت دورند ، بعضی گفته اند دوری باد مرعاد را یعنی هلاکت و دعوی هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقاب است **قوم هود** عصمت پس : است یعنی اسعد که هلاک شدند ، و این بود که حضرت هود برایشان مبعوث بود نه عذابم که ایشانرا عذاب نانیه گویند چه ایشان با قوم تمود هلاک شدند .

(۶۱) و فرستادیم بسوی قبیله تمود برادر ایشان صالح را (مراد اخوت نسبی است) گفت صالح ای قوم من پرستید حدای را و بوحدانیت او بگروید ، نیست بر شما را مبعودی بجز وی ، او بیاورید شما را از زمین یعنی آدم علیه السلام را که پدر شماست و مواد نطه هارا که نسل آدم از آن آفریده میشود از خاک بیداکرد و زندگانی و غذا داد شما را در زمین .

(در مدارك مذکور است که سال عمر هر يك از قوم تمود از سیصد تا هزار سال بود) با شما را قدرت داد بر عمارت زمین و منازل منزه ساختید و بر حفر آهار و غرس اشجار اشتغال نمودید پس آموزش خواهید آمو یعنی ایشان آرید تا شما را بیاورزد ، پس رجوع کنید پرستش او از عبادت غیر او ، بدرستی که آفریدگار من نزدیک است بامید واران رحمت ، اجابت کننده داعیانست بفضل و منت

(۶۲) گفتند قوم که ای صالح ، بدرستی که بودی تو در میان ما امیدوار یعنی نشانه رشد و سداد در جبین حال تو می دیدیم پیش

ر آنکه دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملك با مستشار خود سازیم با امید میداشتیم که بدین ما متمدن میشوی حالا بدین سخن که تو میگوئی امید ارتو بریده ایم آیا ما را نهی میکنی از آنکه بپرستیم آنرا که بودند پدران ما که بپرستیدند و بتحقیق که ما در شکیم از آنچه میخواهی ما را بسوی آن ارتوحید و ترك عبادت اصنام ، شکی که در تهمت افکند یعنی گمانی که نفس را مضطرب می سازد و دل را آرام نمی دهد و عقل را شوریده می گرداند

(۶۳) گفت صالح ای قوم من ، خبر دهید مرا و فرض کنید که من اگر باکم بر حاجتی روشن از پروردگار خود و داده باشد مرا از نزدیک خود پيغمبری ، پس کیست که باری کند و بار دارد مرا از عذاب حدای اگر بافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت ، پس من شما را بخدای می بخوانم و شما مرا بدین خود دعوت می کنید و ما من مجادله می نمائید ، پس شما نمی افزائید مرا جز زبان کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزبان یا نسبت حک کردن من شما را بدان .

آورده اند که قوم تمود بهداز جدال بسیار طالب مجرعه نمودند و لصة صالح چنانچه در سورة اعراف سمت تحریر رسالت و بدعای وی ناله از سنگ بیرون آمد نامر حدای تملی صالح بریشان حجت گرفت و در باب ناله وصیت آغاز کرد و گفت :

(۶۴) ای گروه من ، این ناله ایست که خدای حقی کرده برای شما در حالتیکه نشانه است بر قدرت او ، پس بگذاوید او را تا بخورد و بچرد در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و باکم او مر شما راست و مر سائید بوی بدی و آزاری که اگر بدی قصد وی کنید ، پس بگردد شما را عذابی نزدیک یعنی متعذب آزار او مذهب گردید و مهلت نیابید .

(۶۵) پس بی کردند آن ناله را (و تفصیل آن در سورة نمل بیاید) و بهداز عفر ناله بچه او بیلای کوهی بر آمده سه نوبت

ما لك كرد و صالح آنوقت در میان قوم نبود چون پیامد وحل ما او
تقریر کردند ، پس گفت شما بزیید و مرحورید از حیات در سراهای
خود سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و روز شنبه عذاب
بر شما فرود آید ، این وعده ایست نه دروغ .

آورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شده پنجشنبه
سرخ گشت و آدینه سیاه و شنبه عذاب نازل شد .

(۶۶) پس آن هنگام که آمد فرمان بمذاب ایشان ، نجات دادیم
صالح را و آتاکه ما او بودید از مؤمنان ، بهصلی و بخششی .
ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مؤمنان از آن
بلا برهانیدیم و از رسوائی آن روز (میشاید که مراد روز قیامت باشد) ،
سحیحی که پروردگار تو ، اوست نوازا بر نجات مؤمنان ، غلب بر
دشمنان بهلاك ایشان (۱)

(۶۷) و فرا گشت آنها را که ستم کردند بر خود بکفر فریاد
عظیم (مراد صیحه جبرئیل است) ،

۱ - و در مثنوی معنوی در این باب آورده :

روح همچون صالح و آن راه است	روح اندر وصل و تن درده است
روح صالح قایل آفت نیست	زخم بر تنه بود بر ذات نیست
روح صالح قایل آزار نیست	بور بزدان صفا کهار نیست
جسم حاکی را بدو پیوسته جان	تا نیاز دارند و بینند امتحان
بی جبر کزار این آزار اوست	آب این حم متصل با آب جویست
نه جسم ولی را بنده باشی	تا شوی باروح صالح حواجه باشی
گفت صالح چون که کردید این جسد	بعد سه روز رحمت رسد
بعد سه روز دیگر از جان سنان	آفتی آید که دارد سه نشان
رنك و روی جمله تن گردد دگر	رنك و رنگ و مختلف اندر نظر
روز اول رویشان چون زعفران	در دویم رو سرح همچون ارغوان
در سیم گردد همه روها سیاه	مد از آن اندر رسد مهر آله
گر نشان خواهید از من این وعید	کره سه سوی که دوید
گر نواشدش گرفتن چاره هست	ور نه خود مرغ امید از دام جست

و در زاد المسیر آورده که سه روز که وعده حیات داشتند در
خانه های خود ساکن شده قیام کردند و منتظر عذاب می بودند
و چون روز چهارم آفتاب طلوع شد و عذاب نیامد از منازل خود
بیرون آمده یکدیگر را می خواندند که ناگاه جبرئیل بر صورت
اصلی خود پایش بر زمین و سر بر آسمان ، پرهی خویش نشر کرده
از مشرق تا مغرب یاهای وی زرد و بالاها سبز و دندانها سفید و راق
و بشی باجلا و نورانی و رحاری بر او رفته و موی سر وی سرح
برك مرچان ظاهر شد و اقی را بیوشانید و نمود آن حال را مشاهده
کرده و روی بمساکن نهاده بقبور در آمدند ، جبرئیل نمره زد که
موتوا علیکم لعنة الله بیگبار همه مردند و زلزله در حسابها افتاده
سقفها بریشان فرود آمد ، پس گشتند در سراهای خود و در زمین
مردگان و خبیثگان (۱)

(۶۸) گویا که هرگز نبوده اند در آن سراها ، در وسیط (۲)
آورده که حدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنها را که از قوم نمود
بودند در مشارق و مغارب و سهول و جبال مگر يك مرد که او را
اورع نامیدند و وار حضرت رسالت پیام من رسیدند او را غسل کیست ؟
حضرت فرمود که بدرقیلة نفیس . بدایید بدرستی که نمود ، انکار کردند
پروردگار خود را ، بدایید که دوری است از رحمت من مراوم نمود را
(۶۹) و هر آینه بتحقیق آمدند فرستادگان ما از ملائکه که یازده

۱ - آیه شریفه ایست : « واحد الذین طلبوا الصیحة فاصبحوا
فی دیارهم جهنمین »

و در مثنوی مولوی آمده :

شعنة نهر خدا ایشان بهجت	خونبهای اشتری شهری درست
چون همه در ناامیدی سر زدند	همچو مرغان در دوزخو آمدند
در نبی آورد جبرئیل امین	شرح این زانو زدن را جهنمین
زانو آندم زن که تعلیمت کنند	وز چنین زانو زدن ستمت کنند

۲ - مراجعه شود به جلد اول

با دوازده و هفت یا هشت یا نه بودند و دمیاطی گوید سه فرشته بودند یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند و روی ابراهیم سواد ارحم علی نبیا و علیه و مژده دادن او فرزند با هلاک قوم لوط در حقایق سامی مذکور است که آن بشارت بود بدوام نجات صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را بنواخت که و اتخذ الله ابراهیم خلیلاً در آخر بدوام نجات بشارت داده از طمیت امان ساخت و هم در حقایق آورد که آن بود ظهور حضرت سید ابدی ابراهیم وی به او حرم سمیرا و صاحب لوی حمیدی است و چه شرف در مقابل این تواند بود که بدری را پسری باشد .

رباعی

حود و لوت آن پدر که چنین باشدش پسر

آباء ازو مکرم و ابناء ازو عزیز
شایش از آن صدق که چنین برورد گهر

صبرا علیه ما طلع الشمس و القمر
و دمیاطی فرموده که جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل بشارت ولد مرا ابراهیم را و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی و اخراج ایشان از مؤتمکات .

القصة چون نزدیک خلیل آمدند گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردی گفت ابراهیم که جواب من سلام است بر شما (ابراهیم) است که فرشته بشارت را در محرابه شنید (پس درنگ نکرد به آنکه آورد گوساله بریان کرده بر سنگ گرم و پس خوان بگسترد و صلاح در داد ایشان دست بطعام دراز نکردند .

(۷۰) پس آن هنگام که دید ابراهیم دستهای ایشانرا که مطلقا نمیرسد بدان گوساله یعنی دست طعام نمیکشند انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شمرد و در دل آورد از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول نمودی و چون ایشان

از طعام وی نخوردند ترسید که مبادا دزدان باشند و ضرری وی رسانند چون و شک احمس خوف نمودند گویای ابراهیم مدرس بدرستی که فرشتگان رسیده شده روی قوم لوط تا ایشانرا عذاب کنم .

(۷۱) و بر ابراهیم سواره است هزاران سواره و در

برده و سخن ملائکه اجتماع می نمود باری خدمت مهمانان اسما کی است چه سواره عمر یافته بود و پیر گشته و از کسی روی نمپوشید همین که سخن فرشتگان شنید پس بختید از جهت روح و سرور او به جهت زوال خوف ابراهیم بود باری هلاک اهل فساد گویند بخنده از تعجب بود و تعجب میکرد از غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب ایشان تا تعجب بود از تمیل ملک بصورت بشر یا شکست می ماند از خوف ابراهیم از سه تن با وجود بسیاری حشم و خدم خود هر تقدیر چون سواره بختید پس بشارت دادیم ما او را زبان ملائکه بوجود فرزندى اسحق نام و از پس اسحق به یعقوب (تحمید بشارت سواره بجهت آن بود که بجهت و سرور زنان فرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم از هاجر پسری داشت اسماعیل نام و سواره را هیچ فرزند نبود) پس چون مژده فرزند شنود :

(۷۲) گفت ای عجب ! آیا من بترایم و حال آنکه من پیر زخم (در آن وقت بود و نه سال از عمر وی گذشته بود) و این شوهر منست در حالتیکه پیر است صد و بیست ساله یا صد و دوازده ساله بدرستیکه این خبر که میگویید چیزی عجیب است (استعجاب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت) .

(۷۳) گفت فرشتگان بر سواره را ۱۲ تنگه ساری را

خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی علت و فضل بی علت از میان دو پیر فرزندی بیرون آورد .

بیت

دردی را که بر کمال بود کی چنین ها ازو محال بود ؟
بخشایش خدای و برکنها یعنی زیادتى حیرات او بر شما باد ای اهل بیت

محققان بر آنند که از برکات الهی آن بود که اسباط و جمیع
اسبای بنی اسرائیل از ابراهیم و از ساره پیدا شدند ، بدستیکه خدای
ستوده است باعطای نعم ، بزرگوار است باطهار کرم .

(۷۴) پس آنوقت که برقت از ابراهیم علیه السلام ترس و فری
که داشت و آمد بوی بشارت اولاد ، در ایستاد و مجادله کرد با
مشتگان ما در شان قوم لوط . آورده آمد که ملائکه را گفت که
شما هلاک میکنید اهل قریه را که در او صد مؤمن باشند ؟ گفتند بوی ،
فرمود که اگر نود باشند ؟ گفتند نهی هلاک نمی کنیم ، همچنین دهده
کم میکرد تا بدو رسید و پنج ، پس بیکی ، ملائکه گفتند در هر دبه
که يك مؤمن باشد ما را بهلاک ایشان ، فرمان نیست ابراهیم علیه السلام
فرمود که : ان فیها لوطا ، که لوط و بنت وی در آنجا اند ؟
فرستگان فرمودند ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از
میان ایشان .

(۷۵) بدستیکه ابراهیم برد در بود و تسجیل نداشت در انقام
از بد کاران ، آم زنده و تاسف خورنده بود بر آدمیان ، رجوع
کرد به حضرت عزت (ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل
بر مجادله ابراهیم با ملائکه وقت قلب و فرط ترحم او وده و امید
داشته که عذاب آن قوم در توقف اند شاید که توبه کنند و باز گردند
از بدی) ملائکه گفتند :

(۷۶) ای ابراهیم روی بگردان و در گهر از این جدال ،
بدستیکه آمده است فرمان آفریدگار تو بعد از ایشان و بدستیکه
آینده است بدیشان عذابی باز ناگرددیده بجدال و دعا ، پس ملائکه
ابراهیم را وداع فرموده روی بمؤتفکات نهادند و آن چهار شهرستان
بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن چون نزدیک شدند
رسیدند که لوط در آنجا بود نگاه کردند و برا دیدند که در زمین
کار میکرد ، پیش وی رفته سلام کردند :

(۷۷) و آن هنگام که آمدند فرستادگان مایمنی فرستگان ما ، سوی لوط ،

اندوهگین شد بدیشان و نگدل شد بجهت ایشان نواز کراحت مهمانداری
لکه ایشانرا دید با رویهای خوش و صورتهای دلکش از بدی و بی
باکی قوم اندیشید و گفت این روزی سخت است بر من .

آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که قاطب چهار
وقت بدی قوم خود گواهی بدهد ایشانرا هلاک میکند ، لوط مهمانرا
که دید گفت شما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان ،
گفتند چیست کار ایشان ؟ لوط را شرم آمد ، گفت گواهی میدهم
که بدترین اهل عالم این قومند ، جبرئیل بمیکائیل اشارت فرمود که
این يك شهادت ، پس لوط با ایشان روی شهر نهاد چون بدروازه
رسیدند همان سخن را تکرار فرمود و چون شهر آمدند دیگر باره
اعاده نموده و چون بخانه رسیدند دیگر باره ادا کرد و شهادت اربع
وجود گرفت ، بعضی مردم مهمانان لوط را دیدند و حیرت بدبکران رسید
با زن لوط اکابر قوم را حیر کرده و روی بدر خانه لوط نهادند :
(۷۸) و آمدند ، لوط علیه السلام ، قوم او ، بشتاب دواییده

شده سوی او و پیش از این وقت بودند که عملهای بد میکردند (از
لواط و کبوتر بازی و صیبر زدن در مجالس و برای اسهزاء نشستن
بر سر راهها) چون قوم بدر خانه لوط آمدند و طلب مهمان کردند
گفت ای گروه من ، اینك دختران من ، ایشانرا بخواهید که ایشان
با کیزه ترند بر شما ، ترویج با ایشان بشرط ایمان بوده یا در حریمت
وی ترویج مؤمنات مکه می توانست کرد (۱) حضرت لوط از فرط
ذنوت و کرم و حمیت دختران خود را فدای مهمانان کرد و گفتند
مراد از سات (دختران) نسای ایشان بوده چه هر نبی پدر است خود
است از حیثیت قربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شما را حلالانده
پس برسید از جدای ترك فواحش و برا رسوا نکنید در شان مهمانان

۱ — آیه شریفه اینست : « و جاء قومه بهرعون الیه و من قبل
کانوا یعملون السیئات فل یأمر هؤلاء بنائی اطهر لکم فاتقوا الله و لا تخزون
فی ضیفی الیس منکم رجل رشید »

من آيا هست از شما مردی راه یافته که شمارا بند دهد و از عملهای بد شمارا باز دارد .

(۷۹) گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی هست ما را در دختران تو هیچ حاجتی بدرستی که تو میدانی آنچه مایمخواهیم ارا تیان داشته .
(۸۰) گفت لوط در جواب ایشان کاشکی و دی مرا بدفع شما اوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من هر آینه شمارا دفع کنم پایام گیرم و بار کردم مرکبی صحت یعنی عشیره و قبیله که مدد ایشان دفع و منع شما توانم نمود .

در احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت پناه علیه الصاوة والسلام فرمود که **رحم الله اخي لوطا كان ياوي الى ركن شديد** (یعنی بخدای پناه گرفت وحق سبحانه او را یاری داد چه پناه درماندگان جز درگاه او نیست)

شهر

آستانس که قبله گاه همه است از همه آنتی پناه همه است هر که دل در حمایتش بستمست از غم هر دو کون وارستست آورده اند که لوط در خانه فرو بسته بود و از پس در ناپیشان مجادله می نمود ایشان دیوار را شکافتند و خواستند که بخانه در آیند

سعدی فرماید .

هرگز شنیدم درین عمر خویش	که بد مرد را نیکی آمد بیشتی
به ابلیس بد کرد و نیکی ندید	بسر هلاک باید ز تخم پشاید
و در این مسمی نگارنده را ایاتی است :	
هر که خواهد شود به نیکی یار	ساید اول شود ز بد بزار
بد ز زشتان رسد نه از نیکی کو	نکند زشت مرد مگو
چو عقاب از سرای سوزش دل	نزد آدمی شود خونخوار
شنیدی عقاب آتش دل	بنشاند ز خون مرغ شکار
آب او فطره های خون دل است	سائش از یارۀ تن چانه دار

(جلالی)

لوط نهایت مضطرب و اندوهناک شد ملائکه او را بدان اضطراب و خروش و جرع دیدند .

(۸۱) گفتند ای لوط بدرستی که ما فرستادگان پروردگر توایم و عذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان نمیرسند با ضرار و ابتداء تو یعنی ضرر ایشان نتوانیم رسید تو قدم از میان بیرون نه و ما را « ایشان گذار پس جبرئیل پیش ایشان باز شد و بر خود را بر رویهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط بیرون آمده می گفتند حذر کنید که مهمانان لوط سحرانند پس جبرئیل فرمود که :

بهر کسان خود را بهارۀ از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب و باید که التفات نکند و وایس تنگد از شما یکی پس همه اهل خود را بر مگر زن خود را که او کافره است بدرستی که رسیده است او را آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون بلی کهار هلاک خواهد شد لوط از غایت دلنگی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل فرمود که بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل گفت آيا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است :

(۸۲) پس آنوقت که آمد فرمان ما بهذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم که تا بر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد و برداشت و بر بالا برد تا بجاییکه اهل آسمان بانك خروس و آواز سنگ ایشان شنودند پس حکم کردیم تا بیفکنند و ما بقدرت کامله گردانیدیم زیر آن شهر هارا زیر آن بستی سرنگون ساختیم و بارانیدیم بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن سنگی از گل متعجب و سبیل و عرب سنگ گل است و آن گلی باشد پاتش دوزخ بخته شده چون آجر یا سبیل کوهی است در آسمان یا نام آسمان دنیا است یا سبیل است که تمام جهنم باشد یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود مهم نهاده یا بی در بی .

(۸۳) نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون جندع یا بیاض

و حمزت و در زاد مسیر گوید مهر کرده شده بود حتی از آنها سفید و بر او نقطه های سیاه و برخی سیاه و بر او نقطه های سفید با نام ه. کسی که بر او باران میشد بر آن نوشته بود یا آماده گشته در حرا بن پروردگار تو برای عذاب ایشان .

در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او بر او رخمی بود و حرد او مساوی سیوئی .

اولی آنست که سنگ بر جماعتی بارید از آن قوم که دودبار خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود سنگی مقرر بنام وی بر سرش فرود آمد و هلاک شد .

آورده اند که یکی از ایشان محرم مکه در آمد و تا چهل روز آن سنگ که نامزد او بود در هوا معلق بماند و همینکه از حرم بیرون آمد بر وی فرود آمد و هلاک شد .

و نیست آن سنگ عذاب از طالعان دور چه ایشانرا استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد .
نظم

چو عالم از سنگگر سك دارد عجب نبود که بر وی سنگ بارد
سگازا سنگ در حور است بسیار چو طالع را به بینی سنگ بردار
و ...
یعنی دینار قوم اوط از ستم کاران مکه دور نیست و در انشای اسفند بدان دیار می گذرند پس اولی وانسب آنکه سفر اعتبار و اعتذار در آن نگرند و از عذاب عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احسان بصلاح آرند (۱)

(۸۴) و فرستادیم باولاد مدین یا ساکنان بلد مدین برادر ایشان عهیب را ، گفت ای قوم بپرستید خدا را بیگانهی ، نیست شمارا هیچ خدائی بحر وی و مکهاید و کم مکید بیمانه را در پیمودن مکیلات

۱ - آیه شریفه اینست : « مومة عند ربك و مهي من - الظالمين بهييد »

و ترازو را در سنجیدن موزونات ، بدرستی که من می بینم شمارا با توانگری و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شمارا بخیات بلکه مردم ختم و توانگرید رسم حق گذاری آنست که مرد مرا از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان به از گیرید و بدرستی که من می ترسم بر شما با این خبیثت که دارید ، عذاب روزی گردد در آینده (توسیف بوم باحاطه ۱) که صفت عذاب است بجهت وقوع آنست در آن یعنی در آن روز غذایی گردد شمارا فرو گیرد که هیچکس راه و هائی نیابد مراد عذاب قیامت است به عذاب استیصال و چون می کرد از انقیص کیل و وزن امر میکند بایفای آن و این غایت مهاله است :

(۸۵) و ای گروه من ! بتمام ببینید مکیل را بیمانه و تمام سنجید موزون را بترازو بدل و راستی و آن قوم با وجود خبیثت در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن آن چیزی باز میگرفتند و اطراف درم و دینار را نیز میبردند و در آن باب میگویند ،

و کم میکنید مردمان را ، چیز های ایشان یعنی بهای هر چه میخرند با فراضه که از دینار و درم میبرید و غایت تباهی مجویید در زمین بلدة خود در حالتیکه تباهاکاران باشید :

(۸۶) آنچه خدای مئی گذارد برای شما از حلال بعد از ترك حرام ، بهتر است شمارا از آنچه بخیات جمیع میکنید ، اگر هستید باور دارندگان مرفول مرا و من نیستم بر شما نگاهبان که شما را از قیابیح باز دارم باز عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رساننده و نصیحت کننده ، بر من رسانیدن است و پس ۱

بیت

من آنچه شرط بلاغ است ما تو می گویم
تو خواه از محنم بند گم و خواه ملال

آیه کریمه چنین است : « ... ولا تنقصوا المکیل والمیزان انی اریکم بغیر و انی احاف علیکم عذاب يوم محیط »

آورده اند که انبیاء علیهم السلام مرد و قسم بوده اند بعضی آنکه ایشانرا فرمان بحرب داده چون موسی و داود و سلیمان و برخی آنکه ایشانرا بحرب نمروده اند و شعیب از آنجمله بود که رخصت بحرب نداشت اوم را همه روز و وعظه میگفت و خود همه شب نماز میگذاشت (۸۷) گفتند اوم او که ای شعیب آیا نماز های تو میفرماید ترا شکایف آنکه ما ترك کنیم آنچه پرستیده اند پدران ما از بشان یا دست بداریم آنچه میکنیم در نهای خود و آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا بار گرفتن تمن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر بدرستی که تو برداری ، راه یافته زعم خود یا این سخن از روی تحکم میگفتند و مراد ایشان اشداد این سخنها و صفتها بود یا بطریق استبعاد میگفتند که تو آنکه بحکم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخن میگوئی .

(۸۸) گفت شعیب ای گروه من چه می بینید و چه میگوئید اگر باشم من بر تصدیق و حجتی از پروردگار خود روزی داده باشم مرا از نزدیک خود روزی نیکو یعنی ثبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت و بخش (۱) و تطهیر (۲) بسامرا دولت کمال و تکمیل ارزایی داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی او حیات کنم و نمیشوایم من که مخالفت کنم شمارا و بیایم بسوی آنچه چیزی که شمارا از آن نمیکنم یعنی شمارا از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب آنشوم بلکه از هر چه باز میدارم خود نیز باز می ایستم از آنچه نمیخواهم مگر بصلاح آوردن کارهای شما مادام که توایم و نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بر منزل صواب و صلاح مگر بهدایت و معونت خدای ، براو او توکل می کنیم که قدر است در همه چیز و غیر او عاجزانند و بسوی او باز میگردم در هر چه نیت میکنم .

۱ - بخش : نقصان کردن و نقصان شدن ۲ - طاعت : کم بپودن بکیل .

(۸۹) و ای گروه من شمارا بر آن ندارد دشمنی من و ستیزه کاری ما من اگر برسد شمارا مانند آنکه برسید گروه نوح را از طوفان یا قوم هود را از باد صرصر (۱) یا قوم صالح را از واهه رجبه (۲) و نیستید گروه لوط از شما دور یعنی در مکان و زمان شما نزدیکند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید .

(۹۰) و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود بایمان پس رجوع کنید بمبادت او از برستش غیر او بدرستی که پروردگار من بخشنده بر مستغفران است ، دوستدار ثابان است (۳) و دود بمعنی فاعل آید یعنی بندگن را دوست دارد و بمعنی مفعول نیز بود یعنی بندگان و دوست دارند)

طلب الابرار مولانا یعقوب چرخ فی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را بر این وجه آورده است که دوست دارنده بیکدیگر همه خلق و دوست دلها بحق یعنی او بیکارها دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند و فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق دو نگریسد اصل حین و احسان که سبب محبت میباشد غیر او را ثابت نیست پس خود خود را دوست میدارد .

و از این نکته چند در آیت یحیی و یحیونه (۴) بر منظره

۱ - صرصر : تند باد سخت سرد ۲ - رجبه ، ذلزله ۳ -

آیه شریفه اینست : « و استغفروا ربکم ثم توبوا الیه ان ربی رحیم وودود »

۴ - اشاره است به آیه شریفه : « یا ایها الذین آمنوا من ربکم

منکم عن دینه فبوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین

اعرة علی الکافران ... » (سورة مائدة آیه ۵۴ صفحه ۳۲۶ تا ۳۲۹

این تفسیر جلد اول و برگ شماره ۵۸ - ۶۲ مقدمه این کتاب)

عیان جلوه نموده و الولد الاعز زیدت حقایقه صفیا فرموده (۱)
رباعی

ای حسن تو داده یوسفانرا خوبی و عشق تو کرده عاشقان یقوی
گر نیک نظر کنی کسی غیر تو نیست در مرتبه محبی و محبوبی
(۹۱) گفتند ای شعبه هم نمی کنیم بسیاری از آنچه تو میگوئی
از وجوب توحید و حرمت الهی و این واسطه تصور عقل و عدم
تفکر ایشان بود با آن سخن از روی عباد می گفتند و اگر نه چرا
هم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیاء بود و دیگر گفتند : وما
می بینیم ترا در میان ما بیفوت در دفع ما یا ضعیف البصر و اگر نه
قوم تو بودند که بدین مالد و ما ایشانرا عزیز میدانیم هر آینه ترا
سنگسار میکردیم و نیستی تو بر ما عزیز و مکرم مرتبه که عزت تو
مابع رجم یا موجب رحم شود .

(۹۲) گفت شعبه که ای گروه من آیا عشیره و قوم من
عزیز ترند بر شما و دوست تر نزد شما از خدای و فرا گرفته اید
شما امر حدایرا از پس پشت همچون متروک و فراموش شده یعنی حق

۱ - تنها فرزندی که از کاشفی مورخان نامبرده اند و هم از
وی آثاری بجا مانده است فخرالدین علی متخلص به صفی میباشد
فخرالدین علی نیز مانند پدر با کثر علوم زمان خود آشنائی داشته
کنی چند نگاشته است که در مقدمه این کتاب به آنها اشاره شده است
کاشفی نیز در این تفسیر از فرزند خود نام میبرد چنانکه در
الا یک رباعی از وی در این تفسیر نقل نموده همچنین در پایین
مواهب علیه (این تفسیر) رباعی ذیل را که فخرالدین علی درماده
تاریخ اتمام کتاب گفته درج و ثبت کرده است

با خامه که این سه اقیال نوشت و انجام سخن ایمن العمل و
گفتم مدو روز وصال تاریخ نویس فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت
مراجعة شود بپرگ شماره ۲۵ الی ۲۸ و ۷۹ و ۱۳۵ و ۱۳۶
مقدمه این کتاب

حویث و تبار من نگاه میدارید و فرمان بروردگار من پشت یامی افکنید
بدرستی که آفریدگار من با چه شما می شنید آگاه است در
و چه بیکه هیچ چیز بر او پوشیده نیست و شمارا مجازات خواهد فرمود
(۹۳) و ای گروه من عمل کنید بر جاهای خود که دارید از
شرك و منی که من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود زود
باشد که بدانید آنکس را که باید بر او غذایی که او را رسوا کند
یا نصیحت تمام هلاک سازد و آنکس را که او دروغگو است بزعم شما
یعنی زود باشد که بدانید که من بر حقم نه شما و انتظار دارید آنرا
که من باشم میگویم که من نیز باشم منتظرم :

(۹۴) و آن هنگام که آمد عذاب ما نجات دادیم شعبه را
و آنرا که ایمان آورده بودند با او و محشایش از فضل ما و نجات
آنانرا که کافر بودند آواز جبرئیل که ایشانرا گفت موتوا جمیعا پس
گشتند در سراهای خود مردمان و بر زمین افتادگان :

(۹۵) گویا که هرگز ادمت ننموده اند در آن دیار بدانید که
هلاکت است قوم مدین را و دوری از رحمت من و همچنینکه هلاک
شدند و ملعون گشتند نمود (تشبیه کرد مدین را به نمود بجهت آنکه
عذاب هر دو قوم بصیحه بود) در تفسیر آورده که ابن عباس رضی الله
فرموده که هیچ دو امت یک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعبه و صالح
اما قوم نمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین را از فوق ایشان
(۹۶) و بتعقیق که ما فرستادیم موسی را با معجزات که نشانهای
صحت نبوت او بودند و محبتی که او را داشت که آن عصا بود (افراد
عصا بذکر صیحه و خروج او است)

(۹۷) سوی فرعون و گروه اشراف از قوم او پس پیروی کردند
آن گروه فرمان فرعون را در کافر شدن موسی و نبود کار فرعون
بر هیچ رشد و صواب و چون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع
او شدند .

(۹۸) پیش روی کند فرعون قوم خود را روز رستگار پس

در آردهان با آتش و باد مسکونی است در آمده شده درو یعنی
آتش دوزخ چه مورد که آتش حور است برای تیرید چگر و تسکین
عطش باشد و آتش موردی است بر ضد آن .

(۹۹) و از پی در آمده شدند اعراب و قوم او در این سرای
لعنت را و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است بد عذابت
داده شده بر ایشان یعنی لعنت هر دو جهان

(۱۰۰) این خبر از اخبار و دیه های هلاک شده که قصه آنرا
بر تو میخوانیم بعضی از آنها باقی است پس آادان چون زرع دانه
استاده و برخی مفقود است یا حزاب چون گشت درویده گفته اند قائم
آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه
آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح (۱)

(۱۰۱) و ما ستم نکردیم بر اهل این دیهها با هلاک ایشان ولیکن
ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بوده
پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند از ایشان آن حدایابی
که از روی جهل بودند که میخواهند و میپرستیدند بجز حدای یعنی
الله ایشان باز نداشتند از ایشان هیچ چیز و تنبیه آمد فرمان پروردگار
تو بعذاب ایشان و نیز زدند ایشانرا جز زیانکاری و هلاکت

(۱۰۲) و مانند این گرفتن است ، گرفتن پروردگار تو ، چون
بکمر اهل دیهها را و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند ، بدستیکه
گرفتن حدای ، دردناک و سخت است و از آن گرفتن کسی را روی
خلاصی و راه رهایی نیست .

قطعه

کسی که سر سر طلبش ده - دم چراغ عیش و مقلومان بمبرد (۲)
نمی ترسد از آن کایزد تملی اگر چه دیر گیرد ، سخت گیرد

۱ - آیه کریمه اینست : ذلک من انباء القرى نقصه علیک
منها و حصید

۲ - ممکن بود در جهان ابدوست هرگز که هر کس کبیر کردارش بیند
بچشم خویشتن بینی که دریاغ کسی از شاخ بی بر سر چیند (جلالی)

(۱۰۳) بدستیکه در این چه باد کردیم از قصص ، هر آینه عبرتی
است مرکبی را که ترسد از عذاب آن سرای ، روز قیامت روزی
است جمع کرده شده از هر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی
جمع کنند و آن روز ، روزی است حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین
(۱۰۴) و باز پس نمیداریم آن روز را مگر از برای گذشتن

مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در نرسد قیام نگردد .

(۱۰۵) روزی که باید آن روز مشهور ، سخن نکوبد هیچکس
سخنی که او را دفع رسانید مگر بدستوری خدای و آن در وقت
حاص باشد و موفقی دیگر باشد که درو اجازت سخن گفتن نیز نبود
هذا يوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون (۱)

پس از اهل زمان بدیخت باشد آن که مقتضای وعید در دوزخ
جای او باشد و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت ماوای او بود
در حقایق سلمی ، از شقیق بلخی (۲) قدس سره ، دل
می کند که علامت سعادت هیچ چیز است نرمی دل و بسیاری گریه
و نفرت از دنیا و کوتاهی اهل و شرمندگی و نشانه تفاوت هم پنج چیز
است سختی دل و خشکی دیده و رغبت دنیا و طول اهل و بیجالی
شیخ ابو سعید خراسانی (۳) قدس سره فرموده که حق سبحانه

و تعالی درین سوره دو کار عظیم بیان فرموده یکی سیاست جباری و
سلطوت قهاری که دمار از روزگار کفار بر آورد و دیگر حکم ازل
که سعادت و تفاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه از
هبت آن خبر و سلطوت این حکم فرموده که شیبستی سوره هود (۴)

۱ - سوره مرسلات آیه ۳۵ و ۳۶ - ۲ شیخ ابوعلی بن ابراهیم معروف
و مشهور به شقیق بلخی تربیت و خدمت از ابراهیم ادهم بلخی یافت
و خود نیز جمعی را تربیت نموده یکی از شاگردان وی شیخ حاتم
اسم میباشد . شیخ شقیق به امام همام محمد باقر منسوب است و گفته اند
(ربان العارفین) در ماوراءالنهر شهرت یافتی شهید شد ۳ - ابو سعید خراسانی
بزار از زرگان علماء و عرفا میباشد . ۴ - یعنی پیر گردانید مرا سوره هود

قتلعه

آن که را از ازل نوح سعادتی بر کرد
وین یکبار تا اند داغ شقاوت بر جبین
عدل او میراند اورا سوی اصحاب شمال

فضل او میخواند این را نزد اصحاب یمن
(۱۰۶) اما آنکه بدست شدید پس در آتشی دوزخند
بر آتش در آتشی فریادی سخت و دالة زار (زفر ۱) صوت شدید
را گویند و استعمال آن در مبداء صوت حمار است و شهبق صوت
ضعیف او بود و در آخر نهیق مستعمل می باشد، تشبیه میکند فرماد
اشقیاء را باکر اصوات (۲) و این بدستخان با این دله و امان

(۱۰۷) چویدان باشند در آن آتشی تا آسمانها و زمینها برجاست
(این کلمات (۳) در عرف عبارت از تاید و تخلید است پس دوام
دوزخیان بدوام آسمان و زمین با ریسته نباشد چه نصوص دالة بر تاید
دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید
کرد که کماری که اشقیاء عبارت از ایشانست چوید در دوزخ خواهند
بود) مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار مذهب بزمیر
مذهب سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتشی چه در دوزخ انواع عذاب
و عقوبت است یکی از آنها آنستکه به آتشی عذاب کنند، پس استثنای
از حاود در عذاب نار نه از حاود در دوزخ بدستیکه پروردگار
تو کند است هر چیز را که خواهد از انواع عذاب

(۱۰۸) و اما آنکه نیکبخت شدند پس ایشان در بهشتند
خودان در آن است که باشد آسمان و ارض و زمین آن چه حکم
آیت کرده است «و لدن شقوا فی النار لهم فیها
زفر و شهبق» ۲ - اشاره است با آن که اصوات بصوت
الحمیر «در این آیه بدترین و ذشتدترین آوازه را ، آواز حمار
خوانده است و ذکر زفر و شهبق در آیه بالا از جهت استماره
تصریحیه میباشد ۳ - این کلمات یعنی مادامت السموات و الارض

یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات (۱) زمین و آسمانی
بدل این آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره (۲)
در فتوحات آورده که «دوام آسمان و زمین از حیثیت جوهر ایشان
مراد است نه از حیثیت صورت ایشان» و گفته اند مراد فوق و تحت
است چه عرب هر چه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند و آنچه زیر
قدم بود ارض خوانند پس مادام که تحت و فوق باشد سمداء
در بهشت باشند مگر آنچه خواهد پروردگار تو که اورا از نعیم چنان
بدولتی رساند زیادت ار آن که آن رتبه رؤت است و رضوان یا نعمتی
که که آنرا کسی نداند مگر وی که علمت بمجمیع مطوعات و نکته
«الا تعلم» می «الحمی لهم من لرة اعین» (۳) مؤید این قولست و شمه
ازین باب در سورة توبه در تفسیر «ورضوان من الله اکبر» (۴) سعت
ذکر یافته است و باید دانست که علماء تفسیر درین استثناء سخن
سیار گفته اند

در زاد الحمیر آورده که استثناء لایقانه و در معلوم (۵) مرفوده
که حدای مدین استثناء دانا قرأت و اگر اوال همه آورده شود
شرط ایجاب که در اول مقرر شده «فی نماید والله الباقی له الحکم
و الیه ترجعون»

عطا داد ایشانرا عطا دادنی تا مقطوع یعنی معتدالی غیرالنهاية
(۱۰۹) پس مباح در گمان (مخاصب حضرت رسالت من و حقیقت
خطاب راجع است بامت که می فرماید که بشك میباشد) از آنچه
میرستبد ای گروه مشرکان در آنکه خلالتی است مؤدی بهلالت یعنی
شك مکنید در آنکه آن عبادت گمراهی است که آخر هلاکت ایشان

۱ - سورة ابراهیم آیه ۴۸ - ۲ - مقصود حضرت شیخ محبی
الدین عربی می باشد محبی الدین یکی از بزرگترین عارف اسلامی است
و اورا شیخ اکبر خوانده اند
۳ - سورة سجده آیه ۱۷ - سورة توبه - آیه ۲۷
ص ۸۰ - ۷۹ این جلد ۵ - مراجعه شود بزرگ ۱۴۹ جلد اول

کشد چنانچه کفر اعم ماضیه سبب هلاک و عذاب ایشان شد ، نمبرستند اهل شرکت شانرا مگر بر وجهی که می پرستیدند بدوران ایشان پیش از این یعنی مبطل و بدرستی که با تمام رساننده ام بدیشان ، بهره ایشانرا از عذاب ، در حالتیکه آن نصیب ناکاشته باشد .

(۱۱۰) و هر آینه ما دادیم موسی را تورات ، پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند ، معنی برو نگرویدند و معنی برو کار شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن و اگر نه معنی است پیش گرفته شده از آفریدگار تو تاخیر عذاب ایشان ، هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی تا مبطل مذهب استیصال مبتلا گشتی و محق از آن نجات یافتی و بدرستی که کفار قوم تو ، هر آینه در گمان اند از قرآن ، گمانی در ریت افکنده یعنی نفس خود را مضطرب و عقل را شوریده کننده .

(۱۱۱) و بدرستی که هر يك از متحلفان ، از آنچه آمده اند که هر آینه تمام خواهد داد ، بروردگر تو جزای علمای ایشان (یعنی آن را تافیه میدارند و لما بمعنی الا (۱) یعنی هیچکسی نیست مگر هدای تعالی که جزای عمل او بر وجهی که باید بدو رساند ، صاحب ایجاز فرموده که چون در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوفی باید کرد برین وجه که **و ان کلا لما بعثوا لیوفینهم** و چون اعراب این کلام حلی از اشکال نیست این مقدار سطر مناسب نمود و این وجوه در تقدیر تشدید لما بود اگر مختلف خوانند .

صاحب کشاف فرموده که لام لما موطیه قسم است و ثبوت کلا عوض از مضاف الیه و ما زائده و تقدیرش چنین باشد که **و ان کلام لیوفینهم** . بدرستی که هدای به آنچه شما میکنید و اباست و چیزی از او فوت نمی شود تا نوبت جزا نتواند کرد

۱ - آیه شریفه اینست : **« و ان کلا لما لیوفینهم ربك اعمالهم انه بما تعلمون خبير »**

نیت

همه کار شده دانسا اوست به مکافات هم توانا اوست
(۱۱۲) پس مستقیم باش همچنانکه فرموده شدی (۱) و باید که مستقیم شوند با برهمنی که : « مستقیم گردند آمانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو (استقامت آنستکه مستقیم باشند بر امر و نهی) .

امام قشیری رحمه الله فرموده که مستقیم آنکسی است که از راه حق باز نگردد تا سر منزل وصال برسد ، در حقایق سامی ، از جرجانی ندس سره نقل می کند که : « طالب کرامت پیش ، طالب استقامت باشد ،

محمد بن فضل رحمه الله فرموده که : « آنچه که به بودی همه یکی ها نیکو شود و به بودی همه زشتی ها زشت شود استقامت است » شیخ الاسلام این سخن را بشنید و گفت که وی بسیار نیکو گفته است ، دلیلش **فاستقم کما امرت** .

زرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر است ؟ گفت استقامت . ابوعلی نسوی رحمه الله فرموده که حضرت رسالت را در واقع دیدم ، گفتم سبب شب تو از سورة هود چه چیز است (۲) ؟ فرمود که اوله تعالی :

فاستقم کما امرت

ای عزیز هر گرا قدم مترسخ نباشد رنجش ضایعست .
شیخ ابوعلی دقاق ، ندس سره گفته که : « استقامت آنستکه خود را از ما سوی الله محفوظ داری »
و خواجه عصمت بخاری در صفت اهل استقامت فرموده :

۱ - آیه شریفه اینست : **« فاستقم کما امرت و من تب معك ولا تعلموا انه بما تعلمون بصير »** ۲ - مراجعه بذیل ص ۲۱۱ جلد دوم

نظم

کسی را دانم اهل استقامت که باشد بر سر کوی ملامت
ز اوصاف طوبیت پاک مرده با طلاق هویت جان سپرده
تمام از گردن دامن افتاده درفته سایه و حورشید مانده (۱)
و از حد در مگذرید ، بدرستی که خدای نادیده شما میکنند ،
شماست .

(۱۱۳) و میل میکنند بسوی آنکه ستم کردند یعنی مدافعه
نمایند با ایشان یا فرمان ایشان بپذیرد یا معاوت میکنند ایشانرا بر بیداد
ایشان . سفیان ثوری رحمه الله علیه فرموده که هر که ظلمی برای
ظلمه بفرماید یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاشدنی بدست ایشان
دهد تا تنویسند در ظلم ایشان شریک باشد و هم از ایشان پرسیدند که
اگر ظلمی در ایمان تشنه باشد و مر هلاک مشرف شود او را آب توان
داد ؟ فرمود : نه ، گفتند اگر آتش ندهند بمبرد ، فرمود : نه ، ده
بیوت (۲) .

مصرع

آنچنان بد زندگانی مرده به (۳)

بس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود که میل به ظلم نکنید
که شمارا شاید یعنی شمارا برسد آتش دوزخ و نیست شمارا بجز

۱ - نورالدین عبدالرحمن جامی فرماید :

سالکان بسی کشش دوست بجائی نرسند

سالها گر چه در این راه تک و بوی کنند

۲ - یعنی وا گذار او را بمبرد :

۳ - شیخ نزرگوار مصلح الدین سعدی شیرازی در سعدی نامه

(بوستان) در سر انجام بیداد و ستم مفرماید :

گربری بجای در افتاده بود که از هول او شیر بر ماده بود
بد اندیش مردم بجز بد ندید بیفتاد و عاجز تر از خود ندید
همه شب ز فریاد و زاری نهدت یکی بر سرش کوفت سنگی و گفت

خدای از دوستان بیکه عذاب از شما ببار دارد ، پس شما یاری
داده نشوید .

(۱۱۴) و بیی دارید نماز را در دو طرف روز و در ساعتها
از شب (نماز طرف اعلا ، روز ، نماز نامداد است و نماز طرف اسفل
طهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشاء (۱)

آورده اند که عمرو بن عریبه حرما میفروخت ، زنی صاحب
جمال که بخرمای خریدن آمده بود گفت حرمای خوشتر در خانه است
چون زن بخمیه وی در آمد ، عمرو او را تقبیل نمود و فی الحال
پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت بنده علیه الصلوة والسلام گریان
گریان حال گذشته را عرض رسانید آیه فرود آمد :

بدرستی که بیکوئیا یعنی نماز پنجگانه بپزند و محو کنند بدی
هارا که غیر کبیر باشند ، حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام از
عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گذاری ؟ گفت آری ، فرمود که

تا تو هرگز رسیدی بفریاد کسی که میخواهی امروز فریاد رس ؟
همه تخم تا مردمی حکافتی بین لاجرم تا چه برداشتی
که بر جان ریشت نهد مرهمی ؟ که دلها ز ریشت متلد همی
تو ما را همی چاه کنیدی راه سر لاجرم در ندی به چاه
و کس چه کند از بی خاص و عام یکی بیک محضر دگر زشت نام
کسی ، کند تشنه را حلق دگر تا بگردن در آتش حلق
- کسی چشم یکی مدار که هرگز نیارد گر انگور باد
درخت ز قوم از بجان بروزی بپرداز هرگز کزو بر خوری

(مراجعه شود به بوستان سعدی - چاپ مکرر شده ص ۴۹ - ۳۸)

۱ - آیه شریفه اینست : و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفاً

من اللیل ان الحسنات یذهبین السیئات ذلک ذکرى لئلا کرهن

بسم الدین محمد حافظ شیرازی فرماید :

خوشا نماز و نیز کسی که از سر درد

به آب دهنده و خون جگر طهارت کرد

که هی کفارت (آن نماز که ابره این گناه است) .

گفتند یا رسول الله این حال مرور است خاصه ؟ گفت نه ، برای عموم مردم است و مؤید این قول در حدیث آمده که از نمازی تا نمازی کفارت گناه است که بین ایشان واقع شده باشد چون از کپائر اجتناب نمایند **و اسطی** قدس سره فرموده : « که احوار طاعت ظلمت معاصی را محو می سازد » در بحر الحقایق آورده که احوار ذکر و مراقبت در طرفی النهار و زلفا من اللیل ، طلمات او دنی را که بحوائج نفسانی صرف شده دفع می کنند ، و بعضی بر آنند که حسنات . گفتن کلمات ارسه است من سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله **رکب اکبر** ، این فرمان و این وعده ، پندی است مرید کند گمرا

(۱۱۵) و صبر کن بر امثال اوامر و اجتناب از نواهی ، پس بدستیکه حدای ضایع نگرداند . مزد بیکو کارانرا (عدول از صبر اشاره به آستکه شکبائی از احسان است) (۱)

(۱۱۶) **فلولا کان** (پس چرا نبود) . **لولا** بمعنی نفی است یعنی نبود از اهل فرنها که پیش از شما بودند خداوندان عقل و رأی که از روی حزم باز داشتندی مسدان را از ثباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی ، لیکن اندکی بودند از آنها که بجات دادند ایشانرا از عذوبات گذشتگان که ایشانرا نمی میکردند و پیروی کردند آنها که کافر شدند آنچه بیزیرا که منعم شده بودند در آن یعنی متابعت آرزو های نفس کرده و تمام اهتمام به تحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده و از ماورای آن اعراض نمودند و بودند کافران .

(۱۱۷) و نخواست پروردگار تو که هلاک کند اهل دین را شرک و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح آرندگان باشند در میان

۱ - آیه کریمه اینست : « فاصبر فان الله لا یضیع اجر المومنین »
 ۲ - تمام آیه اینست : « فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الا لیلایا ممن اوجبت منهم واثیع الذین ظلموا ما اترفوا فیہ و کانوا مجرمین »

یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند قاصد ظلم به آن مضم نکرد و از اینها گفته اند **الملك یقی مع الکفر ولا یقی مع الظلم** . (۱۱۸) و اگر خواستی پروردگار تو ، هر آینه گردانیدی مردمان را بیک گروه یعنی بر یک دین و یک آئین و همیت باشند اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس

(۱۱۹) مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو برو و او را ایمان راه نماید چون اهل ملت حبشه که مسلمانانند با آنکه مخافند در روزی یکی توانگر است و یکی درویش مگر آنکه خدای ویرا قناعت دهد و از برای این اختلاف آفریده است خدای مردم را یا برای رحمت آفریده راه یافتگان را و تمام شده سخن پروردگار تو یعنی کلامه که با ملائک گفته و آن اینست : هر آینه بر سارم ، دوزخ را از عاصیان دیوان و آدمیان که از ایشان کفر و کافری روی نموده ، همه ایشان (۱۲۰) و هر چیزی را که میخواهیم بر تو ، از اخبار پیغمبران

و آن خبر چیست ؟ آنچه ثبت میگردانیم و بر جی میداریم به آن دل ترا یعنی فائده اخبار رسول آستکه دل تو بیارند و بقینت بفرزاید و بر ادای رسالت ثبات نمائی و بر ایضای کفار شکبائی کنی و آمده است تو درین سوره آنچه درست و راست است .

در معالیم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است و الا حق در همه سور فرآمی هست و گفته اند هذه (۱) اشارت باخبار مذکور است درین سوره یعنی این خبرها را حجت و بند است و باد کردن مرگرویدگان را

(۱۲۱) و مگر ای محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ، مرا آمارا که ایمان نمی آورند ، عمل کنی بر حالتیکه بدان متمکنید بدستیکه ما نیز عمل کنیم بر همان حال که داریم .

(۱۲۲) و چشم دارید بما انقلاب زمانه را ، بدستیکه ما نیز

۱ - آیه شریفه اینست : « و کلا نفی علیک من انباء الرسل ما نثبت فی فوادک و جاءک فی هذه الحق و موعظة و ذکرى للمؤمنین »

عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم ،

(۱۲۲) و چشم دارید بر ما انقلاب زمان را ، بدرستی که ما نیز منتظریم نزول عذاب را شما .

(۱۲۳) و در خداپرستی ، علم آنچه غایب است از آسمانها و زمین ها و سوی او باز گردد (۱) و خلص ، بر جمع مجهول خواند یعنی باز گردانیده شود همه کارها ، پس پرستش کن مرا و را که مرجع همه اوست و توکل کن بر وی (تقدیم عبادت بر توکل اشارت است به آنکه نفع توکل بماندن رسد و توکل بمجرد گفتار بی اعتبار بود) و نیست پروردگار تو بخیر از آنچه بدگان میکنند (و خلص بمخاطب می خواند و مخاطب همه مردمانند و در تفسیر از کعب الاحبار رحمة الله نقل می کند که فتممة تورات آية اول از سورة انعام و حاتم آن آیت آخر از سورة هود .

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

سورة يوسف مكية و آیاتها مائة و احدى عشرة (۱)

بسم الرحمن الرحيم

الر ، در کشف الاسرار ، آورده که این حروف از مشابهت قرآن است . لا یعلم تاویله الا الله و گفته اند مواد ترکیب اسماء حسنی است . اگر کسی داند چنانچه از الر و هم و ن ، الرحمن حاصل میشود یا مختصر آنست از اسمای الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و راء از رؤف یا از صفات او چنانچه الف ، ارا انفراد است و لام ، لطیف و راء ، رحمت ، گویا قسم یاد میکند برین وجه که افراد من ربوبیت و ملطف من بعباده لطیف احدیت و رحمت من بر کافة برت .

جواب قسم چیست ؟

تلك (این آیات) آیات الكتاب المبين (آیههای کتاب مبین است) یعنی سورة که ظاهر است اعجاز آن (و یا هویدا است معنی او بر متأمل با روشن کننده است قصه را که بهود سؤال کرده بودند ، چه در روایت آمده که علماء بهود بعضی از اشراف عرب را گفتند که از محمد سؤال کنید که سبب انتقال آل یثوب از شام به مصر چه بوده ؟ این سورة نازل شد (۲)

(۲) بدرستی که ما فرستادیم کتاب را (مراد این سورة است) قرآنی تازه و بعضی از قرآنرا قرآن گفته یعنی ما این سورة را بلفظ عرب

۱ - گفته شده است که سه آیت از آغاز این سورة در

مدینه فرود آمده است .

۲ - حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی ، شاعر بزرگوار ایران ، سبب نزول این سورة را در کتاب يوسف و زلیخا ، چنین آورده :

الف لام را تلك آیات را بخوان قدا بدانی حکایات را
سراسر همه قصه يوسف است ز قول جهان داور منصف است

۱ - آیه عریفه اینست : « ولله غیب السموات و الارض و الیه يرجع الامر كله » تعبد و توکل علیه و ما ركب بغافل عما تعملون »

فرستاديم تا باشد که شما فهم گنيد و معنی آن برسيد و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلفظ ديگر فرستيم ، شما در فهم آن عذر آريد (۳) ما قصه ميخوايم بر تو بهترين قصه که خوانده ميشود ، در معاليم گويد که بهتر است بجهت اشتغال او بر عجائب و غرائب و حکمتها و عبرتها و در عين المعاني آورده که اين قصه از قصه های ديگر احسن است چه صاحبش نيز از آدميان احسن بوده و در تفسير اعجب القصص گويد و صاحب بحر الحقايق گويد که احسن است بجهت آنکه مشافهتي تمام دارد باحوال انسان اگر توبيل کنند يوسف عليه السلام را بدل و يعقوب را بروح و راحيل را سفي و قسوي و حواي را برادران يوسف و حضرت شيخ فدي سره (۱) برين مفاوال تمام قصه را باحوال انسان تطبيق داده و چون درين ترجمه طريق احتمال مرعي است مجموع اخبار و روايات اين قصه و توييلات او مساوات و دلائق که در هر آيتي گفته اند حواله به جواهر التفسير مي رود و اينجا بمجرد ايراد قصه و ترجمه الهظ اکتفا مي نمايد .

خرد بايد اين داستانرا نخست
 کون اي خرد مند دانش پذير
 ز آخر بشنو که چون بد سب
 شنيدم ز گفتار دانشوران
 که يک روز پيمبر ايلحي
 نشسته به زدهت سيد همه
 حسين و حسن آن دو پور شول
 بر ايشان همي بوسه دادی نبي
 کز ايشان همي بابت آرام دل
 هم اندر زمان جبرئيل از حدي
 ز بزرگان رسايد اول سلام
 که گويد همي خالق ذوالمنن
 چو برخوانده باشد بداند درست
 يکی سوي من کن دل هوش و دبر
 که اين سورت آمد ز دادار رب
 خرد پروران و سخن گستران
 بد اندر سرای علي و وصي
 نبي و علي و دگر ماطمه
 يک جا يگه سر کنار رسول
 به ديدارشان شادمانه علي
 قرار دل و رانش و حکام دل
 بيايد به پيمبر پاک رای
 پس آنکه چنين داد و برا پیام
 که شادی کنون از حسين و حسن

آورده اند که بعضی از صحابه رضی الله عنهم گفته اند يا رسول الله لو قصصت علينا ، اين آيت نازل شد که ما بر تو ميخوانيم بهترين کلامی که بعضی از آن در بي بعضی باشد يا خبر ميدهيم ترا بهترين خبری ، وحي کردن ما بسوي تو ، اين سورة مقرر را و بدرستيکه بودی تو بيش از نزول اين سورة از دادن بني از دانستن اين قصه عمل بودی و اين غفلت غير مذمومه است .

(۴) باد کن وقتی را که سمت يوسف مرید خود بطوب را گویند يوسف در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر خود بخواب بود ناگاه سراسيمه از خواب در آمده بطوب گفت ای پسر ترا چه سر آمد ؟ گفت ای پدر خوانی عجيب ديدم ، بدرستيکه من ديدم ام در خواب خود بازده ستاره را و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بنده بودم که در حوالی او انهار جاری و اشجار سبز بود که بپند آمد از تو ظلم و جفا
 و ايشان چنين را نداده شد حکم ما
 حسين را به خنجر ببرند سر
 بيمر ز جبرئيل چون اين شنيد
 برسيد هم در زمان کاین جفا
 مراين هر دو آرام جان را ستم
 بدو گفت جبرئيل کز امت
 پيمبر چنين گفت کاین امتان
 بجای من اين سوالاتي حکمند
 ندارند شرم از خدا و ز من
 چنين داد جبرئيل فرخ جواب
 که از امت اينکار طره مدار
 ز اولاد بطوب فرخ سير
 که ما يوسف آن باکرادان خوش
 اگر از برادر ستم ها رواست
 نگفت اين و پس در دل مصطفي
 که بپند آمد از تو ظلم و جفا
 حسن را کشف زهر پاره جگر
 مباريد بجهاد سر هلايد
 که خواهد نمودن پس از عهدم ؟
 ز دست که خواهد رسيدن الم ؟
 که هستند تا حشر در امت
 که شان من شهيم مرغيب دان
 بدین گونه پيمان من بشکنند
 بخون حسين و بخون حسن
 ، پيمبر تازی زول باب
 که زين طرفه تر و شرمناک است کار
 همانا تو نشنیده ای اين شهر
 چه جور و چه طام آوريدند بيش
 محب بست گر فعل امت جهلست
 نگاريدن اين سورة با صد

که از آسمان این ستارگان و نیرین (۱) فرود آمدند و من دریشان می نگریستم ، دیدم ایشان مرا سجده کنندگان ۱ .

یعقوب دانست که یوسف مرتبه رابع باید و برادران یارده گاه او که ستارگان اشاره بدیشان است و با یعقوب و زوجة او (که حلاله یوسف است) شمس و قمر عبارت از ایشان است تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر فرمود که اگر برادران او این واقعه شنوند و ایشان در تعبیر خواب و قوف دارند ، هر آینه قصد هلاک او کنند

(۵) گفت ای سرک من (تعبیر از روی خفت و محبت است) (۲) . مخوان و پیدا مکن خواب خود را بر برادران خود که حيله کنند برای هلاک تو ، حيله کردند ، مسب و مسوبه عیطان ، بدرستی که دیو سرکش که المیس است مرآدمی را ، دهمنی است آشکارا که او را برکبد و مکر مبدارد .

(۶) و همچنانکه ترا برگردند بر چنین خوابی که دلیل حرف و نشانه تفوق است بر احوان ، بر خواهد گزید ترا پروردگار تو و فرمان فرمائی و پادشاهی و خواهد آموخت ترا از تعبیر خوابها (یا تاویل غوامض کتب منزله) و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوتست بر تو و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو ، قولی که ایشانرا بهمه می گویند یاسر نسل یعقوب که انبیاء از وی میرون آورد . همچنانکه تمام کرد نعمت را بر تو پدر تو ، پیش از این وقت یا پیش از تو (مراد جداست و پدر جد) یعنی بر ابراهیم ، خلت و نجات از نزار نمرود و بر اسحق با حراج یعقوب و اسباط از صلب وی ، بدرستی که پروردگار تو ، داناست به آنکه استحقاق اجتناب دارد ، استوار کاراست

۱ - آیه شریفه اینست : « یا ذل یوسف لایه یا ات ای رأیت احد عشر کوكبا و الشمس والقمر رأیتهم لی ساجدين » بربر یعنی حورعبید و ماه .

۲ - آیه شریفه اینست : « یا شی لا تقصص رؤیك علی اخوتك فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین »

و درست کردار که بکنند آنچه باید .

(۷) تحقیق که هست ، در قصه یوسف و در حکایت برادران او ، نشانهای قدرت با دلائل حکمت ، مربرستندگان و غیر ایشانرا یوسف و یازده برادر بود یکی بنیامین و آن برادر اعیانی (۱) بود و عشق دیگر علائی (۲) که بران حلاله یوسف نیز بودند ، بهودا و روبیل و شمعون و لاوی و زیلون و یسجر و چهار دیگر علائی و ایشان از دو سربه (۳) بودند و از آنها یفثالی و حادو میباشد آورده اند که چون یوسف خواب مذکور بآیدر خود تقریر کرد مکنمان آن وصیت فرمود و اجتناب و اتمام نعمت او مزده داد بعضی از زنان برادران شنودند و نعل شام که ایشان بخفته رسیدند زمان آمدند و صورت حال از نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمده و تدبیر مهم مشغول شدند .

(۸) یاد کن آنوقت را که گفتند برادران یوسف با یکدیگر ، هر آینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین دوستزند بسوی پدر ما ، از ما و حل آنکه ما جماعتی توانا و کار گذرانیم و ایشان خرد صل و می کفایت ، پس ایستی که ما را دوستر داشتی و چون دو عاجز ضعیف را برده مرد قوی اختیار کرده ، بدرستی که پدر ما ، در دور افتادنی است آشکارا از راه صواب یعنی رای او درین کار حطل واقع شده

۱ - اعیان : بزرگان و سران و هم بمصای برادران مادری و پدری یعنی برادران ابوینی باشد .

۲ - علائ : بفتح اول و تشدید دوم ، چند نفر زن که در نکاح یکمرد باشد و علائی برادران پدری باشند و بنوالمات برانمی باشند . که پدرشان یکی ولی و مادر ایشان یکی میباشد اما برادرانی که از یک پدر و مادر باشند یعنی ابوینی باشند آنها را بنوالبین گویند

حضرت یوسف با بنیامین برادر اعیانی بود لیکن با برادران دیگر برادر علائی بوده است . (۳) سربه : کبیر .

در تفسیر آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری بدیشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را به بندگی گیرد ، گفتند ای پیر ، تدبیر چیست ؟

(۹) گفت بکشید یوسف را (و گویند گوینده این سخن ودان بود که گفت او را بکشید) یا بپنجه کنید زمین دور از عمارات یا بموضعی که در آن سباع باشد یعنی او را غلب کنید تا خلی مانند برای شما روی پدر شما (یعنی چون او نباشد پدر روی شما آرد و تمامی شما اقبل کند) و باشید پس از یوسف (یعنی بعد از ساختن کار او) گروه شایستگان یعنی توبه کنندگان ؛ این نیز از مکائد ابلیس است که اشکیبایان بادیة آرزو را از روی تسویف میگویند

مصرع

امروز که کنید و فردا توبه

آخر تأمل نمی نمایند که عذر فردا را ، عمر فردا می یابد و هر عمر فردا اعتماد نشاید .

نظم

کار امروز ، فردا مگذارى زنهار که چو فردا برسد نوبت کاردگراست (۱۰) گفت گوینده از ایشانکه بهودا بوده یا روبیل ، بکشید یوسف را که قتل می گناهان گناه عظیمست و بپنجه کنید او را در قعر چاه تلخا گیرند او را بعضی از راه گذریان که بدانجا رسند ببرندش صاحبی دیگر و شما ازو باز دهید یعنی چون غرض شما بودن اوست بدن وجه می باید کرد اگر هستید شما کار کنندگان بشودت من . پس همه بدین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزه ها از زمین دمیده .

نظم

منبل سر نرفته بهار کرده گل دست برو دراز کرده (۱) سیرابی سبزه های نسو خور از لؤلؤ تر زمرد انگیز ۱- فرودین آمد و دل عادت است گاه وصل و طلب چاندانست

چه شود که یوسف را با ما صحرا فرستی تا روزی بتخرج و تماشا بگذراند ؟ یعقوب فرمود که من بی بهار رختار یوسف چون لیل حران دیده خواهم بود ، روا مدارید که شما در گلزار باشید و من در خانه بخار هجران گرفتار باهم .

نظم

حریفان در بهار عیش خندان من اندر کنج غم چون دردمندان مرزندان یعقوب در مانده پیش یوسف آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه با وی در میان آورده گفتند :

نظم

موسم گل دو سه روزیست شفقت میدان

که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود یوسف نام تماشا شنیده خاطر مدارکش متوجه شد و با مرادارش پیش پدر آمده التماس اجازه نموده بمضمون این مقله زبان حال مرض رسید :

نظم

زین تنگنای خلوتم ، خاطر بصحرا میکشد

کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را (۱۱) گفتند مرادران یوسف ، ای پدر ما ، چیست ترا که ایمن نمیداری ما را بر یوسف و تأمل می کنی بر فرستادن او و حال آنکه ما را او را نیست خواهانیم و نهایت بر وی مهربان (۱۲) بفرست او را با ما فردا بجانب صحرا تا در سمت وغراخی

روز رسیدن مه رویانست	بهار آمد و گیتی نو شد
دین غنچه گل چندانست	ار نشاط و طرب باد صبا
نک هر جوی درو مرجاست	لب هر جوی دوسد گل روید
حواب را موسم دی چبرانست	موسم عید نمی بساید خفت
هر که غم میخورد او نادانست	غم بهوده ز دل بزدانست
کار بهوده بلای جانست (جلالی)	کنج بیفوله نشستن تا کی ؟

عیس میوه ها و نقلها خورد و بازی کند به نیر انداختن و شتر
دوایدن و بدرستی که ما را اورا نگاهبانیم از مکاره بازار سیاه و هوام
(۱۳) گفت یعقوب ، بدرستی که مرا اندوهگین می دارد آنکه
شما ببرید اورا از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است و
صبر از مشاهده وی کم و دیگر می ترسم از آنکه بخورد اورا گرگی
چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده می باشند مبادا که گرگی
لصد وی کند و شما از او بیخبران باشید بسبب اعتقاد شما با مالک
احتمام در محافظت او .

نظم

از آن ترسم کزو عادل بشیند ز غفلت صورت حاشی به بیند
در این دیرینه دشتی محنت انگیز کهن گرگی بدان دندان کند تیز
(۱۴) گفتند فرزندان یعقوب ، بخدای که اگر بخورد اورا گرگ
و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هستیم که هر يك از ما به ده
شیر در محاربه مقاومت می تواند کرد ، بدرستی که آنوقت که مرادر
را بگرگ دهیم هر آینه زبان کاران باشیم .

پس چون یعقوب مبالغه فرزندان شنید و بیل دل یوسف نگشت
دست و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاد و تماشای
ربابی رضا داده فرمود تا سرو تن یوسف را بشنید و موش شاه
زدند جامه های نوح پوشانیدند و قمیص ابراهیم ساوات الرحمن علیه
که جبرئیل از بهشت آورده بود وقت الفی در آتش نمرودی درو پوشانید
بود و میراث به یعقوب رسیده چون تویذی بر بازویش بست و بستیمه
فرزندان تا شجرة الوداع که بر در دروازه کمان بود بیرون آمد و
یوسف را در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد .

بیت

روز وداع گریه نه در خورد دیده بود

طوفان اشک تما بگریبان رسیده بود
یوسف که پدر را گریه کنان دید قطرات گلاب بر کبرگ

رحم بر باریدن گرفت و دانه مروارید خورشاب به الماس مژه منقش
آغاز کرد .

نظم

ژاله از ترکس فرو بارید و گل را آب داد
وز تگرگ روح پرور دلتش عاب داد (۱)
و گفت ای پدر گریه بسبب چیست ؟ زمان حال یعقوب مضمون
این قصه سمع آن نور بصر رسانید :
نظم

میان بزم سفر سینه و بر راحت سرشک دیده من برود که راه ببرد
ای یوسف ازین سفر تو را بچه اندوه عظیم به مشام دل من میرسد
و نمی دانم که سر انجام کار بکجا خواهد کشید باری لا اله الا انت
لا اله الا انت (مراوش مکن که من ترا مراوش نخواهم کرد)

مصرع

مراوشی به شرط دوستاست
پس فرزندان را در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار فرمود و
ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی مرا آوردند .

بیت

بچشمان پدر تابی نمودند ز یکدیگر بهر رخ می رودند
یعقوب دریشان می نگریست و از شوق الفی فرزند ارجمند
می گریست .

بیت

هنوز سرو روانم ز چشم نباشد دور دل از تصور دوری چو بید لرزانست
و چون فرزندان از نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد .
(۱۵) پس آنهنگام که مرادران بهرند یوسف را ، پس کردند
تا او آنچه کردند و وصایای پدر را بر يك طرف نهاد یوسف را
بر زمین زدند و آغاز طعن و طعنه نموده گفتند ای صاحب رؤیای

کاذبه بجاانند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما برهاند؟ يوسف گفت یا احوقا، شمارا بیه شد؟ یکی از حل‌برکنان برانیدشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید.

بیت

باری دهید کردارو دور گشته‌ام رحمی کنید کریم او زار مانده‌ام
القصه سخن او التفات نمانوده طیارچه بر روی وی زدند و در
حک حواری گرسنه و تشنه بر روی می کشیدند تا بهلاکت نزدیک
رسید، بهودا آن صورت مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت
گرفت و محبت دست تعدی در آستین توأم کشید آخر نه بامن عهد
کرده اید که قصد قتل او ننمائید؟ غضب ایشان تسکین یافته از سر
کشتن او در گذشتند و جمع شدند و رأی خود مستحکم ساختند
به آنکه بفکشد او را در امر چاه و آن چاهی بود پسر سه درسخی
کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن، سرچاه تنگ بود
و پایان او گشاده و هفتاد گر عمقی داشت یا زیادت، پس يوسف را
پس چاه آوردند، و چون شنید که در چاهش می اندازند دست در
هر يك از ایشان میزد، دستش را بستند و رستی در میانش محکم
کرده چاه فرو گذاشتند دامن پیراهنش بر سنگی که بر سر چاه بود
در آویخت پیراهن از برش بر کشیدند و چون میان چاه رسید رستن
را بریدند و از حضرت ملك اعلى خطاب مستطاب بطائر آشپانه
سورة المنتهى رسید که اذرك عیدی، جبرئیل علیه السلام پیش از
آنکه يوسف بتك چاه رسد بوی رسیده و او را با چنجه مقدسه خود
گرفته بالای صخرة (۱) که در تك چاه بود بنشاند و از طعام و شراب
هفت بوی داده پیراهن حلیل که تمویذ وار بر بازو داشت درو پوشانید
و ما وحی فرستادیم بسوی او واسطه جبرئیل یا الهام دادیم او را که
اندوهك مینش که خزودی ترا از حوض چاه بذروه مسند چاه رسانیم
و برادران را به حاجتمندی نزدیک تو آریم، هرآینه تو خبر دهی
ایشانرا باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانده اند و حال

آنکه ایشان بدانند که نوئی بجهت علو شان و رفعت مکان تو و اندك
زمانی این صورت دست داد که بخدمت او آمدند و او را نشناختند
ام چون يوسف بچاه در افتاد و برادران باز گشته بر سر ره رفتند
و راعلة گشته به اهل يوسف را بخون آغشته ساختند

(۱۶) و آمدند نزدیک پدر خود شبانکه و بدروغ میگریستند
مقبوب آواز گریه فرزندان شنیده به اسمی از خانه بیرون آمد و گفت
ای فرزندان شمارا چه می شود و يوسف من کجاست ~~خسته~~ را
می بینم؟

(۱۷) گفتند ای پدر ما، ما رفتیم بصحرا و بیشی میگریستیم بر
یکدیگر و ده دن و تر اوگذاشتیم يوسف را تنها، نزدیک رخت
و باران، پس بخورد گرمگ او را و بستی تو راور دارند ما را
(یعنی ما را راور نمیکنی) و اگر چه هستیم ما راستگویان، در همه
کارها، اما اینجا بجهت بدگمانی که نسبت باما داری ما را دروغگوی
می پنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرمگ يوسف را و آن
پیراهن اوست.

(۱۸) و آمدند بر پیراهن يوسف، بخون دروغ یعنی آوردند
پیراهن يوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ، مقبوب که
پیراهن خون آلوده دهد دغده هلاک يوسف در درونش پدید آمد
اما چون اطراف پیراهن دست بود فرمود که عجب گرمگی بوده که
يوسف را خورده و تعرض پیراهنش نکرده، پس از روی عصب
گفت با فرزندان که نه چنین است که شما میگوئید بلکه آراسته است
برای شما بهای شما و آسان ساخته کاری بزرگ را از هلاک يوسف
پس کار من صبر است نیکو (۱) یعنی حکیمانی که با آن شکایت ندارم

۱ - آیه شریفه اینست: و جازا علی لعیبه بدم کذب
از من سولت لكم و سلكم امرأ فصر حمیل و الله المستعان علی من صبر
صبر همچون جمیلی است ولیکن تلخ است
گریه خیرینی و تلخی بیجهان میگذرد (جلالی)

مگر با خدای تعالی و حدایت یاری خواسته شده یعنی داری از وی
خواهم بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف .

آورده اند که سه روز یوسف در آن چاه بود ، صباح روز
چهارم مزده نجات نوی رسید :

(۱۹) و آمدند کاروانی به نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند
که از مدین به مصر می رفتند ، پس فرستادند وارد خود را سوی
آن چاه (وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو
باشد) ، وارد کاروان مالك بن زعر حزامی بود از اهل مدین ، چون
سر چاه آمد ، در چاه فرو گذاشت دلو خود را ، و وحی رسید
یوسف که در دلو نشین :

دستبر

ای یوسف آخر مهر تو این دلو در چاه آمده

یوسف در دلو نشست ، در محالیم آورده که دیوار های چاه
بر فراق یوسف می گریست (۱) و در الیس الیمردین فرموده که
مالك در کشیدن دلو حیران بماند ، دلو را نهایت گران دید بچاه
فرو نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد گفت بایشی (ای مزده و
شادمانی) (۲) و گفته اند بایشی نام صاحب او بوده او را برای اعانت
طلبید و گفت این سرپرست که دلو را گران ساخته ، پس بمددکاری
او یوسف را از چاه بر آورد .

نظم

چو آن ماه جهان آرا بر آمد ز جانش بلك یا بایشی بر آمد
شدت کسز چنین قاربك چاهی سر آمد پس جهان افروز ماهی
و پنهان داشتند او را از کاروانیان ، در حالتیکه متاع تجارت

از دلی از سلك نباید سر راه وداع

تا تحمل کند آن روز که محمل بود (سعدی)

۲ - آیه شریفه چنین است : و جاءت سیارة فارسلوا واردهم
مادای دلو دل یا بایشی هذا غلام واسروه بضاعة والله عليم بما يعملون

ود یا پنهان ساختند امر او را ، با کاروانیان گفتند که اهل این آب
او را بما داده اند تا برای ایشان بمصر ببریم و بفروشیم و گفته اند
که ضمیر اسروه (۱) راجع برادران است یعنی برادرانش حال او را
پنهان داشتند و گفتند که بنده ماست و آن چنان بوده که از حال
یوسف خبر یافته سوی کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته
او را بخیرید و خدای داناست به آنچه میکنید یعنی اولاد یعقوب با پدر
و برادر با کاروانیان از اختفای امر یوسف .

آورده اند که چون برادران یوسف را ندیدند بر بان عبری
با او گفتند آنچه ما می گوئیم اگر بخلاف آن گوئی البته ترا بقتل
رسانیم یوسف خاموش ایستاد ، ایشان مالك را گفتند این بنده
ما گریز یاست و تا فرمان و دل مر خدمت ندارد او را بفروشیم بشما ،
ما از ما بخر و ما خود شهری دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر او
نشویم ، مالك گفت من زری که داشته ام بضاعت خریده ام و بیا من
درمی چند ماسره مانده است گفتند تو میدانی که ای این غلام بسیار
است اما ما با تو می سازیم بهر چه داری ، پس دست یوسف بدست
مالك دادند .

(۲۰) و بفروختند او را بیهی اندك می اعتبار ، درهمی چند
شمرده شده ، عادت اهل آن روزگار چنان بود که مادیون چهلی دوم
را می شمردند و ما فوق آنرا وزن می کردند ، مالك درمهارا شمرده

(۱) فردوسی فرماید :

یکی برهنه مرد بد با شکوه	و را مالك زعر خواندی گروه
چو آمد زره نزد آن چاهسار	نزدیک آن چاه نهاد بهار
دو مملوك بود هر دو آن بی نظیر	یکی زان دو بایشی و لیکر شیر
فرمود تا حسن شتاب آورند	وزان چاه يك لغت آب آورند
همین بنده بایشی یکی دلو داشت	مر آن دلو را در بن چه گذاشت
یوسف بدا کرد جبریل و گفت	که بر شاخ امید تو گمل شکفت
یا حبز و در دلو شو با شتاب	مالك تو اولی تری خود ز آب

هفده عدد بوده یا بیست ، هر برادری دودرم بر داشتند و در وسط آورده که یهودا هیچ نگرفت ، الفصح مالك يوسف را خرید و بودند برادران در يوسف از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و بافرمای پس مالك او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر **ریان بن ولید عملیقی** بود و زمان امور مالك خود را بدست اطهیر یا اطهیر مصری که عزیزش گفتندی باز داده بود ، چون خبر کاروانیان مدین مصر آمد و گماشتگان عزیز بر راه کاروان آمده يوسف را دیدند از لطف جمال او آشفته و حیران بازگشته حیر به عزیز مصر مردند و او زنی داشت **راعیل** نام با **فکار** بنت کیزس مشهور است که او را **زلیخا** گفتندی و در عین المعانی بضم زاء و فتح لام تصحیح کرده است و در السنه بفتح زاء و کسر لام شهرت دارد . الفصح چون عزیز حیر يوسف شنید مالك بیفام داد که غلام خود را به محاس آورد روزی دیگر مالك يوسف را آراسته ساخته بازار آورده و بجای آن جمال شیرین شور از مصریان بر آمد .

بیت

آراسته آن یار سارار بر آمد فریاد و فغان از درو دیوار برآمد خریداران در آمده هر کسی در بهای او چیزی اضافه میکرد تا بدینجا رسید که هم سنگ او زر و قره و مشک و دیبا بدهند ، عزیز قدم خریداری پیش نهاد .

خریداران دیگر لب بستند پس زانووی خاموشی نشستند عزیز بها داد و يوسف را بخانه آورد .

(۲۱) و گفت آنکس که يوسف را خریده بوده از اهل مصر مرزن خود را (یعنی زلیخا را) گرامی دار جای این غلام را (کتابت است از نیک داشت و حسن تمهید چه نشانیدن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است یعنی این غلام را نیکو دار) ، شاید آنکه

بود رساند مارا در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزگار ما یا فراگیریم و مرا مرزندی (گویند عزیز عقیق بود گفت او را بفرزندی بگیریم چه آثار رشد در بشره او ظاهر است) و همچنانکه محبت يوسف را در دل عزیز جای دادیم ، جای دادیم يوسف را و ممکن ساختیم در زمین مصر تا تصرف کند در آن و تا پیاموژیم او را از تعبیر حواها یا مسمی کتب الهی و خدای غلبت بر کار خود هیچکس چیزی را از او رد نتواند کرد و در پیروی از آن منازعت نتواند نمود یا غلبت بر امر يوسف که برادران را در او حواشی بود و حدایرا مرو خواستی و واقع نشد الا آنچه خدای خواست

بیت

و در هر کسی را دگر گونه رای نباشد مگر آنچه خواهد خدای ولیکن بیشتر مردمان نمی دانند که زمان امور قبضه قدرت و مثبت اوست .

(۲۲) و آن هنگام که يوسف رسید بقوت خود به هیچده سالگی یا بیست سالگی و گویند میان سن سی و چهل ، دادیم او را حکمی که ثبوت است با حکمت و آن علمی باشد و باید بعمل و دیگر دادیم او را دانشی در دین و مانند این پاداش میدهم نیکو کاران را آورده اند که چون يوسف بخانه عزیز در آمد سلطان عشقش رخت بخانه زلیخا و لشکر حسنش مناع صبر و سکون او را بیفام داد

نظم

زلیخا چون مرویش دیده نگشاد بیک دیدارش افتاد آنچه افتاد (۱)
ز حسن صورت و لطف شمائل اسیرش شد بیک دل نورس دل

۱ - استاد سخن حکیم مزدگوار فردوسی فرماید :

یوسف برش عشق مشوق خواست و را یارو همخوانه خویش خواست
یکی آتش اندر دلش می فروخت که مرتنش زان آتش دل بسوخت
نداسان زلیخا بدان فتنه گشت که زاندازه عشقش بسی درگذشت
اگر آشکارا می کرد راز نه ایمن بود از شوی گردن فراز

آمد از آنکه عشق نهایت کشید و شوق نهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان نهاد .
(۲۳) و در خواست یوسف را ، آن زنی که یوسف در خانه او بود (یعنی زلیخا) مراودت کرد یوسف را از نفس خود یعنی طاب مراد خود کرد از یوسف و او را بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در آورد و بست در ها را و گهت مشتاق و بیش آیی که من ترام ، یوسف این حال بدید و گهت پناه میگیرم بخدای تعالی پناه گرفتمی ، بدرستی که خدای پروردگار منست ؛ يك ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز بهتر من است و ترا به بیکوئی من فرموده ، پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست حیات در حرم او دراز نمی کنم بدرستی که رستگار نمی شومند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زما کاران چه زما بدترین ظالمهاست و این بیان حال یوسف که با زلیخا خطاب کرده گفته اند .

نظم

زهی حجلت که در روز قیامت	چو افتد در زما کاران غرامت (۱)
جفای آن جفا کیشان تو بسند	مرا سر دفتر ایشان نویسد

و دیگر همچنان داشت پنهان همی	بر آورد در عشقش زتن جان همی
فرو مانده برخیزد بر کار خویش	ندانست تیمسار آزار خویش
همی گهت با حسنه دل روز و شب	که ای دل عجب شغلی آمد عجب
در این شغل چون بیداری کنی ؟	مرا چون در این درد یاری کنی ؟
در بها که از عشق یوسف چنان	شده قلب بر من سراسر جهان
و در منوی آمده :	

اگر برسد بی هیچ رکاب	و ز زنا افتد و با اندر جهت
هر چه آمد ز تو از صدمه غم	آن زنی باکی و گستاخیت هم
هر که بیباکی کند در راه دوست	رهزن مردان شد و نامرد اوست

(۲۴) و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالفت یوسف و قصد کرد یوسف مدافع وی . بطریق فرار ، اگر ندیدی یوسف برهن پروردگار خود را هر آینه قصد او کردی و آن برهان بقول اصبح نور عصمت لاهی و لعمرة نبوت یوسفی بود که حائل شد میان یوسف و میان آنچه سبب حشم خدای تعالی باشد پس یوسف بقوت نبوت و مدد فتوت در آنحال خود را بنگاهدادت ، همچنین او را ثبات دادیم بر عصمت و عفت تا گردانیم از وی بدی یعنی حیات در حرم عزیز و عمل نشت یعنی زنا ، بدرستی که او از زندگان خلاصی ماست یعنی يك کرده شد از هر ماسخاست و ما بایست .

آورده اند که چون یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرد و دوری بست که رسید بحکم مفتوح الابواب گشاده می شد و زلیخا از عقب او می دوید .

(۲۵) و پیشی می گرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ، الاگاه زلیخا یوسف رسید و دست در وی زده باز پس می کشید و بدرید در کشیدن پیراهن یوسف را از لقا و یافتند شوهر آن زن (یعنی عزیز) را نزدیک در بیرون .

چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه به تفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نموده و دلبرانه سخن در آمده گفت : چیست جزای کسی که خواهد بکشد تو بدی ؟ (مرادش نفس خوداست) در این سخن خواست که ابراء ذمة خود کند از گناه و چنان فرا نماید که جرم یوسف راست ، پس گفت مکافات کسی که دست در حرم او زند چه چیز تواند بود ؟ مگر آنکه زندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست با عذابی درد نك یعنی ادب کردن و زدن به تازیانه چون یوسف این سخن بشنید که زندان و عقوبت تهدید میگردد ، گفت ، او درخواست کرد مرا از نفس من و من بوی تن در ندادم و از وی گریختم ، عزیز گفت راستی سخن بجه دانم و هیچکس ازین

والله خبر دارد ؟

یوسف گفت در آن خانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود گواه من اوست (و آن کودک بر حاله زلیخا بود) ، عزیز گمت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید ؟ یوسف فرمود که خدای من قدر است بر آنکه او را سخن آورد و در لطایف سبعین آورده که عزیز ار آن کودک پرسید که توجیه میگوئی ؟ کودک به قدرت ربانی سخن در آمد و گفت یوسف راست می گوید و حتمی ازین قصه خبر داد درین کلمات که : و گواهی داد ، گواهی دهنده از کان زلیخا و گفته اند بر عم زلیخا بود که از روی حکمت گفته که ای عزیز اگر هست پیراهن یوسف دریده شده از پیش ، پس زلیخا راست می گوید و یوسف از دروغگویانست چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا دفع یوسف می کرده از خود که گریبان او از پیش دریده شده

(۲۷) و اگر هست پیراهن یوسف از پس دریده شده ، پس زلیخا دروغ می گوید و یوسف از راستگویانست چه این حال دلالت دارد که یوسف ازو گریخته و او در پی در آمده و او را بخود کشیده که پیراهن یوسف از پس دریده شده .

(۲۸) آن هنگام که بدید عزیز ، پیراهن یوسف را که دریده شده از پس ، روی زلیخا کرد و از روی غضب گمت بدرستی که این کار از مکر و حيلة شما زنان است ، بدرستی که کید شما نزد گمت و زود در دل می آید و در نفس تاثیر میکنند ، پس متوجه یوسف علیه السلام شده و از روی اعتذار گفت :

(۲۹) ای یوسف در گذر و اعراض کن ازین مهم و پنهان دار و ای زلیخا تو آمرزش طلب ار برای گناه خود ، در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غریب است و تو او را میازردی بدرستی که تو بودی از گروه گناهکاران (تذکیر از برای تطلب است)

آورده اند که اگر چه عزیز این قصه را تسکین داد اما : سخن عشق نهان کی ماند ؟

شعاع از این والله در السنه و افواه افتاد ، بعضی خوانین مصر زبان ملامت بر زلیخا درار کردند و هر آینه عشق را غوغای ملامت در کار است به سودای ملامت .

لفظ

سازد عشق را کنج ملامت خوشا رسوائی و کوی ملامت (۱) غم عشق از ملامت تازه گردد و زین غوغا بلند آواره گردد (۳۰) و گفتند گروهی از زبان ، در کشف آورده که پنج زن بودند از حواص ملک ریان یعنی زن حاجب و زن سالی و زن حجاز و زن زندان و زن صاحب دواب که با یکدیگر نشسته گفتند در شهر مصر بموضعی که آرا عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان اینکه زن عزیز (یعنی زلیخا) طلب کرده است غلام خود را از نفس او یعنی در خواسته است از او که کام او بدهد ، بدرستی که شکافته است غلاف دل او از جهت دوستی یعنی محبت یوسف بمیان دل او در آمده ، بدرستی که ما می بینیم آن زن را در گمراهی هویدا و خطای روشن که با وجود شوهری مانند عزیز ، شیفته و فریفته درم حربه خود میگردد .

(۲۱) پس چون شنید زلیخا ، مکر ایشانرا یعنی سخنی که در

۱ — چه بسیار خوب فرموده است حضرت خواجه حافظ ا ازین از آن حسن روز ابرون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را شیخ فریدالدین عطار قدس سره در منطق الطیر فرماید :

چون منی را کی بود آن مهر و بوست ؟

نما چو اولی را تواند دامت دوست ؟

ما تو گر او عشق بازد ای ملام

عشق او ، با صانع خود بازد مدام

خفیه میگویند ، ارستاد سوی ایشان واستدعای آن نمود که بدعوت او حاضر شوند .

آورده اند که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامت کرده در میان ایشان بودند پس چون منزل وی آمدند مراسم اعزاز بجای آورده و آماده کرد برای ایشان تکیه گاهی از بلشهای لطیف یا مہیا گردانید طعامهای پاکیزه یا ساخت مجلس طعام (چه در حیراست که ایشان تکیه زده طعام میخوردند) و بداد هر یکی را ازین زن کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمده جامه مرصع در وی پوشانیده و تیج مکمل بر سرش نهاد و گمت بیرون آی برین زن ، یوسف ابا نمود و زلیخا در میانه ازود تا وقتی که یوسف را زور بیرون آورد .

بیت

ز حاوینخانه آن گنج نهفته برون آمد چو گلزار شکفته
پس آن هنگام که زبان او را دیدند ، بزرگ یافتندش در جمال
و کمال و بیکبار همه شفته دیدار او گشته و از خود بدر رفته
خود را فراموش کردند و بریدند دستهای خود را و به الم آن
محس نشدند (۱)

در حقایق سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در رؤیت مخلوقی بدان مرتبه میرسند که احساس الم قطع بد نمی کند شما در شهود یرتو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عا متألم نشوید .

۱ - دلبری دیدم و دیوانه دیدار شدم

بخدا شفته آن کمال رخسار شدم

چشم بد دور چه رعنا فد و شیرین دهنی

که بیک نظره و یک لحظه حریدار شدم

عاشقی شیوه هر ای سرو یا مردم نیست

من که صاحب نظرم عاشق این کار شدم (جلای)

بیت

گر ناتو دمی دست در آغوش توان کرد

بیداد تو و سهلت فراموش توان کرد

لحمه زنان مصر از بیخودی بخود بساز آمده زبان آفرین
بکشادند و گفتند پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین
مخلوقی ، نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال مہود بشری
می باشد و کسی ندیده

شعر

تو از سلاله سالی ز آب و حاک آزادی

که از لیبیة روحانیان حور آزادی

نیست این شخص مگر فرشته گرامی نزدیک خدای چه جمال
بدین زیبایی و کمال بدین رعنائی و عصمتی درین مرتبه جبر از خواص
مالک

نظم

چو دیدندش که جبر والا گهر نیست بر آمد مالک از ایشان کین بشر نیست
نه چون آدم ز آب و گل سرشته است ز بالا آمده قدسی فرشته است
صاحب وسیط باستان خود از جابرین عبداللہ انصاری دل

و در این باب مولانا جامی فرموده است :

چو هر یک را در آن دیدار دیدن	تمنی شد تریح خود بریدن
نداشته تریح از دست خود مار	ز دست خود بریدن کرد آغاز
یکی از تیغ انگشتان قام کرد	بدل حرف و پای او رقم کرد
یکی بر ساحت اذکب منحنی	کشیدش جدول از سر حق چو تقویم
هر جدول روانه سیلی از خون	ز چند خود نهاده پای بیرون
گروهی زان زنان کف بریده	ز عقل و صبر و هوش و دل ریده
ز تیغ عشق یوسف جان نبردند	از آن مجلس نرفته جان سپردند
گروهی از حرد بیگانه گشتند	ز عشق آن بری دیوانه گشتند
جمال یوسف آمد حمی از می	قدر خود نصیب هر کسی ازوی

میکند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که جبرئیل من فرو آمد و گفت حدای ترا سلام میرساند و میگوید که ای حبیب من ' حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت دادم و کسوت حسن ترا از عرش مقرر کردم و ما خلقت خلقا احسن منك (۱) یوسف را جمال داد و آنحضرت را کمال ، در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زارها قطع پادشاه

بیت

از حسن روی یوسف دست بریده سهل است
در پای دلبر ما سرها بریده باشد (۲)
از عایشه رضی الله عنها نقل میکنند که در صفت حل حضرت رسالت پناه فرموده :

شعر

لوامی زلیخا لور این جبینه لائرن بالقطع القلوب علی البید (۳)

۱ - و یا فریدم آفریده را که نیکوتر از تو باشد ۲ - این مصرع در بعضی نسخ چنین نوشته شده :

در دور دلبر ما ، در پای دلبر من سرها بدیده باشد
۳ - ملامت کنندگان زلیخا اگر می دیدند جمال یار او را همان اختیار میکردند بریدن دلها را بدستها (یعنی بجای اینکه دستهای خود را ببرند دلهای خویش را پاره پاره میساختند)
و در حدیث آمده که : ما بعث الله نبیاً الا حسن الوجه حسن الصوت و کان یتبسم احسنهم وجهاً و احسنهم صوتاً

بعضی گفته اند که هر يك از انبیاء در برخی از امور از برخی دیگر برتری داشته اند یوسف را در زیبایی و خوبی صورت بر دیگران بهتری داده و پیغامبر ما را ملاحظت و حسن با هم عطا فرموده چه ملاحظت چیزی است و حسن چیز دیگر و میباید این بیت حافظه اشاره همین معنی باشد :

زمان مصر هنگام جلوه یوسف
ز روی بخودی از دست خویش بریدند
مقرر است که دل پاره پاره میکردند
اگر جمال تو ای نور دیده میدیدند (۱)
القصة چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد :
(۲۲) گفت زلیخا این آنکس است که شما ملامت کردید مرا

بیم آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
چشم میگون لب خندان رخ خرم با اوست
و هم در حدیث آمده که الله جمیل و یحب الجمال
خور ز روی نیک رویان روشن است
زین جهت هر نیکوئی را مدن است
نیکوان را دوست دارد ذوالجلال

او جمیل و از جمیل آمد جمال (جلالی)
۱ - کتاب عشق بخوان و مده دگر بندم

که رنج بند و نصیحت خویش نیندم
نه کارم نه مسلمان نه پیرو عیسی

نه معتقد دوست و زند و باز ندم
مرا بهر وصال تو آرزوئی نیست

در آرزوی دو یوس از لب شکر خندم
منازل یوسف مصری بحسن خود زین پس

چو یار خویش بدیدم من از تو دل کندم (جلالی)
مرا چه شود بهر گاه ۱۱۱ مقدمه

نور الدین عبدالرحمن جامی فرموده :
دیر صبح نوشتت کرد عارض تو مشکتاب که الحسن والملاحه لك
و هم از اوست :

ز خوبی تو بهر جا حکایتی گفتند حدیث یوسف مصری فسانه باشد
و شیخ اجل سعدی شیرازی میفرماید :

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کسی حد همین است سخندان و زیبایی را

در دوستی او ، اکنون دانستید که حق ، طرف من بوده (۱)
 بدستیکه من مراودت کردم او را ، از نفس او در خواستم که آرزوی
 من بدهد ، پس خویش را بکده داشت و سر من در بیاورد و اگر
 چنانچه نکند آنچه بفرمایم او را از انجام مراد من ، مرا آینه زندان
 کرده شود و هر آینه باشد از بخوار شدگان یعنی داخل دزدان و
 بی باکان .

یوسف که این سخن شنید روی از آن مجلس برتافت و زن
 در عقب وی بیرون رفتند در لباس آنکه من او را ملامت می کنیم
 هر يك جدا جدا او را بخود دعوت کردند ، یوسف از مقالات ایشان
 به تنگ آمده :

(۳۳) گفتم یوسف ای پروردگار من ، زندان دوستر است من
 از آنچه میخواهند این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا
 میل بدیشان .

بیت

عجب در مانده ام در کار ایشان مرا زندان ده از دیدار ایشان
 و اگر نکردانی از من مکر و فریب ایشانرا یعنی اگر مرا در
 پناه عصمت خود نگیری ، میل میکنم بسوی ایشان یعنی اجابت میکنم
 سخن ایشانرا و باشم از نادانان مارتکاب آنچه نشاید .

(۳۴) پس اجابت کرد مردعای او را ، آفریدگار او ، پس
 نگردانید ازو مکر ایشانرا ، بدستیکه او شنواست مردعی کسی را
 ۱ - کاش گمانیکه عیب من جستمند روبرو ای دلستان بدید ندی
 تا بجای زنج در نظرت بی خبر دستها میریدندی
 و در مصیبت مرده گفته شده .

بالائمی فی الهوی العذری معذرة منی الیک ولوا نصفت لم تلم
 بشی عذره قبله ای بوده اند در بمن که عشق بازی و جانبازی
 شهرت داشتند و گفته اند غالب جوانان آن قبله مرض عشق و جانبازی
 هلاک شده اند .

که بدو پناه برد ، داناست بحال کسی که از همه درو گریزد
 آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند
 صلاح آنستکه او را دوسه روزی زندان باز داری ، شاید سبب
 ریاضت رام گردد و قدر راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم برخط
 فرمان دهد .

چو کوره ساز زندانرا بدو گرم بود زان کوره گردد آتش نرم
 زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و کمت از این
 غلام عبری بدستم گشته ام و طبع را از خدمت او بفرنی بدید آمده
 صلاح آنستکه او را در زندان کمی تا مردم گمان برند که او گماهیگر
 است و من از ملامت باز دهم ، عزیز را این سخن قبول افتاد ، حکم
 داد که زندانش برند :

(۳۵) پس طاهر شد مراش را و در دل آورد ، پس از آنکه
 دیدند دلائل عصمت و شواهد برائت یوسف را (چون شهادت صبی
 و چك پیراهن و قطع دستها) یعنی با وجود شاهده این نشانه های
 ایشان بر آن قرار یافت که برای صلاح در زندان کنند او را ، تا
 هنگامی که مقدر باشد پس یوسف را زندان آوردند و رمدار ابران
 سرو قد گلرخسار ، رشك گشتان کردند .

تلم

چو آن دل زنده در زندان در آمد جسم مرده گوئی جان در آمد
 در آن محبت سرا افتاد جوشی بر آمد زان گرفتاران حروشی
 (۳۶) و در آمدند با او زندان ، دو بنده از بندگان ملک
 ریان ، یکی سالی ملک بود که او را یونا گفتندی و دیگر طباح که
 او را مخلب خواندندی ، ملک برایشان گمان برده بود که او را زهر
 میدهند و حکم بر زندان کرده اتفاقا با یوسف در زندان در آمدند و
 یوسف تعهد حال زندانیان کردی و جوابهای ایشان را تعبیر فرمودی ،
 این دو زندانی نیز خواصا دیدند (و گویند سالی دیده و طباح نی
 با مطلقا هر دو جواب نادیده یوسف را امتحان کردند) ، گهت یکی

از ایشان (یعنی سالی) ، بدرستی که من می بینم خود را در خواب که در دایه يك اصل تك است و بر آن سه خوشه انگور رسیده و نامه ملك دست من است ، می فشارم درو انگور را (تسبیح عن به حمر ما عتبار ما بول الیه است (۱)) و گفتم دیگری (یعنی طبایح) بدرستی که من می بینم خود را که در مطبخ (۲) ملك بر می دارم بر زبر سر خود مانرا و آن سه سفره من است () ، می خورند از آن من مرغان و می ربانند .

چهره ده مارا ، بتعبیر این درو خواب ، بدرستی که ما قرامی از نیکو کاران با اهل زندان ، پس بیکوئی کن با ما تاویل رؤیای ما یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشان را رودی بار گوید چه در آن مکروهی متوجه بود یکی ، پس از جواب ایشان اعراض نمود :

(۳۷) گفتم یوسف ، نیاید بشما خوردنی که روزی داده شوی مگر چهره دهم شمارا ، عاقبت وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را پیش از آنکه نیاید شما یعنی اخبار کنم شمارا از غیب ، ایشان گفتند : در کار ما و عراض امش این شده اند ، یوسف علیه السلام که

۱ - آیه شریفه چنین است : و دخل معه السجن فتيان من احد هما انى اراى اعصر حمراً و قال الاخر انى اراى احمق فوق رأسى حبزاً ناكل الطير منه نينا يتأوياء انا فريك من المحسنين ، در این آیه انگور را بخمر تعبیر کرده است .

۲ - شکار گاه مردکی است این جهان ایدوست تو خود نصیب لذیذی از این میان بردار نصیب باز شکاری همیشه كيك دری است

نصیب کرکس بیکاره می شود مردار
مگویمت که به بداد و ظلم همچو عذاب
بیجان خلق رسانی شگنجه و آزار (جلالی)

که این معجزه من است نه عرافت و کاهات اینکه گفتم بشما از آن چیزی است که بیا و حوت مرا پروردگار من ملام و وحی بدرستی که من دست نداشته ام کیش گروهی را که نمیکروند بخدای و ایشان سرای آخرت ، ایشان ناگروید گشتند (تکرار ضمیر تاکیدی ایشانست ، آخرت (۱))

(۳۸) و پیروی کرده ام کیش پدران خود را ، ابراهیم و اسحق پسرش و یعقوب که پدر ما است (اظهار ذکر آباء بجهت آنکه از اهل بیت نبوت است بابت جهت زیادتى رغبت بوده باستماع کلاموی) روا نیست و شاید مارا که پیغمبرایم آنکه ابناز گیریم بخدای چیزی را بلکه میپرستیم بیگانگی ، این توحید از فضل خداست بر ما که بوحی مارا آگاهی داده است و این از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیاء علیه الصاوة والسلام را بارشاد ایشان فرستاده ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند ، سیاستداری نمیکند آن فضل و موهبت را (۳۹) ای یاران زندان ، آیا خدایان متفرقه که شما دارید از

رر و قره و آهن و چوب و سنگ یا اعلی و اوسط و ادنی بهتر است ، خدای یگانه در ذات و صفات غالب بر همه ؟

(۴۰) نمیپرستید شما بدون خدای مگر ماها بعضی چیزی چندرا باعتبار ماها که می حاجت و برهان نام نهاده اید آنها را شما و پدران شما ، فرو فرستاده است خدای پرستش آنها از هیچ حاجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما نمیپرستید الا اسمی چند ای اسمی ، بیست حکم عبادت مگر خدا را که مستحق پرستش است ، فرمان داد بر زبان پیغمبران مرسل را ، آنکه نمیپرستید مگر او را ، اینست دین حق و روشن و درست و راست ولیکن بیشتر مردمان لغی دانند راه حق را و در ماده ضلالت سرگردان میشوند .

۱ - آیه کریمه اینست : ... ای ترکست مة قوم لا يؤمنون بالله وهم بالآخرة هم کافرون ، مقصود دو ضمیر هم میباشد که در این آیت از بی یکدیگر در آمده اند که تکرار آنها بجهت تاکید است

(۴۱) ای یاران زندان ، اما یکی از شما که سالی ملک است سه روز دیگر خلاصی یابد ، پس با شهادت تربیت کننده خود را شراب چشید بیشتر می بود و اما آن دیگری که طباح است ، پس آویخته شود بر دار و مدتی او را نگذارند تا مضمحل گردد ، پس محو و مرغان شکاری از کلاه سر روی ، پس ایشان بایکی اریشان گفتند دروغ گفته ایم و هیچ جواب ندیده بودیم ، یوسف علیه السلام گفت : حکم کرده شد و محکم ساخته گشت کار آن خواب که شما در آن ارمی طلب قبول کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد شد .

(۴۲) و گفت یوسف علیه السلام ، مرا آنکسی را که دانست که او از زندان و قتل امان خواهد یافت از آن هر دو (یعنی سالی را گفت) ، یاد کن مرا نزدیک مری خود یعنی حل بیگانهی من مرض ملک رسان تا مرا از این محنت باز رها کند :

نظم

بگوشت اندران زندان عربی ز عدل شاه دوران می رسیدی
چینش می گنه پسند و نجور که هست این از طریق معدلت دور
آورده اند که چون سه روز برآمد ملک کسرا فرستاده تا
طباح را که خیانت او ثابت شده بود بردار کردند و مرغ چشم از
کاسه سر او بیرون آورد و سالی را که صفت امانت او تحقق یافته بود
همان منصب نخستین بوی داد اما چون او بر تبه تقرب رسید و از
ساعت جبه و دولت سر خوش گردید از زندان و اهل آن محال شد ؛
پس فراموش گردانید بر وی شیطان باد کردن یوسف را نزدیک مری
خود ، پس درنگ کرد یوسف در زندان و بوضع سنبلین (چمن
سبز) بوضع عددی است مبهم میان سه و نه (گویند یوسف علیه السلام
بعد از این واقعه هفت سال در زندان ماند و مشهور آنست که از
اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده بود و در معالیم از حسن
بصری ، رحمة الله نقل می کند که روزی جبرئیل زندان در آمد
یوسف او را بشناخت و گفت یا احبا المرسلین ، چیست که می بینم ترا

در منزل کناهکاران ؟

جبرئیل گفت یا طاهر الطاهرین ، حضرت رب العالمین ترا سلام
میرساند و می گوید که شرم نداری که آدم را سبب خلاصی خود
میدانی و بدو استشفاع میکنی ، عزت و جلال من که ترا چند سال
در زندان ندارم ، یوسف گفت درین حال از من راضی هستی یا نه ؟
گفت آری ، از تو حشود است ، گفت اذا لا ابالی ، اکنون

که او راضی است من هیچ شك ندارم ، ولی المنشوی المنشوی :

پس جزای آنکه دید آنرا معین ماند یوسف حبس در بضع سنبلین
گرچه تقصیر آمد از بحر و سحاب تا تو خواهی باری از ربك و شراب
اما چون مدت محنت سر آمد ، ملك ربان خوابی دید و بهیچ
و نامدادان تمام حکماء و ندماء را طلعت .

(۴۳) و گفت ملك ، بدرستی که من خواب دیدم ، هفت گاو
قره که از نهرهای بیرون آمدند و پس از آن بخوردند و فرو بردند
ایشان را هفت گاو لاغر در شکمهای ایشان هیچ زهدت نشد و دیدم
هفت خوشه ترو تازه که دانههای ایشان منعقد شده بود و هفت خوشه
دیگر دیدم خشک یعنی رسیده و بدرو در آمده پس این خوشه های
خشک بر آن خوشه های سبز پیچیدند و در شك زیر کردند ایشان را
و پوشیدند ، ای گروه کاهنان و معبران و اشراف اعموم ، انوی دهید
مرا یعنی جواب گوئید مرا در تعبیر خواب من ، اگر هستید شما که از
روی دانش مر خواب را تعبیر میکنید .

(۴۴) گفتند حکماء و اهل علم که مخاطب او بودند ، این
خوابهای شوریده است و بیستیم ما به تعبیر این نوع خوابها ، دایمان ،
چه ما تعبیر رؤیای صادقه می کنیم و این از امیل مقامت باطله است
ماست رین از خواب خود و جواب ایشان متعبر گشته و در دریای
تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که گشاید و راه تعبیر این
والله که بمن نماید ؟

یارب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست ؟

سالی که ملک ریان را متعیر و متفکر دید از محل یوسفش
سیاد آمد :

(۴۵) و گفت آنکسی که بجات یافته بود از آن دو بنده زندانی
(یعنی سالی) و پید کرد از اول یوسف که اذ گرتی عند ربك
پس از زمینی دور و دراز ، من خبر دهم شما را تعبیر این خواب
پس فرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر را
نیكو داند ، ملك ازین خبر شادمان گشته فرمود که رود بر حیر و
حیر یار ، سالی سوار شده بزندان در آمد و زمین خدمت پیوست و گفت :
(۴۶) ای یوسف ، ای ملك راحت گوییده ، تنوی ده مرادر
هفت گاو فریه که بخوردند ایشانرا هفت گاو لاغر و در هفت حوشه
سبز و هفت حوشه خشك دیگر که بر ایشان پیچند و خشك سارند ،
همه حکماء در این حیراند توجه جواب گوی ؟ تا باشد که باز کردم
با جواب تمام بسوی مردمان یعنی ملك و ملازمان او ، شاید که برکت
تو ایشان بدانند تعبیر این واقعه را تا شرف و فضل ترا معلوم
و بسوی خویش بخوانند .

(۴۷) گفت یوسف که شما گشت کنید هفت سال که بقرات سمان
اعارت است بدیشان ، زراعتی ببادت مستمره خود ، پس آنچه بدوید
از غلات ، پس بگذارید آنها در خوشه او یعنی حبوب را پاك مکنید
تا از وسوسه و از آفات ایمن بمانید و غلات را با خوشه ذخیره کنید
مگر اندك یعنی قدر حاجت از آنچه بخورید آنها پاك سازید .

(۴۸) پس بیاید پس از این سالها هفت سال سخت ~~سخت~~ سبع
عجاف عبارت از ایشانست ، بخورند اهل سالها یعنی کسانی که در آن
زمان باشند ، آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده باشید
ری سالهای احط در آن سالها آنچه بخواهید بخرید
برای تخم زراعت .

(۴۹) پس بیاید از پس این سالهای قحط ، سالی که در آن
فریاد رسیده شود مردمان بداران داده و درین سالها که بیفتند

آنچه اشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن (و این از
کثرت ثمار است و گفته اند اعارت بدوشیدن شیر است از بستان
گاو و گوسفندان و این عبارت از فراخ سالی است) چون یوسف غایب
السلام تعبیر تمام کرد ، سالی باز گشته خدمت ملك آمد و در محفل
عام آن سخنها را بر وجهی که شنیده بود تقریر کرد ، ملك را پسندیده
افتاد و خواست که مگویش خود از زبان یوسف علیه السلام بشنود ،
طلب وی فرستاد : (۱)

(۵۰) و گفت ملك ، بیارید بمن یوسف را ، پس آنوقت که
آمد بدو فرستاده ملك ، گفت : از گرد ، بسوی بهتر خود ، پس
پرس او را یعنی درخواست کن ببرد و تفحص نماید ، چه بود
آن زمانی که در مجلس زلیخا ببردند ایشان دستهای خود را ، بدستیکه
بروردگر من ، بكار زدن و كید ایشان داناست .
۱ - بروید ای رفیقان ، بکشید یار مارا
بمن آورید باری ، صنم گرین بارا (مولوی)

مردوسی فرماید :

ملك داد فرمان به پادشاه	که کرد آید آن انجمن در سرای
هر آنکس که در مصر بود بدزدن	بکاخ ملك در شدند انجمن
زلیخا و چندان زن است	کشان بود مجروح کههای دست
ملك دستهایشان همه بنگرید	نشان مریختن سراسر بدید
پرسید از ایشان همانگاه شد	که از چیست چندان نشان تپاد ؟
شمارا چه افتاده بود از نخست ؟	دل بد گمانتان چه تیر ملك جست ؟
که او را شما خواستاری کنید	بدینگونه تا هوشیاری بکنید
ندارید شرم و ندارید هوش	نهادن بکار است و نه چشم و گوش
میدان زلیخا و یوسف سخن	مگوئید ز انسان که افتاده سن
بیکبار ما به بگفتند ما	ز یوسف ندیدیم هرگز خطا
فرشته است یوسف زهر عیب پاك	به زین آفتی و آب و باد است و خاك
زلیخا بدو داشت بسیار مهر	بد از عشق یوسف دلش چاه و دل

پارگه آوردند و در خبر است که چون یوسف از زندان سرون می آمد زندانیان که بدیدار وی مستأس بودند خروشی برآوردند یوسف ایشانرا دلنوازی داده دعا کرد **الهم اعظم علیهم قلوب الاخیار وقصر علیهم النار** و چون نزدیک ملک رسید او را احترام تمام نموده استقبال فرمود .

نظم

زغرب مقدمش چون شه خبر یافت به استقبال او از تخت شتافت کشیدش در کنار حویشتن تنگ چو سرو گلرخ و شمشاد گرانگ بهاوی خودش بر تخت نشاند پرستشان حوش روی سخن راند پس آهنگم که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و جواب دلپذیر شنید گفت ملک ای یوسف ، بدرستی که تو امروز نزدیک ما ما جاء و قدری ، مؤمن بر همه چیز ها ، هر چه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری بامن بگوی .

(۵۵) گفت یوسف که گردان مرا حکم کنند بر خزینه های زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نفوذ و اطعمه حارن گردان ، بدرستی که من نگاه دارنده ام ، دانای مصالح ملک و هر چه سازم حلی از صلاح نباشد یا نگاه دارنده حسام و داننده اعدا هر که بامن سخن گوید .

آورده اند که یوسف هفتاد و دو زبان میدانست . در تفسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع با انواع جواهر برای یوسف مقرر کرده تاج مکمل بجواهر بر سر وی نهاد و کلید های حرائق وی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضه افتدار او بار داد و عزیز را عزل کرده و مهمات وی نیز بعهده یوسف وا گذاشت ، اندک زمانی عزیز از رشت و جد در گذشت و ملک با التماس تمام زلیخا را بمقد یوسف در آورد و حق سبحانه یوسف را از دو پسر داد و تفصیل این حالات حواله بجواهر التفسیر است (۱)

در مقدمه این کتاب بر نموده ام که کاشفی چه در این کتاب

(۵۶) و همچنین که ملک را برومهریان گردانیدیم ، جای دادیم یوسف را در زمین مصر (یعنی مملکتی ساختیم یوسف را به حکومت) تاود که جای می گرفت از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرض داشت هر جا که میخواست ، میرسانیم نعمت خود اریم دین و دیوی و سودی و معنوی ، هر کرا میخواهیم .

تا بواسطه سوره نساء نگارش فرموده و بطوری که در حاشیه نسخه خطی این کتاب متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی نوشته شده چون مفسر سخن را به آیه ۵۴ از سوره نساء رسانیده بدروود زندگانی گفته است (آنچه نگارنده جستجو نمود که قسمت بیشتری از آنچه اراین کتاب بدست است پیدا نماید ، بویستگی و بویستگی بجهانی برسیده است .

نسخه کتابخانه ملی ملک تا آخر سوره آل عمران میباشد همچنین نسخه متعلق به کتابخانه اسناد دانشمند فرزانه زرگوار آدای دکتر **قاسم زاده** (استاد دانشکده حقوق و مستشار حقوقی وزارت امور خارجه) تا پایان سوره آل عمران است و نیز نسخه دیگری از این تفسیر که اکنون در دست اسناد فرزانه دانشمند آقای دکتر **مصباح زاده** (استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی) است مدخل زهرابین است این نسخه خطی متعلق بسازمان خوب نوشته شده و هم دارای چهار سر لوحه زیبای نفیس می باشد .

علاوه بر نسخه های نامبرده نسخه دیگری در حراج سیرک تهران اخیراً فروش رسید که اکنون در دست دوست دانشمند محترم آدای امیر نیرو کوهی (کارمند اداره ثبت تهران) میباشد ، این نسخه از نسخ دیگر از حیث تدبیر نگارش نوین تر میباشد و در هر جا که کاشفی میبویست که بجواهر التفسیر مراجعه نمود عرضش آن بوده که پس از اتمام مواهب علی به تصنیف آن پرداختد لیکن نتوانست جلد دوم را پایان رساند (مراجعه نمود برگ شماره ۱۶ - ۳۰ مقدمه این کتاب جلد اول) .

(۵۷) و خایع و اطل نمی گردایم اجر نیکو کاران را و هر آینه
مزد آخرت بجهت تقی و دوام بهتر است بر آنان را که گرویدند
به خدای و بودند که برهیز میگردند از فواحش چون یوسف که با احسان
و تقوی از امر بیهوش و بخت و بلاء رسد :

بیت

دنیا و عقبی کسی اندر یاف که او جانب صبر و تقوی شدات

آوردند اند که چون یوسف بر جای عزیز مصر میروند وزارت
داشت ، ملک ریان زمام امور خود را بدو واگذاشت ، عزیز مصر از
آتش حسد و حسد دیری نگذشت که بدوود زندگانی گشت ، زلیخا بیز
(زن عزیز) در عشق یوسف روز میگذارد و هر چه از دل جهان داشت
در راه دوستی و محبت و با شنیدن نام وی بدل و صرف کرد
تا آنکه بشیزی برافشایی ماند ، چندی در ویرانه ای ویرانه ای
میبرد و زمانی در سر راه یوسف می نشست :
زلیخا روی در دیوار غم کرد ز بار هجر یوسف پشت خم کرد
نه از جای عزیزش خانه آباد نه از اندوه یوسف حمار آزاد
ملك كو دیر و دیر و تیز کین است درین حرمانرا ، کار وی این است
چندان گریست که دیدگانش نابینا گردید و از آتش هجران
همواره میسوخت و مینالید ، به او را برای شکبایی بود و به تاب توانایی
داشت با حالای زار و نزار و دلی بر شرار بر سر راه یوسف می آمد
و او را بخود میخواند لیکن فرسودگی و سستی و پیری چندان زلیخا چیره شده
بود که صیل اسبان و کبکبه ملازمان یوسف مانع آن میشد که به
جان سوزش بگوشت مشوق رسد ، چون همراهان یوسف زلیخا را از
جلو یوسف پیراندند زلیخا از سوز دل می گفت مرا بیکسو برابید که عمری است
من از خود دورم و در آن دوری تا محبت و عجبها بسیار صبوری و
شکبایی می ورزم .

امضارا روزی گذر یوسف بر زلیخا افتد ، گشت ای یوسف
هرگز نزد اهل مروت روا نیست که با وجودی که امروز تو شاهد ملک را

الفصل یوسف مهمات ملکی در پیش خود گرفته حکم کرد ت
مردم مزارعت اشتغال نمودند و او در خانه ای عالی بنا فرمود و هفت
سال از هر غله که حاصل میشد بحد کفاف چیزی مردم میداد و باقی
را باخوشته مضبوط میساخت تا سالهای قحط درآمد و در زمین مصر
و شام تنگی تمام شد ، مردمان مصر روی یوسف آوردند ، سال
اول بقودی که داشتند غله بدیشان فروخت ، سال دوم بعلی و پیرایه
در سال سوم بلام و کبیزک و در سال چهارم بدواب و مواشی و در
پنجم به ضیاع و عقار و در ششم به فرزندان و در هفتم همه حط
سدگی باز دادند ، یوسف صورت حال بملك عرض کرد ، گشت همه ،
بنده تواند اختیار ما توانست یوسف بحضور ملك همه را آزاد کرد
و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه ازیشان گرفته بودند بدیشان
باز داد و حکمت در این آیت آن بود که مصریان یوسف را در
وقت حرب و فروخت بصورت زندگان دیده بودند قدرت ازلی همه را
طوق بندگی او در گردن نهاد تا کسی را در دارة او سخن بی ادبانه

در آغوش کشیده مرا بیکبار فراموش سازی و این بینوایی و پیری
و شکستگی من ترحم مکنی ، روا باشد من با اینحال بریشان امر
برم و تو باین ناز و نعمت روز گذاری ؟ آخر تو درم خریدی من
ودی و مرا عشق تو باین رسوائی کشاید است .
یوسف از بیچارگی و شکستگی و فرسودگی زلیخا انگشت تعبیر
و عبرت بدندان میگزید و حال وی خوب مینگریست که زلی ، آن جمال
و جلال چگونه امروز روز میگذارد !

آنگاه فرمان داد زلیخا را بکاخ خود برند و هم او را دلداری و
بوازش بسیار فرمود و بگفت ای زلیخا از من چه میخواهی ؟

زلیخا گشت آن حوام که دیدگانش بنور جمالت روشن شود
و پیری و شیب من بشوق وصل تو بجوایی مبدل گردد و هم زیبایی
و دلربایی تو در صورت من جلوه گر شود ، چون زلیخا بوصول یوسف
و نعمت وصال دیدگانش روشن شد و هم جوانی از سر گرفت

نرسد و نتواند گفت .

آورده اند که اثر قحط مرگمان رسید کار مراولاد یعقوب تذك
عده پسران یعقوب گفتند ای پدر در شهر مصر یکی است که همه
قحط زدگانرا می نوازد و کار غرما و ابناء السبیل می سازد .

نظم

ز احسان آسوده مرا و پیر ورو گشته خوشدل غریب و فقیر
ز بخشش لایق بهاری فروز صفات کمالش ز غایت فروز
اگر ارمائی برویم و طعامی از مهر گرسنگان یاریم ، یعقوب
اجازت فرمود ، بنیامین را جهت خدمت خود بار گرفت و ده ارزند
دیگر هر يك با يك شتر و مضاعفی که داشتند روی برام نهادند و
يك شتر جهت بنیامین با مضاعفی که داشت همراه بردند .

(۵۷) و آمدند برادران یوسف از کمان ملازمت یوسف ، پس
در آمدند برو و رسم خدمت بجای آوردند ، پس شفاعت یوسف
علیه السلام ایشانرا در نظر اول و ایشان مراورا مشاهده گان بودند
جهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود
و چندان زیاده و دارا می نمود که یوسف با آن همه حسن و وجاهت شیفته
جمال و لبخا گردید و بمصدق بیت پادشاه :

اگر از جانب معشوق باشد کشتی کشتن عشق بیچاره بجائی نرسد
یوسف از خود بیخود گشت و آن دلباختگی و دلدادگی زلیخا
در یوسف اثر کرد :

كان لله بوده در ما مضی تا که كان الله له آمد جزا

میل از طرف پادشاه آمد از آغاز . و هم در این معنی نگارنده راست
چو آن دلبر بمن دلبستگی داشت نخستین باره تخم دوستی کاشت
بمن بی دوستی تا از خود گذشته چون بی دوستی ، تا از خود گذشته
چو جان دادم ، نمودم جان نثاری چو جان دادم ، نمودم جان نثاری
(جلالی)

با آنکه یوسف از پس برده با ایشان سخن گفت او را مشاهده کنند ،
پس یوسف از ایشان پرسید که شما چه کسانیید که چاهوسان را
می نمایند ؟

گفتند ای ملك معاذ الله که ما پسران يك پدریم که یعقوب است
اسرائیل الله ، یوسف گفت پدر شما چند فرزند دارد ؟ گفتند دوازده
پسر داشت ، یکی را در مصر سن گرگ بخورد و بکبرا پدر بجهت
خدمت خود نگهداشت و ما ده تن بملازمت آمده ایم ، یوسف گفت
اینجا کسی باشد که شمارا شناسد ؟ گفتند نه ، مردم مصر ما را
نمی شناسد ، یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن
برادر را بیاورید تا حل شما بمن محقق گردد و ایشان فرقه زدند
تمام شعبهون بر آمد ، پس وی پیشتاد و یوسف مضاعت ایشان بستند و
عوض آن گندم بدیشان دادند .

(۵۹) و آن هنگام که ساخت یوسف کار ایشان را و هر يك را
يك شتر بار گندم داد گفتند يك شتر بار دیگر بجهت برادر ما که در
خدمت پدر است بدهید ، یوسف گفت من شمار مردم میدهم نه شمار
شتران ، ایشان معذله نمودند ، گفت یوسف که بیارید بمن برادری را
که شمار است از پدر شما یعنی علانی است نه اعیانی (۱) ، آیا نمی بینید
آنها که من تمام می بینم بیمانه را و حق کسی را باز نمی گیرم
و من بهترین فرود آرند گندم یعنی در انزال همان و اکرام و احسان
با ایشان دهم فرو نگذارم .

(۶۰) پس اگر نباشد بمن آن برادر را ، پس شمارا نزد يك
من مکیل نیست یعنی طعام و نزدیک مشوبه بمن و در ولایت
من میباشد .

(۶۱) گفتند زود او را بطلبیم از پدر و جهد کنیم در آن و
بدرستی که ما گفتیم گندم آنچه بزی را که بخواهیم .

(۶۲) و گفت یوسف ، مراعلامه را که کیل غلات تعلق بدیشان

داشت ، نهید باز ایشانرا که بهای گندم آورده اند و آن ادیمی و کفشی چند بود و يوسف نخواست که طعام بهایشان فروشد فرمود که مضاعفای ایشانرا درج کنید در باردانهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اتعافای آن خواهد کرد که آن مضاعفای چون تمن گندم روده باز آرند و از اینجهت گهت شاید که مشامند مضاعت خود را چون باز گردید سوی کان خود و باز بگشامند ، شاید که باز گردند و برادر مرا بیاورند .

(۶۳) پس آن هنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب بسوی پدر خود ، گفتند ای پدر ما به منیع کرده شد از ما بيمودن طعام یعنی ملك مصر حکم کرد که دیگر طعام در ما بيماید اگر این کار بنیامین را نبریم ، پس فرست ما برادر ما را تا فرا گیریم از برای خود و برای او و متحقق ما او را نگاه دارند گسیم از رسیدن مکر و مکر و دو . (۶۴) گهت یعقوب که ای فرزندان ، آیا شمارا امن دارم ؟ (عنه) مکر هم چنانکه امین ساحتم شمارا بر برادر او بیش از این که گنبد و انا له لحافظون (۱) و من مرمحافظت شما اعتماد ندارم ، پس خدای بهتر است از جهت نگاهداشتن و حفظ حافظ (۲) خواند یعنی اوست بهتر در حالتیکه نگاهداریده است پس توکل برومیکم و کار خود بدو گذارم و او بخشنده ترمن بخشنده گاست ، شاید که به محافظت او من ببخشد و مصیبت دو فرزند مرا مبتلا نکرده اند .

(۶۵) و آن هنگام که بگشادند ، بارهای خود را ، یافتند

۱ - آیه شریفه ۱ - : « ارسله معنا غداً بریخ و يلعب و انا له لحافظون » مراجعه شود برگ شماره ۲۲۸ - ۲۲۷ جلد دوم آیه کریمه ۱۲ همین سوره ۲ - آیه شریفه اینست :

« قال هل آمنتكم على اخيه من قبل فله خير حافظاً و هو ارحم الراحمين »

(۶۵) و آن هنگام که بگشادند ، بارهای خود را ، یافتند مضاعت خود را که تسلیم ملك کرده بودند در بارهای خویش و بحکم يوسف باز گردانیده بودند بدیشان ، گفتند ای پدر ما چه چیز بيميليم از احسان و رای این که اینست مضاعت ما که غله ما فروخته اند ، باز گردانیده اند ما ، پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملك مصر و طعام آرام کان خود را و نگاهبایی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن و زیادت مستقیم بيمودن ختری یعنی يك خنروار بمصاحبت برادر بیشتر بیاوریم ، این يك خنروار مکیلی اندك است و ملك بدان مقدار ما مضاعفه نخواهد کرد :

(۶۶) گهت یعقوب هرگز بمیفرستم بنیامین را با شما تا بدهد مرا بیامای مؤکد بذكر خدای تعالی (و در تبیان فرموده (۱) که

۱ - این تفسیر را شیخ لایم ابو جعفر محمد بن حسن طوسی رحمه الله تصنیف فرموده است .

نسخه خطی نفیسی از تفسیر تبیان که در قرن پنجم هجری نوشته شده اکنون بدسترس نگارنده است . این نسخه ، کمال دقت نوشته شده و کمتر غلط در آن یافته می شود . نسخه مزبور متعلق است بکتابخانه پدر زرکوارم آقای سید محمد حسن جلالی طباطبائی مد ظله العالی ، کاتب آن در ن جلد دوم که باین آیه ...

« قل صدق الله فانبعوا مله ابراهيم حنيفاً و ما كان من المشرکين » مینگارد : تمت المجلدة الثانية من التفسير و يتلوه في المجلدة الثالثة قوله تعالى : « ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مبارکاً و هدى للعالمين »

والحمد لله رب العالمين و صلواته على خير خلقه محمد النبي و آله الطيبين الطاهرين و حسبنا الله و نعم الوكيل نعم المولى و نعم النصير » و در پایان کتاب در حاشیه آن نوشته شده « قوبلت هذه المجلدة بحمد الله و منه

بمما في مجالس آخرها التاسع عشر من شوال سنة خمس مائه »

یعنی بحمد و منت خدا مقابله شد تمام این مجلد با تسبیح دیگر در چند نشست که جملة آخر آن هفدهم شهر شوال سال ۵۰۰ هجری بود .

اورا شما بدهیم تا سوگند جوید بحق محمد خاتم النبیین و سید المرسلین علیه الصلوة والسلام وآله و اصحابه اجمعین (که بیاورید بمن اورا مگر آنکه بگرد شما در آورده شود عذاب و عمه هلاك شهید . ایشان قبول نموده بمنزات حضرت پیدمیر علیه الصلوة والسلام سوگند جویدند که در مهم بنیامین عذر نکنند ، پس چون دادند پدر را پیمان و عهد خود ، گمت یعقوب که خدای بر آنچه ما می گوئیم از عهد و پیمان بگهیزان و گواه مطلع است .

(۶۷) و گمت یعقوب از روی شفقت ، ای فرزندان من ، در پیانند در شهر مصر از يك در یعنی همه برادران باهم از يك در وارد شهر مروید تا ناگاه چشم بد در شما نرسد چون شما را با این جمال و هیأت و شوکت و اهت ببینند و در آید هردوسه از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود .

در لطایف آورده که یعقوب در اول مهر بدری پیدا کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گمت : و من دفع نمیکنم از شما بدان نصیحت که کردم از قضای خدای چیری را زیرا که ضرر دفع قدر نمیکنند (۱) و فوق تدبیرنا لله تقدیر .

بیت

من جهد همی کنم اضا میگوید بیرون ز کفایت تو کار دگر است
بست حکم و فرمان مگر خدای را در هر چه خواهد . برو
توکل کردم و برو باید که توکل کند توکل کنندگان به بر غیر او که
کفایت مهم نتیجه توکل است برو و من یتوکل علی الله
فهو حسبه (۲) .

۱- و در نسخة حضرت استاد بزرگ آفای عصار چنین نوشته شده :
زیرا که از شما حذر دفع قدر نمیکنند اذا نزل القدر بطل الحذر

و فوق تدبیرنا لله تقدیر

۲ - حافظ فرماید :

حافظ این سر و حدت را ز دست خود دهم تا خیال زهد و تقوی را توکل بشکند

(۶۸) و آهنگم که در آمدند اولاد یعقوب از آنها که آمده بود ایشان را ، بدرباشان یعنی ابواب متفرقه ، نبود که دفع کند از ایشان رای یعقوب از اضی خدای که در پاره ایشان واقع شده بود چیزی را بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب مضاعف گشت ، پس تدبیر یعقوب فایده نداد (۱) مگر آنکه حاجتی بود در نفس یعقوب یعنی شفقتی بود در اولاد که در آن وقت ظاهر کرد آرا و وصیت کرد به آن و بدوستی که یعقوب خداوند داشت بود و میدانست آنچه چیزی را که بدو آموخته بودیم بطریق واهی و از آن بود که گمت : وما ائتمی عنکم و لیکن بیشتر آدمیان نمیدانند سر قدر را یا چاهلند به آنکه تدبیر در تقدیر غلبه نمی تواند کرد

بیت

تدبیر کند شده و تقدیر ندادند تقدیر خداوند تقدیر نماید
(۶۹) و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب بر یوسف و برادرگاه او رسیدند ، یوسف در تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید چه کسانیید ؟ گفتند کنایانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیاورید ، اورا از پدر در خواستیم و عهد و پیمان آوردیم ، یوسف گمت داستم بنشینید ، ایشان در حاشیه ساط نشستند و حکم شد که شش جوان طعام آراسته پیش ایشان نهادند ، پس یوسف گمت که هردو برادر که از يك پدر و مادر باهمد بر يك جوان طعام خویدند هردو کس بر يك جوان نشستند و بنیامین تنها مانده

۱ - و هم از حافظ است :

رضا بداده بده وز چنین گره بگشای که در من و تو در اختیار بگشاد است
و ایام احمد غزالی (برادر چچه الاسلام محمد غزالی) در تفسیر خود آورده :

توکل علی الرحمن فی کل ساعة و منی بالذی قد یرزق الخلق اجمع
و دعهم للرزق فـالله ضامن و کبر علی الکونین و الخلق اربما

نکریه در آمد و میگریست تا بهوش شد ، یوسف فرمود تا گلاب بر روی او زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای جوان که منی ترا چه شد که بهوش ندی ؟ گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کس با برادر اعیانی خود بر يك حوان نشیند ، مرا برادر پدری و مادری من که یوسف نام داشت بیاد آمد و با خود گفتم اگر او بودی با من برین حوان نشستی و من تنها نمادمی از شوق اینحال می طاعت و سبب گریه و بهوشی من این بود ، یوسف گفت بیا تا من برادر تو شوم و با تو بر يك حوان نشینم ، پس فرمود تا حوان ویرا بر داشتند و در پس پرده آوردند و او را نیز طلبید و بدین بهانه ، چای داد بسوی خود ، برادر خود را .

یوسف نقاب بر بسته ، دست بطعام دراز کرد ، چون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد بهر میگریست ، یوسف گفت از این چه گریه است ؟

گفت ای ملک چه مانند است این دست تو بدست برادرم یوسف ! همینکه یوسف این کلام شنید ، طالعش بشایت رسید و نقاب از چهره برداشت و بنیامین را گفت ، بدرستی که منم برادر تو ، پس اندوهناك میش به آنچه کردید برادران در حق ما ، بنیامین چون روی یوسف دید و این سخن شنید ، دیگر ناله از خود برت و چون با خود آمد دست در گردن یوسف افکند و به زبان حال گفت :
بیت

می بینم به بیدار بست یارب یا بخواب ؟

حویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب آنکه دست در دامن یوسف زد و گفت ، دیگر از تو ملاقات نمی کنم ، یوسف گفت ای برادر اهنمام پدر در باب تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده شود اگر مصلحت دانی ترا بهری شیخ متهم سازم تا نزد من نیایی ، بنیامین گفت از آن يك ندارم ، پس یوسف فرمود تا نزد برادران رو و این امر را مخفی

دار ، بنیامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کار سازی کنعانیان کنند .

(۷۰) پس آنهنگام که کار سازی کرد ایشانرا ، بنهاد سقایه را (و آن مشربیه بود از نقره یا زر یا زرچند مرصع بجواهر که ملک آب از آن حورددی و درین وقت بجهت عزت و بهاست طعام آنرا بپیمانه بحته بودند یوسف فرمود تا محرم (۱) او آمرانجه کرد در بار برادر او و ناری دیگر را مکمل کردند و ایشان را اجزت رفتن داد ، چون از شهر بیرون رفت برادر آمدند جمعی از ملازمان یوسف از عقب کاروان رسیدند : پس ندا کرد ، ندا کنند که ای کاروانیان ، بدرستی که شما در دایید (بدان معنی که یوسف را از پدر بدزدیدید و گفته اند مفادی این سخن را نه فرمان یوسف گفت) .

الافسه چون این ندا سمع فرزدان یعقوب رسید :

(۷۱) گفتند و روی آوردند بدان جمع که شما چه چیز گم کرده اید که میجوئید ؟

(۷۲) گفتند میجوئیم مشربیه ملک را که پیمانه غله بود و برای هر کس که بهر آنرا ، شتر واری طعام مقرر است و من که میادیم به آن کفیل و پایندان (۲)

۱ - محرم : بنم اول و سکون دوم و کسر سوم و سکون چهارم (بصیغه اسم فاعل) کسی که در حرم سرا رت و آمد کند معنی در حرم رونده و هم معنی در راه محرم رونده و کسی که احرام حج بپدد می باشد .

۲ - پایندان : بفتح سوم و سکون چهارم : معنی صنف نعل و کفش باشد و ضامن و کفیل و میانجی کننده را نیز گویند و معنای رهن و گروه آمده است و در نعل و کفیل کسی بودن را نیز گفته اند (در اینجا معنی کفیل آمده است) - در اغلب نسخ این واژه را باط ضبط کرده اند .

(۷۳) گفتند بخدای ، هر آینه شما میدانید که ما مردم امینیم .
مضاعتی که در بار ما نهاده بودید در بار اول چون این نوبت نیامدیم
بار آوردیم و می بینید دهن اشقران بسته ایم ، آری از زرع کسان
بخورند ، نیامدیم ، ما از کسان تا تباهاکاری کنیم در زمین مصر و مال
مردم بناحق در تصرف آریم و نیستیم ما دزدان و دزدی کار ما نیست
(۷۴) گفتند ملازمان یوسف که چیست جرای دزدان ، اگر
شما باشید دروغگویان در ارای ذمه خود (یعنی شما میگویید که ما
دزد نیستیم اگر رحمت ما در میان بار شما پیدا شود آری چه مکافات
خواهد بود ؟)

گفتند جزای سرقه سارق ، گرفتن آنکس است که پاتنه شود
کلای دزدیده در بار او ، پس همانست جزای او یعنی او را به
بندگی باید گرفت در دین پدر ما ، همچنین پاداش میدهیم ستمکاران
را یعنی دزدان را ، پس ایشانرا باز گردانیده مصر آوردند و بدرگاه
یوسف باز داشتند .

(۷۵) پس آغاز کرد موذن (و گفته اند یوسف) بپاردان های
ایشان (یعنی برادران دیگر) ، پیش از پاردان برادر او برای نفی
تهمت پس بیرون آورد سقاء را از پاردان برادر او ، همچنین تعلیم
دادند یوسف را پالهام ، برادران یوسف از حیا سر درپیش انگذاند و
زبان طعن بر نیامین گشادند . نبود یوسف یعنی شایسته و سزاوار نبود
ازو که فرا گیرد برادر خود را در کیش ملک مصر (۱) (حکم ملک
در باب سرقه ضرب و تعزیر بود نه استراق) (۲) ، پس بگرفت یوسف
برادر خود را مگر بخواست خدای و بدستوری او ، بر میداریم ، از
روی درجه ما بظلم و حکمت هر کرا میخواستیم و زمره خداوند دانی .

۱ - یعنی یوسف بر طبق قانون و شرع یعقوب بظاهر برای
نیامین پاداشه و پاداش مقرر فرمود نه مطابق قانون و آداب و عرف
مصر که سارق را ضرب و تعزیر میکردند .

۲ - استراق : به بندگی گرفتن و ننگ شدن

دانایی است درجه او بلند تر ، آنکه فرمود یوسف که این چه عمل
است که از شما صادر شد ، نمی گفتم که ما بیضمیر زاد گیم ؟
(۷۶) گفتند اگر دزدی کرد نیامین چه عجب ، بدوستیکه
دزدی کرده است برادر اعیانی که او را آورده پیش از این
(یعنی یوسف) .

(در مدارک ، آورده که در خانه یعقوب ماکیاس بود .
سائلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود ، یوسف آن مرغ را
سائل داد و برادران او را دزدی تهمت کردند و احوال دیگر نیز
هست) پس پنهان داشت یوسف آن مدله را در نفس خود و طاهر
نکرد آری بر ایشان ، گفت ما خود یوسف که شما بد تریب از جهت
منزلت در دزدی که برادران دزدیده جدا کردید و خدای دانست
به آنچه شما صفت میکنید ، پس یوسف بنیامین را بکسان خود سپرد
و برادران در استخلاص او چندانکه سخن گفتند بجائی نرسید ، روئیل
را آتش خشم شعله زدن گرفت و موبهای تن وی سر از چاه بیرون
کرد و گفت ای ملک برادر مرا بگذار و اگر به فریادی کشم که هر
حامله که در این شهر است از هول آن بار زند ، یوسف دید که
روئیل در غضب است پس خرد خود را گفت برو دست بر پشتوی
فرود آر ، چون دست وی روئیل رسید شعله غضب وی اطفایافته
روی برادران کرد که شما مرا مس کردید ؟ گفتند نه ، فرمود که
خدای درین بلد تخمی از یعقوب هست چه هرگاه که یکی را از ایشان
حشم بر آمدی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تکبیر
پانته ، در معالیم آورده که دیگر باره در غضب شده آهنگ تخت
یوسف کرد ، یوسف باب بسته از تخت فرود آمد و او را در رود و
بر سر دست آورده باز بر زمین نهاده گفت ای کنعانیان شما بزور خود
مهرور و بقوت خود موجب شده می پندارید که کسی در شما غایب
توان کرد .

یعقوب از گریه حثك نشد و از دار عراق چنگر گوشه پشت مبارک او خمیدگی گرفت و سفید شد و هر دو چشم او از اندوه ، پس او بر بود از چشم فرزندان یعنی دلش متلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد

نظم

در دینت درین سینه که گفتن نتوانم

وین طره که آن نیز نهفتن نتوانم (۱)

اما چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند .

(۸۵) گفتند خدای که همیشه ماضی ، حال و زاری پاد کنی یوسف را نه و فتنه ، سمر غدی ، بیماری مشرف بر موت ، یا ماضی از جمله هلاك شدگان

(۸۶) گفت یعقوب ، ای فرزندان من ، جز این نیست که شکایت می کنم غم و اندوه خود را ، خدای نه شما و نه پیر شما زیرا که کسی بیگانه و چاره کن بیچارگان اوست :

نظم

همه را که از تو میجویم یا کسی نه که بدو میگویم
راز کویم بخاق و حواری شوم یا تو گویم نزرگوار شوم
در معنی از تفاسیر هست که چون یعقوب گفت اما اشکوا بی و حرمی الا الله حق سبحانه و تعالی و حق فرستاد که ای یعقوب عزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودند یان ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته و باز رسانیدمی و از این مرده بود که یعقوب گفت : و من میدانم از وحی خدای آنچه شما میدانید از حیات یوسف و رسیدن وی بمن ، گویند روزی ملك الموت زیارت وی آمده و یعقوب برو سوگند داد که روح یوسف مرا قبض کرده ؟

۱ - شرح غم من بیشتر از حد پیانست افتاده در آتش دل و حاد و غمی زیانست
پنهان غم دل میخورم و چاره همانست تا بوده چنین بوده این رسم جهانست
کی میگذرد گیتی از این عادت دیرین ؟ (جلالی)

گفت ای ، یعقوب بدان امیدواری گمت :

(۸۷) ای پسران من ، بروید ، پس تمحص کنید ، از حال یوسف و برادران او و نومید نباشید از رحمت و فضل خدای ، در تنبیه بومید نشوید از رحمت و فرح خدای تعالی ، مگر گروه ، گرویدگان ، پس یعقوب نامه نوشت بر بنی و چه که :

از یعقوب اسرائیل الله ابن اسحق فیبح الله ابن ابراهیم خلیل الله
بسی ملک مصر :

اما بعد ، ما آن اهل یتیم که بلارا موکل ما گردانیده اند جدم ابراهیم را دست و پای بسته در آتش تیسرود افکندند و حق سبحانه او را نجات داد و پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند خدای بدو فدا فرستاد و مرا پسری بود ، دوسترین همه فرزندان بمن ، برادران او را بصحرای بردند و پیراهن خون آلوده بمن آوردند گفتند او را گرگ خورد ، من در فراق او چندان گریسته ام که چشم سفید شده او را برادر اعیانی بود که من بروی نسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته نگاهداشته ای و ما به آن خدایم که دزدی کنیم یا از ما دزدی برآید ، اگر این فرزند را بمن بفرستی فبها والا بر تو دعائی کنم که اثر آن بر فرزند هفتمین تو برسد والسلام .

پس نامه فرزندان داد و اندك بضاعتی از یشم و دودغن و پیر و امثال آن ترتیب نموده ایشانرا بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری را که در آنجا بود ملاقات کردند و اتفاق برادر روی بدر گاه

(۸۸) پس آهنگام که در آمدند برادران یوسف بروی ، آمد ای عزیز ، رسیده است مارا و گمان مارا سختی و بنوالی و

بمن ' همه گمان خود از احقاد و حرم و حدم .

آورده اند که بهودا گمت ای يوسف ، پیراهن خون آلود ،
پیش پدر من برده ام ، این پیراهن بمن حواله کن بپریم ، شاید که
فرج این قمیص تدارك حزن آن قمیص کند . يوسف پیراهن وی
داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان مهیا ساخت و برادران تسلیم
کرد ، بهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان گشت
(۹۳) و آنوقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات
مصر و بقضای صحرا رسید ، باد صبا از حق سبحانه دستوری خواسته
بوی پیراهن يوسف را بمشام یعقوب رسانید ، گمت پدر ایشان چه می
را که حاضر بودند از پیرگان ، بدرستی که من می یابم بوی يوسف را اگر
شما بفصاحت عقل مرا نسبت نکنید و نگویید ~~صکک~~ پیر شده و من
خرافات رسیده .

(۹۵) گفتند آنها که بخدای تو هنوز در همان حیرت قدیمی
در اثرات محبت يوسف از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او داری
بعد از چهل سال یا هشتاد سال .

(۹۶) پس آنها گمان که آمد مژده دهنده یعنی بهودا آورده اند
که بهودا با برادران با ایشاند و سر و پا برهنه دویدن آغاز کرد تمکمان
رسید و نزد پدر آمده بیفکند پیراهن يوسف را بر روی پدر ،
پس گشت بیند و با احقاد خود گمت ، نمی گفتم شما را آنکه من بهدانه
از الهام خدای آنچه شما نمیدانید و آن حیات يوسف بود و پیوستگی

❖ و جامی راست .

دیر میچند شیر ای باد بر کنعان گذر

مژده پیراهن يوسف بر یعقوب را

و چه بسیار خوب فرموده شاعر تازی ۱۱

ایسا جبلی نعمان به الله خلیا نسیم الصبا بخلی الی نسیمها
فان الصبا ریح اذا ماتت نفس علی نفس مهموم تجلت همومها

میان من و او ' پس تهیه راه نمود و هر که در ایشان پیوسته بود از
ذکور و ادات متوجه مصر شدند و برادران دیگر رسیده در دست و
پای پدر افتاده:

(۹۷) گفتند ای پدر ما آمرزش طلب برای ما از خدای
گناهان ما را ، بدرستی که ما هستیم گناهکاران .

(۹۸) گمت یعقوب ، زود باشد که آمرزش خواهم برای شما
از پروردگار خود ، بدرستی که او آمرزنده قهار است مگر ذنوب
مهریاست بر زندگان مکشف مکروه ، تاحیر کرد تا شب جمعه یا وقت
سحر که مظنة اجابت دعوائت یسا خواست که بداند يوسف از ایشان
عذر کرده یانی واضح آنست که تاحیر کرد تا وقتیکه مصر رسید شب
بر حراسته نماز و بعد از تهجد روی بقبله نهاد و يوسف را در لابی
خود داشت و برادران را در عقب او و آنحضرت را دعا کرد و
زندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود .

بک بودای چشم باشد نور ساز شد ز توئی دیده یعقوب باز
بوی مد مردیده را تازی کند بوی يوسف دیده را باری کند
بوی گل دیدی که آنجا گل نبود جوش مل دیدی که آنجا مل نبود
آن شنیدی داستان با یزد که ز حال ابوالحسن پیشین چه دید
روزی آن سلطان تلوی میگذاشت با مریدان چسب صحرا و دشت
وی خوش آمد ز دوران ناگهان از مواد ری ز سوی خاروان
هم ندانجا ناله مشتاق کرد بوی را از باد استشق کرد
چون درو آثار مستی شد بدید بک مرید او را ازان دم بر رسید
پس پرسیدش که این احوال بخوش که مروست از حجاب یمنح و شش
گاه سرخ و گاه زرد و گاه سبید میشود رویت چه حالت و نوید ؟
می گشتی بوی و ظاهر بیست گل بهشك از غیبت و از کازار کلی
گمت بوی ابوالعجب آمد بمن همچنانکه مرنوبی را از یمن
، محمد آیدم بر دست خدا از یمن می آیدم بوی خدا
از اویس و از قرن بوی عجب مرنوبی را مست کرد و بر طرب

آنچه چون مقرب رسد مصر و بسط و بسط و تمام اشراف مصر را لشکری آراسته با استقبال پدر بیرون آمد و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی بر آمده تفرج آن کوکبه و آراستگی می کردند.

جبرئیل فرود آمد و یعقوب را گفت ازین لشکر و تجمّل عجب میداری بپای نگر که جنود ملک از زمین تا ملک تفرج آمده متدی نو مینهیج و مسرورند چنانچه درین مدت از اندوه او محزون ورنجور و دند و بس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست که سلام کند جبرئیل آمد و گفت بگذار تا پدر بر تو سلام کند.

در خبر است که یعقوب بپای پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دستها را بگردن یکدیگر در آورده از شادی می گریستند.

نظم

چه خوش حالست روی دوست دیدن پس از عمری بیکدیگر رسیدن
هراب خوشدلی را نوش کردن شادی دست در آغوش کردن
بیکام دل زمانی آرمیدن بهم گفتن سخن و ز هم شنیدن
ز داهر حل عجز آفر کردن ز عاشق دفتر غم باز کردن
پس در نزدیکی مصر موضعی بود از آن یوسف و لمسی
رفیع در آنجا ساخته بودند و یعقوب در آنجا نزول فرمود.

پس آن هنگام که در آمدند بر یوسف در آن منزل و جای داد بسوی خود پدر و حاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر مادر پدر را در کنار گرفت و حاله را پرستی فرمود و برادر زادگان را

بگفت زین ره بوی باری میرسد
بمد چندین سال میزاید شهی
رویش از گلزار حق گبین بود
چبست مامش گفت بوالحسن
قد او و رنگ او و شکلی او
بگفت زین ره بوی باری میرسد
ببزد مرا آسمان ها خرگهی
از من او در مرتبه افرون بود
حلیه اش و انگشت از گیسو ذان
بگفت زین ره بوی باری میرسد
ببزد مرا آسمان ها خرگهی
از من او در مرتبه افرون بود
حلیه اش و انگشت از گیسو ذان

وازش کرد و گفت در آنید مصر ، اگر بخواهد خدای در حالتیکه ایمان باشد از محط و عا و مشقت و بلا (استثناء داخل است در این نه در دخول) و چون مصر در آمدند ایشان را در منزل خود فرود آورد.

(۱۰۰) و برداشت پدر و حاله خود را یعنی «بلا برد و مردوی در افتادند پدر و حاله و برادران مراودا ، در حالتیکه سجده کن بودند (و تحبیت و تنظیم ایشان در آنزمان سجده بوده) ، یوسف که آن حل را مشاهده نموده اظهار مسرت و مهجت فرموده و گفت ای پدر من این سجده کردن شما مرا تعبیر خواب منست که دادم قبل از این در ایام صبی ، بدرستی که گردانید آرا پروردگار من راست و بدرستی که نیکوئی کرده است بمن آفریدگار من چون بیرون آورد مرا از زندان (ذکر بچاه نکرد تا برادران منتقل نشوند) و آورد شما را از بادیه (و آن موضعی بود از زمین سلطان ار ولایت شام که یعقوب در آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان بود) یوسف جهت شکر نعمت فرموده که حق سبحانه مرا از زندان سخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا بیکدیگر نشینیم از پس آنکه افتاد کرد شیطان و مخالفت افکند میان من و برادران من ، بدرستی که پروردگار من ، رساننده نیکی است ، هر کرا خواهد ، تحقیق اوست دانا بوجوه تدبیرات ، محکم کار در تعیین موالع تدبیرات .

در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب را وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف پدر را در واقعه دید که می گوید که ای یوسف بیایست مشتاقی لدی توانم مشتاق تا سه روز دیگر نزد من آی ، یوسف از خواب بیدار گشت و برادرانرا طلبیده و صفتها کرد و بهوداد و ولید خود ساحه فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت :

(۱۰۱) ای پروردگار من ، بدرستی که دادی مرا پادشاهی و بیدوختی مرا از تعبیر خواب ها ،

ای بدید آورده و آفریننده آسمانها و زمین ، تولى بار من و مسئولی کار من در این سرای و در آن سرای ، بمیران مرا در حالیکه کردن نهاده باشم امر ترا (یعنی مرا مسلمان بمیران) و رسان مرا بیدران هابسته من .

آورده اند که بعد از سه روز واقعه که دیده بود ، مروه وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق پندهی اقدس سره در نامه یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی ابیات از آن در این اوراق اتفاق افتاده وقت یوسف را بدین نظم ذکر هم فرمایند (۱):

نکف جبریل حاضر داشت سببی که رخ جلد از آن میداشت زبیبی (۲)

۱ - مقصود از حضرت حقایق پندهی ، نورالدین عبدالرحمن جامی است . اصل جامی از محله دشت (امروز این محله در اصفهان نام در دشت خوانده میشود) اصفهانی است ، جدش شمس الدین محمد در دوره هرج و مرج ترک نشاری ترکان بخراسان رفته و در قصبه خرچرد از ولایت جام رحل اقامت افکند و دختری از حائنان امام محمد خیابانی که از علمی بزرگ و مشهور آن زمان بود به مسری خود گرفت و از آن دختر مولانا احمد پدر جامی دنیا آمد .

حدواده شمس الدین محمد جد پدری جامی تا زمانی که در ولایت جام میزیستند خود را دشتی میخواندند (مشوب وطن اصلی خود یعنی محله دشت یا در دشت اصفهان) لیکن چون از جام بهری منتقل شدند عبدالرحمن تخلص خود را جامی قرار داد و از آن پس این حدوده به جامی مشهور شدند . جامی را باید مرگترین شاعر سده نهم دانست و از خود نیز آثار گراپنهائی بیادگار گذاشته است . (شرح حال این شاعر و نویسنده را استاد دانشمند فرزانه آقای سید محمد محبت طباطبائی در مقدمه مهارستان جامی چاپ تهران سال ۱۳۱۱ شمسی تحقیق تمام نگاشته اند) .

۲ - ابیات بالا از یوسف و زلیخا جامی در اینجا نقل شده است .
۲ - بگذازم طمع تا کشی حواری و ذات کارا که طمع بود و دود گونه زبیا نکرد

چو یوسف را بدست آن سبب نهاد روان آن سبب را بویید و چون داد نام زان نکبت باغ تقایات از آن نکبت بسوی باغ مشتاق (۱۰۲) آنچه یاد کرده شد از نامه یوسف ، از خبر های غیب که ما بصحت ظهور دلائل اعجاز وحی میکنیم آرا بتو و تو نبودی نزدیک مرادران یوسف آن هنگام که جمیع کردند دایه های خود را فکندن یوسف بچه و ایشان مکر میکردند یعقوب و یوسف و چون نو آنجا نبوده و مکتوبان تو میدادند که از کسی شنیده و خبر میدهی چنانچه بوده ، پس دلیل واضح است بر آنکه روحی الهی دانسته .

(۱۰۳) و نیستند اکثر مردمان و اگر چه حرص بهورزی بر امان ایشان مگرویدگان بجهت عتد و تصمیم ایشان در کفر و فساد

(۱۰۴) و نمیخواهی تو از ایشان بر تابع و ادای احکام به در خواندن نفس فرآمی مژدی ، چنانچه نامه گوینان مرد میخواهند نیست قرآن مگر پندی از خدای ، مر عالمیان را و نه تنها مشرکان مکه از محزه تو روی بر میگردانند .

(۱۰۵) و مسا نشانهای قدرت و دلائل دالت بر وجود صانع و حکمت او هست در آسمانها و زمینها که آن معبدان می گذرند بران و ایشان از آن آیتها روی گردانند گشت ، به در آن فکرت کنند و نه اران عبرت گیرند .

(۱۰۶) و مگرویدند بیشتران ایشان بخدای تملی مگر ایشان مگر آورندگان باشند . گویند مراد از این گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و از بی در آوردند که : الملائكة بنات الله یا بهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند : عزیز بن الله یا مصالی که بخدای گرویدند و گفتند المسيح بن الله .

(۱۰۷) آیا ایمن شدند مشرکان از آنکه باید بدیشان عفوئی

یوسف بر روئیدن سببی نشنیدی ؟ فریبی از و طمع خویش روان کرد (جلالی)

پوشیده یعنی فرو گزیده ایشانرا از عذاب خدای با نباید مدبشان قیامت
آگاهان و ایشان بدانند آمدن آبرا و کار سازی نکرده باشند .

(۱۰۸) بگو ای محمد این دعوت توحیدیه راه من است و من
راه ... میخواهم خنق را بخدای بر بیانی هویدا و حجتی روشن
الا (نکند ضمیر مستتر است در ادعوا (۱)) و میخواهد بخدای هر که
بیروی کرده است مرا و پاکست خدای از شرکتهای که شما اورا بدان
وصف می کنید و نیستم من از شرک آرندگان . امام زاهدی آورده
که کاران گفتند خدا را فرستگان هستند چرا آدمی را رسالت فرستد
اگر حواست . ملائکه را فرستادی حق سبحانه فرمود :

(۱۰۹) و فرستادم ما پیش از تو رسالت مگر مردمانی که
وحی فرستاده شد بدیشان (حفص لوحی (۲)) میخواهند بعضی مافروستندیم
سوی ایشان) از اهل شهرها و دیهها .

در وسیط از حسن بصری رحمه الله نقل می کند که
حق سبحانه هرگز پیغمبری مطلق نفرستاده به از اهل مادیه و ... از
جن و ... از زبان (۳) و در باب سجاج گاهی که دعوی نبوت میکرد
گفته اند :

۱ - قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة اما و من اتبعني
و سبحان الله وما اتان المشرکین
۲ - آیه شریفه چنین است :

وما ارسلنا من قبلك الا رجالا موحي اليهم من اهل القرى
افلم يسيروا في الارض فينظرو كيف كان عاقبة الذين من قبلهم
ولدار الاخرة خير للذين اتقوا افلا تعلمون

حفص در این آیه کلامه لوحی (یعنی اول و سکون دوم و
کر سوم و سکون چهارم را به فتح چهارم خوانده است)

۳ - و خداوند از مردم دیه ها پیغمبران نفرستاده برای آنکه

شهر

اضحت ببيتنا انشئ تطوف بها ولم يزل انبىاء الله دكرانا (۱)
آیا سیر نمی کنند کافران در زمین شام و یمن و بردبار عاد
و ثمود نمی گذرند (یعنی باید که بگذرند) ؟

پس به بینید مظهر عبرت که چگونه بود آخر کار آنکه از
منکران و مکذبان بودند ، پیش از ایشان ، پس ایشان بنده برداشته
از تکذیب پیغمبران و قرآن حذر کنند و هر آینه سرای آخرت یعنی
بهشت و نعمت او بهتر است از لذت فانی دنیا ، مرآت را که پریشان
کردند از شرک و شرمانی ، آیا تعقل نمی کنید و نمی اندیشید تا
بدانید که آن بهتر است ؟

بیت

چه نسبت جفا سفاکی را به درختکه روحانی ؟
چه ماند گاهن تیره ، گلشن های سلطانی ؟

اهل دیهها و بادیه ها بیشتر مردمان بدان و جاهل می باشند و
مخصوصاً بادیه نشینان مردمانی هستند که خوشخواری و بیرحمی را
چندان زشت نمی شمردند زیرا درجه تمدن آنها پست و حق و باطل
شبی را درست نمی توانست تمیز بدهند و از اینجهت مولوی فرموده
ده مروده مرد را احق کند عقل را بی نور و بی روق کند
هر که در رستا و در روزی و شام تما مای عقل او بود تمام
و آنکه مایه ماضی در روستا روزگاری ماضی جاهل و عمی
ده چه باشد شیخ و اصل باشد دست در تقلید حجت پر زده
پیش شهر عقل کای این حواس چون خزان چشم بسته در خراس
و هیچ جدی شبهه و تردیدی نیست که مردمان شهرها سلیم -

لفس تر و روشن فکر تر از اهل قری می باشند و همچنین مردمان
شهر بر بادیه نشینان از حیث تمدن و سلامت نفس برتری میسر دارند .
۱ - پیغمبر ماثوث گردید یعنی از جنس زن است و ما کرد او میکردیم
(یعنی بجهت زیبایی او را دوست داریم) و پیوسته رسولان خدا مذکر
بودند (یعنی همیشه رسولان از مردان بودند) .

بس باید که معاندان زمان تو شمادی ایام حیات و دولت خود
مردور بشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم .

(۱۱۰) تا آنگاه که نومید شدید فرستادگان از ایمان ایشان و
گمان بردند رسولان که ایشان ، بدورستیکه مکذوب شدند یعنی کفار
و عده ایمان با ایشان دروغ گفتند با گمان بردند کافران ~~که~~ رسول
با ایشان دروغ می گویند در وعد و وعید ، آمد پیغمبران باری
کردن ما یعنی عذاب بران قوم فرود آمد ، بس برهانیده شد هر کرا
خواستیم یعنی پیغمبران و متابدان آنها و باز گردانیده شود عذاب ما
از گروه کافران یعنی وقتیکه بدیشان فرود آید .

(۱۱۱) بدورستیکه هست در قصه انبیاء و امم ایشان یا در قصه
یوسف و برادران او ، اعتباری و پندی ، مر خداوندان عاقل حاکمه
را . سلمی رحمة الله ، از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل
میکند که مراد از **اولی الالباب** (۱) ، ارباب اسرارند ، بس اعتبار
از این قصه ها ارباب اسرار را باعد و حقایق کلام در آیه دل بیقل
ایشان روی نماید (۲)

۱ — آیه شریفه اینست : لقد کان فی قصصهم عبرة لا اولی

الالباب ما کان حدیثاً بفتی و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل

شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون

عرف و سخندادان بزرگ سنائی عزیزی فرماید :

اول و آخر قرآن زچه با آمد و سین ؟

یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس

۲ — وهم از حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام وارد

است که فرمود :

نظم

دلی در باید اسرار معانی که روشن شد بشور چو دای
نیست قرآن ، سخنی که برانفته باشند ولیکن هست تصدیق
آن چیزی که بوده پیش از او از کتب الهی یعنی مصدق و موافق
آست در راستی و درستی و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد
در دین و دنیا و رها نماینده است مرسلکان را و بخششی است
مرکروهر را که بگروند بتوحید خدا و بیوت محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم و علی آل و صحبه اجمعین .

* ان هذا القرآن عبارات و اشارات و لطائف و حقایق

فالعبارات للعوام و الاشارات للخواص و اللطائف للاولیاء

والحقایق للانبیاء

تر آنرا عبارات و اشارات و لطائف و حقایقی است ، عباراتش

در خور فهم عوامست و اشارات آن مخصوص خواص و لطائفش مر اولیاء را

و حقایقش خاصه پیغمبران .

سورة الرعد مكية و هي خمس و اربعون آية (١)

بسم الله الرحمن الرحيم

المر ، حروف مقطعه ، مختصرند از کلماتی که دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در المر گفته اند که الف ، آای اوست و لام ، لطف بی منتهای او و میم ملك بی زوال او و را ، رات بر کمال او و فولى آنستکه بعضی از آن دلالت بر اسمای الهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه در المر معنی انا الله اعلم واری (١) . تلك آیات الكتاب ، این آیات ، آیات قرآن است و آنچه فرو فرستاده شده است سوى تو ، از پروردگارتو ، درست و راست است ، چنگ در آن زن و بدان عمل کن ، ولیکن بیشتر مردمان (از اهل مکه) نمیگروند بدان . جهت عدم تفکر در معانی آن .

١ - سورة رعد را برخی نوشته اند در مدینه نزول یافت و جمعی گفته اند در مکه فرود آمده است مگر دو آیه : ولا يزال الدين كفووا و آیه و يقول الذين كفروا که در مدینه نازل شده است ٢ - دسته از دانشمندان بر آنند که حروف مقطعه از مشاهدات قرآن است چه قرآن دارای آیات محکم و متشابه میباشد چنانچه در کریمه : هو الذى انزل عليك الكتاب منه آیات محكمات هن ام الكتاب و آخر متشابهات فالذين فى قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء تاويله وما يعلم تاويله الا الله و الراسخون فى العلم يقولون ائنا به كل عند ربنا وما يذكر الا اولوا الالباب ،

فرآنی که نازل شده است دارای آیاتی محکم و متشابه می باشد ولیکن علماء و مفسران در معنی و مفهوم متشابه حلال کرده اند که ذیلاً باحتصار شرح داده میشود :

(٢) آنستکه برداشت آسمان را بمنی بیافزید و برداشته بی ستونی که دائم باشد .

می بینید شما آسمان ها را مرفوع بی ستون و گفته اند برداشته است آسمانهای بی ستون که شما می بینید پس لازم می آید که ستون هست وای مرئی شما نیست و آنقدرت است که آسمان بدان

بعضی گفته اند که محکم آنستکه مراد از آن هویدا و روشن باشد بدون قریبه و اگر قریبه نباشد معنی آن از ظاهر الفاظ درست فهمیده نشود و متشابه آنستکه از الفاظ آن معنی حقیقی آیه و مراد از آن حاصل گردد و به عبارت دیگر محکم آنستکه طاهرش از معنی وی حیر دهنده باشد بی اعتبار چیزی و متشابه آن بود که مراد از طاهر لفظ وی ندانند بی دلیل و مشترك و محتمل را هم این حکم است شیخ الامام ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (مراجعه شود) ص ٦٢ جلد اول و ص ٢٦١ جلد دوم این تفسیر)

در تبیان در محکم و متشابه پنج قول نقل می نماید ، از این عباس آورده که محکم نامح است و متشابه منسوخ فولى دیگر از معجاشد نقل کرده که محکم آنستکه معنی آن متشابه نشود و متشابه آنکه متشابه شود معانی آن و قول دیگر آنکه محکم آنستکه که بر معنی واحدی حمل شود و متشابه آنکه احتمال دو معنی را بدهد یا زیاده تر از آن ، قول چهارم آنستکه محکم الفاظش مکرر نشود و متشابه آنستکه تکرار الفاظ در آن باشد اول پنجم از جابر آورده که محکم آنستکه دانسته شود و تعیین معنی آن حاصل گردد و متشابه آنکه دانسته نشود و تعیین تدوین آن مبسر نگردد .

در مقدمه جواهر التفسیر ، کاشفی بابی در محکم و متشابه آورده و در تفسیر این آیه نیز برای محکم و متشابه هشت وجه ذکر فرموده است .

الاخره احوال مفسرین در معنی محکم و متشابه خلاصه میشود

مرفوع می باشد .

و در فوائد السلوك آورده آنکه حضرت باری تعالی مقرب علیه و مطوح مرتفعه سموات را بی قائمه که ادراک توایند نمود برافراشت و بی ستونی که مشاهده توایند فرمود بلند برداشت یعنی ستونی هست اما معنی است و قائمه موجود است ولیکن غیر مرتبی است و آمادگت

نکته ۱ - محکم بمعنای ثابت و لایتنظیم است پس متشابه بمعنی متزلزل و غیر ثابت باشد :

۲ - محکم بمعنی محنوم و مفلوج و متشابه با معلوم و غیر محنوم

۳ - معنی محکم فعلی بودن و حالت منتظر نداشتن است .

۴ - اگر لفظ معنی واحدی داشته باشد محکم است و اگر بیش از يك معنی در او احتمال داده شود و ترجیح هیچیک بردیگری نباشد متشابه خواهد بود .

حضرت استاد اکبر و فیلسوف بزرگ اسلامی آقای سید محمد کاظم عصار مد ظله در تفسیر خود در باب محکم و متشابه عقیده خاصی ذکر فرموده اند که با عقیده سایر مفسران شباهتی ندارد بلکه برخلاف عقاید و آرای ایشانست و ما در ذیل این تفسیر چند سطر از کلام حضرت را می آوریم :

در باب محکم و متشابه ما خود عقیده خاصی داریم مخالف عقیده آنکه سابقاً بیان کردید و در نتیجه هم با آراء مفسرین یکی مختلف است و چنین نظر میرسد که با تأمل در اطراف شرح آن تصدیق شود که محکمتر از معانی سابقه شمار است توضیح مطلب پس از يك مقدمه بیان میشود .

مقدمه : سابقاً اشاره شد که کلام بازله و ظهور متکلم است و حاکی از احوالی است که متکلم در موقع تکلم به آن محل منصف بوده و همین جهت گفته شد که هرچه متکلم در مراتب وجود و کمالات وجود اویشتر و کاملتر باشد کلامش اقوی و اتم و بیشتر منضم معانی و حاوی مطلب و حقایق علمیه است زیرا بازله وجود و کمالات متکلم

تواند بود که بالعدل قامت السموات و الارض (یعنی آسمان و زمین عدل برپا باشند) .

لظلم

آسمان و زمین عدل نیست حق ز شاهان بغیر عدل نخواست
گر نباشد ستون خیمه بجای کی بود خیمه بی ستون برپای ؟

نکته است از طرف دیگر میدانیم کتاب مجید کلام الهی است چه آنکه سابقاً روشن گردید که هر کلام کتابی و هر کاتب کلامی است چه در متکلم کاتب و هر کاتب متکلمی است بنابراین کلام الهی عبارت است از ظهور الهیت در مراتب وجود مراحل آن تا برسد ضعیفترین مرتبه که وجود لفظی و کتبی بوده باشد و از اینرو بیان نمودیم که کلیه علم و سرتاسر مراتب وجود و هستی کتابی است از کتب الهیه که در او منقوش است حقایق کلمات قلمه و ناله و آیات محکمات و تشابهات همچنین ماسوی الله کلامی است که از ممکن غیب هویت به منصه ظهور رسیده پس از تمهید مقدمه گوئیم حضرت حق در مقام تجلی و انصاف بصفه تکلم نظیر سایر متکلمین دارای چهار حال خواهد بود :

اول - ظهور اجمال در مقام اجمال باین معنی که متکلم ظهور کند در جلوه خاص و آن عبارت است از اراده کلام پس از این مرتبه ظهور ذات است برای ذات بعنوان اجمالی (المتکلم) یا شهود متکلم است ذات خود را در حالت بسیط اجمالی کلام بنابر این در این مرحله ذات ظهور نموده است در مقام جمیع کلامی که غیر از ذات متکلم با جلوه و شأن مخصوص چیز دیگر نیست گرچه این جلوه اجمالی غیر از ذات متکلم چیز دیگر در لاین مرتبه نیست ولی در عین حال شهود خاصی است از ذات که خلاق تاصیل کلام است پس اگر جنس کلام بودی موجد کلام و جمل کلامیه نمیگردید .

ذات باقیه از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش ؟

بالجمله این حالت ظهور متکلم است در حالت بسیط کلامیه .

پس قصد کرد به آفریدن عرش یا مستولی باشد بر او «انذار و نذح حکم یا عرش ملک باشد و او قصد نمود به آن محافظ و تدبیر و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد نه آنچه خواست از حرکات ایشان برخیزی همین . هر یکی از ایشان می رود و حرکت

دوم : ظهور جمع است در تفصیل و شهود جمع است در اجساد باین معنی که وحدت حالت کلامیه جلوه نماید در کثرات و تفصیل کلامی از اول بیان تا آخر آن که تماماً ظهور و جلوه تفصیلی حالت سیطره متکلم است این مرحله در لسان عرء ظهور وحدت در کثرت تعبیر میشود .

سوم : ظهور تفصیل است در قالب تفصیل مثل آنکه کلامی را ابتدا می نمایند آنگاه شرح آن می پردازد و بتفصیل و بسط آنرا گوشزد می سازد .

درست این مرتبه شبیه است بشهودی که افراد بشر (بتجدد هر يك) از حضرت مطلق مینمایند ولی در ضمن صور مفیده جزئیة مانند صورت بی ولی در لطف شیخ عارف و غیره بالجمله این درجه مقام شهود تفریق است در تفریق و ظهور مفصل در کسوت مفصل تا ظاهر شود کل وجود بصورت کل و حضرت حق بصورت مروفیت مطلقه محیی گردد .

چهارم : عکس حالت اول است و آن رجوع تفصیل بجمع و شهود موصول است در مجمل تعبیر دیگر ظهور کثرت در وحدت اینك حالات سابق را در کتاب مجید تدوینی تطبیقی مینمایم تا همان بحرکتب آهائی و انفسی را قیاس نمایند از اخبار و احادیث وارده در باب قرآن مجید امور ذیل مستفاد میشود :

اول - تمام قرآن در بسم الله است .

دوم - تمام معانی بسم الله در نقطه ربر باء است .

سوم - اوائج سور قرآن متضمن معانی آن سور میباشد .

میکند تا وقتی که نام برده شده بمعی مدتی معین که دور خود را باتمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که سپر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت ، تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و امانت ، بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی بعمل می سازد بامر و نهی با احداث دلائل قدرت میکند بسکمی

چهارم - تمام قرآن در فاتحه الکتاب مبطوی است .

امور فوق حالات چهارگانه کلام را تذکر میدهند زیرا ظهور نقطه در باء همان جلوه مقام جمع است در مقام جمع و ظهور باء و اشتغال آن بسم الله الرحمن الرحیم مقام جمع است در تفصیل همچنین ظهور فوائج در تفصیل سور جلوه محمل است در مفصل و رجوع تمام قرآن بنقطه باء بسم الله مقام شهود کثرت است در وحدت و ظهور کایه کتاب مجید در فاتحه الکتاب عبارت است از شهود موصول در موصول . این تقریب اخیر که در باب محکم و متشابه بیان شد نکلی به

رویه مهران بلکه عموم محققین فرقی دارد گرچه عقائد علماء و مفسرین هر با یکدیگر مختلف است و در نتیجه ما هم تباین کلی دارند نتیجه طریقه ما نیز با آنها اختلاف پیدا نموده مثلاً مفسرین فوائج سور را جزو متشابهات قرار داده اند ولی در طریقه اخیر جزو محکّمات بشمار آمده و سبب آن این است که تکرار متکلم در کلام خود هر قدر بذات متکلم نزدیکتر باشد و آن کلام از حیث اشتغال بر کمالات متکلم و اظهار آنها زیاده تر باشد محکمتر است چه آنکه احکام (تکمر همزه) به معنای اثبات و آن مستلزم ثبوت است پس هر چه ثبوت و استمرار زیاده تر باشد متشابهات کلام و فرض بمتکلم زیاده تر است و بر اوقات احکام و شدت محکم بودن آن افزوده میشود بالجمله چون در لحاظ اولی که جلوه ذات در صفت تکلم و شهود متکلم ذات خویش را در عنوان اجمالی اراده کلام و این ظهور غیر از ذات چیز دیگر نیست به در خارج و نه در دهن پس قریب و نزدیکتر است بمتکلم بلکه عین ذات متکلم است با اختلاف اعتباری .

مد از دیگری ، شاید که شما مدیدار بروردگار خود یعنی ندیدن جزائی که خواهد داد در قیامت بی گمان گردید و ندانید که هر که قادر است بر آوردن این اعینه قدرت دارد بر آید و این (۱) .
(۲) و اوست آنکه بکشید این را بر روی آب پس بسط

✽ بنابراین محکم ترین کلامها و اسباب وجود است و اگر مراد اشاره به کلام نفسی این معنی باشد در عبارت معقولیت است ، و بر همین کلام نفسی وجود و مولد کلام نفسی و جمل خارجی است از آن رو محکمترین آیات و کلمات است پس از این مرتبه مقدم ظهور کلام در خارج میرسد و آن تنزل اراده کلام یا صفت تکلم است در صوت که واسطه حروف تهجی است و حروف را هم کلمات و کلمات را هم جمل و کلام است این مرحله ظهور مجمل است در مفصل ولی مفصل نسبی نه مفصل ذاتی مانند ظهور حضرت حق در بعضی منبسط و کلامه (کن وجودی) که از آن رحمت واسعه و مشیت مطلقه و غیره تعبیر میشود این درجه نسبت بذات متکلم گرچه تفصیلی است ولی نسبت بطول و نفوس و سایر درجات وجود مجمل است پس محکم نسبی است و متشابه اضافی هم چنین است محل عقل نسبت به مراتب صافه که هر يك از

۱ - از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که فرمود :

« لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا »

و در معنوی معنوی در بارگشت حکایت امیر المؤمنین و مسامحت

کردن او با حوی حوی پیش آورده :

چون مرا سوی اجل عشق و هواست
نهی لا اقاوا ابديکم مراست
زانکه نهی از دانه شیرین بود
نسخه خردن نهی حاجت کی بود
دانه مردن مرا شیرین شده است
بل همی احیا برای من شده است
اقتلونی یا قتائی لائماً
ان فی قتل حیاتى دائماً

ان فی موتى حیاتى یا قتئى کم افارق موطنى حتى متى

کرد طول و عرض یا منقلب حیوانات باشد و بیفزاید در آن کوهی محکم پای برجای که میخ زمین بود و پیدا کرد در زمین جوهری آب روان و از همه موه ها بیافزاید در زمین در صفت مثلاً سرخ و زرد و سیاه و سفید و خرد و ریز و ترش و شیرین و حر و بارد و بری و دوستی و خشک و تر و انشل آن (۱) ائین تأکید

عقل مشتمل است بر جزئیات و درجات دایه تا رسید مرتبه هیولای اولی که احیر درجات و اعداد مراتب و اضافات نزلات قدم متکلم است .
بنابراین اول ظهور ذات در صفت (ارادة الکلام) احکام آیات و محکم ترین کلمات حضرت حق است چنانچه ماده و هیولای اولی احیرا آیات متشابه بشمار میرود و ماسن آن دو مرتبه تمام آیات و کلمات محکم و متشابه نسبی و اضافی میباشد بیان دیگر کلام نفسی هر متکلم که عین متکلم است در حسب حقیقت و غیر متکلم است حسب نحوی از اعتبار ذهنی احکام کلمات و محکمترین آیات کتب آن متکلم است پس از آن صوت ممتد تا آن کلام که ظهور مجمل است در مفصل محکم اضافی است و متشابه نسبی زیرا نسبت کلام در مفصل است و نسبت بحروف و جمل کلامی مجمل پس محکم خواهد بود بوجهی و متشابه بوجه دیگر ، مد از این مقام ظهور حروف و کلمات معرده است در قالب جمل کلامیه که مرتبه طالع مفصل است در مفصل و این مرحله از متشابهات محض بشمار است و مد از این مقام نوشت میرسد بفهم غرض متکلم از کلامش مابین معنی که مخاطب از کلام غرض متکلم را درک می نماید که در حقیقت رجوع و غروب کلام است مقدم (ارادة الکلام) چنانچه کلام از همان مقام طالع نمود پس قطع غروب و عود خواهد نمود بلجمله این مرتبه رجوع و عود است بمقام جمع برای و اجمال عینی از این بیان بخوبی معلوم میگردد که کلام نفسی واجب تمای که عین ذات است حقیقه و غیراوست اعتباراً محکم ترین آیات برای وجود است و کتاب وجودیه عدول و نفوس هر يك محکم نسبی و متشابه اضافی هستند به قیاس با مراتب عالی و

زوجین است کما هو دأب العرب (۱) میوشاند و درمیگشاید شب را به روز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده درین می شود و از اینجاست میتوان یافت تفسیر روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد از آن است و بدستیکه در این آیات آثار قدرت که مذکور شد، هر آینه شانهی روشن است مرگروهی را که تفکر کنند در آن و دانند

دایره و هر يك از اراد و آحاد عرض عربی آنها مرتبه ظهور متصل در متصل یا ظهور مقیدات در مراتب جزئیة متشابه محض است .
چنانچه رجوع حقایق وجودیه در قیامت کبری یا در نظر عارف کامل مقام متصل در مجمل و شهود کثرت در وحدت است در این مرحله مقام تأویل آیات ظهور میرسد و چون رجوع تمام اشیاء به حضرت حق اختصاص دارد پس تأویل حقیقی و تام نیز از حصائص و صفات خاصه حضرتش بشمار است و از برای راسخین حقیقی از ۱ - آیه شریفه اینست :

« و هو الذی مد الارض وجعل فیها رواسی و انهاراً و من كل الثمرات جعل فیها زوجین اثین یغشی اللیل النهار ان فی ذلک لآیات لقوم یتفكرون »
و از حضرت رسول روایت کرده اند که روزی گذشت مرگروهی که در دریای تنگ فرورفته و دید چون آن حال را مشاهده نمود فرمود :

« تعلم وافی الخلق ولا تتفکرو افی الخالق »

و در این معنی در مثنوی فرموده :

می تعلق نیست مخلوقی بدو	آن تعلق هست بیچونای عمو
این تعلق را حرد چون ره برد	سته وصلت و فصلت این حرد
زین وصیت کرد ما را مصطفی	بحث کم جوئید در کار خدا
آنکه در ذاتش تفکر کرد نیست	در حقیقت آن نظر در ذات نیست
هست آن بندگان او زیرا بر او	صد هزاران برده آمد تاله
هر یکی در برده وصول جوست	و هم او آنست کان خود عین اوست
پس بیمر دفع کرد این و هم ازو	تا نباشد در غلط سودا تراو

که تمکون این اشیای و تخصیص این هر يك چیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم .

(۴) و در زمین بارها است پیوسته یکدیگر (این نیز یکی از دلائل قدرت است که قطعه های زمین بر یکدیگر پیوسته بعضی شاسته زراعت است و برخی شور و زار و قدری ربك آبهز و قطعه سنگستن و دیگر در زمین پوشیده است از انکور بسیار و گشت ها و خرما شان چند شاخ از يك اصل رسته و به چین بلکه بلکه مرقع الاصول یعنی که هر يك شاخ از يك بیخ رسته ، آنداده میشوند این همه اشجار و دروغ ربك آب و تفصیل میدهم بعضی را از آن بر بعضی دیگر در میوه ها بحسب شکل و لون و رایحه و طعم بدستیکه در آنچه ذکر کرده شد هر آینه دلالتهای واضح است مراد می را که تفصیل کنند و تأمل نمایند که اختلاف میوه ها بر اشجار یا آنکه از يك آب پرورش میابند نمیتواند و الا ارادات قدر مختار

در تبیان آورده که این مثل می آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیأت و اصوات و اخلاف و اطباع با وجود آنکه پدر و مادر همه یکی است و در مدارك گفته که مثل اختلاف قلوب است در آثار و اوار و ابرار هر دلی را صفتی و هر صفتی نتیجه دلی باشد موصوف باکار و استکار که قلوبهم منکره و هم مستکبرون

تأویل خواهد بود هر يك به قدر قرب ساحت واجب باین معنی که هر قدر عارف کامل قریش حضرت حق زیادتیر باشد حفظ علم و شهود تأویل آیات برای او فروزیاتر میباشد ، از بیان فوق مخوبی محسوس است که نتیجه رویه و طریقه اخیر با روش و مشی مفسرین مکانی فرق دارد زیرا آن قوانین سور و مقطعات حروف را از سنخ تشابهات محسوس دانسته اند بلکه از مجملات و پیچیدات پنداشته اند در صورتیکه در طریقه ما قوانین سور جزو محکمات اضافی و تشابهات سببی بشمار میرود (نقل شد از برگ ۳۳ - ۳۶ تفسیر حضرت استاد بزرگ

آقای عصار - از انتشارات نگاه و عظم و حطاه سال اول)

و «در دلی بود آوریده بذكر پروردگار و اعطيت قلوبهم بذكر الله
مصرع

معنی تهنوت راه از کجاست تا کجا !!

(۵) و اگر عجب میداری ای محمد از ما گرویدگان کافران
دلایل وحدت پس شکفت است قول ایشان یعنی چای آتش که موجب
شوند از سخن ایشان که میگویند: آ، اوقت که ما «شیم حاك» یعنی
بعد از مرگ که ما خاك شده باشیم؟ آیا ما باشیم در آفرینش او
(یعنی «ز ما را زنده گردانند؟») و معجل نموجب آتش که ایشان
حدایرا حلق آسمان و زمین میداستند بعد از آنکه هیچ ثرازا
نبود و هیچ فکری نمیکردند که هر که بر انداء قدر باشد بر آمده
بیز قدر تواند بود.

شعر

زندگی دادن چه دشوارش و ؟
ای گروه ایست که ایشان نگرویدند پروردگار خود بجهت
«گرویدن ایشان قدرت حشر و نشر و آن گروید که غلها در گردن
های ایشان است بزم میبندد «غلل خلال و ایشانرا امید حلاصی
نیست یا روز قیامت غل آشوب بر کردن ایشان دهد و علامت که در
دوستان باعد و آن گروه ملایمن آتش دوزخند» ایشان در آن جا بودند
در خبر است که چون حضرت رسالت پند عیبه لصلوات و سلام
کفار را وعید عذاب کرد و تنویب و تهدید نمود بضرر عارت
و اشباه او استعجل عذاب می کردند بر سبیل استهزاء حق سبحانه
میفرماید که :

(۶) و طلب تعجیل میکنند از توفیق و می که حدای ایشانرا قدر
کرده پیش از عاقبت حق سبحانه عذاب استعجال را از این است
صرف کرده و تهدیب مکنند آنحضرت را تأخیر فرموده و تا روز

قیامت افکنده و آن تأخیر حسنه () است و این استعجال سینه و کافران
استعجال عذاب استعجال میکردند قبل از احسن الهی بر ایشان تأخیر
آن و عجب است از ایشان که عذاب میطلبند و حال آنکه گذشته است
پیش از ایشان عقوبتها بر مگذران چون حسف و مسخ و رجفه و ایشان
داستند پس چرا بدان اعتبار میکنند و برای خود مثل این میطلبند
و بدستیکه پروردگار تو هر آینه خداوند آمرزش است برای مردمان
یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند حدای تعالی بیاورزد
ایشانرا ما وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان حادیم چرا هم زمان
کفر است و بدستیکه که آفریدگار تو هر آینه سخت عقوبت است بر
کافران اگر مصر یاغند بر کفر و تکذیب و گفته اند ذو مغررت است بر
مؤمن بتوبه و استغفر و سخت عقوبت است بر کافران با نکار و استکبار
مصدق بر آنند که تمهید قواعد حوف و رجاء در این آیت
است میفرماید که آمر زنده است تا از رحمت او ما امید بخوید و
عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن بمانند و در حدیث آمده که
اگر عفو حدای نبود عیش هیچ احدی گواریده بشدی و اگر وعید
حق تعالی نبود همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل «زمانی

بیت

ز حق بیترس تا غافل نگردی
مشو اوهد تا بدل نگردی
(۷) و میگویند آنرا که کافر شده اند چرا فرستاده نمیشود بر
محمد نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای
موسی و احیای عیسی ؟ حق تعالی میفرماید که ای محمد جز این نیست

«و آیه اینست «و یتعجلونك بالسیئة قبل الحسنة وقد خلت
من قبلهم المثلالات وان ربك لذو مغفرة للناس علی ظلمهم وان ربك لشديد العقاب»

و چه بسیار نیکو فرموده شاعر پارسی زبان !!

برود مرغ سوی دانه فراز
چون دگر مرغ عهد اندرند
بدگیر از مصائب دگران
تا نگیرند دگران ز تو بد

که بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغ است و پس ترا در اظهار آیات بیه اختیار ؟ و هر گروهی را راهنمایند است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزه در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی و طب در وقت عیسی پس بمعجزه موسی و عیسی که شما میطلبید اختصاص زمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالب است قویترین معجزه من قرآن است **فانو بموره عن مثله**

(۸) خدای میداند آنچه بر میدارد هر زنی از فرزندان تر و مده و سیه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و چر آن و داند آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهد در رحم از کودکی که تمام حقت بیرون نیاید ، آنچه زیادت سازد یعنی خدای ابرون گرداند در جنه ولد از اعضی رائده و گفته اند مراد از زیادت و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل میباشد بر يك فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار است نزد **امام اعظم** و در نوادر از امام شافعی نقل میکنند که در یمن زنی پنج بطن به زاد و در هر بطن پنج فرزند آورد **والله قادر علی ما یشاء** یا مراد مدت حمل است و اول آن اتفاق شش ماهست و اکثر نزد امام اعظم دو سال است و نزد امام شافعی چهار سالست و پیش امام مالك پنج سال و هر چیزی نزدیک او اندازه است که از آن کم و زیاد شود .

(۹) اوست داننده پوشیده از حس و آشکار یعنی حاضر بر حواس ، بزرگ برتر از همه .

(۱۰) یکسانست از شما در پیش علم او هر که بپوشد سخنه را در نفس خود و هر که آشکارا کند آنرا بر دیگری و هر که طلب خدا میکند و می پوشد عمل خود را شب و هر که طاهر و آشکارا میکند عمل خود را روز یعنی مطلقا هیچ چیز از اول و اول سرا و غلبه برو پوشیده نیست .

(۱۱) مراد ابراست ملائکه بی دربی یا آنکس را که می پوشد

و آشکارا میکند اول و فعل خود را فرستگند در بی احوال و اعمال او روز و شب از پیش روی او و از پس او نگاه میدارند بفرمان خدای و آنچه از او صادر میشود می نویسند و ایشانرا مرده و کرام - الکاتبین میگویند .

در تبیان آورده که ایشان ده ملك اندروز و ده شب واضح و اشرر آست که دو ملك اند روز و دو شب و گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آورده تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره در **زاد المسیر از کعب الاحبار** نقل میکنند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی هر آنچه چنین ایشان را برودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر **يحفظونه** (۱) عاید است بحضرت رسالت پناه یعنی مر خدایرا فرستگند که محافظت آنحضرت میکنند از ضرر اعدای چنانچه از شر عامر بن طهیل و اربین ربه اورا نگاهداشت و عنقریب همه ایشان رقم ذکر خواهد یافت **انشاء الله تعالی** ، بدرستی که خدای تغییر نمیکند آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت تا وقتی که آن گروه تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشان است یعنی بدل کنند احوال جمیع را باخلاق رذیله سلمی گوید تغییر دهند زبان را از ذکر او و تغییر دهند دل ها را از سر و فکر مادی که دل را با او راست دارند و غفلت بورزند آثار قبض با ایشان متصل بود .

گرت خواست که دلدار نگسلد بوند نگاهدار سر رشته تا نگاهدارد و چون خواهد خدای بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک ، پس رد کرده نشود مر آنرا (یعنی کسی نتواند که او را رد کند از خود باز دیگری) و نیست آنقوم را کسی که متولی امور ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کنند ایشانرا .

(۱۳) اوست آنکه نماید بشما برق را (و آن نعمة است

۱ - آیه شریفه این است :

« له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله ان الله لا یغیر ما یقوم حتی یمروا ما ینفهم واذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال »

سريع الزوال که از سحب طاهر گردد و آن شده باران باشد . پس
حدای تداوی برق را مینماید ؟ از برای ترس مسافر و کسی که باران
او را ضرر کند و برای طمع مقیم و جمعی که باران محتاج باشد
و بردارد در هوا ابرها یا آب گران از باران .

(۱۳) و تسبیح می گوید رعد ، ملتبس بحمد حدای یعنی
تسبیح را با تحمید مقنون می سازد و رعد (۱) ملکی است که سحب
را می راند و برق تزیین اوست . در حقایق سلمی از این ربیعانی نقل
میکند که رعد صاعقه فرشتگانست و برق آه بر سوز و باران گریه ایشان
و تسبیح میکند مجموع فرشتگان با آنها که اعوان رعدند از ترس
حدای و فرو میفرستد صاعقه ها را از ابر پس میرساند . آری ،
هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد چون آریدن ریمه ، آورده اند
که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل با آریدن ریمه با آریدن
پس گفت که بدیدن محمد میرویم و چون من او را بسخن مشغول
گردانم تو در عقب وی درای و شمشیر بر مقل وی زن ، چون به
مجلس وی درآمدند عامر بن طفیل آنحضرت را بسخن مشغول گردانید
و بعد از مقالات بسیار گفت که ای محمد برویم و لشکر سپید جرار
از سوار و پیاده بر سر تو آریم این گفت و با آریدن بیرون آمد حضرت
فرمود که اللهم اکنهما بما شئت ، پس عامر با آریدن گفت که آن همه
وصیت کجا رفت و چرا تبع نزدی ، آریدن گفت که هر گاه اراده تبع
زدن میکردم تو میان من و او حائل میشدی الفصه چون از مدینه
بدر آمدند صاعقه بیامد و آریدن را بسوخت و عامر نیز راه بدترین
حالی و صورتی سرد و گویند یهودی بجانب نبوت آمده گفت یا ابا القاسم
عبده مرا که حدای تو از چه چیز است ؟ از مروارید یا از باقوت
یا از زر سرخ ؟ فی الحال از سحب غضب الهی صاعقه طاهر شد و او

۱ - آیه کریمه اینست :

و یسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته و يرسل السواقي فيصيب بها
من يشاء وهم يجادلون في الله و هو شديد المحال

را بسوخت و حق سبحانه این آیت فرستد که صاعقه هر که خواهد
فرستد از کافران و ایشان جدال میکنند در حق او که او از چه چیز
است یا جدال ایشان تکذیب بیهمبر است در آنچه حدای را وصف
میکند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت و حدای تداوی سخت
عقوبت است بر مجادلان

(۱۴) و رخصدیر است خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا
مرا و راست سزای آنکه عبادت او خواند یا اورا است دعوت مجاهد یعنی
چون بخوانند اجابت کند و آمارا که میخواهند بجز وی یعنی نشانرا
که مشرکان میخواهند اجابت نمیکند را ایشانرا مجبوری از مرادات مگر
چون اجابت کسی که بگشاده باشد هر دو کف خود را بسوی آب یعنی
تشنه که بر سر چاهی رسد و با او دلو و رعن نبود هر دو دست خود
را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری و دعا آب را بطلبد تا بدین
او برسد و نیست آب رسیده بدین او زیرا که آب جماد است ، دا
نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمیتواند
که از مرکز محیط حرکت کند و اصنام نیز به نسبت و اعیان خود
همین حل دارند و نیست خواندن کافران مرتبانرا مگر در گمراهی و
طیلان و نامیدی و ضایع بودن .

(۱۵) و مرحدای را سجده کند هر که در آسمانها است و هر که
در زمین است از روی فرمان برداری (مراد (۱) مؤمنانند که در
آسمانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند) و از روی کراهت و
ناخواهنگی (مراد کافرانند که در وقت شدت و سخت ضرورت
سجده کنند) و سجده میکنند سایه های اهل آسمان و زمین مرحدایرا
به تبعیت اشخاص ، بامداد بسوی مغرب و شبانگاه بسوی مشرق (مراد
دوام است و تخصیص و تلبین جهت آنکه امتداد طل در ایشان ظاهر

۱ آیه شریفه اینست : ^۱ و لله يسجد من في السموات والارض
طوعاً و كرهاً و ظلّالهم بالقدر والاصال .

بعد . این سجده دوم است از سجدهات قرآنی حضرت شیخ قدس
سوره (۱) در سفر سامع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند
این را سجود الظلال و سجود العلیه گفته و فرموده که « لازم است
بنده تصدیق کند حدیث درین خبر و سجده آورد و در باب دهم از
سفر نامی آورده که اصرار این آیه یکی آنستکه هیچ حادثی نیست
الا آنکه او را سایه است و آن سایه ساجد است مرحق را و قائم
است عبادت او و بر هر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عصی
اگر از اهل موافقت است او « ظل خود در آن یکی اند و اگر
اگر از اهل مخالفت است ظل او در آن طاعت باب مناب اوست و حقیقت
آنستکه طوع و رغبت صفت آبست که لطف ازل اهل ایمان در
زمین دل ایشان نشاند و فقرت و کراهیت حاصه آنانکه هر لم برل
تخیم حلالان در مزرعه نفس نافرمان ایشان نشاند .

نظم

بر آن زخمی زندگان می نیازست برین مرهم نه دکن دلاوازیست
(۱۶) بگو ای محمد ، کیست آفریدگار آسمانها و زمین ها
(یعنی از کافران پرس که خالق آسمان و زمین کیست ؟) پس
جواب ده از قبل ایشان : بگو خدا است چه ایشانرا جز این جوابی
یست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشانرا ، بگو
آیا مرا گیرید بجز از وی معبودان که ایشانرا دوست دارید یعنی
چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین است چرا غیر او را میپرستید
و میگیرید دوستان که ایشان نمیتوانند و مالک نیستند بر نفسهای خود
سودی و به زیانی یعنی برای خود چر معنی نمیتوانند و برای دوح
ضرر از خود قدر نیستند پس سودی بدینگری چگونه تواند رسانید
و بچه نوع زمین ازو باز تواند داشت ، بگو آیا برابر میباشد باین
(که عابد صنم است) و بینا (که پرستنده خدای است) ؟ آیا
رابری کند تاریکیهای شرک و انکار و روشنی توحید و معرفت بروردگار ؟

۱ - مفسود حضرت شیخ محیی الدین عربی است .

آیا کافران ساختند برای خدای ابدانی که بیافریدند مانند آفریدن
خدای ، پس متشابه شد آفریده برایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای
کدامست و آفریده شرکای کدام ، حاصل آنکه ایشان شریکانی نگرفتند
برای خدای که مثل او آفریننده باشد و کار ایشان مشتبه شود و
گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق عبادت
باشند چنانچه او هست .
بگو ای محمد ، آفریننده همه چیز هست و شریکی ندارد در
آفریدن ت شرک او باشد در پرستیدن و اوست یگانه در الوهیت ،
غالب بر همه چیز ها (۱) .

۱ - مدح معشوق صورت عنان دل جامی

که هست در پس این برده صورت آرائی (جامی)
و از نگارنده است :

دل بناکس مدح از صورت زیبا دارد	عشق ورزیدن و دلپاختگی جا دارد
کشته آتش جانسوز چو پروانه میش	عقل از سوختن بیهوده پروا دارد
سنگ و حشاک پرستیدن از انسان دور است	با وجودی که چنین دیده بینا دارد
	(جلالی)

هاتف اصفهانی فرماید :

از تو ای دوست نگام پیوند	ور به تیم مرنند بند از بند
الحق ارزان بود زما صد جان	وز دهان تو نیم شکر خند
ای پدر بند کم ده از عشق	که نخواهد شد اهل این فرزند
من ره کوی عفت دادم	چکنم کاوفتاده ام بکمند
بند آنان دهند حق ای کاش	که ز عشق تو میدهندم بند
در کلیسا مدبر ترسا	گفتم ای دل بدم تو در بند
ره بوحودت یافتن نه نهی ؟	سنگ تثلیث هر یکی تا چند ؟
ایکه دارد بنار امارت	هر سر موی من خدا پیوند
نام حق بکبه چون شاید ؟	که آب و ام و روح قدس بدهد
لب عبرین گشود و بامن گفت	و ز شکر خنده ریخت از لب قند

با مانداری که خدای مقرر کرده که آن سود رسد و زیان نکند ، پس برداشت این آب روان کف بلند را یعنی برزخ آورد و بعضی از آنچه در کوره ها نهاده آتش می افروزند فرو در آتش یعنی می گذارند از طرات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن از برای طلب پیرایه یا برای اوانی و آلات محاربه و محاربه ، کهی است مثل آن کف که بر روی آب است ، همچنین که ذکر کرده شده ، مثل میزند خدای حق و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در آده و نیات به آبی که جهت منافع حلق از آسمان فرود آید و فکری که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال نکفی که بر روی آب است و برزخ فکری باشد ، اما کف روی آب و حیت الای فکری برود در حالتیکه مطروح و ساقط باشد و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلز گداخته بیش ، پس نماید در زمین تا حلق بدان منتفع بشوند ، همچنین مثل میزند خدای مثل هارا برای تعقل و تأمل در آن ، و درین آیه علماء تزیل و ارباب تأویل را سخنها و لطایف بسیار است بعضی برآید که مراد از این آب قرآنیست که حیات دل اهل ایمانست و ادویه دل های مؤمنان که فراخور استعداد خود از آن فیض میگیرند و زید (۱) هواجس

آنکه که گراز سر و حدت آگاهی تهمت کافری بهما میسند
در سه آئینه شاهد ازلی بر تو از روی تشنگ افکند
سه نگردد دریشم از او را بر تیان خوانی و حریر و برند
ما در این گفتگو که از یکسو حد ز نفوس این ترانه بلند
که یکی هست و هیچ نیست جز او

و حده لا اله الا هو

۱ - آیه کریمه اینست : " انزل من السماء ماء فآلت اودية بقدرها فاحتمل السيل زبداً رابياً وما يؤقودون عليه في النار اشتقاء حلية او متاع زبد مثله كذلك يضرب الله الحق والباطل فاما الزبد فيذهب جفاء و اما ما ينفع الناس فيمكث في الارض كذلك يضرب الله الامثال ،

نفانی است و وسوس شیطانی است و آب صافی منتفع سخن حق است و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی از حقایق و تدقیق این آیت باشد ممکن که در مطالعه همین محل در جواهر التفسیر باز تواند بود والله اعلم .

(۱۸) مر آنرا که اجابت کنند فرمان پروردگار خود را ، پاداش نیکو است یا مراد از حسنی (۱) بهشت است و آنکه اجابت نکردند مر خدا را اگر باشد مرایشان را آنچه در زمین است همه آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع و مانند اینها همه دیگر با آن باشد یعنی اگر آنقدر که نفود و الممشه و امتعه دنیا هست با آن اضافه کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت ، هر آینه خدا کند آنها را از عذاب برهد ، آن گروه مرایشانراست بدی شمار یعنی سخنی حساب که حسانت ایشان را قبول نکنند و سیئات ایشان را نیامرزند و بازگشت ایشان دوزخ باشد ، و بد جایگاه است دوزخ .

(۱۹) آیا کسی که میداند ، آنکه فرو فرستاده اند سوی تو از پروردگار تو درست و راست است یعنی حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنه ، همچو کسی است که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند (یعنی اوجوهل لعنة الله علیه) جز این نیست که بپند پذیر میشوند به قرآن ، خداوندان عظامای صافی شده از معارضه وهم (۲)

۱ - آیه چنین است : " للذين استجابوا لربهم الحسنی والذين لم يستجيبوا له لو ان لهم مافی الارض جميعاً و مثله معه لاقتدوا به اولئك لهم سوء الحساب و مأویهم جهنم و بشی المهاد .

قطعه

۲ - آن عتیدم که روستای زشت مردم از رنج دیدنش بمذاب روزی او خویش را در آیه دید خون ناپاک در تنش جوشید صورتی داشت تیره همچون حشت کسی مینماد چهرش اندر خواب تنش از بیم خود بهم لرزید چشم از عیب خویشان پوشید

(۲۰) آيا كه و ميكنند به پيمان خدا كه در روز بشق استند و نمي شكند آن پيمان را (۲۱) و آيا كه پيوند ميكنند آنچه امر کرده است. خداي به آن آيا كه پيوند کرده شود يعني صله رحم يا ايمان بجمع كتب و رسل، بي جدائي ميان ايشان و مي ترستند از عذاب پروردگار خود و خوف ميكنند از سختي روز حساب (۲۲) و آيا كه صبر كردند بر مكاره نفس و مخالفت هواي او بر جهاد از براي طلب پروردگار خویش و پاي داشتند نماز مفروضه را و نفاق كردند بعضی از آنچه بدیشان داده ایم يعني آنچه واجب بود بدیشان پنهان و آشكارا و دفع كردند به نيكوكلي بدی را يعني در عوس بدی نيكوكلي كردند و گفته اند سفاقت را بحكم مقابل نمودند و نعتش را سلام و منكر را معروف يا گناه را دفع كردند تنويه يا مصيبت را طاعت چنانچه در حديث آمده **الْبِعْمُ السَّيِّئَةُ الْحَسَنَةُ أَهْجَا** و معنی از ارباب تحقيق مروده اند كه چون مريشان ظلمي واقع شدی عنو كردی و در برابر آنكه ايشان را محروم ساختند عطف دادندی و اگر کسی از ايشان مريدی درو پيوستندی

تفسير

كم مباح از درخت سايه كن	هر كه سنگت نزد عمر بخشش
از صدق يادگير نكته حليم	هر كه سر بردت كهر بخشش
كه گفت اين رخ بروی دلکش ماست	كه روى زشت به رخ ماست
روى من همچو ماه تابان است	با چو خورشيد برنو ايشان است
لاده ينداشت جام اخم كند	دل او را با خم زخم كند
رشته صبر خویش را بكست	چشم كس كست و خم را شكست
چونكه بشكست لاده آينه را	شد چو آينه زخم را
در همه نقش خویش را دید	مژه كار زشت خود به چشم دید
چون بگویند از كم و بیش	غالباً بخبر از آهوى خویش

حلالی

آن گروه كه بدین صفات موصوفند، مرایشانراست سرانجام نيكو. معنی جزای عمل در دنیا و در عاقبت و آنچه چیز تواند بود ؟ (۲۳) بوستانهای پادار كه همیشه دران باشند، درآيند در آن و درآيند هر كه شايسته باشد بايمان و طاعت از پدران ايشان و زبان ايشان و فرزندان ايشان و درآيند فرشتگان برپاين از هر دری از درهای منازل ايشان و در عين المعنى آورده كه مقدار شبانروزی از دنيا سه نوبت ايشان آيند و گویند :

(۲۴) **سلام عليكم** بشارتست بدوام سلام يعني همیشه سالم خواهيد بود مسبب آنچه صبر كرديد . **در قوة القلوب** آورده كه شكيبا بوديد بر فقر در دنيا و فقر دوسترين صفتی است نزد خداي تسلي چنانچه در اخبار آمده كه حضرت رسالت پناه ملال را گفت : چنان كن كه فقير بخدا رسي نه غني

مصرع

كانجا بقرا از همه مقبول رند

پس نيك است سرانجام آن سراي كه ايشان يافتند . (۲۵) و آيا كه ميشكند پيمان خدا برا كه ايشان گرايه اند از پس محكم كردن آن بعد از اعتراف و قبول و آيا كه بريدند آنچه خداي فرموده است به آن چیز آنكه پيوند كنند يعني صله رحم بپا آورند يا ايمان همه پيغمبران و كتابها و نباهي ميكنند در زمين مكفر با ظلم يا مصيبت يا فتنه انگیزی ، آن گروه ، مرایشانراست دوری از رحمت و مرایشانراست بدی عاقبت در دنيا و آخرت .

(۲۶) خداي گشاده ميگرداند روزی را برای هر كه ميخواهد و تنگ بسازد بر کسی كه اراده مي كند و شاد شده اند اهل مكه به زندگانی دنيا و آنچه از متاع آن بدیشان داده اند و نيست زندگانی اين سراي در جنب آن سراي مگر بر حورداری اندکی و متاعی

۱ - آية شريعه اينست : **الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ**
 الا بذكر الله تطمئن القلوب

که دوام و بقائی ندارد چون ادوات خانه (۲۷) و گویند آنانکه گرویدند چرا فرو فرستاده نمی شود بر محمد آتی از پروردگار او بران وجهی که ما میخواهیم و بگو بدرستی که حمدای گمراه میکنند هر کرا میخواهد (مراد آنهاست که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود شهود هزار آیت هر آینه گمراه میباشد) و راه نماید بسوی خود بی مشاهده آیت هر که از گردد بسوی و آنها چه گمانند ؟

(۲۸) آنکه گرویدند بخدای و آرام یابد دلهای ایشان بیاخدای بعضی چون ذکر خدای شنوند بدان اس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذكر رحمت او و تکلام او که قوی ترین معجزات است و در **فصول از ابن عیینة** دل میکند که مراد از ذکر (۱) حضرت رسالت است صلوات الله علیه که دلهای مؤمنان بدو آرام دارد ، بدانند که بذكر خدای آرام می یابد دلای مؤمنان . مجاهد فرموده که مراد اصحاب رسول اند ، سلمی رحمه الله در حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح و ثناء باشد و المؤمنان دل حواس صفات اعلی و آرامش دل علماء ربانی بحقایق اسماء حسنی اما دل بوجدان آرام نیابد الا بمشاهدة لقاوه و هو المصداق **القصی** .

(۲۹) آنکه گرویدند و مگردند عملهای شایسته زندگی حوض است مراشانرا و نیکوئی نازگشت (طوبی) (۲) شادست شادی و خرمی و راحت و فرح و خوشحالی با نام بهشت است ملت حبشه و ادهر آنستکه طوبی در حنی است در بهشت عدن که بیخ آن منزل حضرت یحیی است و در هیچ غراره و قصری نباشد که شای از آن نبود و دو چشمه سلسبیل و کائور از زیر آن منبجر باشد .

(۳۰) همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم ، ترا فرستادیم بسوی امتی که گذشته است پیش از ایشان امتان دیگران تا بخوای بریشان آن

۱ - آیه کریمه : **الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم**

و حسن عاب

چیز را که وحی کردیم بر تو یعنی قرآن و حل آنکه ایشان نمی گروند بخدای که رحمن است (مراد مشرکان مکه اند که چون ایشانرا گفتند که سجده کنید بر رحمن را **قالوا و ما الرحمن ؟** و در صلح حدیبیه نیز که حضرت رسالت پناه علیه السلام مرتضی علی کرم الله وجهه را فرمود که نویس **بسم الله الرحمن الرحیم** سبیل بن عمرو گفت **ما ندری ما الرحمن** (ما نمیشناسیم رحمن را) بگو رحمن آفریدگار من است ، هیچ صدوی سرای برستش نیست مگر او ، برو نه بر غیر او ، توکل کردم در باری دادن و مرا بر شما شایب ساختن و بسوی او است بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم به قرآن ، کوهها را از حوالی مکه بردار تا زمین مرما گشاده گردد و دیگر زمین را بشکاف تا چشمه ها و جویها بدید آید و زراعت کنیم و **قصی بن کلاب** را زنده گردان یا بدران مارا تادریاب تو با ما سخن گویند ، آیت آمده که :

(۳۱) و اگر کتانی بودی درین عالم ، رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود رفتی یا شکسته شدی بدو زمین چون برو خواندندی یا سخن آوردندی از برکت تلاوت آن مرد گمراه ، هر آینه این قرآن بودی که غایت است در اعجاز و نهایت است در تذکیر و انداز ، نه چنانست که کافران میگویند قرآن تو یا فرمان تو باید که اینها واقع شود ، مر خدا بر است همه کار ها یعنی قدرت بر همه چیزها دارد هر گاه که بخواهد که آنها ظاهر گرداند ، آیا نامید نشدند آنها که گرویدند یعنی مؤمنان از ایمان ایشان یعنی مقرر جان آیات با آنکه دانسته اند آنها که اگر خدا خواهد ، هر آینه راه نماید همه مردمان را ، **صاحب کشاف** گفته که یس در لغت نخب بمعنی علم است یعنی آیا ندانسته اند مؤمنان که هدایت بمشیت باز بسته است و همیشه آنانکه کافر شدند برسد ایشانرا سبب آنچه کرده اند از تکذیب و عناد غذایی کوشده و داهی از سیاد برگزیده یا فرود آئی تو که محمدی بموضع نزدیک از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه (مراد کفار مکه اند

که شقامت تکذیب آنحضرت علیه الصلوة والسلام پیوسته در بلا بودندی و سرابای آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشانرا غارت کردند پس حق سبحانه و تعالی فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید تا وقتی که باید وعده خدا که موت است بقیامت یا قیامت یا قیامتیکه بدستیکه خدای خلاف نکند وعده را (۱) پس برای تسلی آنحضرت میگوید : (۲) و بدستیکه استهزاء کرده اند پیغمبران پیش از ترا چنانکه این قوم در حق تو میکنند پس مهلت دادم ، مرا آنرا که مگرویدند و مدتی ایشانرا بگذاشتم در راحت و تن آسانی ، پس مگر قسم ایشانرا به عقوبت ، پس چگونه بود عقوبت کردن من ایشانرا (این سخن بر سبیل تهدید و تهویل است)

(۳) آیا هر کس که او باشد نگاهبان بر هر نفس یا باداش دهنده به آنچه کند آن نفس از نیکی و بدی ، برابر است یا کسی که چنین نباشد (یعنی خدای که نگاهدارنده و سازنده کار بندگست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوان است یعنی نشان ؟) و میسازند کافران مر خدا را انبازان یعنی اصنام را که میپرستند مگو نام نهد و وصف کنبد این شرکاء را با اسماء و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که شرکت و اهل بیت عبادت دارند بانی (مراد آنستکه حق را حی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچیک ازین اسماء را اصنام نمیتوان کرد بلکه خیر میدهند خدا را ، آنچه نمیداد در زمین یعنی شریک خود را در الوهیت (نهی علم

۱ - آیه شریفه اینست : «ولو ان قرآناً سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی بل الله الامر جمیعاً افلم یأمن الذین آمنوا ان لو يشاء الله لهدی الناس جمیعاً ولا یزال الذین کفروا یتصیهم بما صنعوا قارعة او تحل قریباً من دارهم حتی یأتی وعد الله ان الله لا یخلف المیعاد»

از برای آتقای معلوم است (۱) یا نام می نهید بتانرا شرکاء ، ظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی ، کاور ، بلکه آراسته اند برای آنانکه نگرویده اند کید و کذب ایشانرا و نیز داشته اند از راه راست و دین درست و هر که فرو گذارد خدای او را و در ضلالت افکند ، پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید

(۳۴) مگر اگر برا راست عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و بطن و سایر مصائب و هر آینه عذاب آنسرای سخت تر و دوار تر است بر ایشان و نیست ایشانرا از عذاب خدای نگاهدارنده که نگاهدارد تا مذهب نشوند .

(۳۵) از آنچه بر تو خوانده ایم صحت آن بهشت است که فردای قیامت وعده داده شده اند بر رهبر کاران که بوی در آیند ، می رود پیوسته از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جوید ، میوه آن بوستان همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا و همچنین سایه او منسوخ نگردد چنانچه سایه های دنیا بلکه محدود باشد . امام شیری فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان دنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته در ظل الظلیل اند .

بیت

سایه دولت او در دو جهان جاوید است ای خوش آن شده که این سایه قدیر بر سر او آن بهشت موصوف مالک حال و منتهای کار آناست که بر رهبر کاری کردند و عقبت بهم کافران آتش دوزخ است

(۳۶) و آنرا که عطا کرده ایم کتاب (مراد مؤمنان اهل کتابند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری

۱ - آیه شریفه اینست : «افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت و جعلوا لله شرکاء قل سموهم ام تنبؤنه بما لا یعلم فی الارض ام بظاهر من القول بل زین للذین کفروا مکرهم و صدوا عن السبیل و من یضلل الله فما له من هاد»

که چهل نجرانی بودند و بیست یعنی و سی و دو حبشی) این جماعت
 هاد میشوند تا چه فرو فرستاده میشود و از قرآن و از لشکرهای
 کفر و ضلالت یعنی کفر اهل کتاب چون حنی من اخطب و کما من الربیع
 و اقباع ایشان از یهود و سید و اشباع ایشان کسی هست که
 انکار کند بعضی از آنها که مخالف شریعت ایشان است و گوید ایشانرا
 که جز این نیست که من مأمور شده‌ام باینکه برستم خدا را بنگارم
 و شرکت نیارم بوی چنانچه شما آورده‌اید و عزیر و مسیح را بخدائی
 گرفته‌اید بخدا نه بفر او میخوانم خلق را و مسوی اوست بازگشت من
 (۳۷) و همچنین فرستاده‌ایم کتب بر انبیای گذشته زمان ام
 ایشان فرو فرستاده‌ایم و قرآن را کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان
 راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل مترجم ملت عرب تا ایشانرا
 حفظ و فهم وی آسان باشد و اگر متابعت کنی تو آرزوهای مشرکرا که
 ترا بدین آباء دعوت میکنند با امانی چم و دان را که ترا بر رجوع قبله
 خود میخوانند پس از آنکه آمد تو از دانش یعنی بعد از آنکه
 دانستی بطلان بت پرستان یا نسخ حکم صاوة بقبله یهود اگر پیرو ایشان
 شوی نیست ترا از عذاب خدای هیچ پاری که ترا نفع رساند و نه
 نگهداری که عذاب حق از تو باز دارد.

آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را و
 می گفتند همت این مرد همه بامر نکاح مصروف است همواره باز دواج
 و امتزاج با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی یعنی هر آینه امر نبوت
 او را از اشتغال با نسوان باز داشتی آیت آمده که :

(۳۸) و هر آینه ما فرستادیم پیغمبران پیش از تو و دادیم مرایشان
 را زنان و فرزندان و نیاسد و تشاید مفرستاده را یعنی در وسیع او
 نیاسد آنکه بیارد معجزه که از او التراح کنند مگر بامر خدای یا
 تقدیر او این جواب مشرکان است که شحکم طلب معجزات می کردند
 میفرمایند که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر آنکه خدای
 خواهد و قدرت خود بدید کند در وقتی که صلاح باشد مروه و رفتی را

حکمی است نوشته شده که چون آنوقت برسد حکم مظهر آید یا
 هراجلی را از آجل حلالی کتابی است نزدیک خدای که جز وی
 کسی بر آجل حلق اطلاع ندارد.

(۳۸) محو می کند خدای آنچه میخواهد بحکم و اثبات می کند
 آنچه میخواهد بحکم و نزدیک اوست اصل کتاب که لوح محفوظ
 است و هیچ کاشی نباشد آنکه نوشته بود از آنچه شده است و میشود
 و خواهد شد تفصیل و تشریح.

بعضی گفته اند که محو کند از دیوان حفظ آنچه هیچ جزا
 بدان متعلق باشد و نگذا رد غیر آنها یعنی چون حفظ و برده آنچه
 از بنده صادر شود و از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن
 دفتر را موصوف عرض رساند حق سبحانه قول و فعلی را که صوابی
 و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد. یا
 سیات ثلث محو نماید و بدل آن حشرات ثبت کند یا بعضی از احکام
 شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید یا
 محو کند بزرگی و قوت جوانی و اثبات کند بزرگی و ضعف بیری
 علمای دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که

که رقم محو بدان نرسد سمادت و تفاوت و موت و حیات و ولقی
 و اجل و در زاد و سیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتاب است
 غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان کتاب دارد اما تغییر نام
 کتب راه نیابد و ابوالدرداء از حضرت رسالت پناه نقل میکند که چون
 سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه تعالی نظر کند در کتابی که غیر او
 هیچکس در آن نظر نمیکند هر چه خواهد از او محو کند و هر چه
 خواهد در او ثبت کند در اصول آورده که محو کند رسوم انکار از
 نبوت ابرار و اثبات کند بجای او روز ابرار سلمی رحمة الله از محمد
 رالی نقل میکند که شنیدم از شبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد از
 شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت
 و لوازم آن در کشف الاسرار فرموده که از دل حایف ریا میبرد و

احلاس میشود شك میدهد و یقین می آورد بخل محو میکند وجود ثابت
میسازد شره میدهد و قناعت می آورد و حمد میبرد و شهادت میدهد و
از دل راجی اختیار میدهد و تسلیم میسرود و تفرقه محو میکند جمع
اثبات میکند از دل محب رسوم اسبابیت میبرد و نقوش و نبات میدهد
امام قشری فرموده که محو خطوط آسمانی میکند و اثبات حقوق ربانی
مینماید و هود خلق میبرد و شهود حق می آورد با آثار بشریت محو میکند
و انوار احدیت ثابت میسازد از آن بنده میکاهد و از آن خود میفزاید
تا چنانچه باول خود بود به آخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام
فرموده که آلهی جلال عرت تو جای اشدت نگذاشت محو و اثبات تو
راه اضافت برداشت از آن من میکاست و از آن تو میبرد تا باحر همان
هد که باول بود .

رباعی

محنت همه در نهاد آب و گل ماست پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست
در عالم غیب خانه داشته ایم رفیق میدان خانه که سرمزل ماست
(۳۰) و اگر شما هم ترا برخی از آنچه وعده کرده ایم کار را را
از عذاب یا ترا میبرایم پیش از آن پس چرا این نیست که بر تو رسانیدن
پیغام و تبلیغ احکام است و پس و بر ماست شمار و حساب و یاد اخی ایشان
(۳۱) آنها نمی بینند اهل مکه و نمیدانند بدرستی که ما می آیم
یعنی فرمان می آید بر زمین کفار میکاهیم پاره پاره از کراهی های آن یعنی
در تصرف ایشان بیرون میکنیم بحوره تسخیر مسلمانان در می آوریم
و گویند این سخن راجع بیهود است حق سبحانه فرمود که ما زمین
ایشانرا یعنی حصار ها و ضیاع و عقار یهود را مسلمانان میدهیم و
و خدای حکم میکند بقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد بلاد
اهل اسلام و اهل ایشان هیچ رد نکرده و از پس گرداننده نیست
مرحکم او را و اوست زود شمار یعنی بزودی حساب کند ایشانرا در
آخرت بعد از عذاب ایشان و در دنیا قتل و اجلا .
(۳۲) و بدرستی که مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش

از یهود یا کفره زمان تو بودند یا پیغمبران خود پس مر خدا براست
یعنی نزدیک اوست جزای همه مکر های ایشان میداند هر چه میکند
هر نفسی از حیر و شر و جزای او آماده میسازد و زود باشد که بداند
کاران از یهود و عیبه اصنام که فردای قیامت مر هر کرا باشد عاقبت پسندیده
در آن سرای .

(۳۳) و میگویند آنها که نگرویدند از مشرکان مکه یا رؤسای
یهود که تو محمدی نیستی فرستاده از پیش خدای ینبوت و دعوت
بگو خدای پسندیده است گواه میان ما و شما بآنکه من پیغمبرم و
دیگر آنکه نزدیک اوست علم کتب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل
است که وحی از لوح محفوظ فرا میگرد یا علم قرآن که آن مؤمنانند
در زاد المسیر آورده که علی مرتضی رضی الله عنه با علم توره و آن
عبد الله بن سلام است و احزاب او رضی الله عنهم اجمعین .

۱ - آیه شریفه اینست : " و يقول الذین كفرو لست مرسل
کفی بالله شهیداً بینی و بینکم من عنده علم الکتاب " .

سورة ابراهيم مكية وهى اثنان و خمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الر : در شرح تویلات از امام مائتیدی رحمه الله مذکور است که حروف مقطعه اشکلاست مرتصدیق مؤمن و تکذیب کافر انرا و حدای زندگان را هرچه خواهد امتحان کند و جمعی بر آنند که این حروف اسمای قرآنند و برین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن کنایه است که فرستادیم آنرا سوی توفیق آری مردمان را مسبب دعوت کردن مضمون آن از تاریکی های کفر با نفاق با شک با بدعت ، روشنی ایمان یا اخلاص با سنت ، شوق و تیسیر پروردگار ایشان .

امام قشیری رحمه الله فرموده که « از ظلمت تدبیر نور شهود تدبیر و در بحر الحقایق گوید که » از طامات حقیقت بنور نجات صفت ربوبیت و صاحب تاولیات فرموده که « از ظلمات کثرت به نور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و اعتبار صفات بنور وحدت ذات و حقیقت آنستکه هیچ ظلمتی برابر ندارد هستی بیست چون رنگار این تبرگی از آئینه دل مصیقل غی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده گردد نور هستی حق سبحانه بر هر آت املن بر توافکند و سالک را از و از زحمت غیر او ناز دهد تا به بخودش شورماند و نه اندم شعور بخود نیز داند

رباعی

بار مددی که از دویی خود برهم روز بدی و از بدی خود برهم در هستی خود را از خود بیخود کن تا از خودی و بیخودی خود برهم گفته اند که انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصداف هدایت را شامل یعنی بدعت قرآن مردمان را از گمراهی برهانی و برای راست برسانی و از این است که میگوید :

الهی صراط العزیز الحمید ، برون آری ایشانرا از طامات ، روشنی بصی برای خداوند غالب ستوده و آن راه دین اسلام است .

پس در صفت عزیز و حمید میفرماید :

(۲) مبدود بحق ، آنکه مراوراست ، آنچه در آسمانهاست از موجودات و آنچه در زمین است از مبدعات و رنج و مشقت است مرا گرویدن را قرآن از عدایی سخت که بدیشان رسد .

(۳) آنکه از روی جهالت ، دوست میدارند و برمیگزینند ، زندگی دنیا را بر آن سرای و باز میدارند مردمان را از راه هدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن و میطلبند برای راه حق ، کجی یعنی میگویند این راه کج بمنزل مقصود نمیرسد ، آن گروه که بدین صفتها موصوفند در گمراهی اند ، دور از حق (۱) (بمعنی الحقیقه صفت ضلال است و وصف ضلال بدو از قبیل احسانه جز نیست) و در زوال المصیر آورده که قریش میگفتند چه حال است که همه کتب منزله بلفظ اعجمی (۲) مرود آمده و گفته که بمحمد می آید عربی است آتش آمد که : و فرستادیم ما ، هیچ پیغمبری مگر بلسان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و بموت بدیشان عده چه هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد ، پس انبیاء را برین قوم ایشان فرستاده تا بیان کند برای ایشان احوال و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این بی را در نمی یسیم (و گفته اند ضمیر قومه (۲) راجع است حضرت رسالت چه جمیع کتب بلفظ عرب منزل شده و جبرئیل بای پیغمبر هر قومی برای هم آنها ترجمه کرده اند

۱ - آیه کریمه اینست : الذين تستحبون الحیوة الدنیا عن الآخرة و یصدون عن سبیل الله و یفتونها عوجاً اولئك فی ضلال بعید میفرماید بعد در این آیت فی الحقیقه صفت ضلالت .

۲ - عجم : غیر عرب را گویند ۳ - آیه شریفه اینست : و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیض الله من یشاء و یهدی من یشاء و هو المیزان الحکیم

آنها را لعنت منزل علیهم) و در باب گوید که فرستادیم هیچ پیغمبر را مگر زبان قومی که بدیشان مبعوث بوده و ترا فرستادیم زبان قوم تو همه مردمان و در جواب کسی که گوید پیغمبری که مبعوث بامم مختلفه است ناپستی که بروکتب متمدده برالسنه ایشان فرود آمدی، گفته اند که اختلاف السنه مؤدی باختلاف کلامه است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ و معانی لغتی که نه زبان ایشانست و حرمان از علوم و شمع از آن، پس نزول آن بیک لغت محض فضل است و عین حکمت (پس گمراه گرداند حدای، هر کرا خواهد یعنی فروگذارد تا گمراه شود و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد.

(۵) و هر آینه ما فرستادیم موسی را بدلائل قدرت ما یا مبعرات روشن چون عصا و بدیضا و گفتمیم آنکه بیرون آر گروه خود را که بنی اسرائیل اند از تدریکهای جهالت و شبهه روشنی علم و بین یا بیرون آر قوم لبت را که بدیشان مبعوثی از تدریکی کفر روشنائی ایمان و پدیده ایشان را روزهایی که حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را در آن یا پاد ده بنی اسرائیل را از روزهایی که در آن گرفتار بودند بدست مرعوبیان، بدوستیکه در آنچه یاد کردیم، هر آینه دلالت داشت بر قدرت الهی، هر هر صبر کسیده را بر بلا، شکر کننده را بر آلا.

(۶) و یاد کن آنرا که گفت موسی مرقوم خود یعنی بنی اسرائیل را، ای گروه من یاد کنید نعمتهای خدا را که انعام فرموده بر شما چون برهانید شما را از کسان فرعون می چشایید بد شما را بدی عذاب یعنی عذابهای بد شما میرسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند و میکشتند پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد و زنده میگذاشتند دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند و در آن محنت و شدت آزمایشی داده شما را، از پروردگار شما یا در آن نجات نعمتی داده شما را از حق تعالی بروك و بی نهایت.

(۷) و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آثار

گردانید شما را پروردگار شما، اگر شکر کنید بر نعمتهای من هر آینه افزون کنم بر شما نعمت و اگر ناسپاسی نمائید بران، بدوستیکه عذاب من سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و وقوع عذوبت در عقبی.

شیخ ابو عبد الله الرحمن سلمی از ابو علی جرجانی قدس الله روحه نقل میکند که اگر شکر میکنید بر نعمت اسلام زیاد کنیم آنرا با ایمان و اگر سیاستی کنید بر ایمان افزون گردانم با احسان و اگر بر آن شکر گوئید زیاده سازم معرفت و اگر بر آن شاکر باشید برسانم به مقام وصلت و اگر آنرا شکر گوئید بالا برم بدرجه قربت و شکر آن نعمت در آرام بخاوندگاه اس و مذهب و از این کلام حقایق اعلام معلوم میشود که شکر معرفت ترقی و مراجع تصاعد مرد در جانت و فی المستوی المعنوی

مشوی

شکر نعمت نعمت افزون کند کس زبان مر شکر کردن چون کند شکر باشد دفع غلتهای دل سود آرد شاکر از سودای دل (۸) و گفت موسی، ای گروه من، اگر کافر شوید شما یا ناسپاس کنید و هر که هست در زمین همه ایشان، از پری و آدمی پس بدوستیکه حدای بی نیاز است از عبادت و شکر شما، ستوده است در ستایش خلق یعنی ذرات مخلوقات بنعمت او «طلق اند و السنه جمیع اشیاء بتسبیح و حمد او جاری.

بیت

بذكرش جملة موجودات گویا همه او را ز روی شوق جویا (۹) آیا نباید بشما (نعمه کلام موسی است یا ابتدای سخن است از حق سبحانه با اهل زمان حضرت رسالت میفرماید آیا نیامد بشما یعنی آمد (استفهام است بر سبیل تقریر) (خبر آنرا که پیش از شما بودند گروه نوح و قبیله عاد و قوم ثمود و آنکه بعد از شما بودند، نمیدانند عدد ایشان را از بسیاری مگر حدای (در بیان فرموده که حدای بسیاری امم از عرب و عجم هلاک کرده و آثار

ایشانرا منقطع ساخته که غیر خدای بدان اطلاع ندارد (و در محال
از آن عباس نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم صلوات الرحمن و
سلامه سه قرن گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد الا
حق سبحانه و تعالی) آوردند به پیشینیان پیغمبران ایشان حاجتی روشن
که کتب الهی بود یا معجزات ایشان ، پس باز گردانیدند دستهای
خود را در دهنهای خود یعنی امتان دستهای خود را بدان گرفته
از حشم رسل یا دست بردهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود
را بردهان نهادند که خاموش باشد و گفته اند ایدی (۱) خود را
برافروا رسل نهادند که خاموش باشد و سخن نگویند و گفتند که ما
مکرویده ایم به آنچه می خوانید ما را سوی آن از توحید و ایمان
شکی در تهمت امکان ندارد پس ما وجود شک رسولان را متهم میداشتند
«عراض فاسده» .

(۱۰) گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت
میکنیم ، آیا در وجود خدای شک هست و حال آنکه از کثرت
ادله بر وجود او شک را مجهول نماید ، که آفریننده آسمانها و
زمینهاست میخواهد شما را بایمان تا پادشاه شما را چون ایمان آورید
یعنی بشرط ایمان می آمرزد بعضی از گناهان شما را یعنی آنکه
قبل الايمان بوده و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد
شما را تا وقتی که نام برده شده که آخر اعمار شما بوده ، گفتند
ایشان در جواب رسولان ، بپسندید مگر آدمی مثل ما در صورت و
هیئت و هیچ فضل نیست شما را بر ما از روی ظاهر ، پس چرا

۱- آیه عریفه اینست : «الم یأتکم نبوء الذین من قبلکم قوم نوح و
عاد و ثمود و الذین من بعدهم لایعلمهم الا الله جاء نهم رسلهم بالبینات فردوا
ایدهم فی اقواهم و قالوا انا کفرنا بما ارسلتم به و انا لفی شک مما تدعونا
الیه مریب»

شما مخصوصید به نبوت از میان ما ، میخواهید آنکه باز دارید ما را
بدعوی پیغمبری از آنچه آوردید که می پرستیدند پدران ما از اصنام
پس بیارید حاجتی روشن برصحت دعوی خود یا راستحقی بر فضیلت
نبوت و مرتبت رسالت ، گویند که ایشان معجزه که می دیدند اعتبار
نمی نمودند و از روی لجبازی و عناد التراج معجزات دیگر میکردند
چنانچه همان زمان پیغمبر ما

(۱۱) گفتند مرا ایشان را پیغمبران ایشان ، بپسندید ما ، مگر
شری مثل شما یعنی مشارکت در چیست مسلم میداریم ولیکن خدای
منت میدهد نعمت نبوت و کرامت رسالت بر هر که خواهد از بتدگان
خود و نیست و شاید ما را و نمی توانیم آنکه بیاریم شما حاجتی
یعنی معجزه که می طلبید مگر فرمان خدای و مشیت او یعنی ما
از پیش خود بی خواست خدای کاری نمیتوانیم کرد و بعضی نمی توانیم ساخت .

نظم

توانی و عجز لازم نیست قدرت و اختیار از آن خداست
کارها را بحکم راست کند او تواناست هر چه خواست کند
و در خدای باید که توکل کنند گروه گان .

(۱۲) و چیست ما را یعنی چه عذر داریم در آنکه توکل
بکنیم برخدای و حال آنکه راه نمود ما را ، راهای راست یعنی راهی
که بدان میشناسیم او را و می دانیم که اثره امور بدست قدرت اوست
و خدای که صبر خواهیم کرد بر آنچه ابداء برساند ما را شکذیب
و مخالفت و برخدای باید که ثابت باشد توکل متوکلان .

(۱۳) و گفتند آنکه کافر بودند ، بر رسولان خود را ،
هر آینه بیرون کنیم شما را از زمین و دیار خود یا آنکه خود کنید
یعنی موافقت نمائید با مادر کیش یا مراد خود جماعتی باشد که ایمان آورده
باشند از آن قوم ، پس وحی کرد به پیغمبران پروردگار ایشان و
سوگند یاد فرمود که هر آینه هلاک گردانیم طامان را یعنی کافران را .
(۱۴) و ساکن حارث شما را در زمین ایشان از پس هلاک

ایشان . این امر مقرر و وعده راست است برای کسی که شرسد از ایستادن در موافق حکم من یعنی از آنکه در روز قیامت او را ده . و کسی که حکم میکنیم برندگان باز دارند و برای کسی که ترسان گردد از وعید من عذاب ایشان .

(۱۵) و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای برهلاکت دشمنان باحکم طلبیدند میان خود و اعدای یا انبیاء و ائم طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما باطل است عذاب بر او فرود آید خدای حکم فرمود انبیاء و مؤمنان نجات یافتند و نومید مانده و بی بهره گشت از خلاص هر گردنگش ستیزنده با حق یا مرضی از طاعت او .

(۱۶) از پس او دوزخ است پس در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود و بران وجه که او را بر آن افکند و بیاعتمادان آبی که مختص داریم و زردانه که از تن دوزخیان چکد و گویند آبی مثل صدید .

(۱۷) بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه میخورند آرا و نمی توانند که بگویند فرو برند از تلخی و گندگی و می آید بدو آلام و شدائد مرگ از هر جای یا هر از جانبی از اعضای او یا آنکه از بیخ و بیا و میان انگشتها و نیست او مرده یعنی مردنی تا بیاید . در عین المعانی فرموده روح او در حنجره او مانده باشد به بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز گردد تا او زنده شود بلکه بحکم لایموت فیها و لایحیی میان مردگی و زنده گی گذارند و در پس اوست با وجود چنین محنتی عذابی سخت یعنی ار آن بدتر و آن خلود است در دوزخ (۱۸) از آنچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آمانست که کافر شدید به آفریدگار خود و صفت او اینست که کردار های ایشان همچون خاکستر است که سخت بگذرد بدو باد در روزی که سخت باشد باد او (عصوف اشتداد باد است و زمان را بدو وصف کردن عایت میباشد باشد) ملخص یعنی آنستکه عملهای کافران که در صورت

میر مینماید چون صاه رحم و آزاد کردن شده و اکرام کردن مهمان و اقبال آن مانند توده خاکستر است که مادی سخت بدان وزد و را مرده و در اطراف پراکنده سازد و هیچکس بر جمع آن را نباشد و از آن دفع نگیرد همچنین در روز قیامت قادر نباشند کافران از آنچه کرده اند در دنیا بر هیچ چیز ، چه حبطه شده ، هباء منثورا گشته و مطلقا اثری از ثواب آن پیدا نی ، آن را ایشان که مانیکوتی کرده ایم ، او گمراهی دوراست یعنی در غایت است از راه حق .

(۱۹) آیا ندیدی ای بنده یا ندانستی آنرا که خدای بیافرید آسمانها و زمینها را مروجی که حق آنست در آفرینش . اگر خواهد شد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند و بیارد آفریده نوبجای شما که در کمر و آکنب مثل شما نباشند .

(۲۰) و نیست اعلام و ایجاد بر خدای دشوار چه او قادر لذات است و قدرت او احتماس ندارد بمقدوری دون مقدوری بلکه سبب همه مقدورات بکسانست .

بیت

اگر دشوار و گر آسان بود پیش قدرت جملگی یکسان بود (۲۱) و بزوا و ظاهر شد (ابراد بصیفة ماضی جهت تحقق واقع است و اگر نه مراد آنستکه طاهر شوند و بیرون آیند از قبر ها) برای امر خدای و محاسبه او همه مردگان از کفار و مؤمنان . پس گویند عجزان اهل کفر یعنی اتباع و سفله مرآمارا که

۱ - و مرزوا لله جميعاً فقال الضمفاء الذين استكبروا انا كنا لكم تبعاً فهل انتم مغنون منا من عذاب الله من شئ قالوا لو هدينا الله لهديناكم سواء علينا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محييين

تکبر کرده اند از رؤساء و اشراف قوم یعنی آنان که بیروی ائمه کفر کرده باشند ایشانرا گویند بدوستیکه بودیم ما مر شما را بیروان در تکذیب رسول و اعراض از فرمان ایشان ، پس هیچ هستید شما دفع کنندگان از ما از عذاب خدای چیزها یعنی مادران عالم متابع شما بودیم شب در این عالم چیزی از عذاب خدای دفع کنید و بردارید از ما ، گویند آن مبتکران بطریق اعتذار که ای قوم اگر خدای راه سمودی ما را بطریق نجات از عذاب هر آینه ما شما را نیز راه می نمودیم بدان اما بطریق خلاصی مسدود است و شفاعت ما در این درگاه مردود ، ایشان ناامید شده گویند بیهوده تا با اتفاق بخروشیم و جزع کنیم شاید دوی بر ما بگشایند و راه خلاصی بماند ، پس بآنصدد صل حروث کنند و دانه نمی یابند گویند بیهوده تا صبر کنیم شاید که کلید صبر ابواب روح مفتوح گردد بآنصدد صل دیگر شکبائی ورزند ، مؤذنه نجات نرسد گویند: بکسان است بر ما ، بخروشیم و جزع نماییم با صبر کنیم یعنی از هیچ بیک نمانده نمی رسد ، نیست ما را هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ (۲۲) و گویند دیو سرکش یعنی ابلیس ، آن هنگام که گذارده شود کار یعنی چون حساب خلق میکنند و حکم الهی نافذ گردد به آن که اهل بهشت بهشت در آیند و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند و ابلیس علیه السلام بر منبری از آتش بر آید و گوید یا اشیای جن و انس و ای ملامت کنندگان بدوستیکه خدای وعده داد شما را وعده درست و راست که حشرون شر و جزا خواهد بود و من وعده دادم شما را وعده بدروغ که به ایامت است و نه حساب و اگر فرخا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد ، پس من وعده کج دادم شما را (تبین حالف وعده را حالف (۱) میگویند

۱ - حلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لولوا الغسکم و ما انا بهم صرخم و ما اثم بهم صرخی انی کفرت بما اشترکتهمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم

بسی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم) و نبود مرا بر شما هیچ تسلطی که شما را اکرام کنم بر کفر و مصیبت و یا حاجتی نبود مرا بر سخت قول من مگر آنکه شما را بخواندم و سوسه و قرب بی حاجتی و برهائی ، پس مرا اجابت گردید زودی و تأمل نمودید در عوالم امور خود ، پس مرا ملامت میکنید بمجرد و سوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از آن بدتر نباشد در حق دشمن میکنید و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدا را که گفت لا یغتنکم الشیطان بشنودید ، من نیستم رها شده و فریاد رسنده شما امروز از عذاب و شما نیز نیستید رها شده و فریاد رس من ، بدوستیکه من کافر شدم به آنچه شرک میکردید مرا ، خدای تعالی در فرمان برداری پیش از این در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما ، بدوستیکه طلسمان (یعنی مشرکان) ، مرا بتاوانعت عذابی دردناک موصوف بدوام و حلول ، (۲۳) و در آورده شوند آنانکه گرویده اند بما جاء من عند الله و کرده اند کردار های شایسته و پسندیده و پذیرفته در بهشت هائی که میرود از زیر درختان آن چوبها در حالتیکه جاویدان باشند در آن و در آورده مؤمنان بهشت فرشتگان باشند ایشانرا با کرام و تعظیمی تمام ریاض دار السلام در آورند بدستوری و فرمان پروردگار ایشان ، نجات ملائکه بریشان در بهشت یا تعجبت ایشان بر یکدیگر سلام باشد که دال است بر سلامتی از آفات .

(۲۴) الم تر (۱) آیا ندیدی؟ (خطاب با هر مستحق خطاب است) میفرماید که ندیدی و ندانستی ای بنده بیبا و دانا که برای تفهیم شما چگونه زده خدای مثالی و پیدا گردانید کلمه یا کیزه را که کلمه توحید است با دعوت اسلام است مانند درختی پاک که آن نخل است یا شجره است

۱ - آیه اینست : الم تر کیف ضرب الله مثلا کثیره طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء

در هشت، ميخ او در زمين استوار و محکم و شاخ آن في السماء (در بلندی) .

(۲۵) میدهد ميوه خود را در هر وقتي که خدای حکم کرده ميوه دادن و بران تقدیر که درخت حرما باشد گفته اند حین (۱) شش ماه است از وقت شکوفه تا وقت بخزه شدن و بریدن (یعنی درین مدت از سر و رطب و ثمر رفع میدهد) باراده و تکوین آفریننده خود و میزند خدای مقنها را یعنی بیان میکند برای مردمان شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر ساینده است در آئینه افهام و نزدیک گردانیدن مقول را مخصوص .

(۲۶) و مثل سخن نایاک که کلمه کفر است یا دعوت عبادت اسقام مانند درختی نایاک است چون حفظ که تلخ است و محوش بوی و مکروه طبایع سلیمه و با وجود حیثیات و کراهت جنبان شده و بریده و برکنده شده از روی زمین . نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاهی در هوا

نظم

نه بیخی کزان باشد او را مدار نه شاهی که گردد بدان سایه دار
گیاهیت افتاده بر روی خاک بریشان و بی حاصل و خوارک
حق سجانه تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مؤمن
ثبت است و اعمال او بجانب اعلی علین مرتفع و ثواب او در هر زمان
بدو واصل بدرخت حرما که میخ او مستقر است در منت خود و مرغ
آن متوجه بجانب علو و رفع او در هر وقت رسیده بخاق و تمثیل نموده
کلمه کفر و عبادت اصنام را که دل کافر مانند بجهت عدم صحت و
رهان بران ثباتی ندارد و عملی نیز که بمقصد قبول رسد از و صادر
نمیشود بشجره حفظ که نه اصل او را قرار می است و نه فرع
او را اعتباری .

(۱) آیه اینست : کل حین باذن ربها و يضرب الامثال للناس

لعلهم يتذكرون .

قطعه

نهال سایه و در شرع ميوه دارد چنان لطیف که ره بیج شاحساری نیست
درخت زنده شاحیت خشک و بی سایه که پیش هیچکس هیچ اعتباری نیست
(۲۷) ثبت میگرداند خدای آنا را که ایمان آوردند و استحکام
میدهد بسخن راست و محکم که بر حجت قطع نزد ایشان ثابت شده
و در دل های ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمه طیبه
لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدای بر آن ثبات میدارد
مؤمنان را در زندگی دنیا تا در زمان اشلا و افتنان صبوری و ورزند
و از جوده مستقیمه توحید بفرزند چون زکریا و یحیی و جرجیس
و شمعون و امثال ایشان از انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام و گویند
ثبات دهد مؤمنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا حتم حیات ایشان
بر کلمه باشد و ثبت دارد ایشانرا در آن سرای یعنی در قبر که منزل
اولست از منزل اخرویه تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند
و گویند در دنیا مراد قبر است و در آخرت مراد مقلب سؤال و
فرو گذارد خدای ظالمات را تا بکلمه توحید راه نیابند به در دنیا و نه
در وقت سؤال قبر و میکنند خدای آنچه میخواهد از تثبیت قومی
و اصلال جمعی .

(۲۸) آیا ندیدی و نگاه نکردی ، سوی آنرا که تبدیل کردند
نعمت خدا را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل
کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت
از ایشان منسوب شد جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل
مکه اند که حق سجانه و ایشان سکان حرم خود ساخته و ابواب رزق
برایشان گشاده به نعمت وجود حضرت رسالت پناه مشرف ساحت و
ایشان ناسپاسی کردند لاجرم همت سال محنت لحظ در مانده حوار و
بیمقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول شدند و از فاروق
و مرتضی علی رضی الله عنهما منقول است که مراد از این قوم دو
قبیله اند که باجرتین قبایل قریش بودند یعنی بنی میره و بنی امیه که

نعمت حق را تغییر دادند و فرود آوردند اتباع و اشیاع خود را
به سرای هلاک

(۲۹) جهنم (عظم بیان اوست پس دارالبوار دوزخ است)
در آیند بدان و بد قرارگاهی است دوزخ.

(۳۰) و فرا گرفتند برای هدای مانند ها یعنی در عبادت که
برستش کردند یا در تسمیه که ایشانرا الهه نام کردند تا گمراه گردانند
مردمانرا از راه هدای تملی که طریق توحید است بگو برخورد به
آرزو های خود و نگذارند عمر خود را عبادت بتان (ابر) و
است یعنی دوسه روزی بدین نوع نگذارند) پس بدرستی که ناراحت
شما به آتش دوزخ است.

(۳۱) نگو ای محمد یعنی امر کن مرندگان مرا که ایمان
آورده اند براین وجه که نماز گذارید و نطفه کنید تا ایشان نامر تو
نماز گزارند و زکوة دهند پیش از آنکه بیاید روزیکه در او حرید
و فروخت نباشد تا مقصر بخرد چیزیکه بدان تدارك تقصیر توان
نمود و در آن روز دوستی نیز نبود که از دوستان طلب دفع توان
کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الاحدای یومئذ بعضهم لبعض عدو
(۳۲) خدای آنست که بیاورد آسمانها و زمین را و فروبردستاد
از آسمان آبی (مراد باران است) پس بیرون آورد بدان آب از میوه
روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید و رام ساخت برای شما
کشتی را تا بیرون در دریا بفرمان او هر جا که میخواهد و مسخر
کرد مر شما را جوهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و نصرت
شما و مسخر گردانید برای انتفاع و استیضای شما آفتاب و ماه را
در حالتیکه مسخرند در سیر خود یا بجد و تعب در سیران و افاضت
خود میگویند و فتوری و فتوری در آن ندارند.

(۳۳) و رام گردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر
میرسند یکی برای نوم و راحت و دیگری بهر کسب و معاش
(۳۴) و بداد شما را از هر چه خواستید و از هر چه نخواستید

یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته و با خواسته شما عرضه میداشت
و اگر خواهید که شمار کنید نعمت خدا را که فضل و کرم شما
داده شمار نتوانید کرد آراو طائف احمای آن یارید. سلمی افس سره
فرموده که مراد از این نعمت حضرت پیغمبر است که سفير برگزین
و واسطه نزدیکتر میان حق و خلق اوست و فی نفس الامر حصصات
کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت از حیز تصور و تخیل
بیرون و از اندازه و فکر و تأمل بیرون است.

بیت

در ذروة مدارج قدر رفیع تو / نه عقل راه یابد و نه فهمی مرد
بدرستی که آدمی ستمکار است * با سپاس که ظلم میکند بر نعمت
که از شکر آن غافل است و کفران میبرد که بحقیقت منعم جاهل
است یا طاوم است که در محنت جرع کند و شکایت نماید کفار است
که در نعمت بخل ورزد و در خیر نگشاید.

(۳۵) و یاد کن چون ابراهیم گفت در مناجات خود ای پروردگار
من گردان این شهر مکه را ایمن از مکاره و مخاوف و دور گردان مرا و
فرزندان مرا از آنکه برستیم بتان را، این عینه فرموده که فرزندان
اسماعیل بجهت دعای خلیل الرحمن بت نهیستیدند بلکه ایشانرا سنگی
بود آنرا دراز نام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خیمه که
از حجر است پس ما هر جا حجری نصب کنیم بمنزله خانه باشد و این
اول غریب است و مخالف جمعه و ریحیه می شهبه قریش از نسل ابراهیم
بوده اند و بت پرستی ایشان مشهور است.

(۳۶) ای آفریدگار من بدرستی که بتان گمراه کردند بسیار
یعنی سبب گمراهی بسیار کسی شدند از آدمیان پس هر که پیروی
کند مرا در دین من پس او از من است یعنی از اهل مات من و
هر که «فرمانی کند مرا در مادون مشرک من بدرستی که تو آفریننده
مهرابی یا قادری که بیاورزی ایشانرا و رحمت کنی بر ایشان بنو هب
توبه یا بعد از توبه.

(۳۷) ای پروردگار ما بدرستی که من ساکن گردایدم بعضی از فرزندان خود را مراد اسماعیل است که بعد از تولد او از هاجره در زمین شام ساره خاتون را که زن حلیل الرحمن بود رشک آمد و ابراهیم را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجره و پسر او را ببری بموضعی که در او آب و آبادانی نباشد حلیل علیه السلام متامل شد جبرئیل وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم بر راق نشسته و هاجره و اسماعیل را سوار کرده مانند زبانی از شام بر زمین حرم آمد و در وادی مکه ایشان را بی ایسی و رفیقی گذاشت و دعا فرمود که خدایا من ایشانرا ساکن ساختم برودخانه که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در او کشت توان کرد نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در او صید و قتل با حرام است نهان او و تعرض بدو مراد موضع خانه ضراح است که در زمان آدم بوده و اگر نه وقت دعای ابراهیم خانه نبوده پس تکرار نداء فرمود که ای آفریدگار ما ایشانرا در این مسکن ساکن گردایدم تا بای دارند نماز را و پرستش تو بجای آرند پس نگردان دلهای بعضی از مردمان را که بکشتش محبت بشتانند بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل الله مانند زمانی چشمه زمزم بر کف جبرئیل یا پسر قدم اسماعیل پدید آمد و قبیله جرهم آنها داعیه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدانجانب درتزايد است ، محققان بر آنند که اگر من همیشه در من الدنس نبودی و در روم و هند و ترك و یهود و نصاری در حرم ازدهام گردندی و پروانه وار سوخته شعله آن شمع شدندی .

نظم

آنها که چنان جمال باشد اگر دل برود حلال باشد
و آن کس که بر آن چنان جمالی عاشق نشود و دل باشد
دیگر حضرت ابراهیم دعا فرموده که : و روزی ده اهل این
بلده را از پیوه ها شاید که ایشان سپاسداری کنند و منتهای ترا این

دعا نیز مشرف اجابت پیوسته تا آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در او یافت میشود در تفسیر ابوار مذکور است که او که ربیعیه و صبیحیه و حریفیه و شتوبیه در يك فصل مکه توان یافت و چون تکرار در ندا دلیل تضرع و نیاز است دیگر باره فرمود که : (۳۸) ای پروردگار ما بدرستی که تو میدانی آنچه پنهان میکنیم و آنچه آشکارا میازیم یعنی نهان و آشکارا را تو میدانی و پوشیده نیست بر خدای هیچ چیز در زمین و نه در آسمان برای آنکه علم است علم ذاتی و نسبت آن علم همه معلومات بگسان است .

بیت

آنچه پید و آنچه پنهان است همه با دانش تو یکسان است
(۳۹) ثنا و سیاس آن خدا برا که محض فضل خود بخشید و عطا کرد مرا بر سر پیری و بزرگ سالی یعنی در ولایت پیر بودم و نا امید از فرزندان من بخشید دو فرزند پسر ، اسماعیل را در صفت و چهار سالگی با در نود و نه سالگی و اسحق را در نود سالگی یا صد و دوازده سالگی بدرستی که پروردگار من ، شنونده و اجابت کننده دعاست (در این کلامه اشعار است به آنکه فرزندانرا بدعا الاحدا خواسته)
(۴۰) ای آفریننده من ، مرا گردان ، بای دارند نماز و فرزندان مرا نیز مواظب ساز بران (ابن عباس فرموده که همیشه اولاد ابراهیم جمعی بر فطرت بوده و خواهند بود تا قیامت) ، ای آفریدگار ما ، کرم بمای و مرا پذیر (یعنی اجابت کن) دعای مرا

(۴۱) ای پروردگار من بیاور مرا و پدر و مادر مرا چون ایمان آرند شو (دعای شفران مرا ایشانرا قبل از این بوده و هنوز ناس از ایمان نداخته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم است و حوا (۱)) و بیاور مؤمنان را یعنی هر که بتو آید مؤمن روزی که

۱ - آیه شریفه ایست : رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ

يقوم الحساب ،

ایم شود حساب حلائق (ابن عباس فرموده که مراد مؤمنانند از امت محمد)

(۴۲) و پندار ای محمد حدایرا می جبر از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثمت باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشانست چه آن می شه به بدیشان خواهد رسید (و اصح آنست که در امثال این نواهی داند که صورت خطب متوجه آنحضرت است و مراد غیر او) جز این نیست که تأخیر می کند عذاب ایشانرا برای روزی که حیره شود در آن روز دیده ها از مشاهده احوال (۱)

(۴۳) در حالتیکه بخداوندان دیده ها شتابند گمان باشند سوی اسراہیل که ایشان را عرصه محشر خوانند و برداشتن گن سرهای خود بر سر ایشان و در بدیشان چشمهای ایشان یعنی حیره بود و باز دیده روحانی که بود در خود دیگر سرهای ایشان را از اهل و هم و حرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت.

(۴۴) و بیم کن مردمان را (یعنی اهل مکه را) و ترسان از روزی که بیاید عذاب بدیشان و آن روز مرگست با قیامت پس گویند آنکه ستم کردند مشرک و تکذیب ای پروردگر ما باز پندار ما را یعنی عذاب ما را تأخیر کن و ما را بدینا فرست و هلاک

۱ - و در متنوی مولوی وارد است :

آن یکی واعظ چو بر تخت آمدی	طمان راه را داعی شدی
دست بر میداشت یارب رحم ران	برندان و مقندان و طغیان
می نکردی او دعا بر اصفیا	می نکردی جز حبیب را دعا
مرو را گفتند کین مهود بیست	دعوت اهل ضلالت جود بیست
گفت بیکولی ازین ها دیده ام	من دعاشان زین حبیب بگزیده ام
خبت و جور و ظلم چندان ساختند	که مرا از شر بخبر انداختند
هر گاهی که رو بدینا کردی	من ازیشان زحم و ضررت خوردی
کردی از زحم آن چنان پناه	ماز آوردندی مگر گن راه
چون سبب از صلاح من شدند	پس دعاشان بر منست ای هوشمند

ده تا مدتی نزدیک تا اجابت کنیم خواندگان ترا یعنی آنکس را که شو خواند ما را و پیروی کنیم فرستاده ترا.

اولم تکنونوا؟ (در جواب ایشان گویند ارشتگن) و آیا نبودید شما که از روی مبالغه سوگند خوردید پیش از این در دنیا که شما باینده خواهید بود، نباشد شما را هیچ زوالی (مراد آنستکه میکنند ما در دنیا خواهیم بود و برای دیگر قبل نخواهیم کرد)

(۴۵) و ساکن بودید شما در مسکن های آما که ستم کردند بر نفس های خود بکفر چون عاد و ثمود و طاهر شد مر شما را که چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردید در منزل ایشان آذر نزول عذاب را و مثل ها زدیم برای شما از احوال ایشان.

(۴۶) بدرستی که کوشش کردند در حیات آنچه نهایت مکر ایشان بود و نزدیک حدیث جزای مکر ایشان و بدرستی که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته تا از جوی برود از آن مکر کوههای چال مثل احکام شربت پیغمبر است یعنی کافران حیلها را انگیزند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبل را صبات است زائل گردانند و این محل است.

بیت

هست باد مکر ایشان که روی کی تواند کوه را بردن زجای؟
در معالیم از حضرت مرتضی علی رضی الله عنه نقل فرموده که این آیت در قصه نمرود جبار است که چون سلامتی ابراهیم از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ حدائی دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من میخواهم بر آسمان بروم و او را به بنم اشراف مملکت گفتند آسمان نهایت مرتفع است و برو رفتن به آسانی میسر نشود و نمرود نشنید و فرمود تا صراحی ساختند بمدت سه سال نهایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدید و روزی دیگر آن را بفتاد (و ساختن و افتادن آن در سورة نحل رقم ذکر خواهد یافت) القصه چون آن صرح از پای درآمد و

حق بسیار هلاک شدند. مرود را خشم گرفت و آفت بر آسمان روه و با هدای ابراهیم که مناره مرا بفرستد جنگ کنم، پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و صندوقی چهار گوشه ساخت و دو در یکی فوقانی و یکی تحتانی درو راست کرد و در چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا توانستی شد تعبیه نموده، پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزه ها کرده و اطراف صندوق را بر تن کرکسان بستند، ایشان از غایت جوع میل به بالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که مرود بآب تن در آنجا نشسته بود بهوا بردند، بعد از چهار روزی مرود در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمانرا همان حال دید که بر زمین می دید، رفیق خود را گفت تا در تحتانی بکشد و گشت بنگر تاج می بینی آنکس نگاه کرد و جواب داد چیزی نمی بینم بعد از يك شبانه روز دیگر آب فوقانی بکشد همان حال دید که روز ساق مشاهده نموده بود و رفیق وی که باب تحتانی بگشود بحرود و تاریکی چیزی مشهود نبود مرود رسید و قبر ها را با مردار سرنگون ساخت و کرکسان میل به زیر کردند و در وقت ورود آمدن آواری مهیب از حنجر کرکسان ظاهر شد که کوه ها از قزع آن نزدیک بود که از اماکن حدود زائل گردند.

(۴۷) پس پندار خدا را حلاف کننده وعده خود مر رسولان خود را یعنی وعده نصرت که رسل را فرموده است که **انا لننصر رسلنا ولا غلبنا انا و رسلنا** حلاف نکرده و نخواهد کرد و ترا در دشمنان منظره منصور خواهد ساخت بدرستی که هدای غلب است و خداوند انتقام یعنی خواهند کینه اولیاء از اعدا

(۴۸) روزیکه بدل کرده شود زمین زمین دیگر و آسمانها مبدل گردد به آسمان دیگر، در قیصر گویند تبدیل ارض (۱) تسویه

۱ - آیه شریفه اینست: **يوم تبدل الارض غير الارض والسموات**

و برزوا لله الواحد القهار

جیل است و انهار و اشجار و تبدیل سماء تکویر شمس است و تباشر ستارگان. و در معالیم قوی آورده که آسمانرا بهشت سازند و زمین را دوزخ و از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بر مبنی از نقره و آسمانرا با آسمانی از زر و قول ابن مسعود رضی الله عنه آنستکه روز قیامت میارند زمینی از نقره پاک که بر آن هیچ گیاه نکرده باشند مؤبد این سخن است و طاهر شوند مردمان از گورهای خود برای محاسبه هدای بنگاه هر کنند.

(۴۹) و بهینی گنهکاران (یعنی مشرکان) را در آن روز با هم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساختن هر یک را بادبوی که موسوس او بوده در بندها یا غلها.

(۵۰) پیراهن های ایشان از قطران است و آن چیزی باشد سیاه و بدبوی که آتش زود در او میگیرد و گویند ضمع اهل است که میزنند و بر شتر گرگین طلا میکنند تا بحدت خود چرب را بسوزانند و فردا بر چلود دوزخیان اندایند تا بحدت و دهشت لون و متن و سرعت اشتعال آتش در آن معذب گردند و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت است میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران را ایشان اندایند و فرو گیرند و میپوشد روی های ایشان را آتش یعنی در ایشان پیچد.

(۵۱) لیجزی الله (۱) (منطق است به برزوا یعنی مرایش از قبرها تا چرا دهد هدای) هر قتی را چراى آنچه کرده است بدرستی که هدای زود حساب است پس گزار بر حساب یکی او را از حساب دیگری از نمیدارد (۵۲) این قرآن یا آنچه در این سوره است از موعظه کفایت است مردمانرا قایم داده شوند به آن و بیم کرده شوند بدان و تا بدانند بتأمل در آن دلائل قدرتی که در او مذکور است آنکه او است هدای یکتا و هر آینه که باید بند گیرند خداوندان حرد و باز ایستند از مناهی و پیام کنند «وامر و نواهی».

۱ - آیه اینست: **لیجزی الله کل نفس ما کسبت ان الله**

سریع الحساب

سوره الحجر مکیه وهی نسم و تسعون آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

التر. علما را در حروف مقطعه انویل بسیار است جمعی برانند که مطلقاً در آن باب سخن گفتن سلوك سبیل جرات است . در بنایع آورده که فاروق را از منی این حروف پرسیدند ، فرمود که اگر دروی سخن گویم متکلف شدم و خدای پیغمبر خود را فرمود که **و ما انامن المتكلمين** .

و معنی گویند هر حرفی اشارت نامی است چنانچه الراء الف اشارت به اسم الله است و لام نامم جبرئیل و را نام رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل رسول رسید ، این آیتها که می آید ، آیت های سوره است و آیت های قرآن روشن یا پیدا کننده حق را از باطل (و گفته اند کتاب و قرآن یکی است اما مدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تکبیر قرآن بجهت تعظیم است (۱) (۲) ای ما وقت که در آن دوست دارند آنرا که مگر بودند و آرزو برند که کاشکی بودندی مسلمان (و این آرزو در دنیا باشد وقت نصرت مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ بدیشان یا در روز قیامت یا وقت حسب بوقتی که عصاة موحدان را از دوزخ بیرون آرند و درهای جهنم بریشان فرو بندند و دانند که خروج از آن میسر نیست نمایی کند که کاشکی از اهل اسلام می بودیم) .

(۳) بگذار ایشان را (امر تهوین و تحقیر است (۴) یعنی کافران در چه حسادت از ایشان مدار) تا در دنیا مغرورند و بر خورداری

۱ : آیه اینست : **التر تلك آيات الكتاب و قرآن مبین** ،

۲ - **فرهم یا کلوا و یستمعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون** ،

باشد از ملاذو منافع آن و مشغول گرداند ایشانرا آرزو (یعنی توقع طول عمر و استقامت حل ایشانرا بار دارد از استمداد معاد و تفکر در مال) ، پس زود باشد که بداند خالقیت و عاقبت کردار و کسر خود را

(۴) و **هلاک** نکردیم هیچ اهل دینی را مگر آنکه **هلاک** ایشانرا زمانی ، قدر بود نوشته شده در لوح المحفوظ که مهلت چند و **هلاک** کی بود (۵) پیشی نگرفتند هیچ گروهی مدت **هلاک** خود را و باز پس نمایند از آن پس **هلاک** نشدند نه پیش از آن وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر .

(۶) و گفتند کفار عرب ، ای آنکس که فرود آمده است برو قرآن ، بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد به نسیه می خواهی این کلام بطریق تهکم و استهزاء رده چه اعتقاد به نزول ذکر و سبب بجنون مایم راست نماید .

(۷) دیگر گفتند چرا نمی آری فرشتگان را مگواهی برسانت خود اگر هستی از راستگویان درین دعوی یعنی اگر راست میگوئی که رسولی فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهد بر رسالت تو ، حق تعالی در جواب ایشان میگوید :

(۸) **ما نزل الملائكة** (فرود آمده نشوند ملائکه) و **نحن مصیبه** متکلم می خواند یعنی ما فرو فرستیم فرشتگان را مگر بوحی یا مذهب (ملت را وقتی بصورت اصلی تواند دید که بجهت عذاب نازل خود چنانچه قوم ثمود جبرئیل را در زمان صبحه دیدند یا وقت مرگ چنانچه همه کس می بینند و نباشند آن هنگام که ملائکه بدین صورت فرو فرستیم ، از مهلت دادگان یعنی فی الحال مذهب شوند .

(۹) **انالحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون** (بدرستی که ما فرو فرستادیم قرآن را که ما در کرد مؤمنانست) و ذکر بمعنی شرف نیز می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگانست و ما فرو را نگاه داریم از تحریف یعنی شیطان نتواند که درو چیزی از باطل بیفزاید یا

چیزی از حق کم کند یا نگهدار اویم از طرف خیل بدو یا نگاهداریم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر عائد بحضرت رسالت است یعنی نگاهبان اویم از حضرت اعادی

نظم

اگر جمله جهان خصم تو گردید ترسم چون نگهدارم تو باشی
ز شادی در همه عالم ننگم اگر يك لحظه غمخوارم تو باشی
(۱۰) و هر آینه ما فرستادیم رسولان را قبل از تو در گروه
های پیشینیان و نیامد بدیشان هیچ فرستاده مگر بود که از روی
کبر و عناد به آن رسول استهزاء میکردند چنانچه این مماندان تو
می کنند مراد تسلیت حضرت رسول است یعنی از میان انبیاء علیهم السلام
تو مخصوص هستی بایذاء قوم بلکه همه ایشان بدین ملامتلا بودند .
(۱۲) همچنانکه در آورديم استهزاء انبيا را در دل مکذبان ،
درمی آریم همرا را در دلهای کافران زمان تو .

(۱۳) ایمان نمی آرند بقرآن و درستیکه گذشته است سنت
خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترك قبول
حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر
نمودند بعد از ظهور معجزات التراح آیات می کردند و در نزول
ملائکه جهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که :

(۱۴) اگر بکشایم بدین مفرحان دری از آسمان ، پس باشند
همه روز فرشتگان که در نظر ایشان در آیند در آن در بالا مبروند
و ازان در زیر می آیند .

(۱۵) هر آینه از غایت عناد و تشکیک از حق گویند جز این
بست که بر بسته اند چشمهای مارا و خبره ساحنه یا اگر در آسمان
نگشایند و کفار بالارفته عذاب آن را مشاهده نمایند خواهند گفت که
مارا چشم بندی کرده اند و این صورت در بحارح وجود ندارد بلکه
ما گروهی جادوی کرد گوییم یعنی محمد مارا جادوی کرده چنانچه در
طهور آیات میگویند و يقولون سحر مستمر .

(۱۶) و درستیکه ما آفریدیم و پیدا کردیم در آسمان برج
های دوازده گانه را بهیئت و سمات و خواص مختلف از یکدیگر و
ببازاستقیم به صورت ها ب آسمان را به ثوران و سایر کواکب برای
مکرنندگان که بعبرت بکارد در آن و بدان بر قدرت بیدع استدلال کنند
(۱۷) و نگاهداشتیم آسمانرا از هر دیوی رانده تا نتواند که
بر آن صعود کند و بر احوال و اخبار مطلع شود .

(۱۸) ولیکن هر دیوی که خواهد بر آسمان رود و بزد
سخن مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود پس از بی دراید او را
و بدو رسد و سوزدش ستاره روشن و درخشان

از این عیاس ماقول است که از زمان آدم تا زمان عیسی
دیوان بر آسمان می رفتند و از ملائکه اخبار لوح محفوظ را درس
میسودند و سخنان می ربودند و برین آمده با دوستان خود از کاهبان
میگفتند چون روح الله متولد شد ایشانرا از سه آسمان منع کردند
و چون ولادت با سعادت خاتم النبیین دست داد ار همه آسمان ها ممنوع
گشتند و بجهت رجه ایشان شهب ذقه مقرر شد و ابواب کاهات تکلی مسدود گشت
بیت

همی برآمد و باز از تیرگی شکست گلی شگفت و هیاهوی خار آحر شد
(۱۹) و زمین را نرکشیدیم بر روی آب از زیر حاکم کعبه
و در افکندیم و پیدا کردیم در زمین کوههای سرافراخته و بای برجای
و بروینیدیم در زمین از هر چیزی سفحیده بمیزان حکمت یعنی
مقدار زمین بروجهی که مقتضای مشیت و علت است با آنچه وزن
کند و بیمایند با موزون معنی مستحسن باشد یعنی بروینیدیم از زمین
چیزهای بیکو مشتمل بر مضع کایه از اشجار و مزروعات .

(۲۰) و سحابی بری شد در زمین سحاب همیشه می بارید
اوام عیش شما بوی است از مطاعم و ملاس . و هم برای شما سحابیم
آرا که نیستید شما مرا و را روزی دهندگان یعنی خدم و مملکت و
و گفته اند انعام و دراکب .

(۲۱) و نیست هیچ چیزی که آدمی بوی محتاج باشد مگر

آنکه نزد يك است یعنی در تحت فرمان ما جزیه های او یعنی ملاذریه
به ایجاد و تکوین آن ، (این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار
چه تشبیه کرده است مقدرات خود را ناشی می خواند که در اخراج
احتیاج بکاهت و رحمت نیست) و ما فرو فرستیم آنها مگر اندازه
داشته شده که نه کم ازان شاید و نه زیاده بر آن باشد .

(۲۲) و فرو فرستادیم اداها را ، آسمان (یعنی مردانندگان
اثر را با آستن کنندگان در حتما را میوه) . پس فرو فرستادیم از
آسمان آبی که آن بارانست ، پس بخوراییدیم شما را از آن آب
و تصرف دادیم در آن و بستید شما بر آن آب فرو فرستاده را
نگاهداریدگان در چاه و غدیر (۱) و چشمه بلکه ما حافظ آنیم .
امام مائری در تأویلات فرموده که نیستید شما مرحدایرا
جزیه داران یعنی جزر اودر دست شما نیست و آنچه شده در حتما
نمید ازان او است .

(۲۳) و بدرستی که ما زنده میگردانیم اجسام فانی را با احدی حیات
دران و می برانیم اجسام حیه را بارال حیات اران در لطایف تفسیری
مذکور است که « زندگی میدهم دلها را بانوار مشاهده و می برانم
موس را درنار مجاهده یا زنده می سازیم بموافقت طاعات و سرورده
می گردانیم بمطاعت شهادت » (۲)

۱ - عدد آنکه

۲ - سعدیامرد بگویم نمیرد هرگز
و از نگارنده است این حکایت :
شنیدم که مردی دو گوساله داشت
بدانش دو بیچاره بودی اسیر
یکی زان دو لید اسارت گشت
چو گشت آن مرد و آزاد شد
حداوندش از بی روان گشت تیز
در اینکار کوشش نمیشود سود
مردم آنستکه دانش بگوئی ببرند
به آزارشان سخت همت گماشت
چنان گوسفندی بچنگال شیر
میان سلاسل مهم در شکست
صحرای گرانیزد و دلشاد شد
که تا بنش آورد ز راه گرگز
بیچاره رو سوی خانه نمود

صاحب بحر الحقایق روح الله روحه فرموده که « احیای ملوک
اولیاء می کنیم بانوار لمعات جمال و امانت نفوس ایشان می نمایم سطوات
نظر جلال با موت و حیات میدهم مخلق و لبس و ما وارثایم یعنی
مالی بعد از قای حلائق چه میراث چیز را گویند که بعد از مردن
دیگری بدیگری رسد پس همه در معرض فساد و حق سبحانه و صوف
به صفات خدا .

(۲۴) و هر آینه میدانیم پیشی گرفتگان را از شما در اسلام
و بدرستی که میدانیم وایس افتادگانرا از آن یعنی هر که مرده است
از زمان آدم تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت و با هر که
مقوله شده از گذشتگان و هر که خواهد زاد از آیندگان یا دانسته ایم
فرون گذشته را و میدانیم امت محمد علیه السلام را با آنها که مقدم
است در صف جهاد یا در سبقت طاعت و آنها که مقصراست از اینها
در اسباب نزول آورده که زنی جمیله در عقب حضرت رسول

چو باز آمد از راه دور و دراز
مر آن دیگری را ستم در گرفت
مر آن حسته دل زجر بسیار کرد
یکی گفتش این محنت از بهر چیست ؟
نشدیشی از کفر کار خویش ؟
سعدی چو شنید از بهر سحر
که مرده که داد آن است
نداشته بود او سرانجام خویش
چو صلی بر آمد بر این روزگار
در آن مگر حق سخن میزد
چو نگذشت گوساله آزاد شد
چنین است بادانش کردار بد
ستم پیشه مردوستم دیده زیست
نگر ناپه کرد آن ستم پیشه باز
همان کرده زشت از سر گرفت
بجان و تنش رنج و آزار کرد
بخونخواربت گرگ دریده نست
ترا شرم ناید ز کردار خویش ؟
به سموده بگشاد مخفی دهن
ز بیداد هرگز زیانی نخواست
که روزی شود مستمند و پریش
بجای در افتاد آن و ناچار
ز گیتی چیز نام زشتی نبرد
ز مرگ خداوند خود شاد شد
جزای بد همواره بد میرسد
بحال ستمگر بپایند گراست
(جلالی)

نماز می گذارد در صفوف نماز، بعضی جماعتیان در صفی پیش میرفتند تا او را نمیند و جمعی نیز پس می آمدند تا در وقت رکوع او را از قبل خود تماشای او کنند حق سجده فرمود که مقدم و مؤخر را از اهل صفوف میدان و مرمن پوشیده نیست.

(۲۵) و بدرستی که پروردگار تو، او جمع کند، و بنو مؤخرین را و جای هر يك بدو رساند، بدرستی که او راست کار است، و دایای نهان و آشکارا.

(۲۶) و بدرستی که ما آفریدیم اسان را (یعنی آدم را) از گل خشك که چون دست روزنه انداخته آوار کنند و آن گل کائز بوده از گل ساه، بوی گرفته بواسطه سیر بودن در آب چون لای که در آن حوض و جوی باشد. صاحب تبیان گفته که حق سجده آدم را از حاك آفرید بران وجه که آب بر حاك مارايد تا گل شد و مدتی نگذاشت تا حماء گشت، پس آرا تصور کرد (و مسنون بمعنی مصورات) آنگاه نگذاشت تا خشك شد و مرتبه صلصال رسید (۱) (۲۷) و جان که بدر برانست بافریدیم او را قبل از آفریدن اسان، از آتش می دود که در مقام نفوذ می نماید و سواغق از آن آتش متکون می گردد. ابن مسعود فرمود که سموم دنیا جزئی است از هفتاد جزء از سمومی که چن ازو آفریده شده (۲)

(۲۸) و یاد کن آنرا که گفت پروردگار تو مفرغته را که جهت خلایق است، و سببیکه من آفریدم آدم را حاك خشك که کائز است از لای مصور. پس چون راست کنیم صورت و هیأت او را و در آرم در وی روحی که آفریده من است و او بدان زنده میگردد، پس بفتید مر او را سجده کنندگان، پس سجده کردند فرشتگان، همه ایشان شمام.

۱- آیه اینست: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ»

۲- «وَالْجِبَانِ خَلْقًا مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ»

(۲۹) مگر ابلیس که از روی استکبار سر بر زد از آنکه باشد از سجده کنندگان مر آدم را.

(۳۰) گفت خدای که ای ابلیس، چیست ترا و غرض تو چه بود در آنکه نباشی یا سجده کنندگان؟

(۳۱) گفت ابلیس، نیستم من که سجده کنم مر آدمی را که آفریده از حاك خشك، از لای سیاه بوی ناك یعنی او را از احس عناصر آفریدی که حاك است و مرا از ادرف آن که آفر است، پس روحانی لطیف چرا فرمان برد جسمانی کثیف را؟

ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود، صورتش را ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار درین حرابه مدفونست

نظم

گنجیت در این خانه که در کون گنجید

این گنج حراب از بی آن گنج نهانست

فی الجملة هر آن کسی که در این خانه رهی یافت

سلطان جهانست و سایمان رست

(۳۴) گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع او از سجده آدم، پس بیرون دو از آسمان با از بهشت با از زمرة ملائکه با از صورت ملکی با از مرتبه که داعی، پس بدرستی که تو رانده هدیه بد حیر و کرامت من

(۳۵) و بدرستی که برقت دوری و راندگی تا روز جزا در لپاپ آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و جدا از آن غذایی شو رسد که لعنت را فراموش کنی.

(۳۶) گفت ابلیس که ای پروردگار من، پس مهلت ده مرا تا روزی که مرا گنجینه شوند مردم (غرض ابلیس آن بوده که نمبرد چه میدانست که حد از بهت مرگ نیست، حق سجده اجابت نکرد،

(۳۷) گفت خدای بدرستی که هستی توار مهلت داد کن.

(۳۸) تا روز وقت معلوم یعنی زمان خدای خلقینة اول که

نسخه شده گویند چه قول جمهور است که نسخه اولی نسخه موت باشد و نسخه ثانیه احیاء و مدین دو نسخه قول اشهر چهل سال خواهد بود . پس ابلیس بعد از چهل سال مرده باشد آنکه را نگینخته شود .

(۳۸) گفت ابلیس که ای پروردگار من سوگند بخورم به اغوای تو مرا که هر آینه بیارایم برای آدمیان گناه را در زمین که دار غرور است (۱) در مدارك آورده که ابلیس دوزخ است سوگند یاد کرده برای آدمیان یکی بصفات ذات که : **فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيْنَهُمْ** و یکی بصفات اهل که : **بِمَا أَغْوَيْتَنِي** (۱) و فقهاء فرق کرده اند میان این هر دو و اهل عراق براسد که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت و عین است و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و صیقل و اشل آن من نیست واضح آنستکه ایمان بر عرف باشد هر چه عرف مردمان آرا سوگند توان گفت باین است و الا فلا و برحق براسد که بیه در **بِمَا أَغْوَيْتَنِي** بی سببیت است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان و همای ایشان را برگمراهی دارم .

(۳۹) مکر بندگان تو از ایشان یعنی حلیم شدگان از شوائب شرك جلی و حمی که مکر و فریب مرا در ایشان اثری نباشد

(۴۱) کمت خدای این اخلاص در ایمان راهی است که حق است بر من رعایت آن . راستست یعنی کجی ندارد و زود منزل رساند و گویند علی معنی الهی (۲) است یعنی اخلاص راهی است راست سوی من .

۱ - آیه شریفه اینست : **قُلْ رَبِّ بِنَا أَغْوَيْتَنِي لَأَزِيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أَغْوِيْنَهُمْ أَجْمَعِيْنَ** ،

هر چه مشاطه بیاراست عروس خود را دل بر آرایش او میل نمائد نمود (جلای)

۲ - **قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيْمٌ** ،

(۴۲) بدوستیکه بدگن من یعنی مخیمان نیست تو را ایشان هیچ حاجتی و تسلطی در اغوای و اضلال مگر آنکس که مقاومت تو کند از گمراهان که تو مرو مسلط توانی شد .

(۴۳) و بدوستیکه دوزخ وعده گاه ایشانست یعنی متدعان تو ، همه ایشان .

(۴۴) مرد دوزخ را هفت در است و مرهردی را از گمراهان بهره ایست قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقاتست و برای هر طبقه اومی معین شده جهنم جدی گناهکار است از اهل توحید لظی مقام ترسایاست ، حطمه ماوای جهودانست ، سمیر از آن صاحبان است و سمر مقر گبرانست ، جحیم محل مشرکانست و هاویه که درك اسفل گویند نامرد منافق است . **امام ابو منصور در تاویلات** فرموده که مراد از ابواب طبقاتست و چون مؤمنان در دوزخ جایند نیستند ، ایشان را طبقه باشد پس طبقه اول نامزد دهریه و دوم ازان ثوبه و مشرکان عرب و سیم ازان برافه که مطلقا منکر و سالند چهارم ازان بهود پنجم اران نصاری ششم ازان مجوس هفتم اران منافقان .

در **بحر الحقایق** آورده که د دوزخ بعد و حرمانرا هفت در است : حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در ترجمه رشف مذکور شده که دوزخ را هفت در است ازاءضای هفتگانه آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است هفت در بدان گشوده اند و هر عضوی را ازبانی مورد طریقی گردانیده

نظم

همت در دوزخ اند در تن تو ساخته افشان درو دارند
این که در دست تست فعل امروز در هر هفت محکم اندر اند

(۴۵) بدوستیکه پرهیز کنندگان از پیروی ابلیس ، دروستانه اند و چشمها یعنی در «عها که دران چشمها روان بود از شیر و حمرو جز آن

(۴۶) گویند فرشتگان متقیان را که در آید درین بوستان ها

مقرون سلامت از همه آنها با سلامی از خدا در حالتیکه این
باید از زوال .

(۴۷) و بیرون کشیم آنچه در سینه های مشتیان باشد از کینه
که در دنیا با هم داشته باشند . **از مرتضی علی علیه السلام** دولت
که امید میدارم که من و عثمان و طحطا و بربر از ایشان بشیم و گویند
صفت حمد را از ایشان ترخ کند تا بدرجعت و مراتب یکدیگر رشک
ببرند . در آیند در بهشت در حالتیکه برادران «حمد یکدیگر را بعضی
در مهربانی و دوستداری ، برادرانی شسته بر تخت از زر مکال به
جواهر ، رویا یکدیگر آورده .

آورده اند که مشتیان از یکدیگر به بینند چه هر چه که میروند
و روی در اجاب میکنند تختهای ایشان نیز میروند و می گردد ، پس
در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند .
(۴۸) نمیرسد ایشان را در بهشت رنجی و مشقنی چه آن سرای
نعم و راحت است و نیستند ایشان از بهشت بیرون کرده شدگان یعنی
چوبند در بهشت بهند .

آورده اند که روزی حضرت رسول از باب بنی شیبه مسجد الحرام
در آمد و جمعی صحابه را دید که می خندیدند فرمود که : « ای
ایکم تضحکون ؟ » (چیست که شما را خندان می بینم ؟)
صحابه راجعه عقابی از این سخن استنمام نمودند و آنحضرت
در گذشت و هنوز صحابه نرسیده باز گشت و گفت چه بر تایل من آمد
و پیغام آورده که چرا شدگان مرا نایب میسازی ؟

(۴۹) خبر ده شدگان مرا به آنکه من آمرزیده ام کسی را که
آمرزش طلبد ، بخشیدم با کسی که و ... کند
(۵۰) و ... آنکه عذاب من در خاصی که از توبه و استغفار
منحرفست ، عذاب است در دناك

مطالان گفته اند در توصیف ذات مہفرت و رحمت دوز تہذیب
و عفت ترجیح و عفت لطف است و تاکید صفت عفو .

نظم

گرچه جرم من از عدد پیش است سبقت رحمتی از ان پیش است
چه عجب گر عذاب تمامد بر گنه پیشگان ببخشد
(۵۱) و خبر ده شدگان مرا از همانان ابراهیم یعنی آن سه
درخت با هفت یا دوازده که بشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط بروی
برول کردند (۱)

(۵۲) چون در آمدند مرو ، گفتند سلام می کنیم بر تو سلام کردنی
گفت ابراهیم بدرستی که ما از شما ترسانیم و جهت ترس آن بود که
می اذن و می وقت در آمده بودید با آنکه ما حضروی نخوردند .
فرشتگان این سخن شنیدند :

(۵۳) گفتند ترس ، بدرستی که ما فراموشه می دهیم ببری اسحق
نام ، دانا ، یعنی ولفیکه باو غ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید
(۵۴) گفت ابراهیم آبا بشارت می دهید مرا بعد از آنکه رسیده
است مرا بزرگ مالی ، تعجب شد از آنکه ببری بزرگ سال را بر
رچه وجه باشد (یعنی باز جوان گردد یا بر همان ببری که هست این
صورت وجود گیرد) ؟ پس آنچه نوع و سچگونه مژده بدهید مرا ؟
(۵۵) گفتند مژده دادیم ترا راستی و درستی ، شك و شبهه
پس پاش از ما امبدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که آنکه داد
است در حاق بشر ای ابوبن هراشه تواناست بر احراج ولد از پیر
هرم (۲) و عجوز عاقر .

(۵۶) گفت ابراهیم من نایب نیستم در رحمت پروردگار و کیست
که نایب شود از بخشش آفریدگار خود مگر گمراهان که طریق
معرفت را شناخته اند و سمت رحمت و کمال علم و قدرت را ندانسته
و چون ابراهیم فرشتگان بسیار دید در تأمل افتاد که آمدن اینهمه

هك جهت يك بشارت حاجت نبوده ، در ضمن آمدن ایشان دهی دیگر خواهد بود .

(۵۷) گفت چیست کار شما ای فرستگان و کجا میروید ؟
(۵۸) گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند سوی گروهی کافران یعنی قوم لوط تا ایشان را هلاک کنیم .

(۵۹) مگر آل لوط یعنی حدادان او ، بدرستی که ما بجات دهند گوییم ایشانرا ، همه ایشانرا .

(۶۰) مگر زن او را قضا کرده ایم ما آنرا که آن زن از فرماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب (اسناد ملائکه تدبیر را بخود با آنکه فعل الله است از جهت قرب و اختصاص تواند بود ۱۱۱)
(۶۱) پس آن هنگام که آمدند بخواد لوط فرستگان فرستاده شدگان
(۶۲) گفت لوط بدرستی که شما گروهی بیگانگید [یعنی

می دانیم شما را]
(۶۳) گفتند ما بیگانه ایم بلکه آمدیم تنو به آن چیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و عدا در آن چیز هك میکردند یعنی آمده ایم مددای که ایشانرا وعده داده بودی . ایشان در آن هك داعتند .

(۶۴) و آورده ایم تنو راستی را یعنی عذاب ایشان حق است و بدرستی که ما راست گوییم درین خبر .

(۶۵) پس بیرون بر ازین شهر اهل خود را شب در باره که از شب بگذرد و تو نیز برو از پس ایشان تا عذاب کنی ایشان را در رفتن و باید که باز پس ننگرد یکی از شما یعنی یکی از شما بازنگرد تا هول عذاب نایند و بروید آنچه که فرموده شده است یعنی بشام یا عصر یا زهر که شهرستان پنجم است و اهل آن هلاک خواهند شد
(۶۶) و حکم کرده ایم ما با وحی فرستاده ایم سوی او آن

۱ - لا مرا نه قدرها انها لمن الغابرين

کار را که تفسیرش اینست بدرستی که نیاید آن گروه بریده شده و پراکنده است در حالتی که صبح در آیند یعنی قوم تو در سحر متناصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماید در خبر است که زن لوط همانان نیکو روی را دید خبر قوم فرستد .

(۶۷) و آمدند اهل شهر سدوم بر در خانه لوط زده می دادند و میزدند بگریه ایدان همانان و طمع میداد می داشتند با ایشان .

(۶۸) گفت لوط بدرستی که این گروه همانان نمند پس مرا رسوا نکنید بفضیحت ایشان .

(۶۹) و ترسید از حدای در ارتکاب فاحشه و بخوار و حیل مسازید مرا پیش همانان .

(۷۰) گفتند آری ما ترا نهی نکردیم از حمایت اهلان یعنی غریبان چه دخته ایشان مخصوص ندیده بوده .

(۷۱) گفت اینك اینها دختران من اند یعنی زنان قوم چه هرایی مراست خود را بمنزله بدرست با نفات خود را گفت بشما دهم بشرط اسلام اگر هستید شما کشندگان آن چیز را که من می گویم .

(۷۲) نزدگانی تو ای محمد بدرستی که بودند قوم لوط که در گمراهی خود سرگردان می شدند با از مستی غفلت گمراه می گشتند در تاویلات ماتریدی آورده که حدای هر چه خواهد از مخلوقات اسم یاد کند و هیچ مخلوقی را نرسد که بجز حدای سوگند خورد در تبیین آورده که از این عیس رضی الله عنهما نقل است که حدای بیارید هیچ کسی را کرامتی نر از حضرت رسول علیه السلام و بحیة هیچکس سوگند نخورد الا بحیة او . سلمی قدس سره آورده که سوگند یاد کرد بحیة محمد زیرا که حیة او بحق بود او برسط قرب در پیش حق بود .

چون نبی از هستی خود سر تافت فرقی پاکش از لعمرك تعجبات
داشت از حق زندگی در سادگی شد لعمرك جلوه اندر زندگی

آورده اند که لوط اهل خود را بیرون برد و جبرائیل وقت صبح بود که بانگ برایشان زد .

(۷۳) پس فرا گرفت ایشان را بانگ های مهلک در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس و مرداحت شهر های ایشانرا و نزدیک آسمان مرده نگون ساز ساخت .

(۷۴) پس گردانیدیم زیر آن شهر ها را زیر آن یعنی زیر و زیر کردیم آنرا و بیاوریدیم برایشان و گفته اند مرقومی از ایشان که غایب بودند ازان بلاد سنگی از گل محکم شده با سنگی بران نوشته شده نام هرکس که نامزد او بوده .

(۷۵) بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را هر آنچه نشان ها است برای عبرت مر خداوندان فراست را که زیرکی درنگرد و حقیقه اشیا سمات آن شناسند و این صفت مؤمنان است چنانچه در حدیث آمده که **اتقوا فراسه المومن فانه ينظر بنور الله** .

آورده اند که حواجه بزرگوار قطب الا-بار حواجه عبدالخالق عجدوایی قدس سره روزی در مرقه سخن می گفتند ناگه جوانی در آمد بصورة زاهدان حرقه دربر و سجاده برکت در گوشه نشست و بعد از زمانی برحمت و کفایت که حضرت رسالت فرموده که **اتقوا فراسه المومن فانه ينظر بنور الله** سر این حدیث چیست ؟ حضرت حواجه روح الله فرمودند که سر این سخن آنست که زائر ببری و ایمان آوری جوان گفت مؤذ بالله که مرا زائر شد حواجه بخدم اشارت فرمودند تا خرقه از سر آن جوان برکشید و زائر بدید آمد جوان فی الحال زائر ببرید و ایمان آورد و حضرت حواجه فرمودند که ای یاران بیاید تا بره واقف این جوان نو عهد که زائر طهر ببرید ما نیز زائر های باطن را فطرح کنیم بخروش از مجلسیان برآمد و در قدم حواجه افتاده تجدید توبه کردند

توبه چون باشد بشیمان آمدن
بر در حق تو مسلمان آمدن .
عام را توبه ز کار بد بود
خاص را توبه زدید خود بود

(۷۶) و بدرستی که شهرستان های مؤمنکه بر اهل دایم السلوك است یعنی بر اهل است که فقه ها می روند و آثار آن می بینند .

(۷۷) بدرستی که در آن چه یاد کردیم هر آینه نشانه است مرگرویدگانرا بر قدرت ربانی .

(۷۸) و بدرستی که بودند اصحاب ای که یعنی قوم شعبی متمکاران مکرر) ای که درختان سیار درهم رفته را گویند و بنده ایشان باعتبار آنکه در میان بیشه ها و مرغزار ها بود آنکه می گفتند و شعبی اهل مدین و اهل ای که مبعوث بود اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سورت هود گذشت و اصحاب ای که نیز تا فرمائی کردند) (۷۹) پس انتقام کشیدیم از ایشان مذاب يوم الظلة و تفسیر آن در سورت شعراء مذکور خواهد شد و بدرستی که سدوم و ای که و با ای که و مدین بر راه روشن و هویدا است که مردم میگذرند و می بینند .

(۸۰) و بدرستی که تکذیب نمودند اهل دیار حجر یعنی تمود فرستندگان را یعنی صالح و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است [۸۱] و دادیم ما تمود را آیت های کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده و چون منزل بر صالح معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ذقه از سنگ معجزه است مشتمل بر بسیاری از غرائب چون بزرگی خلقت که هرگز شری عظمت آن نبوده و وزادن او بعد از خروج و بسیاری غیر که همه تمود را کالی بوده و بر سر چاه آمدن آب در روز موت او و خوردن آب را بیک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها شود نموده پس بودند از آن آیات روی گردانندگان (۸۲) و بودند که نمی بریدند و می تراشتیدند از کوهها خانه ها در حالتی که این بودند از اهدام آن و عقب زدن دزدان و یا میبنداشتند که آن خانه ها حمایت خواهد کرد ایشان را و از عذاب این خواهند بود .

(۸۳) پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب در حالتی که در آیند گان

بودند در صباح یعنی در اول روز یکشنبه صبحه جمرا بیل هلاک شدند چنانچه در سورة هود گذشت .

(۸۴) پس دفع نکرد ازیشان آنچه بودند که کسب میکردند از اموال وامته یا آنچه میکردند آن بنای بیوت .

[۸۵] و دریدیم ما آسمان و زمین را و آنچه میان ایشان است مگر بحکمت یا بسبب ظهور حق یا برای بیان حق و بدرستی که قیامت هر آینه آئنده است و خدای انتقام تو از مکذبان خواهد کشید یعنی در گذر در گذشتن نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در سده مکافات میباش بعضی برانند که این حکم بآیه السیف مسوخ است [۸۶] بدرستی که پروردگر تو اوست آفریننده خلایق و افلاک دانا اهل وفق و عاق. در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت در اذرع هفت کاروان دید ازان بنی نصیر و بنی قریظه که انواع طبیب و جواهر وامته و جاهای فاجر بار داشتند .

و در تیسیر آورده که هفت کاروان فریشت در يك روز مکه درآمدند با مطاعم بسیار و ملایس بی شمار و بر هر تقدیر برخی از صحابه رضی الله عنهم گفتند که اگر این مال در دست ما بودی همه را در راه هدای عده می کردیم و صاحب تیسیر فرموده که در خاطر مبارك حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بطور فرموده که مؤمنان گرسنه و برهنه گذرانند و مشرکانرا این همه مال باشد آیت آمده که .

(۸۷) بدرستی که ما دادیم ترا هفت آیت از مثالی که قرآن است و این هفت آیت بهتر ازان هفت قافله مراد هفت آیت فاتحه است و گفته اند که مراد هفت سورت از اول قرآن است از سورت بقره تا سورت انفال که آن را سبع طوال گویند یا حواجم سبعه که عرایش قرآن اند و قرآن را مثالی گفته جهت آنکه احکام و قصص در او تکرار یافته و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرگ و ثواب قرائت او مبارکست (عطف قرآن

مر سبع المثالی که فاتحه است یا سبع طوال یا حواجم اربعیل عطف عام باشد بر خاص (۱))

(۸۸) مکش و باز مکن هر دو چشم خود را بسوی آنچه می بینی که ما بر خورداری دادیم مان چیز جفت ها را از کفار (نهی از رغبت است نه از نظر یعنی به آنچه که اصناف کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبده اصنام داده ایم مایل شو که آن هدایت حقیر و حواری و قلیل و بی اعتبار است نسبت آن که ذو ارزانی داشته ایم از فضایل و کمالات بیش دریای قدر و حرمت تو نه محیط ملک جهانی نیست داری آن سلطنت که در نظرت ملک کونین در جهانی بیست و اندوه مخور بر یاران خود به بی نوائی و درویشی و فرا گیر مال خود را یعنی واضح کن مر و مؤمنان را و رافق نمای با ایشان و در کشف الاسرار آورده که حفص جناح عبارت است از حوش خوئی و مقرر است که خدمت حلق عظیم جز بر بالای والای آن حضرت راست نیامده . ذات ترا وصف نیکو خوئی است حوی تو سرمایه نیکوئی است روز ازل دوحه حکم قدیم برسد تو حلت حلق عظیم (۸۹) و بگوی بدرستی که من بیم کننده ام هویدا یعنی به بیان و برهان بیم می کنم که هدای من گفته که اگر ایمان نیاورید عذابی بر شما فرستم .

(۹۰) چنانکه مثل آن غذای که فرستاده ایم بر پختن کنندگان (۹۱) آنانکه ساختند قرآن را بازمه باره یعنی پختن کردند قرآن را و همچنین وصف ناله نمودند از سحر و شمر و کلمات و لغتری و اساطیر الاولین و در عین المعنی آورده که یکی می گفت سورة بقره از آن من و دیگری نمل را می گرفت و دیگری عنکبوت را بخود تخصیص میداد و ایشهمه از روی استهزا بود گویند منقسم دوازده تن بودند که ولید بن مغیره در موسم ایشان را به عقیقات مکه فرستاد تا بر هر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشان را از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

تفسیر داده گویند که ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن را بدان وصف ها که گذشت ذکر کنند.

[۹۲] پس بحق پروردگار تو که هر آینه همه ایشان را سوال

خواهیم کرد از آنچه بودند که می کردند از تقسیم و تکذیب، نقل است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از رحلت مردمان را بخفی دعوت میفرمود تا سه سال نگذشت جبرائیل آمد و آیت آورد که :

[۹۳] پس آشکارا کن و بظاهر پیام بمای به آنچه که ترا

فرموده اند از اوامر و نواهی و روی نگردان از مشرکان و انفات مکن بدیشان . آورده اند که پنج تن از اشراف در ابداء و آزار سید عالم سیر کوشیدند و هر جا اورا دیدند نفوس و استهزاء پیش آمدندی

روزی آنحضرت در مسجد حرام نشسته بود با جبرئیل که این پنج تن در آمدند و بدستور معهود سخنان ناسرا گفته بطواف حرم مشغول شدند

جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را کفایت که پس اشارت کرد بساق و لبیدن بغیره و تکف بای عاصی ن و ابل و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یفوث و چشم اسود بن مطلب و هر پنج از ایشان باندک زمانی هلاک شدند و لید بدکان نیر تراشی نگذشت و بیکایی در دامن او آویخت از روی عظمت و کبر سر بریز نکرد

که از جامه باز کند آن بیکان ساقی او را مجروح ساخت و رک شریایی اذان بریده گشت و بدورج رفت و جاری در کف بای عاصی حلید بایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث قبیح روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یفوث روی خود را بحدک و خاشاک میزد تا هلاک شد و چشم اسود بن مطلب نابینا شده از غضب سر بر زمین میبرد تا چشمش بدر آمد و آیت نازل شد که :

[۹۵] بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استمرا کنندگان را

[۹۶] آنکه میسازند و شریک می کنند با خدای بحق، خدای

دیگر باطل پس زود بداند عفت کار و بینند مکات کردار خود را . (۹۷) بدرستی که ما میدایم آنکه تمک میشود سینه تو با آنچه کافران میگویند از شرکت خدای و طعن قرآن و استهزای تو یعنی دشوار می آید ترا گفتار کفار .

[۹۸] پس تسبیح کن تسبیحی بهتر از محمد پروردگار تو یعنی بگو سبحان الله و بحمده و حق از نماز گذارند گن . صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنگدلی تو آگاهیم و از آنچه تو میرسد از قصه بیکانگان خبر داریم تو بحضور دل بشمار در آیی که میدان مشاهده است و با مشاهده دوست مار ، لا کشیدن آسان باشد یکی از پیران طریقت گویند که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد از وی پرسیدم که ای جوان مرد این همه زخم خوردی و نتابیدی گفت شیخا مذکورم دار دوست برابر بود و میدید که مرا برای او میزدند از نظاره وی بلم زخم شعور نداختم .

بیست

تو قبیح میزن و نگذار نامی بی دل نظاره میکنم آن چهره نگارین را (۹۹) و پرستش کن پروردگار خود را تا وقتی که نیاید بتو مرك مراد از یقین مومن به است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه مادام که زنده باشی عبادت او فرو نگذار و دست از پرستش او باز مدار .

سورة النحل مکیه و هی مائة و عشرون و ثمان آیت

بسم الله الرحمن الرحيم

[۱] نزديك رسيد فرمان خدا قيام قيامت [يا مذهب كه را] پس طلب آن مكنيد مذهب تا وقت درآيد ، آورده اند كه معاندان تعجيل مينمودند در آنچه بفرموده ايشانرا و هيده مفرودند از قيام ساعت با عذاب ديباء آيت آمد كه آن نزديك رسيده است تعجيل مكنيد ، گفتند اگر آنچه تو ميگوئي واقع شود ، حريمكان حق كه بنامد ما را از ان خلاصي خواهند داد ، حق سبحانه فرمود كه :

با كست خدای و برتر است از آنچه ايشان ابا از ميگيرند يعني بزرگتر است از آنچه او را حريك باشد كه دفع مراد الله يعني دفع عذاب تواند كرد .

(۲) ارو فرستد فرشتگان را بوحی يا قرآن كه سبب حيات الواست يا ملائكه را با روح مفرستند در قبايل مي گويد هيچ ملكي فرو نبيد الا كه روح با اوست و رقيب برو چنانچه بر آدميان حفظه ميباشند] و بر هر تقدير فرود آمدن ملائكه باعد از فرمان خدای بر هر كه خواهد از پندگنان خود كه استحقاق نبوت او را ثابت بوده و مژدن ملائكه منزله مانباء گوئيم آنكه اعلام كنند و ترسانند خلق را و آگاه سازيد آنكه نيست خدائي مستحق عبادت مگر من كه آفريننده و روزي دهنده ام پس شرسيد از من و جز مرا برستش مكنيد

يٰس

ما سدي كن كه دارا منم نو از پندگاني و مولی منم

[۳] و بياوريد آسمان و زمين را بحكم درست با حكمت با جهت بيان حق ، برتر است خدا و بزرگتر از آنچه ابا از ميگيرند براي وي [۴] بياوريد آدمي را از آب مني كه جماديست بي حس و حرکت

و هم و سبالي كه وضع و شكل نپذيرد ، پس او را عقل و فهم داد [۱] پس آن گاه او ، جدل كنده است آشكارا يعني ماطره ميكند و ميخواهد كه سخن خود را بحجت ثابت سازد [مراد اين من حلف است كه استخوان آدمي كه نه و ست شده حضرت آورد و گفتم من يحيي العظام و هي رميم ؟

حق سبحانه او را اين آيت فرستاد كه او در اول جمادي بوده و ما او را حس و نطق داديم اکنون با ما مجادله ميكند چرا استدلال نمي كند بانداء بر اعاده كه هر كه بدان قادر بوده هر آنكه درين بين قدرت دارد .

[۵] و چهار پايان را كه اصناف ثمانية اند [۲] بياوريدم براي شما و گفته اند لكم [۳] متعلق بماند است يعني شمارا در پستان پوششي است گرم كه يعني از پشم و موي كه سرها ياز دارد و ديگر شما را در ايشان صفت هست از شايخ و شير و كرايه و ركوب و تجاوزت و جر آن و از ايشان مي خوريد يعني شير و روغن و سبزي و ميخوريد از ايشان آنچه توان خورد چون لحم و شحم [۳] و اكل غير اعام [۴]

(۱) دهند طره را صورتي چون بري كه كردست بر آب صورتي گري ؟ ز ابر افكند طره سوي به ز صلب آورد طره در رحم از آن طره تولوي لاا كند و دين صورتي سرو لا كند بمرض وجود از عدم نقش است كه داند جز او كردن از نيست هست ؟

[سمدی]

۲ - اصناف ثمانية عبارتند از عتر و گاو و گوسفند و بز و چون حريك از آنها شامل مذكر و مؤنث ميباشد از اينرو آنها را ازواج ثمانية گفته اند .

۳ - آية شريفة اينست : * والانعام خلقها لكم دنف و منافع و منها تاكلون ،

۴ - جري ويه را گویند ۴ - الام : بفتح اول و سكون دوم جمع نم . ازواج ثمانية باشد .

چون طيور و صيد بر و بحر و گونيا هير متهده است .

(۶) و شما را در چهار بايان ذهني و آرايشي است يعني در هاي حانه شما دو وقت بدن انعام زينت مي يابد . هنگامي كه از ميا آيند از چرا به آرامگاه حويش (يعني به آخر روز) و وقتي كه برون مي روند بمرعي خود (يعني با مباد) .

(۷) و بر مي دارند بار هاي گران با ابدان شما را در شهر بيه نيابيد رسنده بدان بار هاي گران با بياده مگر برنج و سختي كه بدن هاي شما رسد . اهل مكه را مي گويد كه با امتعة تجارت بهيچ شهر الا تمام و يمن نتوانيد رفت مگر مشقت تمام . پس حق سبحانه شما را نعمت انعام و انعام فرمود . متحقق برورد گير شما . هربانست كه نعمت داد بي سابقه خدمت . بخشاننده است كه مر آفريدن چهار بايان كار بر شما آسان كرد .

(۸) و بياوريد اسبان را و استران را و حران را . و بر نشينيد آنانرا و آرايش كنيد روزگار خود را بدان آرايش كردن و بياوريد خدای چنانچه ایشانرا آفريد . آنچه را كه شما نميدانيد از حشرات و حوام و طيور و جنوران آبي و گمته اند مراد نعم بهشتي است با ملائكة حركات و ساكنات با مخلوقات ماورای قاف [۱]

در لباب . آورد . كه سكوت از تفسير آنچه حق سبحانه مي فرمايد كه **مالاتعلمون** اولي است .

۱ - آيه شريفة اينست : **والخيل و البغال و الحمير لتركبوها**

و زينة و يخلق مالاتعلمون و مي شايد معني و يخلق مالاتعلمون حيوانات و حشرات ذره بيني باشند كه چشم نمي گيرند چيز در زمان نزول اين آيات مردم آن عصر از حيوانات ذره بيني كه آب را بايد تعمير ميكروب نمود اطلاعي نداشته اند و سرشته در اين آب از آنها چه داده شده است و غير از آنچه شما چشم مي گيريد موجودات ديگري يافته ميشود و شما آنها را نميدانيد .

(۹) و برخدايست [يعني او راست] بيان راه ميانه [يعني راه راست] كه موصل است بحق يا بروت اقامة طريق مستقيم و تمثيل آن به رسپيل و چوب بلكه از روي فضل و رحمت [علي] [۱] معني لام باشد چنانچه و ما ذبح على النصب ، اي لها [يا مراوراست دين اسلام و هست بعضي از راه ها كه حلقان روند كج و منحرف از قصد يعني از ملك كهر يا حوي و مدع و اگر حواشي خدای كه راه نمايد . هر آينه راه نمودن همه ایشانرا و توفيق رفيق ساحتي تا همه ياران بقصد السبيل . رسيدندي .

(۱۰) اوست آنكه فرو فرستاد از آسمان يا از سحاب يا از آسمان مر سحاب و از سحاب بر زمين آبي شما را ازو آشاميدني و از ان باران باشد در حث (مراد گياهيست كه از زمين رويد به نباتي كه او را شاخ باشد) در آن نبات رسته . ميجرايد چهار بايان خود را (۱۱) مي دويم ما (و حفص تا مي خواند يعني ميروايد خدای [۱])

براي شما به آب باران كشت را [مراد حبوب غاذه است كه زراعت مي كنند] و درخت زيتون را و حرمانان را و قكها را و انگور را و بعضي از ميوه ها كه در ديه باشد زيرا كه همه ميوه ها موجود باشد الا در بهشت . و درستي كه درين رويايدن حبوب و انگور . هر آينه دليلي است روشن بر قدرت و حكمت الهي . مر گروهی را كه نمي گيرند و تأمل نمايند در آنكه دانه در زمين افتد و آب درو نفوذ كرده متعفن گردد و اعلى او مشتق گشته ساه ازو متصاعد يابد و اسفل او شكافته يعني ازو در زمين مفرشح شود و به نشو و نما ساعت ساعت زياده مي گردد تا وقتي كه از نور و ميوه بدر پديد

۱ - آيه شريفة اينست : **و على الله فضل السبيل و منها حائر و لولاه لهديكم اجمعين**

۲ - ينبت لكم به الزرع و الزيتون و النخيل و الاغشاب و من كل الثمرات ان في ذلك لاية لقوم يتفكرون

آید . هر میوه را شکلی و لونی و مزه دیگر باشد و مطهر است که اختلاف اشکال و ألوان و طعم و نیست الا عمل باعل مختار تقدس و تعالی
نظم

روشن جان بحث جهان آفرید باغبان کون و مکان آفرید
کرد مهر شاخ گلی برک و بار جلوه او نقش دگر آشکار
(۱۲) و رام گردانید برای انتفاع شما شب و روز را یکی
برای آسایش و دیگری برای آرایش و آفتاب و ماه را بجهت نواکه
و ادراک زرع و معرفت حساب سنین و شهور و ستارگان را برای
شناختن راهها یعنی زمین همه شما را نفع میرساند درحالتی که هستید
رام عددگان نامر حدای که پروردگار همه اوست ، بدرستی که درین ها
هر آینه دلیل ها و علامتهاست مروحدانیت صانع حکیم ، مرگروهی را
که تامل کنند در احوال نباتات که حلی از صفای نیست نمکر فرموده
و درین دلالات که بغایت ظاهر است ذکر عقل کرد .

(۱۳) و دیگر رام گردانید آنچه بزی را که آفریده است برای
نفع شما در زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی شما را بمرساحت
نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح
درحالتی که مختلف است هیأت و اشکال و اصناف آن ، بدرستی که
درین مخلوقات هر آینه دلالتی و نشانه است مروحدانیت حق ، مرگروهی
را که یاد کنند .

(۱۴) و اوست آنکه مسخر گردانید دریا را به حیثیتی که
منسکید شما از انتفاع بدان یعنی آنکه درو حید میکید تا بخورید
از آن گوشت نازه یعنی ماهی و دیگر هوس بینمائید درو تا بیرون
آرید ازو بیرایه که می پوشید یعنی استخراج میکید آنچه ازو بیرایه
می سازید چون لؤلؤ و مرجان و میبوشند آن را زنان شما و چون
تزیین نساء برای ریحل باشد . پس حلیه را بریشان نسبت داد و می بینی
کشتی ها را رونده و شکافنده آب در دریا و دیگر تسخیر بحر
مر شما را بر می آید که بحوثید مرکوب در کشتی از سود که

سبب سمع رفق است و شاید که شکر گوئید خدا را بر نعمت تسخیر
دریا و تزیین کشتی چه این نعمت عظیم است که مهالك را سبب
منافع ساخته .

صاحب کشف الاسرار ، آورده که حق سبحانه از روی ظاهر
در زمین دریا ها را آفرید چون قلم و عمان و محیط و جز آن
و برای عبور بران کشتی ها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس
آدمی دریا ها پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص و محنت
و تفرقه و برای عبور از آن کشتی هاتمین نموده ، هر که در کشتی
توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی رض
در آید از غم بحر بساحل فرح رسد و هر که در کشتی قناعت جای
کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که بکشتی توحید در آید
از دریای تفرقه بساحل رسد و بحقیقت تفرقه در بقا است و جمعیت در
فنا یا خود آن در تفرقه مهلک اند و بیخودان در مرتبه جمع

نظم

بحساب خودی قلم در کش در ره بیخودی علم مر کش
تا بحدوب لا نیروی راه که روی در حرم الله اله ؟
(۱۵) و بیافرید و نهاد در زمین ، کوههای بلند و نزول تا
میل نکند بشما یحیی متحرك و مضطرب بگردد و شما را تبه گرداند
در حیر است که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی
آب متحرك و بقرار بود ملائکه گفتند این ساط مقر هیچکس نتواند
بود ، حق تعالی بروی کوه ها بیافرید تا قرار گرفت و در تسبیح
فرموده که چون زمین آفریده شد نبات مضطرب و متحرك بود حق
سبحانه فرغته را که او را صاعد یا سل گویند بیافرید و فرموده تا
بای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او رجعی قرار گرفت ، پس
کوهها را مبع زمین ساخت تا بایستاد .

و دیگر در زمین بیافرید چوبها چون نیل و مرات و دجله و

جیحون و اشل آن و دیگر بدید کرد هم در زمین راه ها از هر موضعی تا شاید که شما راه یابید منزل و مقاصد خود .

(۱۶) و دیگر پیدا کرد نشانه های راه برای روندگان از بسته ها و غیر آن و ستارگان چون ثریا و ثنات العش و فرلین و شمرین و سماکین و جدی و مانند ایشان ، ایشان یعنی فریض درخشگی و قری راه باشد اگرچه ابتدا مجوم همه مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بودند در **رحلة الشتاء والصیف** (۱) تا آنکه راه را به ستاره از همه مردم بهتر می شناسد .

(۱۷) آیا کسی که می آفریند اینهمه مخلوقات را که مذکور شده باشد همچون کسی که نمی آفریند ؟ مراد آنهاست که ایشان را بدون هدای میپرستند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست ، پس عاجز بر سر برك قدر حق ساحت غایت عماد و جهلست ، آیا یاد میکنید اینها را یعنی یاد کنید اینها را و دریابید فساد اعتقاد خود را .

(۱۸) و اگر خواهید که بشمارید نعمت های خدای را که شما ارزانی داشته ، بتوانید شمردن آنها و چون از شمار نعمت عاجزید ، پس چگونه شکر آن قیام توانید کرد ، بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است ، اگر در ادای شکر تقصیر کنید درمی گذراند ، مهرباست که تقصیر شکر گذاری نعمت از شما باز ندارد .

(۱۹) و خدای میداند آنچه پنهان دارید از عباد و آنچه آشکارا کنید از اعمال .

۱ - اشاره است به دو سوره فریش آیه شریفه

چنین است : « ایلافهم رحلة الشتاء والصیف » آورده اند که فریض برای بازرگانی در هر سال دو سفر میکردند یکی در زمستان که به یمن میرفتند و دیگری در تابستان که بشام رهسپار میشدند و ایشان را اهل حرم گفته اند .

(۲۰) و آنان از الهه مظهره که میخواهند کفار مکه و میپرستند بجز خدای نمی آفرینند چیزی را یعنی نمیتوانند آفرید چگونه آفرینند و حل آنکه ایشان خود آفریده شده اند و هر که مخلوق بود محتاج بود بدیگری و محتاج ممکن الوجود باشد و خلق واجب الوجود باید ، پس ایشان شرکت حق را بشاید .

(۲۱) ایشان «وجود» مخلوقیت مردم کنند به زندگان یعنی مسان جمادات نمی شنوند و نمی بینند و نمی گویند و نمیدانند که کی برانگیخته خواهند شد ایشان با عبده اسنام پس چون وقت بعثت خود را و غیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را . مهربود باید که بحشر بندگان خود دانا بود و برابصال جزا بدیشان توانا .
دمیاطی آورده که روز قیامت بتارا مراکز برانند ذوات ارواح تا از عبده خود تبرا کنند .

(۲۲) خدای شما ، خدای یگانه و بیکسست ، پس آنکه انیکه نمیگروند سرای دیگر یعنی تصدیق نمیکند ، دلهای ایشان ناشناخته است و راستی را ندیده و ایشان سرکشند از متابعت پیغمبر و گردنکشی میکنند از قبول ایمان .

(۲۳) هر آینه راست و درست است آنکه خدا میداند آنچه پنهان می سازند از مکر رسول خدای و آنچه آشکارا میکنند از حرب و مخالفت با وی ، بدرستی که خدای دوست میدارد متکبران را که از توحید خدای و تصدیق رسول سرکشی کنند .

(۲۴) و چون گویند متکبران را یعنی اتباع و سلفه را برسند از رؤسا و اشراف که چه چیز فرستاد پروردگار شما در محمد این سخن بر سبیل استهزاء و تمسخر است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی «ستهزاء» پرسیدی که خدای چه فرستاده است ؟ گفتندی آن فرستاده شده سرگذشتهای پوشیدنی است یعنی هیچ فرستاده و آنچه او میخواهد اساطیر الاولین است ، کدر بدین سخن قومی را گمراه می کردند حق تعالی فرمود که این عمل کردند .

(۲۵) تا بردارند بار گاهان خود را تمام ، روز دستخیز و بردارند . معنی نیز از گاهان آنانکه گمراه ساخته اند ایشانرا می دانی ، آن مقدار که حصه اضلال باشد یعنی عقوبت کفر خود خواهند کشید تمام و هم حصه از عقوبت قومی که بحمل و نادانی ایشان را گمراه کرده اند ، بدایید که بدمازیست آن باریکه ایشان میکشند .

(۲۶) بدروستی که مکر کردند آنانکه بودند پیش از اهل مکه ، قصد تکذیب انبیاء ، پس پیامد فرمان خدای ، آن مفاها که برافراشته بودند یعنی امر خدای به انبیا ایشان صادر شد از جهت اساس بنا عمدی که بنابر آن موضع بوده ، پس بفتاد برایشان سقف خانه ها از زیر ایشان یعنی اول نام ایشان فرود آمد ، پس دیوار ها و این اشارت بپندام کلی و هلاک ایشان در آن .

معنی برانند که مراد ازین بنا صرح نموده است (۱) که بابل ساخته بود و ارتفاع آن پنج هزار گز و گویند دو فرسخ و عرضش آن بود که ترصد امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم مطلع شده با وی مقابله کند بعد از اتمام صرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند .

در تفسیر تعلیمی آمده که سر آن بنا را در دریا افکند و باقی برجها های نمرو دیان متد و آوازی مهیب از آن پدید آمده زبان قوم بمقابل شد یعنی هم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تمایز آن شهر که کوه نام داشته بابل است .

محمد بن جریر طبری (۲) رحمت الله آورده که زمن هم مردم

۱ - مراجعه شود بترك ۳۳۱ - ۳۳۲ جلد دوم این کتاب

۲ - محمد بن جریر طبری ، از بزرگان عالم تفسیر و تاریخ و ادب میباشد وی در شهر آمل مدینا آمده است .

طبری صاحب تاریخ بزرگی است بنام « اخبار الرسل والملوک » که زمان تازی نگاشته است و دیگر مصنف تفسیر بزرگی است تازی

در زمان نمرو در ریایی بود و چون سقوط صرح واقع شد زمانها را اختلاف میدید آمده و هر قوم زمانی سخن گفتن آغاز کردند و بعضی آن دیگر ندانست و هفتاد و دو زمان مختلف در عالم پیدا آمد و حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که پیش از این مکر کردند یعنی نمرو و اتباع او ، مایه خرابی ساهای ایشان حکم کردند و پیامد ایشان عذاب از آنجا که ندانستند یعنی وقتیکه طمع نداشتند با او مومری که متوقع نبود .

دمیاطی آورده که مراد ازین عذاب موضعه است که بر کمر نمرو مسلط شد و در لباب آورده که خدای تعالی نمرو را مبتلا گردانید به بشته که در بینی او رفته در امال دماغ جای گرفت و زرد شد و چارصد سال در آنجا ماند و درین مدت پوسته مطرا بر سر او میزدند تا فی الجملة آرامی می یافت . شیخ فریدالدین عطار (۱) رحمت الله در توحید منطلق الطیر آورده :

نظم

نیم پشه بر سر دشمن گماشت در سراو چارصد سالش بدانست
چون دهد حکمش ضعیفی را مدد صیلت حصم کوی را بر کند

این تفسیر در زمان نوح بن نصر بن ساهانی ترجمه فارسی گشته است و اکنون نسخه منحصر بفردی از آن در کتابخانه ملی پاریس موجود است (مراجعه شود بترك ۷۳ - ۷۵ مقدمه این کتاب جلد اول) .

۱ - شیخ فریدالدین عطار [محمد بن ابوبکر] یکی از بزرگترین گوشتگان صوفی مشرب زبان پارسی است . تولدش در نیشابور اتفاق افتاده فریدالدین عطار هنگامی که بهاء الدین محمد پدر جلال الدین محمد مولوی از بلخ رهسپار حجاز بود و سار سار آمده کرد و به راه افتاد چون به نیشابور رسید فریدالدین از او دیدن کرد و بهاء الدین گشت : « زود باشد که این سر [جلال الدین محمد] آتش در سوخته عالم زند » .

(۲۷) پس روز قیامت، رسوا گردانید ایشان را با عذاب کند
« آتش چنانچه در دنیا معذب گردانید با آتشی صریح و استیلاءشگر
سوزنده و گوید خدای در آن روز، کجاست ایشان من (یعنی آنها
که گمان بردید که شرمنگان منند) ؟

آنانکه بودید شما که از روی ستیز خلاف میکردید رسولان
و مؤمنان را در شأن ایشان، گویند آنانکه داده شده اند علم را یعنی اهل
علم از اشیاء و ملائکه با دانیایی که حاق را توحید حق خوانده اند
گویند، بدرستی که خواری و رسوائی درین روز و بدی مرکب است
(۲۸) آنانکه مرا گیرند فرشتگان ایشان یعنی ارواح ایشان
قبض کنند، درحالتیکه ایشان ستم کارانند بر نفس های خود مکفر و
چون مرك را معینه دیدند پس در انداختند صلح را و اقرار کردند
بر یونیت و وحدانیت حق یا کردن نهادند و گفتند: بودیم ما که عمل
کیم هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرك و معصیت را منکر شویم
حق سبحانه فرماید: بلای یعنی کافر بودید و معصیت کردید، بدرستی که
خدای داناست به آنچه بودید که عمل میکردید و بدان شما را پاداش
خواهد داد و پاداش آنستکه گویند:

(۲۹) پس در آئید بدرهای دوزخ با مدرکاتی که آماده ساخته
است برای شما، درحالتیکه جاوید باشید در آن، پس هر آینه بدنامی
و آرامگهی است متکبران را چنین

جلال الدین محمد مرید الدین عطار را در چند جا ستوده و او
را پیشرو و راهنمای خود میداند و درباره او فرموده:
هفت شهر عشق را عطار گشت با هنوز اندر خم يك كوچه ایام
از عطر قریب سی قلبی مانی مانده است که بهترین آنها
منطق الطیر و الهی نامه و اسرار نامه باشد و دیگر کتاب تذکرة الاولیاء
را به شعر فارسی نگاشته.

اخیراً استاد دانشمند فرزانه آقای سعید نفیسی تصانیف عطار را
تصحیح و تحشیه فرموده اند که اکنون در زیر چاپ است و زودی انتشار خواهد یافت

آورده اند که احیی عرب در موسم کسان میفرستادند بمکه تا
حبر حضرت پیغمبر تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفر
میرسید که بر محمد چه چیز فرو می آید میگفتند افسانه های گذشتگان
چنانچه گذشت.

(۳۰) و چون گفتند مرآئنا که برهیز کردند از شرك یعنی
مؤمنان [چه چیز فرستاد بروردگار شما؟ گفتند فرستاد نیکوئی (مراد
قرآن است که جامع جمیع حیرات و مستجمع مجدوع حسرات و برکات
اوست و نیکوئی های دینی و دنیوی و جویهای صوری و مصوی
ناشی از و) مرآئنا که نیکوئی کردند در احوال و افعال یا گفتند
کلمة لا اله الا الله محمد رسول الله درین سرای مکات نیکو است ارضعت
چون مال و حرمت و نفع و نصرت و ثواب ایشان در آن سرای بهتر
است ازین و نیکو سرائیست برهیز کاران را بهشت] و گفته اند نیک
سرائیست دنیا که درو تهیه زاد آخرت میتوان کرد و مکنه الدنیا
مررنة الاخرة [مؤمنان است در این سرای که در آخرت بومك
حصد غنك

نظم

مکوش امروز تا جمعی باشی که فردا بر خوری در دین باشی
گرایش کشت کردن را نودری در این حرم بنیم ازین نیرزی
(۳۱) سرای منتیان بوستان امانت است که روز قیامت در آید

بدان، می رود از زیر منازل آن بوستان جویها، مرایشانراست در بهشت
آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید شاید
هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیاء و منازل اولیاء و مراتب شهداء
برسد آن گفته اند که در بهشت عطیه و حسد که موجب این تمنی
ها باشد نیست بلکه هر يك از بهشتیان بدانچه دارند راضی اند و مثل

۱ - این دنیا جایگاه کشت آخرت است یعنی هر چه درین
سرای بکاری پس از مردن در آن سرای آنرا حواشی دروید

این جزا پاداش میدهد خدای متقیانرا .

(۳۲) آنانکه میرانند ایشانرا مرشتگان بامر خدای درحالتیکه ياك باشند از شوائب شرك و عصیان یا حوشوفت باشند به آنچه زده دهند مرشتگان ایشانرا و از روی تعظیم گویند سلام خدای بر شما و میباشد که سلام مرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که بموت شوید در آئید در بهشت که برای شما آماده است سبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات .

(۳۳) آبا انتظار میرید کافران یعنی منتظر نیستند مگر آنرا که بیایند مرشتگان بر ایشان تقبض ارواح یا بیاید فرمان پروردگر تو عذاب استیصال ایشان مانند شرك و کذب ایشان ، کردند آنانکه بودند پیش از ایشان و بدان سبب رسیدند بدیشان آنچه رسید و بر ایشان ستم نکرد خدای بهلاك ایشان ولیکن بودند ایشانکه بکفر و معصیت مرتضی می خود ستم میکردند .

(۳۴) پس رسید ایشانرا حکم عدل برای آن بدبها که کردند و فرو آمد بدیشان یعنی فرو گرفت ایشان را آنچه بودند که به آن استهزا میکردند یعنی عذاب موعود .

(۳۵) و گفتند آنانکه شرك آوردند ، اگر حواستی خدای ، نمیپرستیدیم بجز خدای ، هیچ چیزی و نه پدران ما و حرام نمیکردیم بی حکم خدای هیچ چیزی را از بحیره و سائیه و غیر آن . مشرکان این سخن از روی استهزا میگفتند به مخلص عقیدت و صفای طوبت بحسبین فضل گفته که کفار اگر این سخن از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشان را بدان عیب نکردی مانند کردار اهل مکه کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرك و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام ، پس هست بر مرستادگان یعنی نیست برشان مگر رسانیدن پیدا یا پیدا کننده مرطریق حق را .

(۳۶) و هر آینه ما فرستادیم در میان هر گروهی پیغمبری چند چه ترا بدین امت فرستادیم و فرمودیم همه را تا با قوم خود گویند ، آنکه پرستید خدای را و برهیز کنید و بیکو روید از پرستیدن طاغوت و

آن چیز است که بدون خدای تعالی میپرستند ، پس از این امم ، کسی بوده که راه نموده خدای او را و توفیق ایمان داد و از ایشان کسی بوده که واجب شد بر او گمراهی سبب خذلان الهی ، پس مروید ای مشرکان و سیر کنید در زمین ، پس بنگرید که چگونه بود منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر تفکر و عبرت در آن بنگرید تا ما شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاك شود که ایشان شدند .

(۳۷) اگر سخت گوشی و حرص ورزی ای محمد ص ، بر راه باطن مشرکان ، بدرستی که خدای راه نمی یابد آنرا که میخواهد گمراهی او و نیست گمراهان را ، هیچکس از بهران که دفع عذاب کند از ایشان در قیامت آورده که یکی از مسلمانان را بر کافری دینی بوده بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از شرك بدای آن امیدوارم ، کافر گفت تو امید داری که بعد از شرك زنده شوی ؟ مسلمان گفت آری آن کافر ، همان غلاط و عداد که در کیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکسی بعد از موت زنده نشود آیت آمد که :

(۳۸) و سوگند حورید ، خدای ، سخت ترين سوگند از ایشان یعنی جهد کردند در تعلیط سوگند و گفتند بر نه انگیزد خدای ، آنرا که بمیرد ۱ ایجاب است بعد از نفی یعنی برخواید انگیزخت ایشانرا) و وعده کرده است خدای وعده کردنی که بروست وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الود ، درست و راست ولیکن بیشترین آدمیان نمیدانند .

(۳۹) حق تعالی برانگیزد ایشانرا تا بیان کند برای ایشان آن چیزی را که اختلاف کردند در آن از امور بهشت و حشر و برای

۱ - آیه شریفه انما : و اقساموا بالله جهد ایمانهم لایبعث الله

من یموت بلی وعداً علیه حقاً و لکن اکثر الناس لا یعلمون ، میفرماید
لی از برای ایجاب است بعد از نفی که از قول کفار مروده لایبعث الله

آنکه می دانند آنانکه نگروریدند آنرا که بودند دروغگوین در اکار قیامت
(۴۰) جزاین نیست که اول ما مرچیزی را که خواهیم آوردن
او، آنستکه گوئیم بر آن چیز را که پیش و پس باشد.

ماخص سخن آنستکه تکوین ما را اشیاء را متوقف بر ماده و
مدت نیست، پس کسی که ابتداء بی سبق ماده قادر باشد بر ابتداء چیزی
هرآینه قدرت او از اعداء آن شبثی با وجود ماده درخواهد ماند.

نظم

آنکه پیش از وجود جان بخشید هم تواند که بعد از آن بخشید
چون در آورد از عدم وجود چه عجب باز اگر کند وجود
(۴۱) و آنکه برینند از اوطان خود در راه هدای از پس
آنکه ستم دیده شده بودند مراد آنهاست از صحابه رضی الله عنهم که
ستمکاری قریش بر ایشان به همیشه هجرت کردند، حق سبحانه
و تعالی فرمود که هرآینه جای دهیم ایشان درین سرای شهری نیکو
و مریه مظهره علی ساکنه، صلوة و السلام و گفته اند غیمتی نیکو
و مزد آخرت برایشانرا بزرگتر است از غیمتی که در دنیا
بر ایشان برسد.

آورده اند که **فاروق اعظم** هرگاه که یکی از مهاجران را
دادی، گفتی بگیر خدای ترا درین حرکت دهد و دعای او را
میالدنیا و ما ادحرلک فی الاخرة افضل. اگر باشند کفار مدینه که
دانند آنکه مهاجرانرا در هر دو سرای مزدی دهد، هرآینه با ایشان
موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند
در اجتهاد و مصارت.

(۴۲) مهاجران آناند که صبر کردند بر مفارقت و طمن و آزار
کفار و بربروردگار تو توکل میکنند و کار خود را بدو تفویض
میکمایند. آورده اند که قریش گفتند خدای ازان بزرگتر است که
شر را بر بدیگری فرستد بلکه فرستگان را بموت گرداند تا حقی را
بدو دعوت کنند، و اول ایشان را آیت آمد که:

(۴۳) و فرستادیم ما رسالت پیش از فرستادن تو، مگر مردانی
را از آدمیان که بزبان ملائکه وحی فرستاده میشود بدیشان یعنی سنت
لهی بران جاری شده که بشر را رسالت فرستد به ملک را. پس
بر رسید اهل کتاب را یعنی علمای ایشانرا اگر شما هستید که نمیدانید
تا بدانید که اسبای گذشته همه بشر بودند بموت شده بام و فرستاده گشته
(۴۴) با معجزه های روشن و کتابهای نوشته و فرو فرستادیم
تو بر آن را که سبب یاد کردن خداوند سبحانه و تعالی است تا روشن
و هویدا کنی برای مردمان آنچه فرستاده است در ذکر بسوی ایشان
از اوامر و نواهی و تا شاید که ایشان تفکر کنند دران و تدبر نمایند
و دانند که این کلام مخفوق نیست.

(۴۵) آیا ایمن شده اند آنانکه کرده اند مکر های بد یعنی برای
هلاک انبیاء حیلها انگیزند با مراد جماعتی اند که نسبت به پیغمبر ما
مکر کردند، میفرماید آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدانند
از آنکه فرورد خدای ایشان را در زمین چنانچه فارون را فرورد
یا ایمن اند از آنکه بپاید بدیشان عذاب الهی در کشتن ایشان یعنی در
رفتن و آمدن از شهری شهری برای تجارت یا وفات گردیدن ایشان
در جهنم جواب از دستی بدستی، پس بیستند ایشان عاجز کنندگان
مرحدا بر او از عقوبت خود.

(۴۶) با ایمن از آنکه بگیرد خدای ایشانرا بر ترس از هلاک
متنبیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده اند
و در حین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید، پس بدینستکه بروردگار
شما، مهربانست که برداری میکند باندگان خود، مهربانست که تمجیل
نمیکند در عقوبت ایشان.

(۴۷) آیا نمینگرد این کاران بسوی آنچه آورده است خدای
چیزیکه او را مشخص است، میگردد سایه های او از راست و چپ
یعنی از هر جانب سجده کنندگان بر خدای را و حال آنکه ایشان خوانند
یعنی حاضر و متواضع. و در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن

آنستکه اگر کافران مرا سجده نکند چه زبان که سایه های ایشان را حضوع و خشوع میکند .

(۴۹) و مرحوم سجده میکند آنچه در آسمانهاست از علویات و آنچه در زمین است . چنانکه کن و دیگر سجده میکنند فرشتگان و تخصیص ایشان آنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشان است یا بسبب طوعیه در سجده و مؤید این قولست آنکه می گوید : و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او ، صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است ، سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی برسنش و آن سجده ذوی القول است و سجود تذلل و حضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلاست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم اعلی و ادبی خوانده که در مقام ذلت و خوار حق را سجده میکنند پس باید که درین محل مدین دو صفت موصوف گشته بود را در زمره سجدان گنج پیش دهد .

(۵۰) می ترسند ملائکه از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرسند از زیر ایشان و می کنند بطوع و رغبت آنچه فرموده شده اند از برسنش و ذکر .

(۵۱) و گفت خدای فرا مگیرید دو خدای را برای خدائی [این ۱۱ برای تأکید است ، چرین نیست که خدای مبودیت یگنا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت حرکت دریابد چنانچه ادله واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و مطلق نبود هیچ شیئی از اشیاء بلکه اشیاء ازوطا هر بود و او بی اشیاء قائم باشد .

۱ - آیه شریفه اینست : " وقال الله لاتخذوا آلین اثنین انما

هواله واحد فایای فارهبون " میفرماید کلامه اثنین در این آیه تأکید است از برای آنکه نباید خدای یگدای و یگانه را برسنش نمود .

نظم

از همه در صفات و ذات جدا
پس از من بترسید (الثناءات از غیبت شکم انماست در ... و
قریب و تخویف) .

(۵۲) و مرحوم است آنچه در آسمانها و زمین است یعنی محاق و مملوک اوست و مراوراست طاعت لازم و واجب یا دین پسندیده مراوراست بالی و ثابت یا اوراست جرای دالم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عذاب عاصی ، آیا بدون خدای از کسی دیگر می ترسید ؟ و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست .

(۵۳) و آنچه بشما رسیده است از نعمت ها چون صحت و عافیت و حصص ، پس از خداست ، پس چون برسد بشما سختی چون مرض و فقر و محبط ، پس بدو می باید و تضرع و زاری بدرگاه او بکنید (۵۴) پس چون بر دارد آن سختی را که اران می ناپدید شود ناگاه گروهی از شما یعنی کفار ، بخداوند خود شرك آرند ، محققان برانند که شرك اشخاص ملاحظه است یعنی از سبب عادل شده هر چیزی را از وصول عطا و رد بلا بسمی باز بندند .

(۵۵) تا کفران ورزید ، آنچه ایشانرا دادیم از نعمت و کشف محبت ، پس بر حورید (امر تهدید است یعنی ای کافران نعمت ها دوسه روزی کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید) ، پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را این سخت ترین وعید است اهل کفران را (۵۶) و میکنند یعنی مقرر مسازند برای آنها که میدانشند یعنی

شان که ایشانرا علم نیست با برای آنچه خود نمیدانند از شفاعت اصنام تعیین میکنند بجهت ایشان یعنی بهره از آنچه بدیشان داده ایم از کشته ها و چهاربایان چنانچه فرموده و جعلوا لله مما ذرأء من الحرث والانعام نصیباً الایه (و بیان این کلام در سورت اسام گذشته [۱۱]) ، و گوید خدای که بر سیده خواهید شد روز قیامت اران چیزی که هستید که

افترا میکنند و دروغ برمی‌تابند که شان خدا باشد و ما به‌سبب دروغ و انعام بدیشان تقرب میکنیم .

(۵۷) و میگویند و میسازند که مرحدایرا دختراند خزاعه و کنان (۱) می‌گفتند که ملائکه دختران خداوند و سخن بنو مطلق آن بود که حق تعالی مصاهرت [۲] کرد و ملائکه متولد شدند ، یا کست خدای از قول ایشان میگویند خدای دختران دارد و مرایشانراست آنچه آرزو دارند و بدان «زند یعنی پسران .

(۵۸) و چون خبر داده شود یکی از ایشان ولادت دختر یعنی چون کسی را از کاران خبر دهند که ترا دختری متولد شده ، گردد روی او سیاه از غم و اندوه و شرمندگی در میان قوم و او برآید از حشم مرزن خود که چرا دختر زاده .

(۵۹) پنهان شود و خود را پوشد از گروه آشنایان و خوبان از بدی و ماحوشی آنچه او را خبر داده‌اند به آن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری زادند و در فکر آن افتد که آیا نگاه دارد آن مولود را بر خواری و مذلت یا پوشد او را در حاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو نضیر میکردند ، بدایند که بداست آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد خدای نسبت میدهند .

(۶۰) مرآئانرا که نمی‌گروند سرای عقیبی صفت بداست یعنی حاجت زن و فرزند و کراهت مات و زنده در حاک کردن و مرحدایراست صفت بدست یعنی و خوب دینی و عقیبی مصحح و جود شعل و تقدس از صاحب و ولد و او غلبت و قادر مرهلاک کفار ، حکم کنند بمات ایشان تا وقت معلوم .

(۶۱) و اگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کاهران راستم یعنی نکر ایشان ، نگذارد بروی زمین ، هیچ چنبندده شومی کفر ولیکن

۱ - نام دو قبیله از قبایل عرب است ۲ - دامادی

نازیس دارد ایشانرا و مهلت دهد تا وقتی که نیم مرده شده برای موت با عذاب ایشان ، پس چون بیاید وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ ، پس نازیس نیابند ساعتی از آن و پیشی بگیرند ساعتی مران بلکه بمیرند یا معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده .

(۶۲) و حکم میکنند مرحدایرا یعنی برای او آنچه نمی‌خواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در بهتری و سرداری و باوجود این میگویند زناهای ایشان دروغ را یعنی میگویند آنکه ایشانراست بهشت یا پاداش نیکو . کاران می‌گفتند که اگر فرستاد رجوع ما با خدای باشد ما را بزرگوار مرتبه نیکو خواهد بود ان لی عنده للحسنی حق تعالی میگوید که دروغ می‌گویند . حقا که چنین است که خدای بامت بدرستی که باشد ایشانرا آتش دوزخ و تحقیق که ایشان متروکان و بهجوران باشند در آتش و بی اعتباران و بعد از مدت مشرکان و ماک کار ایشان بجهت تسلیم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میفرماید : (۶۳) خدای که ما بتحقیق فرستادیم پیمبران را سوی امتان که بودند پیش از تو ، پس یاراست برای ایشان دیو سرکشی یعنی ابلیس کردار های ایشانرا تا تکذیب انبیاء کردند پس شیطان دوست ایشانست امروز و چنان می‌آراید در چشم ایشان عمل های زشت را تا تکذیب او می‌کنند و مرایشانراست یعنی ابلیس و ایشان را خدا عذابی دردناک .

(۶۴) و نفرستادیم مرئو قرآن را ، مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان آنچه‌ی را که اختلاف کردند دران اداور توحید و احوال معاد و منزل ناسخیم کتاب را الا برای راه نمودن و برای رحمت مرگروهی را که بگروند به آن .

(۶۵) و خدای فرستاد از آسمان آبی ، پس زنده گردانید به آن آب زمین را پس از مرگ او یعنی تنزه گردانید زمین را بهر آن پس از بزمردگی آن و گفته‌اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیات مؤمنانست ، پس زنده گردانید بدو دل های مرده را بدرستی که

درین جهت کور شد ، هر آینه شاه است آشکارا مرگروهی را که میشوند
نگوش تدبیر و استماع کنند بسمع انصاف .

(۶۶) و بدستیکه مرشما راست در وجود چهار پایان دلالتی
که بدان عبور کنید از جهل بعلم ، می آشامانیم شما را بعضی از آنچه
در شکمهای ذوات الالبان است از جنس نم ، از میان سرگین و خون
شیری يك از لون دم و رابحه فرث ، گواریده مرآشامیدگان را
ابن عباس فرموده که چون همیشه علمی بخورد و در شکم او
یخته گردد سه طبقه درو پیدا میشود ، اسفل آن فرث است و اوسط
آن لبن و اعلی آن دم ، پس خون در عروق جاری می گردد و شیر به
بستان می رود و فرث از ممر خود بیرون می آید .

صاحب انوار [۱] فرموده که مراد ابن عباس آنستکه اوسط آن
ماده لبن است و اعلی آن ماده دم زیرا که لبن و دم در کرش متمکن
نمیشود بلکه خلاصه اشیاء مأكوله را که بعضی از هضم یافته اند چکر
جذب می کنند و ثقل آنها که فرث است میگذارد و آن کبابوس را
عضمی تمام میدهد تا احلاط ارمه حادث میگردد و بخش می کنند آنها
را اعضاء در حکمتی که قادر حکیم در او ودیعت نهاده پس اگر
حیوانی حامله باشد احلاط او برادر غذای او میافزاید از جهت استیلای
برودت و رطوبت برافزیده است و آن خلط زاید برای چنین برحم
میرود و چون متولد شد آن زاید با بعضی ازو بستان میریزد و
بجهت آنکه گوشت بستان غددی سفید است آن خلط بمجاورت آن
سلب می گردد و آنها شیر میگویند و در تکون شیر از مأكولات بعضی
از حیوانات که حار و حاشک یا علف سبز است و خروج آن مان
صفا و لطافت از میان گوشت آینهی لایح و علامتی واضح است بر حکمت
الهی و قدرت پادشاهی .

بیت

از خون سرخ خون سفید آورد مرون وز حارهای خشك عمل تر کند بدید

۱ - مراجعه شود بترك ۱۱۱ جلد اول ابن کتاب .

و در قوت القلوب (۱) فرموده که تمامی نعمت بخاوص این
است یعنی اگر دروی یکی از وصفین فرث و دم باشد نعمت تمام نبود
و طبع او را قبول نکند همچنین معامله اندگان با حق باید که حاصل
بود که اگر بشوب فرث ریا و دم هوی آمیخته گردد از خلوص
دور و از قبول مجبور خواهد بود زیرا که در عمل شرك حقی
است و صفای عمل سبب شوب هوی متفی در ریا نظر بر مردم است
و در هوی در معرض خود و مرهوجیه عمل خلی از آلودگی نیست

نظم

طاعت آلوده نباید بکار مشک جگر رسوده نباید بکار
هر که ز آلودگی افتاد بك بیش نظر ها نبود تاداك

(۱۷) و مرشما را است از حرما بنان و تك های انگور آنچه
میگیرید از او مست کنند (آیه قبل از تحریم حمر نازل شده یا مراد
بمنه است که از او خرما و مویز گیرید و از مفسران ابوعمیده فرموده
که سکر سرکه را گویند نهفت حبشه یعنی سرکه میگیرید [۳])

و روزی نیکو چون حرما و مویز و دوشاب بدستیکه در این
میوه های تر و خشك و فوائد ایشان هر آینه دلیلی روشن است در
توانایی باری تعالی مرگروهی را که تمقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند
(۶۸) و الهام کرد پروردگار تو بسوی زنبوران عمل یعنی
دردل ایشان افکند آرا که فرا گیرید از عكاف کوهها خانه های مسدوس
منساوی آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت و از میان درختان نیز
خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید و تنبکه مالکی و صاحبی
نداشته باشید و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا کنند یعنی مالک آن شما
چون کندو و غیر آن .

۱ - مراجعه شود بترك ۴۹۰ جلد اول ابن تفسیر .

۳ - آیه شریعه اینست : "ومن ثمرات النخيل والاعناب تتخذون

منه سكرآ و رزقاً حسناً ان في ذلك لآية لقوم يعقلون "

(۶۹) پس بخورید از همه میوه ها که خواهید تلخ یا شیرین
مراد انوار و ازهار است پس بروید برام های پروردگار شما
یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل درحالتیکه منفاد
ناشید مرا و چون زنبوران امر الهی را کارسته از شکوفه ها و
گل ها بچرند در درون ایشان مستحیل گردد بشیره شیرین و آنرا
فی کنند برای ذخیره زمستان و اینست که حق سبحانه می گوید بیرون
میاید از شکم های ایشان بطریق ادب آشامیدنی یعنی عمل بخلاف
بکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عمل زنبور جوان و زرد که از
آن میانه سال است و سرخ که از آن پیر است و سیاه و سبز با در
باشد و گفته اند اختلاف الوان عمل بحسب اختلاف فصول است . در
آن شراب شفا است مردمردمان را با بنفس خود چنانچه در امراض
لحمی ، معطل یا غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندک و مجونی
باشد که عمل جزوی از او نبوده **فناده** فرموده که مردی بملازم
حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله برادر من می داند از شکم
خود حضرت فرمود که **اسقه العسل** ، رفت و باز آمد که شربت عمل
دادمش و سود نداشت دیگر باره فرمود همان حالت اول دست داد در
نوبت سیم یا چهارم فرمود که **اسقه عسلا فقد صدق الله و کذب بطنی اخیک**
و درین نوبت شفای گای یافت و گویند ضمیریه (۱) راجع است به
قرآن که درو شفای دلهاست چنانچه درجای دیگر فرموده: **و لنزل
من القرآن ما هو شفاء (۲)** و از این مسود مقولست که **علیکم
بالشفائین القرآن والعسل** . آری عمل شفای آلام طاهر است و قرآن
دوای اسقام باطن آن یکی مرضهای قلب را زایل گرداند و این دیگر

۱ - آیه شریفه اینست : **ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل
ربک فلا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان
فی ذلک لایة لقوم یتفکرون** ۲ - قرآن کریم - سوره اسری آیه ۶۲

بیماری های قلب را علاج کند و حقیقت آنستکه هر دردی که روی
نماید ، صوری و منوی دوی آن از قرآن حاصل است و هر مرضی
که باشد قلبی و قلبی تلاوت قرآن را آنرا شفای عاجل و صحت کامل دهد
بیت

رنج گر بسیار شد غم کی خورم چون شفای جان بیمارم نوئی
بدرستی که در امر اجل عمل - هر آینه حجتی باشد روشن برافروخت
دمانی و مرگرویی را که تفکر کنند در اختصاص نعل صنایع دایه
و امور رفیه و هر آینه اینها وجود بگیرد الا از الهام توانی دانا که
چندین حکمت در جنوری ضعیف و دیت نهاد انبیادی دارند که هرگز
از راه فرمان منحرف نشوند امامتی که میوه تلخ خورند و عمل شیرین
باز دهند و رعی که جز **یک** و پاکیزه بخورند طاعتی که هرگز فرمان
بمسوب را خلاف نکنند تمکنی که **فرسنگ** ها بروند و باز ناوطن
خود رجوع نمایند طهرانی که هرگز برافروخت نشینند و از آن بخورند
صناعتی که اگر همه پایان علم جمع شوند همچون حبه های سدس
ایشان ساختن نتواند پس چنانچه از عمل ایشان شفای الم طاهر حاصل
مردار تفکر در احوال ایشان شفای مرضی باطن که چهل است دست دهد
شام

عکس دل را **تیک** با تمکین کند کام جان را چون عمل شیرین کند
شریت فکر از یکم چون رسد جاشنی آن بهسد تا ابد
(۷۰) و شفای بافرید شما را و از عدم بوجود آورد ، پس
میراند شما را و دیگر باره عدم باز برد و از شما کسی هست که
رد کرده شود سوی حواری ترین رسد گالی یعنی سن پیری و خیرات
که خفتاد و پنج یا هشتاد ، بود است تا بداند آن پیر خرف پس از
داشتن چیزی را یعنی بحال طولیت باز رود و دمیاطی فرموده که
مراد کفارند چه مسلمانان را زیادت نکند طول عمر الا کرامت و عقل
بدرستی که حدای دانست و چهل برداشتی او طاری نشود ، خواست
و عجز بر توانائی او راه نیاید .

(۷۱) و خدای ابروی داد، برخی از شما را بر برخی دیگر در روزی یمنی در مان دنیا تا یکی توانگر شد و یکی درویش، یکی مهنری بهات و دیگری چاکری، پس نیستند آنکه از وئی بافته اند در اموال یمنی آنها که سبب مال مهتر و توانگر و مالك رطب جمعی از موالی شده اند نیستند باز گرداننده مال خود یعنی دهند و بخش کنند بر آنکه مالك شده است دستهای ایشان، ایشان را یعنی حواجگان مالهای خود را به بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوكان را در اموال خود شريك سازند، پس باشند ولایه و موالی در مالداری بكان، در تفسیر کبیر [۱] مرده که خطاب با مشركان عربست که در تابه میگفتند **لبيك لا شريك لك الا شريك مواليك**، حق سبحانه میفرماید که شما تجویز نمی کنید که بندگان شما در مالداری شريك شما باشند، پس چگونه روا میدارید که بتان شريك من باشند در الوهیت، آیا نعمت خدای انکار می کنند یعنی چون ثابت شد که نعم به جمیع نعم اوست، پس هر که بت را شريك او گوید منکر نعمت او شده باشد.

(۷۲) و خدای میافرید برای شما از جنس شما زبان که بایشان آرام گیرید و میافرید برای شما از زبان شما پسران و دختران یا اولاد اولاد یا داماد یا فرزندان که از شوهران دیگر دارند و روزی داد شما را از پاکیزه ها و لذیذ ها، آیا به پیروده می گروند این مشركان و بنعمت خدای ایشان نمی گروند، باطل عقیده است که به بتان دارند از تحقق اعانت و شفاعت و نعمت پرستش حق است بیگانهگی با باطل آنچه است که حرام کردند از بحیره و سایه و نعمت آنچه خدای ایشان حلال گردانیده و گفته اند باطل شیطانست و ایشان مدومی گروید و نعمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و بدو ایمان نمی آرند.

(۷۳) و میپرستند بدون خدای آنچه چیزی را که مالك نیست یمنی قدرت ندارد برای ایشان روزی دادن از آسمانها یعنی باران و از زمین یعنی نبات ملخص سخن آنست که کاران عبادت شان میکنند

۱ - مراجعه شود بترك ۱۱۶ جلد اول این کتاب

که ایشان نمی توانند روزی دادن چیزی را پرستندگان از مطروحات و هرگز نیز نتوانند که روزی دهند و مقرر است که پرستش اینها برخلاف عقل بوده زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدای را ثابت است نه اصنام را.

(۷۴) پس مزیند [یعنی مسازید] برای خدای مثلاً بران وجه که ایس کنید بتانرا بدو و شرکت دهید «**او من لاله المثل لا تضرب له مثلاً**» (۱) بدرستی که خدای میداند ناسد قول شما را و شما نمیدانید و اگر دانیید بدین اشتراك چه رات نکنید یا شما برای او مثل مزیند که او میداند که چگونه مثل باید زد و شما ندانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرد برای خود و معبودان باطل ایشان، اول مرده:

(۷۵) پرد خدای یعنی پیدا کرد مثلی و آن کدام است؟ بده درم خرید و غیر مکان و غیر ماذون که او توانائی ندارد بر هیچ چیز از دفع و ضرر و آنکه روزی دادیم او را از نزدیک ما، روزی نیکو یعنی سیار و بی مزاحم که درو تصرف تواند کرد، پس این مرزوق نفقه میکنند از آن روزی پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهد خرج کند و از کسی نمیترسد آیا برارند [یعنی مساوی نیستند] بندگان می اختیار ما حواجگان صاحب اقتدار، پس چون مملوك عاجز «مالك درو متصرف برار نیست، پس بتان که اعجاز مخلوقاتند شريك در علی الاطلاق چگونه تواند برد؟

نظم

راه تو نور لایزالی از شرك و شريك هر دو خالی
آن بنده که عاجز است و محتاج کی راه برد صاحب تاج؟

ماللثراب و رب الارباب (۲)

۱ - کسی را که برای او ماضی نیست برای او ماضی مسازید

۲ - چه نسبت ذره را با عین حورخید؟ چه دعوی حرك را با علم يك؟

صاحب کشف المحجوب آورده که روزی مخلوت شیخ ابوالعباس شافعی در آمد و مرا دیدم که این آیت میخواند و می گریست و نعره میزد بندهاشتم که از دنیا بخواند رفت گفتم ای شیخ این چه حالت است ؟ فرمود که یازده سال میگذرد تا ورود من باینجا رسیده است و راسخ به تو به گذشت آری حدوث در آنجا رسیده و ممکن از گنه واجب خبر نتواند داد :

بیت

نیست یا هست چون زند بهار ؟ اطراف ما بحر چون کند دعوی ؟
و گفته اند این ضرب المثل برای مؤمن موفق است و کافر مغذول و مراد از مؤمن اوسکر صدیق است و کافر اوجهل لعین .
همه ثناء و ستایش مر خدا را که مولی تمام نعمتهاست ، بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان نمیدانند و نعم او را بهر او اضافه مینمایند ، پس مثالی دیگر بیان می کند :

(۷۶) و آورده خدای متلی دو مرد که یکی ازیشان گنک است و می شبهه گنک مادرزاد که نشنود و بگوید ، قدرت ندارد بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر و با اینهمه گراست بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او بر رعایت حال او در مانده ، هر جا که فرستد او را و متوجه گرداندش مهمی باز نیاید به نیکوئی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند نه از مالی الضمیر خبر تواند داد و نه جوانی که گویند در تواند یافت ، آیا برابر باشد این ابکم و کسی که فرماید راستی یعنی سخنگوئی باشد با کفایت تمام و رشدی کامل و فهم درست که امری کند عدل و عدل صفتی است جامع جمیع فضائل و مکارم و او در نفس خود بر راهی راستست و سیرتی درست و طریق پسنندیده که بهر مطلب که توجه نماید بزودی بمقصد و مقصود رسد پس چنانچه انکم بمحاصل مساوی این کاملی حاصل نیست ، پس بنان می اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفته اند این مثل نیز برای

مؤمن و کافر است مؤمن حمزة بن عبدالمطلب و کافر ابی بن حلف با مؤمن عثمان ذوالنورین و کافر سید بن ابی العيص که مولی [۱] وی بوده و عثمان وی را باسلام دلالت می کرد و سید او را از تلقی فی سبیل الله منع مینموده .

آورده اند که کفار قریش از روی استهزاء استعمال و اوع قیامت میکردند آیت آمد که :

(۷۷) و مرخدای راست دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او داد و پس آنچه او پوشیده است از آن و شما را محسوس نمیشود (یا مراد مطر و نبات است) و آیت کار قیامت یعنی تمام آنروز یا احیای موتی در آن در سرعت و سهولت مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن او از اعلی حدقه باطل آن و اصطلاح آن را چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را درو آسان تر است از آنکه شما دیده بر هم زنید بلکه آن نزدیکتر است چه لمح مصر دو فعل است وضع جهن و رفع آن و ابقاع قیامت یا احیای موتی يك فعل است پس ممکن است اوع آن در نصف زمان این حرکت ، بدرستی که خدای بر همه چیز از موت و حشر تواناست یعنی تواند احیای حلابی دفته چنانچه قادر است بر احیای ایشان بر سبیل تدبیر ، پس از ابتدای ظهور ابقاع خبر داد تا از مبداء بر معاد استدلال کنند و فرمود :

(۷۸) و خدای بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما لا تعلمون شیتا [۲] (لا بمعنی له است) یعنی نمیدانستید هیچ چیزی را از جذب منافع بخود و دفع مکاره از خود و داد مرصه را گاو و چشمها و دلها یعنی ادوات داش شما داد تا چرئیات اعیاء را به مشاعر دریابید و بدلهای بر مشارکات و مبادیاتی که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تملک کنید تا عاوم مدبیهی شما را حاصل آید و بنظر

۱ - مولی : در اینجا بمعنی شده استعمال شده است و در مرکب های پیش بر نموده ام که این واژه از اشداد است .

در آن اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاده از کلام و کتاب که اسماع و ابصار است شما ارزانی داشت و سلاطین قلوب را که میزان مستفادات شما اند بر منند تفضل ممکن ساخت ، شاید که شکر گوئید برین نعمتها (۱).

(۷۹) آیا نمی نگردند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی بسوی مرغان تا ببینند ایشان را ، رام شدگان برای دیدن در هوا میان ارض و سما ، نگاه نمیدارد ایشان را در آن هوا مگر خدای و گرنه تفل جسد ایشان مقتضی سقوط است ، بدرستی که در تسخیر طیر برای طبران نشاء است برای گروهی که نگروند یعنی مؤمنان منتفع اند بدان ، آنچه فکر میکنند در آنکه حق سبحانه و تعالی مرغان را مروضی آفریده که طبران میتوانند نمود و هوا را بر سطح مخلوق ساخته که پریدن ایشان در آن ممکنست و ایشان را نگاه میدارد در هوا برخلاف طبع ایشان پس بول این تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را ، آشیان کرامت نشان تفکر ساعة خیرا من عبادة ستین سنة میرساند

بیت

نکر ازین خانه فرازت کشد سوی سرا برده رازت کشد (۸۰) و خدای ساخت برای شما از خانه های شما که بینی بر سنگ و خشت و چوب باشد ، آرامگاهی که وقت اقامت در آن ساکن توانید بود و ساخت مر شما را از پوست چهار پایان خانه های چون فیه و خیمه که از ادبیم [۲] سازند و شما سوخت مییابید آنرا ، برداشتن و با خود بردن وقت سفر و رحلت شما و وقت اقامت شما یعنی نزول در منزل و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باعد و پشم های نرم که شتر را باشد و موی ها که

۱ - آیه عریفه اینست : " والله اخرجکم من بطون امهاتکم

لا تعلمون شیئاً و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة لعلکم تشکرون ،

۲ - ادبیم : پوست دباغی شده .

نرا بود رخت ها از پوشیدنی و گسترده و بر حورداری از حرید و فروخت آن تا هنگامی که آنها برقرار بود و از آن نفع توان گرفت یا توفیقی که زنده آید .

(۸۱) و خدای پیدا کرد برای راحت شما از آنچه میافرید از درخت و کوه و بنا و ابر سایه ها تا بدان از تاب آفتاب پناه برید و ساخت برای شما از کوه ها پوشش ها یعنی غار ها که در آن سکونت میورزید و کرد برای شما پیرهن ها یعنی پوشیدنی ها چون جامه ها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن از السه که باز دارد از شما ضرر گرما را (ذکر سرما نکرد ، اکتفا با خداوندین با آنکه وقت گرما در بلاد عرب اهم است) و دیگر ساخت برای شما جامه ها از آهن چون زره و جوشن که نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی نیز و تیغ و نیزه ایشان در کارزار شما همچنانکه این نعمت ها بر شما تمام کرد ، تمام می گرداند نعمت و نیکویی خود را بر شما ، باشد که اسلام آرید و منقاد حکم او گردید .

(۸۲) پس اگر برگردید و اعراض کنند از اسلام پس جزین نیست که بر تو رسانند پیغام است آشکارا و چون پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان ترا زبان نکند (۱)

(۸۳) پیشناسند مشرکان نعمت خدای را که شمرده شد بدیشان و متفرقند که اینها ازوست ، پس انکار میکنند آن را برستش غیر منعم با میگویند او داده بشفاعت آنان یا در وقت سختی پیشناسند و در حال آسایی منکر می شوند یا زبان عاقلند و بدل منکر و میثابد که نعمت الله نبوت حضرت رسالت باشد که آنرا بمعجزات شناختند که حق است و معناد منکر شدند و بیشتر ایشان بسی همه ایشان غیر مجابین و صبیان ناگروید گمانند . (۸۴) و بفرسان ایشان را از روزی که برانگیزند از میان هر گروهی گواه بر ایمان و کفر ایشان (مراد پیغمبران امند) پس

۱ - سعدی فرماید :

ما نصیحت بجای خود کردیم

گر نیاید بگوش رعیت کس

روزگاری درین سر مردیم

بر رسولان پیام باشد و بس

دستوری ندهند مرا آنها را که کافر شدند در عذر خواهی یا در رجوع بدینا و نه ایشان مطالب شوند با مسترضا یعنی نگویند که شما حشود سازید خدای را یعنی عمل کنید که خدای از شما حشود گردد زیرا که آخرت برای تکلیف نیست و در تاویلات امام ما قرینی آورده که ایشان را دستوری اعذار ندهند و اگر عذر خواهند از ایشان بپذیرند (۸۵) و چون ببینند روز قیامت را ، آنکه شرك آوردند ، عذاب دوزخ را و در آرند ایشان را بدوزخ فریاد برارند و از مالك تخفیف عذاب طلبند ، پس سبک کرده نشود ، از ایشان عذاب و نه ایشان مهلت داده شود یعنی زمانی ایشان را مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند (۸۶) و چون ببینند در آن سرای ، آنکه شرك آوردند ابیازان خود را یعنی شایرا که ایشان را عربك خدای میگویند ، گویند مشرکان که ای پروردگار ما این گروهند شرکای ما ، آنکه بودیم ما که ایشان را میپرستیدیم بدون تو و فرمان ایشان شنیدیم در کافر ، پس بیفکنند تن سوی ایشان سخمی را یعنی خدای بتان را گویا گردانند ، زود ایشان را جواب دهد و گویند بدرستی که شما دروغگو باشید هرگز ما شما را نپرستیدیم پرستش خود یا شما پرستیدید ما را بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در قهپان میگویند که مصری و یهود و شی مدلیج عیسی و عزیز و ملانکه را در بهشت به بینند و انیکه خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما ایشانرا پرستیدیم با امر ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند دروغ میگویند و ایشان شرمند و مخدول گردید و حجت بر ایشان لازم شود است دیگر کنند .

(۸۷) و بیفکنند در آن روز صلح را یعنی خواهند که از در صلح در آیند و معترف شوند مگناه و گردن نهند حکم خدای را با اسلام آرند و هیچکدام سود ندارد .

مصرع

چون کار زدست رفت ، فریاد چه سود ؟

و هم کردد ایشان یعنی باطل و ذائل شود آنچه بودند که مردم یافتند از شفاعت شان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت از ایشان شفاعت به بینند .

(۸۸) آنکه نگرویدند بخدای و باز داشتند مردمان را از راه خدای یعنی از ایمان حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم ، بیفرائیم ایشان را عذابی بر بالای عذاب ، بسبب آنکه بودند که بمنع مردم از اسلام تباهی میکردند ، پس يك عذاب برای کافر ایشانست و یکی برای منع دیگران و گفته اند زیادتى عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت و کزدمان عظیم چش بریشان بگذارند و ایشان از آنان گریزان شده خواهند که در میان آتش پنهان شوند .

و در زادالمسیر آورده که پنج جوی از روی گداخته بطرف ایشان روان گردد و سه جوی از آن معذب شوند در مقدار ساعت شبی از شبهای دنیا و دو جوی دیگر در مدت اندازه روزی از روز های این جهان و گویند زیادتى عذاب بزمهر بر باشد .

(۸۹) و یادکن ای محمد صلی الله علیه و سلم ، روزی را که برانگیزیم در میان هر گروهی ، گواهی بر کردار و گفتار ایشان ، از نفس های ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان و بباریم ترا گواه بدین گروه یعنی امرات تو تا بر تصدیق مؤمنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی ، و فرو فرستدیم بر تو قرآن را بیانی روشن برای همه چیز از امور دین بتفصیل و اجمال .

صاحب مدارك فرموده که بیان آنچه محتاج الیه باشد از شریعات در احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود سنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز فراتر است آنچه در آن ماوریم در مناسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و حث (۱) کرده است ، را اجماع و تهدید به ترك آن که و یتبع غیر سبیل المؤمنین و فرمود که امرت و استدلال که اصل قیاس است حث

۱ - حث : برانگیختن و شتاب نمودن

ال : فاعتبروا یا اولی الابصار ، پس قرآن نبیان همه چیز ها را داد و راه بودن بحق و بخشیدن بر همه اگر بدو مکرورند و مؤدگانی بهشت مرسلان را خاصه .

(۹۰) بدرستی که خدای میفرماید بر راستی بعضی متوسط در همه چیز حواء در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تمطیل و تشریک و اول عدن مکسب که متوسط است میان جبر و قدر و حواء در عمل چون تمید به ادای قراضی که متوسط است میان طاعت و ترهب (۱۲) و حواء در احلاس چون جود که متوسط است میان فعل و تبذیر و عیبت که متوسط است میان جبن و تمور و میفرماید (۱۳) به نیکوئی در طاعت با محاسب کمیت چون تطوع نوافل یا محاسب کیفیت چنانچه مؤدای الاحسان ان تعبد الله کانک ثراه از آن خبر میدهد . و امر میکند عطا دادن خویشاوندان نزدیک در رسانیدن بدین آنجه محتاج باشند و نادم دارد از عمل زشت که افراط است در مقدمت قوه شهویه چون زنا و فواحش و جبر آن و بار میدارد از فعلی که انکار کند بر مباح آن و آن اجرای قوه غضب است در غیر موع چون قتل نفس و غضب اموال و از ستم کاری یعنی صحت شیطنت که مقتضای قوه شهویه است مانند استعلاء و استیلاء بر شی نوع و تبخیر و تکبر بر ایشان بند میدهد خدای شما را نافر و نهی ، عابد که شما بند گیرید .

ان آیتی است جامع جبر و شر ، هیچ جبری نیست الا که

۱ - ترهب : عبادت کردن و راهب شدن ۲ - آیا شریف اینست :
« ان الله یامر بالعدل والاحسان و ایتة ذی القری و ینهی عن المحشاء
والمشکر و البغی یعظکم لعلکم تذكرون »

و مری گفته اند که عدل صرف کردن آن چیزی است که خداوند مردم داده در راه وی و چه سبب خوب فرموده محمدان شیرین زبان و رسی ، حافظ شیرازی علیه الرحمة ،
دادن دوست نکردیم عمر و مال دروغ که کار عشق زما ایستدر نمی آید

مندرجهت در اقسام مامورات او و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات او و از جهت آنکه موعظه است چنانچه جمیع خطای روز جمعه در آخر هر خطبه میخوانند . از عثمان بن مظعون رضی الله عنه منقولست که من در مذات حل اسلام نیاوردم مگر بواسطه آنکه عزم داشتم از مبلغة بیدمیر و ایمان در دل من فراری نداشت و روزی نزدیک آنحضرت بودم و این آیت نازل شد و هر شمه که داشتم زائل گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمدم و آیت را بر ولید میفرماد حواشم گفت ای برادر من منکر ... کن گفت : ان لله و الله لحلاوة و ان لله لتلاوة و ان اعلاء لثمر و ان اسفله لمعرق و ما هو بقول البشر و انوحمل بعد از استماع این آیه گفت بدرستی که خدای محمد مکارم اخلاق میفرماید و در زلال الصفا آورده که سبب اسلام اکثمین صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بوده همین آیت است و علماء را درین مامورات و منهیات سخن بسیار است و گویند عدل کامله شهادتست یا خلق انداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف یا ادای قراضی یا تسویه در حقوق یا حکم به حق و احسان بذل و انعام است یا عفو جرائم یا صبر بر امر و نهی یا ادای نوافل یا بیکگی فرمودن در عوض مدی یا احلاس در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایش بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره می شمارد و ایتای ذی القری صلفرحم است و بیکوئی کردن با ایشان بدالجه فضل باشد از معیشت او و اگر درویش است و فضل عیشی ندارد پاری دهد ایشان را در مهلات ایشان تن چو و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمیتواند دعا کند در باره ایشان و فحشاء زناست یا آنچه پوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حادی بران مشرب است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرک است ، آنچه عقل آرا منکر بوده یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هر چه بران وعیدی عند الله مقرر بود یا آنچه خدای را بخشم آورد

یا اصرار بگناه بغی، ظلم است یا کبر یا تعظیم و تطاول می‌سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا ظمن بر مردمان یا تجاوز از حق به باطل.

در لطائف التقریر در تفسیر این آیت آورده که استقامت ملک به چیز مأموره است و اضطراب آن به چیز منهی عنه است و هر یک از اینها ثمره و نتیجه دارد. نتیجه عدل ظفر و صبر است و نتیجه احسان ثناء و مدح است و نتیجه صلح رحم اس و الفت است اما نتیجه فحشاء فساد دین و دنیا است و ثمره منکر بر انگیزتن اعداء و حاصل بی محروم ماندن از متمنی.

و در **فصول عبدالوهاب** فرموده که عدل توحید است و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبر است و فرستادن صلوات بر او و ایفاء ذی القربی محبت اهل بیت و دعای صحابه.

در **وسیط** گفته که عدل در افعال باشد و احسان در احوال پس نباید کرد مگر آنچه صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه اسم احسان بر وی راست بود.

سلمی قدس سره در **حقایق** آورده که : **فحشاء** کذب و بهتانست و هر زشتی که در احوال بوده و منکر ارتکاب معاصی است و هر بدی که در افعال باشد.

در **بحر الحقایق** فرموده که عدل آنستکه هر چه متو داده‌اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم همه را در طلب حق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلم است و احسان آنکه هر نوع نیکنویی که توانی بولا و فعلا با خلق بجای آری و ایفاء ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکی کنی و ادب کنی از همه متو پس تست او را از هلك هوی بازداري و **فحشاء** چیزی است که ترا از خدای باز دارد و منکر آنکه خلال و مدعت برو مترتب بوده و بغی صورت صفت نفسانی است و آنرا بدعت ریاضت بپایند شکست

تا فواید سلوک درستی یابد زیرا که بحکم اعداء عدوک بین جنیبت بدترین دشمنان نفس است

لنظم

این سلك نفس شوم بدکاره که هم آغوش تست همواره
بدترین فصدی است جان ترا میخورد مگر استخوان ترا
پیش اران کو ترابه‌ندو چیست محکمش بند کن که دشمن تست
و بلی وجوه و حقایق این آیت در جواهر التفسیر توان یافت
(۹۱) و وفا کنید پیمان خدای چون عهد بستید مراد عهد است
است [۱] با عهدی که میان مردم مبرود باشد واضح آنستکه نزول
آیت در شأن جمعیت که با حضرت رسالت پناه در مکه عهد بستند و
عقبه فریض و ضعیف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان
پدید آمد، شیطان خواست که ایشان را بفریاد تا نقض عهد پیغمبر
کنند، حق سبحانه بدین آیت ایشان را به منهج وفا ثابت قدم گردانید
و فرمود که بعهد من وفا کنید و مشکند سوگند ها یعنی پیمان ها
را، پس از استواری آنها سوگند و حال آنکه ساخته‌اید حضرت خدای
را بر پیمانه‌ی خود گواه، بدستیکه خدای میداند آنچه میکنید از
نقض عهد و سوگند.

(۹۲) و مباحثید مانند آن زنی که شکافت و بازگشاد و پیمان

۱ - و در مثنوی مثنوی آورده :

ما درین دهلیز قضی فضا	هر دعوی الستیم و بلی
که بلی گفتیم و آنرا زامتحان	فعل و قول ما عهدست و بیان
از چه در دهلیز قضی تن زدیم	نی که ما تهر گواهی آمدم
تا که ندیم این گواهی ای شهید	تو ازین دهلیز کی خواهی رهید
چرخه بر حالک وفا آنکس که ریخت	کی تواند سید دولت زو گریخت
پس پیوست گفت هر این طریق	با وفای از عمل نبود رفیق
گر بود نیکی اند یارت شود	ور بود بد در لحد یارت شود

رشته خود را، پس از اوت یعنی استحکام آن در حالتیکه رسته تاب داده است یعنی محکم و قوی،

آورده‌اند که در عرب زنی بوده نام او **ریظه** یا **(رابطه)** و **دمیاطی** گوید **خطیه** نام داشته و ملقب بوده به **حمقا** (اجمرا یا حره) و او را کنیزکان بودند و آن زن از اول بامداد تا نصف النهار خود میرشت و کنیزکان را رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار سگشت تا آن رسته‌ی رشته خود را تاب بار میدادند تا حراب و ضایع میشد، پیوسته عادت او این بودی، حق سبحانه و تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را بیاره کردن رسن و میفرماید که چنانچه آن زن حمله‌افراسن تاب داده خود را ضایع میکند مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را سرانگشت بفض یاره نکند، محکم و اوفای بعهده‌ی اوفای بعهده که جزای او باشد.

بیت

گرت هواست که مشوق بگسلد پیوند نکاهد از سر رشته تنگه دارد (۱)
می‌گیرید عهد و سوگند بخرد را، حیات و مکر و غرور در میان شما سبب آنکه باشد گروه (یعنی کهار) ایشان زیادت از گروهی دیگر در عهد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنستکه فریشت را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را وافرتر میدیدند و میخواهند که فریب و حيله ماش کنید، جزین نیست که حدای می‌آزمایند شما را، وفای عهد تا مردمان را معلوم شود که چنگ اعنصام در حیل و، که میزنند و عهد خود و بیعت پیغمبر که وفا کند و هرآینه پیدا کنند برای شما روز رستمخیز، آنچه، هستید که در آن اختلاف میکشد در میان بیعت و جزا.

(۹۳) و اگر خواستی خدای، هرآینه گردابیدی شما را یک

۱ - و از همین محل حافظ است :

دلا ماش چنان کن که گر بلغز دهای فرشته ات بدو دست ده نگه‌دارد

گروه متفق بر اسلام ولیکن فرو میگذارد در خلال هر کرا خواهد و راه می‌نماید توفیق هر کرا خواهد و هرآینه سوال کرده خواهید شد در محشر از آنچه بودید که عمل کردید.

(۹۴) و فرا مگیرید سوگندن خود را غدر و مکر میان یکدیگر که ملحد قدم از شارع اسلام پس از استواری آن و بعثت رسوله و ریح در دنیا، سبب آنکه باز ایستید از راه خدای هر طاعتی از طاعتها را می‌است از راه حق یعنی از وفا عهد و مرعه‌راست در آخرت عذابی بزرگ تهدیدی عظیم است مرعه‌ی اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغمبر برگردند و فریشت ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما بدین وجه مدافع بشما رسایم، حق تعالی فرمود که :

(۹۵) و مخرید یعنی بدل میکنید عهد خدا و بیعت پیغمبر او را بیهای اندک یعنی بجزوی چیزی از مال دنیا که فریشت شما را وعده میدهند، بدرستی که آنچه نزدیک خداست برای وفاداران از نعمه دنیا و ثواب آخرت، او بهتر است شما را از آنچه فریشت وعده میکنند اگر هستید که بدانید.

(۹۶) آنچه نزدیک شماست از اغراض دنیویه سهری میشود و مقتضی گردد و آنچه نزدیک خداست رحمت همیشه است و بی اغراض یکی از اعراض در هرج گلشن راز (۲) نوشته که هر عینی

۲ - مشوی گلشن راز از افکار انکار قطب الاقطاب، شیخ محمود شبستری تبریزی است که سال ۷۲۰ در شهر وفات یافته.

شیخ محمود شبستری علاوه بر علوم باطنی صاحب دانش های طهری بوده در حکمت و علوم دین نیز دست داشته است.

شیخ محمود شبستری با شیخ صفی الدین اردبیلی همزمان بوده غیر از گلشن راز شیخ شبستری را رسائل دیگری است که از آن مینه حق البین فی معرفت رب العالمین و مرآت المحققین را نیز نگاشته است. مشوی گلشن راز را چند نفر شرح کرده‌اند که از آن ها

از اعیان موجود فی الخارج را دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقه و آن عبارتست از ظهور نور حق در مظاهر ممکنات و این را تجلی شهود می گویند و اعتبار دوم من حیث التخصیص و التمییز و ازین حیث است که ایشان را ممکن میگویند و خلق می نامند و جمیع مظاهر موجودات ممکنه ازین وجه منسوب میدارند

نظم

از ره صوت بهمان غیر دوست چون نظر کردی بمنی جمله اوست
 را یکی ما عندکم یتغذ هنو جری ما عندکم یساقم مشو
 ما عندکم یتغذ اشارت اعتبار ثانی و ما عندالله باقی
 اعتبار اول (۱)

نظم

ای توصف بیان ما همه هیچ همه آن تو آن ما همه هیچ
 هرچه بیند خیال ما همه نفس هرچه گوید زبان ما همه هیچ
 و هرآینه جزا دهیم ، آنان را که صبر کردند بر فدا و فدا
 یا بر مشقت تکلیف یا بر آزار کفار یا عکیبائی نمودند بر عهد و پیمان
 خود یعنی اهل بیعت پیغمبر را که بر روی توانی صبر کرده از عهد
 برگشتند بدهیم مزد ایشان را که بهیم بهشت است با ثواب مضاعف

مفاتیح الاعجاز تألیف شمس الدین محمد لاهیجی و دیگر شرح مولا
 مظفر الدین علی شیرازی و شرح ادیب بن حمام الدین بدلیسی و شرح
 شیخ باب نعمت الله بن محمد نخجوانی معروف و مشهور است .

علاوه براین شرح ها شرحی که داشتند مرحوم سید محمد
 عمار (والد حضرت فیلسوف نزرك آقای سید محمد کاظم عمار مدظله)
 برین مثنوی نگاشته بسیار مطلوب و پسند آریاب ذوق و حل است

۱ - آیه عربیة اینست : « ما عندکم یتغذ و ما عندالله باقی و

لنجرین الذین صبروا اجرهم باحسن ما كانوا یعملون »

به نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص عمل میکردند .
 امام زاهدی رحمت الله فرموده که یکی را از ایشان صدطاعت
 بوده از يك جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از
 میان آن صد بهتر و تمامتر باشد ثواب آن یکی که نیکوتر است .
 تمامی بدهیم و باقی را هم بپذیریم و ثواب هر يك با ثواب آن بهتر
 یا برابر بدهیم .

(۹۷) هر که نکند کرداری شایسته از مرد یا زن و او مؤمن
 باشد چه عمل تا ایمان تمام نبوده استحقاق ثواب ندارد ، پس هرآینه
 زندگانی دهمش درد دنیا ، زندگانی خوشی یعنی رزق حلال بوی ارزانی
 داریم تا ماکل و ملاس او پاك بوده و گفته اند حیوة طیبه (۱) در
 بهشت حوادث بود چه زندگانی در دنیا بيشوب تنبلی و تفرقه نیست .
 محققان برانند که حیوة طیبه کسی راست که چهار صفت دارد ،
 شناخت حدای و صدق مقام باحدای و وفوف بر نهج امر خدا و اعراض
 از ماسوی الله و تسلیم باصفا حضرت الله در حقایق سلمی ، مذکور است
 که حیوة طیبه استقامت بالله عما سوی الله

مصرع

چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید (۲)

۱ - آیه اینست : من عمل صالحا من ذکر او انسی و هو مؤمن

فلنحیته حیوة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما كانوا یعملون

۲ - و از نگارنده است :

ای یار بچولان چو در آئی بحقیقت چون قامت تو سرو نگارار باشد
 دل میبری و عارت دین میکنی هر جای با اینهمه ما را ز تو آزار نباشد
 خواهی که مرادور کنی یکسره از خویش بیرون ز خط دایره برگرد نباشد
 گر میزایم چوب و و گر میکشیم سخت غیر از تو مرا نادگری کار نباشد
 من عاشقم و کوش مردم ندهم هیچ عاشق شده ام تا یکدم کار نباشد
 (جلالی)

و بعد ایشان را مرد ایشان به بیکوترین کاری که کردند .
(۹۸) پس چون حواری که بخوانی قرآن را ، پس بهامجوی
خدا از دیو رانده بهی گوئی **اعوذ بالله من الشیطان الرجیم** حواجه
بار (۳) قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایت
که در الفاظ استعاذه وارد شده است و امر باستعاذه قبل از قرائت
قول جمهور امر استحبابیست و با اختیار جمعی از کبرای دین بر سبیل
ایجاب و در تفسیر امام قرطبی است که استعاذه بر حضرت رسالت پناه
تها فرض بوده بوقت قرائت و ابتداء امت بدو بر سبیل سنت است و
مباحث استعاذه در **جواهر التفسیر** مستوفی آمده .

(۹۹) بدرستی که نیست مرابیس را تسلطی و غلبه ، بر آنکه
گرویده اند چه پناه بحق میگیرند و بر پروردگار خود در دفع وسوس
او توکل می نمایند .

(۱۰۰) چربین نیست که تسلط او بر آنست که او را دوست
میدارند و وسوسه او را قبول میکنند و آنکه ایشان سبب شیطان
شرك آرند گانند حدای .

آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند محمد
با یاران خود سخریه میکند ، امروز ایشان را کاری میفرماید و روزی
دیگر از آن بهی می نماید ، غالب آنست که او افترا میکند بر حدای و
از تلقای نفس خود سخن می گوید آیت آمد که :

(۱۰۱) و چون بدل کنیم ، آیتی ناسخ را ، بجای آیتی منسوخ
و حدای داناتر است به آنچه فرو میفرستد از ناسخ بجهت حکمت
و مصلحت ، گویند کاران ، چیزی نیست که تو افترا کنده بر خدای
و از خود سخن میگوئی ، نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان
نمیدانند حکمت مسح و اثبات احکام را .

(۱۰۲) بگو ایشان را که فرود آورد او را (یعنی قرآن را)
روح پاکیزه (که جبرئیل است) از نزدیک پروردگار تو برآستی

تا ثبات دهد آنان را که ایمان آوردند و اعتقاد ایشان را نسخ سازد
به آن که این کلام حق است یعنی چون ناسخ را شنوند و رعایت
صلاح و حکمت آن تدبیر نمایند دل ایشان مطمئن شود و دیگر نزول
قرآن برای هدایت است و مشاورت مر مسلمانان را بهشت . در تفسیر
است که غلامی رومی بود مرعاه حضرت می را که جبر گفتندی و گویند
دو غلام بودند [۱] جبر و یسار که شمشیر ها را صیقل زدندی
و اهل کتاب بودند و پیوسته تورات و انجیل خواندندی و چون حضرت
صید عالم بر ایشان نگذشتی استماع قرات ایشان فرمودی و گفته اند غلامی
عایش نام بود از اهل کتاب با همیشه یا ملقا یا بجش یا عداس واضح
آنست که او را ابوفکیه گفتندی شبها پیش رسول آمدی و قرآن تطهیر
گرفتی ، غریب گفتندی محمد ازین غلام کلامی می آموزد و ما را
می گوید آیه آمد که :

(۱۰۳) و هر آینه ما میدادیم آنرا که ایشان میگویند ، چربین
یست که او را آدمی (یعنی جبر یا ابوفکیه) زبان آنکه تطهیر را
ما او میگردانید یعنی گمان می برند که معلم اوست ، غیر این است
(یعنی فصاحت ندارد) و این قرآن زبانی عربی و وضاحت که شما
با وجود کامل فصاحت و نهایت قوت بلاغت بر اشیاء عربیات از ایشان
ممثل عاجزید ، پس دعوی آنکه می آموزاند عجمی شکسته زبان آن
حضرت را کلامی بدین فصاحت و بلاغت ظاهر البطلانست .

(۱۰۴) بدرستی که آنکه می گویند به آیت های کتاب حدای و
تصدیق نمی کنند که من عند الله است ، راه نمی نمایند حدای ایشان را
۱ - امام واحدی در اسباب نزول از عبید بن مسلم آورده
که دو غلام بودند یکی یسار و دیگری جبر که کپش نصرانی داشتند
و پیشه آنها صیقل زدن شمشیر بوده ، این دو غلام کتاب دین خود را
میخواندند چون پیغمبر از نزد آنها میگذشت گوش فرامیداد به آیات
کتاب آنها ، مشرکان از مشاهده این کار می گفتند این دو غلام پیغمبر
را می آموزاند پس خدای این آیت را فرستاد .

نجات و مرایشانراست عذاب دردناك در آخرت بجهت كفر ایشان
قرآن و نسبت انرا به حضرت پیغمبر و حال آنکه مقتری ایشانند .
(۱۰۵) چرا این نیست که برمی ماند دروغ را آنکه نمی گروند
به آیات حدای یعنی قرآن و میگویند که مرافقه محمد است و آن
گروه مقتریان ، ایشانند دروغ گوینان که می گویند انما یعلمه بشر
و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست در احبار آمده که فریض سعد
از تعرض حضرت پیغمبر به الله باطه ایشان بایذاء و آزار درویشان
صحابه که حمایتی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و بدر اوپسر
و مادر او سمیه رضی الله عنهم مشغول شدند و ایشان را رجوع مکرر
اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات ورزیده بر جفای قوم
شکیبائی نمودند تا حدی که والدین عمار شرف شهادت جستیدند و
عمار از بی طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذاء بداشت کلامه که رضای
قوم در آن بوده بگفت . خبر به حضرت رسالت رسید که عمار کیش
که از اختیار کرده از دین خویش بیزار شد . حضرت فرمود که نه چنین
است سر تا قدم عمار از ایمان بر است و ایمان با گوشت و خون
او برآمیده یعنی در باطن او بیاضی منمکن نشده که گفتگوی هر
هرزه گوی تفاوت پذیرد . عمار رضی الله عنه گریه کنان بجناب نبوت
آمد و آنحضرت بدست مبارک خود اشك او پاک میکرد و میفرمود
که ترا چیست ؟ (۱) ان عادوا لك فعدلهم (اگر با او گردند بتو
تو بار گرد بدیشان بهمان کلامه) و حق سبحانه این آیت فرستاد که
(۱۰۶) هر که کافر شود بخدای ، پس از ایمان خویش و مرتد

۱ - گریه جفت حسودی و رقیبه رنجید

گو تو حوش باش که ما گوش باحق نکنیم

(حافظ)

چون عمار یا سرحدت پیغامبر رسید حضرت اشك از چشمان
وی پاک میکرد و میفرمود ان عادوا لك فعدلهم بمافلت و از این گفتار
جواز تکلم کلامه کمر در هنگام اکراه مستفاد میشود .

گردد چون این حنظل و طمه و مقیس و امثال ایشان در معرض
غضب ربانی باشند مگر کسی را که اکراه کرده شود و دل او آرمیده
باشد ایمان و عقیده او متغیر نگردد چون عمار پسر ولیکن هر کسی
که بگشاید مکرر سینه را یعنی آنها که بکفر خویش برآیند و اعتقاد
کنند ، پس برایشانست خشمی از حدای و مرایشانراست عذاب دردناك
بجهت گناه بزرگ که ارتداد است .

(۱۰۷) آن عذاب بزرگ مرایشان را ، بسبب آنستکه ایشان
دوست داشتند و برگریزند زندگانی دنیا را برنیم آخرت و دیگر
بجهت آنستکه خدای راه نمی نماید گروه ناگرویدگان را یعنی مرتدان
را به آنچه موجب ثبات بر ایمان باشد .

(۱۰۸) آن گروه ، آنست که مهر نهاد خدای بر دلهای ایشان
تا اول حق را دریافته و بر گوشه های ایشان تا سخن حق شنودند
و بر دیده های ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند و آن گروه ،
ایشانند عدلان و بی خیبران .

(۱۰۹) حدی که دران هیچ شبهه نیست که ایشان در سرای دیگر
ایشان زیان زدگان چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی
بدست نیاوردند و مفلس را در شهر قیامت جردست تپه و دل پر حسرت
و ندامت نخواهد بود .

نظم

قیامت که بازار مینو دهند منازل باعمال نیکو دهند
بضاعت چندانکه آری ، بری و گر مفلسی ، شرمساری بری
که بازار چندانکه آکنده تر تپه دست را دل براکنده تر
(۱۱۰) مرآت انرا که هجرت کردند سوی مدینه چون جناب
و صهیب و سالم و بلال از پس آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار
ایذاء تمام یافته پس جهاد کردند و شکیبائی نمودند بر جهاد ، بدرستی که
بروردگار تو از پس هجرت و جهاد و صبر ، هرآینه آمرزنده است

عفو کند از ایشان گناه گذشته ، مهربانست ، ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده .

(۱۱۱) یادکن روزی را که آید هر نفسی یعنی هرسانی را ، جدال کند ، از نفس خود یعنی ملامت خود را مثلاً عصبی گوید چرا مصیبت کردم و مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کس سعی کند و مجادله نماید در خلاصی نفس خود و گوید نفسی نفسی و به تمام داده شود هر نفسی را جرای آنچه کرده است و ایشان ستم دیده شوند در مکافات .

(۱۱۲) و پیدا کرد حدای مثل داهی را که بوده ایمن از نزول قیصره و قصد جباره ، آراییده و اهل آن آسوده ، می آید بدان دبه روزی اهل وی یعنی انوات ایشان ، فراخ و سیار از هر جای یعنی از اطراف و جوانب آن ، پس کافر شد یعنی اهل آن کفران ورزیدند به نعمتهای حدای و شکر نگذاشتند ، پس بچشاید خدای اهل آنرا بوعش گرسنگی و ترس به آنچه بودند که کردند از عملهای بد (استعاره کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر و لباس را برای چیزی که کسی را فراگیرد و بیوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که در بابت ضرر جوع و خوف را که در ایشان مشتمل بوده (۱) این لباس فرموده که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رعایت و حسب می گذرایدند همین که نعمت نبوت حضرت محمد کافر شدند حدای تعالی مبدل گردانید فراخی ایشان را بحد تا هفت سال در جذب و خشنگسالی مانده از غایت جوع مردار می خوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای آن

۱ - آیه عریبه اینست و ضرب الله مثلا قرية كانت امة مطمئنة يأتيها رزقها رغداً من كل مكان فكفرت باسم الله فاذا قه الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون

حضرت بوده که اللهم اشد دو طائتك علی مضر و ابعث علیهم سنین کستین یوسف [۱] و دیگر ایمنی ایشان را بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترك تردد عام نمودند و بنفس و مال خود ایمن نبودند .

(۱۱۳) و بدرستی که آمد بدیشان پیغمبری از ایشان یعنی محمد پس تکذیب کردند او را ، پس فرا گرفت ایشان را عذاب یعنی محط و ترس و حال آنکه ایشان ستمکارانند بر نفس خود بترك و تکذیب آورده اند که قریب کسی حضرت رسالت پناه فرستادند که اگر مردمان ما یا تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان چیست که از محطه مردن نزدیکند ، حضرت دستوری داد تا چیزی بکسکه بردند و آیت آمد : (۱۱۴) پس بخورید ای زمان و کودکان مکه ، از آنچه روزی داد خدای شما را بر دست فرستندگان ، می غیبه و پاك و گویند خطاب با مؤمنانست که ایشان را بفرماید که حلال خورید و سپاسداری کنید نعمت خدای را ، اگر شنید که خدای را می پرستید با فرمان مرید . (۱۱۵) جزاین نیست که حرام کرد ، بر شما مردار را و خون روان و گوشت حوك و آنچه از او توان خورد و آنچه آواز بر آورده شود از برای غیر خدای در وقت ذبح او (یعنی تمام بقیان او را بکشند) پس هر که بیچاره گردد و محتاج شود بخوردن بکسی ازین محرمات ، طلب لذت و نه دلای سیری ، پس بدرستی که خدای آمرزنده است گناه مضطر را ، مهربانست در رحمت او .

(۱۱۶) و می گوئید برای آنچه چیزی که وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود می گوئید دروغ را یعنی هر چه از زبان شما گذرد از دروغ می گوئید و آن دروغ کدامست ؟ آنکه

۱ - بار خدایا سخت کن گرفتن خود را بر مضر سران و یاور بر آنها سالهائی همانند سالهای یوسف (یعنی همانند سالهائی که در زمان یوسف در مصر محطی و تنگی پیدا شد سالهائی چند در مکه تنگی و محطی بیاور)

گفتند این حلالست یعنی آنچه در حکم حرام و حلالست
برادران و این حلالست یعنی همان که مذکور شد نارواست بر
راست که بگویند این حلال و آن حلالست، تا افترا کنید بر خدای
دروغ را و گویند خدای تعالی ما را بدین فرموده است بدرستی که
آنانکه بر خدای دروغ.

(۱۱۷) رستگاری نیابند از عذاب آخرت، آنچه برای آن افترا
میکنند بر خورداری اندکست، رود منقطع گردد در دنیا و مرایشان راست
عذای مولم یعنی دائم باشد در آخرت.

(۱۱۸) و بر ما آنکه بدین بهودیت در آمدند، حرام کردیم، آنچه
خوانده ایم بر تو، پیش از نزول این سورت (یعنی در سورة اعراف)
و هو قوله تعالى: **وعلى الذين هادوا حرمنا كل ذي ظفر الا...** (۱)
و ستم نکردیم بتحرام آن ولیکن بودند که بواسطه کثرت گناه، بر
نفس های خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند.

(۱۱۹) پس بدرستی که بروردگر تو مر آنان را که گناه کردند
بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عوالب امور، پس باز گفتند
بخدای، از پس آن عمل بد و اصلاح آوردند کار خود را بدرستی که
آفریدگار تو از پس توبه و انابه، هر آینه آمرزیده است آن گناه
را بسبب توبه، مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده.

(۱۲۰) بدرستی که ابراهیم حلیل صلوات الله و سلامه علی نبینا و
علیه، بود امنی جامع کمالات و فضائل بوده که بافته نشدی مجموعه
آن الا متفرق در امخاص بسیار:

۱ - تمام آیه است: **و على الذين هادوا حرمنا كل ذي ظفر**
و من البقر و الغنم حرمنا عليهم لحومها الا ما حملت ظهورهما و الحوايا
او ما اختلط بمظلم ذلك جزیناهم بینهم و بالصادقون (سورة اعراف)
مراجعه شود بپرك ۴۱۹ - ۴۲۰ جلد اول این کتب

بیت

ليس من الله بمستنكر ان يجمع العالم في واحد

بیت

چنانچه تو بنگار ولی ذات توست مجموعه آثار کمالات همه
گویند پیش از القی وی در آتش بر روی زمین غیر از او نبوده
پس تنها امنی بوده فرمان بردار مر خدای را و قائم بامر او، مایل از
ادیان باطله بدست حق و نبود از شرک آرندگان چنانچه زعم اربش است،
(۱۲۱) و بود سپاسدارنده مرتعت های خدای را، برگزید
خدای امر او را به نبوت و راه نمود او را در دعوت بخدای، بر راهی
راست که طریق توحید است.

(۱۲۲) و دادیم او را در دنیا نیکویی که ذکر جمیل است
با اولاد اراد با محبت در دلهای خلق که همه ارباب ملت او را دوست
دارند و بدو تما گویند با آنکه حضرت رسالت پناه از نسل اوست یا
آنکه صلوات بدو مقرون صلوات سپید عالم است **اللهم صل علیه و**
علی آله کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بدرستی که
ابراهیم هست دران سرای از عیبتگان مرد در جات علیه را، امام مائیدی
رحمة الله فرموده که حسنه او را در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات
او در آخرت.

(۱۲۳) پس وحی کردیم بتو آنکه پیروی کنی در توحید ملة
ابراهیم را که مایل بوده از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت
حق یعنی چنانچه او مروافق و مدارا و ابراد دلایل یکی بعد از دیگری
و مجادله بر هر کسی که بتدریج او دعوت می نموده ثو نیز چنان
کن صاحب پیسر آورده که اتباع ساوک سبیل متبوع است پس
اتباع آنحضرت مر ابراهیم را سبب آن بوده که بعد از او مبعوث
شده به جهت آنکه دون او بوده چه بحکم انا اکرم الاولین و
آخرین علی الله مقرر است که آن حضرت از همه انبیاء افضل و

اکمل است و نصیب او در فضیلت از مجموع اصناف اجزل و اشمل

بیت

و نبود ابراهیم از شرک آرندگان . تعریض کفار است که بیگانهند
بدر خود داریم .

آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی را که بنی اسرائیل
را بگو تدرور جمعه تراشغال مهمات برطرف شده برستش حق نمایند
چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی
نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد . جمعی گفتند که روز شنبه
اولی است زیرا که در آن روز ابتدا به آفرینش خلق کرد ، خداوند
عالی شامت دارمادی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بدیشان فرض کرد
و در آن باب نشود عظیم فرموده چنانچه میگردد .

(۱۲۳) جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته
گشت بفرضیت بر آنکه اختلاف کردند درو . تعظیم سبت آن بوده
که درو کسب نکند و هیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید
نگیرند و جر برستش حق نمایند و این تکلیفی نهایت شوق بوده ریشان
در **زاد المسهر** آورده که حضرت موسی یکی را دید روز
شنبه که مقامی برداشته بجای میروند هرود تا گردش زدند و تنش
را در محلی میبکندید که مرغان مردار حوار چهل روز اجزاء و
احشای او میخورند .

و بدوستانی که خداوند تو . حکم حواحد کرد ، میان ایشان ، روز
دستخبر ، در آن چیزی که بود از سرکشی و چهل در آن
اختلاف میکردند یعنی در روز مقرر برای عبادت .

در **تبیان** فرموده که از حضرت پیغمبر نقل کرده اند که خدای
عبادت روز جمعه را نوشت بر جمعی که بیش از ما بودند ایشان اختلاف
نمودند و خدای ما را بدان راه نموده : **قلنا اليوم والیهود غذا**
وللنصارى بعد غذا .

(۱۲۵) بخوان ای محمد صلی الله علیه و سلم ، خلق را بر راه
برورد گر خود . سخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبهه
را ذائل گرداند و بفریدی نیکو که خطایات مقلعه و حکایات بیهوده است
و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای مراهی که آن نیکوتر است
یعنی رفیق و خوشی و تریب مدمات ظاهره و گفته اند حکمت (۱) برای
دعوت حواس است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای
دفع مماندان .

در ترجمه رشف آورده که طرق ثلثة دعوت اشارت بمناهیج
ثلثة وصول اعنی حقیقت و شریعت و طریقت چنانچه بعضی از محققان
حقیقت آنرا گویند که بنده را بواسطه از حق تعالی حاصل آید و
شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل باشد و طریقت رعایت
ادست در طریق سلوک و بند ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح
گشته **اول باب حکمت** و آن موعبت جزلی و ساطت جبرئیل یعنی
باشد و حقیقت عبارتست از کرامتی که خالق را در آن مجال شرکت
نباشد پس تخصیص باب حکمت مسود حقیقت مناسب است . **دوم**
باب موعظه حسنه و تخصیص آن سلم طریقت که یعنی بر مراعات ادب
و نیکوئی و محافظت جانب رفیق و خوش خوئی است اولی مینماید
سیم اب مجادله بالتی هی احسن و آن مختص براه شریعت است
که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرامست و به
تبیین و توضیح آن مشاهد و براهن محتاج و بحجج و دلائل مفتقر
و ازین کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام و مشمول آن بر طوایب
حواس و عوام را معلوم و معلوم می گردد و از سخنان شیخ عطار است

۱ - آیه شریفه اینست : **ادع الی سبیل ربك بالحنکة**

والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن ان ربك هو اعلم بمن ضل
عن سبيله و هوا علم بالمهتدین .

تفصیل

و او چون اصل موجودات بود ذات او چون مطلق هر ذات بود واجب آمد دعوت هر دو چنانچه دعوت ذات پیدا و نباشد بدینکه برود گرد تو ، اوست داناتر به آنکس که گمراه شد از راه حق که اسلام است و اوست داناتر بر راه پستگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت و ابلاغ احکام نیست .

آورده اند که چون حضرت رسول روز حرب احد سید الشهداء حمزه (۱) رضی الله عنه را مثله کرده دیدید بقیات محزون گشت و فرمود که بخدای که اگر ظفر دهد مرا خدای بدشان ، هر آینه مثله کم هفتاد تن را عوض وی ، حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۱۲۶) و اگر عقوبت کنید پادش کسی که با شما عقوبت کرده است ، پس عقوبت کنید همانند آنکه عقوبت کرده شده اید بدان معنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی را مثله کنید نه هفتاد تن را و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید هر آینه آن صبر بهتر است مرصاران را از انتقام (وضع مظهر بجای مضمر مخیر است از ندای خدای برایشان به آنکه صبر کنند) آورده اند که آن حضرت بعد از برول این آیت ترك عقوبت فرموده که ایت سوگند داد (۱۲۷) و شکایتها شو در آنچه زور احد بشو رسید و بپست شکایتی تو مگر توفیق و عون خدای و اندوهناک میش بر اعراض کاران از تو یا تسلط ایشان بر لشکر تو و میش در نمکدلی از آنچه می سکا اند از بدی .

عرف ترك و سجدن برسی سجدن بر روی فرموده :

دوستاند بر سر هند مگر نشیندی که از ووه کسی او بیمه بر چه رسید پدر اول و دندان بیمه شکست مادر او جگر عم ... او شاق ، حق داناد بیمه بر گرفت ... کسی که حمزه سید شهداء شهادت رسید هند زن او و سفیان از غایت بر خشم و عناد جگر او را بخورد .

(۱۲۸) بدینکه خدای سمرت و مونت با آنست که برهیز کردند از شرك و معصیت و با آنکاست که نیکو کارانند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارتست به تنظیم امر خدا و احسان عبارت از شفقت بر خالق خدای تعالی و مدار کار اسلام و ایمان برین دو صفت است (۱) :

تفصیل

ز احسان خاطر مردم شاد تقوی حاکم دین گردد آباد سوی این صفته اگر شنای رضای حق و خالق مرد و بانی

سورة اسرى مكية و هي مائة واحدا عشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذی اسری ، (یا کی و می عیبی آنراست که بجهت کرامت) اسری بعبد (ببرد شده خود را که محمد است) (لیل) (شبی یعنی در مضی از شب) من المسجد الحرام (از مسجد حرام که محیط بحریم کعبه است یا از خانه ام هانی ، چه مکه و حریم او همه مسجد اند) الی المسجد الاقصا (سوی مسجد دورتر اراهل

۱ - آیه شریعه اینست : ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون ، حافظ شیرازی فرموده :

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا

مکه یعنی بیت المقدس (الذی بارکنا) آن مسجدی که مرکت کردیم (حواله) برگرداگرد او که ارض شام است هم مرکت دین که آنرا مویبت وحی و معبد انبیاء ساختیم و هم مرکت دنیا که محفوظ گردانیدیم او را باشجر و انهار و بسیاری میوه و فراخی همیشه و ارزانی و پس بدانجا محمد (ص) را بردیم (ثویه) (تائیم او را) (من آیاتنا) (از دلائل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه شام رفت و بیت المقدس را مشاهده نموده و انبیاء را دیده و وفوف بر وفایات ایشان حاصل کرد و غرائب و عجائب آسمانها اطلاع یافت)

اکثر علماء بر آنند که معراج در سال دوازدهم از هجرت بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول است یا رمضان یا ربیع الآخر و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب و رفتن آن حضرت از مکه به بیت المقدس شصت قرآن ثبات شده و منکر آن کافر است و خروج بر آسمان ها و وصول مرتبه قرب با آن حدیث صحیح مشهوره که فریب است بعد توانر ثبات گشته و هر که انکار آن کند ضل و مبتدع باشد.

نظم

شاهد معراج نبی و افراسات هر که مقر نیست دین کافر است
دست که سلطنت این وصال نیست بیامردی حیل و حیا
عقل چه داند چه مقام است این؟ عشق شناسد که چه دام است این
و معتقد اکثر اهل اسلام آنست که خروج آن حضرت محمد و روح بوده معاد در بیداری واقع شده و آنان که در این قصه نقل جسد را مانع صعود دانند از ارباب بدعتند و منکر قدرت

بیت

آنکه سرشتش از جان بود سیر عروجش تن آسان بود
و در آن شب جبرئیل با جولی ملائکه آمده و آن حضرت را از حجره ام هانی رضی الله عنهما مسجد الحرام برده و بعد از شقی صدر و غسل و بر براق سوار ساخته باندک فرصتی به بیت المقدس رسانیده

نظم

بسیار دیده من در این محلات در سرای ام هانی
رسیده من از این نور راق برق سیر آورد از نور
نویشت و گران سیر و سبک خیز براندن دور بین وقت شدن نیز (۱)

روایت اصح آنست که حضرت رسالت در بیت المقدس انبیاء و ملائکه را دید و ایشان را امانت کرد از صخره معراج برآمد و براق با بر جبرئیل و در آسمان اول آدم و در دوم عیسی و یحیی و در سیم یوسف و در چهارم ادريس و در پنجم هرون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم را دید و بر ایشان سلام کرده جواب سلام بر سهیل اکرام هفتد و سدره المنتهی و بیت المهور و حوض کوثر و هزار حجه نظر وی در آمد و جبرئیل نزدیک حجب از مراعات باز استناد و گفت: لودلوت الملة لاحترق

بیت

چنان گرم در تپه فرمت براند که در سدره جبرئیل ار او برآمد
و از آنجا تنها حجب نور و طلمنت قطع کرده بمحلی رسید
که براق از رفتار بار ماند پس بر زلف سوار گشته بوی عرش رسید
و هزار نوبت از حضرت عزت خطاب آدن معنی شنید و در هر نوبت
آن حضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سر بر هلا نهاده از

شبی بر شست از ملک برگذشت چنان گرم در تپه فرمت براند
بدو گفت سالار بیت المحرام جو در دوستی محاصم یافتی
نگفتا فراتر مجالم نماید از این سدره بالا قرم بهره نیست
اگر يك سرووی برتر برم شمکین و جا از ملک در گذشت
که در سدره جبرئیل از او باز ماند که ای حامل وخی برتر حرام
عنانم ز صحبت چرا تافتی بدانم که نیروی عالم نماید
نو بر شو که جبرئیل از بهره نیست فروغ تجلی سوزد برم (سعدی)

آنجا بر منظر فتدلی جلوه گر شد پس مخلوت بخاس فکان قاب
قوسین او ادنی در آمده اسرار اوحی الی عبده ما اوحی
استماع فرمود .

نظم

کلام سرمدی بی نقل مشفید خداوند جهان را بی جهت دید
دید آسج از حده بدن مرون بود میرس از ما رکیفت که چون بود
و منقل صحیح ثبت شده که آنحضرت ندای الهی بکلمات التمجید
الصلوات الطیبات بها آورد و به اکرام السلام علیک ایها النبى و
رحمة الله و برکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت خود
را داخل ساخت فرمود السلام علیما و علی عباد الله الصالحین

بیت

چو کرده وعده های لطف در گوشه بکرده امت خود را فراوش
و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات
آن بنظر وی در آوردند و هدیه نماز برای امت مرحومه اش تعیین
کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه شده کاروان های عربش
را دید و مدت این سفر سه ساعت و بقول چهار ساعت بوده

نظم

راه ز اندازه مرون رفته ای بی توان مرد که چون رفته ای
عقل درین والده حاشا کند عشق نه حاشا که تماشا کند
آورده اند که چون بامداد همین شب قصه مراجع تفرار فرمود
مؤمنان تصدیق نمودند و کفار استهزاء عظیم نموده شانهای بیت المقدس
پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشته از هر چه پرسیدند
نشان یاز داد و از کاروانهای خود خبر جستند بصریح با ایشان گفت
و آن را که مدد توفیق رفیق نبود در انکار و تکذیب افزود ، القه
حضرت حق سبحانه آن حضرت را به مراجع مرد تا آیت هدی ملک و
ملکوت به بند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مقر طاهر
گردد اله (بدرستی که خدای) هووالسمیع ، (اوست شنوا سخن

کفار را در تکذیب البصیر بینا باحوال مؤمنان در تصدیق و بقولی سمیع
و بصیر معنی سمیع و مبصر است یعنی شنوایده محمد را کلام خود
و نمود او را آیات قدرت بر دوام خود و معنی ضمیر را عاید به
آن حضرت دارند . در لفحات مذكور است که بدرستی که محمد
شنوا بود مران چیز را که بدان خطاش کردند و بینا بود مران چیزی
را که بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده که نمودیم او را
از آبنای که مخصوص است بجلال و جمال ما اله هو السمیع
بسمعنا البصیر ببصرنا

نظم

چو در مکتب بی نشانی رسید چگونیم که آنجا چه دید و شنید
ورق درنوشتند و کم شد سبق شنیدن بحق بود و دیدن بحق
و چون در مرآت الصفای صفات المصطفی (۱) امه مراجع
رسایل استقامت آوردیم و نکات و دلائق عروج و نزول و ادله قطعه
مراثت آن و رفع و منع منکران بطریق استیفای ذکر کرده اینجا بساط
اطلاعی ساخته رجوع نموده شد والله علیم خبیر

(۲) و دادیم ما موسی را تورات و ساحتیم کتاب یا موسی را
راه نمائده فرزندان مطلوب آنکه مرا بگیرد بحر من پروردگاری
که هم خود را بوی گذارید ، ای ذریت آن کسی که برداشتیم او
را در کشتی ما نوح مراد سام است که ابراهیم که جد بنی اسرائیل
است از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که بیدران شما

۱ - در بعضی از نسخ نام این رساله مرآت الصفای معجزات
المصطفی ضبط شده است . مرآت الصفای سابر آثار گاشفی فارسی
مکرون یافته و چندی که از نام این رساله پیدا است در اوصاف و
معجزات پیغمبر بیشتر شده است (مراجعه شود بترك ۱۱۷ مقدمه
این کتاب)

ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگذارید، مدرستی که روح بود
ندۀ سیاستدارند که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و ایام
و نمود و رکوب و مشی جدای را شکر گفتی.

(۳) این رعیتست مرذوبت را بافتدای پدر در شکر نعمت الهی
که مؤدی برید است که نشن شکرتم لازیدنکم.

(۴) واعلام دادم یعنی بیدم فرستادم سوی بنی اسرائیل در تورات
و بیان کردیم که بخدای شما، هر آینه افساد و تباهی از شما بیدید
آید در زمین شام دوزخ، افساد اول ایشان مخلفت احکام تورات بوده
و ناشیدن امر آدمیا که بیفهم ایشان بوده و افساد ثانی قتل یحیی
و قتل عیسی، حق سبحانه ایشان را حبر داد که شما دو نوبت افساد
خواهید کرد و بلند خواهید شد، بلند شدن بزرگ یعنی سرکشی
خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود به آفریدگار من.

(۵) پس چون بیاید وعده عقاب افساد اول این هردو برانگیزیم
و مسلط کنیم بر شما، تندگانی که ما را هستند (ضایقه حاقی است
به اضافه مدح چه مراد بحث مصر بقول اصح و گفته اند جلوت بوده
یا صحار یا عداقه) پس صفت آنها می گوید که: خداوندان
کارزار سخت (دمیاطی گفته که بهیب باشند و آوار هدای ایشان
چون رعد و چشم های ایشان چون برق) پس در آیند میان سران
شما برای قتل و غارت و اسیر و هست این حکم وعده کرده شده یعنی
لاند است از آنکه بشود.

(۶) پس باز گردانیم برای شما دولت را تا غلبه کنید بر ایشان
که شما را قتل و غارت کردند و مذهب و عقوب سازید ایشان را
و مدد دهیم شما را مال ها از هر نوع و زیادهای پیران و سازیم
شما را بیشتر از بیشتر از روی عدد (یعنی زیاده سازیم از آنچه
پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با حصان مقاومت کردن)
(۷) اگر بیکوئی کنید بعد از این اهل و دولت، بیکوئی

کرده باشید با نفس های خود چه ثواب آن شما رسد و اگر ندی
کنید، پس وبال آن مرفس شما را باشد و پس.

در مدارك از هر نضی علی رضی الله عنه نقل میکند که من
هرگز با کسی نیکوئی نکرده ام و بدی نیز نکسی نرساییده پس این آیه
خوانده ام یعنی هر چه کسی میکند با خود میکند.

نظم

در جهان گر نیک و گرد کرده ام هر چه کردم جمله با خود کرده ام
پس چون بیاید وعده عقاب نوبتی دیگر یعنی افساد دوم و
بنی اسرائیلین دوست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که چون
وعده عقوبت ثانی در رسد فرستیم گروهی شما یعنی ططوس رومی
و قوم او را برانگیزیم تا آن فرستادن و برانگیختن بد سازد روی
های شما را یعنی آثار غم و اندوه بر شرف شما پیدا کند (و حلف
لیسوقا [۱] بجمع میخواند یعنی تا آن قوم روی های شما را بد
سازد و تا در آید به بیت المقدس چنانچه در آمدید و مسجد را حراب
کردید لشکر ططوس نیز در آیند و تا هلاک کنند و نیست سارید
آنچه غالب شوید بران هلاک کردنی، درین قصه خلاف بسیار است
و هر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشتهر
است که در مختار القصص و غیر آن از کتبی که در احبار انبیاء
عیهم السلام نوشته اند چنانست که چون سلطنت در بنی اسرائیل در ولایت
شام بمقدونیه رسید از اولاد سائمان و او مردی ضعیف حل و اعرج
بوده ملوک اطراف طمع در ولایت ابلیا بسته متوجه آن صوب شدند
و سخاراب ملک موصل نامد و متعاقب او سلما پادشاه آذی ایهان رسید
و هر دو تلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند

۱ - آیه شریفه ایست: «ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان

اساتم فلها فاذا جاء وعد الاخرة لیسوء وجوهکم»

و آتش قتل ميان ايشان احتمال پذيرفت و دريای مبادرت از صحرای
مخاصمت موج درآمد .

نظم

سپه داران سپه درهم فکندند سلاح مرك در عالم فکندند
ز بيگان عالمی را زاله بگرفت رحون روی زمین را لاله بگرفت
عاقبت سلطوت هيبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از يکديگر
منهزم گشتند و غنائيم ايشان در دست بني اسرائيل افتاد و ديگر ناره
پادشاه روم و ملك صديقه و سلطان ادلس هر يك به لشکری جرار
قرار همه قبيح زن و بيزه گزار بر در بيت المقدس جمع شدند و چون
زنده سلطنت شرکت بر نيابد ايشان آغاز فراع کرده و به لشکر آرائی
و نبرد آزمائي قيام و اهتمام نمودند

نظم

در افتادند همچون شر غران بگزر و فدا شد شر غران
بني اسرائيل دعاء اللهم اذل الظالمين بالظالمين و اخرجنا من
بينهم سالعين و غانمين آغاز کردند و مكاء مكيب غبار اديار بر
دیده آن حاکمسانان يا شيد هر بخت را غنيمت دانسته و دلها را برقرار
قرار داده از يکديگر گريزان شدند

بيت

نه جای قرار و نه جای سيز ... کام دو ... گزير
اموال ايشان نیز بدست بني اسرائيل درآمد و چون غنيمت بيع
لشکر عظيم در حوزه تصرف در آوردند بحکم ان الانسان ليطغى
از راه استغنى سر تبحر از گريبان عصيان بر آورده و دست تفل و
آستين طمعان بيرون کرده حکم توارت را بر طرف نهادند و هر چند
ارباب پيغمبر ايشان را پند داد و گفت از آنچه در تورات مقرر شد
این اسناد اول است مکيد و خود را در مرض سخط الهی بياريد
شنيدند حق سبحانه بخت نصر مجوسى را که کاف سخاريب بوده

بعد از فوت او بحکم وصيت ملك نوى رسيد برشان کماشت قيامد
و با ايشان حرب کرده غلب شد و مسجد را خراب ساخته تورات
را سوجت و همتاد هزار تن بني اسرائيل برده گرفت اين عقوبت اول
بوده بعد از آن کورش همدانی که روى از بني اسرائيل خواسته بود
از بني حن خسر یافته مال سپرد گرفت و بني هزار شاه و ساير عماله
با خود آورد و بی سال بعمارث ولایت انبيا اشتغال نموده تا بحال
اول باز آمد ديگر ناره بني اسرائيل حشوت شدند و اموال و اولاد
ايشان روى باز ديداد نهاد بر سودای محاليت از نهاد ايشان سر مرزده
يحيى معصوم را قتل آوردند و قصد هلاك عيسى کردند عقوبت دوم
در رسيد و طبطوس نصرانی برشان غلبه کرده ديگر ناره مسجد را
خراب کرده و اندوخته های ايشان هارت برد و حق سبحانه در تورات
حد از وعده اين عقوبت با ايشان گفته بود که :

(۸) شايد پروردگار شما بعد از عقوبت ثديه يعنى اگر توبه
کنيد تحقيق است آنکه رحم کند بر شما و باز شما را بمعص سازد و
اگر باز گرديد توبت ديگر شمرماني ، باز گرديم ما توبت سيم به
عقوبتى ديگر و گردايم دوزخ را برای ما گرويدگان زندانی که در
آنجا باز داشته شويد و بر خروج قدر نياشتد و بني اسرائيل توبت
سوم عود کردند شکذيب حضرت رسالت شاه (ص) و قتل و اجلا و
حواری محاب گشتند

(۹) بدرستيکه اين قرآن راه می نماید راه که آن راست و
پيشه تر است از همه راهها يعنى طريق اوامر و نواهي و مژده میدهد
قرآن کرويدگان راه آن را نه میکنند عملهای شايسته ، نه آنکه
ايشان راست ، مردی بررك (يعنى بهشت)

(۱۰) و هم بذات میدهد مؤمنان راه آنکه آنکه نميگروند
برای آخرت ، آماده گرديم برای ايشان عذابى به اله يعنى آتش
دوزخ ، پس مؤمنان را دو تبارت ثواب ايشان و عقب اعدای ايشان
(۱۱) و دعا میکند آدمی و جدای را ميخواهد در وقت غضب

سعی بر نفس خود و اهل و مل خود مثل خود دادن او به نیکوئی
مراد نظرم حیرت است که عذاب را از حدای مدعی میخواست که :
انظر علينا حجارة من السماء . و هست آدمی شتاب کننده در دعا
می تامل در عاقبت آن با تمجیل دارد در انقلاب از حدای مدعی نه
در سراء تحمل دارد و نه در ضراء و نه در گرما شکست است و

(۱۲) و گردانیدیم شب و روز را دو علامت که دلالت کند
شهاب بکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره ، پس محو کردیم
آیتی را که شب است (یعنی طلعت او را محو ساختیم «شراق آفتاب»
و ساختیم آیتی را که روز است روشن که درو همه چیز بیند تا
طلب کنید در روشنی او افروزی در بهشت از پروردگار خود و
انتها درین تقدیر چیست که جعلنا الليل والنهار آیتین آیت روز
و شب ، آیت ب . محو آیت شب نقصان نور ماه است
از بدیه تا محقق و در لباب از این عیسی قل میکند که پیش ازین
ماه و آفتاب در نور مشاء بکدیگر بودند و بداسب روز از شب
محذوف بود حق سبحانه چیرایل را فرستاد تا بر خود بر روی ماه
مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر محل خود نهاد پس معنی
آیت بدین قول آنستکه نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن
کذاشتیم تا شما روز از بی اکتساب هدایت خود روید و تا بدانید از
اختلاف حرکات شمس و قمر شمار سالها و حساب آچل و مواسم
اعمال و هر چیزی را بران محتاجید از مهمات دینی و دنیوی ما بدان
کردیم آنرا در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساختیم بیان کردنی ،

(۱۳) و هر آدمی را حواء مؤمن و حواء کافر ، الرام کرده ایم
او راه عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده اند در روز ازل از کردار
او لازم ساختیم ، در کردن او یعنی او را ناجار است از ان و ملایم
اوست چنانچه طوق لازم علق است .
و در زادالمصیر از مجاهد نقل میکند که هر مولودی را

کتابت در کردن و در آنچه نوشته که شقی ام سعید معنی مراند
که اعراب از پریدن مرغ از راست یا چپ تعال میگردند از جانب
بهین نشانه بمن میگرفته و طرف شمال را شامت نسبت می دادند .
پس اینجا استعاره کرده است طائر را به آنچه سبب حیر یا شروده
و در عین المعانی گفته که طیر آن کتابت است که روز قیامت بران بران
بدست داده آمد و معنی فی عنقه (۱) آنستکه عهد آن در گردن
اوست و بیرون آردم برای هر آدمی روز رستخیز نوشته که صحیفه
عمل اوست ، بهینند آن کتاب را باز گشاده .

در تبیان آورده که چون آدمی در سكرات افتد نامه عمل
او در پیچند و چون مبعوث شود بازگشاده بدست وی دهند و گویند :
(۱۴) بخوان نامه اعمال نوشته خود را و در آن روز همه
آدمیان خوانده خواهند بود و خطاب به ربك خواهد رسید که نامه
خود را بخوان ، سراسر است «من تو امروز بر تو شمار کنند یعنی خود
ایین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی عمر بن الخطاب
رضی الله عنه فرموده که حاسبوا قبل ان لحاسبوا امروز دفتر اعمال
خود را در پیش نه و درنگر که از يك وند چه ساخته و چون فرصت
داری در تدارك احوال خود کوش که فردا مجل تلاقی نخواهد
بود اليوم عمل بالاحساب و غذا حسب الاعمال ، در کشف الاسرار
آورده که بدوی بسر خویش را گفت امروز هر چه « مردم گوئی
و هر چه ازیشان شنوی و هر عمل که کنی نماز شام یا من بگوئی و
حرکات و سکات خویش همه با من عرض کن ، آن بسر نماز شام
بگفتی تمام يك روزه کردار و گفتار خود با پدر بار گفت ، پدر
روز دیگر همین حال از بسر در خواست ، بسر گفت پدر زبهار زبهار
هر چه خواهی از رنج و کاهت نکشم این صورت را تمکذار که طاعت
ندارم پدر فرمود که من ترا درین کار بقدری دادم تا بیدار و هشدار

۱ - آیه شریفه : و كل انسان الزمان طائره فی عنقه
و مخرج له يوم القيامة كتاباً یلقیه منشوراً ،

شوی و از موافق حساب عقل بشوی که ترا طاعت يك روز حساب
در آن باشد و بدین است حساب همه عمر با حق تعالی چه نواز خواهی داد
نظم

تو نمیدانی حساب صبح و شام پس حساب عمر چون گوئی تمام
در نمازها چون نه بر هیچ حساب نیست جز شرمندگی و لذت حساب
(۱۵) هر که راه بند و راه راست رود پس جزاین نیست
که راه می یابد برای نفس خود یعنی راه یافتن او را بهات خواهد
داد و پس و هر که گمراه شد و چنان نیست که گمراه می شود بر
نفس خود یعنی گمراهی او او را هلاک خواهد کرد و پس و بر ندارد
هیچ نفسی بر دارنده گناه نفس دیگری .

ولیدن مهربان کافران را میگویند مشامت من کبیر و من گناهان
شما را بردارم حق سبحانه میفرماید هر نفسی در خود خواهد مرداشت
به ناز دیگری و بستمیم ما عذاب کسند او می نوازی که برانگیزم و
مرستیم فرستاده بدیشان تا ایشانرا راه راست خواهد و حجت و بشن
لازم کند .

(۱۶) و چون خواهیم آنکه هلاک گردانیم اهل شهری و دینی
را بسیار گردانیم منعمان آن موضع را با امر کنیم چپاران و سرکشان
آن شهر را بفرمان برداری بر زبان رسول که مبعوث ما بشان است ،
پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و نمرود کنند در آن شهر
پس واجب شد بر اهل آن دین کلام عذاب که سبقت گرفته است در
حکم اولی یعنی مستوجب عقوبت شوند ، پس بنیاد بر کسم ایشان را
و حراب سازیم منازل ایشان را خراب گردانی و از بنیاد بر کفندی

(۱۷) و چه بسیار هلاک کرده ایم از اهل قریبها از پس قوم
نوح چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان و اهل حد و استسالت
یا جهل یا هشتاد یا مدنی که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد و
سند است آفریدگار تو بگناه بدیشان خود ، دایا که ذوب پنهان
ایشان میداد ، و آنکه خطبات آشکارای ایشان میداد ، آورده اند که

مناظرات در غروات با مؤمنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت
و نه خلوص محاببت ، حق سبحانه فرمود که :

(۱۸) هر که باشد از روی حساست همت ، خواهد جهان شتافته را
یعنی نعمت ولذت او را مشتت کنیم برای او در دنیا آنچه ما خواهیم از
نعمت ها از برای آنکسی که ما خواهیم از طلبان دنیا ، پس آماده
کنیم برای او دوزخ را در آخرت . در آید بدوزخ نگویند رانده
شده از رحمت خدای .

(۱۹) و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را و بشتاید برای
آن یعنی سعی کند با اعمال نیکو در طلب بهشت آنچه حق سعی باشد
و حال آنکه او مؤمن باشد با ایمانی حالی از شایبه شرك پس آن گروه
که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان هست
شتافتن ایشان مقبول و پسندیده نزدیک خدای .

(۲۰) هر یکی را ازین دو گروه که طلبان دنیا و جوینندگان
عقبی اند ، امداد کنیم و عطا دهیم آن گروه را بمقدار کفایت و این
گروه را بقدر همت یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم
از عطای آفریدگار تو و نیست عطای پروردگار تو منع کرده و باز
داشته از مؤمن و کافر ، مؤمن را در هر دوسرای و کافرا در همین دنیا
(۲۱) بنگرندیده اعتبار که از روی حکمت ، چگونگی افزونی

داده ایم بعضی آدمیان را بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی
راست است در آن و جمعی را نه با تمضیل داده ایم برخی را که
طالب آخرتند بتوفیق بر برخی که حوسده اند و بر آیه آری
بزرگتر است از روی درجات و در کبر است از جهت تمضیل
یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت به
درجات است و از درجه تا درجه برتر از زمین و آسمان
مستاف باشد و تفاوت دوزخ بدرجات و از درجه تا درجه برتر
از زمین مقدار بعد خواهد بود .

(۲۲) فرامگیر ای آدمی با خدای خدای دیگر که نشیمنی در دوزخ جاودان ، بگویند یعنی موصوف همه مدبها ، و فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکوئی ها ،

(۲۳) و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مشکافان آنکه مهرستید مکر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایت تعظیبه است و شاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد و دیگر آنکه نیکوئی کنید با پدر و مادر ، نیکوئی کردن به عبادت خود را ، با احسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب قریبند به وجود تربیت اولاد را) اگر برسد نزدیک تو بروك سالی و کبر سن یکی از ایشان یا هر دوی ایشان یعنی تربیت تا پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند ، پس مگوی در ایشان را اف و آن صخر است که چون کسی از چیزی تنگ آید یا برو گران گردد یا مایهائی آلوده شود این کلامه میگوید ، حق سبحانه فرمود که این کلامه را ایشان را مگوی یعنی از ایشان به تنگ میا و صحبت ایشان را گران مشعر و ناله برایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت بار مده و بگوی در ایشان را سخنی نیکوی از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را تمام بخوان و گفته اند با ایشان چنان سخن گوی که بنده گناه کار عاجز با خواجه خشمناك درشت خوی گوید ،

(۲۴) و فروگیر برای ایشان بال تذلل و تواضع را یعنی با حسن ارادگی و تکبر مکن بلکه ملائمت و تملط پیش آر از هر طریقه بخشش برایشان برای آنکه دیروز محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان امروز محتاج تواند در خدمت و تقویت و بگوی ای پروردگار من ببخشای برایشان ، همچنانکه پروردند مرا در حالتیکه خرد بودم و حقیقت دعای رحمت از ولد در حق والدین آست که اگر مؤمن اند ایشان را بهشت رسان و اگر کافرند راه نمای باسلام و ایمان و خشنودی حضرت الهی برضی والدین باز بسته است من رضاعنه والده فانا عنه راض . پس سواقی حقوق ایشان را بارها حق حقوق پیش نباید رفت

تفهم

آنکه تنش باز از جان اوست فطره از چشمه حیوان اوست آب ارو دیده نهال مرث شیر ازو خورده لبان قوت (۲۵) پروردگار شما دان تر است به آنچه در نفسهای شماست از بر والدین و حقوق ایشان اگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی کنندگان با پدر و مادر ، پس بدرستی که خدای هست مرده آرندگان را از علوت یا رجوع آرندگان را حضرت او آمرزنده :

(۲۶) و بده خداوند خویشی را ، آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت با او . امام اعظم فرموده که حق الاارب اگر درویش و محتاج باشند برایشان نفقه کنی و گفته اند مراد بذی القربی الاارب حضرت رسولند و حق ایشان اعطای خمس است بدیشان از آنچه حق سبحانه مقرر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که امام علی بن الحسین مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری ، گفت در سورة بنی اسرائیل خوانده و آت ذی القربى ، حقه در جواب داد که خوانده ام و گویا شما اهل آن فراموشید که خدا امر کرده است باعطای حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرأت کنیم و بده درویشی را و راه گذاری را حق ایشان از زکوة و اسراف مکن یعنی پراکنده ساز مال خود را در آنچه نشاید پراکنده ساختن .

مجاهد رحمه الله فرموده که اگر برابر کوه احد زر دروچوم خبر صرف کنند اسراف باشد و اگر جوی با حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد .

(۲۷) بدرستی که اسراف کنندگان هستند برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب هر کرا التزام عادت قوم کند و متابعت امور ایشان نماید گویند هو اخوهم . آورده اند که کاهر اموال خود را بریا و سمعت خرج میکردند

و جهت مهمات شتران متعدد می کشتند حق تعالی ایشان را نکوهش می کند که در تضییع اموال اشل دیوانند و هست دیو مر پروردگار خود را منکر یعنی جاحد نعمت او، پس باید که کسی او را فرمان نبرد و در حبست که بلال و صهیب و خباب و بعضی از اقراء صحابه در برخی اوقات از ایامبر (ص) چیزی می طلبیدند که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت شرم و آزر از ایشان اعراض فرمودی و آیه آمده که (۲۸) واگر اعراض کنی از محتاجان صحابه برای انتظار روزی که از نزدیک پروردگار خود امید میدارید آنرا پس بگوی ایشان را معنی نرم و نیکوی یاد کن برای درویشان بر آسانی کشیدن بار فقر یا وعده ده ایشان را به نیکوئی.

آورده اند که مدار نزول این آیه از آنحضرت چون چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی که برزق الله و ایماکم .

در اسباب نزول آمده که مسامحه با یهودیه گریو بستند و مضمون رهن آن که حضرت رسالت بنام (ص) از موسی کلیم علیه السلام سخن تراست و جهت آزمایش دختر خود را بجهاب نبوت مآب فرستادند دختر آمد که یا رسول الله مادر من از شما پیراهن می طلبد حضرت رسول (ص) فرمود که زمان تا زمان برسد ساعتی دیگر باز آی دخترك آمد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیراهن می طلبد که در بر شماست حضرت صحابه در آمده پیرهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه نشست بلال قامت کشید و یاران منتظر خروج آن حضرت بودند و به سبب برهنگی بیرون نیامد آیه نازل شد که :

(۲۹) و میاز دست خود را بسته بگردن خود تا وسط آن توانا نباشی (برستن دست کمایت است از امساک) و مگشای دست خود را همه گشادن (وسط بد عبارتست از عطا و کل البسط اشارت است به اسراف یعنی اسراف مکن) که بنشین ملامت کرده شده. درمانده و محتاج حق تعالی با اعتدال صفت سخا میفرماید و از طرفین او که تقصیر و تبذیرست منع میکند و در مجمع البحرین قطعه در معنی این آیه آمده و هی هذه

نظم

مبند از سر امساک دست در گردن که خصم نیست مگویند پس اهل نها
مکن بجهاب اسراف نیز چندان میل که هر چه هست بیکدم کنی زدست رها
که در میانه این هر دو راه چندانی تفاوتست که از آفتاب تا مسها
پس احتیاز و سطر راست در جمیع امور بدان دلیل که خیر الامور اوسطها
(۳۰) بدرستی که آفریدگار تو گشاده می گرداند روزی را برای هر که میخواهد و تنك می سازد بر هر که اراده او اقتضا می کند و این
سط و بعضی از محض حکمتست و کسی زهره اعتراض ندارد بدرستی که او هست بمصلح زندگان خود دانا و بینا .
(۳۱) و میکشید فرزندان خود را از ترس درویشی ، ما روزی میدهم ایشان را و شما هم غم روزی مخورید :

مصرع

که هر کس که جان داد نان میدهد

بدرستی که کشتن ایشان هست خطای بزرگ چه مشتمل است بر
اطیع تامل و انقطاع بوع .
(۳۲) و نزدیک شوید نزد و گرد آن مگردید بدرستی که نزد
هست عملی زشت و بدراهبست و در تمسیر زاهدی آورده که راه
مغان و گهراست .

(۳۳) و میکشید آن نفسی را که حرام کرده است حد اقل
و را و آن اهل ایمان و ذمی و معاقد که ایشان را نباید کشتن
مگر بر راستی یعنی قصاص برو لازم شود یا مرتد گردد و یا زنا کند
بشرط احصان و هر که کشته گردد در حالفیکه شتم رسیده باشد
یعنی مستوجب قتل نبود پس بدرستی که ما داده ایم مر وارث او را که
بعد از قتل او متولی امر اوست تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل
را یا دیه ستاند پس باید که ولی اسراف نکند در کشتن آن که
قصاص برو لازم شده است یعنی بعد از قتل او را مکه نکند یا غیر
قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل

را بکشتی بلکه قصد بهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه از آن نهی فرمود که ای که ولی غیر قاتل را بکشد بدوستیکه ولی هست یاری داده شده در قصاص بمعونت امر او و حکم او

(۳۴) و نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف نکنید مگر به آن طریق که شرعا و عرفا آن نیکوتر و بهتر است یعنی معامله کنید که اصل مایه برای وی بماند و رنج آن موصله بمش آن نشیند و این معنی را التزام نمائید تا برسد یتیم طابت فوت یعنی به باو غرسد و آند رشد بروی ظاهر باشد .

(۳۵) و وه کنید بعهدی که بسته است خدای با شما از تکلیف شرعی یا بیمانی که با یکدیگر می شدید بدوستیکه صاحب بیمان هست سؤال کرده شده یعنی او را از نقض آن باید نخواهند رسید سلمی آورده که خدای را عهده است بر جوارح آدمی ملازمت آداب و بر نفس او باد آء فرائض و بردل او بخوف و خشیه و بروح او به آن که از مقام قرب دور نشود و بر سر او بانکه مشاهده ماسوی نکند و از هر عهدی خواهند رسید تا کسی از عهده این عهد چون آید برون و تمام بیمائید کیل را چون بیمائید برای دیگری و سنجید به تراوی یا مکیل راست این تمام پیمودن و راست سنجیدن بهتر است شما را از خیانت و نیکوتر از جهت عاقبت .

(۳۶) و از وی مرو آنچهیزی را که نیست ترا به آنچهیر دانی یعنی به تقایید و گمان از بی چیزی مرو و تا بدانی مگو دانستم و تا بدیدی مگو بدیدم و تا شنوی مگو شنیدم محمد بن الحنفیه در معنی آیه ارموده که گواهی دروغ مده بدوستیکه گوش و چشم و دل هر يك ازینها باشد از نفس خود بر سیده شده یعنی ازیشان خواهند رسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از مجمع سؤال گفت که چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گوید چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی ؟

(۳۷) و مرو در زمین رفتن خداوند تکبر یعنی مخرام چنانچه

متکبران خرامند بدوستیکه تو توانی شکستن زمین را برای دروی کشیدن و برسی مگوه ها از روی درازی قامت یعنی کسی که زمین را بشواید درید و باکوه همسری تواند نمود او را تکبر و تعظم چرا باید کرد

تکبر

و حاك آفریدت خداوند يك پس ای شده افتاده گئی کن چو حاك (۳۸) همه اینها که همرده شد یعنی اوامر و نواهی که از آیه لا تجعل مع الله آخرا تا اینجا مذکور است و آن یازده امر و چهارده می است و این عباس فرموده که اینها در الواح موسی مکتوب بوده . هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه است از آن نزدیک پروردگار تو با پسندیده .

(۳۹) آنچه مذکور شد از احکام از آن چیز است که وحی کرد سوی تو پروردگار تو از عملی که شناخت حق است لذاته و دانستن حیر العمل به و مرا مگیر با خدای دیگر تکریر این حکم تنبیه است بدانکه توحید اصل همه احکام است و لهذا در مفتوح و مختوم این امر نهی فرمود از شرك و در اول نتیجه که در دنیا بران مرتب بعد ذکر کرد که فتقعه ملوما معذولا و در آخره توبی که بران متفرع خواهد شد در عقیق ابراد نمود که اگر شرك آری پس انداخته شوی در دوزخ در حالتیکه ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند در حالتیکه رانده باشی و درمانده از رحمت خدای و بعد از نهی شرك عتاب میکنند با جمعی که گفتند الملائكة بنات الله و میگویند .

(۴۰) آیا برگزید شما را پروردگار شما پسران و مرا گرفت برای خود از فرشتگان دختران این خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده که از دختران نكث میدارید و به پسران می نازید بدوستیکه شما می گویند سخنی بزرگ که اضافت ولد میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضل میدهید برو که محبوب را بخود و مکروه را بدو نسبت میدهید .

(۴۱) و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم برالت خود را از ولد در چند جای از قرآن تدربانند و بشدیدتر شوند و نمی فرایند ایشان را تکویر این سخن مگر رمیدن و از حق دور شدن .
(۴۲) ای مگوی محمد (ص) اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر همچنانکه شما ای مشرکان می گوئید و حقش به غیبت میخواند چنانچه کافران می گویند آنکه آن خدایان طلب کردند بسوی خداوند عرض ما ملك ملك را می که بدیع آن مشغول شدند چنانچه ملك یعنی حق سبحانه آنها را عیب و نكوهش ایشان میفرستد اگر ایشان با خدا شريك بودندی بایستی که راه متذرع جستندی و عیب را از خود نفی کردندی .

(۴۳) یا کست خدای و برتر است از آنچه می گویند، برتری بزرگ . در تفسیر نفل میکند که یکی از اولاد خباب بن الارت گفته . معین حضرت رسالت در دست مبارك او تسبیح میگفت چنانچه همه اوم می شنودند و از روی تمجید گفتند یا رسول الله این خوب حشك چگونه تسبیح می گوید ؟ آیت مازل شد که :

(۴۴) تسبیح می گوید مر خدای را هفت آسمان و زمین و هر که در شانست ، از ملائکه و جن و انس و نیست هیچ از مخلوقات مگر تسبیح می گوید خدای را تسبیحی منتمی بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نفس و ستایش می نماید بصفات کامل .

امام قهیری فرموده که تسبیحی گویند زندگان از اهل زمین زبان قل و نالی از ایشان بلسان حال یعنی دلالت میکنند بامکان وحدوث خود برصانع واجب قدیم و این تنزیه است مرو را از لوازم امکان و توابع حدوث ، پس همه اشیاء تسبیح وی باشند ولیکن شما ای مشرکان در نمی یابید تسبیح ایشان را چه شما را نظری صاحب و عقال صافی که به آن هم تسبیح ایشان توان کرد نیست ، بدرستی که خدای هست بر دار که تعجیل عقوبت نمیکند بر غفلت شما ، آمرزیده مر آرا که ایمان آورد .

در حقایق سلمی از ابو عثمان مغربی قدس سره نقل میکند که تمام مکونات باختلاف مراتب تسبیح الهی میگویند اما آنرا نشود مگر عالم ربی که گوش و دل او گشاده بود و هم مایل :

مذکور هر چه بینی در حروفش است دلی داند درین معنی که گوش است نه بلبل بر گشت تسبیح خوانی است که هر خاری بتسبیحش زبانی است در فتوحات مذکور است که مراد از این تسبیح آنست که اعضاء

بلسان الحال گویند پس در ابراد ولكن لا تفقهون تسبیحهم فیسده باشد و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که بگوش خود شنیدیم که سنکی زبان قل ذکر ملك متعال میگفت و با ما خطاب کرد چون مخاطبة عارفان و سخنان ادا نمود که هر آدمی آن را در می یابد ، و در بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات و موجودات زبانی است ملکوتی که تسبیح و حمد حضرت خداوند ناطق است و بدان زبان عصا در دست مصطفی (ص) تسبیح میگفت و شهادت اعضا که انطق الله الذي انطق كل شیئی اشارت بداست بهمین زبان خواهد بود و تمة سخنان درین باب از تفسیر جواهر مطالعه توان نمود .
والتوفیق من المنان المعهود .

آورده اند که ابو جهم و احزاب او قصد آن کردند که حضرت پیغمبر را وقت قرائت قرآن ابداء کنند ، حق سبحانه آنحضرت را از چشم ایشان پوشید و آیت فرستاد که :

(۴۵) و چون میخوانی قرآن را ، می سازیم و می آریم . و میان آنکه نمی گروند بدان سرای برده پوشیده از حسن و زینت نه میشد و آزاری شو نرساند و گویند حمالة الحطب (۱) .

۱ - مراد از حمالة الحطب ام جمیل است و وی زانی بوده که هیزم حشك و حر های بسیار جمع کردی و در سر راه پیغمبر ریختی تا در پایش حلد و گفته اند حانه پیغمبر در همسایگی وی بود چون از حانه بدر آمدی و خارها را نگرینی خار هارا جمع کردی

آیت سوره تبت سنگی برداشته مطلب پیغمبر بیرون آمد و خواست که بر آن حضرت زند او را در حاکم ابوسکر نشان دادند و بیامد و آنحضرت آنچه مشتبه بود ، ام جلیل ، صدیق را گفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا از وی انتقام کشم ؟ ابوسکر گفت او شاعر نیست که زبان به جای کسی نکشاید . گفت پس فی جیده ها حبل من صد چیست ؟ و او چه داند که در گردن من چه خواهد بود ؟ حضرت رسالت (ص) صدیق را فرمود که از وی پرس که درین حاکم غیر تو کسی را می بیند صدیق گفت ای ام جلیل درین حاکم غیر از من کسی را می بینی ؟ گفت نا من استهزا میکنی ، بحدای کعبه که نمی بینم بجز این ای ام جلیل ، پس باز گشت و این آیت نزل شد که ما ترا صوت تلاوت قرآن از نظر کافران می پوشیم .

(۳۶) و میکنیم (یعنی می پوشیم) در دلهای ایشان پوششها تا در نیاند قرآن را و آن پوشش حائل شود میان دل ایشان و فهم قرآن و می نهیم در گوعهای ایشان گرای تا استماع قرآن نکند (چون قرآن مجزاست از حیثیت لفظ و معنی پس از برای منکران او اثبات کرد آنچه مانع است ایشان از فهم معنی و ادراك لفظ) و چون باد کمی آفرید کار خود را در قرآن ، بکانه و بکنا و برگرداند کافران در پشتهای خود یعنی باز پس روند ، در حالیکه گریزند گمان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان آنستکه الله ایشان نیز به آله خود ذکر کنی .

و زمان ملامت فرمودی این چه نوع همسایگی است که با من میکنند میریختند دروه او حاکم با همه چون گلی شگفته بود رخ دلستان تو و گفته اند مراد از حمالة الحطب سخن چین آیت زیر اسخن چین آتشی دشمنی میان مردمان بر می افروزد .
سعدی فرماید :

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بیچاره هیزم کشی است کنند این و آن حوش دگر باره دل وی اندر میان خاکسار و حجل میان دو کس آتش افروختن نه عقل است خود در میان سوسنان

(۴۷) و ما دانستیم به آنچه ایشان می شنوند قرآن را سبب آن چیز و برای آن از سخریه و مراد آنستکه قرآن را برای استهزاء و طعن در آن می شنوند و لکن گوش فرا میدارند بسوی تو و لکن ایشان را از گویند گشت یعنی نهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحر است و در عین المعانی آورده که لضر بین حارث گشت من نمیدانم که محمد (ص) چه بگوید ، ابوسفیان گفت می بینی را از سخنان وی راست میدانم ، ابوجهل گفت مجنون است و اسولهب کاهنش خواند و خویعطب شاعرش لقب نهاد و این آیه در شان این جماعت است : یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران (یعنی مشرکان) مرصعانه را که شما مقاومت نمی کنید و از بی نمی روید مگر مردی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زائل شده (یا مسحور بعضی ساحر باشد چون مانتی به معنی آتشی)

(۴۸) شکر که چگونه بودند برای تو مثل ها و ترا تمثیل و توصیف کردند همچون وساحر و کاهن و شاعر پس گمراه گشتند از طریق ، پس نمیتواند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابد بطمنه تو مروجی که موجه باشد بلکه در کار خود گم شده اند و حیران مانده در وصف تو سخنان بغیض میگویند . گاهی ترا شاعر دانند و شعر از کمال عقل میتوان گفت و زمانی همچون میخوانند و آن زوال عقل است .

(۴۹) و گفتند کافران که منکر باشند آیا آن هنگامی که شویم ما بعد از مرگ بهر روز زمان استخوان ها و حاك های ریزه شده ؟ آیا را گسیخته گن شویم آفریده تو و نازه (استبعاد کردند که حاك خشك مغالطی تر و نازه چون شود)

(۵۰) گویا گردید شما (امر تمثیل است یعنی اگر فی المثل گردید بتن خود سنك یا آهن)

(۵۱) یا آمرزیده از آن چیز ها که بزرگ است و ولی دارد

در سینه شما مانند آسمان و کوه و هرچه از قبول حیات ابد است البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده گرداند، پس زود باشد که گویند کیست که باز آورد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ؟ مگو آنکس که بیافرید شما را اول بار که حاک بودید پس آنکه حاک را تواند چنان دادن در هدایت هم حاک را زنده توان ساختن در نهایت پس زود باشد که حرکت دهد بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تمجب سر خود می جنباند ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود می جنبانند و گویند کی خواهد بود این بحث و حشر؟ مگو شاید که باشد نزدیک چه هرچه آینده است او را نزدیک توان گفت و بحث شما واقع خواهد شد (۵۲) در روزی که بخواند شما را خدای برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیر، بجهت قیام از قبور، پس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را در حالتیکه فانی باشید متعجب حق، در حیر آمده است که حلالی از قبور برآمده حاک از سرها می افشاند و می گویند سبحانک اللهم وبحمدک و در تفسیر دشمنان محمد را می ابر داشته چنانچه در آیه فسبح بحمد ربک (ای صل بامره) پس معنی آیه چنین بود که خدای شما را بخواند و بامر او اجابت کنید او را و گمان دارید از هول قیامت که در قبور خود درنگ نکردید مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه بینند زندگی خود را در دنیا اندک شمردند نسبت با آن ها پس باید که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک دنی را در کار آن بسیاری باقی صرف کند تا در آن روز بمذاب حشرت و ندامت درنماند.

نظم

دنیای توانی که عاقبتی حشری بخرجان من وره حشرت حوری
کسی گوی دولت دنیا برد که یا خود نصیبی بطنی برد
آورده اند که مشرکان مکه در ابدای صحابه اولاً و فعلاً تفسیر
همی کردند و مؤمنان صورت حال بموقف عرض حضرت وصلت پناه

و رسانیده مجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند آن حضرت فرمود که مرا حق سبحانه بدینها فرموده آیت آمد که : (۵۳) و مگو مرشد گش مرا یعنی مؤمنان را که با کافران بجویند آن کلمه را که آن بهتر باشد یعنی در مقابل جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که هدیکم الله .

در تبیان آورده که یکی مر فاروقی را دشنام داد او نیز خواست که در مقابله شتم کند حق تعالی این آیت فرستاد و بمفو فرمود و گویند کلمه احسن شهادتین است یا امر معروف و نهی از منکر . محققان بر آنند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را بساد نکند مگر به نیکوئی و اگر یکی درشتی کند در برابر او برمی سخف گوید ، بدرستی که شیطان هست مر آدمی را دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او تجوید و جز هلاک او نکوشد .

(۵۴) آفرید کار شما دامنتر است بعل شما (بقولی مخاطب مؤمنانند ایشان را میگوید) اگر خواهد خدای ببخشد بر شما و از جور کافران برهاند و اگر خواهد عذاب کند شما را بتسلط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند هدایت یا توبه و عذاب نماید باضلال و اذیت بر گناه (و بقولی خطاب با کافراست میفرماید که اگر ببخشد بر شما و عذاب دنیا تاخیر افکند و اگر خواهد عزم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بمذاب دیاست و در تعدیل آخرت حکم مطلق است) و فرستادیم قرا که محمدی، بر کافران نگاهبانی که ایشانرا از کفر نگاهداری یا یابندایی که ایمان ایشان را ضامن شوی و اگر خطاب با مؤمنانست معنی آیت این باشد که فرستادیم قرا بر مؤمنان کفای که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مؤاحذه نخواهی شد به کردار ایشان .

(۵۵) و آفرید گرد تو داناتر است به آنکس که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرونگذارد و در انوار فرموده که فریش استبعاد میگرداند که چرا یتیم اوطالب بیهوش

ناعد و گرسنه و برهنه چند متابعت او کنند ؟ حق تعالی این آیه فرستاد که ما داناتریم اهل آسمان و زمین هر کرا خواهیم برای نبوت برگزینیم ، بدرستی که افزونی دادیم بعضی پیغمبران را بر بعضی دیگر فضایل نفسانی و اجتناب از ذائل جسمانی نه بکثرت عدل و بسیاری اتباع چنانچه ابراهیم را بخت و موسی را بمکالت و محمد را بمحراج و رؤیت و شفاعت و دادیم داود را کتابی زبور ، پس شرف ابدان کتاست نه پادشاهی او و زبور صد و پنجاه سوره است که درو احکام حلال و حرام و حدود و فرائض نیست بلکه همه ثای الهی و موعظه و وصف رسالت پناهی و ستایش است اوست و ذکر زبور تنبیه است بر تفصیل آنحضرت چه در اینجا مذکور است که **انه خاتم النبیین و ائمه خیر الامم و در آیت ولقد کتبنا فی الزبور (۱)** ایمانی بدین معنی هست .

نظم

ای وصف تو در کتاب موسی وی سمت تو در زبور داود
محمود توئی ز آفرینش ما فی طافیل تست موجود
آورده اند که قریش بمحط و غلا مبتلا شدند و حق سبحانه
سمعت الزام ایشان آیه فرستاد که :

(۵۶) بگو ای محمد با کافران که میخواهند آنان را که گمان
بردید که ایشان خدا باندند بجز خدای ت این بلا از شما بگردانند ،
پس ایشان نمیتواند تمیز دادن آن را پادردن از قبیل شما بقبایل دیگر
آورده اند که نبی ملیح ملائکه را و بنو خزاعه جن را میپرستیدند
جنیان خود ایمان آوردند و ایشان در کفر ماندند آیت آمد که :
(۵۷) آن گروه از ملائکه و جن آهنگد که میخواهند کافران
ایشان را و میپرستند ، ایشان میجویند پروردگار خود دست آویزی
یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او ، هر کدام نزد کبر
مریت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاهند از ملائکه و جن توسل
میکند بحق سبحانه پس غیر محرب خود بطریق اولی که وجه توجه

بدانحضرت آرد مانع من سخن آنکه محبودان شما محتاج بمبود بحق اند
و امید میدارند بخشش او را و میترسند عذاب او را ، بدرستی که
عذاب آفریدگار تو هست سزاوار آنکه ازو حذر کنی و چون معلوم
شد که این در بیم و امیدند همچون سایر بندگان پس چگونگی ایشان
را پرستش توان کرد .

(۵۸) و نیست هیچ شهری و دهی مگر آنکه ما هلاک کنیم
اهل آنیم بمرك و فناء پیش از روز قیامت یا عذاب کننده آن بقتل
و فحط و جز آن ، غذایی سخت یعنی اگر مؤمن و صالحند بمرك و
اگر کافر و فسق اند ، عذاب ، هست این حکم در اوج محفوظ نوشته
شده ، آورده اند که قریش از حضرت رسول معجزه ها طلبیدند از
جمله آنکه کوه صفارا زر خالص سازد و جبل را محو کند تا زمین
گشاده و صالح زراعت شود و جوی ها روان سازد تا بالغ و بوستان
ها سازند حق تعالی این آیت ها بدیشان نمود و فرمود که :

(۵۹) و باز نمیدارد ما را از آنکه فرستیم معجزات مقرر
قریش را مگر آنکه تکذیب کردند به آیت مقرر خویشتن پیشینیان
(یعنی امم گذشته) معجزات طلبیدند و ما مردست پیغمبران ظاهر کردیم
و آنان تکذیب کردند و ایشان را مستاصل گردانیدیم پس آنچه
میطلبند از معجزات ظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید
هر آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم
که ایشانرا مستاصل نسازیم چه از سل ایشان مؤمنان خواهیم آورد
و بدادیم قوم نمود را نه الفراع ایشان ، پیدا و هویدا یعنی از جمله
اهلاک امم بسبب تکذیب ایشان آست که نمود از صالح معجزه طلب کردند
و خدای ایشان را از سنگ ناله بیرون آورد ، پس کافر شدند بدان
ناله و او را پی کردند و بتنامی هلاک شدند و نمی فرستیم ما معجزات
مقرر را مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس
اگر بعد از نزول بر کفر راسخ باشند هر آینه مستاصل شوند

(۶۰) و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه
مخور بدرستی که آفریدگار تو یعنی عذاب او فرا خواهد گرفت مردمان

را بنی هلاك خواهد كرد (تعبیر بلافاصله ماضی بجهت وقوع است [۱])
و نگردانیدیم آن خواب را که بتو نمودیم مگر فتنه آدمیان یعنی
سبب آزمائش ایشان و مراد روئای عام حدیثیه است که حضرت در
خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه را طواف نموده سعی و
حلق بجای آورد و صحابه توجه فرمودند و در آن سال عمره بپسر
نشد منافقان زمان طعن دراز کردند که این خواب راست شد و حال
آنکه حکم الهی آن بوده که واقعه در سنه آتیه بظهور رسد و قوم
از علماء دین قول تردد دارند جهت آنکه سورة مکی است و این
امه مدنی مگر آنکه گویند این خواب در مکه دیده شد و در مدینه
حکایت کرده و گفته اند حوامی که سبب فتنه آدمیان شد آن بوده
که حضرت در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر میراودیدند و
آنجا برمی جستند همچون بوزنه و فتنه آن بوده که در ایام حکومت
ایشان واقع شد و بعضی رؤیا را معنی رؤیت دارند یعنی آنچه بتو
نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان حقی شد چه بعد از
حدیث معراج بعضی از صفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز
طعن کردند و کفار در انکار افتادند و مؤمنان تصدیق نمودند و
و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را در قرآن برای فتنه مردمان .
آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در
دوزخ رسته است متعجب شدند ابو جهل گفت محمد می گوید که آتش
دوزخ سنك را می سوزد و باز می گوید که درخت میروید این بهات
عجب است و عجب از ایشان بوده که از درخت سنك آتش می گرفتند
که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ : جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا** .

۱ - آیه شریفه اینست : **وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ**
وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ الْآفِتْنَةَ لِلنَّاسِ إِلَّا الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ
و تخوفهم فیما یزیدهم الاطفیان کبیرا ،
در این آیه کلمه **أَحَاطَ** بلافاصله ماضی آورده است بجهت وقوع امر میباید

میگردید که آتش در درخت و دیمت نهد چه عجب که درخت در
آتش میروید با نادری که بر و بال سمندر را در آتش از احتراق
محافظت میکند و احشای شتر مرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از
سوحتن نگاه میدارد تواناست برائیات شجره در دوزخ و زقوم را
شجره ملعونه گشت معتقد آنکه خورنده آن گناه کارانند و لعنت متوجه
ایشانست و میبوسه باشد چون طعام ملعون (ای ضار مکروه) و بعضی
تاویل کرده اند شجره را باوجهل یا حکم بن العاص که پدر مروان است
و **ابن الحجر** گفته که آن شجره بهودید و میترسانیم کافران را به
انواع تخویفات چون نارسمیر و زقوم و امثال آن ، پس نمی آید آن
تخویف ایشان را مگر سرکشی بزرگ یعنی گزاف کاری و ستیزه از
متجاوز شده و چون تکبر ایشان را بجهت وسوسه ابلیس است از
استهکبار وی متعجب این آیت خبر داد که .

(۶۱) و یاد کن چون گفتم مر فرشتگان را که سجده کنید
بر آدم را بجهت تنظیم او ، پس سجده کردند همه ایشان مگر ابلیس
که سجده نکرد و چون خدای گفت که چرا سجده نکردی ، گفت
آیا سجده کنم (یعنی نکنم) مرا آنکس را که آفریدی از گل ؟
پس خدای برو لعنت کرد و از درگاه خویش براند .

(۶۲) گفت ابلیس دیگر باره ، خبرده مرا این را که گرامی
کردی و فضل دادی بر من چرا و او از حاکمت و من از آتش
اگر واپس داری مرا و مرك مرا تاحیر کنی تا روز قیامت هر آینه از
بیخ برکم فرزندان او را باغوا و چنان کنم که مذهب تو مستاصل
شوند مگر اندکی که بتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت
و محافظت تو .

(۶۳) گفت خدای مرا و را که برو (امر اهانت است و اتمام)

۱ - آیه اینست : **قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ**
جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا ،

میبراید اذهب امر است از برای اهانت و خواری و دوری از
درگاه عزت پروردگار و نیز جزاؤکم را جمع استعمال فرموده برای تالیف

یعنی او را براند از درگاه قرب و گفت در پی مهم خود رو) پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو مرد از ذریت آدم ، بدرستی که دوزخ پاداش شمامت (یعنی از آن تو و ایشان - تظلیف کرده است مخاطب را بر غائب یعنی ترا و همه متابعتان ترا پاداش دهیم) جرای تمام (یعنی عذاب مردوام)

(۶۳) و از جای سجنان و باقران ، هر کرا توانی لهرابیدن از بشتن ، آواز خویش یعی خواندن ، فساد و گویند صوت شیطان عما و

امام زاهدی از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدای از دهان بیرون آید آواز شیطانست و برانگیزان بریشان سواران و پیادگان خود را یعنی داوایی که معاون تواند در سوسه و اغوا همه را جمع کی در تسلط بریشان و شرکت کن با ایشان در مال ها تا از حرام جمع کنند با بر باد دهند یا در مصیبت صرف نمایند و در فرزندان ایشان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا صدقه ای و عبد الشمس و امثال آن نسمیه نمایند و وعده دهانشان را بمواعید باطله چون شفاعت شدن یا تاجیر در توبه یا انکار بهشت و حشر و بهشت و دوزخ و وعده نمیدهد شیطان مگر در ربیب یعنی خطارا در صورت صواب می آراید .

(۶۴) بدرستی که بندگن حاصل من که بحکم هولاء فی الجنة برای بهشت آفریده شده اند . نیست ترا بر اغوای ایشان تسلط و قدرت می همه کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا
امام قشیری فرموده که بنده حق آنکسی است که در بند غیر نباشد . شیخ عطار لدن سره میفرماید که :

چه تو در بند صد چیزی حدارا بنده چون باشی ؟

که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی
و بسته است پروردگار تو نگاه دارندگان خود از اخلاص انیس ،
(۶۵) پروردگار عما آنست که بقدرت کامله میراند و روان

می گرداند برای شما کشتی را در دریا تا بچوئید از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود است یا ائمه که بدان احتیاج افتد و بی عبور بدریا بدست نیاید ، بدرستی که او هست شما هر آن که کار های مشکل را بر شما آسان میگرداند و اسباب مایحتاج شما مهیا می کند .

(۶۶) و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن در دریا ، گم شود و برود از خطر های شما هر که او را میخواهید و میپرستید مگر او که خداوندیست یگانه و یکتا که در آن محل جز او را نمیبخوانید و نجات جز از حضرت او نمیبخواهید ، پس آن هنگام که برهانید شما را از غرقه شدن و برسانید سوی بیابان ، برگشتید از توحید و باز روی پرستش نشان می آورید و هست آدمی يك باسپاس مر نعمت خداوند خود را .

(۶۸) آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید (یعنی ایمن میباشد) از آن که فرو برد شما را بکرانه از زمین یعنی آنکه در است بر آنکه شما را آب فرو برد ، تواناست بر آنکه در حاک همان کند یا فرو فرستد بر شما بادی که سنگ مر شما افکند یعنی درواست بر آنکه شما را سنگ باران کند ، پس نیاید برای خود نگه دارند که شما را از آن محافظت کند .

(۶۹) آیا ایمن شدید آنرا که باز گرداند شما را و در آورد در دریا باری دیگر یعنی آرزو در دل شما افکند و دیگر بار در کشتی نشینید پس بفرستد بر شما شکنده از باد یعنی بادی را که بوزاند که کشتی را بشکند ، پس غرق گرداند شما را بسبب آنچه باسپاسی کردید ، پس نیاید برای خویش مرما به آن غرقه کردن از آفتی در آئنده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما .

(۷۰) و هر آینه گرامی کردیم ، فرزندان آدم را و مردا عظیم ایشان را (یعنی سوار گردانیدیم) در بیابان به چهار پایان و در دوری سر کشتی ها و روزی دادیم ایشان را از طعامهای پاکیزه و ابره و

دادیم ایشان را بر بسیاری از آنچه آفریدیم افروزی دادنی .
 علماء را در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخن بسیار است و
 درین ترجمه بقول جامع اکثفا میرود .

صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت انسان دو
 قسمت است جسدانی و روحانی ، جسدانی تمام ایشان را با عدل از مؤمن
 و کافر و آن تخمیر طینت انسانیت ببدن و تصویر در رحم و حسن
 صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بدن و اکل
 باصابع و تزیین شعی و ذوائب (۱) و تمیز عقل و اهتام شطوق و اشارت
 و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکین از حرف و صناعات و
 روحانی دو قسمت ، عامه و خاصه . اما آنچه عام است مؤمن و کافران
 در آن شریکند چون نفخ روح در ایشان و احراج از صلب آدم و
 اجتماع اول الست بر یکم و انطاق بجواب بملی و عهد بر عبودیت
 و زیانیدن بر طهارت و ارسال بدیشان و انزال کتب برای ایشان و
 ترغیب بمشروبات جنائی و تخویف از عقوبات نمرائی و اظهار آثار قدرت
 و دلائل و معجزات برای ایشان اما کرامت و روحانیت خاصه آنستکه
 انبیاء و اولیاء و مؤمنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و
 ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب
 و سیر الی الله و فی الله و بالله و عبودیت بر مقامات و ترقی از مضائق
 ماسوتی بجنابات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کراماتی که
 در حد حصر درنیاید . محمد بن کعب گفته که کرامت آدمیان
 بدست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم از ایشانست .

ای شرف دوده عالم بتو روشنی دیده عالم بتو
 کیست درین خانه که خیل تو نیست؟ کیست برین جوان که طغی تو نیست؟
 از تو صلائی بالاست آمده نیست بهمانی هست آمده
 در حقایق سلمی آورده که گرامی ساختیم آدمیان را معرفت

۱ - ذوائب گیسوان و موهای بنا گوش . سلمان ساوجی فرماید :

تقی الله لیلاً کسعد الکواعب شبی غنبرین موی و مشکین ذوائب

و توحید و مرداعتیم ایشان را در برقی و بحر قلب و گفته اند در آنست
 که ظهور دارد از نبوت و صفات و بحر آنچه مستور است از حقایق
 ذات و در تاویلات کاشی مذکور است که بر عالم اجساد بوده و
 بحر عالم ارواح و مرداعتن ایشان در هر دو ترکیب ایشانست از هر
 دو و روزی دادیم ایشان را از طبییات علوم و معارف و تفضیل ارزانی
 داشتیم بر بیشتر مخلوقات به آن که ایشان را بیوب ایشان مینا ساختیم
 و مستثنی جنس ملائکه اند یا حواری ایشان و علماء را در تفضیل ملک
 و بشر مباحث دور و دراز است ، آنچه جمهور اهل سنت بر آنند
 آنستکه رسل نبی آدم فاضل ترند از رسل ملائکه و رسل ملائکه
 افضلند از اولیای نبی آدم و اولیای نبی آدم شریفترند از اولیای ملائکه
 و صلحاء اهل ایمان ایشانند بر عوام ملائکه و عوام ملائکه بهترند از
 ملایک اهل ایمان .

امام قشیری قدس سره فرموده که مراد از بنی آدم مؤمنانند
 چه کافر را نفس و من یهن الله فماله من مکرم از تکریم هیچ
 مصبی نیست و تکریم مؤمنان بدست که طاهر ایشانرا شوقی مجاهدت
 بیاراست و باطن ایشان را بتحقیق مشاهدت منور ساخت و چنانچه کاه
 مؤمنان را تکریم عام ارزانی داشت امت حضرت رسالت را بتکریمی
 خاص اختصاص داد از جمله مرتبه رضا که رضی الله عنهم و رضوانه
 و درجه محبت یحبهم و یحبونه و تشریف ذکر فاذا کرونی اذکرکم
 و علی الجملة این آیت دلیل فضیلت و جاهلیت انسانست که از
 مخلوقات مرآت صافی جهت امکاس صفات الهی اوست و بس چنانچه
 از مضمون این آیات حقایق سمات فهم توان کرد (۱)

۱ - آیه شریفه اینست : * ولقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم

فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن

نظم

آمد کلاه جمعه کون ولی	همچو آئینش نکرده جلی
شود اندر او بوجه کمال	صورت ذوالجلال و الااضل
زانکه بود این تفرق عددی	مانع از سر جمعی احدی
گشت آن جلای این مرآت	شد عیان ذات او بجماعت
ظهیری گشت کلی و جمع	در این صفت و صفات
شد تفصیل کون را محمل	در این صفت و صفات
بوی این دایره مکمل شد	در این صفت و صفات

(۷۱) یادکن روزی را که بخوایم هر گروهی را از مردمان پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث بوده چنانچه گویند با امت موسی و با امت عیسی یا کفای که بدیشان منزل شده چنانچه خطاب کنند که یا اهل القران و یا اهل الانجیل یا مقدمی که در مذهب مسیحیت او کرده باشند چنانچه ندا زنند که یا حنفی یا شافعی یا اهل دین و ملت باز خواهند چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوس و گفته اند امام [۱] جمع ام است ، فردا حلق را بمادران باز خواهند بجهت کرامت عیسی یا شرف حسن و حسین (ع) با برای آنکه اولاد ازین رسوا نشوند .

در لیاب از حضرت مرتضی علی نقل میکند که در آن روز هر قومی را بخوانند امام زمان ایشان و منزل بر ایشان و سنت پیغمبر ایشان قوی آنستکه تعلق انساب (۲) بریده گردد و سنت اعمال بماند

۱ - آیه شریفه اینست : " یوم تدعوا کل اناس بامامهم فممن

اوتی کتابه یمینه فاولئک یقرؤن کتابهم ولا یظلمون قتیلا "

۲ - از زمانهای پیشین تعلق انساب در میان طوایف و مال مختلفه گیتی رواج داشته و بسیاری از ملل و طوایف در حفظ نسب خویش کوشا بودند . امروز نیز مسئله خون و نژاد در عالم یکی از عوامل مهم سیاسی بشمار میرود و ویژه در عصر حاضر توجه علماء

پس هر گروهی را بکتاب عمل ایشان باز خواهند و گویند یا صاحب کتاب کذا . پس هر کرا داده شود نوشته عمل او بدست راست او پس آن گروه میخوانند کتاب حدود را از روی بهجت و مسرت نوشته بعد از نوشته چه در آن نامه عملهای نیکو می بینند و ستم دیده بشوند در مرد خود بمقدار تنبیه که ازو ستم بین الاصبیحین باشد یعنی تصور نباشد در پاداش ایشان کمتر چیزی و این آیت دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ دهند از حجرات و حیرت زبانش از خواندن درمانند .

(۷۲) و هر که هست درین دنیا نابینا یعنی دیده دلش راه صواب

و دانشمندان و سیاستمداران مژاد پیش از پیش شده است .

علماء و دانشمندان حاور و باختر در موضوع نژاد و اسباب ملل کنایه نگارش نموده راجع امذاهب و عادات و عقاید و زبان اقوام مختلفه فحص و پژوهش بسیاری کرده اند .

دانشمندان و علمی اسلامی نیز کتابهای گرانبائی در موضوع نژاد و اسباب و عقاید ملل مختلفه تألیف کرده اند مانند جمهوری الاسلام و سبائك الذهب فی معرفت قبائل العرب و الملل والنحل . کتاب ملل و نحل را ابوالفتح محمد شهرستانی (شهرستان خراسان) تألیف نموده است این کتاب در شرح عقاید فرق مختلفه و مشرب های فلسفی نوشته شده و هم در این کتاب بطور مجمل اشاره به اصل برخی از طوایف کرده است .

کتاب الملل والنحل مزین نازی نگارش یافته لیکن در زمان شهرخ پادشاه تیموری این کتاب را افضل بن صدر اصفهانی ترجمه فارسی نموده این ترجمه امروز خیلی کمیاست . نسخه معتبر و مادرالوجودی از ترجمه این کتاب در کتابخانه دانشمند ارجمند سرکار سروان علی فولادوند (استاد دانشکده اسری) موجود است که علاوه بر قدرت از نظر خوبی خط و کلام بسیار گرانبهاست .

به پند ، پس آورد آخرت باینجا بود یمنی طریق بجهت بیاید و گمراهی
از باینجا بجهت زوال استعداد و عدم فرصت ، محققان گویند هر که
باینجا بود در دنیا از طاعت باینجا بود در عقی از ثواب و هر که
اینها روی توبه به بیند آنجا چهل مغفرت مشاهده نکند .

آورده اند که وفد تنبیه گفتند ای محمد (ص) ایمان نیاریم بتو
تا وقتی که یکمیل ما را به ات پرستی بگذاری و زمین طایف را
که آرامگاه است چون حرم مکه محترم گردایی و ما را در نماز
از رکوع و سجود ممانداری و اگر از تو پرسند که چرا چنین
کردی بگوی که خدای من مرا بدین فرموده است آیت آمد که :
(۷۳) بدرستی که خواستند تنبیه که بگردانند ترا ، از آن چیزی
که وحی کردیم بتو تا انزاعی و برندی بر ما جز آنچه وحی کرده ایم
یعنی بگوی که نمیگذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتی که من
کنی بتان ما را و اگر چه برانگشت باشد و آنحضرت را از غایت
عقوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارك حظور کرده که چه شود
اگر چنین کنم و خدای میداند که من این را کاره ام ، این آیت
فرود آمد که میخواهند که ترا بگرداند از وحی ما و دوستی گیرند
(۷۴) و اگر به است که ترا ثبات دادیم بر راستی بمدد عصمت
خود ، بدرستی که نزدیک بود که میل کنی سوی آرزوی ایشان
میل کردنی اندک ، محققان گفته اند آن خطور که مذکور شد محقق
بیست بلکه معنی آیت اینست که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت
گردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک
شوی بمیل و این تصریح است ، آنکه بمیل نزدیک نشد پس بمیل
کجا رفته باشد .

در قبایع گویند که آنحضرت موصوم بوده اما برای تحویف
آیت آمد تا میل بسجن مشرکان نکند این آیت آمد که :
(۷۵) آنکه که میل میکردی هر آینه می چشایدیم ترا عذاب
زندگی یعنی در دنیا و عذاب مرگ یعنی در آخرت ، پس نمی یافنی

تو برای خود بر دفع یا باری که مسبب او ازان باز رهی . امام
تعلیمی آورده که بعد از نزول این آیات آنحضرت فرمود که اللهم
لا تلکنی الی نفسی طرفه عین .

بیت

یالهی بر ره خود ، دار مارا دمی با نفس ما ، مگذار ما را
آورده اند که اهل مکه در احراج آنحضرت مشاورت کردند
و رای ایشان بران قرار گرفت که در دشمنی بعدی اضرابط نمایند
که آنحضرت را بصورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد .

(۷۶) و بدرستی که خواستند اهل مکه تا ترا بلغزاند بدشمنی
ها از زمین مکه یا ترا بیرون کنند از آن و آنگاه که چنان شود
در يك نکنند پس از رفتن تو مگر زمانی اندک و آن چنان بود که
بعد از هجرت باندك زمینی و ائمه بدر دست داد و هلاک گشتند و قولی
آست که بهود را از اقامت آنحضرت در مدینه حصد آمده گفته اند ای
اولیاء الله مدم انبیای پیشین زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی
که ما ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی آن
حضرت عزم سفر شام مصمم فرمود و این آیت آمد که بهود خواهند
که از زمین بشر دور افکند و اگر چنین باشد پس از تو چندانی
نماند آنحضرت فسخ عربیت نموده و اندک زمانی را لبایل بهود بقتل
و اجلا معذب شدند پس بدین قول آیت مدعی باشد و بقول اول مکی
پس میفرماید که سنت نهادیم ما .

(۷۷) سنت میدمی بر آنها که فرستادیم پیش از تو ، از فرستادگان
ما و آن سنت هلاک امتناست شکذیب پیغمبران و بیانی تو بر سنت
مارا تغییر و تبدیلی .

(۷۸) اقم الصلوة للذیك الشمس ، بیایدار نماز باشد از زوال
آفتاب (لام بمعنی بود است چنانچه لخمس مفلون ، ای بعد خمس)
تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین و تا غسق اللیل نماز شام و
حفتن و قرآن الفجر (و بیای دار نماز بامداد را قرآن نهمت برای
آنکه قرائت قرآن درو فرض است) بدرستی که نماز بامداد ، هست

دیده شده (یعنی ببینند او را ملائکه لیل و نهار) فرشتگان شب او را مشاهده می کنند و در آخر دیوان عمل لیل آیت می نمایند و ملائکه روز او را می بینند و اقتراح دیوان اعمال نهار بدو می کنند ، (۷۹) و بعضی از شب ، پس بیدار شو ، قرآن یعنی نماز زیاده تر ترا ، صلوات مفروضة یا فضیلتی مرثرا یا غنمتی و کرامتی مخصوص شو ، شاید و البته چنین بود که ندارد خدای تو ، ترا در مقامی بسته بینی همه ستاینندگان و آن مقام شفاعتست که حضرت رسالت را در آن مقام ستایش کنند خلاق اولین و آخرین و او بر همه مشرف باشد و در زاد المصیر آورده که حق تعالی وی را روز ایامت بر عرش نشاند و در ثواب از عمر نازل میکند که حضرت یحیی در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک گرداند مرا خدای و نشانده با خود بر عرش لفظ حدیث ایست : **یدینی الله فیتعدنی معه علی العرش و یمیت را همان معنی میگویند که عندیت را در آن آیت که ان الذین عند ربك** (یعنی مراد مکانت است نه مکان و منزلت است نه منزل) **امام تعلی** آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که محاسن او شود یا مکان او گردد بلکه اکنون در همان صفات است که پیش از آفریدن عرش بود چه ارلا و اندا قائم بذات خود است پس نشانیدن مصطفی بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات حق یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آن حضرتست .

در **عین المعانی** آورده که مقام محمود ، مقامیست از عرش که یحیی را بدو گرامی کنند . قولی آست که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آن حضرت دهند و هیچ یحیی نباشد حواء آدم و حواء غیر او الا که در تحت لوای وی باشند ،

نظم

نی همین زبر لوای دولتش مایموس آدم و من دونه تحت لوای مصطفی است صاحب فتوحات اقدس سره فرموده که مقام محمود ، مقامیست مرجع جمیع مقامات و مظهر تمام اسمای الهیه که مختص است

مقامات و آن خاصه حضرت محمد است و سبب شفاعت درین مقام گشاده میشود .

و در **بحر الحقایق** فرموده که محمود الله است و قیام حضرت یحیی بر حق نه بهی خود لسان اشارت مقام محمود است

نظم

ای ذات آورد و کون مقصود وجود نام تو محمد و مقام محمود (۸۰) و یگو ای پروردگار من ، در آرزو مرا در قیام آورده و بسندیده و بی ندامت و بیرون آر مرا ازو ، بیرون آورده و ستوده و با کرامت یا در آرزو مدینه شام و بیرون آر از مکه ساله یا در آرزو مکه بجهت فتح و بیرون آرسوی چنین یا در آرزو بهشت و بیرون بر از دنیا یا در آرزو دعوت نبوت و بیرون آر از عهده تبایع و رسالت و بده مرا از نزدیک خود حاجتی یاری دهند و قوتی اعانت کنند (۸۱) و یگو آمد حق (یعنی اسلام) و ناچیز شد باطلی (یعنی شرک) و گفته اند حق قرآن است و باطل شیطان هر کجا قرآن ظهور کند شیطان مخفی گردد .

مصرع

دیو نگریزد ازان قوم که قرآن خوانند بدستیکه باطل هست نیست و ناچیز گشته ، **امام قشیری** فرموده که حق آنست که برای خدای بود و باطل آنکه برای غیر او باشد . صاحب **تاویلات** بر آنست که حق وجود ثابت واجب است عز شده که ازلی و ابدیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوالست و چون اشیاء اموات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود .

نظم

همه هر چه هستند ازان کمترند که با هستیش نام هستی برند چو سلطان عزت علم بر کشد جهان سر بجنب عدم در کشد (۸۲) و فرو میفرستیم بنو از قرآن ، آنچه چیزی که او شفاعت

مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیماری چهل و شبهه را واضح آنستکه من (۱) وایانی دارند یعنی همه قرآن شفاست ز مرص های صوری و معنوی و قلبی و فاعلی و مخشایش است مر مؤمنان را که بدو نفع می گیرند و نمی افراید قرآن مرستم کاران را مگر زیان کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو میگریند .

(۸۳) و چون انعام کنیم ما ، بر آدمی بصحت و توانگری و امنی ، روی نگرداند از یاد ما (مراد کافر است که چون هدای نعمت دهد او را بانزال کتاب و ارسال رسول و غیر آن از نعمت های طاهر و باطن اعراض کند و نفس خود دور شود و گمراه گیرد یعنی تکبر و تعظیم نماید و از طریق حق بر طرف رود و چون مرسد بدو بیماری و فقر و ترس باشد ، امید از روح الهی یعنی جاهل بوده منزل پادشاهی و واتی باشد بکرم ... می اما مؤمن در نعمت شکر کند و در محنت باید فرح صبر نماید .

(۸۴) بگو که هر کس عمل میکند بر طریقه که مشاکی حل او باشد از حیر و شر و بدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اغراض و در محنت یأس دارد و مؤمن در سراء سیاستداری و در ضراء شکیهائی نمیکند و گفته اند شاکله طبیعت است با عادت یا دین یا مقدار قوت و طاعت و معنی همه راجع است به آن که هر کس آن کند که از او سزد .

مصرع

هر کسی آن کند کزو شاید

از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیت در قرآن امیدوارتر است ؟ فرمود که قل کل يعمل علی شاکله گفتند در این آیت ارجح چه چیز است ؟ گفت از بنده جفا و عطا آید و آنچه از لثیمی او

۱ - آیه اینست : و تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة

للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا

شاید و از هدای وفا و عطا آید و آنچه از کریمی او سزد

بیت

از من گه آیدو من آنیم وز تو کرم آید و تو آنی
بی پروردگر شما دانستار است به آنکس که او راه یافتار
است و بصواب نزدیکتر یا نیکوتر بجهت دین و مذهب .

آورده اند که کفار عرب نضرم حارث و ابی من خاتم و عقبه من ابی معیط را مدینه فرستادند تا از یهود بشر حال حضرت پیغمبر استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند . . . متعجب شده گفتند ای خداوند عرب ما دانسته ایم که طهور پیغمبری نزدیکست و از سخنان شما راجحه احوال نبی استشمام میتوان کرد . . . پس از او پرسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان یشین گم شدند چگونه است و روح چیست و اگر هر سه سؤال را جواب دهد یا هیچ کدام را جواب دهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دورا جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبر است ایشان همگه آمده مجلسی ساخته از آن حضرت سؤال فرمودند آن دو سؤال را جواب آمد و در نصه روح این آیت نازل شد که :

(۸۵) و میپرسد ترا از کیفیت روح (۱) که بدانسان بدوزنده است ، بگو روح از امر پروردگر من است یعنی از مبدعانی که امرکن کائن شده بی داده و او از آن جمله است که مخصوص است . علم هدای و غیر حق سبحانه بدو دانا نیست و داده نشده آید شما از دانش مکر اندکی نسبت اعلم هدای .

شیخ ابوالمدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که هدای ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عذابت است

۱ - آیه اینست : یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی

و ما اوتینکم من العلم الا قلیلا

نزدیک ما و به بسیاری از آن رسیدیم پس ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد .

(۸۶) و اگر خواهیم ما ، هر آینه ببریم آن چیزی را که از قرآن وحی کرده ایم بتو یعنی از حدود و مصالحت محو کنیم ، پس نیایی تو برای خود به آن یعنی نیایی بعد از بردن آن بر ما و کبلی که آنرا استرداد کند و بسینها و مصحفها باز آرد .

(۸۷) لیکن رحمتی است از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند ، بدرستی که فضل او هست بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و حتم یغمبران گردانیده و نوای حمد و مقام محمود بشو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی میگذارد .

(۸۸) بگو ای محمد ، اگر جمع شوند آدمیان و پربان که نو مبعوث بدیشای و اتفاق کنند بر آنکه بیارند باشد این قرآن یعنی بیارند مثل او را در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب ، بیارند مانند او را درین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرما هستند . این آیت در جواب نفرین حارث فرد آمد که میگفت **لَوْ شِئْنَا لَاقُلْنَا مِثْلَ هَذَا** (اگر خواهیم مثل این قرآن بگوئیم) حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل این نتوانند گفتن و اگر چه باشند برخی از ایشان مریضی را هم پشت و مددگار (۸۹) و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتی تقریر و بیان را برای مردمان درین قرآن از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و نصی و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن ، پس سرباز زدند بیشتر مردمان و نخواستند ، مگر لایسای را که انکار حق است .

آورده اند که ابوجهل و عینه و شبیه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که شهری از بلاد ما تنگ عیش تر و کم آبروتر نیست ، پس این کوحها را از حوالی ما دور کن تا زمین های قابل زراعت پدید آید و جوی ها چون انهار شام و عراق روان

ساز تا کشت کنیم و خدای خود را بگوی تا ملائکه را برای صدق دعوی تو فرستد و قرا کوشکهای از زر و نقره بدهد تا از درویشی برهی و بگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان از روی تمنت مکرر کردند و بعد از الزام حاجت بریشان با اعجاز قرآن این آیت ها درخواستند و عبد الله بن امیه مخرومی گفت که ایمن نیارم تا نردبان بنهی و بر آسمان روی و من در تو نگرم و نسخه یاری تمام هر يك از ما که بخوانیم و بدانیم که تو یغمبری و با وجود آنکه اینها بکنی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد ، حق سبحانه این آیت فرستاد که .

(۹۰) و گفتند منتظران قریش ، تصدیق نکنیم مرترا تا وقتی که روان سازی برای ما از زمین مکه چشمه بر آب که هر گرگمی نکند (۹۱) یا باشد ترا بوستانی از درختان حرما و انگور یعنی مشتمل بر این درختان پس روان گردانی جوی های آب در میان آن بوستان روان گردنی .

(۹۲) یا تا وقتی که بیفکنی آسمان را همچنانکه گمان بردی و وعید کردی که او تسقط علیهم کسفا من السماء بر سر ما باره باره یا یاری خدای را و فرشتگان را در مقابل یعنی عیان نما بنمایی یا یاری ایشان را بخواهی رسالت خود ،

(۹۳) یا باشد ترا خاله از زر که در آنجا بنشیني یا بروی آسمان و تصدیق نکنیم مرر آمدن ترا به آسمان تا وقتی که فرود آری بر ما کنایی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشتن باشد ، بگو پاکست پروردگار من ازان که بر وی تحکم کنند یا از آنکه کسی را قدرت شربك وی سازند و شما آنچه از من میطلبید بجز وی کسی بر آن قادر نیست ، آیا هستیم من مگر آدمی فرستاده شده همچون سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نگردند ، لا مبعر که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حجت نه با اختیار و مثبت ایشان این جوانی بود مرسخان ایشان را

اجمل و تفصيل اجود در آيت همراه است كه سابق مي آيه :
ولو نزلنا كتابا في قرطاس ۱۱ و آيه : ولو انزلنا ملكا (۲)
 و آيه : **ولو فتحنا عليهم بابا من السماء (۳)**

(۹۴) و منع كرد مردمان را (يعني اهل مكه را) از آنكه ايمان آورند و قتي كه آمد بدیشان بيان حق بر زبان محمد (ص) مگر آنكه گفتند آيا مرا بگفت خداي آدمي را رسول ؟ يعني اين سخن منع كرد ايشان را از ايمان كه شربت مانع است از رسالت و اين خطا مي كردند زيرا كه تيجانس موجب توانس است و تخلف مقتضى تناظر و پس رسول از جنس مرسل اليهم بايد تا افاضه واستفاده در بيان پديد آيد و چون كافران مي گفتند كه رسول خداي فرشته بايد و بشر شايد حق سبحانه رد شبهه ايشانرا مي فرمايد كه :

(۹۵) بگو اگر بودند ادي مجاي آسمان در زمين فرشتگان مانند آدمي ، ميرفتندي بر قدمهاي خود ، در حاليكه مقيم بودند و آرام گرفته در زمين ، هر چه ميخواستند بدیشان از آسمان فرشته را بفرستد يعني از جنس ايشان رسول بدیشان مي فرستاديم تا با هم مجتمع توانستندي شد و ازو تلقين توانستندي گرفت چه در تعليم و تعلم تناسب و تيجانس محطست و چون سكه زمين آدمي مانند ، پس رسول ايشان بزر آدمي بايد ^{نظم}

او بشر فرمود خود را بشكم تا محسوس آيند و كم گردند و كه زانكه جنسيت عجائب جذبي است جاذبش جنس است هر جاذبتي است در لباب آورده كه كافران گفتند گواه رسالت تو كيست ؟ آيت آمد كه :

(۹۶) بگو خدا بسنده است گواه ميان من و شما و شهادت خداي معجزه است بر دست آن حضرت چه معجزه زبان حل باطوق است به آنكه محمد رسول اوست . پس گواهي معجزه جاري معجزه اول حق است بر صدق دعوي ، بدرستيكه خداي هست بر بندگسان

۱ و ۲ سورة اعمام آيه هفتم و هشتم ۳ - سورة حجر آيه ۱۷

خود دانا كه اسرار و احوال پوشيده ايشان را ميداند ، بنا كه اعمل و اوال آشكاراي ايشانرا ميداند .

(۹۷) و هر كرا راه بايد خداي حكيم كند هدايت او و توفيق دهد ، پس او راه يافته است و هر كرا گمراه سازد يعني حكيم فرمايد ضلالت او و فرو گذارد ، پس بياني تو گمراهان را دوستان كه نصرت كنند پس را سجرای و حشر كنيم ايشان را روز رستخيز بر روی هي ايشان .

در صحيحين [۱۱] از روايت انس بن مالك وارد است كه از حضرت رسالت پرسيدند كه چگونه روند بر روی هاي خود ؟ فرمود كه آن كسي كه ايشان را مي برد برانده هاي ايشان ، قادر است كه ببرد بر روی هاي ايشان اما آنست كه ايشان پرهيز ميكنند بر روی خود از هر بلندي و حواري و حشر كنيم ايشان را تا بشييان يعني به بلند آنچه چشم ايشان روشن گردد چه در دنيا مشاهده آيات قدرت ميگردند و گنگان يعني ميگویند آنچه از ايشان مقبول افتد زيرا كه دنيا سخن حق كوش ميگفتند و كران يعني میشوند آنچه ايشان شادمان شوند بجهت آنكه در بر علم استماع سخن حق نمی نمودند جدي ايشان دوزخ است ، هر كاه كه ساكن شود زمانه آتش يعني چون زمانه آتش دوزخ گوشت و پوست ايشان را بخورد و ايشان مانند انگشت شود زمانه آتش فرو بشيند چنانچه آتش دنيا ، پس از سوختن مي رزم ، بفزائيم برايشان ، آتش سوزان را بر او زيم آتش را به آنكه جانود و لحوم ايشان تبديل كنيم تا بر آتش در ايشان بيچد .

(۹۸) آن عذاب ، هدايش ايشانست ، بسبب آنكه ايشان نگروريدند دلالتهاي واضحه بر صدق پيغمبر كه معجزات اوست يا به آيات قرآن كه گفتند آيا آن وقت كه گرديم ما استخوان ها و حاكهاي ريزه شده آيا ؟

و دید در ساعتی صدبار سوخته شوند و ... و پوست ایشان را نوز سارند تا عذاب بکشند .

(۹۹) آیا نمی بینند و نمی دانند ، آنرا که آن خدای که قدرت بدارد آسمان و زمین را به آن عظمت و بسط می داد توانست بر آنکه بیاورند ایشان را دیگر دره مثل تعبیر از پس عقیقه کنند چنانکه **مَثَلُ لَا يَشْعُلُ كَذَا** ، ای انت پس بفرماید که آنکه به از چیزی ، چیزی آفریند دوست که بر آفرینش تو آفرینش کهنه شده را در آورد و بدرستی که خدای مقرر کرده است برای کسی ایشان مدتی که **مَثَلُ شَكَّ** نیست در آن و آن زمان مرگست یا بجهت اعدای ایشان جای داده که قیامت است ، پس سرافراز زدند و نخواهند ستمکاران با وجود وضوح حق ، مگر انکار حشر و نصرت را :

(۱۰۰) بگو ای محمد کافران را ، اگر شما مَالِك شوید و در تصرف آرید ، هزینه های روزی بروردگار مرا که به مخالفان میدهد ، هر آینه در استید و مخل ورزید از ترس در ریش ، یا از خوف که شدن مال سده دادن **هاوردی** فرموده که اگر یکی از آفریدگان مَالِك حرائق نعم ربی شود هر آینه جود او با جود الهی متساوی نخواهد بود جهت آنکه برای پس خود چیزی را از آن نخواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در جود خود این دو چیز منزله است ، و هست آدمی بخیل و جمع .

(۱۰۱) و بدرستی که ما دادیم موسی را به آیت روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و بدیضا و ستون و طوفان و جبراء و فعل و خنددع و دم و نقص ثمرات و غیر آن بزرگانه اند چون انقلاب بحر و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس احوال فبطیان و ارات عذبه از زمان وی و فرو بردن عصا خیال و عصای صحراء را و امثال این و آن چه در حدیث صموان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت بنام از تسع آیات پرسیدند و ایشان را جواب دادند که **شَرَك** میارید و خون بناحق میکشید و از

زنا و سرقت و اکل را وسعایت و سحر و کذب محصنات دورباشید و از جهاد مغربزید مراد از آیات احکام عام است که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر فرموده که خاصه شما که یهودید آنکه از روز شنبه از حد فرمان در میگذرید ، پس پیرس ای محمد از بنی اسرائیل بعضی از علمای ایشان همین را تا صدق قول تو بر مشرکان طاهر گردد و با سؤال کن از یهود چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت میان او و فرعون ، پس گفت فرعون بدرستی که من گمان می برم ترا ای موسی جادوی کرده و عقل تو مخبط شده .

(۱۰۲) گفت موسی ، بدرستی که تو دانسته بدل خود اگر چه برهان قاطع کنی می شمه ، برستاد این آیات نامه را مگر آفریدگار آسمان ها و زمین ها ، آیت های روشن که هر يك دليل است بر هوت من و من بقتن دادم ترا ای فرعون ملامت شده یا مقابوب **ساقط العقل** (۱۰۳) پس خواست فرعون آنکه مرا بگذرد و دور کند موسی و قوم او را از زمین مصر ، پس غرق گردانیدیم او را و هر کرا او بوده تمامی .

(۱۰۴) و گفتیم پس از غرق شدن فرعون بر فرزندانش مقبوب را ساکن شوید در زمینی که شما را میخواستند که بیرون کنند ، پس چون بید و عده سرای دیگر یعنی قیامت شود بیاوریم ایشان و شما را بحشر گاه ، جماعتی آمیخته با هم ، پس حکم کنیم میان شما به تمیز سعاداء از اشیقاء و بدرستی که فرورستادیم قرآن را

(۱۰۵) و **بِالْحَقِّ نَزَّلَ** (و راستی فرود آمد) . در قیام آمده که یا بمعنی علی است و مراد از حق محمد است بمعنی و علی محمد نزل . در مدارك آورده که محمد **سَمَاك** بهار شد و زوره او عطشی ترسا می بردیم مردی نیکو روی خوش وی چانه پاکیزه پوشیده نما رسید و صورت حال رسید وی گفتم فرمود که سبحان الله در مهم دوست خدا از دشمن خدا استعانت میکنید از گردید

و يا ابن السماك گویند که دست خود را موضع وجع خود نه و
نگو و بالحق انزلناه و بالحق نزل و از چینه ما غلب شد و از شد
و قصه عرض شیخ رسیده است بران موضع نهاده این کلمات گمت
فی الحال شفا یافت و گویند که آنکس حصر بوده .

نظم

نی اثر حکمت و آهیت بر کار طبیبان آهیت این
و فرستادیم ترا که محمدی مکر مژده دهنده مطیعان را شتاب
و بیم کننده غاصیان را عقاب .

سلمی فرموده که مژده دهنده آرا که از ما روی بگرداند
و بیم کننده آن را که روی به ما آورد ، بدکاران را بشارت دهد
سمت رحمت و کمال عفو ما تا روی بد آرد و نیکوکاران را
انذار کند از اثر هیبت و جلال امر ما تا بر اعمال خود اعتماد نشایند
(۱۰۶) و پراکنده فرستیم قرآن را یعنی آیت آیت و سورة
سورة تا بخوانی آنرا بر مردمان بر طریق درك و مهلت چه آن برای
حفظ آسانتر است و فهم نزدیکتر و فرو فرستادیم آنرا بر حسب حوادث
فرو فرستادنی در مدت بیست و سه سال

(۱۰۷) و بگو مردمان را که ایمان آرید بدو یا ایمان میارید
(امر است بر سیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال وی بفرزاند
و از عدم ایمان شما بدو هیچ نقصانی نمیرسد) بدرستی که آنانکه
داده شده اند علم پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی
خوانده اند و حقیقت وی شناخته ، امارات نبوت معلوم کرده چون
این سلام و اندع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاریسا
طالبان دین چون سلمان و اودر و وراق و اهل واحزاب ایشان چون
خوانده شود قرآن بریشان میفتند بر ذرات عای خود یعنی بر روی های
خود ، در حالتیکه سجده کنند گویند برای تعظیم امر جدای با جهت
شکر انجاز وعده الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد
و انزال قرآن .

(۱۰۸) و گویند يك است پروردگار ما از خلاف وعده خود
بدرستی که هست وعده پروردگار ما کرده شده یعنی واقع است لامحال
(۱۰۹) و یخرون للاذقان و میفتند بر روی های خود یعنی سجده
کنند (ذکر ذقین بجهت آنستکه اول چیزی که از وجه ساجد زمین
ملای شود اوست) و گفته اند سجده اول برای شکر است و این
سجده بجهت تضرع از موعظه قرآنی لاجرم درین سجده فرموده که :
نگو بگریند و زیاده کند سماع قرآن ایشان را ، فرونی و تضرع .
حضرت شیخ قدس سره این سجده را سجودالتجلی خوانده و فرموده
که بحقیقت این سجودالتجلی است زیرا که خشوع دلیل بر یادنی تجلی
باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان
زیاده میشود و خشوع نمیباشد الا از تجلی الهی ، پس زیادتی خشوع
دلیل بر یادنی تجلی باشد و برین تقدیر این سجود تجلی بود و ساجد
آید که بمرتبت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خشوع و
حضور او بفرزاید ما تجلی الله نشانی الا خضع له
نظم

لله نور تجلی از قدم مرحدوث افتد ، فرو دبرد زهم
پس حضور اینجا زوال هستی است وان ملندی موجب این پستی است
آورده اند که حضرت پیغمبر در سجود میگفت یا الله یا رحمن
مشرکان با یکدیگر می گفتند محمد ما را ار پرستیدن دو جدای منع
میکنند و خود دو جدای را میخواهند ، آیت آمد که :

(۱۱۰) بگو بخوانید رحمن را که هر دو لفظ را بر ذاتی واحد
اطلاق میکنند و مقصود از هر دو يك ذات است و بعضی گویند که اهل
کتاب با حضرت پیغمبر گفتند که در تورات ذکر رحمن بسیار گفته
و تو بدین اسم یاد میکنی این آیت نازل شد که این دو اسم در
حسن اطلاق برابرند ، هر کدام را که بخوانید نیکوست و بدان حق
را خوانده باشید ، پس مرا و راست باهای نیکو بعضی دال بر صفات
جلال و برخی مشتمل بر صفات های اکرام و این جبر فرموده که پیغمبر

قرائت بجهر ميفرمود در جميع نماز ها هر وقت كه در صلاوة يوميه در مسجد الحرام قرائت كردى اهل شرك باهو و اهو و صفيرو تصديه مشغول شدهدى تا شايد كه در غلط افتاده ترك قرائت كند حق سبحانه فرمود كه : و آشكارا مكن قرائت نماز خود را يعنى بلند بخوان تا مشركان استهزاء نكنند و آواز فرو مدار تا آن حدى كه نشنوند آنرا كه در عقب تو نماز مى گذارند و طاب ميان جهر و مخفات راهى ميان بجه اقتصر در همه امور محبوبست .

آورده اند كه صديق قرآن آمده بخواند و مى گمت با خداى مناجات ميكنم و او حاجت من ميدهد و فاروق بلند ميخواند و ميفرمود كه شيطان را مبرائم و حينه را بيدار ميكنم ، حضرت رسالت بعد از نزول اين آيت ابوبكر را فرمود كه قدرى آواز را بلند تر كن و عمر را امر كرد كه قدرى آواز خود را فرو برد ، و گويند معنى آيت اينست كه جهر مكن در همه نماز و اخفات فرما در همه و ميان اين هر دو راهى پديد كن يعنى در صلاوة يوميه اخفات و در ليلى جهر

(۱) كه ... را نكرت
فرزندى (رد يهود و نصارى و بنو مدلج است كه ايشان حق را فرزند اثبات ميكردند) و نيست مراو را ابازى در پادشاهى (رد مشركانست كه شان را شريك حق مى گفتمند) و نيست مراورا دوستى ارجهت مذلتى كه داشته باشد تا سبب دوست عزيز گردد . علم الهدي فرموده كه : حق سبحانه دوست نگیرد تا بمدد ايشان از ذل عز رسد بلكه دوست گیرد تا لطيف وى از حضيض مذلت باوج عزت قرارى كند و تنظيم كن اورا تنظيم كردنى يعنى حق را بزرگتر دان از وصف و اصفان و معرفت عارون .
لظلم

فكرها عاجز است ز اوصافش
عقل عاقل است و جان جانست او
عقل ... را ...
آنكه ... را ...

و گفته اند معنى كبره (۱) آنستكه بگو الله اكبر . ثعلبى از فاروق نقل ميكنم كه سده را گفتن الله اكبر بهتر است از دنيا و هر چه دروست . آيت آخرين را از اين سورة آيت العز گويند و هر كودكى از عهد المطلب كه سخن در آمدى حضرت پيغمبر اين آيت را بدو آموختنى .

سورة الكهف مكية و هى مائة و احدى عشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم

ثنا و ستايش مرخداى را ، آنكه فرو فرستاد بر بنده خود (يعنى محمد صلى الله عليه وسلم) قرآن را (ترتيب استحقاق حمد بر ابرار قرآن تنبيه است بر آنكه قرآن اعظم نعمتهائى ملك مست كه بر بندگان ارزاني داشته) **و لم يجعل له و نهاده درو (لام بمعنى اى مى آيد) چيزى از كجى اختلاف لفظ و تفاوت معنى . عدولى از حق باطل و گردايد او را .**

(۲) راست معنى معتدل و سمت افراط و صفت تفریط با متمدن عليه و مرجع اليه با اقامت مصالح عباد و در تاويلات آورده كه ضمير له راجع به خداست و معنى آنكه بداد بنده خود را مياي بغير خود و گردايد او را مستقيم در جميع احوال . تا بيم يكدم محمد با قرآن مركاران را مذبذبه ساخت كه استيصال است با عقوبت دوزخ عذابى صادر شده از بريدك خدا كه مذهب اوست به غير او تا

۱ - آيه شريفه است : **و قل الحمد لله الذى لم يشخذ ولداً و لم يكن له شريك فى الملك و لم يكن له ولى من الدال و كبره تكبراً**

مژده دهد بنده را آن مرگرویدگان را ، آنانکه میکنند کارهای
پسندیده به آنکه مرایش تراست ، زدی نیکو یعنی پاداشی پسندیده و تمه .
(۳) در حقیقت که در آیه در آن جبر و همیشه یعنی ایستادن

و انتقال ، سلمی قدم سره آورده که عمل صالح آنستکه چیزی برای
خدا نبود و اجر حسن آنکه مانع دولت خدا بود
و به کند آنان را که از روی جهل گفتند در اگرات خدای

فرمودی (و قائل آن یهود و نصاری و مجوسی)
گویندگان را فرموده من سخن آنست که هیچ شریعتی
مهم کاذب الفاء این امر نمیکند و به شریعتی که در

دین است اگر تقلید آنست که در میان شماست آنرا که
جهل و جرئت از روی تو می آید و شریعتی که در
این دنیا است و در آخرت نیست و در آخرت نیست

و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست

و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست

و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست

و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست

و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست

و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست

فر آن که زینف زمین ایشانند و جمعی گویند که زینف زمین به
رجل الله است از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز
سته است .

تفهم

و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست

و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست

و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست
و در آخرت نیست و در آخرت نیست و در آخرت نیست

تفهم

جهان از رنگ و موساردا سیرت ولی نزدیک ارباب بصیرت
به رنگ دلکشی را اعتبار است نه بوی دلفریش را مدار است
آورده اند که چون یهود از ایشان را به سؤال در آموختند که

و حضرت رسالت بنام پرسند با یکدیگر میگویند که اهل جوانان
بسیار عجب است عجب از وی که جواب آن داد حق سبحانه آیت
فرستاد که :

(۹) به چشمت که میگویند آیا میبنداری تو آنکه اصحاب
غار و رفیم که سیصد و نه سال در خواب ماندند می بویند اردلانی
قدوت ما و چیزی شکست یعنی اهل ایشان به بیفت آیات قدرت ما

که در آن آیت ارض و سما ظاهر است چندان عجیب و غریب نیست
مراد از کوه غریب جبرم نام واقع در کوه قباخوس از حوالی
شهر افوس که دارالمالك دخیانوس بوده و رفیم نام قریه ایشانست و

وادی که کوه قباخوس در آنجاست و گفته اند لوحی بوده از رصاص
که بر زمین است از معادن و نباتات و حیوانات آرایش مرافق
را محققان پراگند که ما معنی من است و مراد اسماء است

با حجری که اسماء اصحاب کهف در آن ران کرده بودند و سنگی
بر در غار فرود آمده و پوشیده گشته و هر يك توسل بعمل حجری
کرده چون توفیق مرد اجیر و محالمت هوای نفس و بر والدین از حق
سبحانه نجات خواسته اند و آن سنگ از پیش غار دور شده خلاصی
یافته اند ، در باب اصحاب کرم احوال مختلفه بسیار است و درین
ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور می گردد .

آورده اند که دلیانوس در زمان تسخیر ممالک روم شهر افسوس
رسید و آنجا مدیعی برای بقاء که موصود او بودند ساخته اهل شهر را
تکلیف برستش ایشان کرد ، هر که سخن او شنید خلاصی یافت و
هر که نمرود نمود بقتل رسید ، شش جوان نورسیده خدا پرست از
بزرگ زادگان شهر گوشت گرفته ، دعا و سحر مشغول گشتند و از حق
درخواست نمودند که ایشان را از فتنه آن بچار ایمن سازد ، الفصه
مهم ایشان معرض دلیانوس رسید و حاضر ایشان امر کرده تهدید
بسیار نمود ایشان بر طریقی اوحید رسوخ ورزیده مطلقا فرمان او قبول
نکردند دلیانوس بفرمود تا حلی و حلی که برداشتند انتزاع کردند
و گفت شما جوانانید و حرد سال دو سه روزی شما را مهلت دادم
تا در کار خود تامل کنید و به بینید که مصلحت شما در قبول قول
من است یا در رد آن ، پس از آن شهر متوجه موصی دیگر شد و
جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشورت
نمودند و رای همه بر قرار قرار یافت هر يك از حانه بدر قدری
مال بجهت زاد و نفع برداشته روی مکه ای که نزدیک شهر بود آوردند
و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان در آمده در مسافرت
مواظت نمود . سنگ شبان نیز بر عقب ایشان دوبدن آهاز کرد چندانکه
منع کردند محتج نشد و خدای او را سخن آورد تا زمان صبح
گفت که از من بترسید که من دوستان خدای را دوست میدارم
شما در خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم ، اما چون نزدیک
کوه رسیدند شبان گفت من درین کوه عاری میدام که بدو پناه

میتوان گرفت ، پس باتفاق روی غار نهادند .

(۱۰) یاد کن چون بازگشت کردند جوانان و منضم شدند به
غار جبرم پس گفتند ای پروردگار ما ، بده ما را ، از بردیت خود
بخشش یعنی با آمرزش یا روزی یا امن از عدو و مهبیا ساز برای
ما ، از کار ما که لغوات کفر است ، راستی و نیکوئی و صواب
(۱۱) پس نهادیم بر گوشه های ایشان حجابی که سخن نشنود

یعنی بخواهیم ایشان را در غار سالهای ذات عدد (یعنی همده) (۱۲)
پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایمان را تا به پیبد
آنچه علم ازلی داشته ایم یا تا بداند شدگان ما که درین قصه کدام
از دو گروه (مراد اهل کتابین اند یا مؤمن و کافر یا متقدمین و
ملاحرین و هر هر تقدیر معلوم گردد که کدام ازینها) شمارا نگاهدارنده تر
است اندازه مدتی را که ایشان در يك کردند در غار یعنی داشته
شود که ضبط زمان است شش کدام کرده اند و شماره که راست تراست
(۱۳) ما قصه میکنیم یعنی میخواهیم بر تو که محمدی ، حبر ایشان
را براسنی ، بدرستی که ایشان جوان بودند که از روی صدق بخود
ایمان آوردند پروردگار خویش و میفرودیم ایشان را راه نمودنی
یعنی ثبات و یقین .

(۱۴) و هستیم بر دل های ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان
را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرئت ارزایی داشتیم در رد سخن
بر دلیانوس ، چون بایستادند در پیش وی و او ایشان را برستش مت
دعوت کرد ، پس گفتند پروردگار ما ، آفریدگار آسمان ها و زمین
هست . نخواهیم برستید ، بجز وی ، معبودی بخدای که گفته باهیم
آنگاه که دیگری را برستیم سخنی خطا و دروغ
(۱۵) ان گروه که کسان ما اند در نسب (یعنی جمعی از
اهل افسوس) فرا گرفتند سبب تهدید دلیانوس و بیم قتل ، بجز
خدای بحق ، خدايان دیگر که بر باطل اند ، چرا نمی آوند کافران

بر برستش نشان واستحقاق ایشان مرعادت را حجتی روشن و برهانی
طاهر (منی دلائل) بر وعید قتل مردمان را تکلیف متبوسه . کند
به حجت و برهانی (۹) پس کیست ستمکارتر ، از کسی که انرا
کند و برینند بر خدای دروغی که نسبت شرکاء کند بوی و دلیل
از من گذشت که دقیانوس بعد از مراضه بختن مهلت داد و این فرار
کردند (۱۰) بدایخا که مهمتر ایشان بوده در انشای طریق بایشان گفت :
(۱۶) و چون بگو شدید از اهل شرک و دوری چشم
اریشان و آنچه که میپرستند مگر خدای تعالی ایشان خدای را معبود
میدانستند و تقاریر در عبادت شریک میباختند ، بدایخا فرمود که چون
از ایشان و معبودان باطل ایشان بر گرانه شدید ، پس باز گشت کنید
سوی غار و درو جای گیرید ، تا بگناراند برای شما پروردگار شما
و بسیار سازد بر شما از بخشایش خود ، در دو مرای و سازد برای
شما از کار شما آنچه بزی که بدو نفع گیرید درین دنیا .

آورده اند که جوانان اتحاق نموده بکوه درآمدند و شهر ایشان
را بهار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه و تعالی
بر ایشان گشت و بجای سختند ، دقیانوس بعد از سه روز ، روزی
بافسوس باز آمده احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان خبر یافت
آبای ایشان را بر احتضار ایشان تکلیف نموده ، آفسدی ملک مهابی
اموال ما برده بدین کوه متحصن شده اند ، دقیانوس با جمعی بر عقب
ایشان رفت و ایشان را در آن غار تکیه کرده یافت پیداشت که بیدارند
فرمود که در دیوار سنگ بر آید تا هم در اینجا میروند ، پس در غار
استوار ساختند و دو دهن از دقیانوس اسامی واحوال جوانان
بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند ، امید آنکه
شاید که روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد
و غار ایشان در طرف جنوبی کوه تباخالوس بوده لاجرم آفتاب بوقت

- برك ۴۵۸ همین محل

طلوع و غروب مردو جاب ایشان می یافت و عهوت آنرا تحلیل کرده
حوارا باعتدال باز می آورد و در درون غار نمی یافت تا الزان و
اجسام ایشان را متغیر و ثوب ایشان را کهنه نگرداند چنانچه حق
سبحانه میفرماید :

(۱۷) و بین تو ای پسرند آفتاب ، چون طلوع کند ، قبل
کند از غار ایشان سوی دست راست آینده چه در غار در مقابل
قلب شمالی افتاده و چون غروب کند برود از ایشان و برگردد سوی
رجب بگریزد و ایشان در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بهیشتی
که روح هوا بدیشان میرسد و از تن غار ایمن اند ، این خبر ایشان
بر دلائل غروب حجت ، هرگز ، به رسید خدای یوفیق ، پس او
راه یافته است بصلاح و رشاد و هرگز ابرو نگذارد ، پس تو نیای مرا و
راه دوستی راه راست نماینده .

(۱۸) و پنداری تو مرا ایشان را ، بیداران زیرا که چشمهای
ایشان باز باشد و حل آنکه ایشان خفتگانند .

در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جوانمردان
طریقت است و چون بطواهر ایشان نگری بینی که چلوه گردند در میدان
اعمال و چون سرائر ایشان را دریابی بینی که از همه درخاند در
بوستان لطیف ذی الجلال باطن مست و ظاهر هشیار بمعنی بی کار
و به صورت درکار ،

بیت

طاهری با این و آن در ساخته
باطنی از جمله و ابرداخته
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اصحاب کعبه را در هر
شش ماه از جایی بجایی می گردانیدند تا زمین و آنچه بروس است از اجساد
ایشان نخورد و گوشت در هر سالی روز عاشورا می گردانیدند و پس
و بر هر تقدیر قلب ایشان طاهر است کما قال : و می گردانیدیم
ایشان را (یعنی ملائکه نامرئوس می گردانیدند ایشان را) بدست راست
و بحجاب چپ و سنگ ایشان گسترانیده است دستهای خود را پیشگاه
غار یا بر آستانه او (و آن سنگ زرد بوده یا سرج یا سفاکتر کون

و در زادالمصیر آورده که سرش سرخ بود و دستش سیاه و شکمش سفید و دمیض اساق و نامش قطمیر است یا قطمیر و یا قطمور یا عمران یا زبان یا صوبا (۱).

در تفسیر قطمیری مذکور است که هر که در شبانروزی بر حضرت روح علی نبینا و علیه السلام درود فرستد از کزدم ضرری بوی نرسد و هر که این کلمات **کلبهم باسط ذراعیه بالوصید** نوشته یا خود دارد از سگ متضرر نگردد (اگر اطلاع بایستی که در این باب در کتب معتبره هر آینه روی بگردانی از ایشان بجهت گرفتن و هر آینه بر کرده شوی از ایشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پرسازد (مراد آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است و مویها و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکانی مظلم و وحشتناک (صورت این مخطوبات که گذشت با حضرت یحیی و مراد غیر وی اند. البته چون دقیانوس در مدبریشان استوار کرده بازگشت و بدارالملک باز آمد اندک زمانی را باد اجل بنای حیاتی در هم افکند و آنهمه ملک و مال و جاه و جلال متلاشی گشت

بیت

دسی چند بشمرد و ناچیز عد زمانه بخشد بدکین نیز هد (۲)
و آمد از آن چند ملک دیگر در آن ممالک تصرف کردند

۱ - در اینجا مفسر ملک و نام حیوان را معین کرده و بیاید داست که این گمنازها که رنگش و نامش چه بوده خرافات محض است چیزی که هست اینکه بهمراهی اصحاب کهف سگهای بوده است چنانکه در این آیه خبر داده :

و یحییهم ایقنا و هم رقود و نقلهم ذات الیمین و ذات الشمال و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید لولا طلعت علیهم لولیت منهم فرارا و لمثلت منهم رجیاً

تا موت مملکت صالح رسید نامش تندوس و گویند تند روس و او مردی مؤمن و خداترس بوده اکثر اهل زمان او را در حشر چند عهده افتاد و منکر آن شدند هر چند ملک ایشان را بند داد بود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر چند ایشان نماید اصحاب کهف را بیدار کرده چنانچه گفت :

(۱۹) و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم مرا بگفتیم بکمال قدرت و بیدار کردیم که به چند ایشان بطول زمان تغییر یافته بود و به جامههای ایشان فرسوده گشته ایشانرا نوم دادیم بحکمت و بقضای ارزانی داشتیم بقدرت تا سؤال کنند میان یکدیگر و حال خود تماشا کنند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بفرزاید ، گفت گویینده از ایشان (بعضی مکشلیت که من از همه اکبر بوده) چند وقت در ملک گردید درین غار (مقصود آن بوده تا مدت لیت بدانند و بهارهای فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد غار در آمده بودند چون در نگریستند آفتاب را بوقت بجاشت رسیده دیدند) ؟ گفتند در ملک گردیدیم . روزی اگر در روز در خواب شده باشیم یا باری روز اگر درین روز حفته باشیم پس چون ناچاران خود را بالیده و مویهای سر را دراز یافتند گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما دانایتر است به آنچه در ملک کردهاید ، پس بفرستید یکی را از میان شما بدین درمی که دارید بسوی شهر الفوس ، پس باید که فرستاده درنگرد تا کدام از اهل مدینه یا کیزه ترسد از جهت طبع بعضی بفرستد که طعام کدام کسی حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن بود که ذبیحه ایشان بپدا کنند ، پس بیارد شما خوردنی از آن طعام پاک و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت و حذر دار نگرداند شما یکی را از اهل این شهر .

(۲۰) بدینگونه اهالی این مدینه که اکثر منابع دقیانوس اند

اگر مطمئن شوید یا قدر گردید و طهر باشد بر شما ، هر آینه سنگار سازید شما را یا باز گردانید شما را در کیش خویش و دستگیری بیایید آن وقت که بدان دین در آئید و روی بجهت به بینید همیشه (یعنی پیوسته در عذاب باشید) بپایخا که اقل و اکمل بوده وصیت ها قبول نموده روی شهر نهاد و بدرواز رسید اوضاع آرامتبر دید و چون شهر درآمد بازار و محلات و الوان مردم را بر منطی دیگر یافت ، حیرت بر وی غلبه کرد آخر الامر بدان مکان بپذیر آمد و درمی شمردند داشت بوی داد تا عوض مان ستاند ، ناخواستی دید مفتش تمام دیباوس ، خیال است که او گنجی یافت آن زور را باری دیگر نمود و يك لحظه این خبر در بازار منتشر شده بشعنه رسید و بپایخا را طپیده و تهدید نموده طالب زر ها کرد ، بپایخا گفت من کج نیستم دیروز این زر از خانه پدر برداشته و امروز ... آوردمام نام پدرش رسیدند و چون بگفت کسی از مردم آن شد دانست و برا تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دیباوس برید که او از مهم من آگاهی دارد ، مردم آغاز استمرا کردند که دیباوس قریب سیصد سال شده که مرده است او ها را افسوس میگیری ؟ بپایخا گفت شما با من استرا و محقره میکنید دیروز با جماعتی از وی گریخته بگو رفتم و امروز مرا بطلب طعام فرستاده اند و من بجز این خبری نمیتوانم الفصه او را نزد ملك بردم و صورت حال تقرر کرد و ملك اجمعی مقرران و اشراف بلد روی بدر آوردند و بپایخا درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی الفور ملك رسید و آن لوح که در دیوار قرار بود بر خواند و اسامی و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بفرار در آمده ایشان را دید « روی های تازه و چاهای نو متحیر شدند و بریشان سلام کرده جواب دادند و حق سبحانه ازین حال اخبار فرموده که :

(۲۱) و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم ، مطالع گردانیدیم شد روس و قوم او را بریشان تا بداند آنکه وعده خدای سمع و

حشر راست و درستست چه خواب و بیداری ایشان بموت و بخت متبهمی نه دارد و دیگر تا بداند آنکه ایامت هیچ شکستی نیست درو پس حق تعالی اطلاع دارد بریشان چون نزاع میکردند اهل آن زمان میان یکدیگر امر دین خود را بعضی می گفتند حشر بر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی ائیل بودند حشر روح و جسد که همه بموت خواهند شد چه خداوندی که توفی انفس ایشان کرده قصد و به سال بدهای ایشان را از محال و تفریک نگاه دارد پس ارجال ارواح کند به آن قدر است بر توفی نفوس همه مردمان و امساك اجرای بدان ایشان و دیگر باره فرستادن ارواح به آن البته

نظم

بیش قدرت کارها دعوار است عجز را با قدرت حق کار نیست آورده اند که جوانان ملك را دعا کردند و در مضاجع خود گفتند و ارواح ایشان مقبوس شد .

در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت پیام را آرژوی آن شد که اصحاب كهف را پسند چهر ایل آمد که با رسول الله تو ایشان را در دنیا بخواهی دید اما از اخبار اصحاب خود چهار کسی را فرست تا ایشان را بدی تو دعوت کنند .

آن حضرت فرمود که چگونه فرستد و کرا رفتن امر کنم ؟ جبرئیل گفت ردای مبارك خود را به گستران و صديق و فاروق و هر قضی و ابوذر را رضی الله عنهم بگو تا هر يك بر طریقی نشینند و باد را که مسخر سلیمان بوده بطلب که خدای او را مطیع تو گردانید و هر سی تا ایشان را برداشته بدان غار برد حضرت آنچنان کرد و صحابه بدر غار رسیده سنگی برداشتند و سلك ایشان روشنی دهنده رنگ در گروت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشان را دید دم جفا بیدن آغال نهاد و سر اشارت کرد که در آئید ایشان در آمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح را احضار ایشان فرستاد تا برخواستند و جواب سلام دادند و صحابه گفتند فی الله محمد بن عبدالله شما را سلام رسانیده ایشان گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة والسلام ، پس دعوت کردند ایشان

را بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و حضرت یحیی را سلام رسانیده باز در مضاجع خود تکیه کردند و بار دیگر نزد خروج مهدی از اهل بیت محمد (ص) زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و پس جواب دهند و پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند .

الفه چون تفسیر و قوم او این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند پس گفتند ما نهد ایشان دیواری که ارجشتم مردم پوشیده نشوند تا بدان موضع ایشان را شناسند بروردگار ایشان دانایتر است مگر ایشان از جمعی که منازعت می نمایند در باب ایشان گفتند آنکه غالب شده اند پس بپوشیدن آن جماعت که به حشر ایجاد دان بودند گفتند : فرا می گیریم بر ایشان سجده که مردمان در آن نماز گزارند (۲۲) زود باشد که بگویند یهود یا یقویه از نصاری که اصحاب كهف سه تن بودند چهارم ایشان ملك ایشان و می گویند بطوریه فرستاده ایست که بر ایشان دست بپوشد و می گویند پس سخن را انداختن پوشیدی یعنی گفتار است که بپندار با از اختراع خود می گویند و می گویند مسلمانان با خود رسول ایشان هست پس و هشتم ایشان ملك ایشان مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر و اصحاب اویند .
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که انا من ذلك القلیل وار مرتضی علی (ع) منقول است که اصحاب كهف هفت تن بوده اند و اسمای ایشان اینست (۱)

بملیخا و مکشلینا و مرنوش و مرنوش و شادنوش و اسم رابعی

آیه شریفه اینست : سیقولون ثلاثة رابعهم کلیمهم و یقولون خمسة سادسهم کلیمهم رجماً بالغیب و یقولون سبعة و ثامنهم کلیمهم قل ربی اعلم بعدنهم ما یعلمهم الا قلیل فلا تمار فیهم الامراء طاهرا ولا تستفت فیهم منهم احدا .

مرطونی است و اسم کلب لطیمیر و روایت دیگر در اسمای ایشان هست و آنچه فی الحقیقه صحیح دارد است و در تفسیر از عبد الله بن عمر نقل میکنند که چون آتش در موضعی افتد این اسماء یا سورت بر کاغذی نوشته در آنجا انکند فی الحال فرو میرد . و اهل تاویلات را در باب اصحاب كهف سخن بسیار است بعضی برانند که این قصه نمودار احوال بدلائل سببه است که هفت المیم عالم بوجود ایشان قائم است و كهف حوت گاه ایشان بوده و کلب پس حیوان است و رد حمی اشارتست بروح و قلب و عقل نظری و معیشتی و قوت قدسه و سر و جمی که باقی كهف بدن دارند و دماغ پس دره است و حواله توضیح این سخنان بجواهر میرود .

پس نو حاصل مگر ای محمد (ص) در شان اصحاب كهف که این که بن جدل کند مگر جدالی طاهر پس تعمق مندی در محمل و بر ایشان حوان آنچه در قرآن است و بررد تعبیل ایشان اعتدال مفری و قوی محدودی (ص) بر سر (در شان ایشان از اهل کتابین یکی را .

آورده اند که چون سؤالات ثلاثه مذکوره از حضرت وصالت بر رسیدند فرمود که فردا بیاید تا شما را خبر کنم و نگفت انشاء الله یا زده روز یا کم یا بیش وحی فیما بعد و فرشی طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل بیفت آنحضرت نشست ، حق سبحانه این آیت فرستاد که :

(۲۴) و یگوی مر چیزی را و کاری را که قصد داری بدرستی که من گفته ام آنرا فردا مگر آنکه خواهد خدای یعنی مگو که اگر خدای خواهد و در کن مثبت بروردگار خود را چون از موش کرده باشی و بگو انشاء الله و یاد کن بروردگار خود را چه حقیقت ذکر فاء ذاکر است در مذکور و حضرت شیخ الاسلام (۱) قدس سره

۱ - مراد حواجه عبدالله انصاری است . حواجه عبدالله انصاری را بر هرات می گویند رباعیت و مناجات اوشهرتی رسوا دارد . حواجه عبدالله انصاری در سن ۸۱۰ هجری در مدینه منوره است

فرموده که ذکر حقیقی آنستکه دل ذاکر در سر مذکور خود و چو
وی در سر نور جز عیان گردد و عیان از بیان دور بلکه :

نظم

به بیان گنجد در آنجا به عیان نمی من و نمی ما و می ناموشدن
ذکر و ذاکر محو گردد به تمام جمله ای مذکور ماند والسلام
و بگو شاید آنکه دلالت کند مرا ، آفریدگار من به آنچیزی
که نزدیکتر است از شان اصحاب كهف که می پرسند از راه صواب
و چون عسی (۱) از حق سبب به لاندست و او را راه نموده به نزدیکتر
چیزی از ائمه اصحاب كهف و آن احقر انبیاء و ائم سلفه بوده
و ایما از نوازل و حوادث آتیه .

(۲۵) و در يك كردند آن جوانمردان در غار خود و فتنه
در خواب بودند سیصد سال و زباده کردند و برافروندند به سال دیگر
در لباب آورده که سیصد سال شمس بوده و سال برافروند
تا سال امری شده چه تفاوت بین السنتین در هر سال فریب یارده روز
است و تحقیق سیصد سال شمس سیصد و نه سال امری و دو ماه
و نوزده روز باشد (۲) .

۱ - آیه شریفه ایست : و قل عسی آن یهدین ربی لأقرب من

هذا رشدا ،

۲ - در مقدمه این کتاب (برك ۷۲-۶۷) باز نموده شد که
کاشفی نزدیکترین منبع و ستاره هفده سده نهم هجری است در علم
بحر و ستاره شناسی تألیفات و رسائل سودمندی دارد که نام رسائل
سببه مشهور و معروف است . سجع معتبری از رسائل کاشفی در کتاب
ملی ملك بنظر نگارنده رسیده است در کتابخانه مجلس شورای
ملی بر نسخه از لوايح القمر با اختیارات محوم موجود است و به
نسخه از این کتاب در دست استند داشته اند آای سید نفیسی است
و علاوه بر نسخ نامرده لوايح القمر در کتابخانه های دیگر نیز یافته میشود

در حیر است که ترسانان گفتند ما بصد را داریم و به را
ششم حق تعالی فرمود که :

(۲۱) بگو خدای دانای است بمقداری که در يك کردند ،
مراوداست پوشیده های آسمان و زمین (یعنی مذهب اهل حق)
چه نیست خدای همه وجودی و چه شناخت بهر مسموعی ، نیست
بر اهل آسمان و زمین را بجز وی . هیچ دوستی که منولی امور
ایشان رده و اپل نمی کند در فرمان و قضای خود یکی را از
موجودات علوی و سفلی .

(۲۲) و حیوان آنچه وحی کرده شده است سوی نواز کتب
بروردگار تو که قرآن است ، هیچ تغییر کننده نیست مرشدان او را
که در شان اصحاب كهف فرور ستاده و نیایی بجز وی نداری .

صاحب کشفی (۱) آورده که قومی از رؤسای کفره مرحضرت
بهمبر را گفتند این بشمبه بوخان بیدار را چون صهیب و عمار و
خباب رضی الله عنهم که روی حراهای ایشان ما را مژدی دارد
محاسن خود دور سال تا با تو محالست کنیم ، این آیه نازل شد که :

(۲۸) و بازدارن خود را و شکیبایی کن ما آنکه می پرسند
بروردگار خود را الهه ، ساداد و عهدگاه (مراد طرفی النهار است
با صاوة فجر و عصر و یا مجمع اولاد یعنی شب و روز بر رختن
حق مشهودند) میخواهند رضی او را یا او را میجویند و جویای
عمر او نیستند (۲) (و برد بعضی این آیت مدعی است و سبب نزول

۱ - مؤلف تفسیر کشف اوالقاسم محمود بن عمر حواری
است که سال ۳۰۸ هجری در مدینه گفتی گفته است (مراجعه شود بهرك
۱۰۳ جلد اول این کتاب ۲ - و از نگارنده است :
براهرتو اندوخت بیست دلداری که تاران مکش در محبت و حواری
دیگر تحمل حواری در دلمان بکند که خوش بود بجهان نعمت سبکباری
(جلالی)

آن بود که جمعی از مؤلفه قلوب چون عیینه بن حصین و الفرع بن حاس و اشال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم یا سلمان و ابوذر و فقراء مسلمانان همتی نمی توانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آمده بشلم احکام شرعی پیام نماییم آیت آمده که صبر کن بر صحبت دریشان که اوقات صبح و غام برای رضای خدا بپرستی او می گذارند و باید که در گذرد چشمهای تو از ایشان (یعنی نظر از ایشان بردار و بپیر ایشان التفات مکن) میبخواهی آرایش زندگانی دنیا (باید داشت که آنحضرت را هرگز دنیا و زینت آن میل نبود بلکه معنی آیت اینست که مکن عمل کسی که مائل ترینست دنیاست چه مایل بدنیا از فقراء معرض و بر اغنیاء مقبل باشد) و تو فرمان ببر ، آن را که ما غافل گردانیده ایم دل او را از یاد ما (و آنکس اینه حلف داده و اتباع او با عینه و اشباع او که آنحضرت را بر طرد فقرا میفرمودند حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل کرده ایم) و او پیروی کرده است ، آرزوی نفس خود را و هست کار او قیام و ضایع یا موجب حسرت و ندم و هلاکت .

(۲۹) و بگو مرایشان را که آنچه بشما آورده ام (یعنی قرآن) پیام راست و سخن درستست از آفریدگار شما ، پس هر که خواهد بوی گرویدن ، پس باید که بگردد و هر که خواهد ناکرویدن باو ، پس ننگردد . امام زاهد آورده که امر توکید و تهویل است نه امر اجازت و اباحت و این عباس فرموده که امر بمعنی اخبار است یعنی هر کرا خدا خواهد که ایمان آورد هر آینه ایمان آورد و هر کرا خواهد که کافر شود بشک کافر گردد و ما نشاؤون الا ان یشاء الله آنچه مشیت اری مدایحه متعلق شده است از سمت بغیر مرا و از صفت تبدیل مرا است .

نظم

هر کرا خواهی بخوان و هر کرا خواهی بران
حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم نیست (۱)
بدرستی که ما آماده کرده ایم برای متمکاران (یعنی ناکرویدگان)
آتشی که بگرد در آید ایشان را ، بسرا برده های آن (تشبیه کرده آتشی را که محیط بوده بکاران بسرا برده که مشتمل باشد بر اهل آن و در حدیث ابوسعید خدری هست که سرادق بار چهار دیوار است غلط هر يك از آن چهل ساله راه که بگرد کافران در آمده)
و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی ، فریاد رسیده شوند به آبی باشد دردی زیت یا می گداخته که چون بیش دهن ایشان برند بریان کند و سوزد روی هارا از فرط حرارت بد شرایست مهل (۲) و بد است آتشی جای بودن .

(۳۰) بدرستی که آنانکه به گرویدند بخدا و به کتاب و رسول او و نکردند کار های شایسته ، بتحقیق ما ضایع نگردانیم مزد آنکسی که نیکوتر است از روی کردار .

(۳۱) آن گروه مؤمنان و پسندیده کاران ، مرایشانراست بوستان هائی که اقامت آن دائم است (یعنی بهشت هائی که در آن مقیم باشند) بیرون از زیر منازل ایشان یا با بر ایشان جویها ، پیرایه بسته شوند در آن بوستان ها از دستنهای ساخته شده از زر .

(در زاد المسیر از ابن جبیر نقل میکنند که هر يك از هشتیان

۱ - وجه بسیار خوب فرموده شاعر تازی ۱۹

یا احکم الناس لی فی معاملتی فیک الخصام و انت الخصم والحکم

۲ - آیه شریفه اینست : « و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء

فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها و ان یتقوا یتقوا اینانوا بماء

کالمهل یشوی الوجوه بشی الشراب و ساعت مرتفعا ،

خود را و او مجادله میکرد با او و سخن از می گردانیدی (یعنی این می گفت و آن جواب میداد) کار گشت من پیشتر از توجهت مال و عزیز تر از قبل اولاد و حشم و خدمه .

پس دست بهودار را گرفت و در آمد بهای خود و حل آنکه
نیم گنند. بود بر من خود معجب و مفاخرت آنکه از روی محبت
دست گشت گمان نمی برم آنکه نمی شود و سر آید و باود گردد
آن دوستان من یا هرگز مطلقا من نیست که این دنیا سپری نمود
(۳۶) و گمان نمی برم دست را آورده و اگر با خود داشته باشم

برعم تو ، سوی پروردگار من چنانچه تو می گوئی و مرا را بگیرد ،
خدا بیایم بهترین بوستان جای بار گشتن بعضی استحقاق من ملتفتی
من ، فردا هشت من دهد چنانچه امروز این بالغ من داده .
که در اطروس را ، بار او مهودا و حل آنکه او
آماکا ، می باشد .
اصل ماده نفت با خود ماده اصل
س از نطفه که ماده زردبك است ، پس ترا راست کرد
رسد در دست اندام .

(۳۸) لیکن من می گویم اوست خداوند حق ، پروردگار و
آفریدگار من از خاک و طئه و ابلیس نمی گردانم به خداوند خود
هیچ کس را

(۳۹) و چرا چون در آمدی در نوشتن خود ، گفتی که
آنچه خدا خواهد چنان شود (معنی گفتی تو هرگز زوال بدین
جاستی گفت که اگر خدا خواهد باشد و اگر خواهد

کمی که محتر خود اعتراف نمی و دانی که آنچه ترا از عبادت
ناخ و تدبیر آن بیسر شده بود مددکاری و لطافت حضرت (ارست) را
که می بینی مرا کمتر از تو از جهت مال و غریزه .

(۴۰) شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من «وستانی» بهتر از
«وستان تو» در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من و فرو فرستد «بر
«وستان تو» بسبب کفر تو» «صاعقه‌ها» (یعنی عذاب سخت) از آسمان
پس گردد «وستان تو» «زمینی‌ها» و «بی‌گیاه که پای فرو بلند»
(۴۱) یا گردد آب آن «وستان فرو رفته در زمین» پس نتوانی
تو «مر آن آب بزمین فرو رفته را چستن» (یعنی طلب آب مقدور
تو نبود پس یافتن و بجوی باز آوردن خود چگونه تواند بود؟)
آورده اند که حق سبحانه سخن آن مؤمن را راست گردانید
و عذاب هلاک و استیصال بدان باغ فرستاد.

(۴۲) و مرا گرفته شد عذاب الهی ، بمیوه باغ کار و تباہ شد جمیع اشجار و انهار آن و خراب گشت هر بنا که در آن باغ ساخته بود ، پس بامداد کرد قطروس و آن محل را مشاهده نمود ، میگردانید هر دو کف خود را (یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد) و بشیمانی میخورد بر آن چیزی که خرج کرده بود در عبارت آن و محل آنکه بناهای آن باغ ، افتاده بود در سقهای خود (یعنی اول سقوف ساقط شد و جدار آن بروی افتاده یا چفته که بسته بودند بیفتاد و آنگاه ناگهان بروی فرود آمد) و بر هر تقدیر چون قطروس مشاهده آن عذاب کرد دست بردست میزد و میگفت کاشکی من انهار نمیگرفتم و شرک نمی ساختم پیرو دگوار خود دیگران را تا بوسنان من بسبب شرک من خراب نمیشدی .

(۴۳) و نبودند مر او را گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او ، بجز خدای که او بران قادر بود او را نصرت نکرد و نبود قطروس ، یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای .

(۴۴) آنجا بوقت زوال نعمت یادر روز قیامت باهموطن جزاء نصرت دادن و یاری کردن مر خدای راست و بی ، خدای راستگوی درست کار ، او بهتر است از جهت پاداش مر آنها که برو امیدوار

بود و بهتر است از جهت عاقبت مر بده قوس کار را (یعنی طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او البته) .

صاحب قایلات تمثیل میکند رجلی را نفس کار و طلب و تمن و جنتین را به هوی و دنیا که مشتمل اند بر اعصاب شهوات و نخل مستلذات و ذرع تمتع و در یوایی احد و ال مناسب این مثل سخنان دارد و مواضع بیان آن جواهر التفسیر است .

(۴۵) و پیدا کن برای جهانیان ، مثل زندگانی ایشان درین جهان ، مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا از سحابها از جانب شما ، بیامیخت ، آن آب آن که رسته از زمین و فوت گشت و نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین بدو تازه و خرم شد ، پس بامداد گردید روزی (یعنی روزی گشت آن گیاه تازه زیبا) خشک گشته و دردم شکسته بمثابه که از خشکی و شکنجگی براکنده میگردد او را بادهای و ازین برکنند و هر طرف میپروند و هست جدای بر همه چیز از اشیاء و اشیاء ، توانا .

تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و بیابد و بکمال تمام رسد و وقت آن درآید که از وی بفع بگیرند و آگاه آب رو منقطع گردد و خشک وی آید ، مانند همچنین آدمی در آن زندگانی و تزگی که دارد خوش برآید همینکه نامه عمر از عنوان بیان رسد متقاضی اجل درآمده بطل دهد را به سرور و خشک سازد و خرمهای آرزو را بیاد نیستی بردهد .

لغلام

بهار عمری دلربا و در دست ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی (۱) رؤسای عرب بمال و فرزندان آخر و مباحات میکردند و حضرت

۱- و در مثنوی معنوی آمده :

همچنین دنیا اگر چه خوش شکفت / بانگ هم زد بیودای خویش گمت
ای ز خوبی بهاران لب گزان / بنگر آن سردی و زردی خزان

پیغمبر را به آنکه درویش است و سر ندارد طعنه می زدند حق سبحانه فرمود که :

(۴۶) مال و فرزندان آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشه راه مراد ، پسند زمانی عرصه تنف و هدف زوال خواهد شد و کارهای شایسته بایدار که نمره آن ابدالاباد و بلی ماند ، بهتر است نزدیک پروردگار از جهت پاداش و بهتر است از جهت امید (یعنی صاحب آن اعمال هر چه امید میدارد از حق سبحانه در آخرت می یابد) بعضی از علماء بر آنند که باقیات صالحات نمازهای پنج گانه است و گویند کلمات خمس است اعنی سبحان الله والحمد لله والاله الا الله والاله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم .
به گناه لاله الا الله واستغفر الله و صلى الله على محمد و آله و سلم با سخنان خوش که سبب فرح القوب گردد یا نیت حاصله پسندیده که موجب قبول اعمال بود یا نیت صالحات که بحکم هن ستر من النار سبب خلاصی والدین باشند .

امام قشیری قدس سره فرموده که باقیات صالحات (۱) آن عملست که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه حاصلاً لوجه الله بود تا نتیجه آن ابداً بسمت بقا موسوم تواند بود .

رویم (۱) قدس سره فرموده که حلوس عمل آنستکه رؤیت عمل از تو مزاحم شود یعنی عمل را از خود نه بینی و ندانی .

(۴۷) و باد کن روزی را که مرا بیم کوهها را (یعنی از بیخ برکنیم و در هوا پراکنده سازیم) و به بینی زمین را طاهر شده از زهر کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده و حشر کنیم همه را (یعنی جمع سازیم همه را در موافق) پس بگذاریم اربشان یکی را حشر نکرده .

۱- آیه عربیه اینست : « المال و البنون زينة الحياة الدنيا و الاقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً و خیر اثم » .

(۴۸) و عرض کرده شوند بر حساب آفریدگار تو استاده و صف کشیده و حق سبحانه گوید :

هر آینه آمدید بما فردی تنها بی خدم و حشم و مال و منزل همچنانکه آفریده بودیم شما را اول بار که هیچ خبر نداشتید بلکه شما گمان بردید و نداشتید آنکه نسازیم ما برای شما وقتی برای انجاز وعده یامکانی که وعود بود برای محاسبه (این خطاب خاص بامسکران بهشت است (۱) .

(۴۹) و نهاده شود نوشته های اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در میزان پس به بینی گناهکاران را ترسان و اعراض کنندگان از آن چیزیکه در کتاب ایشان باشد از گناه و راموش کرده باشند (یعنی چون بدان مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی گردد) و گویند ای وای بر ما ! آنچه بوده است این نامه را که مطلقاً فرو نگذاشته گناهان خرد و بزرگ را مگر رهمرده است همه آنها و ضبط کرده و نگاهداشته و بیاند آنچه کرده اند در پیش آمده و ستم نکند پروردگار تو بر کسی بنقصان حسنه او یا زیادتى سینه او .

(۵۰) و یاد کن آنها که گفتیم * مر ارشنگان را که سجده کنید مر آدم را ، پس سجده کردند ، مگر ابلیس ، بود از جن (یعنی اوم بنی الحان یا جن گروهی اند ملائکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوقند از نور و قول اول اصبح است چه در همین آیت او را ذریت اثبات میکنند و ملائکه را ذریت نیست و دلیلی دیگر آنست که میگوید :

فما خلقناهم من نار و من ماء (پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خود فلما برای سینه است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده)

۱ - آیه اینست : « و يوم نسير الجبال و تری الارض بارزة و حشر ما هم لام تعداد منهم احداً .

آیا مرا میگیرید شیطان را و فرزندان او را دوستان بجز من (یعنی ایشانرا دوست میگیرید و فرمان برداری میکنید و در من عاصی میشوید) ؟ و حال آنکه ابلیس و ذریت او دشمنانند ، بداست مر ستم کاران را ابلیس و ذریت او بدلی از خداوند (و گویند ذریت بد معنی اتباع است و تسمیه ایشان بذریت از قبیل مجاز بود و اکثر برآیند که او را ذریت هست .)

در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را براند از بهنوی چپ او زوجه او را که آوه نام دارد بیافرید و او را بشمار و بگهای بیابان فرزندانش و از اولاد او یکی مره است که کنیت بدو یافه و دیگری لایس و ولهاست . در عین المعالی آورده که لایس موسوس طهارتست و ولهان موسوس صاوة و بعضی برعکس گفته اند و بائقی زلنهور از اولاد او صاحب اسواق است که بدروغ و کم فروشی و خیانت و سوسه می کند و اعور صاحب ابواب زنا است و موطا صاحب اراجیف و دایم با خورنده طعام که بسم الله نگفته باشد شرکت میکند در خوردن و مدعی موکل علماء است که ایشان را بر هوای مختلفه مبدارد .

(۵۱) حاضر نگردانیده ایم شیطان و اولاد او را وقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشاورت کنیم یا مددکاری طلبیم و نه وقت آفرینش نفسهای ایشان (اعتقاد جمعی کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی میکند آنها و میگوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنها دانشد و از آفرینش نفسهای خویش نیز بیخبر اند پس چگونه ایشانرا در عبادت انبیا میگیرید و نیستیم من ارا گیرنده گمراه کنندگان را که ابلیس و ذریت اویند یاران و مددکاران (یعنی من در خلقت بینایم از یار و مددکار .)

(۵۲) و یاد کن روزی را که گوید خدای (بافرشته بامر او) مشرکان را که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود ، بخوانند

به آواز بلند شریکان و مر آنانرا که گمان بردید که ایشان انبازان
منند (اعضاء شرکاء (۱) برزعم ایشانست و جهت توییح و توییح ایشانست)
پس بخوانند کافران بتانرا و استعانت کنند و پس استعانت نکنند مر
ایشانرا و فریاد نرسند .

و گردانیدیم میان کفار و الهه ایشان جای هلاک (یعنی وادی
از وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان ایشانکه مهلاکه عظیم باشد) و همه
ایشانرا در آن معذب سازیم .

و از عبدالله عمر منقول است که موبق (۲) وادی باشد عمیق
در جهنم که بدان جدا کنند اهل لاله الااله و ماسوای ایشان .
(۵۳) و به پیوند مشرکان آتشی دوزخ را معاینه از چهل ساله
راه ، پس یقین دانند که ایشان در افتادنی اند به آن و نیابند از آن
آتشی مکانی که باز گردند بدان یا گریزگاه نیابند جهت آنکه از همه
جوانب احاطه کرده باشد بدیشان .

(۵۴) و بدرستی که ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم درین
قرآن برای مردمان از هر ملی که بدان محتاجند از قصص امم
گذشته که سبب عبرت گردد و دلائل قدرت کلام که موجب ازدیاد
بصیرت شود .

حکیم الهی (۳) گوید :

حق تعالی بمحض فضل عمیم در کتاب کریم و حکم قدیم
آنچه مر جمله را بکار آید گفته است آنچنانکه می باید

۱ و ۲ آیه شریفه اینست : « و یوم یقول نادوا شرکائی الذین
زعمتم قد عوهم فلم یستجیبوا و جعلنا بینهم موبقاً . . . »

۳- مراد از حکیم الهی مجددودین آدم سنائی غزنوی است - سنائی
از بزرگان صوفیه است اصابت و مشهورش شهرتی بسزا دارد - جلال الدین
محمد مولوی صاحب کتاب مثنوی در حق او و شیخ عطار گفته است :
عطار روی بودو سنائی دو چشم او ما از بی سنائی و عطار میرویم

و هست آدمی بیشتر از هر چیزی که خدا آفریده است ، از
روی خصومت باطله (یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده تر است
و خصومت او در کار حق بیشتر) .

ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد نضوب حادث است که
در قرآن جدال می نمود یا ای بن خلف که در امر حق و حشر
خصومت میکرد .

(۵۵) و منع نکرد و از نداشت اهل مکه را ، از آنکه بگریزند
و تصدیق کنند چون آمد بدیشان سبب راه نمودنی که محمد است
یا قرآن و منع نمود ایشان را از آنکه استفاد کنند از گناهان و
آمزش طاعت از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی ، مگر طاعت آنکه
بباید بدیشان سنت خدا در هلاک کردن پیشینیان و یا بیاید بدیشان
عذاب روی با روی مستاصل کننده (یعنی در روز بدر) .

(۵۶) و فرستادیم ما فرستادگان را ، مگر مؤده دهندگان مر
اهل ایمان را بنوال اندی و بیم کنندگان را بنکال سرمدی .

و مجادله میکنند آنرا که کار شدند به پیروده که اقتراح آبانست
بعد از ظهور و مجزات و جبرای چون کنند ؟ تا زانی گردانند از هر
حود و باطل سازند به آن جدال حق را که قرآن است باین قوه
محمد صلی الله علیه و سلم .

و فرا گرفتند آیههای کتاب یا دلائل قدرت مرا و آنچه را
نیز که بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و وعاید
اخروی را گرفتند افسوس کرده شده به آن .

(۵۷) و کبست ستمکارتر از کسی که بند داده شود به آیههای
پروردگار او که قرآن است ، پس روی شاید از آن قبول نکند
و فراموش کند البته عاقبت آن عباها که از پیش فرستاده است هر دو
دست او یعنی فراموش کرده اند از کفر و معاصی حود و تفکر نمیکنند
در عوالب آن بدرستی که ما نهادیم بر دلهای ایشان پوششها تا دریابند
آنها و در گوشه های ایشان انکندیم کرامی تا نشوند آنها چنانچه حق

استماع است و اگر خوانی تو ایشان را به آنچه سبب هدایت است (مشرایان و قرآن) ، پس راه نیاید آنگاه که دعوت کنی ، هرگز (مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بخدم ایمان ایشان متعلق بود) .

(۵۸) و پروردگار تو آمرزنده است و عیب پوش ، خداوند بخش .

اگر بگیرد خدای ایشان را (یعنی کافران را) به آنچه میکنند از ایمان که شرك است و تکذیب پیغمبر و قرآن ، هر آینه شایسته برای ایشان عذاب را در دنیا ، بلکه عذاب مشرکان است و عده ای زمان وعده که روز پدر است یا روز قیامت که چون وعده در آید نیابند بجز خدا پناهی و گریزگاهی .

(۵۹) و آن دیوها که قصه آن بر تو خوانده ایم (یعنی حجر واحدا و مؤتفکات) ، هلاک گردید اهل آثرا ، آن هنگام که ستم کردند بر خود بر کفر و تکذیب و مجادله و ماصی ، و نفی ماوم که چون برسد از آن پیش و پس نیفتد ، پس چرا فریض عبرت نمیگیرند و از شرك و ظالمی دست باز دارند ، و از ایست که السعید من وعظ بغیره .

رشید الدین و طواط (۱) مکر الله علیه در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده :

نظم

نیک بخت آنکسی بود که دلت
دگران را جو بند داده شود
آنچه نیکی دروست بپذیرد
او از آن بند بهره برگیرد

۱ - رشید الدین و طواط محمد بن عبدالجلیل عمری یکی از گویندگان و نویسندگان بزرگ سده ششم هجری است . رشید الدین و طواط شاعر دیری و نویسندگی و شاعری بوده و علاوه بر دیوان شعری که از او بآلی مانده چند اثر نثر از او بجا مانده که مهمترین از همه حدائق السجرات در صنایع شعر - رشید دارای اد کوتاه بوده و بنظر ناچیز می آمده و شهرتش و طواط از همین جهت است .

آورده اند که موسی بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه خواند که همان از مستمعان برآمد و همه در ادای آن کثمت و تمل در معانی و حقیقتش متحیر شدند یکی از عظمی قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین داناتر از تو ؟ موسی فرمود که بمیدانم در همه عالم از خود دانتری و گویند در صحر مبارکش این صورت گذشت می آنکه بدان نهط فرماید حق بیحد بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود تا منزل وی و با خود ماهی بریان همراه بر که او ترا بدو راه خواهد نمود ، حضرت موسی تهیه راه فرموده روی برآورد :

(۶۰) و باد کن ای محمد چون گفت موسی ، مر شاکرد و خادم خود (یعنی یوشع بن نون) را که بطلب خضر همیشه خواهم رفت تا برسم مجمع البحرین که مکان اوست (و آن ملقی بحر قرص و روم بوده گویند آن موضع آخر بقعه اوست و در زادالمسیر طبعه مغرب آورده و در بند شروان نیز گفته اند) اللهم موسی گفت مدام میروم تا برسم بمنزل او یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد (یعنی بهیچ وجه روی از سفر بر نمی تالم تا او را بیام) .

مصرع

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید (۱)

ای یوشع تو با من موافقت می نمائی در طلب این بنده صالح ؟ یوشع فرمود که آری من با تو موافقت میکنم و رغابت مرا مفتنم می شمارم .

(۱) و در مثنوی آمده است :

گر گران و مگر شتابنده بود آنکه جوینده است یابنده بود
در طلب زن دائما تو هر دو دست که طلب در راه نیکو رهبر است

مصرع

خوشت آوارگی آنرا ، که همراهی چنین باشد
پس بوضع چند نان و ماهی بریان برداشته با اتفاق موسی کلیم
روان شد .

(۶۱) پس آنهنگام که رسیدند مجمعی که میان دو دریاست ،
آنجا بر صخره که کنار چشمه بود بنشستند و موسی در خواب رفت ،
بوضع در آن چشمه وضو ساخت و اطریقه از دست وی بران ماهی
بریان چکید ، فی الحال زنده شده روی پدریا نهاد ، بوضع متعجب
گشت و موسی از خواب درآمده تفقد بوضع و ماهی بانموده روی
براه نهاد و از غایت تعجبیل سفر ، فراموش کردند ماهی خود را ،
پس فرا گرفت ماهی راه خود را ، در دریا مثل سر دانه که دران توان
رفت هر جا که ماهی میرفت آب بالای او چون طای مرفح می ایستاد و
زمین خشک میگشت .

(۶۲) پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین ، گفت موسی ،
مرچوانمرد خود (یعنی بوضع) را که وقت چاشت شد ، بیار طعام
چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده ایم و دهی بر آسانیم ، هر آینه
دهیم ازین سفر که کردیم رنج و سختی چون بوضع سفره پیش آورد
لصه ماهی بر بادش آمد .

(۶۳) گفت خبر داری چون جای گرفته بودیم به آن صخره
بر که از چشمه ، پس بدرستی که من فراموش کردم ماهی را (یعنی
لصه او را که ما تو گویم) و فراموش نکرد ذکر او را بمن مگر
شیطانی که مرا مشغول ساخت از آنکه باد دهم ترا و گرفت ماهی
راه خود را در دریا ، راهی عجب که هر جا میرفت آب فراخ میشد
و زمین دریا نیز خشک میگشت .

(۶۴) گفت موسی آن لصه ماهی است آنچه بودیم ، که
می طلبیدیم چه حق سبحانه بمن وحی فرستاد که آن ماهی مارا راه
خواهد نمود بدانکسی که می طلبیم . پس باز گشتند بر نشانه های قدم

خود از پی رفتی تا رسیدند بدان موضع که ماهی پدریا درآمده
بود و ماهی دیدند گشاده و خشک و بدان درآمده .
(۶۵) پس یافتند بنده را از بندگان ما که بمحض غایت دادیم

او را ، بخشش از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت نقولی که
او را پیهمبر داشت یا طول عمر بمذهب آنها که به نبوت او نقل
نیستند و پیاموختیم او را از نزدیک ما علمی که خاص است بها و
کسی آنرا نداند الا یتعلیم ما .

در حقایق سلمی از ذوالنون مصری (۱) قدس سره نقل
میکند که علم لدنی آنست که حکم کنند بخلق بموالمع توفیق و
خذلان و گفته اند علمی است که حاصل شود بواسطه کسب و
تلقین حرف .

صاحب کشف الاسرار فرموده که دانسته این علم معنی است
از پادشاه سخن گوید

در فتوحات از سلطان العارفين (۲) قدس سره نقل میکند که
باجمعی از دانشمندان گفته اند اخذتم علمکم مبتاعین بیت و اخذنا
علمنا عن الحی الذی لا یموت .
نقلیم

گشتی کر نقل روید بکدمت گشتی کر عشق روید حرمت
گشتی کر گل دمد گردد تباه گشتی کر دل دمد وافر حناء
علم چون بر دل زید یاری شود علم چون بر گل زندماری شود (۳)
آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده
و جامه در سر کشیده موسی بر وی سلام کرد خضر جامه از روی

- ۱ - مراجعه شود برگ ۸۳ جلد اول این کتاب
- ۲ - لقب لطیف العالمین بابزید بسطامی است
- ۳ - و در مثنوی معنوی وارد است :
خاتم ملک سلیمانست - علم -
عالم صورت چهل جاست علم

دور کرده جواب داد و گفت تو کیستی ؟ گفت من موسی ام از بنی اسرائیل حق سبحانه و تعالی فرموده که تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم و در جواب کسی که گوید پیغمبر صاحب شریعت چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند که رسول باید که اعلم باشد از مرسل الیه در آنچه بدیشان آورده از اصول و فروع دین و هر چه نه از این قبل باشد تمام آن برای بیوت نیست و نکته انتم اعلم بامور دنیا کم مؤید این قولست .

(۶۶) گفت موسی خضر را آیا پیروی میکنم ترا بر شرط آنکه بیاموزانی مرا از آنچه بتو آموخته اند علمی که مبنی بر رشد باشد (یعنی اصابت خبر) ؟

(۶۷) گفت خضر بدرستی که تو نمیتوانی باین شکیبائی کردن موسی گفت چرا صبر نتوانم کرد ؟ گفت جهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو ظاهر است و شاید از من علمی صادر شود در طعنه که آن منکر و ناشایست نماید و تو وجه حکمت آنرا ندانی و مرا آن صبر کردن توانی .

(۶۸) و چگونه صبر کنی بر آنچه چیزی که احاطه نکرده به آن چیز از روی دانش (یعنی علم تو به آن نرسیده باشد) ؟

(۶۹) گفت موسی زود باشد که بانی مرا اگر خواهد خدای صبر کننده بر آنچه از تو بینم و نافرمانی نکنم امر ترا در هیچ کاری

(۷۰) گفت خضر ای موسی اگر پیروی کنی مرا ، پس میرسم مرا از چیزیکه منکر باشد و وجه صحت آن ندانی (یعنی افتتاح سؤال مکن) تا من نوسازم برای تو از آن چیز بیانی که دریانی ، موسی قبول نموده هر دو با هم روی براه نهادند و بوضع در عقب ایشان میرفت

(۷۱) پس رفتند بساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل کشتی استدعای رکوب نمودند ، ملاحان اول راضی نشدند و در آخر

خضر را شناختند و بتعمیمی تمام در آوردند تا چون نشستند در کشتی و بمیان دریا رسیدند و خضر تیری برداشت و بنهان از آن قوم سوراخ کرد کشتی را ، گفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی را تا غرق گردانی اهل کشتی را (چه سوراخ سبب دخول است در آن و دخول آب موجب غرق شدن سفینه بود) ؟ بدرستی که آوردی چیزی شکفت و غنیمت و بر دل گران .

(۷۲) گفت خضر که آیا نگفتم که تو نمیتوانی باین صبر کردن (۷۳) گفت موسی که آنسخن از خاطر من رفته ، مؤاخذه مکن مرا به آنچه فراموش کردم و در مرساں مرا از کار من دشواری (یعنی بر من سخت فرامگیر و باین مدین مقدار مضایقه مکن) .

(۷۴) پس از سفینه بیرون آمده رفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی میکردند و پسری زیباروی بلند قامت خطمی سبز بر پشت لب او پیدا شده نام او جیسور یا جیسور و نام پدر اسلاس و نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان ایشان بود و موسی و خضر میرفتند تا چون بدیدند پسری را که ذکر کردیم ، خضر او را از میان افران طلبیده در پس دیواری برد ، پس بکشت او را بذبح با بحدق ، گفت موسی که آیا بکشتی نفس بآه را بهیر نفسی که او کشته باشد (یعنی او بآه بود از قتل بهیر حق پس بی فساد چگونه او را بکشتی ؟) هر آینه آوردی چیزی نابینا دیده را .

(۷۵) گفت خضر که آیا نگفتم مرترا در اول مصاحبت که تو فوت نداری و نتوانی با من و براهمهای من شکیبائی ورزیدن ؟ (۷۶) گفت موسی اگر سؤال کنم ترا از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره پس ازین کورت ، پس مصاحبت مکن با من بدرستی که رسیدی از نزدیک من بقدری (یعنی چون سه بار مرا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من مذکور باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند برادرم موسی را که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ کردی

هر آینه چیزهای شکست تر دیدی

(۷۷) پس در گذشتند و رفتند ، چون آمدند بآهل دیه که انطاکیه بود یا ایله بصره یا باجروان اوشیه یا رقه از روم بر سر رس و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه درستی و برای چاکس نگاشته بودی بام شام بود که موسی و جعفر در آن دروازه رسیدند حواسند که بدیه در آید کسی دروازه نگشود طلب طعم کردند اهل آن دیه را و گفتند ای موسی و جعفر و گرسنه بیهوشید و مرا چون در دیه جای ندادید باری طعمی جهت ما فرستید ، پس سر باز زدند اهل آن دیه از آنکه ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بر بیرون دیه بودند و درماد روی راه نهادند ، پس یافتند دروازه و آن دیه دیواری مایل شده است طرف ، حیوانات دیوار آنکه آمدند و در گرد از صبح (ارادت دیوار محراب است حتی پشت بود ، بیفتند) ، پس راست کرد حصار آنرا ، آنکه آمدن را درست و گن استحکام داد ، گفت موسی اهل این دیه مرا حای بدید و طعم می یزد فرستادند پس بجهت دیوار ایشان عمارت کردی اگر حیوانی هر آینه مرا میگریزی بر تعمیر این دیوار مژدی .

(۷۸) گفت خضر ، اینست جدائی میان من و تو (یعنی گفته بودی که اگر نوبت ناکه از تو چیزی برسد با من صحبت مدار است وقت راقی رسید) رود ، شد که آگه سار را بمعنی آنچه موسی بر آن شکستنی نمودن و ارجحیت ظاهر بر آن انکار کردی

(۷۹) اما کشتی بود مر محتاجان را که ده برادر بودند ، پنج مرد و برجا مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت کار میکنند در دریا ، پس حواسم حکم جدای آنکه او را سوراخ مردم و عیب لاکم و حل آنکه همت در پیش راه ایشان بدشاهی که او را جلندین کر کرده گویند ، میگوید هر کشتی درستی که می یزد مصعب از کشتی مایل را میسازد من آن کشتی را معصوم کردم و او

مصعب نکند و آن محتاجان بکای محروم نگردند

بیت

خضر گر در بحر کشتی را شکست صد درستی در شکست خضر هست (۸۰) و اما پسر کشته گشته ، پس بودند پدر و مادر او گرویدگان پس داشتیم ما یا ترسیدیم آنکه در رساند بدیشان بیباکی و کفران معصیت پس شاد با کفر وقتی او در سازند و از روی مهربانی که ولدش را بر ولد است و آن در ساحل موجب کفر و طغیان شد . (۸۱) پس حواسم ما آنکه بدل دهد ایشان را پروردگار ایشان بر روی مهر ازو از روی طهارت و پاکیزگی (یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق ردیت مزکی باشد) و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر .

آوردند که حق سبحانه و تعالی آن پسر ایشان را دختری داد و بیغمبری او را بهد خود در آورد و هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند .

و نیز آیات ذیل در معنوی و معنوی وارد است :

ای که آمد زمین را می شکافت	ایلهی فریاد کرد او بر خفاوت
کس زمین را از چه ویران میکنی ؟	میشکافی و بر ایشان میکنی
گفت ای خدا و من و من	نو عمارت از حرای از دل
کی شود گراور و گنده در این ؟	نگردد زشت و ویران این زمین
تا بیشکافی بشتر دیش چیز	کی شود نیکو و کی گردد بد
یاره داده کرد دوئی حایه را	کس زند آن در زی هلاک را
که چو این طمس بکرده را	بر دریدی چون کیم بدریده را
هر بنای کهنه کابادان کشفید	نی که اول کهنه را ویران کنید ؟
همچنین نجار و حداد و قصاب	هستن پیش از عمارت و حراب
آن حلیه و آن بلیه کوفتن	زان ظلم کردند معصوم بدن
تا نکوی گنندم اندر آسیا	کی شود آراسته ز آن خوان ما ؟

مشوی

آن سر را کش حصر برید حق
آنکه چون بچشد اگر بکشد و راست
س عداوت که آری بود
(۱۲) و اما آن دیوار هست برای دو کودک بنام که نام اش
اصرم و صر و اش هستند در شهر (مرد فریاد کرده است)
و هست زیر دیوار گنجی برای ایشان و اگر دیوار بفتادی آن گنج
ظاهر شدی و مردمان داشتندی و در هر اش شایسته اما
کاشع و گفته اند میان اش و پدر صلح ایشان هست پدر دیگر بوده
خدای ایشانرا بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود
پس خواست آفریدگار تو آنکه برسد بنعمت بقوت و کمال و

رشد خود و بیرون آرد گنج خود را بحشی و برورد در خود
و نکردم آنچه تو دیدی از برای خود بلکه هر من حق ندی کرده
که او خواست که گنج بمستحقان رسد

آورده اند که آن گنج بود از زر و نقره و گویند کتب علمی
بود و اهر آنستکه لوحی بود از زر بر او نوشته بود بسم الله الرحمن
الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه
اندوختن شود و شگفت می نمایم از آنکه گرویده است بر زوال حق
که خود را چرا در تمسک کند و عجب است از کسی که تصدیق
مربک کند چرا شادمان گذراند و شگفت از شخصی که ایمان دارد
بحساب قیامت برای چه غفلت ورزد و عجب از آنکه دنیای دنی و
و ثقل او را انقلاب احوال ارباب اوداند چرا دل در بند لا اله الا الله
و محمد رسول الله این است حقیقت آنچه نتوانستی بر آن
صبر کردن

در حقیقت دوستان دشمنند

که از خضر دور و مشغول کنند
کیمیا و نافع و دلجوی تست

در حقیقت هر عداو داروی تست

آورده اند که موسی و حضر یکدیگر را وداع کردند و هر یک
روی منزل خود آوردند و محققانرا در این قصه بسی نکات و اسرار
است مخصوصاً صاحب بحر الحقایق در بیان دقائق آداب مرید صادق
و اشفاق بر محقق به باری خوش و تفریری دلکش آورده و بعضی
از آن در چوهرات فسیر باز توان یافت (۱)

(۸۳) و می پرسند چرا مشرکان مکه با محمد از ذوالقرنین
که پادشاه شرق و غرب بوده و بدین جهت ذوالقرنین گفتند که مکرانه
مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم در گذشتند
با تاج او و شاخ داشته با بدست و رکاب حرب می نموده با کریم الطرفین
بوده یا میان عالم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو صغیر داشته (یعنی)

(۱) و در مثنوی مشوی آمده :

جوی نانش میرسد از دور جا	جوع یوسف بود آن به قلوب را
وی پیراهان یوسف را نیافت	آنکه بستند پیرهن را می شدت
چونکه بد به قلوب می نوشتند	و آنکه صد فرسنگ از آن سوی او
حافظ عالم است آنکس نی حبيب	ای ما عالم ز دانش می نصیب
گرچه باشد مستمع ارجش عالم	مستمع از وی همی باید مشام
چون بدست آن نحاسی چاره است	ز آنکه پیراهان بدستش عاریه است

و از این جهت است که گفته اند راهرو باید مرشد محقق و مشفق باشد
به پیر مقلد

حافظ فرماید :

دردم به ز طبیبان مدعی	باشد که از حزانه شبیش دوا کند
صائب تبریزی فرموده :	

ز بی درد دان علاج درد خود چسبن به آن ماند

که خار از پا مرون آرد کسی با نیش عثرها
و چه بسیار خوب فرموده شاعر تازی زمان ؟

اذا كان الغراب دليل قوم

سیدیهیم الی ارض الجیاف

و از نگارنده است

دور را معرات یزدان نیست
زینجهت رهبر گمراهانست
(جلالی)

دو گیسوی بافته از دو حباب (س) و شهر آنست که این اسکندر رومی است و در نبوت او خلاف کرده اند .

نیکو ای محمد (س) ، زود باشد که بخوانیم بر شما ازو خبری و بیانی .

(۸۴) بدرستی که ما ممکن گردانیدیم (یعنی دسترس دادیم) مر او را با احتیلاء در زمین و عطا کردیم او را از هر چیزی که حاق بدان محتاج بودند یا از آنچه سلاطین را نگار آید در تسخیر شهرها و محاربه اعداء یا دادیم او را از هر چیزی که میخواست دست آویزی که بدان سبب او را از آن چیز مبرر باشد .

آورده اند که حق سبحانه نور و طاعت را مسخر او گردانید و در زان المیسر گوید که صاحب را در فرمان او کرد تا دو سوار شده هر جا میخواست میرفت روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با زنگیان حرب کرده و بریشان غلبه شده غرم مغرب کرد . (۸۵) پس از بی دردت سببی را که مغرب تواند رفت و به آن توسل حسنه می رفت .

(۸۶) تا چون رسید بجای فروزتن آفتاب (یعنی نهایت عمارت از جانب مغرب) بافت آفتاب را که رأی العین می رود در چشمه آب گرم (و خاص حمیه می خواند یعنی چشمه آب مکرر لای آمیز) و است نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط عربی ، گروهی را در بامك مذکور است که ایشان قومی بودند بت پرست سپر چشمه سرخ روی تناور با هیبت ، لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت و حبس و ...

(۸۷) گفتیم ما که ای ذوالقرنین (این ندا اگر نبی بوده باشد روحی است و اگر نبوده باشد بالهام یا برلسان پیمبر زمان او) در هر تقدیر حق تعالی فرمود که : یا آنست که عذاب میکنی این قوم را میکنی اگر ایمان نیارند و یا آنکه فراموشگری در باب ایشان نیکوئی

اگر بگریزد .

(۸۷) گفت ذیالقرنین ، اما کسی که ستم کند (یعنی بر مقتضای خود بصر باشد) ، پس زود باشد که عذاب کنیم (یعنی من و هر که با من است میکنیم او را و این عذاب دنیا است) پس بازگشت خود بسوی جزای بروردگار خود در قیامت ، پس عذاب کند خدای او را ، عذابی سخت و منکر که مثل او نپسندد باشد .

(۸۸) و اما هر که بگریزد و عملی کند شایسته (یعنی بر مقتضای ایمان) ، مر او راحت در هر دو سرای پادشای نیکو و زود باشد که بگوئیم مر او را از فرمان ما (یعنی از آنچه فرمائیم) کاری آسان فراخور طاعت او .

آورده اند که لشکر طاعت را بر قوم تاسك گماشت تا بغوش و دهن ایشان در آمد زنها را خواسته بوی ایمان آوردند .

(۸۹) پس دیگر باره از بی درآمد سببی را که بمشرق تواند رفت و قوم تاسك را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر طاعت را از عقب برداشت و جانب جنوب متوجه شد قوم هویل را که در اطراف ایمان بودند مسخر کرد همان طریق که در آمده تاسك مذکور شد پس روی بمشرق نهاد :

(۹۰) تا چون رسید بجای برآمدن آفتاب (یعنی موضعی که بمبدأ عمارت است از جانب شرق) بافت آفتاب را که بامداد بر می آید و شمع او بر می آید ، بر گروهی که ما را گردانیده بودیم او پیدا نکرده برای ایشان از دوره آفتاب در وقت طلوع پوششی از لباس و مفاکه میان آفتاب و ایشان حاجز باشد چو ایت را پوشش نبود و زمین ایشان نیز بنا نگاه نمیداشت از عذاب گرمی و سستی ، پس چون آفتاب طلوع کردی سردابها درآمدی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی و از سمت رأس ایشان دور گشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و به آفتاب

بریان کرده خوردندی و آن قوم منك بودند .

(۹۱) همچنان کرد اسکندر با ایشان که باطل مدرب کرد با همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر امیر روان شد و بقومی رسید که ایشانرا هاول خوانند و با ایشان همان سالوك نمود که هاول هاول و مدرستیکه با احاطه داشتیم به آنچه نزدیک او بود ، از روی آگاهی (یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که بروج جمع شده بود همه محیط بودیم و مجموع را داشتیم)

(۹۲) پس اسکندر از بی در آمد راهی و طریقی دیگر را از شرق شمال (۹۳) چون رسید در منقطع ارضی ترك . میان دو کوه که از پس آنها زمین یا جوج و مأجوج است . بات در پیش آن دو کوه گروهی را با هیتهای عجیب و شکلهای غریب ، نزدش بودند از کمی عظمت که دریافتند سخن ایشانرا و کسی نیز از لشکر ذوالقرنین ، سخن ایشان در نمی یافت

(۹۴) گفتند (یعنی مترجم ایشان گفت) ای ذوالقرنین ، دستک ، یا جوج و مأجوج تباهی میکنند در زمین ما هرگاه که از پس این کوهها بیرون آیند ، از گیاه آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشك باشد با خود ببرند ، تمام امام مارا می کشند و می خورند و اگر چهارپا نیافتندی آدمی را بکش آن بکار می بردندی و ایشان دو قبیله بودند از اولاد یافث بن نوح

در عین المعانی آورده که آدم را احتلام افتاد و منی او خشك آلوده شد ، آدم از آن حال اندوهناك گشت و حق تعالی این دوا را از آن حاك آلوده یعنی ابوالیشر بیافرید و بقول کسی که گوید انبیاء محتلم نمیشوند این قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کردند

از حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه منقولست که قامت کسی از ایشان بمقدار بشریست و اند بعضی هایت دراز و در حدیث

آمده که صنفی اربشان بر مثل شجرة ازید است (و آن درختی است در ولایت شام طول او صدویست گز و صنفی را طول و عرض مساوی است و صنفی آنند که از گوش فراش و از دیگری لحاف سازند و در صفت ایشان گفته اند :

نظم

مكوتاه چشمی سنگ چینه جوی	مگوش دراز از خران برده گوی
به شرمی به پشانی دلواز	دران چشم کوتاه و گوش دراز
هنگام خفتن بخمبند سبر	بکی گوش بالا و دیگر زیر
شكن برشكن چن بر ابرویشان	كشان ریش تا زیر زاویشان
برون آمده امكشان چون گراز	شكم بهن و پا خورد و گردن دراز
چو بوزشگن آمده در وجود	مزه زرد و رو سرخ و دیده كبود
دارند جز خواب و خور هیچ كار	نمیرد بکی تا نزاید هزار
الفص آن گروه با اسکندر گفتند که ما از این قوم به تنگ آمده ایم ، پس آیا نکنیم (یعنی مقرر سازیم) برای تو و بیرون آوریم از میان ماهای خود ، مزدی بشرط آنکه بکنی میان ما و ایشان بندی که منع کند ایشان را از برون آمدن .	

(۹۵) گفت اسکندر آنچه دسترسی داده مرا دران آفریدگر من ، بهتر است از آنچه شما می خواهید که بمن دهید ، پس مرا باری دهید توانایی (یعنی بپردازان توانا) یا چیزی که بدان اوت بام درین کار تا کنم میان شما و ایشان ججایی سخت که بعضی ازان بر بعضی مرکب باشد .

(۹۶) بیارید برای من ، قطعه ای آهن . بقول است که فرمود تا حشمت از آهن ساخته شد

بیت

فارغ دلی جانم زن زدند همه روز و شب خشت آهن زدند

آنکه حکم داد تا میان دو کوه را که چهار هزار قدم بود در بیست و پنج گز عرض بکنند تا به آب رسید ، پس در ته زمین در روی آب يك چرخ از سنگ خارا نهادند و خشتهای آهن در بالای آن فرش کردند تا چون مساوی شد (یعنی فرش یافت) میان هر دو کوه بفرمود تا همه سیار بر بالای آن ریخته دها بر جواب آن ترکیب کردند ، گفت هر عمه را که بیدار درین آهنها تا چون بگردانید آن خشتهای آهن را مانند آتش ، بیارید تا بریزم بر بالای آهن گرم شده ، روی گذاشته .

بیت

هر روی فرشی برانگیختند بران روی حل کرده ، میریختند و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع براند مانند کوهی یکپاره و هموار .

(۹۷) پس نتوانستند با جوج و جوح ، آنکه بر بالا روند ، بدان سد سبب ارتفاع و اغلاس و نتوانستند که مرورا سوراخ کردن بواسطه شکن (۱) و صلات .

(۹۸) گفت ذوالقرنین بعد از ساختن آن ، این سد و افتدار بر اتمام آن از پروردگار من باری است بر آنها که میرسیدند از فتنه با جوج و جوج ، پس چون نباید وعده آوریدگار من بخروج با جوج و جوج ، گرداند این سد را از من همواره (یعنی آنها را از پیش راه آمد و بردارد) و هست وعده پروردگار من درست و راست خروج من گروه از ماوراء السد یکی از علامات قیامت است و در آخر سورة انبیاء ذکر آن خواهد آمد (۲)

۱ - کلفتی ۲ - و گفته اند با جوج و جوج خوی نکو حیده و کردار ناپسندیده است که چون بران بدشربیت و طریقت نهاده شد اقلیم باطنی (که آنها را اسکندر سیر نموده است) در حصن حصین قرار گرفته آدمی را از زبان کاری باز میدارد .

(۹۹) و میگزادیم برخی از با جوج و جوج را آنروز (یعنی روز خروج که اردحام نموده اضطراب میکنند) و داخل میشوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آنستکه روز قیامت اسروجن از روی تعبیر و اضطراب درهم آمیزند و دیده شود در صور برای قیامت پس جمع کنیم همه خلاقی را ، جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر .

(۱۰۰) و ظاهر گرداییم دوزخ را ، آنروز برای ناگرویدگان طاهر کردنی (و اظهار آن برایشان قبل از دخول جهت رجوع و توبل باشد)

(۱۰۱) آن کافرانی که از فرط غفلت ، هست چشمهای دل ایشان ، در پوشش از یاد من (یعنی از مشاهده آیاتی که به آن یاد کرده می شوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان و هستند کافران که از جهت ناشناختی سخن حق ، نمیتوانند شنودن کلام من یا محبوب می باشند از استماع قرآن سبب حجب لسان ، کما دل : و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخره حجابا مستورا)

تفهم

چون تو قرآن خوانی ای صدرام گوششان را پرده سازم / رسم چشمشان را نیز سازم چشم بند / نه نبینند و کلامت نشنوند (۱)

(۱) در شوی معنوی در بین آنکه شیئی واحد سبب وجود دویجز متضاد میشود (مثل نقیضه که سبب ممانت و حیات میگردد) میفرماید : سازد اسرافیل روزی ناله را جان دهد بوسیده صد ساله را ایبارا در درون هم دیده هاست . طلبانرا ز آن حیات می بهاست بشنود آن نغمه ها را گوش حسن نشنود نغمه بری را آدمی کربود ز اسرار بریان اعجمی که

(۱۰۲) آما میبیدارند آنانکه نگرویدند ، آنکه هرا گیریدند گنرا
(که عسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام ؟ بجز من دوستان منی
معبودان ایشانرا نفع خواهند رسانید (استفهام بمعنی انکار است (۱) یعنی
هرا گرفتن ایشان شد گن مرا بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت)
مدرستیکه ما آماده کردیم دوزخ را برای ناگرویدگان منزل و آوی یا
منزل که برای مهمانان آرند (و درایه بمعنی تمکیم است و تپییه بر آنکه
ایشانرا عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش آن چیزی محقر باشد
(۱۰۳) بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم ، آیا خبر کم شمارا
زبان کارترین مردم از روی کردارها ؟
(۱۰۴) آنکه گم شد و ضایع گشت شتادتن ایشان عملهای نیکو

در رسالتی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها
بصوم و صلوة میگذرانند و سبب کفر آن همه عملها باطل است و توانی
بر آن شمرع نیست (و گفته اند مراد از من طایفه خوارج اند (۲))

گرچه هم نغمه بری زان است
گر بری و آ دمی رسد
همه های اندرون اولیاء
هین ز لای نفی سرها برزنید
ای همه پوشیده در کون و فساد
چنین که اسرافیل وقتند اولیاء
جان مریت مرده از گور تن
گوید این آوار زاواها جداست
مردیم و یکسای کاستیم
مطلق آن آواز خود ارشه بود
۱ - آیه شریفه است

عادی من دونی اولیاء اما اعتدنا جهنم للکافرین سراً
این آیه استفهام از برای انکار است

۲ - مراجعه شود به برگ ۷۱ - ۷۲ همین جلد

یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و ستمه کنند و اشهر آنستکه
از کار صاه رحم و اطعام فقراء و عتی رطب و الب می شود ، حق سبحانه
مطلان آنها حکم میکرد و فرمود که : و ایشان پندارند آنکه ایشان
بیکر میکنند کار را

(۱۰۵) آن گروه که ذکر کرده شد ، آنست که کار شدند ،
بهای پروردگار خود که قرآنست یا آیت دلائل توحید و دیدار
او یعنی من و حشر که در آن وات رؤیت میسر خواهد شد اهل آنرا
من نیام شد کارهای ایشان که در صورت بیکر می شود و بدان چرای
حیر نخواهند یافت پس از این خواهیم کرد برای اهل ایشان روز
دستخیز ترازوتی که استجد آن عملها را چه همه حبطه شده و نابود
گردد ، آن را وزنی نخواهیم نهاد (بمعنی مقداری و ری نخواهد
داشت بلکه حوار و مبتذل خواهد بود)

(۱۰۶) آنست کار که گفته شد از مطلان عمل و حشر بود
ایشان : این ایشان دوزخ است ، سبب آنکه نگرویدند و هرا گرفتند
آیههای کتاب مرا و پیغامبران مرا ، افسوس کرده شده (یعنی
کتاب و پیغمبر سخر کردند)

(۱۰۷) مدرستیکه آنانکه گرویدند بکتاب و رسول و کردند
عملهای پسندیده و شایسته ، ایشان را در حکم خدای هست ، ی
مردوس یعنی دوستهای مشغول بر اشجار که اکثر آن نیک بود ،
بیشکش

در تهن آورده که خدای مردوس را به بد قدرت خود آفرید
و مقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده باشد
که : از دای طیب و حسنا لاولیائی (ازون ساز حسن و جمال
و نازگم و اکبرگم خود را برای دوستان من) و این چنین بنده ها
را نزل دوستان میگوید تپییه بر آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم
مردوس به ازای آن محقری و مانعاری تواند بود و آن عطا نباشد

الا دولت لنا :

نظام

نعمت اردوس زاهد را و ما را روی دوست

قیمت هر کس بقدر همت والای اوست (۱)

و گویند اردوس ارفع درجات چنانست که حضرت رسالت
فرمود که فاذا قالتم الله فاستلوا الفردوس . بولی آنستکه اسمی از
اسمای چنانست که اهل ایمان در آنجا فرود آیند .

(۱۰۸) در حالتیکه جاودان باشند در آن ، بچوبند از آن بهشتها
یا نطلبند ارو تعویل بسکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آن
مهیما باشد .

(۱۰۹) بگو اگر باشد آب درهای محیط که شامل ارض است
سیاهی برای نوشتن سخنان پروردگار من (یعنی معانی قرآن یا

(۱) و در مثنوی معنوی وارد است :

هشت جنت ، هفت دوزخ پیش من هست روشن همچو بیت پیش سمن
و از ابو یزید بسطامی قدس سره منقول است که فرمود هیچ
چیزی بالاتر و خوشتر از هشت لقا و دیدار وصال نیست و هیچ آتشی
از آتش دوری و هجران و فراق سوزنده تر نی .
حافظ فرماید :

روز و شب غصه و خون میخورم و چون نخورم

چون ز دیدار تو دورم ز چه باشم دلشاد ؟

و از نگارنده است :

دلم آتش گرات از داغ هجران	از آن آتش شدم همگین و مضطر
چنان در آتش گرم اوقاتم	که جانم سوخت ز گرمی اخگر
وصال بار این آتش نشاند	نه آب قلزم و درهای احمر
جوانی دادم از کف از غم هجر	ندارم هیر پیری چیز دیگر

(جلالی)

معلومات او) هر آینه فانی گردد و نماید آب دریا که جسمست
و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد پیش از آنکه برسد
و نماید علوم آفریدگار من جهت آنکه آن چیز متناهی است پس
بمداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود و اگر نیز بیاریم بمثل دریای
محیط مدد آن مداد و بران انزائیم (۱)

گویند این آیت وقتی نازل شد که یهود مسلمانانرا گفتند که
در کلام خود میخوانید که و من یأوتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
و زعم محمد آنستکه او را حکمت داده اند ، پس علم دما بسیار باشد
و دیگر باره میخوانید که و ما اوتینم من العلم الا قليلا جمع میان
این دو سخن چگونه توانید کرد ؟

حق سبحانه در این آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد
هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم میتواند بود

نظام

علمها از بحر علمش اطراف ای آن چو خورشید است و اینها ذره ای
گر کسی در علم صد لقمان بود پیش علم کاملش نادان بود
(۱۱۰) بگو ای محمد ، جز این نیست که من آدمی ام ، مانند

عما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم ، این قدرت هست که بواسطت
جبرئیل وحی کرده میشود بمن ، آنکه جز آن نیست که مبعود شما
معبودی بکناست میهربك . پس هر که امید میدارد دیدار پروردگار
خود را در بهشت با هر که میرسد از رسیدن بحق (یعنی بازگشتن بدو
روز رستخیز) ، پس باید که بکند کردار شایسته (یعنی پسندیده

۱ - آیه عریده اینست : « قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی
لنقد البحر قبل ان تنفذ کلمات ربی و لو جئت بمثله مددا »

سوم حقى كما قال لى مع الله وقت لا يسمنى فيه ملك مقرب ولا نبي مرسل
وازين روشنتر :

من رانى فقد رأى الحق وحق سبحانه را با او در هر صورتى
سخن ببارتى ديگر واقع شده است در صورت بشرى كلمات مركبه
چون قل هو الله احد ودر صورت ملكى حروف مفرد مانند كهيعص
واخوانه ودر صورت حقى كلامى مبهم كه فواوحى الى عبده ما اوحى

نيت

در تنگناى حرف نگنجيد بيان ذوق

زانسوى حرف و نکته حكايات ديگر است

پس حروف مقطعه رزقست بيان حق سبحانه و حبيب او
عليه الصاوة والسلام و كهيعص از آن جمله است و گفته اند اين حروف
اسماء الهيه اند و از هر تفسيرى علمى رضى الله عنه منقول است كه در بعضى
ادعيه ميخواندند يا كهيعص ، يا حيم عسق و گفته اند كاف مفتاح
اسم كافي و كبير و كريم است و ها اشارت باسم همدادى و چون
مبداء هيچيك از اسماء الهى حرف يا واقع نشده گويند اين است
به آنكه يد الله فوق ايديهم و در ثباب آورده كه ياهن ييجير ولا ييجار
عليه و عيم اسم عزيز و عليم و عدل است و صاد از صادق (و يشاهد
كه نام سورة باشد و ما بعد او مرتب برو) .

(۲) - ذكر رحمت ربك عبده ذكر يا (يعنى ابن سورت

ياد كردن خداوند تست بمرربانى بنده خود ذكر يا بن آزر كه
از اولاد رجيم بن سليمان بن داود عليهم السلام بوده بيمهبرى عالى
شان و مهمتر اخبار بيت المقدس و صاحب قربان ، پس قصه او بخوان
و ياد كن :

(۳) چون مدا كرد و بخواند پروردگار خود را در محراب

بيت المقدس و بعد از تقرب بقربان ، خواندن پنهان كه آن باخلاص
البرست يادعى باشد ميكرود و از قوم پنهان ميبود چه شرم همى داشت

بسم الله الرحمن الرحيم

در مواهب سويان باده از مواهب الهى كه بر حضرت
شيخ ركن الدين علاء الدوله سمنانى (۱) قدس سره فرود آمده
مذكور است كه حضرت رسالت بقاء صاوات الله و سلامه عليه را سه
صورت است ، بكي صورت بشرى كه قوله تعالى : انما انا بشر مثلكم
دوم صورت ملكى چنانكه فرموده است است كما حدكم ايت عندي

۱ - شيخ ركن الدين علاء الدوله احمد بن محمد بياپانكي
گمان اهل تصوف و عرفانست . عبد الرحمن جامي در تفهيمات
الانس شرح حال وي را بتحقيق نگاشته و نيز در ضمن شرح حال
كمال الدين عبد الرزاق كاشاني از علاء الدوله نام برده بمناسبت نامه
را كه كمال الدين به علاء الدوله نگاشته و جوابي را كه ركن الدين
به كمال الدين نوشته است در تفهيمات درج و ثبت نموده است .

ما بين علاء الدوله و شيخ عبد الرزاق كاشاني در چند مسئله از
مسائل عرفاني كه شرح آنها در اینجا موجب اطنابست اختلاف نظر بوده
نخست كمال الدين به علاء الدوله نامه نگاشت و علاء الدوله در پشت
آن نامه جوابي بس محكم و متين تحرير فرمود (مراجعه شود به
تفهيمات الانس بر برگ شماره ۳۱۵ - ۳۲۱) .

علاء الدوله گاه گاهي شعر نيز ميسروده و رباعي زيرين از وي

در اینجا درج ميشود .

صد خانه اگر بطاعت آباد كنى زان به نبود كه خاطري شاد كنى

گر بنده كنى باطاعت آزادي را به زانكه هزار بنده آزاد كنى

وفات علاء الدوله بسال ۷۳۶ اتفاق افتاده است

که در نود و نه سالگی باوجود زنی کلان سال نازایند. طالب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته بود ، هرچند باند میگفت ، کسی نمی شنید و ندای او این بود که از روی نیاز :

(۴) گفت ، ای پروردگار من ، بدرستی که سست شده است استخوان که ستون خانه بدنت از من و چون استخوان که صاب ترین اجزاست سست شده باشد سایر بدن بطریق اولی و سفید شده است سر من ، سپید شدنی و گفته اند تشبیه کرده است عیب را در روشنی به آتش و فرو گرفتن او ویرا با استعمال آن (یعنی روشن و درخشنده شد سر من از پیری و نبودنم (۱) بخواندن من ترا ای پروردگار من می پرورد و نا امید (یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده و من بدان خو کرده شده ام)

(۵) بدرستی که من میترسم از بنی اعمام خود که ایشان در هم جوهره نهادن و زدن و خللات من در امت من نیکو بجای نیاورند از بس مرگ من ، بس مرا خلفی میباشد و حال آنکه زن من هست نازایند و در سن نود و هشت سالگی بس ببخش مرا از نزدیک خود فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق و میراث مرد امارت و جهورت از من ، میراث گیرد عالم و حکمت از آل یعقوب من استحق یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده است .

(۶) و گردان فرزند مرا ، ای آفریدگار من شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی .

بعد از این دعا سر بسجده نهاده تضرع میفرمود که ندای کرم ربانی از روی وعده باجابت دعای او گفت :

۱ - آیه شریفه اینست : « قال رب انی و هن العظام منی و اشغل

الراس شیه »

ای زکریا ، ما بشارت میدهیم ترا به پیری ، نام او یحیی ، نیافریدم من او را پیش از او ، همنامی .

در زادالمسیر فرموده که وجه فضیلت نه از آن روست که قبل از کسی مسمی بدان اسم نبوده چه بسیار آدمی برین وجه یافته شود که پیش از او مسمی نبوده باشد بلکه فضیلت آنست که حق سبحانه بخود تولی تسمیه او نموده بر پدر و مادر حواله نکرد .

امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از آن فرموده که بعد از او کسی بظهور خواست آورد که او را بچندین اسم خاص اختصاص دهد و اسم سعی او را از نام همایون فرجام خود مشتق سازد .

بیت

و شق له من اسم لیجله فذوالعرش محمود و هذا محمد (۱)
ای خواجه که عاقبت کار امت

محمود از آن شدست که نامت محمد است

و گویند مسمی (۲) بمعنی شبیه است (یعنی مثل او نیافریده ایم در آن که هرگز عصیان و قصد عصیان از او بظهور نرسد .

(۸) گفت زکریا که ای خداوند من ، چگونه باشد مرا فرزندی و هست زن من نازایند و بدرستی که رسیده ام از بزرگسالی به قیامی و تجافت و ضعف اعصاب و قوی (این سخن از روی استعمال گفت

۱ - بیت قازی بالا از قصیده ایست که حسان بن ثابت شاعر مشهور در مدح حضرت پیغمبر گفته است

حسان از شعرای بزرگ عرب است که هم زمان جاهلیت را دریافته و هم در سایه دولت اسلامی زیست نموده است

۲ - آیه شریفه اینست : « قال رب انی یکون لی غلام و کانت

امراتی عاقراً و قد بلغت من الکبر عتیا »

له بطریق استبعاد (یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین بیری
رایت قدرت خواهی افراخت ؟)

(۹) گفت فرشته بامر خدای تعالی که ای زکریا ، همچنین
است که تو میگوی از ضعف بیری اما گفت خدای تو این کار که
آفریدن فرزند است ازین دوشخص درین سن ، بر قدرت من آسانست
و بدرستی که بیاوریدم ترا پیش از یحیی و نبودی چیزی (یعنی معدوم
سرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود
آوردم قادرم بر ایجاد فرزند از دو بیر (۱) .)

زکریا ازین بشارت مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود
خواهد گرفت یا مدتی دیگر بظهور خواهد رسید .

(۱۰) گفت ای پروردگار من ، گردان برای من (یعنی بنمای
ما) علامتی که بدان قرب واقع این واقعه مرا معارف گردد ، گفت
خدای من زکریا را ، نشانه تو آنست که سخن نتوانی گفت با
مردمان سه شب با روز آن بی دربی (یعنی بهم پیوسته یا قادر نباشی
بر تکلم در حالتیکه سوی الخاق و تندرست باشی)

آورده اند که در همان اوقات زبان او در دهان او بزرگ شد
بر وجهی که تحريك را مجال نماند .

(۱۱) پس بیرون آمد بر گروه خود صباح آنروز که در شب
آن اشباع حمله شده بود از مصای خود ، پس اشارت کرد بدیشان
اینکه نماز گذارید یا تسبیح گوئید خداوند خود را ، بامداد و
شبانگاه .

۱ - و در مثنوی معنوی فرماید :

آب از جوشش همی گردد هوا	وان هوا گردد ز سردی آبها
بلکه بی اسباب بیرون زین حکم	آب رویانید و تکوین از عدم
تو ز طفلی چون سببها دیده	در سبب از جمل بر چفته سیده

القصة سه روز برین بگذشت ، پس بحال خود آمد و یحیی
بعد از مدتی مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاس پوشیده با احبار
در عبادت بطریق ریاضت موافقت نمود تا وقتیکه وحی بدو فرود آمد
و از حق سبحانه خطاب بدو رسید که :

(۱۲) ای یحیی ترا گیر کتاب تورات را بجد و جهد یا بهوت
دل و ما دادیم یحیی را حکمت و فهم تورات ، در حالتیکه کودکی
ود سه ساله یا هفت ساله

آورده اند که کودکان محله روزی در محل سه سالگی او گفتند
ای یحیی ما تا بازی کنیم فرمود : هاللعجب خلقنا (ما برای بازی
آفریده نشده ایم)

درین سخن بندی عظیمست بیخبران باز بچه گاه شفقت را که
عمر عزیز بازی میگذرانند و بدام ارباب الحياة الدنیا لعب و لهو
مقید و مشغوف میباشند .

نظم

عمر باز بچه بسر میبری بازی از اندازه بدر میبری
به که ز بازی جهان پاکشی طفل نه چند بازی خوشی ؟

(۱۳) و دیگر دادیم یحیی را رحمتی و مهربانی و رات نایی
از نزدیک ما و طهارت از گناه یا ستایشی نزدیک خلق و بود ترسکار
یا فرمانبردار یا مجنب از لوث جرایم و اوزار .

(۱۴) و نیکوکار بر پدر و مادر یا فرمان برنده و خدمت کننده
مر ایشان را و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان والدین را ، عاصی
مر پروردگار خود را .

(۱۵) و سلام از ما بر یحیی روزی که متولد شد و روزیکه
میبرد و روزی که برانگیخته شود زنده (یعنی در آخرت) و گویند
مراد سلامتی یحیی است روزیکه متولد شد از غم شیطان و وقتی

که وفات کرد از عذاب قبر و روز قیامت ارمول رسته خیز و قصه خوف و بکای یحیی در غایت اشتها راست .

(۱۶) و باد کن در قرآن ، قصه مريم ، بنت عمران را و او پیوسته در مسجد مقدس بودی و بوقت عذر بخانه خاله رفتی و بعد از ظهر به مسجد باز آمدی و وقتی در خانه خاله بود و بدست محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند و حق سبحانه از آن خبر میدهد چون دور شد مريم و باکرانه رفت از اهل خود (یعنی خاله و قوم او) ، در مکانی بجانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان و آن موضعی بود ، آفتاب روی .

(۱۷) پس مرا گرفت از پس ایشان (یعنی از سوی ایشان) برده که مانع باشد از دیدن و بعد از آن که غسل فرمود و جامه پوشید ، پس فرو فرستادیم بسوی او روح ما را که جبرئیل است (اضافه روح (۱) بخود جهت تشریف و تخصیص اوست) پس مستعمل شد جبرئیل برای مريم ، آدمی تمام خاقت (یعنی بصورت آدمی خود را بوی نمود) مريم که در مقتل خود مردی بیگانه دید گفت . (۱۸) بدرستی که من پناه میگیرم بخدای بسیار بخشش از

شر تو اگر هستی تو برهیز کار شایسته ، الله است در عذاب (۲) یعنی اگر تو منقی و متورعی من از شر تو برهیز میگویم و پناه بحق می برم فکیف که چنین باشی و گفته اند تقی نام شریبی بود در آن زمان که تعرض نسوان میشد مريم قصه او استماع نموده بود گمان برد که مگر اوست ، ازو بحق سبحانه پناه برد اما چون جبرئیل اضطراب

۱- آیه کریمه اینست : « فاتخذت من دونهم حجاباً فارسلنا اليها روحنا فتمثل لها بشراً سوياً »

۲- آیه شریفه اینست : « قل انى اعوذ بالرحمن ان كنت تقياً »

مريم مشاهده نموده .

(۱۹) گفت جز این نیست که من فرستاده خداوند توام که بدو پناه میگیری ، مرا اینجا فرستاده ، تا ببخشم ترا بفرمان او ، پسری يك و ستوده .

(۲۰) گفت مريم ، چگونه مرا بود پسری و مرا نسوده است آدمی (یعنی هنوز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده) و نبوده ام زناکار و چوبنده فجور .

(۲۱) گفت جبرئیل چنین است که تو میگوئی ، هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده است فاما گفت پروردگار تو ، این کار که اعطای ولد است بی پدر برهن آسان است ، ما ترا پسری میدهیم تا استدلال کنی بدان قدرت مارا و ما گردانیم او را علامتی برای آدمیان که بتدبیر دران توانائی ما دریابند و ما گردانیم او را سبب بخششی از ما برای آنانکه بدو بگروند و هست خالق او بی پدر کاری محکوم به (یعنی مقدر و مقرر شده و مستور گشته در لوح محفوظ) ، پس جبرئیل نزدیک وی آمد و بدید در آستین یا گریبان پادهان او .

(۲۲) پس مريم بار گرفت در همان دم بیسی ، پس بیرون شد و دور گشت بیسی (یعنی وقتی که در بطن او بود ، مکانی دور از شهر ایلیا) .

گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل دور بود از ایلیا و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل او شد و گویند حمل و وضع در یکساعت بوده و در زادالمسیر به ساعت فرموده و مقاتل گوید یکساعت خالق بود و یکساعت تسویر و یکساعت وضع حمل و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مريم در حنی خرما که خشك شده بود دید سر شاخهای او بریده و تنه مانده .

تنه درخت خرما
پیش ازین صورت
ندانستی
نشده و شوهری نگرفته ام اکنون
نمیدانم چگونه

عرینند بروی کار درم
(۲۴) پس داد مریم را
در شکم او بود مراد عیسی است که
و ندا فرمود آنکه اندوختنک مباش
من تحتها (۲) خواند امنی عیسی از
خرما آواز داد که شام بخور بدرستی که بیایید و روان
تو در زیر قدم تو چوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی
(۲۵) و بجنبان و میل ده بسوی خود تنه خرماي خشك شده
را تا فرو ریزد و خمص تساقط (۳) میخواند یعنی تادرخت میفکند
برآو خرماي تر و تازه

(۲۶) پس بخور از رطب و بیاشام از آب و روشن شد
فرزند با خوشدل شو بسبز شدن درخت و بر دادن میوه او که
۱ - درین کهنه رباط می در و بام بهر خود شوی می شم نبودم
(جلالی)
آیه کریمه اینست : فنادینها من تحتها لا تحزنی قد
سریا وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطباً جنباً

مناسبتی با حال تو دارد چه آنکه تادرست برانظار خرما از درخت
یا پس قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر می وساطت پدر ، پس حق
سبحانه ملائکه را فرستاد تا بگرد مریم در آمدند و چون عیسی متولد
شد او را فرا گرفته بستند و در حجریر بهشت پیچیده در کنار مریم
هماندند و ندا رسید که : پس اگر به بینی از آدمیان یکی را و از
آدمیان یکی را این فرزند از کجاست ، پس مگو بدرستی که من پدر
آوردم برای خدا روزه را (و روزه ایشان ترك طعام و کلام بوده)
نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن
مناجات میکنم و این مقدار سخن از جهت اخبار از
ندر بوده یا باشدت ازین مخبر داده

آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب او نیافتند
بفحص او مشغول شده از هر جا و هر کس می جستند تا کسی نشان
داد که او را در بیت لخم دیدم قوم او بدانجا رفتند و مریم چون
ایشانرا بدید عیسی را برداشته متوجه ایشان شد
(۲۷) پس آنرا در حجریر بستند و در آنجا رها کردند
همینکه چشم آن گروه بر وی افتاد ، گفتند ای مریم ، بدرستی که

آیه شریفه اینست : فانت بقومها تحمله قالوا یا مریم لقد

اء در این آیه بمعنی مع میباشد لیکن کاشفی در

رفته است چنانکه فرموده : پس آورد

آیه شریفه اینست : یا اخی هارون ما کان ابوک امرأه

تو آوردی چیزی شگفت با زشت که در میان اهل بیت تو مثل این واقع نبوده .

(۲۸) ای خواهر هارون (۲) (گویند او را برادری بود هارون نام یا هارون مردی صالح بود در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زنده‌ای با فاسق بود که ضرب‌المثل اهل اسق بودی پس گفتند ای مثل هارون در زهادت یا در فجور) ، نبود پدر تو عمران مردی بد بلکه امام مسجد اقصی و شرف اخبار بوده و نبوده مادر تو حننه بنت قافور ، زناکار و فاجر ، تو باوجود این پدر و مادر فرزندی بی پدر و مادر از کجا آوردی ؟

(۲۹) پس مریم اشارت کرد بهیسی که با او سخن گوئید و جواب از او بشنوید ، گفتند چگونه سخن گوئیم با آنکه هست در گهواره (یعنی درخور گهواره) کودکی که نه خطب و قدرت جواب ندارد ؟

گویند عیسی بستان دردها را داشت چون کلام قوم بشنود دهن از بستان بازگرفت و زبان فصیح گفت :

(۳۰) بدرستی که من بنده خدایم ، داده است مرا کتاب (یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد و تعلیمی آورده که تعلیم داده است مرا تورات در شکم مادر) و گردانید مرا پیغمبر (و گویند در آن حال پیغمبر بوده و تکلم بطریق اعجاز میکرد)

(۳۱) و ساخت مرا بابرکت و نفع هر جا که باشم و امر کرد مرا باقامت صلوة و ایطاء زکوة ، مادام که باشم زنده .

(۳۲) و گردانید مرا نیکوکار بمادر من و مهربان کرد برو و نگردانید مرا گردنکشی معظم که با خالق تکبر کنم و ایشان را برنجانم ، بدبخشی که فرمان او نبرم .

(۳۳) و سلام خدا بر من است چنانچه بریحی روزی که بزادم

و روزی که بمیرم و روزی که برانگیخته دوم زنده .

(۳۴) آنکه ذکر او گذشت و وصف او کردیم ، عیسی بن

مریم است نه آنکه نصاری او را وصف میکنند .

میگویم سخن درست و راست ، آن گفتنی که جهودان ، دران

شك دارند (یعنی قصه عیسی که حمل بر چیزهای ناشایست کردند یا ترسایان که دران جدال می نمودند ، جمعی او را خدا و بعضی او را پسر خدا می گفتند .

(۳۵) نیست و شاید ، مر خدایرا ، آنکه مرا گیرد فرزندی

(چه ولد مجانس والدین باید بود و حق سبحانه از جنسیت منزه است)

ياك است خدا از اتخاذ ولد چون حکم کند و خواهد کاری را

(یعنی ارادت احداث شیئی نماید) ، پس جز این نیست که گوید

و در مثنوی معنوی آورده است :

مهر را خالی کن از انکار یار تا که ریحان یابد از گلزار یار

تا بیایی بوی خلد از یار من چون محمد بوی رحمان از بمن

سید احمد هائف اصفهانی فرموده است :

در کایسا بدلیز ترسا گفتم ای دل بدام تو بیولد

به وحدت نیاتن تا کی ؟ سنگ تثلیث هر یکی تا چند ؟

حق یگانه چون شاید ؟ که اب و ام و روح قدس نهند

از شیرین گشودو با من گفت وز شکر خنده ربخت از لب قند

که گر از سر وحدت آگاهی تهمت کفری بما میسند

در سه آیه شاهد ازلی بر تو از روی تابناك افکنند

به دردد بر بزم او را بر نیان خوانی و حریر و برند

مادرین گفتگو که از یکسو شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لاله الا هو

مران شمی را که نباش ، پس بباشد بیدرتنگ .

(۷۶) و بدرستی که خدای پروردگار من و شماست ، پس او را

پرستید و بعبادت غیر او مشغول نگردید .

اینست راهی راست که بمنزل جنت رساند .

(۳۷) پس اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر (یعنی یهود

و نصاری) جهودان در باب عیسی طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب

افراط افتادند با مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند تسخاوریه

عیسی را ابن الله گفتند و یسقوییه ، الله خواندند و ملکائییه به

ثالث ثلاثه قائل شدند (۱)

پس وای بر آنانکه کافر شدند و استبعاد نمودند ، از حاضر

شدن در روز بزرگ (که روز قیامت است یا از مشاهده احوال

آن روز)

(۳۸) چه شنوا باشند کافران و چه بینا دران روز که بایند

به ما ولی سود نکند ایشان را دیدن و شنیدن (یعنی مشاهده کنند

مواعید الهی را و بدان متبهن گردند اما نفع ندهد) .

۱ - واز خیالی، هزوی است .

حاجی بره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

که متکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که ترا همی طلبم خانه به خانه

مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

حافظ فرماید :

همه جا خانه عشق است چه مسجد ، چه

و گویند این سخن بر طریق تهدید است یعنی دران روز چه

شنوا باشند مرسخنان ، وحش را و چه بینا بمقوبات باهول ، لیکن

ستمکاران امروز در گمراهی هوبدایند .

(۳۹) و بیم کن ایشانرا (یعنی کفار مکه را) ، از روز

حسرت (که بدان متحسر باشند که چرا بد کردیم و نیکوان حسرت

خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم) ، چون کار ساخته شود و

حساب پرداخته گردد و حکم شود که فریق فی الجثه و فریق فی السعیر ،

یعنی در جهنم و در بهشت است باشند در عذاب و بهشت و آزار ، روز

وایشان نمیگروند (یعنی کافران) به آخرت و متعلقات آن .

(۴۰) بدرستی که ما ، میراث بریم زمین را و هر که بر روی

زمین است (یعنی همه فانی گردند و ما باقی باشیم) و بسوی ما باز

گردانیده میشوند بعد از مرگ .

در کشف الاسرار آورده که اشارتست بقای احدیت و فانی

خاقیت یعنی چون سطوات ازلی از روی هیبت لم یزل اظلال و رسوم

کون را آتش بی نیازی درزند و غبار اغیار از دامن قدوت بپاشند

و لجام عدم بر سر مرکب وجود کنند ندای کبریا در رسد که

امن المملک الیوم ؟ و چون ما سوی الله معدوم باشند جلال احدیت و

۱ - و از لبید شاعر تازی است :

الاکل شیئی ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محاله زائل

و از شیخ نزرگوار حکیم نظامی است :

ما همه فانی و بقا بس تراست ملک تعالی و تقدس تراست

و از نگارنده است :

این جهان آئینه ، در آئینه چون هر صورتی

نقش بندد ، نیست گردد صورت زیبا و زشت

(جلالی)

جمال صمدیت عز قدوسی و کمال سبوحی را جواب دهد که
(الرحمن الرحیم) (۱)

سرور قهر جو از ممکن وحدت بوزید

خس و خاشاک تعیین همه را باد ببرد

هرچه در عرصه امکان بوجود آمده بود

سبل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد

(۳۱) و یاد کن برای قوم خود در قرآن قصه ابراهیم را که

همه ملک بفضل او مقرر و معترفند و شرکان عرب بفرزندی او مباحثات
میکنند ، پس از توحید او خبر ده ایشان را ، بدرستی که او بود ،
راست گوینده و مخالفه کننده دران یا راست کار و راست گفتار ،
بیغمبری خبر دهنده یا بلند مقدار .

(۳۲) یاد کن آنرا که گفت ابراهیم بر پدر خود را آزرین

ناخور (۱) ای پدر من ، چرا میپرستی آنرا که نمیتواند دعا و نیاز
ترا و نمی بیند خضوع و خشوعی که نسبت بدو میکنی و دفع نکند

۱ - بعضی از مفسران بر آنند که مراد از « یا ابت لم تعبد

مالا یسمع ولا یبصر ولا یفتی عنک شیئا »

در اینجا عرض از پدر عم ابراهیم است از آنمیان صاحب منهج
الصادقین میگوید : « مراد عم که آزر است و در طفولیت مربی او
بوده و او را پدر میگفت و نمیتواند بود که مراد پدرش باشد » دلیل
صاحب منهج کریمه « نقلتک فی الساجدین » و حدیث « ولم یزل یقلبی

الله سبحانه من اصلاب الطاهرین ارحام المظهرات » است ولی بموجب
نص این آیت مراد همان پدر ابراهیم میباشد .

از تو چیزی را از مکاره یا نفع نمی رساند ترا در دافع مضار و
جذب منافع .

(۳۳) ای پدر من بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی از

دانش ، آنچه بتو نیامده ، پس بیروی من کن تا بنمایم ترا راهی
راست و درست ، که سالک خود را زود بمقصود رساند .

(۳۴) ای پدر من ، بیست دیو را و فرمان او مبر درافروانی

خدا ، بدرستی که شیطان ، هست مرخدا برا فرمان نابرنده (و از جمله
عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد) .

(۳۵) ای پدر من ، میترسم آنکه برسد بتو عذابی از خدا

بسیب مقاومت تو شیطان را و چون عذاب الهی بتو برسد ، پس باشی ،
مر شیطان را دوست (یعنی قرین در لغت و هم نشین در عذاب) .

(۳۶) گفت پدر ابراهیم مر او را . آیا روی گردانیده تو

از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترك کننده ایشان ؟ اگر باز
نه استی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان ، هرگاه ترا دشنام
دهم یا سنگ سار کنم و دور باشی از من زمانی دراز تا از حضرت
من ایمن باشی .

(۳۷) گفت ابراهیم سلام بر تو (یعنی میروم و وداع میکنم

و گفته اند مقابله کرد تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که مقابله
گردد و بایمان دراید) و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم
لصد مهاجرت کرد پدرش گفت از رفتن ماول مباحث که تو نیک
حدائی داری ، ترا فرو نخواهد گذاشت ، ابراهیم بایمان او امیدوار
شده برو سلام کرد و فرمود که :

زود باشد که آمرزش خواهم برای تو از پروردگار خود

(استمداد برای کفار استدعای توفیق است از حق سبحانه بر ایمان
ایشان که سبب فقرت تواند بود) ، بدرستی که خدای من ، بمن

در ریاضت و مرا با حاجت دعا وعده داده .

(۴۹) و کناره میگیرم از شما (مراد آزار است و اشل او از بت پرستان میگوید که دوری میجویم از همه شما) و ازان چیز هم که میخوانید و میپرستید ، بجز خدای (یعنی بتان) و میخوانم خدای خود را و میپرستم او را بیگانگی ، شاید آنکه نباشم ، بخواندن و پرستیدن خدای خود نا امید و بی بهره (تنبیه (۱) است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایعید و من امیدوارم که از حق سبحانه بهره تمام گیرم)

نظم

حاجت ز کسی خواهم که محتاجان را

بی بهره نگرداند از انعام عمیم

در بحر البجور فی تفسیر الکتاب المسطور آورده که ابراهیم از بابل بکوهستان فارسی آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سیر میفرمود تا پدر بمرد و بتخانه تعلق برعمش هازر گرفت ، باز بابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتانرا بشکست و آتش نمروودی بر او سرد شده و با ساره و لوط عزیمت شام فرمود و حق سبحانه ازین هجرت خبر داد که :

(۵۰) پس آن هنگام که دور شد ابراهیم و بتگذاشت ایشانرا و آنرا نیز که پرستیدند بجز خدای و بخشیدیم او را از سارد اسحق و یعقوب (یعنی فرزندی و پس از او نبیره) و همه را گردانیدیم پیغمبر و بخشیدیم مر ایشان را از بخشش خود (و گفته اند مراد از رحمت احوال و اولاد است که بدیشان ارزانی داشت) .

۱ - آیه شریفه اینست : « و ادعوا ربی عسی ان لا اکون بدعاء

ربی مشقیا »

(۵۱) و دادیم ، مر ایشان را لسان صدق (۱) . (سخن گفتن تسمیه اول بلسان مجاز است مشتمل بر صدق یا ذکر ی نیکو) ، بلند و سایر مردمان اشارت با حاجت دعای ابراهیم است حیث قال :
واجعلنی لسان صدق فی الاخرین .

(۵۲) و باد کن در قرآن ، قصه موسی را ، بدرستی که او بود پاک کرده شده از ادناس نقابص و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خدای .

اهل معانی در تقدم رسول ربی با آنکه اخص واعلی است آن گفته اند که خدای اول او را فرستاد ، پس او حق را خبر داد (۲) :

(۵۳) و ندا کردیم موسی را از جانب کوه زبیر ، از طرف راست موسی و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب ، در حالتیکه راز گوینده بود با ما (و آنکه نجیاً را بمعنی مرتفع داشته میگوید موسی را بالا برده اند از آسمان به آسمانی و از حجابی به حجابی دیگر تا بجائی که او از قلم که تورات بدان نوشته می شد استماع می کرد (۳) .

امام تعلیمی آورده که نمائند میان حق سبحانه و موسی مگر

۱ - آیه شریفه اینست : « ووهبنا لهم من رحمتنا وجعلنا لهم لسان صدق علیا »

۲ - آیه شریفه اینست : « و اذکر فی الکتاب موسی انه کان مخلصاً وکان رسولاً نبیاً »

۳ - آیه شریفه اینست : « و نادیناه من جانب الطور الا یمن و قربناه نجیاً »

بك حجاب .

صاحب كشف الاسرار گوید حضرت موسی را هم روش بود و هم کشتی ، اشارت بروش او ولما جاء موسی ، عبارت از کشتی او و قریناه نجیاً .

سالك تا در روش است خطر دارد و چون کشتی در رسید خطر را باو کار نیست یعنی در سالك نبوت تفرقه است و جذبه بعضی جمعیت است .

نظم

تا خود روی بیحاصلی ، چون او کشیدت واصلی
رفتن کجا ؟ بردن کجا ؟ این سر ربانی است این (۱)

(۵۴) و بخشیدیم موسی را وعده کردیم از بخشش و مهربانی ما ، یاری کردن برادر او ، هارون را بوزارت و تدبیر مهم ، در حالتیکه بیهمیر بود .

(۵۵) و یاد کن در قرآن قصه اسمعیل را ، بدستیکه او بود راست وعده و بود فرستاده بخلق ، خبر دهنده ، از حق .
آورده اند که کسی را وعده داد که من درین مکانم تا تو بیایی ، سه شبانروز و نقولی یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و در این مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت .

نظم

هر که درین پایه و فایش کم است آن نه واد بلکه ترب و دم است (۲)
نیست بر مردم صاحب نظر صورتی از صدق و وفا خویش

۱ - اگر از جانب معشوق نباشد کشتی

کشتی عاشق بیچاره بجائی نرسد

۲ - منوچ مد مروت و معدوم شد وفا

زین هردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا

بس دیگر باره در صفت اسمعیل میفرماید :

(۵۶) و بود که میفرمود کسان خود را (گفته اند همه امت خود را) بنماز (که اشرف عبادات بدنیه است) و بزکوة (که اکمل عبادات مالیه است) و بود نزد بك پروردگار خود بسندیده جهت استقامت اقوال و افعال .

(۵۷) و یاد کن ، در قرآن قصه ادریس را (که پسر نبیره نوح و جد پدر نوح است و نام او اخنوس بوده و بجهت دراست علوم بادریس ملقب شده و اول کسی که بقام خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت کرد وی بود و سی صحیفه بر وی نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس بعد سال قبل از وفات آدم متولد شده) بدستیکه او بود راست گوینده با خلق ، خبر دهنده از حق .

(۵۸) و برداشتیم او را (۱) بمکانی بلند که شرف نبوتست و درجه قرب یا او را بیهشت رسانیدیم یا به آسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت ادریس را در آسمان رابع ملاقات فرمود .

و در رفع ادریس اخبار متنوعه است ابن عباس فرموده که روزی ادریس را حرارت آفتاب دریافت ، مناجات کرد که الهی باوجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب هست از حرارت او

۱ - آیا اینست : « و رفعناه مكاناً علیاً »

قصه را که کاشفی راجع بادریس و ملك حامل آفتاب در اینجا آورده از همان حکایات و قصص بی اساس و خرافاتی است که از ادیان دیگر داخل تفسیر شده است و ما سبب دخول این نوع حکایات و خرافات را در علم تفسیر در جلد دوم برگ شماره ۱۰۶ - ۱۱۳ باختصار بیان کردیم .

با احتراق نزدیک شدم ، آیا آن فرشته را که حامل او است چه حال باشد .

خداها بار آفتاب را برو سبك گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه خود محفوظ ساز .

بیت

از تاب آفتاب حرارت چه غم بود ؟ آنرا که سایبان عنایت پناه اوست
حق سبحانه دعای وی مستجاب گردانید و روزی دیگر آن
فرشته که حامل آفتاب است خود را سبك بار یافت و نثری از حرارت
او مهم نکرد سبب آنرا از حضرت عزت استدعا نمود و از حضرت
عزت خطاب رسید که : «مُدَّةٌ مِنْ أَدْرِيسَ» در حق تو دعا فرمود و من
اجابت کردم ، فرشته استعجاز نمود تا زیارت ادریس بزمین آمد و
بالتماس ادریس را بر بر بار خود نشانده به آسمان برد و نزدیک
مطلع آسمان رسانید و با استدعای ادریس کمیت عمر و کیفیت اجل
وی از ملك الموت پرسید و عزرائیل در دیوان اعمار نگاشته کرده
فرمود که حکم الهی در باره این کسی که تو میگوئی آنست که
حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود و چون فرشته باز آمد ادریس
را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی روحش بشکرستان قدس
برواز کرده و روایتی آنستکه ملك الموت از کثرت طاعت ادریس
مشتاق دیدار وی شده بود و باذن حق سبحانه بزمین آمده وی را
دریافت و بامر الهی و بالتماس ادریس جانش برداشت و باز حق سبحانه
جان وی داده عزرائیل و بر او به آسمان برد و دوزخ وی نمود و از
آنجا بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد .

(۵۹) آن گروه انبیاء که مذکور شدند از ذکر یا تا ادریس ،
آنانند که امام کرد خدا بریشان بانواع نعم دنیوی و دنیوی و استغاث
و اعیان سوریه و معنویه ، از پیغمبران (بیان موصول است) یعنی

آنان پیغمبرانند از فرزندان آدم که ادریس است و اخی ایشان و از
ذریه آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی نوح (آنها غیر ادریس اند)
و از فرزندان ابراهیم و از ذریه یعقوب و از جمله آنها که راه
نمودیم ایشان را بحق و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان به نبوت
چون خوانده شود بریشان آیههای خدا در کتب منزله بریشان ، بر روی
دراختادند ، در حالتیکه سجده کنندگان بودند مر خدا را و گریه کنندگان
از خوف وی .

گربه را با سماع تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص است چنانچه
در خبر آمده که قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را
تفکیر بر گربه دارید (۱) .

صالح مری رحمة الله فرموده که در خواب قرآن بر حضرت
رسول خواندم فرمود که یا صالح هذه القراءة فاین البكاء ؟
کلام دوست مبهج شوق است و چون آتش شوق در کانون
دل فروخته گردد از دیده آب حزن ریختن گیرد و اذا سمعوا ما
انزل الله الرسول قری اعینهم تفيض من الدمع .
نظم

ای دریا اشک من دریا بدی تا شار دلبر زیبا بدی
اشک کان ازهر حق بارند خاق گوهر است و اشک بندارند خاق
حضرت شیخ (۲) قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت

۱ - خبر نبوی اینست : « انزلوا القرآن وابکوا فان لم تبکوا
فتبکوا »

۲ - آیه کریمه اینست : « ومن ذریه ابراهیم واسمعیل و معن
هدینا واجتبینا اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجداً و بکیاً »
مراد از حضرت شیخ در اینجا حضرت محی الدین عربی است

آیات رحمانی و اوع می یابد ، سجده انعام عام گفته و گریه که متفرع
بر اوست آنرا گریه فرح و سرور میدارد چرا که رحمت و رحمانیت
مقتضی لطف و رات است و موجب بهجت و مسرت پس نتیجه او
طرب است نه اندوه و تعب .

(۶۰) پس در رسیدن از پس ایشان فرزندان بد که از فرط
غفلت فرو گذاشتند نماز را (یعنی ترك کردند) و پیروی نمودند
آرزوهای نفس را از انواع معاصی (چون شرب خمر و زنا و امثال
آن) ، پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی و تباہکاری یا عذاب
و زبان (و گویند غی (۱)) چاهبست در دوزخ که اهل دوزخ از
عذاب آن چاه بخدا پناه جویند و بقول بعضی وادبست در جهنم که
آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که می نمازان و مقابیان آرزو
را بدانجا برند .

(۶۱) مگر آنکه بازگشته باشد از معاصی ها و ایمان آورده
بدل و زبان و کرده کردارهای شایسته ، پس آن گروه تائب مؤمن
در آورده شوند بهشت (و جنس بصیرت معلوم خواند یعنی در آیند
بهشت (۲) وستم دیده نشوند چیزی از پاداش خود (یعنی از مزد

محمد بن حبی الدین عربی بزرگترین عارف اسلامی است ، از پیروان وی
کمال الدین عبد الرزاق کاشانی است که با علاء الدولة سمعانی معاصر
بود و علاء الدولة را با کمال الدین در چند مسئله نزاع بوده است
(کمال الدین پیرو محمد بن حبی الدین بوده است)

۱- آیه کریمه اینست : « فخلف من بعدهم خلف اضعوا الصلوة
واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا »

۲- آیه کریمه اینست : « الامن تائب و آمن وعمل صالحا فاولئك
يدخلون الجنة ولا يظلمون شيئا »

جنس که یکی از قراء است در این آیت يدخلون را به فتح با
و ضم خا میخواند یعنی در آیند در بهشت فرمان بزدان ناك .

ایشان چیزی گم نکند و آن نیز بهشت باشد که ایشان را
در آرند) .

(۶۲) مؤمنانهای اقات ، آنها که وعده داده است خدای بر آن
بندگان خود را نبوشیدگی (یعنی ایشانرا وعده داد بهشت و آن
از ایشان غائب است و با ایشان از آن غایبند و چون وعده هست (از غیبت
ناك نیست) ، بدرستی که هست وعده خدای آینه (یعنی موعود او
که بهشت است آمدنی است و مؤمن بدان رسیدنی البته)

(۶۳) نشوند بهشتیان در آن بهشتهای ، نسخی نیهوده و تباہ ،
لیکن شوند سلام از خدا یا از ملائکه یا از یکدیگر و مر ایشانرا
بود روزی ایشان از نعم بهشتی در جنت ، پامداد و شبانگاه یعنی بمقدار
طربین روز ایشانرا نعمتهای بهشت خورایند چنانچه عادت متعممان است
که روزی دو نوبت طعام میخورند یا مراد دوام روزی باشد و نوالی
در بهشت اگر چه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که
بدان مقدار لیل و نهار بشناسند .

در عین الامهالی (۱) آورده که « لیل بفر و گذاشتن آورده ها
و بستن درها معلوم شود و زمان نهار برفع حجاب و فتح ابواب » .
در تبیان (۲) گفته که « در زمان شب کنیزان بهشت خدمت
مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان » .

(۶۴) آن بهشت که ذکر کردیم ، آنست که میراث میدهم
از بندگان ما ، هر کرا برهیزکار باشد .

آورده اند که چون حضرت رسالت را از اصحاب کتب و

۱- رجوع شود برگ ۳۸۸ جلد اول این تفسیر .

۲- مراجعه شود به ص ۶۲ جلد اول و برگ شماره ۲۶۱

جلد دوم این کتاب .

ذوالقرنین و روح سؤال کردند فرمود که اودا بیایید تا جواب دهم و استثنا نکرد پانزده یا دوازده یا بیست روز جبرئیل برو فرو نیامد و حضرت رسول بعد از نزول با او گفت دیر آمده و من منتظر بودم ، جبرئیل جواب داد و حکایت قول او در قرآن اینست :

(۶۵) و فرو نمی آئیم ما فرستگان مگر بفرمان و دستور پروردگار تو ، هر اوداست آنچه در پیش ماست از کارهای آینده و آنچه از پس گذاشته ایم (یعنی امور گذشته) و آنچه میان ماکان و ما سیکون هست (یعنی در حال یا مراد در ابتداء آفرینش ما و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیات ماست) .

(۶۶) اوست آفریدگار آسمان و زمین و آنچه درمیان ایشانست ، پس آفریننده ارض و سما و پرورنده اهالی آن شاید که فراموش کار بود ، پس او را پرستش کن و شکریا باش مر پرستش او را (یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش و با بطاء و حی دلفنگ مشو .

آیا میدانم مر خدای را مانندای که او را الله توان گفت یا همانی (یعنی هیچ میدانم که کسی را الله نام بوده باشد ؟) ؟ یکی از آثار مطلوب الهی آن بود که هیچکس از اهل شرك معبود بخود را الله نگفته ، عزت احدیت و غیرت الوهیت این اسم سامی را از تصرف کفار دران و تسمیه بتان بدان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان را در نعمت و محنت سرا و ضرا بتکرار آن نام نامی جاری گردانید .

نظم

الله الله ، چه طراه نام است این ؟ حرزدل ، ورد جان تمام است این
پس بود نزد صاحب دعوی حسین الله گواه این معنی
(۶۷) و میگوبد آدمی (یعنی در میان ایشان می گویند)

یا ای بن خلف که استخوانهای ریزیده شده می آورد و بطریق استیماد میگفت :

آیا چون بمیرم من ، هرابنه زود بیرون آورده شوم از خاک زنده (یعنی چگونگی تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید ؟) ؟

حق سبحانه در جواب او می گوید که :

آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی ، آرا که بیافریدیم ما او را ، پیش ازین و نبوده چیزی بلکه عدم صرف بود (یعنی باید که متذکر گردد این معنی را که ایجاد معدوم شگفت تر است از جمع مواد بعد از تفریق آن) ؟

(۶۸) پس بحق پروردگار تو که بوقت قیام قیامت ، هرابنه حشر کنیم ایشانرا (یعنی کافران را) و دیوانرا (یعنی با افرقا از شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او دو ساله مقید سازند) پس حاضر گردانیم ایشانرا ، گرداگرد دوزخ ، بزانو درآمده از هول حساب (و احضار ایشان از حوالی دوزخ جهت آنستکه تا سعاداء بدانند که از چه بلیت خلاصی یافته اند و سرور ایشان بوفزاید و اشقیاء امکانه خود را از دوزخ ببینند و ملال ایشان زیاده گردد) .

(۶۹) پس بیرون آوریم نخست از هر گروهی هر کرا باشد ازیشان سخت تر و سیار تر بر خدای از جهت سرکشی و جرات (یعنی اول از هر امتی آن را که کافر تر و نامرمان تر بود جدا کنیم) .

(۷۰) پس ما داننا تریم به آنانکه ایشان سزاوار ترند به آتش دوزخ از جهت انداختن (یعنی میدانیم که کیست جزای آنکه نخست او را در آتش افکنند) .

(۷۱) و نیست هیچکس از شما ای آدمیان، مگر رسیده و گذرنده بر دوزخ اما چون مؤمنان برو گذرند آتش مرده و آب رده گردد چه در حدیث آمده که بعضی هشتیان از بعضی سؤال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که : **وَأَنْتُمْ الْوَارِدُونَ** ماضی یا حال بود که ما آتش را ندیدیم ؟
 ارشادگان گویند قد ورد تموها و همی حاصله ، بدرستی که شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش او به سبب نور ایمان فرو مرده بود .

بیر رومی (۱) قدس سره فرموده :

نظم

مؤمن چون چه داند ، بر آتشش بخواند
 سوزش درو نماید گردد چو نور روشن

۱ - مراد جلال الدین محمد مولوی است ، جلال الدین محمد پسر سلطان العلماء بهاء الدین محمد ولد پسر حسین پسر احمد خطیبی بکری بلخی است که خانواده اش بدر برادر از بزرگان صوفیه بوده اند .

ولادت جلال الدین محمد در شهر بلخ روز ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری واقع شده و پس از ۶۸ سال و سه ماه (یعنی در پنجم جمادی الاخر سال ۶۷۲ هجری قمری در شهر قزوین بدرود زندگانی گفت .

جلال الدین در سال ۶۴۲ به شمس الدین محمد تبریزی پیوست و یکی دو سال با هم نیک بجوشیدند و پس از آن شمس الدین بدمشق گشت .

جلال الدین پسر خود بهاء الدین را بدمشق روانه کرد و چون بخدمت وی رسید و آشنائی بدر را بشمس الدین گفت شمس الدین

هست ورود بر دوزخ ، بر او در گار تو جزئی و لطیف ، کاری حکم کردم شده بران یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد شد و دران خلاف نیست و جمعی از آنند که ورود (۱) بمقنی دخول به همراهی بهاء الدین بقونیه باز آمدند و میدان که در بار نخستین با شمس الدین ستیزگی کرده بودند و باعث نابینا شدن او گشته بودند چون شمس به قونیه باز آمد از کرده خود توبه کرده اسماعیلها دادند و مهمانیها کردند لیکن دیری نگذشت که باز بی ادبی آغاز نهادند بار دیگر عذر خواستند تا به آخر پیمان شکسته زبان بدشنام شمس الدین گشودند تا شمس الدین از قونیه بیرون شد و دیگر او را نیافتند .

جلال الدین چندین سال بفراق شمس الدین بسر برد و حتی دو بار بجهتجوی شمس الدین بدمشق رفت و او را نیافت و پس از بازگشت سفر دوم از دمشق به صلاح الدین فریدون زرکوب پیوست و با او سرگرم شد و گفت آنکس که میخست بصورت صلاح الدین باز آمد لیکن صلاح الدین در حدود سال ۶۶۲ و پس کرد . مولوی مد از این سال به حسام الدین پیوست و مدت ده سال بصحبت او را میان بست و با وی ده سال و هم ساز گردید .
 جلال الدین کتاب مثنوی را بخواهش حسام الدین بنظم در آورد چنانکه در اول دفتر چهارم فرموده :

مثنوی را چون تو پیدا بودم ای اگر افزون گردد تراش افزوده ای
 جلال الدین دیوان بزرگی دارد بنام دیوان شمس که کاتب غزلیات وی میباشد در اثر فارسی مکتوباتی دارد که بچاپ رسیده است و هم کتاب نیه مافیه از آثار گزانههای وی میباشد (این کتاب نیز چاپ شده)

آیه شریفه ایست : **وَأَنْتُمْ الْوَارِدُونَ** علی ربك

است چه جابر بن عبداللّه انصاری رضی الله عنه از حضرت رسالت روایت کرده که ورود بمعنی دخول است چه هیچ بری و ناجری نباشد الا که بدورخ درآیند ، اما آتش بر مؤمنان سرد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم بود و مؤید این قول است آنکه حق سبحانه می فرماید :

(۷۲) پس نجات دهم آنان را که دهریز کردند از شرک (یعنی بیرون آریم از دوزخ) و مگذاریم ستمکاران را در آتش ، بزانو درآمدگان .

(۷۳) و چون خوانده شود ، بر مشرکان ، آیه های ما هویدا و روشن معانی آن یا دلائل یا اعجازش ، گویند آنانکه نگرویدند از صفایید قریش ، مر آنانرا از فقراء که گرویدند یعنی توانگران درویشان را گویند : کدام يك ازین دو گروه مؤمن و کافر بهترند از جهت مکان و موضع یعنی ما را مناز نزم است و همه اسباب معیشت درو و شغل را نه گوشه است معین و نه توشه مهیا و بحقیقت مراد از خیریت مقام حسن حال و سمت معیشت است مخلص کلام آنکه مشرکان مؤمنان را می گفتند که از ما دو گروه کدام خوش حال ترند و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته تر چه در مجمع ما همه صفایید عربند و در مجلس شما موالی (۱) و ضغفاء ، پس حق سبحانه بنای

۱ - موالی جمع مولا از اضداد است بمعنی نوکر و چاکر و صاحب و خداوند آمده است ، موالی بمعنای دیگری اطلاق میشود که آن عبارت از اقوامی است که غیر عرب بودند و در هنگام تسلط عرب در کشور اسلامی زندگانی می نمودند .

علمای اصحاب پیغمبر بیشتر از عرب بودند لیکن پس از آنها بویژه بعد از زمان تابعین غالب علمای اسلامی از موالی و زادگان عجم بودند . ❀

افتخار و مباحات ایشانرا شکسته فرمود که :

(۷۴) و چند هلاک کردیم پیش از مشرکان عرب گروهی را که مجتمع بودند در زمانی واحد و بحسب واقع بودند ، ایشان از کفار عرب ، نیکوتر از جهت امتعه بیت که آرایش منازل بدان باشد و نیکوتر از ایشان در هیات و منظر ، نه آن مال هلاکت از ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب از ایشان باز داشت .

نظم

برمال و جمال خویشتن تکیه مکن کانرا بشهی برند و این را به قبی

❀ ابن خلدون میگوید ایرانیان دارای عظمت تاریخی و واجد دولت بودند ، پس آنها در تاقی و نشر علوم از دیگران اولی و احق میباشد بدین سبب سبویه و ابوعلی فارسی و رجای (که بعد از آنها بوده) علم نحو را منتشر نمودند همچنین علمای حدیث و فقه و اصول و تفسیرین و علمای کلام همه ایرانی بودند بلکه غیر از ایرانی کسی بر جمع و تدوین یا حفظ و نشر علوم قادر نبود .

در کتاب العقد الفزید آمده که ابن لیلی می گوید عیسی بن موسی که برای عرب سخت تمصب داشت از من پرسید لقیه اهل بصره کیست ؟ پاسخ دادم حسن بن حسن است گفت دیگری هم هست ؟ گفتم محمد بن سیرین پرسید نژاد آنها چیست ؟ گفتم موالی (ایرانی) هستند گفت لقیه اهل مکه کیست ؟ گفتم عطاء بن رباح و مجاهد و سعید بن جبیر و سلیمان بن بسار گفت آنها کیستند ؟ گفتم موالی هستند . و بالاخره علمای چند شهر را از ابن لیلی پرسید همه را می گوید از موالی هستند (غالب آنها ایرانی بوده اند) .

نگارنده در کتاب تالیف خودد تاثیر تمدن ایران در سازمان دولت اسلام ، در این موضوع بحث و پژوهش زیادی نموده و بررسی تاثیر تمدن ایران را به آن کتاب محول مینماید .

(۷۵) بگو مر ایشان را که بمال و منال مفتخر و مستظهرند که غرور مشوبند زیرا که هر که هیت در کمرایه و دوری از راه حق پس باید که مدد کند (خبر است در صورت امر یعنی مدد میکند) مر او را خدای و باز میکشد عمر او را و باز کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت بی در پی میرساند .

(۷۶) تا وقتی که ببینند ، آنچه بیم کرده شد به آن یا عذاب در دنیا یا روز قیامت به شاهد انواع خزی و نکال و عذاب ، پس زود بدانند آنرا که بدتر است از آن گروه از جهت مکان چه جای مؤمنان درجات جنان باشد و اوای ایشان در کات نیران و بدانند آنرا که ضعیف تر است از جهت سیاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیا یاری و مددکاری رسد و مشرکان را مطلقا یار و هوادار نباشد و **وَاللّٰظَالِمِیْنَ مِنْ اَنْصَارٍ** .

(۷۷) و می افزاید خدای در دنیا ، آنرا که راه را یافته اند بکتاب او ، راه نمودن یعنی گزینیده اند به آنچه از قرآن نازل شده و حق سبحانه هدایت ایشانرا بتصدیق خرجه دیگر منزل میشود زیاده میکند .

و عملهای شایسته باقی از صلوٰة خمسہ یا کلمات اربعہ سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و غیر مر ایشانرا بهتر است نزدیک آفریدگار تو از جهت پاداش و بهتر است از جهت بازگشت یعنی اگر کافر را در دنیا جامه و مال است در آخرت و مال و نکال خواهد بود اما مؤمن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن الماب .

نظام

بدنیا منور و نامدارند بمعنی کامران و کامکارند
آوردند اند که خواب بن الارث رضی الله عنه را برعاض بن وائل

سهمی دین بود روزی او را بادای آن تقاضا کرد و گفت وام ترا باز ندهم تا به محمد کافر نشوی .

خواب گفت لا والله کافر شوم بدان حضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم .

عاص گفت آنروز که مبعوث شوی بیا و وام خود از ما بستان که اگر آنچه تو میگوئی حق است من آنجا از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر .

حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۷۸) آیا دیدی آنانرا که نگریدند به آیتهای ما (یعنی قرآن یا دلائل قدرت) و گفت عاص بخدای که فردای قیامت هراینه داده شوم (یعنی بمن بدهند) مال و فرزند را .

(۷۹) آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن از آنجا میگوید ؟ آیا فرا گرفته است نزدیک خدای عهدی و بیمانی برین صورت ؟

(۸۰) نچنانست که او میگوید ، زود باشد که بنویسیم یعنی نگاهداریم آنچه میگوید تا بران او را جزا دهیم یا حلقه را امر کنیم که بنویسند و باز کشیم برای او از عذاب باز کشیدنی (یعنی دواز کنیم و پیوسته گردانیم عذاب او را برین وجه که عذاب بر بالای عذاب بدو رسانیم .

(۸۱) و میراث میگیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او آنچه می گوید که فردا به من خواهد داد ، (یعنی مال و فرزند) و بیاید بما بوقت مرگ یا روز رستخیز تنها ، نه مال رفیق او و نه فرزند قرین او .

(۸۲) و فرا گرفتند مشرکان قریش بجز خدای ، خدایان چون اصنام و ملائکه تا باشند این معبودان مر ایشان را بسبب عزت

و از چمنندی (یعنی شفاعت ایشان معزز گردند بنزدیک خدای .

(۸۳) چنانست که عزیز گردند ، زود باشد که کافر شوند

یعنی انکار کنند الهه ایشان را و مقرر نباشند پرستش ایشان یا کافران

چون باحوال قیامت دانا گردند منکر شوند پرستش بقان را و باشند

برموردان خود دشمن یا الهه ایشان دشمن ایشان .

(۸۴) آیا ندیدی و ندانستی آنرا که ما فرستادیم دیوان را

بر کافران (یعنی بر ایشان ماسط ساختیم یا فرین و رفیق ایشان گردانیدیم)

چنانکه ایشان را جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان را بر معاصی

و از جای میبرند بتسویلات و وساوس .

(۸۵) پس مشتاق بریشان یعنی بمذاب ایشان تعجیل منماید .

جزاین نیست که می شماریم برای ایشان ایام آجال ایشان را شمردنی

که در آن غلط نیست چون آن ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید

آنچه مقرر شده .

(۸۶) باد کن روزی را که فراهم آوریم برهیز کاران را و

جمع کنیم بسوی بهشت خدای بخشانیده در حالتیکه سواران باشند

برناله های بهشت یعنی ایشان را سواره ببهشت بردیم و در آنجا

بدرگاه ملوک میبرند .

امام قشیری (۱) قدس سره فرموده که بعضی بر نجائب (۲)

طاعات و عبادات باشند و قومی بر مراکب هم و نیات ، آنانکه بر

مراکب طاعات باشند بهشت جویند ، ایشانرا نروضة جنان برند و آنانکه

برنجائب همت باشند خدا طلبانند ، ایشانرا بقرب رحمن خوانند چنانجوی

دیگر است و رحمان جوی دیگر .

در کشف الاسرار آورده که معشاد دنیوی رحمة الله در

۱ - مراجعه شود بیرگ ۶۹ جلد اول این کتاب

۲ - نجائب جمع نجیب بمعنای انس میباشد

نزع بود ، درویشی در پیش وی ایستاده و دعا میکرد که خدایا

برو رحمت کن و بهشت او را کرامت کن .

معشاد بانگ برو زد که ای غافل سی سال است که بهشت را

باشرف و عارف و حور و تصور بر من جلوه میدهند و من گوشه

چشم همت بران نیفکنده ام اکنون بدرگاه قرب میروم رحمت بر خود

آورده و برای من بهشت و رحمت میخواهی .

نظام

باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا

بی جمالش روضه جنت چه کار آید مرا ؟

(۸۷) و برانیم کافرانرا بسوی دوزخ چنانچه بهائم را رانند

تشنگان یا پیادگان یا تنها ماندگان .

(۸۸) نتوانند و نیابند نه متقی و نه مجرم درخواست هیچ

شفیعی مگر کسی که فرا گرفته باشد نزدیک خدای پیمانی برای شفاعت

و آن پیمان توحید است و عمل صالح یا کسی نتواند کسی را شفاعت

کردن مگر از خدای دستوری یافته باشد .

(۸۹) و گفتند کفار بنو مایح و یهود و نصاری از روی

جهل که مرا گروخت خدای فرزندی یعنی ملائکه و عیسی و عزیز .

(۹۰) بگو ای محمد مر ایشانرا ، بدرستی که آوردید چیزی

زشت یعنی ناخوش و بی ادبانه (۱) .

۱ - هاتف اصفهانی فرماید :

چشم دل باز کن که جان بینی چشم دل باز کن که جان بینی

گرم بالیم عشق رو آری همه آفاق گلستان بینی

هرچه داری اگر بعشق دهی کازم گرجوی زبان بینی

دل هر ذره را که بشکالی آفتابیش در نهان بینی

با یکی عشق و ز از دل و جان تا بعین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

(۹۱) نزدیک است که آسمانها شکافته شوند از عظمت آن سخن و باز شکافته شود زمین و بیفتد کوهها و بشکند شکستی (یعنی باره باره گردد) .

(۹۲) از آنکه خواندند مر خدا را فرزندی (یعنی بدو اسناد کردند) .

(۹۳) و نسزد و نشاید و لایق نباشد ، مر خدا را آنکه مرا گیرد فرزندی ، چه اتخاذ ولد مقتضی مجانبت است زیرا که ولد از جنس والد باید و حق سبحانه از مجانبت منزله است یا بفنای ذاتی محتاج نیست ب معاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار و تزیین بدیشان .

(۹۴) نیست هر که در آسمانها و زمین است ، مگر آئینده در لیامت بسوی رحمت ، در حالتیکه بنده باشد .

(۹۵) بدرستی که همه را دانسته است و بدیشان احاطه کرده بخششی که از حوزه علم و قدرت او بیرون نیستند و شمرده است اشخاص و اعمال ایشان را شمردنی .

(۹۶) و همه ایشان آیندگانند بوی روز رستخیز تنها بی اتباع

و انصار .

(۹۷) بدرستی که آنانکه بگرویدند و کردند عملهای شایسته ،

زود باشد که پدید کند برای ایشان خدای ، دوستی در دلهای خالق یعنی محبت ایشان در دلهای افعند بی اسباب و وسائل آن ، در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل را گوید که من فلان را دوست دارم تو هم او را دوست دار ، جبرئیل او را دوست گیرد و منادی کند در میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدارد شما هم دوست دارید ، پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان نیز

او را دوست گیرند .

(۹۸) پس جز این نیست که آسمان گردانیده ایم قرآن را به آنکه منزل ساخته ایم بزبان تو یعنی بلسان عزیب با خواندن او بر زبان تو آسان کرده ایم تا مرده دهی بدو پرهیزکاران را که از شرك اجتناب نموده اند و هم نیم کنی بدانگروه ستیزندگان سخت خصومت را .

(۹۹) و چند هلاك کردیم پیش از قوم تو از اهل هرزمانی (یعنی در هر قری قومی از مشرکان را بهلاکت رسانیدیم) هیچ می بایی و می بینی از ان هلاك شدگان یکی را ؟ یا میشنوی مرایشان را آوازی پوشیده ؟ یعنی چون عذاب ما بریشان فرود آمد مستاصل شدند ، نه از ایشان شخصی باقی که کسی به بیند و نه آوازی بر جای که کسی بشنود بلکه موکل هر الهی با هیچکدام در ساخته و همه را بدست فنا در دام خمول و نسیان انداخته کان لم یخلقوا اولم یکنونوا .

نظم

کو اثر از سروران تاج بخش ؟

کو نشان از خروان تاج دار ؟

سوخت دهبیم نشان کامجوی

خاك شد تخت ملوك كامكار

سورة طه مکیه مائة و خمس و ثلاثون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

طه : در هیچیک از حروف مبادی سور این مقدار اختلاف نیست که در طه .

بعضی این را از حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآن است یا اسم سورة یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی برآنند که اسمی است از اسمای حضرت رسالت چنانچه مزمل و مدثر (۱) پس منادی باشد حرف ندا از و محذوف یا اشارتست بدو اسم آن حضرت که طالب است و هادی (یعنی طالب شفاعت و هادی بشریعت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل او است از غیر حق و هدایت او بقرب حق)

در حقایق سلمی آمده که طه اشارتست به آنکه طی کرده شد نقوش اکوان از صفحه سر محمدی و هادی و مزیت از آنکه هدایت یافت بقرب مکنون سرمدی ، و بقول بعضی این مقسم بها اند و هر یک اشارتست بچیزی .

در تفسیر گویند که قسم بطول و هدایت الهی است یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت بنامی .

در تفسیر از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکنند که طه سوگند است بطهارت اهل بیت کفوله تعالی : و یطهر کم تطهیرا و بتولی بطوبی و هاویه که اشارت بجهت و نار باشد .

۱ - نام دو سوره از سور قرآنی است سورة ۲۳ و ۲۴

و در زادالمسیر آورده که طه طیبه است و ها مکه و بدین دو حرم محترم قسم یاد کرده یا طه طلب غازیان است و ها هرب کافران یا طرب اهل جنانست و هو ان ارباب نیران .

و قومی برآنند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه ... است به ارای یا رجل طلت عث یا حبشیه یا بطیبه یا سریشیه که قبل :

ان السفاهة طاهها فی خلائکم (۱)

و دیگری گفته :

هتفت بطاهها فی القتال فلم یجب (۲)

و بدین قول منادی حضرت رسول باشد . و در بعضی تفاسیر آمده که طه بحساب جمل نه است و ها پنج ، مجموع چهارده باشد و غالب آنستکه ماه را مرتبه بدریه در چهاردهم حاصل شود پس در ضمن این خطاب مندرج است که ای ماه شب چهارده و منادی حضرت رسالتست و بدریه اشارتست بکمال مرتبه جاهلیت آنحضرت که الایخفی علم العرفاء :

نظم

ماه چون کامل شود انور بود زانکه او مرآت نورخور بود (۳)
گاه ماه بدری و گاه شاه بدر صدر تو مشروح و کارت شرح صدر
در شب تاریکی کفر و ضلال از مهت روشن شد انوار جلال
و گویند طه در اصل طاء ها بود که همزه را حذف کرده اند (طاء ، امر است از وطأ بطاء و ها کنایت است از ارض کنایت غیر مذکور) .

۱ - مصرع بعد آن اینست : لا قدس الله ارواح الملائین

۲ - مصرع بعد آن چنین است : فحقت لعمری ان یكون صواثلا

۳ - ماه را دیده ام ، اما نیچنان روی تو خوب

سرو را دیده ام ، اما نیچنان قد تو راست (جلالی)

در بدایت حال که حضرت پیغمبر بتهجد برخاستی بربك قدم استادی و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کرد این سوره نازل شد و امر فرمود که طاء ها (یعنی کف هردو پای زمین نه) و گویند روزی ابوجهل و احزاب او حضرت رسول را گفتند که تو بترك دين ما خود را در رنج انداخته یا طئه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد ، آیت آمد که طه ، ای مرد که هیچکس در میدان مردی چون تو قدم نهاده . (۲) فرستادیم ما بر تو قرآن را تا در رنج اتی و شب خواب نکنی و بواسطه قیام در نماز الم ورم پهای محترمت رسد . (۳) ایکن فرستادیم او را بر تو ، جهت پند دادن ، مر آنکس را که بترسد (تخصیص خاص (۱) با آنکه تذکیر عام است جهت انتفاع اوست به آن) . (۴) فرو فرستادن از آنکس که بیافرید زمین را و آسمانهای بلند را .

(۵) اوست بسیار بخشایش ، بر عرش مستولی شد امر او (و اضافت استیلاء بر عرش (۲) با آنکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولی است جهت آن تواند بود که عرش اعظم مخلوقات) .

در تلاویلات تاثیر دمی ، مذکور است که عرش بمعنى ملك آید حق سبحانه بر ملك خود مستولی و غالب است . در فتوحات (۳) آورده که شیخ ما قدس سره درین آیت بر عرش وقف میکرد و میگفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له .

۱ - آیه اینست : « الا تذکرة لمن بخشی »

۲ - آیه کریمه اینست : « الرحمن علی العرش استوی »

۳ - تالیف محیی الدین عربی است .

شیخ الاسلام (۱) قدس سره فرموده که استوای خداوند بر عرش در بر آنست و مرا بدین ایمان است تاویل نجویم که تاویل درین باب طمیانست ، بظاهر قبول کنم و باطن تسلیم بوم که این است . اما میدانم که نه محتاج مکان است ، نه عرش بردارنده اوست که اوست بردارنده و نگاهدارنده عرش .

نظم

نی مکان ره یافت ، سوبش ، نی زمان
نی بیان دارد خبر ، زو ، نی عیان
این همه مخلوق حکم داور است

خالق عالم ، ز عالم ، برتر است

(۶) مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه و آنچه در زمین است از مخترعات سفلیه و آنچه میان هردو باشد از اصناف ملائکه و طبقات ناری و هوائی و آنچه در زیر طبقه تراب است از زمین قری طبقه زیرتر است از طبقات ارض و آن موضعی است که صخره صمایل بر بالای اوست . در تفسیر و غیر آن از تفاسیر بروایت وهب بن منیه (۲) مذکور

۱ - برگ شماره ۱۴۶۷ جلد دوم .

۲ - در ذیل برگهای ۱۰۶ - ۱۱۳ جلد دوم این کتاب باز نمودیم که دشمنان اسلام و یهودانی که اسلام آوردند از قبیل عبدالله بن سلام و اصحاب او وهب بن منیه و غیر ایشان اسانیهایی در عالم تفسیر داخل کردند و مفسرین نیز آنها را در کذاب خویش ذکر و درج نمودند .

وهب بن منیه ابتدا دین یهودی داشت و چون پیغمبر بمدینه آمد و دین اسلام رونق گرفت ، سلام گرانید .

اگر تفسیری را که بر قرآن نوشته شده تحت نظر قرار دهیم

است که هفت زمین مردوش فرشته است و قدیمین فرشته بر صخره ایست
 ﷻ و بررسی نمائیم خواهیم دید که در هر سورة از سور قرآنی افسانه‌هایی
 در تفاسیر وارد شده است و مفسرین نیز بدون آنکه صحت آنها
 اعتماد و یا اعتقاد داشته باشند ذکر کرده اند .

این افسانه‌ها نه تنها در تفسیر داخل شده بلکه در کتاب‌های
 دیگر هر يك كم و بیش وارد شده است :

دانشمندان و علمای اسلامی برای تفکیک حدیث صحیح از غیر
 طریقه‌هایی وضع کرده اند با این همه چون حدیثی بتواند صحتش
 ثابت نشده قبول آن الزام‌آور نیست .

از پیغمبر رسیدند که حدیث صحیح را از سقیم چگونه
 بشناسیم ؟

آمد هر چه با قرآن وفق دهد و مخالف آن نباشد صحیح است
 بعضی از روایات و محدثین این اصل را کنار گذاشته هر چه
 می شنیده اند که از پیغمبر است بدون آنکه صحیح را از سقیم باز
 شناسند در کتابهای خود ذکر کرده اند .

از اینرو اگر کتابهای دینی را مورد بررسی قرار دهیم هر يك
 بنوع خود كم و بیش ازین افسانه‌ها در بر دارد .

اسلام بذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانان است
 نزد علمای اهل سنت صحاح سته و نزد امامیه کتب اربعه
 از کتابهای معتبر شناخته میشود لیکن باید دانست که کتب نام برده
 حاکی از خرافات و افسانه‌های بیگانگان نیست و کم و بیش اخباری که
 منشاء عقلائی ندارد در آنها یافته میشود .

مؤلفین صحاح سته و کتب اربعه از علمای بزرگ اسلامی و تا
 حدیکه توانسته اند کوشا بوده اند که احادیثی که از پیغمبر رسیده است
 در کتاب خود ثبت و درج نمایند .

و صخره بر شاخ گاوی از فردوس و اوایم گاو ریشت ماهی از حوض
 کوثر و ماهی ثابت است بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر زمین ریح
 و ریح بر حجابی از ظلمت و آن صاحب بر ثری و عام اهل آسمان

بیشتر غالب مؤلفین صحاح سته ایرانی بوده همچنین مؤلفین کتب
 ارسه یعنی کلینی و ابن بابویه و شیخ طوسی (مراجعه شود به برگ
 شماره ۶۳ - ۶۱ جلد اول) ایرانی بوده اند .

ایرانیان نه تنها در علم تفسیر و فقه و حدیث و اصول صاحب
 دستگاهند و عبارت دیگر نه تنها در کتب دین تالیفات بسیار دارند بلکه
 در ادب، فرهنگ و طب و ستاره شناسی و فلسفه و علوم دیگر کتب
 های چندی تالیف و تصنیف کرده اند .

تربیت و تهذیب یارسی باعث شکوه و شکون و رونق و رواج
 و نهضت دولت اسلامی گردید .

بزرگترین فیلسوف و نویسنده و ادیب و فرهنگ دان و ستاره
 شناس و طبیب و فقیه و اصولی و مفسر و سیاستمدار و وزیر دولت اسلامی
 ایرانیان بوده اند .

اگر دائرة المعارف اسلامی را مورد بررسی قرار دهیم ملاحظه
 خواهیم کرد که بیشتر مؤلفین اسلامی ایرانی بوده اند .

برای نمونه محمد فارابی و ابن الهیثم و فیروز آبادی (مؤلف
 قاموس) و ابو معشر و ابو ریحان و شیخ الرئیس ابو علی سینا و
 ابو حنیفه نعمان بن ثابت و طبری و یحیی و جعفر (از بزرگان) را
 نام می بریم .

عصر علمی درخشان هارون و مامون در تاریخ اسلام دارای
 اهمیت بسیاری است که بیشتر علمای آن زمان ایرانی بوده اند .

وزمین تا ثری بیش نرسد و ماتحت الثری (۱) جز حق تعالی نداند .
(۷) و اگر آشکارا کنی سخن را ، پس بدوستیکه او میداند
بوشیده را و آنچه بوشیده تر است از بوشیده و گویند سر (۲) آنستکه
نده میکند و میبوشد و اخفی آنکه در دل خود نگاه دارد .

(۸) اوست خداوند بحق ، نیست معبودی سزای پرستش مگر
او ، مر او راست نامه های نیکو یا صفتهای پسندیده (۳)

(۹) و آمده است بنو خیر موسی بن عمران و امه او دانسته ،
پس در صبر در مکاره بدو انداختن .

(۱۰) اذاری ناراً فقال لاهله امكثوا (۴) باد کن چون دید
موسی آتش را و در خبر آمده که چون موسی از شعب دستوری
طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند ، شعب اجازت
داده اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و نظام
و برف میبارید ایشان راه گم کرده نزدیک وادی ایمن رسیدند و
صفورا دختر شعب که حلیله او بود درد وضع حمل پدید آمده
به آتش محتاج شد موسی چندانکه سعی می نمود از سنگ و آهن
آتشی بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید پس گفت مرا اهل و عیال

۱ - آیه شریفه اینست : « له مافی السموات و مافی الارض
و ما بینهما و ماتحت الثری »

۲ - آیه کریمه اینست : « وان تجهر بالقول فانه یعلم السر و اخفی »
۳ - و در حدیث آمده « اطلبوا الحوائج عند حسن الوجوه »
و نیز شاعر قازی فرموده است :

بدل علی معروفه حسن وجه و مازال حسن الوجه احد الشواهد

۴ - آیه کریمه اینست : « اذرای ناراً فقال لاهله امكثوا انی
انست ناراً لعلی انیکم منها بقیس او اجد علی النار هدی »

و خدم خود را که در نگهبانی بگذارید در همین موضع نهادارستیکند
من دیدم آتش را ، شاید ایام برای شما از آن منافع حاصل
سر چوب یا نی گرفته یا جرم خود از آن (یعنی فیه) چوبی
روشن کنم یا اخگری بیارم) یا شاید که ایام رسر آن آتش را بمانی
که ما را شارع رساند ، سپس رگسان خود را بگذاشت و تنها بجانب
آتش روان شد .

(۱۲) پس آن جنگیم که ایام رسر آن آتش را آتشی ندیدند
در درختی سبز که غناب یا عوسج بوده برادر و حمیم و در حوالی آتش
هیچکس نی متحیر شد و از روشنی آتش و سوزید و بخت و محبت
بود که ناگاه ندا کرده شد که ای موسی برادر و حمیم (۱۱)

(۱۲) بدوستیکه من بپروردگار تو (تکرار ضمیر) برای
تو کید و تحقیق است یعنی شک میکنی و متیقن میشوی به آنکه من
آفریدگار توام (

پس بیفکن و بیرون کن از پای خود و نعلین خود را بکن
گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست چهار شیر مذبح و اصح
آنستکه نعلین از جلد بقر بوده و ظاهر آن
اما حق سبحانه بخلع آن فرمود تا قدم موسی براب ارض مقدسه
را مس کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان گویند این تعلیم
طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک یا نعلین نتوان رفت

۱ - آیه شریفه اینست : « فقلما تبهلونودی یا موسی انی انا فاخلع
نعلیک انک بالواد المقدس طوی »

۲ - در اینجا کاشفی نجس دوست نعلین موسی را ذکر کرده
است ، از آیه شریفه « انی انا فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی »
خرائاتی را که مفسر بیان کرده است در نیاید و نمیدانم چه ضرورتی
داشته که این اسانه های پیوده را در تفسیر وارد سازند ؟

و لهذا طایفه از سالف چون بشر حقایق اقدس سره و غیر او یای برهنه سیر فرموده اند .

نظم

گنجی که زمین و آسمان طالب اوست

چون در نگری برهنه پایان دارند

و گفته اند دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن .

امام قشیری فرموده که دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن (یعنی در عالم تقرید قدم بر دو کون نه) بدرستی که تو بوادی یا کیزه که طوی نام اوست .

(۱۳) و من برگزیدم ترا برای نبوت ، پس گوش فرا دار ،
مر آنجیزی را که وحی کرده میشود بنو و آن وحی کدامست ؟
(۱۴) بدرستی که منم خدای ، نیست خدائی بجز من ، پس مرا برستش کن (و این وحی مقصور بود بر تقرید توحید که منتهی علم است و امر بعبادت که کمال عمل است) .

پس از اتمام عبادت نماز را تخصیص فرموده که :
و بیای دار نماز را ، برای آنکه مرا یاد کنی دران (یامن ترا به ثنا یاد کنم)

(۱۵) بدرستی که ساعت رستخیز آینده است میخواهم که پنهان دارم وقت آن را چه تخویف ببدائی که وقت آن معلوم نیست اتم باشد باشد و اگر اخفا را بمعنی خفا (۱) دارند معنی آنست که نزدیک شد که ظاهر گردانم وقت آنرا لتجزی (۲) متعلق است به آتیه یعنی قیامت بی شك . آینده است تا یادای داده شود .

۱ و ۲ - آیه اینست : « ان الساعة آتیه اکاد اخفیها لتجزی کل

نفس بما تسمی »

هر تنی به آنچه می شناید از عملها و میکند .

(۱۶) پس باید که ترا باز ندارد از ایمان قیامت ، آنکس که نمیگردد وقوع آن و پیروی کرده است آرزوی نفس خود را ، پس به صدور این کس راه مرو که هلاک شوی (خطاب باموسی است و مراد امتند .)

امام علم الهدی (۱) و فقیه ابواللیث برانند که از آنجا که :
وانا اخترتك تا اینجا (۲) مخاطب حضرت پیغمبر است و بدین تقدیر مراد امت وی باشند ،

القصة چون موسی علی نبینا و علیه اسلام نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که :

و آن چه چیز است بدست راست تو ای موسی ؟
حق سبحانه جهت استیناس موسی و رافع هیبت با وی سخن گفت و برسد که چه داری در دست راست ، استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجایب به بینی (۱) .

(۱۸) گفت موسی ، این عصای منست و آن عصا از چوب مورد هشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخه و در زیر او سنائی نشانده و نامش عملیق بود یا نفعه از آدم میراث بشبث رسیده بود و ازو بموسی رسید .

القصة جواب داد و جهت تعداد نعم ربانی بران انزود و گفت تکیه میکنم بران عصا چون مانده میشوم در راه یا وقتی که برسر روم

۱ - مراجعه شود به جلد دوم این کتاب

۲ - آیات عبارتند از : « وانا اخترتك فاستمع لما یوحی . انشی انا الله لا اله الا انا فا عبدنی و اقم الصلوة لذكری ان الساعة آتیه

اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسمی »

۳ - آیه اینست : « و ما تلك بیمینك یا موسی ؟ »

می باشم که میپوشند و از او میروزم از تنم. - - - و اما در آن عمارت
کارهای دیگر مانند به میزبانان و ...

آوردند بکوه دار تراندا با موسی سخن گفتی و از سیاه و هوام
بودی رومه را محافظت کردی و بسر جامی که رسیدی قبه او حبل
و موسی او را دلداده دادی و بهشتی (زیدی) درختی سایه دار گشتی
و هرگاه که مرغوب موسی بودی برو دید آمدی و در شبهای
نیره چون شمع و چراغ نور دادی (۱) و چون موسی اجمالا گفت
که مرا با او کارها است

(۹) کت چالی بکنی او را ای موسی ، حضرت موسی
گمان برد که او را در دوزخ دور می باید افکند .
(۲۰) یقیناً او را از دوزخ دور می باید افکند .
بگویند و یقیناً باز نگردد .
هر جانب (۲) .

وردی ... اول ماری زرد شد بجمله عصا و ...

۱۰۰: « قَالَ هِيَ اَعْصَى اَنۡوَكَوْ عَلَیْهَا وَاهۡنٌ
۱۰۱: وَهِيَ اَعۡصَى اَنۡوَكَوْ عَلَیْهَا وَاهۡنٌ

۲- شیان وادی- ایمن گوی رسد مراد
که نکند انسان از خدمت شعیب کند (حافظ)

و در مثنوی مثنوی آمده است که اگر
 اگر ترا عقل است کردم لطیفها
 آنچنان زبان آخرت بیرون کنم
 اندر این بحر خزان و مردمان
 یک عصا آورده ام نه از ادب نه از لغت
 که بر خردم آردم ام جفا
 که بر خردم آردم ام جفا
 که بر خردم آردم ام جفا

از آن بزرگ شدی برابر شتر بختی و دراز گشتی و بر چهار لقمه سطر
کوتاه دراز رفتن آغاز کردی و میان کناره های دهن و میان کناره های
پس او افتاد یا چهل ذراع بود و در دهن او دندانهای بزرگ بود و دو چشمش
چون برق می درخشید بسنگهای عظیم رسیدی يك لقمه کردی و
درختهای بزرگ از پیخ بر کنیدی و بخوردی و چون موسی وی را
دید ترسان شده روی بگریز نهاد .

(۲۲) گفت خدای که بگیر آن را و مقرر از وی ، زود باز گردانیم و ببریم او را بهیات نخستین که داشت (یعنی همان عصا سازیم) . چون خطاب الهی بموسی رسید روی ناژدها کرده روان شده دست خود در دهان او کرد و لحین او را بغرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی بماند دل موسی آرام نگرفته دیگر باره ندا آمد که :
(۲۳) وضع کن و ببر دست خود را بسوی بهاوی خود در زیر بغل تا بیرون آید سفیدی روشن بی عیبی و علامتی (یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشانده و با شعاع بود مانند درخشندة برق و را بگیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود .

(۲۴) اینچنین کردیم تا نمائیم ترا بعضی از نشانه‌های بزرگ ما .
(۲۵) برو بدین دو معجزه بسوی فرعون و دعوت کن او را پرستش
من ، بدرستی که او از حد در گذشته و دعوی ربوبیت میکند .

چون حضرت موسی ماور شد بدعوت فرعون باخود اندیشید
که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کرد؟ پس از
خدای تعالی طلبیده آغاز دعا کرد و از روی نیاز گفت (۲۶) ای پروردگار
من . گشاده گردان برای من ، سینه مرا تا در می گنجد آنچه
من وحی میکنی و یا مرا متحمل و بردبار ساز تا از هر سخنی تنگدل
نشوم (۲۷) و آسان کن برای من ، کار مرا که تبلیغ رسالت (۲۸) و پیکشای
گرم از زبان من (۲۹) تا بهم کنند سخن مرا .

آورده اند که فرعون روزی موسی را برکنار داشت موسی دست بریش مرصع او دراز کرد و قدری ازان بگرفت و برکند . فرعون را خشم گرفته ، قتل او حکم کرد و آسیه خاتون عذرخواهی آغاز نموده فرمود که این کودک گوهری رخشان دید و بدان متوجه شد و اگر جمره آتش هم ببیند نیز دست بدان خواهد رسانید پس طشتی از آتش و ظرفی پر از یاقوت پیش موسی آوردند و جبرئیل دست و برا گرفته بسوی جمرات آتش برد و جمره برداشته در دهان نهاد زبانش بسوخت و گریه بران همانند سختش نيك مفهوم نمیشد اینجا درخواست کرد تا آن عذره منحل گردد و دیگر گفت :

(۳۰) و گردان برای من (یعنی مقرر کن) باری دهنده یا بار بردارنده از کسان من (۳۱) هارون برادر مرا (۳۲) محکم کن بوی پشت مرا (۳۳) و این بزرگوار او را در کار من (یعنی شریک ساز او را در کار نبوت بام) (۳۴) تا ترا یاد کنیم (یا برای تو نماز گزاریم) بسیار و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعای بسیار (۳۵) بدرستی که توهستی باحوال ما ، یما یا تو دانائی به آنچه صلاح ما درانست .

(۳۶) گفت خدای که بتحقیق داده شدی ، مطاوب و مسئول خود را ای موسی (یعنی هرچه خواستی بگو دادم .

(۳۷) و بدرستی که منت نهاده ایم بر تو و نعمت داده ایم ترا در وقتی دیگر (۳۸) چون وحی کردیم بسوی مادر تو آنچه نتوانست دانست مگر وحی ما یا او را الهام دادیم در وقتی که ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بشکند او در کار تو درمانده شد ما ملهم ساختیم او را یا بر زبان ملائکی نه بر وجه نبوت بدو پیغام کردیم :

(۳۹) آنکه بفرستی موسی را در صندوق بعد از آنکه بنبه در وی نهاده باشی و سر آن را بپوش محکم گردانیده ، پس بفرستی آن

تابوت را ، در دریای نیل ، پس باید که بفرستند دریا (۱) . (صورتش امر است و معنیش خبر یعنی دریا او را می افکند) بکناره تا فرا گیرد او را دشمنی که مر است و دشمنی که اور است (یعنی فرعون تکرار عذر و جهت مبالغه عداوت اوست (۲)) . آورده اند که مادر موسی بامر الهی موسی را در صندوق نهاده بدریای نیل افکند و چون ازان دریا بخانه فرعون می رفت صندوق ازان جوی بیاب فرعون درآمد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کرده کودک را ماهر وی سیاه چشم بیرون آمد .

نظم

ماه زیباست ولی روی تو زیباتر از اوست

چشم نرگس چکنم چشم تو زعناتر از اوست (۳)

اناده رحمة الله فرموده که در چشمهای حضرت موسی ملاحظتی بود که هر که او را دیدی دوست داشتی ، آسیه و فرعون که او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد (۴) چنانچه حق تعالی

۱ و ۲ - آیه اینست : « اذا وحینا الی امک ما یوحی لنا اقد فیہ فی التابوت فافذ فیہ فی الیم فلیلقه الیم بالساحل یا خذہ عدولی و عد ولیه »

۳ - سعدی فرماید :

بر حدیث من و حسن تو نیتزاید کسی

حد همین است سخندانی و زیبائی را

۴ - حافظ فرماید :

نرگس از لال زد از شیوه چشم تو مرنج

نروند اهل نظر از بی نایبائی

می فرماید :

و افکندم بر تو دوستی کامل از من (یعنی تخم محبت ترا در دلم با شکستم تا بر تو مهری و ورزند) (۴۰) و تا برورده شوی بر دین من (یعنی به علم و ارادت من) .

در خبر است که فرعون و آسیه او را بفرزندی برداشتند و بقریب مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردندی موسی شیر وی نگرانی مادر موسی دختر خود مریم را گفته بود که در کنار نیل می رو و چشم بر صندوق دار که کجا میرود چون صندوق بیای فرعون درآمد مریم نیز خود را بیای انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمی ستاند خود را پیش آسیه افکند .

(۴۱) و باد کن آن وقت را که میراث خواهر تو ، پس گفت ، آیا دلالت کنم شما را ای حاضران بر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد ؟

آسیه گفت اگر چنین کنی با تو احسان کنم ، مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد و موسی را در کنار وی نهادند .

پس باز گردانیدیم ترا بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم ، و عده آن بود که او را در دریا افکن که باز بتو خواهیم رسانید چنانچه فرمود که : **راودته الیک** تا شاید که روشن شود چشم مادر باقاع تو و تا اندوه ناک نگردد بفراق تو و بکشتن نفسی را (یعنی آن قبطی که اسرائیلی بتو استغاثه کرد ازو و فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند بجهت امصاص) ، پس برهانیدیم ترا از غم کشتن و امر کردیم که بمدين هجرت کن و بیازمودیم ترا آز و دنی (یعنی ترا در بونه بلا افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی) .

لصه ولادت حضرت موسی و ایل لبطی و هجرت بمدين در

سورة المصم مشروح می آید .

پس درنگ کردی سالها در میان اهل مدين و آن هیجده با بیست و هشت سال است ، پس آمدی بدین وادی براندازه که مقدر کرده بودیم ای موسی و اینجا با تو سخن گفتیم (۴۳) و ترا برگزیدیم و خالص ساختیم برای محبت خود (یعنی ترا دوست گرفتیم) (۴۴) برو تو و برادر تو ، بمعجزه های من و سستی مکنید در رسانیدن ذکر من توحید و عبادت .

(۴۵) بروید هر دو . بسوی فرعون ، بدرستی که او در عصیان از حد در گذشته است .

(۴۶) پس سخن گوئید با او ، سخن گفتن نرم یعنی مدارا نمائید با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت **مثل هل لك الى ان** تزرکي ؟ مبادا که در شقی نمائید که بر شما غضب کند یا آنکه حق تربیت او در خوشی سخن مرعی دارید (۱) و گفته اند او را بکنیت خوانید چون ابوالعباس و بقولی ابوالولید و ابو مره نیز گفته اند و بر هر تقدیر عذف مکنید شاید که او پند گیرد مکلام شما یا برسد از عذاب خدا .

تذکره مهرة محقق است و خشیت حصه متوهم ، پس موسی از همین محل متوجه مصر شد و با سراهل خود رفت .

در تیسیر آورده که کسان موسی شب انتظار بردند و نیامد و روز نیز از وی خبری نیافتند دران صحرا متحیر بماندند ، فضا را جمعی از اهل مدين آنجا رسیدند و صفورا را شناخته پیش پدرش

۱ - حافظ فرماید .

آسایش دو کیتی ، تفسیر این دو حرف است :

با دوستان مروت ، با دشمنان مدارا

بردند و بعد از غرقه شدن خبر فرعون خبر موسی بدیشان رسید .
 القصه چون موسی بمصر توجه نمود وحی آمد به هارون که
 باستقبال برادر برای مدین روان شد پس در اثناء طریق ملاقات نمودند
 و موسی شرح احوال بتمامی بازگفته و برای ازان که باتفاق پیش فرعون
 می باید رفت و او را بحق دعوت نمود خبر داد هارون گفت ای
 برادر شوکت و سطوت فرعون از آنچه تو دیده زیاده شده و به ادنی
 سببی حکم بقطع و قتل و صاب میکند ، موسی اندیشه ناک شد و هردو
 برادر باتفاق گفتند :

(۴۷) ای پروردگار ما ، بدرستی که ما می ترسیم از آنکه فرعون
 پیشی گیرد بما (یعنی تعجیل کند به عقوبت ما و نگذارد که معجزه
 بوی نمایم یا آنکه زیاده کند طغیان خود را و نسبت باحضرت مقدس
 تو سخنی بی ادبانه گوید .

(۴۸) گفت خدای که ای موسی و هارون ، ترسید از افراط و
 طغیان او ، بدرستی که من با شما م بحفظ و نصرت ، می شوم دعای
 شما یا آنچه او گوید به نسبت من و می بینم آنچه او کند با شما
 (یعنی خاطر جمع دارید که من شنوا و بینایم نگذارم که ضرری
 بشمارساند) (۴۹) پس بروید بدو ، پس بگوئید ما دوفرستاده پروردگار
 توئیم ، پس بفرست با ما فرزندان به عقوبت را تا بارض مقدسه بازرویم
 که مسکن آبای ما بوده و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه
 و گرائن مقاطعه و قتل اولاد بدرستی که آورده ایم نشانه (یعنی معجزه
 از آفریدگار تو) و سلام ملائکه (یعنی خزنه بهشت) بر آنکس است
 که پیروی ایمان کند و راه راست رود باسلامت هردو سرا مراوراست بدرستی که
 وحی کرده اند بما یعنی پروردگار ما حکم کرده به آنکه عذاب دنیا و آخرت بر آنکس
 است که تکذیب کند آنرا که آورده ایم و بهشت بران کند و زان اعراض
 نماید پس موسی و هارون علی نبینا و علیهما السلام بحکم الهی بدرگاه
 فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان
 پروردگار توئیم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن کلماتی که حق سبحانه

تلقین کرده بود ادا کردند .

(۵۱) گفت فرعون ، پس کیست پروردگارتو ای موسی که پرستش
 اودعوت میکنید ؟ (۱)

نکته در آنکه موسی را بنداء تخصیص کرد با آنکه خطاب
 با هردو برادر بود آنستکه دانسته بود که بر زبان موسی عقده هست
 و سخن او نیک مفهوم نمیشد ، خواست که او را نزد حضار مجلس
 انفعال دهد و از انحلال عقده خبر نداشت ، پس موسی به زبان
 اصیح گفت :

(۵۲) پروردگار ما آنکس است که محض رحمت داده است هرچیزی
 را از انواع مخلوقات صورت او و شکل او لایق و موافق حل او
 با داد او هر يك را از خلائق آنچه قوام و استقلال او در وجود
 و معاش بدانست ، پس راه نمود او را بدان (یعنی شناسا گردانید
 کیفیت انتفاع ازان یا هر حیوان را زوجی داد نظیر او در خلق
 و صورت و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه (۲)
 مفعول اول است و تقدیر کلام اینکه داد آفریدگان خود را هرچیز
 که بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معطی به است آنرا تقدیم
 کرد فرعون این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین
 خدا میل کنند سخن را بجای دیگر کشانید و جهت تعجیز موسی
 گفت فرعون :

۱ - آیه اینست : « قال فمن ربكما یا موسی ؟ »

به بینندگان آفریننده را نه بینی مرئجان دو بیننده را
 (اردوسی)

۲ - آیه اینست : « قال ربنا الذی اعطى کل شیئ خلقه »

(۵۳) پس چیست حال اهل قرآنی نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود که این خدا را نپرستیدند این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت ؟

(۵۴) گفت موسی عالم حال و مال آن گروه ، نزدیک پروردگار من است ، در لوح محفوظ نوشته شده ، خطا نمیکند و فرو نمیکزارد پروردگار من هیچ چیزی را و فراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه چیز محیط است و من ندانم مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا از آن خبر دهد و گفته اند مراد فرعون استفسار قیامت بود گفت چیست حال گذشتگان که برانگیخته میشوند ؟

موسی جواب داد که آن را جز خدای من کسی دیگر نمیداند و باز بر سخن اول رات که وصف حق سبحانه میکرد و گفت (۵۵) پروردگار من آنست که گردانید برای شما زمین را فرش گسترده که بدان میشینید و مسکن میسازید و روشن گردانید برای شما در زمین راهها تا بدان راه از زمینی به زمینی میروید و بمصالح خود قیام مینمائید .

و فرو فرستاد از آسمان آبی که بارانست ، پس بیرون آوردیم سبب آن آب (النفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت (۱) یعنی کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون آریم به آب باران اسداف گوناگون از رستنیهای پراکنده که لون و طعم و رایحه هریک مخالف آن دیگر است تا وجود اتحاد آب و زمین) .

(۵۶) پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هر چه خوردن را شاید از تمار و حبوب و چرانید چهارنایان خود را در چراگاهها

« و انزل من السماء ماء فاخرجنا به ازواجاً من »

که خوردن شما را شاید بدرستی که درین که مذکور شد ، هر اینه دلالت است بر قدرت ربانی و وحدت او ، مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهمی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبايح .

(۵۷) از زمین آفریدیم شما را (یعنی اصل خلقت شما و اول مواد بدان شما خاک زمین است .

در قیامان فرموده که حق سبحانه ارشده میفرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری بر میدارد و بنقطه که ماده وجود اوست میریزد و آنکس از آن تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون میگردد چنانچه حق سبحانه فرموده که شما را از زمین آفریدیم و در زمین باز بریم بعد از مرگ و از زمین بیرون آریم بار دیگر بجهت حساب و جزا . حکیم فردوسی راست

نظم

بخاکت در آرد خداوند پاک دگر ره برون آرد از زبر خاک
 بران حال گاهی خاک اندرون بران گونه از خاک آبی برون
 اگر يك در خاک گیری مقام برائی از آن يك و ياكزه نام
 پس فرعون حجتی و معجزه طلبید و حضرت موسی عصا بدهد کند
 ازدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و بد بیضا بوی نمود و از
 آیات تسع معجزه بعد از معجزه میدید و نمی گروید چنانچه حق
 سبحانه فرمود :

(۵۸) و بدرستی که ما نمودیم فرعون را ، همه معجزه ها که بموسی داده بودیم ، پس بدروغ نسبت داد موسی را و سر باز زد از آنکه ایمان آرد و فرمانبرداری کند و از روی عناد گفت :
 (۵۹) آیا آمده بسوی ما تا بیرون کنی ما را از زمین ما که مصر است بجادوی خود ای موسی (یعنی دانستیم که توساحری و پخواهی

که ما را از زمین مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را ممکن سازی
و برایشان ؟

(۶۰) پس مرا بفرما که برای تو جادوی مانند جادوی تو بوده
آن ما تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو بی‌فایده نیستی ، پس
مقرر کن میان ما و میان خود وعده جهت معارضه چنان وعده که
به هیچ وجه بخلاف نکشیم آن را نه ما و نه تو چون وعده برسد حاضر
شویم در جائی که مساوی باشد مسافت قوم ما و تو به آن مکان یا مکان
مستوی (یعنی هموار که درو بستی و بلندی نباشد) (۱) تمامه مردمان
نظاره خواهند کرد .

(۶۱) گفت موسی وعده دادن زمان شما روز آرایش قبطیان است
و آن روز عیدی بود مر اهل مصر را ، همه آراسته در موضعی
حاضر شدند و تماشا کردندیدی یا روز نو روز اوده یا روز
عاشورا .

و آنکه جمع کرده شوند مردمان ، در چاشتگاه که روشن تر
است از بقی روز (یعنی موقع ما روز اجتماع آدمیان است اوقات
چاشت حضرت موسی آنروز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق
باطل علم رؤس الاشهاد سمت وقوع پذیرد و خبر آن اطراف و اکثاف
علم برسد (۶۲) پس برگشت فرعون از مجلس و سخاوت درآمد و جهت
جمع کردن سحره رای زد و کسان فرستاد ، پس جمع کرد آن
چیز را که به آن کید کنند سحره و آلات سحر ، پس آمد
و وعده گاه .

(۶۳) گفت موسی مر جادوان را چون ملاقات نمود با ایشان که ای

۱ - غیر بستی و بلندی بجهان چیزی نیست

ایندو الیقه بتائیر زمان میگذرد (جلالی)

قوم وای بر شما ، افترا نکنید و بپندید برخدا دروغی که آیت او
را سحر گوئید و خواهید که به آن معارضه کنید با دروغ برخدای
مستطاب . کت دیگری با او که مستاصل گرداند و از سحر بپند
شما را بماند که نازل گرداند بر شما و بدرستی که بی بهره و نمانید
مانند هر که افترا کند برخدای ، پس گفت و شنود کردند جادوان
در کار خود ، میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی و گفتند این
سخن سخن ساحران نمیمانند و پنهان داشتند راز گفتن را از ملازمان (۱)
فرعون و برین قرار دادند که اگر او بر ما غلب شود مقابله او
می باید کرد

آورده اند که فرعون از غرغه دید که ایشان با یکدیگر سخن
میگویند و مشاورت میکنند ، پرسید که ای سحره چه میگوئید ؟
ایشان از ترس فرعون گفتند :

(۶۶) بدرستی که این هر دو ، جادوانند ، میخواهند آنکه بیرون
کنند شما را ، از زمین شما ، بجادوی خود و مملکت مصر را در
تصرف آرند و ببرند مذهب شما را که افضل مذاهب است و دین
و مذهب خود را ظاهر کنند یا ببرند اکابر و اشراف شما را (یعنی
روی دل ایشان را از شما برگردانند و بسوی خود متوجه سازند)
و عاما را در لفظ هذان (۱) اختلاف است گویند اسم آن است و

۱ - راز دل خود را بر هر سغله مگوئید

هر بی سر و پا محرم اسرار نباشد

هر خار و گلی حاصل رنجی است بکیتی

بیهوده گل و خار بگزار نباشد (جلالی)

۱ - آیه شریفه اینست : قالوا ان هذان لساحران يريدان ان

يخرجاك من ارضك بسحرهما و يذهبا بطريقتك المثلثه

دلت حی تنبیه باشد در هر سه حال اعراب بالف میباشد و این حرف موافق ایشان واقع شده یا آن بمعنی نعم باشد هذان مبتداء چنانچه ان و صاحبها و معنی که به آن تخفیف میباشد او را نافیہ میدانند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران .

الفصل چون فرعون از سحره شنود که موسی و هارون ساحرانند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر ، برآشفست و گفت :

(۶۷) پس چون حال چنین است، جمع کنید ادوات کید خود را (یعنی آلات سحر را) ، پس بیایید صلب کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید .

و بدرستیکه فوز یافت و بمطالوب خود رسید امروز ، هر که بمرامد در سحر ، پس جادوان هفتاد هزار یا سی و سه هزار تن صلب کشیدند و موسی و هارون در برابر ایشان بایستادند و سحره بقولی سیصد خروار حبل ورسن میان تپی کرده و بر زبوق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب گفتند .

(۶۸) ای موسی، یا آنکه تو می افکنی عصای خود را و یا آنکه ما باشیم نخست کسی که بیفکند ؟

(۶۹) موسی از روی مقابله با ادب با از وجه بی اعتباری آن وی حسابی ازان گفت که بلکه شما بیفکنید .

ایشان جادوهای خود بیفکندند و بسبب حرارت هوا زبوق در اضطراب آمد پس آنجا رسنها و عصاهای ایشان نموده شد موسی از جادوی و کید ایشان که گوی بدستیکه آن می رود و میشتابد ، (۷۰) پس در بات در دل خود خوفی موسی از آنکه نظاره کنندگان میان سحر و معجزه ارق نکنند یا آنکه متفرق گردند بیس از القاء عصا و چون این وهم بر موسی طاری شد گفتیم ما .

(۷۱) مترس از آنچه ترا در دل و همی انداخته که امر تو را عیب

وضوح بر خاص و عام ملتبس نخواهد گشت ، بدرستیکه تو برتری از ایشان .

(۷۲) و بیفکن آنچه در دست راست تست (تخفیر عصا میکنند یعنی از سیاری عصا و رسن ایشان بلك مدار و آن چوب که در دست تست بیفکن) تا فرو برد آنچه ساخته اند بدرستیکه آنچه ساخته اند ارب جادوی است .

و دستگیری نباید ساخر و بیروز نشود ، هر جا که باشد و هر جا رود و حضرت موسی عصا بیفکند فی الحال ازدهائی عظیم شد و دهن خود گشاده تمام ادوات جادوان را فرو برد و مردم از ترس وی روی بگریز آوردند ، موسی او را بگرفت هما عصا شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحری دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا و معجزه موسی است .

پس در افکند شدند (یعنی تحمل این معنی ایشان را در روی افکند در حالتیکه سجده کنندگان بودند بر خدای را و از روی حقیقت گفتند :

(۷۳) گرویدیم بروردگار هارون و موسی (تقدیم هارون جهت رعایت مواصل و ملاحظه رؤس است) فرعون که این صورت مشاهده کرد گفت :

(۷۴) آیا ایمان آوردید و تصدیق کردید موسی را بیش از آنکه دستوری دهم بر شما را و فرمایم که بدو بگروید ؟ بدرستیکه موسی هرایشه بزرگ شما است .

آنکه پیاموخت شما را جادوی (یعنی استاد و معلم و بهتر جادو است) شما با هم ساخته خواهید که ملك مرا براندازید ، پس هرایشه ببرم دستها و پایهای شما را ، مخالف یکدیگر (یعنی یکی از راست و یکی از چپ) و هرایشه بر آویزم شما را بر تنهای درخت خرما که

درازترین درختانست تا همه کس شما را ببینند و عبرت گیرند و تا بدانید که کدام از ما (یعنی من یا خدای موسی که برو کرویدید) سخت ترین از روی عذاب و پابنده تر از جهت عقب ساحران چون از جام جذبه حقانی مست شده بودند و از انواع تواتر ملاحظت ربانی که بر دل ایشان قائله بود از دست شده .

نظم

خورده يك چرخ از كف ساقی . هرچه فانیست کرده در بانی
دامن از فکر غیرت افشاند . لیس فی الدار غیره خوانده
لاجرم در جواب فرعون گفتند که :

(۷۵) ما ترا نگزینیم و اختیار نکنیم بران چیزی که آمد اما از
نعمات و احسانات و گویند که در حین سجده بهشت و نعم آن بدیشان
نموده بودند ، پس گفتند ما نعمت ترا نمی گزینیم بر آنچه دیدیم از
نشانه های روشن و سوگند میخوریم بخدای که ما را آفرید ، پس
بکن هرچه هستی تو کننده آن (یعنی هرچه خواهی با ما بکن که
ما پروای آن نداریم) ، جزین نیست که تو حکم کنی ، درین
زندگانی دنیا (یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم بیش جاری
یست هرچه میخواهی میکنی) در آخرت که بهتر است و پابنده تر از
حکم موزول و بهمم خود مشغول خود خواهی بود .

امروز بجور هرچه خواهی بکنی . بردا بتو نیز هرچه خواهند گفتند
بدرستی که ما کرویدیم پیرو دکار ما ، تا پیامرزد ما را ، کفاهان
ما را از کفر و معاصی و پیامرزد آنچه اکراه کردی ما را بر آنچه
از آموختن جادوی .

آورده اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه میکرد
با خواندن او ایشان را اکراه و د چه چهره حکم سلطان اکراه است

و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا که در جمیع
ادیان به اکراه مؤاخذت بوده اند و این مؤاخذه از امت رسالت
برداشته شده .

و خدای بهترست از روی پاداش و پابنده تر از جهت ثواب ،
تو ما را بر کفر مزدی میدهی که انقطاع بران راه دارد و خدای
بر ایمان اجری عطا میکند که گرد زوال گرد آن نکردد .

(۷۶) بدرستی که هر کس که آید ، نزدیک پروردگار خود مشرک
(یعنی بر کفر میرد) ، پس بدرستی که مر او راست دوزخ . نمیرد
دران تا از عذاب برهد و نه زنده باشد زندگانی که خوش گذارند
(۷۷) و هر که بیاید بوی در حالتیکه مؤمن باشد ، بتحقیق کرده کارهای
شایسته ، پس آن گروه مؤمنان و نیکو کرداران ، مر ایشان راست درجه های
بلند که آن درجه ها بستونهای اقامت است .

(۷۸) میرود پیوسته از زیر اشجار یا منزل آن . جو بهاء در حالتیکه
آن گروه جاودان باشند دران بوستانها و این ثواب پاداش آن کس است
که يك باشد از ادناس کفر و ارجاس عصبان یا مطهر بود بطاعت
و اعمال حیر .

تا اینجا که لام سحره است و چون قصه ایشان بشرحی لایق
در سورة اعراف گذشته بود (۱) اینجا بطریق ابجاز دوسه کلمه آورده
بر مضمون آیات اختصار نمود .

(۷۹) و هراینه ما وحی کردیم موسی (یعنی وقتیکه فرعون
از رعبت و مجزات متأثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود ، ما
گفتیم موسی را آنکه بشب ببر بندگان مرا از مصر و چون بکنار
دوبا رسند و لشکر فرعون از عقب بیایند يك مدار ، پس فرا گیر

برای ایشان راهی .

این عباس فرموده که زن عصا تا سازیم برای ایشان راهی در دریا خشک که در او آب ولایتی نبود (۸۰) مترس از دریافتن دشمن (یعنی ایمن دانی که فرعونیان شما را در نیابند) و مترس از غرقه شدن که سلامت بگذرانیم ، پس موسی بامر الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگر روز فبطیان بخبر دار شدند اما در خانه هریک ازشان مصیبتی عظیم افتاد که بخود درماندند و روز دیگر لشکرها جمع شد .

(۸۱) پس از بی در آمدن بنی اسرائیل را فرعون بالشکر خود و بکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود گذشته بود و فرعونیان نیز در آمدند پس دریافت ایشان را از دریا ، آنچه دریافت (ابهام ۱) از برای ~~مستدالیه~~ مستدالیه است یعنی موجهی دریافت ایشان را که کسی نکرده آن نرسد تا لفظی به ازای وی وضع توان کرد) و گمراه کرد فرعون گروه خود را درین و راه نمود ایشان را (هدایت فرعون نهکم است چه او میگفت **وما اهدیکم الا سبیل الرشاد** و گفته اند فرعون قوم خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات نیافت) .

(۸۲) ای فرزندان یعقوب ، بدرستی که مرهانیديم شما را از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند .

و وعده دادیم پیغمبر شما را بجهت انزال تورات برای شما از جانب راست کوه طور و فرو فرستادیم برای شما ترنجبین و مرع بریان و قتیقه در قیبه سرگردان بودید .

(۸۳) و گفتیم بخورید از باکیزه ها و ماهی که روزی کردیم و از حد در گذرید در آن چیز (یعنی ستم نکنید و هریک حصه بگیری

۱. آیه اینست : **فانذرهم فرعون بجنوده فغشیهم من الیم ماغشیهم** ماغشیهم بطور ابهام ذکر شده است

با ذخیره منهدم برای روزی دیگر باشکر فرو مگذارید که شکر نعمت موجود و صید نعمت مفاود است :

نظم

شکر منعم واجب آمد در خرد ورنه بکشاید در خشم ابد (۱)
و گفته اند که قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید .

پس فرود آید بر شما ، خشم من و هر که فرود آید بر او خشم من پس بتحقیق افتاد درهاویه و هلاک شد (۸۲) و بدرستی که من هراینه نیک آمرزنده ام ، من آنکس را که توبه کرد از شرک و ایمان

۱ - شکر انعام تو نتوانم گفت چونکه انعام تو بی پایانست
سخنم را همه دل نظم نمود شاهد گفته من وجدانست (جلالی)

و از کتاب مثنوی معنوی است :

مآدم از آسمان در میرسید

بی شری و بیع و بی گفت و شنید

در میان قوم موسی چند کس

بی ادب گفتند کو سیر و عدس ؟

منقطع شد خوان و نان از آسمان

ماند رنج زرع و بیل و داسمان

بد گمانی کردن و حرص آوری

کفر باشد بیش خوان مهتری

چه آید بر تو از ظلمات و غم

آن ز بی ماکی و گستاخی است هم

ادب بر نور گشتست این ملک

وز ادب معصوم و پاک آمد ملک

ز گستاخی کسوف آفتاب

عد عزا زبانی ز جرات زر ناب

آورد بوحدانیت من و بکرد عمل نیکو (یعنی تربیضه ها ادا نمود)
 بس برآه راست رات (یعنی بر سنت پیغمبر مواظبت کرد یا بر هدایت
 استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت کرات)
 نظم

راه سنت رو اگر خواهی طریق مستقیم
 کز سنن راهی بود سوی رضای ذوالمن
 هر مؤه در چشم وی همچون سنائی تیز یاد
 گر سنائی زندگی خواهد زمانی بی سنن ()
 آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی

۱ - سنائی از شیوخ بزرگ صوفیه و از دوستان خانان
 نبوت میباشد در وجوب خلافت درخاندان پیغمبر و امامت امیرالمؤمنین
 علی در قصیده که برای سلطان سنجر فرستاده گفته است :
 کار عاقل نیست در دل مهر دلیر داشتن
 جان نکین مهر مهر شاخ بی بر داشتن
 تا آنجا که میفرماید :

مهر بر کشته است لیکن جمله در گرداب خوف
 بی سنینه نوح نتوان چشم معبر داشتن
 چون همی دانیکه شهر عالم را حیدر در است
 خوب نبود غیر حیدر میر و منبر داشتن
 از بس سلطان دین بس کی روا باشد همی ؟
 جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن
 چون کذب الله و عترت ز احمد مرسل نماند
 بادگاری، کو توان در روز محشر داشتن ؟
 گر همی مؤمن شماری خوبستن را بایدت
 مهر زر جعفری بر دین جعفر داشتن

استدعا نمودند که برای ما قوانین شریعتی و قواعد احکام آن مبین
 و معین ساز .

موسی درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد و خطاب
 رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بگویم طور آی تا کتابی
 که جمیع احکام شرعی باشد بتو دهم .

موسی هارون را بجای خود بگذاشت و با وجوه قوم که
 هفتاد تن بودند متوجه طور شده قوم را وعده کرد که چهل روز
 دیگر می آیم و کتاب میارم و چون نزدیک طور رسیدند قوم را
 بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت زودتر بیالای
 کوه برآمد و خطاب ربانی رسید که :

(۸۳) و چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و بیشتر
 آمدی از گروه خود ای موسی ؟
 (۸۴) گفت موسی اینک ایشان (گروه مردان) می آیند بر بی من و
 ساعت بساعت برسند و شتافتم بسوی تو ای پروردگار من تا خشنود
 گردی از من چه امثال امر موجب رضای امر است (یعنی بهش
 آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم بود دریشان بلکه طلب خشنودی
 تو کردم (۱) .

۱ - آیه ایهت : « وما اعجبتك من قومك يا موسى » قال هم
 اولاء علی اثری و عجلت اليك رب لترضى ؟

در بیان اشتیاق عاشق بمعشوق در مثنوی وارد است :
 راه نزدیک و بماندم سخت دیر سیر کشته زین سواری صبر صیر
 سرنگون خود را از استر درو کند گفت سوزندم ز غم تا چند چند ؟
 تمک شد بر وی بیابان فراخ خویشتن افکند اندر سفلای

(۸۵) گفت خدای یس بدرستی که ما در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل از یس بیرون آمدن تو از میان ایشان و گمراه کرد (یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بوده منسوب بقبیله سامره از عظمای بنی اسرائیل و گویند از کرمان بود یا از باجرمائه (نام موضعی است در عراق عرب) و نه از قوم بنی اسرائیل بود بلکه از جمع گوساله پرستان بوده و او را موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیل است و در وقتی که ارعون ابیای ایشان را میکشته او متولد شده و مادر بعد از تولد او را بکنه-ار نیل در جزیره بیفک-نده و حق سبحانه جبرئیل را امر فرمود تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب وی مهیا گرداند و بدین سبب او جبرئیل را می شناخته و در روز غرق شدن ارعونیان از زیر سم اسب وی قبضه خاک برداشته و محافظت نموده و در این وقت که موسی بطور رات سامری نزد هارون آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان عاریه گرفته ایم با ماست و ما را دران تصرف کردن روا نیست و می بینیم که بنی اسرائیل آن را می خرنند و میفروشند حکم فرمای تا همه را جمع کنند و بسوزند .

چون چنان افکند خود را سوی بست
از قضا آن لحظه بایش هم شکست
ای را بر بست و گفتا گو شوم
در خم چو گانش غلطان می روم
عشق دلی کی کم از لیلی بود ؟
گوی گشتن بهر او اولی بود
گوی شو می گرد بر بهاوی صدق
غلط غلطان در خم چو گان عشق

هارون امر فرمود تا تمام پیرایه ها آوردند و در حفره ریخته آتش دران زدند و سامری زرگری چالاک بود همین که آن زرها بگداخت وی دلبی ساخته بود و آن زر گداخته را دران ریخت و اشکل گوساله چیزی بیرون آورد و درو قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة می گفتند در درون وی ریخت بی الحال زنده گشته و گوشت و پوست برو پیدا شده به آواز درآمد و گویند زنده نشد لیکن بهمان وضع که ریخته بودند بانگی کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند و حق سبحانه موسی را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند .

(۸۶) یس باز گشت موسی از مناجات خود و بعد از آنکه چهل روز گذشت و الواح فرا گرفت بسوی قوم خود خشمناک بریشان اندوه گین از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گردا گرد گوساله دلی میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت گفت :

ای گروه من ، آیا وعده نداده بود شما را ، آفریدگار شما ، وعده راست و نیکو که تورات بشما دهد و من با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم ؟

آها دراز شد بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم ؟
آیا خواستید آنکه فرود آید بشما خشمی از خدای به شما بعبادت عجل .

یس خلاف کردید عهد مرا با وعده مرا با وعده را که کرده بودید به ثبات بر ایمان و قیام تاوامر من .

(۸۷) گفتند گوساله پرستان ، خلاف نکردیم ما وعده ترا بقوت و اختیار خود ولیکن برداشته بودیم ، بارها از پیرایه گروه قبضه که عاریه گرفته بودیم از ایشان ، پس بیفکندیم آن را در آتش بحکم هارون پس همچنانکه ما افکنده بودیم سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند (۸۸) پس بیرون آورد سامری از برای ایشان گوساله کالبدی از زر که مر او را بانگ گوساله بود .

پس گفتند سامری و متابعان او ، این گوساله خدای شماست و خدای موسی .

پس فراموش کرد موسی خدای را و بطلب او بکوه طور رات (این قول عبده عجل است و گویند فتنه) (۱) قول حق سبحانه است یعنی ترك كرد سامری آنچه بر وی بود از ثبات بر ایمان)

(۸۹) آیا نمی بینند و نمیدانند گوساله پرستان آنکه باز نمیگرداند گوساله بسوی ایشان سخنی را (یعنی هر چند او را می خوانند جواب نمیدهد) ؟

نمی تواند برای ایشان زبانی و نه سودی (یعنی قدرت ندارد برنمانیدن زبان و سود بکس و چنین چیزی را که داعی خود را جواب ندهد و بر انفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه برستند ؟)

(۹۰) و بدرستی که گفت ، مر ایشان را هارون ، پیش از آمدن

آیه شریفه اینست : « فاخرج لهم عجلاً جسداً له خوار فقالوا هذا الهکم واله موسی قنسی » افلا یرون ان لا یرجع الیهم قولا ولا یملک لهم ضرراً ولا نفعا ؟

موسی از روی موعظه که ای گروه من ، جزین نیست که مبتلا شده اید بگوساله (یعنی به پرستش او) و بدرستی که آفریدگار شما خدای بسیار بخشایش است ، پس بیروی کنید مرا در عبادت او و گردن نهید فرمان مرا و بر دین ثابت باشید .

(۹۱) گفتند ما پیوسته باشیم بر پرستش گوساله ، مجاوران و مقیمان تا وقتی که باز گردد ، بسوی ما موسی از طور و به بینیم که او پرستش میکند یا نه و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفته یا نه .

پس چون موسی باز آمد و با قوم عتاب کرد چنانچه گذشت و آنگه روی برادر آورد و از ثبات غضب موی پیشانی او بدستی و محاسن او بدستی دیگر گرفته سوی خودش کشید و از روی عتاب باو گفت :

(۹۲) ای هارون ؟ چه چیز باز داشت ترا چون دیدی ایشان را که گمراه شدند از آنکه متابعت من کنی در غضب برای خدای و حمایت دین (۹۳) با آنکه از پی من درائی و خود را بمن رسانی ، آیا سیر گشتی از فرمان من ؟

(۹۴) گفت هارون از روی استعطاف ، ای پسر مادر من (۱) اگر چه برادر بدری و مادری بود اما ذکر مادر کرد برای رقت دل موسی و بملاصحت گفت :

اگر مرا بگیر محاسن مرا و نه موی سر مرا ، بدرستی که من

۱ - آیه اینست : « قال یا هارون ما منعک اذ رأیتهم ضلوا الا تتبعن افعصیت امری ؟ »

قال یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی ولا برأسی انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی »

فرسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بگذذارم و از بی تو آییم آن را که تو گوئی جدائی انداختی میان بنی اسرائیل و نگاه نداشتی سخن مرا که گفته بودم چه اصلاح نگاه داشت جماعت است و مدارا با ایشان ؟

موسی این عذر را مسلم داشت و روی سامری آورد و گفت :
(۹۵) چیست این کار عظیم تو ای سامری (یعنی این چیست که کردی) ؟

(۹۶) گفت سامری که بینا شدم به آن چیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل به آن چیز (یعنی جبرئیل را بدیدم و بشناختم) ، پس مرا گرفتم مشتکی خاك از نشان سم اسب رسول (یعنی جبرئیل) مراد آنست که خاك زیر سم اسب وی گرافتم و با خود داشتم چون گوساله را از قلب بیرون آوردم ، پس درآنگندم آن را در درون گوساله تا زنده شد و به آواز درآمد و همچنین که گفتم بپاراست برای من و در نظر من نیکو آورد این کار را نفس من .

در باب مذکور است که موسی قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه و حی آمد که او را مکش که صفت سخاوت برو غالب است و چون از سخای او خلق را منفعت بوده نفی حیوة از او باز نتوان داشت و سر و اما ما ينفع الناس في الارض اينجا ظاهر می شود .

نظم

هر نهالی که برنگ دارد و بر باد زاب حیات آرم و تر
و آنچه بی میوه باشد و سایه به که گردد تنور را مایه (۱)

۱ - شاخی که برنگ دارد و بر میدهد بخاق

هرگز بدهر طعمه آتش نمی شود (جلالی)

(۹۷) گفت موسی ، سامری را که چون از قتل منع کردند پس بیرون رو از میان ما ، بدرستی که هست ترا از عقوبت درزندگانی تو آنکه گوئی هر که نزدیک تو آید ، مساس مکن مرا و دور شو ، چه مقرر شده بود که هر کس نزدیک شود بوی او را و آنکس را

پس مردمان ازو متفرق شدند و او تنها چون وحشیان در صحرا می گشت و هر کرا از دور میدید مبالغه میکرد که نزدیک من میا .

و در بعضی از تفسیر هست که جمعی از اولاد سامری درین زمان نیز همان حال دارند .

القصة موسی سامری را حکم کرد برآتن و گفتش لاهساس (۱) و فرمود که این عقوبت دنیا است و بدرستی که مرعذاب تراست و عده در آخرت که به هیچ وجه خلاف نکند با تو در آن بلکه به وفا رسانند .

و نگاه کن به آن معبودی که تو بودی پیوسته بر پرستش او مقیم ، هراینه بسوزانیم او را به آتش (و این برقول کسی است که آن عجل را گوشت و پوست بود) با بسوهان او را براده سازیم و (این بدان قولست که او جسمی بود زرین بی حیات (۲)) پس براکنده سازیم خاکستر یا براده او را در دریا ، براکنده ساختنی تا بدانند که چیزی که او را توان سوخت و مردود توان ساخت

۱ - آیه اینست : فقال فاذهب فان لك في الحياة ان تقول لاهساس

و ان لك موعدا لن تخلفه ،

۲ - مراجعه شود به رک ۶۹ همین چند

لوهیت برو اطلاق کردن عین جهات و محض ضلالت است (۱)
(۹۸) جزین نیست که معبود شما که مستحق عبادت است ،
میبودی فی الحقیقه بجز وی و فرارسیده

عبودت و نادانی ، پس موسی ،

و خاکسترش در دریا ریخته شد .

مصرع

بادست موسوی چه زند سحر سامری ؟ (۲)

(۹۹) همچنانکه این قصه موسی بر تو خواندیم ، میخوانیم
ای محمد از خبرهای آنچه تحقیق گذشته است (یعنی از امور ماضیه
ترا خبر دهیم تا معجزه نبوت تو بود و تنبیه و تذکیر مستبصران

... که داده ایم ترا از نزدیک ما یاد کردنی که موجب
شرف باشد یعنی نبوت با کفایتی مشتمل بر الاصحیص (۳) و اخبار
(۱۰۰) هر که روی نگرداند ازین ذکر که نبوت است یا
قرآن ، پس بدستیکه آن مرض ، بر دارد ، روز رستاخیز

شمع کجی سوزد ؟ سوزد و زوای
(مولوی)

سحر با معجزه پهلوی نرزد ایمن باش

سامری کیست که دست از بد و بیضا ببرد ؟

۳ - الاصحیص جمع قصه حکایت و سرگذشت را گویند

(۱۰۱) در حالتیکه جوید باشد دران روز (یعنی ...)
آن جمع خالدین و توحید اعرض حمل است بر معنی و لفظ (۱)
و بد است مر ایشان را روز قیامت بار ایشان که کفر و
تکذیب است .

در دمد) و حشر کنیم ما کنه کاران ...
آورده اند) دران روز کی بود چشمان (و در حشر است
زرقه (۲) عین و سواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود و گفته اند
حشر کنیم ایشان را تشنگان یا کوران چیه علیاً چشم عمی کی بود
میشود و از غایت تشنگی نیز بزرقه میل کند) و چون حشر کنیم
ایشان را

(۱۰۳) پنهان و آهسته می گویند ما یکدیگر : درنگ نکردید
در گورها ، مگر شبانروزی یا در دنیا این مقدار بیش نبودید (یعنی
سبب درازی مدت آخرت کوتاه شمردند دنیا را)
(۱۰۴) ما که خداوندیم ، دانستیم به آنچه ایشان می ...
چون گویند ، تمامترین ایشان از روی عقل ، درنگ نکردید در قیامت

۱ آیه اینست : «من اعرض عنه فانه یحمل یوم القیامة وزرانه»
خالدین فیه و ساء لهم یوم القیامة حملاً»

۲ - آیه شریفه اینست : « یوم ینفخ فی الصور نحشر المجرمین
یومئذ زرقاً »

زرق جمع ازرق کی بود رنگ یا کی بود تیره و گفته اند چون نور
دیدگان زایل میشود حدقه چشم کی بود گون ... گردد و با روز رستاخیز
مشرکان را اینها حشر کنند چنانکه فرموده : « و نحشرهم یوم القیامة اعمی »

با در دنیا ، مگر روزی (یعنی مدت لبث (۱) شما در دنیا با قبر مقدار يك شبانه روزی بیش نبوده) گفته اند هول قیامت بریشان فراهم شود گرداند زمان بودن ایشان را در دنیا و قبر با نسبت درازی آن روز عمر دنیا را کوتاه شمرند خصوصاً عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد .

عصرع

عمری که بدان سان گذر کوتاه به (۱)

آورده اند که مشرکان قریش با یکی از ثقیف از حضرت رسالت پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود ؟ آیت آمد که :
(۱۰۵) و میپرسند ترا از کوهها (یعنی آل حال آن) ، پس بگو ای تاخیر در جواب ایشان که قدرت خود تراکنده سازد آنرا ، آفریدگار من ، تراکنده ساختنی (۳) .

۱ - آیه کریمه اینست : « نحن اعلم بما يقولون اذ يقول امثلهم

الربقة ان لبثتم الا یوماً »

سعدی فرماید :

نگهدار فرصت که عالم دمی است دمی بیش دانا به از علمی است
مکن عمر ضایع بافسوس و حیف که فرصت عزیز است والوقت سیف
و از نگارنده است :

امروز مده فرصت از دست بفر عمر من و تو خاصیتش روز شمار است

۲ - آیه شریفه اینست : « و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی

نسفاً فیذرها قاعاً صفصفاً لا تری فیها عوجاً ولا امناً »

امت بلندی و بسته و مکان بلند و نلال کوچک و انخفض و ارتفاع باشد و گفته اند « ولا امناً » یعنی و نیکه کوهها را تراکنده کنیم و از جای بر آریم دیگر تفاوتی بین ارتفاع و انخفض نباشد .

صاحب لباب آورده که برکنند آن را از بیخ ، پس اجزای آن را ریزه گردانند چون ریک ، پس باد را بفرستد تا آن را متفرق سازد .
و در قیامت گفته که کوهها را از اماکن ایشان بردارند و در دریا افکنند .

(۱۰۶) پس بگذارد آنرا خلی و هموار (۱۰۷) نبینی دران بستی

و مفارقه و نه بلندی و نشئه .

(۱۰۸) دران روز بیروی کنند همه مردمان آواز خواننده را

(یعنی اسرافیل که ایشان را بخواند بمحشرگاه) هیچ میلی و کجی نکنند مر او را (یعنی هیچ مدعی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه اقیاد نمایند مؤمنان بسرعت و کافران بدرنگ و گفته اند آتشی بیاید و مشرکان را براند تا محشر) و بست شود آوازه ها ، برای سخن خدای یا از عظمت و مهابت وی ، پس نشنوی تو در آن روز مگر آوازی نرم (یعنی صوت اقدام ایشان در رفتن بمحشر) .
(۱۰۹) آنروز سود ندارد ، درخواست کسی ، مر کسی را ، مگر آن را که دستوری دهد مر شفاعت او را خدای و پسندد برای وی سخن شفیع را .

(۱۱۰) میداند خدای آنچه پیش آدمیانست از امور آخرت و

آنچه از بی ایشانست از کار دنیا و احاطه نتوانند کرد جمیع عالمیان بذات خدای . از جهت دانش (یعنی ذات الهی معلوم نکردد زیرا که انقضای او عدم احاطه علم راست بدو و حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه نمودن علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقایق روا نیست وعدم احاطه رؤیت از قصور نسبت علمیت و نقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی

او است .

کجا دریابد او را عقل چالاک که بیرونست از سرحد ادراک
تماشا میکنی اسما و صفاتش که آنگه نیست کس از کنه اش
(۱۱۱) و خوار و فروتن شدند اصحاب روپا (یعنی روز حشر
همه مردمان ذلیل و ضایع باشند) بر خدای زنده بایسته را همچون
انسان (و گویند مراد مشرکان و مجرمانند) و
بدستیکه می بهره ماند و نومیدی کشد هر که برداشت شرك ظلم را
(یعنی بار شرك برگرفته بموقف حشر آرد (۲) .
(۱۱۲) و هر که بکند بعضی از کارهای ستوده و حل آنکه او
مؤمن باشد چه در صحت طاعات و قبول حیرات ایمان شرط است (۳)

۱ - مشتاق اصفهانی فرموده :

بعقل نازی حکیم تا کی ' بحکمت این ره نیشود

بکنه ذاتش خرد برد پی ؟

و در مثنوی منوی وارد است

دید روی جز تو شد غل کلو	کل شیئی ما سوی الله باطل
باطلند و مینمایندم رشد	زانکه باطل باطلان را میکشد
اشتر کوری مهار تو متین	تو کشش می بین مهارت را مبین
گرشده محسوس جذاب و مهار	بس نمایی این جهان دارالقرار
کو کر و الف ز قصایان مدی	که بی ایشان بدان دکان شدی ؟
با بخوردی از کف ایشان سبوس ؟	با بدادی شیرشان از چابوس ؟
ور بخوردی کی غلب هضمش شدی	کر ز مقصود علف و الف مدی

۲ - آیه عربیه اینست : ' و عننت الوجوه للحی القيوم و قدنت

(۱) ...
...
حسنتست (یعنی نه از حسنت مؤمن چیزی کم کنند و نه برسیعت
وی افزایند) .

(۱۱۳) و همچنینکه منزل ساختیم این آیات متضمنه بر وعید را
برو فرستادیم کتاب را ، قرآنی یافت تازی و مکرر گردانیدیم در
او از آیات وعید (چون ذکر طوفان و رجفه و خسف و مسخ)
زند و ترسند از آنکه مثل آن بدیشان آید
با تحدیث کند قرآن بر ایشان را بندی چون استماع وی کنند .
(۱۱۴) پس برتر است خدای از صفات مخلوقات با بزرگتر از
الحد ملحدان با ، لایزال از قول مشرکان (۱) .

پادشاه نافذ الامر ، ثابت در ذات و صفات خود با سزاوار باوصاف

خواب من حمل ظلما و من يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا يخاف
ظلما و هضماً

سعدی فرماید :

آنکه ستم میرسد از وی بخاق مهم ندارد که زیان میکند
و در این معنی نگرندم راست :
ایمان ستم مست بود ، خانه خود را با جور و جفا و ستم و ظلم مسازید
(جلالی)

۱ - حافظ فرماید :

این حدیثه چه خوش آمد که سحر که می گفت

بر در میگذرد با دلف و نی ترسائی

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد

آه اگر از بس امروز بود فردائی

کمال و هو الکبير المتعال .

آورده اند که چون جبرئیل نازل شده آیتی بر حضرت رسالت بنام خوانندی آن حضرت قبل از انعام آن از حوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل قرائت می فرمود آیت آمد که :

و شتاب منمائی بقرات قرآن پیش از آنکه ادا کرده شود به تو وحی آن .

ماوردی فرموده که سوال انزال قرآن ممکن پیش از آنکه وحی بیاید و نیز گفته اند مجمل قرآن را مرساں بخلق تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید .

در زادالمسیر از قول امام حسن بصری رضی الله عنه آورده که مردی زن خود را طیانچه زد و او پیش حضرت پیغمبر آمده قصاص طلبید ، آن حضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیت فرود آمد و حضرت دران حکم متوقف شد تا آیت الرجال قواءون علی النساء نازل گشت پس معنی این آیت اینست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از انزال آن (۱) .

و بگو ای پروردگار من ، بیفزای مرا دانشی باحکام شرعی یا به قرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی کنی یا بده مرا علمی .

در لطایف قشیری مذکور است که حضرت موسی زیادتی علم طلبید او را حواله بخضر کردند و بی طلب پیغمبر ما را دعای زیادتی علم بیاموخت و حواله بفر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در

۲ - آیه کریمه اینست : « فتعالی الله الملك الحق ولا تجعل بالقران

من قبل ان یقضی الیک وحیه وقل رب زدنی علما »

مکاتب ادب : ادبئی ربی سبق (۱) و قل رب زدنی علما خوانده باشد هرآنکه در دستگاه و علمک عالم تکن تعلم (۲) نکته : فعلمت علم الاولین والاخرین بگوش هوش مستفیدان حقایق اشیاء تواند رسانید .

مثنوی

علمهای انبیا و اولیاء در دلش رخشنده چون شمس الضحی
علم او پس کامل و مطلق بود علمی که وز گارش حق بود

(۱۱۵) و بدرستی که ما وحی فرستادیم ، بسوی آدم صفی الله پیش از این زمان و فرمودیم او را که گرد شجره منبیه نکرده و از آن نخورد ، پس فراموش کرد آن امر مرا و نیاقتیم مر او را عزیمتی برگزاه (یعنی بخطا نه عمدآ صورتی ازو سمت صدور یات یا نبوده او را صبری بران منهی (۳)) .

(۱۱۶) و یاد کن چون گفتیم ، مر ملائکه را که سجده کنید بر آدم را ، سجده تحیت و کرامت ، پس همه سجده کردند مگر دیو دور مانده از رحمت ، سر باز زد از سجده .
(۱۱۷) پس گفتیم ای آدم ، بدرستی که این دیو دشمن است

۱ - آیه شریفه اینست : « ادبئی ربی سبق : یشی گرات آفریدگار

من و چون من

۲ - و علمک عالم تکن تعلم : و بیاموخت ترا آنچه که دانش تو

آنها نبود که بداند

ز تو من موعبت لطف سخن دارم و سن

من بالطف تو چنین صاحب کفزار شدم (جلالی)

۳ - آیه کریمه اینست : ولقد عهدنا الی آدم من قبل فتنسی

ترا و مرا جفت ترا که خواست ، پس باید که بیرون نکند شما
 ... سبب بیرون شدن شما نشود) از بهشت که تو در ...
 (پس چون از بهشت بیرون روی بکند بهین و عرق ...
 ... میاید کرد .
 (۱۱۸) بدرستی که مرا تراست در بهشت آنکه گرسنه شوی
 درو که نعمت ها آمده است و برهنه بگردی که از ملبوسات آنچه
 بایدت هست .

و لم تجد له عزما

حافظ فرماید :

بدرم روضه رضوان بدو کدام بفروخت

تا خلب داشم اگر ...

و هم او را است :

من ملك بودم و فردوس بر من جایم بود

آدم آورد در این دیر حراب آمدم

و در جای دیگر فرموده :

عیب زندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت

که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

من اگر بیکم اگر بد تو برو خود را باش

هر کسی آن درود عاقبت کار که گشت

و نیز فرموده :

درین چمن مکنم سرزنش بخود روئی

چون که برورشم می دهند می رویم

و باز اشاره کرده

بش مستوری و مستی نه بدست من و تست

آنچه سلطان ازل گفت بکن آن کردم

(۱۱۹) و بدرستی که تو تشنه نمی گردی در وی که
 عیون و انهار دایم است و در آفتاب نمی باشی که ظل بهشت
 ... ظلال است و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست .
 (۱۲۰) پس وسوسه کرد سوی آدم شیطان ، پس از آنکه
 بهشت درآمد و حوا را دید و از مرگ ترسانید و حوا به آدم
 باز گفت و آدم از مرگ ترسان شده بابلیس که بصورت پیری
 خود را بدیشان نموده بود رجوع کرد و طریقی تضرع از وی علاج
 مرگ طلبید (۱) .

گفت ای آدم ، علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد
 است ، آیا دلالت کنم ترا بر درخت چوید که هر که ازان بخورد
 هرگز نمیرد ؟ (۲)

و راه نماید ترا بملکی که کهنه شود یعنی زوال بدان نرسد
 آدم گهت آری دلالت کن مرا به آن ، المیس راه نمون شد آدم
 و حوا را بشجرة منهیه .

۱ - آیه اینست : « فوسوس اليه الشيطان قال يا آدم هل ادلك على

شجرة الخلد و ملك لا يبلى »

... هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بهمشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما (حافظ)

و در مثنوی معنوی در قصه حضرت امیر المؤمنین علی و حوئی
 او فرموده است :

اقتلونی یا ثقاتی لائما ان فی قتلی حیاتی دائما

چون مرا سوی اجل عشق و هواست نهی لا تلقوا بایدیکم مراست

و از حضرت امیر المؤمنین است :

لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا

(۱۲۱) پس بخوردند از آن درخت ، پس آشکار شد مرایشان را ، عورات ایشان (یعنی لباس هشت از ایشان بریخت و برهنه شدند) و در استنادند و چسبانیدند بر عورات خود از برگ درخت هشت و خلاف کرد آدم امر پروردگار خود را ، پس بی بهره ماند از عمر مطلقاً و مطالب خود که عمر جودالی بود و بعد از آن بتوجه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت را شفاعت آورد .

(۱۲۲) پس برگزید ویرا حدای او و ببول کرد تو را و راه نمود او را به ثبات بر توبه .

(۱۲۳) گفت حدای ، مر آدم و حوا را که فرو روید از بهشت همه با هم ، برخی از اولاد شما ، مر برخی را دشمن بود چنانچه حالا واقعی است از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت ذریعت هر دو با هم ظاهر است (۱) .

پس بیاید شما وقتی که در زمین باشید ، از نزدیک من ، راه نماینده یا آنچه سبب هدایت بود (یعنی کتب و رسول)

پس هر که پیروی کند آن هدی را ، پس کمرام نشود در دنیا و برنج نیفتد در آخرت (یعنی عقوبت و عذاب مبتلا شود) (۱۲۴) و هر که روی برتابد از هدی که سبب یاد کردن منست با اعراض کند از کتب من ، پس بتحقیق مر او راست زمین تنگ و سخت در دنیا (یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد) یا قناعت از او بستانند و بدام حرص در مانند و گفته اند همیشه (۲) تنگ

۱ - آیه اینست : « قل اهيطل منها جميعاً بهنكم لبعض عدو فاما

بائينكم مني هدي فمن اتبع هداي فلا يضل ولا يشقى »

۲ - آیه اینست : « ومن اعرض عن ذكرى فان له معيشة

ضنكا و نحسره يوم القيمة اعمى »

عذاب قبر است یا زلوم دوزخ) و حشر کنیم آن معرض را در روز قیامت نایفا که هیچ چیز نبیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن (۱۲۵) گوید ای پروردگار من ، چرا حشر کردی مرا نایفا و

بدرستی که بودم بیذا و فنی که سر از قبر بر آوردم ؟

(۱۲۶) گوید حق سبحانه ، کار چنین است که دانستی ، آمد بتو آیتهای کتب ما یا دلائل قدرت و علامات وحدت ما ، پس تو چشم برهم نهادی از آن و ترك کردی و همچون ترك کردن تو آن را ، امروز ترك کرده شدی و بماندی در عذاب .

(۱۲۷) و همچنانکه روی گرداننده را از کتب ، ما جزا میدهیم ، آن را که از حد در گذشته (یعنی شرك آورده) و نکر و بد به آینهی پروردگار خود بلکه تکذیب نمود و هراینه عذاب آنسرای سخت تر است از تنگی عیش این سرای و پینده تر از جهت آنکه انقطاع ندارد .

(۱۲۸) آیا راه نمود ، مر شرکان قریش . و طریق اعتبار برایشان

روشن ساخت آنکه چند هلاک کردیم پیش از ایشان از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود ؟ میروند بوقت تجارت در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامات هلاک و عذاب می بینند ، و بدرستی که در آن هلاک هراینه شاهاست برای اعتبار یادلیل ها بر عذاب اهل انکار ، مر خداوند از عقول ماهیه را (یعنی عقلهائی که هدی کند برتاب خود را از تلافی)

(۱۲۹) و کره آن کلمه ایست پیش رفته و پیشی گرفته ، از

پروردگار تو که عذاب مکران را به آخرت افکند یا از دل ایشان مؤمنان بیرون آرد ، هراینه بودی عذاب ایشان لازم ، مر ایشان را که بهیچ وجه مقاومت نکردی تا وقتی که مستاصل نساختی و وقتی نام

برده شده (عطف است بر کلامه (۱) یعنی اگر وعده تخییر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی ، همه کافران نازل شدی آنچه مباد و نمود نازل شد .)

(۱۳۰) پس شکریا داش ای محمد ، بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد (و این نیز به آیت لیسف منسوخ است) و نماز گزار نمازی معتبرن به محمد آفریدگار تو (یعنی نماز گزار وقتی که محمد گوئی خدای را بر توفیق و هدایت ، بیش از طلوع آفتاب (یعنی مامداد) و بیش از فرو رفتن شمس (یعنی نماز دیگر) و در بعضی از ساعاتی شب نماز گذار (یعنی مغرب و عشاء) و در طرف های روز (یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک نزول است و آن طرف آخر نصف اول است از نهار و طرف اول نصف آخر روز و جمع او بجهت امن است از الباس یا باعتبار نصفین پس در این اوقات ادا کن نماز را ، شاید و البته چنین است که خشنود گردانیده شوی و حلقه بر بنای فعل میخواند (یعنی خشنود شوی) (۲) و خشمودی در اصح اقوال بکرامتی باشد که خدای او را عطا دهد و آن شفاعت

۱ - آیه شریفه اینست : « اقلّم یهد لهم کم املکنا قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم ان فی ذلک لآیات لا ولی النہی »
« ولو لا کلمة سبقت من ربک لکان لزا مأ واجل مسمی »

پس سپاس او را که ما را در جهان تا شنیدیم آن سیاستهای حق استخوان و بشم آن گرگن عیان عاقل از سر نهاد این هستی و باد چون شنید انجام فرعونان و عاد (مولوی)

است و نکنه يعطیک ربک فقرضی تقوت این قول میکند (۱) .
نظم

امت همه جسمند و توئی جان همه ایشان همه آن تو و تر آن همه
خشنودی توجست خداوند بخشش خشنود نه مگر به غنران همه
ابورافع رضی الله عنه نقل میکند که مهمانی نزدیک ببهر
آمد در حقه چیزیکه بدان اصلاح شأن مهمان توانستی نمود حاضر
نبود مرا نزدیک یکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد
میکوبد که مهمانی بمنزل ما نزول فرموده و نمی یابیم نزدیک خود
آنچه شرایط ضیافت تقدیم افتد این مقدار آرد ما فروش و معاوضه
کن تا هلال رجب چون وقت برسد بها فرستیم .

من پیام بهودی رسانیدم و او گفت نمیروشم و من نمیکم
مگر آنکه چیزی در گرو نهاد .

من با حضرت مراجعت نموده صورت حال باو گفتم . فرمود که
اللّٰه الاّ انا لا ائین فی السماء و ائین فی الارض اگر با من معاوضه
کردی مرا بده حق او ادا کردمی ، پس زرم خود را بمن داد
تا نزد او گرو نهادم و این آیت جهت تسلیم دل مبارک وی نازل
گردید (۲) .

(۱۳۱) و باز مکش نظر چشمهای خود را (یعنی مگر) بسوی
آن چیزی که بر خوردار گردانیدیم بدان چیز ، صنفها را از کفره

۱ - آیه شریفه اینست : « فاصبر علی ما یقولون و سبّح بحمد

ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و من آناء اللیل فسبح و اطراف
النهار لعلک مرضی »

۲ - آیه شریفه اینست : « ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا »

چون وثقی و کتاب داده ایم ایشان را زینت زندگی دنیا که مال و
مقالست تا بیاوریم ایشان را دران با آنرا فتنه و ولای ایشان سازیم با
عذاب کنیم ایشان را روز قیامت بسبب آن و روزی دادن پروردگار تو
ترا روز بروز با آنچه روزی داده ترا از نبوت و هدایت بهتر است
از مالهائی فانی می اعتبار ایشان و پاینده تر .

در کشف الاسرار آورده که زهره در افت شکوفه است ، حق
سیحانه دنیا را بشکوفه خوانده زیرا که تری و نرنگی او دوسه روز
دستر نباشد به اندک فرصتی پژمرده

شعر

مال جهان باغ تنعم شکوفه است
کاول بجاوه دل برآمد ز اهل حال
بگفته نگذرد که فرو ببرد از درخت
برخک ره شود بجز خس و خوار باجمال
اهل کمال در دل خود جا چرا دهند ؟
آنها که دیدم ز پی است آفت و زوال

منهم زهرة الحیوة الدنيا انفتحتهم فيه ورزق ربك خیر وابقى

اهم نان کردی نه حکمت ای رهبر
زانکه حق گفته کلاوا من رزقه
رزق حق حکمت بود در مرتبت
کان گداو گبیرت نباشد عاقبت
این دهان بستی دهانی مان شد
که خورنده اقمه ای راز شد
گر ز شیرت دیو تن را رآوری
در اطام او بسی نعمت

مستند

و از مهدی است .

نیرزد عمل جان من زخم نبش
فناست مکه و تر بدو شاپ خویش
مبندار چون سرکه خود حورم
که جور خداوند حلاوا برم
و از نگذرنده است :

دگر تحمل خواری ز دلبران نکند

که خوش بود بجهان نعمت سبکباری (جلالی)

(۱۳۲) و امر کن کسان خود را نماز و صبر کن
(یعنی مداومت نماز) نمی خواهم ترا روزی دادن (یعنی مکه)
که روزی ده خود و کسان خود را ، ما روزی میدهم ترا و
ایشان را .

بسی برای نماز و تهیه اسباب نیاز فارغ البال باش و سرانجام
بمندی در خداوندان تقوی راست .

در قیامت از ابن سلام نقل میکنند که چون سختی بعضی از
اهل آن حضرت رسیدی ایشان را نماز فرمودی و این آیت را
خواندی (۱) .

(۱۳۳) و گفتند مشرکان مکه ، چرا نمی آرد برای ما آیتی
از پروردگار خود (یعنی چرا آنچه ما می طلبیم معجزه ظاهر
نمی گرداند ؟)

آیا نیامد بدیشان خیر آنچه در کتاب های پیشین است ؟
عذاب متفرع بر تکذیب انبیاء و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات
افتراح آیات کردند ؟

منهم نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در
تورات و انجیل است از صفت محمد و اشارت قدوم او و حقیقت
آنستکه چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی اکرام کرد
ایشان را با اعظم معجزات که قرآن است و فرمود که آبا پیامده است
بدیشان باین روشن مشتمل بر تقوی و زنده آنچه در کتب سماویه

۱ - آیه اینست : " وأمر اهلك بالصلوة و اصطبر علیها لا تنس "

رزقاً نحن نرزقك والعاقبه للتقوی

سرانجام تقوی پسندیده است از برای خردمند مکرزیده است
(جلالی)

آورنده آن آیهست که آن صحیف را ندیده و شنیده و کسی تعابیر نگرفته و همه لفظهای عرب از ایشان بمثل سوره از آن عاجزند (۱).

وجود چنین معجزی واضح ایتی دیگر طلبیدن عین عناد و انکار است.

کفار مکه را بعد از نزول قرآن هرا نه گفتندی ، ای پروردگار ما ، چرا فرستادی رسول ما را ، چرا طاعت خواندی ؟

بس ما پیروی کردیم ایتهای ترا که با وی میفرستادی پیش از آنکه خوار شویم در دنیا ، قتل و رسوا گردیم در قیامت ، محول در آتش .

بس ما قطع حجت ایشان را پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نگرویدند .

(۱۳۵) مگو هر یکی از ما و شما ، منتظر است آن حل دیگری را (یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما را بس انتظار دارید و مقرر صد باشید ، پس در این وقت که ما را ...)

۱ - آیه شریفه اینست : **و قالوا لولا یائینا بآیه من ربہ اولم یاتهم ما فی الصحف الاولى ؟**

کرم السجایا جمیل الشیم
امام رسل پیشوای سبیل
نبی البرایا شفیع الامم
امین خدا مهبط جبرئیل
پتیمی که ناخوانده قرآن درست

در قیامت معلوم گردد که حقیقت کیانند خداوندان راه راست و راست راه باطله بحق (۲).

مراد حضرت پیغمبر است که در این راه ...

ایست

راه دان و راه ندان

در حقیقت پس ...

... و ...

... و ... (سودی)

در بیان این که...

در بیان این که...

نزدیک آمد ... روز قیامت (و گفته اند مراد از ... شد وقت مؤاحده و یادداشت ایشان که روز دهر است (۱) و ایشان در پیگیری اند از حساب با و آخذ و اعراض کنند گانند ... دران با معرض از طریق توبه و استغفار

(۲) بیامد بدیشان هیچ بندی از آفریدگار ایشان ، نافرستاده و بتجسید منزل شده ، مگر بشنود ابرا از پیغمبر و حل آنکه باری کند بدان و استهزاء می نمایند با آن و می شنوند آن دگر را .

(۳) دلهای ایشان مشغول است بچیز دیگر (یعنی شال اند از تامل در معنی قرآن و نمکر در حقایق آن)

سالمی از ابوبکر و راق قدس سره نقل میکند که قلب لاهی دئی است مشغول باموال دنیا و شغال از احوال عقبی و پوشیده میدا ... در معصیت ... است ایستگاه شما را دعوت میکند (یعنی محمد) مکر آدمی ، مانند شما در اکل و شرب و ذهب (۲) و مجی ؟ (۳) .

(۱) آیت اینست : اقرب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون

ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم ملعون

۲ - ذهاب : بکسر اول بمعنی رفتن باشد

۳ - مجی : بفتح اول : آمدن

پس او رسالت را نشاید و رسول باید که فرشته باشد .

آیا میروید شما بجادوی (یعنی قبول میکنید سحر او را) ؟ اعتقاد کفار آن بود که هرچه حضرت رسالت از کلام الهی ، ایشان میخواهند سحر است ، پس پنهان بابکدیگر مشاورت میکردند و میکنند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که هرچه می خوانند سحر است و شما می بینید که او آدمی است مثل ما و فرشته نیست ، پس چون فکر می کنید که مهم او در هم شکند .

حق سبحانه پیغمبر خود را از ان مشاورات حیرد داد و فرمود که در جواب :

(۳) قل ربی یعلم القول فی السماء والارض و هو السميع العليم (۱) و بگو : و حقیق و قال « میخواهند بعضی پیغمبر در جواب ایشان بعضی کافران گفتند برورد در من ، میداند گفتن هر کس و پند را در آسمان و زمین ، اگر بچهر گویند و اگر بسر و او شنواست گفتار هر را و او داناست باسرار و صمایر ایشان .

(۵) اضرب است از آنچه گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند سحمان است چون جواب پریشان (یعنی پراکنده از هر جایی و آن نیز نیست بلکه بر بسته است بر خود و افترا کرده بر خدای و انچهان نیز نیست بلکه او شاعر است (۱) کلامی شعری میگوید و در حقیق

۱ - قال ربی یعلم القول فی السماء والارض و هو السميع العليم

در این آیت غالب قرآن ها قال نوشته شده یعنی مطابق قرآن است . حاضر (و قراء دیگری که با وی هم عقیده میباشند)

۲ - لا هیهة قلوبهم و اسر و النجوى الذین ظلموا اهل هذا الا بشر ؟

افتاتون السحر و انتم تبصرون ؟

شاعری گفته است

در قیامت نرسد شهر بقریاد کسی گرسر اسر سخنش حکمت یونان گردد

سامع می افکند یعنی سنجی چند که هیچ حقیقتی ندارد .
حاصل آن که ایشان در کار حضرت پیغمبر منحیر و مضطرب گشته
کسانی او را ساحر و وقتی شاعر و زمانی مفتی و وقتی پزشک
سخن میخواندند و میگفتند اگر چنین که ما می بینیم نیست ، پس
باید که بیاورد برای ما معجزی همچنان معجزی که فرستاده
شده بودند به آن پیغمبران پیشین چون ناه و عصا و بد و بیضا و
احیای موتی .

حق تعالی فرموده :

(۶) نکروده بودند به آیات ظاهره بعد از انزاج ، پیش از
مکیان هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را یعنی اهل گذشته
آینها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب
هلاک شدند .

۲ - آیا صداید مکه ایمان آورد اگر آن آیتها بیاریم (یعنی بیاورند
واسطه آنکه سخت است در میان ایشان و مشرکان گذشته) ؟
(۷) و فرستادیم پیش از تو پیغمبری مگر مردانی را که وحی به آنها
فرستاده شد (وحفص نوحی (۱) میخواند یعنی وحی فرستادیم ما)
سوی ایشان (یعنی هیچ ملک نبوده ، همه بشر بوده اند تا میان

۱ - آیه کریمه اینست : « و ما ارسلنا قبلك الا رجا لا نوحی

اليهم فاسلو اهل الذکر ان کتم لانعلمون »

در این آیت میفرماید که همواره مردان به پیغمبری
برگزیده شده اند و در باب زنی که ادعای رسالت کرده گفته
شده است .

ولم یزل انبیاء الله ذکرا

تا انشی نطوف بها

ایشان و اهل بیت جنسیت اناده وجود گیرد ، پس برسد
این سخن را که آنها بشر بوده اند یا ملک از اهل کتاب که ناخوار
انداخته اند ، اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر بوده
باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خورد و خواب بود ؟
(۸) و ساختیم پیغمبران را خداوندان جسدی که به آن نخورند
خورند و نبودند باقی در دنیا که نمیرند (۱)

(۹) پس راست گردانیدیم وعده ایشان را (یعنی وعده که
ما ایشان کرده بودیم از غلظت موحدان و مغلوبیت مشرکان) پس
حق دادیم ایشان را و هرکرا خواستیم از مؤمنان ، کسانی که در
ایمان ایشان حکمتی بود و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف
گویان را

(۱۰) هرآنکه فرستادیم سوی شما ، ای فرشتگان کتابی که در
اوست شرف و نام و آوازه شما با پند و موعظه شما ، آبا در نمی یابید

۲ آیه شریفه اینست : « و ما جعلنا هم جسداً خوار لا یا کلون الطعام
و ما کانوا خالدين »

ذل آیه میگوید پیغمبران هم میخورند و هم میمردند زیرا که
از جنس بشر میباشند و مانند مردان عادی در عادات بوده اند
و در مشغول آمده است :

زبانکه عفت هست شهوت را نگر	همین مکن خود را خصی رهبان مشو
غارتی بر مردکان نتوان نمود	بوی نهی از هوی ممکن نبود
بعد از آن لا تسرفوا آن عفتست	پس کلوا از بهر دام شهوتست
شرط نبود پس فرو ناید چرا	چونکه رنج صبر نبود مر ترا

(۱۲) پس آن هنگام که اهل آن دیه (یعنی حضورایان) دریافتند عذاب ما را و مشاهده کردند که لشکر بخت النصر گرد ایشان در گرفته اند

آنگاه ایشان از آن دیه هزیمت می کردند و شتاب می راندند چهار پایان جود را ، پس ملائکه بطریق استهزاء می گفتند : (۱)

(۱۳) مدوید و پای بچنینید و از عذاب جدای مگیرید و باز گردید بسوی آن چربکه متنعم شدید در آن چیز و باز آید به مسکنه ای حدود ، شاید که شما برسیده شوید از قبل جود (۲) .

چون اهل حضورا (۳) مقررات عذاب را دیدند و خلاصی را وجهی نیافتند گفتند :

(۱۴) ای وای ایما ! بدرستی که بودیم ما ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را قتل رسانیدیم .

(۱۵) پس همیشه بود آن خواندن ایشان (یعنی کلامه یا ویلنا گفتند) و آنیکه گردانیدیم ایشان را ، گیاهی دروده (یعنی چنانکه گیاه را مداسی دروند ایشان را شمشیر درودند) و ساختیم ایشان را مردگان و اسردگان .

(۱۶) و بفریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان ایشان است ،

۱ و ۲ آیات کریمه اینست : « فلما احسوا بأسنا اذا هم منها برکضون لا تترکضوا وارجعوا الی ما انرفتم فیه و ما کنتم لعلکم تستلون » قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین « فمزالک ذلک دعویهم حتی جعلناهم حصیداً خامدین » و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینها لاعین ،

۳ - حضورا : نام دیه بوده در یمن و نیز گفته اند که نام دیه است که در بخش شام واقع شده بود

با تعقل نمیکنید تا شما را بران دارد که بدان نگروید ؟

این آیت اهل قرآن را تشریف تمام و تکریم اسلام است (۱) و جبر اشراف امتی حمله القرآن مؤید و مؤکد این اجل و اکرام است .

عشوی

اهل قرآنند اهل الله و رس اندر ایشان که رسد هر و الهوس ؟ اهل باشد جنس و جنس این کلام نیست جز مرعی که برد اوزدام هر که اندر دام فسی است و هوای اهل شیطانت و نبی اهل خدا آورده اند که در ولایت یمن دیه بود که آنرا حضورا یا حضورا گفتندی ، حضرت عزت پیغمبری بدیشان فرستاد از آسمان و او را از روی ستیزه و عناد بکشند ، غضب ربانی بخت النصر را بدیشان گذاشت تا شمشیر دریشان نهاد و مدای از آسمان بیامد که : بالبیانات الان یعنی ای اصاصات پیغمبران یائید که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند و ندامت دران دم نفی نکردند بتمامه هلاک کشتند که قال الله تعالی :

و چند در هم شکستیم اهل دیه را که و دستم کاره (نهی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهر و دیه را که سبب شرک بودند بیدادگر و ستمکار) و دیدید کردیم پس از هلاک آن موضع ، گروهی از دیگران بجای ایشان تهدید می کند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبوده از اهلک پیشینیان ، تواناست بر اهلک پس آمدگان (۲)

۱ - آیه کریمه اینست : « لقد انزلنا الیکم کتابا فیه

ذکر کم افلا تعقلون ؟ »

۲ - آیه اینست : « و کم قسمنا من قریة کانت ظالمة و انشان بعدها



محرور شده

کتابخانه مجلس شورای ملی

تاریخ ثبت

کتابخانه مجلس شورای ملی

تاریخ ثبت

ما بود مرا میگردانم (۱) اگر چه
 (۱۸) « بل نقدی بالحق علی الباطل فیدمعه فاذا هوز اذق
 ولکم الویل مما تصفون » اضر است (۲) از انخد لهو و تنزیه از
 هرگز لهو را نگاریم بلکه بفرمایند حق را که
 با اسلام را بر کفر مسلط کنیم
 لهو یا کفر) محو شده باشد
 که کلام حضرت و ندامت
 آنچه صفت میکنید خدا را توصیفی که
 آسمانهاست از روحانیت و هر که

حکیم ستایش عزیزی کرده

اندرون ملک جو طایوس نثار است

دلف آسمانی رست

آفتابش در میان بینی

دل هر ذره را که مشکافی

کلامه دل « اضر است از انخد لهو یا کفر و شر »

در کلام الوهیت

از پرستش او هیچ مانده نمیشوند

(۲۰) تنزیه میکنند حق را یا تعالی

و روز (یعنی بیوسه به عظیم امر حق می گذرانند

می شود

(۲) بلکه گرفته اند کاران خدا

اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ

آیا خدایای را گرفته اند که از قدرت ایشان زنده دند

مردگان را

باینکه تجمیل مشرکان میکنند شما بدان را الهه میگویند و از لوازم

الوهیت افتد است بر ممکنات و می دانید که ایشان را قدرت

نیست و با وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز میدارید

(۲۲) اگر باشد در آسمان و زمین خدایان که تدبیر امر آنها

کنند بجز خدای هراینه تمام شود آسمان و زمین و کارها در هم

شکند چیه اگر الهه در مرادی و اهل باشند چندین قدرت بر یک

مقدور طاری گردد ، اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاده

ناساخته بماند ، مدبر عالم یکی باید و چتر حضرت الله نشاید

در دو جهان بدر بکند توئی جمعه ضعیفند و توانا توئی (۱)
چون مدت با آنک بر افاق زند جز تو که یارده که انا الحق زند؟
بس تنزیه کن تنزیه کردنی خدا را که آفرینش عرش است از
آنچه وصف میکنند از انبیا صاحب و ولد .

(۲۲) پرسیده شود خدای از آنچه میکنند بجهت عظمت و نمود
بالوحیت یا بسبب آنکه هر چه کند عین حکمت و صوابست و ایشان
(یعنی همه بندگان) پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه
مملوکند و مملوک ناچار است که حساب الرال و العمل بامالک خود
راست کند .

(۲۳) آیا مرا گرفتند بجز خدای و خدايان و مهور بودند
باعتداد ان ؟

۱ - ابیات پائین از همان مثنوی است :

ای همه هستی ز او پیدا شده حاکم و صمیم بر و بود
زیر نشین علامت کائنات ما تو لایم چو تو لایم بدات
هستی تو سر سر من و من سر تو سر من و تو سر من
آنچه تغییر پذیرد توئی و آنکه بزمردست و بزمرد توئی
ما همه دمی و بقا پس تراست ملک تعالی و تقدس تراست
کوینده ابیات بالا حکیم نظامی است ، نظامی از مردم اهلستان
شهر قم میباشد چنانکه خود میگوید :

چو در کرچه در شهر کعبه کم ولی از اهلستان شهر قم
حکیم نظامی چندی از ایام حیات خود را در کعبه گذراند و همین
امامت طولانی وی در کعبه سبب شده است که به نظامی گنجوی
مشهور و معروف شده است .

نگو یارید دلیل انبیا الهه بدون خدای عقلا و عقلا ، اینک
یاد کردن کسانی که با مقصد از امت (یعنی قرآن) و اینک یاد
کرد آنکه پیش از من بودند (یعنی تورات و انجیل و سایر
کتاب سماوی) در اینجا نگرید و از آنها بداند که دادایانند پرسید که
در همه نیست الا امر بنوحید و نهی از شرک بلکه بیشتر کفار نمیدانند
حق را و میان وی و باطل تمیز نمیتوانند پس ایشان اعراض کنند کاند
از ایمان بخدای و متابعت رسول او

(۲۴) و هر سعادتمندی پیش از تو هیچ فرستاده مگر وحی کرده
شدت (یعنی من وحی کردم بدو) بدرستی آنکه نیست خدای
بحق مگر من ، پس مرا پرستید .

(۲۵) و مانند مرا اوست خدای بسیار بهشتی فرزندان از ملائکه
ذلك است او و مراد ازین بلکه ایشان (یعنی ملائکه) بندگند گرامی
داسمندان و بواحمندان .

(۲۶) پیش بپذیرد بخدا بسجده نفس (یعنی بی دستوری وی
سجده بگوید مراد ازین سجده طمع طمع نافرست بهشت ملائکه
یعنی ایشان بی ادن خدای شفاعت نموانند کرد) و ایشان بر مردم
خدای کار میکنند .

(۲۷) میداند خدای آنچه پیش ازین کرده اند و آنچه پس
ازین کند و درخواست میکنند مگر هر نس را که خدای بخواهد
شفاعت او را یا کسی را که بخواهد حق را برادر کند .

این عباس فرمود که شفاعت کنند مگر کسی را که
او بگوید :

لا اله الا الله محمد رسول الله و فرشتگان از ترس عذاب و

در زاد المسیر فرموده که از زمین شش طبقه اخراج کرده اند تا هفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت طبقه گشت و گفته اند آسمان بسته بود و ازاد باران نمی آمد و زمین بسته بود و از وی گیاه نمی رست ما آنرا بباران و این را بگیاه گشاده گردانیدیم و بیافریدیم از آب هر چیزی که زنده است (یعنی حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد اشاد آب است و احتیاج ایشان به آب و انتفاع از آن بر هر کس ظاهر است با از نطفه آفریدیم با آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای اغایست اینجا جهت عموم)

آیا نمی گروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات

(۳۱) و خلق کردیم در زمین کوههای بلند تا بچنانند

زمین آدیان را و ساختیم و پیدا کردیم در زمین با در میان کوه ها راه های گشاده تا شاید که ایشان راه یابند در سهر ها به منازل مقصود .

(۳۲) و گردانیدیم آسمان را سقفی نگاه داشته از نقادن با

از انحلال و وقتی مقاوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا به علاقه و ستون و کاران از نشانه های ما در آسمان که دلالت آن بر وجود صانع حکیم و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور است اعراض کنندگانند .

(۳۳) و اوست آنکس که قدرت کامله بیافرید شب تیره

تا درو آرام یابند و روز روشن تا درو بجهت کسب همیشه تصرف نمایند و بیافرید آفتاب و ماه را ، هر يك از ایشان در چرخى شنا میکنند (یعنی بر سطح فلك می شتابند چون شتابن شنا بر سطح آب)

۱ - آیه کریمه اینست : و هو الذی خلق اللیل والنهار والشمس

والقمر کل فی فلك یسبحون ،

عقوت الهی لرزان با از مهات و عظمت او ترسانند (۱) .

(۲۹) و هر که گوید از ملائکه یا سایر مخلوقات که بدستیکه

من حیدایم ، جزوی ، پس آن دین ، باداش دهیم او را دوزخ همچنانکه مدعی رویت را جزا دهیم ، باداش حوایم داد ستمکاران را برستش ایشان)

(۳۰) آیا ندیدند که انداختند آنکه مکرویده اند ؟

آنکه آسمانها و زمینها بود و ما می بینیم که آنستکه حقیقت متحده بودند

پس باز گشادیم ایشان را از یکدیگر به تفویع و تمیز با آسمانها

یکی بود اورا بقهری بکات مختلفه چندین فلك ساختیم و يك زمین را نیز با اختلاف کیفیات و احوال و طبقات چندین نوع گردانیدیم با

ارض و سما یکدیگر ملتحم بودند (یعنی بهم چسبیده) و میان ایشان مرجیه نبود هوا را در میان آوردیم و ایشان را از هم جدا

ساختیم .

۱ - و صاحب مشوی معنوی آورده :

گفت پیغمبر که روز دستخیز	کی گزارم مجرمانرا اشکریز ؟
من شفیع عاصیان باشم بجای	تا رها کنم شان ز اشک نجی کران
عاصیان و اهل کبائر را بجهنم	وارهانم از عذاب نقض عهد
صلح کن اتم خود دارم و داند	ار شمعتهای من روز آزند
آنکه ایشان را شمعها بود	گفتشان چون حکم نالد میرود
حافظ فرماید :	

هاتفی از نوشته میخانه دوش

و در جی دیگر فرموده :

جرم و گناه بندگان چه بگیرند اعتبار

معنی عفو و رحمت پروردگار چیست ؟

در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفانست ، گاه مکی را بقضه قبض گبورد تا سلطان جلال دمار از نهاد او بر آورد و گاه مکی را بسط بسط نشانند تا میزان جلال او را از حوان نوال نواله اقبال دهد و آفتاب نشانه صاحب توحید است نعمت تمکین در حضرت شهود آراسته نه فرایند و نکامد او کشف الغطاء ما از ددت یقینا و مهر نشانه تلونست کاه در کاهشی بود و گاه در فراشی ، زمانی ظهور نور برق وحدت در محاق نیستی ، نقد وساعتی بیرون رموز جاویدت بمرتبه بدریه رسد گوئیا در کلام حقایق انجام حضرت قاسم انوار (۱) قدس سره اشارتی بدین معنی هست :

۱ - قاسم انوار : سید معین الدین علی بن نصیر بن حارون ابن ابوالقاسم حسینی تبریزی از مریدان شیخ صدرالدین موسی فرزند شیخ صفی الدین اردبیلی بود و از شیخ خود قاسم انوار لقب یافته و در شمار خود قاسم تخلص مینمود .
در سال ۷۵۷ در تبریز دنیا آمده است

سید معین الدین علی بصحبت شاه نعمت الله کرمانی رسیده و باو اخلاص ورزیده است . گویند چهار بار پیاده حج گذارد چندی از زندگانی خود را در گیلان گذراند و سپس رهسپار خراسان گردید و میل بسوی شهر هرات کرد و در آنجا سکونت گزید جمعی مردم آن شهر بدو گرویده بویژه جوانان کرد او را مرا گرفته و بصحبت ویرا اختیار کردند . آوازه که لات ظهیری و اطنی سند چمدان در انجمن عوام و خواص پراکنده گشت و حدی که ارباب غرض در دربار پادشاه سماعت وی سخن رانده گفتند که بسیاری از نوجوانان مرید شاه قاسم گردیده و ما را بر صلاحیت وی چندان اعظمه دی و اطمینانی نیست و بودن وی در این شهر مصاحبت

نشان

زیم سوز هجرات زمو ماریکتر کردم
چه روز وصل یاد آرم شوم در حال از آن فربه
و حضرت پیرو روی روح الله روحه میفرماید :
مثنوی

چون روی بر تابی ز من کردم حالای منتحن
ور روی سوی من کنی چون بدر بی نقصان شوم
تو آتانی ، من چو ، مه ، گرد تو گردم روز و شب
که در محاق اتم ز تو که شمع نور افشان شوم
آورده اند که معاندان بارگاه رسالت از روی شوابت و ضلالت

تلاشی نماید تاوانمکه مردی بنام احمد لر سوء قصدی شاهرخ نموده با آنکه آن ضرت کارگر نشد و احمد لر گشته شد احمد لر را با قاسم انوار همدست خواندند

لال در خاطر شاهرخ نشست لهذا سید را عذرخواست و امر با حراج وی فرمود لیکن قاسم از هری بیرون نمرود و هیچکس را یارای آن نبود که این حکم بدو تواند رسانید درینحال شاهزاده با بسنقر گفت من او را مالمطایف و ظرایف چنان روانه سازم که بخشونت و درستی کار نباشد از اینرو زیارت شاه قاسم رات و ناوی سخنانی خوش و دلفریب در میان آورد تا آنکه سید بدر فرمود بحدت پادشاه مسلمانانست ، مرا بچه رو از این شهر بیرون میکنند ؟
بایسنقر گفت :

ای خداوند شما چرا بر سخن خود عمل نمیکنید ؟ گفت آن سخن کدام است ؟
این بیت را برو بخواند :

میگفتند تقربص به ریب النون (یعنی انتظار آن میبریم که گردد
داد حوادث بر آید و یاران محمد را متفرق ساخته و او را در ورطه
هلاکت اندازد) حق سبحانه تسلیم آنحضرت را می...

(۳۴) و ما ندادیم مرآدمی را بیش از تو باندگی در دنیا ،
آیا تو اگر مبری ، پس منتظر آن مرك تو بایندگان خواهند بودو
و از دام مرك رهائی خواهند یافت ؟ فیانی
(۳۵) هر نفسی در دنیا چشیده مرك است ، هر که قدم از

تکواسم سخن کوتاه کن ، درخیزو عزم راه کن

شکر بر طوطی فکن ، مردار بیش کرکسان
شاه دسم را این سخن مناسب آمد و درحال روی براه نهاد
واز هرات به سمرقند شدت واز میرزا الغم بیک تعظیم و تکریمی
تمام یافت ، چندی در آن شهر بسر میبرد تا در اواخر عمر خویش
به خرجرد جرم رفت و در آنجا بدوود زندگانی گفت وودت وبرا ما اختلاف سال
۸۳۵ و ۸۳۷ نگاشته اند

گویند در پایان عمر روزگار را بتعمیم گزرائیدی و روح و
ارمه گشته بود، تنی ازوی برسید که نشان عاشق راست گفتار چیست ؟
فرمود زردی و لاغری

گفت چرا شمارا حل مرحلاف این است ؟

فرمود ای برادر ماوفقی عاشق بوده ایم ، اکنون مشولیم ، محب
بودیم این زمان محبوبیم ، آنگاه این بیت را از مثنوی خواند :
من گدائی کرده ام اینجا زجاء

شاه گشتم ، قصر بسایم شهر شاه

شاه قاسم را دیوانی است شامل قصائد و غزلیات و رباعیات و
و مثنویات که درمیان آنها اشعاری باند یافته میشود اکنون چند بیتی

دروازه عدم بهضای صحرای وجود نهاده ضرورت شربت فنا خواهد
چشید و لباس محبت و فوات خواهد پوشید

مصرع

هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود

و می آزمائیم شما را بیدی (یعنی به امانت و مصیبت ها) و
به نیکوئی ، عطاها و نعمت ها آزمودنی مصدر است از غیر لفظ

از وی در اینجا درج میشود :

از مسجد و بیخانه ، وز کعبه و بیخانه

مقصود خدا عشق است باقی همه انسانه

❖❖❖

نمی توان خبری داد از حقیقت دوست

ولی زروی حقیقت ، حقیقت همه اوست

❖❖❖

طریق عاشقه واز که سلامت ؟

و هم اوراست :

ما ناتو بوده ایم در اطوار کابیت

بیش از نای خانقه و دیر و سومقات

از ما خلاف دوست نباید که ما حبيب

هم-راه بوده ایم در ازواج واردات

اندر میان حکایت بیغم در گذشت

چون دامن همیشه چه حاجت مرسلات

از ابق مکرمت ، صبح سلامت دمید

محو مجازات شد به حقیقت رسد

و معنی سخن آنکه یا شما معامله آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هر يك در صبر و جزع و شکر و کفر آن بر عالمیان ظاهر شود و سوی ما باز گردیده خواهند شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت (۱)

سالی جان میدهد داده بجام مراد

مطرب دل میزند ، نعره هل من مزید ؟

راه بوحدت نبرد هر که نشد در طلب

جمعه ذرات را از دل و از جان مرید

در حرم وصل دوست زنده دلی راه یافت

کز همه خلق جهان بار ملامت کشید

و از مثنویات وی است

ای زلفت هر دلی را مشکای ای زشوت در جنون هر عالمی
جانم از خلق جهان بیگانه کن باد خود را با دلم همخانه کن
مخزن اسرار ربانی دل است محرم انوار روحانی دل است
قاتل بر خود عاشقی بی حاصلی چون فنا در بار کشتی واصلی
خود بخود بر خویش عاشق گشت دوست

لیکن عشق و عاشق و معشوق اوست

بك نسخه مثنوی انیس العارفين ناسم انوار در تصرف نگارنده بود
اکنون نسخه مزبور در دست استاد دانشمند آقای سید محمد محیط طباطبائی
میباشد . شرح حال ناسم انوار را مرحوم محمد علی تربیت در کتاب
دانشمندان آذربایجان در صفحه ۳۰۳

(۱) آیه اینست : « كل نفس ذائقة الموت و نبلولکم بالشر و الخیر

فتنة و الینا نرجعون »

مراد از مصدر است از غیر لفظ کلمه « فتنة » میباشد .

آورده اند که روزی حضرت یوسف بر جمعی از صنادید عرب بگذشت ابو جهل از آن میان طرح بی ادبی اندکده بخندید و گفت این بنی عبد مناف است ، آیه آمد که :

(۳۶) و چون به بینند ترا آنانکه نگرویده اند ، نگیرند ترا مگر مهزو به (یعنی کسی که با او استهزاء کنند) مراد آنست که ایشان استهزاء و ترا بیفهمی خوانند و با یکدیگر گویند : آیا این آنکس است که پیوسته پاد میکند خدایان شما را بیدی و مذمت ؟ و حال آنستکه کافران یاد کردن خدای و او را یکی دانستی یا قرآن یا بنام رحمن ایشان نا گروید گانند ، پس مستحق استهزاء و لایق سخریه ایشانند .

(۳۷) آفریده شده است انسان از شتاب (۱) (غایت مهالقه است یعنی از شرط استعمال و قلت ثانی در امور گوئیا که مخلوق از شتابست) از جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضرین حادث که تعجیل عقوبت میکرد حق سبحانه فرمود که : زود باشد که بنمایم شمارا نشانهای عقوبات خود ، در دنیا و اعمه بدر و در آخرت عذاب دوزخ ، پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم است و عجل او آنکه چون روح سر و چشم وی درآمد نگاه کرد آفتاب را دید که بهروب نزدیک است گفت یارب تعجیل کن در اتمام حاق من بیشتر از آنکه آفتاب غالب گردد .

۱ - آیه کریمه اینست : « خلق الانسان من عجل ساریکم آیاتی

فلا تستعجلون » و یقولون متى هذا لوعده ان کنتم صادقین »

صبر و ظفر هر دو دوستانند

در اثر صبر نوبت ظفر آید (حافظ)

(۳۸) و میگویند کافران ، کی باشد این وعده عذاب ؟

وعدۀ قیامت ما را مگو (اگر هستید شما را سنگوبان ؟

(مخاطب حضرت پیغمبر است و صحابه ارضی الله عنهم)

حق سبحانه برای کفار ایشان فرموده :

(۳۹) اگر بدانند آنانکه کافرانند هنگامی را که باز ندارند

(یعنی باز نتوانند داشت) از روی های خود آتش دوزخ راونه از

پشتهای خود زیرا که احاطه کرده باشد بدیشان و نباشد ایشان که

باری داده شود (یعنی باری که عذاب از ایشان باز دارد نیاند)

جواب شرط محذوف است تقدیرش چنین که اگر کافران بدانند چنین

عذابی را تعجیل نکنند وقوع آن بدادند صدق پیغمبر و بطلان آن

قول خود را (۱)

(۴۰) بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت ، ناگهان ، پس متحیر

گردانند ایشان را ، پس نتوانند باز داشتن اهل آنروز از خود و

نباشند ایشان که مهلت داده شود برای توبه یا معذرت بآنانکه منظور

نکردند (یعنی نه ایشان و نه در ازای ایشان)

(۴۱) و درستیکه اندوس کرده اند بر رسولان ، بیش از تو

حق سبحانه تسلیمت دل آنحضرت را از حل انبیاء گذشته و استغزای

مماندان با ایشان خبر میدهد و تهدید مستغزبان چسب رسالت ماب را

میگوید ایشان استغزاء میگردند ، پس احاطه کرد به آنانکه سخریه

ساخته اند بر او و او را سحر نموده اند

۱ - یست : « لویعلم الذین کفر و احین لا یکفون عن وجو

عهم النار و لا عن ظهورهم و لا هم یبصرون » « بل ناتیهم بغتة فتجهنهم

فلا یستطیعون ردها و لا هم ینظرون » « ولقد استغزء برسل من قبلك

فحاق بالذین سخر و امنهم ما کانوا به یستغزون »

رسید جزای آنچه که بودند که بان استغزاء میگردند ، پس یکسانی

نیز که باو این سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد .

(۴۲) مگو ای محمد با مستغزبان که نگاه دارد شما را بشب

و روز از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد شما بلکه ایشان از

بادبروردگار خود یا از مواعظ آن روی برگردانند گمانند که هرگز

برخطر ایشان خطور نکند از عذاب الهی کجا ترسند و نگاهدارنده

را چه شناسند ؟

(۴۳) آیا مرا ایشان را خدایانند که از راه توانائی باز دارد

از ایشان مجزء عذابی را که باشد از نزدیک ما ؟

و گفته اند در این آیت تقدیم و تاخیر هست تقدیرش اینست که

لهم الهة من دوانا لمتعهم (۱)

۱ - یست : « لویعلم الذین کفر و احین لا یکفون عن وجو

عهم النار و لا عن ظهورهم و لا هم یبصرون » « بل ناتیهم بغتة فتجهنهم

فلا یستطیعون ردها و لا هم ینظرون » « ولقد استغزء برسل من قبلك

فحاق بالذین سخر و امنهم ما کانوا به یستغزون »

۱ - یست : « لویعلم الذین کفر و احین لا یکفون عن وجو

عهم النار و لا عن ظهورهم و لا هم یبصرون » « بل ناتیهم بغتة فتجهنهم

فلا یستطیعون ردها و لا هم ینظرون » « ولقد استغزء برسل من قبلك

فحاق بالذین سخر و امنهم ما کانوا به یستغزون »

۱ - یست : « لویعلم الذین کفر و احین لا یکفون عن وجو

عهم النار و لا عن ظهورهم و لا هم یبصرون » « بل ناتیهم بغتة فتجهنهم

فلا یستطیعون ردها و لا هم ینظرون » « ولقد استغزء برسل من قبلك

فحاق بالذین سخر و امنهم ما کانوا به یستغزون »

۱ - یست : « لویعلم الذین کفر و احین لا یکفون عن وجو

عهم النار و لا عن ظهورهم و لا هم یبصرون » « بل ناتیهم بغتة فتجهنهم

بهت

مغرور مشو که دم بدم دست اجل

بر هم زند این بنا که افراشته ای (۱)

آیا نمی بینند کافران آرا که می آئیم (یعنی آید فرمان ما)
زمین ایشان ، کوتاه میکنیم آن زمین را از اطراف آن (یعنی)
نشان آرا بر مسلمانان تا هر روز قائم بگیرند و منزلی بحوزة ایشان
آورند) آیا ایشانند غایب کنندگان ما پیغمبر و مؤمنان ؟

(۴۵) مگو جز این نیست که . . . میکنم شمارا آنچه وحی کرده
میشود من (یعنی به از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن
من متأثر میشوید) و نمی شنوند کفران خواندن را چون بیم کرده
شوند) کافرانرا در عدم انتفاع بدانچه میشوند تشبیه (۲) میکند کفران
که چیزی مسموع ایشان نمیشود .

(۴۶) اگر برسد بکفره اندك چیزی از غذای پروردگار تو
(یعنی از آنچه ایشانرا باں بیم میکنی) حوار و فروتن میشود و
ارغاس اضطراب و حیرت هرا به میکنند : ای وای بر ما ! اندرستی که
بودیم ماستم کنندگان بر خود شرک و تکذیب .

(۴۷) و وضع کنیم ترازو های دوات عدل را برای جزای
روز رستخیز (۳)

۱ - غیر پستی و بلندی بجهان چیزی نیست

این دو البته بتأثیر زمان می گذرد

آن طراوت که بیاض است در هنگام بهار

همچو بادی است که بر درختان میگذرد (جلالی)

۲ - آیه اینست : « قل انما انذرکم بالوحی ولا یسمع الصدا الدعاء

اذا ما یبذرون »

۳ آیه اینست : « و یضع الموازن القسط لیوم القيمة فلا تظلم نفس شیئاً »

صاحب لباب و بعضی مفسران بر آنند که میزان عبارت از عدل
است یعنی وضع موازن تمیز است از برای محافظت حساب و ملاحظات
اعمال براسستی (۱)

و جمهور بر آنند که مراد میزان است که او را عمودی و دو
کفه باشد چون ترازویی که بر آن میسنجند و در تیسیر آورده که
میزان افق جمع جهت تعظیم شأن او است و چنانچه خطاب یا ایها الرسل
آنست است با حضرت پیغمبر ما یا آنکه اعمال هر یکی از مکلفان را
می سنجند پس برای هر يك میزان باشد و جمعیت او باضافت جمع
است و بعضی بر آنند که علیحده هر يك را میزان خواهد بود و
عمل او بدان سنجیده . پس ستم دیده نشود نفسی چیزی را از حق
خود (یعنی از نيك و بد هیچ عمل ناسنجیده نشود) و اگر باشد

۱ - و از بعضی بزرگان است که میزان داد و عدل در دنیا
به چیز است :

۱ - میزان نفس و روح ۲ - میزان قلب ۳ - میزان معرفت
و سر .

میزان نفس و روح امری است و دو کفه آن از وعد و
وعید تشکیل یافته است و میزان قلب و عقل از ایمان و توحید است
که دو کفه آن از ثواب و عقاب درست شده است و میزان معرفت و
سر از رضا و سخط میباشد و دو کفه آن از حرب و طلب است
از سعدی است :

منه آب زرجان من بر پیشین که صراف دانا نگیرد بچیز
و گفته اند :

حال خود از عجب دل تخلص کن از عمل تولیق را تخصیص کن
چون ترازوی تو کج بود و دعا راست چون جونی ترازوی جزا ؟

سخن را راستی یا ثبوتی از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میگوئی (استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آثای خود) ؟
(۵۶) گفت ابراهیم ، نیستم بازی کننده ، آفریدگار شما ، آفریدگار آسمان و زمین است ، آنکه او آفریده آسمان و زمین را با تمایل شما را و من بر آنچه او پروردگار من است و شماست از گواهانیم (یعنی از روی حقیقت ادای شهادت مینمایم)

آورده اند که نمرودیان روز عیدی داشتند در آن روز به صحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردند و دراز گشتن به بخانه در آمده و بتان را میاراسته بزمرفها بنواختندی و آنکه سر بر زمین نهاده و رسم بجای آورده بخانه های خود بازگشتندی . چون ابراهیم باجمعی ازیشان در باب تماثل مناظره فرمود گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا به پنی که دین و آئین ما چه زیباست !! ابراهیم بلی و نعم جواب ایشان نگفت و روزی دیگر که میرفتند خواستند که او را ببرند بهانه بیمه داری پیش آورد **لَقَالَ اَنْتُمْ سَقِيمٌ** ، ایشان دست از او بازداشته و رفتند ابراهیم پنهان از ایشان فرمود که : (۵۷) و بخدا سو گند که من هر اینه تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم بتان شمارا بعد از آنکه روی بگردانید ازیشان () (میدگاه) و باشید پشت بر ایشان کنند کن (پنی و فنی که بتان را بگذارید و تماشا گاه خود بروید) .

یکی از ایشان این سخن را شنیده و باکس نگفت اما چون اوام رفتند حضرت حلیل جلیل قری برداشته به بخانه دوآمد (۱)

۱ - و از خیالی هروی است :

حاجی بره کعبه و من طالب دیدار
او خانه همی جوید و من صاحب خانه
که معتکف دیرم و که ساکن مسجد
یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

(۵۸) پس بتان را نوحه تیر یاره یاره کرد مگر بزرگی که آن
اصنام را بود (یعنی بت بزرگتر را نشکست بلکه تیر را برگردن
او نهاده بیرون آمد) شاید نمرود بان به بت بزرگتر باز گردانیده شوند
و ازو پرسند که کیست چه از ایشان معبودان است که در حل مشکلات
رجوع کنند و غرض ابراهیم ازین عمل تبکیت قوم بوده و گفته
اند (ضمیر الیه) راجع بابراهم است یعنی وی بتان را شکست
شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان را به حجت نیز بدیشان
نماید .

الفصله چون نمرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند از انواع
آبسورت متعجب شده گفتند :

(۵۹) که کرده است این عمل باخدایان ما و ایشان را در هم شکسته است بدوستیکه او هراینه از ستمکاران است برالیه چه ایشان هم می باید کرد و او اهانت کرده یا از ظالمانست بر نفس خود بدین عمل خود را در ورطه هلاک افکنده است ؟

نمود و قوم او در تفرص افتاده خواستند که بت شکن را
بیدا سازند آنکس که کلمات **قالله لا کیدن اصنامکم** از ابراهیم شنیده
بود به دیگری گفت **وزبان بزبان فی الحال** بامراء نمرود رسید
(۶۰) گفتند با نمرود که از قومی شنیدیم که ایشان میگویند
شنیدیم از جوانی که بیدی یادمی کرد تا آنرا ، میگویند او را ابراهیم
(یعنی نام او ابراهیم است) .

(۶۱) گفتند نمرود و امرای او ، پس بیارید اورا ، رجشمان مردمان (یعنی چنان کنید که مردم اورا به یوتند قاشاید که گواهی دهند که اینست که بتان را نکوهش می کنند) پس ابراهیم را گرفته پیش نمرود حاضر کردند .

(۶۲) گفتند تو کرده این کار را که می بینم از کسر و

قلع بنديان ما ای ابراهیم ؟

(۶۳) گفت ابراهیم من نکردم ام لکه کرده است این را این ترک ایشان از روی حشم بریشان که با وجود من چرا ایشان را می پرستید ، پس پرسید از ایشان که که کشته است شما را ، اگر هستند که سخن گویند

(۶۴) پس باز گفتند با عقول خود بایکدیگر ، پس گفتند بعضی با بعضی ، بدرستی که شما ستمکارانید به پرستش چیزی که نشود و نگوید (۱)

(۶۵) پس نگویند کرده شدند بر سرهای خود یعنی سر در پیش انکندند از خجالت و حیرت گفتند بدرستی که تو دانسته این تان سخن نگویند چرا امر میکنی که از ایشان پرسید و چون اعتراف نمودند بجزای خود

(۶۶) گفت ابراهیم آیا پرستش میکنید بجز خدای آنرا که سود نرساند بشما چیزی اگر او را پرستید و زاده نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید ؟

(۶۷) زشتی و ناخوشی شما را و مران چیز را که می پرستید بجز خدای ، آیا در نمی یابید بابت عمل خود را چون نومرود این سخن شنیدند از محاجه مضاره نقل کردند .

(۶۸) گفتند سوزید او را که عقوبت آتش با هول است و

۱ - و از کمال حجبندی است :

شکن مت غرور که در دین عاشقان

بک مت که اشکنند به از صد عبادت

سعدی فرماید :

بقی چون برآرد مهمات کس ؟ که نتواند از خود براندن مکس

دل اندر صمد باید ایدوست بست که عاجز نرود از صنم هر چه هست

باری کنید خدایان خود را با انتقام کشیدن از وی اگر هستید کنندگان نصرت (یعنی باری دهندگان مرتانرا) پس نومرود حکم کرد با حضیره (۱) پیش کوهی که ارتفاع دیوار آن شصت کزو قریب یکماه هیزم جمع آید بر ساختند و روغن فراوان بر همیه ریخته آتش در آن زدند و ابراهیم را غل بر کردن و بند بردست و پای نهاده از بالای منجیق آتش افکندند جبرئیل در هوا بوی رسید و گفت :

هل لك من حاجة (هیچ حاجتی داری ؟) ؟ جواب داد که اهلک فالا (دارم ولی شو نی) ، جبرئیل گفت هر که داری بخواه نومرود که او میداند حاجت خواستن نیست چون توکل بر خدا و انقطاع او از ماسوی درست بود

(۶۹) گفتیم ما که ای آتش باش خداوند درودت و سلامت

(یعنی سرد شو سلامت)

ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اگر نگفتی سرد با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم از سرما بیهوشی .

(۷۰) خواستند نومرودیان با ابراهیم مکاری بسوختن او تا گردانیدیم

ایشان را از زبان کاران توجه سعی ایشان برهان قاطع شد بر حقیقت اول ابراهیم و مطلقان اهل ایشان .

آورده اند که چون ابراهیم خلیل بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او سوخت و بر حوالی او گال و ارگس بدمید و چشمه آب شبرین پدید آمد و هفت روز در حضیره آتش ماند و نومرود از بالای صرح (۲) دید که در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش

شده ، و باملك الفل سخن میگوید و بر گردا گرد ایشان آتش شعله میزند نومرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او در این

۱ - نیست : « و ارادوا به کیداً فجعلنا هم الا خسرین »

۲ - صرح : قصر - کوه

مرتبه است که می بینیم بزرگ خدائی است و من برای او فرمان
کنم ابراهیم فرمود که خدای من آن فرمان از تو قبول نمیکند مادام
که بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو فرمان
کرد و ترك ابدای ابراهیم گرفت
در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یانار کوفی
آتش است در کانون در خلیل یعنی شعله شوق و محبت

بیت

آتش دارد دل من ، آتش دارد وان آتش دل ، دل مرا حوش دارد
خلیل نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که از سوزش هود
عشق آه کند و آتش نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای آتش
شهودی سرد شو بر آتش نمرودی و سلامت باش بر ابراهیم چه ماحکه
کرده ایم که در آن آتش معجزه خلیل و ستانی ظاهر کنیم اگر
توساطت خود بر نار نمرودی برائی ناپود شود و دستان پیدا و معجزه
هویدا نگردد و اگر ابراهیم سلامت نباشد از شعله نار الله موقد
سوزد و قاعده دعوت بر افتد ، از اینجا معلوم میشود که آتش عشق
بر همه چیز غلبه میکند و هیچ چیز بر او غالب نبود

بیت

عشق آن شعله است که چون بر فروخت
هر چه جز معشوق باقی جماع سوخت (۱)

۱ - و در دنباله بیت بالا در مثنوی آورده :

در بنام لطف حق باید گریخت	که هزاران لطف بر ارواح ریخت
تا شاهی باقی آنکه چون پناه	آب و آتش مرا ترا گردد سپاه
نوح و موسی را نه دریا بار شد ؟	نی مرا اعدا شان میکنی هزار شد ؟
آتش ابراهیم را نه نامه بود ؟	نما را آورد از دل نمرود دود
کوه یحیی را نه سوی خویش خواند	نار دانا را سوزم سنگ راند
گفت ای یحیی بیا در من گریز	تا پناهت باشم از شمشیر نیز

(۱۷) و نجات دادیم ابراهیم را از عراق که منزل نمرود و
لوم او بود و برادر زاده لوط بن هارار را و رسانیدیم ایشانرا به آن
زمینی که برکت کردیم و ازونی دادیم دران مر جهانیا را (یعنی
ولایت شام و برکت تمام بهشت انبیاء بود دران ولایت و بسیاری نعمت
و ارزانی) .

آورده اند که ابراهیم علی نبینا و علیہ السلام بقله طین نزول فرمود و
لوط به مؤتفکات و میان این دو موضع مسافت یکشنبه روز بود .

(۷۲) و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود
پسری ، اسحق نام او و دادیم او را یعقوب زیادتی بر سؤال او
(یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره (۲)
و هر چهار را گردانیدیم نیکان و شایستگان .)

(۷۳) و ساختیم ایشانرا پیشوایان که خاق را راه نمایند بماء
الحرمان ما و وحی کردیم بدیشان کردن نیکوئیها (یعنی اعمال صالحه که خاق
را بر آن ترغیب نمایند) و بیای داشتن نماز و دادن زکوة (تخصیص
نماز و زکوة از حبرات جهت تفضیل است) و بودند مارا پرستندگان

(۷۴) و دادیم لوط را حکمت یا نبوت یا فضل بین الخصوم

۱ - آیه ایست : " و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا
صالحین " و جعلنا هم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات
واقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدين " مراجعه شود بترك ۲ جلد
دوم این کتاب .

در بعضی از نسخ مصرع آخر ترك ۱۲۰ چنین ضبط شده
است : هر چه جز معشوق باشد جمله سوخت

و دانشی که پیغمبران را باید از قواعد شرع و ملت و برهانیدیم او را از آن دیهی که بود آن دیه که میکرد (یعنی اهل آن دیه میکردند از عملهای ناپاک) و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بلواطه اشتغال مینمودند و راه می زدند و ما ایشانرا هلاک کردیم بدستیکه ایشان بودند گروهی بد ، بیرون رفتگان از دایره فرمان . (۷۵) و در آوردیم لوط را در بخشایش خود (یعنی در اهل رحمة داخل گردانیدیم با در هشت که محل رحمت است) بدستیکه لوط از ستودگان و شایستگان است (و قصه لوط قبل از این تفصیل گذشته (۱) .

(۷۶) و باد کن نوح را چون ندا کرد پروردگار خود را پیش از لوط و ابراهیم (یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود) ، پس اجابت کردیم ما مر دعای او را ، پس نجات دادیم او را و اهل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان از غمی بزرگ (یعنی محنت طوفان (۲)) (۷۷) و یاری دادیم او را ، از گروه او (یعنی غالب ساختیم بر منکران ، آنرا که تکذیب کردند آیتهای ما را ، بدستیکه قوم نوح

۱ آيات چنین است : « ولوطاً آتیناه حکماً و علماً و نجیناه من القرية التي كانت تعمل الخبائث انهم كانوا قوم سوء فاسقين » و ادخلناه فی رحمتنا انه من الصالحين * و نوحاً اذ نادى من قبل فاستجبنا له فنجيناه و اهله من الكرب العظيم و نصرناه من القوم الذين كذبوا بآياتنا انهم كانوا قوم سوء فاغر قناهم اجمعين * و داود و سليمان اذ يحكمـان فی الحرث اذ نشت فيه غنم القوم و كنا لحكمهم شاهدین .

حفظ فرماید :

بار مردان خدا باقی که در کشتی نوح

هست خاکی که به آبی نخورد طوفان را

بودند گروهی بد (یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیهاست) ، پس غرق گردانیدیم همه ایشانرا .

(۷۸) و یاد کن قصه داود بن ایشا و پسر او سلیمان را چون حکم کردند در کشت .

آورده اند که چون داود در محکمه بنشستی سلیمان بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم پدر استفسار کردی روزی ذو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی و یکی گوسفند دار و او را بوخیا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایه من بوخیا شب رمه خود را میچرانیده بکشت زار من در آمده اند و تمام را خورده و قوی آنستکه ببوستان وی رفته بودند و حوضه های انگور را خورده و تلب کرده داود از بوخیا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده است داود حکم کرد که گوسفندان خود را بایلیا ده و در شریعت داود حکم برین منوال بوده چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصه مر سلیمان را معلوم شد بمحکمه درآمد در سن سیزده سالگی و با پدر فرمود که اگر حکمی جزین بودی اصلح و اوقف نمودی ، داود گفت چه نوع توان کرد ؟ سلیمان جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا ز او دفع گیرد بشیر و روغن و ششم و موی و باغ و یازرع را بر بوخیا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که بوده چون حوضه های انگور بدید آید پاکشت برسد تسلیم ایلیا کند و گوسفند خود بگیرد تا هیچکدام وی بهره نمانند و داود برین منوال حکم فرموده و حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصه سلیمان برین قوم خوانند وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ چون بشب رفته بود دران کشتزار بی بوستان گوسفندان گروهی و بودیم ما مر حکم حاکمانرا بر منحاکمین داننده (یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر ایلیا و بوخیا چه حکم فرمودند)

(۷۹) پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را و بدو آموختیم

و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفند بصاحب باغ دهد تا از ایشان نفع گیرد و بدان تلافی روزگار خود کند و باغ را صاحب گوسفند غمخوارگی کند و بر مرتبه نخستین باز رساند تا دیگر از ربه غافل نگردد .

حقیقت آنستکه دران زمان حکم چنان بود که از داود صادر گشته و حدای وحی کرده بر سلیمان بنصی که ناسخ آن حکم شده و داود بعد از اطلاع منسوخ حکم سابق بنصی ناسخ حکم فرموده و هر يك از پدر و برادر را دادیم حکم کردن یا بیغمبری و دانش بامور دین و رام ساختیم با داود کوهها را ، تسبیح میکردند خدای را با اتفاق او .

در قبیان (۱) فرموده که بر آن منوال که ذکر از داود می شنیدند از کوهها نیز شنوده میشد و این معجزه آن حضرت می بود و مسخر گردانیدیم مر داود را مرغان تا از تقدیس با وی موافقت مینمودند و هستیم ما کفنده مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگر چه نزد شما عجیب است .

صاحب انوار (۲) فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سباحه (۳) داشته اند یعنی هر جا داود رفتی کوهها با وی روان شدی .

در قرآن آورده که سیر جبال با داود در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر . جمعی بر آنند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بران تقدیر چون جمله اشیاء همان

۱ - مراجعه شود بترك ۶۲ جلد اول و ترك ۲۶۱ جلد دوم

۲ - رجوع شود ۱۱۱ جلد اول

۳ - آیه کریمه اینست : « ففهمناها سلیمان و كلا آئینا حکماً

و علماً و مسخرنا مع داود الجبال یسبحن و الطیر و کنا فاعلین »

خبر و دهلوی فرماید :

قطره آبی نخورد ما کربان

تا نبرد سر بسوی آسمان

زبان به تسبیح الهی ناطق اند پس وجه اختصاص بداود چه تواند بود ؟
مومن مومن باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها و مرغان موافقت داود بر وجهی تسبیح میگفته اند که همه سامان را ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم میشده و این معنی از قدرت الهی بدیع و غریب نیست .

هر کجا قدرتش علم اراخت
از غراب هر آنچه خواست ساخت
قدرتی را که نیست نقصانش
کارها جمله هست آسانش
(۸۰) و علمناه صنعة لبوس لكم لئلا تحزنکم من بآسکم فهل انتم شاکرون ؟

و بیا وخت مر داود را ساختن زره برای شما تا نگاه داریم ما شما را (و حفصی بیا میخراشد (۱) یعنی تا نگاه دارد زره شما را) از کارزار شما (یعنی قتل و جراحت در کارزار) ، پس آیا هستید شما سیاس گویندگان بدین (امر است در صورت استفهام یعنی شکر گوئید مر خدا را بر چنین لباس) ؟

(۸۱) و مسخر گردانیدیم برای سلیمان باد را ، سخت و تند در وزیدن (و تندی او آن بود که تخت سلیمان را برداشتی و روزی یکماه راه بردی) و بود که میرفت بفرمان سلیمان (یعنی مشیت او) بزمینی که برکت کرده ایم در آن زمین (یعنی ولایت شام) . در تلخیص آورده که در شام شهری بوده تدمر نام که دیوان برای سلیمان ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و باز نماز شام باد ویرا بدانجا آوردی .

و در مختار القصص (۲) آورده که بامداد از تدمر بیرون

۱ - حفص که یکی از قراء است « لئلا تحزنکم » را به یا میخواند (یعنی لبوسکم خوانده است) .

۲ - سعدی فرماید :

نه برباد رفتی سحرگاه و شام ؟
سریر سلیمان علیه السلام
به آخر ندیدی که برباد رفت ؟
خنگ آنکه بادانش و داد رفت

آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانگاه به کابل رفتی
و روزی دیگر از کابل بیرون آمده بچاشت در اصطخر بودی و شام
را به تدمر باز آمدی .

و هستیم ما همه چیزها دانا .

(۸۲) و مسخر ساختیم مرسلیمانرا از دیوان . کسانی که خواصی
گفتند در دریا برای او جهت استخراج نفایس و بکنند عملی جز
غواصی مثل بنائو و سائر صناعات غریبه و بودیم مر دیوان را
نگاهدارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند .

(۸۳) و یاد کن ایوب را (و او پسر اموص بن قارخ بن روم
ابن عیص بن اسحق بن ابراهیم بود) حق سبحانه او را مال بسیار داده بود
و خلعت نبوت پوشانیده . ولایت ثنیه (۱) ارستاده شب و روز بطاعت گزرائیدی
و مراسم حیرات کمایتمی بنقدیم رسانیدی . ابلیس لعین بر وی حسد
برده با حق سبحانه مناجات کرد که الهی ایوب تو در عافیت و سعادت
عیش است و مال بسیار و فرزندان زرگوار دارد اگر او را با شراغ
اوال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران
نعمت پیش آورد حق سبحانه فرمود که نه چنین است که تو میگوئی
او ما را ندیده است پسندیده اگر هزار بار در کوره ابتلاش بگزاریم
بر محك اعتبار تمام عیار خواهد بود .

نظم

چنان در عشق بك رویم که گر تید رود بر سر

روز امتحان باشم چو شمع استاده با رجا (۱)

در بسیاری از تفاسر آورده اند که ابلیس درخواست که مرا
بر مال و فرزندی و جسد او مسلط گردانم ، حقیقت حال وی ظاهر

۱ - سندی فرماید :

گر تیغ میزنی سیر اینك وجود من

و نگارنده راست :

گر میزنیم تیغ و گر میکشیم سخت

عبار مدعی کند از کشتن احتریز

غیر از تو مرا باد گری کار نباشد

گردد و حق سبحانه ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوانرا
برگماشت تا با هلاك او اشتغال نمودند .

در حقایق آورده که برین سخن در کتاب وسنت (۲) دلیلی
نیست بلکه اخبار بهودانست که کتب و وهب نقل کرده اند حقیقت
آنستکه حق سبحانه اسام معن بر وی گماشت پس امواج بلا متواتر
شد و امواج دریای عذاب متراکم گشت .

القصة شترانش بصاعقه هلاك شدند و گوسفندان بسبب سیل در
گرداب فنا افتادند و زراعت اربیع عاصف منلاشی شد و هفت پسر و
سه دختر در زیر دیوار آمدند و فروغ در جسد مبارکش ظاهر شد
و متعین گشته و کرمان دران پیدا گشتند و مؤمنان مرند شده و برا
از هر دیه و منزل که میرفت بیرون میکردند ، زن او دختر ابراهیم
ابن یوسف یا ماخیر دختر منشیاً بن یوسف در خدمت او ماند و مدت
هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت برین محنت مبتلا بود و هیچگاه
یا سیزده سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسلیت دل مبارك آنحضرت
و تعلیم ثبات بر شکیمیای حالت او را ذکر کرد و فرمود که یاد کن
نعمه ایوب را چون بخواند پروردگار خود را به آنکه مرا رسید رنج
و سختی و تو بخشنده ترین بخشندگانی .

مذکران میگویند که حق سبحانه در باره ایوب گفته
انا وجدناه صابراً و نکته انی معنی الضر ، منافی آنست چه شکایت
از رنج نشان می صبری است و جواب برین وجه تقدیر میکنند که
از شقاوت شیطانیش رنج عظیم رسید چه نزد او آمد که مرا سجد
کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب با حق سبحانه از ضرر وی شکایت
کرد نه از رنج خویش .

۱ - مراجعه شود بپرك ۱۰-۱۳ جلد دوم و ص جلد سوم ۱۴۱-۱۴۳ این کتاب

۲ - آیه شریفه اینست : «وایوب اذ نادى ربه انى معنى الضر و انى

ارحم الراحمين» .

در عشرات حمیدی (۱) (۲) آورده که جمعی از آنها که
روی ایمان آورده بودند گفتند اگر درو چیزی بودی بدن بلا مبتلا
نکشتی این شماتت دل او را مجروح ساخت و این سخن بر زبان
راند یا چنان ضعیف شد که بفرض نماز و عرض نیاز قیام نتوانست
نمود بدین سخن تکلم فرمود با سیاه کرمان آنکس دل و زبان وی
کسردند و این دو عضو محل تمجید و توحید بود از فوات ایشان
ترسید و این کلمه گفت بازنش از غایت بیچارگی کسوی خود را
بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب بر این حال مطلع شده آواز
انی منی الضر برکشید.

در حقایق سلمی از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل
میکند که چهل روز وحی بر وی فرود نماید این شکایت بجهت
وی کرد.

و گفته اند از آن کرمان که بدن وی خوردند یکی بر روی
زمین افتاده برخاک گرم می تنید و ایوب او را برداشته باجای خود نهاد
و چون این کار باختیار واقع شد چنان بگزید که طاقت نیاورد و
این کلام بر زبانش جاری شد و گویند هر سحری بواسطه ملکی
یا بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب رسیدی که ای
بیمار ما چگونه ؟ و ایوب بذوق و شوق پرستش این کوه بلارا بجان
میکشید و به آن بیماری خوش بود.

گر مریض بیمار خود آئی بیاد

صد سال بامید تو بیمار توان بود

در سحر آن روز که مرهم راحت رسید بهمنه این خطاب
سرافراز نشد فریاد کرد که انی منی الضر.

محققان بر آنند که شکایت با او بود نه از او (۲).

دربحرا الحقایق آورده که بشریت ایوب از ضرر جسمانی مبتلاید

۱ - کاشفی در چند جای از عشرات حمیدی نام برده است نگارنده آنرا
بدست نیاورده و از مؤلف آن اطلاعی حاصل ننمود.

۲ - و چه بسیار خوب فرموده در مثنوی معنوی ؟

گفته‌گوی عاشقان در کار رب جوشش عشق است ؟ نی ترک ادب

اما روحانیتش ناظر جمال مبتلی شده کمال عنایت در بلا میدید لاجرم
زبان شریفش منی الضر گفت و لسان روحانیتش بندای و انت
ارحم الراحمین مترنم شد (۱)

در لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه
اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت
چه منقول است که جبرئیل وی آمد و گفت چه خاموش نشسته ؟
گفت چکنم مگر صبر ؟

جبرئیل گفت : بلا در حزانة حق تعالی بسیار است تو طاعت
یاری از حق تعالی عنایت خواه و ایوب این سخن گفت :

(۸۳) پس اجابت کردیم دعای وی را ، پس بردیم از آنچه
وی را بود رنج (یعنی وی را شفا دادیم و شرح آن در سورة ص
خواهد آمد) و عطا کردیم او را فرزندان وی که ما بیان ایشان را
زنده گردانیدیم و مانند ایشان (یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر
شبهه یکدیگر) عطا فرمودیم .

این عباس فرموده که اموال و اولاد و مواشی وی را مضاعف
بوی داد و ابری سسوخ با سفید فرستاد تا مالخ زرین بر سر وی
ببارید (۲).

و در احقاف آورده که سه شبانه روز در حوالی سرای وی
می بارید .

این کارها سبب ایوب کردیم برای ابصال رحمت و انعامی از
نزدیک ما بدو و بندی برای پرستندگان یا صبر کنندگان چنانچه او

۱ حافظ فرماید

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست

در حضرت کریم تعنی چه حاجت است ؟

۲ - آیه اینست : فاستجبنا له فكشفنا ما به من ضر و آتیناه

اهله و مثلهم معهم رحمة من عندنا و ذکری للعابدين

کرد و چرا یابند چنانچه او یافت .

مثنوی

هر که او در راه حق صابر شود بر مراد خویش تن قدر شود (۱)
صبر باید تا شود یکسو خرج زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج
(۸۵) و یاد کن اسمعیل و ادریس را و خداوند نصیب را
(که الینس است با پوشش با زکریا و وجه تسمیه آنکه از خدای
آمره مند بود و گفته اند کفل بمعنی ضعیف است یعنی عمل او دورتر
عمل انبیاء زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانت نیز هست)

در مختار آورده که الیسع از الیاس متکفل شد که بامر دین
ایام نماید بعد از ذهاب (۲) وی بدین جهت ذوالکفل لقب یافت
و امام محیی السنه و صاحب کیمیا آورده اند که یکی از انبیای
بنی اسرائیل وحی آمده که میخواهم روح ترا قبض کنم تو ملک
خود را بر بنی اسرائیل عرض کن هر که بایندان (۳) شود آن را که
شب نماز گزارد و تصور نورزد و روزه دارد و اطاعت نکند و میان
مردم حکم فرماید و خشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از آن

۱ - در بعضی از نسخ بیت بالا چنین ضبط شده است :

هر که او در راه حق صابر بود بر مراد خویش تن قدر بود
و در همین معنی فرموده :

صد هزاران کیمیا حق آفرید	کیمیای همچو صبر آدم ندید
چون بمائی بسته در بند خرج	صبر کن الصبر مفتاح الفرج
شکر کویم دوست را در خیر و شر	زانکه هست اندر لقا از بد و تر
چونکه اسام اوست کفر آمد گله	صبر باید ، صبر ، مفتاح الصله
غیر حق جمله عدو و دوست دوست	باعد و از دوست شکوت کی نکوست ؟
تا دهد دو غم نخواهم انگیزین	زانکه هر نعمت غمی دارد قرین

۲ - ذهاب : یکسر اول بمعنی رفتن باشد .

۳ - بایندان : بمعنی کفیل باشد در اینجا و معانی دیگر نیز دارد
که در برخی های پیش باز نموده شد .

که آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان
قوم برخاست و گفت انا الکفل لك بهذا پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد
و او بوعده وفا نموده حالت پیغمبری یافت و حق سبحانه او را
ذوالکفل خواند .

حمة این پیغمبرای که اسمعیل و ادریس و ذوالکفل اند از
صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شداید زمان ، اسمعیل بر
نمکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس روزی
بر بالای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذوالکفل شکیبائی
بر آنچه متکفل آن شده بود .

(۸۶) و در آوردیم ایشان را ، در بخشش ما که نبوت است با
نعمت آخرت ، بدرستی که ایشان از ستودگان و فرمانبردارانند .

(۸۷) و یاد کن صاحب ماهی (یعنی یونس) را چون برفت
بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و چنینکه قدس سره فرموده
که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه امر الهی رفتن او
صادر شده بود و گفته اند ایشان را وعده عذاب داده بود چون پیماد
در رسید و عذاب دیرتر آمد پنداشت که او را دروغی وی خواهند
دانست از میان امت بیرون رفت ، پس گمان برد (یعنی از وی فعل
کسی صادر شد که گمان میبرد) آنکه تذك نخواهیم ساخت بر وی
راه رفتن را ، پس ما او را بیحر در آوردیم و در شکم ماهی زندان
کردیم ، پس ندا کرد در تاریکیها (یعنی در ظلمت بحر و بطن
حوت و تاریکی شب) و بخواند مرا ، آنکه گفت نیست هیچ میبودی
مگر تو ، یا کی تو از آنکه در چیزی عاجز شوی ، بدرستی که من

۱ - آیات کریمه : و اسمعیل و ادریس و ذوالکفل کل من

الصابرين * و ادخلناهم فی رحمتنا انهم من الصالحين * و ذالنون اذ ذهب
مفاضباً فظن ان لن نقدر علیه فتادی فی الظلمات ان لاله الا انت سبحانك
انی كنت من الظالمين *

هستم از متمكاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم .
در التماس از حضرت سید مختار نقل میکنند که هیچ مکروبی
خدای را بدین دعا نخواند الا که اجابت کنند بر او را .

(۸۸) پس ما اجابت کردیم بر دعای یونس را و رهانیدیم
وی را از شکم دویا و انتفات حوت (یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را
از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا) و همچنین که او را از شکم نجات
دادیم میرهانییم و نجات میدهم گرویدگانرا (و قصه ماهی در سورة
صافات تفصیل می آید) (۱)

(۸۹) و یاد کن زکریا بن آزر را ، چون بخواند پروردگار
خود را و گهت ای پروردگار من مگذار مرا تنها (یعنی بی فرزند
که از من میراث برد) و تو بهترین وارثانی ، پس اگر ما را وارث
ندهی باک ندارم .

(۹۰) پس ما اجابت کردیم ، بر دعای او را و بخشیدیم بر
او را یحیی پسری که بدو زنده شد معلّم دین و صلاح آوردیم ،
زن او ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از عقیقه (۲) و گفته اند

۱ - آیات اینست : « فاستجبنا له و نجیناه من الغم و كذلك
ننجی المؤمنین » و زکریا اذ نادى ربه رب لا تُخزني فرداً وانت
خير الوارثین .

و در مثنوی فرماید :

از خدا جوئیم توفیق ادب	بی ادب محروم ماند از فیض رب
بی ادب تنهانه خود را داشت بد	بلکه آتش در همه آفاق زد
هر چه بر تو آید از ظلمات غم	آن ز بی باکی و کستاخ است هم

۲ - آیات اینست : « والّتی احصنت فرجها فنغصنا فیها من روحنا
وجعلناها وابنها آية للعالمین » ان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم
فاعبدون * و تقطعوا امرهم بینهم کل الینا واجمعون * و من یعمل من
الصالحات وهو مؤمن فلا کفران لسمیه وانا له کاتبون .

او را خوش خوی گردانیدیم برای زکریا بعد از آنکه مسی الخاق
بود ، بدرستی که این پیغمبران که مذکور شد ، بودند که مشتاقند
در نیکوئیها و میخواندند ما را از روی رغبت بثواب و از جهت ترس
از عذاب و بودند ما را فروتنان و فرمان پذیران یا نیازمندان .

محققان گویند نیاز برای او باید و ناز بدو شاید و در
کشف الاحرار آورده که هر که نیاز بدو برد توانگرش سازد و هر که
ناز برو کند عزیزش گرداند بیان نیاز و کائنات خاشعین نشان ناز
من مثلی ورب العرش معبودی .

نظم

گدای میکندام لیک وقت مستی بین

که ناز بر ملک و حکم بر ستاره کنم

(۹۱) و یاد کن آن زمانی را که نگاهداشت ، فرج خود را
از حلال و حرام (مراد مریم بنت عمران است که خود را پاکیزه
داشت و دست هیچکس بدامن عصمت وی نرسیده) ، پس در دیدیم
(یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دردمید) ، در پیراهن او پادردرون
او از روح که آن بامر ماست ، محصول سخن آنکه جاری گردانیدیم
در وی روح مسیح را و گردانیدیم قصه وی و خیر پسری عیسی
را حیثی و علامتی ، بر عالمیان را (یعنی چون نامل کنند بریشان
معلوم شود که ظهور پسری بی پدر از قول عذرا بمجرد نفخه دلالت
بر کمال قدرت صانع حکیم چل ذکره دارد)

(۹۲) بدرستی که ملت توحید و دین اسلام ، که واجب است
شما را اقامت بر آن ، ملتی است یگانه (یعنی اخلاقی نیست در آن
بلکه همه انبیاء بران بوده اند و در اصل توحید همه متفق اند) و
من آفریدگار شما ام ، پس مرا بپرستید ، نه غیر مرا .

(۹۳) و بریداند اُمّ ماضیه ، کار دین خود را در میان خود
(یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر دیگری
کردند) ، همه این فرقه ها ، بسوی ما باز گردند گانند و ما ایشان را
پراخور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد .

خون آلوده فرود آید و کار بر عیسی و اصحاب او دشوار آید دعا کنند و حق سبحانه همه را بیکدمه هلاک کند (۱) .
(۹۷) و نزدیک رسید وعده حق و راست که وقوع قیامت است ، پس آنجا است که باشد خیره و باز مانده از هول رستمخیز ، دیده های آنانکه نگریدند و ایشان میگویند ای وای مرماا بدوستیکه بودیم ما در این دنیا در پی خبری ازین روز و ازین حال بلکه بلکه بودیم ستمکاران برخود که سخن بیفهمبران نشنودیم (۲) .

(۹۸) «انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم انهم لها واردون» بدوستیکه شما ای مشرکان و آنچه میپرستید جز خدای (از بتان و دیوان) ، آتش انکیز دوزخید «انتم لها» شما بتان دوزخ «(لا) معنی علی است» گذرند گانید و در آیند گان .
در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت تمذیب است برستان است چه بدانها آتش افروخته تر گردد و احتراق ایشان

۱ - آیه اینست : « حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج وهم من کل حدب ینسلون - واقرب الوعد الحق فاذا هی شاکسة ابصار الذین کفر و ایا و یلنا قل کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین ؟! . انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون » .

۲ - سعدی فرماید :

چهر داری ای استخوانی نفس	که جان تو مرغیست ، نامش نفس
چو مرغ از نفس رفت و بگست آید	دگر ره نگرده ستمی تو صید
نکه دار فرصت که علم دمیت	دمی بیش دانا به از عالمیت
سراز جیب غفلت بر آور کنون	که فردا نماند به حسرت نکون

و از نگارنده است :

امروز مده فرصت از دست بفردا

عمر من و تو خاصیتش روز شمار است

(۹۳) و هر که بکند ، از عملهای پسندیده و حال آنکه او گرویده باشد ، خدا و رسول ، پس ناسپاسی نیست مر شقائق او را (یعنی ضایع نسازیم کردار او را) و ما مر سعی او را نوبسنده ایم (یعنی اثبات کنند در صحیفه عمل او مراد آنستکه کار او بهیچوجه ضایع نخواهد بود) .

نظم

زد کار نیکوان ضایع نباشد زد حق

(۹۵) «و حرام علی قریة اهل کناها انهم لایرجعون» و محتج است بر اهل دیهی که ما هلاک کردیم ایشان را ، آنکه ایشان باز گردند دنیا (یعنی حرام است بر هلاک شدگان که بدین رجوع کنند جهت نلافی اعمال و تدارك احوال) .
معنی لا را اصلی دانند به زاید و گویند معنی آنستکه محتج است بر هلاککن و نشاید که رجوع نمایند به محشر برای حساب بلکه بیایند و محاسب شوند و قول اول اشهر است که ایشان را رجوع بدین عالم نباشد و در قبور مدب باشند .

(۹۶) تا وقتی که گشاده شود یاجوج و ماجوج (یعنی قیامت که فتح شد یاجوج و ماجوج علامت است) و یاجوج و ماجوج از هر بلندی میشتابند و میدوند تا همه عالم را فرا گیرند و آلهای دریاها تمام بشامند و از خشک و تر هر چه یابند بخورند .

صاحب معتقد فی المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بر دست حضرت عیسی خروج یاجوج و ماجوج باشد و گشاده شدن سد ایشان و تحسن عیسی با مومنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل اطهر که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین را کشیم بیایند تا بکشیم هر که بر آسمانست ، پس تیرها بطرف آسمان افکنند و

در آتش اند .
در آتش اند .

(۹۹) اگر بودند ، حقایق ، چنانچه گمان میبرند ،
در نیامدندی دوزخ چه حقایق باشد ، مذهب و همه ، بتان و بت پرستان
در دوزخ جاوید ماندگانند که ایشان را از آن روی خلاصی نیست .
(۱۰۰) مر ایشانراست در دوزخ ، و زاری و ایشان در آتش
نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند (۱) .

آورده اند که چون آیه انکم و ما تعبدون من دوت الله
ازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و این الزمیری ایشانرا
بریشان دید و گفت غم نخورید و اضطراب مکنید تا من یا محمد
مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک و رب الکعبه تو میگوئی
که هر چه مادون الله میپرستند همه دوزخ خواهند بود و حال آنستکه
عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری و نبوه ایچ اند هرگاه
که این معبودان حصص جهنم باشند گو و بتان ما نیز باشند آیه
آمد که :

(۱۰۱) ان الذین سبقتم لهم من الجنة اولئک عنها مبعودون
مدرستیکه آنانکه پیشی گرفته است برای ایشان از ما سابقه نیکو که
مادست و توفیق طاعت یا بشارت بخت و آن عیسی و عزیر و ملائکه اند ،
آن گروه که سابقه عنایت مخصوص اند ، از دوزخ دور شدگانند
صاحب بحر الحایق فرموده که سبق عنایت در هدایت موجب
ظهور ولایت است در نهایت .

بیت

هر تخم که در ازل بکشتند نهان در مزرعه ابد برآید بیان
(۱۰۲) نمی شنوند آن دور شدگان از آتش ، آواز آتش را

۱ - آیه است : لهم فیها زفیر وهم فیها لا یسمعون .

جهت آنکه ایشان در اعلی علین اند و دوزخ در اسفل سافلین
است و ایشان در آنچه آرزو برند دلهای ایشان جاویدانند (یعنی
مشتهیات خود را دایم می یابند) (۲) .

(۱۰۳) اندوهگین نمیگردانند ایشان را نزع اکبر (یعنی اول
ملائکه که گویند لایشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید تا وقتی
که گویند و امتناز الیوم و ایشان ماول نخواهند بود چه بجانب دست
راست متوجه هشت خواهند شد .

و گفته اند نزع اکبر وقتی باشد که موت را بر صورت کبشی
امایح بر باندی دارند و بکشند و این ندا برآید که یا اهل النار

خلود ولا موت و یا اهل الجنة خلود ولا موت دوزخیان نزع کنند و
بهشتیان با فرح گزرانند . و پیش آیند ایشان را فرشتگان وقت بیرون
آمد ایشان از قبور و گویند این آن روز است که در دنیا بودید
که بدین وعده داده می شدید (یعنی اینست روز ثواب و کرامت
، عابدان گویند این روز جزای شماست ، غاروان را خطاب
رسد که این روز تماشای شماست .

۱ - آیه است : لا یسمعون حسیسها وهم فیها اشتیت انفهم
خالدون لا یحزنهم الفزع الا کبر و تلقیهم الملائکه هذا یومکم
الذی کنتم توعدون .

آتش عاشق از این رو ای صبی
می شود دوزخ ضعیف و منطقی

گویدش مگذر سبک ای محترم
ورنه ز آتشی تو مرد آتشم

« مولوی »

شعر

نیک مردان را نعيم اندر نعيم عشق بازان را لقاء اندر لقاء
حصه آنها وصل حور عين بهره آنها جمال كبريا

(۱۰۴) «يوم نطوى السماء كطي السجل للكتب كما بدأنا اول خلق

نعميده وعداً عليهما ان كنا «فاعلين» ياد كن روزی را که طی کنیم و در هم
پیچیم آسمان را ، همچون پیچیدن طومار برای کفایت (و حصص
تجمع میخواند (۱) یعنی همچون طی کردن سجل مر نوشته ها را و
سجل نام کتاب حضرت بوده و گویند ملکیت که چون کرام الکاتبین
نامه های اعمال بوی سپارند در هم پیچد) ، همچنانچه آغاز کردم نخست از
آفریدن را بی ماده و مددی ، باز گردانیم آنها که آفریدیم ، اعاده
مثل ابد باشد در ایجاد از عدم و هردو نزد قدرت آسانست ، وعده
دادیم باعاده وعده دادنی ، برماست وفا کردن بدان ، بدوستیکه ما
کننده ایم بی شبهه (یعنی چنانچه از اول موجود آوردیم برای معرفت
دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات)

(۱۰۵) و بدوستیکه نوشته ایم ما ، در کتاب داود از بس تورات
(یعنی بعد از آنکه در تورات نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم)
آنکه زمین هشت میراث گیرند آن را بندگان ستوده من (یعنی
امت محمد و گفته اند عامه مؤمنان) .

(۱۰۶) بدوستیکه درین یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید
هر آینه کفایت است مگر و برستندگان را (مراد امت حضرت رسالت اند
که خبر و مواعظ قرآن ایشانرا رسانده است در رسیدن بمطالوب .

۱ - آیه اینست : « ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان
الارض یرثها عبادى الصالحون ان فی هذا لبلاغاً لقوم عابدين » و ما
ارسلناک الا رحمة للعالمین .

(۱۰۷) و نفرستادیم ترا ای محمد ، مگر بخشایش مر عالمیانرا (۱)
حضرت پیغمبر رحمت است مر مؤمنان را که بدو راه یافتند
انما انا رحمة و رحمتست مر کافران را که سبب وی از عذاب استقبالی
ایمن بودند ما کان الله لیمذبنهم و انت فیهم .

در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را
در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه مظلوم بود و اگر مدینه
زاهره و اگر در مسجد مگرم بود و اگر در حجرة طاهره همچنین
بر ذروه عرش و مقام قاب و قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود ساط شفاعت گسترده گوید
امتی امتی .

تفسیر

عاصیان پر گنه در دامن آخر زمان
دست در دامن تو دارند و جان در آستین
تا امید از حضرتت با نصرت نتوان شدن

چون توئی در هر دو عالم رحمة للعالمین
(۱۰۸) بگو ای محمد مر کافران را ، جزین نیست که وحی
فرستاده میشود بسوی من آنکه جزین نیست که خدای شما خدای
بگانه و یکتاست ، پس آیا هستید شما کردن نهاد کان مقتضی وحی را ؟
(۱۰۹) پس اگر برگردند از توحید ، پس بگو آگاه کردم
شما را برسویه (یعنی من و شما در علم به آنچه اعلام کردم برابریم)
در موضح «؟» آورده که اعلام کردم شما را به آنچه وحی
کردند بمن و بر شما روشن شد و مؤمن و کافر در عالم بدین مساوی

و از شیخ مفیدی است :
مجوی در دل ما غیر دوست زانکه نیایی
از آنکه در دل محمود جز ایاز نباشد

شدند و نمیدانم من آیا نزدیکست یا دورست آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر یا غلبه مسلمانان ؟
(۱۱۰) بدوستیکه خدای میداند آشکارا از سخن کافران در طعن اسلام و میداند آنچه می پوشید از حسد پیغمبر و حقد بر مسلمانان .

(۱۱۱) و نعمی دائم شاید که تاخیر آن موعده یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد مر شما را (یعنی بطریق استدراج در تاخیر می اندازد) و شاید بر خودداری بود شما را تا وقتیکه اجل مقدر برسد .

(۱۱۲) قل رب احکم بالحق وربنا الرحمن المستعان

علی ما تصفون (۱) .

نگوی ای آفریدگار من حکم کن (و حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه) راستی و پروردگار ما بسیار رحمتست بر آفریدگان خود باری خواسته شده (یعنی باری ازو خواهند) بر آنچه شما صفت می کنید و میگوئید عذاب موعوده اگر حق است چرا بما فرود نمی آید یا رایت اسلام دمیدم نگویند خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا می گوئید و ما از خدای پرورد آن باری میخوانیم و امیدواری مفقوت از حضرت اوداریم . مراد خویش ز درگاه پادشاهی خواهم که هیچکس نشود ناامید از آن درگاه .

۱ - آیه کریمه اینست : قل انما یوحی الی انما الهکم

اله واحد فهل انتم مسلمون ؟ فان تولوا فقل اذنتکم علی سواء وان

ادری اقرب ام بعید ما نعدون ؟

انه یعلم الجهر من القول و یعلم ما تکتمون و ان ادری لعله فتنه

لکم و متاع الی حین .

سورة الحج مهینه و هی ثمان و سبعون آیه (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شئی عظیم

ای مردمان (خطاب باعامه مکلفانست که میگوید) بترسید از عذاب پروردگار خود ، بدوستیکه جنبایدن قیامت مر زمین را چیزی بزرگ و بر هول است (اسناد تحریک ساعت مجاز است) و این زلزله از علامات قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زلزال المسیر آورده که قبل از نفخة اولی زمین متزلزل شود و ندا از آسمان برسد که یا ایها الناس اتقوا ربکم

یعنی زلزله الساعة شئی عظیم .
(۲) روزی که ببیند آن را ، غافل شود و فراموش کند از هیبت آن هر شیر دهنده ازان فرزند که وی را شیر میدهد باوجود مهرنای مرضه رضیع و نههد هر زنی که خداوند حمل رود یعنی بیفکند هر زنی بار دار فرزند خود را و ببینی مردمان را از غایت دهشت دران روز مستان (یعنی مانند مستان عقل و تمیز ازیشان زائل شده) و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگر چه در رأی العین مانند سکر می نماید پس ایشان بحقیقت مست نباشند ولیکن عذاب خدای سختست و از هول آن مدهوش می نمایند .

(۳) و از مردمان کسی هست که جدال کند در کتاب خدا

۱ - سورة حج در شهر مدینه فرود آمده دارای ۸۷ آیت

می باشد .

چون نصر بن حرث که میگوید ان هذا الاساطير الاولين یا بحث کند در قدرت حق سبحانه چو این بن خلف که انکار می نماید حشر را بی دانش و معرفتی و بی برهمنی و حجتی و بیروی کند در مجادله با در تمام احوال خود هر دیو سر کشی همراه که در اول :

(۴) « کتب علیه انه من تولیه فانه یضله و یهدیه الی عذاب السعیر . » نوشته شده است بران دیو در اوج محفوظ آنکه هر کس او را دوست دارد و متابعت کند ، پس آن دیو همراه گرداند تابع خود را و راه نماید او را بسوی آتش سوزان (یعنی دوست خود را بدان کار دارد که مکاتبت آن عذاب دوزخ بود) .

در حقایق آمده که ضمیر علیه راجع بمجادل است یعنی حکم کرده خدای بران جدل کننده که هر که بر بی وی رود بدوزخ رسد) .

یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقنا من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة لنبین لکم و نقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمى ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی ارجل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا .

ای مردمان (و گویند خطاب با کفار است منکران حشر را میگوید) اگر شک کنید شما در شک از برانگیزدن حقایق و میگویند اعاده ممکن و مقدور نیست ، آخر نظر کنید در اول حل خود ، درستی که ما آفریدیم شما را از خاک و شما فرع آنید ، پس آفریدیم شما را از منی ، پس از مقداری خون بسته ، پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه نمایند تمام خلقت که درو هیچ عیبی و نقصی نبود و تمام

که در بعضی اجزای وی قصصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره . در وسط آورده که این معنی در سلف است که یکی بپند بعضی از مصور و یکی تمام صورت یافته ، مالمخص کلام آنست که شما را منتقل ساختیم از حلی محالی تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما را تا استدلال کنید از مبدأ بر معاد و تأمل نمائید که هر چه قابل تفریر و تکوینست باری دیگر قبول آن میتوان کرد و قرار میدهیم در رحمتها آنچه خواهیم که قرار دهیم (یعنی چنین که سلف نشود و در رحم همانند) تا وقتی نام برده که زمان وضعت ، پس بیرون آریم شما را از بطون امهت طهلی که از غایت ضعف باور خود قیام نتواند نمود ، پس تربیت کنیم شما را تا رسید بکمال قدرت و جمال فهم و حرد که میان سی و چهل سالگیست و از شما کسی باشد که متوفی گردد نزدیک بلوغ اشد یا قبل از آن و بعضی از شما بود که رد کرده شود و فروترین زندگانی که خرافات است قانداست ز پس دانستن چیزی را یعنی محلت کودکی باز کردند و هر چه دانسته باشد فراموش کند و عودیت آدمی از نهایت به بدایت اشارتی است به آنکه قدرت کامله عجز ندارد از اعاده چنانچه نداشته پس دیگر باره جهت استدلال بر ثبت میفرماید که : و می بینی زمین را ای آدمی ، خشک و بی رونق چون مرده ، پس چون ما فرورستیم ز ابر بران زمین آب باران ، جنبش کند آن زمین به سر و پا و برویاند از هر موضعی از نبات تازه و تر و نیکوی و بهجت افزای پس قدری که زمین مرده را به آبی زنده سازد تواناست بر آنکه اجزای موتی را جمع ساخته همان حال که بوده اند بازرد .

آنکه بردانه نهال انداخت کرد نابوده را بقدرت بود
دانه را هم شجر تواند ساخت چه عجب ؟ گر دهد بود وجود

آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحمل ایشان باحوال متنوعه و احیای زمین بعد از موت ، بسبب آنستکه خدائی ، او نیست است در ذات مغود و مستحق صفات کمال است و بجهت آنستکه او زنده میگرداند ، مردگان را و گرنه نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نساختی و برای آنستکه او بر همه چیزها تواناست ، چه قدرت او از صفات ذاتیه است و نسبت او بهما ، تدورات مساوی پس چون مشاهده قدرت بر احیای بعضی از اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیای اموات .

(۷) و ایراد این دلایل برای آنستکه بدانند که قیامت آینده است ، هیچ شکی نیست در آمدن او و بدانند آن نیز که خدای برمی انگیزد کسان را که در گورها اند بمقتضای وعده خود تا ایشان را حساب کند و جزا دهد .

(۸) و از مردمان کسی هست که از روی ستیزه جدال کند در کلام خدای و یا در قدرت او (تکرار برای تاکید است یا مراد از مجادل اول رؤسای کفار اند چون نصر و ابی و احزاب ایشان و از ثانی تبیه و مقایسه آنها که هر یکی از ایشان نیز طرح جدال می افکندند بدانشی که بدو داده باشند و بی دلیلی که راه نماید مقصد و بی کفایتی روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد (یعنی مجادله می کنند بی سند از استدلالی یا وحی بلکه در صدد جدال است بمحض تقلید ثانی)

(۹) در حالتیکه پیچیده دامن خود است و این کفایت است از تکبر چه متکبر بران دامن از هر چیزی در می پیچند ، پس این مقصد متعیر جدال میکند تا گمراه گرداند مردم را از راه خدای (یعنی از فرمان برداری او) ، و او راست در دنیا رسوائی بقتل چنانچه در روز بدر آورده و بچشانیم او را روز رستمیز بمذاب آتش سوزنده و کرم .

(۱۰) و گوئیم این جزا و عذاب بسبب آن چیز است که از پیش فرستاده دسته های تو (یعنی آنچه کتب کرده از کفر و معصیت و بسبب آنستکه خدای نیست ستم کننده بر بندگان (۱)) (ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عیند است)

آورده اند که جمعی از اعراب بمدینه آمده شرف اسلام دریافتند ، پس هر کرا از ایشان مرضی عارض نشد و زنی مسری بزاد و اسب او کمره خوب آورد و مواهی او نتایج نیکو آورد گفتند نیکو دینی است و ما را بسبب قبول آن نیکوهای پیش آمده دل او باسلام آرمیده گشت و اگر این قصه برعکس آمدی از دین برگشته گفتی اسلام بر من میمون نیست آیه نازل شده که :

(۱۱) و از مردمان کسی هست که پرستند خدای را برانحراف و اضطراب یا برطرف یعنی بر ایستاده و در کار خود غیر ممکن و ماوردی فرموده در نعمت دون محنت پس اگر برسد او را نیکویی چون صحت و شفا آرام گیرد بدین وثبات شود بران و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر بر گردد بر روی کفاره خود (یعنی از جهتی که آمده بران عود کند) مراد آنستکه مرتد گردد و از دین اسلام دست باز دارد و اولی آنستکه یکی از یهود ایمان آورد و ناپایا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت من دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقل کن حضرت فرمود که ان الاسلام لایقل یهودی مرتد شد و این آیت آمد که :

۱ - آیه اینست : و من الناس من یعبد الله علی حرف فأن اصابه خیر اطمینان به و ان اصابه فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا والاخرة ذلك هو الخسران المبین .

هر که از دین برکشت زبان کرد در دنیا که بمراد نرسید
و زبان کند در آخرت که عمای او نابود شود ، این زبان هردو
سرا ، آن است ، زبان هویدا چه بر همه عقلا ظاهر است کنه زبان
ازان عظیمتر نیست .

بیت

نهی مال و نه اعمال و نه دنیا و نه دین
نهی لامعه صدق و نه انوار یقین
در هر دو جهان منفعل و خوار و جزین

البته زبانی نبود بدتر ازین

(۱۲) میخواند و میپرستد مرتد یا مشرک ، بجز خدای آن
چیزی را که ضرر بدو نرساند اگر نپرستد او را وسود ندهد او را
اگر پرستش کند ، آن پرستش ، آنست گمراهی دور از مقصد .
(۱۳) می پرستند آن را که ضرر پرستیدن او ثقل دنیا و عذاب
آخرت است نزد کفر است از سود او که توقع شفاعت است و توکل
حضرت عزت هر آینه بدیاریست و بد مضاحبه و آبرزگاری .
(۱۴) بدرستی که خدای در می آرد آنان را که تصدیق خدا
و رسول کردند و کارهای شایسته بجای آوردند در بوستانها که
میروند از زیر اشجار آن جویها و غایت نزعت باغ و بوستان به آب
روان است ، بدرستی که خدای می کند آنچه میخواهد از مکانات
مشرک و موحد (۱) .

۱ - آیه انست : ۱ یدعوا من دون الله مالا یضره و مالا ینفعه
ذلك هو الضلال البعید ۲ یدعو المن ضره اقرب من نفعه لبئس المولی
و لبئس النصیر ۳ ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری
من تحتها الانهار ان الله ینعل ما یرید .

آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توفقی نمودند ،
گفتند شاید مهم محمد از پیش نرود و دوستی که میان ما و یهود
است منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد .
حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۱۵) هر که باشد که گمان برد آنکه نصرت ندهد خدای
بیمبر خود را در دنیا به اعلائی کلمه و اظهار حجت و غلبه براعدای
و در آخرت ، ملو درجه و شفاعت و قرب کرامت باید که فرو گزارد
رسنی بسقف خانه (یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در خود بندد) ،
پس ببرد آن رسن را تا بزمین افتد و بمبرد یا رسن در گردن
افکند و مختلف شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست
در آن زده قطع مسالت کند تا بفلك رسد و در دفع نصرت از
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جهد تمام نماید ، پس در نگبرد
بنظر تامل که با وجود این کلمات آیا می ببرد فعل حیات آمیز او آنچه
او را بخشم آورده است از کار بیمبر و مظنه آنکه او شاید متصور
نشود (۱) .

(۱۶) و همچنان بیان کردیم این کار را و روشن گردانیدیم
ارو فرستادیم آیه های روشن را در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد
و بدرستی که راه نماید بدان آیه ها یا بر هدایت ثابت دارد هر که
را خواهد .

(۱۷) بمحقق آیه که گرویده اند و آنانکه یهودی شدند از ستاره
پرستان و ترسایان و گبران و آنانکه شرك آوردند (یعنی عبده اصنام

۱ - آیه انست : ۲ من کان یظن ان لن ینصره الله فی الدنیا
والاخرة فلیمدد بسبب الی السماء ثم لیقطع فلینظر هل ینهب کیده ما
یفیظ ؟ ۳ و كذلك انزلناه آیات بینات و ان الله یمهدی من یرید .

بدرستیکه خدای جدا کند میان ایشان روز رستخیز بحکم محکم و قضاء مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد و بتحقیق که خدای بر همه چیزها گوا هست و از حال همه چیزها آگاه (۱).

(۱۸) آیا نمی بینی (یعنی نمی دانی ؟) آنرا که بدرستی خدای را سجده میکند هر که در آسمانهاست ملائکه سجده طوع و باالی سجده تسخیر و هر چه در زمینهاست . مؤمنان سجده طاعت و دیگران سجود خضوع و ذلت و آفتاب بطلوع و غروب و ماه بشروق و افول و ستارگان بر رفتن و آمدن و کوهها بجزریان بنایب و پروش معادن و درختها بسایه و چهاربایان بعجایب ترکیب و بسیاری از مردمان سجده کنند او را و بسیاوی از ایشان که ابا کرده اند از سجود ، حکم شده است بر ایشان عذاب .

در احتقانی آورده که حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از روی استهزاء بیش کسی پیشانی بر زمین نهد آن را از حساب سجده نمی شمرد بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم مر خدای را خاضع و خاشع اند بدلائل حال که انصاع است از دلالت مقال .

بیت

در نگر تا بینی از عین شهود جمله ذرات جهان را در سجود

۱ - آیات چنین است : ان الذین آمنوا والذین هادوا والصائین والنصارى والمجوس والذین اشرکوا ان الله یفسل بینهم یوم المیمه ان الله علی کل شی شهید * الم تر ان الله یسجدانه مافی السموات ومن فی الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب ومن ین الله فماله من مکرم ان الله ینقل ما یشاء .

این سجده ششم است باتفاق علماء از سجدهات قرآنی و در فتوحات این را سجده مشاهده و اعتبار گفته و فرموده که از همه اشیاء غیر آدمیان را تبییض نکرده ، پس بنده باید که مبادرت نماید تا از کثیر اول باشد که اهل سجده و اقتربند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقابند .

و هر کرا خوار گرداند خدای بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول دوزخ ، پس نیست او را هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده بسعادت یا هدایت یا توفیق و با وصول بهشت ، بدرستیکه خدای بکند آنچه خواهد از اهانت و اکرام .

آورده اند که اهل کتاب باز مره اصحاب در مقام مخاصمه آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما ندیم است و بحقیقت سزاوار تریم از شما ، مؤمنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و مکتاب خود و شما ایمان داریم شما با آنکه ایمان پیغمبر ما و کتاب ما را می شناسید از روی حسد بدو نمی گروید ، پس حق در طرف ما باشد نه جانب شما . حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۱۹) این دو گروه دشمنان ، جنگ کردند و جدال نمودند در دین پروردگار خود .

و از ابوذر غفاری رضی الله عنه منقولست که سوگند میخورم بخدای که این آیت در شأنش کس است که در روز بدر سبقت کردند بمبارزات از جانب کفار عقبه و شیمه و ولید و از طرف مؤمنان حمزه و علی مرتضی و عبیده رضی الله عنهم و در تیپان از امیرالمومنین علی کرم الله وجهه نقل فرموده که از لایه فی مبارزت الکفار یوم البدر (۱) .

در پاییز سال دوم هجرت اوسمیان با کاروانی که کلاهی فراوان

و در وسط آورده که فرق کرده خمسة مذکوره را (یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس و مشرکان) يك گروه خصم اند و مؤمنان علیحدہ گروه خصم و این دو خصم پیوسته در ذات وصفات خدای جنگ کنند .

داشت راه شام روان شد و این همان کاروانی بود که پیغمبر در بی آن بعثیره رفت ولی دوروز پیش از رسیدن او کاروان از آنجا گذشته بود و مسلمانان در نظر گرفتند در انتظار بازگشت کاروان در آنجا بمانند .

کاروان از مکه باز بجانب شام روان شد درین راه ابوسفیان مضمض بن عمرو غفاری را اجیر کرده بمکه فرستاد تا از مکیان در حفظ کاروان کمک جوید و بانها بگوید محمد و یارانش در پی آن برخاسته اند .

مضمض رات و مردم مکه را خبردار نمود هرکس در مکه قدرت جنگ و نبرد را داشت از مکه بکمک ابوسفیان بیرون آمد از اشراف قریش هیچکس در مکه نماند مگر ابولهب که عاص بن هشام را که چهار هزار درهم از او طلب کار بود بجای خود فرستاد . پیغمبر با یاران خود روز هشتم ماه رمضان سال دوم هجرت از مدینه بیرون آمد . مسلمانان دو برجم سیاه داشتند و هفتاد شتر لذا دو یا سه نفر در يك شتر شريك بودند و نوبت نبوت آن را سوار میشدند . محمد نیز از این جهت مثل یاران خود بود ، او و علی و مرثد غنوی يك شتر داشتند .

همراهان محمد ۳۵۰ تن بودند که از آن میانه ۸۳ تن از مهاجران و ۶۱ تن از طایفه اوس و نالی از گروه حزرچ بودند . چون بنزدیک بدر رسیدند محمد شتر خود را براند تا بپیر سردی رسید و از اخبار قریش پرسید و بدانست که کاروان

بس آنانکه نگرویدند بیریدند برای ایشان بمقدار چثه ایشان جاههائی از آتش که جسد ایشان را فرا گیرد چون احاطه جاهه بنزدیک است .

بس از آن علی و زبیر بن عوام و سعد بن ابی وقاص را با چند تن دیگر از یاران خود بطرف جاه بدر روان داشت که برای او خبر بیاورند .

این گروه در بازگشت دو غلام همراه بیاوردند که محمد وسیله آندو در محل تواف قریش آگاهی یافت .

عده قریش را از آنها پرسید و چون نمی دانستند فرمود هر روز چند شتر میکشید ؟

پاسخ دادند بکروز نه شتر و بکروز ده شتر . محمد از اینجا حدس زد که عده قریش میان نهصد و هزار است .

کاروان بسلامت جست و بعضی از مردمان که برای بدست آوردن غنیمت همراه پیغمبر آمده بودند با وی بجهدال برخاستند که بمدینه باز گردد .

مردم قریش در اندیشه بودند و با خود میگفتند بهتر اینست که از همان راه که آمده ایم برگردیم تا مسلمانان از سفر خویش نومید برنگردند ؟

ابوسفیان نیز چنین فکر میکرد ولی ابوجهل همین که از واقعه خبر یافت فریاد زد که رنمی گردیم تا بیدر برسیم و سه روزی در آنجا تواف کنیم و شتر بکشیم و غذا نخوریم و باده گساری کنیم و کنیزان را بشکر برای ما ساز بنوازند . . . قریشیان دودل شده ولی مسلمانان برای جنگ آماده گردیدند و همینکه بنزدیکترین آب رسیدند برکنار آن ورود آمدند .

بشن . و بخته میشود از زیر سرهای ایشان (یعنی بپزند بر سر ایشان
آب گرم در غایت حرارت .

حباب بن صرتم آن سرزمین را بخوبی میشناخت چون دین یهود و یزید را
در آنجا پیاده شدند پیش محمد آمد و گفت : آیا این محل را با اختیار
برگزیدی و میتوان عرض کرد یا خدای ترا در اینجا فرود آورد و
تغییر آن روا نیست ؟؟؟؟

پیغمبر گفت اگر مصالح جنگی اقتضا کند تغییر محل مناسب
ندارد حباب گفت : در این صورت اینجا برای تو امانت و آسایشگاه و
مناسب نیست . یاران خود دستور ده حرکت کنند تا بکنار آبی که
دشمن نزدیکتر است برسیم و در آنجا فرود آمده چاههایی را که پشت سر
آنست هموار کنیم و آنگاه بر کنار آب حوض ساخته و خود را برای
جنگ و ستیز آماده و فراهم سازیم با این ترتیب ما آب داریم ولی دشمن
برای آب در زحمت خواهد بود . محمد زای حباب را مقرون بصواب
دانست و آنرا کار بست و بکسان خود فرمود که من نیز مانند آنها
بشرم و کارهایم و همین مشورت است بدون نظر یاران تصمیمی نخواهم
گرفت . حوض را بساختند و سپس با اشاره سعد بن معاذ برای پیغمبر سایهائی
ترتیب دادند و قرار شد پیغمبر در سایه بان بماند و یاران او با دشمن رو
برو شوند اگر فتح و پیروزی بهره مسلمانان شد که چه بهتر و گرنه محمد
بعیدینه روان شود .

عتبه بن ربیعہ خواست از روبرو شدن قریش با مسلمانان جلوگیری نماید
ولیکن ابوجهل از سخن آن خشمگین شد و کس پیش عامر بن حضار
می فرستاد و گفت بین دوست تو میخواهد مردم را بگرداند تو قاتل
برادرت را با چشم دیده برخیز و کشته شدن او را یاد کن عامر از جای
پرخاست و نام برادر خود را زبان راند و با این پیش آمد جنگ قطعی
مینمود . در این هنگام پیش آمد دیگری رخ داد که آغاز جنگ و
درگیری نبود در این پیش انداخت .

(۲۰) گذاخته شود به آن آنچه در شکمهای ایشان باشد از
امعاء و احشاء و بگدازد پوستهای ایشان (یعنی اثر آن حرارت بظاهر

اسودد و خرومی از میان رده های قریش بیرون آمده بسوی
مسلمانان رفت و میخواست حوضی را که ساخته بودند ویران سازد
حمزه بن عبدالمطلب (عموی پیغمبر) ضربتی بپای او زد چنانچه
برو در افتاد و خون از پایش بسختی روان شد سپس حمزه ضربت
دیگری باو زد که کارش بپایان رسید .

همینکه اسود بر زمین افتاد عتبه بن ربیعہ با برادر و بر سر شیبہ
و ولید بیرون آمده و هموارد خواستند . گروهی از جوانان مدینه
بطرف وی رفتند چون عتبه آنها را بشناخت گفت بشما نیازمندی نداریم
ما کسان خود را میخواهیم و یکی از آنها فریاد زد : ای محمد کسانی
را که همدوش ، همانند و همشان ما هستند بفرست .

حمزه و علی و عیبه بسوی آنها رفتند حمزه و علی شیبہ
و ولید را امان ندادند و هر دو را از پا در آورده بخون نشانند سپس
بکمک عیبه که عتبه را و دست یافته بود شتافتند و این پیش آمد
باعث شد که دو گروه روبرو شوند و این حادثه در بامداد روز آدینه
هفدهم ماه رمضان رخ داد .
آتش جنگ در گیر شد .

محمد در دل معرکه جای داشت مسلمانان با اینکه از قریش
کمتر بودند به آنها حمله ور شدند . نیروی ایمان یشتیبان مسلمانان بود
و با کمی عدم آنها را بر سر کان پیروزی داد . کشتگان قریش را جمع
کردند و جایی بگنجد همه را در آن بریختند و دفن کردند .
مسلمانان آتش را در میدان جنگ بجمع آوری غنیمت ها و ننگهائی
اسیران گزرانیدند هنگام شب پیغمبر را جمع دفع و پیروزی خود و شکست
مکیان تفکر مینمود و یارانش در دل شب می شنیدند که میگفت :

و باطن ایشان برسد .

(۲۱) و مرتدیب ایشانرا گرزها باشد در دست زبانیه از آهن

(۲۲) هرگاه که کفار خواهند آنکه بیرون آیند از آتش از جهت

غمی که ایشان را در یافته باشد باز گردانیده شوند بدان گرزها در دوزخ (یعنی چون بکناره دوزخ رسند بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر ایشان می زنند و باز میگردانند بدرکات) و میگویند .

(۲۳) و بیشید عذاب آتش سوزنده ، بتحقیق که خدای در آورد آنانرا که گرویدند بخدا و رسول و کردند عملهای شایسته ، در بوستانها که میرود از زیر مساکن و تصور آن چو بها ، آراسته گردانند و پیرایه بندند ایشانرا در بهشت بدست آنها از زر و یارایند ایشانرا

ای ساکنان چاه ، ای عقبه بن ربهه ، ای شبیه بن ربهه ، ای امیه بن خلف ، ای ابوجهل ۴۰۰۰ ؟

بدین طریق تمام آنها را که در چاه مدفون شده بودند یکایک می شمرد و میفرمود آیا آنچه را که خداها بشما وعده داده بودند یا تمید ؟

زیرا من آنچه را خدایم بمن وعده داده بود مطابق واقع یافتم .

مسلمانان گفتند : آیا با مردمان گفتگو میکنی ؟ پاسخ داد :

آنها مانند شما گفتار مرا میشنوند اما بجواب دادن توانا نیستند .

فتح و پیروزی مسلمانان در غزوۀ بدر تأثیر شگرفی بجای گذاشت

و مسلمانان پیروزتر شدند ولی قریش خود را برای انتقام آماده میکردند

فاجئتك احدی بیش آمد در جنگ احد فتح نصیب مکیان شد شکست نه هزمه مسلمانان

نخست مسلمانان دشمن را شکست دادند ولی آثار انتقام نکردند

و وقتی که مسلمانان سرگرم جمع آوری غنائم بودند دشمن حمله ور شد

و بر سهام اسلام شکست افتاد .

حمزه در این جنگ کشته شد و از کشته شدن او بیغمبر بسیار

غمگین شد دو دندان بیغمبر در این جنگ شکست .

نمروارید و جاهها که بودند ایشان در بهشت از ابریشم خالص است .

در خبر آمده که هر که حریر بپوشد در دنیا نپوشد آنرا در

آخرت مراد این است اند که لبس حریر بر ایشان حرام است .

(۲۴) و راه نموده شدند مؤمنان بپاکیزه از قول (یعنی بسختی) (۱)

یا که راه نمایند ایشانرا در آخرت و آن چنان باشد که چون نظر

ایشان بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدینا لهذا و چون در آیند بر زبان

رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار

گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه آن بود که در

بهشت لغو و فحش و باطل نگویند و نشنوند لا یسمعون فیها لغوا و لا نائماً

(۱) و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در

دنیا که گفتن کلام عهادت است (بالقرآن یا استغفار)

سلامی رحمة الله علیه آورده که قول طیب ذکر الله است یا

نصیحت مسلمانان و گفته اند ارشاد مریدانست یا دعاء مؤمنان یا امر

معروف و نهی منکر .

در لطایف قشیری مذکور است که قول طیب آنست که صادر

شود از دل خالص و سر صافی و مقرون بود بر رضای حضرت الهی

در کشف الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی

یا که باشد و از عجب دور و به نیاز نزدیک .

بمهل قصری (۲) رحمة الله فرموده که : درین کلام نظر

۱- آیه ۲۳ اینست : ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات

جنت تجری من تحتها الانهار یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤا و

لباسهم فیها حریر ۲ : و هدوا الطیب من القول و هدوا الی

صراط الحمید .

کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ عجایب صعبتر از دعوی نیانم .

ایمن آباد است این راه نیاز
 روتو ترك دعوی و دعوت بگو
 ترك نازشی گیر و با این راه بساز
 راه حق از کبر و از نخوت مجو
 و راه یافته شده اند اهل ایمان ، راه خداوند ستوده که آن دین اسلام است .

(۲۵) بتحقیق آنانکه نکر ویدند ، خدا و رسول و نماز میدارند از راه خدای (یعنی مردم را از اطاعت منع کنند) و از طواف مسجد حرام (بقول اشهر مراد روز حدیبه است که پیغمبر و اصحاب را از طواف خانه و مسجد باز داشتند)

، آن مسجدیکه ساختیم او را برای مردمان و مخصوص نیست به بعضی دون بعضی ، یکسانست مقیم در او و آینده (یعنی غریب و شهری در فضای متاسک حج و اداء لوازم تنظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در این بودن درو و بدین قول مراد از مسجد نفس او باشد و این مذهب امام شافعی است .

و بقول امام اعظم و امام محمد حنبلی مراد از مسجد همه حرم است و هم بیوت سکنه مکه و در نزول منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج و معتمر در هر موسم بهر منزل که خواهند نزول نمایند اما سکن بیوت را اخراج نکنند و از فاروق منقول است که در موسم منادی فرموده که درهای سراهای مکه در نه بندند تا آیندگان هر جا خواهند ورود آیند .

و هر که خواهد در حرم میل کردن از حق و الحاد در حرم بقولی است حرام است و گفته اند آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم و در تیسیر گوید احتکار طعام و اکثر علماء بر آنند که

اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذاب است و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آرد سبیه برو نویسند و اگر نی ، نی ، الا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه بفعل آرد آنرا خطیه بروی نویسند .

این مسعود فرموده که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد بظلم از عذاب الیم خواهد چشید .

امام علم الهدی : رحمه الله علیه فرموده که چون بمکه محترمه مخصوص است بتضاعف حسنات چنانچه نمازی درو با چند نماز در غیر او برابر است پس جزای مساوی نیز درو کلی ترست از سایر مواضع جنس آن که در اول آیت گذشته محذوف است تقدیرش آنکه آنکسان هلاک شدند با زیان کار گشتند .

(۲۶) و یاد کن چون مبین و معین گردانیدیم برای ابراهیم خلیل جای خانه کعبه را در وقت ساختن به آنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بران مقدار زمین که خانه بود یا بادی بر آن گنجیم تا بدان اندازه زمین را برات و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی آنکه شرك میاور و نیاز مگیر بمن چیزی را که من از شرك منزه و مقدسم و بك گردان خانه مرا از بتان و چیزهای ناشایست برای طواف کنندگان گردا گرد وی از آفاقیان و برای استادگان (یعنی مقیمان بلد و گفته اند برای ابا استادگان در نماز ها و رکوع و سجود کنندگان) یعنی خانه کعبه را از اقدار و انجاس پاک ساز تا ویرا طواف کنند و درو نماز گزارند)

و این قول باسان اهل علم است اما بزبان اهل اشارت میفرماید

۱- «واذ یوانا ل ابراهیم مکات البیت لا تشرك بی شیاً و طهر بیتمی للطائفین و القائمین و الرکع السجود» .

دل خود را که دارا الملک کبریاى من است از همه چیز باک کن و غیر برابردوار
مده که او پیمانه شراب محبت ماست :

القلوب او انى الله فى الارض فاحب الاوانى الى الله اسماها

وحى آمد بداد که برای من خانه باک ساز که نظر عظمت من بوی
فرود آید او گفت : وای بیت پسمک ؟

کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید ؟

فرمود که دل بنده من است ، داود فرمود که او را چگونه
باک گردانم ؟

گفت آتش عشق در دل زن تا هر چه غیر ماست همه را
بسوزاند !

بیت

خوش آن آتش که در دل بر فروزد

بجز حق هر چه پیش آید بسوزد
چون ابراهیم خانه کعبه را تمام کرد وحى آمد که مردمان
را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم فرمود که آواز من بکجا رسد ؟
خطاب رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل
در مقام یابری که ابوبیس برخاست و ندا کرد که ای مردمان خدای حج
خانه کعبه بر شما نوحه و شمارا بدان میخواند اجابت کنید حق
سبحانه آواز او را بذرات ذریات رسانید و همه را صدای دعوت او
شنوید و هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب لیلیک
اللهم لیسک مبادرت فرمود و قصه تاذین خلیل اینست که حق سبحانه
فرمود که :

(۲۷) و ندا درده ای ابراهیم ، در میان مردمان و بخوان ایشانرا
بحج خانه خدای و در عین المعانی گفته است که این امر متوجه

حضرت پیغمبر است میفرماید که خبرده مردمانرا از وجوب حج تا
بیایند و تو مردمان پیادگان و سواران بر هر شتری لاغر شده نزار گشته
که بجای تمام می آیند آن شتران از هر راه دور (یعنی تو دعوت
کن که سواره و پیاده بحج خواهند آمد) ،

(۲۸) تا حاضر شوند نزدیک منفعتها که مرایشانراست (یعنی
منافع دنیوی و دنیوی برسند) و یاد کنند نام خدا را (یعنی لیلیک
گویند) در روزهای دانسته شده که ایام عشره است از ذی الحجه .
تول فها آنست که نام خدای برید در ایام نحر و تشریق بر طبع
آنچه روزی داده است ایشانرا از بسته زبانان انعام (یعنی شتر و گاو
و گوسفند) مراد قربانیست که بنام خدای کشند کفار بنام قربانی
میگردند و از گوشت قربانی نمیخورند و حق سبحانه فرمود مؤمنان
را که بنام من قربان کنید ، پس بخورید از گوشت آن این امر
باحث است و در قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربانی در کفاری باشد
یا جبر نقصانی صاحب قربان را خوردن آن جایز نباشد و بخورائید از آن
قربانی درمانده محنت کشیده فقیر تنک دست را ،

(۲۹) پس تا بگذارند حاجتهای خود را یا بجای آرند مناسک
حج را یا زائل گردانند و سخاوت را از خود بگرفتن موی لب و
چیدن ناخن و مانند آن تا وفا کنند بنذر های خود از

آیات ۲۸ و ۲۹ اینست : و اذن فی الناس بالحج یاأئوک رجالا
وعلى کل ضامر یاتین من کل فج عمیق ۱۱ لیشهدوا منافع لهم ویذکروا
اسم الله فی ایام معلومات على ما رزقهم من بهیمة الانعام فکلوا منها و
اطعموا البائس الفقیر ثم لیقضوا نفعهم ولیوفوا نذورهم و لیطوفوا بالبيت
العتیق ۱۱

تیکوئینها و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است باطواف وداع
بخانه آزاد از تملك مردمان با از تسلط چهاران یا خانه قدیم که
متعهد اول اوست (و او خانه کعبه است)

(۳۰) آنچه گفته شد از اعمال واحکام حج دین خداست و
ر که بزرگ دارد احکام خدا را که هتك حرمت او روا نیست ،
پس آن بزرگوار است ، بهترست مر او را ، نزدیک پروردگار او از
جهت پاداش و حلال کرده شد ، مر شمارا چهار پایان ، مگر آنکه
خوانده شده است ، مر شما تحریم آنکه مردار است و گوشت خوک و
جز آن ، پس بیکسو روید از بلندی ، از نشان که عین رجسند و
اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکاست یا گواهی دروغ یا
اولی که زمان آید و دل با او موافق نبود .

(۳۱) در حالیکه مخلص باشید مر خدا را بدین که او اسلام
است نه شرك آرندگان بوی و هر که شرك آورد بخدای ، پس همچنانست
که گویا در افتاد از آسمان بر روی زمین و هلاک شد ، پس در میبرایند
او را مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزاء و اعضای او را متفرق
و متمزق میسازند یا بزیب افکند او را باد از موضع مرتفع در جای
دور و یا از فریادرس و دستگیر (۱)

(۱) آیت ۳۵ تا ۳۹ ذلك ومن يعظم حرمات الله فهو خير له عند
ربه واحلت لكم الانعام الا ما يبتلي عليكم فاجتنبوا الرجس من الاوثان و
قول الزور ۞ حنفاء لله غير مشركين به ومن يشرك بالله فكأنما
من السماء فتخطفه الطير او تحوى به الريح فى مكان سحيق ۞ ذلك ومن
يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب ۞ لكم فيها منافع الى اجل مسمى
ثم محلتها الى البيت العتيق ۞ ولكل امة جعلنا منسكا ليدكروا اسم الله على

این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج ایمان
محض کفر افتد هوای نفس او را بریشان و ایست سازد بنام و سوسه
شطان او را در وادی ضلالت افکند و نابود شود .
ماخص کلام هلاک شرکاست .

(۳۲) آیت کار که فرمودند از اجتناب اوثان و هر چه از دروغ
و هر که بزرگ دارد خدای را که مناسك حج است یا هدایا
و تعظیم هدایا به آنست که مر به شد و بوشب و گرامها ، پس بدو قسم
که بزرگ داشت آن ا تقوی دلهاست (یعنی از افعال خداوندان
تقوی القلوب و تقوی دلها ترسکاری بود از وجوهات غضب الهی)
(۳۳) مر شما را در انعام سوده است ، از شیر و بشم و بوی
و سواری و بار کردن زره و زاد و کوفت نام برده که زمان نحر است ،
پس جای ذبح را وجوب بحر آن منتهی میشود بخانه آزاد از عرفه
شدن وقت طوافن یا خانه بزرگوار .

(۳۴) و هر گروهی را از اهل ادیان که بپیش از شما بودند ،
دادیم قربانی (یعنی فرمودیم قربانی) تا یاد کنند نام خدا را و ذبح
آنچه داد مر شما را از بهمة چهار پایان [یعنی قربانی را مقرر کرده
بودیم که قربانی کنند بتمام ما] پس خدای شما و خدای ایشان ، يك
خداست ، پس مر او را کردن نهید و فرمان را بشرك آمیخته مسازید
و بشارت ده ای محمد فروتنان را بزرگی آن سرایا یا ترسکاران را
بر رحمت پروردگار .

سلمی رحمه الله فرموده که مؤده ده مشقالات را سعادت الهی که
هیچ مؤده ازین فرج افرازی نیست

ما رزقهم من بهيمة الانعام فالتكلم اليه واحد فله اسلموا وبشر المخبتين الذين
اذا ذكروا الله وجلت قلوبهم والصابرين على ما اصابهم ومقيمى الصلوة و مما
رزقناهم بنفقون

آنها نیکوئیست از منافع دنیوی و دنیویه ، پس یاد کنید حدای را ،
برگشتن آن ، در حالتیکه برپا ایستاده باشند ، و شتر را استاده ذبیح
کردن سنت است و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله والله
اکبر اللهم منك والیک پس چون بیفتد بر زمین ، به او های ماسوحان
و روح از ایشان بیرون رود ، پس بخورید از گوشتهای ایشان و این
خوردن سنت است و بخورائید درویش قناعت کننده ناخواهنده را و
سؤال کننده خواهند را .
در زادالمسیر آورده که قانع فقیر مکه است و معتر (۱)
درویش آهلی .

همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشانرا ، رام گردانیدیم
ایشانرا با وجود قوه و عقلم چنه تا می گیرید و می بندید و می کشید ،
باید که شما سیاستی کنید مرخدا را بر نعمتهای او .
آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانی خود را بر دیوار کعبه
می مالیدند و آنرا سبب تقرب می پنداشتند در زمان اسلام مؤمنان نیز
همچنان همان قاعده سابقه داعیه آلودگی دیوار محترم کعبه داشتند
حق سبحانه از آن نهی کرد و فرمود که :

۱ - آیه اینست : **وَالْبَدَنُ جَعَلْنَا هَالِكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ**
فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا رَجَبْتَ مِنْهَا وَاطْعَمُوا مِنْهَا وَالْقَنَاقِ
وَالْمَعْتَرُ كَذَلِكَ سَخَّرْنَا هَالِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ،

معتر بهضم اول و سکون دوم و انج سوم بمعنی درویش سؤال
کننده و خواهند باشد . در ثنوی وارد است
کای حدایش آوما قربان شویم
همچنان در ذبح نفس کشنی
گرد جان تکبیر بر جسم نبیل
شد بپسم الله بسمل در نماز
معنی تکبیر اینست ای اییم
ذبح افتد اکبر میکنی
تن چو اسماعیل و جان شد چون خلیل
کشته کشته من ز شهوتهای آز

پس ...
(۳۵) آنکه چون یاد کرده شود حدای ، نزدیک ایشان ،
ترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی و طایع انوار
عظمت جاودایی و خواهند که خود را بر روانه وار شعله شمع جمال
سوزند و ذیده همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت ادب بردوزند .
بیت

دیده از غیر تماشای تو بردوخنه یاد
آتش عشق تو جان و دل ماسوخنه یاد (۱)
پس «انجاح مطلوب» موده ده ایشانرا و دیگر صبر کنندگان را و
آنچه برایشان رسیده و میرسد و از تکلیف و محن و ایای دارندگان نماز
را و ادا کنندگان در اوقات آن و آنچه عطا داده ایم ایشانرا ، عطا
میکند در وجوه حیر و صرف مینمایند بمصارف پسندیده .
(۳۶) و شتران و گاوان که برای هدی رانده اند ساختیم آنها
را (یعنی کشتن آنها مر شمارا) از نشانهای دین خدا ، شمارا در

۱ - حافظ فرماید :
عاشقانرا گر در آتش مینشاند آهر دوست
تنگ چشمم گر نظم بر چشمه کونر کنم
و نیز از اوست :
آشنایان ره عشق تو گر خون بخورند
«اکسم کر بشکایت سوی بیکانه روم

و هم اوست :
حافظ از جور تو حاشا که بنالد روزی
که از آن روز که در بند توام دلشادم
و در اینمعنی گفته شده است :
من و مهر تو ای صدم ، تو و مهر و جور و ستم
ز تو رنج و غصه و غم ، بکشم که جانی تحمل است (جلالی)

(۳۷) ذلن ينال الله لحومها ولادماؤها ولكن يناله التقوى منكم

كذلك سخرها لكم لتكبروا الله على ما هدیکم وبشر المحسنين

یعنی رسید بخدای گوشتی قربانی که صدقه میدهد و نه خون
مای ایشان که بوقت قربان می ریزد ولیکن رسید محل قبول وی
آنچه مصاحب است با او بر بزرگاری از شما که آن تعظیم است
خداوند را برب مدو قربان رسانیده ، همچنین که یاد کرده شد ، راه
کرد امام را رای شما تا تکبیر گوئید بزرگ ذبیح : بر روی یاد
کنید خدای را بر آنچه راه نمود شما را بطریق بحر ضحایا و کیفیت
تقرب بدان و بشود ده نیکو کار را بر بهشت با قبول ملاقات .

(۳۸) بدرستی که خدای عز دارد شایسته شرکان و فتنه ایشان را از
آنکه بگویند ما را هدایت داد (بر اعدای)
خدای تعالی دوست نمیدارد بر حسب شصت و سه در امت دین خدا
حائز است ، باسیاس بر نعمت او ، محض امام [۱] امام [۲] ایشان
میدهد و تمام نشان قربان میکند [۳]

در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست وزیان در آزار
و تهمین می گوشتند و هر ساعت از صحابه سرشکسته و دست بسته حضرت
بعوت آمده شکایت می نمودند حضرت رسالت می فرمود که صبر کنید که
بن بقل ایشان مأور نیستیم چون هجرت نمیدید واقع شد آواز اقبال
در رسید و اول آیتی که در آن باب نازل شد این بود که :

(۳۹) اذن للذین یقائلون بانهم ظالموا وان الله على نصرهم لقدير

دستوری داده شد کارزار کردن ، بر آنها که خواهند کارزار

(۱) - امام : مکرر اول بخشه را گویند [۲] - امام : بفتح

اول چهار پایان (۳) - ان الله يدافع عن الذين آمنوا ان الله لا يحب
كل خوان كفور

گفتند با کافران بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان بسیار
کشیده (و حصص دفع تا میخواند یعنی آنان را که کافران با ایشان
میانند ، بکنند دستوری دادیم که قتال کنند) و بدرستی که خدای تعالی
بر باری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبرند هر آینه تواناست .

(۴۰) آنرا که بیرون کرده شدند از سرهای خود که مکه

داشتند مباحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت و چیزی از ایشان
صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی مگر آنکه گفتند برورد کار
ما خداست و بیگانگی او اقرار میکردند ، و اگر نه دفع کردن خدای
بودی مردمان را بعضی را بر بعضی (یعنی بطلبه مؤمنان بر کافران) هر آینه

و بران کرده شدیدی استیلای کافران بر اهل مال صومعه های رهبانان
و کلیسای ترسایان و گذشته های جهودان و مسجد مسلمانان که همواره
باد کرده میشود در آن مساجد (و گفته اند که در جمیع بقاع مذکور)
نام خدای تعالی بسیار و راستی که باری دهد خدای کسیکه دین او
را باری میدهد بتحقیق که خدای تواناست بر نصرت مؤمنان ، شایسته
است بر همه کس و بر همه چیز و هر گرا خواهد غلبه دهد و خدای درین
آیت وعده داد مظلومان صحابه را به نصرت و بدان وفا کرد که احوال
و دیار ایاصره و اکاسره بر ایشان ارزانی فرمود پس دیگر باره در صفت
مأذونان قتال میفرماید :

(۴۱) ایشان آنانند که بر حمت شامه ، اگر جای دهیم ایشان

را در زمین و دستگاه و اختیار یابند ، یعنی دارند نماز را بجهت تعظیم
من و میدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان من و بفرمایند به
نیکوئی (یعنی آنچه شرعاً و عرفاً آنها حسن گویند) و باز دارند از
زشتی (یعنی آنچه اهل علم و عقل آنها قبیح شمرند) و بر خدای را
است نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که آن خواهد .

انعام

این دولت و مال و های وهو میبخواهد

و ان گاشن و باغ و حوض و چو میبخواهد

از حق همه کس حال نکو میبخواهد

آنست سرانجام که او میبخواهد

(۴۲) و اگر تکذیب کنند ترا شرکان قریش اندوه مخور که

تکذیب مخصوص بتو نیست ، پس بدرستی که تکذیب کرده اند پیش

از صفا دید مکه گروه نوح و نوح را و گروه عاد را هود را و

گروه ثمود مرصاح را

(۴۳) و گروه ابراهیم را و گروه لوط را (۴۴) و اصحاب

مدین شعیب را و تکذیب کرده شد موسی یعنی قبطیان او را تکذیب

کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند ، پس همت دادیم مرا تا گروه بدکان

را تا وقتی که آجال مقدره در آمد ، پس بگرفتیم ایشان را بمذاب

طوفان و ریج صرصر و صیحه و لشکر دوزخه و خسف و حجاره و عذاب

یوم الظلة و غره شدن ، پس چگونه بود ناپسندیدن مرا ایشانرا یعنی انکار

کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختیم بمحنت و زندگانی را بهلاکت

و عمارت را بخرابی ؟

(۴۵) پس چند دبه و شهر که ما هلاک کردیم آنرا بر اهل

آن و حال آنکه آن دبه ستمکار بود (یعنی اهل آن مشرک و ظالم

بودند) ، پس آن دبه افتاده است بر ساقهای خود (یعنی اول ساق

بنا های آن برفتاد و پس دیوار ها بر آن فرود آمده) و چند چاه دست

باز داشته که اهل آن دبه هلاک شده اند و کس نیست که بممارت

آن بپردازد ؟

و چند کوه شك بلند گنج کاری کرده که آنرا از ساکنانش

حالی کردیم ؟

در اکثر تفاسیر معتبر است که این چاه در پایان کوهی بوده

به حضرموت و مصر مشید برقعة آن کوه و در لباب آورده که بنی آن

مصر بر عاد ثقی بوده که او را منذر گویند و اصح آنست که چون قوم

ثمود هلاک شدند صالح علی نبینا و علیه السلام چهار هزار کس از مؤمنان

بندبار یمن آمدند و در بعضی از منازل آن ولایت موت بدو حاضر

شد و آن را حضر موت نام نهادند و اصحاب او جلاس بن سوبن یا

جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بستنجاری بن سواده

دادند و بر سر این چاه که اثر معطلة اشاره بدانست قرار گرفتند و مصر

مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده از دین

آباء برگشتند و بخواری خنظلة بن صفوان را که به بی همبری مدیشان

آمده بود بکشتند ، خدای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان معطل

و کوشك ایشان خالی ماند و در قیسور آورده که پادشاهی کار بر وزیر

مسلمانان غضب کرد خواست که او را بکشد ، وزیر گریخت با چهار

هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوای خوش

داشت منزل ساخت هر چند چاه می کنند آب تلخ بیرون می آمد یکی

آیه ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ : الذین ان مکناهم

فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر

و لله عاقبة الامور * و ان یکذبوک فقد کذب قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود *

و قوم ابراهیم و قوم لوط * و اصحاب مدین و کذب موسی فاملیت الکافرین

ثم اخذتهم فکیف کانت نکیر * فکان من قرية اهلکنها هو هی ظالمة

فهی خاویة علی عروشها و بشر معطلة و قصر مشید ،

از رجال الغیب بدیشان رسیده موضعی جهت چاه نشان کرد و چون بکندند
آبی در غایت صفا و نهایت رفعت و غدویت بیرون آمد :

نظم

دره زه چون شیره شاخ نبات در خوشی همشیره آب حیات
ایشان آن چاه را گشاده ساخته از یابان تا بالاخشتهای زروقره
بر آوردند و پرستش پروردگار مشغول شدند و بعد از مدت های متمادی
شبهان بصورت عجوزه صالحه برآمده زمان را دلالت کرد در آنکه وقت
غایت شوهران بحق اشتغال کنند و دیگران را به شکل ببری زاهد در ایشان
ظاهر شده مردان را وقت دوری ازواج از ایشان به ایمان بهام
فرمود و چون این دو عمل فایده در میان ایشان بدید آمد حق سبحانه
حفظه بالحق بن صفوان را به پیغمبری در ایشان ارستاد بدو نگرویدند
آب ایشان غائب شد و بعد از وعده ایمان پیغمبر دعا فرموده آب باز
آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت ماه و هفت
روز و هفت ساعت عذاب بدیشان می فرستم ایشان مصر میشد رابنا کردند
بخشتهای زر و نقره و بیاقوت و جواهر مرصع ساختند و بعد از اقصای زمین
مهاجرت رجوع بدان قصر کرده درها فرو بستند و جبرئیل فرود آمد
ایشانرا با کوشك زمین فرو برده و چاه ایشان را پر از آب و دود
مغن بر می آید و در آن اواخی تابه هلاک شدند می شنوند .

(۴۶) آبا نرفتند و نمی رود ارم تو و سیر نمی کنند در زمین امن

و شام تا آفات عذاب در مضارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند
بس باشد ایشان را دلها که تعقل کنند، آن چیزی را که سب است بصار
یا مؤدی اعتبار باشد ؟ یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بدان چیز
های احم ماضیه و وقایع ایشانرا ؟ بس قصه اینست که ناپیدا نمی شود

دیده های حسی (یعنی در مشاعر ایشان خلیل نیست همه چیز می بینند)
ولیکن تا بینا میشوند از مشاهده اعتبار آن دلها که هست در سینه
یعنی بچشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده گذشتگان لاجرم در
عبرت نمی گیرند .

مثنوی

چشم دل نگشا بین ای انتظار هر طرف آیات قدرت آشکار
چشم سر جز پوست خود چیزی ندید چشم سر دره فر هر چیزی رسید
(۴۷) و شتاب می خواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث
و احزاب وی یعنی تمجیل می نمایند بتزول عذاب و عود و خلاف نخواهد
کرد خدای وعده خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده و بدروستی
که روزی از روزهای شما نزدیک پروردگار تو مانند هزار سال است
از آنچه می شمردید (یعنی نزدیک خدای تعالی يك روز بهزار سال
برابر است زیرا که حکم زمان بر او جاری نیست پس وجود و عدم
وقت و کثرت آن نزدیک او یکسان است هر گاه که خواهد عذاب
ارستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد .

نظم

تا در نرسد وعده هر کار که هست هر چند کنی سعی بجائی نرسد
(۴۸) و چند از دینه ها یعنی اهل آن که بمحض رحمت رحمانیت
مهاجرت دادیم اهل آنرا تاخیر عذاب و حال آنکه آن قریه (یعنی مردم
دراو رستگار بودند و مهاجرت جهت آن بود که توبه کنند و بحق باز

آیه ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون
بها او آذان یسمعون بها فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب فی الصدور ؟
و یستعجلونک بالعذاب قلن یشک الله و عده وان یوماً عند ربک
کالف سنة مما تعدون و کاین من قریة املیت لها و هی ظالمة ثم اخذناها
والی المصیر .

گردند) پس اگر کنیم ایشان را چون توبه نکردند عذاب سخت دوزخ و سوی من است نزاکت در آخرت و آنجا نیز مرا خواهند رسید .
(۳۹) مگو ای آدمیان ، بدرستی که جزین نیست که من مرا شمارا بیم گفته ام و بیدار یا آشکارا گفته آنچه بدان بیم کنم پس آنکه گرویدند به آنچه گرویدن بر آن واجب است و کردند طاعتها و نیکوئیا مرا ایشانراست آموزش گناهان گذشته و روزی نبگو در حال یعنی روزی من رفیع و منت یا بهشت در آخرت ،
(۴۱) و آنکه مشتاقند در ابطال آیتهای ما (یعنی قرآن) در حالتیکه بیش گیرند کنند بر ما گمان خود یعنی خواهند که از ما درگذرند و بیش گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود ، آن گروه ملازمان درگاه جحیم اند .

و در بعضی تفاسیر آمده الهای شیطان در انبیت پیغمبر بر وجهی آورده اند که مرض اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهی در و دیگر کتب . بره چون معتقد فی المعتقد و روضة الاحباب مدت اوار جمال مؤلفه الی يوم الحساب آنرا اینجا ایجاد کردیم طریقی که مستحسن اهل سنت است .

آورده اند که چون سورت والنجم (۱) نازل شد سید عالم آن را در مسجد الحرام در جمیع قریش میخواند و در میان آیتها توقف نمود تا مردم تاقی نموده یاد گیرند پس طریقی مذکور بود از تلاوت فرایتم اللات والعزی ؟ و منوة الثالثة الاخری ، مؤلف شد شیطان در آن میان محل دافه مگوش مشرکان رسانید که : « تلك القران بق العلی وان شفاعتهم لارجی » حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم با عرضن آمد بر وارند و امید شفاعت ایشان را توان داشت کفار باستماع این کلمات حوسل شدند و پنداشتند که حضرت رسالت پناه خواند

و زمان ایشان را ستایش کرد لاجرم در آخر سورت که آنحضرت با مؤمنان سجده کردند اکثر اهل شرك انفق نمودند چپ و دل آمد و صورت حل بمرض آنحضرت رسانید و دل مبارك پیغمبر رسالت اندوهناك شد و بحق سبحانه جهت تسلیت حداطر مبارك سید عالم آیت فرستاد :

(۵۲) « وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا انمى »

القی الشیطان فی امنیه فیمنسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آياته والله علیم حکیم »

و فرستادیم ما پیش از فرستادن تو ، هیچ رسولی و نه نبی (و ارق میان نبی و رسول آنستکه رسول صاحب شریعت است و نبی تابع او در آن شرع چون لوط که شریعت ابراهیم دعوت میکرد و هم چنین یوشع و موسی و شمعون و عیسی با رسول داعی است شریعت خاص و نبی عام است و شامل مراو را و دیگر را که مقرر شرع سابق باشد نبی عام است از رسول و گفته اند رسول آنستکه جمیع کتب معجزه را با کفایتیکه منزل باشد برو و نبی که غیر رسول بود آنستکه کذب برو نازل نبود و گویند رسول آن بود که فرشته وحی بدو ورود آید و نبی آنکه آوازی شنود یا ملامت گردد یا خواب ببید و بر مراقب پیغمبر میفرماید که هیچ نبی و رسول نفرستادیم مگر چون تلاوت کرد بفکند شیطان آنچه بزی را که القا میکند ، نزدیک تلاوت او آنچه حق است چنانچه وقت تلاوت پیغمبر ما شیطانیکه او را ایض گویند او از آنحضرت این کلمات برخواند و جمعی گمان کردند که آن تلاوت پیغمبر است ، پس ذایل و باطل گرداند خدای تعالی آنچه در انکده باشد شیطان از کلمات کفر ، پس ثابت کند خدای تعالی خود را که پیغمبر میخواند و خدای تعالی دانست احوال مردمان ، حکم کننده بحق بر ایشان .

(۵۳) والقا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیاء تا گرداند خدای تعالی آنچه بزی را که القا میکند شیطان آزمایشی و امتلائی مزانرا که در دلهایشان بیماری شك و تردید است (یعنی منافقان) مزانرا که سخت است دلهای ایشان (یعنی کافران) . مراد آنستکه منافق و مشرك از القای شیطان در شك و حیرت افتند و بدستیکه ستمکاران (یعنی این دو گروه) وضع مظهر بموقع مضمر حکم است بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفر و اهل نفاق [هر آینه در خلاف دور و دراز و ستیزه و عناد بی پایانند (۱)]

[۵۴] و دیگر القا برای آنستکه بدانند آنانکه داده شده اند علم را [یعنی اهل دانش بدانند] آنکه قرآن حق است نازل از پروردگار تو و شیطان را مجال تصرف نیست ، پس ایمان آرند به قرآن ، پس نرم شود برای تو آن دلهای ایشان و احکام آن را قبول کنند و بمحقق که خدای راه نماینده است آنانرا که گرویده اند بسوی راه راست [یعنی هر چه بره و ثمنان مشکل گردد حق سبحانه ایشان را راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصد رسند]

[۵۵] و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند ، در شك از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه کفار میگفتند که چه شد محمد را که از ستایش حقان ما بشیمان شد پس ایشان همواره در شك اند تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است یا کهان یا بیاید بدیشان عقاب روزی که نسل ایشان برافتد چون روز بدرود گفته اند روز عقیم قیامت است که بعد از او روزی نخواهد بود .

[۵۶] پادشاهی و فرماندهی آنروز خدای راست بی مدعی و منازعی یعنی امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملک داری هست در آن

۱ - آیه اینست : وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

روز کمر تکبر از میان متجبران بگشایید و تاج تجبر از سر خسروان برابند و دعوی ها منقطع و گمانها مرتفع گردد ، مالک مالک رخت تخیلات و تصورات ملوک را در قمر دریای عدم افکند و رسوم توهمات و تفکرات سلاطین را به صدمت لمن الملک در هم شکند همه را جز اظهار عبودیت و ارار بعبودیت و بیچارگی چاره نباشد :

بیت

آنسر که صیت اسررش از چرخ برگذشت
روزی بر آستانه او خاك در شود
و چون مالک مالک حقیقی ظاهر گردد حکم کند بی شرکت کسی
میان بندگین از مؤمن و کافر ، پس آنانکه گرویدند و عملهای ستوده کردند در نعمتهای بوسقانه با ناز و نعمت اند بیرنج و محنت .
[۵۷] و آنانکه نگرویدند و تکذیب کردند آیتهای ما را ، پس آن گروه مرابشانراست عذاب خوار کنند و رسوا سازند .

[۵۸] و آنانکه ، هجرت کردند و از دیار خود ببردند در طاعت خدای و از برای طلب رضای وی ، پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین یا بمرده شربت شهادت با چشیده ، هر آینه روزی دهد خدا ایشانرا روزی نیکو که نعیم بهشت است نه تعب رسد در تحصیل آن و نه غمی بود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع باشد در آن ، آورده اند که بعضی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گفتند یا

رسول الله ما با جمعی از برادران دینی بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند و عطایات الهی اختصاص می یابند اگر ما نمیرویم و شهید نشویم مال ما چون باشد این آیت فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق اند همه را رزق حسن خواهد داد و بدستیکه خدای هر آینه اوست بهترین روزی دهندگان که بحساب میدهد .

(۵۹) هر آینه در آورد ایشانرا بهشت در آوردنی که بپسندند

آنها یعنی ملائکه را به استقبال ایشان فرستد و تنظیم تمام بهشت در آرند و بدهند : « ملائکین رأیت ولا اذن سمعت ولا قلب بشرت » بدرست است ، خدای داناست باحوال ایشان و اعادی با رددار است در عقوبت اعدا . نمجید نکند در تبیان آورده که قومی از مشرکان در آخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه حرام اجتناب نمودند و گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند و این آیت از آن حر میدهد :

[۶۰] آنست حکم الله که گفته شد در باب مؤمن و کافر و هر که عقوبت کند [یعنی به مشرکان قتل کند] همانند آنکه با او عقوبتی [یعنی قتال] کرده اند [جزا را برای اردواج عقوبت میکنند] پس ستم کرده شد بر او یعنی معاودت کند با عقوبت و عتاب الهی که مجازی و منعم است ، هر آینه نصرت دهد حسای او را ، تحقیق خدای تعالی عفو کننده است ، آمرزنده هر متهم را تعریض است است به آنکه عفو از انتقام بهتر است ولعن صبر و غفران ذلك لمن عزم الامور .

صاحب موضح فرماید که حکم آیه در بیان جراحات است یعنی کسی را که مجروح ساختند و او در برابر جرح خود را مجروح گردانید و دیگر باره بازای این جرح بر مجروح اول اعاده جرح کردند حق سبحانه و تعالی او را یاری کند ،

[۶۱] آن نصرت مظلوم را بسبب آنستکه خدای تعالی را در است بر آنکه چیزی را از چیزی غالب گرداند و از جمله آنکه در

آیه ۶۰ و ۶۱ : « ذلك ومن عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لينصرنه الله ان الله لعفو غفور » ذلك بان الله يولج الليل في النهار ويولج النهار في الليل وان الله سميع بصير »

می آرد شب را در روز و ساعت او را می افزاید با ظلمت شب را بجای روشنی روز می نهد و در می آرد روز را در شب و ساعتی او را زیاد میسازد یا ضد بهار را بجای ظلمت لیل می آرد و بسبب آنستکه خدای تعالی شرف است قول معقب را ، بیضا است باحوال منتقم .

[۶۲] این وصف که حق را تکمال قدرت کرده است ، بسبب آنستکه خدای ، او است ثبت در نفس خود واجب ، بذات خود و بجهت آنکه آنچه شما می پرستید [و حفص بیا میخواند یعنی آنچه میخوانند و می پرستند کافران] بجز خدای ، او است باطل و معدوم در حد ذات خود .

در احقاف آورده که اوست موجود بذات خود دیگران اگر چه موجودند وجود ایشان اوست پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنستکه موجود نبود چون دعاوی باطل و بدین سبب سید عالم آمده که اصدق بیت قال العرف قول لبید (۱) :

الا کذل شیء ما خلا الله باطل وکل نعیم لا محالة زائل
مثنوی فرموده :

دوئی اوصاف دید احوال است

ورنه اول آخر آخر اول است

شبی ما خلا الله باطل ان اضل الله غیم هاطل

ك او است او خرد ملك است

غیر ذاتش کل شیء هلك

وسبب آنکه خدای ، اوست برتر از همه اشیاء بزرگتر است

از نسبت شريك و همنا .

[۶۳] آیا ندیدی و ندانستی [استنهم تقریر است یعنی دانستی] ؟

آن را که خدای درو فرستاد از آس یا از جانب آسمان آید ،

پس گشت زمین (ایراد لفظ مضارع افاده بقای اثر بطر میکنند مدتی
متمادی یعنی پیوسته هست زمین بسبب آن آب سبز گشته بگیاه
پس از بزمرد کمی و خشکی) بدرستی که خدای لطیف کننده است بایندگان
برو باییدن گیاه تا ایشان را از آن روزی دهد ، داناست بحال
رزق و مرزوق

[۶۳] مرا و راست آنچه در آسمانها بود و آنچه در زمینها باشد
حاق و مالك همه او است و بدرستی که خدای هر آینه او است بی نیاز
در حد ذات خود از همه اشیا ، ستوده و ستاینده با سزاوار مقامش
صفات و افعال خود .

[۶۵] آیا ندانستی (یعنی دانستی) آنکه خدای تعالی رام
کرد برای شما آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی
هر چه متفجع شود به آن انسان و مسخر گردانید مر شما را گشتی ،
می رود در دریا فرمان او و نگه میدارد خدای آسمانرا از آنکه بیفتند
بر زمین مگر بفرمان او یعنی هر گاه که حق سبحانه فتادن او خواهد
بیفتد ، بدرستی که خدای تعالی مردمان مهربان و بخشاینده است که
ابواب منافع برایشان گشود و انواع مضار ازیشان دفع فرمود ،

[۶۶] و اوست آنکس که زنده کرد مر شما را بعد از آنکه
نطفه بودید مرده ، پس بمیراند شما را چون اجل رسد ، پس زنده
گرداند شما را روز قیامت ، بدرستی که هر آینه ناسپاسی است که با
وجود چندین نعم پرستش منعم فرو گذارد .

[۶۷] مر هر گروهی را از اهل مال معین ساختیم دینی و
شریعتی که بامر ما ایشان پذیرنده آن دین اند ، پس باید که نزاع

آیه ۶۳ و ۶۴ : « الم تر ان الله انزل فی السماء ماء فتصبح الارض
مخضرة ان الله لطیف خبیر » « له ما فی السموات وما فی الارض و ان الله
لهو الغنی الحمید » :

نکنند سایر ارباب اذیان ما تو در کار دین چه امر دین تو از آن
ظاهرتر است که تصور نزاع در آن توان کرد .

مضارع

در نور آفتاب چه جای تأمل است ؟

سخوان مر مردمان را بتوحید و عبادت آفریدگار خود (۶۸)
بدرستی که تو براه راستی و اگر خصومت ورزند با تو وجدال کنند
و حال آنکه حتی ظاهر شده و حجة لازم گشته ، پس بگو خدای
دانافر است به آنچه میکنند از قتال و جدال و بران شما را جزا
خواهد داد .

در زادالمسیر فرموده که این آیت به آیت السیف منسوخ
است (۶۹) خدای حکم کند میان مومنان از شما و کافران روز
دستخیز در آنچه هستید شما که مومن را بدرجات ثواب برآرد و
مشرك را در درجات عقاب افکند .

(۷۰) آیا ندانستی (یعنی دانستی) ؟ آنرا که خدای میداند
آنچه در آسمان است از عذاب عبادات و آنچه در زمین است از غرائب
سفالت و هیچ چیز بر او نه شده نیست و بدرستی که همه آنچه در شما و ارض
باشد نوشته شده در لوح المحفوظ و آن نزدك اوست ، بدرستی که
علم همه اشياء در خدای تعالی است چه تعلق علم او همه معلومات بکسانست
(۷۱) و پرستند کفار مکه بحر خدای آنچه بزی را که
تفستاد خدای پرستش او حجتی و مرهانی و عبادت میکنند چیز را که
نست مر ایشان را به آن چیز دانشی یعنی علم استدلالی ندانند پرستش
ایشان بلکه از محض جهل و تقلید می پرستند و لیست مشرکانرا هیچ
باری که دفع عذاب کند از ایشان .

(۷۲) و چون خوانده شود بر کافران آیتهای ما (یعنی قرآن)
در حالتیکه آن آیتها روشن است و هویدا می بایست و تفاض و اختلاف و

اختلال ، میشتابی در رویهای آنانکه نگر و بدند انکار و ناشناخت را
یعنی چون قرآن بر کافران خوانی اثر کرامت و نفرت در روی ایشان
به بیفهی از غایت عناد و لجاج که با حق دارند نزدیک باشد که بگردند
از غایت خشم با نگشایند دستها زدن آنانکه میخوانند بر ایشان آیتهای
ما را و بگو آبا شما را خبر میکنم به بدتر از آنکه میخواهید مثالان
قرآن : آتش دوزخ است که سختتر و مکروه تر است از خشم و
سقوط شما وعده داده است به آن آتش خدای آنانرا که نگر و بدند
وعده بر آن وجه است که ایشانرا در وی جای دهد و بدو وضع بازگشتی
است آتش .

(۷۳) ای مردمان زده شده است مثلی برای عبادت کفار

مراصنام را بیان کرده شده در سورت عنکبوت برین وجه که
مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا (۱)

پس مشنوبد آن مثل را بگوش هوش و در آن تامل کنید
بدرستی که آنانرا که میخوانند بتان و آن سجد و شصت بتان بودند
در حوالی خانه نهاده حق تعالی فرموده که این همه بت که میپرستید
بجز خدای نیافریدند مگس را با وجود صغر چنه و اگر چه اجتماع
کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن او و اگر برآمد مگس از میان چیزی
را از طیب و عمل که بدان آورده اند نمیتوانند رها بیدن یعنی باز نمیتوانند
ستد آنچه جز را از مگس .

رسم ایشان آن بود که بتان را غسل و خلو (۲) می اندودند
و درهای بتخانه بریشان میسند مگسان از روزن در آمده آنها را
میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و غسل بر آن بتان نبود

۱- سورة عنکبوت آیه ۲۵ - فیه آیه بالا اینست : وان

اورهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون

۲- نام گیاهی است معطر و خوشبو .

شادمانی می نمودند که الله ما اینها را خورده اند حق سبحانه از عجز
و ضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادرند و نه بر دفع
ایشان از خود دست شد چونند یعنی بت که نتواند ستد آنچه
مگس از او روده و دست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند از
او استرداد کنند و عاجزند پرستنده و پرستیده (یعنی مشرک و صنم)

تعلیم

عاجزان که عاجزان را ندانند چون فقد کاری زهم شرمندند اند
عجز و امکان لازم بکدیگرند پس همه خلاقان زهم عاجزترند
فوت از حق است و فوت حق اوست آن او مفر است و آن خلاق اوست
آورده اند که مالک بن ضیف و کمب بن اشراق باجمعی دیگر از
مفسران گفته اند خدای تعالی عالم را شش روز آفرید و مانده شد پس
هفتم که روز شنبه است برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه
آن فرستاد که :

(۷۴) نشناختند بهود خدا را سزای شناختن او یا تعظیم
نمودند او را حق تعظیم که رنج و تعب را برو نسبت دادند و قولی
آست که آبت در شان مشرکانست میفرماید که ایشان خدا را چنانچه
باید ندانستند که بدو شرك آوردند و جمادات را الهه نام نهادند .

محققان بر آنند که چنانچه اهل شرك او را بحق المعرفه
نشناختند اهل عام نیز بالحقبه معرفت او راه نبردند زیرا که دور

اش ولا یحیطون به علماً کسی را در حوالی بارگاه کبریا
نمیگذارد و بهیچ هوبت خود هیچ راه برو راهنما را راه نمیدهد

شیخ ابوبکر واسطی ندس سره فرمود که : لا یعرف حق

قدره الا هو ، او را جز او ندانند و بسر معرفت او بی نبرد و میان او و ما
سوی او هیچ نوعی نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع تواند

کرد و معرفت بی مناسبت از قبیل محالاتست ما للطین و رب اللعالمین
مصرع

چه نسبت خاک را با حضرت پاک ؟
بدرستی که خدای تعالی هر آنچه توانست بر حاق اشیا و شایست
بر همه چیزها .

(۷۵) خدای تعالی . . . بند از ارشادگن فرستادگان که
واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی رسانیدن وحی و برگزینند از
آدمیان پیغمبران تا خانی را دعوت کنند بوی تحقیق که خدای تعالی
شواست مقاله . . . ابرا در وقت تبلیغ ، ایضا بحال امت او در ردو
قبول دعوت

(۷۶) بدانند آنچه در پیش آمده است (یعنی عمل ها که
کرده اند) و آنچه در پس ایشانست (یعنی کارها که خواهند کرد)
و بسوی خدای باز گردانیده میشود کارها .
(۷۷) ای کسانی که گرویده اید رکوع و سجود کنید
در نماز .

در اول اسلام در نماز همین قعود و قیام بوده بدین آیت رکوع
و سجود داخل شده و گویند معنی آیت اینست که نماز گذارید تعبیر
کرد از صلوٰه رکوع و سجود که دو رکن اعظم است از آن و لهذا
امام مالك و امام اعظم در این آیت سجده نمیکنند چه ذکر رکوع
و سجود با هم ایما می کنند ، آنکه مراد نماز است و امام شافعی و
امام احمد سجده میکنند و میگویند ظاهراً امر بسجود هست و در
حدیثی نیز آمده که « فضلت سورة الحج بسجدين من ايم سجده هما
فلا يقرأهما »

این سجده مخفیانه است و بمذهب شافعی سجده هفتاد و یک
از سجدهات قرآن و حضرت شیخ ندیس سره این سجده را . . .

الفلاح گفته و فعل خبر را که بعد از این مذکور میگردد حمل میکند
بر مبادرت بسجود .

و بپرستید آفریدگار خود را و نکنید نیکیائی یعنی عملی که
بستیده باشد در شرع شاید . . . رستگار شوید یا بمقصود و
مطلوب برسید .

(۷۸) و جهاد کنید در راه خدا ، چنانچه سزاوار جهاد باشد
یعنی بدل صافی و نیت خالص و جهاد دواست یکی بادشمنان ظاهر چون
اهل شرك واهی و دیگر با اعدای باطن چون نفس و هوی چنانچه
حضرت رسالت بنام بعد از رجوع از غزوه تبوك فرمود که :
جهاد من جهاد لا کر . (۱)

نظم

ای شهان گشتیم ما خصم برون ماند ازو خصمی شر در اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست شمر باطن مغرور خرگوش نیست
و از اینست که امام قشیری فرمود که حق جهاد آن است
که يك چشم زدن از مجاهدات خود باز ناستند زیرا که ازو ایمن
نمیتوان بود و برو اعتمادی نمیتوان کرد و اعدی عدوك نفسك اشاره
دین است .
او که خداوند است برگزیده شمارا برای نصرت دین خود و
نساخت و برقرار نکرد بر شما در دین هیچ تنگی یعنی تلك بر شما
را نگرفت در احکام دین و تکلیف مالا بطلاق نکرد ، و وقت ضرورت
رخصتها داد چون امر و تبعم و اطوار در مرض و سفر پس پیروی کنید
کبشی بدر خود ابراهیم را چون اکثر عرب از ذریه ابراهیم بودند
تقابیر کرد ایشانرا بر همه امت با آنکه او در پیغمبر است و آنحضرت
بدر امت و بدر پدر حکم بدر دارد ، خدای تعالی نام نهاد شمارا
مسلمانان پیش از قرآن در کتب منزله و در قرآن نیز با ابراهیم

تسمیه کرد شما را و مسلمان خواند در زمان خود و درین زمان نیز شما را باسلام باد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است و من ذریقتنا امة مسلمة لك یس ملازم دین او باشید تا باشد پیغمبر (یعنی محمد) روز قیامت گواه بر شما بقول دعوت و متابعت ملت حایل و تا باشید شما گواهان بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را بدیشان (۱) پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر خدا و دهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدا و چنگ در زیند بفضل خدا یعنی در مجامع امور خود اعتماد برو کنید و باری ازو طلبید یا بکتب و سفت متمسک شوید .

صلی قدس سره فرمود که اعتصام بحبل الله امر عوام است و بالله کار خواص ، اما اعتصام بحبل الله و وفایست رسول خدا و اوامر و نواهی و اعتصام بالله خلو است از ما سوی حضرت الهی ، اوست یار زندگان و متولی کار درماندگان ، پس نیکو باریست و نیکو مدد کاری بباری عیبهای پوشد و بمدد کاری گناهان ببخشد باری از اوجوی که از باری در نماید و مدد کاری ازو طلب که از مدد کاری عاجز نشود .

نظم

از باری خلق بگذر ای مرد خدا باری طلب آنچنانکه از روی وفا کار تو تواند که سازد همه وقت دست تو تواند که بگردد همه جا

(۱) پس از آنیکه محمد مردم را بدین اسلام خواند قریش میگفتند این مرد دین تازه و جدیدی آورده که بتان ما را باید میدانند و از آن گذشته تمام شعائر دین نیاکانی ما را زشت میشمرد و از این رو با دین اسلام سخت ضدیت و دشمنی داشتند پیغمبر با خواندن این آیات میخواهد به آنها بفهماند که بدر شما ابراهیم است و ابراهیم مسلمان بود و دینی که من به تبار من آن کو شاعده ام همان عقاید و اصولی است که ابراهیم میگفت شما آنها را از دست داده و برست بر سنی گرائیید باید

سورة المؤمنون مكية وهي مائة وتسع عشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ قد اناح المؤمنون (۱) « بدرستی که رستگار شداند و بمقصود خود رسیدند مؤمنان .

(۲) آنانکه ایشان در نماز خود ترسکارانند ، چشم بر سجده گاه نهاده و بدل بر درگاه مناجات حاضر شده .

آورده اند که حضرت پیغمبر بوقت اداء نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیت نازل شد نظر بموضع سجود گماشت .

و در لباب فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر نمکه معلومه که در خانه مکرم باید نگریست و گفته اند که خشوع آنست که مصلی بداند که بردست راست و چپ او کیست ،

واسطی قدس سره فرموده که خشوع ادای نماز است لله ای الله ای ملاحظه اغراض و اعراض .

و در بحر الحقایق مذکور است که خشوع در طاهر آنست که سر به بیعی انگند و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست راحت در چپ نهند و فرات از از روی حضور بود و در باطن آنکه خواطر و هواج را منع کند و سر مرابح حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال او بگدازد .

محقق فرموده که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طالب وصول قرب یارباید گشت .



بار بیزار است از تو ثانوی اول از خود خویش را بیزار کن

(۱۱) بدرستی که ما آفریده ایم آدمیان را از خلایق و تفاوت بیرون کشیده شده از گل یا بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون آمد از گل که آدم است

(۱۲) پس گردانیدیم نسل او را (یعنی آفریدیم از نطفه و بر تفسیر ثنائی ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفه جای گرفته) در قرار گاهی استوار (یعنی رحم و چهل روز او را سفید نگه داشتیم)

(۱۳) پس گردانیدیم نطفه سفید را به آرد خون سرخ به (چهل روز دیگر) پس ساختیم آن خون را نطفه (یعنی مقداری گوشت که بیکبار بخانید گوشتی بی استخوان چهل روز دیگر) پس ساختیم آن گوشت را استخوان (یا آنکه محکم گردانیدیم آن را بعد از سه اربعین) پس پوشانیدیم استخوان را گوشتی (یعنی برویانیدیم گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات برو) پس بیافریدیم او را آفریدنی دیگر در بطن مادر (یعنی روح در او در دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و مو دادیم و راه پستان برو بکشادیم و از مقام رضاع به طعام رسانیدیم و پندای های کوناگون تربیت فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر وی جاری کردیم و به مراتب شباب و کهنوت و شیخوخت رسانیدیم) پس بزرگ است خدا که نیکو نگارنده تر نگارنده گانست ای عزیز حق سبحانه عرض و کرسی و قلم و لوح و ملائکه

و نجرم و سموات و ارضین بیافریده و ذات مقدس خود را بدین نوع گماشت که بعد از آفرینش انسان فرموده و این دلیل تفضیل و تکریم انسانست

نظم

بر ورق روی تو اطف خدا آیت حسن است که تحریر کرد
و در مثنوی المثنوی :
ای رخ چون زهرهات شمس الضحی ای گدای دنك تو گنگون ها
تاج کرمناست بر ورق سرت طوق فضلناست آویز سرت
هیچ کرمنا شنید این آسمان؟ که شنید این آدمی بر غمان
احسن النجوم در القین بخوان که کدامین گوهر است از بهرجان
گر بگویم قیمت آن منتفع من بسوزم هم بسوزد مستمع
بعضی از اهل وجدان گویند که چون درین آیت احوال
بنی آدم و ترقی از مقامی به مقامی بیان فرمود و دانست که او را زبانی
که به ادای مراسم حمدی و ثنائی که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد
بود در ستایش ذات مقدس از جانب اونیات نموده گفت : « فتبارك الله
احسن الخالقین !! » (۱)

۱- آورده اند که عبدالله بن ابی سرح که یکی از نویسندگان وحی بود هنگامی که آیت بالا نزول می یافت چون پیشبر آیه را تا « ثم انشاء خلقاً آخر » املا فرمود پیش از آنکه بقیه آیت که عبارت باشد از : « فتبارك الله احسن الخالقین » زبان برانند عبدالله بن ابی سرح گفت : « فتبارك الله احسن الخالقین » پیشبر به عبدالله فرمود که متوهم که آنچه در زبان تو آمد همان بر من بقیه در صفحه ۱۸۸

(۱۴) پس شما بعد از آنکه ذکر کردیم از آفرینش شما هر آینه مردگانید یعنی مال حال شما بمرگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل بخواد چشید

(۱۵) پس بدرستی که شما روز رستخیز برانگیخته میشوید برای محاسبه و مجازات

(۱۶) بدرستی که آفریدیم زیر سر شما هفت آسمان طبقه بالای طبقه (تا هر طبقه از آن راهی از راههای فرشتگان) و نیستیم ما ازین مخلوق (که آسمانست) بیخبر که او را مهمل بگذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل نگاهداریم با از جمع آفریده ها غافل نیستیم بر خیر و شر و نفع و ضرر و کفر و شرک ایشان مطامیم

(۱۷) و فرو فرستادیم از آسمان آبی بقدر و اندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین (و در تبیان از ابن عباس نقل میکنند که خدای تعالی

بقیه از صفحه ۱۸۷

نازل شده او در خوبشتن گفت اگر محمد «ص» پیغمبر است که قرآن برو وحی میکنند من نیز پیغمبرم که این در دل من افکندند و مرتد شد و برخاست از مدینه بمکه گریخت (نعوذ بالله من الضلالة بعد هدایه بیچاره فکر نکرد که سیم دل او در حالت کوشش وحی اتصالی پیدا کرده بود «م»

پنج جوی آب از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل نهاده از آسمان فرو فرستاد (۱) سیحون که نهر هند است (۲) جیحون که نهر بلخ است

(۳) نهر فرات دجله که نهرین عراقند

(۴) نیل که نهر مصر است را نهار که ودیعت بیجهال داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میگرداند و ایستگاه میهرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم (و بدرستی که ما بر بردن آن آب و زائل ساختن توانائیم چنانچه برانزال آن قادر بودیم

(و گفته اند بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل فرود آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم تأیوت سکینه و انهار خمس را بآسمان برد و بعد از آن بروی زمین هیچ غیر و برکت نماند)

(۱۸) پس بیافریدیم برای شما بسبب آن آب بوستانها از خرما نان و تانك (و تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرمای اهل طائف به انگور است نخل و عناب در زمین حجاز از همه دمار عرب بیشتر باشد) مر شما را درین بوستانها میوه بسیار است (غیر تمر و عناب) و از آن بوستانها یعنی شما روز روع آن میخورید و بدان میبشت حاصل میکنید و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که بیروت می آید از کوه سینا (زیتون که جبل موسی است میان مصر و ایلینا و گریخت اول درختیکه بعد از طوفان برست این درخت بود یعنی درخت

زیتون میروید ناروغان و نان خورده مرخورند گانرا یعنی درخت زیتون
میروید چیزی که جامع است دعوت و صبیحیت را هم بدان چراغ توان
اروخت و هم از آن نان و خورشی توان ساخت)

(۲۱) و بدستیکه شما راست در چهار پایان (یعنی اهل و
نهر و غم) چیزیکه بدان اعتبار بگیرید و به قدرت الهی استدلال
نمائید ، می آشناییم شما را از آنچه در شکم ایشانست (یعنی شیر
حاصل) و مر شما را ست دریشان سود های بسیار که بعضی را
سوار میشوید و بعضی را بار میکنید و بعضی را تقایج میستانید و
از شمش و دوی ایشان بهره میگیرید و ایشان میخورید (یعنی از گوشت
ایشان تناول میفرمائید با از ایشان و بسبب ایشان روزی میخورید) (۲۲)
و بر آیه (یعنی بر دشمنان) از ایشان در خشکی و بر کشتیها در تری برداشته
میشوید (یعنی شتر و گشتی شما را بر میدارند ، از موضعی به
موضعی میبرند) .

(۲۳) و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو نوح را سوی گروه
وی ، پس گفت از روی دعوت ، ای گروه من ، خدا را پرستش
کنید ، نیت شما را معبودی که مستحق عبادت باشد ، جز وی ، آیا
نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید و عبادت غیر او میل میکنید ؟ (۱)

آیات ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ « وان لكم فی الانعام لمبرة نسقیم
مما فی بطونها و لكم فیها منافع کثیرة و منها نأکلون * و علیها
و علی الفلک نحملون * و لقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال
یا قوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره افلا تتقون ؟ »

آیه ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ : « فقال الماؤا الذین کفروا
من قومه ما هذا الا بشر مثکم برید ان یتفضل علیکم و او شاء الله

پس گفتند گروه پیرو کان آنانیکه نیکو بینند از گروه وی مر درویشان
و عوام خلق را (یعنی چون اکابر قوم اصیغر را بدینست و دعوت نوح
علیه السلام مایل دیدند ایشان را تنفیر نمودند گفتند نیست این یکجی
که میخواند شوحد ما را را مگر آدمی مانند شما در غور و دشت و
آشامیدن و غیر آن) همه خواهند که افزونی جوید بر شما و بهتر
گردند و شما را تمام و محکوم خود سازد و اگر بخواستی خدای
تعالی که رسول او منی آدم فرستد هر آینه فرستادی فرشتگان را تا
مرسل از مرسل اله متمیز بودی ما نشویم این را که آدمی رسول
خدای تواند بود و بخلقان در میان بدران ما که نیست بودم اند (این
سخن را از فرط عناد می گفتند چه در میان ادیب و میان ایشان
مدتی مدید نگذاشته بود شنیده بودند که از اولاد آدم پیغمبری بود)

(۲۴) نست او الا مردی که بدو دیوانگی هیت که اگر
جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد پس انتظار ببرد
و بروی چشم دارد تا هنگامی از زمان (یعنی صبر کنید که اندک
وقتی را ببرد و از وی باز دهیم و با از جنون بهوش آید و ترک
گفتن این سخنان نموده پس کار خویش بکند)

(۲۵) گفت نوح بعد از آنکه نا امید شد از ایمان ایشان
ربیع مناجات فرمود که ای پروردگار من باری ده مرا و انتقام
من بکش از ایشان بسبب آنکه مرا تکذیب کردند

(۲۶) پس باو وحی کردیم آن که پیاز کشتی و بهنگامداشت
ما (یعنی ترا محافظت نمائیم که خطا نکنی) و با مر ما و تعلیم

ما (یعنی بگوئیم که چگونه کشتی بسازی) پس چوت بیايد
 امر ما بسوار شدن کشتی یا نازل شود عذاب ما و بجوشد تنور (یعنی
 بوقتی که زن تو نان پزد و از میان آتش آب بر آید) پس در
 آرتو در کشتی از هر دو صنف از حیوانات که نجفت بکسبگر ...
 دو تا (یعنی نر و ماده و در تیسیر گوید که بکشتی در نیاررد
 مگر آنها را که میزایند یا بیضه می نهند) و دیگر در آورد در
 کشتی کسان خود را از اهل بیت و مؤمنان را الا آنانکه پیشی
 گرفته است برو قول ازلی (یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ
 از ایشان که قوم تو اند) یعنی یکی بر تو کفایت نام و يك زن
 تو ایله نام که کافر بودند) و خطبات مکن با من یعنی دعا مفرما
 در شأن آنان که ظلم کردند بر خود و ایمان قبول نکردند و ترا
 ایذا و تمسخر نمودند بآنکه دعا کنی بنجات ایشان از عذاب غرق
 شدن بدرستی که ایشان همه غرق شدگانند بی شک

(۲۷) پس چون بوقت عذاب بر آمدی تو و هر کسی با تو
 است از مؤمنان بر کشتی و راست بنشین پس بگو همه ستایش
 ما مر خدای راست که نجات داد ما را از گروه ستمکاران (یعنی
 مشرکان)

(۲۸) و بگوئی در وقت نشستن بکشتی ای پروردگار من
 فرود آر مرا بمنزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مؤمنان
 است (و حفص منزلاً بضم میم و فتح زاء میخواند و مصدر میمی
 می داند) یعنی فرود آر ما را فرود آوردنی) و تو بهترین فرود

آرنده گانی در منازل

قولی آنستکه امر بدین دعا وقت خروج از کشتی بوده و اشهر
 آنستکه وقت دخول و خروج این دعا فرموده .

صلی الزابوعطا لدیس سره نقل میفرماید که منزل مبارك آن منزلیست
 که درو از هواچس نفسانی و وسوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب
 از محال لدیس بدان نازل باشد ، هر کجا بر تو انوار جمال بیشتر
 برکت آن ارجمه منازل فرویز

نظم

در منزلی که روزی باری رسیده باشد

با ذره های خاکش داریم مرجعائی (۱)

(۳۰) بدرستی که در قصه نوح و آنچه بالوام او کرده شد ، هر
 آنچه از نشانه است مراهل عبرت را و بدرستی که بودیم ما آزماینده
 مران قوم را و ائقلا دهنده ببلای بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان
 را بدین آیات تاحال مصداقان و مکتبان ظاهر گردید .

(۳۱) پس بیافریدیم از بس قوم نوح ، گروه دیگر (یعنی قوم عاد
 و گویند تمود)

(۳۲) پس فرستادیم در میان ایشان پیغمبری از ایشان که هود
 بود یا صالح و گفتیم مران قوم را زبان رسول ایشان آنکه بدرستی
 خدایرا نیست شمارا هیچ خدائی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر

۱ - آیت ۳۰ ، ۳۱ : فان فی ذلک لآیات وان کنالمتبیین ﴿ ۳۰ ﴾ ثم انشانا من
 بعدهم قرناً آخرین ﴿ ۳۱ ﴾ فارسلنا فیهم رسولا منهم ان اعبدوا الله مالکم من
 اله غیره افلا تتقون ؟ ﴿ ۳۲ ﴾ وقال الملاء من قومه الذین کفروا و کذبوا
 بلقاء الاخرة و اترفناهم فی الحیوة الدینا ما هذا الا بشر مثکم یا کل مما
 تأکلون و یشرّب مما نشربون ،

وی آیا برهبر نمیکنید از عذاب او (یعنی برهبرند از عقوبت او و عبادت غیر او اشتغال نمائید) ؟

(۳۳) و گفتند گروه بزرگان از گروه آن رسول، آنانکه نگرویدند و دروغ شمرده بودند روز قیامت را (یعنی بهمت وحش را بهمان نیاز بودند) و نعمت داده بودیم ایشان را در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند بعضی کافران ناز برورده که در اراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده بودند بعضی را که نیست این رسول که بحق دعوت میکند مگر آدمی مثل شما در صفات و احوال بشریت ، میخورد از آنچه شما میخورید و می آشامید از آنچه شما می آشامید (یعنی غذا محتاج است مانند شما اگر نمی بودی با یستی که متصف بصفات ملائکه بودی . نخوردی و نیاشامیدی) .

(۳۴) و اگر فرمان میرد در او امر و نواهی آدمی را که مثل شما است بدرستی که آنگاه شما زبان زد گانید که خود را مامور و متبوع خود بسازید .

(۳۵) آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر بدرستی آنکه شما چون بمیرد و کهنه شوید و ناپدید شما خاکی و استخوانی چند مجرد از

آیات ۳۴ : ۳۱ انست * ولئن اطعتم بشراً انکم اذا لخاصرون * ایعدکم انکم اذا متتم و کنتم تراباً و عظاماً انکم مخرجون * هیهات هیهات لا تواعدون * ان هی الاحیاءنا الدنیا نموت و نحیی و ما نحن بمبعثین * ان هو الا رجل اقتری علی الله کذباً و ما نحن له بمؤمنین * قال رب انصرنی بما کذبون * قال عما قلیل لیصبحن نادمین * فاخذنهم الصیحة بالحق فجعلناهم غشاء فبعداً للقوم الظالمین *

گرفت ورك و بی ، بدرستی که شما بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان .

(۳۶) چه دور است آنچه وعده داده میشوید از بهمت و جزا (یعنی هرگز نیاید) !

(۳۷) نیست زندگانی مگر زندگانی مادر دنیا ، می میریم و زنده میشویم (یعنی یکی از ما می میرد و یکی میزاید) و نیستیم ما را آنکی بخندگان و زنده شده گان بعد از مرگ .

(۳۸) نیست هود [یا صالح] مگر مردی که برمی بندد بر خدا دروغی و میگویی مرا فرستاده اند و شمارا بعد از مرگ زنده خواهد کرد و نیستیم ما همه این مرد را گرویدگان در آنچه خبر میدهند .

[۳۹] گفت پیغمبر بعد از اجتماع قول و یاس او از ایمان قوم ای خدا مرا باری کن ، طلبیت و ایشان را مملوب گردان ، عذاب بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند

[۴۰] گفت خدای تعالی از زمانی الیل (یعنی اندک زمانی را) گرداند کافران و مکذبان بشیمانان از تکذیب خود

[۴۱] پس گرفت ایشان را صبحه یعنی جبرئیل فریادی عظیم کرده که دلهای ایشان بشکات و بمردند و جمعی که این قوم را نمود گفتند دلیل ایشان اینست که عذاب صبحه مرثمود را داده و آنانکه میگویند قوم عاد بوده میگویند در سوره اعراف و هود و شعراء بعد از قصه نوح قصه عاد آورده است و اینجا نیز همان قرینه را عادت است و این قول هر شذایی که سبب استیصال باشد صبحه توان گفت و بر هر تقدیر بگرفت ایشان را صبحه بحکم قضا با وعده صادق و استحقاق ایشان مرعذاب را ، پس گردانید ایشان را چون خاک آب آورده (یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون بخوار و خس و خاک که

سبل باطراف افکند و سپاه و کهنه گردد) پس دوری باد از رحمت خدا، گروه ستمکاران را

[۴۲] پس پنداکرده پس از ایشان فرموی دیگران را [یعنی بافریدیم اهل آبرو را چون قوم لوط و شعیب]

[۴۳] پیشی نتوانست گرفت هیچ گروهی در وقتیکه جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم و نه باز پس مانند از آن

[۴۴] پس فرستادیم مافستادگان خود را بی دربی [یعنی یکی در عقب دیگری] هر گاه که آمدند گروهی پیغمبر از گروهی تکذب کردند و او را آنچه گفت از تو حمد و ثبوت و نشر و حشر دروغ پنداشتند و تعلیم بدان و لزوم عادات ناپسندیده [ز دولت تصدیق محروم ماندند پس از بی در آوردیم بعضی بعضی را از هلاک کردن] [یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و تا آخرین را چون اولین معاقب گردانیدیم] و ساختیم ایشان را سخنان [یعنی عبرت خلق گردانیدیم که دائم عذاب ایشان را یاد کنند و بدان مثل زنند]

خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم ایمان را میگویند و اگر سخن نیکو از ایشان ماندی به بودی [۱] نزدگی گفته است

تفنی و تبقی عنك احد وثمة فاجهد بان تحسن احد وتك

۱- آیت ۴۲ تا ۴۴ و ثم انش انما من بعدهم قروناً آخرین ﷻ مانسب من امة اجلها و ما يستأخروى ﷻ ثم ارسلنا رسالنا ترا كلما جاء امة رسولها كذبوه فاتبعنا بعضهم بعضاً و جعلنا هم احاديث فعبداً لقوم لا يؤمنون

و در ترجمه آن فرموده اند

پس از تو این زمین چون فاساد خواهد ماند

در آن مگوش که نیکو مانند ایمان [۲]

پس دوری باد از رحمت حق در گروهی را که نمیگیرند با ایمان و تصدیق ایشان نمیکنند

[۴۵] پس فرستادیم موسی و برادر او هارون را معجزه ها و بیامهای ما و حجتی آشکار [یعنی عصا تخصصص کرد او را جهت آنکه اول معجزه موسی آن بوده و چند معجزه دیگر چون فرو بردن جادوی ها و شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ بوی تعلق داشت پس ما موسی و برادر او را معجزات تسخیر فرستادیم]

[۴۶] پس فرعون و قوم او و ایشان بیفام فرستادند پس سر کشیدند قوم قبط از ایمان و مقاومت پیغمبران و بودند گروهی گردنکش و زیر فرمان قهر و غلبه

[۴۷] پس گفتند آیا ایمان آریم [یعنی نیاوریم و تصدیق نکنیم] مردو آدمی را که مانند درصفت های شریعت و حال آنکه گروه ایشان [یعنی بنی اسرائیل] ما را پرستند گانند [یعنی در فرمان ما چون ندانند که مرخواجگان را]

۲- امیر محمد بن امیر یمن الدین طاهرانی معروف و متخلص به ابن یمن در «فریوعده» دنیا آمده است، ابن یمن یکی از بزرگان گویندگان زبان فارسی میباشد. ابن یمن دارای دیوانی بزرگ بوده ولیکن در زمان حیاتش مفقود شده و در تصیده زیبا تاثیر درونی خود را از این پیش آمده بیان کرده است

در بعضی تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را میپرستیدند
و او بت میپرستید یا گوساله

[۳۸] پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون
را پس کشتند پس آن تکذیب از هلاک شدگان [یعنی غرق شدند در
بحر ازم] [

[۲۹] و بدرستی که دادیم موسی را تورات بعد از هلاک فرعون و
قوم او ، شاید که بنی اسرائیل برکت آن راه یافتند با حکام شریعت

[۵۰] و ساختیم قصه سر مریم [یعنی عیسی] و مادر او را
حجتی بر قدرت ما بآری یکی را آئینی ساختیم بر استدلال، سر را به آنکه
در عهد سخن گفت و مادر را باینکه بی اساس بشری چنان سر برادر و جای
دادیم مادر و سر را و تنبیه از یهود فرار کردند ، باز آوردیم بسوی
ربوہ از زمین بیت المقدس باده شقی باز بین رمله با الاسطین یا مصر و ربوہ موضعی
بوده و خداوند فرار یعنی مستقری که بر آن آرام توان گرفت و خداوند
آی ظاهری جاری در **کشاف** از ابوهریره [۱] نقل میکنند که ملازم

۱- در جلد دوم این کتاب باز نمودیم که بسیاری از یهودان
که مظاهر دین اسلام گرویده بودند بسیاری از اخبار و احادیث جعل کرده
داخل علم تفسیر و دیگر علوم اسلامی کردند این کار بزرگترین ضربت
کشنده بود که دین اسلام وارد آوردند علاوه بر یهودان که این زهکاری
بزرگ را مرتکب شدند اشخاص دیگری چه اعراب و چه غیر آنها بر اثر
دشمنی با دین اسلام و هم گاهگاهی برای اینکه چند نفر را دور خود
بگرد آورده دکانی برای خود بیاورند بجهل حدیث و اخبار پرداختند
ابوهریره یکی از اشخاصی است که بجهل حدیث متهم میباشد

گیرید این رمله الاسطین را که آن ربوہ است که خدای در قرآن یاد
کرده (۱)

آورده اند که مریم باسر و بسرعه خود (یوسف بن ماثان)
دوازده سال در آن موضع بسر بردند و طعام عیسی از بهای ربسمان بود
که مادرش میریشت و بفروخت (۲۱) « یا ایها الرسل من الطیبات و
اعملوا الصالحات انی بمانع عملون علیم » خطاب است به عیسی بر سبیل تعظیم میفرماید
که بخورید از طعام های پاکیزه و حلال و بکنید کارهای ستوده

در قوت القاب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم
داشت زیرا که او نتیجه است حضرت شیخ الاسلام فرموده که لقمه
تخم است و عمل صالح بر هر چند تخم با کثر ، برش بهتر

در هتاهج آورده که هر غذائی که شرع آن را حلال داشته است
حکم عدالت و استقامت شرع که میزان وحدت درو سرات کرده
پس هر که آن را تناول نماید اثر عدالتی که از حکم شرع به آن
غذا همراه است در نفس و همه اعضا پیدا آید و حینئذ در ادای عبادت

نرم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله اعانت بر اینست
و هر چه شرع آن را حرام کرده باوجه حلت آن مشتمل و پوشیده
است حکم انحراف و مخالفت شرع به آن غذا است و اگر همه يك

۱- آت ۴۷ و ۴۸ و ۴۹: « فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا و قومها
لنا عابدون فکذبوهما فکانوا من المهلکین » و لقد آتینا موسی الکتاب
لعلهم یهتدون و جعلنا ابن مریم وامه ایه و آوینا هما الی ربوہ ذات
قرار و معین

لقمه باشد همراه بود روح حکما بحرفای آن غذا نفس و اعضا سرایت میکند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهمی و مباشرت احلاق رذیه بظهور رسد و در حدیث آمده که : « ان الله طیب لا یقبل الاطیبا » (۱) صاحب [روضه لاوار] فرموده

« نظم »

دست و دل از زرم و کوثر بشوی

آب از سر چشمه تلوی بجوی

لقمه که در اصل نبود آن حلال

زو نیفتد مرد الا در ضلال

قطره ااران تو چون صاف نیست

گوهر دریای تو شفاف نیست

و گفته اند « یا ایها الرسل » خطاست با جمیع انبیاء نه در یکدلمه چه ایشان در ازمه مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که ه يك از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بودند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند که خطاب با حضرت پیغمبر است و او را بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه اوست و ذات معلای او جامع فضایل و کمالاتی که با همه بوده

وقد جمع الرحمن فیک المفاخر

مصرع

آنچه جوان همه دارند تو تنها داری

[۱] این آیت دلالت دارد بر طلال رهبانیت و دوری از حور دن

و آشامیدن و آنچه خدا حلال ساخته است زیرا در اسلام رهبانیت نیست دین اسلام حامی نمیدن و ناشر آثار مدنیت میباشد

و در موضح فرموده که خطاب بآت حضرت ، میفرماید که امت عالی همت خود را بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید ، بدرستی که من بآنچه شما میکنید دانام .

(۵۲) بدرستی که اینست ملت شما ای رسل ، ملتی یگانه در عقاید و

اصول شرایع (یا جماعت شما ای امت محمد ، جماعتی متحدند ، متفق بر ایمان و توحید) و من آفریدگار شما ام ، پس از من بترسید در مخالفت کلمه .

(۵۳) پس بپریدند و ساختند اهل کتاب ، کار دین خود را در میان

یکدیگر بارها یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند ، هر گروهی از ایشان بآنچه نزدیک ایشانست از دین .

(۵۴) پس بگذار ای محمد کافران مکه را در گرداب غفلت و ضلالت

ایشان ، تاهنکامی که گشته شوند بایمیرند .

(۵۵) آیا می پندارند مشرکان ، آنچه عطا میدهیم ایشان را و مدد

میکنیم بآن چیز ، از مال و پسران ؟

(۵۶) میشتابیم برای ایشان بآنچیز در نیکوئیها (یعنی کمان میبرند

که امداد ما ایشان را بمال و فرزند مسارعست از ما برای ایشان در نیکوئی و اعمال ایشان استحقاق آنست که ما پاداش آن با ایشان نیکوئی کنیم) ، نه چنین است که می پندارند بلکه نمیدانند که این امداد ، استدواج است نه مسارعست در غیرت .

(۵۷) و بدرستی آنانکه ایشان از عذاب آفریدگار خود ترسانند

(عذاب راخشیه (۱) گفت چه آن سبب اینست)

(۵۸) و آنانکه ایشان ، بآیتهای پروردگار خود که قرآن است بسا

دلایل قدرت میگردند و آنانکه ایشان بخداوند خود شرك نمی آورند نه شرك جلی و نه شرك خفی (۲)

(۶۰) و آنانکه میدهند آنچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل

(۱) آیه شریفه اینست : « ان الذین هم من خشیه ربهم مشفقون »

(۲) در نسخه اصل این آیه افتاده است .

مینمایند بحضرت حق با انواع خیرات و مبرات و دلهای ایشانت ترسان است که ناکاه خیر ایشان مردود نگردد و میدانند آنکه ایشان بسوی پروردگار خود باز کردند گانند.

(۶۱) آن گروه که بدین صفتها موصوفند ، میشتابند در طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است کساقال الله تعالی : « فاتیهم الله ثواب الدنيا » و ایشان بسوی خیرات بیشی گیرند گانند یا سابقند بر همه مردمان بوهو و طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت .

(۶۲) و تکلیف نمیکنیم هیچ تنی را ، مگر بکنجایش او (یعنی بقدر طاقت) و نزدیک ما کنایست (یعنی اوح محفوظ) که سخن گوید بر راستی یعنی مخالف واقع نبود و نوشته است نامه اعمال هر کس که گواهی دهد بر کردار هر کس و ایشان که عاملانند ستدیده نخواهند شد با فرونی عقاب و نقصان ثواب (۶۳) بلکه دلهای کمره ، در غفلت و حیرتست از این سخن که گفته شد یا از کتاب حفظه یا قرآن و مرایشانراست عملهای ناپاک و خطاهای بجز این خطای : « رك یعنی شرك . مراد آنست که غیر از شرك گناهان دیگر هست که ایشان مرآنرا عمل کنند گانند بحسب قضاء « ولا راد بقضائه » و ایشان در غفلت و معصیت باشند .

(۶۴) تا وقتی که بکیریم متعلمان ایشانرا بذاب جوع یا قتل آنگاه ایشانت فریاد در گیرند و استغاثه کنند و ما گوئیم :

(۶۵) فریاد مکنید امروز و طمع فریاد رسی مکنید بدرستی که شما از جهت ما یاری کرده نخواهید شد با از عذاب ما متنوع نخواهید گشت .

(۶۶) بدرستی که هست آینههای من یعنی قرآن که بهر وقت خوانده میشود بر شما ، پس هستید شما که از شنیدن آن بر پاشنههای خود باز میگردید یعنی بقهقری رجوع میکنید و کلام من نمیشنوید .

(۶۷) در حالیکه طلب رفعت دارید بر مردمان و تمظییم مینمایید بحرم مکه و میگوئید ما اهل حریمیم یا مستکبرید بر تکذیب قرآن حدیث کنندگان در شب هذیان میگوئید یا میگذارید قرآن را بایغیر را یا خانه را که در حوالی

آن افسانه میگوئید و بدان میثارید و طواف نمیکنید .

(۶۸) آیا تفکر نمیکنید در اعجاز قرآن یا باعجاز لفظ و وضوح معنی تا بدانید که کلام حق است ؟ یا آمد بدیشان از کتاب و رسول آنچه نیامده بود بیدران بیشین ایشان تا عذر گویند که ما از کتاب و پیغمبر خبر نداریم یعنی همچنانچه نوح و ابراهیم علیهما السلام را بیدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را برایشان بر انکیختیم تا عذر نیاورند . قال الله تعالی : « انذر قوما ما انذر آبائهم » .

(۶۹) آیا نشناختند پیغمبر خود را با مانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و نیکو خوئی و کمال علم با وجود عدم تعلم ؟ پس تسا ایشان مرا و را منکران و ناشناسندگان باشند یعنی نه آنستکه نمیشناختند حضرت پیغمبر را تا انکار کنند و گویند بیکانه است ماحقیقت حال او را نمیدانیم .

(۷۰) یا میگویند درد پوائگی است که سخن او حساب ندارد ؛ نه چنین است که ایشان میگویند ، بلکه آمد محمد بدیشان ، بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآن است و بیشتر کافران مرحق را ناخواهانند که مخالف طبع و آرزوی ایشان است . فید اکثر (۱) برای آنستکه بعضی از کفار از شرك توبیخ مردم نمیکردند نه از روی کراهت حق .

(۷۱) و اگر پیروی کردی حق سبحانه آرزوهای کافران در وجود الهه یعنی اگر بفرض خدایات واقع بودندی هر آینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین و هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و جن و انس و جز آن چنانچه در آیه کریمه : « اوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا » گذشت و گفتانند مراد از حق دین اسلام است اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشرك منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهالی آن تباه شدندی بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ نشانت یاد بدیده عزت

(۱) آیه چنین است : « ام یقولون به الجنة بل جاءهم بالحق و اکثرهم للحق کارهون »

وصیت شرف ایشان در آنست ، پس ایشان از وعظ خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان است در دنیا و آخرت روگردانند .

(۷۲) یا آنکه تو میخواهی که برداری از ایشان برسالت مودی تا سبب طمع در مال ایشان ترا مهم دارند برسالت ، پس مزد پروردگار خود تو که روزی و ثواب و عقاب است ، بهتر است از مزد ایشان و خدای تعالی بهترین روزی رساناست .

(۷۳) و بدستیکه تو میتوانی ایشان را بیمزدی براه راست که دین اسلام است .

(۷۴) و بدستیکه آنانکه نمیکروند برای دیگر یعنی کمراهند .

(۷۵) و اگر ما بپیشانیهم بریشان و برداریم آنچه بدیشان واقع است از سختی یعنی قحطی که بریشان غلبه کرده ، هر آینه ستیزندگی کنند در سرکشی خود ، سرگشته بگردند و تردد مینمایند ، اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان آرزوی عناد بر کفر و تکذیب ثابت خواهد بود .

نظم

ستیزندگی کار دیو و دد است ستیزنده را دشمنی باخود است
آورده اند که چون ضرر و قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابوسفیان بمدینه آمده باحضرت پیمبر گفت نه تو که انت میبری که رحمت عالیهان و اهل مکه بدعاه تو درمانده ، بدران را بشمشیر بکشتی و فرزندان را بآتش کرسنگی بسوختی حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد :

(۷۶) بدستیکه ما گرفتیم اهل مکه را بعذاب قتل در روز بدر ، پس فروتنی نکردند مر پروردگار خود را و تضرع و زاری نمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی باستانند .

(۷۷) تا بکشادیم بریشان دری خداوندان عذاب سخت که آن جوع است و شلت او از قتل و اسر بیشتر است ، آنکاه در آن عذاب نا امید و فروماندگان و سرگردان تاحد آنکه اغنیاء ایشان طلب عاطفت و مرحمت

می نمایند .

(۷۸) و او است آنکه بیافرید و پیدا کرد برای شما گوش را تا میشنوید بدان شنودنیها و دیده را تا می بینید بآن دیدنیها و دلها را تا بدان تفکر میکنید و استدلال مینمایید از مسوعات و مبصرات بر قدرت خاطر مبدعات و شما اندکی شکر میکنید چه عهد شکر گذاری آنستکه استعمال کنید این آلات ادراک را در آنچه مودی بشناخت خالق باشد .

(۷۹) و او است آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت در زمین و بسوی او است یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز .

(۸۰) و او است آنکه زنده میگرداند و میمیراند و مراوراست یعنی بامر اوست مخالفت شب و روز در ازدیاد و انتقاص ایشان مریکدیگر را ، آیا تغفل نمیکنید که قدرت ما همه کائنات را از عدم بوجود آورده و بهشت نیز از آن جمله است چه جمعی را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت چرا انکار آن میکنید که کفار مکه تغفل نکردند ؟

(۸۱) بلکه گفتند بی تدبیر و تفکر مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار .

(۸۲) گفتند آیا چون میبریم و باشیم خاک و استخوان خالی کهنه آیا برانگیخته شدگان شویم ؟

استفهام بر سبیل انکار است و تکرار از تا کید آن یعنی چون خاک کردیم حشر و بعث بما راه ندارد .

(۸۳) و هر آینه وعده داده شدیم ما و بدران مالین سخنان پیش از آمدن محمد یعنی ما را و پدر و مادر را بوعده حشر و نشر تخویف کردند و این وعده راست نشد ، نیست این قول مگر افسانه پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته اند و گذاشته اند .

(۸۴) بگو ای محمد مرین منکران را که بگویند ، مر که راست زمین و آنکه در ویست از مخلوقات (یعنی مالک و خالق زمین کیست و جواب دهید مرا) ، اگر هستید که میدانید ؟

(۸۵) زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در ویست ،

مرخدا بر است .

مشركان مکه معترف بودند باینکه آفریدگار زمین و اهل وی «الله» است ، پس جواب ترا نیز چنین جواب دهند ، بگو آیا پند نمیگیرید و درمی یابید که کسیکه اولاً قادر باشد بر آفریدن زمین ثانیاً از ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود ؟

(۸۶) بگو دیگر باره که کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه با عظمت و رفعت و شکل هیأت غریب آن و کیست پروردگار عرش که بزرگترین مخلوقات است ؟

(۸۷) زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم مرخدا بر است و رب همه اوست ، بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرك چنین خالقی و هم از مخلوقات او را شريك می سازید .

(۸۸) بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست ، پادشاهی همه چیزی و درموضع گوید مشرت و منفعت همه وار آوازه ها دهد و بفریاد رسد و نگاهدارد و امانت گرداند از عذاب خود هر کرا خواهد و آوازه داده نشود برو یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او امان گرداند و در پناه آرد و بزنهار گیرد اگر هستید که بدانید ؟

(۸۹) زود بود که گویند این صفات که تو گفتی ، مرخدا بر است مالك ملکوت و مجیره بندگان است ، بگو ، پس کجا فریب یافته میشود و چگونه از راه حق بر میگردید و با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلائل بر وحدت ملك مجید طریق حق را گذاشته کجا میروید ؟

شعر

ای که بی نفس و هوای میروی	راه نه اینست خطا میروی
راه روان، زان ره دیگر روند	پس تو بدین راه چرا میروی؟
منزل و مقصود در آن جانب است	پس تو از این سو بکجا میروی؟

(۹۰) بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و عدل و وعده حشر و نشر و بدستیکه ایشان دروغ گویند گاتند در آنکه تکذیب این قول میکنند

یا در نسبت اتخاذ ولد و شريك بیاری تعالی . (۹۱) فرا نكرفت خدای تعالی هیچ فرزندی و نیست با او هیچ خدای که در الوهیت شريك او بود چه اگر او را شريكی باشد در خدائی و خدای باید که آفریننده بود پس هر آینه شريك او مخلوقی چند باشد ، آن هنگام ببرد آنرا هر خدای که آفریننده بود و در آن مستقل و مستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدا را از مخلوق آن دیگر و مشاهده می رود که میان جمیع مخلوقات علامت و تمیز نیست پس ثابت باشد که با او هیچ خدای نیست ، «و حده لا شريك له» و دیگر اگر با او خدای بودی چنانکه گفت شد مخلوق خود را جدا کردی و ملك او از ملك این ممتاز گشتی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوك دنیا معلوم و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی ، برخی از اله و باجماع و استقرا معلوم شد که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شريك نبود ، یا کست خدا از آنچه وصف میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز .

(۹۲) اوست دانای پوشیده و آشکارا ، پس بزرگتر و برتر است از آنچه شريك میگیرند برای او . پس دلخوشی حضرت را از انزال عذاب به مشركان خبر میدهد و میفرماید : «

(۹۳) بگو ای محمد بطریق دعا ، ای پروردگار من اگر نمائی مرا یعنی بيشبه می نمائی آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب دنیا و آخرت .

(۹۴) ای آفریدگار من ، پس مدار مرا در ستمکاران یعنی در عذاب فریب ایشان مساز (این سخن بجهت تواضع و شکست نفس است تا ثنیه) بدانکه شومی ظلم تواند که به بیگناهان نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرکست (۹۵) بدرستی که ما خداوندیم بر آنکه بنمائیم بتو آنچه وعده دادیم ایشان را از عقوبت ، هر آینه توانائیم اما تاخیر که در آن می رود بسبب آنستکه بعضی از ایشان یا اهل قلوب ایشان ایمان خواهند آورد (۹۶) دفع بکن بخصمتی که در حال آن فکوتر است بدی را . حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق با تم و

اکمل و اشرف واجمل او میفرماید و میگوید دفع کن بآنچه نیکوتر است بدی را یعنی بهفو و مرحمت از سرگناه مجرمان در گذر بر وجهی که وهنی در دین نبود یا دور کن جهل سفاه را از ایشان بحکم خود یا باز دار مردم را از معاصی بامر فرمودن از طاعات یا دفع کن شرک مشرک را بکلمه توحید یا منکر را محو ساز بامر معروف و امام «قشیری» رحمه الله فرموده که دفع کن جفارا برفا یا اشارت را بشارت قلب یا ظلمت خلایق را بنور حقایق یا مخلوط خود را بحقوق خدا یا طی کث تبه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت.

نظم

چو طی گشت تبه حوادث از آنجا	بملك قدم ران بیک حمله محمل
در آن قلم نور شو غوطه زن	فرو شوی از خویش ظلمت ظل
یکی خوان، یکی دان، یکی گو، یکی چو	سوی الله والله زور است و باطل

مادانا شویم بآنچه وصف میکنند ترا از شمع و سحر با بآنچه در صفت ما میگویند از افتخار اولاد و شرکاء (۱)

(۹۷) و بگو ای پروردگار من، پناه میبرم بتو از وسوسه های دیوان که داعی بضالت و معصیت اند یا از در انداختن ایشان مردمان را بفریب و غرور در ممالک و مپاوی (۹۸) و پناه میبرم بتو ای آفریدگار من از آنکه حاضر شوند نزد من وقت صدوة یا زمان تلاوت با از آنکه گرد من گردند در همه احوال یا از آنکه مرا در نیج رسانند

(۹۹) «حتی اذا جاء» (۲) متعلق است به «بصفون» یعنی کفار پیوسته مرا و ترا ببندی وصف میکنند تا وقتیکه بیاید یکی از ایشان را مرگ بکمرای خود دانا گردد و مرگ را معاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند

(۱) آیه شریفه اینست: «ادفع بالتي هي احسن السيئة نحن

اعلم بما يصفون»

(۲) آیه شریفه: «حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون»

گوید از روی حسرت ای آفریدگار من باز گردان مرا بدنی از صیفة جمع برای تعظیم مخاطب است. امام تعلیمی باجمعی از مفسران بر آنند که خطاب باملك الموت و اعوان اوست اول بکلمه رب استغاثه می نمایند از خدای رب بکلمه «ارجعون» رجوع می نمایند بلامکه که باز گردانید مرا (۱۰۰) شاید که من بکنم عملی شایسته در آن چیز که بگذاشته ام که ایمان است یعنی ایمان آورم و در آن عمل صالح کنم، [کلا] رداست از طلب یعنی حاشا که او را باز گردانند بدستیکه آن درخواست اوست یعنی است که بواسطه غلبه حسرت برو، او گوینده آنست و از بیش مشرکان، مانعی است میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در او خواهند بود تا روزی که برانگیخته شوند از آن (۱۰۱) پس چون دمیده شود در صورتی نفخه فانیه بانالیه که نفخه احیاست و قیامت قائم گردد، پس نسیمها نباشد میان ایشان در آن روز یعنی علقه نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی را بر کس خود رحم نباشد. «یوم یشر المرء من اخیه و امه و ایله» بآنسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود چه در آن روز نسبت صحیح باید نه نسب صحیح «ان اگر همکم عند الله انشیکم» و نپرسند یکدیگر را از نسب یا کسی، کسی را نپرسد بجهت مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد از آن از حال یکدیگر میپرسند. قال الله تعالی: «و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون».

(۱۰۲) پس هر کرا کران آید ترا زوهای او باعمال صالحه چون مؤمنان، پس آن گروه ایشانند در ستکاران از درکات و رسیدگان بدرجات (۱۰۳) و هر که سبک باشد میزانیهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان، پس آن گروه آنانند که زبان کردند در نفسهای خود یعنی سرمایه هر ییاد غفلت بردادند و استمداد حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند و ایشان در دوزخ جاوید ماندگانند.

(۱۰۴) میسوزد رویهای ایشان را آتش و ایشان در آتش ترش رویان با از شدت احتراق زشت رویانند و ابوسمید غدیری از حضرت رسالت پناه در تفسیر این آیت روایت میکند که بریان سازد روی کافران را آتش دوزخ پس برجهت یعنی بالا رود لب زیرین او

بیان سرش و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بنافش . و در موضح آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع باشد پس حق سبحانه گوید ایشان را : (۱۰۵) آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا خوانده میشود بر شما پس بودید که بر آن تکذیب میکردید تا من تحقیق این عقوبت شدید ؟

(۱۰۶) گویند ای پروردگار ما ، غالب شد بر ما بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده با غالب شد کفر ما که موجب شقاوت است بر ما و بودیم ما گروهی که راهان از طریق حق . (۱۰۷) ای پروردگار ما بیرون آر ما را از آتش دوزخ تا ندارک حال و تلافی کار خود کنیم ، پس ! گر باز گردیم بکفر و تکذیب ، پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس خود . آخر سخنی که در زبانی گویند اینست : (۱۰۸) گوید خدای تعالی خاموش باشید در دوزخ و سخن مگوئید بامت در خروج یا در دفع عذاب که شما را بیرون نمیرم یا عذاب از ما بر نمی دارم (۱۰۹) بدرستی که بودند گروهی از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و جناب و امثال ایشان که پیوسته میگفتند ای آفریدگار ما ، گرویدیم بتو ، پس پیامر ما را و ببخش ما را و تو بهتر بخشندگانی (۱۱۰) پس فرا گرفتید شما آن درویشان را مهزوبه یعنی کسیکه با او سخریه کنند و افسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزاء میکردید تا وقتی که فراموش گردانید ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش ساخت بر شما یاد کرد من و بودید شما که از ایشان میخندید از روی تکبر و تعظم خود و تعقیب و تذلیل ایشان (۱۱۱) بدرستی که من جزا میدهم ایشان را امروز یا آنچه صبر کردند بر اینده و آزار و سخریت شما ، بدرستی که ایشانند رسیدگان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشان فوز است به مطلوب (۱۱۲) گوید خدای تعالی یا فرشته یا مراو مرا کافران را که شما چند در ملک گردید در زمین و کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد پس بطریق عقاب از ایشان پرسند که چند در ملک داشتید (شمار سالها) یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر ؟

(۱۱۳) گویند که در ملک کردیم روزی با بساطه از روز کوتاه شمرند

مدت لبث خود را با خلود دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند و گویند مدت بودن ما در دنیا روزی یا مقداری از روزی بوده و ما بیش از این نمیدانیم ، پس پیرس ای پرسنده زمان لبث ما را از ما بپرسیدگان یعنی از ملائکه که حفظه اعمال و انقاس ما بوده اند (۱۱۴) گوید خدای تعالی در ملک نکردید در دنیا مکرانده کی باضافات یا ایام آخرت اگر بدرستی که شما هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندک است (۱۱۵) آیا می - پنداشتید شما از فرط غفلت آنکه ما شما را آفریده ایم بیازی یا از برای بازی و گمان بردید آنکه بسوی ما باز گردانیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریده ام و مکافات کردار شما مقرر کرده ام . در لطایف قشیری مذکور است که عیث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد و خدای ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده

شیخ ابوبکر واسطی قدس سره روزی این آیت میخواند فرمود ای فی خلق را بهت نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه او راه برند و گفته اند که شما را بیازی نیافریم بلکه برای ظهور نور محمدی آفریده ام چه درازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس او اصل است و شما چون فرع او بید (۱)

نظم

هفت و نه و چار که برداختند خاص بی سوکب او ساختند
او است شه و آدمیان جملاء خیل اصل وی و جمله عالم طفیل
در بحر الحقایق آورده که شمارا برای آن آفریدم تا بر من سود کنید
نه جهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت
باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی
هست که ای فرزندان آدم همه اشیاء را برای شما آفریدم و شما را برای

(۱) آیه اینست : « افحسبتم انما خلقناکم عبدا و انکم الینا

لا ترجعون ؟ »

خود سر « کنت کفر أعنضیا » اینجا ظهور تمام دارد کما اشار الیه المولوی
قدس الله سره :

مثنوی

ای ظهور تو بکلی نور نور
کنج مغنی بد زبری خاک کرد
کنج مغنی بد زبری جوش کرد
خویش را شناخت مسکین آدمی
خویش را آدمی ارزان فروخت
ای غلامت عقل و تدبیر است و هوش

(۱۱۶) پس برتر است خدای تعالی و بزرگتر از آنکه بعثت بیافریند،
پادشاه بسزا، نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مکر او، آفرید کار عرش
بزرگ با عرش که کریم است خیرات و برکات او نازل میشود (۱۱۷) و
هر که بخواند یعنی بپرستد یا خدای بحق خدای دیگر که هیچ حجتی نیست
مپرستنده را بپرستش آناله، پس جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات
کردار او نزدیک پروردگار او بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد،
بدرستی که فلاح نیابند و رستگار نشوند تا گردیدگان

(۱۱۸) و بگو ای آفرید کار من پیامرزم را و امت مرا و پیغمبرهای
بر من و برایشان بر رحمت واسعه خود و تو بهترین رحم کنندگانی. و در خبر آمده
که اول سورة « قد افلح » و آخر آن کنجی است از کنجهای الهی (۱)

(۱) آیات کریمه : « فتعالی الله الملك الحق لا اله الا هو رب العرش
الکریم هو من بدع مع الله الهأ آخر لا برهان له به فاتما حساب به عند ربه
انه لا یفلح الکافرون » و قل رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین »

سورة النور (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

این سوره ایست که در عالم قدس فرو فرستادیم آنرا بواسطت جبرئیل
و فرض کردیم بر شما احکامی که در اوست و فرو فرستادیم درو آیتهای روشن
از حدود احکام، شاید که شما پند یذربید و از محارم پرهیزید و از جملة
حکمها اینست :

(۲) زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند، پس بزنید ای ائمه
و حکام هر یکی را از آن هر دو صد تا زبانه. این حکم خاص است بآنانکه محصن
نباشند چه خدمت محصن رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرایط احصان حریت است
و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بشکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی اسلام شرط نمیکند و
غیر محصن را که آزاد باشد یا وجود جلد یک سال جلا میفرماید و امام مالک و امام احمد
در نفی بکر باشافعی متفق اند چه حدیثی در این باب وارد شده که مانع جلسته و
تذیر عام و صاحب کشاف فرموده که تذیر عام نزد امام اعظم بهمین آیت

(۱) سورة نور در شهر مدینه نازل شده و این سوره دارای ۶۴ آیه میباشد
آیه نخستین اینست : « سورة انزلناها و فرضناها و انزلنا فيها آیات
لعلکم تذکرون »

سورح است (۱)

و فرا نگیرد شمارا باین دوزنا کننده مهربانی در فرمانبرداری خدای یعنی
 مبخشاید بر ایشان و تعطیل حد مکنید و در شرب مسامحت ننمایید ، اگر هستید
 که گرویده اید بخدای تعالی و بروز قیامت چه ایمان بخدا اقتضای جدوجهد
 میکند در اقامت حدود بر آت و باید که حاضر شوند در وقت عذاب آن دوتن
 یعنی در زمان اقامت حد برایشان گروهی از مؤمنان تاتشیر ایشان حاصل شود
 و آن تفتیح مانع گردد از معاودت با مثال آن عمل بقول مالك و شافعی از چهار
 کس که بعدد شهود زنا اند کمتر نباید و بقول ائمة دیگر دو کس کفایت است و
 تادم نیز گفته اند و در اسباب نزول از این عمر مرویست که ام مهزول که یکی
 از صواحب را آیات بود و در مواخیر نشستی تقبل میکرد که هر که او را بخواهد
 مؤنت آنکس را بتمام کفایت کند مؤمنی خواست که بدین طمع خام نشان خود
 بخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت بجهت آنکه مسلمانی بد نام نشود
 آیه فرستاد که :

(۳) مرد زنا کننده نکاح نکند ، مگر زن زنا کننده را یا شرك آورنده را
 چه غالب آنستکه مائل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود وزن بلبید کار در نکاح
 نیاورد او را مگر مرد بلبید کار یا شرك آورنده چه جنسیت علت ضم است و مشاکلت
 سبب الفت .

نظم

هر کس مناسب گهر خود گرفت بار بلبیل بیایغ رفت وزغن سوی خارزار
 در تبیان آورده که بنا یا از یهود یا مشرکان مدینه در بیوت مواخیر نشسته
 عربك بر در خانه خود رایتی نصب کردند و مردم را بخود دعوت نموده اجرت
 گرفتند و ضعیفان مهاجرین که مسکنی و عشیرتی نداشتند و از تنگدستی پریشان

(۱) آیه اینست : « الزانیة والزانی فاجلدوا كل واحد منهما مائة
 جلدة ولا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ان کتمتم تؤمنون باقه والیوم الاخر
 ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین »

حال میکند از نیتند داعیه کردند که ایشان را بنکاح در آورده و کسراية نفس از
 ایشان گرفته بر عادت اهل جاهلیت معاش گذرانند حق سبجانه منع کرد و
 فرمود و حرام کرده شد تزوج بزوانی بر گرویدگان (۱) . قوی آنستکه این
 حکم در اول اسلام بوده و بآیه و انکحوا الایامی منکم منسوخ شده .

(۴) و آنانکه رمی کنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین
 داخل است و احصان اینجا بحریت است و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا
 و آنان که مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام
 دهند ، پس نیابند نزد يك حکام بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد بالغ
 مسلمان بیاورند بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان ، پس بزنی ایشان را هشتاد
 تازیانه (۲) و در قذفی که در غیر زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود
 نیز بر است ناعد و حد قذف از حد زنا و حد شرب اخف است زیرا که حد زنا به
 قرآت نسبت شده چنانچه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است
 رضی الله عنهم و سبب حد قذف محتمل است مر صدق را و قبول مکنید از ایشان
 که قذف کردند و گواه نیاورند و تازیانه خوردند گواهی در هیچ حکمی همیشه
 یعنی تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه . و آن گروه قاذفان ، ایشان فاسقانند
 یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است .

(۵) مگر آنانکه توبه کنند از پس این قذف و دیگر قذف نکنند و بصلاح
 آرند نیت خود را در ترك قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان بر خیزد
 اما رد شهادت به ذمه امام اعظم و امام مالك و محمد بن الله مؤید باشد و نزد امام شافعی

(۱) آیه کریمه : « الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا
 ینکحها الا زان او مشرک و حرم ذلك علی المؤمنین »

(۲) آیه کریمه : « والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتو باربعة
 شهداء فاجلدوهم نمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابداً اولئک
 هم الفاسقون »

و امام احمد رحمه الله رد شهادت و تفسيق هر دو باطل میشود، پس بدرستی که خدای آمرزنده گناهان پندگناست، مهربان بر گروه توبه کنندگان.

آورده اند که بعد از نزول این آیت عاصم بن عدی گفت یا رسول الله شاید مردی از ما بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه مشغول می گردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است و اگر بیگواه سخن میگوید او را هشتاد تازیانه میزنند و اسم این فسق و رد شهادت (۱) بر سر این حال چگونه باشد؟ حضرت رسالت پناه فرمود که ای عاصم خدای تعالی چنین حکم فرستاده عاصم از مجلس بیرون آمد این عم او عویم بدور رسیده گفت ای عاصم شریک بن سحان را بر شکم زن خود خوله دیدم؛ عاصم گفت و او سیله مبتلا شدم بدانچه پرسیدم پس باز گشته صورت حال بر عرض سید عالم صلی الله علیه و سلم رسانید حضرت خوله را طلبید و از او پرسید انکار کرد و آیت لعان نازل شد که:

(۶) و آنانکه رمی می کنند بزنا، زنان خود را و نباشد ایشان را گواهان مگر نفسهای ایشان، پس واجب است گواهی دادن یکی از ایشان چهار گواه بخدای مضمون آنکه، بدرستی که او یعنی شوهر از راستگوبانست در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی مؤکد بسوگند بجای یکی از شهود است (۲).

(۷) و گواهی پنجم، آنکه امنت خدای برو، اگر باشد از دروغگویان در آن رمی. لعان مرد برین گونه است که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که من راست گویم در آنچه رمی کردم این زن را بدان و نوبت پنجم گوید امنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی کردم مرا این زن را و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط شود و میان زن و مرد تفریق کنند فرقت طلاق بقول امام اعظم و فرقت

۱- یعنی ادعا کننده بدون گواه فاسق و مردود الشهادة شناخته میشود

(۲) آیه کریمه: «والذین یرمون ازواجهم ولم یکن شهدا الا

انفسهم فشهاده احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین»

نسخ بقول امام شافعی و حد زنا بر زن ثابت گردد بقول امام شافعی اگر نکول کند از لعان و بمذهب امام اعظم او را حبس کنند.

(۸) و دفع کند و باز دارد از آن زن حبس را یا حد را آنکه گواهی دهد بچهار گواهی بخدای مضمون آنکه بدرستی که شوهر از دروغگویان است در آنچه رمی کرد مراد در آن (۹) و گواهی پنجم آنکه خشم خدای بر آن زن اگر باشد مرد از راست گویان در وی. لعان زن آنست که چهار نوبت گوید که گواهی میدهم بخدا که این مرد دروغگوست بدان در آنچه مرا بدان رمی کرد و نوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راستگوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت ببرد کند.

و در موضح آورده که حضرت رسالت بعد از نماز دیگر عویم و خوله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد وزن هر دو گواهی دادند و نزد يك ذکر لعنت و غضب حضرت پیغمبر آمین گفت و قوم در آن اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویم هلا بن امیه را ذکر کرده اند. (۹) و اگر نه فضل خدای بودی بر شما و بخشایش او و آنکه خدای قبول کننده توبه است، حکم کننده است در حدود و احکام، هر آینه شما را قضیعت کردی و دروغگوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی و گویند اگر نه فضل خدا و رحمت او بودی بناخیر عقوبت شما هلاک میشدید یا اگر نه فضل فرمودی باقامت زواج و نهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردند یا اگر نه خدای ببخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیة ناامیدی سرگردانت میشدید پس شما را بمدد توفیق توبه بر منزل رجا رسانید.

نظم

گر توبه مدد کارگنه کار نبودی او را که بسرحد کرم راه نبودی
و در توبه نبودی که در فیض گشودی ز نك غم از آئینه عاصی که زدودی؟

بعد از این حکایتها در باب قصه افک است و براه ذمه عایشه صدیقه رضی الله عنها و آن حکایتی دور و دراز است و رعایت ادب اقتضای آن میکند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و تفصیل آن بر سیل اجمال آنست که سال پنجم

از هجرت که غزوة مرسیع اتفاق افتاد صدیقه در آت سفر همراه بود و در بعضی منازل بضرورتی از هودج بیرون آمده عقدی از جزع طفار کسم کرد و بطلب آت از منزلگاه دور شده زمانی مکت افتاد در آن حین خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کرده کوچ فرمودند و عایشه باز آمده منزلی خالی دیده همانجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت از عقب لشکر آمدی برسیه و صدیقه بر شتر او سوار شده بمسکرها بون ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان دیده سخنانی که نه لایق حرم محترم سید عالم باشد بر زبان خبائث نشان راند و چون بمدینه رسید این خبر بمرض سید عالم رسید و عایشه بیمار شده بود و از این معنی خبر نداشت اما از آن حضرت عدم التفاتی در مییافت اجازت طلبیده بخانه پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضی روی باز دیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال مینمود.

نظم

چشم ز گریه بر سر آبست روز و شب

جانم ز حاله در تب و تابست روز و شب

و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بتفحص احوال عایشه توجه فرموده از امهات مؤمنان و اکابر صحابه تفییش مینمودند و همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت میکردند روزی آنحضرت بخانه صدیق درآمد و عایشه را گریان و نالان دیده فرمود ای عایشه اگر گناهی کرده ای بخدا باز گرد و آمرزش طلب عایشه از ابوبن درخواست که جواب آنحضرت گویند ایشان در صدد نیامدند و صدیقه از غایت دهشت فرمود که دشمنان چیزی در افکنده اند و من هر چه میکویم کسی باور نمیکند پس من همان میکویم که بدر یوسف گفت : « ففسر جمیل والله المستعان »

بیت

صبری کنیم تا کرم او چه میکند؟ با این دل شکسته غم او چه میکند؟

مقارن این احوال اثر وحی بر آنحضرت ظاهر شد آیت براه : نازل گشت :

(۱۱) بدرستی آنانکه آوردند دروغ بزرگ را در شان عایشه ، گروهند

از شما و آن پنج تن بودند : «عبدالله بن ابی» و «زید بن رفاعه» و «حسان

بن ثابت» [شاعر] و «مسطح بن اثانه» (پسر خاله صدیق) و «حمنة بنت جحش» [خواهر ام المؤمنین زینب] ، میندارید آن دروغ را بدی از برای شما . مخاطب حضرت رسالت پناهی است و عایشه و صفوان را میفرماید که آن دروغ را بنسبت خود نمیندارید ، بلکه بهتر است مر شمارا بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در بر آت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی درباره دروغگویان وقوع یافت ، هر هر یکی را از این متکلمان با فک ، جزای آن چیزی است که کسب کرده از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی خنبدیده بودند و بعضی سخنان فاحش نیز گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده و آنکس که فرا گرفت معظم آن سخن و ششتر آنرا ، از آن جماعت (مراد ابن ابی است) مرا ورامت عذابی بزرگ در آخرت باد و دنیا بآنکه حد قذف خورد و مطرود و مخدول گشت و گویند حسان بوده که در آخر عمر ناپسند شده بیا مسطح که دستهای او شل گشته (۱)

(۱۲) چرا نه آنگاه که شنودید این سخن را ، گمان بردندی مردان و زنان گرویده ، بپندینان خویش نیکویی ، چنانچه بنفسمهای خود گمان برند (۱۳) این سخن دروغی است و عایشه را از این سخن دروغی دروغی روشن است و حق سبحانه ازواج پینمبران را نگاه میدارد از مثل این خلل هابیه عظیم و تکریم ایشان . (۱۳) چرا نیاوردند برین سخن چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بدان پس اکنون که نیاوردند گواهان چهار گانه ، پس آن گروه نزدیک خدای یعنی در حکم او ، ایشانند دروغگویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی

(۱) آیه کریمه : « ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم لانحسبوه

شر لکم بل هو خیر لکم لکل امری منهم ما اکتسب من الانم والذی تولی

کبر و عصبه (۱) عصبه عظیم

در ظاهر حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودند زیرا که این صورت بر ازواج انبیاء منتع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند (۱۴) و اگر نه افزونی کرم خدای بودی بر شما و مهربانی او در دنیا بتوفیق توبه و در آخرت بعبودیت و مغفرت، هر آینه بر سیدی شمارا، در آن چیزی که خوش گردید در آن از دروغ بر صدیقه، عذابی بزرگ که حد قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شما را آن عذاب رسیدی (۱۵) آنکه آنکه فرامیگرفتید آن سخن را بر زبانهای خود که بعضی از بعضی میپرسیدید و میگفتید بدنههای خود، آن چیزی را که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل میگفتید و میپندارید آن چیزی را که گفته اید سهل و آسان که هیچ تبه بر آن منفرع نباشد و حال آنکه آن سخن نزدیک خدای بزرگست و عقوبت بسیار بدان مرتب چه الحاق عار است باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف بمنصب رسالت. و در احقاف مذکور است که ام ایوب زوجة ابویوب انصاری با او گفت که شنیده که مردم در باب عایشه چه میگویند؟ ابویوب فرمود شنوده ام و آن دروغ است چه تو نسبت بمن این فعل روا میداری؟ ام ایوب گفت لا والله. ابویوب گفت والله که عایشه بهتر از تست پس بنسبت پیغمبر کی این عمل روا دارد؟ این بهتان عظیم است. حق سبحانه فرمود که:

(۱۶) و چرا نه چون شنیدید این سخن را، میگفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا نگفتید چون ابویوب انصاری میسرود ما را و میسرود آنکه سخن گوئیم بدین قول، پاکست خدای از آنکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد، این کلام بهتان و افترای بزرگ است بر یافتن منافقان (۱۷) بند میدهند شما را خدای از آنکه باز گردید بمثل این سخن هرگز یعنی سادامی که زنده باشید، اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع است از دروغ درباره مسلمانان خصوصاً امهات مؤمنان (۱۸) و بیان میکند و روشن میگرداند خدای، برای شما آینهایی که دلالت دارند بر محاسن آداب تا ایند گیرید و از طریق آداب انحراف نورزید، و خدای داناست بطهارت ذیل عایشه، حکم کننده بپراشت ذمه او از عیب و عار.

بیت

تا گریبان دامنش پاکست از لوث خطا

و ز مذلت عیبجو آلوده از سر تا پیا

و چه زیبا گفته است:

سکرا رسد که کند عیب دامن پاکت

که همچو قطره که بر برک گل چکد یا کی (۱)

(۱۹) بدرستی آنانکه دوست دارند، آنکه فاش گردد زشت نسامی (یعنی نسبت فاحشه) در شان آنانکه ایمان آورده اند و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند، مرایشانراست عذاب درد ناک در دنیا بحد قذف و بدنامی و در آن سرای بآتش و خدای میداند شر آنچه خوش کرده اید در آن و شما آنرا نمیدانید (۲۰) و اگر نه فضل خدای بودی ببردباری بر شما و بخشایش او بمهربانی و پروردگاری و آنکه خدای مهربانست و برآه ذمت مقدوف را ظاهر گرداند بخشنده است بتوبه خیانت قاذف را در گذراند هر آینه (جواب لولا است)

(۱) و در تاویلات تجمیه میگوید از دو طریق راه وصول بخدا میتواند باشد، راه اهل سلامت و طریق اهل ملامت. طریق اهل سلامت بجهت و درجاتش منتهی میگردد و اهل این طریق زندانی هستند که در حبس وجود خود در افتاده اند لیکن طریق اهل ملامت منتهی بخدا میشود زیرا ملامت کلید در زندان وجود است و ملامت وجود را مانند آفتاب که برف را آب میکند ذوب مینماید و بنا بر این بقدر ذوبان وجود از این راه بحق انسان میتواند اصل شود و ندانند عایشه را اکرام نمود بکرامت ملامت برای اینکه از حبس وجود خارج گردد و از راه سلامت قدم فراتر نهد.

حافظ میگوید:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ماکفری است و نجیدن

عقوبت کلی بشما فرود آمدی (۱)

(۲۱) ای آن کسانی که گرویده‌اید ، پیروی نکنید گامهای ابلیس یعنی راههای او را بمعصیت یا وسوسه‌های او را در قذف عایشه و هر که بر پی او رود و آثار او را متابعت کند ، پس بدرستی که میفرماید دیو او را بکاری که زشت باشد در عرف و عقل و اگر نه بودی فضل خدا و بخشایش او بتطهیر شما ، پاک نکستی از شما هیچ یک تا آخر دهر از دنس عیب جوئی و بد گوئی ولیکن خدای پاک سازد بقبول توبه هر که را خواهد و خدا شنواست بمقالات مردمان ، دانا به نیتهای ایشان .

گویند که صدیق سوگند خورده بود که بر پسر خاله خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان با فک عایشه بود نفقه نکند و مطلقا ناو نیکوئی ننماید حق سبحانه آیت فرستاد که :

(۲۲) و باید که سوگند نخورند خداوندان فضل در دین از شما و خداوند دستکاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابوبکر صدیق است حق سبحانه فرمود که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورند ، بر آنکه ندهند نفقه خداوندان خویشان و درویشان و محتاجان را و مهاجران را در راه خدای تعالی و مسطح هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر و باید که عفو کنند جرمی را که از ایشان صادر شده و روی بگردانند از انتقام و اغماض فرمایند ،

(۱) آیه کریمه : « واولا فضل الله علیکم ورحمته وان الله رؤوف رحیم »

در این آیه جواب لولا محذوف است . بعضی از مفسران گفته‌اند این دو آیه اشاره میکنند بوجوب سلامت قلب مسلمانان و وجوب کف جوارح مؤمنان چنانکه فرموده‌اند : « مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم کغنفس واحدة اذا اشتكى منها عضو تساءلوا سائر الجسد بالحمی والسهر » و سعدی شیرازی این معنی را چنین بیان داشته :

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش زیك چوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بیغمی	نشايد که نسامت نهند آدمی

آیا دوست نمیدارید آن که خدای پیامرزد شمارا ؟ پس شما نیز از سرگناه دیگران در گذرید و خدای آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام ، مهربان بر اصحاب جرائم و آثام ، پس شما نیز متخلق باخلاق وی شوید و علماء از این آیت استدلال برفضل صدیق کرده‌اند .

صاحب احقاق فرموده : « و به یحتج ان الفضل المطلق له » و حکیم سنائی قدس سره در این باب فرموده :

بود چندان کرامت و فضلش که اولوالفضل خواند ذوالفضلش
سیرت و صورتش همه جان بود زانت ز چشم عوام پنهان بود
روز و شب ، سال و ماه در همه کار ثنائی اثین از همه فی الغار (۱)

(۲۳) بدرستی آنانکه رمی میکنند زنان محصنه را ، بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشان را بدان ، گرویدگان بخدا و رسول ، مراد از واج رسولند و در وسط گوید خاصه عایشه مراد است و گفته‌اند در شان مهاجرات است و بعضی عام میدارند و بر هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند ، دور کرده شده‌اند در دنیا از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی در این عالم ملعون و مردودند و در آن سرای مبعوض و مطرود و مرایشان راست عذابیه بزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشان را بود .

(۲۴) در روزی که گواهی دهد بر ایشان ، زبانهای ایشان با فک و بهنای یعنی بزبان خود اعتراف کنند و گواهی دهد دستهای ایشان و پاهای ایشان ، بآنچه بودند که کسب کردند از جرائم و مآثم (۲۵) آن روز تمام بدهد خدای ایشان را جزائی که سزا است بدیشان و بدانند در آن روز آنکه خدای ، اوست ثابت بذات خود و پیدا بالو هیئت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب (۲۶) سخنان ناشایسته و ناپاک ، مرتاباکان راست یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان متکلم شوند و پلیدان نیز شایسته‌اند مر سخنان پلید را چه طبع ایشان بدان مایل است از حیثیت خبائت و کلمات پاکیزه ، مر مردمان پاک راست یعنی از ایشان سرایت کند و پاکیزگان نیز در خوردند سخنان پاک را

« کل اناه یترشح بمافیه »

از کوزه برون همان تراود که در اوست

و گفته اند زنان نایاک برای مردان نایاکند و راغب بدیشان و زنان پاک برای مردان پاکند و مردان پاک مایل بدیشان . ملخص سخن آنکه در حریمی پاکیزه چون عایشه صدیقه سزد چه جنسیت سبب الفت و صحبت است و الیه اشار فی المثنوی الممنوی :

ذره کاند در همه ارض و سماست	جنس خود راهم چو کاه و کهر باست
ناریان مر نادریات را بجاذبند	نوریان مر نوریات را طالعیند
اهل باطل باطلان را میکشند	دل از اهل حق هم سبب است
طببات آمد ز بهر طبیبیت	للاخیبیین الخبیثات است این

ذکر فضائل و خصائص حضرت صدیقه رضی الله عنها و عن ایها در رساله «مرآة الصفا» (۱) بر مبیل استقصار سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمه آیات اقتصار نمود .

آن گروه یعنی پیغمبر و عایشه و صفوان بیزار کرده شد کاند یعنی منزله و میراند از آنچه میکوبند ارباب افک . منصب رسالت از آن عالتر است که ذیل عصمت زوجة طاهرة او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان مردی بود پاکیزه و از اولیای محبوبه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت ، مرایشان راست آمرزش از خدای و روزی نیکو یعنی بیرنج و بسیار و پادار (مراد نعیم بهشت است) .

(۲۷) ای آن کسانی که گرویده اید بخدا و رسول او ، در میایید سرزده در خانه ها ، جز خانه های خود که در آن ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه در میایید تا وقتی که خبر گیرید و دستوری طلبید و سلام کنید بر اهل آن خانه و در روایت آمده است که بگوئید السلام علیکم ادخلها .

(۱) مرآت الصفا فی صفات المصطفی - رساله ایست که کاشفی در شرح حال حضرت رسول نوشته است . این رساله تا کنون بچاپ نرسیده است (مراجعه شود به مقدمه جلد اول این کتاب)

امام تعلیمی آورده که رنی انصاریه بجانب نبوت مآب آمده بموقف عرض رسانید که مادر خانه خود بر صفتی میباشیم که نمیخواهیم که هیچکس ما را بر آن حال بیند و ناگاه یکی از کسان ما بخانه در می آید و ما را نه بروجهی که شاید می بیند حق میخانه این آیت فرستاد و حکم کرد که بخانه کسان بی دستوری در میایید ، آن استعلام و استیذان ، بهتر است مر شمارا از آنچه بی اجازت در آئید و گفته اند کسیکه بر عیال خود در می آید باید که بکلمه یا باوازی یا تنحنعی اعلام کند تا اهل آن خانه بترعورات و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم کردیم ، شاید که شما پند گیرید .

(۲۸) پس اگر نیابید در خانه های غیر خود یکی را که دستوری خواهید از او ، پس در نیابید در آن تا وقتی که دستوری دهند شمارا یعنی کسی پیدا شود و شمارا اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقت است و اگر گویند شمارا بعد از استیذان که باز کردید ، پس باز کردید بی توقف و لجاج مکنید و بر در خانه منشینید که آن مضرت صاحب بیت است ، آن بازگشتن پاکتر و پسندیده تر است ، مر شمارا و خدای تعالی بآنچه شما می کنید از استجازه و ابرام داناست و بر آن مکافات خواهد داد . بعد از نزول این آیت ابو بکر صدیق عرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق میافتد که در خانه و رباط مسافران اقامت بگسترند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند ، این آیت آمده که :

(۲۹) نیست بر شما گناهی آنکه در آئید بی دستوری در خانه هایی که مسکون نیست یعنی کسی درو اقامت نمیکند بلکه میآید و میرود بی وقت کاروانسرای و رباط ، در آن خانه های غیر مسکون بر خورداری و نفع است ، مر شمارا که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت و انعام شما در آن محفوظ میماند و خدای میداند آنچه آشکارا میکند از استیذان و آنچه میپوشید از نیت دخول در خانه ها بفساد

(۳۰) بگو ای محمد مر مردان گسرویده را که فرا گیرند و بیوشند دیده های خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است .

خلخال دار خود را بر سر وقت رفتن تادانسته شود آنچه پنهان میدارد از پیرایه خود که خخال است یعنی باید که آواز خخال خود را بگوش مردم نرسانند که موجب میل مردان بدیشان شود و باز گردید بخدای همه شما را که بگوید کان شاید شمار سنگار شود بتوبه . همه را بتوبه فرمود چه هیچیک از خطای و جریمه خالی نیستند . اما مقشیری قدس سره فرموده که محتاجتر کسی بتوبه آنست که خود را محتاج توبه نداند . در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی ای گنه کاران شما توبه کنید موجب رسوائی ایشان شدی چون درد دنیا ایشان را رسوائی نخواهد امید است که در عقبی نیز رسوا نکند .

نظم

چو رسوا نکردی بچندین خدا درین عالم پیش شاه و کدا
در آن عالم هم برخاس و عام بیمار زور سوامکن والسلام (۱)

(۲۲) و بشکاح در آید زبان بی شوهران را از شما یعنی مردی را که زن ندارد کد خدا سازید و زنی را که بی شوهر است بتدکسی در آید و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود و کنیزکان خود (تخصیص صالحان بهائند) اگر باشند ایامی از صلاح و عباد و امام در ایشان و تشکستان غنی گردند ایشان را خدای از فضل خود بقناعت با اجتماع دو روزی در یک منزل قرار دهد

(۱) در تاویلات تجیه میفرماید توبه مبتدی از محرمات است و توبه متوسط از زوائد محظرات و توبه متنتی باعراض از ماوی الله و اقبال بر خدا بشما جهات و کلیات و رستگاری مبتدی از دوزخ است بهشت و فلاح متوسط از جنت است باعلی علین و مقامات قرب و درجات آن و بالاخرین رستگاریها اینست که انسان از حبس وجود مجازی بدرجه وجود حقیقی برسد و از عالم ظلمت خلقی بجهان نور ربوبی واصل گردد و صاحب مشی در این باب میگردد چون تجلی کرد اوصاف قدیم
قربانی بالا و پستی رفتن است
پس بسوزد وصف حادث را کلیم
قرب حق از حبس هستی رستن است

فراخ بخشایش است، سمت همیشه اودهده، داناست یا مستحق فقیر و بیست بساط روزی او کند (۲۳) و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند آنانکه نمی اسباب نکاح از مهر و نفقه تا وقتی که توانگر گردانند خدای ایشان را از افزونی کرم خود و بیابند آنچه بدان کد خدا توانند شد و آنانکه طلب میکنند مکاتبه را از آنچه مالک است آنرا بزمینهای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جویند، پس مکاتب سازید ایشان را (امر استحباب است) و مکاتبه آن باشد که خواه بنده خود را گوید ترا مکاتب گردانیدم بدین مقدار مال پس چون بنده آن مال ادا کند آزاد شود . آورده اند که جیب غلام خوب طلب بن عبدالمزی از او مکاتبه طلبید این آیت نازل شد و حق سبحانه و تعالی فرمود که اگر غلام یا کنیزک شما مکاتبه طلبید ایشان را مکاتب سازید، اگر دانسته اند در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال یا آنکه انچه کتابت را از مردم سؤال نکنند چه آن پس مکروه است که بنده بکدائی مال کتابت باز دهد . بنده از سلمان رضی الله عنه مکاتبه طلبید سلمان فرمود مال داری؟ گفت نی - گفت ترا قوت کسبی هست؟ گفت نی - سلمان گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ و ادناس مردم بخشائی من هرگز ترا مکاتب نسازم - و بدهید بندگان مکاتب را بعضی از مال خدای آنچه بشما داده - خوبط مرجع را بصد دینار مکاتب ساخته بود بعد از استماع این آیت بیست دینار برو بخشید . امام شافعی و امام احمد حنبل رحمهم الله بر آنند که «و آتوهم» خطاب است باموالی و واجب است از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن و امام احمد ربع مال مقرر میکند و امام شافعی بقول تفویض برای خواه میفرماید و امام اعظم و مالک رحمهم الله اتیان واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب «و آتوهم» راجع به امامه مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو دهند تا مال کتابت ادا کند و گردن خود از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد بدین سبب این خیر را ذک رقبه میگویند و از عقبه عقوبت بدان میتوان گذشت .

در تبیان آورده که مدلول السموات والارض چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در دوا بر سپهر برین و مرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود قدرت و علم و حکمت او فقی کل شیتی له آیه (۱)

مصرع

وجود جمله اشیاء، دلیل قدرت اوست

و از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که هادی اهل السموات والارض راهنمای اهل آسمان و زمین است که به هدایت او بهستی خود راه برند و بارشاد او مصالح دین و دنیا بشناسند.

در اطایف مبصمی از خواجه ابوسعید انصاری روح الله روحه نقل میکنند که سرور اهل السموات والارض تاریکی موجب ملال و غم و ظلمت سبب سوزن و وحشت است و چون کسی از محنت تاریکی بر راحت روشنائی رسد ذرح و بهجت و نشاط و مسرت او بیفزاید اینجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهی است.

بیت

چو تو پنهان شوی از من، همه تاریکی و کفرم

چو تو پیدا شوی بر من، مسلمانم بجان تو

بعضی از علماء گویند نور آنستکه روشن گرداند چیزها را تا با صره ادراک کند و بدان راه یابد پس چون حق سبحانه و تعالی بیان کرده است از برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدو، بدان راه برده ایم پس او را نور توان گفت.

صاحب احتشاف رحمه الله علیه آورده که در زمان ظلمت هیچکس ساکن از متحرك نشناسد و علو از سفلی تمیز نکند و قبیح را از صبیح باز نداند و چون رایت نور ظهور نمود غیبل ظلام روی بانهازام آرند، و وجودات و کیفیات ظاهر گردد و صفو از کدر و عرض از جوهر متمیز شود و مدركه

(۱) مصرع دوم بیت بالا اینست :

« تدل علی انه واحد »

انسانیت داند که استفاده این دانش و تمیز بنور کرده امداد ادراک نور متحیر باشد چه داند که عالم از نور مملو است و او مخفی، ظاهراً بدلالات و باطن بالذات پس حق سبحانه که مابدودولت ادراک یافته ایم و به مرتبه تمیز اشیاء رسیده سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محققان نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهرند و او از همه مخفی و حضرت ولایت رتبت قدس سره در شرح رباعیات (۱) فرموده که هر چه ادراک کنی اول هستی او ادراک شود اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانکه ادراک الوان و اشکال بواسطه ضیائی است که محیط است بآنها و شرط است در رؤیت و با وجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیاء غافل میشود و بهیئت ضیاء معلوم میگردد که ورای آنها امری دیگر مدرك بوده که ضیاء است. همچنین نور هستی و حقیقی حق که محیط است بفضیاء والوان و اشکال و بیننده و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است و ادراک شئی بی ادراک او محال است اگر چه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطه دوام ظهور او است که اگر این نور نیز چون ضیاء غایب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امر دیگر که نور وجود حق است حق سبحانه نیز مدرك بود.

هستی که بذات خود و بدست چو نور ذرات مکونات ازو یافت ظهور هر چیز که از فروغ او افتد دور در ظلمت نیستی بماند مستور و در سالة حق الیقین آورده که هستی خدای پیدا ترا همه هستی هست زیرا که او بخود پیدا است و پیدائی سایر هستی هابند است (۲)

(۱) رساله شرح رباعیات این رساله در توحید و معرفت ذات حق و شرح جلوات مختلفه جمال او و نویسنده آن مولانا عبدالرحمن جامی است.

(۲) و در این باب حکیم نظامی فرماید :

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علت کاینات	ما بتو قائم چو تو قائم بذات
هستی تو صورت پیوندته	تو یکس و کس بتو مانند نه
آنچه تمیز نپذیرد تسوئی	وانکه نمرده است و نمیرد تسوئی
ماهه فانی و بقایس تراست	ملك تعالی و تقدس تراست

الله نور السموات والارض ، همه اشياء بی هستی او عدم محض است و مبدء ادراك همه هستی اوست هم از جانب مدرك و هم از جانب مدرك و هر چه ادراك كنى نخست هستی او مدرك شود و اگر چه از ادراك این ادراك غافل باشی از شدت ظهور مخفی نماند .

نظام

همه عالم بنور او است پیدا کجا او گردد از عالم هویدا
زهی نادان که او غور شید تا بان بنور شمع حوید در بیابان

صفت نوری که منسوب بدوست ، مانند روزنه ایست در دیواری که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی ، در آن طاق چراغی افروخته و نیک روشن و گویند مشکوة انبویه ایست از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح قتیله مشتمله باشد در انبویه ، آن چراغ افروخته در قندیلی از آبکینه و آن آبکینه از غایت صفا و لطافت کویا ستاره ایست در خشنده چون زهره و مشتری و آن آبکینه یعنی چراغی که در اوست ، افروخته شده است در ابتدا ، از روغن درخت بابرکت بسیار بفع که آن زیتونست در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر بر او دعا خوانده اند از جمله ! ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام نه در جانب شرق است از معموره چون دیار چین و خطا و نه در طرف غرب از آن چون ملنجه و طرسوس و ولایت قبروان بلکه منبت اواراضی و جبال ولایت شام است بانه پیوسته در آفتابست تا محترق گردد و نه مدام در سایه است تا میوه او خام بماند بلکه هم از رعایت تاب آفتاب بهره مند است و هم از حمایت و وقایه سایه محفوظ . حسن بصری قدس سره فرموده که اصل این شجره از بهشت بدنیا آورده اند پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر او اطلاق توان کرد . نزدیک است که روغن آن درخت ، روشنی دهد بنفس خود و اگر چه نرسیده باشد بوی آتشی یعنی درخشنده کی و براقی او بمثابة ایست که بی آتش روشنائی بخشد ، روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفات زیت یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه بر آت افزوده در مشکوة حکه ضابط اشعه و جامع انوار او است ، راه مینماید خدای تعالی بنور معرفت خود هر کرا میبخواهد و میزند خدای مثلها را یعنی مقولات

زادر صور محسوسات بیان میکند برای مردم تازود در یابند و مقصود سخن بریشان هویدا گردد و خدای بهمه چیزها از دقایق مقولات و محسوسات و حقایق حلیات و خفیات داناست (۱)

در این سوره بسیار است علامه العلماء امام فخر الدین رازی قدس سره در اسرار التتزیل فرموده که مراد نور ایمان است که حق سبحانه تشبیه کرد سینه مؤمن را بشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را سکو کبی درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه که از تاب آفتاب خوف و ظلال نوال رجا بهره دارد و نزدیک است که بعضی کلمه بی آنکه بر زبان مؤمن گذرد عالم را منور گرداند چون اقرار بآن بر زبان جاری شد و قصد جنان با آن یار گشت نمودار نور علی نور به ظهور رسید و هم از کلمات طلیات امام است که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهت آنکه در خانه که چراغ بود دزد پیرامین آن نگردد همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود و با آنکه بچراغ داخل خانه روشن شود و از روزنهای خانه بر توی بخارج افتد و آنرا نیز روشنی بخشد بهمن منوال نور ایمان دل را روشن گرداند و از آنجا شمع معرفت بر روزنهای حواس افتاده انوار طاعات بر جوارح و اعضا پدید آید « سیاهم فی وجوههم من اثر السجود »

مصرع

سوی من کس از دل او میدهد خبر

(۱) آیه شریفه اینست : « الله نور السموات والارض مثل نوره که مشکوة فيها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه کأنها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه یکاد زیتها یضیء و لولم تمسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من بشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیئی علیم »

و تشبیه فرمود دل مؤمن را با آبکینه تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشکنند که آبکینه شکسته هر کجا رسید ببرد و زخمی که در شکسته زنده مرهم پذیر نیست.

نیت

چون آبکینه این دل مجروح ناز کم هر چند بیشتر شکنی نیز تر شوم و گفته اند آن نور، نور معرفت اسرار الهی است یعنی چراغ معرفت در زجاجة دل عارف و مشکوة سینه او افروخته است از برکت زیت تلقین شجرة و جود مبارك محمد که نه شرقی است و نه غربی بلکه مکی است و مکه سره عالم است و از فرا گرفتن عارف آن اسرار را از تلمیم سید ابرار سر نور علی نور معلوم توان کرد.

قولی آنست که آن نور قرآن است و قلب مؤمن زجاجة و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی که نه مخلوق است و نه مختلف نزدیک است که هنوز قرآن ناخوانده دلایل و حجج او بر هم کنان واضح شود پس چون بدان قرائت کنند نور علی نور باشد.

در روح الارواح آورده که آن نور محمدی است، مشکوة آدم باشد و زجاجة نوح و زینثونة ابراهیم که نه یهودیت مایل است چه یهود و غرب را قبله ساخته اند و نه نصرانیت چه نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت رسالت است یا مشکوة ابراهیم است و زجاجة اسماعیل و مصباح حضرت پیغمبر و شجره نبوت که نه کذب است و نه هزل یا مشکوة سینه منشرح آن حضرت است و زجاجة دل صافی مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره علم شامل او که نه در جانب غلو و افراط است و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بطریق اعتدال که خیر الا هو را وسطها واقع شده و صراط مسوی عبارت از آنست و در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب یا نور خلت خلیل نور علی نور است.

نیت

بدر نور و پسر نوری است مشهور از اینجا فهم کن نور علی نور

بوافی نکات متعلقه بآیه النور در جواهر التفسیر (۱) بیسطلی لایق مسطور و مذکور است والی الله تصیر الامور.

(۳۶) تسبیح گویند خدایرا در خانهائی که دستوری داد خدای و امر بر آنکه برداشته شود قدر او بتمظیم یعنی آنرا رفیع قدر و بزرگ مرتبه دانند یا بردارند آوازهها یا برداشته شود بحق سبحانه حاجتها در آن بیوت و یاد کرده شود در آن خانهها نام او و مراد از «بیوت» مساجد است که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع است و در آنجا بذكر و نماز اشتغال باید نمود و از سخت دنیوی و کلام مالا یعنی محترز باید بود یا بیوت انبیاء یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه «و ان یرفع الیهم القواعد» (۲) و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبه معظم که بسمی خلیل و مدد اسماعیل تمام شد و بیت المقدس که رفع قواعد آن دو ایام خلافت دارد و اتمام آن بردست سلیمان علیه السلام اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو با شارت حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بوده، تسبیح گفته شود یا نماز گذارند، مر خدایرا، در آن بیوت پیامداد

(۳۷) مسبحات یا مصلیان، مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود، مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشان را بازار گسانی یعنی خرید و

(۱) بطوری که در مقدمه جلد اول این تفسیر باز نمودیم در سال ۸۹۰ کاشفی جلد اول جواهر التفسیر را بیابان رسانید و جلد دوم آنرا در سال ۸۹۲ آغاز کرد ولی عمرش باری نکرد که این تفسیر را بانجام برساند لیکن در اینجا کاشفی میگوید شرح آیه النور را در جواهر التفسیر بتفصیل نگاشته و این مطلب میسراند که جواهر التفسیر را تمام کرده ولی جز آنچه از آن امروز بدست است میساید تمام با قسمت عمده این تفسیر را تالیف کرده اما از سواد بیاض نیاورده باشد و بهدا آتسمتی که به بیاض نیامده از بین رفته (مراجعه شود به مقدمه جلد اول این کتاب)

(۲) سورة بقره آیه ۱۲۷

متاعی که از آن توقع سود باشد و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروش ایشان را مانع نبود از یاد کردن خدای و از پیاپی داشتن نماز و از دادن زکوة. محققان بر آنند که چون بیع و شری که اعظم اشغال دنیویست ایشان را از ذکر مانع نبود باقی اشغال بطریق اولی.

صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهود اسماء و صفات حق و بحقیقت این روش خواجکان مارواء النهر است آورده اند که ملک حسین کورت که والی هرات بود از حضرت قطب ~~الاحق~~ خواجگاه ~~بنام~~ ~~الاحق~~ ~~بنام~~ ~~الاحق~~ ~~بنام~~ ~~الاحق~~ (۱) که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع میباشد فرمود که نمیشد، پس گفت که بنای طریقه شما بر چیست؟ فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بیاطن با حق.

یت

از درون شو آشنا و وز برون بیگانه و ش

این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان (۲)

انچه حق سبحانه میفرماید صکه: «لا تلجیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله» اشارت بدین مقام است و حضرت حقایق پناهی قدس سره (۳) در بیان این طریقه انیقه فرموده اند:

(۱) آیه شریفه: «رجال لا تلجیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و انما الصلوة و ایفاء الزکوة بغافون یوماً تنقلب فیہ القلوب و الابصار»

(۲) خواجگاه بهاء الحق مجدد نقشبندی به یکی از اقطاب بزرگ سلسله نقشبندی است فخرالدین علی فرزند کاشفی در روایات میفرماید که پدرم داخل سلسله نقشبندی شده است. مؤسس بامجدد این سلسله خواجگاه بهاء الدین عمر بخاری منوفی بسال ۷۹۱ هجری میباشد (مراجعه شود به مقدمه این کتاب و بامقدمه رساله حاتمیه که در مهرماه ۱۳۲۰ از طرف نویسنده این مژده نگاشت و بچاپ رسیده است)

(۳) مقصود مولانا عبدالرحمن جامی است اصلش از اصفهان است و خانواده جامی در محله دشت که امروز «دردشت»

رباعی

سر رشته دولت ای برادر بکف آرد وین عمر گرامی بخسارت مگذار
دایم همه جا با همه کس در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یار
میتراستند این مران با وجود چنین توجه راستفراق از روزی که بگذرد، در آن روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و صفت آرامش با اضطراب متغیر شود و بگذرد دیده ها و از هر طرفی مینگرند تا ببینند که نامه اواز کجا بدو می آید.

(۳۸) «لیجزیهم الله» متعلق است به «یوم دافون» یعنی میترسند تا جزا دهد خدای بسبب ترس ایشان را، نیکوترین جزای آنچه کرده اند (یعنی بهشت موعود) و زیاده کند در پاداش ایشان از فضل خود یعنی و رای جزای موعود ایشان را عطاها کرده است فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد، و خدای روزی میدهد در دنیا، هر کس را میخواهد، بی حساب یعنی بران روزی حساب میکند یا زیاده از آن دهد در عقبی که بهیز شمار در بیاید.

(۳۹) و آنانکه پیوشیدند حق را و نگریدند بدان، عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صلوة رحمة و عتق بنده و اعطای فقره و امثال آن مانند سرابی است بر زمینیه هموار. سراب آنستکه شمع آفتاب در نیم روز بر زمین مستوی افتد، همان آن درخشنده در نظر آید چون آبی موج، پندارد آنرا تشنه آب صافی؛ روی بوی آرد تا چون برسد بموضعی که درو توهم آب

خوانده میشود اقامت داشت. و بعداً چون مدتی در جام توطیاست جستند این خانواده بجامی معروف شده اند. عبدالرحمن جامی یکی از شعرا و گویندگان و علمای بزرگ دوره تیموری است.

جامی متر و کاملترین شرح حالی که تا کنون از جامی از روی تحقیق و تتبع لازم فراهم آمده شرح حالی است که استاد دانشمند معظم و سیاستمدار نامی جناب آقای علم الامیر حکمت که ایک وزیر امور خارجه میباشند نوشته و بچاپ رسانده اند. جامی در بیان تخلص خود میگوید:

مولد جام و رشده قلم
لاجرم در جریده اشعار
جرعه جام شیخ الاسلامی است
بدو معنی تخلص جامی است

کرده ، نباید آت (۱) مظلون تصور خود را چیزی و بسا به خدای را نزدیک کردگار خویش یا خدا را حساب کننده خود باید ، پس تمام بسده خدای او را جزای کردار او بروجی که حساب اقتضا کرده باشد و خدای زود حسابست ، حساب یکی او را از حساب دیگری باز نمیدارد (۱)

تمثیل کرد اعمال کافر را بر آب و او را بتشنه جگر سوخته پس همچنان که تشنه از سراب ناامید شده شدتش زیاده میشود کافران از امید به پاداش اعمال خود چون نیابند حسرت افزون میگردد (۴۰) یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای متراکم ، درد دریای عسب که دم بدم میپوشد آن دریا را موجی ، از بالای آن موج ، موجی دیگر و از زیر موج ثانی ابری که انوار نجوم را میپوشد ، این تاریکیهاست بعضی بر بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر ، چون بیرون آورد کسی دست خود را که اقرب اعضای مرئی است بچشم نزدیک نیست که ببیند آنرا بیان شدت ظلمات است یعنی دست را نه بیند و هر که ندارد و مقدر مقرر نکرد خدای مرورا روشنی در وقت قسمت ازای ، پس نیست مرورا هیچ نوری. این تمثیل دیگر است مرعیه های کفار را ، «ظلمات» ، اعمال تیره اوست و بحر لجی ، دل اوست ، و موج آنچه دل او را میپوشد از جهل و شرک و سحاب مهر خذلان بدان ، پس کردار و گفتارش ظلمت است و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او روز قیامت هم بظلمت ، پس عکس مؤمن که او را نور علی نور است و این را ظلمات بعضها فوق بعض (۲)

(۱) آیات کریمه: « لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله والله یرزق من یشاء بقدر حساب » و الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة بحسبه الظلمات و ما حتی اذا جاء لم یجد شیئاً و وجد الله عنده فوفیه حساباً و الله سریع الحساب » (۲) « او کظلمات فی بحر لجی بغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یربها و من لم یعمل الله له نوراً فماله من نور »

نظام

مؤمنان از تیرگی دور آمدند لاجرم نور علی نور آمدند
کافران تیرگی دل را تکبست حال کارش ظلمات اندر ظلمتست

(۴۱) آیاتندی و نداستی آنکه خدای تسبیح میگوید مرورا و بیا کی باد مسکنند سقال بادلات حال ، هر که در آسمانها و زمینهاست و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتی که بال کشاده باشند در هوا وصف کشیده تخصیص طیر بآنست که او در میان زمین و آسمانست یا دلایل صنع در آن ظاهرتر است چه اجرام ثقیله را که اصلاً مایل مرگزند اعطای قوت میا ، و قدرت و قوف در هوا و الهام بسط آنچه بوقت صف کشیدن ، در جناح صفت قبض نیز هست برهانی است قاطع بر کمال قدرت صانع . هر یک از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع ، بدرستی که دانسته است دعای خود را و تنزیه خود را بادعا و تسبیح خدا را یا خدای تعالی داند نماز و نیاز همه را و خدای داناست آنچه میکنند همه از طاعت و عبادت .

(۴۲) و خدا بر است پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق و ناظر اینها اوست ، و بسوی خداست بازگشت همه (۴۳) آیهانی یعنی آنرا که خدای مبراند ابر را و برمی انگیزاند قطعه قطعه ، پس تالیف میکند در میان او بمر انضمام میدهم بعضی از او را یا بعضی ، پس میگرداند او را درهم رسته و بر هم بسته ، پس می بینی باران را ، بیرون می آید از میان آن و فرو میفرستد از ابر از کوهها که در دست بعضی از قطعه های ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت از تکرگی که کاین است در آن ۱ مفعول محذوف (۱) است تقدیرش چنین است که میفرستد از تکرگی که در ابر است تکرک را) و گفته اند اینجا

(۱) آیه کریمه اینست: « الم تر ان الله یزجی سحاباً ثم یؤلف یشیه ثم یجعلهم کما فتری الودق یمخرج من خلاله وینزل من السماء من جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء و یصرفه عن من یشاء یکاد سنا برقه ینذهب بالابصار »

« سماء » ، آسمان است نه ابر و در آسمان کوههاست از تکرک چنانچه در زمین کوههاست از سنگ و حق سبحانه و تعالی از آن تکرک نازل میگردد و پس میرساند آن تکرک را بکشت و زرع و باغ هر که میخواهد و باز میدارد آنرا از میوه و محصول هر که میخواهد ، نزد بکست که روشنی برق آن ابر ، پیرد دینها را و بر باید از فرط روشنی و این قویتر دلیلی است بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر آید و بیرون می آورد .

(۴۴) میگرداند خدای شب و روز را بر رفتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و بزیادتی دیگری یا منقیر میسازد احوال ایشان را بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت ، بدرستی در آنچه مذکور شد هر آینه دلالتی و اعتباریست ، بر خداوندان بصیرت را .

(۴۵) و خدا بیافرید ، هرچند که را که در زمین است ، از آبی که جزء ماده اوست یا از آب مخصوص پستی نطفه و این بر سبیل تقلیب است چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند (۱)

و در تبیان از این عباس نقل میکند که حق سبحانه و تعالی جوهری آفرید و بنظر هیبت بر و افکنده بکذاخت و آب کشت و بعضی از آنرا تقلیب کرد تا آتش و از آن جنم بیافرید ، پس برخی را تقلیب کرد بباد و از آن ملائکه را مخلوق ساخت ، پس تقلیب ساخت مقداری را بذاك و از آن آدمی ساخت و سایر حیوانات را خلق کرد (۲) و اصل همه آبست . پس ازین چنینندگان هست آنچه میرود بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام و

(۱) آیه کریمه : « وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمَنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمَنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمَنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ »

(۲) علمای قدیم بچهار عنصر یعنی آب و خاک و باد و آتش معتقد بودند و اصل و ترکیب همه اشیاء را از آنها میدانستند ولی بابشرف علم جسد ثابت شد که هر يك از عناصر اربعه نیز خود مرکب هستند و امروزه

از ایشان که میرود بر دو پا چون آدمی و مرغ و از ایشان هست که مشی میکند بر چهار پای چون وحش و نعم و سمیع تقدیم کرد آنرا که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد بی آلت مشی ، پس آنکه بدو پای رود و آنکه چهار قائمه دارد و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد اعتماد او بر قوایم اربعه نیست ، می آفریند خدای هر چه میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نرمود باختلاف صور و اعضاء و هیأت و حرکات و قوی و اقوال با وجود اتحاد عناصر ، و صاحب حدیقه (۱) فرموده :

اوست ، قادر بر هر چه خواهد و خواست هر چه خواهد کند ، که حکم او راست
نقشینه بر و کله ها ، اوست نقش ران درون ، دلها ، اوست
بدرستی که خدای تعالی بر آفریدن همه چیزها ، تواناست پس هر چه خواهد بیافریند .

(۴۴) بدرستی که فرو فرستادیم ، آینه های روشنی و هویدا و خدای راهنماید ، هر کرا خواهد بسبب تفکر در آت ، برای راست و درست که طریق بهشت است . آورده اند که میان بشر منافق ، یهودی خصومت افتاد . یهودی گفت بیا تا مها که را بمحکم محمد پیریم و منافق گفت مرا فیه بکم بن اشرف میکنیم حق سبحانه این آیت فرستاد :

(۴۷) و میگویند منافقان که ما گرویده ایم بخدای و بفرستاده او

از کشف و تجزیه اتم عناصری هم که علمای شیمی در سابق آنها را لا یجزی تصور میکردند قابل تجزیه شناخته شده اند و بنا بر این بسا شکافتن ذره و پی بردن با سرار اتم حقیقی که هاتف اصفهانی در عالم عرفان گفته در عالم ماده . بتحقیق پیوسته است . هاتف میگوید

دل هر ذره را که بشکافی آفتابش در میان بینی
(۱) صاحب حدیقه یعنی حکیم سنائی و متنوی « حدیقه » سنائی یکی از آثار عرفانی بسیار مفید زبان فارسی میباشد .

و آن گروه که چنین گویند، ایشانند رستگاران از درکات سختربانی
 و رستندگان بدرجات رضای سبحانی (۵۲) و هر که فرمان برد خدا را در
 فرائض و فرستاده او را در سنن با در هر چه فرماید و بترسد از عقاب خدای بر
 گناهان گذشته و بپرهیزد از خشم و عقاب او و معصیت نکند در زمان آینده
 پس آن گروه ایشانند فوز یافتگان بنهیم مقیم.

در کشف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که عمل بدان
 کافی باشد و محتاج بآیات دیگر نشود. علمای زمان بدین آیت امان کردند
 چه حصول فوز و فلاح جز بفرمانبرداری و خشیت و تقوی متصور نیست.

بیت

وینک عمل از رضای مولی طلبی

ره اگر مقصد اقصی طلبی

(۵۳) و سوگند خورند منافقان بخدای، سختترین سوگندان خود که در
 طریق فرمانبرداری چنانند که بیشبیه اگر امر فرمائی ایشان را بیرون آمدن
 از دیار خود، هر آینه بیرون آیند و لحظه توقف ننمایند، بگو سوگند یاد
 میکنید و قسم بدروغ مخورید، مطلوب از شما فرمانبرداری است، شناخته
 شده با خلاص و صدق نیست نه سوگند دروغ بر طاعت نفاقی، بدوستی که خدا
 داناست، بآنچه شما میکنید از نفاق و جز آن.

(۵۴) بگو فرمانبردار خدا را و اطاعت کنید رسول را بصفای طوبت
 پس اگر روی بگردانید ای مردمان، جزین نیست که بر پیغمبر است آنچه
 بر او حمل کرده اند از تبلیغ احکام و بر شماست آنچه بار کرده شده اند از انقیاد
 و امتثال و اگر فرمان برید رسول را در حکم او، راه یابید بر راستی و نیست
 بر فرستاده بجمعی مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغمبر من آنچه
 برو بوده بجای آورده و آنچه کار و بار شماست مانده

(۵۵) وعده کرد خدای آنان را که، گروهی را از شما و بگرداند کارهای
 شایسته مراد بقول اشهر قراء مهاجرین اند که بعد از هجرت بمدینه در منازل
 انصار جای گرفتند و قریش با اکثر از قبایل عرب در مکه و یثرب بودند بر
 معاربت ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه

و فرمانبرداری کرده ایم هر دو را، پس بر میگردند گروهی از ایشان و متاع
 مینمایند از قتل حکم، از پس اقرار بایمان و اطاعت و نیستند آت کرده
 گرویدگان مخلص با ثابت بایمان. و گویند میان مرتضی علی رضی الله عنه
 و منیر بن وایل متخاصمه بود در آب و زمین چند آنکه علی کرم الله وجهه خواست
 او را نزد رسول صلی الله علیه و سلم برد میسر نشد و گفت از برای تو حکم
 خواهد کرد که عم زاده او می حق تعالی این آیت فرستاد که اقرار بایمان
 و فرمانبرداری میکنند و از حکم خدا و رسول او سر می پیچند و روی می تابند.

اعتراف می کنند که اگر از محکمه علیه نبویه (۴۹) و اگر باشد مریش
 (یعنی برای ایشان بوده باشد نه برای ایشان) یا ...
 و اقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد
 فرمان برنده اند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر باز زننده
 اند (۵۰) آبادر دلهای ایشان بیمار است (یعنی کفر و میل بظلم)؛ یاد روشک
 افتاد اند در باب پیغمبر و از و تهمتی مشاهده کرده اند که اعتماد راستی نمانده
 یا میترسند آنکه حیف کند خدای در نزول حکمی وجود نماید بر ایشان
 پس آنکه رسول او در حکومت و به چنین است که پیغمبر محل تهمت باشد
 یا خدای و رسول حیف کنند بلکه آن گروه، ایشان ستمکار اند بر خصوم یا
 تقسمای خود با با ز امتناع از حکم خدا و رسول (۵۱) جزین نیست که هست
 گفتار مؤمنان چون خوانده شوند، بکتاب خدای و بسوی پیغمبر از احکام
 کنند میان ایشان بوقت مخاصمات، آنکه گویند شنیدیم قول ترا و فرمانبرداریم
 امر قر

شرح

بهر چه حکم کنی در میان ما حکمی (۱)

(۱) و چه خوب گفته است:

یا اعدل الناس انی فی معاملتی فیکم الخصام و انت الخصم والحکم

انکبر میفرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح باخود داشتند و روزگاری بهول و هراس میگذرانیدند روزی بایکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما در آید که خود را این و مطمئن بینیم و بفرات خاطر بر بساط سلامت و عسافیت نشینیم؟ آیت نازل شد و حق سبحانه و عده داد و سو کند خورد که هر آینه ایشان را خلیفه گرداند در زمین کفار از عرب و عجم همچنانچه خلیفه گردانیده شدند و «حق» (۱) «استخلاف» (۱) فعل معلوم میخواند یعنی همچنان خلیفه گردانید خدای آنان را که بودند پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در آن چنانچه ملوک در ممالک خود میکنند و اندک فرصتی را نیز بوعده مؤمنان و قافرموده جزایر عرب را و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت و امین است که جمیع اطراف مشرق و مغرب بحکم «لیظهره علی الدین کله» بحوزة تسخیر ملازمات سده شرع نبوی و متابعان احکام ثابت ملت مصطفوی در آید.

نظم

دمیوم صیت کمال دولت خدام او

عرصه روی زمین را سر برخواهد گرفت

شاعبار همتش چون کشاید بسال قدر

از ثریا تا ثرا در زیر برخواهی گرفت

این آیت دلیل اعجاز قرآنست و حجت صحت نبوت و برهان خلافت خلفای

راشدین رضوان الله علیهم اجمعین ، دیگر فرمود : و هر آینه باقوت و تمکن

و ثابت سازد برای ایشان دین ایشان را ، آن دینی که پسندیده است ، هر

ایشان را بنی دین اسلام (مراد آنستکه او را بر همه ادیان غالب گرداند)

(۱) آیه کریمه : « و عد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات

لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم

الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم امناً بعد و نئی لایشکر کرن بی

شیئاً و من کفر بعد ذلک فالذلک هم الفاسقون »

و بدل دمد ایشان را از پس ترس ایشان از اعادی ایمنی ایشان ، پرستند مراد در زمان خلافت ، شریک سازند بمن چیزی را منی اختیار و جاهد ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد و هر که کفران و دزد درین نعمت بعد از راست شدن وعده ، پس آن گروه کافر نمئان ایشان کاملانند در رفیق خود (یعنی در دوزخ) که قتله ذی النورین اول جمعی بودند که کفران ورزیدند .

(۵۶) و بیای دارید نماز مفروض را و بدهید زکوة واجب را و فرمان

برید رسول را هر چه فرماید ، شاید که رحمت شریک شود .

(۵۷) میندار ای محمد آنانرا که نکریدند عاجز کنند .

از عذاب کردن در زمین یا پیشی گیرند کان بروی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را از خود دفع کنند و باز گشت ایشان آتش دوزخ است ، و بد باز گشتی است آتش .

در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم غلام

انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت بوقت نیم روز بطلب فاروق فرستاد

مدلج بی اجازت درآمد و عمر رضی الله عنه را خفته یافت و جامه از بعضی اعضا

او دور شده و قولی آنستکه بیدار بود و بازوجه خود ملاحظه میفرمود از آمدن

غلام کراهتی تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه

بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آباء و ابناء و خدم و حشم ما در مثل

چنین ساعات بی دستوری در خانه ها در نیایند تا بر سر امور مخفیة مطلق

نشوند بعد از آنکه بخدمت پیغمبر علیه السلام آمد این آیت نازل شده بود که :

(۵۸) ای گروه کرویدگان باید که دستوری طلبند از شما ، آمانکه

مالك ایشانست دستهای شما یعنی بندگان ذکور باعهه ایشان از غلام و کنیزك

و آنان نیز از کردگان که نرسیده اند ببلوغ ، از قوم شما یعنی بندگان و کودکان

نارسیده باید که طلب اذن کنند از ما برای آمدن بخانه های شما ما نوبت

در شبانه روزی ، یکبار پیش از نماز بامد د که آدمی از خواب بر میخیزد و

جامه خواب بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت بپوشد و یکبار هنگامیکه

میشوید جامهای خود را «من الظهيرة» (پیمان حین است) یعنی آنوقت نیم

از بیم آنکه مبادا که طباع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتند ی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب حاجات باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند. این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن برهنه میگردند یا اگر کسی ایشان را بهائدهای که در خانه مادر یا پدر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمیکردند حق سبحانه آت فرستاده :

(۶۱) نیست برناینا بزه و تنگی و نه برلنگ و نالی و نه برییمار گناهی و نه بر نفسهای شما و زری آنکه بخورید شما و اهل ابتلا از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان شما نیز در این داخل است بحکم این حدیث که : « انت مالک لایک » و خبر صحیح آنکه با کتر چیزی که خورد مرد از کسب اوست « و ان ولده عن کسبه » یا خانهای پدران خود یا خانهای مادران خود یا خانهای برادران خود یا خانهای خواهران خود یا خانهای برادران پدران خود یا خانهای خواهران مادران خود یا خانهای که مالک شدید شما خرابین آنها از تقود و امته و اطعمه (این خطاب با و کلا و خازنان است و گویند مراد خانه بندگانست و در خانه اولاد و عبد رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است) یا خانهای دوستان خود و در آن نیز رضای دوست باید و حقیقت آنستکه اگر دوست حقیقی بود انبساط او از این صورت بیفزاید .
فتح موسلی بدر خانه دوستی آمد و او حاضر نبود و کیسه ای از جاریه او طلبید و دو درم برداشت و باقی بکنیز داد . آن دوست چون بغانه رسید و صورت واقعه از جاریه شنید بشکرانه آن انبساط کنیز را آزاد کرد و بنواخت .

و در « نکارستان » (۱) آورده :

(۱) مؤلف و نویسنده این کتاب مولانا معین الدین آوهای جوینی است نکارستان مشتمل بر هفت باب است و معین الدین آنها بتقلید گلستان شیخ سعدی نگاشته است

دو زوی یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و در آمدن بمضاجع نگاهدارید این سه وقت عورت که مرشمار است ، نیست بر شما و نه بر بندگان و کودکانش نارسیده گناهی و بزهی در ترک استیذان بعد از این سه وقت بندگان طواف کنند گانند یعنی در بند گانند بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند ، در می آیند بعضی از شما بر بعضی یعنی ممالیک بر موالی مانند این روشن کردن ، روشن میسازد و بیان میکند خدای برای شما دلایل خود و احکام شرع و خدای داناست بمصالح عباد ، حکم میکنند بر عایت مراسم آداب . نزد بعضی علماء حکم این آیت منسوخ است و بقول جمعی محکم ، این جبر را بر میدهند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن میگویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم در این باب تهاون میورزند .

(۵۹) و چون برسند طفلان از شما بخصواب دیدن یعنی محترم شوند (و مراد آنستکه بالغ گردند و احتلام روشنتر دلیل است بر بلوغ) پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات همچنانکه دستوری میطلبند آنسانکه بالغ شدند پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سایر مردان دارند در استیذان . همچنانکه بیان کرد این حکم را بیان میگرداند خدای برای شما آیههای خود را و خدای داناست باحوال شما ، حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت التکرار این دو اسم (۱) در آخر دو آیت متعاقب جهت مبالغه و تاکید است .

(۶۰) و نشستن در خانه ها و باز ماندگان از زنان . آنانکه امید ندارند نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشان را نکاح کند جهت پیری وضعف و عجز پس نیست بر ایشان گناهی و وبالی از آنکه بنهند جامهای طاهر خود را چون چادر و سراندازد که بر بالای مقنعه بیوشند در حالتیکه ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سرو کردن و کوش و موی و امثال آن نباشد و آنکه طلب عفت کنند و بیوشند خود را بهتر است ایشان را و دورتر از نهمت و خدای شنواست مقالات ایشان را بامردان ، دانا بمقصود از مقالات ایشان . امام واحدی رحمه الله آورده که تندرستان صحابه بامر پیش واهی مواکله نکردندی با این جماعت از همسایگی ارباب صحت محترز بودندی

(۱) آیت ۵۸ و ۵۹ بحکیم و علیم که دو نام از اسماء الله هستند خاتمه می یابد

نقله

شبی گفتیم جم-ان فرسوده را که بود آسوده در گنج رباطی
زلزله تهاچه خوشتر در جهان گفت: میان دوستان انبساطی
و در عوارف المعارف فرموده که چون کسی یار خود را گوید: « اعطني
من مالک » و ارج را بگوید که لم ترید دوستی را نپسایید باید که هر چه دارد
در میان آورد و از استفسار چند و چون بگذرد چه دوست جانی بهتر است از مال
فانی و درین باب گفته اند

ای دوست برو بهر چه داری

یاری بخور و بهیچ معروش

یاران بجان مضایقه با هم نمیکشند آخر کسی بمال جدائی چرا کند؟
بسیار جدو جهد بیاید که تا کسی خود را بس آدمی صفتی آشنا کند
شرط است بعد یافتن یار آشنا کز بهر او عهد محبت و فدا کند
و بر قول اول که سبب نزول آیت تنفر صحابه بود از مؤاکله اهل اهل « علی »
را بمعنی « لا » (۱) میدانند یعنی نیست با مؤاکله هر يك از اینها حرجی .
آورده اند که در شأن بنی لیث بن عمرو از کفانه که تنها طعام خوردن را حرام
دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردند و چون ناشی از شب
بگذشتی و مهمان نرسیدی آنکاه چیزی بخوردندی یا در باره جمعی از انصار
که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی یا در بیان جمعی که از
اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این آیت آمد که : نیست بر شما گناه
آنکه بخورید طعام را با هم مجتمع شده یا بپراکنده، پس چون در آئید بخانهائی

[۱] آیه کریمه اینست : « لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج
حرج ولا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم او بیوت
امهاتکم او بیوت اخوانکم او بیوت اخوانکم او بیوت اعمامکم او بیوت
عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم او مملکت مفتوحة او صدیقکم
لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعاً او اشتاناً فاذا دخلتم بیوتاً فسلموا علی
انفسکم تحبة من عند الله مبارکة طيبة كذلك بین الله لکم الایات لعلکم تعقلون »

که مذکور شد یا بخانهائی خود یا بیوت خالیه یا مساجد پس سلام گوئید بر همه مدینان
خود « المؤمنون کنسوا واحدة » و بر خانهائی خود بر اهالی خود و در
مساجد نیز سلام بکنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام باید کرد سلام کردنی ثابت
و مشروع از نزدیک خدای بسیار خیر و بابرکت باک که نفس مستمع بدان خوش
شود همچنانکه بی-انت سلام فرمود بصفات میکند خدای برای شما
آبشای حکمت شود را شاید که تمقل کنید در آیت و حق و ثواب را در یابید .
(۶۲) جزین نیست که گروید کاف کامل ، آنانکه گرویدند بخدا و رسول
او از صمیم دل و چون باشند با رسول وی برای کاوی جمع آورنده یعنی مهمی
که ایشان را بشرع مجتمع باید شد چون جماعات و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز
استسقاء و نود از نزدیک وی تا وقتی که دستوری طلبند از او ، و او تشریف اذن ارزائی
فرماید بدرستی که آنانکه دستوری طلبند از او ، آن گروه آنانند که از روی
صدق میگردند بخدا و رسول او و تصدیق مینمایند (تعریض جمعی منافقات
که در غزوة تبوک بتخلف از جهاد دستوری میجستند و در باره ایشان آیه نازل شد که :
انما یتاذن الذین لایؤمنون بالله الآیة ، «) پس چون طلب اذن کنند
این مؤمنان مخلص از تو و برای اصلاح و اهتمام بعضی از کارهای خود ، پس
دستوری ده هر گرا خواهی از ایشان که عذر واضح دارند و با وجود اجازت
طلب آمرزش کن برای ایشان از خدای چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین و اگر
چه بقدر باشد خالی از خلل نیست و گویا که بخروج از جماعت آثم (۱) اند
، پس برای ایشان استغفار کن ، بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات
بندگان را ، مهربانست بر تخفیف تکلیف از ایشان (۶۳) مدارید و مداینند
خواندن رسول مر شما را میان خود همچون خواندن بعضی از شما بعضی را
یعنی قیاس بکنید خواندن رسول را بر خواندن بکدیگر که اعراض توانید
کرد یا در جواب مسأله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجب است و لازم
و مراجعت بنیر اذن او حرام و ناروا یا دعای او بر شما یا برای شما چو دعای
بکدیگر مداینند که آن دعایشان مستجاب است و مقبول حضرت رب الا رباب ،
یا ندا کرن شما و خواندن مر رسول را باید که چون منادات بکدیگر نباشد که

بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه با رسول الله -
بانبی الله چه حضرت عزت همه انبیاء را بندای علامت خطاب کرده و حبیب خود را
بندای کرامت (۲)

بیت

با آدم است باید در انبیاء خطاب یا ایها النبی و خطاب محمد است
آورده اید که چون آنحضرت خطبه خواندی منافقان به تنگ آمده بیکدیگر را
پناه میدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیت آمده که : بتحقیق میداند خدای
آنان را که از روی کراهت بیرون میروند اندک اندک از میان شما در حالت
پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن هم رایس باید که بترسند آنانکه مخالفت
میکنند و اعراض مینمایند از فرمان خدای از آنکه برسد بدیشان آزمون مایشی
از حق که گمراهی است یا محنتی و نفس و مال و ولد با تسلط سلطان جابر
با مهر غفلت یارد توبه . « جنید » قدس سره فرموده که فتنه سختی دل است
و متاثر ناشدن او از معرفت الهی . یا برسد ایشان را عذاب دردناک در آخرت .
(۶۴) بدانید بدرستی که مر خدا پر است آنچه در آسمانها و زمینهاست
یعنی همه ملک اویند و مالک همه اوست زیرا که خالق همه است بدرستی که
میداند آنچه شما ای مکلفان بر آئید از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص
و اطاعت و مصیبت و مبداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان بسوی جزای
او ، پس خبر دهد ایشان را بر آنچه کرده اند از عملهای بد و بدان مکافات
کند و خدای بهمه چیزها داناست و هیچ چیز بر او مخفی نماند (۱)

بیت

آنکس که بیافرید پیدا و نهان چون نشناسد نهان و پیدا بجهان ؟

(۲) آیه کریمه : « لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم
بعضاً قد یعلم الله الذین یسللون منکم لو اذاً فلیحذر الذین یخافون عن
امرہ ان یتصیبهم فتنه او یتصیبهم عذاب الیم »

(۱) آیه کریمه : « الا الله عارف السوء و الذین یفسدوا
علیه و یوم یرجعون الیه فینبئهم بما عملوا والله بکل شیئی علیم »

سورة فرقان (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

« تبارک » صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر لفظ تبارک
را گفته اند سه معنی اختیار فرمود :

اول آنکه برکت ازوست و این اشارت بکار سازی و بنده نوازی حق است
دوم آنکه بزرگواری و برتر است و این بیان صفت سرمدی و نشان
عزت ازلی و ابدی اوست .
سیم آنکه دایم و ثابت است و آن عبارت از دوام ذات اوست ،
« لم یزل و لا یزال » .

آنکه فرو فرستاد قرآن را که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال
و حرام بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه و سلم تا باشد بنده او مر آدمیان
و پریانرا بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل قرنی را در هر زمان
نرساننده از موجبات سخط ربانی .

(۲) آنکسیکه مر او راست ، پادشاهی آسمانها و زمینها ، چه وی

(۱) سورة فرقان در مدینه نازل شده و دارای هفتاد و هفت آیت است
این سوره بابت آیه آغاز میشود :

« تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً »

(۲) آیه کریمه : « الذی له ملک السموات والارض ولم یخذولداً
ولم یکن له شریک فی الملك و خلق کل شیئی فقدره تقدیراً »

متفرد است بآفریدن آنها ، پس او را رسد تصرف در آن ، و فرا نگرفت خدای فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاریست و نیست مر او را انبساطی در پادشاهی بی فرزندی که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیأت مختلفه و اشکال متنوعه ، پس اندازه کرد آن چیز را ، اندازه کردنی یعنی آنرا مهیسا ساخت برای خصایص و افعال که از او میخواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم.

(۳) و فرا گرفتند کفار بجز خدای آفریدگار خدایانی که ندارند چیزی را وقادر نباشند بر خلق هیچ چیز و حال آنست که ایشان آفریدند و هر مخلوقی محتاجست در وجود بخااتی و محتاج خدائی را نشاید ، پس بتانی که عبده ایشان ، ایشانرا میتراسند و بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند ؛ (۱)

و با وجود مخلوقیت نمیتوانند و استطاعت ندارند برای نفسهای خود باز داشتن ضرری و نه جذب نفی نه سودی بخود میتوانند رسانند و نه زبان از خود باز میتوانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید و نمیتوانند الهی باطله و قادر نیستند بر میرانیدن کسی و نه بر زنده کردن کسی اولاً یا بر ابقای حیوة او و نه بر بخت و حشر او ثانیاً و خدای معیی و میت و باعث باید

(۴) و گفتند آنانکه نگرویدند نیست این قرآن که محمد بها آورده مگر دروغی که خود بر بافته است و یاری داده اند او را بر ساختن آن دروغ ، گروهی دیگر چون جبرو یسار و عداس با فکیه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بدو میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا میکند ، پس بدرستی که آمده اند این قوم بستم و زور یعنی یاری دهندگان وی و برین تقدیر این

(۱) آیات کریمه : «وانتخذوا من دونه الهة لا یخلقون شیئاً و هم یخلقون ولا یملکون لانفسهم ضرراً ولا نفعاً ولا یملکون موتاً ولا حیوة ولا نشوراً » وقال الذین کفروا ان هذا الا فک اقتربه واعانه علیه قوم آخرون فقد جاؤا ظالماً و زوراً »

بقیه کلام کفار باشد واضح آنستکه این سخن حضرت خداوند است میفرماید که کفار درین که میگویند قرآن دروغ است و بعدد قومی بر بافته میشود آمدند بشرک و ستم و بهتان (۵) و دیگر گفتند کلام وی افسانه های پیشینبانست که در کتابها نوشته اند ، میتوانستند آنرا چه خود نمیتوانند نوشت ، پس آن نوشته ها املا کرده میشود برو بامداد و شبانگاه یعنی در دو طرف روز یا شب و روز آنها را برو میخوانند ، بایاد میگیرند چه خود نمیتوانند خوانند و چون حفظ کرد بر ما میخوانند و میگویند این وحی است (۱) (۶) بگو ، رد سخن ایشان را که فرستاده است قرآن را آنکسی که بی شبهه میداند پوشیده را در آسمان و زمین بدان دلیل که این کلام مشتملست بر اخبار از غیبیات و علم غیب خاصه حق تعالی است و دیگر آنکه فصیحای شما از اقیان بمثل آن عاجزند و چنین کلامی جز از نزدیک ملک علام نشاید ، بدرستی که او ، هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بشدگان میبوشد ، مهربان که در عفویت عاصیان تعجل نمیکند .

(۷) و گفتند سناده قریش چون ابو جهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان ، چیست این بیغیر را ؟ بر سبیل تهکم گفتند چه بوده است این کس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر میخورد خوردنی و میرود برای طلب همیشه چون دیگران ، در بازارها اگر دعوی او درست است باید که حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب وقوف در مرتبه مخصوصات از حال آنحضرت غافل شده پنداشتند که تمییز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافق بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و نجاس که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد (۲)

جنس باید تا در آمیزد بجنس انس کی گیرند جن بجنس انس؟

(۱) آیات شریفه : « و قالوا اساطیر الاولین اکتبها فیه تملی علیه بکرة واصیلاً * قل انزلہ الذی یعلم السرفی السموات و الارض انه کانت غفوراً رحیماً »

(۲) آیه کریمه : « و قالوا مال هذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیراً »

القصه مشرکان گفتند بایستی که او ملک بودی و اگر ملک نیست چرا فرو نفرستاده اند بسوی او فرشته تا باشد بساوی بیم کننده و یاری دهنده در انداز (۸) یا آنکه افکنده شود بدو گنجی از آسمان که بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود یا باشد مراورا بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وی بگذرد و گفتند ظالمان (وضع مظهر در موضع ضمیر حکم بظلم ایشانست) یعنی متمکاران از این سخن که مؤمنان را گفتند بی روی نمیکنید شما ، مگر مردی جادویی کرده شده را یعنی کسی را که او را سحر کرده اند و عقلش پوشیده شده و در تفسیر ماوردی «مسحورا» را بمعنی ساحر میدانند یعنی متابعت جادویی میکنید که شما را بسحر میفریبد (۹) در نکر ای محمد بدیده بصیرت تا به بینی حکه معاندان چکوبه زدند برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنها ی ناخوش و تشبیه کردند ترا بسحور بوصف مفتری و مملی علیه بشنودند ، پس کمره شدند از طریقی که موصل است بمعرفت انبیا و تمیز ایشان از ماسوی ، پس توانائی ندارند و نمیبایند ، راهی بهجت و برهان بر آنچه میگویند .

(۱۰) بزرگوار است آنکه که بمحض فضل ، اگر خواهد بسازد و ببخشد ترا در دنیا بهتر از گنج و بوستانی که ایشان میگویند و آن چه باشد : بوستانها که میرود از زیر درختان آن جویها و بدهد ترا در آن بوستانها کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع . و در اسباب نزول مذکور است که چون مالداریات قریش حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آراینده روضات جنانست باین آیت نازل شد و درجی از نور پیش آت حضرت نهاده فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزاین دنیا در این جاست آنرا بدست تصرف تو میدهم بی آنکه از کرامت و نعمتی که نامزد تو

(۱) آیات کریمه : «اولی ایلک کنز او تکون له حنة باکل منها و قال الظالمون ان یتبعون الارجال مسحورا» انظر کیف ضربوا الیک الامثال فضلو افلا یتیطیعون سییلا» تبارک الذی ان شاء جعل لک خیراً من ذلک جنات تجری من تحتها الانهار و تجعل لک قدورا ،

کرده ایم در آخرت مقدار پریش کم گردد . حضرت فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوستر میدارم و میخواهم که بنده شکور و سپور باشم رضوان گفت : «اصیبت اصاب الله بک» ، نشانه علو همت آنحضرت نه همین است که باوجود تنگدستی و احتیاج بکوشه چشم التفات بر خزاین روی زمین نیفکند ، آنرا ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقاً نظر بماسوی الله نکشود و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب عرصه جبروت التفات نفرمود تا عبارت از آن آیت آیت آمد که : «ما زاغ البصر وما طغی» (۱)

نظم

زرنک آمیزی ریحان آن باغ نهاده چشم خود را مهر مازاغ
نظر چون برگرفت از مهر کونین قدم زد در حریم قاب قوسین

(۱۱) نه فقر و احتیاج تو مانع کفار است از ایمان بنو بلکه تکذیب میکنند قیامت را و داعی ایشان بانکار نبوت تکذیب بساعتست و آماده کردیم برای کسی که تکذیب ساعت کند ، آتشی افروخته (۲) گویند سمیر نامی است از نامهای دوزخ (۱۲) چون به پیشند ایشان را یعنی منکران قیامت را آتش دوزخ ، از جایی دور که صد ساله و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان شنوند مرآتش را ، آواز جوشیدن از خشم و بانگی چنانچه از درون خشمناکان آید یعنی غریدن . بعضی بر آنند که این دیدن و غریدن زبانیه را بود . و صاحب انوار فرموده که چون از ملک ماحیوة مشروط به بینه نیست ممکن است که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که به بیند و خشم گیرد و بشرد .

(۱۳) و چون در انداخته شوند مشرکان ، از دوزخ ، در جایی تنگ که

(۱) برخی از مفسران گفته اند به پیغامبر از مال دنیا بسیار عطا نکرد تا بشیازمندی تنگدستان و قوفی تام و تمام پیدا کند و ندا دهنده عدالت اجتماعی باشد و بینوایان را بفقر خویش تسلی بخشد و اغنیاء را بتعدیل سرمایه های خود بند و امر دهد زیرا آنکس میتواند غمخوار مردم و راهنمای جامعه بشریت باشد که از درد مردمان مطلع بوده و رنج نداری را تحمل کرده باشد . غنی از فقیر و سیر از گرسنه خبر ندارد و وقتی بتاریخ بنگریم پیغامبران و مصلحین و راهنمایان

موجب زیادتى کرب باشد و در تیسیر آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که آهن من نیزه بر نیزه و ایشان را در چنین مکانی تنگ افکنند معتبرن کرده دستهای ایشان بر کردن ایشان بزنجیر یا هر يك را قرین آواز جن بسلسله آتشین بهم دیگر باز بسته ، بخوانند بر خود ، در آن مقام هلاکت یعنی نفرین کنندگان بر خود بهلاکت یا گویند « ثوراه » و این کلمه کسی گوید که آرزومند هلاکت خود باشد .

در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که اول کسی را از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حله از آتش در او پوشانند و او آنرا بر پیشانی نهاد و از پی میکشد و ذریت او از عقب او فریاد یا ثوراه کشیده میروند ؛ حق سبحانه میفرماید که :

(۱۴) منخوانید امروز يك ثور و بخوانید ، ثور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی بواسطه شدت ثوری واقع خواهد شد (۱۵) بگو آنانرا که بفقر سرزنش تو میکنند آباکنج و بستانی دنیا بهتر است یا آن بهشت جاویدی که وعده داده شده اند پرهیز کاران بدخول در آن ، هست در علم خدا مرستیان را آن بهشت پاداشی بر اعمال ایشان و باز گشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت (۱۶) مرا ایشانراست در بهشت آنچه خواهند از نعم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضفاء مؤمنان را با آرزوی ایشان از مرتبه کمال نصیب نخواهد بود بلکه مرادی که مناسبت حال خود جویند یا بند درحالتی که جاوید

وقال یس بزرگ بشری همیشه از بین نوده های مردم برخاسته اند و در این باب مولانا جلال الدین میفرماید :

راهزنت هرگز گدائی را نبرد	کرک ، کرک مرده را هرگز کرد
خضر گشتی را برای آن شکست	تسا تواند گشتی از فجسار دست
چون شکسته میرهد اشکست شو	امن در فقر است اندر فقر و

(۲) ایه شریفه : « بل کذبوا بالساعة و اعندنا لمن کذب

بالساعة سعيراً »

باشند در بهشت . هست دخول و خلود ایشان در جنة بر پروردگار نو وعده خواسته شده یعنی سزاوار آنکه از خدی در خواهند یا مؤمنان در خواسته اند که : « ربنا آتنا ما وعدنا » یا ملائکه برای ایشان درخواست میکنند که : « ربنا وادخلهم جنات عدن التي وعدتهم » (۱۷) و یاد کن روزی را که حشر کنیم (و حشر بیاه میخوانند (۱) یعنی خدای حشر کند مشرکان را و آنانرا نیز که میپرستند بجز خدای عام است همه معبودان را از ذوی المقول و غیر آن و گفته اند مراد اصنامند که خدای ایشان را بسخن آورد و مخاطب سازد پس گویند آبا شما که مرا کردید بندگان مرا این گروه یا ایشان کم کردند راه را با ضلال در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد نصیح

(۱۸) گویند بتان یا کی تو و ما یا کی یاد میکنیم ترا و منزله میدانیم از و شبیه ، نیست ما را و نسزد و روا نباشد آنکه فراگیریم کسی را که ما را پرستند بجز تو یعنی ترا پرستند . ملخص سخن آنکه آنها که عبادت ترا دست بدارند و ما را پرستند ، نرسد ما را که بگیری ایشان را دوستمانی و لیکن تو ایشان را بر خود دار گردانیدی و پدران ایشان را با اموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها را فراموش کردند آنچه انبیا ایشان را بدان دعوت میفرمودند و بودند در حکم ازلی تو گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عز شانه بت پرستان را مخاطب ساخته گوید

(۱۹) پس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما ، شما را بآنچه می گویند که این شرک خدا اند و ایشان مرا از شرک منزله دانستند ، پس

(۱) آیات شریفه : « قل اذلك خير ام جنة الخلد التي وعد المتقون

كانت لهم جزاء ومصيراً لهم فيها ما يشاؤون خالدین کان علی ربك وعداً مسؤولاً و يوم نحشرهم و ما یعبدون من دون الله فیه قول انتم اضللتهم عبادی هؤلاء ام هم ضلوا السبیل » قالوا سبحانك ما كان ينبغي لنا ان نتخذ من دونك من اولیاء ولكن متعتمهم و آباءهم حتی نسوا الذكر و كانو قوماً بوراً » فقد کذبوكم بما تقولون فما تستطعون صرفاً و لانصراً »

نمی‌توانند معبودان شما بگردانیدن عذاب شما و نه یاری کردن شما بنجات (و) حفص بنه میخواند (۲) یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن) و هر که ستم کند یعنی شرك آورد از شما ای مکلفان ، بپشاییم او را ، عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و خلود در آن .

(۲۰) و نفرستادیم ما پیش از تو کسی را از پیغمبران مکریمبرانی که ایشان، هر آینه بخورند خوردنی و بپزند در بازارها بجهت کفایت مهمات خود و گردانیدیم برخی از شما را برای برخی دیگر آزمایشی همچون آزمایش فقره با اغنیاء و پیغمبران بامم ایشان یا مریض بصحیح و اعمی بصیر . خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا و امتحانست پس از مخالفت احوال مردمان در او چاره نباشد و ما بدان میآزمائیم ایشانرا تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند (۱)

آورده اند که ابو جهل و ولید و امثال ایشان چون بلال و عمار و صهیب و سایر دوویشان صحابه را میدیدند با یکدیگر میگفتند آیا اسلام آیدیم تا همچو ایشان چیزی شویم حق سبحانه آیت فرستاد و درویشان را مخاطب ساخته میفرماید که ما میآزمائیم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع مینمائید و هست پروردگار تو بینا بصبر کننده و جزع نماینده .

(۲۱) و گفتند آنانکه امید ندارند دیدار ما یعنی منکر حشر و همشاند با نیترسند از دیدن عذاب ما یا مراد اهل مکه اند که میگفتند چرا فرورستاده نمیشود بر ما فرشتگان بر سالت یا باخیار از صدق محمد یا چرا نمی بینیم

(۱) آیات کریمه : « وما ارسلنا قبلك من المرسلین الا انهم لیاكلون الطعام و یمشون فی الاسواق و جعلنا بعض فتنه ا تصبرون و کان ربك بصیراً » وقال الذین لا یرجون لقاءنا لولا انزل علینا الملائكة او نری ربنا لقد استكبروا فی انفسهم و عتوا عتوا کثیراً ،

باشکارا پروردگار ما را تا با ما سخن گوید (۱) و بتصدیق و اتباع محمد فرماید :

خدای که بزرگی کردند در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند و جرأت نمودند درین تحکم و در گذشتند از اندازه ، در گذشتنی بزرگ که بعد از مشاهده معجزات اقتراف رؤیت ملایکه و لقای خدا کردند و ایشان اندوهگین شوند (۲۲) روزی که بینند فرشتگان را و آن روز مرك باشد یا روز حشر ، هیچ مرده دهنده نیست آن روز مرگفران را .

اهل مکه دو چیز طلبیدند لقای ملائکه و دیدار خدای ، حق سبحانه خیر داد که ملائکه را بینند و وعید لایشری بشنوند و گویند ملائکه مرا ایشان را که لقای خدا بر شما حرام و باز داشته شده و گویند این قول کفار است چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه بنه جویند خدای تعالی از لقای ایشان و در زادالمسیر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدند که ازو ترسیدندی میگفتند « حجراً محجوراً » تا از شر او ایمن میشدند اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مرك با هول قیامت

(۱) و گفته اند افراد بشر در قبال قضا و قدر در هر حالی از احوال از نبیل فقر و غنا ناگزیر بتسلیم هستند و ناچارند رضا و شکبیائی را پیشه خود سازند و با اینکه خداوند بانجام هر امری قادر و تواناست بمقتضای حکمت و تدبیر خود گاهگاهی بانمام قدرتی که دارد انجام اموری را صلاح نمیداند و ملتزم بندگان خود را بر نمی آورد و آنها میبایستی در قبال خواست خداوندی سر تسلیم و رضا پیش آورند

شیخ عطار فرموده است :

مگر دیوانه ای شوریده میخواست
کمالی پیرهن در تن ندارم
خطایی آمد آن بی خویشتن را
زبان بکشد آن مجنوت مضطر
که تا اول نبرد مرد عاجز
بباید مرد اول مفلس و عور
برهنه بد زحق کرباس میخواست
و گر تو صبر داری من ندارم
که کرباست دهم اما گفت را
که من دانم ترا ای بنده پرورد
تو ندھی هیچ کرباسیش هرگز
که تا کرباس یابد از تو در کور

خلاصی خواهند یافت. و قصد کنیم بسوی آنچه کردند کافران از کرداری که صورت نیکو نماید. بن مسلمانان و رحیم و مهربانان و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی ، مومنان و امثال آن ، پس گردانیدیم آن عمل را مانند ذره های پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بر باد داده یعنی حبطله سازیم عملهای ایشان را زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمانست و اثبات را نبوده (۱) .

(۲۳) مجاوران بهشت ، آن روز (یعنی قیامت) بهترند از روی قرارگاه یعنی مساکن بشان در آخرت به از منازل کافرانست که در دنیا داشتند و نیکوتر است از جهت مکان استراحت (مراد از قیلو له استراحت است زیرا که در بهشت خواب نباشد) و یاد کن روزی را که در آن ، شکافت آسمانها بسبب ابری سفید که بر بالای طبقه هفت آسمانست و غلظت او بر هر همة سمواتست و او گرانتر است از همة آسمانها ، حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت آنرا بر آسمانها افکند و بر آسمانی که رسد آن آسمان شکافته شود و فر فرستاده شوند فرشتگان از آنجا بر زمین ، فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد و در موشح آورده که ملائکه هفت صفت بگرد عالم

و بیرون خبر و تفویض انسان را مجبور میدانند نه مختار و معتقدند که بر افراد بشر در اختیار نگشاده اند چنانکه حافظ میگوید :

که بر من و تو در اختیار نگشاده است

و سعدی این موضوع را ببارت دیگری میفرماید :

کرچه تیر از کمان همبگذرد از کماندار بیند اهل خرد

(۱) آیه کریمه : « وقد هنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا » اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقراً واحسن مثیلاً و یوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائكة تنزیلاً « در این آیه کاشفی میگوید ، گفته اند « بیه » یا الغمام « بهمنی « عن » [از] است

در آیند و گویند با بهمنی عن است (۳) یعنی آسمان بشکافت از غمام و دور شود تا غمام فرود آید و این آن غمام است که حق سبحانه فرموده که : « ظل من الغمام » و در عین المعانی آورده که این آن غمامی است که ظلمت بنی اسرائیل بوده در بهت .

(۲۶) پادشاهی در آن روز ثبت است مرخصی بخشایند را چه مدعیان زبان از دعوی مالکیت در بسته باشند و باشد آن روز بر کافران دشوار از شدت احوال (۲۷) و یاد کن روزی را که از فرط حسرت میخواهد ظالم بردستهای خود یعنی بدندان میگذرد دست را چنانچه متحسران میکنند. مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبه بن ابی معیط از سفری باز آمد و مردمان را شیافت میکرد و بسبب جوار حضرت سید ابرار را طلبیده بود ؛ آنحضرت فرمود که : « نا کلمة شهادت نکویی از طعام تو نخورم .

عقبه کلمه بر زبان راند و این سخن بابی بن خلف که با عقبه دوستی داشت رسیده بنزد وی آمد و گفت مگر از دین برگشته که سخن محمد میشنوی و کلمة شهادت میگوئی ؟ . گفت نی اما عار داشتم که مهمان من طعام ناخورده بیرون رود . ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن در روی وی نیتدازی . عقبه بنزد پیغمبر آمده آنحضرت در دار الندوة در سجده بود و آب دهن نامبارک حواله روی دلارای آن سرور کرد (۱) در ترجمه اسباب نزول آورده که آب دهن او در شعله آتش جانشوز گشت و بدان حضرت نا رسیده بروی وی بساز گشت و هر دو گونه روی وی بسوخت و تا زنده بود آن داغها می نمود. (۲) القصه حضرت گفت ای عقبه ترا بیرون مکن

(۱) آیات کریمه : « الملك یومئذ الحق الرحمن و کان یوماً علی

الکافرین عسیرا » و یوم بعض الظالم علی یدیه یقول بالیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً » (۲) و مولوی در مثوی میفرماید :

هر که بر شمع خدا آرد نفوس شمع کی میرد ؟ بسوزد ، بوزاو کی شود در یاز بوز سک نجس ؟ کی شود خورشید از یوسف منطوس ؟

نمی بینم مگر که سر ترا بشمشیر بردارم و در غزوه بدر حکم حضرت رسالت
بقتل او صادر شد و بر دست حضرت هر تضحی علی کرم الله وجهه کشته گشت
و این آیت در شان وی فرود آمد مضمونش آنکه ظالم روز قیامت بسیار
ببخاید سرانگشت ندامت. صاحب احقاف آورده که چهار هزار بار بخاید
اطراف اصابع را تا مرفق و حق سبحانه دیگر باره دست و پا بر ویاند و دیگر
می بخاید و خبر ندارد، میگوید کاشکی فرا میکردی ای پیر راهی که وی
فرا گرفته که راه نجات است.

(۲۸) ای وای بر من، کاشکی فرا نمیگرفتم فلانرا یعنی ابی رادوست
و او را نمیشناختم (۲۹) بدرستی که گمراه کردم را و باز داشت از یاد کرد خدای
یعنی کلمه شهادت یا موعظه پیغمبر پس از آنکه آمده بود بمن و هست دیو
دور از رحمت یعنی اوست گمراه کننده که شیطان الانس است، مرآدمی
را فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه میکند آدمیان را به مخالفت خدای و رسول
و چون در دام هلاک افتادند فرو میگذارد و نفع نمیرساند بلکه از و تبرا میکند (۱)

(۱) آیات کریمه: «یا ویلانی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً» لقد

اضلانی عن الذکر بعد اذ جاءنی و کان الشیطان للانسان خذولاً

و گفته اند این آیت عام است و مراد اینست که مردم نباید دوستان نا
اهل انتخاب کنند و در حدیث آمده که مثل منشین نیک همچو مثل عطارد است
که چون با او نشینی اگر چه عطر خود بتو نهد اما از بوی عطرش بهره
مند میشوی و مدتی آن بوی با تو بماند و مثل منشین بد همچو خداوند کوزه
آتش است اگر چه ترا بشراره آتش نوزاند اما کند دود آن در حامه
تو بماند.

سعدی میگوید:

منشین تو از تو به بساید

تا ترا عقل و دین بیفزاید

منشین با بدان که صحبت بد

گر چه پاکی ترا بلید کند

آفتاب بدیبت بزرگی را

لکه ای ابر نسا بدید کند

و نیز مرلانا جلال الدین محمد موای در مثنوی معنوی در این باره می فرماید:

(۳۰) و گفت رسول یعنی محمد صلی الله علیه و سلم (در دنیا یا گوید در
آخرت) ای افریدگار من، بدرستی که قوم من گرفتند و ساختند این قرآن
را منسوب به پندیان یا فرو گذارنده که بدان ایمان نمی آورند و از استماع او اعراض
میکند (۱)

حق ذات پاک الله الصمد	که بود به مار بد ازیار بد
مسار بد جانی ستاند از سلیم	یار بد آرد سوی نار مقیم
بی قول و گفت و گوی او	خوب دزد دل نهان از خوی او
آن مرد کز خود درسته شد	در وجود زنده پیوسته شد
وای آن زنده که بامرده نشست	مرده گشت و زندگی از او بچست
چرزه تو در قرآن حق بگریختی	با روان انبیا آویختی
هست قرآن حالهای انبیاء	ماهیات پاک بحر کبریا
ور بخوانی و نه قرآن پذیر	انبیا و اولیا را دیده گیر
ور بدبرائی چو بر خوانی قصص	مرغ جانت تنک آید در نفس
مرغ کو اندر نفس زندانی است	می تجوید رستن از نادانی است
روحهایی کز نفس ها رسته اند	انبیای رهبر شایسته اند
از برون آوازمان آید ز دین	کره رستن بیاید نیست این
مابدین رستمین تنکین نفس	جز که ایتره نیست چاره این نفس

[۱] آیه کریمه: «وقال الرسول یارب ان قومی اتخذوا هذا

القرآن مهجوراً» و گفته اند در این آیت تلویحی است بآنکه مسلمانان
و مؤمنان با سلام میبایست قرآن را هر روز و هر شب بخوانند و دستورات و نصایح
و مواعظش را بکار برند زیرا:

دل پر دزد را دوا قرآن

جان مجروح را شفا قرآن

هر چه جوئی ز نفس قرآن جو

که بود گنج علمها قرآن

و در مثنوی میگوید:

شاهنامه یما کلبه یش تو

همچنان باشد که قرآن ازشتو

فرق آنکس باشد از حق مجاز

که کند کحل عنایت چشم باز

(۳۱) و همچنین که این کفره را دشمن تو گردانیدیم ، گردانیدیم و مقرری ساختیم مهر پیغمبری را دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را و ایشان صبر کردند ، تو نیز صبر فرمای و پسنده است بروردگار تو ، راه نمابنده تر از طریق شکیبائی و یاری دهنده بردشمنان (۳۲) و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری با مشرکان عرب ، چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد قرآن ، جمله یگانه یعنی بیکبار چنانچه توریته و انجیل ، همچنین فرستادیم برا کنده ثابت گردانیم و قوت دهیم با اتصال وحی در هر وقتی دل ترا یا طریق وحی دل ترا بر حفظ آن متمکن سازیم و بر خواندیم قرآن را بعضی از بی بعضی خواندن بمهلت و تانی بی انقطاع بعید . این اعتراض مشرکان هیچ حاصل نداشت چه اعجاز قرآن بآنکه برا کنده با جمع نازل شود مختلف نمیشود و در تفریق فواید هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داود علیه السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمد خوانده و نویسنده بودند و آن حضرت صلی الله علیه وسلم امی بود (۱) . اگر کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت میشود و سبب زیادتى غرض در معنی و دیگر آنکه بهر نهی که فرو می آمد

ورنه بشك و شك پیش از منی

خوشتن مشغول کردن از ملال

کاش و سواس را و غمه را

حافظ میگوید :

نکار من که بسکتب نرفت و خط ننوشت

بفرقه مسئله آموز حد مدرس شد

(۱) آیات شریفه : « وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة

واحدة كذلك لنثبت به فؤادک و رتلناه ترتیلاً و لا یأتونک بمثل الا

جئناک بالحق و احسن تفسیراً الذین یحشرون علی وجوههم الی جهنم

اولئک شر مکاناً و اضل سبیلاً »

تحدی می نمودند و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل علیه اسلام آناً فاناً موجب تسلی خاطر آنحضرت میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع مردود در آن واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اجوبه و اسئله و جواب در عقب سؤال آید (۳۳) و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخن نمیگویند مگر آریم برای تو جوابی راست و درست که بیرهائی ساطع قول ایشان را رد کند و می آریم آنچه را که نیکو تر است از روی بیان (۳۴) مشرکان آنند که حشر کرده شوند بر رویهای خود روی بر زمین نهاده میروند بسوی دوزخ آن گروه ، بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدتر است از منازل مؤمنان که در دنیا داشتند و ایشان یعنی ملعنه میزدند که « ای الفریقین خیر مقاماً و احسن ندیا » و کجتر و ناصوابترند از جهت راه چه را . ایشان مفضی بآتش دوزخ است (۳۵) و هر آینه مادامیم ، موسی را علیه السلام توریته ، بعد از غرق شدن فرعون و گردانیدیم پیش از آن با او برادر او هر و نرا یار و مدکار در دعوت و اعلاء کلمه (۳۶) پس بگفتیم بروید بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اهل او ، آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را ، ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان با او استکبار نمودند ، پس هلاک گردیدیم ایشان را و نیست گردانیدیم ، هلاکت گردنی و نیست گردانیدن با غرق در دریای قازم (۳۷) و گروه نوح را آن هنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنانکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس با همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست بامطلة پشت رسل را انکار نمودند ، غرقه ساختیم ایشان را بطوفان عذاب و گردانیدیم ایشان را برای مردمان نشانه تا از آن عبرت گیرند و آماده کردیم برای ستمکاران ، عذابی دردناک (۳۸) و هلاک گردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود و گروه ثمود را بتکذیب صالح و اصحاب رس را و رس تمام جامی است بپمامه یا با ذریحان یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی گشتند یا چشمه و نخلستانی بسوده از ان بنی اسد یا همان اخدود است

که در سورة بروج مذکور خواهد شد و گویند قرية بوده بر زمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای نود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد و او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذای شعیب مشغول شده بودند که ناگاه آن چاه درهم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرورفتند یا قومی بودند که شجرة صنوبر داشتند و آنرا شاه درخت نام نهاده میپرستیدند پیغمبری از نسل یهود این یعقوب بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند ابری سیاه بریشان سایه افکند و از او صاعقه ای بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل شرمه مطلقه یمنانچه قصه ایشان گذشت و اصح آنسکه اصحاب حفظه یمن صفوانند و چون تکذیب نبی خود کردند حق تعالی ایشان را مبتلا کرد بمرغی دراز کردن که اجنحة او همه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عتا می گفتند و بر کوهی که او را دبح بافتح گفتندی مقام داشت پیامدی و کودکان و مواشی خردایشان در رودی و فرو بسردی و بر اینجهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسیده بیلوغ از میان ایشان برمود و ایشان شکایت پیش پیغمبر آورده شرط کردند که اگر شرا و مکفی گردد ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا آن مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان ، دعا

اجابت رسیده آن مرغ غایب شد و دیگر از او اثر و خبر پدید نیامد و جز نام از او نشانی نماند و در چیزهای نایاب بدو مثل زنند که اقبل :

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا
و زهر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا
و صاحب دلغات از بی نشانی عشق بدین وجه نشان میدهد :

بیت

عشقم که در در کون مکانم پدید نیست
عذای منبریم که نشانم پدید نیست
الفصه این نوم بهمان غیبت عنقا بر ترمرد و شناد افزوده حفظه را شهید کردند و خدای تعالی فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم و اهل قرن هارا که بودند

میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس ، قرنهای بسیار که جز خدای کسی ایشان را نداند (۳۹) و هر يك را از این امتان ، زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصه های پیشینیان با ایشان و خبر کردیم ایشان را و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشودند چه بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم و همه را نیست کردیم نیست کردنی (۴۰) و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش ، بر آن دیهی که بارانیده شد برو ، باران بد یعنی سنگباران مراد از آن دیه شهر سدوم است که شهر بزرگ بوده از مؤتفکات و اوطاد آنجا نشینی و بعد از انقلاب آن حقی سبحانه سنگ بارانید بر اهل آن و کفار قریش بدان دیار میگذشتندی ، آیا نبودند که در مرور خود ، دیدندی آنرا بدیده های خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی ؟ نه آنست که ندیدند بلکه هستند از روی کفر امید نمیدارند بر اینک بخشن رایمنی بحشر ایمان ندارند (۱)

(۱) آیات کریمه : « و کلا ضربنا له الامثال و کلا تبرنا تنبیرا »
ولقد اتوا علی القرية التي اخطرت مطر السوء افلم یکونوا یرونها بل کانوا لابر جمعون ذمورا »

آیه اخیر میگوید از گذشت گذشتگان میبایستی درس عبرتی آموخت و بحال و آینده خود نگریست و هر کس و هر طایفه و هر ملتی که از گذشته بند نگردد و در آینده بکار نبندد بوطئه ضلالت و گمراهی افتاده و نابود خواهد شد . رود کی میگوید :

هر که ناموخت از گذشت روزگار
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

و در معنوی معنوی آمده :

فضل مردان بر زن حالی پرست
مرد کاند در عاقبت بیستی خست
از جهان دو بانگ می آید بغض
آن یکر بانکش نشود اتقیا
آن یکی بانگ اینک اینک حاضر
ای خنک آنکوز اول آن شنید
زان بود که مرد بایان بین ترست
او ز اهل عاقبت از زن حکمت
تا کدامین را تو باشی مستعد
وان یکی بانکش فریب اشقیبا
بانگ دیگر بشکر اندر آخرم
کش عنق و مستمع مردان شنید

که با او استهزاء کنند و از روی نهکم میگویند آیا این کس آنست که او را برانگیخت
خدای و فرستاد پیغمبر؟ (۱)

(۴۲) بدرستی که نزدیک بود که او بسخن دلفریب و بسیار جهد در
دعوت و اظهار دلایل برمدعی خود گمراه کند و باز دارد مارا از پیرستش
خدایانت ما و اگر نه آن بودی که ماسپر کردیم بر عبادت آنها (حضرت
عزت در جواب ایشان فرمود که): و زود باشد که بدانند آن هنگام که باشند
عذاب را که از اهل ایمان و ایشان کیست گمراهتر (ضلال سبیل معمول بر ضلال

(۱) آیه شریفه: «واذا راووك ان يتخذونك الا هزوا هذا الذي

بعث الله رسولا»

و گفته اند رسالت و نبوت را تنها بحس ظاهر نمیتوان دید بلکه
رسالت و نبوت بادیة بصیرت که مؤید بنور خداست فقط درك میکرد و چون
دیده بصیرت کور بود حواس ظاهری از دین حقایق عاجز خواهند بود و از
جمله کلام رسالت را درك نمیکنند و مثلا درباره فرستاده خدا میگویند این
بشری است که مانند ما میخورد و می آشامد و کار نیکان را قیاس از خود می
گیرند و در این باب صاحب مثنوی میفرماید:

کار با کان را قیاس از خود مکیر	گر چه ماند در نبشتن شیر، شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد	کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
همسری با انبیاء برداشتند	اولیاء را همچو خود پنداشتند
گفته اینك مسا بشر ایشان بشر	ما و ایشان بسته خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از غمی	است فرقی در میانت بی منتهی
هر دو کان زنبور خوردند از محل	لیك شد زین نیش وزان دیگر غسل
هر دو کان آه و گیا خوردند و آب	زین یکی سر کین شد وزان مشك ناب
هر دوی خوردند از يك آب خور	این یکی خالی و آن پر از شکر

اهل آنست (۱)

آورده که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را میپرستیدند چو
سنگی نیکوتر یا کلوخ یا چوبی زیبا تر دیدند میبود خود را گذاشته پیرستش
آن پرداختندی حق سبحانه فرمود که:

(۴۳) آبادیدی کسی را که فرا گرفت هوای خود را خدای خود یعنی
آروزی خود را می پرستد (تقدیم مفعول ثانئ بجهت کثرت اهتمام است بدان)
صاحب «تاویلات» فرموده که هر که بغیر خدای چیزی را دوست دارد
و بدو باز ماند و او را پرستد دوستیقت هوای خود را میپرستد زیرا که هوای او،
او را بر محبت غیر خدای میدارد و سید حسینی در «طرب المجالس» آورده
که چو آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس و دنیا نیز یکدیگر پیوستند
و همچنانکه از امتزاج آنها آدمی وجود گرفت از وصلت اینان با هم هوا متولد
شد و در مبد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه ترتیب یافت جمله اوصاف
ذمیمه که بازار دنیا را درواج و رونق از ایشانست از هوا مدد می یابند، رسوم
و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه همه از تاثیر او ظهور می یابد.
غباری که خیزد میان ره اوست چه گویم که هر یوسفی را چه اوست
قوة غلبه او تا حدیست که نکتة دالهی اول اله عبد فی الارض در شأن او
وارد شده و زبان قرآن در بیان آن چنین فرموده که: «اريت من اتخذ الهه
هواه» گویی که اصل هواست و الهه باطله همه فرع اوست و از اینجاست که
مخالفت هوا سبب وصول بجنة الماوی است.

یت

سر زهوی تا متن از سر و دست ترك هوی قوت پیغمبر است (۱)

(۱) آیه کریمه: «ان كاد ليضلننا عن آلہتنا لولا ان صبرنا علیہا و سوف

یملون حين یرون العذاب من اضل سبیلا»

سعدی فرماید:

از ما و تو یسکدام ناچار
بی مهر و وفاست، یا تو، یا من
(۱) و گفتند هر که پیروی هوای نفس خود کند سعی در کشتن خود

آیا نومیباشی، بر آنکس که هوارا خدای خود ساخته نگاهبانی که او را از آن منع کنی؟ (این کلمه منسوخ است بآیه قتال)

(۴۴) بلکه کفایت میبری آنکه بسیاری از مشرکان میشوند بگوش هوش با عقل میکنند بدل و دلایل توحید را بقید اکثر عاقل همانند آنها که ایمان خواستند آورد خارجند، نیستند ایشان، مگر مانند چهار پایان در عدم انتفاع

کرده است زیرا زندگی در بلاد خدا و ذکر و غفلت است و آنکه غفلت روا دارد پیروی شهوات کند و کسیکه پیرو شهوات نفس باشد در حکم اموات بشمار می آید.

مولانا جلال الدین محمد مولوی در مثنوی معنوی میگوید:

این جهان شهوتی بتخانه است	انبیاء و کافران را لانه است
لیک شهوت بنده بساکن بود	ز نرسورد زانکه نقد کان بود
کافران قلبند و پاکن همچو زور	اندر این بوته درند این دو نفر
قلب چون آمد سیه شد در زمان	ز در آمد شد زری او عیان

و علی بن کاشفی در کتاب رشحات عین الحیات آورده که یکی را از اکابر سمرقند گفتند که اگر کسی در خواب بیند که حق سبحانه و تعالی مرده است تعبیر آن چیست؟ وی گفت که اکابر گفته اند که اگر کسی در خواب بیند که یمنبر (ص) مرده است تعبیرش آنست که در شریعت این صاحب واقعه فتوری واقع شده است و آن مردن صورت شریعت است این نیز مثل آن رنگی دارد و بعضی کبار میفرمودند که میتوان بود که کسی را حضور مع الله بوده باشد ناگاه آن حضور نماند تعبیر آن مردن باشد و مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی رحمه الله علیه این سخن را تعبیر دیگر فرموده بودند که میتواند بود که بحکم آیت کریمه «ارایت من اتخذ الهه هوا» یکی از هواها که صاحب واقعه آنرا خدای خود گرفته بوده است از دل وی رخت بندد و نابود شود آن مردن خدای عبادت از نابودن این هوا بود پس این خواب دلیل باشد بر آنکه «منور او زیاده شود»

بسماع سلام و عدم تضرع در داد قدرت ملك علام، بلکه ایشان که راه ترند از انعام (۱) چه ایشان انقیاد متعهد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود ایامی نمایند و دیگر چهار پایان مطالب آن چیزند که ایشان را سود دارد و مجتنب از آنچه ایشان را ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است میگریزند و در سیئات که موجب اشد مضار است می آویزند.

(۱) آیه شریفه اینست: «ان احسب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون

ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا»
صاحب مثنوی میگوید:

در حدیث آمد که بزبان مجید	خلق عالم را سه گونه آفرید
يك گروه را جمله عقل و علم وجود	او فرشته است و نداند جز سجود
نیست اندر عنصرش حس و هوا	نور مطلق زنده از عشق خدا
يك گروه دیگر از دانش تهی	همچو حیوان از علف در فریبی
او نبیند جز که اصطبل و علف	از شقاوت غافلست و از شرف
این سوم هست آدمی زاده بشر	نیم از او افرشته و نیمیش خر
نیم خر خود مایل سفلی بود	نیم دیگر مایل علوی بود
آن دو قوم آسوده از جنگ و خراب	وین بشر باد و مخالف در عذاب
وین بشر هم ز امتحان قسمت شدند	آدمی شکستند و سعادتم شدند
يك گروه مستغرق مطلق شده	همچو عیسی با ملك ملحق شده
نقش آدم، لیساك معنی جبرئیل	رسته از خشم و هوا و قال و قیل
قسم دیگر با خرافات ملحق شدند	خشم محض و شهوت مطلق شدند
وصف جبریلی در ایشان بود رفت	تنك بود آن خانه و آن وصف رفت
نام «كالانعام» کرد آن قوم را	زانکه نسبت كسو بیقظه نوم را
مانند يك قسمی دیگر اندر جهان	نیم حیوانات نیم هی بسار شاد
رو زو شب در جنگ و اندر کشمکش	کرده جانیش آخرش با اولش

(۴۵) آیات بیتی و نظر نمایی بهمنج پروردگار خود که از محض قدرت، چگونه بکشید و بسط کرد سایه را از ظهور صبح تا بر آمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین از من است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصراست و شمع شمس مسخن (۱) هوا و مفرق نور با صره و در آن محل مردور منتفی است و لهذا یکی از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود، و اگر خواستی خدای، هر آنی که گردانیدی آن سایه را ثابت و آرام یافته بر یک نوال، پس گردانیدیم آفتاب را بر شناختن سایه راهنمائی چه سایه جز با آفتاب شناخته نشود (۴۶) پس فرا گرفتیم سایه را، بسوی خود، فرا گرفتن آسان (۲) یعنی اندک اندک شمع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که سایه باز بسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر «قبضه» راجع بدلیل و معنی آنست که خدای تعالی در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آنرا دوامی داد بلکه آفتاب را عالم ساخت دلیل شناخت او گردانید که «تقبیر الاشیا عباد خداها» و اوقات روز را نیز دایم ساخت بلکه آن دلیل را که شمس است قبض کرد و با قول بردن باز شب درآمد و این دو زمان را جهت آرامش و آسایش خلق مبین ساخت. و در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فقر نیست که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس بنور اسلام که بطلوع جمال سیدانام علیه الصلوٰه والسلام از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاهی نرسیدندی.

بیت

گرنه خورشید جمال یار گشتی و همون

از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون

(۱) ف: مسخن هوا

(۲) آیات کریمه: «الم ترالی ربك كيف مده الظل و اوشاه لجمله

ساكنًا ثم جعلناه الشمس عليه دليلاً ﴿٤٦﴾ ثم قبضناه اليها قبضاً يسيراً»

صاحب کشف الاسرار گوید این آیت از روی ظاهر معجزه حضرت مصطفی است صلی الله علیه وسلم و بفهم اهل حقیقت اشارتست بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت پناه در سفری بوقت قبایله در زیر درختی فرود آمد، یاران بسیار بودند و سایه درخت اندک؛ حقی سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را ممدود گردانید چندانکه همه لشکر اسلام در آن سایه بیاسودند و این آیت نازل شد و نشان خصوصیت قرب آنست که فرمود: «الم ترالی ربك؟» موسی را بوقت طالب «ارنی» داغ «لن ترانی» بدل نهاد و این حضرت را بیطلب فرمود که نی مرا بینی و در من مینگری و دیگر چه می خواهی

بیت

مرق است میان آنکه بارش در بر / تا آنکه دو چشم انتظارش بر در
راز حقایق سلمی «قدس سره» بیان مفهوم میشود که مدظل، بسط ظلال نوال عصمت است بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و آفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل آن و قبض اشارتست بقیود رسوم و وسایط. و در المعانی مذکور است که چون آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت محبوب سرافرده سایه خود بر صحرای ظهور کشید آنکاه محب را گفت: آخر نظری بسوی مامی نکنی؟ «الم ترالی ربك كيف مده الظل؟» و در امتداد او مرانه بینی؟ (۱)

(۱) و در این باب مولانا جلال الدین در مثنوی چنین گوید:

مرغ در بالا و پیران سایه اش	میرود بر خاک پیران مرغ و ش
ابلسی سیاد آت سایه شود	میرود چندانکه بی سایه شود
بینبرکان عکس آن مرغ هراست	بی خبر که اصل آن سایه کجاست
تیر اندازد بسوی سایه او	ترکش خالی شود از جستجو
ترکش عمرش تهی شد عمر رفت	از دویشت در شکار سایه رفت
سایه بزدان جو باشد دایه اش	وارهانند از خیال و سایه اش
سایه بزدان بود بسنده خدا	مرده این عالم و زنده خدا

مصرع

در خانه بکد خدای ماند همه چیز

« قل کل يعمل شای شا کاته » و اعتبار نمیکنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرك نشود، « و لو شا لجعل سا کناه » و اگر آفتاب حرکت ما از مطالع عزت بتابد، از سایه اثر نماید، چه هر سایه ای که همسایه آفتاب شود بحکم : « ثم قبضناه الینا قبضاً یسیراً » در برگردد .

بیت

روی صحرا چو همه بر تو خورشید گرفت
تواند نفسی سایه بدان صحرا شد
دقایق حقایق این آیت بسیار است مطالعه بعضی از آن حواله به
جواهر التفسیر مبرود و من اناله مونه والحمد لله .

(۴۷) و او آنکس است که ساخت، برای شما شب را پوششی تادر او آرام گیرید و خواب را راحتی تابان آسایش می یابید و گردانید روز را برای برخاستن و در طلب معشیت پراکنده شدن . و گفته اند نوم مشابه موت است و نشور که برانگیخته شدن باشد از خواب مائل به اموات بعد از مرگ (۱)
در حکم امان مذکور است که : « یا بنی کما تانا م فتی قضا کذلک تموت و تنشر »
(۲) (۴۸) و او آنکس است که فرستاد بادهارا، بشارت دهندگان پیش از نزول

دامت او گیر زوتر بیکمات	تا رهم در دامت آخر زمان
« کیف مد الظل » نقش اولیاست	کو دلیل نور خورشید خداست
اندرین وادی مروی این دلیل	« دلا حب الاقلین » کو چون خلیل
روز سایه آفتابی را بیاب	دامت شه شمس تبریزی بتاب

(۱) آیات کریمه « و هو الذی جعل لکم اللیل لباساً والنوم سیاناً و جعل النهار نشوراً » و هو الذی ارسل الریاح بشراً بین یدی رحمته و انزلنا من السماء ماء طهوراً « لنحیی به بلدة میناً و نسقیه مما خلقنا انعاماً و اناسی کثیراً »

(۲) و در مثنوی گوید :

رحمت که او بارانست یعنی وزیدن ایشان که غالباً دلالت میکند بر وقوع مطر در اوان آن و فرو فرستادیم از ابر یا آسمان آبی پاک کننده (۴۹)
و آن آب شهری مرده را یعنی موضعی که در آن خشکسالی بوده یا مکانی در آن خشک و افسرده گشته و بیاشامانیم آن آب، از آنچه آفریده ایم چهار بایان را و مردمان فراوان را از اهل بوادی چه ارباب قری و مداین را انهار و منابع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند (۵۰) و بدوستی که مامکر گردانیدیم باران را، میان مردمان دریادان مختلفه و اوقات متغایره بصفتهای متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر و باران را دو قرآن تاباد کنند قدرت مرا و تفکر کنند در آن نعمت و شکر او بجای آرند، پس سرباز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند مکر ناسپاسی و کفران نعمت را (۵۱) و اگر میخواستیم هر آنیه برمی انگیختیم در مردمی و مجتمعی، پیغمبری بیم کننده اما بجهت تعظیمشان و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافه مردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم (۵۲) پس فرمان مهر کافران را که ترا بردین آباء دعوت میکنند و جهاد کن با ایشان

نه مها چون شد اخ الموت ای فلان
زین برادر آن برادر را بدان
اما حال اهل دل و ارباب بصیرت در بیداری و خواب یکسانست چنانکه جامی گوید:
مشو بمرک ز آمدن اهل دل نومی
که خواب مردم آگاه عین بیداریست

(۱) آیات کریمه : « و لقد صرفناه بینهم لئذکروا فابی اکثر الناس الا کفوراً » و لو شئنا لبعثنا فی کل قریة نذیراً « فلا تطع الکافرین وجاهد هم بدجهاد اکبیر » و پیغمبر فرموده افضل جهاد گفتن کلمه عدل است نزد پادشاه جائز و مستمکر و برخی گفته اند جهاد اکبر عبارتست از ترک شهوت و کشتن هوای نفس و در این باب صاحب مثنوی معنوی میگوید :
ای شهان کشتیم ما خصم برون
مائد خصمی زو بتر در اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست
شیر باطن سخره خر گوش نیست
دو زخمت این نفس و دوزخ از دهاست
کو بدریاما نکرد دکم و کاست

بقرآن یا باسلام یا بشیر یا بترك طاعت ایشان، جهاد کردن بزرگ، یعنی سخت و بسیار (۵۳) و اوست آنکس که بحکمت شامله بهم گذاشت دودربارا یعنی مجاور و ملاحق هم ساخت بی آنکه بهم آمیزند، این يك آب شیرین تشنگی نشاننده و آن دیگر شور بتلخی زننده (یعنی بحرین فارس و روم) و بساخت میان این دودربا حاجزی و مانعی از قدرت خود و حدی مقرر کرد یا گردانید حرام و ناروا که یکی بردیکری غلبه کند (۱) و در لباب گوید «عذب فرات» جویهای بزرگ است چون نیل و سیحون و دجله و جیحون «و ملج اجاج» سایر دریاها و برزخ میان اینها بیابانها و شهرها که واقع است. محققان بر آنند که بحرین خوف و رجاست که در دل مؤمن هیچیک بردیکری غلبه ندارد که «لوزن خوف المؤمن و رجاقه لا اعتدلا» و برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی (۵۴) و او است آنکسی که بیافرید از آب آدم یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کردند و آن جزئی است از ماده او با خلق کرد آدمی را از آب منی، پس گردانید او را خداوند نژاد و پیوند یعنی ایشان را دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود و اناث که مصاهرت با ایشان وجود گیرد (۲) و گویند نسب آنستکه نکاح

هفت دریا را در آتمامد هنوز	کم نگردد سوزش آن خلق سوز
سنگها و کافرات سنگدل	اندر ایستد اندروزار و خجل
هم نکردد ساکن از چندین غذا	تا زحق آید مر او را این ندا
سیر کشتی سیر گوید نی هنوز	ایست آنش
عالمی را لقمه کرد و در کشید	معدن اش نمره زنان هل من مزید
قوت از حق خواهم و توفیق لاف	تا بوزن برکنم این کوه قاف
سهل شیری دان که صفها بشکند	شیر آنست آنکه خود را بشکند

(۱) آیه کریمه «و هو الذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذا

ملج اجاج و جعل بینهما برزخاً و حجراً محجوراً»

(۲) آیه شریفه: «و هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و

صهراً و کلان ربك قدیرا»

او روا نبود و صهر آنکه مناکحه با او حلال باشد. و هست آفریدگار تو، توانا بر آفریدن بنی و بنات (۱) (۵۵) و میپرستند مشرکان، بجز خدای آنچه ایشان را نفع نرساند چون پرستش او کنند و زیان نکند اگر او را نپرستند مراد بنانده یا مرمیه بودی که باشد غیر خدای و هست ناگرویده بر نافرمانی پروردگار خود، و سلطان و معاون او (۵۶) و نفرستادیم ترا بکافه خلق مگر مژده بشویت الهی و بیم کننده کافرات بعقوبت نامتناهی (۵۷) بگویم بخواهم شما را بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی مگر ایمان کسی که خواهد آنکه فرا گیرد بسوی رضا و قرب پروردگار خود راهی یعنی مزد من ایمان و عافیت مؤمنان است زیرا که مرا بدان عنایتش اجری مقرر است و ثابت شده که هر

(۱) و در کشف الاسرار میگویند این آیه در شان حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین علی نازل شده است. صاحب کشف الاسرار از قول ابن سیرین میگوید: «این سیرین گفت این آیت در [شان] مصطفی علیه السلام و علی کرم الله وجهه فرود آمد که مصطفی دختر خویش را بزنی بملی داد. علی پسر عمش بود و شوهر دخترش هم نسب بود و هم صهر و قصه تزویج فاطمه رضی الله عنها آنستکه مصطفی علیه السلام روزی در مسجد در آمد شاخی ریحان بدست گرفته سلمان رضی الله عنه را گفت یا سلمان رو علی را خوان. سلمان رفت و گفت یا علی اجب رسول الله علی گفت یا سلمان رسول خدا را این زمان چون دیدی و چگونه او را گذاشتی؟ گفت یا علی سخت شادان و خندان چوین ماه تابان و شمع رخشان علی آمد نزدیک مصطفی علیه السلام و مصطفی آن شاخ ریحان فرادست علی داد عظیم خوش بوی بود گفت یا رسول الله این چه بویت بدین خوشی؟ گفت یا علی از آن نثارهاست که حوران بهشت کرده اند بر تزویج دخترم فاطمه. یا که یا رسول الله؟ گفت یا علی من در مسجد نشسته بودم که فرشته ای در آمد بر صفتی که هرگز چنان ندیده بودم گفت نام من محمود است و مقام من در آسمان دنیا در مقام معلوم خود بودم ثلثی ز شب ندانی شنیدم از طایقات آسمان که ای فرشتگان مقربان و روحانیان و کروبیان همه جمع شوید در آسمان چهارم همه جمع شدند فرمان آمد که ای مقربان

بشمیری را برابر عباد و سلحای امت او ثواب خواهد بود (۵۸) و توکل کن در استیغای اجرت خود بر آن زننده که هرگز نمیرد که متوکل بزندگان دیگر بعوت ایشان ضایع و بی بهره ماند و بپاکی یاد کن خدا را از صفات نقصان در حالنی که تنها گوینده باشی برو باوصاف کمال و بسته است خدای بگناهان پوشیده و آشکار بندگان خود، دانا و مطلع بر آن ها (۵۹) آن خداوندی که بتوانائی بیعجز، بیافرید آسمانها و زمینها را و آنچه میان ایشانست از ارکان و موالید در مقدار شش شبانه روز از ایام دنیا، پس مستولی شد امر او بر عرش مجید که اعظم مخلوقاتست. اوست بزرگ و بخشایش، پس پرس از ذات و صفات او، دانائی را با سؤال کن از خلق و استوا کسی را که دانا بود بآن (۶۰) و چون گفته شود مر مشرکان را که سجده کنید مر خدای بخشاینده را گویند کیست رحمن؟ یعنی اسمی است که مسمای او را نمیشناسیم چه کافران قریش اسم رحمن را بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مسامور آمدند از رحمت ما رحمن را نمیدانیم، آیا سجده کنیم (یعنی نکنیم) مر آن چیزی را که میفرمائی ما را بسجده او و زیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده او مر کافران را رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق. این سجده هفتم است بقول امام اعظم و هشتم بقول امام شافعی رحمه الله و در فتوحات این را سجده نفور و انکار میگوید و میفرماید که چون مؤمن در تلاوت این آیت سجده کند

در گاه وای خاصکیان بادشاه سوره هل اتی علی الانسان بر خوانید ایشان همه باواز داربائی و الحان طرب افزائی سوره هل اتی خواندن گرفتند... پس رب العزة مرا بدین بشارت بتو فرستاد یا محمد گفت حبیب مرا بشارت ده و باوی بگو که ما این عقد در آسمان بستیم تو نیز در زمین بیند. پس معطفی علیه السلام مهاجر و انصار را حاضر کرد آنکه روی با علی کرد گفت یا علی چنین حکمی در آسمان رفت اکنون من فاطمه دخترم را بچهار صد درهم کابین نری بتو دادم علی گفت یا رسول الله من پذیرفتم نکاح وی... همچنین بسیاری دیگر از مفسران و روایات اهل سنت و جماعت و علمای امامیه نوشته اند که این آیت در شان علی و فاطمه در مورد ازدواج آنها نازل شده است.

ممتاز گردد از اهل انکار و نفور پس این را سجده امتیاز نیز توان گفت (۶۱) بزرگ است آن خدای که بر قدرت کمال بیافرید در آسمان برجهای دوازده گانه را یا قمرهایی که حقیقتاً او جزا نداند و بیافرید در آسمان بروج، چراغی را که آفتابست و ماهی روشن باروشنی بخشیده را (۶۲) و او است آنکس که بحکمت تمام گردانید شب و روز را خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال یا خلاف از یکدیگر در ذهاب و مجی و این گردانیدن دلیل است مر آنکسی را که خواهد آنکه یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت را در ایجاد لیل و نهار یا خواهد سپاسداری و شکر گذاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب و روز از آنجمله است (۶۳) و بندگان یا برستندگان خدای بزرگ رحمت (اضافت برای تخصیص و تفذیل است). در فسول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارگاه قرب او بند و این بندگان آناند که میروند بروی زمین از روی تواضع یا بسکینه و وقار یا میروند بر دباران و نیکوکاران و چون خطاب کنند مر ایشان را نادان و سخنان بی ادبانه در افکنند، گویند ایشان در جواب قولی باسلامت یعنی سختی گویند که در آن سالم باشند از مآثم (مراد ترك تعرض سفهاست و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان) کما قال محقق الرومی :

اگر گو زراقی و سالوس بگو هستم دوصد چندان و میر
و گر از خشم دشنامی دهند دعا کن خوشدل و خندان و میر

و چون از مجادله ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر خبر میدهد که : (۶۴) و آنسانکه شب بروز

(۱) آیه کریمه : «الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش الرحمن فسل به خیراً * و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن لما تامر و زادهم نفوراً * تبارک الذی جعل فی السماء بروجاً و جعل فیها سراجاً و قمرأ منیراً * و هو الذی جعل اللیل و النهار لمن اراد ان يذكر او اراد شکورا»

می آورند ، برای پروردگار خود سجده کنندگان در وقتی و برای ایستادگان در وقتی دیگر (مراد سجده و قیام نماز است) (۶۵) و ایشان آیه ها باوجود اجتهاد در طاعت و انصاف بخشوع روز و خضوع شب میگویند از روی ترسکاری که ای پروردگار ما بگردان از ما عذاب دوزخ را ، بدستی که عذاب دوزخ هست دایم و لازم یعنی جاوید است (۶۶) بتحقیق دوزخ ، بدآرامگاهی است و بدجای بودن (۶۷) و ایشان آنانند که چون نفقه کردند ، اسراف نمودند و از حد تبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند و تنگ فرا نکردند و بغل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند و بود ایشان را میان اسراف و اقتدار راست ایستادنی یعنی طریقه اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم است احتراز نمودند .

نکته

وسط را ممکن هرگز از کف وها که خیرالا مورد است اوسا طها آورده اند که بعضی از مشرکان بچنان رسالت مآب آمده گفتند ای محمد ما شرک آورده ایم و خون بناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما سدور یافته اگر این خدائی که تو ما را پیرستش او میخوانی از سر این گناهسان در میکند ما میتوانیم که ایمان آوریم آیت آمده که : (۶۸) و عباد الرحمن آنانند که نخوانند و تبرستند با خدای بحق خدای دیگر و نکشند آن نفسی را که حرام کرده است خدای قتل آن نفس را یعنی نفس مؤمن و معاصی مکر بحق (یعنی موجبات قتل و آن رد است و زنا و قتل ناحق و ستم در زمین بفساد) و زنا نکند چه امهات معاصی این سه کبیره اند و در صحیحین از این سه مورد رضی الله

(۱) آیات کریمه : « و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً » و الذین من یتقون لرهبهم سجداً و قیاماً و الذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها کان غراماً و انما ساءت مستقراً و مقاماً و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا و کان بین ذلك قواماً »

عنه آورده اند که از رسول خدای صلی الله علیه و سلم پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است ؟ فرمود آنکه همتا گوئی خدا را و حال آنکه او ترا بافریده است پس گفتم دیگر کدام گناه ؟ فرمود آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد . گفتم پس دیگر کدام گناه گفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خود پس تصدیق قول پیغمبر را این آیت آمده که بندگان پسندیده شرک نیارند و قتل بناحق و زنا نکنند و هر که بکند آنچه مذکور شد از گناه به بیند جزای بزهکاری خود . گفته اند آثم وادی است در دوزخ که زناکارانرا در آن عقوبت کنند یا چیزی است که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون و دیم با آثم و غی در دوزخ دو پناهند برای عذاب جمعی مقرر ، دو چندان (۱) کرده شود هر کننده این کارها را عذاب روز رستخیز و جاوید مانند در عذاب در حالنی که خوار و بی اعتبار باشد مگر آنکس که توبه کند از شرک و بگرود بخدا و رسول و بکند کردن شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید ، پس آن گروه بدل میکنند خدای گناهان ایشان را به نیکوئی ها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و اواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را بملکه طاعت یا توفیق دهد او را باشد اد اعمال ما سلف با در دنیا بدل کند کفر او را با ایمان و در آخرت بدل سازد سیئه را بخیر و هست خدای تعالی آمرزنده گناهان توبه کار ، مهربان برایشان باتبات توبه در دل ایشان .

(۷۱) و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر شرک و زناست یعنی هر که

(۱) ف : دو تا کرده - ح : دو مقرر کرده -

(۲) آیات کریمه : « و الذین لا یدعون مع الله الهأ آخرو لا تقنلون

النفس الیه حرم الله الا بالحق ولا یزنون و من یفعل ذلك یلق اثماتاً یضاعف له العذاب یوم القیمه و ینخلد فیهم مماناً و الا من تاب و آمن و عمل صالحاً فاولئك یمبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفوراً رحیماً و من تاب و عمل صالحاً فانه یتوب الی الله متاباً »

مولوی در مثنوی میگوید :

از معاصی دیگر غیر از اینها توبه کند و دست باز دارد و بکند عمل شونده
یعنی تلافی مافات نماید، پس بدرستی که او باز میگردد بثواب خدای تعالی،
بازگشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده (۷۲) و بندگان حق آنانند که
حاضر نشوند بعید مشرکان و یهود و نصارا یا بیازی های ایشان با بمجلس
غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند و چونکه بکنند چیزی بسند
بکنند بر دباران و پرهیزکاران یا نهی کنندگان از آن (۷۳) و آنانند که
چون پند داده شوند، بآشپای پروردگار ایشان یعنی مواظب قرآن، بروی
در نیفتادند بر آن یعنی نایستادند نزدیک استماع آت کران که نشنوند اسرار
آنها و نه کوران که نه بینند انوار آنها بلکه بکوش هوش شنیدند و بدیده
بصیرت جلوات جمال آنها دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تمام بهره
(۷۴) و آنانند که میگویند ای پروردگار ما بخش ما را، از زانیان
فرزندان ما، کسی که روشنی دیدها بود مراد اهل و اولاد صالح اند که چون
مؤمن اهل و اولاد خود را صالح و پاک معیشت بیند دل او شاد و چشم او روشن
گردد و بگردان مارا برای پرهیزکاران پیشوا یعنی مارا چندان پرهیزکاری
ده که شایسته امامت متقیان شویم (۷۵) آن گروه که مذکور شدند، پاداش
داده شوند بفرقه بهشت یعنی بلند تربت موضعی در آن و گفته اند غرقه

توبه را از جانب مغرب دری	باز باشد تا قیامت بردری
تا از مغرب بر زند سر آفتاب	باز باشد آن در ازوی رو متاب
مشت جنت را ز رحمت هست در	که در توبه است زان هشتای پسر
آن همه که باز باشد که فراز	وانت در توبه نباشد جز که باز

(۱) آیات کریمه: «والذین لا یشهدون الزور و اذا مروا باللغو
مروا کراماً» و الذین اذا ذکروا بآیات ربهم لم یخروا علیها صماً
و عمیاً و الذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین و
اجعلنا للمتقین اماماً اولک یجزون العرفه بما سبروا و یلقون فیها
تحیه و سلاماً»

اسمی از اسماء بهشت است. و در فصول عبدالوهاب آورده که کوشکهاست
بر چهار قائمه نهاده از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و آن چنین منازل بدیشان
دهند؛ بآنچه صبر کردند بر مشقت دنیا و ابتداء کفار و ترک مستلذات یا بر فقر
و احتیاج یا بر ادای فرایض و به پیشند یعنی بیابند (و حفص یلقون میخوانند
بشدید و صیغه مجهول یعنی عطا داده شوند) در بهشت زندگانی باقی و سلامت
از آفات یادغای زندگی و سلامت شنوند یا ملائکه بدیشان تحیت و سلام گویند
یا سلام از خدای شنوند و تحیت از ملائکه (۷۶) در حالتیکه جاوید باشند در
غرفه یا بهشت، نیکو قرارگاهی است بهشت و جای بودنی (۷۷) بگو ای
محمد، مرمکیانرا، چه وزن نهد خدای شما را؟ (یعنی چه قدر باشد
شمارا نزد خدای؟) اگر نه خواندن و نه پرسیدن شما باشد مرورا، چه شرف
انسان بشناخت و عبادتست، پس بدرستی که شما تکذیب کردید مرا و تقصیر
نمودید در عبادت حق، پس زود باشد که تکذیب شما باشد ملازم شما که ترک
نکنید و یا باشد عتوبت تکذیب لازم شما تا وقتی که شما را بدوزخ رسانند
و آنجا نیز ملازم شما بود و گویند «لزام» قتل روز بدر است والله اعلم.

[۱] آیه کریمه: «والذین فیها حسنت مستقراً و مقاماً» قلما

یعبوا بکم ربی لولا دعاؤکم لقد کذبتم فسوف یکون لزاماً»

سورة الشعراء (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

طسم : در معالم از قناده رضی الله علیه نقل میکند که حروف مقطعه اسمی قرآنی و اینها در اغلب از این حروف ذکر قرآن میآید و گویند اسمی است از اسمای الهی یا هر حرفی اشارت به اسمی چنانچه «طسم» بطاهر و سائر و مجید و گفته اند مشیر است بطوبی و سدره و محمد صلی الله علیه و سلم و در بحر الحقایق آورده که «ط» اشارت به طیران مرغان هوای وحدت که طایرند باشد و «سین» عبارت از سیر روندگان طریق معرفت که سابر الی الله و «میم» ایمانی میکنند به شی سالکان سبیل عبودیت که میروند لله و فی الله یا اشارت به طلب مبتدیان و سرور متوسطان و مشاهده منتهیان. صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یا میکند بطهارت عز ازای و سنای جبروت الهی و مجید و جلال سرمدی. جواب قسم آنکه :

(۲) این سوره آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن است احکام حلال و حرام او و مبین به معنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن حق و باطل را ظاهر میگرداند و مقدمات هدایت و نتایج ضلالت را آشکارا میسازد و چون قریش اینچنین کتاب را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت

(۱) سورة شعراء درمکه نازل گردیده و دارای ۲۲۷ آیت است

آیات شریفه : « طسم ﴿ تلك آيات الكتاب المبين ﴿ لعلك باخع نفسك ان لا يكونوا مؤمنين ﴿ ان نشا نزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين ﴿ وما يأتيهم من ذكر من الرحمن محدث الا كانوا عنه معرضين ﴿ قد كذبوا فسياتيهم انبؤا ما كانوا به يستهزؤن »

صلی الله علیه و سلم را بشارت ایشان بقیامت حریص بود این صورت بخاطر مبارک شاق آمد و حق سبحانه بجهت تسلیت دل مقدس او آیت فرستاد که :

(۳) مگر تو هلاک کننده و کشنده نفس خود را بآنکه نمیشوند ایشان گرویدگان بقرآن (۴) اگر ما خواهیم فرو فرستیم بدیشان از آسمان نشانه از آیات قیامت بآبلیه ای از بلاهای قاهره و قاسره ، پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردنکشان و بزرگان از ایشان شوند ، مرآن آیت را فروتنان و انقیاد کنندگان (۵) و نمی آید بدیشان هیچ موعظه از خدای بخشاینده و فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید بنماز دیگری مگر آنکه باشند از آت روی گردانندگان (۶) پس بدرستی که تکذیب کردند مرقرآن را و بر تکذیب خود مصرند ، پس زود باشد که پیاید بدیشان نزدیک مرک یا بوقت بعث یاروز بدر ، خبرهای آنچه بودند که بدان استهزا میکردند و باور نمی داشتند و بعد از اتیان آن اخبار پشیمانی نفع ندهد .

نظم

امروز بدان مصلحت خویش که فردا

دانی و پشیمانت شوی و سود ندارد

(۷) آیا نمینگرند مکذبان و نگاه نمیکنند ، بسوی زمین که بمحض قدرت چند برویاندیم در او بعد از مردگی و افسردگی او از هر صنفی گیاه نیکو و پسندیده و بسیار نفع (۸) بدرستی که درین رویانیدن ، هر آینه دلالتی است بر کمال قدرت و حکمت رویاننده و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی گرویدگان با وجود مشاهده چنین علامتها (۹) و بدرستی که پروردگار تو اوست غالب و توانا با نزال بر کافران ، مهربان بیست بساط عطا برای مؤمنان (۱۰) و

(۱) آیات کریمه : « اولم یروا الی الارض کم انبتنا فیها من کل زوج

کریم ﴿ ان فی ذلک لآیه و ما کان اکثرهم مؤمنین ﴿ وان ربک لهو العزیز الرحیم ﴿ و اذ نادى ربک موسى ان اتت القوم الظالمین ﴿ قوم فرعون الا یتقون »

یاد کن آنرا که ندا کرد پروردگار تو موسی را بآنکه بیا بگروه
ستمکاران (۱۱) یعنی گروه فرعون که بر خودستم کردند بشرك و بر بنی اسرائیل
بجو و بگو ایشان را آیا نمیترسند یعنی باید که بترسند، از عذاب الهی و دست از
کفر بردارند و بنی اسرائیل را بگذارند.

(۱۲) گفت ای پروردگار من، بدرستی که من میتروسم از آنکه مرا
تکذیب کنند و رسالت مرا باور ندارند (۱۳) و تنگ شود دل من از افعال
تکذیب و نکشاید زبان من وعده که دارد زیاده کرد داین سخن قبل از زوال
نفسه بوده و بیش از دعا در ازاله آفت، پس بفرست جبرئیل را بسوی
برادر من هارون و او را شریک من گردان در رسالت تا با عانت او نزد فرعونیان
روم (۱۴) و مرا ایشان را بر من نهوی گناهی است (مراد قتل قبلی است و بزعم
ایشان گناه میگوید)، پس میتروسم از آنکه مرا بکشند بعوض قبلی بیش
از ادای رسالت (۱۵) گفت خدای باز ایست ازین گمان که ایشان بر تو دست نیست
پس بروید (تو و برادر تو) بآبهای ما یعنی معجزاتی که دلیل قدرت ما و نشانه
حجت نبوت تو باشد، بدرستی که ما با شما ایم شنونده آنچه را که میات
شما و فرعونیان رود یعنی هر چه شما و ایشان گویند و کنید بر ما پوشیده نیست
(۱۶) پس بیایید بفرعون، پس بگو و نید ما فرستاده پروردگار عا لمیانیم
(۱۷) و سخن اینست که بفرست با ما فرزندان یعقوب را یعنی دست از ایشان
بدار تا بامان زمین شام روند که مسکن آباء ایشان بوده، پس موسی علیه السلام
بفرمان ملك علام بابرادر پدر گاه فرعون آمد و بعد از یکسال ملاقات فرعون
میسر شد و چون فرعون او را دید بشاخصت و بر سیل امتحان (۱۸) گفت ای
موسی نه ترا پروردیم در میان خویش در حالتی که طفل بودی نزد يك بولادت
و درنگ کردی در منزلهای ماسالها از عمر خود یعنی بیست سال باما گذرانیدی
(۱۹) و کردی آن کردنی که کردی یعنی فساتون قبلی را که خیاباز من بود
کشتی و توازن نامیاسانی مرا که قصد یکی از خواص من کردی (۲۰)
گفت موسی که کردم آن کردنی را آن هنگام و من بودم از غافلان یعنی آگاه
نبودم که بهشت زدن من کسی کشتا گردد (۲۱) پس بگر بختم از شما،
آن هنگام که ترسیدم مرا بکشید و بمدین رفتم، پس بخشید مرا پروردگار من
بوقت رجوع از مدین، علم و فهم یان نبوت و گردانید مرا از فرستادگان خود

یعنی داخل گرد در زم به قمری که مخلق فرستاده (۲۲) و آن معنی که بومنت
مینی من، آنست که بده گرفتی بنی اسرائیل یعنی فرزندان یعقوب را
و مرا بدزدی بدستی و کینه و بدعا و عجز انکار مقدر است تقدیر کلام
آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت می دهی آنست که بنی اسرائیل را
به بندگی گرفتی؟ یعنی اگر تو ایشان را تعبد نمیکردی مادر من مرا در دریا
نمی افکند و قوم مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمی شدم (۱) و چون فرعون
شنیده بود که موسی گفته: «انا رسول رب العالمین»، اسلوب سخن را
بگردانید و از روی امتحان (۲۳) گفت فرعون و چیست پروردگار عالمیان
و چه چیز است (سؤال از ماهیت کرد)؟ (۲۴) گفت موسی در جواب او:
آفریدگار آسمان و زمین و آنچه در میان ایشانست، اگر هستید شما بیکمانان
در تعقیب صفات حق (۲) موسی عالی نبینا و علیه السلام اعراض فرمود از جواب
از ماهیت و تعریف کرد حق را بظاهر ترین دلایل حکمت و آثار قدرت او (۲۵)

(۱) آیه کریمه اینست: «و تلك نعمة تمنها علی ان عبدة

بنی اسرائیل»

(۲) و در مثنوی میگوید:

گفت فرعونش بگو نمو کیستی؟
حجة الله ام امات از هر ضلال
نسبت و نام قدیمت را بگووی
نام اصلم کمتریت بندگانش
زاده از پشت جوارری و عبید
آب و گل را داد یزدان جان و دل
عست از خاک و آنرا صد نشات
از غذای خاک بیحد کردند
اندر آفت کور مغوف سهمناک
خاک کردند و نمائد جباه تو
مر ترا خود آن نسب اولتر است

رفت موسی بر طریق نیستی
گفت من عظم رسول ذوا لجلال
گفت نی خامش رها کن گفتگوی
گفت موسی نسبتم از خاکدانش
بنده زاده آفت خداوند مجید
نسبت اصلم ز خاک و آب و گل
اصل ما و اصل جمله سر کشت
نی مدد از خاک می گیرد نت
چون رود جان میشود او باز خاک
هم تو و هم ما و هم اسپاه تو
گفت غیر این نسب نامیت هست

گفت فرعون مر آنان را که گردا گرد او بوده اند (از اشراف قبط و ایشان
یا بعد تن بودند ز پورها بسته و بر کرسیهای زرین نشسته) آیا شنوید
جواب این مرد را که من از حقیقت حال حق پرسم و او از افعال ری خبر میدهد؟
(۲۶) گفت موسی دیگر باره ، خدای آفریدگار شما و پروردگار پدران
تو شما (عبدول کرد از اظہار آیات بناظر و واضح آن بر منامل) (۲۷)
گفت فرعون مرقوم خود را ، بدرستی که فرستاده شما (بر سبیل مغربہ اورا

که از او پرورد اول جسم و جانش
زین وطن بگریخته از فعل شوم
هم بر این اوصاف خود میکن قیاس
که ندانستی سیاس ما ر حق
در خداوندی کس دیگر شریک
شرکتش دعوی کند جز هالکی
غیر اگر دعوی کند او ظلم جوست
چون توانی جانب من بشناختن؟
لاف شرکت میزنی باغی توئی
نمی برای نفس کشتم نمی بلام
آنکه چنانش خود نید جانی بداد
صد هزاران طفل بیچرم و زبان
تاجه آید بر تو زین خون خوردنت؟
سرنگون شد آنچه نفست می یزید
این بود حق من و نانت و نمک؟
روز روشنت بر دلم تاری کنی
گر نداری باس من در خیر و شر
زخم مار برا تو چون خواهی چشید؟
لیک خاری را کلمات می کنم
اهل رای مشورت را پیش خواند

بنده فرعون و بنده بندگانش
بنده باغی و طاعی ایظلموم
خونی و غاری و حق نا شناس
در غریبی خوار و درویشی و خلق
گفت حاشا که بود با آن ملیک
نیست خلقتش را دگر کس مالکی
نقش او کرده است و نقاش من اوست
تو نقاشی ابروی من ساختن
بلکه آن غدار و آن طاعی توئی
گر بکشتم من عدوانی را بسزدو
من زدم مستی و نسا که او فتاد
من سکی کشتم تو مرسل زادگان
کشتهای و خونشان در گسردنت
کورری تو حق مرا خود بر گزید
گفت اینها را بمل بی هیچ شک
که مرا پیش حشر خواری کشتی
گفت خواری قیامت صعبتر
زخم کبکی را نمی توانی کشید
ظاهراً کار تو و برانت می کنم
چونکه موسی باز گشت و او بماند

رسول خواند) آن کسی که فرستاده اند بر شما هر آینه دیوانه است که جواب
مطابق سؤال نمیدهد (۲۸) گفت موسی ، پروردگار عالم ، آفریده کار
مشرق و مغرب است و آنچه میان مشرق و مغرب باشد ، اگر هستید شما که
فهم کنید و دریابید که جواب سؤال شما جز بدین وجه نمیتواند بود زیرا که
هیچکس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی نیست ؛ هر چه در عقل و فهم و فهم
و محاسن و قیاس گنجد ذات خداوند سبحانه تعالی از آن منزله و مقدس است چه
اینها ، محدثانند و محدث جز ادراک حدث نتواند کرد .

نظام

آنکه او ، از حدث بر آرد ، دم چه شناسد ، که چیست سر قدم ؛
علم را سوی حضرتش ره نیست عقل نیز از کمالش ، آ که نیست
(۲۹) گفت فرعون بعد از آنکه از مناظره درماند اگر فراگیری ای
موسی معبودی بجز من هر آینه گردانم ترا از زندانیان ، آورده اند که

جمع گشتند و بفرستادند پای
عاقبت هامان پیاپیامت دوت
کای شه صاحب نظر چون غم فرود
مصلحت آنست حکم اطراف مصر
او بسی مردم فرستاد آن زمان
هر طرف که ساحری بد نسامدار
در جومات بودند ساحر مشهور
شیر دوشیده زمه فداش آشکار
چون برایشان آمد این پیغام شاه
از پی آنکه دو درویش آمدند
نیست برایشان بغیر یک عصا
شاه و لشکر جمله بیچاره شدند
چاره سازید اندر دفعشان
هر کسی کردند عرض فکر و رای
رای پیش آورد و کردش رهنمون
ساحران را جمع باید کرد زود
هر یکی در سحر فرد و پیشوا
جمع آوردشان به و صراف مصر
در نواحی بهر جمع ساحران
کرد پیران سوی او ده مرد کار
سحر ایشان در دل همه مستور
در سفرها رفته بر خمی سوار
کز شما شاهست اکنون چاره خواه
برشه و بر مصر او موکب زدند
که همی میگردد بامرش اژدها
زین دو کس جمله بافتاد آمدند
کنجها بخشد عوض شه بیکران

سجین فرعون از قتل بدتر بود زیرا که میفرمود تا زندانیان را در حفره عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمی دیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده موسی چون ذکر سجین شنید (۳۰) گفت این کنی بامن اگر بیابم ترا بچیزی روشن (یعنی بیارم معجزه ای هویدا) (۳۱) گفت فرعون که بیار آنچیز را اگر هستی تواز راستگو یان در دعوی خود (۳۲) پس بینداخت موسی عصای خود را ، پس آنجا که عصای افکند از دانهائی بود آشکارا یعنی ثبائیت او ظاهر بود و فرعون از مشاهده آن بنرسید و مردمانی که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشت (۳۳) و بیرون آورد دست خود را از کریبان به آن که گندم کون بفرعون نموده بود پس آنجادست او سفید و درخشنده بود و منظر کنندگان را. گفته اند که شماع دست مبارک موسی بمشابه نور آفتاب دیده ها را خیره ساختن (۳۴) گفت فرعون مرا شراف قوم را که گردا گرد او بودند ، بدروستی که این مرد ، جادوئی است دانا . فرعون ترسید که کسان وی به موسی علیه السلام ایمان آورند حيلة انکبشت و گفت این جادوئی است که در فن سحر مهارتی تمام دارد (۳۵) میخواهد که بیرون کند شما را از زمین شما یعنی دیار مصر بجادوی خود ، پس چه میفرمائید شما مراد را در کار او ؟ معجزه موسی او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افکند تا از رتبه « انار بکم الا علی » تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی مدد طلبید (۳۶) گفتند حبس کن او را و برادر او را یاد در توقف افکن و بقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند و برانگیز و بفرست در شهرهای مملکت خود جمع کنندگان یعنی ابله چیان روان کن بهر شهری (۳۷) تا بیارند هر جائیکه نیک جادو بیست دانا و سرآمده در فن سحر (۱) . فرعون کسان بطلب جادوان فرستاد (۳۸)

(۱) مولانا جلال الدین محمد در مثنوی معنوی در این باب میفرماید :

گفت الحق سخت است جادوئی که در افکندی بمکر این جادوئی
خلق بکدل را تو کردی دو گروه جادوئی رخنه کند در سنگ و کوه
گفت هستم غرق پیغام خدا جادوئی که دید با نام خدا ؟

پس جمع کرده شدند جادوان برای هنگام روزی دانسته شده وعده داده که يوم الزينة بود (۳۹) و گفته شد یعنی فرعون گفت مردمان را یعنی اهل مصرا آیا هستید شما فراهم آیندگان ؟ یعنی فراهم آیید و جمع شوید (۴۰) شاید همه باتفاق پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت نمائیم در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم ، اگر باشند ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هارون علیهما السلام (۴۱) پس آن هنگام که آمدند جادوان بنزدیک فرعون ایشان را یاری و دلوازی بسیار کرد ، ایشان گستاخ شده گفتند فرعون را آیا باشد ما را مژدی از نزدیک تو اگر باشیم ما غلبه کنندگان بسحر خصمان تو ؟ (۴۲) گفت فرعون آری مزد باشد شما را بدرستی که ، باشید شما آن وقت از جمله نزدیک شدگان بمن یعنی اول کسی که بر من در آید و آخر کسی که

من بجادو یان چه مانم ای خبیث ؟
چو ت تو با بر هوا بر میبری
هر کسرا افعال دام و دد بود
بر کریمانش کمان بد بود

گفت فرعونش چرا تو ای کلیم
در هزیمت از تو افتادند خلق
لاجرم مردم ترا دشمن گرفت
من هم از شرت اگر پس میخزم
دل از این بر کن که بفریبی مرا
تو بدایت غره مشو کش ساختی
همچو تو سالوس بسیاریا بدند
گفت با امر ختم اشراك نیست
من شا کرم من ای حریف
از سخن میگویم این ورنه خدا
شرح حق پایان ندارد همچو حق
گفت فرعونش ورق در دست ماست

خلق را کشتی و افکندی بهیم ؟
در هزیمت کشته شد مردم ز دل
کین تو در سینه مرد و زن گرفت
در مکافات تو دیگسی می بزم
با بحر فی پس روی کردم ترا
در دل خلقات هراس انداختی
عاقبت در شهر ما رسوا شدند
گر بر نزد خونم امرش باک نیست
اینطرف رسوا و پیش حق شریف
از سیه رویان کنند فردا ترا
هان دهان بر بند و بر گران ورق
دفتر دوان و حکم این دم مراست

بیرون آید شما باشید. ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادوهای خود را بمیدان معیت آوردند و بوقت معلوم در برابر موسی صف بر کشیده گفتند ای موسی اول تو می افکندی جادوی خود را یا ما بیفکنیم؟ (۴۳) گفت موسی مرا ایشان را بیفکنید آنچه شما نفع کنند کافید مرا آنرا (۴۴) پس بیفکنند رسته ها و عصاهای مجوف بر سیماب ساخته های خود را که هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود و گفتند بعد از آنکه رسته ها و عصاهای بر سیماب بحرارت آفتاب در حرکت آمده از مردم غریب برخاست بزرگی وقوت و غایت فرعون، بدرستی که ما غلبه کنند گانیم بر موسی و هرون (۴۵) پس بیفکنند موسی بامر الهی عصای خود را و فی الحال اژدها گشت، پس آنجا عصا اژدها شد، فرو برد آنچه تزویر کردند و بصورت مار بخلق می نمودند (۴۶) پس بروی افکنده شدند ساحران، سجده کفان چه دانستند که انقلاب عصا به نمبان به از قبیل سحراست و از روی صدق (۴۷) گفتند گرویدیم برورد کار عالمیان، پس توضیح کردند که: (۴۸) آفرید کار موسی و هرون تا دفع توهم ربوبیت فرعون کند و چون فرعون از ایمان سحره خبر یافت ایشان را طلبید (۴۹) گفت آیا تصدیق کردید و حقش آمستم بطریق خبر میخواند یعنی گرویدید (۱) مر

موسیا خود را خریدی همین برو
جمع آرم ساحرات دهر را
این نخواهد شد بزودی یا دوروز
گفت موسی مرا دستور نیست
گفت نمی نی مهلتم باید نهاد
حق تعالی وحی کردش در زمان
نومترس و مهلتش ده پس دراز

خوبشتم کم بین بخود غره مشو
تا که چهل تو نمایم شهر را
مهلتم ده تا چهل روز تموز
بنده ام امحال تو مامور نیست
عشوه ها کم ده تو کم بیمای باد
مهلتش ده متع مهرا س از آن
کو سب کردار و صد حیلت بهماز
من بجای خود شدم رستی هلا

(۱) آیات کریمه: «قل آمنتم له قبل ان اذن لکم انه اکبیرکم الذی عملکم السحر فلو تعلمون لافعلن ایدکم وارجلکم من خلاف ولا صلیبکم اجمعین» قالوا لا ضیر انا الی ربنا منقلبون

موسی را پیش آنکه دستوری دهم مر شما را در ایمان بوی بدرستی که او مهتر شماست، آنکه پیاموخت شما را جادوی و یا یکدیگر اتفاق کردید در هلاک من و فساد ملک، پس زود بدانید که عقوبت خواهم کرد شما را در گرویدن بخدای موسی پس بیان عقوبت کرد که: هر آینه بپریم دستها و پاهای شما را بخلاف یکدیگر یعنی هریکی از طرف دیگر با قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافتی که باموت گردید و هر آینه بردار کنم همه شما را تا بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند (۵۰) گفتند جادوان ایمان آورده که هیچ ضرری و درنجی نیست بر ما از تهدید تو و از مرگ نمیترسیم بدرستی که ما بشوای برورد کار خود باز گروند گانیم (۱)

(۵۱) بدرستی که ما طمع می داریم آنکه پیوشد برای ما برورد کار ما و عفو کند گناهان ما را برای آنکه ما بودیم از اهل این محفل اول گروندگان بخدای. آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ مؤمنان را بریدند ایشان را از دارهای بلند آویختند و حضرت موسی برای ایشان میگریست حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را بنظر وی در آورده تا نسلی یافت

شعری

جادوان کان دست و پا در باختند
گر برفت آن دست و پا برجای آن
در فضای قرب مولا تا ختند
رست از حق بالهای جادوان
دروای عشق شهباز آمدند
نابدان پرها به پیرواز آمدند

(۱) مولانا جلال الدین مولوی در مثنوی معنوی در تفسیر آیه شریفه بالا چنین میفرماید:

کان نظر شیرین گفته و نهجه است
نمره «لا ضیر» بشنید آسمان
شربت فرعون ما را نیست ضیر
گر بدانای سر ما را ای مفضل
سر بر آرد ملک بین زنده خلیل
ساحران را خونبهای دست و پای
چرخ کوتی شد پی آن صولجان
لطف حق غالب بود بر قهر غیر
میرها نیمان ز رنج ای کور دل
ای شده غره ببلش مصر و نیل

پس موسی بعد از این چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات بدیشان می نمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت می شد تا هلاک ایشان نزدیک رسیده حکم حق سبحانه صادر شد که موسی علیه السلام با قوم خود از مصر بیرون رود که ما قال: (۵۲) و وحی کردیم ما بسوی موسی آنکه بپوش بپوش بندگان من یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست، بدوستی که شما از پی در آمده شوید یعنی فرعون و قوم از پی شما بدو آیند، شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرقه سازیم. در مختار آورده که موسی علی نبینا وعلیه السلام بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان بپوشانند آنکه عید مانزدیک است و میخواهیم که اهالی خود را بآن بیارائیم عاریت گرفتند و وعده فرمود که فلان شب تهیه نموده بوقت طلوع فجر در فلان موضع جمع شوند، ایشان برین صورت تقدیم رسانیدند و چون وقت رحیل شد راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم فرمودند که یوسف صدیق نبی علی نبینا وعلیه السلام دعا کرده که بنی اسرائیل را تابوت وی با خود بیرون ببرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بر دفن یوسف اطلاع نبود موسی بخود ندانید که هر که مرا بر صندوق یوسف مطلع گرداند عمرم را خواهد بدهم از تمام قوم عجزه منته بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در قهر دریای نیل است پس با استخراج آن اشتغال نمودند و وقتی که قمر در وسط السماء رسید مهم ساخته روی برانهادند و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید جمعی بنی اسرائیل که بنی اسرائیل بتهیه اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند روز دویم خواستند که از عقب ایشان روند در خانه هر قبطی یکی از اعزّه قوم بمرد و به عزیت او مشغول

همین بدار از مصر ای فرعون دست
تو دانا رب، همی گوی مدام
رب بر مر بوب کی لرزان بود؟
دار قتل ما براق رحلت است
این حیاتی خفته در نقش ممات

در میان مصر جان صد مصر هست
غافل از مامیت این مردو نام
کی انادان بند جسم و جان بود؟
دار ملک تو غرور و غفلت است
وان مماتی خفته در قشر حیات

شدند و این روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد (۵۳) پس فرستاد فرعون، در شهرستانها که بیابخت نزدیک بود، جمع کنندگان لشکر را و گفت: (۵۴) بدوستی که این گروه بنی اسرائیل، گروهی اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست گذشته و بشصت نرسیده بودند شش صد و هفتاد هزار بود و عدد مجموع قوم از نساء و صبیان و کحول و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشان را نسبت بلشکر خود اندکی شمرد و گفت ایشان گروه بسیار اند (۵۵) و آنکه ایشان ما را بنشتم آرند گانند چه از ما گریختگانند یا پیرایهای قوم ما را برده اند (۵۶) و ما هم یعنی لشکر ما سلاح دارائیم و دانندگان مراسم حرب (تعریض است بآنکه قوم موسی نه سلاح تمام دارند و نه به علم حرب دانانند (۵۷) پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی داعیه خروج در ایشان پدید آوردیم تا بیرون آمدند از بوستانها و از چشمه سارها (۵۸) و از کنجهای زر و نقره و منزلهای نیکو (۵۹) همچنین کردیم با ایشان و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و جایهای ایشان، مرفه زندان بنیاد را چه قولی آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبط را بحیطه تصرف آوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود سلیمان بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه تمین فرمود و شش صد هزار پیسره نامزد کرد و شش صد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق پیشمار در قلب قرار گرفت.

نظام

یکی لشکر سرا با غرق جوشن

شده در موج چون دریای آهن

چو چشم دلبران پر کین و خونریز

بقصد خون مردم تیغها تیز

(۶۰) پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را، قصد کنندگان بجهت

مشرق که بنی اسرائیل بر آن صوب رفته بودند با داخل شدگان در وقت شروق

آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر

موسی بکنار در بای قلمز رسیده تدبیر مرور و عبور میکردند که ناگاه اتر

فرعونیان بدید آمد (۶۱) پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را ، گفتند (۱) یاران موسی هر آینه دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون مارادر خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد (۶۲) گفت موسی نه چنین است ایشان شمارا نیابند بد رستی که بامن است بیاری و مددکاری پروردگار من ، زود راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجات بدید آرد (۲) محققان گفته اند که موسی علی نبینا وعلیه السلام در کلام خود معیت را مقدم داشت که : «ان معی ربی» وحشرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم در قول خود که : «ان الله معنا» معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مقام مرید است و حبیب از حق بخود نظر کرد و این رتبه مراد است مرید را هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گوید چنان کنند (۳)

نیت

آن یکی را روی او در روی دوست و آن دگر را روی او خود روی اوست آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق

(۱) ح : گفت

(۲) آیه شریفه : « قال کلا ان معی ربی سیهیدین »

(۳) در کشف الاسرار مینویسد : موسی خود را درین حکم فرمود که گفت : « معی ربی » و نگفت « معنا ربنا » زیرا که در سابقه حکم رفته بود که قومی از بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون و قبطیان که ساله پرست خواهند شد باز مصططی علیه السلام چون در غار بود با صدیق اکبر از احوال صدیق آن حقایق معانی ساخته که او را بانفس خود قرین کرد و در حکم معیت آورده گفت : « ان الله معنا » و گفته اند موسی خود را گفت « ان معی ربی سیهیدین » و رب العزه امت محمد را گفت « ان الله مع الذین اتوا » موسی آنچه خود را گفت الله او را بکردار او را راه نجات نمود و کید دشمن از پیش برداشت چگویی آنکه تمالی بخودی خود امت احمد را گفت و وعده که داد اولی که وفا کند از غم گناه برهاند و بر رحمت و مغفرت خود رساند .

سبحانه حجابی از بخار میان فریقین بدید آورد چنانچه یکدیگر را نمی دیدند . فرعون قوم خود را گفت فرود آئید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میات برخیزد و ما بر ایشان رویم که راه مخلص بریشان بسته است دریا در پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت ؟

مصرع

کجا روی که زهر سو گریز گاه نداری ؟

اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی بنالید و وحی رسید که مادر یارا به حکم تو کردیم او را بکنیت بخوان و برو حکم کن چنانچه فرموده : (۶۳) پس ما وحی کردیم بسوی موسی ، آنکه بزند بعضای خود در یای قلزم را ؛ موسی بلب دریا آمده عصا بروی زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده ، پس بشکافت دریا و درو دوازده راه بدید آمد (۱) ، پس بود هر پاره جدا شده از همدیگر ، همچون کوهی بزرگ و فی الحال بادی بر تنگ دریا و زبده گل او خشک گشت و هر سبطی از راهی بدریا در آمدند .

(۶۴) و جمع کردیم آنجادیگران را که فرعون و لشکر او بودند یعنی همه را بر لب دریای قلزم گرد آوردیم بر حوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریای رسید و آنحال مشاهده کرد خواست که سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم به بینید که چون دریا از هیبت من شکافته شده همامان بطریق مشاورت (۲) باوی گفت که تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی واقع شده زنهار بدریا در نیایی که هلاک شوی . فرعون خواست که عتنان برتابد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا در افکند و فرعون برایش فری (۳) نهدی سوار بود و بفریب مادیان شنید و عتنان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی بدریا نهاد و لشکریان هر فوجی از راهی بدریا در آمدند و میکائیل علیه السلام بر عقب آن لشکر می آمد

(۲) گفته اند دوازده راه بعد از اسباط بوده تا هر یک از اسباط دوازده

کانه از راه خود عبور نماید .

(۲) ح : بطریق مساره

(۳) ف : براسب

وایشانرا می راند تا تمام بدریا درآمدند و حکم الهی در رسید که دریا بحال خود باز رود و بیکبار آبها بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل سلامت عبور کرده بر کناره دریا قرار گرفتند کما قال الله تعالی : (٦٥) ونجات دادیم موسی را و هر که با او بود ، همه ایشان را (٦٦) پس غرق گردانیدیم دیگران را (٦٧) بدرستی که نجات موسی و قوم او و هلاک فرعون و حرب او هر آینه علامتی است روشن و دلالت هویدا بر قدرت الهی و نبودند بیشتر قوم فرعون گرویدگان . چه از تمام قبط جز خریل که مؤمن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورد و او با حضرت موسی از مصر بیرون آمده بود (٦٨) و بدرستی که آفریدگار تو ، اوست غالب و کسی را قدرت بر نیست ، مهربانست و عقوبت نکند مگر بعد از الزام بجهت (٦٩) و بخوان بر مشرکان عرب خبر ابراهیم که ایشان بدون سبب درست میکنند و بفرزندی او مفتخر و مستظهرند (٧٠) یاد کن آنرا که گفت ابراهیم مرید خود آذر دوزخ و مه یمنی اهل بابل را و از ایشان پرسید که چیست آنچه میپرستید ؟ (٧١) گفتند می پرستیم بتان را ، پس همیشه میپاشیم مرآتان را مجاور و ملازم . سراد تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت آت مداومت میکردند (٧٢) گفت ابراهیم که بتان شما آیا میشوند خواندن شما را وقتی که بخوانید ایشان را و خواننده را اجابت میکنند ؟ (٧٣) یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشان میکنند و روزی میدهند باز یات میرسانند شما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشان را نکوهش نمائید ؟

قوم ابراهیم نتوانستند که او را بنعم جواب دهند بهانه تقلید پیش آورده (٧٤) گفتند نی از ایشان آنچه گفتی در نیافته ایم اما یافتیم پدران خود را که ایشان همچنین میکردند یعنی بتان را پرستش می نمودند و بر آن مقیم بودند (٧٥) گفت ابراهیم آیا دیدید و دانستید (یعنی بدانید که بهر حال) آنچه هستید که میپرستید آنرا ؟ (٧٦) شما و پدران دهرینه شما نیز پرستیده اند (٧٧) پس بدرستی که آن معبودان ، دشمنانند مرا یعنی شما را که پرستندگان ایشانید (تسویر امر کرد در نفس خود بر سبیل ترمیزی ایشان چه آن در نصیحت از تصریح انفع است (١)) و دشمنی ایشان مر عبده خود را ظاهر است

[١] آیه کریمه : « فانهم عدوی الا رب العالمین »

چه ضروری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمن متصور نیست یا مبنی آنست که من دشمنم مر ایشان را چه هر کرا دشمن دارند او نیز دشمن است پس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم ، لیکن دوست من برورد گار عالم باینست (١) (٧٨) آنکه بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد ، پس او راه مینماید مرا راستی بقول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت در راه حق و راه مینماید بدعوت خلق (٨٩) و آنکه او میخوراند مرا غذائی که قوام اجزای بدن من باینست و می آشامد مرا شرابی که موجب تسکین عطش و سبب تریب اعضای منست (٢) . در « عین الهمانی » آورده که مراد طعام الفت و شراب زلفت است . صاحب « بحر » (٣) فرموده که طعام عبودیت است که دلها بر زنده بود و شراب طهور تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بآن تازه باشد . در « کشف الاسرار » از « ذوالنون مصری » قدس سره نقل میکند که طعام ، طعام معرفت است و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند :

شراب الهمیة خیر الشراب و کل شراب سواه شراب

و از نحوای کلمات محققان بشما از اسرار کلام حقایق نظام « ایت عند رای یطعمنی » پی میتوان برد .

ترا نواله دمام زخوان بطمینی ترا پیاله مدام از شراب یستقینی
مرا توبله دینی از آن سبب گفتم بمردمان که د لکم دینکم ولی دینی ؟

(٨٠) و چون بیمار شوم ، پس او مرا شفا دهد . از « امام جعفر صادق » رضی الله عنه منقولست که فرمود چون بیمار شوم بگناه مرا شفا دهد . « سلمی » فرموده که مرض من برؤیت اغیار است و شفا بمشاهده انوار واحد قهار . و در « بحر » آورده که بیماری بملقات کونین است و شفا بتطعم تعلق و آن

[١] ابوالفرج گویند :

عشوی ز تو گردد درست شود بادشمن دشمن دوشمر ، تبخ دو کش زخم دوزن .

[٢] آیه کریمه : « والذی هو یطعمنی ویستقین »

(٣) مقصوده مستفید فی بحر الحقایق و الهمانی لتفسیر السبع المثانی تالیف

نجم الدین ابن دایه عارف معروف قرن هفتم هجری است

وابسته بجلدیه عنایت است که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته بیکدی پیوند دهد یعنی شربت تجرید از مرض تملش باز دهاند.

نظام

چه گوشت که چه خوب آمدی مسبح صفت

بیک نفس همه درد مرا دوا کردی

(۸۱) و آنکس که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضای اجل ، پس زنده

کند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات .

« امام ثعلبی » گفته که بمیراند ببدل و زنده کند بفضل و گفته اند

امانه بمصیبت است و احیای بطاعت یا امانه بجهل است و احیا بمقتل یا امانه بظلم است و احیا بورع یا امانه بفراق است و احیا بطلاق .

در « حقایق سلامی » آورده که بمیراند مرا از نفس خود و زنده

گرداند بخود . و نزد بعضی معتقدان امانه و احیا بخوف و رجاست یا بفلت

و ذکر یا باستتار و تجلی . و صاحب بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف

بشریت و زنده سازد باخلاق روحانیت و باز بمیراند از سمات روحانیت و زنده

گرداند بصفات ربانیت و حقیقت آنستکه بمیراند مرا از انیت من و زنده

سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارت از آنست .

نظام

نجوم هم فانی را ، توئی عمر ، عزیز من

نخواهم جان پرغم را ، توئی ، جانم بجان تو

(۸۲) و آنکس که طمع میدارم ، آنکه پیامرزد مرا ، گناه مرا ،

روز جزا (اسناد گناه بخود با وجود عصمت جهت کسر نفس است و تعلیم

امت) . و در « تلخیص » آورده که مراد خطابای امت محمد است

صلی الله علیه وسلم که حضرت خلیل از مالک جلیل استدعای آن غفران

نموده (۸۳) ای پروردگار من ببخش مرا وعظا کن ، که الی در علم تابان

مستعد خلافت و ریاست خلق کردم و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در عمل

بشایستگیان راه و برگزیدگان درگاه (۸۴) و گردان از برای من زبان راست

(یعنی تنای نیکو) در میان یس آمدگان یعنی جاری کن ثنا و نیکنامی

و آوازه من بر زبان کسانی که بعد از من آیند . این دعا همرا جابت رسیده

جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام تنای حضرت خلیل الرحمن

میکوبند . و گفته اند مراد از لسان صدق مرد صادق است و معنی آیت این

که ظاهر کن برای تجدید اصل دین مرد راستگوی در آخرین امتان و مراد

حضرت رسالت باشد (۸۵) و گردان مرا از وارثان بهشت پر نعمت یعنی

مرا از آنها دار که در منازل بهشت نزول میکنند (۸۶) و پیامرزد مرید و مرا

یعنی روزی کن تا آمرزیده شود ، بدرستی که او هست از گمراهان (۸۷) و

رسوا مساز مرا روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود این

دعا نیز تعلیم امتانست والا انبیا را خواری و رسوائی نباشد (۸۸) روزی

که سود ندارد و بکار نیاید خواسته و نه پسران هیچ احدی را (۸۹) مگر

کسی که بیاید بدلی خالص از کفر و مصیبت چه او مال خود را در راه حق

نفته کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده و هر آینه آن مال

و فرزند او را نفع رسانند . و گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت

لا اله الا الله محمد رسول الله . قوای آنستکه دلی سلیم از حجب دنیا و گویند

از حسد و خیانت و در « تمهید » گوید از بعضی اهل بیت و اصحاب و از راج

رسول صلی الله علیه وسلم . امام قشیری رحمه الله فرموده که قلب سلیم

آنستکه خالی باشد از غیر خدای . « سلمی » رحمه الله فرموده که درونه

آفات دنیا گنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت و از

سید الطائفه قدس سره منقول است که سلیم مار کزیده بود و مار کزیده را

پیوسته قلق و اضطراب است ، پس زبان معنی بیان میکنند که دلی سلیم

دلی است مدام در مقام جزع و زاری از خوف قطعیت یا از شوق و صلت .

ز شوق وصل ، میثالم و کر دستم دهد روزی

ز بیم هجر ، میکریم که ناگه در کمین باشد

« همام » از کربیه خونین و سوز دل مگر چندین (۹۱)

ندانستی که حال عشق بسازان اینچنین باشد

(۱) خواجہ امام الدین تبریزی یکی از سخن سرا بیان آذربایجان است

(۹۰) و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت ، برای پرهیزکاران تا از موقف آنرا بینند و بمشاهده منازل خود مسرور شوند (۹۱) و ظاهر ساخته شود دوزخ برای کمرامان نا در آن نکرند و مقام خود را بینند و غم و الم ایشان بیفزاید (۹۲) و گویند مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که کجا اند آنچه بود که پیوسته میپرستیدید آن را ؟ (۹۳) بجز خدای کجا اند خدایان شما که بدیشان امید وار بودید هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما یا نگاه میدارند خود را از حلول عقوبت بدیشان ؟ (۹۴) پس بروی درافکنده شوند در دوزخ بتان و کمرامان یعنی پرستندگان ایشان (۹۵) و بدوزخ افکنده شوند لشکرهاى ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس ، همه ایشان .

(۹۶) گویند کافران و حال آنکه ایشان در دوزخ دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عیده و اصنام مناصبت میکنند بت پرستان با بتان میگویند (۹۷) بخدای که ما بودیم در کمرامی پیدا و هوبدا (۹۸) وقتی که برابر میکردیم شمارا در استحقاق عبادت برورد کار عالمیان (۹۹) و کمرام نکردند ما را و بضالات نداشتند مگر بدان و بد کرداران از مهتران ما یا از دیوان (۱۰۰) پس نیست ما را اکنون هیچکس از شفاعت کنندگان چنانچه مؤمنان راعست (۱۰۱) و نه دوستی مهربان و باشعفت . در «قوت القلوب» میگوید که حمیم (۱) در اصل حمیم بوده که دهاء را به دهاء بدل کرده اند جهت قرب مغر ج و حمیم ماخوذ است از اهتمام یعنی باری که در آن روز اهتمام کند در مهم کافران و شرط دوستی بجای آرد نخواهد بود «الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوا لا المتقین» آنکه کافران از روی تحسر گویند . (۱۰۳) پس

که در سلك شعرا و گویندگان خاندان جوینی منسلک بوده است . دیوان غزلیات و منظومه ای موسوم به «صحبت نامه» دارد و این منظومه را برنام خواجه شرف الدین هارون فرزند خواجه شمس الدین صاحب دیوان پرشته نظم در آورده است

(۱) آیه شریفه : «ولا صدیق حمیم»

کاشکی بودی ما را باز گشتی بدنیا تامی بودیم ما از باور دارندگان و گرویدگان (۱۰۳) بدرستی که در خبر ابراهیم و احتجاج او با قوم ، هر آینه علامنی است که عقلاء بدان عبرت گیرند و نبودند بیشتر قوم ابراهیم گرویدگان ، چه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده (۱۰۴) و بدرستی که آفریدگار تو ، اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او مردود نگردد ، بخشایند که توبه بندگان رد نکنند و بی احتیاج بریشان عذاب نفرستد (۱۰۵) تکذیب کردند گروه نوح فرستادگان را نوح از رسل گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند (۱۰۶) یاد کن چون گفت مرایشان را ، برادر ایشان نوح (مراد اخوة نسبی است) آیا نمیترسید از خدای که ترك عبادت او میکنید ؟ (۱۰۷) بدرستی که من مر شمارا فرستادم استوار (۱) (۱۰۸) پس بترسید از خدای و بت میپرستید و فرمان برید مرا در قبول ایمان (۱۰۹) و سؤال نکنم شمارا (۲) برادای رسالت هیچ مزدی ، نیست مزد من مگر بر پروردگار عالمیان (۱۱۰) پس بترسید از عقوبت خدای و فرمانبرداری من کنید . تکریر امر بتقوی و اطاعت جهت تاکید است چه قوم نوح بغایت سخت و بی آزر بودند (۱۱۱) گفتند در جواب نوح آیا ایمان آدریم و تصدیق کنیم ترا ، و حال آنکه پیروی تو کرده اند سفلیکان و بیمة دران و ایشان بظاهر ترا متابع اند و بیاطن مخالف (۱۱۲) گفت نوح و نیست دانش من رسیده بآنچه هستند که میکنند یعنی حکم من بظاهر است ایشان عمل مؤمنان میکنند اما نمیدانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق (۱۱۳) نیست حساب باطنهای ایشان مگر بر پروردگار من که مطلع است بدان اگر دانید که عالم الغیب اوست و پس دانید که من راست میگویم پس قوم گفتند این اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیائیم و سخن تو بشنویم نوح گفت : (۱۱۴) و نیستم من داننده مؤمنان (۱۱۵) نیستم من مکرریم کننده آشکارا یعنی مبهوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیاء و خواه فقراء (۱۱۶) گفتند کافران اگر باز نایستی ای نوح از آنچه میگوئی یعنی از دعوت

(۱) ح : فرستادم با امانت

(۲) ف : و نمیخواهم شمارا

و نوح و مریم و ابراهیم را گمراه ساختند و از ایشان (۱۱۷) گفت نوح بعد از استماع این سخن و ناامیدی از قوم، ای پروردگار من بدرستی که گروه من تکذیب کردند مرا و بدو غ نسبت دادند (۱۱۸) پس حکم کن میان من و ایشان، حکم کردنی و باز رهان مرا از قصد ایشان و هر کرا بیامنست از گروه گمراهان (۱۱۹) پس نجات دادیم او را و هر که با او بود در کشتی پراز آدمی و حیوانات (۱۲۰) پس غرقه ساختیم، پس از رهانیدن او دیگران را از قوم او (۱۲۱) بدرستی که در صبر او پرازدای قوم، هر آینه دلالتی است بر آنکه صبر موجب ظفر است (۱)

این

کار تو از صبر نکوتر شود هر که شکیباست مظفر شود

و نبودند بیشتر قوم نوح علیه السلام گروه گمراهان بخدای و بیفهمبر او بلکه از امت او هفتاد و نه تن ایمان آوردند و باوای در کشتی بودند (۱۲۲) و بدرستی که خداوند تو، اوست توانا بر عقوبت کافران، مهربان بر تاخیر عذاب از ایشان بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان (۱۲۳) بدو غ داشتند قوم عاد فرستادگان را و هر که يك پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد (۱۲۴) یاد کن چون گفت مرا ایشان را برادر نسبی ایشان هود آیا پرهیز نمیکند از شرك و از عذاب الهی خایف نمیشوید؟

(۱۲۵) بدرستی که من شمارا فرستاده امینم بروحی و رسالت (۱۲۶) پس بترسید از خدای و ترک مخالفت او کنید و فرمانبردار مرا در آنچه شما را بدان دعوت میکنم (۱۲۷) و نمی طلبم از شما بر خواندن خود مزدی از مال

(۱) حافظ گوید:

صبر و ظفر هردو دوستان قدیمند

و در مثنوی معنوی میفرماید:

چون نیرسی زودتر کشف شود

و در پیرسی دیرتر حاصل شود

صد هزاران کیمیا حق آفرید

مرغ صبر از جمله پیران تر بود

سبکی از بی صبریت مشکلی شود

کیبیسائی همچو صبر آدم ندید

و منافع دنیا، نیست مزدمن مگر بر پروردگار عالمیان (۱۲۸) آیا بنامیکند بهر موعظی بلند، علامتی برای تماشای آیمنده و روننده؟ بازی میکنید بآن بنا یعنی بنایی میسازید و در آن ساکن نمیشوید گویا که عبت است و گویند که بر سر راهها خانها میساختند و در آنجا نشسته هر که بر پشت بگذشتی با او بازی کردند یا مراد کبوتر خانهاست (۱۲۹) و فرا میگیرید حوضهای آب یا گوشکهای محکم یا آبشیه رفیع کویسیا که چاوید خواهید بود در آن (۱۳۰) و چون سخت میگیرید و حمله میبرید، میگیرید بسختی در حالتی که متکبر! بند و سرکشات یعنی بی شفقت و نامهربان یا چون انتقام ستمکارانه میکشید (۱۳۱) پس بترسید خدا را و از سطوت جباری که نه لایق شماست بگذرید و مرا در این چه میفرمایم فرمانبردار که سود شماست (۱۳۲) و بترسید آت خدا را که مددکاری کرد شمارا بآنچه میشناسید از انواع نعمتها (۱۳۳) امداد کرد شمارا بچهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فواید میکنید و به پسران تا در همه حال یار و مددکار شما اند (۱۳۴) و بوستانها که از میوه آن منتفع میشوید و بچشمهای آب که مهم سقا و نشو و نمای زرع بدان بانام رسد (۱۳۵) بدرستی که من میترسم بر شما اگر بر شرك ثابت باشید، عذاب روز بزرگ که روز هوب صرصر است باروز قیامت (۱۳۶) گفتند عادیان در جواب هود علی نبینا و علیه السلام، یکسانست بر ما بایند دهی ما را یا نباشی از بند دهندگان یعنی ما طریق خود از دست ندهیم (۱۳۷) نیست اینکار که ما بر آنیم از بت پرستی و تجبر و عمارت بناهای مرتفع، مگر عادت پیشینیان از ما (۱۳۸) و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان بدین عادتها (۱۳۹) پس تکذیب کردند رسالت هود را، پس هلاک کردیم ما ایشان را بیاد صرصر، بدرستی که در هلاک قوم عاد، نشانه ایت دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت گشته و نبودند بیشتر قوم عاد گروه گمراهان چه اندک از آت قبیله با هود در خط بودند و باقی در سخط (۱۴۰) بتحقیق پروردگار تو است غالب که از تکذیب کفار پاك ندارد، مهربان که مؤمنان را از مهلكة عقوبت بیرون آورد (۱۴۱) بدو غ نسبت دادند قبیله

ورای صورت چیزی دیگر است .

هشوی

چند صورت یعنی ای صورت پرست؟
 در گذر از صورت و منفی نگر
 و صالح را بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل ما بشری
 دعوی رسالت چرا میکنی و چون توترک نمیکنی و در این دعوی مصری
 پس یار نشانه از خوارق عادات ، اگر هستی تو از راستگویان در دعوی
 خویش . صالح علیه السلام فرمود شما چه میطلبید ؟ ایشان اقتراح کردند
 که ازین سنگ معین ناقة بدین هیأت بیرون آر و چون مدعای ایشان حاصل
 شد (۱۵۵) گفت صالح ، این ناقة ایست که شما طلبیدید ، مرا آنرا نصیبی
 است از آب و مر شما را آبشخور روزی دانسته شده یعنی يك روز آب از
 آن اوست و يك روز از آن شما ، در نوبت وی مزاحم وی شوید (۱۵۶) و مس
 نمکنید و پرا پیدی یعنی قصد زدن و کشتن وی نمکنید که اگر چنان کنید ،

اسلام کوشیده و برای کمک به انتشار کتب مذهبی و علمی و ادبی از هیچگونه
مساعی نسبت بهیچکس متناهی نداشتند و از مشوقین مؤثر ارباب علم و فضل
و ادب میباشند (تاسیس دانشگاه تهران یکی از خدمات ایشان است و چاپ
و انتشار مجلدات سوم و چهارم و پنجم تفسیر ابوالفتح رازی نیز یکی از خدمات
دینی معظم له محسوب میگردد)

نسخه «ف» بکتابخانه جناب آقای امیر قاسم فولادوند استانبول محترم
ودانشمند و شرافتمند تهران متعلق است و همانطوریکه برادر گرامی ایشان
آقای سر هنک علی فولادوند نسخه خطی نفیس ترجمه ملل و نحل صدری که اصفهانی
را هنگام چاپ و ترجمه و تصحیح آن کتاب در اختیار نویسنده گذاشتند به مظلّم
نیز نسخه خطی نفیس مواهب علیه کتابخانه موروثی پدری خود را با اختیار
نویسنده قرار دادند و ما را در چاپ و تصحیح این کتاب کمک فرمودند.

در پایان این کتاب خصوصیات دو نسخه خطی «ح» و «ف» را خواهیم
نکات (انشاء الله تعالی)

نمود فرستادگان خدای تعالی یعنی صالح و انبیا، سابق را برو (۱۴۲). یاد
 کن چون گفت مر ایشان را برادر ایشان از حیثیت قرابت صالح بن عبید، آیا
 نمیترسید از عذاب خدای که بدو شرك می آید؟ (۱۴۳) بدوستیکه من برای
 شما فرستادم مشهور بامانت و راستی (۱۴۴) پس بترسید و حذر کنید از
 عذاب خدای تعالی و فرمانبردار مرا در امر و نهی (۱۴۵) و نمی طلبم شما را
 بر نصیحتی که میکنم هیچ جزائی که بمن دهید و من بدان متهم شوم، نیست
 مکافات من مگر پر خداوند عالمیان (۱۴۶) آیا گذاشته خواهید شد شما (یعنی
 شما را نخواهند گذاشت در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از منازل و مساکن)
 ایمن از آفات و سالم از فوات؟ (۱۴۷) در بستانها و چشمه سارها (۱۴۸) و دشتهها
 و خرماستانها که شکوفه درختان وی نازل و نرم و لطیف است (۱۴۹) میتراشید
 برای مساکن خود از کوهها، خانهها در حالئی که ماهرید در تراشیدن سنگها
 (۱۵۰) پس بترسید از خدای وامل دور و دراز پیش مگیرید و فرمانبردار مرا
 در احکام (۱۵۱) و اطاعت مکنید فرمان کافران را که اسراف کرده اند
 در نفس خود بکفر (۱۵۲) آنانکه تباهی میکنند در زمین حجر و بهلاج
 نمی آرند کار خود را مراد نه تن اند که قصد هلاک صالح علیه السلام کردند
 و قصه ایشان در سوره امل مذکور خواهد انشاء الله العزیز (۱۵۳) گفتند قوم
 نمود در جواب صالح، جزین نیست که تو از جادوئی کرده شد گائی یعنی ترا
 بسیار جادوئی کرده اند تا غفل تو مغلوب شده (۱۵۴) نیستی تو، مگر آدمی مانند
 ما بصورت بشریت صالح از حقیقت حال (۱) وی محجوب شده ندانستند (۲) که انسان

[۱] ف: حال و محبوب شده ندانستند که انسان را - ح: معجوب شده

[۲] بشرحی که در پایان این کتاب خواهد آمد چون دویست صفحه از

جلد سوم این تفسیر بچاپ رسید چاپ و تصحیح مجلدات سوم و چهارم مواهب
علیه چند سال بتأخیر افتاد و اینک که باز توفیق رفیق گشته و بتصحیح و چاپ
بقیه مواهب علیه پرداخته شده و نسخه خطی دیگر بسیار نفیس از این تفسیر در اختیار
نویسنده قرار گرفته است که ما آنها را نسخه های «ح» و «ف» نامیده ایم .

نسخه «روح» مثالی است بکنایه‌ها و استعاره‌ها و در عبارت آخری ما
اصغر حکمت که همواره در راه تحکیم و ترویج و تبلیغ و تشیید اصول دین مبین

پس بگیرد شمارا ، عذاب روزی بزرگ (بزرگی روز از جهت بزرگی عذاب است در) (۱۵۷) پس بی کردند ناله را ، پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا (۱) (۱۵۸) پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه چیریل بدرستی که آن چه نازل شد بشود ، دلالتی است بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مفرجه موجب نزول عذاب است و نبودند ، بیشتر قنوم نمود

(۱) و در مثنوی معنوی در بیان حقیر شمردن دشمنان صالح ناله را

چنین میگوید :

بشنو اکنون ناله صالح روان
ناله صالح بصورت بد شتر
از برای آب جو خصمش شدند
ناله الله آب خورد از جوی میخ
ناله صالح چو جسم صالحان
تا بران امت ز حکم مرگ و درد
شعله قهر خدا زیشان بجست
روح صالح بر مثال اشتریست
روح همچون صالح و تن ناله است
روح صالح قابل آفات نیست
حق از آن پیوست با جسمی نهان
بغیر کازار این آزار اوست
ناله جسم ولی را بنده باش
گفت صالح چونکه کردید اینجند
بعد سه روز دگر از جسان ستان
رنك روی جمله تان گردد دگر
روز اول رویتان چون زعفران
در سیوم گردد همه رو ها سیاه
گر نشان خواهید از من زین وعید

بگذر از صورت طالع معنی آن
بی بریدندش ز چهل آفت قوم مر
آب کور و نان ثبور ایشان شدند
آب حق را داشتند از حق دریغ
شد کمینی در هلاک طالحات
ناله الله و سقیا ها چه کرد
خونبهای اشتری شهری درست
نفس گره مرودا چون بی بریست
روح اندر وصل و تن در فاقه است
زخم بر ناله بود بر ذات نیست
تاش ازارند و بینند امتحان
آب این خم متصل با آب جوست
تاشوی باروح صالح خواجه تاش
بعد سه روز از خدا نعمت رسد
آتش آید که دارد سه نشات
رنك رنك مختلف اندر نظر
در دوم روسرخ همچون ارغوان
بعد از آن اندر رسد قهر آله
کیه ناله بسوی که دوید

گرویدگان آورده اند که از قبایل نمود چهار کس ایمان آوردند و پس (۱۵۹) و بدرستی که آفرید کار تو ، اوست غالب که مطلوب نشود ، مهربان که بی استحقاق عذاب نکند (۱۶۰) تکذیب کردند قوم لوط یعنی اهل مؤتفکات بیغیران را چون ابراهیم و لوط علیهما السلام (۱۶۱) چون گفت مرایشان را ، برادر ایشان لوط (اینجا مراد اخوت شفقت است) آیا نمیترسید در ارتکاب معاصی از خدای ؟ (۱۶۲) بتحقیق که من برای شما رسولی امینم

گر توانیدش گرفتن چاره هست
چون شنیدند این ازو جمله بتك
کس نتانست اندر آن گرم آرسید
همچو روح پاك گو از نك تن

ورنه خود مرغ امید از دام جست
در پی اشتر دویندی چو سك
رفت در کسارها شدنا نا پدید
میگردد جزو جانب رب الامت

و گفته اند ناله صالح علامت نبوت صالح بود قوم او ناله را پی کردند و وقتی پشیمان شدند که دیگر پشیمانی سود نداشت و همانطوری که ناله صالح علامت نبوت صالح بود قرآن کریم دلیل بر نبوت و رسالت حضرت ختمی مرتبت است و کسیکه عمل نکند بقرآن و تعظیم کلام الهی را ندارد و آثار ترک گوید پشیمان میشود در روزی که پشیمانی دیگر او را سود نخواهد داد و اعتقاد بقرآن و امثال او امر الهی بکفایت بدو کفایت کردار نمیتواند باشد بلکه ایمان بقرآن مستلزم رعایت قوانین و سنن و اوامر و نواهی اسلامی است و مؤمن بقرآن و اسلام قول و فعلش یکی است و هر چه گوید و قول دهد انجام دهد و صاحب مثنوی این معنی را چنین بیان میدارد :

حفظ اقل اندر گواه قوی است
ار گواه قول کز گوید رد است
قول و فعل بی تناقض بایست
چون ترازوی تو کز بود ودعا
چون جزا سایه است ای قد تو خم
کافران را بیم کرد ایزد ز نار
لا حرم افتند در نار ابد

حفظ عهد اندر گواه فعلی است
ور گواه فعل کز گوید رد است
تا قبول اندر زمان پیش آیدت
راست چون جوئی ترازوی جزا ؟
سایه تو کز فتد در پیش هم
کافران گفتند نار اولی ز عار
الامان با رب از کردار بد

در نصیحت یعنی نیکخواه شما (۱۶۳) پس بترسید از خدای در ترک نصیحت
من و فرمانیرید مراد قبول موعظت (۱۶۴) و نمی طلیم شما را بر پندی که
میدهیم مزدی تا بر شما گران آید، نیست ثواب مزد من، مگر بر تربیت کننده
عالمیان (۱۶۵) آیا می آید بهردان از ما عداای خود (مراد عز باند یعنی میل
میکنید بمباشرت ایشان)؟ (۱۶۶) و میگذارید دست باز میدارید آنرا که
آفریده است برای شما، آفریدگار شما، از زنان شما، بلکه شما گروهی
از حد در گذشته گانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید (۱۶۷)
گفتند قوم لوط در جواب وی، اگر باز نایستی ای لوط از تنبیح عمل ما و نهی
ما از آن، هر آینه باشی از بیرون کرده شدگان از میان ما. و اهل مؤتفه
ببدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردند (۱۶۸) گفت لوط بتحقیق
که من مر عمل شما را از دشمنان بغایت دشمنم. پس روی از قوم بگردانیده
آغاز مناجات کرد و گفت: (۱۶۹) ای پرورنده من باز رهان مرا و کسان
مرا! از شامت آنچه میکنند (۱۷۰) پس نجات دادیم او را و اهل بیت او را
همه ایشان. اهل لوط زن و دو دختر و دودامادی بودند همه رهائی یافتند.
(۱۷۱) مگر پیرزنی یعنی زن لوط که داخل بود در باقی ماندگان در عذاب.
آورده اند که آن زن با لوط علیه السلام بیرون نیامد و گفت راضی ام که بمن
رسد آنچه بقوم میرسد (۱۷۲) پس هلاک کردیم دیگران را (۱۷۳) و بپادانیدیم
بدیشان بارانی که سنگ بوده یا کبریت و آتش، پس بد است باران بهم کرده
شدگان که ایمان نیاورده اند (۱۷۴) بدرستی که درین عذاب اهل مؤتفه،
نشانه ایست بر عقوبت نافرمانان و نبودند بیشتر آن گروه گرویدگان که جز
دو دختر لوط بقول اصح و دو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط نکرورده
بودند (۱۷۵) و بدرستی که آفریدگار تو، اوست عزیز که هرگز خوار نشود
و مهربانی که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند (۱۷۶) بدروغ داشتند باران
ایکه پیغمبران را و ای که پیشه ای بوده بقرب مدین در آت بیشه اشجار و شمار
بسیار. «دمیاطی» (۱) گوید که اصحاب ای که قوم جزام (۲) بودند

(۱) دمیاطی: ابومحمد بکر بن سهل مولی بنی هاشم دمیاطی از روات

و چهار دبه داشتند شعب و بدا و غزوه و فالس، حق سبحانه تعالی شعیب را علی
نبینا و علیه السلام به ایشان فرستاد چنانچه باهل مدینت فرستاده بود (۱۷۷)
باد کن چون گفت مریشان را شعیب علیه السلام که ای قوم آیا نمیترسید از
عذاب الهی که بدو شرك می آرید؟ (۱۷۸) بدرستی که من شما را فرستاده ام
بامانت که جز صلاح حال شما نمیخواهم (۱۷۹) پس پرهیزید از کفر و تکذیب
و بترسید از خدای و فرمانیرید مرا در ترك مناهی (۱۷۰) و نمیخواهیم شما را
بر تبلیغ وحی، پاداشی، نیست جزای من مگر بر آفریننده عالمیان (۱۸۱)
تمام به پیمایید پیما نه را و مباحثید از کاهندگان و زبان رسانندگان بحقوق مردمان
(۱۸۲) و بسنجید به میزان راست (۱۸۳) و کم مکنید مردمان را چیزها از حقوق
ایشان و غایت تباهی مجوید در زمین ای که بقتل و غمارت و قطع طریق، در
حالتیکه قصد فساد دارید (۱۸۴) و حذر کنید از عقوبت آن کسی که بقدرت
بیافرید شما را و گروه پیشینیان را (۱)

(۱۸۵) گفتند اهل ایکه، و جز این نیست که تواز جادوئی کرده شد
کانی یعنی از آنها که ایشان رامه بعد مر جادوئی کرده اند تاحدی که اثر
عقل از ایشان محو شده یا از آفریدگان که ایشان را سحر باشد یعنی میان تهی اند

در حدیث و تفسیر است. در سال ۱۹۶ متولد گردیده و سال ۲۸۹ هجری
در گذشته است.

(۲) ف: جنام

(۱) آیات کریمه: «ادفوا الکیل ولا تکونوا من المفسدین»

وزنوا بالفسطاس المستقیم و لا تبخسوا الناس اشیاء کم ولا تعثوا فسی -
الارض مفسدین»

در این آیات قرآن امر میکند پیمانها را به پیمانید یعنی در هنگام کیل
کردن کم مدهید و بحقوق مردمان زبان نرسانید و در وقت خریدن و فروختن
چیزها را بسنجید بترازوهائی که درست بسنجد از روی عدالت که گرانفروشی
نشود و از حقوق مردم چیزی کم مکنید و گفته اند این حکم عام است بر کلیه
کسبه و ادبای تجارت.

و محتاج بطعام و شراب (۱۸۶) و نیستی تو ، مگر مانند مادر صفات بشریت پس بچه چیز بر ما تفضیل میکند و دعوی رسالت از کجا آورده ای ؟ و بدرستی که ما کمان میبریم ترا از دروغگویان در دعوی خود (۱۸۷) پس فرود آ و بیفکن یمنی بخدای خود بگو تا بیفکند بر ما پاره از آسمان که دروغدانی باشد ، اگر هستی از راستگویان که بر ما عذاب فرود خواهد آمد (۱۸۸) گفت شعیب علیه السلام ، پروردگار من دانای است ، بآنچه میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات این اعمال باشد شما خواهد رسید و اگر امهال باشد امهال نخواهد شد .

نظم

مهلت ده روزه ظالم مبین ننه بین دم بد مش در کمین
اول حالش همه عیش است و ناز و آخر کارش همه سوز و گداز

آورده اند که چون قوم شعیب در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه و تعالی هفت شبانه روز حرارتی سخت بر ایشان گذاشت بشناپه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت و بدرون خانه ها در آمدند حرارت زیادت شد روی به پیشه نهادند و هر یک در پای درختی افتاده از گرما بخته میشدند ناگاه ابری سیاه در هوا بدید آمد و نسیمی خنک از آن وزیدن گرفت . اصحاب اینکه خوشدل شده یکدیگر را آواز دادند بیایید تا در زیر سایه بان ابر آسایش کنیم همین که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرموده (۱۸۹) پس تکذیب کردند شعیب را ، پس گرفت ایشان را عذاب روز غلظ و ظله در لغت عرب سایه بدانست و آن ابر سیاه بر شکل سایبان بر زیر سر ایشان بود و گفته اند چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمان داد تا از جای خود برخاست و چون سایبانی در هوا باستاد و در زیر آن آبهای خنک بدید آمد ، ایشان پناه بر زیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمده همه را هلاک کرد . بدرستی که عذاب روز ظله بود ، عذاب روز بزرگ . (۱۹۰) بتحقیق که درین عذاب که از ابر آید ، آتش سوزان بیرون آید ، هر این نشانه است بر کمال

قدرت منتقم حقیقی و نبودند بیشتر اصحاب اینکه مؤمنان . مراد همه ایشانست چه مبروی (۱) نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب گرویده باشد بخلاف اصحاب مدینه که جمعی از ایشان ایمان آوردند (۱۹۱) و بدرستی که آفریدگار تو ، اوست غالب کننده انبیاء بر اعدای ایشان ، مهربان بانبیاء و متباهان ایشان . و این آخر قصص هفت پیغمبر علیهم السلام است که بر سهیل اختصار برای تسلی دل مبارک سید مختار صلی الله علیه و سلم درین سوره مذکور شد تهدید میکند بان قریش نیز هست تا معلوم کند که هرامتی که تکذیب پیغمبر کردند معذب شدند و ایشانرا نیز بر تکذیب پیغمبر عذاب خواهد رسید (۱۹۲) و بدرستی که قرآن فرو فرستاده پروردگار عالمیانست (۱۹۳) فرو فرستاد خدا قرآن جبرئیل را بر دل تو یعنی جبرئیل علیه السلام تلقین کرد و تو فرا گرفتی از وی در دل خود نگاهداشتی و حق (۲) بتخفیف نزل و رفع حاه و نون از روح الامین میخواند یعنی فرود آمد جبرئیل یا قرآن بر دل تو و توازی اخذ کردی پس دل تو رعای آن باشد و این بمثابة آنست که گویا بر دل تو فرود آورده ، تا باشی از بیم کنندگان مر خلق را (۱۹۵) بزبان عربی هویدا و منذران بزبان عرب هود و صالح و شعیب و اسماعیل بوده اند (۱۹۶) بدرستی که ذکر قرآن یا نعمت پیغمبر در کتب پیشینیان بوده و در بعضی تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع باخبار بنی اسرائیل کردند و سخن ایشان را که در آن گفتندی قبول کرده حجت میدانستند حق سبحانه فرمود که : (۱۹۷) آیا نیست مر مشرکان قریش را نشانه بر صحت قرآن یا نبوت محمد صلی الله علیه و سلم آنکه میدانند قرآن را بصفت با پیغمبر را بنمت او دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سالفه گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق آنست (۱۹۷) و اگر ما فرومی فرستادیم قرآن را بر برخی از آنها که غیر عرب اند هم بلغت عرب (۱۹۹) پس بخواندی آن اعجمی قرآن را ، بریشان بلغت ایشان و این

(۱) ف : مردی

(۲) آیه شریفه اینست : « نزل به الروح الامین »

دلیل زیادی از اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلام عربی که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بتواند، نبودندی ایشان بران قرآئت منزل ایمان آوردند گمان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است یا اگر قرآن را براعجمی بلغت عربی منزل میساختیم کافران نمیگرویدند زیرا که میگفتند ما فهم نمیکنیم و معانی آن در نمی یابیم (۲۰۰) همچنین درمی آریم انکار و عناد را در دل های مشرکان مکه (۲۰۱) نمیگروند بقرآن تا وقتی که به بینند عذابی دردناک در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند بادر قیامت (۲۰۲) پس بیاید آن عذاب بدیشان تا که هات و ایشان ندانند وقت آمدن آنرا (۲۰۳) پس گویند آیا هستیم ما در ننگ داده شد کسایت؟ (یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم؟) (۲۰۴) آیا بذاب ما شتاب میکنند؟ و میگویند: «امطر علینا حجارة من السماء» و «فاننا نؤمن بما تعدنا» و حال آنکه در وقت رؤیت عذاب مهلت میطلبند (۲۰۵) آبادیدی و دانستی که ما اگر بر خورداری دهیم ایشان را سالها و زندگانی بخشیم؟ (۲۰۶) پس بیاید بدیشان، آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب (۲۰۷) دفع نکند از ایشان عذاب را آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود.

در کشاف آورده که میمون بن مهران [۸] آرزو مند لقای شیخ حسن بصری [۲] رحمه الله بود. روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت گفت مرا بپندی ده شیخ این آیت برخواند که «ما اغنی عنهم ما كانوا یبتغون» میمون گفت: «لقد وعظمت و ابلفت» پس دادی و سخن را تمام کردی.

(۱) میمون بن مهران متوفی بسال ۱۱۷ هجری

(۲) حسن بصری از دانشمندان و متکلمان مبروف زمان خود و اصل بن عطاء و عمر بن عبید بن باب که هر دو از موالی ابرائی بودند و از سران و مؤسسان فرقه معتزله هستند از شاگردان حسن بودند و حسن آنها را از حلقه درس خود براند و ایشان از استاد خود جدا شدند. وفات حسن بصری در سال ۱۱۰ یا ۱۲۱ هجری اتفاق افتاد.

جهان بی وفاست و مردم فریب
نکر تا بجاهش نگریدی اسیر
که آن دم که مرکب اندر آید ز راه
نه مالت کند دستگیری نه جاهد

(۲۰۸) و هلاک نکردیم اهل هیچ دیهی را مگر آنکه اهلای آنرا بیم کنندگان بودند (۲۰۹) از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشان را بحق دعوت کردند و از عذاب بترسانیدند و چون تصدیق نمودند و در عناد و جحود افتادند و مستحق عتاب گشتند، و نیستیم ماستمکاران، قبل از اذکار کسی را هلاک کنیم

و در «موضح» آورده که قریش میگفتند دیوی که رمی نسام دارد نزد محمد می آید و قرآن برو میخواند حق سبحانه نفسی سخن ایشان کرد و فرمود که [۲۱۰] و فرو نیایند بقرآن دیوان [۲۱۱] و نشاید و روان بود مرا ایشان را فرود آوردن قرآن و نتوانند و قادر نباشند بر آنچه شهب و ملائکه ایشان را از رفتن بآسمان مانع اند [۲۱۲] بدرستی که ایشان از شنیدن کلام ملائکه دور شد گانند و با کناره رفتگان [۲۱۳] پس مخوان، مخاطب آنحضرت است و مراد غیر او هر يك از امتان را میگوید مخوان و مپرست، باخدای بحق خدای دیگر را، پس باشی از عذاب کرده شدگان [۲۱۴] و بیم کن، خطاب خاص است بآنحضرت میفرماید که بقرسان از عذاب خدای تعالی خویشان نزدیک تر خود را و آنحضرت بعد از نزول این آیت بکوه صفا برآمده يك يك از ایشان را ندا کرد و چون جمع شدند فرمود که اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سوارانند مرا تصدیق میکنید؟ گفتند آری.

فرمود که من بیم کننده ام مر شما را از عذاب سخت که در پیش است.

قوم از اسماع این سخن متغیر شده متفرق گشتند و ابو لهب با زاری و برخواست (۲۱۵) و فرا گیر مال خود را یعنی مهربانی و زر و اکرام کن مرا آنرا که پیروی تو کرده است از گرویدگان (۲۱۶) پس اگر نافرمانی کنند عشیره تو و متابعت نکنند، پس بگوی من بیزارم از آنچه شما میکنید، مرا بآن مؤاخذه نخواهند کرد (۲۱۷) و توکل کن در کفایت مهمات خود، برخداوند غالب که قادر

است بر قهر اعداء، مهربان که تواست بر نصرت اولیاء (۲۱۸) آنکه می بیند
ترا آهنگام که بر می خیزی بنماز تهجد و تنها میگذاری (۲۱۹) و می بیند
کشتن ترا یعنی تصرف فرمودن در میان نماز گذارند کان بقیام و رکوع
و سجود و قعود وقتی که امامت ایشان می کنی (۲۲۰) بدرستی که خدای اوست
شنوا بقرول تو، دانا به نیت تو (۲۲۱) آیا خبر کنم شما را که همواره بر هر
که از مردمان فرود آیند دیوان؛ (قبل از این ذکر فرمود که روا نباشد
فرود آمدن شیاطین بر محمد (ص) بجهت عدم تناسب و تجانس و اینجا بیان
میفرمايد که: (۲۲۲) فرو می آیند دیوان بر هر دروغگوی بزهکاری مثل
کاهنان که ایشان (۲۲۳) فرا میدارند کوش را بسعین شیاطین و فرا میگیرند
از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها بآن اضافه میکنند و بیشتر ایشان دروغگو باشند
و در «انوار» فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان
بصفت کذب موصوفند (۲۲۴) و شاعران مشرک چون «ابن زهیری»
و «هیر» و «مسانع» و «امیه ثقی» پیروی ایشان میکنند سفهای عرب یعنی
روایات ایشان در «تیسیر» از امام علم الهدی (۱) نقل میکنند که دو شاعر در
باب حضرت محمد و مذمت اهل اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته
میخواندند این آیت در شأن ایشان نازل شد (۲۲۵) آیا نمی بینی که ایشان
در هر وادی از فنون کلام سرگردان میشوند چون نسب و تشبیه و هزل و
مطایبه و طعن در انساب و مدح نامستحق و هجو (۲) نالایق و افراط در مدح
و ذم و امثال آن (۲۲۶) و آنکه ایشان میگویند آنچه نمیکند یعنی بفسق
نا کرده بر خود کواهی میدهند و بیاهمالان داده بکسی در سلك نظم میکشند اگر
کسی تفحس اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین مقوله مطلع شود.

(۱) علم الهدی: لقب سید مرتضی است (رجوع به جلد اول شود)

(۲) کمال الدین اصفهانی میگوید:

هجا گفتن ارچه پسندیده نیست هجا کسی کالت آت ندارد
چو آن شاعری کو هجا گو نباشد چو شیرینی که چنگال و دندان ندارد

در تفسیر «کواشی» (۱) آورده که بعد از نزول این آیت «حسان بن
ثابت» (۲) و «ابن رواحه» (۳) و جمعی از شعرای صحابه [۴] رضی الله
عنهم بجناب نبوت بنام سلی الله علیه وسلم آمده بموقف عرض رسانیدند که
حق سبحانه میداند که ما شاعریم و این رواحه گفت میترسم که بدین وصف
بمیرم و حضرت رسالت فرمود که مؤمن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود
و شعری که شما در شان کفار میگوئید بر ایشان سخت تر است از تیر و این آیت
نازل شد که: [۲۲۷] شعراء متبوع سفیهان در همه وادی سرگردانند مگر
آنها که ایمان آوردند و عملهای ستوده کردند یعنی پیغمبر را ستایش فرمودند
و همچو و مذمت کفار اشتغال نمودند و یاد کردند خدا را در اشعار خود، بسیار
یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و توحید است و تحریر بر طاعت و تنبیه

[۱] تفسیر کواشی: این کتاب تالیف موفق الدین احمد بن یوسف
موصلی متوفی بسال ۶۸۰ هجری قمری میباشد.

[۲] حسان بن ثابت یکی از شعرای بزرگ عرب است که فصاحت و
بلاغت او معروف است و حتی شعرای فارسی زبان مافصاحت و بلاغت خود را
به فصاحت و بلاغت حسان تشبیه نموده و خویشان را در زبان و ادب فارسی همدوش
فصاحت و بلاغت حسان در ادب تازی دانسته اند چنانکه کمال الدین اسماعیل
اصفهانی در قصیده معروف خود میگوید:

هنوز گویند کان هستند اندر عراق که قوه ناطقه مدد از ایشان برد
یکی از ایشان منم که چون کنم رای نظم سجد بر طبع من روان حسان برد
حسان از شعرانی است که عهد جاهلیت و اسلام را هرود درک کرده و
گفته اند نیکی از عمر خود را در اسلام گذرانیده و پس از آنکه اسلام آورد شعر
کمتر گفته است، این بیت از او است:

الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زائل

حسان در سال ۵۴ هجری در گذشت

[۳] «عبدالله بن رواحه» شاعر معروفی است (۴) از قبیل کعب
بن مالک.

از غفلت و انتقام کشیدند از مشرکات ، پس از آنکه ستم دیده بودند بهجا
یعنی هجو ایشان را بر ایشان رد کردند و حضرت حسان را گفت : « اهج
المشركين فان جبرئيل معك » . حضرت حقایق پناه [۱] قدس سره در
دیباچه دیوان اول آورده اند که هر چند قادر حکیم جل ذکره در کربمه :
« والشعراء يتبعهم الغاوان » شعرا را که سیاحان بهر شهرند جمع ساخته
و کمند لام استخراق در کردن انداخته گاه در غرقاب بیحد و غایت غوایت

[۱] مقصود نورالدین عبدالرحمن جامی است . دیوان اول او در
سال ۸۸۴ تنظیم و تدوین شده و برین دیوان دیباچه قرار داده و تاریخ
تنظیم را در این رباعی بیان داشته است :

با دل گفتم کای بصفای گشته سمر هستی صدقی پراز کهر چیست خبر ؟
از کوه سال نظم این عقد در بر روی صدف نهاد یکدانه کهر
این تالیف را مقدمه است که چنین آغاز میشود :

بسم الله الرحمن الرحيم هست صلاي سر خوان کریم
خوان کرم کرده کریم آشکار گوید بسم الله دستي بيار
و در آن مقدمه همچنانکه کاشفی اشارت فرموده از فضایل و محاسن شعر
و شاعری سخن بیان آورده و از آیات قرآن و احادیث نبوی استشهاد جسته
و آیات و احادیثی هم که در مذمت شاعران وارد شده تلویحاً با لطفی تمام
در تلو کلام مندرج ساخته و بعداً روایاتی چند که از شارع اسلام منقول است و
از شعر دوستی پیغامبر حکایت مینماید نقل میکند آنگاه از نمایل بزرگان
و مشایخ صوفیه بکلام منظوم داستانهای یاد آور شده است . پس از تلفیق و
تدوین دیوان اول سال بعد یعنی سال ۸۸۵ اشعاری دیگر جمع آوری نموده
و بدیوان اول افزوده است و بر دیوان دوم نیز مقدمه نگاشته که چنین
آغاز میشود :

بسم الله الرحمن الرحيم املي حمد المئات الکريم
آنکه باین نکته سنجیده گشت فاتحه آرای کلام قدیم
متکلمی که خلعت اعجاز کلام مجیز طراز قرآن را بپا نفی و ماهر

می اندازد و گاه تشنه لب دروادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری
از ایشان بواسطه صلاح و سداد عمل و صدق ایمان در ذوق امان : « الا الذين
آمنوا و عملوا الصالحات » نشسته و بواسطه بیاد بمان « و اذكروا لله
شیراً » بساحل خلاص و ناحیه نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است :

شاعران را اگر چه غلوی خواند در قرآن خدای

هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثناء من

وزود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و نسبت به

پیغمبر بشمر که بعد از موت بکدام مکانات باز خواهند گشت مراد آنستکه
منقلب ایشان آتش خواهد بود (۱) ❦

بقول شاعر از آرایش تهمت شعر مطهر ساخته . . .

بار دوم استاد جام در سال ۸۹۶ یعنی یکسال قبل از وفات خود بترتیب
دیوان خویش مبادرت جست و نظمی نوین در آن داده و آن دیوان را به
قسمت تقسیم نموده قسمت اول که شامل اشعار اوان جوانی است و آنرا « فائحه
الشباب » نام نهاده قسمت دوم که آثار فکری و ادبی ایام اواسط زندگی
اوست « واسطة العقد » خوانده و قسمت سوم که محتوی ابیات و منظومات
اواخر حیات وی است به « خاتمة الحیوة » موسوم ساخته است و باعث وداعی بر این ترتیب
یعنی جمع آوری دیوان خود دوام برده یکی پیروی بطرز تنظیم دیوان امیر
خسرو دهاوی و دیگری تقاضای امیر علی شیر نسائی . جامی بر دیوان سوم هم
مقدمه ای نوشته و آن مقدمه چنین آغاز میشود :

بسم الله الرحمن الرحيم طرفه خطایست ز سفر کریم
کرده از این حرز ستایشگران نقش نگین خاتم پیغمبران
دیوان سه گانه جامی از حیث مطالب و محتویات مشتمل بر پنج
نوع اشعار است :

۱- قصاید ۲- مثنویات و ترجیعات ۳- غزلیات ۴- مقطعات ۵-
رباعیات (مراجعه شود بکتاب جامی چاپ تهران - سال ۱۳۲۰ تالیف استاد
علامه جناب آقای علی اصغر حکمت صفحه ۲۰۷-۲۱۲)

سورة نمل (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

طس: در «لباب التفسیر» (۲)، از «اخفش» نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام و انتهای کلامست، پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا «طس» ختم سورة شعراء و فتح نمائست. یاد ط «اشارتست بطهارت قدس الهی و «س» بسنای عز و نامتناهی یا بطلب روندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله. اینت سورة، آیتهای قرآنست و آیتهای کتاب روشن کننده مرا حکام حلال و حرام را. عطف کتاب بر قرآن عطف احد الصفتین است بر دیگری. قرآن بجهت آن گفت که، میخوانند و کتاب باعتبار آنکه مینویسند (۲) و این کتاب راهنماینده است و مژده دهنده مرگرویدگان را (۳) آنانکه بیای میدارند نماز را بحدود و ارکان

﴿(۱) آیات کریمه: «و الشعراء يتبعهم الغاوان» الم تر انهم في كل واديين هم و انهم يقولون مالا يفعلون» الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و اذكروا الله كثيراً و انتصروا من بعد ما ظلموا و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون»

(۱) سورة نمل درمکه نازل شده و دارای نود و سه آیت میباشد.
(۲) لباب التفسیر تالیف تاج القراء حمزة بن محمود کرمانی (متوفی ۵۰۰ هجری) است.

(۳) آیات کریمه: «طس تلك آيات القرآن و كتاب مبين»

آن و میدهند زکوة اموال خود را بمتحقان و حال آنکه ایشان بسرای دیگر، ایشان بیگمان میشوند [تکریر ضمیر «هم» اشاره باختصاص ایشانست و (۱) تصدیق آخرت] [۴] بدرستی که آنانکه نمیکروند بسرای عقبی آراسته ایم برای ایشان، عملهای زشت ایشان را یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم [۲] صاحب فرایند [۳] آورده که در ایشان امانی و شهوات تر کبب کرده ایم ناکارهای زشت را خوب می بینند و این حکم ختم و طبع دارد، پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود [۵] آن گروه آنانند که مرا ایشان راست بدی عذاب یعنی عذاب بد در دنیا چون قتل و اسر در روز بد و ایشان در سرای دیگر، ایشانند زیانکار تر بسبب قوت منوبت و استحقاق عقوبت [۶] و بدرستی که تو، تلقین کرده میشوی قرآن را یعنی فرامیگیری بتلقین جبرئیل که می آید بقو، از نزدیک خداوند راست کار دانا [۷] یاد کن چون گفت موسی بن عمران، مرگمانی را که بالو بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه کم کرده بودند و زنش را مخاض (۴) بد بد آمده و سرما در یافته، بدرستی که من دیدم آتشی افروخته، زود باشد که بیارم از آن آتش خبری یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه ببرسم یا بیارم برای شما شعله آتش فرا گرفته، شاید که شما گرم شوید بدان [۸] پس آن هنگام که آمدند موسی بنزدیک آن آتش، نوری دید ببحرارت، افروخته از درخت سبز و گویند

هدی و بشری للمؤمنين * الذين يقيمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم بالآخرة هم یوقنون * (۱) ح: در تصدیق

(۲) آیات کریمه: «ان الذين لا يؤمنون بالآخرة زينا لهم اعمالهم فهم يعمهون» اولئك الذين سوء العذاب و هم في الآخرة هم الاخسرون * و انك لتلقى القرآن من لدن حكيم عليم * اذ قال موسى لاهله اني آنست ناراً سأتیكم منها بخبر او آتیكم بشهاب قیس لعلکم تصطلون *

(۳) فرائد التفسیر تالیف ابوالمحمد فصیح الدین محمد بن عمر المابری ناباذی

(۴) م: زنش را در دزدان پدید

آتشی بود محرق چون سایر آتشها و بر هر تنه‌ای چون موسی آنجا رسید، ندا کرده شد بآنکه برکت داده‌ام و هر که در مکان آتش است یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی و هر که گردا گرد آتش است یعنی ملائکه و یگویی با کت خدای ، پروردگار عالمیان از تشبیه ، آورده اند که چون موسی این ندا شنید گفت ندا کننده کیست ؟ باز ندا آمد که : [۹] ای موسی بدرستی که ندا زنده منم خدای غالب حکم کننده بصواب [۱۰] و بیفکن عصای خود را موسی عصای خود بیکفند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد ، پس چون موسی دید عصا را که حرکت میکنند با شدت و طرف می‌رود ، گویا ماریست باریک تیز ، و در اول حال چون مار خرد می‌بوده و در آخر اژدها میشده و در تفسیر امام ابواللیث [۱] رحمه الله آورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعونیان نمیان بوده و بر هر وجه چون موسی آن صورت مشاهده نمود روی بگردانید در حالتی که گریزان بود از خوف آن و باز نکشت باری دیگر ندا رسید که ای موسی مترس از غیر من بدرستی که منم که نترسند نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشان را نزد من بدی عاقبت نیست تا از آن بترسند و بیایند ترسید متمسکاران را [۱۱] مگر کسی که ستم کند ، پس بدل کند و بجای آورد نیکویی به‌دازد بدی یعنی توبه کند بعد از گناه ، پس بدرستی که من آمرزنده‌ام نایبان را ، مهربان بر ایشان [۱۲] و در آرد دست خود را از گریبان پیراهن موسی آستین نداشت ، پس حکم شد که دست در گریبان کن ، تا بیرون آید مفید و درخشنده و بی‌علتی یعنی سفیدی او از آفت ، پس میرا باشد ، پس موسی علیه السلام دست در گریبان برد درخشان و نورانی بیرون آورد . آورده اند ندا رسید که این دو آیه را ظاهر کن در جمله نه آیت که معجزات تست و بسرو بر سالت پسوی فرعون و قوم او ، بدرستی که ایشان هستند ، گروهی بیرون رفتگان از قاهره

(۱۳) پس چون پیامد بفرعون و قوم او ، دلایل قدرت ما و بر این رسالت

(۱) تفسیر امام ابواللیث - ابن تفسیر تالیف امام ابواللیث نصر بن محمد مرقندی متوفی در سال ۳۸۳ هجری میباشد .

موسی ، و او را در وادی مقدس که در وادی مقدس است یعنی هیه کس داند که این سحر است (۱۴) و منکر شدند مران معجزه‌ها را و بیگمات بودند بران ، دلپای ایشان یعنی یقین میدانستند که آن آیتها از نزد خداوند است و سحر نیست و انکار میکردند از روی ستمکاری و بزرگی و سرکشی ، پس چگونگی بود آخر کار تباهاکاران که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت ؟

بیت

همه حالت مفسدان ناخوش است سرانجام اهل فساد آتش است (۱۵) و بدرستی که ما دادیم داود بن ایشا و یسر او سلیمان را دانشی از احکام شرایع . « ماوردی » (۱) گفته که علم کیمیا و گفتند به‌داز اعطای اس و ثنائ خدا می‌را که بسبب دانش افزونی داد ما را بر بسیاری از پنداران در وید و سوره (۱۶) و میراث کریم سلیمان را و در وید و سوره (۱۷) ملک را بآن که قائم مقام او باشد دون پسران دیگر (۲) گویند داود را علیه السلام نوزده پسر بود و هر یک داعیه ملک داشتند ، حقیق سبحانه نامه مبر کرده از آسمان فرو فرستاد و در آن چند مساله یاد کرد و فرمود که هر کس از اولاد تو این مسائل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک او باشد داود فرزندان کرده و اخبار و اشراف را حاضر گردانیده مساله ها را بر فرزندان فرمود که بگویند نزدیکترین چیزها کدام است و دورترین اشیاء چیست و کدام است آنگاه بدو انس بیشتر است و چیست آنکه وحشت از او افزونتر است و کدامند دو قائم و دو مختلف و دو دشمن و کدام کار است که آخر آن ستوده است و کدام امر است که عاقبت آن نیکو دیده است ؟

(۱) ابوالحسن علی بن محمد ماوردی متوفی در سال ۴۵۰ هجری

(۲) : آیات کریمه : « ولقد آتینا داود و سلیمان علماً

وقلنا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین » و ورث سلیمان

داود وقال یا ایها الناس علمنا منطلق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذا

لهما الفضل المبین »

و پنج فرسنگ برای لشکر جن و در مثل آن برای انس و مانند آن برای طیر و موازی آن برای وحش و به جهت وی بساطی بافته بودند يك فرسخ در يك فرسخ از ایریسم و تخت او در میان بساط نهادند و اشراف و اکابر بر کرسیها که حوالی تخت بود نشستند و باد آن بساط را برداشتی و بروزی یکماه راه پیردی روزی از ولایت شام بطرف یمن توجه نموده می رفتند (۱۸) تا وقتی که بیامدند بر وادی نمل یعنی برزبر آن وادی که در جنوبی طایف است درآمدند گفت مورچه لئک که آنرا مندره یا طاخیه (۱) یا ملاخیه یا خرمی نام بود و دو بال داشت و در «کشف ثعالبی» (۲) گوید که برابر خروسی بود در بزرگی و در «زاد المسیر» (۳) بمظم نمجه گفته و در «احصافی» مساوی گـرك و او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان را دید بیلتندی برآمد و گفت: ای مورچگان در آید در مسکنهای خود باید که درهم نشکنند شمارا سلیمان و لشکرهای او. مراد از «حطم» نهی مورچگانست (۴) از توقف بجیشتی که عرصه تلف شوند و لشکریان سلیمان ندانند که شمارا پایمال میسازند.

آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان رسانید (۹۱) پس تبسم کرد، در حالتیکه متمجب بود از گفتار آن مور و گویند شادمان و خرم بود بادراك مقاله نمل. آورده اند که او را طلبید و گفت ای موچه ندانسته ای که لشکر من ستم نکنند؟ (۵) گفت دانستم اما من مهتر

(۱) ح: طاخیه (۲) کشف ثعالبی: همان تفسیر الکشف والبیان
تالیف ابواسحق احمد بن ابراهیم ثعالبی نیشابوری متوفی در سال ۴۲۷ هجری است.

(۳) زاد المسیر تالیف ابوالفرج ابن الجوزی (صاحب تالیف مهم «المنتظم»)
متوفی بسال ۵۹۷ می باشد

(۴) ح: مراد از نهی لشکر از حطم نهی مورچگانست

(۵) شیخ مصلح الدین مهدی شیرازی گوید:

اگر زباغ رعیت ملك خورد سببی بر آوردند غلامان او درخت از بیخ
با پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد زنند لشکر بانش هزار مرغ بسبب

این قوم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست. گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردند؟ جواب داد که غرض من آن نبوده که شکسته شوند مراد من آن بود که مبادا که نظر بدید به و کوکبه تو کنند و بظناره لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای بازمانند و در میدان غلات پایمال خذلان گردند یا مملکت تو بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا میفوشد حق است. در «کشف الابرار» آورده که سایمان ازو پرسید که لشکر تو چند است؟

گفت من چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یکی چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مور. گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری؟ جواب داد که یا رسوا الله مارا روی زمین میدادند اختیار نکردیم. و بر زیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای کسی حال مارا نداند آنکه گفت ای پیغمبر، خدای اوعظاهائی که الله تمالی ترا داده یکی بگو. گفت بادرا مرکب ماساخته اند «غندوها شهر و رواحها شهر» گفت دانی که این چه معنی دارد؟ یعنی هر چه ترا دادند از مملکت دنیا چون باد است در آید و نیاید و در این معنی گفته اند:

نظام

به بر باد رفتی سحرگاه و شام سر بر سلیمان علیه السلام
باخر ندیدی که بر باد رفت خنک آنکه با دانش و دادرست

سلیمان بعد از استماع این کلام روی بمنابجات ملك علام آورد و گفت ای پروردگار من، مرا الهام ده بآنکه شکر گویم آن نعمت که بمحض کرم انعام کردی بر من و بکرم محض انعام فرمودی بر مادر و پدر من چه نفع آن نعم راجع بوی بود و بآنکه بکنم کرداری شایسته که بفضل خود بیستندی آنرا و در آرز مرا ببخشایش خود در میان بندگان ستوده خود ببیشت.

در «بحر الحقایق» تشبیه میکند وادی نمل را به هوای نفس حریص بر دنیا و نمل مندره را بنفس لوامه و سلیمان را بقلب و مساکن را بجواس خوس و از نمل درین سخن بیقایق قصه برسالک سخندان که زبان مرغان هوای عشق می شناسد ظاهر است.

کن، پس بین که ایشان بچه چیز باز میگرددند یعنی در جواب مکتوب بچه نوع بایکدیگر رجوع میکنند و سخن را بر چه قرار میدهند ؟

ارباب قصص بر آنند که بلقیس دختر شراحیل یا شرجیل بن مالک بود و چهل پدر شراحیل در ملک یمن پادشاهی کرده بودند او را باجن وصلت افتاد به فارعه جنبه . و در عین الامانی (۱) گفته که بلقه بنت شیمیان را بخواست و بلقیس از او متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادری او از جن مددکاری کردند (۲) و برای او تختی بزرگ ساختند و او بساقوم خود آفتاب پرستیدندی چون مدد خبر او بسلیمان رسانیدوی نامه نوشت و مهر فرموده بدهد داد تا برایشان برسد . همدان نامه در منقار گرفته پیامد و در میجی که بلقیس بر تخت و ارکان دولت حاضر بودند بر زبیر تخت پیروا آمد و مردمان بوی مینگریستند نامه را بر تخت افکند و قولی اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت و درها فرو بسته بودند همدان روزنه درآمد و نامه را بر سینه وی افکند بلقیس بر جست و نامه را مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه در دست بیرون آمد و متوجه ایشان شده (۳۰) گفت ای گروه اشراف بدرستی که افکنده شده است بسوی من نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرگوار بود بایسب آنکه آورنده او مرغی بود و این امر غریب ایشانست

(۱) عین الامانی فی تفسیر سبع الامانی تألیف محمد بن طیفور سجاوندی

متوفی در سده ششم هجری

(۲) در اینجا یعنی در این قصه که کاشفی نقل نموده شاید جن به معنی مردم پوشیده و پنهان از چشم باشد به معنی پریان و مراد از آن مردم ایل و قبیله ای هستند که چون در خارج شهرها و قصبات و دیه ها دور از چشم بسر میبردند آنها را جن و اجنه خوانده اند و منظور اینست که مادر بلقیس از افراد قبیله ای بوده یعنی بادیه نشین بوده و چون در بادیه زندگانی میکردند و از دینه ها دور میبودند آنها را از طایفه جن گفته اند

یا بجبهت آنکه مهرداشت . امام قشیری (۱) رحمه الله فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در و طمع ملک نبود بلکه دعوت بملك الملك بود و گفته اند چون مضمون نامه نام خدای تعالی بوده بسبب آن نامه بزرگترین همه نامها باشد

ای نام تو بهترین سر آغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز ؟
آرایش نامهاست نامت
و اسایش سینها کسالت

القصه بلقیس گفت نامه ای بمن آورده اند ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند ؟ فرمود که : (۳۱) بدرستی که این کتاب از نزد يك سلیمان است و بدرستی که مضمون او اینست : بسم الله الرحمن الرحيم بمن بزرگی میکنید و کردن میکشید و بیایید بمن کردن نهاد گمان و فرمانبرند گان . چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود و جازت الفاظ دلالت بر معانی بسیار دارد ، حال برایشان بگردید و مضطرب و سراسیمه گشتند (۳۲) گفت بلقیس ای گروه بزرگان و ایشان سیصد و سیزده بزرگ بوده اند از ارکان مملکت هر یکی برده مرا از کس حکم میگردند . بلقیس ایشان را جمع کرده و فرمود که فتوی دهید مرا در کار من و آنچه صواب و صلاح باشد بامن بگویید ، نیستم من برنده و فیصل دهنده کاری را تا شما نزد من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نکنم (۳۳) گفتند آن گروه ، ما خداوندان قوتیم و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوه داریم و هم عدت ، هم لشکر و هم شجاعت و کار مفوض بتو است و رای رای تو ، پس درنگرو بین تا چه فرمائی از مقاتله و مصالحه ؟

شهر

اگر جنگ خواهی نبرد آوریم
اگر صلح جوئی ترا بنده ایم
دل دشمنان را بدرد آوریم
بتسلیم حکمت سر افکنند ایم
چون بلقیس از ایشان در یافت که میل مقاتله دارند نرسندید و گفت
مارا مصالحت جنگ نیست چه کار حرب دوروی دارد ، اگر ایشان غالب آیند ،

(۱) ابوالقاسم عبدالکریم قشیری متوفی سال ۶۶۵ (رجوع شود بمجلد اول این کتاب)

دیار و اموال ما در عرصه تلف میشود کما قال الله تعالى : (۳۴) بدرستی که پادشاهان ، چون در آیند بدیوی یا شهری که بقر بگیرند ، تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند و گردانند عزیز اهل آن دیه را خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر گیرند و همچنین میکنند (ناکید قول اول است) (۳۵) و بدرستی که من فرستنده ام بسوی سلیمان و قوم او هدیه ای که مقدمه صلح است ، پس نکرند ام که از آنجا بچه چیز باز میگردند فرستندگان من - اگر هدیه مرا قبول کند ملک است والا پندیر (۱) در « کشاف » آورده که بانصد غلام

(۱) صاحب مثنوی معنوی در باره قصه هدیه فرستادن

نزد سلیمان چنین گوید :

همچو آن هدیه که بلقیس از سبا
هدیه بلقیس چهل اختر بدست
چو بت بصحرای سلیمان رسید
عرصه کش خاک زرد دهی است
ای پسرده عقل هدیه تما آله
چون کساد هدیه آنجا شد بدید
گر زرد و کر خاک ما را برد نیست
گر بفرمایند که وا پس برید
امر و فرمانت را همی باید شنید
پس روان گشتند هدیه آوران
خنده اش آمد چون سلیمان آن بدید
من نمیکویم مرا هدیه دهید
که مرا از غیب نادر هدیه هاست
مببرستید اختری که زرد کند
می پرستید آفتاب چرخ را
آفتاب از امر حق طباخ ماست
سوی حق گر راستانه خم شوی

را لباس کنیزان پوشانید و با صد جار به را بزی غلامان بر آراست و هزار خشت زرین و تاجی از مکمل بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در وی درمی ناست و مهره کج جزع سفته (۱) فرستاد و منذر بن عمر و « رابایکی دیگر از اشراف قوم بر رفتن مقرر کرد و فرمود که ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگردد نترسی که او پادشاه است و اگر بتازه روی و خوش

(۱) ح : جلع سفته

چون شوی محرم کشایم با تو لب
جز روانت پاک او را شرق نی
روز آن باشد که او شارق شود
چو بت نماید ذره پیش آفتاب
کان نظر نوزی و این ناری بود
باز گردید ای رسولان خجیل
ایست زرد من بر سر آن زرد نهید
فرج استر لایق حلقه زرد است
که نظر گاه خداوند است آت
کو نظر گاه شماع آفتاب
از گرفت من ز جان اسیر کنید
مرغ فتنه دانه بر بسام است او
چو بت بدانه دانه او دل را بجان
آت نظر ها سوی دانه میکنند
دانه گوید گر تو می دزدی نظر
چون کشیدت آن نظر اندر پیم
ای تو بنده این جهان محبوس جان
ای رسولان میفرستمتان رسول
پیش بلقیس آنچه دید از عجب
چهل منزل بروی زرد بدید
تا بداند که بزر طامع نه ایسم

تا به بینی آفتاب نیم شب
در طلوعش روز و شب را فرق نی
شب نماید چونکه او بارق شود
دیده ربانته جوی و بیاب
نار پیش نور پس تباری بود
زرد شما را ، دل بما آرد دل
کودی تن فرج استر را دهید
زرد عاشق روی زرد صفر است
که نظر انداز خورشید است کان
کو نظر گاه خداوند بساب ؟
گر چه اکنون هم گرفتار منید
پر گشاده بسته دام است او
نا گرفته مرو را بگرفته دان
آن گره دان کو بیا بر میزند
من همی زدم ز تو صبر و مفر
پس بدانی کز تو من غافل نیم
چند کوئی خویش را خوا چه جهان
رد من بهتر شما را از قبول
باز گویدم از بیابان ذهب
و چنین هدیه خجیل چون میشدید
ما زرد از زرد آفرین آورده ایم

خوبی با توسن گوید بدانکه پیغمبر است و دلیل دیگر بر نبوت او آنستکه میان غلمان و جواری تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و مهره کج سفته را رشته کشد. ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدیه کیفیت حال عرض کرد. سلیمان فرمود تا دیوان خستهای زرو نقره ساختند و میدانی را که هفت فرسخ طول او بود به آنها فرش انداختند و در روز رسیدن مندر مواکب مری و بحری بر جوانب میدان گذاشتند و هر يك از آدمیان و دیوان و بریان و سباع و وحوش و هوام جداگانه صف بر کشیدند و مرغان در روی هوا پردر بر بانفتند.

از شما کی کدیه زر می کنیم ؟
ترك آن گیرید که ملك سباست
تخته بندانست آنکه تختش خوانده
پادشاهی نیست بر ریش خود
بیمه راد تو شود ریش سفید
پادشاهان جهان از بدر کی
ورنه ادهم وار سرگردان و دنك
ليك حق بهر نسبت این جهان
ناشود شیرین برایشان تخت و تاج
همه جانت نگرده ملك و زر
نایه بینی کاینجهان چاهی است تنك
وقت بازی کودکان را ز اختلال

بذل شاهسانست این بیرشوتی
همچنان که شه سلیمان در نبرد
پس سلیمان گفت کای پیکان روید
پس بگرمیدش پیا اینجا تمام
مین پیا ای طالب دولت شتاب
ملك برهم زن تو ادهم وار زود
بخشش محض است این از رحمتی
جذب خیل و لشکر بلیقیس کرد
سوی بلیقیس و بدین دین بگروید
زود که انت الله بدعوا باسلام
که متوج است این زمان و فتح باب
تا بیایی همچو او حد خلود

ایت

با صد هزار دیده ملك در هزار قرن مجلس بدان تكلف و خوبی اندیده کس
منذر بكنار میدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش دیده از هدایای
خوبش شرمند شد و چون پیش تخت سلیمان رسید آنحضرت باروی تازه
نیم کرده و برا پرشش کزد و فرمود که حق را بیار که در وی در ناسفته و
مهره کج سفته است پس ارضه را فرمود قادر هذرا را سوراخ کرد و دوده را
حکم کرد تارشته در دهان کزفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته (۱) درو
کشید و آب طلبیده غلمان و جواری را فرمود که از غبار راه روی بشویند.
مردان آب برداشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از دستی
بدستی دیگر ریختند بدین نکته میان ایشان امتیاز فرمود و هدیه ایشان را رد
کرد چنانچه حق سبحانه فرمود که (۳۶) پس آنهمگام که آمد رسول بلیقیس
بسلیمان و هدیه آورد، گفت آیا مدمیده مرا بخواسته ؟ و حال آنکه مال من از
همه بیشتر است ، پس آنچه عطا کرد مرا خدای از ملك و نبوت و علم بهتر
است از آنچه بشما داده از متاع دنیا بلکه شما به هدیه خود شاد میشوید و مینازید
زیرا که جرحیات دنیا مطمح نظر همت شما نیست (۲)

(۱) م : ورشته حبوب خواره درو کشید .

(۲) مولانا جلال الدین محمد بلخی این قصه را چنین بیان میکند :

جمله ذرات زمین و آسمان
باد را بدی که با عبادان چه کرد ؟
آنچه بر فرعون زد آن بحر کین
و آنچه آن بابل با آن بیل کرد
و آنکه سنگ انداخت دزدی بدست
سنگ میبارید بر اعدای لوط
گر بگویم از جمادات جهات
مثنوی چندان شود که چل شتر
ملك را بگذار بلیقیس از تخت
لشکر حقند گاه امتحان
آب را دیدی که در طوفان چه کرد ؟
و آنچه بر قارون نموده است این زمین
و آنچه پشه کله نمرود خورد
گشت سیصد پاره و لشکر شکست
تا که در آب سیه خوردند غوط
عاقبت لانه یساری پیغمبران
گر کشد عاجز شود از بار بر
چون مرا یابی همه ملك آن تست

شعر

آنکه پرواز کند جانب علوی چو همای

دینی اندر نظر همت او مر دار بست

(۳۷) ای رسول باز گرد ، بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا بیایند و اگر نیایند ، پس هر آینه بیاریم بدیشان لشکرها که از غایت کثرت و قوت ، طاقت مقاومت نباشد ایشان را بآن لشکرها و هر آینه بیرون کنیم ایشان را از بلده با در حالتی که بی حرمت و بی عزت باشند و ایشان خوار شدگان شوند و اسیران . مندر باز گشت و تمام احوال باز نمود . بلقیس تهیه راه کرد و تخت خود را در خانه مضبوط ساخت و نگاهبانان بر آن گماشت و در خانه قفل کرده کلید برداشت و بالشکر متوجه پایه سریر سلیمان شد (۱) دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان بلقیس را بیند با کمال حسن و جمال عقل البته باز دواج او میل کند و او سلیمان را بر سر این جن اضلاع دهد و کار بر ما تشک آید

خیز بلقیس چو ادهم شاهوار
خیز بلقیس بیا و ملک بین
خیز بلقیس سعادت یار شو
خیز بلقیس که بازار است تیز
خیز بلقیس بچاه خود نماز

(۱) و نیز در منظوی معنوی میگوید :

هین بیا بلقیس ور نه بد شود
برده دار تو درت را بر کند
هین بیا که من رسولم دعوتی
ور بود شهوت امیر شهوتم
بت شکست بوده است اصل اصل ما
کردر آیم ای دهی در شکسته
احمد و بوجهل در بختانه رفت
لشکرت خصمت شود مرتد شود
جان تو با تو بجان خصمی نشود
چون اجل شهوت کشم نی شهوتی
نی اسیر شهوت و روی بستم
چون خلیل حق و جمله انبیا
بست سجود آرد بها در معبد
زین شدن تا آن شدن فرق است رفت

صلاح آنست که طمعه ز نیم برجمال و کمال او ناعیب او در دل سلیمان نشسته بدو توجه نکند ، پس بعضی از اشراف چمن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصور تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف میگردد و پای او مانند سم حمار است ، انگشت ندارد . سلیمان در اندیشه افتاد و اول خواست که عقل او را آزمایش کند (۳۸) گفت ای گروه بزرگان کدام از شما می آرد تخت بلقیس را پیش از آنکه بیایند بمن مسلمانان چه هر گاه مسلمان آمدند گرفتن تخت او روا نیست ، مگر برضای او و عرض او آن بود که آنرا تغییر دهد و پیرسد که سریر تواست یانی؟ و بجواب آن بر عقل وی وقوف یابد (۳۹) گفت دیو بیلید ناخوش ، از قوم جن (نام او ذکوان یا صخره) من بیارم بتو آنرا پیش از آنکه بر خیزی از مقام خود (یعنی از مجلس حکومت و سلیمان تانصف النهار در مجلس حکم نشستی) و بدرستی که من بر حمل آن تخت توانانم و امینم بر جواهر او یعنی در آن خیانت نکنم و پادشاهان بتو

آن در آید سر نهاد او را بتان
ابن جهان شهوتی بختانه است
از سلیمان آن نفس چون نفخ صور
چونکه بلقیس از دل و جان عزم کرد
پس سلیمان از دلش آگاه شد
آنکسی که بانگ مرغشان بشنود
آنکه گوید در مسزالت نمل
دید از دورش که آن تسلیم کیش
گر بگویم آن سبب گردد دراز
پس سلیمان گفت بالشکر عیان
گفت عفریتی که تختش را بفن
گفت آصف من باسم اعظمش
گرچه عفریت او ستاد سحر بود
حاضر آمد تخت بلقیس آن زمان
وین در آید سر نهاد چون امتان
انبیاء و کافران را لانه است
مرده گات را می رها نید از قبور
بر زمان رفته هم افسوس خورد
کز دل او تما دل او راه بند
و ز ضمیر هر یکی واقف بود
هم بداند رمز این طلاق کفوت
تلخش آمد فرقت آن تخت خویش
که چرا بودش بخت آن عشق و آرز
تخت او را حاضر آرد این زمان
حاضر آرد تا تو زین بیرون شدن
حاضر آرد پیش تو در یکدمش
لیک آن از نفخ آصف رو نمود
لیک ز آصف نرفن عفریتان

رسائیم . سلیمان فرمود که زودتر از این خواهم (۳۰) گفت آن کسی که نزدیک او بود . دانشی از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود . واسم اعظم دانسته و آنکس خضر بود یا د ضبه > که ابوالفیل است . و در «تیسیر» آورده که بنوضبه این ادعا دارند که عنده علم من الکتاب بدرست و گفته اند که حضرت سلیمان بود یا مردی مستجاب الدعوة که او را ملینا گفتندی باذوالنون باسطويع یا ملکی که مؤید سلیمان بوده یا ملکی که دفتر مقادیر بدست اوست یا جبرئیل و بر آن تقدیر که یکی از ملائکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است . و اشهر آنست که آصف برخیا که وزیر سلیمان بود گفت : من بیارم تخت بلقیس را بتو پیش از آنکه باز گردد . پسوی تو چشم نویسمی چون در چیزی نگری ناچشم از آن برداری من تخت او را حاضر گردانم سلیمان دستوری داد و او بسجده افتاد و گفت یا حسی یا قیوم که بمبری آهیا شراهیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذوالجلال و الاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و طرفه العینی را پیش تخت سلیمان از زمین برآمد (۱) و در «وسیط» فرموده که حق سبحانه آنجا آنرا اعدام کرد و نزد سلیمان ایجاد فرمود ، پس آنهنگام که سلیمان دید آت تخت را قمرار یافته نزدیک او گفت این کز امت از فضل آفریدگار من است نایب از مایه مرا که در مثل این امور آياشکر میگذارم یا نا سیاسی پیش می آرم و هر که سپاسداری کند نعمت خدا برا ، پس جزین نیست که مناس میدارد از برای نفس خود چه شکر موجب

(۱) در حدیث است : > الدنيا ساعة وقل من يفهمها لانها خارجة

عن الطور العقلي > و صاحب مشوی این معنی را چنین بیان داشته است :

پس ترا هر لحظه موت و رجعتی است	مصطفی فرمود دنیا ساعتی است
هر نفس تو میشود دنیا و ما	بیخبر از تو شدت اندر بقا
عمره چون جوی نو تو میرسد	مستمر او می نماید در جسد
آن ریزی مستمر شکل آمدست	چون شر کش نیز جنبانی بدست
شاخ آتش را بجنبانی بساز	در منظر آتش نماید بس دراز
این درازی مدت از تیزی صانع	می نماید سیرعت انگیزی صانع

دوام نعمت و سبب مزید آنست و هر که کفران ورزد ، پس بد رستیکه پروردگار من ، بی نیاز است از شکر گذاری و ناسپاسی ، پر دمان ، کرامت کننده بانعام بر مستحقان (۴۱) گفت سلیمان که بگردانید برای بلقیس تخت او را یعنی هیات و شکل او را تغییر دهید بران وجه که اعلی را با غفل آری و مقدم را مؤخر سازید یا جواهر را تبدیل کنید ؛ اخضر را بجای احمر و ابیض را در موشع اصفر و وضع کنید تا بنکریم ما که بهد از سؤال از و آباراه مییابد و می شناسد تخت خود را یا باشد از آنکه راه نمی یابد بچیزها و می شناسد (۴۲) پس آنهنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت او پیش تخت سلیمان نهاده دید ، گفتند او را آیا چنین است تخت تو ؟ گفت گویا که این آنست . جزم نکفت که هو هو از جهت آنکه احتمال داشت که تخمی باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود ، پس گفت و داده اند منرا علمی بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان ، پیش ازین معجزه و هستیم ما گردن نهادگان حکم ویرا (۴۳) و باز داشت خدای بلقیس را بده توفیق ، از آنچه بود که میپرستید آنرا بجز خدای تعالی یعنی آفتاب را ، بد رستیکه بلقیس بود از گروه ناکر و بد گسان . آورده اند که سلیمان جهت امتحان بنی وی فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند و زمین آنرا از آبیگینه سفید صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در آنجا افکنده چنانچه صحن آن خانه همه آب مینمود پس سر بر سلیمان در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر کوشك رسید (۴۴) گفتند مرا و را ، در آی در ساحت این قصر ، پس چون بدید زمین قصر را پنداشت آنرا آب بسیار و بر کشید دامن جامه ، از هر دو ساق خود تابای در آب نهاد ؛ سلیمان دید که پای او بجای آدمیان میماند گفت ای بلقیس جامه بر مکش ، بد رستیکه آنچه تو آب می پنداری عرصه ایست ساده و هموار ، از آبیگینه ؛ گفت بلقیس که ای آفریدگار من ، بد رستیکه من ستم کردم ، بر نفس خود بی سرستش آفتاب و اسلام آوردم با سلیمان یعنی بر دست او و تسلیم شدم ، مر خدا برا ، پروردگار عالمیان و در تزویج سلیمان ویرا و مال کار او سخن

بسیار گفته اند و در « جواهر التفسیر » (۱) تفصیل آنها مذکور است .
صاحب « تاویلات » (۲) فرموده که چه مانند است حدیث بقوت
فکره و سیاه دینه جسد و سایمان بدل و بلقیس بنفش « و من عتده
علم من الكتاب » بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدیهه « و تطبیق
حکایت بفهم درست است .

شهر

آنکس که ز شهر آشنائی است داند که متاع ما کجائی است
(۴۵) و مرآینه ما فرستادیم بسوی قبیله نمود ، برادر ایشان صالح را
بآنکه بیرستید خدایرا ، پس آنگاه ایشان دو گروه شدند ، مؤمن و کافر
بجنگ و خصومت درآمدند بایکدیگر و مخصوصه ایشان در سورة اعراف رقم
ذکر یافته و چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند بیار ای صالح
آنچه مارا وعید میکردی از عقوبات (۴۶) گفت صالح که ای گروه من ، چرا
شتاب میکنید بنزول عذاب پیش از توبه (یعنی تاخیر میکنید در آن) ؟

آورده اند که قوم نمود میگفتند چون عذاب به بینیم آنگاه توبه کنیم
صالح فرمود که چرا استغفار نمیکنید و بایمان و توبه از خدای آمرزش نمی
طلبید ؟ شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرو نیاید (۴۷) گفتند فال بد
گرفتیم بتو و بهر که باندو است از مؤمنان که تا تو آغاز دعوت کرده ای
شاید و معن روی بما آورده و جدایی در میان ما افتاده ؛ گفت صالح که
فال شما از خیر و شر نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما مکتوبست نزدیک
خدای تعالی بحکم ازلی و بجهت من متبدل نگردد .

(۱) در اینجا نیز کاشفی مینویسد : « در جواهر التفسیر تفصیل آنها
مذکور است » و چنان مینماید که جواهر التفسیر را با تمام رسانیده است
(مراجعه شود به مقدمه کتاب و صفحات گذشته)

(۲) « تاویلات » صاحب این کتاب شیخ کمال الدین ابوالقنائم عبدالرزاق
کاشانی متوفی بسال ۸۸۷ می باشد (رجوع شود به جلد اول این کتاب)

شهر

قلم به نیک و بد خلق در ازل رفتست بگفتگوی خلایق دگر نخواهد شد (۱)
بلکه شما گروهی آزموده شده اید یعنی شمارا می آزمایند بتعاقب دولت
و نکبت و سختی و آسانی (۴۸) و بودند در شهری که صالح می بود در زمین حجر
نه نفر از اشراف قوم و اشرار ایشان از جمله قدار بن سالف (۲) و مصدع بن
دعمر و گویند نام او « مخرج » بوده که مباشر عقر نافع بود ، تباهی
میکردند بکفر و معاصی در زمین حجر و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افسادی
داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر نافع وعید عذاب شنیدند (۴۹) گفتند
بایکدیگر و حال آنکه سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند
گفتند مرآینه شبیخون میکنیم بر صالح و بر کسان وی و میکشیم و برا ، پس
میگوئیم مروی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشته است
گوئیم حاضر نبودیم مالهک کردن کسان او را و حفص (۳) بکسر لام میخواهد
یعنی مادر موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داشته باشیم
و بدرستی که ما راستگویانیم (۵۰) و مکر کردند ایشان مکر کردنی یعنی
جزای مکر بدیشان رسانیدیم بآنکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم
و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند بآن آورده اند که صالح مسجدی داشت
در غاری و شبها آنجا نماز گذاردی ایشان نه تن گفتند که و عده عذاب ما
بعد از سه روز دیگر است ما پیش از آن کار صالح بسازیم پس اول شب بدان
غار درآمده در کمین نشستند تا صالح در آید بکشدش پس ناگاه سنگی بریشان

(۱) و در این باب گفته شده است :

اگر به نیک و بد من کمر به تید خلق جز آن نیاید بر من که از خدای رواست
و ناسر خسرو علوی میفرماید :

نکوهش مکن چرخ نیلوفر را برون کن ز سر باد خیره سری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختر را

(۲) ح : قدار بن سلف (۳) آیه کریمه : « قالوا نقا سموا بالله لنیسته و

اهله ثم لتقولن لولیه ما شهدنا مهلك اهله و انالصادقون »

فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار را پوشانید و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل آمدند (۵۱) پس بنکر که چگونه بود سر انجام مکر ایشان و بنکر که مالهک کردیم آن نه تن را در غار و باقی قوم ایشان را همه بصیحه (۵۲) پس آنست خانه‌های ایشان در زمین حجر بنکرید آنها ، در حالتیکه خالی و خرابست بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند بدوستیکه در آنچه با خود کردیم ، هراینه عبرتی است مرگروهی را که دانند و بدان منقذ شوند (۵۳) و برهانییم آنها را که گرویدند بصالح و بودند که برهیز می‌کردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند (۵۴) و یاد کن اوطین هاران را چون گفت ، مرگروه خود را آیامی آید بعمل زشت یعنی اوطه و حال آنکه شما میدانید زشتی آنها را آیامی پیش از یکدیگر مباشرت آنها یعنی بطریق اعلان می‌کنید (۱) و آن افحش است (۵۵) آیا شما می‌آید بردان از روی شهوت بجز زنان که برای شهوت مغاوتند ، بلکه شما گروهی می‌دیدید که نمیدانید عاقبت فعل خود را . (۵۶) پس نبود جواب قوم لوط مگر آنکه گفتند بایکدیگر ، بیرون کنید کسان لوط را بالوط ، از ده خود که سدوم است بدوستیکه ایشان مردانی اند (۲) که پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاک میدانند و ما را بلید میخوانند (۵۷) پس نجات دادیم لوط را و کسان او را ، یعنی دختران او را ، مکرزن او ، قضا کردیم بودن او را ، از باقیماندگان در عذاب (۵۸) و بیارائیدیم بر ایشان بعد از زبر و زبر شدن مؤتفکات سارانی از سنگ پس بدبارانیت باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند (۵۹) گفتیم اوطار که بگو ستایش مر خدا بر است بر هلاک کفر و اسلام بر بندگان او ، آنکه بر گزیده است ایشان را بمعصمت و نگاه داشته است از فواحش و نجات داده از عقوبت و قول اصح آنستکه مامور بعهد حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم که چون حق سبحانه در بیت سوره قصه‌هایی که دال است به کمال قدرت چون قصه موسی و براختصاص رسل بآیات کبری چون قصه سلیمان و مشتمل است بر اهلاک اعداء و نصرت اولیاء چون قصه صالح و اوطیوی فرستاد و وقوف بر آن نعمت بزرگ است

(۱) م : یعنی بر طریق اعلان می‌کنید و آن افحش است (۲) م : مردمانند

پس ویرای محمد الهی امر کرد و سلام بر بندگان گزیده ما که انبیاء اند یا صحابه کبار آنحضرت رضی الله عنهم یا اهل قرآن یا عامت مؤمنان و گفته اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان سالم است از لوث غلابی و سر ایشان خالی است (۲) از فکر غلابی ، امروز سلام بواسطه شنوند و فردا سلام بیواسطه خواهند شنود (۳) سلام قولاً من رب الرحیم .

شعر

هر بنده که او گشت مشرف بسلامت البته شود خالص بشریف بسلامت
لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی زیرا که سلامت همه لطفست و کرامت

❦ شیخ مصلح الدین سعدی در گلستان خود میفرماید :
با بدان بار گشت همسر لوط خاندان نیوتش کم شد
سک اصحاب کهن روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد
(۲) م : و سرایشان خالص است از فکر غلابی
(۳) و در حدیث آمده که مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او سالم و ایمن باشند و بدیهی است :
اسلام بذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست
و قتی حافظ بسیاری از اهل زمان خود را میدید که بشرايط مسلمانی عمل نمیکند
و حق الله و حق الناس را مرعی نمیدارند از زبان ترسانی می‌سرود :
چرا که چه خوش آمد که سحر که میگفت

بر در می‌کند ای بسا دلف و نئی ترسانی
کر مسلمانی از اینست که حافظ دارد
آه اگر از پس امروز بود فردائی
و هم او چون واعظان غیر متمظر امینگریست که بآنچه می‌گویند عمل نمی
کنند بلکه برخلاف گفته‌های خویش رفتار مینمایند تا چار دلننگ میشد و بزبان
انتقاد می‌فرمود :
واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند
چون بغلوت میروند آن کار دیگر میکنند

آیا خدای بحق بهتر است یا آنکه انباز میگیرند مشرکان؟ آیا شریکان عاجز که میگیرند بهترند (۶۰) یا آنکسی که بقدرت بیافرید آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فسادند و فرو فرستاد برای شما از آسمان یا ابرآبی، پس برویاندیم بدان آب (عدول از غیبت بشکلم برای تا کبد اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانیم و پس که برویاندیم بآن آب باران) بوستانهای

وباز چون زهد فروشانی را مشاهده میکرد که درخفا از ارتکاب کارهای نکوهیده پروائی نداشتند تاثرات خاطر خویش را بطور عام چنین ظاهر میساخت: دست بر دامن هر کس که زدم رسوا بود و مولانا جلال الدین نیز در دیوان شمس از دست کسانی که به مقتضای شان انسانی عمل نمیکردند دادش بلند گشته و پند دیوژن حکیم را در لباس شعر برای تنبیه ارباب فهم گوشزد میسازد آنجا که میگوید:

دی شیخ با چراغ همی گشت دور شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتا که یافت می نمیشود جسته ایسم ما
گفت آن که یافت می نمیشود آنم آرزوست

و سمدی درباره مردمی که از طریق آدمی منحرف نشود و مسلمان باشد یعنی با احکام اسلامی عمل کند و خلق و خالق را از نظر دور ندارد چنین می فرماید:

تبت آدمی شریف است بجان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشانت آدمیت
اگر آدمی بچشم است و دهان و گوش و بینی
چه میان نقش دیوار و نشانت آدمیت
ملیران مرغ دیدی توز پهای بند شهوت
بدر آی تا به بینی، طیران آدمیت
رمد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند
بنگر تا چه حد است مکان آدمیت

دیوار بست، خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا، نیست و نرسد شمارا، آنکه برویاند درختان آن بوستانها را، آیا هست (یعنی نیست معبودی) با خدای بحق که باری دهد او را درین افعال؛ زیرا که او متفرد است بخلق و تکوین بلکه مشرکان گروهی اند میل کننده از راه حق و توحید با شرک می آرند بخدای و او را عدیل انبات میکنند (۶۲) آباعدیل ایشان بهتر است یا کسی که گردانید زمین را، قرارگاه آدمیان و دواب؛ و پیدا کرد در میانهای زمین جویهای آب و بیافرید برای استحکام زمین کوههای بلند که در آن معادن مشکون گردد و از حشیش او چشمها منرّج شود و کرد میان دو دریای عذب و مالح یا دو خلیج فارس و روم، مانعی که بایکدیگر مختلط نشود، آیا هست خدایی (یعنی نیست) بالله که در آفرینش اشیاء ممد او باشد؛ بلکه بیشتر اهل شرک نمیدانند تفرد حق را در خلق اشیاء لاجرم بشریک قائلند و آیا شریک ناخوان ایشان بهتر است (۶۲) یا کسی که اجابت کند فرماندهی را چون بنخواند او را (۱) مضطر کسی را گویند که او را هیچ حیل و وسیله نباشد مگر حق سبحانه و گفته اند مضطر کسی است که دل از هستی خود برداشته باشد چو و غریق بحر یا گم شده در بیابان بی بابان یا بیمار ناامید از صحت). شیخ داود یمانی قد سره بیادیت بیمای رفته بود؛ بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من؛ شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر باز بسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان دوست میدارد (۲)

(۱) آیه کریمه اینست: «امن یجیب المضطر اذا دعاه و یكشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض» آله مع الله قلیلا ما تذکرون»
(۲) در مثنوی معنوی آمده است:

گر نداری تودم خوش در دعا	رو دعا میخوان از اخوان صفا
بهر این فرمود با موسی خدا	وقت حاجت خواستن اندر دعا
کای کلیم الله زمن می جو پناه	با دهانی که نکردی تو گناه

مثنوی

آفت نیاز مریمی بودست و درد کان چنان طفلی سخن آغاز کرد
 هر کجا دردی دوا آنجا بود هر کجا فقری دوا آنجا بود
 بیش حق يك ناله از روی نیاز به که عمری بی نیاز اندر نیاز
 پس چون نیاز مند بیچاره دعا کند ، حق سبحانه اجابت فرماید
 و بردارد بدی را یعنی دفع کند ازو آنچه او را بد آید ، آیا بت بهتر است
 یا آن خدائی که گرداند شما را خلیفگان در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان
 سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما درآرد ؟ آیا خدای دیگر است
 باخدای که در این کارها اعانت او کند (یعنی نیست و نشاید) ؟ اندکی پند
 میپذیرد باخدای را اندك باد میسکند و گفته اند مراد بقلت عدم است یعنی
 یاد نمیکنید مر خدا را و پرستش بتان میکنند آیا ایشان بهترند ؟ (۶۳) یا کسی
 که راه میثابت شمارا در تاریکهای بیابان و در بار کسی که میفرستد باد ها را ،
 مژده دهندگان ، پیش از رحمت او که بارانست ، آیا باشد خدائی دیگر باخدای

گفت موسی من ندارم آن دهان گفت مارا از دهان غیر خوان
 آنچنان کن که دهانرا مر ترا در شب و در روزها آرد دعا
 یا دهان خوبستن را يك كفت روح خود را چابك و جالاک كن
 ذكر حق پا كست و پا کی چون رسید رخت بر بندد برون آید پلید
 میگوید ضد ها از ضد ها شب فروزد چون برافروزد ضیا
 چون بر آمد نام يك اندر دهان نه پلیدی ماند و نی آن دهان
 آفت یکی الله می گفتی شبی تا که شیرین گردد از ذکرش لبی
 گفت شیطان خمش ای سخنروی چند کوئی آخر ای بسیار گوی
 ایت همه الله گفتی از عتو خود یکی الله را لبیک گو
 می نباید يك جواب از پیش بخت چند الله میزنی با روی سخت ؟
 او شکست دل شد و بنهاد سر دید در خواب او خضر را در حضر
 گفت عین از ذکر او وا مانده چون بشیمانی از آن کش خوانده
 گفت لبیکسم نمی آید جواب زان همی ترسم که باشم ردیاب
 نی که آن الله را لبیک گفت آن نیاز و سوز و دردت يك ماست

بحق (یعنی شواهد بود) ؛ بزرگست خدای و برتر از آنچه انباز میگیرند
 کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان
 شریکی بهتر باشد ؟ (۶۴) یا آنکه بیافریند خلق را و از عدم بوجود آورد ،
 پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزد در قیامت ،
 و آنکه روزی دهد شمارا ، از آسمان پیاران و از زمین به نبات با بسباب سماوی
 و ارضی شمارا روزی بخشد ؛ آیا خدائی هست باخدای که اینکارها تواند کرد ؟
 بگو بیایید حجت خود را بر آنکه غیر الله کسی برینها قدرت دارد ، اگر هستید
 شما راستگویان در آنکه آله دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت
 است و آن غیر حق را ثابت نیست . (۶۵) بگوای محمد ، نمیداندهر که در
 آسمان و زمین است نا آمده و پوشیده را ، لیکن خدای میداند ، پس چنانچه
 قدرت کامله مخصوص اوست علم شامل نیز بسو اختصاص دارد و نمیدانند
 مشرکان که کدام وقت برانگیخته خواهند شد (۶۶) > بل ادارك < و > بل <
 بهمنی > بل < است (۱) و در « لباب » میگوید بمعنی « ام » و بر هر تقدیر
 استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسید و کامل نشد ، دانش ایشان در
 وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی ، بلکه ایشان در گمانند ،
 از وقوع آفت ، بلکه ایشان از آخرت ناینبایانند یعنی چشم و دل ایشان از
 مشاهده دلایل بعث و عشر پوشیده است (۶۷) و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب
 نایبانی دیده بصیرت ، آیا چون گردیم ما خاك و بدران مائیز خاك شوند ،
 آیاما بیرون آورد گانیم از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا و درآمدگان
 بهمت حیات ؟ (۶۸) بدرستی که وعده داده شده ایم این حشر و نشر را (۲)
 ما و بدران ما ، پیش از وعده محمد صلی الله علیه وسلم یعنی همه انبیاء ایت
 وعده داده اند و بتحقیق نانجامید ، نیست این وعده مگر افسانه پیشینیان یعنی
 مانند افسانهها که مجرد سخنی است بیحقیقت . (۶۹) بگو بروید در زمین

(۱) آیه کریمه : > بل ادارك علمهم فی الاخرة بل هم فی شك

منها بل هم منها عمون

(۲) ف : بخت و نشر

اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و مؤنکات ، پس بشکرید که چکونه بود سرانجام گنهکاران (۷۰) و اندوهناک مشو ، ای محمد بر تکذیب و اعراض مشرکان و مباحث در تنگدلی ، از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و متکفل و نگاهداشت تو منم .

غم مغرور ، زان رو که قهقروارت منم وز همه بد ها ، نکسب دارت منم از تو کسر اغیار ، بر تسانند روی این جهان و آن جهان یارت منم

(۷۱) و میگویند کافران ، کجاست و کی خواهد بود این عذاب موعود اگر هستید شما راستگویان ؟ (مخاطب پیغمبر و اصحابند که پیوسته کفار را تحذیر مینمودند) (۷۲) بگو شاید آنکه باشد که به حکم الهی پیروند بشما و از پی در آید شمارا برخی از آنچه شتاب میکنید نزول و حلول آنرا و آن عذاب روز بدر بود با قحط و غلا (۷۳) و بدرستی که پروردگار تو ، خداوند فضل و رحمت

است بر مردمان که تعجیل نکنند در عقوبت بر معاصی و لیکن بیشتر ایشان سیاستداری نمیکند و حق نعمت تاخیر عذاب را نمیشناسند (۷۴) و بتحقیق آفریدگار تو ، هر آینه میداند آنچه پیوسته دلهای کفار از حقد و حسد بتو و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و عداوت تو (۷۵) و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل در آسمان و زمین ، مگر نوشته است در کتابی روشن یعنی در لوح محفوظ (۷۶) بدرستی که این قرآن میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان ، بیشتر آنچهیزی که از جهالت ایشان در آنچهیز ، اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود و تنزیه

نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفت بهشت و دوزخ و قهقهه عزیر و عیسی (۷۷) و بدرستی که قرآف رهنمونی است و بخشایشی ، مگر رویدگان راجه ایشان منتفع اند بدان (۷۸) بدرستی که خداوند تو ، دآوری کند میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بحکم راست و درست خود و اوست غالب که حکم او را رد نتوان کرد ، و اوست دانا بحقیقت آنچه حکم میکند (۸۹) پس تو کل کن برخدای و از دشمنی معاندان باک مدار ، بدرستی که تو ، بر راستی روشنی یعنی راه تو راست و کار تو درست است (۸۰) بتحقیق که تو سخن نمیتوانی

شنوایند مردگان را یعنی مرده دلان کفره (۱) فهم سخن تو نمیتوانند کرد و نمیتوانی شنوایند کران را آواز خواندن چون بر گردند پشت بر گردانند کران یعنی ایشان را گوش دل کرانست و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند پس مشابه کران باشند در نا شنیدن خصوصاً کبری که بر گردد و پشت برداعی بخود کند در آن محل استماع او مشکلتر است و رمز و اشارت را نیز نمی بیند که فهم کند (۸۱) و نیستی تو را هنماینده کوران ، از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود الا ببصر بصیرت و ایشان ندارند نشوایی تو مگر کسی را که بگردد بخنان ما یعنی فهم کلام تو نکنند الا کرویدگان ، پس ایشان کردن نهادگان فرمائند و مخلصان و متخصصان عالم ایتان .

شهر

کوش باطن نهاده بر فرماش رنده از نفجهای گلشن قدس
دیده دل گشاده بر عرفان (۱) متکف در رضای معبدانسی
برده اندر مشایق لاشبی به « قل الله ثم ذرهم » پی

(۸۲) و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب ، بر آدمیان رفتی که دست از امر معروف و نهی از منکر باز دارند ، بیرون آریم ، برای ایشان جتیده از زمین ، سخن گوید با ایشان ، آنکه مردمان هستند که سخنان ما از وعد و وعید و حشر و نشر یا آیات قدرت و دلایل حکمت ما یقین نمی آرند یعنی در آن متیقن نیستند . بیاید دانست که

(۱) شیخ سعدی در گلستان میگوید :

فهم سخن گر نکند مستمع قوت طبع از منکلم مجوی
فست میدات ارادت بیار نامرد مرد سخنگوی، گوی

و هم او راست :

بر تو نیکنان نکیرد هر که بنیادش بد است

تربیت نا اهل را چون کردگان بر کنبد است

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ؟ نرود میخ آهنین بر سنگ

خروج دابة الارض نشانه ايست از ايلات قيامت. «صاحب معتمد» (۱)، آورده که چون زوال دنيا نزديك رسد حقی سبحانه دابه ای از زمین بیرون آرد چنانچه ناقه صالح را از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام پیش بود آن دیگر از عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی ائمه چنان معلوم میشود که از اشراط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه و او جانور است طول او شصت یگز و چهار فائمه دارد و او را ذنب باشد و دو بال دارد و در تیز روی هیچ هارب از وفوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد، روی او چون روی مردم بود اما در غایت روشنی و درخشندگی و در «عین الدعا فی» آورده که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی و او را مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شتر مرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و دمش چو دنبه غوج و قوایش چون قوایم شتر باشد؛ بیرون آید از کوه صفا یا میان صفا و مروه یا کوه اجیا (۲) یا وادی از اودیة نهامه یا بحر سدوم و در حدیث آورده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب «علم الساعة» آورده که از رکعت خانه کعبه بدر آید و مردم مینگرند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود بعد از سه روز نلت او بیرون آید و عصای موسی و خاتم سلیمان با او بود. روی مؤمنان بمصای موسی می کنند سفید گردد و خاتم سلیمان بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نتوانند بلکه سفید روی را میگویند بهشتی و سیاه روی را میگویند دوزخی و از اینست که بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول ما بشیر مؤمنان از کافران بیرون آید دابة الارض را والله اعلم (۳)

(۱) صاحب «معتمد» همان صاحب تفسیر «موضح» یعنی ابوالقاسم اسمعیل بن محمد اصفهانی متوفی بسال ۵۲۵ می باشد (۲) م: اجیاد .

(۳) آیه کریمه اینست: «و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم

(۸۳) و یاد کن روزی را که حشر کنیم از هر امتی که گروهی که رؤساء و اشراف باشند، از آنها که تکذیب میکنند آیات کلام با بدلائل قدرت ما، پس ایشان باز داشته میشوند تا اراذل و اسافل قوم بدیشان رسند (۸۴) تا چون بیایند بحشرگاه، گوید خدای آبا بدروغ داشتید آینه های مرا در اول حال و احاطه نکردید بدان آینه ها، از جهت دانش یعنی در آن نامل نکردید و بکنه آن نرسیدید با آن چیز بود که شما بودید که میگردید یعنی چه کار کردید بعد از آنکه بخدا و رسول ایمان میاوردید؟ (۸۵) و واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب، بریشان بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند، پس ایشان سخن نگویند بجز خواهی جهت مشغولی بمقوبات نامتناهی (۸۶) آبا ندیدند، ندانستند متکبران حشر، آنکه ما گردانیدیم شب را نیره تا آرام گیرند در خواب استراحت و ساختیم روز را روشن تا در طلب همیشه باشند؟ بدرستی که درین تعاقب نور و ظلمت بر وجهی مخصوص، هر آینه نشانهاست بر بخت و نشور، سرگروهی را که تصدیق کنند یعنی آنکه قادر است بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت و حیات در مود ابدان موتی و بخواب و بیداری که در روز و شب است استدلال میتواند کرد بر

دابة من الارض نکامهم ان الناس كانوا آیاتنا لا یوقنون

پاره از مفسران بدون توجه باخبار غیر صحیح مطالبی در بعضی از تفاسیر خود گنجانیده اند که باعث تاسف است زیرا مذهب اسلام که دین عقل و منطق و قرآن که کتابی متقن و کریم و احکام و آیاتش همه صحیح و هر يك در محل خود معجزه میباشد بامضامین و مطالب خرافاتی نمیتواند سر و کاری داشته باشد و البته مسموعات یا روایاتی که راویان آن تفه و مورد اعتماد نباشند بامطالبی که با احادیث معتبر و اخبار صحیح و سنت و قرآن و عقل و کتاب تطبیق نکنند ادامی که صحت آنها یا ثبات نرسیده باشد نمیتواند مبنای حکم و ذکر و یا عمل قرار گیرد و بواسطه وجود اخبار سقیمه در بین اخبار صحیح و ده که محدثین احادیث و اخبار را بچند طبقه از قبیل صحیح و سقیم و حسن و غیره تقسیم کرده اند تا اخباری که روات آن محل و توفق نباشند شناخته شود

مردکی و زندگی (۸۷) و یادکن روزی را که دمیده شود، در صور، پس بترسید از هول و هیبت آن، هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است ایراد فزع بفسیحة ماضی (۱) جهت تحقق و وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور، ترسناک خواهند شد اهل آسمان و زمین، مگر آن نکس که خواهد خدای یعنی خزنة بهشت و دوزخ یا شهداء یا اسرافیل که نافع است یا چهارم ملك مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل است یا موسی که در طور او را صیحه بوده. در «تیسیر» گوید که آن ادريس است و همه مردمان آیند گانند به وقف و حفس «اتوه» خوانند بفسیحة جمع ماضی و به معنی مستقبل خوانند یعنی همه بیایند بمرصه گاه، خوارشدگان (۸۸) و بینی کوهها را در آن روز، پنداری آنرا بر جای ایستاده و حال آنکه آن جبال می رود و میگذرد، رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرك نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بر سمت واحد حرکت کنند حرکت ایشان نيك ظاهر نیست چنانچه در سیر معجبات مشاهده می رود (۲)

(۱) آیه کریمه: «و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و

من فی الارض الا من شاء الله وکل آتوه داخرین»

(۲) آیه کریمه: «وترى الجبال تحسبها جامدة وهی تمرمر السحاب»

بعضی را عقیده بر اینست که آیه کریمه بالا خبر از حرکت زمین میدهد و چون فرضیه قدما این بوده که زمین ثابت است غالب علمای تفسیر در تفسیر آیانی که دلالت بر گردش زمین میکنند سکوت اختیار کرده و با گردش کوه و زمین را مربوط بروز دستاخیز دانسته اند در صورتیکه در همین آیه قرآن کریم خبر گردش و جنبش کوهها را میدهد و چون کوهها حرکت میکنند پس بالطبع زمین حرکت مینماید و قرآن مجید پیش از آنکه علمای علم نجوم و هیئت پی به حرکت زمین ببرند خبر گردش آن را داده است.

صاحب فرضیه حرکت زمین گالیله ایتالیائی است و وقتی فرضیه خود را اعلام و بیان داشت پاپ او را تکفیر نمود لیکن قرآن کریم چندین قرن قبل از گالیله در وقتی که عالمی در تاریکی و جهل بسر میبرد از حرکت زمین خبر داده است.

محققی فرموده که اولیاء نیز در میان خلق برحد رسوم و افقند و خلق از حرکات بواطن ایشان که یکدم هزار عالم طی کنند خبر ندارند.

مثنوی

تو بین این پایها را بر زمین زانکه بر دل می رود عاشق یقین
از ره و منزل ز کوتاه و دراز دل چه داند کوست دست دلنواز
آن دراز و کوتاه اوصاف تست رفتن ارواح دیگر رفتنست
دست نی و پای نی و توان قدم آنچنان که ناخست جانها از عدم

بگرد خدای، آن خدائی که استوار کرد، آفریدن همه چیزها را و بیاراست بروجهی که شاید، بدرستی که او داناست بآنچه شما میکنید (۸۹) هر که بیاید به نیکویی، پس او را جزائی است بهتر از آن زیرا که فانی دهد و باقی ستاند و یکی را هفتصد عوض دهد (و اگر حسنه را کلمه شهادت دارند، پس مرو را چیزی حاصل است از آن کلمه) و نیکویی از ترس و هول آن روز یعنی قیامت ایست اند (۹۰) و هر که بیاید پیدی که آن شرك است، پس سكون نرود مشرد، رو بهای ایشان در آتش یعنی ایشان را نكونسا را افکنند و گویند آیا جزا داده شدید؟ (یعنی جزا دادند شما را) مگر آنچه بودید در دنیا میکردید (۱) (۹۱) جزین نیست که فرموده شده ام من بآنکه پرستش کنم خداوند این شهر را که مکه است، آن خداوندی که بجهت حرمت حرام کرد این بلده را تا خاخرهای او نمیرند و حشیش او نمیدروند و صیدا و روانمی دانند و مر خداوند این بلده است همه چیزها یعنی مخلوق و مملوك

(۱): آیات کریمه: «من جاء بالحسنة فله خير منها و هم

من فزع يومئذ آمنون» و من جاء بالسئنة فكبت وجوههم فی النار هل

یجزون الا ما كنتم تعملون؟

و در مثنوی معنوی میگوید:

باز کردد سوی او، آن سایه باز
کرچه دیوار افکند سایه دراز
سوی ما آید، ندانما را صدا
این جهان کوهست و فعل ما صدا

ویند و مامور شده‌ام بآنکه باشم از ایستادگان برملت اسلام (۹۲) و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و برقرأت او مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف گردد، پس هر که راه یابد بسبب متابعت درین اوامر، پس جزین نیست که راه مییابد برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میگردد و هر که گمراه شود بجهت مخالفت درین امور، پس بگوای محمدا، جزین نیست که من از بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بمن نمی‌رسد (۹۳) و بگو ثنا و ستایش مر خدا را بر نعمت نبوت یا بر آنچه مرا عطا کرد از علم نافع و عمل صالح، زود باشد که بنماید خدای شما را نشانهای قدرت خود را از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقعه بدر است و در آخرت که عذاب ابدیست، پس بشناسید آن آیتها را ولیکن آن شناختن در آن محل شمارا نفع نکند و نیست آفرید گسارتو بینخبر، از آنچه میکنند مشرکان و حفص بخطاب میخواند یعنی از آنچه شما میکنند، پس تاخیر عذاب ایشان باشما بنا بر حکمتی است که سر آنرا هم اوداند و بس.

هر چه آوردی و بردی پیش و پس
حکمت آنرا ندانند جز تو کس

سورة قصص (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

طلم: «امام یافعی» (۲) قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن گردانیده از طرق سمات زیاده و نقصان و سر

(۱) سورة قصص در شهر مکه بر پیغمبر اکرم نازل شده و دارای هشتاد و هشت آیه کریمه است. (۲) امام یافعی: ابوالسادات عبدالله بن اسعد بنی متوفی بسال ۷۶۸ هجری

مشارالیه در آیه: «و انالیه لحافظون»، این حروف است. «امام قشیری» رحمه الله آورده که «طا» اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تمظیم غیر جبار و طهارت ارواح معجبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا. «سلفی» رحمه الله گوید: «بین» رمز است از سرالهی با عاصیان بنجات و بامطیعان بدرجات و بامعجبان بدوام مناجات. و در «بحر الحقایق» گفته که: «میم» ایما می است بمنّت خالق بر کائنات خلاق در قیام بکفایات مهمات بر قدر حاجات و مدامات و گفته اند حروف ثلثه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه جوازش اینکه: (۲) این سوره و این آیات، آیتهای کتاب روشن است یا روشن کننده طریق احسن (۳) میخوانیم یعنی میخواند بفرمان ماجبرئیل، بر تو بعضی از خبر موسی و فرعون براستی برای گروهی که تصدیق میکنند (۴) بدرستی که فرعون برتری جست و تکبر و تجبر کرد، در زمین مصر و گردانید اهل مصر را از قبطیان و سیطیان، گروه گروه و هر گروهی را بکاری نامزد کرد و بود که زبون گرفت و مقهور ساخت گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل را، میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بزاید که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد در «کشاف» آورده که نود هزار از پسران بنی اسرائیل بکشتند و زننده میگذاشت زنان ایشان را برای خدمت خواتین قبط، بدرستی که فرعون بود از تهاکاران که جرأت مینمود در قتل اولاد یمنبران، و آزادانرا به بندگی میکرد (۵) و ما میخواستیم آنکه منت نهیم بر آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته، در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل بآنکه برهاندیم ایشان را از بلا و مدت فرعون و سازیم ایشان را پیشوایان در امور دین و خوانندگان بخیر و صلاح و گردانیدیم ایشان را وارثان اموال امتعه و املاک فرعونیان (۶) و جای دهیم، مرا ایشان را در زمین مصر و شام و بنمایم فرعون و وزیر او هامان و لشکریهای ایشان را، از بنی اسرائیل، آنچه بودند که حذر میکردند از آن چون زوال ملک و هلاک ایشان بردست دشمنان و دیدند این صورت را وقتی که در دریا علامت غرقه شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل را تفرج کنان بساحل دریا

بنظر در آورده اند و دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان برادر رسیده غالب و سرافراز گشتند و سر « یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم » آشکار شد.

رباعی

ای ستمکار بداندیش از آن روز سیاه که ترا شومی ظلم افکند از جاه، بجاه
ایکه اکنون بحقاوت نکری جانبوی بشامت کند آن روز، بسوی تونگاه
آورده اند که فرعون قوایل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل
و جمعی دیگر را نیز بدیشان موکل گردانید که هر حامله که پسر زاید فی الحال
بکشند. قابله که بر مادر موسی موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد
و موسی را فرا گرفت و در روی وی نکر بست و اله جمال وی گشت و محبتی
عظیم از آن مولود در دل وی بدید آمد. گفت ای زن غم مخور که من سر ترا
فاش نکنم و موکلان را گویم که آن بچه دختر آمد مرده او را در خاک کردیم
اما شرط آنست که فرزندی ترا هیچکس از اقربا و همسایگان نه بینند. مادر
موسی سه ماه او را بیشتر پنهان داشت و قولی آنست که بعد از ولادت جمعی
موکلان خود را در آن خانه افکندند و خواهر موسی او را برداشته در تنوری
که برای نان پختن آتش کرده بودند افکند و آن گروه بچه نادیده از خانه
بیرون رفتند و مادر بسر تنور آمده دید که آتش کل و رب جان شده و موسی
بآن بازی میکند. قصه او را مخفی پرورش میداد و پیوسته ترسان و هراسان
میبود بجهت آنکه فرعون بنیان زیادت از پیشتر به تفحص و تجسس مشغول شوند
درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه فرمود (۷) و وحی کردیم بمنی
الهام دادیم و « علم الهدی » (۱) قدس سره فرموده است که، شاید رسولی
فرستاده باشد از ملائکه و غیر آن، بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن
مقبوب بود نام او نوخاند (۲) بنون در اول اسم و در « تیسیر » و « عین المعانی »

(۱) علم الهدی لقب سید مرتضی (متوفی در سال ۴۳۶ هجری) است

(۲) م : نوخاند بنون

نوخاند بیاء مثناة تحت (۱) در اول و بر هر تقدیر الهام دادیم او را، شیرده
و پرور او را، پس چون بررسی برو و فهم کنی که مردم دانستند و قصد او
خواهند کرد، پس بیفکن او را در دریا یا مراد آب نیل است یعنی بعد از
آنکه او را در صندوق نهاده باشی در آب نیل افکن و مترس که او ضایع
نخواهد شد و اندوه مبر در فراق او، بدرستی که ما باز گرداننده اویم بسوی
بر اندک زمانی را برو جایی که دلخواه تو باشد و گرداننده ایم او را از فرستادگان،
یعنی او را شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسی دریافت که
فرعونیان در تفحص و تجسس ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند، نجاری را که
آشنای عمران بود فرمود که صندوقی پنج شبری در پنج شبر تراشد و آن نجار
غریبیل بن صیورا (۲) بود این عم فرعون چون صندوق تمام کرد و بمادر
موسی تسلیم نمود، در خاطرش گذشت که او کودک کی دارد و میخواهد که در

(۱) م : نوخاند گفته مثناة تحتانیه در اول

(۲) م : صیورا (۳) و در مثنوی معنوی در این باب فرماید :

چون زن عمران که موسی زاده بود	دامن اندر چید زان آشوب زود
آفت زنان قابله در خانه ها	بهر جاسوسی فرستاد آن دغا
اندرین کوچه یکی زیبا زنی است	کودکی دارد ولیکن پرفتنی است
چون عوانان آمدند آن طفل را	در تنور انداخت از امر خدا
امر آمد سوی زنت از دادگر	که زاصل آن خلیل است این پسر
در تنور انداز موسی را تو زود	تا نکه داریش از هر نار و دود
عممت « بانار کونی بسا ردا »	« لا تکون النار حرا شاددا »
زن بوحی انداخت او را در شرر	بر تفت موسی نکرد آتش اثر
پس عوانان خانه را جستند زود	میچ طفلی اندر آن خانه نبود
باز وحی آمد که در آتش فکن	روی در امید دار و مو مکنت
در فککن در نیلش و کنت اعتبید	من ترا با او رسانم رو سفید
مادرش انداخت اندر رود نیل	کار را بگذاشت بانم الوکیل
مدهزاران طفل میکشت از برون	موسی اندر صدر خانه در درون

صندوق کرده از موکلان بگریزانند ، نزد گماشته فرعون آمده خواست که صورت سال باز نماید زبانش بسته شد ، بخانه خود باز آمد و خواست که نزد فرعون رود تمامی کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند اینست فی الحال نادیده بدر ایمان آورد و مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسی صندوق بقیه ، صندوق و موسی را در وی خوابانید و صندوق بقیه محکم ساخته در رود نیل افکند و فرعون را دختری بود بنام مریم مبتلا شده اهل کهنانت گفته بودند که فلان روز در رود نیل انسانی خرد سال یافته شود و این علت بآب دهنت او زایل گردد ، در آن

از جنون میبکشت هر جا بد جنین
ازدها بد مکر فرعون نمود
لیک از آن فرعون تر آمد بدید
ازدها بود و عصا شد ازدها
دست شد بالای دست این تا کجا
آنچه در فرعون بود اندر تو هست
آنچه گفتم بملکی احوال تست
گر ز تو گویند وحشت زایدست
که جزایت میکند نفس لعلت
این جراحتها همه در نفس تست
آتش را میزم فرعون تست
کلجرت نفس ترا خاشاک نیست
فست ازدهاست او کی مرده است ؟
کر بیاید آلت فرعون او
آنکه او بشیاد فرعونی کند
تا نمرده میبود آن ازدهاست
تو طمع داری که او را بی حفا
هن کسی را این تما کی رسد ؟

از حیل آن کور چشم دور بین
مکر شاهان جهان را خورده بود
هم را هم مکر او را در کشید
این بخورد آنرا بتوفیق خدا
تا بیزدات که الیه المثنی
لیک از درهات مجبوس چه است ؟
خود نگفتم صد یکی زانهادرست
در ز دیگر آن فسانه آیدت
دور میاندازد سخت اینقرین
لیک مفلو بی زجول ای سخت سست
زانکه چون فرعون او را عون نیست
ورنه چون فرعون او شعله ز نیست
از غم بیحالتی افرده است
که بامر او میرفت آب جو
راصد موسی و صد هارون زند
لقمه او بی جو او باید نجات
بسته داری در وقار و در وفا
موسی باید که ازدها کشد

روز فرعون وزن او و دختر و محرمان وی برکنار رود نیل آمده انتظار انسان موعود میبردند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که او را بگیرند و بیاورند (۸) پس فرا گرفتند موسی را ، کسان فرعون ، تا کردند یا باشد ، مر فرعونیان را دشمن مر مردان را که بسبب وی غرق شدند و اندوه بزرگ مر زنان را که ایشان را برده گیرد یعنی عاقبت عدو و حزن کرده مر ایشان را ، بدرستی که فرعون و هامان و لشکرهای ایشان ، هر دو بودند خطا کاران در همه چیز. آورده اند که چون سرتایوت کشادند موسی را دیدند محبت اودر دل حاضران و ناظران بدید آمد و فرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه از قتل جسته مبادا که آن مولود که میگویند این باشد . زن فرعون گفت من از منجمان شنوده ام که در فلان شب از آنچه بر فرعون میترسیدیم خاطر جمع شده است دست از این طفل بدار و بگذار تا دختر خود را بوی علاج کنیم ، پس قدری از آب دهان وی بر موضع برسان آن دختر مالیدند فی الحال زایل شد .

مصرع

آمد طبیب و درد بکلی علاج یافت

(۹) گفت زن فرعون ، آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در « عین المعانی » آورده که آن عه موسی بود و بر هر تقدیر گفت با فرعون که این کودک روشنی چشم است مرا و ترا بسبب آنکه فرزند ما شفا یافت ، مکشید او را (لفظ جمع برای تعظیم است) ، شاید که سود رساند ما را که امارات یمن و علامات برکت برجین مبین اولایح است یا فرا گیریم او را ، فرزندی که او اهل بیت آن دارد . فرعون او را به آسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول شد و حال آنکه ایشان بنی فرعون و قوم او نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست (۱۰) و گشت دل مادر موسی ، خالی از صبر و شغل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاده بی صبر و قرار شد بدرستی که نزدیک شد که از اضطراب آشکار کند قصه موسی را و گوید این فرزند من است مکشید و تسولی آنست که چون شنید که او را فرزندی برداشته اند دل او فارغ شد از غم و اندوه و نزدیک شد که از فرط

شادی ظاهر کند که این پسر من است و اگر نه آن بود که ما باید نهادیم ، بردل او یعنی بیستیم و محکم کردیم دل او را بصروثبات و این لطف کردیم ، ناباشد آن زن ، از باور دارندگان مر وعده ما را هر آینه ظاهر کردی سر پسر خود را (۱۱) و گفت مادر موسی ، مرخواهر او را واضح آنستکه با ما و کلثم بود و شوهر او را غالب بن یوشا گفتندی ، مادر موسی او را گفت برایی برادر خود رو ازو خبر گیر کلثم بدر گاه فرعون آمد ، پس بدید برادر خود را از دور در کنار آسیه و ایشان ندانستند که او خواهر ویست (۱۲) و حرام کردیم ما بر موسی شیر دایگان را پیش از آمدن خواهر او . آورده اند که هشت شبانروز موسی شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی انگشت خود را میسکند و شیر پاک بیرون آمده میخورد چون کلثم دانست که آسیه برای دایه مضطرب است ، پس گفت آیا دلالت کنم شما را بر اهل خانه که از روی شفقت در پذیرد این کودک را برای شما و آن اهل خانه مر و را نیکخواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند ؟

آورده اند که چون هامان این کلمه را شنید گفت این زن را بگیرد که او میداند که این از کدام خانواده است . کلثم دریافت و گفت من بدین معنی گفتم که « و هم للملك ناصحون » یعنی نیکخوان فرعونند نه از آن کودک . پس او را دلداری داده گفتند برو آنکس را که گفتی بیا و کلثم برفت و مادر را بیاورد و در آن حال موسی بر کنار فرعون بود و هر چند دایه می آوردند و موسی را بر میداشت موسی روی از اومی تافت و شیر او نمی ستد ، چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام وی رسید بوی متوجه گشته پستانش فرا گرفت .

بوی خوش تو هر که زیاد صبا شنید از یسار آشنا نفس آشنا شنید فرعون گفت تو کیستی که این رضیع بیستان تو میل کرد ؟ گفت من زنی ام خوشبوی و پاکیزه تن و شیر من بنایت پاک و شیرینست ، هیچ طفلی نزد من نیارند مگر که شیر من قبول کند . فرعون بفرمود تا اجرت او مقرر کردند و موسی را بوی سپرد و گفت بخانه خود بر ، و هر هفته يك روز پیش

مامی آر . مادر موسی او را برگرفته شادمان و خوشدل روی بخانه خود نهاد و وعده الهی جل و علا راست شد (۱) (۱۳) پس باز گردانیدیم موسی را بسوی مادر او تا روشن شود چشم او بفرزند و اندوهناك نشود بفراق او و تابداند بملم مشاهده ، آنکه وعده خدای راست است ولیکن بیشتر قبطیان بودند که نمیدانستند (۲) (۱۴) و آن هنگام که رسید موسی بنایت قوت و کمال جوانی (که از سی سالگی است تا چهل سالگی) و راست شد و بکمال رسید عقل او در آن سن (مراد اینجا چهل سالگی است یعنی چون بدین سن رسید) ، دادیم او را نبوت و دانش در دین و مانند اینکه بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم ، پاداش میدهم نیکوکارانرا ، ذکر ابتاء نبوت در اثناء این قصه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه او را بمادر رسانیدیم نبوت هم دادیم (۱۵) و در آمد موسی بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بود یا ببلده جابین بر دو فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در

(۱) وقتی ستمگری بنهایت رسید ستمگر هر چه کند بزیان خود می کند و جهد و کوشش او در ثبات و دوام و بقای ظلم سودی ندهد چنانچه موالوی گوید :

جهد فرعونى چو بى توفيق بود هر چه او میدوخت آن نفعی بود
واز این بهتر حکیم فردوسی آورده است :

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند شکش نیاید بکار

(۲) موسی طینتا از خردی و شیر خوار گئی دشمن ظالم بود چنانچه گفته اند هنگام شیر خوار گئی روزی در کنار فرعون بود دست بریش آفت ستمگر دراز کرد و قدری از آن برگرفت و بکند و فرعون خشمگین شد و امر بقتل موسی بداد گفتند این شیر خواره گوهر درخشان از جمره آتش باز نشناسد مشتق آتش و ظرفی پراز یا قوت پیش موسی آوردند تا بینند بکدام متوجه میشود جمره آتش برداشته در دهان نهاد زبانش بسوخت . و حضرت امیر مؤمنان علی فرموده : « كن للظالم عدوآ وللمظلوم عونآ » ینى دشمن ستمگر و یار ستمدیده باش و این دستوری است که پیشوائى مسلمانان بهر

«تفسیر نقاش» (۱) گفته که باسکندر به قول دول اشهر است که بمصر درآمد، برهنکام غفلتی که واقع بود از اهل مصر یعنی میان شام و خفقی که در آن وقت هر کس بهم خود مشغولند و گفته اند وقت قیلوله درآمد، پس یافت در آن شهر دو مرد که ایشان خصومت میکردند، این یکی از پیروان موسی بود یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند ملیخا (۲)، و آن دیگر از دشمنان او یعنی از قبیل نام او فانون یا فلتون (۳) و او خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف میزد کشیدن میکرد و چون موسی آنجا رسید، پس فریادخواست بموسی آن کسی که از گروه او بود، بر آن کسی که او از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بردفع قبطی. موسی قبطی را گفت دست از وی بردار؛ قبطی سخن موسی را رد کرد، پس مشت زد او را موسی، پس بکشت او را

و مسلمانانی داده و میبایستی عموم مسلمانان آنرا بکار برند و اگر مردم با بیدادگران و کسانی که حقوق افراد ملت را تضییع میکنند مبارزه نمایند و در همه حال و همه جا بار مظلوم و خصم بیدادگر باشند، کم کم بساط ظلم برچیده شده و حقوق افراد مورد تجاوز ظالمان قرار نخواهد گرفت.

شیخ عطار در شکایت از اهل زمانه میگوید:

این زمان در طشت آتش مانده ایم منفل فرعونیم ما کام و دهان پراخ گراست
عطار اشاره میکند باینکه هر که بشرب پیغمبران و رهروان جهان باستم گران و ستمگری مخالفت نماید در زحمت و محنت می افتد و بدیهی است هر محنتی مقدمه راحتی است چنانکه صائب تبریزی گوید:

هر محنتی مقدمه راحتی بود شده زبان حق چو زبان کلیم سوخت
و ما پند می دهیم پیروان اسلام را که با فساد و ستمگری و خیانت مبارزه کنند و اگر چه این مبارزه سخت باشد لیکن تنها از ابراه میتوان جامعه خود را جلو برده و اصلاح کنیم.

(۱) تفسیر نقاش: نام این تفسیر شفاء الصدور میباشد و مؤلف آن ابو بکر محمد بن حسن نقاش موصلی است که در سال ۳۵۱ بدرود زندگانی گفته است.
(۲) ح: میخا (۳) ف: فلیقون

و گفته اند حکم کرد خدای بزرگ او، پس بمرد و موسی بعد از کشتن او گفت این کار من از عمل کسی است که شیطان او را اغوا کند نه عمل امثال من (۱)، بدرستی که شیطان، دشمنی است که راه کننده، هویدا دشمنی او. و چون پیغمبران از فرمانی خدای تعالی ب قصد معصومند و زلت ایشان را نباشد الا از طریق سم و آن بنسبت رتبه ایشان ذنبی نباشد، پس حضرت موسی بطریق مناجات (۱۶) گفت ای پروردگار من، بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر بدان، پس بیمار مرا، پس بیمارزید خدای تعالی و برا با ستغفار وی، بدرستی که خدای آمرزنده است مریدگان را، مهربانست بدیشان (۱۷) گفت ای پروردگار من، سوگند میخورم بآنچه انعام کرده بر من بمغفرت و غیر آن که توبه میکنم، پس نباشم هرگز همیشه و یار، مرید کاران را یعنی مظاهرت کسی نکم که مودی باشد بچسبم و چنانچه با من معاشرت سبطی که مودی باشد بقتل قبطی (۱۸) پس باعداد کرد موسی در آن شهر، ترسات و هراسان، انتظار میبرد و مقرر صدمی بود که دمیدم کسی او را طلبد و قصاص جوید، پس ناگاه آنکسی که طلب یاری میکرد ازو دبروز، باز فریاد میکند و یاری میطلبد بر قبطی دیگر گفت موسی مرا آن بنی اسرائیل را بدرستی که تو مردی گمراهی، بیداست گمراهی تو یعنی دبروز سبب قتل کسی شدی (۱۹) پس آن هنگام که خواست موسی آنکه بکشد آنکسی را که او دشمن است مر موسی و بنی اسرائیل را و از شر او دفع کند سبطی گمان برد که بر سر او میروند تا او را بزند گفت موسی آیا میخواهی آنکه بکشی مرا همچنانکه بکشتی نفسی را دبروز؟ نمیخواهی مگر آنکه

(۱) آیه کریمه: «و دخل المدينة علی حین غفلة من اهلها فوجد

فیها رجالان یقتتلان هذا من شیعتی و هذا من عدوه فاستقائه الذی من شیعتی الذی علی الذی من عدوه فو کزه موسی فقتضی علیه قال هذا من عمل الشیطان ایه عدو مظل مبین». افتتال بمعنی کارزار کردن بایکدیگر است.

باشی گردنکشی ، نامهربانی ، بیماقتبی ، خونریزی در زمین مصر و نمیخواهی آنکه باشی از اصلاح کنندگان میان مردم . قبطی که این سخن شنید دانست که فاتون خباز راموسی کشته خبر فرعون رسانید و او بارکان دولت مشاورت کرده مهم بر قتل موسی قرار گرفت و حرییل که مؤمن آل فرعون بود از آن آگاه شده متوجه موسی شد (۲۰) و آمد مردی یعنی حرییل ، از دور تر جایی از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بريك كناره شهر بود ، شتاب میکرد تا به موسی رسید ؛ گفت ای موسی بدرستی که اشراف قوم مشاورت میکنند و تدبیر می‌انگیزند بسبب تو تا بکشند ترا بهوش قبطی مقتول ، پس بیرون روان شهر ، بدرستی که من مرترا از نیکخواهان و مهربانانم (۲۱) پس بیرون رفت در همان دم بی زان و راحله و رفیق ، از آن شهر ، در حالتیکه ترسان بود بر نفس خود ، انتظار میبرد که کسی از بی اودر آید گفت ای پروردگار من ، نجات ده مرا و باز رهان از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او . در «موضح» آورده که جبرئیل آمد گفت ای موسی متوجه شهر مدین شو و او را بر راه آورد موسی قدم در آن صوب نهاد (۲۲) و آن هنگام که متوجه شد بسوی مدین و او مدینه بود مسمی باسم بانی آن که مدین بن ابراهیم خلیل بود صلوات الله و سلامه علیه و از مصر تا آنجا هشت روز راه است و موسی راه نمیدانست گفت شاید خدای من آنکه راهنماید مرا ، راه راست تا مدین . پس موسی هشت شبانه روز راه میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت . «سلامی» فرموده که روی بتاحیه مدین داشت اما دلش متوجه حضرت ذوالمن بود و مسالك بیدای مدین را بهمراهی (۱) شوق لغاتنها می پیمود .

غمّت تا بار من شد روی در راه عدم کردم

خوش است آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد

(۲۳) و آن هنگام که رسید بآب مدین و آن چاهی بود که بر کنار

شهر بود ، یافت بر سر آن آب ، گروهی از مردمان که آنجا جمع شده ، آب

میدهند مواشی خود را و یافت از فرود ایشان یعنی در مکان اسفل از ایشان (۱) دوزن را که میرانند کوسفندان خود را تا بارمه دیگران مختلط نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیاء میباشد فرا پیش رفت و بطریق تلمظ گفت چیست حال شما و کار شما که کوسفندان را از آب خوردن و اختلاط از دیگر کوسفندان (۲) باز میدارید ؛ گفتند ما آب نمیدهیم کوسفندان خود را تا وقتی که باز گردانند شبانان رماهای خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند ما باغنم خود دهیم زیرا که ما مدد کاری نداریم و پدر ما پیری کهن سال بزرگ حالت نمیتواند که بیاید و ما را مدد دهد . گفته اند ایشان دختران برادر زاده شعیب بودند که او را بشری گفتندی و او را شهر آنست که دختران شعیب بودند بزرگتر صفرا (۳) نام داشت و خردتر صفیرا یا صفورا . چون موسی بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت این عجوز گات را چرا انتظار میدهید ؟ اول اغنام ایشان را سیراب کنید تا زود بخانه های خود باز روند ایشان از روی تمکیم گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا و آب ده . موسی فرا پیش آمد و آنها را که نظر بر میان دوا بروی وی افتاد بترسیدند و بر طرفی رفته بنظراره بایستادند . موسی بیامد و دلوی که ده تن میکشیدند او تنها با آنکه هشت شبانه روز طعام نخورده بود بکشید و کوسفندان ایشان را سیراب کرد و گویند بر سر چاهی دیگر رفت و سنگیکه بچهل تن بر می گرفتندی تنها برداشت و دلوی که بچهل تن کشیدندی تنها آب کشید (۲۴) پس آب داد برای ایشان مواشی ایشان را و ایشان برفتند ، پس باز کشت موسی بسوی سابه دیواری یا درختی ، پس گفت ای خدای من ، بدرستی که من بر آنچه بزرگ فرستی بسوی من از نیکویی یعنی خوردنی کم و بیش هر چه باشد محتاجم یا من برای آنچه فرستادی بمن از نیکوئیها که مدد کمال دین باشد فقیر شدم در دنیا و سعت عیش و توانگری که پیش فرعون داشتم بگذاشتم .

(۱) یعنی پائین تر از مکان آن جماعت

(۲) ف - و اختلاط کردن با دیگر کوسفندان (۳) م : صفرا

با فقر بسازم که مرا فقر خوشست

گر هیچ ندارم چو تو دارم همه هست (۱)

اما چون دختران شعیب در این روز زودتر بخانه باز آمدند و پدر از سبب زودی معاودت پرسید قصه بتامامی عرض کردند ، دختر خود را فرمود تا برود اورا بیاورد (۲۵) پس آمد بموسی یکی از دوزن و آن صفورا بود میرفت بطریق شرم داشتن چنانچه ابکار روند ، گفت بدرستی که پدر من میخواهد ترا ، تا پاداشی دهد ترا مزد آنکه آب دادی اغشام مارا برای ما موسی بجهت زیارت شعیب و تقرب باشنائی باوی اجابت فرمود نه برای طمع مزد و در راه که میرفتند -

باد می آمد و جامه صفورا از بهشی از اعضای او برداشته میشد موسی فرمود تو از عقب من می آی و مرا بسخن دلالت راه میکن ، پس آنهنکام که آمد موسی نزدیک شعیب و خواند بر و باز گفت بر شعیب قصه خود را و شعیب دانست که او از اهل نبوت است ؛ گفت مترس رهائی یافتنی از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشان را بدین ولایت دست نیست ، پس فرمود تا طعمای حاضر کردند ؛ موسی از خوردن آن امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدینا نمیغروشیم یعنی حقی انعام برای خدا کردیم نه برای جزا ، شعیب فرمود که این طعام نه مزد کار تو است بلکه عادت ما آنستکه هر که بمنزل ما میرسد اورا بطریق ضیافت خدمت کنیم حالا تو میهمان ما می و ما حضری رسیده مروت اقتضای آن میکنند که رد نکنی .

مصرع

که میهمان سخن میزبان قبول کند

موسی از آن طعام تناول فرمود و در انتهای این حال (۲۶) گفت یکی

(۱) آیه کریمه : « فجا، نه احدیهما تمشی علی استنجیاء قیالت

ان ابی بدءوك لیجزک اجرما سقیة لنا فلما جاءه و قص علیه القصص

قال لا تخف نجوت من القوم الظالمین »

از آن دوزن (و آن صفورا بود) ای پدر من بمزد گیر موسی را برای شبانی ، بدرستی که بهترین کسی را که بمزد گیری ، مزدور توانا و امین است (تعریفی (۱) است بآنکه موسی را قوت و امانت هست) . آورده اند که پدر از وی پرسید که تو امانت و قوت او کجاء معلوم کرده ای ؛ صفورا باین در قصه کشیدن دلو آب و صورت مرافقت و امر کردن بآنکه از عقب وی رود باز گفت شعیب بر آن حال اطلاع یافته (۲۷) گفت من میخواهم آنکه بزنی بتو بدهم ، یکی از این دو دختر هر کدام را خواهی برای آنکه اجارت دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا هشت سال .

در «عین المعانی» آورده که در شرایط مقدمه مهر دختران مر پدران را بوده و ایشان می گرفته اند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که : «و آتوا النساء صدقاتهن نحلة» (۲) و آنکه جز منافع مهر تواند بود منوع است نزد امام اعظم بخلاف امام شافعی و گفته اند معنی این آیت اینست که مزد آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو به صدق دختر من آنستکه هشت سال شبانی من کنی ؛ پس اگر تمام کنی آن هشت سال را ده سال ، پس آن نزدیک تست یعنی بطریق تفضل کاری کرده باشی و شرط کرم بجا آورده ای و نمیخواهم آنکه رنج نهم بر تن تو بالزام اتمام ده سال یا بمنافشه در مراعات اوقات و استیفای اعمال یعنی ترا کار فرمایم بر وجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی زود باشد که بیایی مرا اگر خدا خواهد از ستودگان و شایستگان در حسن معامله و وفای عهد و التزام آداب صحبت (۲۸) گفت موسی که این عهد میان من و تو قایمست که هیچ کدام ازین خلاف نکنیم ، هر کدام از این دو مدت که هشت سال و ده سال است ، بگذارم و بیایان رسانم ، پس آمدی و افزونی جستن نیست ترا بر من یعنی اهل مرا از من باز نباید داشت و خدای بر آنچه میگویم و شرط میکنم گواهد است با بر آنچه گفت و شنید میبود کار ساز ماست

(۱) م : تحریرش است

(۲) سورة نساء آیه کریمه ۴

یعنی کار خود را بوی می سپاریم یا بتوفیق او از عهده عهد بیرون آئیم (۱)
 گر لطف تو یاری نماید ز نتجت هم عهد شکسته است و هم پیمان هست
 (۲۹) پس آن هنگام که بگذارد موسی مدت خود را ، در خبر است که
 موسی اقصی الاجلین باتمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر
 مصاحب شعیب بود و در چهل سالگی با جازت شعیب متوجه مصر گشت (۲) پس
 چون قدم در راه نهاد و میرد کسان خود را در شب سرد و تاریک و راه کم کرده
 بود و زنش را وضع حمل نزدیک رسیده و اغنام از برف و باد (۳) و دمه متفرق
 شده و از مقدحه آتش نمیجست بدید از طرف کوه طور آتشی را ، گفت موسی
 مر کسان خود را که در نك كنید در همین مکان ، بدرستی که من دیدم آتشی ،
 شاید پیارم برای شما از آن آتش خبری یعنی از نزد آن کسانی که بر سر آن
 آتش اند خبری که راه از کدام طرفست یا باره پیارم از آتش شاید که شما
 خود را گرم سازید بدان (۳۰) پس چون بیامد بدان آتش ندا کرده شد یعنی
 موسی را ندا کردند از کناره رود آن کناره که بر راست موسی بود و آن ندا
 رسید در جایگاه برکت داده شده از درخت سوره یا عوسج یا عذاب ، آنکه
 ای موسی ، بدرستی که منم خدای ، پروردگار عالمیان . موسی بدرخت نگاه
 کرد آتش سقید و بیدود دید و بدل فرونگریست شعله آتش شوق لقای معبود

(۱) صاحب مثنوی می گوید :

جرء بر خاک وفا آن کس که ریخت
 پس بیه بر گفت بهر این طریق
 (۲) خواجه حافظ شیرازی میگوید :

شبان وادی این گهی رسد بهر اد
 یعنی برای رسیدن به هدف و مقصود باید از راهی پر پیچ و خم و دشوار گذشت و با آنکه
 راهنما و دلیل و رهبر خوش تشخیص و کاملی لازم است تا بتوان یکمبه مراد رسید زیرا :
 نا برده رنج گنج میسر نمیشود
 مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
 هر کس که ضالوب مقصود و هدفی مقدس است میتواند با سعی و کوشش

بآن نزدیک شود (۳) م : برق و باد

مشاهده نمود از شهود این دواش نزدیک بود که شمع وجودش بتمام
 سوخته گردد .

انهم

هست در من آتشی روشن نمیدانم که چیست ؟

این قدر دانم که همچون شمع میگاهم دگر

موسی از ندای آن باموسی سوخته عشق و گداخته شوق شده در بیش
 درخت بایستاد و آن ندا دو مضمون داشت یکی آنکه : « یا موسی انی
 انا الله رب العالمین » و دیگر آنکه (۳۱) بیفکن عصای خود را ، موسی
 عصای بینداخت ماری شد پس آن هنگام که دید عصارا که بسرعت حرکت می-
 کند گویا که آن مار است جهنده که در عرف آنرا تیرمار میگویند ، برگشت
 عزیمت کنان از خوف و باز نکشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاده
 روان شد . ندا رسید که ای موسی پیش آی و مقرر ازین مار ، بدرستی که تو
 از امان یافتگانی (۳۲) در آرد دست خود را در گریبان جامه خود تا بیرون
 آید سفید و درخشنده بی عیبی یعنی سفیدی او مکروه و متنفر نباشد چون بیاض
 بر بس و جمع کن بسوی خویش پال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را از
 ترس تا نسکین بابی یا دست راست زیر بغل چپ در آرد چنانچه مردم ترسناک
 کنند ، پس این مردو یعنی عصا و بدیضا دو حجت و علامتند از پروردگار
 تو بر رسالت تو برو بدین دو مجزیه بسوی فرعون و گروه او ، بدرستی که ایشان
 گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان من (۳۳) گفت موسی ای آفریدگار
 من ، بدرستی که من کشته ام از قبطیان کسی را ، پس میترسم از آنکه بکشند
 مرا بقصاص آن (۳۴) و برادر من هارون ، اوفصح تر است از من از جهت
 زبان آوری و سخن گذاری ، پس بفرست او را بامن یا رومد کار تا مرا تصدیق
 کند در تقریر حجت ها و تزییف شبهتها تا تعبیر کند از من کلام مرا ، بدرستی
 که من میترسم آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان بوقت مناظره مرا
 یاری نکند (۳۵) گفت خدای زود باشد که سخت کنیم بازوی تو یعنی بیفزائیم

گفت بکشتم خدای موسی را؛ حق سبحانه جبرئیل را بفرستاد تا بر خود را بدان صرح زد و سه پاره ساخت يك قطعه بر لشکر گاه فرعون آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعه دیگر در دریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماندند فرعون با وجود این حال متنبه نکشت و غرور او رو باز دیار نهاد (۳۹۱) و گردنکشی کردند فرعون و لشکر های او، در زمین مصر بی استحقاق و سزاواری و گمان بردند آنکه ایشان بسوی مکافات باز گردیده نخواهند شد بیعت و نشور (۴۰) پس بگرفتیم او را و سپاه او را، پس در افکندیم ایشان را، در دریای طبریه تا غرق شدند، پس در نگر ای محمد که چگونه بود سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان (۴۱) و گردانیدیم ایشان را در این جهان پیشوایان ضلالت تا با ضلال خود مردمان را میخوانند بسوی آتش یعنی بهملهایی که موجب دخول آتش باشد چون کفر و معصیت و روز ستغیز باری داده نخواهند شد یعنی هیچ باری عذاب از ایشان باز نخواهد داشت (۴۲) و از پی در آوردیم ایشان را یعنی بدیشان پیوند دادیم درین

او هم از نسل شغال ماده زاد
هر که دید آن جاه و مالش سجده کرد
گشت مشک آن گدای زنده دل
مال ما را آمد که دروی زهرهاست
مان تو ای فرعون ناموسی مکن
سوی طاوسان اگر پیدا شوی
موسی و هرون چو طاوسان بدند
زشتیست پیدا شد و رسوائیست
چون محک دیدی سیه کشتی چو قلب
ای سک گر کین زشت از حرم و جوش
ای شغال بسی جمال بسی هنر
زانکه طاوسان کنند امتحان

در خم مالی و جانی او افتاد
سجده افسوسیانرا او بخورد
از سجود و از تحیر های خلق
وان قبول و سجده خلق ازدهاست
تو شغالی هیچ طارسی مکن
عاجزی از جلوه و رسوا شوی
بر جلوه بر سر و رویت زدند
سرنکون افتادی از بسالابت
نقش شیر رفت و پیدا گشت کلب
پوستین شیر را بر خود مپوش
هیچ بر خود خلق طارسی مپوش
خوارویی رونق بمانی در جهان

سرای تاملانکه و مؤمنان بریشان امن میکنند و روز قیامت، ایشان از زشتی رویان یا راند گانند (۴۳) و بدرستی که دادیم موسی را تودیت، از پس آنکه هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علی نبینا و علیهم السلام، در حالیکه آن کتاب حکمها و پیغامهای روشن بود یا نورهایی که دبده بصیرت بکشاید مربئی اسرائیل را و راهنمایند با احکام شرع و بتشایبی برای متابعت و عاملان بآن، شاید ایشان، پند پذیرند (۴۴) و نبودی تو ای محمد بطرف وادی غربی از ناحیه طور و طور در جهت غرب بوده از مقام موسی یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی چون گذاردیم بسوی موسی وحی را و نبودی تو از گواهان بر امر رسالت او بسوی فرعونیان (۴۵) ولیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما بیافریدیم پس از موسی قرنهای مختلف، گروهی بعد از گروهی، پس دراز شد بریشان زندگانی ما یعنی مدتهای مدید بر اهل این قرنهای گذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم روی باندراست نهاد پس ما ترا برای تجدید اخبار فرستادیم و همه عقلا دانند که اخبار از مثل این اخبار جز بوحی آفرید کار نتواند بود و نبودی تو مقیم در میان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلم بتخوانی بریشان آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب و چنانچه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصصا تعلیم گیری ولیکن ما هستیم فرستنده تو و خبر کننده ترا ازین قصصا (۴۶) و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا چون ندا کردیم موسی را و تودیت دادیم و در «زاد المفسر» از ابوهریره رضی الله عنه نقل میکنند که ندا کرد امت حضرت محمد را و بنواخت.

در «کشف الاسرار» فرموده که موسی گفت الهی در تودیت میتوانم صفت و سیرت امتی که بنصالح حمیده و اخلاق ستوده موصوف و مزین اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود؟ خطاب رسید که ایشان امت احمدند حبیب من. موسی آرزو برد که ایشان را ببیند حق سبحانه فرمود اکنون زمان ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوائیم، پس خطاب کرد که یا امت احمد، همه از اصلا بدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند و چون

موسی را آواز ایشان بشنوائید تقواست که بی نفعه باز گردند فرمود که عطا دادم شمارایش از آنکه از من بخواهید و پیامرزیبیم قبل از آنکه آمرزش طلبید. زهی رتبت این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان به حضرت رسالت و قرآن برین وجه مزده یافته اند :

بیت

حق لطف کرد و داد بما هر چه بهتر است

وین بهتر از همه است که او نیز از آن ماست

و چون این چنین تشریفی بر امت را بواسطه حضرت رسالت منقبت است لاجرم با او میگوید که تو در محاور حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندم و لیکن ترا خبر دادیم از جهت بخششی که واقع است از آفریدگار تو و ترا این قصها در آموختیم تا بیم کنی گروهی را که نیامده است بدیشان هیچ بیم کننده پیش از تو یعنی در ایام فترت که مابین عیسی و آنحضرت بوده و اگر نه اسمعیل را بحرب فرستاده بودند و مدتی متمادی گذشته درین زمان آن حضرت را فرستاد ، شاید که ایشان بند پذیرند (۴۷) و اگر نه آن بودی که بدیشان رسیدی ، عقوبتی رسیده بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی عملهای ایشان از شرک و ظلم و معصیت ، پس گفتند بوقت حلول عذاب ، ای پروردگار ما ، چرا نفرستادی بسوی ما ، فرستاده که پیغام تو بما آوردی ؟ پس ما متابعت کردیم آیتهای ترا و تصدیق رسول تو نمودیم و بودیم از گروه بدکاران بنو و رسول تو جواب اولاء اول مخدوف است یعنی اگر نه آنست که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر ما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هر آینه عذاب بدیشان میفرستادیم . آورده اند که رهط قریش در باب پیغمبر از یهود سؤال کردند و ایشان بنبوت وی اقرار نموده نعمت و منفعت آنحضرت از توریت خواندند مشرکان انکار توریت نموده اگر او پیغمبر است چرا آتیه مجزه ها که موسی داشت وی ندارد ؟

آیه آمد که : (۴۸) پس آنهنگام که آمد بدیشان یعنی کفار عرب فرستاده راستگوی یعنی محمد با پیغامی درست یعنی قرآن از نزدیک ما ، گفتند

چرا داده نشد به محمد مانند آنچه داده شدی موسی از معجزات یعنی چرا محمد را نیز عصا وید بیضا ندادند ؟ آیا کافر نشدند (یعنی کافر شدند) ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط آنچه دادند موسی را پیش ازین آیات تسخیر گفتند قبطیان ، در خداوند سحر ، یعنی موسی و هرون هدیه پست شدند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو ساحر معاون یکدیگرند یعنی توریت و قرآن و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه ، بدرستی که ما بهر یک ازین دو سحر یا بجمع پیغمبران و کتب ایشان ناگروید گانیم .

(۴۹) بگو پس بیارید ، از نزدیک خدای که باشد آن کتاب راهنما را ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل شد تا من پیروی کنم آنرا ، اگر هستید راستگویان که توریت و قرآن سحر است (۵۰) پس اگر اجابت نکنند ترا و کتاب نیاورند ، پس بدانکه جزین نیست که ایشان ، پیروی میکنند ، آرزوهای خود را بیدانشی و حجتی و کبست که راهتر از آنکسی که پیروی کند هوای خود را بی راهنمونی و بیانی و بصیرتی از نزدیک خدای ، بدرستی که خدای راه نمی نماید و بمنزل نمیرساند گروه ستمکاران را که متابع هوای نفس خودند (۵۱) و بتحقیق پیوند دادیم و درهم پیوستیم ، برای ایشان سختی را یعنی از بی در آوردیم دعوت را بجهت و مواعظ را بمواعید و قصص را بامثال و نصایح را بهر با قرآن را پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از پی سورتی ، تا شاید که ایشان بند پذیر گردند و درو تأمل کرده بدو بگروند (۵۲) آنرا که داده ایم کتاب یعنی توریت ، پیش از قرآن ، ایشان بقرآن میگردند بقول جمعی مراد مؤمنانند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او و اشهر آنست که کتاب انجیل باشد و مراد چهل ترسا از اهل حبشه و شام باشند که در مکه بملازمت حضرت رسالت آمده ایمان آوردند چه این سوره مکی است و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر گویند آیت مدنی است (۵۳) و چون خوانده شود قرآن ظاهر الاعجاز بریشان ، گویند ایمان آورده ایم بوی و دانسته که کلام خدای است ، بدرستی که او را امت و درستست و فرود آمده ، از نزدیک آفریدگار ما ، بدرستی که ما بودیم ، پیش

از نزول وی گردن نهادگان و مخلصان بجهت آنکه در کتب مقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته (۵۴) آن گروه از اهل کثابین، مزد داده شوند، دوبار بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریت یا انجیل و ایمان بقرآن و دفع میکنند سخن نیکو، قول قبیح را. در توضیح آورده که بعد از ایمان ترسانان اوجیل و احزاب او ایشان را دشنام میدادند و ایشان در جواب فرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود من میگردند بر این سلام و اصحاب ایشان و آنان بنرمی جواب میدادند، پس حق سبحانه و تعالی ایشان میکند که دفع میکنند به نیکو سخنی قول سفیه را و از آنچه داده ایم ایشان رانقه میکنند در راه ما (۵۵) و چون میشوند سخن بیهوده را یعنی ستم و ترس من منافقان و کفار زمان، اعراض مینمایند از آن و خاموش میشوند از ترس و می گویند مراد تو گویند گان را، ما راست کردارهای ما از حلم و صغیر و مر شمار است اعمال شما از سفاقت و لغو یا ما راست دین ما و شمارا دین شما، سلامت است شما و از ما یعنی لغو شمارا بلغو مقابله نکنیم و گفته اند سلام تودیع و متار که است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم و نمی جوئیم صحبت جاهلان و تغلق باخلاق ایشان چه مصاحبت با اشرار موجب بدنامی دنیا و بدقرجایی عقبی است :

بیت

از بدان بگریز و بانیگان نشین
بیار بد زهری بود بی انگین
آورده اند که آنحضرت بر ایمان عم خود ابوطالب بفایت حریص بود، بوقت وفات بر بالین وی آمده گفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بر آن نزدیک خدای از برای تو. ابوطالب گفت ای برادر زاده من میدانم که تو راست میگوئی، اگر سرزنش پیر زنان فریض نبود که ابوطالب از مرگ بترسید و کلمه گفت من از گفتن این کلمه دل ترا شاد میساختم آیت آمد که : (۵۶) بدرستی که توای محمد قادر نیستی که راهنمایی بایمان، آنکس را که دوست میداری هدایت او ولیکن خدای، راه مینماید بایمان هر کرا میخواهد و او دانا تر است براه یافتگان یعنی آنانکه

مستعد هدایتند یا آنها که حکم ازل بهدایت ایشان صادر گشته چه اصل در هدایت حکم از لیست و هدایت لم یزلی.

بیت

هدایت هر کرا داد از بهدایت
بدو همراه باشد تا بهدایت
آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق و سغیر تو راست است و آنچه میگوئی سبب دوات ماست در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عربست میترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را با قتل انصار طاقت مقاومت ایشان نباشد آیت آمد که : (۵۷) و گفتند بعضی از کفار که اگر پیروی کنیم طریق رشاد را با تو یعنی ایمان آریم بتو، ربهوده شویم، از زمین ما یعنی عرب ما را ازین دیار بر بارید و بیرون کند، آیا ما جای نداده ایم مرا ایشان را حرمی یا ایمنی که کس بر ایشان دست ندارد کشیده میشود بسوی این حرم میوه های هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرایب از هر ناحیتی بر آنجا آورند و روزی دادیم ایشان را درین وادی غیر ذی زرع، روزی دادنی، از نزدیک ما بی منت غیری پس چون با وجود بت پرستی ایشان را ایمن و مطمئن و مرفه میدادیم اگر ایمان دارند چگونه ایشان را از تخوف و تخطف در امانت نیاریم ؟ ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند این نکته را و در نمی یابند (۵۸) و پس هلاک کردیم از اهل دیهی که بنافرمانی کافر شدند در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و یاغی شدند چنانچه اهل مکه و ما آن طاغیان را هلاک کردیم پس آنست مسکنهای ایشان خالی و خراب، نشستند در آن از پس هلاک ایشان، مگر اندکی از رهگذریان که روزی یا بعد از روزی آنجا باشند و بروند و از خالی بگذارند.

بیت

در خانه دنیا چون نشستی بر خیز
کین خانه بدان خوشست کاین دوروند
و هستیم ما وارث آن مساکن پس از اهالی آن یعنی ما یم باقی بماند

فناى همه (۵۹) و نیست پروردگار تو ، هلاك كننده اهل ديهها تا وقتى كه برانگيزد در معظم آن ديار و اهل آن بلاد يعنى چون اهل سواد اعظم بزرگتر و با فهمتر باشند لاجرم آنجا برانگيزد ، ~~و~~ بخواند بریشان آيههاى ما را براى الزام حجت و قطع معذرت و نيتيم ما هلاك كننده يعنى خراب سازنده ديهها بهقوت مكره كه اهل آن ستمكاران باشند بتكذيب رسل و انكار حق (۶۰) و آنچه داده شديد شما از چيزى كه اسباب دينوى باشد ، پس آن برخورداری است در زندگانی این جهان و آرایش این سرای که در مدت حیات بی اعتبار بدان مباحات و افتخار کنند و آنچه نزد يك خدايست از ثواب آن جهانی و نعمتهای جاودانی ، بهتر است فی نفس الامر چهلذت آن خالص است از کدورات محنت و مشقت و پابنده تر آبادر نمی یابید و فهم نمیکنید که بدل میکنید باقی را بفانی و مرغوب را به میوب ؟

نظام

حیف باشد اهل وزردادن زچنگ پس گرفتن در برا برخاك و سنگ
در خبر است كه على و حمزه رضی الله عنهما با ابو جهل منافرة بسیار
کردند در باب دنیا و گفته اند عمار ياسر باوليد منيره مجادله فرمود ، ابن
آيت نازل شد كه (۶۱) آیا كسى كه وعده كرديم او را به جنت در آخرت و بنصرت
در دنیا وعده نيكو كه در آن خلاف متصور نیست ، پس آنكس در پابنده
آن موعود است بيشبه يعنى على و حمزه با عمار ياسر رضی الله عنهم چنين كس
باشد مانند كسى كه برخورداری دادیم او را از متاع زندگانی دنیا كه محبتش
آمیخته محنت است و دولتش مؤدى بنكبت و مالش در صدد زوال و جاهش
بر شرف انتقال ، پس آن كس ، روز رستخيز ، از حاضر شدگان باشد براى
عذاب يا حساب مراد ازین كس ابو جهل است باوليد منيره (۶۲) و ياد كن
روزی را كه بخواند خدای كافران را ، پس گوید كه جانند شريكان من ، آنكه بودند
كه كمالت میبردند كه شريك مانند (۶۳) گویند آنرا كه واجب شد بریشان
خداى يعنى آیات وعيد يا كلمه : « لاملان جهنم » و آنان رؤسای
ضلالت باشند یا دیوان كه گویند ای آفریدگار ما ، این گروه يعنى ضلفاء و

اتباع آنانند كه ما همراه كرديم ایشان را و بشرك خوانديم اجابت کردند ،
همراه كرديم ایشان را ، همچنانكه خود همراه بوديم ، اکنون بيزاری
كرديم ، بسوى توازيشان و از آنچه ایشان اختيار کرده اند از كفر ، نبودند
ایشان كه فی الواقع ، ما را پرستند بلكه ایشان پرشش هاى نفس خود
میگرداند (۴۶) و گویند كافران را كه بخوانید انبازان خود را يعنى آنانرا كه
شريك ما میساختید ازیشان تا عذاب از شما دفع كنند ، پس بخوانند ایشان
را باميد نصرت ، پس اجابت نکنند مریشان را بجهت عجز از اجابت و نصرت
كنند عذاب را تايمان و متبوعان و منابرند كه كاشكى بودندی كه راه مى-
یافتندی بجهله كه عذاب از خود دفع كردندی ياراه یافته بودندی بحق تا از
عذاب اين شدندى (۶۵) و ياد كن روزى را كه ندا كند حق سبحانه اهل
تكذيب را ، پس گوید چه جواب داديد فرستادگانرا چون شما را دعوت
کردند بحق ؟ (۶۶) پس پوشيده شود بریشان خبرها يعنى آنچه بايستمبران
گفته باشند با فراموش كنند حجتهارا ، در آن روز و ندانند كه چه گویند ،
پس ایشان ، نپرسند از يكديگر كه چه جواب گوئيم بجهت آنكه سائل و
مسئول هر دو فرو مانده باشند يا از غایت دهشت و حيرت پرواى پرشش نکنند (۶۷)
اما آنكس كه توبه كند از شرك و بگردد بخدا و رسول و بكنند عملى شايسته
پس شهادت بلكه بايد كه باشد ، از درستكاران و بوقت سؤال از جواب فرو نماند
و رستگاری با اجابت حضرت رسالت پناهی باز بسته است :

بیت

مزن بیرضای محمد نفس ره رستگاری همین است و پس
آورده اند كه صنادید عرب طعنه میزدند كه خدای چرا محمد را برای
نبوت اختيار كرد ؟ بایستی كه چنين منصب عالى بزرگترین اهل مكه و
طایف رسیدی : اولاً نزل علیه القرآن على رجل من القریتين عظیم
حق سبحانه در جواب ایشان فرمود كه : (۶۸) و پروردگار تو ، مى آفریند ،
آنچه میخواهد بی موجهی و مانعی و بر میگزیند هر كرا میخواهد بر رسالت
چنانچه حضرت مصطفی را برگزید ، نیست و نشاید ، مر كافران را چون ولید

مغیره و سایر طاعنان را اختیاری در آن بطنی ایشان را نرسد و نرسد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار قادر مختار است .

مصرع

هر که خواهد برگزیند ، هر که خواهد رد کند

باکی مر خدا ایراست ، از آنکه کسی را بالای اختیار او ، اختیاری نیست و برتر است خدای از آنچه شرك می آوردند بت پرستان و شرك میگیرند بتان را (۶۷) و آفریدگار تو ، میداند آنچه می پوشد سینه های ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر و کینه مؤمنان و آنچه آشکارا می سازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن (۷۰) و اوست خدای مستحق پرستش ، هیچ معبودی جزا نیست مکر او ، مرا و راست ستایش درین سرای و در آن سرای چه مولی نعم دنیوی و اخروی اوست و مرا و راست کار گذاری و بسوی او باز گردیده خواهید شد در روز نشور (۷۱) بگوای محمد چوت ببینید اگر گرداند خدای بر شما شب را باینده تا روز قیامت بآنکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق غایت حرکت دهد ، کیست خدای بجز خدای بحق که از روی قدرت بیارد برای ما روشنی یعنی روز روشن که در آن بطلب معاش اشتغال کنید آیا نمیشنوید موعظه را بگوش تدبیر و اعتبار ؟

(۷۲) بگو چه بینید اگر سازد خدای بر شما روز را باینده و باقی تا روز قیامت بآنکه آفتاب بروسط السماء بدارد و بایر مدار فوق الارض حرکت دهد کیست خدای بجز الله که از راه رحمت بیارد برای شما که آرام گیرید در روز و از متاعب اشغال و اعمال استراحت کنید ؛ آیا نمی بینید آثار قدرت را بدینده تفکر ؟ (۷۳) و از بخشایش خود بیافرید برای شما شب و روز را تا آرام گیرید در شب و تا بچوید در روز از روزی خدای که بفضل خود مقرر کرده و شاید که شما سپاسداری کنید خدا را بر نعمت روز و شب .

نظم

چرخ را دور شبان روزی دهد	شب پرد ، روز آورد روزی دهد
خلوت شب بهر آن تا جان ریش	راز دل گوید بر جانان خویش
روز ها از بهر غوغای عوام	تا بدیشان کار تن گیرد نظام

(۷۴) و یاد کن روزی را که ندا کند خدای مر بت پرستان را گوید : (تکرار این ندا تقریب به تدفیع است) ، پس گوید که جایند انبازان من ؟ آنانکه بودید که گمان میبردید که شريك منند و دروغ میگفتید (۷۵) و بیرون آریم از هر گروهی گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبران را بگواهی آریم پس گوئیم مرا امانت را که بیارید حجتی که دارید بر شرك و تکذیب پس بدانند آن هنگام ، آنکه راستی با عبادت بانوحید یا حجت مر خدا بر است و کم کردار ایشان آنچه بودند که بر می یافتند از سخنان باطل با امید شفاعت که به بتان میدادند (۷۶) بدرستی که قارون بعد از قوم موسی .

نملی (۱) گوید عم موسی بوده و گفته اند وی خواهر زاده موسی بود و اصح آنکه وی بر عم موسی بوده چه پدر قارون بهمه برین قاهش است و پدر موسی عمران بت قاهش (۲) و قاهش از اولاد لاوی بن یعقوب بود و قارون از غایت خوبی صورت و عنانی طلعت منور خواندندی و در قرائت توریت از قراء بنی اسرائیل بود و یکی از سببین مختار اوست و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود همینکه توانگری روی بوی نهاد حالش متغیر گشت ، پس ستم کرد و افزونی جست بر قوم موسی و خواست که همه در تحت حکم وی باشند و عطا کردیم ما او را از کنجها یعنی مالهای گرد کرده ، آنچه کلیده های آن یعنی برداشتن آن هر آینه کرانی میکرد ، بر گروهی مردمان خداوند توانائی (۳) عصبه جماعتی باشند از ده تاجه و امام قراء (۴) در « معانی القرآن » گفته اینجا مراد چهل تنند که کلیده های کنوزی میکشیدند و در

(۱) نملی همان امام نملی نیشابوری است .

(۲) ف : قاهش

(۳) آیه کریمه : « ان قارون كان من قوم موسى فبغى عليهم و

آتيناه من الكنوز ما ان مفاتيحه لتنوء بالعصبة اولى القوة اذ قال له قومه

لا تفرح ان الله لا يحب الفرحين »

(۴) امام القراء : صاحب کتاب معانی القرآن است که در سال ۲۰۷

هجری وفات یافت است

«کشاف» مذکور است که شصت و شش مفتاح خزائن میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بود و هر مفتاحی زیاده از اصبع نبودی و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و «امام ثعلبی» گفته مراد از مفتاح اوعیه مال است و آن چهارصد هزار هزار و چهل هزار انبان بود پراز زر و نقره - یاد کن چون گفتند مرقارون را گروه او یعنی مؤمنان ایشان بطریق نصیحت گفتند ای قارون، شادی مکن بمال دنیا، بدرستی که خدای دوست نمیدارد نرح کنندگان را بمال دنیا که مغبوضه حق است بیشک

رباعی

دنیای دنی چیست سرای سستی افکنده هزار کشته در هر قدمی
گر دست دهد کدای شادی نکند و ر فوت شود نیز نیرزد بفسمی
(۷۷) و مطلب کن (تمه کلام ناصحانست که قارون را گفتند:) بجو و بدست آر در آنچه عطا کرده است ترا خدای، سرای دیگر را بمنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب آنجهانی.

نیت

بدنیا توانی که عقبی خری بخر جان من و رنه حسرت ببری
و فراموش مکن بهره خود را از مال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان گفتی خواهد بود و بس، از آن حال براندیش و ببال و مثال غره مشو:

رباعی

گر ملک تو تا شام و یمن خواهد بود و ز سرحد روم تا ختن خواهد بود
آنروز کزین جهان کنی عزم سفر همراه تو چند گز کفن خواهد بود
و گفته اند فراموش مکن بهره خود را بمنی بآن مقدار از مال که ترا کفایت باشد بسنده کن و نیکوئی بنمای بایندگان خدای همچنانکه نیکوئی کرده است خدای و نعمت فرستاده بسوی تو و مجوی تباهاکاری به بیدادگری و تکبر در زمین بدرستی که خدای دوست نمیدارد نساد کنندگان را که بدینا تفاخر و تمظیم کنند (۷۸) گفت قارون در جواب ایشان جزین نیست که داده

شده ام این مال را بمنی بمن داده اند بدانشی که نزدیک منست یعنی علم توریت چه من اعلم بنی اسرائیل بمن بدان (۱) یا علم تجارت و ذهقت و سایر مکاسب یا دانای بوده بکنجهای یوسف صدیق و آنرا برداشته و گفته اند مراد علم کیمیاست (۲) که موسی بنخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعلیم داد، آیا ندانست قارون یعنی ندانسته بود و در توریت خوانده و از مورخان شنیده آنکه خدای بدرستی که هلاک کرده است پیش از قارون از اهل روزگارها کسی را که او بیشتر بوده از قارون، از روی توانائی و بیشتر از روی جمع مال، ملخص سخن آنکه چرا قارون شدت و بطشت و کثرت مال مفروز گردد یا وجود آنکه میدانند که از روی قویتر و غنی تر را هلاک کرده ایم (۳) پس از روی تهدید میفرماید: و پرسیده نخواهند شد از گناهکاران خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان را بسیمای ایشان خواهند شناخت، «يعرف المجرمون بسیماهم» و بایشان را سوآل استعلام نخواهد بود چه حق تعالی مطلع است بر آن یا سوآل معاینه نباشد زیرا که بی حساب بدوزخ خواهند رفت (۷۹) پس بیرون آمد قارون روز شنبه بر قوم خود با آرایش خود. بر استر سفید که زین زرین داشت نشسته و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس بهمین صفت باوی سوار شده و در «کشاف» است که نود هزار تن که همه جامه مصفر داشتند باوی نشسته و مردم پیش از این رنگ مصفر ندیده بودند و در «موضح» آورده که عزار جاریه باوی بودند با استران سفید بازین زرین و جامه ارغوانی و موزهای سفید

(۱) حافظ فرماید:

مباش غره بلم و عمل فقیه مدام که هیچکس ز قضای خدای جان نبرد

(۲) صاحب مشوی میگوید:

از حکرامات بلند او لایا اولاً شمر است و آخر کیمیا

(۳) صائب گوید:

بفکر نیستی هرگز نمی افتند مفروزان

اگرچه صورت مقرض لا دارد گریبانها

چون قارون بدین دبدبه بیان قوم درآمد گفتند آنانکه میخواهند زنده گانی دنیا را و بدان راغب بودند ، ای قوم کاشکی بودی ما را از مال مانند آنچه داده اند قارون را ، بدوستیکه او خداوند بهره بزرگ است از دنیا (۸۰) و گفتند آنانکه داده بودند ایشان را علم باحوال آخرت یادانا بودند بپرکت قناعت و عزت و توکل چون یوشع و اصحاب او ، و ای بر شما ای طالبان دنیا ، یاداش خدای در آخرت بهتر است از مالهای دنیا ، هر کسی را که بگردد بخدای وینمیرد و بکند کردار ستوده و تلقین نخواهند کرد این کلمه که علماء گفتند یعنی در دل و زبان نخواهند داد ، مگر صبر کنندگان را که بر مطاعت یا مصیبت شکبیا باشند و گفته اند توفیق ندهند مباشران را مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را :

مثنوی

اهل صبر از جمله عالم برترند صابران از اوج گردون بگذرند
هر که کارد تخم صبر اندر جهان بدرود محصول عیش جاودان

آورده اند که قارون را بر موسی و هرون حسدی و حقدی تمام بود چنانچه روزی به موسی گفت که تو رسالت بردی و مذبح بهارون رسید و من بی منصبی چند صبر کنم القمه دایم در پی آزادی موسی بود تا وقتی که حکم زکوة نازل شد و با آنکه عشر یاربیع مال میباشد داد موسی بفرمان الهی باوی صلح کرد که از هزار دینار یکدینار زکوة دهد قارون حساب کرد و مبلنی عظیم برآمد ، بخل و خست سرداء برو گرفته جمعی از بنی اسرائیل را طلبید و گفت هر چه موسی گفت فرمانبردید این زمان میخواهد که مالها از شما بستانند گفتند تو بهتر مایی چه فرمائی ؟ گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی سخت وی نشنود ، پس زن قاجره را که در « تیسیر » آورده که نام او سنبره بود طلبیده دوهیمیان زر داد و مقرر کرد که فردا به محضر خاص و عام اقرار کند که موسی باوی زنا کرده ، روزی دیگر که موسی در انشای او امر و نواهی میفرمود که هر که دزدی کند ، دستش ببریم و هر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنیم و اگر محصن است سنگسار کنیم قارون برخاست که اگر همه تو باشی ؟ گفت اگر همه من باشم ، قارون گفت بنی اسرائیل کمان میبرند که تو با فلان زنا کرده ای ؟ موسی فرموده ادا الله او را حاضر کنید ، سنبره به محفل آمد و

موسی گفت ای زن ترا سوگند میدهم بخدائی که در یاش کافته و تو رویت فرو فرستاده که راست بگوئی زن راهبیت الهی دریافته گفت یا کلیم الله قارون دو خریطه زر رشوت بمن داده تا در باره تو افترا کنم و من با وجود کنه کار به او بد کردار بهای خود چگونه پسندم که بر تو تهمت کنم ؟ و انیک دوهیمیان بهر قارون بامن است بنی اسرائیل مهر قارون دیدند و مکر او بر همه روشن شد موسی روی برخاک نهاده از قارون شکایت کرد خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرما هر چه میخواهی موسی گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارونست گو بر جای قرار گیر و هر که بامنست گو بر کناره زر ، کافه بنی اسرائیل از آن محفل کناره گرفتند الا دوتن که با قارون ماندند و موسی خطاب باز زمین کرد که بکیر ایشان را ، زمین بایهای ایشان را تا که بین فرو برد و ایشان آغاز تضرع نموده امان طلبیدند بجایی نرسید و موسی میگفت « خذیمهم » . القمه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین بتمام ایشان را فرو برد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت باموسی خطاب کرد که هفتاد بار قارون و باران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخواند ندی اجابت میکردم . القمه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل بایکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و کنوز و امتعه او تصرف نماید ؛ موسی درخواست تاحق سبحانه سرا و کنج خانه های او بزمین فرو برد چنانچه فرماید : (۸۱) پس فرو بردیم قارون و سرای او را بزمین ، « صاحب لپاب » فرموده که هر روز قارون (۱) به مقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو می رود و نفخ صور را بارش سفلی خواهند رسید :

نیت

کنج قارون که فرو می رود از قهر هنوز

خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست

پس نبود مر قارون را ، هیچ گروهی در آن وقت ، یاری کردند

اورا بجز خدای و نبود از منم گذرگان عذاب از خود یعنی نکسی عذاب از وی باز داشت و نه خود توانست باز داشتن (۸۲) و با مداد کردند آنانکه آرزو میکردند منزلت و جاه اورا ، دی روز یعنی آرزو برندگان گشتند بهما از خسف وی گرایندگان بصلاح ، میکردند هر يك بادیگری « و بیکان الله » « و يك » به معنی و يك باشد و اعلم مضمراست یعنی وای بر تو بدان آنکه خدای گشاده میکرداند روزی را ، برای هر که میخواهد از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بل بمحض ارادت و تنگ میسازد بر هر که میخواهد نه بمذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت ، اگر نه آت بودی که خدای منت نهاد بر ما و بهمانند از دنیوی آنچه متناهی مایود ، هراینه بزمین فرو برده بودند ما را و حفص فعل معلوم میخواهد یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی « وی » کلمه تنه مست و « کسان » برای تشبیه و در « لباب » از طبری نقل میکند که مجموع « و بیکان » به معنی « الم تعلم » و « الم ترا » است یعنی نمیدانی و نمی بینی آنکه رستگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان (۱) (۸۳) آن سرای که شنیده و دانسته مراد بهشت است ، ساخته ایم آنرا برای آنانکه ایشان را نمیخواهند برتری و تکبر در زمین با اهل آن و نه تباهاکاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست و سرانجام نیکو ، هر پرهیزکاران است ، « صاحب بحر » آورده که سرای رضا مرجعاعتی راست از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانی که در زمین بشریت طالب علو نباشد چو نفوس فراغت و جبابره و فساد نجویند یعنی نظر را از غیر حضرت برداشته انفات بهیچکس و بهیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملوک باز گذارند تا بملکیت و مالکیت هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و

آیه کریمه : « واصبح الذین آمنوا مکه بالامس يقولون ویکان الله یسبط الرزق لمن یشاء من عباده ویتقدر لولا ان من الله علینا الخسف بنا ویکانه لایتلح الکافرون »

ایشان را بدان زبان اعتراض نبود

مصرع

هر چه خواهی بکن که ملک تراست

(۸۴) هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید ربانی یا طاعتی باخلاص ، پس مرو راست بیکومی از آن خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر که بیارد نیکوی در دنیا اورا باشد بهتری از آن در آخرت و هر که بیارد بدی چون شرك و تکذیب ، پس جزا داده نشوند آنانکه ، کردند بدیهارا ، مگر مثل آنچه بی بودند در دنیا که عمل میکردند ، ظاهر آیه دلیل است بر آنکه حسد بهتر از آن خواهد بود و یاداش سینه بدیشان وفایده این صورت انزجار عذرا ز ارتکاب سینات

ایوب

هر چه در شرع و عقل بد باشد نمکند هر که باخورد باشد آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در زمان هجرت بهجعه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت ؛ جبرائیل بدین آیت فرود آمد که : (۸۵) بدوستیکه آنکه فرض کرده است بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان ، هر آینه باز گردانده تست ، بجای باز گشت (یعنی مکه) و گویند این وعده فتح مکه بود و نزد بهشتی معاد جنت است و در « تاویلات کاشی » آورده که معاد فتای فی الله است در احادیث ذات و بقای بالله در مقام تحقق بجمیع صفات و برسالک متبصر اینجا سر « منه یدار و الیه یود » روشن میکرد

مثنوی

چون ازو بد این و آنرا ابتدا هم بدو باید که باشد انتهی نورعانی را که کرد از حق طلوع جمله را هم سوی او باشد رجوع بگو ای محمد ، پروردگار من ، دانا تر است بکسی که آورد راه راست یا توحید باقرآن و آن منم و بآن کسی که او ، در گمراهی هویدا است چون منکران من (۸۶) و نبود تو که امید داشته باشی ، آنکه فرستاده

شود بنو قرآن، پس ما نفرستادیم بنو کتاب را مگر بجهت بخشایش از آفریدگار تو پس مباش همیشه و یار مرثا گرویدگان را یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتزم ایشان اجابت مفرمای (۸۷) و باید که کافران باز ندارند ترا، از خواندن آیتهای خدای و عمل کرد بدان پس از آنکه فرود آمده است بنو و بیخوان خلق را بسوی عبادت پروردگار تو و مباش از شرک آرنندگان و مغوان باخدای بحق خدای دیگر زیرا که نیست هیچ خدائی سزاوار خواندن مکرار مخاطب در این آیت حضرت رسالت است و مراد امتند و فایده خطاب بآنحضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت وی با ایشان، همه چیزها فانی است مگر ذات حق سبحانه و با همه علمها باطل است مگر آنکه بآن وجه الله طلبند، مرو راست فرمان و بسوی او باز گشته خواهید شد برای مکافات. نزد بعضی از محدثان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه، پس از روی حقیقت ماسوای او فانی باشند «صاحب کشف الاسرار» در تفسیر این آیه از کلمات حضرت شیخ الاسلام (۱) قدس سره نقل میکند

(۱) حضرت شیخ الاسلام - «شیخ الاسلام» لقب ابواسمیل عبدالله

ابن محمد انصاری است. خواجه عبدالله انصاری در سال ۴۸۱ در هرات بدرود زندگانی گفته است. وی از بزرگان صوفیه میباشد. خواجه عبدالله انصاری کتاب «طبقات الصوفیه» تألیف ابو عبد الرحمن محمد بن حسین سلمی نیشابوری (متوفی در سال ۴۱۲ هجری) را شرح کرده و بر آن مطالبی افزوده است. سلمی در طبقات الصوفیه مشایخ صوفیه را به پنج طبقه تقسیم کرده و از هر طبقه بیست تن را ذکر کرده است. خواجه عبدالله همچنانکه گفته شد این تألیف را شرح کرده و خود قسمتهائی بر آن افزوده و بهمدان خواجه انصاری عبدالله الرحمت جامی در سال ۸۸۱ طبقات الصوفیه را از نو تحریر نموده و بر آن ترجمه احوال گروهی دیگر از مشایخ صوفیه را اضافه کرده است و این تألیف را «تقجیات الانسی» حضرت القدس نام نهاده و در دیباچه آن جامی چنین مینویسد: چون کتاب «طبقات الصوفیه» تألیف ابو عبد الرحمن محمد بن حسین سلمی

که «نه از کسی بتو نه از تو بکس، همه از تو بتو، پس همه تویی و پس» الا کل شیء ما خلا الله باطل». علایق منقطع است و عوایق مرتفع، رسوم باطل است و اسباب مضحک، حدود متلاشی و خلاق فانی و حق یکتا و بخود باقی. درد شرح عوارف (۲) مذکور است که نکفت «یهلک» تا معلوم شود که وجود همه اشیاء در وجود او امروز هالک است و حواله مشاهده این حال بفردا در حق محجوبانست «یوم یروونه بعیدا و تراه قریبا»

مصراع

باوجود تو زمن راست نیاید که منم

النیشابوری که شیخ الاسلام ابو اسمیل عبدالله بن محمد انصاری در مجالس صحبت و مجامع موعظت املا میفرموده اند و سخنان دیگر بعضی از مشایخ که در آن کتاب مذکور نشده و بعضی از اذواق و مواجید خود بر آن میانزوده و یکی از مجتبان مریدان آن راجع میکرده و در قید کتابت میآورده است اما چون بزبان هروی قدیم که در آن عهد مرسوم بوده وقوع یافته و بنصحیف و تحریر نویسنده گان بجائی رسیده که در بسیاری از مواضع فهم مقصود بسهولت دست نمیدهد و ایضا مقتصر است بر ذکر بعضی متقدمان و از ذکر بعضی دیگر و نیز از ذکر حضرت شیخ الاسلام و معاصرین و متأخرین از وی خالی است... از اینرو مولانا جامی آت کتاب را تحریر نموده و بهداری متعارف زمان فراهم آورده و آنرا تکمیل کرده است. خواجه عبدالله کتاب طبقات صوفیه را بزبان فارسی هراتی شرح نموده است (رجوع شود بکتاب جامی - چاپ تهران - سال ۱۳۲۰ صفحه ۱۷۳ - ۱۷۵ تألیف استاد دانشمند جناب آقای علی اصغر حکمت)

(۲) شرح عوارف: اصل این کتاب تألیف شیخ شهاب الدین مهروردی است که در سال ۶۳۲ وفات یافته و چند نفر آنرا شرح نموده اند که یکی از آنها بفارسی تألیف عزالدین عارف و دیگری از کمال الدین کاشانی است

سوره عنکبوت (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

المر : حروف مقطعه جهت تاخیر خلق است تا دانند که کسی را به حقایق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل از کنه معرفت این کلام آگاه نمی

تصور است

خرد عاجز و فهم در وی کم است

و در حروف اول این سوره گفته اند « الف » اشارت با اسم الله است و « لام » بلطیف و « میم » بمجید میفرماید که الله منم روی بطاعت من آر ؛ لطیف منم ، اخلاص در عبادت فرو مگذار ؛ مجید منم ، بزرگی دیگران را مسلم مدار (۲) آیا پنداشتند مردمان آنکه فرو گذاشته شوند بآنکه گویند ایمان آوردیم یعنی می بندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز دارند و حال آنکه ایشان آزموده نشوند باوامر و نواهی بامثال نکردند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشان را بهجرت و جهاد و امثال آن (۲) این آیت در شأن جمعی مسلمانان است که در مکه بودند و ایشان را هجرت از دیار و دار قرار دشوار می آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه برگردانیدن حق سبحانه جهت تسلیم ایشان در ستاد که تصور

(۱) سوره عنکبوت مکی است یعنی در مکه بر پیغامبر نازل شده و دارای شصت و نه آیت میباشد

(۲) آیات کریمه : « الم » احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا

وهم لا یفتنون ،

نمی باید کرد که بیکشاکش بلا ، دعوی ولا درست بود
بیت

عاشقان را درد دل بسیار میباید کشید جور یار و وطنه اغیار می باید کشید
واضح آنستکه مهجیم مولای (۱) عمر بن الخطاب رضی الله عنه روز پدر برخم تیر « عمار حنظل » شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت رسالت گذشت که پیشرو شهیدان اهل توحید او خواهد بود . مادر و پدر از فوت مهجیم بسیار فزع و جزع می نمودند تا حق سبحانه آیت فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش نیروود (۲) (۳) و بدو سستی که ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم ، آنانرا که پیش از من مؤمنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و نقد دعوی هر يك را بر محك بلا آزموده اند ، پس ظاهر میگرداند خدای آنانرا که راست گفتند در دعوی ایمان و تمیز میسازد دروغگو یانرا در دین با می نماید این هر دو گروه را بخلق با جزا میدهد ایشان را بآنچه میداند از صدق و کذب ایشان

عشوی

در محبت هر که او دعوی کند صد هزار آیت امتحان بروی تند
گر بود صادق ، کشد بار جفا ور بود کاذب ، گریزد از بلا
(۴) می بندارند ، آنانکه میکنند بدیها چون کفر و معاصی ، آنکه پیشی گیرند بر ما و مارا عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان ، بد حکمی است آنکه میکنند .

در « فتوحات » مذکور است که آیا می بندارند گنهکاران که بسینآت خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند؟ این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد (۳) ✽

(۱) مولی : در اینجا بمعنی برده (بنده) میباشد

(۲) در این معنی حافظ گوید :

خوش بود گر محك تجربه آید بمیان ناسیه روی شود هر که دروغش باشد

بیت

گر گناه تو، از عدد بیش است سبقت رحمتی از آن بیش است
(۵) هر که باشد که امید دارد، لقمای خدایا را در بهشت یا وصول را
به ثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از رستخیز و عرض آن بر خدای گوا آماده
باش بدوستیکه مدتی که خدای مقرر کرده برای اقامت جزا، هر آینه آینه
است و اوست شنوا، هر گفتار بندگان را، دا نا بضمایر و اسرار ایشان
(۶) و هر که جهاد کند با کفار یا بهوای نفس غدار، پس جزیت نیست که
جهاد میکند برای خود چه ثواب آن عاید بدوست، بدوستیکه خدای هر آینه
بی نیاز است از طاعات و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح
احوال ایشانست (۷) و آنانکه گرویدند و کردند کردارهای نیکو، هر آینه
مجو کنیم از ایشان، بدیهای ایشان را و هر آینه پاداش دهیم ایشان را نیکو
ترین عمل را آنکه بودند که عمل میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل
ایشانست جزا دهیم و باقر اعمال را با آنکه در فضیلت مساوی آن نیست بر همان
قیاس یا پاداش دهیم ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان یعنی یکی را ده و
زیاده تا مقصد زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیاز

مصرع

رسم باشد کز غنی چیزی رسد محتاج را

آورداند که چون سمدانی و قاس رضی الله عنه بدولت اسلام سرافراز
گشت مادرش حمزه بنت ابوسفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم
و از هر چه بدان مایه زندگانی مدد یابد تناول نکنم تا او از دین محمد که اختیار
دره ای ییزار نشوی؛ سمد صورت حال را بمرض حضرت رسالت رسانید

(۳) همچنین حافظ فرماید:

جرم و گناه بنده چو گیرند اعتبار	معنی عفو و بخشش پروردگار چیست؟
حکیم عمر خیام گوید:	
نا کرده گناه در جهان چیست؟ بگو	آنکس که گناه نکرد، چون زیست؟ بگو
من بدکنم و تو بد، مکافات دهی	پس فرق میان من و تو چیست؟ بگو

و این آیت نازل شد که: (۸) و وصیت کرده ایم آدمی را پدر و مادر او
نیکویی یعنی فعلی که محض خوبی باشد و اگر کوشش نمایند والدین و
چنگ و جدال کنند با تو، تا شرک آری بمن و انباز گیری، آنچه جزیرا که نیست
ترا بالو هیت او دانشی (۱) (تعبیر کرد از نفسی الوهیت بنفسی علم بآت
یعنی اگر مادر و پدر تو ترا تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی
را که الوهیت آن مدانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست جز مرا)، پس
فرمان ایشان مبر که اطاعت مخلوق در معصیت خالق روانیست، پسوی مجازات
من است بازگشت شما از مؤمن و مشرک و بار و عاق، پس بیا گاهانم شما
را وقت جزا دادن، بآنچه هستید که میکنید (۹) و آنانکه ایمان آوردند
بعد از کفر و بگردند کارهای شایسته بعد از فساد، هر آینه داخل گردانیم ایشان
را در زمرة ستودگان، در آریم در مدخل ایشان که بهشت است (۱۰) و از مردمان
کسی هست که میگوید، گرویدیم بخدای (مراد مناقاتند با قومی ضعیف
الایمان که میگویند ایمان داریم)، پس چون ایذا کرده شود در راه خدای
بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند، گردانند یعنی در آرد و
شمار در ننج و عذاب مردمان را، مانند عذاب خدای یعنی ترک ایمان کنند از خوف
عذاب خلق چنانکه ترک کفر میباید کرد از خوف عذاب خدای و اگر بیاید
یاری از نزد پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی، هر آینه گویند، بدوستیکه
ما، هستیم با شما در دین و ملت، پس ما را در غنیمت شریک سازید، آیا
نیست خدای دانا تر از همه دانا یان بآنچه در دلهای عالمیانست از صفای اخلاص
و کدورت نفاق؟ (۱۱) و هر آینه میداند خدای، آنانرا که گرویده اند بدل
و میداند منافقان را، ایشانرا در دنیا متمیز خواهد ساخت با پتلا و امتحان
در بلا چه بمعنت و بلیت جوهر مردان شناخته شود چنانچه بآتش عیار زر

(۱) آیه کریمه: * و وصینا الانسان بوالدیه حسنا وان جاهداک

انشرک بی مالیس لك به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فان بشکم بما کنتم
نعملون *

و نقره معلوم میگردد

نظام

بشکل و هیات انسان زره مرو ، زره پاره

توانست به سیر و تحمل شناخت جوهر مرد

اگر به پاك بود از بلا نخواهد حست

و کر در اصل بود پاك صبر خواهد کرد

در « لباب » آورده که ابوسفیان و امیه بن خلف عمر بن خطاب و جناب را رضی الله عنهما گویند که از دین محمد روی بپایید و طریقه قدیم پدران فرو مگذارید و کردار اقامت بردین آباء ، گناهی باشد ما آنرا برداریم و شما را در زیر بار گناه نگذاریم . حق سبحانه فرمود که : (۱۲) و گفتند آنانکه نگریدند ، مرا آنرا که تصدیق کردند ، پیروی کنید راه ما را یعنی متابعت کبیر پدران باشد و باید که بردارم ، گناهان شما را (امر است در تأویل جزا) یعنی اگر متابعت ما کنید ، ما خطاهای شما برداریم و حال آنکه نیستند کافران ، بردارند کار از گناهان مؤمنان هیچ چیز ، بدرستی که ایشان ، دروغگو یانند در سخن خود که میگویند بار خطای مؤمنان بردار . و این از اندک و بسیار قادر نخواهند بود بجهت گران بار خود . سبب ایشان گمراه شده اند کما قال سبحانه : (۱۳) و

در قیامت بارهای گران گناهان خود را و بارهای گران دیگر را با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنان را که گمراه ساخته اند و اقام و جرایم ایشان خواهند ساخت می آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد و هراینه سؤال کرده خواهند شد تا بدان و متبوعان روز رستگار آنچه هستند که برمی یابند از اباعلیل و حیل که سبب اضلال خلق میشود (۱۴) بدرستی که ما فرستادیم ، نوح را بسوی قوم او ، پس درنگ کرد ، در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق ، هزار سال ، مگر پنجاه سال . روایت شهر آنکه نوح چهل ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدای دعوت کرد و به سار طوفان نهمت سال بزیست و در « احقاف » از وهب

رضی الله عنه نقل میکند که عمر نوح هزار و چهار صد سال بود . صاحب « عین المعانی » فرموده که سیصد و هفتاد ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و به سار طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت بوقت قبض روح از وی بر رسید که ای دراز تربیت پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی ؟ فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی در آیند و بد دیگری بیرون روند

رباعی

گر عمر تو ، عمر نوح و لقمان باشد آخر بروی چنانکه فرمان باشد
در بودن دنیا و بیرون رفتن ازو يك روز و هزار سال يكسان باشد
ایراد قصه نوح جهت تسلیم سید انامست و تنبیه بر کشیدن ایذاء و آزار قوم و تهدید مکذبان بدگر طوفان یعنی نوح نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت میفرمود و کسی نمیگروید ، پس بگرفت قوم او را طوفان عذاب و ایشان ستمکاران بودند بر کفر (۱۵) پس نجات دادیم نوح را و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بودند از مؤمنان و هر چه در سفینه از انواع جانوران و گردانیدیم کشتی را یا واقعه نوح را ، دلالتی با عبرتی ، برای عالمیات تا بدان استدلال کنند یا بند گیرند (۱۶) و باد کن ابراهیم را چون گفت ، مرگروه خود را از اهل بابل ، بپرستید خدا برا و بترسید از عذاب او ، این عبادت و ترس ، بهتر است مر شما را از دین و آئینی که دارید ، اگر هستید که دایند خیر را از شر و نفع را از ضر (۱۷) جز این نیست که میپرستید بجز خدای یگان را و برمی یابید دروغی را که آنان را خدا نام میکنید بدرستی آنانکه پرستش میکنند ، بجز خدای نمیتوانند و قدرت ندارند که روزی دهند شما را ، روزی دادنی ، بجوید نزدیک خدای روزی را که او تواناست بر ایصال آن به مرزوقان و او را پرستید بیگانگی و شکر گوید مرو را که شکر قید نعمت عاجله و صید نعمت آجله است بسوی او باز گردیده خواهید شد . تا اینچنان سخن ابراهیم بود ، آنکه حق سبحانه تهدید میکند قریش را و میفرماید (۱۸) و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه مرا ،

بدرستی که تکذیب کرده اند و سل خود را جماعتها پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح و از تکذیب ایشان مر پیغمبران را ضروری نرسیده بلکه مضرت آن بدیشان لاحق شده مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس از تکذیب شما نیز حبیب مرا چه زبان؟ و نیست بر فرستاده، مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانید و به بیم و امید شمارا دعوت کرد و از عقوبت آخرت بترسانید و شما بهت و نشر را منکر شدید (۱۹) آیا نمی بینید؟ (و حفص بغیبت میخواند معنی نمی بینند منکران بهت که چگونه (۱) آشکارا میگرداند خدای آفریدگان را و از نیست، هست میکند، پس باز ایشان را بعد از موت باز گرداند بحیات، بدرستی که ابد و اعاده بر خدای آسانست (۲) (۲۰) بگو ای محمد مریت منکران را که از راه تفکر و استدلال، بروید در زمین، پس بنکرید که چگونه پیامبریده است خدای خلق را بر اختلاف اشکال و افعال و حوال، پس خدای ظاهر گرداند آفریدن دیگر را ملخص سخن آنست که چون بدیدید و بدانستید که خالق همه در ایندالله است حجت لازم شود بر شما در اعادت و بضرووت دانسید آنکه مهده (۳) خلایق است میتواند که معید ایشان باشد، بدرستی که خدای بر هر چیزی از بدو و اعادت تواناست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او نسبت به همه ممکنات یکسانست، پس چون به نشاء اولی قادر است هر آینه از نشاء اخری عاجز نخواهد بود (۱۱) عذاب میکند، هر کرا میخواند عذاب او (۴) و ببخشد بر هر که خواهد بخشش او و بحکم او باز گردیده خواهید شد در روز جزا.

(۱) کریمه: «اولم یبدؤالله الخلق ثم یعیده ان ذلک

علی الله یسیر»

(۲) سعدی فرماید:

بامرش وجود از عدم نقش بست که داند جز او کردن از نیست هست؛
ذکرده بکستم عدم در برد و از آسجا به سحرای محشر برد
(۳) م: مبدی (۴) ح و ف: عذاب کند هر کرا خواهد عذاب او

گفته اند عذاب کند بخدلان و بینشاید بتوفیق ایمان. در «کشف الاسرار» آورده که عذابش از روی عدالت و رحمتش از راه فضل، هر کرا خواهد باوی عدل کند و از پیش براند و آنرا که خواهد باوی فضل نماید و بلطف خویش بخواند (۱)

نظم

اگر دانی ز راه عدل رانی و اگر خوانی ز راه فضل خوانی
مرا بارانند و خواندن چه کار است؟ اگر خوانی و گردانی تو دانی
در «زاد المصیر» آورده که عذاب بزشست خوبی است و رحمت بخوش خلقی و نزد بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیا است و بترك آن و بابا بعرص و قناعت بایمتابیت بدعت و ملازمت سنت بیا تفرقة خاطر و جمعیت دل. و د امام قشبری «قدس سره» فرموده که عذاب بآنست که بنده را با او گذارد و رحمت

(۱) و گفته اند همچنانکه خدا خلایق را از عدم بوجود آورده آدمیان را از وجود بهمالم ارواح و اشباح سوق میدهد جامی گوید:

ملی کون بساط کون که این کعبه مراد

باشد و رای کون و مکان چند مرحله

و شیخ مغربی در این معنی اشاره مینماید:

ز تنگنای جسد چون برون نهی قدمی

بجز حظیره قدسی پادشاه مبرس

مولانا جلال الدین محمد بلخی در مثنوی چنین فرموده:

از جمادی مردم نامی شدم و ز زنا مردم ز حیوان بر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
جمله دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملائک بر و سر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو کسل شیء هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک قربان شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم عدم چون ارغنون گویدم انما الیه راجعون

با آنکه خود متوالی کار او شود

مصرع

تا تو نباشی یار ما ، رونق نگیرد کار ما

(۲۲) و نیستید شما ، ای مردمان عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از عذاب خود در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید و بگریزید زمین متواری شوید نتوانید و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کننده نیستید و گفته اند مراد آنستکه و نه هر که در آسمان است قادر بود بر عاجز کردن خدای (۱) و نیست شما را از عذاب خدای دوستی که نگاه دارد و نه یاری که بصدد (۲) دفع آن در آید (۲۳) و آنانکه نگروریدند بآیت های خدای یعنی بکتاب او بدلائل وحدت و بلفای او یعنی برای آخرت و بهت ، آن گروه ، ناامید شدند از بخشایش من در دنیا یا ناامید خواهند شد در روز قیامت (و تعبیر ماضی (۳) جهت تحقق رفوع است) و آن گروه ، مر ایشان است عذاب دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان (۴) پس ازین مفترضات باز ذکر قصه ابراهیم میکند و میفرماید (۲۴) پس نبود جواب قوم ابراهیم بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتات

(۱) م : مراد آنستکه هر که در آسمان است قادر نبود بر عاجز کردن خدای

(۲) ح : یاری که بسبب دفع آن

(۳) آیه کریمه : « والذین کفروا بآیات الله ولقاءه اولئک یشسوا

من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم »

(۴) صاحب کشف الاسرار یعنی سعد الدین مسعود بن عمر نفتازانی

(متوفی در سال ۴۸۱) مینویسد :

بدانکه تاثیر رحمت الله در حق بندگان بیش از تاثیر غضب است و در قرآن ذکر صفات رحمت پیش از ذکر صفات غضب است و در خبر است که : « سبقت رحمتی غضبی » این رحمت و غضب هر دو صفت حق است و روا نباشد که گویی یکی پیش است و یکی پس یا یکی بیش است و یکی کم زیرا که

مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی که بکشید او را یا بسوزید و اتفاق نمودند بر سوختن و او را در آتش انداختند ، پس برهانید مر او را خدای از ضرر آتش و آنرا برد و سلامت گردانید ، بدرستی که در رهانیدن او هر آینه نشانهای قدرتت از خمود آتش و نرک احراق و رستن کل و ریجان از آن برای گروهی که میگردند چه ایشان بتمنح از آن و عامل در آن نفع میگیرند (۲۵) و گفت ابراهیم جزین نیست که فرا گرفتید بجز خدای بتانرا بخدای برای دوستی میان شما تا شما بت پرستان بیکدیگر پیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمایید در زندگانی دنیا یعنی تادر دنیا باشید آن دوستی باقی است ، پس روز قیامت کافر شوند و بیزاری کنند و منکر گردند بعضی از شما که متبعانند مر بعضی را که تابانند و لغت کنند برخی از شما یعنی پیروان و ارادل مر برخی را که پیشوایان و اشرافند و باز کشت همه شما دوزخست و نیست شما را در آن روز از باران و مدد کاران که خلاصی یابید بعد از آتش ، و چون حضرت ابراهیم علی نبینا و علی السلام سلامت از آتش بیرون آمد : (۲۶) پس بگریید و تصدیق کرد مر او را لوط که خواهر زاده و بولی برادر زاده او بود و گفت ابراهیم مر ساره را که دختر عموی بود و بوی ایمان آورده بود ، بدرستی که من هجرت کنده ام ازین قوم بآنجا که امر پروردگار منست ، بدرستی که او غالبست ، مرا مغلوب دشمنان نسازد ، داناست و بحکمت کار من پردازد ، پس لوط و ساره با وی اتفاق نمودند از کوهی که سواد کوفه است بحران رفتند و از آنجا بولایت شام در آمده ابراهیم بفلسطين نزول فرمود و لوط بمؤتفکه رفت . صاحب کشاف آورده که ابراهیم در وقت هجرت

« اگر یکی پیش گویی دیگر را نقصان لازم آید و اگر یکی را پیش گویی دیگر را حدوث لازم آید پس مراد ازین تاثیر غضب و رحمت است یعنی پیشی کرد تاثیر رحمت من بر تاثیر غضب من ، تاثیر غضب اوست نومیدی کافران از رحمت او تا میگوید جل جلاله : « اولئک یشسوا من رحمتی » و تاثیر رحمت اوست امید مؤمنان بمغفرت او دل نهادن بر رحمت او تا میگوید عز وجل « اولئک یرجون رحمة الله »

هفتاد و پنج ساله بود و در همین سن خدای اسماعیل را بوی داد از هاجر که کنبزك ساره خاتون بود و چون سن مبارکش بصد و دوازده یاصد و بیست و سه حق سبحانه از ساره ویرا فرزندی بخشید چنانچه میفرماید : (۲۷) و ما بخشیدیم مرا و را در سن پیری ، فرزندی اسحق نام و نبیره یعقوب (۱) و نهادیم در فرزندان اونیوت را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسمعیل و کتابهارا یعنی تورات و انجیل یاز و دو فرقان و دادیم اورا مزد هجرت او درین سرای بآنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجزه عقیم یا ذریه طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب پریشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلوات بروی تا آخر دهر . « ماوردی » (۲) گوید مزد او درد دنیا بقای ضیافت اوست یعنی همچنانچه در حال حیات در مهمانخانه وی بساط دعوت داشته بود ، حالا نیز هست و خاص و عام از آن مایده بر فایده بهره مندند ، و بدرستی که او در آن سرای از جمله شایستگان و پسندیدگان است (۲۸) و یاد کن لوط را ، چون گفت مرگروه خود را از اهل مؤمنان آبشما می آید بدان کار زشت ، حفص « انکم » (۳) میخواند یعنی بدرستی که شما بفاحشه می آید یعنی میکنید کاری که بفاحشه است و بسبب فحاحت آن پیشی نگرفت بر شما بآفت فاحشه هیچکس از عالمیان جهت آنکه طباع سلمیه ازین عمل متفرق است و نفوس پاکیزه این کار را کاره (۲۹) آبا شما می آید بمردان بطریق مباشرت و میبیرید راه را بر ره گذریان یعنی مال ایشان میگیرید و ایشان رامیکشید یا غریبان را بدین عمل اکراه میکنید و بدین سبب مردم (۴) آمدو

(۱) ۲ : ونبیره یعقوب نام

(۲) ماوردی : ابوالحسن علی بن محمد ماوردی در سال ۴۵۰ هجری

نمری بدو زدند گانی گفته است

(۳) آیه کریمه : « انکم لتبأتون الفاحشة ما سبقکم من احد

من العالمین »

(۴) ف : سبب مردان

شد در باقی کرده اند و راه بند شده و می آید در مجلس خود بفعلهای زشت یعنی کارها میکنید که عقلا و عرفانی کو نیست چون دشنام دادن و مزاح بفحش و صغیرزدن و سنگریزه بانگشت بر یکدیگر افکندن و مهرها از کمان بره گذریان انداختن و شرب خمر و ضرب اوتا و مزامیر و بخریه بامسافران و امثال آن ، پس نبود جواب قوم وی مرسخن ویرا مکر آنکه گفتند بیار عذاب خدا بر ما اگر هستی تو از راستگویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آت عذاب بشما نازل خواهد شد یعنی مائرك این عملها نخواهیم کرد تو اگر راست میگوئی که آن خدای هست و تو پیغمبر اوئی ، پس بگو تا عذاب فرستد چون لوط ازیشان نومید شد (۳۰) گفت از روی مناجات ، خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب بر گروه تباهکاران (۳۱) و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما یعنی ملائکه بسوی ابراهیم جهت بشارت فرزند ، گفتند بدرستی که ما هلاک کنندگانیم اهل این دیه سدوم را که تکذیب خواهر زاده تو میکنند ، بدرستی که اهل آن دیه ، هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات (۳۲) گفت ابراهیم بدرستی که در آن دیه لوط است و او از ظالمان نیست ؛ گفتند ملائکه ، مادانا نریم بهر کس که دروست از مؤمن و کافر و ما از حال لوط غافل نیستیم ، هر آینه او را رهائی خواهیم داد و کسان او را مکرزن او را که او باشد از باقیماندگان در عذاب یادر دیه یعنی خواهیم گفت تا لوط از میان قوم بیرون رود باهل خود و همه کسان وی بیرون روند مکر زن او که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود (۳۳) و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما بسوی لوط ، اندوهناک شد بدیشان و تشکدل شد بسبب ایشان از جهت دل یعنی تشکدل گشت که نبادا که از قوم او بدیشان رنجی رسد (۱) جهت آنکه ایشان متعرض غربا می شدند فرشتگان اثر ملال بر چنین مبارک لوط مشاهده نموده او را تسلی دادند و گفتند مترس و اندوه مدار بدرستی که ما را ننده ایم ترا و کسان ترا مکرزن ترا که او هست از باز یس ماندگان و هلاک شدگان (۳۴) بدرستی که ما فرود آرند گانیم بر اهل این دیه علایی از آسمان یعنی سنگباران بسبب آنکه بودند

(۱) ف : آسیبی رسد

که پیوسته فسق میکردند پس بحکم خدا لوط با اهالی خود خلاصی یافت و کفار مؤتفکه هلاک شدند و شهر خراب شده ایشان عبرت عالمیان گشت چنانچه میفرماید: (۳۵) بدرستی که ما بیکداشتیم از آت قریه نشانهای روشن برای گروهی که تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب ایشانست با حجاره سجیل که در آن زمین میتوان یافت با آبهای سیاه که هنوز هست (۳۶) و فرستادیم بسوی اهل مدین برادر ایشان در نسب شعیب را، پس گفت ای گروه من بپرستید خدا را و امید دارید توابع روز باز پسین را یعنی عملی کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت و غایت تباهی مجوید در زمین بنفیس کیل و وزن درحالتیکه قاصد فساد باشید (۳۷) پس بدروغ داشتند شعیب را و از فساد ممتنع نشدند، پس بگرفت ایشان را زلزله سخت بامریضی که در آنجا بود و آنرا افتاد، پس بپسند کردند در سراهای خود بزانو درآمدگان و مردگان (۳۸) و یادکن قوم عاد و ثمود را و هلاکت ایشان را بدرستی که روشنی شده است هلاکت ایشان مر شمارا از مسکنهای ایشان به حجاز و یمن که بران میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید و بیاراست برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس، کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب، پس باز داشت ایشان را از راه راست که انبیاء ایشانرا بدان میخواندند و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت اما بدان اشتغال نکردند باز برگ و بار یکپن بودند بکمان خود و سخت پیغمبران رانا معقول بنداشتند (۳۹) و بادکن قارون را و فرعون و هامان را و بدرستی که آمد بدیشان بجهت های روشن و معجزهای خوردا، پس سرکشی کردند در زمزم و تهاجم در آنجا و بودند متکبر و کبر کن بر حکم خدای بلکه حکم خدای دریشان رسید (۴۰) پس همه ایشان را (۱) که یاد کرده شد گرفتیم و عقوبت کردیم بگناه ایشان، پس بعضی از ایشان کسی بود که فرستادیم برو (۲) بادی سخت که در و متگریزه بود (یعنی قوم لوط) و بعضی از ایشان کسی بود که بگرفت او را چون قوم

(۱) ح: همه ایشان را (۲) م: بریشان بادی سخت

ثمود و اهل مدین و از ایشان کسی بود که فرو بردیم او را بزمین چون قارون و از ایشان کسی بود که غرقه ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعونیان و نبود خدای که ستم کند بدیشان یعنی بیجرم ایشانرا عقوبت کند و اینکه بودند ایشان که بجهل و عناد بر نفسهای خود ستم میکردند و خود را بکفر و مصیبت هدف تیر عذاب میساختند

نظم

ای که حکم شرع را رد میکنی راه باطل میروی بد میکنی
چون تو کردی بد، بدی پایی جزا پس بدیها جمله با خود میکنی (۱)
(۴۱) مثل آنانکه فرا گرفتند بجز خدای دوستان (یعنی خدایان)
مانند عنکبوتست که برای خود فرا گیرد خانه و بدرستی که سست ترین خانهها،
خانه عنکبوتست، نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما،
اگر باشند که کافران دانند چیز را آینه بدانند که این مثلی است از برای
دین ایشان یعنی چنانچه خانه عنکبوت سست و بی اعتبار است و هیچ چیز
را نشاید دین ایشان نیز خوار و بی اعتبار و بیمقدار است و از آن هیچ نکشاید.
ساحب «بجر الحقایق» فرموده که هر چند عنکبوت برخود میزند زدن
برای نفس خود میسازد و قیدی بردست و پای خود می نهید، پس خانه او محبس
اوست و آنها نیز که بدون خدا اولیاء گیرند یعنی پرستش هوی و محبت دنیا
و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال و وزر و وبال مقید گشته روی
خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکه نیران و در که بعدو حرمان افتاده معاقب و معذب
گردند و بعضی هواهای نفس را در بی اعتباری بقار عنکبوت تشبیه کرده اند
که ما قبل:

از هوی بگذر که پس بی اعتبار افتاده است

رشته دام هوی چو تار بیت عنکبوت

(۱) سمدی فرماید:

دزدی بی تیر و کمان میکند
فهم ندارد که زیات میکند

عامل ظالم بستان قلم
آنکه بدی میرسد از وی بخلق

(۴۲) بدرستی که خدای میداند آنچه میخواهند (یعنی میپرسند) بجز وی از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کوكب و او غالب است، در ملك خود شريك ندارد، محكم كار است به حكمت عقوبت مشركانرا تاخير نکند (۴۳) و این مثلها می آید و بیان میکنیم برای مردمان و در نمی بایند نوره و فایده آنها مگر دانایان که تدبیر میکنند در حقایق چیزها (۴۴) بپایرید خدای آسمانها و زمین را برای اظهار حق نه برای باطل و بازی، بدرستی که در این آفریدن، نشانه است روشن یاد ضرب امثال عبرت نیست مگر ویدگان را (۴۵) بخوان آنچه وحی کرده میشود بتواز قرآن و بیای دار نماز را بدرستی که نماز باز میدارد از کاری که نزد عقل زشت بود و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن باشد از معاصی چه مداومت برو موجب دوام ذکر و مودت کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز دارد. آورده اند که جوان انصاری ملازمت جماعت نموده با حضرت رسالت نماز میگذاشت و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب آن نمی شد چون حکایت حال او بموقف عرض رسانیدند آن حضرت صاوات الله و سلامه علیه فرمود که: «ان صلواته ستمناه» (زود باشد که نماز او، او را از آن باز دارد). اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه شد و در «وسیط» (۱) با سند خود از «انس بن مالك» (۲) رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت فرمود که هر که باز ندارد نماز او، او را از فحشاء و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه و تعالی الادوری، صاحب «قاویلات» فرمود که هر یکی را از تن و نفس و دل و سر و روح و خفی نمازیست باز دارنده نماز تن ناهمی است از معاصی و ملامی و صلوة نفس مانعست از ذایل و علایق

(۱) وسیط . تفسیر میانه ابوالحسن علی بن احمد نیشابوری متوفی بسال ۴۶۸ هجری

(۲) انس بن مالك از اصحاب حضرت رسول است که تا سال ۹۳ هجری در حیات بوده است

و اخلاق مرویه (۱) و هیئت مظلمه و نماز دل باز دارد ظهور و فضول و وفور غفلت را و صلوة سر منع مینماید التفات بماسوی حضرت را و صلوة روح نهی کند از استغفار بملاحظه اغیار و صلوة خفی بگذراند سالک را از شهود (۲) اثبت و ظهور انانیت یعنی برو ظاهر گردد که از روی حقیقت:

بیت

جز یکی نیست نقد این عالم باز بین و بمالشی مفروش
و هراینه ذکر خدای بزرگتر است از ذکر همه چیز زیرا که ذکر او طاعتست و ذکر غیر او طاعت نیست (۳) یا بزرگتر است از آنکه کسی قدر او بشناسد یا بزرگتر از آنست که ذکر دیگری با او معارضه کند و بقول بعضی که گویند مراد از ذکر نماز است معنی این باشد که نماز بزرگتر است از سایر طاعات یا از آن بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت و فحشاء و منکر باقی گذارد (۴). محققان بر آنند که ذکر خدا بنده را بزرگتر است از ذکر بنده خدا را چه ذکر بنده آمیخته است با غرض و ذکر خدا صافیت از کدورات علل و اعراض یا ذکر بنده حالت فنا بدو شتابد و ذکر خدا باقیست زوال بدو راه نیابد. «ذوالنون» (۵) قدس سره فرموده که ذکر خدا بزرگتر است از آن جهت که تو او را یاد نکنی مگر بعد از آنکه او ترا یاد کند. «سلامی» رحمه الله فرموده که ذکر او در ازل شما را بهتر است از ذکر شما در این وقت او را. در «نفحات» (۶) از حضرت «شیخ ابوسعید ابوالخیر»

(۱) ف: اخلاق رده - ح: اخلاق مردیه

(۲) ف: شهور (۳) ح: ذکر غیر او طاعت نیست

(۴) آیه کریمه: «اتل ما اوحی الیک من الکتاب و اقم الصلوة انت

الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذكر الله اکبر و الله یعلم ماتصنعون»

(۵) ذوالنون مصری: عارف معروف قرن سوم است که در سال ۲۴۶

در مصر بدرود زندگانی گفته است

(۶) نفحات الانس من حضرات القدس تالیف نور الدین عبدالرحمن

جامی است (رجوع شود بصفحه ۳۹۱ - ۳۹۰ همین مجلد)

(۱) روح الله روحه نقل میکند که ذکر خداوند بزرگتر است نه چنانکه تو او را یاد کنی ، او ترا یاد کند ذکر او بزرگتر است ، ذکر تو پیداست تا کجا بود

بیت

تو یاد کنی جدا را در خور خود او یاد کند ترا ولی در خور خویش و خدای داناست آنچه میکنید از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل خداوند بود (۴۶) و بیکار مکنید و جسدال منساید با اهل کتاب یعنی کسانی که در عهد شما اند یا جزیت قبول کرده اند ، مگر بخصمتی که او نیکوتر است یعنی خشونت ایشانرا بخوش خویشی مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم مگر آنانکه ستم کردند ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیت باز گرفتند و گفته اند ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات ولد میکنند مر خدا را و بگویند بسا ایشان که بصدق تمام ایمان آورده ایم بآنچیزی که فرو فرستاده شده است بسوی ما یعنی قرآن و بآنچه فرستاده اند بسما یعنی تورات و انجیل و زبور و خدای ما و خدای شما یکی است و ما مر خدا را گردن نهادگانیم و مخلصان و موحدان و شما اتخاذ ارباب میکنید از اخبار و رهبان (۴۷) و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیاء کتب خود را فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین پس آنانکه دادیم ایشان را علم کتاب متقدمه چون ابن سلام و اصحاب او بمصطفی و قرآن گرویده بودند چون قیس بن ساعده و بجیرا و نسطورا و ورقه و اضراب ایشان و ازین گروه عرب کسی هست که میگردد بقرآن یا معمد و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را مگر ناکر ویدگان از یهود چون کمب بن اشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند وی (۴۸) و نبودی تو که بخوانی پیش از قرآن هیچ کتابی از کتب منزله و نبی نویسی تو کتابی را بدست راست خود (تاکید است در

(۱) شیخ ابوسمید ابوالخیر ، عارف قرن پنجم که سال وفاتش ۴۴۰ هجری بوده است .

نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و مطلقاً خط ننوشته (۱) که اگر چنانچه خوانده یا وبسته می بودی هیچکدام در وقت افتادسی تا هکذا را و کجروا را یعنی مشرکان عرب گفتند که چون می خواند و می نویسد پس قرآن را از کتب پیشینیان القاط کرده و بر ما میخواند یا چه ودان در شک افتادندی که مادر کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان امی باشد و این کس قاری و کاتب است . و در « تیسیر » آورده که خط و قرائت فضیلت بوده است من غیر پیغمبر را و عدم آن فضل معجزات حضرت بوده چون معجزه ظاهر شد و در امت او شک و شبهه نماید حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بروی ارزانی داشته تا معجزه دیگر باشد و « ابن ابی شیبہ » (۲) در مصنف خویش از طریق عون بن عبدالله نقل میکند که : « ما مات رسول الله حتی کتب و قراء » و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیت نفی کتابت را مقرر ساخته بر مای قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه ویرا امی دانند از اول عمر تا آخر بصواب اقریبست

نظم

بقلم گر نرسید افکشتش	بود لوح و قلم اندر مشتش
از سواد خط اگر دیده بیست	بکمالش نرسید هیچ شکست
بود او نور و خط تیره فللم	نشود نور و ظام جمع بهم

(۴۹) بلکه قرآن ، آیتهای روشن است در سینه های آنانکه داده شده اند علم و ابینی مؤمنان اهل کتاب یا صحابه کرام که آنرا یاد میکنند تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصه امت مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق میخوانده اند و قولی آنستکه « هو »

(۱) آیه کریمه : « وما کنتم تنزلوا من قبله من کتاب ولا خطه یبینک اذا لاریتاب المبطلون »

(۲) ابن ابی شیبہ از روایت حدیث شیمه میباشد که در قرن دوم هجری میزیسته است

(۱) راجع است بحضرت پیغمبر یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و کارهای او و علم بآنکه او امی است آیتهای روشنی است بر آنان را که دانا اند بکتاب الهی و واقف بر صفات و سمات حضرت رسالت ینامی و منکر نشوند بر آیتهای ما را که محمد است و قرآن مگر کاملان در ظلم که مکابر می کنند با وجود وضوح دلایل اعجاز (۵۰) و گفتند کافران چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد نشانه از پروردگار او یعنی معجزه چون ناقة صالح و عصای موسی و بی بیضا و مایده عیسی ، بگو جزیت نیست که آیتها و معجزها نزد بیک خداست هر گاه که خواهد و هر که خواهد فرو فرستد اظهار آن بقبضه اقتدار و اختیار من نیست و جزین نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف میکنم بقلتی که شما دریابید (۵۱) آیا بسته نیست ایشان را حاجتی هویدا و معجزه واضح آنکه ما فرستادیم بر تو قرآن را و پیوسته خوانده میشود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردمند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مغنی نیست و تو توحیدی کرده و کوناثرین سورة در برابر قرآن از ایشان متبیده و ایشان لشکر میکنند و مال و جان در می بازند و بمعارضه آن نمیپردازند معجز ازین روشنیتر کجا باشد ؟ و گفته اند جمعی بحضرت رسالت آمدند و بعضی از سغنان یهود نوشته با خود آوردند و مدعا آنکه خواهیم علم خود را بآن افزون سازیم حضرت فرمود همین گمراهی بس قومی را که از آنچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده و این آیت نازل شد که آیا کفایت نیست ایشان را قرآن که بر ایشان میخوانند بدرستی که در این کتاب هر آینه بخششی است بانه متی بزرگ مر کسی را که متابعت او کند و بندی و نصیحتی است مر گروهی را که تصدیق کنند (۵۲) بگو بسته است خدای میان من و شما گواه بر سخن من چه مرا تصدیق میکنند بمعجزات ، میداند آنچه در آسمانها و زمینهاست پس حال من و شما برو مغنی نخواهد بود و آنانکه گرویدند بناحق چون یهودیه و نصرانیه یا ایمان آوردند بمبودان باطل

(۱) آیه کریمه : « بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم

وما یجحد بآیاتنا الا الظالمون »

و کافر شدند بخدای بحق ، آنکروه ، ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر را بایمان (۵۳) و شتاب میکنند ترا کافران به نزول عذاب چون نضربین حارث و امثال آن و اگر نه مدتی بودی نامبرده معین برای عذاب هر قومی ، هر آینه بیامدی بستمعجلان عذاب موعود و بیشك خواهد آمد آن عذاب بدیشان ناگهان در دنیا بوقت مرگ یا در آخرت و ایشان ندانند آمدن آنرا (۵۴) طلب تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب و حال آنکه دوزخ فرو گرفته است و احاطه کرده بنا گرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بر ایشان بافاعل یعنی مستقبل بود (۱) یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان (۵۵) یاد کن روزی را که در آید عذاب از زیر سر ایشان و از زیر پایهای ایشان و گوید خدای یا فرشته بفرمان وی مردوزخیان را که بچشید جزاء آنچه بودید که میکردید ، دنیا دار عمل بود و عقبی دار جزاست ، هر چه آنجا کاشته اید اینجا می دروید

بیت

تو تخمی ببشان که چون بدروی ز محصول خود شاد و خرم شوی
آورده اند که جمعی از مؤمنان در مکّه اقامت کرده از جهت قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت او طمان یا صحبت اخوان هجرت نمی کردند بقرس و هراس برستش خدای مینمودند حق سبحانه این آیت فرستاد که : (۵۶) ای بنده کان من آنانکه ایمان آورده اید از اهل شرک بیکسو روید و صحبت مؤمنان طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نمیتوانید کرد ، بدرستی که زمین من گشاده است هجرت کنید از موضع خوف به موضع امن ، پس مرا پرستش نمایند خالصاً و از اینجا گفته اند :

نظم

سفر کن چو جای تو ناخوش بود
و کمر تنک کرد ترا جاسایگاه
درین جای روشن جهان تنک نیست
خدای جهان را جهان تنک نیست

(۱) آیه کریمه : « يستعجلونك بالعذاب و ان جهنم له محیطة

بالکافرين »

را اگر از دوستی اهل و ولد بایسته بلند شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود زیرا که : (۵۷) هر نفسی چشیده مرگ است و بمرگ از همه جا و همه کس خواهید رسید ، پس بسوی ما باز گردیده خواهید شد و نفس بظطاب میخواند (۱) یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزای ما پس بدار الشریک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان یعنی آستانه حضرت پیغمبر آخر الزمان باید آورد (۵۸) و آنانکه گرویدند بخدا و پیغمبر و بکردند عملهای نیکو یعنی ادای فرایض نمودند ، هراینه فرود آوریم ایشان را از بهشت بمنزلهای بلند و غرفهای ارجمند ، میرود از زیر آن غرفها جوینها ، در حالیکه جاویدان باشند در آن غرفهایادر بهشت ، نیک مزدیست مرع عمل کنندگان خیر را بهشت (۵۹) آنانکه شکیبائی ورزیده اند بر آزار مشرکان و هجرت اوطان و بر پروردگار خود نه غیر او توکل میکنند و کار خود بوی میپارند (۶۰) مؤمنان مکه این آیتها نازل شده عزم هجرت بمدینه نمودند و دغدغه دیگر دست داد که ببلده که ما را در آن اسباب معشیت مهیا نباشد چگونه توان رفت ؟ آیه آمد که : (۶۰) و بسا از جنبندگان که بهیچوجه بر میدارد روزی خود را یعنی طاقت و قوت بر داشتن تدار دویا ذخیره نمیکند و ذخیره کنندگان از جانوران آدمی است و موش و مور و گفته اند عقیق ذخیره نهید و فراموش کند و در « کشاف » از بعضی نقل میکنند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بالهای خود نهان میکرد القاصه جانوران بسیارند از دواب و وحوش و طيور و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره نمهند و حامل رزق خود نشوند ، خدای روزی دهد ایشان را و شما را نیز پس از عدم اسباب معشیت در بلاد غربت اندیشه مکنید

شأنی

عست زفیض کرم ذوالجلال مشرب ارزاق پر آب زلال
شاه و گدا روزی ازو میخورند مور و ملخ قسمت ازو میبرند
واوست شنوا مرعول شما را که روزی از کجا خوریم ، دانا بآنکه

(۱) آیه کریمه : « کل نفس ذائقة الموت ثم الینا یرجمون »

(۲) ح و ف : و کار خود بدو میسازند

شمارا روزی از کجادهد (۶۱) و اگر بیرسی اهل مکه را که ، که بیافرید آسمانها و زمین را و مسخر گردانید آفتاب و ماه را ، هر آینه گویند خدای چه این سال در عقول قرار گرفته که واجب است انتهای ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سماوست ، پس کجا بر گردانیده میشوند از توحید یعنی چرا روی از حق برمی تابند و بسا وک سبیل باطل میثابند ؟ (۶۲) خدای میکستراند و فراخ میگرداند روزی را برای هر کس که میخواهد از بندگان خود و تنگ میسازد مر آنرا که میخواهد (ضمیر عاید است بغیر مذکور چه تقسیم (۱) دالت بر آن (۲)) و گفته اند موسی له و مضیق علیه یکی است یعنی بر هر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد بدرستی که خدای بهر چیز از قبض و بسط داناست و مصلحت بندگان بر او مخفی نیست (۶۳) و اگر بیرسی از مشرکان عرب که ، که فرو فرستاد از آسمان آبی ، پس زنده کرد و تازه ساخت بآن آب زمین را ، از پس افردگی و مردگی آن هراینه می گویند خدای یعنی مقررند بآنکه موجد ممکنات اوست و باوجود این بعضی مخلوقات او را با او در عبادت شریک میسازند ، بگو شکر و سپاس مر خدایرا که ازین ضلالت مرا و متابعان مرا نگاه داشته ، بلکه اکثر کافران در نمی یابند و سخن متناقض میگویند ، اقرار دارند بغالطیت او و مخلوق او را شریک او میدانند (۶۴) و نیست این زندگانی دنیا ، مکر مشغولی و بیکاری و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال بر بازی کودکان میماند که بیکجا جمع آیند و ساعتی بدان مبهج میگردند و اندک زمانی راملول و مانده گشته متفرق گردند ؟ چه زیبا گفته اند :

بیت

بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدان مبتلا شوند
و بدرستی که آت سرای ، اوست سرای حیوة ابدی یعنی زندگانی

(۱) م : نعیم دالت

(۲) آیه کریمه : « الله یسط الرزق لمن یشاء من عباده ان الله بکل

شیء علیم »

جاویدی در آن خواهد بود، اگر باشند مردمان که بدانند یعنی اختیار نکنند
 سرای فانی را بسرای جاودانی (۶۵) پس چون نشینند کافران در کشتی و بسبب
 موج در کسرداب اضطراب افتند، بخوانند خدایرا، در حالتیکه خالص
 کنندگان باشند برای خدای دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت آنها
 که مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدا را و در کشف آن شدت پناه بوی برند و پس
 پس آن هنگام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر و بیرون آورد سلامت
 بسوی دشت، آنگاه ایشان شرک می آرند یعنی باز کردند عبادت خود (۶۶)
 تا کافر شوند بآنچه دادیم ایشان را از نعمت نجات و تا بر خوردار شوند با اجتماع
 بر عبادت اصنام و یا بر خوردن از زندگانی این جهان، پس زود باشد که
 بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت (۶۷) آیا ندیدند اهل مکه و ندانستند
 آنکه ما گردانیدیم شهر ایشان را، حرمی با ایمنی یعنی اهل آن ایمنند از
 قتل و غارت و حال آنکه رنوده میشوند مردمان از گردا گرد بلد ایشان یعنی
 مردمان را میکشند و اسیر میکنند در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمیکرد
 آیا بیاطل (که بنانند با شیاطین) میگردند و بنعمت خدای یعنی بچنین نعمتی
 ظاهر که تمکن است در حرم و ایمنی از خوف، کافر میشوند؛ و دلیل کفران
 نعمت ایشان شرکست (۶۸) و کیست ستمکار تر از کسی که بر بند و سازد بر خدای
 دروغی و گمان برد که او را شریک هست با تکذیب کند قرآنرا با رسواری،
 آن هنگامی که بیاید بوی آیا نیست (یعنی هست) در دوزخ جایگاه اقامت برای
 ناگروندگان (۶۹) و آنکه کوشش در راه ما با دشمنان دین و با نفس و هوا بنماییم
 ایشانرا براههای خود و بد رستی که خدای با نیکو کارانست یعنی با مجاهدان بنصرت
 و اعانت. ابراد مجاهد کرد بطریق اطلاق یا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن
 را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین و با نفس و هوا بنماییم
 ایشانرا راه وصول بدولت لقا «سهل تستری» (۱) قدس سره فرموده که هر که
 کوشش کند در اقامت سنت بنماییم او را سبیل جنت. امام قشیری گفت آنان
 که بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشانرا بمجاهدات
 شیخ ابوبکر واسطی روح الله میفرماید که هر که جهد کند برای ما راه

(۱) سهل تستری: از عرفای معروف متولد در سال ۲۰۰ و متوفی در ۲۸۳ هجری

دهیم او را بسوی خود. در بحر آورده که هر که کوشش نماید در طلب ما بنماییم
 او را راه دریافت ماء الامن طلبنی وجدنی (هر که ما را جوید ما را یابد) در
 ترجمه بعضی از کلمات زبور آمده: انا الله بود فاطلبنی تجدنی -
 انا المقصود فاطلبنی تجدنی

یت

اگر در جستجوی ما شنایی مراد خود بزودی باز یابی

سورة روم (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

الم. «ابوالجواز» (۲) از ابی عباس رضی الله عنهم نقل میکند
 که حروف مقطعه اثنیه ربانی اند هر حرفی اشارتست بصفتی که حق را بدان
 ثنا گویند چنانچه «الف» ازین کلمه کنایست از الوهیت و «لام» از لطف
 و «میم» از ملک و گفته اند «الف» اشارت با اسم الله است و «لام» بنام
 جبرئیل و «میم» با اسم محمد صلی الله علیه وسلم یعنی الله بواسطه جبرئیل
 وحی فرستاده بمحمد (۲) مغلوب شدند رومیان و فارسیان پریشان غلبه کردند (۳)
 در نزد بکترین زمینی که عرب را باشد نسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین
 بوده یا کسکر یا میان اذرع (۴) و بصری و آنچنان بود که خسرو پرویز شهریار

(۱) سورة روم مکی است و دارای پنجاه و هفت آیت میباشد

(۲) در بعضی نسخ ابوالجوزا نوشته شده است. ابوالجوزا شناخته نشد

شاید ابوالجواز حسن بن علی واسطی راوی حدیث و متوفی در سال ۴۶۰
 باشد که در تحریر همزه افتاده باشد

(۳) آیات کریمه: «الم» غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد

غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ

یفرح المؤمنین» (۴) م: اوزعات - ف: اذرع

و فرخان را که دوامیر وی بودند بالشکری کرانت فرستاد تا بعضی از ولایات روم را بگیرند و مردم روم نیزم گشتند و در سال نهم بقول اصبح از مبعث پیشبراین خبر بمکه رسید کافران شادمان شده از روی شمانت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان ایمانیم پس از غلبه فارس بروم تغال میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه این آیت فرستاد و بیان کرد که : و رومیان از پس مغلوب شدن ایشان ، زود باشد که غالب شوند (۴) در اندک سال که میان سه و نه باشد صدیق رضی الله عنه بعد از نزول آیت مشرکات را گفت چشم شماروشن مباد ، بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در « بضع سنین » ، ای بن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گروهی بندهم برده شتر جوان و سر سال گرو بستند و صدیق رضی الله عنه صورت حال بمرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلاثه و تسعه است ، برو در مال و در مدت بیفزای ابو بکر رضی الله عنه باز گشت و تا نه سال برصد شتر مراهنه کردند و شمان از یکدیگر بستند و در روز بدر که مسلمانان بر فریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید و گویند این خبر روز « حذیقه » محقق شد و صدیق رضی الله عنه صد شتر را از ای بقول اول و از شمان وی بقول ثانی بستند ، چه ای در حرب « ارحل » کشته شده بود و حضرت فرمود که صدقه ده . القصه این آیت اخبارست از امور کاینه در مستقبل و آن از جمله اقسام اعجاز قرآنی است ، مر خدا پر است حکم و فرمان ، پیش از غلبه فارس بروم و پس از غالب شدن روم بر فارس یعنی دو همه وقت قضای او نافذست و همه کار در قبضه اقتدار اوست . در « کشف الاسرار » گفته که « قبل » ، « ازل » است و « بعد » ، « ابد » یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خداوند ازلی و ابدیست ، و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند ، شاد خواهند شده مؤمنان (۵) پیاری کردند خدای مرا اهل کتاب را بر قومی که کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب تعال است و ظهور صدق اخبار مؤمنان و بردن گرو و از دیاد یقین صحابه رضی الله عنهم و گفته اند فرح یا نستکه بعضی از اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و

جمعی را نابود ساختند و آنچنان بود که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشتند ؛ پرویز بنمازی ارباب عرض بر هر دو برادر متغیر گشت و خواست که یکی را بردست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقصر روم عرضه داشت کردند و دین ترسائی اختیار نموده سپه دار لشکر روم شدند و یارسیان را مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان را بگیرند ؛ یاری میدهند خدای ، هر کرا میخواهد و او غالبست ، انتقام کشد از جمعی ، مهربانست غلبه دهد جمعی را بر جمعی (۶) وعده کرد خدای غلبه روم یا فرح مؤمنان را ، وعده کردنی ، خلاف نمیکند خدای وعده خود را چه دروغ بروی منتفع است بلکه راست میسازد ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند صحت وعده او را (۷) میدانند چیزهای آشکارا ، از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت او را یا اسباب معاش و تجارت ، و در « وسیط » میگوید « مراد بنانهادن و زراعت کردن و اجرای انهار و قنواتست که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا میدانند » و ایشانت از امور آخرت که غایت مقصود آنست ، ایشان غافلان و بیخبرانند (تکریر ضمیر جهت تاکیدست (۱)) (۸) آبا تفکر نمیکند در نفعهای خویش که مرایای ممکنانست یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در انفس میتوان یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر نمی نمایند تا از ابداء خود بر اعاده استدلال کنند ، فیافرید خدای آسمانها و زمین را و آنچه میان آسمان و زمین است ، مکر برای حق یعنی ثواب و عقاب یا بحق یعنی بحکمت . ملخص سخن آنکه آفریدن ارض و سماه برای بازیست بلکه آفریدن بجهت استدلال بر توحید و برای وقتی نامبرده که چون آن زمان برسد بنهایت برسند (مراد روز قیامت است) و بدرستی که بسیاری از مردمان یعنی کفره بدیدار پروردگار ایشان یعنی بروز رستخیز که وقت لقاست ناگرویدگان و منکرانند (۹) آبا سیر نمیکند در زمین یعنی بمصارع نمود و عاد بوقت تجارت تابه میزند که چگونه بود عاقبت آنانکه بودند پیش از ایشان از امم گذشته ،

(۱) آیه کریمه : « يعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة

هم غافلون »

بودند آب گروہ سختتر از اهل مکه ، از روی توانائی چون عادیان و امثال ایشان و بگردانیدن زمین را جهت زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب و عمارت کردند مر آنرا بیشتر از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زر عنند یا آنکه عمر یافتند در دنیا بیشتر از اعمار قریش و آمدند بدیشان پیغمبران ایشان بآیتهای روشن بامعجزهای هویدا و ایشان بدان نگر ویدند حق سبحانه دمسار از دیار روزگار ایشان بر آورد ، پس نیست خدای که ظلم کند برایشان یعنی بی ارسال رسل و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند ولیکن بودند که بهوجبات عقوبات بر نفسهای خود ستم میکردند (۱۰) پس هست سرانجام آنانکه بد کردند یعنی کافر شدند نتیجه بدتر که عقوبت و عذاب است و گفته اند «سوی» (۱) اسم دوزخست چنانچه «حسنی» اسم بهشت است یعنی دوزخ عاقبت مشرکان باشد بسبب آنکه تکذیب کردند بآیتهای خدای یعنی باور نداشتند قرآن را باعتبار نکر فتنند بدلائل قدرت و بودند که بآن آیتها استهزاء میکردند (۱۱) خدای می آفریند خلق را از نقطه ، پس دیگر باره زنده میگرداند و برمی انگیزد بعد از مرگ ، پس بسوی جزا و حکم او باز گردانیده میشوند و حقش بتا (۲) میتواند بر طریق خطاب (۱۲) و در روزی که قایم شود قیامت خاموش شوند مشرکان ، خاموشی که (۳) منقطع باشد از حجت (۱۳) و نباشد مرایشان را از انبازان ایشان یعنی خدایانی که شرکاء نام نهاده بودند چون ملایک و اصنام ، در خواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند که آله ما شفیع ما خواهند بود در آن روز از شفاعت محروم و نا امید مانند و باشند کافران بدان انبازات ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب نا امید گردند از ایشان بیزار شوند (۱۴) و روزی که قایم گردد ساعت رستخیز ، آنهنگام پراکنده گردند مردمان و از هم جدا شوند ؛ گروهی روی باعلی علین آرند و جمعی باسفل السافلین

(۱) آیه کریمه : «ثم کان عاقبة الذین اساؤا السواى ان کذبوا

بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن ،

(۲) آیه کریمه : «الله یدؤ الخلق ثم یعیده ثم الیه ترجعون ،

(۳) : خاموشی کسی که

(۱) افتند : یکی بر درجه وصلت ، یکی در درجه فرقت ، آن بر سریر نعت ؛ این در زندان حصیر محنت ، آنرا انواع ثواب و ایست را اصناف عذاب ، جمعی از دولت تلاق نازان و برخی در آتش فراق کدازان

یت

یکی خندان بصد عشرت ، یکی نالان بصد عسرت

یکی در راحت و وصلت ، یکی در شدت هجران

(۱۵) اما آنانکه گرویده باشند و عملهای پسندیده کرده ، پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آب بر صحایف و جنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند با ایشان را بحلی و حلل بیارایند . در «احقاف» گفته که متوج سازند (۲) و در «عین المعانی» آورده که آواز خوش شنوائند ایشان را و هیچ لذت برابر آن سماع نباشد . در خبر است که ابکار بهشت تغنی کنند باصوتی که خلایق بهشت مثل آن باشند و بن افضل نعیم بهشت بود . از «ابودردا» (۳) رضی الله عنه پرسیدند که مقنیان بچه چیز تغنی کنند فرمود که بانسبیح : «یحیی بن هفاز» را قدس سره پرسیدند که از آوازهها کدام دوستر داری ؟ فرمود که مزامیرانس فی مفادیر (۴) قدس بالحن تحمید فی ریاض تمجید . «صاحب کشف الاسرار» (۵) فرموده که فردا دوستان خدا در روضات جنات بهشت میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند «فی مقعد صدق عند ملک مقدر» و فرمان آید بداد که بدان نفقه دلپذیر و صوت شود انگیز که ترا داده ام زیور بخوان ، ای موسی توریت تلاوت کن ، ای عیسی بقرأت انجیل مشغول شو ، ای درخت طوبی تو آواز دلارای بتسبیح

(۱) ف : گروهی را باعلی علین آرند و جمعی براسفل السافلین افتند

(۲) ف : متوج سازند شان (۳) ح : ابوالدردا

(۴) ح فی مقاصیر (۵) کشف الاسرار : این کتاب تالیف مسعود

بن الدین مسعود بن عمر تفتازانی (متوفی در سال ۷۸۱ هجری قمری)

است -

ما بکشای ، ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن . امام تعلیمی از « اوزاعی » نقل میکند که هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل نیست چون آغاز تنگی کند همه فرشتگان از او رادوا و از کار خود بازمانند . حاصل سخن آنکه شریفترین لذتی بماند مشاهده انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از اینجا آیه در « شرح مننوی » که سماع منادیت که درماندگان بیابان را در دنیا از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد :

مؤمنان که- ویند آواز بهشت
نفر گردانید هر آواز زشت
ما همه اجزای آدم بوده ایم
در بهشت آن لعنها بشنوده ایم
گرچه بر مبارخت آب و گل شکی
بادمان آید از آنها اندکی
بس نی و چنک و رباب و سازها
چیز کسی مانند بدان آوازا
عاشقان کین نغمه ها را بشنوند
جزو بگذارند و سوی کل روند

(۱۶) و اما آنها که نگروریده باشند و تکذیب کرده مرا آیتهای ما را یعنی قرآن با دلایل قدرت را و لقای آن سرای یعنی حشر و نشر را ، پس آن گروه در عذاب حاضر شد گانند (۱۷) فسیحان الله (۱) مصدر است یعنی امر یعنی تسبیح گویند خدا را و پیاپی یاد کنید یا نماز گذارید هنگامی که شبانگاه در آید (مراد نماز خفتن است) و هنگامی که بامداد در آید (مراد نماز صبح است) (۱۸) و مرا و راست شنایش در آسمانها و زمین یعنی هر که در آسمان و زمین است حمد او میگوید و دیگر نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر و هنگامی که در آید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین . « صاحب لباب » فرموده که تسبیح موضح (۲) صوت است پس اتصال او بصلوة جهریه خالی از نسبتی نیست و چون حمد دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیصی ذکرش بنماز اخفائیه مناسب میباشد (۱۹) بیرون میآورد خدای زنده را از مرده چون نخله از نواة و سنبله از جبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفید.

(۱) آیه کریمه : « فسیحان الله حین تمسون و حین تصبحون »

(۲) ح : رفع صوت است

و مؤمن از کافر و عالم از جاهل و بیرون میآورد مرده را از زنده بعکس آنها که مذکور شد و زنده میگرداند زمین را بگیاه پس از مردگی و افسردگی آن و مانند این اخراج بیرون آورده خواهید شد از قبور (۲۰) و از نشانهای قدرت خدای ، آنستکه بیافرید اصل شما یعنی آدم را از خاک ، پس اکنون شما مردمانید پراکنده میشوید در زمین برای تصرف اسباب همیشه (۲۱) و از علامات توانائی او ، آنستکه بیافرید برای شما هم از شما یعنی از جنس شما ، زنان نامیل کنید بحسب جنسیت بدیشان و آرام گیرید با ایشان چه جنسیت سبب ملائمت و مخالفت و واسطه منافرت .

بجنس خود کند هر جنس آهنگ ندارد هیچکس از جنس خود تنگ
بجنس خویش دارد میل هر جنس فرشته بسا فرشته ، انس با انس
و ساخت یعنی بدید آورد میان شما و ازواج شما دوستی و مهربانی
در « موضح » آورده که مودت بمجرد تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند
یا مودت بر خرد سالان و رحمت بر پیرزالات ، بدرستی که در آفریدن ازواج
مشاکل و مشابه مردان در بشریت هراینه دلالتهاست ، مرگروهی را که تفکر
کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند (۲۲) و از دلالتهای قدرت او ،
آفریدن آسمانها و زمینهاست و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه با آواز
های بست و بلند بفتاحت و لکنت یا اختلاف لغت های شما از عربی و ترکی و
فارسی و هندی و امثال آن .

در « لباب » آورده که در اصول تمام زبانهای مختلفه هفتاد و دو است
نوزده در اولاد سامست و هفده در فرزندان حسام و سی و شش در بنی یافث و
بکراختلاف رنگهای شما در سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی یا در تخطیطات
اعضا و هیات و اشکال آنکه مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه آدمی دیگر
نیست حتی توأمین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از
چیزها مخالف خواهند بود ، بدرستی که در مخالفت السنه و الوان با آنکه از
یک پدر و مادر زاده اند ، نشانهای قدرت و حکمت است مرهه عالمیان را یعنی

بر هیچ عاقلی از ملك و انس و جن پوشیده نیست که در این اختلاف حکمتی کلی مندرج است چه اگر بدین وجه نبود امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری از مهمات معطل ماندی و «حقیص» (۱) بکسر «لام» میخواند یعنی این دلالات مردانایان راست که در آن نظر کنند و بنور آن رسند (۲۳) و از علامات قدرت کامله اوست خواب کردن شما ، شب و روز جهت استراحت قوی نفسانی و قوت قوای طبیعی و جستن شما روزی را از بخشش او یعنی طلب معاش و بروز و شب و گفته اند «منام» مخصوص شب است و «ابتغاء» بروز و در آیت تقدیم و تاخیری هست بحسب معنی ، بدرستی که در در خواب شب و همیشه روز دلالتها و عبرتهاست برای گروهی که بشوند با کوش هوش (۲۴) و از نشانههای حکمت او ، آنستکه مینماید بشما برق را برای ترسانیدن (۲) مسافر از صقه در طمع افکندن مقیم برای باران و فرو میفرستد از جهت آسمان یا از ابر آبی را ، پس زنده میگرداند بدان آب زمین را تا از گیاه تر و تازه میروید (۳) پس از افسردگی و پژمردگی آن ، بدرستی که در برق و باران هر اینه علامتهاست بر قدرت الهی ، هر گروهی را که تعقل کنند در تکون حادثات (۴) تا بریشان ظاهر گردد کمال قدرت صنع الهی در هر حادثه (۲۵) و از نشانههای توانائی او ، آنستکه می ایستد آسمان بیستون و زمین بر روی آب بفرمان او یعنی بنگاهداشت او مرایشانرا ؛ پس چون بخواند شما را اسرافیل بنفخه اخیره ، خواندنی بدین نوع که « یا ایها الموتی اخرجوا » (ای مردگان بیرون آیید) از زمین ، آنگاه شما ؛ بیرون آید از قبرهای خود و خروج قبر نیز یکی از آیات قدرت اوست (۲۶) و مرو راست هر که در آسمانها و زمینهاست ، همه مخلوق و مملوک و مربوط

- (۱) آیات کریمه : « ومن آیاته خلق السموات والارض و اختلاف السنتکم واللوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین » و من آیاته منامکم باللیل و النهار و ابتغواکم من فضلہ ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون ،
(۲) ح : برای ترسیدن
(۳) ف : میروید
(۴) ف : حادثات حق

و بند . همه مرورا فرمانبردارانند در موت و حیوة و بعث و نشور و در بخت احوال از حکم او تمرد نمیتوانند و رزید (۲۷) و اوست آنکه اول بار بیافرید خلق را ، آنکه بپیراند ، پس باز زنده گرداند او را و باز آوردن آسانست بر خدای همه چنانچه آفریدن نخست با اعاده باعث آسانتر است از ابداء ، پس چون ابداء را اقرار دارید اعاده را چرا منکرید ؟ و ابدا و اعاده نزد قدرت او یکسانست .

رباعی

چون قدرت او منزله از نقصانست آوردن خلق و بردنش یکسانست
نسبت بمن و تو هر چه دشوار بود در قدرت بر کمال او آسانست
و مرور است صفت برتر و وصف بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات در آسمانها و زمینها و اوست غالبی که عاجز نشود از ابداء ممکن و اعاده آن ، دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت باشد (۲۸) بیان میکند خدای ، برای شما مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما ؛ آیا هست شمارا ای آزادان از ممالیک شما که ملک یپیناند ، هیچ انبازان در آنچه داده ایم شمارا از اموال و اسباب ؛ پس شما و ایشان در آنچه یکسان باشید یعنی چنانچه شما تعریف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند ؟ ترسند از ایشان که در تصرف مستقل شوند مثل ترسیدن شما آزادان از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد . ملغص سخن آنستکه آیا ای خواجگان شما بندگان را در مال و ملک خود شریک میسازید تا در تصرف در آن و تسلط بر آن مساوی باشید ؟ و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید .

در «عین المعانی» و بعضی دیگر از تفاسیر هست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این آیت بر صنادید قریش خواند گفتند کلا و حاشا والله لایکون ذلک ابدا حاشاک هرگز این تواند بود آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که شما بندگان را در مال خود شرکت نمیدهید ، پس چگونه آفریدگان را در ملک او شریک میسازید ؟

نظام

خلق چون بندگانش سر در پیش مانده در بند حکم خالق خویش
جمله هم بنده اند و هم بنده فرستاده را خداوندی
مانند این تفصیل، تفصیل میکنیم و مبین میسازیم دلایل وحدت را
برای گروهی که عقل خود را در تدریس اهل بکار برند اما جاهلان و متمکوران
از حقیقت این سخنان بینبرند (۲۹) بلکه پیروی میکنند آنانکه ستم کردند
بر خود بشرك آرزوهای نفس خود را، بیداشی، پس کیست که راه نماید
آنها که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان که راه شد و نیست مشرکان که راه
را باران و هواداران که از عذاب دوزخشان خلاصی دهند (۳۰) پس راست
دار، ای محمد روی خود را برای عبادت خدای با خالص کردن عمل خویش
را، در حالتیکه مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت خود را بکوی که
بدین وجه اقامت کنند و پیروی کنند همه دین خدای را، آن فطرتی که بحکمت
بیافرید مردمان را بر آن و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است و آن
در روز از دست همه آدمیان را حاصل شده یعنی میفرماید که ملازم آن عهد
باشید که بر آن مفتور (۱) شده اید، (لا تبدیل) (۲) نهی است در صورت
نقی یعنی تبدیل ندهید (۳) مر خلق خدا را یعنی دین را که خدای خلق را
بدان آفرید و میثاق از ایشان فرا گرفت، آنست کیش راست و راه مستقیم و لیکن
بیشتر مردمان نمیدانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبیر (۳۱)
(منبین) (۴) حالست از ضمیر دافقم، یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود

(۱) ح و ف : منظور

(۲) آیه کریمه : « فاقم وجهک للدين حنیفاً فطرت الله التي فطرا
الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اکثر الناس لا یعلمون »
(۳) م : تبدیل میدهد مر خلق خدا را یعنی دنیا را ف : تبدیل نمیدهد
(۴) آیه شریفه : « منبین الیه و اتقوه و اقموا الصلوة و لا تکونوا
من المشرکین »

در حالتیکه باز گردانید کائید، پیروی حق از غیر او. «شیخ ابوسعید خراسانی»
(۱) قدس سره فرموده که انابت رجوع است از حق به حق و منیب آنرا گویند
که جز حق سبحانه او را مرجعی نباشد.

نیت

و مرجعی همراه من رجوع با صکه کنم ؟

گرم تو در نپذیری کجا روم چه کنم ؟

و بر رسید از رویای دارید نماز را و مبادید از شرك آرند گان بترك
نماز متعمداً، (خطاب با امتست). در «تیسیر» از شیخ محمد اسلمی طوسی
(۲) رحمه الله علیه نقل میکنند که حدیثی بمن رسیده که هر چه از من روایت
کنند عرض کنید بر کتاب خدای، اگر موافق بود قبول کنید از
من این حدیث را که : « من ترک الصلوة متعمداً فقد کفر » خواستم که
بآیاتی از قرآن موافقت پیدا کنم، سی سال تامل کردم تا این آیت یافتم که :
« و اقموا الصلوة و لا تکونوا من المشرکین » (۳۲) مبادید از آنانکه
جدا کردند و پراکنده ساختند دین خود را و گشتند گروه گروه (مراد
مشرکانتند که دین اسلام را گذاشته یکی بت پرستید و یکی ملک پاستاره یا
یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج (۳) و ابوامامه (۴) را

(۱) شیخ ابوسعید خراسانی نامش احمد و نام پدرش علی است و اصلش
از بغداد است و از اینجهت او را خراسانی گفته اند موزه دوزی میکرده است عارف
قرن سوم میباشد وی یکی از بزرگان صوفیه است. وفاتش در سال ۲۷۷
اتفاق افتاده است

(۲) شیخ محمد اسلم طوسی از عرفای اواخر قرن دوم و اوایل سده
سوم هجری و از اصحاب حضرت رضا است وی در هنگام عزیمت علی بن موسی
الرضا بطوس هم کجاوه آن امام بوده است

(۳) خوارج : هر که خروج کند بر امام بحق که مسلمانان بر امامت او
اتفاق کرده اند، او را خارجی خوانند، خواه خروج برائمه را شدین یا بعد از
آنها بر تائیدین باشد.

رضی الله عنه چیزی مرفوع است یا اهل بدعت) ، هر گروهی بآنچه نزدیک ایشانست از دین شادمانند و گمان ایشان آنکه حق با ایشانست .

شهر

هر کسی را درخور مقدار خویش هست نوعی خوشدلی در کار خویش میکنند انبسات خویش و نفی غیر چه امسام صومعه ، چه پیر دیر (۳۳) و چون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را سختی یا بیماری یا

اول دسته که خروج کرد بر حضرت علی بن ابیطالب ، دسته بود که در جنگ «صفین» بمساله حکمیت اعتراض نمود ، سردسته اعتراض کنندگان «عبدالله بن کوا» و «عتاب بن اعور» و «عبدالله بن وهب راسبی» و «عروة بن جریر» و «یزید بن عاصم محاربی» و «حرقوم بن زهیر بجلي» معروف به «ذی النديه» هستند . خوارج میگفتند حضرت امیر المؤمنین در امر تحکیم خطا کرده زیرا حکم ، ازان خداوند است (لاحکم الا الله)

خوارج در آغاز کار در حقیقت يك حزب سیاسی بودند که گفتگوی آنها از حدود خلافت و متعلقات آن تجاوز نمیکرد . آنان معتقد بودند که خلافت ابوبکر و عمر صحیح است و خلافت عثمان را در سالهای اول و خلافت علی (ع) را پیش از تسلیم بدآوری قبول داشتند . بعضی از مؤلفین خوارج را بجمهوری خواهان اسلام و شیعیان را بسلطنت طلبان تعبیر کرده اند . نظریات خوارج درباره خلافت در آغاز کار آن بود که خلافت حق هر عرب آزادی است و فتنه کسی بخلافت بر گزیده شد نمیتواند ازان چشم بپوشد ولی اگر خلیف ستم کند عزل او جایز است و در هنگام لزوم کشتنش روا میباشد . پس از تشکیل فرقه خوارج این گروه رفته رفته نیرو و اقتداری گرفتند و بسیاری از مسلمانان غیر عرب نیز داخل این فرقه شدند و کم کم بجای دو شرط عرب و آزاد بودن اسلام و عدالت را شرط خلافت قرار دادند بنا بر این بنده و آزاد ، عرب و غیر عرب بفقیده ایشان میتوانند خلیفه مسلمانان شود . افکار دینی خوارج در شدت و سختی کمی از افکار سیاسی آنها نبود . بفقیده آنها مقصود از جمله : « لا حکم الا لله » اینست که حکومت مخصوص خداست و احتیاجی بوجود امام نیست . بعضی از مؤلفین خوارج را بیست فرقه تقسیم کرده اند و

نقر و گفته اند عام است مرهمه آدمیان را که چون بشدتی درمانند بخوانند بزاری پرورد کار خویش را باز گشتگان بسوی حق ، پس چون بپشاند و بدهد ایشان را خدای از نزدیک خود آسانی باصحت پاتوانگری و از آن شدت باز رهند ، آنکاه گروهی از ایشان پرورد کار خود شرك آورند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عملی کنند (۳۴) تا کافر شوند بآنچه عطا کردیم ایشانرا از نعمت عافیت ، «فتمتعوا» (امر تهدید است) (۱) یعنی ای کافران بر خورید

(۱) آیه کریمه : « لیکفروا بما آتیناهم فتمتعوا فسوف تعلمون »

معمروترین دسته های این فرقه عبارتند از :

۱- ازرقه : پیروان «نافع بن ازرق» هستند . نافع ثقیه را در گفتار و کردار جایز ندانسته و باین آیه استدلال میکنند : « اذا فریق منهم یخشون الناس کخشیة الله او اشد خشیة » . ازرقه مرتکب گناه کبیره را کافر میدانند .

۲- نجدیه : پیروان «نجده بن عامر حنفی» میباشد و از جمله معتقدات نجدیه که بدان ممتاز است اینکه خطا کار در صورتیکه اجتهاد کرده باشد مذکور است . و دینت دو چیز است معرفت خدا و پیغمبر و تحریم خون و مال مسلمانان و اقرار اجمالی بپیغمبرهائی که از جانب خدا آمده . نجدیه حد شرابخواری را برداشت و دروغ را بدتر از زنا میدانست و بر خلاف نافع بن ازرق ثقیه را روا میدانست و بآیات ذیل بر گفتار خود استدلال میکرد :

« الا ان تتقوا منهم تقاء » و آیه : « وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکنم ایمانه » . نجدیه وجود امام را لازم نمیدانند مگر آنکه مردم بتوانند بانصاف و عدل بابکدیکر رفتار نمایند .

۳- بیهمیه : این دسته پیروان «ابی بیهمس بن جابر» میباشد . ایشان هیچکس را مسلمان نمیدانستند مگر آنکه بمعرفت خدا و رسول اقرار کند و آنچه را پیغمبر آورده اقرار نماید . ایمان را معرفت قلب میدانستند و میگفتند گفتار و کردار جزء آن نیست .

۴- اباضیه : اباضیه پیروان «عبدالله بن اباض» هستند . ایشان با مخالفان

دوم روز از نعمتهای دنیوی، پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود را که عقوبت اخروی باشد (۳۵) آیا فرستاده ایم ما بر کاهران کتابی روشن (۱) و حاجتی یا رسولی و سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد، پس آن رسول یا ملك، سخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بآنچه چیزی که هستند که بآن شرك می آرند یعنی دلیل بود بر اشراك ایشان (۳۶) و چون

(۱) م و ف : کتابی و حاجتی

دوم روز از نعمتهای دنیوی، پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود را که عقوبت اخروی باشد (۳۵) آیا فرستاده ایم ما بر کاهران کتابی روشن (۱) و حاجتی یا رسولی و سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد، پس آن رسول یا ملك، سخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بآنچه چیزی که هستند که بآن شرك می آرند یعنی دلیل بود بر اشراك ایشان (۳۶) و چون

۵۰ صفریه : پیروان «زباد بن اصغر» را صفریه نام نهاده اند زیاده بن اصغر کسانی را که از جنگ با مخالفان خودداری میکردند در صورتیکه پاوی در عقبه موافق بودند تکفیر نمیکرد. تقیه را در گفتار روا میسرورد اما در کردار جایز نمیدانست. میان گناهانی که مستلزم حد است و گناهانی که مرتکب حد نیست تفاوت میکداشت.

نویسنده این دستور خلاصه از نظریات خوارج را در فهرست الفبائی در آخر ترجمه ملل و ملل شهرستانی تصحیح و مقدمه و ترجمه این جانب بچاپ رسیده جمع آوری نموده و بچاپ رسانیده ام و اطلاعات بیشتر در این مورد حواله بآنجا میشود (رجوع شود بترجمه ملل و ملل شهرستانی - چاپ تهران سال ۱۳۲۱)

(۴) ابوامامه صدیق بن عجلان باهلی متوفی در سال ۸۱ هجری از صحابه حضرت رسول است

بچشاییم مشرکان مکه را نعمتی از صحت و سمیت و مانند آن، شادمان شوند بدان و اگر برسد بدیشان زحمتی از مرض و قحط و امثال آن بآنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی چون ببارسد بشامت کردارهای بد که کرده اند آنگاه ایشان ناامید شوند و جزع میکنند یعنی نه شکر میگذارند در نعمت و نه صبر میدارند بر محنت (۳۷) آیا ندانسته اند آنکه خدای گشاده می گرداند روزی را برای هر که میخواهد و تنگ میسازد بر هر که میخواهد، بدو شکی درین بسط و قبض، هر آینه دلالت عبرتست برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند در سراء، و صبر نمایند در ضراء که بنای کار مؤمن و اساس ایمان برین در وصف (۱) است (۳۸) پس بدهای محمد (ص) خداوند قرابت را از بنی هاشم، حق اواز غنیمت و امی و گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت و همه اهل ایمان درین داخلند؛ میفرماید که بدهید حق خوبشان را یعنی صلوات رحم کنید باحسان و انعام و توقیر و اکرام امام اعظم رحمه الله بر وجوب نفقه ذوی الارحام بدین آیت استدلال میکنند. و بدهید حق محتاج و بیچاره را و راهگذریان را از آنچه مقرر شده یعنی وظایف زکوة؛ این انبیان حقوق بهتراست از املاك برای کسانی که میخواهند لقای خدا را بارضای او میجویند یا مراد ایشان وجه تقریبست بحق سبحانه و تعالی بیجهت دیگر از اعراض و اعراض، و آت گروه منافقان، ایشانند رستگاران و پیروزی یافتگان (۲) (۳۹) و آنچه میدهید از هدیه و عطیه بتوقع مکافات، تا بیفزاید مال شما، از مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از زمین آن توقع میکنید تا مال شما افزون گردد، پس زیاده نمیشود آن مال، نزدیک خدای و برکت از آن برمی خیزد یا آنچه میدهید از زیاده حرام در معاملات یعنی سود زر یا زیادتى در مال سود خوارگان بدید آید

(۱) ح . دو صفت

(۲) در متنوی معنوی گوید :

گفت پیغمبر که دامن بهر بند
نای خدایا منافقان را سیر دار
ای خدایا مسکین را در جهان
دو فرشته خوش منادی میکنند
هر در مشان را عوض ده صد هزار
تو مده الازیمان اندر زیارت

چنان نمیشود و برکت در آن نمی ماند و آنچه میدید از زکوة مفروضه یا صدقه که در آن دادن، میخواهید ثواب خدا را پس آن گروه که صدقه یا زکوة لوجه الله دهند نه برای مکافات، ایشانند خداوندان افزونی که یکی را ده یا زیاده یا بنده (۴۰) خدای بحق آنست که بیافرید شما را و شما نبودید، پس روزی داد و میدهد شما را مدام که زنده باشید، پس بپیراند شما را بوقت انقضای آجال شما، پس زنده گرداند شما را و برانگیزد در قیامت، آیا هست از انبازات شما؟ یعنی آیا از بتانی که بزعم شما شریک خدا باشد؟

هست کسی که بکند ازین خلق و رزق و امانه و احیا هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون از هیچیکدام این کار نیاید پس ایشان را شریک گرفتن شاید، پاکست خدای تعالی و برتر است از آنچه شرک می آرند بوی (۴۱) آشکار شد تباهی دریابان، بخشکالی و مردن دواب و طوابعین و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن سفن، بسبب آنچه کرده است دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان.

اغلب علماء بر آنند که مراد از فساد (۱) نا آمدن باران است چه وقتی که باران نیارد، در بیابان نبات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود.

صاحب «کشاف» آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند. و گفته اند فساد بر آن بود که قایل؛ هابیل را کشت و فساد بحر آنکه «جلندی» کشتیها را غصب کرد و نزد بعضی مراد اثر فساد است یعنی نتیجه آن ظاهر شد دریابان با هلاک اهل قری و در دریا با غرق قوم نوح و آل فرعون و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر افساد اسباب دنیوی آدمیان (۲) کرد تا بچشاند ایشان را برخی از جزای آنچه کرده اند چه تمام آن در وقت آخرت خواهد بود، شاید ایشان بپیشین این بعضی، باز کردند از شرک بتوحید و از معصیت، بطاعت و نزد محققان مراد از بر، نفس است و از بحر

(۱) آیه کریمه: «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی

الناس لیتذیبهم بعن الذی عملوا لهم یرجعون»

تلب «شیخ ابوبکر واسطی» (۱) قدس سره فرموده که هر که بحر دل او بتربک مراقبت فاسد گردد، فساد ظاهر شود و فساد در بر نفس او. «امام قشیری» رحمه الله آورده که فساد بر نفس یا تکلیف محظورات است و فساد بحر دل یا خلاق ذمیة و وقوف بر رسوم و عادات. در «حتایق سلمی» مذکور است که بر لسان علمای ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق، فساد لسان علماء بتاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاری باطله

نظم

ماه ناسیده نشانها میدهد روشنائی را بدان کج مینهد
از برای مشتری در وصف ماه صد نشان نادیده گوید بهر جاه

(۴۲) بگو مشرکان را که بروید در زمین امم خالیه، پس بشکرید که چگونه بود، سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند؟ بودند بیشتر ایشان (یعنی همه که هلاک شدند)، شرک آرند کان (۴۳) پس راست دارم کسی خود را برای کیش راست باروی آر بجبهت دین درست، پیش از آنکه بیاید، روزی که باز گردیدین نیست مرا و را، از نزدیک خدای یعنی که خدای آنرا باز نکراند و الله نباید یا روزی بیاید از خدای که کسی نتواند که باز گرداند آن روز که جدا شوند مردم از یکدیگر بر سر دوراه، «فریق فی الجنة و فریق فی السمیر» (۴۴) هر که کافر شود بخدای، پس بروست جزای کفر او که آتش جاوید است و هر که بکند کاری ستوده، پس برای نفسهای خود میکشتراند یعنی جایگاه راست میکنند در بهشت و تفرق بندگان در روز قیامت واقع است

(۱) ابوبکر واسطی: نامش محمد فرزند موسی و به «ابن فرغانی»

معروف بوده وی از قدمای اصحاب و شاگردان جنید است از عراق بخراسان سفر کرد و چون به نیشابور رسید شاگردان «ابو عثمان حیری» بزیارت وی آمدند و پرسیدند این شاگردان را چون یافتی؟ گفت صاحب ایشان را نیامرخته مگر معبوسیت محض (یعنی در تصوف توحید و یگانگی و حصر ادبیه باید نه مناعت و معصیت) واسطی شاگردی داشته بنام «ابوالمباس سيار» که او نیز از بزرگان صوفیه و فقهاء (متوفی در سال ۳۴۲) است وفات ابوبکر واسطی در سال ۳۲۰ هجری اتفاق افتاده است

(۴۵) تا خدا جزا دهد آنانرا که گرویده اند و کرده اند کارهای شایسته از بغشش خود (ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنانند) (۱) بدرستی که خدای دوست ندارد ناگروندگان را تا با مؤمنان جمع کند بلکه ایشانرا جدا ساخته بدوزخ فرستد (۴۶) و از نشانه های قدرت خدای آنست که می فرستد بادهارا یعنی شمال و صبا و جنوب را ، مژده دهندگان پیاران تا بفریاد شما رسد و تا بچشاند شما را از نعمتی که تابع بارانست یعنی خصب و رفاهیت و برای آن تا بسبب آن باده ها ، برود کشتیها در دریاها بفرمان خدای و تا بچوبند در تجارت دریاها آن روزی که سدای بعضی فضل میدهد و تا شاید که شما شکر گویید بدین نعمتها (۴۷) و هر آینه ما فرستادیم ، پیش از نوای محمد (ص) فرستادگان از آدمیان ، بسوی گروه ایشان ، پس آمدند رسولان ما با قوم خود ، به مجزیه های روشن با احکام هر یک از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر شدند ، پس ما انتقام کشیدیم از آنانکه کافر شدند و ایشانرا هلاک کردیم و یاری کردیم آنانرا که گرویده بودند و هست سزاوار بر ما یاری دادن مؤمنان چه ایشان مستحق نصرتند (۴۸) خدای بحق آنست که میفرستد بادهارا ، پس برانگیزانند باده ها ، ابر را و بپرا بر آرند ، پس خدای بگستراند آنرا یعنی متصل سازد و بهم آورد گاهی که میخواهد در جهت آسمان ، چنانچه خواهد رونده و یا افسانده و گرداند آنرا گاهی ، باره باره و هر قطعه در هر طرفی ، پس تومی بینی باران را که بحکم الهی بیرون می آید از میان ابر ، هم در وقتی که متراکم و هم در وقتی که متصل است و هم در وقتی که منقطع و متفرقت ، پس چون برساند خدای باران را در اراضی و بلاد هر که خواهد از بندگان خود ، آنگاه ایشان شادمان و خوشدل میشوند (۴۹) و بدرستی که بودند بیش از آنکه فرو فرستاده شود بدیشان باران ، بیش از ظهور سعاب نا امیدان از آن باران (۵۰) پس در نکر بنشانه رحمت خدای یعنی باثر مطر نگر تا بینی که چگونه خدای بآن اثر زنده میگرداند زمین را باشجار و اثمار و زروع و نباتات ، پس از مردگی

(۱) آیه کریمه : « لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات من فضله

انه لا یحب الکافرین »

و انفرادگی آن (و «حقص») (۱) بجمع میخوانند یعنی بین آثار رحمت الهی و بخشایش نا متناهی که زمین مرده را زندگی بخشد ، بدرستی آنکه قادر است بر احیاء زمین بعد از موت آن ، هر آینه زنده گرداننده مردگانست چه احیاء ارض احداث مثل آنست که درو بوده از قوه نباتی و احیای موتی و ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی و غیرها و خدای بر همه چیزی توانا است چه قدرت او نسبت با جمیع ممکنات یکسانست. در «حقایق سلامی» آورده که اثر رحمت در ظاهر بارانست که زندگی کل (۲) بدانست و در باطن ذکر اوست که حیات دل بدوست. و در «بحر» فرموده که آثار رحمت نشانه جنت است که زمین دل بدان زندگی مییابد. و نزد بعضی محققان خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و در «شوی معنوی» (۳) حکایتی مناسب این مبحث ایراد فرموده :

(۱) آیه کریمه : « فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض

بعد موتها ان ذلک لمحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر »

(۲) م : کلی

(۳) صاحب این کتاب مولانا جلال الدین محمد بلخی فرزند محمد بن حسین خطیبی بکری است که از جانب پدر نسبت از ابوبکر صدیق میبرد و از طرف مادر بسلطان محمد خوارزمشاه نسب میرسانید . تولد این عارف و شاعر بزرگ در سال ۶۰۴ اتفاق افتاد . در سال ۶۰۹ بهاء الدین پدر مولوی در اثر رنجشی که از سلطان محمد خوارزمشاه حاصل نمود از خراسان عازم بغداد و مکه گردید. در نیشابور با سر خود جلال الدین که بیش از پنج سال نداشت بخدمت شیخ عطار رسید و مورد نظر عطار واقع گردید و عطار بهاء الدین محمد گفت : « زود باشد که این پسر آتش در سوختگان عالم زند ». بهاء الدین محمد که از بزرگان اهل علم و تصوف بود پس از سه سال اقامت در عراق عرب و زیارت بیت الله بقونیه پایتخت سلاجقه روم رفت و سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی که از دوستان اهل علم و تصوف بود مقدم او را گرامی داشت و جلال الدین نیز در خدمت پدر پسر میبرد و از محضر او استفاده و استفاد می نمود بعد از مرگ پدر در حلقه درس سید برهان الدین ترمذی درآمد و مراحل علوم

(۵۱) واگر بفرستیم ما ، بادی که مؤدی باشد بمذاب چون دیور که
ریح عذابست و بر مزدوعات ایشان وزد ، پس بیفتند کشترا ، زرد شده بعد
از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانچه ازو منفعت نتوان گرفت ، هراینه
باشند پس از زردی زرع که کافر شوند بندهمتهای گذشته و بایستی که التجا
یعق کردند و از رحمت او ناامید نشدندی وای محمد (ص) از کافران این

شه حسام الدین که نور انجم است طالب آغاز سفر پنجم است
ای ضیاء الحق حسام الدین راد اوستادان جهان را اوستاد
کر نبودی خلق محبوب و کثیف ورنبودی حلقها تنك و ضعیف
در مدیعت داد معنی دادمی غیر این منطق لبی بکشادمی
مدح نو حیقت با زندانیات کویم اندر مجمع روحانیان
دفتر ششم مثنوی که آخرین دفتر مثنوی است باز بنام حسام الدین
آغاز میشود چنانچه میگوید :

ای حیات دل حسام الدین بسی میل میجو شد بقسم سادسی
مولوی کتاب مثنوی را بخواهش حسام الدین چلبی آغاز کرده و بر نام وی
بانجام رسانیده است . بر کتاب مثنوی شرحهای متعددی نوشته شده که پاره
از آنها بچاپ رسیده است .

«کنوز الحقایق فی رموز الدقایق» تالیف که مال الدین خوارزمی (متوفی
در سال ۸۴۰) یکی از شرحهای معروف مثنوی است

مثنوی بارها در آسیا و اروپا بچاپ رسیده و بهترین چاپ آن آلمان
و چاپ انگلستان است . در انگلستان دوبار طبع شده و آخرین چاپ باهتمام
خاورشناس معروف مرحوم پروفیسور نیکن در سال ۱۹۴۱ میلادی انتشار
یافته است .

مولوی جز کتاب مثنوی دیوان غزلیات بزرگی دارد که در آن شمس
تخلص کرده و درهند بقطر بزرگ بچاپ رسیده است .

دیگر از آثار مولوی کتاب فیه مافیه است که بشر فارسی فراهم آمده
و از جمله آثار جاویدان مولوی است (این کتاب هم بچاپ رسیده)

رباعیات مولوی نیز در سال ۱۳۲۰ هجری شمسی در اصفهان (چاپ

مثنوی

صوفی در باغ از بهار ککشد پس فرو رفت او بخود اندر نفول
گر چه خسبی آخر اندر رز نکر امر حق بشنو که گفتست «انظروا»
گفت آثارش دلست ای بوالهوس ؛ اغما و میوهها اندر دلست
چون حیات از حق بگیری ای روی صوفیانه روی بر زانو نهاد (۱) ✽
شد ملول از صورت خوابش فلول این درختان بین و اثمار خضر
سوی این آثار رحمت آر ، رو آن برون آثار، آثار است و بس
عکس لطف او برین آب و گلست پس غنی کردی ز گل در دل روی

ظواهر و باطن را ببینود و در عالم تصوف مریدان فراوانی پیدا کرد که در
خانقاه وی در شهر قونیة اجتماع میکردند . مثنوی معنوی وی که در شش
دفتر تدوین شده و بصیقل الارواح نیز معروف است چنانچه خود گوید

مثنوی که صیقل ارواح بود باز گشتش روز افتتاح بود
۶۶۲ هجری است و این موضوع را در اول دفتر دوم چنین می گوید:
مثنوی که صیقل ارواح بود باز گشتش روز افتتاح بود
مطلع تاریخ این سودا و سود سال هجرت ششم و شصت و دو بود
دفتر سوم چنین آغاز میشود :

ای ضیاء الحق حسام الدین بیار این سوم دفتر که سنت شده بار
بسرکشا کنجینه اسرار را در سوم دفتر بهل اعتبار را
تسوت از قوت حق میزهد نز عروقی کز حرارت می جهد

دفتر چهارم هم بنام حسام الدین آغاز میگردد :

ای ضیاء الحق حسام الدین تویی که گذشت از مه بنورت مثنوی
همت عمالی تسوای مرتجی میکشد این را خدا داد کجا
کردن این مثنوی را بسته میکشی آنسو که تو دانسته
مثنوی را چون تو میدا بوده گرفزون گردد تو باش افزوده
چون چنین خواهی خدا خواهد چنین میدهد حق آرزوی متقین
کان نه بوده در ما مضی تا که کان الله له آمد جزا

همچنین دفتر پنجم نیز بنام حسام الدین افتتاح میشود :

طبع مدار که فهم کنند سخنان ترا و قول تو قبول نمایند (۵۲) پس بدرستی که تو سخن نمیتوانی شنوایید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است و نمیتوانی شنوایید گرانرا خواندن ، چون برگردند از خواننده گریزند کان از متکلم (قید تولیه و ادبار برای تاکید حکم است

کتاب فروشی بهار) بچاپ رسیده و باین رباعی آغاز میشود :

آن دل که شد او قابل افوار خدا بر باشد جان او ز اسرار خدا
ز بهار تن مرا چه تنها مشمر کو حمله نمک شد بنکسر خدا
وفات موای در قوبه در سال ۶۷۲ اتفاق افتاده است .

❦ (۱) بقیه این حکایت در دفتر چهارم مثنوی معنوی چنین ضبط است :
(قصه صوفی که در میان گلستان سر برزاقو مراقب بود بارانش گفتند سر بر
آور تدرج کن بر گلستان و رباعین و مرغان و آثار رحمة الله که « فانظروا الی
آثار رحمة الله »

باغها و سبزه ها در عین جهان بر برون عکسش چو در آب روان
آب خیال باغ باشد اندر آب که کند از لطف آب آن اضطراب
گر نبودی عکس آن سرور سرور پس نتواندی ایزدش دارا التور
این غرور آنست یعنی این خیال هست از عکس دل و جان رجال
جمله مفوران برین عکس آمده بر گمانی کاین بود چنتا کده
میگریزد از اصول باغها بر خیالی میکنند آن لاغها
چونکه خواب غفلت آیدشان بر راست بینند وجه سودست از نظر
پس بگورستان غریب افتاد و آه تا قیامت زین غلط و حسرتاه
ای خنک آنرا که پیش از مرگ مرد یعنی او از اصل این رز بوی برد

❦ (۲) مهم ترین آثار این حکیم بشمار می آید . موای مثنوی را در هتکام بسط و وجد میسروده و یکی از شاگردانش یعنی حسام الدین چلبی آنرا مینوشته است . مثنوی معنوی چنین آغاز میشود :

بشنو ازنی چون حکایت میکند در سخنش شکر و شادمانی
کز نیستان تا مرا ببریده اند ز سینه مرده و زنده دانی

و استعالة اسماع (۱) یعنی اصم مقابل اگر چه نمیشنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارات سر و دست چیزی در می یابد اما گری که پشت بر متکلم دارد

تأسیه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعی نسالان شدم جفت بد حالان و خوش حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد بار من وز درون من نجست اسرار من
سر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست
آتش است این بایک نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشق است کاندر فی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد
نی حریف هر که از یاری برید برده هایش برده های ما درید
پس از انعام دفتر اول مثنوی مدتی این کتاب بتاخیر افتاد چنانکه در
اول دفتر دوم میگوید :

مدتی این مثنوی تاخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد
تسایزاید بغت تو فرزند نو خون نکردد شیر شیرین خوش شتو
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان باز گردانید ز اوج آسمان
چو بت بهراج حقایق رفته بود بی بهارش غنچه ها نشکفته بود
تاریخ شروع مجلد دوم روز یازدهم ماه رجب المرجب سال ۱۶۶۲ است

(۱) آیات کریمه : « ولئن ارسلنا ریحاً فراه مصفرا لظلموا من بعده
یکفرون » فانت لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین »
صاحب مثنوی گوید :

مجز احمد که مه را میشکافت در دل بوجهل کافر وه نیافت
شیخ سعدی فرموده است :
بر سیه دل چه سود خواندن و عطاء نرود میسخ آهنین بر سنگ
خواجه حافظ گوید :

گر هر پاک بیاید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و کلی او او مرجان نشود

از آن مقدار دریافت نیز محروم است) (۵۳) و نیستی تو را نماینده کوردلان از گمراهی ایشان یعنی بر آنکه توفیق ایمان دهی مشرکان را ، نمیتوانی شنواید مواعظ و نصایح قرآن مگر آنرا که گرویده است بآیتهای کتاب ما چه ایمان ایشان را بدان میدارد که لفظ قرآن فرا گیراند و در معنی آن تدبر نمایند ، پس ایشان کردن نهاد گانند مرا و امر و نواهی را (۵۴) خدای مطلق آنست که بیافرید شما را از چیزی سست یعنی نطفه ، پس داد شما را ، از پس سستی طفولیت توانائی یعنی جوانی و برنایی ، پس داد از پس قوت شب سستی و بیری ، می آفرید آنچه خواهد از ضعف و قوت و جوانی و بیری ، و او داناست با احوال بندگان ، تواناست بر تغییر صفات ایشان (۵۵) و روزی که قائم شود قیامت و آن در ساعت آخر باشد از ساعت دنیا ، سو کند خورند کافران مضمون آنکه درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبور جز ساعتی و همه مؤمنان دانند که ایشان دروغ می گویند بدستیکه این بر کشتن از راستی در آخرت هستند در دنیا باینکار حشر و نشر بر گردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است درین سرای و در آن سرای (۵۶) و بعد از سو کند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنرا که داده اند ایشان را دانش و گرویدن یعنی مؤمنان و علماء از ملائکه و جن و انس گویند چرا دروغ میگویند ؛ بدستیکه درنگ کردید در دنیا و مکث شما مذکور است و معلوم در لوح محفوظ بادر قرآن اینجا که گفت : «ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون» یا در علم الهی یا در قضای او و یا در آنچه بر شما نوشته که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا یا در قبور بوده اید تا روز برانگیختن ، پس اینست روز برانگیختن ، انکار میکردید ولیکن شما که از هر طرف جاهل و عدم تفکر بیدار نیستید که بمکث حقست ، پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک مافات طلب رجوع کنند بدینا و اجازت نیابند (۱)

(۱) آیات کریمه : « وقال الدین اوتوا العلم والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم یوم البعث فهذا یوم البعث ولکنکم کنتم لاتعلمون فیومئذ

(۵۷) پس آن روز سود نکند آنان را که ستم کردند بر خود بکفر ، عذر خواهی ایشان ، و نه ایشان خوانده شوند بچیزی که از اله عقاب ایشان کند یعنی ایشان را نگویند که استرضای خدای کنید زیرا که خدای از ایشان راضی نشود (۵۸) و هر آینه بیان کردیم برای مردمان ، درین قرآن ، از هر مثلی که ایشان را بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسول ، و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان (یعنی منکران و معاندان) معجزه که می طلبند ، هر آینه گویند آنرا که نکرودند از قسط عناد و غایت جهل و فساد ، نیستید شما یعنی پیغمبر و مؤمنان مگر تباهاکاران و دروغگویان و بایفند کاف .

(۵۹) همچنین مهر مینهد خدای بر دلهای آنانکه نمیدانند و در طلب دانش نیستند (۶۰) پس شکبائی کن ای محمد بر آزار ایشان بدستیکه وعده خدای بنصرت تو و اغلای کلمه و غالب شدن دین تو راست است و خدای بدان وفا خواهد کرد و ترا بر مبهکاری ندارند آنرا که بیکمان نمیشوند در امر معاد یا ترا بدان نیارند که تمجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان که آت بوقت مقرر باز بسته است چون آن وقت در آید حکم الهی در رسد (۱)

نظم

نکه دارید وقت کار ها را
که هر کاری بوقتی باز بسته است

لا ینفع الذین ظلموا مع ذلک ولا هم یستعتبون * ولقد ضربنا فی هذا القرآن من کل مثل ولئن جئتهم بآیة لیتولن کفروا ان انتم الا مبطلون

آیات شریفه : « كذلك یطعم الله علی قلوب الذین لایعلمون »
فاسبر ان وعد الله حق ولا یستخفک الذین لایوفونون

سوره لقمان (۱۱)

بسم الرحمن الرحيم

الم ﴿ حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز عبرت و در «الم» گفته اند «الف» اشارتست به «انا» و «لام» به «لی» و «میم» به «منی» یعنی: «انا الله لی جمیع صفات الکمال و منی القرآن و الاحسان» (۲) این آیات، آیه های قرآن است، خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم که درو تناقض نیست یا احکم که بخلل و حرام حکم کند (۳) راهنماینده است و بخششی از خدای، موفیکو کاران را (۴) آنانکه پیای دارند نمازهای فریضه را و میدهند زکوة واجبه را و ایشان بسرای دیگر، ایشان بیکمانند یعنی بحث و جزا را تصدیق میکنند (۵) آن گروه که بدین صفات موسومند، بر راه راستند از آفرید کار خود و آن گروه ایشانند رستگاران و فیروزی یافشان (۶)

آورده اند که نصر بن حارث بتجارت جانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار خریده در مجامع قریش بنوعی بمسامع ایشان میرسانید که همه شیفته و فریفته میشدند و لاف میزد که اگر محمد (ص) از قصه عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهند من از سعادت مملکت و وفور ایهت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه آیت فرستاد که:

(۱) و از مردمان کسی هست که میخرد، سخن بیازی (و گفته اند سخن

(۱) سوره لقمان مکی است و دارای سی و چهار آیه میباشد

(۲) آیات کریمه: «الم ﴿ تلك آیات الكتاب الحكيم ﴿ هدی و

رحمة للمحسنين ﴿ الذين یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم بالآخره هم

یوقنون ﴿ اولئك علی هدی من ربهم و اولئك هم المفلحون »

فریب دهنده و مشغول کننده) یعنی اختیار میکند افسانه بی اعتبار را، تما گمراه سازد مردمان را، از راه خدای یعنی از دین او یا باز دارد از استماع و قرائت قرآن، بیداشی و برهانی و فرا میگیرد راه خدای را، افسوس و سخریه، آن گروه، مرایشانراست غذایی خوار کننده که اسر و قتل است در دنیا و عذاب و خواری در عقبی (۱) و گفته اند آیت در شان آنهاست که جاریات مغنیه خریدندی و مردمان را با استماع اصوات و الحان ایشان از شنودن سخن حق بازداشتندی (۲) و چون خوانده شود، بر آنکس که لاهو حدیث را خریده و برگزیده، آیه های کلام ما، روی بگرداند در حالتی که گردنکش و باتکبر بود یعنی التفات بآن نکند، گویا که هرگز نشنیده، گویا در درد و کوشاو، گرانی است، پس اعلام کن او را و بجای بشارت، بیم ده، بعدایی دردناک (۸) بدرستی آنانکه گرویدند بخدا و رسول و کردند عملهای صالح یعنی شایسته، مرایشانراست، بهشتی بانهت و ناز (۲) یا نعمتهای بهشت (۹) در حالتیکه جاوید باشند در آن، وعده کرده است خدای وعده کردنی درست و راست و او خداوند غالبست که هیچکس او را از وفاء بوعده مانع نشود، راستکار که هرچه کند بر طریق حکمت بود.

بیت

نه در وعده اوست تنم و خلاف نه در کار او هیچ لاف و کزاف

(۱۰) بیا فرید آسمانها را، بی ستون، می بینید شما آنرا برداشته و

بشهاد در زمین یعنی پیدا کرد در آن، کوههای بلند پایدار، تا شمارا حرکت

نهد و مضطرب نسازد چه زمین بر روی آب متحرك بود چون کشتی و بیجبال

را سیات آرام یافت، و در «موضح» از ضحاک نقل میکند که حق سبحانه

نوزده کوه را میخ زمین کرد تا برجای بایستاد و از آن جمله کوه «قاف» است

و «ابوقیس» و «جودی» و «لبنان» (۳) و «سنین» و «بشیر» و «طور سینا»

و غیر آن و برا کنده ساخت در زمین از هر جنبه و فرو فرستادیم (التفات بشکلم

(۱) ح و م: سبی و قتلست در دنیا و عذاب و خزی در عقبی

(۲) ح و م: سبب و عذاب و خزی در عقبی

(۳) م: لبنان

(۱) جهت اختصاص فعلت بفاعل یعنی غیر ما فرستد و ما فرستیم (از ابر با آسمان آبی که بارانست ، پس برویانیم در زمین بدان آب ، از هر صنف گیاهی نیکو و بسیار منفعت (۱۱) این که مذکور شد ، از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات ، آفرید خدای ، پس بنمایید بمن که در عالم چه چیز بیافریدند (۲) آنانکه بدون ویتند (مراد بتانند که کفار ایشان را شریک حق گفتندی ؛ حق سبحانه میفرماید که این همه مخلوق منند ، آنچه بتان شما آفریده اند کدامست ؟) بلکه مشرکان در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند

نظام

هر که هست آفریده ، او بنده است بنده در بند آفریننده است پس کجا بنده که در بند است ؟ لایق شرکت خداوند است (۳) آورده اند که قصه لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در مهمی که رجوع بدیشان کردند از حکمتهای لقمان بریشان مثل زدندی ؛ حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود که : (۱۲) و بدرستی که ما دادیم لقمان بن باعور (۴) را حکمت که قول صایب و فعل کاملست یا شناخت توحید و نفی شرک . و در «احقاف (۱)» گفته که اقامت ادله عقلیه در تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافه دلایل سمیه بآآن . علماء را در نبوت لقمان اختلاف است ؛ «سدی» (۵) و «عکرمه» (۶) و «شعبی» (۷) بر آنند که پیغمبر بوده و مراد از حکمت درین آیت نبوتست و او خواهر زاده

ایوب علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام یا سر خاله او بوده و در «تفسیر» (۱) گوید سر باعور بن ناحور بن تارح (۲) است و تارح پدر ابراهیم بوده است . امام ابواللیث (۳) حمة الله فرموده که کنیت او ابوالانعم است و در «عین المعانی» (۴) آورده که در سال دهم از سلطنت داود متولد شد و تساهل عهد یونس عمر یافت و بعضی گویند هزار سال بزیست و اکثر علماء بر آنند که پیغمبر نبود بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی بود و شبانی میکرد یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بود و در میان بنی اسرائیل قضا پرسیدی و بقول امام سجاوندی (۵) از بندگان نوبه (۶) بوده مردی اسوداللوث و غلیظ الشفتین بود روزی بوقت قبوله جمعی فرشتگان بخانه وی درآمدند و برو سلام کردند جواب سلام داد و ایشانرا نمیدید گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگار تویم ترا خلیفه زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم جزم است از آفریدگار من بدین کار سهوا و طاعة قبول میکنم و امیدمیدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا خیر ساخت اند عاقبت اختیار میکنم و متعرض فتنه نمیشوم . ملائکه را ازین سخن شکفت آمد و حق سبحانه قول او را پسندید و حکمت برو اضافه کرد بمثابة که ده هزار کلمه حکمت از او منقولست که هر کلمه (۷) بمعانی ارزد روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل برو بگذشت و جمعی نزد وی نشسته و ابستاده بوده و استماع کلمه حکمت میکردند . آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بنده سیاه نیستی

(۱) تفسیر فی علم التفسیر این کتاب تالیف ابوالقاسم عبدالکریم قشیری است (متوفی در سال ۴۶۵ هجری) - قشیری یکی از فقهای بزرگ و محدثین و اصولیین و لنوین معروف است و هم از بزرگان و مشایخ صوفیه میباشد و در سال قشیری از تالیفات عرفانی او است

(۲) ف : تارح (۳) امام ابواللیث : نصر بن محمد مرقه مدی (متوفی در سال ۳۸۳ هجری) (۴) عین المعانی فی تفسیر سبع المثانی تالیف محمد بن طیفور سجاوندی متوفی در سده ششم هجری

(۵) امام سجاوندی : مقصود محمد بن طیفور سجاوندی است

(۶) ف : نوبه (۷) م : هر یک بمعانی

(۱) آیه کریمه : «خلق السموات بغیر عمد ترونها و التی فی الارض رواسی ان تمید بکم و بث فیها من کل دابة و انزلنا من السماء ماء فانبتنا فیها من کل زوج کریم» (۲) ح : بیافرید (۳) در نسخه «ف» دو بیت بالا افتادگی دارد (۴) م : لقمان بن باعورا (۵ و ۶) از داویدان حدیث و تفسیر هستند

صكه شبانی رمة فلان میگردی ؟

گفت هستم . پرسید که چه چیز ترا بدین پایه رسانید ؟ جواب داد که هیچیز : سخن راست گفتن و امانت نگاهداشتن و ترك مالایمنی کردن . در تفسیر «امام ثعلبی» (۱) از حکمت لقمان می آورد که روزی خواجه وی او را با غلامان دیگر بیابغ فرستاده تما میوه بیسارند ، غلامان میوه ها را در راه بخوردند و حواله خوردن آن ببقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خورده اند و دروغ بر من بسته . خواجه گفت حقیقت این سخن بچیز معلوم توان کرد ؟ گفت در آنکه مارا آب گرم بخورانی و در صحرا باره بدوانی تافی کنیم ، از درون هر که میوه بیرون آید خائن اوست و «پیر معنوی» قدس سره در «مثنوی» این حکایت آورده و دوسه بیت که مشتمل بر نکته است از آن اینجا ثبت افتاده :

گشت ساقی خواجه از آب حمیم مر غلامان را و خوردند آن ز بیم (۲)

(۱) تفسیر امام ثعلبی : نام این تفسیر «الكشف و البیان» است

(۲) بود لقمان پیش خواجه خویشتم
میفرستاد او غلامان را بیابغ
بود لقمان در غلامان چون طفیل
آن غلامان میوه های جمع را
خواجه را گفتند لقمان خورد آن
چون تفحص کرد لقمان آنسبب
گفت لقمان پیدا پیش خدا
امتحان را کار فرمای کجا
امتحان جمله ما را ای کریم
بعد از آن ما را بصحرا ای کلان
آنکهان بنگر تو بد کردار را
گشت ساقی

میدویدندی میانت گشت ها
آب می آورد زایشان میوه ها

بعد از آن میراندشان در دشتها
در قی افتادند ایشان از عنا
چون که لقمان را در آمد قی زناف
حکمت لقمان چو این تاند نمود
يوم تبلى و السرائر كلها
چون سقوا ماء حمیمها قطعت
هر چه پنهان باشدش ، پیدا شود

در «الباب» (۱) آورده که روزی داود از لقمان پرسید صكه كيف اصيحت ؟ جواب داد : «اصيحت في يدى غيرى» (مراد قبضتین فضل و عدلست)
(۲) و درین سخن تفکر فرموده نمره زرد و بیپوش شد و برخی از حکم لقمان و کلمات تامات ایشان درین محل از «جواهر التفسیر» (۳) توان یافت .
الفقه حق سبحانه فرمود که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را آنکه

چونکه لقمان را در آمد قی زناف
حکمت لقمان چو تاند این نمود
يوم تبلى السرائر كلها
چون سقوا ماء حمیمها قطعت
نار از آن آمد عذاب کافران
این دل چون سنك را تا چند چند
ریش بد را داروی بد میافت رك
بس تو هر جفتی که میخواهی بگیر
نور خواهی ، مستند نور شو

(۱) لباب : «لباب التفسیر» تالیف تاج القراء حمزة بن محمود کرمانی
(متوفی پس از ۵۰۰ هجری)

(۲) ف : اصيحت في يدى غيرى مراد قبضة فضل و عدل است

(۳) «جواهر التفسیر لنخبة الامیر» تالیف ملا حسین کاشفی مؤلف همین
تفسیر (رجوع شود بمقدمه مجلد اول این کتاب)

شکر گوی خدا را بر نعمت حکمت و هر که شکر گوید ، پس جزین نیست که شکر میگوید برای خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو میرسد ، و هر که ناسپاسی کند ، پس بدرستی که خدای بی نیاز است از شکر کسی ، سزاوار حمد است و اگر چه کسی حمد نکوید یا معبود است که همه کائنات بلسان حال و قال حامد حضرت اویند (۱۳) و باد کن چون گفت لقمان ، مر بر سر خود «انعم» را و گفته اند نام او «مانان» یا «ناران» یا «داشکم» (۱) یا «مشکور» بوده و لقمان بند میداد او را و میگفت ای پسرک من (تفسیر شفقت و مرحمت است (۲)) ، شرک میاور بخدای بدرستی که شرک آوردن هر اینه ستمی بزرگست چه تسویه میکند مغایق را بخالق (۱۴) و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بنیکویی بدو مادر او و از مویجات نیکویی یکی آنست که برداشت فرزند را مادر او چند وقت و سست میشد در حمل او ، سست شدنی بر سست شدنی یعنی ضعیف بالای ضعیف و باز کردن او را از شیر در گذشتن دو سال و درین مدت او را شیر داده دیگر وصیت کردیم آدمی را بآنست که شکر گوی مرا و مرید و مادر خود را ؛ بسوی حکم منست بازگشت و شرک ایشان را جزا خواهد داد (۱۵) و اگر کوشش کنند پدر و مادر با تو بی آنکه شرک آری بمن و شرک گیری ، آنچه بر ابراهیم نیست ترا با استحقاق شرکت او دانشی ، پس فرمان مبرایشان را و مصاحبت کن با ایشان در زندگانی دنیا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع و مقتضای کرم بود و پیروی کن راه کسی را که بازگشته است بتوحید و اخلاص که آن محمد (ص) است یا صدیق اکبر ؛ پس بسوی مجازات منست بازگشت شما ، پس آگاهی خواهم داد شمارا به آنچه هستید که میکنید از خیر و شر . نزول این آیت در شان «سعد و قاص» (۳)

(۱) ف : اسکم

(۲) آیه کریمه : « واذ قال لقمان لابنه وهو يعظه يا بني لا تشرك

بالله ان الشرك لظلم عظيم »

(۳) سعد و قاص از صحابه پیغمبر و سر کرده سپاه عرب که در جنگ

ایران و عرب پس از کشته شدن ابو عبیده جراح سمیت فرماندهی قوای عرب را داشت و بزد کرد را شکست داد

است چنانچه در سورة عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان بمناسبت نمی است از شرک در وصیتین.

آورده اند که مادر سعد سه روز آب و نان نخورد تا دهن او را بچوبی بشکافتند و آب در آن ریختند و سعد میگفت اگر او را هفتاد روح باشد و يك ازو قبض کنند یعنی بفرض اگر هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام بر نمیکردم پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر میدهند که فرزند خود را گفت : (۱۶) ای پسرک من بدرستی که آن فمله یعنی کرداری که آدمی را باشد از خیر و شر ، اگر باشد در گردی همسنگ دائه از سپندان (۱) که اصغر حبیب است ، پس باشد آن در زیر صخره سبز که صفا گویند و آن در زیر هفتم زمین است با آن عمل در آسمانها باشد با وجود رفت و وسعت آن یاد بر بالای سموات یا در زمین در مکان پنهان ، بیارد خدای آنرا و حاضر گرداند و بر آت حساب کند ، بدرستی که خدای باریک دانست و علم او به رخی احاطه کند ، داناست بمکان هر چیز (۱۷) ای پسرک من ، بیای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد و بفرمای به نیکویی و بازدار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند . معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود و شکیهائی کن بر آنچه می بینی که بتو رسد از شداید خصوصاً در امر و نهی ، بدرستی که در آنچه فرموده شد از واجبات امور است یعنی آنچه خدای قلم کرده است قطع ایجابی (۱۸) و بیک سومیر ، روی خود را برای مردمان یعنی بوجه تکبر روی بر مردم متب بلکه اقبال کن بریشان از روی تواضع و مرو در زمین برای بازی و افسوس و خود کامی یعنی مخرام مانند جاهلان و دنیا پرستان ، بدرستی که خدای دوست نمیدارد هر خرامنده که چون متکبران رود نازش کنند که بر اسباب تنعم بر مردمان تطاول نمایند (۱۹) و میانه باش در رفتن خود یعنی میان سرعت بطوه امیر و که زود رفتن علامت خفت و سبکباری است و در حرکت کردن نشانه تجبر و بزرگواری بلکه میانه رو باش و بطریق

(۱) آیه کریمه : « يا بني انها ان تك مثقال حبة من خردل فتكن

في ضحرة اوفى السموات اوفى الارض يأت بها الله ان الله لطيف خبير »

تواضع قدم نه و فرود آر و کم کن از آواز خود یعنی فریاد کننده و دراز زبان و سخنگوی مباش ، بدرستی که زشتترین آوازه ها ، آواز خراست یعنی درازتقاع صوت فضیلتی نیست چه صوت حمار باوجود رفت او مکروه طبع و موجب وحشت سمع است .

در «عین المعانی» (۱) آورده که مشرکانت عرب بر رفع اصوات تفاخر میکردند ؛ بدین آیت رد کرد بریشان فخر ایشان را و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آواز نرم را دوست داشتی و چهار صوت را کاره بودی و در انجیل مذکور است که پفرمای پندگان مرا که چون بامن مناجات میکنند آوازهای خود را بخوابانند که من می شنوم و آنچه در دل ایشانست میدانم . و در جواب کسی که گوید وجه تخصیص انکریت بصوت حمار با آنکه آواز بعضی از حیوانات انکر از صوت اوست چه تواند بود آن گفته اند که آواز او نزد عرب مثلست در کراهیت .

«سفیان ثوری» (۲) رحمه الله فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الاحمار که میخانه او از رویت شیطانست و در حدیث آمده که : «اذا سمعتم نهيق الحمار فتعوذوا بالله من الشيطان الرجيم فانه راي شيطانا» . و در «ذیة ما فیه» (۳) از حضرت «مولوی» قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او برای طلب کاه و جواست یا بجهت اجرای شهوت یا جنک یا دراز گوش دیگر و صدائی که از غلبه صفات بهیمی و سببی زاید ، زشتترین صداها باشد و از اینجا معلوم میشود که ندائی که از صاحب اخلاق ربانی و ملکی آید خوبترین نداها خواهد بود .

بیت

نغمهای عاشقان بس دلکش است / استماع نغمه ایشان خوش است
(۲۰) آیا نمی بینید ای مردمان ، آنرا که خدای رام ساخت برای نفع

(۱) عین المعانی تالیف محمد بن طیفور سجاوندی است

(۲) سفیان ثوری از مشایخ صوفیه است

(۳) فیه ما فیه (رجوع شود بصفحه)

شما ، این در آسمان است از آفتاب و ماه ناز روشنی ایشان بهره مندست و ستارگان تابدیشان رام میرید و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریا و حیوانات و نباتات و معادن تا از آن ارتفاع دارید و تمام کرد بر شما نعمتی آشکارا و پوشیده یعنی آنچه میشناسید و آنچه نمیشناسید یا نعمت محسوسه و معنوله و حفس (۱) «نعمه» (۲) : بجمع میخوانند . و در نعمت ظاهر و باطن علما را سخن بسیار است :

صاحب «تیسیر» (۳) آورده که در کتاب «بحر العلوم» (۴) نعمت را سیصد تفسیر گفته اند و آنچه مشهور است نعمت ظاهره نصرت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم است و «باطنه» امداد ملائکه و یقوی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوئی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل باوجود نعمت و شهوده نعم یا تسویه اعضا و معرفت ملک اعلی یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ایدان و صحت ادیان یا بصیرت یا جنب منافع و دفع مضار یا نمای احوال و صفای احوال یا نبوت و ولایت ((شیخ جمال الدین ساوچی)) (۵) قدس سره فرموده که فخر الاولیاء یونس سجاوندی گفته که نعمت ظاهر انصاف کدایان دادنست بروز و نعمت باطن

(۱) حفس : حفس بن سلمان ابو عمر بزاز یکی از قراء معروف می باشد . حفس شاگرد عاصم بوده . و وفات حفس قبل از سال ۱۳۱ هجری اتفاق افتاده است ، در زمان کاشفی قرائت حفس در اقطار خراسان معمول و متداول بوده از اینرو هر جا حفس را با سابر قراء خلافتی بوده مفسر آنرا متذکر شده است .

(۲) آید کریمه : «الم تر و ان الله سخر لکم مافی السموات و ما فی الارض و اسمیع عایکم نعمه ظاهره و باطنه و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لاهی و لا کتاب منیر»

(۳) ف : صاحب لباب آورده

(۴) بحر العلوم : ابن کتاب تالیف علاء الدین علی بن یحیی سمرقندی

متوفی در حدود ۸۶۰ هجری است

انصاف گدائی دادنست بشب و باقی وجوه علماء و عرفا در «جواهر التمهید»
مثبت است و مذکور والله الموفق والیه ترجع الامور»

مثنوی

کوشی کن ره سوی آن بهر بر کاندرا او بایی صدنها پر گهر
واز مردمان کسی هست که جدال کند و خصومت ورزد در کتاب خدای
یعنی «نضر بن حارث» که میگفت افسانه پیشینیاست. و در «عین المعانی»
آورده که یهودی از حضرت رسالت پرسید که خدای تو از چه چیز است؟
فی الحال او را صاعقه گرفت و این آیت آمد که کسی بود که مجادله کنند در
ذات حق، بی دانشی و بی بیانی از نزدیک خدای و بی کتابی روشن بلکه بعضی
تقلید چنانچه فرموده: (۲۱) و چون گویند مرایشانرا که بصدق، پیروی
کنید، آنچیز را که فرو فرستاده است خدای یعنی قرآن و بدان بگروید؛
گویند نمیکرویم بدان و متابعت نمیکنیم آنها بلکه پیروی میکنیم آنچه را که
یافته ایم بر آن یدران خود را یعنی سلوک بطریق آبا میکنیم، آری
اگر مدد شیطان که بر سوا و شوا و بخواهد بر سر راه حق و روح
ایشان همچنان پیروی کنند او را و از تقلید درنگ دارند؛

(۲۲) و هر که خالص سازد دین با عمل خود را یا توجه کند باخلاص بدرگاه خدای
و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد، پس هراینه دست زده باشد بدست
آویز محکم که کلمه شهادتست یا اسلام یا قرآن و گفت اند: «الحب فی الله و
البغض فی الله» و اشهر رعایت طریقه سنت و جماعتست و بعد حضرت خداوند است
باز گشت همه کارها یعنی اهل امور را که خلاق اند باز گشت بوی خواهد بود
(۲۳) و هر که نکرود و چنگ در عرو و تقی نزنند پس اندوهناک نسازد ترا،
ناگرویدن او، بسوی ماست باز گشت ایشان، پس آگاه گرداند خدای ایشان
را بآنچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود، بدرستی که خدای داناست به
آنچه در سینه است از خیر و شر (۲۴) برخورداری دهیم ایشان را بنعمت و
سرور اندک که زود انقطاع یابد، پس بیاریم ایشان را بیچارگی یعنی
ناچار بیایند بسوی عذاب سخت و هرگز سبک نشود (۲۵) و اگر بررسی مراد
کافران را که بیافرید آسمانها و زمین را هراینه گویند خدای چه دلائل مانده از

اسناد آفرینش بنیر او بسیار روشن است؛ بگو ای محمد (ص)، سپاس مر
خدای را که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشانست، بلکه بیشتر
ایشان نمیدانند که بدین اقرار مازم میشوند (۲۶) مر خدایا راست آنچه در
آسمانها و زمین است یعنی همه مخلوق و بند پس در آسمان و زمین جز او
مستحق عبادت نبود، بدرستی که خدای اوست بینای بذات خود پیش از خلق
...
ستوده است می ستایش ایشان.

بیت

ای غنی در ذات خود از ما سواى خویشتن

خود تو میگوئی بخود حمد و ثنای خویشتن

در اواخر «سورة الکهف» گذشت که جهودان اعتراض کردند بر
قرآن که بجائی میگوید شمارا بحکمت خیر بسیار دادیم و بجائی میفرماید که:
دوما اوتیتهم من العلم الا قلیلاً آیت آمد که «قل لو کان البحر مداداً»
(۱) درین سوره نیز تا دید این خبر میفرماید که: (۲۷) و اگر آن بودی
آنچه در زمین است از درختان، قلمها و دریای محیط بساعت خود مداد شدی
مدر دادی بحر محیط را، از پس ثنای آبا و، هفت دریای دیگر مانند او
و بدان قلمها و آبهای مداد شده کتابت گردندی، پس نرسیدی و بیایان نیامدی
...
آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او و ...
کند جهت آنکه قلم و مداد متناه نیست و آنچه مذکور شد ... (۲) ...

(۱) تمام آیه کریمه اینست: «قل لو کان البحر مداداً لکلمات

ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مداداً» سورة
کهف - آیه (۱۰۹)

(۲) در مثنوی معنوی در تفسیر عذر گفتن فقیر باشیخ خانقاه بدو آیت

مذکور اشاره مینماید و چنین میگوید:

بی نهایت چون ندارد دو طرف کی بود آنها میانه منصرف

درستی که خدای غالبست در حکم و فرمان بینهایت خود ، داناست که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست (۲۸) پس آری شمان اسیر منم و مرا کی بخش یکن چنانچه حق سبحانه در خالق اشیاء بآلات و ادوات و اعانت مددکاران محتاج نیست بلکه بکلمه دکن صد هزار عالم ایجاد کند و در بیست اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو برخیزید از کورهای ، بیک دعوت او همه خلایق از کورهای بیرون آیند ، بدرستی که خدای شنواست همه مسوعات را ، بینا بهمه مبصرات و هر آینه بقدرت چنین کسی عجز راه نیابد

قدرت بی عجز ندادی بکس
قدرت بی عجز تو داری و بس
(۲۹) آیا ندیدی و ندانستی ، آنکه خدای ، در می آرد ظلمت شب را در روشنی روز و این وقتی است که شب در آید و داخل میگردد اند روشنائی روز را در تاریکی شب و این وقتی است که روز بدید آید و ادر مقادیر ایشان که وزیاده میکند و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلقند ، هر یک ازین زمین می رود در فلک خود ، تا زمانی نامیده که روز قیامت است و بریدن ایشان منقطع گردد و ندانستی آنرا که خدای با آنچه میکنید داناست و کتب امور را میشناسد (۳۰) این سمع علم و شمول قدرت بسبب آنست که خدای اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش و آنچه شما میخواهید و «خصص» بغیبت میخواهند (۲) یعنی آنچه مشرکات میخواهند و میپرستند

تا اول و آخر نشان کسی نداد
گفت او کان له البحر ممداد
هفت دریا گر شود کلی مدید
نیست مرپایان شدنرا هیچ امید
باغ و بیشه گر شود بکسر قلم
زین سخن هرگز نکرد هیچ کم
اینهمه چسرو قلم فسانی شود
وین حدیث بیحد و بسا قی شود

(۱) آیه کریمه : « ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر عده من بعده سبعة البحر ما نفدت کلمة الله ان الله عزیر »

(۲) آیه کریمه : « ذلك بان الله هو الحق وان ما يدعون من دونه الباطل وان الله هو العلی الکبیر »

بجز خدای باطل و بیهوده و ناحق است و دیگر بسبب آنست که خدای اوست برتر یعنی غالب بر همه ، بزرگ است که ازو بزرگتر نیست (۳۱) آیا ندیدی آنکه کشتی می رود در دریا بمنّت و احسان او که آنرا بروی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او میفرستد تا بنماید شما را بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجایب بحر ، بدرستی که در امر کشتی و دریا هر آینه نشان هاست بر شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت ، مگر صبر کنندۀ رابر بلای او ، شکر گوینده بر نعمای او (۳۲) و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زیر ایشان در آید ، موج دریا در بزرگی مانند سایبانها یا مثل کوهها با ابرها ، میخوانند خدای را در حالتیکه پاک کنند گانند برای خدا دین خود را چه خوف شدید آفت هوا و تقلید را که منازع فطرتند زایل گردانیده باشد و ایشان را بمقام فطرت اصل باز برده : پس آنهنکام که برساند ایشان را و برساند سلامت بسوی بیابان ، پس آنگاه بعضی از ایشان (مقتصر) (۱) عدل یعنی راستند بطریق توحید و بعضی مایلند از راه حق یعنی مؤمنان از اهل کشتی ثابتند بر دعا و نیاز خود و مشرکان چسار و منکران و انکار نکند نشانهای قدرت ما را مگر هر غدر کنندۀ عهد شکنندۀ ، ناسیاس مرنعم پروردگار خود را (۳۳) (یا ایها الناس) ندای عام است یعنی ای مردمان ، برسید از عقوبت پروردگار خود یا برهیز کنید از ناشایستها و برسید از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد پدرازیس خویش و نه فرزندی ، او باز دارنده باشد از بدر خویش چیز را از عذاب خود

گفته اندامن خبر خاس است بکفار چه اولاد و آباء مؤمن بعضی بعضی راشفاعت کنند ، بدرستی که وعده خدا بنواب و عقاب راستست و در آن خلاف نخواهد

(۱) آیات کریمه : « و اذا غشیم موج کالظلل دعوا الله یمخلصن له

الدین فلما نجیهم الی البر فمنهم مقتصد وما یجدد بآیاتنا الا کل مختار کفور » یا ایها الناس اتقوا ربکم و اخشوا یوماً لا یجزی والدعن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شیئاً ان وعد الله حق فلا تفرنکم الحیوة الدنیا ولا یفرنکم بالله الفرور »

برد ، پس باید ده فریب ندهد شمارا ، زندگانی دنیا یعنی بمقاصد دلفریب و زینتهای او فریفته مشوید و باید که مفرور نسازد شمارا بمغزو کرم خدای یا در مهلت دادن او شیطان فریبنده یعنی شمارا بامل دور و دراز از راه برد و بر معاصی دلیر گرداند و گوید که :

مصرع

امروز گنه کنید و فردا توبه

شما ناگاه مفرور نشوید که عذر فردا را عمر فردا می باید و کسی پذیرفتار آنت نیست .

بیت

کار امروز فردا مکن داری زینهار روز چون بافته کار کن و عند میار آورده اند که حارث بن عمرو مخاریبی بجناب رسالت که مآب جلالت بود آمده گفت ای محمد قیامت کی ظهور خواهد کرد و من تغمی در زمین باشیده ام افاضت عبرات فمالم در کدام ایام خواهد بود وزن من حامله است تصویر رحل او از اشکال ذکور و اناث بر چه وجه است ؟ و من میدانم که عمل من دیروز چه بوده فردا بکدام شغل اشتغال خواهم داشت و مولود خود را میدانم که کجاست و مدفن من در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد ، حق سبحانه آیت فرستاد که این پنج علم در خزانه بر مشیت آفریدگار است و کلید اطلاع بدان بدست هیچ آدمی نداده اند (۳۴) بدرستی که خدای نزدیک اوست ، دانستن قیامت و فرود میسرستد باران را در زمان و مکانی که مقرر کرده و میداند آنچه در رحمهاست از مرد و زن و تمام و ناقص و نمیداند نفسی نیکو کار یا بد کار چه چیز کسب کند فردا از خیر و شر و نمیداند هیچ نفسی که بکدام زمین ببرد و در کدام وقت ، بدرستی که خدای داناست بقیبها و چون خواهد آشکار کند آگاه از غیبها و چون خواهد پرده کرم پیوشد (۱)

(۱) آیه کریمه : « ان الله عنده علم الساعة وينزل الغيث و يعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خیر »

سوره سجده (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحم لله مرتضی علی رضی الله عنه فرمود که هر کتاب خدای را خلاصه بوده و خلاصه قرآن حروف مقطعه است . و در « الم » گفته اند « الف » از مخارج اقصای خلق آید و آن اول مخارج است « لام » از طرف لسان گفته شود و آن اوسط مخارج است « میم » را از دهه گویند و آن آخر مخارج است و این سخن اشارتست بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال بخود بدگر حق سبحانه مستأنس باشد (۲) فرو فریفتادن کتاب یعنی قرآن . هیچ شک نیست در او یعنی منزله شریفیه از پروردگار عالمیان آیا تصدیق میکنند اهل مکه که این نزدیک خداست (۳) بامیکویند بر یافته است آنرا محمد من از پیش خود ، نه چنین است که میکویند بلکه قرآن سخن درست و راستست فرود آمده از پروردگار خود تا بیم کنی از عذاب الهی قومی را که میان تواند و نیامده است بدیشان هیچ بیم کننده پیش از تو (۲) مراد زمان فترتست و اسمعیل علیه السلام نذیر بوده اهل زمان خود را و تو نذیر قوم خودی ، شایسته که ایشان به بیم کردن تو ، راه یابند ، اگر من خواهم (۴) خداوند بحق آنست که بیافرید آسمانها و زمین را و آنچه میان آسمان و زمین است در مقدار شش روز از ایام دنیا ، پس مستولی شد حکم او بر عرش که اعظم مخلوقاتست پس بدو بگروید و از راه او و مگذرید که در دنیا و عقبی نیست شه او را

(۱) سوره سجده دارای سی آیت میباشد و در شهر مکه نازل شده است

(۲) آیات کریمه : « الم » تنزیل الکتاب لاریب فیه من رب

العالمین « ام یقولون افتریه بل هو الحق من ربك لتنذر قوماً ما اتیمون من

نذیر من قبلك لعلهم یهتدون »

جزوی ، هیچ دوستی که یاری کند و نه هیچ درخواست کننده که مدد کاری نماید
آیا پند پذیر میشوند از مواعظه ربانی و نصایح قرآنی ؟ (۵) میسازد کار
دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی را که موکل است بر آن از آسمان
بسوی زمین ، پس ملک می آید و آن کار بجای می آید ، پس عروج میکند
بسوی آسمان در روزی که هست اندازه ا هزار سال از آنچه شما شماره میکنید
یعنی فرشته می آید و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی در دو آید جز به هزار
سال میرنشود زیرا که زمین تا آسمان پانصد سال راهست ، پس مقدار
نزول و عروج هزار سال بود (۶) آن خداوند که تدبیر امر میکند دانای پوشیده
و پیداست یعنی داند امور دنیا و آخرت را یا عالم است بآنچه بوده و باشد
و خواهد بود ، غالبست در تقدیر مهربانست بر بندگان در تدبیر (۷) او آنکس
است که نیکو کرد هر چیزی را که بیافرید یعنی بیاراست بر وجهی نیکو به مقتضای
حکمت :

نظم

کردنی آنچه دو جهان شاید کرده آن چنان که می بساید
از تو رونق گرفت کار همه که تسوی آفرید کار همه
نقش دنیا بلوح خاک از تست دل دانا و جان پاک از تست

و آغاز کرد آفریدن آدم از گل (۸) پس بیافرید فرزندان او از خلایق
بیرون آورده از صلب ، از آب ضعیف خوار یعنی نطفه (۹) پس راست کرد
قالب آدم را و دمید در او از روح خویش (این اضافه تکریم و تشریف است
و اظهار آنکه وی مخلوق شریفست (۱۰) و ساخت برای شما گوش تا بشنوید
(۲) و دیدها تا ببینید (۳) و دلها تا درمی یابید : اندک سیاسداری میکنید بر چنین
نمونها (۱۰) و گفتند منکران بهت چون ای بن خلف و اتباع و امثال آن ،
آیا چون کم شویم در زمین یعنی خاک شویم و آمیخته گردیم چنانچه خاک اعضای

(۱) آیه کریمه : « ثم سویه و نفخ فيه من روحه و جعل لكم السمع
والابصار والافئدة قلیلا ما تشكرون »
(۲) ح و ف : تا میشنوید
(۳) ح و ف : تا می بینید

ما از خاک زمین متمیز نباشد ، آیاما در آفرینش نخواهیم بود (این استفهام
بر سبیل انکبار است یعنی چوت - خاک شویم آفرینش نوحا تعلق نخواهد
گرفت) نه چنانست که میگویند بلکه ایشان بلفای پروردگار خود ناگرویده
گفتند یعنی باختر که سرای لغات ایران ندارند (۱۱) بگوای مجده منکران
بعث را که زود زود فرا گیرد روح شما را فرشته مرك كه عزرائیل است آنکس
که موکل کرده و برگماشته شده است بقبض ارواح شما ، پس بسوی آفریدگار
خود باز گردیده شوید برای حساب و جزا در « کشاف » (۱) آورده که
عزرائیل ارواح را بیخواند و جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرماید
« اما انما ابوالثیث » یعنی منمیشناسم خود آورده است له ملك الموت و ادوی
است از آنست که در کمال ظاهر آورد و روح پیشان قبض کند
و ادوی دارد از صحت نه بدن روح مضطرب را گیرد و روحی در مشاء روح
آدمیان که بدن ارواح و بیمنان میفریاد کند درونی است او را از نور که بدان
ارواح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت و عذابند و عجب
از آدمی که با وجود چنین حریفی در کین چگونه لاف آسایش زند ؟

نیت

آسودگی مجوی که از صدمت اجل کسی را نداده اند برات مسلمی
(۱۲) و اگر به بینی ای بیننده ، چون مشرکان در روز حشر فکندگان
باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سر در پیش افکندند نزدیک
پروردگار خود در موقف عرض هر آینه به بینی کار پر هول و در آن حال میگویند
« ای آفریدگار ما » حیدیم آنچه داده بودی و شنیدیم از تو تصدیق بینه بران
باهول رسته بیز دیدیم و آواز صور شنیدیم ، پس باز گردان ما را بدین تا

(۱) کشاف : این تفسیر تالیف ابوالقاسم محمود بن عمر خوارزمی
زمخشری (متولد در سال ۴۶۷ و متوفی در سال ۵۳۸) است ، زمخشری یکی
از محدثین و ادبای اسلامی است و در زمان خودش شهرتی بسزا داشته و کشاف
را بقول خود در مدتی که (دو سال و سه ماه و ده روز) مساوی با زمان خلافت
ابوبکر بوده فراهم آورده است (رجوع شود بیاوردنی صفحه ۱۰۳ مجلد
اول این کتاب) (تفسیر کشاف بجاپ رسیده است)

دور ماندن از وصال او عذاب اکبر است

آتش سوز فراوان از هر عذابی بدتر است
(۲۱) و کیت متمکار تر از کسی که پند داده شود بآیتهای پروردگار
او یعنی قرآن پس روی بگرداند از آن و دیگر نکند در آن بدرستی که ما از
مشرکان بدو دشمن گانیم و عذاب (۲۲) و بتعقیق مسأله دیم موسی را
تورات چنانچه دادیم تراف آن پس مباش در شك از دیدن موسی در دوسیت
آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت را پیش از آنکه از دنیا
رسالت کنی موسی را خواهی دید و اینجا تا کیده همان وعده را میگوید که شك ممکن
در حق وی و در وقتی که آن حضرت را به مراجع بردند موسی را با آسمان ششم
دید هم بوقت عروج هم بوقت نزول و گردانیدیم کتاب موسی را و امانت بده
مر بنی اسرائیل را و گردانیدیم از بنی اسرائیل پیشوا باینکه راه نمودند خلق را
بالحکم تورات ، بفرمان ما و آن هنگام که صبر کردند بر ایمان بابر شداید قوم
بابر ارتکاب طاعات از معاصی و بودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که
داده بودیم بیگمان بودند (۲۳) بدرستی که آفریدگار تو ، او حکم کند میان
مردمان ، روز دستخیز ، در آن چیزیکه بودند که در آن اختلاف میکردند
از امر دین ، پس حکم الهی جدا گرداند معنی را از مبطل و هر یکی را مناسب
از جزا دهد (۲۴) آباراه نمود و بیان نکرد برای اهل مکه که آن عقوبت
که بیکذبان رسید چند هلاک کردیم بیش از ایشان از اهل قرون ها چون قوم
عاد و ثمود میروند اینها در مسکنهای ایشان و بر آن میکنند در سفر های
خود ، بدرستی که درین اهلک ما قرون مساشیه را هر اینه عبرت است مراهم
آیه را ، آیان میشوند این سخن را یعنی بکوش فهم استماع نمیکشند ؟
(۲۵) و نمیدانند آنرا که آب را میرانیم (یعنی باران و سیل را
میرسانیم) بر زمین عالی و گیاه و گفته اند اسم موضعی است (۱) در ولایت

(۱) آیه کریمه : « اولم یروا انا نسوق الماء الى الارض البحرز
فنخرج به زرعاً تأکل منه انعامهم و انفسهم افلا یصرون »

این که آب جویها بدان نمیرسد و حق سبحانه فرمود که ما آب بدان زمین
خشك میرسانیم پس بیرون می آریم ازو بآب ، کشتزاری (مراد اشجار و
غلات است) ، میخورند از آن ذرع ، چهار بابان ایشان گاه و برك درخت و می
خورند ایشان دانه و میوه ، آبا نمی بینند این اثر قدرت را تا استدلال کنند بر
کمال قدرت حق و دانند که آنکه قادر است بر اثبات ذرع از زمین خشك
قدرت دارد بر احمای مردم بعد از مرگ ، و میگویند کفار مکه و کی باشد این
فتح که مؤمنان میکنند : « ان الله سیفتح لنا علی الهمش کاین » یعنی
کافران از روی استعجال باصحابه گفتند این فتحی که وعده میدادید کی خواهد
بود ؟ زود بمانمائید ، اگر هستید راستگویان در وعده خود ، بگو ای محمد
مصطفی (ص) ، روز فتح « بدر » یا « مکه » ، سود نخواهد داشت آنها
را که نگروریده اند ، گرویدن ایشان (مراد مقتولان روز فتح اند) که در
حال قتل ایمان ایشان را فایده ندارد زیرا که ایمان بهاس بود و نیستند
ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در توقف افتد ، پس
روی بگردان بضریق اهانت ، از ایشان تاملتی معلوم (یعنی تا نزول آیه لیسف)
و منتظر باش نصرت الهی را ، بدرستی که ایشان نیز منتظر اند آنرا که غلبه
کنند بر تو و حق سبحانه ترا غالب گرداند ، نه ایشانرا (۱) « الحق یملک و

(۱) آیات کریمه : « قول یوم الفتح لا یمنع الذین کفروا ایمانهم ولا

هم تنظرون » فاعرض عنهم و انتظر انهم منتظرون

و در مثنوی مثنوی گوید :

حفظ لفظ اندر گواه قولی است	حفظ لفظ اندر گواه فعلی است
کر گواه قول کثر گوید رد است	کر گواه فعل کثر گوید بد است
قول و فعل بی تناقض بسایدت	تا قبول اندر زمان پیش آیدت
« سمیکم شتی » تناقض اندرید	روز میدوزید و شب بر میدوید
پس گواهی با تناقض که شنود ؟	او مگر حکمی کند از لطف خود
قول و فعل اظهار سر است و ضمیر	هر دو پیدا میکند سر ستیر
تا تو بستیزی ستیزند ای حرون	تا منتظر هم انهم منتظرون

نظام

منتظر باش ز الطاف الهی که شود
علم دینی تو مرا حفظه برافروخته تر
حرب را ساختگی کن که بود هر روزی
کار احباب تو از روز دگر ساخته تر

سورة احزاب (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

در «اسباب نزول» (۲) نزول مذکور است که «ابوسفیان» و «عکرمه» و «ابوالاعور» بعد از واقعه «احد» از مکه به مدینه آمده در مرکز تفاق یعنی وثاق «ابن ابی» نزول کردند و روزی دیگر با جمعی منافقان حاضر شده از حضرت وسالت امان طلبیده استماع نمود که مارا به لات و منات (۳) بزرگوار و بکوشتان را در قیامت مقام شفاعت هست تا ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی، این سخن بدان حضرت شاق آمده روی مبارک درهم کشید. «ابن ابی» و «ابن قشیر» و «جند بن قیس» گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در میان است.

(۱) سورة احزاب در مدینه بر حضرت پیغمبر نازل شده و دارای ۷۳ آیه می باشد.

(۲) اسباب نزول: تالیف ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی و ابی نیشابوری (موفی در سال ۴۶۸) است (این تالیف که بی چاپ رسیده است. واخدی به تفسیر تالیف نموده تفسیری بزرگ بنام «بسیط» و تفسیری بنام «لوسیل» و تفسیری مختصر بنام «وجیز»)

(۳) لات و منات: نام دو بت بزرگ است که در جاهلیت در خانه کعبه بوده است.

«فأروا» (۱) را حمیت اسلام و صلابت دین دریافتی قصد قتل کفر فرمود: حضرت محمد مصطفی ص گفت ای عمر من ایشان را بجان امان داده ام و نقض عهود روانیست؛ آیه آمد که: (۱) ای پیغمبر دایم وثابت باش بر تقوی یابتر من از خدای بر تقص عهود فرمان مبر کافران را چون ابوسفیان و عکرمه و منافقان مدینه را چون ابن ابی وقیشر و بدرستیکه خدای هست دانا به قاتل ایشان حکم کننده بوفای بمهد (۲) و پیروی کن آنچه را که وحی کرده میشود بنو از پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان، بدرستیکه خدای هست یا آنچه می کنی دانا (۳) و توکل کن بر خدای یعنی کار خود یاوی گذار و پستند یده است خدای کار ساز و مهم گذار و نگاهبان و کفایت کننده مهمات (۴)

بیت

چون زره لطف عنایت کند
جمعه مهمات کفایت کند

آورده اند که «ابی معمر بن جمیل ابن اوس» مردی لیب و ادیب بود و بارها میگفتی که مرا دو دلت که بهر يك از آن فهم میکنم زیاده از آنکه محمد ص فهم میکند و عرب او را ذوالقلبین لقب کرده بودند وقتی که از «بدر» گریخته بمکه میرفت یکی نملین در دست و دیگری دریای ابوسفیان بدو رسیده خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتولند و برخی منهدم. ابوسفیان گفت که نملین تو چه حال دارد که یکی در پاست و دیگری در دست؟ ابو معمر در نگریت و بر آن حال اطلاع یافته گفت: «ما ظننت الا انهما فی

(۱) لقب عمر بن الخطاب خلیفه دوم است که پیغمبر باو اعطا کرده است

(۲) آیات کریمه: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ولا تطعوا الکافرین و المنافقین ان الله کان علیماً حکیماً و اتبع ما یوحی الیک من ربک ان الله کان بما تعملون خیراً و توکل علی الله و کفی بالله شهیداً ما جعل الله لرجل من قلین فی جوفه و ما جعل ازواجکم اللاتی تظاهرون منهن امهاتکم و ما جعل ادباءکم ابناءکم ذلكم قولکم بافوا همکم و الله یقول الحق و هو یدب السیئل

رجلی» (۴) نیافرید خدای مرمر دیرا، دو دل درد رون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی است و منبع قوتهاست، پس یکی بیش نشاید زیرا که روح حیوانی یکیست و در «زاد» (۱) آورده که منافقان گفتند که آنحضرت دودل دارد یکی با ما و یکی با صحابه خود؛ حق سبحانه فرمود که میگویند که محمد دو دل دارد و حق سبحانه هیچکس را دودل نیافریده است و ساخت است زنان شمارا، آنانرا که اظهار میکنند از ایشان، مادران شما یعنی زنی را که میگویند: «انت علی کظهر امی» مادر شما ساخته زبیر را که اجتماع زوجیت و امومت که یکی مقتضی محدودیت و دیگری مستدعی خادمیت است در یک زن از قبیل محالات میتواند بود؛ و نکردانید خدای پسر خواندگان شمارا پسران حقیقی شما چه بنوت امری اصلی است و دعوت صورتی عارضی پس باید یکدیگر مجتمع نشوند. نزد عرب «ظهار» طلاق بوده و پسر خوانده چون فرزندان اصلی میراث می برد. حق سبحانه فرمود چنانکه دو دل در یک درون نمی باشد زوجیت و امومت در یک زن و فرزندی و پسر خواندگی در یک تن جمع نمیشود، اینکه مظاهره را مطلقه و «دعی» را این میخوانید سنگینی است که بزبان خویش میگویند و حقیقتی ندارد و خدای میگوید سخن راست را که مطابق واقعست و او را می نماید بطریق حق. این آیت برای زید بن حارثه نازل شده است که مردم او را زید بن محمد مصطفی گفتندی و حال آنکه مملوک خدیجه رضی الله عنها بود و خدیجه او را بحضرت بخشید و آنحضرت او را آزاد کرد و چون فرزندان پرورش میداد و مردم پسر آنحضرت میگفتند و حق سبحانه فرمود که: (۵) بخوانید فرزندان را و نسبت دهید پسر ایشان، این خواندن، راست تر است، نزدیک خدای. در صحیح بخاری (۲) از ابن عمر رضی الله عنه مقولست که ما نمی گفتیم الا «زید بن محمد» تا این

(۱) یعنی در تفسیر زاد المسیر

(۲) صحیح بخاری: این دو کتاب تالیف محمد بن اسماعیل البخاری

متولد در سال ۱۹۴ و متوفی بسمرقند در سال ۲۵۶ هجری باشد در جوع شود

بصفحه ۶۱ مجلد اول این کتاب

آیت آمد و ما او را «زید بن حارثه» گفتیم، پس اگر ندانید، پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها، پس ایشان برادران شما اند، در دین اسلام، پس به گویند یا اخي و دوستان شما اند در خطاب گویند یا مولائی و نیست بر شما گناهی در آن چیز که خطا کردید. بآن چون گفتن زید بن محمد ولیکن گناه است در آنچه قصد کند، دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او و هست خدای آمرزنده آنرا که خطا کند، مهربان بر صاحب عهد چون توبه کند (۱) (۶) پیغمبر سزاوارتر است بگرویدگان، از نفسهای ایشان در همه کارها چه هر چه فرماید عین صلاح و محض فلاح اوست بخلاف نفس که اوامر او سبب شقاوت و موجب غواخت است. پس باید که آنحضرت دوستر باشد بر بنده از نفس او و در حدیث آمده که نگردد هیچکس از شما مؤمن نباشد تا نباشم من دوستر بدو، از همه مردمان آورده اند که چون حضرت رسالت من بغزوة «قبولك» عزیمت فرمود همه مسلمان را بخروج امر کرد؛ بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم، آیت آمد که اولین راست بمؤمنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم تر شمارند و شناسند (۲) و در عین المعانی آورده که محبت با او سزاوارتر است از محبت با خود یا با دیگران

مثنوی

امنان را در دو عالم اوست دوست دوستی دیگران بر بوی اوست
دوستی با اصل باید کرد و پس فرع را بهر چه داد دوست کس؟
اصل داری فرع کو هرگز مباش تن بهمان و جان بگیرای خواجه تاش

۱. آیه کریمه: دعوهم لا بانهم هو اقسط عند الله فان لم تعلموا آباءهم فإخوانکم فی الدین و موالیکم ولیس علیکم جناح فیما اخطاتم به و لیکن ما تم مدت قلوبکم و کان الله غفوراً رحیماً

۲. آیه شریفه: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفاً کما ان ذالک فی الکتاب مسطوراً»

و زنان او ، مادران مؤمنانند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم که رؤیت ایشان روا نبود و نسبت و رانت نداشته اند و در مصحف «ابی» (۱) و قرآن «ابن مسعود» (۲) رضی الله عنه چنین بود که : «و هو اب لهم و از واجه امهاتهم» مراد شفقت تمام و رحمت لا کلام است و چون در صدر اسلام بهجزة و موالات و مؤاخذات میراث می گرفته اند حق سبحانه نسخ آن حکم را می فرماید و خویشاوندان برخی از ایشان سزاوارترند برخی از توارث در لَوْح محفوظ و در آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت موارث و حکم کرد اولوالارحام احقند بپیراث، از گروهی که انصار و از مهاجران که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را برادری داد ، مگر آنکه بکنید در زندگی خود با دوستان خود نیکویی یا وصیت برای هر که دوست میدارید ، هست ، آنچه ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام در قرآن یا لَوْح محفوظ نوشته شده و تا به کشته (۷) و یاد کن آنرا که فرا گرفتیم از پیغمبران پیمان ایشان را بر آنکه خدای پرستند و عبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند یا هر يك بشارت دهند به پیغمبری که بعد از او خواهد بود و این میثاق از پیغمبران در روز الست گرفتند و گرفتیم از تو نیز ده محمدی ص «ومن نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم» (تخصیص ذکر این پیغمبران برای آنست که اولوالعزم بودند و تقدیم پیغمبر مساجت تعظیم است) و گرفتیم از پیغمبران پیمانی محکم مؤکد سوگند (۸) تا سوال کند خدای راستگویان یعنی پیغمبران را از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفتند یا از تصدیق قوم مرایشان را و آماده کرده است خدای مرنا گروهی که ان را ، غدا بر در دناك (۹) ای کسانی که ایمان آورده اید ، یاد کنید نعمت خدای را که انعام فرموده بر شما ، چون آمدند بشما ، لشکر ها یعنی چون

«۱» مصحف ابی: یکی از مصاحف معروف است که بوسیله ابی بن کعب جمع آوری شده و پس از مصحف عثمان منسوخ گشت «۲» ابن مسعود نیز مصحفی داشته و از اصحاب حضرت رسول است

قریش و غطفان و کنانه و یهود ، قریب دوهزار کس ، پس فرستادیم بریشان ، بادی (مراد باد صباست) و لشکر ها که شما ندیدید ایشانرا یعنی ملایکه و هست خدای یا آنچه شما میکنید پنا .

درین آیت بیان غزوة احزاب است و آن قصه اجمالا چنان بود که بعد از اجلاي «بنی النضیر» حی بن اخطب «با جمعی از یهود بمکه رفتند با ابوسفیان و اتباع او بر مقاتله حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم عهد بستند و از قریش و احابیش ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند . خبر به حضرت رسالت رسید با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود و عسکر همایون در پیش کوه «سلم» مقرر شد و بوقت مشاورت با اصحاب در باب محاربة اعادی که به عدد بسیار و سلاح آراسته بودند سلمان رضی الله عنه از وضع خندق که بدیار عجم میباشد شمه بموقف عرض رسانید و رای حضرت آنرا تشریف قبول ارزانی داشته زمین بر صحابه قسمت کرد و بخفر خندق اشارت فرمود صحابه بدان کسار اشتغال نموده حضرت نیز مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن از مفاك میشد و باران را وعده ظفر میداد و کلمات : «اللهم العیش ، عیش الاخرة فاغفر للانصار و المهاجرة» بر زبان معجز نشان میراند در انتهای این حال سنگی در غایت صلابت بدید آمد که تبر و متین بدو کار نمیکرد آنحضرت را خبر کردند و بسر سنگ آمده متین بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بر آن سنگ زده دودانك از او بشکست و نوری مانند برق از او بجست و در آن روشنی نظر انور سیدانام بر قرصهای شام افتاد گفت «الله اکبر» مفاتیح شام بمن دادند نوبت دویم که ضربه بدان صخره زد و دودانك دیگر شکست شد و نوری دیگر ظاهر گشته تصور بمن بنظر ایمن آنحضرت درآمد گفت «الله اکبر» مفاتیح بمن در دست اختیار من نهادند ، سیم بار تمام سنگ را در هم شکست و بنوری که از آن درخشان شد گوشکهای «کسری» بران حضرت عیان شد و گفت «الله اکبر» مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید و منافقان گفتند این مرد خلق را بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و بمن وعده میکند . الفقه بعد از شش روز که مهم خندق سمت انعام یافت لشکر اعادی رسیدند ،

«مالك بن عوف» و «عینه بن حصین» با «بنی اسد» و «غطفان» و «قریظه» و یهود از زیبر وادی که جهت شرقی مدینه است در آمدند و ابوسفیان (۱) با جیش قریش و کثاته از بیابان وادی که طرف غربست ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت رسالت عهد بسته بودند با قوای «حی بن اخطب» عهد بشکسته مدد کار کفار گشتند و از هبیت آن لشکر و کثرت عدد ایشان دل شمه اهل اسلام از جای رفت چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود: (۱۰) یاد کن آنرا که آمدند شبها از زیر شما یعنی از اعلای وادی و از زیر شما یعنی اسفل وادی چون بگشت دیدها در احوال و خیره شد از خوف و بر رسید دلها به چنجرها از ترس چه شش از شدت روع منتفخ میکرد و قلب با ارتفاع او تا خنجره میرسد و گمان بردید بخدای انواع گمانها مخلصان را مظهر آنکه حق سبحانه و تعالی خود را غالب گردانید و مؤمنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند (۱۱) آنجا آزموده شدند مؤمنان و ثبات قدمیات از اهل ترازول ممتاز گشتند و جنبانیده شدند چنانچین سخت یعنی از جای بر رفتند تا مثابه که بد دلان عزم سفر «ابن المفر» نمیدودند و ناشکیبایان اوراق انوار «الفراق ممالا بطلاق» تکرار میفرمودند.

نیت

آرام ز دل بشد دل از جای هوش از سر رفت و قوت از پای

(۱۲) و یاد کن آنرا که گفتند منافقان چون ابن قشیر و آنرا که در دلهای ایشان بیمار است یعنی ضد اعتقاد، وعده نداده و راخدای و فرستاده او در فتح شام و یمن، مکر و عده بفریب یعنی سخنی که مردم را بازی دهد (۱۳) و آنرا نیز یاد کنید که گفتند گروهی از منافقان چون «اوس بن قبطی» و «ابو عرابه» و «ابن ابی» ای اهل بصر (بصر نام زمینی است که مدینه طیبه طاهره (۲) در ناحیتی از او واقع شده و نهی است که مدینه را بصر گویند

(۱) ف: و ابوسفیان با احابیش قریش و کثاته احابیش بمعنی افسراد و لشکرهای پراکنده از هر قبیله است

(۲) ف: مدینه طیبه و طیبه طاهره - م: مدینه طیبه و طیبه و

طاهره - م: مدینه طیبه و طیبه طاهره

القصة منافقان مردم مدینه را گفتند جای بودن نیست شمارا در لشکر گاه معمد من یا ایستادن اینجا چه وجه دارد، پس باز گردید بمنزلهای خود که در مدینه دارند یا آنکه اقامت بردین اسلام وجهی ندارد و رجعت کنید بدین پدران و او را بدست دشمن باز دهید و دستوری رجوع مبطلبند گروهی از ایشان پینمبر را یعنی «بنو حارثه» و «بنو سلمه» میآوردند بدوستیکه خانهای مادر مدینه، خالی است و استعکامی ندارد ما را اجازه ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمنان بدان شیهخون نکنند (۱) و حال آنکه آن خانهای ایشان خالی و باخلل نیست بلکه استعکامی تمام دارد، نمیخواهند بدین رفتن مگر کریختن از جنگ (۱۴) و اگر در آمده شود بدینه، یعنی لشکر کفار در آیند بدو، بر منافقان و هجوم کنند از جوانب آن یعنی ببیکبار بدینه در آیند و گردا گرد ایشان فرو گیرند پس خواسته شوند فتنه یعنی ایشان را دعوت کنند بترك یا بمقاتله مسلمانان هر آینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشان را و در نك نکنند با اجابت فتنه مگر اندکی بلکه زود مشرك شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام (۱۵) و بدوستیکه بودند «بنو حارثه» و «بنو سلمه» که از روی انابت عهد کردند باخدای زمین یعنی در روز «احد» عهد کرده بودند که هرگز پشتها بر نکرده اند و در کارزار و هست عهد خدای پر سیده شده یعنی سؤال خواهند کرد از آن و بر تنش آن و وفا بدان جزا خواهند داد (۱۶) بکوای محمد مصطفی س که بهیچ وجه سود ندارد شمارا کریختن اگر بگریزید از مشرك یا از کشتن چه لابد است هر شخصی را از موت یا قتل در وقتی معین که حکم قضایان نافذ گردد و آن هنگام که بگریزید یعنی اگر مثلا فرار نغم کند و مهم شما در تاخیر افتد بر خوردار نخواهید شد مگر زمانی اندك چه آخر شربت فنا نوشیدنی است و خرقه فوات نوشیدنی.

(۱) ح: تا دشمن بر ما شیهخون نیارد - ف: تا دشمن بر او

شیهخون نکند.

بیت

که می نهد قدم اندر سرای کون و فساد

که بساز روی بسراه عدم نمی آرد ؟

(۱۷) بگو کیست آنکه نگاه دارد شما را از عذاب خدای اگر خواهد

بشما بدی و هزیمتی یا خواهد بشما نفعی و نصرتی ، آن کیست که منع کند آنرا و نمی یابند مردمان برای خویش بجز خدای دوستی که نفع رساند و نه یاری که ضرر باز دارد . و در «راد المسیر» آورده که سرودی از لشکرگاه پیغمبر ص مدینه رفته برادر اعیانی خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و بنیاد و نقل پیش خود نهاده لغت ای برادر نو اینجا در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر در میان پیوسته شیر جولان شد ؛ برادر جواب داد نه تویا و بنشین نه سرا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته و محمد مرئز را این ورعه بلا برون بیاید . آن مرد بار گشت و لغت بروم و انحضرت را از مقالات حیرت هم چون نزدیک حضرت رسید جبرئیل برویشتی گرفته این آیت آورده بود : (۱۸) بدرستی که خدای می داند بازدارندگان را از نصرت رسول ص ، از گروه شما و نویسد مر برادران خود را نه پیانید بسوی ما و نه ما را به مسلمانان را به یوسف سردارند با یوسفیان یا یهود مر مسلمانان را میبندند و خود را در معرض ننگ میبندید و از باری محمد ص بندید . مسلمانان مسی یهود را بقبول مسلمی شده از جنگ بپلوی می نروند چنانچه میفرمایند : و می آیند مسلمانان بدار و از نادر ، مکر آمدنی اندک یا حکم برای قلیل از روی و یا وسعت (۱۶) در حالتیکه بخیلاتند معاونت یا نفعه بر شما یا میبخواهند نه صغر و غنیمت شمارا باشد ، پس چون بیاید ترس دشمن ، می بینی ایشان را نه از عسایت بزدلی ، مینگرند بسوی تو ، و میکرد چشمهای ایشان در حلقه ایشان پنبه و راست مانند کسی نه پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده و بیهوش شده از سکرات مرگ ، پس چون برود ترسناکی برنجاند و سخنهای سخت گویند شمارا ، بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند در حالتیکه بخیلاتند بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنائم مجادله و مناقشه میکند آن گروه نگر و بنده اند ، پس باطل گردانیده است خدای ، کردارهای ایشان را

بمی خردی که برید و ترس کرده است یا خدای مطلقان عمل ایشان را و هست آن اظهار برخدای آسان (۲۰) این گروه پندارند که احزاب یعنی لشکرهای کفار را که ایشان باز نگشته اند یعنی ترس و بددلی منافقان به مثابه ایست که با وجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که کردا کرد مدینه را فرو گرفته اند و بجنک استاده و اگر بیابند این لشکرها نوبتی دیگر دوست می دارند منافقان و تمنی میکنند آنکه ایشان صحرانشینان باشند ، در میان اعراب بادیه نشین یعنی از بددلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند . میبرسند آینه رروند ، را از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما و دشمنان و اگر باشند در میان شما یعنی مدینه و مقاتله باعدا دست دهد حکارزار نکنند مگر اندکی (۲۱) بدرستی که هست شما را ای ترسندگان و بددلان در افعال پیغمبر خدای اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید و چنانچه او در حرب ثبات دارد و بر شما یاد و محسن صبر میکند شما نیز چنان کنید یاد ذات او برای اقتدا خصلتی نیکو و مر آنکس را که هست که امید دارد ثواب خدای را با لقای او را از نیم روز باز پسین را و مر آنکس را که یاد کند خدای را بسیار بدل و زبان . در «موضح» آورده که سید عالم خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب و فرموده که با جماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شمارا نصرت بود بر ایشان (۲۲) و آن هنگام که بدیدند مؤمنان لشکر ما را در خندق که در برابر لشکر اسلام صف کشیدند ، گفتند اینست آنچه وعده داده بود خدای که : «ام حسبکم ان تدخلوا الجنة و لما یاتکم مثل الذین خلوهن قبلکم» ؛ و آنچه فرموده بود رسول او که : «سید شهدا لاهر با جماع الاحزاب علیکم» و راست گفت خدا و رسول او که و نیز فرمود دیدن مؤمنان احزاب را ، مگر باور داشتن مواعید الهی را و کردن نهادهن او امر حضرت رسالت پناهی را که سعادت دوسرا دران مندرجست .

بیت

هر که دارد چون قلم سر بر خط احکام او

مینویسد بخت طفرای شرف بر تمام او

آورده اند که جمعی از صحابه نذر کرده بودند که چون « حمزه » و « مصعب » و « عثمان » و « طلحه » و « انس بن نضر » و غیر ایشان که چون در حریمها ملازم حضرت رسالت باشند قیات قدم ورزیده کمر مقاتله بربندند و تا شربت شهادت نچشند آرام نگیرند حق سبحانه و تعالی ایشان میفرماید (۲۳) از گرویدگان مردانی که راست کرده اند آنچیزی که عهد بسته اند با خدای بر آنچیز که توانست بر قتال و مقاتله باید برای رضای ملک متعال، پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا آورد و خود را و کارزار کرد تا شهید شد چون « حمزه » و « مصعب » و « انس » و از ایشان کسی هست که انتظار میبرد چون عثمان و طلحه و تبدیل ندادند عهد را تغییر دادنی و سخن خود را مبدل نساخته (۲۴) تا جزیای دهد خدای راستگویان یعنی وفا کنندگان را بر راستی یعنی وفای ایشان و تا عذاب کند منافقان را، اگر خواهد که بر بفاق بمیرد یا باز گردد بتوفیق توبه، بر ایشان توبه دهد، بد رستیکه خدای هست آمرزنده آنها که توبه کند، مهربان مر کسی را که بتوبه بمیرد در اخبار آمده که احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند روزی بر کنار خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ واقع شدی و شبها هم شبیه خون کردند و حضرت رسالت سوار شده با جمعی از صحابه بدفع آن اشتغال فرمودی روزی (عمر بن عبدود) که شجاع عرب بود او را با هزار مرد مقابل کردند و یا چهار تن از دلیران لشکر گذار خندق را عبرت کرده پیش آمدند و مبارز طلبیدند (عمر) بر دست «هر ارضی علی» کرم الله وجهه کشته شد نوفل را مسلمانان سنگسار کردند و (مرتضی علی) میانش - در روز دوشنبه شکست حضرت رسول روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعای کرد بر احزاب در روز چهارشنبه میاث نماز پیشین و دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه و تعالی بآنها را بحد کار فرستاد.

بیت

باد صبا بیست میان نصرت ترا دیدی چراغ را که کند بادیاوری

صبا ز لاله در آن لشکران کند و آتشهای ایشان را کشتن گرفت و ملائکه فرود آمده متابعهای خیمه ایشان را می بریدند و میخها میکشیدند و باد آنها را

می افکنند. ایشان در مانده روی بهزیست نهادند و بی دغدغه قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده گشت.

بیت

بی در در سر نیزه و آمد شد شیر آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد

(۲۵) و باز گردانید خدای از مدینه آنها را که نگروریده بودند بسوی

یعنی احزاب باخشم ایشان یعنی خشمناک رفتند، نیافتند غنیمتی و نصرتی و کفایت کرد خدای مؤمنان را جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه و هست خدای توانا بر احداث هر چه خواهد، غالب برایشان. بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب دینی قریظه روند که عهد شکسته مددکاری احزاب نموده بودند. لشکر اسلام ایشان را یانزده روز محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شد بحکم سعد معاذ فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده گیرند و اموال ایشان را بر مؤمنان قسمت کنید. حضرت فرمود که حکمی کردی که حق سبحانه از بالای آسمان حکم کرده بود و حق سبحانه و تعالی از این واقعه خبر میدهد:

(۲۶) و فرود آورد و خدای آنها را که باری دادند احزاب را و همیشه

ایشان کشتند از اهل تورات یعنی یهود و قریظه فرود آورد

از قلمهای ایشان و افکنند در دل ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او گروهی را میکشید (نمصد تن از ایشان یا هفتصد تن بکشند) و برده می گیرند گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان و میراث داد شما را زمین ایشان مزارع و حدایق و سراهای ایشان یعنی حصون و قلاع و مالهای ایشان از نفوذ و امتعه و مواشی و بشما داد زمین را که شما گرفته اید در آن با مالک آن نبوده اید (مراد خیبر است یا دیار روم یا ممالک فارس و گفته اند هر زمینی که بعوضه اسلام در آید تا قیامت درین اراضی است) و هست خدای بر همه چیز توانا، پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن برای ملازمان

نظام

لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است لاجرم هر نفسی اقلیم دگر میگیرد
 ارباب سیر برآند که در سال تسامح از هجرت سید عالم ازواج
 طاهرات هجرت فرمودند و سوگند خوردند که یکماه بسایشات مخالفت
 نکنند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیادت از مقدور می طلبیدند
 چون «بردیمایی» و «دق مصری» و امثال آن چیزها طعم میکردند که
 در تصرف آنحضرت نبود و اسباب دیگر هم در کتب مذکور است و بر هر
 تقدیر ملول گشته ازیشان اعتزال نموده و بملیه در مسجدی که خزانه وی بود
 تشریف فرمود ، بعد از بیست و نه روز که آن ماه بآن عدد تمام شده بود
 جبرئیل آیت تغییر فرود آورد که : (۲۷) ای پیغمبر من ، بگو مرزانات
 خود را ، اگر هستید شما که میخواهید رندگانی دنیا را یعنی تنم در آن
 و آرایش دنیا چون تیاب فاخره و پیرایهای تکلف ، پس بیایید که بدهم شما
 را امتعه طلاق چنانکه مطلقه را دهند سوی المهورها کنم شمارا رها کردنی
 نبگو بر غبت نه از روی کراهت (۲۸) و اگر هستید که میخواهید نواب
 خدا را و خشنودی فرستاده ویرا و نعیم سرای دیگر را ، پس بدرستی که خدای
 آماده کرده است مرزنان نیکوکار را از شما یعنی آنها را که اختیار شقنائی
 کرده اند ، مزدی بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن محقر و مختصر باشد
 آورده اند که اول کسیکه از ازدواج طاهرات خشنودی خدا و رسول
 را اختیار کرده عایشه بود (۲۹) ای زنان پیغمبر هر که بیاید از شما بکار
 نایستدیده پیدا کرده و روشن شده (و حفص بکسر یاء خوانده یعنی فاحشه
 ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول است ، افزوده کرده شود مر او را عذاب
 دو برابر آن که زن دیگران را باشد . چه گناه ازیشان زشتتر است و هست
 این تضعیف عذاب ، بر خدای آسان (۱)

(۳۰) و هر که مداومت کند بر طاعت ، از شما که ازواج پیغمبرید و
 فرمانبرد مر خدا و رسول او را و بکنند کاری پسندیده و شایسته ، بدهیم او را

(۱) آیه کریمه : « یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشه مبینه
 یضاعف لها العذاب ضعفین و کانت ذلک علی الله یسیرا »

مزد او ، دوبار ، یکبار برای طاعت خدا و یکبار برای طلب خشنودی پیغمبر
 و آماده سازیم برای آن زن ، روزی نیکو در بهشت زیاده بر مزد او (۳۱)
 ای زنان پیغمبر نیستید شما مانند یکی از زنان امت چه شمارا فضل بسیار است
 بر سایر نسا و اگر میترسید از خدا و فرمان می برید ، پس نرمی و فروتنی
 مکفید ، در سخن گفتن چون با کسی سخن گوید که آنکه طمع کند در شما
 آنکسی که در دل او بیماریست یعنی نفاق یا دوستی فجور و بگوید سخن
 نیکو و پسندیده دور از ریب (۳۲) و آرام گیرید در خانهای خویش و اظهار
 پیرایها مکنید چون اظهار زنان در ایام جاهلیت نخستین که او را جاهلیت
 جهلا گویند و آنزمان «ادریس» بوده تا وقت «نوح» علی نبینا وعلیهما السلام
 واضح آنست که جاهلیت اولی در زمان «ابراهیم» بود که زنان لباسها به
 مروارید بافته پوشیده خود را بمردمان عرض کردند و جاهلیت آخری میان
 عیسی و محمد ص است و بعضی معنی آیه برین وجه فرو می آرند که مخترامید
 در رفتن چون خرامیدن اهل جاهلیت اولی (۱) و بیای دارید نماز را که
 اصل طاعت بدنی است و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه است و
 فرمان برید خدا را در فرمایش و پیغمبر او را در سنن ، جزین نیست که میخواهد
 خدای تا ببرد از شما گناه را ، ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را از
 معاصی ، پاک گردانیدنی . صاحب «کشاف» فرموده که این آیت دلیلیست
 بر آنکه زکوة و نماز و حج و صیام از «عکرمه» (۲) نقل

(۱) آیات شریفه : « یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقین
 فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفاً * و
 قرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى و اتین
 الزکوة و اطمن الله ورسوله انما یرید الله لیذهب عنک الرجس اهل البیت
 لیکم تطهیراً »

(۲) عکرمه : مولی ابن عباس و از روایت تفسیر میباشد . عکرمه در
 سال ۱۰۵ هجری وفات یافته است .

میکند که مراد از اهل بیت ازواج و بنده دلیل خطاب گذشته و آئینده و ضمیر مذکر «بطهرکم» بجهت تغليب است چه پیغمبر من در میان ایشان بوده . و در «زادالمسیر» قولی آورده که عام است مراولاد و ازواج را . و در «احقاف» (۱) از «امام منصور ماتریدی» (۱) رحمه الله نقل میکند صاحب «عین المعانی» فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که ازواج باشند اما از «عایشه» و «ام سلمه» (۲) و «ابوسمید خدری» و «انس بن مالک» رضی الله عنهما نقل کرده اند که اهل بیت «فاطمه» و «علی» و «حسن» و «حسین» اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین . و در «اسباب نزول» آورده که «ام سلمه» رضی الله عنها فرمود که پیغمبر من در خانه من بر کلیمی که بر فراش وی افکنده بودم نشسته بود . فاسمه علیها سلام در آمد و جهت پدر سبوسات و یا گوشت پخته آورد حضرت فرمود که ای فاطمه هر دو فرزند را بخوان تا برین خوان با امام کاسه شوند چون طعام خورده شد مصطفی من آن کلیم بریشان پوشید و گفت خدایا اینها اهل بیت منند رجس را ازشان ببر و ایشان را با کیزه گردان و این آیت نازل شد و من سرخود زبر کلیم کردم که یا رسول الله من نه از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر و از اینجهت است که آل عبا بر پنج کس اطلاق میکنند .

(۱) امام منصور ماتریدی : ملف به «علم الهدی» صاحب کتاب تاویلات اهل السنه یا تاویلات السنه است که در سال ۳۲۳ بدرود زندگانی گفته است غیر از ماتریدی اشخاص دیگری متباین لقب خوانده میشوند و بطور مطلق وقت علم الهدی گفته میشود سید مرتضی منظور است ولی کاشفی هر جا علم الهدی گفته منظورش امام ماتریدی است

(۲) احقاف : در ماخذی که در دسترس نگارنده ود اطلاعی از مؤلف کتاب احقاف بدست نیامد و در فهرستها آنچه دیده بخاطر ما رسید و اجماع باین کتاب و مؤلف آن اشاره نشده است ولی در این تفسیر کاشفی بارها از کتاب احقاف مطالبی نقل میکند

(۲) عایشه دختر ابوبکر و ام سلمه هر دو از ازواج پیغمبر بوده اند

آل العبا رسول الله و اینست المرتضی ثم سبطاه اذا جمعا و در «تیسیر» و بعضی دیگر از تفاسیر نقل میکنند از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر چون وقت نماز بامداد بدر خانه فاطمه بگذشتی گفتی «الصلوة انما یرید الله لیزهیب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» (۳۳) و یاد کنیدی زنان پیغمبر آنچه خوانده میشود بر شما در خانههای شما از آیات کلام الله و از سخنان پیغمبر که محض حکمت است . این آیت حث میکند بر حفظ قرآن و حدیث ، بدرستی که خدای هست نیکوکار بر شما ، دانا باقوال و افعال شما . بعد از نزول آیات درباره ازواج طاهرات جمعی زنان مسلمانان گفتند باری برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه این آیت فرستاد که : (۳۴) بدرستی که مردان که منقاد حکم خدا اند و زنان فرمان برنده و باور دارندگان از رجال و نسا و ثبات کنندگان بر فرمانبرداری از مردان و زنان و راستگویان در قول و عمل از ذکر و اناث و صبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق و تواضع کنندگان از مردان و زنان و صدقه دهندگان از هر دو طایفه و روزه داران برای خدا قرضاً یا نفلاً از رجال و نسا و مردان و زنان نگاه دارندند فرجهای خود را از حرام و مردان ذکر گوینده مرخدای را بسیار و زنان یاد کنند مراد را آماده کرده است خدای مریشان را از ذکر و اناث ، آموزش گناهان و مزدی بزرگ بر طاعت ایشان .

آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم «زینب بنت جحش» را رضی الله عنها بجهت «زینب حارثه» رضی الله عنها خواستکاری فرمود و زینب بکمن آنکه برای خود میخواهد این خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زینب بود ابا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر بود گفت من چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبدالله نیز با خواهرش اتفاق داشت . حق سبحانه آیت فرستاد که : (۳۵) و نرسد و نشاید مرهیچ گروینده را یعنی «عبدالله بن جحش» و نه هیچ زن ایمان آورنده را یعنی «زینب» ، چون حکم کند خدا و رسول او کاری را یعنی «نکاح» «زینب» بر «زینب» آنکه باشد

مريشان را اختياري يعنى برگزينند از كار خود چيزى را بلكه واجب بود
بريشان كه اختيار خود را تابع اختيار خدا و رسول سازند و هر كه عاصي
شود و مخالفت كند خداى و رسول او را يا از حكم كتاب و سنت بگذرد ، پس
بدرستي كه گمراه شود ، گمراهى هويدا چه اگر خلاف اردوى اعتقاد كند
كفر است . بعد از نزول آيت زينب و برادر او يزيد راضى شدند و آن عقد
وجود گرفت و حق تعالى پيغمبر را اعلام كرد كه در علم قديم ما مقرر شده
كه زينب داخل ازواج طاهره تو باشد ، پس ميان زيد و زينب ناسازگارى
در ميان آمد بمثابه كه زيد چند نوبت عزم طلاق زينب كرد و حضرت پيغمبر
مانع شد (۳۶) و باد كن آنها كه گفتمى مر آنكس را كه انعام كرده است خداى
برو باسلام و بتوفيق خدمت و متابعت تو، و تو انعام كرده برو پروردن و
آزاد كردن و فرزند خواندن يعنى گفتن زيدا مر آنكس را كه نعمت خداى و رسول
است كه نگاهدار براى خود ، زن خود را يعنى زينب و بقرى از خداى در
كار او و اردوى ضرار خلافتش مده و پنهان كردى در نفس خود ، آنچه خداى
پيدا كنده آنست يعنى آنها كه زينب داخل ازواج طيبسات خواهد بود و
ميترسى از سرزنش مردم كه گويند زن برادر را بخواست و خداى سزاوارتر
است كه از تو ترسى در آنچه بايد ترسيد و مقرر است كه حضرت رسالت
ترسكار ترين خلق بود و خشيت بنسبت علم است «انما يخشى الله من عباده
العلماء» ، پس بحكم : «انما اعلمكم بالله» از همه عالميان اخشى بوده

نظم

خوف و خشيت نتيجۀ علم است هر كرا علم بيش، خشيت بيش
هر كرا خوف شد رفيق رهش باشد از جمله رهروان در پيش

آورده اند كه زيد زينب را طلاق داد و بعد از انقضای مدت عدت
حضرت رسالت هم او را فرستاد تا خواستگارى كند زينب را براى وى . زيد
بيامد و قصه بمرض زينب رسانيد از غايت شادى سجدۀ شكر ادا كرد و گويند
نماز كذاورد و گفت خدايا رسول مرا خواستگارى ميكند اگر من شايسته
اويم مرا باوده فى الحال دعای او مستجاب شد و آيت آمد كه : پس آنها را

كه زيد از زينب بخواستگارى كه داشت و در «موضح» آورده كه مراد زيد طلاق
زينب بود ، چون مراد خود از وى يافت يعنى طلاقش را وعده برآمد ، ما
او را بنو داديم تا نباشد بعد از تو بر مؤمنسان تنگى يا اثمى و وبالى دو
خواستن زنان بر خواستگان خود را چون برسند برادر خود از يشان يعنى
طلاق دهند و عدت بگذرد و هست كارى كه خواهى خواند بودنى ، بيشبهه
چنانچه مهم زينب رضى الله عنها وسيد عالم صلى الله عليه وسلم . بعد از نزول
آيت بخانه زينب آمد بى دستورى : زينب گفت يا رسول الله بى خطبه و بى كواه
حضرت فرمود كه : «الله الزوج و جبرئيل الشاهد» و زينب بر ساير زنان
فخر كرده كه الله تعالى مرا تزويج كرده بر پيغمبر و متولى تزويج شما اولياء
شما بوده اند (۳۷) نيست بر پيغمبر (ص) هيچ وزرى و وبالى در آنچه تقدير
كرده است خداى تعالى براى او و اين صورت مخصوص او نيست بلكه ،
سنت نهاد خداى سنتى در آن كسانيكه گذشتند پيش از محمد (ص) (مراد
انبياء ديكرند كه خداى نفى حرج كرد از يشان در آنچه مباح گردانيد بر يشان)
و هست كار خداى ، حكمى گزارده شده پس صفت آنان ميكند كه گذشته اند از
پيغمبران و ميكويد :

(۳۸) آنانكه بودند كه ميرسانيدند پيغامهاى خدا براى بامتان خود
ميترسيدند از وى و نميترسيدند از هيچ كسى مگر از خداى و بندگان خداى
كافى ترسندگان يا شمار كننده بندگان و چون شمار بدست اوست بايد كه
ترس از وى باشد .

بعد از واقعه زينب زبان طعن بى دينان زياد شد كه اين مرد ما را
ميگويد كه زنان بر شما حرامست و خود ميخواهد و زيد را با آنكه
بر خوانده بود در حكم شرع بر اصلى ميدانستند حق سبحانه آيت فرستاد
كه : (۳۹) نيست محمد (ص) بدر هيچ يك از مردان شما و اگر چه بدر ظاهر
وقاسم و ابراهيم بوده اما ايشان بمبلغ رجال نرسيده اند پس او را فى الحقيقه
بر صلبى نيست كه ميان وى و آت بر حرمت مصاهرت باشد
وليكن او فرستاده خدا است و مهر پيغمبران يعنى بسو مهر كرده
شد در نبوت و پيغمبران را بدو ختم كردند و خاتم به معنى آخر نيز هست يعنى
اوست آخر انبياء بنور ظهور همچنانچه اول ايشان بوده بظهور نور و هست

خدای بهمه چیز دانا ، پس میداند که کبست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود (۱)

و در «عیون الاجوبه» (۲) آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست ، حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا داند که تصحیح دعوی محبت الهی - جز بمطابقت حضرت رسالت پناهی نتوان کرد «ان کنتم تعجبون الله فانبعوننی» و شرف و بزرگواری کتاب بمهر اوست و شرف جمله انبیاء نیز بدان حضرت است و شاهد هر کتاب بمهر اوست . پس شاهد در محکمه قیامت او خواهد بود : « جئنا علی هؤلاء شهیدا » و چون کتاب را مهر کردند کثابت در باقی شد . چون نبوت بدان حضرت سمت اختتام یافت در نبوت بسته گشت و دیگر چون از همه انبیاء بمهر نبوت مخصوص بود به ختمیت ایشان نیز اختصاص یافت ، و فی المثنوی الممنوی :

بهر این خاتم شده است او که بخود مثل او نی بود و فی خواهند بود چون که در صنعت ببرد استاد دست فی تو گوئی ختم صنعت بروی است

(۴۰) ای کسانی که گرویده اید بخدا ، یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار یعنی در غالب اوقات ، بانواع ذکر از تحلیل و تجعید و تمجید (۴۱) و تسبیح گوید یا نماز گذارید برای وی ، بامداد و شبانگاه ، چه نماز صبح و شام اشق است از روی ادا . «سلمی» قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست چه درام ذکر بزبان ممکن نیست . و در «لطایف قشیری» آورده که امر بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقرر است که «من احب شیئا اکثر ذکره» نشان دوستی ذکر فراوانست دوستی نکندارد که زبانت از ذکر دوست یا دل از فکر او

(۱) آیه کریمه : «ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین» و کان الله بکل شیئی علیماً

(۲) عیون الاجوبه : بقرینه منظور مفسر کتاب «عیون الاجوبه» تالیف شده و مؤلف آن «امام مطوعی» میباشد .

خالی ماند (۱)

نظم

در هیچ ممکن ز ذکر غافل در هیچ زبان نیم ز ذکر غافل (۴۲) اوست خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند بر شما و فرشتگان او درود میدهند یعنی آموزش میطلبند گناهان شما را و این درود خداوندی است که شما را از توبه های کفر بروشنی ایمان .

مراد از اخراج ادامت واستقامت است بر خروج چه در وقت صلوات بخواند و ملائکه بریشان ، ایشان در ظلمات نبوده اند و گفته اند اخراج از ظلمت مصیبت بوده بنور طاعات یا از شك یقین یا از تیرگی تدبیر بشهر نور تقدیر . و در «بخر الحقایق» فرموده که «از ظلمات بشریه بنور روحانیه» ، و هست خدای بگرویدگان مهربان که خود بریشان رحمت میکند و ملائکه را بآموزش ایشان میفرماید (۴۳) سبب مؤمنان بر سر تعالی روزیکه بیاید ماورای اسلامی است که منجر باشد بسلامت از هر آفتی و مخافتی و گفته اند ضمیر عاید است به ملک الموت کنایه غیر مذکور یعنی روزیکه ببیند عزرائیل را برایشان سلام گوید و آماده کرده است خدای تعالی برای مؤمنان با وجود تحیت بر ایشان مردی بزرگوار که بهشت است و نعمت آن (۴۴) ای پیغمبر ندای کرامت است بدرستی که ما فرستادیم ترا گواه بتصدیق و تکذیب امت تو (۴۵) و مؤده دهند

(۱) آیات کریمه : «یا ایها الذین آمنوا ذکرُوا الله ذکراً کثیراً»

وسجود بکرة واصیلاً هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من

الظلمات الی النور

و در مثنوی منوی اشاره بآیه بالا میفرماید :

«اذکرُوا الله» شاه ما دستور داد	اندر آتش دید ما را نور داد
لغت اگرچه یا کم از ذکر شما	نیست لایق مرا تصویر شما
لیک هرگز مست تصویر و خیال	در نیاید ذات ما را بی مثال
ذکر جماعه خیال ناساقت است	وصف شاهانه از آنها خالص است

برحمت ما ویم کننده از عقوبت ما و خواننده به پرستش خدای تعالی و اقرار بتوحید او بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او و چراغی روشن با خداوند سراج منیر که قرآن است یعنی تالی آنرا در آیات باهرات آورده اند که حق سبحانه و تعالی را چراغ خوانند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت

بیت

چراغ روشن از نور الهی جهان را داد از ظلمت رهایی
دیگر هر چه در خانه کم میشود بنور چراغ باز توان یافت و حقایق که
از مردم پوشیده و پنهان بود بنور این چراغ بر مقتضایان نور معرفت روشن
گشت

بیت

ازار جان را بدانش آشنائی و زو چشم جهان را روشنائی
در گنج معانی بر گشاده و زان صاحب دلان را مایه داده
دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و امان و راحت است و دزد را
واسطه خجلت و عقوبت است آنحضرت نیز دوستان را وسیله سلامت و کرامت
و منکران را موجب حسرت و ندامت است و منیراً تاکید است یعنی تو چراغی
نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده شوند و گاهی افروخته
و تو از اول و آخر روشنی و چراغهای بیادی مقهور شوند و هیچکس نور
ترا مغلوب نتواند ساخت بریدون لبطقسوا نودالله بافواهم والله متم نوره -
و دیگر چراغها را بشب روشن سازند و بروز و توشب ظلمت دنیا را بنور
دعوت روشن ساخته و روز قیامت نیز از مشعل شفاعت روشن خواهی ساخت

نظم

شد بدینا رخس چراغ افروخت شب ما گشت ز التفاتش روز
باز فردا چراغ افروزد که از آن جرم عاصیان سوزد
در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خوانند
و جعلنا سراجا و هاجا و پیغمبر ما را نیز چراغ گفت آن چراغ آسمان است
و این چراغ زمین و آن چراغ دنیا است و این چراغ دین آن چراغ منازل

فلک است و این چراغ معافل ملک و آن چراغ آب و گل است و این چراغ
چان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از
خواب عدم برخاسته بعرصه کمال وجود آیند

بیت

از ظلمات عدم راه که بردی برون گرنشیدی نور تو شمع روان همه
و اشارت بهمین معنی فرموده است :

بیت

ز اقلیم عدم می آمدی پیش و رو آدم چراغی بود بردست هم روز نخستیت (م)
(۴۶) و مرده ده مؤمنانرا بآنکه مرایشانراست از خدای تعالی بخششی
بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطا و شریف
تر جزاست (۴۷) و فرمان میر تا گرویده گان و منافقانرا یعنی بر پی فرمان
ایشان ثابت میباش و بگذار و دست بدار مکافات رنج ایشان که بتورسد یعنی
در صدد انتقام میباش که من شرایشانرا کفایت کنم و تو کل برخدای تعالی کن
در دفع ایشان و بسنده است خدای تعالی کار ساز و مهم پرداز با نگاهبان با
ضمان بروعهده نصرت و غالبیت ترا (۴۸) ای کسانی که گرویده اید چو
بخواهید زنان گرویده را پس رها کنید ایشانرا پیش از آنکه مس کنید -
(امام شافعی گوید که مس کنایت از مباشرت است و نزد امام اعظم خلوت
صحیحه حکم میس دارد) پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا
پیش از خلوت صحیحه پس نیست شما را برین مطلقات هیچ عدلی که شمارید
ایام آنرا پس بر خوردار سازید ایشانرا بچیزی که مهر فرض کرده اید بر آن
مطلقه را نصف مهر لازم است و متعه مذکور است نزد امام اعظم رحمه الله
و نزد بعضی واجب است و اگر مهر مسمی ندارد متعه واجب است بر قدر مال و
بسا رو بگذارید ایشانرا بکذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون
عدت نیست شمارا برایشان و ضرر برایشان مرسانید (۴۹) ای پیغمبر (ص)

(م) اگر در اطراف تربیت آفتاب که مربی عالم تکوین و نظام
شمسی ما است فکر نمایند و مطابقت آنرا با شمس نبوت که مربی عالم تشریع
است بدهند بابهای از علوم بروی آنها گشوده شود انشاء الله (محمدی)

بدرستی که ماحلال کردیم برای تو زنان ترا آنها که دادی تو مهرهای ایشان را بقید احلال باعطای مهر جهت ایشار طریق قضا است نه برای توقف حل بر آن و احلال ساخته ایم بر تو یعنی آنچه مالك شده است دست یعنی تو ملوكات از آنچه باز گردانیده است خدای بر تو از غنایم مشركان چون صفیه و ریحانه و امثال ایشان و دختران عمه های تو از اولاد عبدالمطلب و دختران خال تو و دختران خاله های تو (از اولاد عبدمناف بن زهره) آن زنان مذکور است که هجرت کردند با تو محتمل است که قید احلال مذکور است بهجرت در حق آنحضرت باشد خاصة (و قول امهات) (رض) که مرا رسول خدا (ص) خطبه کرد بدین آیت بر او حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید این قول است) و زنی مؤمنه را اگر بیغشده نفس خود را نیز پیغمبر را اگر خواهد پیغمبر آنکه در نکاح در آورد او را خالص کرده شد احلال او خالص گردنی مرترا بجز مؤمنان یعنی از مخصوصات آنحضرت است که زنی را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد (امام اعظم فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر مثل لازم است و در اتفاق این صورت اختلاف کرده اند و اشهر آنست که هبه واقع شد از زینب بنت خزیمه که او را ام الماسکین گویند با خوله بنت حكيم یا میمونه بنت الحارث یا ام شريك بنت جابر در تبیان کبیر گفته که ام سهیل از بنی اسد را اگر و اهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سوم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم آنحضرت بوده و در ربیع الاخر سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شريك واقع شده و دولت عقد در نیافته بدرستی که ما دانسته ایم آنچه فرض کرده ایم برایشان یعنی بر امت از شرایط عقد در نکاح زنان ایشان مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم تزویج چهار حره و در داشتن ملوكات ایشان یعنی توسعه امر در آن و ما حلال کردیم زنان را بر تو بمجرد هبه بی مهر تا نباشد بر تو تنگی و هست خدای تعالی آمرزنده هر چیزی را که تخرز از او دشوار است مهربان بتوسع جای که مظنه حرج باشد (۵۰) باز پس داری هر که را خواهی از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیت از حضرت رسول (ص) ساقط شد و در زاد المسیر گوید بین همه ازواج غیر از سوده (رض) که نوبت خود را بمایه

بخشیده بود آنحضرت رعایت فرمودی قسم را تا آخر عمر صاحب کشف فرموده که ارجاء فرمود پنج تن را یعنی سوده و صفیه و جویریة و ام حبیب و میمونه و رعایت قسم میکرد میان ایشان هر گاه که میخواست و بروجهی که میخواست و چهارتن را با خود گرفت عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب (رض) و هر کرا خواهی باز طلبی و دلجویی کنی از آنها که با کرانه رفته از ایشان و ارجا کرده پس هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو آنکه این مزولات را باز طلبی و نزدیک خود خوانی نزدیک تر است بآنکه روشن شود چشمهای ایشان و اندوهناك نشوند و خشنود باشند بآنکه دهی ایشان راهمه یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از ارجا و ایراد بقریب و قیامد بفرمان خدای است ملول نمیشوند و کردن می نهند و خدای تعالی میداند آنچه در دلهای شما است از رغبت و کراهت و هست خدای تعالی دانا بضائر بندگان بردبار که تعجیل نکند بقوبت مجرمان (۵۱) حلال نیستند مر ترا زنان از پس این نه زن که در عقد تواند چه بسته در حق آنحضرت چون اربمه است در حق امت و حلال نیست آنکه بدل کنی بدیشان از زنان دیگر یعنی یکی از ایشانرا طلاق دهی و بجای وی دیگری را نکاح کنی و اگر چه بشکفت آورد ترا خوبی ایشان الا استثناء است از نساء یعنی حلال نیست بر تو زنان پس از این نه تن که توداری مگر آنچه مالك آن شود دست یعنی بتصرف تو در آیند و ملك الیمین تو گردد و هست خدای بر همه چیز نگهبان و کسیکه از سر رقیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بینا دانستن است و در پنهان را آشکارا یا ادب زیستن .

بیت

چو دانستی که بحق دانا و بینا است نهان و آشکارا خویش کن راست آورده اند که چون حضرت زینب را بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلبیده دعوت مستوفی داد چون طعام خورده شد به سخن مشغول گشتند زینب (رض) در گوشه خانه روی بدیوار نشسته بود حضرت پیغمبر ص میخواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست

و برفت و اکثر صحابه برفتند و بعضی مانده بود همچنان سخن میگفتند حضرت بدرخانه آمد و شرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس گفت که حضرت (ص) بخانه زینب در آمد و من هم خواستم که در آیم پرده بردر حجره فرو گذاشت و آیت حجاب نازل شد (۵۲) ای آنکسانیکه گرویده اید بخدا و رسول (ص) در میآئید به خانه پیغمبر من مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شما را بخواند بخوردن طعام آنهنکام در آئید در حالیکه غیر منتظر باشید یعنی انتظار نیز رسیدن طعام را جمعی بودند که وقت را نگاه میداشتند چون در مطبخ اثر دود ظاهر میشد می آمدند و می نشستند حکم شد که دیگر چنین نکنید و لکن چون خوانده شوید پس در آئید پس چون طعام خوردید پس بپوشیده شوید و مکث نکنید و بنشینید آرام گرفته گان برای سخن بکدیکر بدرستی که درنگ شما بعد از فراغ طعام و استیلاست بکلام هست که میرتجاند پیغمبر را پس شرم می دارد از شما که گوید بیرون روید و خدای تعالی شرم نمیدارد از گفتن راست و چون خواهید از زنان پیغمبر من رختی از ائمه خانه بدان نفع گیرید بخوانید از ایشان از پس پرده آن سؤال از وراء حجاب یا کیزه تر است و باک دارند تر مردلهای شما را و دلهای ایشانرا از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه در اسباب نزول آیت حجاب روایات دیگر هست و نرسد و نشاید مر شما را آنکه برنجانید رسول خدا را و مکنید آنچه وی کاره باشد و نشاید شما را آنکه نکاح کنید زنان او را که بدخول بها باشند از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شما باند و مادر بر فرزند حرام است پس نخواهید ایشانرا هرگز بدرستی که در ایذای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نکاح ازواج او رضی الله عنهن هست نزدیک خدای گناهی بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت لازم است در حیات او و بعد از وفات او بلکه حیات و ممات او در ادای حقوق یکسانست چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعتسالی او دوخته اند . قسای سلطنت هر دو گون تشریفست که جز بقامت اقبال او نیاید راست .

آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را وفات رسد من عایشه را بخوام و دیگری را بخاطر گذشته بود و بزبان نیاورده بوده آیه آمد که اگر آشکار کنید چیز برای منی نکاح بعضی امهات مؤمنانرا و بزبان میگوئید یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان نیارید پس بدرستی که خدای امت بهم چیز از سر و علفیه دانای و بدان شمارا جزا خواهد داد (در خبر است که بعد از نزول آیت حجاب حکم شد تا همه زنان پرده نشین شدند بدران و برادران و خوبشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده نشین شوند ما را نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید نباید کرد باقی آیت آمد (۵۴) هیچ گناهی نیست بر زنان در نمودن روی به بدران خویش نه بمران خویش و نه برادران خویش و نه بزنان ایشان یعنی مؤمنات و نه آنچه مالک است دستهای ایشان غلامان و کنیزکان واضح آنست که کنیزکان و شمه از آن در سوره نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و تحویل و امر فرمود که ای زنان در پس پرده حجاب قرار گیرید و بترسید از خدای تعالی و پرده حیا از پیش برمدارید بدرستی که خدای است بر همه چیز از افعال و اقوال شما گواه و از هر چه در خاطر و باطن گذرد آگاه .

نظم

دیده بپوشید ز نا مجرمان دور شوید از ره وهم و گمان
در پس زانوی حیا و وقار در پیش بنشینید بصبر و قرار

ای عزیز از دعاوی آیتهای گذشته التزام شرائط تعظیم و وظائف تکریم مید عالم مفهوم میشود و ارادف فرمود آنها را بایستی که مشیر است به کمال عنایت درباره آنحضرت فرمود (۵۵) بدرستی که خدا و فرشتگان درود میفرستند بر پیغمبر (ص) ای کسانیکه بخدا و رسول گرویده اید صلوات گوئید بر او و سلام گوئید بروی سلام گفتنی یا اقیاد کنید امر او را اقیاد کردنی و صلوة از حق سبحانه رحمت است و از غیر او طلب رحمت و نزد بعضی معنی اللهم صل علی محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد را صلی الله علیه و سلم در اعلاء دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقاء شریعت - و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کائنات

نمیدانی شاید آمدن قیامت باشد نزدیک (۶۳) بدرستی که خدای براند تا گرویدگان را یعنی منکران بمش و حشر را و در ساختن از رحمت خود و آماده کرد برای ایشان عذاب آتشی افروخته (۶۴) در حالتی که جاودان هستند در آن همیشه تاکید است یعنی همیشه در آتش مطلب مساقت نیابند بدرستی که ایشانرا بیرون آورد زدوزخ و میاری و مریه کاری که عذاب از ایشان باز دارد (۶۵) یاد کن روزی را که گردانیده شود روی های ایشان در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بر روی افکنند ایشان میگویند کاشکی ما فرمان می بردیم خدای را و فرمانبرداری میکردیم پیغمبر را (۶۶) و گویند اتباع و اراذل قوم ای پروردگار ما بدرستی که ما فرمان بردیم مهران قبائل خود را و بزرگان و پیشوایان را پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه بردند و به راه اندوس و سیریب دادند (۶۷) ای پروردگار ما حکم کن میان ما بده ایشانرا دو برابر از عذابی که بماداده ای زیرا که هم ضال بودند و هم مضل و بران ایشان را راندنی بزرگ که باز خواندن نباشد مقرر است که هر کرا حق سبحانه براند دیگری تواند بخواند :

بیست

هر که را قهر توراند که تواند خواندن

و آنکه را لطف تو خواند که تواند خواندن

(۶۸) ای کسانی که گرویده اید میاشید مانند آنانکه برنجایند موسی (ع) را یعنی پیغمبر من محمد (ص) را برنجایند چنانچه بنی اسرائیل موسی را برنجایند و او را بزنا نسبت کردند و شمه از آن در قصه قارون گذشت پس بآن گردانید او را خدای تعالی از آنچه گفتند (و زان را رشوت داده بودند تا در حق وی احترام کند بیاکی وی اعتراف نمود تا وقتیکه باهارون بکوه طور رفت و هارون آنجا و نات یافت و گفتند تو بروی بردی و کشتی حق سبحانه ملائکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آوردند و میان قوم بنهادند معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای تعالی او را زنده گردانید تا به برائت ذمه برادر را اقرار کرد یا می گفتند که او عیین دارد که غسل تنها میکند روزی جامه بر منك نهاده بود و در آب در آمده آن منك با جامه روان شده میان

قوم در آمد موسی (ع) برهنه از بی آن دویدند بنی اسرائیل را معلوم شد که او را هیچ عیبی نیست و بود موسی : دیک خدای تعالی با جاه و قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوت (۶۹) ای گروه گروندگان بترسید از خدای تعالی در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از ایذای رسول او و بگوئید سخنی راست و درست و استوار درباره مؤمنان قرار نهی است از ضد آن یعنی دروغ نگویید و ناراستی در سخن نکنید چون حدیث افك عایشه و قصه زینب و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنی که بآن رضای خدای تعالی طلبند و قرل جامع در این آیت آنست که قول سدید سخنی که صدق باشد نه کذب و صواب باشد نه خطا و جد باشد نه هزل و خالص باشد نه آمیخته این زمین سخن گوئید (۷۰) تا بصلاح آرد خدای برای شما کردارهای شما را یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد و بر آن ثواب مترتب سازد و بپامرزد برای شما گناهان شما و هر که فرمان برد خدای را و پیغمبر او را در آنچه فرماید، پس بدرستی که برهد از شر و برسد بخیر و بر مراد خود فیروزی یابد فیروزی بزرگ و آن لقا است یا بهشت

(۷۱) بدرستی که ما عرض کردیم امانت را که اطاعت است یا

حدود شرع و در موضع فرموده که نماز است و روزه و زکوة و جهاد و حج و امامت مردم یا نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت است بر هر تقدیر عرضه کرد آنرا بر آسمانها و زمین و بر کوهها بشرط ثواب و عقاب و قتی که فهم در ایشان آفریده بود پس سر باز زدند از آنکه بردارند امانت را و برسیدند از آن گفتند تا مسخر فرمائیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عذاب تا بر اهل آسمان که ملائکه اند و بر ساکنان زمین و بیابان که حیوانات بری و بحری اند عرضه کرد و ایا کردند و سر باز زدند از راه مخالفت نه از روی مخالفت و برداشت آنرا آدمی ضعیف و ناتوان بدرستی که هست انسان متمسک بر نفس خرد که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلو نهی کردند و او با عجز خود قبول نمود نادان بعاقبت آن یعنی بمقوت خیانت اگر واقع شود و عرض امانت کرد (۷۲) تا عذاب کند خدای تعالی مردان و زنان منافق را بتضییع امانت و عذاب کند و باز گردد خدای بر مردان و زنان مؤمن بجهت حفظ امانت و هست خدای آمرزنده تا ایمان مهربان بر

ایشان علماء و عرفا درین آیت سخن بسیار است و از آنجمله شمه ایراد کرده میشود جمعی معنی آیت را بر آن فرود آورده اند که عظمت شان امامت بر تبه ای است که اگر عرض کنند بر این اجرام عظام و ایشان را ادراک باشد از حمل آن ابا کنند و حق آنست که حق سبحانه این اجرام را ادراک و شعور داد و برایشان عرض کرد عرض تخیر و ایشان ابا کردند از حیثیت و عجز نه از روی معصیت انسان قبول کرد از راه هست نه از روی قوت .

بیت

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرء مال بنام من دیوانه زدند

امام قشیری آورده که امانت بر آنها عرض نمود و بر انسان فرض فرمود آنجا عرض بود سرباز زدند و در اینجا فرض بود در معرض جهل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده است نظر آدم بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض قتل امانت را فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو و نگاهداشتن از من چون تو بطوع بار ما را برداشتی من هم از میان همه تو را برداشتم که حملناهم فی البر و البحر .

بیت

راه او را بدو توان پیمود بار او را بدو توان برداشت

صاحب انوار آورده که میساید که مراد با امانت عقل تکلیف باشد و چون سماء و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم است بواسطه استیلای قوت غضبی و جهول بجهت غلبه شهوتی و فائده عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاهداشته بر طریقه اعتدال نابت دارد و معظم مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سببی و بهیمی اند پس ظلومی و جهولی علت حمل باشد و گفته اند از شان انسان است ظلم و جهل چنانکه کومی الماء ظهور یعنی از شان آب است طهارت هم چنین این دو صفت از شان آدمیان است اما چون حامل امانت شدند بعضی ترك ظلم و جهل گرفتند و جمعی بر آن ماندند یا خود این دو صفت نوع انسانراست باعتبار اغلب افراد و در احقاق آورده که ظلوم و جهول است نزد خلق نه نزدیک

حق و در تفسیر خواجه یارسا قدس سره مذکور است که حق سبحانه عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال و با کردند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسانرا استعداد حمل آن بود بی مضایقه و مقابله قبول نمود و او ظلوم است بر نفس خود که ائنا میکنم ذات خود را در هوایه مطلق و جهولت که غیر حق را نمیشناسد و بقول لا اله الا الله نفی ماسوا میکنند در فتوحات آورده که امانت انصافست با سماء حسنی که بر همه موجودات عرض کردند و انسان قبول کرد و او ظلوم بودی اگر بر نداشتی و جهولست یعنی عالم زیرا که نهایت علم بالله اعتراست بجهل و عجز از مفرقه العجز عن درك الادراك ادراک و حضرت قاسم الانوار قدس سره در بعضی از رسائل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده و گفته که ظلم و جهل ضد عدل و علم است اما معنی اذاجاوز شیئی حده انمکس شده اینجا جلوه ها دارد و ظلوم و جهول صیقه مبالغه است و هر گاه که این دو صفت از حد متجاوز کردند هر آینه بقصد خود مبدل خواهند کرد در روح الارواح میگوید که ظلوم و جهول اینجا مدح است نه ذم آدم علیه السلام بار بهمت برداشت فوق العاطفه بود گفتند ظلم کردی بر نفس خود ندانستی که بار گرانست گفت از غیر حق جاهل بودم آوازه ظلومی و جهول او در عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل و در لوا مع آورده که آن بوالعجبی که عشق را در عالم بشریت است در ملک و ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد و معجب بی درد قدر قیمتی نیست عشق را طایفه در خورند که صفت اتجمل فیها من یفسد سرمایه بازار ایشان و سمت انه کان ظلوماً جهولاً پیرایه روزگار ایشان است .

بیت

عاشقی را درد بد نامی خوشست

عاشقان را سوز و ناکامی خوشست

آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بشفاف آسمان گفت مرا اوصاف رفت نابتست زمین فریاد بر کشید که مرا نمت بسطت واقعت صدا از کوه بر آمد مرا نابت قدم حاصل است مانع حمل این بار نداریم شاید که آفتی بما باز خورد و این صفتها از ما بستانند آدم خاکی گفت مرا چیست که از ما بستانند مردانه پیش آمد و باریکه هیاکل افلاك نکشیدند بر دوش نیاز گرفته نمره هل من مزید زدن آغاز کرد ای خاکی دلیر این

همه قوه از کجا آورده زبان حال او میگفت که بارگران بامید یار مهربان توان کشید.

آن بار که از بردن آن عرش ابا کرد با قوه تو حاصل آن بار توان بود
الذمه خلعت حمل امسانت بر قامت بسا استقامت انسان که منشور
افنی جاعل فی الارض خلیفه برنام او نوشته اند راست نیامد و چون کاری بدین
عظمت و مهمی بدین ایهت نامزد او شد جهت دفع چشم زخم حسودان شیاطین
که دشمنان دیرینه اند سیند آنه کان ظلوماً مهولاً بر آتش عبرت افکندند -
تا کور شود هر آنکه نتواند دید.

سورة السباء مکیه وهی اربع وخمسون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

همه سیاسها و ستایشها مر خدا بر است آن خدائی که مرور است آنچه در
آسمانهاست از وسایل طله حلال نم و آنچه در زمینهاست از روابط دقائق جود
و کرم و مرور است ستایش دران سرای نه از روی تکلیف بلکه از راه سرور
چنانچه گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی صدقنا وعده والحمد
لله الذی احلنا دار المقامه و گفته اند مجموع اهل آخرت مراو را حمد گویند
دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان به عدل ستایش نمایند و او است کار دان
دانا باحوال بشدگان (۱) میداند آنچه فرورود در زمین چسبون آب بساران و
آنچه بیرون آید از زمین چون نبات یا دانا است بآنچه در زمین
باشد چون کنوز و دقایق و اموات و آنچه بر روی زمین باشد چون
حیوان و عیون و فلزات و میداند آنچه فرود می آید از آسمان چون ملائکه و
کتب و مقادیر و ارزاق و امطار و آنچه بالا می رود و در آسمان چون فرشتگان
و نامهای اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره (در غرائب

التفسیر آورده که آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل علیه السلام و آنکه بالا
می رود یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در شب معراج صاحب کشف
الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرود می آید
بر دلهای اولیاء از واردات و کثوفات و آنچه بالا می رود از نفاس
انفاس اولیاء و اصفیاء در همه اوقات یا آنچه فرو می آید الطاف
و کرم است که از بارگاه قدیم متوجه دلهای گشته مرحال که بوی آشنائی می آید
همانجا منزل میکنند آن ربکم فی ایام دهر کم نفحات الافترضوا الیها و
آنچه بالا می رود ناله تائبانست و آه مفلسان که چون بحرگاه از خلوتخانه
سینه ایشان روی بدوگاه رحمت پناه آورده فی الحال رقم قبول بروی کشند که
انین المذنبین احب الی من زجل المصیبین.

غفل تسبیح شیخ از چند مقدمه بولست لیک آه درد آلود رندان را قبول دیگر است
و اوست مهربان در اتمام نعمت پوشنده کناهان پیرده رحمت (۲) و گفتند
آنانکه کافر نشدند از روی انکاری یا استهزا که نیاید بمایهات بگوای محمد نه آنست
که شما میگوئید آری بحق پروردگار من در لباب گفته که ابوسفیان بلات و
عزی سو کنند خورد که بهشت و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد صلی
الله علیه و سلم تو هم سو کنند خور که بحق آفریدگار من که بزودی هر آینه بیاید
بشما روز قیامت (عالم القیاب) صفت پروردگار است یعنی داننده پوشیده هاست
دور علم نشود از او یا پوشیده نگردد از او همسنگ مورچه خورد با بوزن ذره ای از
ذرات هوا در آسمانها و نه در زمین و نیست خورد تر از مثقال ذره و نه بزرگتر
از آن مگر آنکه مکتوب است در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ و مجموع آنها
را در لوح ثبت کرده (۳) تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند و کرده اند
عملهای شایسته آن گروه مؤمنان و نیکوکاران مرا ایشانراست آموزش خطیبات
و روزی بزرگوار یعنی بی تعب و طلب (۴) و آنانکه بشنابند در آیات ما یعنی
در ابطال آن سعی نمودند عناد کنندگان یا کوشندگان در تنفیر مردم از آن
یا بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود آن گروه
مرا ایشانراست عذاب از سختتر عذاب الی رسائنده (۵) و دیگر اثبات اشیاء
در لوح محفوظ برای آنست که تابدا کنند آنانکه داده شدند علم را مراد اصحاب
پیغمبر (ص) و یا مؤمنان اهل کتاب بر هر تقدیر مراد آنست که اهل علم
دانند آن چیزی که شرور فرستاده شده است بسوی

تواز آفریدگار تو یعنی قرآن او راست و درست است و او یعنی آن منزل راه نماید راه خداوند غالب ستوده بر نعم غایت الحمد (۶) و گفتند آنانکه نکر دیده اند یعنی از منکران بهشت بعضی مریمضی را گفتند آیا دلالت کنیم شمارا بر مردیکه خبر میدهد شمارا یعنی محمد که میگوید چون پاره کرده شود یعنی متفرق سازند همه اجزای شمارا همه پاره ساختنی یعنی اجساد شمارا ریزه ریزه گردد در خاک بدرستی که شما هر آینه در آفرینش نخواستید بود یعنی زنده خواهند گشت کافران بایکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد (۷) آیا می بندد بر خدای دروغی را متعداً یا بد و جفا است

که میگوید چیزی که نمیدانند نه چنین است که میگویند بلکه آنانکه نمیگردند بدان سرای در عذابند بدان جهان و در کمراهی دور از صواب بدین جهان و صفت ضلال به بعد از قبیل اسناد مجازی است چه بعد از صفت ضلال است (۸) آیا نمی بینند و نمیگردند کافران بسوی آنچه در پیش ایشان است و آنچه از پس ایشان است از آسمان رزمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش ایشان را و ایشان محبوس و محصورند میان آسمان و زمین اگر خواهیم فرو بریم ایشان را بر زمین یا فرو افکنیم بر ایشان قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان مرآتهای ما را بدرستی که در نظر آسمان زمین با در تامل ملاحظه فرمایند و در آینه ملاحظه نمایند و سبب مریمضی مریمضی رجوع کننده را بحق چه ایشان نمکر و تدبیر مینمایند در دلائل حکمت (۹) هر آینه ما دادیم داود را از نزد بخت زیادتى بر سایر مردمان که به نبوت منسوب بوده باز بپر یا پادشاهی یا حسن خلق یا رعیت یا توفیق عدل در حکم و با بخشایش بر عجزه و ضغفاء یا حالات مناجات یا علم بآنکه جز بارگاه او ملجاء و پناهی نیست (و در عین الهامانی آورده که مراد صوت حسن است چه هرگاه داود به زبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده و استماع آواز دلنواز او کردند و طیور از نعمات جانفزایش مضطرب گشت و خود را از هوا بر زمین افکندند .

نظام

ز صوت دلکشش جهان تازه گشتی روان را ذوق بسی اندازد گشتی
سپهر چنگ پشت ارغنون ساز از آن پسر حال نر نشوده آواز
و بعضی گفته اند که فضل آنست که بعد از این میگوید (گفتیم ما که ای کوهها باز گردانید آوازه های خود را بادا و در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی با سایر کنید با وی هر کجا که رود و هر گاه که خواهد و این معجزه داود بود که هر گاه که خواستی کوه با او روان شدی و مسخر کردیم وی را مرغان تا در وقت ذکر با وی موافقت کردند و آورده اند که چون دارد تسبیح گفتی کوهها با وی بعدا در آمدی و مرغان بر زیر سر وی صف کشیده بالبحان دلاویز امداد نمودندی و بسیار کس از مستمعان آن نعمات قالب از ارواح تهی کردند .

نیت

چو گردد مطرب من نغمه پرداز ز شوقش مرغ روح آید به پرواز
روزی فرشته بزیارت داود آمد گفت تو پسر خدا و خلیفه اوستی اولی آنست که تمام تواز کسب تو باشد داود از خدا بیسته طلبید امر شد که زره گری کند و آنرا بروی آسان گردانید چنانچه میفرماید و نرم گردانیدیم مرا و را آهن بی آتش و مطرقة چنانچه در دست او چون موم نرم بودی و در وی هر تصرفی که خواستی کردی .

(۱۰) و فرمان دادیم بآنکه بساز زره های فراخ دامن کشاده و اندازه نکهدار در یافتن آن یعنی حلقه های مساوی درهم افکن تا وضع آن مناسب افتد (در تیسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و بهشش هزار درهم فروختی چهار هزار تصدق کردی و دو هزار نفقه عیال ساختی و در لباب آورده چون وفات یافت شش هزار زره در خانه او بود و دیگر گفتیم ای داود تو با اهل خود عمل کنید عملی شایسته یعنی خالص از اغراض بدستی که من بآنچه شما میکنید بینایم و لایق آن پاداش خواهیم داد .

(۱۱) و مسخر کردیم مرسلیمان را باد رفتن او بامداد يك ماهه را و

شبانگاه نیز مسیوت شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قبلوله در استخر شیراز کردی و شب را بکابل رفتی و آنجا بیتوت نمودی و جاری کردیم برای او چشمه مس گذاشته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از یمن بقرب صنعان و در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن مس آنچه میخواستند میساختند و رام کرده شد مرا و از دیوان کسی که کار کردی پیش او فرمان پروردگار و مقرر کردیم که هر که بگردد و قاتل شود از دیوان و سرکشی کند از فرمان ما و از طاعت سلیمان بپشیمانیم او را از عذاب آتش افروخته در غنمی و گویند در دنیا ملکی که تازیانه از آتش در دست داشته مقرر شد که موکل باشد بر دیوان هرگاه که از فرمان سلیمان دیوی بیرون رود آن تازیانه آتش بر او زند و او را بسوزد.

(۱۲) میگردند برای سلیمان آنچه میخواست از غرفهای خوش و منظره های دلکش در وسیط آورده که معراب منزلی را گویند که بدرجه بد و باید رفت و گفته اند معاریب اینجا موضع حرب است چون قلعه های بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته بودند چون مردواح بیستون و ملقوم و غمدان دهنده و جنبنده و امثال آن و میساختند تمثالها و صورتهای ملائکه و انبیاء بروضی که در زمان عبادت بر آن بوده اند تا مردمان آنرا مشاهده نموده بر همان وجه پرستش نمایند و در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بود و در عین المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان میساختند و حق سبحانه در وقت محاربه با اعداء روح در ایشان میدمید تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته اند تمثال دوشیر ساخته بودند در زیر تخت او و حیات دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان خواستی که بر تخت بر آید آن دوشیر بازوهای خود را برافراختندی تا پای بر آنت نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستنی کرکسان بیالهای خود ویرا سایه کردند و میگردند از برای سلیمان کاسهای چوبین و غیر آن مانند حوضهای بزرگ (و دیگهای بلند بر سه پای نهاده مانند کوهها و او را دوازده هزاره لباخ بوده که در این دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی از ولایت شام دیگها چنان از سنک تراشیده موجود

است) گفتیم عمل غیر کنید ای آل داود برای سپاسداری چنین نعمتهای ثابت (تنائی قدس سره فرموده که آل داود ساعت لیل و نهار را قسمت کرده بودند در هر ساعتی یکی از ایشان قائم بودی به شکر آلهی و عنایت پادشاهی) و اندکی از بندگان من سپاسدارند و شکور آنرا گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکر گذاری ادا کند با وجود چنین استغراقی در شکر خود را از ادای شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی است مستعدی شکر دیگر از اینجا گفته اند الشکور من یری عجزه من الشکر .

مثنوی

حد شکر حق نداند هیچ کس حیرت آمد حاصل دانا و پس
آنت بزرگی گفت با حق در نهان کای پدید آورنده هر دو جهات
ای منزله از زن و فرزند و جفت کی توانم شکر نعمتهای گفت
بیک حضرت دادش از ایزد پیام گفتش از تو این بود شکر مدام
چون در این ره اینقدر بشناختی شکر نعمتهای ما بر داختی
آورده اند که بنای بیت المقدس را داود آغاز کرده بود و سلیمان در اتمام آن سمی های بلیغ بجای آورد و هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل به سلیمان در آمده طلب و دیعت روح کرد سلیمان کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش نکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از کار خود بازمانند و مهم مسجد با تمام رسد پس چون سلیمان در گذشت او را بستند و بر او نماز گذاردند و او را بر عصاتکیه دادند دیوان از دوروی رازنده میپنداشتند و همان کار که نامزدایشان بود قیام می نمودند تا بعد از یکسال اسفل عصای او را دابة الارض بخورد و بر زمین افتاد و همگنان را موت او معلوم شد فی الحال دیوان فرار نموده در شعاب جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال الله تعالی (۱۳) پس آن هنگام که قضا کردیم بر سلیمان مرگ را و او را مرده بر عصاتکیه دادند دلالت نکرد مرد دیوان را بر مرگ سلیمان مگر چوب خواره (یعنی ساس) که از زمین بر آمده و میخورد عصای او را پس آن هنگام که بیافتاد سلیمان دانستند دیوان آنکه اگر بودندی که البت دانستند غیب را گمان جن آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان دانا

بودندی به غیب در نك نكر دندی يكسال بر عذاب خوار كننده یعنی تكالیف شاقه ایشان را در عمل عبارت بود (۱۴) بدرستی که بود مراولاد سباین نشعیب بن مرث بن قحطان را در مسکنهای ایشان (حفص به صیغه مفرد خواند) یعنی در مسکن ایشان علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او در مختار آورده که فرزندان صبارا در حوالی معارب از ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل هیجده فرسخ و مشرب ایشان در اعلی وادی بود از چشمه در پایان کوه و گاه بودی که فاضل آب از دلالت شجر بآب ایشان ضم شدی و خرابی کردی از بلیس که والی ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست در دهانه دو کوه تا آبهای اصلی و زاید آنجا جمع شدی و سه تبقه بر آن سد ترتیب کردند تا اول تبقه اعلی بکشانید و آب به مزرعات خود برند و چون کمتر شود وسطی و بآخر سفلی و ایشان بر زمین و بسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال الله تعالی آیتی که در مساکن اهل سبا گفته شد دو بوستان بود از راست و چپ منازل ایشان اگر چه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار همه بمشابه يك باغ می نمود گفت پیغمبر مرا ایشان را که بخورید از روزی پروردگار خود کثرت میوه ایشان بمشابه ای بود که اگر کسی زنبیلی بر سر نهادی و از زیر درختان بگذشتی آن زنبیل بر میوه شدی بی حرکت دست پس پیغمبر گفت که از این نعمتها بخورید و شکر کنید خدا را این شهری که خدای شمار در آن یا از آن روزی میدهد شهری پاکیزه است و هوای تندوست و آبی شیرین و خاک پاک .

بیت

شهری چو بهشت از نکومی چون باغ ارم بشازه روی
در آنجا بشه و کبک و کژدم نبودی و شیش در جامه ها نیفتادی و هر غریبی در آنجا رسیدی شیشها که در جامه وی بودی بر روی و پروردگار روزی دهنده از شما شکر جوینده و آمرزنده است هر کسی را که توبه کند از شرك (۱۵) .
پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکر گذاری ننمودند در خبر است که سیزده پیغمبر بدیشان آمد و همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان

پادشاهی ذی الاغادرین حبشیان بعد از رفع حضرت ادریس بدیشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه موشهای درشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورده فرمود تا بند را سوراخ کردند و نیمه شب بود که همه در خواب بودند بیدار شکسته شد و سیل در آمده منازل و حدائق ایشان معمور گشت و بسیاری مردم و چهار یابان هلاک شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند پس فرستادیم بر ایشان سیل صلب و گفته اند عرم بند آب است بانام وادی که آب از او آید بانام موش دشتی که بند را سوراخ کرد و بدل دادیم ایشان را بیابانهای ایشان در باغ خداوند میوه تلخ و شوره که از او چنین موهی را جنت گفتن بطریق مشکله است و چیزی از کنار اندك یعنی در آن شوره زارها اندك میوه ای کنار دادیم تا یاد کنند از آن میوه های فوت شده (۱۶) باین عذاب پاداش دادیم ما ایشان را به سبب آنکه کفران نعمت و رزیده به رسل کافر شدند و آیا عقاب کرده شود مکر ناسپاسی (و حفص تجازی خواند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب سازد) یعنی آیا پاداش میدهیم مکر ناسپاسی جزای عام است بر مؤمن و کافر را و مجاز است خاصه کفار است آورده اند که بقایای سبائزد پیغمبر (ص) آمده گفتند شناختیم پیغمبر و پروردگار خود را پس از این اگر نعمتی ارزانی فرماید ما سپاسی نکنیم و عبادتی بجای آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر باره در های نعمت بر ایشان گشوده و فرمود که (۱۷) و گردانیدیم میان سبا و میان آن دیه ها که بکرم خود برکت دادیم در آن از ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلبا دیه های معمور آشکار متصل بکدیگر (در عین المعانی گوید از مآرب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد و پدید آمد) و تقدیر کردیم در آن دیه ها رفتن مردم را با تقادیر مراحل را بیان مسکردیم و گفتیم بروید

در آن دیهها شب و روزها امان یافتگان از دشمنان و سیاع بجهت کثرت خلق با از جوع و عطش به سبب آبادانی مواضع بقیه و سبا آغاز تجارت کرده از یمن به شام میرفتند بچاشت در دیهیی بودند و شام در دیهیی و توانگران را بدویشان حقه آمد که میان ما و ایشان هیچ فرقی نیست پیاده و مفلس این راه هم چنان میروند

که سواره و توانگر (۱۸) پس گفتند اغنیای ایشان ای پروردگار مادوری افکن میان منازل سفرهای مایمی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راه سفر نکنند و بتوانند گردو ستیم کردند بدین دعا بنفس خودها و ما آن دیهها خراب کردیم پس گردانیدیم اهل سیارا سخنان یعنی ایشان متعجب باز گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند و پراکنده ساختیم ایشان را همه پراکنده ساختنی تا یکی از ایشان دو مآرب نماید قبیله غسان از ایشان به شام رفت و قضاعه بمکه و اسد به بحرین و انمار به یثرب و جزام به تهامه و ارد به عمان و این کلمه شرب المثل شد بعدی که تفرقوا ابدی سبأ بدرستی که در آنچه ذکر کردیم هر آینه عبرتهاست مهربانان را بر سختیها و سپاس گوینده بر نعمتها (در کشف الا سرار آورده که اهل سبأ در خوشحالی و فارغ بالی میکذرا نیدند به سبب ناصبری بر عاقبت و ناشکری بر نعمت رسید برایشان آنچه رسید) .

بیست

روزگاری عاقبت شکرت مکرم لاجرم

دستی که در آغوش بود اکنون بدندان میگزیم

(۱۹) بدرستی که راست یافت بر اهل سبأ واضح آنست که بر همه

کافران ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم به سبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را همراه کنم گمان او در باره اهل غوایت راست شد پس پیروی او کردند در شرك و معیت مکر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند (۲۰) و نبود مر ابلیس را بر آنانکه گمان او در شان ایشان محقق شد تسلطی و استیلائی مکر برای آنانکه جدا کنیم کسی که میکرد و بدان سرای از کسی که از آخرت در گمان است تا بداند اولیای ما اهل ایمان و ارباب گمان را و پروردگار تو بر همه چیزها نیکو بمان است (۲۱) بگوای محمدت مریخی ملایح را بخوانید آنرا که گمان برده ایند ایشان را خدایان بجز خدای تعالی یعنی ملائکه که می پرستید بخوانید تا از ایشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی می یابید یعنی ایشان را بی عون آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست پاهمه کافران را بگو که بخوانید الله خود را تا هیچ اجابت کنند

شمارا چگونه اجابت کنند شمارا که مطلقا مالک نمیشوند ایشان هم سنگ مورچه از خیر و شر در آسمانها و نه در زمین و نیست مر بتان یا فرشتگان را در آسمان و زمین هیچ شر گشتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن و نیست مر خدای را از اصنام و ملائکه در تقدیر و تدبیر هیچ یاری و مدد کاری (۲۲) و سود نکند شفاعت کس نزدیک خدای تعالی یعنی گمان شفاعت که بملائکه یا اصنام دارید محقق نخواهد شد زیرا که در خواست کردن نفع نکند مگر کسی که دستوری دهد خدای مر او را برای شفاعت کردن یا او مأذون باشد بدرخواست کردن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع و هم مشفع و او در ترس و فزع گذرانند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و این انتظار میبرد تا چون بر دارند فزع را از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند گویند بعضی از ایشان بعضی را چه چیز گفت پروردگار شمار باب شفاعت گویند سخن راست و درست گفت و فرموده که مؤمنان را شفاعت کند نه کافران را خدای بر تراست و بزرگوار تر از آنکه پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت نتوانند کرد (۲۳) بگوای محمد ص که روزی میدهد شمارا از آسمانها به باران و از زمین به نبات و هم خود بگوی روزی دهد شمارا خدای تعالی چه آن سوال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران بخوف الزام به زبان نگویند و بیدل و قرائند و دیگر بگو با ایشان که ما مؤمنان که روزی دهنده را یکی گوئیم و یکی را بر موش کنیم که بر هر صفت یکی است یا شما مشرکانت (که جماد را که مراتب امکانیت فروتر از او نیست با واجب الوجود شریک سازند) براه راستیم یاد و گمراهی آشکارا (۲۴) بگو پرسیده نخواهید شد شما از آنکه میکنیم ازیدی و ما پرسیده نخواهیم شد از آنچه -

شما میکنید بلکه هر کس را از عمل او سوال پروردگار ما خواهد کرد مناسب آن جزا خواهد داد (۲۵) بگو جمع کند میان ما پروردگار ما روز قیامت پس حکم کند میان ما بر راستی (و محق را به بوستان وصال قربت فرستد و مبطل را بزند و بال) و اوست حکم کننده در قضایای مشکله و انا بچگونگی حکم (۲۶) بگو شما یابید بن آنرا که بر بسته اید بخدای انبازان یعنی بنهائید که بکدام صفت بنانرا شریک حق میسازید در عبادت این انبازی درست نیست

بلکه او است خداوند غالب بر همه کس که دم شرکت با او نتواند زد تا یا احکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با او رقت شرکت تواند داد .
نظم

وحده لا شریک له صفتش و هو الفرد اصل معرفتش
شرک را سوی وحدتش نه نیست عقل از کنه ذاتش آ که نیست
است در راه کبریای جلال شرک نه لایق شریک محال
(۲۷) و فرستادیم تورا ای محمد (ص) مکر فرستادن بر عامه شامل
مرهمه مردان را از احمر و اسود و از جن و انس ما فرستادیم مکر به عامه خلق
و این از خصائص افضلیت است که مبعوث بود با همه افراد آدمیان و غیر آن و
هیچکس از انبیا بتمام جن و انس مبعوث نشد
قطعه

تورا دادند منشور سماعت و زان پس نوع انسان آفریدند
بری را جمله در خیل تو کردند پس آنکاهی سلیمان آفریدند
و گفته اند های کافه برای مبالغه است چون هلامه و نسابه یعنی فرستادیم تورا
مکر باز دارند مردمان را از شرک مژده دهنده بفضل کسی را که بتوحید اقرار
کند و بیم کننده ببدل آنرا که به شرک اصرار کند و لکن بیشتر مردمان نمیدانند
بضائل و کمالات تورا و جهل مرکب ایشان را بر مخالفت تو میدارد (۲۸) و
میکویند از فرط جهالت کی باشد این وعده عذاب یا قیام قیامت اگر هستید شما
راستگویان یعنی رسول و مؤمنان (۲۹) بگو مر شما را وعده روزی است که
چون برسند باز پس نیاید از آن روز مقدار اندک زمانی و پیشی نگیرید بدان
(آورده اند که کفار مکه اهل کتاب را از احوال پیغمبر (ص) پرسیدند ایشان
گفتند مادر کتب خود نعمت او خوانده ایم و او پیغمبر بحق است ابو جهل و امثال
او گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم و این آیه نازل شد (۳۰) و گفتند آنانکه
نگرویدند مرا اهل کتاب که ایمان نداریم باین قرآن که بر محمد (ص) فرود
می آید و نه بدان کتاب که نیز فرود آمده است پیش از او و اگر به بینی چون ستمکاران
یعنی مشرکان را بازداشتگان باشند نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه

هر آینه به بینی امری صعب و کاری پر خوف باز میکردانند برخی از ایشان را به
سوی برخی دیگر از ایشان سخن را یعنی مجاوره میکنند و سخن بر هم دیگر
میکردانند میکویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی ایمان و پس روان مر
آنانرا که از قول حق سرکشی میکردند یعنی پیشوایان و بزرگان اگر نبودند
شما یعنی اضلال و اغوای شما نمی بود هر آینه می بودیم ما گرویدگان اما شما ما را
گمراه کردید و از ایمان باز داشتید (۳۱) گریزند آنانکه گردنکشی کرده بودند
مر آنانرا که درد نیاز بون و بیچاره گرفته بودند آیاماباز داشتیم شما را از قبول
ایمان و هدایت پس از آنکه آمد بشما بلکه بودید شما بنفس خود گناهکاران و
شرک آرند کان (۳۲) و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند مر آنانرا که از
قول حق سرکشیدند نه چنین است که ما بخود کافر شده ایم بلکه مکر و فریب شما
در شب و روز باز دارنده ما بود از ایمان چون میفرمودید ما را بآنچه کافر شویم
بخدای و فرا گیریم مر او را همتایان و هر دو گروه بمدار گفت و شنود پشیمان
شوند و عمل خود را پنهان دارند یا پشیمانی را از یکدیگر پنهان دارند تا به
سرزنش در نمایند و بعضی از اسرار را یعنی اظهار دارند و این لغت از اضداد است
یعنی ظاهر گردانند پشیمانی را آن هنگام که به پینند عذاب را و بکنیم ما غلپهای
آتشین را در کردن آنانکه ننگرویدند از تابان و متبوعان (ابردمستقبل به لفظ
ماضی بجهت تحقیق وقوع است و وضع مظهر بجای مضمر اشماری به موجب اغلال
ایشان است) آبا جز داده شوند مردمان یعنی نشوند مکر بآنچه باشند که عمل
کنند (پس تسلیه حضرت رسالت بنام ص میفرماید) (۳۳) و فرستادیم ما
در هیچ دیه و شهری هیچ بیم کننده ای یعنی پیغمبری مکر آنک گفتند متنعمان و
متکبران آن ده مر آن پیغمبران را بدرستی که ما بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی
بزعم خود ناکرویدگان و منکرانیم (۳۴) و دیگر گفتند ما بیشتریم از جهت
اموال و اولاد یعنی مال و فرزندان ما بیش از شما است پس مابد عوی رسالت
سزاوار تریم از شما و نیستیم ما عذاب کرده شدگان (یعنی خدای ما را عذاب
نخواهد کرد زیرا که ما را بنعمت گرامی کرده پس به محنت خوار نخواهد ساخت)
(۳۵) بگو بدرستی که پروردگار من گشاده میکردانند روزی را برای هر که

میخواهد از اهل شرك و معصیت به شیت خودی برای کرامت او و تنك میسازد بر هر که میخواهد بجهت حکمت خودی از روی مذلت ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند (و گمان میبرند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که از روی استدراج برد) (۳۶) و نیست مسالها که به شما داده ایم و نه فرزندان که به شما ارزانی داشته ایم بآن خصلتی که نزدیک گرداند شما را از ديك مانند ديك گردانید نی چه تقرب باعمال صالحه باشد و شما را آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیکرداند مگر کسی را که بگرویده و بکند علمی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد خود را علم دین بیاورد و در صلاح تربیت نماید پس آن گروه مرا ایشان راست بساداش دوتا یعنی زیاده بر زیاده یکی را ده و بیشتر تا هفتصد به سبب آنچه کردند .

از نیکی ها و ایشان در غرغره های بهشت ایمن انداز مکاره آفات و شداید و مغناطات (۳۷) و آنانکه می شنایند و کوشش مینمایند در آیت های مایمنی قرآن و بر آن زبان طعن میکشایند در حالتیکه گمان برند گانند که ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از بند برقتن و ایمان آوردن بآن آن گروه در عذاب دوزخ حاضر آورده شد گانند (۳۸) بگوای محمد (ص) بدرستی که آفرید کار من گشاده میسازد روزی را برای هر که میخواهد از بندگان خود از کافر و عاصی بر وفق مشیت خود و تنك میسازد برای هر که میخواهد بوجه حکمت خود و آنچه نفقه میکنید از چیزی که شما راست در راه خدای پس خدای عوض میدهد آنرا در دنیا یا ذخیره می نهد برای شما در آخرت (و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول مینمایند یکی میگوید اللهم اعط کل منفق خلفا خدا یا هر نفقه کننده را عوض بده و دیگری دعا میکند اللهم اعط کل ممسك تلفا خدا یا هر ممسك را عرضه تلف ساز)

یت

بده در راه حق تا موجب عز و شرف گردد

منه بر روی هم گانند زمانی آن تلف گردد

و خدای تعالی بهترین روزی دهندگان است یعنی غیر او که چیزی بکسی

میدهد واسطه است در ایصال رزاق و رزق حقیقی اوست (۳۹) و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه بنو ملیح را از اخراج پس گوئیم (و حفص در هر دو لفظ یا میخواهد یعنی خدای تعالی همه را حشر کند پس گوید) مررشتگان را که آیا این گروهند که شمارا بودند که می پرستیدند و این سؤال جهت تو بین مشرکان و قطع طمع ایشان است از شفاعت ملائکه (۴۰) گویند فرشتگان پاکی تو راست از آنکه غیر تو را پرستند توئی خداوند ما و معبود ما و ما خود را در بندگی تو مقصر میدانیم بچه وجه معبودیت خود را روا داریم یا توئی دوست ما ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حاشا که ما به پرستش ایشان را رضاداده باشیم بلکه بودند که از جهل و غوایت می پرستیدند دیوات را یعنی فرمان ایشان را می بردند در پرستش آله باطله بسامتمثل می شدند بصورت های متنوعه و در خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه اند بیشتر مردمان بدیوان گرویده گانند یعنی متابعت ایشان میکنند (۴۱) پس امروز که همه حکمها مر خدا پرست مالک نمی شوند یعنی از شما برای بعضی سودی را و نه زیانی را یعنی معبودی باطل را برای عاید خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست گوئیم مرا آنرا که ستم کردند بر نفس خود بوضع عبادت در غیر موضوع آن بچشید عذاب آن آتشی که بودید که بدان تکذیب میکردید و دروغ مینداشتید (۴۲) و چون خوانده شود بر کافران آیت های ما یعنی قرآن آیت های روشن گویند نیست این کس که میتواند کلام یعنی محمد (ص) مگر مردی که میخواهد آنکه باز دارد شمارا از آنچه میزی که بودند پیوسته می پرستیدند بدان شما آنرا (یعنی مدعای او این است که شمارا از بت پرستی منع کند و بدین و آئینی که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد) و گفتند نیست این کلام که میخواهند یعنی قرآن مگر دروغی بر بافته و بخدای اضافت کرده و گفتند که آنانکه نکر و بدند از کفار مگر مر پیغام راست را آن هنگام که آمد بدیشان یعنی قرآن نیست این مگر سعری آشکارا ایشان این سخن از کجا میگویند (۴۳) و حال آنکه نداده ایم ایشان را از کتابهای فرو فرستاده که همواره بخوانند آنرا و از آنجا دلیل آرند

بر بطلان قرآن و فرستادیم بسوی ایشان پس از تو یعنی در زمان فترت هیچ بیم
کننده یعنی پیغمبر که ایشانرا بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید (۴۴)
و تکذیب نکردند .

مر انبیاء را آنانکه از ایشان بودند و حال آنکه نرسیدند اهل مکه بدمه يك آنچه
ماداده ایم ایشانرا از فرط قوت و طول عمر و کثرت اموال یا نداده ایم پیشینان
را عشر آنچه اهل ایمان تر داده ایم از حج و برامین و دلالات و اسباب هدایت
پس تکذیب کردند پیشینان پیغمبران مرا پس چگونه بود انکار من بر ایشان
یعنی تا پسیندین ایشانرا و عذاب کردند پس باید که قوم تو نیز بترسند از این
حالت (۴۵) بگوای محمد (ص) جز این نیست که بنده میدهم شما را و ارشاد
میکنم بیک چیز آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر برای خدای و
پراکنده شوید دوتا دوتا بایکدیگر مشاورت کنید و يك يك تا از اذهام خاطر
شما مشوش نشود پس تفکر کنید در امر محمد از مبدأ حال او تا این غایت اطوار
او او را یا در آید تا بدانید که البته بیست این بار شما را هیچ دیوانگی که
او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه می شناسید کمال عقل او را و آن کافی
است بر صدق قول او نیست او مکرر بیم کننده مر شما را پیش از وقوع عذابی
سخت که عذاب آخرت است (۴۶) بگو آنچه می طلبم شما را از مزدی بر ادای
رسالت پس آت مر شما را است (یعنی هر مزدی که بر ادای رسالت میخواستم بر
شما بخشیدم مراد نفی سؤال است یعنی هیچ اجری نمی خواهم) نیست مزدی
دعوت من مکرر برای خدای تعالی و او بر همه چیزها گواه است (۴۷) بگو بد رستی
که پروردگار من میافکند حق را (یعنی وحی را انعام میکند بر هر که میخواهد
یا سخن راست و درست را منتشر میسازد و در آفاق مراد افشاء دین اسلام و اظهار
احکام آن است) اوست دانای پوشیده ها و هیچ چیز بر او مغفی نیست .

(۴۸) بگوای محمد (ص) آمد سخن درست و راست یعنی قرآن یا
اسلام یا بعث پیغمبر و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیز را و باز نکرداند
آنرا یعنی قادر نیست بر خلق و بعث (۴۹) بگو اگر بلفزیدم از راه حق همچنانکه
گمان بردید بمن پس جز این نیست که میلفزم بر نفس خود یعنی وبال آن عاید بمن

است و اگر براه راست روم پس سبب آنستکه وحی میفرستد بسوی من پروردگار
من چه توفیق هدایت و ابسته به عنایت اوست بدرستی که خدای تعالی شتو است
دعای بندگان را نزدیک است بامید نیازمندان (۵۰) و اگر به بینی کافران را
چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بمش یادر روز بدر به بینی امری عجیب
باحوال پس نباشد هیچ اثری یعنی مکرر پس و بنام پس بر دین عذاب از ایشان
فوت نشود و گرفته شوند از حای نزدیک یعنی از روی زمین بزر زمین یا از موقف
بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه و در بعضی تفاسیر آمده که این آیت در شان
سفیان و قوم اوست که در آخر زمان خروج کنند و لشکری از شام بجهت تحزیب
کعبه معظمه زاده ها الله شرفا ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرورند پس
معنی اخذ و امن مکان قریب پس تعبیر آنست که از دست اعدای خود مأخوذ گردند
و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بسکه برد دیگر که او را
ناحیه جهنی گویند روی بقفا گشته خبر خسف قوم به سفیان رساند (۵۱) و گویند
مشرکان مکه بالشکر سفیانی بوقت مرگ با زمان خسف ایمان آورده ایم خدای
تعالی بابه پیغمبر یا به حشر ما را باز گردانید بدینا و از کجا باشد ایشان را
باز گشتن (و حفص غیر مهموز میخواند و آن به معنای تناول است یعنی از کجا بود
ایشانرا فرا گرفتن ایمان) از موضعی دور که آن عالم آخرت است و محل تکلیف
میان دنیا است و نزدیک بعث آخرت مشهود شده پس ایمان سود نکند (۵۲)
و حال آنکه نکر ویدند بخدا و رسول و بعث را پیش از اینکه در جبر تکلیف بودند و
می افکندند بیوشیدگی سخنان بالا یعنی یکمان خود سخن میگفتند و بر قرآن و
رسول طعن میکردند از جای دور یعنی دور تر بودند از آنچه میگفتند و نمیدانستند که
چه میگویند (۵۳) و جدا کرده شد میان ایشان و میان آنچه آرزو میبردند از آنچه
گفتند از قبول ایمان و رجعت بدینسان همچنانکه کرده شد (۵۴) همین عمل
باشباه ایشان از کافران گذشته پیش از این یعنی ایمان باس از ایشان قبول نکردند
بدرستی که ایشان بودند در گمان تهمت افکننده و مضطرب سازند .

سورة فاطر مکیه وهی غمسی واربعون آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایشی که شاید و تنائی که سزاوار بوده مرخدای تعالی را که سزاوار
تناو ستایش است نوسازنده و پدید آورنده آسمانها و زمینها است گرداننده
فرشتگان رسولان یعنی فرستند ایشان را بر رسالت بانبیاء و گویند رسالت آلهی
به پیغمبران رسانند و بوحی و باولیا بالهام و به مؤمنان بر رویای صادق پس صفت
رشتگان میکند خداوندان بالهداد و برای طیران و سه و سه و چهار چهار (برای
آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده چه در خبر است که جبرئیل
ششصد بال دارد زیاده میکند در آفرینش خود آنچه میخواهد یعنی در اجنه
ملائکه میافزاید تا از چهار زیاده میشود واضح آن است که مراد از خلق که
آدمیانند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم یا جسمانیه چون
حسن صورت و ملامت عینین و گفته اند مراد خط نیکو است یا محبت در دلها
خلق امام قشیری رحمه الله علیه فرمود که علو همت است یا رضایه تقدیر یا شوق
بمرتبه قرب و در حقائق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سغا در اغنیا و عفت
در فقر و صدق در مؤمنان و شوق در محبان بدرستی که خدای تعالی بر همه چیز
از رسالت ملك و زیادت در خلق توانا است (۱) آنچه بکشاید خدای تعالی
برای مردمان و فرستد بدیشان از بخشایش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و
توبه پس باز که رنده نیست مر آنرا و آنچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود پس

هیچ فرستنده ای نیست مر آنرا از پس باز گرفتن آن و او غالب است در باز گرفتن
نواب کار در فرستادن (صاحب کشف الاسرار گویند که از باب فهم بر آنند که
این آیت اشارت بفتوح مؤمنان باهل عرفان است و فتوح آنرا گویند که از غیب
ناجسته و ناخواسته آمد و آن دو قسم است یکی مواهب صوریه چون رزق نامکنسب
و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی است ناآموخته یا شریعت موافق ناشنیده
بایدل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده که آما از این علم آموخته گاهی در آن
غرقم و گاهی از آن سوخته) .

نظم

دست لطفش نسخه علم و حکم بی قلم در صفحه دل زد رقم
علم اهل دل نه از مکتب بود بلکه از تلقین خاص رب بود
(۲) ای آدمیان یاد کنید نعمتهای رب العالمین را که انعام فرموده است
بر شما از ارسال رسل در ادرار ارزاق آباهاست هیچ آفریننده ای بجز خدای
تعالی که روزی دهد شمارا از آسمان بیاران و از زمین به گیاه هیچ معبودی
بسران نیست مگر او پس کجا گردانیده میشوید از راه توحید (۳) و اگر بدروغ
دارند تو را اهل مکه پس بدرستی که تکذیب کرده شدند فرستادگان پیش از
تو و ایشان صبر کردند توهم اقتدا بایشان کن در شکیبائی و بسوی خدای تعالی
باز گردانیده شود همه کارها و تو را بر صبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد (۴) ای
مردمان بدرستی که وعده خدای تعالی در حشر و جزا حق و راست است و در او
خلاف نباشد پس باید که بازی ندهد شمارا و نفریید زندگانی دنیا تا از آخرت
فراموش کنید و باید که فریفته نکند شمارا بکرم خدا شیطان فریبنده یعنی با
وجود اصرار بر معصیت آرزوی منفرت در دل شما افکند و اگر چه این ممکن است
اما بمشابه تناول زهر است باید دفع طبیعت مر آنرا یا مقاومت بآن بزرگان
فرموده اند که یکی از مکائد ابلیس تشویق است در توبه یعنی توبه بنده را در
تاخیر میافکند و گویند فرصت باقی است عشرت تقدرا از دست مده .

بیت

امشب همه شب یارمی و شاهد باش چون روز شود توبه کن و زاهد باش
عاقل باید که باین فریب از راه نرود و از نکتة الفرسته تدر مر السحاب
غافل نگردد الله تعالی همه را توفیق دهد

مصرع

توبه را فردا فکندی عمر فردا را که دید

(۵) بدرستی که شیطان مرشما را دشمن است بعداوت قدیمی میرائی
پس فرا گیرید شمام اورا دشمن و از او حذر نموده در جمیع احوال بدو اعتماد
نمائید (از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از بی
آرزوی او مروید و تابع هوای نفس خود مشوید هر چه کنید باید که موافق شرع
و مخالف طبع باشد) جز این نیست که میخواند شیطان با اتباع هوا و میل دنیا
گروه خود یعنی پیروان یعنی فرمان برداران خود را تاباشند در آخرت با او از
یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ (۶) آنانکه کافر شدند و دعوت شیطان را
اجابت کردند مرایشان راست عذابی سخت در آخرت و آنانکه گرویدند و بسا
شیطان مخالفت ورزیدند و کردند عملهای صالح و خالص و پاکیزه مرایشان راست
آمزش از پروردگار ایشان و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت (۷)
آیا کسی که آراسته شد برای او زشتی عمل او را پس دید آن عمل زشت نیکو
چون کسی که تمیز میکند حسن را از قبح و هر یک را به بیند به صفتی که واقع
باشد (در موضح آمده که مراد ابو جهل است باعاص بن وائل و سوء عمل ایشان
شرك و تکذیب است ماوردی گوید که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل
عناد و مکاره ایشان است باسید عالم یا خوارج و روافض و سوء عمل ایشان تا ویلات
باطله) پس بدرستی که خدای تعالی میگذارد و گمراه میگرداند هر که را
میخواهد و راه مینماید و توفیق دهد هر که را میخواهد پس باید که فرود نفس
تو یعنی نایل هلاک نشود بر گمراهی ایشان برای حرمتی متوالی که میخوردی
و تاسفهای گوناگون که دارای در فعلهای ناخوش ایشان یعنی تحسر که هر یک
از آن مقتضی حسرت است مغرور بر ایشان و جان دوسرکار ایشان مکن بدرستی
که خدای تعالی دانا است بآنچه میکنند و برایشان جزا خواهد داد (۸) و خدای

بحق آنستکه فرستاده بادهارا یعنی بادشمال و دیور و جنوب پس برانگیختند
ایشان ابر را (ابراد ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار اینصورت مشتمل بر
حکمت است) پس برانیدیم آن ابر را (عدول به تکلم جهت اختصاص فعل است
بمعنی ما توانیم و پس که برانیم) بسوی زمین مرده و افسرده یعنی با حیات آن پس
زنده کردیم بآبی که از ابر نازل شده بود زمین را پس از مردگی و افسردگی او
و هم چنین است زنده کردن یعنی احیای اموات و برانگیختن اموات در صفحه
مقدوره یکسان است (۹) هر که باشد که برای خود میخواهد ارجمندی گو
طلب عزت از پرستش خدای کن پس مر خدای تعالی را همه عزتها و به عزت او رسول
و مؤمنسان متعززند که والله العزة و الرسول و للمؤمنین عزت در ملازمت اوست
و مذلت در مخالفت او .

بیت

عزیزی که از در کفش سرشتافت بهر در که شد هیچ عزت نیافت
بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او بالا میرود سخنانك يا صحنائی که آنها در
او مکتوب است میل صعود میکند و عمل شایسته بر میدارد آنرا و به محل قبول
میرساند چه مجرد قبول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کلمه طیب دعاست
و عمل صالح صدقه مسا کین چادر غالب اجابت دعوات بتصدقات است یا کلمه
دعای ائمه است و عمل صالح تا این جماعتیان یا کلمه تکبیر غزات است و عمل
شمیر زدن یا کلمه استغفار است و عمل ندام و در این همه صور بردارنده کلمه عمل
است (و بعضی ضمیر فاعل در بر نه عاید بکلمه طیب دارند که قول لا اله الا الله
است و گویند که توحید بردارد عمل چه قبول اعمال و توحید است و بك وجه در
کشاف آن است که خدای بردارد عمل صالح را بمنزله قدر و مرتبه وی را رفیع
گرداند مراد عمل موحد مخلص است که هیچ چیز به قیمت آن نیست و کاری را که
ریا با آن آمیخته باشند از همه چیز خوارتر و بی مقدار تر است) .

نظم

کرت هیچ اخلاص در بوم نیست از این در کسی چون تو محروم نیست
ز ر قلب آلوده بسی قیمت است زری را که خالص بود حرمت است

و آنانکه پنهان میکنند و میسازند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش است نسبت با حضرت رسالت پناه (ص) آنچه در دار الندوه اندیشیدند درباره آن حضرت از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سوره انفال گذشت مرایشان را یعنی ما کران راست عذاب و سختی در آخرت و مکر آن گروه کاسد شود و از پیش نرود (۱۰) و خدا تعالی بیافرید شمارا یعنی پدر شمارا از خاک پس بیافرید شمارا از نطفه پس گردانید شمارا جهت های مردان و زنان که مزاجت کنید و باز نکیرد یعنی از فرزندان و هیچ زنی و نه پدر آنچه در شکم اوست یعنی نژاد مکر بدانش خدای تعالی یعنی حمل و وضع و مدت و زمان هر یک معلوم است : و دار و زندگانی داده شود هیچ درازی عمر و کم کرده نشود از عمر معمری دیگر که به عمر معمر اول نرسد مراد آن است که نیست زیادت عمر و نقصان او مکر در اوج محفوظ یعنی در آن و کوتاهی عمر زندگانی مقرر و مقدر شده بدورستی که تقدیر طول و قصر عمر بر خدای آسان است (۱۱) و مساوی نیست دود در آب آن آب شیرین گوارنده عمر آشامیدن آن و آن دیگر آب شور با تلخ گردانیده و از هر یک از این دو دریا میخورید گوشتی تازه یعنی ماهی و بیرون میآوردید از دریای شور خاصه بپزاید از اول و مرجان می پوشید یعنی می پوشند زنان شما بعضی بر آنند که این شرب المثال مؤمن و کافر است که مساوات میان ایشان صورت نبندد چه یکی از علوت ایمان عین عذاب قرات است و دیگری از مراد عصیان بحر اجاج کفر و طغیان .

بيت

آن آب حیات آمد و این نقش سراب است

این عین خطا باشد و آن معصی ثواب است

ومی بینی کشتی هارا که در هریک از آن دو دریا شکانند گان آب و روند گان بر آن تا طلب کنید از بهشتش خدای یعنی رنج در تجارت و شاید که شما سبباس گوئید خدا را بر چنان اومتی (۱۲) در میآرد شب را در روز یعنی مقداری از شب و روز می افزاید تا زمانی که آنروز زیاده میگردد از زمان شب و آن در دو ربع ریهی و منفی است و داخل میگرداند روز را در شب یعنی از ساعات روز بر ساعت شب افزاید تا ساعات شب زائد بود از ساعت روز و آن در دو ربع خریفی و ششوی است و رام کرد آفتاب و ماه تاب را یعنی مسخر فرمان

خود ساخت هر يك از اين دو نيرين ميرود براى وقتى نام برده شده يعنى تا زمان معلوم كه دور خود تمام كنند يا تا روز قيامت كه از سير خود بازمانند آن خداى خالق و فاعل اين اشياء است آفريندگار و پروردگار شماست مرا و راست بادشاهى و آنرا كه ميخوانيد و مى پرستيد بجز خداى مالك نمى شوند از پوست هسته شما پس مالك على الاطلاق و معبود با استحقاق او است (۱۳) اگر بخوانيد آنرا كه معبودان باطل شما اند يعنى دعا كنيد براى جرنفمى با دفع شر او ~~و خداوند بفرستد فرشتگان خود را كه خداوند رحيم و در احوال شما شريك باشد و اگر~~ بر سميل فرض بشنوند اجابت نمكنند مردم ما را و حاجت شما را روا نمكند زيرا كه قادر نيستند براىصال منافع و دفع مكاره و روز رستخير كافر شوند به شرك آوردن شما يعنى مشرك گردند بر بطلان آن شرك كه شما آورديد يا منكر شوند پرستش شما را و گويند ما كنتم ابا ناتميدون و خبر نمكنند تو را از حقيقت كار با هيچ خير كننده مانند دانا بحقيقت امور كه آن خداوند است سبحانه و تعالى (صاحب لباپ آورده كه اضافت مثل بخدا جائز نيست پس آن مثلى است در كلام عرب شايع گشته و استعمل كنند در اخبار مخبري كه سخن او فى نفس الامر معتمد عليه و موثق به باشد) (۱۴) اى مردمان شما محتاجانيد بخداى يعنى بروزي و آمرزش و خوشنودى او و خداى تعالى او بى نياز است بفتاى مطلق خود منم بر جميع موجودات سزوده شده بر نعمت عام و فضل شامل (و بايد دانست كه ما عيات ممكنه در وجود محتاجند بفائل و انتم الفقراء اشارت به آنست كه حق سبحانه به حسب كمال ذاتى خود از وجود عالم و عالميان مستغنى است و الله هو يعنى عبارت از آن است و چون ظهور كمال آسمانى موقوف است بر وجود عيان ممكنات پس در آنجا آن نعمتى است كبرى كه منسحق حمد است و ثنا و كلمه الحميد بدان ايماءى ميكند و از اين رباعى بى بدبين معنى ميتوان برد .

روپا عی

ناحق گردد بجهله اوصاف عیان واجب باشد که ممکن آید به میان
ورنه بکمال ذانی از عدم البیان فرداست و فنی چنانکه خود کرد بیان
(۱۵) اگر خواهد پیرد شمارا از روی زمین یعنی هلاک کند و بیارد

آفرید گارتو یعنی قومی که از شما فرمان بردار تر باشد یا گروهی بیارد که کسی
 بسنده و ششصد باشد (۱۳) و نیز در شما و آوردن دیگران بر شما ای دشوار
 (۱۷) و سارده یعنی کسی که در نفس دیگران و کرب و سختی کران
 بار از گناه دیگری را به برداشتن بعضی از گناهان وی برداشته نشود از گناه او چیزی
 یعنی مدعو هیچ چیز از گناه داعی بردارد و اگر چه باشد خداوند خویشی یعنی
 هر چند گناهکاری خویشان و کسان خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از
 خطیات او بردارند هیچکس اجابت او نکند زیرا که همه بخود درمانده باشند
 جز این نیست که نوای محمد (ص) بیم کنی آنها را که می ترسند از پروردگار
 خدا و بپوشیدگی ریشی در علم و شرف و اثر و شرف و در دست و پا
 سداب و از ایشان پوشیده است و می ترسند از آن نادیده آنها و بیای داشته اند
 نماز را (تخصیص ترسند کان و نماز گذارند کان بانداز جهت آن است که ایشان
 منتفع اند) و هر که پاکیزه بود از معاصی پس جز این نیست که پاکیزه بود برای
 نفس خود زیرا که نفع پاکیزگی بدو عاید است و به سوی خداست بازگشت همه
 پس پاکیزه کان را برتر که ایشان جزا خواهد داد (۱۸) و برابر نیست نابینا
 و کسی که در با اهل با که راه و بینایی و علم و شرف و در دست و پا (۱۹) و
 نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت و نه روشنائی یعنی حق یا طاعت (۲۰) و
 مساوی نیست سابه یعنی خواب یا بهشت یا راحت و نه حرارت یعنی عذاب یا دوزخ
 یا زحمت (۲۱) و برابر نیستند زندگان یعنی مؤمنان را مساوات نیست با کافران
 بدرستی که خدای می شنواند و تفهیم می کنند هر که را می خواهد بتوفیق و
 هدایت و نیستی تو شنواننده سخن بر آنکه در کورها است (ذکر من فی القبور
 ترشیح تمثیل کفار است باموات) (۲۲) نیستی تو ای محمد (ص) مگر پیغمبر
 بیم کننده بر تو همین ابلاغ و انداز است و پس مصرع - نیست بر پیغمبران
 الا ابلاغ (۲۳) بدرستی که فرستادیم تو را بدین حق که اسلام است مژده
 دهنده بمنوبت و بیم کننده از عقوبت و نودانده است و سعادتی که در
 مکر و کجاست که گشت در میان ایشان پیغمبری بیم کننده پادانای آگاهی دهنده
 (۲۴) و اگر تکذیب کنند تو را معاندات قریش عجب مدار پس بدرستی

که تکذیب کردند آنانکه پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را آمدند بدیشان
 پیغمبران فرستاده بدیشان به حجتهای روشن یا معجزهای هویدا و بنامهای
 آسمانی چون صحف شیت و ادريس و ابراهيم علی نبینا و علیهم السلام و به
 کتاب روشن کننده یعنی مبین احکام حلال و حرام چون تورات و انجیل
 (۲۵) پس بعد از تکذیب گرفتن آنها که نکریدند پس چگونه بود انکار من
 برایشان بعتاب و عذاب (۲۶) آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی قزو فرستاد از
 آسمان با از آبی پس بیرون آوردیم (عدول از غیبت بشکلم جهت تخصیص
 فعل است یعنی ما توانیم که بیرون آریم بدان آب) از همه میوها در حالتیکه
 مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن و گویند
 مراد اشکال و هیات آن است و از آنچه آفریدیم از کوهها راههای مختلف
 الاوان است (و در تفسیر مقدسی آورده که جدد خطوط مثلونه) سفیدها و
 سرخیها گوناگون است رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و
 بعضی فروتر و سیاهها بغایت سیاه (۲۷) و از آدمیان و جنیندگان و چهار
 پایان هست آنچه بود گوناگون رنگهای او مانند اختلاف الاوان اثمار و جبال و هر
 که نداند قدرت خدائی را بآفریدن اشیاء و عالم نبود بتحویل هر چیزی از حالی
 بحالی چگونه از خدای تعالی ترسد جز این نیست که می ترسند از خدای تعالی از
 جمله بندگات اودا نایان چه شرط خشیت دانش معشی منه است و علم بصفات و
 افعال او پس هر که را دانش او بیشتر ترس او افزون تر و حضرت پیغمبر (ص)
 از اینجا فرموده اند (انی اعلمکم و اخشکم بالله) بدرستی که خدای تعالی
 غالب است در انتقام کشیدن از کسی که ترسد از او و آمرزنده است مترسکاران
 را (۲۸) بدرستی که آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند کتاب خدای تعالی
 را که قرآن است و بیای داشتند نماز را با آداب و شرائط آن و نفقه کردند در راه
 ما از آنچه روزی داده ایم ایشانرا پنهان از خوف آنکه بر با آمیخته نکردند و
 آشکارا بطلع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا سردر مسنونه بود و
 علانیه در مفروضه آنانکه امید میدادند بدین عملها بازو کانی که کاسد نبود و
 زبان بدو نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد

براین عملها که کردند (۲۹) قاننام کردند خدایتعالی بتمامی بدیشان رساند مزد
های کردار ایشان را و زیادت کردند حسنات ایشان را از بخشش خود بیفزاید بر مزد
ایشان و ایشان را رتبت شفاعت دهد

(در لباب آورده که شفاعت ایشانرا قبول کند در باره جوی که واجب شده باشد ایشانرا آتش دوزخ) بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مرکنساعکارانرا مزد دهنده مر سپاس دارانرا (۳۰) و آنچه وحی کرده ایم مابوسی تو از قرآن اوراست و درست است موافق مر آن چیزیرا که پیش از آن بوده از کتب یعنی موافق عقاید و اصول احکام آنهاست بدرستی که خدای تعالی به بندگان خود هر آینه داناست ضمائر ایشانرا میداند بینا است ظواهر ایشانرا می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند بر او پوشیده نیست آنکه فرموده (۳۱) ما کتابهای متقدمه را بر اعم سابقه فرستادیم پس میراث دادیم قرآنرا یعنی تاخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم آنرا که برگزیده ایم از بندگان مابینی امت حضرت رسالت پشاهرا (ص) عطا میراث خوانند میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جستجوی مؤمنان بحض عنایت ربانی بدیشان رسید یا همچنانکه بیکانه را در میراث دخلی نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا در سهام میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام برد از اینجا نیز بهره های اهل قرآن متفاوت است هر کسی بقدر استحقاق و اندازه استمداد خود از حقائق قرآن بهره مند شود . مصرع زین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام پس بعضی از بندگان متمکازند بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن و بعضی از ایشان میانه رواند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات و جمعی دیگر از ایشان پیشی گیرنده اند به نیکوئیها که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن بدستوری خدای و توفیق فرمانار این توریث و اصطفای اوست بخشایش بزرگ (حضرت فاروق نقل میکند از حضرت رسول (ص) که از آن حضرت شنوده ام در این آیت فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته است و مقصد ما نجات یافته و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر تعلیمی آورده که حضرت پیغمبر (ص) این سه طایفه را

تفسیر فرموده و گفت سابق آنها اند که بی حساب به بهشت روند و مقصد آنکه حساب ایشان سبک گذرد و ظالم آنانکه مدتی دره وقف حساب بمانند و حق سبحانه و برحمت واسعه خود ثلاثی حال ایشان کند ذوالنورین فرمود که سابق ما اهل جهادند و مقصد ما اهل حضر که به جهاد بروند اما به جماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه اند که ترک جهاد بندند و نه دولت جماعت در پابند اسلام ابواللیث فرمود که سابق آن است که قبل از هجرت ایمان آورده و مقصد آنکه بعد از هجرت و قبل از فتح مکه گردیده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بداهه اسلام در آمده اصحاب تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق در این سه طائفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک کلمه چند اینجا ثبت افتاد برترین بی که در قرآن مذکور است یعنی افتتاح بظالم و اختتام به سابق سهیل بن عبدالله تستری قدس سره فرموده که آنان جاهلند و متعام و عالم و گفته اند طالب دنیا و مایل عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرئوس صغیره و مبرا از جرم یا مضر بر ذنوب و تائب عابد و تائب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند متعلق بهردو باشد

و آنکه معاد او بر معاش میچربد یا پرستنده بر عادت و عابد بخوف و طمع و عبادت کننده لله و فی الله یا جزع کننده نزدیک بلا و جسور دویلا و لغت یسا بنده از بلا یا اکل حرام و مایل به شهت و خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بندگی و متوجه بمذکور یا مجرم و تائب و منقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیات او بر حسنات بیچربد و آنکه هر دو برابر باشند و آن که حسنات او بر سیات راجح بود یا آنکه ظاهر او از باطن باشد و آنکه سرور علانیه او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکار او بود یا آنکه اصف و زیاده از قوت طلبد و آنکه همین جوینده قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه اهل سخا و جود و ایشانند با طالبان نجات و درجات و مناجات

در حقائق سلمی آورده که ناظر از خود بخود و نکرنده از خود به آخرت و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح الله روحه میگوید که ظالم آن است که پیوسته در خواب غفلت باشد و مقصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار گردد و در اطوائف گفته که ظالم آنکه از نعمت به منعم نکرده و مقصد آنکه از منعم به نعمت نکرده و سابق آنکه از منعم به منعم نکرده یعنی بامشاهده منعم در سازد و از او بنعم بردارد.

فرد

نعیم هر دو جهان میکنند بر ما عرض

دل از میانه تنها ندارد الا دوست

حق سبحانه هیچ امنی را از امم سابقه این نواخت نکرد و این تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صفحه حال همه کشید و ابتدا به ظالم کرد تا شرم زده نگردند و برحمت بی نهایت امیدوار باشند.

بیت

نیساید از من آلوده طاعتی خالص

ولی برحمت و فضلت امید واری هست

حق سبحانه فضل را از عدل دوست تر دارد و تاخیر سابق از جهت آن است تا بشواب که دخول چنان است اقرب باشد یا به جهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکنند و بطاعت معجب نگردد که عجب آتشی است که چون افروخته شود هزار خرمن عبادت بدو سوخته گردد.

نظم

ای پسر عجب آتشی عجب است کرم ساز تنور، بو لهب است
هر کجا شعله ای از او افروخت هر چه از علم و زهد بود بسوخت
(۳۲) بوستانهای اقامت در آیند این سه گروه در آن پیرایه بسته
شوند در آن بهشت ها از دستوانها که باشد از زر خالص و از مروارید صافی
(در عین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک غرب بوده و

بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج به پادشاهان عجم) و پوشش این گروه در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رشته و بافته کس نبود
(۳۳) و گویند این جمع چون از حفره دوزخ برهند و بروضه بهشت برسند همه ستایش و ثنا مر خدا بر است آن خدای که برود از ما اندوه دوزخ را با خوفی که از روی طاعت داشتیم به قبول آن از ما مندفع گردانید و گفته اند مراد هموم دنیا است چون بیم موت یا وسوسه ابلیس یا ضرر جورع و عطش یا خوف سلطان یا دغدغه تعاضد و تباغش بدوستی که پروردگار ما هر آینه آمرزنده گناهکاران است و جزا دهنده سیاس داران است (۳۴) آن خداوندی که مرود آورد ما را برای اقامت که جنت است و از او انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود از بخشش و کرم خود نی بعمل ما نمیرسد ما را در سزای اقامت رنجی جهت طلب معیشت و سایر مشقتها که در دنیا بود و نمیرسد ما را در اینجا ماندگی و ملال چه کلفتی و محنتی نیست در روی بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور است (۳۵) و آنکه نکر و بدند بخدا و رسول او مر ایشان راست آتش دوزخ حکم کرده نشود برایشان بمرک و فنیکه در دوزخ باشند پس تا بمیرند و از عذاب باز دهند و تخفیف کرده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب دوزخ بلکه هر گساره که آتش فرو نشیند زباده کند احراق و التهاب او را مانند این پادشاه را می دهیم هر ناسپاسی را که در کفر و کفران بنهایت رسیده باشد (۳۶) و ایشان یعنی کافران فریاد میخوانند در دوزخ و میگویند ای پروردگار ما بیرون آر ما را و دنیا فرست تا بکنیم عمل پسندیده جز آنکه بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود حق سبحانه فرماید آیا زندگانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را آن مقدار که پسندید در آن عمر هر که خواهد پسند گیرد مراد عمری است که مکلف در او متمکن باشد از تفکر و تذکر و گفته اند آن مابین بیست و شصت است و در زاد المسیر آورده که هفتاد است تا آخر زمان تذکر باشد زیرا که بعد از آن زمان هرم است مقصود سخن آنکه شمارا عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید و آمد به شما بپیم کنند یعنی پیغمبری که شمارا بدیداد یا کتاب با عقل یا مرک خوبشان و همه سایگان که کفی

بالموت واعظاواكثر علما برآیند که مراد از تدبیر شیب است که زبان شیب
فرو نشاننده شعله حیات است و موسم سپری زنگ فراينده آینه ذات

مثنوی

نوبت پیری چو زند کوس دیو دل شود از خوشدلی و عیش فرو
در تن واندام چو آید شکست لرزه کند پای ز سستی چو دست
موی سفید از اجل آرد پیام بشت خم از مَرَك رساند سلام
دولت اگر دولت جمشید است موی سفید است نو میدی است
درموضع آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند و
گویند که خدایا ما را باز بدینا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از
اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه فرماید زندگانی دادم شما
را گویند بلی زندگانی یافتیم و ندیدیم را دیدیم خدای تعالی فرماید پس بچشید
عذاب دوزخ را پس نیست مرستمکاران را یعنی مشرکان را هیچ یاری که
عذاب از ایشان بر دارد (۳۷) بدرستی که خدای تعالی دانسته پوشیده است
که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار بر او مخفی نخواهد بود
و بدرستی که او دانا است بآن چیزی که مضر است در سینه‌ها
(۳۸) او است آنکسی که گردانیده شمارا خلیفه‌ها در زمین یعنی شما را بجای
پیشینیان متمکن ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضه اقتدار شما باز گذاشت
و این نعمتی بزرگ است پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را کافر شود
پس بر اوست جزای کفر او و نیفزاید مر کافران را تا گردیدن ایشان
نزدیک پروردگار ایشان مگر دشمنی سخت یعنی نتیجه کفر ایشان نیست
مگر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی همان تواند بود و افزون نکند تا
گرویدگان را کفر و شرک ایشان مگر زبان در آخرت

(۳۹) بگو ای محمد آیا دیدید انبیا ازان خود را آنانکه میخوانید
ایشان را و می‌پرستید بجز خدای تعالی بنمائید و خبر کنید مرا که این شرکا
چه چیز آفریدند از زمین و آنچه بروی و دروی است آیا هست ایشانرا انبازی
در آفریدن آسمانها آیا دادیم ایشان را کتابی ناطق بآنکه شریک گرفته ایم
پس ایشان بر حجت‌های روشن باشند از آن کتاب خواند نه چنین است بلکه
وعده نمیدهند مشرکان برخی از ایشان که روساء و اشرافند برخی دیگر را

که اراذل و اتباع اند بشفاعت بشان مگر از روی فریب و مکر
(۴۰) بدرستی که خدای تعالی نگاه میدارد آسمانها و زمین را برای آنکه
زائل نشوند از اماکن خود چه ممکن را در حال بقا ناچار است از نگاه

دار

آورده اند که چون یهود و نصاری عزیز و عیسی را بفرزندی حق
سبحانه نسبت کردند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد و حق
تعالی فرمود که من بقدرت نگاه نمیدارم ایشانرا تا زوال نیابند یعنی از
جای خود نروند و اگر زائل شوند نیست نگاه دارنده ایشانرا از هیچکس بعد
از زوال بجای نیاورند بدرستی که خدای هست برد بار که بقوت یهود و
نصاری تمجیل نمیکند آمرزنده کسی را که از این قول رجوع کرده بوحدانیت
وی گراید و داند که (ام یلد ولم یولد) صفت او است

عظیم

خدایندی که معبود است و واحد نکوید کس که مولود است و والد
کسی کورا نباشد کفو و مانند بدو نسبت نباید کرد فرزند
رؤسای قریش شنیده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کردند
بایکدیگر می گفتند که لعن الله الیهود و النصاری چه دوطایفه اند که بکذب پیغمبر
خود اند بخدای که اگر پیغمبر بما آمدی ما از ایشان راه یافته تر بودمی
و بنصدیق او شتابنده تر حق تعالی خبر داد (۴۱) و سوگند خوردند بخدای
تعالی سخت ترین سوگندان خود که اگر آمدند ایشان نظیر پیغمبری بیم کننده
هرآینه باشند راه یافته تر از یکی امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیره
ایشان پس آن هنگام که آمد بدیشان بیم کننده یعنی حضرت محمد مصطفی زیاده
نکرد آمدن وی ایشان را مگر رمیدن از حق و دور شدن (۴۲) و نیفزود ایشان را مگر
کردن کشی از فرمان الهی در زمین و آنکه مکر کردند مگری بد یعنی حيله
اند بشیدند در هلاک کردن آن تدبیر و باز کردند مکر بد مکر باهل بدوی
یعنی مکر هرماگری احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرو گیرد هرچه در
باب قصد کسی اندیشیده باشد درباره خود مشاهده نماید و این پایان را در این

باب قطعه است و این دو بیت ابتدا ثبت افتاد .

قطعه

در باب من ز روی حسد یکد و نا شناس

دیها زدند کسوره تردید تماشا کنند

ز اعمال نفس هم همه نیکی به نرسید

و ایشان جزای فعل بد خربش یافتند

پس آیا انتظاری می بردند مکذبان و مکاران یعنی انتظار نمی بردند

و چشم نمی دارند مکرمنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عتوبت

ارباب مکسد است پس نیایی مر سنت خدای تعالی را تغییر نمی -

عذاب را بنواب بدل نتوانی کرد و نیایی مر سنت خدای را گردانیدی یعنی

از مکذبان و ماکران بدیگری حواله نتوان ساخت (۴۳) آیا سیر نمیکنند

اهل مکر در زمین ببینید در راه شام و یمن که چگونه بود عاقبت آنانکه پیش

از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود و بسودند ایشان سخت تر از مکیان از

روی توانائی و با وجود آفت از عذاب رهائی نیافتند و آثار هلاک هر قوم

در دیار ایشان باقی است و نیست خدای تعالی که عاجز گرداند او را هیچ چیزی

در آسمان ها و در زمین پس هر چه خواهد کند و کسی بر حکم او پیشی

نگیرد بدرستی که او هست دانا باحوال همه اشیاء توانا به تصرف در آنها (۴۴)

و اگر موآخذ کردی خدای تعالی مردمان را بجزای آنچه کسب میکنند از

شرك و معصیت نگذاشتی بر پشت زمین هیچ جنبنده از آدمیان باجن و انس

و گفته اند مراد همه حیوانات اند بشامت مامی بنی آدم هلاک میشوند چنانچه در

زمان حضرت نوح ع بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند مگر آن

چه در کشتی بودند پس در این وقت نیز اگر ایشانرا بکناه عاصیان بگیرد همه

نابود شوند ولیکن باز پس میدارد ایشانرا تا وقت نامبرده که زمان هلاک

ایشان است پس چون بیاید وقت هلاک ایشان پس بدرستی که خدای تعالی هست

به بندگان خود پیوار میداند که مستحق هلاک کیست و لایق خلاص و نجات

کدام است و هر يك را فراخور حال او پاداش دهد .

نظم

آفرینا بلوامع رضا بنوازد
وین را بنواذر غضب بکدازد
که رابقه ضای قدرتش کاری نیست
آنست صلاح خلق کو میسازد

سورة یس ثلث و ثمانون آیه مکیه (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

یس . در بناییم آورده که هر حرفی از حروف مقطعه را سری است از

اسرار خزانه غیب حضرت عز اسمه حبیب خود را بر آن اطلاع داده بعد از

آن جبرئیل (ع) بر آن نازل شد و جز خدا و رسول کسی بران وقوف ندارد

و بعضی از علماء در یس گفته اند که اسم قرآن است و در حقایق سلمی آورده

که نامی است از نامهای الهی و گویند اسم سورده است و حدیث ان الله قره طه

و یس قبل ان خلق السموات والارض به الف عام تأیید این قول میکنند و در تفسیر

ماوردی آورده که از هفت نام حضرت پیغمبر (ص) در قرآن مذکور شده یکی

یس است و آنکه اهل بیت را آل یس گویند تأیید این سخن میکنند مصرعه

ثم در کم یا آل یسینا -

امام قشیری قدس سره فرموده که با اشارتست بیوم میثاق و س

عبارتست از سراو یا احباب از اهل اشواق در بحر الحقایق آورده که قسم است

بیمین نبوت حبیب و سر مظهر او - و بعضی بر آنند که معنی او یا انسان است

بلفت طی او در اصل یا انیسین بوده بجهت کثرت تدابیر شطری از او اختصار

(۱) هشتاد و سه آیت است و نزولش در مکه بود

نموده اند چنانچه در این الله من الله گویند و بحقیقت آنست که در کلام عرب از کلمه بحر فی تغییر کنند چنانچه در فند قلت لها فی نقالت لی قاف یعنی وقت پس میباشد که حرف این اشارت بکلمه باشد و این بقولیکه گذشت انسانست و مخاطب بانسانیت حضرت مصطفی (ص) باشد که صفت کمال انسانیت مر آنحضرت را ثابت است او میباشد که این کلمه سید باشد یعنی باسید البشر و حدیث با سید ولد آدم تفسیر این حرف بود دیگر بیاید دانست که از میان حروف سین را بسویت اعتدالیه هست که میان زبر و بینات او توافق و تساوی هست هیچ حرفی دیگر آنحال ندارد و لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه است که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام شرع بدر اختصاص دارد

تراست مرتبه اعتدال در همه حال که در خصائص توحید اعدای زهمه
تمکن است تو را در مقام جمع الججمع
بدین فضیلت مخصوص افضل زهمه
واژ فحوای کلمات سابقه روایح رباعین قلب القرآن بسین استشمام
میتوان نمود

فرد

خدایت لشکری داده ز قرآن پس آنکه قلب آن لشکر ز بسین
و جوامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت اس بن مالک نقل میکند
که حضرت رسالت پناه فرمود که لکل شیئی قلب و قلب القرآن بسین و هر کس
که بسین بخواند یا بنویسد ثواب دوازده بار قرائت قرآن یابد و این سوره
را متمم گویند که تمام میکرداند بر خواننده خود نیکوئی هر دو سرا و دافعه
گویند که دفع کند از او همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند حاجتهای او
را آورده اند که کفار مکه گفتند که ای محمد تو فرستاده خدا نیستی حق سبحانه
فرمود که بسین ای سید و بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت
(۲) بدرستی که تو پیشک و بی شبهه از فرستادگان بسوی خلق از آن فرستادگان
(۳) که بودند براه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بطریق استقامت

که راهی موصل بمقصود (۴) قرآن فرو فرستاده خدای غالب است (و حفص
بنصیب لام خواند یعنی فرستاد قرآنرا فرستادمی خداوند قوی در ملک خود)
و مهربان بر خلق و تو از فرستاده شدگانی (۵) تا بیم کنی و بترسانی از
عذاب ربانی گروهی را که بیم کرده نشدند پدران نزدیک ایشان بسبب دوری
در دیری از زمان فطرت یا بیم کنی ایشانرا بآنچه بیم کرده شدند پدران و
مادر ایشان در زمان اسمعیل پس ایشان بیخبر اند (۶) بدرستی که درست شد
قول بعذاب بر بیشتر کافران (یعنی کلمه لا بلان جهنم من الجنة والناس اجمعین)
پس ایشان نمیکروند (مراد آنانند که خدای بر میدانست در ازل که ایشان بر
کفر میرند و با بر شرک کشته شوند چون ابوجهل و امثال او) (۷) بدرستی
که ما کرده ایم در گردنهای ایشان غلها پس آن غلها پیوسته داده پزنیهای
ایشان و نمیکذارند که سرها بجنبانند پس ایشان سر در هوا مانند گاو و
چشم برهم نهادگان تمثیل شرکان است بجمعی که غلها در گردن داشته باشند
(آورده اند که ابوجهل سو کند خورد که اگر پیغمبر را در نماز بیند سر
او را بشکند روزی دید که آنحضرت نماز میکند و سنگی برداشت و نزد
وی آمد چون دست بالا برد تاسنک بروی بزند دست وی در گردن او چمبر
شد و سنک در دست وی چسبیده در گردنش بماند و این آیت آمد که ما ایشان
را باز داشتیم چنانچه مفلولان از کارها باز داشته شوند و گویند قوم بنی
مغزوم دست او را بجهنم بسیار از گردن او جدا کردند و مغزومی دیگر گفت
من بروم و بدین سنک محمد را بکشم چون نزدیک آنحضرت آمد ناپیدا شد
و این آیت آمد (۸) و گردانیدیم در پیش روی ایشان دیواری و حجابی را از پس
ایشان پرده و مانعی پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را پس ایشان نمی بینند
(۹) که محققان گفتند که سد پیش طول اهل است و سد دقب غفلت از جنایات
گذشته و هر کرا دو سد چنین احاطه کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده
باشد از نظر در دلائل قدرت و نبینند راه فلاح و هدایت را و یکسان است بر
ایشان که بیم کنی ایشانرا بیم نکنی ایشانرا نمیکروند ایشان که علم قدیم و
و تقدیر ازلی حکیم بقبل و موت ایشان بر کفر حکم کرده (۱۰) جز این نیست

که بیا گاهانی آنکه فائده بر آن مترتب باشد کسیرا که پیروی قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول بشنود و بترسد از خدای بیوشیدگی یعنی پنهان ازو ترسد نه در نظر خلقتان یا از حق ترسد از آنچه غایب است از او یعنی امور اخروی پس مژده ده آنترسنده را بآمرزش گناهان گذشته و مزدی بزرگ در زمان آینده یعنی بهشت (در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خان های ما از مسجد دور است اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیت آمد) (۱۱) بدرستی که ما زنده گردانیدیم مردگان را به بحث یا دلهای مرده را به هدایت و بنویسیم آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه و بنویسیم بابهای معنی نشانهای اقدام ایشان را که بمسجد میروند مرا دانست که خطوات ایشان بکفر خطیات ایشان خواهد بود و هر قدمی رفی از عنایت بر صفحه اعمال ایشان کشیده خواهد شد و همه چیزها را نگاه داشته ایم یا بیان کرده ایم در دفتر که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ (بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه فرمود که ای بنو سلمه در منازل خود بسازید که ثواب آثار قدم شما در لوح مینویسند در صحیحین مذکور است که بزرگترین مردمان در زمره اهل صلوات کسی است که دور تر باشد راه آمدن وی به مسجد یعنی بعضی گفته اند آثار اعم است از آنکه حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وفقی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه بیون یل و رباط با مسجد بایسته چون اشاء باطله و تاسیس ظلم حق سبحانه میفرماید تا همه را می نویسم و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهم داد .

نفس

از مکافات عمل غافل مشو
اینچنین گفته است پیر معنوی
کنم از گندم بروید جو زجو
کای بر آورد آنچه کاری بدروی
(۱۲) و بیان کن برای اهل مکه مثل اهل انطاکیه را وقتی که آمدند بدان ده فرستادگان (آورده اند که حضرت عیسی قبل از رفع با آسمان با شمعون المفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی و طومان گفتندی بسا تاروس و ماروس و تملبی گفته که صادق و صدوق بانطا که فرستاد تا مرا را بخدای دعوت کنند ایشان بنزدیک نهر رسیده پیری را دیدند که کوسه

می چرانید بر او سلام کردند پیر پرسید که شما چه کسانیید گفتند رسولان حضرت عیسی ایم خلق را از بادیه ضلالت بمر منزل هدایت میخوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص را که بحال صحت باز آریم پیر گفت سالها است که فرزندان من بیمار است و اطباء از علاج آن عاجزاند اگر شما درد او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بر سر بالین وی آمدند دعا کردند او صحت کامل یافت

بیت

قدم نهادی و بر هر دو دیده جا کردی

بیک نفس دل بیمار را دوا کردی

پیر ایمان آورده و حبیب نجار است که او را صاحب یسین گویند و به ششصد سال قبل از زمان پیغمبر بدو گرویده و یکی از سباق اسلام است الفقه خبر این دور رسول در انطاکیه فاش شد و بسیار بیمار از برکت ایشان صحت یافت ملک شهر که در معالم التنزیل او انططعیش روحی بوده بت می پرستیدند از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و افرا به وحدانیت الهی بود مطلع شده ایشان را بزنندان کرد شمعون از پی ایشان در آمد با خواص ملک آشنائی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت متقرب پادشاه شد حق سبحانه از این قصه خبر داد) (۱۳) یاد کن چون فرستادیم بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی و شمعون فرستاده به امر ما پس تکذیب کردند اهل ده ایشانرا و بزنندان کردند پس ما غالب گردانیدیم ایشان را (و حفص به تشدید میخواند یعنی قوت دادیم) بسوم فرستاده که بقول اصح شمعون المفا است و گفته اند شمعان یا سلوم یا یونس پس گفتند آن فرستادگان باهل انطاکیه بدرستی که ما بسوی شما فرستاده شده گانیم از نزد عیسی یا از پیش خلیفه وی (۱۴) گفتند مردم آن شهر نیستید شما مکر آدمی مثل ما در اکثر صفات بشریه پس بجه وجه شما را بر رسالت اغتصاب داده اند و فرستاده است خدای تعالی از هیچ چیز از وحی و رسالت نیستید شما مکر ایشانکه دروغ گویند در دعوی رسالت (۱۵) گفتند پیغمبران که پروردگار ما میداند بدرستی

که ما بسوی شما فرستادگانیم نیست بر ما مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود را کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب بر شما فرود آید (۱۶) گفتند ما فال بد گرفتیم بآمدن شما که تا بدین بلده آمده اید باران نبارد و همه مزرعه ما خشک شد اگر باز نایستید از دعوی خود هر آینه شما را بسنگ بکشیم و سر آینه برسد شما را از ما غذایی درد ناک (۱۷) گفتند پیغمبران که فال بر شما باشما است یعنی سبب شامت عفافه فاسده و اعمال باطله شما است آیا پند داده می شوید فال بد میگیرید و بقتل تهدید میکنید بلکه شما گروهی کزاف کاران و از حدود گذشته گانید (آورده اند که شمعون باملك به بتخانه در آمدی و خدایتعالی را سجده کردی و مردم پنداشتندی که او پرستش بت میکند ملك بر وی اعتماد تمام کردی بی مشاورت او بهیچ مهم اقدام نمودی روزی شمعون پرسید که ای ملك شنیده ام که دو کس غریب را به زندان کرده ای سبب حبس ایشان چیست ملك گفت که ایشان دعوی میکنند که غیر بتان شما خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب گفت بگسوی تا ایشانرا حاضر گردانند که گفتار ایشان عجیب است ملك فرمود تا ایشانرا آوردند چون شمعون را دیدند خوشدل و دلیر شدند شمعون پرسید که شما کرا می پرستید گفتند آنرا که آفریدگار آسمان و زمین است شمعون گفت خدای شما چه میسازد گفتند نابینا بینا میکند شمعون از ملك الفماس کرد تا نابینائی چند حاضر کردند فرمود که خدای خود را بگوئید که تا این نابینایان دیدور میشوند ایشان دعا کردند فی الحال بینا شدند شمعون گفت ايملك ما نیز از خدايان خود درخواستیم تا همین کار کنند ملك آهسته گفت ای شمعون تو نمی دانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بهیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میگرداند شمعون میگفت اگر خدای شما بشکار بکند ماهمه بوی میگیریم پس دختر ملك را که مدتی از ملك وی گذشته بود با مرده هفت روزه را به دعا زنده کردند ملك با قوم خود فی الحال ایمان آورد و برخی دیگر قصد مؤمنان و پیغمبران کردند و حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایزای اهل

ایمانند از منزل خود متوجه آنصوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود (۱۸) و آمد از بایان مدینه یعنی دورتر جای از آن مردی که میشتافت (۱۹) جهت اعلان رسل تا برسید گفت ای گروه من پیروی کنید فرستادگان را (۲۰) و پیروی کنید کسانی که نمی خواهند از شما مزدی بر تبلیغ رسالت و ایشاف راه یافته گانند به خیر در هر دو سرای (۲۱) و بیست و یکم مرا که از روی صدق نمیپرستیم آن کسی را که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد و بسوی حکم و جزای او باز گردانیده خواهید شد (روز قیامت اضافت فطرت بخود اظهار شکر است و اضافت بعث با کافران مبالغه در تهدید و جزا) (۲۲) با فرا میگیریم بجز خدای خدایان دیگر یعنی بتان اگر خواهد خدای مرا بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند کفایت نمیکند از من درخواست بتان چیزی را از آن ضرر یعنی ایشان بلا از من دفع نمی کنند و نرسانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من آنرا که توانائی ندارد بر نفع و ضرر به پرستیم و عبادت کنیم و آنکه قادر است بر رسانیدن نفع و رسانیدن از ضرر دست بدارم (۲۳) بدرستی که من آن هنگام باشم در کمراهی آشکارا و هویدا چون آن قوم این سخن از وی شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبر آورده گفت (۲۴) بدرستی که من بگرویدم پیرو کار شما پس بشنوید ایمان مرا تا فردای قیامت بر من گواهی دهید (و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد و فیرا در بازار انطاکیه است و قوالی آنست که او را کشتند و خدای تعالی او را زنده گردانید بیست و دو برد امام حسن بصری بر آنست که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را بآسمان برد از روی کرامت (۲۵) گفتند در آیی چون در بهشت درآمد گفت کاشکی قوم من دانا شدند (۲۶) بآنکه بیمار زید مرا پروردگار من و گردانید مرا از نواختگان با کرام (فسولی آنست که پیغمبران و ملك مؤمنان کشته شدند و قوالی آنست که سلامت بیرون رفتند و حبیب نجار کشته شد یا بآسمان رفت) (۲۷) و فرستادیم بر قوم حبیب از پس قتل یا دفع او هیچ لشکری از آسمان نبودیم فرو فرستاده لشکر برای هلاک قومی (یعنی کفار از آن خوارتر و بی مقدار تر اند که هلاک ایشانرا لشکری باید و انزال

لشکر ملائکه بروز بدر وحنین برای تعظیم پیغمبران ما بوده نه آنکه لشکر
کفار در حسابی بوده اند)

(۲۸) نبود عقوبت اهل انطاکیه مگر يك فریادی که جبرئیل (ع)
هر دو باز و در شهر ایشان گرفته صحیحه زد پس آنجا ایشان فرو مردگان
بودند یعنی بيك نمره جبرئیل (ع) فرو مردند چون آتش بیکبار خاموش شدند
(۲۹) ای درینا بریندگان کافر نیامد بدیشان هیچ پیغمبری مگر بودند که
باو استهزاء میکردند (۳۰) آبا ندیدند و ندانستند که ماچند هلاک کردیم
پیش از ایشان از اهل روزگارها مشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی
ایشان باز نمیگردند یعنی بدنیا معاوت نمیکنند (۳۱) و نیستند همه ایشان آن
هنگام که بهم جمع شوند نزدیک ما حاضر شده گان در روز قیامت برای
باداش یعنی آنانکه هلاک کردیم از پیشینیان یا این مخالفان واپس مانده
همه در عرصه گاه حشر بحضور ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار
خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند
شد در مجلس حرمان و مضیق خلدان مجبوس آیند و مهجور سرمدی خواهند
شد.

بیت

وز نعمت جنان همه محروم جاودان

محزون و مستمند همه محروس و مبتلا

(۳۲) و نشانه از نشانهای قدرت ما مرکبات را زمین مرده است
یعنی خشك و بی گیاه که مابین باران زنده گردانیم آنرا و بیرون آوردیم
از او درودنی مراد حبوب غاذیه است پس از آن دانه میخورند (۳۳) و
آفریده ایم در زمین بوستانها از انواع خرمانیان و اصناف تارك بنان و روان
کردیم در زمین از چشمه ها (۳۴) تا بخورند از میوه آنچه مذکور شد و آن
چه کرده است دستهای ایشان مثل دو شاپ و غیره (و حفص علامه میخواند
وما را نافیه میداند یعنی میخورند از میوه هایی که دستهای شما آن عمل
نکرده است بلکه بعضی قدرت آفریده شده) آبا شکر نمی کنند بازای این

نعمتها و منعم را پرستش نمی نمایند (صاحب بحر الحقایق فرمود که معنی آیت
بزبان اهل اشارت آن است که زمین دل را زنده کردیم بیارات عنایت و بیرون
آوردیم از آن حب طاعت تا ارواح از آن غذا می یابند و ساختیم بوستانها از
نخیل اذکار و اعناب اشواق و حیوت حکمت دروی روان کردیم تا از اثمار
مکاشفات تمتع میگیرند و از تنایج اعمالی که کرده اند از صدقات و خیرات بهره ور
گردند آسپاس داری نمیکنند یعنی سپاس باید کرد بر این نعمت ظاهره و باطنه
تا موجب مزید آن شود که لئن شکرتم لازیدنکم .

رباعی

گر شکر کنی زیاده کردد نعمت

وز دل ببرد دغدغه بیش و کم

بس زود بسر منزل مقصود رسی

از منبج شکر گر نلفزد قدمت

(۳۵) پاك است آن کسی که بقدرت کامله بیافرید همه صنفها و نوعها را از آنچه
میر و باند زمین چو ثنبات و اشجار ایشان یعنی از بشر چون ذکرواشی و از آنچه
نمیدانند از اقسام خلایق (۳۶) و علامتی دیگر ایشان را بر قدرت ما شب است که از
روی حکمت در می کشیم و دور می کنیم از آن روشنایی روز را پس آنکه ایشان
در آینه گانند بشاریکی (۳۷) و آینه دیگر آفتاب است که می رود بقرار گاهی
که او راست (در صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش باشد و گویند
مراد از مستقر عدمین است که دور او بدو منتهی شود) آن رفتن او به مستقر تقدیر
خداوندی است غالب بقدرت خود بر هر مقدوری دانا بهر معلومی (۳۸) و ماه
را مقرر کردیم یعنی مسیر او را در منزلهای بیست و هشت گانه از بروج
اثنی عشر که همه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و هر روز قریب منزلی قطع
میکنند و در منازل اجتماعیه نور و میافزاید و در منازل استقبالیه میکاهد و میل
بانحناء و تقویس میکند تا آنوقتیکه گردد در آخر منازل از باریکی و زردی و کجی
مانند چوب شاخ یکسال که از خرمانیان خشك شده باشد و کج گشته به شکل هلالی
(۳۹) نه آفتاب شاید مرا و آنکه در باده قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اول

است و یکی بر سپهر چهارم یا شاید که آفتاب در یابد قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در حدود ماهی قطع میکند و آفتاب در سال پس اگر آفتاب سرعت چون ماه باشد فصول اربع سنه از وضع خود بیافتد و خلل در تکون نبات و تمیش حیوانات رسد و نه شب پیشی گیرند است بروز بر آن معنی که قلبه کند روشنی او را در همه اوقات شب گذارد بلکه متعاقب او است گفته اند مراد به شب و روز آیتین ایشانند یعنی ماه و آفتاب مراد آن است که چون شمس از روی سرعت قمر را در نمییابد قمر از جهت ضیاء بر آفتاب سبقت نمیگیرد و همه کواکب از زیرین و جز آن در فلك بگشاده میروند چنانچه ماهی در آب .

(۴۰) و نشانه دیگر مرایشان را آن که برداشتیم پدران ایشان را یعنی نشانیدیم در کشتی بر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح و گفته اند مراد از ذریت اولادند که در اصلا ب پدران ایشان بودند یا مراد مطلق کشتی است و ذریت اولاد است که بتجارت میفرستند یا کودکان و زنان که چو ت به سفر میروند یعنی چون فرزندان خود ایشان را قوت بر سفر نیست بر خشکی رفتن برای آنها کشتی مقرر کردیم (۴۱) و بیافریدیم برای مردمان از مانند کشتی آنچه سواری میکنند بر آن چو ت زورق و ناو و امثال آن و گفته اند مراد شترانند که کشتی بیابانند (۴۲) و اگر خواهیم غرق سازیم اهل کشتی را پس هیچ فریاد رسی نیست مرایشان را که از غرق شدن نگاهدارد و نه ایشان رها کرده شوند (۴۳) مگر آنکه به بخشیم بخشیدنی از نزدیک ما و بر خورداری دهیم ایشان را بر خورداری دادنی تازمانی که اجل ایشان برسد (۴۴) و چون گفته شود مرکب آنرا که بر رسید از عذابی که پیش از شما بامم مکذبه رسید و از عذابی که در عقب شما است بامی در آخرت و مراد آنکه ایمان آرید شاید که بر شما بخشند ایشان اعراض نموده در مکابره و عناد افزایند (۴۵) و نیاید بدیشان هیچ آلتی از آبیست پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلائل وحدت مگر آنکه باشند از آن روی گردانند گان (۴۶) و چون گفته شود مرایشان را که بدویشان و محتاجان نفعه کنید از آنچه روزی داده است خدای تعالی شمارا گویند آنانکه نکر ویدند بصانع یعنی معطله عرب مرآنانرا که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم یا

مؤمنان گویند آبا طعام دهیم یعنی ندهیم آنرا که اگر خواستی خدای تعالی طعام دادی او را یعنی خدای تعالی بزعم شما قادر است بر اطعام خلق بایستی که ایشان را طعام دادی چون او طعام نداد مانیز ندهیم گفتند کافران مؤمنانرا نیستید شما ای مؤمنان مگر در کمراهی هویدا که مارا بمخالفت مشیت امر میفرمائید و این سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای تعالی بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را فقیر و بجهت ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مسال خدا که مقرر کرده است محتاجان را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر آلهی را که بانفاق فرموده در گذاشتن محض خطا و عین جفا است .



درویش را خدا بتوانگر حواله کرد تا کار او بسازد و نازغ کند دلش از روی بغل گر نشود ملتفت بندو فردا بودند امت و اندوه حاصلش (۴۷) و میگویند کافران کجا است این آن موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز اگر هستید راست گویان (۴۸) انتظار نمی برند ایشان مگر يك فریاد که بکیرد ایشان را یعنی نفعه صاعقه که بعد از نفعه نزع است دریابد ایشان را و حال آنکه ایشان در آنوقت در سودا و معامله بجدال و خصومت مشغول باشند و مهم دنیا میسازند که به یکبار اسرافیل صور در دهد و همه خلق بر جای بپایند الا ماشاء الله (۴۹) پس نمیتوانند وصیت کردن با حاضران خود و نه بسوی اهل ایشان که غایب باشند باز گردند یعنی مجال از بازار بغا رفتن نداشته باشند (۵۰) و بعد از چهل سال بدمند در صورت دیگر باره پس آنگاه ایشان از کوره ها بیرون آمده بسوی پروردگار خدایش می شتابند و در این چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند (۵۱) گویند ای وای بر ما که برانگیخت مسارا از کوره های ماملانکه جواب دهند این است آنچه وعده داده بود خدای از بهت و نشورو شما میگفتید متاهذا الوعد و راست گفتند پیغمبران در باب بهت و جز آنچه گفتند و شما باور نکردید (۵۲) نبود این واقعه مگر يك نمره که آن نفعه اخیر است یعنی به مجرد يك نفعه زنده شوند پس آنگاه همه ایشان نزدیک مساحضر شد گانند (۵۳) پس امروز که روز جزا است ختم کرده نشود هیچ نفسی چیزی را

از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند و نه زیادت کنند عقوبت ایشان از آنچه مستحق در مانند و پاداش داده نشوید ای اهل محشر مگر آن چیزی را که بودید میکردید از خیر و شر .

(۵۴) بدرستی که اصحاب بهشت آنروز در کاری باشند شادان و نازان و میوه خواران و لذت گیرندگان و آن کار اقتضای ابتکار است یا سماع یا زیارت یا بکر یا مهمانی خدای بودن یا مشغول باشند ایشان به تنعم و فارغ باشند از تامل در مهم دوزخیان و انواع تغذیات ایشان یا خدای تملی مشغول گردانند ایشان را به چیزی که فراموش کنند آن کسانی که ایشان در دوزخ باشند چه یاد کردن ایشان موجب تنعم عیش است (در بحر الحقائق گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشت اند که مقصد ایشان نعمت جنان بوده و حق سبحانه ایشان را به تنعم مشغول گرداند و این حال اگر چه نسبت به دوزخیان از اجلایل نعم است اما نسبت به طالبان بغایت فرود می نماید و از اینجا به سرا کثر اهل الجنة پی میتوان برد و گویند این آیت نزد شبلی قدس سره خوانند شبهة زد و بیپوش شد و چون با خود آمد گفت بیچارگان اگر دانند که بچه از که مشغول مانده اند فی الحال در ورطه ملامت می رانند در کشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری نقل میکنند که مشغول بنعمت بهشت از آن عامه مؤمنان است اما مقربان حضرت مطالبه شهود و ملاحظه نور وجود يك لحظه به نعمت بهشت نپردازند .

رباعی

روزی که مرا وصل تو در چنگ آید

از حال بهشتیان مرا تنگ آید

در پی توبه صحرای بهشت خوانند

صحرای بهشت بر دلم تنگ آید

(۵۵) ایشان یعنی اصحاب جنت و زنان ایشان از اهل دنیا با حوران عینا در سایه های تصویر یعنی در موضعی از حرارت آفتاب دور بر تختهای آراسته تکیه زدگان باشند و انکار بر تنعت دلیل تنعم است (۵۶) مرایشان راست در بهشت میوه ها از انواع نمره و مرایشان راست آنچه خواهند و آرزو برند (در

احقاف از ابن عباس نقل میکنند که هر چه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکه بر زبان آورد در پیش خود حاضر بیند (۵۷) و مرایشان را باشد تجبیتی خطایی بی واسطه از پروردگار مهربان (درمه الم از جابر بن عبدالله نقل میکنند که پیغمبر (ص) فرمود که اهل بهشت در نعم خود مستغرق باشند که نساگاه نوری برایشان ماطع گردد و چون سربالا کنند حضرت عزت گوید سلام علیکم طیبتم فادخلوها خالد بن ای اهل بهشت .

بیت

سلام دوست شنیدن سعادت است و سلامت

بوصل یار رسیدن فضیلت است و کرامت

(۵۸) و جدا شوید امروزای شرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان که شما را بزرندان دشمنان می رانند و ایشان را به بوستان دوستان میخوانند (۵۹) آیا عهد نکردم باشما و نفرمودم شمارا ای فرزندان آدم آنکه نپرستید شیطان را یعنی بتان را بفرموده شیطان بدوستی که او را دشمنی است آشکار او عداوت او با پدر شما بر همه کس ظاهر است (۶۰) و نه عهد کردم که مرا پرستید که دوست نیک خواه شما ام امن پرستش من راهی راست است به بهشت (۶۱) و هر آینه بدوستی که گمراه کرد شیطان از شما ای آدمیان خلق بسیار را پیش از شما آ یا نیستید شما که تعقل کنید و خود را از دست و دام او باز رها کنید و در فریب او نیفتد (۶۲) این دوزخی است آن دوزخی که در دنیا بودید که وعده کرده میشد بدیدان (۶۳) در آمد بدو امروز به سبب آنکه بودید که می پوشیدید حق را و تصدیق انبیاء میکردید (۶۴) امروز مهر نهم برده های ایشان چون انکار میکنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نه پرستیده ایم و سخن گویند با ما دستهای ایشان و گواهی میدهند بایهای ایشان بآنچه بودند که در دنیا کسب میکردند (در کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی میدهند اعضای اولیاء بهر طاعت ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار وارد است که حق سبحانه بنده مؤمن را خطاب کند که چه آورده شرم دارد که عبادات و طاعات و خیرات خود

بر شمارد حق سبحانه اعضای وی را به سخن آورد و تاهریك اعمال خود را باز گویند حتی انامل گواهی دهند بر تسبیحات که آورد فانهم مسئولات مستنطقات (۶۵) و اگر خواهیم در دنیا هر آینه ناپیدا کنیم یعنی رقم معو کشیم بر چشمهای ایشان پس پیش گیرند راهی را که در سلوك آن متادند پس چگونه بینند آنرا (۶۶) و اگر خواهیم هر آینه مسخ کنیم ایشان را و صورتهای ایشان را متغیر سازیم بقرده و خنازیر و حجاره بر جایهای ایشان تا همه آنها افسرده شوند پس نتوانند و قادر نباشند بر رفتن از پیش و باز نگردند و نتوانند باز کشتن از عقب تا بصورت اول باز روند (۶۷) و هر که را زندگانی دراز دادیم او را برگردانیم در آفرینش یعنی تبدیل قدرت به ضعف و ازدیاد جسم به نقصان و دانائی به نادانی آیا پس در نمی یابند هر که بر تهمید و تنکیس خلق قادر است بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود

نزد قدرت کارها دشوار نیست کار او را حاجتی سر کار نیست آورده اند که کفار مکه میگفتند که محمد (ص) شاعر است حق سبحانه رد قول ایشان میفرماید (۶۸) و نیاموختیم ما محمد را شعر و نشاید او را شعر گفتن (چه اگر شعر گویی شبه بدل قوم در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح آن از قوت و فطانتی است که در شاعری دارد پس حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبه طاری نشود و هر گاه که آن حضرت پیشی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارک او بروجیهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه يك نوبت فرمود که :

كفى الاسلام والشيب للمرء ناهيا

ابوبكر صديق گفت يا رسول الله قائل گفته است :

كفى الشيب و الاسلام للمرء ناهيا

حضرت بهمان نوع که اول خوانده بود در نانی تکرار فرمود ابوبكر گفت كه اشهد انك لرسول الله وما علمك الشعر وما ينفي لك و از کلمات

حضرت آنچه موزون وارد شده مانند انا النبى لا كذب انا ابن عبدالمطلب بی تکلف و قصد بوده) نیست آنچه ما باو آموختیم مگر پسندی و ارشادی و کتابی روشنی در معانی و حقائق یا روشن کننده احکام و حدود که فرستاده ایم (۶۹) تا بیم کند و منتفع گرداند قرآن یا محمد (ص) هر که را باشد زنده دل یعنی عاقل و با فهم چه غافل و جاهل به ثابته مرده است یا آنرا که مؤمن است فی علم الله چه حیات ابدی و بقای سرمدی بایمان است و تخصیص انداز بمؤمن جهت انتفاع او است بآن و واجب میشود کلمه عذاب بر ناگرویدگان كه قرآن را قبول نمیکنند (۷۰) آیا نمی بینند و نمی دانند ایشان بدوستیکه ما آفریدیم برای ایشان از آنچه که کردیم و ساختیم بیواسطه و شرکت و وکالت یعنی متفرد بودیم با آفرینش آن میان مردمان مثلی است که هر کاری که تنها کند گوید که من آن مهم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن باری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی خود بی مشارکت غیری چهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند پس ایشان مر آنرا ضبط کنند گانند و بتصرف در آرند گان (۷۱) و نرم گردیم و رام گردانیدیم انعام را برای ایشان پس بعضی از آن مرکوب ایشان است که بر آن سواری میکنند چون شتر و از آن ها بعضی آن است که میخورند چون گوسفند (۷۲) و مرایشان را در آن چهار پایان سود است از پشم و موی و پوست و آشامیدنی ها از شیر و دیگر سودها آیا پس شکر نمیگویند نعمت خدای را که انعام آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از مرایشان بدیشان رسانید (۷۳) و فرا گرفتند مشرکان بجز خدای تعالی سزای پرستش خدايان تا شاید که ایشان باری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنکه آن بشان (۷۴) نمیتوانند یساری کردن ایشان را زیرا که جمادند و ایشان را شعور و قدرت نیست و بت پرستان برای بتان سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند با ایشان حاضر شوند در دوزخ (۷۵) پس باید که تو را اندوهناك نگرداند سخن ایشان که نسبت باحق سبحانه میکنند از امتحان اولاد و شرکاء یا طعن درباره رسالت تو میکنند و نسبت بشعر و شعر بدوستیکه

ما میدانیم آنچه پنهان میدارند از حق و بغض و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشان را بدان

بیت

ب آشکار و نهان هر چه کردی و گفتی

جزا دهد بتو دانسای آشکار و نهان

آورده اند که عاص بن دائل با ابو جهل و اشپسه آن است که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه سائیده در دست مالید و بمجلس حضرت پیغمبر آمد و بعضی از سنابید قریش حاضر بودند گفت کبست آنکه این اجزای متفرق را با اعضای متمزق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت بشاه فرمود که آفرید کار این را بقیامت برانگیزاند و ترا نیز زنده گرداند و بدوزخ برد و این آیت نازل شد که (۷۶) آیا ندیدید و ندانست انسان مراد ابی بن خلف بدوستیکه آفریدیم ما او را از آب منی و او را علقه ساخته و مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده بیرون آمده و از طفولیت بزرگی رسیده و سخنگوی و دلیر گشته پس آنکاه او جدال کننده است هویدا بمقام جدال آمده (۷۷) و بزود برای ما مثلی بمنی امری عجیب آورد استخوان سائیده و در دست مالیده خاک ساخته بر باد داده و فراموش کرده آفریدن ما مر او را گفت کبست که زنده میگرداند استخوانها را و حال آنکه او پوسیده و ریزیده گشته بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب

(۷۸) بگو ای محمد (ص) زنده گرداند او را کسی که بقدرت کامله بیافرید او را اول بار و از عدم بوجود آورد و او بهمه آفریده ها دانا است تفصیل مخلوقات را میداند و اجزای اشخاص را در حال تفرق و تبدد می شناسد و بر جمع و انضمام آن قادر است (۷۹) آن خدای که آفرید و پیدا کرد برای شما از درخت سبز آتشی پس آنکاه شما از آن درخت می افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب دو درخت است مرغ و عقار شاخی از مرغ بر شاخی از عقار می مالند آتش بیرون آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در او مابیت متضاده با جوهر نار

است هر آینه قادر است بر اعاده طراوت چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده (۸۰) آیا نیست آن کسی که بیافرید آسمان ها و زمینها را با بزرگی اجرام ایشان توانا است بر آن که بیا فرزند مانند ایشان را بساجسام صغیره و اجرام حقیره آری هست قادر بر آن و او آفریننده بسیار خلق است و دانا بکنه احوال مخلوقات (۸۱) جز این نیست که شان او چون خواهد آفریدن چیزی را آن است که گوید مرا و را بحکم من بپاش پس بپاشد نزد بعضی مثل است مر تاثیر قدرت را در مراد قدرت بامر الله و بعضی گویند تاثیر مر مراد الله بامر مطاع هر مطیع را در حصول مأموریه بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراو از این سخن سرعت نفاذ امر است در تکوین اشیاء بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتی است که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد بود.

بیت

حرفیست کاف و نون ز طو امیر صنع او

از قاف تا بقاف بدین حرف گشته دال

(۸۲) پس باکی و بی عیبی آن کسی راست که بی شبهه بدست اقتدار اوست پادشاهی همه چیز و بسوی او باز گردیده خواهید شد برای مکافات اعمال وعده دوستان است و وعید دشمنان که اینان را شدید العقاب است و آنانرا طوبی لهم و حسن مآب.

« بدون الله تبارک و تعالی تمام شد جلد سوم از کتاب تفسیر مواهب علیه » در روز هشتم شهر شعبان المعظم ۱۳۶۹ و از پیشگاه خداوند متعال خواستاریم که ما را موفق بدادد بچاپ و توزیع جلد چهارم این تفسیر که خدمت ما تکمیل گردد.

بحکم من احب شیئا کثر ذکره همواره بیاد حق سبحانه گذرانند .

رباعی

ای یاد توام مونس جان در همه حال

بسی ذکر تو آرام دلم هست محال

جز فکر تنای تو ندارم شب و روز

جز نامه حمد تو نخوانم مه و سال

آورده اند که کفار مکه بر سبیل تمجید میگفتند که محمد (ص) همه خدایان را بایک خدا آورده است چون چنین تواند بود که باین خدا بان که ما داریم کارما راست نمی آید بیک خدای چون میسر شود الله تعالی در این آیت قسم یاد کرد که (۳) بدرستیکه خدای شما در ذات وحدانیت خود هر آینه یکی است و یگانه و یکتا (۴) آفریدگار آسمانها است و زمینها و پروردگار آنچه میان ایشان است از همه اشیاء و آفریننده مشرقهای کواکب چه هر کوکبی را مشرقی است که از آنجا طلوع کند یا مراد مشرق آفتاب است که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور مینماید و مغارب او نیز مختلف است که هر روز به مغربی دیگر مغنی شود و بدگر مشارق اکتفا کرد از ایراد که مغارب اکتفا بساحت الضدین که سرابیل تقیکم الحر مراد سرو برداست (۵) بدرستیکه ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکره زمین اقرب است بآراستن ستارگان را (و حفص باضافت خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشف آورده که مراد اشکال مختلفه ایشان است چون از اشکال جوزا و هیات ثریا و ... از اشکال چهل و هشت گانه و مازل بیست و هشت گانه و ... که بر نفس منطقه و شمال و جنوب است) (۶) و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتن از برآمدن هر دیو سرکش و ناسا فرمانی (۷) نمی شنوند یعنی طاقت شنیدن و گوش فرمان نهادن ندارند بسوی سخنان گروه بلندتر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی اسرار لوح محفوظ و بایکدیگر میگویند و انداخته

سورة صافات (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

والصافات . و بحق فرشتگان صف کشیده در مقام عبودیت صف کشیدنی (۱) پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق سمع رانندنی (۲) پس خوانندگان (و معنی خدا را بر انبیاء) حق سبحانه سو کنند یاد میکنند بملائکه که در صف ایستاده میان هوا تا هر چه فرمان رسد قیام نمایند یا غازیان که صفهای جهاد بر کشند یا مؤمنان که در صف جماعت بایستند یا بهلماء که در صف افاده بصفت افاضه قائم و مستقر باشند یا برغانیکه در جوهر و اصف زنند اگر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سعاب را میرانند و تالیات اند که پیوسته تسبیح و تهجد و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزاتند زجرات ایشان رانندن اسبان باشد یا طرد دشمنان و تالیات ایشان ادای تکبیر و تهلیل و اگر مؤمنانند یا زوار خدمت زاجر دیوانند یا زاجرانند نفس خود را از معاصی و در اثنای نماز تالی قرآنند و اگر اهل علمند زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و تالیانند که بر خلق میدوانند احکام شریعت و اگر مرغانند به گفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند صاحب تاریلات گفته که سو کنند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که بر مواقف مشاهده صف بر کشیده و داعی شیطانی و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی و بحسب احوال خود اشتغال فرمایند در بحر الحقایق آورده که همانا ارواحند و زاجرات الهامات ربانی که زاجرانند عوام را از مناهی و خواص را از ریا در ملاعات و اخس را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که

(۱) سورة صافات یکصد و هشتاد و دو آیه و در مکه نازل شده است

میشوند یعنی برایشان می افکنند شهب را یارانده میشوند از هر طرفی که قصد
صعود بر آسمان میکنند (۸) راندنی با خواری مرد بوان راست عذابی سخت
در آخرت بایوسته درد دنیا و ایشان را قوت استماع کلام ملائکه نیست (۹) مگر
کسی که در دنیا بگریزد و در آخرت باز آید و در آخرت باز آید و در آخرت باز آید
کو کبی روشن یا آتش سوزنده و در آخرت باز آید و در آخرت باز آید و در آخرت باز آید
منزجر نشده باز قصد فلك کنند آورده اند که رکانت بن زید و ابو الاسدی که
منکران بخت و حشر بودند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش
از روی تکلف و تصنف علم مباحثات میافراختند حق سبحانه در شان ایشان آیت
فرستاد (۱۰) پس به پرس از این مشرکان مکه از آفریدگان آیا ایشان سخت
تر هستند از روی آفرینش یا آنکه آفریده ایم ما از آسمان و زمین و کواکب و شارق و
شهب بدرستی که ما آفریده ایم پدران ایشان را از گل چسبیده پس ما ده اصلی
ایشان گل است و آن حاصل شود از انضمام اجزای مائی با جزای ارضی مراد از
این کلام اثبات معاد است و استحاله ایشان مر آنرا چه اگر استحاله بجهت
عدم قابلیت ماده است ماده باقیست قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل است
کسی که بر خلق این اشیاء که مذکور شد برضم این اجزاء و اعاده حیات در آن
قادر خواهد بود و چون قدرت صفت ذاتی است هرگز متغیر نشود نسبت به ماده
مقدورات یکسان بود پس هر گاه که غور شد قدرت از افق ارادت طلوع نماید
ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع بجلوه درآیند .

مصرع

کاینکه زعدم سوی وجود آمده ایم
در معالم آورده که گمان پیغمبر (ص) چنان بود که هر که قرآن بشنود بگردد
و مشرکان مکه شنیدند و ننگرویدند و بدان استهزاء کردند و پیغمبر (ص) از
آنحال متعجب شد آیت آمد (۱۱) (یل) برای قطع کلام اول است و در زاد
المسیر بمعنی دع گفته یعنی بگذار کلام کفار را و دست از آن بدار شکفت
داشتی تو بر نما گرویدن ایشان بقرآن و ایشان سخریه میکنند
بآن یا تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار پست

میکنند و ایشان افسوس میدارند تعجب تو (۱۲) و دأب ایشان آن است که چون پند
 داده شوند بچیزی یاد نکنند آن را و بدان پند پذیر نشوند (۱۳) و چون به بینند
 معجزه که دلیل صدق مقال تو است چون انشقاق قمر از یکدیگر تو را بسخن سخنریه
 میخوانند (۱۴) و گویند نیست این که ماده ایم مگر جادوی روشن و هویدا
 (۱۵) آیا چون بمیریم ما و باشیم خاک و استخوان بی گوشت و پوست آیا ما
 برانگیخته گان باشیم (۱۶) و پادشاهان نخستین (۱۷) بگوای محمد (ص)
 آری برانگیخته شوید پادشاهان و حال آنکه شما خوار و بی مقدار باشید هرگاه
 که قیامت در آید (۱۸) پس جز این نیست که قیامت بگرازند بود یعنی نفعی
 که دردمند پس آنگاه ایشان زنده شده و از قبر بیرون آمده و مینگرند (۱۹)
 و میگویند ای وای بر ما این است روز پادشاه مآرا که وعده میدادند گویند
 ملائکه آری (۲۰) این است روز حکم یاروز جدا کردن نیکان از بدانان
 روز که بودید شما بآن تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس از حضرت حق
 تعالی فرمان در رسد بلائکه که (۲۱) جمع کنید و بهم در آید آنان را که
 ستم کردند بر خود با شرک و اشیاء ایشان را (یعنی بت پرست را بابت پرست و ستاره
 پرست را با ستاره پرست و علی هذا باقرینان ایشان را از دیوان یازنان ایشان را
 که کافر بوده اند و گویند که مراد از ظلمه ستمکارانند بر خلق بچود بر خود بکنانه
 و حشر آن است که ایشان را نه محشر برد برند با مثال ایشان چنانچه زانی باز
 انی و خمار با خمار با اعوان ایشان از ملازمان و مددکاران ایشان بظلم در
 قوت القلوب آورده که یکی از عبدالله بن مبارک برسد که من خیاطم و احیاناً برای
 ظلمه جامه میدوزم آنگاه از آن اعوان ایشان نباشم عبدالله بن مبارک فرمود که
 نی تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنها اند که سوزن ورشته بتو
 می فروشند .

۱۳۳۳

بار ظالم مباش تا نشوی
روز حشر از شماره ایشان
گر تظلم پسند میداری
باشی از جملگی یکی ایشان
واضح آن است که این ظالمه مشرکانند به دلیل آن که میفرماید حشر

کنید ایشان را و آن چیزی را که بودند که پرستش میکردند (۲۲) بجز خدای
تعالی از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکرا و این آیت هام است که اختصاص
یافته به آیت ان الذین سبقت (الخ) پس بخواهید ظلمه را و معبودان ایشان را
بإدلال کنید ایشان را براه دوزخ (۲۳) و چون روی ایشان بدوزخ آرند
گفته شود که بازدارید ایشان را بر موقف یا بر پل صراط بدرستیکه ایشان پرسیده
شدگان خواهند بود یعنی ایشان را از عقاید و اعمال خواهند پرسید بجهت زیادت
توبیخ و تفریع و دیگر ایشان را گویند (۲۴) چیست مر شمارا که بسیاری
نمیدید یکدیگر را و از حبس موقف خلاص نمیکند ایشان جواب نمیدهند حق
سبحانه یا ملائکه گوید که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند (۲۵) بلکه
امروز گردن نهاد کنند از روی عجز و منقاد شدگان (۲۶) و در موقف روی
آرند بعضی از ایشان بر برخی دیگر یعنی رؤسای قوم و شمه ایشان از یکدیگر
می پرسند که این چه حال است که ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند یکدیگر را
(۲۷) گویند اتباع مرد رؤسای قوم را که بدرستیکه شما بودید که در میآمدید
بما از روی نصیحت و نیکنخواهی و بمن بزم شما یا از قوت و قهر یا از طریق
سوگند یعنی قسم یاد میکردید که این دین حق است که ما شمارا بدان میخوانیم
(۲۸) گویند رؤسا در جواب ایشان که نه چنین است بلکه نبودید شما
گرویدگان یعنی شما براه راست نبودید که ما شمارا همراه کرده باشیم (۲۹)
و نبود ما را بر شما هیچ حاجتی و قدرتی که با کراه و اجبار شمارا بضلالت دعوت
نموده ایم بلکه بودید شما بفس خوه گروهی از اندازه گذشتگان (۳۰) پس
واجب شد بر ما همه سخن پروردگار ما که کلمة العذاب است بدرستیکه ما چشند
کانیم عذاب را در این روز (۳۱) پس ما شمارا دعوت کردیم بگمراهی بجهت
آنکه بدرستیکه ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید و در مثل
است که خرمن سوخته هم خرمن سوخته می طلبد .

لیت

من مستم و خواهم که تو هم مست شوی

تا همچو منی سوخته از دست شوی

حق سبحانه فرمود که (۳۲) پس بتحقیق که تابمان و متبوعان آنروز
در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانکه در غوایت شریک بوده اند (۳۳)
بدرستیکه ما هم چنین میکنیم با مشرکان (۳۴) بدرستیکه ایشان هستند زمانی
که چون گفته میشد گویند مرا ایشان را که بگویند لا اله الا الله یعنی کلمه توحید
بر زبان رانید سرکشی مینمایند از گفتار آن پاتکبر می ورزیدند بر داعی خود
(۳۵) و میگویند اینان آیا ما هر آینه ترك كنند گانیم عبادت خدايان خود را
برای شاعری پوشیده عقل یعنی به سخن او ترك عبادت اصنام نکنیم کفار مکه
حضرت رسالت پناه (ص) را به شعر و جنون نسبت میدادند حق سبحانه میفرماید
(۳۶) نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمد (ص) بدیشان
براستی و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از او بودند (۳۷) بدرستیکه شما
کافران هر آینه چشند گانند عذابى گوناگون در دنیا را در دوزخ به سبب شرك
و تكذيب (۳۸) و پاداش داده نخواهید شد مگر جزای آن چیزی را که
هستید که عمل میکنید (۳۹) لیکن بندگان خدای تعالی که پاك شدگان از
الوان شرك و شك در آن چیزی که هستند جزای آن مضاعف خواهند یافت
(۴۰) آن گروه یعنی بندگان مخلص مرا بشارت راست روزی دانسته شده
بنی ظاهر پوشیده با معلوم است خصائص و از دوام و بقا لذت محض (۴۱)
آن رزق میوههایی است از هر گونه تر و خشك و ایشان نواختگاند (۴۲)
در بهشت های بانعت و ناز (۴۳) بر تخت های آراسته روی در روی یکدیگر
نابد بدار هم شاد و غم باشند (۴۴) گردانیده میشود بر ایشان یعنی ساقیان
بهش بر سر ایشان میگردانند بجامی پر از خمر ظاهر شده بر چشمها یا جاری
از چشمها (۴۵) خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد بالذت و خوش خوار
مرآشامندگان را (۴۶) نیست در آن شراب آفتی و غلتی که بر خمر دنیا ترتب
است چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و جز آن و نه از بهشتیان که از آن شراب
مست شود و خرد و فهم از ایشان زائل شود (۴۷) و نزدیک ایشان یعنی در منازل
ایشان کنیزکان فروداشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران نشکرند فراخ چشمان
(۴۸) گویا ایشان بیضهای پوشیده اند تشبیه میکند حوران را در ملاحظت و
پاکی و خوش رنگی به بیضه تمام چه مقرر است که شتر مرغ بیضه خود را به پر

خویش پیوشد تاغبار بر آن نه نشیند و بیضه ایشان سفید باشد مختلف باندک صفرنی و احسن او ان ابدان نزد عرب آن بود (۴۹) پس روی آوردند برخی بهشتیان بر بعضی دیگر می پرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان بسا دوست و دشمن (۵۰) گوید گوینده ای از اهل بهشت مر باران خود را که بدرستی که من و تنیکه در دنیا بودم بود مرا بساری هم نشین که منکر بهشت بود (مقاتل گوید که ایشان دو برادر بودند در سورة الکہف ذکر ایشان است یهودا مؤمن است و او میگوید بابهشتیان که مر برادری بود قطروس نام که در دنیا سرزنش کنان (۵۱) میگفت آیا تواز باور دارند کانی حشر را (۵۲) آیا چون بهیریم و کردیم خاک و استخوانهای کهنه آیا مایاداش داد گات بساشیم یعنی مارا زنده کنند و یاداش دهند (۵۳) گوید یهودا مر اهل بهشت را که آیا شما دیده و رائید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد آنست که به بینید و دوزخیان را تساحال برادر مرا معلوم کنید که در کدام در که است و بیچه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان گویند تو او را نیکو می شناسی تو فرونگر بدوزخ (۵۴) پس فرونگر د یهودا پس به بیند قطروس را در میسات دوزخ (۵۵) گوید یهودا باو که ای قطردس بخدای که به تحقیق نزدیک بودی تو که از راه ضلال مر آینه هلاک گردانی مر ابوسوسه و از راه بیر (۵۶) و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مر ابعق راه نمود و از فتنه تو نکام داشت مر آینه بودی از حاضر گشتگان بانو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید چنانچه برادر او شود (۵۷) آیا مانیستیم مرد گات در بهشت یعنی که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد (۵۸) مگر مردن نخستین در دنیا و نیستیم ما از عذاب کرده شد گات فرشتگان گویند بلی هرگز نمیرید و معذب نمی شوید گوید یهودا (۵۹) بدرستی که این نعمت خلود و ایمنی از عذاب مر آینه او رستکاری بزرگ است (۶۰) از برای مثل این نعمتها پس باید که عمل کنندگان برای مال و جاه دنیا که بر شرف زوال است و در صدد انتقال .

رباعی

گر بارکشی بار نگاری باری و در کار کنی برای یاری بساری

و ردوی به خاک راه خواهی مالید بر خاک ره طرفه سواری بساری آنکه حق سبحانه و تعالی میفرماید (۶۱) آیا آنچه مذکور شد از مم بهشتیان بهتر است از ردوی نزول و پیش کش و ماحضر یاد رخت زقوم و آن درختی است در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوه او بغایت متنن و تلخ بود و حق سبحانه و تعالی درختی را که میوه آن نزول دوزخیان باشد و با کراه بایشان خوراندند بدین اسم مسمی کرد و فرمود که (۶۲) بدرستی که ما گردانیدیم درخت زقوم را محنت و عذاب مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان بعد از آنکه شنودند که زقوم درختی است در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهنی را میگوید زقوم میسازد و ندانستند که آنکه قادر است بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر توانا است بر آفریدن شجر در آتش و حفظ آن از احراق (و در معالم آورده که ابن الزبیری صنادید قریش را گفت محمد (ص) می ترساند مارا بزقوم و آن بلفت بر بر و افریقیه سکه و خرما را گویند ابو جهل برخاست و اکابر عرب را بخانه آورد و کنیزك خود را گفت زفینا یعنی زقوم ده مسارا کنیز کی زبده و خرما آورد ابو جهل گفت بخورید که این زقومی است که محمد (ص) ز ما را بدات وعید میکند) حق سبحانه آیت فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان می برند (۶۳) بدرستی که آن درختی است که بیرون می آید در دوزخ و شاخه های آن بلند شده بسایر در کات میرسد (۶۴) خوشه آن درخت گویا آنکه که اوسرهای دیوان است یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین بار های قبیح بر مول است و گویند سکه های سیاه بوده در حوالی مکه که آن را رؤس الشیاطین میگفتند (۶۵) پس به تحقیق که دوزخیان مر آینه میخورند از آن درخت زقوم پس بر کنند اند از آن شکمها از غایت جوع یا بخوراندند ایشان را یا کراه (۶۶) پس بدرستی که مرد دوزخیان را بر خوردن آن آمیختنی است از آب کرم چنان آبی که امعاء را پاره پاره کند یعنی چون زقوم را بخورند آب کرم بر بسا لای آن بدیشان دهند تا از زقوم آمیخته گردد (۶۷) پس بدرستی که بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم مر آینه بسوی دوزخ است و آنها پیش کش و ماحضر بود (۶۸) بدرستی که ایشان یافتند پدران

خود را گمراهان (۶۹) پس ایشان بر پیه‌های ایشان می‌شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند (۷۰) و بدستیکه گمراه شدند پیش از قوم تو پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود (۷۱) و به تحقیق ما فرستادیم در میان ایشان بیم کننده‌گان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما بفرستاد و ایشان قبول نکردند (۷۲) پس در نگر که چگونه بود آخر کار بیم کرد، شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد (۷۳) مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان که بانداز منقطع گشتند از غیر حق (۷۴) و به تحقیق که بخواند ما را نوح و هلاک قوم در خواست و ما اجابت کردیم پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم کفار قوم اورا بطوفان (۷۵) و نجات دادیم او را و کسان اورا از اندوه بزرگ که فرق است با آزار قوم (۷۶) و ساختیم فرزندان سه گانه اورا باقیان از جهت نسل تاقیامت چه در خبر است که از اهل او جز سام و حام و یافث و زنان ایشان کس دیگر نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس و روم است و یافث پدر ترک و خند و سقلا و هام پدر هند و حبش و زنگ و بربر (۷۷) و باقی گذاشتیم بر نوح ثنای نیکو در میان پسینیان یعنی امت محمد مصطفی (ص) پس آنرا بگذاشتیم که ایشان را امتان آخرت میکوبند (۷۸) سلام بر نوح در میان عالمیان قوالی آنست که این ابتدای کلام است و خدای تعالی سلام میکوبد بر نوح و میفرماید (۷۹) بدستیکه ما همچنین که نوح را جزا دادیم پاداش میدهم نیکو کاران را (۸۰) بدستیکه نوح از بندگان گرویدگان ما است (۸۱) پس از دعای نوح غرق گردانیدیم دیگران را یعنی کافران قوم اورا (۸۲) و بدستیکه از پیروان نوح هر آینه ابراهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید پیرو او بود (در باب از فرا نفل میکنند که در شیعه ضمیر عساید است به حضرت رسالت پناه کنایت غیر مذکور است و ابراهیم اگر چه بصورت سابق بوده اما بمعنی متابع او است زیرا که همپوست پیروان بفضل او معترف گشته و دین وی را ستوده و برای او دعا کرده که دینا و ابعث فیهم رسولا آلاية).

قطعه

بیش از تو آمدند پس انبیا بتو گرا آخر آمدی همرا بشوا تو را، خوان خلیل هست نمکدان خوان تو برخوان اصطفانا نمک انبیا تویی (۸۳) یاد کن آنرا چونکه آمد ابراهیم پروردگار خود را بدلی پاک از علائق با خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاده بدرگاه عزت بادللی از تملقات کونین رسته و از خط نفس و آرزوی طبع و ابرداخته (۸۴) یاد کن چون گفت ابراهیم مریدر خود آرزو گروه خود را این چه چیز است که میپرستید (۸۵) آیا از روی دروغ خدا یان را جز خدای میخواهید (۸۶) پس چیست گمان شما به پروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند بر آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده اید و غیر او را پرستش میکنید قوم سخف ابراهیم را این جواب دادند که فردا عید ما است و به صبحرا بیرون خواهیم شد امروز طامعها می‌یزیم و بر حوالی بتان می‌گذاریم تا چون از صبحرا باز گردیم به بتخانه درآمده برسم تبرک آن طامعها را قسمت کنیم تو بیامو مجمع ما را تماشا کن و از آنجا باما به بتخانه‌ای تازیاب و زینت اصنام و هیات و اشکال ایشان را مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت درخواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذورخواهی داشت.

بیت

که تو که جز عشقی زنجوری تو روی بتم ندیده معذوری
بر خیم ملی بینا و عیبه السلام خوب ساد و روز دیگر بر و مادر و یاران
وی گفتند ای ابراهیم بیاتما برویم (۸۷) پس در نگر بست نگر بستنی در ستارگان و مواقع اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد یاد کتابی که علم نجوم در او بود نگر بست و چون قوم او علم نجوم می‌ورزیدند هم از علم ایشان ایشان سبب فرمود (۸۸) پس گفت ابراهیم بدستیکه من بیچارم یعنی استدلال میکنم که مرا طاعون درخواهد یافت و آن گروه از طاعون گمان به بردندی (۸۹) پس برگشتند از روی گردنندگان از خوف آنکه چون طاعون از ابراهیم منهدم است ناگاه بدیشان سماعت کند چون قوم ابراهیم را

گذاشته به صحرا رفتند آن حضرت روبه بتخانه نهاد (۹۰) پس یتهاست بازگشت ابراهیم بسوی بتان ایشان بتان را دید آراسته و خوانهای طعام در پیش ایشان نهاده پس گفت از روی استهزاء آیا نمیخورید این طعامها را و چون جوابی نشنید از روی تمسک دیگر بار گفت (۹۱) چیست شمارا که سخن نمیگوئید و مرا جواب نمیدهید (۹۲) پس پنهان درآمد برایشان و بزد بتان را زدنی بقوت تمام یابدست راست یاب به سبب سوگند که خورده بود و فرمود تا شعله کیندن اصنامکم الفصه ابراهیم بتان را باره باره کرد چنانچه در سوره انبیا گذشت نمرودیان از عید گاه به بتخانه آمدند صورت حال مشاهده کردند دانستند که کار ابراهیم است (۹۳) پس روی آوردند بسوی ابراهیم شتاب میکردند در گرفتن او و او را گرفته نزد نمرود آوردند بعد از مباحثه بسیار که شمه از آن ذکر یافته (۹۴) گفت ابراهیم آیا میبرستید آنچه میتراشید از سنک و چوب بدست خود (۹۵) و خدای تعالی آفریده است شما را و آنچه شما میکنید بدست های خود در این آیت دلیل است بر آنکه بنده گان و افعال بنده گان همه مخلوق حضرت پروردگار است چون ابراهیم ایشانرا الزام داد (۹۶) گفتند نمرودیان و خواص او که بنا کنید برای سوختن ابراهیم بنائی و از همزم بر ساخته آتش در آن زنید پس در افکند او را در آتش سوزان (۹۷) پس خواستند نمرودیان به ابراهیم رستانی و فتنه که او را بسوزانند پس گردانیدیم ایشانرا زیر تر و غوار تر چه آتش ایشان بروی کلهستانی ساختیم و آن برهانی روشن بود بر حقیقت او و بطلان ایشان (۹۸) و گفت ابراهیم چون از آتش به سلامت بیرون آمد بدرستی که رندهام بجائی که پروردگار من فرموده است یعنی زمین شام زود باشد که راه نمایند مرا بمقصد من پس بمصالح دنیا و آخرت پس ابراهیم روی به شام نهاد در آن راه حاجر بدست ساره خاتون افتاده و آنرا بابر ابراهیم بخشید و چون حاجر ملک او شد دعا کرد که (۹۹) ای پروردگار من بخش مرا فرزندی از شایستگان و ستودگان که معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت (۱۰۰) پس مرده دادیم مرا و او را فرزندی برد بار یعنی چون به بلوغ رسید حلیم بود پس خدای اسمعیل را از حاجر ای و از زالی داشت و بعد حکم سبحانه حاجر و پسر او را از زمین شام پس آورد و

اسمعیل در آنجا نشو و نما یافت و قتی که ابراهیم از شام بدین پسر آمده بود مشب منوالی در واقعه دید که فرزند خود را قربان کن روز عید نجر بود که ابراهیم اسمعیل را همراه داشته روی به مناسک (۱۰۱) پس چون رسید ابراهیم با پسر خود به موضع سمی یعنی میان صفا و مروه و گفته اند مراد مشی است بکوه صفا گفت ابراهیم ای پسرک من (تصفیر برای ترحم و شفقت است) بدرستی که من می بینم پیوسته در خواب آنکه من تو را ذبح میکنم یعنی بیای می بینم در خواب که فرزند را ذبح کن پس درنگر که در این کار چه چیز می بینی و رای تو چه تقاضا میکند گفت اسمعیل ای پدر من بکن آنچه را که فرموده شده ای بدان چه خواب انبیا وحی است زود باشد که بیای مرا اگر خواهد خدای تعالی از سر کنندگان بدیع یا بر حکم قضا (۱۰۲) پس آن هنگام که گردن نهاد حکم خدا بر ابراهیم (ع) بفدای پسر خود و اسمعیل رضاداد بقربان شدن خود واقع شد آنچه واقع شد و بیافکند ابراهیم مر پسر را بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد بآلتها و او (در معالم آورده که چون ابراهیم قصد ذبح اسمعیل فرمود اسمعیل سهو و صیبت کرد اول گفت ای پدر دست و پای من محکم بر بند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب نشاید که جامه مبارک تو خون آلوده گردد و من بدین بی ادبی عاصی و بدنام شوم و مراد در آن حضرت جسارت باشد .

یت

اگر خونم بر بریزی غم ندادم زان همی ترسم

که ناگاه دامن بساکت شود از خونم آلوده

دیگر چون بتخانه باز روی سلام من بمادر دلفکار من برسان و پیراهن مرا بدوده تا او را بآن تسلی باشد سوم روی مرا بشاک نه تا بوقت تیغ راندن نظرت بمن بیفتد و سلسله مهر پندری در حرکت نیاید مبادا در امر الهی تاخیر و تقصیر رود ابراهیم بدل قوی دست و پای پسر بر بست و کار در بر خلق وی نهاد حق سبحانه صفا ای از من به شکل حلقه در خلق اسمعیل پدید آورد تا کار در را از بریدن باز داشت و گفته اند حلق او میبرد و باز درست میشد پس حق سبحانه میفرماید که ما عمل ابراهیم را پسندیدیم و او حکم ما را بجا آورد (۱۰۳) و ندا کردیم ما او را ای ابراهیم (۱۰۴) بدرستی که راست کردی خواب خود و

در وسط آورده که او در خواب دیده بود که بسرا می‌گشت امپا از او خیر
ندیده بود در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت بدرستی که ما همچنین
تفرج شد از شدت جزا میدهم نیکوکاران را (۱۰۵) بدرستی که این کار
هر آینه مراورا آزمایشی است روش که بآن مخلص از غیرو متمیز گردد
(۱۰۶) و خدا دادیم اسمعیل را به کبشی (کوسفندی) بزرگ بنی قریه و
آتش کبش شاخدار بوده که چهل سال در مرغزار بهشت چرانیده شده بود گویند
این آن کبش بود که هابیل او را قربان کرده بود و خدای تعالی از وی پذیرفت
با کوسفندی بود که از جبل برب فرود آمده بود پس نزد ابراهیم بسایستاد و
واشهر آست که جبرئیل از آسمان فرود آورد و قصه قربانی با توابع و اواحق
آتش بشری لائق و بسطی موافق در جواهر التفسیر مذکور است (۱۰۷)
و باقی گذاشتیم برابر ابراهیم ثنای نیکو در میان پسینیان یعنی امت محمد (ص)
یا آنرا باقی گردانیدیم که مردمان میگویند (۱۰۸) سلام باد برابر ابراهیم یا ما
سلام میگوئیم براو (۱۰۹) همچنین پاداش میدهم نیکوکاران را (۱۱۰)
بدرستی که ابراهیم از بندگان گرویدگان ما است (۱۱۱) و مؤدبه دادیم او
را یعنی ابراهیم را بعد از اسمعیل بفرزندی اسحق نسام پیغمبری از ستودگان
(۱۱۲) و برکت دادیم برابر ابراهیم و بر سر او اسحق که از صلب او انبیاء
بنی اسرائیل و غیر ایشان چون ایوب بیرون آوردیم و از فرزندان ایشان هر دو
نیکو کار است در عمل خود با امان و طاعت و ستمکار است بر نفس خود به کفر و
معصیت آشکاراستم او یعنی از نسل او هم گرویدگان نیکوکار باشند و هم نسا
گرویدگان ستمکار (۱۱۳) و هر آینه ما منت نهادیم بر موسی و هارون بر
نعمت نبوت (۱۱۴) و بر هانیدیم ایشان را و گروه ایشانرا یعنی بنی اسرائیل
را از اندوه بزرگ یعنی از تغلب قبطیان و ایذاء و آزار ایشان (۱۱۵) و
یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان پس بودند ایشان غلبه کنندگان بر اعدای
(۱۱۶) و دادیم موسی و هارون رکنیابی بید او و پیدا (۱۱۷) و راه
نمودیم هر دو را راهی راست رساننده به مقصود (۱۱۸) و باقی گذاشتیم
بر هر دو نیای نیکو در میان امتان باز پسین با آنچه باقی گذاشتیم این

است که گویند (۱۱۹) سلام باد بر موسی و هارون یا ما میگوئیم سلام بر
مردو (۱۲۰) بدرستی که ما همچنین پاداش میدهم نیکوکاران را
(۱۲۱) بدرستی که موسی و هارون از بندگان گرویدگان ما اند (۱۲۲)
بدرستی که الیاس (بن یاسین بن بشیر بن فنعاص بن الفیر از بن هارون) از جمله
فرستادگان است بدعوت خلق (۱۲۳) یاد کن آنرا که گفت مرا گروه خود را آیا
نمیترسید از عذاب الهی .

(۱۲۴) آیا می‌پرستید بعل را بخدائی (و آن بنی بود که بیست گز بالا و چهار
روی داشت و بك نام زمینی است از شام و چون بعل در او بود آنجا را بعلبك
گویند و بدین اسم مشهور شده القصة الیاس گفت میخوانید بعل را) و میگذارید
عبادت نیکوترین آفریدگان را مراد از خالقین مصورانند (۱۲۵) خدای پروردگار
ثما است و پروردگار پدران پیشین شما است پس او را پرستید و باو شرك
میارید (حق سبحانه و تعالی الیاس را باهمل بعلبك فرستاد و ایشان ملکی
داشتند حاجب نام در اول مسلمان بوده و در آخر باغواي زن خود از اهل بیت
پرستان شد و الیاس دعا فرمود تا سه سال به خط مبتلا شدند و بالیاس رجوع
نموده عذر تدارك خلل خود درخواستند الیاس فرمود که ایمان باید آورد و
بیگانگی حق اقرار باید کرد ایشان متامل شدند الیاس گفت اگر میخواهید
که بطلان و حقیقت دین من و شما هویدا گردد بیایید تا من خدای خود را
بخوانم و شما بتان خود را بخوانید هر کدام که دعای ایشان اجابت نماید
سزاوار پرستیدن باشد ایشان بدین رضا داده بت خود را بیاراستند و ستایش
بسیار کرده از او باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس دعا فرمود
فی الحال باران آمد و قوم او در انکار افزودند (۱۲۶) پس تکذیب کردند او
را پس بدرستی که ایشان هر آینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ (۱۲۷)
مگر بندگان خدای تعالی پاک کرده شدگان از شابه شرك و نفاق (آورده اند
که الیاس ملول شده از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان
قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز در فلان موضع رود و هر چه بدو

ظاهر گردد بر او سوار شود الیاس در زمان معین بیکان مقرر رفت صورت شیری یا اسبی از آتش پیش وی آمد بر آن سوار شد و الیاس را خلیفه خود ساخت حق سبحانه او را پروبال داده شهوت طعم و شراب و وقایع از او سلب کرد و با فرشتگان پرواز داد و در صفت او آمد هم انسی است و هم ملکی و هم ارضی و هم سماوی و او موکل است بر یابانها چنانچه خضر بدریاها و در عرفات با یکدیگر ملاقات میفرمایند و در رمضان با هم در بیت المقدس افطار میکنند و جمعی از صلحای امت ایشان را می بینند (۱۲۸) و بگذاشتیم بر الیاس در میان پسینان تا و درود فراوان یا آنرا گذاشتیم که گویند (۱۲۹) سلام بر الیاس (و گفته اند الیاسین هم نام او است چنانچه میکال و میکائیل و سینا و سینین) (۱۳۰) بدرستی که ما هم چنین جزا میدهیم نیکوکاران را (۱۳۱) بدرستی که الیاس از بندگان گرویدگان ما است (ایمان اسمی است جامع مرجمیع کمالات صوری و معنوی را و نام بندگی تشریفی است خاص برای اهل اختصاص

نظم

اگر بنده خویش خوانی مرا به از مملکت جاودانی مرا
شهرانی که با تخت فرخنده اند همه بندگان تو را بنده اند

(۱۳۲) و بدرستی که اوط (بن هارن) از پسران فرستاده شده است (۱۳۳) یاد کن چون نجات دادیم او را و اهل بیت او را هم (۱۳۴) مگر پیره زنیکه زن او بود چه او قرار گرفت در بازماندگان عذاب زیرا که او کافره بود و بالوط همراهی نکرد (۱۳۵) پس هلاک کردیم دیگران را از قوم وی و دیدار ایشان را زیر و زبر ساختیم (۱۳۶) و بدرستی که شما ای گروه قریش میگذرید بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام میروید در حالتی که داخلید در صبح (۱۳۷) و شب یعنی بر منازل ایشان گذر دارید روز و شب آیا تعقل نمیکنید و اندیشه نمی نمائید که عاقبت مکذبان جز بهلاکت نمیکشد (۱۳۸) و بدرستی که یونس (بن هنی) از جمله فرستادگان است حق سبحانه او را با اهل نینوا از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سورة یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند و او عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس ایمان آوردند و

عذاب مرتفع شد و یونس از این حال خبر یافت و او قوم را وعده عذاب داده بود که عذاب بشما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم او را بکذب نسبت دهند روی بجانب دریا نهاد (۱۳۹) یاد کن آنرا که گریخت یونس از قوم خود بسوی کشتی که مملو بود از مردم و مناع (آورده اند که چون یونس به کنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افکنده و در دریا سوار می شدند یونس با ایشان بکشتی درآمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحظان گفتند بنده گریخته در این کشتی هست که کشتی نمیرود یونس فرمود که بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیمای آزاد مردی و صلاحیت جوان مردی از بشره تو لایع است یونس مبالغه کرد که گریخته منم و آب آن قوم چنان بود که بنده گریخته را در دریا می انداختند تا کشتی روان میشد چون یونس در آن باب سخن بر حد اطاعت رسانید و آن قوم نمی شنیدند فرمود که قرعه زنیم (۱۴۰) پس قرعه زدند اهل کشتی سه نوبت پس کشت یونس از مدحشیان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی بر آمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند که او را بدریا افکنند حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بماه که در آخر دریاها بود تا پیش کشتی آمد و دهن باز کرد ملاحظان او را بطرف دیگر بردند آنجا ماهی پدید آمد یونس کلیم بر سر کشیده خود را در بعر افکند (۱۴۱) پس فرو برد او را ماهی بیکبار و او سلامت کنده بود نفس خود را که چرا از قوم گریختی (فرمان رسید بماه که من او را طعمه تو ساختم بلکه درون تو زندان او کردم باید که ترکیب او از هم نریزد و ماهی چنان که مادر را با فرزندان باشد در نگاه داشت او رعایت مینمود و سر از آب بر آورده میرفت و یونس در درون او نفس میزد سه روز با هفت روز آنجا بود و اشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بود و آن ماهی هفت دریا را بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را نازک و صافی ساخته بود چون آبکینه تا یونس غرائب و عجائب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت (۱۴۲) پس اگر نه آنست که یونس بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی (که میگفت لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین یا اگر نه آنست

که اویش از آن که در شکم ماهی رود از ذاکران و نماز گذاران بپای (۱۴۳) هر آینه درنگ کردی در شکم حوت تا روزی که بر انگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر پروردگار زودش خلاصی داد (۱۴۴) پس بیفکنندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون برآورد و بیفکند در زمین هامون یعنی صحرای که در آن درخت و گیاه و نبات و کوه نبود او را در چنین موضعی بیافکند و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود (۱۴۵) و بر رویانیدیم بر زیر سراو درختی از کدو تا بر کهای خود او را سایه کرد (و در زادالمسیر آورده که خاصیت ورق بقطین آنست که مکس گرد آن نگردد و چون حق سبحانه و تعالی را بدرخت بقطین بپوشید از آفت زباب و حرارت آفتاب ایمن شد بزکوهی را فرمان داد تا میآمد و بستان در دهان یونس مینهاد و او می مکید تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی تمام گشت باز وی باقرار اصلی رفت (۱۴۶) و فرستادیم دیگر باره بسوی صد هزار مرد با زیاده بیست هزار با هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس باهل نینوا رسید ملک بانام قوم باستقبال وی بیرون آمد (۱۴۷) پس گرویدند به یونس یعنی بردست وی تجدید ایمان کردند پس بر خورداری دادیم ایشان را تا آن هنگام که اجل ایشان رسید (و بعد از آنکه منقاضی اجل بااسترداد و دیمت روح متوجه گردد نه برآفت ابطال منع او میسر است و نه بذل اموال رفع او متصور

رباعی

روزی که اجل دست کشاید به ستیز

و ز بهر هلاک بر کشد خنجر تیز

نه وقت جدل بود نه هنگام دخیل

نه روی مقاصوت نه بارای کسریز

(۱۴۸) پس پرس (از بنو خزاع و بنو ملیح و جهینه که ملائک را

دختران خدای میگویند یعنی ازوجه قسمت سؤال کن) آیا پروردگار تو را دخترانند و مرا ایشان را پسران (۱۴۹) یا ما آنرا بدیم مفرشتگان را زنان و

ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما مرا ایشانرا (۱۵۰) آگاه باش و بدان که ایشان از دروغ و افترای خود هر آینه میگویند (۱۵۱) بزراد خدایتعالی یعنی برای او فرزندان و بدرستی که در انتصاب و الدیت بخدای هر آینه دروغ گویانند (۱۵۲) آیا برگزید خدای دختران را که مکروه طبع شما اند بر پسران که ماده افغار و استظهار اما ایشانند (۱۵۳) چیست شمارا درایت قسمت چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدای آنرا که برای خود نمی پسندید (۱۵۴) آیا اندیشه نمی کنید که حق سبحانه منزه است از صاحبیه و ولد چه ولد از جنس مولود می باید و از مثل او میباشد و حضرت رب العزت از مثل و شبیه مقدس است (۱۵۵) آیا مرا شمارا است درایت سخن که ملائک را بنات الله میگویند حجتی روشن بپاکتایی فرود آمده از آسمان مشتمل بر انبات آت (۱۵۶) پس بیارید آن کتاب منزل را اگر هستید راستگویان در دعوی خود (آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه باجن مصاهره کرده و برخی از مرورات ایشان اختیار فرمود ملائک از آنها متولد شده اند بامچوس بدان بودند که خدای تعالی و شیطان مراد دارند حق سبحانه میفرماید که) (۱۵۷) و ساخته اند میان خدا و میان پری که دیوار ایشان است خوبشی و نسبتی و بدرستی که میدانند دیوان و پریان که روز قیامت بدرستی که ایشان یعنی قائلان این سخن باهمه ایشان هر آینه حاضر شدگان باشند (برای عذاب جمعی برانند که مراد از جن ملائک اند چه هر چه دیده پوشیده باشد عرب آنرا جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه نسبتی ساخته اند بعضی گفتند دختران و پند و ملائک میدانند که ایشان را برای سؤال حاضر خواهند کرد و از پرسش کفار مرا ایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب بوجه صواب خواهند داد که بل کانوبعدون الجن چنانچه در سوره سبا مذکور شد (۱۵۸) پاک است خدای تعالی از آنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی و بیزارای است او را از مقاله کفار اشرار و همه ایشان بدین نوع خدایرا وصف میکنند (۱۵۹) مگر بندگان خدای پاک شدگان از الواث شهادت که ایشان به سزای ستایش او مینمایند (۱۶۰) پس به تحقیق شما ای کافران و آنچه می پرسید از

بشان (۱۶۱) نیستید شما همه بر آنچه می برستید که راه کنندگان و تباه سازندگان (۱۶۲) مکر آنکسی را که او در آینه بدوزخ است یعنی علم ازلی (خداوندی) بدان تعلق گرفته است بر آنکه او بی شبه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملائکه پرست بودند ذکر اعتراف ملائکه به عبودیت حق سبحانه میکنند که ایشان میگویند (۱۶۳) و نیست از ما هیچکس مکر آن که مراد مقامی است در خدمت و عبادت معین داشته شده و مقرر گشته که از آن تجاوز نمی توانیم نمود (شیخ ابوبکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقام سینه است چون خوف و رجاء و محبت و رضا که هر يك از مقربان حظائر ملکوت و مقدسات جوامع جبروت در مقامی از آن متمکنند) (۱۶۴) و بدرستی که ما صف کشید گانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت (۱۶۵) و بدرستی که ما تسبیح گویند گانیم در ادای طاعت مرخدای عزوجل را و تنزیه کننده از هر چه لایق ذات مقدس وی نباشد (در لایق آورده که این کلام پیغمبر و مؤمنان است رحمهم الله تعالی که میگویند هر يك از ما فردا مقامی معلوم داریم در بهشت و امروز در صف کار ایستاد گانیم به نماز و به پاکی بساد کنندگان مرخدای عزوجل را و تاکیدات این هر دو جمله بان و لام توسیط فصل دلیل است بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شبه شایسته قصور و فطور خواه به نسبت ملائکه گرام و خواه به نسبت سیدانام و سائر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم الرضوان (۱۶۶) و بدرستی که بودند کافران قریش که قبل از بعثت هر آینه میگفتند (۱۶۷) اگر بودی نزد يك ما ذکر ی یعنی کنایه که سبب بند و نصیحت ما بودی از کتب پیشینان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکم بر ما منزل شدی (۱۶۸) هر آینه می بودیم بندگان خدای تعالی ياك کرده شده از لوث شرك و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماوی است یعنی قرآن (۱۶۹) پس کافر شدند بوی پس زود بسا شد که بدانند عاقبت کفر خورا که حقوبت و مغلوبیت است (۱۷۰) و هر آینه پیشی گرفته است سخن ما یعنی پیغمبران و حکم این و شده در لوح محفوظ مثبت است کما قال الله تعالی کتب الله لا غلبینا و رسلی یعنی وعده نصرت که کردیم ما برای بندگان فرستاده شد (۱۷۱)

بدرستی که پیغمبران هر آینه ایشانند یاری کرده شدگان (۱۷۲) و بدرستی که لشکر ما یعنی متابعان انبیاء هر آینه ایشان غلبه کنندگان بهجت یا به نصرت در اغلب اوقات و غلبه کفار بر ایشان به سبیل قدرت است (۱۷۳) پس روی برگردان ای محمد (ص) از ایشان تا هنگام امر قتال با زمان وعده نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه (۱۷۴) و بین حال ایشان در آن روز پس زود باشد که به بینند ایشان در دنیا نصرت تورا و در آخرت علورتبه تورا آورده اند که چون کفار وعید سوف پیصرون شنیدند گفتند که این کی خواهد بود آیت آمد (۱۷۵) آیا بندگان ما شتاب میکنند و وقت نزول آن میبرسند (۱۷۶) پس چون فرود آمد آن عذاب به پیش گاه منزل ایشان پس بد باشد صبح بیم کرده شدگان (آورده اند که در میان قبایل عرب قتل و غارت بسیار بود و هر لشکری که قصد قبیلای داشتی همه شب را بیدار بود و وقت صبح که زمان خواب گران است به حوالی ایشان در آمدندی و دست بغارت و تاراج و اسیر گرفتن) بر کشاده تورا مستأصل ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت در صبح واقع میشد غارت را صبح نام نهادندی و هر چند غارت که در وقت دیگر وقوع می یافتندی همان صبح گفتندی در این آیت تشبیه کرد عذاب را به لشکری که ناگاه بدیشان هجوم خواهد کرد و غارتی بدیشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال است و مروی است که در آن صبح که حضرت رسالت پناه بزمین خیبر رسید و قلعه و حصون ایشانرا دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا انزلنا بساحت قوم فساء صبح النذرین پس حق سبحانه و تعالی دیگر بار بهجت تاکید میفرماید (۱۷۷) و روی برگردان ای محمد (ص) و اعراض کن از ایشان تا وقتی که آیت السیف نازل شود (۱۷۸) و به بین که عذاب بر ایشان فرود آید پس زود بود که به بینند انواع عقوبت ها در دنیا و عقبی (۱۷۹) ياك است پرورد کار تو خداوند عزت و قوت و غلبه از آنچه وصف میکنند مشرکان او را (۱۸۰) و سلام بر فرستاده شدگان (۱۸۱) و همه ستایشهای مرخدای را عزوجل که پرورد کار عسالیان است (در این آیت بندگان را تعلیم تسبیح و تسلیم و تحمید

میکند و امام معی السنه در معالم التنزیل به استاد خود از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که هر که دوست میدارد که بر او بیمایند مزد و ثواب را به پیمان بزرگتر بساید که ختم کلام مجلس او این آیت باشد سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين ثواب بیابد.

سوره ص (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص (ابو بکر و راق و قطرب بر آنند که حروف مقطعه جهت تسکین کفار است که هر وقت که حضرت رسالت پناه در نماز و غیر آن قرآن بجهر (باند) تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صغیر زدندی و دست بردست کو گفتندی تا آن حضرت بر غلط افتد حق سبحانه و ته ای این حروف را فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متامل و متفکر شده از تعلیط باز میمانند و در این حروف به خصوصیت گفته اند که نام خدای است عزوجل یا اسم قرآن یا علم سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارة است به صدق الله یا به صدق محمد (ص) و در احقاف آورده است که اسم محمد (ص) است و مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود که نام بحری است در آسمان صاحب لباب گفته که آن بحری است که عرشی خدای عزوجل بر او است یا دریایی است که حق تعالی بدان مردگان را زنده گرداند

(۱) مشتمل بر هشتاد و هشت آیه و دوم که نازل شده است

امام قشیری فرموده که حق سبحانه و تعالی قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان سلمی گفته که قسم است بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که قسم است بصورت محمدیه و در بحر الحقایق گوید که قسم است بصاد صمدیت او در ازل و بصاد صورت او تا ابد و بصاد صانعیت او ما بینهما و بعق قرآن خداوند عظمت و شرف و شهرت یا مشتمل بذکر ما یحتاج الیه جواب قسم این است نه آنکه کفار بندارند

(۱) بلکه آنانکه نگریدند از رؤسای قریش در سر کشی انداز قبول حق و در مخالفت خدای عزوجل و عداوت رسول (۲) چندین هلاک کردیم پیش از کفار مکه از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار و شقاق (بدبختی) ایشان پس ندا کردند و آواز بلند برداشتند تا کسی ایشان را بفریاد رسد و نیست آن هنگام هنگام رجوع بگریز گاه (در معالم التنزیل فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون کارزار بر ایشان دراز شدی می گفتندی مناس مناس یعنی بگریزید حق سبحانه و تعالی خبر میدهد بهنگام حلول عذاب در بدر مناس مناس خواهند گفت و آنجا جای گریز نخواهد بود) (۳) و شکفت دارند کافران آنکه آمد بدیشان پیغمبری بیم کننده از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان و گفتند ناگرویدگان این منذر جادو است در آنچه در خوارق عادت بمای نماید دروغگو است در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای عزوجل (چه تیره رأی که انوار اعمات دمی را از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه بصیرتی که آثار شماعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد)

قطعه

گشت طالع آفتابی این چنین عالم فروز

دیده خفاش را يك ذره در وی نور نی

از شعاع روز روشن روی کیستی مستیز

تیرگی شب هنوز از دیده وی دور نی

آورده اند که بعد از اسلام دوره و عمر از اشراف قریش از روی اضطراب

نزد ابوطالب آمده گفتند ای پسر عبد مناف تو مهتر و بزرگتر مائی آمده ایم تا میان ما و برادر زاده خود حکم نمائی که يك يك از سفهای قوم ما را می فریبد و دین محدث (نازه) و آئین مجدد خود را برایشان جلوه میدهد و مردم سنك تفرقه در میان جمع ما میافکنند و نزدیک بدان رسیده که دست تدارك از اطفای این نائره عاجز آید ابوطالب آت حضرت را طلبیده گفت ای محمد ص قوم تو آمدند و ایشان را از تو مدعا این است که یکبارگی طریق انحراف مورد در متنای ایشان تامل نمای حضرت رسالت پناه فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفتند آنکه دست از نقص دین برداری و سب اله ما فرو گذاری تا مانیز متعرض تو و متابسان تو نشویم حضرت رسالت پناه فرمود که من هم از شما می طلبم که يك كلمه با من متفق شوید تا ممالك عرب شمارا مسخر شود و اکابر عجم کمر فرمانبرداری شما برینند گفتند آن کدام کلمه است سید عالم (ص) فرمود که لا اله الا الله یکبار اشراف قریش از آن حضرت اسراض نموده بایکدیگر گفتند (۴) آیا کردانید محمد ص خدایان را خدای یگانه و یکتا بدرستی که یکاکی خدای چیزی است نيك شکفت (که) - یصد و شصت بیت که ما داریم کار يك شهر مکه راست نمی توانند کرد و يك خدای که محمد (ص) میگوید کار تمام عالم چون سازد (۵) و به شتاب رفتند بزرگان قوم از خانه ابوطالب از جماعت قریش یکدیگر را می گفتند آنکه بروید و شکیبائی ورزید بر پرستش خدایان خود بدرستی که این مخالفت محمد (ص) چیزی است که خواسته اند (بما از حوادث زمان و از وقوع ان چاره ای نیست یا ترفع و استعلائی که بدعای محمد (ص) است چیزی است که خواسته میشود یعنی همه کس میخواهند که مرتفع مستعلا باشند) (۶) شنوده ایم اینکه او میگوید از وحدانیت خدای عز و جل در ملت بازبین که دریافته ایم پدران خود را بر آن مادر ملت عیسی که آخرین ملت است چه ایشان به تثلیث قائلند نه بتوحید نیست این توحید که او میگوید مکر بافتنی از نزدیک وی یعنی دروغی است که خود می یافد (۷) آیا فرو فرستاده اند بر روی قرآن را از میان ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص باشد و خود

بزرگان قوم مجرم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند نه آنکه ایشان اعتقاد داشتند که قرآن وحی حق است بلکه ایشان در کماند از وحی من بلکه نچشیده اند عذاب مرا و چون بچشند شك ایشان زائل گردد و همه دانند که هر چه پیغمبر من به طریق وحی ادا میکرده همه حق بوده یعنی وقت نزول عذاب بدیشان دم تصدیق خواهند زد و وفائده نخواهد داد (۸) آیساً نزدیک ایشان است خزینة های رحمت پروردگار تو پروردگاری که مغلوب نگردد، بخشنده ای که هر چه بخشد و به مستحق آن بخشد یعنی منافع نبوت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا به بعضی از صنادید قریش خود دهند بلکه عطیه است از حضرت حق سبحانه و تعالی که بفضل خود ارزانی دارد به هر که خواهد.

نظم

چون ز جمال مستحقان آگهی هر چه خواهی هر که خواهی میدهی
دیگران را این تصرف کی رواست اختیار این تصرفها تر است
(۹) یامر ایشانراست بادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه میان ایشان است و اگر چه ایشان مالکند این ملک را پس باید که بالاروند در سبب ها که بدان آسمان میروند (در لپاب آورده که اسباب آست که ملائکه (با جنده خود بر آن طیران میکنند ملغمی سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بآسمان و قرار گیرند بر عرش و به تدبیر امور عالم اشتغال کنند) وحی از هر که خواهند بگردانند و بهر که خواهند بدهند و سخن از غایت حکم است (۱۰) ایشان لشکری اند و چه لشکری آنجا اشارت است به مصارع ایشان در بدر) لشکری شکست شده از گروهها (که لشکر کشیده با رسول جنك میگردند یکی از دلائل اعجاز قرآن این است که خدای خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عتق رب لشکر قریش مقول و مهزوم خواهند شد و چنان شد) (۱۱) تکذیب کردند پیش از اهل مکه گروه نوح مروی را و قوم عاد هود را و فرعون خداوند میخما موسی را خداوند میخما صفت فرعون است و مراد ملك ثابت باشد تشبیه کرد ملك او را به خیمه که اطنبه (طناب) آن پاوتاد (میخ)

استحکام یابد و گویند مراد چهار میوه است که مؤمنان را بآن تعذیب مینمود (۱۲) و تکذیب کردند نمود صالح را (در نکست و عبود آورده اند که تکذیب قوم صالح مرا و در وقت دعوت ثانی بوده چه اول که صالح قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند و چون وی وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه و تعالی باز او را زنده گردانید برایشان فرستاد و در این نوبت او را نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج نافع واقع شد یعنی ایمان آوردند و جمعی تکذیب نمودند و به سبب عقر نافع همه هلاک شدند) و گروه لوط مرا و اهل بیته شعیب را آن گروهند حزبهای مکذبان و چند مهزوم قریش نیز از ایشان خواهند شد (۱۳) نبودند هیچ يك از ایشان مگر اینکه تکذیب کردند فرشتگان را پس سزاوار شد عقوبت من برایشان و فرود آمد عذاب من برایشان (۱۴) و نمی نکرند و انتظار نمی برند این گروه از قوم تو مگر يك صبحه را که نفعه اولی است و هم بدان بپیرند نیست آن صبحه را هیچ رجوعی یعنی کسی نتواند که آنرا رد کند و باز گرداند.

(۱۵) و گفتند (از همانند آن قریش چون نصر بن حشارث و احزاب او که) ای پروردگار ما به شتاب بده بهره ما را از عذابی که محمد (ص) ما را بدان وعید میدهد یا از روی تعجیل ده مرا صبیحه اعمال ما تا در آفت نگریم پیش از روز شما (و این استعجال از روی استهزاء میکردند و خاطر خاطر حضرت رسالت پناه (ص) ملول شد حضرت عزت جل و علا فرمود که) (۱۶) شکیبائی کتب بر آنچه ایشان میکردند (و این حکم به آیت السیف منسوخ است) و باد کن بنده ما را داود خداوند قدرت (در دین باد در حرب باد و مملکت داری و گفته اند در عبادت چه نیمه از شبها بطاعت میگذرانید و روزی روزه مبداشت و روزی افطار میکرد) بدرستی که او باز گردانیده بود بما (۱۷) بدرستی که ما را رام گردانیدیم کوهها را با داود تا مرجا که میخواست میرفتند و با او تسبیح میکردند شبانگاه و بوقت برآمدن آفتاب (صاحب کشف الاسرار فرمود که تسبیح کوهها و سنگها گرچه بر غفلت پوشیده است از قدرت حق سبحانه و بدیع و بید نیست و تسبیح حمصا (سنگ ریزه) در دست مصطفی (ص) یکی از شواهد قدرت است یکی از اولیاء سنگی را دید که بسان قطرات باران آب از او میچکد

ساعتی توقف نموده بتامل در آت نگریم سنگ باوی به سخن آمد که ای ولی خدای چندین سال است که خدای تعالی مرا آفریده و از بیم سیاست اشک حسرت میریزم آن ولی خدا مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعای او بمنجا بیت پیوست و مرده امان بدان سنگ در رسید و آت ولی بعد از مدتی همانجا رسید و همان سنگ را دید که بیشتر از نوبت اول قطره ها میریخت فرمود که ای سنگ چو بت ایمن شدی این گریه از بهر چیست جواب داد که نوبت اول قطره ها که میگریستم از خوف عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت ما را بر بخت در گاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرمود.

بیت

سیر گریه داریم دور و دراز

ندانم ز حسرت بود یا ز ناز

از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح است

وز کوه ناله دان و میندار کان صداست

(۱۸) و منخره گردیم یا مرا و مرغان جمع کرده شده نزد وی وصف زده بالای سر او، هر يك از کوههای و مرغان مر او را معطیم بودند و با ساز گرداننده آواز خود را باوی به تسبیح (۱۹) و محکم گردیم مایادشاهی و برا (به دعای مظلومان یا بود برای نصیحت کنندگان یا بیکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت تا بالقای رعب وی در دل اعادی یا بیافتن زره و ساختن آلات حرب یا به بسیاری لشکر یا به کثرت پاسبانان چه در هر شب سی و شش هزار مرد باس خانه وی میداشتند امام ابولیت فرمود که استحکام ملک بدان بود که سبحانه و تعالی از آسمان سلسله ای فرستاد و آن سلسله بالای محکمه داود بایستاد و از خصمین هر کدام برحق بودند دست ایشان با سلسله رسیدی و آن دیگر را اخذ آن قادر نبودی) و دادیم داود را حکمت (یعنی تمام علم و کمال عمل و کلام با کیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از آن دریافتی یا سخن میانه جامع در مقصود خالی از اکثار بی اشباع عمل و اختصار معجل، مرتضی علی کرم الله

وجهه فصل الغصاب را چنین تفسیر کرده البینه علی المدعی والیقین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میشود و بیسایه دانسته که در قصه داود علی نبینا وعلیه السلام و تزویج زن او را با اختلاف بسیار است و بعضی از مفسران این قصه را بروجهی ابراد کرده اند که شرع و عقل در قبول آن ابا میکنند و آنچه با صحت اقرب مینماید آن است که زن او را زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که باوی عقد کنند او ایای زن را باوی خر خسته افتاده بود و بوی ندادند و داود جهت خود خطبه فرمود او را نود و نه زن بود و او را نیز بخواست در زاد المسیر آورده است که عتاب آلهی باوی آن بود که بعد از خطبه او را خطبه کرد و صورت مما تبه در قرآن بر این وجه است که (۲۰) و آیا آمد بنو خبر آن دو گروه که خصومت کردند (و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل در صورت دو خصم نزد داود آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود روزها را قسمت کرده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ گفتی و روزی مهمات خاصه خود اشتغال فرمودی روز عبادت بیالاخانه برآمدی و بیاسبانان برحوالی ایستاده مردم را از درآمدن روی منع کردند ملائکه آنروز بصورت انسان بخانه داود آمدند و به عبادت خانه وی بالارفتند) چنانچه میفرماید یاد کن چون بالارفتند بر سوی غرقه وی (۲۱) چون درآمدند برداود و ایشان را دید پس بترسید از ایشان چه بی اجازت از بالای غرقه درآمدند گفتند مترس ای داود ما دو گروهیم خصم یکدیگر ستم کردند برخی از ما بر برخی دیگر پس حکم کن میان ما بر راستی و جور ممکن در حکم خود و راه نمای ما را براه میانه که آن عدل است و راستی داود فرمود که سخن گوئید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده داود گفت (۲۲) بدرستی که این برادر من است در دین و صحبت مرا و نود و نه میش است و مرا یک میش و پس ستم آنرا نصیب من گردان و تملیک من کن و غلبه کرد بر من در سخن گفتن و نگذاشت که تعلل کنم در آن (۲۳) گفت داود که اگر حال بر این منوال است بخدای عزوجل که ستم کرده است بر تو بنخواستن میش تو و جمع کردن آن پامیش های خود و بدرستی که بسیاری از شرکای که مال هم خلط

میکند هر آینه ستم میکنند برخی از ایشان بر بعضی و زیادت از حق خود می طلبند مگر آنانکه گرویدند و کردند عملهای ستوده و اندکی اند ایشان در میان شرکاء و چون داود این سخن بگفت ایشان برخاستند و از نظر او غایب شدند داود در تامل افتاد و گمان برد داود و آنکه مسا او را امتحان کردیم بدین حکومت نامتنبه گردد پس طلب آمرزش کرد پروردگار خود را و بیفتاد بر روی در حالیکه سجده کننده بود و باز گشت بخدای عزوجل این سجده نزد امام اعظم سجده عزیمت است و میگوید بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی از عزایم نیست و از امام احمد حنبل درین سجده دو روایت است و این سجده دهم است بقول امام اعظم و در فتوحات مکیه این را سجده انابت گفته و فرمود که یقال لها سجدة الشکر فی حضرت نورالا نوار لان داود سجده مسا (شکر) (۲۴) پس بیامرزیدیم مرداود را آنچه آنروز استغفار کرده بود و بدرستی که مرا و را نزدیک مافرت است بعد از مغفرت و نیکو باز گشت در بهشت و گفتیم مرا و را (۲۵) ای داود بدرستی که گردانیدیم تو را خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت بتو ارزانی داشتیم یا تو را خلیفه انبیا که پیش از تو بودند ساختیم پس حکم کن میان مردمان بر راستی و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را پس گمراه گردانند هوا تو را از راه خدای تعالی بدرستی که آنانکه گمراه میشوند از راه خدای عزوجل (یعنی دلائل که برای حق نصب کرده است مر ایشان راست عذاب سخت به سبب آنکه فراموش کرده اند روز شمار را و برای آن روز کاری نساخته اند در فوائد السلوک آورده که بنکر پادشاهی چه صعب کاری و شهر بساری چه گران باری که حضرت داود علی نبینا وعلیه الصلوة و السلام با کمال درجه نبوت و جلال مرتبه رسالت به حمل عبای چنین امری مامور گردد و بتخطب انتقال چنین خطابی مخاطب وی شود فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم کن بطریق عدل و نفعت و داوری بر منتهج عدل و انصاف نمای و یای بر جاده حق نه بطریق باطل و متابعت هوای نفس بر مشایعت مراد خویش اختیار مکن که تو را از مسالك مراض مسا گمراه گرداند و در سلسله الذهب میفرماید .

(۳۰) و یاد کن چون عرضه کرده شد بر سلیمان با آخر روز اسباب

ایستاده بر سر پای و بر کناره هم از قائمه چهارم و این صفت پسندیده است در اسب اسبان قیزرو و او بنظراره ایشان مشغول بود تاورد او فوت گشت (۳۱) پس گفت سلیمان بدرستی که من برگزیده ام دولتی مال بسیار یعنی اسبان بحری که بازماندم از یاد پروردگار خود یعنی وردی بر طرف آخر روز که داشتم تا وقتی که پوشیده شد آفتاب پیرده شب (و گفته اند حجاب کوهی سبز است محیط بکره زمین) (۳۲) باز گردانید اسبان را بر من چون باز گردانیدند پس در ایستاد و بسود شمشیر سوزنی به ساقهای اسبان یعنی پی میگرد ایشانرا و بر گردنهای ایشان یعنی پی برید سرهای ایشانرا (و در آن زمان گوشت اسب حلال بود و آنرا در راه خدای تعالی برای قربان ذبح میکردند و بعضی از علماء بر آنند که مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان بسبب مطالعه اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان باذن خدای تعالی ملائکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که باز گردانید آفتاب را برای من حق سبعاثه و تعالی فرمود تا آفتاب را باز گردانیدند تا به وضع وقت عصر آمد تا وی آن را ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر ما در صهبای خیبر بعد از غروب باز گشت و بجای عصر باز آمد تا مرتضی علی کرم الله وجهه نماز عصر بگذارد

و نزد محدثان مشهور است و امام طحاوی در شرح آثار خویش آورده که روات ابن حدیث نقلند و از احمد بن صالح نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که توافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که علامت نبوت است

قطعه

که دعوتش گرفته گریبان آفتاب

بالا کشید از چه مغرب بر آسمان

که قرص بدر را بسر کرد خوان چرخ

دستش دو نیم کرده به يك ضربت پشان

آورده اند که حضرت واهب العطیات سلیمان ع را پسری ارزانی

نص قرآن شنو که حق فرمود
که تورا زان خلیفگی دادیم
تا دهمی ملک را ز عدل اساس
هر که دانی ز عدل مستور است
آنکه گیرد ستم ز دیو سبق
عقل چون خواندش خلیفه حق

(۲۶) و نیافریدیم ما آسمان و زمین را و آنچه میان ارض و سما است آفریدنی بیاعطل یعنی اینهارا به عبت نیافریدیم بلکه برای آنکه استدلال بر آن بر قدرت کامله و حکمت شامله آنکه آفریدن اشیاء بی حکمتی باشد گمان آنانست که کافر شدند و به سر آیش پی بردند پس وای مر آنسانرا که نگر ویدند بدین حق و بدین نوع گمان بردند از آتش دوزخ (آورده اند که کفار قریش مؤمنانرا گفتند که ما را در آخرت برابر شما بسا بیشتر از شما عطا خواهند داد این آیت آمد) (۲۷) نه چنانز است آیا میگردانیم آنانرا که گرویدند و کارهای ستوده کردند در جزا و عطا مانند ثبای کاران و زمین یعنی کافران آیا میگردانیم پرهیز کاران را مانند بدکاران و ناپیکاران یعنی نمیگردانیم (۲۸) این کتابی است یعنی قرآن فرو فرستادیم آنرا بسوی تر برکت داده شده و بسیار خیر تا اندیشه کنند در آیتهای او و تفکر نمایند در معانی و حقایق آن و تابند پذیر شوند خداوندان عقول صافیه (۲۹) و بخشیدیم سامر داود را فرزندی که آت سلیمان است نیکو بنده ای بود سلیمان بدرستی که او رجوع کننده بود بسا خدای عزوجل در همه احوال (آورده اند که سلیمان با کماد دمشق و نصیبین کارزار کرد و هزار اسب از ایشان گرفت و کویند داود با عمالقه قزا کرده بود و هزار اسب گرفته و میراث به سلیمان رسید و در معالیم میگوید که اسبان دریسائی بودند و بر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان آوردند و بهر تقدیر سلیمان خواست که ایشانرا تماشا کند بعد از نماز دیگر بمرض آنها مشغول شدند و سلیمان به سبب آن از ورد که در آخر روز داشت باز مانده و همه را قربان کرده چنانچه حق سبعاثه می فرماید.

فرمود جماعتی از دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان را بخوزه تسخیر در آورد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان خبر یافت او را بسحاب سپرد تا برضاح او قیام نمایند و از شر ایشان ایمن باشد قضا را آت بر سر آورد و او را مرده بر تخت سلیمان افکند چنانچه حق سبحانه و تعالی خیر داد که (۳۳) و بدرستی که ما آزمودیم و در فتنه افکندیم سلیمان را و بر انداختیم بر تخت او پسر او را جسد بی روح سلیمان از آنچه کرده بود نادم شد که پسر را باین سپرد و توکل بخدا نکرد بشیمان شد پس باز گشت به خدای عزوجل و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر خدای بیاید کرد (و در لباب آورده که سلیمان بیمار شده بر تپه ای که از غایت ضعف بدن بی روح می نمود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات مملکت خلال پذیرد پس باز گشت بصحت و مشهور آنست که بواسطه ترك ادبی انگشتی مملکت وی بدست صخره جنی افتاده و چهل روز بتخت سلیمان نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان آمده بمملکت باز گشت و از روی نیاز بدعا باشتغال باز نمود) (۳۴) گفت سلمان ای پروردگار من پیامرزم را در آنچه از من صادر شده و ببخش مرا پادشاهی که نسزد و نشاید هر يك را پس از من تا چنین ملك معجزه من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخره جنی در بحر فرمود که مرا ملکی ده تا دیگری طلب موس آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملك بدان عظمت بقوت نبوت از فتنه ایمن نتواند بود بدرستی که تو بخشند و هر چه خواهی بهر که خواهی دهی (امام قشیری فرموده که سلیمان بالهام الهی دانسته بود که حضرت یغبر من را بملك دنیا التفات نخواهد بود بجهت آن بدین دعا جرأت نمود که در جنب همت او دنیا و مافیها پریش نمی آرد و نمی سنجد

بیت

عارفان هر چه ثباتی و بقائمی نکند

گر همه ملك جهان است به پیش نخرند

و از این است که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان

آن بود که گفت مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفضل کسی را نسزد چه بالقوه

حضرت رسالت پناه را آن ملك حاصل بود. (چنانچه در صحیحین مذکور است که حضرت رسالت پناه (ص) فرمود که از جن عفریتی تا گاه بمن در آمد تا نماز بر من قطع کند خدای تعالی مرا فوت داد و ممکن کرد تا او را بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد بندهم تا شما در او نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان ع رب هب لی ملكا لا ینفی لاحد من یندی او را و مرا کردم تا بی بهره و نا امید باز گشت) (۳۵) پس دام گردانیدیم بر سلیمان را با دنا فرمان وی برد برود بفرمان او برم و خوش هر جا که قصد کرده باشد (۳۶) و مسخر کردیم مرا و را دیوان هر یکی بنا کننده در بر تا برای وی عمارتها بسازند و غوص نمایند در بحر یا بجهت وی استخراج جواهر کنند (۳۷) و دیگر دام گردیم مرا و را دیوان دیگر با هم بسته در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عامل بودند بصنایع برای وی کار کردند و جمعی دیگر که متمرد بودند در بند کشیدندی تا کسی را ضرر نرسانند پس گفتیم او را (۳۸) این چنین ملکی را که بتو دادیم ببخش ما است بشو پس منت نهاده هر که خواهی او را از آن محظوظ گردان یا باز دار عطای خود را از هر که خواهی ببحساب در من و امساك یعنی تصرف در آن مفوض به مشیت تو است و بدان محتاسب نخواهی بود (۳۹) و بدرستی که سلیمان راست نزدیک ما قربت بقبول طاعات او یا در آخرت از مقربان در گاه صمدیت خواهد بود با وجودی که ملکی عظیم درد دنیا داشت و مرا و راست نیکوئی باز گشت یعنی درجات جنات (۴۰) و یاد کن بنده ما ایوب را چون بخواند آفریدگار خود را با آنکه مرا میس میکند شیطان یعنی شیطان بمن میرساند رنج و الم و آن چنان بود که ابلیس شمانت میکرد مرا ایوب را علی نبینا و علیه السلام و سرزنش نمود که چه کردی که حق سبحانه و تعالی فوائد نعم از تو باز گرفت و شدائد الم بر تو گذاشت و گفته اند و سوسه میکرد اتباع او را تا حدیکه او را از دیار خود بیرون کردند از خوف آنکه مرضش سرایت کند در ایشان (و برخی از وجوه حکایت ایوب در سورة انبیا مذکور شد) القصه حق سبحانه و تعالی دعای او را اجابت نمود و جبرئیل را نزد وی فرستاد و جبرئیل پیامد و مرا و را گفت (۴۱) بزن پای خود

را بر زمین ایوب (ع) بفرمان روح الامین پای مبارك بر زمین زد دو چشمه آب از تحت قدم او جوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد جبرئیل فرمود ایبت - چشمه آب گرم جای غسل کردن است با آبی است که بدان غسل کنند و این چشمه دیگر آب سرد است و آشامیدنی پس ایوب ع در آن چشمه حاره غسل فرمود و جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از آن چشمه سرد بپاشامید غل باطنی بتمام زائل گشت و گفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بود و بوقت غسل کردن گرم (۴۲) و بیغشیدیم مر اورا یعنی بوی عطا کردیم کسان وی را یعنی فرزندان وی را زنده کردیم و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر آن شدند که بودند از برای بخششی که فائز شد از ما و برای پند گرفتن مر خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار کشند بفرج و پناه بحق سبحانه و تعالی برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسزاست اصبر فان المصبر مفتاح الفرج

تظلم

کلید صبر کسی را که باشد اندر دست

هر آینه در کنج مراد بکشاید

بشام تیره محنت بساز و صبر نمای

که دم بدم سحر از پرده روی بنماید

(آورده اند که در زمان مرض ایوب علی نبینا و علیه السلام زوجه او رحیمه

نام بمسی رفته بود و دیر مانده ایوب سوگند خورد که اورا صد چوب زنند به تاثیر صبح صحت از افق رحمت روی نمود ایوب بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود راست گرداند خطاب رسید که (۴۳) بکیر دسته چوب از خرما یا از حشایش خشک شده که بمدد صد باشد پس بزن زوجه خود بدان دسته گیاه و حانت مشود رسو کند یعنی مشکن و بدروغ مکن بدرستی که ما یافتیم ایوب را شکایا در آنچه در نفس و مال و ولد وی رسید نیکو بنده است ایوب بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه بالکلیه خود (۴۴) و بساد کن بندگان مرا ابراهیم را و یسر او اسحق را و نبیره وی یعقوب را خداوندان دستها و دیده ها (مراد اعمال شریفه و علوم نافع است تمبیر کرد بدست از عمل

که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد و بدیده از معارف که اقوای میادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوت در طاعت است و از ابصار بصیرت در دین (۴۵) بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشان را بخصالتی یاک از شوائب معایب یا نعمتی خالص از اوث مثالب که آن یاد کردن سرای آخرت است (چه مطمح نظر را تبیا جز بفوز لقای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر میشود) (۴۶) و بدرستی که این پیغمبران نزدیک ما از جمله برگزیدگان و نیکانند (۴۷) و یاد گرفت اسمعیل ذبیح را و الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود بآخر خلعت پیغمبری یافت و خداوند پابندانی را که بشر بن ایوب بوده و صد پیغمبر را از که قتل میکرد بیغشیدیم که قتل شده و در تبیان گفته که او پسر ایوب است و بعد از پسر میوه ث شد بقومی از شام و خدای اورا ذوالکفل نام نهاد و بعضی اورا همان الیسع دانند که از الیاس متکفل شد که بامر دین قیام نماید و برین تقدیر عطف بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف همه این نامبردگان بودند از برگزیدگان خلق (۴۸) این خبر از ما یاد کردنی است تو را که محمدی (ص) و قوم تو را و بدرستی که مر برهیز کاران را نیکوئی باز گشتنی است و باز گشتن آن (۴۹) بوستانهای اقامت است در حالتی که گشاده باشد برای ایشان درهای آن بوستان (۵۰) ایشان تکیه زدگان باشند بر آن تختها در آن باغها چنانچه متمتعان برای راحت میخواهند و میخواهند در آن بوستانها میوه بسیار را (چه تفکر برای تلذذ است و تغذی بجهت تحلل و آنجا تخلل نباشد پس از متاهم بفوا که (بمیوه) میل بیشتر کنند) و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار (۵۱) و نزدیک ایشان باشند کوتاه چشمان (یعنی زنانیکه از غیر شوهر چشم باز گیرند) همزادان یعنی همه ایشان در یک سن و گفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازدواج باشند که مجموعه سی و سه ساله و بعضی بر آنند که مراد از اتراب آن است که همه زنان مساوی باشند در حسن یعنی هیچیک را بر دیگری فضل نبود در آن تا طبع بفاضله کشد و از مفضوله منصرف گردد (۵۲) گویند ملائکه بهشتیان را که این است آنچه وعده داده شده بودید بآن در روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند (۵۳) بدرستی که آنچه ما می بینیم از نعمت

هر آینه روزی مال است که حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته نیست مر این را هیچ کمی و انقطاع (۵۴) این است آنچه بهشتیان را باشد و بدرستی که مر نافرمان برداران را یعنی کافران را هر آینه بدی بازگشت بد که آن (۵۵) دوزخ است در آیند در آن دوزخ پس بد آرامگاه است دوزخ (۵۶) این است عذاب پس باید بنخشند آنرا آن آب گرم است در نهایت حرارت (که چون پیش لب رسد ویرا بسوزد و چون بنخورند دوباره شوند و ز مهریر که دوزخیان را برودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزاند و گویند غداق چیز کننده را گویند به لغت ترك و مراد اینجا بریم است (چرك) که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان سیلان کند آنرا جمع کرده میخورانند ایشان را) (۵۷) و ایشان را عذابی دیگر است مثل این عذاب که مذکور شد نوعها (یعنی این عذاب گوناگون است اما مثابه (مانند) یکدیگرند و در عذاب و آلام آورده اند که چون رؤسای کفار بدوزخ در آیند متابعمان ایشان را نیز با ایشان در آرند و ملائکه رؤسا را گویند) (۵۸) این گروه است در آینده در دوزخ و سختی باشما ایشان گویند هیچ مرحبا مبادا ایشان را بدرستی که ایشان در آیند گانند بآتش به شومی عملهای خود چنانچه مادر آمدیم (مرحبا کلمه ای است که برای اکرام مهمان گویند) رؤسا متابعمان خود را نفرین کنند به لامرحبا بهم و چون تابعمان از متبرعمان این سخن بشنوند (۵۹) گویند مرحبا مباد بلکه شمارا و شما بدین نفرین بدی رؤسای کفار سزاوار ترید و شما بیش داشتید موجبات عذاب را برای ما که مارا اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ در آمدیم پس بدقرار گاهی است دوزخ آنکه تابعمان دیگر باره (۶۰) گویند ای پروردگار ما هر که قدم فراییش داشت برای ما این کفر و ضلال را و مارا از راه حق بلغزاید پس زبانه کن او را عذابی دوباره در آتش (یعنی آن مقدار عذاب که دارد دوچندان کن و گویند حیات (مارها) و عقارب (عقربها) دوزخ برایشان گمارد)

(۶۱) و گویند صنادید قریش در دوزخ چیست مارا که امروز نمی بینیم مردانی را که بودیم ما که می شمردیم ایشان را در دنیا از بدات و مردودان

در موضح آورده که چون کفار قریش در دوزخ نکرند و فقرای مسلمانان چون عمار و حبیب و خباب و بلال را ببینند گویند (۶۲) استفهام برای تقریر است یعنی آیا ما ایشان را فرا گرفتیم به و و هم با ایشان استهزاء و سخریه کردیم ایشان را بدوزخ در نیاورده اند یا در آورده اند و میل کرده است از ایشای چشمهای ما یعنی نمی بینیم ایشان را (در آثار آمده که حق سبحانه و تعالی آن گروه فقرارابر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار به بینند و مصرت ایشان بیافزاید) (۶۳) بدرستی که آنچه حکایت کردیم از دوزخیان هر آینه راست و درست است و آنست جنگ و جدال اهل نادر و ماجرای ایشان (۶۴) بگوای محمد (ص) مشرکان مکه را جزا نیست که من بیم کننده و ترساننده ام از عذاب خدای عزوجل و نیست هیچ خدای برای پرستش مگر خدای عزوجل یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدهت او راه نباشد قهر کننده (که بنای اعمال را به قواصف آجال درهم شکند یا شرکت متوهم و کثرت بی اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارفان مشمحل و منلاشی سازد.

نظم

غیرتش غیر در جهان نگذاشت و حدتش رسم این و آن برداشت
کم شود جمله ظلمت پندار نبرد انواد و احد قهار
(۶۵) آفرید کار آسمانها و زمینها و آنچه میان ایشان است خداوندی
که غالب بود در عذاب کردت آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن (۶۶)
بگوای محمد (ص) آنچه گفتیم مر شما را و بیم کردم از عقوبت روز قیامت
چیزی بزرگ است بلکه (۶۷) شما از آن روی گردانید گانند از غایت غفلت یا
نبوت من شسانی بزرگ دارد و شما از آن اعراض مینمایید آخر در نکرید
اگر من نبی نبودم و وحی بمن نیامدی (۶۸) نبودی مرا هیچ دانشی بگروهی
برتر (یعنی ملائکه آنکاه که گفت و شنود میکردند در شان آدم اتجمل فیها من
بفسد فیها و یفسد الدماء و نحن نسبح بحمده و نقس لك قال انی اذلم مالا
تعلمونت پس بر نبوت من روشن تر از این دلیل نیست که قصه آدم و ملائکه
علیهم السلام بیان میکنم بروجعی که در کتب مقدمه مذکور است بی مطالع

کتابی و بی سماع از استادی (۶۹) وحی کرده نمیشود به سوی من مگر آنکه جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یا پنهان کننده موجب عذاب را (۷۰) و یاد گشت ای محمد (ص) چون گفت پروردگار تو مفرشتگان را که من آفرینند ام آدمی را از کل (مراد آدم علی یسنا و علی السلام است) (۷۱) پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بخوبی تربیت شکل بپردازم و بدمم در او از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را مشرف و مکرم ساخت به شرف اضافت بذات خود جهت طهارت و نظافت او ملخص سخن آنست که - روح چون بقالب وی در آدم وزنده گردد پس در روی در افتید برای وی سجده کنندگان از جهت تزیین و تکریم او (۷۲) پس سجده کردند ملائکه همه ایشان به تمام مرآدم را بعد از نفخ روح در او (۷۳) مگر ابلیس که سجده نکرد بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد و گشت بداند نافرمانی از ناله گرویدگان (۷۴) گشت سبحانه و تعالی ای ابلیس چه چیز باز داشت تو را از آنکه سجده کنی مرآن چیز را که بیافریدیم بدو دست خود (ذکر دست برای تحقیق اضافت لخلقت آدم است و حق سبحانه و تعالی بمنی من بنفس خود او را آفریدم و بی توسط پدر و مادر و غیره در انوار آورده که ذکر بیدی تیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم در بعضی تفاسیر آمده که مراد بقدرت و بدو است و در فتوحات فرمود که بقدرت و نعمت شامل است همه موجودات را پس بدین تاویل آدم را هیچ شرف ثابت نشود پس لابد است از آنکه در بیدی معنا باشد که دلالت کند بر تشریف آدم پس حمل جمله بر نسبتین تنزیه و تشبیه آدم علیه السلام که جامع هر دو صفت است مناسب مینماید در بحر الحقایق میگوید که مراد صفتین لطف و قهر است چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتملند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف و قهر خالی باشد بعضی جلاله اند و برخی جمالیه تبارک اسم ربك ذوالجلال والاكرام و هیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی از این دو صفت بود چنانکه ملائکه مظهر لطف و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین است و بدین جامعیت قابل مسجودیت داشته اند در این معنا گفته اند .

نظام

آمد آینه جمله کون ولی همچون او آینه نکرد جلی
گشت آدم جلای این مرآت شد عیان ذات او بجمله صفات
مظهري گشت کلی و جامع سر ذات و صفات از او لامع
القصة سبحانه و تعالی با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق به بدین مرا آیا تکبری کردی بی استحقاق آن آیا هستی تو از برتران که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرد (۷۵) گفت شیطان در جواب من بهترم از آدم مخلوق پس خیریت خود را بیان میکند، بیافریدی مرا از آتش و او را لطافت و نورانیت است و بیافریدی تو او را از گل که در او کثافت ظلمانیت است (و در این قیاس خطا کرد و شبهه از آن در سوره اعراف مذکور است در کشف الاسرار آورده است که آتش سبب فرقت است و خاک وسیله وصلت و از آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم از خاک بود به پیوستن تا خلعت ثم اجتباه بیافت ابلیس که از آتش بود بگسست تا بزمان فیهبط منها مردود گشت روزی شوریده ای با سلطان العارفين گفت چه بودی اگر این خاک بی باک نبودى ابو بزید بانگ برآورد که اگر این خاک نبودى آتش عشق افروخته نشدی و سوزینه ها و آب دیده ها مظاهر نکشتی که اگر خاک نبودى بوی مهر ازل که شنیدی و آشنائی قرب لم یزل که بودی .

رباعی

از خاک چه خوش طیفست قابل داری
کلهای لطیف است که در گل داری

در مخزن گشت کنزاً هر گنج که بود

تسلیم تو کردند که در دل داری

(۷۶) گفت خدای تعالی مرا ابلیس را بعد از دعوی خیریت پس بیرون رواج بهشت یا از آسمان یا از صورت ملائکه پس بدرستی که تورانده شده ای ز رحمت و دور شده ای از رتبت کرامت (۷۷) و بدرستی که بر تو است راندن و شتم من در روز - (۷۸) ابلیس گفت ای آفریدگار من مرا مهلت ده چون

براندی تاروژی که بر انکیخت شوند مردمان (و غرض ابلیس آن بود که شریعت
مرا که نچشد) (۷۹) گفت خدای من و خل بس برستی که تو از مہلت داد
شد گانی (۸۰) تاروژی که وقت معلوم است (یعنی زمانه نفخه اولی که همه کس
بمیرند) (۸۱) گفت ابلیس که پس بفالیت و قهریت تو سو کنند که بهر وجه که
توانم هر آینه گمراه گردانم اولاد آدم را همه ایشان (۸۲) مگر بندگان تو از
ایشان پاك کرده شدگان از او شرک و مصیان (۸۳) گفت خدای تعالی پس
راستی و درستی از من است و دوست و راسخ و سادگ (۸۴) آینه بسیار بود شر
از تو و از آنها که پیروی تو میکنند از آدمیان و دیوان همه ایشان (۸۵) بگو
ای محمد (ص) نمیخواهم شما را بر تبلیغ وحی و ادای رسالت از هیچ مزدی
و نیستم من از تکلیف کنندگان یعنی از جمعی که به تصنع از خود ظاهر کنند که
ندانند (مماحب کشاف فرموده که متکلفان را سه علامت است یکی آنکه نزاع
کند با کسی که برتر از اوست دوم آنکه خواهد که فرا گیرد آنچه یافتن آن
مقدور اوست سوم گوید چیزی که نداند) (۸۶) نیست قرآن مکر پندی مر
عالمیان را از جن و انس (۸۷) و زود باشد که بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه
در اوست از وعده و وعید یا بدانید خبر محمد (ص) و صدق سخن او معلوم کنید
بعد هنگامیکه آن حین موت است یا روز قیامت یا وقت ظم و راسلام . (۸۸)

سورة زمر (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

فرو فرستادن قرآن بر محمد (ص) از خدای تعالی است بخداوند غالب
در تقدیر داناست و تدبیر (۱) بدرستی که ما فرو فرستادیم بسوی تو کتاب را
که قرآن است بر راستی یا برای بیان و اثبات حق پس پرست خدای را در حالتی
که پاك کننده باشی برای وی پرستش خود را (مخاطب حضرت رسالت پناه
است و مراد امت است که مامورند بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص
سازند) (۲) بداند که مر خدای تعالی راست پرستیدن پاك از شرک یعنی او سزاوار
آنست که طاعت او خالص باشد زیرا که متفرد است بصفه الوهیت و آنسانکه
فرا گرفتند بجز خدای عزوجل دوستان یعنی خدا پسان که بسیار دوست میداد
کافران ایشان را اعم است از ملائکه و اصنام و غیر آنکه میگویند نمیریم
ایشان را مگر برای آنکه ما را نزدیک گردانند بخدای تعالی نزدیک گردانید فی
یعنی درخواست کنند ما را تا بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم بدرستی که
خدای تعالی حکم میکند میان این مشرکان در آن چیز که ایشان در آن چیز
اختلاف میکنند از معبودان یعنی امروز یکی ملک را می پرستند چون بنی
ملیح و یکی بشر را چون یهود و نصاری و همچنین بت و شمس و نجوم و عجل و شجر
و حجر و جن و آتش را می پرستند و هر يك را مدعا آنکه معبود او بحق است و باقی
باطل حق سبحانه و تعالی روز قیامت میسان ایشان حکم کند و بطلان هر يك را

(۱) مشتمل بر هفتاد و پنج آیه و در مکه نازل شد

ظاهر گرداند بنحقیق که خدای عزوجل توفیق هدایت ندهد آنکس را که در غگوی است و میگوید که آلهه شفاعت خواهند کرد ناسپاس که منعم حقیقی را انکار مینمایند (۳) اگر خواستی خدای عزوجل آنکه فراگیرد و فرزندی چنانچه ایشان گمان میبرند هر آینه اختیار کردی از آنچه خواستی (از اعز اشیاء نه از اخص و اكل آن که بنون است نه از انقص آن که بنات است امام مخلوق مماثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط است پس او را فرزند نبود) پاکی مرا و راست از اتخاذ ولد و است خدای بگانه وحدت ذاتیه او متنافی مماثل است بما سوای او قهر میکنند و درهم شکننده توهمات و تصورات اهل شرك (۴) بیافزید آسمانها و زمین را برآستی (نه بباطل و بسازی بلکه در آفرینش هر يك از آن صدهزار آثار قدرت و اطوار حکمت تمییه است تا دیده در آن از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلائل مطالعه نمایند.

نیت

نوشته است بر اوراق آسمان و زمین

خطی که فاعبیر و مینه یا اولی الا بصار

در میآرد شب را در روز به پرده ظلمت آن نور این را میبوسد و در میآرد روز را بر شب بشمع روشن آن تاریکی آنرا مخفی سازد پادر مبالغه از شب بروز از روز به شب و رام کرد آفتاب و ماه را تاسیر میکند فرمان هر يك از ایشان میرود تا زمانی نامبرده (که منتهی دور است در سیر هر روز و هر ماه و هر ساله یا ناوقت انقطاع یعنی تاروز قیامت) بدانید که خدای تعالی غالب است بر همه چیزها و مجموعه مکنونات مطلوب و مقهور و رویند آمرزاند که سلب این نعمتها نمیکند از آدمیان با وجود و نوع شرك و معصیت ایشان (۵) بیافزید شما را ای آدمیان از تنی تنها که آدم است پس خبر کرد شما را بیافزید از او یعنی از جنس یا از استخوان پهلوی چپ او زن او را یعنی حوا را و گفته اند اول اخراج ذریت کرد از ظهر او پس حوا را آفرید و ابداع و ایجاد کرد برای شما از چهار پاپان بهشت صنف (نروماده از شتر و گاو و گوسفند و میش و بز تا از ایشان نفع

میکیرد بخورش و پوشش صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت به زمین فرستاد) میافزید شما را در شکمهای مادران شما آفریدنی پس از آفریدنی (یعنی نطفه را علقه میسازد و آنرا مضغه آنکه عظم عاری پس استخوانی پوشیده بلحم پس جسد مستوی) در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت بطن آنکه این فعلها میکند خدائی است عزوجل آفرید کار شما مرا و راست پادشاهی مطلق که زوال و فنا بدو راه نیابد نیست معبودی بسزا مکر او پس کجا گردانیده میشوید از راه حق با وجود این لیلای روشن (۶) اگر کافر شوید ای اهل اُمکه بدرستی که خدای تعالی بی نیاز است از ایمان و پرستش شما و نمی پسندد و نمیفرماید مریدگان خود را بکفر و عدم رضای او بکفر نه برای ضرری است که لایق شود بدو بلکه نمی پسندد حقوق ضرر آنرا به بندگات و اگر سپاس داری کنید بر نعمت توحید یا شکر گوید بر نعمت دعوت محمد (ص) پسندد آن مر شما را زیرا که سبب فلاح شماست و بر ندارد نفسی بردارنده باوی گناه نفس دیگری را بلکه هر يك بردارنده و زر خود بردارد پس بسوی پروردگار شماست باز گشت شما پس بخیر دهد شما را به آنچه بودید که عمل میکردید و اخبار از آن بحسابه و مجازات باشد بدرستی که اوداناست با آنچه در سینه هاست از نیات و عزایم (۷) و چون برسد کافران را که عتبه بن ربیع است یا ابو خدیفه بن مغیره سختی چون فقر و بلا میخواند پروردگار خود را باز گردانده بسوی او و فریاد خواهند از وی و ترك کننده در پرستش صنم (بت) و خواهش از وی پس چون بدهد خدای تعالی او را نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی به برد فراموش کند آنچه را که میخواند خدای را به کشف و رفع آن پیش از این نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد از راحت دست بردارد و دعا و زاری خود را و گرداند مر خدا را همچنان یعنی بتان را شرك و وی سازد در عبادت تا همراه گرداند مردمان را از راه خدای که اسلام است بگوای محمد مر کافران را که بر خوردار باش بکفر خود اندك زمانی در دنیا (امر تهدید است یعنی از متمنات هر چه خواهی اشتغال کن) بدرستی که تو از اهل دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدتهای عذاب دوزخ بقایت محقر است (کوچک) پس میفرماید

که آبا اینچنین کافر میباش است (۸) آنکس که او فرما بردار است (چون صدیق (ابوبکر) یا فاروق (عمر) یا عمار یا سلمان یا عبدالله بن مسعود (رض) و اشهر آنست که ذی النورین (عثمان) بهر تقدیر ثابت است یعنی ایستاده به وظایف بندگی و مواظبت بر مراسم سرافکنندگی) در ساعتی شب سجده کننده مرخدای عز وجل را و ایستاده در نماز میترسد از عذاب آنسرای و امید میدارد در آن بخشش پروردگار را (یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهدت متردد است میان خوف و رجاء یعنی زمانی کرد کعبه خوف طواف میکند و ساعتی سوی میدان رجاء سر مینماید و مرغ ایمان جز باین دو بال اقبال در هوای کمال طیران نتوان نمود که لا و زن خوف المؤمن و رجاء الا اعتدالا

نظم

گر چه داری طاعتی از هیئت این مباش

در کنهکاری ز فیض رحمتش دل بر مدار

نیک ترسان شو که قهر اوست بیرون از قیاس

باش بسی خوشدل که لطف اوست افزون از شمار

بگو ای محمد آیا برابر باشد آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضائل و آنانکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب ذرائع جز این نیست که بند بندر میشوند بدلائل قدرت من شمار سال خردی حلال و آلودگی و هم (۹) بگو بندگان من آنانکه گرویده اند بهر سید از پروردگار خود و پرهیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعت راست و اجتناب مصیبت مرا آنراست که نیکو کرده اند بکفایت کلمه شهادت درین دنیا متوبه نیکو در آخرت که بهشت است یا آنراست که احسان نمودند بالتزام طاعات در دنیا پاداش نیکو آن صحت است و عاقبت یا آنرا که متصف شدند با خلاق الهی روشنی دل است و باز کی روی و تنای جمیل در این جهان یا آنرا که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه است در دنیا که شهود دین انوار تجلیات جمالی است و

ایطالت و اصحاب او (رض) پس احسان را هجرت تفسیر کرده اند یعنی آنها را که هجرت کرده اند راحت است از اعدا و نجات از بلای ایشان) و زمین خدای برای هجرت گشاده است هر کسی را که اراده هجرت کند جز این نیست که تمام داده میشوند صبر کنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عادت یا بر حمل اذیت اعدا مزد خود را پیشمار یعنی بر تبه که در شمار در نیاید و حساب حسنات از احاطه بدان عاجز باشد (و در معالم است که روز قیامت بلاکشان صابرانرا بر مصائب حاضر آرند نه برای ایشان میزانی نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند بلکه برایشان فرود یزند مرزهای ایشانرا بی حساب و کار برایشان بدرجه برسد که اهل عاقبت که در دنیا بالعی ستمی نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد ایشانرا بمقراض یاره یاره ساختندی تا امروز با اهل بلا در یک سلك آمدندی

نظم

تو همین رنجوری غم دیده گسان

عز گرا از زخمها غم بیشتر

آورده اند که کفار مکه حضرت پیغمبر را گفتند که ترا چه بر آن دارد

که احداث کنی دین و آئینی را که مخالف روش ما است آخر در مکر پیدر و

چند سادات قوم که همه عبادات لات و عزی میکردند تو نیز بهمان کیش در آئی و

بیاسائی آیت آمد (۱۰) بگو بدرستی که من مامور شده ام آنکه پرستم خدای

تمالی را پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم از داعی بتوحید

(۱۱) و فرموده شده ام بآنکه باشم اول کردن نهادگان از این امت زیرا که

من پیشرو ایشانم در دنیا و آخرت (۱۲) بگو ای محمد (ص) دیگر بساره به

درستی که من میترسم اگر عاصی شوم از پروردگار خود و شرک آدم و دین شما

گیرم عذاب روزیکه بزوک است احوال او و بسیار است احوال او (۱۳) بگو

خدای عزوجل پرستش میکنم در حالیکه پاک کننده ام برای او کیش خود را از

شرک با خالص سازنده ام عمل خود را از ربا (۱۴) پس به پرستید شما آنچه

مित्रاهید بجز خدای عزوجل (امر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان

و آیت السیف منسوخ است آورده اند که مشرکان بعد از سماع این آیت اجوبه گفتند که ای محمد (ص) زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیت نازل شد (بگوید رستیکه زیان کاران آنانند که زیان کرده اند در نفسهای خود که گمراه شدند و در کسان خود روز قیامت که از ایشان بازماند) (ابن عباس فرموده حق سبحانه و تعالی برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان خدای تعالی و رسول او برد او را به بهشت در آورند و منزل و اهل او بدو دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند و منزل و اهل او بدیگری دهند که مطیع باشند پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل) بدانند که آنست زیان هویدا که بر هیچکس از اهل بتوفیق پوشیده نماند (۱۵) مر آن زیانکاران راست از زیر ایشان سائبانها از آتش و از زیر ایشان سائبانها است مرجع دیگر را که در در که زیر تر ایشانند (و مقرر است که در که زیر تر از همه منافقان است و اینجا مراد کافرانند و مراد از ظلال فراش و امهاد است و ذکر ظلال بطریق مجاز است در کلام) آن عذاب که مذکور شد میفرساند خدای عزوجل بدان بندگان خود را تا به پرهیزند از چیزی که ایشانرا بدان مبتلا گرداند چون شرك و معصیت ای بندگان من پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم مرا (آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی به وحدانیت آفریدگار اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نوفل حق تعالی در ایشان میفرماید) (۱۶) و آنانکه پرهیز کردند و یکسو رفتند از شیطان بابتان پاکت یا هر چه از دین خدای تعالی پرستند ایشان بر طرف شدند از آنکه پرستند آنانرا و باز گشتند بفرمان عزوجل تمامی و روی دل خود بحق آوردند مرا ایشانراست مژده در دنیا بزبان ملائکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان و جنت جاودان (و در اسباب نزول آورده اند که چون حضرت صدیق بخدمت حضرت رسالت پناه سرافراز شد شش تن از عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن زید و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند از سخنانی که او میفرموده راجحه صدق استشمام نموده مسلمان شدند و در باره ایشان این آیه نازل شد) پس مژده ده بندگان مرا .

(۱۷) آنانکه می شنوند سخن (ابو بکر صدیق) را پس پیروی می نمایند نیکوتر را (مراد از احسن نیکوتر است چه قول او همه احسن بوده ولی گفته اند استماع قول و اتباع آن عمومی مراد از قول قرآن است و احسن او محکم باشد دون منسوخ و عزیمت دون رخصت در احکام آورده که در قرآن مقابیح اعداء و مصادح اولیاء است ایشان متابع احسن مینمایند که مثلا طریقه موسی است دون سیرت فرعون و علیها در لباب آورده که مراد قایل اهل ملل است و احسن همه اسلام باشد و اشهر آنست که مراد از قول سخنان است که در مجالس و محافل گذرد و اهل دل متابعت احسن آن اقوال میکنند در امثال آمده که خد ماصفادع ما کدر .

بیت

قول کسی چون بشتوی دروی تمام
صاف را بردار و در دوی رها کن والسلام

و در بحر الحقائق آورده که قول اعم است از سخن خدای عزوجل و ملك و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید شیطان بمعاصی نفس بسارزوها ترغیب کند و ملك بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت بخود خواند که تفضل الیه نبیلا پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب رب الارباب است و از زبان حضرت رسول خدای تعالی استماع نمودند پیروی کنند) آن گروه که متابع سخنان نیکوترند آنانند که راه نمود خدای عزوجل ایشانرا بمنزل مقصود و آن گروه ایشانند خداوندان عقول صافیه از شوائب او هانت و خالی از آبادی عادات عوام (۱۸) آیا آن کسیکه واجب بر او شد کلمه و عید که مشیر است به عذاب چون لا ملان جهنم و هؤلاء فی النار و لا ابالی باشد چون کسیکه واجب نشده باشد بر او این کلمه آیا تو ای محمد برهانی آنرا که در دوزخ باشد یعنی آیا میتوانی که او را بر ترس سازی و از عذاب مبرا برهانی تسکین است در انکار یعنی اینکار بدست تو نیست که دوزخیان را بساز رهایی این عباس فرمود که مراد از دوزخیان ابو لهب است و بر او عطفه (۱۹) لیکن آنانکه بترسیدند از عذاب پروردگار خویش و بایمان و طاعت

منصب شدند مرایشان راست منزل ها که بلندند در بهشت از زیران غره های آن بلندتر اند بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی که بر زمین بنا کنند می رود از زیر آن غره ها جویهای بهشت وعده کرده است خدای تعالی عزوجل وعده کردنی خلاف نمکند خدای تعالی وعده خود را (۲۰) آیانه نمی بینی آنکه خدای فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی باران پس در آوردن آب را در چشمه ها که در زمین است و در کاربها پس بیرون می آرد بدان آب کشت زار را در حالتیکه مختلف است رنگهای او چون اخضر و احمر و اصفر و جز آن باشد چنانچه اجناس او چون جو و گندم و امثال آن پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی پس بینی آنرا زرد شده بعد از نازکی و سبزی پس میگردد آن خدای عزوجل در روز قیامت هم شکست برستیکه در امرال در و خراج کیمه هر یک یک در می است مر خداوندات عقلها را یاد آن پند بیست مر خردمندان را که تشبیه نمایند سال دنیا را بدان کشت ترو تازه و بدان اعتماد نمایند که اندک زمانی را از آن طراوت روی بزوال نهد و بدان من حوادث درده شده عرصه تلف گردد

تفاسیر

بود مال دنیا چه آن سبزه زار که پس تازه بینی بفصل بهار
چه بروی وزدند بسادی خزان یکی برک سبزی نیسای از آن
(۲۱) آیا کسیکه کشاده کرده است خدای تعالی سینه او را برای قبول اسلام و
ایجاد فرمان ملک و ملامت و متابعت سیدان نام باشد چون کسیکه سینه او از قبول اسلام تنگ
است پس آن کشاده سینه بر رویشانی معروف است از پروردگار خود بزرگوار و
بصیرت (در اسباب نزول آورده که این آیت در شان مرتضی علی کرم الله وجهه
و حمزه است که سبزه خانه و تعالی دل ایشان را بنور معرفت روشن گردانید پس در
باب ابو لهب و فرزندان بی ادب او گفت) پس شدت عذاب مرستت در آن است
که دلایلی ایشان را بر آن است که از پروردگار خود بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار
آن گروه عاقل و سگدلان در کمرهای آشکارند یا ضلالت ایشان بر هر که اند
فهم دار (در حضرت رسالت پناه (ص) مروی است نه خلاصت شرح
صدور و نشانه کشادگی دل باز کشت است بدار الخلود یعنی توجیه با آخرت و پهلوتی

تهی کردن از دار الثرور برهیز نمودن از دنیا و ساختگی کردن برای مرگ پیش
از نزول آن و عزیزی در این باب فرموده .

رباعی

نشان آن دلی کز فیض اسلام است نورانی
توجه باشد اول سوی دار الملك روحانی
ز دنیا روی گردانیدن و فکر اجل کردن
که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن با صافی
آورده اند که صحابه کرام از حضرت سیدان نام استدعا نمودند چه شود که
برای ماسخن گوئی و کام طوطیان ارواح مستمعان را بعدیشی از لب شکر بار
شیرین گردانی .

بیث

سرمسایه حیات ابد اهل ذوق را
در يك حکایت از لب شکر فشان توانست

این آیت آمد (۲۲) خدای تعالی فرو فرستاد نیکو ترین سخن را که
هست کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از آن متشابه بعضی است در
اعجاز یا وجودت لفظ و صحت معنی یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است
و در آن تناقض و اختلاف نیست دوباره و دوتو کرده یعنی مشتمل است بر زوجات
چون امرونی و وعده و وعید و ذکر و فکر و رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و
مؤمن و کافر میلرزد از او یعنی از خوف و عیدی که در اوست پوست بر تنهای
آنانکه می ترسند از پروردگار خود پس نرم میشود و آرام میگردد پوستها و دلهای ایشان
بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای عزوجل (امام شیری فرمود که میلرزد
از هیبت الهی و ساکن میشود از انس بادشاهی گفته اند لرزه و آرام بآئیناد
قبض و بسط دست دهد پایه سبب استتار و تجلی و در کشف الاسرار آورده که
تشریف جلودهم صفت مبتدیان راه است و تلین جلودهم و قلوبهم سمت و اختکان
لطف الله) آن کتاب که قرآن است راه نمودن خدای تعالی است یعنی ارشاد مر
خلق را از خدای راه می نماید بآن و هر کرا خواهد هر کرا فرد گذارد خدای

عزوجل هر آینه دروادی ضلالت افتد پس نیست مراورا هیچ راه نماینده که از سرگردانی خلاص دهد (۲۳) آیا کسی که به برهنه در روی خود از بدی و شدت عذاب یعنی از زبایهای آتش روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب و در راحت گذریافت (و دو وسیط از کلبی نقل میکند که او ابو جهل است که او را بدوزخ برند و دستها بر گردن بسته و او بر دی خود خواهد که از آتش به برهنه زرد) گویند مرستمکاران را بچشید و بال آنچه بودید که میگردید از تکذیب پیغمبر (۲۴) تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از کفار مکه پیغمبران خود را پس آمد بدیشان عذاب الهی از آنجا که نمیدانستند و توقع نداشتند (۲۵) پس بچشانید ایشانرا خدای تعالی خواری و در سواری در زنده گانی دنیا بقتل و سبی (اسیر شدن) و جلا و مسخ و خسف (بزمین فرو رفتن) و هر آینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده کرده شده بزرگتر است از عذاب دنیا چه آن دائم است و قطع نخواهد شد اگر هستند که بدانند هر آینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز رها کنند (۲۶) و بدرستیکه مایان کردیم برای آدمیان یا بجهت اهل مکه در این کتاب که قرآن است از هر مثلی که بکار آید در امر دین شاید که ایشان بند گیرند بآن و آن قرآن که فرستادیم (۲۷) قرآنی بلفظ عربی نه خداوند کجی یعنی بی عیب و خلل و تناقض (و فقیه ابواللیث باسناد خود از ابن عباس آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل گردانیده) شاید که ایشان بسبب تامل در معانی آن برهنند از کفر و تکذیب (۲۸) بیان کرد خدای مثلی را برای مشرک و مومن و آن مثل کدام است مردی که درو انبازان یعنی بنده باشد که چندین خوابه در او شریک باشند شریکان بدخوی ناسازگار و هر يك او را کاری فرماید و هیچکس را با تمام نتواند رسانید و هیچیک از وی راضی نباشند و مردی باز رسته سالم شده از انبازان از برای مردی یعنی غلامی که او را يك خواجه باشد و کسیکه در آفت منازعت نکند هر آینه این بنده بکلی خود متوجه خدمت خواجه شده او را خوشنود تواند ساخت آیا مساوی باشند این دو بنده از روی مانند کی یعنی بیشک نباشند چه یکی بشنازع خواجگان درمانده باشد و هم از او ناراضی و دیگری از خلل تجارت شرکاء سالم بود و خداوند او را از او خوشنود مثل مشرک است که

دل خود را به بادت هر يك از مبودان خود متفرق ساخته مشوزع الضمیر و بریشان خاطر است و تانی مثل موجد است که نه پرسند و دوست ندارد غیر خدا را و بجز او امید گاه ندارد.

بیت

يك بار پندیده کن چه يك دل داری

و نه بکشی تو در جهالت پس خواری

همه ستایشها مر خدا پر است که در خداوندی شریک ندارد بلکه بیشتر مردم نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق (آورده اند که کفار مکه میگفتند تریس رب المنون چشم میداریم که محمد (ص) ببرد و از او بساز رهیم حق سبحانه فرمود) (۲۹) بدرستیکه تو ای محمد (ص) مرده خواهی شد بدرستی که مشرکان هم مرد گانند و یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرك دیگری را بآنکه از مرك خود ایمن نیستند عین جهالت است.

بیت

ای دوست بر جنازه دشت چه بگذاری

شادی ممکن که بر تو همین ما چرا بود

(۳۰) پس بدرستیکه شما ای مؤمنان یا کافران روز رستخیز نزدیک است آفرید کار خود خصومت کنید در امر دین و حجت شما را باشد برایشان (گفته اند مراد اختصاص عام است که بعضی مردان با بعضی مضامین کنند در قضایای دنیوی هر يك بحق خود برسند) (۳۱) پس کیست ستمکارتر از کسیکه دروغ گوید برخدای تعالی و او را بزن و فرزند شریک نسبت دهد و دروغ شمرد سخن راست را که قرآن است چون بیاید بوی (و گفته اند مراد ذی الصدق است یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که چون بوی آید تکذیب کنند) آیا نیست یعنی هست در دوزخ منزل و مقام ناگرویدگان را (۳۲) و آنکه آمد بسخن راست و آنکه راست شمرد آنرا آن گروه ایشانند برهنه کاران (و گویند جاء بالصدق آئینه جبرئیل (ع) که قرآن بیاورد و صدق محمد صلی الله علیه و آله و سلم و

تصدیق نمود و قبول کرد گفته اند جاسی پیغمبر است و مصدق ابوبکر (۱) در تبیان از مجاهد نقل میکند مصدق حضرت علی کرم الله وجهه است و گفته اند همه مؤمنان مصدقند (۳۳) مرایشانراست آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامت نزدیک پروردگار ایشان آن است پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشان را پاداش میدهد (۳۴) تا محو کند و پیوشد خدای تعالی از ایشان برترین آنچه کرده باشند ذکر اسوه از برای میانهاست یعنی هرگاه اسواء آن را پیوشد غیر آن بطریق اولی و پاداش دهد ایشان را مزد ایشان به نیکوترین آنچه بودند که عمل میکردند که آن ایمان است و گفته اند احسن اعمال ایشان را اجر زیاده دهند و مزد باقی عملهای ایشان بدستور عطا فرمایند (۳۵) آیا نیست خدای تعالی کفایت کننده بنده خود را یعنی محمد (ص) را معنی آنست که کفایت خواهد کرد دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد و برا بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین و برا بر همه ادیان (آورده اند که چون حضرت رسالت پناه (ص) معایب الهی باطله کافران میگفت و ایشان گفتند یا محمد چنین مگوی ما را که خدایان ما ترانج رسانند و حال تو بتباهی انجامد حق سبحانه و تعالی فرمود که) میترسانند تو را مشرکان بآن آنکه پرستند بجز خدای تعالی و هر گرا که راه سازد خدای تا تخویف کند کسی را بآنچه جمادی است لایضر و لایمنع پس نیست آن که راه را راه نمایند که او را راه نماید (۳۶) و هر که راه نماید خدای تعالی تا جز از وی نترسد پس نیست آن راه یافته را هیچ که راه کننده که از راه پیفکند آیا نیست خدای تعالی یعنی هست غلبه کننده بر دشمنان خداوند کینه ستاننده از کافران (۳۷) و اگر تو به پرستی از مشرکان مکه که بیافزید آسمانها و زمینها را هر آینه گویند خدای تعالی چه برهسانی واضح و دلیلی لایع است بر نفرد و بختالت او بگوای محمد (ص) آیا چون می بینید شما آنها را که میخواهید و خواهید بجز خدای تعالی یعنی بتان را که

(۱) این قول بعضی عامه است ولی خاصه و عامه مصدق اول از مردان علی ابن ابیطالب را میدانند چنانکه بعد بیاید (م)

میپرستید اگر خواهد خدای تعالی بمن سختی و محنتی آیا هستند آن بتان دفع کننده گان مر آن سختی را که خدای خواسته بمن آنها را یا اگر اراده کند خدای بمن راحتی و منفعتی آیا باشند آنان باز دارند گان از من آن رحمت را (مقابل گوید پیغمبر (ص) از ایشان سؤال کرد ساکت شدند حق تعالی فرموده) بگوای محمد (ص) پسند است مرا خدای تعالی در رسانیدن خیر و باز داشتن شر برا و نه بغیر او تو کل میکنی تو کل کننده گان در همه ابواب و احوال کار خود بوی باز میکنند

بیت

تو بسا خدای خود انداز کار و دل خوشدار

که رحم کسر نکند مدعی خدا بکند

بگوای قوم من عمل کنید بر آن حالها که گفتیم و خود را بدان دارید از روی تو کل و اعتماد بر حق و ائق باشید (و حصص مکاتکم خوانند) بدرستی که من عمل کننده ام بر حالتیکه دارم از روی تو کل پس زود باشد که بدانید (۳۹) آنکس را که از ما و شما بیاید بدو غذایی که او را رسوا گرداند و فرود آید برو غذایی همیشه و پیوسته و خزی بکی دلیل آن غایب دیگری بود با حق سبحانه رسوا کرد دشمنان آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم را در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مؤمنان کشته گشتند و جمعی بعد مذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند .

بیت

این سر پیاد داده و آن دستها به بند

آفت گشته خوار و آزار گرفتار مستمند

(۴۰) بدرستی که ما فرو فرستادیم بر تو کتاب را که قرآن است برای همه مردمان بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشان است پس هر که راه باید بقرآن یعنی عمل کند بآنچه در اوست پس مرا و راست فائده آفت و هر که که راه کردد یعنی از قرآن اعراض نماید پس جز این نیست که که راه می شود بر نفس خود یعنی وبال آن برواست و نیستی تو سکیمان برایشان تا ناکنداری که در ضلالت افتند بار کیل ایشان نیستی در اختیار هدایت و ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و پس (۴۱) خدای تعالی قبض میکند نفسهارا هنگام موت ایشان

و فرو میگیرد نفسی که نمرده است در خواب او (امام معنی السسته در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز - اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمیز نیز اهل گردد و نفس تمیز مفارقت مینماید بوقت خواب و بزوال آن نفس حیات زوال مینماید - و در احقاف از ابن جبر نقیله میکند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احياء و اموات تا باینکه دیگر آشنائی را نشان میدهند .

پس نگاه میدارد در آن عالم آن نفس را که قبل از این قضا کرده است بر او مرگ را و میفرستد دیگر نفس را که از آن زندگانی است بجا بدن ایشان تا وقت نامبرده که اجل ایشان برسد و نزد جمیع مفسران امساك و ارسال مرگ و نفوس را است که در خواب قبض کرده باشند بدرستی که در توفی نفوس و نگاهداشتن و به ابدان فرستادن هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و شایسته است برای حشر و معث برای گروهی که تفکر کنند در امر امانت که متشابه نوم است و احیا که مماثلت است ببقظه (بیداری) در تورات مذکور است که ای فرزندان آدم چنانچه در خواب میروی بپیری و چنانچه بیدار میگردی برانگیخته شوی و کافران در این تامل نمی نمایند (۴۲) بلکه فرا گرفتند بجز خدای تعالی شفیعان که ایشان را از خدای درخواست کنند بگو آیا شفاعت کنند و اگر چه باشند که بهیچگونه مالك نشوند چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند بدانند پرستندگان خود را بهی توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت علم بی بهره اند (۴۳) بگو مر خدا راست شفاعت همه آن یعنی حکم آن نزد او است و بی دستوری او کسی شفاعت نخواهد کرد مر او راست بادشاهی آسمانها و زمینها پس بسوی او باز گردانیده خواهید شد روز قیامت (۴۴) و چون یاد کرده شود خدای تعالی بگانه بی ذکر الهی (خدایان) ایشان را چنانچه گویند لا اله الا الله برمد و نفرت گیرد دلهای آنانکه نمی گروند بسرای دیگر یاد کرده شوند آنانکه معبودان ایشانند بجز خدای آنکه ایشان تازه روی و فرحناك شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطل (اما کار مؤمن برعکس این است که از یاد خدای شادمان و بذكر ماسوای غمگین است

رباعی

نامت شوم دل از قرح زنده شود

قال من از اقبال تو فرخنده شود

در غیر تو هر جا سخن آید بیان

خاطر بهزار غم پراکنده شود

(۴۵) بگو ای محمد بار خدایا ای آفریننده آسمانها و زمینها داننده پوشیده و آشکارا تو حکم کنی میان بندگان خود در آخرت در آنچه هستند که درو اختلاف میکنند از امر دین (۴۶) و اگر باشد مر آنرا که متمکار شدند آنچه در زمین از مالها همه آن و مانند آن همه مالها با آن هر آینه فدیة دهند بآن یعنی فدا کنند تا بآن خود را بازخرند از شدت عذاب روز استخیر و ظاهر شود مر ایشان را از خدای تعالی آنچه بودند که پنداشتند یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله شفاعت بتان رتبت قربت یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار گردند غیر آنچه پنداشتند بدیشان رسید (یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود میترسم که چیزی پیش آید که آنرا در حساب نمیداشتم و از سفیان ثوری منقولست که چون این آیت خواندی گفتی ويل لاهل الربا

رباعی

بنداشت مرائی که عملهاش نکو است

مغزی که بود خلاصه کار در او است

چون پرده ز روی کار برداشته گشت

بر خلق عیان شد که نبود الا پوست

(۴۷) و ظاهر شود مر ایشانرا عذاب بدیها که کرده اند و بگرد در آید (فرو گیرد) ایشانرا جزای آنچه که بودند که بدان استهزاء میکردند از تعویف الهی و انداز حضرت رسالت پناهی (۴۸) پس چون برسد کافران را که عتب و ابوحذیفه است وجهی عام داشته اند مر همه کافران را برسد سختی و

فتری بخواند ما را و دفع از ما در خواهد و چون ما عطا دادیم او را از نعمت بخششی یعنی مال و ثروتی از نزدیک بطریق تفضل نه باستحقاق او میگوید آن کافر جز این نیست که بمن داده اند مال را برداشتی از من یعنی وجود کسب و تحصیل آنرا بدانستم و بکیاست و کفایت من حاصل شده یا خدای داست که من مستحق این نعمتم نه چنین است که او میگوید این نعمت آزمایشی است مرا و را تظاهر گردد که شاگرد است یا کافر ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند و در انبیابند (۴۹) بدرستی که گفتند آن کلمه را آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قارون که گفت انما اوتیته علی علم عندی و قوم او پسندیدند پس باز نداشت از ایشان عذاب را آنچه بودند که کسب میکردند از مال و متاع دنیا (۵۰) پس رسید مرایشانرا و بال بدیها که کرده بودند و با بالها بر زمینها فرود افتند و آنان که ستم کردند و ناسپاسی نمودند از این گروه مشرکان که در عصره تواند زود باشد که برسند بدیشان یاداش سیانیکه کردند و نیستند ایشان عاجز کنندگان ما را از تملیک یا پیشی گیرندگان بر عذاب (۵۱) بدرستی که خدای تعالی گشاده میکرداند روزی را برای هر که میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت و تنک میکند بر هر که میخواهد نه برای خواری و بمقداری و مذات او بلکه از روی حکمت بدرستی که در قبض و بسط روزی هر آینه نشانها است بر کمال قدرت و ارادت برای گروهی که میگردند بخدای تعالی روزی ده و میداند که هر چه میدهد و بهر که دهد مصلحت کلی در ضمن آنست

نظم

هر چه یابد بهر که میباشد تو دهی آنچنانکه می باید
تو شناسی صلاح کار همه که توئی آفرید کار همه
در عالم مذکور است که قومی از اهل شرک ارتکاب قتل و زنا بسیار
نموده بودند و ابواب معاصی و ملاحی بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود
گشوده بحضرت رسالت پناه عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی
بگذار است و ما بشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده

میشود یانی این آیت فرود آمده (۵۲) بگو ای محمد (ص) ای بندگان من آنانکه اسراف کردند بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان و از حد برده اند نومید مشوید از بخشش خدای (این آیت امیدوارترین و بهترین آیتها است از قرآن چه در خبر است که گفت دوست نمی دارم که دنیا و مافیها مرا باشد بهوش این آیت چه این آیت از دنیا و هر چه در دنیا باشد بهتر است و در عالم از این مسعود نقل میکند که عباس بمسجدی درآمد دید که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا ناامید میگردانی مردمان را مگر نخوانده ای آنرا که فرمود قل یا عبادی الایه در فصول آورده که تمام توجیه در سه چیز است اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی و نکنت که یا ایها المصطفی دوم رفق در عتاب که گفت اسرف و نکنت اخطئ و سوم تنبیه بر اسباب رحمت که گفت لا تقنطوا در فتوحات فرمود لا تقنطوا نهی است و هر چه حق سبحانه و تعالی از آن نهی فرموده لازم است از آن باز ایستادن پس قنوط (ناامیدی) هیچوجه روا نیست

مصرع

نومید مشو که ناامیدی کفر است

بدرستی که خدای بیامرزد گناهان همه آنرا اگر چه بسیار باشد
بغیر شرک که مطلقاً آمرزیده نشود (بعضی علما گویند که غفرت ذنوب بشرط توبه است و این قید خلاف ظاهر است و در وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت زید که گفت شنودم از رسول الله (ص) که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و لا یبالی بدرستی که او آمرزنده گناهان است مهربان بر بندگان مطابق این آیت و وجوه تا کیدات او در جواهر التفسیر بسطی لایق سمع تحریر یافته و بیماران بیمارسنان جرم و عصیان را شربت راحت جز در این دار الشفا حاصل نشود و سرگردانان بیابان تناس و هوای زاد طریق نجات جز بمعدد این آیت میسر نگردد .

تسليم

ندارم هیچگونه توشه راه تو فرمودی که نومیدی میارید بدین معنی بسی امید داریم امید درد مندان را روا گفتم (۵۳) و باز گردید بطلاعت بادعا و تضرع بسوی پروردگار خویش و کردن نهید مردین را یا اخلاص و رزید در توحید پیش از آنکه بیاید به شما عذاب پس باری داده نشوید یعنی در دفع عذاب شما هیچکس نصرت ندهد (۵۴) و پیروی نمائید نیکوترین آنچه چیزی را که فرستاده شده است بسوی شما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را (و ناسخ را از پی روید نه منسوخ را) و پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ناکهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجاعت و شما نمیدانید آمدن او را تا در مقام تدارك در آید (۵۵) پیش از آنکه نفس گوید ای شبمائی بر آنچه بزرگ تقصیر کردم در کار خدای تعالی یاد و طلب رضا و جوار رحمت و قرب حضرت او و تحقیق کار آنست که بودم از افسوس کنندگان بکتاب خدای و به رسول او و مؤمنان (و در سلسله الذهب در معنی این آیت فرموده .

نظم

روز آخر که کرک مردم خوار بادش آید که در جوار خدای هر چه در شصت سال با هم داد بلك بيلك پیش چشم او دارند بگذارند ز گنبد و الا حسرت از جان او برآرد دود (۵۶) یا گوید آن نفس اگر آنکه خدای تعالی راه نمودی مارا هر آینه میبودم من از پرهیزکاران و به شرك و معصیت آلوده نمیشدم (۵۷) یا گوید آن هنگام که بیند عذاب را معاینه ای کاشکی بودی مرا باز گشتی بدینا تمام بودم و

باشم آنجا از نیکوکاران و فرمانبرداران پس این گوینده را که گفت مرا راه نموده اند و اگر نه منقی بودمی گویند (۵۸) آری یعنی تو را ارشاد کردند بدینستی که آمد بتو آیتهای کتاب من که قرآن است پس تکذیب کردی بآن و آنرا دروغ داشتی و تکبر کردی و سر کشیدی از ایمان بر آن و بودی از ناسا گرویدگان (۵۹) و دوز رستخیز می بینی آنرا که دروغ گفتند برخدای تعالی یعنی خدای را با اتخاذ ولد و شريك صفت کردند روی های ایشان پیش از دخول بدوزخ سیاه کرده شده آبانست در دوزخ یعنی هست البته مقام و جای آرام متکبران و کردن کشان که فرمان خدای و رسول نبودند (۶۰) و برهانند خدای تعالی از جهنم آنرا که پرهیز کردند از شرك به رستگاریهای ایشان یعنی با سبب خلاصی که ایمان و احسان است نرسد متقیان را هیچ بدی و مکروهی و نه ایشان اند و همکین شوند (۶۱) خدای آفریننده همه چیزها است و او بر همه چیز خداوند است و متصرف در آن و قائم به حفظ آن (۶۲) مرا و راست کلید های خزائن آسمان و زمین (یعنی مالک امور علوی و سفلی اوست و غیر او را تصرف در آن ممکن نیست) هم چنانکه دخل در خزینه ها متصور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن بدست اوست و در خبر است که ذوالنورین (عثمان) از حضرت رسول (ص) پرسید که تفسیر مقالبه السموات والارض کدام است آن حضرت فرمود که تفسیر آن این است لا اله الا الله والله اكبر سبحان الله وبحمده واستغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله هو الاول و الآخر والظاهر والباطن يحيى ويميت بيده الخير وهو على كل شئ قدير یعنی این کلمات مفاتیح آسمان و زمین است هر که بدان تکلم کند بقود قیوس این خزاین برسد و گفتايد خزاین آسمان باران است و خزاین زمین گیاه است و کلید این خزینه ها بدست تصرف اوست هر گاه که خواهد باران فرستد و هر چه خواهد از نباتات برویاند و آنانکه نگر ویند به نشانه های خدای تعالی یعنی بدلائل قدرت و آیات کتاب او آن گروه ایشانند زیانکاران زیرا که مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول الله (ص) بدین آبای او دعوت کردند حق سبحانه فرمود (۶۳) بگو ای محمد (ص) بسا ایشان آیا غیر خدای تعالی میفرمائید مرا که پرستش کنم بعد از این همه دلائل ای نادانان (۶۴)

و بدرستی که وحی کرده شده است بسوی تو و بسوی آنان که پیش از تو بودند از پیغمبران یعنی با تو و با هر یکی از ایشان گفته شده است اگر شرک آری یعنی بفرض محال و اصح آنست که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبرانند و از روی حقیقت افراد مسلمانان است ایشانند هر يك را میفرماید که اگر شرک آری هر آینه تباه شود کردار تو که در وقت ایمان واقع شده و هر آینه باشی تو از زبانکاران که بعد از دولت دین بر شرک مبتلا گردی (۶۵) بلکه خدای تعالی را پرستش کن و باش از سپاس داران بر نعمت تو حید و عبادت (ابن عباس فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت پناه آمده گفت یا محمد دانسته که خدای روز قیامت آسمان را بر اصبی (انگشتی) نهد و زمین را بر اصبی و جبال را بر دیگری و آب و خاک را بر دیگری و جمیع خلق را بر دیگری پس حرکت دهد اصابع خود را و گوید انسا الملک و این الملک آنحضرت از قول او متعجب شد و تبسم فرمود آیت آمد که (۶۶) وصف نکردند ایشان خدای را و تمظیم نه نمودند چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد و زمین همه آن بدست گرفته وی باشد روز ستیز و آسمانها در پیچیده شده بیمینوی (و در معالم آورده که ابن عمر نقل میکند که حضرت رسول فرمود که حق سبحان و تعالی آسمانها را در پیچیده و روز قیامت فرا گیرد بهیمین خود پس گوید انا الملک و این الجبارون و این المتکبرون پس در هم پیچیده زمین را فرا گیرد بشمال خود و گوید انا الملک و این الجبارون و این المتکبرون) معتداهل ایمان در مثل این سخنان تنزیه او است از تشبیه او صاحب بحر الحقائق فرمود که مذهب من در تحقیق این آیت آنست که باز گذارم آنرا بآنچه مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را از مشابیهات داشته اند بدان ایمان باید آورد و از حقیقت آن نباید سخن گفت يك است خدای تعالی از وصف جواهر و اعراض و برتر است از آنچه شرک میآرند و شرک وی سازند (۶۷) و دمیده شود در صور نوبت اول بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند و این نفخه را «نفخه صغره» گویند که چون دردمند پس بیهوش بیفتند و اصح آنست که بمیرد هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است مگر آن کسی را که خدا خواهد که حمله عرش اند یا شهدا یا ساجدین بهشت و دوزخ پس دمیده شود در صور نوبت دیگر این نفخه را «نفخه کبیره» خوانند

و باین نفخه جمله مردگان زنده شوند پس آنگاه ایشان بپا ایستادگان باشند بر کنار قبور خود مینگرند از هر طرفی چون مبهوتان یا انتظار میپزند که با ایشان چه کنند (۶۸) و روشن گردد عرصه زمین معشر بنور پروردگار آن یعنی نوری که خدای در آن بیافریند و گفته اند مراد روشنی عدلست که حقوق خالق و خلاق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم منفع شود و نهاده شود نوشته ها یعنی صحائف اعمال در دست راست و چپ و آورند پیغمبران را برای دعوی ابلاغ بر امت و گواهان را برای صحبت دعوی ایشان مراد امت محمد است و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند و رفیق و پیغمبران سازند جهت شرف ایشان و حکم کرده شود میان بندگان بر راستی و عدل و ایشان مستم دیده نشوند بنقصانی نواب و افزونی عقاب (۶۹) و تمام داده شود هر نفسی را جزای آنچه گروه است و خدادانا تراست به آنچه آفریدگان میکنند و جزا مناسب آن خواهد داد (۷۰) و رانده شوند آنانکه نگریده اند راندهای سخت بسوی دوزخ گروه گردد بعضی در بعضی تاج چون بیایند بدوزخ گشاده شود درهای هفت گانه آن برای درآمدن ایشان و گویند مرایشان را خازنان دوزخ از روی سرزنش آیا نیامدند بشمار سولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه بخوانند بر شما آیتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بود و بیم کنند شما را از دیدن این روز شما گویند کافران آری بما آمدند و ما را بیم کردند ولیکن واجب شد سخن خدایی یعنی حکم او بعباد برنا گردیدگان (۷۱) گفته شود مرایشان را که در آمد بدو درهای جهنم جاوید بودگان در آن پس بد آرا مگاهی است متکبران را دوزخ (۷۲) و برانند آنانرا که بترسیدند از عذاب پروردگار خود راندهای بلطف و ملایمت یعنی ملائکه شتاب کنند ایشان را در رفتن بسوی بهشت گروه گروه بتفاوت مراتب بهشت ایشان سوق اهل بهشت بطریق ازدواج است بامرا کب ایشان را برانند چه متقیان را سواره به بهشت ببرند تا چون بیایند به بهشت بسعادت تمام و دولت لا کلام و باز گردند و گشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند و گویند مرایشان را خازنان بهشت درود

باد بر شما یا سلامتی و ایمنی لازم حال شما پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شمارا مقام (وازم رتبی علی کرم الله وجهه منقول است که چون بهشتیان در بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید پس در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان مطهر گردد و در این محل ملائکه گویند که پاک شدید بظواهر و باطن) پس در آئید در بهشت جاوید ماندگان در آن (۷۳) و گویند مؤمنان چون به بهشت در آید همه ثنا و ستایش مرخدای راست آنکه راست کرد با ما وعده خود را بشواب و مبرات داد ما را از زمین بهشت تا ما از روی تمکین جای میگیریم از بهشت هر کجا میخواستیم پس نیکو است مزد کار کنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان (۷۴) و می بینی نوای محمد (ص) مرفرشندگان را یعنی در وقتیکه در مقعد صدق در رتبه قرب باشی و هر طرف میگیری بینی ملائکه را فرو گرفته شکان کردا کرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن تسبیح میکنند ممتن به ستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله و بحمده و به تسبیح نفی ناسزا میکنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات سزا می کنند وی را و حکم کرده شود میان خلق براسنی یعنی هر کس را به مقام او فرود آورند و گفته شود یعنی ملائکه بسام مؤمنان گویند سپاس و ستایش مرخدای را که آفریدگار عالمیان است (همچنانکه در ابتدای خلق آسمان و زمین ستایش خود فرموده که الحمد لله الذي خلق السموات والارض والابه و همچنین بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش کرد نادانند که در فاتحه و خانه مستحق حمد و ثنا است .

بیت

در خور حمد و ستایش نبود غیر تسو حکس
هر کجا حمد و ثنای است تو را زبید و بس (۷۵)

سورة المؤمن (۱)

این سوره اول است از حوامیم سیمه در تفسیر امام ابو اللیث باسناد از مذکور است که حضرت رسالت پناهی (ص) فرمود که هر که خواهد تا چرا کند در روضه های بهشت باید که حوامیم را بخواند در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده اند که حضرت رسول (ص) فرمود که بمن داده اند طه و طواسین و حوامیم از الراح موسی ع در معالم از ابی مسعود روایت میکند که چون در آل حم می افتم گویا که افتاده ام در بوستانهای بهشت که بزمین نرم واقع شده و متعجب در آن مینگرم و ابن عباس فرمود که لکل شیئی لباب و لباب القرآن الحوامیم بعضی از صحابه و تابعین قدس سره هم آل حم را عرایس القرآن و دیاج القرآن می گفتند و بالله التوفیق .

بسم الله الرحمن الرحیم

حم - حروف مقطعه بقول بعضی از علما مقسم به اند هر حرفی اشارت بکلمه است چنانکه در کلام عرب تعبیر میکنند بعضی از تمام پس اینجا حا اشارت بحکم حق است که هرگز خط رد و منع بر آن کشیده نشود و مبهم ابمائی است (اشاره) بملك او که گرد زوال و فنا کرد سر اوقات آن راه نیاید جواب قسم آنکه (۱) فرو فرستادن قرآن از خدای است که غالب و قادر است بر تنزیل آن دانا بآنچه فرستد بر هر کس در هر وقت (۲) آمرزنده گناهان هر کسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و خداوند پذیرنده توبه از گوینده

(۱) مشتمل بر هشتاد و پنج آیه و در مکه نازل شده است

کلمه توحید سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه تو یید خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر او بسوی اوست باز گشت همه بندگان برای مجازات ایشان (۳) جدال نکنند و طعنه نزنند در آیتهای خدا بتمالی بعد از آنکه تنزیل او محقق شده مگر آنکه پوشیدند حق را پس باید که فرب نهاده او را گردیدن کافران در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدل در میار که ایشان را مهلتی و فرصتی خواهد بود جهت آنکه عاقبت کار خاتمه روزگار ایشان بخمار و بوار خواهد کشید (۴) تکذیب کردند پیش از قوم تو گروه نوح و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه کشیدند بر روی رسل از پس قوم نوح مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود علیه السلام و قصد کردند هر يك از ایشان را بیغمبر مر فرستاده شده بدیشان تا بگیرند او را و هرايذائی که خواهند بدو رسانند و خصومت کردند با پیغمبران خود بسختن پیموده خود تا زایل گردانند و ناچیز کنند بیاطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود پس گرفتم ایشان را و هلاك كردم بمكانات آن پس چگونه بود عقوبت من ایشان را (۵) و چنانچه واجب شده بود عذاب بر مكدن بان امم ماشیه واجب شده است حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب بر آنها که کافر شدند از قوم بسبب آنکه ایشان ملازمان دوزخند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم تو از عبادت حق روی بگردانند زبانی بملك وی نمیرسد زیرا که پرستنده و ثنا گوینده او بسیارند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان (۶) آنانکه بر میدارند عرش را و حمله عرش اشراف و ملائکه اند (در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را میفرماید تا صبح و شام از روی جلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند و آنانکه گردا گرد عرشند از گروییان که طواف میکنند و ایشان را طوافان میگویند و ایشان هفتاد هزار صفت اند عرش را در میان گرفته و به شوق و ذوق تسبیح میگویند تسبیح مقرر بتایش پروردگار ایشان یعنی خدا را ذا کردند بمجامع ثنا از صفات اجلال و اکرام در معالم از شهرین حوشب نقل میکند که حمله عرش هشتاد چهار میگویند سبحانه اللهم و

بحمدك لك الحمد على علمك بعد علمك و چهار دیگر میگویند سبحانه اللهم و بحمدك لك الحمد على عفوك بعد قدرتك و گویا ایشان بنسبت کرم الهی بسا ذنوب بشی آدم این کلمات میگویند) و میکروند پروردگار خود و آمرزش میخواهند از خدای برای آنانکه گرویده اند و میگویند ای آفریدگار ما مرا رسیده و همه چیزها از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو رسیده همه چیزها رسیده است پس بیامرز مرا تا آنرا که توبه کردند و بتوب باز گشتند و بروی نمودند راه تو را که دین اسلام است و نگاه دار ایشان را از عذاب آتش دوزخ (۷) ای پروردگار ما لطف کن و در آرز تالبان را و پیروان دین را با همه مؤمنان را در بوستانهای اقامت آن بوستانها که بعضی فضل وعده داده ای ایشانرا و هر که عمل شایسته کرده از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد فضل تو بر ایشان بدرستی که تو غالبی و از هیچ مقدور عاجز نشوی دانائی و هر چه کنی از حکمتی خالی نبود (۸) و بازدار از ایشان بدبها یعنی ایشانرا از معاصی دوری ده و هر که بازداري از و بدبها را امروز در این جهان پس بدرستی که تو بخشنده بر او در آخرت و آن نگاه داشت تو آن فیروزی بزرگ است (چه صاحب دولتی که امروز در درگاه عصمت الهی است فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود در این نکته گفته اند.

رباعی

امروز کسی را که در آری به پناه

فردا بمقام قربتش بخشی راه

و انرا که رهش نداده ای بر درگاه

فردا چه کند گر نکند ناله و آه

(۹) بدرستی که آنانکه کافر شدند ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ در آیند و بانفاهای خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بکشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردید ملائکه ایشانرا

ندا کنند و گویند هر آینه دشمنی خدای مر شمارا بر کفر و بزرگتر است از دشمنی شما مرفقههای شمارا و خدای شمارا دشمن داشت چون خوانده شدید بسوی گرویدن بخدای و رسول پس شما کافر شدید و نگروریدید (۱۰) گویند کافران ای آفریدگار ما بمیرانیدی ما را دوبار و زنده گردانیدی ما را دو بار (امامت اولی بوقت انتضای اجل است در دنیا و احیای اول در قبر و امامت ثانیه هم در قبر و احیای ثانیه در بعث و در تبیان گفته که ذریت آدم را که از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان گرفت و بمیرانید امامت نخستین آنست و بعضی گویند امامت نخستین آنست که او را در رحم که نطفه بود زنده گردانید پس در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده گرداند و بر هر تقدیر کافران با حیا و امامت اقرار کنند و گویند) پس ما اعتراف کردیم بگناهان خود که انکار و تکذیب بعث بود پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ هیچ راهی (یعنی طریقه ای که بآن سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و بیست برسیم مراد قبول ایمان و توبه است فرشتگان ایشانرا نومید ساخته و گویند)

(۱۱) آنچه شما در آئید از حکم ابد خواهد بود بسبب آنست که در دنیا چون میخواندند خدای را یکتا و یگانه کافر شدید بیکانگی او و می گفتید اجمل الاله الاله واحد و چون شرك می آوردند بدو یعنی شرکاء بوی اضافت میکردند میگویند بشرکاء پس کار گذاری مر خدا پر است خدای برتر از آنکه بدو شرك آرند بزرگوارتر از آنکه غیر را با او مساوی سازند (۱۲) او است آن خداوند که بکمال قدرت مینماید شمارا علامتهای دلالت بروحیت خود و فرو میفرستد برای شما از آسمان اسباب روزی را چون باران یا ملائکه را بتدبیر آنکه سبب رزق باشد و پند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها مگر کسیکه باز گردد بخدای یعنی از معصیت بازگشته روی بطاعت آورد

(۱۳) پس بپرستید خدا را در حالتیکه پاک سازندگان باشید طاعت خود را از شرك و ربا برای او و اگر چه کار دهند کافران اخلاص شمارا (در توحید او زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافرند و شما بر آن نعمت شاکرید پس میان ایشان و شما منافرت است اعمال و اقوال شما مرفوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار

و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض است) (۱۴) او است بردارنده درجهای بندگان (در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتفاوت مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیا است درجه آدم ع را بصفت برداشته و نوح را بدعوت و ابراهیم را بخلعت و موسی را بقربت و عیسی را بزهارت و محمد را بشفاعت سلمی فرموده که درجه هر که را خواهد بردارد بمعرفت و شناخت حقائق و در بحر الحقایق آورده که بردارنده درجات محبان است بقنا از محبت و بقای محبوبیت عزیزی فرموده که لا یوجد البقاء الا بالفتای تا شربت فنا نشویش خلعت بقا نبویش.

قصه

بنوش درد فنا گر بتا همی خواهی

که زاد راه بقا روی در خرابات است

ز حال خویش فما شو در این ره ای عطار

که باقی ره عشاق فانی الذات است

خداوند عرش است یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطان است می افکنند روحی را بفرمان خود یا فرستد جبرئیل را بر هر که میخواهد از بندگان یعنی رتبت نبوت عطا میکند بهر که میخواهد تاییم کند آنکه بدو روحی آمد مردمانرا روز یکدیگر را دیدن یعنی روزیکه ارواح اجساد را ملاقات کنند یا اهل زمین و آسمان یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاقی شود مر عمل خود را یا مجموع این مذکورات یا یکدیگر ملاقات کنند (۱۵) روزی که ایشان یعنی عباد آشکارا باشند از قبرها برآمده پوشیده نشود برخدای تعالی از ایشان یعنی اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان چیزی بلکه همه را داند و بروفق عمل جزا دهد و منادی ندا کند مر کراست پادشاهی و کار گذاری امروز پس همه بندگمان باتفاق هم دیگر جواب دهند که مر خدا را که یگانه است در حکم شکننده منازعات مدعیان ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جوابات با مؤمنان موافق باشند (۱۶) امروز پاداش داده شود

هر تنی را جزای آنچه کرده است ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه دیگری گیرند و نه نیکی را یاداش بدی دهند و نه بدی را نیکی بدستیکه خدای تعالی زود شمار است بوقت حساب و جزای هر کس را در قیامت بسرعت بوی رساند زیرا که لایشفله شان عن شان (دروسیط آورده که رسول (ص) فرموده که خدای تعالی می فرماید من پادشاه جزا دهنده ام شاید هیچ بهشتی را که در بهشت درآید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد تا آنرا دفع نکنم پس این آیت برخواند که اليوم تجزی الی آخره

رباعی

در وعده اهل ظلم حالی عجب است

ورزیدن ظلم را و بالی عجب است

از ظلم پرهیز که در دوز جزا

لا ظلم اليوم کوشمالی عجب است

(۱۷) و بیم کن کافران را و بترسان از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه بیاید هر چه آینده باشد نزدیک است برسیدن بترسان ایشان را چون دلهای ایشان نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از فزع آنروز دلهای از اماکن خود رحیل خروج نموده بحلقهای آیند و هم آنجا بمانند نه باز توانند گشت قاصحاب ایشان بیاساید و نه برآیند تا خلاص یابد و اصحاب چنین مملوب باشند غمگینان بخشم برآمده گان نیست مرستمکارانرا یعنی کافرانرا در آن روز هیچ خویشی مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند و نه درخواست کننده که فرمان او برند (یعنی شفیمی که بشفاعت او بمحل قبول رسد) (۱۸) میداند خدای تعالی خیانت چشمهارا یعنی نظر بآنچه حرام است یا غمزه کردن بمعایب مردم یا کذب در رویت و عدم رویت

(امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای معبان آنست که در اوقات مناجات خواب را به پیرامن آن گذارند چنانچه در زبور آمده که

دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب در آید چشم او بخواب رود من نام غنی نام عنه و صالی

نظام

خواب را با دیده عاشق چه عکار

چشم او چون شمع باشد اشکبار

چشم های عاشقار را خواب نیست

يك نفس آن چشمها بی آب نیست

و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمائر و سرایر همه اشیارا میداند (۱۹) و خدای تعالی حکم میکند براستی در جزای محسن و مفسی و آنان را که میپرستند مشرکان بدون خدای حکم نمی کنند ایشان بچیزی زیرا که جمادند ایشانرا قدرت بر آن نیست و اگر حیوانند مخلوق بمملوک کند و مملوک را قوت حکم و فرمان نیست بدستیکه خدای تعالی او است شنوا کنتار بندگان و بیما بکردار ایشان

(۲۰) آیا سیر نمیکنند و سفر نمیشمایند مشرکان مکه در زمین بین و شام برای تجارت پس تابه بینند که چگونه بود عاقبت سر انجام کار آنها که بودند پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و اصحاب موفکه که دیوار ایشان ممر تجارت فریش است بودند پیشینیان ایشان سخت تر از ایشان از جهة نیرو و توانائی با قدرت و تمکن و بیشتر از جهت نشانهای ایشان در زمین دیوار ایشان چون قلعه های بلند و شهرهای بزرگ پس بگرفت ایشانرا خدای تعالی و عقوبت کرد بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب و نبود مرا ایشانرا از عذاب خدای تعالی هیچ نگاه دارنده که دفع کند آنرا از ایشان (۲۱) آنکرفتن به سبب آن بود که آمدند بدیشان پیغمبران ایشان بدلائلهای روشن و معجزهای هویدا پس کافر شدند بدان و انکار کردند قرآن را پس بگرفت ایشانرا خدای تعالی و معاقب گردانید بدستنی که خدای توانا است و متمکن و در هر چه خواهد سخت عقوبت بر اهل شرک (۲۲) و بدستیکه مافرمستادیم موسی را بمعجزات ما که آیات اسم بود و حجیتی هویدا (گفته اند مراد عصا است و افراد او بد کرجه تفخیم و تعظیم است یا آیات دعوت است بحق سبحانه و تعالی و سلطان مبین معجزه او یعنی بد دعوت و حجیت

فرستادیم او را (۲۳) - سوی فرعون که اعظم عداوت مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد به همامان که وزیر او بود و بقادون که مقرب و شیر او بود و ایشان را بحق دعوت نمود اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند پس گفتند جادواست که خارق عادت بما مینماید از روی سحر دروغگویی است در آنکه میگوید که خدای هست و من رسول اویم (۲۴) پس چون آمد بدیشان پیغام راست و درست از نزدیک ما گفتند بکشید پسران آنانکه گرویده اند به موسی یعنی فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل را میکشند و بعد از ولادت او دست باز داشته بودند چون موسی بیامد و دعوی نبوت کرد باز امرای فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلای ایشان بشکند و موسی را یاری ندهند و زننده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبطی کنند ایشان این کید کردند نیست مکرنا گرویدگان به نسبت انبیاء و مؤمنان مکر در بیراهی و بیهوده گوی یعنی از پیش نرود و وبال آنهم بدیشان باز کرد (پس فرعون در باره موسی باخواص خود مشورت کرد و گفت او را می باید کشت گفتند که مبادا او سحر کرده باشد بر کشنده خود و از آن خلای بشویرسد یا آنکه مردم گویند که فرعون با او معارضه نتوانست کرد و او را بقتل رسانید صلاح در آنستکه ساحران را طلبیم تا با او معارضه شوند فرعون را این سخن مقبول افتاد و میدانستکه او بیفیهراست از قتل او می ترسید اما نزد ایشان اظهار تجلد کرد (۲۵) و گفت فرعون بگذارید مرا بخواری بکشم موسی را و بگو بخواند خدای خود را تا قتل من از او باز دارد بدرستی که من میترسم از آنکه متغیر سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد یا آنکه آشکارا گردد بسبب دعوت او در زمین مصر تباهی و دو گروهی (و حفص بضم یا و کسر ها و نصب ذال میخواند یعنی موسی (ع) ظاهر گرداند در بلده شما فساد را یعنی چون قایمان او بسیار شوند با شما حرب کنند (۲۶) و گفت موسی ع قوم خود را بعد از آنکه این خبر بوی رسید بدرستی که من پناه گرفتم به پروردگار من و پروردگار شما از شر هر گردنکشی که به سبب تعظیم نمیکردید و بروز شمار (فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان در گاه او بود چون خبر قتل موسی فاش شد دوستان

اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند (۲۷) و گفت مردی گرویده از خویشان فرعون (یعنی حزقیل یا سمان که مدتی بود که بطریق حزم) میپوشید از فرعون و اتباع او گرویدن خود را (و گمته اند چند سال بود که ایمان داشت و میپوشید و چون خبر قصد فرعون بقتل موسی شنید گفت) آیا میکشید مردی را برای الکه میگوید آفریدگار من خدائی است و حال آنکه آورده است شما معجزات روشن و استدلالات هویدا از پروردگار شما و اگر باشد او دروغ گوی پس بر او باشد و بال دروغ او و آن او را هلاک سازد و اگر باشد راست گوی برسد شما از آنکه شمار او عده میدهد یعنی میکوی عذاب دنیا را آخرت شما خواهد رسید پس اگر صادق است بعضی از آن موعود که عذاب دنیا است عاجلا بشمارسد بدرستی که خدای تعالی راه نمی نماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد کسی را که از حد در گزرفند است در ریختن خون کودکان بی گناه دروغ گوینده است در دعوی خدائی (۲۸) ای گروه من مر شمار است پادشاهی امروز در حالتیکه غالبانید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان در زمین مصر پس کیستکه باری دهد ما را و حمایت کند از عذاب خدای تعالی اگر بیاید بما (پس قصد موسی مکشید و دست از او باز دارید) گفت فرعون مرا آن مؤمن را که از قتل موسی نمی میکرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند نمودم شمارا مکر آنچه من میبینم یعنی شما نمودم راه صواب در کشتن او و دیده بودم صلاحی در آن و راه نمی نمایم شمارا مکر راه راستی (حزقیل که این سخن را استماع نمود دیگر باره عرق مجیش در حرکت آمد و بحر ایمان بجوشیدن آغاز کرده بتخوف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید (۲۹) و گفت آن کسی که ایمان آورده بود ای گروه من بدرستی که من میترسم بر شما بجهت تکذیب موسی و تضرع او مانند روز لشکرما که تکذیب رسل کردند (مراد روز هلاک ایشانست آنکه تفصیل می کند) (۳۰) مانند حال گروه نوح ع که بطوفان هلاک شدند و گروه عاد که بیاد صرصر مستاصل گشتند و قوم ثمود که بیک صیحه مردند و مانند حال آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفه که شهر ایشان زیر و زبر شد و

چون اصحاب ای که که عذاب ظلمه گرفتار شدند و نیست خدای تعالی که خواهد ستم بینندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکند (پس شما هم ظلم نکنید تا معذب نگردید) (۳۱) وای گروه من بدرستی که من میترسم بر شما عذاب روز یکدیگر را خواندن (یعنی روز قیامت که بعضی مرخصی را میخوانند باستعانت و هیچ کس بفرباد کس نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را دام میکنند چنانچه در سوره اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت که یا اهل الجنة خلود و لاموت و یا اهل النار خلود و لاموت و یا در آن روز منادی ندا کند که فلان نیک بخت شد که ابد هرگز بدبخت نشود فلان بدبخت گشت که هرگز تا ابد نیکبختی نیابد) (۳۲) روزیکه بر گردانیده شوید از موقف حساب و بروید باز گشته گان از آنجا بدوزخ نباشد شمارا از عذاب خدا تعالی نگاهدارنده که تواند شمارا در پناه خود گرفتن و هر کرا فرو گذارد خدای تعالی در ضلالت پس نیست مر او را هیچ راه نماینده که بسزل مراد رساند (۳۳) بدرستی که آمد بشما یوسف (این یعقوب علیه السلام) پیش از موسی ع بحجت های هویدا (و گفته اند که فرعون موسی علیه السلام همان فرعون زمان یوسف علیه السلام بود و یوسف ع است قیمتی که او را بود بمرد بدعای یوسف و خدای زنده گردانید و فرعون بوی ایمان آورد چون یوسف ع در گذشت فرعون از دین برگشت و تا زمان موسی ع) عمر یافت پس مؤمن گفت که یوسف ع پیش از این آمد بشما به معجزات روشن که احیای فرس بود و شهادت مغل بر برائت او و بهشتی گفته اند فرعون زمان موسی از اولاد فرعون زمان یوسف بود و خدای یوسف بن یعقوب را بر رسالت بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود معجزات بدیشان نمود و بسور نکر و بدند پس مؤمن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما آمد (پس همواره بودید در شك و گمان از آنچه آورده بود بشما از امر دین آنکه او در گذشت گفتید بر نخواهد انکیخت هرگز خدای تعالی از پس او فرستاده می یعنی چون سخن این رسول نشنیدیم دیگری نخواهد آمد از ترس آنکه قول او نیز رد کنیم همچنین که راه سازد خدای تعالی در بوادی مفلحان هر که او

از حد تجاوز کننده است در انکار شك دارنده (در آنچه به معجزه ثابت شود پس صفت اهل اسراف و ارتیاب میفرماید) (۳۴) آنانکه جدال میکنند در ابطال آیت های خدای تعالی و رفع آن بغیر از حجتی و برهانی که آمده بدیشان بزرگ است جدال ایشان از جهت بغض نزدیک خدای تعالی و نزدیک آنانکه گرویده اند (یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مؤمنان نیز دشمن آنانند) هم چنین مهر مینهد خدای بر هر دل شخصی متکبر که سر کشد از فرمان برداری خود کامه که خود را از دیگران برتر داند (پس در اثنای مواعظ خرقیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در مستمعان اثر کند و وزیر خود را طلبید و خود را دمرد مرا بچیزی دیگر مشغول گردانید) (۳۵) و گفت فرعون ای هامان بنا کن برای من بنای افراشته شاید که من برسم بدرها یا راهها (۳۶) دریاها یا راههای آسمان از آسمان بآسمانی پس دیده ور شوم یعنی مینکرم بسوی خدای موسی ع یا مشرف کردم بر احوال او و بدرستی که من گمان برم موسی را دروغگوی (در دعوی رسالت به آنکه او را خدای است که آفرید کار آسمانها است پس آغاز ساختن بنا کردند موسی ع بتالید وحی آمد که اندوهگین شو و به بین که من با او چه خواهم کرد پس حق سبحانه بنای وی را بعد از اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت) و هم چنین آرایش داده شد برای فرعون بدی کردار او و باز داشته شد از راه راست و طریق صواب و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم مکر در قبا و نیستی (۳۷) و گفت آنکسبکه گرویده بود یعنی خرقیل ای قوم من پیروی کنید مرا راه نمایم شمارا راه راستی و هدایت (۳۸) ای گروه من جز این نیست که این زندگانی بر خورداری است که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او باندك فرصتی در نورددند و نامه معاشرتش را رقم ابطال در کشند

نظم

بیایغ دهر که پس تازه روی و خوش بوی است

مباش غره که پاد خزانت ز پی دارد

زمان زمان بجهت یاد نکبت و ادبار

چه رنگ و بو که نشانی ز باغ نکذارد

و بدوستیکه سرای دیگر اوست سرای آرام که او را زوال و آفت متصور نیست (۳۹) هر که بکند کرداری بد پس پاداش داده نمیشود مگر مانند آن را (و این محض بحکم عدل الهی است) و هر که بکند کرداری شایسته از مرد وزن و حال آنکه او مؤمن باشد (چه اصل در قبول عمل ایمانست) پس آن گروه در آورده شوند بیست (و حفص بصیغه معلوم خواند یعنی به بیست در آیند) روزی داده شوند در آن بهشت از فوا که پاکیزه و مطاعم لذیذ و مشارب خوشکوار بیشمار یعنی نه با اندازه عمل بلکه بسیاری از آن زیاده و این از روی فضل نامتناهی است (آل فرعون از سخنان حزقیل فهم کردند که او ایمان آورده است زبان بملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بمبادت دیگری آوری حزقیل ندا کرد از روی تنبیه شما شاید از خواب غفلت بیدار و از مستی نکرت هوشیار شوند پس گفت) (۴۰) وای گروه من چیست مرا و چه شده و چون است که من میخوانم شما را بسوی رهساری یافتن از عذاب خدای بایمان بدو و متابعت پیغمبر او و شما میخوانید مرا بدین خود بسوی آتش که پرستش فرعون است (۴۱) میخوانید مرا تا کافر شوم بخدای تعالی و برای آنکه شریک گردانم بوی آنچه بیکه نیست مرا بر بوبیت آن دانشی (مراد از نفی علم است نه نفی معلوم یعنی من غیر از وی خدا نمیدانم پس با وی دیگر را چگونه شریک سازم) و حال آنکه من میخوانم شما را بخدا بیکه غالب است یعنی قادر بر تعذیب مشرکان آمرزنده و معفو کننده گناهان مؤمنان (۴۲) و هر آینه آنچه شما میخوانید مرا بسوی آن یعنی سخن او پیروده است و اعتباری ندارد در این سرای و نه در سرای دیگر و بدوستیکه باز گشت ما همه بسوی خداست و ما را جزا خواهد داد و بدوستی که کزاف کاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان ایشانند ملازمان با آتش دوزخ (باز فرعونیان و پرا آغاز تهدید کردند و قصد قتل او نمودند او گفت) (۴۳) پس بزودی یاد خواهید کرد یعنی بوقت ممات عذاب یاد

آید شما را آنچه میگویم شما را و باز میگذارم کار خود را بخدای و برو تو کل میکنم تا مرا از شر شما نگاهدارد بتحقیق که خدای تعالی بیثبات بامور بندگان خود (آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند و او گریخته روی بگروه نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سبعاء برانگیخته تا بکرد وی در آمده آغاز با سبانی کردند نتیجه تفویض بزودی بوی رسید و از شر اعدا ایمن گشت در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیاورند و سباست کنند ایشان بوی رسیدند نماز وی و نکمبانی سبعاء را مشاهده کرده بترسیدند و نزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نکرد حق سبحانه از حال حزقیل خبر میدهند) (۴۴) پس نگاهداشت او را خدای تعالی از بدیهای آنچه اندیشیدند درباره وی و فرو گرفت بگرد کسان فرعون که بقصد او رفته بودند بدی عذاب بدینا که قتل است (و گفته اند مراد بآل فرعون همه قبطیان اند و سوء العذاب غرق شدن ایشان است و بعضی بر آنند که سوء العذاب آتش است چه بدل از آن آورده) (۴۵) فرا گرفت فرعون را سوء العذاب یعنی آتش عرض کرده میشوند بر آتش دوزخ بامداد و شبانگاه (در عین الهمانی فرموده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان در میماند و این مسود فرمود که ارواح فرعونیان درون مرغابی سیاه است و صبح و شام آتش را برایشان عرض میکنند تا قیامت) و روزیکه قائم شود قیامت و ارواح ایشان بایمان باز آید فرشتگان ایشانرا کوپند در آید ایکسان فرعون در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است (و حفص بفتح حمزه و کسر خا میتواند یعنی خدای امر کند ملائکه را که در آید فرعونیان را عذابی سخت تر از آنچه در آن بودند) (۴۶) و یاد کن چون جدال و مخاصمه کنند دوزخیان در آتش پس کوپند بیچارگان و زیونان قوم مرآنا را که سرکش و معظم بودند یعنی تابان مرمتبوعان را کوپند بدوستیکه ما بودیم مر شما را بیرون و فرمانبرداران در آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیا یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید پس آیا هستید شما دفع کنندگان از ما بهره ای از آتش (۴۷) کوپند آنکه انیکه سرکشان بودند که چه جای این

سخن است بدرستی که ما همه در دوزخ ایم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما را قدرت دفع میبودی اول از نفس خود باز میداشتیم بدرستی که خدا تعالی بتحقیق حکم کرده است میان بندگان و هر یک را بجای که در خور اوست فرستاده

(۴۸) و گویند آنانکه در آتش اند بعد از آنکه نومید شوند از یکدیگر مر خازنان دوزخ را که برای ما بخوانید پروردگار خود را تا سبک کند و بر دارد از مایه دار روزی از روزهای دنیا از عذاب چیزی را تا استراحت کنیم (۴۹) گویند خزنه جهنم ایشان را که در دنیا آیان بود که آمدند بشما پیغمبران فرستاده به شما بجهنمهای روشن و هویدا و شمارا بخدای دعوت کردند گویند آری آمدند و ای مانکدیب ایشان کردیم گویند خازنان که چون حال بدینمه نوال است پس شما بخوانید خدای را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت مقرون نکرد و نیست دعای ناگرویدگان مگر در بطلان و ضایع شدن دعا و باجابت نارسیدن (۵۰) بدرستی که ما یاری میدهم پیغمبران خود را و آنانکه گرویده اند در زندگانی دنیا یعنی هم در این سرای تصرف میکنند باهلاک دشمنان ایشان و نجات ایشان یا متابعان و اگر کشته کردند با تقام از قاتلان ایشان چنانچه با یحیی هفتاد هزار کس کشته شدند و باری خواهم کرد ایشان را روزیکه قایم شوند گواهان یعنی جمعی اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و امتان مصطفی (ص) (۵۱) روزی که سود نکند ستمکاران را عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت در آن روز باطل است و محل قبول ندارد و مرا ایشان راست دوری از رحمت خدای و مرا ایشان راست سرای بد یعنی جهنم (۵۲) و بدرستی که ما دادیم موسی بن عمران را راه نمودن با آنچه با آنراه یافته شوند از معجزات و صحف شرایع و میراث دادیم بنی اسرائیل را تورات یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان تورات را جهت برکت آن راه یابند یاراه نمایند (۵۳) و پند دهنده مر خداوندان عقول سلیم را (۵۴) پس مبرکن ای محمد (ص) بر آزار کفار بدرستی که وعده خدای تعالی بنصرت انبیا (ع) در هلاک اعدا راست و درست است و خلاف بدان راه

نیابد و استشهاد کن بحال موسی و فرعون و طلب آمرزش نما برای تدارك آنچه واقع شده باشد از ترك اولی در وسیط آورده که مقصود از این امر آنست که تا حضرت رسالت پناه (ص) تعبد نماید خدای را باستغفار جهت مزید در جهنم نماندنی شود بعد از او مراست را و حضرت رسالت پناه (ص) هفتاد بار یا بیشتر هر روز استغفار میفرمودند که انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مره و در تبیان فرمود که معنی آن است که آمرزش طلب کن برای گناه امت که به حضرت تو امید دارند .

نظم

گر لب بکشائی از نگوئی حرفی ز برای ما بگوئی
یعنی که بعد خواهی ما از حالت پرگناهی ما
نزدیک خدا کنی شفاعت ما را بر همانی از شاعت

و تسبیح گوئی پیوسته به ستایش پروردگار خود شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله و بحمده (آورده اند که کفار در باب نزول قرآن و بحث مجادله میکردند که قرآن سخن خدای نیست و بحث مجال است حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد) (۵۵) بدرستی آنانکه جدال میکنند در بطلان آیت های خدای تعالی و در دفع آن کوشند بیعجبی که آمده باشد ایشان را از آسمان بادلیلی که داشته باشند از ادله عقلیه نیست در سینه های ایشان مگر سرکشی از سخن حق یا ارادت سروری یا حکومت یا عظمتی موهوم نیستند ایشان هرگز رسنده بدات پس پناه گیر بخدای از شر ایشان بدرستی که اوشنوا است مرا افعال ایشان را و بینا است بافعال ایشان (۵۶) هر آینه آفریدن آسمان و زمین بزرگتر است نزد ما از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سماء با وجود عظمت و بساطت آن اولاً بی اصلی و ماده هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیاً از اصلی و ماده ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند که این آفریدن آسان تر است (بقول بعضی مفسران جدال کننده گان یهود بودند که حضرت را گفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه او ابویوسف بن مسیح بن داود است یعنی دجال که سلطنت او به بر و بحر فرارند و جو بهای آب باور و انشود و پادشاهی بیابان کرد و او آیتی است از آیت های خدای تعالی این آیت نازل شد که ان الذین یجادلون آنانکه منازعت

کنند در بات دجال و او را آیت الله میدانند در دل های ایشان کبر است یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر ننگه دجال و دیگر میگفتند جنة او اعظم است از جنة آدمیان حق تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگتر است و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی است از مخلوقات من بیاید دانست که او آدمی است از آدمیان دیگر بقدر بلندتر و جنة او بزرگتر است يك چشم است که ظهرو او یکی از علامات قیامت است و بیستم (س) آثار ظهوری بیان کرد مردم بیه سال پیش از خروج وی بقسط غلات مبتلی شوند سال اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی باز گیرد و زمین از آنچه رویدی ثلثی نگاه دارد سال دوم ثلثین باز گیرد سال سوم نه از آسمان باران آید و از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و باوی سحر و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من اعتصم بالله و باوی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان همراه دارد که متشکل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید اگر پدر و مادرت را زنده کنم اقرار کنی بر یو بیت من گویند آری فی الحال دیوان بصورت والدین او متشکل شوند و او را بگویند ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تو است القصه همه شهر هارا بگیرد الا مکه و مدینه که آنرا ملائکه پاسبانی کنند چون کار بر مؤمنان به تنگ آید حق سبحانه عیسی را از آسمان فرستد تا دجال را بکشد و لشکراو که اغلب یهود باشند بتمامی مستاصل گرداند و شمه از نزول عیسی در سورة زخرف مذکور خواهد شد انشاء الله عزیز (الحقیط) (۵۷) و مساوی نیستند نایبنا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عملهای شایسته کردند و نه بدکار یعنی کافر مراد آنستکه چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مؤمن و کافر مساوی نباشند روز قیامت یکی ساکن درجات بود یکی مقیم در کات اندکی بپند میپذیرند (و چون ثابت شد که محسن و مسی برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف است نه دار جزا پس لابد است از سزای دیگر که در آن پاداش بایند و آن در قیامت خواهد بود)

(۵۸) بدرستی که ساعت قیامت هر آینه آینه است شك نیست در آمدن آن چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند و لکن بیشتر آدمیان نمیکروند

قیامت و تصدیق نمیکند از تصور نظر و الفیت یا محسوسات (۵۹) و گفت برورد کار شما بخوانید مرا تا اجابت کنم از برای شما معنای اجابت آنکه مرا پیرستید تا ثواب دهم شما را اکثر علما دعا را فرود آوردند بر عبادت و مؤبد این است که خدای میفرماید بدرستی آنانکه سرکشی مینمایند از پرستش من زود باشد که در آورده شوند بدوزخ (و حقیص بصینحه معلوم خوانند یعنی بدوزخ در آیند) بی چارگان و خوار شدگان (و گویند دعا بمعنا استغاثه است یعنی فریاد خواهید بین بوقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقول چمی از مراد از دعا سؤال است یعنی بخواهید تا بدهم که خزانه رحمت من مالا مال است و کرم من بخشنده آمال کدام کدائی دست نیاز پیش آورده که نقد مراد بر کف امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان سؤال گشاده که رقه حاجتش بتوقیع اجابت موشح نساختم.

بیت

بر آستان ارادت که سر نهاد شبی

که لطف دوست برویش هزار در نکشاد

و گفته اند که دعا بمعنای ثنا است و استجابت بمعنای قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای نافعی شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تائب خدا را میخواهد بوقت رجوع با او و از اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم.

بیت

گر توبه کنی پذیرم از روی کرم

و آنکه ز سر جریمه ات در گذرم

(۶۰) خدای تعالی آنکسی است که بحق بیافرید برای شما شیب را تیره و بمزاج بارد تا ساکن شوید در آن بجهت ضعف حرکات و سکون حواس و بیافرید روز را روشن کننده و بمزاج حار تا به بینید چیزها را و حرکات شما در اکتساب معاش قوی شود بدرستی که خدای تعالی هر آینه خداوند بخشش بزرگ است و بسیار بر آدمیان بآفریدن لیل و نهار یا بخلق و رزق یا ترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدان است و لکن بیشتر مردمان سپاس داری

(شکر) نمیکند.

(۶۱) آنکه این کارها کند خدای است پروردگار شماست آفریننده همه چیزها است نیست هیچ معبودی سزاوار پرستش مگر او چگونه و بچه وجه گردانیده میشود از عبادت او بعبادت غیر او.

(۶۲) همچنانکه بگردانیده شدند این قوم بگردانیده میشوند آنانکه هستند که از روی عناد بآیت های خدای تعالی انکار میکنند و از پزیرفتن آن ابا مینمایند و باز میایستند (۶۳) خدای تعالی آنکسی است که بساخت برای شما زمین را موضع قرار و آرام گاهی یا بروی میروید و می نشینید و گردانید آسمان را برداشته و بشکاشت شمارا ای آدمیان پس نیکو ساخت صورت های شمارا یعنی قامنهای شما راست کرد و روی های شمارا پاکیزه و اعضاء شمارا متناسب آفرید و روزی داد شمارا از پاکیزه ها یعنی ماکولات اندید و متمیز گردانید روزی شمارا از روی حیوانات (در بحر الحقایق غمروده که حسن صورت انسانی در آن است که او مرآت جهان نما است همه حقایق علوی و سفلی و مجموع دقائق صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات آثار شناخت صفات از آینه حقیقت جامع و لامع).

رباعی

ایست صورت تو آینه سر وجود روشن زرخست پرتو انوارشهود
مجموعه هر دو کون کس نیست چو تو در ملک صورت و معنی وجود
آنکه چنین تصور کرد خدای است آفریدگار شما پس برتر است خدای
و بزرگوارتر پرورنده عالمیان از جن وانس.

(۶۴) اوست زنده یعنی متفرد بحیات ازلی نیست هیچ معبودی که سزای عبادت بود مگر او پس بخوانید او را در حالتی که پاک سازندگان باشید برای او دین خود را از شرك با طاعت خود را از ریا و بگوئید همه سیاسها و ستایشها مر خدای راست که پروردگار عالمیان است.

(۶۵) بگوایم محمد این مشرکان را که میگویند بدین آباء و اجداد خود متدین شود بدرستی که من نهی کرده شده ام از آنکه پرستم آنان را که پرستید شما

بجز خدای تعالی آن هنگام که آمده است بمن حجج و آیات از پروردگار من مامور شده ام بآنکه گردن نهیم و انقیاد کنم مرا فریدگار جهان را.

(۶۶) آنکسی هست که بیافرید پدر شمارا آدم (ع) از خاک پس شمارا ای فرزندان وی بیرون آورد از آب منی پس بعد از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل درمیآید پس بیرون آورد هر يك را از شما از رحم ما در کودک پس باز میدارد شمارا تا برسید بنایت فوت خود که منتهی شباب است پس از این درجه بالا میبرد تا گردید پیران و از شما کس باشد که میرانیده میشود پیش از بلوغ یا قبل از شیخوخت و بقا میدهد شما را تا برسید به مدتی نامبرده شده که وقت موت است و شاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود انتقال از درجه به درجه.

(۶۷) اوست آنکه زنده میگرداند و بمیراند پس چون خواهد و حکم کند کاری را پس جز این نیست که گوید مر او را یا یا پس بپاشد بی مدتی و مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و عدتی و فرصتی و

نظام

دش او را که عبادت نیست

متوقف به هیچ آلت نیست

از خم زلف کاف طرة ثوب

مر زمان شکلی آورد بیرون

(۶۸) آیا نمی نگری و ندیدی بسوی آنانکه جدال و نزاع میکنند در آفتهای خدای تعالی یعنی حجج قرآن را منکرانند چگونه و چون برگردانیده میشوند از تصدیق بدان (۶۹) مجادلان آنان اند که تکذیب کردند و نکر و بداند بقرآن یا بجنس کتب آسمانی و بآنچه فرستادیم بآن چیز پیغمبران خود را از احکام و شرایع پس زود باشد که بدانند خاتمه تکذیب و انکار را (۷۰) آنگاه که غللهای آتشین باشند در گردنهای ایشان و زنجیرها نیز در آن بود کشیده میشوند بر روی بدان زنجیرها تا افکنند ایشان را (۷۱) در آب جوشان که در

نهایت حرارت بود پس از آن در آتش سوخته و بریان گشته یعنی با انواع عذاب از آتش و آب معذب کردند (۷۲) پس گویند مر ایشان را کجا اند آنانکه بودید شما که انبازان (شریک) میکردید (۷۳) از دوزخ (میر) خدای تعالی گویند دوزخیان که آن مشرکان کم شدند از ما و نمی یابیم ایشانرا و ما با ایشان توقع انداد داشتیم ایشان ما را در بلا بگذاشتند بلکه نبودیم که خوانده باشیم بیش از این درد دنیا چیز را که بدان اعتباری باشد یعنی بر ما روشن شد که پنداشت ما چیزی نبود همچنانکه مچادلان را فرو گذاشت که راه فرو میکذارد خدای تعالی کافران را تاراه نمیبردند بچیزیکه ازو ممتنع شوند در آخرت پس ایشانرا گویند (۷۴) این خدلان شما امروز در عقیب بسبب آنستکه بودید شما که شادی میکردید و فرحان می بودید در زمین یعنی در دنیا بچیزیکه حق نبود یعنی شرك و طغیان و بجهت آنکه بودید شما که می نازید بخود و بتکبر می خرامیدید (۷۵) در آید بدرهای هفتگانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طائفه بدر که او در آید جاوید ماندگان در آن پس بد آرا مگاهی است متکبران را دوزخ (۷۶) پس شکیبائی کن ای محمد (ص) بر ایذای قوم بدرستیکه وعده خدای تعالی بنصرت اولیاء و هلاک اعداء حق است و راست است و بیشك واقع خواهد شد پس اگر بنمائیم بتو برخی از آنچه وعده داده ایم ایشانرا از قتل و اسر خود آن است یا اگر بپیرانیم تورا بیش از ظهور آن عذاب پس بسوی باز گردانید خواهند شد روز قیامت و جزای خود را خواهند یافت (یعنی هیچ وجه ایشانرا فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب کفار را بحضرت سید ابرار نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشانرا در عقیب خواهد نمود.

بیت

دوستان اقدر در عالم شاد و خرم میزیند

دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا

آورده اند که کفار مکه از روی جدال اقتراح آیات متکثره میکردند

چنانچه تفجیر میون و اظهار بساتین و صمود بر آسمان بحضور ایشان بروجیمیکه در سوره بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد که (۷۷) و بتحقیق که ما فرستادیم پیغمبران را پیش از تو بعضی از ایشان آنها اند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که آن بیست و نه پیغمبر اند و بعضی از ایشان آنها اند که قصه ایشان نتوانده ام بر تو اما نام ایشان دانسته چون البسع و غیر او و بعضی آنست که نه نام ایشان دانسته و نه قصه ایشان شنیده ای (جمعی بر آن اند که مجموعه انبیاء هشت هزار بوده اند چهار هزار بنی اسرائیل و چهار هزار سایر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار و چند بوده اند و در ایمان برایشان تفضیل و تعدید و عدد و معرفت ایشان با نساب و اسامی شرط نیست) و نبود هیچ پیغمبری را و نتوانست بآنکه بیارد معجزه که نشانه نبوت او باشد مگر بدستوری و حکم و فرمان خدای تعالی یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و او مستقل نیست در نه و دن آن بی امر من و حکمت در عدم وقوع آن است پس چون بیساید فرمان خدا بعذاب مقرر طمان معجزات بعد از وضوح آیات حکم کرده شود بر راستی یعنی مشرك سبطل معذب گردد مؤمن محق نجات یابد و زیان کنند آنجا ناراستان و مماندان که بعد از دیدن و معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه می طلبند (۷۸) خدای تعالی بحق آنکه بیافرید برای شما چهار بابان چون شتر و گاو و گوسفند و اسوار میشود بعضی از آنها چون اهل و فرس (شتر و اسب) و بعضی را از آن میخورید چون غنم (گوسفند) و برخی آن است که قابلیت کوب و اکل دارد چون بقر (گاو) (۷۹) و مر شما را است در انعام منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن و ایشان را آفرید تا برسید به مسافرت بر بعضی از آن بحاجتیکه در دلهای شما است از سود او معامله و بر شتران در خشکی و بر کشتیهای در دریا برداشته میشود (۸۰) و می نماید خدای شما را نشانهای قدرت خود را پس کدام آیت از آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب انکار میکنید (۸۱) آیا پس سیر نکردید در زمین عادت نمود پس تا بنکرید که چگونه بود سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از امام پیشین بیشتر از ایشان از روی عده و سخت تر از روی توانائی و افزون تر از جهت

بازماندهای ایشان در زمین از کوشکها و قلمها پس دفع نکرد عذاب را از ایشان آنچه بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب سپاه (۸۲) پس آن هنگام که آمدند بدیشان پیغمبران ایشان بجمع جزات و دلالات شاد گشتند بدانچه نزد ایشان بود از دانش بزعیم ایشان یعنی جاهل که آنرا علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطله و شبهات بی اعتبار ایشان است و گفته اند مراد علم مکاسب و تجارت است و یا علم طبایع و تنجیم که بآن مباهی و مستنصر شده بسا انبیاء و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشانرا هلاک ساخت و فرو گرفت و محیط شد بکردار ایشان جزای آنچه بآن با انبیاء (ع) استهزا و ستیزه می نمودند از عذاب کونا کون در دنیا و آنچه موعود است ایشانرا در عقبی و بآن خواهند رسید (۸۳) پس آن هنگام که بدیدند سختی عذاب مادر دنیا گفتند ایمان آوردیم بخدای تعالی حال آنکه یگانه است بی شریک و انباز و کافر شدیم بآنچه بودیم بآن شرک آوردند گمان یعنی کافر شدیم به بتان (۸۴) پس بید که سود کند ایشانرا ایمان ایشان آن هنگام که دیدند عذاب مسارا زیرا که در وقت معاینه عذاب تکلیف مرتفع میشود و ایمان در زمان تکلیف مقبول است نه در وقت یاس سنت نهاد خدای سنت نهاد نی آن سنتی که گذاشته است در بندگان وی از امام ماضیه که ایمان بامن هیچ وجه مقبول نیست و زبانکار شدند آن زمان ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بآنوقت ظاهر شد و اگر چه در خسران بودند بهمه عمر (۸۵)

سورة فصلت (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

حم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی است و هر کس را بر استخراج آن دسترس نیست و گفته اند حا اشارتست بحکمت و مہم بهشت یعنی حق سبحانه و امنیت است بر مؤمنان بتزلیل حکمت (صاحب بحر افاق فرمود که حم اشارت است بآن چیزیکه میان حق تعالی و حبیب او است و هیچ ملک مقرب و بنی مرسل بدان پی نبرد چه حاویم دو حرف است در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمد نیز آمده پس بر حرفین در اسمین قسم یاد میکنند که این قرآن (۱) فرو فرستاده شده است از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام مهربان بر رعایت قلوب خواص و از اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی و صوری و معنوی وابسته بقرآن است و اینت فرو فرستادن (۲) کتابی است پیدا کرده شده آیتهای دین مبین گشته بامر و نهی و هدو و عید در حالتی که قرآنی است تازی یعنی بلغت عرب تابسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول او من عند الله است (۳) مؤده ده مرآت آنرا که بوی عمل کنند و بیم ده آنها را که بوی نکروند پس روی بر تافتند از قبول آن یعنی نه پذیرفتند بیشتر ایشان کافران پس ایشان نمی شنوند یعنی بر تافتند روی نا نشنوند (۴) و گفتند اهل شرک که همواره دلهای ما در پوششهاست از فهم آت چیزیکه میخواہی ما را بسوی او یعنی قرآن رادر نمی یابیم و در کوشهای ما کرانی است

آنچه میخوانی نمی شنویم و میان ما و میان تو پرده است که جمال نبوت ترا در نمی بینیم یا حاجزی است که ما را از پیوستگی بتو منع میکند (در وسط آورده که ابو جهل جامه را برپایان خود و حضرت پیغمبر پرده ساخت و گفت تو از آن جانب و ما از این جانب) پس عمل کن بر دین خود بدوستیکه ما نیز عمل کنند گانیم بر کشیش خود یا آنچه توانی در حق ما بکن که ما نیز آنچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد (ماوردی فرموده که تو کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل می کنیم) (۵) بگو ای محمد (ص) جز این نیست که من آدمی ام مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی دعوت نمی کنیم که سمع را از او کراهیت و طبع را نفرت باشد بلکه وحی کرده شود بسوی من جز این نیست که خدای شما خدای است یگانه پس توجه کنید بسوی او بتوحید اطاعت و بر آن مقیم باشید و از او آمزش جوئید مرگناهارا که بعد از اسلام کنید (و در موضع آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهراً و باطناً یعنی باید که نهان و آشکارا یکی باشد و چون بمرتبه استقامت رسید استغفار کنید از رویت عمل که گناهی بزرگ و خطائی عظیم است) و سختی عذاب شرك آرند گافراست (۶) آنانکه نمیدهند زکوة را یعنی بکلمه لا اله الا الله که زکوة انفس است متکلم نمیشوند مراد آن است که خود را بتوحید از او شرك پاک نیسازند (با آنکه زکوة مال نمیدهند خود تقصیر منیع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آن است که مال محبوب ایشان است و بذل او مرتفعی را سخت باشد از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت اشارتی است به بغل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بغل اعظم ذایل و اکبر زمام است و گفته اند که هر توانگر که او را سخا نبود چون تنی است که او را جان نبود یا درختی است که بر ندارد)

نظم

منهم مملک شجرى بى بر است سرور مبخل جمدى بى سراسر است
بخل که سرمایه نا کامی است در دو جهان موجب بدنامی است
و مشرکان بسرای دیگر ایشان ناگروید گانند بدانجهت نفقه نمیکند
که مکانات آن سرا را باور ندارند

(۷) بدوستیکه آنانکه گردیدند و کردند کارهای ستوده مرا بشانرا مزدی

است ناگفته یا غیر محسوب (در معالم آورده که این آیت در شان بیمارانت و عاجزان و ناتوانان آمده که در حالت ضعف و عجز از ادای عبادت بازمانند حق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون یعنی غیر مقطوع باشد عبدالله ابن عمر نقل میکند که حضرت رسول الله فرمود که بنده چون بطریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را که بر او موکل است گوید بنویس برای او مانند عملیکه در وقت صحت داشته تا وقتیکه او را از بند مرض باز رها کنیم یا بحضرت ما واصل شود) (۸) بگو ای شما هر آینه کافر میشوید و نمی گروید بآن کسی که بیافرید زمین را در دو روز (امام ابواللیث آورده که در روز یکشنبه آفرید و در روز دوشنبه بگسترانید) و می سازید برای او بزبان خود هم تائیان آن خداوندی که بیافرید زمین پروردگار عالمیان است (۹) و بیافرید در زمین کوههای بلند و پایدار از زیر زمین تا ناظران در آن نگرسته بهره اعتبار بردارند و برکت داد در کوهها تا درد منابع و معادن و صنایع آفرید یا برکت داد زمین را با شجار و زرع و انعام و انهار و تقدیر کرد در زمین روزیهای اهل زمین یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و گوشت و امثال آن که هر يك از اینها غالب قوت غریبه است و تقدیر این روزیها کرده در چهار روز (یعنی دو روز دیگر که سه شنبه و چهارشنبه بود) یکسان شده مرپر سنده گانرا از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی است یعنی جواب سائلان بی زیادت و نقصان گفته شده (۱۰) پس قصد کرد بآفریدن آسمان و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب که بهیات دخان است (در زاد المسیر گفته که حق سبحانه چون آب بیافرید آتش بر او گذاشت تا او را در شورش آورد و از آن بخار یک از وی مرتفع شد حق سبحانه آسمان را از وی آفرید و در عین المعانی آورده که حق تعالی که جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در آن نگر بست بکداخت و روان شد آتش را بر او مسلط کرد تا بچوش آمده کفی و بخاری از وی پیدا شد از آن کف زمین و از آن بخار آسمان آفرید

نظم

کفی را منبسط سازد که این فرشی است بس لایق
بخار بر این افرازد که این سقفی است بس زیبا
از آن سقف مطلق حسن تصویرش بود ظاهر
از این فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا
پس گفت خدای بعد از آفرینش آسمان مرا و را که هر دو بیایید با آنچه
شمارا میفرمایم از روی فرمانبرداری یا از سر ناخواهش و بی رغبتی یعنی اگر
خواهید و اگر نه از آمدن چاره ندارید (مراد اظهار کمال قدرت است نه اثبات
طواغیه و کراهیت ایشان و گفته اند آسمان را گفت آفتاب و ماه و ستارگان خود
را ظاهر سازد و زمین را فرمود که اظهار خود را بشکاف و اشجار خود را بیرون
آر) گفتند آسمان و زمین آمدیم مایه رچه فرمودی فرمانبرداران (آورده اند
که اول موضع کعبه معظمه زاده الله شرفا از اجزای زمین سخن گفت پس آنچه
در برابر او بود از اجزای آسمان و بدین جهت آن محل کعبه اسلام و قبله انام گشت
و چون آسمان آفریده شد آنرا بشکافت (۱۱) پس به پرداخت آنرا هفت آسمان
و تمام ساخت امور آنرا در دور روز (روز بیجشنه و جمعه) و وحی کرد بهر آسمانی
فرمان آنرا یعنی با اهل آن اعلام فرمود که عبادت پرچه وجه کنند یا مقرر کرد هر
فلکی را آنچه از او آید و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را بچراغهای یعنی ستارگان
چون چراغ رخشان درخشان باشند و نگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی از
آفات یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کند آنچه ناد کرده شدند از بدایع
آفرینش آفریدن و اندازه کردن خدای غالب است که در ملک خود بقدرت هر چه
خواهد کند دانا که هر چه سازد از روی حکمت باشد (۱۲) پس اگر روی
به گردانند کافران مکه (یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان) پس بگو
که بیم کردم شمارا و پشیمانیدم از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده مانند
عذاب قوم عاد که باد صرصر بود و عذاب نود (یعنی صیحه جبرئیل ع) تخصیص
این دو قوم بجهة آن است که قریش در سفر رحلت الشنا و العیف بر مواضع این

دو گروه میکند شدند آثار عذاب مشاهده میکردند و ایشان مستحق صاعقه و
صیحه شدند (۱۳) و قتیکه آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح از
بیش روی ایشان و از بس ایشان یعنی از همه جهت ایشان برفق و عذف و نصیحت
و فضیحت در آمدند و دعوت کردند بآنکه بپرستید مگر خدای تعالی را گفتند
کافران در جواب ایشان که اگر پروردگار ما خواستیکه رسول فرستادی هر آینه
فرشتگان فرستادی بجای شما پس بدرستی که ما بآن چیزیکه فرستاده شده ایم
شما بزرع خود ناگروید گانیم چه شما مانند ما آدمیانی و هیچ فضلی و شرفی
نیست شمارا بر ما مشرکان (در بند صورت انبیاء ع) مانده از مشاهده معنی
ایشان غافل بودند .

تفسیری

چند صورت بینی ای صورت پرست

هر صکه معنی دید از صورت پرست

دیده صورت پرستی را به بند

تا شوی از نور معنی بهره مند

آنکه تفصیل قصه ایشان میکنند و میگویند (۱۴) پس اما گروه
عادیان پس گردن کشی کردند در زمین احقاف در بلاد یمن بنا سزا یعنی
استحقاق تکبر نداشتند (پس هود ع) ایشان را تهدید کرد بعذاب و ایشان از
روی استکبار انفات بدو نکردند و گفتند کیست سخت تر از ما از جهة توانائی
(و عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ
را بضر ب دست از کوه بکنند) آیا ندانستند آن مغرور شده کان بقوت خود
بدرستی که خدای تعالی آن خدائیکه بیافریده است ایشان را او سخت تر و
بسیار تر است از ایشان از روی قوت یعنی توانائی دارد بر چیزی که غیر او را آن
توانائی نیست و بودند قوم عاد که از روی تمصب و تکبر به آیتهای ما منکر
شدند بآنکه میدانستند که آن حق است (۱۵) پس فرستادیم برایشان بادی سرد
باوازی مهیب در روزهای سوم (یعنی در دهه آخر شوال از یامداد روز چهار
شنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم) تا بپشانیم

ایشان را عذاب و سرائی و خواری در زندگانی دنیا یعنی همه را مستاصل سازیم و هر آینه عذاب آن سرای سخت تر است از روی و سوائی و خواری و ایشان باری داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از ایشان (۱۶) و اما گروه نمود پس ایشان را دلالت کردیم براه راست (یاراه غیر و شر بدیشان نمودیم) پس بر گزیدند و اختیار کردند ناپینائی یعنی چهل و ضلالت و کفر را بر علم هدایت و ایمان پس فرا گرفت ایشان را صاعقه عذاب خوار کننده (یعنی صیحه جبرئیل (ع) ایشان را هلاک کرد) بسبب آنچه بودند که لیس میگردند از تکذیب صالح (ع) عقر ناله (۱۷) و پرهیز میدادیم از آن صاعقه آنان را که گرویده بودند بصالح و بودند نه پرهیز میگردید از شرک (۱۸) پس آن روزی که حشر کرده شوید دشمنان خدای تعالی بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را پس ایشان را بده شود بدوزخ یا پیشینیان را نگاه دارند تا پیشینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ راند (۱۹) تا وقتی بیایند بآتش دواهی دهند بر ایشان کوشهای آنچه شنیده باشند و دیده های ایشان آنچه دیده باشند و پوسنهای ایشان یعنی جوارح ایشان (راول عصوی که از ایشان تکلم کند را سچ و لب دست راست بود و گفته اند مروج ایشان دواهی دهد) با آنچه بودند که عمل میکردند (۲۰) و گویند کافران از روی تمجید یا توبیح مراسمهای خود را چرا گواهی دادید بر ما که برای شما دواوری میگردیم و عذاب از شما باز میداشتیم گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش میکنید که ما با اختیار خود ناساطی نشدیم بلکه به سخن آورد ما را آن خدای که قدرت داده خود به سخن آورده است هر چیزی را که سخن گوید و حال آنکه او بیافریده شما را نخستین بار و از عدم بوجود آورده و به سوی او باز گردانیده خواهید شد شما برای جزا (۲۱) و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مانید از آنکه دواهی دهد بر شما کوشهای شما و به اعضای شما یعنی خواستید نه پنهان شوید و نتوانستید و گمان نبردید که اجزای شما بر شما گواهی دهند ولیکن گمان داشتید آنکه خدای تعالی نداند بسیار از آنچه میکنید (در زاد المسیر فرموده که کفار می گفتند که هر چه آشکار میکنیم خدای میداند و آنچه پنهان از ما صادر میشود بدان دانا نپس حق سبحانه فرمود)

(۲۲) و آن ظن شما آن ظنی است که در دنیا گمان میبردید بخدای شما که اعمال پنهان ما را نمیداند هلاک کرد شما را در آخرت پس گشتید از زبان کاران (۲۳) پس اگر کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند بس آتش دوزخ قرار گاهست مرا ایشان را و اگر خوشنودی حق سبحانه می جویند پس نیستند ایشان از اجابت کرده شدگان در طلب خوشنودی (۲۴) و بر انگیختیم برای مشرکان دوستان و هم نشینان از شیاطین و برایشان مسلط کردیم پس بیاراستند دیوان برای ایشان آنچه در پیش ایشانست از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ایستادند و آنچه از پس ایشانست از امور اخروی و وعده و وعید تا آنرا منکر شدند و واجب گشت برایشان سخن یعنی کلام عذاب با امتان دیگر که گذشته اند پیش از ایشان از دیوان و آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امام مکذب را استحقاق عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذابند (در کشف الاسرار آورده که چون خدای به بنده چیزی خواهد او را قریش نیکو و هم نشینی صالح گرفت امت کند تا در طاعت معین وی باشد و چون به بنده بیای خواهد او را بر فقی بد و مصاحب فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت هوش تجریم نماید چنانچه شیاطین را هم نشین کافران ساخت و مستحق عذاب گشتند) بدرستی که کافران هستند زیسان زدگان در هر دو جهان .

بیت

ز نقد معرفت امسروز مفلس ز سود آخرت فردا تهی دست

(آورده اند که قریش یکدیگر را وصیت میکردند که چون محمد (ص) به بینید که قرآن میخواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله قرآن خواندی جمعی در مقام ترمیم آمده آوازه برداشته سخنان پیهمه گفتندی و صفیر زنان دست بر هم کوبندندی و شعر های ناخوش خواندندی آیه نازل شد که (۲۵) و گفتند آنانکه نگویدند یعنی مشرکان عرب هر یکدیگر را گفتند مشنویید و کوش مدارید مرشیدین این قرآن را که محمد (ص) میخواند و سخنان لغو و حشر در افکنید و در آن با فریاد کنید

در پیش روی او شاید شما غلبه کنید بر تلاوت او را و از خواندن بساز ایستند (۲۶) پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند (مراد این گروه نالانند یا امامه کافران) عذابى سخت يعنى بسیار دائم و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا بدتر پاداش بدترین که بودند که از روی جهل و عصبیت میکردند (۲۷) آنه قویه بدتر پاداش دشمنان خداست يعنى آتش عطف بپسان است از جزا مر کافرانراست در آتش برای جاوید يعنى مقیم مقام ایشان آتش باشد پاداش داده شوند پاداش دادنى بسبب آنچه بودند که همواره بآیات کلام ما انکار میکردند (۲۸) و گویند آنانکه کافر شدند وقتی که در آتش باشند ای پروردگار ما بنما بآنان دو کس را که در دنیا گمراه کردند ما را از دیوان و آدمیان (يعنى ابلیس که نا فرمانی تو کرد و قایل که اول خون ناحق آورد بخت) این دو کس را بمانمای تا قرار دهیم ایشانرا در زبر پایهای خود از ایشان انتقام کشیم تا گردند از فروتنان يعنى در درک زبر تر شوند یا از همه فرودان فروتر باشند (۲۹) بدرستی که آنانکه گفتند پروردگار ما الله است پس بر آن ایستادند (صدیق اکبر رضی الله عنه گفت شرك بیاوردند فاروق) (رض) گفت بر امر و نهی بایستادند و در بابه بازی نکردند ذوالنورین (رض) تفسیر کرد که عملهای خود را خالص و پاکیزه ساختند مرتضی علی توجیه نمود که فرائض ادا نمودند قول حسن بصری رحمه الله آنست که ارتکاب طاعات کردند از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند از دنیای فانی اعراض کردند و برای فانی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده که ربنا الله عبارت از توحید اقرار است ثم استقاموا اسارت بتوحید معرفت و توحید اقرار آنست که الله را بیکنا گویی توحید معرفت آنکه او را بیکنا شناسی يعنى از همه حیث بوحدت او بیکنا کردی یا آنکه در عالم وحدت جهت نیست . نظم

نی جهت می کنجد اینجا نی صفت نی تفکر نی بیان نی معرفت
آتشی از سر وحدت بر فروخت غیر واحد هر چه بیش آمد بسوخت
فرو آیند بریشان يعنى بر مؤمنان فرستیم فرشتگان نزدیک مرگ یا
بوقت خروج از قبر بدر لحد بآنکه ایشانرا گویند نرسید از آنها که در پیش

دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گشت و اندوه نبرید بر آنچه گذاشته اید از اهل و ولد که حق سبحانه کارایشان بخوبی بنخواهد ساخت و شاد شوید بآن بهشتی که در دنیا بودید که بدان وعده داده میشدید به زبان پیغمبر آن (۳۰) ما دوسنان شما بودیم در زندگانی دنیا و شما را از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بغیر دلالت می نمودیم و معاونت میکردیم و دوسنان شمایم در آن سرای به تعظیم و تکریم و درخواست يعنى مدد دادن در شفاعت مر کرا خواهد خدای و مر شما راست در عقبی آنچه خواهید (۳۱) روزی مهیا شده از خدای آمرزنده مهربان و بخشاینده (در لفظ نزل اشعاری است با آنکه منتهای اهل استقامت است بآنچه ایشان را عطا خواهند کرد چون محضری است نسبت بپایند کلیه که بجهت ضیافت تربیت کنند و از اینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامت است چه در روش طریقت درجه از آن عالی تر نیست شیخ ابوعلی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگاه داشتن سراسر است از ما سوی الله يعنى باید که غیر حق را در خلوتنامه سر خود راه ندهد و اغیار را در حرم منزل دل نگذارد

بیت

امروز مرا در دل جز بار نمی کنجد

کندر حرم سلطان اغیار نمی کنجد

(۳۲) و کیست نیکوتر از جهت سخن از آن کس که بخواند خلق را پرستش خدای کند کارهای شایسته و بگوید بدرستی که من از گردن نهند گام حکم خدا را (این آیت در شان حضرت پیغمبر (ص) که خلق را بخدای دعوت کرد امام ابواللیث رحمه الله فرمود که مراد علماء اند که معالم دین بمردم آسوزانند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است مر آنچه بدیشان رسد از مکاره و گفته اند عه ائمه و مشایخ درین آیت داخلند و عایشه (رض) فرموده که نمی بینم این آیت را الا در شان مؤذنان صاحب عین الهمانی آورده که چون بلال (رض) بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ تدامی کند و نماز میخواند و سخنان پیروده بزبان ایشان گذشتی این آیت نازل شد و بر تقدیری که در شان مؤذنان

(۴۰) بتحقیق آنانکه کافر شدند بقرآن که بهترین یاد کردنی است آن هنگام که آمد بدیشان و ایشان معاندان و ستیزند گانند بدوستیکه قرآن هر آینه کتابی است ارجمند و کرامی نزدیک خدای ما بسیار نفع یا عذیم المنظیر (امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز است زیرا چه کلام رب عزیز است که ملک عزیز بر رسول عزیز آورده برای امت عزیز یا آنکه نامه دوست نزدیک دوست است و نامه دوست نزد دوستان عزیز باشد)

ز نام و نامه تو یافتیم عز و کرامت
هزار جان گرامی فدای نامه و نامت

(۴۱) نیاید بدان کتاب هیچ باطلی از پیش وی و نه از پس وی (یعنی از هیچ جهت باطلی بوی مستطرف نشود یا زیاده و نقصان بوی راه نیاید در اخبار او از آینده و گذشته دروغی یافت نشود) فرو فرستاده شده است از خداوند دانا ستوده (۴۲) نمی گویند ترا ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم کفار قوم تو مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران پیشین گفتند مرفرستادگان را پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را که از سخنان مسکفار اندوهناک مباش که پیش از این هر پیغمبری که بوده منکران قوم او با او همین گفتند که با تو میگویند بدوستیکه آفرید کار تو هر آینه خداوند آمرزش است مرا نبیاء و متابعان ایشان را و خداوند عقوبت دودناک مر مشرکان و مکذبان را (آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیاید و چرا بعضی او عربی و بعضی عجمی نبود تا مردو قوم از او بهره برند آیت آمد که)

(۴۳) و اگر ما فرستادیم این کتاب را قرآنی بلغت غیر عرب هر آینه میگفتندی کافران عرب چرا پیدا و هویدا نکردند آیتهای کتاب را بزبانی که ما فهم میکنیم یا کلام عجمی و مخاطب عربی بگو ای محمد (ص) این کتاب مرا آنرا که گرویده اند راه نمابنده است بحق و شفا بخشنده از امراض شک و شبهه و آنانکه نمی گرویدند بآن در گوشهای ایشان گران است یعنی تصامم میکنند

و بکوش و هوس نمیشنوند و قرآن برایشان گوری است و پوشیدگی تا جلوه جمال کمال آنرا به بیند آن گروه از شنیدن قرآن و حقیقت آن کورند ندا کرده میشوند از جای دور یعنی (مثل ایشان چون کسی است که او را از مسافت دور و دراز بخوانند نه خواننده را بیند و نه آواز او شنود پس او را از آن ندایچه نفع رسد).

یت

نادی اقبال میگوید که ای نا قافلان

بی نزدیک نزدیک و شما پس دور دور

(۴۴) و هر آینه ما دادیم مر موسی را تورات پس اختلاف کردند در آن بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است از پروردگار تو یعنی وعده قیامت و فصل خصومت در عرصه معشر با تاخیر عذاب مکذبان هر آینه حکم کرده شدی میان اهل تکذیب و مستاصل شدندی و بد رستی که مشرکان عرب یا یهود هر آینه در گمانند از قرآن یا تورات گمانی با اضطراب آورنده (۴۵) هر که بکند کاری ستوده پس از برای نفس او است یعنی نفع او بوی رسد و هر که بکند فعل بد پس بر نفس او است یعنی ضرر او بدو باز گردد و نیست آفرید کار تو ستم کننده مر بندگان خود را که فراخور عمل مکافات بفرماید (۴۶) بسوی خدائی باز گردانیده شود دانستن قیامت یعنی چون از آن سؤال کنند علم آن حواله بحضرت الهی میباید کرد که کسی جز او نداند و بیرون نیاید هیچ میوه از غلافهای خود و بار نکیرد هیچ ماده از انسان و سایر حیوانات و تنهد بار خود مکر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را اوداند علم ثمار و نتایج نیز خواص او است و دروژیکه بخواند خدا یا تعالی مشرکان را و از روی تو بیخ گوید که جای خدا نبیان من بزعم شما گویند خدای شنودیم ما تو را و گنیم نیست از ما هیچ گواهی دهند بر شرک ایشان چه ما از ایشان تیرا کرده ایم (۴۷) و کم شود از مشرکان آنچه بودند که می پرستیدند پیش از قیامت یعنی بتان را که در دنیا می پرستیدند در آفرین نه بیند یا از ایشان مدد نیابند و یقین دانند که از

عذاب و عقوبت نیست مر ایشانرا گریزگاهی (۴۸) ملول نمیشود آدمی از خواهش نیکی در این جهان چون نعمت و امثال آن و اگر برسد اورا بدی چون تنگدستی و بیماری پس نا امید است از رحمت امید برنده از راحت و یاس و قدرت صفت که راهان و کافران است (۴۹) و اگر ما بپشانیم ما آن کافران را بخششی و بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی و توانگری از پس سختی باو رسیده باشد هر آینه گوید این خیر و عافیت برای من است و من مستحق آنم یاد اتم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت و گمان نمیرم قیامت را بر خواسته یعنی حاضر شده مراد انکار حشرو بیست است و اگر باز گردانند مر ابسوی پروردگار من یعنی بروی که مسلمانان ترحم کردند که قیامت قایم شود و مرا برانگیزند بدرستی که مرا است نزد او آنچه نیکوتر باشد یعنی استعحاق من مر نعمت و کرامت را ثابت است خواه در دنیا و خواه در عقبی .

مصرع

زهی تصور باطل زهی خیال محال

(امام ثعلبی از حسن بن علی ابن ابیطالب (ع) نقل میکند که کافرا دو تمنای عجیب است یکی در دنیا که میگوید در روز قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترا یا و هیچکدام از این دو تمنا وجود نخواهد گرفت) پس خبر کنید آنانرا که نگروریدند و آنچه کرده اند از کبر و تکذیب و اخبار بتعذیب که خواهد بود هر آینه بپشانیم ایشانرا از عذاب بزرگ و درشت که بدیشان رسد عکس آن که اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت (۵۰) و چون انعام کنیم و در عافیت بکشاییم بر کافران روی بگردانند از شکر و دور شوند یعنی بخود از راه حق دور شوند یا خود را بربك طرف کشند از سباس داری و چون برسد اورا بلند و محنت پس خداوند دعای بزرگ و بسیار است (تشبیح کرد دعای بزرگ را بچیزیکه پنهان دارد جهت کثرت و وسعت آن) (۵۱) بگو ای محمد خبر دهید مرا که فی نفس الامر اگر باشد قرآن از نزدیک خدای پس شما کافر شده اید بدان بی تامل در آن کیست که راه ترا از آن

کسیکه او در خلافتی باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما که راه ترک پیوسته در مقام ستیزه و عناد و انکار و افساد بدو وضع موصول بجائی صله شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشان است (در تفسیر امام ابوالملیک مذکور است که ابو جهل مر حضرت را گفت آینهی بمانماید آنحضرت ماه را بدو نیم کرد ابو جهل گفت ای قریش محمد شمارا سحر کرد شما باطراف و جوانب مکه کس فرستید تا از مردم سؤال کنند که اینصورت را دیده اند یا نه اگر اهل آفاق دیده اند آیت احدی است و اگر نه سحر محمدی است پس رسل بهر طرف فرستادند همه از رویت آن خبر دادند ابو جهل گفت هذا سحر مستمر این جادویی است بهمه آفاق فرا رسیده حضرت عزت آیت فرستاد (۵۲) زود باشد که بنمایم ایشانرا یعنی کفار قریش را نشان های قدرت خود که یکی از آنها شق القمر است در کنارهای جهان و در نفسهای ایشان یعنی در مکه تاروشن شود مر ایشانرا آنکه رسول ماحق است آیا پسندیده نیست پروردگار تو آنکه او بر همه چیز گواهد (یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفرید کارگوار تو پس است بعضی بر آنند که دلائل آفاقی اخبار آنحضرت بود از حوادث آتیه و وقائع کائنات چون فتح روم و یمن و فارس آیت انفسی آنچه میان اهل مکه واقع شده از قتل و قحط و خوف و مقهوریت در معالم آورده که آفاق وقائع امم ماضیه است که ایشانرا از آن خبر داده اند و انفسی واقعه روز بدر و در فصول از محمد بن کعب نقل کرده است که آفاقی غلبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی و انفسی بآنچه بوقت پیغمبر بود از فتح مکه و ورود و فود اعراب و جمعی ضمیرا عاید بآدمیان دارند یعنی بنمایم مردمان را دلائل آفاقی که هدم بنیان است و آیات انفسی که هلاکت ابدان است با در آفاق اختلاف از من و امکان و در انفس تفاوت کلی در احوال و امزجه یا آفاقی عجائب مصنوعات است از آسمان و زمین و ستارگان و اشجار و انهار و اثمار و جز آن و انفسی بدائع حکمت و قرائب و صنع که در نفس انسان مودع است و در احقاف آورده که آفاق عالم کبیر است نمونه از آن در عالم صغیر است

شهر

انزع عنك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر

جميع آنچه در عالم است مفصلا در نشر انسان مندرج است مجملا پس
انسان عالم صغير مفصل از روی مرتبه انسان عالم کبير است و عالم انسان صغير .

رباعی

ای آنکه تراست ملك اسكندر و جم

از حرم میباش در پی نیم درم

عالم همه در تو است ولیکن از چهل

بند اشنة تو خویش را در عالم

و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمة از حقایق ابن آیت
بعون الملك القادر در تفسیر جواهر گزارش خواهد یافت (۵۳) بدانید که کافران
در شکند از لقای پروردگار خود به بهمت و جزا بدانید که او همه چیزها محیط
و فرار سنده است بعلم قدرت (و جمع و تفاسیل اشیاء داند و هر چه خواهد که در
ملك خود بکند تواند هیچکس را مجال چون و چرا نیست .

قطعه

علم بی چهل و قدرت بی عجز خاص مر حضرت الهی راست

آنچه باید در انفس و آفاق کند از حکم پادشاهی راست (۵۴)

سورة الشوری (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

حم (۱) عسق (۲) (حروف مقطعه اشارتست بکوابین و حوادث فتن
و وقایع است امام ثعلبی از ابن عباس نقل میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه
فتنها را می شناخت از حم عسق و گفته اند حارق است و میم مهلکه و عین عذاب
وسین مسخ و قاف قذف و حدیثی مرفوع است که بعد از نزول این حروف
اثر اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین ظاهر شده و چون سبب رسیدند
فرمود که مرا خبر دادند بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر
قذف و مسخ و خسف و امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی و قولی
آنت که این حروف مبادی اسم حکیم و معبد و علیم و سمیع و قدیر است یا
اشارت است بصفات حلم و مجد و علم و ثناء و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این
حروف ایمانی است بآن عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت پناه ارزانی
داشته حا حوض مورد داد است یعنی حوض کوثر که تشنه لبانرا از امت
سیراب گرداند و میم ملك محدود او که از مشرق تا مغرب بشصرف امت او
در آید و عین عز وجود او که از همه اشیاء نزد حق سبحانه او بوده و سین
بسنای مشهود او که مرتبه هیچکس بر رفعت رتبه او نرسد و قاف مقام محمود
او در شب معراج که درجه او ادنی است و در روز قیامت که شفاعت کبری
است .

(۱) ۵۳ آیه است و در مکه نازل شده

بیت

مقام تو محمود قسامت محمد بدین سان مقامی و نامی که دارد

مثل آنچه در این سوره است پوسته وحی میکند بسوی تو و وحی کرده است بآنانکه پیش از تو بودند از رسل خدای غالب که هیچکس او را از انزال وحی باز نتواند داشت دانا بحال کسیکه سزاوار نزول وحی است (۳) مر او راست آنچه در آسمانها است از مخازن علویات و آنچه در زمین است از کوائف سفلیات و او است برتر و بزرگتر که رفعت و عظمت و سلطان شان او راست (۴) نزدیک شد آسمانها که از عظمت او بشکافند از زیر یکدیگر یعنی اول آسمان بلند تر بشکافد پس از آن يك يك منشق گردد (در کشف آورده که این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم و اتم است چه بالای آسمان اعلا عرش و کرسی و صفوف ملائکه اند پس نداء انفطار از آنچه دلیلی بزرگ است بر آثار عظمت پروردگار) و فرشتگان حمله عرش با همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیه مقتون بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم میکنند چه یکی نفی ناسزا است و یکی اثبات سزا و آمرزش طلبند از خدای از برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان بدانند بدرستی که خدای او است آمرزنده گناه بندگان، مهربان برایشان بقبول توبه (۵) و آنانکه فرا گرفتند بجز خدای دوست ... انداد و شرکاء که بدوستی ایشان را پرستش میکنند خدای نکهبشان است بر اقوال و اعمال ایشان و مناسب آنها جزا خواهد داد و نیستی توای محمد من برایشان گذاشته شده (تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو است دعوت و تبلیغ احکام شریعت) (۶) و همچنانکه وحی کردیم به پیر پیمبری بلسان قوم او وحی کردیم بتو قرآنی بلسان قوم تو که عربند تا بیم کنی بدان اهل ما در شهرها را که مکه است و هر که کردا کرد آن باشد یعنی جمیع - اهالی بلدان را (و مقرر است که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد او است و همه بر حوالی وی اند) و بیم کنی مردمان را روز جمیع یعنی روز قیامت هیچ شک نیست در وقوع آن (و او را روز جمیع

گفت که خلق اولین و آخرین در آنجا مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح با اشباح با اعمال هر کسی را بمثل او بعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشان را) گروهی را در بهشت برند که مؤمنان موحدانند و گروهی را در ذورخ افکنند که منافقان و مشرکانند (۷) و اگر خواستی خدای هر آینه گردانیدی همه خلایق را گروهی بکثرت برای هدایت یا در طریق ضلالت و لیکن در میآورد هر کرا خواهد برای نمونی و توفیق عبادت در بهشت خود و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غواصیت و خذلان از اهل شرک و نفاق نیست مر ایشان را هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد و نه یاری که عذاب ایشان بر دارد (۸) بلکه فرا گرفتند کافران بجز خدای دوستان مانند اصنام ولات دوستی ایشان میزنند پس خدای بحق او است دوستی که دست گیرد دوستان را و او است که زنده گرداند مردگان را (بقدرت نه بیان عاجز ایشان) و خدای بر همه چیز توانا است (و اصنام ایشان را توانائی نیست)

نظم

او است قادر بحکم کن فیکون غیر او جمله عاجزند و زبون
عجز را سوی قدرتش ره نیست عقل زین کارخانه آ که نیست
(۹) و آنچه اختلاف میکنند ای مؤمنان در آن چیز با کافران از هر چیزی از امور دین و دنیا پس حکم او مفوض است بخدای و او حکم خواهد کرد در آن روز قیامت آنکس که حکم بحق صفت او است خدای بحق است
پروردگار من بر او نه بر غیر او اعتماد کردم در همه کارها و مهمات خود بکرم وی توفیق نمودم و بسوی او باز میگردم (در همه احوال فی الحقیقت بنده را جز او مرجع و مأب نیست) (۱۰) آفریننده و بید آورنده آسمانها و زمینها بیافرید برای شما از جنس شما زنان و آفرید از چهار یابان صنفهای گوناگون بسیار میگرداند شمارا در نزاج و تناسل در بین وجه از خلقت نیست مانند او چیزی (لفظ مثل در کلام عرب زائد میباشد مثل قوله تمالی فان آمتم بمثل ما آمتم به یا مثل بمعنى ذات است چنانچه گویند مثلك لا یفعل کذا و در این آیت نشاید مثلی را بر حقیقت گذاشتن چه مؤدی شود به تناقضی که اثبات مثلی

و نفی آنست)

بیت

ذات ترا صورت و پیوند نی تو بکس و کس بتو مانند نی

شهر

جل المبهمن از تدری حقیقه من لاله المثل لا تضرب له المثل

واو شنواست مجوع مسوعات را بینا است همه مبصرات را

(۱۱) مرا وراست کلیدهای خزائن آسمان و زمین (یعنی مفتاح رزق چه خزینه آسمانها مطر است و گنجینه زمین نبات) کشاده میکردانه روزی را برای هر که میخواهد بمقتضای ارادت و تنك میسازد بر هر که میخواهد بر وفق مشیت بدرستی که او بهمه چیز از دقائق باستحقاق قبض و بسط دانا است

(۱۲) بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدای برای شما از طاعت و عبادت واصل توحید آنچه فرموده بود بآن چیز نوح (بن ملك را) و آن چیزی که وحی کردیم بتو یعنی اصل مشترك از دین که میسان تو و نوح (ع) بود و آنچه وصیت کرده بودیم بدان ابراهیم و موسی و عیسی را از اصول دین بآنکه اقامت کنید و بیای دارید دین را که ایمان است (بآنچه تصدیق آن واجب باشد و فرمانبرداری احکام خدای) و متفرق مشوید در آن (یعنی اختلاف نکنید در آن اصل که توحید و طاعت است چه در فروع توحید و شرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد) بزرگ و گران و دشوار است بر شرك آرند گان آنچه تو میخوانی ایشان را بسوی آن از توحید و نفی شرك و خدای می کشد و جمع میکند بسوی خود آنچه تو میخوانی یا بدین درست و راست هر کرا میخواهد یا می گزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که اراده کند و راه نماید بتوفیق و ارشاد بدین حق هر که باز گردد بحق و روی آورد بسوی او یعنی هر که از غیر او اعراض کند و باز رجوع کند حق سبحانه راه راست بدو نماید

بیت

نخست از طالبی از جمله بگذر رو بدو آور

کزان حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک

(۱۳) و براکنده نشدند امم گذشته (چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و

جز آن یعنی جدا نگشتند از دین) مگر از پس آنکه آمد بدیشان دانش (از اخبار

پیغمبران یا از دین برنگشتند پیود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را

از آیات نورات و انجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق ضلال محض است) و این برگشتن از

روی متمکاری و اجباری بود که واقع است میان ایشان (یا برای طلب جاه و

ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر (ص) داشتند) و اگر نه کلمه بودی که پیشی

گرفته است (یعنی وعده داده) از پروردگار تو در مملت دادن ایشان تا زمان

نامبرده (که آخر عمر است یا روز قیامت) هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان

بعذاب مبطله و خلاص محق و بدرستی که آنانکه داده شده اند کتاب یعنی قرآن را

از پس امتان گذشته (مراد کافران زمان آنحضرتند (ص) که قرآن بایشان

دادند و ایشان) هر آینه در شکند (از دین یا از قرآن یا از پیغمبر ص) شکمی

در تهمت افکنده (۱۴) پس برای این تفرق که از ایشان واقع شده پس

بخوان مر خلق را بانفاق بر ملت اسلام و مستقیم باش بر دعوت همچنانکه

فرموده شدی بآن (در تبیان آورده که ولید ابن مغیره با حضرت رسالت پناه گفت

از دین و دعوتی که داری رجوع کن تا من نصف از اموال خود را بتو دهم شبیه

بن دبیعه وعده کرده که اگر بدین بدران باز آئی دختر خود در عنق تو در آورم

این آیت آمد که بر دعوت خود مقیم و در دین و ملت مستقیم باش) و پیروی مکن

آرزوهای باطله ایشان را و بگو بگرویدم بآنچه فرو فرستاده خدا از کتاب بر

من و بر انبیاء پیش از من یعنی بجمع کتب منزله ایمان دارم و حق سبحانه و تعالی

در همه کتابها بتوحید حکم کرده است و فرموده شدم بآنکه عدل کنم و سويت

نگاه دارم میان شما (یعنی اشراف و اراذل را بحق خوانم و در تبلیغ شرایع و

حکومات میل نکنم) خدای آفرید کار ما و شما است ما را است جزای کردارهای ما

و مر شما را است پاداش اعمال شما هیچ خصومتی نیست میان ما و شما (یعنی حق

ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و

ستمکاری خواهد بود) خدای جمع کند میان ما بقیامت و بسوی او است باز کشت همه (نزد بعضی حکم عدم احتجاج منسوخ است بآیت السیف) (۱۵) و آنانکه از کفار خصومت وجدال ورزند در دین خدای عزوجل از پس آنکه اجابت کردند مرقوم خدای را یعنی در روز میثاق اقرار آوردند بر بوبیت (با مرادیم بودند که سخن خدا را اجابت نمودند در تورات و بمصطفی (ص) ایمان نیاوردند با آنکه مجادله میکنند پس از آنکه خدای تعالی اجابت کرد دعای رسول خود را با ظواهر معجزات و دلالت کنند بر صدق او) حجت ایشان باطلست نزدیک بروردگار ایشان (که بعد از ظواهر آیات ابرار حجج خصمان عناد محض است) و بر ایشان است خشم خدای (بسبب مجادله در ابطال دین) و مر ایشان راست (جهت کفر ایشان) عذابی سخت که آن آتش دوزخ باشد (۱۶) خدای بحق آنکسی است که فرو فرستاد کتاب را از آسمان بر راستی و درستی و منزل گردانید ترا و را که موزونات بآن بسنجند (نادر باره خرند و فروشنده ظلم نکنند و محققان بر آنند که مراد از میزان عدالت در معاملات و از عدل و راستی بمیزان کتابت کرد که آلت عدل است و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده که مراد از میزان محمد (ص) که قانون عدل بوی تمهید می باید و انزال و ارسال او است) وجه چیز دانا کرد تورا و توجه دانی شاید که قیامت نزدیک بود (امام زاهدی فرمود که امل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که در آن قیامت قائم شود نزدیک است) (۱۷) شتاب میکنند به ساعت یعنی بآمدن آن آنانکه نمیکروند بآن (یعنی استعجال از روی تکذیب و استهزا است یا می خواهند که پیغمبر (ع) وقتی معین کند نا آتوقت بیاید و قیامت نیاید ایشان را بروحیتی باشد) و آنانکه گرویدند بخدا و رسول او و قیامت ترسانند از قیامت (چه نمیدانند که خدای با ایشان چه کند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود) و میدانند آنکه آمدن ساعت راست است بدانند که بتحقیق آنسانکه خصومت وجدال می کنند در آمدن قیامت هر آینه در گمراهی اند در از صواب (۱۸) خدای دانا است یا نیکو کار به بندگان خود روزی دهد بلطف خود هر کرا

خواهد و او تواناست در لطف و رحمت غالب در حکم و ارادت (در حصول آورده که لطیف چهار معنی دارد یکی مهربان و امام نشیری فرموده که از لطف او است که بیشتر از کفایت دهد و کمتر از قوت کار فرماید) (دویم) نوازنده کدام نوازندگی بآن برابر که بندگان را بخود اضافت فرمود سوم باریک دان و دور بین که خفیات امور را داند و اسرار صدور بر او پوشیده نماید چهارم پوشنده کار که کسی را بر سرافضا و قدر او راه نبود و در کار او چون و چرا دخل ندارد.

قطعه

کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد

که نقشند حوادث و رای چون چراست

چرا مگو که چرا دست بسته قدر است

ز چون ملاف که چون نیز باهمال قضا است

در موضح آورده که لطیف آنست که غوامض امور را بعلوم داند و چرا هم جمهور را بعلوم در گذراند در ترجمه رشف فرموده که لطیف آنست علم شامل او محیط بر غوامض مصالح و حکمت باهره اش مشتمل بر فوائد منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدر خود داد و شکر بقدر بنده خواست در این آیت نکات بسیار و فوائد بیشمار است و حواله اطلاع معنی لطیف بتفصیل بر جواهر التفسیر است) (۱۹) هر که باشد که خواهد بعمل خود کشت خیر آن سرای پایاداش آنرا بیفزائیم مرا و را در ذرع خیر یاد در ثواب آخرت از ثواب آنجهان (بدگر حرث خبر داد از جهة تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می افزاید تا یکی از آن بسیار میشود و هم چنین عمل مؤمن دوز بروز نزد خدا بتهالی افزون میگردد تا حدیکه یکدوره برابر کوه احد شود) هر که باشد که خواهد بکردار خود نیکی دنیا را و سعی کند در حصول متاع آن بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد و نیست مرا و را در آن سرای هیچ بهره ای (مراد کافرانند که همین دنیا خواهند و بس با متافقانی که در غزوها یا مؤمنان اتفاق نمودندی و غرض ایشان تقسیم بودی و بس در این آیت فرمود که

هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم روی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا به برد و در عقبی زیاده از زیادت فیض یابد.

بیت

دنیا طلبی بهره دنیات دهند عقبی طلبی هر دو بیک جهات دهند
نه چنان است که کافران تصور کرده اند (۲۰) آیات را ایشانرا انبازاتند
(یعنی مرایشان را دیوان هستند که دو مصیبت شریک ایشانند) نهادند برای
ایشان (یعنی پیارا هستند در دل ایشان) از کیش جاهلیت آنچه دستوری نداده
است و نفرموده بآن خدای (هیچکس را مانند شرك و انکار هست و عمل برای
دنیا و تعزیم بنعیره و سائبه و امثال آن) و اگر نه کلمه راست بودی (یعنی
قضای سابق بتاخیر مکانات ایشان) هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر
و میان مؤمن یا میان مشرکان و شرکا (هر یک جزا بدریافته بودند) اما وعده
فصل میان ایشان در قیامت است (و بدرستی که ستمکاران یعنی کافران مرایشان
راست در آن روز عذابی دردناک دائم و بی انقطاع باشد) (۲۱) به بیستی مشرکان رادز
روز قیامت نرمان و هراسان از جزای آنچه ایشان کسب کرده باشند و بآن اعمال
و افعال ایشان رسیده است بدیشان و آنانکه گرویدند و عملهای ستوده کرده اند
در مرغزارهای بهشتند یعنی خوشترین بندها و نزهت افزا ترین آن مرایشان را است
در بهشت آنچه خواهند و آرزو برند آماده و مقرر شده نزدیک پروردگار ایشان
آنچه مذکور است از کرامت بهشتیان آنست فضل بزرگ که حق سبحانه و تعالی بر بندگان
نفضل فرموده و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بنفایت حقیر و فرومایه است (۲۲) آن
نواب که خبر داد آنست که مژده میدهد خدای بدان بندگانت خود را آنانکه
ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند (و تقدیم این خبرها) باین کرامتها
جهت از دیار سرور مؤمنان است و آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس
براسم عبودیت اجتهاد نمایند و بروظائف عبادت بپردازند.

قطعه

کار نیکنکار کن اگر مزد نکو میطلبی
که جزا هر چه نکوتر به نکوکار دهند
کار اگر نیست ترا در طمع اجر میباش
مزد مزدور بساندازه کس داد دهند
امام فطربی از قتاده نقل میکند گروهی از مشرکان اجتماع نموده بایکدیگر
گفتند هیچ دریافته اید که محمد بر عملی که مباشر آن است از دعوت و ابلاغ
هیچ مزدی نمیخواهد بانی این آیت نازل شد (بگو ای محمد نمیخواهم شما را
برسانیدن پیغام مزدی و هیچ پیغمبر از امت برای دعوت مزدی نتوانسته
(و در تبیان از ابن عباس نقل فرموده که چون حضرت رسالت پناه به
مدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید اختیار آمده گفتند تو پسر خواهر مائی و
در دین رهبر مائی و می بینیم که اخراجات تو بسیار است و مداخل تو کم اگر
فرمائی قدری اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بپاریم و خدام
عقبه علیه بسپاریم تا در حوائج خود صرف کنند و خاطر خاطر را از آن ممر
فراغتی دست دهد این آیت نازل شد که بگو ای محمد که من بر تبلیغ رسالت
از کسی مزد طمع ندارم) لیکن دوستی میطلبم از خویشی (یعنی قریش باید
که مرا دوست دارند برای قرابتی که با ایشان دارم و چون بصله رحم افتخار
میکند و زبرا هیچ بطنی از قریش نیست الا که سر رشته قرابتی هست پس
باید که مرا یاری دهند بردشمنان و بامن دشمنی نکنند این معنای بنسبت قول
قتاده بسیار واضح است و گفته اند مراد مودت ثابت است در ذوی القربی یعنی
من مزدوری رسالت نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند.
از ابن عباس منقول است که صحابه بعد از نزول این آیت گفتند یا
رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کرد کدامند فرمود که علی و
فاطمه و حسن و حسین و در تفسیر فطربی آورده که خویشان حضرت رسول من
بنی هاشم و بنوالمطلب اند که خمس برایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد
افزونی تقرب است بخدای یعنی دوست دارید یا آنکه تقرب کنند بخدای با اعمال

صالحه) و هر که کسب کند نیکی را یعنی طاعت (و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبر است که هر که را آن باشد) زیاده کنیم ما مرا و را در آن حسنه یعنی مضاعف کنیم ثواب آن حسنه را بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناهکاران را پذیرنده طاعت فرمانبرداران را (۲۳) بلکه میگوید کافران که بر میبایند محمد (ص) و بر میبندد برخدای دروغ و بدعت نبوت بانزول قرآن پس اگر خواهد خدای مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموشی گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبایی تا آنرا از او جفای ایشان متضرر نشوی (در حقایق سلمی از سهل بنت عبداللّه قدس سره نقل میکند که مهر شوق ابدی و محبت لم یزل بر دل تو نهد تا انتفات بغیر وی نکنی و از اجابت و ابای خلق فارغ گردی) محو کند خدای تعالی کجی ناراستی را و آشکارا می گرداند حق را بسختیهای خود یعنی بوحی یا بحکم فضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد بدرستی که خدای داناست بهر چه در دلها است یعنی راستی تو و مظنه افترای ایشان بتو بر او مخفی نیست (در عین المعانی از ابن عباس روایت فرموده که بعد از نزول آیت قل لا اسئلكم علیه اجرا در خاطر بعضی خطوط کرده بود که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود امر میفرماید تا بعد از او فرمان ایشان بریم و بر ما حکم کنند چه بر مل علیه السلام آنحضرت را خبر داد از انهام آن جمع بدین آیت و حضرت با ایشان گفت و ایشان گفتند یا رسول الله گواهی میدهم که تو راستگویی و ما از این اندیشه توبه کردیم این آیت نازل شد که (۲۴) و اوست که آنکسی به محض کرم خود قبول میکند توبه را از بسدگان خود یعنی چون بدو باز گردند و از گناهی که کردند ندامت ورزند آن باز دامت را در پذیرد و فرو گذارد از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرم ها را از ایشان در گذراند و میداند آنچه کنند بعد از آن از نیکی و بدی (و حقیقتش بخواهد یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه)

(۲۵) و اجابت کند خدای بر آنانکه گرویدند و کردند کارهای پسندیده و زیاده گرداند مستوا، ایشان را از فضل خود یعنی بدهد ایشان را آنچه جرم است خواستن آن نداشته باشند از رویت و سلام و نا گرویدگان مرا ایشان راست هدایی سخت

(که ذل حجاب و دوام عقاب است و هیچ رنج و عقاب بدتر از مذلت حجاب نیست)

بیت

ز هیچ رنج تو مطلق دلم تقابله روی
جز آن که بند کنی در حجاب حرمانش

آورده اند که اصحاب صعه که فقر و فاقه میکردانیدند روزی در خاطر ایشان گذشته که چه باشد که ما توانگر باشیم و مال خود بفلان و فلان خیر تصرف کنیم این آیت آمد (۲۶) و اگر بکشادی خدای روزی را مر بندگان خود را و برایشان فراخ گردانیدی مر آینه ستم گردندی در زمین (و با سستیلا و استعلا بیرون آمدندی و تکبر و ورزیدندی و فساد گردندی و این در غالب است که ذی النورین و عبدالرحمن بن عوف مالدار ترین قوم بوده اند و هرگز از ایشان اثر بنی و طغیان ظاهر نشد و گفته اند مال دنیا بمشابه باران است که در تمام زمین رسد و از قطره ای از آن گیاهی روید)

بیت

باران که در لطافات طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شور زار خس

و چون اغلب طباع خلق بجانب هوی و هوس مائل است و پرورش صفات بهیجی برایشان غالب و مال دنیا در این ابواب قوی ترین اسباب است پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی و طاغی شدند پس آنرا بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود (ولیکن فرو میفرستد روزی را بتقدیر از آنچه میخواهد بدرستی که او بیندگان خود دانا ست باحوال ایشان بینا است یعنی هم میبیند و می داند که هر کس را چه باید و چند باید و کی باید) (۲۷) و اوست آن کسیکه میفرستد باران را پس از آنکه نومید شدند از آن و پراکنده کند رحمت خود را (یعنی بارانرا منتشر گرداند در کوهها و بیابانها) و اوست دوست مؤمنان و سازنده کار ایشان (بفرستادن باران و نشر رحمت

است و جهاد کردن با ایشان لازم است (۳۹) و پاداش کردار بد کردار بدی است مانند آن (لفظ سبّه در ثانی بآنکه نه سبّه است بر سبیل ازدواج کلام است چنانچه و آن عاقبتهم فماتوا) پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترك انتقام نماید از وی و باصلاح آورد میان خود و ظالم خود پس مزد او بر خدائی است (و عده مبهم دلالت بر شرف عظمت موعود دارد و در تبیین از آن عری نقل میکند که روز قیامت خدا خواهد رسید که هر که از ایشان مردی آورد کو بر خیزد و بستان بران خیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلومه.

فصل

عفو از گناه سیرت اهل فتنه است
بی حلم و عفو عکار فتوت تمام نیست
بگذر ز جور خصم و کرم کن که عاقبت
در عفو لذتی است حکم در انتقام نیست

بدرستی که خدای دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانی که ابتدا کنند ستم بادر انتقام از خود در گذرند (۴۰) هر که گناه کند از ستمکاران پس آن گروه گناه کشنده گناه نیست بر ایشان هیچ راهی بمتاب و ملامت یا ایشان را گناهی نیست (۴۱) جز این نیست که معاتبه و معافیه بر کسانی است که ابتداء ستم کنند بر مردمان و افزونی جویند و از حد در گذرند در زمین بفرح جنتی و حتی آن گروه موصوف بظلم و بی مراهشان راست عذاب دردناک یعنی عذاب دوزخ (۴۲) و هر که شکیبائی کند بر آزار مردمان و در گذرد از مظلومان ایشان انتقام نکند در ستمکاران این ستمکاران را خداوند (امام زاهد گوید این از کارهای مردان مرد است و هر کس را این قوت نباشد که جفا کند و وفا کند.

بیت

وفا کنیم و ملامت نکنیم و خوش بسا شیم
که در طریقه ما کفری است رنجید

(۴۳) هر که را فرو گذارد خدای پس نیست مر او را هیچ دوستی و کار سازی از پس فرو گذاشتن خدای مر او را و می بینی تو کافران را آن هنگام که بینند عذاب را یعنی روز قیامت گویند آیه است بسوی باز گشت دنیا هیچ راهی و جاده نمی که برویم و تدارك مافات کنیم (۴۴) و بینی کافران را که در آن روز عرض کرده می شوند بر آتش دوزخ (کتابه غیر مذکور است جهت وضوح چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود) در حالتیکه فرو تنان باشند و حقیران از خواری و رسوائی می نگرند بسوی آتش از نگر بستن پنهان یعنی بکرانه چشم بدوزخ می نگرند از هول و هبیت آن زهره سر بر آوردن ندارند (ضحاك فرموده که وقتیکه ایشان را بدوزخ رانند دزدیده می نگرند گاهی بملامت و گاهی به رش و گاهی بدوزخ و جرمی بر آند که مراد از طرف خفی چشم دل است چه کافران نابینا معشور خواهند شد پس حال دوزخیان بشناسند بدل چنانچه نابینایان دنیا حالات مختلفه مردم فهم میکنند) و چون ایشان را بدین حال بینند گویند آنانکه ایمان آوردند یعنی چون زیانکاری ایشان بینند گویند بد رستی که زیانکاران آنانکه زیان کردند در نفسهای خویش و در کسان خود روز رستغیر (زیان در نفسهای آن است که ایشان را بمبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیدند و زیان در اهالی اگر دوزخی اند بآنکه ایشان را از ایمان باز داشتند و اگر بهشتی اند بآنکه از دیدار ایشان محروم ماندند) بدانید بد رستیکه ستمکاران یعنی مشرکان در عذاب پیوسته یعنی باقی و بی انقطاع (۴۵) و نباشد مر این کافران را هیچ دوستان و مدد دهندگان که بوقت عذاب یاری کنند ایشان را بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب ایشان بر دارد غیر از خدای و باز ندارد خدای و هر کرا همراه سازد خدای پس نیست او را راهی به نجات و نجات (۴۶) اجابت کنید مر پروردگار خود را یعنی در بند بر بند آن را که امر کرده از ایمان و توحید پیش از آنکه بیاید روزیکه باز گردانیدن نیست مر او را از نزد خدای تعالی یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمیشود نیست شمار هیچ پناهی و گریز گاهی آن روز نیست مر شمارا هیچ انکاری در آنچه گردید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد (چه کرام الکاتبین در صحائف نوشته باشند و اعضاء و جوارح شما نیز بر آن گواهی

دهند (۴۷) پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت پس ما نفرستادیم
 ترا برایشان نیکاه بانی که از عمل بد ایشان را نیکهداری نیست بر تو مگر
 رسانیدن احکام و توراتانده و بدرستی که ما چون بپیشانی کافران را یعنی بدهیم
 از نزدیک خود صحت و توانگری خورش شود بدان و شادی کند و اگر برسد
 ایشانرا بدی چون مرض و فقر و محنت بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال
 ناشایسته پس بدرستی که انسان یعنی کافر سخته ناسپاس است و ناگرونده (و
 می شاید که مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانند که نعمت را
 فراموش کنند و محنت را بزرگ شمرند امام ابو منصور مائری فرموده که
 کفران مؤمنان آنست که ترك شکر کنند (۴۸) مر خدا پرست پادشاهی آسمانها
 و زمینها می آفریند آنچه میخواهد و میبخشد هر که را خواهد دختران بی سران
 (چون اوط علیه السلام) و ببخشد هر که را اراده کند پسران بی دختران (چون
 ابراهیم علیه السلام) (۴۹) یا جفت گرداند ایشان را پسران و دختران یعنی
 هم پسر بخشد و هم دختر (چون حضرت یوسف بر ما (ص) اینجامشیت باز بسته نیست
 چنانچه در دادن دخترتها و پسر تنها برای آنجا که دختر دهد شاید که والدین را
 داعیه پسر باشد یا پسر دهد و ایشان را آرزوی دختر باشد پس بمشیت خود باز بست
 یعنی هر چه خواهم دهم این جا که از هر دو نوع داد پس بدو مادر را مشیتی نماند که
 نفی آن بایند کرد) و میگردداند هر که را خواهد بی فرزندی (چون یحیی علیه السلام)
 بدرستی که خدای دانا است بآنچه میدهد توانا است بر آنچه میسازد (دانایی
 او از جهل مقدس و مبرا و توانایی او از عجز منزّه و مبرا .

بیت

علم او بر طرف از شایه جهل و فتور

قد رتش يساك ز آلايش نقصان و قصور

آورده اند که یهود سید عالم (ع) را گفتند که چرا خدای تو بیواسطه
 بانو سخن نمیگوید تا در او نگیری چنانچه باموسی (ع) سخن میگفت و موسی
 او را میدید حضرت فرمود که موسی سخن حق می شنید ولی او را نمی دید آیت آمد
 که (۵۰) و نیست و نشاید مر آدمی آنکه سخن گوید خدای باوی مواجهه (در

دنیا و آنکس او را بیند پس سخن گفتن خدای با بشر نبود) مگر بوحی و آن کلامی
 است خفی که سرعت دریابند یا بطریق الهام یا بالقاء در مقام یا سخن گوید
 باوی از وراء حجاب (یعنی آدمی دو حجاب بود چنانچه باموسی و ادريس (ع)
 سخن گفت و در پس پرده حجاب نور بود در موضح آورده که خدای تعالی یا
 رسول الله سخن گفت از وراء حجابین یعنی حضرت رسالت پناه (ع) در میان دو
 حجاب بود که سخن خدای تعالی شنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید
 سفید و مسیرت میان مرد و حجاب هفتاد سال راه بود) یا خدای فرستد رسولی را
 بر آنکس از ملائکه پس وحی کند ملك مرسل به مرسل الیه بدستوری خدای
 تعالی آنچه خواهد خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی بر تراست از صفات مخلوق
 و غالب است در ایصال وحی و دانا است بتکلم با بشر از روی حکمت برو چیزی که
 باید (۵۱) و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو وحی کردیم بسوی تو
 قرآن را بفرمان ما (قرآن را روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه
 بدنها بروح حیات باید) نبود تو که بدانی قبل از وحی چه چیز است قرآن
 یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سماعت و شقاوت ترا معلوم
 نبود و ندانستی که دعوت کردن بایمان یا بشرایم ایمان و بطلیم آن عالم نبود با
 نمی شناختی اهل اینسان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد
 ولیکن گردانیدیم ما کتاب یا ایمان ترا و شنائیکه راه نمائیم از بینندگان مایهنی چون
 آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند و بدرستی که تو بوحی مامی خوانی مردمان
 را بر راه راست (دعوت از تو عام است مر خلق را و هدایت از من خاص است هر
 که را خواهیم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را بسر منزل
 مقصود رساند) (۵۲) آنرا خدای است آن خدائیکه مرا و را آیتهاست آنچه در
 آسمانها و زمین است بدانند که بسوی خدای تعالی باز گردد کارهای خلاق در
 آخرت (و نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات واحوال و حضرت او
 است و بار تفاعل حجب و رسائط مشاهده این معانی دست دهد .

بسم

صوت کثرت حجب وحدت است غیبت ما مسامع نور حضور
 دیده دل بساز گشا و به بین سر السی الله تصیر الامور

گفته که بسبب شرك شما قرآن را به آسمان نخواستیم برد چه دانسته ایم که زود
بیایند قومی که بدان بگروند و احکام آن عمل کنند (۵) و چه بسیار فرستادیم
از پیغمبران در میان پیشینیان که مشرك و مسرف بودند و کفر ایشان ما را از ارسال
رسل منع نکرد (۶) و نیامد بکفار گذشته هیچ فرستاده از نزد ما مگر آنکه بودند
معاندان قوم که باو استهزا می نمودند چنانچه جماعتی از قریش نسبت بتو میکنند
(۷) پس هلاک کردیم ما بسبب استهزا سخت ترین ایشان را از جهت قوت یعنی
اقویای ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز ساخت و
گذشت در قرآن در چندین موضع وصف و خبر قصه پیشینیان که ایشان با پیغمبران
چه کردند و ما با ایشان چه کردیم (در اینجا وعده پیغمبر است بنصرت و وعده
اعادی او بمقوت) (۸) و اگر به بررسی قزم خود را که آفرید آسمانها و زمین را
هر آینه گویند بیا فرید آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان دانا بساحوا
بنده گان چه این آفرینش کار عجز و جاهل نتواند بود (و در این آیت اخبار کنند
از غایت جهل ایشان که مقررند به آفریننده قوی دانا و عبادت غیر او میکنند پس
حق سبحانه در صفت خود میگوید که) (۹) خداوند آن است که ساخت برای شما
زمین را بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد و بیا فرید و ظاهر گردانید برای
شما در آن زمین راهها تا شاید که شما راه یابید بملوک بر آن طرف سوی بلاد
و یاری که خواهید (۱۰) و وی آن خدای است که فرو فرستاد از آسمان آبی بقدر
حاجت و مصلحت (یعنی نه بسیاری که سبب فرق شدن شود چون طوفان نوح و نه
اندک که مهمات زراعت را کمایت نکند) پس زنده گردانیدیم به آن آب جایگاه
مردم یعنی زمین افسرده خشک شده را باخراج گیاه (التفات غیبت متکلم جهة
اختصاص وی است بدین فعل) مانند آن زنده کردن بیرون آورده خواهید شد از
قبر هاپس از زنده شدن (۱۱) و آن است خداوندی که بیا فرید اجناس و اصناف و
انواع ملائکه و مخلوقات را همه آن (بی یاری و مددکاری) و ساخت برای شما از
کشتیهای و از چهارپایان آنچه سوار شوید از خشکی و بری (۱۲) تا راست شوید
بر پشتهای آن در سواری پس یاد کنید نعمت پروردگار خود را چون راست شدید
بروی و بگویند بانه است آن خدای که رام گردانید و زیر دست ساخت برای ما

سورة الزخرف (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

حم (حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت
برانگیزاند و قول تعلیمی که در لغت قدوه است تا بعد از شنیدن آنجا که
فرمود حروف تهجی برای ادای تنبیه است و در معرض الا پس اینجا حاویم تنبیه بر
استماع کلام اعظم و در کشف الاسرار آورده که با اشارت است بحیات حق و
میم بملك او و قسم یاد میکند بحیات بی زوال و ملك بی انتقال) (۱) و بقرآن
روشن و هویدا (بدلائل اعجاز با روشن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده
طریق هدایت جواب قسم چیست) (۲) بدزستیکه ما فرستادیم این کتاب را قرآنی
بلغت عرب تا شاید که شما تازی زبانید در یابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت
محمد را یا آنچه مشاهده کنید در او از آثار فصاحت و سلامت و اطوار بلاغت و
جزالت (۳) و به تحقیق که قرآن در اصل همه کتاب سماوی (یعنی در لوح محفوظ
که ایمن است از تغییر نزدیک ما هر آینه بزرگوار است محکم کرده شده) (در
اوتنقص نیست یا ناسخ است که در او رقم نسخ کشیده نشود) (۴) آیا باز زنییم
یعنی باز داریم از شما قرآن را باز داشتنی یا آنکه شما هستید گروهی شرك
آورنده گان (یعنی با آنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمائید ما وحی
خود را باز نخواهیم داشت بلکه پیامی خواهیم فرستاد الزام حجت را و در تبیان

(۱) ۸۹ آیه و در مکه نازل شده است

پرسش ایشان و بدیشان راضی شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد ایشان دروغ میگفتند زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر را عقی نیست (۲۰) نه چنین است که ایشان میگویند آیا دادیم ایشان را کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بر صحت قول ایشان پس ایشان بدان کتاب چنگ درزد گانند و بدان احتجاج نمایندگان (و مقرر است که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی و نقلی بیارند و بطریق عقلی نیز حجتی ندارند) (۲۱) بلکه میگویند بدرستی که ما یافتیم بدران خود را بر طریقه و سیرتی و ما بر بی های ایشان راه بسافته گانیم (یعنی مستدل ایشان طریقه تقلید بدران نادان است) (۲۲) و همچنین فرستادیم پیش از تو در دینی و مجمعی هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان را بمذاب تخوین نموده و از شرك بتوحید دعوت فرموده مگر که گفتند متعلمان و توانگران و سروران آن دهبه بدرستی که ما یافتیم بدران خود را بر کیشی و آئینی و ما بر عقب افتاد کننده گانیم بدیشان (۲۳) بگوایم محمد (و حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر که) آیا متابعت بدران جاهل میکنید و اگر چه آورده ایم برای شما دینی راست از آنچه یافته اید بر آن دین بدران خود را و ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد گفتند ما بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان ناکر وید گانیم (پس از شامت تقلید کار ایشان بمکابره و معانده کشید .

نظم

خلق را تقلید شامت بر بساد داد

ای دو صد لعنت بر این تقلید بساد

گر چه عقلش سوی بسا لا میرد

مسرغ تقلیدش به بستی می رود

(۲۴) پس انتقام کشیدیم از ایشان یعنی از مقلدان معاندان باستیصال ایشان پس بنکر که چگونه بود سرانجام تکلیب کننده گان (در این سخن تسلیم آنحضرت (ص) پس میفرماید که اگر تقلید بدران میکنید باری تقلید ابراهیم (ع) کنید که اشرف آباء شماست) (۲۵) و با کنید آنرا که گفت ابراهیم (ع) بعد از بیرون آمدن از غار مرید و قوم خود را چون دید که بت میپرستیدند بدرستی که

من بیزارم از آنچه میپرستید آنرا (۲۶) مگر آنکسبکه بیافرید مرا بدرستی که او مرا ثابت دارد بر هدایت (۲۷) و ساخت ابراهیم کلمه توحید را کلمه پاینده در ذریت خود (و از این است که همیشه در میان اولاد خلیل (ع) موحد بوده و کسیکه خلق را بتوحید خوانده و گفته اند مراد از عقب ابراهیم (ع) آل محمد (ص) است یا امت مرحومه و بعضی بر آنند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم (ع)) تا شاید که کافران از شرك باز گردند و بدین وی در آیند (۲۸) بلکه بر غور داری دادم این گروه را از کفار قریش که معاصر حضرت پیغمبر اند و بدران ایشان را به عمر دراز و نعمت بی اندازه تا وقتیکه آمد بدیشان سخن راست یعنی قرآن بادین اسلام و پیغمبری آشکارا بدلائل و معجزات بامیان کننده توحید بحجج و آیات (۲۹) و آن هنگامیکه آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که بشکر گذاری این نعمت فرمانبرداری کردند ایشان در آن انکار افزوده و گفتند اینکه آورده یعنی قرآن جادویی است و بدرستی که ما بدان ناکر وید گانیم و باور نداریم که آن من عند الله است (۳۰) و گفتند دیگر بار چرا فرستاده نشد این قرآن اگر از پیش خدا است بر مردی از یکی از این دوریه که مک طائف اند مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود (از مک و لید بیت مفیره باعتبار بن ریمه یا اخنس بن شریف و از طائف عروه و ثقی یا حبیب عمر یا بن کنانه عبد یالیل مدعی کفار آن بود که رسالت منصبی بزرگ است بایستی که بر مردی بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیوی و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم و ندانستند که رسالت رتبه ای عالی است و استحقاق آن تجلی باشد بفضائل روحانیت و کمالات قدسیه و بسا این همه اختصاص میباید دانست که بفضل خاصی از حضرت و اهب العطا با است .

مصرع

تا دوست از آفت میان سکه را میخواهد

لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود (۳۱) که آیا ایشان بخشش میکنند رحمت پروردگار تو که نیوت است یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشان است تا بر هر که خواهند در رحمت بکشایند ما بخشش

کردیم میان ایشان معیشت ایشان یعنی آنچه بدان زندگانی کنند و حیات دنیا و ایشان از تدبیر و تدبیر آن عاجزانند پس کجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیت است دخل مینمایند و برداشتیم ما برخی از ایشان یعنی آدمیان را زیرا بعضی در جهاد و روزی تایکی توانگر است و دیگری در پیش یاد و حریت که یکی آزاد است و دیگری بنده یا در فضائل که یکی فاضل است و دیگری مفضول و در حقائق مسلمی آورده که تفاوت درجات با اخلاق هسته است خوی هر کس که نیکوتر درجه او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم تا فرا گیرند بعضی آدمیان بعضی دیگر را کار کنند یعنی جمعی را کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکی ببال معاون دیگری باشد و دیگری با اعمال مساعدت دیگری نمایند تا این صورت موجب انتظام امور دنیوی شود و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت بهتر است از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و آنرا سبب بزرگی میدانند (۳۲) و اگر نه آنست که گشتندی آدمیان يك گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت هر آینه میکردانیدیم برای کسیکه نمیکرد و بندای مرغانه های ایشان را سقفهای از فشه (نقره) و نردبانها که بدان پیام آن خانه ها بر آیند و خود را بنمایند (۳۳) و می ساختیم مرغانه های ایشان را در پها و تخت های که بر آن تکیه کنند همه از نقره ! در این آیت اشارت است به تفاوت دنیا یعنی دنیا را پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول شدند چه اکثر از طبع مجبول است بر محبت دنیا و سبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی کردند و اگر سقف خانه ها و نردبانها و درهای خانه ها و تخت های کافران را همه از نقره کردمی (۳۴) و بسا وجود اینها ایشان را ملامت داد می با چنان کرد مبدکه اینها همه از طلا ساختندی و نیست آنچه همه یاد کرده شد مگر بر خورداری و زندگانی این سرای یعنی در مدد زوال و انتقال است و نعمت آخرت و گفته اند بهشت نزدیک پروردگار تو یعنی در حکم او مر برهیز کاران را است (که از او شرك و دنس معاصی احتراز فرمودند تا از مستلذات فانی و متعلمات این جهانی اجتناب نموده .

رباعی

هر کس که رخ از مطاع فانی بر تافت
و اندر طلب دولت باقی بشناخت
آنچسا که کمال همتش بود رسید
و آنچیز که مقصود دلش بود بیافت

(۳۵) و هر که چشم پیوخت یعنی اهراس کند از یاد کردن خدای یعنی از ذکر احکام حلال و حرام و از عقاب الهی ترسد و برحمت او امید و ارنیاشد بر گماریم مرا و را دیوی پس آن دیو مرا و را همنشین و دمساز و مصاحب و همراه بود در دنیا و پیوسته و سوسه و اغوای او اشتغال نماید .

(در تفخات الانس آورده که شیخ ابوالقاسم نصر آبادی قدس الله سره بایکی از مؤمنان جن دوستی داشت وقتی در مسجد جسامع نشسته بود جنی گفت که ای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بی خواب و بعضی در خواب آنچه در سر های ایشان است میبینی گفت فی پس چشم مرا ببالید دیدم که بر سر هر کس غرابی نشسته است بعضی را بالها بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بال بچشم وی فرو میکندارد و گاهی بالای سر گفتم این چیست گفت نتوانده ای که ومن بمن عن ذکر الرحمن تقیض که شیطانا اینها بر سرهای ایشان نشسته و بر هر يك بقدر غفلت وی استیلا یافته

رباعی

در بنگ و درد که بانفس بد قرین شده ایم
و ز این معامله با دیو همنشین شد ایم
بیار گاه فلک بوده ایم رشك ملک

ز جور نفس جفا پیشه این چنین شده ایم

(۳۶) بدرستی که دیوان هر آینه باز میدارند قرینان خود را از راه حق و می بندارند کفار بنی آدم آنکه ایشان بسبب متابعت شیطان راه بافتکانشند یا بندارند که دیوان اهل هدایت اند و در این بندداشت میباشد (۳۷) تا وقتی که ببایند بما آن معرض و قرین او (و نفس بصیغه واحد میتواند یعنی بیاید

بما معرض و قرائت بکر اظهر است چه در غیر آمده که معرض و قرین او را در يك سلسله محشر آرند و بدوزخ افکنند

در معالِم از ابوسعید خدری نقل فرموده که چون کافر را برانگیزند و محشر آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت باوی باشد و مفارقت نکند از او تا وقتی که بدوزخ روند البته چون بهر صحرایند (گوید عاصی یعنی چشم پوشیده از حق مرشيطان را ایکاشکی بودی میان من و تو دوری میان مشرق و مغرب) تلبیب کرده مشرق را در لفظ

در موضع آورده که مشرق صیف و مغرب شتا است و میان این هر دو مشرق نیز بعد بسیار است غرض آنکه کافر دیورا گوید کاشکی تو از من و من از تو دور بودمی (پس بد منشینی تو پس گوینده با ایشان گوید (۳۸) و سود نمیدارد شمارا در آخرت این آرزو و تمنا چون ظلم کردید بر نفسهای خود در دنیا برای آنکه شما هستید در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بودید (و بعضی گفته اند سود نمیدارد شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراك شما در سبب عذاب تخفیف عذاب از هیچ کدام نیست آورده اند که حضرت یوسف (ص) با ایمان قوم دلیستی تمام داشت چنانچه بشرائط دهوت بیشتر اقامت مینمودند عذاب و انکار ایشان افزونتر بود حق سبحانه فرمود (۳۹) آیا تو ای محمد توانی که بشنوائی کران را یعنی آنان را که گوش دل او کراست سخن حق توانی شنوائی یا قوت آن داری که راهنمایی کوران را یعنی کور دلان را طریق حق توانی نمود و آنکه هست در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار تمیز بر نفس خود منه (۴۰) پس اگر ما ترا ببریم بجوار رحمت خویش پیش از اینکه عذاب ایشان بتو نمایم دل خوش دار پس بدرستی که ما از ایشان انتقام کشنده کانیم بملاب (۴۱) یا اگر بشمائیم ترا آنرا که وعده کردیم ایشان را از عذاب در دنیا پس بدرستی که ما بر ایشان توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند بود در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو (۴۲) پس تو چنگ در زن بآن چیزی که وحی کرده شده است بسوی تو از آیات و احکام بدرستی که تو براه راستی که

زود برو بمنزل توان رسید (۴۳) و بتحقیق که قرآن هر آینه شرفی است و عزتی مرقرا و مرقروه ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عربند و شرف ایشان آنست که قرآن بلفظ ایشان است و خصوصیتی مرقریش راست که از آتی و عزاخص مربنی هاشم راست از ایشان و جمعی گفتند مراد از قوم امت است و زود باشد که برسیده شوید از این نعمت و قیام بسپاسداری آن

(۴۴) و پیرس ای محمد کسانی را که پیش از تو فرستادیم یعنی احوال ایشان را استفسار کن از فرستادگان ما که ملائکه اند یا از رسل گذشته سؤال کن که ما آیا فرمودیم بجز خدای خدایان که پرستیده شوند (یعنی پیرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان در هیچ ملت از ملل ایشان پیرستش کسیکه بدون خدای باشند مقرر شده مراد باین کلام استشهاد است باجتماع انبیاء بر توحید .

در معالِم فرموده که در شب اسری برای حضرت رسالت پناه رسل را جمع کردند و گفتند پیرس از ایشان آنحضرت در مضمون سخن شك نیاورد و نرسید

صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل علیه السلام پرسید که سید عالم علیه السلام این سؤال کرد از انبیاء میکائیل فرمود که بقیان او کاملتر و ایمان او از آن محکم تر است که این سؤال کند .

نیت

آنکه در کشف دارد استقلال صکی توجه کند باستدلال

(۴۵) و بدرستی که فرستادیم موسی را به معجزات ما که علامات روشن بود بر نبوت بسوی فرعون و گروه او پس گفت موسی مرا ایشان را بدرستی که من فرستاده پروردگار عالمیانم (۴۶) پس آنهمشکام که آورد موسی بدیشان نشانه های ما را چون عصا و بدیضا و طمس و طوفان و امثال آن همانوقت ایشان از آن میبختند بدند یعنی اندوس میکردند و استهزا می نمودند در اول مشاهده بی تامل در آن (۴۷) و نمی نمودیم ما ایشان را هیچ نشانه ای مگر آنکه او بزرگتر بود از آن پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر يك مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مهمل بودند بر دیگر مراد وصف همه است بزرگی و گرفتیم ایشان را بملاب قحط و جراد و قمل و جز آن شاید که

او هیچ غیر نباشد قریش از این سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که رسول الله (ع) ملزم شد آیت آمد (۵۶) و چون زده شد بر سر مریم مثل آنکه قوم تو از آن مثل اعراض کنند و آواز بلند بردارند (قولی در سبب نزول این آیت آنست که گفتند عیسی مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه مسا نیز مخلوق باشند یا شبه کردند که چون روا است که عیسی ابن الله باشد چنانکه ملائکه بنات الله باشد یا شبهه واضح آنست که بعد از نزول آیت انکم و ما تمیدون من دون الله حصص جهنم این زبیری گفت که عیسی را بدون خدای می پرستیدند هر گاه عیسی (ع) در آتش باشد خدایان مانیز در آتش باشند مؤید این قول است آنچه فرماید (۵۷) و گفتند مشرکان آیا خدایان ما بهتر اند یا عیسی هر گاه که او حصص جهنم باشد گوایشان نیز باشند نزدند آن مثل را برای تو مکر برای جدال و خصومت نه از برای تمیز بحق از باطل بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خصومت کران و لجاج کنندگان (۵۸) نیست عیسی (ع) مکر بنده که منت نهاده ایم برویه نبوت و رسالت و گردانیدیم او را آیتی و امر عجیب برای بنی اسرائیل (یعنی ولادت او بی پدر قصه است در غرائب چون مثل سایر قصه ها) (۵۹) و اگر خواهیم ما هر آینه سازیم بدل از شما فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم که ایشان در زمین پی در آیند شما را (۶۰) و بدستی که عیسی (ع) علامت مرصع را یعنی بدو بداند آمدن قیامت را (چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است (ع) که بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضاء در طرف شرقی دمشق دو جامه رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و رخساره مبارکش عرق کرده چون سرد ریش افکند قطرات از ریش ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرها بر روی وی چون مروارید روان شود نفس وی بهر کافر رسد بمیرد و هر جا چشم وی بیفتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب الد که موضع نیست در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد و آنکه با جوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی (ع) مؤمنان را بکوه طور برد و آنجا متحصن گردد الفصه چون معلوم شد که عیسی (ع) نشانه قرب قیامت است) پس شك مکنید و جدال منمائید

بآمدن قیامت و پی روی کنید شرع یا رسول مرا ابست راه راست که کسی بدو گمراه نشود (۶۱) و باید باز ندارد شمارا شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود پس متابعت وی مکنید و اندم از راه مخالفت وی بیرون منهدم بدرستی که او مر شمار است دشمنی آشکارا (۶۲) و آنهنگام که آمد عیسی (ع) بحجت های روشن با آیات انجیل یا معجزات واضحه گفت مر بنی اسرائیل را بدوستی که آمده ام بشما بشر یعنی مشتمل بر حکمت قوالی و فعلی و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما تمة آنچه اختلاف میکنید در آن از امور دین یا احکام توریة پس یترسید از عذاب خدای و فرمان برید مرا در ره پیه فرمایم (۶۳) بدرستی که خدای او آفرید کار منست و آفرید کار شما پس او را به پرستید بیکانگی اینست راه راست بی کجی و انحراف (۶۴) پس مختلف شدند فرقها (از میان ترسایان چون بتقوییه و تسطوریه و ملکاییه و مر قوسییه و شمه و نیه پس وای بر آنانکه ستم کردند از این احزاب از عذاب روزی که درد ناکست عذاب او (۶۵) آبا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند مکر قیامت را آنکه پیایند بدیشان ناکهان و ایشان ندانند آمدن او را بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا (۶۶) دوستان در آن روز بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند مکر برهیز کاران از اهل ایمان (بنی کافران که برای معاونت بوده بر کفر و معصیت با هم دشمن شوند که و بلامن بعضهم بعضا و مؤمنان که محبت ایشان برای خدا بوده و دوستی ایشان بجا باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند و در ناویلات کاشی مذکور است که خلعت چهار نوع میباشد اول خلعت نسامة حقیقه که محبت روحانیه است و آن مستند بوده بتناسب ارواح و تعارف آن چون محبت انبیاء و اولیاء و شهدا و اصفیاء یا یکدیگر (دوم) محبت قلبیه است این بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیاء و ارادت مریدان با مشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و مشرفوائد و نتایج صوری و معنوی است (سوم) محبت عقلیه که مستند است بتحصیل اسباب معاش و تیر مصالح دنیوی چون محبت تجار و صنایع و دوستی خدام یا

مغادم وارباب حاجات با اغتیاہ (چهارم) محبت نفسانیہ است و اسنادان بلدات
حسبہ و مشتہات نفسانیہ است پس در قیامت کہ اسباب این دو نوع
از محبت فانی و زائل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون متمنی وجود
نگیرد و غرض و حاجات بحصول نہ پیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود.

نظم

دوستی حکان غرض آمیز شد دوستی دشمنی انگیز شد
مهر که از هر غرضی کشت باک راست چو خورشید بود تابناک

(۶۷) (منادی در آرزو زندا کند مرمتیانرا کہ خدای تعالی میفرماید)
ای بندگان من نیست ترسی بر شما امروز از القای مکاره و نیستید شما کہ
اندوہکنین شوید بغوت مقاصد (پس صفت منادی میکند) (۶۸) بندگان من
آناند کہ ایمان آوردند بآشہای کلام ما بودند کردن نہادگان فرمان مرفرمان
خدا برا (آنکہ مناوی گوید) (۶۹) در آئید در بہشت شما و زنان مو منہ شما
شاد گردانیدہ شد با کرامی داشتہ یا آرایش یافتہ (۷۰) بگردانند بر بندہ گان
در بہشت در آئندہ گان بکاسہای بہن از زر و در آن چند نوع طعام و کوزہای
بی دستہ و بی گوشہ یعنی صراحی ہر از انواع شراب و در بہشت بود ایشانرا آنچه
آرزو بود نفسہارا و بدان خوش آیند (و حفص تشہی الانفس خواند) و آنچه
بنظر خوش آید چشمہارا و از آن لذت یابند (در وسعت آورده کہ بدین دو کلمہ
اغیار کرد از جملہ نعیم اہل بہشت چہ نعیم ریاض جنان یا نعیم نفس است یا
بہرہ عین درویشی فرمودہ است کہ اہل نظر میدانند کہ لذت عین درجہ چیز
میتواند بود جمعی را کہ غشاوت اعتزال بر نظر بصیرت ایشان تباری کشتہ
تالعات انوار جمال انکم سطر وں ربکم برایشان پوشیدہ ماند با ایشان بکوی
کہ وتلذذالاین عبارت از چیست برہر صاحب بصیرتی روشن است کہ اہل شوق
با لذت عین جز یہ شاہدہ جمال محبوب متصور نیست .

بیت

برده از پیش بر انداز کہ مشتاقان را

لذت دیدہ جز از دیدن دیدار تو نیست

امام قشیری قدس سرہ فرمود کہ لذت دیدار فراخور اشتیاق است عاشق
را چندانکہ شوق بیشتر بود لذت دیدار فزونتر باشد از ذنون مصری قدس اللہ
تعالی سرہ نقل کردہ اند کہ شوق ثمرہ محبت است ہر کہ را دوستی بیشتر بود
شوق او بدیدار دوست زیادتر است و در زبور آمدہ کہ ای داود بہشت من
برای مطہمان است و کفایت من بہشت متوکلان است و زیادت من نصیب
شا کران است و انس من بہرہ طالبان و رحمت من از آن محسنان و مغفرت من
برای تابان و من خواص مشتاقانم

شعر

الا طال شوق الابرار الی لقاء و انا الیہم اشد شوقاً

نظم

دلم از شوق تو خون است ندانم چو نیست

در دلم شوق جمالت ز بیان بیرون است

در دلم شوق تو ہر روز فزون میگردد

دل شوریدہ من بین کہ چہ روز افزون است

آنکہ برای تمامی لذت بہشتیان میفرماید (و شما در بہشت جاوید -
ماندگان باشید و کمال نعمت در آن است کہ بیم زوال در او نباشد) (۷۱)
و آن بہشتی کہ امروز میراث دادہ شدہ اید آنرا آن بہشت موعود است کہ -
نورث من عبادنا من کان تقیا و بشما میراث دادم بآنچه بر دیدید عمل می کردید
در دنیا از انواع طاعات و خیرات (جزارا بلفظ میراث یاد کرد کہ خالص است
و باستحقاق بدست آید) (۷۲) مر شمار است در جنت میوہ بسیار از آنها میخورید
پیوستہ (در معالم فرمودہ کہ در حدیث واقع است کہ کسی از درخت بہشت
میوہ باز نکند مگر کہ فی الحال مثل آن از آن درخت بروید) (۷۳) بدوستی
کہ کافران در عذاب جہنم جاوید ماندگانند (۷۴) مست نکنند و سبک نگردانند

عذاب از ایشان و ایشان در عذاب ناامیدانه از راحت و نجات و از خفت عقوبات (۷۵) و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن ولیکن بودند ایشان ستم کاران که شرك آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن (۷۶) و چون امید ببرند از خلاصی ندا میکنند خاذنان دوزخ را که ای مالک درخواه از خدای تاحکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را پروردگار تو باز رهیم از کشیدن عذاب گویند مالک در جواب ایشان (بعد از هزار سال در تپیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آنسرای که) بدرستی که شما در نك كشد گانید (در دوزخ نه بخواهید مرد و نه عذاب بر شما سبك خواهد گشت پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مرایشان را گوید) (۷۷) بدرستی که ما آوردیم شما یعنی فرستادیم سخن راست و درست بر زبان پیغمبران ولیکن بیشتر شما مرستغان حق را کاره بودید پسند نکردید (۷۸) بلکه محکم گردانیدند کافران و ساختند کاری در رد حق و ابطال آن یا کیدی برای پیغمبران پس بدرستی که ما نیز محکم - کنند گانیم کاری را برای مکافات ایشان در ابطال کید کافران بنصرت انبیاء (۷۹) آیا میپندارند ما کران کفار آنکه مانعی شنویم سخن نهانی که در دل خود میگویند و آنچه بر ازبان یکدیگر مشورت کنند آری میشنویم آن را و فرستادگان ما که حفظه اند نزدیک ایشانند و موکل برایشان میفرستند آنرا و فرمان ما و بعد از آنکه نهانی های ایشان بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه گمان می برید پس من اول پرستند گانم خدای را بیکانگی بایستی که من میدانستم و چون میدانم که او را فرزندى نیست شما اثبات ولد از کجا پیدا میکنید (صاحب کشف در معنای آیه گفته که اگر خدای را از زندی بودی و پیرهان صحیح و حجت روشن ثابت شدی پس او را تعظیم کنند گان بودم یعنی منکه پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندى بودی هم تعظیم کردمى این سخن بر سبیل تمثيل است و مبالغه در نفی بلد امام زاهد آورده که روزی نصر بن حارث لعنه الله در لاف کساه خود نشسته بود و اغلب

منادید قریش نزد وی بودند در آیتی از قرآن خوش نموده آغاز استمراء کرد بلید مغیره در آنوقت قبل اسلام داشت و پیوسته ستایش قرآن میکرد و گفت ای نصر بن قرآن استمراء میکنی بخدای که نمیگوید محمد الا حق نصر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید که لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما اضافت میکنم که ملائکه بنات الله اند این سخن پیغمبر رسید و آت حضرت اندوهناك شد جبرئیل این آیت فرود آورد نصر پیش ولید آمده این آیت برخواند و گفت که خدای محمد ما را در این آیت تصدیق کرده ان كات للرحمن ولدانا اولی الامر بدین ولید گفت ای احمق خدای ترا تکذیب کرده زیرا که ان به معنای نفی است میگوید که نیست و نبوده مر خدای را فرزندى آنکه فرموده که بگو من اول موحدانم (۸۱) بلكه است و بی عیب آفریدگار آسمانها و زمینها خداوند هرش از آنچه وصف میکنند کافران او را یعنی ذو ولد میگویند در دنیا (۸۲) پس بگذار ایشان را تاسمی میکنند در باطل و بازی کنند در دنیا تا وقتی که ببینند روزی را که وعده داده شده اند و ملاقات آرزو یعنی روز قیامت (۸۳) و او است خداوند آسمان و زمین پرستندگان وی اند از ملائکه و جن و انس و اوست راستکار در تدبیر خلق دانسا به مصالح ایشان (۸۴) و بزرگوار است آنکه مرا و راست پادشاهی آسمان و زمین و آنچه میان آسمان و زمین است یعنی حکم او بر همه اجزاء مکونات روان است و نزدیک اوست دانستن ساعتی که قیامت در آن قائم شود و بسوی او باز گردیده شوید همه خلایق در آن روز (۸۵) و مالک در آن روز نباشند آنانکه میپرستند کافران ایشان را بدون خدای درخواست کردن را یعنی معبودان کفار از ملائکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امید دارند آنروز نتوانند شفاعت کردن مگر کسی که گواهی داده باشد براستی چون ملائکه و عیسی و عذیر که ایشان را ربه شفاعت هست چه ایشان شهادت بحق ادا کردند و ایشان میدانند بدل خود آنرا که بر زبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت نکنند مگر مؤمنان گناهکاران را (۸۶) و اگر بررسی تو عابدان و معبودان را که بیافرید ایشان را هر آینه میگویند الله چه از فرط ظهور این جواب مکابره

توانند کرد پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او پرستش غیر او (۸۷) و نزدیک خداست دانستن قول رسول آنجا که گفت ای پروردگار من بدرستی که این گروه یعنی معاندان فریش گروهی اند که از روی عناد و مکاره نمی گروند (۸۸) پس اعراض کن از دعوت ایشان یزوری بگردان از مکافات ایشان و بگو تسلیم و متار که از شما مطلوب نیست (این حکم بآیه قتال منسوخ است) پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را تا وقتی که عذاب بر ایشان آید در دنیا در روز بدر و در عقبی بدخول در نار (۸۹)

سورة دخان (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

حم (امام ابواللیث در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل میکند که حق سبحانه و تعالی جمیع احکام و قصص را که در سوره مصدره بحروف مقطعه مجتمع است در آن حروف جمع کرده جملا و چون آنرا شناسند مگر صاحب نبوت و ولایت پس را ورا برای تفهیم عوام در جمیع سوره تفصیل داده گفته اند آن حروف اشارت است بکلمات چنانچه در حم گفته اند حمیت المحبین حمایت کردم دوستان خود را از توجیه بپاسوی و گویند معنی او آن است که حم یعنی کاری ساخته شده و مهمی پرداخته گشته (۱) سو گند بکناب هویدا که قرآن است که بعضی کرم (۲) بدرستی که ما فرستادیم او را در شب بزرگ و بپاکت

(۱) ۵۹ آیه و در مکه نازل شده است

که شب قدر است و کدام برکت برابر آنکه در آن شب کتاب کریم که سبب منافع دینی و دنیوی و بواسطه مطالب سوری و معنوی است از لوح محفوظ به آسمان دنیا شرف نزول ارزانی فرموده بدرستی که ما هستیم بیم کنندگان بانزال قرآن این شب (و جمعی بر آنند که لیله مبارکه شب برات است و آن شب نیمه شعبان است و برکت او در نزول ملائکه و اجابت دعوت و فضل قضیه و تقسیم نعم است) (۳) در این شب جدا کرده فیصل داده شود هر امری که حکم کرده شده است (در همه سال از ارزاق و آجال و شب برات از لیالی فاضله است که بدین امت داده در حدیث آمده که در این شب پیام رزندان از گناهکاران بعدد هر موی که بر گوسفندان بنی کلب است و در این شب آب زمزم زیاده می شود و صاحب کشف آورده که درخبر است که هر که در این شب صد رکعت نماز بگذارد حق سبحانه و تعالی فرستد تا با وی باشند سی ملک وی را بشارت دهند بهشت و سی فرشته دیگر او را ایمن می سازند از آتش دوزخ و سی عدد دیگر آفات دنیا از وی باز میدارند و ده ملک دیگر مکائد شیطان از وی دفع میکنند و در این شب و خلافت نعمت بر بندگان قسمت می نمایند) (۴) فرمودیم فرمودنی بعضی قضایا در این شب از نزدیک ما بدرستی که هستیم ما فرستنده ترا که معمدی (۵) بخشایش از نزدیک پروردگار تو بر خلق (چنانچه جای دیگر فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین .

نظم

در دو عالم بخشش و بخشایش است

خلق را از بخشش اش آسایش است

خواجسته چون در مدیح خویش سفت

انما انما رحمت مہدات گفت

یا فرستنده ایم جبرئیل را بقرآن بر حبیب خود ملائکه را در این شب فرستادیم بسلام مؤمنان بدرستی که خدای شنوا و دانا است بهمه نیتهای ایشان (۶) آفرید کار آسمانها و زمینها است و آنچه میان آسمانها و زمینها است پس بدانید ای آفریدگان اگر هستید شمایی کمانان یعنی طلب کننده کان یقین (۷)

هیچ معبودی و مستعفی سزای پرستش نیست مگر او زنده میگرداند و میمیراند
یعنی او است موجود کننده موت و حیات او است پروردگار شما و پروردگار بندگان
نخستین شما (۸) بلکه کافران بدین سخن مؤمن نیستند در کماتند بقرآن بازی
کنند کان (۹) پس تو منتظر باش برای ایشان روزی که بیاید آسمان بدودی
آشکارا (عرب شر غالب را دخان گویند مراد عذابی است که نازل گردد بمستهزبان
در عین المعالی آورده که مراد غیاری است که روز فتح مکه مرتفع شد چنانچه
هوا را بپوشید و گویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود که بدعای پیغمبر
(ص) شدت جوع برایشان مستولی شد تا سگان مرده را باستانه میخوردند و
دخان عبارت از تیزگی چشم است از جوع آنچه مرد گرسنه از ضعف بصر میان خود
و آسمان مثابه دخان میبیزی می بیند و در تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشک
سالی غباری تیره از زمین برانگیخته میشود و بشکل دود و لهذا سال قحط را سال الفیرا
گویند و وجه تسمیه عام الرماذ همین است و بقول بعضی آن است که این دخان یکی
از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشرا ما الساعة آمد که تذکر -
الدخان والدجال و آن دودی باشد از مشرق تا مغرب (۱۰) فرو گیرد مردم را
و بعد از چهل روز بردارند و مؤمنان را از مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران
را بپوش و سراسیمه سازد و ملائکه ایشان را میگویند این است عذابی دردناک
که حق سبحانه و تعالی وعده کرده بود ایشان زاری کنند و گویند (۱۱) پروردگارا
بردار ما این عذاب را بدوستی که ما گرویدیم بکافران بعد از دفع عذاب یعنی چون
این بلا متکشف گردد ما ایمان آریم حق سبحانه میفرماید (۱۲) چگونه بود
مرا ایشانرا پس گرفتند بدین مقدار عذاب و حال آنکه آمدند بدیشان فرستاده آشکارا
کننده معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند (۱۳) پس پشت بروی گردانیدند
یعنی اعراض نمودند از ایمان بدو و گفتند او آموخته شده است یعنی جیب و بسار
قران بوی میآموزند دیوانه است و دماغ او مضطرب شده است و باوجود این همه
چون وعده ایمان میدهند (۱۴) بدوستی که ما بردارنده عذابیم از ایشان زمانی
اندک یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر (ص) بآخر اعمار ایشان اما هیچ فائده
نهد بدوستی که شما باز گروند گانید بکفر (آورده اند که بوقت قحط ابوسفیان

و جمعی از قریش بمیدینه آمدند و بعد از رحمن سوگند به پیغمبر دادند و آنحضرت
دعا فرموده بالای قحط متدفع شد و ایشان همچنان بر کفر استوار بودند و بقول
بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند
بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حال که داشته
باشند از شرك و فسق (۱۵) یاد کن روزی را که بگیریم کافران گرفتن بزرگه
یعنی روز قیامت و در تفسیر میاطی آورده که مراد روز بدر است که حق تعالی
وعید میکند مشرکان را که در آن روز بگیریم شما را بمقوت عظیم از قبل و اسر
بدوستی که ما انتقام کنشده ایم در آن روز (۱۶) و بدوستی که مسا امتحان کردیم
بیش از کفار مکه گروه قبط را از ملازمان فرعون و آمد ایشان را پیغمبری
بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران (۱۷) آنانکه ادا کنید یعنی
دست باز دارید و فرستید بامن بندگان خدا یعنی بنی اسرائیل را بدوستی که من
مر شما را فرستادم امین بوحی و متهم نیستیم مگر به نیکوخواهی خلق را (۱۸)
و آمدن آنانکه سرکشی نکنید و کبر نیارید بر خدای و اهانت وحی او ننمایند
بدوستی که من آورنده ام بشما حاجتی روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از
استماع این سخن قصد آزار موسی (ع) کردند موسی فرموده که (۱۹)
بدوستی که من پناه بردم پروردگار خود و به پروردگار شما از آنکه مرا استکبار
کنید یا بکشید یا دشنام دهید که وی نکند از من است (۲۰) اگر باور نمیدارید
مراد نمیکروید بدین پس کراه کنید از من و میازارید مرا .

مصرع

مرا بخیر تو امید نیست بد مرسان

ایشان سخن آنحضرت قبول ناکرده آغاز جفا کردند بدست و زبان (۲۱)
پس بخواند موسی پروردگار خود را با آنکه این گروه قبطیان گروهی اند مصر بکفر
و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مشرکانند چون حق تعالی دعای وی اجابت
کرد گفت (۲۲) پس بربندگان مرا بشب از مصر بدوستی که شما از پی درآمد
شد گانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او غیردار شوند و از پی شما در آیند
و بلب در یار سیده باشید تو عصا بر دریا زن که بشکافت بر او راهها بدید آید تا

بنی اسرائیل بگذرند (۲۳) و بگذار دربارا ساکن و آرامیده بر همان وجه که راهها بر او ظاهر بود یعنی دیگر بار بر او عصا من که با حال اول رود و بگذارش تا قیطیان در او در آیند و مترس بدرستی که ایشان گروهی فرق شده گانند یعنی هم در دریا فرق خواهند شد پس فرعون بان تمام فرق شدند (۲۴) چه بسیار بگذاشتند از بوستانهای پردرخت و چشمهای آب روان (۲۵) و کشتیهای رسیده و منزلهای نیکو آراسته (۲۶) و اسباب تنعم و بر خور داری که بودند در آن نعمت متضمن و شادی کنان (۲۷) کارما بامکدبان همچنین است و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان را بگروه دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل را (۲۸) پس نکریست بر ایشان آسمان و زمین یعنی از هلاک ایشان کسی حساب نکرد (در معاللم آورده که چون مؤمنی ببرد چهل روز آسمان و زمین بر او بگریزند و از انس رضی الله عنه منقول است که حضرت رسول (ع) فرمود که هیچ بنده ای نباشد الا که مرا و را در آسمان دو در باشد در بیکه روزی او از آن فرود آید و در بیکه عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او معرور مساند و برو بگریزند عطار میگوید که کربه آسمان سرخی اطراف است در معاللم آورده که چون امیر المؤمنین حسین بن علی مرتضی کرم الله وجهه ما شهید شد آسمان بر او گریست و کربه او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد در این باب گفته اند .

رباعی

ایست سرخی شفق که بر این چرخ بی وفا است
هر شام عکس خون شهادت کربلا است
گر چرخ خونت بیسار ازین قصه در خور است
و در خاک خونت بگریزد از این مساجرا رواست

و گفته اند کربه آسمان و زمین همچون کربه آدمیان است و بعضی بر آنند که علامتی بر ایشان ظاهر گردد دلیل بود بر حزن و اسف همچون کربه که اغلب دال است بر غم و اندوه و بر هر تقدیر چون فرعون نیاز را علمی نبود که با آسمان رود و بروی زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان و زمین بر ایشان نکریست (

و بودند مهلت دادگان از وقتی بوقت دیگر (۲۹) و هر آینه برهناتیدیم بنی اسرائیل را از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل انبیاء و تعب در عمل (۳۰) از فرعون بدرستی که بود فرعون سرکشیده و خود را بلند ساخته از کافران که متجاوزانند از حدود ایمان (۳۱) بدرستی که بر گزیدیم موسی و مؤمنان بنی اسرائیل را برداشتی چنی دانستیم که ایشان سزاوارند بر آنکه بر گزینیم ایشان را بر عالمیان زمان ایشان (۳۲) و دادیم مرایشان را از نشانهای قدرت آنچه در او نعمت آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی (۳۳) بدرستی که این گروه یعنی کفار قریش هر آینه میگویند (۳۴) نیست عاقبت کار و خاتم حال مکرمر که نخستین در دنیا و بعد از او حیاتی نیست و نیستیم زنده شدگان و برانگیختگان بعد از مرگ (۳۵) پس بیارید پدران ما را اگر هستید راست گویان در بخت بعد از موت (این سخن از ایشان چهل بوده زیرا که نه هر چه جائز بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم بود و جود ظهور آن بهر وقت که دیگر خواهد پس چون وعده بعث در آخرت است اگر در دنیا واقع نشود کسی را پرو تحکم نرسد) (۳۶) آیا قوم قریش بهتراند در قوت و شدت مال و شوکت با قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عظمت و ابهت و در غایت کثرت و آنانکه بوده اند پیش از قوم تبع مانند علو ثمود جز آن چون نکر و بدند هلاک کردیم ایشانرا بدرستی که ایشان بودند گروه کافران و منکران بعث و حشر (از تعاوی اخبار و آثار چنان مفهوم میگردد که ملکی بود از حمیر کنیت او ابو کثر و نام او اسعد بن ملیکای کرب با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم بگشت و حمیره را بنا کرد و سمرقند را نیز بقول اشهر اوساخت و بروایتی از ابن عباس (رض) است که او پیغمبر بود و در حدیث آمده است که نمیدانم که تبع پیغمبر بوده یا نه و از عایشه صدیقه منقول است که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده نه او را در معاللم آورده که وقتی در مدینه بسر او را بگشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کشیده دو جر بنی قریظه که کمب و اسد نام داشتند این خبر شنیده بنزدیک وی رفتند و گفتند ایست جرات ممکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان است و تعریف آنحضرت کردند

اواز سر قتل واسرمدینه درگذشت و او آتش پرست بود و بردست آن دو جو
(۱) مسلمان شد و باجمعی از اهل کتاب متوجه اهل یمن شد چند نفر از هدیل به
سرداه او آمده گفتند دلالت کنیم ترا بر خانه که در او گنج است از نقره و مروارید
و زبرجد گفت کجا است گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که قصد خانه کنند
و هلاک شود تبع قصه گنج و خانه با احبار در میان آورد گفتند ای ملک زینهار
که آن شریفترین بقعه است بروی زمین و هیچکس قصد آنجا نکند مگر هلاک
شود ترا آنجا باید رفت و نظمیم بجا باید آورد و تبع آنجا رفت و خانه را
پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود و قوم او از
حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمی سازیم تبع دلایل
خدا پرستی برایشان خواند ایشان در عناد افزودند گفتند ما بآتش امتناع
میکنیم آتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن چون دو کس را دعوی بودی
بر یکدیگر در آن آتش آمدندی مبطل بسوختی و محق را آتشی نرسیدی القمه
اخبار با مضاجف خود بآتش درون رفتند و سلامت بیرون آمدند و کشیشان
ایشان بتامی بسوختند و نزد ارباب سیر شکرا الله سفیهم بشوت پیوسته که تبع
نامه نوشت بحضرت رسالت بناء (ص) و بشامول یهودی سپرد که اگر حضرت من
را دریابد بدو سپرد والا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند
و فرزند بیستم از نسل شامول ابو ایوب انصاری بود نامه بموقف عرض رسانید و
حضرت رسول الله سه توبت فرمود که مرحبا بالأخ الصالح و از رقاشی (رح)
نقل است که ابو کرب اسعد حمیری او بتابع ایمان آورده بیستمین ماقبل از بعثت
آنحضرت بهتصد سال و در درج الذر آورده که بمدت هزار و پنجاه و سه سال
پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد (۳۷) و تیا فریدیم
آسمانها و زمین را و آنچه میان ایشان است بازی کنان (یعنی به حکمت
آفریده ایم نه بیازی بلکه مخلوقات را کاملاً بظهور آورده ایم و به حکمت نرسد
که آدمیان را مبطل و مهمل گذاریم بی تواب و عقاب) (۳۸) تیا فریدیم اهل

ارض و سمادا مگر برای حق که آن ثبوت است بر ملاحت و عقوبت است بز
معصیت ولیکن بیشتر مردمان یعنی مشرکان بسبب غفلت و عدم فکر توفیق
داشتند که فعل حکیم بعق بود (۳۹) بدرستیکه روز جدا شدن (حق از باطل
یا جدا شدن میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی) هنگام جمع شدن همه آدمیان
است (۴۰) روزیکه دفع نکند دوستی و خویشاوندی از دوست و خویشان خود
چیزی را از عذاب یا سود نرساند کسی کسی را هیچ چیز و نباشد از دوستان که
باری کرده شوند از دوستان دیگر (۴۱) مگر کسی که خوشنود باشد خدای
تعالی بر او یعنی مؤمنان که ایشان باری کنند مز یکدیگر را بشفاعت بدرستی
که خدای تعالی غالب است (کسی را که او عذاب کند کسی باری نکند او را)
مهربان است (بر هر که رحمت کند او را رقیب شفاعت دهد) (۴۲) بدرستیکه
درخت زقوم (یعنی موه آن) (۴۳) خوردنی گناهکاران است (یعنی ابوجهل و
احزاب او از زقوم چزن بنه و رند) (۴۴) مانند من و روی کداخت پیوسته در
شکمه جوشیدنی (۴۵) مثل جوشیدن آب گرم (یعنی یاره یاره کتب رود های
ایشان را و بگذارد امعاء و احشاء ایشان را پس حق سبحانه و بانی را گوید) (۴۶)
بگیرید این گناهکاران را پس بکشیدش بعنف و قهر میانه دوزخ (۴۷) پس
آنگاه بریزید بر سر او از عذاب آب گرم (تا تمام بیرون بدن او بدین آب معذب
شود همچنانچه درون از زقوم معذب است و بگویند مراورا) (۴۸) بجش و
بکش این عذاب را بدرستیکه توار چمندی و قادری نزد قوم خود بزرگوار
بزعم خود (ابوجهل میگفت من اهل واکرم اهل وادیم در بطی از من
عزیز تر نیست در آن روز حق تعالی فرماید که او را عذاب کنید که دعوی عزیزی
و گری می کرد) (۴۹) بدرستیکه این عذاب آنست که شما بودید که بآت
شک می آوردید (تا اکنون معاینه دیدید) (۵۰) بدرستیکه برهیز کاران در
جایگاهی اند که ایمن باشند یعنی مقامی که درو آفات و مخافات نباشد (۵۱)
در بوستانها و چشمها (۵۲) می پوشند از حریرهای نازک و سطیر در حالتیکه
متقابل در مجالس یکدیگر و با هم مستانسان باشند (در تفسیر سوره بادی آورده
است که این متقابل روز مهمانی باشد در دارالجلال که حق سبحانه و

مؤمنان را بر سر يك خوان بنشانند و همه رویهای یکدیگر می بینند) (۵۳)
همچنین برای تعال میباشند بی تغییر و تبدیل و قربین سازیم متقیان را بزنان سفید
رو گشاده چشم (اختلاف است در آن که ایسان زنان دنیا باشند یا حوران عینای
بهشت) (۵۴) میخواهند در بهشت هر میوه که آرزو کنند در حالتیکه ایمن اند
از ضرر یا انقطاع آن (۵۵) نچشند در آخرت مرك را مگر مرك پیشتر که در
دنیا چشیدند (و چون معهود نزدیک مردمان آنست که هر زنگی را مرك در
پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرك نیست) و نگاه دارد حق
سبحانه بهشتیان را و آزار ایشان دفع کند عذاب دوزخ را (۵۶) از روی فضل
و کرمی که واقع است از آفریدگار تو آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت
آن است رستگاری بزرگ (۵۷) پس در این نیست که عذاب را گردانیدیم هر آن
را که فرو فرستادیم بلغت تو شاید که قوم تو فهم کنند و پند گیرند (و ایشان
متذکر نشدند) پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید بدرستی که ایشان
نیز منتظر اند تا چه چیز بتو نازل شود) اما از آن تو نصرت الهی را خواهد
بود و از آن ایشان عذاب نامتناهی ، دوستان را مردم فتعی تازه و خصمان را
هر زمان رنجها بی اندازه .

لیت

تابعان را وعده حنفی الآب

منكران را وعدة ذوقو العذاب) (٥٩)

سورة جاثية (١)

بسم الرحمن الرحيم

(۱) (حروف مقطعه مختصرات اسمای الهی اند چنانچه حا اشارت
می دهد و میم ثابت است از ملک و مجید و در اسماء آورده شده که
ممکن ازلی است و میم ملک ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند) که فرود آمدن
قرآن از نزدیک خدای است بر همه غالب داننا (در تفسیر مطالب و تقدیر مواهب)
(۲) بدرستی که در آسمانها (از نجوم سیاره ثابت) و در زمین (از جبال و اشجار
و حیوانات) خراپه نشانهاست مرگرویدگان را (بر وحدت و قدرت صانع)
(۳) در آفریدن شما (از نقطه و تفصیل آن از حالتی بحالی) و آنچه پراکنده سازد
در زمین از جنندگان (با اختلاف صور و اشکال ایشان) علامتها است برای
استدلال بر حکمت حضرت ذوالجلال مرگروهی را که بیگمان شوند (یعنی استدلال
کنند بدان آینها و بواسطه استدلال متیقن شوند) (۴) و در اختلاف شب و
روز (یا لوان مقادیر) و در آنچه فرو فرستاد خدا از آسمان یا از ابر از روزی
به روز (یا سحاب و برف و باران و غیره) و در گردیدن بادها با اختلاف جهت و سرعت
و در اینها دلائل روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی مرگروهی را که تعقل کنند
(۵) این دلایل دلائل قدرت خدای است با این آینها قرآن است میخوانیم

(۱) ۳۷ آیه است و در مکه نازل شده.

بر تو آنرا برستی و درستی پس بکدام سخن پس از سخن خدای که قرآن است و دلائل قدرت او ایمان می آورید (حفظ بیا میخواند یعنی بکدام سخن می گروند اگر بدین سخن نگروند) (۶) سختی عذاب مره در دروغگوئی راست بسیار گناه (یعنی نثرین حارث) (۷) می شود آیت های خدائی که خوانده می شود بر او پس اصرار میکند یعنی اقامت میکند بر کفر خود در حالتیکه کردن کفر است از ایمان بدان گویا که نشنیده است آنرا یعنی چون گوش نکرده و بدان منتفع نشده گویا استماع ننموده پس مرده ده او را عذابی دردناک دوزخ (بشارت بر سبیل تحکم است) (۸) چون بشنود از آیت های کتاب ما چیزی (یعنی چون بدورسد حاجتی و داند که از قرآن است) فرا گیرد آنرا مهر ویه (یعنی بدان افسوس کند و بصورتی باز نماید که از حق و صواب دور باشد) آن گروه مستهزیبان مرایشان راست عذابی خوار کننده (۹) از پیش روی ایشان دوزخ است (چه بدان متوجه اند باز پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ خواهد بود) دفع نکند از ایشان آنچه کسب کردند از اموال و اولاد چیزی از عذاب خدای و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفتند بجز خدای دوستان و معبودان و مرایشان راست عذاب بزرگ که شدت آن از حد متجاوز است (۱۰) این قرآن راه نماینده است و آنانکه نگروریده اند بآیات پروردگار (ایشان که قرآن با دلائل قدرت است و حکمت) مرایشان راست عذاب از سخت ترین عذابی اله رساننده (۱۱) خدای آنست که رام کرد مرشمارا دریا (یعنی سطح او را هموار گردانید تا چیزها متخلل مانند جویها بر بالای او بایستد و گفته اند تسخیر او این است که منع نمیکند از غوص و سیر بر او) تا می رود کشتیها در وی بفرمان خدا و ناطلب میکنید از فضل خدای (انواع فائده ها چون تجارت و غواصی و صید ماهی) و تا شاید که شکر گوئید خدای را برین نعمتها (۱۲) بفرمان کرد برای شما (یعنی بیا فرید برای منفعت شما) آنچه در آسمانها است (از شمس و قمر و نجوم و مطر) و آنچه در زمین است (از کوه و دریا و شجر و تمر) همه اینها از او است نه از غیر او بدستیکه در تسخیر این اشیا هر آینه نشانها است بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی مرکب و می را که تفکر کنند (در غرایب

صنع و عجائب خلق او که در معانیف مبدعات ظاهر است و از مفاتیح
مکنونات باهر .

لیت

در جمله جهان ز مغر تا پوست
عز ذره گواه قدرت او است

آورداند که غفاری در شهر مکه فاروق را دشنام داد از آنجا که سلطوت
عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیت آمد (۱۳) بگو ای محمد
(ص) مرآن کسانی را که گروهی دارند ناعفو فرمایند مرا آنرا که نمی ترسند از روز
های هلاک و عذاب خدای عرب از وقایع پیام تغییر کنند چنانچه یوم مات و
یوم اعماس پس معنی آیت آنست که در گذرانید از قومی که تامل نمی کند در
روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از آن ناباداش دهد خدای گروهی را بآنچه
هستند که کسب میکنند از اسامات و مقرت (در کشاف از سعید بن مسیب نقل میکند
که بعد از نزول این آیت به عمر و ابوبکر و امیر المؤمنین علی و جعفر و موسی و حمزه و
که هیچوی عمر بها صنع و گویند سبب نزول آیت قصد جهنم غفاری وستان
جهنمی است و شمه از آن در سوره منافقان گفته خواهد شد و بدان تقدیر این آیت
رامدنی باید گفت چه این سوره با اتفاق مکی است و در تفسیر امام تعلیمی آورده
که بعد از نزول این آیت من ذالذی یقرض الله قرضاً حسناً فیهما صلی بر رسول
خان میگفت که خدای مگر محتاج شده که قرض میطلبند این خبر بفاروق (رض)
رسید و شم شیر کشیده روی بر جستجوی او نهاد تا هر جا به بیند بقتلش رساند
چهره بل این آیت بیاورد و رسوا، (ص) کسی بطلب عمر (رض) فرستاد و چون
حاضر شد گفت ای عمر شم شیرینه که حق سبحانه به تو فرمود و این آیت بروی
خواند امیرالمؤمنین عمر (رض) گفت یا رسول الله (ص) بدان خدای که ترا
به حق بخلق فرستاد که دیگر اثر غضب بر روی من نه بیند و در مقابل گناه جز صفت
عفو از من مشاهده نکنید .

نظم

چو بد بینی ز خلق در گذاری
ترا زبید طریق برد بسازی
اگر چه دامنش را مبدرد خسار
تو گل باش و دهان پر خنده میدار
و گفته اند این آیت بآیت قنال منوخ است (۱۴) هر که بکند کاری

شایسته پس مرنفس او راست ثواب آن عمل و هر که کاری بد بکند پس بر او ست
وزر و وبال آن پس سوی آفرید کار خود باز گردیده خواهید شد برای یافتن
پاداش کردار گفتار (۱۵) و بدرستی که مسادادیم فرزندان یعقوب را تورات و
حکم کردن در دین و نبوت یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله
این قدر پیغمبر نبوده که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان عیسی و
روزی دادیم ایشان را از چیز هائی که پاکیزه و حلال اند و گفته اند مراد من و
سلوی است و تفصیل دادیم ایشان را بر عالمیان زمان ایشان (۱۶) و عطا کردیم
ایشان را دلیلهای روشن از کاردین و ملت با معجزه هویدا یا آیههای پیدادر کار
محمد (ص) تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد پس اختلاف
نکردند در کار او مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانشی بحقیقت حال یعنی بتحقیق
دانستند که حضرت پیغمبر (ص) آن پیغمبر است که در تورات مذکور شده و امر
او را پوشیدند از روی عداوت و حسد که در میان ایشان است بدرستی که
آفرید کار تو حکم میکند میان ایشان در روز رستاخیز در آنچه بودند که در
آن اختلاف کردند یعنی در کلمات مبنیه در تورات که بعضی مبنی بود از نعم
سید کائنات علیه افضل الصلوة والسلام (۱۷) پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا
یعنی مقرر کردیم سلوک تو و راهی روشن از کاردین پس کن آن شریعت را و
پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای و متابعت نکن آرزوهای آنانکه نمیدانند
حقیقت توحید را یعنی رؤسای قریش که ترامیگویند که بدین بدوان خود باز
کرد (۱۸) بدرستی که ایشان دفع نکنند از تو از عذاب خدای چیز را اگر
خواهد بدین و بدرستی که مستکاران برخی از ایشان دوستان برخی دیگر اند و
دوستی ایشان یکدیگر را بحسب مجانست است و چون ترا با ایشان جنسیت
نیست از بی آرزوهای ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن و خدای
دوست برهیز کاران است تو هم ایشان را دوستدار (۱۹) این متابعت شریعت
بینائیهها است مر مردمان را یعنی چیزهای روشن که بدان به بینند راه حق را
از ضلالت و هدایتی و بخششی از خدای مر گروهی را که بیگمان شوند یعنی
از بادیه گمان گذشته طالب سر منزل یقین باشند (در معالم آورده که نغری از
مشرکان مکه مؤمنان را گفته که آنچه شما در باب بحث و حشر میگویند اگر

راست باشد و ما را بمالشی دیگر برند و بدانچنانیز بمال و جاه از شما افزون خواهیم
بود چنانچه در این عالم هستیم آیت آمد که (۲۰) آیا چنین است که بپداشته اند
آنانکه کسب کرده اند بدبهارا چون کفر و مصیبت آنکه گردانیدیم ایشان را در
آخرت مانند آنها که گرویده اند و کردند عملهای شایسته یعنی مشرکان در
کرامت چون مؤمنان نخواهند بود یکسان است زندگانی ایشان و مرگ ایشان
در دنیا و آخرت یعنی هر که برایمان بمیرد برایمان زنده خواهد شد و هر که بر
کفر بمیرد بر کفر مبعوث خواهد شد بد حکمی است که ایشان میکنند و نتیج
شرك و توحید را برابر میدارند .

عصرع

نیست یکسان لای زهر آمیز با آب حیات

(۲۱) و بیافرید خدای آسمانها و زمین هارا بر راستی و عدل و مقتضای
عدالت آن است که میان محسن و مفسد و موحّد و مشرک تفاوت باشد و دیگر
برای آنکه پاداش داده شود هر نفسی بآنچه کسب کرده از خیر و شر و ایشان
یعنی عمل کننده گان ستم دیده نشوند یعنی نفس ثواب ابرار و ازدیاد عقاب
اشرا و رفوع نیابد بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا خواهد داد (۲۲) آیا
چون بینی آنرا که فرا گرفت خدای خود را هوای خود یعنی از بی هوارد و فرمان او برد
چنانچه فرمان خدای بیاید برد یا آنکه معبود خود را آرزوی خود گیرد یعنی بتی میپرستد
چون بتی نیکوتر از او می بیند آنرا بگذارد و این را بخدای بردارد و چون می بینی آنرا
که گمراه ساخته و فرو گذاشته آنرا خدای برداشتی که حضرت او را است بهماقت آنکس و
مهر نهاد بر کوش او تا سخن حق نشنود و بردل او تا اهل آیات حق نکنند و نهاد
بر چشم او پوششی تا بنظر اعتبار ننکرد جواب شرط آن است که چنین کسی را
که چگونه هدایت باشد پس کیست که راه نماید این کسی را از پس فرو گذاشتن
خدای مرا و را آیا بند نمیگیرند یعنی بند گیرند و متنبه شوند (۲۳) و گفتند
منکران بهت نیست زندگانی مگر زندگانی دنیا که مادر اویم می میریم و زنده
میشویم (یعنی بعضی از مامی میروند و بعضی زنده میشوند و احتمال دارد که قائلان
آن این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزدیک ایشان آنست که هر که بمیرد

روح او با جسد دیگری تعلق گیرد و هم در دنیا ظهور کند تا دیگر بار بپزد و بار دیگر با دیگری میآید شامکود که بزعم ایشان پیغمبر است نقل کرده اند که گفت من خود را در هزار و هفتصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفته اند (و فلاك نمیکند ما را مگر مرور زمان و کمینگی و پیری و نیست مرگفران را بدین که نسبت مردن بر روزگار میکنند هیچ دانشی که مقلب آن دهور و مصروف آن حضرت عزت است تعالی شانه و دهر را در هیچ کاری اختیاری نیست).

دهر ترا دهر بنشامی ترا
حکم ترا زبید و شاهی ترا
دور زمان کار نسازد بخود
چرخ فلک سر نغرازد بخود
این همه فرمان ترا بنده اند
در ره امر تو شتابنده اند

نستند ایشان مگر که گمان میبرند و به مجرد تقلید بی تمسک بدلیلی سخن میگویند (۲۴) و چون خوانده شود بر ایشان آیههای کتاب در حالتیکه روشن و واضح الدلالة باشد در باب بحث و نشر مثل قل یحیی الی انشاها اول مرة و مانند ان الذی احيانا لم یحیی الموتی نباشد برهان ایشان مگر آنکه گویند بیارید پدران ما را اگر هستید راستگویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز و این سخن از جهل و عناد گویند چه اشیای موتی موقت است بوقتی خاص بروجی که مقتضای حکمت است پس اگر بوقتی اقتراح وجود نکیرد حمل بر عجز نباید کرد (۲۵) بگوای معبد که خدا زنده گرداند شما را در رحم مادران پس جمع کند در قبور تا روز رستخیز هیچ شک نیست در آمدن آن ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند از قلت انکار و تصور انتظار (۲۶) و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها و روزی که قائم شود قیامت در آن روز زبان کنند تباهکاران و زبان ایشان آن بود که بدو رخ باز کردند (۲۷) و به بینی ... روز ... و در آن ... (۲۸) این است کتاب آنکه عام دارند چه همه کس از هیبت آنروز بزانو در افتند (مرگروهی خوانده شوند بکتابهای ایشان یعنی بصحائف اعمال ایشان و ایشان را گویند امروز جزا داده خواهید شد آنچه بودید که عمل میکردید (۲۸) این است کتاب

ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بکتابت آن امر کرده بودیم سخن گویند یعنی روشن سازد بر شما عملهای شمارا براسنی بی زیادت و نقصان بدرستی که مانسته گرفتیم آنچه بودید که کردید (دو عالم آورده که چون ملکین دفتر عمل ایشان با آسمان برند حق سبحانه ثابت سازد در آن نسخه هر چه توانی با عقابی بر آت مترتب باشد و لغو و بیهوده رافع و کند و گفته است نجاج از لوح محفوظ است که سال بسال نامه اعمال بنی آدم بملائکه میسپارند (۲۹) پس آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و آنچه از نزدیک او است و کردند عملهای شایسته پس در آرد ایشان را پروردگار ایشان در رحمت خود که از جمله آن بهشت است آن ادخال در رحمت خود آن است رستگاری آشکارا (۳۰) و اما آنانکه نگروریدند ایشان را گویند آیا نبود که آیات من خوانده میشد بر شما (یعنی پیغمبران فرستادم تا آیههای کتب ما بر شما میخواندند) پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان ابا نمودید و بودید شما گروهی شرک آرند کان (۳۱) و چون گفته میشد نزدیک شما که ای قوم بدرستی که وعده خدا بحشر و حساب و ثواب و عقاب راست است و قیامت هیچ شک نیست در آن میگفتید ما نمیدانیم که چه چیز است قیامت گمان نبریم بقیامت ساعت مگر گمانی از شما (یعنی گمان ما آن است که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقین نیست شما را در آن) و نیستیم ما بی گمانان در آن (یعنی ما را نیز به یقینی نیست در قیام قیامت) (۳۲) و ظاهر شود مر ایشانرا در آخرت پاداش بدیهه که کرده اند در دنیا و فرود آید بدیشان عذاب آنچه بودند که بدان افسوس میداشتند از عقوبات قیامت (۳۳) و گویند مر ایشانرا که امروز فرو میگذاریم شما را در آتش بنوعی که فرو میگذارند و دست باز میدارند چیزی فراموش شده را همچنانکه شما نیز دست باز داشته و فرو گذاشته اید بظلمت دین این روز شما را ساخته کی نکردید برای وی و جایگاه شما آتش است و نیست مر شما را از باران و سرد کاران که خلاصی دهند شما را از آتش (۳۴) فرود آمدن عذاب به شما بسبب آنکه شما فرا گرفتید آیههای کتاب خدای یا دلائل قدرت او را مهزوبه (یعنی افسوس میکردید بدان و تفکر نمیکردید بدان) و فریفته کرد شما را زنده گانی دنیا و بحیات فانی

مغرور شدید و از حیات جاودانی غافل مانده بودید بیرون آورده نشوید از آتش
دورخ و نه اند ایشان که طلب خوشنودی کنند از ایشان (یعنی ایشان را نگوئید
که عذر خواهی کنید تا از شما خوشنود شوند چه خوشنودی حق تعالی از
ایشان بغایت دور است) (۳۵) پس مر خدا بر است همه ثنا و ستایشها آفریدگار
آسمانها و خداوند زمین تربیت کننده عالمیان (۳۶) و مرا و راست بزرگواری
و عظمت و فرمانبرداری و آثار آن ظاهر است در آسمانها و زمین و او است
غالب بر همه خلق دانا بر همه کارها (۳۷).

سورة احقاف (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

حم (۱) (امام قشیری رحمه الله فرموده که حا اشارت است بحکم الهی
و میم کنایت است از مجد پادشاهی قسم یاد میکند بحکم کامل و مجد شامل
خود که عذاب نکنم هر کرا که بمن ایمان آورد و در لطایف هیصمی مذکور
است که حا حمایت اهل توحید است و میم مرضات حق از ایشان مع المزید که
آن عبارت است از نظر الی وجه الله الحمید) فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی
از خداوند قوی غالب است حکم کننده با صواب کار در کردار و گفتار نه از
غیر او (۲) نیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه در میان ایشان است از انواع
مخلوقات و اصناف موجودات مگر راستی بروجهی که مقتضای حکمت و عدالت
است و نیافریدیم آنها را مگر باندازه زمان نامبرده که هر يك را آخر

(۱) ۳۵ آیه است و در مکه نازل شده

مدت بقاء بود یا زمانی که همه منتهی شوند که روز قیامت است و آنانکه نگرویده
اند بآخرت مرآبت از آنچه بیم داده شوند از احوال بعث و احوال حشر روی
گردانیده اند نه در آن فکر کنند و نه وقوع آن را مسلم دارند (۳) بگو
ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم کافران را خیر دهید از آنچه می پرستید بجز
خدای تعالی چون ملائکه و اصنام و جن و جز آن بشمائید بمن که چه چیز آفریده
اند از زمین و اجزای آن آیا مرا یا شانراست شرکتم در آفریدن آسمانها (و
چون ظاهر است که معبودان شما عاجز اند و ایشان را در زمین و آسمان تصرفی
نیست پس چرا در پرستش بامن شرک میسازند) بیارید بمن کتابی که شما آمده
باشد پیش از آمدن قرآن که در و فرموده باشد شمارا بشارت یا بیاورد بقیه از
دانش پیشینیان یا روایتی از انبیاء گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان
اگر هستید شمارا استخوان (در دعوی خود چون مشرکان درین حجت فرومانند
حق سبحانه در باب کمرای ایشان فرمود که) (۴) و کیست گمراه تر از کسی
که بخواهد و پرستد بجز خدای تعالی آن را که اجابت نکند دعای او را تا
روز رستغیر (یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر
اجابت از او ظاهر نخواهد شد) و بتان از خواندن بت پرستان مرا یا شانرا بسی
خبراند (و چون نمی شنوند دعای ایشان را بس چگونه اجابت کنند بدیخت کسی
که از عبادت شنونده و اجابت کننده دست باز دارد و روی توجه بجمادی چند ناپیدا
و ناشنوا آرد.

بیت

بی بهره کسی که چشمه آب حیات بگذارد درویند بسوی ظلمات

(۵) و چون حشر کرده شوند مردمان باشند معبودان باطل مرعا بدان
خود را دشمنان بخلاف آنچه گمان می برند از شفاعت و مدد کاری و باشند معبودان
باطل پرستش عابدان مرا یا شان را نا گرویده گان (یا عابدان باشد پرستش ایشانرا
منکر یعنی بتان میگویند که ایشان مارا نیز پرستیده اند کما فسال يوم القيمة
یکفرون بشرکم یابت پرستان گویند که ما بتانرا پرستش نکردیم کما
قال والله ربنا ما کننا مشرکین) (۶) و چون خوانده شود بر کافران آیههای کتاب

ما درحالتیکه ظاهر باشد دلائل اعجاز از آن گویند آنانکه نگرید اند مر سخن حق را آن هنگام که آمد بدیشان این است جادوی آشکارا (۷) بلکه بهمین بسنده نکنند که آنرا سحر خوانند میگویند بر بسته است قرآن را محمد (ص) بر خدای و از خود گفت بگو اگر بافته باشم بفرض محال آت - مصیبتی بغایت بزرگ بود و هر آینه بر آن عقوبتی بزرگ متفرع شود پس شما و غیر شما هالك نتوانید بود برای من از خدا چیزی را (یعنی قادر نباشد بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای تعالی بر من خواسته باشد پس من چگونه جرأت آن کنم و باستظهار کدام مددکاری این کار کنم) خدای دانانز است بآنچه بخوش می کنید در آن یعنی طعن میزنید در آن و سحر و مقتری میگویند بسنده است خدای گواه بدان میان من و شما برای من گواهی دهد بر راستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بر کذب و عناد و انکار و فساد و او آمرزنده است کسی را که توبه کند از شرك مهربان است بر کسی که در ایمان راسخ باشد (۸) بگوای محمد که من نیستم نودز آمده از پیغمبران (یعنی اول پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکراند) و نمیدانم چه خواهند کرد بن از محنت و راحت با اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم و نمیدانم بشما چه کند از خسف و قذف در جفا و قتل و اسر و جز آن (در معال آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان گشتند گفتند کار ما و محمد ص نزدیک خدا يك است او عاقبت خود را نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله است بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد این آیت آمد بفعلك الله ما تقدیم من ذنبك و ما تاخر در اسباب نزول آورده است که حضرت رسالت پناه در خواب دید که هجرت فرموده است بر زمین که در آن آب و درخت و نخلستان بوده صحابه بعد از استماع این رؤیا خوشحال گشتند چون تعبیر دیرتر واقع شد و آزار مشرکان از حد تجاوز کرده بود اصحاب به هجرت استعجال می نمودند این آیت نزول کرد بگو نمیدانم که مرا و شما را هجرت خواهند فرمود یا نه (پیروی نمیکنم مگر آنچه بیکه وحی کرده میشود بسوی من و از آن در نمیتوانم گذشت و نیستم من مکرریم کننده از عذاب خدای

آشکارا بیم کنند) و من از عواقب امور و خوانیم احوال بی وحی الهی خبر نتوانم داد و نه مقال .

رباعی

ای دل تا کی فضولی بوالعجبی از من چه نشان عاقبت می طلبی
سرگشته بود خواه ولی خواه نمی در وادی ما ادری ما بفعل می

(۹) بگو ای محمد (ص) خبر دهید مرا اگر باشد قرآن از نزدیک خدا و شما کافر شده اید بدان و گواهی داده است گواهی دهنده از بنی اسرائیل (یعنی اخبار ایشان چون عبدالله بن سلام و گفته اند یامین بن تميم) بر قرآن که آن از نزدیک خدای است پس ایمان آورده است بآن (از مسروق موقوف که به این شاهد نه این سلام است و نه غیر او از علمای بنی اسرائیل زیرا که اسلام این سلام در مدینه بود و این حم در مکه فرود آمده بلکه آیت در معاجه ایست که میان رسول (ص) و فریش واقع شده بود و شاهد موسی کلیم است و مثل قرآن تورات است و معنی آیت اینکه اگر قرآن از نزد خدای تعالی بود و شما بدان نگرید و موسی علیه السلام گواهی داده بر تورات که او نیز از نزد خدای است و او بر قرآن ایمان آورده) و شما سرکشی کردید و بدان نگریدید نه شما دستکاران باشید بر خود در این کار بدرستی که خدای راه نمی نماید گروه ستمکاران را و در بادیه خدلان فرو میگذارد (آورده اند که چون قبائل جهینه و مرتیه و اسلم و غماری ایمان آوردند بنوعامر و غطفان و اشجع آغاز طعن کردند بر ایشان این آیت آمد) (۱۰) و گفتند آنانکه کافر بودند (از بنوعامر و امثال ایشان) اگر ایمان خیر بودی و راستی و درستی داشتی پیشی نکر رفتندی بر ما و مسامحت نکردندی بسوی او (از اراذل قبائل بلکه ما در آن سابق میبودیم چه رتبه ما از ایشان بزرگتر است و بزرگی و شهرت ما بیشتر یا یهود بعد از اسلام این سلام و اصحاب او گفتند اگر آنچه محمد میگوید که آورده ام خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما بیش از ایشان است) و چون راه نیافتند کفار یا یهود بر قرآن یا بآنچه پیغمبر (ص) آورده پس میگویند این دروغی کهنه است یعنی بیشینان مثل این گفت اند (۱۱) و حال آنکه پیش از

قرآن یعنی تورات بوده و گردانیدیم ما آنرا پیشوای اهل دین و سبب رحمت
یاوردادند گان و این قرآن کتابی است تصدیق کننده مرآت تورات یا جمیع کتب منزله
را بزبان تازی ناییم کند آنرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر و مصیبت و
قرآن مژده دهنده است مرئیکو کاران را برضوانت الهی (۱۲) بدرستی که
آنانکه گفتند پروردگار ما خدای است پس بایستادند بر آن و عدول نکردند
از آن (یعنی جمع فرمودند میانه توحید که خلاصه علم است و استقامت که
منتهای عمل است در بحر الحقائق فرموده که استقامت و رزقیت
بجوارح بر تعهد ارکان شریعت و بنفوس بر نصاب بسآداب طریقت
و بقلوب بر تعصیه آن از تعلقات و بادواج بر تجلیه از انوار صفات و بر
محمض توحید و نجفی بر فنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت اینست و
بیاید دانست که بی همراهی استقامت وصول بسر منزل کمال فکری است پس
باطل و خیالی است بنایت محال

بشرح

کرامت نیایی مکرر استقامت

پس هیچ نرس نیست بر مؤمنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان در آن
جهان و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی در این جهان (۱۳)
آنکروه یعنی اهل ایمان و استقامت ملازمان بهشت اند جاوید بوده گان در آن
و پاداش داده شوند پاداش دادنی بآنچه بودند که عمل میکردند

(۱۴) و فرمودیم آدمی را که باید دران و مادران خود نیکو کردن برداشته
است آدمی را مادر او برنج و سختی و بنهاده است او را بهشت و معنت و مدت
حمل او و زمان از شیر باز گرفتن او سه ماه است (اگر کسی خواهد که مدت
رضاع کامل باشد و از اینجه معلوم شد که اقل مدت شش ماه بود چه زمان رضاع
حولین کاملین است) تا وقتیکه برسد آدمی بکمال قوت خود (که سی و سه
سالگی است و گفته اند از هیژده تا چهل) و برسد بچهل سالگی (اکثر مفسران
بر آنند که این آیه خاص است با ابی بکر صدیق که شش ماه در شکم مادر بوده
و در سال تمام شیر خورده و هیژده ساله بخدمت حضرت رسالت پناه رسید و آن

حضرت (ص) بیست ساله بوده که در سفر و حضر رفیق و قرین وی بود و چو
سال مبارک حضرت رسالت پناه بچهل رسید مبعوث شده صدیق سی هشت
ساله بود که بوی ایمان آورد و چون چهل ساله شد (گفت ای پروردگار من
الهام ده مارا و توفیق بخش تا شکر گویم نعمت تو را آن نعمتی که بکرم عظیم
خود انعام کرده بر من که نعمت اسلام است و بر نعمتی که بر پدر و مادر من داده که
حیات است و قدرت و نعمت اسلام) نیز گفته اند که از مهاجر و انصاری که پدر و
مادرش بشرف اسلام رسیده باشد غیر از صدیق نیست (و دیگر الهام ده که
عمل کنم عمل ستوده که به پسندی آنرا و از آن خودیابی (حق سبحانه دعای
و برا مستجاب گردانید و توفیق داد تا بنده را که برای دین عذاب میکردند
بخیرید و آزاد کرد و از جمله آن بلال حبشی است رضی الله عنه دیگر دعا کرد
برای اولاد خود برین وجه) بصلاح آر برای من (یعنی صلاح را جاری گردان)
در فرزندان من (این دعائیز بشرف اجابت رسید که دخترش عایشه بشرف
فراش حضرت اشرف رسل ع مشرف شد و پسرش عبدالرحمن مسلمان گشت و پسر او
نیز ابو عتیق بدولت خدمت حضرت رسید و شرف سرفرازی یافت در وسیع آوردن که
از اصحاب (رض) چهار مسلمانان که جد و پدر و نیره و پسر نیره باشند و پیغمبر من را
ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابوبکر و عبدالرحمن و ابو عتیق و بی قابل و بزرگ
از اولاد صدیق در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته)
بدرستی که من باز گشتم بعشرت تو (از هزجه رضای تو در آن نیست) و من
از گردن نهاد گانم فرمان ترا (۱۵) آن گروه که با پدر و مادر نیکو می
کرده و شکر نعمت بجای آوردند آنانند که قبول کرده شود از ایشان نیکو ترین
آنچه کرده اند (قولی آنستکه احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک
ایشان رقم قبول یابد) و در گذرانیده شود از گناهان ایشان (و حفص در هر دو
عمل بنون مفتوحه میخواند و بنصب احسن یعنی ماقبول کنیم طاعات ایشان و
در گذرانیم سیئات ایشان و معنود باشند) در میان اهل بهشت وعده داد خدای
وعده راست در قبول نیکو و تجاوز ابدی آن وعده که بودند در دنیا وعده داده

شده اند بآن (و آن وعده در این آیتست که وعده الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات
 الاية) (۱۶) و آنکس که گفت مزید و مادر خود را و قتیکه او را بایمان با آخرت
 میخواند کرامت و شکی مرشمارا آبا و عده میدهد مرا آنکه بیرون آورده
 شوم از قبر (یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند و زنده از قبر بر آرند) بدوستی
 که گذشته قرنهای بسیار پیش از من و یکی باز نیامده است و پدر و مادر او
 استغاثه میکردند بخدای و میگفتند وای بر تو ایمان آر بقیامت بدوستیکه وعده
 خدای در بهشت و حشر راست است پس آنکس میگفت نیست اینک شما میخوانید
 بدان مکر افسانهای پیشینیان و ابا طیل و اکاذیبی که نوشته اند (جمعی گویند
 این آیت در شان عبدالرحمن ابوبکر فرود آمده قبل از اسلام او و عایشه این
 قول را منکر است و صحیح آنست که در باب کافری که در والدین خود عاق بوده
 نازل شده است) (۱۷) آن گروه عاق و منکر آنانند که واجب شد بر ایشان کلمه
 عذاب و باشند با گروهی چند که از کفار گذشته اند پیش از ایشان از دین آدمی
 بدوستیکه ایشان و آنان هستند زبان زد کان (۱۸) و هر يك از این دو فرقه
 باینها و منزلهاست از جزای آنچه عمل کرده اند (بایهای اهل غیر بجانب علو و بایهای
 اهل شربجاست سفلی) چنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند مرایشان را جزای عملهای
 ایشان و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان و در عقاب بر زیاده (۱۹) و یاد کن روزی
 را که عرض کرده شوند کافران را بر آتش دوزخ (در موضع آورده که عرض کنند
 آتش را بر کافران و موافق ایشان در دوزخ بدیشای نمایند تسالم و حسرت
 ایشان بیفزاید و ایشان را گویند) به بردید و بخوردید چیزهای لذیذ خود را در
 زندگانی دنیا که داشتید و بر خورداری یافتید بآن لذات (یعنی استیفای لذات
 کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید) پس امروز جزا داده خواهید شد عذاب
 خواری و سواری را بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید در زمین بی استعقاف
 یعنی کبر میوردیدید باطل دنیا و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید و تفاخر
 می نمودید و سر بر خط فرمان نمی نهادید (تنبيه است مرطالین نجات را که
 قدم از اندازه شرع بیرون نه نهند).

نظم

بسا از حدود شرع بروت می نهی منه
 خرد را اسیر نفس و هوا میکنی ممکن
 بی حبله شرع نیست خلاصی ز چاه طمع
 این رشته را زدست رها میکنی ممکن

(۲۰) و یاد کن برادر عاد را (یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد بود و
 مراد حضرت هود است میفرماید که حال قوم او باماندان قریش بگو) چون بیم
 کرد قوم خود را از عذاب خدای بترسانید بموضع احقاف (و آن ربکستانی بود
 نزدیک حضرت موت بولایت یمن و گویند میان عمان و مبره) و حال آنکه گذشته
 بودند پیغمبران بیم کننده پیش از هود و از پس او نیز آمدند (یعنی نخست پیغمبری
 بوده پیش از او بخلق و پس از او نیز انبیاء بوده اند چون او بقوم عاد مبعوث شد
 دعوت کرد ایشان را) بآنکه نپرستید مکر خدای را که مستحق پرستش او است
 بدوستیکه من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ و بر هول (۲۱) گفتند عادیان
 که ای هود آیا آمده توبه تا بر گردانی ما را از پرستش بتان مایه تهدید و
 وعید پس بیار آنچه وعده میکنی از عذاب اگر هستی تو از راست گوین و
 وعده خود (۲۲) گفت هود که شتاب میکنید در طلب عذاب جز این نیست که علم
 بوقت نزول آن نزدیک خدای است و مراد آن دخلی نیست و شما میرسانم آنچه
 فرستاده شده ام بآن و بر من غیر از رسانیدن نیست ولیکن می بینم شما را گروهی
 که نادانی میکنید و نزول عذاب و حلول عقاب تمجیل می نمایند (و در سوره
 اعراف گذشت که قبیل بسا جمعی از عادیان بحر مرفقه طلب باران کردند سه
 ابر بر آمد و منادی ندا کرد که یکی از آنها اختیار کنید ابر سیاه را اختیار کردند
 و با ایشان میآمد تا دیار ایشان) (۲۳) پس آن هنگام که دیدند آنچه را که
 موعود بود از عذاب ابری بهمین شد از عذاب در آسمان رونماده بوا دیهای ایشان
 گفتند این ابری است باران دهنده ما را هود فرمود که این نه باران دهنده است
 بلکه او آنچه زیست که تمجیل میکردید بدان این باد و بوری است در او عذابی
 دردناک و او بادی است که از غایت تشنگی.

(۲۴) هلاك ميکند و نابود ميسازد همه چيزها را از نفوس و اموال و
وانعام ايشان بفرمان پروردگار خویش (پس آن باد بيايد بشت و تندي و
برکشی و بشتهای ريك احقاف برایشان ريخت هفت شب و هفت روز در زیر
آن ماندند پس ريك از ایشان دور گردايد و تنهای ایشان را بدرجا افکند
پس گشتند بکالی که اگر کسی در آنجا رسيدی ديده نشدی مگر جایگاه
ایشان (يعنی هلاك شد و ما کن ایشان خالی ماند) همچنانکه ایشان را
پس دادیم بادش بمحيم گروه مکذبان و کافران را (۲۵) درستی که ممکن
گردانیدیم قوم عاد را در آن جزیرکه ممکن ميساختیم شمارا (ای کفار قریش)
در آن چيز از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف و دادیم مرا ایشان را
کوش تابشوند و چشمها تاييدند و دلها تا درياشد (و ایشان بکوش هوش
سخن حق نشنيدند و پديده دلائل قدرت ندیدند و بدل ذر و حدانيت خدای تفکر
نکردند و همچنانکه عذاب فرود آمد) پس ديع نکرد از ایشان کوش ایشان و نه
ديدههای ایشان و نه دلهای ایشان چيزی را از عذاب خدای چون بودند که از
تقليد و تعصب انکار ميکردند بآيتهای خدا پس عزراوت پيغمبر (ص) را و کرد
را آمد ایشانرا آنچه بود که بدان اسرار ميکرد پس عذاب (۲۶) درستی
که ماعلاک کردیم اصل مکه آن جزیری که گردا کرد شما بوده از ديهها (چون
حجر و موفک) و تکرار کرده بودیم آيتها و حجتها را بر اهل قری شاید که
باز کردند از کفر (ایشان از گشتند و هلاك شدند) (۲۷) پس چرا نصرت
نکردند ایشانرا آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاك شدگان ایشانرا بجز خدای
از برای تقرب بخدايان (يعنی بتانی که ایشانرا بخدای گرفته بودند جهت تقرب
چرا باری نکردند ایشانرا در وقت عذاب) بلکه غائب شدند از نصرت ایشان
(يعنی نااميد گشتند و پريسه شد رحای ایشان از نصرت پس) و مرا گرفتن نشان
بخدايی برای تقرب بخدای تعالی دروغ ایشان است و آنچه هستند که برميافتنند
(و نسبت مبدعند الوهيت را به مخلوق عاجز و روی توجه از خالق قادر بر-
می تابند.

مصرع

دو از تو هرک تافت ديگر آبرو نيافت

از باب سب و آزار رحيم الله آورده اند که پيغمبر (ص) بعد از مراسم از
طائف بطن النخل فرود آمد شب برخاست و نماز تهجد ميگذارد و قرآن می
خواند جمعی از جنیان از نصيبين يمين ميرفتند آنجا رسیده و آواز قرائت شنيدند
خود را بحضرت (ص) نمودند که حق سبحانه از آن خبر ميدهد (۲۸) و ياد کن
آنها که بگردانيدیم و ميل دادیم بسوی تو گروهی از جن (و ایشان هفت تن
بودند از اهل نصيبين يا نينوى با جزيره موصل و نامهای ایشان بروجی که
صاحب عين المعانی تصحيح کرده است اين است :

۱- شاصر ۲- ناصر ۳- وش ۴- ميش ۵- ازد ۶- ايبان ۷-
اخقم . گویند نه عدد بودند ۸- و دو ۹- ديه از ایشان بوده و او بر
ابليس است و ده دوازده نیز گفته اند و در باب آورده که هفتاد تن بودند از اين
اقلیش و بمرتد بر) ميشودند قرآن و کوش ميداشتند پس آنهانگام که حاضر
شدند نزديک رسول گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب خاموش باشيد تما
بشنويد (در تفاسير هست که از غایت حرص استماع قرآن بر بالای همديگر
افتادند) پس چون گذارده شد قرائت و اتمام رسيد (ايمان آوردند بآنحضرت
و خبرها پرسيدند و رسول (ص) ایشان را بر سالت قوم ایشان رساند کرد) و
ایشان باز گشتند بسوی قوم خویش بيم کنندگان و خواهند گان باسلام (۲۹)
گفتند ای گروه ما بدرستی که ما شنيدیم کتابی را که از نزد خدای تعالی فرو
فرستاده شده بعد از کتاب موسی تصديق کننده مر آن چيزی را که پیش از او بوده
از کتب با موافق بآنها (گویند آن جنیان يهودی بودند و از نزول انجيل
خبر نداشتند باعتبار نميکردند آنرا چنانچه معتقد يهود است از آنجهت گفته اند
انزل من بعد موسی) راه مينمايند آن کتاب بسوی حق يعنی آنچه درست و راست
است از عقايد براهی راست يعنی رساننده بمنزل مقصود (۳۰) ای گروه من اجابت
کنيد خواننده خدای يعنی محمد مصطفی و ايمان آريد و تصديق کنيد اخبار او
را تا بياي مرزد خدای شما را بعضی از گناهان شما را که مظالم نباشد (و گفته اند

۳۱. که عذاب را) و بر شما شد و از عذابی دردناک (۳۱).
و در که اجابت میدهد خواننده را بخدای یعنی محمد را پس نیست عاجز کننده در
زمین (یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد و او
عاجز نتواند ساخت خدای را از تمذیب خود) و نیست مرا و را بجز خدای دوستان
و مددکاران آن گروه اجابت ناکنده گان در گمراهی هویدا اند (ضالانی که
بر همه کسی واضح باشد عذاب را در حکم مؤمنان جن اختلاف است بعضی بر آنند که
ثواب ایشان همین نجات است از آتش دوزخ چنانچه فرمود بجز کم من عذاب الیم
و از سفیان توری رحمه الله منقول است که ثواب جن آن است که از آتش برهند
پس ایشان را خاک سازند بر متوال بهاءم امام اعظم بر این رفته و امام مالک و جمعی
بر آنند که ایشان را بر احسان ثواب است چنانچه بر اسادت عقاب خواهد بود و
از ضحاک منقول است که ایشان به بهشت در آیند و بخورند و بیاشامند و در تفسیر
امام ابو بکر نقاش حدیثی است که ایشان به بهشت در آیند و از امام نقاش پرسیدند
که ایشان از نعم بهشت تناول کنند جواب فرمود که حق سبحانه ایشان را تسبیحی
و ذکر الهام دهد که از آن چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت و
در معالیه آورده که از ضمره بن حبیب پرسیدند که مؤمن جن را ثواب هست گفت
آری و آیت ام بطمنهن انس قبلهم ولا جان بخواند و گفت ان الانسیات للانس
والجنیات للجن و هم در معالیه از عمر بن عبدالعزیز نقل میکنند که مؤمنان جن
گردا گرد بهشت در برجها و در بنها خواهند بود نه در بهشت و فاضی در انوار
فرماید که اظهر آنست که جن در نوابغ تکلیف مانند انسانند و الله اعلم بالصواب
(۳۲) آبانیدند و ندانستند منکران بعث آنرا که خدای بقدرت بی عجز بیافرید
آسمانها و زمین را مانده نشد و رنج برسد او را با فریدن آنها توانا است بر آن
که زنده کند مردگان را چه قدرت او ثابت است و نقص و انقطاع بدو راه نیابد
(محصل معنی آیه آنست که خدای با قدرت چنین کامل ازای وابدی بر احیای موتی
قادر نیست) آری هست بدرستی که او بر همه چیز توانا است بی عجز و تعب (۳۳)
و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند و آنانکه نگرینند بر آتش (یعنی
آتش بر ایشان عرض کنند و این قلب است که برخلاف مقتضای ظاهر از برای

مبالغه و تاکید ابراد میکند پس ایشانرا گویند) آبانیست این عذاب بر اوستی و
شما باور نمیکردید گویند آری و حق است پس سوگند خوردند و به پروردگار
ما که این راست بوده گوید خدای باخازن دوزخ ایشانرا گوید که پس بچشید عذاب
را بسبب آنچه دیدید که کافر میشوید بقیامت و نین پیغمبران باور نمیداشتید (۳۴)
پس صبر کن ای محمد بر چغای قوم همچنانکه صبر کردند خداوندان ثبات وجد
از پیغمبران (و ایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد
بتقدیم رسانیدند و بر معادات همانان و مجازلات طاغیان و آزار و ایذاء منکران
شکیبائی نمودند و ایشان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا (ع) اند امام
معنی السنه گفته اولوالعزم آنها اند که بر تخصیص رقم ذکر یافته اند در دو موضع
یکی در اخذ میثاق که و اذاخذنا من الیین میثاقهم و منك و من نوح آلا به دوم
در موضع شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و همان اصحاب شرایع اند یا پیغمبر
ما (ص) و قولی آنست که ایشان نجیبای رسل اند هیچدهن که در سورة الانعام
نام ایشان هست و پیغمبر (ص) ما را امر شد که بپنداهم اقتده در زاد المیر آورده
که همه پیغمبران اولوالعزم اند الا آدم و یونس و سلیمان و گفته اند غیر یونس
و پس چه او تهلیل نموده از میان قوم بیرون رفته و حضرت عزت پیغمبر ما را فرموده
ولا تکن کصاحب البعوت یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز می فرماید که شکیبائی
و در (و طلب شتاب مکن برای کفار قریش بنزول عذاب (که می شک در وقت خود
نازل شود) گویا ایشان روزی که بهینه آنچه وعده داده شده اند از عذاب
(یعنی چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نمایند ایشان را که درنگ
نکرده اند در دنیا مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمارند بودن خود را در دنیا و
برخی از هیبت عقوبات دوزخ آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ کفایت است
پس آبا هلاک کرده خواهند شد بعذاب و قتی که نازل شود یعنی نخواهند شد مگر
گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان (۳۵).

بی عوض و پافندیه بگیری از ایشان فدیة گرفتنی تا بنهد اهل حرب سلاح حرب را
(یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتل نماند و آن نزدیک نزول عیسی خواهد
بود چه در خبر آمده که آخر قتل امت من باد جلال است امام شافعی و امام محمد
بر آنند که امام مخیر است میان قتل و استرقاق و اطلاق و قدا بمال یا با سیران
مسلمانان و امام اعظم می فرماید که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب
بدر بوده و حالا قتل متعین است یا استرقاق) این است کار نکاهدارید این کار را
و اگر خواهد خدای هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کار زار کنید
ولیکن امر کرد بجهاد تا بیازماید بعضی از شمارا به بعضی (یعنی معامله آزمایندگان
که مؤمنان را بکافر مبتلا گرداند تا جهاد کند و ثواب عظیم یابد و کافر را بسوی
آزمایش دهد تا کو شمال یابد و از کفر باز ایستد) و آنانکه کار زار کنند در راه
خدای (و حفظ قتلوا میخواند یعنی کشته شوند) پس خدای باطل و ضایع
نکرداند کردارهای ایشانرا (۴) زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در
دنیا بکارهای ثواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب و بصلاح آورد کارهای ایشانرا
(۵) و در آورد ایشانرا به بهشت بدرستی که تعریف کرده باشد برای ایشان
بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل ایشان را قبل از دخول بدیشان نموده
باشند یا خوشنودی ساخته باشند بجهت ترویج ایشان بهشت را (۶) ای گروه
گرویدگان اگر باری کنید دین خدای را و پیغمبر او را باری کند خدای شمارا
تا بر اعده مظفر گردید و استوار سازد قدمهای شمارا در امر که جهاد تا منتهزم
نشوید (۷) و آنانکه کافر شدند پس خواری و تکنون سازی و هلاک و اندوه و
زشتی و نا امیدي سرایشان راست و کم و ناپود سازد خدای عملهای ایشان را
(۸) این خواری و بطلان عمل ایشانرا بسبب آنست که ایشان کراحت داشتند و
ناخواهان بودند آنچه بزی را که خدای فرو فرستاده است بر پیغمبر خود (ع) از امر
توحید و قیام با حکام شرع پس باطل و ضایع گردانید حق تعالی کردارهای ایشان
را (که از آن حسابی داشتند چون عمارت مسجد حرام و طواف خانه کعبه و
مهاداری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان) (۹) آبا سیر نکردند کافران
(استفهام به معنی امر است یعنی باید سفر کنند در زمین مراد بلا و نمود و عادات)

سورة محمد «س» (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

آنانکه کافر شدند و باز داشتند مردمانرا از راه خدای یعنی منع کردند
از دخول در اسلام (مراد شیاطین قریش اند چون ابوجهل و نضر و عتبه یا مطعمان
روزید را ایشان دوازده تن بودند از صنادید عرب) باطل کرد خدای عملهای ایشان
که از مکارم می شمردند (چون صلح و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت)
(۱) و آنانکه گرویدند و عملهای شایسته (چون اطعام طامام و صله ارحام) و
گرویدند بآنچه فرو فرستاده شده است بر پیغمبری نیک ستوده شده (یعنی
قرآن) و قرآن راست است و درست با محمد صاحب حق و حقیقت آمده از نزد
برورد کار ایشان پس آنانکه گرویدند بقرآن با محمد (س) در گذراند خدای
و پیوست از ایشان گناهان ایشانرا و به صلاح آورد حال ایشانرا تا عاصی نشوند
(۲) آن اضلال و اصلاح بآن است که آنانکه کافر شدند پیروی کردند باطل را
(یعنی شیطان را) و آنانکه گرویده اند در پی رفتند حق را (که قرآن است آمده بر
ایشان) از آفرید کار ایشان همچنین بیان میکند خدای برای مردمان مثلهای
ایشان یعنی احوال فریقین را ظاهر میگرداند (۳) پس هر گاه به بینید ای مؤمنان
آنانرا که کافر شدند بوقت معاربه پس بزنید گردن ایشانرا زدن تا چون بسیار
بکشید ایشانرا پس استوار کنید بند را یعنی بگیری ایشانرا با سیری و بند
کنید محکم تا نگریزند پس بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی و آزار کنید

(۱) سی و هشت آیه است و در مدینه نازل شده .

پس نگرید که چگونه بوده است سرانجام کار حال، آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان هلاک گردیدند و عذاب و استیصال فرستاد بر ایشان و مرگرویدگان را مانند آن عقوبات خواهد بود (و این سخن تهدید کفار مکه است) (۱۰) آنچه یاد کرده شده از عقابت دشمنان و نصرت دوستان بسبب آن است که خدای دوست آنان است که ایمان آورده اند پس ایشان را یاری میکند و به سبب آنکه ناکرویدگان هیچ دوستی نیست مرایشان را که عذاب از ایشان دفع کند (۱۱) بدرستی که خدای بفضل خود درمیآورد آنرا که گرویده اند و کردند کارهای نیکو مرا از غرض و با در بوستانها که میرود از زیر درختان آن جوینها و آنانکه کافر شده اند بر خورداری یابند به متاع دنیا و میخورند همچنانکه میخورند چهار پایان (یعنی همت ایشان مصروف بر خوردن است و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهة قوام بدن و تقویت قوای نفسانی طعام خورد و نظر او بر آنکه بدن تحمل طاقت داشته باشد و قوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی ممد و معاون بود نه آنکه غر خود را اطفیل خوردن شناسد و در مرغی ذره با کلاو و تمهوا مانند چهار پایان که جز خوردن و خواب مطمع نظر ایشان نباشد و نعم ماقیل .

بیت

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است

تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است

و آتش دوزخ مقام و آرام نام است مر کافران را (۱۲) و چندی از اهل دیه های مکه که بهر حال آن دیها سخت بودند از روی قوت از اهل دیه تو آن دیهی که بیرون کردند اهل آن دیه ترا یعنی مکه هلاک کردیم اهالی آن دیهارا پس هیچ یاری ده ندید بود مرایشان را که در وقت هلاکت بفریاد رسد (۱۳) آیا هر که باشد بر حجتی روشن از آفریدگار او (چون پیغمبر (ص) و مؤمنان) باشد مانند کسی که آراسته شده یعنی شیطان با نفس او آرایش داده است برای او بدی کردار او را از شرک و مصیبت و پیروی کردند آرزوهای خود را (چون ابرو چهل و شترکان) (۱۴) جمله از آنچه بر تو خوانیم صفت بهشت است آن بهشتی که وعده

داده شده اند بدان برهیز کاران در آن بهشت جوینها است از آبی غیر متغیر یعنی بوی رنگ و طعم او تغییر نکرد و آن از حال خود چون آبهای دنیا که تغیر پذیر باشد نکرد جوینها است از شیر که هرگز تغیر نکرشته از صفت عذوبت یعنی تیژ و ترش نشده است بطول مکث و جوینها است از خمر خوش گوار بالذات مر آشامندگان را که طرب دارد و خماری نی و جوینها از شهد صاف نه صاف کرده با آتش بلکه مصفی آفریده شده از موم و فضلات و مر منقیان راست در بهشت (با وجود این همه اشربه) از همه میوها که خواهند در اون صافی و بطعم لذیذ و بوی خوش و مرایشان راست پوشش گناهان از آفریدگار ایشان یعنی بپوشند گناهان ایشان را نه بر آن معاقبه کنند و نه بدان معاقبه نمایند (از باب اشارت گفته اند که چنانچه انهار اریبه در زمین بهشت بر شجره طوبی روان است چهار جوی نیز در زمین دل عارف و بر شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاری است از منبها نلب آب انابت و از منبوع صدر لیلین صفت را از خمخانه سرخمر محبت و از مجری روح غسل مودت و فی المثنوی المعنوی .

نظم

آب صدرت آب جوی خلد بود جوی شیر خلد مهر تست زود
ذوق طاعت گشت جوی انگبین معنی و ذوق تو جوی خمر بین
در بحر الحقائق آورده که آب اشارت بحیات دل است ولین بفطرت اصلی
که بعد وخت بدعت متغیر نکرشته و جوی خمر جوشش محبت الهی است و عمل
مصفی خلوت قرب و نمرات عبارت است از مکاشفات و منفرت غفران ذنوب وجود
وجودك ذنب لا یقاس له الذنب .

بیت

بندار وجود ما کنهائی است عظیم

اطفی مکن و این کنه زما در گدازات

بعد از ذکر منعمان بوستان بهشت از حال محنت کشان دوزخ خبر میدهد
و میفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد که یاد کردیم مانند کسی است که
او جاویدان است در آتش دوزخ و چنانچه میشود بجای شربت بهشتیان آبی در

غایت گرمی بس باره باره میکند روده‌های ایشان را (آوردده اند که چون پیغمبر (ص) خطبه خواندی و مناقات را عیب کردی جمعی از اهل بفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علمای صحابه میپرسیدندی که این مرد خالی چه گفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که) (۱۵) بعضی از ایشان یعنی منافقان آنها اند که گوش فرامیدارند بسوی خطبه تو (در روز جمعه و غیر آن) تا چون بیرون روند از نزدیک تو گویند مرا آنرا که دانشی داده اند (از صحابه چون عبدالله بن مسعود و ابوالدرد او امثال ایشان و از ابن عباس منقول است که) منهم از آنها ام که منافقان از ایشان میپرسیدند که) چه گفت محمد اکون (یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این بوجه سخریه می گفتند) آن گروه آنانند که بحکم ازل مهربانده است خدای بردل‌های ایشان بفاق رشك و در پی رفتند هوای نفس خود را (و بجهت آن تهاون میکنند بکلام سیدانام) (۱۶) و آنانکه راه یافتند یعنی مؤمنان زیاده میکرد اند استماع سخن پیغمبر ایشان را بسیرت یقین و میدهد ایشان را آنچه بدو کند و را زواید تقوی و دوام بر آن (۱۷) پس آیا انتظار میبرند مناقات و کافران یعنی منتظر نیستند مگر قیامت را آنکه بیاید بدیشان ناکهان پس بدوستیکه آمد و ظاهر شد علامتهای آن (چون مبیت پیغمبر (ص) و انشفاق قمر) پس از کجا باشد مرا ایشان را چون بیاید قیامت بدیشان بشد گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون روز قیامت بیاید تذکر و الفاظ هیچ فائده ندهد (۱۸) یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی (پس ثابت باش بر دانشی که داری بوحدانیت و دانسته که مبرود بحق نیست مگر خدای (در حقایق سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضح آورده که هیچ جوابی نیست برابر آنکه کسیکه گوید لا اله الا الله) و آمرزش طلب برای ذنب خود (در مه‌الم فرموده که آنحضرت مامور شد باستغفار با آنکه مغفورا است تا امت درین صورت سنت بوی افتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آن است که طلب عصمت کن از خدای که تا ترا از گناه نکند دارد) و آمرزش طلب برای مردمان مؤمن و زنان مؤمنه (و این اگرا می است از خدای درباره این امت که پیغمبر ایشان را بطلب آمرزش گناهان ایشان امر فرموده و

از امام علامه روح الله روضه منقول است که حق سبحانه پیغمبر (ص) خود را امر کرد باستغفار گناهان امت و خلاف امر الهی از آنحضرت منصوص نیست پس استغفار و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از آن کریم تراست که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب و چون طلب غطا نکنند پس معلوم شد که امت و

نظم

مر کرا چوب تو پیشا با شد نا امید از خدا چرا با شد
چو نشان شعاع مکبری بسافت بر نام نامیت ظفری
امانت با گناهکار بها بتو دارند امید وار بها
و خدای میداند جای رفتن و گردیدن شمارا در دنیا و آرا میگاه موضع
بر ارشما در دنیا و عقبی بامیداند هر جا که میروند در روز و هر جا که میباشد
در شب (۱۹) و میگویند آنانکه ایمان آورده اند و مبالغه میگردند و جهت حرص
که در عباد دارند چرا فرستاده شد سوره دو باب قتال با کفار پس چون فرستاده
شود سوره قرآن که در آن متشابهی نبود و باد کرده شود در آن امر قتال و
جهاد یعنی آنرا که هست در دل‌های ایشان بیماری رشك و نفاق یا سستی در
دین میفکرند بسوی تو نظر کسی که فرود آمده باشد بروی بشویش از غم و
(۲۰) کار ایشان فرمانبرداریست و سخن بگو (مثل قول سمعنا و اطعنا) پس
چون ملازم شد امر قتال و عزم کردند صحابه بر جهاد ایشان خلاف و رزیدند و
بارنان در خانه نشستند پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهاری حرص بر جهاد
هر آینه آن راستی بودی بهتر مرا ایشانرا
(۲۱) پس آیا شاید و توقع هست از شما ای منافقان اگر بخود
گیرید امور مردمان را یعنی حاکم شوید آنکه فساد کنید در زمین و بسبب
حاه و تجیر انواع تپاهی از شما واقع گردد و بیرید رحیمای خود را از روی
تکبر و تعظیم با از شما می آید اگر اعراض کنید از قرآن روی بگردانید از
فرمان او که باز بر امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سفک دماء و

امثال آن (۲۲) آن گروه آنانند که مفسد و مفرضند که رانده است خدای ایشان را و دور کرده از رحمت خود پس ایشان را اگر گردانید تا سخن حق نشنوند و کور ساخت دیده های ایشان تا دلائل قدرت و عبرت نبینند

(۲۳) آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگذرند بلکه بردلای ایشان است قفلهای آن (یعنی چیزی که دلها را بمنزله قفلها باشد مردر بهارا و آن ختم و طبع الهی است بر آن نظم

در که خدا بست بروی عباد هیچ کلیدش نتواند گشاد
کیست که بردارد و در وا کند قفل که او بر در دلها کند
در نبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت پناه علیه السلام در تورا
خوانده بودند و صحت نبوت آنحضرت معلوم کرده و قبل از بعثت آت
حضرت بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند و چون سید عالم مبعوث
شد و بدیده آمد ایشان برگشتند از وی و خدای تعالی آیت فرستاد که (

(۲۴) بدرستی آنانکه برگشتند برادر خود یعنی بیس باز شدند و کافر گشتند
بعهد «ص» از پس آنکه روشن شده بود مرایشان را بیانی از نبوت آت
حضرت و بدلائل واضح دانسته بودند دیو لعین آسان کرد و بیسار است برای
ایشان انکار و عناد و خدای مهلت داد ایشان را و تعجیل نفرمود در عقوبت
ایشان تا در گناه بیفزایند (۲۵) این امهال بسبب آنست که گفتند یهودان
مرآنان را که کراحت داشتند از آنچه خدای فرستاده از قرآن و احکام دین
یعنی منافقان مراد آنست که یهود مراهل اتفاق را گفتند به پنهانی زود باشد
که فرمان بریم شما را در بعضی کارها یعنی مددکاری کنیم اگر با پیغمبر من
حرب کنید و خدای میداند پنهانی ایشان را (۲۶) پس چگونه باشد حال ایشان چون
قبض کنند جان ایشان را میزنند و روهای ایشان را که از حق بگردانیده اند و بر بشتهای
ایشان که براهل حق کرده اند (۲۷) قبض ارواح ایشان بر این وجه بسبب آن
است که ایشان متابعت کردند آنچه چیزی را که بعهد آورد خدای را یعنی (موجب

غضب وی گردد چون کتمان امر رسول «ص» و معاونت منافقان و کافران و
مشرکان (بسبب آن است که نخواستند و کاره بودند خشنودی خدای را (یعنی
علمی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر و اقرار بدو و فرمان
برداری او) پس باطل کرد خدای عملهای ایشان را (۲۸) بلکه پنداشتند
آنان که در دلهای ایشان بیماری نفاق است (یعنی منافقان تصور کردند آن
را که ظاهر نکردند) خدای کینه های ایشان را که پوشیده ساخته اند در دل
از پیغمبر و مؤمنان (۲۹) و اگر ما میخواهیم هرآینه بنمائیم بتو ایشان را
یعنی علامتها و نشانها پیدا کنیم برایشان پس هرآینه تو بشناسی و علامتی که
دال باشد بر نفاق ایشان و هرآینه تو بشناسی ایشان را در گردانیدن سخن از
صوب صواب بجهت تعرض و توبیخ و خدای میداند کردار های شما و مناسب
آن چرا خواهد داد (انس بن مالک میفرماید که بعد از نزول این آیت
هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر «ص» او را شناخت بسیار سخن و در تفسیر
مطالع رعین الهمانی از انس نقل کرده اند که در بعضی از غزوات نه کس از
منافقان شبی در خواب شدند و پیامداد که برخاستند بر جبهه هربک نوشته بود
که هذا منافق (۳۰) و هرآینه می آزمایند شمارا (بامر جهاد و تکالیف شاقه
یعنی معامله آزمایندگان میکنند) تا بداند مجاهدان را (یعنی ظاهر گردد
بر خلق که جهاد کنندگان کیانند) از شما و صبر کنندگان بر مشقت حرب و تا
ببازماید خبرهای شمارا (که میگویند دوایمان و اخلاص یعنی تاصدق و کذب
از همه آشکارا گردد و حق در افعال ثلثه بنون میتواند یعنی ما آزمائیم تا
بدانیم خبرهای شما را) (۳۱) بدرستی آنان که نکرودند یعنی یهود بنی
قریظه و تضریر و باز داشتند قوم خود را از راه خدای (که دین اسلام است)
و مخالفت کردند با رسول «ص» از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر گشته
مرایشان را راه حق و در تورات خوانده و دانسته بودند زبان نتوانند رسانند
خدای را چیزی از کفر و ضد ایشان و اثر ضرری بدین خدای و پیغمبر او نرسد
بلکه شر آن بدیشان هاید گردد و زود باشد که خدای حبط کند ثواب افعال
ایشان یعنی عبادتها که میکنند (۳۲) ای کسانی که ایمان آوردید درمان برید

خدای را در آنچه حکم کرده و فرمان بردار باشید رسول را در آنچه حکم فرماید و باطل و ضایع و بیهوده مسازید عملهای خود را (بریاو ستمه یا بجنب و تکبر که کردار بجنب مردود و مذموم بود

نظام

در هر عملی که عجب ده مسافت

رویش از ده قبول بر مسافت

گشت در هر روز

در هر روز که قرآن مانده مهجور

مسافت از ده قبول

نظام

در هر روز که قرآن مانده مهجور

نظام

در هر روز که قرآن مانده مهجور

(۳۳) بدرستی که آنکه نگویدند یعنی قوم قریش و اتباع ری و منه کردند مردم را از سلوک راه حق پس بیدم (گشته گشتند در روز بدر) و

حال آنکه ناکر ویدگان بودند پس هرگز نیامرزد خدای مرایشان را (نزول آیت در شان اهل قائل است اما حکم آن عموم دارد و شامل است هر کرا که کافر میرد) (۳۴) پس سستی میکنید ای مؤمنان و متوابع کافران را بصلح (یعنی

طلب صلح میکنید از ایشان چه نشانه ضعف و تدلل شما شود) و حال آنکه شما برترانید یعنی غالبانید و خدای با شما است بغیرت و عون و ضایع و کم نکرداند

ثواب کردارهای شما را (۳۵) جز این نیست که زاندگانی دنیا بازی است نا بایدار و مشغولی بی اعتبار و اگر بگروید بخدا و رسول (س) و به پرهیزید از

مصیت و فحش و بدمزدهای شما را در آخرت و نمیخواهد خدای بر مزد دادن شما مالهای شما را (یا حق سبحانه نمیخواهد همه اموال شما را بلکه بانفاق

اندکی از آن حکم کرد که عشر است و بنصف عشر و ربع عشر) (۳۶) اگر بخواهد از شما مالهای شما را پس مبالغه کند در خواستن یعنی گویند همه را

نقعه کنید شما بخیلی کنید بدان و نمیدمید بخوشدلی و طیب نفس و ظاهر میکرداند

خدای بدان خواستن از شما یا به بغل شما کینه ها و کدورت های شما را (۳۷) ای شما ای گروه مخاطبان خوانده شده اید و فرموده شده برای آنکه نفقه کنید در راه خدای یعنی زکوة مال دهید و یا آنکه با سبب جهاد صرف نمائید پس از شما است کسیکه بخیلی کند بزکوة و نفقه در غزوه و هر که بخیلی کند بر آنچه بر او واجب است از انفاق پس جز این نیست که بغل و رزد بر نفس خود که او را از ثواب محروم مسازد و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات شما و شما محتاجانید بدانچه نزدیک او است از مواعید نعمت و فوائد کرامت پس امروز بکی فانی بدهید و فردا در عوض آیت ده بساقی بستانید چه از خزان کرم او هیچ حکم نشود و شما بر ادات و مقاصد خود فائز گردید را کردی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق با اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام و بدل کند خدای گروهی دیگر از شما یعنی شما را هلاک کند و قومی دیگر بیارد پس نباشد آن قوم مانند شما (بلکه فرمانبردار باشند و پرهیز کارتر مراد بنی کنده اند و بنی نجع از یمن و اشهر آن است که از حضرت پیر «س» سؤال کردند که اینها کدام گروه اند و سلمان فارسی در پهلری آنحضرت نشسته بود دست مبارک پرزان سلمان زد و گفت همدان و قومه و در غیر آمده که اگر بدین مرتفع شود تاثر بفرما گیرند آنرا مردمان از فارسین و در لباب آورده که ابودردا بعد از قرائت این آیت میگفت ابشر وایا بنی فروع مراد فارسینند) (۳۸)

سورة فتح (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(به صحت رسیده که در سال هشتم از هجرت رسول «ص» در واقعه دند که با بعضی از اصحاب به زیارت کعبه معظمه زاد الله شرفا رفت و عمره گذارد باران بعد از استماع آن رؤیا پیدا شدند که تمیز آن واقعه در همان سال بظهور خواهد رسید و سید عالم بکار سازی مشغول شده روز دوشنبه فیه ذی القعدة آن سال از مدینه بیرون آمده احرام بهمه گرفت و هفتاد شتر بجهت هدای با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند جز توجه آنحضرت بمشركان مکه رسیده و بمنع آن سرور از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده و در بلد حشرگاه بپردند و پیغمبر «ص» خبردار شده بعد بیه فرود آمد و از جانب کفار عروه بت مسعود تنافی نزد حضرت رسول آمد تا سبب آمدن آنحضرت معلوم کند و بعد از آن مجلس کنانی که مهتر احابش بود بیامد و معلوم کرد که آنحضرت داعیه حرب ندارد و زیارت کعبه آمده اما قریش برحمیت جاهلیت فرو ایستادند و بر هیچ وجه راضی نشدند که حضرت پیغمبر و اصحاب او بمکه در آیند پیغمبر عثمان را نزد ایشان فرستاد ایشان او را نگاهداشتند و خبر قتل او بآنجا رسید و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاء الله تعالی القصه کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند میان آنحضرت و اهل

(۱) بیست و نه آیه است و در مدینه نازل شده .

مکه صلح واقع شد بر آنکه ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نباشد نهان و آشکارا بیکدیگر و خلفا بیکدیگر تعرضی نرسانند و مقرر شد که مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگذارند و دیگر شرطها واقع شد و اکثر صحابه از آن صلح ملول شدند و آنحضرت همانجا در حدیبیه فرمود تا سر مبارک ایشان بپراشیدند و بعضی شتران را قربان فرمود و برخی را بدست ناهیه اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه قربان کنند و بر قرا و مساکن آنجا بخشش کردند و صحابه نیز حلق و قصر نمودند و هدای خود را قربان کردند و پیغمبر بیست روز در حدیبیه توقف نمود و در حین مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد و آنحضرت فرمود با اصحاب که امشب این سوره بر من نازل شده که دوست تر میدارم از آنچه آفتاب بر آن طالع میشود پس سوره فتح را بر باران خواند و ایشان را تهنیت گفته اصحاب نیز او را مبارکباد گفتند .

بدستیکه ماحکم کردیم از برای تو حکمی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش (و از حضرت «ص» پرسیدند که افتح هو در جواب فرمود که نعم و فی نفس الامر آن صلح مقدمه فتوح بسیار بود چه مسلمانانی که در مکه ایستاد خود پنهان میداشتند سرگذار شده با کفار مجاهده کردند قرآن بر ایشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند سبب فتح مکه نیز همان بود و از اینست که بعضی مفسران بر این وجه تفسیر کرده اند که ما بکشاییم برای تو شهر مکه را تعبیر بماضی جهة تحقق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیبر و فدکست پس از خدای آمرزش طلب) (۱) تا پیامرزد مر ترا خدا آنچه گذشته است (پیش از وحی) از آنچه موجب عقاب تو بوده و از آنچه مانده است (پس از آن بپیش از فتح و پس از آن یا قبل از ذول این آیت و بعد از آن امام ابواللیث رحمه الله فرموده که گناه گذشته ذنب آدم و حواست و آینه جرائم است یعنی پیامرزد گناه آدم و حوا را به برکت او و میآمرزد گناه امت را بشفاعت او سلمی رحمه الله فرموده که ذنب آدم را بوی حواست کرد چه در وقت ذنب در طلب او بوده و گناه امت را بوی اسناد فرمود چه پیش رو کار ساز ایشان است) و دیگر بفضل عیم تمام گرداند نعمت خود را بفتح بلاد یا باعلاء دین یا بانضمام نبوت یا ملک

یا قبول شفاعت. بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد بر آن (۲) و باری کند ترا
یاری کردنی که در او عزت و غلبه باشد (منی تو بآن نصرت قاهر و غالب شوی و
چون در صلح بعیدیه صبحانه خالی از دغدغه و نردیدی نبودن حق سبحانه
فرمود که) (۳) او است آنکه فرو فرستاد سکون و آرامش از دلهای گرویدگان
تا زیادت کنند گرویدنی یا گرویدن ایشان یعنی بیفزاید یقین خود را با یقین
دیگر یا ایمانی که با اصول دین داشتند افزون سازند آنرا بفرع شرع) و مر
خدا بر است لشکر آسمانها از ملائکه و جنود زمین از مؤمنان مجاهد (پس ای
اهل ایمان جهاد کنید و نصرت الهی و حق باشید که هر لشکر آسمان و زمین
در حکم وی بود بلکه ذرات کون سپاه وی باشد اولیاء خود را در وقت غزا با
اعضاء خود فرو نگذارد.

است

نصرت از او طالب که بمیدانست قدرتش

هـ - در ذره پهلوانی هر پشه صفت نیست

و هست خدای دانا بمصالح خلق صواب کار در آید

که سبکینه بدلهای گرویدگان فرستاد (۴) تا در آرد مردان و زنان گرویده
را بهیرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیده به بوستانها که میرود از زیر منازل
آن با در تحت اشجار آن چوپنها در حالتیکه چاه دروی و برای آنکه
بیروشد از ایشان بدیهای ایشان را یعنی محو گردانند پیش از دخول بهشت تا پاک
و پاک از در دروازه رضوان در آیند و هست این وعده بر ایشان را نزدیک خدای
یعنی در حکم او و رشکاری بزرگ (و چه فوز عظیم تر از آنکه ایشان از مکاره
این شوند و مقاصد فائز گردند) (۵) و دیگر برای آنست تا عذاب دهند مردمان
منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه و مردان مشرک و زنان مشرکه را از
مکه و دیگر برای آنست تا عذاب کنند گمان برسانند خدای گمان بد (یعنی
اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی منافقان گمان بردند که پیغمبر که بعیدیه میرود
کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهند شد پس
حضرت رسالت پناه دمس سالم و غام باز بمدینه آمد و حق سبحانه فرمود که

کرم که در میان کشتی است دوزخ (۶) و مر خدا بر است لشکرهای
آسمان و زمین (یعنی هر که در آسمانها و زمینها است همه مملوک و منقاد
است چنانکه لشکریان مومنان خود را تکرار این سخن جبهه و عده مؤمنان
است تا نصرت آلهی مستظهر باشند و برای وید مشرکان و منافقان تا از
تکلیب و بامی خائف گردند) و هست خدای غالب در فرمان خود دانا در آنچه
فرماید (۷) بدوستیکه ما مرستادیم ترا گواه بر اقوال و افعال امت تو و مرده
هنده آنرا که بسکینه بر دلهای ایشان نازل شد و بیم کنند مر آنرا که
گمان برده اند (پس تو امت را بگویی که فرستادن من جبهه بیم و بشارت) (۸)
برای آنست که تصدیق کنید مر خدای را یعنی بگروید بیکانگی او تصدیق کنید
فرستاده او را در دعوی که میکنند و تقویت دهید دین او را و بزرگ دارید
فرمان او را و بپاکی یاد کنید مر و بر این پانماز گذارید برای او بامداد و شبانگاه
(و گفته اند ضمیر تعزیه و توقیر و عابد حضرت دص است یعنی او را نصرت
کنید و تعظیم او بحما آید که تعظیم او به حقیقت تعظیم حق است که
تعظیم الله فانی عونی.

بیت

در خریم سر تعظیم تو کس را راه نیست

در کمال احتشامت هیچ کس آگاه نیست

کرده اند با خدای چه مقصود بر بیعت است و برای طلب رضای
بیعت رضوان است و ذکر آن بیاید انشا الله العزیز المعی فرمود که این سخن در
مقام حمیم است و حق سبحانه مرتبه جمیع را برای هیچکس تصریح نکرد الا برای
آنکه اخبر دشمنان و منافقان که من بظلم الرسول
و مر که در میان کشتی است دوزخ (۶) و مر خدا بر است لشکرهای

نصرت پیغمبر «ص» خود زیر دستهای ایشان است در وفای بعهده یا در باری دادن و موافقت پیغمبر «ص» (در معالیم آورده که صحابه بوقت بیعت دست پیغمبر «ص» می گرفتند و پدالله زیر دست ایشان بوده در مبايعت) پس هر که بشکند عهده را پس جز این نیست که میکند بر نفس خود یعنی ضرر آن نفس او رسد و پس (در موضح آورده که سه چیز باطل آن راجع میشود یکی مکر که ولا یحق الکر الی الاصله دوم ستم که اما بنیکم علی انفسکم سوم نقض عهده که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب نقض عهده پیمان گفته اند.

رباعی

پیمان شکن که هر که پیمان بشکست از پای در افتاد و برون شد از دست آنرا که درست بود پیمان است شکست بهیچ حال هر عهده که بست (و هر که وفا کند بآنچه عهده کرده است بر آن با خدای پس زود دهد مر او را خدای مزدی بزرگ در آخرت) (که آن بهشت است آورده اند که حضرت پیغمبر «ص» چون متوجه مکه شد به نیت عمره بهیضی از اعراب چون اسلم و جهینه و نرینه و غفار و اشجع نامه فرستاد که در این سفر مرا مراقبت و موافقت کنید ایشان از معاویه قریش بفرستادند و تعطیل نمودند و تغلف ورزیدند حق سبحانه خیر داد پیغمبر خود را که چون بدینه بازرسی) (۱۰) زود باشد که بگویند مرترا باز پس ماندگان از بادیه نشینان یعنی قبائل که مذکور شد عذر آرند مشغول کرد ما را مالهای ما که غمغوا بی نداشت و ضایع میشد و فرزندان ما از بیبکی بیبرک و بینوا میماندند پس طلب آموزش کن برای ما بدین تغلف که کردیم و مراقبت و موافقت نمودیم میگویند بر زبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بر زبان میکنند و دل ایشان را از آن خبر نیست بگوید جواب ایشان پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما از حکم خدای چیز را اگر خواهد خدای شما قهری و هزیمتی و قتل و غللی در مال و اهل و یاع و بیتی بر تغلف یا اگر خواهد شما سودی چون دولت و نصرت و نگاهداشت اموال و اهل بلکه هست خدای بآنچه شما میکنید دانامیداند که قصد شما از تغلف چه بوده و شما مشغولی مال و فرزندان نداشتهاید (۱۱) بلکه

کمان بردید آنکه باز نکرد پیغمبر و رجعت نکنند مؤمنان بسوی اهلالی خود بدینه هرگز بلکه مشرکان ایشان را یکشند و مستاصل گردانند و آراسته شد این کمان یعنی شیطانات بیاراست استیصال پیغمبر «ص» و اصحاب او را تا متمکن شد در دلهای شما و کمان بردید کمان بد (که دین خدای باطل شود و ملت اسلام بر افتد) و گشتید شما بدین کمان گروهی هلاک شد کان بسبب فساد عقیدت و نیت (۱۲) و هر که نکرد خدای و رسول او و بدل تصدیق به حکم خدا و رسول نکند پس بدستیکه ما آماده کردیم مرنا گرویدگان را آتش افروخت (۱۳) و مر خدای راست پادشاهی آسمان و زمین یعنی زمام امور ممالك علوی و سفلی در قبضه قدرت او است میا مرزد کناهان بزرگ هر کرا میخواهد و عذاب میکند بکنه خرد هر کرا اراده میکند و هست خدای آمرزنده توبه کنندگان مهربان بر ایشان (۱۴) زود باشد که بگویند پس ماندگان از حدیبیه مراد همان قیابند (یعنی اعراب خواهند گفت) آنکاه که بروید بسوی غنیمتها مراد غنائم خیبر است تا فرا گیرید آنرا بگذارید ما را تا پیروی کنیم شما را در این سفر (آورده که پیغمبر «ص» در ذی الحجه سنه ششم از حدیبیه بازگشت و در محرم سنه هفتم بغزوہ خیبر توجه فرمود و حکم شد هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین جنگ رود و غیر ایشان در این جنگ اتفاق نکنند و چون عزم جزم شد مخالفان گفتند بگذارید تا موافقت کنیم با شما و به خیبر آییم) میخواهند مخالفان آنکه تقبیر دهند سخن خدای را یعنی حکم او را که فرمود غیر از اهل حدیبیه بدین حرب نروند بگو پیروی نخواهید کرد ما را (نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون نیاید) همچنین گفته است خدای بیش از تهیه شما با پیش از آمدن ما بدینه پس زود باشد که گویند این حکم نکرد خدای بلکه شما حسد میبرید بر ما تا در غنیمت شریک شما نشویم و نه چنین است که مخالفان میگویند بلکه هستند که در نه بایند مکرانند چیز را (۱۵) بگو مرا بر باز ماندگان را از اهل بادیه زود باشد که خوانده شوید بحرب گروهی خداوندان کارزار سخت (که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمه کذاب با قبائل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر «ص» یا هوازان و غطفان که در حیات آنحضرت بوادی چنین حرب

کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم اند ملخص آیت آنکه شمارا بجهنم مردمی
معارض مبارز خواهد خواند (که شما کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشان را
یا مسلمان شوند) اگر این قوم مشرک بامرتد باشند حکم ایشان قتل است یا
اسلام و اگر غیر ایشان است از اهل کتاب قتال است یا جزیه و بر آن تقدیر اسلام
بمعنی انقیاد است پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شما است بقتال آن
گروه بدهد شمارا خدا بمالی مزدی نیکو که آن غنیمت است در دنیا و جنت در
عقبی و اگر روی برگردانید و پشت برداعی کنید همچنانکه اعراض گردید
پیش این از سفر حدیبیه عذاب کند خدا شمارا عذابی دردناک در حق متخلفات
چو این همه وعید واقع شد ضمناً و مجزاً از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه
عجز و ضعف از جهاد تغلف میکنیم تا مال حال بچه انجامد آیت آمد که (۱۶)
نیست بر نابینا گماهی اگر بحرب نرود و نه بر لنگ بزم است اگر از جهاد تغلف
کند و نه بر بیمار گماهی است اگر بحرب نرود چه اینها معذورند و هر که فرمان
برد خدای را و فرستاده او را در جهاد و غیر آن در آورد خدای او را در بهشت
ها و آن چنان بوسناینها است که پیوسته میرود از زیر مساکن بهشتیان جوینها
و هر که اعراض کند از فرمان خدای و رسول او عذاب کند خدای او را عذابی
که در او آن منقطع نگردد و الم او منتهی نشود (و آن عذاب حرمان است)
بمخالفت امر خدای از دولت لقا مهجور و بنا فرمانی رسول از سعادت شفاعت
محروم خواهد ماند نمود بالله من الحرمان .

بیست

مسوز ز آتش حرمانیم که هیچ عذاب

ز روی سوز و الم چون عذاب حرمان نیست

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه بحدیبیه نزول فرمود خراش
بنامیه را بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آنحضرت بمکه آمد و داعیه حرب
ندارد و اهل مکه خراش را از درآمدن و سخن کردن منع کردند آنحضرت ثانیاً
ذوالنورین وافرستاد او را در مکه نگاهداشتند و آوازه قتل او در افتاد پیغمبر
اصحاب را طلبید ایشان بقول صحیح هزار و بانصد و بیست تن بودند بیعت کردند

با ایشان بآنکه باقریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت سمره
نشسته بود در کشاف آورده که چون حضرت در زیر درخت سمره قرار گرفت
شاخی از آن مریش مبارک او فرود آمد عبدالله مفضل گوید که من قابم بودم
زیر سر آنحضرت «س» آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی برداشتم و
صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتل و آنکه مطلقاً نگرینند حضرت فرمود که
شما امروز بهترین اهل زمانید در معالم از جابر نقل میکنند که پیغمبر فرمود که
بدوزخ نرود يك كس از آنها که در تحت الشجره بیعت کردند و این را بیعت
الرضوان گویند چه حق سبحانه از این قوم خوشنود شد چنانچه میفرماید (۱۷)
بتحقیق که خدای خوشنود گشت از گرویدگان صحابه و قتیکه بیعت کردند پانوی
در زیر درخت سمره پس میداند خدای آنچه در دلهای ایشان است از ملائکه و
وفا و صدق و صفا پس فرو فرستاد آرامش بر ایشان و پاداش داد ایشان را فتحی
نزدیک که فتح خیبر است بامکه یا هجر (۱۸) و غنیمتهای بسیار از رخوت و تقود
وضیاع و عقار فرامیگیرید آنها را از یهود خیبر و غیر آن و هست خدای غالب
غلبه دهنده دوستان خود را حکم کننده بمغلوبیت دشمنان (۱۹) وعده کرده
است شمارا خدای ای امت غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف
و اکشاف عالم فرامیگیرند آنرا تا قیامت پس بمجیل نقد داد مر شمارا این
غنیمت خیبر و بازداشت و کوتاه کرد دستهای مردمان را یعنی اهل خیبر و خلفای
ایشان را که بنی اسد و غطفان بودند از شما تا خلفای یهود ترسیده بجهنم
نیامدند و ایشان از خوف شما حمصاری شدند از شما سالم ماندند و تا باشد آن
غنیمت نشان مر مؤمنان را بر راستی قول پیغمبر «س» بر فتح خیبر با صدق قول
الهی در وعده فنام و برای آنکه بیاید شما را راهی راست (که منهیج توکل
است و مستوثق بودن بفضل ازلی و باز گذاشتن کار بلطف لم یزل ارباب سیر بر آنند
که چون حضرت رسول از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم وعده و اثابهم
فتحاً قریباً کار سازی عرب خیبر فرمود با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمده
متوجه قلاع خیبر شدند و از منزل صهبا براه مرجه روان شده سحری بود که از
طریق وادی خرّضه در میان قله های خیبر بان در آمدند و ایشان پیغمبر از قلعہ بیرون

آمده بابل و تیشه و ادوات زرع میلی بحدائق و مزارع خود که داشتند روی نهادند که ناکاه لشکر اسلام در نظر ایشان در آمد گفتند و الله محمد «ص» و الجیش و روی به حصار خود آوردند و آنحضرت فرمود که الله اکبر خیراً انا اذا نزلنا بساعة قوم فساء صباح المنذرين القصه بهود حصاری شده دل بر قتل نهادند و مسلمانان اول باطل فطاة حرب کردند و آن قاعه گرفته شد و بعد از آن حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد بن اسحاق مذکور است که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را بعد از آن بهود به حصن صعب بن معاص متحصن گشتند و به جنگ بسیار گرفته شد و اقامه ایشان بسیار بدست مسلمانان افتاد پس به محاصره حصار قومس اشتغال فرمودند و حضرت را صداعی طاری شده بخود سواری نمیتوانست فرمود قلعه بنایت محکم بوده آن جا حرب فراوان و فوج پافته و آخر الامر بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت و در آن قلعه مرحب خیبر را گشت و در آهنبین از حصار برکنده سپری خود ساخت و بهود زینهار خواستند و غنائم بسیار بدست صحابه افتاد و کنج ابوالعقیق باز یافتند و آنحضرت را زهر دادند بره زهر آورد باوی بسخن در آمد که یا رسول الله از من مغرور که مرا بزهر آلوده اند .

بیت

ز خوانت معجزه او گر دوائه طلبی

حدیث بره بران شو که ما حاضر است

(۲۰) و بعد کرد خدای شمارا غنیمتهای دیگر یافتن های شهر های دیگر که هنوز قادر نشده اید بر آن و نمیدانید آنرا بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بآن (مراد غنائم هوازان است یا مداین فارس و روم و شام مجاهد گوید که هر فتحی که تاقیامت این امت را دست دهد در این داخلست) و هست خدای بر همه چیزها از فتح مداین و اعطای غنائم توانا (۲۱) و اگر قتال کردند با شما در حدیبیه آنانکه کافر بودند (از اهل مکه و صلح نکردندی) هر آینه بر گردانیدندی پشته ها را یعنی عزیمت کردند پس نیافتندی کار سازی که ایشانرا نگاه دارد و نه باری که ایشانرا مدد کاری نماید (۲۲) سنت نهاده است خدای

سنت نهادنی آن سنتی که گذشته است بیش ازین (در امتان دیگر که همیشه انبیاء برایشان غالب بوده اند) و نیایی نو مرست خدای را تغییر (هر چه در ازل مقرو و مقدر شده لا محاله کاین خواهد شد و دست تصرف هیچکس در تغییر و تبدیل بر صفات آن نخواهد کشید .

بیت

تغیر بحکم ازلی راه نیابد

تبدیل بفرمانت قضا کار ندارد

در دا لره امر حکم و بیش نکند

بامر قدر چو ت و چرا کار ندارد

آورده اند که بوقتی که آنحضرت در حدیبیه بود هشتاد تن از اهل مکه هنگام نماز صبح از جبل تنیم فرو تاختند و شبیه خون آورده بودند تا صحابه را بقتل رسانند یا بران رسول «ص» غلبه کرده ایشانرا بگرفتند و آنحضرت ایشانرا آزاد کرده آیه نازل شد (۲۳) و او است خداوندی که از محضی کرد باز داشت دستهای کفار مکه را از شما تا صلح کردند و کوتاه کرر دستهای شما را از ایشان در وادی مکه یعنی حدیبیه پس از آنکه ظفر داد شمارا و غالب ساخت بریشان (مراد آن هشتاد سوارند) و هست خدای بآنچه میکنید (ارمقانه با کفار برای فرمان رسول خدای و آنکه دست باز میدارید و میکندارید جهت تمظیم خانه خدای) بینا و شمارا بر آن جزا خواهد داد .

(۲۴) ایشانند آنانکه کافر شدند و باز داشتند شمارا از طواف مسجد حرام و منع کردند شتران را که از برای قربان آورده بودید در حالتیکه باز داشته شده بود از آنکه برسد بجای او که مکان نحر است (یعنی مناء خلاصه معنی آنکه کفار مکه بسبب آنکه شمارا از عمره منع کردند و قربانی را بمحل او نکذاشتند مستحق قتال و استیصال گشتند لیکن ما شمارا در این سال از قتال ایشان باز میداریم جهت گرویدگان که در مکه هستند) و اگر نبودندی مردان گرویده و زنان ایمان آورده در مکه که شما ندانست ایه ایشانرا و آن مفتاد و دوشن زن و مرد بودند که کتمان ایمان میکردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان

در مکه و شما ایشان را نمیدانید با عیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلف اند
بدل است از رجال (یعنی اگر نه آن بودی که آن مؤمنان هستند و نه آن بودی که
شما ایشان را در اتنای قتال می سپردید بیکریدید یعنی هلاک می ساختید) پس می رسید
بشما از جهت هلاک ایشان مکرر می یعنی غمی و اندوهی بقتل مؤمنان یا
تاوانی چون کفارت و دیت متعلق بان تطوهم است یعنی میکشید ایشان را بر
هر آینه مادست شما از ایشان کوتاه نمی کردید پس منع کردیم
را از قتل اهل مکه جهت نگاهداشت ایشان و این از برای آنست تا داخل گرداند
خدای در بخشش خود هر گرا خواهد مراد از رحمت و توقیع زیادتی خیرات است
و گفته اند که دین اسلام اسیر اگر جدا شدند آن مؤمنان از کافران و در مکه
نبودندی و هر آینه عذاب می کردیم آنها را که کافر شدند از اهل مکه عذابی مؤلم
در عقبی و موجع در دنیا بقتل و سبی (۲۵) یاد کن ای محمد که چون کردند و در
آوردند آنانکه نکر و بدند در دلمی خود تعصب و تکبر و غیرت را اهمیت جاهلیت
که بشما را از فرمان برداری خدای باز آورد یعنی بایکدیگر گفتند که محمد را
بایاران او در مکه میگذاریم چه ایشان در بدر واحد بدران و برادران ما را
کشند بلات و عزی که بمنازل مادر نیایند چون ایشان عقبه پیش آوردند پس
فر فرستاد خدای آرام و وقار خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان (تا مقاتله
نکردند و بصلح راضی شده معاودت نمودند و سهیل بن عمرو که باعث صلح نامه
بود نکند است که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند و راضی شد که محمد رسول الله
کتابت کنند حق تعالی میفرماید که) و قاتل داعی مؤمنان را بر کلمه تقوی که
کلمه شهادت است یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نه پسندیدند یا محمد
رسول الله که بکتابت آن رضاندادند و هستند مؤمنان سزاوار تر بدان کلمه از
غیر ایشان و هستند اهل آن و اولی بدان کلمه و هست خدای بهمه چیزها دانما
(شماره ۱۰۰) محمد رسول الله
موافق ... کردیم و ...
راست بکرد خدای و محقق ساخت برای رسول و فرستاده خود آن خواب را
که دیده بود بر راستی بنا بر حکمتی در این سال تاخیر کرد و در سال آینده هر آینه

در آئید شما بمسجد حرام اگر خواهد خدای تعالی در محلی که ایمن باشد از
اعدای (و گفته اند استثنای حکایت پیغمبر است که در وقت تقریر و یا فرمود که
بمسجد الحرام در آئید انشاء الله آمین) تراشیده گان موی سرهای خود را و
چینند گان موی سر از مقراض یعنی بعضی تراشند و بعضی چینند نرسید از
فهیچکس پس میداند خدای آنچه ندانید شما از حکمت در تاخیر عمره پس ساخت
برای شما یعنی مقرر گردانید پیش ازین یعنی قبل از دخول مسجد الحرام جهت
عمره قضا فتیح نزدیک (که فتح خیبر است تادل مؤمنان از اندوه تاخیر عمره
خالی شده بآن فتح شادمان گردد) (۲۷) اوست آن خدایکه فرستاد فرستاده
خود را که محمد است براه نمودن خلق و بیان کردن احکام و دین درست که
اسلام است تا غالب گرداند این دین را بر همه دینها (یعنی اگر دین حق باشد
احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل بود براندازد و گفته اند هیچ اهل دینی نباشد
الا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی باشد) و سنده
است خدای کواه بر نبوت تو (اگر سهل گوید که محمد بن عبدالله نویسنده غم
منخورید که ما میگوئیم) (۲۸) محمد فرستاده خدای است بحق و آنانکه با
اویند از مؤمنان سخت دل و غلیظ اند بر کفار و مهربان و مشفقان میان یکدیگر
می بینند و ایشان را رکوع آرند گان سجود کنند گان یعنی در اکثر اوقات
مشغول اند بشار (در موضح آورده که این مناقب راجع بتمام صحابه است اما
در این ایامی است باختصاص هر یک از خواص اصحاب بمنقشی خاص و الدین
معه مدح صدیق است که بقرب و معیت و رفاقت در دار و غار و اسفار مخصوص
بوده انداء علی الکفار صفت فاروق است چه در نهایت شدت و غلظت بود با
اهل شرك و نفاق همه علما را اتفاق است که رحماء بینهم نعمت ذی النورین است
که رافت و حیاء و دلنوازی و وفای او مشهور است و معروف و نزد خالق و خلاق
بدان صفات و سمات موسوم و موصوف تریم رکما سجد اشرح حال مرتضی علی
است کرم الله وجهه که اکثر اوقات و اغلب آنات او بوظائف طاعات و عبادات
میگذشت تا حدیکه هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت او با سماع خادمان
عنه علیه اش میرسید) می طلبند این بزرگان افزونی از خدای یعنی زهادتی

صواب میجویند و خوشنودی حضرت اومی طلبند علامتهای ایشان در رویهای ایشان ظاهر بوده از آن سجده کردن (در لباب آورده که اثر نماز در چنین مبین ایشان لایح بوده چه روی نماز گزارنده در نظراهل دل خورشید تابنده است که من کنر صلوة باللیل حسن وجه بالنیهار و در نفحات مذکور است که چو ت ارواح به برکت قرب الهی صاف شد انوار معرفت بر اشباح ظاهر گردد .

بیت

درویش را گواه چه حاجت که عاشق است

دنگ رخس زد ور به بین و بدان که هست

این وصف که مذکور شد صفت ایشان است در کتاب موسی (یعنی در تورا و صف ایشان مسطور است) و صفت ایشان در انجیل (یعنی همین است در کتاب عیسی مذکور اند با صفت ایشان در تورا و انجیل) مانند کشتی است که در اول بیرون میآرد شاخ خود را یعنی تیغ زند و یکشاخ بیرون آید پس قوی گردانند آن يك شاخ را پس بایستد بر ساقهای خرد اول دانه بود پس گیاه ضعیف شود و بآخر درختی گردد بشکفت آرد مزارع آنرا قوت و سطرپی و راستی و خوبی او و این مثالی است و مثل وی حضرت پیغمبر است و یاران وی اند که باول دعوت اسلام ضعیف بود هر چند برآمد قوت گرفت و راست بایستاد و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود تا خشم گیرند بیاران پیغمبر کافران (امام قشیری فرموده که آیت در شان اصحاب است پس هر که برایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد داخل کفار خواهد بود نه ذلالت آنها) و عده کرد خدای آنان را که گرویده اند و کردند کردارهای پسندیده و ستوده از ایشان یعنی همه ایشان را و عده فرموده است آمرزش کنان و مزدی بزرگ (و در تفسیر عجائب آورده که مراد از عمل صالح اینجا دوستی صحابه است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) (۲۹)

سورة حجرات (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

ای کسانی که گرویده اند پیشی مبرید اقوال خود را پیش از قول خدا و رسول او (یعنی سخن مگوئید پیش از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن گوید یا تعجیل نکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مگیرید بر پیغمبر که او بدان دانایتر است) و بترستید از خدای (در تقدیم بروی قولاً و فعلاً) بدرستی که خدای شنواست (مر اقوال شما را) دانا است (با فاعل شما) (۱) ای گروه گرویدگان بلند مکنید آوازهای خود را بالای آواز پیغمبر « ص » (ایشان را تعظیم مراسم ادب میدهد یعنی چون سخن گوئید آواز خود را بلندتر از آواز وی برندارید) و آشکارا مسازید برای او سخن را (یعنی او را بلند ندا مکنید) هم چو ت آشکارا خواندن برخی از شما مر بعضی را (بلکه آواز خود نرم سازید تا مراعات اوازم ادب کرده باشید و گفته اند او را بنام و کنیت بخوانید چنانچه بدیگر را میخوانید بلکه او را یا نبی الله و یا رسول الله خطاب کنید) تا باطل نشود عملهای شما بسبب این جرات و بی ادبی و شما ندانید که عملهای شما ضبط شده بترك ادب (بزرگان گفته اند من ترك الادب رد عن الباب . نهصد هزار ساله طاعت ابلیس بك بی ادبی ضایع شد .

بیت

نگاه دار ادب در طریق عشق و نیاز

که گفته اند طریقت تمام او ادب است

(۱) در مقدمه نازل شده در ۱۸ آیه است

آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه مردی بلند آواز بود و بیوسته با حضرت رسالت پناه «ص» بلند سخن گفتی چون این آیت نازل شد در خانه نشست و بگریه و زاری مشغول شد بغیر آن حضرت رسیده او را طلبید و گفت چیست حال تو ثابت گفت یا رسول الله در گوش من گرافتی هست و من در مجلس شما با آواز بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت رسالت «ص» فرمود که راضی نیستی بآنکه زندگانی کنی بغیر و بمیری بغیر (یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شدم و بدین بشارت هرگز آواز در حضور شما بر ندارم آیه آمد) (۲) بدرستی آنان که فرو میدارند آوازه های خود را نزدیک رسول خدای و بادب و آزر م سخن میگویند آن گروه آنانند که امتحان کرده است خدای دل های ایشان را برای قبول تقوی (در کشف الاسرار فرموده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دل های ایشان را و آزمودن بمعنی پاک کردن است همچنانچه زر را در کوره اخلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند این زر آزمودنست

بیت

در بوته امتحان کرم بگذاری منت دارم که بی غم میسازی
مراین پاکیزه دلان راست آمرزش گناهان و مزدی بزرگ بیکران
(آورده اند که پیغمبر «ص» سرب فرستاد بخی (۱) از احمای بنی النضر و آن سرب اسیری چند از آن بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن جالس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از بی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نمرود بود و حضرت رسالت استراحت فرموده بودند ایشان بدر یک حجه از حجرات طاهرات میرفتند و نعره میزدند که ای محمد «ص» بدر آی تمام اسیران ما بسازی آخر آن حضرت بیدار شد و بیرون آمده و یکی از ایشان را حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصف اسیران را ندا گیر و نصفی را آزاد کن حضرت همچنان کرد و آیه آمد که) (۳) بدرستی آنانکه

(۱) می یعنی طائفه است (م)

ندا میکنند ترا از بیرون حجرها یا از پس او بیشتر ایشان ذهن انسانیت ندارند و مراعات ادب نمی نمایند (۴) و اگر ایشان صبر کردند تا بیرون آیی تو بسوی ایشان هر آینه بودی بهتر مرا ایشانرا چه تمام اسیران را آزاد میکردی و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی مهربانست با اهل ادب (که تعظیم سید اروا لا لباب میکند چه ادب جاذب رحمتست و حرمت جالب

بیت

سرمایه ادب بکف آور که این متاع

آن را که هست سود ابد آیدش بدست

آورده اند که حضرت رسول «ص» در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشانرا فرا گیرد و میان ایشان ولید در جاهلیت خون واقع بوده چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه گذشته طرح محبتی مجدد انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند او پنداشت که بمقائله او می آید فرار نموده نزد پیغمبر «ص» آمد و عرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده و قصد قتل من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آن حضرت خالد بن ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود که در کار ایشان احتیاط تمام بجای آورد تمجیل منمای خالد برفت و کسی بمیان ایشان روان کرد تا تجسس احوال نمائند آن کس دید که بانك نماز میگویند و جماعت میکنند و شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز آمد و با خالد گفت و خالد بمرض حضرت رسانید و آیه آمد که (۵) ای گروه مؤمنان اگر آید بشما دروغ گوی بیرون رفته از فرمان خدای بغیری (یعنی خبری بیارد موحش که موجب تالم خاطر باشد) پس تفحص کنید و نیکو دری روید تا فرسائید مکر و هی بگروهی بنادانی (یعنی کمان برید که کافران و با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند) پس گردید بر آنچه کرده باشید پشیمانان (یعنی بغیر فاسق تمجیل نکنید در ساختن امور تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر گردد) (۶)

و بدانید آنکه در میان شما است فرستاده خدا «س» (ر تعظیم او اقتضای آت میکند که سخن دروغ و بیپوده بحضرت او عرض نکنید) اگر فرمان برد شما را (یعنی اگر قول شما را بشنود و پیغمبر و برای شما کار کند) در بسیاری از کارها هر آینه در رنج افتید و هلاک شوید و لکن خدای دوست گردانیده است بسوی شما گروهی و توحید را و آراسته است ایمان را در دلهای شما (ای مؤمنان بنصیادل و توضیح حجج و براهین) و مکروه گردانیده است بسوی شما پوشیدن حق را و بیرون رفتن از راه راست و نافرمانی کردن آن گروه که تحقیق اخبار کردند ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان است و تزییه از کفر برای فضلی است از خدای یعنی به فضلی که خدای شما خواست و نعمتی است از حضرت او، و خدای دانان راست بصدق و کذب منبر آن حکم کننده و محکم کار است در امور پندگان (و از حکمتهای او است که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای ناراست انواع فتنها میزاید.

رباعی

هرگز سنگینات شبه آمیز مکوی

و آن راست که هست فتنه انگیز مکوی

خامش سخن و گر چاره نداری ز سخن

شوخی مکت و تند مشو تیز مکوی

آورده اند که در میان عبدالله رواحه و ابن ابی بحشور حضرت رسالت پناه «س» مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر دو جماعتی بهمد آمدند و مهم از شتم و سفاهت بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که (۸) و اگر دو گروه از گروهی که کار ز ر کس به یکدیگر پس صلح کنید میان ایشان (بنصیحت و دعوت کنید ایشان را بحکم خدا و رسول او) پس اگر ستم کند و افزونی جوید یکی از آن دو طائفه بر آن دیگر (و از صلح عدول نماید و فرمان خدای راضی نشود) پس قتال کنید بآن گروه که بنی میکند تا باز گردند بحکم خدای و گردن نهند بر آن پس اگر باز کردند آن طائفه باغی برای حق و ترک ستم نموده احکام شرع را منقاد شوند پس اصلاح کنید میان

ایشان بر راستی (یعنی میل نکنید بیک طائفه از راه حق تجاوز نمائید و داد کنید در همه کارها بدرستی که خدای دوست دارد عدل کننده گان را که در قول و فعل رعایت بقانون عدالت میکنند) چه مدار کار ملک و دین بر عدل است.

رباعی

عدل چون لشکری است جان افزای
عدل مشاطه است ملک آدای
عدل کت زانکه در ولایت دل
در پیغمبری زنده عسادل

(۹) جزاین نیست که مؤمنان برادرانند مریکه یکرا در دین چه همه

متسبباند باصل واحد که آن ایمان است پس اصلاح آرید میان برادران شما (هر گاه که شقاق و خلافی واقع شود و تخصیص اخوین بذکر جهت آن است که اقل جمع که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند یا مراد اینی اوس و خزرج باشد و ایشان دو برادر بودند) و برسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان او شاید که رحمت کرده شوید شما (آورده اند که جمعی از بنی تمیم استمراء می- ص کردند بر درویشان صحابه چون عمار و بلال و سلمان و حباب و صهیب حق سبحانه آیت فرستاد که) (۱۰) ای کسانی که گرویده اید باید که افسوس نکنند و استغفار نمایند گروهی از شما از گروهی دیگر شاید که باشند آنها بهتر از استمراء کنندگان (و بعضی از ازواج طاهرات ام سلمه را بقصر قامت یا صفیه را به یهودیت عیب کردند حق سبحانه فرمود) و شاید که زنان استمراء کنند از زنان شاید که باشند آنها که استمراء کرده شدند بهتر از استمراء کنندگان (نابت بن قیس عیب یکی از صحابه گفت از آن نیز نهی آمد) و عیب میکنند نفسهای خود را (یعنی اهل دین خود را چه مؤمنان بمثابه نفس واحداند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشند).

مصرعه

عیب هر کس که کنی هم بنو میکرد باز

ابومالك انصاری عبدالله بن ابی خذر را گفت یا نصرانی او در جواب فرمود یا یهودی خدای تعالی فرمود (و میتوانید یکدیگر را بلبه های نساخوش (چنانچه یهود با ترسا که مسلمان شده باشند ایشان را بیهودیت و نصرانیت

ملقب سازند یا مؤمنی را فاسق و منافق خوانند } بدنامی است که کسی را یاد کنند بفسق یعنی جهود و نرسا گشتن بعد از دخول او در ایمان و هر که توبه نکند از منتهیات مذکوره پس آن گروه ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض سخط الهی و عذاب پادشاهی میآرند (۱۱) ای گروه گرویده گان بیرحم عزیزید و بگذارید بسیار را از گمانها بدرستی که بعضی از گمان بزه است و گناه بر آن متفرع میشود (و بیاید داست که گمان بر چهار قسم است اول مأموریه و آن حسن ظن است بخدا و به مؤمنان در خبر آمده است که ان حسن ظن من الایمان دوم حرام و آن گمان بد بخدا و مؤمنان است که موجب اثم است سوم مندوب الیه و آن تجری باشد در امور قبله و بشان دادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیا و مهمات معیشتی و در این صورت بد گمانی موجب سلامت و انتظام مهمات است و از قبیل حرام شمرده اند کما قبل .

بیت

بد نفس میباش و بد گمان باش وز فتنه و مکر در امان باش
آورده اند که دو تن از اکابر صحابه در بعضی اسفار سلامت را نزد پیغمبر فرستاده و امی یا علمای طلبیدند و حضرت با اسامه حواله فرمود و اسامه گفت نزد من چبچ خوردنی نیست و سلمان باز آمده صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحه رود آبش خشک شود و در غیبت اسامه گفتند که طعام داشت ولی بغل کرد بعد از آن در نجس افتادند که آما اسامه راست گفته که طعام نداشته یا اما بغل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسالت پناه آمدند فرمود که چیست آن سرخی گوشت که میان دندانهای شما می بینم گفتند که ما گوشت تناول نکرده ایم آنحضرت فرمود که گوشت خوردنی نمیکویم گوشت آدمی میکویم راین آیت نازل شد (و نجس مکنید) چنانچه در کار اسامه بد گمان شدید و نجس کردید (و باید که غیبت نکنند به بعضی از شما بعضی دیگر را) چنانچه در باره سلمان کردید و غیبت آن است که غائبانه کسی سخن گوید که اگر به واجهت با او گویند آن را کاره بود پس تمثیلی میفرماید برای زشتی غیبت بر اینوجه (که آبا دوست میدارد

یکی از شما آنرا که بخورد گوشت مراد خود را در حالتیکه مرده باشد آن برادر بلکه نفس شما از آن نفرت نماید پس مکروه دارید آنرا که بخورید (پس هم چنانکه اکل گوشت مرده را کارهید باید که غیبت را کاره باشید .

رباعی

آنکس که لوای نییت افراخته است
او از تن مرد گات غذا ساخته است
و آنکس که بعیب خلق پرداخته است
ز آنست که عیب خویش نشناخته است

و بت رسید از عقوبت خدای بسبب غیبت کردن بدرستی که خدای بفرستنده توبه است از جمعی که تائب شوند از غیبت کردن مهربان است بر آنکه باز ایستد از غیبت گفتن (آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلحا بوقتیکه بلال بر سام بیت الحرام زاده الله تعالی تعظیما و شرفا باذان مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی از سفننان ایشان آن بود که آبا محمد هیچکس دیگر نیافته که بسانگ گوید بجز این کلام سیاه و در نسبت او قدح کردند آیت آمد که (۱۲) ای مردمان بدرستی که آفریده ایم ما شما را از مردی و زنی (که آدم و حوا اند چون هم از یک پدر و مادر باشید پس به نسبتی فخر کردن و در نسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد .

شعر

الناس من جهة الشمال اكفاء ابو هم آدم و الام حواء
و نعم من قال قطعه

نسبت آدمیانی که تفاسخ و ورزند

از ره دانش و انصاف چه دور افتادند

نرسد فخر کسی را ز نسب بر دگری

چونکه در اصل زبک آدم و حوا زادند

و آنکه بقبائل و عشائر مینازد باید که بداند که شنب و بطون برای

تعارف است نه برای تفاخر چنانچه میفرماید و گردانیدیم شمارا شعبه ها یعنی

جماعت‌های عظیم منسوب باصل واحد و قبیله‌های منتسب بشعوب تا بشناسید یکدیگر را (و ممتاز گردید : ضی از بعضی یعنی دو کس که بنام متعدد باشند بقبیله متمیز شوند همانچیز از قریش از زبیه تمیزی و نباید دانست که شعوب مشتمل بر قبایل است چنانچه مثلاً خزیمه شعبی است مشتمل بر چند قبیله که یکی از آنها کنانه است و قبیله برعمائر اشتمال دارد چنانچه قریش عمائر است از کنانه و بعد از عمائر بطون است چه نلوی که بطنی است از قریش و پس از آن افتخار است چون هاشم که قنجدی است از وی پس عشا بر است چون عباس از هاشم و بعد از آن فضیل باشد و آن اهل بیت است چون بنی‌العباس و گفته‌اند شعوب از قحطان باشد و قبائل از عدنان و قوای آنست که شعب از قحط است و قبائل از عرب و بر هر تقدیر بدرستی که بزرگترین شما نزد خدای پر هیبت‌ترین شماست (چه بتقوی نفس را رتبه کمال حاصل گردد و هر کرا تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر که الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب .

بیت

یا ادب باش تا بزرگ شوی که بزرگی نتیجه ادب است

بدرستی که خدای دانا است باصل و نسب شما آگاه از علم و ادب شما (آورده‌اند که جمعی از بنی‌اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادت میکردند و میگفتند یا رسول‌الله تمام عرب تنها نزد تو آمده‌اند و ما با اهل و عیال آمده‌ایم و اغلب عرب با تو قتال کرده‌اند و ما عتاق کشیده داشتیم القصه منتهی عظیم داشتند بر پیغمبر بایمان خود و حق سبحانه فرمود (۱۳) گفتند اهل آن بادیه از اسد و غطفان که ایمان آورده‌ایم و گرویده‌ایم بگو که ایمان چه آورده‌اند چه اهل آنرا بر زبان است یا تصدیق دل و شمارا اقرار هست و تصدیق نی پس مگوئید که ایمان آورده‌ایم ولیکن بگوئید که اسلام آورده‌ایم (مراد از اسلام اسلام لغوی است که عبارت از انقیاد باشد و دخول در اسلام و اظهار کلمه از ترس قتل و سببی) و در نیامده‌است ایمان در دلهای شما لا جرم دل شما بازبان موافقت ندارد و اگر فرمان برید خدای را و مرستاده‌او را باخلاص و از سر نفاق در گذرید کم نکرداند خدای شمارا از مزد و کردارهای شما چیزی را بلکه تمام و کمال بشما رساند

بدرستی که خدای آمرزنده است گناهی را که از مطیعان صادر شده باشد مهربان است بتوفیه اجور ایشان (۱۴) جز این نیست که گرویدگان حقیقه آنان‌اند که ایمان آورده‌اند بخدا و رسول خدا بخلاص نیست و صفای طوبت پس شاکت نکردند بدل بعد از اقرار بزبان و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند بمالهای خود (که بفارزبان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند و بنفسهای خود مباشر حرب کفار شدند در راه رضای خدا آن گروه مؤمنان می‌جاهدان ایشانند راست گویان در دعوی ایمان) بعد از نزول این آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مؤمن صادقیم آیت آمد که (۱۵) بگو یا محمد «س» ایشان را آیا خبر میکنید شما خدای را بکیش خود و بدو سوگند می‌خورید برای ایمان و حال آنست که خدای میداند آنچه در آسمانهاست از گواهی علوی و آنچه در زمین است از حرارت عقلی و خدای بهمه چیزها داناست و هیچ چیز بر او پوشیده نمیشود پس محتاج اعلام و اخبار شما نیست (۱۶) منت می‌نهد بر نو بآنکه اسلام آورده‌اند بگو منت منهد بر من باسلام خود بلکه خدا منت می‌نهد بر شما بآنکه راه نهوده است شمارا بسوی ایمان اگر هستید شما راست گویان در دعوی ایمان (۱۷) بدرستی که خدای میداند آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها و بدرستی که خدای بینا است بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطال نفاق (۱۸)

و گردیم خاک مارا بمالم حیاض. باز خواهند گردانید و روح مارا با جسد رجعت خواهند کرد این رد مابحیات باز گشتنی است دور از عادت و امکان (پس حق تعالی رد ایشان را گفت) (۳) بدرستی که ما میدانیم آنچه کم گرداند زمین از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ و نزدیک ما کتابیست نگاه دارنده مر تفصیل اشیا را پس آنچه از ایشان خاک شده آنرا میدانیم (با نوشته ایست محفوظ از اندراس و تغییر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان آن را نیز فراموش نکنیم پس اعاده ایشان مدافقنا بر مادشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند) (۴) بلکه تکلیف کردند و نکروده اند بقرآن راست یادرست یا محمد «ص» آن هنگام که آمد بدیشان و معجزه نمود و حجت لازم کرد پس ایشان در کاری شوریده اند (یعنی بهم برآمده و باضطراب آورنده در شان قرآن گاهی آنرا سحر میگویند و گاهی شعر و گاهی افسانه و در باره پیغمبر وقتی او را جنون میخوانند و وقتی کاهن و وقتی فتری) (۵) نمینگرند متکران بمت و حشر بسوی آسمان که واقع است بر سر ایشان که بعضی قدرت چگونه با کرده ایم آنرا (طبقه برز بر طبقه) و بیاراسته ایم آنرا بستانکان و نیست آنرا هیچ شکافها و فرجها (پس آفریدن چیزی بدین هم بزرگ بی فرجه و علتی و شکافی و عیبی دلیلست بر کمال علم و قدرت و نهایت دانش و حکمت) (۶) و زمین را باز کشیده ایم و گسترده (بر روی آب) و در افکنده ایم کوههای بلند استوار یا برجای و برویانیدیم در زمین از هر کوه نیکی و آراسته و بهجت فزاینده (و این که کرده ایم) (۷) از برای بینائی (یعنی نظراعتبار و استدلال نگریستن) و از برای باد کردن و پند گرفتن بر هر بنده باز گرونده را بخدای (۸) و فرو فرستادیم از ابر یا از جانب آسمان آبی بسیار منفعت پس برویانیدیم بدان آب بوستانهای مشتمل بر اشجار و اثمار و دیگر رسته گردانیدیم بیاران دانه را که از شان او آنست که بدروند چون گندم و جو و از آن و امثال آن (۹) و برویانیدیم درختان خرماء بلند و بزرگ مرخربانان را غلاف خرماء درهم رسته (مراد تراکم طلعت یا بسیاری میوه درو و این همه برویانیدیم) (۱۰) برای روزی مرهندگان را و زنده گردانیدیم بدان آب زمین مرده اند و در حیات بخشیدیم

سورة ق (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

ق (حروف مقطعه جهت فرست میان کلام منظوم و منثور اسما علم الهی رحمه الله فرموده که این حروف نشر را بجای تشبیه است مر نظم را چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از اوست آید منثور است نه منظوم پس در ایراد این حروف رد قول جماعتی است که قرآن را شعر میگفتند و در این حروف قیاسی گفته اند نامی است از نامهای خدای با نام قرآنست یا مفتاح اسم قادر و قدیر و قهار و قابض و قدوس و قوی و قیوم است یا اشارتست بکلمه قف یعنی بایست ای محمد «ص» بر عمل بآنچه مامور شده ای امام ابواللیث رحمه الله فرموده که معنی قاف آنست که الله قائم بالقسط و گفته اند قاف نام کوهی است محیط بکره زمین که حق سبحانه آنرا از زیر جود سبز آفریده و بدان سو گندیداد کرده یا قسم بقدرت خدای تعالی یا تقرب الاهی که سر و نحن اقرب از آن خبر میدهند یا سوگند میخورند بقوت قلب حبیب خود) و بحق قرآن بزرگوار (که هم آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران بیعت نکروده اند) (۱) بلکه عجب داشتند از آنکه آمد بدیشان پیغمبری بیم کننده از جنس ایشان پس گفتند ناگرویده کان (وضع ظاهر در موضع ضمیر جهة تقییح حال ایشان است بکفر) این برگزیدن (محمد «ص» برای رسالت) چیزی شکفت است و کاری عجب دیگر گفتند (۲) آیا چون ما بمیریم

(۱) چهل و پنج آیه است و در مکه نازل شده.

چنانست بیرون آمدن شما از قبر (یعنی زنده گشتن و بمرصه محشر حاضر شدن
و اگر کسی تامل کند در احیاء دانه که مانند مرده در خاک مدفونست و ظهور
او بعد از خفا او دور نیست که به شمه از حیات بعد از ممات پی توان برد .

یت

کدام دانه فروشد صکه بر نیامد باز

چرا بدانند انسانیت این گمان باشد

فرو شدت چو بدیدی بر آمدن بنکر

غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد

بس برای نسلی دل مبارک حضرت رسالت «س» که از تکذیب قوم

ملول بود از حال مکذبان امم ماشیه خبر میدهد و میفرماید که (۱۱) تکذیب

کردند پیش از اهل مکه قوم نوح (که بنی شیت و بنی قارون بودند) نوح

«س» را واصحاب چاه (یمامه یا بشر مطلقه یا جیل فتح مر نبی خود حفظه

بن صفوان را) و قوم ثمود (صالح را «ع») (۱۲) و قوم عاد (هود را «ع»)

و فرعون (مرموسی و هرون «ع» را) و برادران لوط یعنی اصهار او و مر او را

«ع» (۱۳) واصحاب ایکه مر تمیم «ع» و قوم تبه (مرتبه را و در سوره

دخان شمه از حکایت وی گذشت و اخبار بواقی انبیاء مذکور هر يك در محل

خود مسطور شده) همه ایشان تکذیب کردند همه پیغمبران را (زیرا که انبیاء

مصدق یکدیگرند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد و چون

تکذیب کردند) پس لازم شد و فرود آمد بر ایشان وعید من (یعنی آنچه وعده

کرده بودم از عذاب) (۱۴) آبا ما عاجز شده ایم و رنج یافته بآفرینش اول خلق

(نافرمانیم در آفرینش ثانی مشرکان مکه معترف بودند بآنکه حق تعالی

مبدع خلق است در اول پس میفرماید که کسیکه قادر بود بر آفرینش جمعی بی

ماده مدد چرا توانا نه بود بر اعاده ایشان بجمیع مواد و روحیات بآن و بیشبه

ما بر آن قادر و قوت داریم) بلکه کافران در شك و شبیه اند بسبب وسوس

شیطانی از آفرینش نو (یعنی بعث و حشر و نشر چه آنرا مخالف عادت میبینند

در خلق و در اعاده میقتان را نازک و دشوار لطیف و دقیق است و در پیش

از آن در تفسیر همین آیت از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت (۱۵) بدرستی که
آفریدیم آدمی را و میدانیم آنچه که وسوسه میکند مر او را بدان نفس او از
اندیشه های بد و مانزدیک تریم بسوی انسان از رگ جان وی بوی (و این نزدیکی
بوی بملم و قدرت است نه بملکان و مسافت، ماوردی فرمود که جبل الورد
رگست متصل بدل و علم خدای بر بنده نزدیکتر است از علم دل وی بوی و
گفته اند مانزدیک تریم بحال وی از کسیکه نزدیکتر باشد از جبل الورد بوی
صاحب بحر الحقایق گوید که جبل الورد اقرب اجزای نفس انسانی است بوی
پس در این سخن ایماست بآنکه حق سبحانه از آن بر بنده اقرب است پس
چنانچه انسان هر گاه که خود را طلبد بیابد حق را هر گاه جویند بیابند و اذا
سالک عبادی عنی فانی قریب در زبر آمده که الامن طلبنی دجذنی .

مثنوی

نحن اقرب گفت من جبل الورد تو فکنده تیر فکرت را بمید

ای کمال و تیر را بر ساخته صید نزدیک تو دور انداخته

و بیابد دانسته که قرب حق بیچون و بیچگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب

جانرا که پیوسته است بشن در نه توان یافت و قرب حق را که از کیفیت مقدس

و منزله است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مذکور است .

نظم

قرب بیچوت است جانت رأی تو

قرب حق را چوت بدانای ای عمو

قرب نی بسالا و یستی رفتن است

قرب حق از فید هستی رستن است

در کشف الاسرار آورده است که قرب بنده بحق آنست که فرمود و

اسجد واقترب و در احادیث قدسیه وارد است که لا یزال الیابد یقرب الی بالنواقل

و این قرب اول بایمان است و تصدیق و آخر باحسان است و تحقیق یعنی مقام مشاهده

که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم است یکی کافه خلق را بملم

و قریب و دوم میکم انما کنتم دیکر خواص در گاه را به سالک بر و شواهد لطیف

که و نحن اقرب الیه من حمل الودیه - اول او را قریبی دهد غیبی تا از جهانش برهاند پس قریبی بخشد حقیقی تا از آب ورنکش بازبرد و از هستی موهوم بنده میگاهد و هستی اصلی ظاهر زیاده میکند چنانکه در اول خود بوده و در آخر هم خود باشد اینجا علائق مرتفع و اسباب منقطع و رسوم باطل و حد و متلاشی و اشارات متناهی و عبارات منتهی و بحق بکثا و بخود باقی اند .

نظام

موج بحر لعل الملك برآید ناکاه

غرق کردند در آن بحر چه درویش و چه شاه

خرمت هستی موهوم چنان سوزاند

آتش عشق که بی دانه بماند نی کاه

(۱۶) باد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و افعال و اعمال مکلفان را بنویسند از جانب راست هم نشینی و از جانب چپ هم نشینی یعنی این دو ملک در راست و چپ بنده نشسته و نگهبان وی باشند (۱۷) بیرون نمیکنند از دهن خود هیچ سخن (یعنی متکلم نشود چیزی) مگر نزدیک او نغمه بانی بود آماده که فی الحال بنویسد و (در باب آورده که در حکمت مذکور است که عجب مبادارند از پسر آدم که دو ملک به کل بردند آنها را پیش او نشسته اند زبان رقم ایشان است و آب دهن او مداد ایشان چگونه در مالا یعنی گوید و حال آنکه میکود و مالا یعنی بسیار میکوبد و در حدیث آمده است که من حسن الاسلام امره ترک مالا یعنی .

نظام

ایلهی از صرفه زر میکنی صرفه گفتار کن از میکنی
مصلحت آنست زبان زیر کام تیغ بسندیده بسود در نیام
ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند و بدو نیک او در قید کتابت می آرند
که ناگاه اجل برسد (۱۸) و بیاید بیهوشی مرگه با مرخدا ی که درست و راست است او گویند مرا ورا این مرگه است آنچه بودی که تو از آن میکردی یعنی و میترسیدی و او را مکرره داشت (۱۹) دمیده شود در صور نوبت دوم (و

بدین نفقه مردگان زنده شده از قبرها برآیند ملائکه گویند) این است روزی که خلق را بدان وعید میکردند یعنی میترسانیدند (۲۰) و می آید در روز معشر بعرصه حشر هر کسی با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند و با او گواه که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آنهم فرشته باشد با جوارح نه از سائق فرار میسرونه پیش شاهد انکار منصور و بهر کس از حق تعالی خطاب میرسد (۲۱) بدرستی که بودی تو در دنیا در پیگیری از این روز پس برداشتیم از دیده تو پوشش چهل و غفلت ترا تا هر چه شنیده بودی مایه بینی پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب از تو تیز است (و گفته اند بینائی اینجا یعنی دانائی است یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال هست و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی) (۲۲) و گوید هم نشین او (یعنی ملکی که بروم و کل بود) این است آنچه نزدیک من حاضر است (یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رشد بسائق و شهید که) (۲۳) بیفکنند در دوزخ هر کافری شنیده که کردن کش باشد (۲۴) منع کنند هر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه (و گفته اند آیت در شان ولیدین معیره است و مراد از خیر دین اسلام است و او منع میکرد اولاد و اقربای خود را از اسلام و بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود صفت دیگرش این) در گذرنده بود از حد و دالهی شک آورنده در وحدانیت (۲۵) آنکه گردانید یعنی شریک ساخت با خدای بحق خدای دیگر پس در افکنید او را در عذاب سخت جاودانی (و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افکنند گوید مرا چه گناهی است دیوی که بر من مسلط بود مرا گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند انکار کنند) (۲۶) گوید هم نشین او (یعنی آن دیو که در دنیا با وی بوده) ای پروردگارا من گمراه نکردم او را و باره او از حد در نگذاشتم ولیکن بود در گمراهی دور و دراز و از آن باز نکشت (۲۷) گوید حق سبحانه و تعالی مضامنه مکتبه نزدیک من که هیچ فایده بدین خصومت مترتب نیست و بدرستی که من پیش فرستاده ام شما وعید خود در کتب خود برالسنه رسل خود و حالا شمارا هیچ حاجتی نمانده و هیچ عذر از شما مسموع نیست (۲۸) تنبیه داده نشود سخن نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ام تبدیل بر آن راه نیابد

و بیستم منستم کنند. مرتدگان که نبی استحقاق ایشان را عذاب کنم (۲۹) یاد کن روزی را که گوید خدای (و عمن بنون میخواند یعنی گوئیم) مردوزخ را آیا پر شدی (یعنی من وعده کردم که ترا بر سازم از کفار انس و جن پر شده بانی خدای این گوید) و میگوید دوزخ آبا هیچ زیارتی هست (این استفهام بمعنی سؤال است یعنی زیاده کن حق سبحانه دیگر کافران بفرستد بوی تسایر شود و قبولی آنست که یرن شود حتی بضم الجبار فیها قدمیه فیقول قطقط

ب

آن قدم حق را بود کورا کشد بر حق که که کور را اندر امام زاهدی و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی تم است یعنی لامزید یعنی پر شد و زیارتی را کنعایش نیست (۳۰) و نزدیک گردانیده شود بهشت بر هر یک کاران را تا کید است (یعنی بهشت ایشان را نزدیک بود نه دور و این بیش از آن باشد که ایشان را بهشت براند اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نیمه هر یک بنظر وی در آرد تا دانش بیفزاید پس خدای فرماید) این است آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده کرده ایم برای هر باز گردنده ای از زشتی شرع بتوحید تا از معصیت بطاعت پاناز گشته از خلق بحق نکاهدارنده حد و شرک (با رعایت کننده امر و نهی گفته اند نگاه دارند نفس از معصیت با معافیت کننده امر ربانی یا نیکبایان انقاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی زاهد و غافل نباشد

ب

اگر تو یاس داری یاس انقاس سلطانیت و ساندت از این یاس ترا یک بند پس در هر دو عالم زجانت بر نباید بی خدا دم (۳۲) هر که ترسد از خدای به پنهانی و پوشیدگی (یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان آشکارا یکی باشد) و بیارد دلی باز گشته بحق (یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زبندی از متابعت نفس پس این کس و امثال او را گویند) (۳۳) در آئید به بهشت بایمنی و سلامت یا تشریف یافته سلام خدای و فرشتگان این روز روز بقای جاودانی است یعنی در این

روز مرگ نباشد (۳۴) مرا ایشان راست (یعنی مرا هل بهشت را) آنچه خواهند از انواع نعمتهای و اصناف لذتها در بهشت و نزدیک یا زیاده است از آنچه میخواهند و اکثر بر آنند که مراد از مزید رویت است (۳۵) و بسا کسان که هلاک گردیدیم پیش از ایشان یعنی از قوم تو از اهل قرن که بحسب واقع ایشان سخت تر بودند (از کفار مکه از روی قوت چون عاد و ثمود) پس راه برینند در شهر ها (یعنی رفتند بنجارت و سفر ها کردند و مال و مناع بسیار بدست آوردند) هیچ بود مر ایشان را گریز گاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای هم که حکم فنا مازل شد هیچ چیزی دستگیری ایشان نکرد (۳۶) بدرستی که در آنچه مذکور شد در این سوره هر آینه پند گرفتن زیاد کردن است مر که را که باشد مرا و را دل متفکر در خفایا اخبار با عقلی از غراب غفلت بداد کننده (بسمی از شبلی قدس سرهما نقل میفرماید که موعظه قرآن را دلیلی می باید حاضر یا غایب که طرفه الامینی غافل نشود) یا کسبیکه القای منع کند یعنی کوش فرا دارد و بشنود و بطریق اعتبار و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد (در امام آورده که صاحب قلب مؤمن عرب است و شبهه مؤمن اهل کتاب است که گواهی دهد بر نعمت محمد ص) و شبخ اوسه بدخرا از قدس سره فرموده که القای سیم بوقت شنیدن قرآن چنان میباید که گویا از پیغمبر ص می شنود پس در فهم بالاتر رود چنان داند که از خبر میل دع استماع میکند پس فهم را بلندتر برد و چنان داند که از خدای می شنود شیخ الاسلام قدس سره فرموده که این سخن تمام است و بر آن در قرآن گواهی او است و آن لفظ شهادت چه شهادت آنرا گویند که حاضر باشد و از گوینده شنود نه از خبر دهنده و چه غالب از منبر می شنود و حاضر از متکلم و از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که تکرار می کردم قرآن را تا وقتی که از متکلم او شنیدم (۳۷) بدرستی که ما میافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه میان ایشان است درش روز (از یکشنبه تا روز شنبه) و فرسید ما را در آفرینش اینها هیچ رنج و مانده گی (در قول بهود است که گفتند روز شنبه استراحت کرد آورده اند که رنگ حضرت رسالت پناه ص بعد از استماع استراحت بوم

السبت سرخ شد از غضب آیت آمد (۳۸) پس شکیبائی کن (بر آنچه میگویند
یهود یا بر سخن مشرکان برانکاریمت یا هر چه درباره تو از ایشان صادر گردد و
یا چون نسبت تو به محروم و جنون کنند و آنچه در حق من میگویند از انعام
ولد و شریک) و نمازگذار با هر پروردگارتو پیش از برآمدن آفتاب (که
نماز بامداد است و پیش از فرو شدن وی که نماز دیگر یعنی پسین است ۳۹) و
در بعضی از شب پس نماز کن برای او که نماز شام و غفنی است و نماز کن پس
از سجده ها (امام زاهد از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که ادبار السجود
دور کمت است بعد از نماز شام و گفته اند و تیره است بعد از عشاء و نوافل بعد از
مکتوبات «فراتنی» (۴۰) و گوش فراداد و بشنوبد قرآن را روزی که ندا
کنند ندا کنند (یعنی اسرافیل «ص») از جای نزدیک به آسمان (یعنی صغره
بیت المقدس که از همه زمین به هژده میل به آسمان نزدیک تر است و گفته اند
مکان قریب بان معنی است که آواز او به همه حارصد و از هیچ موضع دورود در
خبر است که اسرافیل «ع» بر بالای صغره انگشت در گوش کند و گوید ای
استغوان ریزنده وای گوشتهای از هم رفته وای مویهای پریشان شده خدای
تعالی میفرماید که همه جمع شوید برای قضا و جزا (۴۱) روزی که بشنوند
صغیه بمشرا که نغمه ثانیه است که حق بآنچه بزی که حق است یعنی بهشت و
گویند شوندگان را این روز روز بیرون آمدن است از قبور (۴۲) بدرستی که ما
زنده میکنیم مردگان را (یعنی نطفه مرده را سیات میدهم) و میمیرانیم در
دنیا و بنوی ما است بازگشت ایشان دیگر بازه که برای حساب زنده سازیم
ایشان را (۴۳) یاد کن روزی را که بشکافد زمین و دوز شود از آدمیان یعنی
مردگان پس بیرون آیند از قبرها شنایندگان بسوی ندا کننده این احیای
ایشان از قبر رجم کردند و برانگیختنی بر ما آسان است (۴۴) ماداناً تریم بآنچه
میگویند کافران (از انکار قیامت و افتراء در حق من و سخنان مکروه درباره تو)
و نیستی تو برایشان مسلطی که بقریب از ایشان را بر ایمانداری پس بند بگوی
بمواعید قرآن کسی را که نرسد از وعید من چه بند نگیرند بزمانها جز ترس
کاران راه حق (۴۵)

سورة زاریات (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

حق سبحانه و تعالی قسم یاد میفرماید به پراکندگان خاک و غیر آن
پراکندنی و دانه را از گاه جدا کنند گان باملائکه که برانگیزند گان پادها اند
(۱) پس بردارند گان بار کران (یعنی ابرها که به باران کران بارند باملائکه
که ابرها را بردارند) (۲) پس روند گان رفتنی بآسان (یعنی حاکشی ها
جاری با کواکب که در منزل خود جریان دارند) (۳) پس به بغشش کننده
گان کار (یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بایشان
است و گفته اند مراد چهار فرشته اند مقرب اند که هر یک بمهمی نامزد شده
جبرئیل «ع» بوحی و میکائیل «ع» بر رحمت و تقسیم ارزاق و عزرائیل «ع» بموت
و اسرافیل «ع» به نفخ صور حق سبحانه و تعالی بدین اشیای عجیب و اشخاص
بزرگوار قسم یاد میکند جوابش اینکه (۴) جز این نیست که آنچه وعده داده
شده اید بدان از حشرونشر و ثواب و عقاب هر آینه راست و درست است و در آت
هیچ خلاقی نیست (۵) و بدرستی که روز جزا و حساب هر آینه بودن است بی
شک و شبهه (۶) و سو کنند به آسمان که خداوند شدت و استحکام است (یا بسا
زیند تمام و یا با صورت نیکو و خوش آینه یا خداوند راهها است یعنی طرق
کواکب که مسیر ایشان است و در تبیان آورده که این عمر قتل میکند که مراد
آسمان هفتم است و حق تعالی بد و سو کنند باد کند (۷) که بدرستی که شما
(ای اهل مکه) هر آینه در گفتار مخالفید (نسبت با پیشین من یعنی گاهی

(۱) شصت آیه است و در مکه نازل شده

شاعرش میگوید و وقتی . آخر زمانی کاهن و گاه مجنون یا قول شاعران
فرآن مختلف است او را سحر میخوانند و شهر و کفایت و مفتری و اساطیر
الاولین میگویند (۸) گردانیده شود ایمان بمعبد «من» یا از قرآن آت
کس که گردانیده شده است (در علم خدا بحکم قدر و قضا از ایمان و قرآن یعنی
هر که در علم خدا است که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر «ص» هر آینه
محروم است.

بیت

دلها همه مجروح و جگرها همه خون است

تا حکم ازل در حق هر کس جوت است

(۹) امنت کرده شده اند دروغگویان (از اصحاب قول مختلف مراد
زمره مستقیماتند که در وقت ورود قوافل بر عقبات مکه نشینندی و هر يك
مهم حضرت دیگر نایبند و رونده باز گفتندی و مردمان را از صحبت وی باز
داشتندی حق تعالی ایشان را امنت کرد و فرمود) (۱۰) دروغگویان آنانند که
ایشان در جهالت و نهایت غفلت غافلاند از اوامر و نواهی (۱۱) میپرستند از
پیغمبر «ص» و مؤمنان که کی خواهد بود روز جزا که خدای شما سوگند یاد کرد
ان الذین لواقع (این سخن را از روی تکذیب است) میگویند حق سبحانه
فرمود که جزا واقع است (۱۲) روزی که کافران بر آتش دوزخ سوخته شوند
و بدان معذب گردند و خزنة دوزخ ایشان را گویند (۱۳) بچشید عذاب خود را
این است آنچه بودید شما که در دنیا بآن یعنی رسیدن آن شتاب می نمودید و
میگفتید متی هذا الوعد که (۱۴) بدو سبیکه برهیز کاران از شرك و مصیبت در
آن روز در دوستانها داشته و چشمهای روان (یعنی دوستانها که مشتمل باشد بر
آبهای جاری) (۱۵) پذیرند گان و فرا گیرند گان آن چیز را که بفضل خود عطا
کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال بدو سبیکه ایشان
بودند پیش از دخول جنت نیکو کاران و فرمان برداران (۱۶) بودند که
را اندگی از شب خواب نکردی (یعنی اکثر شبها بعبادت مشغول شدیدی
انس فرمود که میان مغرب و عشاء بتطوع نماز گذاردندی و از این عباس منقول

است که کم شبی بود که بگذشتی برایشان مگر که نماز گذاردندی در اول یا
در وسط یا در آخر آن و اشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن نگذازدندی
و وقت آنرا دراز کشیدندی تا وسط شب (۱۷) و بودندی بسحرها ایشان
استغفار میکردی یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلبه
سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بر آن وجه که گویا بهم شب باو تکلیف جرائم
اشغال نموده اند از آن حسابی نداشته .

بیت

طاعت ناقص میا موجب غفران نشود

راضیم گر مددی علت عصیان نشود

(۱۸) و در مالهای ایشان نصیبی و بهره بود مرخواهنده را و بی بهره را
(و محروم مستحق باشد که از کسی چیزی نخواهد و مردم گمان برند که او
توانگر است و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع و برا نقصان رسد یا
فقیری که بدختران مبتلا بود یا مملو کی که خداوند او را نفقه ندهد و بر هر تقدیر
ایشان در مال خود حقی مقر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را) (۱۹) و در
رسم نشانها است برای استدلال بر قدرت الهی مربی گمانان را (و بعضی از
آن آیات بر روی زمین معادن است که انواع جواهر از آن استخراج می کنند
و نباتات از بقول رحیب و اشجار و اصناف آن حیوانات از بهائم و سیاح و حشرات
و انواع آن در نفس زمین اختلاف اجزا در کیفیات خواص و منافع) (۲۰) و
نشانها است در نفسهای شما آیا نمی بینید (استفهام بمعنی امر است یعنی بنظر
عبرت در نگرید و علامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم
هیچ چیز نباشد الا که نمونه از آن در نهاد شما بود و با وجود آن متفردید بهیات
حسنه و ترکیبات خوش و منظرهای دلکش و تمکن از افعال غریبه و استنباط
منایع مختلفه و استجماع کمالات مشاوعه در حقائق سلبی ملذکور است که هر که
این آیات را در نفس خود نبیند و در صفحه وجود آثار قدرت مطالعه ننماید حفظ
خود را ضایع کرده باشد و از رتبه کی بهره یابد

رباعی

نظری بسوی خود کن که تو جان داربانی
ممکن بفک خود را که تو از بلند بجایی
تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی
چو در از صدف برون آی که تو پس گران بهایی

(۲۱) و در آسمان است روزی شما (یعنی اسباب رزق که باران است با آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوب است بر لوح معوظ و در تبیان گفته که لوح محفوظ در آسمان چهارم است) و دیگر در آسمان است آنچه شمارا وعده داده اند (از ثواب چه بهشت و نیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدره المنتهی) (۲۲) پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند است که بدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب هر آینه راست است مانند آنکه شما سخن میگوئید (یعنی همچنانکه شك نیست در سخن گفتن شما شك نیست در روزی دادن من) (۲۳) بدرستی که آمدن بتو سخن مهمانان ابراهیم (ع) و آن یازده فرشته بودند که باهلاک قوم لوط فرود آمده بودند و در تبیان آورده که آن چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و زوفاییل (ع) مهمانان گرامی کرده شده (نزدیک خدای تعالی یا نزدیک ابراهیم (ع) که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان) (۲۴) باد کن چون در آمدن مهمانان بر ابراهیم پس گفتند سلام کردیم بتو سلام کردنی گفت ابراهیم سلام مر شما و شما گرویدید ناشناخته شده (یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت وفات مرا بگوئید که چه کسانی گفتند مهمانانیم) (۲۵) پس باز گشت ابراهیم بسوی اهل خود بروجهی که ایشان ندانستند که کجا میروند پس بیاورد کوساله بریان کرده (۲۶) آنرا بدیشان (یعنی در پیش نهاد ایشان بدان میل نکردند) گفت آیا نمیخورید از این (یعنی بخورید ایشان گفتند نمیخوریم) (۲۷) پس در خاطر گذشت از ایشان ترسی (یعنی دل مبارکش بیم کرد از آنکه مبادا دزدان باشند و قصدوی کنند چه در آن روز کار کسیکه دشمنی داشتی طعاموی بخوردی چون ملائکه از ابراهیم اثر خوف مشاهده کردند) گفتند مترس که ما فرستاده گان

خدایم گفت چرا پیش تر نگفتید تا من این کوساله را نمیگشتم و از مادر جدا نمیکردم جبرئیل پر مبارک خویش (آن کوساله بریان مالید کوساله زنده شد و برجست و فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد ساره در پس در ایستاده این حال را مشاهده کرد ابراهیم از آن صورت متعجب شد و فرشتگان دیگر باره سخن آغاز کردند) و بشارت دادند مراد را به پسری دانا (یعنی بتولد پسری اسحاق نام از ساره که چون بلوغ رسد عالم شود) (۲۸) پس روی بخانه نهاد زن او (یعنی ساره) در صبیحه دمی گفت (اللها لللیا و این کلمه بود در وقت ایشان که بوقت تماظم امور بزیان رساندندی) پس طپانچه زد روی خود را (چنانچه زنان در وقت تعجب کنند) و گفت آیا بزیاید بی زنی نا زائیده (۲۹) گفتند فرشتگان همچنین بشارت دادیم ترا گفته است خدای تو و ما از قول او خبر ددیم بدرستی که او حکم کننده است بولد مر ترا دانا تراست بمقیمی تو و هر که من حکم کار و دانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو.

نظم

کسی کو بکاری تو دانا بود
بر اتمام آت هم توانا بود
بجز در کفش رو ممکن سوی کس
مراد دل خویش از او خواه و بس

(جزو بیست هفتم) چون ابراهیم دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکای عظیم نخواهد بود (۳۰) پس گفت کار بزرگ شما ای فرستاده شده گان (۳۱) گفتند بدرستی که ما فرستاده شده ایم بسوی گریهی کنه کاران (یعنی کافران چه سر همه گناهان کفر است و ما آمده ایم) (۳۲) تا فرستیم برایشان (یعنی بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن ایشان) سنگی از گل (یعنی خاکری سنگ شده به یغتمن مانند آجر) (۳۰) سنگ نشات کرده شده نزدیک پروردگار تو برای از حد بیرون برندگان در کفر فجور (آورده اند که آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه و سفید با نام هر کس سنگی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها برایشان باریده شده بعد از هلاک ایشان

و أصبح آنستکه آن سنگها بر جمعی فرود آمد از ایشان که در آن شهر نبودند. همه کس بدان سنگ باران هلاک شدند و چون ابراهیم معلوم فرمود که بمؤتفکه میروند بیهلاک کردن قوم لوط دل مبارکش جهت برادرزاده یعنی لوط «ع» متالم شد که آیا حال او در آن بلا چگونه گذرد ملائکه گفتند غم نخور که لوط و دختران او نجات خواهند یافت (۳۴) پس ما بیرون خواهیم آورد هر که باشد در دیوهای مؤتفکه از گرویدگان (۳۵) پس نخواهیم بافت در آن قری غیر یک خانه از مسلمانان (که لوط است و دختران او و گفته اند یک کس از آن قوم بلوط ایمان آورده بود در مدت بیست سال) (۳۶) و بگذاشتیم علامتی از عذاب برای عبرت آنانکه بترسند از عذاب دردناک (و آن علامت آبهای سیاه و تقلیب دیار قوم لوط است) (۳۷) و در قصه موسی «ع» نیز آیتی است مقرر شده که آن را چون فرستادیم او را بسوی فرعون بجستش روشن (چون بدید بنیاه و عصاه) (۳۸) پس برگشت فرعون بقوت خود (یعنی بسبب آنچه منقوی بود بآن از خزانه و لشکر و اعراض کرد از ایمان) و گفت موسی جادواست بچشم بندی مردم را خوارق عادت می نماید با دیوانه است که عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی دلیل کمال جعل او است چه او را بدو چیز متضاد طعن کرد چه مقرر است که سحر را عقلی تمام و ذهنی دراک و حذاقته در آن فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقل است و کمال عقل و زوال آن متضاد اند پس چون فرعون برگشت از موسی و بر او طعن زد و قوم وی بر آن متفق بودند (۳۹) پس گرفتیم او را بنقض خود و لشکر او را پس بیفکنیم ایشان را در دریا (یعنی غرق ساختیم) و آن فرعون مستحق ملامت بود (بلامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی و بر او طعن کردم و بدین سبب گفت آمنت اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل) (۴۰) و در هلاک قوم عاد نیز بیتی و عبرتی است مراهل اعتبار را چون فرستادیم بر ایشان بادی بی نفم و بی خیر را (یعنی بادی که آبستن نمکند درخت را و بر ندارد ابر را) (۴۱) نگذاشت آن باده هیچ چیزی را که بگذشت بر آن مگر آنکه گردانید آن چیز را مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریخته (۴۲) در قصب قوم نمود نیز آیتی است مرخا نفا را چون

گفته شد مر ایشان را (بعد از تکذیب صالح و عقیله هانیه که شما) بر خورید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمل تاهنکام عذاب (که نمند از گذشتن سه روز خواهند بود) (۴۳) پس سرکشیدند از فرمان آفرید کار خود و بتدارك حال مشغول نگشتند پس مکرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه روز و ایشان انتظار میزدند (و مراد از عذاب صیحه جبریل است چنانچه غیر از این صیحه گذشت) (۴۴) پس نتوانستند از جای برخاستن کنایه است از عجز ایشان (یعنی نادر نبودند بر قیام که برخیزند و از عذاب بگریزند با طاعت آن نداشتند که قیام نمایند با صلاح مبدء خود و در دفع عذاب خود بکوشند) و نبودند انتقام کشندگان از ما با یاری دهندگان مریکد بکرا در منع عذاب (۴۵) و هلاک کردیم قوم اوح را بیش از قوم عاد و ثمود بدرستی که ایشان بودند گروهی بیرون رفتگان از دایره استقامت بحسب کفر و عصیان (۴۶) و آسمان را بنا کردیم بقوت الوهیت (و گفته اند قوتی که بر آفرینش آن دایم) و ما توانایم بر بنای آن با گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمان را (۴۷) و برگردیم زمین را پس نیک گسترانیده ایم ما (۴۸) و از هر جایی از اجناس موجودات بیافریدیم ذوات (که یکی مزدوج دیگر است با بحسب شکل چون مرد و زن بحسب تضاد چون نور و ظلمت با بحسب تعاقب چون لیل و نهار با بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد که سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و کفر و ایمان و تفاوت و سعادت و شقا و صیغ و جن و انس و از صفات چون علم و قهر و جبر و شجاعت و جود و بغل و مانند آنست حق و باطل و جلد و مرد و ستم و صحت و غنا و فقر و ضحك و بکا و حغم و موت و حیات و علم و جهل) باشد که شما پند پذیر شوید (و دانید که وحدانیت و فردانیت صفات من است زیرا که تعداد از خواص ممکنات است و من واجب بالذات ام و واجب قابل و انقسام نیست

نظام

ذاتش از قسمت و تعدد پاک وحدت او مقدس از اشراک
از عدد دم وزن که او فرد است کنی عدد بهر فرد در جور است

احدست و شما را از او عزول صد است و نیاز از او مغذول (۴۹) پس بگریزید و رجوع کنید بتوحید خدای یا از عذاب او بشتاب ثوبا از معصیت او بطاعت او (و از شیخ سهیل تستری قدس سره منقول است که بگریزید بوی از ما سوی وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانی که بگریخت اید از خلق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری راجع بآن است که از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه از خود فرار کنید و با حق فرار گیرید .

نیت

هیچ تن در تو نیا ریخت که از خود نگریخت

هیچکس با تو نه پیوست که از خود نبرد

بدرستی که من مرشدا را از عذاب خدای بیم کننده ام آشکارا یا بیات کننده آنچه از آن حذر باید کرد (۵۰) و مگیرید و میرستید با خدای بحق معبودی دیگر بدو ستیکه من شمارا از خدای در عبادت غیر او ترساننده ام هویدا و پیدا (۵۱) همچنانکه قوم تو ترا سحر و جنون نسبت میکنند نیامد بآنانکه بودند پیش از کفار مکه هیچ فرستاده مگر آنانکه گفتند او جادو گراست یا دیوانه است اگر معجز بایشان نمود عمل او را سحر خواندند و اگر از بهت و حشر خبر داد قول او را به سخن اهل جنون تشبیه کردند (۵۲) آبا وصیت کرده اند پیشینیان بر این پیشینیان را بدین سخن تاهمه همین گفتند استفهام بمعنی نفی است (یعنی وصیت نکردند) بلکه ایشان گروهی اند نافرمانان و از حد در گذرندگان و طغیان ایشان را بدین قول میدارد (۵۳) پس روی بگردان از مکافات ایشان تا وقتی که مأمور شوی بقتال پس نیستی تو ملامت زده نزد خدا بسبب اعراض از ایشان (در معالم آورده که چون این آیت مازل شد حضرت رسول «ص» و صحابه غمناک گشتند که مگرومی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسیده باز آیت آمد که) (۵۴) و پندیده و تذکیر و موعظه فرو نگذارد پس بدستیکه پند دادن سود می رساند مؤمنان را (یعنی بناد کافران و وجود ایشان دست از تربیت مؤمنان باز مدار همچنین بر تندی که خود ثابت باش که وعظ را فواید بسیار است و منافع بیشمار در فصول آورده که کلام مذکر باید که برده چیز مشتعل باشد تا سامعان را سودمند

بود اول نعمت خدای عزوجل بایاد مردم دهد تا شکر گذاری نمایند دوم : ثواب محنت و بلا ذکر کند تا در آن شکیهایی ورزند سوم : عقوبت گناهان بر شمرد تا از آن بازایستند و توبه کنند چهارم مکاید و وسوسه شیطانی بیان فرماید تا از آن حذر نماید پنجم فتاو زوال و بی اعتباری دنیا برایشان روشن کند تا دل درون نهد ششم مرگ را پیوسته یاد کند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت و احوال آنرا بگوید تا کار آن روز سازند هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبات آنرا بیان کند تا از آن بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آنرا ر شمارد تا بدان راغب گردند دهم بنای کلام بر خوف ورجا نهد بمعنی گاهی از کبریای عظمت الهی سخن راند تا از وی بترسند و وقتی از رحمت و مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر دو عطفه که مشتمل بر این سخنان است سبب منفعت مؤمنان است (۵۵) و نیافریدیم بریان و آدمیان را از اهل ایمان مگر نامر ابرستند (یا نیافریدیم منجموع ایشان را مگر امر کنیم بعبادت و همه را امر کرده ایم و تا امر الالبید و الله و مجاهد گفت نیافریدیم ایشان را مگر نامر ابرستند و همه او را می شناسند غایتش اینکه بعضی فرمان نمی برند و برخی در عبادت شریک میگیرند و دقیق این آیت و حقایق اشارت خواهم بخواهر التفسیر است) (۵۶) نمیخواهم از آفریدگان خود هیچ روزی و نمیخواهم صبحه طعام دهید مرا بلکه رزق دادن و اطعام صفت من است و من (۵۷) بدرستی که خدای اوست روزی دهنده بندگان و نه ایراد خداوند توانائی است و او در قدرت خود (و در ترجمه و شرف در معنی قوی و متین آورده که قدرت قاهره اش دلیل قدرت بالغه گشته و شدت قوتش حجت منات قدرت شده و نه در کار سازی متانتش را نوری و نه در روزی دمی و بنده نوازی قدرتش را قصوری . نظم

رساند رزق بر وجهی که شاید بسازد کارها نومی که باید
به روزی بی نوایان را نوازد بر سمت بی کسان را کار سازد (۵۸)
(۵۸) پس بدرستی که مرآت آنان راست که ستم کردند بخود بکفر (یعنی اهل مکه) بهره از عذاب مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسیده پس باید که شتاب نکنند در طلب آن (۵۹)
پس وای مرآت آن را که کافر شدند از عذاب روز ایشان آت روزی که وعده داده شده اند بآنکه آن روز قیامت است باز روز بدر و الله اعلم بالصواب (۶۰)

آشامیدنی گوارنده بی تخمه و تقیص این پاداش است مر شمارا بسبب آنچه بودید که در دنیا عمل میکردید (امام زاهد رحمه الله فرمود که هر چند وعده بکردار بنده است اما اصل فضل الهی است و اگر نه پند است که مزد کارما چه خواهد بود

رباعی

ندارد فعل مت آن زور و بازو

که بیا عدل تو گردد هم ترا زو

بفضل خویش و لطفت شو مرا بار

بمدل خود ممکن با فعل من کار)

(۱۹) تکیه زنند کان (یعنی متقیان در بهشت تکیه زده باشند) بر تختهای بافته بزر با مضمی یا به مضمی پیوسته و جفت گردانیم ایشان را بعدور عین بزنان سفید روی کلاه چشم (۲۰) و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول «ص» و از پی در آمده اند ایشان را فرزندان ایشان در ایمان یا ایمان در روز مبتاق در رسانیم بدیشان فرزندان ایشان را در دخول بهشت در وصول بدرجات ایشان (یعنی اگر درجات آنها بلند باشد درجه و رتبت را نیز مانند آن بلند گردانیم تا چشم بدران بدان روشن گردد) و ما کم نکنیم بدران را بسبب این الحاق از ثواب کردار ایشان هیچ چیزی (یعنی فرزندان را بدرجات آنها رسانیم بی آنکه نقصان ثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی داریم شیخ لاسلام حسین مردزی از استاد خود خواجه احمد بن علی سرخسی نقل میکند که ایمان و عمل مر بهشت و درجات بهشت و اعلت نیست و وعده بهشت و درجات وی جز برای ایمان و عمل نیست و وعده ایمان و عمل جز بر فضل الهی بزل نیست

بیت

در فضل خدا بند دل خویش مدام

تا فضل نباشد نشود عکار تمام)

هر مردی متکلف عاقل و بالغ با آنچه کرده باشد در گرو است روز قیامت (یعنی وابسته است به پاداش کردار خود از آن راهی ندارد و به عمل دیگری

مؤاخذه نیست و ز منکلفه نیز همین حکم دارد) (۲۱) و می افزایم مر منقیات را یعنی زیاده بر آنچه دادیم ایشان را میدهم بهر نوع که خواهند از میوها و گوشت از آنچه آرزو بردند (۲۲) باهمدیگر داد و ستد کنند در بهشت (یعنی به مدهقه و از هم بستانند) کاسهای مملو از خمر بهشت (واضح آنست که اینجا کاسه خمرست تسمیه شیء باسم ظرف یعنی همه را بنوشانند خمری که) هیچ سخنی بیهوده نباشد در آن (یعنی در اثناى شرب آن لغو نگویند و مناصحه نکنند چنانچه عادت فاسقانست در دنیا) و نه نزهت مند گردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد (۲۳) و طواف کنند بر کرد ایشان برای خدمت خادمانی که ایشان راست بر شکل پسران آفریده شد گویا که ایشان در صفا و لطافت مروارید پوشیده در صدف اند (که دست کسی بدیشان نرسیده و باو تصرف هر نا کسی بدیشان نوزیده و در معالمت از قناده نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله «ص» خادم چنین است مخدوم چگونه خواهد بود آنحضرت فرمود که فضل مخدوم بر خادم همچون فضل ماه بدر شد بر سایر کواکب و در تبیان آورده که ذکور یعنی اولاد مشرکان غلام اهل بهشت اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مؤمنان باید دران خود بهمان هیات باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب است) (۲۴) و روی میآرند بعضی از بهشتیان و اقیال میکنند بر بعضی دیگر میپرسند از احوال و اعمال ایشان (۲۵) گویند ایشان بدرستی که ما بودیم بیش از این در میان اهل خود ترسند کان از عذاب خدای تعالی (یا از سوی قضا یا از ضمانت اعدا یا از عاقبت کار و ضمانت احوال) (۲۶) پس منت نهاد خدای بر ما بر رحمت یا توفیق عصمت و نگاهداشت ما را از عذاب آتش (که هم چو ت سووم در سام نفوذ کند و گویند سووم نام جهنم است) (۲۷) بدرستی که ما بودیم پیش از این در دنیا که می پرستیدیم خدای را و میخواندیم او را و وقایع دوزخ مبتلاییدیم (پس وی اجابت کرد ما را) بدرستی که او است نیکوکار بندگان مهربان بر ایشان (آورده اند که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه می ایستادند و حضرت رسول الله «ص» را نزد قوافل عرب بکفایت و جنون و شمر و سحر منسوب می ساختند و آنحضرت اندوهگین میشد آیت آمد که) (۲۸) پس

پندده ای محمد «ص» بقرآن اهل مک را ثابت باش برآن سخنان مشرکان ملول
 مشو پس نیستی تو بانعام پروردگار خود یعنی بحمد الله و نعمته کاهن که خبر میدهد
 از غیب بی نزول وحی بر او نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جن او را فرو
 گرفت باشد (۲۹) بلکه میگویند او شاعر است نه نبی انتظار میبریم بوی حادث
 روزگار را (یعنی چشم میداریم که بمیرد چنانچه شرعاً دیگر مردند یا امید
 داریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود بمیرد و به پیری نرسد)
 (۳۰) بگو انتظار برید مرگ مرا پس بدستیکه که من باشم از منتظرانم
 (یعنی انتظار هلاک شما میبرم چنانچه شما منتظر هلاک من هستید) (۳۱) یا ای
 فرمایید ایشان را عقلمای ایشان باین سخنان تناقضی که ترا کاهن میگویند و کفایت را
 فطانت لازم است و معجون میخوازد و جنون باخرد جمع نشود و شعر نسبت میدهند
 و شعر را کلامی متسق مخیل باید و آن باجنون میسر نکرد پس این سخنان نه
 بر مقتضای عقلست (بلکه ایشان گروهی اند از حد در گذشتگان در مکابره و
 عناد (۳۲) بلکه میگویند بر یافته است قرآن را و از خود گفته و چنان نیست که
 ایشان میگویند بلکه ایشان از استکبار و حسد نمیکروند (۳۳) پس بگو یارب
 سخنی مانند قرآن اگر هستند راست گویان در آنکه قرآن را از خود میتوان
 ساخت (یعنی اگر بر یافتنی و ساختنی است پس ایشان که فصحاء و بلغاء عربند
 گو که مانند آن حدیثی انشا کنید) (۳۴) آیا آفریده شده اند ایشان بی چیزی (یعنی
 بی پدر و مادری مراد است که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جمادند
 که تغل امور نکنند و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوقند بی
 خالق و محالست که محدث بی محدثی باشد) یا آنکه ایشان آفریدگانند مر خود
 را (و این نیز ظاهر البطلان است که معدومی چگونه وجود تواند داد چیزی را) (۳۵)
 یا ایشان آفریده اند آسمانها و زمین را و نه چنین است بلکه ایشان بیقین و در نمایند
 و بر کرد کمان میگردند (۳۶) آیا نزدیک ایشان است خزایا آفرید کار تو
 (یعنی خزاین فضل یا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینهای علم نادانند که
 لایق منصب نبوت کیست) آیا ایشان سرکشان و غالبانند و مسلط شدگان که
 هر چه خواهند بکنند (۳۷) آیا مرا ایشان راست نرد باینکه بآن آسمان روند

می شوند در او کلام ملائکه و آنچه از غیب بدانها وحی کرده میشود و اگر چنین
 است پس باید که بیارد شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام شنیده حاجتی
 روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی (۳۸) یا مر خدای راست دختران و مر شما
 راست پسران (درین سخن تسفیه و تجهل مشرکان است و غیر مره گذشته (۳۹)
 آیا میخواهی مرا ایشانرا بر تبلیغ رسالت مزدی تا تاوان زده شوند پس ایشان از
 التزام آن تاوان که بآن کران بار شوند و روی از تو بتابند (۴۰) آیا نزدیک
 ایشان است آنچه غیب در آن مکتوب شده پس ایشان می نویسند از آن خبر
 پیغمبر در امر قیامت و معث باطلست (با کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود و
 این چنین نیست) (۴۱) بلکه میخواهند مکاری و قصدی در باره تو (مراد مکر بیست
 که در دارالندوه میکردند نسبت بعصرت پیغمبر «ص» از قتل و حبس و اخراج)
 پس آنانکه نکروده اند ایشان اند کید کرده شده گان (یعنی سزای مکر و
 وبال کید بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر) (۴۲) آیا ایشان راهست
 میبودی جز خدای بحق که عذابی که مکافات مکر ایشان است از ایشان باز دارد
 یا کی مر خدای راست از آنچه شرك میآرند بوی باشریک میگیرند برای وی.

بیت

زوديك عزتش نه نشيد غبار شرك

با وحدتش کسی دم شرکت چه سان زند

هر طرح کافکنند بوصفش خیال و وهم

دست کمالش آتش غیرت در آن زند

معاندان قریش میگفتند مر حضرت رسول را «ص» که ناسقط علینا
 کفامن السماء پاره از آسمان بر سر ما فرود آرد اگر در وعده عذاب راست
 گویی حق سبحانه فرمود که (۴۳) و اگر به بینند پاره از آسمان فرود آینده
 بر سر ایشان گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعه آسمان است بلکه
 این ابر بیست درهم بسته و برهم چسبیده (یعنی با آنکه آثار عذاب به بینند هم
 از کفر باز نه ایستند) (۴۴) پس دست بدار ایشان را (یعنی حرب مکن بسا
 ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشان را بگذار) تا وقتی که

بینند ممانه آن روز را که خود در آن روز هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از
 نخواستاری (۴۵) روزی که نفع نکند و باز ندارد از ایشان مکر ایشان چیزی را
 از عذاب و نه ایشان یاری داده شوند (یعنی یاری متمن کنند از ایشان عذاب را
 و مراد از چنین روزی روز قیامت است بعضی گویند روز بدر) (۴۶) و بدرستی
 مر آنراست که کافر شدند عذاب غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است (یا مواخذه
 در دنیا بقتل بدر و بقیع هفت سال) ولیکن پیشتر کفار نمیدانند این را (۴۷)
 پس شکیبایی کن مر حکم پروردگار خود را (در باره ایشان به مهلت دادند
 ایشان و مشقت کشیدن تو از ایشان) پس بدرستی که تو در نگاهداشت مانی و
 می بینیم ترا و محافظت تو می نمایم و نماز گذار بفرمان آفریدگار خود و قتی که
 بر نیز (از خواب بگو سبّحانک اللهم و بحمدک زمانی که قیام نمائی برای نماز
 یا رون از مجلس بر خیزی بگو سبّحانک اللهم و بحمدک اشهدان لا اله الا انت
 انتفرك و اتوب اليك در خبر است که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگوید
 کفایت باشد هر لغوی و لهوی را که در آن مجلس واقع شده باشد) (۴۸) و در
 نی از شب پس نماز گذار برای او (که عبادت در شب از ربه دور تر است و
 و نفس سخت تر) و نماز گذار در عقب مرگش تنجم (یعنی بعد از غیوبه و
 نفاه ایشان بفرموده صبح مراد دو رکعت سنت است قبل صلوٰة الفجر و صاحب
 موضح ترجمه دیگر بر آنند که مراد نماز صبح است) (۴۹).

سورة نجم (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(چون حضرت رسول دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و
 گفتند محمد گمراه شد از دین بدران و خطا کرده حق سبحانه فرمود) بحق ستاره
 چون طلوع کند یا غروب نماید (مراد همه ستارگانند که راهنمای مسافرانند
 در بحر و رویا کواکب که بوقت ولادت آنحضرت صلوٰة الله و سلامه علیه بزمین
 نزدیک آمدند با آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان استراق سمع نزد بعضی
 نجم نریا است یا زهره یا زحل و گفته اند مراد از نجوم قرآن است و هوای به معنی
 نزول یعنی سو گند بسور و آیات قرآن چون فرود آید و بقول جمعی نجم گیاهی
 است که او را ساق نباشد و هوای به معنی سنط و از امام جعفر صادق مرویست که
 مراد از ستاره وجود محمد است که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب
 گوید که مراد همانحضرتست چون بالا رفت بمعراج چه از هوای هر دو معنی اخذ
 میتوان کرد و نزد محققان سو گند یاد کرده بستاره دل محمد که بر فلک توحید
 منقطع شده از ماسوی جواب قسم اینکه) (۱) گمراه نشد صاحب شما (یعنی
 محمد ص) و تسمیه صاحب بجهت آنست که پیغمبر مامور بود بصحبت کافران
 جهت دعوت ایشان (و خطا نکرد و معتقد هیچ باطلی نشد) (۲) و سخن نمیکوید
 از هوای نفس خود یا با آرزوی طبع خود یعنی بیاطل تکلم نمیکند (و اصل معنی
 آنست که نطق او بقرآن است از هوای نفس او نیست) (۳) نیست آنچه بدات
 ناطق میشود مکر و حی که فرود آمده میشود بوی (۴) پیاموزانید و برا این
 وحی و آورد بدر مرشته سخت یا قوت (یعنی جبرئیل و از قوت او آن بود که
 شهرستان قوم لوط را از زمین قلع کرده ببال خود بر گرفت و با آسمان نزدیک

رسانید و نگویند که و بیک صبحه او قوم نمود بتمام مردند (۵) خداوند صورت نیکو پس راست بایستاد جبرئیل بر آنچه مامور است بر آن (یعنی مستقیم شد در کار خود با بایستاد بصورت اصلی خود) (۶) و او بکناره بلندتر بود از آسمان (یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیشتر او را دید و هیچکس جبرئیل را در صورت ملکی ندیده غیر از حضرت مصطفی و او را در نوبت اول که او را بر صورت اصلی خود دید بیوش شد و چون بوش آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینه مبارک وی و دستی بر کفش نهاده و حق سبحانه از این خبر میدهد) (۷) پس نزدیک آمد جبرئیل به پیغمبر بعد از آنکه او را دیده و بیهوش شده بود پس سرفرو داد آورد بجهت سخن گفتن با وی (۸) پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد میان دو کمان او بلکه کمتر از آن (۹) پس وحی کرد جبرئیل و ظاهر ساخت بسوی بنده خدا که محمد است آنچه وحی کرد خدای تعالی یعنی با جبرئیل گفت (و بقول بعضی ضماير راجع بحق است و بعضی به پیغمبر بدین نوع که تم دنا پس نزدیک شد محمد بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروانی کرد یعنی سجده خدمت آورده خدای تعالی را و چون آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفه خدمت افزوده در سجده و عده قرب نزهت که اقرب ما بکون الابد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی کنایه است از تاکید قرب و تقریر محبت بواسطه تقرب با فهم در صورت تشبیل مودی شده چه عادت عظمای عرب آن بود که چون تاکید عهدی بود و وثیق عندی خواستندی که تقض بآن راه نیابد هر يك از متعاقدان کمان خود را حاضر کرده یا یکدیگر انضمام دادندی و هر دو بیکبار قبضتین گرفته و بیکبار کشیده بانفاق بکنیز از آن بینداختندی و اینصورت از ایشان اشارت بآن معنی بود که موافقت کلی میان ما بتحقیق پذیرفت و مصادقت اصلی بروحی تمهید یافت که بعد از آن رضا و سخط یکی موجب رضا و سخط آن دیگر است پس گویا در این آیت با عنایت آن معنی مودی شده که محبت و قربت پیغمبر با حق سبحانه بشنا به تاکید یافته که مقبول رسول مقبول خداوند است و مردود مصطفی مردود درگاه خدای تعالی و علی هذا القیاس و نزد

محققان دنی اشارت است بمکان نفس مقدس او و تدلی بمنزل دل مطهر او فکان قاب قوسین بمقام روح مطیب او او ادنی بمرتبه سرمنور او و نفس او در مکانت خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبه مشاهدت شیخ اوالحسن نوری را قدس سره از معنی این آیت پرسیدند جواب داد که جائی که جبرئیل ننگبند نوری کیست که از آن سخن تواند گفت .

نظم

خیمه بروی زد ز حدود جهات برده او شد تنق نور ذات
تیرگی هستی از دور شد بردگی پرده از او نور شد
کیست کز آن پرده شود کار ساز زمزمه گوید از آن پرده باز

پس وحی کرد خدا به بنده خود آنچه وحی کرد (بعضی علماء گویند که اولی آنست که تعرض بازوحی نکنیم و در پرده بگذاریم و جمعی گویند آنچه از آن وحی در خبری یا اثری به ما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در آن باب روایات بسیار وارد شده و در جواهر التفسیر بسطی تمام یافته اینجاست و چه اختصار می رود اول آنکه مضمون وحی این بود اگر آنستکه دوست میدارم معاتبه با امت تو هر آینه بساط محاسبه ایشان طی میگردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد ان اوانت و ما سوی ذلک خلقت لاجلک ایشان در جواب فرمودند که یارب ان اوانت و ما سوی ذلک خلقت لاجلک سوم آنکه امت او طاعت من بجا می آرند و عسبان نیزه میورزند طاعت ایشان برضای من است و معصیت ایشان بتضای من پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگر چه اندک و باقصود بود قبول کنم زیرا که کریمم و آنچه بتضای من از ایشان دروچود آید اگر چه بزرگ و بسیار باشد در گذرانم زیرا که رحیمم) (۱۰) دروغ نکفت دل محمد «ص» با محمد «ص» آنچه دید (این مرئی بقول اول جبرئیل و بقول ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه بر آنند که حضرت رسول الله خدای را در شب معراج دیده در معالم آورده که جمعی بر آنند که حق سبحانه بصر پیغمبر را در دل نهاد تا بدیده دل مشاهده نمود .

را نام نهادن مادگان (یعنی میگویند بنات الله) (۲۷) و نسبت ایشان را بآنچه ایشان را اناث میگویند هیچ دانشی در پی نمیروند بدین گفتار مکرگماث را و بدرستی که گمان سود نمیدارد از سخن حق چیزی را (یعنی حق را جز به علم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقائق اعتباری نباشد) (۲۸) پس روی بگردان از آنکس که روی میگرداند از ذکر ما که قرآن است و نمیبخواهد بعمل خود مکرزند گانی دنیا را (۲۹) این دوستی دنیا و اختیار کردن آن غایت رسیدگی ایشان است از دانش و از آن تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان بر جمع ادخار آن موقوفست (و بعضی علماء گویند که حکم اعراض بآیه قتال منسوخ است) بدرستی که آفریدگار تو اودانانراست بکسی که گمراه شود از راه او که دین اسلام است و اودانانراست بکسی که راه یافته است حق و هر يك را جزا فرخورد او خواهد داد (۳۰) و مرخدای راست آنچه در آسمانها است از موجودات علویه و آنچه در زمینها است از مخلوقات سفلیه و او مالك همه است و قادر بر جزای ایشان پس قیامت خواهد آورد تاجرا دهد آنانرا که بد کردند بعضی کافر شدند بمقرب آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ و پاداش دهد آنان را که نیکوئی کردند و بتوحید قائل شدند پاداش نیکو که بهشت است (۳۱) معسنان آنانند که ایشان برهیز کنند و یکسوشوند از کبیرهای گناه (یعنی گناه کبیره را که در آن باب وعید واقع شده یا برای وی حدی مقرر گشته) و ناحشهای بزرگ را یعنی زنا بخصومه که افحش کبائر و اکبر فواحش است مکر که صفائراست که اگر کسی بکند آنچه اندک و خرد بود از گناه یا بخاطر بگذرد و از قوه بفعل نیاید او مغفورا است بتحقیق آفریدگار تو بسیار آمرزش است چه مغفرت او فرا رسد همه گناهکاران را

بیشتر

گر بار گناه ما گران است بحر کرم تو بیکرات است
ما را کنه از زحمت برون است عفو تو زجرم ما فزون است
او دانانراست باحوال شما چون بیافرید شما را (یعنی ابتدای

آفرینش شما کرد) از زمین (یعنی از خاک پدر شما را آفرید و دانست اقوال و احوال و افعال شما را) و آنوقت که شما خردان بودید در شکمهای مادران خود عالم بود بکفایت امور شما پس ستایش میکنید نفسهای خود را بیکگامی و بسیاری خیر و خوبی اوصاف (در لباب آورده که هرگاه کودکی از پیوند پدری گفتندی که او صدیق است حضرت رسول الله ص شنیده فرمود که بهود دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او یا شقی است یا سعید و این آیت نازل شد که اودانانراست باحوال شما در مبدای خلقت و رفتی که کودک خرد بودید در شکم مادر پس خود را مستائید و قولی آنست که بعضی مردم گفتند نماز و روزه و حج ما آیت آمد که ستایش میکنید خود را) اودانانراست بکسی که تقوی ورزد و در عمل خود مخلص بود (آورده اند که ولید بن مغیره در پی حضرت رسالت بناء میرفت و استماع کلام وی میفرمود مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران را میگذارای و ایشانرا بضلالت نسبت میدهی جواب داد که چکنم از عذاب خدای میترسم یکی از قفار گفت این مقدار مال بمن ده اگر عذابی متوجه توشود بردارم ولید شرط کرد و بعضی از آنمال بدو داد و بیانی بغل کرد و آیت آمد که) (۳۲) آیا دیدی آنکسی را که از پی روی حق رو بگردانید (۳۳) و پادانده کی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب از او و باز داشت باقی را پس چهل و بغل بایکدیگر جمع کرد (۳۴) آیا نزد يك او است دانش چیزهای پوشیده پس او میبیند (یعنی میداند که صاحب او عذاب او برخواید داشت) (۳۵) یا خبر کرده نشده است بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی تورات (۳۶) و در صحیف ابراهیم آنکسی که دفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و ولد بخدای بارفا کرد بطورت اسلام که ده چیز است (معنی آیه آنست که آیا ولید خبر ندارد بآنچه در صحیف ابراهیم و موسی است و آن کدام است) (۳۷) آنکه بر ندارد نفسی بردارنده بار گناه نفسی دیگر پس چگونه بار خود بد دیگری حواله میکند (۳۸) و دیگر آنکه نیست مرآدمی را مگر ثواب آنچه می کند (یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری نمیگیرند بثواب دیگری نیز مشاب نمی گردانند و در تبیان گفته که این آیت منسوخ است چه در سوره طور مدکور شد که

ابنار اصلاح آبارفت درجه کرامت میکنند (۳۹) و آنکه سعی خود را (یعنی عملی که در آن سعی نموده باشد زود باشد که به بیند در میزان عدل در روز قیامت) (۴۰) پس پاداش دهند مراد را پاداشی تمام (ان خیراً فخر او ان شراً فخر او) (۴۱) و آنکه بوی پروردگار است نهایی همه خلاص و رجوع ایشان (۴۲) و آنکه خدای که او میبخشد او را میگریاند (یعنی شاد و غمگین میگرداند یا میبخشد اهل بهشت و میگریاند دوزخیان را در دوزخ یا زمین را به نبات خندان و ابر را بیماران گریان میسازد و نزد بعضی خنده و گریه به وعده و وعید است یا بطاعت و معصیت یا باقبال برحق و اعراض از او) (۴۳) و آنکه خدای او میبیراند و زنده میسازد (یعنی قادر بر احیاء و امامت او است و پس یا میبیراند بوقت اجل در دنیا و زنده میسازد در قبر یا او است سازنده اسباب موت و حیات و گفته اند مرده میسازد کافران بنکرت و زنده میگرداند مؤمنان را به معرفت و بقولی جماعتی امامه در احیاء بجهل و علم است یا بخیل و وجود یا به دل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس یا باستتار و تجلی امام فشری قدس سره فرموده که میبیراند نفس زاهدان را با آثار مجاهدت و زنده گرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهدهت باهر که را بر تبه قنای فی الله رساند جری از ساغر بقای الله چشاند .

بیت

هر که را از بود او فانی کنی

بر زگوهر های دو جهانی کنی

گشتک را شربت حیوان دهی

بعد گشتن جهان جاویدان دهی (

(۴۴) و آنکه در صحف ابراهیم و موسی است دعای آنکه خدای بیافرید از انسان دو صنف فروماده (۴۵) از آب منی وقتی که ریخته شود در رحم (و آدم و حوا و عیسی) دعای ازین مستثنی اند (۴۶) و آنکه برخداست آفریدن دیگر که پشت است در قیامت .

(۴۷) و او است آنکه توانگر کند بمال نقد و سرمایه دهد انعام و امتعه یا غنی سازد بخواهد و راضی گرداند بدان (۴۸) و آن که خدای او است آفریدگار

(شعری و شعران دو کواکب اند یکی را غمیه ها گویند و از شعری شامیه است و دیگر عبور و اویمانیه است و مراد از این سخن شعری اوست و ابو کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر است او را می پرستیده و باقریش در عبادت او منتهی مخالفت میکرده و قریش آنحضرت را ابن ابی کبشه می گفتند بجهت خلاف با ایشان) (۴۹) و آن که خدای هلاک کرد قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علی نبینا و علیه السلام (و قومی از ایشان که بنوا قیم می گفتند در وقت هلاک قوم عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهود کفر کردند و ایشان را عاد اخیری گویند) (۵۰) و هلاک کرد قبیله ثمود را پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را (۵۱) و هلاک کرد قوم نوح را پیش از عاد و ثمود بدستیکه بودند ایشان ستمکارتر و از حد برنده تر در شرک و عدد آن چه نوح را بسیار رنجانیدند و در نه صد و پنجاه سال که دعوت فرموده اند کی بوی ایمان آوردند (۵۲) و شهرستان قوم لوط بیفکند بعد از آنکه جبرئیل برداشته بود یعنی آنرا زیر و زبر کرد (۵۳) پس پوشانید آن شهرستان را آنچه پوشانید یعنی سنگهای نشان دار که بر آت بارانید (۵۴) پس یکدام نعمتهای پروردگار و شک میآوری و جدا میکنی (مغاطب و لید بن فیره است باهر احدی و نعمتی که در معدودات است آنرا نفیم گفت بجهت آنکه در او پند است مراهل اعتبار را و انتقام انبیاء از اعدای در ضمن آن هست و آن موجب تسلیه خاطر حضرت پیغمبر است و بسبب تقویت دل مؤمنان است) (۵۵) این پیغمبر یعنی محمد پیغمبری است بیم کننده از جنس پیغمبران نخستین همان میفرماید که ایشان فرموده اند (۵۶) نزدیک شد نزدیک شوند (یعنی قیامت که موقوف است بقریب و دور) (۵۷) نیست مراد را (یعنی وقت رسیدن او را) بجز خدای نیک ظاهر کننده (۵۸) آری از این سخن که قرآن است شکفت میدارید (۵۹) و میبخشد با ستمها و نمیگریاند از خوف و عیدی که در او است (۶۰) و شما بازی کنید گانید یا غافلان یا منتی کنندگان که در وقت قرائت قرآن سرود می گفتند تا مردم را از استماع آن باز دارند (۶۱) پس سجده کنید مر خدای را و او را پرستید تا آله باطله را (در معالم آورده که اول سوره که فرود آمد و در او سجده بود این سوره بود و حضرت رسول الله بعد از خواندن این آیت سجده

کردند و مؤمن و مشرك و جن و انس همه سجده کردند و این سجده دوازدهم است از سجدهات قرآنی و در فتوحات این را سجده عبادت گفت که امر الهی بذات و مسکنیت مقدر است بوی و جز ببالکان طریق عبادت و عبودیت بسر منزل سران سجده فرسند (۶۲).

سورة قمر (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(کفار قریش از سید عالم معجزه طلبیدند و آنحضرت برای ایشان ماه را بدو نیم کرد بروجهی که کوه حرار در میان هر دو نقطه قرار میدند و در عالم و در تبیان مذکور است که شق قمر دوبار واقع شد بیکه و این سوره فرود آمد که) نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه (و از علامات قرب قیامت انشقاق قمر است برین وجه که در کتب سابقه مذکور بود امام زاهد آورده که شبی ابو جهل و جهودی بحضرت پیغمبر رسیدند ابو جهل گفت ای محمد آیتی بهما بشماي والا سر تو بشما بر میدارم آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابو جهل بیچ و دراست نظر کرد باچه چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحر است او را بکوی که ماه را بشکافد که سحر در زمین متحقق میشود و ساحران را در آسمان تصرف نیست و جهل گفت در محراب من سحر را می بینم و آنرا می بینم که

۱ - ۵۵ آیه است و در مکه نازل شده

سبابه مبارك بر آورد و اشارت فرمود ماه را که بشکافد فی الحال ماه بدو نیم شد يك نيمه بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر دورتر رفت باز گفت يكوتا ملتم شود اشارت فرمود بدو نیم بهم پیوستند.

فرد

گشت مساء چهارده بر لوح سبزه چرخ

چوت خامه دیر ز تبغ سنان او

یهودی ایمان آورد ابو جهل گفت او چشم ما را بصر بسته و قمر را منشق نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق پرسند سوال کنیم که ایشان دیده اند بانی چون از آینده و رونده پرسیدند همه جواب دارند که در فلان شب ماه را دو نیم دیدیم با وجود اینکه دید و از همه شنید نگروید و گفت جادوی بنایت قوی است چنانچه حق سبحانه فرمود که (۱) و اگر به بینند کافران نشان از آیات قدرت ما و صدق دعوی حبیب ما در اظهار معجزه پیغمبر که دلیل صدق مدعا او باشد اعراض کنند از ایمان بدان یادوی بگردانند از تامل در آیت و گویند جادوی است دائم و رونده از زمین نامه اسان (۲) تکذیب کنند پیغمبر را و پیروی نمایند آرزوهای خود را (یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراست باشد از لجاد و سحر و هر کار که مقرر کرده شده واقع است یعنی آنچه از شقاوت کافران و سعادت مؤمنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید) (۳) بدرستی که آمد باهل مکه در قرآن از خبرهای پیشین یا از بیان امور اخروی آنچه در آن بازداشتن بود از مناهی و منع از نمودن سرکشی (۴) و آن حکمت تمام است پس بعد که مال رسیده پس نفع نکند ایشان را و سود نرساند (یعنی پیغمبر و مواعظ قرآنی اگر آیند بدیشان یکی پس از دیگری) (۵) پس روی بگردان از ایشان تا وقت امر بقتال و منتظر باش جزای ایشان را در آیت روز که بخواند خواننده (یعنی اسرافیل ع) ایشان را) بچیزی صعب و زشت که احوال قیامت است (۶) فراهم رفته باشد چشمهای ایشان از هول بیرون آیند از قبرها گویا ایشان ملخ برا کنند اند (یعنی بسیاری و پراکنندگی برهم می آیند و از هر طرف سرگردان و حیران میروند) (۷) شتاب کنند کان بسوی خواننده یعنی بدان طرف که

آواز میآید می شتابند ناگرویدگان امن روزی دشوار است بر ما (۸) تکذیب کردند پس از قوم تو گروه نوح بعث و قیامت را پس تکذیب کردند و بدروغ داشتند بنده ما نوح را گفتند اودیوانه است و باز داشته شده و از دعوت خلق (یعنی هر گاه ایشان را خواندی بتوحید او را ابتداء کردندی و تهدید نمودی و سنگ بپرو زدندی تا بهوش شدی و از دعوت باز ماندی (۹) پس نوح بفرمود آفرید کار خود را بآنکه من مغلوب قوم خود شدم و با ایشان مقاومت نمیتوانم کرد پس تو انتقام کش از ایشان برای من (۱۰) پس بکشادیم برای عذاب ایشان درهای آسمان را از طرف مجرّه بآب و ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت بر دوام و درین مدت منقطع نگشت (۱۱) و بکشادیم در زمین چشمه های تا ازوی نیز آبها برآمد پس تلاقی شدند آب آسمان و زمین بر کاری که قضا شده بود بر ایشان (یعنی قوم نوح بیهلاکت بطوفان) (۱۲) و برداشتیم نوح را با هر که بدو ایمان داشت منی سوار گردانیدیم ایشان را بر کشتی که خداوند لایحها بود (یعنی تختهای پهن و خدایوند مسافرها دهند ما که کشتی بدات بند گفتند) (۱۳) میرفت آن کشتی بشکاه داشت ما (و این طوفان واقع شده) برای یاداش کسیکه نگوید و بدو ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی نوح (۱۴) و بدرستی که ما بگذاشتیم این قصه را شان در میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین چودی از جزیره علامتی و عبرتی (و در قصص است که اوائل این امت آن کشتی را دیده اند پس هیچ بند گیرنده است که از آن عبرت گیرد (۱۵) پس چگونه بود عقوبت من در دنیا که ما را بطوفان مبتلا کردیم بیم کردن من قوم را به تبلیغ نوح علیه السلام (۱۶) و هر آینه ما آسان گردانیدیم قرآن را برای یاد کردن احوال امم گذشته پس هیچ موعظه شنونده هست که بدان بند گیرد (۱۷) تکذیب کردند گروه عاد مرهود را پس چگونه بود عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان (۱۸) بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان بادی سخت باد از مهیب و هولناک در روز شوم پیوسته است حکام یافته شامت او (و آن روز چهارشنبه آخرین بود از ماه صفر) (۱۹) بر کند و از جای بر بود قوم عاد را گویا که ایشان از اعظم اجسام بیخهای درخت غرمانند بر کنده شده

از بیخ و بر زمین افتاده (این خود عذاب دنیا بود) (۲۰) پس چگونه باشد عذاب من در آخرت و وعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ایم (۲۱) بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم از برای بند گرفتن پس آبا هیچ بند گیرنده هست (۲۲) تکذیب کردند قوم ثمود صالح را به بیم کردن و بند دادن پیغمبر ایشان مرا ایشان را (۲۳) پس گفتند آبا آدمی را از جنس ما بکانه که هیچ تبیع و حشم ندارد پیروی کنیم او را هیچ فضلی نیست بر ما بدرستی که ما آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم در کمراهی و در حنون (۲۴) آبا القا کرده اند برو وحی را از میان ما (یعنی از قوم ثمود او را نزول وحی اختصاص داده اند) نه چنین است بلکه او دروغ گوئی است خود پسند و ستیزه کننده (می خواهد که بر ما ترفع کند سبحانه فرمود) (۲۵) زود باشد که بداند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که کیست دروغ گوئی یا ستیزنده (چون قوم ثمود تکذیب کردند صالح را معجزه طلبیدند که از سنگ نایه بیرون آرد) (۲۶) بدرستی که ما بیرون آورنده نایه بودیم برای امتحان مرا ایشان را تا خلق بداند که سبب عذاب ایشان چه بود و صالح را گفتیم نگاه بان باش و به بین که بانایه چه میکنند و شکیبائی و رز با زار قوم (۲۷) و آگاه گردان ایشان را بآنکه آب چاه بخش کرده شده است میان ایشان و نافر روزی از آن ایشان و انعام ایشان در روزی خاص از آن نایه هر نصیبی از آب حاضر گردانیده شده است مرصاحب او را (یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره بردارد) (۲۸) پس بخوانند قوم ثمود بار خود را که قذار بن سالف بود برای عقر نایه پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه نایه در کمین نشست پس پی کرد ماقرا (محرک عقر نایه و زن بودند غیزه و صدوق و سبب آن بعضی سابقاً مذکور شده در سوره هود صدوق این عم خود مصدع بن مہرج را بر صال خود و عده داد و غیزه یکی از دختران خود را نامزد قذار بن سالف کرد و هر دو پناه گزید نایه کمین کردند چون نایه از آب باز گشت اول بمصدع رسید و او تیری بیگفتند که پاپهای نایه را بهم زد و غت قذار نیز از کمین گاه بیرون آمد و بشمشیر نایه را پی کرد و چون از

شعر

قضى الله امرا وجف القلم
فما شائى يوجد ومالا فلم

بیت

سر بر خط لوح ازای دارد خموش کز هر چه قلم رفت قلم در نکشد
(۴۹) و نیست فرمودن ماهر چیز را که نکوبن آن خواهیم مگر کلمه واحده
که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت مگر يك فعل چون نگریستن بعشتم
در سرعت و سهولت (یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم هم زدن بیاریم)
(۵۰) بدرستی که ما هلاك کردیم اشیاء و امثال شما را از کافران در زمانهای
گذشته چنانچه درین سوره ششید پس هست هیچ پند گیرنده که از حال ایشان
عبثت بردارد (۵۱) و هر چیزیکه کرده اند کفار گذشته مکتوب است در
لوح محفوظ زیر کتابها را گویند و لوح را زیر گفت باعتبار آنکه اصل همه
کتابها آنست یا خود همه فعال ایشان نوشته است در نامهای ایشان که بدست
حفظه است (۵۲) و هر خوردی و بزرگی از افعال و اقوال و افعالی که از اولین
و آخرین صادر شده و خواهد شد نوشته شده است و بر آن یاداش خواهند یافت
(۵۳) بدرستی که پرهیزکاران ترسکاران در بوستانها اند روز قیامت در جوی
های و چشمها (یعنی بوستانها مشتمل بر آنها و بقول بعضی نهر یعنی روشنی
و کشادگی یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در غایت وسعت و ضیاء بخلاف کفار
که در ضیق ظلمت گذرانند و دیگر منقیان باشند) (۵۴) در مکانی رسیده
که درونه لغو باشد و نه اتم (از امام جعفر صادق (ع) منقولست که حق سبحانه
آن مکانرا بصدق وصف کرد پس به نشنند دروی مکر اهل صدق سلمی فرمود
آن مکانی است که حق تعالی راست گرداند در آنوعده که با اولیاء کرده دوستان
در آن مقام باشند) نزدیک با پادشاهی توانا بر همه چیز (ر صاحب بهر الحقائق
فرموده که متعدد صدق مقام وحدت قربت است که در مرتبه عندیت متحقق شود
و کشف الاسرار آورده که کلمه عند رقم تقرب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب
فردا در آن سرای بدان اشخاص خواهند داشت حضرت پیغمبر (ص) امروز درین

سرا معصوم بدان بوده که ابیت عند ربی بطعنی و یستقینی و چون رتبتیکه
فردا خواص بدان نازند و امروز پایه ادنای وی بوده پس از مرتبه اعلای فردای
او که نشان تواند داد .

نظم

ای محرم سر لا بزالی	مرآت جمال ثی الجلالی
مهمان ابیت عند ربی	صاحب دل لا ینام قلبی
از قربت حضرت الهی	هستی بنبأه که خواهی
فری که عبارتش بسنجد	در حوصله خرد ننگنجد
کم گشته بود عبارت آنجا	بلکه نرسد بشارت آنجا (۵۵)

سورة الرحمن (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم کافران را از اسم رحمن
خبر داد گفتند ما رحمن را نمیشناسیم این سوره نازل شد و گفته اند اهل مکه
طاعت میزدند که فلان و فلان قرآن به محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) می آموزند
این سوره آمد که الرحمن خداوند بسیار بخشایش که رحمت او همه چیز را
فرا رسیده (۱) پیاموخته است قرآن مرحبیب خود را (نخبر و یسار یعنی

آسان گرداید هر روز آموختن و تکرار را آموزانید (۲) بیافرید خدای جنس آدمیان را (۳) پیاموخت ایشان را روشن کردن مافی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم را و علم اسماء بدو آموخت یا موجود آورد محمد را و پیاموزانید وی را بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه مضمون فعلت علم الاولین و الاخرین از این معنی خبر میدهد (۴) آفتاب و ماه میروند بحسابی معلوم (یعنی بروجهی که حق سبحانه مقرر فرموده مسیر ایشان را در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود) (۵) و گیاهی که بروید و آنرا ساق نباشد (یعنی بروی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول) و گیاهی که آنرا ساقی باشد و بر آن قائم بود یعنی درخت فرمان می‌برند خدا را بطبیع و طوع (چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجدو: ایشان بسایه ایشانست و گفته اند ما را بر سجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال الله تعالی ولكن لا تنفقهون تسبیحهم (۶) و برداشت رحمن آسمان را بالای زمین (بیانصد ساله راه) و بیافرید بامنزل گردانید ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن (۷) برای آنکه از حد در نگذرید در ترازو بوقت داد و ستد (یعنی از عدل تجاوز نکنید و بر راستی معامله نمائید) (۸) و بیای دارید سنجیدن را بمدل (یعنی زبان ترازو را دست دارید) و کم نکنید میزان را (یعنی کم ننمائید در وزن داد و ستد اینهمه تاکید اهل ترازو را جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمندة نشوند

نظم

هر جود هر چه که باز وی نو کم کند از کیل و ترازوی تو
هست یکایک همه بر جای خویش روز جزا جمله بیارند پیش
بسا تو نمائند نهانیت را کم شود و بیش ستانست را

(۹) و زمین را بگسترده یا بنهاد بر سطح آب برای آدمیان تا بر او قرار گیرند (۱۰) در زمین انواع میوه است و خرمانان خداوندان غلاف یعنی ادویه خرما مادامیکه منشق نشده باشد (و نه حصص خرما از فوا که بذکر

جهة تفصیل اوست و مشابهتی که با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده (۱۱) و در زمین دانه است خداوند برك خشك (مراد از دانه آن چیز است که از اوقات میسازند چون گندم و جو و جز آن و عصف گیاهیست که دانه از او جدا میشود) و در زمین ربحانی است (یعنی سپرغم که بوی میکنند مراد آن است که در زمین شمارا بمتنهاداده ام بعضی خوردنی و بعضی بو کردنی) (۱۲) پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفرید کار خود که مذکور شد تکذیب میکنید و انکار مینمائید که از اونیست (بدانکه سی و یکجا در این سوره این کلمات تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر این الفاظ بر او فرموده تا سامان وقایع متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند که تکرار برای دفع غفلت است و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در مصحح حاکم از جابر نقل کرده که حضرت پیغمبر «ص» این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از آن فرمود که مرا چیست که شمارا خاموش می‌بینم هر آینه چنانکه نبودید از شما در جواب این سؤال و من هیچ بار نخواندم فیای آلاء ربکم تا تکذبات الا ایشان گفتند ولا یبشی نعمک ربنا لا تکذب فلك الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای نوای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس تراست ثنا و سنایش (۱۳) بیافرید آدم را که بهر انس است از گل خشك مانند سفال پخته (اگر دست بروزی آواز کند) (۱۴) و بیافرید جان را که پدر جن است از زبان ساقی بی دود از آتش (و گوشت مارج از آتش است که زبان سرخ و سبز و زرد بیکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آتش در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتش است ممتاز به هوا که آنرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش و هوا چون خاک و آب بهم ممتاز شوند آنرا طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند آنرا مارج خوانند چنانچه تناسل در بشر بالقای آب است در رحم و تناسل در جن بالقای هوا در رحم آتشی و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار ساله بوده (۱۵) پس بکدام نعمتها از نعمت پروردگار خود که شمارا از گل و مارج آفرید و دولت حیات ارزانی فرمود انکار میکنید (۱۶) آفرید کار دو مشرق است

یکی مشرق تابستانی مرافتاب را و یکی مشرق زمستانی آفرید کار دو مغرب صیفی و شتوی مرشمس را (و در اختلاف مشرق و مغرب انواع فوائد است از اختلاف فصول وحدوت و آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت است و غروبش سبب آسایش و راحت) (۱۷) پس بکدام از این نعمتهای پروردگار شما حجب می ورزید و منکر آن میشوید .

(۱۸) راه داد دو دریا را یکی خویش و شیرین و یکی شور و تلخ تا بامر اویسکد بگر رسند (و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیسکد بگر ملتقی میشوند) (۱۹) میان هر دو دریا مانعی و حاجزی و پرده است از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن افزونی نمی جویند بر یکدیگر (یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود یا از حدی که مقرور شده تجاوز نمی نمایند تا آنچه میان ایشان است غرق نگردد و اگر بر یکی دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافع بسیار بر این دو بحر متفرع است) (۲۰) پس بکدام از این نعم آفرید کار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است انکار میکنید (۲۱) بیرون می آید از این دو دریا از بحر مالتخ مروارید کلان و مروارید ریزه و این جواهرها است که بدان آرایش کنید و از خرید و فروخت آن فوائد بایند و این نعم ظاهر است (۲۲) پس شما بکدام از این نعمتهای پروردگار خود نکذیب می نمائید (و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین است که هر سالی متلافی میشوند و ابر حاجزی است که منم میکند دریای آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می آید و از آن لالی منه مقدم میگردد و امام قشیری فرموده که بحرین خوف و رجاست با قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی غایت اولو احوال صافیه و مرجان لطائف و اقیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحرین خوف و رجاء عام مسمانان راست و از آن گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مؤمنان راست و از آن جواهر فقر و وجد زاید و بهر انس و هیبت انبیا و صدیقان را از آن گوهر فقر و ورع نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید .

بیت

قمر بحر قنار گوهر بقا بسایی

دگر نه غوطه خوری این کهر کجایابی

(۲۳) و مرخدای راست را ندن کشتیهای نور دهنده (و حفص بفتح شین خوانند یعنی نور رفتن آورده شده) در دریا مانند گوهرها در بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت انتفاع بندگان است از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارت و معاملات و این نعمتها عظیم است (۲۴) پس بکدام از نعمتهای پروردگار خویش منکر میشوید (۲۵) هر کس که بر زمین است از ذوی الروح هالک اند (یعنی سر انجام فانی شوند) (۲۶) و باقی ماند ذات پروردگار تو خداوند مزرکی و عظمت و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر کرا مستحق آت باشد (۲۷) پس کدام از نعمتهای آفرید کار شما که شمارا خبر داد از فتای شما تا آماده شود و کار سازید مر آن را و آگاه کرد از بقای خود نارجوع به حضرت او کنید و بر غیر او اعتماد ننمائید نکذیب میکنید (۲۸) میخواستند او را (یعنی میطلبند از وی هر که در آسمانها و زمین هاست حاجتهای خود را چه همه بدو محتاجند در ذات و صفات خود او در ساختن و پرداختن کاری است داعی را دعا اجابت کند و سائل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را شادان گرداند و بیمار را صحیح سازد و قومی را بر توبه دارد و گروهی را بیمار زند (۲۹) پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه انکار میکنید (این عینه فرمود که سراسر روز کار نزدیک خدای در روز است بکروز مدت دنیا و شان او در این بکروز امرست و نهی و عطا و منع و خلق و رزق و امانت و احیا و اعزاز و ازاله دوم روز مدت آخرت و شان آنروز حساب است و عقاب و جزا و سؤال و معافیت و مثاببات و نزد محققان یوم بمعنی آن است و آن جزوی از اقل زمان است و در بحر الحقائق آورده که مراد تجلی حق در هر آیتی بر حسب مشی و مناسب استعداد او تجلیات را نهایت نیست .

رباعی

کل يوم هوفى شان چه شان است چه شان
یعنی او صاف کمال تو ندارد پسا پسات
جلوه حق ترا غایت و پسا پساتی نیست
هر زمان جلوه دیگر شود از پرده عیان

(۳۰) زود باشد که حساب کنیم ما شمارا (فراغ اینجا بمعنی قصد معاسبه و مجازات است نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدید است و وعید چنانچه کسی مثلاً کسی را میگوید باش تا با تو پردازم و حال آنکه گوینده که یا هیچ کار نمیکند مرا تنویف سامع است اینجا نیز از روی وعید میگوید که قصد حساب شما خواهیم کرد) ای دو گروه بزرگ (یعنی انس و جن و هر یک آنکه بزرگ قدر و قیمت و دآرا قتل گویند که انی تارک فیکم الثقلین و گفته اند قتل گرانبارست و انس و جن بتکلیف گران باداند یا ببارگناه گران در مانده اند) (۳۱) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدید است بحساب تا از اعمال بد منزجر شوید و تعریف بخطاب با بکرم بی حد امید وار باشید تکذیب میکنید (۳۲) ای گروه پریان و آدمیان اگر توانید آنکه بیرون روید از کنارهای آسمان و زمین و بگریزید از قضای من با از نزول مرگ پس بیرون روید و فرار تمایذ بیرون نمی توانید شد مگر بفرار و تسلط و غلبه و شمارا این قوت نیست (بلکه هر جا که روید مرگ ملازم شماست و از وقوع آفت چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل معشر صف کشند و منادی ندا کنند که ای آدمیان و پریان این عرصه معشر است اگر توانید بیرون روید اما نمی توانید رفت مگر بجهت و پرهان و شمارا نه این است نه آن) (۳۳) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که اخبار کرد که شما عاجزید در دنیا و فرو مانده در آخرت نادانید که در هر دو سرا جزا و بار و مدد کار نیست و روی توجه بدرگاه او آردید چطور میورزید (۳۴) فرستاده شود بر هر که عاصی و مشرک باشد از شما زبانه خالص از آتش و دوری سیاه (یعنی بک نوبت زبانه آتش فرستند و بک کورت دود و گویند تعاس روی گذاشته است که بر سرهای ایشان

فرو ریزید) پس صبرت نتوانید کرد مر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم دیگر (۳۵) پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم شمارا بشود و بنعاس تا بازا بستیید از نافرمانی و پرستش وی اشتغال نمائید تکذیب می نمائید (۳۶) پس چون بشکافد آسمان برای نزول ملائکه پس گردد سرخ (یعنی برنگ گل سرخ) مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید (۳۷) پس بکدام از نعم آفریدگار خویش که خبر کرد شمارا از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت احوال بوی پناه جوئید تکذیب میکنید (۳۸) پس آنروز پرسیده شود از گناه او آدمی و نه پری (یعنی از ایشات سوال استعمال نه کنند که چها کردید بلکه سوال تو بیخ باشد که چرا کردید یا کنه کارانرا بعلامت بشناسند و حساست بسؤال باشد یا وقت خروج از قبور از ایشان پرسند و آنچه حق سبحانه و تعالی فرمود که لنسئلهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که همه را سوال کنند) (۳۹) پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از احوال آنروز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات است تکذیب میورزید (۴۰) شناخته شوند کافران بعلامت ایشات که سیاه روی و کبودی چشم است یا آتارغم و اندوه در بشره ایشان پس گرفته شوند بموهای پشانی یکبار و بقدما یکبار (یعنی نوبت موی پشانی ایشات گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سر نگون بدوزخ افکنند) (۴۱) پس بکدام از نعمتهای پروردگار خویش که خبر داد شمارا از گرفتن و در دوزخ افکندن کفار تا از کفر پرهیزید انکار میکنید (و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه ایشان را گیرند) (۴۲) این آن دوزخ است که از روی عناد تکذیب میکردند بآن مشرکان و باور نمیداشتند (۴۳) طوف میکند دوزخیان میان دوزخ و میان آب گرم آن گرمی بغایت رسیده (یعنی هر گاه که از آتش استغاثه کنند ایشان را فریاد رسی کنند و در میان چنین آب گرم اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جحیم و میم میباشند) (۴۴) پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شمارا از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده بایمان منصف شده از آفت نجات

باید نكذبت م نمایند (۴۵) و برای کسیکه بترسد از ایستادن پیش خدای دو بهشت است (یعنی کسیکه از موقف حساب بترسد و ترك معصیت نماید او را دو بهشت دهند عدن و جنت نعیم و گویند یکی خائف انس را بود و دیگر خائف جن را بود در موضع آورده که در باغ دهند ایشان را در باره بهشت که هر یکی از ایشان صد سال راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و میوه های دلکش و حوران مهوش بدو محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی است دیگر برای ترك مناهی بایکی برای خاصه خائف است و دیگر برای خدام و متعلقان او (۴۶) پس بکدام از این نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها میدهد برای ادای طاعت و ترك معصیت نكذیب میکنید (۴۷) دو بوستانند خداوندان شاخها (یعنی در آن درختان بسیار باشد هر یکی مشتمل بر اتمار گوناگون) (۴۸) پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار و اتمار باشد عطا میفرماید انکار میکنید (۴۹) در این دو باغ دو چشمه میروند هر جا که بهشتی خواهد در اعالی منازل یا اسافل آن یکی نسیم و یکی سلسبیل (در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ) (۵۰) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان کرده جمود میورزید (۵۱) در این دو جنت از هر میوه دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نشنیده باشد (۵۲) پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که اصناف ثمرات و فوا که بر بنده عطا میفرماید منکر میشود (۵۳) ترسندگان در این بهشتها تکیه کنند گات باشند بر فراشها که آستر آن از دیبای معکم باشد) از بزرگی پرسیدند که بطائن آن از دیبایست ظواهر آن از چه باشد جواب داد که ظاهر آن از نور بسته دیگری گفته است در این آیت که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم و میوه درختان این دو بهشت نزدیک است که دست قائم و فاعده مضطجع بدان میرسد و گفته اند کسی که تکیه کرده و آرزوی میوه کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن وی در آید (۵۴) پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که شما را نعمتهای و فرشهای پادشاهانه بنشانند و میوه لذیذ و لطیف دهد انکار میکنید (۵۵) در تصور و منازل این دو بهشت کوتاه چشمان اند یعنی حوران که

چشم فرو خوا بانیده باشند از نگرینی بغیر شوهران نسوده باشند ایشان را در میان پیش از دواج ایشان در بهشت و نه جنیان (یعنی حوران که برای انس مقروض شده باشند جن نیز در ایشان تصرف نکرده باشد) (۵۶) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت بیندگان ارزانی داشته نكذیب میکنید و باور نمیدارید (۵۷) گویا هستند آن حوران مغروق از یاقوت در سرخی و صافی و مروارید با کیزه در سفیدی و ضیا (۵۸) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین صفائی و پاکیزگی برای شما آفریده نكذیب میکنید و باور نمیدارید (۵۹) آیا جزای یکی که در عمل باشد مکر نیکویی که در ثواب با جزای (هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند با او امر و نواهی محمد الرسول الله نیست او را مکر بهشت و حاصل آیت این است که جزای نیکی است جزا دهند طاعات را درجات و مکانات کنند شکر را بزیادت نعمت و تقوی را غرغره و توبه را بقبول و دعا را به اجابت و سؤال را به عطا و استغفار را به مغفرت و خوف دنیا را بامن آخرت و خدمت را بسلطنت و در بحر الحقائق فرموده که نیست جزای فانی فی الله الا بقای بالله .

شعری

هر که در راه محبت شد فنا یافت از بحر لقا اندر بقا
هر کرا شمشیر شوقش سر برید میوه ذوق از درخت وصل جید
(۶۰) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آت مقرر فرمود نكذیب میکنید و انکار م نمایند (۶۱) و جز من دو بوستان که مذکور شد پافروتر از ایشان دو بوستان دیگر است (گفته اند دو بوستان اول از زراست برای سابقان و این دو بوستان از تفره برای اصحاب الیمین)
(۶۲) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها نامزد بندگانت میکند منکر میشود (۶۳) دو بهشت سبز از بسیاری سبزی بسیار زیاده است (۶۴) پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که چنین بوستانهای عطا میکند و سبزی موجب رونق مالی چشم است انکار میکنید (۶۵) در این دو بهشت در بهشته باشد جوشنده آب (یعنی هر چند از آب بردارند و بنگریند جوشند) (۶۶) پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که چنین دو چشمه بخوار آب شما میدهد نكذیب میکنید (۶۷) در این دو بهشت هر چه بخواهند از میوه و طعام و شراب و ...

خرما و انار از میوهها بجهت تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و هم غذا و انار میوه است و ده (۶۸) پس بکدام از نعمتهای پرورنده شما که چنین میوهها برسدگان ارزانی دارد انکار میکنید (۶۹) در این چهارجنت زنان برگزیده باشند نیکو رویان (یعنی حسن خلق ایشان بحسب خلق نیرآراسته باشد) (۷۰) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار و بیش که شمارا حوران دهد هر يك از دیگری نیکوتر تکذیب مینماید (۷۱) حوران پنهان شده در غیمها که از در مجوف است (و گفته اند مراد خاتنهاست و بعضی تخصیص کرده اند بحیلات و حجله خانه بود آراسته برای داماد عروس) (۷۲) پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود چنین که ازواج طیبه به بهشتیان میدهند انکار میکنید (۷۳) نسوده باشند مرا بشانرا آدمی پیش از شوهران که بدیشان نامزد شده اند و نه جن نیز دست برایشان رسانیده اند بلکه همه بکراند (۷۴) پس بکدام از نعمتهای خداوند خویش که ازواج ابکار نامرد ایشان (یعنی اهل ایمان کرده اند تکذیب میکنید) که چنین حوران نکاه داشته عطا کنند (۷۵) اصحاب الیمین تکیه زدگانت باشند بر فرشها یا بر بالشهای سبز و بساطهای قیمتی و رغایت نیکوئی (۷۶) پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما این نعمتها که مذکور شد تکذیب میکنید (۷۷) بزرگ است نام پروردگار تو (از حیثیت اطلاق آراسم بر ذات وی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و از این است که هیچ کس از عظمت ذات او خبر نداده و نمی تواند داد.

بیت

بر لب بحر چنین وامانده اند خشک لب هم مبتدی هم منتهی
در ترجمه و شرف معنی این اسم بر این وجه ایا کرده که خداوندی که از صفات جلال آنچه اثبات آن مستلزم کمال است ذات بی مثالش را ثابت است و آنچه سلب آن مقتضی عزت و کبریاست جناب مقدس از آن منزّه و معراست و اکثر محققان بر آنند که جلال اشارت به صفات قهریاست و اکرام عبارت از اوصاف لطیف پس نام ذوالجلال والا اکرام جامع باشد مرجع صفات الهی را و از این است که او را اسم اعظم گفته اند و غیر اسم اعظم را ذوالجلال و الا که اسم اولی است
فهرست است (۲۸۱)

سورة واقعا (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت (۱) نیست در واقع شدن و آمدن او دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که از او خبر میدهد صادق است و آن روز (۲) پرورنده است قومی را با فضل السافلین از روی عدل برداند گروهی را با اعلی علین از راه فضل یا خافض اعدا و اهل شقا و نفاق است در افق اولیاء از ادب باب اخلاص و وفق یا فرر میدارد آنانرا که در دنیا خود را مرتفع میداشتند و بر میدارد آنانرا که درین عالم فروتنی کردند (۳) یاد کن چون جنبانیده شود زمین جنباندنی بهمان وجه که بر دست منهدم گردد (۴) و رانده شود کوهها رانندنی یا شکسته و یاره یاره گردد (۵) پس باشد شباری که دیده میشود یا شمع آفتاب وقتی که از روزنه درافتد پراکنده منتشر گشته (۶) و شمائی مکلفان در آفت وقت باشد اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشند در سه مرتبه (۷) پس اصحاب دست راست چنانند اصحاب دست راست (تسلیم میکنند ایشانرا چنانچه کوئی فلان قوم بزرگانتند و چه بزرگان و گویند درین استفهام بعضی تعجب نیز هست و اصحاب یمین آنها اند که در وقت اخراج ذریه از صلب آدم بر راست وی بوده اند یا نامه اعمال در آن روز بر دست راست ایشان دهند تا به بهشت روند و آن بر یمین عرش است و گفت اند

ای دوستانه تا از این طایفه و این طایفه را بشناسی

میمنت یعنی یمن و برکتست یعنی ایشان میوه و مبارك قدمند (۸) و اصحاب دست چپ چه اند باران دست چپ (و ایشان بوقت اخراج ذریه در شمال آدم بودند با نامهای عمل بدست چپ ایشان میدهند یا بدو زخشان میزنند و دوزخ بر چپ عرض است و گفته اند مشام را از تشام گرفته اند و آنان شوم و نامبار کنند (۹) و پیش گرفته گان بر همه اقوام یا پیش روان به بهشت بپوشی گرفتگاتند بایمان (چون مؤمن آل برعون و حبیب نجار و صدیق و مرتضی علی رضی الله عنهم با آنکه بدو قبله نماز گذاره اند یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با اهل قرآن با پیش روان بصفت جهاد یا سبقت گیرند گان به تکبیر اول) (۱۰) آن گاه نزدیک گردانند گان بر رحمت و کرامت (۱۱) در پوستانها مشتمل بر اقوام نعمت (۱۲) گروهی بیشتر از پیشینیان یعنی امام انبیاء گذشته (۱۳) و اندکی از پسینیان (یعنی امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مضمون سخن آنست که سابقان امام ماضیه پیش از سابقان این امتند و در تبیان آورده مراد جماعتی اند که انبیاء را معاینه دیدند و خدمت ایشان رسیدند و بدیشان گرویدند نه تمام امتان ایشان زیرا که امت متابعت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه فحوائی اند اکثر الناس قبلاً يوم القيمة از آن خبر میدهد و در حدیث مریده رضی الله عنه مذکور است که اهل بهشت صد و بیست مرتبه باشند هشتاد و هفت ازین است و چهل از سایر امم و این سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند) (۱۴) و تختها بافته نرد و مشک در و باقوت از نرد (۱۵) نکیه زدگان بر آن تختها بر این یکدیگر یعنی دوی یا دوی تابیدار هم مستان و مسرور باشند (۱۶) میگردند بر ایشان برای خدمت کودکان جاوید مانند گان به هیات کودک (چه خدمت خردان زیبا تر است از خدمت کبار گویند آراستگان بگوشوارهای زرین و این کودکان را خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از سلمان رضی الله عنه آورده اند که ایشان اطفال مشرب کانتند که به خدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف کنند) (۱۷) بگوزها و ابریهها و جامها از شرابی که روانست در بهشت با غنم و بأك و صالی غنم آب زلال (۱۸) و در دست نکشند از آن شراب بطن آن غنم را غنم آنهاست و نه بهوش و نه غل شوند از آن (۱۹)

و دیگر بر ایشان میگردند میوهها از آنچه اختیار کنند و برگزینند (۲۰) و به گوشت مرغان (که الطاف لعموم است) از آنچه آرزو کنند (یعنی بر وجهی که خواهند جوشید یا بریان کرده) (۲۱) و بر سابقان در جنت طواف می نمایند از برای خدمت زنان سفیدروی کشاده چشمانت در صفا و لطافت (۲۲) مانند مروارید پوشیده در صدف که غباری بر او نشسته باشد و دست اغیار بدو فرسیده باشد (۲۳) پادشاه میدهم ایشان را پاداش دادنی بسبب آنکه عمل میکردند در دنیا (۲۴) نشوند در بهشت سخنان بیهوده یا بانك و فریاد یا سوگند بدروغ و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام (۲۵) لیکن میشوند سخنی که آن سلام است (تکرار این لفظ ایلست بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام میکنند) (۲۶) و اصحاب دست راست چه اند اصحاب دست راست (یعنی بزرگ و مکرمند و ایشان باشند) (۲۷) در زیر درخت بی خار (بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بروح افکنندند و آن وادی است از طائف مشتمل بر درختها سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی این آبت آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی خار) (۲۸) و درخت مورد میوه های آن برهم پیچیده (یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد) (۲۹) و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود و مراد از ظل راحت است (۳۰) و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرو میریزد بر بوستانهای دیگر (۳۱) و میوه های (۳۲) نه بریده شده (یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا که فصلی باشد چون فصلی) و نه منع کرده شده (یعنی از خوردن هیچ نوع باز نگذاشته اند) (۳۳) و بقیعت با رفیع اندر (و بقول بعضی فرش کنایست از زنان و مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشاند) (۳۴) بدرستی که مایا فریدیم ابتداء و بسی سببی ولادت زنان عجل از دنیا را آفریدنی (یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر مراد آنست که پیره زنان را جوان سازیم بر يك سن) (۳۵) پس گردانیم ایشان را خلقی دیگر مراد پوشیده (یعنی در گاه که از راجع به ایشان آینه ایشان را بگردانند) (۳۶) دوزخ داران و هاشلان شوهر خود باشند (با باطنی و ناز با شیرین سخن) همرازان

همه سی و سه ساله و شوهران نیز به همین سن (و در تبیان آورده که صبیان را که به بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجز و رانیز رد کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشد در دنیا بمضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر را از اهل بهشت نبود چون امراة فرعون و اورا یکی از بهشتیان دهند و اگر زوج و بهشتی بود باز بر او ازانی دارند و اگر زیاده از يك شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند بزواج آخرین نامزد کنند و این زنان را انشا کنیم) (۳۷) برای اصحاب دست راست (و گویا که سائلی پرسد کیانند اصحاب الیمین می فریاد که ایشان) (۳۸) گروهی اند از پیشینان (۳۹) و گروهی اند از پسینان (در اسباب نزول آمده که چون آیه و قلیل من الاخرین فرود آمد فاروق رضی الله عنه گریان شد و گفت یا رسول الله ما بنو کروی دیدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات نیابد مگر اندکی این آیت آمد که و نلے من الاخرین حضرت رسول الله ص بر او خواند و عمر گفت که رضینا عن ربنا و پیشبرم فرمود که از آدم تا من يك نلے است و از من تا قیامت يك نلے و در حدیث آمده که اگر جوان تکون و انصف اهل الجنة و مقرب گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند و هشتاد از آن است من خواهند بود و از این جا معلوم میشود که هیچکس از امت متابعت آن حضرت ص در دوزخ جایز نخواهد ماند .

بیت

نیاشد بزنندان دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر

(۴۰) و اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ (یعنی چه خوار و بی مقدارند و در آن روز باشند) (۴۱) در آتش سوزان باد بادی گرم که حرارت آن در مشام ایشان نفوذ کند و در آب گرم منتهای در حرارت (صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه گرم از دکان در دنیا آب مبطّلند و چون در حمیم افتند از حرارت آن بیشتر متاثری کردند پس پناه برند بسایه و از آن سایه خبر میدهد که [۴۲] و سایه از دود پناه گرم [و گویا که حیموم گویی اند از آتش که دوزخیان بسایه آن پناه برند] (۴۳) و گویا که حیموم گویی اند از آتش که دوزخیان بسایه آن پناه برند

عذابها ایشانرا بچه جهشت [۴۴] بدرستی که ایشان بوده اند پیش از این در دنیا بنار و نعمت پرورده شده گان و نعم ایشان با مجرمات بوده و اتباع شهوات [۴۵] و بودند که اصرار می نمودند بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بر آن اقامت میکردند با سوگند بدروغ می خوردند بر آنکه حشر نخواهد بود [۴۶] و بودند که می گفتند آیا وقتی که بمیریم و گردیم خاک و استخوانهای می گوشت و پوست آیا مرا آنکی بختگانیم از قبرها و زنده شده گان [تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار] [۴۷] آیا بدران پیشین مانیز مبعوث شوند [۴۸] بگوای محمد در جواب ایشان که بدرستی که بدران پیشین از اباء شما و غیر آن و پسینان از شما و غیر شما [۴۹] هر آینه جمع شده گانند برای وقتی مقرر شده از روز معلوم که قیامت است یا همه مجمعه و غد در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا همه مجزور شوند بمکان حساب یا زمان حساب در روزی که معلوم است مر خدا برا [۵۰] پس بدرستی که شما ای که راهان از راه حق تکذیب کنند گان بر بخت و نشور و خطاب با اهل مکّه و امثال ایشانست مگر بد که شما فردای قیامت [۵۱] هر آینه خورند کابند از درختی که آن زقوم است [یعنی شما را زنده کنند و از آن درخت بخورانند] [۵۲] پس بر کنند گان باشید از میوه آن درخت شکهارا پس آشامند گان بر بالای زقوم از آب گرم [آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا بر سازند شکما را از زقوم پس تشنگی برایشان غلبه کند آنکه حیم برایشان عرضه کنند بسیاری از آن بیاشامند] [۵۳] پس آشامند گانید از حیم مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و مدت ها آب بیافته یا مثل زمین ریگستان که هر چند آب خورد اثر او بر او پدید نیاید [یعنی دوزخیان چندانکه حیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد] [۵۴] این ماکول و مشروب پیش کش ایشان است در روز جزا و چون محضری که برای میهمان آرند [و بعد ازین در دوزخ انواع ماکول و مشارب خواهد بود ایشان را که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیابد] [۵۵] ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید پس چرا باور نمیدارید آفرینش خویش داد انما [چه بر همه اهل خرد ظاهر است] که بر ابدان انا نزلانست بواغاده این قادر خواهد بود [۵۶] آیا خبر دهید از آیتیکه منبر بود

در رحم زن [۵۸] آيا شما می آفرینید کودکان را از آن یا ما می آفرید کار آن و شما مقید باینکه خالق منم چه شما بدان وجه و بدان نوع که فرزند می طلبید متواند نمیشود بلکه بر وفق مشیت و طابق اراده من می آید [۵۹] ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت هر کس و بهیچیک ما پیشی گرفته شده یعنی کسی به حکم ما پیشی نتواند گرفت و از موتی که مقرر شده نتواند گریخت و ما این مرگ را تقدیر کردیم [۶۰] بر آنکه تبدیل کنیم از شما کسانی را که مانند شما اند یعنی میرانیم و دیگران را بیاریم و بیافرینیم دیگر باره شما را در جهانی و صورتی که نمیدانید امروز [یعنی کافران را در زشتترین صورتی و مومنان را در بهترین هیانی [۶۱]

و بدوستی که دانسته اید شما آفریدن نخستین که نطفه بودید و علقه شدید تا آخر و بدانیم اقرار دارید پس چرا باد نمیکنید توانائی سق را بر نشاء آخری (چه هر که بر آن قادر است از این عاجز نتواند بود .

نظم

آنکه ما را ز خلوت نساورد	میکشد تا بجلاوه گاه وجود
بار دیگر که از سوم هلاک	روی پوشیم زیر پرده خاک
هم تواند بامر کن فیکون	کارد از گوشه لحد بیرون

(۶۲) آيا اخبار می نمائید از آنچه کشت میکنید و تخم در زمین می افکنید (۶۳) آيا شما میرو بانیید آن تخم را یا ما رو بانیید ایم (حرث فصل عباد است و زرع فعل خدای و در خبر آمده که نکوید بکی از شما که زارعت ولیکن گوید حرث چه شق ارض و القای بذر و در واز بسته است و رو بانییدن از حق سبحانه) (۶۴) اگر خواهیم هر آینه گردانیدیم آنچه را که کشتاید گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن یا گیاهی بیدانه پس شما روز باشید از آن فضا و بلبه که شکفت مانید بابر آفت آن اندوه ناک باشید یا از جهل و سهل خود پشیمان گردید و میگوئید (۶۵) آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۶۶] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۶۷] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۶۸] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۶۹] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۷۰] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۷۱] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۷۲] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۷۳] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۷۴] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۷۵] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۷۶] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۷۷] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۷۸] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۷۹] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۸۰] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۸۱] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۸۲] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۸۳] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۸۴] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۸۵] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۸۶] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۸۷] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۸۸] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۸۹] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۹۰] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۹۱] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۹۲] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۹۳] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۹۴] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۹۵] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۹۶] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۹۷] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۹۸] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۹۹] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند) [۱۰۰] آيا ما را زده ان زده گانیم (و ملحق با ما خواند بطریق خبر یعنی بشهرتیکه ما را زده اند)

[۶۸] آيا شما فرو فرستاده اید آنرا از ابر سفید یا ما فرو فرستاده ایم آبی شیرین لطیف را [۶۹] اگر خواهیم گردانیم آن آب را تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم پس چرا شکر نمیگوئید خدای را بر این نعمت [۷۰] اخبار کنید آيا از آتشی که بیرون می آید [۷۱] آيا شما بیافریده اید درخت آتش را که مزح و غفار است آيا ما آفریننده آنیم اهل بوادی شاخی از شجره مرخی که مذکر میگویند بر شاخی از درخت غفار که انی میخوانند میسایند حق سبحانه از میان آن دو شاخ تر که آب از آن میچکد آتشی بیرون می آید [۷۲] ما گردانیدیم آن آتش را باد کردنی که چون به بینید آتش دوزخ را یاد کنید با آنرا تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که قادر است بر احوال آتشی از درخت سبز و تر و با وجود مائیتی در او است که بکیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن و ما ساختیم آتش را بر خود داری یعنی سبب نفع گرفتن مر مسافران را و مقیمان را اکتفا کردند که احد القدین چنانکه سرا بیل تیکم الحر [۷۳] پس تسبیح گوئی بنام پروردگار بزرگ تو و او را بیا کی یاد کن [۷۴] پس سو کنند یاد میکنیم بمواقع نجوم قرآنی [یعنی اوقات نزول آن یا مغارب نجوم و مسافط آن صاحب کشف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آن است که غروب دلیل زوال است و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود مؤثری که تاثیر او را زوال نیست یا بمطابق کواکب یا به جاری آن و در عین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشان است که مشبه اند به نجوم کما قال اصحابی کالنجوم که بروج آسمان است کما فی قوله تعالی و السماء ذات البروج یا از زمان نجوم که مامور برجم شیاطین شدند و آن وقت مولد حضرت پیغمبر «ص» بود و هنگام بعث او و امام زاهد فرموده که مراد نجوم قرآن است و مواقع آن دل مقدس پیغمبر ما هر چند دل مطهر او یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار بود هر نجمی و قرات امام حمزه و امام کسانی که موقع خوانده اند مؤید این قول است و نزول قرآن بر قلب مبارک وی به نفس نزول به الروح الامین علی قلبك ثابت شده (۷۵) و بدوستی که آنچه خدای بدو سو کنند خورد سو کنندی است اگر دانید بزرگ و معتبر جواب قسم چیست (۷۶) بدوستی که آنچه آن حضرت

بر شما میخواند هر آینه قرآنی است بزرگوار و بسیار نفع چه مشتمل است بر اصول علوی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی است نزد خدای و ملائکه و مؤمنان باحافظ و قاری او مکرم و معزز است این قرآن نوشته است (۷۷) در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک خدای در لوح محفوظ (۷۸) نسایند لوح را (یعنی مطلع نشوند بر آنچه در او است) مگر یا کبیر کان (یعنی ملائکه که مطهر اند از کدورت اوصاف رویه کلبی را گوید که مراد سفره اند و اکرام بر او و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکند مصحف را مگر پاک شدگان از احداث ظواهر آیت نفی است و مراد نهی و معنی آی این یعنی جنب و محدث باید که مس نکند در قفای مالکی و شافعی محدث و جنب و حائض را نجویز نمیکند حمل مصحف و مس آن و جنبه گویند محدث و جنب را رواست حمل مصحف و مس آن و حائض را نه و نزد امام اعظم نشاید محدث رجنب و حائض و نه ارا مس مصحف مگر با غلافی منفصلا از او و در نوادر مذکور است که جنب و حائض را بقول ابو یوسف جایز است کتابت قرآن و قتیکه لوح بر زمین بیفتد نه بر کنار و نزد امام محمد بهیچوجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قرائت کرده اند و از ابن عمر منقول است که دوست تر نزد من آن است که قرآن نخواند کسی مگر آنکه ظاهر باشد محمد بن فضل فرموده که مراد از این طهارت نوحید است یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس نهی میکرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قرائت قرآن و محققان گفته اند که مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشند قرآن را مگر یا کبیره دلان که مؤمنانند با عمل بقرآن و نگاهداشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که یا کبیره شده باشند بهد و توفیق از لوث خدلا ، یا علم بدان یعنی تفسیر و تاول آنرا ندانند الا آنها که سرایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که باکی سربتنی ما سوی الله است حکیم سنائی فرموده .

بیت

جمال حضرت قرآن نقاب آنکه بر اندازد

که دار الملك معنی را مجرد بیند از غوغا

در بحر الحقائق آورده که مکاشف نشود با سرار قرآن مگر کسیکه یا کبیره گردد از لوث توهم غیر و غیریت و برسد بمقام شهود حق در مرابای خلق و شهود خلق در مرابای حق و این معنی میسر نشود جز بقتلای شاهد و شهود در مشهودی بیت

چو بت تجلی کرد او صاف قدیم

بس بسوزد وصف حادث را کلیم (

(۷۹) قرآن فرو فرستاده شده است از آفریدگار عالمیان (۸۰) آیما بدین سخن که قرآن است شما ای اهل مکه ناگروید گانید یا مدافعه کنندگان یا منکران (۸۱) و میسازید روزی (یعنی بهره خود را از قرآن) آنکه تکذیب کنید مراد را با مبگردانید شکر روزی را که نسبت باران بآب و هوا کنید و این تکذیب سخن خداست (۸۲) پس چرا نه خون برسد روح به چهره تلو در وقت مرگ (۸۳) و شما آن هنگام می نگرید بمیت (۸۴) و ما نزدیک ترین بدان محضر از شما ولیکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن قرب بلم و قدرت و ربوبیت است (۸۵) پس چرا نه اگر هستید شما غیر جزا داده شدگان در قیامت (۸۶) باز گردانید روح را بجسد اگر هستید راست گویان (ملغص آیت آن است که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میگویند پس چرا باز نمیگردانید روح را به تن خود و قتیکه بعلم رسیده) (۸۷) پس اگر باشد منوفی از نزدیک کرادینده شدگان بدرگاه ربانی (یعنی از سابقان بود) (۸۸) پس مراو راست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلاصی از غم یا مغفرت یا فرح و اینها در قبر بود یا در قیامت و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تعیت ملائکه یا ربیعان مشموم و اینها در بهشت باشند و دیگر اوراست بهشت (یعنی ادراک بوستان بر نعمت) (۸۹) و اگر باشد آن وفات کرده از اصحاب دست راست (۹۰) پس سلامت است مرترا ای کسیکه هستی از اصحاب یمن و اشهر آن است که سلام بر توای محمد از اصحاب یمن که برادران تواند یا مؤده سلامت باد ثورا از ایشان (یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفات) (۹۱) و اگر باشد مرده از تکذیب کنندگان بخدا و رسول گمراهمان از طریق حق (۹۲) پس مر اوراست پیش کش در قبر از آب گرم کرده در دوزخ

بادود آتش دوزخ (۹۳) در آوردن روز قیامت در آتش بیوزان (۹۴) بدرستی که آنچه گفته شد در شان این سه گروه هر آینه آن حق یقین است (یعنی راست و درست و بی گمانی (۹۵) پس تسبیح کوی بنام پروردگار بزرگ خویش (یعنی تنزیه کن او را بذكر نام خجسته فرجام او را آنچه لایق عظمت و کبریای او میباشد یا نماز گذارند که پروردگار خودتولی آن است که بگوی سبحان ربی العظیم و در غیر آمده که بعد از نزول این آیت حضرت رسول فرمود که اجعلوها فی رکوعکم (۹۶)

سورة الحديد ۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نماز گذارد و پرستش کرد مرخدا پراهر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمین است از مؤمنان (و اشرار آنست که تسبیح گفت مرخدا پرا و پیاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن آنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی تسبیح بود کما قال الله تعالی و ظلالهم بالغدو و الاصال) و خدای غالبست در هر چه خواهد دانا بهر چه فرماید (۱) مرا و راست پادشاهی آسمان و زمین که موجد آن است و متصرف در آن زنده میگرداند در آخرت و میبیراند در دنیا و او بر همه چیز از امانت و احیاء توانا است (۲) او است پیش از همه اشیا و پدید آورنده آنها یعنی قدیم ازلی است که او را بدایت نیست و پس از تنای همه موجودات اوست یعنی باقی ابد است که آخرت او را نهایت نیست.

۱- در مدنی نازل شد و دارای بیست و نه آیه است

فرد

اول او اول بی ابتدا، آخر او آخری آنها

بیت

بود نبود این چه بلندست و بیست باشد و این نیز نباشد که هست آشکارا وجود او بکثرت دلائل و نهان حقیقت ذات او از عقل هر عاقلی (اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیت از حدود هفتاد تجاوز کرده و بشرحی تمام و بسطی لا کلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته اینها بدو قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چهار طائفه اند اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر دوم جمعی که در آخر زندگی دست گیرند چون اولاد و احفاد سوم زمره که آشکارا بانو باشند چون دوستان و یاران و خادمان چهارم فرقه که پنهان بانو معاش کنند چون زنان و کنیزان و رب العالمین میگوید اعتماد بر خلق ظاهر و بر خلق پنهان ممکن و کار ساز خود ایشانرا مبنی دار که اول منم که تو را از عدم بوجود آوردم و آخر منم که باز گشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم که صورت تو نیز بوجهی خوبترین بیاراستم باطن منم که سرائر حقائق در دل تو بودیت نهادم.

رباعی

اول آخر توئی کیست حدوث قدم ظاهر و باطن توئی بیست وجود عدم او، بسی انتقال آخر بسی ارتحال ظاهر تو، چند و چون باطن بی کیف کم در بحر الحقائق آورده که اول است در عین آخریت و آخر است در عین اولیت و بر همین منوال ظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریت از شیخ ابوسعید خراسانی قدس سره پرسیدند که خدای را بچه شناختی گفت بانکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد الا از چشمت واحد و اعتبار واحد در آن واحد.

تلمیح

باطنی و هم در آن دم ظاهری
و زمه پاکسی و مستثنی بذات

اولی و هم در اول آخری
تو محیطی بر همه اندر صفات

و او بهمه چیزها داناست (اول و آخر نزد علم او مساوی است ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسان) (۳) اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله در مدت شش روز (تاملانکه مشاهده کنند حدوث آنها را پس چیزی از چیزی) پس قصد کرد تدبیر عرش و اجزای امور متعلقه بدو و بر وفق ارادت خود و میداند آنچه در آید در زمین (چون تنهائی که بکارند و قطرات باران را و گنجها و اموات) و میداند آنچه بیرون آید از زمین (چون نباتات و معدنیات و برخی از دفائن در دنیا و بعضی صکنوز و تمام موتی در آخرت) و میداند آنچه فرود آید از آسمان (چون باران برف و تگرگ و ملائکه و احکام) و آنچه بالا برود و در آید در آسمان (چون اعمال و دعوات و ملائکه که علمهای بندگان می نویسند) و خدای باشماست (بعلم و قدرت عموماً و بفضل و رحمت خصوصاً) هر جا که شما باشید (یعنی معیت علم و قدرت بهیچ حال از شما جدا و منفک نبود و این معیت نه به قتل مفهوم میگردد بلکه ذوق آنرا بکشف دریابد.

بیت

این معیت می نیکیند در بیان نسی زمان دارد خبر زو نی مکان)
و خدای بد آنچه شما میکنید بیناست (و بر آن جزا خواهد داد) (۴) مر او را است حکم گذاری و فرمان روائی در آسمان و زمینها (تکرار این کلام بجهة آنست که اول تعلق با ابداء دارد ثانی با عادت چنانچه میفرماید) و بسوی خدا باز گردیده شود عواقب کارها (۵) در آرد شب را در روز (یعنی از زمان شب در روز افزاید) و در آرد روز را در شب (یعنی از زمان روز بر شب زیاده کند باختلاف فصول اربعه) و او داناست بآنچه در دلها پوشیده است، (۶) بگروید (ای کافران) بخدای و او را بیکانه دانید و بفرستاده او (که محمد است م تصدیق وی نمائید) و بدهید از مالها که گردانیده است خدای شمارا خلفای گذاشتگان بتصرف در آن (یعنی از مالها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان شما رسید، در راه خدا بذل کنید) پس آنانکه

گرویدند بخدا و رسول از شما و نفقه کردند مال خود را بزرگوبه و جهاد و سایر خیرات مرایشانراست مزدی بزرگ و ثواب عظیم (که جنت و نعم است) (۷) و چیست شما را که نمیگروید بخدا و بوجدانیت او متصرف نمی شوید و حال آنکه پیغمبر که فرستاده است میتواند شمارا بجهت و برهان تائید آن آید بآفرید کار خویش بدرستی که فرا گرفت غذای بیمان شما را (در روز است) (۸) اوست بر اقرار دوییت و نفی شرک) شما باور دارندگان مر آن میثاق را (۸) اوست آنخداوندی که فرو فرستد بر بنده خود که محمد است آیتهای روشن (یعنی قرآن باممیزات هویدا) تا بیرون آورد شمارا (خدا بقرآن یا پیغمبر ص بدعوت) از تاریکی های کفر بروشنی ایمان (یا از جهل به علم و از ضلالت به هدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب و بتورنجلی) و بدرستی که خدای شما مهربان است که قرآن می فرستد و بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرماید (۹) و چیست شمارا و چه فائده می بینید و چه عذر دارید در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را در راه خدای و حال آنکه مر خدای راست میراث آسمانها و زمینها (یعنی هر چه در آسمان و زمین است بعد از فتنای اهل آت بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مراور است و لکن خلق در آن تصرف میکنند و بآخر دست تصرف دیگران کونا شده بحق سبحانه باز گردد در بین کلام ترغیب است بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را در آت نگاه دارید و برای خود ازین ذخیره آخرت بردارید) برابر نیست از شما ای مؤمنان هر که نفقه کند پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی یرک و نوا اند و کارزار کند (بادشمنان خدا و رسول ص با کسیکه اتفاق نماید و داعیه قتال دارد بعد از فتح مکه چه در آت وقت مال بسیار خواهد بود چندان با اتفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد) آن گروه منافقان و مقاتلان قبل الفتح بزرگترند از دوی درجه و مرتبه از آنانکه نفقه کنند پس از فتح و کارزار نمایند و همه (۱) روز است روز رسیدن ذوات است بسرحد انسانیت که ظهور آنها

در پشت پدران است (م)

را که نفقه و قتال میکنند پیش از فتح و پس از آنست و عده کرده است خدای بهشت اما در حساب ایشان متفاوت باشد و خدای بآنچه میکنند از نفقه و قتال باخلاص یاریا دافا است (اکثر مفسران بر آنند که این آیت در شان ابوبکر صدیق که اول کسیکه ایمان آورد و نفقه کرد و با کفار معاصمه نمود او بود و اشارت بدین معنی در صفت او گشته اند.

رباعی

صاحب قدم مقام و تجربید سر دفتر جمله اهل توحید
در جمیع مقربان سابق حقا که جز او نبود صادق (۱)

(۱۰) کیست آن کسیکه او وام دهد خدای را (یعنی نفقه کند مال خود را بامید چون طالب عوض بآن مانند که قرض میدهد) وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس و باخلاص تا زیاده گرداند خدای جزای قرض او را برای او (یعنی اجر او را مضاعف سازد) و مراورا بود مزدی گرامی که بهشت است (۱۱) یاد کن روزی را که بینی مردان گرویده و زنان مؤمنه را بر صراط در آن دم میرود شتابان روشنی توحید ایشان در پیش ایشان تا باسانی میکنند و از جانبهای راست ایشان تا ایشانرا ببیشت رهنمودنی میکنند (و از این مسعود منقول است که نور هر کس به مقدار عمل وی بود نور یکی از صفا باشد تا عدن و از آن دیگری برابر کوهی و یکی را به مقدار نخلی و ادنی نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را به بیند باری هیچ مؤمن بی نور نباشد و گویند فرشتگان مرا بشمارا که) مؤده شما امروز دخول است در بوستانها که پیوسته میرود از زیر منازل و اشجار آن جویها و باشید شما جاودان در آن و این بشری بهشت جاویدان او رستگاری بزرگ است (چه از همه احوال قیامت این شده بدار الجلال میرسید و دیدار ملک متعال می بینید.

مصرع

هزار جان مقدس فدای دیدارش

(۱) این قول بعضی مفسران عامه است و مفسران عامه و خاصه این

آیت و مدیحه سرائی را خواص امیر المؤمنین علی علیه السلام میدادند (م)

ابو امامه فرموده که مؤمنان را بر صراط نور دهند و کافر و منافق را بی روشنی بگذرانند و مؤمنان هر گاه که روی باز پس میکنند همه صراط روشن میگردد پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسند که ما قال الله تعالی (۱۲) یاد کن آن روزی را که گویند مردان منافق و زنان منافقه مرا آنرا که گردیده اند یعنی از اهل ایمان التماس کنند که شما نظر کنید بما تا بگیرییم روشنی از نور شما چون بمائیکرید گفته شود (یعنی گویند مؤمنان با ملائکه مر منافقا را) که باز گردید باز پس خویش (یعنی بدنیا روید پس بجویند روشنی را که در محشر کسب نور بتوان کرد از دنیا با خود باید آورد.

بیت

کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی

آب از اینجا بر که در دنیا بسی شور و شراست

منافقان فهم این معنی نکرده بتصور اینکه نور از پس ایشان است روی باز پس کنند پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی زنند میان منافقان و مؤمنان دیواری بزرگ چون باره شهری مراورا نری باشد که مؤمنان بدان در در آیند باطن سور یعنی داخل آنکه مؤمنان در وی میروند در رحمت بود زیرا که نزدیک بهشت است و ظاهر سور یعنی خارج آن زایش آنکه طرف منافقانست عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ است (اما منافقان چون باز پس نکرند نوری نه بینند باز هم متوجه مؤمنان شوند دیواری بینند میان خود و ایشان حاضر شده دری دارد از آن در بنگرند و مؤمنانرا مشاهده نمایند که خرامان خرامان متوجه ریاض جنان اند) (۱۳) بخوانند ایشانرا بزاری و گویند ای مؤمنان آیا نبودیم با شما در دنیا و به جماعت شما نماز میکردیم و به وقت شما روزه میداشتیم گویند مؤمنان که بلی بظاهر باما بودید و لیکن شمار رفتن فکندید نفسهای خود را و بسبب نفاق لذت معاصی چشیدید تا سراوار غیبت گشتید و تاخیر کردید و توبه و شک آوردید در نبوت حضرت محمد مصطفی و بفریفت شمارا آرزوهای شما (یعنی املهای دور و درازی پیش گرفتید) تا رفتی که بیاند فرمان خدای به قبض روح شما و فریفت داد شمارا بقدرای شیطان

فریخته بادنیای ناپاینده (۱۴) پس امروز فرا گرفته نشود از شما ای منافقان چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید و نکیرند فدایتان را از آنانکه نگروریده اند جای شما و ایشان آتش دوزخ بود آتش سزاوارتر است بشما و بد بازگشتی است آتش (آورده اند که مؤمنان در مکه با فقر و فاقه بعضی اوقات طاعت را تمهید می کردند بعد از هجرت که مال بسیار بدست آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد آثار فتور و قصور در وظایف عبادات ایشان ظاهر گشت آیت آمد) (۱۵) آیا وقت نیامد آنرا که گرویده اند آنکه برسند و نرم شود دلهای ایشان برای یاد کردن خدای و برای آنچه فرو فرستاد خدای از کلام خود که درست و راست است (و فو لی آنست که مزاح و مضاحکه در میان بعضی از اصحاب بسیار شد و این آیت نازل گشت با صحابه التماس موعظه کردند و این کلام فرود آمد و جمعی گویند نزول آیت در شان منافقان است میفرماید که وقت نیامد آنها را که ایمان آورده اند بزبان و دل ایشان از این خبر ندارد که ترسکار گردد و اخلاص را شمار و دثار خود سازند) و مباشید ای مؤمنان مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند پیش از این (یعنی چون یهود و نصاری مباشید که ایشانرا تورات و انجیل داده اند) پس دراز شد برایشان زمان (یعنی عمر دراز یافتند و عمل دور پیش گرفتند) پس سخت شد دلهای ایشان و در آن خشوع نماند و بسیاری از ایشان خارج اند از دین خود و تارك اند مرا احکام کتاب خود را از فرط قسوه (و گفته اند نتیجه سختی دل غفلت است و نشانه نرمی دل توجه بطاعت)

هشتم

دلی کن نور معنی نیست روشن . مخوانش دل که آن سنگ است و آهن

دلی کن کرد غفلت زنك دارد از آن دل سنگ و آهن تنك دارد

(۱۶) بدانید ای منکران بهشت آنرا که خدای زنده میگرداند زمین

(و این از مردکی و انصردکی او و بهمان منوال زاده خواهد ساخت اموات

را بدرستی که روشن کردیم برای شما نشانهای قدرت را شاید که عقول خود را

در انزال بکار آورید (۱۷) در عینیکه فوجان بار و داده روزان که در

که قول خدا و رسول را راست دانستند (و حق بنشدید میخواند یعنی مردان و زنان صدقه دهند) و حال آنکه وام داده اند خدا را و وام دادنی نیکو (یعنی از اطیب اموال) زیاده گردانیده میشود برای ایشان مزد ایشان را ازده تا هفتصد و زیاده و مرایشان را است مزد گرامی و پاداشی بزرگوار (یعنی بهشت) (۱۸) و آنان که گرویده اند بخدا و بفرستادگان او و شك نیاورده در اخبار و احکام ایشان آن گروه ایشان صدیقان اند (یعنی بسیار راست گوینان) و گواهانند بروز قیامت نزدیک پروردگار خود برانبیا و امام ایشان (و بقول بعضی که والشهدا را مبتدا دانند معنی آیت آنست که آنها که شهید شده اند در راه خدای نزدیک وی در درجات قرب) مرایشانرا است مزد ایشان که وعده کرده ایم و روشنی که روز حشر بالشان بود و آنانکه پیوشیدند حق را و انکار نبوت یقه بران کردند و تکذیب نمودند آیههای ما را که بر محمد فرو فرستادیم آن گروه ملازمان دوزخ اند (۱۹) بدانید ای طالبان دنیا این را که زندگانی این برای بازبچه است و بیهوده و رنج کشیدن در طلب متاع او (چون لب کودک است در بازیهای بی حاصل)

نیت

بازبچه است طفل فریب این متاع دهر می عقل مردمان که بدو متلا شدند
و دیگر آرایش است در مطاعم خوشگوار و ملاس نیکو و منازل دلکش
و مرا کب راهوار و مفاخرت کردن میان یکدیگر بنسبت عالی یا جاه تمام و
مباهات بر بسیاری مالها و کثرت فرزندان و بدانید که اندك زمان را آن بازی
بر طرف شود و اهو و فرح ایشان بنم و ترح مبدل گردد و آرایشها از هم فرو
ریزد و تفاخر و تکبر چون شراره آتش نابود شود پس مثل اینها در سرعت
زوال و زودی انتقال همچون مثل باران است که بر زمین تشنه بارد و تخمها که
دروست زود بروید و قائم گردد پس از روی خوبی بشکفت آرد مرزاهانرا
آنچه رمی باشد از باران پس آنکه خشك گردد بیکی از آفات هوا و
ارشی پس اینی آن گیاه را زود شده بعد از سبزی پس گردد بداد زو

درهم شکسته و کوفته و در بزه دوزه شده و در آن سرای غذای سخت است مرد دشمنان
خدای را که همه عمر در طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش کردند و آمرزش
است از خدای و خوشنودی بر دوستان حق را که در جست و جوی موالی شرك
مردو سرای کردند.

رباعی

ای طالب دنیا تویی مغروری وی مایل عقبی تویی مژدوری
وی آنکه زمیل مرد و عالم دوری تو طالب نور بلکه عین انوری
و نیست زندگانی دنیا مگر متاعی که یفریبد و باقی نماند (و این متاع
غرور به نسبت کسی است که دنیا را دست افراز حصول نعم اخروی سازد و از
مثلذات نفس و هوا بکار آن سرای نبردازد و اما اگر صاحب دولتی را مدد
توفیق رفیق روزگار شده با سبب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید
و از نراضی ربانی بهره بردارد به نسبت او متاع سرور است نه متاع غرور
نعم المال الصالح للرجال الصالح

نیت

مال را که بهر حق باشی حصول نعم مال الصالحین گفته رسول (۲۰)
بیشی گیرند و بشتابند بسوی موجهات آمرزش که واقع است از
پروردگار شما و موجب مغفرت و توبه است یا استغفار یا ادای فرایض یا روزه
یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اولی یا حضور جماعت (سلمی گفته که سبیل مغفرت
متابعت حضرت رسالت منقبت است پس حق سبحانه می فرماید که شتاب نمائید
به متابعت او که سبب آمرزش است) و پیشی گیرید در رفتن بهشتی که بهمنای آن
مانند غرض آسمان و زمین است بشرطی که همه را صحائف رقیقه سازند و
بیگانه بگر و صل کنند آماده کرده شده است اینچنین بهشت برای کسانی که
گرویده اند به هدای و بهر مقام گمان او آن گرویدن (یعنی توفیق بر آن) فضل
عذابتی است و کرم او میدهد به مراتب خود هر کرا میخواند و خداوند تعالی
بر او است از دشمنان هم در دنیا به نوائق ایمان و هم در آخرت به ثواب و در خدای
(۲۱) که در دنیا و آخرت به نوائق ایمان و هم در آخرت به ثواب و در خدای

فحط و گرانی و نقصانی مال و رزق و جز آن و نه در نفسهای شما چون بیماری
و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن مکر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ
بیش از آنکه بیا فرینم آن مصیبت را یا زمین را یا نفسهای شما را بدرستی که
ثبت مقررات بر لوح محفوظ با وجود بسیاری آن برخدای آسان است (در ازل این
حکم فرمود از روی رافت و رحمت جهت آنکه در نفوس قرار گیرد و دانند
که احکام ازلی منافع نمیکرد و میگوید که در ازل اینها بر شما نوشته ایم)
(۲۲) تا شما اندوهمگین نشوید و غم نخورید بر آنچه فوت شد از شما از مال و
خشب و عافیت و صحت و شادمان نگردید با آنچه داد مر شما را از مال و متاع
دنیا (اخبار است بعضی نبی یعنی از ادبار دنیا ملول و از اقبال آن سرور
نشوید که تا آنرا فراری است و نه این را اعتباری .

نیت

گرددست دهد کرای شادی نکند و رفوت شود نیز نیرزد بهی
و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است هر که بدین آیت کار کند هر آینه فرا گیرد
زهد را بر هر دو طرف او یعنی زاهدی تمام باشد و چه زیبا گفته اند .

رباعی

مال از بتو رونهد مشو شاد از آن و رفوت شود مشو بفریاد از آن
بندیست پسندیده بکن باد از آن تا دنیا و دینت شود آباد از آن
و خدای دوست نمیدارد هر متکبر را که بر نعمت دنیا بردیگری تطاول
کند نازنده بدینا و فقر کننده بدان برا کفا و اقران (پس صفت ایشان میکند
ومی فریاد کند) (۲۳) مختال و فخور آناند که با وجود دنیا داری و جمع اسباب
آن بخل کنند و مال خود را در راه خدا صرف ننمایند و با وجود بخل خود امر
کنند مردمان را به بخیلی کردن (در تبیان آورده که بقول جمعی مراد از این
آیت بهود آنند که بخل کردند بدانچه نزدیک از ایشان بود از علم بصفات و
احوال حضرت رسالت پناه و آنرا پوشیدند و دیگران را نیز بکتمان آن
فرمودند) و هر که روی بگردانید از اتفاق مال یا از ایمان به محمد ص
بدرستی که خدای اوست بی نیاز از او از اتفاق او و ستوده در ذات و صفات که

اعراض و تولى اعدای دین او را ضرر نکند (۲۴) بدوستیکه ما فرستادیم
فرستادگان خود (یعنی ملائکه را به پیغمبران) بحجتهای روشن که معجزات
است یا بشریتهای واضحه و فرو فرستادیم با ایشان کتابهایی که متضمن مصالح
دینی و دنیوی بود و منزل گردانیدیم با ایشان ترازو را تا قایم شوند مردمان بعدل
(یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان درمیان یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان
در زمان نوح علی نبینا و علیه السلام بوده و گفته اند مراد اسباب انزال او است
و امر ساختن آن) و فرو فرستادیم آهن را (بآدم ماوردی فرمود که آدم چون
از بهشت دنیا آمد سه صله آهن با وی همراه بود انبر و بتک و سندان و در
معالم آورده که خدای چهار چیز بابرکت از آسمان زمین فرستاد آب و آتش
و نمک و آهن) در آهن کارزار سخت است (یعنی آلتی که در کارزار بکار آید
از او سازنده خوا، برای دفع دشمن چوب سنان نیزه و شمشیر و بیکان
و خنجر و امثال آن و خواه بری حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن)
و در آهن است سودها و مرمره مان را (چه قوام صناعات و حرفت تمام با آهن
باز بسته است و هیچ حرفه نیست که آهن در او دخل ندارد و نفع کلی خود آن است
که کفار از ترس شمشیر و تیر مسلمانان هراسان اند و اهل اسلام در اکثر
بلاد از ایشان ایمن باشند پس حق سبحانه آهن فرستاد تا اعدای دین منجر
گردند و ترازو فرستاد تا معاملات وزن بر هیچ راستی فیصل یابد و کتاب منزل
گردانید تا حق از باطل تمیز شود) و تابیند خدای آنکس را که یاری دین
او میکنند و نصرت میدهد فرستادگان او را با استعمال اسلحه در جهاد با کفار
مراد مؤمن است که یاری دهد پیغمبر را بپوشیدگی! یعنی وقتی که پیغمبر
حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر مددکاری می نمودند و در غیبت یار
و هوادار نبودند) بدوستیکه خدای توانا است براهلاک دشمنان غالب است
بر همه بحکم و فرمان (۲۵) و به تحقیق ما فرستادیم نوح نبی را به بنی قایل
و ابراهیم خلیل را به نمرودیان و ودیعت نهادیم در فرزندان ایشان پیغمبر را
و وحی کردیم بدیشان کنانی را که نامزد ایشان بود پس بعضی از اینها که
اینها بدیشان آمدند راه یافتگان اند (یعنی ایمان آوردند بکتاب دینی) و

بسیاری از ایشان بیرون رفتگانند از طریق حق (یعنی نگر و بداند بکشت و
دست) (۲۶) پس از پی در آوردیم) بر عقب نوح و ابراهیم و امم ایشان
بفرستادگان خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح را و پس از ابراهیم اسماعیل
و اسحاق و یعقوب و یوسف و از پی در آوردیم این رسول را و تمام کردیم انبیای
بنی اسرائیل را یعنی پسر مریم را و عطا کردیم مراو را کتاب انجیل و افکندیم
در دلهای آنانکه پیروی کردند مرعسی را مهربان و بخشایش پر یک دیگر
(یعنی متابعان عیسی و خواص او را بر یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم)
و ایشان پیدا کردند طریقه رهبانیه را و از پیش خود نودر آوردند آن را ما
فرض نکرده بودیم آنرا بر ایشان و آنچه بوده که بعضی از امت عیسی علی
نبینا و آله علیه السلام بعد از رفع وی بآسمان دست از احکام انجیل باز داشته
کافر شدند و جمعی بر همان مانده از میان ایشان بکوهها پیروفت رفتند و
مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و مجلس و نکاح اختیار
نمودند و برایشان فرض نبود ایکن بطلب خوشنودی خدا رهبانیت پیش گرفته
پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا چنانچه سزاوار نگاهداشت آن بود
بلکه بتثلیت قائل گشته قرآن و محمد ص را منکر شدند و اندکی از ایشان از منہج
متابعت مسیح انحراف ناموده حضرت رسول ص را در یافتند و بدولت اسلام و
شرف متابعت سیدانام ع سرافراز شدند و حق سبحانه در باره ایشان می فرماید
که پس دادیم آنرا که گرویدند از جماعت رهبانان (یعنی بعضی پیغمبر ص)
مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بیشمار است و بسیاری از ترسانان بیرون
آیند گانند از دایره ایمان (پس اهل کتاب را میگویند) (۲۷) ای آنکسانیکه ایمان
آورده اید بر رسولان گذشته بترسید از عذاب خدای و بگروید بفرستاده او
(یعنی محمد ص) تا بدهد شمارا دو بهره از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد ص
و یکی برای ایمان با انبیاء و بدهد و مقرر کند برای شما روشنی که بدان
بروید و بگذرید از مضراط و بیامرزد مر شمارا گناهان شما و خدا آمرزنده است
مؤمنان را و مهربان برایشان است (آورده اند که بامید دو بهره از رحمت جمعی از
اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان بر گرویدگان حسد بردند

آیت نازل شد که خدای ایشان را دوبخشش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد
 بکرم خود (۲۸) تا بدانند اهل کتاب که بحیب من نگرویدند بدرستی که
 قادر نشوند و توانائی نیابند بر چیزی از فضل خدای (یعنی از آن کرامتها که
 برای مؤمنان ایشان مذکور شده هیچ چیزی نیابند و بدبشات نرسد) و
 بدرستی که فضل (یعنی افزونی ثواب و جزا) بدست قدرت خدا است عطا
 کند آنرا هر کرا خواهد و خدای خداوند فضل بزرگ است یعنی نعمت تمام
 که خواص و عوام را فرا رسیده.

قطعه

فیض کرم رسانده از برق تا یغرب خوان نعم نهاده از قاف تا یقاف
 هستند پیش و کم زنوال تو بهره مند دارند نیک و بد بطلای تو اعتراف

سورة مباد (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که روزی اوس بن صامت رضی الله عنه میل نمود بخوله بنت ثعلبه
 که زوجه او بود خوله از آن استماع امتناع کرد و اوس او را گفت انت علی
 کظهرامی و این راظهار میگوید در جاهلیت طلاق بود خواه بجانب رسالت
 مآب آمد درین باب استفتاء نمود رسول خدا من فرمود تو بر او حرام شدی
 گفت یا رسول الله من وی مرا طلاق نکرد حضرت گفت گمان نمیرم مگر آنکه

۱- در مدینه نازل شده و مشتمل بر ۲۲ آیه است

تو بر او حرام شدی خوله از جهت اطفال و خوردی ایشان و مفارقت انیس دیرینه
 بغایه غمناک شده دیگر باره سخن به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باز -
 گردانیده همان جواب شنید روی نیاز با آسمان کرده گفت اللهم انی اشکو
 الیک فی الحال آیه آمد که بتحقیق شتود خدای سخن آن زن که جدال کرد
 با تو در کار شوهر خود و ناله کرد بشکایت خود برداشت بخدای و خدای میشود
 باسخ دادست بسخن باز گویند شما هر دو (یعنی تو می گفتی بدو حرام شدی
 و او میگفت مرا طلاق نداده) بدرستی که خدای شنواست اقوال مردمان را
 بیناست باحوال ایشان (۱) آنانکه ظهار کنند از شما مردان از زنان خود
 (و گویند تو بر من همیچه پشت مادر من هستی) نیستند آن زنان ایشان مادر
 ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمیشود نیستند مادران ایشان
 فی الحقیقه مگر آن زنان که بزاده اند ایشان را (و ازواج نبی صلی الله علیه
 و آله وسلم و مرضعات حکم مادر دارند) و بدرستی که مردان میگویند تا
 شناخته سخنی و نادانسته دروغی چه هرگز زوجه مادر نباشد و بدرستی که خدای
 عفو کننده است مرکنه توبه کنندگان را از این قول آمرزنده مریشان را
 با بجا بکفارت (و ظهار تشبیه زوجه است با آنچه تمیز کنند بآن از زوجه با
 تشبیه جزئی شایع از او بمضوی که حرام باشد نظر مردم بدوا از اعضای محارم
 او خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه گویند تو بر من چون ظهر
 مادر من یا سر تو یا نصف تو چون ظهر یا بطن یا فخذ خواهر یا عمه
 یا خواهر یا خاله من و علی هذا شوهر بدین کلمات مظاهر میشود (۲) و
 آنانکه مظاهر کنند از زنان خود پس باز کردند بنقض آنچه گفته اند (یعنی
 عزم کنند بروطی بمذهب امام اعظم رحمه الله یا امامک کنند مرقه را بر زوجیه در
 عقب ظهار و اگر چه لحظه باشد با امکان طلاق و این قول امام شافعی است رحمه الله
 یا و طلی کند بمذهب امام مالک رحمه الله و نزدیک وی عود بروطی باشد و پس بر هر
 تقدیر کفارت باید داد و بیان کفارت اینست که چون کسی ظهار کند و عزم نماید
 بروطی او بانگاه دارد بر زوجیت یا و طلی کند) پس مروت آزاد کردن بنده و مومن و
 خواه ذمی و خواه خورد و خواه بزرگ (بقول امام اعظم رحمه الله و امام
 شافعی رحمه الله میگوید رقبه مؤمن آزاد باید کرد) پیش از آنکه مظاهر

و مظاهر عنها مس کنند بکدیگر را و تمتع گیرند از هم (و بعضی بر آنند که مس کتابه از جماع است و جماع مظاهر حرام بود پیش از کفارت) این حکم که بکفارت مامور شد بدان بند داده میشود بدان تاباز آید از تلفظ بچنین الفاظ و خدای بدانچه شما میکنید دانا است و بر وی پوشیده نمی ماند (۳) پس هر که نیاید بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاج است یا او را ثمن بنده است و بنفقه احتیاج دارد نقل کند بروزه (و این قول امام شافعی است رحمه الله و امام مالک رحمه الله الزام اعتناق بنده میکند و نزد امام اعظم رحمه الله اگر بنده دارد آزاد می باید کرد هر چند بخدمت او محتاج بود و اما اگر ثمن بنده دارد و بنفقه محتاج است) پس بروست روزه دوماه پی در پی (که در میان آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار کند روزه را باسر گیرد و اگر عذر دارد در آن اختلاف است) و این روزه باید پیش از آنکه بایکدیگر برسند بمباشرت پس هر که نتواند روزه داشتن پس بروست طعام دادن شصت مسکین (هر یکی را نیم صاع از گندم از سایر حبوبات عادی و بمذهب شافعی مدی رحمه الله از طعام باینداد) این بیان تمام ظاهر شد با این احکام مقرر گشت تا تصدیق کنید مر خدا را و پیغمبر را بقبول اوامر و نواهی و این حکمها حدهای خداست که از آن در نتوان گذشت و مرنا کرویدگان را که قبول فرمان نکنند عذای دردناکست در آخرت (۴) بدرستی که آنانکه مخالفت و دشمنی میکنند با خدای و رسول او (یعنی از حدود امر و نهی تجاوز مینمایند) خوار و نکو نسار کرده شوند هم چنانکه ذلیل و رسوا شدند آنانکه پیش از ایشان بودند از کفار گذشته و بتحقیق فرستادیم ما آیتهای روشن (یعنی قرآن معجزه های دلالت کننده بر صدق حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم) و مر کافران راست بهر وقت و زمانی عذابی خواور کنند و رسوا سازنده و گفته اند مرا ایشانراست چنین عذابی در آخرت (۵) یاد کن روزی را که بر انکیزانند حق سبحانه ایشان را از قبور همه ایشان را که یکی غیر مبعوث نمانند پس خبر بید ایشانرا آنچه کرده باشند نگاه داشته باشد خدای عمل ایشانرا و ایشان فراموش کرده باشند و خدای بر همه چیزها از اقوال و اعمال و احوال بندگان گواهد است و بمناسب آن مکافات خواهد فرمود کسی گواهی او را رد نتواند

نیت

حاکم ز حکم دم نزنند گر گواهیست حاکم که خود گواه بود قصه مشکل است در کشف آورده که روزی ربیع بن عمر و حبیب که برادر او است باصفوان بن امیه حدیث میکردند یکی گفت آیا خدای میداند آنچه ما میگوئیم دیگری گفت بعضی را دادند و بعضی را ندانند ثالث گفت اگر بهیسی را دادند همه را نیز میداند زیرا که مانعی ندارد از دانستن آیت آمد (۶) آیا نمیدانید آنرا که خدای میداند آنچه در آسمانها است از ملائکه و نجوم و ارواح و آنچه در زمین است از مادن و نباتات و حیوانات نباشد از سه ثمن را از گوینده یا هم مکر که خدای چهارم ایشان است بعلم یعنی چهارم میگرداند ایشان را از حیثیت آنکه رفیق ایشان است و اطلاع دارد بر سخن ایشان و نه پنج را زکوی باشند مکر او ششم ایشان است (۷) پیش ازین (۸) و اقوال یعنی ایشان را شش ساخته (۹) و نه که تر باشد از سه عدد و نه پیش ازین بحث مکر او با ایشان است بعلم هر جا که باشند (در اقطار السموات یا در زوایای زمین چه علم او به اشیای قرب مکانی نیست تا باختلاف امکان تفاوت کند

نظم

این معیت در نیاید عقل و هوش زین معیت دم مزن بنشین خموش
قرب حق از بنده دور است و قیاس بر قیاس خود منه آنرا اساس
پس خبر دهد ایشان را بآنچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح و تشهیر
ایشان روز رستخیز بدرستی که خدای بر همه چیز از گفتار ها و کردارها دانا است
(و نسبت علم او با همه معلومات مایکسان است حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او به مغنیات امور بر آن وجه احاطه کند که بمجلیات آن

نیت

نهان و آشکارا هر دو یکسان است بر عملت

نه اینرا زودتر بینی نه آنرا دیرتر دانی

در تفسیر امام زاهدی آورده که جهودان و منافقان را عادات این بود چون پیغمبر علیه السلام سربه فرستادی و خبر ایشان دیرتر آمدی بر سر راه مؤمنان باز دیک ایشان نشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بدان ها که در آن سریت کسی داشتندی نگاه کردی رمزی بعمری در میان آوردی تا مؤمنان را گمان افتادی که مگر آن لشکر را کاری و کسری افتاده بغایت اندوه ناک شدند این خبر بحضرت پیغمبر من رسید و ایشان را پی کرد و سه روزی اجابت کردند دیگر بار بر همان منوال تناجی آغاز نهادند آیت آمد (۷) آیاتمی بینی و نمی نگری بسوی آنانکه باز داشته شدند از راز گفتنی بایکدیگر (یعنی ایشانرا نمی کردند) پس باز میگردند بدان چیزی که نمی کرده شده بودند از آن و راز میگویند از روی ستیزه و عداوت بآنچه ایشانرا آثم میسازد از غیبت مؤمنان و به بیداد در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان و بنا فرمائی پیغمبر پیاس نداشتن کلام ایشان (در معالام آورده که جهود نزد پیغمبر علیه السلام آمده گفتند السلام عليك حضرت فرمود که وعلیکم عایشه بشنید و گفت السلام علیکم ولعنکم الله و غضب الله علیکم آنحضرت فرمود که آهسته باش ای عایشه و نرم خوی کن عایشه گفت که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت فرمود که مگر نشنیدی که چه گفتم و رد کردم یعنی گفتم وعلیکم معنی ایشان را برایشان و کلام من در باب ایشان مستجاب است نه گفته ایشان درباره من پس حق سبحانه آیت فرستاد) و چون بیایند جهودان بسوی تو تحیت گویند ترا بآن چیزیکه تحیت نه گفت ترا بآن خدای (یعنی خدای ترا گفت و سلم علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند السلام عليك و سلام بلند جهود مرتکب است با قتل شمشیر و می گویند جهود) در میان یکدیگر چرا عذاب نمیکنند خدای تعالی ما را بآنچه میگوئیم نسبت بپیغمبر او (یعنی اگر وی نبی بودن بایستی که بدین اهانت که بدو میرسانیم خدای ما را عذاب کردی) پس است ایشان را دوزخ از برای عذاب در آیند در آن پس بدجا همگامی است دوزخ (۸) ای کرویدگان چون راز گوید بایکدیگر پس راز نکوید بگناه و بیداد و بنا فرمائی

رسول (چنانچه منافقان و جهودان میکنند) و راز گوید نیکو کرداری و پرهیز کاری و ترس کاری و بترسید از خدای در هر کاری که میکنید آنخدا می که شما بسوی او جیم کرده خواهید شد و شما را بر کردارها جزا خواهد داد (۹) جز این نیست که راز گفتن باثم و عدوان از وسوسه شیطان است که در چشم می آراید و بد آن میدارد تا اندوه کین گرداند مؤمنان را و نیست شیطان بنا تناجی او ضرر رساننده مؤمنان بچیزی مگر بدستوری خدای تعالی (یعنی به مشیت و قضای وی) و برخدای نه بر غیر او (۱۰) پس باید که تو کل کنشند مؤمنان و مهم خود با حق گذارند (راز راز گفتن جهود و منافقان حسابی بر ندارند که کردار ایشان را مقداری و اخبار ایشان را اعتباری نیست

نیت

دگر بما سخن حضم تند خوی مگوی

که اهل مجلس ما را از آن حسابی نیست

جمعی از اهل بدر به مجلس رسول الله آمدند و بعضی از صحابه گردا گرد پیغمبر فرو گرفته بودند بدر بیان سلام کرده در میان مسجد بر پا ایستادند و کسی ایشانرا جای نداد و حضرت پیغمبر من فرمود که قم یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند و جای با اهل بدر بگذاشتند منافقان مجال یافتند در این باب آغاز کتابت و تمکات کردند آیت آمد که (۱۱) ای کسانی که گرویده اید چون گفته شود شما را که جای فراخ کنید در مجلسها چون مجالس ذکر و تلاوت و نماز پس جای گشاده گردانید بر مردم تا گشاده کند خدای مر شما را در برابر و بهشت منزلها با سقت بدهد شما را مفسر کرد اندلهای شما را بازالت تضایق و تراحم دلهای شما را چون گفته شود مر شما را که برخیزید و بر ترویید پس برخیزید (دره و شرح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت پناه می نشستند و چون یکی راز ایشان بشمی که طلبیدندی بخواستی برخیزد این آیه نازل شد و در تفسیر ماوردی مذکور است که چون گویند برخیزید شما بشما ترجمه یعنی نداد و دهند بشتابید) تا بردارد خدای تعالی درجهها در بهشت آنانرا که گرویده اند از شما و بر میدارد آنانرا که داده شده اند علم بایمان درجهها بالای درجات مؤمنان که بی علم باشند زیرا که مؤمن

عالم افضل است از مؤمن بیعلم (در کشف الاسرار از ابن مسعود روایت می کند که اوزاعی را در خواب دیدم و گفتم مرا خبرده از عملی که بهترین اعمال است تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علماء ندیدم و از آن گذشته و اندوهناکان این خواب موافق این آیت است و علمای دین را درجات بلند است هم در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت انبیاء و هم در عقبی بفضل و قدر و موافقت با صفا از ابن مسعود منقول است که مؤمن عالم را در جای است بالای مؤمن غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار دویدن است بجز باشد شصت سال و در حدیث ابی داود مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است در شبی که بدر باشد بر سایر کواکب .

بیت

هم العلماء ابناء الکرامی

مصاییح الانام بکل فرض

رباعی

هر کرا علم پیش رفت پیش

رفت آدمی بعلم بود

ساز افزون بعلم قیمت خویش

قیمت هر کسی بدانش اوست

و خدای بآنچه شما مکنید دانا است (در این سخن بیم و امید و وعده و وعید است آورده اند که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت پیغمبر و راز میگفتند و خبرها از هر نوع میپرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که آن حضرت به تنگ آمد این آیت نازل شد (۱۲) ای گروه مؤمنان چون خواهید که راز گوئید با رسول خدا پیش فرستید (یعنی بدهید) پیش از راز گفتن خود صدقه بستمعتان این صدقه دادن قبل از تجوی بهتر است مر شما را زیرا که اطاعت بیفزاید و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کند پس اگر نیاید چیزی بیک صدقه دهید پس خدا آمرزنده است هر کسی را که این گناه کند (یعنی بی صدقه راز گوید) مهربان است بنده را (تکلیف مسالایطاق نماید در خبر است که این منع ده شبانه روز بوده است و مرتضی علی را دیناری از زر بود آنرا پاده درم صرف کرد و هر روز یکدرم صدقه دادی و با رسول راز گفتی و چیزی بر رسیدی و بعد از آن حکم منسوخ شد امام زاهد فرموده که حکمی نازل شد

و جز مرتضی علی کسی بدان کار نکرد و این جمله مناقب اوست و گویند این حکم یکساعت از روز پیش نبوده مرتضی علی کرم الله وجهه در آن ساعت این کار کرد پس آیت آمد که (۱۳) آیا نرسیدید و دشوار آمد شمارا آنکه به پیش بدهید پیش از راز گفتن خود صدقه پس چون نکردید این کار را و باز گشت خدای شما بتوبه (یعنی در گذرانید) از شما پس بیای دارید نماز فریضه را و بدهید زکوة واجب را و فرمان برید خدای و رسول او را در همه حال که اینها تدارک و تلافی آن کند و خدای دانا است بآنچه شما میکنید (در خبر است است که عبدالله بن نبیل منافقی بود با رسول خدای من نشست و برخاست نمودن و سخنان آنحضرت بایم و بدان گفتی روزی حضرت پیغمبر من در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه آنجا بودند فرمود که حالادر آید بر شما مردی که دل او سرکش که متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه این نبیل در آمد حضرت فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان فلان از صحابه تو این نبیل و یاران او سرکند خوردند که ماهر گز این بی ادبی نکردیم این آیت نازل شد (۱۴) آیا نمی نگری بسوی آنان (یعنی منافقان که درست گرفتند) گروهی را که خشم گرفته است خدای برایشان (یعنی یهود) نیستند منافقان از شما که مؤمنانید و نه ایشان که جهودانند و سوگند میخورند ایشان بدروغ بر دهوی اسلام و احترام سید انام و ایشان میدانند که دروغ میگویند (۱۵) آماده کرده است خدای برایشان عذاب سخت در دنیا بخواری و رسولی در آخرت بآتش دوزخ بدوستیکه ایشان بداست آنچه هستند که میکنند و بر آن اصرار می نمایند (۱۶) فرا گرفتند سوگندانی چند را که میخورند سپری (یعنی بنامی که خون و مال ایشان در امان ماند) پس باز داشتند مردمان را وقت ایمنی خود از راه خدای بفته انگیزی و سخن چینی با ایشان را بد دل میسازند تا از جهاد منقاعه کردند پس مرایشان را است عذابی خوار کننده (۱۷) دفع نکند از ایشان روز قیامت خواستهای ایشان و نه فرزندان ایشان از عذاب خدای چیزی را آن گروه منافقان ملازمان دوزخ اند ایشان در آن جاوید مانند گانند منافقان نیر در خلود نار حکم کافر دارد بلکه در که ایشان از مشرکان

زیرتر خواهد بود و عذاب از ایشان سخت تر (۱۸) یاد کن آنروز را که بر انگیزد خدای همه منافقان را از قبور ایشان پس سوگند خورند برای خدای و اسلام و اخلاص خود همچنانکه سوگند میخورند برای شما و آنروز می پندارند آنکه ایشان بر چیزی اندوکاری میکنند که سوگند میخورند و خدای میفرماید که بدانید بدرستی که ایشان ایشانند دروغگو و بان و دروغ ایشان بشارتی رسیده که با داناتی نهان و آشکار این دروغ میگویند (۱۹) مسئولی شد و غلبه کرد بر ایشان دیو و بوسوسه میل داد ایشان را به مصاصی پس فراموش گردانید بر ایشان یاد کردن خدای تانهد بدل یاد کنند و نه بر زبان آنکروه فراموش کاران لشکر دیوانه و متابع او بدانید بدرستی که سپاه دیو ایشانند زبان کاران که نیم مؤید از دست دادند و در عذاب مغلط افتادند (۲۰) بدرستی آنانکه خلاف کنند خدای و رسول او را آنکروه منافقان در جماعت خوار ترانند و با ایشان (یعنی در دنیا بخواری قتل و سبی گرفتار اند و بقیه رسوا و سیاه روی و بی اعتبار) نوشت خدا در اوح محفوظ و حکم کرد که همه حال هر آینه غالب شوم من و فرستادگان من و غلبه رسل اگر مامور بحرب اند بقر و زجر عادی است و اگر مامور بحرب نیستند بدلیل و حجت بدرستی که خدای تعالی تواناست بر نصرت انبیاء غالب است در حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قادر نباشد .

بیت

حکمی که آن زیار که کبریا بود کس را در آن مجال تصرف کجا بود
حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدای صفت
مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگر چه چند قرابت
قریبه واقع باشد چنانچه فرمود (۲۱) بیایی و نشاید که بیایی گروهی را که
میکروند بخدای و بروز باز پسین که ایشان مودت و درزند و دوست دارند هر که
اخلاف کند با خدای و رسول او (یعنی مؤمنان کافران و منافقان را دوست
ندارند) و اگر چه باشند آن مخالفان خدا و رسول او بدران ایشان چون ابو
عبیده جراح که پدر خود عبدالله جراح را در روز احد بکشت و بران
ایشان چون ابوبکر صدیق که روز پدر پسر خود عبدالرحمن را بمبارزت

طلبید و پیغمبر صدیق را نگذاشت که بحرب وی رود یا برادران ایشان چون
مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید یا خوبشان ایشان
چون فاروق که در بدر خال خود عاصم بن هشام را قتل کرد و چون مرتضی
علی و حمزه و ابوعبیده که اقربای خود را چون عتب و شیب و ولید در جنگ
بدر بکشتند آنکروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند نوشته است خدای
(یعنی ثابت کرده) در دلهای ایشان ایمان را با جمع کرده است آنرا بالوازم
آن از اخلاص و استقامت و تقویت کرده است ایشان را برحمتی یا نصرتی یا
نور هدایتی از نزدیک خود و گویند مدد داده است ایشان را بجبریل یا
بقرآن و در آرد ایشان را روز حشر در بهشتی که جریان دارد از زیر دختان
آن خوبهای از آب و شیر و خمر و هسل جارید بود گانند در آن خوشنود شد
خدا از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند و خوشنود شدند ایشان از خدا بکرامتی
که وعده کرده است ایشان را در عقبی آن گروه لشکر خدای و ناصران دین
وی اند بدانید که سپاه خدای ایشان رستگارانند (امام ثعلبی از جرجانی نقل
میکند و جرجانی از مشایخ خود شنیده که داود علی نبینا و علیه السلام از
حق سبحانه پرسید که الهی حزب تو کیست خطاب آمد که الفاضله ابصارهم
و السلیمة اکفهم و النقیة قلوبهم اولئك حزبی و حول عرشی هر که چشم او
از محارم بسته بود و دست او از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل فرو
خود را از ماسوی الله پاکیزه گرداند آنکروه حزب من اند و پیرامون عرش
من طواف کنند و در این باب گفته اند .

قطعه

از هر چه نارواست بدو دیده ها بیند و ز هر چه نا پسند بود دست بازدار
روح دل از غبار تملق بشوی پاک تا باشدت بخلق اهل قبول بار
بشنو نصیحتی ز حقیر خود ای عزیز تا آیدت بدنیای و عقبی ترا بکار (۲۲)

جزیره عرب و حشر ثانی از خیبر خواهد بود یا اول حشر بکه مردمان را بشام است چه در آخر زمان آتشی از جانب مغرب بیاید و مردم را بر زمین شام راند و آنجا قیامت قائم گردد و آن حشر دوم است و چون بنی نضیر قبل از سایر مردمان بر زمین شام محصور شوند پس خروج ایشان در اوا، حشر باشد) شما گمان نداشتید ای مؤمنان آنکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه به جهت بسیاری مرد و مدد و شجاعت و شوکت و گمان بردند آنکه ایشان را منع کننده و باز دارنده حصار های استوار ایشان از فرود آمدن قضای خدا را بر ایشان پس بیامد بدیشان از عذاب خدای از اینجا که گمان بردن و میفکند خدایتعالی در دل های ایشان ترس و بیم تادل بر جلانهادند و چون حکم جلا شد خراب میکنند و میفکند خانهای خود را بدستهای خود و بدستهای مؤمنان (یعنی نقش عهد کردن تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس کافر خانه مشرکان که بدست خود خراب کردند در غیر است که یهود چون دل بر جلانهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان افتد خانها را می کنند و هر چه ایشان را خوش می آمد از درها و چوبها و سنگهای تراشیده از محل آن برکنده میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را بر آراسته و اظفار جلادت نموده و دنیاهای زدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت شام رفتند و جمعی به خیبر (پس عبرت گیرید ای خداوندان دیدها) (یعنی) به بینید احوال ایشان را و از آن عبرت بردارید) (۲) و اگر نه آنست که خدای نوشته است در لوح و حکم کرده است برایشان بیرون شدن از خانمان و مال هر آینه عذاب میکند ایشان را در این سرای بکشتن و برده گرفتن و مرایشان راست با وجود جلاد در آن سرای عذاب آتش دوزخ (۳) این عذابها بر ایشان را بسبب این است که ایشان دشمنی کردند با خدای و رسول او و مخالفت فرمان و ورزیدن و هر که دشمن دارد خدای را پس بدوستی که خدای سخت عقوبت است مر او را و امثال او را (آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرما و نان ایشان را قطع کنند غیر از نخل عجوه عبدالله بن سلام و ابولیلی مازنی بدان مهم مامور گشتند ابولیلی چون انواع تمر را می

سورة حشر (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تسبیح گفت و بیا کی ستایش کرد مر خدا را که مستحق ثنا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین ها است و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان صواب کار و راست کردار است (آورده اند که حضرت رسول الله (ص) در سال چهارم از هجرت با جمعی از اصحاب خواص جهت دیت دو مرد هامری که در عهد یغیر بودند و عمر بن امید بن ضیری ایشان را کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت در وقتی که پشت بدیوار خانه ایشان نهاده بود سنگی برپا بردند تا بر آنحضرت افکنند و فی الحال جبرئیل مہتر عالم را خبر داد گردانید و آنحضرت بمدینه باز آمده کس بدیشان فرستاد که چون عذر شما ظاهر شد از دیار ما بیرون شوید و ده روز ایشان را مهلت داد ایشان تهیه سفر اشتغال نمودند و این ابی که پیشوای منافقان بود کسی را پیش ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون مروید بقلاع خود متحصص باشید که من دوهزار کس از قوم خود معاون شما بم یهود بسخن آن منافق مفرور شده باغی گشتند و خبر بدان حضرت رسیده با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده روز ایشان را محاصره کرد و آن منافق وعده وفات کرد و ایشان جلا قبول کردند بواسطه ترس که خدای در دل ایشان افکند و چون جلا قبول نمودند حضرت فرمود که بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آن مقدار از اموال که دواب شما بر تواند گرفت با خود ببرید و بر اینوجه قرار یافت و حق سبحانه آیت فرستاد که (۱) اوست آن خداوند بیکه از روی اذلال بیرون کرد آنانرا که نکر و بدند از اهل توریت (یعنی بنی النضیر را از سراها و منزلها که در زمین مدینه داشتند) در اول راندن ایشان از

برید و میگفت که بدین دل مناقان را می شکم عبدالله بن سلام بدترین انواع آنرا می برید و می گفت میدانم که خدای تعالی این نعل را بدست مسلمانان بازدهد پس آنچه بهتر است برای ایشان میگذارم حق سبحانه آیت فرستاد که (۴) آنچه بریدید از خرما بنان یا بگذاشته آنرا ایستاده بر اصلهای خود پس بامر خدا است و به پسندوی برای آنکه ما شمارا یاری و برای آنکه خوار گرداند جهودان را که بیرون رفتگانند از دایره ایمان (آورده اند که چون بنی نضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان بازماند خانه و اموال و اعتقاداتشان مجموعه فتنی شد یعنی تمام حصه خاصه پیغمبر بود پس آنحضرت اسلامه هر چه بهر کس که خواست بداد و عقارات را بعضی بمردم بخشید و اکثر روایات ناظره بآن است که آنرا منقسم ساخت و امام اعظم بر این رفته و حق سبحانه در این باب میفرماید که (۵) و آنچه باز کسردانید خدای پرفرستاده خود از مال و ملک ایشان (یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت) پس نتوانید بر تحصیل آن هیچ اسبی در نه شتر (یعنی بیاده باین حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و شما بحرب و کار زار این حصار را فتح نکردند) ولیکن خدای بنصرت خود مسلط و مستولی میسازد و پیغمبران خود بر هر که میخواهد و خدای بر همه چیزها از غالبیت پیغمبران و متلوییت دشمنان تواناست (گاهی بسبب ظاهر چون قتال و جدل ایشان را غلبه میدهد و گاه بسبب پنهان چون الفتای ترس و بیم در دل ایشان می افکند) (۶) آنچه باز میگرداند خدای از اموال و املاک اهل دیهها و شهرها که بحرب گرفته نشود پس مر خدای راست و مر پیغمبر او را و خدا و ندان قرابت را به نسبت پیغمبران و مر می بدوان محتاج را و در ایشان را و راه گذاریان را که بی مال باشند (علما بر آنند که فتنی خاصه پیغمبر بوده قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود نفته سینه اهل و عیال از آن می فرموده اند و باقی بروجهی که حق بوده قسمت می نموده اند و بعد از وفات آنحضرت بعضی علما حمل بر ظاهر آیت کرده بخش بخش منقسم سازند سهمی که نامزد حق سبحانه است بمبارت کعبه و سایر مساجد

صرف کنند گویند نام خدای جل ذکره برای تعظیم است و آنرا بر پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول الله اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف آن امام است و نزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی درسد ثنود و سلاح مجاهدان بکار باید برد و در ممالم آورده که اهل جاهلیت چون غنیمت گرفتندی بهتر ایشان ربعی برداشتی و از باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردند و آنرا صفی گفتندی و باقی را باقوم گذاشتی و توانگران قومی در قسمت آن بر درویشان حیف کردند و جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنائم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربع و صفی مقم بردارید و بگذارید تا ما بقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه پیغمبر گردانید و قسمت آنرا بروجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم فی پیدا کردیم (تا نباشد آن فی کردن دست بدست میان توانگران از شما که زیاده از حق خود بردارند و قرارا اندك دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بود و آنچه بدهد شمارا پیغمبر از من و غنیمت پس فرا گیرید آنرا که حق شما است و آنچه نهی کند شما را از آن مثل غلول پس باز ایستید از آن (و محققان بر آنند که حکم این کلمات عام است و معنی وی آنکه هر چه امر فرماید پیغمبر بدان آنرا فرا گیرید و فرمان برید و هر چه نهی کند از آن باز ایستید که امر و نهی او بحق است هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در هلاک افتد .

بیت

آنکس که شد متابع رای تو قد نجا و آنکو خلاف امر تو ورزید فدهلك
 بر رسید از عذاب خدای در مخالفت رسول او بدستیکه خدای سخت
 عقوبت است بر مخالفان فرمان پیغمبر را (۷) قسمت فی برای یتیمان و مسکینان
 و انبای سبیل است و درویشان هجرت کنند آنکه بیرون کرده شده اند از
 سرهای ایشان که در مکه داشتند و دور افتاده اند از مالهای خود مطالبند بخشش
 و بخشایشی از خداوند خود و خشنودی حضرت او (یعنی هجرت ایشان برای
 تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت و رضای حق بودند و بدوستی
 خدا و رسول (ص) ترك ، دیار و اموال نمودند و یاری میکنند دین
 خدای را بنفس و مال خود و نصرت می نمایند پیغمبر او را بیاری و هوا

داری آن گروه مهاجران ایشان اندراستان در دین هم بقول و هم بفعل (۸) و دیگر آنانکه جای گرفته در سرای هجرت و در دارایمان (یعنی در مدینه و در تفسیر امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول او را این نام نهاده پس معنی اینست باشد که اقامت نمودند در مدینه) پیش از هجرت مهاجران (مراد انصارانند که در دیار خود ایمان آوردند و بدو سال پیش از قدم حضرت رسالت پناه مساجد ساختند) و دوست میدارند هر کرا هجرت کند بسوی دیار ایشان و او را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند و نیابند در دلهای خود حسدی و دغدغه از آنچه عطا داده شوند ایشان (مراد آنست که حضرت پیغمبر (ص) انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان و اسما که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنم و عطا یفیه مهاجران برقرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید این مال را خاصه بمهاجران دهم و ایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشتی خود مشغول شوند سعد بن وقاص و سعد بن معاذ و سعد بن عباد که پیشوایان اهل مدینه بودند گفتند یا رسول الله (ص) خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانههای ما باشند که روشنائی و برکت در منازل ما از ایشان است حضرت پیغمبر ایشانرا دعا گفت و حق سبحانه و تعالی در شان ایشان میفرماید که) و ایشان میکنند و تقدیم می نمایند مهاجران را بر نفسهای خویش (یعنی از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند) و اگر چه هست ایشان را حاجت بآنچه ایشان می نمایند (در اسباب نزول از این امر نقل کرده که سر بر بانی برای یکی از درویشان صحابه آوردند او را بدرویشی دیگر که از او محتاج تر بود فرستاد و او بر دیگری ایشار نموده و هم چنین نه تن از فقرا بر یکدیگر ایشار کردند و این آیت در شان آن درویشان توانگر نازل شد حکماء بر آنند که آت شش خصلت که جود مشتمل است بر آن صفت ایشانرا اکمل و افضل است و ایشانرا آنست که کسی محتاج بشاید بچیزی و دیگری

را مستحق آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد.

قطعه

کریم کامل آنرا میشتاسم اندرین دوران
که گر نانی رسد از آسیائی چرخ گردانش
زاستغای هست باوجود فقر و بی برکی

زخود و اگیرد و سازد نثار بینوایانش

و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس او (یعنی منع کند نفس را از حب مال و بخش اشتاق) پس آن گروه ایشانند رستگاران یا فیروزی یافتگان به تنای عاجل در دنیا و ثواب اجل در آخرت (۹) و آنانکه آمدند و می آیند پس از مهاجران و انصار مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت میگویند ای پروردگار مایا مرز ما را و مربرادران ما را که در دین آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان و منه در دلهای ما کینه و حسدی و خبیثاتی برای آنانکه گردیده اند پیش از ما بنی اصحاب پیغمبر ای آفریدگار ما بدرستی که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن بخشنده ما را در رحمت خود در زمره سابقان داخل گردانی (علماء گفته اند هر کرا کینه یکی از اصحاب در دل باشد از اهل این آیت نیست و از این دعا محروم است صاحب انوار آورده که حق سبحانه و تعالی را بیه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد) (۱۰) آیا نگاه نکردی بسوی آنانکه نفاق میورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند (یعنی این ابی و این نبیل و رفاعه و احزاب ایشان که بر بنی نضیر پیغام فرستادند که ما بشما موافقیم و در حرب که با محمد (ص) می کنید معاونت تمام خواهیم کرد و اتفاق ما بشما تا بعدی است که اگر او بر شما غالب شود و شما را از این و یا اخراج کند ما نیز در مراقبت و موافقت می کنیم این آیت آمد ای محمد (ص) در حال منافقان نکر که ایشان) میگویند مربرادران خود را یعنی اشیاء و امثال خود را که اخوة الکفرانند و آنانکه نگرویدند از اهل تورا که پیروان دغم مغرورید اگر بیرون

کرده شوید شما از دیار خویش هر آینه بیرون می آئیم ما با شما از روی دوستی و مصاحبت و فرمان نبریم در ایستاد و آزار شما یکی را که محمد است یا هیچکس از مسلمانان را در خلاف شما اطاعت نکنیم همیشه و اگر کار زار کرده شوید یعنی مسلمان با شما قتال کنند هر آینه ما یاری کنیم شما را و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان دروغ گو باشند (۱۱) اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه بیرون نمی روند منافقان با ایشان را اگر کار زار نمایند منافقان یاری نمیدهند ایشان را و اگر بالفرض یاری دهند اهل تقای یهود را و حاضر شوند در حرب با ایشان هر آینه پس باز کردند بمقابله خود یعنی بهزیمت روند پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند (یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونگی منصور کردند) (۱۲) هر آینه شما مؤمنانید سخت ترید از جهت ترس در دلهای ایشان از خدای (یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای) آن خوف و خشیت از شما را ایشان را بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمیدانند عظمت خدای را جل سلطان و اگر نه با یستی که از او ترسیدندی (۱۳) کارزار نمیکند با شما همه ایشان (یعنی یهودان و منافقان مکرر در دین استوار کرده بخندق و برج و باره یا از پس دیوارها بسنگ و تیر (یعنی ایشان را قوت آنکه روی بروی با شما محاربه توانند کرد نیست و این نه ضعف و بددلی ایشان است بلکه) کارزار ایشان میان یکدیگر چون حرب میکنند سخت است امام شجاع که با خدا و رسول حرب کند بددل و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدای در دلهای ایشان افکند ملافت مقاتله در مواجهه و مقابله ندارند تو پنداری یهود و منافقانرا همه مجتمع و متفق در رای و تدبیر و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پریشان است زیرا که عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده آن وصفهای بد که ایشان راست بسبب آن است که ایشان گروهی اند که تعقل نمیکند در نمی یابند آنچه را که صلاح ایشان در آنست پس مثل یهود (۱۴) همچون مثل آنان است که بودند پیش از ایشان بزمانی نزدیک پشیدند عاقبت کار خود (یعنی ضرر مصیبت را

(مراد بنی قنیقاع اند که ایشانرا جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرصه هلاک گشتند) و مرایشان را با وجود غواری دیا و عداوتی در دناک در آخرت (به مثل منافقان در فریب داده یهودان و وعده نصرت کردن) (۱۵) همچون مثل شیطان است چون گفت مکرر را که بر کفر خود ثابت باش که من یار و هوا دار توام پس چون ثبات بر کفر ورزید و نهال شرک در زمین دل او استحکام یافت گفت شیطان من بیزارم از تو بدرستی که من میترسم از خدای پروردگار عالمیان (مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابوجهل و در آنوقت که ابوجهل بیدر متوجه بود و از قبيله کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود بر آمد گفت ای ابوالحکم مترس که من یار توام و چون بیدر رسیدند ابلیس دید که ملائکه بیدر اهل اسلام تسازل میشوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سوره انفال این قصه مذکور شده و بعضی برانند که شیطان ابیض است پس ابلیس و مراد از انسان پس صیصای راهب و ابیض او را بر کفر داشت و در آخر بیزاری کرد از او و این حکایت بر سبیل اجمال بیان است که بر صیصا هفتاد سال خدای را عبادت کرد و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض مهم افوا و اضلال او بزمه خود گرفته پیام بصورت آدمی و در صومعه او بر ریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب ماند مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمه ای چند جهت شفای مرضی و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخصی را تعقیب کرد و باز بصورت طبیعی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز بدعای بر صیصا میسر نیست آنکس را بدو صومعه بر صیصا آوردند او آدمی بر او دمید شیطان دست از او باز گرفت و شفایافت القصه ابیض مردمان را بیلا و مینلا و مختل میساخت و به صیصا ارشاد می نمود و بکلمات او او را میکشاد تا دختر ملک را ممرض شد و او را بصومعه زاهد آوردند او دعا کرد و ابیض او را بکشد صحت یافت دختر را بزاهد سپردند و او زاهد را وسوسه کرد تا با او بغاشه اقدام نمود و از خوف فضاحت او را بکشت و ابیض را برادرانش را بران مطلع ساخت

و زاهد را گرفته بردار کردند و ایضاً همان صورت اول خود را بر او ظاهر کرد و گفت مرا سجد کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجد کرد و ایضاً از او بیزارى نبود و آن بی سعادت بعد از آن همه عبادت و در طاعت ابدی گرفتار گشت (۱)

فَطَاهَرَهُ

غافل مشو که مرکب مردان مرد وار

در سنگ لاخ و سوسه پیا پیا بریده اند

نومید هم میباش که رندان باده نوش

ناکه بیک فروش بمنزل رسیده اند

(۱۶) پس است آخر کار آن شیطان و انسان آنکه ایشان هر دو در

آتش دوزخ باشند عاریت مانند کار در آن و محمود در آن و کافران در آن

(۱۷) ای آن کسانی که گرویده اید بترسید از عذاب خدای و بدوباز گردید و

باید که بشکرت هر نفسی و به بینید آنچه را که پیش فرستاده است برای

برای قیامت تا اگر تقدیر خدای است که در شکر گذاری بپذیرد و در

زیادتی آن گوشه و اگر معاصی و سبب فرستاده توبه کند و پشیمان شود و

بترسد و بر عیز داز سطوت الهی تکرار امر بتقوی برای تا کینداست یا اول در ادای

واجبات است بقرینه اقتضای معاد و ثانی که در ترک مسایب پسندید آنکه

میگوید بدرستی که خدای داناست آنچه میکنید و (در کشف الاسرار فرمود که

اول اشارت است باصل تقوی و دوم بکمال آن یا اول تقوی عوام است و آن

برهیز کردن باشد از محرمات و دوم تقوی خواص و آن اجتناب بود از هر چه

مادون حق است .

بیت

اصل تقوی که زاد این راه است ترک مجموع ماسوائه است

(۱۸) و میباشید ای مؤمنان مانند آنانکه بگذاشتند امر خدا را چون

بهود و منافقان و اهل شرك پس خدای فراموش گردانید بر ایشان نفسهای

ایشان را تا برای آن تقدیم غیری نکردند (و گفته اند نیز در توفیق بر روی

ایشان در دست و سهل بن عبد الله تستری گفته که در کاه مرده است و در مرده

(۱) و این خبر با مذهب ما راست نیاید چه در او ترخیص پسند است که

مخالف با اصول اسلام است (م)

کردند خدای تعالی نیز توبه برایشان فراموش ساخت) ان گروه ایشانند بیرون رفتگان از راه فرمان برداری (۱۹) برابر نیستند نزدیک خدای یاران دوزخ

که نفس خود را خوار ساخته مستحق ناز شدند و یاران اهل بهشت که در

استکمال نفس کوشیده اند تا اهلیت جنت حاصل کردند یاران بهشت (یعنی

ساکنان او ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم یار رسته و در نعم مقیم

پیوسته) (۲۰) اگر می فرستادیم ما این قرآن را بر کوهی و آن کوه را

فهم و ادراک می دادیم هر آینه میدیدی او را ترسند و فرمان برنده شکافته و

از هم ریخته از ترس خدای و از هیبت و عیدیکه در وی هست (یعنی کوه بآن

بزرگی و سختی اگر از قرآن فهم کردی بترسیدی و کردن نهادی و از چشم

چشمها روان کردی و دلهای سنگین کافران از آن متأثر نمی شوند .

بیت

ای دل سنگین تو بگذره سوهان گیرا نیست

نفس کافر کیش تو از ترك عصیان سپر نیست

و این مثلها بیان میکنیم برای تنبیه مردمان شاید که اندیشه کنند و

در آن و بهره دارند از آن (۲۱) آنکه قرآن فرو فرستاد خداست آنخدايیکه

نیست معبودی مستحق عبادت مکرر و دانای پوشیده و آشکارا و (گفته اند عالم

بمردوم و موجود با بحیات و موت با برزق و اجل با بدنیا و آخرت و آنچه هست

و آنچه خواهد بود) و اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه او احاطه جمیع

خلق نموده در دنیا بسیار بخشایش که رحمت خاصه او بمؤمنان رسد در آخرت بمفوق

و غفران رؤیت و رضوان (۲۲) اوست خدای آنخدايیکه هیچ وجه نیست خدای

سزای پرستش مکروی پادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج مصون است

و کمال صفاتش باستغناء مطلق مقرون پاک از شوائب مناقص و معائب و منزله

از طرق آفات و نوائب سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل این

کننده مؤمنان از عقوبت میزان با داعی خلق یا ایمان و امان یا مصدق رسول

بافلهار معجزه و برهان گواه راست بر هر چه خلق کنند یا نکه بیان ایشان یا قایم

بعدل یا مطلق بر خفا یا حکم کننده بحق (و گفته اند این اسمی است از اسماء

الهی که تاویل آن غیر خدای نداند) غالب در حکم یا بخشنده عزت بزرگوار

با شکننده کامهای باصلاح آورنده کارهای درهم شکسته مستحق کبریا و عظمت
 بلك است خدای عز آنچه شريك میسازند باوی چه واجب الوجود شرك قبول
 نکند (۲۳) اوست خدای آفریننده (یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و
 مقتضای حکمت) آفریدگار (یعنی ظاهر کننده اعیان او آورنده از عدم بوجود
 بخشنده صورت مر مخلوق را مر او راست ناهای نیکو که در شرع و عقل
 پسندیده و مستحق باشد بپاکی یاد میکنند مر او را آنچه هستند در آسمانها و
 زمینها و از همه مقامات و منزله و مقدس میدانند و او است غالب در ملك خود که
 مقهور و مغلوب نکردد صواب کار در کردار و گفتار خود که هر چه گوید و
 و کند بوجه حکمت بود (در عین المعانی آورده که حضرت رسالت پناه اسم
 اعظم از جبرئیل پرسید جواب داد که عليك بآخر سورة العنبر دیگر باره
 پرسید همین جواب شنید و دقائق و حقائق این اسمای و خط بنده از هر اسمی
 بر سبیل تفضیل در حواهر التفسیر باید طلبید و من الله اعانتة (والتأيید) (۲۴)

سورة ممتحنه (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(حضرت پیغمبر (ص) در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفاء عزیمت
 مکه داشت خطاب بن ابی بلیفه که از مهاجران بود مکتوبی بفریش نوشت
 از آن عزم اعلام نمود جبرئیل آن حضرت را خبر فرمود و علی و زبیر و مقداد را حکم
 شد تا بروحه شاخ رفتند و مکتوب را از ساره که موالات ابی عمرو بن الضبیعی
 بود بسته بخدمت آوردند حضرت مر خطاب را طلبیده فرمود که ترا چه برین
 داشت گفت یا رسول الله بخدا سو کند که من مؤمنم بخدا و رسول و از دین اسلام

(۱) مشتمل بر سیزده آیه و در مدینه نازل شده است.

برنکشته ام اما حلیف فریستم نه از نفس ایشان و هیچکس در مکه ندارم که
 حمایت اهل و ولد و مال من نماید بخلاف سائر مهاجران که انجا اقربا دارند
 خواستم که حق برایشان ثابت گردد تا بملاحظه آن محافظت مردم من کنند
 حضرت فرمود که ای یاران خطاب باشما راست گفت و فاروق در غضب شده
 گفت یا رسول الله مرا امر کن تا کردن این منافق بزخم پیغمبر گفت ای عمر
 او را مر نجانم که اواز اهل بدر است و حق سبحانه بدریا ترا مژده داد اهل
 ما شتم نقد غفرت لکم آنکه این آیت نازل شد که ای کسانی که گرویده اید
 فرا مگیرید دشمنان مر او را عادی خود را دوستان میفرستید و اقامه کنید پیوی
 دشمنان من و شما اخبار جیب مر ابیب دوستی که دارید با طرح مجتبی که
 می افکنید و حال آنست که دشمن کافر شده اند بآنچه یزید آمده است بشما
 از سخن راست که آن قرآن است یا کار درست که دین اسلام است یا سزاوار
 متابعت که پیغمبر است بیرون میکنند پیغمبر را از مکه و شمارا نیز اخراج مینمایند
 بخدای که آفرید کار شما است و ایشان بسبب ایمان شمارا از دیار شما بیرون
 میکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید اگر هستید شما که بیرون آمده اید از
 وظنهای خود از بهر جهاد در راه من و برای طلب خشنودی من راز میگویند
 (یعنی سخنان سری بدیشان می فرستید) بدوستی در لباس تمبیحت و من دانا
 نرم از شما بآنچه پنهان می کنید از مودت اعدا و بآنچه ظاهر میسازید از
 اعتدال و هر که بکند این کار (یعنی فرا گیرد از ایشان دوستان با القای خبر کند
 بدیشان) و از شما پس بدرستی که کم کرده است راه راست را (۱) اگر بیابند
 شمارا کفار مکه (یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یافته شمارا اسیر سازند) باشند
 مر شمارا دشمنان (یعنی القای مودت فائده ندهد و ایشان دشمنی آشکارا کنند)
 و بکشایند بسوی شما دستهای خود را بزدن و کشتن و بکشایند زبانهای خود
 را بشما ببندی (یعنی دشنام و فحش) و دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه
 ایشان هستند (۲) سود نخواهند داشت شمارا خویشان شما و نه فرزندان شما
 (یعنی امروز موالات با مشرکان بسبب مال و فرزند و خویش و پیوند می کنید
 و ایشان نفع نخواهند رسانید بشما) روز رستخیز جدا کند خدای در آن روز

میان شما و اولاد و اقربا (یعنی کافرانرا بدو زخا فرستد و مؤمنان را به بهشت برد و خدای بآنچه می کنید از دوستی و دشمنی بینا است و بر آن جزا خواهد داد (۳) بدرستی که هست مر شمارا ای مؤمنان سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد در سخنان ابراهیم علیه السلام و آنانکه با وی بوده اند از اهل ایمان یاد کنید چون ابراهیم و مؤمنان قوم او گفتند: مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی مجوئید و بدرستی که ما بیزاریم از شما که بت پرستید و دیگر بیزاری می کنیم از آنچه می پرستد بجز خدای کافر شدیم بدین شما یا معبود شما و آشکارا شد میان ما و شما دشمنی بدل و دشمنی بدست (یعنی محاربه) همیشه (یعنی پیوسته دشمنی قایم خواهد بود میان ما و شما بدست و دل) تا وقتی که ایمان آرید خدای یکتا و یگانه (یعنی بیگانگی او بگروید حق سبحانه بنده میدهد مؤمنان را که در تبرا از اهل شرك اقتدا بابر ابراهیم کنید) مکر در آن سخن ابراهیم که گفت مر پدر خود را که بوعده استغفار که بانو کرده ام و بوعده ایمان که تو با من کرده ای هر آینه آمرزش خواهیم خواست برای تو و مالک نیستیم ای پدر برای تو (یعنی نمی توانم که دفع کنم از تو) از عذاب خدای هیچ چیز اگر بخدا باز نکردی خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بعضرت ابراهیم علیه السلام در بیزاری از کافران نه طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقم شد و چون خلیل و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند ای پروردگار ما بر تو توکل کردیم (یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم و بسوی تو باز گشتیم و بسوی تو است باز گشت همه در آخرت قوی آنست که این دعا تنه قول ابراهیم نیست بلکه حق سبحانه مؤمنانرا بعد از نهی موالات کفار امر فرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردند بگوئید خدا یا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم.

هشوی

سوی تو گردیم روی و دل بتو بستیم

از همه باز آمدیم و با تو نشستیم

هر چه نه پویند یار بود بریدیم

مر چه نه پیمان دوست بود شکستیم

(۴) ای پروردگار ما مکردان ما را محل برکماشتن برای آنکه نگروریده اند (یعنی ایشان را بر ما مکار و مسلط مکردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن و بیامرز ما را ای پروردگار ما بدرستی که تو غالبی در حکم پس شرایشان دفع کن دانا در کار خود پس ما را بیامرز (۵) بدرستی که هست مر شما را در ابراهیم و قوم او خصلتی نیکو که پیروی کنید آنرا (تکرار برای تاکید است در اقتدا بابر ابراهیم علیه السلام یا در اول اقتدا است بر اقوال او در ثانی بافعال و این اقتدا است) مر کسی را که امید دارد در رضای خدا و پاداش روز قیامت را یا بترسید از خدا در روز باز پسین و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند بادشمنان پس بدرستی که خدای بی نیاز است از روی و از نصرت کردن وی مردین او را چه خود ناصر دین خود است ستوده است بی ستایش خلق (آورده اند که بعد از نزول این آیت مؤمنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرك بودند در مکه حق سبحانه وعده فرموده) (۶) که شاید که خدای پیدا کند میان شما و میان آنکه دشمن داشتید از کفار مکه دوستی و یاری (و آنچنان بود که ابوسمیان سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از ستادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد) و خدای توانا است بر آنکه دشمنی را بدل بدوستی کند و خدای آمرزنده است کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی مهربان بر آنها که بعد از نهی مصحح مودت کردند (آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر (ص) عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند حق سبحانه در باره ایشان فرموده) (۷) نهی نمی کند خدای شمارا ای مؤمنان از آنانکه ایشان کارزار نکرده اند با شما در کار دین و ملت و بیرون نکردند شمارا از سراهای و منزلهای شما (یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما دخلی ننموده اند یا مراد زنان و کودکان اند که ایشان را در قتل و اخراج چندان دخلی نیست می فرماید

که خدای باز نیکوای شما را از آنکه نیکوای شما باشد و از آنکه عدل کنید با فرستید قسطی و بهره برای ایشان بدو ستیکه خدای دوست دارد عدل کننده گانرا (۸) جز این نیست که حق سبحانه و تعالی می کند شما را از آنکه کار زار کردند با شما در دین خدای بیرون کردند شما را از سرهای شما و معاونت کردند و هم پشت شدند با اعدای بیرون کردن شما از خان دان شما (یعنی مشرکان مکه بعضی که در صدد حرب آمدند و برخی که بمی اخراج کردند و جمعی که یار ساعیان بودند باز میداد خدای شما را) از آنکه دوستی کنید با ایشان و هر که دوست دارد ایشان را پس آن گروه دوست دارند گان ایشان متمسک باشند (که وضع دوستی در غیر موضع می کنند چه دوستی با خدای می باید و بادوستان خدای می شاید که از دوستی دیگران هیچ نشاید.

نیت

بکمال زدوستان دعا باز حیل ساز

باری مطلب که طالب نفس وفا بود

آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمان از مکه بمدینه رود آنحضرت او را بکفار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی بر تافته جانب مکه شتابد قریش او را باز نکرده اند هنوز آنحضرت علیه الصلوة والسلام در حدیبیه بود که جماعتی مؤمنان از مکه گریخته بهلازم آمدند از آن جمله سمید اسلمیه بود و در عقب شوهر او مسافر مجزومی می رسید و گفت شرط صلح بر اینوجه بوده که هر که از مایه و آید بما رد کن جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله (ص) آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مؤمنات را بمشرکان باز دهید و آیت نازل شد که (۹) ای گروه گرویدگان چون بیابند شما زنان گرویده هجرت کنند از دار کفر بدار ایمان پس بیازمائید ایشان را بدانکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نیوده و دوستی دیگری بسبب آمدن نشده و هیچ غرض از اغراض دنیوی وابسته نیستند بلکه خاص برای خدا و رسول و تدبیر بدین اسلام آمده اند خدای داناترست بگرویدن ایشان

که مطلع است بر سرائر و ضمائر اما چون حکم شرع ظاهر است ایشان را سوگند دهید پس اگر دانستید ایشان را بقلب ظن که مؤمنه اند پس باز نکرده اند ایشان را بسوی شوهران ناگرویده ایشان نه ایشان (یعنی این زنان) حلال اند مر آن کافرانرا و نه آن کافرانرا حلال میشوند بر این زنان را چه تباین دارین جدائی افکننده است میان ایشان و بدهید شوهران ایشان را از آنچه طرح آن زن کرده باشند از کاین پس حضرت پیغمبر (ص) میباید را سوگند داد و آنچه مسافران مهر بدو داده بود گرفته باز گشت و آیت آمد هیچ بزه و اثمی نیست بر شما آنکه بخواهید این زنان مهاجره را چون بدهید ایشان را مردها (یعنی مهرهای ایشان پس فاروق او را بخواست و دیگر آیت آمد که) و چنانکه در مزیید بمصمتها (یعنی عدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق بدهید اگر ایمان تیارند پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که) و بخواهید از آنکس که آن زن را بخواهد از کافران آنچه خرج کرده اید از مهر باو بایند که بخواهند کافران از شما و آنچه خرج کرده اند از مهر ازدواج مهاجرات خود (یعنی عصمت زوجیت منقطع شد میان مؤمن و کافره و میان کافره و مؤمنه پس هر يك بایند که رد کنند مهر برا که بمصاحب خود داده اند) آنچه ذکر کرده شد فرمان خدای است حکم می کند خدای بآن میان شما و خدای داناست بمصالح شما حکم کننده یا آنچه محض حکمت است به از نزول آیت مؤمنان ادای مهر مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از ادای مهر مرثعات ایان نمودند آیت آمد که (۱۰) و اگر فوت شود ای مؤمنان از شما چیزی بیکی از زنان شما بسوی کفار (یعنی بدارالکفر پیوندد و مهر او بدست شما بیاید) پس شما غنیمت گیرید (یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید پس بدهید آنانرا که رفته اند) زنان ایشان بدارالکفر و مهر نیافته اند از شوهران کافران زنان مانند آنچه نفقه کردند از مهر آن زن (در مالم از این عباس نقل میکند که شش تن از زنان مؤمن مهاجر مرته شده بنزد کفار رفتند و حضرت رسول (ص) مهر ایشان را از غنیمت بشوهران ایشان داد) و بترسید از عذاب

خدای آنخدائی که شما بدو گروید گانید (حکم این آیت تابقای عهد باقی بوده و چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز به بیعت میل کردند آیت آمد) (۱۱) ای خبرکننده پای بلند قدر چون بیایند بتو زنان گرویده بیعت کنند با تو بر آنکه شرك نیارند و شريك نگیرند باخدای چیزی را و دزدی نکنند و زنا نکنند و نکشند فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک میگردند با قصد بیعی که در شکم دارند نکنند و او را نیکنند و نیابند بدروغی که از روی جهل دریافته اند آن را میان دستها و پاییهای خود (یعنی فرزند حرامزاده را نیارند و دروغ بشوهران نبندند و در دست و پای خود آورده می پرورند) و عاصی نشوند در تو در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترك نوحه کردن است و روی خرسیدن و موی بریدن و چون بدین شروط بیعت کنند پس بیعت کن با ایشان (عایشه فرمود که بیعت پیغمبر من با زنان بسخن بود و دست آن حضرت دست هیچ زن نسوده قولی آن است که زنان در قدح آب دست فرو بردند و بعد از آن حضرت من دست مبارك خود در آب فرو بردی و گفته اند امیه خواهر خدیجه را فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت) و طلب آمرزش کن برای زنان مبادیه از خدای ب تحقیق خدای آمرزنده گناه کسانیست که بر توحید بیعت کنند مهربان بر ایشان که توفیق توبه و ایمان داد (بزرگی مردم میگویند رحمت موقوف است بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوف است بر رحمت یعنی تا بر رحمت خود توفیق نیفتد کسی بدولت ایمان نرسد

بیعت

بی رحمت آن یار دوزخ نرهند توفیق عزیز است بهر کس ندهند بعضی درویشان مسلمانان بجهت جرم غفلت با جهودان دوستی میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان میگفتند آیت آمد که (۱۲) ای گروه مؤمنان دوستی نکنید با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان هر آینه که نا امید شده اند (یعنی یهود) از ثواب آخرت چه دانسته اند که سبب هلاک و کتمان رحمت

رسول ایشان را هیچ نوع حظی از ثوابات اخروی نخواهد بود لاجرم نا امید اند از آن همچنان که نا امید شدند کافران از اهل کورها (یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا یهود نا امید اند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان خود را دانسته اند و از نیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده) (۱۳)

سورة الصف (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

بك و بی عیب گفت مر خدا را آنچه در آسمان هاست از علویات و آنچه در زمین است از سفلیات و او غالب است که حکم او بهیچ وجه مردد نگردد و درست کار که خلل بافعال او راه نیابد «دمیاطی آورده که اصحاب کرام رضی الله عنهم گفتند آبا کدام عملی بجای آوریم که ما را از حفره نیران رها نیده بروضه جنان و تعف روح در بهمان رساند حق سبحانه این آیت فرستاد که : یا ایها الذین آمنوا هل ادلكم علی تجارة الایه حضرت رسالت «ص» فرمود که ای قوم آمد آنچه میبجئید یعنی عملیکه بنده را از سجن سبعین برهاند و یا علی علین برساند ایمان و جهاد است صحابه از موت کراهیت داشتند آیت آمد که (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید چرا میگوئید آن چیز را که نمیکنید (۲) بزرگست از روی خشم نزدیک خدا که بگوئید آنچه نخواهید کرد (و نزد بعضی علماء آیت عام است و شامل یعنی هر که سخنی بگوید و نکند درین عتاب داخلست و بآن علماء نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترك نمایند این سیاست خواهد بود - انا مرون الناس بالبر و ننسون انفسکم و حضرت رسالت پناه «ص» دیده در شب معراج که ابهای چنین کسان بمقراض آتشی (۱) مشتمل بر چهارده آیه و در مدینه نازل شده است .

میسریده اند .

بیست

از من بگوی عالم تفسیر گوی را کر در عمل نکوشی نادان مفسری
 بار درخت علم ندانم بجز عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری
 (۳) بدرستی که خدای دوست دارد آنان را که کارزار کنند در راه وی صف
 زده در برابر خصم گویا ایشان در استعظام بنا هائند ریخته از ارزیر کسانی
 است از ثبات قدم ایشان در ممر که حرب و بیكدیگر باز چفسیدن (۴) و یاد
 کن آن را که گفت موسی مرگروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت ای قوم
 من چرا میرنجانید مرا بنداشتودن فرمان من و براسنی میدانید آن که من
 فرستاده خدایم بسوی شما (و برسالت خود از معجزات نواهره اقامت شهادت
 کرده ام و شما را معلوم شده و شبه نمائده و رسول باید که محترم و مکرم باشد
 پس شما فرمان من برید ایشان بر همان ضلالت و جهالت خود ثابت بودند و
 سخن کلیم الله علی نبینا و آله و علیه السلام شنودند) پس آن هنگام که بگشتند
 بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی ع بگردانید خدای دلهای ایشان را از
 صفت یقین و موقع شك ساخت و خدای راه نمینماید بشناخت خود بیروت
 رفتگان را از دائرة فرمان (۵) و باد کن آنرا نیز که گفت عیسی پسر مریم
 مرقوم خود را که ای فرزندان یعقوب بدرستی که من فرستاده خدایم بسوی
 شما بصحبت و بر همان درحالتی که باور دارنده ام و آن چیز را که پیش من است از
 کتاب توریة (یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از
 نزدیک خداست) و مژده دهنده ام بفرستاده که می آید بدین کامل و شرع شامل
 از پس زمان من نام او احمد (یعنی ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی علی نبینا و
 علیه السلام بر این وجه است که انی ذاهب الی زنی و ربکم و الفار قلیطاً
 جاء معنی فار قلیطاً احمد است

در تبیان آورده که اسم آن حضرت بریانی منجبا است و معنی او آن
 که بفرستد خدا بشما او را بعد از مسیح (پس آن هنگام که آمد عیسی بدیشان
 بمعجزات روشن چون احیای موتی و ابرار اکبر و ابرص گفتند بیشتر بنی -

اسرائیل ادعا مینماید جادوی است آشکارا (یعنی بر هیچکس پوشیده نیست
 که سحر میکنند) (۶) و کیست ستمکارتر از کسی که بر بندد بر ندای دروغ
 (یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهای او را سحر داند) بعضی علما بر آنند
 که نصر بن حارث گفت که روز قیامت لات و غزن مرا شفاعت خواهند کرد
 نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود این آیت آمد که کیست ظالم
 تر از کسی که دروغ بر خدای بندد بقول شفاعت بتان درباره کفار و حال آن
 که مفتری خوانده میشود پیغمبر من او را میخواند بسوی دین اسلام که مشتمل
 است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا و عقبی و خدای راه نمینماید بر ستمکاری
 گروه ستمکاران را (در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسول من
 فرود نیامد کعب بن اشرف گفت مژده باد شما را ای گروه یهود که خدای
 محمد من نور او را فرو نشانید و کار او با تمام نخواهد رسید این سخنان به
 جناب رسالت مآب من عرض نمودند و غبار ملال بر آئینه دل مبارک آن حضرت
 نشست جبرئیل بجهت رفع آن آیت آورد که (۷) میخوانند یهود تا فرو -
 نشانند نور خدای را که دین و کتاب او است یا نور خدای رسول و بدهنهای
 خود (یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنان بی ادبانه) و خدای تمام گرداننده
 است نور دین و روشنی شرع سید المرسلین را قبل از قیام قیامت و اگر چه
 گمراهت دارند کافران از اتمام آنچه کراهت ایشان را اثری نیست در اطلاق
 چراغ صدق و صواب همچون ارادت خفاش که غیر مؤثر است در نابودت
 آفتاب جهانتاب

قطعه

شب یرك خواهد که نبود آفتاب تا بینند دیده او مرز و بوم
 دست قدرت هر صباخی شمع مهر بر فروزد کوری خفاش شوم
 (۸) اوست آن خداوندی که فرستاد پیغمبر (ص) خود را بچیزی که سبب هدایت
 است یعنی قرآن و بکیش راست که ملت حنفیه است تا غالب گردانند این دین
 را بر همه کیش و ملتی بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل ملل دین اسلام
 قبول کنند و هر چند کاره اند باشد مشرکان (اظهار دین محمد را صلی الله علیه و آله و

سلم که مشتملست بر اثبات توحید و ابطال شرك (۹) ای کسانی که ایمان آوردید آبادالت کنم شمارا بر بازرگانی که بازرهاند شمارا از عذاب دردناک (پس بیان تجارت میکند که) (۱۰) خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمانی که دارید بخدای و بفرستاده او و جهاد کنید با کافران در راه خدای به الهای خود که زاد و راحله و سلاح برای مجاهدان بشیرید و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد بهتر است مر شمارا از معاملات مریجه اگر هستید شما که دانید طریق تجارت حقیقی را (بزرگی فرمود که اصل معامله درین تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق را بستانی در نفعات از ابن عبدالله بسری قدس سره نقل میکند که پسروی بوی آمد و گفت سبوی روغن داشتم که سرمایه من بود از خانه بیرون میآوردم بقتاد و بشکست و سرمایه من ضایع شد گفت ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه پدر تست والله که پدر ترا هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر از الله شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سود تمام آن بودی که پسرش نبودی اشارت بمرتبه قناست در باختن سود و مایه در بازار شوق و لنا .

بیت

تا چند بیازار خودی بست شوی بشتاب که از جام فنا مست شوی
از مایه و سود دو جهان دست بشوی سود تو همان به که تهی دست شوی
پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید (۱۱) بیامرزد خدای مر شما را
کناهان گذشته شما در دنیا و در آورد شمارا در عقبی بیوستانها که میرود از زیر
اشجار آن جوینها و بسکنهای پاکیزه که واقع باشد در بوستانها جاویدی که
دارا قامت است آن مغفرت و ادخال بهشت رستگاری است بزرگ (۱۲) و مر
شمارا است نعمتی دیگر در دنیا که ان را دوست میدارید نصرتی از خدای بر
قریش و فتحی که نزد بک فتح مکه است یافتن فارس و روم (ابن عطاء قدس سره
فرمود که نصرت توحید است و فتح نظر بجمال ملک مجید و نزد محققان
فتح قریب فتح باب دل است بترقی از مقامات نفس و غنائم این فتح معارف یقینیه

باشد و همه مؤمنان را در این مرتبه شرکت است کما قال) و بشارت ده ای
محمد (ص) مؤمنان را بنصرت در دنیا و بهشت و در آخرت (۱۳) ای گروه مؤمنان
مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلیه عقبه ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن
بودند یا خطاب عام است (یعنی جمیع مؤمنان را می فرماید) باشید نصرت
کنندگان دین خدای و رسول او تقدیر کلام چنین است که ای محمد (ص) طلب
نصرت کن از قوم خود همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عیسی پسر مریم
مر حواریان را که خاص او بودند و در دین او بهمه کس سبقت داشتند کیستند یاران
و نصرت کنندگان من و توجه نمودگان با من بسوی نصرت خدای یا کیانند
اعوان من در دعوت خلق بخدای گفتند حواریان که در این راه ما یم ناصران
دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا و علی السلام بعد
از رفع وی و خلق را بخدای دعوت نمودند پس ایمان آوردند بسبب دعوت
ایشان گروهی از بنی اسرائیل بعیسی و او را بنده و رسول خدای دانستند و کافر
شدند گروهی دیگر و او را پسر خدا گفتند و چون حضرت پیغمبر (ص) مبعوث شد
موافق همه مؤمنان گفت عیسی عبدالله و رسوله آن گروه معونت یافتند حق
سبحانه فرمود پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنانرا که گرویدند بعیسی و
رسالت و عبودیت او را دشمنان ایشان که قائل بودند بالوهیت او پس کشتند
مؤمنان غلبه کنندگان بر کافران (۱۴) .

جاهلیت (۲) و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران از مؤمنان که ایشان فرسیدند به آنانکه سابقانند اما لاحق خواهند شد (مراد تابعین اند و از معالم یا برادر حدیثی صحیح متفق علیه معلوم میشود که اینها عجم اند و اصح اقوال آن است که هر که باسلام درآمده و درمی آید بعد از وفات حضرت پیغمبر (ص) همه در دین آخرین داخل اند و خدای غالب است در امر پشت هر کرا خواهد بر رسالت فرستد خداوند حکمت است در اختیار هر پیغمبری برای هرامنی (۳) این نبوت یا پشت افزونی کرم خدای است میدهد آنرا هر کرامی خواهد و خدای خداوند فضل بزرگ است که نعم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر نماید (۴) مثل آنانکه تحمل کرده شدند تورات را (یعنی حکم شد که با تکلیف احکام تورات بردارند) پس بر نداشتند آن بار را و بمجرد خواندن تورات قناعت نمودند آنچه در وی بود کار نکردند همچون مثل ذرا از کوش است که بردارد کتابها از علم (یعنی رنج میبرد در حمل آن و از آن نفعی ندارد همچون بهود که تورات میخوانند و بدان منتفع نمی شوند .

نظم

گفت ایزد یجمل اسفار او	بار باشد علم کان نبود زهو
علمهای اهل دل حمالشان	علمهای اهل تن احمال شان
علم چون ردل زند باری بود	علم چون بر تن زند باری بود
چون بدل خوانی زحق گیری سبق	چون بکل خوانی و بشماری ورق

بد مثلی است که زده شد مثل گروه بهود آنانکه تکذیب کردند حجت های خدای را که دلیل بوده بر نبوت محمد (ص) و خدای راه فلاح نمی نماید گروه ستمکارانرا (که بناد باحق بر نفس خود ظلم کرده اند و باوجود این می گویند که نحن ابناء الله و احباء و لاف میزنند که لم يدخل الجنة الا من كان هوداً) (۵) بگو ای محمد (ص) ای گروه که دین بهودیت دارید اگر گمان میبرید آنان که شما دوستانید مر خدای را بدون مردمان از عرب و عجم جدا کرویده اند پس آرزو ببرید مرك را اگر هستید راست گویان (در آنکه شماست دوستان خدا را تا برسید بکراماتی که حق سبحان برای دوستان خود مقرر فرموده) (۶) و حال آنست که بهود تنها نکنند مرك را هرگز بسبب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیاکی یاد میکند و تنزیه مینماید مر خدا را آنچه در آسمانها است از بدایع علوی و آنچه در زمینها است از کوائف سفلی پادشاهی که ملك او است دایم و بی زوال پاك از صمت عیب و صفت اختلال ارجمند که مثل و نظیر ندارد حکم کننده که راستی بجا آرد (۱) اوست آن کسی که برانگیخت در میان ایشان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد (و گفته اند امیت آنحضرت بجهت آن است که در کتب مقدسه برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیاء امی باشد و از جمله در کتاب شعیب مذکور است که امیا فی الامیین و اختتم به النبیین و در امیت آنحضرت نکتها است این سه بیت اختصار میرود .

مثنوی

فیض ام الکتاب پرور دش	لقب امی خدای زان کردش
لوح تعلیم ناکرفته به پر	همه ز اسرار لوح داده خبر
بر خط او است انس و جان را سر	گرفت و انداخت خط از آن چه خطر

پس صفت بنی امی می کند (میخواند برایشان آیت های کلام خدای را بآنکه امی است مثل ایشان و پاك میسازد ایشان را از دنس کفر و خبیث عقاید رذالت اخلاق و می آموزاند ایشان را قرآن و احکام شریعت عملهای دین از معقول و منقول و اگر چه بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان در آموختگانشان پیش از بعث محمد (ص) در کمرای هویدا که آن شرك بوده و بتبع دین

آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان (یعنی بواسطه عملهایی که کرده اند چون تعریف احکام تورات و تغییر لغت و صفت محمد مصطفی «ص» و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد) و خدای دانا است به مستکاران بر نفس خود (۷) بگوای محمد «ص» با یهود بدرستی که آن مرگی که شما می گریزید از وی و تمنا نبرید و از وقوع آن کراهت می دارید پس او رستده است بشما یعنی بکیرد شمارا و شربت آن بچشید پس باز گردانیده شوید بسوی دانی آشکارا و نهان پس غیر دهد شما را بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن کردار جزا بایید (۸) ای کسانی که گرویده اید با احکام شرع چون ندا در داده شود برای نماز در روز جمعه پس بشتابید بسوی یاد کردن خدای (که نماز است و خطبه یعنی رغبته کنید بدان و سعی بنمایید در آن و بگذارید خرید و فروخت را) (قول صحیح بمذهب امام اعظم آن است که موجب سمی و ترك تجارت و مباحات اذان اول در روز آدینه باشد اگر مؤذن متعدد باشند) آن سعی و ترك بیع بهتر است شمارا از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیوی اگر هستید که بدانید نفع و ضرر را و تمیز میکنید میان غیر و شر (۹) پس گذارده شد نماز جمعه پس پراکنده شوید در زمین برای تجارت و تصرف در ما محتاج خود (امر اباحت است یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید) و بجوئید از فضل خدای (یعنی روزی خود مراد تهیه اسباب معاش است گفته اند انتشار هم در زمین مسجد است جهت رفتن بمجلس علما و مذکران بقولی مراد عبادت بیماران است و حضور جنازه و زیارت مؤمنان و طلب علم و آنچه بدین مانند چه جشن میان فضل الهی بدیشان تواند بود) و یاد کنید خدای را بسیار (یعنی در مجامع احوال بذكر او اشتغال کنید نه همین در وقت نماز) شاید که دستکار شوید و بخیر دوسرا برسید (که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب تجارت دنیا و آخرت است

رباعی

از ذکر خدا مباش یکدم غافل

کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل

ذکر است که اهل شوق را در همه وقت

آسایش جان باشد و آرامش دل

آورده اند که روزی حضرت رسول «ص» خطبه میخواند ناگاه کاروان

دحیه کلبی از جانب شام رسید باطعام بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون سلامت رسیدی طبل شادی زدندی آواز طبل باستماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از ایشان خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین بودند کسی نماند حضرت پیغمبر «ص» فرمود اگر میرفتید در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمی بود از این وادی آتش بسوی شما روان میگشت و مقارن همین حال این آیت نزل اجلال یافت (۱۰) و چون ببینید بازرگانی (یعنی کاروان بازرگانی را) یا یثنونند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزنند متفرق گردند از مجلس و بروند بسوی آن تجارت تاپیشی گیرند بر آن یکدیگر را بخریدن طعام و بگذارند ترا ایستاده بر منبر بگو آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر بهتر است و سودمند تر از استماع لهو از نفع تجارت چه فواید مشروبات معنوق است و منافع معاملات متوهم و خدای بهترین روزی دهندگان است (یعنی آنانکه وسایط ایصال رزق اند زیرا که وقت باشد که تعجیل کنند و شاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقل است که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی هر روز تو مقرر کنم تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو چندین عیب نبودی اول آنکه توندانی که مرا چه باید دوم شناسی که مرا که باید طوم سوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق من است این همه میدانند و از روی حکمت کامله بمن میرساند و شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من باز گیری و حق سبحانه بکنایه از من روزی باز

نمیدارد.

نقل

خدائی که او ساخت از نیست هست
بصیانت در رزق بر کس نیست
از او خواه روزی که بخشنده اوست
برآورنده کار هر بنده اوست (۱۱)

سورة منافقون (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول الله از غزوه مریسج مراجعت نمود بر سر چاه نزول فرمود که میان سنان بن ویرجهنی که حلیف بن عمرو بن عوف بود از خروج و میان جهجاء بن غفاری که اجیر حضرت فاروق بود منازعت شد و مهم بدان انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه قائم گردد این ابی منافق سخنان ناشایسته گفت از جمله آنکه مهاجران را هیچ مدد میدهند تا از مدینه بروند و از هم پراکنده شوند و دیگر آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیز است بیرون خواهد کرد آنها که خوارتر است و زید بن ارقم بمجلس سامی حضرت خیر الانامی آمده از اینصورت اخبار نموده و آنحضرت استغفار نموده جهت تسکین فتنه در کرمکاه روز بک کوچ کردن امر فرموده و اسد بن حضیر سبب پرمیده و مضمون حال معلوم فرموده در تسلیه خاطر پیغمبر (ص) مساعی جمیله بتقدیم رسانید و خبر باین ابی رسید بخدایت آنحضرت آمد و در نهی آنچه را سوگند خورد و مردم زبان ملامت گشاده زید بن ارقم را بخیر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل گردانید که) چون بیایند نزدیک تو منافقان (یعنی این ابی و اصحاب او) گویند ما کواهی میدهیم بدوستیکه تو

۱- مشتمل بر یازده آیه است و در مدینه نازل شده

فرستاده (یعنی ما منافق نیستیم و بدل رسالت تو را معتقدیم) و خدای میداند که تو هر آینه فرستاده اوستی که او ترا فرستاده و خدای کواهی میدهد که منافقان دروغگو و پاندد در کواهی خود) (بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت است دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد بر رسالت تو خدای میداند که سوگند بدروغ خوردند) (۱) فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را سپری (یعنی وقایه که بآن از قتل و سبی ایمن باشند) پس باز میدارند مردم را با بقای شهادت از دین خدای یا خود اعراض کنند از جهاد در راه خدای تعالی بدوستیکه ایشان بدعوی است آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق (۲) این حکم حق بپدی اعمال ایشان بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان پس کافر شدند (بدل گفتند بظاهر با مؤمنان که ما از شما ایم و در خلوت با رؤسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند) پس مهر نهاده شد بر دلهای ایشان نمیدانند حقیقت ایمان (که اقرار است به زبان و تصدیق بدل، آورده اند که این ابی مرد جسم و نیکو هیات و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهین صورت بودند و چون بمجلس پیغمبر ص آمدند آنحضرت شکفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد که) (۳) و چون بینی منافقانرا بشکفت آرد ترا جسد های ایشان از نرمی و نازکی و چون سخن گویند گوش کنی تو مر سخن ایشان را باور کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبیر کویا ایشان چوبهای خشک شده اند بدیوار باز نهاده یعنی اشیا خالی از علم و نظر می پندارند و گمان می برند هر فریادی که بر آید و هر آوازی را که در مدینه بر نکشند که آن صیحه و صدا واقع است برایشان یعنی بدلی و بدگمانی و ترس ایشان بمرتبه است که هر آوازی که بشنوند پندارند که اتفاق ایشان بر پیغمبر ص و مؤمنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد ایشان دشمنانند ترا و همه مؤمنان را پس حذر کن از مکر و غائله ایشان بر ایشان این مباحث هلاک گرداند خدا ایشانرا یا لعنت کناد خدای بر ایشان -

چگونه برگردیده میشوند از طریق حق

(در معالِم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی اورا گفتند که این آیتها در شان تو نازل شده بود نزدیک پیغمبر (ص) برو تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق کردن را تاب داد و گفت مرا گفتند ایمان آوردم تکلیف کردند که زکوة مال بده دادم همین مانده است که محمد (ص) را سجده باید کرد آیت آمد که (۴) و چون گویند منافقانرا که بیایید باغندار تا آمرزش طلبد برای شما فرستاده بخدای بیبچند سرهای خود را یعنی روی برگردانند و کردن بیبچند چنانچه کسی از مکروهی رو بتابد و تو می بینی ایشان را که اعراض کنند از رفتن بخدمت پیغمبر (ص) و ایشان کردن کشانند (۵) یکسان است برایشان آمرزش خواهی مر ایشانرا با آمرزش نخواهی برای ایشان هرگز خدای نیامرزد ایشان را بجهت رسوخ ایشان در نفاق بدرستی که خدای راه فلاح ننماید گروه بیرون رفتگان را از دایره اصلاح (۶) ایشان آنانند که میکوبند مرا نصار را که شما نفقه نکنید بر کسانی که نزدیک رسول خدا اند (ص) از فقران مهاجرین تا متفرق کردند (غلامان نزد خواجگان روند و پسران بیدران پیوندند منافق انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند) و حال آنکه مر خدای راست خزانهای روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت او است هر که را خواهد روزی دهد و لکن منافقان نمیدانند که رزاق علی الاطلاق حق سبعا نه آدمیان .

نظم

خواجه پندارد که روزی او دهد	لا جرم بر این آن منت نهد
زان سببها او یکی شد پس اگر	کم شود هستند اسباب دگر
حکم روزی بر سببها می نهد	بی سببها نیز روزی میدهد

(۷) میکوبند اهل نفاق (مراد ابن ابی است) اگر باز کردیم ما از این سفر بسوی مدینه هر آینه بیرون کند عزیز تر از مدینه خوار تر را (مرادش از اعز نفس احسن او بود و غرضش از آن لفظ دیگر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه الصلوات و التسلیمات) مر خدای راست عزت و قدرت و ربوبیت

و مر رسول اورا عزت نبوت و شفاعت و مر گرویدگان راست عزت ایمان و طاعت و لکن منافقان حقیقت عزت را نمیدانند (تقل است که چون سپاه نصرت نبوی علیه السلام بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که عبدالله نام داشت و مومنی مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بنخواستاریند و پای بردست شتر نهاد و گفت بخدای سوگند که ترا نگذارم که بمدینه در آئی تا وقتی که پیغمبر علیه السلام ترا اذن فرماید و بدانی که اذل توئی و اعز او است چون مرکب حضرت رسالت پناه (ع) رسید بر آن حال اطلاع یافته ابن ابی را اجازت در آمدن داد)

(۸) ای گروه مؤمنان نگردانند شمارا خواستهای شماونه فرزندان شما از یاد کردن خدای (چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیاء تا حدی که اگر تمام اموال دنیا و مجموع هم آخرت بروی عرض کنند بشظر قبول در هیچ کدام ننکورد. (۱)

بیت

چشم دل از تعیم دو عالم بیسته ایم

مقصود ما زد دنیا و عقبی توئی و پس

و هر که بکند آن کار را یعنی بمال و فرزندان از حق بازماند پس آن گروه ایشان زیانکارانند (که به غیرمانی بازمانند از عظیم باقی) (۹) و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه را اخراج نمائید از آنچه روزی داده ام شمارا ذخیره آخرت سازید پیش از آنکه بیاید یکی از شما اسباب مرگ پس گوید آنکس که ای آفریدگار من چرا باز پس بیفکنی یعنی چه شود که تاخیر نمائی موت را تا زمانی نزدیک پس تا تصدق کنم و زکوة ادا نمایم و باشم از نیک مردان و شایستگان خدای تعالی باز پس نیفکنند هیچکس را از مرگ چون بیاید و برسد وقت رفتن وی یعنی چون عمر با آخر رسد چیزی بر آن نیفزایند و کم نکنند و خدای تعالی دانا است بآنچه میکنند آدمیان (و حفس آنرا بنخطاب میتواند یعنی بآنچه شما میکنید از خیر و شر والله اعلم بالصواب

(۱) طبق بعضی از اخبار صحیحیه مراد بد کراهه در این آیه نماز جمعه است (محمدی)

بغدا جمال خود را چه در آینه به بینی

یت خویش هم تو باشی بکسی کدر نداری

بسوی اوست بارگشت همه (۳) میداند بعلم کامل آنچه در آسمانها است (از اصناف مکونات و مکثونات) دانچه در زمین است (از انواع مختبرات و مختزنات) و میداند آنچه می پوشید آن را و آنچه آشکار میکنید و خدای دانا است بآنچه در سینها است از خواطر و افکار (۴) آیا نیامد بشما ای اهل مکه خبر آنانکه کافر شدند پیش از شما (که چون اولاد قایل و عاهد و نمود و اصحاب ایکه و جز آن) پس بچشیدند عقوبت کار خود (یعنی ضرر که را در دنیا که فرق در بیج صرصر و صیحه و عذاب يوم الظلة است) و مرا ایشان راست در آخرت عذابی دردناک بی انقطاع (۵) این عذاب و عقاب مرا ایشان راست بسبب آیتست که بودند که آمدند بدیشان پیغمبران فرستاده بدیشان بجهنمای روشن و معجزهای هریدا پس ایشان گفتند آیا آدمیان مثل ما راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه و حی بآدمی فرستد پس کافر شدند برسل و روی گردانیدند (از تدبیر در بینائی که با ایشان بود پس خدای تعالی ایشان را هلاک کرد) و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق و خدای تعالی بی نیاز است از عبادت آفریدگان ستوده بی ستایش حامدان (۶) گمان بردند آنکه کافر شدند بآنکه بر آنکیخته نخواهند شد بگوای محمد «ص» آری بر آنکیخته خواهید شد و سو کنند به پروردگار من که هر آینه شما مبهوث گردید در قیامت پس خبر داده شوید بآنچه گردیده اید در دنیا (و اخبار به عاصیه و به مجازات باشد) و بر آنکیختن و جزا دادن بر خدای سهل و آسان است (۷) پس ایمان آرید و بگروید بخدای و فرستاده او محمد «ص» و بآن روشنائی که فرستادیم بر محمد «ص» (مراد قرآن است و آنرا نور گفت که ظاهر است در اعجاز بنفس خود و مظهر حقائق احکام حلال و حرام است و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از افراد و انکار دانا است (۸) یاد کنید روزی را که جمع کند خدای تعالی شما را برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزا (و قیامت را روز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیاء امم با ظالم و مظلوم

سورة التغابن (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

بپاکی و پاکیزگی ستایش می نماید مر خدای عز و جل را آنچه در آسمانها است (از روحانیات) و آنچه در زمین (از جسمانیات) است مرا و راست بادشاهی ارض و سما و آنچه مابین زمین و آسمانست و مرا و راست ستایش بر نعمت آفرینش و او بر همه چیز توانا است (۱) و آنکسی است که بیافرید شما را ای آدمیان پس بهمنی از شما ناکر ویده اند بخلافت او چون دهریان و عیسان و بهمنی از شما باور دارند اند آفرید کاری را چون اهل اسلام و ایمان و خدای تعالی بآنچه شما میکنید بینا است (و معامله با بندگان به حسب اعمال ایشان خواهد کرد) (۲) بیافرید آسمانها و زمین بر راستی با حکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلائل وحدانیت اند و حق بدان ظاهر شود و پشکاشت شمارا پس نیکو کرد صورتهای شما را بامتدال قامت و اعتدال خلقت (امام شیری فرموده که ظاهر شما را بیاراست یکمال قدرت و باطن شمارا معلی گردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن الانسان آنست که او را بصورت او اوصاف کائنات آراسته گردانید بعلامه خصائص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نمود از جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن یشوی باشد نه حسن صوری.

فقطعه

بدرون تست مهربی که توئی شکر ستایش

چه غم است کرز بیرون مدد شکر نداری

شده ام غلام صورت بشتال بت پرستان

تو چه یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری

(۱) مشتمل بر هجده آیه و در مدینه نازل شده است.

با اهل هدی و ضلالت با بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملائکه و جن و انس آن روز روز زبان شدن است (یعنی چو آن مؤمن مقام کافر را در بهشت بمیراث گیرد و کافر را در دوزخ بمقام مؤمن درآرند غبن ظاهر شود کفار دانند که زبان کارند و گفته اند کافر غبن خود را بپند بترك ایمان و مؤن زبان خود را در باید بتقصیر در احسان یا روز زبان جستن است که هر کس سود خود را طلبد و زبان دیگری و هر که بکرو و بعدا بتعالی و بکنند کارهای شایسته پیوشد خدای از وی بدیهای و برا یعنی عفو نماید و در آورد او را بیوستانها که می رود از بر تصور با اشجار آن جو بهای در حالتیکه جاوید باشند در آن همیشه تا کبد است در خلود آن عفو گناه و در آوردن به بهشت و ستکاری بترك است (۹) و آنانکه نگر و بدند بوحدا نیست و نکذیب کردند آیتهای ما را که فرآن است یا بمعجزاتی که بردست پیغمبر (ص) ظاهر کردیم آن گره ملازمان دوزخ اند باقیمانده کان در آن یعنی نمیرند و بسجائی است دوزخ بازگشت (۱۰) نرسد بهیچ کس هیچ مصیبتی (از شدت و مرض و مرك اهل و ولد) مگر بقضای خدا یعنی علم وی بهمه مصائب محیط است (و اگر خواهد آفرید کار از آن سالم دارد برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و ازدیاد ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان میرساند) و هر که تصدیق میکند خدای را و میداند که مصیبت بار ازل مشیت او است راه نماید دل او را بصبر و ثبات (یعنی چون دانست که این بلا مراد الله است بجان قبول می کند و از وقوع آن اضطراب نمی نماید بزرگان گفته اند که بلا آئینه جمال مولا است پس آئینه را بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت .

نظم

هر چه از دست تواید خوش بود گر همه دریای بر آتش بود
زخم کز دست تومی آید برون کو بریز از سینه من جوی خون
و خدای بر همه چیزها دانا است صابرو شاکی را میداند (۱۱) و فرمان
برده خدا برا در فرض و اطاعت کنید رسول خدا را (ص) در سنت پس اگر روی
بگردانید شما از اطاعت پیغمبر (ص) او را چه زبان پس جز این نیست که بر

فرستاده رسانیدنی است هویدا) (و او تبلیغ رسالت کرد آشکار و وظیفه ابلاغ بجا آورد) (۱۲) خدای اوست مستحق پرستش هیچ مبهودی بجز اینست مگر او و بر خدای نه غیر او پس باید توکل کنند مؤمنان (چه ایمان افضای آن می کنند که کار خود بحق را گذارند و در کتابت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از این عباس منقول است که بعد از هجرت پیغمبر (ص) جمعی مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت بدینند داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و گریه و بیقراری ایشان را نمی گذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان وامانده بودند حق تعالی درباره ایشان آیت فرستاد (۱۳) ای گروه گروندگان بدرستی که بعضی از زنان شما و فرزندان (که مانع میشوند از هجرت) دشمنانند مر شما را پس از ایشان حذر کنید و بگریه و زاری آنها فریفته شده ترك هجرت ننمایید این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هر يك در احکام دین قتیقی کامل و دانای فاضل شده قصد حقوبت زن و فرزندان کردند که ما از جهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفته مراسم مرحمت فرد گذاشته حق سبحانه و تعالی فرمود) و اگر حق کنید از جریمها که کرده اند در گذرانید و بیوشانید آن را و عذر ایشان بپذیرید پس بدرستی که خدای آمرزنده و مهربان است (باشما همان معامله کند) (۱۴) جز این نیست که مالهای شما و فرزندان شما آزمایش است (تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را برایشان ایثار میکند و کدام دل بر مال و ولد بسته از محبت الهی حکرانه میکشد) و خدای تعالی نزدیک اوست مژدی بترك (مر کسی را که محبت او مر خدای را و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزندان) (۱۵) پس بترسید از عذاب خدا و بپرهیزید از موجبات آن آنچه توانید (این آیت ناسخ آن حکم است که اتقوا الله حق تقوا در کشف الاسرار آورده که در يك آیت اشاره میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق و واجب امر بماند و واجب حق را رفم نسخ بر کشید زیرا که حق بنده را که مطالبه کند بواجب امر کند تا فعل وی در دائره عفو داخل تواند شد و اگر بواجب حق او را بکشد طاعت هزار ساله و مصیبت هزار ساله انجا يك رنگ دارد .

بیست

بی نیازی بین و استغناء نکر خواه مطرب باش خواهی نوحه کر
و بشنوی سخن خدای را و فرمان برید او را و نفقه کنید بهتر را یعنی هر چه
نیکوتر بود در راه حق بدهید برای نفسهای خود چه فوائد آن بوی میرسد
یعنی شما میرسد و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود (یعنی مال خدای
را امساک نکنند و در راه وی بدل نمایند) پس آن گروه منافقان ایشان دستکار
انند (در دنیا از مغوفات و در عقبی از عقوبات) (۱۶) اگر قرض بدهید خدای را
یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید قرضی مقرون با خلاص یا صدقه بدهید
از طیب نفس زیاده گرداند خدای تعالی برای شما (یکی را ده تا هفتصد هزار
با چهارصد هزار یا بنیر حساب) و یا مرزد کناهان شما را (که بیش از این بوده
باشد از امساک و ترك انفاق و خدای جزا دهنده سیاس داران است عطیه
جزیل در برابر صدقه ذلیل میدهد برد بار است) به قوت مسکین و بخیلان
تعجیل نمی کند (۱۷) دانای نهان و آشکار است (میداند آنچه ظاهر میکنند
از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلهای از ریا و اخلاص) غالب است (انتقام
تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود) و حکم کننده است (بکرامت
آنها که از روی صدق تصدق نمایند) (۱۸).

سورة الطلاق (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(آوردده اند که عبدالله بن عمر زن خود را در حالت حیض طلاق داد
حضرت رسالت پناه فرمود تا رجوع کند و آنکاه که از حیض پاک شود اگر
خواهد طلاق دهد در این باب آیت آمده که) ای پیغمبر (ص) هرگز بده بگو

(۱) دوازده آیه است و در مدینه نازل شده

امت خود را که شما چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن را (که
صغیره و آیه و حامله نباشد) پس طلاق دهید در مدت ایشان (یعنی در طهر
بی جماع که شمار توان کرد آن را ازعت و این طلاق سنتی است چه زن بعد
از طلاق به مدت دومی آید و طلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که
در آزار مجامعت واقع شده باشد وقوع باید چه آن ایام را ازعت حساب نتوان
کرد وزن در آن محل نه معتد باشد و نه ذات یمل و عدد طلاق نزد امام
شافعی اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک معتبر است پس اگر در
طهر بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی سنت است و بمذهب آن
دو امام دیگر بدعت و اگر يك طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است (و
و شمار کنید ای مردمان عدت زنان را که ایشان از ضبط آن مجزاند از احمای
آن غافل و بنرسید از خدای تعالی که پروردگار شما است و طلاق بدعت دهید
و بعد از طلاق بیرون مکنید زنان مطلعه را از خانه های ایشان که بوقت زنان
شوهر بوده باشد تا وقتی که عدت منقضی گردد و زنان را نیز باید که بیرون
نمایند پس ایشانرا اخراج مکنید مگر آنکه بایند بعملی زشت هویدا کرده
شده باشد (و نفس بکسر یا خواند یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده
حال زنان بود در بدعت کرداری مراد مصیبتی است که در اوجدی باشد چون زنا
و سرقت که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد با آنکه بفحش و سفاهت
اهل آن خانه را ابتداء کنند و در آنحال اخراج ایشان حلال است چه آن حکم
نشوز دارد در اسقاط حق ایشان) و این حکمها که مذکور شد اندازه های خدا
است که مقرر فرموده و از آن بیرون نتوان رفت و هر که در گذرد از حد های
خدای پس بدستیکه ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عتاب
ساخته نمیدانی تو ای طلاق دهند یا نمیداند هیچ نفسی شاید که خدای تو
گرداند پس از این طلاق کاری را یعنی شاهد مرا و ایشمانی کنید با دوستی زن در دل
این بدعت آید تا رجوع نماید (۱) پس چون برسد زنان به مدت خود یعنی زمان
آخر عدت پس نگاهدارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نماید

بنیکویی که حسرت، معاشرت و لطف مراقبت است دیگر باره طلاق مدهد
جهت اصرار بدیشان با جدا شوید از ایشان و بگذارید به نیکی یعنی آنچه
حق طلاق است از متعه و صدق ادا کنید و گواه گیرید و خداوند عدل را از
شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت گواه شوند (و این امر تدبیر است
و امام شافعی گوید واجب است) و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت
برای طلب ثواب و رضای خدای این اشهاد و اقامت شهادت پند داده میشود
بدو هر که هست که میگوید بخدا و بآنچه وی فرموده و بروز دستخیز و هر چه
متعلق است بآن روز و هر که بترسد از خدای تعالی و مرتکب مناهم و از
نرس خدای تعالی گرداند و بدید آرد خدای برای او بیرون شدنی یعنی
خلاصی یابد از اندوه دنیا و آخرت و با هر که به پرهیزد از حرام خدای برای
وی برساند از وجه حلال (۲) و روزی دهد و برا از آنچه گمان نبرد و در شمار
نیارد یعنی بغافلش نگذرد.

نظم

از سببها بگذر و تقوی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب
حق ز جانی بگذشت رزق حلال که نباشد در گمان در خیال
(سبب نزول آیت آن است که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر
گرفتند و پدر وی بنزدیک پیغمبر (ص) آمده و گفت با رسول الله یسرم یا
کفار اسیر شده و مادر وی جوع بسیار میکند و با این همه فقر وفاته نهایت
رسیده در آنچه سد رمقی تواند بود قدرت نیست آنحضرت فرمود که تقوی
پیش گیر و شکایت باش و تو و مادر او بسیار بگوئید لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم) عوف با زن خود بقول پیغمبر من عمل نمودند اندک فرصتی
را پسر عوف از قید اهل شرك خلاصی یافته و چهار هزار گوسفندان ایشان را
رانده بسلامت بمدينه آمد و این آیت نازل شد که) هر که تقوی ورزد روزی
حلال یابد و هر که توکل کند بر خدای و کار خود برا و باز گذارد پس خدای بستانده
است او را در کفایت مهم بدرستی که خدای رساننده است کار خیر را بهرجا
که خواهد (یعنی آنچه برا حق سبحانه باشد از او فوت نشود) بدرستی که

گردانیده است خدای و جدا کرده برای هر چیزی از فقر و غنا اندازه که از آن
درنگذرد یا مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد (ابودر غفاری روایت کرده
که پیغمبر فرمود که من آئینی میدانم که اگر مردمان آنرا گیرند یعنی بدان
عمل کنند همه ایشان را کفایت باشد پس آیت و من یتق الله یجعل له مخرجاً
و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیت بر تقوی و توکل است تقوی نفقه -
بوستان قرب است و از رتبه محبت خبر دهد که ان الله مع الذین اتقوا و توکل
بر آنچه کلزار کفایت است و از او بوی ربیعان محبت دهد که ان الله یحب
المتوکلین و بی این وصف قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد.

بیت

سارک راه معنی را توکل باید و تقوی

توکل مرکب راه است تقوی توشده رو

در وقتی که حکم عدت مطلقات فرود آمد که پسر یمن بانفسهن تنگ
قروه صحابه پرسیدند که عدت زنانیکه حائض نشوند چیست آیت آمد (۳)
و آن زنانی که نومید گشته باشند از حیض بسبب پیری از جمله زنان شما اگر
بشك افتاده اید در حکم ایشان یعنی نمیدانید پس زمان عدت ایشان سه ماه است
و عدت آنانکه حائض نشده از صفر سن همچنین برسد شهر مقرر است و خداوندان
بارهای یعنی زنان حامله مدت های زمان عدت ایشان آن است که پنهان بار
خود را خواه مطلقه و خواه متوفی عنها زوجها و هر که بترسد از خدای و مراعات
حقوق احکام وی کند بدید گرداند خدای مر آن متقی را از کار او آسانی یعنی کار
او را برا و سهل سازد (۴) اینکه گفته شده حکم خدای است که فرستاد آنرا
از اوج محفوظ بسوی شما و هر که به پرهیزد از عقاب خدا و فرمان او برد
پیوشد خدای بدیهای وی را یعنی ضو کند و بزرگ سازد برای او مزد را (یعنی
او را مزد زیاده بدهد) (۵) ساکن گردانید زنان طلاق داده را از آنجا که شما
ساکن شدید از رسم خود و طاعت خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانایی
خوبش سازید و رنج مرسانید مطلقات را در مسکنی و نفقه برای آن که تنگ
گردانید بر ایشان ساکن ایشان و خروج و ضرورت شود ایشان را و اگر باشند

طلاق داده گان خداوندیاری یعنی حامله باشند پس نفقه کنید برایشان تا وقتیکه بنهند بار خود را پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح مر فرزندان شمارا پس بدهید ایشان را مزدهای ایشان در شیر دادن مشاورت کنید میان یکدیگر برای کار فرزند بشیکوی در باب ارضاع و اجرت آن و اگر دشوار کنید و مضایقه نمائید ای پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرت ایا کند یا زن شیر ندهد پس برای شیر دادن خواهد مر آن فرزند رازن دیگر یعنی مر دایه گیرد او را برای رضیع خود و مادر را با کراره و اجبار نفرماید (۶) باید که نفقه دهد خداوند فراخی و توانگری از غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش بر مطلقه نفقه کند و هر که تنگ کرده شده است بر او روزی یعنی فقیر و تنگدست است پس باید نفقه کند از آنچه خداى داده است او را تکلیف نکند خدای هیچ تنی را مکر آنچه بدو عطا کرده است از مال (یعنی تکلیف مالا یطاق نفرماید) زود باشد که بدید آرد خدا پس از دشواری و تنگدستی آسانی و توانگری (۷) و بسا از اهل دیهی که از روی جهل و عناد سرباز زدند و اعراض کردند از فرمان پروردگار خویش و سخن پیغمبران او پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حسابی سخت که در او استقامت و مناقشه نباشد و عذاب کردیم ایشان را در دنیا عذابی زشت و با هول چون قوم لوط با عذاب کنیم ایشان را در روز رستخیز بعد از حساب (۸) پس بشیدند اهل آن دبه عفویت کار خود را و بود عاقبت کار ایشان زیانکاری و کدام زیان از آن بدتر که از جنت جاویدی و بقای الهی محروم شوند و بزنندگان جهیم و عذاب الیم در مانند (۹) آماده کرده است خدای برای مشرکان عذابی سخت در هر دوسرا پس بترسید از عذاب خدای تعالی ای خداوند عقل آنانکه گرویده اند بتحقیق فرستاده است خدای شما پندی یا شرفی که قرآن است (۱۰) و فرستاد شما فرستاده که محمد (ص) است و قرآن را شرف گفت زیرا که شرف دنیا و کرامت آخرت وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآن است و فرستاده جبرئیل و بقول رسول بدل است از ذکر و ذکر همان رسول است (یعنی ذاکر و اشهر آنست که سخن بر ذکرا تمام شده و رسول منصوب بمجدوف است

تقدیرش اینکه متابعت کنید رسول را که پیوسته) میخواهند بر شما آیتهای قرآن را که کلام خدای تعالی است روشن کرده شده (و حفص یکسر یا خواند یعنی روشن کننده و حق سبحانه و تعالی ذکر رسول فرستاد) تا بیرون آرد خدای یا با قرآن بار رسول آنرا که گزیده اند و کرده اند کارهای شایسته از تاریکی ضلالت بروشنی هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم و هر که بگردد بخدای و تصدیق کند رسول و پرا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب و ربا و تصنع و غرض در آرد او را خدای پیوسته اند کارهای که جریبان دارد از زیر مساکن آن جویها جاوید باشند گانند در بهشت همیشه بی ذوال و انتقال بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت برای مؤمنان روزی و چه روزی (۱۱) خدای بحق آنست که بیافرید هفت آسمان بعضی در بالای بعضی و بیافرید از زمین مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی (و بعضی مثلین را حمل بر عدد کرده اند یعنی زمین را نیز هفت آفرید) فرود میآید فرمان خدای و قضای او میان آسمانها و زمینها (یعنی نافذ است حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امریست و خلقی همه را بیافرید) تا بدانید آنکه خدای بر آفریدن همه چیزها توانا است و بدوستیکه خدای فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کند آنکه خدای تعالی بدوستیکه فرارسیده است به همه چیز دانا از روی علم (یعنی قدرت علم او محیط است به همه اشیاء و از موجودات عینی و غیبی هیچ از دائره علم و قدرت وی خارج نیست .

رباعی

رمزیست ز سر قدرتش کن فیکون بادانش او یکی است بیرون و درون
در غیب و شهادت ذره نتوان یافت از دائره قدرت و علمش بیرون

را باعائشه در میان نهاد و مژده داد که باری از قبیطیه خلاص یافتم و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بغانه عائشه آمد از این حکایت بکنایت رمزی بانگفت و این سوره نازل شد که چرا برخود حرام میکنی آنچه خدای تعالی بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند میخوری) میطلبی بدین تحریم خوشنودی زنان خود و خدای آمرزنده است مرسوگند خوردن ترا مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد (۱) بدرستی که مقرر گردانید و خدای بیان کرد برای شما فروکشادن سوگندهای شما را بکفارت (یعنی آنچه) سوگند به بندند بکفارت توان کشاد و بیان آن در سوره مائده است) و خدای دوست شما است و متولی کار شما میسازد برای شما هر چه صلاح شما در آن است و او داناست بمصالح بندگان صواب کار و هر چه گوید و کند بنسبت ایشان (۲) و یاد کنید ای مؤمنان چون راز گفت پیغمبر (ص) و پنهان ساخت بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه سخنی را (که تحریم ماریه است با عسل ذکر خلافت شیخین (۱) بعد از آنکه با حفصه بسر گفته بود و او با عائشه آشکارا کرد) پس آن هنگام که خبر کرد حفصه مرعایشه را بآن حدیث و آشکارا گردانید خدای پیغمبر (ص) خود را و مطلع ساخت بر اظهار آن سخنان از حفصه شناسا گردانید پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حفصه را و خبر داد بعضی از آن یعنی فلان سخنان ناتوان گفتم و تو این قدر از آن ظاهر ساختی (یعنی قصه تحریم ماریه) و اعراض کرد رسول صلی الله علیه و آله وسلم از بعضی دیگر (یعنی خلافت شیخین مراد آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم استفسار نه نمود از روی کرم و با آنکه حفصه همه سخنان سری آنحضرت را اظهار کرده بود تمام باروی وی نیاورد) پس آن هنگام که خبر داد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حفصه را بآنچه خدای او را

(۱) یاد کر خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام چنانچه در روایت است که در مکه در حجة الوداع که حضرت مامور شد به آن علی علیه السلام را خواسته با او سخن در میان نهاد در پس پرده میشنید چون حضرت از استماع حفصه مطلع شد او را امر به کتمان فرمود ولی عائشه را خبر داد الخ (محمدی)

سورة التحریم (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(نقل است که حضرت پیغمبر (ص) عربت عسل دوست داشتی وقتی زینب رضی الله عنها مقداری عسل داشت و هرگاه آنحضرت بغانه وی آمدی زینب ترنیب شربت فرمودی و آنحضرت را در خانه وی بجهت آن توقعی بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی از اوج طاهرات کران آمد عائشه و حفصه اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن شربت عسل در خانه وی نزد هر کدام از ما که در آید گوئیم از تو بوی مغایر میآید و مغفور صبح دوختی است که غر فط خوانند و رانجه کرپه دارد و حضرت بوی خوش را دوست میداشت و از رواج ناخوش محترمی بود پس آنحضرت روزی شربت عسل آشامید نزد هر کدام آمد گفتند یا رسول الله (ص) از شما رانجه مغفور می آید و ایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند زنبور آن عسل از شکوفه غر فط چربیده بودند امام زاهد آورده که چون این صورت مکرر وجود گرفت حضرت فرمود که حرمت العسل علی نفسی ذوالله لا آکله ابدأ و این سوگند از بهر آن غرور تادیگر کس و برادر آن عسل نیارد آیت آمد که) ای پیغمبر بر گزیده چرا حرام میکنی آنچه حلال کرده است خدا فرمود (یعنی عسل و در روایت اشهر آنست که در روز نوبت حفصه در خانه وی رفتی وی با اجازت آنحضرت بدیدن پدر رفت بود ماریه قبیطیه را طلبید و بخندمت خود سرافراز ساخت حفصه مطلع بر آن شده اظهار ملال کرد حضرت فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را برخود حرام گردانم گفت هشتم با رسوالله (ص) فرمود که این سخن نزد تو امانت است باید که با کس نکویی اوقبول کرد و چون حضرت از خانه وی بیرون آمد فی الحال حفصه این سخن

بدان اصلاح داده بود گفت خفصه که خبر داد ترا باین که من را ز تو را آشکارا کردم گفت پیغمبر (ص) خبر داد مرا خداوند دانا بخفیات شما خبر داد از مکنونات سراپا (۳) اگر توبه کنید ای خفصه و عائشه باز گردید بخدای و در آزار دل مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هم پشت نشوید شمارا هم تر باشد پس بدرستی که بگفته است دلهای شما از صواب که محافظت سرپیخته بر نمیکند و اگر هم پشت شوید بر آزردن دل مقدس وی پس بدرستی که خدای او بار و مددکاری پیغمبر است و یرا نصرت کند و جبریل و میکائیل و اسرافیل و جبرائیل و سایر فرشتگان از مؤمنان اتباع و معاونان اویند (مراد هم صحابه اند و بقولی صدیق و فاروق رضی که بدر عائشه و خفصه اند و معاون آنحضرت که رضای او برضای فرزندان خود اختیار کنند و مجاهد گفته که صالح المؤمنین مرتضی علی است کرم الله وجهه) و تمامی فرشتگان آسمان و زمین با وجود این که خدا و جبرئیل و صحابه یاران اویند مددکار و معاون و هم پشت اند در باری وی (۴) شاید که برورد کار او اگر حلاق دهد شما را (تخویف از واج است یعنی اگر بفرض طلاق دهد) آنکه بدل دهد او را خدای زنانی بهتر از شما (این اخبار است از قدرت نه از کان وقوع آن خدای میدانست که پیغمبر (ص) طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکنند) افراد کنندگان بوحدانیت یا کردن نهند کان بامر الهی تصدیق کنند کان باور کنند کان با اخلاص آرند کان نماز گذاران با درمان برداران باز گشتگان از گناهان باز رجوع کنند کان بدرگاه الله برستند کان با خضوع کنند کان هجرت کنند کان باروزه دران شوهر دینداران و دختران بکر (این عباس رضی فرمود که تیب آسیه زن فرعونست و بکر مرم مادر عیسی که حق سبحانه و تعالی فرمود که هر دو را در بهشت بجهان ازدواج حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آورد) (۵) ای گروه گرویدگان نگاه دارید نفسهای خود را بترك معاصی و اعمالی و فرزندان خود را بوعظله و نصیحت از آتشی که در آتش انگیز وی مردمان باشند (یعنی كفار جن و انس و سنگ و کبریت که در حرارت میافزاید یا بتان سنگین که كفار می پرستند یا کتبه های زروسیم اخبار و درهپان که اصل منشاء آن سنگست)

نظم

ز دو سیمه سنگ زرد و سفید اندرین سنگها بلند امید
ولی از سنگ سخت تر باید که ز سنگیش راحت افزاند
دل از این سنگ اگر تو برنگذاری سر حسرت بسی بسنگ زنی
بر آن آتش فرشتگانند یعنی موکلند بروی زبانی و زشت سخنان سخت کاران و توانایان که دوزخی را با ایشان قوت ستیزد از چنگ ایشان مجال گریز نباشد نافرمانی نکنند خدا را در آنچه فرماید ایشان را (یعنی بر شوت فرشته نشوند) تا مخالفت امر باید کرد و میکنند آنچه فرمود میشوند بد آن (در تپان آورده که التذاد زبانی بحداب کافران برابر التذاد بهشتی است به انیم چنان پس چون زبانی کافران را بکناره دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق سبحانه فرماید تا ملائکه گویند) (۶) ای کسانی که کافر شدید عذر مگوئید امروز که عذر مقبول نیست وفایده نخواهد داد چیزی نیست که پاداش داده میشود آنچه را که در دنیا بودید که عمل میکردید (۷) ای آنها که گرویده اید باز گردید بخدای باز گشتن خالص (یعنی توبه کنید و باز سر گناه مروید معاذ جبل رضی الله عنه فرمود که توبه نصوح آنست که تائب عود نکند بمعصیت چنانچه عود نکند شیر به پستان حسن بصیری رحمه الله گفته که توبه نصوح دو رکن دارد اول تداوم بر گناه گذشته دوم عزیمت بر ترك گناه در آینده.

نظم

توبه چون باشد بشیمان آمدن بر در حق نو مسلمان آمدن
خداستی از سر گرفتن با نیاز با حقیقت روی کردن از مجاز
چون توبه کنید شاید که برورد کار شما آنکه در گذرانند از شما گناهان شما را و در آورد شمارا بیوستانها که پیوسته می رود از زبرد رختان و قصور آن جویها و در آوردن کی باشد روزی که خجل نکند خدای متعال پیغمبر را (یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را درباره عاصیان مردود سازد) و رسوا نسازد آنانرا که ایمان آوردند باری (یعنی درخواست ایشان نیز درباره یاران ایشان قبول کند) نور ایشان (یعنی نوری که خدای بمؤمنان عطا کرده) میشتابد

و می رود در پیش ایشان و بجانب راست ایشان (وقتی که برصراط گذرند و در آن محل که نور منافقان فرو می رود) گویند مؤمنان ای پروردگار ما تمام گردان بر ما روشنی ما را یعنی باقی دار تا سلامت برصراط بگذریم و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن بدوستی که تو بر همه چیز از انعام انوار و مغفرت اورا زار توانائی (۸) ای پیغمبر خبر دهنده باینکه قدر جهاد کن با کافران بشمشیر و با منافقان بوعید و درشتی بکار بریشان یعنی بر هر دو گروه و مقام و بازگشت کافر و منافق اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند دوزخ است و بد جای بازگشتی است دوزخ (۹) بیان کرد خدای مثلی برای آنانکه نکرودند آن مثل زن نوح است علیه السلام که واعله نام داشت وزن لوط علیه السلام که واعله که متندی بودند این دوزن در زیر حکم دو بنده از بندگان ماشایسته کان پس خیانت کردند آن دوزن با آن دو بنده بنفاق (زن نوح ع قوم را گفتی که وی دیوانه است وزن لوط علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبردار کردی) پس دهم نکردند این دو پیغمبر از این دوزن از عذاب خدای چیزی را (زن نوح علیه السلام غرق شد بطوانان و بر سر زن لوط علیه السلام سنگ بارید) و گفته خواهد شد روز قیامت واعله و عاهله را که در آیند بدوزخ بادرندگان دیگر از کافران (حاصل این مثل آنست که کفار معاقب میشوند و نسبتی که میان ایشان و پیغمبر « من » هست با وجود کفر هیچ فایده نمیده) (۱۰) و بیان کرد خدای مثلی برای آنانکه گرویده اند و آن مثل زن فرعون است (یعنی عاسیه بنت مزاحم) چون گفت ای آفریدگار من بذا کن برای من نزدیک خود خانه در بهشت (یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون عاسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چهار میخ کرده در آفتاب بیفکنند حق سبحانه ملائکه را بفرمود تا گردوی در آمده بیالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگی بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه وی نهند عاسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت) و برهان مرا از نفس خبیث فرعون و از کردار او یعنی از عذابی که مرا میکند بسبب ایمان آوردن من بتوحید تو و نجات ده مرا از گروه ظالمان (که قبیله یانند تا ایمان فرعون حق سبحانه دعای وی مستجاب کرد حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی

نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی نهادند که روح نداشت و در اکثر تفاسیر است که حق سبحانه ویرا با سمان پرد بچسبیدی و حالا در بهشت است و حاصل این مثل آنست که یا وجود ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد چنانکه زن لوط و نوح را یا وجود کفر اتصال ایشان با انبیاء هیچ نفع نداد و مثل زد خدای برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و سایر مؤمنان (۱۱) و مریم دختر عمران را آن زنی که نگاه داشت دامن خود را از حرام و فاحشه پس دمیدیم در کریبان جامه او از روحی که آفریده بودیم و باور داشت مریم و گروید بسختان پروردگار خود (یعنی صغف منزل قبل از انجیل یا دعداها که جبرئیل علیه السلام از خدای بوی آورد که لاهب لك غلاما ز کیا) و بکتاب خدای (یعنی انجیل یا آنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پیروی (و حفس بجمع خواند و مراد تمام کتب الهی است) و بود مریم از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظائف عبادات (و تذکیرندای تغلیب است و اشمار بآنکه طاعت مریم کم از طاعت مردان کامل نبود در خبر آمده که از مردان بسیار کس بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و عاسیه زن فرعون رضی الله عنهما (۱۲)

سورة الملك (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

بزرگ و بر ترست و ثابت و بردوام آنکسی که بدست قدرت اوست پادشاهی و تصرف امور ملک یعنی هر چه خواهد کند و او بر همه چیزها که خواهد تواناست (۱) آن خداوندی که بیافرید مرک را و وزندگانی را (مراد موت آدمیانست در دنیا و حیات ایشان در آخرت و گفته اند مرک را آفرید بر صورت کبشی املح و او بر هیچ چیزی نگذرد و بوی او هیچ چیز نرسد الا ببرد و حیات را خلق کرد بر صورت ماد یانی ابلق و او بر هیچ چیز مرور میکند و رانده

(۱) مشتمل بر سی آیه و در مدینه نازل شده است .

او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود بقولی مراد از موت و حیات دنیا و آخرت است یعنی دنیا و آخرت را بیافرید (تا بیازماید شما را) یعنی باشما معامله آزمایند گانت کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف کدام از شما نیکوترند از جهت عمل (یعنی اخلاص کدام بیشتر است) درخبر آمده که کدام نیکوترند از عقل و بهرین کار تر از محارم و شتابنده تردد فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده اند ملك را و ترساننده تر از و کار سازنده برای او) و خدای غالب است در ملك خود ترسندگان را این سازد آمرزنده است خطیئات ایشان را پیوشد (۲) آن خدایی که بیافرید هفت آسمان را طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری (در معالم آورده که آسمان دنیا موجی است محکم شده و دوم مرمریست سفید و سیم آهن است و چهارم روپست و گفته اند مس پنجم تیره است ششم زراست هفتم باقوت سرخ است) یعنی توای بنده در آفریدن خدای سر آسمان را هیچ خللی و اختلافی و تناقصی و عیبی و اعرجاجی پس باز گردان چشم را بسوی آسمان تا در آن تفکر کنی هیچ می بینی شکافی و نقصانی (۳) پس دیگر باره بگردان دیده را کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی می بینی یعنی اگر بیک نگرستن معلوم نکردد تکرار کن در نگرستن باز گردد بسوی تو چشم تو و دراز یافتن عیب و او مانده بود از نگرستن با آسمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هرچندی نکرد عیبی نمی یابد (۴) و بدرستی که بیاراستیم آسمان نزدیک را (یعنی آسمانی که نزدیکتر است بر زمین) آرایش دادیم بجراغها (یعنی بستارگانی که شبها چون چراغ درخشانند) و گردانیدیم ستارگان را مانند گان مردیوان را که بجهت استراق سمع قصه آسمان کنند و آماده ساخته ایم برای دیوان بعد از سوختن بشهب در دنیا عذابی آتشی افروخته در عقبی (۵) و مرآت راست که کافر شدند از دیوان و غیر ایشان بآفرید کار ایشان عذاب دوزخ و بدبازگشتی است دوزخ و چون در افکنده شدند کافران در جهنم بشنوند از دوزخ آوازی مانند آواز دراز گوش که انکر اصوات است (یعنی چون کفار را بدوزخ در آورند دوزخ بفریاد آید) و او میجو شد و ایشان را بر می آورد و فرو می برد چنانچه گوشت در دیک جوشان (۶) نزدیکست که پاره شود دوزخ از خشم کافران هرگاه

در افکنده شوند در دوزخ گروهی از اهل فسق یا مشرک یا ظلم و هر چیزی که بسبب دخول دوزخ باشد سوال کنند ایشان را خازنان دوزخ از روی سوزنش که ای مشرکان و هاضیان آیا ایماد بشمایم کننده (یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خود ند و ازین عذاب بترساند) (۸) گویند آری بدرستی که آمد بما پیغمبری بیم کننده پس ما تکذیب کردیم قول و برا و گفتیم مرفر ستاده گان را که بهیچ وجه فرو نفر ستاده است خداهیچ چیز از آنچه شما میگوئید از وعده و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم نیستید شما ای رسولان مکر در خطای بزرگ که باوجود سمت بشریت دعوی نبوت میکنید (۹) و گویند کافران که در دنیا اگر می بودیم ما که بشنویم سخن پیغمبران را بی بعث و تفتیش چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود یا نهقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر می نمودیم در انوار حکمت که از اقوال و افعال ایشان معاینه می نمود نمی بودیم امروز در عباد اهل دوزخ (۱۰) پس اقرار کنند و معترف شوند بگناه خویش (و در اینوقت احترام سود ندارد) پس دوری باد از رحمت من مر ملازمان دوزخ را (۱۱) بدرستی آنانکه بترسیدند از عذاب پروردگار خود پیوشیدگی یعنی آثار خوف را از خلق پیوشند و بخلوتها ناله و کریه کنند (و در عین المعانی گویند که مراد از غیب دلست که پوشیده است از خلق و پیدا بر خدای یعنی بدل ترسکار باشند مرایشان را است آمرزش گناهان و مزدی بزرگ که بهشت است) (و گفته اند این از شدائد و مکاره یعنی مزد ترسندگان امان باشد از هر چه بترسند .

یت

لا تخافوا مژده ترسند است	هر که میترسد مباد که بنده است
خوف و خشیت خاص دانا یان بود	هر که دانا نیست کی ترسان بود
ترسکاری و استکاری آورد	هر که در آرد عوض درمان برد

آورده اند که کفار قریش و بشهوات و غلیش مغرور و مسرور گشتند در باب حضرت پیغمبر (ص) سخنان بی ادبانه گفتندی و چون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان برداشته شد بایکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که دیگر سخن محمد (ص) آهسته گویند تا خدای وی

نشود داد او را از آن آگاه نگرداند آیت آمد (۱۲) و بنهان سازید سخن گفتن خود را در قول پیغمبر (ص) یا آشکارا کنید مر آنرا یعنی هر دو نزدیک او یکسانست بدرستی که او داناست بآنچه در سینه است قبل از آنکه بر زبان گذرد پس کسی که بضمائر و اواقف است که تعبیر از آن بسر کنند یا بچهره بر او پوشیده نخواهد بود (۱۳) آیا نداند آنچه در دلهاست آنکس که بیافرید دلها را و او داناست بیواطن اشیاء و حقائق آن (۱۴) اوست خداوندی که گردانید برای شما زمین را نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بر آن پس بروید در اطراف و جوانب زمین و بخورید از زمین که خدای برای شما مقرر و مقدر کرده و بسوی اوست بازگشت شما پس شکر گذاری و سپاس داری او بجای آرید (۱۵) آیا ایمن شدید از کافران از آنکس که در آسمانست (بزعم شما یعنی حق سبحانه یا از ملک مقرر و موکل بر عذاب که جبرئیل است علیه السلام ملخص سخن آنکه ایمن شده اند) از آنکه خدای با جبرئیل بهرمان عظیم الشان وی فرورد شمارا بر زمین پس آنکه زمین پس از فرورفتن شما بروی میکرد و اضطراب کنان شما را زیر تر می افکند (۱۶) آیا ایمن شدید از آنکه در آسمانست هرش او (یعنی خدای یا مقام او بر زعم ایشان یا ملک مقرب یعنی جبرئیل) آنکه فرودستد بر شما سنك ریزه چنانچه بر قوم لوطع پس بدانید بعد از مشاهده عذاب که چگونه بودیم کردن من و آن دانستن شما را سود نکند (۱۷) و بدرستی که تکذیب کردند رسول خود را آنکه بودند پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان از اعم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند پس چگونه بود بر ایشان عقوبت من یا انکار من بر ایشان بانزال عذاب (۱۸) آیا نمیدانند و نمینگرند بسوی مرفان زیر سر ایشان در هوا صفا بر کشیده میکشاید بالهای خود را و مواهم میکینند بعد از بسط آنچه نگاه نمیدارد و ایشان را در هوا بغلاف طبع یا در حال قبض و بسط آنچه مکر خدای بزرگ بخشایش که هر يك از انواع طیور را شکلی و هیاتی و صورتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخت بدرستی که خدای بهمه چیزها بینا است (۱۹) آیا کيست که توان گفت که این آنکس است که از روی حمایت او مددکار است و فائد لشکر مر

شمارا باری میدهد بجز خدای از عذاب و خشم وی نیستند تا گرویدگان مکر در فریب شیطان که میکوبد عذاب بشما فرو نخواهد آمد (۲۰) آیا آن کيست که اشارت توان کرد بدو که این آنکس است که بمحض عنایت روزی میداده شمارا اگر باز گیرد خدای روزی خود از شما بامساک مطر یا ابطال اسبابی که حصول و وصول رزق را وسائط و دسائیلند (یعنی اگر خدا وضیفه رزق از شما باز دارد آن کيست که شمارا روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق اوست و کفراشان نه از جهلست) بلکه ستیزه کردند و در افتادند در عناد و سرکشی درمندگی از حق و نصرت از راستی (۲۱) آیا کسی که میرود و سرفرو افکنده بر روی خود (یعنی نکونسا میرود و پس و پیش خود را راست و چپ خود نمی بیند او راه یافته است) یا آنکس که میرود راست ایستاده و همه اطراف خود را مشاهده میکند در رفتن واقم است رساننده به قصد و مقصود (این مثلثیست برای کافر که راه که در پیدای غوایت حیران و سرگردان میرود و مؤمن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند)

رباعی

فرق است میان آنکه از روی یقین با دیده بینا رود اندر ره دین
تا آنکه دو چشم بست بی دست کسی هر گوشه ای رود بظن و تخمین
(۲۲) بکومش رگان را که خدای که شما را بدو دعوت میکند او آنکس است که بقدرت بیافرید شمارا و بداد شمارا شتوایی تا ستمتان حق شتوبد و دیدما تا دلائل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقائق مصنوعات پادشاهی تفکر و تأمل نمایند شما بسیار می شنوید و می بینید و ایکن اندك شکر میگویید مرین نعمتها را (۲۳) بگو خدای آن خدايست که بعد از آفریدن شمارا پراکنده ساخت در زمین (یعنی هر يك را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا تمیز کنید و فرمان برداری نمائید) و بسوی او باز گردیده خواهد شد تا جزای گفتار و کردار خود بیاورد (۲۴) و میکوبند آن مشرکان بر پیغمبر (ص) و یاران و یارای ایشان این وعده حشر و یافتن جزا اگر هستند شما راست گویان (۲۵) بگو ای محمد «من» در جواب ایشان که جز

این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او نزدیک خداست و غیر او بدان اطلاع ندارد جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا (یعنی بآمدن قیامت شمارا بیم میکنم اما بزمان آمدن او دانایستم) (۲۶) پس آن هنگام که به بینید موعود را که قیامتست نزدیک بخود بد کرد و زشت شود رو بهای آنانکه کافر شدند (یعنی اثر غم و اندوه بر چهرهای ایشان پیدا کرد و گفته شود یعنی خزینه دوزخ ایشان را گویند این آنست که بودید که شما پیوسته بدو تمنا میکردید و در طلب او استعجال می نمودید) (امام زاهد رحمه الله فرموده که همواره کافران تمنای مرگ پیمبر (ص) میکردند و آرزوی هلاک وی میداشتند حق سبحانه حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فرمود) (۲۷) بگو خبر کنید اگر هلاک گرداند خدای مرا و آنانی که بامن انداز مؤمنان بایستد بر ما و اهل ما را در تاخیر افکند پس کیست آنکه او زینهار دهد کافران را از عذاب دردناک (یعنی مرگ ما شمارا سود ندارد و حیات ما وضع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بودن چه فائده دهد) (۲۸) بگو آنکه ایمان بدو سبب نجات است اوست خدای بزرگ بخشایش گرویده ایم بوی و بر او نه غیر او توکل کرده ایم و کار خود بدو باز گذاشته پس زود بود که بدانید (یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که فی نفس الا مرگ نیست از ما و شما آنکه او) در کمراهی هوا پیدا است (۲۹) بگو خبر دهید مرا اگر کرد آّب شما (یعنی آب چاه زمزم یا آب بئر میمون حضرت می) فرود رفت بزمین چنانچه دست و دلو بدان نرسد پس کیست آنکه بیارد برای شما آبی جاری با ظاهر چنانچه همه کس بیند (در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیت باید گفت الله رب العالمین در تفسیر زاهدی مذکور است که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین کرد که فمن بایتکم بماء معین آن ملعون جواب داد بالعمول والمعین یعنی به بیل و مدد کاران تیر آب را باز آرند شبانه تا بپنا شد و هانفی آواز داد که اینک از آب چشمه چشم توفان شد بگو تا بمول و معین باز آرند و فی المثنوی المثنوی.

مثنوی

فلسفی و منطقی و مستهان	میکدشت از سوی مکتب آن زمان
چونکه بشنید آیتی آن ناپسند	گفت آریم آب را ما بریلند
تا بزخم بیل و نیزی تبر	آب را آریم از پستی ز بر
شب بخت و دیدار یک شیر مرد	ز دماغ آنچه هر دو چشمش کور کرد
گفت همان زین چشمه چشم ای شقی	با تبر نوری بر آرد از صادق
زود بر جست دو چشمش کور دید	نوری فایض از دو چشمش ناپدید

(۳۰)

سورة قلم (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ن- حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقانون حساب و بقول بعضی آنست که «ایات ملک این است از شمار آن توان دانست اما فهم هر کس بدان نرسد و یهود بعضی از آن گفتند و برخی فرو گذاشته و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علمای آنرا مفاتیح اسمای الهی دانند چنانچه در حروف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در مالم گوید که آخر است از حروف الرحمن و گویند اسم سوره است یا لوح است از نور یا نهر است در بهشت یا قسم است بنصرت حق سبحانه مؤمنان را و اشهر آنست که نون اسم ماعی است و مراد بآن جنس باشد یا ماهی که زمین پر است او است و او را ابو ثا گویند یا بهمون و در وسیط باسناد درست خود از ابی هریره نقل کرده که وی گفته که شنودم از رسول الله که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن درات است و قلم از آن درات نوشته

(۱) پنجاه و یک آیه است و در مدینه نازل شده

آنچه بود و هست و باشد و با این تقدیر حق سبحانه سوگند یاد فرمود بدوات و قلم و بقلم اعلی که از نو راست و طول او ما بین السماء و الارض و گویند (مراد قلمی است که بدو کتابت کنند و فوائد آن در مصالح دین و دنیا بسیار است و دیگر سوگند خورد بآنچه مینویسند حفظ از احکام وحی و بآنچه ایشان را فرماید در تبیان از این هیضم نقل فرمود که نون دهن است و قلم زبان و ما بسطرون آنچه حفظه برینده می نویسند حتمالی بدینها سوگند خورد جواب قسم این است که) (۱) نیستی تو ای محمد (ص) به نگاهداشت پروردگار خود دیوانه (جواب ولید بن مغیره است که آنحضرت را میگفت معلم مجنون و در بحر الحقایق آورده که کلمه نون اشارت است به علم اجمالی متدرج در احادیث ذاتیه جمعیه و قلم مشیر است به قلم تفضیلی متدرج در وحدانیت اسمائیه پس حق سبحانه قسم یاد کرده به علم اجمالی که این در احادیث و به علم تفضیلی ثابت فرمود در احادیث و بآنچه قلم کریم اواز دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جوابش اینکه توبه نعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده اند از اسرار ازل و ابد) (۲) و بدرسیتکه مر ترا مزدی و ثوابی است بر کشیدن بار نبوت منت نهاده (یعنی حق تعالی بی واسطه کسیکه از او منت باید کشید بتو عطا کرده با غیر منطوع یعنی مزدی بردوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد) (۳) و بدرسیتکه تو بر دین بزرگی که اسلام است یا بر خوی بزرگی که خوبی آنکس نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت بعمل آن نیست و گفته اند مراد از خلق آداب قرآن است که حق سبحانه بوی ارزانی داشته بود و از هایش سوال کردند از خلق رسول الله و چگونگی آن فرمود که خلق آن حضرت قرآن بود و فی سلسله الذهب .

نظام

بود هم بحر مکرمت هم کان گوهرش کان خلقه قرآن

وصف خلق کسیکه قرآن است خلق رانعت او چه امکان است

محمد حکیم قدس سره فرمود که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد نبوده چه او مشیت خود را دست باز داشت و خود را بکلی با حق گذشت امام

تشریری (رح) گفته که نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف گشت و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شبهه از حقایق اخلاق آنحضرت در رساله مرآت الصفاتی صفات المصطفی مذکور شده و در جواهر التفسیر نیز مسطور است (۴) پس زود باشد که به بینی ای محمد « ص » و به بینید همانند آن تراز اهل مک (یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد که) (۵) یکدام است از شما فتنه و بلایا در کدام گروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه توئی یا ایشان (۶) بدرسیتکه آفریندگار تو او دانا تر است یکسویه که راه شاد از راه او که راست است و چنان کس فی الحقیقه دیوانه بود و او دانا تر بود بر او یا فتنگان یکمال عقل که مؤمنان اند (۷) پس فرمان مبرنکذیب کنندگان یعنی مشرکان مک که را که بدین آیا دعوت می نمایند (۸) دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و سرزنش نکنی بشرك تا ایشان نیز چرب و نرمی کنند و بر دین تو طاعت زنند (۹) و اطاعت منما مرسو کنند خواده را بدروغ (که ابو جهل است یا اخنس ابن شریق یا اسید بن عدی بنو ث و اصح و اشهر و ابیدنی مغیره است که سوگند بدروغ بسیار خوردی) سست رای با خوار بیقدار (۱۰) عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان رونده بسخن چینی در میان مردم یا غمز کننده (۱۱) باز دارنده مر خبر را (یا منع کننده از ایمان و احسان) ستم کننده از حد در گذرنده بسیار گناه یا زناکار (۱۲) سخت روی درشت خوی پس از این همه عیبه حرام زاده که پدر او معلوم نباشد (آورده اند که ولید هیجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت و در تفسیر امام زاهد مذکور است که چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم این آیت را در آنجهن قریش بر ولید خواند بهره گیری که رسید در خود باز یافت مگر حرام زادگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مغیره مردی معروف و میدانم که محمد صلی الله علیه و آله وسلم دروغ نگوید چگونه این متهم را بر سر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد و انصا بپندید بسیار از او اقرار کشید که پدر تو در قصه زنان جراتی نداشت و او را برادر زادگان بودند چشم بر میراث وی نهادند مرا رشک آمد

غلام فلان را بمزد گرفتیم و توفیر زن اوئی و دلیل روشن بر صدق قول آن زن شدت خصومت و لیدست و ستیزه او با آنحضرت و درین باب گفته اند .
 جرم و گناه مدعی از فلان مادر است کور اخطای مادر را و خاکسار کرد (۱۳)
 آیا برای آنکه هست (و حاشا بیک هیزه خواند بر طریق خبر یعنی بجهت آنکه اوست) خداوند مال و خداوندان پسران (چنین کس را فرمان می بری) (۱۴) چون خوانده شود بر او آیتهای کلام ما گوید این افسانههای پیشینیان (۱۵) زود باشد که علامت کنیم بداغ بر بینی او (یعنی سیاه روی سازیم او را یا عیب او را آشکارا کنیم که نتواند پوشانید و در انوار آورده که روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن باقی ماند) (۱۶) بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را بفتح و فلا و زوال نعمت هم چنانکه آزموده بودیم اهل باقی (ضروان را بزوال میوه آورده اند که در نواحی صفا از ولایت بمن مردی صالح را باغی بود در روز میوه چین درویشان را بخواندن و بساطی در زیر درخت بیفکندی و هر میوه که داشت و دست بدان نرسیدی با باد از درخت بیفکندی یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدرویشان قسمت کردی چون آن مرد عزیز و زوفاات کرد پسران او گفتند مال اندک است و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد همیشه بر ما تنگ گردد علی الصباح که درویشان را خبر نباشد برویم بمیوه بریدن و برین سوگند خوردند چنانچه حق تعالی میفرماید (یاد کن چون سوگند خوردند دارت آن ضروان که بنهان از فقر بچینند میوه آن باغ را در حالیکه داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد گاه پس چنین سوگند خوردند (۱۷) و استثناء نکردند یعنی نگفتند انشاء الله تعالی در شبی که این نیت کردند و بختند قضای ازلی نازل شد (۱۸) پس بیامد بدان باغ بلای طواف کننده از پروردگار تو و ایشان یعنی پسران خفتگان بودند (۱۹) پس گشت باغ ایشان بآب بلا مانند آن باغی که میوه آنرا جیده و بریده باشند بروجهی که هیچ باقی نماند ایشان ازین حال غافل از خواب درآمدند (۲۰) پس ندا کردند یکدیگر را دو آمدگان صباح یعنی وقت صبح بخوانندند هم دیگر را و گفتند (۲۱) بامداد بیرون آید

بسوی درودن گشت خود یعنی شمار گشته خود اگر هستید شما براندگان میوه و آن باغ مشغول بود بر خرما بنان پس داسها برداشته روی بیاغ نهادند (۲۲) پس رفتند بجانب باغ و ایشان سخن آهسته و نرم میگفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن (۲۳) آنکه باید که در نیاید امروز بر شما یعنی در باغ شما درویشی تابهره بگیرد و از حصه ما کم نشود (۲۴) و با مداد او بر رفتند بجانب باغ بر قصد منع مساکن توانایان به اعتقاد خود بر چین و بریدن میوه (۲۵) پس آنهمگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند گفتند با یکدیگر بدرستی که ما کم گردانیدیم راه باغ خود را چه باغ هاد پروز بر میوه بو و این باغ از میوه تهی است بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند پشانیهای در دیوار که آن باغ ایشان است گفتند (۲۶) ماراه کم لکرده ایم بلکه مایه بهره که کم از میوه آن باغ بجهت منع و فرا و ترک استثناء (۲۷) گفت فاضل ترین ایشان از روی عقل یا بزرگترین به س یا صائب تر برای که آیا ننگتم مر شمارا دی روز چرا باد نمیکنند خدای تعالی را به بزرگی و نمی گوئید انشاء الله تعالی (۲۸) گفتند بلك است خدای ما از آنچه در فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد بدرستی که ما بودیم ستیکاران بر خود به منع درویشان (۲۹) پس روی آوردند به مشور از ایشان به بعضی دیگر ملامت میکردند این آن را میگفت تو چنین اندیشیدی و او عذر میآورد که توهم بدان راضی بودی القصه بگناه خود اعتراف نمودند و از روی نیاز (۳۰) گفتند ای وای بر ما بدرستی که هستیم ما از حد گذرندگان در گناهکاری که استثناء نکردیم درویشان را و محروم ساختیم (۳۱) شاید که پروردگار ما یعنی از کرم او امیدواریم آنکه بدل دهد ما را به تر از آن باغ بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود رغبت کنند گانیم بعد از توبه و طلب حقوق تعالی برایشان بخشید و باغ بر انکور حیوان نام برایشان ارزانی فرمود (و در میاطی گوید خبردا مرا کسی که آن باغ دیده بود که در آن باغ خوشه انگور دیدیم برابر مرد سیاه بر بال استاده و محققان گفته اند که هر که بیلا گرفتار گردد و مال و منال او در عرصه تلف افتد باید که او تامل نماید و بداند که بلا با استحقاق او بر او نازل شده بعضی بگناه

اعتراف نمود به حضرت عزت باز گشت کند حضرت الله جل جلاله بهتر و خوشتر از آنچه از او تلف شده باشد بدو باز دهد چنانچه باغ حیوان بموضع باغ ضروان داد و بیرون می از این معنی خبر میدهد آنجا که میفرماید .

ایات

اولم خم شکست و سر که بر بخت من نکفتم که این زبانم کرد
صد خم شد صافی از پی آن عوضم داد و شاد مانم کرد (۳۲)
همچنین است عذاب کردن خدای تعالی درد اردنیا و هر آینه
این عذاب زودرود و زوال یابد و عذاب آن سرای اید آلا باد باقی ماند اگر
باشند مردمان که بداند هر آینه از موجبات عذاب پیر هیزند (۳۳) بدرستی که
مر پرهیز کاران راست نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخرت پادر جوار
قدس بوستانها بانمت (گاه آن کافران می گفتند که این جنت و نعمت که مسلمانان
گویند موجود نیست و اگر فرضاً هم باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه
در دنیا از مسلمانان ما خوشحال تریم و در عقبی نیز بهمین منوال خواهیم بود
حق تعالی رد قول ایشان را میفرماید (۳۴) آیا ما خواهیم گردانید مسلمانان
را مانند مشرکان در حصول نجات و وصول بدرجات (۳۵) چیست شمارا ای
کافران چگونه حکم میکنید (تمویه با تفضیل اهل شرك بر اهل توحید این
التفات از روی تنجیب استبعاد است) (۳۶) آیا مر شمارا است نوشته نازل شده
از آسمان که شمارا آن کتاب میخوانید که کنار در جز اوسزا مثل مسلمانان
باشند (۳۷) بدرستی که شمارا است در آن کتاب آنچه خواهید که برگزینید و
آرزو برید (۳۸) آیا مر شمارا است عهدها و پیمانهای مولد به سو کنند بر ما
که خدا و ندیم رسیده بنهایت تاکید و ثابت شده تا روز قیامت بتحقیق آنکه
مر شما راست در آن عهد آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن
سرای (۳۹) پیرسای محمد (ص) مشرکان را که کدام از شما باین حکم پاینده
است که در آخرت از عهده آن بیرون آید (۴۰) یا ایشانرا انبازانند در این
قول با هممتند مرا ایشان را بتان که شربك من میسازند پس گویایید بشرهکان
خود یعنی ایشانرا بیارید مدد خود اگر هستید راست گویان در آنکه جنات

نیم بدیشان خواهد رسید (۴۱) بیارید آن شرکا را در روزیکه برداشته
شود برده از کاری برهول و امری صعب و مهمی سخت یا برهنه گردد و ننوده
شود ساق عرش یا تجلی کند حق تعالی خوانده شود مردمانرا بسجده کردن
مر خدای تعالی را (در باب از ابوموسی الاشعری نقل کرده که حضرت رسول الله
ص فرمود که حق تعالی در آن روز نور عظیم بنماید و خلق بسجده در افتند
و معالم از ابومعبد حدری روایت کرده که حضرت رسول الله ص فرمود که
کشف کند پروردگار ما از ساق عرش خود نور و سجده کند مرا و را هر مؤمنی و
مؤمنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده پیرا و سعه کرده باشند پس چون
مرا می خواهد که سجده کند پشت او یکباره گردد و نتواند و در خبر است که
پشت کاهرو منافق چون بیرون کاویک مهره شود پس نتوانند سجده کردن (۴۲)
فرو تن بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افکنده و
شرمنده باشند فرو گیرد ایشانرا خواری و نکو نزاری و بدرستی که بودند در
دنیا که خوانده می شدند بسجده کردن مر خدای را و ایشان قندرست بودند و
قادر بر آن چون فرصت فوت کردند در بین روز حشر جز حسرت و ندامت
بهره ندارند .

قطعه

مده فرصت از دست گر بایدت ککوی سعادت ز میدان بری
که فرصت عزیز است و چون فوت شد بسی دست حسرت بدندان گزی
(۴۳) پس بگذار مرا و آنرا که تکذیب می کند بامن بحق که قرآن
است یا بحدیث بیست و حشر (در این آیت تسلیه حضرت رسالت پناه است و
تهدید مکتوبان) زود باشد که بگیریم ایشانرا درجه درجه (یعنی عذاب بدیشان
نزدیک گردانم یایه بایه) از آنجا که ایشان ندانند (یعنی هر بار که خطای
کنند ایشانرا عطا می دهیم و ایشان تفضیل پندارند) (۴۴) و مهلت دهیم ایشانرا
دنیا غره شوند آنکه ایشانرا بگیریم بدرستی که عقوبت من محکم است تا در
بهر چیزی دفع نشود و چه گرفتن من سخت است کس را طاقت آن نباشد
(۴۵) آیا میطلبی ایشانرا مزدی بر دعوت و ارشاد و پس ایشان از تاوان زدگی

یعنی از فراموشی آن گرانبارند و بدان سبب روی از تو میگردانند (۴۶) آیا نزدیک ایشان لوح محفوظ است که مقیبات در آن است پس ایشان می نویسند از آنجا که آنچه حکم میکنند در سبوت مؤمن و کافر (۴۷) پس شکیباباش مرحکم آفرید کار خود را به تبلیغ و تعمل آزار کفار و نیایش در دل تنگی و شتاب زدگی مانند صاحب ماهی (یعنی یونس ع) که صبر نکرد بر ایندای قوم و بی فرمان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی مجبوس گشت (یاد کن وقتیکه بخواند پروردگار خود را در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین داوود برآمده از خشم و اندوه (۴۸) اگر نه آن بودی که دریافت او را رحمتی از پروردگار او بقبول توبه هر آینه افکنده شدی بصحراى خالی از گیاه و اوملامت کرده شده بودی (۴۹) پس برگزید او را آفرید کار او بنیوت و رسالت و القای وحی بوی پس گردانید او را از ستوده گان (یعنی پیغمبران گفته اند که این آیت وقتی نازل شد که آنحضرت میخواست که بر قبیله ثقیف دهی بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا را موقوف دار که کارها بصبر نیکو شود .

نظم

کارها از صبر گردد دل پستند غم آن کز صبر باشد بهره مند
چون در افتادی بگرداب حرج صبر کن الصبر مفتاح الفرج
صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیای همجو صبر آدم ندید
آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیله بنی اسد بحد و چشم بد
شهرتی داشتند اختیار کرده بهوا عبد بسیار مستظهر ساختند تا پرتو جمال
سید عالم (ص ع) را با سبب عین الکمال از ساخت عالم محو سازند حق تعالی
از برای عذیبت وی از چشم بد این آیت فرستاد (۵۰) و بد رستی که نزدیک
بود آنانکه کافر شدند هر آینه بلندتر اند و بفکنند و هلاک کنند ترا بچشمهای
خوبش آن هنگام که شنیدند قرآن را که میخواندی و میگفتند بد رستی که این
مرد را دبو گرفته است یعنی باو جنی است که او را تعلیم میدهد و حال آنکه

نیست قرآن مگر پندی مرعایانرا بانیست محمد صلی الله علیه و اله وسلم
مگر اشراف عالمیان .

بیت

ای شرف جمله عالم بتو روشنی دیده آدم بتو
حسن بصری رحمة اله گفت که دواى چشم زخم نیست مگر این آیت شریقه

سورة الحاقة (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

حالتی که حق است وقوع آن یا ساعتی که سزاوار است ترسیدن از
آن (۱) و چه حالتی است و چه ساعتی (۲) و چه چیز دانا کرد تو را که چه چیز
است و ساعتی که درو واقع است مکافات عملها (مراد روز قیامت است و حاق
یکی از اسماء است (۳) تکذیب کردند قبیل تو و وعاد بر روز قیامت که گوینده و درهم
شکسته مردمان است (۴) پس اما قبیله ثمود پس هلاک کرده شدند بسبب ظفیان
تمود یا بجهت فرقه طاغیه از ایشان (چون قدار بن سالف و اصحاب او که ناقة
را بی کردند با بصیحه از حد در گذشته که کسی مثل آن نشینده بود یعنی صبه
جبرئیل) (۵) و اما قبیله عاد پس هلاک گشتند بیای سخت و سرد و از حد در
گذشته (یعنی سرباز زنده از فرمان خازنان در خبرست که ذره از باد قطره
از آب فرستاده نشود بدنی الا بوزن و مقداری معلوم مگر بر قوم نوح و هود
دع که آب و باد طغیان کردند و خزانه را تمکین نکردند و در تفاسیر است که
ملائکه باد دبور را ضبط نتوانستند کرد و خدای (۶) مسلط کرد آن باد را
بر قوم عاد هفت شب و هشت روز (از وقت صبح چهار شنبه تا وقت غروب
پنجشنبه و یکشنبه و روزها و شبهای متوالی باشد بر عادیان پس تو میدیدی
قوم عاد را اگر حاضر می بودی در آن اوقات مردگان افتاد گویا ایشان از

(۱) مشتعل بر ۵۲ آیه و در مکه نازل شده است .

عظیم اجسام بیخهای درخت خرما اند بر زمین افتاده خالی شده و کواکب کشت
(۷) پس هیچ می بینی مرایشانرا کسی باقی مانده (یعنی همه مستاصل شدند
و یکی از ایشان نمانده).

نظام

مقرر است که بودند در زمانه بسی شهبان تخت نشین خسروان شاه نشان
چو عاصفات قضا از مهیب قهر وزید شدند خاك وزان خاك نیز نیست نشان
(۸) آمد فرعون و آمدند آنها که پیش از او بودند و اهل دیهای مؤتلفه
بگناه یعنی شرك (۹) پس عاصی شدند هر قومی فرستاده پروردگار خود را
پس بگرفت خدای ایشانرا گرفتن سخت (و زیاده بر عذاب امم دیگر) (۱۰)
بدرستی که ما آنهنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد در گذشت بوقت طوفان
برداشتیم پدران شما را در کشتی رونده بر آب یعنی سفینه نوح (ع) (۱۱) تا
گردانیم آن کشتی را برای شما پندی و عبرتی در نجات مؤمنان و هلاک کافران
نگاه دارد این بند را گویی نگاه دارنده که نفع گیرد بآنچه شنود (و در حدیث
آمده که حضرت رسالت بشاء (ص) مرعلی را رضی الله عنه گفت که من از خدای
در خاستم که گرداند اذن و اعیه گوش ترا ای علی - علی رضی الله عنه گفت
که بعد از آن هیچ چیز را فراموش نکردم.

نظام

گر که ناصح را بود صد داعیه پند را اذنی بیاید وایه
گر نبودى گوشهای هب گیر وحی ناوردی ز گردون بك بشیر
(۱۲) پس چون دمیده شود در صور يك دمیدن که نفخه صاعقه است (۱۳) و
برداشته شود زمین و کوهها از اماکن خود به مجرد قدرت کامله یا بتوسط
زلازه و بادهای سخت پس درهم شکسته شوند زمین و کوه بك شکستنی و مانند
هیا گردند (۱۴) پس آنهنگام واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قائم گردد (۱۵) و
بشکافد آسمان از طرف مجره پس آسمان در آن روز سست و ضعیف بود پس
از قوت و استواری (۱۶) و فرشتگان بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای
در رسد و فرود آیند و بردارند عرش پروردگار ثورا بر زبر ملائکه که بر

از جاء آسمانند آروزهشت ملك (و امروز حاملان عرش چهارند در معالم آورده
که در آن روز حمله عرش است کس باشد بر صورت بزرگوهی از سمهای ایشان
تا زانوهای مسافت آن مقدار بود که از آسمانی تا آسمانی و گفته اند هشت
صف ملائکه بردارند که ایشانرا نداند الا خدای (۱۷) در آن روز عرش کرده
شوید برخدای از برای محاسبه پنهان نماند برخدای از کردار و گفتار شما
پوشیده که هست یعنی خدای برخفا پای شما مطلع است پس عرض و حساب
نه برای اطلاع است بر آن بلکه برای عدالت و افشای احوال برخلائق (۱۸)
پس آنکه داده شود نوشته عمل او بدست راست او پس گوید از روی سرور
بیانید بنخوانید کتاب مرا که در این جاء ملی نیست که من از اظهار آن شرم دارم
(و در تبیان آورده که این کتابی دیگر است بنیر کتاب الاعمال که نوشته درو
بشارت جنت است و پس چه کتاب حفظه میان بنده و خدا و نداست و کسی آنرا
نداند و نخواند پس صاحب آن کتاب میگوید) (۱۹) بدرستی که من بیقین
دانستم آنکه بیننده ام حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد
آنرا آماده شدم (۲۰) پس آنکس در زندگانی باشد پسندیده صافی از
کدورت و مقرون بحرمت و حشمت (۲۱) در بهشتی بلند (۲۲) میوههای آن
نزد يك که دست قایم و قاعد مضطجع بوی رسد و رضوان ایشان را گویند
(۲۳) بخورید از میوها و بیاشامید از شربتها خوردنی و آشامیدنی گوارنده
بسبب آنچه عمل کردید در روزهای گذشته در دنیا با بواسطه آنکه روزه داشتید
در روزهای کرم (۲۴) و اما آنکس که دهند نامه او را بدست چیست
او و بدیده های خویش ببند پس گوید از روی ندامت ای کاشکی داده
نشدی (یعنی بمن ندادی) کتاب مرا و من ندیدم می تابیر ملا فضیلت نشدمی (۲۵)
و کاشکی ندانستمی امروز چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا از اجر عذاب
و شدت (۲۶) کاشکی پیش مرگم که بدان مردمی در دنیا بودی مرگم حکم کننده
بقضاء ابد تا بعد از آن زنده نشدمی (۲۷) دفع نکرد از من عذاب را آنچه
مرا بود از مال و دفع و تبع (۲۸) کم گشت از من تسلط بر مردم و فرمان گذاری (یا
حجتی که در دنیا بدان چنگ زده بودم پس خطاب در رسد مرزبانیه را که)

(۲۹) بگیریید این کس را پس درغل کشید و برا یعنی دست او در گردن وی به بندید (۳۰) پس در آتش بزرگ در افکنید او را (۳۱) پس آن هنگام در زنجیر از آتش کران هفتاد گز (بذراع ملك که هر ذراع هفتاد باع است هر باعی از کوفه تامک) پس در آید او را در آن یعنی بر جسد او پیچید محکم تا حرکت نتواند کرد (کتاب الاحبار گفته که اگر همه آهنی که در دنیا است جمع کنند بوزن يك حلقه از آن زنجیر نیست و اگر حلقه ز آن بر کوههای عالم نهند چون از زیر بکندازد) (۳۲) بدرستی که این کس بود که ایمان نمی آورد بخدای بزرگوار (۳۳) و بر نمی انگیزت خود را یعنی رغبت نمیکرد و حرص نداشت بر طعام دادن درویش (۳۴) پس نیت مرا و را امروز اینجا خویشی که حمایت کند (۳۵) و نیست او را خوردنی مگر از غساله دوزخیان یعنی زرداب و دریمی که از تنهای ایشان می رود (۳۶) نمیکشورند غسلین را مگر گناهکاران و سرهمه گناهان کبائر شر است (۳۷) پس نه چنان است که کافران میگویند قرآن بر یافته و ساخته محمد است «ص» سو کنند میخورم بآنچه می بینید از مشهودات (۳۸) و بآنچه نمی بینید (از مقیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمین است یا باجسام و ارواح یا بانس و جن یا یکمبه و بیت معور یا به پروجر یا بتبلیخ محمد «ص» یا بانار رسالت جیب من و انوار ولایت او . جواب قسم این که) (۳۹) بدرستی که قرآن هر آینه خواندن رسولیت بزرگوار نزد خدای که محمد است صلی الله علیه وسلم (و گفته اند جبریل ع (۴۰) و نیست قرآن قول شاعر (چنانچه ابو جهل میگوید) اندکی تصدیق میکند مراد عدم تصدیق است (۴۱) و نیست قرآن سخن کاهن (چنانچه عتیه بن ابی معیط گمان می برد) اندکی یزد میگیرد یعنی متذکر نمیشود (۴۲) قرآن فرو فرستاده است از پروردگار عالمیان (۴۳) و اگر آنرا کند محمد صلی الله علیه و سلم (چنانچه زعم شما است و دروغ بندد) بر ما بعضی سفنات را (۴۴) هر آینه بگیرییم ما از قوه و توانائی را (۴۵) پس به بریم از ورك دل او را یعنی هلاك سازیمش (۴۶) پس نیست از شما هیچکس یعنی نیستید شما از دفع کنندگان آن هلاك را (۴۷) و بدرستی که قرآن هر آینه پند بیست مر پر هیز کاران را چه

ایشان بدان منتفع شوند (۴۸) و بدرستی که ما میدانیم آنکه بعضی از شما تکذیب کنند گانند مر قرآنرا (۴۹) و بدرستی که قرآن هر آینه سبب حسرتست مر نا گرویدگان را (روز قیامت که ثواب اهل قرآن را مشاهده کنند و خود از آن محروم باشند) (۵۰) و بتحقیق که قرآن درست است بیگمان (یعنی و یقین است که از نزد حق سبحانه منزل شده) (۵۱) پس تسبیح کوی بنام پروردگار خود یعنی تنزه نمای او را از صفات ناسزا و بشناهای بزرگ یاد کن (۵۲)

سورة المعارج (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(آورده اند که تشرین حارث برادر مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد «ص» حق است و آنچه او میگوید از نزدیک تو است پس توسنکی بیاران بر سر ما یا ما را ب عذاب الیم گرفتار کن آیت آمد که) در خواست کرد خواهنده عذابى را که بودنى است (۱) برای کافران که قتل بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت (و گویند سال ابو جهل بوده که گفت فاسق قطعا اینا کسفا و قرلى آن است که حضرت پیغمبر درخواست واستعجال نموده بعذاب ایشان و بمرتقدیر) نیست آن عذاب را دفع کننده که باز دارد آنرا (۲) از جهت خدای (چه اراده از لیه بدان تعلق گرفته و مراد الله مدفوع نکرد پس در صفت الله میگوید که) خداوند درجهای بلند است (یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده بامصاعدی که برای صمود کلمات طیبات مقرر فرده) (۳) بالا میروند فرشتگان جبرئیل باقوهی که اعظم انداز ملائک بسوی امر خدای یعنی بموضعی که خدای فرماید در روزی که هست انوار او پنجاه هزار سال از سالهای دنیا (یعنی یکی از بنی آدم خواهد که سیر کند در دنیا تا آنجا که محل امر ملائک است و ایشان بیکروز میروند و او باین مقدار سال تواند رفت و این عباس فرموده که مرا در روز قیامت است که بر کافران بدین درازی خواهد

گشت و گفته اند در عرصه گاه قیامت پنجاه موطان و موقف خواهد بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال باز دارند و بیان موقف در جوهر التفسیر باید جست و در فتوحات آورده که هر اسمی را از اسمای الهی روزی است خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن در روز از آنها مذکور است يوم الرب ، و آن یوماً عند ربك كالف سنة هما تعدون که هزار سال است و يوم ذالمارج که پنجاه هزار سال است و بیان ایام اسمای سنین ابدیه و سرمدیه در مخطوای ابن اوراق ننگید

مصرع

هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

(۴) پس شکیبائی کن بر تکذیب منکران شکیبائی کردن نیکو یعنی ای قاتل و جزع و شکایت (۵) بدرستی که کافران می بینند روز قیامت را دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع هلاک کار دور است یعنی محال می نماید (۶) و ما میدانیم قیامت را نزدیک وقوع (۷) روزی گردد آسمان مانند قاهی گذاخته یا مثل دردی زیت نلک بگذارد (۸) و گردد کوهها مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و ریزه ریزه (۹) و بر سیده نشود بهیچ خویشی از گناه خویش خود یعنی هر کس را از گناه و کردار او سؤال کنند (۱۰) بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را شناسد و باحوال او بینا گردد و داند که هر يك بعمل خود مؤاخذاند دوست دارد و آرزو برد کافر آنکه فدا دهد از عذاب آن روز به پسران خود یعنی فدا کند بمرض خود پسران را که عزیز ترین خلقان بودند و نزد وی تا ایشان عذاب کشند و او خلاص یابد (۱۱) و فدا دهد زینت خود را مکه یار و هوا دار او پیوده و برادر خود را که هم پشت او مددکار او است (۱۲) و نیز قبیله و خویشان خود را که جای داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناهگاه او بوده اند (۱۳) و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است هم ایشان را یعنی هم خلایق را خواهد که فدا دهد پس برهاند او را آن فدا دادن (۱۴) حاشا که نمیرسد از عذاب بدرستی که آتش دوزخ که مجرم از وی فدا میدهد زبانه ایست خالی (۱۵) کشنده است مردست و پای مشرکان یا پوست سر ایشان را از صد ساله

و دویست ساله راه یعنی زبانه میزند و کافر را بخود میکشد چنانچه مقنطیس آهن را جذب کند (۱۶) میخواند آتش یعنی میکشد یا زبانه او را میخوانند (و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام واقب میخواند کسرا که پشت بر حق کرده است دوی بگرداننده از فرمان الهی) (۱۷) و گروه کرده است مال دنیا را پس در باروان کرده نگاه داشته و حق خدای تعالی ادا نه کرده است (۱۸) بدرستی که آدمی آفریده شده است حریص بر جمع مال فانی و بخیل از ادای حقوق ربانی (در باب از مقائل نقل میکند که هملوع جانوری است در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرارا از گیاه خالی میکند یعنی هم حشایش آنها را میخورد و آب هفت دریا را می آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آن است که فردا چه خواهم خورد پس حق سبحانه و تعالی آدمی را در پی صبری و اندیشه روزی بدین تشبیه میکند

نظم

جانوری را که بجز آدمی است معده چه بر شد سبب بی غمی است
آدمی است آنکه بسیری بود بر سر سیری غم روزی خورد
خورد همه عمر زبیش و زکم روزی هسر روزه زخوان کرم
ورزه حرص و املش هم چنان بهیچ غمی نیست بجز فکر نان
(۱۹) چون برسد او را ضرری مانند فقر و مرض جزع کننده باشد و فریاد زننده (۲۰) و چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری منع کننده باشد نفس خود را اطاعت و مال از تنقه در راه حق و همه آدمیان برین منوال مخلوق شده اند (۲۱) مکر نماز گذارند کان (۲۲) آنکه ایشان بر نماز خود پیوسته گانند یعنی بهیچ شغلی از آن باز نمانند (و گفته اند در وقت ادای نماز ساکن اند و چپ و راست التفات نمی نمایند) (۲۳) و آنکه در مالهای ایشان حقی است دانسته شده مثل زکوة مقدرة و صدقات موظفه (۲۴) برای درویش خواهند و برای محتاج که نخواهد (۲۵) و آنکه تصدیق کرده اند بوقوع روز جزا (و نشانه تصدیق قیامت اشتغال است بطاعات و عبادات) (۲۶) و آنکه

ایشان از عذاب آفریدگار خویش ترسانند (و علامت ترس الهی اجتناب از مناهای زملاهی) (۲۷) بدرستی که عذاب پروردگار ایشان مأمون نیست یعنی از آن آیین نتواند بود که البته بماصیان خواهد رسید (۲۸) و آنکه ایشان مرفرجهای خود را نگاهدارند گانند (۲۹) مگر زنان خود یا بر آنکه مالک شده است دستهای ایشان را (یعنی کنیزکان که بملك بمین در ایشان تصرف توان کرد) پس بدرستی که ایشان ملامت کردگان نیستند بر ترك حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود (۳۰) پس هر که طلب کند نيك بختی جز اینکه گننه شد پس آن گروه ایشان از در گذرندگان (از وطنی ذکران و بهائم و بقول بعضی استمنا بالید نیز داخل اعتد است) (۳۱) و آنانکه ایشان مرا امانتهای خود را و پیمانهای خویش را رعایت کنندگان خواه امانت خلق و خواه امانت حق (و خواه پیمان آفریدگان و آفریدگار که همه نگاه داشتنی است و ملاحظه امانت گذاری و وفاداری در آن فرو نکذاشتنی است .

نظام

اگر می باید از آتش امانت فرو نگذار فسانون امانت
بهر عهدی که می بندی وفا کن رسوم حق گذاری را ادا کن
(۳۲) آنانکه ایشان بخواهی خود ایستاد گانند یا امانت شهادت میکنند در آنچه میدانند از حقوق عباد الله (و حقش شهادت را بجمع میکنند جهت انواع اقسام آن) (۳۳) و آنانکه بر نماز خویش محافظت میکنند (یعنی بآداب و شرایط آن قیام می نمایند و تکرار ذکر صلوة مفتوح و مغنتم این آیات دلیل فضل و شرف این تست بر سایر عبادات و گفته اند دوام بقای فراموشی دارد و محافظت بنوافل) (۳۴) آن گروه که بدین صفتها موصوفند در بوستانها اند و زیارت گرامی شدگان بنواب ابدی و جزای سرمدی (بعد از زوال این آیت «شرکان کردا - کرد حضرت رسول ص» حاقه زدند و استهزا کنان گفتند اگر اصحاب محمد ص لمع میدارند و بوستانهای عقبی را ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان بایم آیت آمد) (۳۵) پس چیست و چه بوده است مر آنرا که نکر و بدند و از این صفتها که مذکور شدیدی بهره مانندند بسوی توشنا بنده گانند (۳۶) از جانب راست

و از طرف چپ گروه گروه حلقه زده گانند (۳۷) آباطم دارد مردی از ایشان آنکه در آورده شود با مؤمنان در بوستان با نعمت (یعنی مشرکان را داعیه آنست که بر نعمت تقدایمان ایشان را در چهار بازار و شات جنات دخیل دهند) (۳۸) نه این چنین است و کافر را در بهشت راه نیست بدرستی که ما آفریدیم ایشان را از آنچه میدانند (یعنی نطفه آلوده که آنرا هیچ نوع باعالم قدس مناسبی نیست پس اگر کسی از او کدورات صافی نکرد و باخلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنة نخواهد داشت) (۳۹) پس نه چنان است که کفار میگویند سوگند میخورم بآفریدگار مشرقها (که آفتاب دارد و در سالی که هر روز از نقطه دیگر طلوع میکند) و بخداوند مغربها که آفتاب راهست (و هر روز بنقطه دیگر غروب مینماید و گفته اند مراد مشرق و مغرب نجوم است چه هر يك از ایشان را محل شرق و غرب از دایره افق نقطه دیگر است و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند) بدرستی که ما توانائیم (۴۰) بر آنکه بدل کنیم (یعنی این مشرکان را هلاك سازیم و بدل آریم از ایشان خلقی) بهتر از ایشان و فرمان بردارتر و بیستیم ما مسبوق شدگان (یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم و مغلوب نتوان ساخت در اظهار آن) (۴۱) پس دست بدار ایشانرا تا شروع کنند در باطلها و بازی مشغول شوند در دنیا تا ملاقات کنند روز خود را آن روزی که وعده داده شده اند بدان روز که بدست یاقیامت (حکم این آیه بآیه قتال رقم نسخ یافته (۴۲) روزی که بیرون آیند ایشان از کورها شتایندگان با جابیت دعوت ا-رافیل کوتبا ایشان بسوی علی برپا کرده می شتابند چنانچه سپاه پراکنده که علم خود قائم بینند و بجانب وی شتاب گزان روند (۴۳) فروتن و ذلیل دیدههای ایشان (یعنی خداوندان دیدهها سروریش افکنده) ببوشد ایشان را یعنی فرو گیرد خواری و نگو ساری اینست آن روزی که در دنیا بودند که بدان ایشان وعده کرده میشدند (۴۴)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بدرستی که ما فرستادیم نوح را علیه السلام بسوی گروه او (آنرا آل قایل) با آنکه بیم کن گروه خود را و بترسان پیش از آنکه بیاید بدیشان عذاب دوزخ که طوفانست یا عذاب آخرت (۱) گفت نوح «ع» ای گروه من بدرستی که من شما را بیم کننده ام آشکارا بیم کردن من میسرانم شما (۲) آنکه پیوستید خدا را بیکانگی و برسید از عقوبت او یا بهره یزید از نافرمانی و فرمان برید مرا در هر چه فرمانم و نهی کنم (۳) تا بیاورم زرد خدای مر شما را بعضی از کناهان ما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید و باز پس دارد شما را از عقوبات و مهلکات یعنی زنده دارد شما را تا وقتی نام برده که مدت زندگانی منقضی شود بدرستی که مدتی که خدای مقرر کرده و چون بیاید بر وجهی که مقدر و مقرر فرموده باز پس افکنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود.

تفهم

روزی که اجل در آید از پیش و بست شك نیست که مهلت ندهد بکنفست باری فرستد در آن دم از هیچ کس بر باد شود جمله هوا و هوس اگر هستید شما که بفکر و نظر بدانید چیز را پس این را بدانید که در اجل تاخیر و امهال نیست (القصه نوح علی نبینا وعلیه السلام بفرمان الهی نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده در آزار و اذای او فوق الحد کوشیدند به تنصیر از خود راضی نبودند تا وقتی که نوح بثلث آمد (۴) گفت ای پروردگار من بدرستی که من خواندم تو را خود را بطاعت

(۱) ۲۹ آیه است و در مکه نازل شده

و عبادت تو شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم (۵) پس میفرمود ایشان را خواندن و دعا کردن من مکر کریختن و رمیدن از ایمان و طاعت (۶) و بدرستی که من هر گاه بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت تا تو بیاورم مریشانرا بسبب قبول آن در آوردند انگشتهای خود را در گوشهای خود و رهگذر مسامع را از استماع دعوت به بستند و برادر کشیدند جامهای خود را تا مرا نه بینند و ایستادند بر کفر و معصیت سرکشی کردند از تاب من سرکشی کردن بزرگ (۷) پس بدرستی که من با وجود اصرار استکبار دعوت کردم ایشان را آشکارا در محافل ایشان (۸) پس بتحقیق که من آشکارا کردم مر بعضی از ایشان را از گفتنی (یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نکذاشتم و در مجالس و خلوت بسرو علانیه ایشان را بحق خواندم و چون قهاری تو باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشانرا عقیق ساخت و ایشان رجوع بمن کردند (۹) پس گفتم آمرزش طلبید از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر بدرستی که خدای هست آمرزنده توبه کننده کان (۱۰) و چون شما توبه کنید بفرستد ابرا باریدنی بی دریغی (۱۱) و مدد دهد شما را بمالها و پیران (یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را) و بدهد شما را بوستانهایی مشتمل بر میوها و بدهد و جاری گرداند برای شما جوی های آب (۱۲) چیست شما را که امید ندارید یعنی نمی شناسید مر خدا را بفضیلت و بزرگواری (مراد آن است که اعتقاد نمی کنید بزرگی او را تا برسید از نافرمانی او چیست که از عظمت و قهاری وی نمی ترسید) (۱۳) و حال آنکه بیافریده است شما را گونه گونه (مختلف در خالق و در خلق با از طویر نطفه به علقه برده و از آنجا به مضغه تا آخر و این دلیل است بر قدرت کامل و حکمت شامل) (۱۴) آیا نمی بینید که چگونه بیافریده خدای هفت آسمان را طبقه به بالای طبقه (۱۵) و گردانیده ماه را در یکی از ایشان روشنی (و در بعضی تفاسیر است که جرم قمر در آسمان دنیا است و نور

وی میباشد (۱) در آسمانها چنانچه بر زمین میباشد و آنها را روشن میسازد) و گردانید آفتاب را چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود ببرد آفتاب تیرگی شد را از عرصه زمین ببرد و گرداند و حضرت رسول الله را بجهت آن چراغ گفت که نور روی او تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل گردانید.

قطعه

چراغ و چشم دل چشم و چراغ جان رسول الله

که شمع ملت است از بر تو احکام او رخشان
درین ظلمت سراگر نه چراغ او روختی شرعی

کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان

(۱۶) و ندای برویائید شمارا یعنی نهال وجود پدر شما آدم را از زمین برست یعنی آدم از خاک رستن و چون پدر ما را از خاک آفرید پس ما همه از خاک مخلوق باشیم (۱۷) پس باز خواهد پدر شمارا در زمین بنی بید از موت بقیه در آرد و بیرون آرد شمارا از قبر بیرون آوردنی از برای حساب و جزا (۱۸) و خدای گردانید برای شما زمین را مانند مرشی گستریده که آرام گرفتن در و رفتن برو شاید (۱۹) تا میروید از زمین براههای کشاده (بعد ازین مواظطه و مضایح عوام قوم نوح «ع» متامل شدند و خواص و رؤسای ایشان را اضلال و انحوا نمودند تا از آنچه بودند بدتر و جفاکارتر گشته در عصیان و عناد افزودند) (۲۰) گفت نوح بعد از مشاهده این حال ای پروردگار من بدرستی که ایشان یعنی عامه امت من عاصی شدند در من و پیروی کردند آنرا که زیاده نکرده مرا و مال و فرزندان او مگر زیانکاری و کراهی یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را منور بودند بمال و فرزند (۲۱) و

(۱) این طبق نظام بطلمیوس است و اقوال پیروان او و الا طبق نظام فیثاغورس و کشف امروزه علم ماه یکی از مستخدمین زمین است و سایر سیارات هم ماهها دارند و الله اعلم (محمدی)

مکر کردند بر درگان قوم مکاری بزرگ که بان سفل و نادانی را بحیله بجانب خود کشیدند و بتن براندای من تعریض کردند (۲۲) و گفتند دست باز مدارید از عبادت خدایان خود و نکندارید و در (و د صمنی بود بر صورت مردی ساخته (ونه سواع را (و آن بت بر صورت زنی بوده) نه یفوت را (و آن بتی بر صورت شیری) و نه یوق را (و آن بتی بر صورت اسبی بوده) و نه نسرا (و آن بتی بر صورت کرکسی بوده و اشهر آنست که آنها اسامی پنج مرد صالح بود و که میان آدم و نوح بودند و مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند و بعد از مکر ایشان بر صورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساخته و تعظیم آن می نمودند و بهر روز زمان پرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لیلین آن بتان را بیرون آورد و عرب را پرستش ایشان فرمود و قبیله از بنی کلب و در ادا شدند در دونه الجندل و سواع در قبیله مدیله بود بر ساحل بحر و یفوت رآمد حج و بنی عظیم و بنی مراد اختیار کردند و یوق در میان همدان افتاد و نسر میبود اهل حمیر بود و آل ذی الکلام

بیت

کافران از بت بی جان چه تمنع دارند باری آن بت پرستید که جانی دارد
القصة نوح علی نبیا و آ و علیه السلام با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا
اکابر قوم اصافرا گفتند که دست از این بتان بر مدارد (۲۳) و حال آنست که گمراه کردن رؤسای قوم باین بتان بسیاری را از ضمه و ادنی و میفزای بار خدایا متمکارانرا مکره لاکت و عذاب (۲۴) از برای گناهان غرق شدند بطوفان پس در آورده شدند بآتش (یعنی در قبر و گفته اند در آخرت) پس نیافتند برای خود از آنها که بخدای گرفته بودند بجز خدای یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارد (آورده اند که حق سبحانه حضرت نوح را خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آرد هم مقول نخواهد شد پس نوح مناجات کردند) (۲۵) و گفت نوح ای آفریدگار من مگذار بروی زمین از ناگرویدگان دور کننده یعنی کسی که آید و رود مراد هلاک عام است یعنی هیچ کافران را و امگذار (۲۶) بدرستی که اگر تو بکداری

ایشانرا گمراه کنند بنده کان ترا یعنی خواهند که مؤمنان را اضلال نمایند و گمراه کنند و نرا بنده مکر فجور کننده ناسپاسی (یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر و عاذر باشند) (۲۷) ای پروردگار من پیامرزمرا و مریدر و مانر مرا (والد نوح ملک بن متوشلخ بود و مادرش باشر اقول مشغی بنت انوش ر مردومؤمن بوده اند لاجرم درخواست نمود که ایشانرا پیامرزد) و هر کس را که در آید سیعانه و منزل بابکشتی یا بسجده من در حالتیکه مؤمن باشد و پیامرزد مردان و زنان گرونده را که باشند اقیامت و گفته اند مراد این امت مرحومه اند از ابن عباس منقول است که هم چنانچه دعای نوح درباره کافران مستجاب شده در شان اهل ایمان نیز به اجابت رسیده و دیگر دعا فرمود که میفرزای مرسته کاران را (یعنی کافران را) مگر هلاکی پسختی تعوذ بالله من ذالك (۲۸)

سورة الجن (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(قبل از این مذکور شد در سرور احقاف که گروهی از جن در بطن نخله به ملازمت حضرت رسالت پناه رسید و عواستماع قرآن نموده ایمان آوردند ما وردی گوید که آن حضرت سوره اقراء میخواند و ایشان نه تن بودند یا هفت تن یا از اهل نجران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف آورده که از شصت و پنج بودند و ایشان اعظم و اکبر قبائل جن اند و عامه لشکرا بلیس از ایشان است و آن گروه که ایمان آورده بودند به میان قوم خود رفته انواع سختان گفتند و حق سبحانه در این سوره از آن خبر داد که) بگوای محمد ص و سی کرده شده بن آنکه شنیدند قرآن را بطن نخله گروهی از ده کمتر و از سه بیشتر بودند از گروه جن پس گفتند چون به میان قوم رفتند که ای قوم بدرستی که ما شنودیم قرآنی شکفت یعنی چیزی عجب که با کلام بشر نماند و کسی برانشای مثل آن

۱- مشتمل بر ۲۸ آیه است و در مسکه نازل شده

قدرت ندارد (۱) و اما بنماید بر راستی و صواب و صلاح دین و دنیا پس گرویدیم بآن و هرگز شرک نیاریم و انباز نکیریم پروردگار خود یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانکه بیشتر شرک میآوردیم (۲) و بدرستی که بزرگ است ملک آفریدگار مایا بر تراست عظمت و جلال او از مجالست با مخلوقات فرا نگرفت ز می را چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند و نه فرزندی چنانچه بهود و نصاری در عزیر و عیسی اعتقاد کنند (۳) و بدرستی که هست که میگوید جاهل و نادان مایه منی المیس برخدای سختی دور که نسبت صاحب و ولد است بوی (۴) و ما بنداشتیم آنکه نکوید آدمیان و جنیان برخدای دروغی لاجرم هر چه سفیه مامیکفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم که وی دروغ برخدای می بسته (۵) و بدرستی که بودند مردان از آدمیان که در بعضی امکنه پناه گرفتندی بر مردان از جنیان و آن جنیان بوده که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی گمتی پناه میبرم به سید این وادی از شرفهای قوم و اعتقاد او آن بود که بدان استماده آن شخص سالم و مامون بماند و اهل مکه در موطن هایل گفتندی (عوذ بعدیته بن بدر من شر جن هذا الوادی پس میفرودند آدمیان مرجیان را بسبب این استماده کبر و سرکشی و جهل تا گفتندی که بزرگی ما بر تبه ای است که آدمیان بما پناه میجویند (۶) و بدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان گمان بردند که چنانکه شما گمان برده اید ای جن آنکه نه برانگیزانده خدای یکی را از مردگان برای حساب و جزا

(۷) و بدرستی که ما مس کردیم آسمان را و برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی در آیم پس یانقیم آسمان را بر کرده شده از با سپانان توانای محکم یعنی ملائکه که بمنع جن نامزد شده اند و آت ستارگان آتش نشان که جهت رجوع دیوان متین گشته (۸) و بدرستی که ما بودیم که می نشستیم از آسمان در نشستگاهها برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از بعث پیغمبر ص بر آسمان میرفتیم و در مقاعد خالی از حرم و شهب می نشستیم پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون بر میاید

برای خود ستاره روشن و آتشبار نگاه دارند و مترصد ایستاده یعنی برای سوختن وی (۹) و بدرستی که ما نمی دانیم آیا بدی خواسته شده است از آن بکسانیکه در زمین اند از آدیان یا خواسته است بدیشان پروردگار ایشان خیری و صلاحی (۱۰) و بدرستی که از جنس ما شایستگان هستند یعنی مؤمنان نیکوکار سابق در غیر و از ما فروتر از این هستند یعنی میانه روان در غیر و شر ما هستیم خداوندان طریقهها و مذهبهای متفرقه و مختلفه در مقام از حسن بصری نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رافضیه و غیر ایشان در میان جنی نیز هستند (۱۱) بدرستی که ما دانستیم بآنکه عاجز نمیتوانیم ساخت خدای را هر جا که باشیم در زمین (یعنی اگر بما کاری خواهد ما او را عاجز نمیتوانیم کرد و بواسطه سکون و ثبات در مقام خود برای مقاومت و عاجز نمیسازیم و برا از روی گریختن به اطراف آفاق یا حوالی کوه قاف (۱۲) بدرستیکه ما آنهنگام که شنیدیم قرآنرا که سبب هدایت عالمیانست گرویدیم بوی با آنکس که از وی شنودیم (یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مقرر است که هیچ پیغمبر بچنین مبعوث نبود الا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که انس و جن را دعوت او را فرا رسیده و خوان تبلیغ او در نظر خاص و عام کشیده

نظام

داخل اندر دعوت او جن و انس تا قیامت امتش هر نوع و جنس
اوست سلطان و طفیل او همه اوست شاهنشا و خیل او همه
پس هر که بگردد بآفریدگار خود او نترسد از نقصان در جزای او
و نه از ستم برو و نه از رسیدن عیب بدو (۱۳) و بدرستی که از بنی نوع ما
مسلمانانند گرویده به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و متدین بدین اسلام و از
ما بیداد گرانند برخود که شرك آرند و فرمان حق نبرند پس هر که گردن
نهد امر خدا برا هم چنانکه ما کرده ایم پس آن گروه گردن نهادگان قصد
کرده اند راه راست و از آن راه بمقصد خواهند رسید (۱۴) و اما متمسکان
پس باشند مر آتش دوزخ را همه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار

آتش افروخته میشود (۱۵) و دیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند
اهل مکه بر راه راست یعنی ایمان آرند هر آینه بدهیم ایشان را آب بسیار
بمدار قحط و تنگ سالی (یعنی روزی ایشان فزایند کردانیم یا اگر جن بر
اسلام استقامت ورزد ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت
امان دهیم و این بزرگتر و بسیارتر نعمتی است و جمعی اعم گرفته اند یعنی
اگر جن و انس مستقیم باشند بر اسلام ایشان را بهمت معیشت سرافراز کردانیم)
(۱۶) تا بیازمائیم ایشان را در زندگانی که بوظائف شکر چگونگی قیام می
نمایند و هر که اعراض کند از یاد کردن نعمت پروردگار خود و سپاس داری
نکند در آرد او را خدای در غدا این سخت که فرح و راحت در او نبود (۱۷) و
دیگر وحی بمن آمده که مسجد ها مر خدا براست و خاص است بدو پس میخواهید
در آن با خدای یکی را (چنانچه یهود و نصاری در کمایس و صوامع خود
عزیز و مسیح علیهما السلام بالو هیة یاد میکنند و چنانچه مشرکان در حوالی
بیت الحرام میگویند لبیک لا شریک لك الا شریک هو لك گفته اند مراد از
این مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین «ص» است
لقوله جعلت لی الارض مسجداً پس در هیچ بنه با یاد خدای یاد دیگری نیکو
نباشد.

بیت

دل را بجز از باد خدا شاد مکن با بادوی از کس دگر یاد مکن
دل خانه کعبه است ویران مکن دار و انرا بجز از یاد وی آباد مکن
(۱۸) و بدرستیکه آنهنگام که بر خواست بنده خدای یعنی محمد
«ص» در بطن تخته میخوانند خدا برا و نماز میکند و چون قرائت او می-
شنودند نزدیک بود که باشند بروی چنبدگان از غایب از دحام (و در آنکه
حق سبحانه پیغمبر خود را عبد الله گفته نکست بسیار است در آثار آمده که آن
حضرت قیام نمود هیچکس را قدرت اقامت بر آن نبوده لاجرم در وقت عروج
آنحضرت بر منازل ملکوتی باین اسم مذکور شد که سبحان اللهی اسری بهجده

و بهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد میکند
تبارک الذی نزل القرآن علی عبده .

نظم

آن بنده شمار بندگی دوست کز جمله بندگان کزین اوست
دادند ز بندگیش راهی کان راه ندید هیچ شاهی
کفار مکه مر حضرت رسالت «ص» را گفتند کاری پیش گرفته‌ای و
در بزرگ مهلک شروع نموده‌ای از این مهم برگرد و از این امر رجوع کن
تا ما ترا در پناه گیریم و حمایت کنیم آیت آمد که (۱۹) بگو با مشرکان که
بهر حال که هست جز این نیست که میخوانم یعنی می‌پرستم پروردگار خود را و انبیا
نمیگیریم بدو یکی را (۲۰) بگو بدرستی که من مالک نیستم برای شما
دفع ضرری را و نه رسانیدن خیر و صلاح را (یعنی من بنده‌ام و کار بنده پرستش
پروردگار است) (۲۱) بگو بدرستی که من زنجار ندهم مرا در پناه نگیرد
از عذاب خدای یکی (یعنی اگر خدای بمن خواسته باشد عذاب کسی مرا
حمایت نمیتواند کرد) (۲۲) و نیاهم هرگز بجز وی پناهی که روی بوی آدم
(۲۳) لیکن میرسانم بشمارسانیدنی که کفایتش شمارا از نزد خدای و میرسانم
پیغامهای فرستاده وی و هر که نا فرمانی کند خدای را در پرستش
او و فرستاده او را در امر و نهی پس بدرستی که مرا و راست آتش دوزخ
جاوید باشند در آن همیشه بی خلاصی از آن و امروز کافران ترا بی
یار میدانند و در تو عاصی میشوند (۲۴) تا وقتی که به بینند آنچه وعده داد
شده‌اند درد نیا مثل و قه بدر با در آخرت پس زرد باشد که بدانند چون عذاب موعود
به بینند که از گروه مؤمن و کافر کیست ضعیفتر از جهت یار و کیست کمتر از
روی عدد و معلوم شود که ناصر که قویترست و بیشتر و یار که ضعیفتر است
کفار مکه بعد از نزول این آیت گفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیه آمد که
(۲۵) بگو آنچه وعده کرده‌اند راست و درست است ولیکن وقت آن بر من
مخفی است نمیتوانم آیا نزدیکست آنچه وعده داده شده‌اند از عذاب یا مقرر

کرده است خدای من مرورا زمانی دور اوست داننده پوشیدها پس آشکارا
نماید و مطلع نگرداند بر غیبی که مخصوص است بهلم او یکی را (۲۶) مگر
آنرا که باشند از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد (تا
مجزه وی بود و مراد از این رسول محمد «ص» است) پس بدرستی که در
می‌آورد خدای یعنی می‌سازد از پیش روی آن رسول پسندیده و از عقب بوی ننگه‌بانان
از ملائکه که ویرا پاس میدارند (۲۷) تا بدانند نبی موحی الیه آنکه برسانیدن
جبرئیل و ملائکه که بوقت نزول وی می‌باشند فرستاده‌های پروردگار خود
بی تغییر و تبدیل فرا گرفته است علم خدای و شامل شده بآنچه نزدیک و سل
و ملائکه است و شمرده است همه چیزی را از روی عدد نا آنکه قطره‌های باران
و ربك بینایان و امثال آن (مراد کمال علم است و احاطه آن بجمیع معلومات
(یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایره علم او خارج نیست

بیت

هر چه دانستی است در دو جهان
نیست از علم شاملش پنهان (۲۸)

سورة الزمل (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(آورده‌اند که حضرت رسول الله «ص» در مبدا بهشت نماز گذاردی و
بکلمی خود را پوشیده داشتی و از خدیجه مدبول است که آن مثل چادری بود
چهارده ذراع نصفی بر بالای مابودی و نیم رسول «ص» پوشیدی و بوی
نماز ادا کردی حق سبحانه باوی خطاب کرد که ای کلیم برخود پیچیده (و
گفتند زمل به معنی حمل است یعنی ای بردارنده بار نبوت) (۱) برخیز و شب
یعنی به نماز مگر اندکی از شب (قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده و میان

(۱) ۲۰ آیه است و در مکه نازل شده

مقادیر ثلاثه مخیر بوده چنانچه حق سبحانه تعالی فرمود که شب بنماز برخیز
مکرائند کی که آن (۲) نیم شب است یا کم کن از نیمه شب اندکی تا به ثلث
باز آید و این کمتر شاید (۳) یا زیاده کن بر نیمه شب تا بثلثان رسد و غایت
این باشد و بنانی و شمرده بخوان قرآن را باروشن کن حروف آنرا بوقت
تلاوت روشن کردنی چنانچه سامع شمار آن تواند کرد (وازم رضی علی نقل
کرده اند که مراد بر تریل حفظ و قوف است و ادای حروف) (۴) بدرستیکه
زود باشد که ماموحی کنیم و منزل گردانیم بر توسن کران (یعنی کلامی مشتمل
بر تکالیف شافیه که کران باشد حمل آرز به مکلفان یا کران بود از جهت امر و
نهی و وعده و عید و ملال و حرآم و حدود و احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران
و ثقیل در آن بر منافقان یا کران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند و ثقیل باشد
بر تو تلقی آن و آن اشد صوت و وحی بود که آن سرور مثل آواز درای صدا
شنودی و از مجرد صوتی بی اعتماد بر منارج فرا گرفتن حروف و کلمات از
طریق معتاد خارج مینمود و از این جهت در آنحال ثقلی تمام به سید انام می
رسید چنانچه از عایشه منقول است که در روزی که سرما بفايت سرد بودی می
دیدم که وحی بر او فرود می آمد و از چپین مبارکش قطرات عرق می چکید در حین
نزول وحی بر آن حضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی
دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از باران داشتی خوف
شکستن آن بودی و در این محل روی گل برکش برافروختی .

مصرع

بسان گل که بصحن چمن برافروزد

و در بحر العنايق آورده که قرآن در نفس خود بمنفصل است کما قال
الله تعالی کتاب فصلا آياته و نسبت باجمعی کتب منزله سماویه صورتی
اجمال دارد چه متصدق و مطابق همه است که مصداقها بین یدیه پس نقل
قرآن اشارت است بجهمیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصیل چه جامع امر بین
اقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشنده چنین باری جز صاحب
جهمیت نشاید .

نظم

حمل چنین بار بمقدار تست کار کسی نیست که این کار تست
کس نتواند زدن اینجا نفس قوت این کار توداری و بس)
(۵) بدرستیکه ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود بشب یا بقیام شب
آن سخت تر است از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بفايت
شاق است باینکه است از روی فراغت دلچه در روز دلها بتصرف در باب
معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب
و عبادت خواهند شد .

بیت

غاموش شد عالم بشب تا چست باشی در طلب

زیرا که بانك عربده تشویش خلوت گاه تست

و راست تر است از جهت مقال (یعنی خواندن قرآن در شب بصواب
ترست که دل فارغ باشد و زبان بادل موافقت نماید بزبان میخواند و بدل تفکر
میکند و ناشئه اللیل گفته اند که میان مغرب و عشاء است یا ما به عشاء تا صبح و
بقول عائشه که ناشئه آن باشد که از خواب برخیزد (۶) بدرستیکه مرترا در
روز آمد و شد درازست یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس
در شبها توجه بادی تهجد اولی باشد (۷) و یاد کن نام پروردگار خود را
باسمهای حسنی او را بخوان و بریده شوا از خلق و توجه کن بسوی او بعبادت
بریدنی کامل (یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی الله مجرد سازد و بکلی روی
بدو آرد .

فرد

دل درو بند بنیرش بکسل هرچه جزاوست بردن کن از دل

(۸) (بدل است از ربك) یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که
خداوند مشرق و مغرب است هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت مگر وی پس
فراگیر او را کار ساز خود و مهمات با او گذار (۹) و صبر کن بر آنچه میگویند

کفار مکذبان از خرافات و هزلیات و بیبرازیشان بر بدنی نیکو (یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر این حکم بآیت قتال منسوع است) (۱۰) و بگذاری مرا با مکذبان خداوندان تنم (یعنی کار صنادید قریب با من گذار) و مهلت ده ایشان را مهلتی اندک زمانی مکافات دهم ایشان را بر تکذیب امام زاهد آورده اند که میان نزول این آیت و حرب بدر و هلاک سرداران عرب نبود مگر اندک وقتی (۱۱) بدرستیکه نزدیک ما است در آخرت برای دشمنان دین بندهای کران که بدان مقید شوند و آتشی بزرگ افروخته که در آن بسوزند (۱۲) و خوردنی با صفت در کلو گرفتن یعنی در حلق گیرند چون ضریع و زقوم و عذاب دردناک و غیر از اینها که کنه آن را نشناسد مگر خدای تعالی (در لایاب آورده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه بیهوش شد و بیفتاد و گفت که این وعده ها راست شود) (۱۳) روزیکه یلرزه در آید زمین و بنچیند کوهها و گردند کوههای با عظمت تلهای ربك پراکنده یعنی کوههای سخت چون ربك روان شوند از هیبت آنروز (۱۴) بدرستیکه فرستادیم مایسوی شما ای اهل مکه یعنی محمد ص «کواه بر اقوال و افعال شما (یعنی در قیامت کواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن) هم چنان که فرستادیم بسوی فرعون رسولی (یعنی موسی) (۱۵) پس عاصی شد فرعون در آن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد پس گرفتیم او را گرفتنی سخت یعنی با آتش فرق کردیم و از راه آب با آتش بردیم نه دید کفار قریب درین آیت مندرج است) (۱۶) پس چگونه نگه دار بدای مشرکان نفسهای خود را بمانند بکفر خود از عذاب روزی که هول آن گرداند کودکان را پیران (یعنی موی سر ایشان را سفید سازد مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیاری آنده آدمی را زود پیر گرداند میباشد که مبالغه باشد در درازی آنروز) (۱۷) آسمان شکافته باشد یعنی و هیبت آنروز و هست وعده خدای تعالی بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث بودنی (۱۸) بدرستیکه این آیتها پندی و عبرت است پس هر که خواهد فرا گیرد و بقرب آفرید کار خود راهی بدین موعظه (آورده اند که بعد از نزول قم الیل الاقلیلا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم

شبهابرخواستندی و چون مقدار نصف و کمتر و بیشتر از آن مشتبه بود از خوف آنکه معافیت قدر واجب مرعی باشد تا روز نماز گذاردندی تا بعدی که قدم مبارک آنحضرت درم کرد و معافیت برجسد همایونش غالب شد متکران ندای اما هذا فقد شقی ربی در افکندند حق سبحانه بعد از یکسال آن ارکران از مؤمنان برداشته آیت آمد که).

(۱۹) بدرستیکه پروردگار تو میداند آنکه تو بر میخیزی در شب برای نماز کمتر از چهار دانگ شب و نماز میگذاری نیمه شب و سه یکی از وی و بر میخیزند بهمین منوال کرره ها را آنانکه با تواند از اصحاب تو و خدای اندازه میکند شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن و علم او محیطست بقیام تو هر شب بدین مقدار ها داند خدای آنکه طاقت ندارد تقدیر اوقات را و نگاه نمیتوانید داشت پس باز گشت بشما بمضو و تخفیف و رخصت فرمود در ترك قیام مقرر پس بخوانید آنچه آسان بود از قرآن مراد آنست که بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب داند خدای آنکه باشند از شما بیماران و دیگران که سفر کنند در زمین میطلبند از فضل و کرم خدای یعنی تجارت مینمایند و وجود حلال کسب میکنند و دیگران که کارزار میکنند در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تجارت و مجاهدان را از جهاد رنج رسد در نماز شب ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود پس بخوانید آنچه میسر شود از قرآن در نماز (و این امر بر سبیل فرضیت است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق ندب و استحباب است و در مقداری که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده اند و آن سه آیتست یا صد یاد و یست یا ختم در ماهی و در حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنه است که حضرت رسالت ص «فرمود وبرا که قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زودتر می توانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست روز باز گفت مرا قوت زیادت هست فرمود بخوان در هفت روز و برین زیاده مکن و صاحب معالم رحمه الله باسناد خود از انس بن مالك (رض) نقل میکنند که حضرت رسالت پناه (ص) فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیه

بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیه تلاوت کند از فرمان برداران ننویسند و اگر دویست آیت خواند قرآن خصمی نکند یا وی روز قیامت و اگر بقرائت پانصد آیه اشتغال کند بنویسد برای اوقظاری از مزد (و پهای دارد نماز مفروضه را و بدهد زکوة واجبه را و قرض دهد خدا را قرض نیکو اشارتست بانفاقات مستحبه در طریق خیر و یافتن جزای بسیار باز آی و آن آنچه پیش فرستید برای نفسهای خود از نیکی بپایید آنرا نزدیک خدای یوت

برك عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو بیش فرست او بهتر و بزرگتر از روی مزد یعنی ثواب آنرا زباده یابید یکی را ده و هفتصد و از آن نیز بیشتر و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال بدرستی که خدای آمرزگارست بندگانش را مهربان بر ایشان (که شفقت و مهربانی او از مادر و پدر بیشترست) (۲۰)

سورة المدثر (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

جابر بن عبد الله رضی الله عنه نقل میکند از حضرت رسالت (ص) که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناگاه آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم که همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیات و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذوالجلال عم نواله وحی فرستاد که (ای جامه در پوشیده) گفته اند مراد دثار بنوتست یعنی ای لباس رسالت در بر افکنده (۱) بر خیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای بادی مراسم نبوت پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستند (۲) و پروردگار خود را تمظیم کن (۳) و جامهای خود

(۱) مشتمل بر ۵۶ آیه و در مکه نازل شده است .

را پاک ساز از الواث (یا کوتاه کن بخلاف صداید عرب تا اول علامتی بود بر ترك عادات ایشان و مرتضی علی رضی الله عنه فرمود که کوتاه کن جامه را تا نه انتی و انتی و ابقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید

در تفصیلات از شیخ ابوالحسن علی الشاذلی المغمزی قدس الله سره المزبوز نقل می کند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم مرا گفت ای علی طهر ثیابك عن الدنس تغسل بدمد الله فی كل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای

خود را از یرك تا بهره مند گردی بدمد و نباید خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است گفت که حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت ایمان و خلعت توحید و خلعت اسلام هر که خدا را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و هر که خدای را بشناسد در نظر وی خورد نماید هر چیزی و هر که خدا را بیگانگی بداند بوی شرك نیارد هیچ چیز را و هر که بخدای ایمان آورد این گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رحمه الله گوید از اینجا دانستم سنی قول خدای را که و ثیابك فطهر

در تو پوشید لطف یزدانی خلعتی از صفات روحانی
دارش از لوث خشم و شهوت دور تا بپاکیزگی شوی مشهور

(۴) و از همه گناهان کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی باش

(۵) و عطار امنت منه تا بیشتر یستغنی بامنت بر خدای بعمل تا آنرا بسیار شماری یا مردم را ممنون ساز بادی رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان (۶) و از برای رضای پروردگار خود صبر کن یا در تحت موارد قضای برای

خدای صابر باش (۷) پس چون دمیده شود در صور یعنی نغمه ثانیه که اثرش

بمست است (۸) پس آن دمیدن در آن روز نشانه روز دشوار است (۹) بر

ناگرویدگان تا آسان بر ایشان (اگر چه هول و هبیت و شدت در آن روز عام

بود اما حق و سبحانه بکرم عمیم خود دشواری را از مؤمنان بردارد و با کافران بماند و در حساب با ایشان منافقه کند و روی ایشان سیاه گردد و نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهد. آورده اند که ولید بن مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر ص فواتح سوره جم و مؤمن شنیده بمیان قوم یاز آمد و گفت بخدای که حالا از محمد (ص) کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مرا و را حلاوتی و عقوبتی هست که هیچ سخن را نیاشد و بروی طراوت و تازه گویست که هیچ حدیثی را نبود اعلای این نهال اقبال مقرر است سعادات کلیه و اسفل این شجره طوبیه بروق فضائل و حکم علیه سمت احکام تمام پذیرفته و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی به پستی نگراید قریش بعد از اجتماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابو جهل او را با انواع سخنان و رحمت جاهلیت آورد تا قرآن را سحر گفت و آن سخن بد حضرت پیغمبر (ص) رسیده بفاة ملول گشت و حق سبحانه آیه فرستاد (۱۰) بگذار مرا و آنکه آفریدم تنها (بی مال و فرزند و انصار و اعوان قولی آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی بیکانه ایشان) (۱۱) و دارم مرا و را مالی کشیده (یعنی بسیار آورده اند که زر نقد او هزار هزار دینار بود و میان مکه و طایف اسب و گوسفند و شتر بسیار داشت و ساتین و اتمه و عید و امای او در شمار نمی آمد) (۱۲) و دادم او را پسران حاضر با او در مکه (یعنی برای اکتساب وجه معاش و محتاج بسفر نبودندی و پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود از جمله خالد و عماره و هشام رضی الله عنهم ایمان آوردند) (۱۳) و بکس کردم برای او بساط بام و ریاست گستردنی (تا در بحانه قریش لقب یافت یا بساختیم کارهای او را ساختنی تمام

(۱۴) پس طمع میدارد آنکه زیاده کنیم عطیات خود را درباره وی (۱۵) نکنم چنین و نعم خود را افزون نسازم بدرستی که او هست مرا و بتهای کلام ما را منکر و در آن ستیزه کننده و بسخر نیست دهنده (و در اغلب تفاهیر هست که بعد از نزول این آیه مال و جاهش روی بنقصان نهاد و فرزندانش از او برگشتند

و بعضی بمردند و ارمه محتاج و رسوا و هلاک شد) (۱۶) زود باشد که در رسام او را بصمود (و آن کوهی است از آتش که به فساد سال بر بالای آن رسند و فی الحال که بذروه آن رسند باز بزیار افتند و در تبیان آورده که تکلیف کنم او را بصمود بر صعود و آن صخره ایست امسار دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس او را در زنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشند و از عقب کمرهای آتشین میزنند تا برانجا میرود و این وعید عظیم برای ولید چراست) (۱۷) بدرستی که او فکر کرد که چه طعمه زنده در قرآن و اندازه با خود راست کرد که چه میگوید (قبل از این سمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرد و چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد (ص) را مجنون مگوئید و یقین بدانید که او را عقل کامل است و بر او دست نیست و خیال می بندید که او کاهن است و امارت کهنات از او ظاهر میشود و گمان میبرید که او کذاب است و هرگز بیکذب متهم نبود و می بندارید که شاعر است و سخن او بشمار نمی ماند گفتند تفکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد ولید با خود فکر کرد و با خود خیالی بست) (۱۸) پس امنت کرده باد چگونه تقدیر کرد (۱۹) پس ملعون باد چگونه اندازه گرفت (۲۰) پس نظر کرد در قرآن گرتی دیگر (۲۱) پس روی ترش کرد که موجب طعن نیافت در آن یا در حضرت پیغمبر بگریست و روی ترش کرد و پیشانی درهم کشید (بطریق کرامت یا بختندید) (۲۲) پس روی بگردانید از حق بای پیغمبر (ص) و گردن کشی کرد از متابعت او (۲۳) پس گفت نیست این که محمد صلی الله علیه و آله وسلم میگوید مگر جادویی که تعلیم گرفته شود از سحره (۲۴) نیست مگر سخن آدمی (یعنی با حکلیه جبروت) (۲۵) زود باشد که در افت کنیم ولید را در که پنجم از دوزخ که مایش سقراست (۲۶) و چه چیز تورا دانا کرد که چیست سقرا (۲۷) آتشی که باقی نکند از د گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام بزهیچ دوزخی بلکه هم را بسوزاند (و باز حق سبحانه نوسازد اجزای او را) و دست باز ندارد دیگر باره نانو زرد (۲۸) آتش سیاه کننده مرپوست کافران را (۲۹) بر آن آتش نوزده ملک یا نوزده صف از ایشان موکل باشد (در تبیان از بر این غارب رضی الله عنهم را وایت کرده که گروهی از یهود سؤال کردند مر حضرت پیغمبر را (ص) از خزانه دوزخ آن حضرت دو بار با صایح بدین اشارت فرمود

در کثرت دوم ابهام یعنی را امساك کرد و این آیت در تصدیق آنحضرت نازل شد و یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول تورات است و در تحفص این عدده فسران و مذکران تکلفات کرده اند و از جمله آنکه تسه اکثر آحاد است و عشر اقل عشر عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر و اقل که آن است و اقل اکثر و آن ده است و بواقی وجوه در جواب هر التفسیر مذکور است و در اخبار آمده است که بعد از نزول این آیت ابو جهل گفت ای معشر قریش زانیه از نوزده پیش نیستند آید تن یکی از شما آنها را دفع نتواند کرد ابو الاسود بن کلابه بن حنف الحجی گفت من هفده را کفایت کنم ده را به یشت و هفت را بشکم و شما دو هفتی را کفایت کنید و روایتی آنست که گفت من در پیش شما بر صراط بروم و ده را بردست راست و نه را بیچپ دفع کنم و بگذارم سلامت به بهشت در آیم آیت آمد که (۳۰) و ما کردانیده ایم خازنان دوزخ را مکر فرشتگان که قوی تر بن خلقند (و در مقام آورده که رئیس خزنه دوزخ مالك است و با او هجده تن اند و چشمهای ایشان چون برق درخشند و انبای ایشان یعنی دندانهای ایشان چون مصلرهای بلند مستحکم زبانهای آتش از دهن ایشان بیرون میآید و میان در دوش ایشان مسافت سیر یکساله باشد یکی از آنها بیکدقیقه هفتاد هزار کافرا در هر گوشه دوزخ که خواهم بیفکنند و ذکر ملائکه برای دفع این سخن کده کرده است تا بداند که ایشان ملائکه اند نه بشر یعنی او میگوید که من همه را کفایت کنم و نمیداند که ایشان آدمی نیستند بلکه فرشتگانند غلاظ و شداد و تمام آدمیان طافت دیدار يك فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد و ساخت ایم شمارهای ایشان که نوزده اند مکر عددی اندك سبب فتنه باشد مر آنانرا که کافر شده اند (یعنی استهزا کنند و استهزا نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر تقنین را عذاب خواهند کرد) نایب گمان شوند آنانکه داده شده اند کتاب را چه قرآن را یا بایند که مصدق تورات است تا بیفزاید آنرا که گرویده اند گرویدانی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب و تاشك نیارند آنانکه عطا کرده شده اند تورات و گرویدگان از اهل اسلام در آن عدد و تابگویند آنانکه در دلهای ایشان بیماری شك نفاست و بگویند نا گرویدگان چه چیز خواسته

است خدای بدین عدد که غریبست از روی مثال هم چنین در ضلالت فرو میگذارد خدای هر کرا خواهد و راه نماید هر که را خواهد (آورده اند که ابو جهل گفت ای معشر قریش حالا که محمد «ص» نوزده بار و مدکار پیش ندارد حق سبحانه فرمود که) و نمیداند لشکرهای پروردگار ترا از ملائکه که ممدو معاون پیغمبر او بنید مکر او که عالم است به همه معلومات و نیست تمثیل سفر یا عده خزنه یا این سوره مکر پندی برای مردمان (۳۱) نه چنین است که کسی انکار سقر تواند کرد سو کند بماه که معرفت اوقات و آجال بوی باز بسته است (۳۲) و بحرمت شب چون بیاید از عقب روز (و حفص ادبی الب خواند واد بصیغه ماضی از ادبای معنی چون برود از پس روز) (۳۳) و سو کند بصبح چون روشن گرداند عالم را (۳۴) بدرستی که در که سقر یکی از درکات دوزخ است (۳۵) گردانیده ایم او را چیزی که بدان بیم کنند (و در باب آورده که حضرت رسالت را «ص ع» میفرماید که قم نذیرا بر خیزیم کننده) مرآدمیان را تا بتوبند گرفته از گناه بپرهیزند (۳۶) (بدلت از بشر یعنی توبندبری و بقول اول دوزخ) نذیر است مر آنکس را که خواهد از شما آنکه پیش رود در خیر و طاعت یا باز ایستد در شر و معصیت یعنی همه طوایف را بید دهند است (۳۷) هر نفسی بآنچه کرده است از کردار خود در گرواست (یعنی در دوزخ گرفتار است و مجبوس بدان) (۳۸) مکر اصحاب دست راست که ایشان مرتبه نیستند بکنایه خود در آتش چه گناهان ایشان آمرزیده شده است (و گفته اند اهل بهین اینجا اطفال مؤمنانند یا ملائکه) (۳۹) در بوستانها (یعنی در بهشت بر غرفها ناظر باشند در دوزخ) می برسند (۴۰) از احوال مشرکین و میگویند چه چیز آورد شمارا در دوزخ

(۴۱) ایشان گویند در جواب نبودیم مادر دنیا از نماز گذارنده کان (یعنی بفرشته آن اعتقادند داشتیم) (۴۲) و نبودیم که بمال ز کوه طمام دهیم درویشا را (۴۳) و نبودیم که شروع میکردیم (در شان محمد «ص» و بهشت وی مشغول می شدیم) با شروع کننده کان در آن (۴۴) و نبودیم که تکذیب میکردیم بر روز جزا و باور نمیداشتیم (۴۵) تا وقتی که آمدیم با مرك و مقدمات ان و بر همان حال بردیم (۴۶) پس سود نکند ایشان را شفاعت همه شعبان بتقدیری که ایشانرا

شفاعت کنند و آن خود محالست (۴۸) پس چیست مرایشان را که پیوسته از قرآن یا مواضع آن در حالتی که اعراض کننده گانند (۴۹) کویتا ایشان خران و وحشی اند رمند گان که گریخته باشند از شیر یا از صیاد یا در میان دام یا مردم تیرانداز یا از آوازه های مختلف (یعنی چنانچه) گروه خران از اینها میگریزند ایشان از استماع قرآن می گریزد زیرا که گوش سخن شنوا و دل پند پذیرا ندارند کما اشار الیه المثنوی

دری

از کجا این قوم پیغام از کجا از جمادی چنان کجا باشد رجا
فهمهای کهنه کوه نظر صد خیال بد در آورد در فکر
را از جز بار از دانه انبار نیست را زاندر گوش منکر را ز نیست
از کلبی منقول است که مشرکان گفتند یا محمد «س» بما رسیده که هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بشب بامدادان صحیفه یافتی کنه او را کفارت آن دروی نوشته برای ما مثل آن چیزی بیار یا گفتند بتو ایمان نیاریم تا بنام ماهر بک از کنایه نیاری از آسمان و دروی مکتوب باشد که این نامه است از خدای بفلان کس باید که متابعت کند محمد را صلی الله علیه و آله و سلم آیه آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام ما و نمیگروند بدان (۵۱) بلکه میخواهند هر مردی از ایشان آنکه داده شود نامهای سرگشاده وی را و در آن نوشته کای فلان پیروی کن محمد (س) را (۵۲) ندهند ایشانرا این صحیفه را اگر بدهند هم نگریند پس اعراض ایشان نه برای امتناع ایفاء صحیفه است بلکه ایشان نمیترسند از عذاب آخرت (۵۳) حقا که نیست آنکه ایشان در باب قرآن میگویند که سحر است یا قول بشر بدستی که قرآن بنده است و یاد کردن (۵۴) پس هر که خواهد که بند گیرد بند (۵۵) و یاد نکند او را مگر یا آنکه خدا خواهد که یاد کنند او را سزاوار آنکه از او ترسند و سزاوار آمرزشیدن ترسند گان (۵۶)

سورة القیمة (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(لاء نافیة در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست)

که هر آینه سوگند میخورم بر روز سنجین (۱) و البته سوگند یاد میکنم بنفس ملامت کننده (مراد نفس متقیه است که نفس مقصیه را ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفسی که خود را ملامت کند پیوسته در طاعت در قیامت و اگر چه اجتهاد او بسیار بود در طاعات یا نفس مطه شده که همیشه لایم است مر نفس اماره را جواب قسم آنکه شما بر آن گریخته خواهید شد آورده اند که عدی بن ربیع آنحضرت را از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت گفت که اگر آن روز را معاینه بینم باورنمک آیا این استخوانهای متفرقه با هم مجتمع شود آیت آمد (۲) که آیامی پندارد آدمی (یعنی عدی) آنکه جمع نتوانیم کرد استخوانهای پراکنده او را مراد نفس اوست که عظام قالب آنست (۳) آری جمع کنیم پس باید که داند ما را تا انا مر آنکه راست کنیم سرهای آنکشتان او را یعنی سلامیات او را با وجود صفرو لطافت آن جمع کنیم تا با استخوانهای بزرگ چه رسد (۴) بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی آنکه دروغ گوید یا آنچه او را در پیش است از بهت و حساب (۵) می پرسند یا مستهزا که کی خواهد بود روز سنجین (۶) پس چون غیره شود چشم (۷) و تیره گردد ماه (۸) و جمع کرده شوند آفتاب و ماه (یعنی ایشانرا بایکدیگر مجتمع ساخته در دوبا افکنند) (۹) میگوید آدمی یعنی کافر مکذب در آن روز کجا است جای گریختن (۱۰) نیست مغری پناه گاهی نباشد کافران را (۱۱) - وی پروردگار نیست یعنی بحکم او در آن روز قرارگاه خلق یعنی بهشت خود مقر هر کس از اهل بهشت و دوزخ مقرر کند

(۱۲) خبر کرده شود آدمی در آنروز بآنچه پیش فرستاده است از اعمال و آنچه باز پس داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش برستی بجزایات و مال از پس بکناری بحسرت گناه را بنویس نیست کن تا مانند و مال را بصدقه پیش فرست تا مانند . که ماعد کم ینفذ وما عند الله باق

رباعی

گر همه مال صرف راه کنی گنج داری و گرنه آه کنی
گر فرستی ز پیش به باشد که بحسرت ز پس نگاه کنی

(۱۳) بلکه آدمی بر نفس خود و خود و نوبت سیرتست بگو بحال خود و گواهیست بر اقوال و افعال خود (۱۴) و اگر چه القا کند عذرهای خود را یعنی هر چند بر گناه عذر انگیزد (و بر آنچه مقدورست در دفع آن چاره اندیشد همان گناه خود خواهد بود و عذرهای دروغین و حیلهای باطل خود را خواهد دانست .

نظام

چه چندین عذر انگیزی و چندین حیلها سازی

چو میدانی که میدانم و میدانم که میدانی

ابن عباس رضی الله عنه فرمود که چون جبرئیل علیه السلام وحی بر رسید انام علیه الصلوات والسلام خواندی و آنحضرت بزبان باوی میخواند تا فراموش نکند آیه آمد که (۱۵) مجتنبان بقرآن زبان خود را قبل از انعام وی تا تمجیل کنی بحفظ با اخذی (۱۶) بدرستی که بر ماست گرد آوردن آن در دل توان یادگیری و بر ماست اثبات قرائت آن بر زبان تو (۱۷) پس چون بخوانیم آنرا بزبان جبرئیل علیه السلام بر تو پس بی روی کن خواندن او را اد نامل فرمای در آن (۱۸) پس بدینیکه بر ماست روشن کردن آنچه مشکل باشد از آن بر تو (۱۹) نه چنانست که گمان برده اید ای آدمیان در امر عقبی بلکه دوست میدارید دنیای شامانیای شتاب کننده را (۲۰) و دست باز میدارید آخرت پاینده را (و کار بر عکس می باید) (۲۱) رویها در آن روز که قیامت تازه و تابان باشند یعنی وجوه انبیاء و اولیاء و مؤمنین (۲۲) بخداوند خود نگردند از روی عیان بی حجاب (ابن عمر رض) گفت که حضرت رسالت بنام علیه صلوات الله فرمود که فروترین اهل بهشت آنکس است که نظر کند بپاها و نعمتها

و زنان و خدمتکاران خود و تا هزار ساله راه آنرا به بینید و کرامی ترین نزدیک خدای کسی است که نظر کند بوجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی به مقدار آن پس این آیت بر خواند که وجوه یومئذ الی ربها ناضره آورده اند که اوراد هربك از او تا داین کلمات است که اللهم انی اسئلك الذنار الی وجهك الكريم .

نظام

هر کس به بهشت آرزوی کار بدارد

عاشق بجز از دیدن دیدار ندارد

(۲۳) و رویها آن روز ترش و تار بك باشند یعنی روی منافقان مشرکان (۲۴) گمان بری توای مخاطب یعنی بدانی یا گمان برد آن نفس یعنی یقین بسیار آنکه رسیده خواهد شد بدو بلائی ورنجی که مهرهای پشتش بشکنند (کنایه است از نزول عذاب عظیم برو و بقول اصح آن بالای عذاب است از رویه رب الارباب .

مصرع

که از فراق بتر در جهان بلائی نیست

(۲۵) نه چنانست که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت توان غافل شد چون برسد روح باستخوانهای سینه و گردن (۲۶) و گفته شود یعنی کسان محض گویند کیست افسون کننده و شفا دهنده (۲۷) و یقین کننده متضر که آنچه بدو نازل شده سبب جدا ایست از دنیا و ملازمان (۲۷) و به آخرت پیچد ساق محض بساق او یعنی پاها و از هول مرگ در هم پیچد و حرکت در آن نماید یا جمع شود شدت موت شدت (۲۹) بسوی جزای پروردگار تو آن روز باز گشت باشد همه کس را (اغلب مفسران بر آنند که ابو جهل امین را شدت مصادات باسید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم واقع بود و در شان او نازل شد که) (۳۰) پس تصدیق نکرد (ابو جهل قرآنرا با صدقه نداد از آنچه واجب مال وی بود) و بی روی نه نمود پیغمبر را یا نماز نکندارد برای خدا (۳۱) ولیکن

تکذیب نکردنی را بر گشت از راه حق (۳۲) پس باز گشت بسوی کسان خود میخرامید از روی افتخار که من چنین و چنین کاری کردم یعنی تکذیب و تولی (۳۳) سزاوار است مرا ای ابا جهل مرگی سخت پس سزاوار است ترا عذاب الیم در قبر (۳۴) پس نیک سزاوار است مرا هول قیامت پس بغایه سزاوار است ترا خلود در دوزخ (آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم ابو جهل را دید در بطحا و جامه اش را گرفت گفت اولی لك فاولی ثم اولی لك فاولی ابو جهل گفت مرا میترسانی ای محمد و نزد بعضی از علماء اولی به معنی ویست حق سبحانه چهار کثرت برای تاکید ابو جهل را گفت که وای بر تو (۳۵) آیا می پندارد انسان آنکه فرو گذاشته شود مهمل و معطل و ضایع که بدنیا مکلف و بقیقی مبعوث نکرد (۳۶) آیا نبوده است آدمی قطره آبی از منی ریخته شده در رحم (۳۷) پس بوده است خون بسته پس خدای بیافرید اجزاء و اعضای او را پس راست کرد صورت او و روح در او دمید (۳۷) پس گردانید از منی در صنف نرو ماده (۳۸) آیا نیست آنکه چنین آفریند توانا بر آنکه زنده گرداند مردگان را (در خبرست که در آخر این سوره باید گفت بلی الله اعلی کل شیء قدیر و بردایت دیگر یسبحا ذک الله هم بلی او شیخ مقدس سره می گفت بلی سبحان ربی الاعلی)

سورة الدهر (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا آمده است (استفهام تقریر است یعنی بدرستی که آمد) بر آدم علیه السلام هنگامی از زمان که در آن نبود چیزی باد کرده شده (یعنی چهل سال میان

(۱) ۳۸ آیه است و در مدینه نازل شده

مکه و طحائف افتاده بود قبل از تفتح روح درو و کسی با انسانیت او را یاد نمی کرد چون نطفه و عناصر و نمیدانستند که نام او چیست و فائده حکمت خلقت او چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت آینه می سازد که مظهر اشیاء مفاتیح الغیب باشد در اقصی مراتب ظهور و مرتبه خلافت کبری را شاید و عین مقصودات و منتهای غایات او بود و همه نهایتها بوجود با جود او آشکارا شود.

نظم

شد ظهور او یکلای نور نور گنج مغنی از وی آمد در ظهور
گنج مغنی بود زیر خاک کرد خاک را تابان تراز افلاک کرد
گنج مغنی بد ز پیری جوش کرد خاک را سلطان اطلس بوش کرد

(۱) بدرستی که ما آفریدیم آدمیان را که اولاد و بند از آبی اندک که متی است (و چون هر يك از منی مرد وزن مختلف الاجز است در رقت و قوام و خاصیه لاجرم نطفه را با آنکه مفرد است بجمع صفت کرد و فرمود که) آفرینشها (یا مراد اوائست که منی مرد سفید و از آن زن زرد است و هر دو بعد از اجتماع سبز میشوند با امشاج یعنی تطاوارست یعنی نطفه شافیه شود پس مضقه گردد تا آخر خلقة او بهر نفقه بر انسان را خلق کردیم یا مرونی) می آزماییم او را پس گردانیدیم او را شنوا و بینا تا ممکن باشد از مشاهده دلائل و استماع آیات (۲) بدرستی که ما راه نمودیم او را راه راست بنصب ادله قدرت و انزال آیات تا باشند یا سپاس دارنده یعنی مؤمن سعید یا ناسپاس یعنی کافر شقی (۳) بدرستی که ما آماده کرده ایم برای تا گروهی کان زنجیرها که بدن ایشانرا بدوزخ کشند و غلها که برگردن ایشان نهند و آتشی افروخته که پیوسته در آن بسوزند (۴) بدرستی که نیکو کاران (یعنی مؤمنان صادق فرمان بردار) بیاشامند در آخرت از جام خمیری که باشد آمیختگی آن کافور (یعنی آنرا به کافور بهشتی بیامیزند تا خنک و شیرین و خوشبوی گردد و گفته اند آبی است در بهشت خوشبوی و سفید چون کافور بجهت مشابهه او در لون با کافور و او را بدین نام خوانند و مؤبد این قولست آنکه بدل از کافور آورده که (۵) کافور چشمه ایست که

ن خدای می رانند آن چشمه را هر جا می خواهند و اندنی
 آسان (جمهور مفسران بر آنند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
 بغانه علی مرتضی کرم الله وجهه آمدند و حسن و حسین علیهما السلام را بیمار دید
 علی و فاطمه را رضی الله عنهما گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند
 ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین (ع) را شفا
 بخشد و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرص گرفته یا بز گردی شده و آورد
 کرده نان پختند و نماز شام که خواستند افطار نمایند مسکینی بدرخانه آمده
 آواز داد که یا اهل بیت النبوه مسکینی ام از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید
 تا شمارا حق سبحانه از مواید بهشت بدهد امیر المؤمنین علی علیه السلام نصیب
 خود را بدان مسکین داد و سایر اهل بیت موافقت کردند و با آب خالص روزه
 کشاده شب گذرانیدند دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار یثیمی بدرخانه
 آمد و سؤال کرد و تمام طعامی که بود ایشان فرمودند و شب سیم اسیری بسر
 وقت ایشان رسید و خوردنیهای بدو دادند حق سبحانه این آیات فرستاد که (۶)
 فای نمایند ابرار نیکو بندری که در طاعت کنند و میترسند از روزی که هست بدی آن روز
 یعنی محنت و شدت آتشکار و رسیده بهم (۷) و میدهند خوردنی بر دوستی
 خدای (یا بر حسب طعام یعنی با وجودی که محتاجند بدان طعام و آنرا دوست
 میدارند ایشان می نمایند و میخورانند و خود نمیخورند و طعام نانی
 را صرف طعام باقی کنند) درویش بی مایه را و خورد سال بی پدر را
 و اسیری که از کفار گرفته اند (در خبرست که چون اسیری به حضرت رسالت پناه دس)
 آوردندی او را به بعضی مسلمانان سپردی تا رای مبارک برامری در شان او
 قرار یابد و گفتی احسن الله و بعضی از علما پراوند که مسجون از اهل فقر
 که در حق او راجع کرده باشند و مملوک از عبید و اما و مره حکم اساری
 دارند یعنی با ایشان احسان باید فرمود این مطعمان بلسان مقال یا بزبان حال
 که مقتدا ایشان است میگویند (۸) جزین نیست که میخورانیم شمارا با این طعامها
 برای طلب رضای و تقای خدای نمیخواهیم از شما پاداشی و مضافاتی و نه سیاسی
 و نه دفع آزاری چه در احسان نیست نهادن و توقع اجرا کردن از نواب بگماهند
 قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالین و الاذی

تفہیم

هر چه دهی می ده منت مند و آنچه بهشت دهی آن خودمده
 منت رمزدی که در احسان بود وقت جزا موجب نقصان بود
 (۹) بدرستی که ما میترسیم از آفریدگار ما از عذاب روزی ترش
 یعنی روزی که رویهای ترش کرده از شدت احوال روزی سخت و گرم (از
 امام حسن بصیر رحمه الله پرسیدن که منظر پراپیست فرمود که سبحان الله چه
 سخن است نام روز قیامت و او سختراست از اسم خود (۱۰) پس نگاه دارد خدای
 ایشان را از بدی و رنج و هول آن روز و پیش آورد ایشان را تازکی و نخونی
 روی و شادی و فرح در دل (۱۱) و پاداش دهد ایشان را بسبب آنکه صبر کردند
 بطاعت و از مصیبت یا برایشان طعام بوستانی که از موه آن برخوردارند و جامه از پیشم
 بهشت که پوشند (۱۲) در حالیکه تکیه رده گان باشند در بهشت بر تختهای آراسته
 نه بینند در بهشت آفتاب را یعنی حرارت نیابند و نه سرما (مراد آنست که
 هوای بهشت معتدل بود در روز زمستان و تابستان نباشد تا از شدت حر و صولت
 بردمنازی نکرند) (۱۳) و پاداش دهد ایشان را بهشتی دیگر که نزدیک بود
 بدیشان سایه های درختان آن و رام کرده شده باشد میوه های آن رام کردنی یعنی
 آسان بود چیدن میوه ها و کسی چیتند و رامتغ نکند از چیدن (۱۴) و گردانیده شود
 بریشان جامه های خود را از سیم و کوزها بزرگ که باشد مانند آبکینیا (۱۵)
 آبکینیا از سیم یعنی ادانی و از کواب از نقره باشد در صفای آبکینیه که از خارج
 داخل آنرا توان دید اندازه کرده باشند سابقان آن ظرفها را فراخور سیر
 آبی بهشتیان اندازه کردند هر کس را فراخور حوصله او
 جا می دهند که بدان سیر آب شود و در آن ظرف زیاده و نقصان نبود (۱۶)
 و آشامیده شوند در بهشت خمری که باشد آمیزش آن زنجبیل (یعنی بیامیزند
 آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل عارب آورده و لذت بخشنده است)
 (۱۷) و آن زنجبیل چشمه ایست در بهشت نام نهاده شده است بسایبیل و آن
 منقاد بود و روان هر جا که بهشتی خواهد تواند برد (و گویند آسان در خلق
 رود و زود بگوارد) (۱۸) و ملواف کنند فرا بر از سران گوشواره دار یا

نجاوید مانده بر حال طغولیت چون به بینی ایشان را ای بیننده بنداری از صفای لون و درخشندگی چهره ایشان را مروارید افشانده شده از صدف (یعنی ترنازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده است در رونق و آبداری آن تصویری پیدا نشده (۱۹) و چون بنگری و نظر کنی آنجا یعنی در بهشت به بینی نعمتهای که در وصف ننگیند و ملکی بزرگ که زوال بدوراء نباید (و در غیرست که فروتر کسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود هزار ساله راه بیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتداء آنرا ملاحظه نماید و بقولی ملکی کبیر نفاذ مشیت است که هر چه خواهند میسر گردد یا استیلا ملائکه بوقت در آمدن بریشان و در وصول آورده که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دار است و ملک کبیر مشاهده دینار و دارایی دیدار بهیچکار نیاید الا جارثم الدار

بیت

ایها الاخوان تا چند انتظار آن نکار زاهدان فردوس میجویند و مادیداریار (۲۰) زیر بهشتیان یعنی لباس زیرین ایشان جامهای دبیای نازک سبز است و دبیای محکم سفید و پیرایه بسته شوند با ستوانها از نقره (و این تعالیف آن نیست که بچلون فیبها من اساور من ذهب چه جمع و معافیه ممکن است و بیاشامند ایشان را پروردگار ایشان شرابی پاک از ادناس و ارجاس با پاک کنده از غل و غش (و مقاتل گوید طهور چشمه ایست در در بهشت هر که از آن بیاشامد در دوزخ و حقه حساب بلیک هیچ مفتی بداند و گفته اند پاک کند دل را از میل به مادی و الله تالید اذ باید پلقای او و باقی مایهتای او البقاء فی القاء تمام العطاء و بیاید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالت پناه (ص) و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد انشاء الله تعالی و چهار جوی دیگر از آن منقبیان است آب و شیر و خر و عمل و شمه از آن در سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرقوم رقم بیان شده و دو چشمه از آن اهل خشیه است فیهما عینان تجریان و در چشمه از آن اصحاب یمن است فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سوره الرحمن جل ذکره آمده و دیگر شراب رحیق از آن ابرار است و چشمه تسنیم از آن مقربان و این هر دو در سوره مطففین مذکورند و دو چشمه از آن اهل

بیت است کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از ایشان است و بدوستان خود سهل کنند و محققان آنرا شراب شهود گویند که مراتب دل نوشنده را بلوامع انوار اسرار قدم روشن ساخته پذیرای عکوس نقوش ازل و ابد گرداند و وقت و حال او را چنان صافی سازد که مطلقا افتاد و تنبیت و شوایب غیرت در مشاوع وحدت نماید و رنگ دوکانکی مبدل گردانیده جام و مدام را بکرنک سازد.

بیت

همه جام است و نیست گوئی می یا ندام است نیست گوئی جام و عارفی گفته است که اگر فردا بزم نشینان دارا القرار را برارایک عبور و سرور شراب طهور خواهند چشایید امروز باده نوشان خمیخانه افضل را اینقدر از آن نمییی تمام داده اند.

نظم

از سقا هم ربهم بین جمله ابرار مست
از جمال لایزالی هفت پنج و چهار مست
تر چوسایه بر زمین و جان پاک عاشقان
در بهشت عدن تجری تحتها الانهار مست
خود چه جای عاشقان کر جای توحید خدا
کوه صحرای و جبال و جمله اشجار مست

بس ابرار گویند (۲۱) بدوستیکه این کرامتمای هست مر شما را باداش کردار شما و هست شناعتن شما در غیر بستنده و لاتی مکافات (۲۲) بدوستیکه فرد فرستادیم بر توفرا ترا فرد فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی بس از آیتی بر مقتضای حکمت (۲۳) بس صبر کن بحکم پروردگار خود در آنچه فرمود از تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان تو و فرمان مبراز ایشان گناه کاری را که ترا بانم خوانند (چون عتبه که گفت از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم) اناسی را که ترا بکفر دعوت کنند (چون ولید بن مغیره که گفت بدن آ را جوع کن تا تر توانگر سازم) (۲۴)

مکانات یاروز حکم کردن میان خلق (۱۳) و چه چیز دانا گردانید ترا (یعنی تو چه دانی چیست روز فصل چه که آنرا نتوان دانست) (۱۴) و ای آنروز مر آنان را که تکذیب آن روز کنند (۱۵) آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و قمود (۱۶) پس از پی ایشان در آریم بهلاکت پیشینیان را که مانند ایشانند چون کفار مکه (۱۷) مثل این کار میکنم به همه گناهکاران (۱۸) مکروهی بزرگ در آنروز مرتکب کذب کننده گان این وعید راست (۱۹) آیا نیافریدیم شمارا از آبی غوار بیه قدر یعنی منی (۲۰) نگاه داشتیم آن آب را در قرارگاه استوار که رحم است (۲۱) تمامه داری وابسته شده که زمان ولادت (۲۲) پس توانا بودیم بر آفرینش شما پس نیک توانائیم ما (۲۳) بزرگتر بلائی آن روز مریاورد تا دارندگان این قدرت راست (۲۴) آیا نکردانیدیم ما زمین را پوشانیده و جمع کنیم (۲۵) مریزندگان و مردگان را یعنی اخبار ابروی خود دارد و اموات را بدرون خود دآورد (۲۶) و بیافریدیم در زمین کوههای استوار و پای برجا بلند و سرافراز و بیا شامانیدیم شمارا آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منابع در زمین (۲۷) وادی جهنم در روز رستخیز مرتکب کذب کنندگان راست که بامثال این روز اعتراف نکنند و مکذبان را در آن روز گویند (۲۸) بروید بسوی آنچه بودید که بدان تکذیب میکردید یعنی آتش دوزخ و عذاب در آن (۲۹) بروید بسوی سایه سه شاخ (۳۰) به سایه خشک و دایم که در دراخت باشد و دفع نکند از دوزخی از حرارت زبانه آتش چیزی را (مراد سایه و دود دوزخ است که از بزرگی و بسیاری متفرق میشود به شمعها و هر شمع بطرفی میرود) در معالم آورده که گردنی از دوزخ بیرون آید و ازو سه شمع منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مؤمنان سایه افکند و یکی دخان و بر سر منافقان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بالای کافران بایستد و در انوار آورده که هر سه شمع دخان جهنم باشد و یکی بر فرق کافر قرار گیرد و یکی بر پهن وی و دیگری بر شمال وی و مؤذی بدین عذاب قوت و امله است دردماغ و غصه بر پهن قلب و شهویه بر سار و هر که خواهد که فردا از آن دخان که ظل من بحوم اشارت بدانست اینن گردد امروز بنور عقل متمسک شده از

تیره کی صفت بهیمی و سببی بیاید گذشت

نظم

ز تاریکی خشم و شهوت حذر کن
که از دود آن چشم و دل تیره گردد

غضب چون در آید رود عقل بیرون

هوا چون شود چیره جان خیره گردد

(۳۱) بدرستی که دوزخ می افکند در آن روز شرارهای هر شراره

مانند کوشکی عظیم (۲) گویا که آن شریر شران زدند بر نك آتش دوزخ (و بعضی گویند صفر به معنی سودا است و چون آتش دوزخ سیاه است شراره آن نیز سیاه باشد و تشبیه شراره به صحر جهت عظمت است و شران زرد و سیاه جهت لون و کثرت و تنابع و اختلاط و سرعت حرکت (۳۳) مشقت بسیار در آنروز مر دروغگو بان راست که صفت دوزخ و شراره آنرا باور ندارند (۳۴) این روز روزی است که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی موافق یا ناطق نشوند بحجت برخدای (۳۵) و دستوری ندهند مرایشان را تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سود ندارد (۳۶) کرب و اندوه آنروز مر آنانرا است که تکذیب کنند مر این خبرها را (۳۷) این روز جدا کردن است میان معق و مبطل جمع کردیم شمارا ای مکذبان این امت و پیشینیان را که تکذیب رسل گذشته کردند (۳۸) پس اگر هست مر شمارا کیدی و حیل چنانچه در دنیا است با مؤمنان بکاری بردید پس پیش ببرید بامن (تضریع است مرایشانرا و اظهار آثار عجز ایشان یعنی حیل با خدای تعالی پیش نرود به مکر دوستان عذاب از خود دفع نتوانید کرد

نظم

بمکر و حیل عذاب خدای رد نشود ... نیاز باید و اخلاص و ناله سحری
توان خرید بیک آه ملک هر دو جهان ... ازین معامه غافل مشو که حیف خوری
(۳۹) غم و غصه آنروز مر مکذبان راست که بحیل از عذاب نرهند

(۴۰) بدرستی که پرهیز کاران از شرك و عصیان در سایه‌های درختان بهشت باشند و بر کنار چشمه‌های آب (۴۱) و در میان میوه‌ها از آنچه آرزو کنند (و ملائکه ایشان را گویند) (۴۲) بخورند از این ثمرات و بیاشامید از این آبها خوردن و آشامیدن گوارنده بسبب آنچه بودید عمل میکردید در دنیا (۴۳) بدرستی که ما چنین جزا میدهم نیکوکاران را (۴۴) چهل قیج و دم در آنروز مر اهل تکذیب راست که بنیم بهشتی نمیکروند (۴۵) بخورید ای مکذبان نیم فانی دنیا را و بر خوردار شوید زمانی اندک بدرستی که شما مشرکانید و عاقبت شما عذاب الیمست (۴۶) وای آنروز مر مکذبان را از عذاب الیم (۴۷) و چون گفته شود مر ایشانرا که نماز گذارید نگذارند نماز را مراد آن است که مسلمان نشوند که رکن اعظم اسلام نماز است بعد از شهادتین الصوة عماد الدین یعنی نماز ستون دین است و دین بدان قائم است - (۴۸) نفرین آنروز مر دروغ زنان راست که بشرف دین اسلام تمیزند (۴۹) پس بکدام سخن پس از قرآن میگردند اگر بقرآن فکر و پندند (که معجزیست مشتمل بر حجج واضحه و معانی لایحه دور خبر آمده که بعد از خواندن این آیه باید گفت آمنا بالله)

سورة النبأ (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(آورده اند که چون حضرت رسالت پناه «من» دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و پروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از یکدیگر می پرسیدند یا از پیغمبر و مؤمنان پرسشی مینمودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود (از چه چیز می پرسند کافران (۱) از خبر بزرگ یعنی قرآن (۲) آن خبری که ایشان در آن غیر اختلاف کنند) یعنی او را پسر یا پدر یا کهنان

۱- مشتمل بر ۴۰ آیه است و در مکه نازل شده

نسبت میدهند و مختلف و مفتری و اساطیر میگویند بنول بهشتی نبأ عظیم آن حضرت است که میگویند آیا او پیغمبر است یا نبی و ساحر است یا شاعر یا مجنون و بعضی بر آنند که آن خبر بعث است و در آن مختلف بودند جمعی میگفتند که قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد هولاء شفعا نا عند الله و برخی آنرا منکر مطلق بودند ان هی الا سیوتنا الدنیا و گروهی شك داشتند در وقوع و لا وقوع آن بل هم فی شك منها (۳) حقا که زود بدانند نزدیک روز قیامت یا نزدیک نزع که آنچه در آن اختلاف میکردند حق است (۴) پس حقا که زود بدانند در روز قیامت بطلان قول و خبث عقیده خود را (۵) آیا ما نساخته ایم زمین را فراشی گسترده تا قرار گاه شما بود (۶) و نکر دانیدیم کوهها را میخهای زمین تا بر آن استوار باشند (۷) و بیافریده ایم شما را از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی بماند (با خلق کردیم گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت) (۸) و گردانیدیم خواب شما را راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع جس و حرکت کند تا قوای حیوانیه بر آسایند و اندکی از ایشان زایل شود (۹) و ساخته ایم شب را پوششی تا بظلمت خود همه چیزها را بیوشاند (صاحب فتوحات قدس سره آورده است که شب لباس اصحاب اللیل است که ایشانرا از نظر اغیار بیوشاند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر يك فرا خور استمداد خود برخوردار یابند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندگان راه است و روز بازار بیداران سحرگاه است

بیت

اللیل للماشئین ستر بالیل اوقانها تدوم

چون در دل شب خیال او یار من است

من بنده شب که روز بازار من است

(۱۰) و گردانیده ایم روز را وقت طلب میشت تا بنحیله آن جستوی

کنند (۱۱) و بنا کرده ایم زیر سر شما هفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار

که در او فرجه و شکافی که نشانه خلل و زال باشد نیست (۱۲) و بیافزیدیم در آسمان چراغی افروخته و تابان یعنی آفتاب (۱۳) و فرز فرستادیم از برای فشارنده باران آبی ریزان تا بیرون آریم بدان آب دانه که قوت را شاید چون گندم و جو رستنی که علف را شاید چون گاو گیاه و گفته اند بیرون آریم از دزیا دانه در را و از زمین گیاه (۱۵) و درختان و بوستانهای درهم پیچیده (یعنی بسیار بیکدیگر نزدیک) (۱۶) بدرستی که روز حکم گذاری (یعنی روز رستخیز هست در حکم خدا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق که مجازات اعمال ایشان (۱۷) روزیکه دمیدم شود در صور نفخه تانیه پس بیاید گروه گروه از قبر های خود بزمه گاه محشر (امام تمیمی آورده که حضرت رسالت پناه «ص» را از افواج برسیه ند فرمود که محشر کرده شوند ده صنف از امت من اول بر صفت یوزبندگان و دوم بر هیات خورکان و سوم و نکونساران که ایشان را بر روی بدوزخ میکشند و چهارم نابینایان و پنجم کران و کنگکان و ششم می خابند - زبانهای خود را و آن بر سیئه های ایشان افتاده باشد دریم از دهنهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر را از آن کراهت باشد و هفتم دست و پای بریده باشد و هشتم از دارهای آتشین آویخته و نهم را تنی تمام باشد بدتر از مردار و دهم بجهیهای آتشین پوشانیده باشند و از قطران چغیده و بوستانهای ایشان اما یوزبندگان سخن چنان باشند و خورکان تمام خواران و نکونساران خورندگان ربوا و کوزان جور کنندگان در حکم و کنگکان و کران آنها که باعمال خود موجب بوده اند و زبان خالیدگان علماء که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده است و دست و پای بریدگان رنجانندگان به سبب بیک حق و آویختگان از د ارغمازن و معایب کنندگان بسلطین و حکام و آنها که تن عظیم دارند متابعان شهوات و باز دارندگان حق خدای و پوشندگان بلباس قطران اهل نکبر و نازش (۱۸) و شکافته شود آسمان در آن روز پس باشد از بسیاری شکافها درها (یعنی خداوند درها یا از کثرت فرجه ها گوئی که تمام اود درست) (۱۹) و رانده شود کوهها در هوا پس باشند مثل سراب (یعنی نمایش کوه داشته اما بسبب تشتت اجزاء بر حقیقت جبلت باقی نمانند) (۲۰) بدرستی که

دوزخ باشد گذرگاه خلق (یعنی همه را برو گذر باید کرد یا در کمین گاهانی که زبانیه در روی مترصد ایستاده باشند یعنی برای تمذیب کافران و از ایشان نتوانند کویخت با موضعی رصدی که خزانه دوزخ انتظار کفار میبرند و خزانه بهشت نگاهبانی مؤمنان میکنند تا بوقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند و این جهنم باشد) (۲۱) مر کافران را که از حد گذشتگان اند باز گشت (یعنی آرام جای و قرار گاه) (۲۲) درنگ کنندگان در آن روز روز کارهای دراز (در محال از مجاهد نقل میکند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه جفته هر جفتی هفتاد خریف و هر خریفی هفتصد سال و هر سالی سه صد و شصت روز و هر روزی هزار سال باشد در توضیح آورده است که مراد این نیست که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده باشند بلکه مراد آن است که هر جفتی میکشند و جفتی دیگر پی دژی می آید تا ابد الا باد) (۲۳) نمی چشند در دوزخ (یعنی نمی یابند خنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت هوای - دوزخ از ایشان باز دارد و گفته اند برو خواب است یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند) و نمی آشامند شرابی (۲۴) مگر خمیم و آن آبی است که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد و چون بغورند اعضاء و احشاء پاره گردد و دریم که از ریشه های ایشان سیلان کند یا لشکهای که از سر حررت می یارند یا ز مهر بر که بدان معذب گردند (۲۵) پاداش داده میشوند پاداشی موافق کردارهای خود بدرستی که ایشان بودند که نمی ترسیدند از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای (۲۶) و تکذیب میکردند بآیه های ما که انبیاء بر ایشان نمودند تکذیب کردند (۲۷) و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن شمرده ایم آنرا (یعنی نگاه داشته ایم و نوشته ایم نوشتنی و خواهیم گفت مشرکان را) (۲۸) پس بچشید عذاب دوزخ پس نمی افزاییم شمارا همیشه مر عذابی بالای عذابی و (در خبر آمده که این آیت سخت ترین آیات قرآن است مردوزخیان را از روی وعید) (۲۹) بدرستی که مر رهیز کاران راست رستگاری از عذاب با جای فوز و فلاح که آن (۳۰) باغهاست که در روی درختای میوه دار و درختان انگور است تخصیص جهت -

تفصیل است (۳۱) و ایشان راست دختران نارستان همه فرزندان (در تفسیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله خواهند بود و در اغلب تفاسیر است که همه از اهل بهشت از مردان و زنان سی و سه ساله باشند (۳۲) و مراشان راست جامهای پر از شراب با کاسهای پی در پی (۳۳) نمیشوند متقیان سخنان پیروده و باطل و نه دروغی (و گفته اند نشوند در شرب خمر بهشت سخنان عیث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان عربده و خلاف و چدال بسیار بود) (۳۴) جزا داده شود ایشان را جزا دادنی از پروردگار تو به مقتضای وعده خود عطا کرده شود ایشان را از فضل خویش عطای وافی و کافی (یعنی پسندیده یا بر حسب اعمال ایشان) (۳۵) آفرید کار آسمان و زمین و آنچه میان ایشان است بزرگ بخشایش مالک نباشند اهل آسمان و زمین از خدای سخن گفتن را (یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراضی نمایند بتوابع و عقاب او زیرا که همه مملوک مالک نتواند بود) (۳۶) روزیکه - بایستد روح و بایستد فرشتگان صف زدگان و روح ملکی است و مصل بر ارواح (در معالم گفته که مخلوقی بزرگتر از او نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد تمام ملائکه با کثرت حدود و عظمت جسد صفی چند و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی از این مسمود روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز درازده هزار بار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگذرد و گفته اند روح طائفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فردا صفی بایستد و ملائکه صفی و گویند روح فرشتگان است و فرشتگان بایستد گفتند) (۳۷) سخن نگویند در باب شفاعت مگر کسیکه دستوری دهد مرا و را خدای تعالی که شفاعت کند یا نکند مگر کسی را که خدای تعالی اذن کند در شفاعت او و گفته باشند او در دنیا کلام توحید (یعنی جز مؤمنان را شفاعت نکنند) (۳۸) آنروز روزی است که بودنی البته خواهد

بود پس آنکسی که خواهد قرار گیرد بسوی تو اب پروردگار خود باز گشتنی بایمان و طاعت (۳۹) بدرستی که ما بیم کردیم شما را و پترساتیدیم از عذاب نزدیک که عذاب آخرت است و قرب او بجهت تحقیق اوست (۴۰) روزیکه بنکرد آدمی در آنچه پیش فرستاده باشد دوست او (یعنی باز باید کردارت های خود را از خیر و شر و گوید تا گرویده در آن روز ای کاشکی من بودمی خاک) (یعنی هرگز من باینصورت آفریده نشدمی با امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی و گفته اند بعد از حشر و وحش که ایشان را خاک سازند کافران این تمنا کنند و قوی آنست که مراد از این کافر ابلیس است و او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان مؤمن او مشاهده کند و عذاب و شدت خود را بیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت به آدم داشتمی ای درویش این همه دهنده و مطلقه که خاکیان را هست هیچ طیفه از طیفه مخلوقات را نیست

مثنوی

خاک را خوار و تیره دید ابلیس	کرد انکارش آن حدود غیبی
ماند غافل ز نور باطن او	نشد آگاه ز سر کاین او
بهر گنجی که هست در دل خاک	ایرین صفا داده اند در ادلاک
که بجز خاک نیست مظهر کل	خاک شو خاک تا پیروید کل

سورة النازعات (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

کند بکشند کان بقوة و شدت (یعنی ملائکه که جانهای کافران پسختی را بکشند) (۱) و ملائکه شفاء کننده شنا کردنی یعنی آمد و شد نمایند در رفتن و برگشتن (۲) مشتمل بر ۴۶ آیه و در مکه نازل شده است .

و شتافتن در آن چنانچه اهل سیاحت (۳) و فرشتگان پیشی گیرنده برهم پیشی
که (۴) ... (۵) ...
را (یعنی اجبرئیل که موکلت بر براح و جنود و اسرافیل که نازلست بامور
اقتضیه و اقدار و میکائیل که باران و گیاه متعلق بدواست و عزرائیل که قایض
ارواح شان اوست و گفته اند قسم پنجم است که شتابان میروند از مشرق
به مغرب و رونده اند از برجی به برجی و سیاحت میکنند در فلك و برهم دیگر پیشی
میکیرند در سیر و مدبرانند امری را که بدیشان یازیده است باذن الله چون
اختلاف نصول یا اسباب غزاة اند که عنان کشیده روند از دار اسلام و تسبیح
نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر بایندیشان کار فتح و ظفر بردنشان
خدای تعالی با نفوس فاضله که منزع شوند از شهوات و نشاط کنان به عالم قدس رفته در
مراتب ارتقا سیاحت نمایند و به حصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمل شده
مکمل و مدبر امور ارشاد گردند و بر هر تقدیر جواب قسم آنست که شما
مبهوث و محاسب خواهید شد) (۵) یاد کن آن روز را که بجنبه جنبیده (یعنی
بلرزد کوه و زمین از هیبت آن کما قال بوم تخرج الارض و الجبال و ابن
بوقت نفخه اولی بود که همه بلرزند و زندگان از هول بمیرند) (۶) از پی در
آیا پس در آن روز (۷) ...
آن روز ترسان و لرزان بود (۸) دیده های خداوندان دلهافرو خوا بانیده باشد
(۹) میگویند منکران بعث امروز دودنیا که آیا ما باز گردیده شد کائیم به
حالت اولی آیا مارا بعد از مرگ بهمان هیات که داشتیم رو خواهند کرد (۱۰)
آیا چون کردیم ما استخوانهای کهنه و نزدیک به خاک شدن مارا مبهوث گردانند
(۱۱) پس گفتند از روی استهزاء که اگر چنین باشد آن باز گشتن آنکاه باز
گشتنی باشد باز یان (یعنی اگر مارا رجوعی باشد به شر پس باز یا انکاران باشیم
چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق شبحانه میفرماید که دشوار میگیرید امر
قیامت را) (۱۲) پس جز این نیست که آن يك فریاد است یعنی مگر دمیدن
اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند (۱۳) پس آنکاه ایشان در زیر زمین

بوده باشند (و گفته اند ساهره نام زمینی است نزدیک بیت المقدس در حواله جبل اریحا که منجر آنجا بود خدای آنرا گشاده گرداند چندانکه خواهد و گویند زمین ساهره را خدای بیافریند از نقره خام و طول و عرض آن جبل برابر زمین دنیا باشد) (۱۴) آبیایمانه بتو یعنی آمد سخن موسی کلیم (تا سلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم و خیر فرمایی از وعده مؤمنان و وعید کافران) (۱۵) یاد کن چون بخوانند موسی را پروردگار او بوادی پاکیزه یعنی طوی و آن نام وادی است یا بهمنی مرتین است یعنی دوبار پاکیزه شده بادو بار ندا کرده شده که (۱۶) برو بر مسالت بسوی فرعون بدرستی که او از جد در گذشته است در تنگبر (۱۷) پس بگو مرا و را که ای طائی هیچ هست ترا میلی و رغبتی بسوی آنکه پاك شوی از کفر و عصیان (۱۸) و هیچ میخواهی که راه نمایم ترا بشناخت آفریدگار تو پس بترسی از عقاب او و حذر نمایی از سرکشی و نافرمانی (موسی ع بحکم خدای نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و او معجزه طلبید) (۱۹) پس بنمود او را موسی علیه السلام معجزه - بزرگتر که قلب عضو بود بحیه (۲۰) پس تکذیب کرد فرعون موسی را و عاصی شد در خدای یعنی چون دید که عصا از دها شد گفت این از نزدیک خدای نیست بلکه سحر موسی است (۲۱) پس یشت بر موسی ع کرد (یعنی روی از او بگردانید و میشتافت با بطلال امر او و گفته اند بترسید از از دها و پشت گردانید میشتافت در گریختن) (۲۲) پس جمع کرد قوم خود را پس ندا کرد مرا ایشان را بنفس خود (۲۳) پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی (اصنام که بر صورتند همه خدایانند و من از همه برترم امام فطیری قدس سره در لطائف آورده که ابلیس این سخن شنید و گفت مرا طاعت این کلام نیست من دعوی آن خیریه کردم بر آدم این همه بلا بمن رسید او که چنین لای میزند تا کار او بکجا رسد) (۲۴) پس گرفت او را خدای او را بقویه آخرت که سوختن است و بعداب دنیا که غرقه شدند (بابشکال دو کلمه او را مؤاخذ ساخت کلمه اول این سخن و کلمه آخر آنکه گفت ماعملت لکم من آله غیری و میان این کلمه چهل سال بوده شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس الله سره فرموده که وقتی مرا سال کرم

شد بزیارت حسین منصور هلاج رفتیم چون مراقبه کردم روح او را در مقامی عالی یافتیم از علین مناجات کردم که خدا یا این چه حالت که فرعون انار بکم الاعلی گفت و منصور انالحق هر دو يك دعوی کردند و روح حسین در علین است و روان فرعون در سچین پس مرا ندار سید که فرعون بشود بینی در افتاد و همه خود را دید و ما را کم کرد و حسین همه ما را دید و خود را کم کرد پس در میان دعویشان فرق بسیار است .

نظام

گفت فرعونى انا الحق گشت بخت گفت منصورى انا الحق پس برست
ابن انا را رحمت الله ای محب وان انا را امت الله در عقب
زانکه آن منك نیه بدوین عقیق آن عدو نور بود آن عشیق
آن انا هو بود از سرای فضول نه ز روی اتحاد و از حلول (۲۵)
بدرستیکه در گرفتن فرعون هر آینه بندی است و اعتباری مر-
کسی را که از شان او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط
امر نهد (۲۶) آیا شما ای منکران بهشت سخت تر و دشوار تر پس از روی
آفرینش با آسمان بآن عظمت بنا کرد آنرا بر زیر سر شما (۲۷) بر داشت
سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت پس آنرا راست کرد بی
فتوری و بی تصویری (۲۸) و تاریک گردانید شب آنرا و بیرون آورد روز آنرا
(اضافه شب و روز با آسمان جهت آنست که حدوث آن سبب گردش اوست امام
زاهد رحمه الله فرمود که روز و شب دنیا با آسمان پیدا کرد و بسبب آفرینش
آسمان آفتاب و ماه برد) (۲۹) و زمین را بعد از آفرینش آسمان بگسترده و
مبسوط گردانید (جمهور علماء بر آنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانها
است و گسترده او بعد از آن) (۳۰) بیرون آورد از زمین گسترده آب او را
بتفجیر بنایم و بیرون بیرون آورد گیاه زارها و چراگاههای او را (۳۱) و
کوهها را محکم و پایدار ساخت (و در حوز زمین و انبات کوهها و انفجار آنها و
ظهور چراگاهها) (۳۲) از برای بز خود دای است مر شمارا و مر چهار یابان
شمارا (۳۳) پس چون بیاید یلیه بزرگتر و هول تو که از همه بلاهای دستخیز

سخت تر باشد (و آن ساعتی است که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت
را به بهشت رسانند جواب اذا محذوف است تقدیرش آنکه واقع شود آنچه
واقع شود) (۳۴) روزیکه باد آورد انسان آنچه سعی کرده باشد در عمل آن
را یعنی نوشته بدست او دهند تا بخواند (۳۵) ظاهر گردانیده شود دوزخ
مر کسی را که بیند [یعنی آشکارا شود برو چه یک هر که اهل دوزخ باشد بیند]
(۳۶) پس هر که از حد برده باشد و نگروریده (۳۷) و بر گزیده زندگانی دنیا
را (یعنی از سلوک سییل آخرت فراموش کرده کار او نساخت) (۳۸) پس
بدرستیکه دوزخ آنجای آرام اوست (۳۹) و اما هر کس که ترسیده باشد از
ایستادن خود نزد پروردگار خود (یعنی در موقف عتاب و عرش) و نهی کرده
باشد و باز داشته نفس خود را از آرزوی او (یعنی از تمنای حرام و ناشایست)
(۴۰) پس بدرستیکه بهشت آن آرام جای اوست (در مقبول آورده که این
آیت در شان کسی است که قصد مصیبتی کند در خلوت و بر آن قادر بود و خلاف
نفس نمود از خدای تعالی بترسد و از آن عمل دست باز دار .

نظام

گر نفسی نفس بفرمان تو است کفش بیاور که بهشت آن تست
نفس کشد هر نفسی سوی بخت هر که خلافتش نفسی زد برست
(۴۱) می پرسند ترا ای معتمد «ص» از روز دستخیز و میکوبند کی
باشد اقامت آن روز و در چه زمان بیاید در چه چیزی توار باد کردن آن (عایشه
فرمود که حضرت رسالت بنه میخواست که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحان
فرمود که توار دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تونست زبهار
تا نهرسی (۴۲) پسوی پروردگار تست منتهای علم قیامت (یعنی کسی را خبر
ندهد چه اطلاع بر آن خاصه حضرت اوست) (۴۳) جز این نیست که تو بیم
کننده ای هر کرا بترسد از قیامت (۴۴) گوئیا که کفار مکه روزیکه یه بینند
قیامت را که از آمدن آن می پرسند درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر مگر
شبانگهی آن روز یا چاشت آن روزیکه عشیه آن مذکور شد (یعنی از هول
آن روز مدت زندگانی خود فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا
مگر چاشت گاهی یا شبانگهی .

سورة عبس (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(آورده اند که عبدالله بن ام مکتوم به مجلس پیغمبر آمد و آنحضرت دعوت صادید قریش باسلام مشغول بود این ام مکتوم بجهت غمیکه داشت آنحال را ندانست که نزد حضرت «ص» کسی نشست است و باون سخن میگوید آمد و قطع سخن کرد آنحضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و از او اعراض نمود جبرئیل آیت آورد که) ترش کرد روی خود را و روی به کردانید (۱) بآنکه آمد بسوی او نایشیا (یعنی عبدالله ذکر اعمی اشمار است بنذر او در قطع کلام برسد انام) (۲) و چه چیز ترا دانا کرد شاید که این ام مکتوم پاک شود از انام (۳) یا بند می شنید بایند گیرد پس سود دارد او را یا ندادن تو (۴) اما آنکس که توانگری دارد (یعنی به نیازی میکند از ایمان) (۵) پس تو برای او رومی آری یعنی بر او اقبال میکنی از بهر حرص بر ایمان آوردن او (۶) و نیست بر تو زرو مال بر آنکه آن مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ است و بس (۷) و آما آنکه مباد بسوی ترمی شتابد در طلب تعلیم (یعنی این ام مکتوم) (۸) و او می ترسد از خدای باز آزار کفار بسبب آمدن نزد تو (۹) پس تو از او رو گردانیده بدبکران مشغول میشوی (منقول است که چون جبرئیل این آیت میخواند بشره مبارک آنحضرت متغیر می شد در لباب آورده که یکساعت نرسد دهنه آن سر و جو بیار رسالت «ص» بی آب و تاب شد بمشابه که میرفت و راه نمی دید و نزدیک بود که رنگ و روی مبارک دیوارهای مکه را مشرف سازد امام زاهد فرمود که سید عالم از عتب عبدالله رفت و او را باز گردانید و به مسجد باز آورد و درای خود بکسترانید و دلش را شاد ساخت و برابر آن نشاند و بعد از آن هر گاه که و برادری گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عایتی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خایفه ساخت و قتیکه بفزوه میرفت و بیا بد دانست که اینصورت از حضرت رسالت پناه خطا نبود چه بحکم اجتهاد این

۱- مشتمل بر ۴۲ آیه و در مکه نازل شده

عمل بجای آورد و کرامت او از سوی ادب این ام مکتوم بود که سخن بروی قطع کرد و لیکن معذور بود بسبب عیب (۱۰) حقا که این آیت قرآنی یاد است مر خلق را (۱۱) پس هر که خواهد یاد کند آنرا و بدان متعظ گردد و این آیه نهایت کرده شده است (۱۲) و صحیفه های گرامی کرده شده نزد خدای (۱۳) برداشته شده و بلند قدر با کیزه از همه عیبها (۱۴) در دست نویسندگان (یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند) (۱۵) بزرگان نزدیک خدای یا کریمان و مهر بانان که بر مؤمنان استغفار می کنند مر ایشان را نیکنان (۱۶) لعنت کرده بآدمیان (یعنی کافرو بقول بعضی آنست که مراد عتیقه بن ابی لهب است که اول داماد پیغمبر بود و با خرد غتر آنحضرت را طلاق داد و گفت کفرت بر رب النجم اذا هوی و حضرت رسالت پناه او را نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلامن کلابک و اندک وقتی نگذشت که شیر سر او را بر کند در این باب حسان بن ثابت قصیده دارد الفصه حق سبحانه و تعالی او را لعنت کرده می فرماید) چه کافر ترین خلق است هیچ نمی اندیشید که خدای (۱۷) از چه چیز بیافرید او را از مقدار آب منی پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیات در بطن مادر (۱۹) پس راه بیرون آمدن آسان کرد او را تا متولد شد و نشو و نما یافت تا برسد (۲۰) پس پیرانید او را بوقت انتهای عمر او پس بخاک دو آورد او را تا چون مردار بر سر راهی نیفتد (۲۱) پس چون خواهد زنده گرداند او را در وقت نشور باز بسته به مشیت اوست (۲۲) حقا که نگذارد انسان و ادا نکرد آنچه خدا فرمود او را (یعنی کافر به عهد میثاق و قاتل نمود و امرایان و طاعت را کردن نهاد و گفته اند مراد همه آدمیانند چه هرگز هیچ آدمی از ادای حقوق او امر الهی کما ینبغی بیرون نیامده و نتواند .

قطعه

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد
و نه سزاوار خداوندیش کسی نتوان که بجا آورد
(۲۳) پس باید که نظر کنند انسان بخوردنی خویش و چشم عبرت و
ببیند که بچه و جا احداث کرده می شود (۲۴) بآنکه مار بختیم آب را از ابر

و یغثنی (۲۵) پس بشکافیم زمین را شکافنی (۲۶) پس برویانیدیم در زمین دانه که قوت توان کرد و چون حفظه و شمیر و امثال آن (۲۷) انکور و سبب (۱۸) و درخت زیتون و خرما بنال (۲۹) و باغهای دیوار بست بزرگ درخت (یعنی اشجار اومتکاسف و بسیار) (۳۰) و میوه های نرو میوه های خشک یا چراگاه این همه کردیم (۳۱) برای پر خور داری شما و برای تمتع چهار پایان شما (۳۲) پس چون بیاید آواز کر کننده (یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد و مراد نفعه ثانیه است جواب اذا آنکه به پیشد احوال و شداید بسیار) (۳۳) روزی که بگریزد مرد از برادر خود باوجود موافقت و مهر بانی (۳۴) و از مادر خود باوجود کثرت حقوقی که او را است و از پدر خود باوجود وفور شفقت و عاطفت که از او دیده (۳۵) و از زن خود باوجود آنکه مونس روزگار او بوده و از فرزندان خود با خیال استظهار بدیشان (۳۶) مرهم مردی را از اهل قیامت آن روز گاری است که مشغول میدارد او را از مهم دیگران و در باب مشغولی قیامت شیخ فریدالدین عطار قدس سره حکایتی منضوم دارد .

نظم

کشتی آورد در دریا شکست تخته را نهمه بر بالا نشست
گربه و موشی بر آن تخته بماند کارشان با یکدیگر بخت بماند
نی ز گربه موش را روی گریز نی ز موش آن گربه را چنگال تیز
مرد و شان از هول دریای عجیب در تعیر باز مانده خشک لب
در قیامت نیز این غوغا بود یعنی آنجا نی نوونی مایود
(۳۷) رویها باشد آن روز تابان و درخشان از نور ایمان (۳۸) بر خندان و فرحناک و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بروحه چنان (۳۹) و رویها باشد آنروز یراز غبار و تیرگی از کفر و عناد و خیرگی (۴۰) فرا گیرد آنرا تاریکی و سیاهی از انکار عصیان (۴۱) آنکروه که روی سیاه گرفته و گرد آورده دارند ایشانند ناکر و بدگان و دروغگویان و ناکاران و تبه کاران .

سورة التکویر (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(ابن عمر از رسول خدا «ص» نقل کرد که هر که درستد او را آنکه بشکورد در روز قیامت یعنی به بیند احوال آنروز را پس باید که بخواند اذا الشمس کورت) چون آفتاب درهم پیچیده شود (یعنی انبساط نور او از بساط آفاق زایل گردد مراد آنست که بی نور شود) (۱) و آنگاه که ستاره کان تیره شوند (۲) و آنگاه که کوهها از اماکن خود منتزع شده روانه شوند در هوا چون هباء (۳) و چون نافهای ده ماهه از حمل ایشان گذشته و بزادن نزدیک شده (و آن نفیس ترین مال عربست) فرو گذاشته شود یعنی کس را پروای دمی و مراعات او نماند (۴) و آنگاه که جانوران وحشی جمع کرده شوند و یکدیگر و مختلط شده معاویان را مجال اضرا و یکدیگر نباشد (۵) و آنگاه که دریاها را آمیخته گردانند (تلخ با شیرین ناهمه یکجانب دریا شود با خنک سازد یا گرم کنند و بفسانند در فتوحات مله کورست که عهده الله بن عمر (رض) دریا را بدیدی گفتی یا البحر تقود نارا) (۶) و آنگاه که نهمه را جفت گردانند (یعنی هر کس را با مثل او چون صالح با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مؤمنان را با کافران جفت کنند و کافران را با شیاطین یا ارواح را با ابدان) (۷) و آنگاه که دختران زنده خاک کرده برسیده شود یعنی از کاروی قتل را سؤال کنند که (۸) بکدام گناه کشته شده است (عادت اکثر عرب آن بود که دختران را از خوف درویشی با از جهت حقوق عاری بدیشان زنده دفن کردند حق سبحانه فرمود که ز قتل او سؤال کند و فولی آنکه از او پرسند که چرا کشته شدی و فائده سؤال آنکه کودک جواب دهد که مرا بی جرمی کشته اند تا قاتل وی مشغول گردد (۹) و آنگاه که نامه های اعمال که بوقت مرگ بندگان طی کرده باشند باز گشاده شود (۱۰) و آنگاه که آسمان برکنده شود و در هم پیچیده (۱۱) و آنگاه که دوزخ افروخته گردد یعنی به غضب خدای تافته شود بیشتر از بیشتر

(۱۲) و آنکاه که بهشت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای (۱۳) بداند هر نفسی آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال شروخیر تا آدمی این دوازده حال که مملوم شد شش بزمین دنیا و شش بزمین معشر مشاهده نکند نداند که چه کرده است و آنکاه که بداند بیند که با هر خیری کرامت و عطائی و با هر شری ملامتی و عتابی بر یکی - بت خورد که چرا زیاده نکردم و بریدی اندوه خورد که چرا میبارشدم و آن - سرت و اندوه هیچ فایده ندهد .

نو امروز فرصت غنیمت شمار که فردا ندامت نباید بکار
بکوش ای توانگر که فرمانبری که در ناتوانی بسی غم خوری

(۱۴) پس قسم میخورم به ستارگان پنهان شونده در روز (۱۵) روندگان در مغارب خویش (در کشف الاسرار آورده که مراد خمس متعیرند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و خنوس ایشا رجوع است و کنوس ایشان استقامت و گفته اند خمس کاوکوهی است و کنس آهو (۱۶) - و کند شب آنکاه که پیش آید و هوادار تارک گرداند تا باز پس زود و ظلمت زایل شود و این کلام از اضداد است (۱۷) و سو کند بصبح که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس او مبدای طلوع اوست (جواب قسم چیست) (۱۸) بدرستی که قرآن هر آینه خواندن فرستاده است بزرگوار نزد خدای یعنی جبرئیل ! در تبیان آورده که مراد محمد است بقول اول (۱۹) صفت جبرئیل باشد (یعنی او خداوند قوت بود در قلع مؤتفکات و صیحه شهود) نزدیک خداوند هرش با جاه و منزلت (۲۰) فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هر چه گوید فرمان برند در آسمانها بامانت و وحی گذاری و اگر رسول کریم مراد محمد (ص) باشد پس او صاحب قوت در طاعت و نزدیک خدای خداوند قدر و مکانت است و مطاع یعنی مستجاب الدعوات است و امین بر اسرار غیب (۲۱) و نیست صاحب شما یعنی محمد دیوانه چنانچه شما گمان می برید (۲۲) و بدرستی که دید جبرئیل را بر صورت اصلی او بافق روشن یعنی مطلع آفتاب (۲۳) و نیست پیغمبر بر چیزهای پوشیده و آنچه وحی بدو رسد بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما به پوشد (۲۴) و نیست قرآن به سخن دیو رانده شده شب (۲۵) پس بکجا میروید

و سخن بدان راستی و دوستی است چرا از او اعراض میکنید (۲۶) نیست قرآن مکر بندى مرعالمیان را بانویست محمد مکر شرف اهل عالم (۲۷) بدل است از عالمیان یعنی قرآن موعظه ایست هر کس را که خواهد از شما آنکه مستقیم شود در راه خدا و بیروی این آیت حق کند (در اسباب نزول آورده که جبرئیل این آیت آورده ابو جهل بشنید و گفت چون این کار ما راست و البته بخواهش ما است اگر بخواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیت آمد که) (۲۸) و نخواهید شما استقامت و هدایت مکر آنکه خواهد خدای پروردگار عالمیان و مشیت شمارا هیچ اثر نه (شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرمود که ترادر همه وصفها عاجز ساخته است نخواهی مکر به مشیت او و نکنی مکر به قوت او و فرمانبری مکر به فضل او و عاصی نشوی مکر به خذلان او پس آنچه ذیل داری و بکدام فعل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست .

شهر

ز سر تا پا همه هیچیم در هیچ چه باشد سر بر هیچیم در هیچ

سورة الانفطار (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

(در تبیان آورده که کواکب بر مثال فناییل مملک از پیش طاق ملک بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائک است چه اهل آسمان بپیوند سلاسل از دست ایشان بیفتند و کواکب بر زمین ریزند) (۲) و آنکاه که دریاها روان کرده شوند (یعنی بعضی را در بعضی کشابند و همه يك دریا گردند) (۳) و آنکاه که کورها زیر و زیر کرده شود (یعنی خاکها را بشورانند تا مدفونات وی از اموات و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند) (۴) بداند هر نفس آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا مامای و آنچه از باز پس گذاشته از ترك

عمل یا توبه (و گفته اند داند هر تنی که چه کرده است باول عمر و آخر آن آنکه خطاب رسد بکافران که (۵) ای آدمی چه چیز ترا بفرست تا کافر شوی به - خداوند بزرگ خود (گفته اند فریبده او دشمنی مسلط بود بار یعنی شیطان با جهل او متابعت یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیت در شان ابولا شدین است که حضرت رسول الله را بازورد و عقوبتی بدو فرسید اینجا اودا می گوید چه چیز ترا غم گردانید تا از عذاب خدای این شوی و او بامهال الهی مفرور شده بود جمعی از علماء بر آنند که این خطاب عام است همه آدمیان را یعنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مفرور ساخت تا عاصی شوی در خدای و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار فرموده که اگر خدای از من این سؤال کند گویم غرنی کرمك در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند ابراد اسم کریم در این محل از تنه اسماء گویا بجهت تلقین است بنده را تا گویند بنده که فریفته شدم بکربمی تو

لثلم

چون تو دادی مؤده لا تنطوا
چون تو هر بشکستی را سازی درست
من چرا ترسم ز خصیان غور
پس خطاها بر امید عفو تو است
(۶) آن خدای که بیافرید ترا تو هیچ نبودی پس راست کرد اعشاء و اجزاء تو را پس بگردانید تو را از خلقت غیر تو از حیوانات و متمیز ساخت بخلقتی که مقارن خلقت ایشان است (۷) در هر صورتیکه خواست ترکیب کرد ترا و درهم پیوست (۸) نیست چنانچه گمان می برید که قیامت نباشد بلکه شما تکذیب می کنید روز جزا را از روی عناد (۹) بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما هر آینه نگاه بانند از ملائکه (۱۰) بزرگان نزد خدای نویسنده گانند روزنامه افعال و اقوال شما را (۱۱) میدانند آنچه میکنید از نیک و بد و از روی رانش مینویسند (۱۲) بدرستی که نیکو کاران و فرمانبرداران هر آینه در بهشت اند (۱۳) و بدرستی که دروغ گوینان و منکران حشر هر آینه در دوزخ اند (۱۴) در آینه بدوزخ روز حساب یعنی روز قیامت (۱۵) و نیستید فجار از دوزخ کم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیابند (۱۶) و

چه چیز دانا کرد ترا یعنی چه دانی تو که چیست روز حساب و جزا (۱۷) پس توجه دانی که چیست روز شمار (مبالغه جهت تعظیم شان آن روز است یعنی کیفیت آنرا کسی در نیابد) (۱۸) روزیکه مالک نشود برای هیچ نفسی چیزی را از منزهت یعنی هیچکس نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی یا ضرری بکسی رساند و حکم و فرمان آن روز مر خدای راست شفاعت دهد آنرا که خواهد و به بهشت فرستد آنرا که خواهد و بدوزخ فرستد آنرا که خواهد (۱۹)

سورة التطفیف (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتندی و چون حضرت رسالت پناه از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شدند در انشای طریق این سوره نازل گشت که) وای مرا کاهنده گان را در کیل و وزن (گویند مردی بود در مدینه که او را ابو جهینه گفتندی و در صاع داشت بیکی که بزرگ تر بودی بغریدی و بیکی که خردتر بودی بفروختی حق سبعا نه در شان او آیت (فرستاد) (۱) و آنانکه چون می ستانند به پیمان از مردمان برای خود تمام می ستانند (۲) و چون می پیمایند برای ایشان یا می سنجند حقوق ایشان را می کاهند و زیان بدیشان میرسانند
(در فصول سبین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه آتش بنشانند و گویند کلهما وزنهما و آنرا می سنجند و میسوزد)

نیت

تو کم دهی و بیش ستانی بکاه و وزن

روزی بود که از کم و بیشت خبر کنند

(۳) آیات میدانند و یقین ندارند آن گروه که بیش ستان و کم فروش اند

۱- مشتمل بر ۳۶ آیه و در مکه نازل شده است

آنانکه ایشان بزانیکیختگانند (۴) مردوز بزرک را (۵) دوزی که بپایستند مردمان مرحکم آفرید کاری عالمیان را یعنی ازبای نه نشینند تا فرمان نرسد (و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سه صد سال ایستاده باشند و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت یناه «ص» شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف معاصیه آرند و این شفاعت کبری باشد) (۶) حقا که نامه اعمال کافران در سجین بود (و آن سخره است مغوف در زیر دوزخ پوشیده که جای کافران و نامه اعمال ایشان در آن بود از کعب الاحبار مروری است که کتاب ناجران را بآسمان برند از قول آن ابا کند باز آرند بزمین قول نکند بزمین هفتم زمین برند و در سجین که بموضع ابلیس و لشکر اوست بنهند) (۷) و چه دانی تو که چیست سجین یعنی جایی است باهول و هیبت و کتاب فجار (۸) کتابی است نوشته و علامت کرده به لامتی که هر که بداند که در آن خیر نیست (۹) جامع همه بدنها یعنی عذاب و عتاب و شدت و محنت آن روز مر مکذبان راست (۱۰) آنانکه تکذیب کرده اند مردوز جزا را باور نداشته اند (۱۱) و تکذیب نکند آن روز جزا مکر ستمکاری از حد در گذشته بزمکاری بیباک (۱۲) چون خوانده شود بروی آبتهای کلام ما گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این افسانه های پیشینیان است (۱۳) نه چنان است که میگویند بلکه غشاه غرور و غفلت پوشانیده است بر دل های ایشان یا زنگار انکار بر آن نهاده آنچه بودند که میکردند از آثار و معاصی یعنی بشامت سیئات دل های ایشان زنگ خورد و بهی حاصل شده (در خبر آمده است که هر گاه بنده گناهی کند نقطه سیاه در دل وی پدید آید تا بجایی رسد که همه دل او سیاه گردد) (۱۴) حقا که ایشان از کرامت و رحمت و اوصاف آنست که از دیدار آفریدگار خود در برده شده کان باشند (یعنی از آن ممنوع و مهجور و محروم و محجوب شوند از امام مالک معنی این آیت پرسیدند فرمود که حق سبحانه و تعالی محجوب سازد اعدای خود را تا دیدار وی نبینند و تجلی کند بر اولیای خود بخلق وی برسند امام شافعی فرمود که محجوبون در شان کفار وارد شده دلالت می کند بر آنکه مؤمنان را دولت دیدار خواهد بود دوستان محجوب نخواهند شد که

آنگاه میان دوست و دشمن فرق نماید .

قطعه

گوئی بهشت میهمانی است بی دیدن میزبان چه باشد
چون دشمن و دوست را حجابست پس فرق در آن میان چه باشد
(۱۵) پس بدرستی که تکذیب کنندگان در آیند گانند بدوزخ (۱۶)
پس گفته شود یعنی زبانیه ایشان را گویند این عذاب آن عذابی است که بودید شما که بدان تکذیب میکردید (۱۷) حقا بدرستی که کتاب اعمال نیکو کاران در علین باشد (بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قائمه عین بود از عرش و گفته اند سدره المنتهی است) (۱۸) و چه چیز دانا ساخت ترا تا بدانی که چه چیز است علین یعنی محلی است بلند بامکان و کتاب ابرار (۱۹) کتابی است مسطور و موسوم به لامتی که هر که مشاهده کند داند که دروهمه خیر است (۲۰) حاضر می شوند آن کتاب را ملائکه و فر ب که ساکنان علین اند (یعنی باستقبال آن میروند و نگاه میدارند و روز قیامت به آن گواهی خواهند داد) (۲۱) بدرستی که نیکان و پاکان در بهشت اند (۲۲) بر تخت های آراسته می - نکرند بچیزیکه از آن شادمان و فرحناک میگردند یا بکفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده می نمایند (۲۳) به شناسی نوای نکرنده در رویای ایشان نازکی نه تهای بهشت و طراوت و لذت های آن (۲۴) آشامیده می شوند یعنی بدیشان می آشامانند از شراب خالص سفید خوشبوی مهر کرده آئینه او (۲۵) مهر او بجای گل مشک است و آفته اند ختم آشامیدن او بر آنچه مشک است و مهر بجهت آن کنند تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن را بردارند و درین شراب باید که رغبت کنند و رغبت کنندگان یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردد (۲۶) و آمیختگی رحیق از آب چشمه ای که تسنیم است (در ثبیان از ابن عباس نقل کرده که تسنیم اسم آبی است که از تحت عرش بهشت میریزد و آن اشرف اشربه بهشت است) (۲۷) یعنی چشمه ای که می آشامند از آن چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت (یعنی ایشان صرف آن می نوشند و مزوج با برار میدهند صاحب انوار فرموده

که چون مقربان مشغول به اسوی نشده اند یعنی به محبت نسیر محبت حق را نیامیخته اند شراب ایشان صرف است و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان مزوج بشراب دیگر باشد

بیت

ما شراب علیش میخواستیم بی دردی غم

صاف نوشان دیگرند و درد نوشان دیگرند

در بحر الحقائق آورده که در حق اشارت است بشراب خالص از کدورت خمار کونین و آوانی مختومه وی قلوب اولیاء و اصحاب که ختام او مسک محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه و مقربان فناء فی الله و بقاء بالله اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست سافی رضا جرعه ازین شراب ناب نچشد بوی از سراین سخنان به شام جان وی نرسد.

بیت

سرمایه ذوق دو جهان مستی عشق است

آنها که از بن می نچشیدند چه دانند

آورده اند که منادید قریش هر گاه قترای صحابه را چون عمار و خطاب و صهیب و بلال و امثال ایشان بدیدندی بابشان سخریه و استهزاء کردند (آیت آمد) (۲۸) بدرستی که آنانکه شرك آورده اند هستند از آنکه گرویده اند می خندند (۲۹) و چون بگذرند بمؤمنان غمزه می کنند بچشمها یعنی اشارتها می نمایند بجهت استهزا (در کشف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه بانقری از مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بغندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده طاریق استهزاء پیش آوردند و نزد یاران خود رفته گفتند وراس وراس ما امروز اصلح بود یعنی علی علیه السلام بدین سخن بسیار می خندیدند هنوز علی به مسجد پیغمبر نرسیده بود که این آیت ها فرود آمد که میجرمان و منافقان بر مؤمنان می خندند و بچشم و ابرو غمزه می کنند) (۳۰) بسوی کسانی خود چون باز میکردند شادمان و خرم بدانچه کرده اند (۳۱) و چون به بند کافران و منافقان را

مؤمنان میگویند بایکدیگر بدرستی که این گروه که متابِع محمدند هر آینه گمراهانند (۳۲) و حال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق بر مؤمنان نکبیهانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان (۳۳) پس روز قیامت آنانکه گرویده اند از حال کافران میبغزند (۳۴) بر تفتنهای آراستند بجواهری نگرند بدیشان که در دوزخ بیچ نوع مهذب در سلاسل و اعلال چگونگی معذبتند (در آثار آمده که دری از بهشت بکشایند و دوزخیان را گویند بیایید ببهشت ایشان بشعیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان دررسند خزانه فی الحال در بروی ایشان برینند و ایشان مهوم و مفهم بدوزخ باز گردند و مؤمنان از این حال خندان شوند (۳۵) آیا جزا داده شدند کافران آن عملها را که در دنیا میکردند از سخریت و استهزا (یعنی برای تسلی دل مؤمنان دشمنان ایشان را پاداش امروز می خندند بر حال ایشان (۳۶).

سورة الانشقاق (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

آنکه که آسمان شکافته شود از نزول ملائکه (۱) و بشنود و فرمان برد پروردگار خود را و سزاوار شده است آسمان با تقیاد امر خدای (۲) و آنکه که زمین کشیده شود (یعنی کوهها و دریاها از میان بردارند و آن را بهن باز کنند) (۳) و بیرون افکنند آنچه در درون وی است از گنجها و اموات و خالی شود از همه (۴) و فرمان بردم رحیم آفرید کار خود را و سزاوار باشد استماع حکم ربانی (جواب اذا آتت که به بیند انسان ثواب و عقاب را) (۵) ای آدمی بدرستی که تو کار کننده برنج و سعی نمائنده برای جزای پروردگار خود کاری کردی بجد و جهد پس تو ملاقات کننده عمل خود (یعنی پاداش آنرا) (۶) پس آنکه داده شود نوشته اعمال او بدست راست او (۷) پس زود بود که حساب کرده شود حسابی آسودن بی منافست و مضایقه (۸) و باز

۱- مشتمل بر ۲۵ آیه است و در مکه نازل شده

کردد بسوی کسان خود یعنی بگروه مؤمنان با بنبله خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حورالعین شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت (۹) داناتکه داده شود نامه کردار او از پس پشت و از آن طرف نامه در دست وی نهند چنین کسی (۱۰) زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند هلاکت را گوید بتوراه و این کلام هم طالب هلاکت است (۱۱) و در آید بآتش افروخته (۱۲) بدرستی که این کس بوده در میان کسان خود در دنیا شادمانت و نازان بمال و مثال فانی و جاه نایابدار (۱۳) بدرستی که او گمان برده است آنکه باز نگرود ببعثت یعنی او را بهشت و حشر نبود (۱۴) آری او را باز گشت خواهد آورد و جزا و سزای اعمال او بر او خواهد رسانید (۱۵) پس سو کند میخورم بشفق (و آن سرخی که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود و غیوبت آن علامت وقت عشاء است بقول امام مالك و امام شافعی و امام محمد و صاحبین و قول امام اعظم آن بیاضی است که بر عقب آن حور می بنماید و جمعی بر آنند که آن بیاض اصلا غائب نمیشود بلکه سترود است از افق بافتن) (۱۶) و سو کند بشب ر آنچه جمع کند و به پوشد یعنی قسم بآنچه تاریکی شب آنرا فرو پوشد (۱۷) و سو کند بماء آنکه که کامل گردد و به مرتبه بدرت رسد (۱۸) که هر آینه بشما برسید و ملاقی شوید حالی را بعد از حال مطابق وی باشید در شدت مراد مرك است و بدانند روز قیامت و مواطن احوال آن یکی بعد از دیگری دیده شود (در تفسیر زاهدی آورده است که مراد تحویل بنی آدم از حالی بحالی یعنی از نطفه بملقه و از آن بفضه و غطیم و خلق آخر و چنین و ولید و رضیع و صبی و غلام و شباب و کهل و شیخ تا آخر احوال) (۱۹) پس چیست آدمیان را که با وجود این حال نمی کردند ببعثت و بر رسول و بروز جزا

(۲۰) و چون خوانده میشود برایشان قرآن سجده نمیکند برای تلاوت او (و بعضی علماء این جا سجده کرده اند و جمهور در آخر سوره و این را هر بره اینجا سجده کردی و گفتی از پس ابوالقاسم اینجا سجده کرده ام اینجا مسجد سیزدهم است از مسجدات قرآن و صاحب فتوحات این مسجد را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرآن است و قرآن جامع باشد مرصعات تنزیه و تقدیس

را و سجده ناکردن کفار نه از جهت قصور دلیل و انقطاع است) (۲۱) بلکه آنانکه نگرویده اند تکذیب می کنند مرقر آن را و تدبیر نمی نمایند در آیات (۲۲) و خدای داناتراست آنچه نگاه میدارند در دل خود ز کفر و پیوسته از کینه مؤمنان (۲۳) پس خبر کن ایشانرا به عذاب الیم یعنی عذاب درد ناک و ایراد بشارت برای تهمکم است (۲۴) لیکن آنانکه گرویده اند و کرده اند کارهای ستوده مرایشان راست مزدی ناکاسته و نابریده و منت نانهاده (۲۵)

سورة البروج (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

سو کند به آسمان که خداوند برجهاست (مراد برج اثناء شریست بامنازل قریادرهای سموات) (۱) و سو کند بروز وعده داده شده یعنی قیامت (۲) سو کند بگواه که الله است همرا می بیند و میداند و سو کند بگواهی داده بود که بنده است (و بقولی که شاهد یقین بر ما است و مشهود است وی اند یا شاهد است اوست و مشهود امم دیگران یا شاهد حفظ اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد و مشهود باقوال دیگر یا حجر الاسودست و حجاج و با عرقه و حضار آن مقام و یاروز نحر و ذبح کنند کان یاروز جمعه و نماز گذارند کان درو یا آدم و ذریت با عیسی و امت او را ایام ولیالی و عمل کنند کان دریشان و بهر تقدیر جواب قسم اینست) (۳) هلاک شدند ملعون گشتند خداوندان شکافها در زمین (و ایشان بت برستان بودند از اصحاب ذنوب و ناس یعنی و در زمان او ساحری بوده کاهن و مشبه که مدار ملك ملك بر او ودی چون بن شیخوخت رسید بعرض ملك رسانید که پسر شده ام ضعف کلی بقوی من راه یافته .

نظم

دیده از هر شعاع تیره شود گوش و فت سماع خیره شود

(۱) مشتمل بر ۲۲ آیه و در مکه نازل شده است .

نه زبان را مجال گویائی نه تنی خسته را توانائی
 صلاح در آنست که جوانی اصیل عاقل تیز هوش بمن سیاری تا آنچه
 دانسته ام بری آموزم و بد از من خلق باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود
 ملک را پسندیده افتاد و بران موال که مدعا داشت پسری بوی سپرد و ساحر
 از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی آن پسر بدبر راهبی رسید و
 بر احوال آن اطلاع یافته طریق رهبانیه رایستندید و بدین راهب متدین شده
 خدای پرست گشت روزها به بهانه آنکه از ساحر تعلیم میکبرد پیامدی و با
 راهب صحبت داشتی تا مرد عاقل عامل مستجاب الدعوه گشت قضا را روزی از
 نزد راهب بیرون آمده بغانه خود میرفت از دهائی بر سر راه آمده بود معبر
 مردم فرو بسته و خلق از هر طرف حیران مانده جوان پیش آمد و اسم اعظم
 خوانده دست بر پشت ازدها مالید و گفت از راه برگرد و بمنزل خود بازرو
 ازدها برفت : و خیر این جوان در شهر افتاد وقتی دیگر شیرینی بر سر راه آمد و
 جوان سخنی در گوش وی گفت و او نیز از راه دور شد ارباب حاجات روی بدان
 جوان آوردند و بدعای او مرادات حاصل میشد تا حاجب ملک که نابینا شده بود
 نزد وی آمده استدعا دعانموده جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا بوشیده
 داری چشم تو را روشن سازم حاجب عهد کرد و جوان او را بکلمه شهادتین تلقین
 فرمود دعا کرد تا چشم وی روشن شد حاجب با چشم روشن نزد بک ملک آمد
 و ذوق و اس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیگوشد گنت خدای مرا صحت
 بخشید ملک گفت خدای کیست حاجب گفت الذی لا اله الا هو ملک بطریق
 حیلہ گفت این تلقین از که داری تا من هم بدو بگروم حاجب از شفقی که بر اسلام
 ملک داشت قصه جوان در میان آورد ملک او را طلبید بر عقبه او اطلاع یافت
 و چند آنچه جد و جهد نمودند جوان بر نکشت و حکم شد که او را بدریا غرق سازند
 و برآ بلب دریا بردند جوان دعا کرده غرق شدند و او بسلامت باز گشت خبر
 بملک رسید گروهی نامزد کرد تا او را بر کوهی برند بیندازند چون بر کوه
 رسیدند دعا فرمود بادی برآمد و موکلان را از کوه در افکند روی سالم بماند
 ملک بفرمود تا او را در آتش افکنند القصه دیگران بسوختند و او را ضرری

نرسید پس از دار آویختند و تیر و باران کردند هیچ تیر بروی کار گر نکرد جوان
 گفت ای ملک بگرو بدان خدائی که این همه آثار قدرت از او مشاهده کردی .

بیت

مبدع هر چیز که بود پیش هست مخترع هر چه و جود پیش هست
 ملک عناد ورزیده گفت نمیتوانم مکر قتل تو جوان گفت اگر مراد تو اینست
 تیری بر کمان نه و بکوی بنام خدای این غلام و بیفکن تا بر من آید ملک چنان
 کرد و تیر بر مقل آمده جوان شربت شهادت چشیده حضار آن مجمع گفتند همه
 بیکبار آمدنا بر لب هذا الغلام ملک در غضب شد فرمود تا چند جا زمین را کود
 کردند و در هر کودی آتش بر افروختند و بر کناره کودها نشسته هر کرا
 می آوردند می پرسید اگر بخدای گرویده بودند میسوختند حق سبحانه ایشان
 را میکوبد اصحاب الاخذد یعنی اصحاب حفرها در زمین (۴) خداوندان
 آتشی با همیه یعنی افروخته بهیزم (۵) چون ایشان بودند بر کناره آتش نشستنشان
 (۶) و ملک و اصحاب او بر آنچه میکنند بگردیدگان حاضران و مشاهده کنندگان
 بودند (۷) و انکار نکردند اصحاب اخذد از مؤمنان چیزی را مگر آنکه آنان
 میگریوندند بخدای غلبه کننده که از عذاب او باید ترسید مشوده که بر رحمت او
 امیدوار باید بود (۸) آن خداوندی که مرا و راست پادشاهی آسمانها و زمینها و
 خدای بر همه چیزها از افعال و احوال و مؤمن و کافر کواهد است (۹) بدرستی آنانکه در فتنه
 افکندند مردان و زنان گرونده را بمنی عذاب کردن با آتش پس باز نکشند بخدای و از
 کفر توبه نکردند پس مرا ایشان راست عذاب دوزخ و مرا ایشان راست عذاب آتش
 سوزان (آورده اند که همان آتش از اخذد ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذرع
 و احاطه کرد به ایشان و همه را بسوخت) (۱۰) بدرستی که آنانکه بگرویدند و
 کردند کارهای شایسته مرا ایشان راست بوسه آنها که میروند از زیر اشجار یا ما کن
 ایشان جو بهای آنست رستگاری بزرگ که دنیا و مافیها در جنت آن خرد و مختصر
 است (۱۱) بدرستی که گرفتن آفرید کار و سنت است که آرا بخدای کفر گرفت
 هر کز و برآ نجات نیست (۱۲) بدرستی که خدای او آشکار کند بطش خود را

بر کافران درد دنیا و باز گرداند همانرا بر ایشان در آخرت (و این نشانه عدالت)
(۱۳) و اوست آمرزنده آن را که توبه کند و دوست من آنرا که فرمان برد
(و این علامت فضل است بعمل بگذارد و نابود سازد و بنفش بنوازد و برافرازد

بیت

فضل اودل نواز غم خواران عدل او سینه سوز جباران

(۱۴) خدوند عرش باملك مالك بزرگوار در ذات وصفات (۱۵)

کننده آنچه خواهد (۱۶) آبا آمده تورا سخنان لشکرها یعنی برای تسلی تو
بتو فرستادیم حدیث جنود کفر که بران بیاه بیرون آمدند (۱۷) در عون قوم او
و قبله نمود آری این سخنان منزل شد و منکران قبول نکردند (۱۸) بلکه آنانکه
نگرویدند در باورنا داشتنی اند (۱۹) و خدای و رای ایشان عالمست بدیشان
یعنی قدرت او بر ایشان مشتمل است و از وفوت نتواند شد و چنان نیست که گمان
برند در حق قرآن که محروم و کمالتست (۲۰) بلکه او قرانی شریف و
بزرگست نوشته شد (۲۱) در لوحی که محفوظ است از تغییر و تحریف (در
عالم آورده که اوج از بلك دانه در سبب دست طول اواز آسمان تا زمین و عرض
آن از مشرق تا مغرب و کناره های او با فوئحت و اودر کنار درشته است بر زمین
مرش و آن فرشته واقف آن نیست سبحانه تعالی المرش العظیم) (۲۲).

سورة الطلاق (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله نشسته بود
باعم خود ابوطالب ناکاه ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد
ابوطالب بفرسید و گفت این چه چیز است حضرت پیغمبر در صدد فرود که این
ستاره ایست که دیروز از آسمان برانند و نشانه است از قدرت الهی فی الحال
جبرئیل علیه السلام نازل شده بدین سوره) سو کنند به آسمان و کواکب پیدا

۱- مشتمل بر ۱۷ آیه و در مکه نازل شده است

شونده بشب (۱) و چه چیز دانا کرد تورا که چیست طارق (۲) ستاره درخشد
فروزان چون شعله آتش (جواب چیست) (۳) نیست هیچ نفسی الا که برو
رقیبست است نکمیهان که قول و عمل اردا نکاه میدارد و احصای نماید (۴) پس
باید که نظر کند آدمی (یعنی کسی که منکریت و شریعت باید که درنگرد که در
در اصل ایجاد) از چه چیز آفریده شده (۵) مخلوق گشته است از آبی و بخشه
شده در رحم (۶) آبی که بیرون می آید از میان پشت مردان و استخوانهای سپه
زنان (۷) بدستیکه خدای بر باز گردانیدن آن آب به صلیبی که از آن بیرون
آمده تواناست با بر پشت و اعاده انسان به دواز موت قادرست (۸) روزی که
آشکارا شود پنهانیها (یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمائر را تا طیب از خبیث متمیز
گردد با قرائن اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل و نماز و وضوء که
کس بر آن اطلاع نداده آدمی بعمل آن قائل بوده و نکرده یا پرده بردارند از
از کردارهای پنهان و بسی رسوائی بر آن ترتیب گردد.

بیت

گر پرده ز روی کارها بردارند آن کیست که رسوائی و عالم نشود

و در آن وقت که پوشیده ها پیدا شود (۹) پس انسان را نه هیچ توانی
در نفس او تا عذاب از خود باز دارد و نه یاری که بمددکاری او بلامنفع و مرتفع
گردد (۱۰) سو کنند بآسمان با باران (۱۱) و زمین باشکاف که از آن نبات
و آب بیرون آید (۱۲) بدستیکه قرآن هر آینه سخنی است درست و راست
جدا کننده میان حق و باطل (۱۳) و نیست او باطل و فسوس و تخریه (۱۴) بدستی
که معاندان قریش مکر میکنند مکر کردنی در دارالندوه جمعة پیغمبر من (این
خبر سبق نزول است بر اهل یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این نکر خواهند کرد
(۱۵) و جزا میدهم مکر ایشانرا با استدراج جزای مناسب آن (۱۶) پس مهلت
ده کافران را یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان فروگذار ایشان را اندک
زمانی یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد (حکم امهات منسوخ است بآیه
قتال (۱۷).

سبعانه آیت فرستاد که (۵) زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل با مر ما بر تو خواند پس فراموش نکنی آنرا از قوت حفظ که بتو ارزانی داشته ایم با آنکه تو امی با حفظ این همه سوره و آیات نشانه دیگر باشد بر رساله تو درین آیت بشارست مرا آنحضرت را که هر چه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد که جبرئیل بفرمان ما در درس تو خواهد بود چنانکه در اخبار آمده که بمهر رمضان در هر سالی نازل شدی و قرآن را باین غیر تلاوت نمودی و در سال آخر که آنحضرت از دنیا رحلت فرمود دو نوبت آمد و قرآن را تلاوت کردند آنحضرت با صحابه و اهل خود فرمود که اجلم نزدیک که در این ماه رمضان جبرئیل دو نوبت آمده و قرآن را ختم کردیم و هر سال يك نوبت نازل میشد همچنان بود که آنحضرت فرمود (۶) مگر آنچه خواهد خدای که فراموش کنی (بر آرزو چه که تلاوت او منسوخ گردد حق سبعانه از صحیف و صدور قرآن محو کند) بدرستی که خدای داند آشکارا از احوال خلق و آنچه پنهانست از اطوار ایشان (۷) و آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا بری سلوک طریقه آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم ترا بشریعت آسان (۸) پس بنده بهر آن بدرستی که سود دارد بپند دادن مؤمنان را و گفته اند اگر سود کند و اگر نکند (یعنی بپند دادن فرو نکند را اگر کسی بدان متفنگ شود و اگر نشود نظم من آنچه شرط بلاغت با تو میگویم تو خواه از سختی پند گیر خواه ملال

(۹) زود باشد که پند پذیر و کسی که پشیمد از خدای

(۱۰) و بملوتی کند از موعظه بدبختترین (یعنی کافر که از فاسق اشقی است) (۱۱) آنکه در آید در آتش بزرگتر یعنی در آتش در که جهنم که آن از آتش دیگر تیر تر و سوزنده تر است و در حدیث آمده که آتش شما یعنی آتش دنیا جز نیست از هفتاد جزو آتش جهنم و گفته اند نار کبری در طبقه سفلی است که جای آل فرعون و منافقان و منکران مایده عیسی علیه السلام باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای گناه کاران امته مصطفی است صلی آله علیه و آله و سلم (۱۲) پس آن بدبختترین نمیرد در آن نار کبری تا بیاساید و نه زنده باشد زندگی تا از آن راحت یابد (۱۳) بدرستی که رستگاری یافت آنکسی که پاک شد از کفر و معصیت (۱۴) و یاد کرد پروردگار خود را بدل و زبان پس نماز گذارد که نشانه اسلام است یا رستگار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه ادا کرد باز کوة فطره داد و تکبیر عید گفت و نماز عید گذارد (۱۵) بلکه شما هرگز نمیدانید که کانی دنیا را خطاب با اهل شقاوتست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است (از العباد در آن و اطلاق آن بر غیر حق سبعانه و گفته اند اسم صله است و معنی آنکه بپاکی بستای آفریدگار خود را و از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن باینکه سبحان ربی الاعلى در خبر است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اجمعوها فی سجود کم (۱) آن خدائی که بیافرید همه چیزها را درست کرد خلق هر يك را بآنکه عطا فرمود آنچه او را در کار بود یا بیافرید انسان را و راست کرد اعضاء و اجزاء او را بر قانون حکمت که (۲) و آن خدائی که تقدیر کرد روزی ها را پس راه نمود بطریق اکنساب آن یا مقدر ساخت منافع و هدایت فرمود با استخراج آنها یا مقدر کرد مدت مکث مولود را در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن (۳) و آن خدائی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویان چیزی را که چهار پایان بچرند (۴) پس مانت آن گاه دست را بیدار سبزی برای خشك و پژمرده سیاه و تیره (محققان از مضمون این آیه فهم کرده اند که مسلمات دینی اگر چه اول تازه و سر آب و سبز و خرم نمایند اما اندک وقتی را بسبب هیبت با دختران حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود .

لیت

اگر چه خرم و تازه است گلشن دنیا ولی به تکبیت باد خزان نمیارزد بکرده خورد قرص قمر ز جای مرد که خزان چرخ بیکتهای نان نمیارزد آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام آیتی با ورتی نازل شدی و بخواندی حضرت رسالت «س» همان را آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل با آخر نارسیده آنحضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا فراموش کند حق

که بد نیامشغول شدند و کار آخرت نمیسازند (۱۶) و آخرت بهتر است از دنیا و یابانه .
(۱۷) بدرستی که این سخن در صحیفهای پیشینیا است یعنی کتب نخستین که قبل از این
نازل شده (۱۸) در صحیفهای ابراهیم (که یست است) و در صحیفه موسی (یعنی الواح)
سورة الفاشیه (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

بدرستی که آمد بتو خیر پوشیده که قیامت است و او پوشد غلابی را بر
اهوال یعنی هیبت آن همه کس را فرا گیرد (۱) رو بهای آن روز ترسناک بود
و خوار (یعنی اهل آن رو بهای ذلیل باشند و بی مقدار (۲) عمل کنند و هیچ کشته
در آن عمل (یعنی دوزخیان عملی کنند که از آن رنج بدیشان رسد مثل
کشیدن سلسلههای آتشین و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر دغاب
دوزخ) (۳) در آورده شوند در آتش بنهایت گرمی رسیده (و حقیقتی فتنه تا
خواند یعنی در آیند بدن آتش (۴) آشامیده شوند (یعنی وقت غلبه غلبه آتش
بیاشامانند ایشان را) از چشمة آبی بغایه گرم (و گفته اند از آن روز که
آتش آفریده شده این آب را بجوشانند) (۵) نیست مرد دوزخیان را خوردنی
مکرار شرب (و آن گیاهی است خارناک چون تر باشد عرب آنرا شبرق گویند
و شتران و چهار پایان خورند و چون خشک شود شرب خوانند و هیچ دابه
کرد آن نکردد و در آخرت شجره ناریه بود بشکل آن آورده آند که ابو جهل
چون این آیت شنیده گفت چه شد شرب ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران
ما را آیت آمد (۶) فربه نمیکند شرب دوزخ کسی را و دهن نمیکند گرسنگی
را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امر است هیچکدام دست نمیدهد (۷) رو بهای
در آن روز تازه باشد اثر نعمت برو پیدا (یعنی ارباب وجوه متمتع و فربه باشند)
(۸) مر عمل خود را پسند کنند یعنی پسند کاری را که کرده باشند و راضی
شوند از عمل خود چون ثواب آن را ببینند (۹) در بهشت بلند قدر باشند نشنوند
خداوندان وجوه یا نونشوی ای مخاطب در آن بهشت عالی ببوده چه کلام
بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد (۱۰) در آن بهشت چشمه روان بود که آب
آن منقطع نکردد در آن بهشت نختهای بلند برداشته بود اصل آن از زمکمل
بزرگند و درو یا فوت (در ممالک گفته که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش

(۱) مشتمل بر ۱۶ آیه و در مکه نازل شده است .

خواهد که بروی نشینند بر زمین فرود آید و چون بر آن قرار گیرد باز مرتفع
گشته به موضع خود رود (۱۳) و در آن جنت کوزه ها بود سی دست و لوله نهاده
پیش بهشتیان (۴) و بالشها نهاده بر همه دیگر (۱۵) و فرشها گسترده (امام
زاهد آورده که چون کفار لفظ سرور رفوعه شنیدند بایکدیگر گفتند این
خود نشاید و اگر واقع است پس بلال و خیاب و امثال ایشان را کار افتاده پس
رفت باید تا بر بالای آن تخت بلند روند و بسی فرصت باید تا از آن بلندی
فرود آیند آیت آمد (۱۶) آیا نمی نگرند ایشان به وی شتر که بقدرت ما
چگونه آفریده شده است (یعنی آن همه بلندی و بزرگی برشته مسخر کودک
میشود و بر او آید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت متمجب میشوند که در
فرمان بهشتی باشد و گفته اند که خلقت شتران دال است بر کمال قدرت و حسن
تدبیر علم حکمت خالق جل جلاله چه بزرگتر است بارگران بر باید و متفاد است
همه را فرمان برد و قانع است از همه گیاهها بچرد و متحمل است در تشنگی
شکیبائی و رزد و بدین جهت است که بیابانی بی آب قطع کند و هر چه مطلوب
است از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و لحم و در کوب همه از او حاصل است پس
رومی قدس سره فرموده .

رباعی

بر خوان افلا بنظر تا قدرت مایینی بکره بشتی نگر تا صنع خدا بینی
در خوار خوری قانع در بار کشی راضی این وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی
در تبیان آورده که مخاطب عربند و اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال
ایشان شتر است و هر طرف که مینگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بیند لاجرم
بعد از ذکر شتر میفرماید که (۱۷) آیا نمینگرند با آسمان که بحکمت ما چگونه
برداشته شده است بی ستونی (۱۸) و آیا نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت ما
چگونه نهاده شده است بزمین و مستحکم گشته (۱۹) و آیا نمینگرند بزمین که
چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد (۲۰) پس بند کوی ایشان را بعد
از نظر در دلائل قدرت جزین نیست که تو بند دهنده (۲۱) نیستی تو بر ایشان
مسلط تا اگر آه کنی بر ایشان (و آیت قتال این را نسخ کرد) (۲۲) لیکن هر که

روی بگرداند بعد از تذکرو نکرود و حق را پوشد (۲۳) پس عذاب کند خدای
اورا عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقسط و قتل و اسیر ممانعت
بودند (۲۴) بدرستی که بسوی ماست یمن و ما را از کشتن و کشتن (۲۵)
پس تصدیق ماست ممانعت ممانعت (۲۶)

سورة البقره (۱)

سورة البقره

سوگند (۱) به ما و ما را از کشتن و کشتن (۲) پس عذاب کند خدای
بیدلان بآنست و بقولای مراد روز اول محرم است که سال از ما منع فرمود
یا اول ذی الحجه که لیالی عشر متفرق بدوست یا بامداد آدینه که حج مسکینان
یا صباح روز عرفه که مضاف و نیاز حاجیان در آنست یا سفیدم روز عید قربان
یا اول روز قیامت و در تبیان گوید اشارتست بانفجار آب اصابع میارت
رسالت پناه و گفته اند انفجار سیاه از عبون بانفجار ناکه از صخره صالح ملی
نبیا و آله و علیه السلام یا انفجار آب از جبر موسی (ع) یا انفجار مطر از
سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان (۱) و سوگند ده شب
(یعنی ده ذی حجه که عرفه در آنست یا ده محرم که عاشورا در آنست یا ده
آخر رمضان که شب قدر تعبیه در اوست یا ده میانه شعبان که شب اراة ازوست
(۲) و سوگند بجفت و طاق (و مراد از جفت تضاد اوصاف مخلوقات است چون
عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و حیات از و ترا افراد
صفات الهی چون عز می ذل و قدرت می عجز و علم بی جهل و قدرت بی ضعف و
حیات بی موت یا شفع خلقند که و من کل شیء خلقنا و جین و فرد خالق که
تل هو الله احد و بقول جمعی جنت و طاق عناصرند و افلاك یا بروج سیارات یا
نماز صبح و شام یا درجات جنات و درکات نیران یا روز آخر و عرفه یا مسجدین
مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام (۳) و سوگند
بشب آنکه که بگذرد (یعنی شب قدر و در عین المعانی گفته که شب مزدلفه

۱- مشتمل بر ۳۰ آیه و در مکه نازل شده است

واضح آنست که یاد کردم سوگند عام گیرند آیا هست در این سوگند که
پسندیده مر خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگند است محقق جوابش
اینکه عذاب خواهد کرد مکذبان را

(۵) آیا ندیدی و ندانستی که چکرود برورد کار تو به قوم عاد یعنی ارم این عاد را عاد ارم
میگفتند ارم نام جدایشانست چه عاد بر عوص بوده و او بر ارم و ارم بر
سام بر نوح (ع) و گفته اند ارم نام بلده ایشان است در این تقدیر مراد اهل
ارم باشد پس عادیان را صفت میکند که (۶) خداوند قاصتهای بزرگ یا اهل
خیهها و خرگاهها (۷) آن قبیله که آفریده شد مانند ایشان (در درازی قد
بزرگی جسد در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلده عادیانست و ذات العباد
است یعنی شهری ارم خداوند بناء بزرگست چنان بنائی که مثل او
ندارد و قصد آن بر سبیل اجمال آنست که عبدالله بن قلابه بطلب شهری
آمده در صحاری عدن میگشت در میانانی شهری رسید که باره محکم داشت
و در حوالی آن قصور بسیار بود عبدالله بامید آنکه کسی را بیند و احوال شهر
خود پرسد بدر حصار آمد وی دید هر دو مصرعش مکمل بجواهر قیمتی و
هیچکس را آنجا نیافت منحیر شد و چون بشهر درآمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید
برستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از طلا و خشتی از ترمه و فرشها بر همین تیره
و بجای سنگ ریزه مروارید های آبدار ریخته و در حوالی هر قصری آبهای
روان بر روی آن لؤلؤ و مرجان و درختان بسیار تنهای آن از زر و برکهای از زبرجد
و شکوفه از سیم باخورد گفت هذا الجنة انی و عدا المعتقدون

مصرع

این چه منزل چه مقام است اینجا

پس قدوی از آن جواهر برداشت و در پشت بسته بپوشان باز آمد مردمان
آن گوهر را در دست او بدیدند و حمل بر یافتن گنجی کرده قصد ورد زبانها افتاد
ناحدی که حال اودا بمعاویه که در آنوقت حاکم شام بود اظهار کردند معاویه
ویرا طلبید و تمام حکایت اواز اول ناآشر استماع فرمود پس اودا در مجلس
بنشانید و کمب الاخبار را طلبیده پرسد که در دنیا شهری هست که بنای اواز

زیر و تفرقه باشد و درختان او مکمل بجواهر کعب گفت آری شهرست که حق سبحانه او را در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد .

بیت

شهری چه بهشت در نکویی چون قصر فلک ستاره رومی
و آنرا شادان عادی ساخته و او بادشاه عظیم قدر بوده و قصد سال عمر
داشته هر جا در عالم زری و جواهری بود همه را جمع کرد و صد قهرمان با
هر یکی هزار نوکر فرستاد تا شهرارم را بساختند و پس صد سال با تمام رسیده
ده سال دیگر به تهیه راه اشتغال نمود امرا و ملوک عالم را جمع کرد و از
دار السلطنه خود به تماشای آن شهر متوجه شد یکشبه راه میان وی و آن بنا
مانده بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بریشان زد و همه بپرند و
آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام که در زمان حکومت تومردی
کوته بالای سرخ رنگ سبز چشم که بر روی او خال و بر گردن علامتی باشد
بطلب شتری بدانجا رسد و آنرا ببندد پس باز نگرست و این قلابه را دید گفت
هو والله ذالک الرجل (۸) و دیگر چه کرد خدای تو بقوم نمود آنانکه
برینند کوهها را برای ما وای خود بوادی قرای (۹) و چه کرد بفرعون خداوند
قوی و لشکر بسیار (با صاحب اوقاد که نزد او بدان بازی میکرد یا مردم بطریق
چهار میخ تعذیب می نمودند) (۱۰) آنانکه از این سه گروه که بجهل و غوابت از حد
بندگی در گذشته در شهرها که حاکم بودند (۱۱) پس بسیار کردند در آن شهرها
تباهی را که آن مخالفت بود با حق و ستمکاری بر خلق (۱۲) پس برینخت بریشان
پروردگار تو و عی عذاب (چون عرب ضرب تازیانه را مستخر ترین عذاب
میدانسته هر گونه از عذاب را نیز سوط میکشند حق سبحانه بقانون کلام ایشان
عذابهای خود را سوط گفت و گفته اند درین کلمه اشعارست یا آنکه عذاب دنیا
ایشان را بنسبت عذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه است بضرر شمشیر
زیرا که عذاب آخرت اشد و ابقى خواهد بود) (۱۳) بدرستی که پروردگار تو
هر آینه خداوند گذرگاهست (یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از آفت کس که
در مرصاد نشسته و تمرصد گذرندگان است هم چنان هیچ چیز فوت نمیشود از

حق سبحانه چه همه را می بیند و می شنود و بر او پوشیده نیست .

بیت

هم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد يعلم السروا خفی صفت حضرت اوست
(۱۴) پس آیا آدمی را (یعنی ابی بن خلف) چون مبتلا کند مرگ او را
پروردگار او (یعنی آزمایش کند بتواند بگری و نیکو حالی) پس گرامی کند
بجاء و افتد و نعمت و هوش و بهشت بر او فراخ گرداند باسانی کاروی بسازد
پس گوید پروردگار من مرا بزرگ داشت و با من این کرامتها فرمود (۱۵) و
چون او را ببازماید بدرویشی و سختی پس تنگ سازد پروردگری او را پس گوید
آری کار من خوار کردم او (کافر کرامت خود را بتواند بگری داند و اهانت خود
را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه آسایش درویش بیحد و
آرام درویشان فزون از حد است .

بیت

ایدل اگر بدیده تحقیق بنگری درویشی اختیار کنی بر توانگری
(۱۶) نه چنان است که گمان برده ایدای کافران بلکه کرامت بطاعت
و منزلت به نصبت آن اگر هم که تسد الله اتکم و بدانید که من شمارا بفقر و
تسکستنی اهانت نمیکم (۱۷) بلکه اهانت بدانست که گرامی امیدارید بنیم
را و نفقه نمیدهید (۱۸) و تعریص نمیکنید یکدیگر را بردادن طعام بدرویش
(۱۹) و میخورید مال میراث را خوردنی سخت و بسیار (یعنی جمع میکنید میان حلال
و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدهید و بهرهای ایشان را خود میخورید)
(۲۰) و دوست میدارید مال را دوستی فراوان با حرس (۲۱) حقا که چون شکسته
شود زمین شکستنی یعنی باره باره گردد (۲۲) و بیاید آیات قدرت و آثار
هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود و بیاید فرشتگان بهر صه معشر صفی پس از
صفی بحسب منازل و مراتب خود (در تفسیر امام ابواللیث رحمه الله مذکور است
که اهل ایمانی عقیده وصفی باشد) (۲۳) و آورده شود امروز جهنم (در خبر
است که هفتاد هزار زمام باشد مردوزخ را و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی

جمع شده میکشند و دوزخ از خشم کافران میجوشد و میخروشد تا برصاآت آرند و بچپ عرش بدارند و در آن محل هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانودر آید و میگوید یارب نفسی نفسی و حضرت پیغمبر (ع) منفرماید که یارب امتی امتی و جهنم میگوید مالی و مالک یا محمد ترا بامن و مرا با تو چه کار حق سبحانه مرا بر تو حرام گردانیده است) آتروز یاد کند انسان گناهان خود را بایند گیرد یا آگاه شود از قباحت اعمال خویش و کجا باشد مرا اورا متفمت یاد کردن بایند گرفتن چه محل تنه گردن یا باشد نه عقبی و چون بنده ببند که بند گرفتن سود نمی دارد از روی حسرت (۲۴) گوید ای کاش یکی پیش من مستدام عمل خویشی برای زندگانی من در این عالم (۲۵) پس آتروز عذاب نکند کسی را مثل عذاب خدای هیچیک از مردمان (۲۶) و بند نکند به سلاسل و اغلال هیچکس را مانند بند کردن خدای هیچکس بنی کسی قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی را در آتروز زیرا که فرمان مر خدا را باشد و گوید خدای درد دنیا نزدیک مرک با مؤمن (۲۷) ای نفس آرام گرفته بند کمر من شاگرد بودی در نعمت و صابر بودی در سختی (۲۸) باز گرداند دنیا بسوی موعده و ورود کار خود در حالتیکه پسند کننده ای آنچه بتو داده اند پسندیده در نزد خدای و چون روز قیامت شود گوید (۲۹) پس در آئی در زمره بندگان شایسته مر و در آئی به بهشت من (مقصود از جنتها است بار مره مقربان و نزدیکان و خاصان حضرت من) (۳۰)

سورة بلد (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

سو کند میخورم بدین شهر یعنی مکه معظمه (۱) و حال آنکه تو فرود آمده ای بدین شهر (بآنکه مکه موضع امن و مشاء خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است) هم را بدو مقید ساخت بجلول حضرت رسالت پناه در اونا معلوم شود که شرف مکان بسکین است.

(۱) مشتمل بر ۲۰ آیه و در مکه نازل شده است

تفسیر

ایکعبه را زمین قدوم تو صد شرف وی مروه را زمقدم پاک تو صد صفا بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ یسرب ز خاک تو باروتی و بها گفته اند تو حلال بدین شهر مکه یعنی هر چه خواهی از قتال با آنچه بر دیگران حرام است یک ساعت بر تو حلال خواهد بود و این وعده است بفتح مکه و قتل بعضی در اوا این از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل (۲) و سو کند به بدو یعنی آدم را ابراهیم و آنچه زاده است یعنی ذریه حضرت محمد است و گفته اند والد محمد است و ما ولد است او حق سبحانه اسم یاد میکند بحسب خود و بامت او و جواب قسم اینکه (۳) بدو سستی که آفریده ایم آدمی را در سختی و رنج یعنی آنچه بوقت ولادت و رشاع و فطام و معاش و حیات و موت بدو میرسد با خلق کرده (او الاسدین را در غایت قوت و قوت او چنان بودی که ادیمی زیر پای نهادی و ده تن او را بکشیدندی ادیم باره باره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من دست رس نیست و پیوسته پیغمبر من را جفا کردی حق سبحانه و تعالی فرمود که (۴) آیا ندارد ابر الاسدین آنکه قادر نشود بر او کسی که از او انتقام بکشد (۵) میگوید ضایع کردم در عداوت پیغمبر مال بسیار (چه رشوة بمردم دادی تا پیغمبر «من» بیازارند) (۶) آیا می ندارد آنکه ندیده است او را بکی در وقت نفقه کردن او تا از او سؤال کند که چرا چنین میکنی یعنی خدای ویرا دیده و بر آن نفقه مجازات خواهد فرمود (۷) آیا ندادم ویرا دو چشم که بدان بیند (۸) و زبانیکه بدان سخن میگوید و دواب که دهان او را می پوشد و بر نطق واکل و شرب مقاومت آدمی نمایند (۹) و نه و دیم ویرا راه پستان تا بعد از ولادت در آن چسبیده بشیر خوردن اشتغال نموده یا او را نه و دیم راه حق و باطل با نزال کتاب و ارسال رسل (۱۰) پس نکندشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا (عقبه مثلی است تشبیه کرد مجاهد را بانفس و شیطان بر رفتن کسی که به تعب و تکلف بر عقبه بالا رود ملخص سخن آنست که چرا مالی که در عداوت پیغمبر (من) نفقه کرد در اقامت عقبه نکرد بآنکه صرف کند در راه حق) (۱۱) و چه دانی که چیست عقبه یعنی

سبب گذشتن بران (۱۲) رها نید گردنی از بند بندگی یعنی مدد کردن درون
مکاتب (۱۳) یا خوراندن طعام در روز واماندگی یا کرسنگی بود یعنی
(در وقتیکه طعام بدشواری یا بند او بخوراند) (۱۴) بشیعه را که خداوند قرابت
باشد یعنی با مطعم خویشی دارد (۱۵) یا مسکینی را که خداوند خاک بود یعنی
بملای از فقر بر خاک نهاده باشد و این کنایت است از احتیاج و تنگدستی و در
ماندگی و این چنین کس عیال مند است یا وام دار یا پیمار یا خواستار یا
غریبی دور از ديار (۱۶) پس باشد این آزاد کننده با طعام دهنده از آنانکه ایمان
آورده اند چه قبول همه خیرات بشرط ایمان است و وصیت کردند بیکدیگر را
بشکبیانی بر طاعت و یا از مصیبت و یاد نصرت دین الهی بر انواع مشقت و
وصیت نمودند به بخشایش و مهربانی بر بندگان خدای (۱۷) آن گروه مؤمنان
صابر مهربان اصحاب دست راستند که از جانب بزمین عرش به بهشت روند یا
خداوند بمن و برکت اند (۱۸) و آنانکه نگر و بدند به نشانه های مابین بدلائل
نصب کرده بر حق از کتاب و حجت ایشان اصحاب دست چپ بدوزخ برند یا
ایشان اهل شجاعت و نکبت اند (۱۹) و برایشان است در دوزخ آتش پوشیده
یعنی بر آن در که در آنجا منصب باشند به طبق به پوشند و مشروط سازند که
نه روحی بدان در آید و نه دودی از آن بیرون آید (۲۰)

سورة الشمس (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

و گویند بافتاب و تابش وی چون بلند گردد به وضع چاشت رسد (۱)
و بماء چون از بی رود آفتاب را یعنی پس از آن غروب کند در ایله اهلل یا
طلوع او تالی غروب شمس باشد در ایله البدر (۲) و سوگند بروز چون روشن
کند زمین را یا ببرد آند زنگ و تیره گی شب را (۳) و شب چون بپوشاند
آفاق را یا خورشید یعنی ضوه او را (۴) و سوگند با آسمان و بکسیکه او را بنا

(۱) مشتمل بر ۱۵ آیه است و در مکه نازل شده

کرده است (۵) و بزمین کسیکه او را گسترده است (۶) و سوگند بنفس آدم و کسیکه
نسویه اعضای او فرموده است (۷) پس الهام داده و اعلام نموده مر آن نفس
را دروغ و ناباکی و بی باکی او و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمانبرداری او را
یعنی بیان کرده و روشن ساخته و تعلیم داده اند (جواب قسم چیست) (۸) به -
درستی که رستگار شد هر که پاک کرده نفس خود را از ادناس و ذائل و پائشو و
نما داد او را با انواع و اجناس فضائل (۹) و بدرستی که بی بهره ماند هر که کم
کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا کم ساخت قدر و مرتبه او را بزمصیبت و
ضلالت (و این عباس روایت کرده است که حضرت رسالت پناه «ص» نزدیک
تلاوت این آیت فرمودی اللهم آت نفسي تقوايها وزكها آت خیر
من زكها آت ولیها و مولیها و محققان بر آنند که تزکیه نفس موجب
تصفیه دلست هر گاه که نفس از شوائب هوا مزکی شود فی الحال دل از لوث
تعلق بماسوی مصفا گردد .

بیت

تا نفس مبرا ز مناهی نشود دل آینه نور الهی نشود

(۱۰) نکذیب کردند قبیله نموده سبب طغیان بود مر صالح «ع» (۱۱)
و فتیکه برخواست بدیعت ترین آن قبیله که قدران ابن سالف بود با جمعی
«فر ناقة و قصد آن (۱۲) پس گفت مرا ایشان را فرستاده خدا یعنی صالح علی
نبینا و آله و علیه السلام دست بدارید ناقة خدا را و گرد میگردید مشرب او را
(یعنی آئیکه میآشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرود نیاید) (۱۳) پس تکذیب
کردند صالح را در نزول عذاب پس بی کردند ناقة را پس هلاکت بیکپارگی
فرستاد بر ایشان پروردگار ایشان بسبب گناه ایشان پس بکسان گردان دمدمه را
بر همه تا صفار و کبار ایشان بمردند (۱۴) و نترسد خدای عاقبت هلاکت را
یعنی همه را هلاک کرد و نترسد از تبعه آنچه کس را بروست نیست اتبعات را
مرا و راه نی (۱۵)

آوردند اند که امیته ابن خلف بلال را که بنده او بود بانواع از ارها عذاب میکرد تا از دین برگردد و هر زمان آتش محبت ربانی در باطن او افروخته میبود .

دیت

آنجا که منتهای کمال ارادت است هر چه دور پیش محبت زیادت است روزی صدیق دید که امیه او را بر خاک گرم افکنده بود و سنگهای تفسیده بر سینه وی نهاده و او در این حال احداً احد می گفت ابو بکر صدیق دل مرا بسوخت و گفت امیه وای بر تو این بنده خدا را چند عذاب میکنی امیه گفت با ابا بکر اگر دلت بر او میسوزد تو را از من بتر گفت بچند میفروشی گفت عوض میکنم او را بنسطاس رومی و او غلامی بود از آن صدیق و ده هزار دینار از روی قیمت استمداد داشت صدیق او را گفته بود که اگر ایمان آری آن مال که توداری و در آن تجارت میکنی بتوبیخشم نسطاس مسلمان نمیشد و دل صدیق را از او ملول بود چون این کلمه را از امیه شنید غنیمت شمرده نسطاس را بانعام استمداد او را بداد و بلال را بستاند و فی الحال بامیه ثواب اخروی او را آزاد کرد حق سبحانه و تعالی این سوره فرستاد و از سیرت صدیق خبر داد و فرمود هر که مال را نفقه کرد و یادش او را تصدیق نمود (۶) پس زود باشد که اسانی دهیم وی را برای طریقه نیکو که سبب اسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند که یسرو روح در او است (۷) اما کسیکه بغل کرد بمال خود یا گفتن کلمه توحید و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای و بدین سبب بموجبیات آن رغبت نمود (۸) و تکذیب کرد خصلت نیکوتر را که تدبیر است بدین اسلام یا وعده حق را باور نداشت (۹) پس مهیا گردانید مرا و را برای صفتی که مؤدی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد (۱۰) دفع نمیکند از او عذاب را مال او که بدان بغل کرد چون بمیرد یا بسر در آید یعنی بیفتد در قبری یا در قعر دوزخ (۱۱) بد رستیکه بر ماست بیان کردن باطل و حق و وعده و وعید (۱۲) بد رستیکه ما راست ان سرای عقی و این سرای بیشین که دنیا است چون مالک هر دو ملک ما یم هر چه خواهیم عطا فرمائیم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

سوگند است بر این پیشانی که در آن روزی که من از میان شما می‌روم
روز بیرون روشن شد و شب بهر حال کمرنگ ماند (۱) و من گفتم ای رسول خدا
نور ماده را (یعنی آدم و حوا را) بماند کرو مؤنث از جمیع حیوانات جواب قسم
این است (۳) بدرستی که جزای همه شمارا در کردارها هر آینه پراکنده است
(یعنی مختلف افتاده و مناسب عمل بعضی را ثواب کرامت و جمعی را عقاب و ملامت
پس بیان اعمال مختلف و پاداش آن میکنند و میفرمایند) (۴) پس ما هر که بداد
مال خود را در راه خدای و پرهیز کرد از شرک و کبائر (۵) و تصدیق نمود
کلمه نبکو تو را که لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعده عوض را که ما انفقتم
من شتی وهو بخلافه (اغلب مفسرین برآنند که این سوره بخشی در شان سبوت
ابوبکر نازل شده و برخی گفته اند در صفت ائمه ابن خلف یا ابوجهل فرود آمده
در کشف الاسرار آورده است که درباره دو کس است یکی اشقی که پیشرو
صدیقان است از این امت یعنی ابوبکر صدیق و یکی اشقی که پیشوای زندیقان
است از اهل ضلالت یعنی ابوجهل و در فائحه سوره که شب و روز قسم یاد میکند
اشارات است بظلمت یکی و نورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کس را آن
که راهی نبود که ابوجهل شقی را در روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت
ظاهر نشد که ابوبکر صدیق تقی را .

مثنوی

سر روشندان صدیق اعظم
ز مهرش روز دین را روشنائی
سینه دل کجی کند این قول یاور
که شد اقلیم نصیبش مسلم
بدو اهل بیتین را آشنائی
تفاوتهای دوران بین ز داور

(۱) مشتمل بر ۲۱ آیه است و در مکه نازل شده

که شد اقلیم تصدیقش مسلم
بدو اهل بیت را آشنائی
تفاوتهای دوران بین زداور

(۱۳) پس بیم کنیم شما را ای اهل مکه بآتشی که زبان زنده (۱۴) نباید در او بطریق ازوم و دوام مگر بدیخت تر (یعنی امیق یا اوجهل) (۱۵) آنکسکه نکذیب کرد پیغمبر را و روی بگردانید از ایمان و طاعت (۱۶) و زود باشد که دور کرده شود از آن آتش برهیز کارتر (یعنی بوبکر صدیق) (۱۷) آنکه میدهد مال خود را میجوید بدان پاکی و نیکنامی (کافران گفتند که بلال حق داشت در ذمه ابوبکر که او را بخیرید و آزاد کرد حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان را فرمود) (۱۸) و نبوده هیچکس را نزد او (ابوبکر) از معنی و منتهی که مکانات کرده شود (۱۹) لیکن این کار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگتر است (۲۰) و زود باشد که خشنود گردد و برسد یثوایی که موعود او است (۲۱)

سورة الضحی (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(آورده اند که چند روز قبل بحضرت نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بگذاشتند که خدای محمد او را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه رد سخن ایشان فرستاد که) سو کند بچاشتگاه که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافت و نوروی متراشد گشته (و گفتند ضحی وقتی بود که خدای بر آنوقت ناموسی علیه السلام سخن گفت و سحره فرعون در آنوقت سجده کردند و بقولای مراد رب الضحی با صلوة ضحی) (۱) و سو کند شب آنگاه که تاریک شود و اشیاء را بظلمت به پوشد (امام شیری فرمود که قسم شب معراج است صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته که مراد از روز و شب کشف و حجاب است که نشان نسیم لطیف و مسموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال یا شارت است به روشنی وی محمد «ص» و کنایت از سیاهی موی وی .

(۱) مشتمل بر ۱۱ آیه و در مکه نازل شده است

نیت

والضحی و مزی زروی و همچو ماه مصطفی است

معنی والیل کیسوی سیاه مصطفی است

حق سبحانه بدین ها که مذکور شد قسم یاد میکنند که (۲) فرو نگذاشته است تو را پروردگار تو و دشمنی نکرفته (این عباس رضی الله عنه فرمود که حضرت رسول «ص» را بشارت داد بفتحی که امت او را در دنیا خواهد و اکثر بلاد به بوزع تسخیر ایشان خواهد آمد آنحضرت بدان مؤده سرور گشت و آیت آمد که) (۳) و سرای دیگر یعنی کرامتیکه حق سبحانه سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت و آن هزاره صراست در بهشت از مروارید و رو خاک آن از مشک از فرود و هر کوشکی از خدم و حور و نعه و امته و آنچه لاق آن بهتر است برای تواز کرامت نخستین که فتح بلاد است یا نهایت امر تو بهتر است از یدایت چه ساعت بساعت بر درجه و درجه رفت متصاعد و بر ذروه کمال مرقی است (۴) و زود باشد که عطا دهد ترا آفریدگار تو یعنی مرتبه شفاعت درباره کنه کاران امت پس تو خشنود شوی (یعنی چندان عطا ارزانی دارد کوئی بس است و من راضی شدم امام محمد باقر علیه السلام میفرماید که ای اهل عراق شما میگویند که امید وادترین آیت قرآن اینست که لا تقطرو من رحمة الله و ما اهل بیت بر آنیم که امید بابت ولسوف بمطیک ربك فترضی بیشتر است چه حضرت رسالت پناه راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد .

نظم

نماند بدوزخ کسی در کرو که دارد چنین سببی پیشرو

عطای شفاعت چنانش دهند که امت تمامی زدوزخ دهند

در معال از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسالت پناه فرمود که پرسیم پروردگار خود را بپرسیدنی و دوست میدارم آنرا که نپرسید میگویم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی و فلان را و فلان را این و آن عطاء دادی حق سبحانه گفت ای محمد «ص»

(۵) آیا نیافت پروردگار تو ترا کودک ی پدر پس جای داد ترا در کنف کفالت جد و عم تو (در بحر الحقایق آورده که قرار دادیم ترا در یتیم و در صدف ختم نبوت جای داد .

نبوت

پس که غواص کرم در تک دریای قدیم

غوطه زد تا بکف آورد چنین در یتیم

با دید ترا که گوهر بیکان، بکمال قابلیت از همه کائنات منفرد بودی و بقطعه علاقه از ماسوی منوحه ترا متمکی ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست (۶) و یافت تو را خدای تو راه کم کرده (بر دروازه مکه و قتیکه حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بهجد و مادر تو - پیاد) پس راه نمود ترا (یا آنکه جدت را بر سر تو رسانید با در راه شام و قتیکه با عبیره به تجارت رفت بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل را فرستادم تا زمام شتر تو گرفته با راه آورد باراه نیافت بودی بهلم و احکام ترا بآن راه نمود و در حقایق سلمی مذکور است که ترا یافت دوستی مستغرق در معرفت و محبت بر تو منت نهاد و به مقام قرب رسانید (۱) (۷) و یافت ترا در ویش عبدالدار پس توانگری ساخت ترا (بمال خدیجه یا بآنکه تجارت کردی با غنائم که از کفار از رفتی در حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهده خلق ترا غنی گردانیدم بمکاشفه انوار جمال خود) (۸) پس اما یتیم را قهر ممکن و قدر ایشان بشناس که تو شربت یتیمی چشیده (۹) و اما سائل را نانک مزروع و محروم مساز که درد بی نواشی و تشنگی کشیده (۱۰) و اما بنعمت پروردگار خود که نبوت است حدیث کن (یعنی احکام آنرا بخلق برسان که نعمت منعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که نعمت چیزیست محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکوک است پس حق سبحانه و تعالی حبیب خود را فرمود که از نعمت من سخنی گوئی

۱- یا آنکه ترا یافت کم شده راه نمود ترا بوحی و قرآن بر تو فرستاد که بهدایت قرآن بشر را از چاه ضلالت نجات داده و بشاه راه تمدن و مسپار فرمودی (محمودی)

که خلق محتاجند و محتاج چون ذکر منعم شنو دیند و میل کند و او را دوست دارد پس بجهت تجدد بنعمت من خلق را دوست من میگردانی و من ایشان را دوست میدارم (۱۱)

سورة الانشراح (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا ما کاشاده نکرده ایم برای تو سینه نورا (تا مناجات حق و دعوت خلق و غم امت در روی گنجد یا معنا آنکه آیا دل ترا کنجایش ندادیم که هر چه از اسرار وحی برتر وارد شود قبول تواند کرد و گفته اند شرح صدر بشارت است و آنچه در اخبار آمده از شکافتن سینه آنحضرت و چنان معلوم شد که شق صدر آنحضرت متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعه آنحضرت بوده و برا برده با در نوبت ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا بازم از بهشت نوبتی دیگر این صورت بوجود پیوسته و در شب معراج جبرئیل مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من میشکافت و میکائیل طشتی از آب زمزم آورد درون سینه و عروق و حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل دل مرا بیرون آورد و میشکافت و بهشت و در آخر طشتی از طلا که از حکمت و ایمان آوردن و دل مرا از آن پر ساختند و باز به جای آن بنهادند نقل است که بغضاتی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذت آنرا هنوز در عروق و مفاصل خود مییابم .

دست

دلخ خزینه اسرار بود دست قضا درش بیست کلیدش بدستشانی داد

(۱) و فرو نهادیم از نو بار گران ترا (۱) باریکه گران ساخت پشت ترا (که آن اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تدریس آنحضرت و گفته اند مراد غم گناه امت است که بدان گران بار بودی آنرا بر گرفتیم و شفاعت

۱- مشتمل بر ۸ آیه و در مکه نازل شده

ترا در باره ایشان قبول فرمودیم) (۳) و برداشتیم برای اظهار قدرت و ذکر ترا (به نبوت و رسالت و خانمیت یا بآنکه نام ترا بر قرین نام خود ساختیم و اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا باد کنند یا خود بر تو سلام فرستادیم و دیگران را امر کردیم بدو دادن بر تو ذوالنون مصری قدس سره فرمود که رفت ذکر اشارت بآن است که همه انبیاء بر حوالی عرش جولان مینمودند و طائر همت حضرت بالای عرش پرواز میکرد

4n1a9

سیر غ فم هیچکس از انبیا نرفت آنجا که تو بیال کرامت پریده
هر يك بقدر خوبش بجائی رسیده اند آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده
ای محمد «ص» صبر کن (۴) پس بدرستی که بادشواری در دنیا آسانی
است در آخرت (۵) بدرستی که بادشواری که در مکه ترا همت آسانی بود در
مدینه (و در موضح آورده که با عسری که در مدینه باشد پسری است در بهشت)
(۶) پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس رنج کش در مراسم
عبادت (یا چون از نماز فارغ گردی چه کن در دعا یا چون از گذارش احکام
فراغت یابی با استغفار اوزار امت مشغول شو در سفر تا سم از فتوحات میآورد
که شیخنا ابومدین مغربی قدس سره در تاویل این آیت فرموده که چون فارغ
شوی از مشاهده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال رحمن
(۷) و بدعای پروردگار خود پس رغبت کن (در همه وقت و هر چه خواهی از
او بخواه که قادر بر اتمام حاجات و انجام مرادات جز حضرت او نیست و
سخن تو بر درگاه او بپذیرد است و دعوت طیب است و در میان دو

بیت

چه مقصود کون و مکان بود نیست خدا میدهد آنچه مقصود نیست (۸)

سورة التین (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

سو کنند بانجیر و زیتون (در انوار آورده که تخصیص این دو میوه
آن است که انجیر میوه پاک است و بی فضله غذای لطیف سربیع الهضم و دوائی
شریب و غیره و در محل مذکور ظاهر نایب دافع ریت مشابه مفتوح شده و مگر
و سیرز و مسمن بدن و کرده در خیر آمده که بواسیر را قطع کند و نفوس را
فایده دهد و زیتون میوه است و نان و خورش دارا و روغن دارد بسیار نفی
دهنده و گفته اند که مراد از انجیر و زیتون نسبت ایشان است و آن دو کوه
است در ارض مقدس یکی طور سینا و دیگری کوه تینا که هر یکی ممبدیکی از انبیا
بوده با دوم مسجد دمشق و بیت المقدس است و در معالم فرموده که تین مسجد
اصحاف کهن و زیتون مسجد ایلیا و در تینان گفته اند که جبل جودی و جبل
بیت المقدس است که حق سبحانه بدان قسم یاد میکند (۱) و سو کنند بطور
سینا یعنی که محل مناجات حضرت کلیم است (۲) و قسم بدین شهر امان دهنده
(یعنی مکه معظمه مولد مبارک سید عالم است در بحر الحقایق آورده که قسم
است بزبان اهل بشارت بشجره منبیه قلبیه که شمر نمره علوم دینی است و
شجره زیتون مبارک که سیریه که روشنی بخش مصباح دل است و طور سنین
روح معنی است که بتجلی الهی مجلاست و بلاد امین خفی که محل امن و امان
است از هجوم آفات تعلقات اکوان جواب قسم اینست که) (۳) بدرستی که
ما آفریدیم آدمی را در نیکوتر نگاشتنی (یعنی مخصوص گردانیدیم از میان
حیوانات با انتساب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و اجتماع خواص
مکونات با مخلوق ساختیم او را مظهر اتم و اکمل و مجلی اعم شامل تا حامل
امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود) (۴) پس باز گردانیدیم او را
بر زیر زمین همه فرو تران (یعنی عالم طبیعت باز نده گردانیدیم بوی آثار
ظهور و اظهار و احوال و امور و اشعار را و چون دقائق حقائق این آیت در جواهر

التفسیر به بسطی دایمیر سمت تحریر یافته اطلاع بر آن حواله بمطالعه آنست
گفته اند معنی آیت آنست که آفریدیم انسان را در نیکو ترین صورتی و او را
باز بردیم پس خرافت که او را عمر است و اسفل السافلین اشارت بر آن است
و در آن وقت هیچ کار نتوان کرد و کسی را در آن پس هیچ مزدی نباشد
(۵) مگر آنانکه بکرویده اند و کرده اند عملهای ستوده بایست پس مراشان
راست مزدی نایریده و کم نباشد (یعنی همچنانکه در جوانی وصحت بن مزد
عبادت ایشان می نوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمیکند بهمان دستور
مزد ایشان ثابت است) (۶) پس چه چیز ترا بر تکیذیب میدارد ای منکر بهشت
پس از ظهور دلائل تا مقرر نمیشوی جزا و حساب (۷) آیا نیست خدای حکم
کننده ترین حاکمان (یعنی هست درخبر آمده که هر که بگوید الیس الله
بالحکم الحاکمین باید که بگوید بلی و انا علی ذالک من الشاهدين) (۸)

سورة الملک (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(جمهور علماء بر آنند که اول چیزیکه از قرآن نازل شد پنج آیت
است از اول این سوره و بیان اینحال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت در غار
حرا تکیه داشت یا بر بالای کوه ایستاده بودند ناگاه جبرئیل علیه السلام بر
وی ظاهر شد و گفت ای محمد (ص) حق متعال مرا بتو فرستاده است و رسول
خدایی بدین امت آنگاه گفت بخوان فرمود ما انا بقاری چنانچه بیطلافت شد
پس جبرئیل ویرا بکرفت و بیفشرد پس نگذاشت و گفت بخوان فرمود که ما
انا بقاری دیگر باره بکرفت و بیفشرد و بگذاشت و گفت اقراء باسم ربك
الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل از زیر پر خود نامه از حریر بهشت که
برو یا قوت منسوج بود بیرون آورده نزد آن سرور انداخت و گفت بخوان فرمود

۱- مشتمل بر ۱۹ آیه و در مکه نازل شده

که من خواننده نیستم و درین نامه چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل او را بخود
ضم کرد بیفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت
واقم شد آنکه ویرا بگذاشت و این آیات قرآن بخواند (بخوان قرآن را در
وقتیکه افتتاح کننده باشی بنام پروردگار خود آنخدا می که بیافرید همه چیز
را با خلق کرد آدم را از خاک (۱) بیافرید آدمیان را از خونهای پست (۱)
(۲) بخوان (تکرار از برای مبالغه است) و پروردگار تو بزرگتر است از همه
بزرگان (و کرم او زیاده از کرم همه کریمان است) (۳) آنخدای که پیاموزانند
نورشنن بقلم (ناعلم را بخط نهد کنند و دور آن بنامه آگاهی دهند و در تبیان
آورده که حق سبحانه آدم را تعلیم کتابت داد اشهر آنست اول کسی که
خط نوشت ادریس بود) (۴) پیاموخت خدای آدمی را آنچه نمیدانست با
محمد را تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانان بود (۵) حقا که بدرستی
که آدمی (یعنی ابو جهل) هر آینه از حد میرود و گردن کشی می کند (۶) بآنکه
می بیند خود را که بی نیاز شده است (یعنی توانگر و چرا کسی بسبب مال طاغی
شود و عبادت حق فرو گذارد) (۷) بدرستی که بسوی آفریدگار تست باز گشت
همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه اموال

بیت

توانگری نه بمالت نزد اهل کمال

که مال طالب کورست بهماز آن اعمال

(۱) از معجزات قرآن یکی اخبار بچگونگی نطفه است که در این
آیت شریفه خبر میدهد که انسان را از علق آفریده و علق کرمی است که شبیه
به میم کوفی است (ه) و در آبهای را کد است و علم امروز نشان میدهد توسط
متر و سکوپ که نطفه آدمی دارای دوست ملین تا ششصد میلیون حیوانه انانی
است که شبیه به اقیانوس است و از این همه ذرات فقط یکذره خود را بیچه دان مادر
رسانده و با نطفه مادر وارد بچه دان میشود لذا این همان (م) میم ممکن الوجود
است که لباس ظهور پوشیده و تمام لوازم ظهور را بخود نسبت میدهد و میگوید
سرم دلم مالم چشمم گوشم فرزندانم و خاندانم الخ (محمدی)

آورده اند که ابو جهل گفت اگر به بینم محمد (ص) را در سجده هر آینه پس بزخم کردن او را بقدم خود روزی آنحضرت نماز میگذارد او را خبر کردند بشتاب جانب آنحضرت روان شد و بدو نارسیده بازگشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضای او افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود محمد (ص) خنثی دیدم از آتش واژدهای دهن باز کرده و مرغان پر در پر بافته این خبر بحضرت رسیده فرموده که اگر نزد من آمیدی ملائکه ازو عضو او را بر بوندی و این آیت آمد (۸) آیا می بینی تو آنرا که باز میدارد (۹) بنده کامل را که محمد (ص) است بوقتی که نماز میگذارد (۱۰) آیا می بینی تو اگر باشد بنده منهد از نماز برآید راست (۱۱) بامیفرماید خلق و برهیز کاری او را باز توان داشت از آنحال (۱۲) و تکرار جهت تاکید است آیا می بینی که اگر تکذیب کند ابو جهل ترا با سخن حق را مطلقا و روی بگرداند از ایمان و برگردد از طریق فرمانبرداری که مستحق چه نوع باشد از عذاب (۱۳) آیا ندانسته است (ابو جهل یعنی دانا نیست) بآنکه از روی تحقیق خدا می بیند قصد او را مرحیب خدای را بزرگان گفته اند که در کلامه ان الله بیری هم وعید مندرج است و هم وعده یعنی ای زاهد برستش نمای که ترا می بیند و ای فاسق توبه کن که ترا می بیند ای مرا ای اخلاص و رز که ترا می بیند و ای زاهد در خلوت مکن قصد گناهی که ترا می بیند درویشی بعد از گناهی توبه کرده بود و پیوسته میگریست گفتند چند گریه کنی که خدا غفور است گفت آری هر چند عفو کند و اما خجلت آن را که او میداند و می بیند چگونه از خود دهع کنم .

فرد

گیرم که تراز سر کنه در گلری زان شرم که دیدی که چه کردم چکنم

شهر

سر خجالت درویش از آن بود در پیش

که کر گناه پیخشد شرمساری هست

آورده اند که نوبت دیگر حضرت رسالت پناه (ص) نماز میگذارد

ابو جهل امین بر رسید و گفت ای محمد (ص) نه ترا نهی کرده ام از نماز و آن حضرت او را تهدید بسیار کرد و وعیده فرمود ابو جهل گفت مرا میترسانی حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگتر است و اهل مجلس من بیشتر اند آیت نازل شد (۱۴) حقا که ابو جهل اگر باز نایستد از ابتدای محمد (ص) بگیرم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشمیش (۱۵) دروغ گوی خطاکار (وصف ناصیه مکذب و خطا بطریق اسناد مجازی است و مراد صاحب ناصیه است) (۱۶) پس گوی بخوان (ابو جهل اهل مجلس خود را) (۱۷) زود باشد که ما بخوانیم زیانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم (۱۸) نه آنست سخن که او گوید قرمان مبر او را بر ترک نماز (یعنی بر مخالفت او ثابت باش) و سجده کن بردوام خدای را و نزدیک شو (بعضرت احدیت در حدیث آمده وقتی بنده بیرون کار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده چهاردهم است و در فتوحات این را سجده طلب و قربت گفته (۱۹)

سورة القدر (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(حضرت رسالت پناه (ص ع) و صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد اصحاب متعجب شدند و گفتند ما باین عمرهای کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره نزول فرمود که) بدوستیکه ما فرستادیم قرآن را (کنایت غیر مذکوره دلالت بر قدر و شهرت او میکند یعنی از بزرگی و شرف مسافتی است از تبریع بآن و دیگر انزال آنرا بخود اسناد فرموده در وقت متبرک چنانچه فرموده) در شب قدر (یعنی ابتدای نزول او در آن شب بوده) بانزول تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ باسمان دنیا آمده و در بیت الامت بسفره - پرده اند و روح الامین در مدت بیست و سه سال آیت و سوره سوره بحسب مصالح وقت بدینا آورده)

(۱) مشتمل بر ۵ آیه و در مکه نازل شده است

(۱) و چه چیز دانا کرد تورا نادانی که چیست شب قدر (یعنی شب با عزت و شرف که هر که در او طاعت کند عزیز و مشرف گردد با عملی که در او واقع شود نزدیک خدای با قدر بود و گفته اند قدر بمعنی حکم است یعنی در آن تفصیل کننده هر کاری منجون بحکمت که تقض بر آن راه نیابد یا بمعنی تنگی است که زمین در آن شب برملائک تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند) (۲) شب قدر بهتر است از هزار ماه (که نمازی بنی اسرائیل در آن چهار کرده مر کسی را که در بابد و بطاعت بروز آورد شب قدر بقول امام اعظم دایر است در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علماء بر آنند که در ماه رمضان است در دهه آخر در شعبان و ترا امیدوار تر است و اصحاب امام شافعی بیست و یکم و سوم را اختیار کنند و حنفیه شب بیست و هفتم است فی الجمله عدد حروف ایلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه هی که از کلمات این سوره است بیست و هفتم است فی الجمله قول اخیر را ناپدید میکند و حکمت در اخفای شب قدر تعظیم همه شبهاست و احیای آن بمبادت است نه بیداری.

بیت

ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی

هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی

(۳) پس فرود آید فرشتگان بزمین با با آسمان دنیا و جبرئیل بابشان درین شب مبارک (وقولی آنست که باملائک فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صغی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی به و انقت ملائک در تفسیر حضرت خواجه محمد یار سا قدس سره مذکور است که روح پیغمبر ما (صع) فرود آید و در بصائر فرمود که جبرئیل با فرشتگان که ایشان را باز میبایان علاقه و آشنائی هست فرود آیند و بیخانیهای مؤمنان در روند و جبرئیل مؤمنانرا مصافحه میکنند و علامت مصافحه جبرئیل اشتهار جلد و رفت قلب و املک چشم بود برای شرف این شب است که ملائک و روح بزمین آیند به فرمان آفریدگار ایشان از بهر کاری از غیر و برکت (۴) سلامت است از همه

آفات شب قدر نادمیدن مفیده صبح (اسرار علماء و عرفا درین سوره بسیار است و در جواهر التفسیر شده از آن مذکور است و الی الله ترجع الامور) (۵) سوره بینه (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

نبودند آنانکه کافر شدند از اهل کتاب (یعنی یهود و نصاری) و از مشرکان عرب باز ایستاده گان از کفر تا آنکه گاه که بدیشان آمده حجتی روشن (۱) فرستاده از خدای (که محمد ص ع است) میخواند بر امت خود صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان (یعنی قرآن و آنرا صحیف گفت برای تعظیم با آنکه جامع اسرار جمیع صحیف است) (۲) در آن صحیفها نوشتههای راست است و درست (یعنی احکام و مواعظه مقصود از این آیت آن است که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آئین خود بودند تا یقین بر بیاید و ایشانرا با ایمان خواند بعضی بمدد توفیق الهی بدولت ایمان رسیدند) (۳) و متفرق نشدند (یعنی اختلاف نکردند در شان محمد آنانکه داده شده اند کتاب را) مگر از پس آنکه آمد بدیشان پیغمبر ص (یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آن که مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و برخی کافر شدند) (۴) و امر کرده نشدند اهل کتاب مگر آنکه برستش کنند خدا بر ایاک کنند گان برای خدا کیش خود را (یعنی از شک و الحاد پاکیزه باشند) میل کنند گان از عقاید باطله بدین اسلام و دیگر مامورند بآنکه بگذرانند نماز مفروضه را در اوقات آن و بدهند زکوة واجب را به محل آن و آنچه مامور شده اند بدان دین و ملت راست (۵) بدرستی که آنانکه نگر ویدند از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و از مشرکان یعنی بت پرستان در آتش دوزخ باشند روز قیامت جاویدان در آن ایشانند آن گروه ایشانند بدترین همه آفرید گانند (۶) بدرستی که آنانکه گرویدند و کرده اند عملهای پاک و ستوده آن گروه ایشانند بهترین همه آفرید گان (۷) یاداش اینان که خیر الخلق اند نزدیک پروردگار ایشان بوستانهای اقامت است که می رود از زیر اشجار آن جویها (چه بوستان بی آب روان نشاید) بایند گانند ایشان در آن

(۱) مشتمل بر ۸ آیه و در مدینه نازل شده است

بهشتها همیشه (ناکید خلود است) (۸) خشنود باشند ایشان از خدای بدادن ثواب بی حساب بدیشان و ایشان را نعمتهای مرادات و غایات الغایات (یعنی دولت لفا که مطلب اعلی و مقصد انصی باشد برسانند.

بیت

دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی مقصود ما ز دنیا و عقبی لقای تست آنچه مل کورشد از جنت و رضوان برای آن کس است که پترسد از عقوبت پروردگار خود و ببوجبات مشوبات اشتغال نماید.

سورة الزلزال (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی (وی که مقرر است نزدیک نفعه اولی با ثانیه بدان در هم شکسته شود) (۱) و بیرون آرد زمین بارهای کران خود را که اجساد اموات و دفاین و کنوز است (یعنی براند از راز کتون خود و بیرون افکند) (۲) و گوید انسان (یعنی کافرو گفته اند عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده این حال گویند) چیست زمین را که پوشیده‌های خود را آشکارا میکند (۳) آن روز سخن گوید زمین بزبان حال (واضح آنست که خدای تعالی وی را بسخن آرد تا بگوید خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملهایی که بروی صادر شده از اعمال) (۴) بسبب آنکه پروردگار تو امر کند مرا در او دستوری دهد که خبرده از عملهای مردمان که بر تو و انفع بوده (۵) آن روز باز گردند و بیرون آیند مردمان از موهف حساب پرا کنند گان (یعنی گروه گروه بهشی بدست راست و چپ) تا نمودم شوند جزای کردارهای خود را (در اسباب نزول آورده که در تن بودن یکی سائل را بکسوت و لافه نمی نواخت و می گفت این اندکست و چیزی بسیار غیر باید کرد تا بر آن مزد دهند و دیگر گناه خود را خوار میداشت و می گفت ما را قطره بطره و خطره مواخذه نخواهد بود بلکه بکبار عذاب خواهد کرد حق سبحانه و تعالی

۱- مشتمل بر ۸ آیه و در مدینه نازل شده است و بقولی در مکه

در شان این در کس فرستاد که) (۶) پس هر که عمل کند بهم سنگ مورچه خورد نیکی به بیند پاداش آنرا (۷) و هر که بکند بوزن نمل صغیره بدی بیابد مکافات آنرا (این عباس فرموده که هیچ مؤمنی و کافری نباشد که نکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدای بنماید عمل و برابری در قیامت اما سیئات مؤمن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهد چه حسنات کافر را رد کند و بیستات معذب سازد و این مسعود فرمود که محکم ترین آیتی در قرآن اینست و بیامردن مع) آنرا حامه فازه گفتی و در عین الاعمالی آورده که صمصه بن ناجیه که جد فرزوق بود نزد حضرت رسالت پناه آمد و گفت آنچه بر تو آید بر من بخوان آنحضرت علیه السلام این آیت بروی بخواند گفت حسبی حسبی همین بسنده است چون کسی دانست که در آن عرصه کبری از زره وجه نقره و قطمیر بخواهند برسید و هیچگونه فرو گذاشتی نخواهد بود هر آینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت و نکته حاسم را قبل آن تحاسب و انصب العین خاطر خود خواهد ساخت.

تفسیر

حساب کار خود امروز کن که فرصت هست

زخیر شر بنگر تا چه هست حاصل تو

اگر بشود نکومی توانگری خوش باش

و گر بنیر بدی نیست وای مردل تو (۸) (۱)

(۱) از آیه مبارکه و خبر شریفه همچو بر می آید که انسان در قیامت عین عمل را می بیند نه جزای آنرا البته هر عملی در این عالم از خیر و شر بصورت اصلی خود در قیامت نشان داده خواهد شد نمودن الله من شرور نفسانیات اعمالنا (م)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(حضرت رسالت یناه مندرین عمر و انصاری را با خیلی اصحاب بقبیله بنی کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که برایشان رسید و عارت کنید و فلان روز باز آئید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توفی افتاد و منافقان زبان دراز کرده بایکدیگر می گفتند که تمام آن سربه در بادیه بلیه هلاک شده اند و کسیکه خبر ایشان برساند نمائند این سخن بمؤمنان و سیده اندوهناک شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که) سو کنند با سپاه دونده که بوقت دویدن نفس زنند نفس زدنی به آوازی که به صهییل بود (۱) پس بیرون آرند کان آتش از سنگ بسه های خویش یعنی بسم تمل سنگ زیر سم آتش زنند آتش زدنی (۲) پس بفارت کنند کان در وقت صبح (مراد را کبان ایشانند (۳) پس برانگیختند آن اسبان بوقت سفیده دم غباری در کنار آن قبیله (۴) پس ببیان درآمدند بد آنوقت گروهی از دشمنان دین (۵) بدرستی که انسان (مراد ابن ابی منافق است باجمع خود که اراجیفها در میان مردم می افکنند مراد مطلق انسان است) مر پروردگار خود را ناسپاس است (و گویند آیت در شان ابو حجاب است امام ابو الیث آورده است که سه نفر از عرب در یک عصر یگانه بودند هر یکی در صفتی اشعت در ملهم و ابو حجاب در بغل و حاتم در سبغا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حجاب بغیل است و اندک خیر و گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت خیر یاد نیارد و در حدیث ابو امام است که کنود آن است که تنها خورد و عطا نکند و بنده را بزند (۶) و بدرستی که خدای بر بغل و کفران

(۱) مشتمل بر ۱۱ آیه است و در مکه نازل شده در مدینه نازل شده

او هر آینه گواهیست یا انسان بر کنود خود گواهیست بجهت ظهور آن از او (۷) و بدرستی که انسان برای دوستی مال هر آینه سخت است یعنی بغل وی بغایت رسیده (شیخ الاسلام قدس سره فرمود که اگر مال را دوست مبداری بده تابا بر بتودهند و برای وارث منه که داغ حسرت بردل تونهند .

نظام

مال همان به که بیاران دهی گری بدهی به که بغاکش نهی
زدر زبی منفعت است ای حکیم بهر نهادن چه سفاک و چه سیم

بیت

زدر از بهر خوردن بود ای پرور برای نهادن چه سنگ و چه زر
(۸) آیا نمیدانند انسان که چون ظاهر گردد و بیرون آورده شود آنچه در گورهاست یعنی اموات (۹) و حاضر کرده شود آنچه در سینه است (یعنی به ان آرند خیر و شر آنرا متمیز سازند جواب اذا اینست که خدای تعالی پاداش خواهد داد (۱۰) بدرستی که آفرید کار ایشان باقوال و افعال ایشان آن روز رستخیز هر آینه داناست و جزا دادن تواناست والله اعلم (۱۱)

سورة الفارعه (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روز گوینده (۱) چیست گوینده (۲) و چه چیز دانا کرد او را تابدانی که چیست گوینده (مراد روز قیامت است که بگویند دلها را بهول و هیبت (۳) روزیکه باشند مردمان از شدت رستخیز مانند پروانه پراکنده یا چون غوغای ملخ که بهم بر می آیند و پایمال و پریشان حال میشوند (۴) و کرد و کوهها از هول این روز مانند پشم رنگین زده شده بکمان نفاق یعنی کوهها از هول آن روز در تفرق اجزاء و نظائر آن در هوا به شابه پشم رنگین زده شده باشد

(۱) مشتمل بر ۱۱ آیه است و در مک نازل شده

چه رنگ چشم را سست کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد (۵) پس اما در آن روز هر کرا کران باشد ترا زوهای عدل او بنی مقادیر انواع حسنات او راجع بود (۶) پس او در زندگانی باشد پسندیده (۷) و اما آنکه سبک بود ترا زوهای کردار با آنکه حسن ندارد یا راجع آید سیئات او بر حسنات (۸) پس جای او هاویه است و آن در که باشد زیرترین همه در کما (۹) و چه چیز دانا کرد ترا که چیست هاویه (۱۰) آتشی بغایت رسیده در سوزش (۱۱)

سورة التكاثر (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(آورده اند که بنی عبدمناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بیکثرت مردم قبیله بنی عبدمناف چون يك شماره قبیله خویش کردند بیشتر آمدند و بنی سهم گفتند بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده اند یا مرده و زنده را شمار میکنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند بسمه خانواده حق - بجهان این سوره فرستاد) مشغول کرد شمارا فخر کردن به بسیار «قوم» () تا حدیکه بگورستانها و مردگان را شمار کردید (و گفته اند معنی آیت آنست که مشغول شدید بشمار اموال و اولاد مستغرق بامور معیشتی کشید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر) (۲) نه چنین باید که همت عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد .

(تفسیر)

روزیکه اجل کند شبیخون البته بیاید از جهان رفت

کر دل نبود اسیر دنیا آسان ره این جهان توان رفت

زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر یعنی بوقت مرگ (۳) پس حفا که زود بدانید جهت خطای خود را بوقت نشور (۴) نه چنان باید که بزنده

(۱) مشتمل بر ۸ آیه و در مکه نازل شده است .

و مرده میاهات کنید اگر بدانید که چه احوال در پیش دارید دانستن درست بی گمان هر آینه شمارا باز دارد از مغاخرت و مکاثرت (۵) بخدای تعالی که به خواهد دید دوزخ را طول از دوری وقت که برصا می آرند (۶) پس هر آینه بخواید دید آنرا دیدنی بی چشم بیشک و قتیکه بوی در آید (۷) پس مرآینه برسیده شوید آنروز بوقت محاسبه از منتهائیکه بدان مشغول شدید و از عبادتها بازماندید خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز داشته گفته اند مخاطب کفارند و اصح آنست که اعم دارند چه همه کس را از شکر نعمتی که داشته سؤال خواهند کرد و بهمنشی نفیم را تخصیص کرده اند بآب سرد و مطلب یا سایه خنک بالذات نوم با اعتدال خلق با اسلام یا تخفیف شرائع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغ است .

بیت

فراغ دلت هست و نیروی تن چه میدان فراخ است گویی بزین
چه در حدیث آمده که دو نعمت است بیشتر مردمان در آن مغفولند و قدر آن
نمیشناسند و آن صحت و فراغت است در عین اعمالی آورده که نعم محمد ص
است و همه را از دعوت و ملت و اتباع سنت او خواهد پرسید .

بیت

چه نعمتی است بزرگ از خدا که بر ثقلین
سیاسداری این نعمت است فرض العین (۸)

سورة العصر (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(آورده اند که ابوالاشدین مرصدیق را گفت زیان کردی ای ابابکر که دین بدر آنرا بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیانکار نباشد آنکه سخن خدا و رسول شنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیانکارتر

(۱) مشتمل بر ۳ آیه و در مکه نازل شده است

آن است که بت پرستند و متابعت شیطان کنند حق سبحانه و تعالی موافقت سخن صدیق را این سوره فرستاد که (سو کنند بخدای روزگار با بروزگاری که مشتمل است بر اعاجیب بسیار یا بنمازدیکتر و یا بعصر هر یومری یا بصبر توای محمد ص که فاضلترین همه تصرفهاست (جواب قسم آنکه) (۱) بدرستی که ابوالاشدین یا ابوالجهل یا همه آدمیان هر آینه در زیانند (بسبب صرف اعمال در مطلب ناپایدار .

بیت

مده بی هوده نقد عزیز عمر زدست که بس زیان کنی و مر تر اندارد سود پس همه مشرکان ضایع کننده گان عمر در زیانکارینند (۲) مگر آنکه گرویده اند و کرده اند کردار های پسندیده و وصیت کرده اند بیکدیگر را بعملی راست و دوست که اقامت است بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآن است و وصیت کرده اند بیکدیگر را بصبر و طاعت یا از وصیت (و بعضی از مفسران گویند نفی خبر کنایت است از سال ابوجهل و آمنوا ایمانی میکنند بصفت صدیق و عملوا الصالحات اشارت است بکردار فاروق و تواصوا بالحق مخیر است از گفتار ذی النورین و تواصوا بالصبر حاکی است از سیرت مرتضی علمی و ضوان الله علیهم اجمعین (۳)

سورة المومنه (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(آوردند که اخنس بن شریف عیب رسول الله ص میگفت در حدیث و روایت مایه غیبت آنحضرت میبرد حق سبحانه درباره ایشان آیت فرستاد که) وای مهربان کفنه غیبت کننده را یا کسی را با طاعت زننده بود بدست و چشم اشارت کننده (۱) آنکسی که کرد کرد مالی و شمر د آنرا یا شماره آنرا نگاهداشت (۲) می پندارد آنکه مال جمع کرده او جاوید خواهد ساخت او را در دنیا (۳)

(۱) مشتمل بر ۹ آیه و در مکه نازل شده است

نه چنانست که آدمی بپندارد هر آینه انداخته شود در حطه (و آن نام در که است از دوزخ که هر چه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد) (۴) و چه چیز دانا درد ترا نادانی که چیست حطه (۵) آتش خدای بر افروخت شده (یعنی خدای تعالی آنرا بر افروخته بقدرت و هر چه حق تعالی بر افروزد دیگری نتواند که فرو نشاند .

بیت

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس بف کند ریش بسوزد (۶) آن آتشی که بر آید و غالب شود بر دلها و بمیان آن در آید (و تخص این آتش بدل کافران جهت آنست که دل ایشان محل عقاب ناشایسته و منشای اخلاق ناپایسته است) (۷) بدرستی که آن آتش (یعنی مکان بر کافران فرو بسته شده است) (۸) بستونهای دراز (یعنی در آن در که بر بسته اند و ستونها بر آن زده و محکم ساخته که هر کس نتواند کشاد اشارت یقا و خلود ایشان است در آتش صاحب کشف الاسرار فرمود که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجیب است حدین منصور قدس سره فرمود که هفتاد سال آتش نار الله الموقده در باطن مازندند تا تمام سوخته شد ناگاه شروی از مقدمه انا الحق بیرون جست و در آن آتش سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد .

بیت

ای شمع بیا تا من تو را از بگوئیم کاحوال دل سوخته هم سوخته داند (۹)

سورة الفیل (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(در کتب سریه و قلمهای معتبره مذکور است ابرهه صیاح که از قبل نجاشی که والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه میشوند معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است غرق تنوش در رکت آمده دامیه کرد که در مقابل آن خانه بسازد و رجوع حجاج را باندو

(۱) مشتمل بر ۵ آیه و در مکه نازل شده است .

منصرف گردانند پس در حتما از رخام ملون کلیسایی ساخت قلبس نام و دوردیوار
آنها بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و طوائف خاق را در ولایت یمن
بطواف آن تکلیف نمود و این صورت اگر چه بر قریش شاق بود لکن جز
شکیبایی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده رتبه
مجاورت یافت و شبی آن بیت محدث را بحدث آلوده ساخت و فرار نمود این
خبر در آفاق و اقطار منتشر شد و طباع مردم از طواف آن متغیر شده ابرهه
از این حال متأثر شده لشکری جمع کرد و باییلان قوی بیکرمهیب منظر قصد
نجزیب حرم محترم متوجه مکه شد و فیل محمود را که مظهرت وجه بشابه کوه
باره بود .

بیت

بیهیکل قوی راست چون کوه فاف چو شیر غریب چابک اندر مصاف
با خود برد بحوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت کرده و
اکابر مکه بکوهها متعین شدند و ابرهه از اول روز لشکر برنشانده و فیلان
را بر آنکیخته روی بمکه نهاد فیل محمود روی از دیوار شهر مکه بگردانید
متوجه لشکرگاه شد هر چند فیل بانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند
میسر نشد و فیلان دیگر بجهت اعراض او از خانه پیش نمیرفتند ابرهه از این
حال فروماند و جماعت قریش از بالای جبال نظر بر گماشته که آیا حال بر چه
منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه گردنهای سبزیدند
آمدند و حمله آورده بر آن لشکر سنك باران کردن و بیک نفس همه قوم ابرهه
ستاصل شدند کما قال الله تعالی (آیا ندانستی که چگونه کرد پروردگار تو
بعد و ندان پیل (یعنی ابرهه و لشکر او) (۱) آیا نساخت و نیفکند مکر ایشانرا
که در تجزیب کعبه داشتند در تباهی و بطلان (۲) و فرستاد برایشان (از طرف
ساحل دریای هند) مرغان گروه گروه (و منقارهای ایشان چون منقار مرغ و
پنجه ایشان چون پنجه سنك سرهای ایشان چون سر سیم و گویند مرغان سبز
بودند با منقارهای زرد) (۳) می افکندند آن لشکر را بسنکی از سنك گل یعنی
گل سنك شده (۴) پس ساخت خدای ایشان را بدان سنكها چون برک کاه خورده

شده یعنی خورده دروی افتاده و نابود کرده شده (کنایت است از استیصال
ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنك داشت یکی در منقار و دودر پنجهای
و بر هر عضو از بدی کافران زدندی از آن جانب دیگر بیرون رفتندی و بر هر سنکی
نام یکی از سنكدلان که نیت خرابی خانه داشتندی نوشته بود ابرهه تنها بهزیمت
رفته خود را پیش نجاشی انداخت و از مکه تاجبش مرغی که آن سنك بنام ابرهه
موسوم بود و برای هلاك او مقرر بود در منقار داشت بلازم وی بود و در بارگاه
نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید
و نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزان را
هلاك ساخته ابرهه را در انحال نظر بر آن مرغ گفت ای ملك یکی از آن مرغ
اینست همان لحظه آن مرغ سنکی که داشت بنام او بر سرش افکند و هم در نظر
نجاشی هلاك شد و از این صورت آیت عبرتی بر صحنه دل نجاشی منقش گشت

بیت

نوشت خنامه تقدیر بر جریده دهر

خطی که فاعتبر و آمنه یا اولی الابصار (۵)

سورة الفیل (۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

(آما زاهد آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان یمن
رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و
قریش باصح روایات لقب نضرین کنانه است و هر کس از عرب که نسبت او بنضرین
منتهی شود قریش است بعضی از علماء انساب بر آنند که قریش لقب قهر بن مالک
است که نبیره نضر باشد که حق سبحانه برای امت نعمت برایشان این سوره
فرستاد و گفت شکفت نمائید و متعجب شوید) برای پیوستن قریش با یکدیگر

(۱) مشتمل بر ۴ آیه و در مکه نازل شده است

(۱) پیوستن ایشان در سفر زمستان و تابستان (برای عبادت ایشان مراصنام را
(یعنی محل تعجب است که من ایشانرا این نعمت و حرمت داده‌ام و ایشان از پرستش
من پرستش بتان مشغول شده‌اند) (۲) پس باید که پرستند خداوند این خانه معظمه
را که تعظیم ایشان بسبب آنست (۳) آنگاه و ندیکه طعام داد را بدین دو
رحلت و سیر کرد از گرسنگی و این کرد ایند ایشانرا بجهت این حرم محترم از
ترس آنها که در حوالی مکه‌اند و یکدیگر را میکشند و غارت میکنند (۴)

بسم الله الرحمن الرحيم

(مفسران بر آنند که نصف اول سوره در شان کفران است و نصف
آخر آن درباره منافقان آورده اند که ابوجهل همین تکذیب قیامت کردی و هر
گاه وصی بیتی بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوه از مال خود بزدی و براندی
و پیوسته مردمان را از اتفاق بازداشتی حق سبحانه فرمود) آیادیدی نوودانستی
آنکس را که تکذیب میکند بروز جزا و باور نمیدارد (یعنی ابوجهل) (۱) پس
او آنکس است که بهنر و ستم دفع میکند و میراند بشیم را (و گفته‌اند ابرو عقبان
باولید شتری کشته بود و بخش میکرد بیتی از و نصیبی طلبید او را بهما بزد
حق سبحانه مذمت او میکند که میزند بشیم را) (۲) و تحریم نمیکند و ترغیب
نمی‌نماید اهل خود را بر طعام دادن درویش و محتاج (یعنی نه خود میدهد و نه
کسی را میفرماید که بدهد بلکه از احسان منع میکند)

آیت

چون زکرم سفله بود بر گران منع کند از کرم دیگران
سفله نخواهد دیگران را بکام خس گذارد مکی را بیام
پس در حق منافقان میگوید (۳) پس سختی عذاب برای نماز گذارند گران

(۱) مشتمل بر ۷ آیت و در مکه نازل شده است

ربائی (یعنی این ابی و اصحاب او) (۴) آنانکه ایشان از نماز خود بیخبر اند
و غفلت ورزنده گان یعنی از آن حسابی نگیرند و جز بحضور مردم نکذارند
(مراد آنست که در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرايط و
و آداب میگذارند)

آیت

کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گذاری داز (۵)
(۵) آنانکه ایشان ربا میکنند در کردار خود بامید ستایش مردم
(۶) و باز میدارند مال زکوة را (یعنی نمیدهند بمستحقان و گفته‌اند ماعون
متاع خانه است که مردمان یکدیگر را بدان معونت کنند چون دیک و کاسه و
و قیر و بیل و دار و فولی آنست که مراد از ماتون سه چیز است منع که آن شاید
آب و آتش و نمک) (۷)

سورة الكوثر (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(در معالم آورده که عاص بن وائل بایفغبر نزدیک باب بنی سهم ملاقات
کرد زمانی باهم سخن گفتند حضرت رسالت پناه «ص» بیرون رفت و عاص
بمسجد درآمد جمعی از مسنادین قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند
که با که سخن میگفتی گفت با ابن ابتر و عادت هر آن بودی که هر کرا پسر
نبودی ابتر گفتندی یعنی از او عقب نخواهد ماند و در آن ایام پسر آنحضرت ظاهر
نام که از خدیجه داشت در گذشته بود چون ابن خیر بحضرت «ص» رسید دل
مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر
مبارکش این سوره فرستاد که) ماعطا کردیم ترا بسیاری از خیرات (و این لفظ پروزن
فعل است و کنایه از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار یا فرزندان بسیار با علم و عمل

(۱) مشتمل بر ۳ آیت و در مکه نازل شده است

بسیار و در عین الممانی آورده که بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان با کثرت معجزات با کثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جوئی ست در بهشت و در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جوئی دیدم و بر لب آن جوی خیمهای بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل پرسیدم که این جوی چیست فرمود که این جوی کوثر است که حق سبحانه و تعالی فرموده و در عالم التنزل از حضرت رسالت پناه نقل کرده که گفت کوثر جوئی است در بهشت در کنار های او از زردست و مجرای او بدر و یاقوت و خاک او خوشبو تر از مشک و سفید تر از برف و حدیثی دیگر هست که حوض من معنی کوثر مسیرت اومت یکماه راه است آب او سفید تر از شیر و بوی خوشبوی تر از مشک و کوزه های او مانند سنار کان آسمان هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود و صاحب ثواب است فرموده که کوثر معرفت کثرت است بوحث و شهود و حدیث در عین کثرت و این نهریست در بوستان معرفت که هر که از آن سیراب شد ابداً از تشنگی چهالت ایمن است و این معنی خاص حضرت نبی «ص» و اکمل اولیای امت اوست (۱) پس بگذار نماز برای پروردگار خود خاص از برای رضای او و شتر قربانی کن برای وی (بغلاف مشرکان که برای بستان قربان میکنند یادست راست بر چپ نه در نماز نزدیک نه دور آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد نماز عید است و قربان کردن بعد از آن) (۲) بدرستی که دشمن تو (عاص بن وائل) اوست دم بریده (و منقطع از خیمه و بی نسل و ذریه امانت از ذریه و حسن صیت و اشتیاق و آثار فضل بی شمار تا روز قیامت باقی خواهد بود .

نیت

آثار اقتدار تو تا حشر متصل خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل

سورة الكافرون (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن عبدالمطلب بزبان عباس رضی الله عنه پیغام فرستادند به پیغمبر «ص» که تو يك سال خدايان ما را پرستش كن تا ما نیز يك سال عبادت خدای تو بجای آوریم چون پیغام بدان حضرت رسید مقارن حال جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره فرود آورد که) بگوای محمد «ص» در جواب ایشان که ای کافران (مراد همان جماعتند که مذکور شدند که خدای تعالی میداندست که ایشان ایمان نیازند و بطعن و امتحان این سخن میگفتند لاجرم گفت که با ایشان بگوی) (۱) نخواهیم پرستید آنچه شما می پرستیدگان در حال آنرا که من من پرستم که خالق عباد است (۳) و نیستم من پرستند در حال شما آنچه پرستش میکنید آنرا (۴) و نباشید شما پرستندگان در استیصال آنرا که من پرستش نمی کنم (۵) کیش شما که بدان معتقدانید و دست باز نخواهید داشت و مراست دین و آئین که برانم و نخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز آید (و این آیت به آیت سیف منسوخ شده این عباس فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تروصب ترا از این سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او برابر ثواب قرائت ربع از قرآن باشد

سورة النصر (۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

چون بیاید باز کردن خدای یعنی ظنزدادن ترا بر قریش و فتح مکه ترا و فتح سایر بلدان است ترا (۱) و می بینی مردمان را که در می آیند در دین

(۱) مشتمل بر ۶ آیه و در مکه نازل شده

(۲) مشتمل بر ۳ آیه است و در مدینه نازل شده

خدا که اسلام است گروه گروه (در سال نزول این سوره تناسخ و فود بود چون بنی اسد بنی قریط و بنی مره و بنی البکاء و بنی کنانه و بنی هلال بلخال و نجیب و دارم غیر ایشان از اکناف و اطراف بتخدمت آنحضرت آمده بشرف اسلام مشرف شدند) (۲) پس تنزیه کن خدا را تنزیه مقرون بسیایش پروردگار تو با بکوی سبحان الله و بعمده (از حضرت عایشه منقول است که بعد از نزول این سوره ندیم پیغمبر نماز گذاردی الا که گفتی سبحانک اللهم و بعمدک اللهم اغفر لی و گفت اند نماز کن بامر خدا) و آمرزش طلب کن او را (یعنی بری هشتم نفس واستقصا عمل و گفته اند استغفار کن برای خود) بدرستی که خدای هست قبول کننده توبه از مستغفران (اکثر علماء بر آنند که نزول این سوره خبر وفات رسول است «ص» در وقتی که نازل شد پیغمبر «ص» بر خواند عباس رضی الله عنه بگریست و چون آنحضرت رسید چرا میگری عباس جواب دادند که خبر دادند ترا از رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی و حضرت رسالت «ص» بعد از نزول این سوره دو سال بزیست و آخر سوره که تمام فرود آمد اینست و صحابه این سوره را ندیم میگفتند و در کشف آورده که چون این سوره فرود آمد رسول خدا «ص» فاطمه سلام الله علیها را طلبید و گفت ای دختر من خبر وفات من دادند.

بیت

نامه رسید از آنجهان بهر مراجعت برم

عزم رجوع میکنم دخت برش میبرم

فاطمه علیها السلام بگریست و آنحضرت فرمود که مگری که تو اول

کسی باشی از اهل بهشت که بمن رسی پس حضرت فاطمه علیها السلام باز خندید (۳)

سورة اللهب (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(چون آیت و انذر عذربك الاقرین ناز شد حضرت رسالت پناه «ص» بکوه صفا بر آمده ندا کرد بامصباحا رؤسای قریش نزد وی جمع آمدند و فرمود که اگر من شمارا خبر کنم بآنکه در پای کوه جمعی آمدند بداعیه آنکه بر شما شبیخون کرده دست بقتل و غارت بکشایند مرا در آن تصدیق می کنید یا نه گفتند که چرا نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت فرمود که انی نذیر لکم بین بدی عذاب شدید ابولهب برخاست و گفت هلاک باد ترا ما را برای این خواندی و روایتی هست که بدو دست سنگی برداشت که بر آنحضرت «ص» افکند در همان حال حق سبحانه این آیت فرستاد) هلاک و نابود هر دو دست ابولهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند و بدهلاک کند (ای لهب عم رسول «ص» بود و عبدالفری نام داشت بواسطه بسیاری معادات که او با رسول مورد نفرین و لعنت واقع شد و بعضی معنی آیت بر بنوچه گفتند که ناچیز باد دنیا و آخرت او و هلاک شد و ناچیز گشت بعد از دعا آورده اند که ابولهب این سخن بشنید و گفت اگر آنچه برادرزاده من میگوید حق است مال و فرزندانم فدا کنم و خلاص باشم رد قول او را این آیت آمد که) (۱) دفع نکند ازار (خاصیت این قرین و لعنت را خواسته (یعنی اموال او و آنرا که کسب کرده است یعنی فرزندان او عتبه یا مراد مکروب اوست از ارباب تجارت و منافع معاملات) (۲) زود باشد که در آید با آتشی بازبانه (یعنی شعله زنده که آتش دوزخ است) (۳) وزن او (که ام جمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان است نیز با او در آید) (بردارنده همه و کشنده همیزم) و آنچنان بود که ام جمیل در مسابکی رسول خدا خانه داشت و روزها پشتهای خار و دشتهای خشک جمع کردی و شب

(۱) مشتمل بر ۵ آیه و در مکه نازل شده است.

آوردی و بر سر راه پیغمبر «صع» بر بختی تاخاری در دامش آویزد بادر
بایش خلد آنحضرت «ص» بتماز برون آمدی و آنها را از سر راه برگرفتی و
بطریق ملائمت گفتی چه نوع همسایگی است که بامن میکنند.

بیت

میربخندد در ره تو خوار و با همه چون گل شکفته بود رخ دلستان تو
و گفته اند هیزم کشتی عبارت است از سخن چینی که آتش خصومت میان
دو کس بر می فروزد.

مثنوی

میان دو کس جنگ چون آتش است

سینه بیهوش است و دست و پا نیست

کنند این آن خوش دگر باره دل

وی اندر میان خاکسار و خجیل

میان دو کس آتش افروختن

نه عقل است خود در میان دوختن

وام جمیل این خصلت داشت با حامل خطب جهنم بود که جهت معادات
رسول خدا «ص» باز گناه مردم برداشتی و گویند نفی الامر هیزم میکشید برای
خود چنانچه رسم زنان عرب است روزی پشته هیزم بر پشت داشت مانده شده
رسن هیزم در گردن او بود آنرا بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی را امر شد و
بیامد و آن پشته را در پس پشت او از سنگ فرو گردانید رسن در گردنش بماند
و خفه شد و بدوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد (۴) در گردن او رسن از لیف
خرما که هیزم بدان بسته بود (و گویند مراد سلسله حدید دوزخ است که در
روز قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند) (۵)

سورة الاخلاص (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

(جماعتی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آنخدائی را که
۹. پرستش اودعوت میکنند و در مالم آورده گروهی از یهود گفتند که یا بالقاسم
وصف کن خدای را تا بتوانیم آن آریم چه در توریت صفت او را دیده و دانسته ایم
بگو چه چیز است و چه می خورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او
که خواهد گرفت این سوره نازل شد که) بگو ای محمد کسی که از وی می پرسید
اوست خدایتعالی بگانه متوحد بذات و منفرد بصفات (۱) خدائی که بی نیاز
است از همه و اوست پناه نیازمندان بخورد و نباشد و پاینده است که هرگز
فانی و نیست نشود (ماوردی آورده که صمد آنست که هر چه خواهد کند و در عین
المال از امام علی بن موسی نقل کرده اند که صمد آنست که عقلم از اطلاع
کیفیت او نا امید باشند.

بیت

کمالش روی هر اندیشه بر بست خرد را پشت از این اندیشه بشکست
(۲) نژاد کسی را (رد یهود است گفتند عزیز یسراوست) و زاده شده
از کسی (رد نصاری است که گویند که عیسی پسر مریم خداست) (۳) و نیست و
نبوده و نخواهد بود مرا و را همتائی هیچ یکی (رد مجوس است و مشرکان
عرب که گفتند که او را کفو هست یعنی اهرمن و بتان حاشا شیخ ابوعلی رودباری
گفته که شرکت دایر است بر عدد و ثقل و علت و معلول و شکل و ضد حق تعالی
نفی عدد و کثرت کردار ذات خود یهوالله احد نفی ثقل و تنقص فرمود به الله
الصمد و علت و معلول را منتفی ساخت به لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد را
را مرتفع گردانید به لم یکن لا کفو احد و از این جهت است که این سوره را

(۱) مشتمل بر ۴ آیه و در مکه نازل شده است

سورة اخلاص گویند محققان گفته اند که توحید بنقی وجود متمایل در ماهیت و متکافی در قوت متصور تواند بود و متمایل در ماهیت و متکافی در قوت یا متأخر باشد در ترتیب بمشابه معلوم باشد مثل ولد یا مقدم در آن بمنزل علت و الیه یا معینیت دارد به معنایت مقارن مثل مثل کفو پس تمهید قاعده توحید که به قل هو الله تقویم یافت بلم بلند که مقتضی نفی صفا اول است و لم یولد که اقتضای نفی صنف دوم میکند و لم یکن له کفو احد که مقتضی نفی صنف سوم است تمام شد و شیخ جمال الدین سلوچی گفته که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه بر آنند که هست اما او را نام و وصف نیست و مذهب ثنویان آنست که شریک دارد و مشبه را اعتقاد آنست که بتعلق مانند و یهود و ترسایان گویند او را زن و فرزند هست و معتقد مغان آنست که کفود دارد و چون بنده مؤمن گفت هواز تعطیل بیزا شد و چون گفت الله از کفنا رلاسه مبرا گشت و چون گفت احد از روشن ثنویان برات نمود و چون بزبان راند که الله الصمد از مذهب مشبه دور شد و چون لم یلد و لم یولد خوانند از یهود و ترسایان بیزاری کرد و چون لم یکن له کفو احد گفت از معتقد مغان تبرانه و دودویی گفته اند که اسرار از کلمه هو بهزه گیرد و ارواح از ذکر کلمه الله ارتیاح یابد و دلها از نور احد محفوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصیب یابد و نفس از تعقل لم یلد و لم یولد منتفع گردد و شخص از معنی و لم یکن له کفو احد بمراد رسد و گفته اند کلمه هو قسم و الهان است و لفظی الله بهره دانشوران است نام احد حفظ معیان است گفتار الله الصمد نصیب عارفان است و کلمات لم یلد و لم یولد بخش عاقلان است و الفاظ و لم یکن له کفو احد از آن عامه مؤمنان است هر که بسر هورسد و اله است و هر که الله را داند عالم و عارف است و هر که احد را دریابد معجب است و هر که صمد را

شماره اول است که لم یلد و لم یولد و احد و صمد و الله و هو و کفو احد و کفو احد

و کفو احد و کفو احد و کفو احد و کفو احد و کفو احد و کفو احد و کفو احد و کفو احد

و کفو احد و کفو احد و کفو احد و کفو احد و کفو احد و کفو احد و کفو احد و کفو احد

سورة فلق (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند که کردکی از یهود بخد مت رسول من مشغول بود دختران لبید بن عاصم یهودی از او بیالاه بسیار از مشاط راس و دندان چند از مشط آنحضرت بستند و بنام آنحضرت بر سنی سحر کرده در چاه زروان زیر سنگی نهادند جبرئیل سیدانام علیه السلام را خبر داد پیغمبر علیه السلام علی مرتضی را فرستاد تا آن رسن را بیاورد و بازده کره بر آن زده بودند حق تعالی معوذتین را فرستاد بازده آبت و جبرئیل که قرات کرد بهر آیتی عقی از آن رسن می کشود عقبه بنی عامراز حضرت رسالت بناء علیه السلام روایت کرده است که فرمود ما نهو ذالمه و ذون به مثل معوذتین) بگویناه میگیرم بافرید کار صبح (و گفته اند فلق چیزی است که شکافته شود چون حب یعنی دانه و نوا جهت رستی نبات و مانند سنك و زمین جهت بیرون آمدن آب از آن یا زندانی است در دوزخ، بر هر تقدیر بخداوند آن پناه باید گرفت) (۱) از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع و بهائم و هوام (۲) و از شر شب تاریک چون در آید ظلمت او بر همه چیزها و با از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون بر آید و کسوف کند یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام است و طلوع آنوقت قلت امراض و الام (۳) و از شر دمنده کان (یعنی زنانی که کلمات سحر میگویند و می دمنند در گرهها و رد دختران لبید بن عاصم یهودی اند) (۴) و از بدی حاسد چون ظاهر کند حسد خود را و به مقتضای آن عمل نماید چه اگر پوشد ضرر آن جزبوی عابد نیست مراد یهودانند که بر حضرت رسول حسد داشتند و ختم کرده شرور این سوره را بر حسد که بدترین صفتی هست ابن عباس فرمود که اگر در عالم از شه حسد بدتر چیزی بودی ختم این سوره آن شدی اول خطیه که در آسمان واقع شده حسد ابلیس بود بر آدم و اول گناهی که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل

نظم

حسد آتشی دان که چون بر فروخت حسد امین را همان لبغظه سوخت
گرفتم بصورت همه دین شوی حسد کی گناود که حق بین شوی (۵)

(۱) مشتمل بر ۵ آیه و در مدینه نازل شده است

سورة ناس (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

بگویناه میگیریم به پروردگار آدمیان (۱) پادشاه مردمان (۲) معبود بنی آدم (۳) از شر و وسوسه کننده نهان شونده و قبیله یار خدای تمالی کنند عادت شیطان آن است که چون بنده خدا بتمالی را یاد کند او بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه در آید (۴) آنکس که وسوسه میکند (۵) در سینه های مردمان (۶) از جنیان و آدمیان (یعنی شیاطین الانس والجن در لباب آورده که در این سوره پنج جالفظ ناس واقع شده و معنی آن مکرر نیست مراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت دال است بر آن و بنانی جوانان و لفظ ملک که بقره و سیاست دلیل باشد مشیر است بر آن و ثالث پیران و اسم الله که مبنی است از طاعت و عبادت مناسب بر آن و براب صالحن که وسواس مولع است باغوی ایشان و بخرامس مفسدان و عطف آن بر معوذت دلالت میکند بر آن و معتقان بر آنند که عدد پنج که مراتب کلیه که آن را حضرات خمس خوانند منحصر در دست دلالت بر نهایت و تمامی دارد و این جهت او را دائر گویند و در آن اشارت بآن است که هر چند او را در نفس او ضرب کنند و حاصل را در و باز ضرب نمایند الی غیر النهایه پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت عدد خود را بنماید چون بیست و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا پس خلاصه مکونات که انسان است حدود بیست و پنج بدیع نظرش بر پنج عضوی منتهی شود راس و بدین رجلین و اطراف هر يك از اینها باز به پنج انتها یافته و در بدین و رجلین باعداد اصابع ظاهر است و در راس که بطرف علو علاقه بیشتر دارد ظاهر بحواسی خمس ظاهری و باطنش به پنج حس دیگر آراسته شده و مؤید این قول است آنکه در معوذت ثانی که سور قرآنی بدان منتهی می شود پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و در این عدد اسرار بی نهایت مندرج است و بیان شطری از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر پذیرفته و الله علیم قدر و در

۱- مشتمل بر ۷ آیه و در مکه نازل شده است

اقتضاح کلام الهی بحرف با و در اختتامش بحرف سین سری عزیز است چه این دو حرف بس باشد عرب گویند که بسك ای حسبك پس معنی چنین باشد که حسبك من الكونین ما اعطیناك بین الحرمین و از نوادرات انفات آن است که این دو حرف در لغت پارسی هم بمعنی حسب آید یعنی پسندیده و حکیم ثنائی اشارتی باین معنی نموده.

نیت

اول و آخر قرآن زچه با آمد و سین یعنی اندر و بدین رهبر توفیق قرآن بس حسبنا الله کفی سمیع الله لمن دعی لبس و راه الله منتهی فله الحمد فی الاخرة والاولی والصلوة والسلام علی محمد (ص) جیبیه و آله و ائمة الهدی واصحابه مصابیح انوار النبی والسلام علی من اتبع الهدی (ت) (۷).

ثانیة از کتاب مستطاب تفسیر حسینی از مؤلف علام بدون عنایت الهی و مدد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله واصحابه وسلم تفسیر مواهب علیه بنام نجسته فرجام امیر کبیر عالم کیر مظهر آثار خیر و احسان و مطمع انظار علم و عرفان المؤید بالفتح والنصر و الملقب بقراب الحضرت.

قطعه

نظام دولت و ملت علی شیر آنکه يك لمة
بود خورشید رخشان از ضمیر مهر تاثیرش
و جودش از کتاب رحمه الله آینهی آسم
که علم و فضل و جود و لطف و احسانست انفسیرش
جعل الله رایات دولته علی ذوالدام منصوبه و آیات حشمته علی صحائف
الایام مکتوبه با تمام رسید.

فرزند ارجمند لازال قدرة علیا و قلبه صفیا در تاریخ اتمام رباعی انشاء
فرمود و ابرار آن در آخرین اوراق مناسب نمود و هو هذا.

رباعی

با خامه که این نامه اقبال نوشت و انجام سخن باین الفال نوشت
گفتم مه و سال و روز و تاریخ نویس فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت
آمت بالخیر والسلامه

بسمه تعالی شأنه

اتمام یافت تفسیر مواب علیہ معروف به تفسیر حسینی در روز ۱۸ ذالحجه العرام ۱۳۶۹
که عید غدیر و بمذهب امامیه اثنی عشریه عید الله الاکبر است و چنانچه در
دیباچه جلد اول این کتاب دانشمند معظم معاصر آقای جلالی نائینی اشاره
فرمودند جناب افتخار العاج آقای حاج محمد حسین اقبال و آقا زادگان محترم
ایشان آقایان جواد اقبال و جمفرا اقبال پسر مابه خود سعی بلیغ در چاپ و انتشار
آن نمودند و نا سوره احزاب چاپ شد ولی برای کثرت مشغله آقای جلالی
موفق بادامه آن نگردیدند لذا جناب آقای اقبال ادام الله اقباله افتخار این
امر بزرگ را باینجانب واگذار فرمودند و حقیر شروع در اتمام آن نمودم
و بفضل الله و حمده موفق شدم با تمام آن . امید است مقبول پیشگاه خداوند متعال
شده اگر دانشمندان بخطائی برخوردند بدانند سهو بر بشر جائز و بقلم غفو
یاد و شادم فرمایند و این حقیر در قیقه از این تفسیر که بقلم حقیر تصحیح شده
تمام مطالبی که فاضل المعی مرحوم کاشفی بر تفسیر مزبور ایراد نمود بین الهالاین
(پراکنز) قرار دادم که اگر ایرادی بر روایت و نظر مفسرین باشد العیاذ بالله
بقرآن نسبت ندهند چه آنکه قرآن کتار کون است لایانیه الباطل من بین
یدیه ولا من خلقه تنزیل من حکیم حمید و نباید به مفسرین از مؤمنین هم
خورده گرفت .

لیت

نمیگویم که در فهمش قصوری است معاذ الله که در هر دیده نوری است
بهر شیشه که چشم ناظر افتاد بر نك آن از آن عالم خبر داد
هر گاه شما کتابهای تفسیر قرآن را چه کتابهاییکه اهل تسنن نوشته اند
بأنویسندگان شیعه ، مطالعه نمایند برای هر آیه قرآن اختلاف تفسیری بسیار
خواهید دید در صورتیکه همه میدانیم قرآن مجید هیچ اختلافی ندارد علت
تمام اختلافات فوق اختلاف سلیقه هاست که بقرآن چسبانیده اند و در مطالعه
قرآن شرابطی را که باید در نظر بگیرند مراعات ننموده اند والا اگر مراعات

نمیکردند ابتدا اختلافی نداشتند و ما برای خوانندگان محترم آن شرابط را
در خانه این کتاب مستطاب ثبت و تقدیم میدارم :

شرطهایی که باید در مطالعه قرآن در نظر گرفت

- ۱- قرآن را کتاب خدا دانستن و به حقانیت او ایمان داشتن . و با عینک
قرآن به تمام علوم نگریستن .
- ۲- قرآن را میزان حق و باطل عقاید ، حسن و قبح اعمال و خیر و
شر امور دانستن و ایمان داشتن .
- ۳- خود را مطهر از کثافات ظاهری و باطنی کردن و بلباس تقوی و
برهیزکاری بدستور قرآن مزین نمودن و آراستن .
- ۴- باید پس از دانستن زبان عربی قرآنرا مثل کلیه کتاب های عربی
تصور نموده و از روی قرائن و امارات موجوده در خود آیات و پس و پیش
آنها پی برد که چند آیه درباره يك موضوع میباشد اگر در یکی یا دو آیه
بنحو اجمال بیان شده در قیقه تفصیل داده شده است (بیشتر اختلافات تفسیری
برای اینستك يك آیه یا نصف آیه را که وسط يك موضوع است میگیرند
و بدون توجه به پس و پیش آن آیه موضوع دیگری را که مربوط نیست از
راه وجود روایات بآن آیه یا نصف آیه میچسبانند)
- ۵- اگر راجع بیک موضوع در آیات و سوره های دیگر مطلبی گفته
شده باید شخص مفسر همه آن آیات را در نظر بگیرد تا مطلب در همه آن
آیات روشن گردد .
- ۶- مابه هیچ مطلبی از مطالب قرآنرا با تاویل و تعبیر و کمک روایات
از صورت ظاهر خارج ننمود و از اینراه عقائد قرآنرا متنبیل بمعقیده خود و
پدر و مادر یا جامه خود نکرد و نیز باید از پیشینیان عبرت گرفت و قرآن را
نباید بسوی عقاید و فرضیه های دانشمندان زمان کشانید چه آنکه روز بروز
دانش در ترقی و رو بشهود گذارده شده و قرآن روز بروز تابش بیشتر است
- ۷- باید ترتیب نزول سوره های قرآن را در نظر گرفت .
- ۸- باید دانست که کدام سوره و آیه مکی است و کدام در مدینه نازل

شده و شان نزول آیات چیست (فقط شان نزولهاییکه اختلافی در آن نیست ارزش دارند).

۹- جز به انکه روایات صحیحیه ایر اختلافی نباید داستانهای قرآنرا بیشتر از آنچه در قرآنست شرح و بسط داد و اخبار مجعوله را نسبت داد
۱۰- در باره پیشگوییها قرآن بیشتر از آنچه در قرآن روشن است نباید از راه تاویل پیروی را بقرآن چسباند.

۱۱- باید حتی المقدور از مشورت با تفسیر کنندگان دیگر کوتاهی نکرد و از کتابهای تفسیر نیز استفاده مشورتی نمود.

۱۲- آیات مربوط به آداب دینی از قبیل امر به نماز و حج و روزه و جهاد اکثرا مجمل بوده برای پی بردن به تفصیل آنها باید مراجعه بکتابهای جامه و غیر اختلافی شود.

در خانه این تفسیر که معروف به تفسیر حسینی و ملقب بمواهب الملیه است نام مفسر آن حسین است و تصحیح آن حسین و ناشر آن هم حسین و من العجائب چون این تفسیر را مؤلف محترم بامیر علی شیر انجام داده اند در خانه بعد از بیاناتی در تاریخ اتمام آن این رباعی را درج کرده .

رباعی

با خامه که این نامه اقبال نوشت و انجام سخن باین الفال نوشت
گفتم مه و سال روز تاریخ نویسی فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت
و اولین مرتبه که بزبور طبع آراسته شد در سال ۱۳۱۲ در چاپخانه
محمدی در بستی و قلاهم خانه یافت این تفسیر بدست محمدی در چاپخانه اقبال
(خادم علم و دین محمد حسین محمدی اردبالی).

پوزش و سپاسگزاری

بنده همان به که ز تفسیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد
از سال ۱۳۱۴ هجری شمسی که شروع بچاپ تفسیر « مواهب علیه »
شد تا این تاریخ که جلد چهارم آن انتشار می باید و مورد استفاده اهل دین
و ادب فضل و ادب قرار میگیرد ، در حدود پانزده سال میگذرد و پس از يك
دوره طولانی حمد خدا را که چاپ تفسیر حسینی پایان یافته است .
در نیمه اول سال ۱۳۱۲ چاپ و تصحیح جلد اول این تفسیر باز حیات
زیاد خانه یافت و در همان سال در دسترس عموم قرار گرفت و با اتمام تصحیح
و چاپ مجلد نخستین تصحیح و چاپ مجلد دوم آغاز گردید . چاپ جلد دوم در سال
۱۳۱۸ پایان رسید و بیدرنگ تصحیح و چاپ مجلد سوم شروع شد از جلد سوم
تفسیر مواهب علیه دو بیت صفحه (۲۰۰) چاپ رسیده بود که در مهر ماه
۱۳۱۸ خدمت نظام وظیفه نویسنده آغاز گشت یعنی با یکسال زندگانی
تحصیلی سربازی در دانشکده افسری و یکسال خدمت در لباس افسر وظیفه دو سال قهرأ
کار تصحیح و چاپ تفسیر حاضر تعطیل شد ولی با خاتمه خدمت سربازی گرانی کاغذ که
در نتیجه حدوث جنگ جهانی پیش آمده بود و همچنین اشتغال بامور سیاسی و روز
نامه نگاری موجبات ادامه تعطیل را فراهم ساخت تا اینکه در بهمن ماه
یکهزار و سیصد و بیست و هفت در اثر توقیف هفت ماهه روزنامه « کشور »
و تنزل بازار کاغذ ، فراغتی برای من و سهولتی در امر انتشار برای ناشر بوجود
آورد و همچنان دنبال خدمت و کاری که در حدود ده سال توفیق اتمام آن بدست
نیامد و وقف ایجاد شده بود گرفته شد و در نتیجه جلد سوم در اواخر سال ۱۳۲۸
آماده انتشار شد و تا صفحه چهار صد و هشتاد و پنج (۴۸۵) از مجلد سوم تصحیح
و حواشی اینجانب از طبع درآمد و مراقبت چاپ چند جزوه از آخر جلد سوم
را از صفحه چهار صد و هشتاد و پنج بپیمد با جلد چهارم فاضل محترم آقای
محمد حسین محمدی بپیمد گرفته و حقیقت در اتمام این امر خیر که نویسنده
بواسطه اشتغال بامور روزنامه نگاری و مبارزات سیاسی موفق با اتمام آن
نشدم اجر جزایی برای خود ذخیره نموده اند. بنابراین مراقبت چاپ تفسیر حاضر

از صفحه چهار صد و هشتاد و پنج از جلد سوم با کلیه جلد چهارم با آقای محمدی
بوده و بدینوسیله شخصاً از ایشان تشکر دارم که در تصحیح چاپی قسمت اخیر
آن اقدام کرده اند.

اینک موقع را برای اظهار تشکر و امتنان از ذوات محترمی که در
کار تصحیح و طبع تفسیر مواهب علیه بنحوی از انحاء با نویسنده مساعدت
فرموده مفتنم شمرده و توضیح میدهد در بین نسخه هایی که در تصحیح جلد سوم
اساس طبع قرار گرفت نسخه نفیس استاد دانشمند و ادیب و نویسنده
محترم جناب آقای علی اصغر حکمت که از حیث صحت و قدمت
بی نظیر بود بکار تصحیح کمک شایانی نمود همانطوری که نسخه خطی
دوست محترم جناب آقای امیر قاسم فولادوند (نماینده محترم
مجلس شورای ملی) در تصحیح جلد سوم کمک مؤثری نموده است. در خاتمه
از حضرت آیه الله آقای سید محمد کاظم عصار مد ظله و حجة الاسلام
آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه و حجة الاسلام آقای ابن
الدین استاد مدرسه عالی به سالار سپاسگزار است همچنین از کمک
های ذیقت داشتند معظم و نویسنده معفق بارخ جناب آقای سید محمد
محیط طباطبائی و آقای سید عبدالعلی عاوی طبیب حائق و ادیب
کامل مدیون و ممنون هستم.

در اینجا لازم میدانم از دوست محترم آقای حاجی محمد حسین
اقبال مؤسس و مدیر چاپخانه و شرکت کتابفروشی اقبال که عمر
خود را در راه تعمیم فرهنگ و خدمت به معارف خاصه چاپ و انتشار کتب دینی
صرف نموده و در این راه زحمات فراوانی را متحمل شده اند اظهار امتنان
بنمایم و از خداوند دوام عمر و ادامه خدمات ایشان را بفرهنگ و ملت
خواستارم همچنین از آقای جواد اقبال که در فراهم آوردن وسایل چاپ زحمت
کشیده اند امتنان دارم و السلام علی من اتبع الهدی.

تهران - ستاد پخش دوز دو شنبه ششم ربیع الثانی یکهزار و سیصد و
هفتاد (۱۳۲۰) هجری قمری برابر بیست و پنجم دیماه یکهزار و سیصد و
بیست و نه (۱۳۲۹) هجری شمسی.

جلالی نائینی - مدیر روز نامه کشور و
وکیل درجه اول دادگستری.

